UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234527

UNIVERSAL
LIBRARY

۹۵۴

ف - س

لیاقت علی، غلام حسین خان

سیر المتاخرین

تاریخ ہند

مطبع نولکشور

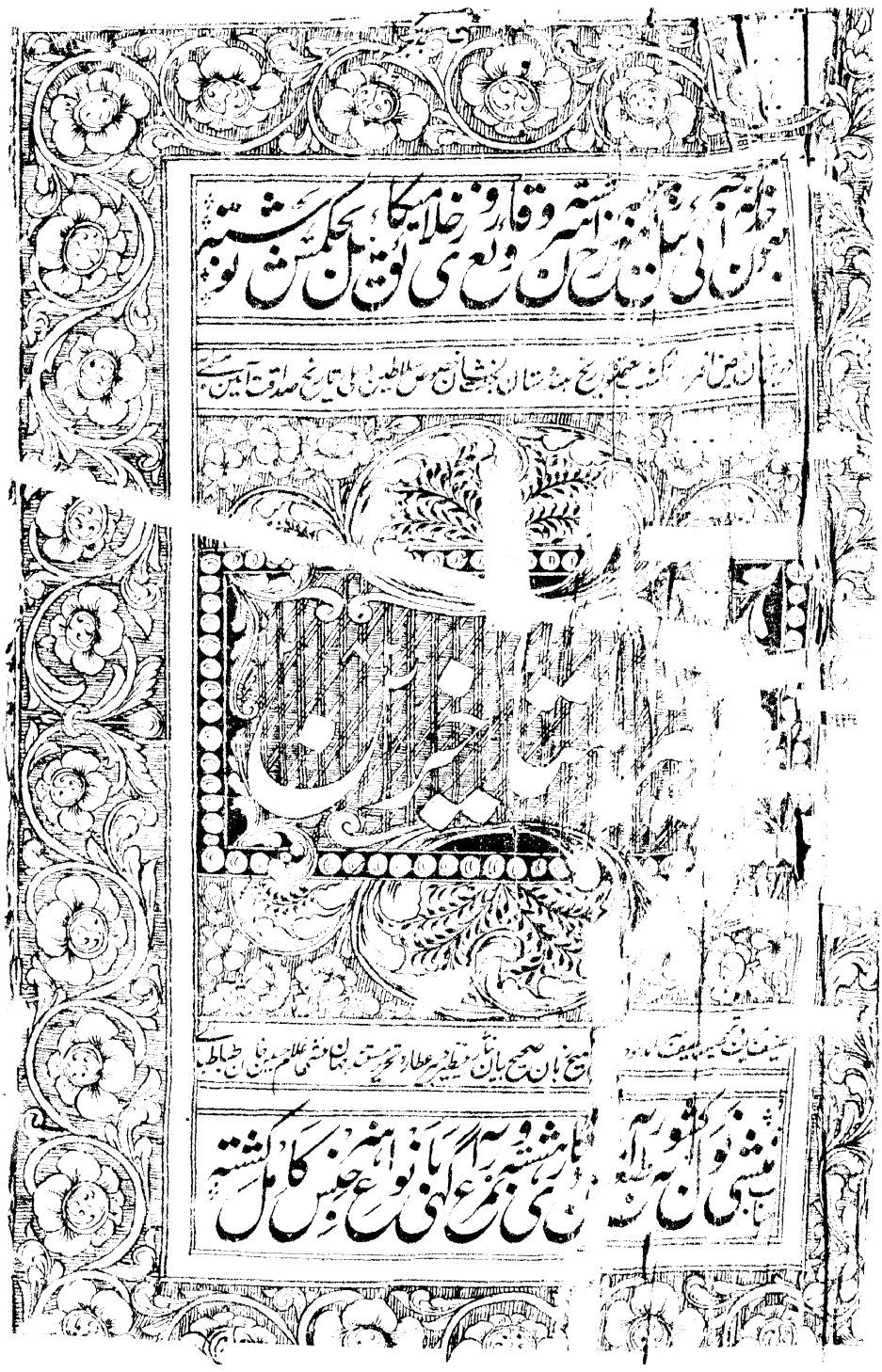

فهرست جلد اول کتاب سیر المتاخرین

ذکر تعریف کشور هندوستان ۳
ذکر میوه‌های مخصوص هندوستان بلکه بنگاله ۴
ذکر بعض نباتات و گلهای مخصوصهٔ هند ..... ״
ذکر بعض جانوران مخصوص هند ..... ״
ذکر بعض مقالات و علوم مردم هند ۵
ذکر احوال درویشان هند و انواع اینها ۹
ذکر احوال ممالک صوبه‌جات هند باجمال مطابق تحریر و تقریر شیخ
ابوالفضل اکبرشاهی از دفتر سوم اکبرنامه که آئین اکبری است ۱۱
صوبه بنگاله ..... ״
صوبه اوڑیسه ۱۳
جدول فرمان روایان از قوم کنتری ۱۵
جدول فرمان روایان از قوم کایتهه ..... ״
جدول فرمان روایان از قوم کایتهه دیگر ۱۶
جدول فرمان روایان از قوم کایتهه دیگر ..... ״
جدول فرمان روایان از قوم کایتهه دیگر ..... ״
جدول فرمان روایان اهل اسلام ۱۷
صوبهٔ بهار ۱۹
صوبه الله آباد ۲۰
سرکار راکه آباد پانزده محال سرکار غازی پور شرقی نوزده محال
سرکار بنارس شرقی هشت محال سرکار جونپور شمالی چهل یک محال
سرکار مانکپور چارده محال سرکار چنارهٔ جنوبی سیزده محال سرکار
شمشه گره جنوبی سرکار کالنجر جنوبی سرکار کوڑه غربی سرکار
کڑه غربی ..... ״
صوبهٔ اودهه ۲۱
صوبهٔ اکبرآباد ۲۲
صوبهٔ مالوه ۲۳
جدول فرمان روایان ۲۴
جدول فرمان روایان ... م پتوار ۲۵
جدول فرمان روایان ... لوس تونور ۲۶
جدول فرمان روایان ... سر چوهان ..... ״
جدول فرمان روایان ... م سلم دسنود ..... ״
جدول فرمان رو... ..... ۲۷
صوبهٔ خاندیس ۲۹
صوبهٔ برار ۳۰
سرکار کاویل... ... کار پنڈاره سرکار کلیر
باسم سرکا... ... کار ماتھیری
... سرکا... ... سرکار رنتبھنور
صوبهٔ گجرات ...
جدول د... ... قوم
جدول د...
جدول جلید...
جدول دیگر...
صوبهٔ جمیر...
مارواڑ...
صوبهٔ دہلی...
جدول...
جدول دیگر...
جدول دیگر...
جدول دیگر...
جدول د...
صوبهٔ ملتا ۴۹
صوبهٔ ملتا ...

جدول ۱
سرکار شمله ۵۱
جدول فرمان روایان ..... ″
صوبجه کابل ۵۵
سرکار نگر ۵۶
مرواد ون ۵۰
متین ..... ″
کهاور مارده ۵۸
قصبه دهن مارده ..... ″
دبره ..... ″
موضع قتیسر ۵۹
سرکار پنجلی ۶۴
سرکار قندیار ۶۵
شهر کب ۶۶
غزنین ۶۷
اوبان ضحاک و امیبان ..... ″
ره ۶۸
ذکر احوال فرمان روایان هندوستان از ابتدای راجه
جیدستر پانڈوان ..... ″
ذکر شروع جنگ پانڈوان ۷۳
ذکر سلطنت پریچهت بن ابهمن ارجن و ترک سلطنت پانڈوان ۷۸
ذکر سلطنت راجه جنمی جی پسر پریچهت ۸۰
ذکر سلطنت راجه هیمنه وغیره از پانڈوان الی اجپل ... ۸۲
ذکر انقطاع سلسلهٔ پانڈوان و رجوع سلطنت برابر اولاد اوش ۸۳
ذکر انتقال سلطنت از اش راجه بسر وزیر راجه بره مل ۸۴
ذکر انتقال سلطنت از اولاد راجه پرتهان دهر بر اولاد اوش ... ″
ذکر رجوع سلطنت از سلسلهٔ راجه دهر براجه سک و از راجه
سکونت براجه بکرماجیت ۸۵

ذکر دربیان ولادت راجه بکرماجیت ۸۵
ذکر احوال انتقال راجه بکرماجیت و اختلاف اقوال درین مقال
و رجوع سلطنت بسندرپال جوگی و اخلاف او ۹۱
ذکر رجوع سلطنت از راجه بکرم پال آخرین خلف جوگی براجه
تلوک چنده والی ملک بهمرایچ و اخلاف او ۹۲
ذکر راجه سهر پریم که از درویشی پشاهی رسید ۹۳
ذکر راجه دیپ سین که از بنگاله آمده سریار آگردید ..... ″
ذکر راجه دیپ سنگه کوهی ۹۴
ذکر راجه پرتهی راج المشهور براے پتهورا ..... ″
داستان سرائی بلبل قلم در گلزار ذکر سلاطین اسلام صاحب جشم ۹۶
ذکر سلطنت سلطان محمود بن ناصرالدین سبکتگین ۹۷
ذکر امیر مسعود بن سلطان محمود و اخلاف او الاخش ۱۰۲
ذکر سلطان شهاب الدین غوری عرف معزالدین سام و لشکرکشی
او بهند ۱۰۳
ذکر ظفر یافتن سلطان شهاب الدین مذکور معزالدین سام
بر راے پتهورا ۱۰۴
ذکر نائب گذاشتن معزالدین سام ملک قطب الدین ایبک را درهند
و فتوحات نائب مذکور ..... ″
ذکر رحلت معزالدین سام ازین جهان ۱۰۵
ذکر جلوس نمودن سلطان قطب الدین ایبک اصالة بر سریر جهانبانی
و مجمل احوال او ..... ″
ذکر رحلت سلطان قطب الدین ایبک و سلطنت یافتن آرام شاه
پسر خواندهٔ اش ..... ″
ذکر رجوع سلطنت لسلطان شمس الدین التمش داماد و زرخریدهٔ
قطب الدین ایبک و بقیهٔ احوال او ۱۰۶
ذکر سلطنت سلطان رکن الدین فیروز بن سلطان شمس الدین .. ″
ذکر سلطنت رضیه دختر مرضیه سلطان شمس الدین التمش ... ۱۰۷
ذکر مقتول شدن سلطان رضیه و رجوع سلطنت به
معزالدین بهرام شاه ..... ″

ذکر قتل نظام الملک و مقتول شدن بهرام شاه و
حالات و فتن نظام الملک و رجوع سلطنت لسلطان
علاء الدین ۱۰۸

ذکر رجوع سلطنت لسلطان ناصر الدین بن سلطان
شمس الدین التمش ..... ″

ذکر سلطان ناصر الدین ..... ″

ذکر رجوع سلطنت لسلطان غیاث الدین بلبن ۱۰۹

ذکر رحلت سلطان غیاث الدین بلبن و رجوع سلطنت
بمعزالدین کیقباد و غیره او ۱۱۲

ذکر رجوع سلطنت لسلطان جلال الدین فیروز خلجی و انتقال
پادشاهی از اتباع غوریان ۱۱۴

ذکر مقتول شدن سلطان جلال الدین خلجی بدست سلطان
علاء الدین بکر و حیلهٔ آن کافر نعمت ناحق شناس بی سپاس ۱۱۶

ذکر رجوع سلطنت لسلطان علاء الدین خلجی برادر زاده و داماد
سلطان جلال الدین ..... ″

ذکر رحلت سلطان علاء الدین و رجوع سلطنت بشهاب الدین
پسر اصغر او ۱۱۹

ذکر رجوع سلطنت لسلطان قطب الدین مبارک شاه برادر کلان
شهاب الدین ۱۳۰

ذکر رجوع سلطنت بخضر خان حرامزاده ملقب بسلطان ناصر الدین ۱۳۲

ذکر سلطان غیاث الدین غازی الملک ..... ″

ذکر سلطان محمود شاه الغ خان معروف فخر الدین جونا ۱۲۳

ذکر سلطان فیروز شاه پسر عم سلطان محمد تغلق ۱۲۶

ذکر سلطان غیاث الدین تغلق ۱۲۹

ذکر ابوبکر سلطان برادر سلطان غیاث الدین ..... ″

ذکر سلطان محمد شاه بن فیروز شاه ۱۳۰

ذکر سلطان علاء الدین سکندر شاه معروف بهایون خان ″

ذکر سلطان ناصر الدین محمود شاه برادر سلطان علاء الدین سکندر ″

سلطنت ایالات اسلام خضر خان بن ملک سلیمان ۱۳۳

ذکر سلطان معز الدین مبارک شاه بن سلطان علاء الدین بن سلطان مبارک

بقتل رسیدن اسلام خضر خان ۱۳۵

ذکر سلطان بهلول لودی ۱۳۶

ذکر سلطان سکندر دوم پسر سلطان بهلول ۱۳۹

ذکر سلاطین شرقیه ..... ″

ذکر سلطان مبارک متبنا سلطان شرقی خواجه سرور ملقب
بخواجه جهان ..... ″

ذکر سلطان ابراهیم شرقی برادر مبارک شاه شرقی و غیر انها ۱۴۰

ذکر سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی ..... ″

ذکر سلطنت نصیر الدین محمد همایون پادشاه و حشمه سلاطین
حقیقائی هند و سنان و احوال آن ۱۴۲

ذکر سلاطین ملتان و شیخ یوسف که بحیله قتل سلطنت رسید ۱۴۶

ذکر سلطان قطب الدین بهادر کنکاه ۱۴۷

ذکر سلطان حسن پسر سلطان قطب الدین کنکاه ..... ″

ذکر سلطان محمد ..... ″

ذکر سلطان حسین بن سلطان محمود ۱۴۸

ذکر احوال نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد
بابر پادشاه غازی ۱۴۹

ذکر شیر شاه سلطان فرید خان سور از اولاد افاغنه .. ۱۵۷

ذکر اسلام شاه پسر شیر شاه که معروف بسلیم شاه است ... ۱۶۱

ذکر فیروز شاه پسر اسلام شاه و شیر شاه ۱۶۳

ذکر سلطان عادل شاه معروف بمبارز خان برادر زن
اسلام شاه ..... ″

ذکر آمدن همایون پادشاه بهندوستان و ظفر یافتن
بر افاغنه و رحلت او بعد از ... ۱۶۴

ذکر رحلت همایون پادشاه ..... ″

ذکر ابو الفتح جلال الدین اکبر پادشاه بن همایون پادشاه ۱۶۶

در بیان آمدن اکبر بن ... و ملاقات نمودن با پدر خود و دستگیر گردیدن
او و تعلق بر ... ″

در بیان فتح مانکوٹ و اخراج سا سکہ ... و انقطاع رشتہ افغانان ... ۱۶۸
در بیان بے اعتدالیہا ئے پسر و انجام عمر و اقبال او ... ۱۶۹
در بیان تسخیر ولایت بالوہ ... ۱۷۰
ذکر احوال سلاطین مالوہ ... ۱۷۱
در بیان تسخیر ولایت گلہران ... ۱۷۲
در بیان رسیدن رستم میرزا بگجرات ... ۱۷۳
در بیان گشتہ شدن شاہ ابوالمعالی ... ۱۷۴
در بیان تسخیر ولایت کرکہ آزاکوٹ ... ۱۷۴
در بیان تعمیر قلعہ اکبر آباد ... ۱۷۵
در بیان قتل علی قلی خان و بہادر ... ۱۷۵
ذکر در بیان شورش میرزا یادگار و تاب و تخریب آنہا و تسخیر ولایت گجرات ... ۱۷۶
ذکر سلاطین گجرات ... ۱۷۹
در بیان روانہ شدن خان اعظم کوکہ ... ۱۸۰
ذکر در بیان تسخیر قلعہ چیتور ... ۱۸۱
ذکر در بیان معاف کردن جزیہ و اصلاح کل و رزیدن در مملکت ہندوستان و اختراع دین الٰہی ... ۱۸۴
ذکر در بیان دختر گرفتن کیرا راجہ ہندوستان ... ۱۸۵
ذکر ولادت شاہزادہ سلیم یعنی جہانگیر بادشاہ و رفتن اکبر در اجمیر با یفائے نذر ... ۱۸۶
ذکر ازدواج شاہزادہ سلیم با صبیہ راجہ بھگوانداس یعنی خجستہ بانو ... ۱۸۷
شاہ جہان بادشاہ ... ۱۸۷
در بیان عجائب سوانح کہ در زمان او بوقوع آمدہ ... ۱۸۷
در بیان تسخیر ولایت پٹنہ و بنگالہ ... ۱۸۸
در بیان یعنی محمد حکیم میرزا برادر عمزاد اکبر بادشاہ ... ۱۹۱
ذکر در بیان گشتہ شدن راجہ بیربل ... ۱۹۲
ذکر در بیان رسیدن میرزا سلیمان والی بدخشان در حضور پرنور و تعرفہ بدخشان ... ۱۹۳

در بیان تسخیر ولایت کشمیر ... ۱۹۵
ذکر سلاطین کشمیر ... ۱۹۵
ذکر نہضت اکبر بادشاہ بسیر کشمیر ... ۱۹۹
ذکر در بیان حال راجہ تودرمل و رحلت او ... ۲۰۰
نہضت موکب مقدس موئیہ دوم بسیر کشمیر ... ۲۰۰
نہضت موکب والا بسیر کشمیر مرتبہ سوم ... ۲۰۱
ذکر در بیان تسخیر ولایت اوڑیسہ ... ۲۰۱
ذکر در بیان تسخیر قندہار ... ۲۰۲
در بیان تسخیر ولایت ٹھٹہ و آمدن میرزا جانی بیگ ... ۲۰۲
ذکر تسخیر بھکر ... ۲۰۳
در بیان جشن نوروز و شروع ضابطہ آراستن چہارطاق عام باہتمام امرا ... ۲۰۳
در بیان رحلت میان تان سین و مولانا عرفی شیرازی و شیخ ابوالفیض فیضی ... ۲۰۴
ذکر در بیان رسیدن برہان الملک بدرگاہ والا و مرحمت شدن کمک بادبرائے مہم دکن ... ۲۰۴
ذکر نہضت موکب مقدس از لاہور بجانب دکن ... ۲۰۵
ذکر در بیان تسخیر آسیر و ولایت احمد نگر ... ۲۰۶
ذکر سلاطین سابق دکن ... ۲۰۶
ذکر در بیان کشتہ شدن شیخ ابوالفضل و آشفتگی خاطر اکبر از ین معنی ... ۲۰۸
ذکر در بیان یعنی شاہزادہ سلیم پسر بزرگ اکبر ... ۲۰۹
ذکر در بیان رحلت شاہزادہ دانیال در دکن ... ۲۱۰
ذکر در بیان رحلت اکبر بادشاہ ... ۲۱۰
ذکر احوال و تمن الدولہ شیخ ابوالفضل بعبارت او کہ خود در پایان کتاب آئین اکبری نوشتہ ... ۲۱۱
ذکر بست ... ۲۱۳
ذکر قاسم ... ۲۲۳
اولیاے ہند ... ۲۲۶

در ہندوستان چہارده سلسلہ بزرگان اند و آنرا چہارده خانواده نامند و ازان دوازده جز طیفوریان و جنیدیان مذکور نی — ۲۲۷
قادری ۲۲۹
سہروردی ..... ″
نقشبندی ..... ″
بابارتن ۲۳۰
خواجہ معین الدین حسن ..... ″
شیخ علی غزنوی ہجویری ..... ″
شیخ حسن زنجانی ..... ″
شیخ بہاء الدین زکریا ..... ″
خواجہ قطب الدین بختیار کاکی ..... ″
شیخ فرید الدین گنج شکر ۲۳۱
شیخ صدر الدین عارف ..... ″
شیخ نظام الدین اولیا ..... ″
شیخ رکن الدین ..... ″
شیخ جلال الدین تبریزی ..... ″
شیخ صفی بردہی ۲۳۲
خواجہ گرگ ..... ″
شیخ نظام الدین ابو المؤید ..... ″
شیخ نجیب الدین محمد ..... ″
قاضی حمید الدین ناگوری ..... ″
شیخ حمید الدین سوالی ناگوری ..... ″
شیخ نجیب الدین متوکل ..... ″
شیخ بدر الدین ..... ″
مولانا بدر الدین اسحق ۲۳۳
شیخ نصیر الدین چراغ دہلی ..... ″
شیخ شرف الدین پانی پتی ..... ″
شیخ احمد نہروالہ ..... ″
سید جلال ..... ″
شیخ شرف منیری ۲۳۳
شیخ جمال ہانسوی ..... ″
شاہ مدار ۲۳۴
شیخ نور قطب عالم ..... ″
بابا اسحق مغربی ..... ″
شیخ احمد کتھو ..... ″
شیخ صدر الدین ..... ″
شیخ علاء الدین محمد ..... ″
سید محمد گیسو دراز ..... ″
قطب عالم ۲۳۵
شاہ عالم ..... ″
شیخ قطب الدین ..... ″
شیخ علی پیرو ..... ″
سید محمد جون پوری ..... ″
قاضی خان ..... ″
امیر سید علی قوام ..... ″
قاضی محمود ..... ″
شیخ محمد مودود دلارے ۲۳۶
شیخ حاجے عبد الوہاب بخاری ..... ″
شیخ عبد الرزاق ..... ″
شیخ عبد القدوس ..... ″
سید ابراہیم ..... ″
شیخ امان ..... ″
شیخ اجمال ..... ″
خضر ..... ″
الیاس ۲۳۷
ذکر ابو المظفر نور الدین محمد جہانگیر پادشاہ ..... ″
ذکر دربیان یکی شاہزادہ سلطان خسرو خلف بزرگ وی جہانگیر
بعد از خنگ ..... ″

توجه موکب والا بسیر کابل و سوانح آنجا ۲۳۹
ذکر دربیان درآمدن نور جهان بیگم زوجه علیرا نگین خان بحرم سرا کشاهی ... ۲۴۱
ذکر دربیان بازآمدن خان عالم از ایلچی گری ایران ۲۴۱
ذکر نهضت موکب جهان گیر بسیر و شکار احمد آباد گجرات ۲۴۲
ذکر ولادت شاهزاده محمد اورنگ زیب ولد شاهزاده خرم شهور بشاهجهان ... ۲۴۲
ذکر دربیان مقرر شدن مناره رجاه و درختان در شاهراه و عمارات
جهان گیر آباد در لاهور ۲۴۲
ذکر دربیان احوال تنبا کو ممنوع و دکشیدن آن ۲۴۲
ذکر دربیان بعضی از بدایع سوانح ۲۴۳
ذکر دربیان رسیدن بازنگیران بنگاله بحضور و تماشای انواع
بازیهای حیرت افزا ۲۴۳
ذکر دربیان تسخیر کانگڑه که مقدمه فتح کوهستان پنجاب است .. ۲۴۶
ذکر دربیان نهضت موکب والا بعد سیر کانگڑه بکشمیر دل پذیر ... ۲۴۷
ذکر دربیان بقیه شاهزاده شاهجهان ۲۴۷
ذکر رسیدن مهابت خان درحضور و مصدر گستاخی گردیدن
و آصف خان را مفید کردن ۲۵۰
دربیان رحلت جهانگیر پادشاه بعالم بقا ۲۵۳
ذکر سلطنت ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاهجهان بادشاه
صاحبقران ثانی ۲۵۴
احوال سال دوم مطابق سنه هزار و سی و هشت هجری ... ۲۵۶
احوال سال سوم مطابق سنه هزار و چهل هجری ۲۵۷
احوال سال چهارم مطابق سنه هزار و چهل و یک هجری .. ۲۵۸
احوال سال پنجم مطابق سنه هزار و چهل و یک هجری ... ۲۶۰
احوال سال ششم مطابق سنه هزار و چهل و دو هجری ... ۲۶۱
احوال سال هفتم مطابق سنه هزار و چهل و سه هجری ۲۶۲
احوال سال هشتم ۲۶۳
احوال سال نهم مطابق سنه هزار و چهل و پنج هجری ۲۶۴
نقل عنوان فرمان بنام قطب الملک ۲۶۵
نقل عنوان عهدنامه که لجبادل خان الهٔ یار یافت ۲۶۵
احوال سال دهم مطابق سنه هزار و چهل و شش هجری ... ۲۶۵
احوال سال یازدهم مطابق سنه هزار و چهل و هفت هجری ۲۶۶
احوال سال دوازدهم مطابق سنه هزار و چهل و هشت هجری . ۲۶۸
احوال سال سیزدهم مطابق سنه هزار و چهل و نهم هجری ... ۲۶۸
احوال سال چاردهم مطابق سنه هزار و پنجاه هجری ... ۲۶۹
احوال سال پانزدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و یکم هجری ... ۲۷۰
احوال سال شانزدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و دو هجری ... ۲۷۱
احوال سال هفدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و سوم هجری ... ۲۷۲
احوال سال هیجدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و چهارم هجری ... ۲۷۲
احوال سال نوزدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و پنج هجری ... ۲۷۳
احوال سال بیستم مطابق سنه هزار و پنجاه و شش هجری ۲۷۵
احوال سال بیست و یکم مطابق سنه هزار و پنجاه و هفت هجری ۲۷۶
احوال سال بیست و دوم مطابق سنه هزار و پنجاه و هشت هجری ۲۷۷
احوال سال بیست و سوم مطابق سنه هزار و پنجاه و نهم هجری ... ۲۷۸
احوال سال بیست و چهارم مطابق سنه هزار و شصت هجری ۲۸۰
احوال سال بیست و پنجم مطابق سنه هزار و شصت و یک هجری ... ۲۸۱
احوال سال بیست و ششم مطابق سنه هزار و شصت و دو هجری ... ۲۸۲
احوال سال بیست و هفتم مطابق سنه هزار و شصت و سه هجری ... ۲۸۲
احوال سال بیست و هشتم مطابق سنه هزار و شصت و چار هجری ... ۲۸۳
احوال سال بیست و نهم مطابق سنه هزار و شصت و پنج هجری ... ۲۸۴
احوال سال سی ام مطابق سنه هزار و شصت و شش هجری ... ۲۸۵
احوال سال سی و یکم مطابق سنه هزار و شصت و هفت هجری ۲۸۵
تفصیل اولاد شاهجهان بادشاه ۲۸۸
ذکر برخی از عجائب زمان شاهجهان و عالمگیر ۲۸۹
ذکر نهضت عالم گیر اورنگ زیب از دکن ۲۹۱
ذکر محاربه اورنگ زیب با راجه جسونت ناظم مالوه تباهید
ایزد قدیر ۲۹۲
ذکر احوال داراشکوه دشاه جهان ۲۹۶
ذکر محاربه داراشکوه با اورنگ زیب و هزیمت یافتن و بقضا قسمت بدست ۲۹۸

ذکر شمه از حال و ارا شکوه حسران مآل ۳۰۳
ذکر نهضت عالم گیر بعزم شاهجهان آباد و سوانحی که درین سفر
روے داد ..... ״
ذکر اسیر شدن مراد بخش بحسن تدبیر و تدویر عالمگیر ۳۰۴
جلوس عالمگیر بار اول بر تخت سلطنت بابرز عایت ساعت .. ۳۰۶
ذکر معاودت عالم گیر از ملتان بشاهجهان آباد و نیافتنه شجاع
و برخے از سوانح آن زمان ۳۰۹
ذکر تهیه نهضت عالمگیر بارایات ظفر شعاع بقصد فرو نشاندن
غبار آشوب شجاع ۳۱۰
ذکر انواجیکه بسرکردگی شیخ میر و صف شکوه خان در تعاقب
دارا شکوه متعین بود ۳۱۶
ذکر معاودت عالمگیر از ساحل گنگ بمستقر الخلافه اکبرآباد... ״
ذکر شکستن عالمگیر بار دارا شکوه مرتبه ثانی و خطر یافتن بتقدیر
آسمانی ۳۱۸
ذکر تشیید جلوس ثانی ۳۲۲
ذکر دستگیر شدن دارا شکوه و کشته گشتن آن عاجز چاره
سر انجام نده ۳۲۴
ذکر فتن شاهزاده محمد سلطان بر شجاع ۳۲۶
ذکر برگشتن سلطان محمد شاه زا بشکرگاه معظم خانخانان... ۳۲۷
ذکر برگشتن سلطان محمد شاه شکرگاه معظم خان خانان.... ۳۳۰
در ذکر اجرا آلنگر در ممالک محروسه ۳۳۴
ذکر ورود بوداق بیگ سفیر شاه عباس ثانی ۳۳۵
ذکر اسیر آمدن دارا شکوه و مذبوحانه شدن آن سر انجام نده
چنانچه قبل ازین هم مذکور شد ۳۳۸
صورة خط ۳۴۸
ذکر مجملی از جیل عالم گیر کد تسخیر حیدرآباد و
بیجاپور نمود ..... ״
صورة خط ۳۴۹
ذکر مجملی از وقایع جنگ در آباد و لشکر کشیدن
عالمگیر بر سلطان السن پادشاه آنجا
بعض عنادل ۳۵۳
ذکر نهضت عالمگیر بتسخیر جه یاد و نام نهادن دار الجهاد... ۳۵۸
ذکر مفتوح شدن قلعه کنده و پایان احوال سلطانا
ابوالحسن خدا نیده ۳۶۶

بعون خدا کنه اخبار دلگشای امور زمان آشنه و وقار و رعنائی خلایق بیمثل بحکمش نوشته

در بیان ما فیض اقران از کتب معتمده تواریخ هندوستان بخشان خصوص سلاطین دهلی تاریخ صداقت آئین مسمے

تاریخ بینظیر

تصنیف شگرف و تالیف لطیف امدوخان فصیح بیان بینظیر در عطارد تحریر مرتسم بهتا منشی علام بخش خان طباطبائی

جناب منشی نولکشور به طبع آراسته و پیراسته و بزمع آرائی نوادر هنر جنس کامل کشته

۹۵۴
b - س ۲

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبیه الکریم وآله المعصومین اما بعد برر اهل دانش وران متحبر و متفحصان دوا ماگهر مخفی نماند که فیض الهی این بگ گشته
گوی طلاهی را ذهن سلیم و طبعی مستقیم کرنیز که بارقه عنایت و شمع هدایت تو اند بود و بدو فطرت عطا فرموده و خلاصه اوقات که سرمایه کسب سعادت است
اگرچه غلبه اکثر و اختلاط اصحاب غفلت میگذرانیده اما بر سنهونی همان فهمی برخی ازان حیان ادراک شرف حضور بزرگان صاحب سداد کرده خصوصا که هدایت و ارشاد
بوده اندوخود و تلقین فکر ازآنها اقتباس انوار کرده لقد رسعتدا دسعادتی اندوخت تا آنکه بود اشعر سعدی شیرازی بیت تمتع زهر گوشه یافتم
زهر خرمنی خوشه یافتم ✤ فی الجمله پرتو خورشید فیوضات بزرگان و زلاله دل این سیحیدان تابید و گوهر زبانی اندک بروشن بیانی گرائید سوغات و لالی
تالیف کتابی متضمن اخبار احوال ابنای روزگار و حوادث لیل و نهار زمانی از اعصار نبود که شاید نقوش چند از قلم این ناپایدار بصفحه روزگار به یادگار ماند اما
ناقدردانی عظمای زمان بلکه خوف همان قتل ناشناسان سد راه این اندیشه و مانع این پیشه بود که مبادا شیر شقیقه خود را فراهم دیده بر سم جاهلان بی آزرم
بکینه خواهی برخیزند ناگاه بفرمان قهرمان تقدیر انقلاب عظیمی پدید آمد و بیم با امید مبدل گردید ضعف پیشینیان که ننگ اسلاف بودند زمانه برچید و
اهل عقل و اصحاب فضل یعنی سروران انگلیشی بر بندیار رو در بن بلاد اقتدار و اختیار یافته چند روز بنا بر استطلاع بر ضوابط و قواعد دستیلا بر اجانب و اهالی
بالبقیه و دنان مدارا و مساعات نموده زمام ملکداری بدست کافر نعمتان همین مایار سپردند و بانک ایام مرتبه و مقام آنها نیز منکشف گشته پرده از روی
کار برخاست و نوبت دولت صاحبان والاشان انگلیشی بانفراد و اقتدار رسید و ریاست اینجا نه خرد پرور عدالت مایه بجناب همایون صاحب
آسمان پایه عالم مدار فلک مقدار جهانگیر کوه وقار منبع عیون محامد و مفاخر مجمع فنون فضائل بالمن و الظاهر سرآمد ازین خردمندان آشنا شناس معیار
دست فکرتش را ترنج خورشید فلک طلائی دست افشار شگفتگی تقریر دلپذیرش غازه تازه روئی محافل بزم پیش بینیهای تدبیرش سرمایه استظهار حاسدان
ندم خفایای اسرار زمانی مدار آفلک پیمای شمس راصه مصطبه فضائل فلاطونی وارسطاطالیسی از حیث اصابت فکرتش کاسد فروغ فراستش گوهر افروز
وجود انسانی پرتو گیاستش آئینه نقوش مرتسمه صدور و پیشانی صدف کوس دولتش بارتفاع صیت مکین نواسنج بلند آوازه ریاحین بستان
شوکتش نسیم انفاس و عاگوئی معجزه و زیر دستان تازه فرازنده رایات کشور کشائی عقده کشای دقائق خرد از ملک رافع لوای مملکت

سرسس محکمهٔ عدالت انوشیروانی جمشید آثار فریدون فرمحی مراسم ارسطو و سکندر خورشید اعلام عطارد عمل بهرامنتقام کیوان محل مجموعهٔ مکارم شیم
اولوالسیف والقلم عمدهٔ امرای عالیقدر ذیشان مرجع امامجد و اعاظم کل هندوستان نوئین صاحب تکین باراسی و فرهنگ امیر الممالک عمادالدوله
گورنر جنرل هشتفکس بهادر جلادت خنگ اقبال ادام الله تعالی ایام ملکه وحیاته ذراده فی درجاته و توفیقات حسناته مفوض گردید روزگار پیرایهٔ بهار دیر
گرد و قدردانی را روزبازار رشد جهان جوانی از سر گرفت و جهانیان را شاهد مراد در بر آمد علم و کمال بالیدن آغاز نهاد و جهل و نقص کاهیدن و نالیدن
نبایر توجهی تمام که آنجناب مستغنی عن الالقاب را در فحص اخبار و ترتیب احبار است دیگر بیماجبان عالمیان هم که مرجع امور بزرگ مصدر کارهای سترگ اند
همه بحلیهٔ جمال کمال آراسته و بجامعیت فضائل و فضال پیراسته جویای آثار باقیهٔ و خواهان اخبار سلاف هندوستانی اند بنیه کسی را بقدر استعداد و هوش نیاخود
سرافتاده ابواب قال و قیل کشاده گشت و بیا من توجه و ترتیب این گروه خورشید شکوه حقیر کثیر التقصیر نیز ارادهٔ سابقه را مصمم داده تقدیم احوال ثلاثین
و لاحقین پرداخت و هرچه را بدستیاری قلم شکسته رقم فراهم ساخت بنام نامی و اسم سامی آن امیر کبیر کامل شجاع دلیر باذل موشح و مزین گردانیده تا صاحب
کمالان حقوق تربیتش شناخته لشکر گزارسے و دولتمندان پایداسے و دولت این خرد پروران دانا دل [illegible] موقف و تربیان [illegible] ائر
اولوالالباب اصح و اسلم باد کی از منتسبان پیشه انشا بر خے از اوقات بمطالعهٔ کتب تواریخ عارضی هندی که از زبان سنسکرت بزبان ها [illegible]
زمان بعض سلاطین اسلام ترجمه شده گذرانیده و استفاده از اخبار پیشینیان نموده احوال مرزبانان قدیم و جدید هندوستان از ابتدای گوروان باندوان
تا ابتدای سلطنت محمد اورنگ زیب عالمگیر و حروب او با اخوان مظفر یافتن بر آنها بجمال درچند جزو ضبط نموده این اقل الخلیقین الاشقی فی الحقیقه غلام حسین
بن هدایت علی خان بن سید علیم الله بن سید فیض الله الضباطبائی الحسنی عفا الله عنهم بفضله السنی حالات مسطوره اجزای مذکوره را بعد اسقاط
فضول عبارات و اصلاح اغلاط منشات در ورقی عدید بسلک تحریر کشید **مقدمه کتاب** نگاشته خامهٔ ملسور اللسان خود که مسمی به **سیر المتاخرین**
هست گردانیدند حسن اتفاق آنکه این کتاب متضمن هست بر احوال عظمای هند از ابتدای کوروان پانڈوان که در اواخر دورهٔ دواپر نرعم هنود بوده اند
لغایت آنجنابے سلطنت محمد اورنگ زیب عالمگیر و کتاب سیر المتاخرین که فقیر بسلک تحریر کشیده از ابتدای جلت عالمگیر که درست تا سنه نود و پنجم از مائهٔ دوازدهم
پس بانضمام وقائعی که درین کتاب بود کتاب بقدیر حامل احوال قریب پنجهزار سالست مسلسل و منتظم و باسجاع که استکتاب آن آسان و حصول
فوائدش ارزان باشد فسئال منه التوفیق انه خیر صاحب و فیق فهرس کتابها تیکه جامع تاریخ مرقوم مطالعه آن نموده خلاصه بعض آنها باحدود مملکت
هندوستان بعرض مع چگونگی هر صوبه دهول عرض حدود و اربعهٔ آنها نگاشته اول رزم نامه ترجمه مهابهارت که در عهد اکبر بادشاه شیخ عبدالقادر بدایونی
و شیخ محمد سلطان تهانیسرے بفارسی حسب الامر بادشاه نگاشت و دیباچهٔ او شیخ ابوالفضل بکمال ایجاز و اتقان نوشته دوم گل افشان ترجمهٔ
سنگهاسن بتیسی ست سوم بدایوت احوال راجه رتن سین مرزبان چیتور چهارم راجاولی که مصنف پاید سر اسامی راجهای هند نوشته و بهاورام
ترجمهٔ آن بفارسی نموده پنجم راجترنگنی که احوال چهارهزار سال و کسرے از سند نشینان بازمی گوید حسب الامر اکبر بادشاه ترجمه شده و غیران کتب سیر
متضمن احوال محمود غزنوی و ناصر الدین سبکتگین و شهاب الدین غوری که حکومت راجاهای هند از ابتدا سلطنت او انقطاع یافت و احوال سلطان علاء الدین خلجی
و سلاطین افاغنه و امیر تیمور گورگانی و احوال سلاطین بابر شاهی تا عالمگیر بن شاهجهان از اولاد امیر تیمور صاحبقران و سیر ملوک گجرات و هند و ملتان
و مالوه و دولت آباد و دکن و جونپور و بهار و بنگاله و اوڈیسه تا انقضای چهارهزار و هفتصد و نود و هفت سال از ابتدای کلجگ مطابق سال جلوس عالمگیر
اورنگ زیب موافق یکهزار و یکصد و هفتم هجرے و نهزار و هفت صد و پنجاه و سه بکرماجیتی هزار و شش صد و هجده هم سالبا هن و **در تعریف کشور**
هندوستان ولایت هند ملکیست وسیع و عرصه ایست بس فراخ با وجود وسعت و فسحت همه جا آباد و در هر جا مصار و بلاد و قصبات و قریات و رباعات و
قلاع مشتمل بر مساجد و معابد خوانق و صوامع و دیگر عمارات دلکشا و باغات فرح افزا و اشجار و لکش و زراعات سبز خوش جویبارهای روان و ممالک دیگر
این نوع آبادی و معمورے کمتر نشان میدهند و ممالک و شارع متعارفه بسرو اکثر نهر و دریا چه قنطره استوار و بر دریاها ذخار کشتیها تیار و همان سبب اما

برای نزول مسافر و آرام مترددین در اکثر شوارع و در هر جا غذیه و اشربهٔ مطلوبهٔ ضروریه موجود و مهیا اکثر راهها آراسته و در بعض جا درختان سایه گستر میوه وار و بی میوه و چاهها و تالابهای لبالب از آب خوشگوار و این مملکت از جانب شرق و جنوب و طرف مغرب بدریای شور الاتصال و از دو طرف شمال کوهی کلان که ابتدا و انتهای آن پیدا نیست سه فصل دارد زمستان و تابستان و برشکال برسبیل که آغازش از انجام جوزا و انتهایش از ابتدای میزان میشود و سرما در فصول این ولایت هست و کثرت بارش موجب پیدایش زراعت و افزایش حاصلات و ارزانی اغلب است اگرچه در بعضی از اقطار زراعات بر جاهای هم میشود و در بعضی از اطراف سیلابه هم هست اما اکثر اراضی محتاج ببارش آسمانی از نجهت مدار اکثر زراعت بر بارانست و بیشتری زمین صالح که در سالی دو سه مرتبه مزروع شود اگرچه کان الماس و طلا و نقره و مس و سرب و آهن و نمک و غیره درین کشور است که حاصل آن بضبط سلطانی درمی آید لیکن بیشتر مدار حاصلات بر زراعات ست اقسام غله که شمار آن خالی از طولی نیست پیدا میگردد و غلات غربی این ملک نسبت بجنوبی شرقی یعنی بنگاله و اودیسه لذیذ و خوش طعم است بر نج سوکندس سرامد جمیع اجناس مرغوب الفقه بادشاه و سائر الناس **ذکر میوه های مخصوص هندوستان بلکه بنگاله** اما میوه مخصوص هندوستان بلکه بنگاله که کمثل و انتاس کیدیعنی موز و شریفه و کولاست کولا نوعی از نارنج ست و در اهسن کوهستان شمالی بنگاله خود رو و صحرا و کمال لذت و حلاوت و بعضی باشنی دارد نهایت خوش طعمی پیدا میشود و موز یعنی کیدا گرچه در ولایات دیگر هم هست اما بنجابی طعم و لطافت و نزاکت و رنگ و بو نوعی که در جاها نگیرد و جا که بهم میرسد در جای دیگر دیده و شنیده نشده و انتاس هم علی هذا القیاس و کنار شیرین خوش طعم نوعی که در شاهجهان آباد و لاهور بهم میرسد شاید در هیچ ولایتی بآن خوبی نباشد و انبه سرا میوه های این ولایت ست و در دکهن و از بنگاله تا صوبه عظیم آباد نهایت تحفه و در نواح شاه جهان آباد مخصوص قصبهٔ گیرانه و جهنجهان ست تخم او از دکهن آورده اند در کمال خوبی و خوش مزگی بهترین میوه های عالم است و در دوق درائحه انواع و اقسام که شمردن آن از متعذر است و ادراک خوبی لذتش منحصر بچشیدن امیر خسرو دهلوی و در حقش میسراید **نظم**

نغز رنگ خوش نغز کن بوستان ✤ نغز ترین نعمت هندوستان ✤ نادره صنع حق آمد پدید ✤ لعنتی از عالم بالا رسید ✤ پیر و جوان هر دو خریدار او ✤ طفل بجان عاشق دیدار او ✤ میوه ببالغ اربکی ده بود ✤ پخته شود خورد شود آنگه بود ✤ میوه نغز کمثل همه زاغ زیر ✤ تا حد انجام منزا و از خور ✤ هر شجر او لفلک سر شده ✤ گنبد افلاک مدور شده ✤ باغ دمی آر اگر دوستان ✤ زیره کشور هندوستان ✤ دیگر میشکر ست سرچشمه قند و نباتیست آن دم مساوات با آب حیات میزند و نتیجه اش بولایات دور دست یعنی میرسند **بیت** از مزه گردآمده درکی نبات ✤ خام خمیر تخته جواب حیات **ذکر بعض نباتات و گلهای مخصوصهٔ هندوستان** اگرچه نباتات منبره با که بزبان هندسا گ گویند در دیگر ولایات آنها را بالصالح و روغن بنفشه خوش سازند و خالی از لطفی نیست بسیار ست و بیرون از شمار و از همه بهتر و بی نظیر برگ تنبول ست اما گلهای مخصوص هندوستان چنبیله و چلنه و موسری و باسنگار و جوهی و آفتابی و کنول ست و کیوڑه و کیتکی چنانکه از یک گل تمام مجلس نگهت پذیرد و شمام مجلسیان بهره وافر از آن یابد بلکه تمام خانه و حوالی آن معطر شود و بموی برسد و سایل نمیگردد چه عجب که این گلها در دیگر جا وجود داشته باشند **ذکر بعض جانوران مخصوص هندوستان** از جانوران این ملک فیل از عجائب مصنوعات است در صورت و بعضی از خصائل و کمالی شبیه بعیال مع عدیم التمثیل بعد سی سال جوان و مانند انسان یکصد و بست سال عمر طبعی دارد و مادهٔ او را پس از هیجده ماه وضع حمل شود و در مقاربت با ماده در صحرا کنند در ریه هلاکنند گم نمیدرد و از انسوخ شمرند اگر ماده او آبستن از صحرا آید بچه میزاید و نیز گویند جانور نیست قوی هیکل بدین شکل و هم چهار پا و تنه عقب او بدنبال فیل و گردنش مانند گردن شیر و چشم و گوش و دهان بسان گاو و زبانش طرازی قدرت که چندین هزار در یک پیکر جلوه گر گردانید جسم او سخت از اجساد دیگر جانوران که تیر و نیزه و تفنگ و تمشیر کمتر بر دکار گر شود و دیک شاخ در وسط پیشانی بر بینی دارد که سلاح او همانست نهایت عداوت با فیل دارد و در غلبه اوقات بر و غالب و همان شاخ شکم فیل دریده او را میکشد و بقوت و توانائی بر دیگر جانوران صحرائی نیز غالب ست توالد و تناسل او نیز در صحرا میشود و گرفتار کردنش حتمی از اشکال نیست در سرکار سلاطین امر ابندرت می آرند و دیگر گاومیش صحرائی که نهایت جراث دارد و اکثر شیر را میکشند خصوص گاه که چند با هم جمع باشند و گاهی امرا و سلاطین هم تماشای اینها مینمایند خواه با هم گرجنگ نمایند خواه با شیر

اورا در زمانی بزرگ محکم که بهطلاع هندبادرش میگویند گرفته راه برآمدش مسدود کرده پشه جنگانیده نشاط میاندوزند و موجب حیرت نظارگیان میشود و این شکار خاصهٔ هندوستانست همچنین گاو گجراتی نهایت جلد رو و تیز رفتار است میگویند در ولایت گجرات احمدآباد یعنی عیار پشه برابر آنها سوار شده را میبرند و مال و دم بغارت میبرند و اسپ سواران بآنها نمیتواند رسید و اورا که از اهل و رتبه گویند سواری آن خاصهٔ هندوستانست سایه دار و اگر زمین راه همه اربا شد خالی از آرامی نیست دو سه کس باهم توانند نشست و بمصاحبت همدگر راه تواند پیمود و اورا بچهار پایه یعنی رتبه گوناگون انواع آرایستگی میسازند قابل سواری امرا و ملوک اینجاست امیر خسرو در مدح آن گفته **بیت** ساخته از حکمت کارگهان * خانهٔ گردنده بگرد جهان * نادرهٔ حکمت خدای حکیم * خانه روان خانگیانش مقیم **ذکر بعض مقالات و علوم مردم هند** احوال ابتدای خلقت و غیره تحقیقات علماء و حکمای اینجا بسطے تمام دارد اجمالش هم خالی از اطناب کلام صورت نبندد و چنان فائده در ضمن آن نتفیح ابو الفضل محرر اکبرنامه در دفتر سوم آن کتاب که مسمی آئین اکبریست خلاصهٔ رسوم و علوم مردم اینولایت بکمال تنقیح نگاشته هر که اطلاعی بر آن خواهد بکتاب مذکور رجوع نماید مجملی ازان بنابر رفع انتظار مستحثران مینگارد و چگونگی آفرینش بهجده گونه و فراوان برگزارده اند و سگرف دهستانها آورده هانا هر بار بنمطی هستی گرفته از انها یک نوع کرا عالم نمود و بآن قائل نه پندیکند و آن اینکه اول تعینی که حضرت وجود مطلق گرفت و جلوهٔ خاص فرمود مسمی ببرهما است و هما نا عقل اول ازان خواسته اند و از و پهار کس از نبسل و بهم رسید اول سنک و منندن و سناتن و سنکهار بهر کدام فرائض رفت که همت در پیدائی خلقت بر بندد از فراوانی همه ذات قدمی بدین کار نپردخته اند سگالش دیگر گرفت و از پیشانی خود دیگر پرابر آورد مهادیو نام یافت از جلال فراوان که در و دید شاکتی که آفریدن در او نیافت دو کس دیگر را پدید آورد هانا از عقول عشره تعبیر کرده شده بعد ازان از پیکر خود مردی و زنی برآورد و مسمی ساروکا نام اول بنام مرد و هست ساروکا نام زن سمانا آدم و حوا را باین نام خواسته و ازین دو سر آغاز زادن شد یعنی قائلند که اول تعین صورت زنی بود و آنرا حاصل ظاهرا قدرت و مشیت را ازین تعبیر خواسته اند و چون تانیث نقطهٔ زین سماهست بیدانشان هتا خر تانست حقیقی خیال کرده او و هم ظاهر ایجاد عالم گفته اند برخی آفتاب را وسیلهٔ ایجاد عالم دانسته اند سبب همانا آنکه چون این عظیم را قوی التاثیر در میان ثلثه یافته اند بی بضاعتان گمان برده اند که در عالم علوی هم موثر بوده باشد و جمیع عالم آنرا و خواهد بود و حکمای هند در عناصر پنج عنصر قائلند بر پهار معروف که اکاس نام عنصری را فرا فرا و او را محیط همه جا و همه کس دانند گویا دعای عالم او را مقرر کرده و باسمان قائل نیستند بشماره بر و اثیر نهند و منطقه را بطور معروف دوازده بخش کرده بهر بخشی را نامی مطابق نامهای عربی که گذشته بخش را راس کویند و کواکب را اجسام صیقلی مستنیر از عنصر اعظم دانند و بهفت سیاره را نامی نهاده روزهائے هفته را بآن منسوب کرده اند و نیز عظیم انور بحکمت مستفضی از حضرت نور الانوار دانند و پیدائش نفس قدسی باهر یکی و گروهی اختران را ذی نفوس انگارند و گویند که بکذارش از جهان عنصری و شدن در هوای عنصانی و تربیت روح مجرد بدان مقامهای عالی جای یافته اند و زمین را کروی الشکل دانند اما گویند که تمام کرهٔ زمین هفت جزیرهٔ عظیم دارد و هر یکی را نامی برگزارده اند و دریائی را محیط او دانند و یکی ازان جزائر سبعهٔ این جزیره است که هند و چین و عرب و عجم و فرنگ و ترکستان بر روی آن اما اینقول نقل پرستان اینها بهمت و دانش گرایان اینها در اکثر مقالات یونانی آسا و چه عجب که اقالیم سبعه را بید انشان متاخر از بیفکری و دنبالروی بر همنان بهمین تعقیل چنین بتغیر کرده باشند و عالم را سه بخش کرده بالائی را سرک لوک نام نهند و محل پاداش نیکوکاران دانند میانی بهولوک مسکن بنی آدم و دیگر حیوانات و پائینی را پاتال محل جزا و سزای بدکاران پندارند و بالائی را دیوتا هفت گانه گویند و پائینی را کذلک در کات سبعه شمارند و هر یکی را نامی برگزارده اند و چون پیدائی عالم را کبرات و مرات قائلند در صورت تسلیم همین همت که مبدء حقیقی جل مجده هر بار بنظمی دیگر ایداع کائنات فرموده باشد لهذا در چگونگی خلقت اقوال مختلفه ابراز نموده اند اما در هر صورت سلسلهٔ زادن ابرا بعد ایجاد یکدو مرد و یک زن ناقلند و بعد پیدائش آدمی زاد چون اندک کثرتی در انها پدید آمد برهما آنرا چهار صنف گردانیده برای هر صنفی نامی مقرر کرد سران آنجماعه را که صاحب علم و فضل و زهد و عبادت بودند برابهمن نام نهاد و صاحبان جسمانت و شجاعت و عقل و فطانت را چهتری و صاحبان تجارت

وزراعت وصناعات شریفه ایشان وخدمه اینها اهل حرفه رذیله را تسویر قرار داده هر فرقه را بین آنها سمتی گردانید عمل برهمنان تحصیل علم وعبادت وافاده واستفاده علوم وریاضات وحق پرستی ورهنمائی دیگران براه حق وکار کرد بهتری خراجستانی ومزوری ورعیت پروری وملکداری وحمایت برهمنان وخدامت ایشان ومشغل بیس کشاورزی وتجارت نمودن وصناعات شریفه اختیار فرمودن وبقیه شود رصناعات خسیسه وخدمت این هر سه صنف نمودن **واوتار** که در فرق هنود مشهور بست وچنان شهرت یافته که اینها هر اوتاری را بخدائی پرستند وفی الواقع حقیقة جمیع ذوالجلال همین است مگر بندرت کسی ازین گرداب برآمده بساحل حقیقت رسیده باشد اما در حقیقت ظاهر ابی اصل وبنیاد اشتباهی هست که متاخرین را در فهم مرام کلام قدمای قوم روی داده ومراد قائل نفهمیده اند احوالش بسبیل اجمال آنکه در پرده دوری از دوربای چار گانه که آن قائلند وآن ست جگ هست وتریتا ودواپر وکلجگ ده پازده تن بصور مختلفه برای کاری خاص بقدرت داد ایهمال پیدائی گرفته آن امر عظیم بقدیم رسانیده اند وهر یکی بنامی مناسب صورت وسوم گشته در عهد اقامت خود درین ارنا پایدار فرامزو اودیگر محاوقات فرمان پذیر واز آنها را پرستار بوده اند وقول محققین اینجا عذرین خصوص انیست که این بچنان بنا برامری که سود آن بآفریده بازگردد عضدی پیکری را با فاقده وجود خود پدیرگزینند وتوهمی تمام سنبول حال او نگاشته مظهر غرائب امور بنیروی خود گردانند وعباری بدامن تقدس نشینند واکثر دانش اندوزان هندیدین کردند واز اپورن اوتار گویند وانکه در برخی از موجودات بقوی از فروغ قدرت خود انداز دوشگرفی بخشد از آنش وتازمند وهیچ موجودی را خالی از فروغ نداند آنش اوتار شمار در نیاید وبپورن اوتار درجگی چهار جگ ده بار بدانسان جلوه فرماید وتجلی او بصاحب نظران بنماید ودرین دوره تا امروز نه تن پدید آمده **اول چهار اوتار** یعنی پیکرهای مظاهر انوار وعجائب آیات واثار الهی گردیده گویند بملک دراوپایان کن بشهر بهدراوتی درست جگ ماه بهاکن شکل پنجه تنه اکابتی راجه من که دولک سال مدت ازهمه افشانده ریاضت گرمی میکرد بکنار دریای کرت مالاتن شوئی دشت ناگاه ماهی بدست اودر آمد و بگرفت مرانگهدار یک شبانروز در دست بود چون نالید بسبوئی در آورد واز فروئی بالش نخجد رانداخت چون از گنجائی او در گذشت در چاه کرد وبپس در گولابی بزرگ درانگند واز انجا بدریای کنگ رسانید چون آنرا فرو گرفت بدریای شور جاداد چون او را بزرگوار تر دانست کنیزنگی گیست پنیانش گرمی در آمد وجویای آگهی شد پاسخ شنید که داد ار بهمالم واین جانور را مظهر بعض آثار خود گردانیده برای رستگاری تو وچندی گزیدگان پس از هفت روز پر توخواهد شد وجهان را آب فرو گیرد بر فلان کشتی بار برخی شائستگان گرامی نامهای ایزدی وگزین داروبانیشین واز اینجا بنشاخ که از من نمود ارست پیوندبخش هفده لک بست وهشت هزار سال آب طوفانی بود پس روی در نقاب نهاد **گورم اوتار** درست جگ ماه کاتک شکل بچته دو وادشی جهان آفرین پیکر سنگ پشت را بجلوه خود مظهر اثری غریب گردانیدند گویند دیوتا ها بر آن شدند که از دریای شیر روغن آسا بجهات گیرند بجای چوبی که بدان مسکر بر آورند مندکر بزرگ ترین کوهیاست بکار داشتند کوه از گرانی بدریا فرو شدی وفراوان رنج رسیدی ایزد بچون آن صورت راجلوه گاه خود فرمود وآن جانور کوه را بدوش برگرفت دیوتا ها کام دل گرفتند وبدین شگرف کار چهارده چیز گرامی برآمد اچهمن ودنیا بصورت نوی نمود ار شد وسرایه عشرت همگنان سرانجام یافت گویست من شگرف گوهری فراوان فروغ واز اندازه ارزش بیرون + پانجگ برچهه بوالعجب دختی کلهای او پژمردگی نبیند وبوی خوش او روزگار او گرفته برخی گویند هر چه خواهند از وبر گیرند واز اکلپ برگیتر خوانند سراپا ده اهنتر پرستشگی که بیمار راتندرست ومرده را زنده ساختی بدست راست بود ودر چپ بلیله چندرمان ماه عالم افروز کام دهین باده گاوی هر چه خواهش گفتی از بستان بیرون فرستادی الابر آپت سفید فیلی چهار دندان سفید چهره غریب وباهر که بودی فیروزمند شدی اکبکه زهر جان گزا مرت آب زندگانی از نبنها زن خوش نخوی نیکو روی آس سپ هفت سر سارنگ دهنگ کمانی تیر ابیر دوری رسیدی وخاتمه فتحی پس از پیدائش این گران مایه جواهر گوم زیر زمین درشد ومنهو زنده پندارند **باراه اوتار** درست جگ ماه کاتک تته پورن ماشی در شهر مهاورت نزدیک نیم کهار واوده این جلوه خاص شد یکی از گرده دیت هرناکس نام روزگاری دراز در گذارش تن وپرستش ایزد بهمالم السر

روزی انذات مقدس بطوری برای او جلوه فرموده از خواهش باز پرسید از ین دل آویز گفتار بیالید و بسیاری از نور ان جانگزار ابر شمرده و از گزند انها
رستگاری طلبید و فرازروائی بگی عالم درخواست و در اندک زمانی کام روا آمد و حکومت عالم علوی از ان درگرفت بیکی از خویشان و ندان سپرد و دیو تهلبرما
تر دیشن شتافته چاره جستند چون دران خواهش گزندباراه فراموش کرده بود پاسخ یافت که من بدان صورت پدید آمده نقش هستی او را خواهم سترد
و در اندک زمانی بدان تمثال جلوه فرموده و به پاتال رشده تنگاه او شتافت و بخزانیستی روانه گردانید و از انزدیک سوروں نشان دهند
جهان برآئین پیشین نیکان برآمود و اندر کاسیاب فرمان روای عالم بالا شد مدت ظهور او هزار سال بود نرسنگهه اوتار پیکری بود از سر تا کمر شیر آسا و
پایان آدمی وش درست جگ ماه بیساکه تشکل پچته چترد سی در شهر هرن پور که بهندون زبان زور روزگار تردوار السلطنة آگره پیدائی گرفت چنان
برگزارند هرن کشب از گرده دیت سالهای دراز درگداز نفس و تن بسر برد تا آنکه ایزد بیهمال نجملی جلوه فرموده آرزوی او را پرسید نخستین عرض داشت
که خواهش آنست که مرگ من نه در روز شود و نه در شب و پناه از نیگان جان تسکر طلبید پیش فرمان روائی نشیب و بالا را نو شگافتند خواهته پدیرائی
یافت دیوتا هار وی در پرستاری نهادند و عالم از نکوهیدگان برآسود و بزرگان انیان بیمانجی بر بها از بشن چاره کار جستند و خواهش این گروه پذیرفته
شد گونیدا و را فرزندی بود پرلاده نام آئین دیوتا با ایزدی پرستش نمودی و برخلاف پدر راه حق سپردی هرچند گوناگون آزار کرد او را ازان روش
باز نیارست آورد نشانی از جای پروردگار پرسیده او در همه جا نشان داد و برای فهماندن اشارت بستونی نمود که در و نجام ظهور او ست او از بیدا شنی
شمشیری بان حواله کرد از نیرنگ کاری الهی از ان ستون پیکر بدکور پدید آمد و او را بدرید دران هنگام که برزنیست میان روز و شب به پیدائی پیکر
ابدای کار او سپری شد گویند آن الهی تمثال از پرلاده استدعای خواهش کرد آنعالی فطرت را بهیچ چیز فرو نیاید جیون مکت در نجهست و آن جاوند بندگی
است که دامن آلای وستگی نیاید و پاینم غم شادی نشود پیدائی این صورت صدسال بود بامن اوتار آدم کوٹه بالا در رجک تریتا ماه بهادون شکل
پچته دوادسی در شهر بیون بهدرا بر ساحل نبدا در خانه کشب بن برچ بن برهمای مشهور از شکم آدت آن نوباوه ابداع بزاد و هزار سال کام روائی
نمود از گروه دیت بل نام یکی برای سلطنت سه لوگ ریاضتها کشید و دادار کام بخش خواهش او پذیرفت و شرف فرمانروائی یافت و او رنگ نشینان دیوتا
را ایل ساخته پیمان بفران روائی بازگذاشت و گوناگون مکبن بجا آورد لیکن اینچه دربن روشها بدیوتا ها ایثار کنند بکار نبرد و دیوتا ها بوسیله برانگیختن او را
از بشن التماس نمودند و او از انجام کار آگهی داده آرام گزید و دران سال مه پهره صورت برافروخت چون آن نوباوه ابداع بزاد و هزار سال کام روائی
عادت بدبستان حکیم بردواج بنشاندند بهرابی آموزگار درمکبن که نزد کرمیت آغاز نهاده بود حاضر شد آئین راجگی خواهش پسیدا و گفت برابر بقدم
خویش از تو جانیخواهم او برآشفت که از چون من و الاشکوهی بزرگ و لتی چرا چنین کمتر چیزی پذیرد هش و دپس از درازی سخن چون راجه پذیرفت او بجنبش
قدم چنان پهناور گردانید که طبقه زمین طبقه پاتال را فروگرفت و دیگر قدم را چنان فراخ ساخت که طبقه بالا را پر کرد راجه در عوض قدم سوم خویش را بست
بسپرد و از انجا که نیکوئی در نهاد بود او را زان خیرگی باز داشته پایالت پاتال نام زد گردانید پرسرام اوتار آدمی پیکر در خانه جمدگن برهمن از شکم رن
امر بنیکا در رجک تریتا ماه بیساکه تشکل پچته تردسی در موضع رنکا نزد ار السلطنة آگره پیدائی گرفت کارت ویرج نام بیدست و پائی در قوم دیت
بفران روائی نشست و از بیدستی خویش بستوه بودی تا آنکه دست از همه باز داشته در کوه کیلاش بریاضت گری در آمد مهادیو او را برنواخته نزار
دست برداد و نجاه شش اسلحه خدیوی هر سه لوگ با و بازگردانید در آزار دیوتا با دراز دستی نمود بدان سان انجام کار او در خواهتند پدیرش یافت گویند
جمدگن از مظاهر مهادیو هست در نیکا از آدت مادر دیوتها از و تیج پیشتر نجمین پور او پرسرام پیش مهادیو در کوه کیلاش ادب آموزی کردی و پدر او
جمدگن در صحرا پرستش نمودی کارت و برج روزی عشرت شکار دشت گذاره برزاویه آن شده چاره گر سنگ و تشنگی برجست او انچه با دشاهان خود باشد
از خورد نی و پوشیدنی و گوناگون جواهر و نفائس پیشگاه حضور آورد و راجه بشگفت افتاد و گفت دست برین نیالائیم تا از حقیقت کار آگهی بخشی او
گفت اندر فرمان فرمای علوی عالم گاو کام دهین بمن سپرده انچه میخواهم سر انجام میباید راجه از در گرفت خواهش آن گاو نمود او باو داد کرنی فرمان

اندر خواهش توان پذیرفت و بشکوه دیوی نتوان بدست آورد او عزم درشد و به پیکار درآمد چندانکه لشکر فراهم آورد و آویزش نمود کاری از پیش نرد
آخر شبی پنهانی آمده جدکن را ازهم گذرانید و از نگاو نشانی نیافت رنیکا پسر خود پرسرام را طلبیده گفت رسوم مسافران ملک تقدس بجا آورد و خود را بآب
خویش رسوخت و آن فرزند را کهین توزی بر گماشت پرسرام به نیروی قدرت ابدهی به پیکار راجه رفت بست و یکبار عرصهٔ نبرد آراسته گشت آخر
راجه قالب تهی کرد و سلطنت بدیوتا ها بازگردید زرهای عالم فراهم آورده در جکن خیرات نمود پس از همه دست بازداشته به عزلت نشستن پذیرفت
که هنوز زندگانی دارد و در کوه مهندر را از زمین کوکن نشان دهند **راما اوتار** چنان سرایند که راون نام اژدرکوه راکس بد دولت به برهما رسید
ندیده سر و بست دست بود بکوه کیلاش ده هزار سال ریاضت گری نشست و سرها یکی پس از دیگری درین راه برافشاند و آرزو آنکه فرمانروائی
هر سه لوک یابد ذات قدسی خواهشش پذیرفت دیوتا ها از فرمان پذیری بستوه آمدند به پیشین ویشن افگندن او را درخواستند پذیرفته آمد و انجام کار
برام نام زد شد تا آنکه در جگ تریتا ماه چیت شکل پنجه نومین در شهر اودهه از شکم کوشلیا زن راجه جیرت بزاد و سر آغاز آگهی فنون شناسائی اندوخت
و دست از همه باز داشته دشت نوردی پیش گرفت و بزیارتگری و پرستش جاها زندگی را پیرایهٔ دیگر بست فرمانروای جهان گشت و راون اگبو نیستی فرستاد
یازده هزار سال و نگ نشین بود و شالسته آئین ها برنهاد **کشن اوتار** پیشتر ازین چهار هزار سال و کسری او کرسین جاودون مرزبانی داشت و تهمتن گاه
کینش بود او چهره دستی یافت و پدر را از کار باز داشته دست ستمگری برکشود و دیتره اسند و سیسپال و دیگر فرمانروایان دهیت ستم را اندازه برند و زمین بخم
درشید یکگاو گرفته بار بهاز دیشن شتافت و براندختن ایشان خواهش نمود پذیرفته آمد و بکشن هو الشد گویند اختر شناسان گنیش آگهی دادند که درین نزدیک
یکی نزاید و کار او سپری گرداند او با لشکری نوزادگان فراهیش نهاد و هر سال خون چندین بیگناه ریخته آمد تا آنکه دیوکی خواهر او را به بسیدیو جاودون
گمنامی کردند درین هنگام آوازی شنید که هشتمین فرزند او آن لمبان لشکر دیو هر و را زندان فرنشاند و به پسری که زائیدی به پستی سرا فرستادی غفلت
بر پاسبانان چیره شد و زنجیرها بگشاد و در ها واگردید تو با وه نسخن آمد که آن به وی آب جون در خانهٔ نندا هیمین زمان دختر شده مردم را خواب برده بر و مالا انجا
گذار آمد دختر را برگیر بسیدیو چون روی بدان کار نهاد در یا پایاب گشت و فرموده بجا آمد تخت در نه سالگی گنیش از هم گزراند و او لکرسین را از بندرهائی
برسند فرمانروائی نشاند و دیگر ستمگران آویزش ها کرده برانداخت و صد و پنج سال نگانی کرد شانزده هزار و صد و هشت زن داشت و از هر یکی
دختر پدید آمد هر کدام چنین سید است که همگی شبها او بوده **بودهٔ اوتار** در کلجگ ماه بیساکه شکل پنجه تمستین در شهر گیا بخانهٔ راجه سدهه دهن از شکیا
بزاد لوگویند چون جنگها بسیار شد و فراوان بیگناهش رفت بشن خوست که بانسی پکرد شده آئین بدیا و جنگها را نکوهش نماید از زین و دران سالها مهر فراز پیدا کند
برآمد صد سال نگانی کرد **کلکی اوتار** در آخر کلجگ ماه ماگه شکل پنجه تمستین در شهر سنبهل از خانهٔ بشن جن برهمن از شکم زن ارسبوو تی برآمد و صد
سال نیز گویند روزگاری آید که فرمانروای دادگر نماند و بدکاری فزونی گیرد غلهٔ گرانی پذیرد عمرها کوته گردد پیش از سی سال نیز مرگ فرا ان شود و زنده
همان ای پنجاه کزینی بدان انسی پیکر برآید و جهان را بداد آباد گرداند و برخی چهارده اوتار را بست و چهار برگزارند و احوال هر یکی نامها پرداخته اند
شگرف دستانها برگزارده و گوناگون پیکرایشان از زر و سیم و مفرآن بساخته محراب پرستش گردانند لیکن چنین بوده و پورن اوتار نگارند نهایت تلخیص کلام
درنهاد مردم این مملکت آنگونه ایجاد خلقت برهما است و بالهام و القای الهی کتابی که آنرا بیدنا مند از زبان برهما موجود شده بعد ازان پی آمدگان
برهما در تفسیر آن کوشیده شش کتاب آراستند و آنها را کهٹ درسن یعنی شش قسم علم گویند و هریکی را شاستر نامند و کتاب بیدا بعضی گویند یکی حکم هایی را هر یکی
کرده هریک را نامی جداگانه نهاده و آن هر یک بید و مجموعه شاستر بید و اتهروبید و برخی چنین گویند که برهما چهار رو و دهن داشت از هر دهن و هر چهار کتاب
یکی برآمد و مجموع هم بید است و آن هر شش نسخه شاستر را با یکدیگر بعضی از امور اختلاف و اتفاق و مناقشات بسیار دارد انشوان متاخر به کسی تعدد آنها
و نهید خود کوشیده در تفصیل آن کتابها نوشته نخستین شاستر نیایی است پدید آرندهٔ آن کوتم رگهیسر و دوم بشنگمک شاستر این کتاب تصنیف کنادامی
دانشمند است سومین سانکهه شاستر موجد آن کپیل امی دانشمند است چهارمین یاگیل شاستر مدون این علم نخیل امی از علمای است پنجمین بیدانت شاستر مجموعه بیاس

مدون کرده تشخیص میفرماید شاستر که حکم چنین آنرا ایجاد کرده غیر ازین شش شاستر دیگر هم هست از انجمله برهم شاستر که برنهاد فقه حنفیه هندوست و اعمال و افعال
و عبادات و ریاضات و انواع صیام و تصدقات و خیرات و چاره گری عصیان و زلات و افضال دعاوی و معاملات هر چهار بران که عبارت از برهمن و
چهتری و ویش و شودر هست بران منوط و مربوط و کرم میباک نیز شاستر یست بزعم هندو متضمن علمی که درمانی آن عوارض و آلام بدنی انسانی مانند مرض و الم
و مرض موسیر و نواسیر و حمیات و اسهالات و فالج و لقوه و اشال ذلک همه را بداند و شناسد که ایمرض ازین کس راست نتیجه فلان عمل هست که در فلان زندگی
باعتقاد تناسخی که داشته کرده و چاره اش این عمل هست اگر کند شفا یابد و سیمه دیه پران یعنی تواریخ متضمن بیان حال نفوس قدسیه و عالم ملکوت و شرح پیدائی جهان و
جهانیان و وقوع قیامت صغیر و کبیر و گوناگون کردار نیک و سخاوت و عدالت و دستانهای عابدان و فرمانروایان و الاشکوه و بیاکرن علمیست مشتمل
نحو و صرف و تحقیق کلمه و کلام و ترکیب حروف با همدیگر و مبهند در بیان حسن ترکیب الفاظ و نظم حروف و تراکیب معنی و اوزان و بحور اشعار و بیدک بدیا یعنی
علم طبابت مشتمل بر احوال ابدان و صحت و مرض آن و معالجات بیماری و تدبیر ازالهٔ انواع امراض و جوتک بدیا یعنی علم نجوم هندیان استخراج این علم
با آفتاب نسبت میدهند سامدرک بدیا یعنی علم قیافه و دریافت احوال نیک و بد آدمی زاد از خطوط دست و جبین جبین با وخط و خال دیگر عضا لیلاوتی کتابیست
هست در علم حساب و دقائق آن و آزیاکرن جوتک گویند شکن بدیا از گویائی و آواز و حوش و طیور شگون گرفته از سوانح آینده اطلاع دهند و دانایان این
دانش در ممالک میوات و اطراف پانی پت و غیره بسیار میباشند دانندگان اعلم از روائی انفاس که هر روز از سوراخ چپ و راست یعنی در زمانی عین بیابند
احوال نیک و بد سائل گزارش نمایند اکم بدیا در گزارش گوناگون فسون و جادو و جلوه حصول منافع و دفع مضار و حل گرفتگان و پریشان زدگان و غالب
آمدن جن و معالجه قسام بیماریها اندر جال علمی هست در انواع نیرنجات و طلسمات و سیمیا و ادخال روح در پیکر دیگر و خلع ازبدن خود بزعم هندو دیگر عجائب
و غرائب رسن بیا یعنی کشتن سیماب و زر و سیم و مانند آن و ساختن طلا و نقره که کیمیا و اکسیر عبارت ازانست کامد و بیدا دانشی هست از فسون ها و رکترم
و دیگر گزندگان و رهائی دادن از گزند آنها و حاضر ساختن آنها را با فسون و گذارش نسب یا ستائش نهادن بیدیا رائی انواع نیرنجات و اندازی که از بید بتهبلا
کرده اندر تن پریچیا شناخت لعل و مروارید و زمرد و دیگر جواهر و گوناگون سنگ ریزه و پیدائش و صحیت و اوزان هریک مانک بدیا شناختن خاصیتها و انواع
عمارت و هر گونه خاصیت و برآوردن شهرها و غیر ذلک گجه شاستر شناختن تعمیر و دریافتن عمر طبیعی او و علاج بیماری و حفظ صحت و تندرستی آن گجه شاستر
مورد شناخت احوال اسپ و عیوب و بیماریهای آن و گوناگون معالجات کاته هرب بدیا که از بید موسوم بعرصه ظهور آمده یعنی موسیقی از گفتن و خواندن و
نواختن ساز ها و اصول و فروع گوناگون نغمه و ساز ها و روش رقص که آنرا ستکیت گویند نرت بدیا یعنی بازیگری که بتیز دستی و شعبده کار ها از رسن بازی
و غیره ظاهر کنند و سنگرت معلق زنندو زنان ایشان نیز بنیروی انعلم انواع اعمال نمایند که مردم بحیرت درشوند رتک بدیا علمی هست در دانستن احوال دان
و شناخت گوناگون زنان کامه شاستر که آنرا کوک نیز گویند در طرز مقاربت مرد و زن هفتاد و چهار گونه دسور و زیان هر کدام و مفتون شدن زنان بلذت
مجامعت **ذکر احوال رویشیان هندو انواع اینها** نخستین متصف سنیاسیان ازان خاکنشینان مجمعی مهر خموشی بر لب نهاده
حروف زدن ندارند و بقی هر دو دست را مانگ بآسمان گزارند و بعضی خود را معکوس بر درخت آویخته تمیدتن خویشتن کاتش میمانند و چندی را روبسوی
آسمان برداشته نظر بر آفتاب دوخته داشته و برخی بپا ایستاده شب و روز میگذرانند و درین صنف انواع دیگر هم هستند و بنا نام حروف و ریاضات
شاقه بسیار تیکنند اگر بتفصیل عادات و اوضاع آنها کرده آید دستان دراز میشود و همین جوگیان و اعتقاد هندو آنکه بعضی ازین طائفه بقوت ریاضت
و روزبازوی عبادت در هوا میپرند و بر مطلع دریا میخرامند و از حبس نفس عمر دراز یابند و خلع بدن نموده روح خود را در بدن غیری می اندازند و علم
سیمیا و نیرنجات نیز دارند و تسخیر قلوب مردم هم توانند نمود و اشراف بر قلب و تسلط بر اجنه بهم میرسانند و بیماران را بانیوسائط معالجه کنند و سحر و جادو را نیز دانند
و بعلم سیمیا اگرچه از طائفه سنیاسیان نیز بعضی دستی دارند اما قوم جوگیان بیشتر درین علم ماهر و مشهور اند سومین پیراگیان درین صنف پنج فرقه
یکی بنام مقتدای خود معروف اگرهی ازینها سرود و نغمه بزبان هندو در مدح و ستائش آفریدگار و مقتدایان خود و عبادات عظمی پیشه

وبعضی بچلہ نشینی ومراقبہ وگروہی بمطالعہ کتب اشتغال می ورزند چہارمین دوہی از معتقدان نانک بطریقہ وآئین او بہ نیائش وستائش افریدگا
می پردازند خلاصہ عبادات این گروہ مطالعہ اشعار مرشد خویش است کہ بسرود ونغمہ میگویند وزمزمہ دلفریب میسرایند پنجمین صنف جتی وسرپورہ ریاضت
سخت می کشند یعنی کہ چہل روز صائم بودہ از اکل وشرب ضروری کہ قوام بدن بدو موقوف است احتراز دارند وچہار ماہ برسات یکجا مقام کردہ حرکت نمیکنند
کہ مبادا در رفتار باعث آزار حشرات گردند خلاصہ عبادات آنہا نگاہ بانی جاندارانست با اقرار ازین جہت نمی پوشند کہ بجاندارے آزارے نرسد
احداث چاہ وباغ مذموم میدانند کہ مبادا بوسیلہ آن بجانداران ریزہ آزارے رسد وہمین اندیشہ شبانگاہ چراغ روشن نمیسازند وآتش نمی
افروزند وطعام برائے خود نمی پزند وآب از چاہ برنمی آرند آب وطعام از قافلہ مردمان بدریوزہ اورده میخورند شبانگاہ چہلے پنجہ میخورند واز خوردن
سبزیہا احتراز دارند چہ اعتقاد انجماعہ آنکہ این چیزہا در حکم جاندار است وغیر از پارچہ لابد چیزے با خود ندارند اما اہل کیش برلمہ واتباع آنہا این طائفہ را بدیدہ
ملحد معتقد اند ومیگویند کہ منکر صانع از ظاہر این اصل ہست اگر منکر نشوند ریاضات شاقہ برائے کہ وچہ می کنند چون قائل معتقدات برلمہ نیستند از روی
تعصب چنین میگویند وبحق ہستی نافرد نانکدار ند کہ میگویند اگر از طرفی فیل مست آدم کش بتجسس می آمدہ باشد واز طرف دیگر سرپورہ بیاید بر روی
آن فیل یدرفت وبطرف سرپورہ رو نہاد کردو نیز برابمہ ہر فرقہ دیگر را کہ از خود دینے اختراع کردہ قبول نمی کنند بیان کیش قدیم کہ موافق بید از آغا
آفرینش رواج یافتہ معتقد اند اگر شخصی از مخالف کیش خواہد کہ در برابمہ بیاید آزار ہم نمی پذیرند واگر شخصی از مشرب ایشان گشتہ بمذہب دیگر در آید او را خواہ
بمذہب اول رجوع کند آزار نیز قبول نمیکنند ودرین کیش چہار آسرم ہست یعنی چہار آئین اول برہم چرج یعنی کہ غذا آنشود در تحصیل وتکمیل علوم صورے
ومعنوی پردازد دوم گرہست یعنی کہ غذا شدہ بامور تعلقات اشتغال ورزد سوم بان پرست یعنی چون سن کہولت رسد وپسری وفرزندی نشود
ترکی تعلقات نمودہ مع زوجہ خود در جوار فرقہ بعبادت الٰہی بگذراند وغیر از میوہ صحرائی غذا نکند چہارم سنیاس یعنی خود را از ہمہ امور باز داشتہ بعبادت
شاقہ پردازد منیر مردم زاد درین آباد بوم چہار برن اند یعنی چہار فرقہ اول بر سر اعمال ذمیمہ خولند از علوم آموختن سوم چیزے کار ہائے نفاذ
فرمان ممالک ودواب شجاعت وسپاہی گری بسر برون سوم پیش کردار ہائے او بسود اگری ودیگر پیشہای شریفہ پردازند چہارم مشود
پیشہای خسیسہ ورزیدن خدمت ہر سہ فرقہ مذکور نمودن القصہ اہل ہندوستان در سپاہی گری اصل سیار دارند وندانند کہ جانبازی کجا باید ورد
اعدا چگونہ غالب توان آمد اما قوم جیتی کہ الحال یعنی ازان راجپوت شہرت دارند وبرخی اکبتری مشہور اند نہایت بیباک ومتعدد ہلاک وبعضے
زنان جمیع ہندوان از انہا بیباک تر جرأت کیش مفاندیش بعد فروشدن شوہران خویش سحت بر پاس ناموس وحفظ نجست گماشتہ بہ تبسم مرام
مہر ووفا وتہیہ اسباب عقبی وترتیب مواد مہری پرداختہ رخت عروسی بر خود آراستہ جامہ وتن بغالیہ آغشتہ پروانہ وار ومردانہ کردار ہا پاکیزہ بجان
شوی فرخندہ خوی ہا یکی از پارچہای پوشش او خود را در آتش خاکستر ساختہ رقم دوام اتحاد نام خود در دفتر روزگار ثبت می کند بیت سوزند
بہم رشتہ سیراب ہمچون دو صیقل خورد یک تاب و اکثر زنانی کہ پس از شوہر زندہ میمانند بمقتضای وفا وزری وحیا دوستی از لذات خوردن و
آشامیدن ومتعلقات لباس خوش مرزیور پاکیزہ شیدن خود ابا زمیدارند وبسان درویشان ریاضت کیش بجادۂ تقشف پرداختہ در لیالی وایام بطاعت
وصیام وعبادت خالق انام زندگی باتمام میرسانند وچند نوجوان باشد ودرہمان شب عروسی سوہ شوہر دیگر گرفتن مرۂ دیگر بروسادہ عروسے
نشستن موافق آئین خود جائز نمیدانند واز ارتکاب آزار وسیاہی عقبی ورسوائی دنیا می شمارد تمام ہندوستان مع صوبہ تلنگانہ دکن بتفصیل آن
درین نسخہ اندراج نیافتہ مشتمل بر بیست ودو صوبہ ویکصد ونود ودو سرکار وچہار ہزار ویکصد وپنجاہ ودو محال ہشت ارب وشصت وہشت کرور ودہ
وشش لک وہشتاد ہزار روپیہ مقدار وسہ دام انقسام ہندبا پانزدہ صوبہ بحسب تقسیم اکبر است واحوال آنہا از روی آئین اکبری نگاشتہ چون اللہ
مدت از محالات بعض صوبہ علاحدہ گردیدہ سہ صوبہ جداگانہ قرار یافت ٹھٹہ وکشمیر واودیسہ بیجدہ شدند واز عہد اورنگ زیب جالمگیر اکثر دکن مسخر
حیدرآباد وبیجاپور واورنگ آباد واراکاٹ افزودہ بست ودو صوبہ گردید ازین ہمہ صوبہا احوال سہ صوبہ حیدرآباد وبیجاپور وارکاٹ

لهذا بنگارش حالات آنها مبادرت نرفت و احوال احمدنگر در آئین اکبری نبود بنابرین احوال این چهار صوبه درین دیباچه مفصل نگشت از مستمعان هرکس آگاه باشد حالات چهار صوبه مذکوره درین اوراق ثبت فرموده برین فقیر منت گذارد چون اندکی از احوال هندوستان تحریر درآمد شمه ازهر صوبه نیز برای سیرابی سخن بقلم درآوردن ضرور است

ذکر احوال ممالک محروسهٔ هند باجمال مطابق تحریر و تقریر شیخ ابوالفضل اکبرشاهی از دفتر سوم اکبرنامه که مسمی بآئین اکبریست تا سال چهلم جلوس جلال الدین محمد اکبرپادشاه که واقع دین و سال الهی است و سالهای سلطنت او را از ابتدای جلوس او سال الهی مینویسند دو هزار و هفصد و سی و هفت قصبه از صوبهٔ سرکار درقلمرو او بود اکبرپادشاه آنرا دوازده بخش برساخته هر بخشی را صوبه نام نهاد و بنام معمورهٔ عمده که دران بخش واقع بود یا خود پادشاه جائی را آباد نموده بنام خود یا موسوم گردانیده بود روشناس گردانید و چون برار و خاندیس احمدنگر کشائش یافت پانزده قرار گرفت لختی از هرکدام بهمی نگارد و دستان فرمان دهان و سال مه آنها بگزین قول میگزارد بنگاله بهار اودیه الله آباد مالوه احمدآباد برار خاندیس احمدنگر اکبرآباد شاهجهان آباد دهلی اجمیر لاهور ملتان کابل

صوبهٔ بنگاله از اقلیم دوم است درازا از بندر چاٹگانو تا تلیاگدهی چارصد کروه پهنا از شمالی کوه پایان سرکار مدارن دو بیست کروه خاور دریای شور شمال و جنوب کوه باختر صوبهٔ بهار بهاٹی نام ولایتی است شماره این ملک از نیولایت کنند گویند درانجا درخت انبه بقدآدمی و کمر شود و نیک بار آورد چیوست آن فراخ ملکی است اولوس پتره درانجا البرس برده هر کرا نگی آنجا یابد برای تیک خطاب اوست نام امرا و ارکان آن مملکت باضافهٔ نزاین شهرت گیرد صاحب دولک پیاده و هزار فیل است اسپ کمیاب شمالی این صوبه و پائی است آنرا گوچ گویند بزرگ آنسر زمین خداوند هزار سوار و یک لک پیاده کام روپ که آنرا کاکان رو خوانند و کامنا بدست اوست جادو و خوبروئی آنجا مشهور است در سحرکاری آنجا حکایات غریبه برگزارند ما بعد بتحقیق از حکام آنجا که اکثر آشنایان بوده اند معلوم شد که مطلقا اصلی ندارد زنان پیشین شاید چیزی بوده باشد و پهلوی اینولایت ملک آشام است ازراجهٔ آنجا فراوان شکوه برگزارند چون سیری شود خواص آن و از مرد و زن لابد است که با و زنده گور شوند زیوست آن پائی است وچپ آن خطا از و بهاچین گزارش رود و عوام ماچین گویند از خان بالغ که دارالملک است تا بدریائی شور چهل منزل رودی بریده هر دو کنارش لبنگ و چونه برآورده اند سکندر رومی ازین حدود بآن دیار شتافت و نیز شهرت دارد که راجه آهست پچارشبانه روز توان رفت میان شرق و جنوب بنگاله فراخ ملکی است از خنگ نام بندر چاٹگانو معروف باسلام آباد بر سر جداو بلکه از دست فیل بسیار شود و اسپ کم خرو شتر نیز کمیاب و گران ارزگاو و گاومیش بسیار دجانور بیست الملق که بهره ازین هر دو دارد بگونا گون رنگ برآید شیر او را بخورند و کیش ایشان برخلاف هندو و مسلمان بلکه جمیع ادیان گویند که خواهر خصوص توام بگیرند و تنها از مادر حقیقی پرهیزند دانش اندوز ریاضت کیش را ولی گویند و از صوابدید او بیرون نشوند رسم آنست که در دیوان زنان سیاه حاضر شوند و مردان بکوشش نیایند بشتر سیه فام و کوسه نزدیک بدین گروه بگو و آنرا چین خوانند در برخی بستانی نامها دارالملک چین نویسند فیل و پیاده بسیار و فیل سپید نیز پدید آید یکسوی آنولایت از خنگ بست کان یاقوت و الماس و طلا و نقره و مس و لعل و گوگرد دران و او را باقوم مگهه بر سر کان آویزش رودها و اولوس پتره نیز کارزار او بود نام اهلی بنگاله نیک فرمان دهان بستانی پیهنای بست و بلندی ده گز در بنگی الکا خیابانی بسته و آن را آل گویند بهمزه و الف و لام از پیوستگی آن بنگال نسبان زد آفاق گشت بعد از آخرش حرف با افزائش یافته به بنگاله شهرت گرفت گرباعتدال نزدیک و سرما کم میانه تور آغاز بارش شود و تا آخر میزان ببارد و زمینها اکثر جا بلکه همه آب فرو شود و مدار تر و بر کشتی باشند قبل ازین از زمان پائی باران هوا تباه شدی و گزندی بخلق آنجا رسیدی و بیگانه از ورود دران ولایت کمال حذر از دشت از پنجاه شصت سال آن شورش و شدت رودهای آن مملکت بسیار بلکه بر عدم مردم این دیار افزون از حد شمار بوده در نیولاکه اصحاب انگلیشیه تسلط یافته ایام حکومت ایشان دیافت و نقشهٔ بلاد هند و دکن تا دهلی بتنقیح کشیدند و دریاهای خرد و بزرگ شمرند عدد دریاهای این چهار صوبه و دو دریا کلان دگوچک بحیطهٔ ضبط درآورده

آورده اند وگزین ترین دریای این صوبه گنگا است وسرچشمه اش تا پیدا هندوان گویند که از موی سر مهادیو فرو ریزد و از شمالی کوه سار پدید آید و بصوبه دهلی و آگره و الله آباد و بهار گذشته بدین صوبه در آید گویند بهاگیرت نام شخصی مهادیو را بیتائش گری خوشنود گرده اینده برای رستگاری نیاکان خود گنگا را درخواست واز کیلاش که محل اقامت مهادیو است آن دریا را گرفته همراه خود آورد اما بقصد سرسیدن آب گنگا تا پاتهان بزرگانش موعود بزمانی معین است تعداد آن کسری از صد سال افزون گویند و شگرف بستانها در خصوص این حکایت برگزارند که عقل از قبول آن بجمله تحاشی می نماید این قسم حکایتهای عجیبه و بالاتر ازین از پران هاری اشنان که عبارت از کتب سیر و تواریخ است منقول هر چند کتب مذکور منتسب باقاضل ایشان باشد اما در دانش تاهیای اینها این قسم مقالات را اعتباری نزد محض افسانه پرستی است پایان قصبه سوتی که مزار شاه مرتضی اندی در انجاست دو بخش گشته یکی جنوب رویه روان گردد و بهاگیرتی نام یابد و شعبه کلان که شرق رویه رود بعد فاصله سی چهل کروه باز شعبه ازان بطرف جنوب رود و کلکتی نام یابد و رویه نزد بندر چاتگانو رسیده دو شعبه گردد و بدریای شور در شود و آن هر دو شعبه جنوب رویه زیر موضع ندیا باهم پیوندد و یک جا شده از زیر بندر هوگلی و کلکته گذشته بدریای شور آمیزد در ستانش این دریا دانشوران هند کتابها نگاشته اند و از آغاز تا انجام معبد بزرگ و در بزرگ داشت آن ایزدی پرستش دانند دیگر بر هم پتر یا بای موصده و رای مهمله هر دو مفتوح و های خفی و میم و نم های فارسی و تای فوقانی و رای مهمله از خاج کوچ آید از انجا ببکا ربار و هار سیده ارامنی و مزارع انجا را سیراب گردانیده بشور دریا در شود و بیشتر کشت کارشالیست و چندین گونه شود و در از هر قسم دانه برگیرند سبوئی برآید و سالی سه بار بکارند و در وندز براعت انجا کمتر گزیدی رسد چندانکه آب افزاید تنه بالا دو خوشه با الا در نه شود چنانچه تجربه کاران ارتفاع یک تنه را شصت دست اندازه برگرفتند رعیت فرمان پذیر و مالگذار بیشتر خورش مردم انجا برنج و ماهی و سبزیها و گندم و جو و جز آن گوارا نماید و مرد و زن انجا برهنه باشند و غیر از لنگ نپوشند خانهائی بست و لختی چنان سازند که در یک پنجهزار روپیه و افزون خرچ شود و دیر بپاید و آید و شد بر کشتی خاصه هنگام بارش و کشتیها برای جنگ و بار بردا شتن و سواری روی گوناگون برسازند و سنگهاسن که الحال معروف بپالکی است برای خشکی بسازند و در ره نوردی نشستن و در آرمیدن بران بغنایتگی روی دهد برفراز آن جهت تابش و بارش گزین پناهی برسازند و گاه برداردند و برخی بر فیل سوار شوند و اح اسپ نبود در عهد مهابت جنگ خفور مجدا فراط رسید و حصیر انجا در خوبی بی نظیر نوعی از سیتل پائی بابر بستی یافته ها تا مدتک انجا در ره شود دریا خبر اوانی حاصل شود و شیای ولایات دیگر هر بنادر این صوبه بکثرت تمام انواع و اقسام مهیا بود و گل و میوه فراوان و فوفل بسیار و مصرف آن باپان تا لابور تجارت بندر سرکار جنت آباد شهری بود پاستانی و دار الملک سلاطین این صوبه معروف به لکهنوتی و کوڑه همایون پادشاه چون برین مملکت تسلط یافت بدین نام روشناس گردانید گرین قلعه بس طویل و عریض چنانچه از خشتهای بنیاد یک دیوار آنجا شهر مرشد آباد و ماداه و عمارات پوربه انصرام یافته و منبور عمارات و مساجد و مقابر پاستانی دران محوطه بپاست و از صنعتگران مخبر و عبرت افزا سرکار محمود آباد مرزبان اینه یاره زمان چیره دستی شیر شاه بر او برخی فیلان نور انجگل این بوم سر داد ازان بار فراوان فیل در وی و در سرکار سنیف آباد هم بس جنگل و فیل صحرائی سرکار بهوگلا گیاهی است عرضش بقدر دو سه انگشت و طول زیاده از دو گز قطعی سرمایه ازان بسازند و بر سات شدید در پناه آن بآسائش گذارند صحرا صحرا در انجا رویده و این سرکار بنام او معروف بر ساحل دریای بهاگیرتی است گرد شهر درخت زار و دران دریا جزر و مد هر روز و شب دو بار شود و هر روز اجتماع و استقبال ماه باد در روز اطراف که عبارت از سه سه روز باشد بدتر از آید که موج از دور مرئی و مثور آ موج نادیده چند دقیقه قبل از مشاهده مسموع شود و یک موج متصل بهم مثل سلسله در تمام پهنای دریا بقدر یک گز بلکه افزود مرتفع و محسوس باشد ران هنگام کشتیها را از کناره دریا دور و بطش بند

ما از صدمه آن سرزمین ساحل رسیده خورد دست شکند از عهد اکبر بادشاه تا زمان صوبه داری جام الدوله معموره او اواسط سلطنت محمد شاه بابری
نوده و بار سیلابی عظیم آمد اکثر اراضی اطراف آبادی بهوگلی و ہگلی که تمکسار است و ضلاع آن را فروگرفت ابوالفضل محرر اکبرنامه مینگارد که
درسال بست وهشتم جلوس اکبری شگرف سیلابی آمد و بگی سرکار را فروگرفت مزربان آنجا خود را بر فراز کشتی رسانید و پرا تندرای پور و بابر
برتجانه برآمد و بازرگانی برتالاری شتافت تایک و نیم پهر جوش دریا و شورش ابر و باد بود خانها کشتیها فرو شد و تجانه و تالار مذکور را گرفته
نرسید دو یک جاندار دران طوفانی جوشش فرو شد و یکپیار از هر دو سیلاب مسطور در عهد محمد شاه بابری مذکور بنوعی طغیان دریا و شدت
ابر و باران روی داد که جهازے را بر خشکی برای مرمت کشیده داشتند سیلاب طغیان آنرا ربوده بفراسخ برد هنگام تنزل عود جهاز مذکور
سه کروه دور از ساحل بسر درخت غلیمی از پیل رسیده بند گردید و هما نجا ماند باید دید که آب باین ارتفاع تا کجا بار سیده و چقدر موانع و سکنه
انجا ها تلف و نابود گردیده باشند **سرکار گهورا گهاٹ** ابریشم و پارچه شائسته و اسپ و تانگن در انجا فراوان بود بندی میوه بسیار
خصوص لنگو میوه ایست برابر جوز بمزهٔ انار شیرین با اندک پهانکی و سه دانه تخم در و **سرکار باریک آباد** پارچه گنگا جل در انجا
گزین با فند میوه کولا هم بسیار **سرکار باروها** طرفه درخت زار بس چوبهای سطبر دراز پدید آید و ازان تیر کشتی و جهازات برسازند کان
آهن دران جا سر **کار ستارگانو** پارچه نامه و دستار گزین فراوان شود **سرکار سلهٹ** میوه کولا کشبیه بسنگره دهلی
نارنگی رنگ اما برتر و بالیده تر و در کمال حلاوت و خوش مزگی کبا انگور و لاتی دم مساوات میزند بلکه دعوای برتری می نماید در انجا
با فراط بهم رسد و در دستها بهمه یه برند اصل آنکه در دامن کوستان شمالی از سلهٹ تا ترهت که منجمله هشت سرکار صوبهٔ بهار آنطرف گنگا است
دراین میوه صحرا خود رو بهم رسیده فیض بخش صحرا نشینان کوستان است و اغنیا را بسی مردم و خرج رزبا میسری آید اما در جونپور
بی نظیر و مهر میوه باے ولاتی است و در فصلهای عود نیز در انجا فراوان در انجام بارش بریده بر زمین اندازند بعد پیری شدن از مدهٔ معینه
واندازه خامی و پختگی ناهموار گیرد **چاٹ گانو** بزرگ شهر لیست بر ساحل دریای شورد دران درخت را راز گزین بنا در ست بنگالیان آنجا
اکثر بیخ روند و یا دراک طوف بیت الله سعادت اندوزند **شریف آباد** نیز سرکاری است گوینده گاوی در انجا بهم رسد سفید فام
شتر آسا نشانده بار کنند پانزده من بکشد **سرکار ساٹ گانو** انیم از جلبنا در است در انجا انار خوب بهم میرسد **سرکار مداران**
در انجا موسمی است بر یه نام ظاهر اکان الماسی دشت و بیشتر تره ریزه بهم میرسد اما الحال درین صوبه هیچ جا کان الماس شنیده نمیشود
صوبهٔ اوڈیسه جا گانه ملکی بود آب و هوای او سازگار صاحب پنج سرکار **سرکار جالیسر سرکار بهدرک سرکار کٹک سرکار**
گلگنٹ و مدات **سرکار** راج مهدرا بعد ازان تابع صوبهٔ بنگاله گردیده اما ناظم آنجا هم از حضور معین می شد ظاهر احمد و بست و قلعه پخته دران
مزربان اوریا کچ جی می گفتند موسم برسات زیاده از ایام زستان و تابستان کمتر از زستان بیشتر زراعت آنجا شالی و خوراک اهالی
اندیا بیخ و ماهی و بادنجان و بقول دیگر بیخ پخته در آب سرد نگاهدارند دو قوم خذایر سازند مردان زن آسا و **صندل** اندایند و زیور
برنهند و زنان جز عورت نپوشند و بسیاری پوشش از برگ درخت سازند دیوار و محوطه اکثر نی بست و بعضی خانها سنگین و بس بلند
زبان این مرز بنگالیان هم نفهمند و یک زن در کمتر زمان شوهری چند برگیرد بر برگ درخت تاڑ بقولادی قلم نویسند و خامه به مشت
برگیرند کاغذ و سیاهی کمتر بکار رود داد و ستد بجز بهر یعنی کوڑی شود و از دریای شور گوبا کنده حاصل کنند چهار صد آن را کنڈه گویند
و پنج کنڈه بوڈی بضم باے موحده و سکون واو کسر دال هندی و سکون یاے تحتانی و چهار بوڈی راین نامند بفتح باے فارسی و سکون
نون و شانزده پن را کهاون بفتح کاف و باے الف و واو مفتوح و نون ساکن و ده کهاون یک روپیه **کٹک** قلعه ایست سنگین
بنیان و مردم جهاندار کهنه دان مدونیائش کنند و کٹهه جوری معروف به قلعه بارهه ماٹی مرزبان نشین و دران قلعه والا کاخها هنگام

بارسنم سوی اوج خشش کرده آب فرو گیرد و راجه مکند دیو عمارتی بر شیانه برساخته و درخستین فیل خانه و اسطبل دوم توپخانه و برجی لشکر
داران و شاکرد پیشه سوم بیاقداران و دربانان چهارم برجی کارخانه پنجم مطبخ ششم دولت خانه بزرگ هفتم خلوتخانه هشتم حرم سرا نهم آسایش
گاه سرزبان در جنوب آن بتخانه ایست از ساختان مشرق رو در شهر بیستم بر ساحل شور دریا معبد جگن ناتهه نزد او پیکر کرشن و برادر
و خواهر او از صندل برساخته اند اغا فاضل علمای هندگویند که پیشتر ازین پنجار هزار و دو صد سال و کسری راجه اندر دمن مرزبان نیلکر پرست
دانشور برهمنی را بکزیدین سرزمینی برای شهر آبادی فرستاد او به کنار دو پشه وش در آمد کنار شور دریا گزین جائی یافت او را بدیگر جاها
سنجید ناگاه زاغی را دید که بدریا در شد و تن شوئی کرده نیائش گری نمود از کار کرد او شگفت ماند چون زبان جانوران میدانست
از حال پرسید پاسخ یافت من از گرده دیوتا ام نفرین ریاضت گری مرا دین پیکر آورد یکی از برهمنان آگاه چنین دلالت نمود که
ایزد جهان آفرین بدین جا نظری خاص دارد هر که چندی درین سرزمین مبسر برد و در اگهی پرستش روی دل آورد زود بمراد گراید
و چندین سال هست که بدین روش در یوزه رهائی میکنم و گاه باشد که خواهش بانجام رسد چون گوهر شایستگی داری نظارگی می باش
شگرفی این بوم پرستاس برهمن را در کنتر زمانی شنوده بچشم در آمد راجه را ازین اگهی داد و بزرگ شهری آباد شد و جای خاص را
عبادت گاه برساخت راجه شیوی دادگری نموده بستر نیائش گری آسود چنان نمودند که در فلان روز بر ساحل دریا چشم انتظار کیشنا
چوبی بدرانی بنجاه و دو انگشت عرض یک و نیم دست خواهد آمد آن را برگیر و بنجانه در بسته هفت روز نگاهدار و بهر صورتیکه برآید در معبد
نشسته محراب پرستش برساز همچنان در بیداری یافت و آواز ابیاوری الهام جگن ناتهه نام نهاد و بزره جواهر در گرفت نیائش گاه کرد و
گشت فراوان خرق عادت از و برگزارند کالاپهار نام نوکر سلیمان گروانی چون برین دیار چیره دستی یافت آن چوب را در آتش
انداخت نسوخت سپس در دریای شور افگند و سیله معاش طلبان در عهد اکبر بادشاه شهرت دادند که آن چوب را یافته اند
و دلواپسانهای بهنگامه آرا فراوان برگذارند و آن سه پیکر را بهر روز شش بار بشویند و تازه رخت پوشانند بنجانه بشصت زنار دار
استاده خدمتگزاری کنند و هر بار شولان بزرگ برگزیده پیش آن صورت ها آورند تا بست هزار کس از او لوش بهره برگیرد و ارایه
شانزده پایه برسازند بلندی آرتهه گزینند و سوار گردانند و پندارند هر که از آبکشد از نکوهیدگی پاک گردد و تختی روزگار نه بلند و نیز نزدیک
بگنا تهه بتخانه ایست منسوب بآفتاب حراج دوازده ساز این ملک بصارفش در شد و رینیان دشوار پندارند دیدان بحیرت فرو روند
بلندی دیوار صد و پنجاه و دست پهنا نوزده سه دروازه دارد شرقی رو به پیکر دو فیل خوش سنجی تراشیده اند هر یکی آدمی را در خرطوم برآورده
و نغزی صورت دو سوار پرداخته اند با ساز و پیرایه و جلو دار بشمای تمثال دو شیر هر یکی فیل را شکار کرده بر فراز انها نشسته و در پیش ستونی
از سنگ سیاه هشت پهلو بدرازی پنجاه گز چون از نهه زمین برگذرند صحنی دلکشا و مترک طاقی از سنگ پدید آید دران خورشید را با دیگر گاگ
برکنده و برگرد آن گوناگون پرستار هر گروهی بنطی سر بزمین ایستاده نشسته افتاده خندان گریان حیران آگاه سپس رنگار نگ صنایگر
و شگرف جاندار ان که هستی شان جز در خیال نباشد گویند پیشتر ازین یک هزار و یکصد و چند سال راجه بیر سنگه دیو این بنا بانجام رسانید
سرگ یادگاری گذاشت و بست و هشت بتخانه دیگر دران نزدیکی پیش دروازه شش و در اطراف بست و دو از هر یکی دستان ها
برگزار ند بیرخی بران که کبیر موحد آنجا آسوده لبا حقائق از زبان گفت و گرد او امرو زر در میانست از فراخی شرب و بلندی نظر مسلمان
و هندو بدوست داشتی و چون بستخوانی خانه و اپرداخت بهمن بسوختن بر آورد و مسلمان بگورستان بردن صوبه بنگاله مسجد او دیسه بست
و چهار سرکار دارد و هفصد و شصت و نه محال جمع پنجاه و نه کرور و هشتاد و چهار لک و پنجاه و نه هزار و نوزده دام همه نقدی زمینداران شیتر
کاته در عهد سلاطین پاپری تا نام سلطنت با معنی آن تولمان بود در هر صوبه فوجی لائق آنجا متعین و مقرر بیبود و همه سلطانی برای

خبرگیری و انتظام آنجا از حضور با مور و بکار خود مشغول و در کمال اقتدار و نفاذ امری ماندند همین مطابقه بست و سه هزار و سه صد و بیست سوار هشت لک و یک هزار و صد و پنجاه پیاده هزار و صد و هفتاد فیل چهار هزار و دویست و شصت توپ چهار هزار و چهار صد شتر چون حال ملک گاشته آمد برخی فرمانروایان آنرا با سال و میگذارد و بر آخر هر فرقه جدولی جداگانه مینگارد در آن ترتیب شهنشاهی نرود برنا مهانشان مهد میگذارد

جدول فرمان روایان از قوم کهتری

نام	سال	نام	سال
۱ راجه سکهدت کهتری	دویست و بیست و سه	۱۳ شدهرکهه	نود و یک
۲ انتک بهیم	صد و هفتاد و پنج	۱۴ امرجیهرکهه	دو صد و ده
۳ رن بهیم	صد و هشت	۱۵ اودی سنگهه	هشتاد و پنج
۴ کج بهیم	هشتاد و دو	۱۶ بشو سنگهه	هشتاد و هشت
۵ دیودت	نود و پنج	۱۷ نینه ماتهه	هفتاد و یک
۶ جگ سنگهه	صد و شش	۱۸ رکمدیو	هشتاد و سه
۷ برده سنگهه	نود و هفت	۱۹ رگهولیه	هفتاد و نه
۸ موهن پت	صد و دو	۲۰ جگ جیون	صد و هشت
۹ بنود سنگهه	نود و هفت	۲۱ کالودید	هشتاد و پنج
۱۰ اشکرسین	نود و شش	۲۲ کالودیو	نود
۱۱ استرجیت	صد و یک	۲۳ بجی کرن	هفتاد و یک
۱۲ ابهوپت	نود	۲۴ شب سنگهه	هشتاد و نه

بست و چار تن کهتری پور بر پور دو هزار و چار صد و نه سال شمع فرمانروائی افروختند

جدول فرمان روایان از قوم کایتهه

نام	سال	نام	سال
۱ راجه بهوج کوریا	هفتاد و یک	۶ راجه پربهو	چهل و شش
۲ لال سین	هفتاد	۷ راجه کرر	چهل و نه
۳ راجه مادهو	شصت و هفت	۸ راجه لکهن	چهل و سه
۴ سمند بهوج	چهل و هشت	۹ رابهوج	چهل و نه
۵ راجه جی پت	پنجاه و چهار		

نه تن کایتهه چار صد و شصت و سال پور بر پور کام روائی کردند سپس دولت قوم مذکور کایتهه رو آورد

جدول فرمان روایان از قوم کایتهه دیگر

نام	سال	نام	سال
۱ راجه آدسور	هشت و نه	۷ راجه گردهر	هفتاد و یک
۲ جامنی بهان	شصت و شش	۸ راجه پرتهی دهر	شصت سال
۳ راجه لنروده	هفتاد و یک	۹ راجه ششت دهر	پنجاه و یک
۴ پرتاب رودر	پنجاه و هشت	۱۰ راجه بربهاکر	پنجاه و هشت
۵ راجه بهبودت	شصت و یک	۱۱ راجه جید هر	بست سال
۶ راجه رگهدیو	پنجاه و دو		

یازده تن ششصد و سی و هفت سال پور بر پور بر سریر فرمان دهی برنشستند پس ازان مرزبانی سیمانوادهٔ کانابوس بازگشت

جدول فرمان روایان از قوم کایتهه دیگر

نام	سال	نام	سال
۱ راجه بهوپال	پنجاه و پنج	۶ راجه لکمن پال	هفتاد و پنج
۲ راجه وترپال	نود و پنج	۷ راجه جے پال	نود و هشت
۳ راجه دیوپال	هشتاد و سه	۸ راجه راجپال	نود و هشت
۴ راجه بهونپال	هفتاد سال	۹ راجه بهوک پال برادر راجپال	پنج سال
۵ راجه هفیت پال	چهل و پنج	۱۰ راجه جگ پال پسر او	هفتاد و چهار

ده تن شش صد و نود و هشت سال فرمان روائی کردند پس ازان دولت بقوم کایتهه دیگر قرار یافت

جدول فرمان روایان از قوم کایتهه دیگر

نام	سال	نام	سال
۱ راجه سکهه سین	سه سال	۵ راجه کیشو سین	پانزده سال
۲ راجه بلاول سین	پنجاه سال	۶ راجه سدا سین	هیجده سال
۳ راجه لکهن	هفت سال	۷ راجه توچه	سه سال
۴ راجه مادهو سین	ده سال		

این هفت تن یکصد و شش سال پشت بر پشت کارکیانی کردند

سنه شصت و یک نغزا زابتدائے جلوس سکهدت کهتری راجه نخستین جداول بر سریر فرماندهی تا شروع زمان شیوع اسلام در بنگاله و تسلط سلاطین دهلی بر آن و یازده مدت چهار هزار و سه صد و سے سال فرمان روا گذشتند و این تسلط مسلمانان بر بنگاله و رواج اسلام درین دیار از زمان سلطان قطب الدین ایبک است و در سال پانصد و نوده هشت هجری ازان زمان تا سلطان محمد طغلق شاه هفتاد و نه

یکصد و پنجاه و شش سال بتعیت سلاطین دهلی حکمرانی کردند بعد ازان از ابتدای هفتصد و هفتاد و یک هجری ملک فخر الدین سلاح دار خود سر شده تسلط یافت ازان زمان تا داؤد خان دو صد و بیست و چار سال حکام بنگاله خود سر پادشاه بوده اند باز از ابتدای نهصد و نود و پنج امرای اکبری بنگاله را مسخر نموده داؤد خان را بملک نیستی فرستادند و از ابتدای نهصد و نود و پنج یکصد و هفتاد و نه سال باز تابع سلاطین دهلی ماند ✦ باز از ابتدای یکهزار و یکصد و هفتاد و چار الی یومنا هذا که یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری است بست و سه سال گذشته که بقبضه تصرف کمپنی انگلیش است ✦

جدول فرمان روایان اهل اسلام

نام	سال و ماه	نام	سال و ماه
۱ ملک فخر الدین سلاح دار	دو سال و چند ماه	۱۸ فیروز شاه	سه سال
۲ سلطان علاؤ الدین	یک سال و چند ماه	۱۹ محمود شاه پسر فیروز شاه	یک سال
۳ شمس الدین تکبره	شانزده سال و چند ماه	۲۰ مظفر حبشی	سه سال و پنج ماه
۴ سکندر پور شمس الدین	نه سال و چند ماه	۲۱ سلطان علاؤ الدین	بست و هفت سال و چند ماه
۵ غیاث الدین بن سکندر	هفت سال و چند ماه	۲۲ نصیب شاه پسر علاؤ الدین	یازده سال
۶ سلطان السلاطین پور غیاث الدین	ده سال	۲۳ شیر شاه	مدت غیر معلوم
شمس الدین پور سلطان السلاطین	سه سال و چند ماه	۲۴ همایون بادشاه	مدت غیر معلوم
۸ کاسے لوسے	هفت سال	۲۵ شیر شاه نوبت دوم	مدت غیر معلوم
۹ سلطان جلال الدین	هفده سال	۲۶ محمد خان	مدت غیر معلوم
۱۰ سلطان احمد پور جلال الدین	شانزده سال	۲۷ بهادر شاه پسر محمد خان	مدت غیر معلوم
۱۱ ناصر غلام او	هفت روز و لقبش نیروز	۲۸ جلال الدین خان پسر دوم	
۱۲ ناصر از اخفاد شمس الدین تکبره	دو سال	محمد خان ✦	مدت غیر معلوم
۱۳ بارمک شاه	هفده سال	۲۹ غیاث الدین	مدت غیر معلوم
۱۴ سلطان یوسف	هفت سال و شش ماه	۳۰ تاج شاه	مدت غیر معلوم
۱۵ سکندر شاه	نیروز	۳۱ سلیمان	مدت غیر معلوم
۱۶ فتح شاه	هفت سال و پنج ماه	۳۲ بایزید	مدت غیر معلوم
۱۷ بارمک شاه	دو و نیم روز	۳۳ داؤد	مدت غیر معلوم

از زمان سلطان قطب الدین ایبک تا داؤد شاه پنجاه نفر سه صد و هشتاد سال فرمان روائی بنگاله نمودند از انجمله از زمان سلطان قطب الدین ایبک تا سلطان محمد طغلق شاه هفتده نفر یکصد و پنجاه و شش سال بتبعیت سلاطین دهلی و سے و سه نفر از ابتدای ملک فخر الدین سلاح دار تا زمان داؤد افغان بخود سرے و دعوی سلطنت دو صد و بیست و چار سال گذرانیدند بعد از داؤد افغان کرامرای جلال الدین محمد اکبر پادشاه داؤد را گرفته بملک نیستی فرستاده بنگاله مسخر نمودند تا عالمگیر ثانی با بیست یکصد و هفتاد و نه سال باز حکام بنگاله بتبعیت سلاطین دهلی سر بر بودند

وامروز کمال بلهذا زده یکصد و نود و هفت هجری است از ابتدای سلطنت شاه عالم بابر ثانی پسر عالمگیر ثانی بست و چهار سال گذشته که از تصرف سلاطین دهلی بدر رفته و در تبضهٔ تصرف و اقتدار کمپنی انگلیش است راجه جیاجی بهونسله بدستی راجه جاجو دهن بدهلی یارآمد و پیشتر ازین بسه بار زده صد و سی و چهار سال در آویزهٔ مهابهارت بسروانگی فرو شد راجه توجه را که آخرین راجه درجه دول مسلوریست چون پیانه زندگی لبریز گشت سلطنت بر یکی از قربای او که پسر رائے الکمن بود قرار گرفت دران هنگام دار الملک بنگاله شهر مندیا بود و گوناگون دانش را بنگاه الحال هم اندکی آباد و نشان و نمائی دران خرابه پیدا آخر شناسان اورا از برگشتن دولت و دگرگونگی گیتی خبر داده و ازکسی که این دو کار از و آید در جستجوی خلیفه یافتند راجه گفتار آنها دیوانه پنداشته گوش نکرد تا آل اندیان ابدور دستها پناه بردند و ران هنگام مقرب الدین ایک از جانب سلطان شهاب الدین غوری در هند بود آن خلیج زاده بنیروی مردانگی ملک بهار برگرفت و چون روبه بنگاله آورد راجه بکشتی راه گریز سپرد و آن ملک درآمده فراوان غنیمت اندوخت و آن شهر را ویران ساخته لکهنوتی آباد گردانید که اکنون معروف بقلعه گوڑه است و ازان باز این ملک بفرمان روایان دهلی بازگردید انتقال راجه توجه را از دارغرور امروز که آخر ماه شوال کهزار و یکصد و نود و هفت هجری است چهار صد و هفتاد و هفت سال سپری شود و در زمان مرزبانی سلطان خلق قدرخان از جانب او در بنگاله بود ملک فخر الدین سلاح دار او از آزمندی و بے حیائی بجان گزائی خداوند نعمت خود همت بست و لیکن گرفته ازهم گذرانید و بدستان سرائی و حیله فروشی نام برزگ برخود نهاده از فرمان دهلی سر باز کشید ملک علی مبارک که از برگزیدگان قدرخان بود باتفاق سلطان علاؤ الدین با ویزهٔ فخر الدین برخاست و در کارزار آن کافرنعمت را زنده برگرفته بگونیستی فرستاد حاجی الیاس علائی از امرای بنگاله بود خیندکس را همداستان گردانیده علاؤ الدین را جان لشکر و خود شمس الدین لقب نهاد و اورا بهنگره نیز گویند سلطان فیروز از دهلی بهالش او رفت و سخت آویزش نمود چون دسم باریش نزدیک بود آشتی گونه کرده بازگشت چون روزگار شمس الدین بسر آمد سران لشکر بزرگ پور او را اسکندر شاه خطاب داده بسریر برداشتند سلطان فیروز باز به بنگاله شتافته بصلح بازگردید و چون او درگذشت پسر او را برگزیدند و سلطان غیاث الدین زبان زد آفاق گشت خواجه حافظ شیرازی عرضه برای او فرستاد که این بیت از دست **بیت** شکر شکن شوند همه طوطیان هند ✤ زین قند پارسے که به بنگاله میرود در زمان شمس الدین پیرزادهٔ او کانسی نام پسرے از حیله اندوزے چیره دستی یافت و دولت و سلطنت با و منتقل شد چون عمر او سپری شد پور او بدین احمد سے درآمد و سلطان جلال الدین نام یافت رسم این دیار آن بود که چند هزار پیاده پایک پیرامن دولتخانه کشک دادے شبی خواجه سرائی بآن پیادگان همزبان شده فتح شاه را از هم گذرانید و خود را بارکبک شاه خطاب نهاد فیروز شاه را نیز پایکان از هم گذرانیدند و پور او محمود شاه البسے بر دشتند بعد یک سال حبشی غلامی مظفر نام بدستیاری پایکان او را جان لشکری نمود و خود سر برآراشد علاؤ الدین یکے از نوکران مظفر بود جوانان پیادگان همراز گشته او را بپستی سرافرستاد و خود بفرمان دهی برنشست از شکرگاری روزگار چندی درین ملک سرهنگان را روزبازار بود او داد گرے را پایه برتر نهاد و پایکان فتنه اندوز را پراگنده گردانید نصیب شاه پور او نیز بسان پدر بداد و دهش گذرانید برادران را نوازش فرمودے چون در آویزهٔ بابر بادشاه سلطان ابراهیم کودکے را روزگار سر آمد برادر و سران لشکر او نصیب شاه را بپادشاهی برداشتند و بر آسودند همایون بادشاه بعد انتزاع ملک بنگاله از دست شیر شاه جهانگیر قلی بیگ را بمرزبانی برگذاشت چون شیر شاه همایون را شکست داده بادشاه شد او را به پیمان آورده بنیستی سرافرستاد و در زمان سلیم شاه محمد خان خویشاوند او پرستاری ابادادگری عهد و دش دانست چون در آویزهٔ محمد خان درکار زار تمام شد خضر خان پور او کارکیانی یافت و خود را بادشاه خطاب نهاد و محمد خان در جنگ او بچنگ اجل گرفتار آمد بعد بهادر شاه برادرش که جلال الدین نام داشت بریاست برنشست تاج خان که از امرای سلیم شاه بود جلال الدین را جان لشکرے نمود و بعد سلیم شاه خویشتن آراسته سپس برادر خرد او سلیمان کرزانی اگرچه اندیشهٔ سلطنت داشت بمصلحت برسر خطبه بنام اکبر بادشاه

خواندو سپس فرزندان او بایزید و داؤد دلی پرورده گردیده سکه و خطبه بنام خود خواندند مرای اکبر شاهی داؤد را مغلوب و مقتول گردانیده بنگاله را مسخر و از افاغنه مصفا ساختند و این وقایع بر نهجے در اکبر نامه و کتب مبسوطهٔ سیر سابقه به تفصیل مندرج است ٭

صوبه بهار

از دوم اقلیم در ازا زتلیاگدهی تا دریاچه کرمناسه توابع سرکار رهتاس صد و بست کروه پهنا از تر هت تا شمالی کهسار صد و ده خاور رو به بنگاله باختر سوالهٔ آباد و او ده شمال جنوب کوه بزرگ دریاهاے عمدهٔ این صوبه گنگا و سون و گنڈک گویند چشمهٔ سون منبر بدا و چلا هر سه از یک بوته نزدیک بهم برخاسته آب گنگ و سون بس نیک مزه و گوارا گنگا از کوهستان شمال و سون از چبال جنوب آمده نزدیک منبر بگنگا پیوندد و گنڈک از شمال آید و نزدیک حاجے پور بگنگ آمیزد آب او دهواے حاجی پور را کویا خاصیتی هست که مردم آنجا را اکثر آماس گلو زیاده از حد ے شود و بعضی را کمتر و صورت انسان این علت دگرگون گردانیده تا بحے صور بر ے آرد و برخی محفوظ می مانند سالگرام سنگے است سیاه که بنارسی سنگ چک گویند بندوان آن را از دیرزمی مظاهر شمارد و فراوان نیایش گری نماید اگر مدور و خرد و رو غنی بود بس گزیده پندارند و بدگونگی پیکر نامها برنهند و خاصیتها برگذارند چون در و طلا نگوین سے یابد آزا لطبع بر ے آرند بیشتری یک سوراخ دارد و برخی افزون و سنگے تراکه خالی از طلا باشد سوراخ نبود پیش برهمن است هر بت که شکند دیگر بکار پرستش نیاید و این سنگ چنین نبود یعنی اگر شکند باز هم توان پرستیدن میان شمالی و جنوبی این دو دیار تا چهل کروهی پیدائی یابد ٭ کرمناسا از کوهستان جنوب رسیده در گذرد چوسا گنگ پیوندد آب آن بس نکو هیده بشمرند ٭ پن پن هم از جنوب در دامن کوهستان پلانون بر جوشد و نیز دیک عظیم آباد مپٹنه از عین آباد ی فتوحه گذشته بگنگا در شود و هما نجا پائی است از عهد اکبر اساس یافتهٔ الهی یو مناهذا که هزار و صد و نود و هفت هجریست بکمال استحکام بر پاست و فتورے دران راه نیافته و خرد و دهاے این صوبه و اکثر صوبه عسیر الاحصاست تعلم در تنخه تا بستان گرم شود و زمستان باعتدال اغلب اوقات دو ماه حاجت بجامهٔ پنبه دارست و بزرش ابر اغلب چهار ماه اکنون از دو سه سال امساک باران بیشتر هست و زیاده از یک دو نیم ماهے بار و آمار قحط و ویرانی و بلاکی مردم هویدا تا بعد ازین چه شود و رب رحم علی العباد کل اضطر بن کشت کار گزیده می شد خاصه شمالی در چوسے و دیسے کم همتا اکنون کسی پذیرفته ٭ کساری نام غلهٔ از بنارس تا مرشد آباد پیدائی گیرد ٭ برگ تنبول خاصه گلهی بس نازک و خوشرنگ و کم جرم و خوشبو و نیک مزه از نواور تحائف هست تا دهلی و لاهور و جهانگیر نگر و مرشد آباد بار مغانی برند و بخوبی برسد اکثر سالم نماند و گر ضایع شود ٭ طوطی امرت بهیلا و حلا نام بس گزین و بفراوانی بهم رسد اگر پرورند و سعی نمایند زود آموزد و خوش گویا گردد ٭ و ظروف و حقه هاے شیشه که از فرنگ مے آید بسیار خوب بسازند که در تمام هندوستان مثل آن پیدائی ندارد و در سرکار بها رنیز دیک موضع راج گرکان سنگی هست بلور آسا پارچهاے کوچک آن قدر که دانهاے سبیح نامسر ے حقه ازان توان ساخت تکوین یابد و سردم تحصیل آن نموده چیزها مذکور بر سانند ٭ و کاغذ در موضع ارول و بهار خوب بهم میرسید اکنون هم میسازند و اگر کارفرمائی بهم رسد و زری خرج کند شاید بهتر از آنکه مے سازند ساخته آید ٭ و معهذا بست گیا نام منسوب به برهما و آنرا برهم گیا گویند و بس معظم شمرده تنگدستی گذشتگان خود را منحصر به پرستش حاصل آنجا شمرند و برهمنان مجاور آن مکان را زر بها میسر آید و بکامرانی زندگانی نمایند میوه ایست معروف بکهل درین صوبه و صوبه بنگاله اکثری در نهایت خوبی و کلانی بهم رسد برخے چنانکه یک کس بدشواری بر دارد ٭ ترهت از دیرباز بنگاه بندی دانش الحال هم باصد جهان خرابی اثری ازان علوم پیدا ٭ رهتاس در بست برفراز کوه بسیار بلند و شوار گذار و در آن ده دوازده کروه بعضے جا بران کوه کشت کار شود پیشتر باغ و دشت انگور و انار سرو و شریفه و پیشکر آنجا بسیار تخمه نیشند الحال خراب افتاده چشمهاے جاری دارد و هر جا سه چار گز بر کنند آب پدید آید گیتهٔ بسیار مصفا هین سرکار جمیع این صوبه انچه در عهد اکبر قرار یافته و الحال هم در دفاتر جمع طومارے همانند اے نگارند بست و دو کرور و نود و دو ملک نوزده هزار و چهار صد و چهار و نیم دام ازان میان منبطے صد و سے و هشت بیگهه زمین پیموده بست و چهار لک و چهل و چهار هزار و صد و بست بیگهه زمان افتاده و در بست و شش لک و هشتاد و یک هزار و هفتصد و بفتاد و چار دام نقدی و یک کرور و نود و دو لک و سے و هفت هزار و شش صد و سے و نیم دام آمدنی

است دو ولک دهنا دو دو هزار و صد چهل و هفت دام سیور غال پوسے یازده هزار و چهار صد و پانزده سوار چار لک و چهل و نه هزار و سه صد و چاه پیاده و دو صد کشتی درین کلام که تنقیح جمع صوبها نموده شکے عظیم است عجب ضبطی در عبارات و هر هر که تحقیق شود تصحیح فرماید +

صوبه الله آباد

از دوم اقلیم و از زمستان پور تا جنوبی کوه صد و شصت کروه سپنا از گذر چوسا تا کهام پور صد و بست و دو شرقی بهار شمالی اودهه جنوبی باندهو غربی گره مین دریاے این صوبه گنگا و جمنا و دیگر رود ها مثل غدو گین و سرجو و برنه و جز آن آب و هوا سازگار گوناگون میوه و گلهاے بسیار و از عهد اکبر پادشاه خربزه و انگور افراوانش گرفت کشت کار گزیده بود نام سابقش پیاگ بتا فارسے و یاے تحتانی والف و کاف فارسے اکبر آله اباس نام نهاد آخر معروف به الله آباد گردید و قلعه سنگین آنجا باکاخ و ایوانهاے دیگر بسعے اکبر پادشاه افراخته آمد آنجا را پادشاه معابد انکار ند بناے قلعه رجاے گذاشته اند گنگا و جمنا باهم پیوسته و باعتقاد هنود اتصال سه دریا با یکدیگر دارند اشاره سوم را سرسوتی نامند لیکن پیدائی ندارد نباس بزرگ شهر لیست میان و رود برنه و آنسی در کهن نامهاے هند کاشی نویسند گویند پرتهین زمانها تبخانه بود و آئین کعبه طواف کردندی و لیسا اعمال منتسا حاج بجا آوردندی از دیر باز دار العلم هندوستان است گروهاگروه مردم از دور دستها رسیده دانش اندوزند بگذارش جان و تن برنشینند + سال چهار صد و دهم هجرے سلطان محمود غزنوی آمد تخت درکیش دگر گونگے رفت در چهار صد و سیزدهم بار دیگر درین دیار رسید سخت قلعه گوالیار را گرد گرفت و آشتی بر خاست پس بگرفتن قلعه کالنجر پاے همت افشرد + مذاما نام خدیو دوسه صد فیل فرستاده فیاض خود و شعرے هم در ستایش گفته فرستاد چون مضمون آنرا ترجمه کردند سلطان بخشنود گشته باز برفت و مرزبانی آن قلعه باجاره دادے دیگرے بدو سپرد + جونپور بزرگ شهر لیست سلطان فیروز مرزبان دهلی بنام عمزاده خود فخر الدین جونه اساس نهاده طول صد و نه درجه شش و دقیقه غرض لیست شش و بیست درجه یازده دقیقه چنارژه سنگین دژ لیست بر فراز کوه دیرینه و استواری کم همتا و ریا گنگ از پایان آن گذرد کالنجر سنگین قلعه ایست بر کوهے پس رفیع سر آغاز اسکے باز نگویند فراوان تبخانه دارد در آنجا بتے هست کال بهیرون نام بدرازی هیجده دست شگرف دستها نماز و بر سر اویند دین دژ چشمها بر جوشند و فراوان کولاب پیوست آن درخت زار لیست بس انبوه چوب آنبوس و میوه هاے خود رو لیسیار و کاهش نیز دران نزدیکی در لیست کردوهے او کان الماس راجه کپ سنگه مرزبان در چنار قطعه ازان جواهر بے بها داشت و دانا بر همنے آزین کردار خوش رو سنده و خوه طوطے چنان که انچه از و پرسیدے یا سنخ یا فتی و بر سخے گوینده که انچه شنیدے یاد گرفتی خنیاگرے بخشو نام در علم عمل کم همتا و در پرستار آفرو زنده را سلطان بهاد گجراتی پیندو دستی استوار کرده گاهی ازین خوانندگان را خواستے نمود و راجه ازم دمی قاآگهی بخشور افرستاد و شیر شاه آن جاد لنشین را نپرسش نمود و چوان فرستاده ناکام برگردید قلعه را گرد گرفت و سا باط برساخت کار بر دربنیان تنگ شد و از نا امیدے بر سم ناموس بر ستان هندوستان پرد گیان را خاکستر کرده اسپند و از خود بخنودگی برزندگی ناپایدار دل نهاد و تن بخاکساری داده بکام دشمن غبار آلود بیستی شد شیر شاه راچون سگالش چنان بود که قلعه نرود تر مفتی چه مسخر گردد هنگام آتش افروزی در قعر شراری بدار و خانه افتاد و خرمن هستی شیر شاه بسوخت در قصبه سوداگر پیدا کشر که و مه را فراوان حسن چهره برافروزد سرکار صد و هفتاد و هفت پرگنه بست و یک کرور و بست و چار لک و بست و هفت هزار و شصت صد و نوزده دام و دوازده ولک پان ازان جیان یکصد و سی و یک ضبطی زین هم پوده سے و نه لک و شصت و هشت هزار و هیجده بگهه و سه بسوه زرآن لیست و در و بست و نه لک و هفتاد و یک هزار و دو بست بست و چار دام چهل و شش پرگنه نقدی خواسته آن نوه و چار لک و بلغ شش هزار و چار صد و هیجده دام سیور غال پوسے یازده هزار و سه صد و هفتاد و پنج سوار دو لک و سی و هفت هزار و شصت صد و هفتاد و پیاده و سه صد و بست و سه فیل ++

سرکار الله آباد پانزده محال سرکار غازے پور شرقے نوزده محال سرکار بنارس شرقے هشت محال سرکار جونپور شمالی چهل و یک محال سرکار مانکپور چار پاره محال سرکار چنارژه جنوبے سیزده محال سرکار رهتهه کوره جنوبے سرکار رهتهه کوره غربے سرکار کژوه غربے

+ + + + + + + + + + + +

اذ نگ نشینان حجره پور که بسلاطین الشرق مشهورند بتفصیل اسامی وسال ومه آنها ازین جدول ظاهر می شود + + + + +

	اسلطان الشرق	ثمانی عشره سال
	۲ مبارک شاه	چهل سال وکسری
	۳ سلطان ابراهیم	پنج ماه
	۴ سلطان محمود	یکسال وکسری
	۵ محمود شاه	بست ویک سال چند ماه
	۶ حسین شاه	نوزده سال

شش تن نود وهفت سال وچند ماه فرمانروائی نمودند پیشتر این دیار بداد گری فرمانروایان دهلی آباد بود چون فرمانروائی بسلطان محمود بن سلطان محمد بن فیروز شاه رسید ملک سرور خواجه سرای را که نیک او خطاب خانجهانی داده بود بخطاب سلطان الشرق ملقب پایگی بخشید و بجونپور فرستاد دلشنا سالی وبردبارے وانصاف پژوهے وپردلی روزگار را فرخندگی داد وزاد سفر واپسین آماده ساخت چون پیمانهٔ هستی او پر شد پسر خوانده اش نام بیادگار بزرگان زمانه سر بسر بے برد اخت دخطبه وسکه بنام خود کرد چون بهلولخان که از امرای کبار سلطان محمد بن فیروز شاه بود آگهی رسید لشکر فراهم آورده از دهلی بپیکار او آمد در برساحل گنگا سه ره لشکر به سگالش آویزه نشسته آخر کار سے نکرده هر دو ناکام برگشتند چون سلطان مبارک شاه درگذشت ابراهیم کهین برادر مبارک شاه را جانشین ساختند واو بقدردانی وبکارآگهی داد ودهش فراپیش گرفت ومالش مرکشان زمانه را سرمایه ملک آبادی گردانید دانش را جویا آمد وستاینده گان هر پیشه را روائی شد دانایان هندقاضی شهاب الدین الملقب بملک العلما دین روزگار نامور گردیدند زاد گاه او دولت آباد دهلی است دران موضع جامع عقلی ونقلی علوم را گرد آوری کرده هنگام رسیدن صاحبقران امیر تیمور گورکان بهرامی استاد وخود مولانا خواجگی که خلیفه نصیر الدین چراغ دهلی است بجونپور آمده در انجا نشوونما یافته محمود ذرا نیان گشت شاه مدارکه از اولیائے هندبست ومرجع سلسلهٔ معاصر او بود چنانچه رسم هست که دانش منشان ظاهر را با دیده وران باطن سرگرانی باشد قاضی را نیز مشرب خیر اندیشی تیره گی داشت چون روزگار ابراهیم بسر آمد + بهکین خان بزرگ پسر او را سلطان محمود نام نهاده بکلانی برآورده چون کردار شایسته نداشت رقم غزل بر صفحهٔ ایام پسر حسین شاه برادر او را بزیانی برد اشتند هنجار سرکشی فراپیش ماند وچون دلها را از خود بر نتابد بر مراد او خرامش نمود روزگار به شادکامی در آمد از فزونی باده پرستی دنیا را کالبوه شد باسلطان بهلول اودهی کارزار آورده بهزیمت یافت سلطان بهلول بارک پسر خود را در جونپور گذاشت وحکومت آن ملک را بارگزیده چون بهلول را گردش سپهر بسر آمد اورنگ نشینی دهلی بسلطان سکندر رسید قرار گرفت سلطان حسین بالتفاق بارکیک لشکرها فراهم آورده چند بار به دهلی آمد وحکومت شرقیان بدو سپری شد

صوبهٔ اوده

از دوم اقلیم دراز از سرکار گورکهپور تا قنوج صد وسی وپنج کروه پهنا از شمالی کوتاه تا سد پور صوبه الهآباد صد وپانزده کروه در زیر سایهٔ کوه جنوبی تا نک پور غربی قنوج آب وهوا گزین زمستان وتابستان نزدیک باعتدال بزرگ دریاهاے این صوبه سرچشمها گهرا گوتی ورود سابق گوگون آبی جانور پدید آیند وکشت کار خوب شود خاصه بیخ سوکهداس وغیره کم نمتا + گویند سه ماه پیشتر از همه جای هندوستان بکار اندوده نام قدیم او اوجود هیا مادر بزرگ شهرهاے سندبود طول صد بیست درجه دوشش دقیقه عرض بست وهفت درجه بست ودو دقیقه گویند پیشین زمان به درازی صد وچهل وهشت کروه پهناسی دوشش آباد بود اگزین معابد پاستانی پرشمارند در سواد شهر خاک بیزے کنند وطلا برگیرند نگاه راجه رام چند پسر راجه دسرت بود کدام هنود اورا ابتدائی مے پرستند وشگرف دستان باستل افسانه حمزه ملکه عجبتر ازان برگویند مدور تر تیا که هنود نیز عم خود پس از رفت

میدانند و ایام دوره مذکوره دوازده لک فود دکشش هزار سالست راجه مذکور چه عجب کریاست ظاهر و باطن داشته باشد احوال او انچه از کتب معتمده
هنود معلوم شده خالی از کیفیتی نیست مذاجوی و حق طلبی و اخلاق شایسته شیوه راسخه او بمرتبه طبیعی بود بیک کروهی شهر دریای گهاگهرا بسر جوبیوسته
پایان قلعه و شهر سکیدر و نزدیک این شهر دو قبر بزرگ ساخته اند شش هفت گزی عوام هوا گاه شیث و ایوب پیغمبر دانند برخی بر آنکه در رتن پور
تربت کبیر موجود زبان سکندر بود دسے بود لختی در معنی بر او کشادیس یافت واز فرسوده رسیهاے روزگار بر کنار زیست فراوان حقائق بشیر هندی
زبان از و یاد کار + بهرایچ شهر لیست بر ساحل دریا سرجو سواد بس لکشابا غها فراوان سالار مسعود غازی و رچپ سالار در انجا آسوده از محدم الدیه
خیر آبادی و عهد اکبر بادشاه محمد حسین خان که یکی از روشناسان سلطانی بود پرسید که سالار مسعود غازی چه طور کسی بود گفت افغانی بود که شهید شده و عامهٔ
مسلمانان هندوستان اعتقاد و باو دارند از دور و دستها بزیارت آیند علکهاے ملون برسازند و انجمنها آرایند قول معتمد آنکه نخستین از اقربای محمود غزنوی
نقد زندگی بمرد انگلی سپرد و مجاهد نام برگذاشت و درین پدر سلطان فیروزه زبان دهلی از آراستگی ظاهر نیکنامی اندوخت نزد این شهر موضعیست دلکش
نام از دیر باز دار الفلاس از شمالی کمسار فراوان چیز مثل اسپ کونت و طلا و آس و سرب و مشک و قطاس و عسل و چوک که ترشی است از آب لیموها میسازند
بر پشت آدمی و نر و آپهاے مذکور بار کرده آرند بجهیل خشک و فلفل دراز و زنگ بیشه و تنکا بهندی سهاگا نامذ زنبا بهندی تنکچور گویند سوم و فروشش
پشمی دباز و جره و غیره طیور شکاری نیز بسیار آرند + تنکها معرف نامور جائیست بزرگ پرستش جارند گومتی نزد او گذرد و فراوان تجانه در گرد او
و صنمیست برهما مورت کنند نام آب از دهانه خیان برجوشد و گردش نماید که آدمی فروشان نتواند و هر چه ذروانداز تند بیرون افتد گویند دران
نزدیکی گوسیست مرتشیه تنگ آلی که گمتی نه پیوند دیگ گز پهنیا و چهار انگشت ژرف بر هنمان انسونا بر خوانند و پرستش گری نمایند هر چند بر بخ و غیر آن
اندازند اثری از آن فکند یا نماند + فلکنه بزرگ شهریست بر کنار دریای گومتی سواد خوشی دارد شیخ بنیا که مردم راگمان ولایت بود در آنجا آسوده + بلگرام
قصبه ایست خوش هوا بیشتر مردم آنجا خوش فهم و راغب بسرود بر خے نیکه منظر و چنج سرکار رصد وسی و هفت پرگنه بین صوبه گراید زمین همیوه یک کرور
و یک لک و هفتاد و یکهزار و صد و هشتاد و شش دام جمع بست کرور و هفتده لک و پنجاه و هشت هزار و صد و هفتاد و دو دام ازان میان هشت [illegible]
و بست و یکهزار و شش صد و پنجاه و هشت دام سیورغال بومی هفت هزار و شش صد و چهل سوار و یک لک و شصت و هشت هزار و دو بست و پنجاه
پیاده و پنجاه و نه فیل +

صوبهٔ اکبر آباد

از دوم اقلیم دراز از گهاگهم پورا له آباد تا پول دهلی صد و هفتاد و پنج کروه و پنهنا از قنوج تا چنبیری مالوا شرقی گهاگهم پور شمال دریاے گنگ جنوب بے
چنبیرے غربے پول فراوان رود دیار و گنگ تیز ترین دریاها جمنا چنبل نخستین از شمالی کوه آید و لیسین از حاصل پور مالوا برجوشد و نزد کالپے
بجمنا در شود کوه جنوبی جا بجا درخوبی آب و هوا لم مهاکشت کار گزیده گوناگون میوه و گل در و روغن خوشبو و برگ تنبول بس شایسته بهم رسد خربزه و
انگور نسبت بجاهاے دیگر خوبتر + اگره بزرگ شهریست خوش هوا دریاے جمنا تا پنج کروه میانه شهر گذرد و سه دو دلکشا کاخها و عمارات روح افزا و چمنستان
گوناگون اضافت مردم در و آباد اکبر بادشاه قلعه از سنگ سرخ برساخت و عمارات عالیه بیاراست اقلیدس نادره کار و پیکر نگاران نظر فریب در ان عمارات
کارنامها ساخته و بر دروازه باختری دو فیل سنگین با قیلبانان نیکو تراشیده اند پاشتان دهی بود لدبیانه سکندر لودی پای تخت گردانید اکبر آنرا برابر
زادگاه ابو الفضل نگارنده اکبرنامه ست و مراقد بزرگان او و مهین برادرش که فیضی و قیاضی تخلص دارد و ابو الفیض نام در انجا و نیز گان دیگر مثل
شیخ علاء الدین محبوب و میر رفیع الدین صفوی و سید اجل علامه قاضی نور الله المرعشی الشوشتری ره و بسیارے از آگاه دلان در آنجا غنوده اند
نزدیک شهر بر ساحل جمنا دهی هست رنگتا نام نیز نگ نیایش جاے هنود فتح پور دهی بود از بیانه سیکری نام دوازده کروهی دار الخلافه تمسا اکبر بادشاه
سه کار [illegible] سنگین قلعه اساس یافت اگرچه دولتخانه شاهی و نگاه بسیارے از امرا و بزرگان او بر فراز کوه لیکن دشت و صحرا فراوان منازل و ساتین فروگرفته

ونفرمایش پادشاه مسجدی و مدرسه وخانقاهی برفراز آن کوه انجام یافته پیوسته آبادی بگ کولا مسبت دوازده کروه دور کنار آن اکبر پادشاه دالاصه
ومناری و میدان چوگان بازی ساخته تماشای آویزه فیلان باهم نیز در انجا میکردند ران نزدیکی سنگ سرخ راکانیست بهرانداز که خواهند ستونها وتختها
جدا کنند و برآرند بیانه در پاستانی زمان بزرگ مصری بوده و قلعه کلانی داشت لیکن آثار کاخ و تخانه در و پیدا نیست هنوز مردم از انجا آلات حرب و آوندهای
سیمین دریابند و مناره بیت بس بلند ابتکر گزین پیدایی دارد برخی در وزن از یک آثار افزون بهم رسد و سنگ در انجا بس سفید سار بنیل شبیه بهم رسد
آسودگاه اکثر نیکان بوده بهم در سه کروهی او غار یست آب آمود ژرفای آن کس ندانند کان مس فیروزه در انجا نشان دهند ظاهر اخرج بر دخل افزونی
کند لهذا متروک است متصل اشهر یست بزرگ بر ساحل جنبار آباد گاه گرشن کاورا هم هنود چون راجه راجیند اونا یعنی مظهر اتم در کمل آلهی دانند بلکه از ارام هم
کامل تر شناسند و برادرش بلجیدر را بجای رام او تارگویند تجانه های عالی و پیرامش کده های والا در دو از معبد عمده شمارند + کالپی شهر یست بر ساحل جمنا
نبات انجا بس گزیده و شود در زمان شرقیان بدهلی باج گزار دی چون قادرخان را دماغ آشفت خود سری فرا پیش گرفت سلطان هوشنگ ازالوا آمده باش
داده بدو بازگذاشت و سلطان محمود شرقی از نصیر خان پور قادرخان برگرفت قنوج در پاستان دار الملک هندوستان بود گوالیار از نامورترها
وسنگین فیل بر دروازه آن و اندرون عمارت عالیه فرمانروایان پیشین آب و هوای آنجا سازگار رضیا گران جا دوانش که بلغت منهی آنرا کلانوت گویند
از انجا پدید آمده اند تالسین مشهور هم از انجمله است و کان آهن در دو در سر اشکه کان مس فراوان سود دهد چنانچه از یک من خاک سی و پنج سیر حاصل شود
و معدن نقره نیز نشان دهند لیکن فائده در تحصیل آن نیست و نزد کوه نارنول چاهیست سرد م بدانجا نیایش گرمی نامیند چون اماوس که عبارت از
تحت الشعاع است بروز آدینه افتد هنگام برآمد آفتاب لبریز گردد و بی رسن آب برگیرند و سنکهانه و اد یپور و کوٹ بوندی کالنجر در قصبه کالنوری
چشمهای سرد و گرم فراوان سیزده سرکار و دولیست و سه پرگنه بدو گراید زمین پیموده دو کرور و هفتاد و هشت لک و شصت و دو هزار و صد و
هشتاد و نه بیگه و بیجیده بسوه جمع پنجاه و چهار کرور و شصت و دو لک و پنجاه هزار و سه صد و چهار دام ازان میان یک کرور و لیست لک و پنجهزار و صد
سوار خال بومی پنجاه هزار و شش صد و هشتاد و یک سوار و پنج لک و هفتاد و هفت هزار و پانصد و هفتاد و چهار و دو لیست و یک فیل +

صوبه مالوه

از دوم اقلیم در از از پایان کره تا بالا سواره دولیست و چهل و پنج کروه پهنا از چندیری تا ندربار دولیست و سی شرقی باندهون شمالی تر و در جنوبی بکلانه
غربی گجرات و اجمیر کوه جنوبی در و گزین دریا هانز بداو سیراو کانی سند تپه گودی و در سر دو سه کروه رود کی بس صاف و سبک بر کنار آن خود رسته بید ها و
گلهای رنگین و خوشبو و پرسیاوشان و سایه دار درخت و گلها بها و سبزه زار با فراوان لبسا و الاکاخ و دلنشین نشیمنها داستان عبرت برخواند آب و هوا
باعتدال نزدیک رستان بجامه پنبه دارد و در تابستان آب ستوره احتیاج کم شود دو چار ماه بارش لختی تبسر کی گراید دشیبها به بالاپوش آرزو افتد و در زمین
انبوه به سرد بگرمرزها لختی بلند و همه کشت پذیر سرد و فصل شمالیه شود و خاصه گندم و خشخاش و نیشکر و انبه و خربزه و انگور در حاصل پور تاک سالی دو بار
برد هد و برگ تنبول بس گزیده باشد و پارچه خوش بافند کشادرزان و بقالان هم بی آلات خبک نباشند او جین دار الملک آن شهر یست بزرگ
بساحل سپرا گزین پرستشگاه برشمرند شگفت آنکه گویند گاه موجه شیر برزند مردم آوندها برا مانید و بکار برند چون چنین شود با ذرنگ نشین نیکو نهاد
ضیانچه ابوالفضل نگارنده اکبرنامه در آئین اکبری که دفتر سوم کتاب اکبرنامه است می نویسد که سال چهل و سوم الهی نگارنده حقیقت نامه بفرمان والا سفر
دکن گزیده بود چون بدانجا رسید پیشتر ازان بهفته شانزدهم فروردین ماه چارگهری از شب گذشته این جوش برزد خرد و بزرگ مسلمان و هندو ازان
برگرفت و دران نزدیکی سه صد و شصت نیایشگاه برهمن کیش و غیر آنها و نزد آن شهر جائیست کالنا ده نام سرایش دلکشا حوضی برآموده بگذر دلگزین
نشیمنها در گرد آن یادگار پاستان کده ملکی جداگانه بود بر درخت فیل صحرائی فراوان بزرگ مزه جانبانی مهر و پیل برگذارد مازکشت کاران دکن و
گجرات برآسایند + چند پی از بزرگ شهرهای پاستانی قلعه سنگین در و چهارده هزار سنگین خانه بزرگ و صد و بیشتا دو چهار بازار صد و شصت فراخ سرا

دوازده هزار [illegible] نوعی قصبه است بر ساحل دریا که گویند آدم بی ازان عبور دارد گرد و تجانه ایست بزرگ اگر در و نقاره نوازند آواز بسیرون نمی شنود و در سنگاپور بجا گذرد و تنی فیل فراوان ۰ و سمندر نهر ایست بزرگ دوازده کروه و دور قلعه او منارهٔ هشت منظری درمیان چندگاه حاکم نشین بود عمارات عالی بادگار پیشینیان تربیت سلاطین خلج آنجا ۰ شگفت آنکه از سقف گنبد سلطان محمود پور چوشنگ در تالستان آب تراوش نمایید و ماران بدو گرویند زهر نگاه دارند که حال چیست ۰ تمهیدی لسان مائل شود و مغز او بس سفید ۰ مندی نژادان کارآگاه گویند که درین دیار سنگی پدید آید گرمرفلی چکیده پذیرچون بدو رسد زگرده آزار پاره نماند و چنان بر گذارند که پیش ازان بکرا جیت جگدیو راجه بود داد گر زندگانی بنیکوئی آباد و بهشتی دران زمان پیدائی گرفت و سرمایهٔ فراوان خرج گشت داس گاه بری در کار کردش طلا شد و او بدان نرسیده عبث شمرد و نزد ماندن نام ننگ سے بجا به گری رفت او شناسا آمد و بدست آورده فراوان زر آماده گردانید و سعادتها اندوخت از نیک کرداری بخاطر آورد چنین گویند بے بهاسنراوار دمان رهائے وقت بهت بدرگاه رفته برگذرانید راجه آمنزاد دست مایهٔ نیکو کارها بر ساخت و قلعه را بدان زد در دژ سال با بچه سیاه بر و بحوهش آهنگر بشیشه سنگهای دیوار قلعه را به پیکر سندان برتراشیدند روزی بر ساحل نربدا جشنے آراسته قرارداد که بر بهمن خوانده فراوان خواسته بخشش نماید لختی خاطر ازدنیا برگرفته بود همان سنگ بدو داد از ناشناسائی مغز و مایگی نجشم در شد و آن گوهر بے بها در آب انداخت و بجا بے حسرت در افتاد و از ترفانی آنجا دست بدو نرسید و امروز هم اندازهٔ آن کس نیارد گرفت ۰ قصبه دهارتنگاه راجه بهوج دانشمند و نیکوکار پیشینیان او رنگ شیبان تاک در سالی دو بار بر بد در سر آغاز جوت و اسد نخستین شیرین تر و در سر کار هنڈیه صحرائی فیل فراوان و در اندرا پوره گوکلسی نیکو شود دوازده سر کار و سه صد و یک پرگنه بدو گراید زمین چهوده چهل و دو لک و شصت و شش هزار و دو بست و یک بیگه و شش بسوه جمع بست و چهار کرور و شش لک و نود و پنجهزار و پنجاه و دو دام ازان میان یازده لک و پنجاه هزار و چهار صد و سه دام سیورال بوسے لیست و نه هزار و ششصد و شصت و هشت سوار چارلک و هفتاد هزار و سه صد و شصت و یک پیاده تو د فیل ۰

جدول فرمانروایان

نام	سال و ماه
۱ - [illegible]	صد سال
۲ - چندر جیت	هشت سال و هفت ماه و سه روز
۳ - [illegible]	هفتاد و نه سال
۴ - [illegible]	صد سال
۵ - بت راج	صد سال

این پنج کس سه صد و هشتاد و هفت سال و هفت ماه و سه روز بفرمانروائی برآفراشتند

جدول فرمان روایان از قوم پنوار

نام	سال و مه
۱ اوشنا پنوار	هشتاد و شش سال
۲ - برهمراج	سی سال و هفت ماه
۳ - [illegible]	نود سال

۴ - دشنگ سیدهر	هشتاد سال	
۵ - مے چند	دو سال	
۶ - همیرته	صد سال	
۷ - کندهرپ	سی و پنج سال	
۸ - بکرماجیت	صد سال و دو سال	
۹ - چندرسین	هفتاد و شش سال	
۱۰ - کهرگ سین	هفتاد و پنج سال	
۱۱ - چترکوت	یک سال	
۱۲ - کرم چند	یک سال	
۱۳ - کنک سین	هشتاد و سه سال	
۱۴ - جیپدرپال	صد سال	
۱۵ - مهیندرپال	هفت سال	
۱۶ - بجی نند	شصت سال	
۱۷ - بهوج	سال	

هفده کس از قوم پنوار بکهرار و پنجاه و هفت سال فرمان روائی کردند

جداول فرمان روایان از الوس تونور

نام	سال و مه	
۱ - جیت پال	پنج سال	
۲ - رانا راجو	پنج سال	
۳ - رانا باجو	یک سال و سه روز	
۴ - رانا راجو	بست سال	
۵ - رانا جیدهر	سے سال	
۶ - رانا بجادر	پنج سال	
۷ - رای کنول	پنج سال	
۸ - رای سکن پال	پنج سال	
۹ - رای کرت پال	پنج سال	
۱۰ - رای نیک پال	شصت سال	
۱۱ - کنور پال	یکسال	

یازده تن از الوس تونور یکصد و چهل و دو سال و سه روز فرمانروائی کردند

جدول فرمان روایان از الوس چوهان

نام	سال ومه
۱- راجه جگدیو	ده سال
۲- جگنا تهه برادر او	ده سال
۳- هردیو	پانزده سال
۴- باسدیو	شانزده سال
۵- سرکدیو	پانزده سال
۶- دهرم دیو	چهارده سال
۷- پهل دیو	ده سال
۸- مانک دیو	نه سال
۹- اکیرت دیو	یازده سال
۱۰- پهتور	بیست وپنج سال
۱۱- مالدیو	نه سال

یازده تن از الوس چوهان صد وچهل سال بشمع فرمان روائی افروختند

جدول فرمان روایان از قوم سلم وهنود

نام	سال ومه
۱- شیخ شاه	هفتاد سال
۲- دهرم راج	بیست سال
۳- علاء الدین پور شیخ شاه	بیست سال
۴- کمال الدین	سه سال
۵- جیت پال	بست سال
۶- تیمر چند	بست سال
۷- هرچند	بست سال
۸- کیرت چند	بست سال
۹- اوگرسین	سیزده سال
۱۰- سورج نند	دوازده سال
۱۱- بیرسین	یک سال

یازده تن دو صد و نوزده سال فرمان روائی کردند

جدول فرمان روایان

نام	سال و مه
۱- جلال الدین	بیست و دو سال
۲- عالم شاه	بیست و چهار سال
۳- سکت سنگه	شش سال
۴- بهادر شاه	چند ماه
۵- دلاور خان غوری	بیست سال
۶- هوشنگ شاه	سے سال
۷- محمد شاه	یک سال
۸- سلطان محمود	سے و چهار سال
۹- قادر شاه	شش سال
۱۰- شجاع دل خان	دوازده سال
۱۱- بازبهادر	غیر معلوم سال و مه

این ده تن از جلال الدین تا شجاع دل خان یکصد و پنجاه و شش سال سلطنت نمودند

گویند قبل از نیکه اواسط ذی قعده سال هزار و یکصد و نود و هفتم هجرت مقدسه است بدو هزار و پانصد و پنجاه و چهار سال و پنج ماه و بیست و هفت روز مهابهارت نام ریاضت گری آتش کده افروخته ایزدی پرستش آئین خود کردی و در معارضه بانفس پای همت افشرده دشتی پر نهنگان سعادت طلب بگرداوفراهم و در گداختن بدن خویش گرم دو او دو دین میان گروه بوده راکه لسپیڑه معروف اند دل بدرد آمد بزبان روزگار فریاد بر دند که دین آتشکده فراوان جاندار با آتشین سیلاب درشتو دهان بتر که رسم برهمن برافتد و بجانداری جهان باقی نماید گفته پذیرائی یافت و مردم ناکام و ناکام ازان بازداشت سوختگان آتشین نفس بچاره گری برنشستند و به نیازمندی زبردستی را طلبگار شدند تا بوهیان را از پا در انداز د و کیش نیان رواج یابد و دار بهال ازان آتشکده درین فرده آدم پیکرے پدید آورد فرایزدی بر بود شمشیر آبدار در دست در کمتر فرصتے برفراز فرمان روائی جا یافت و آئین برهمن را از نو روائی بخشید و هشن جے نام گرفت و از دکهن آمده مالوه را تخنگاه ساخت عمر هولاسے یافت چون ستراج چیمین پور او را فرزندی نبود بزرگان ادت نام منپواری را جانشین گردانیدند و سرآغاز مرزبانی دین او لوس شد چون هیرته در آویزه جان سپرد کندهرپ نام گزیده را لسپور بر داشتند چنان نپنداز ند همان هیرته است که او را ایزد بهال در پیکر گیند هر دو نامها در آورد پس ازان انسی قالب دیو پوشانیدند و بدین نام شهره آفاق شد و بداد و دهش عالم را آباد ساخت او را لسپرے شد بکرماجیت نام نیاکان خود برافروخت و بسیارے از ممالک هند بر گرفت سنهدی نشر دهلیوس او را تا امروز سرآغاز تاریخ داند و فگرفت داستانها بر گزارد هما ناز طلسم و نیرنج چیزی داشت و ساده دلان را بدام آورده بود چند سال پایه والاسے سلطنت یافت و یکی هند بدست آور د بسجے نند عشرت شکار داشت ناگاه نزد بوته سیج نوزادی یافت بفرزندی بر گرفت و بدان نام بر خواند چون او را هنگام ناگزیر رسید بهوج حقیقی پور او خرد سال بود سیج را جانشین گردانیدند در آویزه دکهن زندگے لسپرد و بهوج در سال پانصد و چهل و یک از تاریخ بکرماجیت انوار آرا شده و بسیارے از عالم بر گرفت بداد و دهش روزگار آباد ساخت و دانش را برفراز اعتبار بر گزیده گوهران را آور و باز ارشد و خرد شیوه ان

چیره دستی یا قتدر با نصد فرد مهیده مرد حکمت شناس در بزم او هنگامه آگهی آراسی و مرتبه شناسی و انصاف پژوهی را عیار به برگرفت سر آمد زمان زبرج
مفتخر بای موحده و سکون وضمه رای مهمله و سکون جیم دیگر دهن پال دلاور سخنان نگاشته اند و حقیقت جویان نکارآگاه را ارمغانی گذاشته چون در مشکوی
بهوج پسری نزاد اختر شناسان را لغزشی سترگ رفت یا گزارندگان ساعت را فراموشی شد ستاره دانان فراهم آمده از نخوست مولود برگفتند غمخواران
او را گزندجانی بیم افزودند از جان دوستی آن نوباوه اقبال را بنجاکستان بکسی اندختند نه بزمین ناشناسائی افگندند و بے صیانجی دست امکان پرورش
یافت حکیم برنج که دران هنگام او را از دانش نشان نشمردندی زایچه طالع نوشته ژرف نگهی نموده ببزرگ فرمان روائی مولود عمر دراز نوید سانید گاشته
بر رهگذر راجه اندخت از بدن مهریدے بجوش آمد از شناسندگان انجمن برساخت وحی پیدائی گرفت وهویداشد که غلط کجا رفته بود و خود رفته او را
برداشت واز شگرفی تقدیر چشم آگهی برکشود بر رخے گونید و رهشت سالگی بهوج را نا توان بنی کالیوه ساخت وجان شکری آن بیگانه براندیشید برسخے
رازداران را بپسر دانائی او را هگرای هستی سراگردانند جانگزایان بروبخندند واو را پوشیده طرز دیگر وانمودند هنگام رخصت نامه نوشته بدانها
سپرد که چون راجه از سن آگهی جوید بمرو برخوانید + خلاصهٔ مضمون آنکه چگونه آدمی زاد را طبیعت تیرگی از نورستان خود دور اندازد و بلبگاش نامزا
نجون ریزی بیگانه بان دست برآلاید هیچ فرمان روائی داناش شیرده ملک و مال باخود نیارست برد بهانا از کشتن من جنبان اندیشیده که دولت تو جاوید
خواهد بود گزندی نخواهد رسید + راجه بشنودن نامه از خواب غفلت برآمد از کرده بجان کاهی برنشست فرمان بران چون آثار راستی دیدند سرگذشت
را باز نمود ند سجود نیایش بجا آورد و او را ببزرگ داشته بجانشینی خود نام زد کرد چون پور او سے چند را فرمان روائی بسر آمد در قوم شایسته تاجداری
کسے نبود جیت پال تو نور را که از زمینداران نامور بود بمرزبانی برگزیدند و از نیرنگی تقدیر فرمان روائی بدین خانواده بازگردید + چون نوبت بکنور پال
رسید آمد فرسلطنت گذاری بر سر گرده چوهان نهادند در فرمانبری مالدیو چوهان شیخ شاه از غزنین آمده مالوه برگرفت و زمانی دراز برنشست چون روزگار
او بسر آمد پور او علاء الدین خرد سال بود دستور او دهرم راج سود جانشین شد چون علاء الدین بسال آگهی رسید بایزده برخاست دآن ناسپاس را
از هم گذرانید و جیت پال از نژاد مالک دیو چوهان نوکر کمال الدین از بد گوهری و زرستی بجان گزائی خداوند خود رو آورد و بخیال سود مندی
زبان جاوبداندوخت در نوبت بیرسین افغانی تباه سرشت چندی بد گوهر را یاخود بار گردانید و کمین کرده در شکارگاه گزندجانی رسانید و خود را جلال الدین
لقب برنهاد راجه بیرسین پور خود کهرگ سین را در خانه مرزبان کامروکد خدا کرده بود راجه از نیکو خدمتی فرزند خوانده را ولی عهد خویش گردانید چون
در گذشت وکهرگ سین سند آرا شد کلین توزی لشکر بمالوه آورد عالم شاه را در نبرد گاه روزگار سپری شد در زمان سکت سنگه بهادر شاه نام
فرمان دهی از دکهن آمد و طومار زندگی او در پیچید و بدهلی لشکر برد و بایزیده سلطان شهاب الدین گرفتار آمد و از هنگام سلطان غیاث الدین بلبن
تا سلطان محمد پور فیروز شاه فتوری دران نرفت چون او درگذشت سلطنت دهلی رو در سپر اگندگی نهاد دلاور خان غوری کز جانب او ایالت
مالوه داشت آئین سروری فراپیش گرفت سلطان از انکه رنا کاسے وفا دارے نمود ه بود ند چهار کس را چهار ملک داد ظفر خان را گجرات خضر خان را
ملتان خواجه سرور را جونپور دلاور خان را مالوه پس از وی هر چهار کس سنگالش سروری نمود ند زمانه یاور افتاد سیس الپ خان پور او را به شنگ
خطاب داده جانشین گردانید ند گونید نفرمود ه او مید سوم رفت دلیر جاوید نفرین اندوخت سلطان مظفر گجراتی بآرزیده اش آمد و دستگیر سیاست
دلاور خان برادر خود را بسر دار گذاشت چون راه ستمگری بسپرد و قدر رعیت پروری نداشت موسی ابن عم هوشنگ را بیاری برگرفتند سلطان مظفر
هوشنگ را از زندان برآورده بدان ملک فرستاد و احمد خان پسر خود را همراه ساخت در اندک فرصتی چیره دستی یافت چون مظفر خت هستی
سرلست از فرمانبری به گجرات رفت و کارنا کرده برگشت دچند بار با سلطان احمد گجراتی بپیکار بر خاست و شرمسار بهزمیت آمد از دستان سرائے
بائین بازرگانان به حاج نگرشتافت مرزبان آن دیار با چندی بآن قافله رسیده او را دستگیر کرده باده پیمائی نمود در اثنای راه برگفت پسر شیخ فیلان
مراد بین کار داشت اگر روم بآدینه در آیند نخست کار تو بانجام مے رسد شایسته فیلان را طلبیده شته بسپرد و رهائی یافت با سبارکشاه پسر خضر خان

حاکم دهلی و سلطان ابراهیم شرقی و سلطان احمد دکهنی اورا گرفتار ساخت و چون رخت هستی بر بست امرا بر وصیت نصیر خان پور او را محمد شاه لقب نهاده جانشین گردانیدند محمد خان پسر عم سلطان هوشنگ ارث سعادتی را بر لطافت و آن زبدهٔ بدسرشت سلطان را تراشیده سر آلوده داد و سران لشکر پنهان دسته بخیال آن نشستند که مسعود خان پور او را برگزینند کس بطلب محمود خان فرستادند او جواب داد دنیا بر دلم سرد شده اگر در کنکاش ناگزیر باشم همین جا باید زمام ملکی بخانه او فتند و در نبدادن افتاد و بیاورند از دوستان سالے آزرم بزرگی مالوه قرار گرفت و سلطان محمود شهره آفاق گشت باچنین بدگهرے از زیرکی روزگار زمانه شکر خندگی نمود و شکوه صورت او را لغبندگی برد با سلطان محمد بن مبارک شاه فرمان روائے دهلے و سلطان احمد سرزبان گجرات و سلطان حسین شرقی و رانا کوتها کار را رها نمود و خواجه جمال الدین دستر آبادی از جانب سلطان ابوسعید میرزا با گزین ارمغانی پیش او آمد و سرمایهٔ دانش آبروے او شد سلطان محمود دوم بار از دست تنگی بر گرویدگان خویش بناکامی افتاد و بدستیاری سلطان مظفر گجراتی بار دیگر کامیاب آمد و از بے پروائی و طبیعت پرستی درآویزه را اگر فرا بر نداد و مے بجا آورده باز ملک مالوه را در دست یکی از سلطان زادگان گجراتی سپرده بر فرمانروائی سپهر و مالوه گجرات گزاشت تا آنکه بابون بادشاه بران دیار چیره دستی یافت و چون باگره برگشت ملوام از خویشان سلطان محمود خود را قادر شاه خطاب کرده مالوه بر گرفت و در زمان شیر شاه آمده پادشاه را دید و پاسبانی آن ملک بشجاعت خان مقرر شد در سلطنت اسلیم شاه شجاعت خان سرکشی نموده در زمان مبارز خان استقلال یافت چون درگذشت بایزید پسر بزرگ او باز بهادر نام نهاده جانشین شد تا آنکه نوبت سلطنت باکبر بادشاه رسید و ملک مالوه بر قلمرو او افزود

صوبهٔ خاندیس

خاندیس نام او از دیرین مدت است چون قلعه اسیر در عهد اکبر بادشاه بسعی شیخ ابوالفضل محرر اکبر نامه گشایش یافت و بادشاه این ملک را بشاهزاده دانیال بخشید بنام دان دیس روشناس آمد از دوم اقلیم دراز پور گانو که بهندیه پیوسته است تا ملیک که متصل بولایت احمد نگر است هفتاد و پنج روده پهنا از جاده که پیوسته بدارست تا تال که مالوه پیوندد پنجاه کروه و بر سمت جالبست پنج شش و سه کروه شمالی مانده جنوبی جالنا باختر سو مالوه که شرقی و رود بار فراوان گزین تالی از میان برارد گوندوانه برجوشند و دریا تپتی از همان سو برخیزد و او را پوسنے نیز گویند و گزنے نزد چوپره هوا لیش دلکشا و نوستان معتدل بیشتر کشت کار جوار و بعضی جا باشالی سه بار برده و برنج گزیده شود گل و میوه هندی فراوان برگ تنبول بسیار ابریج مرزبان نشین فرشی است برکوه آسمان ساسه طلعه دگر گرد آن باستواری و بلندی کم همتا پایان آن بزرگ شهری آباد بران پوستر سمت سه کروهی آن بر ساحل تپتی برعرض بست و یکدر جه و چهل دقیقه فراوان باغ دارد صندل نیز شود گوناگون مردم در و آباد و پیشه وران را روز بازار تابستان گرد بساربرد و بارش کل شود عادل آباد از گزین قصبات نزد آن بزرگ کوتاست گزین پرستش گاه هنود و گویند لغزش راجه بسرت پدر راجه رام چند معروف برام درین جا چاره پذیرفت همه سال لبالب باشد و فراوان کشت کار از و سیراب جائے که دریائے تپتی پورنا باهم پیوندد بزرگ پرستش جا دانند و جنگل تیر تهه نامندد ران نزدیکی پیکر مهادیو چنان بر سر انیکه نا بنیای صورت مهادیو باخود داشتی و هر روز بارو نیایش کردے بدین منزل آن پیکر از دست او بزمانی سراسیمه گشت و از ریگ بدان سان صورتی آراسته و جائے برفراز داشته بدان تخیل نیازمندی بجای آورد از نیرنگی تقدیر سنگ شد تا امروز موجود است نزد آن چشمه بر جوشند و آنرا گنگا دانند و دستانها بر گزارند که ریاضت گریی از قدمای هنود بایزدی نیرو این سو منزل سر بر و تا گنگای معروف رفتی و باز آمدے شبی آن دریا بجوش آمده بشارت داد که این همه رنج نباید کشید در زاویه تو مے جوشم باد اد ان تراوش نمود احوال روانی دارد + جامود گزین پرگنه ایست پلپل دول دران نزدیکی قلعه بر کوه بس بلند + و امرتی قصبه ایست آباد و نزد آن عین ایست از و همواره آب گرم بر جوشد و بدو نیاز مند بجا آورند + چوپره بزرگ قصبه ایست دران نزدیکی معبدے است رامیسر نام دریائے گرنی و تپتی همان جا باهم پیوندد اندو رد سمتها به نیایش گری آیند قلعه ملکاند نزد آن تهانیسر نام نخستی نگاه فاروقیان بود قلعه او اگرچه بزمین ست اما بس استواری و دو پرگنه دار دارگشت کار کم خالی و بسا دهمالے

[illegible] کشا و زرفشان و سیر کار آن ربوع که کولی و بهیل و گوند جمیع او یک کرور و بست و شش لک پیاده و هفت هزار و هفتصد سوار و تنگه برای چون آسیر گرت پیش یافت چون ده بانزده افزونه و تهتر تنگه اولست و چهار دام اعتبار کرده پنجاه و دو لک و نود و چهار هزار و دو دام آخری شده و پاستان این سرزمین منبع خراب بود بهتر از سکنه آنجا بر فرار آسیر سیر بدی و این راجا آستانهای مان برگذار دی و نیالیش گری نمود سی گویت ملک راجی نهین نیاکه بهادر گرد ش با کامی از بندر بدین حدود آمده درده کرد پدای تهانیسر نگاه ساخت و از بویان آرزده بهلی رفت و بجد فیروز شاه معاودت انده [illegible] افغنی چاک دست بود و فرمان روا السنه دیچون بخشش بخواهش او بارگز اشتند آن ده را بگرفت و تندی و دست نگر جایا بهست آمد [illegible] خدا بیار آباد گردانید سال هفتصد و هشتاد و چهار در تهانیسر سرکلانی برد هشت شاعادل شاه چخطاب برنهاد و هفتده سال بزیست گرده گانی بسپرد پس شیر خان پورا و جانشین شد و نصیر شاه لقب برنهاد و ازان مازرین سرزمین بنجاه لسین زمان زر شد چهل هاش پیش ماه دلت بشمر هر فرمانبر کرد چون زندگی اولب آمد پورا و سیران شاه بکار ملک پرداخت برنخ نام عادل شاه گوئید سه سال و شست ماه بست و سه روز کام راند دسپس [illegible] و مبارک شاه چرکهندی سلطان هفتده سال شش ماه و بست و نه روز گذاشت پورا و عادل شاه جلال خان چهل و شش سال و هشت ماه [illegible] نیکوئی بسر برد و بر ما نپور آمد و آسیر بر گرفت سلطان احمد جراتی [illegible] او ادا ساخت و چون خت هستی بر [illegible] ماه بر دار او هفت سال و یک ماه و هفتده روز کام روائی نمود ماه [illegible] خان بکجرات پناه برد سلطان [illegible] مبکره اجی [illegible] سلطان [illegible] و او دیاوری ملک آمد و بیست و سه روز بار گزید سیزده سال و [illegible] محمد شاه از او دو بسر بود او و مبارک شاه سلطان بهادر را [illegible] دوستی شد ولی عهد خود گردانید محمود پدر آمده [illegible] و مبارک [illegible] پدر او از مرتبه دانی و دد رانائی گزندی نیز مانید بمرتبانی خانیس [illegible] سندی گزید محمود اکسیل کرد تا بسلطنت گجرات رسیده هانزده سال و دو ماه و سه روز بر [illegible] چون پیمانه زندگی او پر شد پسران ملک راجی احمد پورا و را بکالانی برگرفتند میران شاه از و بستد و جانشین برادر شد سی و یک سال و شش ماه و پنج روز بکار ملک پرداخت پس پسر او میران محمد [illegible] هفت سال و نه ماه و پانزده روز بسر برد چون کار بسر شد پدر دختر داراجی علی خان را به نزدیک برگرفت و عادل شاه خطاب برنهاد مندبعقل هوش کار پیش نبرد در آویزه و کهن از جانب سپاه اکبر پادشاه گشته شد و پسران پورمان گردیدند شصت و یک سال و سه ماه و بست روز ه و دا برگرفت سپس خضر خان پورا و جانشین شد و مبارک شاه نام برنهاد گوهر بحث و تیز گوئید هفت و سال چهل و پنجم اکبری ملک از و برگرفتند [illegible] در اکبر نامه مسطور است +

صوبهٔ برار

اصلی نام او ورد [illegible] ورده [illegible] وشت کنار را گویند از دوم اقلیم [illegible] از زمان [illegible] که [illegible] [illegible] از بیرتا [illegible] هندیه صد [illegible] شمال خاور رویه برار گذه پیوست [illegible] شمالی هندیه جنوبی تلنگانه باختر [illegible] مهکر آباد ملکیت میران [illegible] جنوبی بکی راسیده گونده و کاویل و نرسالی بیل گذه برار و دیگر سیما ماهور رام گذه برار [illegible] آن آب و هوا و کشت کار گزین و فراوان [illegible] گزیده آن آنگ کونی گوراه زفنیز خواندگنگ هندوستان بهادیو نسبت دهند و تنگ [illegible] بر گزارند و پس نیالیش کنند از کوه سیمانتر بر شده از ولایت احمد آباد [illegible] آید و در آید [illegible] تلنگانه رود و چون بشهری [illegible] آید [illegible] نیالیش گری آینده گیتابی رشتی بهرود [illegible] رود [illegible] کیه رود [illegible] بالا [illegible] پشته تای برآید نگیتا نیز نیک دیول گانو جوش برزند درین ملا [illegible] دهری را پس گونده [illegible] نام [illegible] و مقدم را پیل دنیوا می راحل کرده + الچ بور بزرگ شهریست پاتخت [illegible] گیست و ران جا پسر [illegible] آن بعد چین چنه و در بنگالا [illegible] سنه ربیع اول از ربیع الثانی متهکه شروع فصل بهار ایران هست گل بر هند و از یک جا [illegible] بر آید چون گل بنا نام [illegible] برگ آبرا شسته برگهای [illegible] با موسم برسات در نمود سرسبز باشد و در سرما خشک گشته از رسیدن [illegible] تر شود باز در شروع بهار که در [illegible] مبیا [illegible]

همان سمت از زمین ۱۳ کروه مسافت کروهی او کاویل بزرگ قلعه ایست کم همتا و حصینه ایست که اسلحه را بدو آب و سنبه نیار سلطین قلعه ایست برشته سه طرف او را دره و دگر سمت کهیر است سنگین حصار ایست بر زمین و میان آن کوچه ایست باریکش کنند و چهار کروهی آن جا سمیست استخوان هر جان دار که در افتد سنگ شود و آن خرهره آسا است و نوعی از آن شرقی او بعیند دار ایست خدیو دو هزار سوار پنجاه هزار پیاده و افزون از صد فیل و در گوشه الیان او زمیندار ایست صاحب دویست سوار پنج هزار پیاده با او در شمالی نیز او میست صاحب دو بیست سوار پنج هزار پیاده و بیشتر هم قوم کوند فیل صحرائی در زمین ایشان بسیار میوه بجا کم مانوه نیایش کنند نزدیک قلعه ایست فراز کوه هزاران عمارت در و زمیندار ایست دران نزدیکی صاحب دو صد سوار پنج هزار پیاده دیگرے صاحب پنجاه سمار و سه هزار پیاده هر دو از اولوس گوند نزدیک بالا تور در دور و حوالی آن گوناگون سنگها ے خوشرنگ پدید آید درشش گروهے او سلطان مراد پسر اکبر پادشاه بنگاه ساخت گزین شهرے رخ دولتشاه پور نام نزدیک میل گره چشمه ایست خوب و جز آن هر چه در و افتد سنگ شود کام از گزین شهرهای بالا میست و از آن زمیندار ایست از اولوس کوند هزار سوار و چهل هزار پیاده مدوگر اوبسیار گره که کان الماس دارد و گزین پارچه مصور و غیر آن در ایجا بافند در تصرف اوست قبیله صحرائی فراوان در و دیگر زمینها ریست او را بنیاره گویند صد سوار و سه هزار پیاده با او و با هر گزین قلعه ایست فراز کوه و دران هر کجا ایست بزرگ منسوب و دران دیار بهر چکند هیار و نشناس کاویش ریب در آنجا شود بر خے یک من شیر و فزون و هم زمینهار ایست صاحب صد سوار و هزار پیاده او را رانا گویند مالک درگ گزین قلعه ایست بر کوه فراوان جنگل گرداو نزدیک تلنگا نه بیشتر او دست نظر بالک بود از دیر باز لختے از ان متصرف مرزبان برا در آمد دران دو کوه قوا و نیز کان سنگی خوشرنگ آوندهاے متنوع ازان بسازند از کرسوار قلعه کرده دلب جنگل دور آن فیل صحرائی درو بسیار لنا زیشه ایست از نمکر بزرگ پرستش جا بر من گیا گوید جاست که چند جنگل دران آرایه رستگاری نیاکان خود و اند گیائی بهار بهر بیماری نسبت دسنده گیائی که برو در منسوب سازند نزدو لایت بیجاپور ازین ترمیست چشمه وار بس ژرف بدراز و پهنا نیک کرده گرداو بلند کوه آب منور دانند گویند اگر از درونه و کناره آن برگیرند آب شیرین شود و انه آبگینه و صابون و شوره از پدید آید فراوان محصول بر دهد و برفراز کوه چشمه ایست و هفت آبگیر گاه ساخته اند ازان هر گز آب بدین نرسد و ایام روز شنبه افتاب آب بدین حوض بزرگ در آید سون فراوان و دران نزدیکی زمینیست آن را و انکه خوانند از گره راجپوت صد سوار و سه هزار پیاده با او و دیگر سر کهه بوسے او صاحب صد سوار و سه هزار پیاده شالا استوار و فراز ست برفراز کوه پتال نگری از مضافات ایست و بجا بجا در کوه تنگ آبگیر و تنگرف بلتماد دیگر زمینداران بسیار نیز و سر کار صد و چهل و دو پرگنه بدو گرایند چون تنگه این و یار هشت تنگه دهلی بود و در اصل جمع سه و نیم کرور تنکه بود که پنجاه و شش کرور دام باشد برسے دکھنیان افزوده سر کرو و هفتاد و پنج لکهه دست و پنجهزار و صد و پنجاه تنگه یافته اند در سلطان مراد بست و شش لک نامی و هفت هزار و چهار صد و پنجاه و چهار تنگه برآری شد یکی شصت و چهار کرور بست و شش لک سه هزار و نهصد و پنجاه و دو دام و

سرکار کاویل	سرکار نیاز	سرکار کهوله	سرکار پرنالہ	سرکار کلم
سرکار ماهور	سرکار رمانک درگ	سرکار ماتهیرے	سرکار تلنگانہ	سرکار رام گر
سرکار رسمانہ	سرکار پتالہ			

این ولایت از مرزبان دکهن بود در زمان سلطان محمد که پنج سردار ناسپاسی نموده او را از تخت فرو انداخته ملک خطا عماد الملکی داشت قرار گرفت چهار سال زمانه مهلت داد و چون در گذشت پور او علاء الدین آن نام بر گرفت و چهار سال بداد گری گذرانید پس پسر او دریا خان جانشین شد و پانزده سال کام دل بر گرفت بعد از و پور او برهان آکه خرد سال بود کهانی سر کشنده و تیه سر کانی کا ملک

از پیش خود گرفتند تا آنکه مرتضی نظام الملک چیره دست آمد و بر ملک احمدنگر افزوده شد ٭

صوبه گجرات

از اقلیم دوم و راز از برهان پور تا جگت سه صد و دو کروه و کهنا از جالور تا بندر دمن دویست و شصت دیگر از ایدر تا بندر کنبهایت هفتاد و هفت کروه و رویه خاندیس شمالی جالور و ایدر جنوب بندر دمن و کهنایت باختر سوجگت که بر ساحل دریاست سورت که جنوبی گزین رود بهار شور دریاست متی پاترک مهندری نربدا تبتی سرستی و دو چشمه که آن را جمنا گنگا گویند هوا نزدیک باعتدال از ریگ دوسے هنگام باش گل بیشتر کشت کاروارے و باجرا و مارا و شالی بران و بیع کمتر شود گندم و برنج و جوار مالوا و اجمیر آید و برنج از دکهن گردد کشت کار و بیرامون باغ نقوه بر نشاندن گزین حصار گردد ازین ملک بسیار و شوار گذار از نوے درخت انبه و غیر آن بک بستان توان برشمرد از بیشه تا برده حصار کرده انبه زیاد لیده و شیرین بر دهد برخے در خاص شیرینی و دهد اجگیر گزیده و پدید آید و خزینه نرمستان و تابستان لذت بخش از دواق باشد و درین هر دو موسم دو ماه فراوان انگور رنگا رنگ میوه بسیار از اسپ شکار جانوران و شوار بوز صحرائی لبسیار فزون سقف خانها اغلب کهپریل و دیوارها از خشت پخته و چونه و برخے از پیش مبنی سنگین بنیادهاے نا در دو دیوارها میان کاوک برسازند و نهانی راهی آماده دارند و اکثر سوارے بر بهل باشد نقاشان و خاتم بندان و دیگر هنرپیشگان افزون از حد حصر صدف خیان کار بندند که خط خوش نمودار گردد و قلمدان و صندوقچه و جزآن برسازند زرتاری پاچه اچیره خوله و جامه وار و مخمل ز ربفت و خارا گزیده بافند گونا گون تماشا روم و فرنگ و ایران انقلید نمایند عموم اسلحه و تیر و کمان شالیست برسازند خنجر و شمشیر و خت جوا بر بسیار شود نقره از ولایت روم و عراق و فرنگ آورند نخست پای تخت پتن بود و چندے جا پانیر امروز احمد آباد بزرگ شهریست بگزین طرح آباد برکنار سابرمتی عرض بست و سه درجه در خوش هوائی و یمانت کالا آنکه اقالیم کهتا و قلعه دار و سیرون آن دو ساعت و شصت معموره بر نمطی خاص هر یک را پوره نامند و اگر زیر شهرها در هر یکے پیدا امروز و چهار آباد دوران هزار سنگین مسجد و هر یکے را مناره و سنگرف کتابهاد پوره رسول آباد از شاه عالم بخاری و بتوه قصبه بست گویند احمد آباد بنوا گاه قطب عالم از شاه عالم دیگر بزرگان دگر یک ماه دران زندگی پارچه باندازه دست بدرگاه قطب عالم افتاده هست برسخ چوب و سنگ و پارهٔ آهن کوبند و شگرف داستانی از سوگرا رندز بسیار کرده هے موضع سرگنج در دو شیخ احمد کهتو آسوده و سلطان احمد کرا احمد آباد نام اوست و بسیار سلاطین غنوده اند بنیاد کرده بهمدابادی کنز لوبهاے دور دست سازنده و دوازده کروهے آن محمود آباد شهریست بنا کرده سلطان محمود دلیشین کا خاندوبهاره و در مارکرده بیرامون آن دیوارے کشیده اند در برهم کرده باغ و سرمتل ام هو و گونا گون تخچیر در و سرداده مرزبان اندر یوے نزاین دسهاد مرغدا کبر پادشاه بود بس ریاضت گزیده نخست بگاه میدا در دانهاز سرگین برمے چیده ندائے خود می ساخت برهمن این عمل طالبس گزیده شمرده و اورا در اروس راتهور کلان ترمے دانستند با قصد سوار و ده هزار پیاده بدو می گردید و بندر کهو که دکنیهایت بدین سرکار گردید بس بزرگ و گونا گون بازرگان در و فراوان عمارت و کالا جهاز اکهو که راهی شود و در انجا فرود آید کالا بخورد و نشیتها که آزاناوری نامند در نهایت آورند و در گیرند و گزیده شود و هفتی سه صد تومان و افزون از زر خوش سنجے و تنومندے زنگو رفتارے سرخ پیش گران ارزنده خاوارد در قدیم ملکی جداگانه بود هزار رود و لیت قریه بندر و باز گردد در ارنفتاد کرده پنا چهل و چهار هزار سوار و بهمین شمار پیاده و افزون نیز بسیار پیاده مرزبان او بحاگه گجرات نیایش گرے کرده بیشتر او لوس جماله راشت جام مرز از سرکار احمد آباد یک برگنه شود نیز قلعه اردو سلیمین دشت طول صد و هفده درجه و ده دقیقه عرض بست و سه درجه و سے دقیقه گزیده گاو برآید گونیه روز بچاو کرده و در در قطعی پیکو با تره و رو سه ما بارخانی برند سده تومان قصبه بست بر کنار ستی و زیر پرستش جا یه نامبرده بزرگ شهر لست با ستانی سه صد تجار و در و نیز در بهر بناب گولا بے و فراوان بهمین آباد و چانیا نیر گزین در لیت بر کوهی

پس بلندر دیم گروه ازان دشتوار گذار رچند جادر دراز بابر نشانده دیکجا قریب شصت گز بریده تخته سبز گردانیده اند وبنگام کاربر دازند سوه
خوشنی د سورت ازنا مور نبا در دریاے تهتی نزدا و بگذرد وهفت گروهی بدریاے شور پیوندد رامیسر آن طرف آب بندر لیست ازتوابع او
در قدیم شهری بزرگ بود وبندر کهدیوی وپیسار نیز از مضافات او میوه خاص اناس فراوان شود وروغن خوشبو هرگونه گزین پدید آید وزرشتی گلیش
ازفارس آمده نگاه ساخته اند زندوپازند برخوانند ودهمها برسازند * بهروچ گزین قلعهٔ دارد آب بزیدا از کنار او شده بشور دریا درشود دوازین بنا
شمر ند وبندر گادی وگنڈ بار وبهاجوت وبهکور ازتوابع او نزدیک قصبه ها نسوت غفار گاهیست بدرازی لبست کروه وپنهاچهار ده فراوان آهو
دیگر جانور درود آن جنگل لیست سبز وشاداب بر ساحل دریاے نزبدا لشیبتے زارندار دسرگاه رسور تهته ملکی جهانگانه بود چناه هزار سوار ویک لک پیاده
وبزرگے آنجا قوم کهلوت داشت دراز ازبندر کهوکه تابندر آرامرائی صد ولست وپنج کروه پهنا از سردهانا تا بندر دیو پهنا دو ده وشرقی احمد آباد
شمالی ولایت کچه جنوبی وغربی شور دریائی هواساز گارسیوه وگل فراوان انگور دخربزه نیز شود واین سرزمین نه لخت وهرجا الاسنجشتین که سبز تخم
دیده بدیا مورازنر ونی درخت زار وورهم بیحدیے گو هستان بدو کسی پے نبر دے ناگاه بخر دگزینی راگذاره افتاده وازین آگهی یافتند
سگنین دژلیست بچونه گڈه زبان زدروزگار سلطان محمود پیشین بزور برگرفت ودربالا یان آن قلعه ازسنگ برساخت اوهم قلعه لیست در
هشت کروهے بالای کوه امرور خرالیست وسزاوار آبادے وهم دران نزدیکی برفراز کوه کرنال قلعهٔ الیست فراوان چشمه دروبزرگ معبد
جین وبندر کوندی گولیات دران نزدیکی دومنعت بدورسے یک کروه بندر بدان منسوب ونیز درعقب چونه گڈه جزیره لیست سیال کوکه
نام درازوپنهاچار کروه بپوست آن جنگلی است ی کروه درسے خودرو میوها ودرود برخے گولیان رانگاه وآن سرزمین راگرگوئینند زمنع
گوشادریا پنهادربادریاے شور پیوندد ماهے چنان نازک شود که اگرزمانی بافتاب گذارند بگدازد دشت گزین داسپ بالیده تراز کوت بمسد
دوزین همین قسم * پٹن شهر لیست برکنار شور دریا سنگین قلعه دارد آنرا پٹن هومنات خوانند بندر لیست بزرگ وقصبه اورانه قلعه ازسنگ
بزرگ کروهے دریاے شور شمشیر گزین شود دران نزدیکی جاهیست از آبیاریے او دربرش افزاید * بندر سنکلور ودیو بندر و
گوری نار واحمد پور ومظفر آباد درین سرزمین چشمه سرستی ازنزدسومنات برآمده وپرستش کده برهمن فراوان ازان میان سومنات
براسجے وکوری نار رالس متبرک بشمارند ودرین نزدیکی میان دریاها برهمن درستی پیش ازین به چهارسزار سال وکسرے پنجاه وشش کرور
جادوان بابکید یگر خندان خندان بادیزه افتادند وهمه اداران آشوبگاه رونگار سپرے شد ومشگوف داستانها برگذارند و واقعه
ناگزیر کرشن درنیم کروهے پٹن سومنات بهانکاتیرتهه درانجا سری کرشن رسید درکنار دریا سرستی زیر درخت پیپل فرو شد واین
هردوجارا نیز بزرگ معبد انگیزند درین سرزمین جوار کسالی سه بار شود ونزداو دوحوض است یکی راجمنا گویند ودیگری راگنگ آب درون
برجوشند ورود بارسے شود همگی ماهیان این دوچشمه سه چشم سومی درمیانی ومیان سنکلور وجوار او ازمینی است که موج دریاے شور فرو گیرد
گویند درسالی روز معین آب شیرین آید وچنان برگذارند درباستانی زمان یکے راباب گنگ احتیاج افتاد مرتاضی اشارت بآن سرزمین کرد و
شیرین آب تراوش نمود ازان باز درهمانروز این شگوف نمودار حیرت افزاید ودرسر دواوس راجپوت انقوم کهلوت لیسر بردکلانی این دیار
بدلیشان گراید وجمعی امیر باشند ازان رابابر یه خوانند ودرسومین درپایان کوه سرونجه قلعهٔ الیست بزرگ وفراز آن کوه قلعه ثانی
اگرچه آبادی ندارد لیکن بزرادار آن وبزرگ معبد جین وبندر که بدین زمین گراید وجزیره بیرم پیشتر حاکم نشین بود دارسے وپهنا نه کروه
کوچه الیست درمیان دریاے سبیدار قوم کول راورانجا نگاه درچارمین بندر سومنه وطلاجا طافلهٔ والی لبر بندد چنین جلگت آن راد وارکانیر
گویند کرشن ازمتهرا آمده آنجا نگاه ساخت ودران رخت هستی بربست بزرگ نیا لیش گاه برهمن * جزیره سنکودهار طول عرض چار کروه
داخل این بوم بشمارند ونزدیک آرام رائی جزیره الیست بدرازے دپنهاهفتاد گز مقدار یم کروه زمینی است بیشتر سنگین اگرا دراکنند

دربر چار طرف او دریاے مشهور بگر دو ملک ایاز خاصه قبیل نخشین محمود گجراتی چهار بخش لذا ان برکنند بندر آرامی برسیاسے بنا در بر کرب
قوم با دهل دوا نجا ببر بندد و در شین بره کسار بست بندرگ و درخت زار انبوه و فراخ دره با در بهتم با کهلا باشند و درین ولایت کاشی فراوان
ذات ایشان امیر تلاپ کنند و بخ آنها تا زی نژاد پندارند عیار و مهمان دوست باشند نجته هر کیش خورند حسن فرزان و ان درین که وه چون جاگیر دار و زخت چنین
پیمان بر گیرند که از ما پاسبان من مردار نه پسند و نزد کاهن آب دوند هے گر و هی باشند از امیر آنها را پوبچه گویند و در شتم جهانگیر بندیست کنار دریاے شور قوم و آنجا بسر برند و نهم
قوم جاران بهات صورت هندو شدن جاران باظهار نمود آنکه مهادیو از عرق جبین خود جاران نام آدم یکے آفرید و تیاگ کا و سوا زخود بدو سپرد گوینده بعد گفتی و سئال سزا بدی واز
گذشته آگهی داد و ازاد را بدان نام خواند و سئال بر گویند و بسبب مهابهارت خواند و هنگام کارزار و ستانها نهای دلاوری گذارش نمایند و دلی
برد هند و لختی را از نجیب گوئی نیز بهره باشد در هندوستان کم نیرزگے باشد که چندی از نیها با او بنود و جهاٹ نیز در آفرین خوانی و دلیری و مهمان داری
و تاریخ گوئی بدیشان همتا اگرچه جهاٹ در اعتبار ازین زیاده باشد لیکن در شمشیر جاران و بیرخے چنان سرایند که جاران به بحر و خواهش انیزدی طراز مستی
برگرفت و جهاٹ از عرق جبین مهادیو از زور استخوانها گذارش نمایند و میان جاران ازاره از سر کار احمد آباد و پٹن و سورتهه نشست گاه بیست مدار
نوذکر ده بهنا از جهت نامے آن را ران نامند بیشتر از بهم باران ستوه ریا بجوشد و این سرزمین را فوگیر د و باش یا نرا فتد و چون بزیش ابر فرو
نشیند آب روے در کمین نهند سیاسے از خاشاک گردد و نمک فراوان شود و در برگت چهل اواره و جدا این فراهم گردد احمد آباد مشرق رو یا این و مغرب رو
آن ولایتی هست بزرگ جدا گانه آن را کچهه گویند دراز دولیت و پنجاه کروه پهنا صد کروه مغرب رو یا او سند بیشتر و شت و مگیستان لیست آنجا گزیده و
تازی نژاد دانند دشت نیز لسیار و خوب شود و بزرگ آن سرزمین از سر گزیده جادو انست سپاه این اولوس وه هزار سوار پنجاه هزار پیاده مردم
نکوروه و بلند بالا و دراز ریش حاکم نشین شهر بهج و قلعه استوار دارد جانب جنوب زمیندار لیست بزرگ از راجام گویند بوسے مندکور خویش و
از زمان اکبر اول جام را پس از اگره و نیزه دوماه از ولایت برآورد و او در سورتهه میان ولایت جنیوه و باد هل و جاران و قنبیل نگاه ساخت
و دیگر نیک زمینها بر گرفت و شهر نو انگر اساس نهاد و این زمین را که خرد نامند قصبات و زمین کشتکار لسیار دارد حاکم نشین تو انگر هفت هزار
سوار و هشت هزار پیاده بدو سے گرایند بشتر و نیز خوب شود و سیکر نجر ولایت بهت آنرا پاک گویند دریاے مهندرے میانه بگذرد جاگیر دار گاه
دارد و تنگاه و دنگر پور و مالوه سوبا نسوا له و آن را نیز مرزبانی جدا و متصل سرکار پٹن ولایتیست حاکم نشین قصبه سروهی قلعه ایست الوگذه نام
دوازده ره دروآباد بهت و آب و علف فراوان و نیز ولایتی هست شتر قے دریا شمالی مندو جنوبی تا دوت غربی چانپانیر و راز شصت کروه پهنا
چهل بوی چوهان حاکم نشین قصبه وهان فیل صحرای فراوان میان سرکار سورت و دربار کو همتانے هست آباد آن را گلانه گویند
بوسے راشور شفتا لو و سیب انگور و انناس و انار و ترنج بس خوب شود و هفت قلعه نامور دارد ازان مولیر و سالیر بس گزین میان سرکار
نادوت و ندربار کو همتا نیست دراز شصت کروه پهنا چهل اولوس کولی از قوم راجپوت لسر بندآب این سرزمین بس زبون برنج و عمل آن
گزین شود نه سرکار صد و نود و هشت پرگنه بدین صوبه گراید ازین سیزده بندر جمع چهل و سه کرور شصت و هشت لک دو هزار سه صد و یک دام
و یک لک شصت و دو هزار شصد و بست و شت محمودے و سه ربع حاصل بنا در زمین پیموده غیر سورت که فقد لیست یک کرور شصت و نه
لک و سی و شش هزار و سیصد و هفتاد و بیگه و سه بسوه ازان میان چار لک و لیست هزار دو لیست و هفتاد و چهار دام سیور خال بوسے
شصت و هفت هزار و سه صد و هفتاد و پنج سوار هشتاد و هشت هزار و نه صد پیاده +

جدول فرمان روایان از قوم سلنکهے

نام	سال و ماه
۱ سلبراج	شصت سال

۲ — جوگراج	سی و پنج سال
۳ — بھیم راج	بست و پنج سال
۴ — بھوردیو	بست و نہ سال
۵ — بچے سنگھ	بست و پنج سال
۶ — رنبادت	پانزدہ سال
۷ — مداست	چہار سال

ہفت نفر یک صد و نود و سہ سال فرمان روائی کردند

جدول دیگر

نام	سال و مہ
۱ — مولراج	پنجاہ و شش سال
۲ — چاپند	سیزدہ سال
۳ — دھگھ	یازدہ سال و شش ماہ
۴ — بھیم	چہل و دو سال
۵ — سدھراج	پنجاہ سال
۶ — کمارپال	بست و نہ سال
۷ — للول	بست سال

ہفت تن دو صد و بست و یک سال پور بر پور فرمان روائے کردند

جدول دیگر

نام	سال
۱ — بیبا	شش سال
۲ — کرن	سے و یک سال
۳ — جے پال	سے سال
۴ — سہر دیول	سے و دو سال
۵ — ارجن دیو	دہ سال
۶ — سکندیو	نوزدہ سال

شش نفر یک صد و بست و ہشت سال از قوم بھکیلہ کامیابے داشتند

جدول دیگر

نام	سال و مہ
۱ — سارنگدیو	بست و یک سال
۲ — ملدیو	سے و چہار سال
۳ — سلطان مظفر نائب	چہار سال
۴ — سلطان احمد	سے و دو سال
۵ — محمد شاہ	بست سال
۶ — قطب الدین	ہفت سال و شش ماہ
۷ — داؤد شاہ	شش ماہ
۸ — محمد	پنجاہ و پنج سال
۹ — سلطان مظفر	پانزدہ سال
۱۰ — محمد شاہ	یک سال و شش ماہ
۱۱ — سلطان محمود	ہیجدہ سال
۱۲ — نصیر خان	چہار ماہ
۱۳ — سلطان بہادر	یازدہ سال
۱۴ — سلطان احمد	سیجدہ سال
۱۵ — سلطان مظفر	دوازدہ سال

پانزدہ نفر و صد و بست و ہفت سال و یازدہ ماہ سلطنت راندند

منہدی نامہا چنان برگزارد و سال ہشتصد و دوازدہم تاریخ بکر باجیت صد و پنجاہ و چہار ہجرے تخمیتن سراج شمع دولت افروخت و گجرات حدا گانہ سلطنت شد راجہ سنگر تھور دیو مرزبان قنوج سامت سنگ پرستار سے را از بد گوہرے و فتنہ اندوزے او بگو نیستی فرستاد و خاج مان یعنمائی ساخت زنش آلبستن بود خارنا گاسے در پاگجرات آمد و در صحرای بیکیی نزاد سیل دلو نام را کہ را زاستگان جہان بود ببرد گذرا فتاد و دلش بدرد آمد و بہ یکی از گردیدگان خود سپرد او برادھن پور برده بہ تیمارداری ہمت گماشت چون کلان سال شد بہم نشینی فرومایگان تباہ اندیش دل آزاری و رنجرنی پیش گرفت و ہنگامہ بدکاران فراہم آمد خزینہ گجرات کہ بہ قنوج میرفت بدست آورد و از انجا کہ سعادت سرشت لا یزالی بد و پیوست شمشیر را خرد زہنمون آمد و از بد کرداری بخوب کرداری گرائید و در پنجاہ سالگی زماند یافت پتن آباد کردہ اوست گویند برای تختگاہ ژرف نگی بکار برد و سخت تکاپو نمود اہل نام گاہ چرائی گفت شگفت زمین دیدہ ام اگر بنام من آن شہر آباد گردد در ہنموئی کم پذیر فتند او بدرخت زارے نشان داد کہ خرگوشے با ویزہ سگ در شدہ بود و بہ نیروے باز و رہائی یافتہ راجہ آن سرزمین آباد کردانید و اہل پور نام بر نہاد اختر شناسان بر گذرند چون دو ہزار و پانصد سال و ہفت ماہ نہ روز بر سر شود خرابہ گردد از زمان فرسودگی و زیان کردے نخروا گفتندے چون بزبان آن دیار گزیدہ را پتن گویند بدین نام زبان زد روزگار راجہ سوانگی دختر خویش را بہ پسر دندک از نژاد راجہ دہلی کتمذا کردہ بود نزدیک بزادن بود در گذشت شکم دریدہ فرزند برآوردند ماہ در شانزدہم منزل بود اہل ہند آن را سول گویند بدین جہت مولد اج نام نہادند سامت سنگ روزندے رگاوند ... تا سے بست

چون بزرگ شمار دمسازی خراب بسیجان بتباه اندیشی افتاد و راجه دستی سلطنت بدو نامزد میکرد و دو دستیاری بازسے گردیا آن شوریده مغز
را کالیوه تری ساخت تا آنکه آن نافرجام جان شکری ولی نعمت خود نهاد در زبان جامند چار صد و شانزدهم هجری و نهم شهر
و چار بکر باجیت سلطان محمود غزنوی برین دیار چیره دستی یافت لیکن درگذشتن مرزبانی ازپیش خود بر دیدند است بیلی از زنده ادراجها
سپرد و سه سالیه پیشکش قرار داده ارزه سند باز گشت شگفت آنکه سلطان نجواهش راجه دست نشان خود یکی را از جان نزد پای بند همراه آورد
چون چندگرین بر گذشت راجه آن مقید را بامقتضای همبنای کی دو اندیشی از سلطان طلب نمود و چون نزدیک سید راجه خود پیشتر روانه خدا بدگوهران بدو نه پیوندند
همانروز نکبی خوابند شد راجه زیر خشتی زمانی بغنود و شکاری جانورے چشم او در ربود و دوران عمد کورنا بینا را فرمانده ناسپاس همان بندے را
بجاے او برگزیدند او را تنگیر سانگفتند و کار پال سوانگشے از بیم جان آزار او بتجرد گرفت چنانکه جینگه را پیمانه زندگی پر گشت و درین هنگام از صحرا ناکامی در سید و جایین شد سپاه یک بر گرفت
راجه بے پال از بد سرشتی ولی نعمت خود را سر دادو بر آه دنیای ناپایدار جاوید نفرین اندوخت لکھول را پسرے نبود و شایسته از گروه باکهله گزیده
و در فرمان روائی گران سپاه سلطان علاء الدین گجرات بر گشود او نیز همیت یافته بدکهن بناه برد اگرچه بیشتر ازین معز الدین سام و قطب الدین ایبک
نیز بدین دیار آمده بودند لیکن از زمان سلطان علاء الدین به سلطنت دهلی باز گردیده در زمان محمد بن فیروز شاه نظام مستوفی که او را راستی
خوان گفتندی به نیابت حکومت کردے چون سید آدو نیشی که معزول ساخته ظفر خان پور وجیه الملک نایک را ایالت داد و نخستین
در آویزه رخت هستی بر بست اندازهٔ این مدت از حال فرمانروایان دهلی گرفته آید پور ظفر خان تاتار خان نام بدگوهر و تباه سرشت بود دران
هنگام که سلطان محمد در گذشت و اورنگ نشینی دهلی سلطان محمود رسید روزگار نخستی بزآشفت و ظفر خان بگوشه نشست تاتار خان اسباب بزرگی فراهم
آورده بدهلی روانه شد و همانا به فرمودهٔ پدر سموم در گذشت ظفر خان از پیغوله برآمده خطبه و سکه بنام خود ساخت و سلطان مظفر شهره آفاق شد باز
سلطنت جداگانه نگاشت و حکومت آن دیار به پوس نایک قرار گرفت پدر وجیه الملک را از کمیش بهمن برآورده بود ندپور تاتار خان احمد نام بهمان کنایی
بزرگ خود همبستابست و بجاے خود نشست و زبان زدگی جاوید اندوخت احمد آباد را اساس نهاده او دست بابله فیروی و دستان سرازی از نهاد بر کنار نه
میز بسیار جوز جشن که هنگامه ساز خوب غفلت بود دوازده غم خود را از هم گذرانید سیس بجزیره دخت و بجاوید پشیمانی در شد قرا النفس دایین بدگوهر
دکارسازی پای همت افشرد چون داؤد را از نا شایستگی بکنج خمول برد ندفتح خان را بکلانی برد اشتند و سلطان محمود لقب نهادند بیایه شناسی داد گری
نام برآورد بخشش و بخشایش را حصار خود گردانید ملک شعبان خطاب عماد الملکی دهشت شگرف یاور بیا نمود و دو عنفوان دولت زرستان اهتمام
در جان شکری خداوند خویش حیله اندیشید ند و نخستین براند اختن این فرو هیده مرد اخلاص مند بخاطر آورد ند آئین بخته کاران نخته ساخته بسلطان
رسانیدند از انجا که دنیا داران بر خویشتن بلرزند آن یکتای جهان عقیدت را بزمان برنتابند در پیچیدان شکرے شد نزدیک بود کار او بانجام
رسد عبد الله دارو غه فیلخانه که بسلطان راه سخن و دشت پاکدامنی آن سعادت سگال و تباه اندیشی بدگوهران گزیر نمود سلطان بلطف الحیل
او را بائی داد فرو مایگان را پرده آزرم دریده شد بآویزه برخاستند خیلان و غلامان بادار و غگان فیل پای همت افشرد ند و فیلبان
نیز در کمش بدگوهران یاور آمد ند و آبروی ناسپاسان ریخته شد و سر یکی بر تنگی باد افراه یافت چون روزگار بسر آمد بدستیاری امرا مظفر خان
پورا و جانشین گردید و سلطان مظفر خطاب یافت و به نیکوئی بسر برد پادشاه سلیمان جاه شاه اسمعیل صفوی گزیده گلاه آعراق با رمغانی فرستاد
او نیز نیایش و مردمی بجا آورد و چون درگذشت پسر او سلطان سکندر لقب نهاده مسند آراستند عماد الملک نام فرجام او را در کمتر فرصتے
از هم گذرانید و نصیر خان برادر او را بسر برنشاندند امرا در کمین بر نشستند او از بادشاه مدد گاری خواست و عرضداشت اگر فیروزے سپاه
بیاوری آید سند رونپ با توابع و چند گروه رنگه پیشکش شود چون ناسپاس بود پذیرائی نیافت درین هنگام بهادر پور سلطان مظفر بخواهش بابریان
از دهلی بازیان دیار رفت امرا بدر گردیدند در زمان پدر از رشک برادر بنیاد رست لودیش سلطان ابراهیم لودے بدهلی آمد صحبت در نگرفت امرا جونپور

لبری طلب داشتند سکالش آن طرف و داشت و درین هنگام هواخواهان از گجرات عرائض فرستاده نیالیش گری کردند و بخواهش طبیعت رهگرای تنگ ماند
و کامیاب آمد بباد و دهش چار چمن دولت را شاداب گردانیدند و با همایون بادشاه نبا بر بعضی جهات با وینه برخاست شکست یافته ناکامی بر گشت
و چون هستی او نیستی انجامید میران محمد زبان خاندیس که خواهرزاده سلطان و در زندگی او را جانشین کرده بود امرا غایبانه بنام او خطبه برخواندند
اما در کمتر زمانی بگجرات نارسیده روزگار او بسر آمد محمود نبیره سلطان مظفر که در نیاول نبذ بود بجای جد نشست بریان نام بدگوهری باچندی نزدیکان او را
از هم گذرانیده بهانه طلب سلطانی دوازده امیر را نامه زندگی در پیچید اعتماد خان از پیش بینی نرفت بامداد ان یکجهتان را فراهم آورده بپیکار برآمد
و آن شایان نیستی را از هم گذرانیدند رضی الملک نام از نژاد سلطان احمد نخستین را سلطان احمد خطاب داده کار فرمانهی از پیش خود برگرفت
چون سلطان کلان سال شد اعتماد خان را اندیشه دیگر در سر آمد بجانه یکی از دمسازان خود برده رهگرای نیستی ساخت و دیگر خردسالی نانشاسا را دست گرفت و
سوگند باو خورد که پسر سلطان احمد پسین است بتان سرا بر و نام بزرگ بر نهاد و سلطان مظفر خطاب داد و دو دستمایه حکمرانی گردانیدند تا آنکه بدولت اکبر پادشاه در آمد سلطنت بدو باز گشت

صوبه اجمیر

از دوم اقلیم دراز از موضع بهکره مضافات اجمیر تا بیکانیر جیسلمیر صد و شصت و هشت کروه پنها از نهایت سرکار اجمیر تا بانسواره صد و
پنجاه خاور رویه اکبر آباد شمالی قصبات دهلی جنوبی گجرات باختر سود یا لپور رملتان بوم ریگستان آب دور برآمده سرمائه کشت کار بر ریزش ابر
زمستان نزدیک باعتدال تابستان بسیار گرم ربیع کم شود و جواری لهدره و موته فراوان هفتم یا هشتم بخش غله بدیوان گذارند نقد کم عامه در
نی بست خرگاه آسا بسر برند کوه جنوبی و جاهاسے و متفرق گذار و رودگی سرکار چیتور رانا دراز چهل کروه دسی پنهاسه قلعه بس نامور چیتور حاکم
نشین کونبهله مانند در موضع چاور از مضافات گوئنده کان سیسه و چیتین پور و جز آن از توابع مانند معدن مس فراوان سود دهد بهیرداز
بومے را ز بشیر راول گفتندی و از بهیر باز را نا گویند از توم کهلوت خولشتن را از نژاد نوشیروان عادل برشمارند نبرد بزرگ نیاک اینان از نیرنگ
روزگار به ولایت برار افتاده بمرزبانی پرمالا روشناس گشت پیش ازین شصت سال پرمالا راغنیم گرفته و بسیارے فروشندها نانام خردسالے
را مادرش ازان آشوبگاه گرفته و براجه مندلیک بهیل نباه برد چون کلان سال شنگا و جهانی رنجه افگنی پیشه برساخت چندانکه بجوانمردی نام برآورد
واز نزدیکان راجه و اعتماد دولت گشت چون راجه بسفر پیسین نبود چهار برادر زاده او در جانشینی با یکدیگر گفتگو کردند آخر همه را آئین شد که بانا کلان
باشند و از فرموده او نگذرند و سر باز نپیچند روزے از جهار تن راخون آرا نگشت برآمد بر پیشانی با نا زان قشقه برکشید و دیگران نیز را به کلانی برگرفتند
و خود را بیت استقلال برافراشت و تا امروز روانی دارد هر کرا نا سازند قشقه از خون آوے برکشند و آن ناسپاس هر چهار را به فراوش خانه نیستی
فرستاد و در صحرا ور دے بر سنج نام ریاضت در سر کرا جانور اندیشه تیر در کمانخانه نهاد او را از صفای ضمیر دریافته آگاه ساخت با نابه شرمساری روی نجدمت
آورده گاه و بیگاه پرستاری نمود کشوے فروزی او را نوید راجگی داد و شگرف داستان برگزارند چون در موضع سیسودا نبگاه ساختند بدان وجه سیسودا
گفتند و چون در آغاز کار بر بهمنی بتیار انیان پرداختند بعضے از ان گروه دانستند و چون رتن سین را روزگار سپرے شد از سین خونی ماند او را به راجگی
برنشاندند و رانا خطاب دادند و او هم لشیت رانائی بست که معاصر اکبر پادشاه بود داستان سرایان باستانی چنان برگزارند که سلطان علاء الدین
خلجی فرمان روائے دهلی شنید که راول رتن سین مرزبان سیوا ر پدمنی دارد بجوانمردی او درآمد او سر باز زد سلطان با لشکر کشید رتن سین
و چتور در نشین آمد سلطان زمانی در از رنج برد بسود مندی نیامد بحیله او را نوازشے در آشتی و دوستی پیرزد راجه نپذیرفته به فکر مهمانی افتاد سلطان
با مخصوصان فراز قلعه برآمده انجمن بگرمی شد قابو دیده راجه را بر گرفته روانه شد گویند صد کس نامور همراه برده بود و سه صد ناموریان
خدمتگار تا فراهم شدن مردم راجه را بارو دادند و غریو از جهانیان برخاست سپس لحه را در تنگنای نیندا شته در طلب مقصود کوشش نمود
کاردیدگان حقیقت منش براجه برگزاردند که سلطان راجه را نیاز را در انجو خواهش رفته باد گر شایستگان شبستان سے آوریم و عهد اشتی

آن عفت پناه نیز برساخته گذرانیدند و افسانه غنودگی برخواندند سلطان دلخوش شد دست آزار ازو بازداشت و بنیلوی پیش آمد کونید مقصد کید آور پائین زنان بدوسے نشستند و بسیج درگاه سلطانی پیش گرفتند و چنان وانمودند که رانی با لسیاسے پرستاران بدرگاه می آید چون به نزدیک دربار رسید ندلبرض رسانیدند خواهش آنست که رانی راجه را دیده مشکوی دولت رود از شاد و خواب بی پروائی راجه را بدیدن فرستاده دوان آشنا قابلوده انسان لباس برآمدند و راجه را برده اشته روانه شدند راجپوتان مرتبه بمبنا ستاده آوبزنهای بشکوفت [illegible] فرومتدان هندیی را آ لختی راه می سپرد و آخرین بار کورا دبادل چوهان ایستاده جان فشانی نمودند و اول لسلات سجیته ربرآمد و عالمی ازشکفت فرار او فتاد و سلطان چون فراوان محنت دیده بود و کارنا ساخته بدهلی بازگردید پس از چندگاه بازهمان اندیشه در سر گرفت و ناکام برگشت راول ازین محاصره با دل تنگ شده بود و چنان بخاطر آورد که اگر درین هنگام سلطان را بمینیا شاید دوستی روی دهد و از کشاکش روزگار رهائی یابد بتهونی یکی از فرومایگان هفت کروهی رفته سلطان را دیدار و از نامردی راجه را از هم گذرانیدند و در آشوبگاه راول ارسین خویش و نداورا جانشین گردانیدند و سلطان بازگشته بحاصره او دو قلعه را برگرفت او در آویزه فرو شدند و زنان همه بسوختند جیمیر پور او دران کوهستان بسر می برد سلطان مالدیو چوهان حاکم جالور را ایالت چیتور داد و چون بآبادی ملک در ماندجیمیر را طلبداشته داماد ساخت و بوسیلهٔ او ولایت معمور رشد چون درگذشت فرزندان او را نابود ساخته علم استقلال برافراشت و جمعیت این بوم شانزده هزار سوار و چهل هزار پیاده لیکن بسیاری دیگر زمینها گرفتند چنانچه در وقتی سانگا رایک لک و هشتاد هزار سوار ملازم بود پیاده فراوان +

مارواڑ و راز صدکروه پنهاشت کروه سرکار اجیمیر و جودهپور و سروهی ناگور بیکانیر داخل این اند دیرباز او لوس راتهور رانیکاه چون [illegible] سام از کارزار چتهور او اپرداخت پیکارجی چند راجه قنوج در سر گرفت راجه در گریز پائی گاه شد و بسیلاب بیستی رفت نرادا و بنکا می نهاد و بسنها برادر زاده او در سس آبادی بود او نیز بالسیاری لشهدم آباد شتافت مسه پاسوتیک و اسوتها ما واج بیچ گجرات فرا پیش نهادند از نزدیک سوجت سم آسایش برگشیدند درین شهر گروه برهمن بسیار بر دو از ده ستقوم مینه آزار مندند درین هنگام تبار اج آمد ند این غربت گزینان بیرون شده داد مردانگی دادند و شکست بر غنیم افتاد و برهمنان اینان را گرامی داشته بگوناگون نیاز لشکری نگاهداشتند و گرنه کامی نخی تهند شد چون اسباب دنیا فراهم آمد تیز دستی نموده ولایت کهیر از قوم کهل برگرفتند و کارشان لمبندی گرای شد سوتیک جدا شده ایدر را زمینه با برادر و اج به بکانه شتافت آن ملک را از کولی لبستد و ازان پس تا امروز نتراد اینها درین ملک و اسوتها ما که در مارواڑ رفته رفته کارفرمان اولبندی گرفت چنانچه مالدیو که شانزدهم پور او ست بسیار بزرگ شد شیرخان را نزدیک بود که در آویزه او کارسپری شود این ولایت فراوان قلاع دارد یکی اجمیر و جودهپور و بیکانیر و جیلور و امرکوٹ و ابوگڈه و جالور نس گزیده باڈولی سرکار ناگور را گویند قوم باڈه باشند هفت سرکار صاحب لود و هفت پرگنه بدین صوبه گراید زمین دو کرور و چهارده لک و سی و پنجهزار و نهصد و چهل و یک بیگه و هفت بسوه و بیست و شش دام و هشتاد و چهار لک و یکهزار و پانصد و پنجاه و هفت دام ازان میان بست و سه لک و بست و شش هزار و سه صد و سی و شش دام جاگیر بوے هشتاد و شش هزار و پانصد سوار سه لک و چهل و هفت هزار پیاده راجپوت +

صوبه دهلی

از سوم اقلیم دراز از پلول تا لودیانه که برساحل دریاے ستلج است صد و شصت و پنج کروه پنهنا از سرکار ریواڑے تا کوه کماون صد و چهل و دیگر از حصار تا خضرآباد صد و سے خاور و رویه دارالخلافه آگره میان شرق و شمال پیوسته بخیرآباد صوبه اوده شمالی کوهستان جنوبی صوبه آگره و اجمیر غربے از گزین دریاے این صوبه گنگ و جون آغاز پیدائی این سه رود و ماه کسے نشان ندهد و دیگر رود بار ها فراوان همه از کوه شمالی آب دهد و به اعتدال نزدیک زمین بسیار سیلابی و برسے جا کشت کارسته فصلی شود میوه و گلها گوناگون و عمارات عالی از سنگ

وهشت مروغ افزاے چشم وعشرت افروز دل و دیدانی گزید قالاے هفت اقلیم کم همتا دهلی ازمهین و دیرین شهرها نخست اندریت نام
داشت طول صد و چارده درجه و سی و هشت دقیقه عرض بست و هشت درجه و پانزده دقیقه اگرچه برخے از اقلیم دوم انکارند هانا لغزشے رفته
وعرض احوال اگهی بخشند و سراغاز کوه جنوبی ازان شناسند سلطان قطب الدین و سلطان شمس الدین و قلعه پتهورا را سبر بردند سلطان غیاث الدین
بلبن قلعه دیگر اساس نهاد و آنرا مهرولیه گویند و عمارتے دلکشائی برساخت معز الدین کیقباد بر ساحل دریای جمن شهری دیگر آباد گردانید
و آنرا کیلوکهیری گویند امیر خسرو دران همه جا این شهر و قصر را برمے ستاید و الحال مقبرهٔ همایون در انجا سلطان علاء الدین شهر دیگر بنیاد
نهاد و قلعهٔ نو برساخت آنرا سیری گویند غلغلی آباد از آثار تغلق شاه و سلطان محمد پور اد مصری فراهم آورد و بلند بنا یوانی برافراخت و هزار
ستون از سنگ رخام بکار رفت و دیگر منازل و ملکهاے برتر و کمتر آورد و سلطان فیروز بنام خود شهری بزرگ آباد گردانید و دریاے
جون بریده به نزدیک روانه ساخت و سه کروهی فیروز آباد کوشکی دیگر برافراشت جهان نما نام سه فراخ نقب زده بود و بابر دلکیان سواره
برگذشتی بطرف دریا پنج جریب و جهان نما دو کروه و بدهلی قدیم پنجکروه همایون قلعه اندریت را تعمیر فرمود و دین پناه نام نهاد و شیر خان
دهلی علائی را ویران کرده جدا شهرے برآراست و سلیم شاه پسرش در سنه نهصد و پنجاه و سه سلیم گڈه بنا گذاشت و آن تا حال درمیان
دریا جمنا محاذی قلعه شاهجهان آباد قائم است اگرچه بسے از فرمانروایان در زمان دولت خود بنائی گذاشته دارالسلطنه گردانیدند و کهرام
شهرے احداث نموده اما در ممالک ... دست تخت گاه فرمانروایان هندوستان دهلی مشهور بود تا آنکه در سنه یکهزار و چهل و هفت هجرے
مطابق سنه دوازدهم جلوس خود صاحب قران ثانی شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه نزدیک آبادی شیر شاه شهرے آباد کرده به
شاهجهان آباد موسوم گردانید و از آباد شدن این مصر عظم جمیع شهرهاے سلاطین پیشین که اسم آنها مرقوم شده ازنام افتاد و شاهجهان آباد
معروف گردید قلعه آن از سنگ سرخ تعمیر یافته مشتمل بر اقسام عمارات عالیشان زیبا و انواع قصور روح افزا و برهای جمنا جنوب رویه پایان
قلعه میرود و شناور که علیمردان خان از زین دریا از کوه سرمور بریده آورده در کوچها و بازارها رونق افزاے شهر و فیض بخش شهریانست
و دعون دولتخانه شاهی رسیده تا لاهباد و حوضها را لبالب و باغها را سیراب مے سازد ✤ بیت هر سو نهری دران گلستان ✤
خیزد ازان چو خیل مستان ✤ حصار شهر پناه از سنگ و سالوح اساس یافته مردم هر جا از روم و زنگ و شام و فرنگ و پارس و عراق
و هرات و عجم و سائر ولایات هندوستان آن مصر جامع توطن گزیده بکار و پیشهٔ خود ها اشتغال دارند اسباب تجملات امارت ازان مصر
جامع در یکروز سر انجام مے توانست شد اگرچه در هر کوچه و بازار مساجد و معابد و خوانق و مدارس بسیار بود اما در وسط شهر مسجد جامع پادشاهے
در سنه هزار و شصت هجری مطابق سال بست و چهارم شاهجهانی از سنگ سرخ و کنبدهاے آن از سنگ سفید و سیاه باتمام تمام اساس
یافته و کمال رفعت و وسعت و کمال زیبائی و ندرت هست شاید به ازین مسجد کمتر توان یافت نظم ✤ زصحنش فیض دیگر متیوان یافت ✤
حوضش آب کوثر متیوان یافت ✤ زرفعت آسمان کمپایهٔ او ✤ مه و خورشید زیر سایهٔ او ✤ رواقش قبلهٔ اهل یقین هست ✤ نظیر
مسجد اقصی همین هست ✤ القصه شهر است در کمال وسعت و فسحت و مصر است مرکز سلطنت اطراف آن مقابر و مزارات سلاطین
پیشین و درویشان حقیقت آئین بسیار هست اما مشهور تر مقبرهٔ نصیر الدین محمد همایون پادشاه هست که در کیلوکهیری کیقباد بر ساحل دریاے
جمنا واقع شده و مقابر امرا و وزرا و علما و فضلا که هر یک در زمان خویش شهرت داشت آنقدر هست که بشمار در نیاید از جمله مزارات شیخ فرید
کرمشهر بولایت و معروف بتقرب الهی اندکشش هفت کروهی شاهجهان آباد خواجگان خواجه قطب الدین بختیار کاکی بن خواجه کمال الدین احمد
اودشے هست اگرچه این شهر یا حال بانیان باز نماید و همین اندازها بر خواند لیکن امروز پیشین دهلی بیشتر خراب و گورستان فراوان آباد
خواجه قطب الدین اوشی و شیخ نظام الدین معروف باولیا شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی و ملک بارهبران و شیخ صلاح و ملک کبیر اولیا

ومولانا می محمد وحاجی عبدالوہاب بشیخ عبداللہ قریشی وشیخ شمس ترک بیابانی وشیخ شمس اودادی امیر خسرو دہلوی ایزد متعالی ان حق پرست
دریں سرزمین خواب دیدہ اند سلطان شہاب الدین غوری وسلطان شمس الدین ایلتمش سلطان تغلق وسلطان محمد عادل وسلطان محمد فیروز سلطان
بہلول وسلطان سکندر لودی را خوابگاہ وبسی زندگان ہم برآں خواب دیدہ اند گزین جا باد یا غبار برساختند طبیعت پژوہان را سرمایہ شادی خواب عشرت
وخرو بندگان راہ آرزوئے بیداری در کوہ اسلام آباد چشمہ ایست بس شریف ہمواره آب گرم بر جوشد آنرا بر بھاس کنڈ گویند وگزین پرستش جادا نند
بسوامتر کھیسر سہ کلیہ کوہ را بتر زفا کندہ عباد نگاہ ساختہ بود وام وزبر ہمان منوال کہنگی این ہر باط گوید بداؤن از ترک شہرہای باستانی ا ست
وفراوان اولیا در آسودہ گنجے از شمالی کوہ انبوہ بر اکماؤن نامند کان طلا ونقرہ ومس وآہن ومس وزنیخ وتنکار دروا نہوی مشکین
وگاؤ وقطاس وکرم پیلہ وبازو شاہین ودیگر شکاری جانور وعسل واسپ کوت بس انبوہ در سرکار سنبھل فراوان شکار وگرکدن نیز باشد جانور ست
خرد نیل بے خرطوم شاخ بر پیشانی بدان جانور شکر دواز پوست او سپر واز شاخ او زہ گیرد دستہ خنجر وپیش قبض وجز آن بر سازند ودر شہر سنبھل
ہرمنڈل نام برہمن را پرستش جا گویند نزد او ہم ابتدا رہنود کرا ورا کلنکی گویند پدید آید ہاکسے باستانی شہریست شیخ جمال خلیفہ شیخ فرید شکر گنج
را خوابگاہ نزد قصبہ بہنہ کولا بیست فراز کوہ ہمواره آب گرم بر جوشد ہمانا نیز نگی کان کوگر وباشد حصار سلطان فیروز آباد ساختہ وآب جون بریدہ بدو
نزدیک گردانیدہ الٰہی بر ستاری نوید فرمانبری داد ونجوا ہش او این رود آور دشگفت آنکہ نزدیک قصبہ سرسا بگولابی درشدہ ناپدید گردد وآن
حوض را نپذیرا گویند شگرف داستانی بر گذارند دریں بوم رو بارکم بود وآب چاہ بس دور بر آید سہ نماز نامود شہرہا وباغ حافظ رحمت خان طاعز ے
نظارگیان تھانیسر را بزرگ معبد بر شمارند دریاے سرستی نزد او بر گذرد وہندی نژاد را فراوان گرایش بدو نزدیک آن گولا بیست کرھیت
نام از دو ردستہا بنیالیش آنیده وتن شوئی کنند وخیرات برد ہند وآوزۂ مہابھارت دریں جا شد دریں ہنگامہ پس دو اپرد قصبہ ہستناپور را جد بھرت
سریر آرائے بود بداد گرے ورعیت پرور سعادت می اندوخت واز خیر سنگالی فرمانروائی در خاندانش ویر ماند وپور پور دولت یاوے
گردر ہشتمین پشت راجہ کریدہ آمد کہ کہیت بنام او روشناس وپس از شش واسطہ اورا فرزندی نزاد سجتر برج نام ارزد دو پسر شد
یکی مقدر اشتر صدو یک پسر از و پیدائی گرفت بزرگ انیان راجہ جُرجودھن گوروان این گروہ را بر خوانند دیگر پنڈا گرچہ کہتر بود لیکن از نابینائی راجگی بہ برادر خرد قرار گرفت وپایہ والائے سلطنت یافت فرزندان او را پنڈوان گویند پنج تن بودند جدشتر بھیم سین ارجن
نکل سہدیو چون راجہ پنڈ رخت ہستی بر بست حکومت بہ دھرتراشتر رسید اگرچہ نام فرمانروائی داشت امّا در معنی جُرجودھن سندر آرائی بود
ازانجا کہ دشمن گدازی رسم نبرگان دنیاست جُرجودھن ہمواره از پنڈوان بیمناک بود وچارۂ جانگزائی در سر گرفتے چون دھرتراشتر آویزۂ
کینہ جوئی در افزائش دید بنگاہ برادرزادگان شہر بزاده اندیشید وکار آگہان فرستاده منازل اساس فرمود کاریردازان بدستان سرائی
جُرجودھن از لاکھہ وغیر خلوتکدۂ پنہانی بر ساختند ہنگام درفرصت شعلۂ آتش سراپا گیان خاکستر گرداندجائی کہ حمایت ایزدی پاسبانی نماید
اندیشہ ناتوان بیان چہ گزند رساند چون در جدائی بدان سرمنزل آرامش گرفتند از ان حیلہ آرائی آگہی شد قضا را زنی پانچ پسر ہمسایہ بود
پنڈوان خانہ را آتش زده باما در خویش راہ صحرا بر گرفتند درخت ہستی ہمسایگان خاکستہ شد جُرجودھن سوختن پنڈوان انگاشتہ انجمن شادی
برآراست پس از سر گذشت بسیار از خطرہ بہ بمبورہ آمدند ودر شہر کمیلا بر نشستند ودراندک زمانی آوازۂ مردانگی وبخشش وبخشایش وکارآگہی
انیان عالم را فروگرفت وکسی نام ونژاد انہا نمیدانست تا آنکہ جُرجودھن از خواب غفلت بیدار شد وسوختن پنڈوان حیف بر شمرد وچون پروپیش
سزاوار نمود اندیشیده پیدائی گرفت بلابہ کرے بر نشست وبا پنج دوستی پیش خود آورد بلوکہ بدین روش کام دل بر آید دہلی را بانصف
ولایت بدینان داد وہستناپور را بانیمہ دیگر خود گرفت از نیک سگالی وروشن اختری جُدشتر را ایزدے تا سد یاوری بر خاست
ودولت نجد ہستگری آمد گوروان بہ پرستاری گرائیدند ودر کمتر فرصتے ہفت کشور فرمان پذیر شد ودیگر برادران وفرمانبران روزگار را

نخدمت اورند جرجودهن از دیدشکوه فرمانروائی از خود رفت و بیماری حسد کالبوه ترساخت ازحیله اندوزی بنوعی آراست پنڈوان را مهمان سپید وچوپڑبازی فرا پیش گرفت قرعه ناراست درمیان آورد بدین دستمایه هرچه بود برگرفت آخر گرو برین بسته آمد که اگر این بار پانڈوان ببرند انچه جرجودهن داده اند بازستانند دگرنه دوازده سال جهان آباد را گذاشته بلباس فقر در صحرا غربت گزینند و سپس بعموره در آیند یکسال چنان بسر برند که کس نشناسد اگر بجا یابند بانچه پست ند کور در بیابان ببرند در دغل بازی آگهی نیافتند و از راستکاری نباکاسے افتاد ند از انجا که مراد در کنار آمدن غرور آورد جرجودهن بگران خواب نغنود و پنڈوان بتزهونی داد از بے همال همان بانجام رسانیدند جرجودهن فراوان بے آزرمی پیش گرفت وفراوان گفتگو شد چندانکه پنڈوان به نیم موضع خرسند می شدند که بے آویزه بدست او فتد جرجودهن از راه نخوت نه پذیرفته کار زار بر خاست ونزدیک بهست نابود گردگار قرار گرفت از انجا که انجام فریب گزینان ناکامی است جرجودهن با یاوران خویش آوارهٔ نیستی سرای گردید و جدشتر هیزده روز نهنگ کرده فیروزے یافت در آخر ده اپرآژ گلگچ صد و سی و پنج سال مانده بود که این هنگامه حیرت افزود و عبرت نامه بیاد گار گذاشته درین سال یکهزار و یکصد و نود و هشتم هجرت مقدسه پنجهزار و بست و نه سال هستند گویند درین کارزار ستر گ یازده کوهنی اشکر گردروان بود و هفت از پنڈوان و هر کوهنی عبارت هست از بست و یکهزار و هشت صد و هفتاد فیل سوار و همین شمار گردون سوار و شصت هزار و صد و ده اسپ سوار یک لک و نه هزار و سه صد و پنجاه پیاده درین کارزار شگرف از هر دو سو یازده کس نه مانده چهار از لشکر جرجودهن جان بسلامت برده در پناه جدشتر آمدند کرپا چاچ برهمن که استاد هر دو سو بود و بدانش و مردانگی نامور اسوتهامان او نیز آن صفات داشت کیرت پران جادو از آنواد مردان نامور سنجی با وجود دانش به پهلبانی دهرتراشتر عزت می اندوخت و از جانب پنڈوان هشت کس و پنج برادر و سانکهاوه بمردانگی و فرزانگی روشناس و خیش برادر خیرخواه جرجودهن کشن سپس سی و شش سال جانشین فرمان روائی باستقلال نمود و از نیک اختری وسعادت سرشتی بیوفائی دنیا دریافته کناره گرفت و آن عجوزهٔ شوهرکش را مردوار بگذاشت و با برادران راه تجرد پیسپرد و هوشمندانه نقد زندگی دریافتند این ستر گ پیکار با هزاران داستان در مهابهارت گذارش یافته الفرمودهٔ اکبر پادشاه فارسی پرساخته و سرتاپا روشناس شده در فرزه پرپه نگارش پذیرفته پرپه بمنزله باب و فصل +

اول در احوال گوروان و پنڈوان +

دوم فرستادن جدشتر برادران را بجهان گشائی و سپس جگ راجسوے کردن و آراستن گوروان بنابس قمار و خیزان +

سوم در رفتن پنڈوان بصحرای ناکامی و دیگر حوادث +

چهارم در آمدن پنڈوان از صحرا در شهر بیراته و پنهان شدن +

پنجم در آشکارا شدن پنڈوان و بهانجی ساختن کشن را و نه پذیرفتن و فراهم شدن در کهیت و آرایش فوجها +

ششم در آغاز آویزه هر دو سو و خمی شدن بهیشم و کشته شدن بسیاران پسران دهرتراشتر و حال ده روزه جنگ +

هفتم در نگاشتن کردن سردار ساختن درونه چاریه و فرو شدن او و دیگر احوال دو روزه +

هشتم در احوال دو روز دیگر از پیکار و سردار ساختن جرجودهن کرن را کند آوری او و گریختن جدشتر از پیش او و کشته شدن از دست ارجن روز دوم +

نهم در بیان سردار شدن سیل بهلتوانی و فرو شدن او و پنهان شدن جرجودهن در حوض و سپرے شدن روزگار او و بسیارے یلان +

دهم در خاتمه کارزار و آمدن کرت پرماد اسوتهاما و کرپا چاریه در رزمگاه نزد جرجودهن که لختے هوش داشت و سگالش شب خون کردن و جزان +

یازدہم درگریستن زنان ہر دو سوے و نفرین گاندھاری مادر جُرجودھن را +

دوازدہم در حال جدشٹر پس از فیروزے و خواہش ترک سہاب نمودن و باندرزگوئی بھیکم و بیاس و کشتن و تسلی شدن بسجن ہاے دلپذیر بھیکم دریخیا بساشمع آگہی افروزد و آداب سلطنت صورے و معنوی برگذارد +

سیزدہم در حصہ کردن بھیکم بخاطر میرسد کہ دوازدہم و سیزدہم رایک پرب بایستی کرد چہ ہر دو متضمن نصایح بھیکم ہست و پرب نہم را دو یکے در حال سیل و دیگرو ریان فروشدن جُرجودھن +

چہاردہم در جگ اسوسید +

پانزدہم در روانہ شدن جدشٹر و کندہاے و وکنتا مادر جدشٹر و رفتن پانڈوان بدیدن آنہا پرب +

شانزدہم سل پربست در بیان پریشانی احوال جادوان و کشن و مردن آنہا بحال بد +

ہفدہم راجان پربست در شرح احوال راجہ جدشٹر با برادران و سپردن ملک بہ رم و رفتن اینہا بکوہہا +

ہیجدہم بہ کار دہن پربست در ذکر گذاشتن ارواح پانڈوان در کوہ ہمالچل و رفتن جدشٹر ببدن در عالم بالا +

خاتمہ مسلمے بھرنیس در گزارش حال جادوان +

درین نامہ اگرچہ فراوان دیو افسانہ انگاشتہ اند و بسا خالی داستان لیکن بسیارے بنجمان دل آویز آگہی و فراوان آرمون را گزین فہرست است +

ہشت سرکار رود و لست و سی و دو پرگنہ بدو گراید زمین پیمود دو کرور و ہشتاد و پنج لک و چہل و شش ہزار و ہشتصد و شانزدہ بیگہہ و شانزدہ بسوہ جمع شصت کرور و شانزدہ لک و پانزدہ ہزار و پانصد و پنجاہ و پنج دام ازان میان سہ کرور و سی لک و ہفتاد و پنجہزار و ہفتصد و سی و نہ دام سیورغال بوے سی و یک ہزار و چہارصد و نود سوار دو لک و چہل و دو ہزار و سہ صد و دہ پیادہ +

جدول

	نام	سال و ماہ
	۱- النگپال	ہیجدہ سال
	۲- باسدیو	نوزدہ سال و یک ماہ
	۳- کھن سنگہ	بست و یک سال و سہ ماہ
	۴- پرتھی مل	نوزدہ سال و شش ماہ
	۵ جے دیو	ہیجدہ سال و یک ماہ
	۶- نرپال سنگہ	چہاردہ سال و چہار ماہ
	۷ - اودہ	بست و شش سال و ہفت ماہ
	۸ بچھراج	بست و یک سال و دو ماہ
	۹- انگ پال	بست و دو سال و سہ ماہ
	۱۰ - رکھہ پال	بست و یک سال و شش ماہ
	۱۱- نیک پال	بست و چہار سال

۱۲- گوپال	هیجده سال و سه ماه
۱۳- سنگهن	بست و پنج سال و دو ماه
۱۴- رسجے پال	شانزده سال و چهار ماه
۱۵- گهوس پال	بست و نه سال
۱۶- لاننگ پال	بست و نه سال و شش ماه
۱۷- تیج پال	بست و چهار سال و یک ماه
۱۸- مهیس پال	بست و پنج سال و دو ماه
۱۹- اکریس پال	بست و یک سال و دو ماه
۲۰- پرتهی راج	بست و دو سال و سه ماه

بست نفر چهار صد و سے و شش سال و هشت ماه و کسرے کامروائے نمودند

جدول دیگر

نام	سال و ماه
۱- بل دیو چوہان	شش سال و یک ماه
۲- امرکه	پنج سال و دو ماه
۳- کهرک پال	بست سال و یک ماه
۴- سومیسر	هفت سال و چهار ماه
۵- جے سہر	چهار سال و چهار ماه
۶- ناگدیو	سه سال و یک ماه
۷- بتهورا	چهل و نه سال و پنج ماه

هفت تن نود و پنج سال و شش ماه شهریارے کردند

جدول دیگر

نام	سال و ماه
۱- معزالدین سام	چهارده سال
۲- قطب الدین ایبک	چهار سال
۳- آرام شاه	یک سال
۴- شمس الدین	بست و شش سال
۵- رکن الدین فیروز شاه	بست سال و شش ماه

۶ — رضیه	سه سال و شش ماه	
۷ — معزالدین بهرام شاه	دو سال و یک ماه	
۸ — سلطان الدین مسعود شاه	چهار سال و یک ماه	
۹ — ناصرالدین	نوزده سال	
۱۰ — غیاث الدین بلبن	بست سال و چند ماه .	
۱۱ — معزالدین کیقباد	سه سال و چند ماه	
یازده تن غوریان یکصد و هفتاد و سال و چند ماه سلطنت نمودند		
جدول دیگر		
نام	**سال و ماه**	
۱ — جلال الدین خلجی	هفت سال و چند ماه	
۲ — غیاث الدین تغلق شاه	چهار سال و چند ماه	
۳ — شهاب الدین	سه ماه و چند روز	
۴ — سلطان قطب الدین	چهارده سال و چهار ماه	
۵ — ناصرالدین	شش ماه	
۶ — محمد تغلق شاه	بست و هشت سال	
۷ — فیروز شاه	سی و هشت سال و چند ماه	
۸ — تغلق شاه	پنج ماه و سه روز	
۹ — ابوبکر شاه	یک سال و شش ماه	
۱۰ — محمود شاه	شش سال و هفت ماه	
۱۱ — نصرت شاه	یک ماه و پانزده روز	
۱۲ — سلطان محمود بار دوم	شش سال و دو ماه	
۱۳ — سلطان محمود بار سوم	هیجده سال و هفت ماه	
یازده نفر خلجی یکصد و بست و شش سال و چند ماه سلطنت کردند		
جدول دیگر		
نام	**سال و ماه**	
۱ — رایات اعلی خضر خان	هفت سال و سه ماه	
۲ — مبارک شاه پسر او	سیزده سال و سه ماه و شانزده روز	
۳ — محمد شاه	ده سال	
۴ — علاء الدین	هفت سال	

۵- بهلول لودے	سے وہشت سال	
۶- سکندر لودے	بست وہشت سال	
۷- ابراہیم لودے	ہفت سال	
۸- بابر	پنج سال	
۹- ہمایون	سہ سال وہشت ماہ	
۱۰- شیر شاہ	پنج سال	
۱۱- اسلام شاہ	ہشت سال	
۱۲- فیروز شاہ پسر اسلام شاہ	سہ روز	
۱۳- عدلے	شش ماہ	
۱۴- ابراہیم	پنج ماہ	
۱۵- سکندر	چہار ماہ	
ہمایون بار دیگر	یک سال وسہ ماہ	

چہار صد وبست ونہم یکرماجیت انتک پال ازقوم تونور لوا سے دادگری برافراخت ودہلی را آباد گردانید وہشت صد وچہل وہشت ازان سال نزد آن نبرگ شہر میان پرتھی راج تونور ودلدیو چوہان ہنگامہ آویزہ گری پذیرفت فرمانروائی بدین گروہ بازگردید ودفرماندہی راجہ پتھورا معزالدین سام از غزنین چند بار بہند آمد وکاری نکرد وہندی ناموبر گردید ہفت بار بسلطان پیکار آراست وشکست دادپانصد وہشتاد وہشت ہجری نزدیک تھانیسر ہشتم بار در تہیر دگرفتار شد راجہ را چند نامور ملازم بود ودہ ہر یکی را سامنت گفتی شگرف کاری انیان درکالبد گفت درنگنجد وعادتی خردنہ پذیرد گویند درین پیکار ازان ناموران کسی نبود وراجہ از طبیعت دوستی درستی ودولت بسر بردے وگرامی انفاس را نباہا بایست گذرانیدی وبکار ملک نہ پردافتی واز حال سپاہ خبر نگرفتی چنان برگزارند راجہ جے چند را تھور فرمان روائے ہندوستان در قنوج وادگرے کردے ودیگر راجہا نختی نیایش بدو نمودے واز فراخی مشرب سپاہے تورانی وایرانی پرستار بودے شگاش جگ آہو فراپیش گرفت ودرسرانجام آن شد ناگزیر او آنست کہ راجہا بخدمت گری قیام نمایند تا ملک شوئی وآتش افروزی بدینہا بازگردد ونیز دران انجمن گزین دختر خود را بہ بہین راجہ پیوندند بخشند راجہ پتھورا نیز سگالش رفتن واشت ناگاہ یکی را ببزبان رفت با وجود سلطنت چوہان اندیشہ راجسوا واسزا وار نبود راجہ را حمیت برافروخت بازماند راجہ جے چند بلشکر کشے رد آورد کاردیدگان دراری کارونزدیکی ساعت گذاردہ بازآوردند وبچارۂ انجام این جشن پیکر راجہ پتھورا از طلا ساختہ بدربانی نشاندند راجہ ازین آگہی برآشفت وبا پانصد گزیدہ مردبطرز ناشناسائی زہ نوردیدہ ناگہانی بدان ہنگامہ درپیوست آن تمثال را بردا شت فراوان مردم راجہان شکردہ بباد پیمائی بازگردید دختر راجہ جے چند کہ آمادہ دیگرے بود از شنیدن داستان مردانگی شیفتہ پتھورا شد وتن بدان نداد بدر رنجیدہ از شبستان بیرون آورد ودرے او منزلے جدا گانہ بر ساخت پتھورا ازین آگہی برشورید وبخواہش پیوند او برنشست وبدین قرار گرفت چاند اباد فروش کہ از دمسازان بابر بست بعنوان نیایش گرمی پیش جے چند رود راجہ با برخے گزیدہ مردم بآئین ملازمان ہمراہ باشد شوق اندیشہ یکدیگر را آورد وبدین طلسم ہوشمندی وعادوی مردانگی جویای آرزومند را برگرفت ولشکر وکارے دیگر دستی بلک خود بازگردید وآن صد سامنت را بگونا گون لباس ہمراہ وہشت یکے پس ازدیگرے استادہ فوجہا بشکست نخستین گویند رای کہلوت بجنگ ایستادہ کارنامہا بجا آوردہ فرو شد ہفت ہزار

درآویزه او سیلاب مستی درشد سپس نرسنگه دیو و جاندو و سبد پرو سار دهول سولنکی و بالمن دیو کهواهه با دو برادر او لین روزیکی پس از
دیگرے شکر فکار یها کرده نقد زندگی بمردانگی سپردند و آن جوانمردان کارزار همه در راه فرو شدند راجه باچنداباد فرو شد و دو برادر عروس را
بدهلی آورد و جهان بشکفت زار او فتاد از بخت تیرگے راجه بدان مهین بانو ستیفته شد و از همه و اپرداخت چون سالی برین گذشت سلطان
شهاب الدین ها راجه جی چند طرز دوستی پیش نهاد سپس لشکر ها فراهم آورده به پیکار آمد و بسیاے جا برگرفت کس را یارا آگذارش چه که دسترس بنود
چندرا از هفت دیو دهی درگذرانیدند و او بحرم سرا درشده لختے راجه را بشورش درآورد و از غرور فیروزی بسان هر بار قدرے لشکر فراهم آورده
کارزارش گرفت چون دلاوران والابسیج درین مرتبه نبودند کار سلطنت از رونق افتاده بود و جی چندکه همواره بکمک میکرد برخلاف
پیشین مددگار دشمن شده درین ناورد گاه راجه گرفتار آمد سلطان دستگیر کرده لغزنین برد چندا از حقیقت منشی و وفاداری لغزنین شناخت
سلطان را ملازمت نمود و نوازش یافت به نخچه کاری راجه را دریافت دمسازی نموده گفت چنان نخاطر میرسد که من نزد سلطان تیر اندازے
ترا برگویم او میل تماشا خواهد کرد و دران زمان کار او باز قرار داد و بجا آمد سلطان را تیر دو زگردانیدند هواخواهان راجه و چندا را از هم گذرانیدند
وفارسی نامه ها برخلاف این برگذارد و فروشدن راجه در آویزگاه نشان دهد جهان نیرنگ ساز خزانه دار عجائب است ازین گونه فراوان یاد
دارد کو نخجیندے که عبرت برگیرد و بکار بندد چون سلطنت چوهان بسر شد خلاصه هندوستان بدست سلطان معزالدین غوری درآمد و
ملک قطب الدین را که از غلامان او بود در موضع کهرام مگذاشت خود شتابی کوه تاراج کنان لغزنین بازگردید و او در همین سال دهلی و بسیاے
محال برگرفت و شکرفکاری ها نمود و چون سلطان درگذشت غیاث الدین محمود پور سلطان غیاث الدین محمد از فیروزه کوه بجهت ملک قطب الدین
چتر و امارات پادشاهی فرستاد و او در لاهور او رنگ آراشد بداد دهی و بخشایش و مردانگی نام برآورد و در چوگان بازی نقد زندگانی در باخت
امرا آرام شاه پور او را بر مسند فرمانروایی نشاندند بر خے چیره دستان ملک التمش را که داماد و پسر خواندهٔ ملک قطب الدین بود برگزیدند
[illegible] شکست یافته ناکامی [illegible] و سلطان شمس الدین نام برآورد گویند پدر او بر خے قبائل ترکستان از بزرگ بود و برادر زادگان را ناتوانی کالبود خت و آن نوباوهٔ
[illegible] رفرهنگ و زیرکی دزگران بسیج بازرگانی او را لغزنین آورد و سلطان معزالدین سام در خریداری هندخداوندلوگرم بازاری پیش گرفت و گران سنج برنها و سلطان
بخشم رفته فرمود که این را کس نخرد و قطب الدین چون پس از فتح گجرات لغزنین رفت دستوری گرفته بگران مبلغ برخرید و بفرزندے برگرفت
خواجه قطب الدین در زبان او فیض رسان صورت و معنی بود چون درگذشت پور او جانشین شد و تمندی را طبیعت پرستی برشمرد پیوند دلها را
آسان دانست و انتظام ملک با دراوکه شاه ترکان گفتندی بازگردید دنیا داران رو برتافته رضیه دختر سلطان شمس الدین را بفرمانروایے
برگزیدند سلطان نیز او را ولی عهد ساخته بود همانا برخے ضرر دیکان پرسیده باشند که با وجود فرزندان این سگالش چگونه باشد چنان پاسخ گزارد
پسران به باده پیمائی گرفتار شایان این پایه ندارند و در زمان معزالدین بهرام شاه سپاه چنگیز خانی لاهور را خراب گردانید تباه اندیشان بدگوے
معزالدین مذکور را زندانی ساخته از هم گذرانیدند و در عهد سلطان علاء الدین مسعود بنگاله شکر مغول به بنگاله آمد همانا از ختایانیت رسیده باشد
او سپاه فرستاده برشکست و نیز از ترکستان باوجه لشکر آمد سلطان بدان صوب نهضت فرمود بر ساحل بیاه خبر برگشتن مخالف آمد بدهلی بازگردید
و بهم نشینی فرومایگان خوش آمد گونا هنجاری پیش گرفت و فرزندان سر از درگذشت ناصر الدین محمود راه آگهی می سپرد و بدادو دهش می بود و فرمان
او نیز مغل به پنجاب آمد و از آوازه کوچ او برگشت طبقات ناصری بنام اوست فراوان شاباشگے داشت و غیاث الدین بلبن را که غلام و داماد
پدر او بود وزارت داد و بخطاب الف خانی سربلند گردانید او منصب را بگزیدگی رواج داد و به پاسبانی خلائق حق پژوهی نمود چون ناصر الدین
نقد زندگی بسپرد فرزندے نداشت آن وزیر خیر سگال را بکلانے برگزیدند بردبارے و سنگینی را سرمایهٔ فزایش شکوه گردانیدند گرامی وقت
را نیابا بیست فروخت بکار آگهی و قدردانی و آدم شناسی پردلی چارچمین گیتی را شاداب ساخت بدگوهران نافرجام کنج خمول نشمستند

ونبکوان سعادت منش را روز بازار شد بچاب را به پسر بزرگ خود محمد داد او بجان شهید لعبیر رو دارزم دانائی و هشیاری او بچاب
ایمنی یافت امیر خسرو امیر حسن با او بودند سالها ازملازمت بدری رفت لشکر مغول در سید و میان دیپالپور ملا هور و ورزنه
نقد زندگی بسپرد امیر خسرو به بند افتاد و بلطائف الحیل رهائی یافت و بغرای خان پسر خود را بنگاله داده بود چون کردش سپهر نیرنگ ساز
بسر آمد امرا کیخسرو بن خان شهید را که ولی عهد ساخته بود به ملتان فرستادند پسر بغرای خان را ناصر الدین کیقباد خطاب دادند و سلطنت دهلی
بدو قرار گرفت پدر او از بنگاله ناصر الدین لقب کرده به دهلی روانه شد و ازین طرف کیقباد لشکر کشید و هر دو گروه بر ساحل سرجو نزدیک قصبه اودهه
فراهم آمدند و از کوشش بدذاتان تباه سرشت ملاقات کرده به بنگاله رفت و سلطنت دهلی به پسر قرار گرفت عجب که امیر خسرو در ستایش این ملاقات
قران السعدین را برشتهٔ نظم درکشیده کار آن ناسپاس پدر آزار از باده کشی بجان کاهی افتاد برخی پور او را شمس الدین خطاب داده بجاره
گزینی نشستند آن نافرجام را با آب جوین سرد ادند و شمس الدین را بکنج ناکامی برنشاندند و با تفاق کاردیدگان سلطنت بگرده خلج رسید جلال الدین
که عارض ممالک بود او رنگ نشین آمد از ساده لوحی نیرنگی بدگوهران نشناخت و ملک علاء الدین برادر زاده و پسر دوش گروه او را گره بدهن
رفت و در آدان مال اندوخت و دوران بدمستی سر بگشت پیش گرفت سلطان بدستان سرائی نفاق پیشگان بکژه شتافت آن نافرجام را
از هم گذرانید و خود را سلطان علاء الدین لقب برنهاد و از لشکر و تقصیر با چنین تباه کاری سلطنت بزرگ یافت و آئین هائے شگرف
برنهاد و چند بار با مغل آویزهائے بزرگ کرده فیروزمند آمد امیر خسرو همه را در ایام او ساخته و دیول رانی را بنام پور او خضر خان و از نامساعدی
بخت آخر کار آگهی بگذاشت شیفتهٔ خواجه سرائی شد و مدار معاملات بر و نهاد بخن سازی آن بدگوهر خضر خان و شادی خان و مبارک خان پسران
او رندانی شدند و چون دو گذشت به سعی او خرد پسر او را سلطان شهاب الدین نام نهاد و مسند نشین گردانیدند او میل در چشم برادران کشید
و بایزدی حمایت مبارک خان رهائی یافت روزے چند نگذشته بود که آن تباه نهاد را بنهان خانه نیستی فرستادند و مبارک خان کژ نهاد
بود و بوزارت برنشست سپس برادر خرد خود را ز قم عزل کشیده زندانی ساخت و خود سلطان قطب الدین نام نهاد در گجرات و دکهن سر گرفت
ناشناسائی و بیعیت دوستی حسن نام کهین داتی را بحسن صموت بر گزیده خطاب خردخانی را داد هر چند خیر اندیشان بدگوهرے و تباه سگالی او
بعرض رسانیدند مذهق گزاری را از دستان ناتوان بنی باز نشناخت تا آنکه کهین یافته بجان تنگری دلی نعمت خود چیره دستی نمود و ناصر الدین
لقب نهاده بر جای او نشست نزاد سلطان علاء الدین برانداخت ولی آزرمے از اندازهٔ گذرانید غازی ملک که از بزرگ مرای علائی
بود نقش هستی او را بستر د و بیاوری بزرگان وقت سر برآراسته و سلطان غیاث الدین تغلق شاه لقب نهاد مهمات بنگاله انتظام داده بدلی
مے آمد محمد خان پور او در سه گروهے دهلی در سه روز کوشکی برساخت و بنجاهش سلطان را بدان سر منزل بر د سقف خانه فرود آمد کارش
بسر شد اگرچه ضیا نبیرهٔ دیگرانی هم او سے کوشد لیکن منزلے بدان نشتابی ساختن و بنجان خواهش غریزی همان بردن با دند گوهرے
دهد و چون سلطان محمد در گذشت فیروز بن رجب عم زادهٔ او بحکم وصیت او رنگ نشین شد و شایستگی و کار آگهی پیش گرفت و نیکو پیها یاد گار
گذاشت از در گذشتن او کار هند لختے برآشفت چنانکه تغلق شاه نبیرهٔ او را جانشین ساختند و در کمتر فرصتے از دست ناسپاسان خواب
واپسین نمود ابوبکر نبیرهٔ دیگر او را بر گرفتند در نوبت سلطان محمود مدار معامله بر ملوخان بود خطاب اقبال خان داشت و از خوابیدگے
خرد و غنودگے بخت شایستهٔ نظامے نتوانست داد شورش دو رنگی برخاست برخی نبیرهٔ سلطان فیروز را خطاب نصرت شاهی
داده فتنه انگیزند سمواره نزد دهلی آویزه و بیکاربود تا آنکه سال هشت صد و یکم امیر تیمور صاحب قران نزول فرمود سلطان محمود
بگجرات رفت و هر کدام بکنجے در شد چون صاحب قران بازگردید خضر خان را که درین آمدن امیر تیمور دیده بود در ملتان و دیپالپور
گذاشت تا دو ماه دهلی ویرانی داشت نصرت شاه که میان دو آب خزیده بود دهلی آراشد سپس اقبال خان آمده دهلی را برگرفت

واو گریخته مبیوات شتافت وپس ازین سلطان محمود از گجرات آمد واقبال خان بخدمت گذاری شتافته رو آور دسلطان شد چون آمده بپایه سلطان ابراهیم شرقی شتافت اورا توفیق مردمی ویاوری نشد ناچار ازان جا برآمد واقبال خان به بیکانیر او برخاست وکاری برنساخت وو رنگ خضرخان گرفتار آمد وبیاسا رسید سلطان محمود آمده دهلی برگرفت وچندگاه در آویزه مردم بسر برد تا آنکه از بیماری درگذشت وسلطنت خلجیان بدو انجام پذیرفت روزی چند مردم بدو تیخان خاصه خیل گردیدند آخر خضرخان ازملتان آمده دهلی برگرفت این خضرخان پسر ملک سلیمان است وملک سلیمان ازملک مردان دولت که ازامرای سلطان فیروز است به پسری گرفته بود ازان باز تا سالها امارت یافت وازسپاس گذاری السلطنت رسید وخود را رایات اعلی نامید خطبه بانام صاحبقرانی مزین میدانست وازان پس بنام میرزا شاه رخ داخرها دعا او نسر میکردند بحکم وصیت مبارک شاه پورا ولیعهد شد هنگامیکه سلطان ابراهیم شرقی وهوشنگ باهم آویزه داشتند غریمت کالپی وآن حدود نمود ونزدیک دهلی چندی ناسپاسان کمین جوئی ازهم گذرانیدند محمد شاه را که بقولی پور فرید بن خضرخان ست وبه روایتی پسر مبارک شاه بگلانی برگرفتند سلطان علاء الدین ازرشد نصیبه داشت نباشا لیستگی درشد سلطان بهلول لودی علم برزنی برافراشت او برادرزاده سلطانشه لودی ست ازگروه شاهو خیل بهرام پدر او بابنج پسر درزمان سلطان محمود ازحدود دیلوت بملتان آمد وتجارت روزگار بنیک میگذرانید سلطانشه ملازم خضرخان شد خطاب اسلام خان یافت وسهرند وامواجب او دادند بهلول پور برادرزاده او در سهرند بناکامی رسید واعتبار یافت ولیفرزندی برگرفت مولد او ملتان ست در مابی که امید زادن بود دیر خانه بر شکست مادرش را روزگار پسر آمد شکم دریده برآوردند ودر زمانه به پرورش برخاست اگرچه دلی نعمت را که آئین کوشنشینی داشت بحال گذاشت لیکن بنوبتی ازرمجاهای برگان گرفت ۰ وزگار را لحظی بشاشیستگی گذرانید تا گهی وقدردانی بکار ست درهشتاد سالگی به بیماری درگذشت اینه دپرستی خداشناس وامیدوار نظر افتاد حقیر خواسته با او بود آن رود شن ضمیر بزبان آورد که سلطنت دهلی را باین مبلغ خرد بهمراهان طفر میرزند افسوس برگرفتند وامیکشاده پیشانی همگی مبلغ را بدو داده بنیابت گری نمودو کامیاب آمد واورا بشهر قیان آویزه رفت وماجراها گذشت چندگاه جونپور بدست آمد وسلطنت شرقیان سپری شد چون خود با بک را بجونپور گذاشته بدهلی بازگردید ودران هنگام که ازپوش گولیار بدهلی میرفت نزدیک قصبه سکیت به بیماری درگذشت پورا و نظام خان بهادر سی امرا فرمانروایی یافت وسلطان سکندر خطاب قباد دانی فکار آگهی پیش گرفت شهر آگره را دارالخلافه گردانید در نصد ویازدهم شهر آگره زلزله عظیم افتاد دنیاهای عالی فرو نشست بحسن صورت وسیرت آراسته بود بداد ودهش خرسندی داشت چون پیمانه زندگی پر شد پورا و سلطان ابراهیم بتخت دهلی برآمد تا حد جونپور بندو گردید وپسر جلال خان را سلطنت جونپور دادند دختی با بکدیگر درافتادند چنانچه ان که جلال خان آواره شد ومدتی گوالیار پناه برد واز ناسازگاری حالوه شتافت درآنجا هم نیک برنیامد بجانب گوندوانه می رفت هواخواهان درگاه گرفته بدرگاه آوردند وکارش سپری شد ودر زبان او بسیاری ازامرا برگشتند چنانچه دریا خان لوحانی حاکم بهار و پورا و بهادرخان خطبه وسکه بنام خود ساخت دولت خان لودی بکابل رفته پناه به بابر بادشاه برد وهمنوی هندوستان نمود وکارها بدلخواه شد ۰

صوبه لاهور

از سوم اقلیم دراز آب ستلج تا دریای سنده صد وهشتاد کروه پهنا از بهیتر تا چوکهنڈی از مضافات سنگیره هشتاد دشش خاوه رویه سهرند شمال کشمیر جنوب بیکانیر اجمیر باختر سوملتان شش دریا بس گزین همه از شمالی کوه برآمده ستلج سرچشمه آن کوه کهلور رود رویه باجهواره ولودهیانه بکناره این رودبن محل شناه راه وچندگروه پیشتر ازین جا رفته بهیاه پیوندد پیشین نام بیاسا سرآغاز آن ازانجا کنند تا مندنزدیک کوه کلانور سلطان پور نزدیک این دریا بازرا و نام آن ایرادتی از هدرال برجوشد دارالملک لاهور برساحل او وچناب نام

چند سنگا کا فراز کوہ کھنوارد جستہ لوار جوش برزند کی راچناب دوم را بھاگا خوانند و در نزد کھنوار باہم آمیختہ بدان نام زبان زد گردد و بچھول پور و سوڈ
ہزارہ گذار کنند بہت سرآغاز آن حوضی ہست از پرگنہ دبر کشمیر از میان سری نگر دار الملک کشمیر گذشتہ بہندوستان در آید و بہیرہ بر کنارہ او سند
سرآغاز و میان کشمیر و کاشغر زمین ہندو بر سرحد و سواد اتک بنارس و چہ پارہ و بلوچستان گذر داکبر بادشاہ میان تلج و بیاہ را
است بالکند سیر نامید و میان بیاہ و راوی راباری و میان راوی و چناب را رچنا و میان چناب و بہت را چھت و میان بہت و سندہ را
سندہ ساگر و تلج تا بیاہ پنجاہ و از بیاہ تا راوی ہفتدہ و از راوی تا چناب سے و از دو تا بہت بست و از دو تا سندہ شصت و ہشت آباد
ملکی ہست آب و ہوای آن بس سازگار و در کشت کار کم ہتا و بیشتر آن بآبیاری چاہ سرسبز سرما اگرچہ بسان ایران و توران نیست لیکن از دیگر
جاے ہندوستان افزون و گزیدہ کالای توران و ایران و ہندوستان فراہم داشت و خربزہ تمام سال باشد نخست در ثور و جوزا و آخر
سرطان نشاط افزاید و چون روے در انجام آورد از کشمیر آید سپس از کابل و بدخشان و توران زمین و از شمال کوہ ہمہ سال برف آورد عشرت آیند و زند
اسپ عراقی مانا شود و پس گزیدہ برآید اکنون از تسلط سکمان ازین خصائص کمتر بحال ماندہ و در بعضی جاہی ریگ شوئی نمایند طلا و نقرہ و مس
در وے و حسد و سیخ و شیشہ برآید و گونا گون ہنرمندان نادرہ کار پا شند لاہور سترگ شہری بود میان دوآبہ راوی و بیاہ در بزرگے و آبوہے
مردم کم ہمال و ریاستانی ریحات بہ لھاو تعبیر و طول صدد نہ درجہ و بست و دو دقیقہ عرض سے و یک درجہ و پنجاہ و دقیقہ در دولت سلاطین
ماضیہ قلعہ دارک او از خشت پختہ ساختہ اند و چون چندگاہ پای تخت بود دوالاکاہا برافراختہ و دلکشا با تماشا دالی دیگر بخشیدہ و گونا گون قوم
ہر شہر را بنگاہ بود و در انبوہے و بزرگے از ازا زہ گذشتہ بر کوہ قلعہ ایست آنرا کوٹ کانگڑہ گویند فراز بلندکوہ نزدیک شہر زیارت گاہ بھوانی
از دور دست بزیارت آیند شگفت آنکہ گویند کہ نخواہش روانی زبان برندرسے را در چند ساعت وظائف را در یک دور و زیارت درست شود
اگرچہ ملت پیشگان زبان را رونیدہ پندارند لیکن بدین رود بس شگرف اورا در افسانہا نخجوانہ مہادیو برگذارند و راویان این کردہ قدرت
او تعالی را بدین نام بر خوانند گذارش رود کہ اواز دیدنا ملایم خود را از ہم گذرانیدہ و یکدیگر او بچہار جا افتادہ سہ در بعضی اعضاء شمالی کوہ کشمیر و در حدود
کاہ سراج آنرا سارو دہا نامند و برسے نزد بیجاپور دکھن آنرا بلکا بھوانی گویند و انچہ نجاور رود رفت نزدیک کانورو یہ کا مچانام نہند و بلو
خود مانده آنرا جالندہر سے گویند و این سرزمین پندارند و نزدیک چندے جاہی شعلہ آسا شعلہ برزند و برسے لبسان پیہ نوز مردم تبرپارت
رونمگر نا گون اجناس بتجارہ در رسند و ازان سنگ چشم دارند برفراز آن دالا گیندی آساس نہادہ اند و ہنگامہ شگرف فراہم آید ہانا معدن
لوکر است و عامہ خارق پندارد و میانہ سند ساگر نزدیک شمس آباد ریاضت گذرہ بالناتھ جوگی ہست آنرا بالناتھ خوانند یا ضت دران
ہندوستان آن را بزرگ دارند و بزیارت آیند خاصہ جوگیان نمک سنگ نیز دران نواحی پدید آید بدرازی بست کروہ کوہی ہست از نمک
بریدہ جدا سازند برسے برداشتہ بہ کنار آورند و انچہ حاصل شود سہ حصہ از کشندگان باشد و یک حصہ دست مزد برآرندگان و باز رگا
و زیم دام تا دو دام نہی خریدہ بدور دستہا برند پنداری سر مردہ دام برگیرد و باز رگان در ہفتدہ من کیرویہ بدیوان بدہ دو سہ ارے
ہنرمندان ازان طبق و سرپوش و رکابی و چراغ دان برتراشند نیز دو آبہ دو بست و سے و چہار پرگنہ بدین صوبہ گراید زمین ہموار و کم کوہ
و شست و یک لک و پنجاہ و پنجہزار و سہ صد و چہل و سہ بیگہ سیبوہ جمع پنجاہ و پنج کرور و نود و چہار لک پنجاہ و پنجہزار و چہار صد و سہ دام
ازان میان نود و ہشت لک پنجہزار و بالصد نود و چہار دام سیورغال بوسے پنجاہ و چہار ہزار و چہار صد و ہشتاد سوار و چہار لک
و بست و شش ہزار و ششش پیادہ ✣

صوبہ ملتان

از اقالیم دوم و سوم اقلیم فراہم و بیشتر ازان کہ ششہ بر بن صوبہ افزاید دراز از خیر و زور تا سیوستان ہمار صد و سہ کروہ ہنداچنیطور

تا صبیلہ صد و ہشت و دیگر سو طول تا بچ و مکران شش صد و شصت کروہ خاور رو پیوستہ بسر کار سہرند شمالی بستور دریا جنوبی بصوبہ اجمیر و باختر سوی بچ و مکران لیکن بنا بر کار آسانی ہر دو را جدا گانہ می نویسند گزین آنہا ہمان شش دریای پیشین بہت نزدیک شور بچناب پیوندد و بیست و ہفت کروہ گذشتہ تنزو ظفر پور برابری رسد و ہر سہ یک رود بار شود و بشصت کروہی نزد اوچ لسبیلہ در شوند و در دوازدہ کروہی نزدیک فیروز پور بیاید و سلیج در آمیزند از آن پس نامہا گیرد ہر بارے و مدپور بے نزدیک ملتان بدان چہار آمیختہ آمیزش یابند ہر دو یا کہ لسبیلہ در آید سندہ نام گیرد و در ٹھٹھہ مہران کوہ شمالی دہوا بسیان صوبہ لاہور و بیشتر چیزہا بدان ماند لیکن در ملتان بارش کم شود و گرما بسیار و اوزمستان شہرہای ہندوستان بست طول صد و ہفت درجہ و سے و پنج دقیقہ عرض بست و نہ درجہ و پنجاہ و دو دقیقہ خشتین قلعہ و بلند منارے حسن افزودہ شیخ بہاء الدین ذکریا ولبیاری از اولیا را خوابگاہ ✤ بھگر گزین در لیست و آنرا در کہن نامہا منصورہ نویسند و ہشش درز یکتائی گزیدہ از تہ او گذرد و دو حصہ از جانب جنوب قلعہ دیگ بخش از شمالی رودان مشود و میوہ گزین میان سبوی و بھگر بزرگ و شتی است سہ ماہ تابستان ہموم و زود و دیر یکسندہ در ہر چند سال از جنوب بشمال گراید و آبادی دہان نیز از پے شتابند ازین رو خانہ او از چوب و خس سازند سہ کروہ ہشتاد و ہشت برگنہ بدو گراید ہمہ ضبطی زمین پہیودہ سے و دو لک و ہفتاد و سہ ہزار بہصد و سے و دو بیگہہ و چہار بسوہ جمع پانزدہ کرور و چہار دہ لک و سہ ہزار شش صد و نود و دہ دام از ان میان سے لک پنجاہ و نہ ہزار بہصد چہل و ہشت دام غال یوسے ہیزدہ ہزار و ہفت صد و ہشتاد و پنج سوار یک لک شصت و پنجہزار و شش صد و پنجاہ پیادہ ✤

جدول

نام	سال
۱ شیخ یوسف	دو سال
۲ - سلطان محمود	ہفت دہ سال
۳ - سلطان قطب الدین پور سلطان محمود	شانزدہ سال
۴ - سلطان حسین پور سلطان قطب الدین	سے سال
۵ - سلطان فیروز	یک سال
۶ سلطان محمود پور سلطان فیروز	بست و ہفت سال
۷ - سلطان حسین پور سلطان محمود	یک سال
۸ - شاہ حق	غیر معلوم
۹ - کامران مرزا	غیر معلوم
۱۰ - شیر شاہ	غیر معلوم
۱۱ - سلیم شاہ	غیر معلوم
۱۲ - سکندر	غیر معلوم

برسے در تصرف فرمان روایان دہلی بود و سخنے بزرگان سندہ بست چیرے گے کشودند و چندے غزنویان و ہشتند ازان باز کہ این

صوبہ تصرف سلطان معز الدین سام در آمدہ بدستیاری باج گزاری در سال ہشت صد و چہل و ہفت کہ سلطنت بسلطان علاء الدین رسید و کار فرمان روائی از رونق افتاد و ہر یکے از زور مستی آرزوے سری در سر گرفت لختی بدگوہران شور افزا شیخ یوسف قریشے را کہ مجاور شیخ بہاء الدین ذکریا بود بسرورے گرفتند سپس رقم عزل بر ناصیہ حال او کشیدہ آمد و بخت نگاپوخورا بہ دہلی پیش سلطان بھلول رسانیدہ مژدہ بانی یکی از لنگاہان باز گردید و سلطان بھلول لقب نہاد و گویند این بوسے نخست دختر بدو داد و وبدین پیوندگاہ تنہا بدیدن آمدتا آنکہ شبے بہ نجنہ کاری چنین شعبدہ بازی نمود و در ہنگام سلطان قطب الدین سلطان محمود خلجی از مالوہ بہ تسخیر ملتان آمد و کار ناساختہ باز گردید و برحے گویند نخستین لنگاہ کہ سروری یافت قطب الدین بود و در زمان سلطان حسین سلطان بھلول باریک شاہ را با جمعی بیاورد شیخ یوسف فرستاد و بے بہرہ باز گردید چون دست فرسود دکھن سالگی گشت پور بزرگ خود را کہ فیروز خان نام داشت سلطان فیروز شاہ لقب نہادہ جانشین گردانید و خود بر کنارہ نشست وزیر او اعتماد الملک بکمین پسر او را زہر داد و سلطان حسین بار دیگر بر مسند فرمان ہی نشست و محمود خان بن سلطان فیروز خان را ولی عہد گردانید و چون سلطان حسین سے و چہار سال حکومت کردہ در گذشت سلطان کلانی یافت و در زمان او چند بار لشکر مغل کرد و شورش بر انگیخت و ناکام باز گردید بدگوہران ناعاقبت اندیش چون جام بایزید کہ از دیرباز پایہ وزارت داشت و سلطان غبار دوئی انگیختند و از راہ بہ در دست بآئین نجنہ کاران سخنہای غلط انداز بر ساختند و کار آویزہ کشید و دستور جبلی گریزہ از ملتان بشور در یارفت و خطبہ بسلطان سکندر لودے بر خواند و چون در گذشت پور خرد سال او را سلطان حسین خطاب دادہ بہ تخت نشاندند و میرزا شاہ حسین از ٹھٹھہ آمدہ ملتان بر گرفت و بلشکر خان سپرد و میرزا کامران از و در تصرف خویش آورد پس شیر خان و سلیم خان و سکندر پایہ پایہ چیرہ دستی یافتند چون بفروغ داد گری ہمایون پادشاہ ہندوستان نور آگین شد ایمنی افزود ازان زمان باج گزارے آن لبسلاطین با بریہ مرجوع بود تا آنکہ نادر شاہ از ہندوستان برآورد و ضمیمہ ملک ایران گردانید بعد ازان ابدالی دست تطاول برو دراز داشت اکنون گاہے در دست سکھان و گاہی لکد کوب افواج تیمور شاہ پسر احمد شاہ ابدالی ست و از ہلاکت کابل

سرکار ٹھٹھہ

از دیرباز صوبہ علیحدہ ہست دراز از بھکر تا بکچ و مکران دولبست و پنجاہ و ہفت کروہ و پہنا از قصبہ مدین تا بندر لاہری صد و دیگر از قصبہ جاندو تا توابع بھکر تا بیکانیر شصت خاور سو گجرات شمال بھکر و لبسوے جنوب شور دریا باختر و مکران از اقلیم دوم طول صد و دو و دو ثلث دقیقہ عرض بست و چہار درجہ و دہ دقیقہ نخست برہمن آباد پای تخت و بزرگ شہری بود قلعہ او ہزار و چہار صد برج داشت و دور میان ہر دو یک طناب و ام و دراز ہر برج و بارہ او در اوان نشان سپس دیوار مروز ٹھٹھہ و دہل آزاد گویند شمالی کوہ چند شاخ شدہ یکی تا قندہار کشیدہ ہست و دیگرے از دریای شور تا قصبہ کوہبار و این را رام گڑ نامند سبوستان انجا مدآنجا را لکھی خوانند الوس بزرگ آنجا بلوچ ہست و این نژاد کلمانی گویند بست ہزار خانہ از انجملہ ہزار سوار گزیدہ و شتر از انجا برخیزد و دیگر از سہوان تا سنوی کھشر نام نود کروہ نہ مردے از بنگاہ سہ صد سوار و ہفت ہزار پیادہ و دریایان این گروہے دیگر از بلوچ اند بطہرے زبان زد روزگار ہزار کس گزین اسپ سوار از بجار آیند و دیگر گوہی ہست یک سر او ہیوستہ بکچ و مکران ہر دم کلماتے آزاگارہ گویند چار ہزار بلوچ را بنگاہ زمستانش پوستینی است تا بستانش لطبوستان معتدل گونا گون میوہ دہد خاصہ انبہ کہ بس خوب باشد و در صحرائے او خود خرپزہ خود رو بہم رسد و گل فراوان شود و شتر بسیار و خوب آید مدار بر کشتی و بسیار گونہ شود و از خرد و بزرگ چہل ہزار شکار گور خر و خرگوش و کوتہ پا و خوک و ماہی فراوان و این ولایت غلہ اش است سوم حصار کشاورزی گیرند دکان نمک آہن دوشاب بسیار گزین پیدا آید و در شورش کردہی ٹھٹھہ کان سنگ زرد و راز و کوتاہ بیزند و در تعاقب آزار کار بر بندد از خور بہ پرہیچ و ماہی ہست فاق سازند و کشتیہا برآمودہ بنا بنادر و دیگر شہرہا بودہ سود بر گیرند و از روغن برگشند و بکار کشتی آیدہا ہی کہ بلوہ گویند بہ نیکوئی

وخویش نرسد کم مہتا از دریاے شور بسندہ آید جغرات کزیدہ شود تا چار ماہ بپاید نزدیک آن شہر بزرگ کالا بست و وارد راہ آزانجا منجور گویند برفراز آب رہنہا ساختہ برخے ماہے گیران زندگی بسر برند از شگرف سوانح حال جگر خوار است او آدمیت نیظر وافسون جگر رباید برخے چنین گویند گاہ گاہ او را حالتی رود دہد بر ہر کس کہ نظر انداز د بخود شود دران ہنگام مانند انار دانہ چیزے از آدمی بر باید ولختی درون ساق پای نگاہدارد درین ایام جگر او بودہ مدہوش باشند وچون از چارہ او نومید شوند بر بالاے آتش اندازند طبق وارے پھنچ دو تا ہم پیشگان بخش کردہ بخورند و بیاسائند زندگے آن بخود دلبر نگردد و ہر کرا خواہد کہ از خود سازد پارہ ازین بخورش دہد و افسونے بر آموزد چون گرفتار آید ساق پای او شگافتہ آن انار دانہ آسا بر آورند و بخورد آفت رسیدہ دہند ہی پذیرد بیشتر زنان باشند و کمتر زمانے از دور دستہا خبر آورند و اگر سنگہا بتہ بدریا اندازند فرونشود وچون خوانند کہ ازین رو شہا بر آرند بر ہر دو شقیقہ وبند ہاے او دماغ نہند و چشم نمک انباشتہ در خانہ زیر زمین چہل روز آویختہ دارند و طعام بے نمک بخورش دہند و برخے افسون برخوانند درین ہنگام او را ڈھچہ نامند بدال ہندی و ہاے خفی و جیم فارسے و فتح راو ہاے مکتوب اگرچہ آن نیرو نماند لیکن شناسا ہاے جگر خوار باشد و بدیدہ وری او آن جان گزا گرفتار آید و بخواندن افسون و یا خوراندن چیزے تندرستی نبخشد از شگفت داستانہا گزارش کنند و شگفت آورد و پیشتر این ملک چہارم سرکار از صوبہ ملتان بود از حدود ملتان و اوچ تا ٹھٹھہ بشمال رویہ کوہہاے بلند خارا و اندر آن الوس بلوچ گروہا گروہ جانب جنوب از اوچ تا گجرات کوہہاے ریگ از احشام بھتی وجز آن گوناگون از بیکر تا نصیر پور و امرکوٹ مردم سہ دہ وچار نجہ و دیگران را بنگاہ پنج سرکار و پنجاہ و سہ پرگنہ بدو گراید جمع شش کرور و شصت و یک لک و پنجاہ و دو ہزار سہ صد و نود دام

جدول فرمان روایان

نام	سال
۱ — سی و شش نفر سومکان یعنے	یا نصد سال
الوس سومرہ	
۲ — جام آزار	سہ سال و شش ماہ
۳ — جام حرا	چار سال
۴ — جام ماہنہ	پانزدہ سال
۵ — جام سماے	سیزدہ سال و چند ماہ
۶ — جام صلاح الدین	پانزدہ سال و چند ماہ
۷ — جام نظام الدین	دو سال و کسرے
پور صلاح الدین	
۸ — جام علی شیر سماے	شش سال و چند ماہ
۹ — جام کران بن کاجے	یک روز و دو پاس
۱۰ — فتح خان اسکندر	یازدہ سال و چند ماہ
۱۱ — تفاق برادر فتح خان	ہیجدہ سال
۱۲ — مبارک پردہ دار	سہ روز

۱۳ — سکندر فتح خان	یک سال و شش ماه
۱۴ — سنجر عرف رادهن	هشت سال و چند ماه
۱۵ — جام نظام الدین	شست سال و چند ماه
۱۶ — جام فیروز	دوازده سال
پور نظام الدین	
۱۷ — جام صلاح الدین	غیر معلوم
۱۸ — باز جام فیروز	غیر معلوم

در پاستان راجه بود سهیرس نام پای تخت او اویور خاور رویه تا کشمیر داشت و باختر سو تا مکران و جنوب تا بدریای شور و شمال تا کوه ازفارس لشکرے بهورناوے آمد او را دران آویزه روزگار سپرے شد و آن گروه سختے آن ولایت را یغمائی ساخته بازگردیدند و پور راجه بنابهی جانشین شد و برو شنی خرد و یاورے وزیرآگاه دل رام نام دادگرے روائی یافت و روزگار آرامش گرفت برهمنی چچ نام از جیرستان بدان وزیر پیوست و بچرب زبانی و حرف سرائی خود را بگران ارزش فروخت بکمتر زمانی والا پایگی یافت و چون وزیر راپیمانه هستی پر شد بجای او برگزیدند و از بد گوهرے و تباه سرشتی بازن راجه پیوند دوستی بست هر چند او لیاسے دولت رسانید نادلپور نگردید و هنگام بیمارے راجه آن بے آزرم تباه سرشت باتفاق آن ناپارسا زن سران لشکر را بعنوان کنگش یک یک علبه شسته تگوشه برزنند و دشمنان سر یک را بدلاویز و عده یا بجان گزائی برگماشت چون همان خانه نیستی فروشدند و راجه نیز رخت هستی بربست بسرے برخاست زینهگان بدوگر بیدند و رانی را بزنے برگرفت و زبان زدگی جاویداندوخت لیکن در آبادے ملک و افزونی آن کوشش نمود بر کیچ و مکران و کرمان چیره دستی یافت در زمان عمر خطاب مغیره ابوالعاص از راه بحرین بدهلی آمد و سپاه آنجا بجنگ استیادند مغیره دران ناورد گاه فروشد و در خلافت عثمان آگاه خردے را بپرو هش احوال انجا فرستادند و در سرانجام لشکر شد فرستاده چنان آگهی رسانید اگر لشکر بسیار رود آن قوم کم رسد کاری نسازد و فراوان غدر ها بر گزارد حضرت امیر المومنین علی علیه الصلوة و السلام لشکری فرستاد لختی سر حد بیل را برگرفتند بعد از آگهی یافتن بر شهادت آن حضرت لشکر باز گردیده بکران شتافت و معاویه دوبار لشکر بسنده فرستاد دو بار دو بار بیشتر سے در آویزش فروشدند و چچ چهل سال کامرانی نمود و خواب واپسین کرد پسر او هر پسر خرد چچ بر سند بزرگے نشست و در زمان ولید بن عبد الملک چون عجاج امارت عراق یافت از جانب خود محمد قاسم را که هم ابن عم و هم داماد او بود بسنده فرستاد و چند بار بدبار سر آویزها نے ستر گ نمود آخر روز پنجشنبه ماه رمضان نود و نه هجرے در ناورد گاه نقد زندگی بسپرد و ملک ممتحه در تصرف آن گروه درآمد و دختر اے داهر را که در نبها نهاده بود با دیگر نفائس نزد خلیفه فرستاد آن حیله اندوزان بکین توزے پیش خلیفه وانمودند که محمد قاسم دست تصرف برکشاده هست خلیفه از نزدیکی بر هیز نموده بخشم رفت فرمان فرستاد که پوست خام کرده بدرگاه فرستند بهنگامی که سخواست بر سر راه هر چند والی قنوج دست برد نماید منشور خلیفه رسید از فرمان پذیری تن در داد چون بدان آئین بدار الخلافه بردند خلیفه بران دختران نمود برگفتند کام ما نیفتم کشنده پدر خویش را بدین حال دیدیم و بر ما خلیفه شگفت آید که چگونه بے ژرف نگهی چنین فرماید آئین بزرگان داد گرانست که بگفته از جاے نروند و در ژرف و هش دوربینی بکار برند راستی بس کمیاب و ناد رستی فراوان خاصه در باب برگزیدگان خود که تا میان بے دشمنی بر انیان جوش نا تو ان بینی نمانید و از آباد پژوهان خراب درون بسیار نماند شنید که لیما بد گوهران شور انگیز بچرب زبانی خود را نگران ارزی نمود و شند و بدستان سرائی بنجرانی نیکو کاران سر کشند پس از محمد قاسم چند گاه بزرگی این ناحیت در اولاد بنی عم قصار

بود بعد ازان الوس سومره فرمان روائی کردند سپس بعضی چند بار گردیده خود را از اولاد جمشید شمرند و هر یکی خود را جام نامه و در عهد جام نامه سلطان فیروز شاه سه بار لشکر از دهلی برسر او برده شایسته پیکار ها نمود بار سوم او را برگرفت و بدهلی آورد و سندرا باجلاز زمان خود بسپرد چون نیک ذاتی و کاردانی از پیشانی او بخواند با یالت آن دیار فرستاد و چون جام نغلق درگذشت پرده از رخ مبارک نام بیاوری سپرده لایان شورافزا بجای او نشست و پس سکندر بن فتح خان مسند آراشد و در زمان نذر شاه بیگ ارغون از قندهار آمده سیوی برگرفت و طاهر برادر خود را آنجا گذاشته بقندهار بازگردید جام مذکور بسر او لشکر فرستاد و او ران آویزه فرو شد شاه بیگ بار دیگر بدین ولایت آمد سهسوان بسیاری سند بدست آورد و بهمردم خود سپرده برگشت و در عهد جام فیروز صلاح الدین نام از خویشان او بآویزه برخاست و چون کارے از پیش نرفت پناه بسلطان محمود گجراتی برد سلطان مقدم او را گرامی داشته کمک همراه ساخت دریاخان وزیر جام فیروز را بشکست بد و بهم پیوستان شد و ملک سنده بی جنگ بدست جام صلاح الدین افتاد پس از چندگاه دریاخان مذکور بدستگیری جام فیروز که حمول گزیده بود همت گماشت و باز حکومت بدو رسید صلاح الدین بار دیگر از گجرات رفته از سلطان لشکر آورده ملک برگرفت و فیروز بقندهار رفت و شاه بیگ کمک همراه گردانیده نزد سهسوان جنگ پیوست و صلاح الدین را با پسر همایه زندگی پرگشت و بزرگی بجام فیروز قرار گرفت در سال نهصد و بست و نه شاه بیگ آمده همگی سند را بدست آورد و جام فیروز بگجرات رفت و دختر خود را السلطان بهادر داد و در سلک امرای او در آمد حکومت سند بشاه بیگ بازگردید او پسر امیر ذوالنون بیگ سپه سالار سلطان حسین میرزا ست قندهار را قطاع او بود چون شیبک خان ازبک بپسران سلطان حسین میرزا جنگ کرد او دران ناور و گاه مردانه فروشد حکومت قندهار بپسر رشید او رسید در مردانگی یکتائی و با علم رسمے آشنائی داشت و چون درگذشت پور او سلطان شاه حسن بجای او نشست و ملتان را از سلطان محمد برگرفت پس از و مرزا عیسی پسر عبد العلی ترخان پاینده محمد چون ربودگی داشت بکار ملک نه پرداخت مرزا جانی بیگ پسر او انتظام ده آن دیار نمود تا آنکه عساکر اکبر شاهی بآن دیار رفته معدلت آراشد مرزا جانی بیگ در سلک بندگان اکبر ے در آمده +

صوبهٔ کابل

از سوم چهارم اقلیم و اهم کشمیر یکلی بغیر سوا بجور قندهار زابلستان که پاے تخت غزنه بود و امروز کابل ازین صوبه کشمیر از سوم و چهارم اقلیم دراز افتد و دیز تا کشن گنگ صد و بست کروه پهنا از ده تا بست و پنج شرقے بیرستان و دریاے چناب غربے شرقے جنوبی بالهال و کوه جمو شرقے شمالی تبت کلان مغرب بیکلی و دریاے کشن گنگ غربی و جنوبی ولایت کهکهر مغربی شمالی تبت خرد بر چار سو کے شمالی کوه از هندوستان تبت و شش راه رود لیکن راه بغیر و یکلی گزیده بیشتر سواره توان رفت نخستین نزدیک تر و چند شعبه دارد سه کرین بیستی و بغیر بیشتر در آمد لشکر ها ازراه پیر پنجال اکبر سه بار بکشن سر اے کشمیر ازین راه در آمد اگر بران کسار گاه وے یا اسپی بکشند در ساعت ابر و باد و برف جوشد و برف و باران ریزد و تنگ تله دلگشا ملکی هست اگر یک باغ همیشه بهار یا یک قلعه آسمان پایه بر خوانند سزاوار د اگر عشرتگاه سک و حان و خلوتکده گوشه نشینان برگویند در خور آنهاے خوشگوار و ابشار هاے سامعه افروز و هوا سازگار برف و باران لبان تو ران و ایران و هنگام بارش لمندو دستان نیز ریزش ابر بشود زمین آبی و للمی جنگلهاے روح افزا نقشه گل سرخ نرگس خودرو صحرا صحرا شماره و گلها اندازه بر تا بد بهار و خزانش بس شگرف خانها همه چو بین چهار آشیانه و افزون سازند دیوار بند رسم بنا شد بر فراز سقف لاله کارند و در بهار شگفت نمایش دهد در آشیانه پائین چار و او بر سے اسباب دوم آسایش جا و سوبین و چارمین بر سے رخت خانه از بسیارے چوب و فراوانی جنبش زمین کاخ سنگین و خشتی نسازند لیکن باستانی خانهاے سنگین شگفت آور امروز بسیارے خراب گونا گون پشمینه بت پرستگے انجام گیرد خاصه شال که بهفت کشور ارمغانی گیرند و زبون ترین این مرز آدمی و شگفت آنکه با وجود بسیارے

مردم و کمی سرمایه زندگی دزدی و رزیوزه گری که پیشه آلودشاه توت فرادان سیوه شود و خربزه و سیب و شفتالو زردالو
بس نیک انگور اگرچه بسیار است لیکن گزیده که بیشتر بردرخت توت بردهاد توت براگم خورند برگ او برآگرم سیله بکار آید و تخم از کلکت
و بیت خرد آورند از نخستین افزون و گرین برآید بیشتر خورش بریخ و شراب دماهی گوناگون سبزی پسین خشک کرده نگاهدارند بریخ
پخته را شب گذاره بخورند با انبوهی شنائی گزیده بهم نرسد گندم ریزه و سیاه فام و کم بود و مونگ کم خورند خود و بس ناپدید بزگوهی آسا
گوسفندی بود آنرا هندو گویند بس نازگ و خوش مزه و گوارا بیشتر پوشش پشمین یک جامه را چند سال بکار برند ریزه اسپان زورآور
گریوه گذار بسیار فیل و شتر نباشد گاو سیاه رنگ بدشمی لیکن شیر و روغن بس شایسته گوناگون هنر پیشه که شهرهای بزرگ را سزاوار پیدا
رسم بازار کمتر و بنگاه خویش هنگامه خرید و فروخت گرم دارند مارو گزدم و دیگر جان آزار در شهر نبود گوهی است مهادیو نام هر جا که قلعه او
دیده شود مار پیدائی نگیرد کپک و میش و پشه و مگس فراوان از فرودنی گروهه یعنی غلیل کمان کنجشک ناپدید و آنرا یک زه بر سازند
هر زور تها سوار شده بگولا جا چالش نمایند شکاری جانوران مرغابی را از هوا بردا شته برگشیتها آرند و گاه زیر پای خود در میان آب
داشته برفراز آن نشینند و بس شگفت نماید شکار کبک گوزن نیز شود و دلینگ سا هم شکرند مدار بار کشی بر کشتی و آدم گران بار را بهره
گرفته گروه رود نماید ملاح و دره گردد کان بس گرم بهمن فراوان اگرچه آن ملک را زبانی است خاص لیکن دانشمندان زبان سنسکرت
و خط جداگانه دارند بدان کتابها بنویسند و بیشتر بر توز که پوست درختی است باندک کار کرده ورق برسازند بنگارند سالها بماند هنگی
کهن نامهای ایران نوشته و سیاهی چنان سرانجام باید که نشست و شوی نرود و اگرچه در باستانی زمان نهندی دانش روائی داشت
لیکن امروز گوناگون دانش روزگار دراز بخانه شکی و اختر شناسی نهند آسا جا ماندگان چار دیوار تقلید بیشتر سنی و برخی امامی و زور بخشی
آویزه دشمنی میان ایمان بیشتر از تورانی و ایرانی ضنا گر فراوان لیکن بیگ آهنگ سرایند و با هر یک ناله الیست که نا من بر جگر زند و شاید
کرد ازین بوم کرده رسیتی اگرچه از تقلید پیشگی گزینی و عادت پرستی رهائی نیافتند لیکن بی ساختگی یا نیروی نیایش پردازند و بر
مخالف کیش زبان نیفزایند و زبان خواهش و پای نگاه بندارند و دهقان میوه دار بر نشانند و سرمایه روز مردم شود و گوشت
نخورند و زن نکنند و نزدیک دو نهراگر ازین گروه باشند و تولچه را درین ملک شانزده ماشه اعتبار کنند سرماشه شش سرخ مهر طلا
بوزن شانزده دانق هر دانق شش سرخ از مهرهای متعارف دهلی چهار سرخ افزون رب ساسنو سیمین نقدیست نه ماشگی و پنج ساز
چهار بخش دام و آنرا کسیره گویند باره کانی نیمه این سکرے چهار بخش او چهار کسیره را ساسنو دیک نیم ساسنر را تنگه و صد ساسنو را
یک لک اینماره شاهنشاهی یعنی اکبر بادشاه یکهزار دام شود و همگی ولایت را نهندسے حکیم پرستش جا اندیشد از ان چل و پنج را خاص مهادیو خواند
و شصت و چهار را بشن و بست و نه را برهما و دویست بدر کا هفتصد جا بیگر یا بازگشیده اند و بدان نیایش کنند و شگرف دستانها بگزارند

عمری نگر

دارالملک در از چهار فرسنگ دریای بهت و مازد پچه کل از میان گذرند پسین خشک شود و دمین چندی کم شود و کشتی نگردد از دیرباز
این شهر آباد و گوناگون صنعت گر را بنگاه و شال گزین بافتند و سقلابی از پشم بر سازند بس ملائم در مه و پشود دیگر پشمینه آماده گردد لیکن
گزیده از تربت آورند میر سید علی همدانی روزے چند دران شهر بود و ندخانقاهی از یادگار شرقی بلند کوهچه الیست بکوه سلیمان
مشهور و بیوست شهره و گولاب بزرگ همه ساله پر آب شگفت آنکه با طاعت و گورائی آب او بر روزگاران کنده شود و نزد قصبه بریگ
در اندوره الیست و دران عوضی هست بطول و عرض هفت گز ژرف بقدر آدم بزرگ پرستشگاه انگارند فگرف آنکه یازده ماه خشک
باشد در اردے بهشت ماه الهی از دو جا آب بر جوشد نخست در یک کنج آن بطور زهاون کوهے هست سنده برارے گویند

چون برگردد آغاز نیاز ش از پنج دلبر شود و این را هفت بستی کو بیدان حوض ازین دو چشمه بسیر آید کوه کاه یک پهر بر جوشد و گاه شش پهر
رومی و رکمی نهاد و نام با نیغ امید چهر روز نام نگار نگ گلی نام پهر چشمه ابو الامداد ندیس بازفروشان آرگهای
هر کدام بداغار شود جهار ان حام عدل ساخته پاستا بانست و دام بیانش گری ساده لوحان و نیز دران دیکی چشمه ایست شش ماه خشک
شده روز همین کشاورزان بدان سرزمین بنیایش روند گوسفند و بُز را پاس گزاری بکار بر ند آب بر جوشد و کشت کار پنج ده سیراب گردد
و چون بزیادتی گراید باین پیش نیازمندی نماند آب خوشش را کشد دیگر دران چشمه ایست گوگرناک نامند آب بس سرد و سبک گوارا
اگر گرسنه بنوشد سیر گردد و در سیرے اشتها آرد و نیز هفت چشمه باندک دوری عشرت افزاید و در میانه شگرف تجانه سنگین رباط نشان
جان گداز در تالش گر یا گرد خود فراوان آتش افروزند و مردانه خاکستر شوند و آنرا سرمایه آبروے تقرب انگارند و نیز چشمه ایست
که آنجا سنگ برآید بر شمال او کوهیست بس بلند کان آهن در و موضع پنج براره از مضافات این سترگ پرستش جا انگارند دیشین
زمان بزرگ شهرے بود تجانها داشت هموارے آن سرزمین باز گوید با خوبے سبزه و ریاحین او سرایدیا آب و هوا ے او برگذارد
یا فیض بخشی آنرا لختی نوید د و موضع بن پور از مضافات دهی ده دوازده هزار بیگه زمین زعفران زار و نظر فریب و شوار پسندان آخر
ماه فروردین و هکی اردے بهشت هنگام کشتکاران زمین را قلبه رانده نرم کردانند و به کلند قطعه قطعه زمین آماده کشت گردانند و پیازها
زعفران بخاک درنشانند بیک ماه سبز گردد د اواخر مهر ماه الهی بکمال رسد و باریک و جب زیاده نبالد تنه سفید فام بلند و چون یک
انگشت بالش نماید آغاز گل کند و پس از دیگرے تا هشت گل عشرت آورد و شش برگ سوسنی دارد و بیشترے را د و میان شش تار
سه زرد گون و سه لعل فام و زعفران عبارت از سه پسین و چون گل سپرے گردد سبزے بر تنه پدید آید و از یکیا کشن شش سال گل ببرد هد
در سال اول کم شد د د و م د ه سی آید د ر سوم با مال رسد تا شش سال و پیاز بچها بکند اگر بها نجا گذارند پایه پایه کمی پذیرد لیکن بیاورند
هم بکارند د ر موضع برلون چشمه د و حوضے هست آنرا معبد شمرند چنان نهاد ند که تخم زعفران ازان چشمه پدید آید د ر آغاز کشتکاران
چشمه بس نامند و شیر گاو د ر د ریزند اگر این ریخته با آب فرو نشیند فال نیکو پذیرند زعفران دلخواه شود اگر بر روے آب ماند نجان د موضع
کهیر پور سه صد و شصت چشمه عشرت افزاید و هر یک را دستمایه ایزدے پرستش دانند و کان آهن نزد آن ÷

مرادون

بهتبت کلان پیوسته و د آنجا هند ز گزیده بالیده پدید آید و بسیار بارگشد نزد او کوهے هست چتر کوٹ خوانند فراوان ماربر فراز او و بس
بدانجا نتواند شد و نیز کوهیست بلند د شوار بر آنزد او حوضے هست بزرگ هر کس بد و راه نیابد و ب هنگام از چشم ناپدید شود و د و هر چند گاه
بلور آسا پیکرے مهادیو د ر راه و د امنه این کوه بیابند و سرمایه شگفت آید و د ر نزدیکی اچه دل از مضافات گهٹا چشمه ایست
نا مکیدست بالا بر چند بسبزے و سبکی د گوارائی کم همتا بیاران چون ازان آب خورند و بختی مدامت نمایند تندرستی بازآورد و د و موضع
گوٹھر چشمه ایست بس ژرف گرداو سنگین تجانها و چون آب کمی پذیرد صورت مهادیو ظاهر گردد د و د رکے نرو د و د ر نزدیکی او سیر کوهیست
بس بلند کوزن فراوان باشند و نکهین چشمه د رو ÷

مینین

بر تله آباد تجانه بزرگ داشت بر فراز آن خرد حوضے آب او کمی نه پذیرد برخے د رآنجا چاه بابل پندارند و امروز بنجر کوهے ازان
نشانی نے د پیشگاه آن چشمه ایست و حوض بر سر آن ساخته اند فراوان ماهی د رو از بزرگ داشت کس گزندی نرساند و پهکی او نمار پست
پایان او نا پدید ÷

کهاو رماره

دران چشمه ایست آب سرا شیب آید و غرو شنگرف دهد و در موضع اش خلوتکدهٔ بابا زین الدین ریشی است در کرکوه واقع گویند در باستانی زمان این کوه آب نداشت چون نشیمن این ان شد آن چشمه تراوش نمود و دوازده سال درین خلوتکده بودند آخر گران سنگی بر در غاریه نهاده بیرون نیامدند و هیچکس نشان نیافت +

قصبه جهین ماره

پیوسته به تبت کلان در داسنه کوه واقع و همان چشمه پیشین آب دهد درمیان تبت کلان و پرگنه مذکور غار ایست و دران از سنج پیکر است امرا تخته نام بزرگ پرستش جا انگارند و چون ماه اُرتحت الشعاع برآید دران غار حباب وار پدیدار گردد و هر روز قدرے افزاید تا پانزده روز زیاده بدهه گز آنگاه رسد و چون ماه بکلی گراید آن صورت نیز کاستن گیرد چنانچه انجام ماه اثرے نماند پیکر بها و پوا انگارند و برآمد کار را دستمایه گردانند نزدان غار جوی آبیست امرا دتی نام گل و بسفید پاش خجسته دانند و بتن اندایند برف آن کوهستان هیچگاه می نه پذیرد و از فرو نے سرما تنگی راه و دشواری گریوه مردم رنج زده برایند +

و در موضع اکهاسون چشمه ایست هر گاه آب بجوشد و تیره شود و خس و خاشاک برآرد دران ملک گرد خلاف برخیزد و کان سنگ سلیمان در نزدیکی او واز و آوندها بر سازند +

پرگنه بهاک گوناگون رستنی دارد و پیوست آن کوهیست بزرگ یکطرف آن بشهر پیوسته و دران کول زمینها ساخته فراوان کشتکار نمایند و برخے بدگوهران لختے از ان بریده بگوشهٔ دیگر برند سلطان زین العابدین میان این تال تا شهر تا بدان پرگنه از گل و سنگ سدے بر بسته لطول یک کروه +

و نیز دران نزدیک چشمه ایست رنجوران از و بنوشند تندرستی یابند در موضع تخنڈ هفت چشمه یکجا برآمیزد بسن لکشا اطراف آن نشیمنهای سنگین یادگار پاستانیان +

و نیز چشمه ایست در زمستان گرم و در تابستان فراوان سرد و در قریه بازدال پورا بشاری از کوتل شاه کوت لنگرف شور رنگے فرو آید آنرا شاله مار گویند شکارماهی فراوان بود و در جوے آب از دو طرف بچر با نهند چون آب نماند ماهی بدست او فتد و در آنجا بلاوزی چشمه ایست پرستش جای اهل هنود نام آن سوز لیسر اطراف آن سنگین تنجا نها گر تال چشمه ایست همه سال خشک باشد ماهی گر تابستان نهم آذر روز جمعه اوقتد دران روز بجوشد و از صباح تا شام روان باشد و مرا ی تمین فراوان مردم فراهم آیند و در موضع تیل چشمه حوضی ست حاجتمندان جو زرا دران اندازند اگر بروے آب مانده فال کامروائی برگیرند و اگر فرو نشیند نکوهیده و شمرند تنجانه ایست درگانام هر کسے که از حال خود و دشمن خود آگهی طلبد از بیخ نخته دو آوند بسازد یکی بنام خود و دیگرے بنام مخالف و درون آن نمد و در آنرا بر بندد در روز دیگر بیالیش کنان بپرستش حال نماید از هر که بگل و زعفران آموده بود کار او بنا بایستگی گراید آنکه بخرسی و مخالف باشد حال او تباه گردد شگفت آنکه درخصومتے که شناسائی حق دشوار باشد هر دو کس دو مرتبه یاد و پردار بدین معبد فرستند و هر دو جا را مسموم گردانند هر کدام دست بران برساله هر کرا حق با اوست زهر آله دنبرید و دیگرے بمیرد +

دیزه

دران زمین سر چشمه دریاے بهت وضعی است یکجریب لنگرف آواز بر جوشد و زر فانا پدید آنرا و برناک گویند اطراف به سنگ گرفته اند خاور رو به آن سنگین تنجانها +

موضع قیسر

ان چشمه ایست نون سنده نام در فصل بهار و ماه برجوشد زمان زمان پر شود و کمی پذیرد و در بالو حوضی است بهلو نام بست گز
یست آب از درونه او برجوشد گرداو سبزه زارهاے چشم افروز و درختان سایه دار هرکس از آبادی سال و از نیک و بد حال خویش
ی جوید و یک سفالین پر از برنج کرده نام خود بکنار آن نویسد و سر بسته درون چشمه اندازد پس از چند گاه آن دیگ خورد
بر روے آب آید آنرا بکشایند اگر برنج گرم و خوشبو بر آید آن سال شایسته و حال خجسته باشد و اگر گل و لاے و خس و خاشاک
باشته بود حال دگرگون شود +

برومتی نام جوئیست که از دهنه کوه برسمے آید و نشاط بخشد و نیز آنجا فراز گاهیست از دو یست گز بلندی آب بشکوف شورشے
ریزد در یاضت و ران سپند خود را از بالاے آن به پایان اندازند و فقد زندگانی را مردانه وار بسپرند و آنرا دستمایه بر آمد
آهش اندیشند +

کوتهار چشمه ایست یازده سال خشک باشد هرگاه شهرے باسد آید روز پنجشنبه بجوشد در هفت روز خشک گردد و در پنجشنبه دیگر
بر آب ماند تا یکسال چنین باشد +

در موضع مهلهامه درخت زاریست عقاربران نشیند و پرگلی از نجا برگیرند و همواره خورش بدان جانوران مقرر +

زردشکرده کوهیست برفراز آن چشمه سار آب برجوشد و زیارتگاه خدا پرستان و ریزش برف بران کمسار نشود +

درنا کا موچشمه ایست نیلناک نام حوض او چهل بیگهه آب بغایت صاف کبود می نماید و آنرا نیایشگاه انگارند و در گرداگرد آن درخت
هستی بسیاری با لش در دهند و شگفت آنکه از دو فال برگیرند جوز را چار بخش کرده دران اندازند اگر طاق برفراز ماند نیکو شمرند
و شاه شمارند و همچنین شیرا گر فرو شود و فرنے بار آورد و گرنه نکوهیده پندارند در پیشین زمان کتابی ازان پدید آمد آنرا نیل مته خوانند
که کلی لشمیر احوال و خواص معابد بتفصیل در وچنین گویند در زیر آن آب شهر لست آباد عمارات عالی دارد و در زمان بد و شاه بهمنی در بیشه
بیمار در سه روز بدرسے آمد و تحفهاے آورد و چیزها میداد +

در موضع بارواچشمه ایست که مبروصان روز یکشنبه سحرگاه بآب او تن شویند و تندرستی یابند +

دران نزدیکی النکیست چراگاه ستوران و گاه آنجا فرسیه بخش در پرگنه انچه بموضع هل تهل درخت ارزان هر ضعیف شاخے
رو که بخیابانند همه برزه در آید لار یکهسار بیت کلان پیوسته شمال او کوهیست بس بلند بر یکی ملک مشرف فراز آن آسان نتوان شد
در دامنه آن دو چشمه دو گز از یکدیگر دور و یکی فراوان سرد دیگرے بس گرم آنرا پرستش جا شمرند و ستخوانی کالبد را در انجا غسل
دادند سیالان کوه کولاب ست بزرگ استخوان و خاکستر مرده آنجا اندازند و آنرا وسیله تقرب الهی پندارند اگر درد گوشت جانورے
بلند برف و باران سخت درگیرد و نیز رود بار لست بس گوارا آنرا سنده برخوانند از بیت جوش برزند و از صفائی آبها هی نمودار باشد
جنی سیمها لشکر بندد و دیگر روشنائی نیز بکار رود +

شهاب الدین پور کنار آب بهت نزد آن سترگ چنارها و بس جاے تنزه آن رود بدریاے بهت در بنجا پیوندد و در پله مولا قطعه زمینی است
نزدیک صد بیگهه هنگام بارش سیلابی دران فرو نشیند و چون بخشکی گراید بخش ترسه ۲ و سه ماند مردم چوب یک کزی کم و بیش فرو برده
بلیش دهند و پس دست بآن سوراخ برده ماهی دو سیرے و افزون برآرند و بهتر خورد برآید و در شیب پور حوضے است
س ژرفائی او را نیارد گرفت او را بس گرامی دارند و نیایش نمایند و بگرد پیسر نام معبدیست منسوب بمهادیو هر که بزیارت آنجا

رود و آن از آنات بیرستش بگوش رسد بس نداند که از کجاست و در کمویه یا لوکه پیوست بهبت خرد است کوه لاسیت بزرگ او لیسر نام دوره بست و هشت کروه دیگ بهت در بریزد و نخی ناپدید گردد و در میان جا سلطان زین العابدین والا الشیخی برافراخته و آکرا [illegible] گویند کشتیها پر از سنگ و شاخهای درخت بزیر آب فرو برند چون سه چهار ماه بگذرد در لیسمان کشیده برآورند فراوان ماهی که خانه سازد با [illegible] از و برآید شکار مرغابی بس شاید و در موضع احس بسیاری گوزن بسه می کول برآنیه و لشکرنده نزدیک جا موحرزه بر درخت [illegible] گاو [illegible] از با و بجنبش در آنیه خرزه نیز بلرزد در پرس پلو نیز زعفران شود و بلند بتجانه داشت سکندر پدر سلطان زین العابدین و ران سلسله سین لوحه پدید آمد هندے نگارش یافته که پس از پیرے شدن هزار و صد سال سکندر نامی برانداز فرا ان و بال اندوز در گنه کراج موضع راه کانو نیکاه چکانست چشمهٔ ایست حیرناک نام لبس گوارا و در میان سنگین خانه و بهسال ماهی بزرگ پیدا شود هر که لشکرد گرزندے بیدار گردد و نزدیک کرکانو دره ایست سوم نام در انجا دو چریب زمینی است چون شتر سے به اسد آید تا گیاه چنان گرم باشد که درخت بسوزد و دیگ پر کرده بزرمین گذارند به پزد و در و قصبچه ایست آباد از کمراج دره او گیسو کجا شعر پیوسته و در آخر قلعه بکلی در انجا طلا یابند در گذرهاے آب پوست بزلبند میگیرند و بر اطراف آن سنگ نهند تا آب نبرد پس از دو سه روز برداشته با فتاب گذارند چون خشک شود بزنشانند ازین ریزهاے طلا تا سه تولچکی برآید و دره دیگر به و پیوسته گلکت نام این هر یکا شعر پیوندد و در آنجا طلا بخاک شوئی بدست آورند و روزه راه از راه مامون که از ولایت وارے آید بدین شوئی آن بقدر طلائی بدست و بر کنار آن سنگین تجانه ایست آنرا سار و اگویند بار کا منسوب و پس بزرگ دانند و در تبر تجانه اشتمین سنگل پچه عجیبش در آب [illegible] تنگفت آورد و در نگی در مشق غله بخش ضبط زمین و داد و ستد زر سیم رسم بنا شد و خرد سے از سائر جهات نقدیه از خزر سے قاضی علی که چندین سال نرخ آنجا را بدست آورده و فراهم ساخته قسمت نمود و جمع دامی اکبر شاهی مطابق آن درست کرد بدین صورت جمع مبلغ هفت کرور و چهل و شش لک و هفتاد و نه هزار و چهار صد و یازده دام از ابتداے او و کهدتا ابهن پانزده شانزده نفر کمتر از بیست و شصت شش سال کامرانی کردند بعد اینها از راجه گنهٔ تا جد شیر پور بر پوست و دو تن یکهزار و پانصد سال و است و نه روز نفر نزدیک نمودند از پیر ماوت تا او و پیراج شش کس یکصد و نود و دو سال حکومت کرده در گذشتند باز از یکه تا بالاوت ده نفر پانصد و نود و سه سال و ده ماه سلطنت کردند باز از پرتناوت تا انبلا نند دوازده نفر و بست و پنجاه و هفت سال و پنجاه و بست روز باز از اونت تا دانت دیگر هفده نفر شصت و نه سال و یک ماه و هفده روز فرمانروائی نمودند باز از جس کرد یوتا دیورانی تا در راجه آخرین نه نفر شصت و چهار سال و شش ماه و بیست و سه روز حکومت کردند باز از سنگرام تا رائی کرتا بست و هفت نفر صد و پنجاه و یک سال و شش ماه و هفده روز حکومت کردند از انی تا نکوت حکومت نمودند از شیر سنگه تا [illegible] سلطان سلیم اخا [illegible] سلطان علاء الدین سلطان شهاب الدین سلطان قطب الدین سلطان سکندر علیشاه پورا و سلطان زین العابدین سلطان حیدر شاه سلطان حسن خان سلطان محمد شاه فتح شاه پورا و سلطان محمد شاه بار دیگر سلطان فتح شاه بار دیگر سلطان ایرا سلطان بار یک شاه اسمعیل شاه میرزا حیدر غازیخان حسن چک علی چک یوسف شاه سید مبارک و حسه چک بازیوسف شاه بست و پنج نفر و بست و هشتاد و دو سال و پنج ماه و یکروز کامروائی نموده در گذشتند چون رایات اکبرے بار اول در ان سرزمین هیشه بهار برافراخته آمد کتابے هندی زبان راج ترنگنی نام در پیشگاه حضورش آوردند که احوال چهار هزار سال و کسرے از مسند نشینان بازگوید در آن دیار رسم بود که پاسبانان ملک چندی از فرد هیده مردم با تباریخ نویسے بر گماشتندے شهریار آگهی جوی زبان دان هشیار مغز به ترجمهٔ آن بر گماشت و بکمتر زمانی حسن انجام گرفت در وچنان بر گذارند که این کمسار را آب فرو گرفته بود و آن راستی سر گفتنے ستی بفتح سین و کسر تاے فوقانی و سکون یاے تحتانی نام زن مهادیو و بر فتح سین و سکون

حوض گوسیدر سر روز بر بها چارده منوتر لسرا پدر سال چهلم اکبری از منوتر هفتم که زمان آغاز آبادی کشمیر است بست و هفت بار چهار دور بندور
گذشته از بست و هشتم سه دور از چهارم چهار هزار و هفتصد و یکسال منتهی شده مدا ستانی که بر گزارده تا زمان تحریر این کتاب از دوره چهارم چهار هزار
و هشت صد و شست و پنج سال سپر گشته چون بختی از آب بر آمد نخست کشپ بفتح کاف و کسر شین منقوط و فتح پای فارسی که از امرا و ریاضت
گران بر شمرند بر همنان را آورده درین نوزمین آباد میساخت چون مردم فراوان شدند به فرمانروائی داد گر آرزومند گشتند کار آگهان خیر گال
انجمن برساختند و یکی را که دراگهی و فراخی حوصله و مهربانی عام و شجاعت ذاتی یکتا بود بلبسرے بر گزیدند و ازان پس آئین فرمانهی پدید آید
چندانکه نوبت فرمانروائی باو کهدر رسید او و دراویزه گوجرا سند راجه بهادر در متهرا باکشن نموده بدست بلبهدر نبیرگ برادر کشن بیستی سرا
درشد بر خے خویشاوندان آن کشن به بزم عروسے لقندهار سے شتافتند و امور لسپر او کهدیکین تورے لشکریان صوب کشید و بر ساحل
سند کار زار نموده فرو شد و چون زن او آبستن بود آخر شناسان از لسپر آگهی دادند کشن مهربانی را نامزد او گردانید و پس سے چگیس
مسند آرای دولت گشتند از ستمگار سے نام و نشانی از ایشان نماند گویند در کامراج نبرگ شهرے بود آباد و گروه یکی از راجهائے
سلف وامروز زنان ازو پیدا چنین برگزارند هشتاد و چهار کرور خانه داشت نظم بام بر بام گر شدی خوابان ✣ گربه از ری شدے
باسپاهان ✣ گر یقین از مت بگفتن نیست ✣ عهده بر راوی است بر من نیست ✣ وچون فرمانده سے به اسوک لسپر عرم راجه جنگ بار گردید
کیش برهمن برانداخته آئین جین پیش گرفت و شالیسته کردار سے پیرایه حال او بلو دیو او راجه جلوک بعدالت گستری نام برآورد تا کنار دریائے
تلور بر گرفت و در بازگشت از قنوج دارالملک هندوستان دانش شناسان آگاه دل آورده از دیده وری و پایه شناسی هفت کس را برگزید
نخستین را بداد گری برگماشت دوم را دیوان برساخت لسوم خزانه لسپرد چهارم را به تیمار سپاه نامزد فرمود پنجم را بدبیرے قرار داد ششم را
بر سامان گردانید هفته را بر ازگزاری اختر بر نشاند از کیمیا آگهی داشت گویند بزرگ ماری فرمان پذیر ساخته بود بر سوا رشدی و در آب
روانی در هفت روز نقبی و گپیر و گاه و بزنا بدید آمدے شگرف کارها ازو بر گویند و آئین بوده در ان زمان روائی یافت دامودر را گروهی از نزاد اسوک
بر شمارند بر سے جگانه عبادت گزین نیا لشگر بود نفرین ریاضت گری به پکبار بر آمد در زمان راجه نیز بر همان هر قوم بوده چیره دست
آمدند و بر ستش جای آنان خاک توده گشت راجه مهرکل ستمگاره و بے آزرم بود از بیزنگی سر نوشت لبسیار جهان بر گرفت چون بگردیوه هستی
دفتر بازگردید یلغرش یافت او آواز و طرز فیل افتادن خوش آمد صد فیل را کهنیستی فرستاد و ازان باز کان نیچ زابدان ناخن قصاص
یافته پیستی فیل را گویند و ستر زنان را در زمان او سنگی ستر گ گذرگاه رودبارے بر گرفت هر قدر که مے بریدند شب باز بدستور
پیش درست شدے چاره سکالان درماندند آواز آمد اگر زنی پارسا گوسپر دست رساند سنگ بر خیزد مرتبه مرتبه زنان همی آمدند چون استماع
ازان ظاهر نے شد زنان را به تهمت بدکاری و لسپران را بحرامزادگی و شوهران را ببرواداری گزند جانی میرسانیدند گویند سه کرور آدم گویند هفت
فرستاد تا آنکه از دست پارسائی توزه گر آن کار شگرف بر آمد و سرمایه شگفت افزائی شد فوکار او بگونا گون رنجورے کشید و خود را باتش انداخت
راجه کوپادت فراوان آگهی داشت بدست آویز داد گرے لبسیاری جهان بر گرفت در قلمرو او تسلیخ نے شد که ومه از گوشت پرهیز کردے
تجانه آ امروز بر کوه سلیمانست اساس نهاده دستور او ست راجه جدشتر بختی در عنفوان فرمانروائی بداد گری شست در کمتر زمانی از نصیحت
پرستاری مهربانی بدگوهران مردم از دو رشدند و فرمانده هندوستان و بتت آهنگ ملک او نمودند سران کشمیر او را بزندان نشاندند
در زمان راجه نیچر وز اشند برف بارید و کشتکار نابود شد و قحطے شگرف شورش آورد راجه چند روز پرهی داشت دانش و درست حالی
بارسا گوسپر لایه گرے ندانستی همسران جوش ناتوان بینی بر زدند و خراب در دنان ظاهر آباد بکین آدرے آوردند از دو رو دست
سخنان برساختند از انجاکه بزرگان رادرین هنگام لغزش رود راجه بژرف نگهی کار نبرد و عهدنامهای پیشین بیاد نیاورد آن فرو هیده مرد

را از پای در انداخت دو اره دشت ناکامی شد چون از نیرنگ تقدیر بختی آگهی داشت غم بسیار امون خاطر او نمی گشت و لبها دمانی
چهره زندگانی می افروخت بدسگالان نافرجام چنان نموده که او در سر اندیشه سری دارد راجه از ناشناسائی او را بدار کشید پس از روزگاری
برسر او گذاره افتاد و از استخوان پیشانی چنان برخواند بناکامی گراید و نبرندان رود و بر فراز دار جان سپرد پس زنده شود و بسلطنت
رسد از ین آگاهی در شگفت افتاد او را برگرفته بگوشه نگاهداشت و بازپرسی نیایش پرداخت شبی روحانیان نزد او فراهم شدند و با افسون
سرائی جان بردمیدند و در کمتر فرصتی بر سریر فرمانده ی برنشست و از کار آگهی خود را بر کناره کشیده میداشت سنگر و دهن به نیکوئی بلند نامی
گرفت و هندوستان زانا کنار شور دریا آسایش جا ساخت راجه هران را چون پیمانه زندگی لبریز شد از و فرزندی نماند سران کشمیر براجه
بکرماجیت مرزبان هندوستان گرویدند + راجه ماترکپت کشمیرے برهمنی بود دانشور بکرماجیت والا دانش او را برخرید او کار دنیا دے
او نیز پرداخت هنگام رخصت اندک خرجے زاده کسیل نمود و نوشته سر مهر بد و سپرد که بکشمیر رساند بدل شکستگی راه می سپرد چون بدان
دیار رسید نامه را بر گشودند نوشته بودند که نامه بر بسیاری خدمت درگاه کرده است و ناکامی بسیار دیده بجرد آگاهی بزرگ آن دیار بدو
سپارند و از مهر پادشاهی اندیشیده فرمان پذیر گردند کار آگهان انجمن برساختند و فرمان پذیر شدند راجه پروسین غرت گزیده هندوستان
پیغولگ گزین بود سے از اینرو سے بنا گاه آگاه دل بدو مژده فرمانروائی داد از ین رو بجدو ذنگر کوٹ آمد و آنرا برگرفت چون بکرماجیت
مرده بود ماترکپت از ین آگاهی ترک سلطنت نموده بنارس شتافت و کنج خمول برگزیده بعدل و داد جهان را بگرفت سری نگر که امروز
دار الملک آن دیار است اساس نهاده اوست دران هنگام سے و شش لک خانه در و آباد بود و راجه پروسین از والا همتی یازده سال
محصول کشمیر را باترکپت فرستاد و او بر آرزومندان بخش کرد راجه رامادت داد گرے نموده عالم بگرفت و در نواحے کشور زند آب
حیات بازه و زاد و بسیارے خواسته خود بغارت در شد و ناپدید گشت از و داستانهای شگفت افزا گویند راجه بالادت بهندوستان
چیره دستی نمود و تا شور دریا حکم و خود گردانید + در زمان راجه چندر انند برهمن زنی دادخواه آمد که شوی مرا گشته اند و جان شکنا پیدا
پاسخ داد هیچ کس گمان ندارے گفت شوے من خوی گزیده داشت کسی را بد و دشمنی نبود لیکن در پرسش حکمت با یکے گفت کوشک
او را چون حاضر کردند خونشتن را لب دو گزیده و با تش و آب سوگند داد ن ادعی نه پذیرفت که مبادا از بیروے افسون کار پیش برد
راجه خونیشتن را از خواب و خور باز گرفت یکی از دانش منشان آگاه دل در شانی نمایش افسونے بیاموخت که به آرد بیخ خوانده همین سازد
و با هر که گمان باشد او را بر او برگرداند اگر در هنگام گذشتن نقش دو پاسے کس پدید آمد دست از دهن او باز ندارد بدین آگاهی شناسائی
حال آمد و با فراه سرانجام شد و چون برهمن را جان نگذاشتنی پیکرے بے سر از آهن ساخته پیشانی قاتل را بآن نشان منزگرداند
راجه للتادت بملک آبادئی برنشست و بنیروے ایزدے تا بسیدا یران و توران و فارس و هندوستان و خطا همگی معموره برگرفت
و داد گرے فراپیش نهاد و در ستانے که کوه درگذشت گویند بنفرین مرتاضے سنگ شد و برسنے طرز دیگر سرانید راجه جیانند بزرگ
سترگ یافت و بسیارے عالم برگرفت در بنارس نود و نه شهر او نهصد و نود و نه اسپ خیرات کرد و همچنین فراوان خواستها به آرزومند
بخشید و از کهن سالان برسید کر لشکر للتادت حد من بیشتر بود یا از من پاسخ دادند در لشکر تو هشتاد هزار سکهپال است و در ان عصر که
یک لک و بست و پنجهزار بود دیگر چشم را ازین اندازه برگیرید چون راجه دور تر رفت چج خسرو پوره او در کشمیر آهنج سرے پیش گرفت
امرای راجه بجهت بیوندزن و فرزند راه بیوفائی سپرند و عرض سوری بر بنے نامه سے حقیقی گزیدند راجه با آئین تجرد به نگاله نشتافت،
به سیاه آنجا نگاه خود را برگرفت و چج در آویزه فرو شد راجه للتا سندفرومایگان را بنواخت و بنرل سرایان اعتبار گرفتند و کاردانان
بخش منش کنج خمول برگزیدند و دستور چون از اندرز کوئی کاری برنساخت ترک دنیا نمود راه سنگوتاکهات و سندر گرفت و

دارالاشاعت پنجاب

برد کهن چیره دستی یافت و بمرزبان آنجا بازگذاشت اگرچه از غفوان دولت راه نیکوئی بسپرد لیکن نتوانست بسر برد بدستی دنیا و را به تباهی شقیقه کردانیده در زبان راجه جس گردیو بهمنی را همیان صد اشرفی کم شد از خشمناکی بجان لشکرے خود برنشست و زود از پرن آگهی گفت اگر پیدا سازم چنبر گیرے گفت سر چه تو خواهی او ده اشرفی پیش آورد برهمن دل آزرده بداد خواهی پیش راجه آمد و حقیقت حال گذارش نمود راجه او را طلبیده اشته بدادن نود اشرفی اشاره فرمود و مقصود ازین سخن آنست که هر چه تر ابهرے خود خواهش بود بخش او باشد * در زمان سمدیو شاه میرنامے احمدی کیش که نسب خود را پارجن پانڈو میرساند ملازم شد همدرین زمان بخشی مرزبان قندهار ردیو نام دست بسرکشی نمود ملک را بغمائی ساخت راجه بتنگنای کوهستان پناه برد و از رعایا زرها بزور گرفت و آن را بدو فرستاده لابه گرے نمود از بیمناکی سرها بازگردید و بسیاری آماشوبگاه برف درشدند همدران ایام نرسنجن دیو نام پسر مرزبان تبت تاخت آورد و ملک ویرانی یافت چون راجه درگذشت سلطنت آن دیار به نرسنجن دیو قرار گرفت بداد و دهش نام برآورد شاه میرمذکور را وزیر خود گردانید بهم نفیني و دسمازی کیش او برگرفت چون راجه اول دیورا روزگار بسر آمد شاه میرمذکور بدستان سرائی و حیله سازی زن راجه را بزنی برگرفت و دهقتصد و چهل و دوم هجری خطبه و سکه بنام خود گردانید و شمس الدین لقب نهاد و خراج شش و یک بر سند پیش از آنکه بکشمیر درآید در عالم امثال نموده بودند که سلطنت کشمیر بدو خواهد رسید و چون ازین عالم ارتحال نمود سلطان علاء الدین حکم فرمود که زن ناپارسا میراث شوهر نباید سلطان شهاب الدین چراغ آگهی افروخت و لوای معدلت افراشته بر تبت و نگرکوٹ و دیگر بلاد چیره دستی نمود و بروزگار سلطان قطب الدین میر سید علی همدانی بکشمیر آمد سلطان بس گرامی داشت سلطان سکندر تقلید دوست و تعصب پیشه بود بزرگ تجا نهاد اندا و مخالف کیشان را بناکامی برنشاندند و در زمان صاحبقرانی که کشایش هندوستان فرموده دو فیل بدو فرستاد او داعیهٔ ملازمت در سر گرفت میانه راه آگهی آمد درهالون محفل مذکور مے شود که مرزبان کشمیر سے هزار اسپ پیشکش خواهد آورد ازین ناشنا سائی بازگردید سلطان خواست و علی شاه زین العابدین را جانشین خود ساخته سفر راه حجاز گزید از همرزه لایان نافرجام و ناستواری غربت بسگالش کشمیر بازگردید و به یاورے مرزبان همو بدان ملک چیره دستی یافت زین العابدین به پنجاب آمد و بجربت کهو کهر دست علی شاه فراوان لشکر فراهم آورده به پنجاب شتافت و آویزه سترگ روے داد آخر کردالو دهنریمت شده بپیوله نشین آماده حکومت کشمیر زین العابدین بازگردید و جربت از کشمیر حضت گرفته آهنگ دهلی فرا پیش نهاد و از سلطان بهلول لودی شکست خورده بکشمیر رفت و بیاورے لشکر سلطان زین العابدین ولایت پنجاب را برگرفت و سلطان برتبت و ستاچیره دست آمد دانش منش خردپژوه بود از صلح کل فراوان نصیبه داشت هرکه و مه او را از ایزدی بندگان خاص پندارند و بولایت یاد کنند و نیروے خلع بدن بدو نسبت دهند میگفت در زمان چکان مرزبانی کشمیر ازین گروه برآید و بدست فرمانروائی سند و ستان در آید پس از چندین سال گزارده پیدائی گرفت از مهر افزونی در رعیت پروری جزیه و گاؤکشی را برانداخت رسم جرمانه و پیشکش و مانند آن برداشت جریب را لختی برافزود و درج خاصه کردان مس بود و داورے بیشتر خود کردے و دشوار سوانح را باسانی گشادی و زدان را در زنجیر داشته بعمارت فرستادی و از مهربان دے مردم را از نیکا ربازداشت و گوشت نخوردے و فراوان ناصه را از عربی و فارسی و کشمیری و هندی ترجمه کرد و در زمان او سانسکرتهاے ایران و تورا ن بکشمیر آمد ازان میان ملا موجودی شاگرد خواجه عبد الغفار مشهور از خراسان آمد و ملا جمیل را که درخواندگی و نقش بستن یکتاے روزگار بود سلطان ابو سعید میرزا مع اسپان تازی و شتران بختی از خراسان به ارمغانی فرستاد و سلطان بهلول لودی حاکم دهلی و سلطان محمود گجراتی بدو پیوند دوستی کردند و سلطان حسن شرکی فراهم آورده به پنجاب آمد تاتار خان آویزشها نمود و تاخت تاراج آن ملک را خراب ساخت * و در عهد فتحشاه میرشمس الدین ازمیدان شاه قاسم انوار از عراق آمد و آئین نورنجشی روائی داد ازان پس

شورش سنی و شیعه درین دیار هنگامه افروخت * در ایام محمد شاه بار سوم بکمک سلطان سکندر فیروزی یافت با بر بادشاه متوجه هندوستان
شده در نوبت سلطان ابراهیم ابدال ماکری بعرض بابر پادشاه رسانید که بکته کوشش کشمیر بدست می آید شیخ محمد و علی بیک و محمد خان محمود خان
را بدان دیار فرستاد ند و چیره دستی یافتند لیکن بحکمرانی آن بوم نتوانستند بود پیشکش گرفته برآمدند و سلطنت به تارک شاه قرار گرفت
در نوبت چهارم محمد شاه جنت آشیانی سر برآی بود و هنگامیکه میرزا کامران در لاهور بود پیشین رفنگان دلنشین کرد که کشمیر بکمتر توجهے
گرفته خواهد شد میرزا محرم کوکه را با آن گروه بدان دیار رسیل نمود و کشمیر برگرفتند و فراوان کشتها شد و از ستم ناهنجار رعایا بر جوشید
چغتائیان امان گرفته باز آمدند و در سال نهصد و سی بفرمودهٔ سلطان سعید خان کاشغری سکندر خان پور او و میرزا حیدر با ده هزار اس
از راه بت ولار بکشمیر در آمدند و فراوان غنیمت گرفته باشتی در کمتر زمانی باز گردیدند * و در سال نهصد و چهل و هشت بحرے میرزا حیدر
بار دوم بفرمودهٔ جنت آشیانی همایون پادشاه بتهوتی رفتے بوے بکشمیر در آمد چنانچه در پیشین داستان گزارده شد و لختی تبت
بزرگ را برگرفت کاچے چک هندوستان آمد و از شیر خان کمک برد و با میرزا حیدر آویزش نموده شکست یافت میرزا کشمیریان را
باشتی و دوستی از خود ساخت چنانچه کشمیریان خطبه تبارک شاه همدران روز بنحو آننده میرزا حیدر بنام همایون پادشاه بسنبر و سکه را بر آرا
و ازان باز در دست سلاطین بابریه بود تا آنکه احمد شاه ابدالی برگرفت و الحال از دست اتباع او بدر رفته کشمیریان بطور خود
میگذرانند و احوال آنها مفصل معلوم نیست *

سرکار پنکلے

دراز سے و پنج کروه پهنا بست و پنج کروه خاور رو به کشمیر شمالے کنور جنوب بے بنکا و لوس کهکر باختر سوالک نبار سرمیر تموضعان
چندی را در آنجا بپا سبانی گذاشته بود نژاد آنها امروز فراوان بر کوهستان او همواره برف بار دگاه گاه سرما از گرما افزون و
زمین بیشتر سنبد آسا از سه دریا فیض برگیرند کشن گنگ بهت سند زمین و دریا نه بکشمیر ماند و نه بهندوستان و نه بزابلستان بخود وجوه
بیشتر شود زرد آلو و چهار مغز خود رو باشد و میوه کشش و پسته نبود جانور شکارے و اشتر و گاو و گاومیش میانه بز و خروس فراوان بیشتر
مرزبانان اینجا بکشمیر نمایش گری کردندی در سه ولایت بنیر سوات بجور بخیستین دراز شانزده کروه پهنا دوازده شرقے بکلی شمالی کنور
و کاشغر جنوبے انگ نباس غربے سوا ہندوستان دو راه رود کروه سرخابے تو تل هندو اگرچه هر دو دشوار گذار لیکن اولین
سخت تر و دوم دراز چل کروه پهنا از پنج تا پانزده بر آمد آفتاب بنیر شمال کنور و کاشغر جنوب بکرام فروشدن بجور فراوان دره دارد
نزدیک دره و مغاکه به کاشغر پیوندد قصبهٔ بنگلور حاکم نشین از هندوراه رود کرپوه ملکند پنج هشته جا کمتر گرما سرما بسیار شود برف
بارد لیکن در دشت زیاده از سه چهار روز نمیرود و در کوهسار همه سال زمستان و بهار و هنگام بارش هندوستان ریزش ابر شود
و بهار و خزان اولیں شگفت آور گلهای ایران و توران و هندوستان در رنجشه و نرگس خود رو صحرا صحرا کوه و میوه خود رسته
شفتالو شاپاتی خوب شود بازو جره و شاهین گزیده بهم رسد و کان آهن در رود راز بست و پنج کروه پهنا از پنج تا ده خاور سوات و سوال و کنور
و کاشغر جنوب بکرام باختر کزونور گل از کابل فراوان زرد آلو شاپاتی خوب قلعه استوار دارد و حاکم نشین گویند امیر سید علی همدانی
در بخارا خت هستی بر بست و او را بحکم وصیت بخطلان بر فرمند هوای او سوا د آسا نهین بهر رسے و گرمے لختے افزون بیش از سه راه
ندارد یکے از هندوستان رود آتراد ایش کول نامند و دو از کابل یکے راه بسمیج و دیگر گزونور کل و آسان ترین دالیش کول پیوست
این بشتی هست میان کوه و دریا می کابل و سنده دراز سے کروه پهنا از بست تا بست پنج هنگی ایهر کار در کرپوه و دشت میان
کوه یوسف زئی را بنگاه در زمان میرزا الغ بیگ کابلے از کابل بدین سر زمین رسیده از داؤد سلطان که فرزند ارشد سلطان سکندر

ذوالقرنین سیگیرند بر گرفتند گویند سلطان برسخ انهای خود را باسمی خوج و خویشان و دین بلا و گذاشته بود و هنوز پسندی ازین گروه در کوهستان سبز بر بند و نسب نامه سکندری در دست دارند در زمان دولت اکبر بادشاه گویند ازین سر زمین خبر شدی گاه سرنگون افتادند وجوقی باسیری رفتند و گروهی بلازمت او سعادت اندوختند +

سرکار قندهار

از سوم اقلیم دراز از فلات بخارا تا غور و غرجستان سه صد کروه پهنا از سمنه تا قره دولیت و شصت و آمد آفتاب سنده شمال غور و غرجستان و جنوب سوی و نشیب گاه آفتاب قره کابل و غزنین میان شرق و شمال اگرچه در شهر برف کمتر بارد لیکن در کسار پیوسته بود هژده دینار را تو مان گویند سر تومان هشتصد دام و تومان خراسان سی روپیه تومان عراق چل هشتر جیوب را بخروار برگذارند و آن چل من قندهار دوازده من هندوستان + قندهار دارالملک طول صد و شصت درجه و چهل دقیقه و عرض سی و سه درجه و قلعه دارد سخت گرما شود و سرما کم لیکن در دی و بهمن پنج دانها برف ما نیدس از سه چهار سال ریزش برف نشاط آورد گل و میوه دارد ان گندم و جو سفید بدور بستانهای غزنی برند و هیچ کروهی که میست آن را از دره کوه و شگرف غارهای در و مشهور نبار جشید چیرا نخها افروخته در شوند از گرمی هوا اندازه نیارند کرفت در هفت کروهی فلات سبزک که میست در کمر آن کوه غاری ان را غار سماه میگویند دران میان دو ستون خدا آفرین یکی پیوسته سقف غار بلندی سی گز آب از بالای او پایان آید و در حوضیکه نزدیک اوست بریزد و دیگری یازده گز پیشین زمان کار نیز بسیار داشت خزینه فراوان و خوب شود و شادابی چشمها از آن حوض برجوشد و کان آهن آنجا در دامنه آن آهنین تنوری بر آنجا ساخته آهن پیشینیان +

غزنین قندهار کرم سیر ملکیست طولانی آب هیرمند از میانه بگذرد یکطرف پیوسته بزمین داور و دیگر به سیستان هیرود جانب آب غزدان کشکاروران نزدیکی برزگ شهریست بود سلاطین غور را بنگاه و از عمارات فرمان دهان پیشین بر نشان پیدا ست میان هیرمند و قندهار میمند از بلاد مشهوره روزگار کهن ز سجلات حال او باز گویند گندم و جو اسفید پرسی گویند زمین داور از سوم و چهارم اقلیم نزاهم در از از آنک نبارس که بر ساحل سنده ست تا هندوکوه صد و پنجاه کروه پهنا از فراباغ قندهار تا چغان سرا صد خاور رویه هندوستان غربی و شمالی هندوکوه و غور در میان شمالی اندر آب بدخشان و سنده کوه در میانه جنوبی فرمل و نغزستالیش آب و هوا نیروی تعلم دارد با آنکه زمستان بیرون از اعتدال گزندی نرساند گرم سیر و سرد سیر بدانسان که در یک وزار عالمی بعالمی گذاره افتد بدین نزدیکی ایلاق و قشلاق در معموره کم نشان دهند و در دشت و کوه ریزش برف شود و در نخستین از قوس و دو پسین از میزان در زراعت نیز تکویا الا در جاهای کوه بلند در و در آمدن غنیم پس و شوار میان کابل و بدخشان و بلخ و سنده کوه و اسطه و هفت راه است که تورانیان آمد و شد نمایند اما همه دشوار گذار این هر دو جاکه عبارت از قندهار و زمین داور است اغلب در دست سلاطین صفویه انار الله برهانهم الجلیه بود کاه کاهی نیا بر بعض حوادث بدست بابریه افتاده و سلاطین ایران بغلبه و قهر باز گرفتند راهیکه از خراسان سوی آید و قندهار میرسد این راه دست کوتل ندارد و در هندوستان پنج راه گریوه پیش از نوردیدن دو کوتل گذار بجمال آباد افتد با پیر بادشاه این راه را بر نه گذاشته همانا در ایام روائی نداشت راه خیبر بیشتر و شواری داشت به فرمایش جلال الدین اکبر بادشاه چنان شد که ازارا به آسانی رود امروز آمد و شد تورانی و هندی بدین راه بفزوده نادرشاه افشار بعد ضبط کابل و غزه افاغنه آنجا راه خیبر را چنان وسیع و مصفا گردانیدند که چهل سوار پهلوی همراه روند و در عهد او راه مذکور را همیشه بحارو بچنان میر قندکه سنگریزه و خار پیاسی رهروان نخلیدی یازده زمان داگویه این دیار و هر طائفه زبان خویش بسرایه ترکی مغلی فارسی هندی افغانی سیر اجی گیری ترسائی لسانی غریبی ایماقی بزرگ

او لوس ایچا با ہزاره و دیگر افغان و تلف زار این دیار بدست این دو گروه ۴ هزاره لشکر چغتائیست منکوقاآن بیاوری بلاکوخان فرستاده بود او این جماعه را همراه پسر خود نکوکرد از او غلان بدیجد و دنامزد کرد از غزنین تا قندهار و از همدان تا نواحی پنج هنگاه انیان زیاده از صد هزار خانه و سوم بخش او سوار اسپ و گوسپند و بزدار ند و هر حریصی در پنداز مانده گروه گروه شده اند و با هم تردد دوسے و ترک آشتی نمانند افغان خود را بنی اسرائیل شمرده افغان نام پسر بزرگ نیاک دانند گویند او را سه پسر بود یکے سرین انوس سرین منسوب بود دوم غرغشت طائفه غرغشے نسبت باو درست سازند سوم پنی گروه پنی سلسله خود را باو رسانند و ازین سه شاخ که پدید آمد قبیله ها پدید آمد هر یکے بنام یکے از نیاکان خود روشناس الوس ترین هژبیچ میانه خرشبین شیرانی اوزمرگاسے محمد خویشگی کلانی غلیل مهمند زمے داؤد زئے یوسف زئے کلیانی ترکلیانی به سرین پیوندند سورانی چلیم درگ زئی آفریدے حکمانی خشکی گرانی اورمر منسوب کاگر ناغر سوانی بیبی بارن بغرغشت گراید غلزے لودے تیاری لوحانی سورسروانی کلیوریه پنی نسبت دهند برگذارند مست علی غورے گراز افغانان منی است گفتی یکی از فرزندان پنی دامن آلای عصیان شد چون راز سر بسته نزد یک آمد که گشوده گردد او را بدو پیوند بیوگانی داده پرده ناموس برآراستند و از وسه پسر شد غلزی لودی سروانی و بر خے افغانان را قبطی پندارند دران زمان که بنی اسرائیل از بیت المقدس باز گردیده بمصر آمد این طائفه را گذاره بهندوستان افتاد این داستان دراز تر از انکه در تنگنای گذارش گنجد لیکن لختی برای شادابی سخن گزارده آمده خواجه خضرے قاقشال مهبانی اورنگ کلکتے اسپرایچے بل بورجے نگدری بهپودے سبے باهی تفنگ اندازغرب گله بان قوق باهی و دیگر صحر النشینان فراوان لیکن نه بدان انبوهے و در عهد اکبر بادشاه بیشتر دهاکر محی آمده

شهر کابل

از چهار اقلیم طول صد و چهار درجه و چهل دقیقه عرض سے و چهار درجه و سے و دقیقه از گزین مصر پایا ستانیست گویند در زمان پشنگ آباد یافته دو گلبن قلعه استوار دارد و مغرب رو به آن قلعه کوهچه ایست فیض بخش همانا یکے از فرمان روایان پیشین عمارتے اساس نهاده بود بدان نسبت آن کوهچه را شاه کابل گویند ارک این معموره برفراز آنست و پی گاهے از وجدا شده آنرا عقابین نامند برخے ازین مشرف بقلعه بود بخسروے فرمانیش در آورد و نه در دامنه آن کشکهای دلفریب و چمن زارهای روح افزا و باغهای دل آویز خاصه شهر آراد و جوی شاداب درین شهر عشرت افزایدیکے از النذر آید و شهر آراشده از شهر بگذرد و آنرا جوی خطیبان خوانند و دیگر از تنگی دره یعقوب ازپیش دروازه دیلی بده معموره شتابد آنرا جوی پل مستان گویند گوارا و صاف تر از اولین و نیز دران نزدیکی ماهم انکا جوی برآورده بس سودمند میوست آن محلا لیست کلکته نام دیده و دل ازان فیض برگیرد و از کوه سرچشمه بسوے شهر رود در سر یکی خواجه سمو نام مزار است و در دیگر قدم گاه خواجه خضر به پندار عامه و دیگر روبروے خواجه عبدالصمد خواجه روشنائی نامند خود پژوهان پاستانی کابل و قندهار را دو دروازه هندوستان برشمارند از یکی بتوران روند و از دیگری بایران و از نگاهبانی این در فراخنای هندوستان از بیگانه ایمنی یابد و نیز جهان نوردے درین دوراه سزاوار رود درین دیار لبان سمر قند و بخارا پرگنه متضمن پنجاب و قریات را لومان گویند و بغیر آن را پرسا و رخوانند بهارش پس نشاط انگیز و دلچسپ معبدیست بزرگ کوراکهرے نام مردم خاصه جوگیان از دور دست به نیایش آیند لومان هنگ نهال از لغمانات دلوغه نشین در زمان پیشین آدینه پور بود و امروز جلال آباد برف نه بارد و سرما بدان شدت نبود و کشتکار را سر نبرد دارد و انار بے دانه شود و نزد جلال آباد باغ صفا یادگار بابر بادشاه نزدیک آدینه پور باغ و خانگیر زیادگار آن خدیو آگاه جنوب کوه سفید حیرت افزا هیچگاه کم نشود و ازین جهت بدان نام روشناس و درین حدود کوهچه ایست هرگاه در کابل برف بارد دران نیز برف نشود لومان منداز او همیون فرزان رود علی سنگ ورود النگار یک جا شده بآب بامان پیوندند و آب چغان سرائے میان شرق

وشمال گذشته بگذرد و در ایدر گردکوه های بزرگ برف آمود و در و چشمه رود علی سنگ او میان آنرا کافر گویند راجا فیر لیست مردم هر نگ ازلام بدو نوع است ولک نیز گویند و بیشتر مردم ایجا کاک را غنین بخوانند و لمغان ازین جهت گزارش یابد و کوهستان نیز از کافرلیست مردم بجای چراغ چلغوزه سوزند و روشنی افزاید جانوریست او را روبه پران گویند از نشیبگاه یک گز اندازپرواز کند و نیز موشی باشد که بوی مشک از و آید ✦ چرخ موضعیست از لومان لوگهر مولانا یعقوب چرخی بدان منسوب و سنجاو ندنیز از قریات مشهور او در کوهستان بنگاه کافر صحرانشین هزاره و افغان لومان ایباو اسطه ایست میان گرمسیر و سرد سیر اول بهار گذر جانوران دریخا شود و مردم عشرت شکار کنند لومان بنگش هفت هزار سوار و هفتاد و هفت هزار پیاده مهمند هزار فرس ازان پانصد سوار خلیل پانصد سوار و شش هزار و پانصد پیاده داودزئی سه هزار سوار و سی و هفت هزار پیاده کلیانی پانصد سوار و چهار هزار و پانصد پیاده محمدزئی چهار صد سوار و چهار هزار پیاده سهمندکی سی سوار و نهصد و پنجاه پیاده صافی صد سوار و یکهزار و چهار صد پیاده خیل پنجاه سوار و هشت صد و پنجاه پیاده غلزئی صد سوار و دو هزار و نهصد پیاده خضرخیل سی سوار و نهصد و پنجاه پیاده شیرزاد لبست سوار و هزار و چهار صد پیاده خرسینی ده سوار و دو لیست پیاده خشکی دو لیست سوار و چهار هزار پیاده عبدالرحمانی صد سوار و ده هزار و پانصد پیاده آفریدی پانصد سوار و دو هزار و پانصد پیاده درک زئی پانصد سوار و پنجهزار و پانصد پیاده لومان کرو نیز قلعه استوار دارد و بیشترے عمارات سطیقه و چهار طبقه ✦

غزنین

از سوم اقلیم پای تخت سلطان محمود و سلطان شهاب الدین برخے این ولایت را زابلستان گفتندے و برخے قندهار را داخل این بلاد شمرند حکیم ثنائی ولیاری اولیا را خواگاه زمستان او برابر سمرقند و تبریزنشان دهند رودے از شمال بجنوب میرود و کشتکاران بدان سرسبز و شاداب و کشاورزان ازان رنج لبسیار برند هر سال خاک نوآورند تا کشت پذیرشود و بیشتر از اراضی کابل بردبار و بئین فراوان شود و با هندوستان برند و زمان بابر قبرے بود که چون درود برو خوانندے در جنبش آمدے از تپه و دشت دیده وران آگاه روشن شد که دستان سرائی دکان داران استخوان فروش است و نیز چشمه ایست که اگر قاز و اردک در و افتد شورش ابر و برف و باران گردے پدید آید فراوان گل و بهار و خزان بے هنتا صافی و رنگ آمیزے ریاحین از گفتار بیرون سه گونه لاله بروید و از قصبه بهی گل آید آنرا لاله گلبو خوانند دکان نقره و لاجورد و نزدیک کوه ریگ زاریست آنرا خواجه ریگ روان گویند دتابستان آواز نقاره و دهل ازین ریگ زار شنوند ✦

لومان ضحاک و بامیان

قلعه ضحاک از آثار پیشینیان آباد حصار بامیان خراب دوازده هزار سیمج در انجا در میان کوهستان جاها لنده اندوهر زه کوه تقاشی کرده بدان نام خوانند و در باستانی زمانه موسم زمستان مردم آنجا لبر بسے و صعبت شگرف در انجا بسے صورت مردلیست تقدیشتاد گز دیگر تمثال زنے به بلندے بچاه گز و پیکر خرد سالے است بقامت پانزده گز شگفت آنکه در سیمج قبر لیست در میان آن تابوتے تنها و دران یکی از غنودگان خواب واپسین کهن سالان آگاه دل سرآغاز آن ندانند لیکن بزرگ برشمرند در زمان باستانی برسے دارد یا ساختے و بدن را بدان باندودے و بر مینهاے سخت ضحاک سپردے ساده لوحان ازین فریفته شدے و ارادت آوردے لبست لومان بدین ولایت گرایدجمیع این را بابر بادشاه در واقعات خود یاد و تمغا هشت ملک شهرے نگاشته که سلک ولیست هزار روپیه اکبر شاهی شود روپیه بسنخ چهل دام یک کرور لیست و هشت لک دام در عهد اکبر بادشاه جمیع شش کرور دهنا دو سه لک شش هزار و نهصد و هشتاد و سه دام قرار گرفته جاندگر گینگے ازان شش که آبادے بدان پایه نبود و نیز پریشا و روستے دیگر را دران نشمرده اند

دکاردانان عمل پرداز هم بدینسان طرز نشانیستی نداشته باشند +

تذکره

عبدالملک بن مروان سال هفتاد و هفت هجری امیه بن عبدالله را از حکومت خراسان باز داشته بحجاج بن یوسف ثقفی داد و عبدالله بن ابی بکره السجستان فرستاده از انجا لشکر بها سر انجام داده تا ویزه رن بهبل مرزبان کابل شد چون توانائی پیکار ندانست گریوه هارتنگ چین ساخته راه برگرفتند کار بر لشکر عرب دشوار شد و از نایابی خورش بعجز گرایید ند ناگزیر انتنگنا ها هفتصد هزار درم که سه لک روپیه حال باشد داده عبدالله برآمد و شریح بن هانی برآشفته تا آنگه کهن سال بود دشنام گفت و مردانه فرو شد حجاج ازین آگهی سر زنش نمود و امارت باز گرفت و در سال هشتاد و دوم عبدالرحمن بن محمد اشعث را با ویزه رن بهبل نامزد فرمود سجستان و آن نواحی بدو داد عبدالرحمن چون بحدود کابل آمد طرز پیشین برگزید و از کارشناسی بر تنگنای برخاست از بسیاران را برگذاشت و چیره دستی های شگرف نمود و فراوان غنیمت بدست آورد و از دشواگارهای آن ملک را نتوانست نگاهداشت بازگشتن را حجاج نه پسندیده بعتاب نامه نکوهش نمود و سپاهان برنوشت سر خیره این سال [illegible] لیکن [illegible] آنگه بحجاج رسیدن نامه بازگردد و آن ملک را [illegible] در آورد و اگر از خود رائی و خویشتن دستی بدین نگراید و کار را بسال دیگر اندازد او را معزول فرمودیم عموم لشکر سالح بن محمد را سردار خود دانسته بفرمود او گرایند عبدالرحمن از زرستی و به گوهری بایران لشکر کتیبا دل شده از حجاج روی برتافت و بحکم کابل آشتی کرد و بجنگ حجاج شد چنان قرار یافت اگر فیروزمندی را بدو هیچ و به پیرامون کابل نگردد و بهیچ وجه تکلیف نکند و اگر درین کارزار ناکام بازگردد پناه بدو دستگیری نماید حجاج ازین شورش برآشفت و در ظاهر تستر نا ورد گاه آراسته گشت عبدالرحمن فیروزی یافت حجاج ببصره بازگردید و بار دیگر هنگامه کارزار برآراست و آن ناسپاس را آبرو ریخته شد و به تلوبست که گماشته او دشت پناه برده آن خسران زده دین و دنیا باندیشه نصرت حجاج عبدالرحمن را دستگیر گردانید و خواست که او را بپیش حجاج فرستد مرزبان کابل ازین آگهی نیز دستی نمود عبدالرحمن را خلاص ساخته ملک خود آورد و چند بار دیگر بپیکار وی آویزش نمود و کاری برنساخت و هشتاد و چهار سال رن بهبل بشیرین و دلکشا و دلستانی فریفته شده او را بسته پیش او فرستاد او از غیرتی که داشت و راهنمای راه خود را از فراز گاه انداخته سفر نیستی اقلیم گزید و در سال صد و هفت هجری حکومت هشام بن عبدالملک امیه عبدالله قشیری حاکم خراسان و غرجستان و ملک نیم روز کابل را بدست آورد و حاکم نشین خود ساخت و از آن پس همواره در زمان بنی امیه و بنی عباس حاکم خراسان داشت تا آنگه در زمان سامانیان البتکین غلام آن خاندان جدا شده غزنین و کابل را متصرف شد و دم استقلال بر زد چون درگذشت سبکتگین بدو سلطان محمود دلاوری این دیار قرار گرفت و هم چنین در تحت تصرف غزنویان بود سپس غوریان و پس ازان غلامان آنها که یکی ازان تاج الدین یلدوز بود و پس ازان بخوارزمیان سپس لشکر قاآن بزرگ چنگیز خان استیلا یافت و از انجا بامیر تیمور صاحبقران تابان و فرزندان او سریر آراشدند زمانی چند در تصرف نادرشاه و اکنون دارالملک تیموریشاه بن احمد شاه ابدالیست +

چون اندکے از کم و کیف هندوستان و صوبجات آن نگاشته آمد اکنون شمه از
احوال فرمانروایان این دیار را از ابتدائے پانڈوان اقلیم سوانح نگار در آوردن
و با خبار جویان ارمغانے گزاردن ضرور است +

ذکر احوال فرمان روایان هندوستان از ابتدائے راجه جدشٹر پانڈوان + +

از کتب تواریخ هند خصوص مهابهارت که تاریخیست بزرگ و از کتب دیگر معتبر تر چنان ظاهر میشود که سلطنت هندوستان

از پایان زمان دوا پدر خاندان پاندوان بوکروان بوده سلسلهٔ اسلات الیشان علی التعاقب خلفا عن سلف فرمانروائی ومملکت کشائی نموده اند چون نوبت سلطنت براجه بچتر برج جد پانڈوان رسید بستور نیاکان خویش بعدالت گستری ورعیت پروری جهانبانی نمود و جهان گذران را پدرود نمود و از اولاد وی کسے نماند که زمام جهانداری بدست تواند آورد اعیان دولت باهم مشورت نموده رجوع بیاس که نزد همه خلقت ونشو نما وطول بقای او از عجائب قدرت الهی است نموده بوسیلهٔ او از عورات راجه سه پسر بهم رسانیدند گویند که چون زن اولین راجه تاب دیدن پیکر محسب اونیاورد چشم خود پوشیده داشت ازین جهت از و پسرے نابینا بوجود آمد نام دهرتراشت نهادند وزن دومین را از مشاهده طلعت او رنگ زرد گشت از و پسرے که رنگ تمام بدنش زرد بود پیدا شد نامش پانڈ گذاشتند یعنے زرد رنگ وپسر سوم بدنامے از پرستاری ولادت یافت چون دهرتراشت پسر کلان نابینا بود از جهت عدم سلطنت بر پسر میانی که پانڈ بود قرار گرفته چراغ مردهٔ خاندان بچتر برج بدینصورت بازروشن گردید و راجه پانڈ بقوت سر پنجه شجاعت بسیاری ممالک عالب آمده اطراف ممالک بتصرف درآورد چون شکار دوست وعشرت طلب بود اکثر اوقات در صحرا رفته بشکار اشتغال داشتے روزے بعبادت معبود مقصد صید افگنی در بیابان بود ناگهان دو آهو نر و ماده باهم جمع میشند راجه چنان تیرے رد که آهو از ماده جدا شده بسرزمین افتاد و امافی الحقیقه آهو نبود عابدے مرتاض باین پیکر درآمده بازن خویش مباشرت میکرد در حالت وقوع بزبان آورد که از ما نیز دامانی میخواهم که چنانچه مراد در استحصال این لذت بما ابتر کرده تو هم درین وقت بخواب مرگ درشوے راجه از وقوع این واقعه نمناک گردیده و دل بتجرید بدماغ او نچسپید اما چندے که تیر از شست جسته و کار از دست رفته بود از دعای بد آن عابد سر دون خود در مباشرت زن درین حالت ترک جهانبانی نموده در صحرا رفته بعبادت وریاضت اشتغال ورزید روزی بزوجه سابقه خود که کنتی نام داشت گفت که سرکس سے اولاد میرود در دوزخ میرود و دین ما درست وجائز است که اگر شخصے اولاد نداشته باشد با تفاق دیگرے پیدا کردن اولاد نماید و از و فرزند حاصل نماید چنانچه پدر من بے اولاد جلت نمود لاصلاح بزرگان تولد من و برادران من از بیاس دیو گردید آن عورت جواب داد که اگر بر سر من تیغ آبدار بسیار دمکن نیست که با مرد بیگانه صحبت دارم اما چون اصوب نے از عابدے مرتاض آموخته ام که از عالم شهوت هرکس را خواهم طلبیده فرزند حاصل نمایم اگر رضای تو باشد باین صورت تحصیل اولاد نوائم نمود راجه ازین سخن خوشوقت شده و درین باب اجازت داد و آن عورت را در خلوت فرستاد و خود بدروازه بپاسداری قیام داشته آنچنان ضبط برد که مگسے نرسید آدم در آنجا نباشد بقدرت الهی آن زن از درون خانه آلبستن گشته بیرون آمد راجه را مژده داد و دلجوئی نموده پسرے زائید نام او یدشتر گذاشتند نوبت دوم پسر یامین آبستن شده پسرے بغایت بزرگ قوی هیکل زائید نام او بهیمسین گذاشتند و دولت او دونوع غرائب آبستن شدن مادرش از غیب ظاهر شد القصه واقعه غیر معقول دیگر بهم منقول است که گمان دارم صحیح باشد بیان آمد مردم از خوف او فریاد برداشتند گنتی ترسناک شده و بخانه یکے بخت بزرگ بهیمسین از نغل او جدا گشته بر سنگ کلانی افتاد از ضرب آن طفل سنگ سخت گردید و همینی باعث تعجب تماشائیان گشت راجه پانڈ دانست که این طفل نهایت زور آور خواهد شد نوبت سوم بهمین نمط ارجن ولادت یافت در آن وقت آواز از آسمان برآمد که چنانچه در عالم علوی فرمانروا است در جهان سفلی این پسر حکمران خواهد گردید و در محاربات بهیچکس حریف او نخواهد شد و از زوجه دوم راجه پانڈ بهمین عنوان نکل و سهدیو بطریق توامان بوجود آمدند و این هر پنج برادر در حسن صورت وخوبی معنوی قوت و دلاوری نظیر نداشتند و راجه با این پسران در صحرا امور و امر سلطنت دهرتراشت برادر کلان راجه که نابینا بود در هستنا پور سرانجام میداد چون زوجه دهرتراشت آبستن شد بعد از دو سال مضغه گوشت از شکم او بدر آمد که از آهن هم سخت بود زن دهرتراشت حیران شده میخواست که آن مضغه را دور انداخته در آنحال بیاس دیو حاضر شده فرمود که ازان پسران نامدار خواهند برآمد زنهار آن گوشت را ضائع نسازی بعد ازان بموجب امر بیاس دیو آب سرد بران پاشیدند گوشت

هر شخت را در کوزه روغن جدا جدا انداخته باحتیاط نگاهداشتند و بعد دو سال دیگر آن کوزها را واکرده از هر کوزه پسرے برآمد و از همه کلانتر در جودهن بود گویند وقتیکه در جودهن از کوزه بیرون آمد زمین را کافته لیان خرناک بر دشت ازان آواز خروشغالان گرگسان و زاغان بر زمین و در هوا فریاد برآورده و در هوا غبار پیدا شد ظهور این حالت موجب حیرت نظارگیان گشت سوا صد پسر مذکور جبهه سای ازروجه دیگر ولادت یافت که همگی یکصد و یک پسر بوده باشد و خلف بزرگ او در جودهن روئین تن بود که تیر و سنان و شمشیر بر دکارگر نمیشد در شجاعت و قوت دعوی انفراد داشت چون راجه پانڈو دران صحرا بموجب دعاے عابده مومنه صحبت داشتن با زن خود رخت هستی بر بست زن فرد ش همراه او سوخت عابدان و زاهدان که در بیابان همسایه بودند هر پنج پسر و زن کلان راجه پانڈو را در هستناپور سپردند اکثر مردم آن پسران را قبول کردند و بعضے قبول نمیکردند خصوص در جودهن پسر کلان دهرتراشت میگفت که چون راجه پانڈو بسبب نفرین عابده ترک صحبت زنان کرده بود اینان را چگونه پسران راجه تصور توان کرد در آنوقت سروش غیب آواز داد که اینها پانڈو اند یعنے پسران راجه پانڈو که بمطابق و بندریعه ملائکه بعالم وجود آمده اند و با این آواز کل از هوا بر سر ایشان بارید و صدا نقاره و بوق و غوغاے عظیم از جانب آسمان برخاست تمامی مردم هستناپور از استماع این آواز حیران شده پانڈوانرا قبول کردند بحکیم تمامه کرم پدران ایشان بود سایه مرحمت و تربیت بر سر آنها انداخته معلمان دانشور و اساتذه فرخ سیر برے تربیت مقرر نمود پانڈوان بمقتضاے استعداد خداداد و خرد مادرزاد در اندک فرصتے اکثر صحف بیدو و انشتها مها برخواندند و تمامی علوم تیراندازے و کماندارے و قواعد نیزه بازے و تیغ گزاری آموخته بحد کمال رسانیدند بحدیکه در همه کلانتر بود و در محامد اوصاف و محاسن اخلاق مشهور گردید **ابیات** نکو روے نیک اختر و نیکخو ✤ بدل راست بازو به نیت نکو ✤ نه رایش به تدبیر محتاج غیر ✤ نه امضای رایش بحکم محض خیر ✤ بگیتی نه دیده کسی سنجرزو ✤ رشادی دل دوستان گنج ازو ✤ بآن دانش و رای تمکین و فر ✤ نیابد گمان کو بود از بشر ✤ دهم سین از جد شتر خوبتر و تر چیرت و زورمند بود که دهنان قوی را از جا برمے کند و فیلان کوه پیکر را برداشته بر زمین مے افگند و در علم گرز بازے و رزم سازی داد تهتم آویختن و کشتی گرفتن نظیر نداشت **ابیات** بدان زور هرگز نباشد بشر ✤ دو پایش بخاک اندرو سر به ابر ✤ چو او خشم گیرد بر و زبر د ✤ بر و بوم لرزان شود از نبرد ✤ چه پیل و چه شیر و چه مرد ✤ چو آورد ے آهنگ بر کارزار ✤ نکرد ے بر و تیغ فولاد کار ✤ نبود آدمے بود شیر غرین ✤ که باد ابران ببرد ز افرین ✤ و اما سین که اهیم سین خرد بود در کمان داری و تیراندازی از اوستادان روزگار و تیراندازان فرسوده کار در گذشت و این علم را بچندین نوع باکمال رسانیده باین حدکه میگویند اگر یک تیرانداز صد هزار تیرانداز و بهمرسیده جانگزائی اعدا نمودی و اگر خواستی تیرها می مستحرج در هوا بهم پیوسته و سر سایه گشته سد راه باد و باران شدی و همچنین طوفان باد و خاک و آب آتش از تیر برانگیخته اعدا را بآن هلاک سکیدو به تیر خود سهام اعدا را اگرچه هزاران بیایند و چون ابر بدیده نیز در رزمگاه بقوت افسون و زور باطنی گاهی بلند می نمود و گاهی پست و همچنین زمانے فرو زمانی لاغر و فتی محبوب و ساعتی مهیب نظر در مے آمد اگر خواستی از نظرها غائب شدی و همچنین نکل و سهدیو برادران غیر مادرے ایشان در سواری اسپ و فیل و ارابه و در قواعد نیزه بازے و تیغ زنی و سائر لوازم سپه داری بے همتا بودند و بکمال اتفاق باهم پسر بردند و چنان بودند گویا یک روح اینچ قالب سر برآورده و جد شتر برادر کلان خود را هر چهار برادر خرد محترم و مولی النعمت و خداوند مجازی تصور نموده سر موازا متثال امرش تجاوز روا نمے داشتند **ابیات** چه نیک اختر کسے کز بخت فیروز ✤ شود پیش بزرگان سخت دلدوز ✤ کسے کش بخت و دولت پای گیرد ✤ بچشم بختیاران جای گیرد ✤ در جودهن پسر کلان دهرتراشت از مشاهده محامد پانڈوان برآنها حسد بے بر دو از زور و قوت بهیم سین اندیشناک بوده آتش عناد در کانون سینهٔ او مشتعل میگشت و بمقتضاے آئین سلطنت بمدافعه پانڈوان و انقطاع رشته زندگے آنها قاصد گشته بارها بقصد هلاک بهیم سین که آنرا از همه زبردست و زورآور میدانست در سیر

وشمکار که باتفاق یکدیگر در صحرا میرفتند بر او دو خیده مرتبه او را در خواب یافته دست و پا محکم بسته در دریاے گنگ انداخت آبش حرارت الهی شامل حال او بوده اراده اش پیش نرفت و در هر مرتبه بحکیم سین سلامت ماند چون دهرتراشت جدشتر را بهره صورت قابل دانسته ولی عهد نمود و مدار کار جهانبانی و قبضه اقتدار او گذاشت در وجود هن زیاده تر حسد برده به پدر پیغام کرد که مرا از سلطنت محروم کرده امید و من تاب اطاعت جدشتر ندارم همین زمان خود را هلاک میکنم و هر تراشت خاطر داشت پسر منظور داشته مقرر کرد که نصف ولایت بعهده او رجوهن باشد و جدشتر مع برادران خویش در شهر بناوه برود و پیش از آنکه جدشتر دران بلده برسد رجوهن کسان خود را متعین کرده بود که عمارات از صمغ و قیر و کاه و امثال ذلک تعمیر کنند و بعد از انکه پانڈوان در انجا رسیده طرح اقامت انداز ند فتایله آتش در دهند تا پانڈوان سوخته خاکستر شوند فرمان برین حسب الامر مهیا آورده عمارات صمغ و قیر مخلص تعمیر نمودند پانڈوان بعد رسیدن در مکان اردو غاباز ے وحیله پردازی سعادتمندان واقف گشته نقبی در انجا دست کرده شبی بدست خود آن عمارات را آتش داده از راه نقب بدر رفتند و بهیل نی با پنج پسر خود که اتفاقاً در انجا آمده بود سوخته خاکستر گردید کسان در هلاک رجوهن سوختن بهیل زنی مع پسرانش هلاکت پانڈوان مع مادر شان تصور نموده مژده آنها بدجوهن رسانیدند او بسے شادمان شد و پانڈوان بعد برآمدن از ان مهلکه در صحرا رسیده بلباس زاهدان در معابد بودند اکثر مستر که منبد و سیر هر دیار ره سپر بودند دیوان و عمارت را مے گشتند و شیر و کرکدن را شکار میکردند تا آنکه در شهر کنپله رسیدند راجه دروپد زبان آنجا دختر ے صاحب جمال و در حسن و خوبی بمثال داشت و دران ایام آن دختر بحد بلوغ رسیده بود راجه دروپد با آئین بنیاکان خویش فرمان روایان روی زمین را طلبیده جشن عالی ترتیب داده بود تا هر کس که آن دختر را بیند کند و رخصت یابد رودر آورد و اندر دران سنه سوئمبر گویند راجه مسطور چوبے کلان بسان فلق در میدان استاده کرده ماهی طلا بران بسته و دیگ کلان از روغن پر کرده زیر چوب بر دیگ دان گذاشته و کماتی در غایت بزرگے دست خته نهاده شرط نمود که هر کس این کمان را زده ماهی را از بالاے چوب تیر زده دران دیگ اندازد آن دختر در نکاحت او در آید روز دیگر تمامی راجهاران عرصه در آمده بتقدیم شرط معهود لقد قصد ماهی نتوانستند آن عهده آن برآمدن نتوانست پانڈوان بصورت گدایان در گوشه تماشائی بودند دران وقت ارجن برآمده کمان را که دست نمی بود زده کرد و آنچنان تیر زد که ماهی طلا از بالاے قبق جدا شده در دیگ روغن افتاد آنگاه دختر راجه دروپد را که دروپدے نام دهست از میان چندین راجه ها و والاشکوه بزور بازوی قوت گرفت نظارگیان از وقوع این قوت و مهارت آن گداوش حیران ماندند واحدے را یارا ے آن نشد که با او مقابله و مقاومت تواند کرد تقدیر ازلی بران رفته بود که آن دختر را پنج شوهر شود لهذا پانڈوان هر پنج برادر بموجب امر مادر خویش آنرا در زوجیت خود ها در آورده در هر یک هفته روز نوبت مقرر کرده چون در تهسته نا پور خبر رسید که پانڈوان زنده هستند و دختر راجه دروپد را بزور گرفته اند دهرتراشت کسان خود فرستاده ایشان را بعزت خود طلبیده و شفقت بیدا بجا آورد و باز ولایت را نصف نموده نصف بر در جودهن پسر خود بجال داشت و نصف به پانڈوان و با ایشان عهود و مواثیق رد الظهار محکم درمیان آورده پانڈوان را رخصت داد که در شهر اندرپت بر ساحل دریاے جمنا که ثانی الحال آن شهر بدهلی مشهور گردیده اقامت ورزند راجه جدشتر دران شهر رسیده با جمیع احکام حکومت مقید شد بزور شمشیر و قوت مردانگی اکثر ممالک نیمروز را آورده فرمانروایان گیتی را فرمان پذیر گردانید چون دولت و مکنت بسیار بهمرسید جگ راج سوئیه جس که اجداد او را میسر نشده بود باتمام رسانید بگمان سنه دهلی عبارت از عباداتے است که انواع الحمد مجتهدین هزار بر همن سید سنه دهزار طرف طلا و نقره بآنجا عه خیرات میکنند و اصنوها خوانده اقسام اغذیه و عطریات و اجناس نفیسه و رام العناصر انداخته خاکستر میسازند و عمده ترین شرائط این جگ آنست که راجاے روی زمین جمع آمده تمامی امور و خدمات حتے که آب کشی و طعام پزی و آوند شوئی و دیگر جزویات نبات خود بجا می آورند این عبادت آنرا میسر شود

که حکمش بر جمیع بلاد جاری باشد چون راجه جدشتر را فرمانروایان هند و بزعم هنود احکام تمام عالم مطیع و منقاد بود ند این حکم حسب الدعا
بانجام رسید و جوهین نیز درین حکم آمد و شریک کار بود از دیدن شوکت و دولت راجه جدشتر عداوت کهن و حسد فرسن تبازگی دل
او را فرا گرفت چون رخصت شده و بهستناپور رسید این درد دل را با رفیقان خویش ظاهر کرده در برانداختن بنیاد دولت راجه جدشتر
مشورت کرد و صلاح همگنان بران افتاد که مجلس قمار آراسته دوران عل و غل بکار برده ملک و مال از و در قمار باید گرفت چون این
سخن گذاشته آمد راجه جدشتر را از اندرپت و بهستناپور طلبداشته بعد دراز ی سخن مجلس قمار ترتیب یافت پاسه های نارا ست ساخته
بکار داشتند چون تقدیر بران رفته بود که راجه جدشتر با برادران سرگشته بادیه ادبار و آبله پیمای بیابان افتقار گردد با وجود عقل و دانش
فریب دغل بازان خورده جمیع خزائن و دفائن مال و ملک و اسباب تجملات سلطنت در باخت و از جمیع ما یطلق علیه الملک و المال
دست خود را خالی ساخت **ابیات** شد سر و زر و دست فتنه پا مال ✤ نے ملک بماند و نے مال ✤ بد باخت باو سپهر بد ساز ✤
کج باخت باو حریف کج باز ✤ شصت بلا نخانه روبے ✤ برخاست عدو بپاسے کوبی ✤ چون از ملک و مال چیزے نماند آنچنان مسلوب العقل
گردید که سر بجا بر ادران خود را پس ازان در و پدے را که زده سر بسر بیچ برادر بود نوبت نوبت در باخت و قرعهٔ این امر موجب
حیرانی نظارگیان و باعث بدناسے او گردید دوساسن برادر درجودهن بے آزرمے نموده در و پدی را موکث ان و سهزه گویان در ان
انجمن آورد و سب اللام در جودهن خواست که بپیش سازد دران وقت آن ضعیفهٔ حائض بود بجناب ایزد تعالی که ستار العیوب است
مناجات کرده استمداد خط سرخویش نمود تضرع او بدرگاه مجیب الدعوات مستجاب گشت چون دوساسن بے آزرم پارچه
از بدن او بر گرفت بقدرت الهی پارچه دیگر بر و ظاهر شد بهین آئین دوساسن لباس او بیست آورد و از غیب کسوت دیگر با و رسید باز بقدرت
بقدرت الهی پارچه دیگر بر و ظاهر شد بهین آئین دوساسن لباس او برے آورد و از غیب کسوت دیگر با و مرحمت میشد چند انکه دوساسن
از بر آوردن پارچه ها مانده شد و آنقدر پارچه از بدنش بر آمد که از حد قیاس افزون بود بالضرور دوساسن دست از دیار کشیده در انخیال
حاضران انجمن از بدن او خیال چشم بر بستند و بر درجودهن و دوساسن در فتنان آنها زبان بلعنت بر کشادند درجودهن ازین
سخنان هیچ سخط نیاورده با وجود گرفتن ملک و مال خیان قرار داد که یک بازی دیگر باید باخت اگر جدشتر بر دو هر چه از ملک و مال باخته است
باز از آن او باشد و اگر درین مرتبه هم بباخت دوازده سال مع برادران در صحرا بگذراند و سال سیزدهم در معموره بطریق اخفا بسر برد
و اگر دوران سال ظاهر شود باز دوازده سال دیگر بیابان بوده باشد جدشتر که عقل او رفته و بخت او خفته بود بدین شرط بازی را
در باخت و بالفعل عهد و شرط مع برادران و دروپدی راه صحرا در پیش گرفت و آنخیال کرد ان که عمده مقصدها ان پانڈوان بود از زیرا
استهزا گفت که ای دروپدے همراه پانڈوان چرا میروے بملازمت راجه درجودهن باش او در زوجیت تو مردے مقتدر است
که آمد و شد القبار نیاز د و نیز دوساسن بر زبان آورد که پانڈوان حکم خواجه سرایان دارند همراه آنها چه خواهی کرد یکے از ما شوهر خود قبول کن تا با سودگے بگذرانی همچنان بدگویان دیگر سخنان رکیکه بطعن و کنایه میگفتند و خنده میکردند پانڈوان شنیده
در سر افگنده بودند بهیم سین هیچ نگفت که نبرد بازو سے خود دانتقام ازان سهزه گویان بگیرد اما راجه جدشتر درین باب اجازت
نداد و بموجب شرط از بهستناپور برآمده مع برادران رو بصحرا نهاد و گویند که چون پانڈوان ازان شهر برآمدند ناگهان زمین
بلرزه درآمد و برق و صاعقه بدون ابر ظاهر شده نمودار شد و تا آنکه روز گرفتن آفتاب نبود تمام منکشف گشت و در روز ستاره از بالا
بکمال هویدا شد و بر کنار بهستناپور رگ دیدو جانوران صحرائی بجانب آبادی آمدند و شغالان در روز بیرا از شهر رسیده فریاد
کردند و کرکسان بالای دروازه نشسته آواز نمودند و گل نیلوفرے بر درختان و بیابان شگفت و آب دریا سر بالا جاری شد

و در زمان میوه بی موسم بار داده و گاو و گرگ و دیگر حیوانات غیر جنس را با هم دوست و دیگر امور و آیات که باعث مهابت دلها تواند شد ظهور گردید و دانایان گفتند که وقوع این قسم خوارق عادت دلالت میکند بر آنکه در اندک زمانی بشامت اعمال سپاهیان و هر تراشت آفات و بلیات عظیمه پدید خواهد گشت و خود آن هر دو پیشه بدکار یا نیست و نابود خواهد گردید بالجمله پانڈوان و کوروان رفته رفته طرح اقامت انداختند پس از چند سال ارجن بقوت ریاضت خویش در اندرلوک که عبارت از عالم ملکوت باشد بهمین پیکر عنصری رفته تماشائی آنجا گشت و راجه یدشتر با برادران دیگر تمامی اکمنه شریفه و بقای متبرکه که عبارت از تیر تنها باشد طواف کرده سیر ممالک هندوستان نمود و ارجن پنج سال در اندرلوک بوده اقسام فنون تیر اندازی از ملائک آموخته با اسباب و تجملات بسیار آمده به برادران ملحق گردید پانڈوان دوازده سال در بیابان متحمل مشاق بی پایان بوده گذرانیدند و وقائع غریب و سوانح عجیب با نهار و نمود سال هیزدهم در منظر پیراهه رسیده به تبدیل نامهای خود و نوکر راجه هیرا تهه شده بندگی کسان در جودهن هر چند حسب وجوه و نمود ندایان را بر هم گزیدند چون هیزده سال بانقضا رسید طاهر گشته پیغام بدرجودهن فرستادند که حصه ولایت ما را مرحمت فرمایند او از رعونت قبول نکرد باز پیغام نمودند که اگر حصه نباشد بر ما پنج تاج زرین و پوشاک لایق بما بدهند پنج برادر را پنج موضع متصل و گرنال اندری و بر ناوه و اندرپت عنایت نمایند تا بران قناعت کنیم و کار بجنگ حواله نکنند درجودهن بنابر جهالت گذاشت و اصلش هم نرفت و کار بجنگ رسیده بود تا آنکه پانڈوان بر پنج موضع قناعت میکردند مصلح [illegible] جنگ را تصمیم داد از اطراف راجها و رایان والاشان کرا داد و محبت و اتحاد با او طاعت و انقیاد داشتند باعانت و امداد [illegible] راجه یدشتر سراز خوابیان و منقیان و اخلاص مندان خود که فرمانروا بعضی ممالک بودند استمداد و اعانت نمود در اندک زمانی لشکر و اعوان و انصار طرفین جمع آمده کارطلب شدند بمرتبه که اجتماع اینقدر عساکر در هیچ معرکه کنان نمیدهند چون ساعت گو کهیت موافق عقائد هنود که اکنون بنام تهانیسر شهرت دارد و شریفترین اماکن و بزرگترین معابد واقع شده و بقول دانشمندان هند [illegible] که ذرات آنجا از [illegible] مکان بارادهٔ الهی موجود گشته حسب الامر [illegible] جل مجده همانجا بجهاد آفرینش پرداخت [illegible] که آنکه هر کس از اهل نفوس دران محل قالب تهی کند از آمدن دوباره در دنیا که عبارت از تناسخ نبوده باشد نجات یابد و در عهد هشت متقربان بحضیب اوشو دلهذا آن مکان عرصهٔ کارزار قرار یافته معرکه پیکار چهل و هشت کروه معین گردید طرفین چون امواج دریا بحواج از پے هم میرسیدند و از کثرت گرد و غبار مواکب روے زمین و آسمان ناپیدا و از بسیارے جوش و خروش نمونه شور یوم النفور هویدا بود صدای انفجار و نمای ولوله در زمین و زمان انداخت و های و هوے لشکریان گوش فلک کر ساخت ابیات برآمد زهر سو سپه اوج کوس ۔ زمین آهنی شد سپهر آبنوس ۔ بلرزید کوه و بجنبید دشت ۔ غریو از نهم آسمان درگذشت ۔ درائی مگر تاب و تاب آورد ۔ دلیران ز رستم عنان برگرداند ۔ زفریاد خر همره دگاودم ۔ هزبران بصحرا رمیده کرم ۔ ز غرّیدن کوس خارا شگاف ۔ پراگنده سیمرغ در کوه قاف ۔ تبیره ز غرّیدن تندتیر ۔ درآمد برقص اژدهای دلیر ۔ ز غرّیدن کوس خالی دماغ ۔ زمین لرزه افتاد در کوه و راغ ۔ خروشیدن کوس رویینه کاس ۔ نیوشنده را داد در جان هراس ۔ ز شوریدن ناگه کرنائے ۔ درافتاد تپ لرزه بر دست و پائے ۔ بگوئی که با وقیامت وزید ۔ زمین پاره شد آسمان بر درید ۔

ذکر شروع جنگ پانڈوان

پانڈوان لشکر خود را هفت بخش کرده روبه پیکار آوردند نخستین بهیم سین در میدان درآمده از غرهٔ مهیب نزلهٔ غریب در میدان افگند و ازان آواز هولناک فیلان و اسپان خود را بر همدگر ریختند و دیگر مخالفان ترسان و لرزان گریختند و گرگران در دست گرفته بک ضرب چندین ارابه را با سواران بخاک میدان همواره ساخت و فیل و اسپ را بر دشته بر زمین انداخت و آدمی را برادر

زده گشت و لشکر را از دست آسخا انها برشکست و نیز ارجن همطی که شیر زیان بنگله گوسفندان در آید در امواج مخالف در آمده سلک جمعیت
انداز هم گسیخت و از تیر خارا شگاف خون هزاران هزار کس بر زمین ریخت و گروه گروه مخالفان بر خاک هلاک انداخت و از شجاعت خود
آثار رقیامت نمودار ساخت همچنین در وجودهن افواج خود را ترتیب و تسویه نموده حلقه های فیلان با کجیم و برگستوان آراسته عقب هر فیل
پنجاه سوار و پس هر سوار هفت پیاده برگماشت تا بر گاه فیلان را بر معاندان نگذرانند سواران و پیاده ها از دنبال آنها بر آمده کار پردازی
نمایند و عساکر خود را بانبالداری و اسپهدی بطیکم تپامه و درونه اچارج و کرن و ودوساسن و شکن بنج بخش گردانیدند بهادران مذکور بمیدان
وغا و عرصهٔ هیجا درآمده همطی که شیران رمه آهو یا بازان صفوف کلنگ را پریشان سازند صفوف پانڈوان را متفرق گردانیدند اگر
را به تیر خارا گزار و شمشیر آبدار بر خاک انداخته جوهای خون روان ساختند بطیکم تپامه کارپردازیها نموده نوعی خنگ کرد که احدی
را تاب مقاومت با او نماند گویند که هر روز ده هزار کس را بقوت سرپنجه شهامت و زور بازوی شجاعت بر خاک هلاک می انداخت
و ده روز علی التواتر آنچنان مردآزما نبرد نمود که زیاده از یک لک صاحب را به و فیل نشین و اسپ سوار از دست او کشته شدند
بهمین آئین بهادران رزم آزماو دلاوران عرصهٔ وغا میاز رخ خواسته و امتیاز بیگانه و آشنا بر داشته با همدگر آویختند و خون هم
میریختند و بنوعی گرم کارزار و آماده پیکار بودند که گویا ستانندیار رستم دستان و افلاک با عیون کواکب نظارگی بود در زبان
سیف و سنان مدح سرائی مبارزان می نمود **بیت** پدر رانه بد بر پسر جای مهر ✣ همه منتظر تا چه آرد سپهر ✣ القصه هیجده
روز علی الاتصال محاربه صعب از هر دو طرف چنان روی داد که شرح آن از کتاب مهابهارت باید جست بیان جانفشانی
مردان آن میدان در دفتر ما گنجایش ندارد از انجا که در لوحه تقدیر فتح و نصرت بنام راجه جدیشتر ثبت گشته بود بروز یازدهم
اقبال و قوت سرپنجه طالع بی زوال بر در وجودهن و دیگر مخالفان ظفر یافته غالب آمد و روز سیزدهم در وجودهن از ضرب گرز کوه شکن
بهیم سین با قبحال قالب تهی کرده بمکافات اعمال شنیعهٔ خود رسید و نیز برادران و خویشان و منتسبان او که با او در زنا هنجاری
رفیق بودند بجزای افعال رسیده رخت هستی بر بستند و درین جنگ هیجده چهونی که باصطلاح اهل هند عبارتست از بیست و یک
دسته صد و هفتاد فیل سوار و بهمین عدد میازران ارابه سوار و یک لک و نود و شش هزار و سه صد و سی اسپ سوار و سه لک و
هشت هزار و پنجاه پیاده و عدد یک چهونی بجمعهم پنج لک و چهل و هفت هزار و یکصد و بیست نفر باشند و باین حساب از لشکریان
طرفین نود و دو یک لک و بست و هشت هزار و یکصد و شصت نفر آدمی سوای فیل و اسپ و غیره حیوانات که بعرصه پیکار جمع آمده
بودند در هیجده روز همه با ملک گشته راه بپای مراحل عدم شدند غیر از یازده کس که زنده ماندند از انجمله بود کشن و هر پنج برادر پانڈو
و سانک جاد و هفت کس از طرف پانڈوان و کرپا چارج برهمن که استاد طرفین و صاحب سیف و قلم بود و سوتهامان پسر درونه چارج
که نیز استاد طرفین بود و کیرت برما جاد و که از جمله ابطال رجال و سخی و دانشمند بود و چیش برادر غیر مادری وجودهن چاکس
از طرف کوروان منحص آنکه کارزاری بروی کار آمد که بعد ازان تا حال که چهار هزار و هشت صد و شصت و پنج سال منقضی میشود دیگر چنین
پیکاری نشان نمیدهند بالجمله راجه جدیشتر اگرچه فتح و نصرت یافت اما از فروشدن عالم عالم ذیحیات علی الخصوص کشته شدن
برادران و خویشان و دوستان و منتسبان و از انهم زیاده تر استیصال مربیان و مرشدان و استادان مثل بهیکم تپامه و درونه چارج
وغیرهم نهایت متاسف گشته نظر بر بی بقائی دنیا و شتوهر کشی این بیوهٔ عروس نما انداخته دل از تعلقات برگرفت و خواست
که ترک علائق نموده تلافی و تدارک سیر و سیاحی نفس امارهٔ بعبادات شاق و ریاضات مالا یطاق نماید لیکن بهیکم تپامه که در روز نگاه
افتاده رمقی از حیات داشت به نصایح دلپذیر و مواعظ بی نظیر او را ازان وادی باز داشته ترغیب باموز سلطنت و

دهما بداری و دلالت لعدالت و عم خوارے رعیت دانواع تصدقات و خیرات که تفصیلش در کتب بطول انجامیده مشهور است و مرد و کلهاری
زنهمون گردیده راجه جدشتر بموجب حکم و دل نهاد امر سلطنت گشته از بستناپور که دارالسلطنت بود بلازمت دهرتراشت عم خود رسیده و گشته شدن
درجودهن و دیگر پسرانش غدرنا خواست و بعد اجازت یافتن تجشیبت امور جهانبانی پرداخت و باتفاق هر چهار برادر خود که کارنامه آنها در کتب
هندو مسطور و اوصاف هریک مشهور است اکثر ممالک را در حوزهٔ تصرف خود درآورده دیگر فرمانروایان را فرمان پذیر خویش گردانیدچون
بیاس دیو براجه جدشتر گفته بود که اگرچه اسومیده تبقدیم رساند تشویشات خاطر او که از کشته شدن برادران و خویشان دارد رفع خواهد شد
و نیز کفاره جرائم متحققه و موهومه اوست و باصطلاح هندوان این جگ عبارت است از عمل مخصوص و آن برین نمط است که اسپی موصوف
بلعضی اوصاف که آنهم چون عنقا غیر از نام نشانی ندارد بهم رسانیده مطلق العنان گردانند و فوجے عظیم از بهادران صف شکن و دلاوران
تیغ زن دنبال آن متعین میکنند و آن اسپ بارادهٔ خویش در تمام عالم سیر کند هر جا رسد حکام آنجا خبر یافته باستقبال شتابند و مذنگار یها
نمایند هر که انحراف ورزد یا آن اسپ را ببندد و عساکر متعینه دنبالهٔ اسپ باتصال و گوشمال او پرداخته او را ببسته رسانند و آن ملک را تسخیر
گردانند و بهمین آئین فرمانروایان عالم را مطیع و منقاد نموده بجای خود برگردد و این جگ کسی را میسر تواند شد که حکم او بر تمام عالم جاری باشد
هندو را در حق راجه جدشتر همین عقیده است که بر حکام اقالیم سبعه غالب آمده حسب الامر بیاس دیو تبقدیم جگ اسومیده مقید نشده مصالح لاعطاق
فراهم آورد و اسپ موصوف باین صفت که نقره خنگ باشد و گوش راست آن سیاه بود بهم رسانیده بقاعدهٔ معین سر داد و ارجن برادر خود را با فوج
قاهره دنبال او متعین کرد اسپ مذکور در هر ولایت که میرسید حاکم آنجا باستقبال برآمده اطاعت می نمود احدی را یارا نبود که تخلف و انحراف
تواند ورزید تا آنکه ارجن دنبال اسپ سیر اکناف عالم نموده فرمانروایان هفت کشور را مطیع و منقاد کرد و نقود و اجناس بیرون از حد قیاس
از هر دیار برسم پیشکش بدست آورده اعیاز نزدیکیال بملازمت راجه جدشتر رسیده مورد تحسین و آفرین گردیده راجه این جگ را انجام گذشت
تبقدیم رسانیده انفاق خیرات داد که بهمنان اطراف ممالک و فقرا و مساکین از آن بے نیاز شدند بعد انفراغ از این جگ با مور جهانبانی پرداخته
عرصه عدالت را باشعه عدالت خود پرتو نور معمور ساخت در عهد او بارانها بروقت و بروفق خواهش مردم می بارید آفت قحط و وبا رو نمیداد زمین
همه کشت خرم و خیابان ها بروی خرم و کمال فروغے شد زراعت ها و دانه ها بالیده تر میشدند باغ و راغ سرسبز و شاداب بود و وحوش
و طیور در کمال فربهی و خوشدلی سیر و طیر میکردند اهل حرفه و صنائع از کسب خود با سود مند و لطاعات و عبادات مشغول می بودند خبر
دزدی و راهزنی کسی نمی شنیدند عالمیان در حصار امن و امان کامران بودند **بیت** ز عدل او شده باز سفید جفت کلنگ ✽ ز امن او شده
شیر سیه رفیق شغال ✽ نه این دراز کند دز زمین بدو پنجه ✽ نه آن فراز برد در هوا به چنگال ✽ گویند هر روز هشتاد هزار برهمن از مائده فضال
او بهره می یافت و دیگر محتاجان نیز بقدر قسمت کامیاب بودند راستی و راست گوئی چنان داشت که در تمام عمر زبان را بلبوث کذب نیالوده غیر از
راستی حرفے بر زبان نمی آورد و تقدیم خدمت دهرتراشت عم خود لصب العین خود گردانیده حصول رضامندے او را بر جمیع امور مقدم
میداشت و امور جهانبانی بموجب حکمش سرانجام میداد و کلید جمیع خزائن و کارخانجات بدست او داده مختار گردانیده بود و دهرتراشت
نوعے زندگے میکرد که در زمان سلطنت پسران خود این قسم حکومت و فراغت میسرش نبود چون شانزده سال بدینمنوال گذشت روزے
بهیم برادر خرد او که دهرتراشت را اصلا نمیخواست بزور تمام آنچنان بر بازوے خود دست زد که آواز آن دور رفت و بر زبان آورد که این
بازوی من همانست که یک صد لشکر دهرتراشت را بالشکر آنها بکشت دهرتراشت از استماع این سخن غمناک گشت و زیاده بران تاب بودن
بآنها نیاورد از جهت ترک تعلقات نموده بیع زوجهٔ خود کندهاری دختر سبل و پدر برادر خویش در صحرا رفته بعبادت و ریاضت
اشتغال ورزید بعد سه سال بر کنار تالاب تهانیسر و بقولے در هردوار گنگ جهان گذران را پدرود نمود چنانچه بیاس دیو انهمه حقیقت

احوال پانڈوان وکوروان و دیگر حکایات مابعد مفصل بتحریر در آورده کتاب مهابهارت مشتمل بهجده باب متعلق بهریک لک اشلوک درست کرده از انجمله هشتاد و شش هزار اشلوک در شرح حقیقت و طریقت و آئین خدا جوئی و خدا طلبی و ضوابط ایزد پرستی و عدالت و نصائح و سخاوت و کیفیت کهنگی عالم و وجود عالمیان و مدت چهار هزار اشلوک مختلف بمحاربات و وجه تسمیه این کتاب بمهابهارت آنکه معنی مهابزرگ و معنی بهارت جنگ هست چون مذکور جنگهای عظیمه دران کتاب اندراج یافته ازین جهت بمهابهارت موسوم گردید بیاس دیو درین کتاب ولادت والده نوشیش وزادن خود لطرز غریب نیز آورده تفصیل این بطریق اجمال آنکه راجه عظیم الشان در جنگل روی بدو رفته در صحرا لتفات شکار اشتغال داشت در اثنای خیال زوجه خویش که باو اخلاص بسیار و اشت شهوت غالب آمده انزال شده راجه آن آب منی را در برگ درختی گذاشته حواله شاهین که بان شکار میکرد نموده فرمود که درحرم سرا رفته بزوجه او برساند شاهین که شعور آدمیان داشت حسب الامر راجه آن برگ را منقار گرفته بپرواز درآمد و اثنای راه شاهین دیگر را دیده دانست که طعمه و منقار اوست از جهت باو رسیده در آویخت اتفاقا در آویزه بهر دو شاهین بالای دریائے جمنا بود و از شورش آن دو از زبان آب منی از برگ بیخته در دهان ماهی افتاد بارادت ایزدے ماهی حامله گشت و بعد چند روز ماهی بدام صیادان گرفتار آمد صیادان صیاد ماهی را بانگاف بردے بخشیدند بعد چند ایام ماهی بدر آمد ماهی گیر چون شکم ماهی را چاک کرد دختر زیبا بهره بر دو هفت ساله از شکم ماهی بر آمد صیاد بی اولاد دختر را بفرزندی خود گرفته بنام کیوتی که در سنسکرت ماهی را گویند نام نهاد چون کنار دریای ستلج بجاگیرش مرحمت ساخت و آن ولایت بنام ماهی منسوب اسمی لپرند کور بشرف گرفت و راجه آن دختر را قبول نکرده ماهی گیر آنرا لفرزندی خود پرورش نمود چون بوی ماهی از بدنش بمشام میرسید او را مچهوبتی گفتندے و چون گند بانیز گفته اند و کشتی خودے گرفته صادر و وارد را از دریا گذرانیدے و از همچکس چیزے نگرفتی چون جوانی گذشت و آن دختر بحد بلوغ رسید روزی پاراسر بن میکیبت بن بسشت بن برهما که از مقتضی بزرگ اهل جنگل بزیارت صید و شکار بانجا رسیده بر دریا بعبور کرده دختر را دیده قاصد مباشرت او شده دختر از ملالت و ما عاید رسید و التماس نمود کرا از تقدیم امر شریف انحراف نیست اما آزرم دامنگیر استاده اندیشه مینماید پاراسر بقوت باطنی خود بر بالا کرده بر سر صید بیگانه عالم را چنان تیره و تار ساخت که همچکس را پشت دستش نظر نمی آمد دران حال آن دختر صبیت داشت چون فارغ شدند همان زمان پسرے ولادت یافت و همان وقت آن پسر بسان جوانان چارده ساله گردید و پدر و مادر را تعظیم کرده رخصت حاصل نموده در جنگل زنه بعبادات مصمم و حقیقے مشغول گشت و نام او بیاس دیو گذاشته و از تصرفات باطنی پاراسر همچگونه صحبت این هر دو تاثیر بآن دختر و ولادت او آگهی نیافت و فیضے کارت همچنان ناشگفته ماند روزے ماهی گیر از بلکش سے آمده بوی خوش سندل گشت و این همه مقدمات را که تحریر در آمده زباده آنکه پاراسر بکنیه و ثانی الحال آن دخت در عقد زوجیت راجه شنتن در آمده زعم علمائے هنها آنکه بیاس دیو بعد ولادت و صحرا رفته بعبادات اشتغال ورزیده از واصلان درگاه و باریافتگان آگاه گردید و از موهبت الهی باطن او فوق انجلا پذیرفت که جمیع علوم ظاهرے و باطنی مثل آلهیات و طبیعی و ریاضے و منطق و مناظره و سائر علوم متعارفه بر او منکشف بود اگرچه در بدایت ظهور عالم و عالمیان بموجب الهام الهی بیدرا بر همها که ذریعه آفرینش مخلوقات اورا میدانند ظاهر گردانیدند اما بیاس دیو آنرا چهار لخت ساخته هریک را باسمی موسوم گردانیدند یعنی رگ بید و سیام بید و ججر بید و اتهرن بید و سر چهار بید را در عالمیان شائع ساخت و کتب دیگر که پسران و سیر زادهاے ویرها از بید استنباط کرده مرتب نموده بودند دانا انقلاب ادوار و زمان مندرس و منعدم گردیده بود مجدد آنهارا پیرایه ظهور و بروز داده کتاب مهابهارت که حقیقت آفرینش اهل افلاک و اهل خاک و ظهور عالم و عالمیان و احوال پانڈوان و کوروان و حکایات مابعه دیگر و مندرج ست از تصانیف او و نیز بیدانت شاستر که در علوم الهی و طبیعی و مناظره و منطق و ریاضے

نظیر ندارد الجملہ آورده وحدت وجود را بہ بین وتمثیلات بسیار اثبات نموده و اعتقاد دانشمندان این دیار آنست که از اصحف نقطه که آنرا استمر گویند و نسخ تواریخ که پوران نامند و صحائف حکمت و نجوم و دیگر دانشنامها آنچه بیاسدیو رواج داده منظومه معتبر و عمل بران عبادت و نتیجه اجر در آخرت است و سوای آن آنچه بزم آرایان سخن و نکته طرازان هر فن کتب و رسائل و اقوال و مسائل اختراع کرده اند لائق اعتبار و مفید دار قرار نیست و نیز اعتقاد اجتماعه آنکه بیاسدیو خلعت هستی جاوید بدوش گرفته تا حال در عالم علوی و سفلی سیر است و بر خفایای امور ماضی و استقبال و اسرار حال و مآل آگهی دارد و آنچه میخواست بعرصه ظهور آورد و چنانچه غرائب حکایات و عجائب خوارق عادات از و در کتب معتبره سند مندرج است و همچنین از سرے کرشن و بھیم و ارجن و کرن و دیگر جودھن و دیگر بہادران فیل آنگن کارہای بزرگ و امور سترگ منقول است که هر گز عقل در قبول آن اقبال نمے کند و مستمعان از شنیدن آن در گرداب تعجب و ورطه تحیر فرو میروند و شرفگاری آنها در کتاب مہابھارت بہ تفصیل مذکور علمای هند قائل اند که مدار گردش روزگار بر چار دور است ✤

اول ست جگ نهنده لک بیست و هشت هزار سال و اهل آن دور از غنی و فقیر و صغیر و کبیر بصفات راستی و درست کرداری و صیانت و پرهیزگاری و بکمال زور و قوت سے باشند و عمر طبیعی آن مردم یک لک سال ست ✤

دوم ترتیا دوازده لک و نود و شش هزار سال و درین دور عمر و قوت و قامت و صفات حسنه نسبت بدور اول و هم حصه باقی میماند و عمر طبیعی مردم ده هزار سال ✤

سوم دواپر سشت لک و شست و چهار هزار سال و درین دور نسز از عمر و قوت و نیکو کارے بالنسبت بدوم نه حصه زائل میگردد و عمر طبیعی هزار سال سے شود

چهارم کلجگ چهار لک و سی و دو هزار سال و درین دور هم از عمر و قوت و اوصاف نیک بدستوری که نوشته شد دهم حصه باقی میماند و عمر طبیعی صد سالست و این دور از جمیع ادوار زبون و فاسد قرار داده اند و اهل این زمانه از صفات حسنه دور و بملکات ذمیمه نزدیک سے باشند ازینجهت است که اهل ادوار سابقه قدرت بسیار داشته موافق آن از منه مصدر امور عظیمه سے شدند و اهل این زمانه که قادر بران کردار و اعمال نمے توانند شد آنرا از طاقت بشرے زیاده تصور نموده در لجه حیرت فرو میروند و این ادوار تا انقطاع رشته عالم که امتداد ان بیرون از حیطه شمار و افزون از حد قیاس نشان میدهند. انند گردش چرخ علی التواتر میرسد در وقت رسیدن دور دیگر بسان تبدل بهار و خزان وضع و اطوار مردم از محاسن صفات بقبایح ملکات به رویه شے که لقلم آمده تبدیل میپابد و اوضاع مردم مطابق دور یکه میرسد میگردد و چون پانڈوان در آخر دور دواپر بودند در اندک مدت آن دور بانقضا رسید و شروع دور کلجگ گردید و اوضاع و اطوار زمانیان برگشت و علامات فساد نمودار گشت چنانچه قصه نقل میکنند که پیش از شروع دور کلجگ شخصے در هستناپور که مصری عظیم بود خانه بینگنی از شخصے خریده و شروع عمارت نمود قضارا بسیارے نقود از زیر زمین درآن خانه برآمد چون هنوز زمان حق شناسی بود آن شخص بفروشنده خانه اظهار نمود که من خانه که از تو خریده ام فقط خزینه مدفونه داخل بیع نبود نقود سے که ازان برآمده تعلق تو دارد آنمرد پاسخ داد که من خانه را بآنچه در دست بدست تو فروخته ام فقط خریدم باهر چیز از آنخانه برآید مارا دران حقے نیست اگر این زر نصیب من بودے دران روز ظاهر شدے که در دست تصرف من بود امروز که آن خانه ملک تست این نقود نیز از آنان تو باشد آن هر دو شخص درین گفتگو باهم پیچیده واحدی دست تصرف دران نیالوده این سانحه را دردار العداله راجه جدشتر آورد و ندرا بحکمه دانای احوال بود بخاطر آورد که عنقریب دور کلجگ میرسد نیت مردم باین طور نخواهد ماند بآن هر دو شخص فرمود که بالفعل این نقود بطریق امانت بوده باشد بعد چند روز قضیه را شنیده و فیصله کرده خواهد شد چون دور کلجگ در رسید طرز و وضع مردم دگرگون گردید بائع و مشتری بر نقود مسطور بر خلاف گفتگوی سابق باهم گرمنا قشه نموده بائع

وخواسته گرد که من خانه را فروخته ام نافقود و دفینه مشتری میگفت که من خانه را با عمله آن خریده قیمت داده ام این نقود تعلق بمن دارد چون این مقدمه بازدر محکمه عدالت راجه رجوع گشت و دعوای طرفین برعکس وضع نخستین بظهور پیوست دانست که برگشتگی او ضاع مردم بنابر اثر دو کلیک هست ازین جهت دل از تعلقات برداشت و ایضا دران ایام خبر بلاکت تماسے جادوان ورفتن سرکرشن وبلبهدر ازین جهان بشرحیکه درمها بهارت مرقوم هست بسمع راجه جدشتر رسید قبای حیات در برش تنگ آمد و عالم در نظرش تاریک گردید و با خود قرار داد که ترک سلطنت نموده توشهٔ آخرت سازد ✦

ذکر سلطنت پرچهیت بن ابهمن بن ارجن و ترک تعلقات پانڈوان

لهذا پرچهیت بن ابهمن بن ارجن را که از اولاد دهرم راج برادر غیر ازود ورشنبو دشقهٔ فرمانروائی برهپناپی عشیره و چچهه بن دهرتراشت راوتیر دار علیه گردانیده ترک حیا نبانی نمود و کوشواره از گوش و حمائل حوا هر از گردن و بازو و لباس شاهی از تن برآورده پوست درخت پوشید و برادرانش نیز مثالبت او کردند همه باتفاق یکدیگر از شهر برآمده رو بصحرا نهادند مردمان و زنان عقب ایشان میرفتند ولی احتیاط گریه میکردند راجه همه را دلاسا نموده وداع کرد و دهرم راج برادر بزرگ پسر ارجن را بجانب شرق روان شده سیر ولایت نگاله و آسام و نموده و ورد کن آمدند و تمام آن ممالک را گشته بگجرات رسیدند و از انجا بدوارکا آمده بیاد هر یکرشن و بلبهدر گریه پاکردند و از انجا سیر ولایت سنده و ملتان و پنجاب نموده در کوه بدری رفته ریاضات شاقه کشیدند و بکفارت عصیان و ابرار کسانیکه در اوائل خود را کشته بودند خود را در کوه برف که آنرا هماچل گویند فروبرده و ابدان خود را گداخته و پیشانی مانند برف گداخته در دنیا نیکنامے و آخرت رتبهٔ بلند یافتند مگر راجه جدشتر در برف گداخته تن با بدن عنصرے به بهشت رفت **ابیات** بمردند و بردند نیکی بسے ✦ چنین نیکنامے نبرده کسے ✦ زهی نیکنامی که تا این زمان ✦ چو خورشید روشن بود نام شان ✦ ایام سلطنت گوروان و پانڈوان تقریبا سه هزار و شش سال و دو جود هن پسر دهرتراشت به تنهائی سیزده سال و راجه جدشتر بعد جنگ مهابهارت دو شته شده و شش سال هست و مجموع یکصد و بیست و پنج سال مے شود در زمانیکه پانڈوان را با گوروان بحاربه رو داد لیسران پرنج بر در تماے درز مگاه کشته شدند پانڈوان بسبب اولاد کشته خاطر و شکسته دل گردیده تحمل هزاران غم در مزرعهٔ دل کاشته بعض از عنایات ایزدی امیدے داشتند چون تقدیر ایشان رفته بود که مدت متمادی فرمانروائی در نسل پانڈوان باشد لهذا بعضے از زنهائی ابهمن بن ارجن دران وقت که ابهمن در خنگ چکا بوده کشته شده حامله بود بعد انقضای مدت معهود از بطن او پسرے سعادت اثر ولادت یافت نام آن را پرچهیت نهادند پانڈوان که از نسل نا امید بودند بوجود این مولود زندگی از سر گرفتند و امیدوار بقائے نام و نشان گردیدند و انواع شادمانی کردند **بیت** بعد نومیدیے بسی امید هاست ✦ در پس ظلمت بسے خورشید هاست ✦ القصه پرچهیت در صورت و سیرت نیجا و در زور و قوت بے همتا بود بعد ازان که پانڈوان رخت هستی بربستند سر بر آرائے جهانبانی گشته باحیای مراسم معدلت و جهانداری کوشیده بفیض داد گستری و رعیت پروری نام خود و آبای خویش را روشن کرد **بیت** آسود جهان بدولت او ✦ افروخت نظر بطلعت او ✦ راجه پرچهیت هم مانند نیاکان خود شکار دوست بود اکثر اوقات در صحرا رفته بدان کار اشتغال داشتی و از احوال رعایا خبر گرفتی و محافظت عابدان که در ریاضت بودند مشغول بودند نمودے چون مدتے بدین نمط گذشت روزے بعادت معهود بلزم شکار سیر و ان راند و آهوئی تیر از دست راجه خورده بر میدصحرا نورد گردید راجه تعاقب او کرده آنقدر راه بریده که از لشکر خویش جدا افتاده و از سیاے تک و دو خسته و تشنه گشت برای آب بهر طرف میدوید قضارا گذارش بر درویشے ریاضت کیش افتاد او پیرو ساده و طاعت منعکف زاویه ریاضت بوده اوقات عزیز را در یاد رب العباد بسر میبرد فرخنده آگهی از جبین او اضواء و شکوه عرفان پناهی از پیشانی نورانی او لائح بود

محاسن سفید برگرد چهره نورانیش مانند خط شعاعی از نور خورشید ظاهر و فروغ حقیقت از ناصیه خلاستر الودش لسان آتش باهر و

ابیات در خاک شگفته بوستانی ✦ در گرد نهفته آسمانی ✦ از خلق نشسته بر کناره ✦ وز دل گسسته همچو تاره ✦ راجه آن عبادت کیش را دیده از اسپ فرود آمد و طلب آب نمود درویش از بسکه مستغرق عبادت بود ندانست کیست و چه میگوید رایه که از آتش تشنگی برشته بود ذائره غضبش شعله در کشیده مرده مار سے را که دران حوالی افتاده بود بگوشه گمان برداشته در گلوے آن زاهد انداخت و از ان مکان بمسکن خویش راهی گردید و درویش همچنان بکار خود مشغول و مار در گلویش آویزان بود و سر آن عابد که از مدتے در گوشه بعبادت مشغول بود آن را سر ننگی گفتندے اتفاقاً دران روز از عبادتے که داشت انفراغ یافته شادان و فرحان بقصد ملاقات پدرے آمد کسے با او گفت که راجه بر همچیت مار مرده در گردن پدرت انداخته رفت سر ننگی شنیده خشمناک گشت و بر کنار آب رفته بعد غسل بجناب احدیت مناجات نمود که هر کس مار در گردن پدر من انداخته بعد هفت روز همچک مار او را گزیده بر خاک هلاک اندازد دعاے او مستجاب گشت چون از مناجات فارغ گشته بخدمت پدر رسید دید که همان نمط در ریاضت مستغرق هست و مار مرده در گردنش آویخته از دیدن این حال آواز بلند آنقدر گریست که پدرش از اشغال باز آمد سر ننگی گفت ای پدر هر کس که در گردن تو مار انداخته من او را دعاے بد کردم پدر آزرده گشت و گفت بسیار بد کردے که همچو راجه عادل رعیت پرور که بندگان خدا در سایه دولت او آسوده اند دعاے بد نمودی یکی از خدمتگارش نزد راجه فرستاده او را بر نفرین پسر خود آگهی داد راجه باستماع این خبر مبتلاے اندوه و غم گردید یکی آنکه در حضرت عابد سوء ادبے از و بظهور آمد دوم آنکه بنفرین مستجاب الدعوات بعد هفت روز جهان گذران را بدرود باید نمود دو فرستاده درویش را رخصت کرده بمشورت ارکان دولت و اعیان مملکت ستونی در میان دریاے گنگ ایستاده کرده پاره عمارت که رسیدن مار در انجا متصور نباشد بران احداث نمود و با مصاحبان دانش پیشه و خردمندان درست اندیشه دران مکان تحصن جست و خواست که رد قضاے درعا نماید در حواشے آن جمعی کثیر از افسون خوانان و مارگیران و دیگر متحفظان معین کرده قدغن نمود که بدون امر کسے را نگذارند که دران مکان تواند رسید و دار و بائیکه در دفع سم مار مجرب بود نزد خود موجود داشت و دران ایام غیر از یاد رب الاعباد هیچ کار نپرداخت و اصلا چیزے نخورد تا شش روز بدین آئین گذشت چون روز هفتم در رسید همچک مار بحکم آفریدگار بصورت آدم گشته بقصد هلاک راجه از مکان خویش راهی گشت در اثناے راه دهنتنرام حکیم که باعتقاد نمودگویا معجزه مسیحائی داشت با همچک ملاقی گردید از و پرسید که کیستی و کجا میروے حکیم گفت شنیده ام که راجه را مارے بنفرین ریاضت کیشی خواهد گزید میروم تا آن راجه را که از فیض عدالتش زبردستان در مهد امن و امان هستند بعد از ان که مار بگزد بدو او را افسون چاره گری نمایم افعی گفت آن مار که راجه را خواهد گزید منم اگر تو این قدر قدرت داری که گزیده مار را زنده گردانی بالفعل این درخت را بزهر نوشیش خاکستر میسازم تو افسون خود را باتحان درآر این بگفت و درختی را که مانند چتر سلاطین مدور و بر خلائق سایه گستر بود و از غایت بلندی شاخش تا بطوبے رسید و بیخ او تا شاخ گاو زمین دویده **ابیات** گذشته شاخ زین فیروزه کاخش ✦ ملائک گشته کنجشکان شاخش ✦ چو سکان صوامع سبز پوشے ✦ ز جنبش تیر و حوصلے پر خروشے ✦ ستاده در مقام استقامت ✦ فگنده بر زمین ظل کرامت ✦ پئی تسبیح هر برگش زبانی ✦ بنام ایزد عجب تسبیح خوانی ✦ فی الفور بآتش زهر خویش خاکستر ساخت حکیم دهنتنر ملا اهمال بمیمن افسونی که سید است باز آن درخت را الطرزی که استاده بود درست نمود حتے آدمی چند که بر شاخهاے او هیزم مے بریدند و انواع طیور که بران آشیان داشتند و اقسام حشرات مثل مور و مگس و عنکبوت و غیرهم که بالاے او مے دویدند و همه خاکستر شده بودند طرفة هستی تبانگے پوشانید همچک از دیدن این مشاهده این کار در گرداب حیرت فرو رفته با خود گفت که راجه را بمقتضاے اجابت دعاے بد عابد بدین نهان خانه عدم

باید فرستاد اگر این حکیم پیش راجه برسد هلاک او دشوار است فکرے باید کرد که حکیم نزد راجه نرسد ناگاه دهنتر راستوده گفت که تو نزد راجه
بغرض میرود که چاره زهر من نموده زود بگیرے هر چه خواهی همین جا از من بگیر و بجاے خود برگرد دهنتر باو گفت که اگر اجل راجه
رسیده است افسون من سودے نخواهد داد اگر منفعت هم رسد چه دانم که چه خواهد داد نقدے را که تچک خاطر خواه من میدهد گذاشتن
و برنسیه محنت کشیدن ابلهی است و مغلوب حرص و طمع گردیده با تچک گفت چه میدهے بده تا بجاے خود برگردم تچک خوشوقت شده
جوهرے بها باو داد و گفت خاصیت این جوهر آنست که هر چه ازو خواهی بتو حاصل شود دیگر با تو شرط نمیکنم که هرگاه مرا طلب
کنی نزد تو حاضر شوم و خدمتی که بفرمائی بتقدیم آن منت کشم دهنتر آن جوهر را گرفته برگشت تچک بجمعیت خاطر در هستناپور رسیده دید که
راجه در بجای محفوظ اقامت ورزیده مارگیران و افسونگران و اطباء و حکما بر دور آن نشسته اند و نوع احتیاط بکارے بر ندکه احدے
گرد آن نمی تواند گردید برهمنان بیدخوان مرا دیدند که نزد راجه آمد و رفت داشتند تچک فرزندان خود را طلبیده گفت هر یک را بصورت
برهمن آراسته بدست هر یکے میوه داد چون برهمنان ممنوع نبود اند دربانان نگهبانان اجازت گرفته اندرون فرستند خود بصورت یک یک خردے برآمده در میان
یکی از میوه ها نیکه بدست فرزندان خود داده بود نشسته پنهان گشت فرزندانش که بصورت برهمنان متمثل شده بودند نزد راجه رسیده دعا کردند و میوه ها بطریق
تحفه گذرانیدند راجه میوه ها را بامراء و وزرا بخشید بمجرد آن یک میوه آخرین که در آن تچک پنهان بود بدست خود برداشت تچک بصورت یک یک خردے برآمد راجه آن یک یک
را دیده بحاضران گفت که هفت روز که درویش زاده گفته بود گذشت اکنون آفتاب فرو میرود اغلب که گفته آن برهمن عابد دروغ نشود و چه عجب که همین
یک یک تچک باشد و مرا بگزد در یک لحظه برگردن خود و دشمنان در آن وقت تچک خود را غایب ساخت و مهابت ظاهر کرده بر راجه چیره گردن خود را بایلنه بر داشت
و سر خود را بگردن راجه نهاده بگزید متوجه هوا گشت و از تاثیر زهر آن مار زدان مکان آتش گرفت و برهمنان که در صحبت راجه بودند بتعجیل
ازان جا بگریختند و تمام آن خانه را مع راجه بسوخت و ستونے که برآن جائی برای بودن راجه عمارت کرده بودند بصدمه افتاد که آوازی چون
صدائے صاعقه از و برآمد در آن شب ساکنان هستناپور از کمال دهشت خواب نکردند روز دیگر چون سوخته راجه را برآورده در آب گنگا
انداختند چند روز که راجه در انجا متصدی مرگ بود با سماع ماجرائے احوال اسلاف خویش و بیدانت شاستر که بزعم هندو استماع آن موجب
نجات از تعلقات است و نتیج رستگاری از عذاب عقبیٰ و کتاب بهاگوت که مشتمل بر جلائل علوم و متضمن احوال هر یکے از مهاپرشن مفصلا در اکثر
هند معتبر و بزرگترست اشتغال میداشت و جامع آن سکدیو من بیلیسد یو در همان ایام ست که در آن مکان آنیس صحبت و
رفیق انجمن بود و ازان زمان در هندوستان و هندوان مشهور گشته مدت سلطنت راجه پرتهیت شصت سال ✤

ذکر سلطنت راجه جنمی جی پسر راجه پرتهیت

بعد ازانکه راجه پرتهیت بنوعے که نوشته شد رخت هستی بربست امراء و وزرا باتفاق راجه جنمی جی را که خلف بزرگ او بود جانشین
پدر گردانیده کمر خدمت بر میان بستند و اطاعت او را سعادت شمردند این راجه با وجود خردسالے آنچنان ضبط و ربط احکام
سلطنت و هندو بست اطراف مملکت کرد که احدی را یارائے تخلف و انحراف نماند رعایا و برآیا در مهد امن و امان آسودند گویند
بعد چند گاه راجه در ولایت شمال لشکر کشیده فرمان روایان آن دیار را بعد محاربه مطیع و منقاد خود گردانید و ممالک مقبوضه آنها
در قبضه خویش آورده مراجعت مدار السلطنه هستناپور نمود درین ایام جریکار نام عابدے که در زمان خویش بفضل و کمال
مشهور بود بمجلس راجه درآمد راجه و روحان عابد از سعادت خود شمرده کمال احترام بجا آورد عابد گفت که ای راجه راجهائی
را که با تو هیچ بدے نکرده اند رنجانیدن و ولایت آنها گرفتن و محاربات کرده بندهاے خدا را کشتن و ممالک را پایمال حوادث
نموده مظلمه دنیا و آخرت اندوختن چه خوبے دارد که بخود مے پسندی و امرے که بر ذمه همت تو لازم و تقدیم آن وسیله نیکنامی دنیا

وازجمله سعادات عظمی است بخاطرت نمیرسد راجه پرسید آن کار ضروری کدامست که مرا باید کرد عابد فرمود پدر ترا که نهایت نیکوکار و سعادتمند بود تچهک مدکشته و تو با وجود قدرت و قوت انتقام خون پدر بخاطرت نمی آری اگر عوض خون پدر تچهک را قصاص رسانی نام نیک تو تا انقراض زمان پایدار خواهد ماند راجه را گفتار عابد اثر کرد و آب از دیده هایش فرو ریخت و خون غیرت در دلش جوشید انتقام پدر بخاطر آورد که تچهک رامع ماران خاکستر گردانده بلکه تخم مار و ازدها از مزرعه هستی برانداز د و نبابرین اندیشه دانایان زمان و برهمنان بیدخوان کرد رافسون دانی و بیدخوانی نظیر و عدیل نداشتند و بزعم منهو و بقوت افسون ساکنان عالم علوی را بر زمین آوردن می توانستند بلکه آفتاب و ماهتاب را مسخر کردن سید انستند بدرگاه خویش حاضر آورده مصالح و اسباب کشتن ماران آنچه مطلوب بود همه را موجود کرد باتفاق وزرا و برهمنان افسون دان آتشی عظیم ترتیب یافته افسون خوانی آغاز گردید از تاثیرات افسون و طلسمات مار و اژدها بی اختیار از سوراخهای زمین و مغارهای کوه بلکه از عالم بالا و تحت الثری برآمده پروانه وار خود را بران آتش بی زنهار زده هلاک میشدند اول بست هزار مار آمده سوخت بعد یک لک پس ازان یازده لک و پس یک کرور بعد ازان مارهای بی شمار رسیده خاکستر شدند [illegible] بعضی بر اسپ بودند غرقی سیلان فیل خرطوم در کشتند و گروهی را مانند آدمیان گوش و بینی و دهن بود اکثری دو سر و سه سر و چهار سر بودند [illegible] بقدر یک گروه و دو گروه و سه گروه دراز بودند و بعضی بهر صورت و شکل که هیچوا ستند بسیمی آمدند و بهر جاکه اراده میکردند میرفتند ازین قبیل طوائف ماران آنقدر سوختند که از زور و غن بدن ایشان جویها روان شد و تواتر آتش نهایت بلند گردیده و دود آن بگردون گردان پیچید و از تصرف افسون برهمنان ارکان هیبت سیکهه ناگ که بقول برهمنه منهو دکره زمین بر یک سر از هزار سر خود گرفته است اختلال افتاد و آن حامل غیر خواست که بوجه خود را از بار زمین سبک ساخته بهلوئی گرداند و خود را باصناف خود دران آتش سوزان انداز د لیکن چون اراده ایزد جهان آرا بران رفته بود که ارض خبر ایکبارگی از منزل و تخم ماران بالمره ستاصل نگردد سیکهه ناگ بمکان خویش ثمکن ماند در انوقت استیک نام زاده یشی برهمن که صاحب فضل و کمال بود در انجمن راجه وارد گشته بعد از ادای دعا و ثنا شفاعت ماران نموده استعفای تقصیرات بزرگ آنها نمود و باستدعای آن درویش شعله آتش غضب راجه فرو نشست و بقیه ماران ازان آتش جان ستان سلامت ماندند بدرخی برانند که تچهک مار زیرک انهمه آتش انتقام برای او افروخته شده بود و اصناف ماران بطفیل او خاکستر گردیده بشفاعت عابد نجات یافت و اکثر برانکه تچهک با ماران دیگر هلاک شد راجه بعد انصرام اینکار مجلسی عالی ترتیب داده خیرین هزار برهمن را طعام و خلاع و نقود و ظروف طلا و نقره مرحمت ساخت و حکام اطراف را که درین جشن حاضر شده بودند لوازم ضیافت در خور حال هر کدام بجا آورده خوشنود مرخص فرمود القصه بعد انفراغ این امر راجه بانتظام مهام جهانبانی اشتغال ورزیده بآبیاری عدالت بوستان عالم را رونق و طراوت بخشید پس از انقضای مدتی متمادی بیاسدیو وارد انجمن او گشت راجه ازان دانای اسرار سوال کرد که اجداد من یعنی پانڈوان با وجود دانش خداداد و بقای عمر و دولت دانسته چرا عزم محاربه مهابهارت جزم نموده باعث خون ریزی برادران و اقارب و قاصد هلاک اکثر نیز حیات گشتند بیاسدیو لب بپاسخ برگشاد که بارادت ایزدی انچه شدنی بود بمنصه ظهور رسید راجه گفت که آنها با وجود آن همه کمال و قدرت این شدنی را چرا چاره نکردند بیاسدیو جواب داد که از آفرینده [illegible] که تقدیر آفرید کار را تدارک تواند نمود هیچ کاه از امر خداوند مجازی مجال نیست از اراده خداوند حقیقی گریا راست که عدول تواند کرد بالفعل امری از پرده غیب بر دست تو ظاهر شد نیست و تو با آن گناه ما خود خواهی گشت من علاج آن بتو میگویم اگر میتوانی آن امر را که در باره تو تقدیر بران رفته است چاره گری کن راجه در گرداب حیرت فرو رفته پرسید که آن چیست خدارا بر حال من رحم

وعلاج آن بقدر ما در تدارک آن بذل جهد خود نمایم **بیت** علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد ✤ دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست
بیاسید بقضای آگهی گفت که در فلان تاریخ سوداگرے اسپ زیبا منظر خوشخرام بر درگاه تو خواهد آورد باید که تو آن اسپ را نظر
خویش در بیارے و بر تقدیر پسند آمدن آنرا خریده نکنی و در صورت خریدن بران سوار نشوے اگر سوار خواهی شد آن اسپ ترا بلا توقف
در بیابانی خواهد برد و دران بیابان عورتے صاحب جمال نظر تو خواهد آمد باید که مبتلاے حسن او نشوے و او را در ازدواج خود نیارے
و بر تقدیر ترویج و آوردن بخانه محکوم حکم او نشوے و در صورتیکه آن عورت را در خانه آورده مامور امرش خواهی گردید گناهی عظیم از تو بظهور
خواهد رسید بیاسید بعد اظهار این معنی از نظر غائب شد قضارا در روز معهود تاجرے اسپ موصوف بر درگاه راجه حاضر ساخت

ابیات چو وحشی گور در صحرا نگاور ✤ چو آبی مرغ در دریا شناور ✤ بوقت حمله برق آسا جهنده ✤ بگاه پویه چون صرصر دونده ✤ اگر تیغا
فگندے تازیانه ✤ برون جستی ز میدان زمانه ✤ طوائف انام از خاص و عام بواسطهٔ دیدنش از دحام آورد و ندوا این خبر براجه رسید
چون امرے از پرده غیب ظاهر شدنے بود قضا نقابے بر دیدهٔ عقل و دانش راجه انداخته بران داشت که بی اختیار برای دیدن اسپ
از حرم سرا خود بیرون آمد اسپی دید در غایت خوبے و زیبائی و بدون تامل بران سوار گردید بمجرد آنکه راجه برسپ برآمد آن اسپ برق رفتار
راجه را در بیابانی بے پایان رسانید راجه دران بیابان هولناک رسیده متعجب شده و بر خود لرزیده چپ و راست دوید ناگهان نازنینی چهارده
ساله که رشک ماه چهارده توان گفت بنظرش در آمد راجه بمجرد دیدن بخود گردیده بنا بیده اداهاے نازنین و گفتار شیرین او زیاده تر مبتلا
گشته بهمانجا بآئین خود دبا او عقد زوجیت بسته آن خرمن گل را حمائل دار گردیده چست بر گرفت و بعد تقدیم مراسم زفاف بدار السلطنت آبو د
از جمیع نسوان حرم سرا رتبه او عالی تر ساخت و رانی ساخته کامرانی پرداخت و فنجان محکوم او گردید که سر مو خلاف امرش بعمل نمی آورد
اتفاقاً روزے جماعه برهمنان بر ایدهٔ راجه انواع مطعومات شیرین و خوش و نمکین و ترشی بقصد حصول ثواب پیش آنجماعه حاضر آورد

بیت خورشهاے الوان زاندازه بیش ✤ بسے آنها که نرسیده نهاده پیش ✤ آنجماعه از هر جنس لقمه بکام خویش میرسانیدند
این حال همان رانی را که باعث صد گونه بلا و سرمایهٔ آفتها بود با هزاران کرشمه و ناز از پرده بیرون آمده بر برهمنان جلوه گری نمود چون
برهمنان بمجرد نظاره آن ماه پاره فریفته جمال او گشته دست از طعام باز کشیدند مانند صورت بی جان در تماشای حسن او حیران ماندند راجه
از مشاهده آن حال خشمناک و قاصد هلاک آنها گردیده تمامے برهمنان را در طرفة العین بخاک برابر و مفقود العین و الاثر گردانیده بآن
خون ناحق وبال و نکال دنیا و عقبی اندوخت **سعدی بیت** چو خشم آیدت بر گناهے کسے ✤ تامل کنش در عقوبت بسے ✤ به تندی
سبک دست بردن به تیغ ✤ بدندان گزد پشت دست دریغ ✤ بعد از وقوع این امر راجه متنبه گشته افسوس بسیار و گریه و زارے آغاز
کرد و تخم ندامت در مزرعه دل میکاشت و پشیمانی او سودے نداشت در آنحال بیاس دیو حاضر گشته گفت ای راجه با آنکه من ترا از این امر
آگهی داده بودم چرا مرتکب این امر شدے راجه زبان بعذر خواهی گشوده بخضوع و خشوع التماس نمود که الحال توجه فرموده راه تدارک
باید نمود که بوسیلهٔ آن در آخرت به عقوبتے ماخوذ نشوم بیاس دیو گفت چاره این است که تصدق بسیار نموده کتاب مهابهارت را که
مشتمل بر اسرار حقائق و ایزد پرستی و مشحر بر احوال پانڈوان و حکایات بدائه دیگر است بسمع دل اصغا کنی راجه حسب الامر بیاس دیو خزائن و دفائن و اسباب و اموال الفقرا و المحتاجین
خیرات کرده کتاب مذکور از زبان بیاس دیو شاگرد رشید بیاس دیو بود بگوش دل استماع نموده از معاصی برارت جسته از زمان مهابهارت در عالمیان مشهور و شائع گردید راجه
بعد الفراغ از امور ات بیاس دیو بانتظام مهام جانداری قیام ورزیده بعد انقضاے ایام معهود از تحال نخود مدت سلطنت او هشتاد و چهار سال ✤

ذکر سلطنت راجه اسمند وغیره اولاد پانڈوان بطریق اجمال

راجه اسمند بن راجه جنمی جی چون از ابتداے راجه اسمند احوال نسل پانڈوان از کتب هندو مفصل معلوم نمی شود اسامی هریک

از انہا با قید زمان سلطنت کہ از بعضی نسخ بنظر درآمدہ ضمیمہ این مجموعہ نمودن و بمطالعہ ان اخبار سلاطین ماضی آگہی دادن مناسب دانست

القصہ بعد رحلت راجہ جنمی جے خلف بزرگ او راجہ اسمند جانشین گشتہ جہان آرا گردید و لبان نیاکان خویش طریقہ رعیت پروری و دادگستری در پیش نمود مدت سلطنت او ہشتاد و دو سال و دو ماہ راجہ آدہن بن راجہ اسمند مدت ہشتاد و ہشت سال و دو ماہ اورنگ جہانبانی و زینت سریر کشور ستانی بود راجہ مہاجے بن راجہ آدہن مدت ہشتاد و یک سال و یازدہ ماہ بر تخت فرمانروائی تکیہ داد راجہ جبرتھہ بن راجہ مہاجے مدت ہفتاد و پنج سال و دو ماہ اورنگ نشینی کرد راجہ دشت وان بن راجہ جبرتھہ مدت ہفتاد و شش سال و سہ ماہ کوس سلطنت نواخت راجہ اوگرسین بن راجہ دشت وان مدت ہفتاد و ہشت سال و ہشت ماہ شور جہانگیری در سر داشت راجہ سورسین بن راجہ اوگرسین مدت ہشتاد سال رایت فرمانروائی برافراشت راجہ سدشت سین بن راجہ سورسین مدت شصت و پنج سال و دو ماہ اعلام جہانبانی برپا داشت راجہ رسمی بن راجہ سودشت سین مدت شصت و نہ سال و پنج ماہ تاجور و راجہ پرچھل بن راجہ رسمی مدت شصت و چہار سال و ہفت ماہ جہانبانی کرد راجہ سونچھہ پال بن راجہ پرچھل شصت و دو سال و یک ماہ سر بگریبان دارے برآورد راجہ نرہر دیو بن راجہ سونچھہ پال مدت پنجاہ و یک سال و یازدہ ماہ در مہام سلطنت کرشید راجہ سوجرتھہ بن راجہ نرہر دیو مدت چہل و دو سال و یازدہ ماہ راہ سروری نوردید راجہ بھوپ بن راجہ سوجرتھہ مدت پنجاہ و ہشت سال و سہ ماہ تاج جہاندارے بر سر گذاشت راجہ سورسین بن راجہ بھوپ مدت پنجاہ و پنج سال و ہشت ماہ زمام فرمانروائی درکف داشت راجہ میدہادے بن راجہ سورسین مدت پنجاہ و دو سال فیاض چترو علم بر در راجہ سرون چر بن راجہ میدہادے مدت پنجاہ سال و ہشت ماہ راجہ بھیکم بن راجہ سرون چر مدت چہل و ہفت سال و نہ ماہ راجہ پدارتھہ بن راجہ بھیکم مدت چہل و پنج سال و یازدہ ماہ راجہ دسوان بن راجہ پدارتھہ مدت چہل و چہار سال نہ ماہ راجہ اوتی بن راجہ دسوان مدت چہل و چہار سال و دو ماہ راجہ امنی بر بن راجہ اوتی مدت پنجاہ و یک سال و راجہ دندپال بن راجہ امنی بر مدت سے و ہشت سال و نہ ماہ راجہ [illegible] سال بن راجہ دندپال مدت چہل سال و سہ ماہ راجہ شیاک بن راجہ در سال مدت سے و شش سال راجہ کھیم بن شیاک مدت پنجاہ و ہشت [illegible] و پنج ماہ سروری نمود چون نوبت بہ پسر او راجہ کھیمن بن راجہ کھیم رسید او در سرانجام مہام سلطنت سستی و رزیدہ متقدیم امور مملکت نمی پرداخت و لاابالی میزیست چون سلطنت را غفلت و بے پروائی دشمنی تولیت پادشاہی کہ غفلت و زر دو بے پرو از بیدہر آئینہ سلطنتش دیر نپاید بلکہ زندگانیش زود بسر آید **بیت** چو شہ بانماند زپروای ملک ✦ بود دہر سرے را تمنای ملک ✦ امرا و وزرا سر از اطاعت او تافتہ بزیر کش کہ دست تصدے در امور جہانبانی و خزائن و دفائن و دیگر کارخانجات قوے داشت در ساختند و زیر طبع سلطنت و حب دنیا سالک مسالک بے حقیقتے و بیوفائی گشتہ راجہ کھیمن را کشتہ سر بر آرائے فرمانروائی گردید مدت سلطنت راجہ کھیمن چہل و ہشت سال و یازدہ ماہ بود از نبچانسل پانڈوان کہ از ابتدای راجہ جدشٹر نعایت راجہ کھیمن مدت یکہزار و ہشت صد و شصت و چہار سال سے تن بطنا بعد بطن فرمان روائے کردہ بودند منقطع گردید و امور جہانبانی بقوم دیگر منتقل گردید ✦

ذکر انقطاع سلسلہ پانڈوان و رجوع سلطنت براجہ لبرو اولادش

راجہ لبرو اکہ از پایۂ وزارت بدرجہ سلطنت رسید بعد اتمام کار راجہ کھیمن بر تخت جہاندارے جلوس نمودہ بسر انجام مہام سلطنت اشتغال داشت چون احوال نسب این راجہ اولادش نیز بتفصل ظاہر نسبت اسم ہر یک از اولاد او و زمان سلطنت آنہا نگاشتہ آید راجہ لبرو اسفندہ سال و چہار ماہ راجہ سورسین بن راجہ لبرو العبد پدرچہل و دو سال و ہشت ماہ راجہ بیرساہ بن راجہ سورسین پنجاہ و دو سال و دو ماہ راجہ ہنک ساہ بن بیرساہ چہل و ہفت سال و نہ ماہ راجہ برجیت بن راجہ اننگ ساہ سی و پنج سال و یازدہ ماہ راجہ درجھیہ بن راجہ برجیت چہل و چہار سال و سہ ماہ راجہ سودہ پال بن راجہ درجھیہ سے سال و نہ ماہ راجہ پورمت بن راجہ سودہ پال چہل و دو سال

و دو ماه راجه سمجه بن راجه پورمت سی و دو سال و سه ماه راجه امرجوده بن راجه سمجی بست و هفت سال و چهار ماه راجه مین پال بن راجه امرجوده بست و دو سال یازده ماه راجه سردسے بن راجه مین پال چهل و هفت سال و هفت ماه راجه پدارتهه بن راجه سردسے بست و پنج سال و پنج ماه راجه بدهل بن راجه پدارتهه بعد جلوس بر اورنگ جهانبانی بعیش و کامرانی پرداخته از امور ملکی غافل گردید بنگ خوردن و بدخوئی و بدگوئی شعار خود نمود و از کثرت بنگ بیهوش بوده با امرا و وزرا سلوک ناهنجار پیش گرفت بالجمله راجه مذکور از افراط بنگ به ارکان دولت طریقه که نباید سلوک داشته از مهام جهانبانی نهایت غفلت ورزید و پرباه وزیرش قابوے وقت یافته کارش بانجام رسانیده مالک مملکت گردید مدت سلطنت راجه بدهل سے و یک سال و هشت ماه از ابتداے راجه سبرو اکه بعد نسل پانڈوان بسلطنت رسید لغایت راجه بدهل چهارده تن مدت پانصد و یک سال فرمانروائی نموده جهان گذران را پدرود کردند از نیجا نسل راجه سبرو انقطع گشته امر سلطنت بقوم دیگر انتقال یافت **بیت** نیک و بد روزگار دیدیم و گذشت ✤ افسانه این و آن شنیدیم و گذشت ✤

ذکر انتقال سلطنت از نسل راجه سبرو او زیر راجه پرباه وزیر راجه بدهل

راجه پرباه که از پایه وزارت بسلطنت رسید زمان دولت او سے و پنج سال راجه جنجاب سنگه بن راجه پرباه مدت سلطنت او بست و هفت سال و هفت ماه راجه شرکمن بن راجه جنجاب سنگه مدت سلطنت او بست و یک سال راجه مهیپت بن راجه شرکمن مدت سلطنت او بست و پنج سال و چهار ماه راجه بهابل بن راجه مهیپت مدت سلطنت او سے و چهار سال و هشت ماه راجه سروپ دت بن راجه بهابل مدت سلطنت او بست و هشت سال و سه ماه راجه مترسین بن سروپ دت مدت سلطنت او سے و چهار سال و سه ماه راجه سکمدان بن راجه مترسین مدت سلطنت او بست و هفت سال و دو ماه راجه جیل بن راجه سکمدان مدت سلطنت او بست و هشت سال و دو ماه راجه کلنگ بن راجه جیل مدت سلطنت او سے و نه سال و چهار ماه راجه کلن بن راجه کلنگ مدت سلطنت او چهل و شش سال راجه شرون بن راجه کلن مدت سلطنت او هشت سال و یازده ماه راجه جیون جات مدت سلطنت او بست و شش سال و نه ماه راجه مری چک بن راجه جیون مدت سلطنت او سیزده سال و دو ماه راجه بیرسین بن راجه مری چک مدت سلطنت او بست و شش سال و دو ماه راجه بیرسین بن راجه بیرسین چون بر تخت جهانبانی نشست با قتضاے سن برنائی و غرور فرمانروائی غفلت را کار فرما گشته بعیش و عشرت پرداخت و دائما در حرم سرا بودن شعار خود ساخت چون سے پروائی راجه خاطر نشان عالمیان گردید و تسلط و زور آزماے سف و عروج آنها معارج سلطنت نیز مشهور گشته از معمولات بود و زیر پر تزویر بشبکوت اسپتالی که داشت راجه آدهت را هکرا ملک هستی گردانیده بر وساده سلطنت تکیه کرد مدت سلطنت راجه ادهت بست و نه سال و یازده ماه از ابتداے راجه پرباه لغایت راجه ادهت شانزده تن مدت چهار صد و چهل و شش سال با مور سلطنت پرداخته و از نیجا نسل راجه پرباه منقطع گردید ✤ **بیت** سرانجام گیتی همین است و بس ✤ وفائی نکرد است با هیچکس ✤

ذکر انتقال سلطنت از اولاد راجه پرباه به دندهر و زیر و اولادش

راجه دندهر از پایه وزارت بمرتبه سلطنت رسیده مدت چهل و یک سال شش ماه جهانبانی نمود بعد ازان کوس رحلت نواخت راجه سین دهوج بن راجه دندهر مدت چهل و پنج سال و سه ماه بسلطنت پرداخته ازین جهان رفت راجه میگنگ بن راجه سین دهوج مدت چهل و یک سال و دو ماه کامروای جهانبانی بوده دنیا را پدرود نمود راجه مهاجوده بن راجه مهاگنگ مدت سے و سه سال جهانداری نموده رخت هستی بر بست راجه ناتهه بن راجه مهاجوده مدت بست و هشت سال بامر سلطنت اشتغال ورزیده پیمانه زندگی لبریز کرد راجه جیون راج بن راجه ناتهه مدت چهل و پنج سال و هفت ماه بجاے پدر نشسته ودیعت حیات بجان آفرین سپرد راجه اد سین

بن راجه جیپال راج مدت سی و هفت سال و پنجاه دارائی نموده رحلت کرد راجه انندپال بن راجه اودے سین مدت پنجاه و یک سال فرمانروائی نموده راه آن جهان گرفت راجه راجپال بن راجه انندپال بعد جلوس برادر بزرگ جهانبانی کرهمت به مملکت ستانی بربست و بسر پنجهٔ شجاعت اکثر ولایات مسخر کرده فرمانروایان را فرمان پذیر خویش گردانید از انجاکه دنیا باده است پر شور و شور و نشاء او سر انجام سخوت و غرور راجه مذکور بفور لشکر و تسلط براجهای اطراف زندگی ببدمستی کردن آغاز نهاد و کسی را بخاطر خود نیاورده با همه کس بنخوت پیش می آمد رفقا و اعیان دولت از دست او بجان آمده باه و فغان مے گذرانیدند و با هر صاحب شوکتے توأم بسته او را دلالت به تمرد و انحراف می نمودند تا آنکه سکونت نامے که قبیلهٔ از ملک دامنه کوه کماؤن در دست داشت و از خراج گذاران راجه بود باغوائے امرای دولت و وزرائے مملکت بر سر راجه لشکر کشید و با قتضای ارادات ایزدی سکونت غالب آمد و راجه راجپال در رزمگاه کشته شد ابیات چو نیرو فرستد خداوند پاک ✤ بموری زماری برارد هلاک ✤ که در جنگ فیروزی از اختر است ✤ نه از کنج و لشکر نه از لشکر است

مدت سلطنت راجه راجپال بیست و شش سال از ابتدای راجه دندهر بغایت راجه راجپال نه تن سه صد و چهل سال فرمانروائے کردند و از اینجا سلسلهٔ راجه دندهر منقطع گردید و امر سلطنت براجه سکونت انتقال یافت سعدی بیت پس نامور نیز بر زمین دفن کردند ✤ کز هستیش بروی زمین یک نشان نماند ✤

ذکر رجوع سلطنت از سلسلهٔ راجه دندهر براجه سکونت و از راجه سکونت براجه بکرماجیت

راجه سکونت چون والی سلطنت و مالک ممالک گردید مغرور گشته با امرا و وزرا سلوک ناهنجار پیش گرفت و باد کاسلطنت او را گوارا نیفتاده بروز و رآورد و از خود شرد از انجاکه جهانبانی دانسته باخلاق حمیده و صفات پسندیده و حوصلهٔ فراخ و همت عالے و نیت درست و شجاعت فطرے و سخاوت جبلی و عدالت راسخه و عواطف لائقه همت و راجه مذکور ازین صفات خالی و نهایت پست فطرت کم همت و تنگ حوصله که ظرف بود کار بائیکه شایان فرمانروایان و سزاے سلاطین نباشد بعمل مے آورد با این حال باید دانست معتاد بوده اکثار شرم نمود و در نشئهٔ آن سر از پا نشناخته غافل و عاطل مے گذرانید و از روے بیخردے بار عایا و برایا را بمعدلت نسپرده طریقهٔ جور و جفا پیش گرفت ✤ بیت ملکدارے بعدل و داد بود ✤ ظلم و شاهے چراغ باد بود ✤ ارکان دولت و اعیان مملکت که از سلوک ناهنجار شش خوش نبودند دانستند که فرصتے از و منحرف شدند و کام نواے بین احوال سپرده راجه بکرماجیت والی اوجین با لشکر ظفر اثر و عساکر نصرت قرین متوجه اندرپت گردید راجه سکونت از استماع این خبر صفوف پیکار آراسته آماده مدافعه گشت هر دو لشکر با هم پیوسته آتش کارزار برافروختند راجه سکونت در رزمگاه کشته شد و راجه بکرماجیت منظفر و منصور گشت بیت غرا لیکه جوید نبرد و پلنگ ✤ شود خاک از خون او لاله رنگ ✤ تدروے که بروی سراید جهان ✤ به پیکار شاهیش آید گمان ✤ مدت سلطنت راجه سکونت چهارده سال ✤

در بیان ولادت راجه بکرماجیت

در شرح احوال او اختلافات بسیار مسموع شده در اکبرنامه و بعض تواریخ دیگر مرقوم است که اباعن جد فرمانروای اوجین بود پدرش گندهرپ سین نام داشت اما آنچه صاحب ترجمه سنسکهاسن بتیسی که مشتمل بر احوال آن راجه قوی اقبال است بقلم آورده اینست که وقتی اندر فرمانروائے عالم ملکوت در مکان خویش بزم طرب و نشاط آراسته داد عیش و نشاط میداد دران محفل گندهرپ سین پسر ارشد یکے از حوران که نزبان سنسکرت آنرا اپچهرا گویند و دران انجمن رقص مے کرد مبتلا گشته نگاه عاشقانه نمود اندرازین حرکت آن حور منظور نظرش بود از معائنهٔ این حال برآشفت بفرمان قهرمان جلال دربارهٔ پسر خود دعاے بد کرد که از عالم علوی فرو افتاده

بجهان سفلی در اید و روزانه بصورت سر و شبانه آدمی پیکر بوده باشد هرگاه راجه از راجهای سفلی جثه خرسے او را در آتش بسوزاند بصورت اصلی خود در آمده از عالم ناسوت بعالم ملکوت که مسکن مالوف اوست در آید همان زمان گندهرپ سین از جای خود افتاده بصورت خرسے در تالابے متصل دهارانگرسے دهن که راجه دهارا مرزبان آنجا بود افتاده و در آب آن اقامت ورزید و بخاطر آورد که دختر راجه این شهر را باید خواست تا بوسیله او جثه مذکور سوخته گردد و ازین عالم انتقال ملک خود کرده آید درین فکر بود که برهمنی بقصد غسل بر کنار تالاب رسید گنده هرپ سین آواز کرد گدای برهمن من گنده هرپ سین پسر اندرام و درین آب اقامت دارم براجه این ولایت پیغام کن که دختر خود را بمن دهد و هر مقصد یکه خواسته باشد بانجام رسانم و اگر ازین امر انحراف نماید این شهر را زیر و زبر گردانم برهمن در آن برین آواز اعتماد نکرد چون دو سه روز علی الاتصال همین آواز از آن تالاب شنیدند ناگزیر راجه را بدین امر غریب اطلاع دادند متعجب گشته خود بر کنار تالاب آمده این آواز را بوسیله اسطه بگوش خود شنیدند و گفت اگر فی الواقع تو گنده هرپ سین پسر اندری و قدرت برسر انجام مرام من داری فی الفور حصار آهنی در دور این شهر درست سازتا بر قول تو اعتماد کرده دختر خود را باتو تزویج کنم گنده هرپ سین قبول کرده بدون وساطت معمار جدار و حصار روئین باستحکام تمام در دور شهر پدید آورد سنوح این سانحه غریبه باعث تعجب خلائق گردید و راجه حیران مانده بموجب قرارداد دختر خود را در زوجیت گنده هرپ سین داد و ایفای وعده نمودن ناچار دانست و بکنار تالاب آمده آواز داد کرای گنده هرپ سین از نظهور این خرق عادت گفتار ترا تصدیق کردم از آب بیرون بیا تا بر طبق وعده دختر را در عقد تو در آورم گنده هرپ سین باستماع این آواز بصورت خرسے از آب بیرون آمده خود را بصورت راجه از دیدن او در گرداب حیرت افتاد و غرق عرق خجالت گشته باخود گفت اگر دختر را باین خر پیوندکنم از شماتت و بدگوئی امثال و اقران اندیشه دارم و اگر انحراف ورزم این اندیشه رفته رفته دارد که مرا و اهل شهر را بر خاک هلاک خواهد افگند گنده هرپ سین برهمنی الضمیر راجه مشرف گشته گفت مارا در پیکر خرسے دیده تخم سخن حکمت آفرید گار بران رفته که روزانه بدین هیئت باشم و شبانه بصورت آدمے بر سے آیم بالضرور راجه از امرش یار آگاه شده دختر خود را بالعقد زوجیت او در آورد و گفت هرپ سین روزانه باپیکر خرد در طویله گاه میخوزد و شب بجسم انسانی در آمده بحجره سرا در راجه باز وجه خود عیش و عشرت میکرد اما راجه دهارا از شماتت طاعنان بجان آمده خجل و منفعل مے بود و همیشه در چاره آن میکوشید نوبتی گنده هرپ سین بطریق معمول وقت شب جثه خرسے گذاشته درون حرم سرا رفته بود راجه قالو یافته در طویله آمده جثه خرسے او را بدست آورده در آتش سوخته خاکستر گردانید گنده هرپ سین همان وقت از حرم سرا بیرون آمده گفت کرای راجه وقت تو خوش باد که برهمن احسان کردے و ازین بلیه نجات بخشیدی اندر همن دعاے بد وقتیکه کرده بود چنین گفته که هرگاه این کسوت خرسے مرا راجه بسوزاند من ازین عالم رستگارے یافته بجاے اصلی خود برگردم پیش ازین پسر من بهرترے نام از پرستاری ولادت یافته اکنون دختر تو حامله است بکرماجیت نام پسرے از و بوجود خواهد آمد که قوت هزار فیل داشته باشد و نام این هر دو پسر بصفحه روزگار تا انقراض زمانه خواهند چون نفرین پدر که دعاے من کرده بود آخر شما مارا در عالم علوے بجاے خویش باید رفت ازشما مرخص مے شوم این را گفت و بجناب آسمان روان گشته از انظار غائب گردید راجه از وقوع این ماجرا حیران گشته خوفی هم بخاطر او راه یافت که اگر چنین پسری ازین دختر پیدا شود و درین ملک تسلط یابد سلطنت مرا خللی عظیم خواهد بود و مقاومت با او مشکل پس نگاهبانان تعیین فرمود که هرگاه دختر بزاید پسر را حاضر گردانند تا کارش باتمام رساند دختر که در فراق شوهرے سوخت باستماع این خبر غمش دوبالا گردید و تا راجه از زندان رها نشده پے در پے نیاورده شکم خود را از کارد بدریده تا پود هستی از هم گسیخت چون ایام وضع حمل نزدیک رسید اراده الهی بران بود که کرماجیت بعرصه وجود آمده کارهاے شایسته بظهور رساند از شکم آن عورت بسر زده برآمد و بلبان نوزادان گریه آغاز نهاد

نگاه سپهبان همانوقت آن پسر را نزد راجه آورده حقیقت مردن مادرش و برآمدن آن پسر زنده از شکم او ظاهر نمود نداجه براحوال آن طفل مادر مرده رحم آورده بنظر تربیت برو انداخته به دایهای مرضعهٔ مهربان دل سپرد و آنرا بکرماجیت نام نهاده در پرورش و تربیت بهتر ازی برادر غمخوار بکرماجیت هم توجه سے گماشت چون هر دو کلان شدند بدین جهت که علامات رشد و کاردانی از ناصیه حال سعادت اشتمال بکرماجیت پیدا و امارات سلطنت از سیمای او هویدا او دختر زاده او هم بود راجه در حق او زیاده شفقت سے نمود بعد ازانکه بحد بلوغ رسید ولایت مالوه باقطاع او مقرر گردانیدند بکرماجیت التماس کرد که برادر کلان من بهتر است باوجود او امر حکومت بنام من سزاوار نیست مسئول آنکه ایالت آنجا بنام برادر کلان من مقرر شود من بوزارت او خواهم پرداخت راجه التماس او پسندیده حکومت مالوه بهتر سے داده هر دو را بدان ولایت رخصت نمود بهتر سے دران ولایت رسیده شهر اوجین را دارالایالة مقرر نموده حکومت میکرد و بکرماجیت بامر وزارت قیام داشته انتظام مهمات آنجا چنانچه باید سے نمود و آخر هر دو برادر بزور پنجه مردانگی و قوت و فزانگی اکثر ولایات قرب جوار و حدیطهٔ تصرف خود در آورده و حکمرانی تنها بر اکثر ممالک جاری گشت و شهر اوجین بقدر وسعت یافت که در طول سیزده کروه و پهنانه کروه بود راجه بهتر سے با اهلیه خویش که انگ بستیا نام داشت و آنرا بنگلا نیز گفتند الفت بسیار بهم رسانیده اکثر اوقات درون حرم سرا ماندے و باراني بهبش و کامرانی گذرانیده بامور مالی و ملکی کمتر پرداختے و بارکارهاے فرمانروائی تمام بردوش همت بکرماجیت انداخته التفاتے بآن نداشت بکرماجیت به برادر بزرگ خود از راه مهربانی نصیحت کردی که علی الدوام در حرم سرا بسر بردن و از مهمات جهانداری غفلت ورزیدن مناسبت ندارد از راه بالت و عناد کینه با بکرماجیت بهم رسانیده راجه را برین صرافت آورد که بکرماجیت را از پیش خود اخراج نماید راجه مسلوب العقل مغلوب فرمان زن خانه برانداز گردیده حقوق خدمتگذارے جهان برادر مهربان را بر طاق نسیان نهاد و خاستر رضای رانی بکرماجیت را اخراج نمود **بیت** غریبان را کند کیدِ زنان خوار ✦ بکید زن شود دانا گرفتار ✦ زکید زن دل مردان دونیم است ✦ زنان را کید بانی بس عظیم است ✦ زن از پهلوی چپ شد آفریده ✦ کس از چپ راستی هرگز ندیده ✦ چون مدتی باخراج بکرماجیت گذشت زناروای بقوت ریاضت ثمرے از جائی بدست آورد که بخوردن آن زندگانی جاودانی حاصل گردد و ثمر مذکور را بمشورت زن خود با مید تحصیل وجه معیشت راجه بهترے را بطریق هدیه رسانیده و برادر خویش فانگر دیده راجه را بوفور محبتی که باز وجه خود بود آن میوه بیان بخیش را بدانی ارزانی داشت چون رانی در دام محبت سر آخر سر کار گرفتار بود با و رسانید سر آخر بقصه لاکها بسیوا که پابند زنجیر عشق او بود گذرانید او بخاطر آورد که حیات آبدے او را باید که نیکو گردد و پیر نگردد بوده باشد مرا همین قدر زندگانی که در رتبه کارے و بدکرداری گذشته دے گذرد و بال هست این قسم هدایا سزاوار راجهاست که بطفیل آنها رعایا و برایا در کنف امن و امان زندگی می کنند همان بهتر که این ثمر را براجه بهترے برسانم چون بنظر راجه گذرانید راجه آنرا شناخته در بحر حیرت فرو رفت چون بتحقیق پیوست که رانی بناهای رانی بر بلا افتاده و رانی مغلوب باس و هراس گشته خود را از بام بلند فرو انداخت و بدرکات سقر شتافت و راجه برا ابتلاے محبت آن فاجره ندامت کشیده بر عمر گذشته و اخراج برادر بسے تاسف نمود و در بعضی نسخ مقدمه رانی غیر این صورت مرقوم است و زن مذکور را از جمله صاحب عصمتان شمرده مردن آنرا بدین روش نوشته اند که روزے راجه بهترے بقصد شکار سوار شده بود در نزدیکی موضعی دید که عورتے با پیکر بیجان شوهر خود بهمراهی نموده خود را در آتش هیزم روان انداخته خاکستر گردید راجه از مشاهده این حال بر همت مردانه آن زن آفرین کرد و بسکن خویش رسیده ماجرای آویشین رانی گذارش نمود و رانی بزبان آورد که در بیان محبت دو قطع عصمت زنان پارسا گوے از اقتضای آن دارد که بعد مردن شوهر بلا تعلل قالب تهی نمایند راجه این سخن در نظر داشته برای امتحان عوای رانی تدبیرے برانگیخت روزے کنان راجه بهیجب ایما از شکارگاه نالان و گریان تندو تیز شهر آمد

فائده مهمه

برلب اطمار آورده گفت راجه را با دیو قوی دستی محاربه رو داد دیو غالب آمده راجه را بر خاک هلاک انداخت و بنابر تصدیق قول خود کشته خلاصه راجه را کنجوان آلوده بود و بنظر رانی گذرانیدند رانی که در محبت راجه ثابت قدم و راسخ دم بود امتیاز صدق و کذب خبر نکرده بمجرد استماع قالب تهی کرده دعوی خود را که در محبت او داشت باثبات رسانیده نیکنامی جاوید یافت بیت خوش آنکه براه عشق جان داد * عشق است که جان باو توان داد * و بعضی نسخ چنان نوشته اند که راجه بهرتری دو زوجه داشت و در دام عشق هر دو گرفتار بود و یکی از تقریب محبت میرآخور از بام افتاده قالب تهی کرد آنگ سینا نام داشت و فاجره بدکردار بود و اینکه او خبر مردن راجه بی توقف جانجان آفرین داد نام او بنگلا بود و در عشق راجه ثابت قدم القصه راجه بهرتری از مردن آن زن فاجره بپاس ناموس و غیرت تا از وفات این زن صالحه نبا بر غیرت ترک سلطنت نگفته باد یه پیمای تجرد گردید و بعبادت رب العباد اشتغال ورزیده ریاضت شاقه کشید و بدستیاری نور توفیق شمع حقیقت در شبستان باطنش روشن گشت و از نتیجه تفکر یکه ذکر آن گذشت یا از کثرت ریاضت زندگانی جاوید که بقول اهل منجم ممکن است یافته تا حال او را خلعت هستی در بر و طبق اختفا درین عالم سیاست بالجمله چون راجه بهرتری بدرفت و ولایت از فرمانروائی که راست خلائق از شر ظلمه و جنیان زبردست که گوئیه در آن زمان غالب بودند تواند خالی گردید در اطراف ممالک جنیان و عفاریت دست تطاول بر خلق خدا دراز کردند و رشته اجین سرتپال نام دیو که سرحلقه دیوان مردم خور بود سر از ربقه عفاریت آدمی خور بر کشیده بدل آرائی و جان شکری خلائق پرداخت بر شهر اجین که از شهرهای آن زمان و هلاک شدند و بعضی رو بفرار نهاده جان خود بسلامت بردند و شهر اجین که در آبادی معمورگی نظیر نداشت بی رونق گردید آری ولایت بی والی حکم تن بی سر دارد بیت جان بی جانان تن بی سر است * تن بی سر از خاک ره کمتر است * چون بسیاری از اهل اجین طعمه آن دیو گردیدند اعیان و ارکان مشورت کنند گیرد و التماس نمودند که یکی از ایشان را بنوبت برای خود دون خود دیگر دوان شخص معینی را وسیله آسایش دیگران گردد عفریت مذکور خود را نموده فرمود که سر روزی از شهریان بنوبت خود بمکان حاکم نشین رسیده سلطنت جلوس نماید تجملات جهانبانی بار جوع یافته تمام آنروز در اجرای احکام بسر برد و امرا و وزرا و طوائف رعایا و اعوان او باشند چون روز بآخر رسد در وقت شب آن فرمانروای یکروزه خوراک من بوده باشد همگنان بحسب نذر و قبول این امر نموده نوبت بر همگر قرار دادند سر روز یک کس نوبت بنوبت پادشاه گردیده روز شنبه طعمه دیو میشد و جمیع شهریار از انسان حیوانات مصرف مطبخ مسهور حصار بوده هر کدام آماده مرگ بنوبت بود و اتفاقا اگر بنظر اعیان احوال جهانیان دیده آئید همین آئین تمامی حیات که در عرصه شهود جمیع آمده اند هر یک را بنوبت خویش در پنجه عفریت اجل گرفتار باید شد هیچکس را مجال اقامت ابدی در دایره امکان نداده اند خرم آن والا نظرے که دل برین عاریت سرا و حیات سست بنا نبسته خود را آماده مرگ دارد و اوقات عزیز را که متاع بے بدلے است صرف یاد و عبادت رب العباد گرداند سعدی بیت جهان ای برادر نماند بکس * دل اندر جهان آفرین بند و بس * مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت * که بسیار کس چون تو پرورد و کشت * القصه چون مدتی همین آئین منقضی گردید روزے جماعتے از غله فروشان که بر زبان عرف بنجاره گویند از جانب گجرات در نزدیکی اوجین رسیده بر لب دریا منزل ساخت و بکر باجیت برادر راجه بهرتری که باغوای رانی اخراج یافت بطرف گجرات رفته درین سفر رفیق این جماعه بود چون شب در آمد شغالان بعادت خویش فریاد نمودند از انجمله شغالی بزبان خود گفت که بعد دو ساعت آدم مرده درین دریا لعل گرانبها و یکه فیروزه قیمتی در انگشت اوست هر کس که آن مرده را برآورده بخورد من بعد سلطنت روی زمین نصیب او شود بکرباجیت زبان جانوران سے فهمید آواز شغال شنیده بر لب دریا آمده منتظر بود بعد دو ساعت دید که مرده در آب آمد شناکرده لعل و

فیروزه را مطابق قول شمال نزدان مرده یافته بصدق مقال او مطمئن وحصول سلطنت را مترصد گشت و دم فرو مذکور را بر کنار دریا نداده همه
همه شمال مذکور گردانید روز دیگر برای تماشای شهر او چین که وطن مالوف او بود و هر کوچه و بازار گشت تا آنکه سیر کنان بروضهٔ کلاسے
در رسید دید که تجملات پادشاهی بر درگاه او حاضر و ارکان دولت مع طبقات خلائق بر در او ازدحام دارند و منتظر اند که پسر کلان
را بموجب وعدهٔ که بآن عفریت نموده اند امروز نوبت اوست بر فیل سوار کرده بر سم معهود ببدار السلطنته ببرند پدر و مادر تش گریان
و نوحه کنان خاک بر سر بر خود استاده اند بکرماجیت از مشاهده این حال حیران گشت که آیا رجوع تجملات سلطانی برای کیست
و در عین شادی گریه و زاری برای چیست بعد استفسار و اطلاع احوال بر سوز دل پدر و مادر پسر و غمخوار بیچارگی آن جوان حیران بر حم
نموده گفت که ای پیر مرد رنهار غم مخور که بجای پسر تو من پسر دیو دژم میرم و تو باید الهی او را می گشتم کلال مذکور و دیگران گفتند
که ما لایق نیست که مسافری مهمان را بناحق طعمهٔ دیو سنگین دل گردانیم و بر تقدیر یکه راضی باین کم حیائی گردیم و عوض کلال ترا فرد آفریدیم
فرد ا بدل دیگرے کرا خواهیم فرستاد بکرماجیت درین باب مبالغه از حد گذرانیده این نوبت بر خود گرفت و بآئین مقرر کسوت بادشاهانه
در بر خود کرد و عطریات استعمال نموده سلاح و یراق بر خود بیاراست و بر فیل کوه شکوه سوار شده بتزک و تجمل تمام شاهانه دولتخانه
بدار السلطنته رفت و بر سریر جهانبانی جلوس نمود اعیان دولت و ارکان سلطنت کمر اطاعت بسته هر کدام بقدر مراتب بجا خود ایستادند
و در تقدیم اوامر کوشیده حسب الحکم انواع خورد نیها از حلویات و غیره بر دروازه سے قلعه که راه آمدن عفریت بود آماده و مهیا
گردانیدند انوار پادشاهی از ناصیه احوال او معائنه کرده تمام روز بوظائف خیر طلبی و سلامتی ذات فرخنده صفات او موظف بود تا
عفریت بعادت معهود وقت شب در قلعه آمده اقسام خورد نیها را بمیل تمام خورد و از لذت آن خوشوقت گردید بعد اندروان رفته دید
که جوانی زیبا منظر بر تخت نشسته است بکرماجیت بمجرد دیدن عفریت از تخت برخاسته بپیشکار او مستعد گردید و بدلاوری تمام با او
آویخت چون در کشتی دیو را مغلوب دید خواست که بشمشیر آبدار کار آن ناکار را تمام رسانده عفریت او را دلاور و قوی دست دانسته
عذر خواهی آغاز نهاد و از در چاپلوسے درآمده گفت که ای جوان همان بهتر که صلح کرده شود و راه نجات جسته آید درینصورت دست از
محاربه و مجادله باز باید داشت و نیز زبان آور دگر نسبت بدیگران تو ضیافت من خوب بجا آوردے بجلدوسی آن جان بخشی تو کرده
سپاس خاطر تو دست از تمام سکنهٔ این شهر برداشته جان گزائی مردم نمے گذارم و با تو عقد صحبت بسته بجای دیگر میروم سلطنت این
ولایت متواز زانی باد که غیر از تو دیگرے را لائق اینکار نمے دانم و عهدے کنم که هرگاه مهمی بتو رو دهد و مرا یاد کنی بارا تو قف حاضر شده
مراسم رفاقت بتقدیم رسانم بکرماجیت گفت که عوض خون مردم قصد هلاک تو داشتم اکنون که سلسلهٔ محبت جنبانیدے و عذر آوردے
ترا بجان گردم از نجا بیرون شو هرگاه ضرورت داعی شود ترا طلبیده خواهد شد عفریت از انجا بدر رفت سحرگاه که مردم درون قلعه آمدند
بکرماجیت را دیده حیران ماندند و بر زندگانی آن مسافر شادمانی کرده شهریان را باطلاع داوند امرا و وزرا نیز رسیده بر سلامت او
شکرانهٔ بجا آورده با خود اندیشیدند که این همه شوکت و قوت از اندازهٔ حال مردم این زمان زیاد است همانا این جوان از نژاد بکرماجیت
برادر راجه بهرتری خواهد بود چون استفسار کردند ظاهر گشت که او بکرماجیت است بسبب تمادے ایام مشناخته شده ازین بشارت
زیاده تر خوشوقت گشته حمد و سپاس الهی بجا آوردند و شادمانها نمودند که هم از دست گزند عفریت جان گزا رهائی یافتند و هم ولی نعمت قدیم و وارث
ملک و دولت براورنگ جهانبانی متمکن گردید ارکان دولت و اعیان مملکت و جمهور سکنهٔ او چین کمر اطاعت و عبودیت بر میان جان
بسته در تقدیم اوامر و امتثال فرامین مطاعه قیام و رزیدند و دران خطهٔ دلکشا و معموره فرح افزا هر خانه و هر جا بزم عیش آراسته
صدای تهنیت و مبارکباد از هر سرائی بلند آوازه گردید ✤ قطعه ✤ زمانه بزم عشرت سازکرده ✤ فلک دلهای بهجت بازکرده ✤ ز اسازان

نواها ساز کردند ✤ سرود عیش آغاز کردند ✤ بس عیش و نشاط و شادمانی ✤ جهان را تازه شد عهد جوانی ✤ خروش کوس با بانگ نای برخاست ✤ زمین چون آسمان از جای برخاست ✤ جهان گردید یکسر خرمی دوست ✤ فلک بر خود دریدا از خرمی پوست ✤ چون ایام هولی بود کز اعیاد مشهوره هنود است جشن آن عید مثل کلال افشانی و رنگ پاشی به همین آئین انجام یافته شام جان نظام طلبان معطر ساخت و روی زمانه رنگی شایسته یافت ✤ **بیت** زلس نکهت بزم میرفت دور ✤ فلک نافه مشک بود از بخور ✤ **القصه** بعد از انکه سریر فرمانروائی بفر وجود دلجلوس بکرماجیت رفعت پذیرفت کابر و اعیان و ضعفا و تهی دستان بکام دل رسیده آرمیدند گوهر شناسی را روز بازار گردید معدلت را معیار بهم رسید بنابر حسن نیت او در زمانش باران بروقت بارید سے و کسی در هیچگاه روی قحط و وبا ندید سے راه تعدے مسدود و طریق عاجز پرورے مسلوک گشت **بیت** امان در زمانش بجدی رسید ✤ که منسوخ شد رسم قتل و کلید ✤ و آن پاکیزه گوهر بمقتضاے فراست و فرزانگی بر دقائق جمیع صناعات و اکثر علوم وقوف و آگاهی داشت و بلغات مختلفه آشنا بود گویند که منطق الطیر هم سے فهمید و از صفاے باطن هم بهره مند بود **مصرع** مو میگوئیش هنر و حرف بحر فرش خردے ✤ چون دانشمند کامل و شجاع بے بدل بود بهادرے مردانگی و پهلوے فرزانگی و زورمندے فطرے تمامی ممالک وسیعه دکن و اوڈلیه و بنگ و بهار و گجرات و سومنات را مسخر کرده فرمانروایان آن ممالک را فرمان پذیر خویش گردانیده و در آخر ولایت اندریت که اکنون بدهلی شهرت دارد تسخیر در آورده راجه سکونت راد میهر که کشت و اکابل در حیطه تسخیر خویش در آورد چون تاپید یزدانی و عنایات سبحانی قرین حال او بود نیت تسخیر و همت عالی داشت بجانب ارباب احتیاج و مقاصد ارباب طلب شتافته روی و خوشخوئی انجام مراد هر کسی را از بارگاه خود محروم و مایوس نگردانید و در انصرام مهام و دفع هر چند از مشکلات امور بود و در اظهار تعذر سے نمود سعی بلیغ نموده بنوعے سرانجام میداد که موجب حیرت و تعجب تماشائیان میشد و عوام اثر از کرامتش شمرده خرق عادت میدانستند چنانچه بسیارے از حکایات غریبه و مقدمات عجیبه در حاجت روائی محتاجین کام بخشی مساکین بر زبان اهل روزگار مذکور و در بعض صحف هم مسطور است خصوص نسخه سنگهاسن بتیسی که مشهور و معروف است متعهد بیان همه آنها است و بسبب تطویل ازین نسخه منبعه و ان چنین نگاشته اند که جوان راجه بکرماجیت ازین دهان در گذشت بعد تمادے ایام در سنه پانصد و چهل و دو بکرماجیتی راجه بهوج که او را هم بمحاسن صفات و مکارم آیات می ستایند بر حکومت ولایت مالوه اقامت داشت و زیرا و بر بنج پیدائت نام از فرط دانش کلید عقل راجه مدار علیه ملک او بود و حکایات بذریعه بکرماجیت دران زمان شهرت تمام داشت اتفاقاً راجه بهوج بقصد شکار بصحرا رفته بود بیرون شهر دید که جمعے از طفلان خرد سال کودکی را پادشاه و یکی را وزیر و دیگرے را کوتوال و سائر عمله و قماشه سلطنت قرار داده بازی طفلانه میکردند آن سریر آرای بزم بازی باجرای احکام عدالت سے پردازد و چند روز قبل ازین ماجرا از ان طفل در میان مکان دارم سے که منازعے فیه بعض اکابر بود در راجه بهوج از انفصال آن عاجز گشته جواب داده بود بنوعے فیصله یافت که موجب حیرت همگنان و موصوف راجه بهوج گردید و راجه بهوج آنرا شنیده لب حیرت بدندان گزیده بود و در انوقت هم مادامیکه بر اریکه اقامت داشت اصلا عجب و هراس راجه بهوج پیرامون خاطرش نمے گشت راجه متعجب گشته او را پیش خود خواند چون ازان پشته فرود آوردند شکوه راجه بروے غالب آمد و طفلانه در گریه و زارے افتاد حسب الامر راجه باز او را بران پشته بردند بدستور اول آثار حکومت در وے هویدا و هراس راجه از وے ناپیدا گردید راجه دانست که همانا وقوع این امر از تاثیرات این پشته است بر طبق حکم او چون آن پشته را کندند تخت مرصع و در غایت زیبائی برآمد راجه را یقین شد که از تاثیر آن اورنگ جهانبانی طفلی بدین خرد سالی و ناوانی عدالت و حکمرانی سے کرد و تخت را خود در دار السلطنه آورده خواست که بران جلوس نماید گویند که ده و سه پوت زیبا از طلسم دران تخت ساخته بودند بعضے

از جلد آن اعتبا شکل گشته گفت که ای راجه بهوج این سریر سلطنت از راجه بکرماجیت است تو را بدین کرسی نشستن و متی سزاوار است که مانند او مصدر امر سترگ توانی شد راجه بهوج بمشاهدهٔ این احوال حیران گشته استفسار نمود که کدام کار غریب از راجه بکرماجیت بظهور رسیده که مرا لیاقت آن نیست بعیت مذکور قصهٔ از معاملات راجه بکرماجیت که در حاجت روائی مردے مظهر امر شگرف شده بود بیان کرد و بهین عنوان هر یک ازان اعتباے بیجان سے و دو حکایت نادر گذارش نموده حیرت افزای راجه بهوج شد و بر سریر پنجاه و زیر راجه بهوج که در فضائل و دانشمندے مشهور وقت خویش بود آن حکایات غریبه را بزبان سنس کیرت تحریر درآورده مسمی به سنگهاسن بتیسی گردانید و ازان زمانه آن حکایات غریبه در اطراف ممالک مشهور گشته اما بمرتبهٔ غرابت دارد که عقل سلیم در قبول آن متردد است چون بنا بر تجدید تاریخ براے عظیم رائج شده و راجه بکرماجیت هم در ملک هند صاحب خروج مملکت ستان گشته مصدر ظهور سوانح عظیمه شد و لهذا زود در فرقهٔ هنود مثل اوتاری الان کسی بهم نرسیده لهذا در تقاویم خود که تبره عبارت ازوست و در مصنفات خود سال تاریخ جلوس او را اعتبار کرده مے انگارند و تاریخ سلطنت پانڈوان هم بنا بر اشتراک شروع دوره کلجگ که هنود بآن قائلند نیز اندک اعتباری دارد رکاه گاهے مذکورے شود تاریخ بکرماجیتی بقول بعضی از شروع زمان جلوس او براورنگ فرمانروائی و بقولے از روز تسخیر دهلی و کشتن راجه سکونت که در سنه سه هزار و چهل و چهار جلوس راجه حبشتر در وفات اهل هند و تقاویم اینها مرقوم است تا تسوید این نسخه یک هزار و هشتصد و چهل سال منقضی میگردد و نام بهتر ے و بکرماجیت تا حال بر زبان مردم این دیار مذکور است سعدی

بیت دولت جاوید یافت هر که نکو نام زیست ✤ کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را ✤

ذکر احوال انتقال راجه بکرماجیت و اختلاف اقوال درین مقال و رجوع سلطنت بسمندر پال جوگی و اختلافاتی

احوال انتقال او در اکبر نامه چنین مے نویسد که راجه بکرماجیت را وقتیکه عمر قریب بانقضا رسیده بود در ملک دکن با سالباهن نام صاحب خروجے محاربه رو بداده اسیر او گردید سالباهن پرسید که درین پایان زندگانی اگر آرزوی مانده باشد از من بازخواه که منافقه نخواهم کرد التماس نمود اکنون که مرا بالقتل سیرسانی اینقدر مرحمتے کن که تاریخ من در دفاتر روزگار ثبت باشد او قبول کرده که بکرماجیت را بالقتل رسانید و تاریخ او را بدستور مروج و مسلم داشت و تا حال در دفاتر هنود رائج است و سال تاریخ جلوس سالباهن هم از ملکوے بکرماجیت است که چنین سلطان مقتدرے اسیر خواه او گردیده ره نور بیدادی عدم گشت و در نسخهٔ راجاولی و راج ترنگی مردن راجه بکرماجیت از دست سمندر پال جوگی نوشته بدین صورت که چون مدت ها راجه بکرماجیت کامیاب دولت و کامران جوانی ماند آخر بمقتضاے طبیعت دنیا آثار سرد مهرے نمایان و تیر قاضی چون کمان گردید و از زندگے غیر از نامے نماند بیت چه خوش باغیست باغ زندگانی ✤ گر ایمن بودے از باد خزانے ✤ در ایام سمندر پال جوگی که در سحر و جادو و طلسم و تسخیر نجات دستی تمام و قدرت بر خلع و تصرف در بدن دیگران داشت و بفنون ندیمے و مصاحبت راجه را مفتون خود گردانده بود و در لباس امرا و وزرا نیز مسخر او نوعیکه تجاوز از فرمان او جائز ندانستندے روزی از روے تزویر راجه را گفت که بدن عنصرے تو از پیرے مندرس و نهایت نحیف گردیده خلع بدن از من بیاموز و این کهن پیکر را گذاشته در پیکر تازه جوانی بے روح متصرف شود از سر نو متمتعات جوانی و لذات جسمانی برخوردار باش راجه با آن همه دانش فریب جوگی خورده خلع بدن از و آموخت بعد مهارت روح خود را در پیکر جوانی که تازه مرده بود داخل کرده جوگی بلا توقف روح خود در قالب راجه داخل کرده آن جوان را که روح راجه دران رفته بود بقتل سانید و خود سریر آراے جهان گشت و لهذا زکتب هنود این قسم اخبار بیگانه نیست که بنای اقوال اینها در هر باب بهمین نوع خرافاتست و ندرت دوسه کلمهٔ معقول از صحیف اینها گاه گاهی بنظر سے آید باز هم این نقل لیاقت اعتماد ندارد بهر صورت چون سمندر پال جوگی بنا بر کمال قرب و اقتدارے که

درحضور راجه داشت براو امراد وزرا مسلط بود و درویش پرستی و کیش اینها لازم افتاده بعد ازانکه راجه بمرگ طبیعی در گذشت یا او را بقتل رسانیدند
گشت باتفاق ارکان دولت سریر آرا گشت مدت عمر راجه کیفزار و یکصد سال نوشته اند از انجمله سلطان دهلی نود و سه سال بود راجه نیندر پال
که از حصیر گدائی بپادشاهی رسید در بدایت حال بسبب صعوبت بعبادت شاق و ریاضات مالایطاق قیام ورزید اما در عالم معنی بهره از خدا
شناسی و اخلاص و پرستش نداشت و غیر از اسم درویشی با او چیز دیگر نبود بسنگی و عیاری نه برای عبادت نیرنگی بلکه از روی ریا و غرض نفسانی بود چنانچه ظاهر نمایش نیکو گشته
آلوده شهوت باطنش هم غبار انداخته بود ✤ هوس کافتانی نوعیکه در صورت خراب حال بود در معنی نیز خراب ترا بیات در کتاب ظاهر بینی شیخ نیرنگ ✤ طریق باطنی بدتر ز رنگ ✤
بر زبان صد ذکر در دل صد دغا ✤ ماند درد عوی بعید از مدعا ✤ سمندر پال چو گے اگرچه بصورت پا بر سریر سلطنت گذاشته بپادشاهی
رسید آخر الامر مرده نور د ملک عدم نباکامی گردید نظم مباد دل آن فرومایه شاد ✤ که از بهر دنیا دهد دین بباد ✤ کجا عقل باشرع فتوام دهد ✤
که اهل خرد دین بدنیا دهد ✤ خداوند دانش غم دین خورد ✤ و دنیا بهر حال سے بگذرد ✤ مدت سلطنت او بست و چهار سال و دو ماه راجه چندر پال
بن راجه سمندر پال مدت چهل سال و پنجاه بسلطنت پرداخت راجه بین پال بن راجه چندر پال مدت پنجاه و یک سال و پنجاه کوس جهانبانی نواخت
راجه دیس پال بن راجه بین پال مدت چهل و هفت سال و دو ماه بفرمان روائی قیام ورزید راجه نرسنگه پال بن راجه دیس پال مدت چهل و هشت
سال دسه ماه کامیاب جهانبانی گردید راجه سوبه پال بن راجه نرسنگه پال مدت سے و هفت سال و یازده ماه طریق ملک داری سپرد راجه
مکهه پال بن راجه سوبه پال مدت سے و هشت سال و سه ماه فرمانروائی نمود راجه ابنرت پال بن راجه مکهه پال مدت بست و هفت سال و شش ماه
سلطنت راند راجه مهی پال بن راجه ابنرت پال مدت پنجاه و پنج سال و چهار ماه کرسی جهان گشائی بست راجه بهیم پال بن راجه مهی پال مدت چهل و
هفت سال بهشتاد هوس راند راجه گوبند پال بن راجه بهیم پال مدت سے و هفت سال دنه ماه دارائی کرد راجه بینی پال بن راجه گوبند پال
مدت سی و نه سال دو ماه کشور آرا گشت راجه مهیپال بن راجه بینی پال مدت بست و چهار سال و نه ماه بر سریر جهانبانی نشست راجه مدن پال
بن راجه مهیپال مدت سے و یکسال و دو ماه پادشاه بود راجه کرم پال بن راجه مدن پال مدت چهل و پنج سال پنجاه کامیاب مانروائی گردید
گوپال بجای پدر نشسته مملکت ستانی شعار خود ساخت و حکام اطراف را حکوم گزار و خراج و باج سے گرفت مدتی بهمین آئین گذرانید ان
ایام زندگانی بسر آمد و ارادت الهی بران شد که سلطانی از قوم دیگر متمکن گردد راجه مذکور بقضای سلطان و اشت و عنوه در گذشت
بر سریر راجه چندر پال گرفته بمقابله در آمد و بعد از کشته و کوشش بسیار راجه کرم پال و معرکه گشته مدت سلطنت او چهل و چهار
سال سه ماه و یازده روز بود راجه سمندر پال بقایمت راجه بکرم پال تخلص نمود مدت سی و چهل و سه سال فرمانروائی کرد ✤

ذکر رجوع سلطنت از راجه بکرم پال آخرین خلف بهر سے راجه تلوک چند والی ملک بهراچ و خلاف او

و از بجا سلسله جوگے منقطع و سلطنت بدیگران منتقل گردید راجه تلوک چند از بعد رسا آمده فرمانروا گشت و او بقلیل از ولایت بهراچ حکومت
مے نمود و گاه گاه بفرمان روایان اندرپت خراج میداد در سنه لا له لوکب بخشش از اوج اقبال طلوع نمود و بر مثل بکرم پال فرمانروائی
صاحب اقتدار لشکر کش ظفر یافته و به اندرپت رسیده بجای او سریر آرا گشت و رایت حکمرانی برافراشته کوس دارائی در عرصه روزگار
نواخت لیکن جایش امان نداد و در اندک مدتی بعالم آخرت شتافت مدت سلطنت او دو سال راجه کرم چند بن راجه تلوک چند مدت
بست و دو سال و هفت ماه راجه کمان چند بن راجه کرم چند مدت چهار سال و سه ماه راجه دام چند بن راجه کمان چند مدت چهارده سال
و یازده ماه راجه اوهر چند بن راجه رام چند مدت هیجده سال و دو ماه راجه کلیان چند بن راجه اوهر چند مدت پانزده سال و هفت ماه
راجه بهیم چند بن راجه کلیان چند مدت هیجده سال و سه ماه راجه گوبند چند بن راجه بهیم چند مدت بست و دو سال و دو ماه بعد او رنش
سمانه ران پیه دیوی سلطنت کرد سبب آنکه پسری که قائم مقامش تواند بوده نداشت وزرائے نیک نهاد و امرائے خوش اعتقاد

بمقتضای وفاداری حق نمک شناسی نخجوم نمود را بر سریر سلطنت اجلاس فرموده در انجا دو امتثال اوامر او کمر خدمت بر بسته تا انگ در اندک مدتی زن مذکوره هم در نقاب عدم شد مدت سلطنت او یکسال از ابتدای راجه تلوک چند تا پیم دیوے ده تن مدت مانده پنج پنجل و پنج سال سلطنت کردند *

ذکر راجه سهر پریم که از درویشے بشاهے رسید

چون مملکت از فرمانروا خالی گردید و احدے از ورثان راجه گوبند چندر را نے پیم دیوے نماندار کان دولت و اعیان مملکت باهمدگر مشورت نمودند که برای نظام مهام مملکت و فراهم آوردن پرا گندگیهاے ولایت از وجود فرمانروائی ناگزیر است سهر پریم درویش حق اندیش را که ردای آزادگے بر دوش و کلاه وارستگی بر تارک دارد و بریاضت و عبادت مشهور و اکثر خلائق مرید و معتقد او بنید و بسیارے از ارکان دولت باو اعتقاد دارند برای اینکار لائق جوان را یها بر سلطنت او قرار یافت او را از لباس پارسائی برآورده بخلعت پادشاهی مخلع کردند و بجاے کلاه درویشی تاج شاهی بر سر نهاده عوض پوست تخت درویشی برای او سریر سلطنت مناسب آورده نداوازگدائی بجهان آرائی رسیده سلطان مطاع گردید و بمرگ طبیعی درگذشت مدت فرمانروائی او هفت سال و پنج ماه راجه گوبند پریم بن راجه پریم پریم بعد پدر سر برآرا گشته مسافر ملک عدم گردید مدت سلطنت او بست سال و سه ماه بعد او راجه گوپال پریم بن راجه گوبند پریم او رنگ نشین پنج پیم و دلیعت حیات بحق حقیقی سپرده مدت سلطنت او پانزده سال و سه ماه راجه مها پریم بن راجه گوپال پریم بعد پدر بر تخت جهانداری اگرچه بحسب ظاهر نشست و با مور سلطنت و کار پردازی مملکت پرداخت لیکن در باطن متوجه حقیقت بود و از تعلقات دنیوے انزجار داشت و او همیشه با درویشان ریاضت کیش که پیشه آنها وارستگی بود صحبت داشته ذیل خاطر عاطر از مظاهر خود در الوث دنیا آلوده نمی ساخت و بسکه بوارستگی مفطور و بآزادگے مجبول بود بحسن دنیا و زینت آن هیچ مے نمود و در گرنتهاے ایله فریب این باریت سراوام راه او نبود آخر الامر بدعوت توفیقات خداداد و دارستگی مادرزاد کسوت سلطنت از بر افگنده ردای آزادگے بر دوش گرفته و بصحرا نهاد مدت سلطنت راجه مهاپریم شش سال هفتماه و دو از ابتدای راجه سهر پریم بغایت راجه مهاپریم چهار پنجاه و سه سال سلطنت نمودند *

ذکر راجه دیبی سین که از بنگاله آمده سریر آرا گردید

چون در اکناف عالم شهرت گرفت که فرمانروائی اندرپت از تعلقات تهی و گوشه انزوا گرفته و او رنگ جهان بانی خالی افتاده هر کدام از حکام بقصد تسخیر آن ولایت کمر همت بر بست و در صدد فراهم آوردن عساکر گردید راجه دیبی سین والی ولایت بنگاله بر همه تقدم جسته با لشکر گران و سپاه بیکران بجناح استعجال سے منازل بنموده در اندرپت رسید و بے زحمت و بدون منازعت غیرے بر تخت جهانبانی جلوس نمود و امرا و وزرا باو رجوع آورده کمر اطاعت بر بستند بیت جهانرا نماند بسے یکے سیرود دیگر آید بجا * راجه بلاول سین بن راجه دیبی سین مدت دوازده سال و چهار ماه جهانداری نموده رحلت کرد راجه کیشو سین بن راجه بلاول سین مدت پانزده سال و هشت ماه راجه مادهو سین بن راجه کیشو سین مدت یازده سال و چهار ماه راجه سورسین بن راجه مادهو سین مدت بست سال و دو ماه راجه بهیم سین بن راجه سورسین مدت پنج سال و دو ماه راجه کانگ سین بن راجه بهیم سین مدت چهار سال و نه ماه راجه هرسین بن راجه کانگ سین مدت دوازده سال و دو ماه راجه لکهمن سین بن راجه هرسین مدت بست سال و یازده ماه راجه نراین سین بن راجه لکهمن سین مدت دو سال و سه ماه راجه لکهمن سین بن نراین سین مدت بست و شش سال و یازده ماه راجه دهورسین بن راجه لکهمن سین چون بر تخت سلطنت جلوس نموده استقلال یافت بمقتضاے بدمستی جوانی و نشه ها داد از آئین عقلای اسلاف انحراف ورزیده از جاده قویم عدل و انصاف برگشت و طریقه ظلم و اعتساف در پیش گرفت و در مجلس عام

اشرار بدکردار دون ناخوش اطوار راه یافته رسمای گزار نکو سیده و اعمال ناسنجیده شوند راجه مذکور از بدے ذاتی و دلالت بدذاتان دیگر افعال قبیحه پیش نهاد همت زشت خود گردانیده ملازمان دولت خواه و منشیان درگاه را حبس و بندے نمود و استخفاف و تهتک حرمت آنهاے کرد و باین صورت همه را از خود آزرده گردانیده زیردستان و خراج گزاران را به بیدادیستمکارے رنجانید ارباب فساد و اباے بیداد نظر براوضاع و اطوار رئیس خود نموده همه سپر طریق جفاکارے و مردم آزاری گردیدند و دست تطاول بر مال ضعفا و غربا و ارباب حرفه دراز کردند **سعدی ابیات** اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی ✤ برآورند غلامان او درخت از بیخ ✤ به نیم سیبه که سلطان ستم روا دارد ✤ زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ ✤ بجهات مذکوره همه مورده مملکت او خراب بی رونق گشت و حاصل ولایات نقصان کلی پذیرفت مظلومان آواره بیاد رغبت گشته حکام اطراف را دلالت و زنهوني با نتزاع سلطنت از دست او نمودند آخر الامر بسزاے اعمال او کوکب بختش باحتراق و زوال افتاد و راجه کوهستان سوالک سراو تاخته کارش تمام ساخت مدت سلطنت او یازده سال و سه ماه از ابتداے راجه دیبی سین لغایت راجه دهورسین دوازده تن مدت یکصد و پنجاه سال جهانبانی نمودند ✤

ذکر راجه دیپ سنگه کوهی

دران ایام والی ولایت کوهستان سوالک بود سپاه بسیار و بعدالت اشتهار داشت ارکان دولت و اعیان ولایت دهورسین که از بد سلوکے و مردم آزارے والی خویش تنگ آمده بودند در کوهستان رفته حقیقت احوال او و ستمگیے رعایا و برایا و سرانجامے بے اتفاقے اعیان دولت گزارش نموده راجه دیپ سنگه را ترغیب و تحریض فرمانروائی اندر پت نمودند او بمجرد ادراک این نوید طبل شادے نواخته مانند شاهباز بلند پرواز بطمع طعمهٔ سلطنت با لشکر انبوه از فراز کوه بران سرزمین رسیده آن کبوتر آشیان غفلت و عطلت را صید چنگال اقبال نموده دقیقه حبس نداد و در دو ساعت سعید بر سریر جهانداری جلوس نموده کارزار روزگار راکه از خزان بیدادو بے آب بود بجویبار عدالت خویش طراوت و نضارت بخشید مدت سلطنت بست و هفت سال و دو ماه راجه بن سنگه بعد پدر جهاندار گشته رخت هستی بر بست مدت سلطنت بست و دو سال و دو ماه راجه راج سنگه بن راجه بن سنگه بجاے پدر جلوس نموده سپاه و رعیت را از خود خوشنود داشت مدت سلطنت نه سال و هشت ماه راجه هر سنگه بن راجه راج سنگه در جهانداری نیکنامے گذرانید مدت سلطنت چهل و شش سال و یکماه راجه نرسنگه بن راجه هر سنگه در شهریارے خود رعایا را مسرور و ملک را معمور داشت مدت سلطنت بست و پنج سال و سه ماه راجه جیون سنگه بن راجه نرسنگه بر اورنگ سلطنت نشسته بدست باده جوانی و سلطانی گشت و لاابالی زیستن اختیار نموده چون سلطنت با غفلت نمی آمیزد و در اندک مدتے زمام جهانبانی از دست او بدر رفت و آوازه دشت ادبار گشته در گذشت مدت سلطنت او هشت سال و پنج ماه **بیت** شاهی دو جهانے آن دوستی ست ✤ کاکنش زن دو دمان هستی ست ✤ خوش آنکه ازین فرامذ و پستی ✤ هشیار بود درین دوستی ✤ از ابتداے راجه دیپ سنگه تا راجه جیون سنگه شش کس مدت یکصد و سے و نه سال جهانبانی نمودند ✤

ذکر راجه پرتهے راج المشهور براے پتهورا

چون ارادت فرمانروائی حقیقے برین شد کرائے پتهورا مرزبان ولایت بیراٹھه که براجه جیون سنگه نیایش داشت بسلطنت عظمے کامیاب گردد راجه جیون سنگه از روے بیخردے یا بضرورتے او را روے داد تمامے ارکان دولت را با لشکر فراوان در کوهستان که مسکن اجداد او بود فرستاده خود با چندے از خواشے در دار السلطنته مانده بغفلت مستند پتهورا باستماع تنهائی راجه با لشکر جرار ناگهانی رسیده رایت کارزار برافراشت راجه جیون سنگه که لشکر و سامان پیکار نداشت تاب نیاورده

تولد او از شاه دهودا در کوهستان دستوار گذار بریده اخر الامر بحافظ فهامیانه هی از دنی اولی بر نیز شت ورائے پتهورا کوس نصرت نواخته
سریر آرای فرمانروائی گردید **بیت** چو بیند که از اثر دهانیست رنج ✤ خردمند نگمارد از دست گنج ✤ چون پانزده سال از فرمانروائی
او در گذشت سلطان شهاب الدین غوری از غزین آمده بدفعات محاربه نموده آخر کار در موضع نراین عرف تلاوری او را مسافر
ملک آخرت نموده اورنگ آرای خلافت هندوستان گشت احوال این راجه که سیر ایه ارتسام و ارقام یافت مطابق هست با کتاب
راجاولی و راج ترنگی که در هنود مشهور و معروف است اما از دفتر سوم اکبر نامه که مسمی بآئین اکبریست از بعضی نسخ هندی غیر راجاولی
و راج ترنگی چنین مے نگارد که در سنه چهار صد و بست و نهم بکرماجیتی راجه انگ پال از قوم تونور رایت فرمانروائی بر افراخت و در
نزدیکی اندرپت شهر دهلی آباد ساخت او و اولادش بست تن مدت چهار صد و نوزده سال بکیاه و بست و هفت روز کامرانی کردند
بالآخره راجه پرتهے رام ولد مشیم او را بابلدیو چوهان محاربه روے داد و دران کارزار کشته شد و در سنه هشتصد و چهل و هشت بکرماجیتی
فرمانروائی از قوم تونور بقوم چوهان منتقل شد و راجه بلدیو و اولادش هفت تن مدت سه صد و هشتاد و پنج سال و هفت ماه سلطنت کردند
چون نوبت حکومت بپرتهے راج پسر پتهورا نیز سیزدهم رای بلدیو چوهان رسید سلطان شهاب الدین غوری هفت مرتبه یورش کرده چنگاه پیکار
آراست و هر مرتبه شکست خورده بدر رفت اما دائما تدبیر تسخیر این ملک در پیش داشت گویند راجه چیچند را تهورمرزبان قنوج بر اکثر راجها
غالب آمده سکالش جگ راجسو که ذکر آن قبل ازین کرده آمد پیش گرفته در فکر سامان آن گردید و اراده کرد که دران انجمن دختر خود
را به یکی از راجها پیوندد و بهمین تقریب راجهای اطراف ممالک را طلبد اشتراک پتهورا نیز حسب الطلب او داعیه آن بهمرسانید
ناگهان برزبان یکی از نوکرانش گذشت که با وجود رائے پتهورا این جگ از جے چند بدیع است و بعد گفتگویش که رای خود دران جگ
تشریف فرماید از استماع این سخن رای پتهورا را آتش غیرت در دل افروخته شد و فسخ عزیمت آن بهمرسانید و راجه جے چند ازین
خبر بر آشفته اراده محاربه نمود اما نبا برنزدیکی ساعت جگ توقف کرده بصلاح دانش وران نبا بر سر انجام این جشن پیکر رای پتهورا را
از طلا درست ساخته بدربانی بر نشاندرای پتهورا ازین آگهی مانند مار بر خود پیچید و با پانصد مرد گزیده اسپ اغار کرده ناگهانی بدان معرکه
رسید و تمثال خود را از دروازه برد اشت و کارزار کرده بسیارے را کشت و برگشت راجه جے چند بهرصورت جگ بانجام رسانید
اما دختر ش احدے از راجها که دران انجمن از اطراف ممالک آمده بودند قبول نکرد و باستماع و مشاهده مردانگی و جوانمردے رائے پتهورا
آرزومند زنے او گردید پدرش از خیمگی بخیدو از خانه خود بدر کرده برائے او منزلے جدا ساخت پتهورا این خبر شنیده مشتاق
او گردید و مشورتے اندیشیده چاند اباد فروش را به نیابتش گرے پیش راجه جے چند معین ساخت و خود با برخے گزیده مردم
آئین ملازمان همراه چاند اشد و بعد رسیدن در قنوج به چستی و مردانگی دختر راجه بدست آورده با بلغار خود را به بلی رسانیدند و راجه جے چند
آگاه گشته بقصد پیکار فوجها آراسته در پیش و بدملازمان رائے پتهورا همت، درمیان محکم گذاشته محاربه عظیم کردند هفت هزار کس
دران کارزار از طرفین کشته شدند **القصه** رائے پتهورا چون آن دختر را بدست آورد و گردش فلک بر مراد خویش انگاشت
دیباو خیان محبت ورزید که اکثر اوقات در حرم سرا بسر بردے و گرامی انفاس زندگی را بتعیت او در نابالیت گذرانیدے
و بکار ملک و سپاه کمتر پرداختے چون سالی بدین حال بگذشت سلطان شهاب الدین غوری برین حال وقوف یافته بارادهٔ چند
طرح دوستی انداخت و بمرتبه هشتم در سنه هزار و دو صد و سے و سه بکرماجیتی مطابق پانصد و شصت و دو هجری که جهل و
نه سال از فرمانروائی پتهورا منقضی شده بود لشکر فراهم آورده بقصد ملک ستانی برآمد و بسیاری از بلاد هند بر گرفت قریبان
از انها ملک راجه در پیش و مصاحبت بارانی یارانی آن نبود که خبر آمدن سلطان بر رائے پتهورا برگذارنده آخر الامر ارکان دولت بمشورت

گیدگیر چاندا باد فروش را درون حرم سرا فرستاده ان حملت متن را حقیقت کار آگهی داد ندرای از غرور آنکه بارها سلطان را شکست داده بود بر و نصرت یافته بود از رسیدن سلطان پروائی نکرده وقدرے لشکر فراهم آورده به پیکار برابر آمد سلطان صفوف آراسته روبرو گردید وراجه جی چندکه هربار کمک پتهورا میکرد وتقصد انتقامیکه در خاطر داشت این مرتبه با لشکر خود مدد گار سلطان گشت وآتش محاربه اشتعال گرفت ودران زرمگاه رای پتهورا بدست کسان سلطان گرفتار شد وسلطان اورا دستگیر کرده بغزنین برد چاندا باد فروش از حقیقت منشی ووفادارے بغزنین شناخته وبملازمت سلطان رسیده نوازش یافت وبارے پتهورا ملاقات کرده درزندان همرازی نمود ومشورت او صاف تیراندازی پتهورا نزد سلطان ظاهر نمود وسلطان راسیل تماشاے آن راسخ گشته رای پتهورا را از قید وحبس برآورده وبراسپ سوار کرده تیر وکمان بدستش داد پتهورا بموجب مصلحتی که باچاندا درمیان آورده بود کار سلطان از تیر باتمام رسانید آنا ملازمان سلطان رای پتهورا وچاندا را نیز از هم گذرانیدند لیکن تواریخ فارسے کشته شدن رای پتهورا در رزمگاه تلاوری مے سراید ومطابق تست باراجاولی وراج ترنگی وقبل رسیدن سلطان شهاب الدین بعد مدت از دست فدائی کهوکهو نوشته اند چنانچه درصفحات سابقه ذیل احوال صوبه دهلی اشعارے باجمال نموده آمده والله اعلم بحقیقة الحال بالجمله بعد کشته شدن رای پتهورا حکومت هنود از هندوستان منقطع گشته لسلاطین اسلام انتقال یافت از ابتدای راجه جدشتر پانڈو لغایت رای پتهورا بموجب نسخه راج ترنگی یکصد وبیست تن از اقوام هنود مدت چهار هزار وچهار صد وهشت سال فرمان روائی نموده مرحله پیمای طریق عدم شدند

نظم آنکه اوج فلک نشیمن ساخت ✤ عاقبت زیر خاک مسکن ساخت ✤ آنکه برفرق تاج افسر زرکرد ✤ در لحد رفت وخاک بر سر کرد ✤
آنکه گهواره ساخت مسکن خویش ✤ رفت وتابوت کرد دامن خویش ✤ هیچکس در جهان قدم نزند ✤ که قدم جانب عدم نزند ✤ تا توانی
دل از جهان بگسل ✤ رشته از مهر این وآن بگسل ✤ جاودان نیست عالم فانے ✤ تو درین جاودان کجا مانی ✤ روی در ملک جاودانی
کن ✤ ترک این کنج ویرانی کن ✤ پاے در دام هیچ هیچ منه ✤ همه هیچند دل بهیچ منه ✤

دستان سرائی بلبل قلم در گلزار ذکر سلاطین اسلام صاحبقران هشتم

چون بمشیت حضرت الهی جل جلاله اقتضاے آن کرد که سلسله فرمانروائی هندوستان از فرقه هنود که دیرگاه درین بلاد فرمانفرما وحکمران بوده اند منقطع گردد ودر هندوستان هریوئی از اسلام بنام جهانیان رسد اول سلاطین غور وغزنین رایت جهانگیرے کشوده بقدم جرأت مسالک این ممالک بپیمودند ونقش لسلطنة هنود را کالاعدم جابسند آرای حکومت وسلطنت بودند تا بآب شمشیر آبدار از صفحه روزگار پاک شستند

نظم سررشته قدرت خدائی ✤ هرکس نکند گره کشائی ✤ بی جنبش امر او بدستان ✤
برگے نجنبد درین گلستان ✤ همان بهتر که زبان بیان از ین گفتگو باز داشته عنان خامه مدعا نگار در عرصهٔ اظهار مطلبی که پیش دارد منعطف گرداند مجملی از احوال سلاطین اسلام که کتب معتبرهٔ سیر بآن ناطقست آنکه اگرچه سلطان شهاب الدین را پتهورا را کشته وبتیقنت هندوستان باورجوع گشته اما چون درینجا ابتدای ظهور اسلام از سلطان ناصر الدین است شروع بذکر او کرده مے آید سلطان ناصر الدین سبکتگین از غلامان نصیر فقیهی فرمانروائے خراسان بود بعد نصیر بخدمت منصور بن نوح سامانی باقتضائے آثار رشد وکاردانی که از ناصیهٔ حال او لائح بود بمرتبه امیر الامرائی وسپه سالاری رسیده مصدر امور مستر شد وکارهاے بزرگ گردید در آخر حال از جانب ابو اسحق والی بخارا باستحکام مملکت غزنین منصوب گشت بعد از انکه ستاره زندگانی ابو اسحق بهبوط ارتحال درآمد آفتاب بخت ناصر الدین از بیت الشرف اقبال طلوع نموده اوج گرائے جهانبانی گردید تفصیل این اجمال آنکه ابو اسحق غیر از دو دختر که قائم مقامش تواند بود نداشت واز امرائے او صاحب شوکتے که نظم امور مملکت تواند نمود جز او دیگرے نبود سپاه ورعیت

لضرورت بیارو ناچار رجوع باو نموده که اطاعت بر بندد او در سنه سبعمائة و شصت و هفت بحرب سر بر سریر سلطنت جلوس نموده باسیاست فکر و سلامت آن مهام جهانداری را کما ینبغی انتظام داده باحیای مراسم عدل و داد و دفع ما ترفتن و فساد پرداخت و رایت جهانگشائی در معارک دلاوری برافراخته اکثر ممالک بزور بازوی خود مسخر ساخت اما چون این نسخه مشتمل بر حقیقت فرمانروایان هندوستان نبود لهذا از ارقام ماجرای ولایت ایران و توران که سلطان در فتوحات این ممالک کارنامها ظهور رسانیده عنان خامه بیان برتافته تحریر حالات هندوستان مے پردازد سلطان مکرر از غزنین بسمت هند تاخت آورد و در سنه سبعمائة و هفتاد و یک اکثر بلاد هند مسخر گردانید اول کسیکه در هندوستان رواج اسلام داده بنیاد مساجد نهاد او بود و چون از نژاد ترک بود هندوان بهمین سبب مسلمانان را ترک گفتند القصه سلطان همواره در بلاد هند ترک تاراج میکرد و سکنه این دیار را از تاختهای متواتر ش عاجز نمود ند مال و متاع و زن و بچه آنها غارت میرفت گویند که دران زمان راجه جے پال بر ممالک هند حکومت داشت اگرچه مورخان هندو راجه جے پال را در زمره فرمانروایان دهلی ذکر نکرده اند اما ازین جهت که دارالایالته او در کتب فارسی قلعه لمغان نگاشته اند چه عجب که در ملک سامانه و پنجاب و اطراف آن غیر دهلی در تصرف او خواهد بود ظاهر اد ران ایام هندوستان محل ملوک طوائف شده بود سلطان فاهر مستقلی بانفراد نداشت القصه راجه جے پال بقصد مدافعه با بسیارے از لشکر بسر غزنین رفت سلطان باستماع این خبر بارادت لشکر و استعداد بر حدود ولایت خویش رسیده آماده پیکار گشت و قتال صعب روے داد دلاوران جنگ جو و متهوران پرخاش خوکار زار مردانه نمودند آخر الامر بعل آمد با دو برف سخت پیدا گردید از وزیدن باد تند و غریدن رعد و بارید ن برف بسیار لشکریان راجه جے پال راه فرار از دست رفت و بسبب قلت طاقت احتمال این صدمات بنا بر عدم اعتیاد مضطرب و اکثرے از انجماعه نابود و هلاک و باقی ماندگان خود را مشرف بر تلف دیده مغلوب و از فتح و ظفر مایوس گردیدند ؎ نظم دست کشته همه در آستین ؎ پای کسان سند همه در پوستین ؎ گرم شده از مد جامه مرد ؎ مردم بے جامه بجا ماند سرد ؎ گوگه زسرما کش رباند قدا ے ؎ لرزه گرفته همه در دست ہا ے ؎ دگدگ دندان بر نهتشان ؎ چون شغف چوبک چوبک زنان ؎ القصه سلطان بدین تدبیر غالب و راجه جے پال مغلوب گشت و احوال لشکریان خود بدینمنوال دیده از روے اضطرار ناچار دم مصالحت زد قرار آنکه پنجاه زنجیر فیل بالفور ادا ن لطریق پیشکش بخدمت بفرستد و چند کس از معتبران خود را بر سم یرغمال پیش سلطان گذاشته معتمدان سلطان را بسرا تسلیم و جمعیت همراه گرفته باداے خود رسیده و بعد رسیدن بمسکن خویش قول و قرار را بر طاق نسیان گذاشته کلاه نخوت کج نهاد کسان سلطان را که برای سپردن مال و فیل همراه آورده بود بعوض مردم خود که نزد سلطان گذشته بود مقید داشت سلطان باستماع این خبر بعزم انتقام و پاداش بدعهدے راجه بر هندوستان لشکر کشید جے پال با لشکر بے پایان و فیلان بسیار بمقابله شتافت و سرد و لشکر باهم پیوسته جنگ عظیم کردند آخر کار سلطان رایت فتح بر افراخته غنیمت بسیار از مال و فیل و اسر ا بدست آورده بغزنین مراجعت کرد و جے پال شرمنده خورده بهندوستان آمده تا لمغانات متصرف سلطان در آمده سکه و خطبه او رواج یافت بعد چندے سلطان بحکم اجل گرفتار آمده راه آخرت سپرد مدت سلطنت او بست سال بود ؎

ذکر سلطنت سلطان محمود بن ناصر الدین سبکتگین

بعد ازان که سلطان ناصر الدین ولیعت حیات سنجاق کائنات بسپرد و امیر اسمعیل پسر ارشد بر مسند جهانبانی جلوس نموده سلطان محمود را از میراث پدر محروم گردانید سلطان تاب جفای برادر کلان نیاورده یاورے بخت پیدا آراد و پیکار گشته برامیر اسمعیل غالب آمد و در سنه سه صد و هشتاد و هفت هجری در خطهٔ عشرت آگین غزنین زینت افروز اورنگ جهانبانی گشت سلطان تایید دل قوے و نیروے بخت مسعود تیغ عالمگیرے بر میان بسته رایت جهان ستانی برکشاد و بر بلخ و بخارا و اوزگنج و خوارزم و ترکستان و عراق و خراسان لشکر کشیده مظفر و منصور گشت و عرصه روزگار را از خس و خاشاک مخالفان پاک گردانید چون طنطنه جهانگیرے او در اطراف گیتی مشهور گشت خلیفه المطیع باستماع حالات او خلعت فاخره و خطاب یمین الملة و امین الدوله بر سر سلطان فرستاد سلطان از ابی استر ضای خلیفه دوازده بار دشوکت نام در دعوات نماز اعتلای اسلام شهر جهاد کرد همت تسخیر هندوستان بر بست * مرتبهٔ اول در سنه سه صد و نود و هم هجری باراده یورش بر سر راجه جی پال لشکر کشیده و نیز عزم مقابله هنگرا گشته و ازانجا در گذشت اسلامیان هنوز پهر شاور و پشاور نرفته اند رسیده معرکه کارزار پیوستند هر دو لشکر باهم گرد پا انگیختند و داد مردانگی دادند بیت

دلیران ستاد تند پا کرده سخت * ستاوان در آموخت زیشان درخت *

آذر خشیدن برق شمشیر آتش بار و باریدن تیر شعله کردار اکثرے از طرفین بآتش غیرت سوخته غرق بحر فنا گشتند بالآخر سلطان مظفر و منصور گشته پنجهزار هندو را دران کارزار علف تیغ خونخوار نمود راجه جے پال پا بازنده نفزار بسیرو برا در خویش اسیر گشته بقبول رسید گویند در گردن راجه حمائلی بود که بزبان هندی مالا مانند مرصع بجواهر نوا هر گران بها و بکمال بدر رغر رنگینا مبصران جوهر شناس و متمان خرد اساس قیمت آنرا یکصد و هشتاد هزار دینار کرده بودند و همچنین در گردن سیران و برادرانش حمائلهاے مرصع قیمتی بود بهمه آن درجمله غنائم بنجرانه سلطان رسید ازانجا بعزم فتح و هند وستان کرده اکثر بلاد و بقاع تسخیر در آورد و به بلده که دار الحکومه راجه جے پال بود رسیده مسخر گردد و اکثر اماکن تعمیر مساجد نموده منبر و صحراسم اسلام برو اخت چند گاه دران نواحے بعیش و عشرت بر و اخته چون موسم بهار در رسید سلطان از قلعه بهنڈ بر آمده بغزنین مراجعت نمود و تمام ایام بهار بعیش و کامرانی و مسرت و شادمانی دران تختگاه گذرانیدند چون موسم بهار منقضی گردید و زمان خزان در رسید سلطان بمرتبه دوم قصد هند وستان نموده از راه ملتان بحوالی بھٹنیر رسید راجه بجے رامی باوجود کثرت لشکر و فیلان صفدر و متانت قلعه صعوبت جا از بے همتی و بے حوصلگی بمقابله سلطان گذاشته بجانب سندروان شد لشکریان سلطان باستماع خبر تعاقب کرده او را و لشکریانش را بخنجر آبدار بزخاک هلاک افگندند سعدے سخت است پس از جاه تحکم بردن * خوکرده نباز خود مردم بردن * و نزاد را از تن جدا کرده پیش سلطان آوردند سلطان ازین معنی خوشحالیها نموده تیغ بیدریغ بر قوابع و لواحق او راندند و خلق کثیر را بقبل رسانیده غنیمت فراوان از نقد و جنس و نوادر هند وستان بدست آورده ازانجا بسمت غزنین معاودت نمود ازجمله غنائم دو بست و هشتاد زنجیر فیل بود چون در ملتان داؤد بن نصیر از رئیس ملاحده حکومت داشت سلطان را اهمیت دین برآن داشت که بر ملتان متوجه شده آن ملک را از و انتزاع نماید درینصورت بغزمیت ملتان از بھٹنیر راه راست از دست داده براه مخالف بنا بر آنکه حاکم آنجا خبردار نشود و نا گمان بر سر او بر سد سواره گردراجه انندپال بن راجه جے پال که بر سر راه بود در مقام ممانعت شد از طرفین صفوف آراسته گشت و نبرد آزمائی روی داد ازانجا که سلطان را اقبال قوے بود بهر طرف که روے عزمیت سے آورد فتح و نصرت استقبال سے نمود راجه انندپال تاب صدمات لشکر سلطان نیاورده منهزم شد و خود را در کوهستان کشمیر کشید چون بسبب جبال مرتفعه و مجال شعشعه و تراکم اشجار و تراخم گریوه دشوار گذار رسیدن لشکر دران متعذر بود سلطان دست از تعاقبش کشیده در ملتان رسید حاکم آنجا را اهل و منقاد و بست هزار درم هر سال بر و مقرر کرده احکام شرعیه را رواج داد چون موسم تابستان در رسید شدت حرارت و حدت آفتاب بروے باشتداد نهاد لشکریان سلطان تاب هواے گرم ملتان نیاورده التماس مراجعت نمودند بصورت سلطان ازانجا متنفر

غزمین شده تمام ایام بهار بعیش وعشرت دران مکان بهشت نشان گذرانیده چون ایام زمستان در رسید در سنه نهصد ونود ونه مرتبه سوم باز بهندوستان آمده باراجه انندپال کارزار نموده او را شکست داد سے زنجیر فیل غنیمت بدست آورده از انجا القلعه بهیم نگر رسیده انتزاع نمود چند تخت طلا ونقره وخزانه فراوان والماس گران بها ودیگر نوادر ونفایس که ازان قلعه بدست آمده بود بهمراه خود گرفته بغزنین مراجعت نمود سلطان چهل روز بعیش وعشرت گذرانید چون ایام زمستان در رسید در سنه نهصد ونود ونه مرتبه چهارم بهندوستان آمده بقصد تسخیر قلعه مسلور وحصول هزاران طرب وسرور بغزنین مراجعت نمود در مرتبه چهارم در سنه چهار صد پنجاه سے قصد ملتان نموده تا سے آن ولایت را بتصرف درآورد وقرامطه ملاحده که دران ولایت بودند دستگیر شدند وبعضے را دست در گردن بسته در پای فیلان کوه پیکر انداختند وجمعے را که دست رد بر احکام شرعیه نمے نهادند بدست وپا ساختند وبرخے را که سر از حکم شرع نمے پیچیدند سر از تن جدا کردند وفرمانے را که از خود مبنی گوش بر اوامر سلطان نداشتند گوش وبینی بریدند داؤد بن نصیر حاکم انجا را اسیر کرده در قلعه غورک محبوس نمودند او همانجا بمرگ طبیعی درگذشت وسلطان بعد فتح آن ولایت بغزنین مراجعت نموده مرتبه پنجم در سنه چهار صد ودو هجرے سلطان شنید که در هندوستان تهانیسر نام شهریست قدیم ودر نزدیکی آن کوه لابیست بس عظیم که باعتقاد اهل هند آغاز آفرینش در انجا شده وآنرا از اماکن شریفه دانسته گنجتین هیچ عنصرے دران مکان نتیجه رستگاری حقیقی امید وتجانه کلان وچکر سوم نام بت در انست وهنود آنرا بکمال اهتمام پرستند در نصیورت بقصد جهاد وکفر فراهم آورده متوجه تهانیسر گردید راجه نرجن پال حاکم آنجا از خیال واقف گشته ایلچی فرستاد وپیغام نمود که اگر سلطان ازین عزیمت باز گردد پنجاه زنجیر فیل پیشکش خواهد سلطان بران التفات نکرده در تهانیسر رسید راجه مذکور تاب مقاومت نیاورده بے جنگ رو بفرار نهاده شهر را خالی ساخت لشکریان سلطان در شهر خالی رسیده انجا یا تنه غارت کردند وتهانیسر را بر انداختند وبت چکر سوم بغزنین برده بفرمود سلطان بر درگاه نهادند تا پے سپر خلائق گردد سعدی بتے چون برآرد مهمات کس * که نتواند از خود برانداز مگس *
نه نیروی دستش نه رفتار پاے * وگر لفگنی بر نخیزد زجاے *

مرتبه ششم بر قلعه تندنه که بر کوه بالنداشته است لشکر کشید راجه دران حدود مردان کارے بحفاظت قلعه گذاشته خود در کمسار دشوار گذار کشمیر درآمد سلطان قلعه تندنه را محاصره کرده در نقب وسابا ومکر وسائر اسباب قلعه گیرے شروع نمود اهل قلعه عاجز وارمان خواه گشته مقالید قلعه بسپردند بعد بتسخیر قلعه وبدست آوردن اسباب واموال رو بدره کشمیر بتعاقب راجه نرجن پال نهاد بسبب مضائق طرق ودشوارے عبور دست سلطان براجه مذکور نرسید اما غنیمت فراوان بدست آورده ولبسیارے از هنود را بنعمائی دین اسلام منور ورواج احکام شرعیه دران دیار داده مراجعت فرمود مرتبه هفتم در سنه چهار صد ونه بغزم تسخیر قنوج هفت دریاے هولناک درگذشت چون بسرحد قنوج رسید کوره نام حاکم آنجا اطاعت قبول نموده پیشکش داد از انجا در بران رسیده بردت والی آنجا قلعه را بقوم خویش سپرده بگوشه غزید اهل قلعه تاب مقاومت نیاورده هزار درم کهنه یک لک وپنجاه هزار روپیه بوده باضافه چند فیل پیشکش داده امان یافتند سلطان از انجا بقلعه مهابن بر کنار دریاے جمنا رسید گلچند نام حاکم انجا فیل سواره پیخواست که از آب بگذرد دشکریان سلطان رسیده او را دستگیر کردند او خود را بخود آبدار بلاک گردانید بیت زیستن چون بکام خصم بود * مردن از زیستن بسے بهتر *
بعد تسخیر قلعه مهابن بشهر متهرا که شهریست بزرگ مشتمل بر چندین تجانهاے عظیم ومولد کرشن بن لد یکه باعتقاد هنود از محدثات طبیعه ایزد تعالی هست وآن مکان را از اماکن دیگر شریف تر میدانند رسید پنجکس بزنگ پیش نیاید تمام آن شهر را غارت کرده تجانه ها را سوختند واموال فراوان به غارت بردند وبک بت زرین را که

سعدی بتے چون برآرد مهمات کس

نمود و هشت هزار و سه صد مثقال زر سنجیده بود و دو یکیاره یاقوت یافتند که چهار صد و پنجاه مثقال وزن داشت گویند که چندین سال حاکم آن نواحی فیلی داشت بغایت قوی هیکل عظیم الجثه عربده جو تند خو صفدر غضرت پیکر اگر دریا لابلندی یکوه نسبت کرده شود لائق و اگر بتندی تیز روی بباد تشبیه داده آید بفضل الامر موافق در سیر و صف علی و دلاوری و جنگ آوری انگشت نما روزگار بود نظم تیز رو تیز دو تیز گام ✤ خوش روش خوش منش و خوشخرام ✤ هم حرکاتش متناسب هم ✤ هم خلوتش متقارب هم ✤ سلطان آنرا بقیمت گران خریداری میکرد میسر نمیشد بحسب اتفاق آن فیل شبی از فیلبانان رای گرفته بسراپرده سلطان قریب شد از بدست آورده خوشحالی با نموده خدا دانام نهاد چون بغزنین رسید و غنائم سفر فتوح به شمار آورد بست هزار درم و پنجاه و سه هزار برده و شصت صد پنجاه فیل تعلم در آمد مرتبه ششم چون سلطان شنید که راجه نندا حاکم کالنجر کوره حاکم فتوح را نبا برا نکه او سلطان را اطاعت و انقیاد نموده بود بقبول سایند سلطان را این سخن ناپسند آمده قصد استیصال نندا مصمم ساخت و در سنه چهار صد و پنج متوجه هندوستان گردید چون بآب جمنا رسید راجه نرچیپال که خفیه مرتبه از صدمه لشکر سلطان گرخته بود بامداد و اعانت راجه نندا سد راه گشته بمقابله سلطان برآمد چون آب عمیق درمیان بود بدیں حکم سلطان متوانست کسی از آب گذشت اتفاقا بیست نفر غلام بیکبار آب بانا کرده از دریا گذشتند و لشکر راجه نرچیپال از روی جرات و دلاوری درهم شکستند عقب آنها لبیاری دیگر عبور کرده خنگ نمودند راجه نرچیپال هزیمت خورده با چند کس بقدرت و فلاکان سلطان بشهر یکه دران نواحی بود در آمده دست بغارت دراز کردند و تجانها را مسمار نمودند سلطان بفتح از سنجا روبولایت نندا آورد گویند سی و شش هزار سوار صد و چهل و پنجهزار پیاده و سه صد و چهل فیل پیش نندا بود سلطان باترک و تجمل برابر او نزول نموده پیغام اطاعت و اسلام کرد راجه نندا گردن از فرمان برتافته بجنگ قرار داد سلطان بر بلندی ایستاده کثرت غنیم بنظر در آورد و در خود تاب مقاومت ندیده از آمدن پشیمان گردید و جبین نیاز بر زمین خشوع نهاده از حضرت ایزد بے نیاز و داد اری انباز مدد فتح و نصرت نمود اتفاقا بدرگاه مجیب الدعوات عجز و خشوع سلطان باجابت مقرون گشت و بمشیت ایزدے همان شب خونی عظیم بخاطر راجه نندا راه یافت تمام اسباب و آلات را بجا گذاشته بے جنگ بالخصوصان خویش راه فرار پیش گرفت روز دیگر سلطان حقیقت کار اطلاع یافته سوار شد و بے شکر او را ملاحظه کرده از مکر و خدعت او خاطر جمع نموده در شهر رفت و دست بغارت و تاراج کشاده عالم را غنیمت بدست آورد و در بیشه پانصد و هشتاد زنجیر فیل از فیلان لشکر راجه نندا یافت ضمیمه غنائم نموده بغزنین رفت مرتبه نهم در سنه چهار صد و دوازده هجری سلطان قصد کشمیر نموده قلعه لوه کوٹ را محاصره کرد چون بسبب استحکام و ارتفاع دست به تسخیر آن نرسید عنان عزیمت لاهور و بانگر روان شد غنیمت فراوان بدست آورده بافتح و ظفر معاودت نمود مرتبه دهم باز قصد ولایت راجه نندا کرد بعد رسیدن قلعه گوالیار بر آن تسخیر آن محاصره نمود از انجا که قلعه گوالیار در استواری و محکمی کارنامه ایست از فرمانروایان پیشین و یادگار ایست از کارآگاهان متقدمین طائر اولی اجنحه قیاس بر گرد و شرفات آن نتواند پرید سمند تیز رد خیال در فضای ارتفاع آن نمے تواند دوید ابیات یک قلعه روے آن کوهسار ✤ برآورده سر تا بچرخ چهار ✤ بر و مرغ اندیشه را راه نیست ✤ کس از کار و کردارش آگاه نیست ✤ با لضرورت بحکم مصالحه کرده سے و پنج فیل پیشکش گرفته متوجه قلعه کالنجر بسکن راجه نندا گردیده بعد رسیدن در انجا قلعه کالنجر را از لشکر محیط گردانیده قلعه مسطور بمتانت و استحکام در سنهه و ستان نظیر ندارد تسخیر آن غیر از نیروے بازوے اقبال صورت نه بندد ابیات حصارے چو گردون گردان بلند ✤ که رفعت زبرجش بود دیرمند ✤ دهد قلعه دارش بگردون جواب ✤ کند دیدبانے ز اوج آفتاب ✤ چون محاصره بامتداد کشید راجه نندا باوجود محکمی عاجز شده سه صد زنجیر فیل پیشکش قبول کرده زنهار خواست و فیلان پیشکش را بی فیلبانان از اندرون سرداده نذر نموده سلطان ترکان شهامت نشان چیستی و جالاکی بران فیلان سوار شده ایل کرد و نداء نظاره این جرات و حسارت ترکان اهل قلعه تعجب نمودند و عبرت پذیر فتند راجه نندا شعر هندے بعبارت متین و استعارات رنگین

بنظر لاحظ

آفتاب نیزه شعر همان خرد گزین بوده باشد در مدح سلطان نوشته ارسال داشت زبان دان هند مضمون آنرا العرض سائید

سلطان مسرت اندوز گشته تحسین نمود و در حلد و آن مستور حلومت پانزده قلعه حصینه کالنجر نموده با تحف و پیشکش مراجعت فرمود در اثنای راه نیز مال بسیار و جواهر بیشمار در عوض آن بخدمت سلطان ارسال نمود سلطان بعد صلح بغزنین معاودت کرد مرتبه یازدهم بازلشکر بهند و ستان کشید بقصد تسخیر سومنات لوای توجه برافراخت این سومنات شهریست بزرگ بر ساحل دریای محیط و بتخانه مشهور معبد براهمه بتان زرین در ان بتخانه بسیار و بزرگترین بت را سومنات نامند و در کتب سلف اهل هند مرقوم است که آن بت از چهار هزار سال گذشته معبود و مقبول براهمه است بالجمله از غزنین روانه شده قطع منازل و طی مراحل در پیش نمود و در اثنای راه حکم بر عرض لشکر بصدور پیوست تقدیم این امر بیاولان جدکار متعین شدند و بآئین پسندیده عرض لشکر بنظر عالی در آوردند از ان منزل سلطان کج جلگه راهی گردیده بعد از طی مسافت در شهر نهروالله که از ملتانه بموکب سلطان سکنه آنجا فرار کرده بودند رسید شهر را خالی یافته غلها از انجا برداشته راه سومنات پیش گرفت چون دران سرزمین نزول لشکر ظفر اثر اتفاق افتاد اهل آن شهر دروازهٔ سومنات بر روی سلطان بسته آماده جنگ شدند بهادران لشکر ویلان صفدر بقدم همت و علم جرأت بر معارج قلعه کشائی طریقهٔ عروج پیش گرفته داخل قلعه شدند بجنگ و تردد بسیار ابواب قلعه گشاده و لوازم غارت و تاراج بعمل آمد و خلق کثیر قتیل و اسیر گشت بتخانه ها را بنیاد برکندند و سنگ سومنات را بجنبه لیماتها بسته و بدست اسرای هندکشان کشان بغزنین برده در زینه های مستراح مدرسه و مسجد جامع بکار بردند هنگام معاودت سلطان از سومنات بر بیج دیو راجه عظیم الشان بر سر راه و از آمدن سلطان آگاه بوده سد راه گشت و انواع دست برد نمود اکثری را کشته و خسته مال بسیار و اجناس فراوان با خود چون لشکر سلطان از مسافت بعید آمده بنا بر استدا ایام سفر و بسیاری جنگ که در منات و دیگر جا رو داده گشته بود سلطان بمصلحت وقت صلاح در جنگ ندیده طرح داد و براه گجرات و ملتان گردید در راه صحرای آبرتاب بی آب پیش آمد بسبب بی آبی دبی علفی لشکریان سلطان تب بسیار کشیده اکثری از تشنگی و گرسنگی رهگرای صحرای عدم گردیدند و بقراوان محنت و رنج سلطان بغزنین رسید مرتبه دوازدهم در اواخر سنه چهار صد و هفتده هجری بغزنین مالش جمعی که در وقت مراجعت از سومنات بر کنار دریای سند بلشکریان سلطان بی ادبی کرده آزار و اضرار رسانیده بودند لشکر عظیم بجانب ملتان و سند کشیده فرمان داد تا هزار کشتی ساختند و بر هر کشتی سه شاخ آهن در کمال قوت و حالت مضبوط کرده یکی بر پیشانی و دو بهر دو پهلو نصب کردند بنوعیکه بر هر جه مقابل این شاخها آمدی خود بشکستی آن کشتیها را در آب سرداده سپاهیان زابا تیر و کمان و دیگر سامان حرب و ران کشتیها نشانیده روبا تصال معاندان آوردند آن مردم خبردار شده اهل عیال خود را بجزایر فرستاده جریده بمقابل نشستند و جنگ عظیم در پیوست اکثری از انجماعه که بمقابلهٔ کشتیها آمدند کشته شدند یا غرق بحر فنا گشتند سلطان بعد استیصال و گوشمال آنجماعه بدار المال بغزنین معاودت کرد **القصه** سلطان با اخلاق حمیده موصوف و بشجاعت فطری و کسبی معروف بود ممالک ستانی و جهانگیری نموده بیاوری بخت و اقبال و سلیقه سپهدار آن تیغ گزاری خالفان را منکوب و مقهور میکرد بعدالت پرور و داد گستر عالم را رونق می بخشید و بعدالت و رزی و انصاف پروری ستمگاران را بسزا و مستمدیدگان را بمدعا میرسانید نقصب دین بنوی و طبع دنیوی هر دو در ضمیرش قوی بود بنا بر ین بقصد حصول ثواب و هم بامید اذخار مال و اسباب دوازده نوبت بر هندوستان یورش نموده لوای فتح و نصرت برافراخت و عهد و مهد فراوان بظهور رسانید بدین جهت خلفای عباسی بغداد او را امین الملة و یمین الدولة نامزد بلقب بخشیده مورد الطاف و عنایت میداشتند چون بخت بلند و طالع ارجمند و دولت بهر طرف که رو آور و ظفر و فیروزی بطریق استقبال پیش آمد **بیت** هر جا که جنیبتش رسیده ۞ اقبال برهنه پا دویده ۞ طیران جهانشکار کرده ۞ در سوچگان کنار کرده ۞ و بعد از آنکه فهمی لطیفه گوئی و مذاقی بهره تمام داشت افضلا شعرا لا احرار در حترام میکرده و با انجماعه مراعات و احسان مینمود سر آمد شعرای نامدار مولانا حسن لوکه در شعر فردوسی تخلص مینمود و جه این تخلص آنکه در شهر طوس حاکم آنجا باغی

ترتیب داده فردوسی نام نهاده پدر مولانا باغبانی آن باغ داشت بدین نقریت مولانا در شعر خود فردوسی می نوشت چون وغزنین رسید
حقیقت کمال او سلطان ظاهر گردید او را در صحبت خود جاے داده پایۂ قدر شش از شعراے آن عصر بلند ساخت و مولانا حسب الامر سلطان
نگارش شاهنامه مشتمل بر احوال سلاطین کیان و فرمانروایان ممالک ایران و لشکر کشی و اسپهبدی رستم و اسفندیار و افراسیاب و سهراب
و دیگر پهلوانان نامدار ماضی گشته شصت هزار بیت در مدت سی سال درست کرد اگر در عهد سلطان کتب لبسیار از نظم و نثر تصنیف شده
یاد کار شعراے نامدار است اما شاهنامه بهترین آن کتب و در کمال متانت مرغوب طبایع سلاطین عظام و محبوب قلوب طوائف انام هست
سلطان اگرچه چندین هزار غلام داشت اما سرآمد این ملک ایاز بود در کمند عشق او گرفتارے داشت گویند که این ایاز خلعت والی
کشمیر بود و خردی همراه پدر خویش در شکارگاه رسید جمعی از عیاران آدم وزدیه قابو یی که یافتند ایاز را بدست آورده ازان ولایت
بدر رفتند و در یدخشان رسیده آن لعل درج شاهی را بدست سوداگرے بقیمت خاطر خواه فروختند از تقدیرات الهی شاهزاده نجلائے
نام نهاده گشت و آن سوداگر اگرچه اقسام اجناس نفیسه و انواع اشیاے غریبه با خود داشت اما نظر بر حسن و جمال ایاز او را از جمیع اجناس
و اشیاے گران بها شمرده از جان خود عزیز تر میداشت و در ترتیب و پرورش او توجه مے گماشت بقصد تجارت از بدخشان بدر
غزنین رسیده رحل اقامت انداخت تا آنکه صیت حسن و خوبے آن سرو بوستان محبوبے در گوش سلطان رسید سوداگر را طلب
و بمجرد مشاهده مبتلاے عشق او گشته عنان اختیار از دست داد و بقیمت گران خریده انیس انجمن خاص و جلیس مجلس اختصاص
گردانید شیفتۂ حسن صورت خود بود و فریفتهٔ خوے نیکوے او نیز گشت **بیت** این عشق که هست بے خود از خویش ✤ فی شاه
شناسد و نه درویش ✤ **القصه** سلطان او را بر تماے خدم و حشم برگزیده مامور امر و محکوم حکمش گشت چنانچه قصه نیاز سلطان و
حسن و ناز ایاز مشهور است و در اکثر کتب مسطور خصوص ملازالی این داستان را به بهترین آئین و مضامین رنگین بتحریر در آورده
بعضے نوشته اند که ایاز اگرچه حسن صورت و جمال ظاهرے خندان نداشت لیکن در اخلاق پسندیده یکتا و در صفات حمیده
نظم هر که در و سیرت نیکو بود ✤ آدمی از آدمیان او بود ✤ نیکی مرد م نه نکو روی است ✤ خوی نکو مایهٔ نیکوی است ✤ **القصه**
بعد ازان که سلطان را ایام شباب در گذشت و زمان شیب پدیدار گردید در سنه چهار صد و بست و یک هجرے لعلت دق و رحمت
ضیق النفس او رنگ خلافت خالی کرده سمند تیز گام عمر در جولانگاه آخرت تاخت و از شهرستان وجود لصحراے ناپیدا عدم نقاره رحلت
نواخت گویند در زمان سکرات موت از لب کردش در بند سلاسل دنیا بود در جلتش دشوارے نمود خردمندان حقیقت شناس
اندوخته هاے او را که انبارهاے نقود و جواهر و اسباب بود در و بر چیدند سلطان نظر بران انداخته حسرت خورد و جان بجان آفرین
سپرد **سعدی نظم** زر و نعمت اگنون بده کان تست ✤ که بعد از تو زیبرون فرمان تست ✤ پریشان کن امروز گنجینه
چست ✤ که فردا کلید ش نه در دست تست ✤ کسی گوے دولت ز دنیا برد ✤ که با خود نصیبی بعقبی برد ✤ تو با خود بر توشهٔ خویش نیز
که شفقت نیاید ز فرزند و زن ✤ غم خویش در زندگی خور که خویش ✤ بمرده نپردازد از حرص خویش ✤ بنخوارگے چون سر انگشت من ✤
نخارد کسے در جهان پشت من ✤ مدت سلطنت او سے و پنج سال ✤

ذکر امیر مسعود بن سلطان محمود و اخلاف و اولادش

امیر مسعود بن سلطان محمود بعد رحلت پدر والاقدر ر رنیت افزاے اورنگ خلافت گردید اما بر سند دستان یورش نموده کشور
امیر ابو سعید بن امیر مسعود از شش برادر کلان تر بود بعد پدر سر آراے فرمانروائی گشته عدالت و نصفت را رواج داد و مرتبه
بر سند و ستان یورش آورد لیکن چندان دست نیافت بعد انهدام تخانه بعضا ممکنه معاودت کرد بهرام برادر امیر ابو سعید

پس از برادر کلان او رنگ نشین جہانبانی گشته بر هندوستان یورش آورد بعضے بلاد مصار که پدر و برادر کلانش مسخر کرده بود بزیر و زبر شمشیر بتسخیر درآورده امرای خویش را دران اماکن گذاشته مروج قوانین اسلام گردید اما سلطنت او در هندوستان اقامت و ضبط ممالک ایران و توران و محاربه با سلاطین آنها یکسر بر دکتاب مخزن اسرار تصنیف مولانا نظام الدین گنجوی و کلیله دمنه تالیف ملا نصیرای مستوفی در عهد اوست در سنه پانصد و هفت هجری ازین جهان فانی درگذشت ✤ خسرو شاه بن بهرام شاه چون از رنگ ارکی فرمانروائی گشت سلطان علاء الدین حسین غوری بر او غالب آمد و غزنین را از و متخلص نموده در تصرف خویش آورد خسرو شاه بعد چهار سمت از ملک بدرون خویش برآمده رو بهندوستان آورد و لاهور را بتسخیر درآورده تا آخر عمر بحکومت پنجاب قیام ورزید و در سنه پانصد و پنج هجری وخطه لاهور چراغ زندگانی او از تندباد اجل خاموش شد مدت سلطنت پنجاه و هشت سال ✤ سلطان ملک بن خسرو شاه بعد رحلت پدر بر مسند حکومت پنجاب متمکن گشت چون سلطان شهاب الدین برادر غیاث الدین بن سلطان علاء الدین حسین غوری از جانب برادر کلان خویش نیابتاً در غزنین مے بود بمقتضاے کار طلبی بر اطراف ممالک لشکر کشیده کمر همت بتسخیر هندوستان بست و علی التوالی تر بر لاهور یورش کرده خسرو ملک را بمحاربه و مجادله ماجز گردانید آخر الامر خسرو ملک تاب نیاورده در سنه پانصد و هشتاد و دو هجری نزد سلطان شهاب الدین در غزنین رفته بهان طرف ودیعت حیات سپرد مدت حکومت او در لاهور بست و هشت سال از ابتدای سلطان ناصر الدین سبکتگین تا خسرو ملک هفت تن مدت دو صد و هفتده سال سلطنت غزنین و بلاد هندوستان کردند ✤

ذکر سلطان شهاب الدین غوری عرف معز الدین محمد سام و لشکر کشی او بهند

سلطان شهاب الدین عرف معز الدین محمد سام برادر کلانش سلطان شمس الدین مشهور بغیاث الدین ولد سلطان علاء الدین حسین سلطنت غور را داشت سلطان شهاب الدین از طرف برادر کلان خود بسر غزنین لشکر کشیده در سنه پانصد و شصت و نه هجری فتح نموده دنیا بتحکومت آن ولایت قیام ورزید چون شجاع کارطلب و دلاور صاحب اقبال بود کم تر دد بر بسته قصد جهان گیری و ممالک ستانی نمود ✤ مرتبه اول ولایت ملتان از تصرف قرامطه داوچهه را از قوم جاتیه بتسخیر درآورده نائب خود گذاشته بغزنین مراجعت کرد ✤ مرتبه دوم در سنه پانصد و هفتاد و چهار هجری باز در ملتان و اوچهه آمده براه ریگستان عزیمت گجرات نمود در ای بهیم دیو مرزبان آن ولایت لشکر فراهم آورده بصفوف مصاف آراست و جنگ عظیم رو داد چون لشکر سلطان بنا بر قطع مسافت بعیده خستگی داشت و بسبب عبور مسالک ریگستان رنج بی آبی و تعب بی غلگی هم کشیده و لشکر رای بهیم دیو فراوان و تازه وارد بود جنود سلطان را خسته و مغلوب گردانیدند و رای بهیم دیو غالب آمده فتح یافت بسیارے از لشکریان سلطان علف تیغ بیدریغ گردیدند و سلطان بهزیمت خورده بهزاران رنج و تعب بغزنین رسید ✤ مرتبه سوم در سنه پانصد و هفتاد و پنج هجری لوای توجه بسمت لاهور برافراشت سلطان خسرو ملک از بنابر سلطان محمود غزنوے که شمه از احوال او بتحریر درآمده حکومت لاهور داشت بعد محاصره و محاربه خسرو ملک عاجز شده پسر خود را با یک زنجیر فیل بطریق پیشکش فرستاده صلح نموده و سلطان پیشکش سر ساله مقرر کرده بغزنین معاودت نمود ✤ مرتبه چهارم در سنه پانصد و هفتاد و هفت بر سر دیول که بتهٔ مشهور است رفته تمام ولایت کنار دریاے سند بضبط درآورده نفائس و نوادر آن دیار با مال بسیار گرفته برگشت ✤ مرتبه پنجم در سنه پانصد و هشتاد و باز بولایت لاهور آمده محاصره و مجادله نموده خسرو ملک تاب نیاورده متحصن گردید سلطان آن نواحے را تاراج کرده درمیان دریاے راوی و جناب قلعه سیالکوٹ را که بنای آن از قدیم و شکست و ریخت در ارکان آن راه یافته بود تجدید تر میم و تعمیر نموده نائب خود گذاشته برگشت

خسرو ملک با لعاق لکھنوتی کھران مدتی محاصرۂ قلعہ لکھنوتی بمود و بے نیل مقصود بلاہور عود کرد ✤ مرتبہ ششم در سنہ پانصد و ہشتاد و سہ باز از غزنین بلاہور آمد خسرو ملک بعد حصن چون عاجز شد ناچیز از آنجا بجزیرہ ندیدہ بملازمت رسید و سلطان او را با خود بغزنین برد و در لاہور نائب خود نصب کرد خسرو ملک در ہمان طرف مرحلہ زندگی بسپرد ✤ مرتبہ ہفتم در سنہ پانصد و ہشتاد و ہفت سلطان باز ہندوستان آمدہ قلعہ سہرندا کہ در آن زمان دار الایالہ راجہائے عظیم الشان بود بدست آورد و بگذارد و ولیست سوار در آنجا گذاشتہ در موضع نراین کرا لحال آن را تلاوری گویند رسید رائے پتھورا فرمانروای ہندوستان با لشکر گران بران سرزمین آمدہ صفوف آراست و بر دو لشکر بہم مقابل گشتہ داد مردانگی و دلاوری دادند اگرچہ درین محاربہ سلطان جلادتہا کردہ مراتب تہور بجا آورد اما بہ مشیت ایزدی فتح و نصرت بروقت دیگر موقوف بود درین مرتبہ بر لشکر سلطان شکست افتاد و کھانڈے رائے برادر رائے پتھورا کہ حاکم دہلی بود غالب آمدہ فیل سوار حملہ آورد و باسلطان در آویخت و باز وے سلطان را بضرب نیزہ مجروح ساخت نزدیک بود کہ سلطان از شدت درد زخم بیہوش شدہ از اسپ فرو افتد در ینوقت غلامے خلجی بچہ در رسید و عقب سلطان بر اسپ شستہ از زمگاہ بیرون برد سلطان را سلامت بمنزل رسانید سلطان زیادہ ازان صلاح در جنگ ندیدہ از انجا معاودت کرد و بہزاران تعب و محنت و غزنین رسید و رائے پتھورا بعد فتح در سہرندا آمد و قلعہ را از کمان سلطان بعد محاصرۂ یکسال و کما تسخیر نمودہ بکمان خود ببست ✤ مرتبہ ہشتم در سنہ پانصد و ہشتاد و ہشت ہجری باز سلطان با لشکر گران متوجہ ہندوستان گردید و ہمان موضع نراین کہ سابقا جنگ شدہ بود نزول اجلال فرمود اتفاق افتاد ہنگام صبح بہادران سپاہ جوالہ ہندو بگر ہیوستند کہ ہے ترکان جلادت کیش جرأت و جسارت نمودہ بر ہندوستانیان غالب مے شدند و گاہے ہندوان اندیش از دلاوری و دلیری بر ترکان زور مے آوردند ✤

ذکر ظفر یافتن سلطان شہاب الدین معروف بمعز الدین سام بر رائے پتھورا

چون مشیت قادر حکیم بران شد کہ سلسلۂ جہانبانی ہندوستان از فرقۂ ہنود منقطع گردد و زمام مہام این مملکت در قبضۂ اقتدار سلاطین اسلام در آید و مراسم اسلام درین بلاد ظہور و شیوع یابد بسیم نصرت الٰہی بر پرچم اعلام سلطان وزید و نہال دولت رائے پتھورا بصدمات عواصف ادبار از بیخ و بن بر افتاد رائے پتھورا در زمگاہ دستگیر گشتہ بقتل رسید و لشکر یانش اکثرے ملف تیغ خون آشام مبارزان ظفر فرجام گردیدند و خلقی انبوہ بدست شجاعت کیشان جلادت پیشہ گرفتار گشتند و کھانڈے رائے برادر رائے پتھورا کہ سپہ سالار بود و زمیت را غنیمت دانستہ بہزاران سعی و تلاش ازان مہلکہ سلامت بدر رفت **بیت** چنان ہمناک و ہراسان گریخت ✤ کہ زمانہ را از گرانی گسیخت ✤ قلعہ سرستی کہ عبارت از تلاوری بودہ باشد و ہانسی و اجمیر کہ دار الملک رائے پتھورا بود بتصرف کسان سلطان در آمد و مال و امتعۂ آن قلاع بدست افتادہ ✤

ذکر نائب گذاشتن معز الدین سام ملک قطب الدین ایبک را در ہندوستان و فتوحات نائب مذکور

سلطان اعظم فتح چند روز در ہمان سرزمین اقامت ورزیدہ در فراہم آوردن پراگندگیہائے ممالک و امن و امان مشارع و مسالک و نشستن مرہم الطاف بر جراحتہائے قلوب رعایا و برایا و تالیف دلہای کافہ خلائق و انتظام مہام ملکی و مالی مساعی جمیلہ بکار برد و بسبب از حصول اطمینان از سر انجام امور مملکت و دل جوئی سپاہ و رعیت ملک قطب الدین ایبک را کہ غلام و بر گزیدۂ او بود در قصبہ کہرام مہتاد کردہ و ہی نائب سلطنت گذاشتہ خود براہ سوالک روان گشت و اکثر محال کوہستان را غارت کردہ غنیمت فراوان بدست آورد و بغزنین رفت بعد معاودت سلطان ملک قطب الدین نیابۃ در سر انجام مہمات جہانبانی و دواعیہ ملک ستانی سرگرم گردیدہ در ہر عاودتی

قلعه دهلی و میرٹھ تسخیر نموده در جاهاے مناسب حکام از طرف خود نشانیده در سال دوم قلعه کول لیز مسخر کرده قلعه کوالیار و مهاون و دیگر قلاع فتح کرده بر سر گجرات رفت و انتقام شکست سلطان که سابقاً تجربه در آمده از راے بهیم دیو گجراتی گرفت و آن ولایت را تا خت تاراج نموده بفتح و نصرت بدهلی مراجعت کرد و خطبه و سکه بنام سلطان رواج داد و دهلی ازین تاریخ دار الخلافه سلاطین مسلمین گردید ✦ مرتبه نهم در سنه پانصد و نود و شش باز سلطان از غزنین در هند آمده ولایت قنوج را مفتوح کرد و سه صد زنجیر فیل و دیگر اموال غنیمت گرفته برگشت چون سلطان غیاث الدین برادر کلان سلطان که اسم سلطنت بر او بود جهان گذاران را پدرود کرد سلطان از روے جوانمردی و والاهمتی ولایت غور و ترکستان و خوارزم و دیگر ممالک بوارثان قسمت کرده خود بر ولایت غزنین قناعت نمود ✦

ذکر رحلت معز الدین سام از ین جهان

مرتبه دهم چون سلطان شنید که در نواحے لاهور طائفه کهوکهران عصیان ورزیده فتیله فتنه و شراره شرارت بر افروخته اند لهذا برای تادیب آن گروه از غزنین روبلاهور آورد و ملک قطب الدین نیز از دهلی بخدمت سلطان رسیده باتفاق یکدیگر گوشمال آن جماعه دادند چون سلطان بعد تنبیه آن فرقه و انتظام امور ملکیه از لاهور معاودت بغزنین نمود و چون نزدیک رسید دو سه از دهات غزنین از دست فدائی کهوکهر که بر رکاب سلطان رفته بود باتفاقے کرد و داد درجهٔ شهادت یافت گویند خزانه بسیار از طلا و نقره و جواهر و امتعه از انجمله بالقصد من الماس که از جواهر نفیسه است بقلم در آمد و دیگر اموال را ازین حال قیاس باید کرد **بیت** دریاب کنون که نعمتت هست بدست کین دولت و ملک مے رود دست بدست ✦ یازده نوبت بر هندوستان یورش کرده مرتبه شکست خورده و دیگر سه مرتبه بفتح و نصرت کامیاب گشت چنانچه تفصیل آن بقلم در آمد تا آخر عمرے دو سال سلطنت نمود از انجمله فرمانروائی هندوستان پانزده سال

ذکر جلوس نمودن سلطان قطب الدین ایبک اصالة بر سریر جهانبانی و مجمل احوال او

سلطان قطب الدین ایبک غلام زرخریدهٔ سلطان شهاب الدین بنائے حکومت هندوستان داشت بعد از انکه سلطان شهاب الدین تقدیر گشت ✦ سلطان قطب الدین از دهلی برآمده در لاهور رسیده اصالةً سریر آرای سلطنت گشت و یازدهم ربیع الاول سنه شش صد و سه هجرے سکه و خطبه بنام خود کرد چون انگشت خضر او شکسته بود از نجابت او را ایبک گفتندے سلطان غیاث الدین محمود برادر زاده شهاب الدین از فیروزه کوه چتر و تجملات پادشاهی برای قطب الدین فرستاده بخطاب سلطانی مخاطب ساخت این سلطان در حروب و احسان داد شجاعت و جوانمردی داده و متکبران مغرور را از تیغ خونین بر کندے و با مستحقین کرم گرد افلاس از چهره مفلسان مستحق بر افشاندے دست مخالیش دامن وجیب آرزومندان بر آمودے فیض عطایش ارباب عسرت را از آزمی نیاز فرمودی **بیت** باحمت او حوصلهٔ دریا تنگ ✦ بارفعت او مرتبهٔ گردون پست ✦ چون لکها باهل احتیاج انعام داده از نخبت او لک بخش گفتندے درمیان او و تاج الدین که یکی از بندهاے خاص سلطان شهاب الدین و بعد سلطان در غزنین اسم سلطنت بر او اطلاق یافته بود بر سر لاهور مخاصمت و منازعت روے داد قصد یکدیگر کرده آتش محاربه بر افروختند تاج الدین تاب مقاومت نیاورده منهزم گشت و در کرمان رفته اقامت ورزید سلطان مظفر و منصور شده باستقلال کمال بسلطنت پرداخت ✦

ذکر رحلت سلطان قطب الدین ایبک و سلطنت یافتن آرام شاه پسر خرد او

سلطان در سنه شش صد و هفت در چوگان بازے از اسپ افتاده گوی زندگانی بچوگان گاه آخرت رسانید بست سال حکومت هند نمود از انجمله چهار سال سلطنت فرمود سلطان آرام شاه پسر خواندهٔ سلطان قطب الدین است چون سلطان مرحوم خلف صلبی که سزاوار جهانبانی تواند بود نداشت ارکان دولت باتفاق یکدیگر آرام بخش پسر خواندهٔ سلطان را که بهوے او

وارثی نبود در سنه شش صد و هفت هجری در خطه لاهور بر اورنگ فرمانروایی اجلاس داده سلطان آرام شاه خطاب کرد و بدو باطراف ممالک احکام و مناشیر صادر گشت و نوید امن و عدالت بخلائق رسید درین اثنا امیر علی اسمعیل حاکم دهلی باتفاق جمعی از ارامل ملک التمش را از بداؤن طلبداشت و ملک در دهلی رسیده قلعه را بتصرف خویش آورد سلطان آرام شاه باستماع این خبر از لاهور در حوالی دهلی آمده صف آرا گشت و بانگ محاربه فرا نمود مدت سلطنت یکسال *

ذکر رجوع سلطنت بسلطان شمس الدین التمش داماد و وزیر قطب الدین ایبک و بقیه احوال او

سلطان شمس الدین عرف ملک التمش او را سلطان قطب الدین ایبک خریده و بفرزندی گرفته دختر خود را در نکاحت او درآورده بعد فتح گوالیار امارت آنجا باو ارزانی داشت پس ازان ملک آن نواحی بدو تفویض نموده بتدریج ولایت بداؤن ضمیمه حکومت او گردانید چون علامات شجاعت و مردانگی و آیات فراست و فرزانگی از وی منصه ظهور میرسید و بارها در حضور تزوات مردانه بجا آورد آخر کار بپایه امیر الامرائی رسیده خط آزادی از سلطان یافت بعد ازانکه سلطان قطب الدین درگذشت و از سلطان آرام شاه امور خلافت تمشیت نیافت باتفاق امیر علی اسمعیل سپه سالار و دیگر ارکان دولت از بداؤن آمده در سنه شش صد و هشت بتخت جهانبانی جلوس نمود و بخطاب شمس الدین مخاطب گشت و التمش آنرا گوئیدکه در شب خسوف متولد شود چون صاحب تردد و شجاع بود دیر و زود شمشیر اکثر ممالک وسیعه خود درآورده باستقلال تمام فرمانروائی نمود و دران زمان خلف سلطان محمد خوارزم شاه سلطان جلال الدین از چنگیز خان منهزم گشته در ملتان رسید و بعد چند روز بلاهور آمده قلعه آنجا را محاصره نمود سلطان با لشکر بسیار بلاهور رسیده مقابل سلطان جلال الدین تاب نیاورده بطرف سند و سیستان بدر رفت در سنه شش صد و شانزده هجری ایلچی خلفای عباسی بعد ادای خلعتی از پیشگاه خلافت جهت سلطان شمس الدین آورد سلطان مراسم اطاعت بجا آورد در دفرحت و شادمانی بسیار نمود و چند روز شهر را آرایش داده کوس شادی نواخت در سنه شش صد و سی هجری بر ولایت مالوه لشکر نموده مظفر گشت و بتجانه مهاکال که از مدت شش صد سال تعمیر یافته در نهایت متانت و رصانت بود از بنیاد بر انداخت و تمثال راجه بکرماجیت و دیگر بتها را بر در مسجد جامع دهلی در زمین فرو برد تا الکد کوب خلائق گردد القصه در طاعت و عبادت مولع بود در هر جمعه بمسجد جامع رفته بادای فرائض و نوافل قیام و رزیدی و وعظ شنیدی و رقت کردی و در هر باب خدا پرستی بکار بردی روزی ملحدان دهلی اتفاق کرده روز جمعه ناگهان تنها بکف در مسجد هجوم آورده قصد سلطان نمودند و چند کس را بقتل رسانیدند سلطان از انجا ببلاست برآمد آن نا عاقبت اندیشان تعاقب کرده شتافتند که دست اذیت بسلطان رسانند خلق کثیر را بمهاد در دروازها برآمده آن طائفه را بزخم تیر و خنجر خسته و سنگ هلاک نمودند سلطان در دولتخانه رسیده بانتقام بی اندازه ایشان را بقتل رسانید و اکثری از ملحد تیغ بیدریغ نمود سلطان باستقلال کرده بعد بیست و نصف زندگانی نموده و رعایا را برایا را خشنود و خواسته باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنت او بیست و هشت سال

ذکر سلطنت سلطان رکن الدین فیروز بن سلطان شمس الدین

سلطان رکن الدین فیروز بن سلطان شمس الدین بعد پدر والا قدر در سنه ششصد و سی و شش هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود چون بهره از عقل و قابلیت نداشت رغبت لذات نفسانی بافراط و انهماک و حظوظ جسمانی و عشرت و کامرانی او را از امور جهانبانی باز داشت و خزانه و انعام سرکاران ارد ال صرف کرده لا ابالی میزیست خبری از احوال سپاه و رعیت نگرفت دائم الخمر بوده شربها علی الدوام مینمود منهای سلطنت بر سلطان بود و بی بهره شاه ترکان والده او که کنیزک ترکه بود نظر بی پروائی و عدم تمیز پسر خود داشته سر انجام مهمات ملکی و مالی بمشارالیها تفویض نموده و او نیز بمقتضای کوته اندیشی که در سرشت زنان مخدره است سر مهمای سلطان شمس الدین را که هم چشم او بودند آزار

و آخر الامر رسانید و پسران سلطان قطب الدین و اتباع آنها را بکلیه مستاصل نمود و بعضی امرا که سزاوار خاندان پادشاهان نبود از دربار طرد رسیدار کان دولت نظر بر بی پروائی دنارسائی پادشاه و تسلط و استیلای مادرش داشته باخذ اتفاق کرده از و برگشتند و ملک اغراالدین ایاز حاکم ملتان را بتحریک سلطنت دهلی نموده طلبیدند او از ملتان لشکر گران فراهم آورده عازم دهلی گشت سلطان نیز بقصد مقابله از دهلی برآمده در کهرام رسید پیش از آنکه ملک اغرالدین ایاز برسد امرا از سلطان انحراف ورزیده در دهلی رفته بی رضیه بنت سلطان شمس الدین را بر تخت نشانده سکه و خطبه بنام او کردند و به شاه ترکان را مقید ساختند سلطان با استماع این خبر از کهرام رجعت نموده در کیلوکهری رسیده آماده جنگ گردید و بی رضیه فوجی از بهادران شجاعت پیشه بسر او از دهلی متعین نمود و در اندک جنگ گسلطان دستگیر گشت و بعد چندگاه سلطان و مادرش در زندان خانه فوت شدند ایام سلطنت یکسال و شش ماه و هشت روز ٭

ذکر سلطنت رضیه دختر مرضیه سلطان شمس الدین التمش

سلطان بی بی رضیه بنت سلطان شمس الدین در سنه شش صد و سی و هفت هجری باتفاق امرا و وزرا اورنگ آرای خلافت گشته خطبه و سکه بنام خود رواج داد و تدابیر صائبه و افکار ثاقبه بنظم امور جهانداری و تنسیق مهام سلطنت و شهریاری بنحوی نمود که لائق هوشمندان و الاحرز بوده باشد بلعل آورده لباس مردانه پوشیدی و از پرده بیرون آمده بر تخت شستی و بار عام دادی بهشیت امور سپاه و رعیت پرداختی و باجرای امر اسم عدالت و انصاف تقید بلیغ ورزیدی بالجمله این ملکه روزگار باخلاق ستوده متحلی و بصفات پسندیده موصوف بود آثار فراست و فرزانگی و اطوار شجاعت و مردانگی از ناصیه حالش میرسید در زمان حیات پدر الا قدر در مهمات ملکی و مالی دخل تمام داشت و پدر بر دانش و عقل او اعتماد نموده ولی عهد خود کرده بود و انتظام مهام بدون صلاح او بمی کردی و رزا التماس کردند که باوجود پسران دختر را ولی عهد کردن مناسب نیست سلطان فرمود که پسران نالایق و دائم الخمر ند و باقسام ملاهی و ملاعب اشتغال ورزیده احدی از آنها قابلیت ولی عهدی ندارد و این دختر فرخنده اختر اگرچه بصورت زنست اما در معنی از ستودگی اخلاق و فزونی دانش بهتر از مردانست **بیت** همچو مهتاب مؤنث در نام ٭ لیک در نور خرد مرد تمام ٭ مجملاً آن شیرزن در اخلاق حمیده و صفات پسندیده در اشتمال و اقران ممتاز بود و در بدایت حال که بعضی امرا مخالفت ورزیده بودند آن ملکه زبان هنگامه آنها به تدابیر صائبه درهم اما چون ملک اغرالدین ایاز حاکم ملتان سر از اطاعت پیچیده یعنی ورزید و لاهور را از کسان ملکه زمان استخلاص نموده متصرف شد ملکه زمان نیز بقصد پیکار و دفع شور او از دهلی برآمده در سهرند رسید امرای نمک بحرام از کور نمکی و بیوفائی سر از اطاعت و انقیاد پیچیده ملکه را مقید کردند بدیدن رسیده معز الدین بهرام شاه بن شمس الدین را از قید برآورده بسلطانی برگرفتند و رضیه سلطان قابو یافته برآمد و با ملک اختیار الدین عقد مزاوجت بسته دشمنان و کهکهران فراهم نموده دو مرتبه بر سر بهرام شاه رفته جنگ کرد آخر الامر ملک اختیار الدین و رضیه سلطان شکست یافته دستگیر شدند روز دیگر بقتل رسیدند ایام سلطنت او سه سال و شش ماه و شش روز ٭

ذکر مقتول شدن سلطان رضیه و رجوع سلطنت بمعز الدین بهرام شاه

سلطان معز الدین بهرام شاه بن سلطان شمس الدین التمش را امرای عظام و وزرای ممالک نظام اتفاق کرده بر تخت جهانبانی نشانده در سنه شش صد و چهل و یک سکه و خطبه بنام او رواج دادند نظام الملک مهذب الدین که همیشه سلطان مرحوم را از رواج او بود صاحب مدار گردیده امور مالی و ملکی باختیار خود گرفت و اکثر مهمات بدون امر سلطان پیش می کرد

چون در ان زمان مقرر بود که غیر از پادشاه چهل پیل بر دروازه خود فیل نگاه ندارد و نظام الملک دو تا یک فیل بر در خانه خویش نگاه میداشت و این معنی خلاف حکم و موجب بیم سلطان می بود چون بعد چند گاه افواج مغول چنگیزی آمده لاهور را محاصره نمود و دست نهب و غارت دراز کرده بسیاری از خلائق آن دیار را کشت سلطان بعد اطلاع بر این معنی نظام الملک را با امرای نامدار و خوانین عالیمقدار که قوت بازوی سلطنت و صاحب حشمت و شوکت بودند بدفع لشکر چنگیز خانی تعین کرد ✦

ذکر لعنی و رزیدن نظام الملک و مقتول شدن بهرام شاه و مکافات یافتن نظام الملک و رجوع سلطنت بسلطان علاء الدین

چو او از اصل بد گهر و بد سیر بود از اصالت جز اسم نصیبه نداشت از حصول اسباب دنیا و هجوم معانوان مغرور مایه مغرور شده حقوق نعمت بر طاق نسیان نهاده طریق بغی و کفران پیموده و بعد رسیدن بر دریای بیاه از روی فریب و خدلیعت عرضه داشت نمود که همراهیان من همه منافق و ناموافق و امرا یکدل نیستند که باعتماد آنها باین مهم پرداخته آید سلطان بدولت خود متوجه پنجاب شوند تا دفع فتنه و فساد دیگر سپاهی میسر آید سلطان ساده لوح که از کار جهانبانی ذاهل و از مکر و دغای او غافل بود در جواب نوشت که آن جماعه کشتنی و سیاست کردنی اند باید که چند گاه مدارا و چاپلوسی گذرانیده مهمی که در پیش است بانجام رساند در وقت مناسب جماعه مذکوره را چو او سزا داده خواهد شد نظام الملک کورنمک رقم مذکور را بجمیع امرا نموده تمامی را بحیله سازی و دغابازی بجانب خود کشید و از طرف سلطان منحرف گردانیده علانیه کوکبه بغی برافراخت چون سلطان بر حقیقت حال مطلع شد خواجه قطب الدین بختیار اوشی را برای تسکین شورش امرا و دفع فتنه و فساد فرستاد نظام الملک و امرا متعلقان نگذشته از بغی و عناد باز نیامدند شیخ از انجا مراجعت کرده احوال باز نمود و نظام الملک باتفاق امرا آمده دهلی را محاصره کرد چون مردم شهر متفق بودند بی جنگ قلعه دهلی بتصرف در آورد و سلطان دستگیر شده بقتل رسید مدت سلطنت او دو سال و یکماه سلطان علاء الدین مسعود بن رکن الدین فیروز شاه بن سلطان شمس الدین التمش چون بهرام شاه را نظام الملک بقتل در آورد ملک سعد الدین سهیل امیر الامرا [illegible] تسلط گرداشت تاج سلطنت سلطنت جلوس بر مسند سلطنت و اراضی نشست سلطان علاء الدین را که آثار رشد از ناصیه احوال او ظاهر بود از قید برآورده در سرشش [illegible] دسهبری بر سریر جهانبانی اجلاس فرمودند و ناصر الدین و جلال الدین پسران سلطان شمس الدین را که در زندان خانه محبوس بودند خلاص کرده [illegible] الدین را بولایت بهرائچ و جلال الدین را بولایت قنوج نامزد کرده رخصت دادند و ملک نظام الملک را که در امور سلطنت کلیه دخیل بود قتل نموده کینه کهنه را فرصتی رسانیدند نظم بچشم خویش دیدم در گذرگاه ✦ که زد مرغی بجان مورکی راه ✦ هنوز از صید منقارش نپرداخت ✦ که مرغی دیگر آمد کارها ساخت ✦ چو بد کردی مباش ایمن ز آفات ✦ که واجب شد طبیعت را مکافات ✦ درین فیروزه ایوان پرآفات ✦ بدی را هم بدی باشد مکافات ✦ ز نیکی نیک بینی و ز بدی غم ✦ ز جو جو روید و گندم ز گندم ✦

ذکر رجوع سلطنت بسلطان ناصر الدین بن سلطان شمس الدین التمش

بعد چند گاه چون سلطان از طریقه عدالت و منصفت انحراف ورزیده آئین اخذ و قتل پیش گرفت جمیع امرا از و برگشتند و باخود اتفاق کرده ناصر الدین را که آثار قابلیت و حق شناسی از ناصیه احوال او ظاهر بود از بهرائچ طلبیده بر تخت فرمانروائی اجلاس دادند و سلطان علاء الدین را مسلسل و رقید نگاه داشتند چند انکه در زندان خانه مرغ روح او از قفس بدن خلاصی یافت مدت سلطنت او چهار سال و یک ماه و یک روز ✦

ذکر سلطان ناصر الدین

سلطان ناصر الدین بن سلطان شمس الدین التمش در سنه ششصد و چهل و هفت هجری از بهرائچ آمده تاج جهانبانی بر سر نهاده سکه و خطبه بنام خود رواج داد ملک غیاث الدین بلبن را که بنده و داماد سلطان شمس الدین بود منصب وزارت داده بخطاب اعظم الملکی

خیر و دور باش سرافراز گردانید و انتظام مهام سلطنت برآرزین او تفویض نمود و صدف گوش او را بلالی فصایح و مواعظ هوش افزا در باب رعیت پروری و عدالت گستری برآموده فرمود که اختیار مهام جهانبانی و مدار نظام امور ملک رانی بدست تو دادم کاری نکنی که فردای قیامت بدرگاه پادشاه حقیقی مرا و ترا سرمایه شرمساری و انفعال گردد ملک بلبن بمقتضای فراست خداداد و عقل مستفاد قواعد نیابت و شرائط وکالت نوع بتقدیم رسانید که رعایا و برآیا در مهاد امن و امان کامران بود و شخص سلطنت و جهانبانی زندگانی از سر نو گرفت و خود سران را مجال دخل و تصرف در امور مملکت و سلطنت نماند و سلطان نیز بعد الت گستری و رعیت پروری بسر برد و درویش نهاد و ملکی اخلاق بود و در عهد سلطنت او ملک آباد در رعایا دل شاد و زندگانی کردند و صیت نیکنامی و رعیت پروری بادشاه و وزیر در اکناف گیتی انتشار یافت **بیت** وزیرے چنین شهریاری چنان ✤ جهان چون نکو و قراری چنان ✤ از بسکه سلطان حق پرست و انیز دشناس بود خراج و باج ممالک در مواجب سپاه و ندرد و یشان خدا آگاه و وظائف دادار فضلا و ارباب استحقاق و دلجوئی مسکینان و زیردستان و عمارات مساجد و جاه و خانقاه و مهمان سرا و اجرای انهار و غیر ذلک انچه از آثار خیر و اسباب ذکر جمیل تواند بود خرج کردے و بر ذات خود تصرف نمودے در سالی دو مصحف بخط خود نوشته آنرا قوت ساختی نوبتی یکی از نکوکاران سرکار مصحف که بخط سلطان بود از روی خوشامد بقیمت گران خریده چون این خبر بگوش سلطان رسید منع کرد که آینده مصحف را بخط من اظهار نکنند بلکه بطور انحفاکار احدے بر تحریر من وقوف نیابد سیفرخنده باشند تا در حلت این وجه اختلالی روے ندهد و ازین وکه درویش نهاد و فرخنده نژاد هیچ کنیزے و خادمه سوای منکوحه خود نداشت و او برای سلطان طعام سے پخت روزے آن ملکه جهان التماس نمود که بسبب پختن طعام دست من آزارے یابد و تصدیع مالایطاق سے شود اگر کنیزے خریده شود و او به پختن طعام قیام ورزد تا مرا از بعض خدمات تخفیف میسر آید چه عجب که ممنوع نخواهد بود سلطان جواب داد که نقود بیت المال حق سپاه و مساکین و خلق مستحقین و مستضعفین است روا نیست که برای آرام نفس خود دران تصرف کرده آید صبر کن تا خدا تعالے ترا در آخرت نتیجه شایسته دهد **ابیات** ترا با نفس کافر کیش کاریست ✤ بدام آور که آن طرفه شکاریست ✤ اگر مار سیه در آستین است ✤ ز انفاسے که با تو همنشین است ✤ بالجمله سلطان بکمال عدالت و رافت زندگانی و جهانبانی نموده بمرگ طبیعی درگذشت و به بهشت برین واصل گشت مدت سلطنت نوزده سال و سه ماه و هفت روز ✤

ذکر رجوع سلطنت بسلطان غیاث الدین بلبن

سلطان غیاث الدین بلبن سنبده و دامادسلطان شمس الدین پدر سلطان ناصر الدین بود چون سلطان ناصر الدین دولعیت حیات بخالق کائنات سپرد ازاولاد دارے که جانشین سریر خلافت تواند بود نداشت امرای حضور باتفاق غیاث الدین بلبن را که مدار الملک بود بسلطنت برداشته بسلطان غیاث الدین مخاطب کردند او در سنه شش صد و شصت و شش هجرے صدر نشین سریر فرمانروائی و سایه گستر چتر کشائی گشته سکه و خطبه را رواج داد و لغایت دانا و پخته کار و صاحب جرأت و وقار بود کار با بمشوره خردمندان بین کردے و با گاه و هوشیارے بسر بردے **ابیات** چنین کو متاعیست کار آگهی ✤ مباد از ین نقد عالم تهے ✤ کسے سر برآرد بعالم بلند ✤ که در کار عالم بود هوشمند ✤ کار ممالک جز بمردم اکابر نفرمودے مخاذیل اشرار و اباطیل ارذال را بکار با و دخل ندادی تا حقیقت تقوی و صلاح کسی متحقق نشدی او را عمل نفرمودے و در تصحیح نسب و حسب مبالغه نمودے بعد تفویض عمل در کسے اگر نقص ذاتی یا صفاتی ظاهر نگشتے فی الحال تغییر فرمودے **نظم** ✤ چه خیر از بخرد مند مفرما عمل ✤ گر چه عمل کار خرد مند نیست ✤ نه بد هوشمند روشن رائے ✤ نفرماید آن کار را کاو خطیر ✤ بوریا باف گرچه بافنده است ✤ نبرندش بکارگاه حریر ✤ و میفرمود که جامه مردم را بیک نظر نباید دید موازنه حال هر یک نگاه باید

اگر اغره و بنجبار خوار داشته فرومایگان بدکهر را نوازش کرده آید چنان خواهد بود که پیرایه پابرسر بستن و حله بر و سر و پا کردن بیت بود دهاز برای ره سپردن ✣ بنا باید دیده را چون باشمردن ✣ بالجمله تا آخر عمر باسفهای ایام عنبر بانی نگردار اذل و هنرال را در مجلس خود راه ندادو گوید فخر امامی رئیس بازارکه سالها در خدمت درگاه بود بمقربان بارگاه التجا آورد که اگر سلطان یکبار با وهنربانی نماید بسیاری از نقد جنس پیشکش کند چون انهی بعرض رسید پذیرائی نیافت و فرمود که هنربانی با میربازار بهابت سلطانی از دل عوام زائل میکند القصه سلطان را صاف پسندیده و منشاء اخلاق گزیده بود امرا را در سزای تقصیرات تازیانه زدی و بقصاص رسانیدی سلابت و هیبت او در دل امرا قوی بود ارکان دولت و اهل رعیت در محکمهٔ عدالت او مساوی بودند در جمیع امور عمال را کار فرمودی و از بطش و سطوت او احدی را قدرت نبود که قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نهد در صحبت اهل وعظ حاضر شدی و موعظت شنیدی و رقت کردی و اوامر و نواهی الهی را در همه امور رعایت نمودی و ضوابط و قوانین مملکت را که در زمان فرمانروائی پسران سلطان شمس الدین مختل و منهدم شده بود تجدید استحکام و استقامت داد و مبانی عدل و رافت را اساس نهاد و قتیکه سلطان بر سر آبی و قنطرهٔ رسیدی امرای بزرگ را فرمودی تا چوبها در دست گرفته اهتمام نمودندی و اول مریضان و پیران را از جهت گذراندی و عورات و اطفال و دواب لاغر و ضعیف را کذلک در مواقع چنین چند روز توقف کردی تا مردم بسهولت گذشتندی در ایام جوانی اگرچه بخوردن شراب و صحبت ارباب طرب و لهو و لعب رغبت تمام داشت، اما بعد ازانکه سریر آرای سلطنت گشت از تمام ملاهی تائب گردیده باداء فرائض نماز نوافل مجمعه و جماعات قیام نمودی بی وضو گاهی نمی بود و در خانهای بزرگان میرفت و بعد از نماز جمعه زیارت قبور می نمود بر جنازهٔ اکابر حاضر می شد و به تعزیت اهل مصیبت می پرداخت اخلاف میت را انعام میفرمود و وظائف آنها بحال میداشت نظم بدانش بزرگ و به همت بلند ✣ ببازو دلیر و بدل هوشمند ✣ نه بر اندیش تدبیر محتاج غیر ✣ نه استظهار اندیش بخرد محض خیر ✣ نه در شهر مخزان نه در کوه و دشت ✣ خیانت در اندیشه کس نگشت ✣ امان در زمانش بجدی رسید ✣ که منسوخ شد رسم قفل کلید ✣ ببیروی مردی و فرهنگ خویش ✣ بگردون برافراشت اورنگ خویش ✣ باین دانش و رای و آئین و فر ✣ گمان در نیاید بکه باشد شر ✣ با وجود این همه اعمال محاسن افعال در باب ارباب بغی و طغیان لطف و مرحمت بیک کنار گذاشته همت بجبار ی و قهاری گماشت سر سوزن از رسوم جبابرهٔ قاهر فرونی گذاشت بوسطه یک کس لشکری و ملکی را برانداختی و مصالح ملکی بهمه مقام شناختی نظم اگر آتش قهر افروختی ✣ بیک شعله زان کشوری سوختی ✣ بکوه از کمین سایه انداختی ✣ چو تیغ پیش خورشید بگداختی ✣ بچشم ار سوی چرخ کردی نگاه ✣ شدی تیره رخسار خورشید و ماه ✣ و سلطان را با جانوران رنگین زیبا و خوش خوانان نغمه سرا طیور شکاری و یوز و سیاه گوش و امثال ذلک رغبت بسیار بود و ازین جنس حیوانات نادره همیشه بهم رسانیده تو نچیان و باز داران و قراولان و سر شکاران را هم مرتبه تقربی بقدر لیاقت بود و شوق شکار هم بسیار داشت نبابرین عمله و فعله این مشغله را نزد سلطان رتبه بزرگ بود بدست کروهی حوالی دهلی محافظت شکار کردندی و دران بیشه نخجیر فراهم آوردندی هزار سوار تیر انداز برای تقدیم مراسم شکار دائما در رکاب بودندی و عام از مائده خاص یافتندی سلطان در ایام زمستان سحرگاهان سوار شدی و تا قصبه رلواڑی و پیشترک رفته شکار کرده شامگاه بشهر معاودت نمودی چون خبر اهتمام سلطان در شغل شکار بهلاکو خان رسید گفت سلطان بلبن تخته کار است در ظاهر می نماید که بشکار میرود و در حقیقت بممارست آداب سواری و اسپهبدی و ملک داری و اطلاع و آگاهی بر احوال رعیت و سپاهی همت می گمارد و سلطان از صغای این سخن خوشوقت شده و بر فراست هلاکو خان آفرین کرد و فرمود که قواعد ملک داری

کسانی دانند که ملک گیرے و جهانبانی کرده باشند چون سلطان را اسباب ملک ستانی مهیا گردید امرا و وزرا التماس کردند که با وجود این همه قدرت و استطاعت تسخیر ولایت گجرات و مالوه و دیگر بلاد لائق است سلطان جواب داد که چون مغول همیشه بر ولایت پنجاب تاخت می نماید از دهلی بولایت دور دست رفتن مناسب نیست سلاطین خرد اساس گفته اند ملک خود را مضبوط داشتن بهتر از انست که ملک دیگران تاختن سابقاً از غفلت و بے پروائی پسران شمس الدین در امور جهانبانی اختلاے عظیم روی داد و ضوابط سلطنت را و بر وردنقے نمانده بود حتے که جماعه میواتیان در حوالی شهر بسبب تنگیهاے انبوه پیشه تمرد و فساد پیش گرفته رهزنے مینمود ند مسالک اطراف مسدود گشته سوداگران را مجال آمد و شد نبود و دروازهاے شهر از خوف آنها بوقت نماز عصر مے بستند بعد ازان مذکور میشود پس رایا راے برآمدن از شهر نمود بارها میواتیان بر سر حوض سلطانی آمده سقایان آب کش را مزاحمت میرسانیدند و پسران شمس الدین از بے پروائی و غفلت تادیب آنجماعه واجب التبینه نکرده اغماض نمودند و اینمعنی موجب خیرگے و دلیرے آنجماعه ضالهٔ گردیده در نیولا سلطان قلع و قمع آنها بر مهمات دیگر مقدم داشته جنگلها را باتمام منقطع ساخته آن بدنهادان را علف تیغ بیدریغ گردانیدند و حصار شهر محکم بنا نهاده در حوالی شهر تهانجات نصب ساخت و زمین منقسم نمود که هر کس از تهانه خود خبردار بوده و گوشمال رهزنان و دزدان مسالک جمیله بکار برد ✤ نظم ✤ بیردست و زد و سر راهزن ✤ که ایمن شود راه بر مرد و زن ✤ هر انکس که بر روز زحمت کند ✤ بباز و ے خود کاروان نیرند ✤ چو رهگشت ایمن شود کاروان ✤ ز بهر تجارت بهر سو دوان ✤ چو رهزن خر روستائی برد ✤ ملک باج و ده یک چرا میخورد ✤ چون قوم کاتهر بجانب مروهه و بداؤن مصدر فتنه و فساد شدند سلطان خود دران سمت تشریف ازرانی داشته حکم قتل و غارت کرد از جنس مرد هر که بهشت سالگی رسیده بود طعمهٔ تیغ بیدریغ نموده غیر از زنان و طفلان خرد سال زنده نگذاشتند بعد بیت گنه بود مرد ستمگاره را ✤ چه تاوان زن و طفل بیچاره را ✤ روزے وزیر او کار پردازان امور دفتر خانه بعرض سانیدند که دواوین جاگیر سیاه باب الخلاف بسیار است سلطان فرمود کسانیکه پیر شده اند و از کار وا مانده جاگیر آنها باز یافت کرده مدد معاش مقرر کنند انجماعه بخدمت امیر الامرا فخر الدین التجا آوردند و تحفه بردند که جاگیر بدستور سابق بحال بوده باشد امیر الامرا تحفه قبول نکرد و گفت اگر رشوت بگیرم در سخن و التماس من برکت نخواهد بود و فی الحال بخدمت سلطان رفته سبب تقرر بالسنهٔ سلطان باعث اندوهها استفسار فرمود التماس نمود که پسران را که سلطان برطرف کرده جاگیر باز یافت نموده اند و زنگ شده ام که اگر در قیامت پسران را رد کنند حال ما چه خواهد بود سلطان ترحم کرده فرمود که بسبب سفارشهاے امیر الامرا جاگیر آن مردم بحال دارند شاهزاده محمد سلطان که بصفات حمیده و اخلاق پسندیده متصف و در عهد سلطنت بود مملکت سند با توابع و لواحق و مضافات در جاگیر او مقرر گردید و با جمعی از امرا و مردم دانا باستعداد تمام برای انتظام مهام ملتان معین شد او بمقتضاے سنجیدگے اوضاع و اطوار نسبت به برادران نزد سلطان عزیز بود و همه وقت با اهل فضل و کمال صحبت داشتے و همت بتحصیل و تکمیل اخلاق حسنه گماشتی بیت لسال خرد و لیکن بحد و فضل بزرگ بفضل پیر و لیکن بروز گار جوان ✤ مجمع الفضائل امیر خسرو دهلوے و امیر حسن دهلوے بخدمت شاهزاده بوده و در سلک ندماے مواجب و انعام مے یافتند چون همیت فضائل کاشف رموز حقیقے و مجازے شیخ مصلح الدین محمد سعدے شیرازے حصهٔ اندوخته شاهزاده رسید مونست از ملتان کسان خود را بطلب شیخ در شیراز بار زاد لائق ارسال نموده خواست که از ملتان برا ے شیخ خانقاهے ساخته مواضع چند برا ے مصارفش وقف نماید شیخ بنا بر ضعف پیرے مذر خواست و یک نوبت قطعه متضمن اشعار دلپذیر خود و نوبت دیگر کتاب گلستان و بوستان بخط خویش نزد شاهزاده فرستاد و سفارش امیر خسرو ضمیمه آن نمود از ان وقت ببعد کتاب در هندوستان رواج یافت گویند یکے از دختران سلطان شمس الدین مرحوم در حباله نکاح شاهزاده بود اتفاقاً در

حالت مستی طلاق بر زبان شاهزاده رفت از انجا که بنابر اقتضاء دام شریعت عراجعت ممکن نبود آن عفیفه را بعقد سر خیل اهل یقین شیخ صدر الدین بن شیخ بهاء الدین زکریا قدس الله ارواحهما در آوردند قرار آنکه بعد زمانی معین شیخ هم او را طلاق دهد تا بحسب شرع شاهزاده را با دیگر عقد ازدواج بالا صحیح تواند بود شیخ آن گوهر درج سلطنت را بخانه آورده بالا صحبت داشت **بیت** گوهر که فتد بدست حکاک ✦ از سفتن آن کی آید باک ✦ بموجب قرارداد چون شیخ را تکلیف طلاق ملکه آفاق نمودند خاتون عفاف سرشت گفت که از پهلوی آن بی حمیت بی وفا بر آمده بخدمت حق شناس دل آگاه رو آورده ام خدایا روا مدار که باز بدست او گرفتار شوم شیخ چون این گفتگو شنید گفت که در وفا و همت کمتر از زین عورت نتوان بود و هر چند شاهزاده درخواست شیخ او را طلاق نداده در تصرف خویش نگاه داشت شاهزاده از بیغمی بر آشفت و در مقام انتقام نشست بمقتضای مصرع مشهور **مصرع** بادر دکشان هر که در افتاد و بر افتاد ✦ عداوت با شیخ باعث انقطاع رشته بقای او گردید و در همین نزدیکی لشکر مغل بنواحی لاهور و ملتان رسیده دست تعدی و غارت طلاق عشاد شاهزاده بالضرور از ملتان برای مدافعه شتافت و در آن خنگ بیخگ اجل گرفتار گشت امیر خسرو دهلوی که همراه شاهزاده بود بدست مغل اسیر گردید و در بلخ رفته از انجا باز بهندوستان آمد القصه چون خبر شهادت شاهزاده بسلطان رسید بسبب الفت بسیار که با او داشت غم واندوه بسیار در دل سلطان رسوخ یافت درین وقت عمر سلطان از هشتاد گذشته و ضعف پیری قوی گشته بود حادثه رحلت فرزند دلبند علاوه آن گردید اگرچه برای انتظام سلطنت در اظهار قوت و توانائی تکلف مینمود اما آثار زبونی و شکستگی که درین مصیبت بحال سلطان راه یافته ظاهر بود و روز بروز کارش در تنزل خسرو پوره شاهزاده را بانتظام مهام دهلی تعین کرده چتر و دریاش مرحمت فرمود ناصر الدین بغرا خان خلف خرد خود را از لکهنوتی طلبیده اشتیاق گفت که فراق برادر بزرگ تو مرا از بحور و ضعیف ساخته مینیم که وقت ارتحال نزدیک رسیده و درینوقت جدائی تو از من قرین مصلحت نیست پسر تو کیقباد و پسر برادر مرحوم تو کیخسرو خرد سال و از تجارت دنیا بیگانه اند اگر ملک بدست ایشان افتد بنابر غلبه جوانی و هوا پرستی از عهده محافظت ملک و قوانین جهانبانی نتوانند بر آمد و هر که در دهلی بر تخت سلطنت جلوس نماید ترا اطاعت او بضرورت باید نمود و اگر تو بر تخت مورونی جلوس کنی همه مطیع و منقاد تو خواهند بود چون سلطان را اندک افاقه پدید آمد ناصر الدین بغرا خان بسفاهت و نادانی نصیحت پدر مهربان را گوش نکرده به بهانه شکار بی حمیت سلطان روانه لکهنوتی گردید هنوز ناصر الدین لکهنوتی نرسیده بود که سلطان بر حمت حق پیوست و بر اسلطنت باسم کیخسرو خلف شاهزاده محمد سلطان مرحوم بامر او وصیت کرده بود مدت سلطنت بست سال و نه ماه ✦

ذکر رحلت سلطان غیاث الدین بلبن و رجوع سلطنت بمعز الدین کیقباد نبیره او

سلطان معز الدین کیقباد بن ناصر الدین بغرا خان بن سلطان غیاث الدین بلبن اگرچه سلطان بلبن مرحوم وصیت کرده بود که کیخسرو نبیره سلطان پسر شاهزاده محمد را که در ملتان قیام میداشت و در نیولا بحضور آمده بود سریر آرای سلطنت سازند و حسب الوصیته هم بعمل آمد اما چون امیر الامرا فخر الدین بالا و سوء مزاج داشت او را بحیله بازی روانه ملتان کرد ناصر الدین بغرا خان خلف سلطان مغفور در لکهنوتی بعیش و عشرت اشتغال داشت امیر الامرا که خیلے مسلط بود بصلاح امرای دیگر معز الدین کیقباد ولد ناصر الدین بغرا خان را که هیجده سال بود در سنه شش صد و هشتاد و شش هجری بر سریر فرمانروائی اجلاس فرموده امور جهانبانی باختیار خود گرفت و کار بجائی رسید که حل و عقد جمیع معاملات و عزل و نصب حکام و تعین مواجب سپاه باو باز گشت و سلطان تمامی مهام سلطنت بامیر الامرا حواله کرده خود بعیش و کامرانی پرداخت و از دار الملک دهلی بر آمده در کیلوکهرے بر کنار دریا جنا عمارات دلکشا و لباتین فرح افزا احداث نموده دار السلطنه خود گردانید چون سلطان معز الدین کیقباد بر اورنگ جهانبانی جلوس نموده مطلق العنان گردید از غلبه شهوات جوانی

بعیش و کامرانی چنان مشغول گشت که روز و شب جز بلهو و لعب نمی گذرانید و هیچ بازی نبود که در وقتی از اوقات معینه بآن اشتغال نورزد و به لقد زر کانی که سرمایه ایست بی بدل اجناس هزل و رذل نخرد با این حال علی الدوام مست و لاالعقل بسر می برد و زوال عقل و خرد را نتیجه رندگانه در سرمایه عیش و کامرانی ست شعر و القصه سلطان بمقتضاے جوانی و نبلهت و کامرانی پرداخته خزانه که اساس سلطنت بآن قویست در انعام اهل هزل و رذل خالی ساخت و بجهل و نادانی کارهاے جهانبانی بقبضه اختیار امیر الامرا فخر الدین گذاشت و هم باغوای او کنجیر و بنی عم خود را از ملتان طلبداشت چون او لقیا نموده عازم درگاه گردید در قصبه ریتک آن بیگناه را ناحق بقتل رسانید بعد مدتے لیسر فوج مغل چنگیزے در نواحی لاهور رسیده دست بغارت و تاراج دراز کردو دو از نهاد مردم برآورد و سلطان باستماع این خبر بارکب خان جهان راکه از امراے نبرگ بود بالشکر گران بدفع این فتنه متعین کرد عساکر منصوره در نواحی لاهور رسیده با مغل محاربه سخت نمود بالآخره شکست بر لشکر مغل افتاده لسیارے بقتل رسیدند و جماعه کثیر اسیر شدند فوج سلطان ظفر و منصور بدهلی مراجعت نمود امیر مغول باغواے امیر الامرا فخر الدین و اتباع او به سیاست رسیدند بعد این سانحه امیر الامراے مذکور را التماس نمود که اکثر امراے سرکار از قوم مغل هستند آمدن مغل از ولایت باغواے این مردم هست اگر باغوا و اتفاق کرده ملکے و غدرے اندیشند تدارک آن مشکل خواهد شد از امثال این مقال امزاج سلطان از امراے مغل منحرف گشت و رخصت بقتل آنها داد امیر الامرا چند کس را بقتل رسانید و خانمان آن بیچارگان تاراج برد و بعضے ملوک بلبن را که با امراے مغل قرابت و صداقت داشتند محبوس ساخته در قلعجات فرستاد خواجه خضر را که از حمله وزرا بود و گناه دروغ متهم کرده بر خر نشاند تشهیر نمود و بدین جهت امیر الامرا را بجمیع امرا تسلط زیاده از حد میسر آمد چون سلطان ناصر الدین بغرا خان را لکهنوتی هوا پرستی سلطان که خلف او بود تسلط امیر الامرا شنید مکتوبے مشتمل شوق ملاقات به پسر خود نگاشت چون این نامه در کیلوکهرے نزد سلطان رسید او هم آرزومند لقاے پدر بزرگوار خویش گشت و مکتوب را بر سر دیده نهاده جواب باصواب متضمن قبول مسئول و تعین موعد دیدار نوشته فرستاد بعد تشخیص موعد و تعین وقت پدر از لکهنوتی و پسر از دهلی عازم شده بر دریاے سرجو رسیدند لشکر هر دو سلطان بر سر دو کنار دریا اقامت ورزیدند سه روز در مشوره تعین وضع ملاقات ارسال مکاتیب و سفرا گذشت آخر الامر قرار یافت که پسر بر تخت نشیند و پدر شرائط تعظیم بجا آورده ملاقات نماید چنانچه سلطان ناصر الدین بغرا خان بموجب قرار داد از دریا عبور نمود و در جلوگاه از اسپ فرود آمده بر تقبیل قوائم سریر سلطنت رفت و آداب بندگی بتقدیم رسانید سلطان غیاث الدین کیقباد اطاعت پدر دیده افعال کشید چون پدر پیشتر آمد سلطان بی تاب گردیده بتعظیم بخاست و استقبال نموده در پاے پدر افتاد پدر سر پسر برداشته از کمال شفقت در آغوش مرحمت کشید و یکدیگر را در کنار گرفته بے اختیار گریستند حاضران نیز از مشاهده این حال گریه ناکردند پدر دست پسر گرفته بر تخت نشانید و خواست که پیش تخت بایستد پسر بمقتضاے سعادت مندے و اهلیت پدر را باخود بر تخت نشانیده با ادب پیش پدر نشست و لوازم استکانت و نیاز بمراسم سرور و انبساط مرعی گشت بهمین اسلوب خیر و زمتواتر پدر بخانه پسر آمد هر دو پادشاه باهمدگر صحبت داشته مجلسها آراستند چون روز وداع نزدیک رسید پدر بزرگوار گفت اگر پادشاه را آنقدر خزانه نباشد که در زمان غلبه دشمن لشکریان را بآن اعانت نماید یا در هنگام قحط و غلا غربا و رعایا را عنایت فرماید او را پادشاه نتوان گفت و دیگر نصایح خردافزا و سوانح عقده کشا در باب معموری بلاد و امصار و آبادے رعایاے مالگزار و قدردانی مخلصان جان نثار و استیصال متمردان صاحب استکبار و امتیاز فرمودن فیما بین مخلصان سرتاسر وفا و دشمنان دوست نما و مصاحبت خردمندان حق گزار و اجتناب از صحبت نااهلان مغلگی شعار و دیگر در کلمات پسندیده آویزه گوش هوش او گردانیده پسر را در کنار گرفت و هنگام وداع آهسته درباره دفع امیر الامرا نصیحت کرده گریان مرخص شد و بر زبان راند بیت

بغرای

هدایت

بغرای

کاش ببردے دو سه روزے وصال * تا شدی دیده اسیر خیال * اگرچه از سیر دیگر معلوم میشود که امدن پدر و پسر بر دریا سیر و بقصد ملاقات بود اما از کتاب قران السعدین که امیر خسرو دهلوے در ذکر ملاقاتے این هر دو پادشاه سلسلک نظم کشیده ظاهر ے شود که بدر بقصد مسخر دهلی از لکهنوتی عرف بنگاله آمده بود و پسر بعد واقعهٔ او از دهلی عازم گشته بعد رسیدن بران دریا باهم گرصلح و ملاقات نموده هر دو بر اکرد دولت خود مباهات کردند بهر صورت سلطان بعد انصراف بدار السلطنه رسیده بموجب نصائح و مواعظ پدر که قبلا آمده چند روز خود را از لهو و لعب باز داشت اما چون بحسب فطرت بچنین امور راغب و متعاد بود روزے بسیر و شکار سوار شده میرفت یکی از زمرهٔ نقاصان که صاحب جمال و حلاوت مقال داشت درین سوارے برخورده بعد دعا و ثنائے سلطان این بیت سرائید **بیت** سرو سیمینا بصحرا میروے * سخت بے مهرے که بے ما میروے * سلطان از نظاره جمال و استماع نغمهٔ دلفریب او نصائح پدر بر طاق نسیان نهاده متاع صبر و شکیب بر باد داده و او را همراه گرفته در صحرا ے فرح افزا خیمه ها برپا کرده بشرب مدام و سماع صوت و مقام اشتغال ورزیده از امور سلطنت غافل و عاطل گردید **بیت** هر خدنگی که زد آن شوخ باو از سر ناز * سینه را خود چه جگر کیست که از جان نگذشت * چون کوکب عمر و دولت سلطان نزدیک بغروب رسید تغیرے در اوضاع او بهم رسیده در ستک حرمت امرا و خونریزی مردم کوشیدن گرفت **بیت** چو بخت بد کسے را پیش آید * کند کارے که کردن را نشاید * **القصه** فخر الدین امیر الامرا سلطان نبیرهٔ سلطان و ملک جلال الدین فیروز را که عارض ممالک بود از سامانه طلبداشته مدار علیه امور سلطنت ساخت و درین اثنا سلطان را از افراط شراب مرض لقوه و فالج نبوے عارض گشت که از کار رفت امرا باتفاق کیومرث پسر سلطان را که حرد سال بود از حرم سرا برآورده بسلطنت برداشتند و سلطان شمس الدین خطاب داوند ملک جلال الدین بمقتضاے صلاح چند روز اطاعت آن طفلک دست نشان نموده آخر الامر باتفاق ارکان دولت طفل مذکور را مقید کرد و شخصی را که پدر او متقرر سپهے حسب الامر سلطان بقتل رسیده برای انتقام برداشته در کیلوکهرے فرستاد او رفته سلطان را که رمقے از حیات داشت لگدے چند زده در دریاے جمنا انداخت مدت سلطنت سه سال و سه ماه از سلطان شهاب الدین غورے لغایت سلطان مغز الدین کیقباد یازده کس از اتباع سلاطین غورے مدت یکصد و یکسال و یازده ماه و هفت روز سریر آراے سلطنت بودند * تمت بیت و

ذکر رجوع سلطنت لسلطان جلال الدین فیروز خلجے و آنتقال پادشاهے از اتباع غوریان

سلطان جلال الدین فیروز خلجے گویند از نسل خالج خان داماد چنگیز خان است و عقل در قبول این نسبت متوقف چه دران زمان شوکت و دمان چنگیزے نه چنان بود که بنائر او منوکرے سلاطین هند سر فرو آرند بهر حال او عارض ممالک بود که بزبان عرف بخشی گویند بخطاب شائسته خانی سرفرازے داشت بمقتضاے رشد و کاردانی مدار علیه امور سلطنت گردید روز بروز برتبهٔ او بلندی گشت آخر تسلط عظیم پیدا کرده باتفاق جمیع امرا سلطان مغز الدین کیقباد را از میان برداشته در سنه ششصد و نود و هیچ سے بر تبه رفیعهٔ سلطنت رسید امرا ے موافق و مخالف طوعا و کرها القیاد ورزیدند چون اعیان شهر و عامه رعایا از و راغب بودند داخل شهر گشت و بر تختے که سلاطین پیشین جلوس میکردند نشست و در کیلوکهرے بودن اختیار کرده شهر نو و قلعه از سنگ تبازگے احداث نمود و بعد از انکه کمال استقلال یافت وصیت نیکذاتی و خدا شناسے او در اکناف گیتی مشهور گشت مردم شهر از خرد و بزرگ بجمعهم آمده بیعت کردند و استدعاے نزول در شهر و بلے نمودند چون عازم شدکار پردازان امور سلطنت شهر را آئین بستند و به تزیین رسته بازارها پرداخته سنگ نگارخانهٔ چین ساختند سلطان بکمال شوکت و حشمت و با تزلک و تجمل تمام بر فیل کوه شکوه سوار گردیده با امراے نامدار و لشکر بیرون از حد شمار از کیلوکهرے روانه شهر دهلے گشت و بر اطراف بازار چون ابر بهار زر افشان در دربار گذشت **بیت** درم

بخیه‌دار گران تاکران ✤ هوا گشت امبر جواهر فشان ✤ بدین نمط و آئین سلطان داخل دولتخانه گشت و دو رکعت نماز شکر ادا نموده بر تخت سلاطین سابق جلوس نمود و گفت سالها پیش این تخت سجده کرده ایم و امروز پای خود بر ین مے نهیم از همه بشکر ایزدے چگونه توانیم برآمد بزنا و پیر و صغیر و کبیر لوازم نذر و نیاز معمول داشته آداب تهنیت و مبارکباد بجا آوردند کوس شادے بلند آوازه شد و هنگام شب همچنان چراغان بکمال اکتار و آتش بازے بسیار دل افروز تماشائیان گشت بالجمله بعد تقدیم مراسم جشن بانتظام ممالک پرداخت و از عدالت گستری و رعیت پروری رعایا و برایا را از خود خوشنود ساخت خرد و بزرگ از حسن معاشرت او راضی و شاکر گشته کمر خدمت بر میان بستند و همکنان بقدر حال مواجب و جاگیر یافتند سر کرا جاگیر مقرر گشت هر چند او مصدر تقصیرات شد تغییر و تبدیلی دران راه نیافت امیر خسرو دهلوے بخدمت مصحف دار سلطان قیام داشتی و هر روز قرآن تازه آورده انعام یافتے چون ملک چهجو پرورده سلطان غیاث الدین بلبن را ولایت کڑه بستور سابق نامزد شده بود در ولایت قیام داشت سال دوم لوائے یعنی برافراخته سکه و خطبه بنام خود کرد و بال و پر گران بجانب دهلی رواورد سلطان باصغاے این خبر خانخانان پسر خود را با عساکر بیشمار و امرآ نامدار بدفع این شورش فرستاد و ملک چهجو شکست یافته با امرائے بلبن که رفیق او بودند بدست لشکر منصور افتاد چون امیران را بنظر سلطان گذرانیدند بموجب حکم آنجماعه را بحمام برده سر و ریش شستند و خلعتهائے خاص پوشانیده در مجلس آورده نشانیدند و ملک چهجو را در محفه نشانیده بملتان فرستاد و فرمود که در خانه نیکو او را بحرمت نگاهدارند اسباب عیش و عشرت برای او مهیا دارند و زر از ین نوازش دهق آن جمع واجب القمع حیران مانده سخنے ازین خصوص بعرض سلطان رسانیدند جواب داد که هفتاد سال گذشته خون مسلمانی ریخته نشد الحال که پیر شده ام ایام زندگانے تا آخر رسیده چگونه بر ین سخن من مسلمان اجازت دهم و چون سالها نوکرے سلطان بلبن کرده حقوق نعمت او بر گردن است امروز که ملک او را منصرف شده اگر اعوان و انصار او را بکشم کمال بے انصافے و بیمروتے باشد خصوص که باین صورت بسته پیش من آورده باشند القصه سلطان خیلے خدا ترس و رقیق القلب بود دل مهربان داشت بآزار موے هم رضا نمیداد میگفت اگرچه در معارک جنگ لشکرے را می توانیم کشت اما چون کسے را گرفته و بسته پیش من آرند بقتل او نمی توانم اقدام کرد در تمام ایام سلطنت خود دیلی را کشته و آن چنین بود که سیدے مولانا هم در ویشے در دهلی آمده اقامت ورزید و خانقاه عظیمی بنا نموده مبلغ کلی بر تعمیر آن صرف کرد و ابواب اطعام و انفاق بروے مردم کشوده هر روز هزار من میده و پانصد من ملوح و سیصد من شکر و دو صد من روغن و همین دستور دیگر مصالح خرج کردے و دو روزے دولوبت مائده کشیدے خاص و عام بران مائده حاضر شدندے و خود غیر از نان خشک تناول نکردے و از چیزے نگرفتے از کثرت خرج و مهماندارے و عدم دخل مردم بر او حمل کیمیا گرے می نمودند اکثر امرا مرید او شدند حتے خانخانان پسر بزرگ سلطان هم مرید و معتقد او گردید سلطان بمشاهده این حال و ازدحام مردم بر سر او و اشارهٔ مخلصان مدبر گمان دا عیه سلطنت بر او برده اول امرا معتقد و مخلصانش را بهانه دور تر فرستاد و بعد ازان او را گرفته زیر پاے فیل بعقوبت کشت اتفاقاً دران روز بجکم حکیم علیم ابر سیاه و باد تند بر خاست و طوفان گرد و خاک آشکار و عالم تیره و تار گردیده موجب تعجب عالمیان گشت و دران سال باران هم نشد و در دهلی قحط عظیم رو داده غربا از تعدیستی دگر سنگے در بازارها و کوچها قالب تهی میکردند اکثرے از فرط جوع خود را در دریا جهنا انداخته غریق بحر فنا گشتند و از فقدان غله اکثرے سگ و گربه را بر خود حلال نپنداشتند بلکه از شدت گرسنگی گوشت آدم را هم مباح میدانستند عبادت کنندگان را پاے ثبات از جاده ورع و پرهیز نغزید و طاعت اندیشان را امتیاز حلال و حرام متعذر گردید بیت خون خورده همه لبان شمشیر ✤ از گرسنگے شده زبان سیر ✤ در سنه شش صد و نود و سه مغول چنگیزی

با لشکر گران عازم پنجاب گشت سلطان باستماع این خبر با عساکر بسیار بدفع آن طائفه متوجه گردید چون طرفین بهم پیوستند مغل غلبه
سلطان معائنه کرده صلح نمود سردار ایشان که از اقربای هلاکو خان بود آمده ملاقات کرد و با چند امرای دیگر مسلمان گردید سلطان
او را بسیر خوانده بدامادی خود گرفت و غیاث پور سکنی ایشان مقرر گردانید چنانچه آن معموره را مغلپور و مغلانرا نومسلم خوانند بعد
چندگاه ملک علاء الدین را که برادرزاده و پروردهٔ نعمت سلطان بود بولایت کڑه رخصت نمود او در کڑه رسیده باطراف ممالک
متاخت و در حدود دیوگڈه آمده فتح نموده چهل زنجیر فیل و بیشمار اسب و بسیارے از طلا و نقره و مروارید و اقسام امتعه و اقمشه و غیر ذالک
آنقدر غنیمت گرفت که عقل از حصر و ضبط آن عاجز روز بروز قوت و شوکت او زیاده گشته آثار بغی و انحراف از و بظهور رسید هر چند زرا
بسلطان گفتند که علاج واقعه پیش از وقوع گفته اند تا حال که علاء الدین استقلال نیافته فکر او باید کرد سعدی ابیات سر چشمه شاید
گرفتن بیبل ✤ چو پر شد نشاید گذشتن بپیل ✤ کنون کوش کاب از کمر در گذشت ✤ نه آنکه که سیلاب ازسر گذشت ✤

ذکر مقتول شدن سلطان جلال الدین خلجی بدست سلطان علاء الدین بمکر و حیله آن کافر نعمت و تشتت پریشان سپاس

سلطان از آنکه علاء الدین را دست میداشت التماس وزرا باجابت مقرون نگشت و میگفت که علاء الدین فرزند و پرورده منست
هرگز بغی و عناد از و نیاید چون سلطان را اجل موعود نزدیک رسید با چندے از خواص و یک هزار سوار بجانب کڑه از راه دریا کشتی
روان شد ملک علاء الدین خبر نهضت سلطان شنیده مابین کڑه و مانکپور فرود آمد چون سلطان نزدیک رسید برادر خود را باستقبال
فرستاد او در حضور رسیده بحیله و عذر التماس نمود که علاء الدین هر اسان و بیمناک گشته میخواست که آواره دشت تنهائی گردد من او را
ازین اراده باز آورده ام الحال که سلطان تشریف آورده اند اگر در رکاب لشکریان را مسلح خواهد دید اغلب که بدر رود و سلطان گفته او
چند کس را همراه گرفته و سلاح از تن آنها دور کرده در کشتی نشسته مصحف میخواند تا کشتی بکنار آب رسید سلطان از کشتی فرود آمد ملک علاء الدین
آمده ملازمت کرده در پای سلطان افتاد و سلطان از روے شفقت و مرحمت طپانچه بر روے او زده فرمود که من این همه تربیت تو
نموده تر ا بزرگ گردانیدم و همواره در نظر من از فرزندان عزیز تر بوده اکنون چه شد که این همه اندیشه و وهم از من بهم رسانیده این را گفت
و دست ملک علاء الدین گرفته بجانب کشتی کشید درین اثنا محمود سالم که از اجلاف سامانه و بشارت و بدنفسی مشهور بود باشارت علاء الدین
سلطان را خنجری ساخت سلطان زخم خورده بجانب کشتی شتافت اختیار الدین که پرورده نعمت سلطان بود از عقب در آمده سلطان
را بر زمین زد و سرش بریده نزد علاء الدین آورد او برنیزه کرده در مانکپور گردانید و چند کس را از مخصوصان سلطان که در کشتی بودند
بقتل رسانید و چتر سلطانی بر سر خود برافراشته ندای سلطنت در داد از انجا که ایزد تعالے منتقم حقیقی است قاتلان سلطان در اندک
زمان ببلاے عظیم گرفتار شدند محمود سالم بعد کمتر مدتے مخذوم شده و اندامش جوشیده از هم پاشید و نیز اختیار الدین دیوانه شده بمکافات
بدکرداری ماخوذ گردید علاء الدین کافر نعمت اگرچه بر تخت فرمانروائی نشست اما بپاداش این کردار زشت میمه گرفتار گشته نسل و اولاد و نام
و نشان او نماند مدت سلطنت او هفت سال و یک ماه و بست روز ✤

ذکر رجوع سلطنت بسلطان علاء الدین خلجی برادرزاده و داماد سلطان جلال الدین

سلطان علاء الدین برادرزاده و داماد سلطان جلال الدین خلجی بعد از آنکه سلطان جلال الدین بقتل رسید سلطان با شصت هزار سوار
راهی گشته در دهلی رسید امرا خرد و بزرگ اطاعت کردند و بسنه شش صد و نود و هفت هجرے سریر سلطنت و فرمانروائی بجلوس خود بیاراست
کوشک لعل را دار السلطنت گردانید و دست بذل و نوال گشاده امرا و غیره مردم را بقدر حال هر یک مورد عنایت گردانید و در عهد
او بهر کوچه و بازار سیل شراب همرایه خرابی مردم بود بعد چندگاه چهل هزار سوار البرداری الف خان و نظر خان برای دفع رکن الدین و ابراهیم

پسران سلطان جلال الدین که بعد قضیه پدر از دهلی گریخته ملتان رفته بودند متعین ساخت **بیت** سروارت ملک تا بر تن است ✽ تن ملک را فتنه پیراهن است ✽ امرای مذکور رفته ملتان را محاصره کردند پسران سلطان مرحوم تاب نیاورده بوساطت درویش حقیقت اندیش شیخ رکن الدین قدس الله سره آمده ملاقات کردند الف خان بمقتضای اهلیت و مرسوم شرائط تعظیم تقدیم نموده آنها را همراه خود بدهلی آورد سلطان ناصر الدین چون هر دو مرد بزاده خود و هم اهبان آنها میل کشیده محبوس گردانید الغ خان برسر گجرات لشکر عظیم متعین فرموده بجادله بسیار آن ولایت را مفتوح ساخت و بت سومنات در دهلی آورده در زمین فرو برد تا پای سیر خلائق گردد و در سال دوم لشکر مغل از ماوراء النهر در حوالی دهلی رسیده شهر را محاصره کرد خلائق کثیر از قصبات و قریات و شهر آمده هجوم کردند در مساجد و محلات و کوچه و بازار جای نشستن نماند راه کوچها مسدود شد و هیچ چیز گرانی گرفت سلطان مستعد شده بجنگ شتافت و بعد مقابله و مقاتله مغل منهزم گشت و آتش فتنه و فساد منطفی گردید چون سلطان از اطراف ممالک خاطر جمع نمود و شریکی در سلطنت و خزائن ندید و اکثر بلاد هم بتسخیر در آمده قوت و مکنت بکمال هم رسید خیالات فاسده بخاطرش راه یافته قاصد آن شد که دین و شریعتی از پیش خود اختراع نماید و بعضی از امرای خود را چیده چار یار گردانید و نیز میخواست که دهلی را بیکی از معتقدان خود سپرده مانند سلطان سکندر روی بتسخیر اقالیم سبعه پرداز د فرمود تا اورا سکندر ثانی در خطبه خوانند و در سکه نیز همین لفظ داخل کردند مصاحبان و مقربان مجالس را یارای آن نبود که حرفی خلاف مرضی او بر زبان تواند آورد و همگنان بالاتفاق درشت خوئی و خشن مزاجی او سخنان واهی او را تصدیق نموده بر علو همت و بلند پروازی او تحسین مینمودند ملک علاء الملک که از امرای بزرگ بود و پیش سلطان اعتبار تمام و دربست کرداری و راست گفتاری شعار و داشت سخنان سنجیده متفرعات عقلی و نقلی پیش او بیان کرده اجتناب از احداث شریعت و دین و خرابی ملک و سلطنت و ندامت دنیا و آخرت بسبب این خاطرش او کرد چون نمیدید که این کار بدون اعانت پروردگار صورت نمی تواند گرفت ازین اراده فاسده تجنب نمود ملک مذکور در باب تسخیر اقالیم گفت که اگر سلطان دهلی را گذاشته باقلیم دیگر بر دود مدتی دران طرفها بگذرد یا به ناکامی مراجعت روی دهد معلوم نیست کسانیکه نائب باشند اطاعت ننمایند یا تمرد ورزند این زمانه را با زمانه سلطان سکندر روی برابر نتوان سنجید اول مثل ارسطاطالیس وزیری باید بهم رسانید بعد ازان بکارهای دیگر باید پرداخت بالفعل بلاد هندوستان مثل رنتهنبور و چتیور و چندیری و جانب شرقیه تا آب سرجو و سوالک تا لمغان که مامن مفسدان و کهف دزدان و راه زنان است تسخیر باید کرد و سامانه و دیپالپور و ملتان که راه درآمد مغل است مستحکم باید نمود و از مداومت شراب و فسکار اجتناب باید ورزید چون قول ملک علاء الدین ملک فروغ راستی داشت در دل سلطان اثر کرده همگنان او را پسندیده بر عقل و دانش او آفرین کرده از ارادهٔ احداث دین و تسخیر اقالیم سبعه منصرف گردیده با تنازع ممالک هندوستان چون دران زمانه پیغمبر دیوانه از نسل سیتهورا تولد نکرده بود در رنتهنبور مدتی افراخت سلطان بجانب او نهضت فرمود در روز دراثنای راه بشکار رمه غزال اشتغال ورزید کتلغ خان برادر زاده سلطان قصد عم خود کرد و بدو تیر او سلطان مجروح گشته بزمین افتاد سلطان را که بر زمین افتاده بود مرده انگاشته در لشکر رسیده بر تخت نشست و آوازه انداخت که سلطان را به قتل رسانیده ام سلطان که از کثرت درد زخم بیهوش شده بود در ساعت بافاقه آمده زخم خود بست و جانب لشکر شتافته چون لشکریان پرده خود در آمدن امرا بر سر اکتای متعین کرده آنها رفته سر او را بریده آوردند و نیز دو برادر زاده دیگر سلطان که در بداؤن بودند و حاجی مولانا مے هر سه کس در دهلی بقتل رسانیدند افواج باستیصال شان رخصت کرده آنها بے جنگ و جدل دستگیر شدند برادر زاده باز امیل دختم کشید و حاجی مولانا را بقتل رسانید القصه سلطان در رنتهنبور رسیده قلعه را محاصره نمود بعد مدت آن قلعه مفتوح گردید و شمیر دیو را که با قوم

وقبیلهٔ او لقبل در آورده بدهلی باز گشت بعد ازان قصد قلعه چیتور مصمم نمود چون سلطان شنید که رای رتن سین مرزبان چیتور پدماوت نام زنی نازنین معروف به پدمنی و مشکوی خود دارد باستماع خصائص حسن و صورت و سیرت او فریفته گشت

بیت نه تنها عشق از دیدار خیزد ❊ بسا کین دولت از گفتار خیزد ❊ درآید جلوهٔ حسن ازیره گوش ❊ زجان آرام برباید دل هوش

بالجمله سلطان ازدور آرزوکنان خود بطلب آن نازنین ماه رو نزد رای رتن سین فرستاد رای مذکور که نیز بهمین طور بروعاشق گشته بحسب وجوه بسیار دتحمل رنج اسفار و آوارگی از یار و دیار او را بدست آورده نزد تعشق با اوی باخت چنانکه از حسن جمال پدماوت و عشق و نیاز رتن چند درین چند روز مان هم بر السنه وافواه مردم افسانهاست از استماع پیغام سلطان چون آتش برافروخت و خرمن صبر و تحمل او پاک بسوخت فرستاده های سلطان را استخفاف بسیار نموده منصرف ساخت چون کسان سلطان بی نیل مقصود مراجعت کرده حقیقت حال او را بعرض رسانیدند سلطان از سر تاسف رای رتن سین غضب ناک گشته بقصد استیصال رتن چند بتحصیل تسخیر قلعه چیتور و پدماوت بر سر رای مذکور شتافت چون قلعه چیتور در حصانت و رصانت مشهور است رتن سین با جمعی از اهالی قلعه دلیر آماده جنگ گردید و سلطان در پایان حصار رسیده مرکز را فرو گرفت و تدابیر قلعه گیری آنچه بالقوه سلطان له و بتقدیم رسانیدن آن فائده بران مترتب نگشت چون محاصره بامتداد کشید و محاربات سخت درمیان آمد و لشکر بسیار از طرفین بکشت بالضرور صلحی درمیان آمد و بنا بر ملاقات یکدیگر گذشته شد اول سلطان در قلعه رفته مهمان رانی گشت و از فرط جرات و جلادت راجه را از جای او برداشته بجیتی و چابکی در معسکر خود آورد چنانچه سابقاً اشاره بآن شد و بروایتی ضعیف بعد آن رای مبرقع از راه پیش سلطان آمد بمجرد آنکه رای در مجلس رسید سلطان از عهود و مواثیق برگشته رای را مقید کرده نزد خود داشت و رهائی او با مدن پدماوت منحصر گردانید آن زن که باصابت رای برشوهر خود رتن سین تفوق داشت باستماع این خبر در باب استخلاص شوهر فکرها اندیشیده سلطان را نوید وصال خود فرستاد و یک هزار شش صد محفه مرتب ساخته در هر محفه دو نفر از مردان نبرد آزما جای داده و با لوازم و سلاح آنها را نیز در همان محفه ها پنهان گذاشت و با هر محفه بجای دو خدمتگار همین قسم مردان کارگذار نشین نموده دو هزار سوار بطریق بدرقه همراه محفه ها مقرر گردانید که همگی هشت هزار و چهار صد بهادران جان نثار معدود شدند و محفه خالی به تکلف تمام که سواری پادشاه مظنون تواند بود درمیان محفه ها کرده روانه لشکر نمود و خود در شبستان عشرت خود آرمیده منتظر بشارت عیش نشست سلطان که از مال آرزوی وصال متعطش این زلال بود باستماع مژده مقدم محبت توام آن ماه جبین منبسط و فرخناک گشته از هر منزل و مقام خبرش می طلبید تا آنکه محفه های جملی قطع مراحل نموده در حوالی معسکر رسید سرداران لشکر تبلیغین آن زن پرفن و فراست از زبان او بسلطان پیغام کردند که چون در عقد مناکحت رای رتن سین و مدتی در تصرف او بوده ام الحال که سلطان خواستگاری من نمود بر این ضعیفه لازم است که از رای بی رای خود بهر صورت خصمتی حاصل کرده و در خدمت سلطان حاضر شوم امید وارم که برای دو سه ساعت رتن چند نزدیک محفه این مستمند آیند تا با او کلمه چند متضمن بهبود حال مآل خود و آن بی خرد گفته بشرف حضور مشرف گردم چون سلطان آرزومند این روز ها بود بلا تامل رای را از مضیق زندان تا محفه جملی پدماوت همراه کسان خود فرستاد چون رای به لشکر خود ملحق گردید جوانان شجاعت نشان بکسان سلطان بجنگ پیش آمده اکثری را قتل در آوردند سلطان برایمنعنی آگاه گشته سواری نموده آتش کارزار مشتعل شد بسیاری از طرفین علف تیغ آتشبار گشتند و رای رتن سین قابو یافته از جنگ گاه برآمد و بمسکن خویش راهی گشته بتخیر بیت و سلامت و چیتور رسید القصه سلطان بعد وقوع این امر در خود قوت ندید که از رای رتن سین انتقام گیرد و [illegible] با وجود قدرت عمداً تغافل کرد و بعد زمانی بسیر باز لشکر گشید و کارنامه ساخته برگردید چون باز

عازم شدند تن سین از محاربات متواتره بستوه آمده بار سوم خواست که راه آشتی گشاید بهفت کروهی قلعه آمده سلطان را دید پادشاه اودرا بزرگ گذرانید در اول ارسین یکی از خواص و ندادر بسرے برگشت و سلطان قلعه را فرو گرفت ارسین درین جنگ کشته شد و قلعه مفتوح گردید مادت بادیگر زنها بضابطه سپرد از غرض غیرت خود را سوخته خاکستر گردانید بعد تسخیر این قلعه در انفراغ بال روزے از دمها پرسید که باعث آفات و حوادث در ملک چه باشد التماس کردند که سبب ظهور آفات چهار چیز است اول چیزے پادشاه از نیک و بد احوال خلائق دوم شرب مدام علی الدوام سیوم معین غفلت و بی خبریست سوم سازش امرا با یکدیگر چهارم کمنت و فروت ارا ذل سلطان ازین سخنان متاثر گشته فی الحال از شراب توبه و تاکید کرد که از تمام ولایت رواج شراب برخاست از مردم کسیکه با وجود منع جرات بر خوردن شراب می نمود بقتل میرسید مال و ملک مردم ارا ذل در خالصه گرفت تا رفع فساد گردید و امرا را از اختلاط یکدیگر باز داشت و خود با مور جهانبانی پرداخته مراسم خبرداری بجا آورده ضابطه چند در باب بازیافت محصول بحکم مساوات و کاغذ پشواری و عدم خیانت اهل قلم و عمال اختراع نمود چون سرپرستان و مقدمان را که مال ریزه رعایا تصرف می نمودند آنچنان ضبط کرد که دامے از رعایا سے تواند گرفت بلکه توسع جرات نمایند که زنان شان در خانه مردم مزدوری کرده قوت حاصل کنند نرخ غلات بحضور خود مبوغ مقرر کرد که در عهد سلطنت او همیشه یک نرخ ماند و کمی و زیادتی دران روی نداد نرخ و قیمت پارچه و اجناس وغیر ذلک بروشنے تقرر یافت که بایع و مشتری خسارتی نرسد و اخبار اسپ و ڈاک چوکے و واقعه نگارے اختراع کرد و هفته بعرض لشکر خیگیر خانی که از ماوراء النهر و نواحی دهلی آمده شکست خورده میرفت اکثر مردم را ایذا و اضرار آنها میرسید یکبار در زمان او هم چنین روے داد بالاخره سلطان منهی تعاقبات بر سر حدود و سایر لشکر مغول بوضع شایسته نشاند که ازان زمان باز افواج مغول تعرضے بمملکت هندوستان نتوانست نمود * شیخ نظام الدین معروف با ولیا در زمان او بود اگرچه سلطان در ظاهر با شیخ ملاقات نمے کرد اما بارسال رسل و رسائل و تحائف و هدایا سلسله اخلاص و عقیدت را بسر منتها رسانید چنانکه در اطراف ممالک هندوستان را مسیر آمد و احداث عمارات و اتخاذ خزائن و کمال دقت کرد چون در عهد او سوت گرفت بسیاری از سلاطین هندوستان را دست نداد نظم و نسق سلطنت و ضوابط و قوانین آن را بنوعیکه او استحکام و تشیید داد دیگرے را از امثال و اقران او میسر نبود وزرای روشن ضمیر بلند نظر و امرا قوی دست صاحب شوکت و شعرائے صاحب سخن و مورخان خبیر و منجمان روشن ضمیر و رمالان دقیقه رس و طبیبان حاذق و ندیمان آداب دان و مصاحبان روشن بیان و اصحاب غنا و نعمه و دیگر هنرمندان هر فن در عهد او فراهم بودند شیخ قطب الدین و شیخ نظام الدین معروف با ولیا و شیخ صدر الدین عارف و شیخ رکن الدین ملتانی در زمان او بودند ملک الشعرا هندوستان در زمان امیر خسرو دهلوی بود هزار تنکه مواجب از سرکار پادشاهے می یافت و خمسه بنام سلطان در سلک نظم کشید ملک نائب و زیر مدار علیه و وکیل السلطنه و منظور نظر سلطان بود گویند قابو یافته سلطان را مسموم گردانید و بعضے گفته اند که بزحمت استسقا انتقال نمود مدت سلطنت او بست و سه سال و سه ماه *

ذکر رحلت سلطان علاء الدین و رجوع سلطنت بشهاب الدین پسر اصغر او

سلطان شهاب الدین بن سلطان علاء الدین چون ملک نائب سلطان بود از تمامے پسران سلطان شهاب الدین را کم خورد سال بود برگزیده در سنه هفتصد و بست بر تخت سلطنت اجلاس فرمود هر روز از حرم سرا بیرون آورده بالاے بام هزار ستونی بر تخت نشانده بار داد سے و خود بانتظام مهام قیام و رزیدے بعد انفراغ آن طفل را اندرون نزد مادرش فرستاد سے چون بدسرشت بود در فکر برانداختن خاندان سلطان علاء الدین در آمده با خاصان خویش مشورت نمود و خضر خان شاهی خاوند

را کبر او رعرا وری سلطان بود ند میل در چشم کشیده و ما و خضر خان را در قید کرده لقد و حبس او را خود متصرف گشت و مبارک خان برادر حقیقی سلطان را در قید نگاه داشت ارادهٔ قتل او با میل کشیدن در چشم نیز داشت چون ارادهٔ الهی بران رفته بود که او سریر آرای سلطنت گردد داعیه آن بر اندیشش پیش نرفت بنا بر تسلط که داشت سلطنت را از خود دانسته غیرے را نجا طر نمی آورد و در افعال زشت صرف اوقات می نمود از جمله آنکه دائم الخمر بود و شراب را با فراط رسانید اگرچه می خواران هوا پرست و نفس پرستان بدست برای شراب عدید فوائدے گفته در وصف آن دفتر ها نوشته اند اما فی الحقیقه آبی است آتش افروز در بوستان هستی و آتشیست شعله افروز مدهوشے و بدمستی کار فرمای خونریزے و جفا کاریست چمن آرای بوالهوسے و بد کرداری بر همزن معرکه عقل و دانائی انجمن آرائے بدگوئی و بیهوده درائی پرده بر انداز حیا و شرم نگونسار سازرایت مدارا و آزرم بنیاد زندگے را آبست و خرمن هستی را آتش چراغ خرد را بالوست و چشمهٔ دولت را خاک آتش اشتهار را فروے نشاند و جویبار زندگے را خشک میگرداند در دنیا بدنام و در آخرت ناکام میسازد کار دنیا باز نمیدارد و عقوبت عقبی بارے آرد اگر یاد ه پیمائی نیک است اهل ارتکاب چرا باخفاے نوشند و اگر بدست در استعمال آن چراے کوشند و همچنان در قمار بازی که مذموم ترین کار هاست تضییع اوقات نمودے و بشطرنج بازی شاد بودے کاردانان دانشور و هوشیاران خرد پرور ملاهے و ملاعب چنین را هنگامیکه طبیعت از امور مرجوعه ملال و کلال گیرد و ماندگے پذیرد برائے تنبیه و استعداد و مزاج بکار هائیکه باید تجویز نموده اند البهان آنرا مشاغل لذیذه عظیمه دانسته گرامی اوقات خود برایگان دران مصروف میدارند خصوص بقمار سولهی که یکی از اعمال اراذل است بر بام هزار ستون باخواجه سرایان درگاه بیشتر اشتغال داشتی چون این از دست ملک نائب بجان آمده بودند باهم اتفاق کرده او را بقتل رسانیدند و سلطان را دستگیر کرده در گوالیار محبوس گردانیدند مدت سلطنت او که محض برای گفتن بود سه ماه و چند روز ٭

ذکر رجوع سلطنت بسلطان قطب الدین مبارک شاه برادر کلان شهاب الدین

سلطان قطب الدین مبارک شاه عرف مبارک خان برادر حقیقی سلطان شهاب الدین بن سلطان علاء الدین که باغوای ملک نائب در زندان بود امرا باتفاق یکدیگر بعد قتل ملک نائب حبس سلطان شهاب الدین او را از زندان برآورده در سنه هفتصد و هشت سریر آرائے سلطنت گردانیدند سلطان از نجهت که چندگاه در زندان بود بجز دجلوس برادر و نگ جهان بانی نبود اما حسن کما حسن الله الیک تمام زندانیان را که در دهلی و قلعجات دور و نزدیک ممالک محروسه محبوس بودند حکم خلاصے داده مناشیر مطاعه بنام حکام اطراف درین خصوص فرستاد چون نوجوان و ناتجربه کار بود کامیابی سلطنت و مستی دولت و سیلاب شراب و تند باد نفس خوش آمد گویان چراغ خرد او را فرو نشانیدند حقیقت بین او را تاریک و بی نور گردانیدند بمقتضای هوا پرستی حسن نامی خدمتگار پیر را که در حسن صورت و جمال ظاهر نظیر نداشت منظور نظر خود ساخته شیفته و فریفته او گردید ساعتی بے او نمی بود و او را خضر خان خطاب داده بمنصب وزارت سرفراز گردانید این پایه بلند و رتبه رفیعه ارجمند چنان نیست که اجلاف و ارذل را دران نصیبی باشد بلکه عموما اشراف و اعالی هم سزاوار اینکار نتوانند بود و اقتدار آن ناکار اساس دولت سلطان را از پا افگند بلکه بنیاد خاندانش بر کند و سلطان بمشوره آن بدگهر خضر خان و شادیخان برادران علاقی خود را که ملک نائب میل در چشم آنها کشیده در گوالیار محبوس نموده بود مع سلطان شهاب الدین برادر حقیقی خود که او نیز همانجا قید بود بقتل رسانید و از نجهت که خضر خان مرید شیخ نظام الدین معروف بادلیا بود زبان طعن در حق شیخ مذکور بهم برگشود و عداوت او منصب العین خود گردانید مردم را از آمدن بمنزل شیخ منع کرد و شیخ زاده جام را که با شیخ نظام الدین مخالفت داشت بتقرب خود اختصاص داد و بار یافته درگاه سبحانی شیخ رکن الدین ملتانی را علی الرغم شیخ نظام خود

طلبیدند از عرضداشتی باکس مشورت وسخن احدی گوش نمیکرد اگر کسے سخنی متضمن دولت خواهی وخیر اندیشی گفتی بدشنام معاتب شدے وامرا را بانمک گناه بلکه بعضی را بیگناه تعزیر وتعذیب نمود بقتل رسانیدے ولباس وزیور زنان پوشیده درمجلس آمدے واراذل تمسخر پیشه را بالای کوشک هزارستون طلبیده با امرای کبار بطریق هزل ومطایبه اهانت واستخفاف کردے ودائم انجمن بود ازپس وپیش خود خنجر نداشتی بعد چندے ظفرخان حاکم گجرات راکه از امرای جلیل القدر بود درحضور طلبیده باغوای خردخان بقتل رسانید وبجای او خردخان را حکومت گجرات که وطن قدیم او بود داده رخصت نمود او در گجرات رفت چون استقلال کمال بهم رسانید بمقتضای سفله منشی ودنائت فطرت اراده یعنی نمود دامرا معتبر دربن بابت با او همداستان نشدند خردخان نظر برآنکه مبادا پرده از روے کار او برخیزد واستعجال از گجرات در دهلی آمده شکایت امرا بحضور سلطان نمود وسلطان احمق رعناجوئی او نموده اکثرے از امرا را بکمی موجب وعزل از خدمت معاتب ساخت اگر کسے از مصاحبان سلطان حرفے ناملائم درباره خردخان بعوض سلطان میرسانید پذیرائی نمییافت وسخن ندکور پیش خردخان گفته گوینده را زجر وملامت می کرد ومعاتب می ساخت بدین سبب تمامی امرا مغلوب وخردخا غالب گشته درحصول مراتب گرم تر گردید روزی از راه نکردغدر بعرض رسانیدند که چون همه وقت درحضور نخدمت قیام مینمایم وشبها درآتش خانه مے گذرانم بعضے از اقارب من که بامید ملاقات با کمترین از گجرات آمده اند دربانان دولت خانه سنبهلی گذارند که اندرون آیند سلطان فرمان داد تا کلیدهاے دولت خانه حواله خردخان کردند وفرمود که از تو وبرادران توتعمد تر کیست اهتمام دولت خانه بعهده تو باشد القصه چون بیرون ودرون درگاه سلطانی بتصرف او درآمد برادران او فوج فوج وجوق جوق بابراق واسلحه شب وروز بے محابا بدولت خانه آمد ورفت داشتند وقابوی وقتے طلبیدند تا آنکه برهمه کس ظاهر شد که آن سیه درون درچه کاست اما بخوف آنکه اگر التماس نمایند سلطان گوینده را گرفته باو خواهد سپرد وکارش تمام خواهد شد هیچکس دم نمیتوانست زد روزے قاضی خان که درنویسندگی استاد سلطان بود ازجان گذشته وبجون خود دست شسته نیکوخواهی وسلامتی جان سلطان وخیریت بلاد وعباد در اطلاع راسته ارادهاے فاسد او بعرض سلطان رسانید لیکن سودے بران مترتب نشد بلکه معاتب گشته جوابهای درشت شنید وسلطان خردخان را برسعایت او آگاه گردانید آن مکار تکلیف گریان گشته گفت لبسکه سلطان بحال من عنایت دارند نزدیکان درگاه بر من حسد می برند ووجود من انمی خواهند امروز یا فردا مرا متهم ساخته بکشتن خواهند داد سلطان را گریه اوافتر کرد واورا درکنار گرفته گریه ها نمود وتسلی اولبسیار نمود وفرمود که اگر تمام عالم یک زبان گشته بدگوئی تو نمایند پذیرائی نمی تواند یافت بعد چند گاه دیگر باره بعضی از شب گذشته قاضی خان که محافظت درگاه بعهده او بود از بام هزارستون فرود آمده در تفحص حال دروازها گردید خردخان از پیش سلطان آمده قاضی خان را بسخن مشغول ساخت درین وقت جایز نام برادر خردخان رسیده قاضی خان را بزخم خنجر برخاک هلاک انداخت وغریو از مردم برخاست چون غلغله بگوش سلطان سید سبب غوغا پرسید خردخان آمده بعرض رسانید که اسپان طویله خاص واشده باهم جنگیده اند این غوغای اوست درینحال جایزندکور باجمعیت تمام متوجه هزارستون شده پاسبانان را بقتل رسانید سلطان بر حقیقت واقف گشته بجانب حرم شتافت خردخان از عقب او دویده موی سر سلطان را گرفت وبا هم درآویختند دران وقت جایزندکور رسیده پهلوے سلطان را بخنجر شگافته بر زمین انداخت وسر آن مظلوم را از تن جدا کرده ایام هزارستون بر افگندند واندرون حرم رفته شاهزاده فرید خان ومنگوخان پسران علاء الدین را که صغیر بودند بجبر وستم ازمادران جدا کرده گردن زدند ودست تبار اج کشاده انچه یافتند گرفتند وبعضی امرا وملازمان سلطان را که مخالف بودند همان وقت بدست آورده بقتل رسانیدند واکثر برادران شب طلبیده اشته بربام هزارستون نگاه داشت ابیات سیر تاکسان را

را فراهم شدن ✻ و ذات ان امید بهی داشتن ✻ سر رشته خویش گم کردن است ✻ بجیب اندرون مار پروردن است ✻ و گر زندگانی خویش مدار ✻ که در جیب و دامن دهی جای مار ✻ و ران حال یکی از علما گفت که سلطان علاء الدین خانمان عم و ولی نعمت خود جلال الدین را برانداخت المحال اگر خاندان او هم برافتند محل تعجب نیست **بیت** نکو را نیک بد را بد شمار است ✻ بپاداش عمل گیتی چنین کار است ✻ مدت سلطنت چهار سال و چهار ماه از سلطان جلال الدین تا سلطان قطب الدین چهارتن مدت سی و چهار سال و یازده ماه جهانبانی کردند

ذکر رجوع سلطنت به خردخان حرام نمک الملقب بسلطان ناصر الدین

سلطان ناصر الدین عرف خردخان مشهور بحسن بعد قتل سلطان قطب الدین مبارکشاه سکه و خطبه بنام خود کرده کسلطان ناصر الدین ملقب گشت و مهمای سلطان را در میان برادران قسمت نموده منکوحهٔ سلطان را در نکاح خود درآورد چون اکثر برادران او هنوز دبودند شعاع اسلام تنزل نمود در رسوم هنود رونق و رواج یافت **بیت** چو باد خزانی در آید بباغ ✻ زمانه دهد جای بلبل بزاغ ✻ غازی الملک کاز امرای کبار سلطان علاء الدین و صاحب الوس و جمعیت بود حکومت دیبالپور داشت فخر الدین پسر او کز حضور بود با انواع حیل از دست خردخان رهائی یافته نزد پدر رسید و او را بر ما جرای حرام نمکی خردخان و کشته شدن سلطان واقف گردانید غازی الملک باتفاق ملک بهرام حاکم ملتان و اوچ کمر انتقام محکم بسته با لشکر بسیار ان متوجه دهلی گشته نزدیک رسید خردخان افواج آراسته آماده جنگ گردیده آتش محاربه مشتعل گشت خردخان مع کسانیکه در قسمت حرمهای سلطان قطب الدین شریک بودند همه بقتل درآمدند و غازی الملک باتفاق ملک بهرام حاکم ملتان و اوچ بعد از فتح در کوشک نهر ارستون رسیده تبعزیت سلطان قطب الدین و برادرانش پرداخت بعد از فراغ فاتحه خوانده مجلس ماتم را بانجام رسانیدند چنانچه امیر خسرو بزبان پنجاب معامله جنگ ملک غازی الملک با ناصر الدین گفته و آنرا بزبان سنسکرت گویند مدت سلطنت ناصر الدین خردخان چهار ماه و چند روز ✻

ذکر سلطان غیاث الدین غازی الملک

سلطان غیاث الدین غازی الملک پدر سلطان ترک نژاد باسم ملک تغلق از غلامان سلطان غیاث الدین است و مادرش از قوم جت پنجاب چون بخت او بیدار بود بقوت شجاعت و مردانگی و فراست و فرزانگی در جرگه امرای نامدار سرافرازی یافته در عهد سلطنت سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدین پیش آمد در زمانیکه بمقتضای دلاوری و سپاس گزاری نعمت خردخان حرام نمک را بقتل رسانیده انتقام خون ولی نعمت گرفت بعد انفراغ از مراسم تعزیت در همان مجلس بآواز بلند گفت که من پروردهٔ نعمت سلطان علاء الدین سلطان قطب الدین ام و بجهت ادای حقوق نمک کافرنعمتان را کشته ام از فرزندان و اولاد آن هر دو پادشاه هر کس که مانده باشد حاضر سازند تا او را بر تخت ننشانده با این همه کس که اجتماع دارند کمر خدمت بر بندم در صورتیکه از اولاد آن هر دو پادشاه هیچکس نمانده باشد هر کرا لائق دانند بسلطنت بردارند حاضران کلید دیگر بیان گشته بعرض رسانیدند که از اولاد آن هر دو پادشاه احدی نمانده و تو حق نعمت بجا آورده انتقام خون ولی نعمت گرفته الحال لائق پادشاهی غیر از تو دیگرے نیست و تمامی امرا باتفاق بیعت کرده مراسم تهنیت و مبارکباد بجا آوردند و بر سریر خلافت اجلاس داده زمین خدمت بوسیدند **القصه** در سنه هفتصد و بست و پنج هجری سلطان بر سریر سلطانی جلوس نموده هیئت جهانبانی بر سر و سکهٔ پادشاهی بر سیم و زر زده و خطبه بنام خود خواندند و کوشک لعل بودن قرار داده صلای عدل و انصاف در داده فتنه های بیدار شده باز در خواب رفت و کار جهاندارے را رونق تازه پدید آمد **بیت** نظام حال زمانه قوام کار جهان ✻ تمام گشت باقبال شهریار زمان ✻ از بقیهٔ عیال و اقربای سلطان علاء الدین سلطان قطب الدین هر کس که هر جا بود تفقد احوال او نموده وظائف و ادرارات برای او مقرر گردانید و امرا را منا سب حال هر کدام

انقطاع مرحمت کرده اکثرے را رخصت نشستن و حضور داد و روزها که خرد خان در حالت سکر و اضطرار بمردم انعام فرموده بود بازیافت کرده داخل خزانه ساخت هر که در اتصال این قسم زرتها دون نمودی بشدت تعذیب گرفتار آمدے و آنچه خرد خان به لشکریان داده بود یکساله در مواجب ایشان وضع نموده باقی را در دفتر فاضلات بنام آن جماعه نوشتند و در سنوات مستقبله بتدریج در علوفه آنها حساب کردند مواجب مردم که در زمان سلطان قطب الدین تفاوت راه یافته بود در ینولا بمقتضاے عدل و انصاف بهویت پدید آمد و در داغ اسپ و قسمت جاگیر هم کذلک و نام تمرد و بغے از مملکت برافتاده راه آمد مغل نوعے مسدود گشت که در عهد سلطان اصلا مغل رو بهندوستان نکرد و لبساختن عمارات رغبت داشت قلعه تغلق آباد در نزدیکی دهلی باستحکام تمام بنا کرد خیلی نیک ذات و ملکی ملکات بود بیشتر اوقات بعبادات صرف نمودی و گرد منکرات نگشتے در رفاهیت رعایا و برایا و آبادے بلاد و امصار و امنیت مسالک و مشارع و عبور و مرور تاجر و مسافر و ارزانی نرخ غلات و ضبط حاصلات موافق عهد و قرار و تادیب مفسدان و متمردان و تنبیه دزدان و رهزنان مساعی جمیله بکار بردے بعد از چند گاه سلطان بر سر لکهنوتی عرف بنگاله رفت در ان ولایت ناصر الدین ولد سلطان غیاث الدین بلبن پدر معز الدین کیقباد حکومت داشت چنانچه مذکور شد سلطان حقوق نمک آن خاندان بجا آورده از روی قدردانی آن ولایت را بدستور سابق بر ناصر الدین مسلم داشت و از انجا بجانب سنارگام نهضت نموده بر بها در شاه حاکم آنجا که از بسیارے خیل و حشم و استقلال میزد بعد محاربه بخت فتح و ظفر یافت و بها در شاه را دستگیر کرده از انجا بهمین رفت و مظفر برگشت و قلعه تربت که نهایت متین بود تسخیر در آورد **القصه** سلطان بفتح و فیروزے ازان سمت مراجعت بدار الملک دهلی نمود و شاهزاده الغ خان عرف فخر الدین جونا که در تختگاه نائب مانده بود در سنه کرو هی تغلق آباد قصرے مطبوع برائے ضیافت سلطان عجالة احداث نموده لوازم ضیافت مهیا کرد سلطان بعد رسیدن دران قصر فرود آمده مجلس آراست و گوناگون طعام و رنگارنگ نعمت بر مائده کشیدند چون از تناول انفراغ حاصل شد مردم برائے دست شستن بسرعت برآمدند سلطان در ان قصر نشسته دست می شست که سقف آن خانه فرو نشست و سلطان با پنجکس دیگر دست از جان شست بعض ارباب سیر نوشته اند که الغ خان عمارت آن قصر را که ضرور نبود عمدا چنین ساخته و تعمید دران بکار برده بود تا کار سلطان باتمام رسد و صدر جهان گجراتے در تاریخ خود می نویسد که الغ خان آن عمارت را طلسم برپا داشت چون طلسم را بعد ورود سلطان شکست آن عمارت از پا افتاد و حاجے قندهاری نوشته که در وقت دست شستن سلطان ناگاه برق افتاد و آن قصر فرو نشست و بعضی نگاشته اند که سلطان فیلان را کوشکوه از بنگاله آورده بود بسرائے امرا دن شاهزاده الغ خان حکم کرد که آن فیلان را بدوانند چون عمارت قصر تازه بود از صدمه دویدن فیلان از پا در آمد بعضے مینویسند که در انوقت زلزله عظیم آمد و آن قصر افتاد بهر صورت شیخ رکن الدین ملتانی برائے ملاقات سلطان دران قصر رفته بود بر بنوا و ایما در برخاستن سلطان استعجالی می نمود اما سلطان مهم نکرد چون شیخ برخاست قصر بر سر سلطان فرو نشست و الله تعالی علم بالحق و الصواب و نزد من شنیده اند که چون سلطان از شیخ نظام الدین معروف باولیا بسیار آزرده بود بعد نزول دران منزل شیخ پیغام کرد که هر گاه من داخل دهلی شوم شیخ از ان شهر بدر رود او در جواب گفت که هنوز دهلی دور است و این لفظ در میان اهل هند مشهور و درین حال شیخ نظام الدین مذکور و امیر خسرو و دیگر سے از عالم جسمانی بعالم جاودانی شتافتند مدت سلطنت سلطان چهار سال و دو ماه +

ذکر سلطان محمود شاه الغ خان عرف فخر الدین جونا

سلطان محمد شاه الغ خان عرف فخر الدین جونا بن غیاث الدین تغلق شاه بعد رحلت پدر والا گهر در سنه هفتصد و بست و نه بر سریر فرمان روائی تمکن گزیده کوس سروری بلند آوازه ساخت سلطان اعجوبه روزگار و جامع اضداد بود گاه خواستے که

چون سکندر روسے اقالیم سبعه را تسخیر نماید و گاه همت ماشتی که مانند حضرت سلیمان جن و انس در دائرهٔ اطاعت او در آیند
و گاه آرزوی آن کردے که سلطنت را بانبوت جمع کرده احکام شرعیه و ملکیه از پیش خود اختراع فرماید و گاه در نماز و روزه
و تروبج احکام شریعت قیام نموده در اجتناب از ملاهی و مسکرات و سائر مناهی کوشش بلیغ نموده به تعصب میرسانید و
در اکثر علوم خصوص تاریخ و معقولات و نظم دانش و غیرهم مهارت تمام داشت، و در تسخیر و ضبط ممالک سعی بلیغ بکار بردے
چنانچه ولایت گجرات و مالوه و دیوگیر و کنپله و دهو سمندر و ترهت و لکهنوتی و سنارگام را بحد تسخیر در آورد و نوعے حکم داشت
که احدی را مجال تخلف نبود و در داد و دهش نهایت عالی همت تمام خزانه را خواستی که بیک کس انعام کند بخشش تمام عمر حاتم که
بسخاوت مشهور بهست کمترین عطایا یکروزهٔ او بود درپیش دست عطاے او غنی و فقیر مقیم و مسافر مسلم و کافر یگانه و بیگانه
برابر بود تاتارخان حاکم سنارگام را بهرام خان خطاب داده در یک روز صد فیل و هزار اسپ و کرور تنکه زر سرخ بخشید و ملک فخر
بدخشی را هشتاد لک تنکه و ملک الملوک را هفتاد لک تنکه و ملک غرصدالدین را چهل لک تنکه و ملک غزنوے را بهر سال کرور تنکه
میداد روزے یکی از امرای خود را بطرف رخصت می کرد فرمود که انچه در خزانه موجود هست همه را او و همراهیان کردند و در خزانه
چیزے نگذاشتند روزے مولانا جلال الدین حسام قصیده در مدح سلطان آورد چون مطلع انرا خواند چندین هزار صره
انعام داده فرمود که زیاده ازین نخواند که من از عهدهٔ صلهٔ آن نمی توانم برآمد **القصه** چنانچه در خواست بے نظیر بود همچنان
در ظلم و ستم نیز ثانی نداشت موجد انواع ظلم و ستم و مخترع اقسام جور و جفا بود هر گونه تعذیب و تعزیر روا میداشت و اصرار کردے
ندیده و نشنیده باشد در خزانه پیدا و خود مهیا داشت **بیت** ز ظلمش هیچکس را آسایش + کدامی سینه کان ظالم نخسته +
طبیعت او بر قتل مردم و هدم بنیاد انسان مجبول مفطور بود هر گاه عوارض قهر و نائره خضب قیامت انگیز او زبانه بسے زد
غیر از ریختن خون و سوختن قصر هستی تشفی اطمینانی پذیرفت هنگامیکه دربار عام بے نشست انواع تعذیبات مثال بریدن
دست و پا و گوش و بینی و میل کشیدن و چشم و گرفتن استخوان ها بمیخ کوب و سوختن اندام ذوی حیات با تش و کشیدن پوست بدن
دو دو پاره ساختن آدمے و بستن و انداختن در پاے فیل و بردار کشیدن بعلل نمے آورد از جای خود بر نمی خواست و مردم
هر طائفه از صوفی و قلندر و لشکری و نویسنده و عمال و رعیت و تاجر را باندک تقصیر و کمتر لغزش سیاست عظیم کردے
شیخ زاده جام را که یک کلمه در انصراف او از ظلم بر زبان آورده بود بناحق کشت و همچنین مردم بسیار را بی صدور تقصیر بحبس
ستمگارے تقتیل رسانید **بیت** نه بینی کس از ترسش سخن گفته + نه صد کس بر یکی رحمے نکرده + میخواست که ضوابط سلاطین
پیشین فسوخ ساخته قواعد مجدده اختراع نماید لهذا بر روز ضابطهٔ تازه و حکمے جدید اصدار میفرمود احکام آن بداانجام چون بیگانه
از آئین عدالت و انصاف بود موجب تنفر عام و خاص گشته اضمحلالی یافت و بدین سبب عمال بیچاره بانواع عقوبت ماخوذ
میشدند و اگر احیاناً چیزے اجراے یافت عامه مستاصل می شدند خلل عظیم در کار مملکت می افتاد از انجمله یکی آنکه خراج تمام ولایات
میان دوآب یکی بده قرار داد و این امر باعث استیصال رعایا گردید و کار زراعت معطل ماند **بیت** خرابی زسیل او بیستان خرم زباد خزان + بدظلم جانیکه گردد دراز + نه بینی لب مردم از خنده باز + روزی از روزاے خود پرسید که ما بدار السلطنته
و وسط الارض ممالک باشد کدام جا این قسم خواهد بود بعضی گزارش نمودند که بکار جیت تمام مملکت هند در تصرف داشت
شهر او جین را وسط جمیع ولایات خویش داشته تختگاه نموده بود و بعضی گفتند که نوگیر او را سلطنته باید کرد چون هوائے
دکن با مزاج سلطان موافقت کرده نوگیر را که در زمان راجه بهوج دهارا نگرے گفتندے دولت آباد نام نهاده تختگاه

خود مقرر گردانیده از دهلی تا دولت آباد سراها و رباطها احداث کرده غله خام برای مسافران جهت و طعام پخته جهت سپاهیان از سرکار خود مقرر
و دو طرف راسته درختان در راه نشانیدند تا مترددین بر فاصله قطع مسافت کنند و فرمود که باشندگان دهلی که در معمورے و کثرت آباد
و وفور رونق رشک افزای اکثر بلاد بود جلاے وطن اختیار کرده با اهل و عیال خود تا دولت آباد انتقال نمایند و دهلی را ویران کرده سبک
آنجا و اکثر امصار و قصبات دیگر الیسبوک دولت آباد رفته خرج راه از خزانه سرکار داده و بسلغ کلی درین کار صرف شد ازین نقل و تحویل
تفرقه تمام باحوال مردم راه یافت و گویند آنکه فیروز تانبا مس را مانند طلا و نقره در دارالضرب سکه زنند و فلوس مس را بدستور تنکه زر
و سنبد و در خریدو فروخت معمول دارند تا جران هر دو یا مس بدارالضرب آورده مسکوک می گردانیدند و امتعه و اسلحه بآن خرید
در اطراف عالم می فرستادند و در سایر بلاد نقره و انجا میفروختند و بدین حیله زرهای بسیار اندوختند امردم دارالسلطنته
سیاه برابر شدند بیت نه هر که آئینه سازد سکندری داند * نه هر که چهره برافروخت دلبری داند * دیگر اندیشه باطل او این بود که خزا
و عراق و ترکستان و خوارزم بلکه سارو لایلت راج مسکون را تسخیر نماید باین تقریب سه لک و هفتاد هزار سوار نوکر کرد و در سال اول جلوس
سپاه بوصول رسید سال دوم چون زر خزانه در حلوه فتکر و فاتکر در فرصت آن نشد که مردم را کار فرماید تا تسخیر ولایات دیگر پیرامون
دیگر اراده نفوذ آن بود که کوه همانچل را تا دیار چین ضبط نماید بنا برین امرای نامدار و خویشان بلند اقتدار را مامور کرد که مع افواج
خود در ون کوه رفته سعی موفوره بکار برند آنها حسب الامر رفته بدقات کار زار پیکار نمودند اما بسبب معبور نا راه بستوار ی قلاع
کثرت سپاه مخالف کاری از پیش نرفت کوهیان غالب آمده بسیاری از لشکریان سارا نی را کشته غارت نمودند قلیلی که سلامت
ماندند بناکامے برگشتند آنها را بیا سا رسانید بیت پادشاهی که طرح ظلم فگند * پای دیوار ملک خویش بکند * چون سلطان محمد
چنین امور نا ملائم می گردید در مملکت او کمال اختلال راه یافته هر طرف فتنه خفته بیدار گشت کار بجائی رسید که اکثر ولایات بضبط
از متصرفه تصرف او بدر رفت بلکه در همین دهلی که تختگاه بود و تمرد و عصیان شائع گردید آمدن نذر خراج از اطراف ممالک منقطع گشته
و ملتان بهرام نام که برادر خوانده قتلغ خان بود یاغی و سر کشید سلطان باستماع این خبر از دولت آباد بملتان آمد ملک بهرام صفوف آرا
آماده پیکار گردید و با ندک جنگ و ستیز گریخت سلطان بعد ظفر بدهلی مراجعت نمود و در همین ایام تمام ولایت میان دوآب از شدت
و طلب خراج مافوق الطاقة خراب گشته اکثر رعایا خرمنها را آتش داده مال و مواشی که توانستند گرفته بدر رفتند سلطان فرمود
سر کرایا بند بگیرند و آن ولایت را تاراج برند عمال بامر مامور شتافتند و بر زیدند سلطان بآنقدر راضی نگشته باراده استیصال
آن بیچارگان خود هم بنام شکار بیرون رفت و تمام آن نواحی را تاراج و سکنه آنجا را علف تیغ بیدریغ گردانیدند و سر بسے مردم را
کنگره قلعه بران آویخت از انجا بطرف قنوج رفته آن دیار را هم بدستور ملک دوآبه تاراج کرده عالم عالم مردم آنجا را قتل سیاست
از انجا به ترهت رسیده آن ولایت را نیز خراب ساخت و از انجا بطرف دهلی برگشت در اثناے راه تمام قصبات و دهات
بسبب قحط سال و ظلم عمال خراب حال دیده و از مردم و اک چوکی در راه نشانی ندیده آثار آبادی را بالمره زائل یافت چون نزدیک
بدهلی رسید ویران تر دید و سکنه آنجا را پریشان تر بیت آن صرو مملکت کز تو دیدے خراب شد * وان فرو مرمت که شنیدے
خراب شد * سلطان اندکی نادم گشته بآبادی رعیت و افزونی زراعت توجه گماشت و رعایا را از خزانه سرکار تقاوی داده گفت
زراعت تاکید فرمود و بنا بر فسادنیتی که داشت باران نشد و سعی مزارعان بیچاره سودے نداد رعایا که زر از خزانه سرکار گرفته بزراعت
کرده بودند بقتل رسیدند و بلیموے میت زشت آن بدسرشت قحط عظیم روی داد گندم قیمت آدم پیدا کرد و بر سنج همسنگ طلا
گردید غله کمیاب چه که نایاب گشت تهیدستان بگرسنگی مردند و متوسطین هم جان بحق تسلیم کردند درچنین وقت سلطان بی رحم

سیاه درون دروازهای شهر بندند کرد تا هیچکس از شهریان بیرون نرود و عامهٔ خلائق بدین سبب زیاده از حد حصار بگرد لب فنا فرو شدند چون قلیلی نیم جان باقی ماندند حکم کرد که دروازها واکنند تا هر که هر جا خواهد برود کسانیکه طاقت برآمدن داشتند بجانب بنگاله و اطراف آن که از زمانی غله دران جا ها شنیده بودند بدر رفتند و حکایات ستمگاری سنگدلی و مردم آزاری سلطان بولایت دور و نزدیک بردند با وجود آن همه شقاوت از راه حماقت خاطر افغان او چنین شده بود که بدون اجارت اخلاف آل عباس سلطنت روا نیست و انتساب آن حرامست بارها عرضداشت بخدمت خلیفهٔ مصر که تا آن زمان از فتنهٔ هلاکو خان محروس و مصون مانده بود متضمن بیعت و اطاعت خود ارسال نمود و در سنه هفتصد و چهل و دو هجری حاکم مصر منشور حکومت برای سلطان حماقت نشان فرستاد آن ابله بی خرد با جمیع امرا و اعیان مشائخ باستقبال رفت و پیاده پا گشته منشور مصری بر سر نهاده بر پای حاجی ضرغمی که رسول مصری بود بوسها داد و نهایت تواضع بجا آورده همراه رسول و منشور پیاده پا روان شد در شهر قبها بستند و لوازم شادمانی بظهور رسانیده بر منشور زر نثار کردند و خطبه بنام خلیفه خوانده شد و فرمود که در جاها ساز باف و شرفات عمارات نام خلیفه برنگارند بعد دو سال دیگر باز منشور نیابت و خلعت و لوای خاص حاکم مصر برای سلطان آمد پیاده پا باستقبال فته منشور بر سر و لوا بر گردن گذاشته بشهر در آمد و دوات و مصحف و کتب احادیث و منشور خلیفه پیش رو نهاده هر حکم که اصدار می کرد بخلیفه منسوب می ساخت و می گفت که امیر المومنین چنین حکم کرده مال فراوان و جواهر گران بها و دیگر اشیا بطریق پیشکش بخدمت خلیفه چند بار ارسال داشت مرتبه سوم نیز منشور رسید سلطان مراتب تعظیم و تکریم بجا آورد دیگر از چیزها بعد از بطریق سیر در هندوستان آمد سلطان ناقصبه بالم پنجکروهی دهلی استقبال کرده در شهر آورده و ملک شنگ و ملک پرگنه و کوشک سبز و حوضها و باغها را لغام مقرر کرد بهر گاه پسر زاده آمدی سلطان از تخت فرود آمده و چند گام پیش رفته او را در پهلوی خود بر تخت جادادی القصه بعد از آنکه سنه و اذن سلطنت از خلیفهٔ عباسی حاصل کرد سلطنت خود را باحوال و دفع اختلال ازان واجب دانسته بتجدد امور انتظام آن جد و جهد موفور رسید و در ولایت گجرات و دیو گیر و بهر و نیج و دستاول و دیگر ممالک که منبع فتنه و فساد عظیم گشته بود رفته قریب دو سال دران دیار بسر برده شورش فتنه های آنجا را تسکین داد روزی از روزنامچه ها پرسید که در کتب سیر و تواریخ چگونه نوشته اند و بهر گاه در عهد پادشاهی چنین فتنه پا رو می داده تدارک آن بچه صورت نموده اند التماس کردند که تدارک این قسم امور بچه صورت میشود که پسر ی یا برادری که لیاقت امر خطیر سلطنت داشته باشد بجای خود نصب نموده ترک سلطنت باید کرد یا ازاعمالی که باعث تنفر جهانیانست احتراز باید فرمود سلطان گفت که پسر و برادر چنین ندارم و ترک سیاست نیز نمی توانم بالجمله بعد از سکینه فتنه گجرات بطرف ٹھٹه رونها دو بعد رسیدن بچهار کروهی ٹھٹه از بحر هم امراض و غلبه انحراف مزاج از اعتدال و دلعبت حیات بحاق کائنات سپرد و نجلوتیان را از ظلم او نجات میسر آمد مدت سلطنت او بیست و شش سال

ذکر سلطان فیروز شاه پسر عم سلطان محمد تغلق

سلطان فیروز شاه عرف ملک فیروز پسر عم سلطان محمد شاه تغلق چون محمد شاه رحلت نمود از پسر و برادر اثنش کسی وارث نبود که بر تخت جهانبانی جلوس نماید ارکان دولت و اعیان سلطنت باتفاق یکدیگر ملک فیروز پسر ملک را که برادر زاده سلطان غیاث الدین تغلق شاه بود بپدرش رجب سالار ترک تعلقات نموده مرتبه بلند در ولیعهدی حاصل کرده چنانچه در هندوستان تا حال نام او مشهور است و اکثر عوام از معتقدان او هستند در عهد پنجاه سالگی سنه هفتصد و پنجاه و پنج هجری بر کنار دریای سند بر سریر فرمانروائی جلوس داده بسلطان فیروز شاه ملقب ساختند سلطان بخواص خان آن نواحی صلح کرده از انجا بسمت دهلی روانه گردید در اثنای راه بعرض رسید که احمد ایاز عرف خواجه جهان که از مقربان سلطان محمد شاه بود باستماع رحلت سلطان در دهلی بتخت سلطنت

جلوس نموده سلطان غیاث الدین محمود خطاب خود داد و فیروز شاه محل برحماقت او کرده زمان عفو تقصیرات بنام او نوشته فرستاد و او از اطاعت سر باز زد و چون امرا آن نواحی با او اتفاق نکردند ندامت کشیده عرضداشت متضمن عجز و نیاز ارسال نمود چون سلطان دیوگیر با تفاق سید احمد ایا مع توابع خود سر بر بنه کرده و دست در گردن بسته ملازمت کرد سلطان بمقتضای عطوفت قلم عفو بر جرائم او کشیده بجاگیر لائق سرفراز گردانید و از انجا بفیروز شه در دار الملک دهلی رسیده بوید عدل و انصاف بجهانیان در دوام را بخطاب لائقه و جاگیر مناسب سربلند ساخت و شیخ صدر الدین را که از اولاد شیخ بهاء الدین زکریا بود خطاب شیخ الاسلامی بخشیده بتقرب خویش اختصاص داد و بهدرین اثنا منشور ابو الفتح خلیفه مصر در رسید سلطان وصول منشور مذکور را سرمایه افتخار خود دانسته شادیها نموده با مور جهانبانی قیام و رزیده و سهرندرا از سامانه جدا کرده تا ده کروهی داخل آن نموده پرگنه جداگانه مقرر ساخت و بر لب آب دریای ستلج و بیاه که یکجا میرود فیروز آباد نام معموره بنا نهاد و در نواحی با نسی قلعه احداث کرده بحصار فیروز موسوم گردانید و نهری از دریای جمنا حوالی سرمور برآورده بان حصار رسانید همچنین چند نهر از دریای مذکور و دیگر دریاها برآورد تا موجب نفع خلائق بوده باشد چون نهر سلمه برآوردند سلطان بحجت دیدن آن سواری فرمود پنجاه هزار بیلداران بکندن اشتغال داشتند از میان پشته استخوان آدم و فیل بر آمد اگرچه فرسوده بود اما بغایت مطبر و بست و رعه طول و استخوان دست آدمی سه درعه طول داشت احتمال میرود که در خنک پاندوان و گوروان این آدم و فیل کشته شده باشد استخوانها تا آن زمان زیر خاک مانده باجمله چون سلطان داعیه ملک گیری در سر داشت اکثر ممالک بزور شمشیر گرفت و بجانب نگرکوٹ لوای عزیمت برافراشته مسالک و شوار گذار طی نموده بپایان قلعه کانگره نزول فرمود مرکزداران و زمینداران قلعه مستحصن گشته بجنگ پیش آمد چون محاصره باستداد کشیده کارے از پیش نرفت صلحی درمیان آمده راجه بملازمت رسیده پیشکش گذرانیده مورد عنایت و نوازش گردید و نگرکوٹ بجمد آباد موسوم گشت می گویند کانگره مکانیست خوش آب و هوا و سرسبز و شاداب و بخش و لهاتمام کوه و صحرا مالا مال از انواع ریاحین و میوه های حلاوت آگین و در پایان قلعه مکانیست منسوب به بهوانی پرستش گاه اهل هند در سالی دو مرتبه یکے در ایام تور و زمے در اوائل یا در اواسط اسفندارماه دوم بعد انقضاے ایام برسات او اخر شهریور یا اوائل ماه مهر و در ایشان ریاضت کش و مرتاضان باکش و فش و طبقات خلائق از نزدیک و دور با شاطے مسافت بعیده نموده بقصد زیارت می آیند القصه در ایام مذکور مجمع عظیم سے شود و پرستشگرے و اداکنندوران بسیار بعمل سے آید در انوقت که سلطان براجه صانچ نگر قصد مراجعت داشت کسی گفت که اسکندر روسے در زمان ورود خود در نیکان صورت نوشابه درست کرده و بر بخار گذاشته بود اهل هند بعد صرور دموکب آن را بهوانی نامیده پرستش مینمایند سلطان این مقدمه را استفسار نموده بر اهمه انکار این قول نموده معروض داشتند که از کتب اسلاف ما که ابتدای تصنیف آن معلوم نیست ظاهر سے شود که این مکان از آغاز آفرینش معبد طوائف هنود است سلطان بعد نهضت در مکان جوالامکهی دوازده کروهے کانگره رسیده مکانے دید که در انجا حجره از سنگ ترتیب یافته و از دیوارهای آن شب و روز نوائر آتش زبانه میزند و سوائے آن در دو سه جا دیگر نیز از زمین شعله ها میجوشد و نیز دران مکان کتب بسیارے از براهمه سلف یافتند سلطان علمای آنطائفه را بحضور خویش طلبیده اشتهار مضامین آن را شنیده محظوظ گردید و فرمود که بعضے از آن کتب را بفارسے ترجمه کنند تا مطالب آن درست و بآسانی فهمیده آید مولانا عز الدین حسب الامر کتابے در حکمت طبیعی از آن کتب چیده مطالب آنرا در سلک نظم کشید و بکتاب فیروز شاهے موسوم گردانید سلطان بغایت پسندیده در صله آن نقود بسیارے از طلا و نقره باضافه جاگیر مرحمت کرد و مضمون آن کتاب اکثر اوقات مذکور محفل سلطانی سے شد القصه سلطان بعد فتح نگرکوٹ بجانب تهٹه نهضت نموده جام حاکم آنجا بقوت و کثرت آب دریاے سند پناه برده مدتی محاربه نمود و کارے

ترتیبش نموده با نصرت سلطان این مهم را ملتوی گذاشته بگجرات رفت و ایام برسات در آن دیار گذرانیده باز بطرف تهنه بهنفت
نموده جام بعد محاربه بسیار چون تاب نیاورد امان خواسته ملازمت نمود و پیشکش سهساله قبول کرد سلطان بعد نظم و نسق مهمات
آن دیار بدیلی مراجعت نمود و بانتظام جهانبانی اشتغال ورزیده بمقتضای نیکذاتی و حسن فطرت سلطنت بعدالت کرده صنوالبط عدل
و احسان و قواعد امن و امان در میان جهانیان گذاشت از جمله آنکه خراج ممالک موافق حاصلات و بقدر طاقت رعایا طلب کردے
باضافه و توفیر نفرمودے و سخن کسے در حق رعایا گوش نکردے و در اچه آبادے ملک معمورے رعیت بود که بعمل آوردے
دیکبسی آسیبی نرسانیدے و از اخذ محصول ادنی حرفه مثل گلهفروشے و ماهی فروشے و ندافی و قمارخانه و قصابے و کوزه خشت پزے
و کاه چرائی و کوتوالی و امثال ذلک که باعث آزار غربا و عامه برایاست اجتناب داشت **بیت** دل بندگان جمع بهتر نه گنج
خزینه تهی به نمردم به رنج ✽ بسجیت اشتغال باموره حکومت ممالک و محالات امنای متدین خدا ترس کارگزار متعین کردے و بفسقان
اشرار راخذ مستانه نفرمودے و بسودائے الناس علی دین ملوکهم حکام پیروی سلطان فرخنده فرجام نموده قواعد عدالت و انصاف
معمول داشتندی و احدے را مجال نبود که مرتکب ظلمی تواند گشت **نظم** خدا ترس را بر رعیت گمار ✽ که معمار ملکست و پرهیزگار ✽ خدا را
بران بنده بخشایش هست ✽ که خلق از وجودش در آسایش هست ✽ مرا مات دهقان کمن از بهر خویش ✽ که مزدور خوشدل کند کار بیش ✽
رعیت چو بیخیست سلطان درخت ✽ درخت ای پسر باشد از بیخ سخت ✽ سیاست را مطلق ترک گفته هیچ مسلمانی را آزار نداده و از
فیض تربیت و تادیب او و اصلاح حال مردم احدے محتاج سیاست نشده و از برکات عدالتش راه ظلم و تعدے مسدود گشت و
هیچ آفریده در عهد سلطنت او آزار نیافت **بیت** لطفش بکرم چاره بیچاره کند ✽ عدلش ستم از زباده آواره کند ✽ فرزندان
و دوستان کسانی را که سلطان محمد شاه تغلق نباح کشته و قطع اعضا نموده بود بانعام و وظیفه خوشنود کرده خط برائت ذمه سلطان
از استخوانها گرفته بمهر کار بردند اسراف رسانیده در مقبره سلطان گذاشت تا وسیله رستگاری او در عقبی گردد و بمقتضای نیک ذاتی
و نیک نیتی عورات مسلمه و کافره را از رفتن بر مزارات و تجانها منع کرد و اساس فسق و فجور مثل میکده و رنگ خانه و دیگر ملاهی منهدم
گردانیده و بقصد تحصیل سعادات مساجد و مقابر و مدارس و مهمانسرا و دارالشفاء و غیر ذلک آن قدر تعمیر فرمود که سلطان بلبن هم
نکرده بود و در بعض تواریخ نوشته اند که فیروز آباد و غیره سے شهر و چهل مسجد جامع پنجته و سے مدرسه و بست خانقاه و دو بست رباط
و صد نهر و صد کوشک و صد و پنجاه و دو حمام و پنج دارالشفاء و صد مقبره و ده مناره کلان و باغات بیشمار در بست همت آن بادشاه
احداث یافته از انجمله است جونپور که بنام نبی عم خود سلطان محمد شاه الغ خان که مشهور بود بنصیر الدین جونا آباد نموده و اکثرے ازان آثار
تا حال که زیاده از سه صد سال منقضی شده بر جاست چنانچه بر کوچه متصل دهلی علامات و آثار عمودے موسوم بجهان نما موجود و
عوام الناس آنرا لاٹهٔ فیروز شاه گویند قریب شصت درعه ارتفاع و قطرش سه درعه گویا از یک سنگ ساخته اند و بنیاد آن چنان
مستحکم که تا حال قائم هست و مدت مدید دیگر برپا خواهد بود **بیت** جزای حسن عمل همین که روزگار هنوز ✽ خراب می نکند بارگاه کسرا را
✽ چون سلطان بکبر سن رسید ضعف شیب غالب و توانائی شباب مغلوب گشت درین وقت که سلطان را قوای بدنی و حواس
ظاهرے سست شده بود در سنه هفتصد و هشتاد و نه شاهزاده محمد خان را سلطان ناصر الدین و الدنیا محمد شاه خطاب داده وکیل السلطنت
و مستقل الخلافه گردانید خزائن و افیال و حشم و خدم و جمیع اسباب جهانبانی حواله نموده خود بعبادت و طاعت که شعار حق پرستان
فرخنده انجام هست اشتغال ورزید روز جمعه خطبه بنام هر دو پادشاه خوانده مے شد بعد چندگاه ملک فرح الخاطب بسرتی خان
که حاکم گجرات بود بعلت و افواج آن ولایت اتفاق کرده سکندر خان را که تبارگے بحکومت آن دیار متعین شده بود بقتل رسانیدند چون

سلطان محمد شاه بانتقام آن نپرداخت از نجهت خلل تمام در امور ملک راه یافت لشکریان فیروز شاه ازین معنی آزرده گشته و نامردی سلطان محمد شاه یقین دانسته مخالفت ورزیدند سلطان محمد شاه با تمام آماده جنگ گردیده و در دهلی هنگامه کارزار گرم گشت چون سلطان فیروز شاه تیز در جنگگاه تشریف آورد سلطان محمد شاه تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و بجانب کوه سرمور رفت **بیت**

دو جان هر گز نیک پیکر نگنجد ✦ دو فرمان ده بیک کشور نگنجد

القصه سلطان فیروز شاه از محمد شاه پسر خود رنجیده او را از ولایت عهد خویش برآورد و شاهزاده لعل شاه بن شاهزاده فتح خان نبیرهٔ خود را که پدرش مرده بود ولی خود گردانیده بسلطنت برداشت و بعد زمانی پسیر و عمر فرسود سالگی بمرگ طبیعی برحمت حق پیوست و نام نیک خود در عالمیان گذاشت **بیت** بمرد آخر و نیکنامی ببرد ✦ زهی زندگانی که نامش نمرد ✦ از لفظ وفات فیروز شاه تاریخ جلوسش برمے آید با امیر تیمور کورکان هم عصر بود مدت سلطنت او سی و هفت سال

ذکر سلطان غیاث الدین تغلق

سلطان غیاث الدین تغلق شاه بن شاهزاده فتح خان بن فیروز شاه بعد رحلت جد بزرگوار در سنه هفتصد و نود و سه هجری در قصر فیروز آباد بر سریر فرمانروائی متمکن گشت و بر سر شاهزاده محمد شاه که در کوه سرمور بود لشکر گران متعین نمود شاهزاده تاب نیاورده از سرمور برآمده بطرف نگرکوٹ رفت و لشکر سلطان از تعاقبش دست کشیده مراجعت نمود سلطان از لبسکه نوجوان بود و ناآزموده کار باغوای بعضی امرا شاهزاده ابوبکر برادر حقیقی خود را مقید گردانیده شروع ببیش و عشرت نمود و کار سلطنت مهمل گذاشت و بغفلت کمال میگذرانید درینصورت ملک رکن الدین و دیگر امرا باغوای شاهزاده ابوبکر برادر حقیقی او که محبوس بود خروج نموده ملک سارنگ را که وزیر و مدار السلطنته بود بدروازهٔ دولتخانه کشتند سلطان ازین سانحه واقف شده از دروازهٔ دیگر بدر رفت امرا تعاقب کرده سلطان رامع خانجهان که از جملهٔ مصاحبان بود مدبست آورده بقتل رسانیدند و سرانشان را بر همان دروازه آویختند و شاهزاده ابوبکر را از قید برآورده بسلطنت برداشتند ازین واقعه شورشے که در دهلی رو داده زیاده از یک روز نکشید و فتنه فرو نشست و سلطنت بظهور رسید مدت سلطنت او پنجاه و سه روز ✦

ذکر ابوبکر سلطان برادر سلطان غیاث الدین

سلطان ابوبکر بن شاهزاده فتح خان بن سلطان فیروز شاه باتفاق اعیان دولت در سنه هفتصد و نود و سه بر تخت سلطنت جلوس نمود بعد چند روز سلطان ظاهر گشت که ملک رکن الدین وزیر از قتل سلطان غیاث الدین تغلق شاه دلیر شده خیال سلطنت در سر دارد او را دستگیر نموده بردار کشید و رفقای او را علف تیغ بیدریغ گردانید همدرین اثنا میر صدر جهان بانی و زمیندار ملک شوخ خوشدل حاکم انجا بر کنار حوض سنام کشتند و سر او را پیش شاهزاده محمد شاه عم سلطان ابوبکر در نگرکوٹ فرستاده او را تحریص آمدن نمودند شاهزاده از نگرکوٹ براه جالندهر بسامانه رسیده سکه و خطبه بنام خود کرد و میر صدا و زمینداران آن نواحی تبعیت او نمودند قریب بست هزار سوار و پیاده جمع کرده رو بدهلی آورد تا رسیدن بدهلی پنجاه هزار سوار جمع گردید چون لشکر شاهزاده ناآزموده کار و زمینداران غارتگر و اوباش و عیار بودند سلیقه جنگ و کارزار نمے دانستند بانداک جنگ منهزم شدند و شاهزاده شکست خورده باو و هزار سوار بولایت میان دوآب رفت بار دیگر پنجاه هزار کس فراهم آورده بامداد و اعانت حاکم قنوج و کنپله مستظهر گشته باراده مجادله مراجعت کرد و باهل ملتان و لاهور و دیگر امصار و بلاد فرامین نوشت که سر جانبدهای فیروز شاهی را بیابند بکشند در اکثر جا قتل عام و غارت تمام گردید و طرفه حرج و مرج بحالات رو داده راهها مسدود گشت و خانها خراب شد و اکثر رعایا از ادای خراج استحراف ورزید و فتنه و فساد باطراف ممالک برخاست بالضرور سلطان بقصد استیصال شاهزاده و رفع شورش و فساد بجانب جالندهر روان گردید

شاهزاده ازانجا براه دیگر در دهلی آمد و شاهزاده همایون خان بن شاهزاده محمد شاه ارسامانه و ستام لشکر فراهم آورده بقصد دهلی عازم گشت درین اثنا سلطان از طرف جالندهر در دهلی رسید شاهزاده محمد شاه تاب نیاورده از دهلی برآمده باز در جالندهر رفت بعد چند گاه بتحریک غلامان فیروز شاهی شاهزاده باز از جالندهر در دهلی آمد درین مرتبه سلطان بیدست و پا گشت و تاب جنگ نیاورده از دهلی بطرف کوتله میات رفت و فرمانروائی او منقطع گردید مدت سلطنت او یک سال و شش ماه ✤

ذکر سلطان محمد شاه بن فیروز شاه

سلطان محمد شاه بن فیروز شاه چون بموجب طلب غلامان فیروز شاهی از جالندهر روانه گشت پیش ازانکه در دهلی رسد امرای نظام شاهزاده خانخانان پیر وسطی سلطانا دهلی فیل سوار کرده پیش از رسیدن او بدیشان فرستاد تا بدین حیله او را گرفتار سازند چون فیل سوار بدیشان رسید ایشان از خیال او بر دل نزول اجلال نمودند سنه هفتصد و نوزده مرتبه ثانی بر تخت جهانبانی جلوس نمود و سکه و خطبه بنام خود نمود و در اندک زمان غلامان فیروز شاهی که مدار امور جهانداری بر سلطان رنجیده بودند پیش سلطان ابو بکر در کوتله میوات رفتند سلطان محمد شاه نظر بر بیوفائی و کوته اندیشی آنجماعه حکم کرد که از غلامان فیروز شاهی هر کس که در دهلی بوده باشد بدر رود تا سه روز مهلت است والا بالقتل خواهد رسید هر که بدر رفت سلامت ماند و هر کس که نتوانست رفت بقتل رسید و مشهور است که بعضی ازان مردم می گفتند که ما اصیل غلامیم سلطان فرمود هر که از شما کهوکهرے درست بگوید اصیل است چون تلفظ نتوانستند کرد در زبان پورب و بنگاله سخن می گفتند بدین جهت کشته می شدند باین سبب اکثر مردم که فی الواقع غلام بودند و زبان پورب داشتند قتل کشته شدند شاهزاده همایون خان از سامانه آمده برخصت سلطان با لشکر گران ببر سر سلطان ابو بکر شاه رفت و در نزدیکی کوتله میوات محاربه روے داد باندک جنگ و جدل سلطان ابو بکر شاه بقید در آمده در قلعه میرٹھ محبوس گردیده همانجا بمرگ طبیعی درگذشت بعد از چند گاه سلطان از دهلی برآمده بجانب قنوج و دلمو لشکر کشید و سرکشان آن دیار را مالش داده بجالنه رسید و در انجا قلعه را محکم تمام احداث نموده بمحمد آباد موسوم گردانیده بدیهلی آمد در سنه هفتصد و نود و نه شاهزاده همایون خان را بر سر شیخا کهوکهر که لاهور را متصرف شده بود با لشکر گران امر امتعین کرد در اثنائے راه خبر رسید که سلطان بمرگ طبیعی درگذشت و مدت سلطنت او شش سال و هفت ماه بود ✤

ذکر سلطان علاء الدین سکندر شاه عرف همایون خان

سلطان علاء الدین سکندر شاه عرف همایون خان بن محمد شاه بعد استماع خبر رحلت پدر رفیع غریمت لاهور کرده مهم شیخا کهوکهر بقتل و گیر موقوف داشت و انداه برگشته در دهلی سریر آرای سلطنت گشت و باندک مدت باجل خود درگذشت مدت سلطنت او یکماه و شانزده روز

ذکر سلطان ناصر الدین محمود شاه برادر سلطان علاء الدین سکندر

سلطان ناصر الدین محمود شاه بن سلطان محمد شاه برادر خرد سلطان علاء الدین سکندر شاه بعد رحلت برادر تخت نشین فرمانروائی گشت در سنه هشت صد و یک هجری سکه و خطبه بنام او شد مواجب و جاگیر سپاه بدستور سابق بحال داشت و خواجه سرور مخاطب بخواجه جهان را سلطان الشرق خطاب داده ولایت جونپور بجاگیرش مقرر کرد و از قنوج تا بهار ضمیمه جاگیر او نمود او استیلا یافته زمینداران آنديار را مطیع و منقاد گردانیده و بشاسائی و بردباری و انصاف پژوهی و پردلی روزگار را فرخنده گذاشت و شجاعت و دلاوری او بمرتبه بود که سلطنت ناصر الدین محمود شاه اختلال نپذیرفت و امرائے حضور چیره دست شدند سکه و خطبه بنام خود کردند و سلاطین شرقیه اتباع او هستند و همدرین سال لشکر گران بدفع شیخا کهوکهر که لاهور را متصرف شده بود رخصت گشت و شیخا در دواب گروهے لاهور محاربه عظیم نمود و شکست خورده در کوه جمون رفت و از نواحے لاهور رفع فساد گردید درین ایام سلطان بجانب گوالیار حرکت کرد مقرب خان و ملوخان که از امرای کبار بودند در دهلی لوائے مخالفت برافراشتند سلطان

باستماع این خبر رحبت نموده درحوالی شهر رسیده محاصره کرد تا سه ماه خبگ درمیان ماند وحصار دهلی بتصرف سلطان درآمد جمانه باغبه
نصرت شاه بن فتح خان بن فیروز شاه را ازمیوات طلب داشته درفیروز آباد برتخت نشانیدند فضل الله بلخی عرف ملوخان که سرحلقه
باغبان بود بخطاب اقبال خان مخاطب گشت درمیان دهلی وفیروز آباد خنگ بیشه مساوات می گذشت پرگنات میان دوآب
وپانی پت وجهجر درهنگ تالبست کروهی شهر وتصرف نصرت شاه درآمده غیراز حصار دهلی وخزانه دیگر چیزی دردست سلطان
نماند امرای ملازم این هردو پادشاه هریک ولایتی متصرف شده دم استقلال زدند وبطور خود حاکم وفرمانروا وکاربار ممالک پراگنده
واتبر بود مصرع پریشان شود کار ملک ازدو شاه ✦ اقبال خان بخدمت نصرت شاه اظهار ارادت خود نموده برمزاج خواجه قطب الدین
بختیار کاکی کلام مجید درمیان آورد واز طرفین عهد موافقت بستند روز سوم اقبال خان ازروی مکر وغدر خواست که نصرت شاه
را دستگیر نماید نصرت شاه بالضرور از حصار برآمده خود را بامعدودی پیش تاتارخان وزیر دربانی پت رسانیدند وفیروز آباد درتصرف
اقبال خان درآمد ومقرب خان که هم چشم او بود بخدمت سلطان رسیده ملازمت نمود وسلطان را بهانه ساخته خود سلطنت می کرد
واقبال خان برسر تاتارخان رفته اورا شکست داد واو پیش اعظم همایون ظفرخان پدر خود که حاکم گجرات بود رفت فیل وحشم واسباب
ریاست تاتارخان بدست اقبال خان درآمد واز آنجا بدهلی مراجعت کرده تسلط یافت چون درهندوستان از بدطینتی اوهرج و
مرج روی داد واموردسلطنت اختلال پذیرفت میرزا پیر محمد نبیره صاحبقران امیر تیمور گورکان ازجانب خراسان آمده از
آب سند گذشت وحصار اوچ وملتان بتصرف درآورده چندروز درملتان توقف ورزیده وامیر تیمور صاحبقران نیز از کابل
بطرف هندوستان نهضت فرموده درسنه هشت صد ویک هجری برتهنه تاخت آورده بملتان نزول اجلال فرمود
وامرای میرزا پیر محمد راالقبل رسانیدند این خبر چون درهلی رسید اقبال خان بمناک ودرفراهم آوردن سپاه وسامان حرب مشغول گشت
صاحبقران ازملتان نهضت فرموده براه ریگستان متوجه شده به تهنه رسیده قلعه را محاصره نمود وپس ازمجادله ومحاربه بتسخیر درآورد
ومردمان آنجا بالبسیار از همراهان خود اسیر گرفته بسامانه رسید صاحبقران پس ازتسخیر تهنه درقصبه سامانه رسیده بعرض سپاه فرمانداد
طول لیال که جای ایستادن نوکر است شش فرسنگ بود بتحقیق تجربه کاران هرفرسخ دوازده هزار سوار احاطه میکنند باین حساب
صد وسوار ملازم که نوکر سرکار ش بوده اند هفتاد ودو هزار سوار می شود وعرض محل ایستادن نوکر نوکر است کثرت لشکر وفراوانی
سپاه ازینجا قیاس باید کرد القصه بعد قطع مراحل نزدیک بدهلی نزول اجلال فرمود درراه هرکرا یافتند زیر تیغ کشیدند و
بسیاری را دستگیر کردند تارسیدن بقرب دهلی قریب پنجاه هزار کس اسیر شده بود چون اقبال خان ازشهر برآمده به خبگ آماده
شد ازحال ومقال اسیران لشکر منصور افتاد چون اقبال خان صورت حال بدین منوال دید تاب مقاومت نیاورده بوقت
شب ترک عیال واطفال کرده بدر رفت ودر قصبه برن رسیده اقامت ورزید وسلطان ناصرالدین محمود شاه که ازسلطنت
فقط نامی داشت باخیلی ازنزدیکان خود راه گجرات پیش گرفت روز دیگر صاحبقران شهریان را امان داده جمیع ازملازمان را بجهت
تحصیل اموال ازاهالی آن شهر تعیین فرمود برسر هر مردم شهر تاب سخت گیری تحصیلداران نیاورده درمقام انکار درآمدند

وبعضی از هندیان چند کس از مغلان را کشتند این معنی باعث التهاب نائره قهر سلطانی گشته حکم قتل عام بصدور پیوست وخلق بیحساب زیر تیغ بیدریغ ره سپر صحرای عدم گشته دهلی آن چنان خراب شد که گویا آبادی نداشت وکعد اسرار وهندیان از مرد وزن علام الغیوب داند وبس صاحب قران بعد از قتل عام در عمارات سلطانی نزول اجلال فرموده بار عام داد وحسب الحکم خطیب بر سر منبر رفته خطبه بنام او خواند ودراهم ودنانیر بسکه صاحبقرانی زینت یافت بعد قتل عام دهلی بطرف میرٹھ رفته میان دوآب بحکم بقتل وغارت داد واهل وعیال خلق کثیر اسیر گردید واز انجا به هردوار گنگا رفت واین هردوار مکانیست که دریای گنگ از کوه سوالک همانجا بیرون می آید اهل هند آنجا را از معابد بزرگ دانسته در ایام معهود لقصد غسل وزیارت آنجا آمده ازدحام می کنند وبعضی از اوقات در انجا مجمع عظیم میشود اتفاقا در آن که صاحبقران در هردوار نزول نموده وقت ازدحام مردم بود حکم قتل عام بصدور پیوست اکثر سے علف تیغ لشکر منصور ولقبهٔ السیف گردیده داخل گشتند از انجا کوچ فرموده براه دامن کوه سوالک در جمون رسیده راجه جمون را دستگیر نموده مسلمان ساخت از هردوار تا جمون بست ودو جا جنگیده غالب آمد دران نواے خضر خان دیگر امرای هندوستان آمده ملازمت نمودند غیر از خضر خان که سیدزاده ونیک مرد بود همه را قید فرمود وخضر خان را از روے عنایت ایالت لاهور وملتان ودیپالپور مرحمت فرمود وبرزبان گذرانید که من سلطنت بخضر خان بخشیدم چون موسم تابستان در رسید شدت حرارت آفتاب هند خصوص ملتان که حدیدتر از ما کن دیگر ست ملائم طبع لشکریان صاحبقرانی نیفتاده تاب گرما نیاورده ند بالضرور امیر تیمور صاحبقران کوچ فرموده از راه کابل متوجه دارالسلطنه سمرقند شد و دهلی تا دو ماه بعد از کوچ صاحبقران خراب مطلق بود بعد ازان فراریان بتدریج آمده ساکن شدند وصورت آبادی گرفت چون صاحبقران از حدود هندوستان بدر رفت سلطان نصرت شاه که تاب صدمات عساکر منصوره نیاورده بجانب میوات گریخته بود جمعیت فراهم آورده باز در دهلی آمد وباموره جهانبانی پرداخت بعد رسیدن در دهلی فوجے بر سر اقبال خان که در برن بود متعین کرد اقبال خان شب خون آورده آن فوج را شکست داد وبکمال زور وقوت روبدهلی آورد وسلطان نصرت تاب نیاورده فیروز آباد را هم گذاشته بجانب میوات رفت از دهلی تا بفیروز آباد بتصرف اقبال خان در آمده ملک میان دوآب ومحال حوالی شهر بضرب شمشیر متصرف گشت وسائر بلاد هندوستان در تصرف امرا ے دیگر ماند چنانچه ولایت گجرات در تصرف اعظم همایون خان وتاتارخان پسرش بود ولاهور وملتان ودیپالپور تا نواحی سندرا خضر خان داشت ومهوبه وکالپی محمود خان پسر ملکزاده فیروز وقنوج واوده ودلمو وسندیله ودهرنگ وبهار وجونپور را سلطان الشرق عرف خواجه جهان ودر بلاد مالوه دلاور خان وسارنگ پور علیخان وبیانه شمس الدین اوحدی متصرف بودند وسر کدام دم استقلال میزد اطاعت یکدیگر نمے کردند در سنه هشتصد وسه سلطان ناصر الدین محمود شاه که از خوف صاحبقران بگجرات رفته بود باجمعیت واطمینان بدهلی آمد اقبال خان استقبال نموده در قصر همایون جهانشاه فرود آورد تا چون عنان اختیار حکومت بدست اقبال خان بود وقتیکه بر سر سلطان ابراهیم پسر خواجه سلطان الشرق بجانب اوده لشکر کشید سلطان ناصر الدین محمود شاه را همراه برده چون بر سلطان ابراهیم تسلط یافت ناچار بدهلی برگشت ودر آن وقت سلطان ناصر الدین محمود شاه که گویا در قید اقبال خان بود فرصت یافته بهانه شکار بر آمده نزد سلطان ابراهیم رفت که شاید باعانت او کارے از پیش برد اما بصلاح معاونت نکرد بلکه برای مهمانداری هم نپرداخت سلطان ناصر الدین محمود شاه از نزد او مایوس وقنوج آمد ونائب سلطان ابراهیم راکه در انجا بود گرفته قنوج را متصرف شد وعلم سروری برافراشت اقبال خان از استماع این خبر بر سر سلطان ناصر الدین محمود رفت چون قلعه استحکام داشت نتوانست بر دست یافت از انجا معاودت نموده باتفاق بهرام خان حاکم سامانه که از علامان فیروز شاهی بود ونسبت برادر

سوار موجود داشت بر سر خضر خان بجانب دیپالپور و ملتان لشکر کشید بعد رسیدن در تلوندے زمینداران آنجا را که برای ملاقات آمده بودند قید کرد و بلطائف الحیل بهرام خان را نیز محبوس گردانیده بمقابله خضر خان روانه شد خضر خان نیز لشکر فراهم آورده بغرمیت محاربه از دیپالپور برآمده طرفین را بهمدیگر کارزار رو داد ازانجا که اقبال خان را بخت و اقبال پشت داده بود در اندک زد و خورد دستگیر شده بقتل رسید و نتیجه حرام نمکی و عهد شکنی عائد حال او گشت بیت نقض عهد دلیرے مکن که چرخ فلک ✽ نتیجه عملت زود در کنار نهد ✽ چون خبر کشته شدن اقبال خان در دهلی رسید دولتخان و اختیار خان و دیگر امرا که در دهلی بودند سلطان ناصر الدین محمود شاه را از قنوج طلبیده در ماه جمادی الاولے سنه هشتصد و نه تجدید بیعت خلافت نشانیدند دولت خان با لشکر فراوان بر سر بهرام خان که بعد بهرام خان در سامانه دم استقلال زده بود رفت درین اثنا خضر خان از ملتان با لشکر کثیر در سامانه وسهرند رسید دولت خان تاب مقاومت نیاورده پیش سلطان در دهلی رسید سلطان فکر خضر خان هیچ ننموده بطرف سنبهل برآمده از تاتارخان انتزاع نمود و اسد خان لودی را در انجا گذاشت بعد آن در حصار فیروز آمده بر قوام خان گماشته ظفر خان مظفر گشته بدهلی مراجعت کرد و خضر خان سه مرتبه از ملتان لشکر فراهم آورده بسر دهلی آمده با سلطان ناصر الدین محاربه کرده برگشته رفت چون درین ایام ملوک طوائف شده بود بهر طرف امرا دم استقلال میزدند غیاز رهتک و بعضے محال ملک بیان دوآب در تصرف سلطان نبود روزی بر سم شکار بجانب کمیتهل رفته ببدار السلطنته مراجعت کرد در راه بیمارے صعب رو داد در اندک ایام بهمان بیمارے درگذشت مدت سلطنت که غیاز نام نبود بیست سال و دو ماه از ابتدای سلطان غیاث الدین تغلق شاه عرف غازی الملک تا سلطان ناصر الدین محمود شاه هشت تن مدت نود و شش سال و دو ماه یازده روز جهانبانی نمودند بعد او نسل و سلطنت سلسلهٔ ترکان که فرزندو خویشان و غلامان سلطان شهاب الدین غوری بودند دولت و چهار تن دو صد و سه سال جهان دار کردند آخر شد ✽

ذکر سلطنت رایات اعلی خضر خان بن ملک سلیمان

رایات اعلی خضر خان بن ملک سلیمان پسر خواندهٔ ملک مردان از امرای کبار فیروز شاهی بود چون سلطان ناصر الدین محمود شاه رحلت نمود امرا بهمدگر اتفاق نموده دولت خان را که از امرای کبار بود بسلطنت بردوشتند خضر خان از استماع این خبر لشکر فراوان بهر سانیده از فتح پور ملتان که دار الایالهٔ او بود روانه شده بدهلی رسیده آنرا محاصره کرد تا مدار راه محاربه درمیان بود آخر که دولت خان مراسم قلعه بضرورت بیرون آمده خضر خان را دیده خضر خان او را مقید نموده در حصار فیروز آباد فرستاد و همانجا روح او از حصار بدن پرواز نمود بالجمله خضر خان مظفر و منصور گشته داخل قلعه دهلی گردید و در سنه هشتصد و یک هجرے سمات جهان بانی بعهده خود گرفت چون صاحبقران هنگام نزول هندوستان او را سزاوار فرموده بشارت سلطنت باو داده بود خضر خان کشایش کارهاے خود و عروج معارج مکرانی بیمن توجهات صاحبقرانی دانسته اول سکه و خطبه بنام صاحبقران بعد از و بنام شاهرخ میرزا خلف امیر تیمور صاحبقران رایج گردانیده و مراسم وفاداری بظهور رسانید آخر کار سکه و خطبه بنام خود کرده بر اکثر ممالک تصرف نمود و حکومت باستقلال کرده جمیع امرا را مطیع و منقاد گردانید جمعی که در فترت نزول صاحب قران بے خانمان شده بودند در حکومت او آمده آباد گشتند و مرفه الحال شده دعا گو دولت و سلطنت و بقای عمر او شدند و بکار و پیشهٔ خود اشتغال داشتند این خضر خان سید صادق القول پسندیده اطوار پاکیزه طینت عالی همت و فراخ حوصله بود شجاعت و سخاوت جبلی داشت و باقتضای عدالت در رفیه احوال رعایا و برایا می کوشید حسب الامر او دلیل پاکیزه گے نسب با وجود استعداد سلطنت و اسباب ملک گیرے اسم سلطنت بر خود اطلاق نکرده برایات اعلی مخاطب گردید باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنت او هفت سال و سه ماه بود سلطان مبارک

بین رایات اعلی خضرخان بعد رحلت پدر والاگهر در سنه هشت صد و بست و هشت بر تخت سلطنت جلوس نموده سکه و خطبه بنام خود
کرد امرا کما حقه تعظیم و تکریم بجا آورده مراسم تهنیت و مبارکباد و اطاعت و انقیاد بتقدیم رسانیدند هر یک را موجب و جاگیر بدستور سابق بحال
داشته بعضے را بقدر حالت اضافه مرحمت کرد و چون شیخا کهوکهر بر سلطان شاه علی مروان مرزبان کشمیر که بتهته ظفر یافته غنیمت فراوان
آورده بود تسلط یافته و متکبر شده و مال و اسباب بسیار بهمرسانیده قوت و مکنت پیدا کرد و نیابر کثرت زر و فراوانی لشکر غرور سر بهمرسانیده
بجرات و دلیسر اراده دهلی نمود و از آب ستلج گذشته تاروپڑ متصرف گشت و ازانجا در سهرند آمده با سلطان شه لودی حاکم آنجا جنگ
نمود سلطان مبارک باستماع این خبر از دهلی برآمده دریوانه رسید شیخا کهوکهر از آب گذشته بمقابل سلطان تر لب دریا لشکرگاه ساخت
تا چهل روز جنگ درمیان ماند آخر الامر شیخا تاب نیاورده دگرگخت و سلطان تا آب چناب تعاقب نموده بسیارے را از سوار و پیاده بقتل
رسانیده راجه بهیم زمیندار جمون بملازمت سلطان رسیده مراسم نیکوخواهی بتقدیم رسانید و لشکر بر سر مسکن شیخا برده خراب کردانید سلطان
ازانجا معاودت نموده در لاهور نزول اجلال فرموده همانجا طرح اقامت افگنده و اوارگان آن دیار را بدلاسا و استمالت آباد ساخت
و بابادی شهر توجه گماشت ترمیم و تعمیر قلعه فرموده ازانجا بدهلی مراجعت کرد شیخا فرصت یافته باز لاهور را محاصره نمود چون کار سے از
پیش نرفت ازانجا به کلانور رسیده متصرف گشت و ازانجا بطرف جمون رفته با راجه بهیم زمیندار آنجا که برای کومک حاکم لاهور برآمده بود
در آویخت و غالب آمده داخل کوه گردید باز در میان راجه بهیم و شیخا کارزار سخت رو داد و با راده آلهی راجه مسطور کشته شد و شیخا
مال و اموال بدست آورده قوت و مکنت بهمرسانیده بر لاهور و دیپالپور تاخته آن ولایت میوات و بیانه وغیره ممالک لشکر کشیده بود
بعد فتح این ممالک بدهلی مراجعت نموده لشکر عظیم بر سر حسبر تهه متعین کرد در نواحے جالندهر جنگ درمیان آمد حسبر تهه شکست یافته بمسکن
خویش گریخته رفت چون سلطان برخلاف قاعده پدر خود خضرخان از اطاعت شاه رخ میرزا تخلف داشت ازین جهت
شیخ علی که از جانب شاه رخ میرزا حکومت کابل داشت بموجب امر بر بندوستان می تاخت در سنه هشت صد و سی و چهار شیخ علی بموجب
طلب فولاد کوکیله از امرای سلطان بود و از اطاعت انحراف می ورزید در بندوستان آمده دست تاخت و تاراج برکشاد و در نواحی جالندهر
رسیده قبض و غارت و اسر و نهب پیرایه بسیارے را اسیر کرده در لاهور آورد و از انجا به تلواره بعد آن در چیتپور رفته از آب راوے
گذشت و تا آب جهلم پرگنات را خراب ساخته متوجه ملتان گردید و ملک شاه لودے عم سلطان بهلول لودے که حاکم دیپالپور بود بشیخ علی
جنگ کرده کشته شد سلطان مبارک باستماع اینخبر لشکر گران از دهلی متعین کرد در نواحے ملتان محاربه رو داد و شیخ علی شکست خورده منهزم
گشت بار دیگر باز جنگ شده و باز شکست بر شیخ علی افتاد و اسباب و اموال او تبارا ج رفت و با معدودے از معرکه برآمده رو بکابل نهاد و نیز
سلطان مبارک را با سلطان هوشنگ خدیو مالوه مصافها مکرر روے داده و هر بار مظفر و منصور گشت درین حین پیش حسرت کهوکهر قوت
بهرسانیده از آب جهلم و چناب در آویخته بیاه گذشته در جالندهر رسید ملک سکندر که از جانب سلطان بر سر او متعین شده بود در اندک مجادله
شکست یافته گرفتار گشت حسبر تهه کهوکهر فتح یافته از جالندهر بلاهور آمده محاصره نمود و همزین اثنا شیخ علی باز از کابل آمده حوالی لاهور و ملتان
را تاخت و تاخدد سهرند خیر گیها نموده برگشت و انواع خرابے بحال متوطنان آندیار راه یافت سلطان از استماع این حوادث بطرف
لاهور و ملتان عزیمت نمود و ملک سرور را که از مقدمهٔ لشکر ساخت چون ملک سرور بلسانه رسید حسبر تهه کهوکهر محاصره لاهور گذاشته
بمسکن خویش شتافت و ملک سرور را که در جنگ جالندهر دستگیر شده بود همراه برده و باز در مرتبه از کوه برآمده در جالندهر و بجاوره رسیده
فتنه و فساد برانگیخت و قوت او روز بروز زیاده گشت و نیوقت شیخ علی از کابل نهضت نموده مملکت کناره و بیاه تا تاراج کرد و خلق کثیر
را اسیر نموده بلاهور آمد و قلعه را متصرف گشت و دوازده هزار سوار ایلخانے برای محافظت گذاشته به تسخیر دیپالپور رفته فتح نمود

سلطان از استماع این خبر از دهلی بسرعت آمده مستعد جنگ گردید شیخ علی تاب نیاورده بجانب کابل رفت و سلطان آن سه برادر را که برادر زاده شیخ علی و قریب
محاصره کرده اتابک را در عاجز شده دختر خود را به پسر سلطان داده صلح نمود سلطان از بهر پشاور و لاهور و نواحی آن خاطر جمع نموده بدهلی مراجعت کرد چون از ملک سه وزیر
وقت محاربه و مجادله با شیخ علی آثار اخلاص و جانفشانی بظهور نرسید ملک کمال الدین را در امور وزارت شریک او نمود و پایه ملک سرور را
بروز نازل و رتبه ملک کمال الدین پیوسته در ترقی بود ملک سرور آزرده خاطر گشته باتفاق بعضے امرا که از سلطان منحرف و بطرف او
مائل بودند قابو یافته سلطان را در وقتیکه بمسجد جامع مبارک آباد برای نماز رفته بود بقتل رسانیدند مدت سلطنت او سیزده سال و شانزده
روز بود سلطان محمد شاه بن سلطان مبارک شاه بن رایات اعلی خضر خان در اصل این پسر خلف شاهزاده فرید الدین بن رایات اعلی
است چون مبارک شاه فرزند نداشت برادرزاده را بفرزندی خویش گرفته پرورش نموده در سنه هشتصد و چهل و یک هجری در مبارک آباد
بر اورنگ فرمانروائی جلوس نموده سکه و خطبه بنام خود کرد ملک سرور اگرچه بظاهر اطاعت نمود اما اسباب سلطنت مثل فرائن و سلاح خانه
و توپخانه و فیل خانه و دیگر کارخانجات در تصرف او بود و خطاب خانجهانی داشت در این وقت تسلط شدید پیدا کرده بعضے از امرای
مبارک شاهی را بقتل رسانید و بعضے را در قید نگاه داشت و اکثر پرگنات را بتصرف در آورده کسان را به تحصیل مالواجب تعیین کرده
از استیلای او امر بستوه آمده نزد ملک کمال الدین که کمال الملک خطاب یافته از امرای بزرگ در امور وزارت شریک بود بظلم نمودن
او با امرا اتفاق کرده بر سر ملک سرور آمده آویزش روی داد ملک سرور در قلعه دهلی متحصن گردید تا سه ماه محاربه نموده خود را محفوظ
داشت روزے شمشیر بازی علم کرده بر سر اپرده سلطان بجرات و دلیرے تمام یورش و جنگ سخت درمیان آمد چون اجل ملک سرور رسیده بود
دران معرکه کشته شد و رفیقانش قتیل و اسیر شدند و سلطان انتقام خون پدر خود گرفته در سنه هشت صد و چهل و پنج بملتان رسیده فرازات
مشائخ را طواف نموده فوجے بر سر جسرتهه کهوکهر متعین کرده بدهلی رجعت کرد درین ایام جماعه لنگاه در ملتان بغی و ورزیده لوای سروری
برافراشتند و نیز سلطان محمود والی مالوه باغوای میواتیان بر سر دهلی آمد سلطان پسر خود را مع ملک بهلول لودی بجنگ او فرستاد
و پسر سلطان بموجب اشاره پدر صلح درمیان آورد و سلطان محمود بالکای خود مراجعت نمود و این صلح باعث زبونی و بدنفسی سلطان گردید

بیت بجائیکه بدخواه خونی بود * تواضع نمودن زبونی بود * ملک بهلول بمقتضاے شجاعت و مردانگی که در نهاد او متمکن بود این
صلح را پسند نکرد و تعاقب سلطان محمود کرده مال و اسباب او غارت نمود سلطان را این جرات و حسابرت ملک بهلول پسند آمد او را از
نوازش و مهربانی فرزند خوانده بخطاب خانخانان سرفراز کرد و ولایت لاهور و دیپالپور با و ارزانی داشت و برای دفع شورش جسرتهه کهوکهر
متعین نمود جسرتهه با ملک بهلول صلح نموده بتمهید سلطنت مژده داد ازینجهت روز بروز ملک بهلول را فطرت زبونی بر سلطان و اتفاق جسرتهه
هوای پادشاهی در سر افتاده در مقام فراهم آوردن لشکر گردید افاغنه را از اطراف و جوانب طلبیده نگاهداشت چون در مدت سیر
افاغنه کثیر جمع آمدند شوکت خود دیده بعضے پرگنات را سوے جاگیر خود متصرف گشت سلطان که اندک تهدیدے با و نوشت خاطر
مخالفت ورزیده بکمال شوکت و مکنت بر سر دهلی آمد مدتے محاصره نموده بے نیل مقصود برگشت و کار سلطان روز بروز زبونی
و سستی پذیرفته کار بجائی رسید که امراکه در بست و کرده دار سلطنت دهلی بودند سر از اطاعت پیچیده دم استقلال زدند اطراف
ممالک اختلال پذیرفته خلل عظیم در تحصیل خراج افتاد تا بالآخره سلطان باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنت او یازده سال یکماه و چند روز بود

ذکر سلطان علاء الدین بن سلطان محمد شاه بن سلطان مبارک بن رایات اعلی خضر خان

سلطان علاء الدین بن سلطان محمد شاه بن سلطان مبارک شاه بن رایات اعلی خضر خان در سنه هشت صد و پنجاه و دو هجری
بر تخت سلطنت جلوس نمود ملک بهلول الملقب بخان خانان و دیگر ارکان دولت اطاعت گونه کرده و مانند زمانی از وضع و

واطوار سلطان دریافتند که از پدر هم سست تر است و از سستی عمل سلطان تمامی گردن کشان و واقعه طلبان نزدیک و دور
جاده پیمای تمرد گشته از ادای مالواجب سر باز زدند و امرای هر صوبه و حدداران هر مکان علم مخالفت برافراشته ملوک طوائف گردید
سلاطین دکن و مالوه و گجرات و جونپور و بنگاله بتسخیر دهلی کمر بر بستند در لاهور و دیپالپور و سهرند تا پانی پت ملک بهلول دم استقلال میزد
و در حواشی دهلی تا سرای لاڈو احمد خان میواتی در تصرف داشت و سنبهل با توابع گذر خواجه خضر که از دهلی نزدیک است در ید تصرف بهادر خان
لودی بود و کول و جالیسر و دیگر قصبات را علی خان و چندوار را قطب خان لودی و بهونگانو و کمپله را رای پرتاب و بیانه را
داؤد خان قابض بودند همچنین هر کس در هر جائی که بود خود را مالک آنجا شمرده غیر از دهلی و بداؤن جای دیگر در تصرف سلطان
نبود بعد چندگاه سلطان بجانب بیانه سوار گردد راثنای راه خبر رسید که والی جونپور قصد دهلی دارد چون سلطان بی آنکه بتحقیق
صدق و کذب خبر پردازد از راه معاودت کرده در دهلی آمد حسام خان عرف حاجی شرقی وزیر بعرض رسانید که بمجرد آوازه دروغ
مراجعت لائق حال نبود سلطان از وآزرده خاطر گشت بعد آن بجانب بداؤن نهضت فرموده مدتی در انجا اقامت ورزیده
باز بدهلی آمده بداؤن را خوش کرده خواست که آنرا دارالسلطنه مقرر کرده علی الدوام همانجا بگذراند حسام خان از روی اخلاص و
دولت خواهی بعرض رسانید که دهلی را گذاشتن و بداؤن را تختگاه کردن صلاح دولت نیست سلطان زیاده تر رنجیده او را از خود
جدا گردانیده در دهلی گذاشته از هر دو برادران خود یکی را شحنه و دیگری را امیر کوی مقرر کرده متعین دهلی نمود و بالجمله در سنه هشت صد
و پنجاه و سه هجری سلطان بجانب بداؤن رفته باندک ولایت قناعت کرده بعیش و عشرت اشتغال ورزید بعد چندگاه درمیان
هر دو برادران سلطان که در دهلی بودند مخالفت روی داد با یکدیگر جنگیدند یکی از انها کشته شد روز دوم مردم شهر هجوم آورده
باغوای حسام خان دیگری را بقصاص کشتند سلطان در نیوقت بسخن بداندیشان فساد پیشه قصد حمید خان که او را وزیر لقب
کرده بود نموده او از بداؤن فرار نموده بدهلی آمد و باتفاق حسام خان شهر را متصرف گشت و در حرم سرای سلطانی در آمده زنان و دختران
سلطان و دیگر پردگیان را که در دهلی بودند بانواع فضیحت و خواری سر برهنه از شهر بدر نمود و تمامی خزائن و دفائن را متصرف گشت
سلطان با وجود استماع این خبر باقتضای جبن و بی غیرتی بهانه برسانت نموده از انتقام اغماض کرد حمید خان با دراک این معنی
که اسم سروری و سلطنت بر دیگری باشد و خود مدار علیه کرد و تو قف سلطان را مغتنم شمرده ملک بهلول را برای سلطنت طلب داشت
ملک بهلول از دیپال پور در دهلی آمده قابض گشت و فوجی از خود در دهلی گذاشته باز بدیپال پور رفته در مقام اجتماع عساکر در آمده
بسلطان عرضداشت که چون حمید خان بی اعتدالی نموده بانتقام آن بر سر او مے روم و بدو تمنای سلطان نرود فیمابین سلطان
در جواب نوشت که چون پدر من ترا پسر خوانده است تو مرا بجای برادرے و من سر و برگ تردد ندارم بیک برگنه بداؤن قناعت
کرده سلطنت را بتو واگذاشتم ملک بهلول روز بروز قوت بهمرسانیده قبای بادشاهی بر قامت خود راست گردانید و از دیپال پور
در دهلی آمده بر تخت سلطنت جلوس نمود بعد مدتے مدید سلطان در بداؤن باجل طبیعی در گذشت مدت سلطنت که محض برای
اسم بود هشت سال و سه ماه بود حکومت بداؤن از ابتدای رایات اعلی خضر خان تا سلطان علاء الدین چهارتن مدت سی و نه
سال و هفت ماه شانزده روز سلطنت و جهانبانی نمودند

ذکر سلطان بهلول افغان لودی

سلطان بهلول افغان لودے الملقب بخان خانان ملک بهرام جد بزرگوار سلطان بهلول مردے از ثقات بود در عهد
سلطان فیروز شاه از برادران رنجیده در ملتان آمده نوکر ملک مردان حاکم آنجا که از امرائے فیروز شاهی بود گردیده او را

پنج پسر بود ملک شده و ملک کالا و ملک فیروز و ملک محمد و ملک خواجه این پنج برادر بعد رحلت پدر در ملتان سکونت داشتند ملک شده که از
همه کلان بود نوکر خضر خان گردید و در خبک اقبال خان که با خضر خان روی داد تردد نمایان کرده اقبال خان را کشت و بجلدی این
این خدمت خطاب اسلام خانی یافته روز بروز ترقی نموده بر تبه عظیمه فائز گردید و آخر کار بحکومت سهرند سرفراز یافت برادران
دیگر که همراه او بودند ملک کالا پدر سلطان بهلول از جانب سهلام خان برادر خرد حاکم دوراله تابع سهرند گردیده با افغانان نیازی تقریبی
جنگ کرده کشته شد و در انوقت سلطان در شکم مادر بود باراده الهی در ایام نزدیکی وضع حمل ناگهان سقف خانه افتاده مادرش جان بحق
تسلیم کرد چون حمل از هشت ماه گذشته بود شکم او را شگافته سلطان بهلول را که رمقی از حیات داشت زنده برآوردند بعد ازان که پادشاه
شد پیش اسلام خان در سهرند آوردند چون سلطنت هندوستان نصیب آن طفل و انتظام بخشان قضا و قدر در تربیت و پرورش
او بودند اسلام خان نظر غنایت بر او انداخته در پرورش او اهتمام موفور بهلول موسوم گردانید افغانان از روی حقارت او را بلو
گفتندی چون بحد رشد و بلوغ رسید آثار عقل و کاردانی از ناصیهٔ حال او اشکار بود اسلام خان او را بفرزندی خود برگرفت و دختر
خود را در عقد مناکحت او درآورد روز بروز بر تربیه او سعی افزود و کوشید روزی ملک بهلول با بعضی از رفقای خود بسامانه رسید در انجا
بنید این نام درویشی صاحب حال اقامت داشت بسوی ملک بهلول نگاه لطفی کرده بزبان آورد که از شما کسی هست که پادشاه
دهلی بدو هزار منگه بخرد ملک بهلول توفیق یافته مبلغ معلوم پیشکش نمود درویش تهنیت گفته فرمود که سلطنت هندوستان نصیب شما
باشد همرا هانش تمسخر و استهزا نمودند ملک بهلول در جواب گفت که اگر این خبر وقوعی هست سودای مفت هست والا خدمت درویشی
بجا آوردیم **بیت** سالکان ره همت چو ارادت بینند ✤ ملک کاؤس و فریدون بگدائی بدهند ✤ **القصه** ملک را بموجب
بشارت درویش که از صغر سن بخاطر داشت و اغوا و اشارت حسرت کهوکهر چنانچه مرقوم شد سهوای سلطنت در سر افتاد چون در عهد سلطان
مبارک شاه اسلام خان عرف ملک شده در جنگ شیخ علی کابلی کشته شد و مجملی ازان گزارش یافت ملک بهلول قائم مقام عم خود گردیده عازم
معارج دولت گشت و آخر کار بر تبه امیر الامرائی رسید چون سلطان محمد شاه بر سریر جهانبانی نشست ملک بهلول را شجاع و دلاور دکار طلب
نام آورد انسته پیش آورد و خان خانان خطاب داده فرزند خواند او در اندک مدت بسببی از سلطان محمد شاه آزرده شده رو گردان
گردید قطب خان ولد اسلام خان که خود را هم چشم ملک بهلول میدانست و بنی عم هم بود نداز متابعت ملک بهلول انحراف ورزیده نزد
سلطان محمد شاه رفته بسردارے حسام خان عرف حاجی شرف لشکر گران بر سر ملک بهلول آورد و در موضعی از قوابع بوڑیه و شاد هوره
فیما بین فریقین جنگ واقع شد بتائیدات الهی ملک بهلول فتح نمود و حسام خان شکست یافته بدهلی رفت و کوکب طالع ملک بهلول اوج گرائے
ترقیات گشت و بخدمت سلطان محمد شاه نوشت که اگر حسام خان را بقتل رسانند و منصب وزارت بحمید خان دهند فرمان بر داری و خدمتگاری
بجا می آرم سلطان بے انکه تامل نماید حسام خان را بطرف نموده حمید خان را بر تبه وزارت سرفراز گردانید این معنی موجب ازدیاد خیرگے
ملک بهلول گردید و قوت و مکنت بهم سانیده بتدریج سهرند و سنام و لاهور و دیپالپور و حصار فیروزه و دیگر اماکن بزور و غلبه متصرف گردید
و خود را قوی دیده بقصد تسخیر دهلی رفت چون میسر نشد بسهرند مراجعت کرده خود را سلطان بهلول خطاب داده باسکه و خطبه موقوف برانتزاع
دهلی گذاشت و بشارت درویش را تمذکر نموده مسرور و خوشوقت می گذرانید درین وقت که سلطان محمد شاه خواب و بیهین نمود سلطان
علاء الدین بر تخت جهانبانی نشست و بسبب سستی و نارسائی او سلطنت ملوک طوائف گشت و خود بدان اون اکتفا کرده همچنانچه میگذرانید
و چنانچه سبق ارقام یافت حمید خان وزیر را با غوای امرا رنجانیده قصد او کرد او بحیله از بدان اون برآمده در دهلی رسیده زنان و دختران
سلطان را بے حرمت کرده سر برهنه از حصار دهلی بدر نمود و خزاین و اسباب سلطنت را متصرف گشت و سلطان از بے حمیتی انتقام آن

گرفت حمید خان بعد رسیدن بدهلی سلطان بهلول را ببوی سلطنت دعوت نموده از سهرند طلبیدست چون سلطان بدهلی آمد حمید خان
بعد از عهد و پیمان مقالید حصار حوالهٔ او کرد حمید خان چون مکنت و قوت بسیار داشت سلطان بهلول بنا بر صلاح وقت با او مدارا نموده هر روز
بسلام رفتی روزے حمید خان در خانهٔ سلطان مهمان شد افغانان باشارهٔ سلطان دران مجلس بعضی حرکاتیکه از عقل دور و به رویه بخرد سے
نزدیک باشد بظهور رسانیدند تا مردم آنها را خفیف العقل پندارند چنانچه بعضے کفش خود را بر کمر بستند و بعضی کفشها را
در طاق بالای سر خود گذاشتند حمید خان گفت این چه عمل است گفتند که از ملاحظه و زدن محافظت می نمایم بعد آن بحمید خان گفتند که باط
شما خوب نگهدارد اگر یک گلیم عنایت کنید نگاه و طاقیه برای فرزندان خود ساخته تحفه فرستیم حمید خان تبسم نموده گفت که قاشهاے
خوب برای فرزندان شما انعام خواهم داد چون خوانهای خوشنما بمجلس آوردند بعضی افغانان از انجا دوده را لیسیدند و کلها را خوردند بعضے
بیڑهٔ پان بے آنکه واکنند با برگهای سوزنی خوردند و بعضی بیڑه را واکرده تنها آهک را خوردند چون دهن سوخت بیڑه را از دست انداختند
حمید خان فرمود چرا چنین کردند سلطان بهلول گفت که این مردم روستائی صحرا نشین اند از آدمیت دور غلط خوردن و مردن یکسر
کاری نمی دانند روز دیگر سلطان بخانهٔ حمید خان مهمان شد قرار داد چنان بود که هر گاه سلطان پیش خان بیاید چند کس همراه شوند اکثرے
از رفقای او بیرون باشند درین مرتبه بموجب اشاره سلطان بردربانان تعدے نموده بغلبه و زور اندرون در آمدند و گفتند که مانیز
مثل بهلول نوکر خان هستیم از سلام چرا محروم باشیم چون غوغا بلند گردید حمید خان از حقیقت حال پرسید گفتند که افغانان سلطان را دشمنا
دیلان سے آنید می گویند که ما هم نوکر خان هستیم بهلول اندرون رفته تا چرا بیرون باشیم و سلام نکنیم خان فرمود همه را بگذارند تا اندرون
بیایند افغانان هجوم کرده در آمدند و در پهلوی هر خدمتگار سه چهار نفر ایستادند چون سلطان دید که افغانان لب بآب آمدند می توانند
از عهده کار برآمد اشاره نمود درین وقت قطب الدین نبی عم سلطان زنجیر از فیل برآورده حمید خان را مجبوس نمود و بکسان خود سپرد
و سلطان بهلول دهلی را با خزاین و دفاین و جمیع کارخانجات سلطنت و فیلان و تفنگ اندازے بی مزاحمت و مخالفت دیگرے متصرف شد و در
سنه هشت صد و شصت هجری سکه و خطبه بنام خود کرده لسلطان علاء الدین که در بدایون بود عرضه داشت نمود که سکه خود رواج میدهم و نام
شما را از خطبه نمی اندازم سلطان در جواب نوشت که پدرمن ترا فرزند گفته بود تو مرا بجاے برادری سلطنت را بتو گذاشته بدایون رفت اطاعت
نموده ام بالجمله سلطان بهلول کامیاب گشته بانتظام مهام جهانبانی پرداخت بعضی امرا که بسلطنت او راضی نبودند سلطان محمود دوائے
جونپور را طلبیده گشته بتسخیر دهلی تحریص نمودند او با لشکرگران وسامان بیکران آمده دهلی را محاصره کرد سلطان بهلول بجانب ملتان راهی
شده بود باستماع این خبر از دیپالپور معاودت نمود چون نزدیک رسید بسلطان محمود اتفاق کارزار افتاد سلطان محمود شکست یافته
بجانب جونپور رفت و مرتبه دوم باز سلطان محمود بر دهلی لشکر کشیده بعد مقابله و مقاتله فرار یافت که از حالات آنچه در تصرف سلطان
مبارک شاه پادشاه دهلی بود متعلق سلطان بهلول و غیر آن اماکن مع آنچه سلطان ابراهیم والی جونپور در تصرف داشت سلطان محمود متصرف
باشد بعد انعقاد این صلح سه روز پادشاه با مکن نشین برگشتند و بشروط مسطوره تیغ کارزار در نیام خزید چون سلطان محمود در گذشت
و سلطان حسین خلف او بحکومت جونپور متمکن گشت با سلطان بهلول محاربات درمیان آمده از طرفین بمساوات میگذشت نوبتے
سلطان حسین با خواے ملکه جهان بنت سلطان علاء الدین که در حبالهٔ نکاح او بود با یک لک سوار و چهل هزار پیاده و چهار صد فیل و توپخانه
فراوان بر دهلی سوار شد سلطان بهلول بنا بر پاس حق نمک هر چند بلکه جهان بخجر و نیاز کرد که نیایند از طرف والد بزرگوار شما بهم
و اطاعت قبول می نمایم بر من سوار مکنید ملکه جهان بگوش اجابت اصغا نکرد و سلطان حسین را بلوغا و کرها آماده جنگ گردانید بالضرور
سلطان بهلول با پانزده هزار سوار آمده بصفوف مصاف آراسته کارزار مردانه دیکار رستمانه نمود از انجا که قوی اقبال و بیدار بخت بود

باوجود آنکه لشکر مظفر و منصور گشت سلطان حسین شکست یافته منهزم گردید ملکه جهان دستگیر گشت سلطان بهلول از روی مردمی و مروت آن بانو را با غراز و احترام پیش سلطان حسین فرستاد بعد آن هفت مرتبه سلطان رایا سلطان حسین محاربات روی داد و هفت مرتبه صلح و میان آمد و بار ها سلطان حسین شکست یافته بطرف جونپور و پٹنه رفت بمرتبه آخرین شکست فاحش خورده با ماکن دور دست رفت سلطان بهلول در شهر جونپور رسیده سکه و خطبه بنام خود و اولایت را بمبارک خان لوہانی که از امرای بزرگ او بود داده بدهلی معاودت نمود درین اثنا سلطان علاء الدین که در بداؤن گوشه اختیار کرده بود بعد بست سال از سکونت آنجا باجل طبیعی درگذشت سلطان بهلول که بقایا سلطان حسین در اتاوا لبود برای تعزیت سلطان علاء الدین در بداؤن رسیده بعد ادای امر اسم ماتم پرسے بداؤن را از دست پسران سلطان برآورده بکسان خود سپرد و این بے مروتے و بے وفائی را بر خود روا داشت از انجا بدهلی آمده روز بروز قوت و مکنت بهمرسانید سلطنت خاطر خواه کرد ظاهر و باطن آراسته بود پیرو شرع شریف نمودے و در عدل و داد مبالغه فرمودے بیشتر اوقات بمصاحبت علما و مجالست فقرا گذرانیدے و تفقد احوال ایشان کردے بالآخره در موضع تلاوڑی بمرگ طبیعی جهان را پدرود کرد بیت

بود بهشت و صد و نود و هشت رفت از عالم ✤ خدایو ملک ستان جهان کشا بهلول ✤ مدت سلطنت اوسی و هشت سال و شش ماه و بیست روز

ذکر سلطان سکندر بودی پسر سلطان بهلول

سلطان سکندر بحرف شاهزاده نظام خان بن سلطان بهلول بعضی امرای خویشتند که شاهزاده بابرک حلف کلان سلطان بهلول را سریر آرا گردانیده بر سر تخت سلطنت اعظم همایون نشیره سلطان رضامند بودند و آلهٔ سلطان سکندر کرز گزاده بود نزدیک سلطان مرحوم از جمیع خواتین قوت و منزلت زیاده داشت و اکثر امرا در حکم او بودند در باب پسر خود پیغام نمود عیسی خان لودی پسر عم سلطان بهلول که بحسب ظاهر چون شیر و شکر موافق و در باطن لب آن و آتش مخالف بود دشنام مها داده گفت که پسر کرز گزاده را چگونه بسلطنت بردارم و بابرک شاه را که اصالت و نجابت دارد فروگذارم خانخانان فرملے که از امرای نامدار بود گفت دور روز از رحلت سلطان گذشته مناسب نیست که باهلیهٔ سلطان دشنام دهی عیسی خان گفت تو نوکر همتے ترا چه میرسد که در سخن خویش و اقارب دخل کنی خانخانان برآشفت و این سخن که نوکر سلطان نظام خان هستیم گفته از انجا برخاست و جمیع امرا را باخود متفق کرده شاهزاده نظام خان را بسلطان سکندر مخاطب ساخته در سنه هشتصد و نود و هشت بقبضه جلالی بر تخت سلطنت نشانیده سکه و خطبه بنام او کردند سلطان از انجا بر بابرک شاه برادر کلان خود که در جونپور بود رفته پس از محاربه فتح نمود و آن ولایت را بدستور سابق ببرادر بحال داشته سکه و خطبه بنام خود کرد و نیز با سلطان والی جونپور که از سلطان بهلول شکست خورده دور دست رفته بود اکثر اوقات با بابرک شاه مجادله ے نمود و جنگ متواتر نمود و مظفر و منصور گشت آورده اند که چون نوبت سلطنت دهلی بسلطان محمد شاه بن سلطان فیروز شاه رسید ملک سرور خواجه سرا را که خطاب خواجه جهانے داشت بسلطان الشرق مخاطب کرده جونپور و آن حدود بجاگیرش مقرر گردانید ✤

ذکر سلاطین شرقیه

چون سلطان محمد شاه را شوکت و صلابت نماند سلطان الشرق استیلا یافته پرگنه کول و اتاوا کنپله و بهرایچ و رائیرے و بهار و ترهت و غیره از جانب دهلی در تصرف خود آورده حکومت باستقلال کرد در سنه هشت صد و نود و شش بهرے سکه و خطبه بنام خود نموده آن ولایت را رونق تازه داد و باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنت او شانزده سال بود ✤

ذکر سلطان مبارک متبنائے سلطان الشرق خواجه سرور مخاطب بخواجه جهان

سلطان مبارک شاه پسر خواندهٔ سلطان الشرق مدت سلطنتش یک سال و چند ماه ✤

ذکر سلطان ابراهیم شرقی بن مبارک شاه شرقی وغیر انیها

سلطان ابراهیم شرقی بن سلطان مبارک شاه چهل سال وچنباه سلطنت کرد سلطان محمود شاه بن سلطان ابراهیم شرقی سی
ویک سال حکرانی کرد سلطان محمد شاه بن سلطان محمود شاه سه سال وپنج ماه سلطنت داشت سلطان حسین خان بن سلطان
محمد شاه بازده سال حکومت کرد واز ین سلطان حسین بسلسله سلطنت شرقیان اختتام یافت اگرچه قبل ازین سلطان بهلول شرقیان
غالب آمده مملکت جون پور بکسان خود سپرده بود لیکن ضبط آن بواقعی نشده بود درینولا که سلطان سکندر مظفر ومنصور گشته بالکلیه آن
ولایت را بضبط واقعی درآورد مملکت شرقی که از تصرف سلاطین دهلی بدر رفته بود بعد یک صد ودو سال ضمیمه ولایت دهلی گردید لقصه
سلطان سکندر سلطنت باستقلال کرد ومراسم عدل وداد تقدیم رسانید دهداونرخ غلات ارزان ماند رعایا وبرایا بامنیت وجمعیت بکار
وپیشه خود اشتغال داشتند وبرترویج امور شرعیه وتنفیذ احکام اسلام سبیا بلیغ بود وبتعصب دینی نهایت داشت از انکه اماکن بتخانها
منهدم ساخت ومساجد مدارس تعمیر نمود ودر شهر او دیگر معابد اهل هنود ان را زعمل واعمال آنها مثل سروریش تراشیدن وغیر ولک
ممنوع داشت ومیخواست که بتخانه تهانیسر را منهدم سازد بعضے از مقربین وعلماے طبع پیشه گفتند که براندا ختن بتخانهاے قدیم جایز نیست
اما کفار را از اغتسال واز حمام باز باید داشت سلطان برآشفت کطرف کفار سے گیرند بالجمله سلطان خیلی متعصب بود وهنود را بسے
اهانت وذلت سے نمود ومقرر کرده بود که هندوان اتنکے پارچه نیلگون بر جامه خود متصل کتف بپوندند تا اطاعت اسلام بظهور رسد
وعلامت هنود ظاهر باشد وکتب هندوان را هر جا هر کس که سے یافت می سوخت هر کس که از کفار دستار سے بست جزیه بقرار اعلے
ازو سے گرفتند ازین جهت اکثر هندوان اندک پارچه بر سر سے بستند وترک بستن دستار نمودند ودر خفت وخواری بقوت روز مره
جزیو دند نوبتے زمانداری را بتهمت اجراے کلمه اسلام بزبان اوگرفته آوردند سلطان تمامی علما وفضلاے ممالک محروسه جمع کرده دعواے خود را
ثابت نمود چون او اسلام قبول نکرد او را بقتل رسانیدند اول کسیکه از سلاطین هند هندوان را خوار داشته بدعواے اسلام بر همن را کشت او بود
رعایت اهل اسلام بسیار کردی وروز عاشور اداعیاد خیرات بسیار نمودی ودر مساجد ومدارس امام ومؤذن خطیب ومدرس مقرر کرده وظائف
آنجماعه از سرکار مرحمت کردی خبرداری احوال رعیت وسپاه بجائی رسانیدکه خبر خصوصیات خانه مردم باو رسیدے وبعضے از اوقات هنگام شب
لباس سلطنت از بر انداخته تنها در کوچه وبازار گشتی واز حقیقت حال مراد دیگر خلائق نوعے مطلع شدی که مردم گمان سے بردند که سلطان عجب
آشناست واین اخبار نمی رساند وبعضی میگفتند که چراغے از طلسمات بدست سلطان افتاده بود که از فروختن آن اجنه ظاهر میشدند
وکیفیت روز گزین واحوال روز مره سلاطین ممالک ودیگر جنایای عالم وعالمیان بے کم وکاست اظهار سے کردند وخزاین زیر زمین
ودیگر اشیاے دور دست بموجب طلب سلطان حاضر می نمودند بالجمله سلطان خیلی هوشیار وصاحب دانش وبر امر احتیاط بود اگر جاے
اشتباه تعیین میکرد وهر روز فرمان متضمن تدبیر وترتیب عساکر وآراستن صفوف وملاحظه زمین کارزار وحمله بر مخالف ومحاصره قلعه بنام
سردار فوج می فرستاد ونوکر انش را مجال نبود که از احکام او تخلف تواند ورزید اسباب ڈاک چوکی دایما موجود داشت بامراے سرحد
که فرمان صادر شدی دو سه کروه استقبال می کردند حامل فرمان بر بلندی مثل تخت یا از خاک که آراسته فرشے بران می گسترند ونشسته
بامیر یا مور فرمان میداد او بهر دو دست فرمان گرفته بر سر سے نهاد وهمانجا یا در مسجد جامع بر سر منبر هر جا حکم صادر سے شدی میخواند واتفاقا
هر ملک هر روز باو رسیدے از سوانح ممالک مطلع شدے آخر بمرض خناق که بشدت عارض گشت وآب از حلق فرو نمی شد راه نفس
مسدود گردیده سفر عقبی نمود مدت سلطنت او بست وشش سال وپنج ماه ✦

ذکر سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودے

سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن سلطان بهلول بتوزک در سنه نهصد و نود و پنج هجری که با انواع جواهر گران بها ترصیع کرده بودند جلوس نموده سکه وخطبه بنام خود کرد و نقش ضبط و تسلط او بر امرا از پدر هم زیاده تر درست نشسته بود احدے را از ارکان دولت مجال نبود که سر موازامر او تجاوز تواند نمود ازانجا که واقعه طلبان سیه باطن برای گرمے هنگامه خویش نمی خواهند که یک کس فرمان روای مستقل و مسلط بوده باشد لهذا سلطان ابراهیم را بر بین ظرافت آورده ندکه برادر خرد جلال الدین را بحکومت جونپور و توابع آن مقرر کرده مرخص ساخت بعد رخصت شاهزاده بسمت جونپور این مصلحت را روزرای نیک محضر نه پسندیده سلطان کس بطلب شاهزاده فرستاده پیغام داد که بعضی مشورت تهاضرورت که روبرو کرده اید برای یکروز باید برگشت شاهزاده در جواب گفت که چون لیاقت نیک برآمده ام بالفعل بمنزل مقصود روانه می شوم بعد ازان حاضر خواهم شد در اضی بآمدن نگشته عذرها درمیان آورده راهی گشت وقطع منازل کرده در جونپور مسند آرای حکومت شد سلطان ابراهیم آن دیار را امیدوار الطاف خود نموده از شاهزاده برگردانیدند شاهزاده جلال الدین ناچار پرده از روے کار برداشته علانیه کوس مخالفت زده دران ولایت سکه وخطبه بنام خود کرده لشکر فراهم آورد و با عظم همایون بهروا ے که از امرای کبار سلطان سکندر بود اتفاق نموده آماده پیکار گشت چون سلطان بدفع این شورش یورش نمود اعظم همایون تاب نیاورده عاجز گشته ملازمت سلطان ابراهیم اختیار نمود شاهزاده جلال الدین نیز نادم شده می خواست که بملازمت آید لیکن سلطان قبول نکرد شاهزاده جلال الدین برادر یکپارچیت و در ولایت همان حاکم گوالیار پناه برد اعظم همایون سروانی با سے هزار سوار و سیصد زنجیر فیل و توپخانه بسیار بسر گوالیار تعین شد شاهزاده تاب نیاورده از گوالیار بطرف مالوه رفت و ازانجا بطرف گوندوانه درآمد و با شاره سلطان گوندوانیان از روے بے رحمے شاهزاده جلال الدین را متقتول ساختند چون سلطان نوجوان بود کار یکه پسندیده خردمندان ولائق پادشاهان نباشد بی مشورت وزرا نمی نمود و اعیان دولت را باندک تقصیر سیاست بسیار می نمود و بسهل انگیزش قید و بندے فرمود بدین جهت مردم بجان آمده خواهان زوال دولت او شدند و در امور سلطنت خللها راه یافت القصه سیان بهوا که از سادات عظام و وزرا کرام بود بے تقصیر مقید ساخت و بدون استحقاق آن بیگناه را بامرای بداندیشان بقتل رسانیدند روزے سلطان سکندر دانه غله موشحی که در مسجد جامع منظرش درآمده بود و بر دارشته بدست میان بهوا داد او کورنشت بجا آورده بخاطر آورد که چون این دانه سعادت دست بوس پادشاهان یافته فکرے باید کرد که حیات ابدے یابد آن را در راچه نشیمن خود کاشته مراسم حزم و احتیاط بکار برد از چند خوشه برآمد چون پخته شد زیاده از دو صد دانه بهم رسید همچنین چند سال علی التواتر کاشته حاصلات آن سال بسال بهم رسانیده مبلغی فراوان پیدا کرد و ازان سلعها در شهر دهلی مسجدے بکمال متانت احداث نموده معروض داشت سلطان بر عقل و دانش او آفرین کرده بعنایات خسروانه و افزایش مواجب سرفراز گردانیدند و آن مسجد باسم موٹھ موسوم گشته تاحال در دهلی قائم و بهمان نام مشهور است بالجمله سلطان ابراهیم وزیر صائب تدبیر را بناحق کشت و اعظم همایون سروانی را که محاصره گوالیار داشت در اگره طلبیده تقید کرد اسلام خان پسر او که حاکم مانکپور بود سر به بغی و فساد برداشته چهل هزار سوار و پانصد زنجیر فیل یکجا کرده آماده پیکار شد و پیغام نمود که اگر اعظم همایون را از قید خلاص سازند دست از مخالفت برداشته شود سلطان این معنی قبول نکرد و لشکر بر سر او متعین نمود تلاقی درمیان آمده اسلام خان در معرکه کشته شد و اعظم همایون در زندان خانه وفات یافت پهاڑ خان پسر دریا خان دربهار بغی ورزیده قریب یک لک سوار یکجا کرده تا ولایت سنبهل متصرف شد و خود را سلطان محمد خطاب کرده سکه وخطبه بنام خود نمود همچنین بهر طرف افغانان سرکرده من شده علم مخالفت برافراشتند و لتخان لودی مخالفت نموده لاهور گرفت و پیش ظهیر الدین محمد بابر بادشاه در کابل رفته پناه برد و او عازم تسخیر هندوستان شده بار دوم بادشاه هندوستان آمده در مقام پانی پت جنگ کرده منظفر و منصور شد سلطان ابراهیم دران کارزار کشته گردید امام سلطنت

او هفت سال از ابتدای سلطان بهلول لغایت سلطان ابراهیم سه تن مدت هفتاد و یکسال و پنج ماه و شش روز جهانبانی کردند از انجا سلسله لودیان منقطع شد ۲ بیت بیا بگوی که پرویز که از زمانه چه خورد ۲ بعد پرس که کسری ز روزگار چه برد ۲ گر او گرفت ممالک به دیگری بگذاشت ۲ وز او نهاد حسنات این بدیگرے بسپرد ۲

ذکر سلطنت ظهیر الدین محمد بابر بادشاه پسر چهارم سلاطین چغتائی هندوستان و مجملی از آبای او

ظهیر الدین محمد بابر شاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن جلال الدین میران شاه میرزا بن صاحب قران امیر تیمور گورگان نبیرستان اخبار سلاطین و مترصدان آثار خواقین پوشیده نماند که چون کارفرمایان قضا و قدر سلطنت اکثر اقلیم در وجود مسعود صاحب قران امیر تیمور گورگان و دولت توامان و بوند و دوام ایام ضباعت انوار سروری و سروری از پیشانی حال و استقبال او واضح بود و رعیت پروری از آثار و افعال او لائح بود بعد از آنکه بسن تمیز رسید از حرکات و سکنات اوائل سلطنت و جهانداری می نمود و در مجازی گفتار و کردار او بارقه جهانبانی می درخشید اگر با همزادان و همسران در بازی می بود غیر از حکایات حکمرانی فرمانروائی نمی فرمود و سواری بیکار هم کشتی و صف آرائی نمی نمود بیت به بازی اگر دو سر اسپ تاختند بود ۲ صد شیش رد سیم و او یک بود ۲ القصه در خدمت شیرین خان والی توران از نسل چنگیز خان که همدم و مجدوی بود بسری برد و بمقتضای شجاعت ذاتی و دلاوری فطری روز بروز بمنصب عالی مترقی می شد حتی که بپایه قدر او از جمیع امرا عالی تر گشت و بدرجه امیر الامرائی رسید امیر طرا خان پدر او ترک امارت کرده در گوشه قناعت بیاد رب الارباب اشتغال داشت چون در گذشت صاحبقران در بیست و پنج سالگی بود پس از آنکه مانند سال از رحلت پدرش در گذشت در سنه هفتصد و هفتاد و دو هجری بیاوری بخت بیدار بعد فوت شیرین خان والی توران و خطه بلخ بر سریر فرمان دهی و تخت جهانبانی جلوس فرموده سکه بنام خود کرد و عمر قند را دار السلطنته قرار داده لوای عالمگیری برافراشت و کوس مملکت ستانی و جهان آرائی بلند آوازه ساخت و در اندک زمانی ولایت ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیار بکر و خوزستان و مصر و شام و روم و کابلستان و زابلستان و گرجستان و هندوستان و دیگر ولایات مفتوح ساخته اکثر ممالک را در حوزه تسخیر خود در آورد و در دوس منابر و جوه و نانیر بنام نامی خود مزین و فرمانروایان روی زمین را فرمان پذیر خویش گردانید ۲ نظم ولایت ضبط کرد از اقاف تا اقاف ۲ شکوهش فرو مرد نام از طراف ۲ نماند در جهان صاحب کلاهی که در پیشش نرفت از ره تباهی ۲ کله داری که گرگش بود ملی باک ۲ سرش را بی کله فگند بر خاک ۲ خسان پاک رفت از هر دیاری ۲ بگلزار زمین گذاشت خاری ۲ مدت سی و پنج سال کمال استقلال سلطنت کرده در سنه هشتصد و هفت در مکان از راز هفتاد و شصتی سر قند که مرجع فتح خطا بود در عمر هفتاد و یک سالگی به بیماری سخت رحلت نمود ۲ نظم سلطان تیمور گر شمل او شاه بنود ۲ در مقصد و سی و شش در آنز بوجود ۲ در مقصد و هفتاد و دوم کرد رحلت ۲ در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود ۲ جلال الدین بن میران شاه میرزا پسر سوم صاحب قران حکومت عراقین و آذربایجان و دیار بکر داشت در سنه هشت صد و ده هجری با قرا یوسف ترکمان جوالی تبریز جنگ کرد و میدان آن گشته شد سلطان محمد بن جلال الدین میران شاه میرزا در خدمت جلیل سلطان برادر کلان خود که فرمان روای این بود و سپهداری و سرداری میگذرانید با جل طبیعی وداع گذاشت سلطان ابو سعید میرزا ولد سلطان محمد میرزا در عنفوان پنج سالگی سریر آرای سلطنت گردید بعد سال حکومت ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و بعض صدود هندوستان نمود و آخر عمر عراق بر گرفت در سنه هشتصد و هفتاد و سه هجری از اقاصی گیتی روی داد و قبل از و حسن بیگ اوزون حسن لیکن تولد او سلطان حاکم آذربایجان اقتدار یافت و بعد از شاهرخ میرزا که نوکر او بود سلطان ابو سعید میرزا پسر میرزا بایسنغر بن شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور گورگان حکومت خراسان و ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و بعض صدود هندوستان نمود و آخر عمر عراق بر گرفت در سنه هشتصد و هفتاد و سه هجری از اقاصی گیتی روی داد و قبل از و حسن بیگ اوزون حسن لیکن تولد او سلطان حاکم آذربایجان اقتدار یافت و بعد از شاهرخ میرزا که نوکر او بود سلطان ابو سعید میرزا پسر میرزا بایسنغر بن شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور گورگان حکومت خراسان و ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و بعض صدود هندوستان نمود و آخر عمر عراق بر گرفت در سنه هشتصد و هفتاد و سه هجری از اقاصی گیتی روی

او رکنده و خشب داشت و خطهٔ اندجان که در تخت گاه فرغانه است بسبب سکنی جسر که عمارات سلطانی بران بود در سنه هشتصد و نوزده نه هجری و عمرش ده سالگی راه نورد عقبی گشت الغ بیگ میرزا هم برادر عمر شیخ میرزا خلف ابو سعید میرزا است و در علم نجوم کمال مهارت داشت همت بر بستن رصد بر گماشت و بانجام رسانید چنانچه اکثر ارباب تنجیم الیوم استخراج تقاویم از روی آن می نمایند مگر بعضی که بر رصد راجه جیسنگه سوائی که در هندوستان بامر و اهتمام میرزا خیر الله بیگ مهندس الصرام یافته بزیج جدید سعید محمد شاهی شهرت دارد وقوف یافته اند التفاتی بزیج الغ بیگی نمی نمایند بعد انتقال عمر شیخ میرزا سلطان احمد میرزا برادر کلان او کی سلطنت سمرقند داشت بر سر اندجان لشکر کشیده مدتی محاصره نمود ازاراده الهی لشکر سرابر لشکر یانش غلبه آورد اکثر مردم و چارپایه تلف گردیدند ناچار از اینجا خائب و خاسر برگشت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا در دوازده سالگی سنه هشتصد نود و نه هجری در اندجان بر سریر سلطنت جلوس نموده یازده سال در ماوراء النهر با سلاطین چغتا و اوزبک محاربات سخت نمود و سه نوبت بر سر سلطان احمد میرزا عموی خود غالب آمده فتح سمرقند کرد از انجا که مشیت ازلی بران رفته بود که کشور هندوستان به پرتو اقبال بابریه فروغ گیرد نقش تسلط بابر پادشاه در ممالک توران درست نشست ناچار از سمرقند برگشته با معدودی در بدخشان رسید و با خسرو شاه جنگ نموده فتح یافت و از انجا کابل آمده از محمد مقیم ولد ذوالنون ارغون که از برعبد الرزاق میرزا ابن الغ میرزا ابن سلطان ابو سعید میرزا عمزاده بابر پادشاه ظفر یافته مملکت کابل در تصرف داشت انتزاع نموده محمد مقیم شکست خورده از کابل بشیر شاه بیگ برادر خود که حکومت قندهار داشت رفت و بابر استقلالے یافته مسند آرائے کابل و بدخشان گردیده زور گارے گذرانیدند اولاد صاحبقران امیر تیمور گورکان را پیش ازین میرزا گفتندے از زمان بابر بلقب پادشاهے درین سلسله رائج گشت ایام بهار کابل بفرح و سرور گذشت و هوائے آن خطه دلکشا با مزاج او سازگاری نمود و فواکه و آب گوارا افتاد کابل شهریست بزرگ و بازار بطور ولایت ایران سقف خوش آب و هوا با وجود شدت سرما بمرتبه آنجا چندان گزنده نیست و فواکه و اثمار بسیار و بهارش نهایت پسندیده حین اقامت بابر پادشاه در کابل سنه نهصد و یازده هجری زلزله عظیم واقع شد فصیلهائے قلعه و اکثر منازل پادشاه بالائے حصار و عمارات شهر از شدت زلزله افتاد و خانه هائے بعض مواضع بالتمام انهدام یافت و سے و نه مرتبه در یکروز زمین در جنبش آمد و اساس عمر بسیارے مردم دگرگون شد فرو ریخت و تا یکماه در شبانه روز یکمرتبه و بین متنزل میشد و بعضے جا پارچه زمینی که عرض آن یک گز و طول شصت در همه جا بدین مقدار یک تیر انداز فرو رفت و از انجا چشمهٔ پیدا شده و در جائی قریب بیش فرسخ نوعے شگافت که بعضے از اطراف او برابر قامت فیل بلند شده بود و در آنجا زلزله از سر گرفته باد شدتے برخاست که آثار قیامت می نمود در همین سال در هندوستان هم زلزله عظیم شده بود بالجمله بابر در کابل بود که خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل صفوی بگوشمال محمد خان شیبانی که بشیبک خان اشتهار داشت فروغ افزاے مملکت خراسان گردید شیبک خان را که بلند پرواز هاے نمود و سے فوج بسیارش طعمهٔ تیغ آبدار ذوالفقار آثار و خراسان را ضمیمهٔ ممالک محروسهٔ خود گردانید بابر میرزا با ذیال دولت آن پادشاه بهمال توسل جسته باندادن فوج ظفر موج متصرف گشت و تسخیر بلخ و بخارا کمر همت بسته متوجه ساخت و خطبهٔ امامیه بنابر رعب و سطوت سلطان مرتضوی نسبت بهخارا خوانده شد امّا بنا بر تفاقے که با امیر نجم سالار فوج قزلباش و بابر پادشاه بهم رسیده بود چندے و یکی از حروب که با والیان توران اتفاق افتاد و امیر نجم تغافل در جنگ نمود بر افواج بابر پادشاه شکست افتاده امیر نجم در میدان کشته شد و بابر با مجال پایدارے در بخارا نماند ناچار سے برگشته باز قناعت بدخشان و کابل و برخے از ممالک بلخ نمود و بعد چندے که فوجے آراست و جمعیتی بهم رسانید بر سبیل اختفا و اضاع متوجه قاصد استخلاص آن شد لیکن آنچنان از پادشاه مصطفوی نژاد و ماوتون شدن ازان بارگاه سلاطین سجده گاه از کابل قاصد

یورش گردیده اول مرتبه در سنه نهصد و دوازده هجری تا نواحی بلماز توابع لمسان مرتبه دوم در سنه نهصد و سیزده براه خرد کابل تا نواحی اول عرف لمغان مرتبه سوم در سنه نهصد و بست و پنج تا بهیره پنجاب مرتبه چهارم در سنه نهصد و سی تا لاهور و دیپالپور مرتبه پنجم در سنه نهصد و سی و سه چون از بد سلوکی و بیداد سلطان ابراهیم لودی اکثر امرا برگشته و اکناف بلاد هند لوای فتنه و فساد برافراشتند و برخی از نوکران سلطان ابراهیم بغی و زیدند دولت خان لودی از لاهور بکابل رسیده ترغیب نهضت بسمت دهلی نمود بابر بادشاه قصد هندوستان فرموده بعضے امرا پیش از خود بلاهور و اطراف آنديار فرستاد و خود بقائدی بخت و اقبال نهضت فرموده بر کنار آب سند رسید بعد ملاحظه سنان عدد سوار و پیاده از سپاهی و سوداگر و اکابر و مسافر به ده هزار رسید درین اثنا خبر آمد که دولت خان و غازی خان از عهود و مواثیق برگشته چهل هزار سوار و پیاده جمع کرده حصار کلانور را متصرف شدند و بامرای بادشاهی که پیشتر در لاهور رسیده بودند قاصد جنگ اند و از مردم بادشاهی سیال کوٹ نیز انتزاع نمود و بابر باستماع این خبر بسرعت متوجه گشته بر کنار آب چناب حوالی قصبه بهلول پور نزول اجلال فرمود و فرمان داد که سیال کوٹ را خراب کرده ساکنان آنجا را در بهلول پور آباد گردانند و از انجا روانه پیشتر شد بسبب اراده ازله روزے چند قبل ازین عالم خان و دیگر امرا از سلطان ابراهیم لودی منحرف گشته لوای مخالفت برافراشتند و قریب چهل هزار سوار باراده جنگ با سلطان ابراهیم فراهم آورده بر سر سلطان بطرف دهلی رفتند چون سلطان بمقابله آنها برآمد صرفه در جنگ میدان ندیده شب خون زدند و روز دیگر در میدان محاربه سخت نموده منهزم گردیدند و اسپهر ندر سیده خبر نزول رایات بابر شاهی شنیدند باستماع این خبر مستبشر گشته ادراک دولت ملازمتش مغتنم شمردند بعد وصول باین آستان مورد الطاف بیکران گردیدند بابر بادشاه از سیال کوٹ متوجه پیشتر شده براه پرسرور بکلانور رسید و از انجا کوچیده قلعه ملوت تسخیر درآورد دولت خان که از عهد برگشته بود از روی مخالت بحضور نیامد چون ناگزیر گشته رسید بر وفق صلاح خیر خواهان دولت خان با فقائش از قلعه ملوت نهوض نمود و درمان حبس شد و درمان حبس مرغ روح از قفس بدن پرواز نمود و بابر بادشاه بانباله رسید شاهزاده همایون میرزا را تسخیر حصار فیروزه رخصت فرمود شاهزاده والا جاه از سرگرد انیده بملازمت رسید و در جلدوی انجمن حصار فیروزه دیگ کروزنگه نقد لشاهزاده مرحمت شد در منزل انباله خبر رسید که سلطان ابراهیم با یک لک سوار و توپ خانه بسیار و هزار فیل کوه شکوه بقصد جنگ از دهلی برآمده منزل بمنزل می آید بابر در انباله راضی باقامت نگشته در حوالی شهر پانی پت نزول اقبال فرمود سلطان ابراهیم نیز در نواحی آن شهر رسیده مستعد پیکار گردید هر روز از طرفین جنگ قراولی می شد و یکه تازان لشکر بابری تهاندات الهی غالب آمده مورد تحسین و آفرین می شدند سلطان ابراهیم باشوکت تمام بقصد جنگ بر فیل سوار گشته روبمعرکه آورد و افغانان در اثنای کارزار فیلان کوه کردار انتخاب کرده بمحیم و دیگر یراق و سلاح آراسته بر لشکر بابری راندند عفریت پیکران مذکور از تندخوئی و عربده جوئی بهر طرف که رسیدند صفوف مقابله از هم شکافت و توزک فوج ولایت از انتظام رفته افتاد اسپهای مغلان که هرگز چنین جانور مهیب ندیده بودند رم خورده پیش نمی توانستند رفت و اگر سوارے دلیرے نموده پیش میرفت از خرطوم فیلان در جنگ اجل گرفتار شده بخاک هلاک برابر میشد درین وقت بابر بادشاه بیدلے لشکریان دیده کلمات ترغیب و تهدید متضمن بیم و امید بر زبان آورده تاکید و تحریص بر یورشها نمود و جانفشانان را دل قوی تر گشته بر مخالفان حمله آوردند چون مشیت قادر توانا بران رفته بود که دودمان منقطع گردد و ممالک هندوستان در ظل رایت خاندان بابری در آید بعد کوشش و کوشش بسیار نسیم فتح و ظفر از هبب اقبال وزید و غنچه مراد در گلبن آمال بابری شگفته گردید و سلطان ابراهیم در میدان کشته شد و لشکر یانش بنیروی تیغ تیز ریخته گشته پنج شش هزار آدم نزدیک بلشکر سلطان مقتول افتاد و بقیه السیف منهزم گشتند بالجمله تائیدات ایزدی منجمله که مقدمه فتوحات تمام هندوستان بود چهره ظهور برافروخت و برق بارقه تیغ افواج بابری خرمن عمر و دولت سلطان ابراهیم

لودے پاک بسوخت بعد فتح پادشاه جبین نیاز بر زمین عجز نهاده سجدات شکر و سپاس بدرگاه بے نیاز حقیقی بجا آورد و در دهلی که تختگاه
سلاطین هند بست رسیده سکه و خطبه بنام خویشتن کرد و رسمهاے خرابی که اندوخته چندین سلاطین بود کشوده هفتاد لک تنکه سکندری
بنثار داده همایون میرزا و یک خانه پادشاهی بے آنکه تحقیق شود فهمیده آن انعام فرمود و ده لک تنکه بامرا مرحمت شد و تمامی یکجوانان
بلک مردم اردو از انعام کامیاب شدند و بنثار هاے کامگار که در کابل بودند و به پردگیان شبستان اقبال بقدر تفاوت درجات
و حال نقد و جنس روانه گردید بعد انتظام امور دهلی متوجه آگره گشت و دران معموره که دار السلطنته بود نبا بر نبود لیست مالی و ملکی طرح
اقامت افگنده غیر از دهلی و آگره که در ید تصرف ملازمان بابری بود و در جمیع ممالک اطراف افغانان لوای مخالفت برافراشتند آخر الامر
تبدابیر صائبه و افکار ثاقبه پادشاه بمرور ایام اکثر مخالفان سر بر خط اطاعت و انقیاد نهادند و هر کس بقدر مراتب مشمول عواطف
گردید و امرای قدیم و جدید را در خور لیاقت اقطاع مرحمت شد و الده و فرزندان و وابستگان سلطان ابراهیم را مشمول عواطف
فرموده اموال و خزاین خاصه ایشان بایشان مرحمت نمود و اضافه آن هفت لک تنکه بوالده سلطان بطریق صورتحال مقرر گشت والده
سلطان ممنون عنایت گردیده یک قطعهٔ الماس که هشت مثقال وزن داشت و مبصران جوهر شناس قیمت آن زیاده از حد تقویم
می گفتند از خزینه سلطان علاء الدین خلجی بود و او را از اولاد راجه بکرماجیت بدست آمده پیشکش بابر بادشاه نمود القصه بابر
در آگره نزول فرموده بانتظام مهام پرداخت و تمام ایام بریسات بعیش و عشرت گذرانید و بفیض عدل گستر سے و رعیت پرورے
بلاد را آباد و سکنه آنجا را خشنود گردانید چون ایام بریسات بانقضا انجامید بابر بادشاه بعد دو سه ره که از اعیاد هنود بدست بآستیصال
مخالفان متوجه شد بمدبرین اثنا رانا سانگا که از راجه هاے عظیم الشان هندوستان بود باغوای حسن خان میواتی با لشکر فراوان بجرأت
و بیباکے تمام از جاے خود جنبیده در بیانه که متصل آگره واقعست لقصد محاربه بابا بر در رسید و نیز جمعے از امراے افاغنه که با سلطان
ابراهیم نیز مخالفت داشتند با پنجاه هزار سوار و فیلان بسیار در نواح قنوج خروج کرده بهاڑ خان ولد دریا خان را السلطنت برداشته
سلطان محمد لقب نمودند و شورش عظیم از هر طرف بر خاست امراے کابل که خویشان بابر بودند لبستوه آمده بعضی از رنج گرما و حروب
متواتره عظیمه و برخے از بیدلے و خوف مخالفت رانا سانگا دانخانه معاودت را مرجح شمرده در زمان کنگاش بعرض رسانیدند
که چون مخالفان از هر طرف هجوم آورده اند ملک تا حال بضبط واقعی در نیامده بهتر آنکه در بیجا قلعه چند احداث فرموده خود در ملک پنجاب
اقامت باید ورزید و مترصد لطیفه غیبی باید بود پادشاه فرمود که چنین مملکتی وسیع را که بمشقت تمام گرفته و خلق کثیرے از قوم خود بکشتن
داده باشم امر و راز پیش نهند و من بدون جنگ بروم پادشاهان زمان مرا چه گویند و نام من در محافل ملوک بچه صورت مذکور شود و
همیهات وقت آنست که غیرت را با شجاعت همدوش داشته کارزارے باید نمود که بیاد گار ماند اگر تائید الهی فتح میکند غازیم و اگر
کشته می شوم در زمره شهدا محسوب خواهم شد و دیگر سخنان مردانه شجاعت افزا بتیزیان آورده آن جماعه را دلدهی نمود و یکباره همت
زیزان کشیده از آگره برآمد و تقاربا تلاقی دل بر مرگ نهاده صفوف مصاف آراستند ازان طرف رانا سانگا نیز آماده پیکار گشت
بهادران توے دل چون شیران زنجیر گسل بزرمگاه درآمده کشتی و کوششے نمودند که نظارگیان بیدل را مشاهدهٔ آن زهره از بیم آب
گشت و ذکر حروب رستم و افراسیاب افسانه خواب لطمه بخش درآمد و لشکر چو کوه + ازان جنبش آمد زمین در ستوه + زبوداد
پوشان لشکر شکن + تن کوه لرزید بر خویشتن + ز باریدن تیر همچون تگرگ + بهر گوشه بر خاست طوفان مرگ + ز هر جا دلیران زور آزمای
+ کشیدند شمشیر کین از میان + ز خون جویها شد سبکتر روان + یکے جان فشان و یکی جان ستان + چون تائیدات الهی قرین حال
اولیاے دولت بابرے بود صبح اقبال از مطلع فیروزے دمید و رانا سانگا مضطرب الاحوال رو بهزیمت نهاده بصد محنت و مشقت

افتان وخیزان به بیوت خود رسید و لشکر یانش علف تیغ بیدریغ شدند بابر پادشاه بعد این فتح مبرات شکر نعماے بیکران ایزد منان بدرگاه واهب العطایا بتقدیم رسانیده باگره معاودت نمود و تدبیرات درست خس وخاشاک وجود ارباب خلاف وطغیان از عرصهٔ ممالک پاک رفت اطراف واکناف دہلی واگره وحیطهٔ تصرف اولیاے دولتش در آمد وہنگامهٔ افغانان طرف قنوج نیز برہم خورده ودرہم شکسته فرونشست امراے کابلی ازظهور چنین فتوحات دل نهاد خدمت شده حسب المدعا انقطاع یافتند ودل ازاراده انصراف کابل برگرفته در ہندوستان سکنی اختیار افتاد وبرہم خوردگیہا انتظام یافت ومہام سلطنت بنظام آمد شاہزاده ہمایون میرزا را برای انتظام پراگندگیہاے سنبهل فرستاد وشاہزاده کامران میرزا را لاہور وملتان درجاگیر مرحمت فرموده ازکابل طلب داشت شاہزاده ازکابل بلاہور آمده ولایت ملتان راکه مدتی از تصرف سلاطین دہلی بدر رفته بود بحسن تدبیر وشمشیر همت خود واقبال بابرے بتسخیر درآورد ودیر تسخیر ان آثار پوشیده نماند که بعضے تاریخها چنین وامی نمایند که آغاز ظهور اسلام در ملتان درسنه نود ونه ہجرے بسعی محمد قاسم ورزمان حجاج بن یوسف است بعد ازان سلطان محمود غزنوے آن ولایت را از تصرف ملاحده قرامطه برآورده رواج اسلام داد پس سلطان شهاب الدین غوری برسعدیستان ظفر یافته ولایت ملتان را نیز متصرف شد واز ابتداے سنه پانصد وہشتاد وہشت ہجرے لغایت سنه ہشت صد وپنجاه وہفت آن ولایت در تصرف سلاطین دہلی ماند بسبب سستی سلطان محمد شاه که از نتایج ورایات اعلی خضر خان وخرمان روا حاکم دہلی بود در ہندوستان ملوک طوائف گردیدند واطراف امر اسراز اطاعت برتافتند حاکم ملتان نیز از اطاعت سر باز زده از حکم سلطان محمد شاه انحراف ورزید چون نوبت سلطنت بسلطان علاء الدین ولد محمد شاه رسید واز پدر ہم سست تر برآمده اوضاع ممالک را زیاده تر مختل ساخت ونقش امیرے که از طرف محمد شاه وپسرش علاء الدین در آنجا بود درست نشسته مخذول ومنکوب گردید ✤

ذکر سلاطین ملتان وشیخ یوسف که بحسب قسمت بسلطنت رسید

اعیان واکابر ملتان مجلس مشوره آراستند واز ہم دیگر استشاره نمودند که وجود حاکم سائس قاہر برای انتظام امور جہانبانی ضرور وبدون چنین کسے اوضاع این دیار مختل وحفظ عرض وناموس مردم مشکل ہست صلاح در چیست ولایق این مرتبه کیست اتفاق رایها براین شد که در نیولا مثل شیخ یوسف قریشے که مخدوم این ولایت است ولیاقت ریاست ظاہر وباطن دارد دیگرے را نمیدانیم چون این سخن بتحقق گشت شیخ مذکور را بسلطنت برداشته سکه وخطبه بنام او کردند امور فرمان روائی را رونقی ورواجے تازه بهم رسید وبعد چنده گاه رای سنتهره که سردار جماعه لنگاپان بود وقصبه سیوے وا وتعلق داشت بشیخ یوسف پیغام نمود که سلطان بهلول لودی غالب آمده سکه وخطبه بنام خود کرده بر تخت دہلی نشسته بر اطراف مستولی گشته مباد ابر ملتان لشکر کشد درچنین وقت ہوشیاری وحراست ملک ضرور ست اگر ما را از جمله وتنخواہان ولشکریان خود داند وجماعه لنگاپان را کمر خدمت طلب وسپاہی اندیش آرند بتقدیم خدمات بجان کوشیده شود شیخ این معنی را قبول کرده مشار الیه را پیش آورد وبانتظام امور جہانبانی رفیق گردانید رای سنتهره کمر خدمت بر میان جان بسته برای اظهار استحکام نیک اندیشے ودولت خواہی دختر خود را در نکاح شیخ درآورد وہمیشه اتحاف لائقه بدختر ارسال مینمود وگاه گاہے برآمدن دختر خود بسیستان شیخ میرفت نوبتے جمیع مردم را در ملتان آورده التماس کرد که جمعیت ما را بنظر قدسے درآورده فراخور آن خدمت ورعایت فرمایند شیخ ساده لوح از مکر وخدع او غافل گشته تفقدات بسیار نمود رای سنتهره بعد ازان که مردم خود را بنظر شیخ درآورد ویا یک خدمتگار بحمت ملاقات دختر آمده نشست خدمتگار بموجب اشاره او بزغاله را تنها در گوشه بکارد ذبح کرده خون گرم آنرا در پیاله پنهان آورد وآن مکار پیاله خون مذبوح در کشید وبعد از زمانی از روے فریب فریاد برآورده اظهار درد شکم نمود زمان زمان جزع وفزع زیاده مے کرد قریب نیم شب ملازمان شیخ یوسف را بقصد وصایا حاضر ساخته در حضور این جماعه خون استفراغ نمود

وبایں فریب خویشان و برادران خود را بحجت وداع و وحشت از بیرون شهر درون قلعه طلبید آشت چون ملازمان شیخ یوسف او را بدین منوال دیدند از آمدن مردم او درون قلعه مضائقه نکردند بدین تقریب اکثر مردم او بقلعه در آمدند و بعد از زمانی سر از بستر بیماری برداشته منتسبان خود را بگماشته معتمدان را بحراست هر چهار دروازه متعین کرد تا نگذارند که نوکران شیخ یوسف از قلعه شهر درارک توانند آمد آنگاه در خلوت سراے شیخ رفته کسان خود به هر طرف نشانیدند و شیخ را مقید کرده سر سلطنت بر داشت و سلطان قطب الدین خطاب کرده سکه و خطبه بنام خود ایج ساخت مدت سلطنت شیخ یوسف دو سال +

ذکر سلطان قطب الدین لنگاه

سلطان قطب الدین معروف بلنگاه در سنه هشتصد و پنجاه و نه سکه و خطبه بنام خود کرده بامور فرمانروائی پرداخت و شیخ یوسف بقابو که یافت از قید فرار نموده پیش سلطان بهلول بدهلی رفت سلطان بهلول رسیدن شیخ مغتنم دانسته خوشوقت گردید و بکمال احترام بجا آورده دختر خود را در عقد مناکحت شیخ عبد الله خلف شیخ مذکور در آورد القصه سلطان قطب الدین فرمانروائی باستقلال تمام حسب المدعا نموده باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنت او شانزده سال بود +

ذکر سلطان حسین بن سلطان قطب الدین لنگاه

سلطان حسین بن سلطان قطب الدین در سنه هشتصد و هفتاد و شش هجری قائم مقام پدر گشت چون دلاور و بقوت و شجاعت و مردانگی قلعه شور را از تصرف غازی خان بعد چند گاه چهوت را نیز از ملک ماپنجهی کهوکهر گماشته سید خان گرفت و در اسرع اوقات ماکرورکوٹ و دهنکوٹ را هم متصرف شد سلطان لودے بتحریک شیخ یوسف بارنگ شاه پسر خود را با تاتار خان حاکم پنجاب بر سر سلطان حسین فرستاد بهمدین اثنا برادر حقیقی سلطان حسین یعنی ورزیده خود را سلطان شهاب الدین خطاب کرده سر لشکریش بر داشت سلطان بمقابله برآمده بعد محاربه برادر خود را دستگیر کردانید بارنگ شاه و تاتار خان در نزدیکے ملتان رسیده صفوف پیکار آراستند سلطان حسین با ده هزار سوار و پیاده آماده کارزار گردید و هر یک از لشکر یانش سه سه تیر بر غنیم زد یکبارگے سے هزار تیر بر لشکر بارنگ شاه گرسید تاب نیاورده رو بفرار نهاد و تا قصبه جیوت اصلا عنان نکشید و گماشته سلطان حسین را که در جیوت بود بعد جنگ بایست آورده بعدم خانه فرستاد و درین ایام ملک سهراب دائودزئے پدر را سمعیل خان و فتح خان با قوم و قبیله خود از نواے کچ مکران بخدمت سلطان حسین آمد سلطان مقدم او را مغتنم دانسته از کرورکوٹ تا دهنکوٹ ملک سهراب جاگیر داد از شنیدن این معنی بلوچ لسیار از کچ مکران بخدمت سلطان حسین رسیدند و بقیهٔ ولایت دریائے سند به بلوچان مقرر گردید رفته رفته از سب پور تا دهنکوٹ بلوچان قرار یافت چنانچه ازان ایام آن ولایت در تصرف اولاد ملک سهراب است چون صیت نیکنامے سلطان حسین باکناف ممالک متشهر گشت جام مانیه وجام ابراهیم از جام نندا حاکم ولایت ٹھٹه رنجیده بخدمت سلطان حسین پیوستند سلطان آنها را پیش آورده رعایتها نمود و فراخور حال هر یکے جاگیر مقرر کرد و که طرفین بر ولایت خود قانع بوده بر حد و دیکدیگر یورش نکنند چون پیر ضعیف شد پسر خود را سلطان فیروز شاه خطاب کرده خطبه بنام او کرد ازین جهت که خلق از ارذل و ستمگاری او و عماد الملک وزیر او از سر داده گشت دربن صورت سلطان حسین مانیه خطبه بنام خود کرده سلطان محمود پسر سلطان فیروز شاه و لے عهد گردانید و عماد الملک را بانتقام خون پسر خود با تفاق جام مانیه بملتان خانه فرستاد و بعد چند روز سلطان حسین باجل طبیعی برحمت حق پیوست ایام سلطنت او لیست و دو سال بوده +

ذکر سلطان محمود

سلطان محمود بن فیروز شاه بن سلطان حسین در سنه هشتصد و نود و نه هجری قائم مقام جده خود گردید چون خرد سال بود ارادل

پرست شد او باش و اجلاف گرد او فراهم آمدند و اوقات او بلهو و لعب و حرکات سفیهانه سبک صروف میشد ازین جهت اشراف و اکابر از صحبت او دور و جستند هنگامیکه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بقصد تسخیر هندوستان از کابل نهضت نمود و بعد رسیدن در پنجاب بمیرزا اشاه حسین ارغون حاکم ٹھٹہ منشوری نوشت که ملتان در جاگیر او مرحمت شد آنرا متصرف در آورده در آباد ی ملک و رفاه رعایا کوشد میرزا شاه حسین ارغون از ٹھٹہ آمده با سلطان محمود جنگید و چند گاه در طرفین متقابله و محاربه ماند درین اثنا سلطان محمود در گذشت مدت سلطنت او بست و هفت سال بود ٭

ذکر سلطان حسین بن سلطان محمود

سلطان حسین بن سلطان محمود سه ساله بود امرای دولتخواه آن طفلک را در سنه نهصد و بست و پنج هجری بر مسند حکومت نشانیدند و مراسم اطاعت بجا آوردند بعد چند روز قوام خان و لشکر خان لنگاه که سردار قوم و صاحب جمعیت بودند تخلف در زیده اکثر محال ملتان را متصرف شدند و میرزا شاه حسین ارغون ملحق گشته با سلطان حسین جنگ کرده لوای فتح برافراشتند و ملتان به تسخیر در آورده شهر را غارت نمودند و شهریان از هفت ساله تا هفتاد ساله در نیدا فتاده سلطان حسین نیز محبوس گشت و بعد چند گاه بدار آخرت شتافت و ملتان آنچنان خراب شد که بخاطر هیچکس نبود که باز آباد خواهد شد و مدت سلطنت سلطان حسین که محض برای اسم بود هشت سال میرزا شاه حسین ارغون در سنه نهصد و سی و دو هجری فتح نموده شمس الدین نام نوکر خود را بحراست ملتان مقرر کرده لشکر خان لنگاه را پیش او گذاشت لشکر خان در کارمالی و ملکی از پیش برده غالب آمد بعد چند گاه شمس الدین را از میان برداشت و لوای حکومت برافراشته دم استقلال زد درینولا که لاهور و ملتان بجاگیر شاهزاده کامران میرزا مقرر گشت شاهزاده بعد رسیدن در لاهور لشکر خان را از ملتان طلبداشته جاگیر دیگر مرحمت کرد و ملتان را بکسان خود سپرده چهار سال زمان حکومت میرزا شاه حسین ارغون بود بالجمله از ابتدای سنه هشتصد و پنجاه و هفت لغایت سنه نهصد و سی و هفت مدت هشتاد سال ملک ملتان از تصرف فرمانروایان دهلی بیرون بود درینولا باز شامل ممالک محروسه فرمانروایان دهلی گردید و شاهزاده کامران میرزا بران سکان تسلط یافت درین ایام بعرض بابر رسید که شاهزاده همایون میرزا را که نظم و نسق دیار سنبهل مامور شده بود بیماری صعب لاحق گشته فرمان داد که از انجا براه دریا بحضور والا برسد شاهزاده بموجب حکم بعمل آورده در آگره رسید امراض مختلفه و اعراض متضاده که معالجه یکی باعث ازدیاد دیگری می شد لاحق بود طبیبان حاذق سر چند در صدد او کوشیدند سودی ندیدند و کار از معالجه در گذشته عوارض اشتداد یافت چون مدت بامتداد کشید و آثار یاس ظاهر گردید مخلصان خیر اندیش معروض داشتند که چنین اوقات که کار از مداوا گذشته باشد چاره منحصر بر تصدق و دعاست و او تعالے قادر و توانا و تصدق و فدیه نفس همایونی چیزے باید که به ازان در خزاین سلطانی نتوان یافت بالفعل الماسے که والده سلطان ابراهیم گذرانیده هیچ چیز با آن برابرے نمی کند مناسب هست که تصدق شاهزاده کرده آید تا ایزد تعالے او را شفا بخشد بابر در جواب گفت که جان همایون جهان عزیز است که هیچ مال دنیا فدیه او نمے تواند شد من جان خود را فدیه جان همایون گردانیده رو بدرگاه قادر آورده ام امید وارم که پذیرائی یافته همایون را شفا کرامت کنی همان وقت از خدمت در سبکی در مرض همایون ظاهر گشته گرانے در بدن و عرض بیمارے در بدن بابر پدیدار گردید و موجب حیرت مردم گشته و مبدء مرض همایون در تنزل و عارضه بابر در ترقے بود تا آنکه در کمتر زمانے که شاید زیاده از پنج شش روز نخواهد بود همایون شفا یافت و بابر در سن چهل و نه سالگی بعالم آخرت شتافت و نعش او را بکابل برده در گذرگاه بر لب آبجوئے بخاک سپردند

مدت سلطنت سے وہشت سال از انجملہ در ہندوستان پنج سال و پنجروز ؛

ذکر احوال نصیر الدین محمد ہمایون پادشاہ بن ظہیر الدین محمد بابر پادشاہ باجمال

میر نظام الدین میر خلیفہ ناظم امور سلطنت و مدار علیہ مملکت از شاہزادہ محمد ہمایون میرزا بیمناک و سراسان بود نمی خواست کہ بوجود او سریر سلطنت زینت پذیرد ما فی الضمیرش آنکہ خواجہ مہدی را بجای بابر پادشاہ راکسے باذل و مصاحب ہمت دریادل بود و با میر خلیفہ و بعضے امرا اتفاق داشت بسلطنت بردارد خواجہ مذکور با میداین معنی طمطراق لبسیار بروے کار آوردہ امیدوار جلوس او زنگ جہانبانی نمود و مہر بانی امرای موافق بود اما چون کارہا و البستہ مشیت ازلی و عنایت الٰہی ہست کارکنان قضا و قدر ہر کرا لائق سریر و افسر دانند باین عطیہ سرافرازے فرمایند بنا بریں اعانت امیر خلیفہ و اتباع او خواجہ مہدی راسود مند نیاوہ و امرائے عظام باتفاق در سنہ نہصد و سے و ہفت ہجری ہمایون پادشاہ را در سن بست و چہار سالگی زینت افروز سریر جہانبانی نمودند مواجب سپاہ بدستور سابق بحال داشتہ اکثرے را باضافہ سرافراز فرمود و ولایت کابل و بدخشان و ملتان باقطاع برادران حشمت یافت بعد انتظام امور بجانب کالنجر نہضت شد راجہ آنجا تاب نیاوردہ مراسم انقیاد بجا آوردہ دوازدہ من طلا پیشکش گذرانید چون سلطان محمود بن سلطان سکندر لودے بسمت جونپور علم خود سری برافراشتہ بود لشکر باستیصال او نامزد فرمودہ باگرہ معاودت کرد سلطان محمود تاب صدمات عساکر نیاوردہ بسمت پٹنہ و بنگالہ رفت و بعد چند سال در ہمان طرف بحر طبیعی در گذشت چون محمد زمان میرزا داماد بابر پادشاہ ارادہ بغی داشت او را بدست آوردہ در قلعہ بیانہ محبوس نمود و حکم فرمود کہ میل در چشم او کشند چون تقدیر بریں رفتہ بود کہ مکفوف البصر نگردد فرمان لیاسے ظاہر کردہ ازین بلیہ محفوظ ماند و قابو یافتہ از قید گریخت و پیش سلطان بہادر والی گجرات رفت ہمایون باستماع این خبر مکتوبے متضمن داد و اتحاد بسلطان بہادر نوشتہ اشعار نمود کہ او را بحضور بفرستند یا از حدود خویش بدر سازند سلطان بہادر گجراتے از پیغام دے جواب ناملایم برنگاشت و خود با غوائے سلطان علاء الدین ولد سلطان بہلول لودے و تاتار خان پسرش کہ نوکر سلطان بہادر بودند بقلعہ چیتور رسم کرد و تاتار خان را با لشکر گران بطرف مالک پادشاہی فرستاد او جسارت نمودہ قلعۂ بیانہ تسخیر در آوردہ رو باگرہ نہاد ہمایون برائے دفع این شورش ہندال میرزا برادر خرد خود را با لشکر گران و مبارزان جان ستان تعین کرد ہر دو لشکر باہم پیوستہ کارزار نمودند با قبال ہمایونے تاتار خان با اکثرے از رفقائے خویش در معرکہ کشتہ شدند سلطان بہادر کہ از سفاہت جوانہائے ناملایم نوشتہ بود ہمایون پادشاہ باقتضائے غیرت ملوکانہ گوشمال او لازم دانستہ از آگرہ نہضت نمود سلطان بہادر ہم از محاصرہ قلعہ چیتور برخاستہ بقصد پیکار عازم گشت ہر دو لشکر در ساحت مندسور بہم پیوستند و محاربات متواتر روے داد سلطان بہادر تاب نیاوردہ منہزم گشت و اکثر گجراتیان دران روز کشتہ و خستہ شدند ہمایون قصد استیصال او مصمم کردہ تعاقب نمود سلطان بہادر بہیچ جا در مملکت خود اقامت نہ توانست کرد و خزینہ از جزائر دریای شور رفتہ پنہان شد ہمایون تا کمساب رفتہ تمامے بلاد آن ولایت را بضبط خود در آورد و ہر محالے را بیکی از معتمدان خود سپردہ بعد الفراغ و الطمینان ازین امور قلعہ چانپانیر را کہ در صلابت و متانت مشہور ست گرد گرفت کسان سلطان بہادر در حراست قلعہ و پایداری مردانگی نمودند چون محاصرہ باستداد کشید روزے ہمایون بہانہ شکار با معدودے برآمدہ دو آن قلعہ مشاہدہ فرمود ناگہان از گوشہ نزدیک قلعہ رسیدہ نیزہائے فولادی بر دیوار نصب کردہ بنفس نفیس خویش با چند سے از دلاوران بر قلعہ صعود نمودہ اندرون رفت و دروازہ را بزور روے لشکریان خود کشود جمعی ازین کہ ہم داخل قلعہ گشتہ اہل قلعہ را بلغت تیغ بیدریغ نمودند و آن حصن حصین بعد محاربہ سخت تسخیر در آمد و آنقدر خزانہ و اموال بدست لشکریان پادشاہی افتاد کہ تا یک سال محتاج حاصل جاگیر

خود بهمرند همایون بعد فتح آن حصار بمندسور رسیده ولایت گجرات را بجاگیر عسکری میرزا برادر حقیقی خود مرحمت فرمود عسکری میرزا
و این ولایت رفته بعیش و عشرت و ساخت و برتق و فتق مهمات ملکی نه پرداخت سلطان بهادر قابو یافته بجانب برآمد و باز در گجرات
رسیده عسکری میرزا با وجود بسیاری لشکر و سامان سلطنت عظمی را که بتردد ات موفوره بدست آمده بود بجهت بی همتی مفت از دست
بدون جنگ روبسمت آگره نهاد سخن سازان بعرض رسانیدند که میرزا خیال سلطنت در سر دارد لهذا همایون از مندسور نهضت نمود
ره گرای آگره شد میرزا عسکری که از جانب گجرات می آمد قبل از ورود خبر ناگهان در راه ملازمت نمود همایون بمقتضای الهیت
چیزے بدروے او نیاورد و محمد زمان میرزا با شاره سلطان بهادر از گجرات براه ریگستان بجانب لاهور آمده شور انگیز گردیده بود
قاهره برسر او متعین شد میرزا تاب نیاورده باز بگجرات رجعت نمود همایون بار دیگر باستیصال سلطان بهادر جازم گشته نهضت فرمود
عساکر منصوره پیشتر متعین گردیده مکرر مصافها روی داد سلطان بهادر شکست های فاحش یافته در خیریره نزد فرنگیان رفت چون
غدر و خداع از نامصیه حال آنها بر خوانندگان خواست که بگریزد در وقت سوار شدن بر غراب بدریاے شور افتاده غرق لجه فنا گشته و کار
گجرات بتصرف اولیاے دولت همایونے در آمد و آن حضرت ازان دیار خاطر جمع نموده بهر حال عمله کارگزار و سپه سالار با فوج مناسب
منصوب نموده باگره برگشت چون شیر خان افغان بسبب بودن رایات همایونے بسمت گجرات قابو یافته ملک جونپور و بهار و رهتاس
وچنارگه را متصرف گشته قوت و مکنت بهمرسانیده و بر ملک پادشاهی مے تاخت و روز بروز لشکر گرد او جمع میگشت لهذا الطاف فرمود
او ملازم و راسته متوجه ممالک شرقیه شد و قلعه چنارگه را باندک محاصره از کسان شیر خان انتزاع نموده متوجه پیشتر گشت شیر خان قبل از نهضت
همایونے بسمت بنگاله رفت و بحاکم آنجا جنگ کرده او را شکست داد و بنگاله را متصرف گشته در آنجا اقامت ورزید نصیب شاه والی بنگاله
زخمے گشته از شیر خان بحمیت خود و بدرگاه والا رسیده استغاثه نمود همایون پادشاه تسخیر بهار و بنگاله مصمم نموده کوچ بکوچ قصد تنبیه
کرده در بنگاله نزول اجلال فرمود شیر خان تاب سطوت او نیاورده جلال خان پسر خود را در نواح بنگاله گذاشته خود به جهار کهنڈ
پسرش نیز تاب تصادم افواج پادشاهی نیاورده پیش پدر برگشت همایون هواے بنگاله را خوش نموده طرح اقامت انداخت و بعیش
وعشرت پرداخته غافل و بے پرواے گذرانیدتا آنکه حکم کرد که احدے خبر ناخوش بعرض نرساند عمده اسباب ادبار او همین بود شیر
باستماع این احوال فرصت غنیمت شمرده لشکر گران فراهم آورد و اطراف ممالک متصرف درآورده خلل عظیم بر پا کرد بعضے امرا از غفلت
بے خبرے باگره آمدند و باغواے آنها هندال میرزا برادر همایون در آگره بفتنه و فساد خطبه بنام خود کرد چون اخبار اختلال
و بفتنے میرزا در لشکر رسید بیکجا بر پاراے آن شدند که بعرض همایون رسانند آخر خیر اندیشان ضرور دانسته حقیقت شیر خان و بغی
هندال و اختلال مملکت و احوال نرسیدن غلات و راه و مفصل التماس کردند بعد استماع این اخبار در عین برسات از بنگاله
نهضت نمود اما از طغیان دریاها و شدت سیلاب و کثرت آب در راه حرج عظیم بر لشکریان و دواب و اسباب گذشت و اکثر پیاده ل در آبها غرق
بسیاری از جهارپا در راه تلف گشت چون در بهوج پور بنزل بهیه رسید شیر خان با لشکر بسیار و استعداد شایسته رسیده نزدیک لشکر پادشاهی
اقامت ورزیده وارزوے مکر و خدیعت پیغام اطاعت و انقیاد مے فرستاد چند گاه بهمین آئین در قیل و قال گذشت از انجا
تا رسیدن غلات و دیگر اجناس و اتلاف اسپان و دیگر چارپایان سپاهیان پادشاهی بے سامان شده استعداد پیکار نماند ناشتا
این حال بر غفلت مے گذشت شیر خان بر احوال لشکر پادشاهی وقوف یافته و صورت غلبه خود از ناصیه احوال طرفین معائنه کرده
بے خبرے باستعداد تمام بر لشکر همایون تاخت اوردن لشکریان پادشاهی را فرصت آن ندادند که اسپان را زین کنند تا به پیکار روبرو
بکار زار پرداخته بعد اکثرے حلف تیغ بیدریغ شدند و بسیارے در دریا غرق گردیدند و بقیه سر در بیابان نهاده و بهر صورت که میسر آمد از

جان بسلامت بردند همایون حال بدین منوال دیده ناچار اسپ را در دریای گنگ انداخت چون دریا در طغیان و آب تند بود بر کنار دریا از اسب جدا شد بسبب بلندی کناره و عمق و تندی آب رسیدن بکنار و بیرون برآمدن ازان دریا دشوار گشته گاهی غوطه خورد و در آب فرو میرفت و گاهی سرش برآمده بر روی آب می نمود دران حال سقائی ملازم سرکار رسیده دست او گرفته برآورد و فرمود چه نام داری گفت نظام و نوکر سرکارم تعلل نموده فرمود که ان شاء الله تعالی کارمن نظام خواهد گرفت القصه بمددگاری آن سقا از ان بلا برآمده بکنار رسید و پرسید که چه منجاسی گفت چون مدار السلطنته اگره نزول اقبال شود نیم روز بر تخت سلطنت نامور بجلوس شوم قبول نموده بهزاران تعب و عنا در اگره رسید و خلاصه مخدرات استار سلطنت حاجی بیگم حرم خاص همایون بادشاه و رقیه سلیمخان افتاد او الهیت و آدمیت بجا آورده باعزاز و اکرام تمام بعد مرور برخی از ایام و معاودت از عراق بکابل بخدمت همایون رسانیدند این واقعه در سنه نهصد و چهل و شش بر کنار گنگا در بهجیه بهوجپور روی داد اندک غفلت و بی خبری که در بنگاله اختیار افتاد این بلیه و دیگر حوادث عظیمه که مجملی ازان مذکور خواهد شد نتیجه داد همایون در اگره رسیده بفراهم آوردن لشکر و انتظام پراگندگیهای احوال اشتغال ورزیده دران وقت سقائی مذکور آمده حاضر گشت همایون ایفای عهد لازم دانسته بموجب قرار یکه با او در میان آمده بود بر تخت سلطنت اجلاس داده سلطان نیم روز گردانیدند و حسب الامر تمامی امرا حاضر شده مراسم فرمان پذیری بتقدیم رسانیدند او در زمان جلوس بر تخت هر چه بخاطر داشت احکام خویش جاری کردگوئیده که از جرم مشک خود دراهم و دنانیر بریده باب طلا و نقره اسم خویش بران نگاشته رایج گردانیدند و انمعنی تا حال زبانزد مردم است هندال میرزا که تحریک بعضی از امرا بفتنه و فساد انگیخته و ملازمت نمود عسکری میرزا نیز از بیانه بخدمت رسیده و کامران میرزا هم باتباع همین فترت از لاهور آمده بهمراهی گردیده چون ملک گنگا تیره آشیانگاه این سه برادر ناکه شد عداوت جبلی و اشتعال نار بغضا و ضغینه از حد افزون گشته هر یک در کمین فرصت بودند و آخر الامر کار بجنگ انجامید و قریب بیست هزار سوار که همراه داشت سه هزار سوار بخدمت همایون گذاشت و درین وقت که دشمنی قوی چون شیرخان پیره دستی داشت و با چنین مراسم اتفاق و یکدلی بظهور رسد توفیق رفاقت نیافت همایون باز در سنه نهصد و چهل و هفت خود را آراسته با فوج لشکر از اگره بدفع فتنه شیرشاهی متوجه شد او نیز با پنجاه هزار سوار و توزک و تجمل لشکر و دیگر اسباب پیکار ازان طرف در رسید در حوالی قنوج هر دو لشکر باهم پیوست دریای گنگا مانع وصول هر دو لشکر بایکدیگر بود آخر شیرشاه پیغام کرد که هر دو لشکر مقابل هم نشسته و در انتظار انفصال آتش گرنده باشند راه دهند و این لشکر عبور نماید یا مرا امر شود که از معبر بر خیزم و آن حضرت مع عساکر فرود آیند تا پنجه در پرده تقدیر بپنجه آشنگار ادعیان گردد همایون از غیرت سلطنت راضی بر گذشتن نشده شیرخان را پیغام داد که پس تر رود او قبول نموده از معبر دور تر گشت و همایون با فوج خود عبور نمود و محاربه سخت روی داد جوانان کارزار دیده مردی و جلادت دادند بارادهٔ ازل و پادشاه لم یزل شکست بر لشکر همایون افتاده انتظام افواج از هم رخت همایون بذات خود دو سه بار نیزه در کف بر صف اعدا تاخت و گرد هیچ یک از آما چون بخت یاور نبود سودی ندیده ناچار از کارزار برگشت و فیل سواره از آب دریای گنگ عبور کرده بکنار رسید چون کناره بلند بود بدستیاری میر شمس الدین محمد غزنوی که از جمله نوکران کامران میرزا همراه بود بالا برآمد و بجلدوی همین خدمت میر مذکور را بانگی شاهزاده محمد اکبر سرافرازی یافت و در عهد سلطنت شاهزاده مذکور رسید مرقوم باتمام قبیله خود بدولت عظیم کامیاب گشت و در جای خویش گزارش خواهد یافت بالجمله همایون پادشاه با هزاران محن و مشاق در اگره رسیده و در آنجا توقف صلاح ندانسته راهی شد و بعد قطع مسافت در لاهور رسیده با برادران مجلس مشوره آراست و هر کونه گفتگویش در میان آمد هر یک از برادران موافق رای خود بر خلاف رضای همایون سخنان دور از کار مذکور کردند همایون فرمود که فردوس مکانی یعنی بابر بادشاه هندوستان را بچه مشقت تسخیر کرده اگر ازان اتفاق

شما امروز از ضبطهٔ تصرف بر آید یا دشمنان روی زمین شما را چه خواهند گفت و من هرگاه تنها بر سر غنیم بروم اگر بعنایت الهی فتح و نصرت روی دهد شما بحق ما خواهید بود و اگر خدانا کرده معامله بطور دیگر شود دشمنان در کنج سند و ستان بسر بردن نهایت مشکلست چون کامران این را شیر خان از راه خدمتگاری امیدوار کرده بود که ولایت لاهور بر و مسلم داشته باشد لهذا مذکور از معاونت همایون پادشاه اجتناب ورزیده صلاح جنگ نداد بلکه باتفاق عسکری سه میرزا روانه کابل گردید بعد رسیدن بکابل غزنین و قندهار و بدخشان را متصرف گشته سکه و خطبه بنام خود کرد و بزم کامرانی آراست و میرزا حیدر که شعری خانه زادهٔ همایون که در عهد بابر پادشاه از کاشغر آمده در اگره بملازمت فائز گشته بود رخصت گرفته بکشمیر رفت و آن ولایت را بزور شمشیر و قوت شجاعت مسخر گردانید و اولا باصلاح کشمیریان سکه و خطبه بنام نازک شاه و الی آنجا بجال داشت و بعد چند سال که همایون از عراق معاودت نمود در روس منابر کشمیر و وجوه دراهم و دنانیر بخطبه و سکهٔ همایون فی الجمله ساخت بالجمله چون همایون دید که برادران ترک یاری کردند و نوکران مسلک بیوفائی پیمودند توقف در لاهور صلاح ندیده بر کنار آب چناب رسید در انجا منهدال میرزا مع ناصر میرزا پسر عم خود رسیده ادراک دولت حضور نمود و همایون پادشاه باتفاق اینها متوجه شده براه ملتان در بکر رسید خواص خان غلام شیر خان با عساکر گران تا ملتان و اوچ تعاقب همایون نموده برگشت بعد از انکه همایون در بکر نزول فرمود منهدال میرزا بی رخصت برخاسته رفت و همایون مدتی در نواحی بکر طرح اقامت انداخته منشور عنایت السلطان محمود مزبان آنجا نوشته رهنمون موافقت گشت او توفیق ادراک این فتوت نیافت و بلده الجلیل گذرانیده ناچار بسمت تهٹه متوجه شد بعد رسیدن نزدیکی تهٹه مدتی با دشاه حسین میرزای ارغون والی آنجا جنگ درمیان ماندار غونیان راه رسیدن غله در لشکر پادشاهی سسده و ساختند و بر مردم پادشاهی چنان کار تنگ شد که اکثر بر گوشت حیوانات می گذرانیدند درین ضمن والی تهٹه از روی فریب و فسون بیاد گار ناصر میرزا نوشت که چون پیر و ضعیف شده ام و سوای دختر دانشمندی ندارم چه خوش باشد که صبیهٔ من و منهٔ مناکحت تو در آید و در وقت عصای پیری من باشی میرزا ساده لوح که عقل معامله شناس نداشت باین امید باطل خاک بر فرق اعتبار خود انداخته از همایون بجدائی ورزید و بجهات مذکوره در انجا هم کاری از پیش نرفت بالضرور از تهٹه عنان عزیمت بجانب راه مالدیو که از اقالیم سیوستان بکثرت و جمعیت و سعت ولایت ممتاز بود و بر تافت و از راه اوچ و بکانیر متوجه جودپور که دار الایالهٔ مالدیو بود شد چون بده کروهی جودپور رسید معلوم شد که رای مالدیو بمقتضای پست فطرتی و خوف شیر خان خیال فاسد در سر دارد لهذا پیش او فرستن از حزم بعید دانسته کسان معتبر برای تحقیق مافی الضمیر او بطریق اخفا فرستاد خبر آوردند که فی الواقع ارادهٔ باطل دارد بالضرور از انجا معاودت نمود چون راه مگستان سلطانیه گرد شتر سوار جراه جمیلیه رد نه گشت در راه سه روز و شب آب میسر نشد از بی آبی و فقدان غله اکثر مردم تلف شدند بهزاران تعب و حصار امرکوٹ نزول واقع شد رانا پرشاد حاکم آنجا مقدم همایون مغتنم دانسته شرایط خدمت تقدیم رسانید بعد رسیدن دران حصار تاریخ پنجم رجب سنه نهصد و چهل و نه هجری اختر برج کامگاری از مطلع امید دمیده شاهزاده جلال الدین محمد اکبر از بطن حمیده بانو بیگم که نسب آن عفیفه بنزده اولیای کرام حضرت زنده فیل احمد جام میرسد همایون پادشاه بعد رسیدن بنواحی تهٹه و عقد از دواج خود در آورده بود متولد شد منجمان صحیح نظر پیشانی شناسان نیک اختر مشاهده زایچه او بر بیداری بخت و بلندی طالع و خلود عهد و سلطنت و ارتقای جاه و دولت و ازدیاد عمر و فتوحات مستاب گشته همایون را بشارتها دادند آن حضرت مراسم حمد و سپاس بدرگاه واهب العطایا بتقدیم رسانیدند و چند گاه در آن سرزمین بسر برده دل را از زمان حدود سرکشند و داعیه نمود که بقندهار رفته برادگیان در انجا گذارد و خود قدیم از زود در راه متجرد نهاده روانه گردد و بنابرین با حاکم تهٹه صلح کرده راهی شد چون در حوالی قندهار رسید میرزا عسکری که از جانب کامران میرزا در انجا بود

قلعه دار سے کوشیده آماده جنگ گردید و نظر بر قلت استعداد همایون نموده خواست که او را دستگیر نماید همایون بمقتضای وقت
صلاح در جنگ ندیده متوجه پیشتر شد چون یک منزل از قندهار دورتر رفت میرزا عسکری از قلعه برآمده قصد همایون نمود او با استماع
این خبر بسرعت رانده بالبعض متعلقان حرم میرزا بدر رفت میرزا عسکری بر خیمه گاه او خود رسیده اردو را غارت کرد و شاهزاده محمد اکبر
را که بدست آن بدسرشت افتاده بود در قندهار آورده بعد چند گاه پیش کامران میرزا بکابل فرستاد چون در استار حکمتهای الهی انواع
مصالح و در پرده نامرادیها مرادات بسیار مستور ے باشد درین انقلاب عیار مردم از اقارب و اخوان و ندماء و ملازمان گرفته آمد و همایون
دل تنگ گردیده خواست که قدم در بادیه ترک و تجرید گذارد و دامن مقصود حقیقی بدست آرد یا گوشه عزلتے بهر سانیده از دیده انبای
زمان برکران باشد لیکن بالحاح و سماجت همرهان و استرضای خاطر وفاکیشان که درین سفر پرخطر مراسم اخلاص و جان سپاری
بتقدیم رسانیده بود بفسخ این اراده نموده متوجه خراسان و عراق شد چون در هدود خراسان رسید بامیر الامرائے هرات از ورود او
خبر داد او در جواب نگاشت که درین هدود بکام و آرام آسوده نامه بپادشاه سلیمان جاه شاه طهماسپ صفوی بزنگارند بعد ورود جواب
هرگونه مرضے او باشد بعمل باید آورد همایون بقلم خاص خود عریضه بآن پادشاه سلاطین پناه متضمن حوادثے که روی داد با حال نگاشته
استمزاج نمود و این بیت هم دران مندرج فرمود **بیت** نگذشت از سرما آنچه گذشت ✽ چه بکوه و چه بصحرا چه بدشت ✽ چون کتابت
همایون بآن سلاله خاندان شرف و سیادت رسید بمقتضای جوان مردی جبلی و عطوفت فطری فرمانی بامیر الامرائے خراسان و
جمیع حکام آن دیار و ملازمان دربارهٔ ضیافت و مهمانداری همایون باکمال احترام و عزت و احتشام تبا کید تمام نگاشته جمیع جزویات
امور مهمانداری را دران مندرج فرمود و تاکید نمود که در سر جا خدمت کنان همایون پادشاه را از خود راضی داشته نزدیک ما بکام و آرام
رسانند و چنان کنند که بهیچ وجه غبار ملالے بر خاطر عاطرش نه نشیند و به همایون پادشاه نیز نامه در جواب متضمن تشریف آوردن خود
ملاقات و نهایت دلجوئی و مروت قلمی فرمود و این بیت حافظ شیراز را عنوان نام گردانید **بیت** همای اوج سعادت بدام ما افتد
اگر ترا گذرے در مقام ما افتد ✽ و با تالیق شاه زاده که جانشین و حاکم خراسان بود نوشت که چون همایون بدار السلطنته هرات رسد
شاهزاده را باستقبال برده با دب پدرے و پسرے بآن پادشاه والاجاه ملاقات بکنانند و هنگام دخول شهر و در راه رفتن شاهزاده
بضابطه پسران همرکاب پادشاه راه رود و پادشاه اگر نظر بحال وقت در ملاقات و راه رفتن تواضع نماید بخوبی عرض نموده ازان قسم
سلوکها باز دارد همایون بعد وصول جواب باصواب غره ذی قعده سنه تسعمائه بنجاه هجرے در هرات رسید محمد خان حاکم هرات بموجب
فرمان عالیشان شاه طهماسپ قهرمان ایران مراسم مهمانداری و لوازم خدمتگاری بجا آورد و حسب الامر شاهزاده
مراد میرزا را باستقبال برد و لوازم بزرگداشت و تجمل و احترام بظهور رسانیده با همایون پادشاه ملاقات نمود و جمیع اسباب سلطنت
و هرگونه محتاج سفر سرانجام کرد که تا محل ملاقات شاه والاجاه بهیچ احتیاج نافتد همایون چند گاه در هرات مقام فرموده بعد سیر تمامے
باغها و زیارت مرقد خواجه عبد الله انصاری و دیگر مراقد اولیاء عظام کوچ کرده در حوالی زیارت مزار حضرت زنده پیل احمد جامی قدس
سره از انجا در مشهد مقدس طوس رسیده بزیارت روضهٔ رضویه علی مشرفها السلام و التحیه فائز گشت شاه قلیخان استجالو حاکم آنجا بقدر
مناسب و لوازم خدمت گزارے سعی نموده و هم چنین بموجب حکم شاه هر حاکم مصار و بلاد و قصبات که در راه بودند هر یکے در
وسع امکان و مقدور خود خدمت می نمودند و در نیشاپور سرکان فیروزه نمود و دران مغاک چشمه ایست خلاصه اش آنکه اگر چیزے
بلیند درون آن اگر قدر درهوا طوفان پیدا شود و از شورش باد و خاک هوا تیره گردد این تماشا را نیز بچشم خود مشاهده کرد بعد سیر امکان
مرتومه متوجه پیشتر شد چون نزدیک بدار السلطنته رسید اهل اردو و ارکان و اعیان دولت و امرائے نامدار و وزرائے دولت اقتدار

داکا بروانهاے حسب الامر عالی بتاہی باستقبال برآمدند چون ہمایون نزدیک رسید شاہ سلیمان مرتبت شیراز شہر برآمدہ درمیان ابہریہ وسلطانیہ ملاقات نمود واز روے مردمے ومروت در تعظیم وتکریم دقیقہ فروگذاشت وطوے عظیم ترتیب دادہ لوازم ضیافت و مہمانداری بنوعیکہ سزاوار طرفین تواند بود بوقوع آمد وہر روز مجلس تازہ آراستہ وداد واتحادے افزود وداد عیش وعشرت بنیاد دلجوئی وخاطرداشت مہمان عزیز میداد وانواع تحف وہدایا از اسپان عراقی انتخابی بازینہاے طلا وغنہاے مرصع ودکدیہاے فاخرہ واسترہاے مرتب ومشترہاے صبا رفتار بدیع پیکر مادہ ونر وجنیبین شمشیر وخنجر وکمر مرصع بجواہر وہمیانہاے نفود وقاشہاے نفیس وپوستین ہاے لالہ از قاقم وسمور وسنجاب وخز وغیر ذلک وجامہاے پوستینی از جنس زربافت ومخمل اطلس ومشجر فرنگے ویزدے وکاشے وچندین طشت مرصع دان زر ونقرہ ومرصع بیواقیت ولآلے وچندین طبقہاے طلا ونقرہ وخرگاہہاے مزین و بساطہاے عالی کہ در کلانے وخوردے نادرہ روزگار یود وسائر اسباب پادشاہانہ تواضع فرمود وجمیع ملازمان رکاب ہمایونے را باعطاے نقد وجنس بقدر حال سر یک جدا جدا تعقد فرمود وہر یکے را رعایت بقدر حال نمود ہمایون پادشاہ ہم دران جشن عالی دولت وپنجاہ لعل گران بہاے بدخشانی برسم ارمغانی بنظر شاہ والاجاہ بنوع گذرانید کہ موجب مسرت طرفین گردید و مجالس متعدودہ بعیش وعشرت گذشت

بیت

دوصاحبقران در یکے بزم گاہ ✤ قران کردہ باہم چو خورشید وماہ ✤ دو سعد فلک را یکی برج جا ✤ دو والا گہر را یکے درج جا ✤ دو کوکب کہ زایشان فلک راست زین ✤ بہم در یکے عرصہ چون فرقدین ✤ دو چشم جہان بین بہم ہم عنان ✤ بہم چون دو ابرو تواضع کنان ✤ دو نور بصر چشم اقبال را ✤ دو عید مبارک مہ وسال را ✤ در ابتداے مکالمہ شاہ والاجاہ پرسید کہ سبب شکست وبرآمدن ازہندوستان چہ شد ہمایون گفت کہ بیوفائی ہمراہان ونفاق برادران بہر امر مبرا برادر حقیقی شاہ طہماسپ صفوے ازین سخن آزردہ خاطر گشتہ خواست کہ برہمزن معاملہ ہمایون پادشاہ گردد سلطان سلیمان شان بعید از مہمان نوازے وغریب پروری دانستہ التفاتے بکلماتش نفرمود وبدنعات بزم نشاط وانبساط کہ لائق شان پادشاہان والاقدر بودہ باشد آراستہ آمدو بہ نمودن تماشاے شکارقرغہ چندین بار زنگ رُدای دل گرفتہ وخاطر شکستہ مہمان گردید قریب سہ سال ہمایون پادشاہ دران سرزمین بعیش وعشرت گذرانید چون این مدت منقضے گشت شاہ والاجاہ بعد ادای مراسم اخلاص ومہمانداری فرمود کہ ما را برادر خود تصور نمودہ مہماے آمد وداعانت دانستہ آنچہ مطلوب باشد بے تکلف اظہار نمایند تا آنقدر کہ در کار وسزاوار باشد سرانجام دادہ آید واگر ما را باید رفت ہمراہی کنیم ہمایون پادشاہ شکر الطاف بجا آورده استدعاے کمک نمود شاہ سلیمان جاہ اسباب سلطنت جملہ مہیا ساختہ شاہزادہ سلطان محمد میرزا را بخلعت خود با دوازدہ ہزار سوار جرار بہ کمک ہمایون مقرر کردہ بمنزل اول تشریف آوردند وداع فرمود ہمایون از انجا روانہ شدہ میرزا در بیل در زیارت مزار بزرگان آن دیار کردہ بعد قطع مراحل ومنازل بالشکر کمکی شاہے در حوالی قندہار نزول اجلال فرمود میرزا عسکری در قلعہ تحصن جستہ بمراسم قلعہ داری سعی بلیغ نمود بعد سہ ماہ عاجز گشتہ بوسیلۂ خانہ زاد بیگم ہمشیرہ با برپادشاہ کہ کامران میرزا او را برائے سفارش از کابل ورقندہار فرستادہ بود وملازمت نمودہ مقالید قلعہ بنظر گذرانید ہمایون قلعہ را متصرف شدہ وعسکری میرزا را در قید نگاہ داشت چون آنپادشاہ طہماسپ قرار یافتہ بود کہ بعد فتح قندہار را بجاے رسان شاہی سپارند بنا برا ظہار ایفاے عہد قلعہ را بمدعا خان کہ سر آمد امراے کمکی بود وسپرد بحسب تقدیر شاہزادہ سلطان مراد میرزا پسر شاہ برحمت حق پیوست ہمایون تہمت ستمگارے در مردم آزارے بر بداغ خان بستہ قلعہ قندہار را بحیلہ از دست او انتزاع نمود وبکسان خود سپردہ دریں خصوص معذرتہا بنتاہ سلاطین پناہ نوشت وآن والاہمت از راہ فتوت پذیرفت ہمایون بعد تنظیم وتنسیق مہمات قندہار متوجہ کابل شد

وکامران میرزا از قلعه کابل برآمده بآنک جنگ روبهزمیت نهاده بطرف غزنین رفت وازانجا پیش شاه حسین میرزا حاکم تحفه رسید
همایون بفتح وفیروزی داخل قلعه کابل گشته بدولت وشاهزاده محمد اکبر که پیش کامران میرزا در قلعه کابل مقید بود میرزا در
زمان برآمدن برای جنگ اورا همانجا گذاشته بود کامیاب بعجت ومسرت گردید وجشن شادمانی ترتیب داده بامتحان شعور رسیده
خود والده اورا درمیان غفلت دیگر ایستاده کرده فرمود که والدهٔ خود را بشناس باآنکه ازمبادی ولادت تا آن زمان چهار سال از
عمر او گذشته ودرین مدت از والده خود جدا بود بمقتضای شعور خداداد وجزوت وغیبت خلقی درچندین سنوات بکنار والده خود در آمد
ازمشاهده ایحال که خالی ازعبرتی نبود وغرابتی ازعصائم حرم برخاست وهمایون دشگفت ماندهٔ الطاف ایزدی را شامل حال آن تازه
نهال چمن اقبال تصور کرد القصه چندگاه درکابل داد عشرت داده شاهزاده را درکابل گذاشته متوجه بدخشان گردید ومیرزا
سلیمان حاکم آنجا خایف گردیده مظفر ومنصور گشت دران حدود طبیعت همایون ازمرکز اعتدال منحرف گشته بعارضه صعب مبتلا گردید
چند روز غشی وبیهوشی روی داد وخبرهای ناخوش برزبانها جاری گردید بعد چند روز اتفاقی عاید حال او گردیده آشفتگی تسکین
یافت وبرهمی بانتظام پذیرفت امّا کامران میرزا برادر همایون که دلی سراسر کین ونفاق داشت باستماع همان اخبار اولین فرصت
گشته ازحاکم تحفه کمک گرفت وبنجاح استعجال راهی گشته وبی خبر درکابل رسیده قلعه را بتسخیر درآورد وانواع ظلم وستم برمردم
نموده اکثرے را بناحق کشت چون اینمعنی بسمع همایون رسید ازبدخشان متوجه کابل گشته قلعه را محاصره کرده کار بتحصن تنگ
ساخت کامران میرزا دست جور وجفا برعیال امرای بادشاهی که درون قلعه مانده امرای مذکور درکابل همایون بودند دراز
کرد وزنان را پستان بسته ازکنگرهٔ قلعه دراویخت وبچگان صغیر را سر ازتن جدا کرده درموچل های پادشاهی انداخت بزعم
غلطش آنکه شاید امرا ازدیدن این حال ازرکاب همایون جدا شوند ونفهمید که این کار باعث ازدیاد عناد ودرسوخ عداوت او در
دلهای امرای غیرت شعار خواهد شد امرای مخلص وفاپیشه حمیت کیش اعتنائی به بی حیائی او نا کرده ودر محاصره قلعه ثبات ورزیده داد
مردانگی میدادند چون کامران میرزا دید که باین صورت هم کار از پیش نمیرود نهایت بی رحمی وسنگدلی را کار فرما گشته شاهزاده
محمد اکبر برادرزاده خود را که درقلعه کابل مانده بدست میرزا درآمده بود محاذی توپخانه پادشاهی از کنگرهٔ قلعه درآویخت عون وصون
ایزدی شامل حال فرخنده مآلش گردیده اصلاً آسیبی وگزندی باو نرسید نظم آنرا که خدا نگاهدارد ❊ گر سنگ
ز آسمان ببارد ❊ حاشا که باو رسد گزندی ❊ آزرده شود زنا پسندی ❊ کامران میرزا بوبال اعمال خود گرفتار آمد پیش
تو انست برد آخر الامر دست پاچه گشته ازقلعه برآمد ودر بهزمیت نهاد همایون بفتح وفیروزی داخل قلعه گشته شاهزاده محمد اکبر
را درآغوش رافت گرفت وبزم شادمانی برآراست کامران میرزا العهد بزمیت دربلخ رفته بپیر محمد خان والی توران التجا آورد
پیر محمد خان بدخشان را ازمیرزا سلیمان مستخلص نموده کامران میرزا را درانجا منصب کرد وبجای خویش برگشت بعضی امرای
نفاق سرشت واقعه طلب از استماع تسلط کامران میرزا در بدخشان از همایون جدائی جسته قریب سه هزار سوار ازکابل فرار نموده
ببدخشان رفت همایون بعد فرار آن جماعهٔ بدمآل برای رفع شورش کامران میرزا ونادیب امرای کافر نعمت ازکابل رحلت نشده
در وقت عزیمت آن سمت یادگار ناصر میرزا را که سر حلقهٔ فتنه اندوزان درقلعه کابل محبوس بود مسافر ملک عدم گردانید بیت
آتشی را که خلق راسوزد ❊ جز بکشتن علاج نتوان کرد ❊ بعد قطع مراحل درزمره دیگر طالقان رسیده بر کامران میرزا مظفر ومنصور شده
ومیرزا گریخته درقلعه طالقان متحصن گشت وهمایون محاصره قلعه نموده کار برا وتنگ کرد میرزا عاجز شده قبول اطاعت نموده استمعای
رخصت مکه معظمه کرد واز قلعه برآمده عازم شد وامرائی که ازکابل فرار نموده بودند همه را دستگیر نموده بشمشیر قهر کش درگردن هر کدام

انداخته بحضور آوردند همایون بنابر حقوق رفاقت و از روے مرحمت قلم عفو بر جرایم آن جماعه کشیده هر کدام را بعنایت سرفراز فرمود و بعد چند روز کامران میرزا که عازم کعبه بود از راه معاودت نموده و بملازمت همایون استسعاد جسته مورد انعامات گشت همایون او را بداب سلطنت میرزا را دریافته بعد ازان برادرانه ملاقات نموده در کنار گرفته گریه ها کرد چون ازان باز که در نواحے لاهور ازهم جدا شده بودند مفارقت درمیان بود و بعد از نه سال ملاقات هم روی داد بزم عیش و عشرت آراسته شد و داد انبساط و مسرت داده آمد چون مجلس آخر شد گولاب و بعضے از ولایت بدخشان بکامران میرزا مرحمت فرموده عسکرے میرزا را که تا حال در قندهار بزندان مکافات گرفتار بود خلاص نموده حواله میرزا کرد و دهمان طرف جاگیر داده بفتح و فیروزے بکابل معاودت فرمود بعد انتظام مهام کابل و حصول عیش و کامرانی در سنه نهصد و پنجاه و شش هجرے بتسخیر بلخ یورش فرموده باجمعیت شایسته متوجه آن سمت شد و منشورے متضمن طلب کامران میرزا و دیگر میرزایان که دران حدود بودند صادر گشت میرزایان و امرا با لشکر شایسته آمده ملازمت کردند مگر کامران میرزا بلطائف الحیل گذرانیده همایون کوچ بکوچ روانه شد بعد رسیدن در آن ملک باندک جنگ قلعه را انتزاع نمود بعد آن در نواحے بلخ نزول اقبال اتفاق افتاد پیر محمد خان والی آنجا صفوف آراسته آماده مصاف گشت و جنگ عظیم در پیوست آخر شکست بر لشکر مخالف افتاد و پیر محمد خان از معرکه برآمده منهزم گشت همایون داعیهٔ تعاقب مخالف و تسخیر بلخ مصمم داشت امّا از بے اتفاقی امرا و اختلال مخالفت کامران میرزا او عزیمت او بسمت کابل این اراده بظهور نرسید و کار بصورت گرفته انجام نیافت و بضرورت وقت تسخیر بلخ موقوف داشته روانه کابل شد و داخل قلعه کابل گشته بعیش و عشرت اشتغال ورزید کامران میرزا از گولاب بر سر بدخشان و آن نواحے لشکر کشیده و با میرزا سلیمان و میرزا هندال جنگ نموده و ازانجا کارے نساخته روبکابل آورد همایون باستماع این خبر متوجه دفع او گشته در ضحاق متصل غوربند بهر دو لشکر باهم پیوست و آتش کارزار مشتعل گشت همایون با فوج قوی پرشته ایستاده حال نوکران خود ے بسنجید دید که اکثر امراخاک ادبار بر فرق روزگار خود ریخته بجانب کامران میرزا روانه شدند و بعضی در استعداد رفتن هستند و معامله دگرگون گردید بشاهد این حال از سر قهر و غضب و غلبه غیرت سنان جانستان بدست خود گرفته بر فوج مخالف تاخت ناگهان تیرے براسپ خاصه رسید و لشکر غنیم غالب آمد و لشکریان همایون مغلوب شده رو بفرار نهادند بیت جوبینے که لشکر همه پشت داد + تو تنها مده جان شیرین بباد + چو بینے که یاران نباشند یار + نهد بخت زسیدان غنیمت شمار + بالضرور عنان تاب گشته بجانب ضحاک روان شد و نبابر ضعف که از بسیارے تردد عارض شده بود حبیبه خاصه از بالاے والاے خود فرود آورده بیکی از خدمتگاران سپرد او از ساده لوحے حبیبه را در راه انداخته راهی گشت چون نزدیک کهمرد رسیده نزول اقبال واقع شد شخصے از نظر آوازداد که اے کاروانیان درمیان شما هیچ خبر بادشاه است همایون خود فرمود که چه میگوید درمیان شما خبر بادشاه چگونه است که پادشاه رخصے از معرکه برآمده دیگر کسے ایشان را ندیده همایون روے خود با خود و دیدن روے پادشاه باعث تسلیهٔ او گردید مردم کامران میرزا حبیبه همایون را که در راه بدست آنها آمده بیش میرزا آوردند او در گذشتن همایون ازین جهان تصور نموده شادمانیها کرد و ازانجا روبکابل آورده قلعه را تسخیر در آورد و شاهزاده محمد اکبر را مقید ساخت بعد سه ماه همایون باز سامان لشکر کرده متوجه کابل شده کامران میرزا باستماع این خبر کسان خود را در قلعه گذاشته و شاهزاده محمد اکبر را مقید با خود گرفته بقصد پیکار برآمد همایون ازروے رافت منشورے متضمن نصایح ارجمند که گوشوارهٔ گوش هوش او تواند بود اصدار نموده میرزا در جواب نوشت که چنانچه قندهار بشما تعلق دارد کابل بمن باشد باین شرط مصالحه نموده تواند شد باز همایون نوشت که اگر راستی و درستی را آهنگ مستقیم است صبیهٔ خود را در عقد منا کحت

شاهزاده محمد اکبر در آره تا کابل را بآنها عنایت فرموده و در تسخیر هندوستان کمر همت بر بندیم میرزا میخواست که امیخته را بقبول نماید امرا سے
مشائق نگذاشتند و بجاریها میده در نزدیکے چار بیکاران بجاریها عظیمه روی داد و میرزا کامران تاب نیاورده روبهزیمت نهاد و خود
در افغانستان کشید و میرزا عسکری باز در قید آمد **بیت** زفیروزی شاه لشکر شکن ✦ سپه را دگر جان در آمد بتن ✦ شاهزاده محمد اکبر
که در قید کامران میرزا بود بملازمت همایون مشرف گشت و موجب هزاران شادکامے گردید و مقرر شد که من بعد شاهزاده از رکاب اعلی جدا
نشود و از آنجا روانه کابل شد و میرزا عسکری را مسلسل نزد میرزا سلیمان در بدخشان فرستاد که براه بلخ روانه مکه معظمه گرداند میرزا عسکری
در نهایت خجلت روانه کعبة الله گردید و در سنه نهصد و شصت و پنج هجرے در میان مکه و شام ایام حیاتش بانجام ممات رسید کامران میرزا
بعد هزیمت خود را براه تجوزده قلندرانه از ده میل طرف جوی شاهی که الحال بجلال آباد موسوم است روانه شد و باعانت افاغنه قلیل
و مهمند دو سه مرتبه جمعیت یکجا کرده با افواج پادشاهی که بسرداری متعین شده بود کارزار نموده شکست یافت همایون بسرعت دفع مفسدش
از کابل نهضت فرمود چون نزدیک گندمک رسید کامران میرزا بامداد احشام افاغنه شبخون آورد و کارے ناساخته بدر رفت امامیرزا
هندال دران شبخون از دست افغانی نادانسته بقتل رسید و همایون را باعث غم فراوان گشت و به نزدیک مزار پدر خود بابر پادشاه
در گذرگاه کابل مدفون گردید بالجمله همایون در موضع بهسود از توابع ملک بهارتا انقضای ایام زمستان اقامت فرمود چون بآخر رسید
و سولت سرما روبکمی آورد و بر سر افاغنه که کامران میرزا در پناه آنها رفته بود یورش نمود و در پیش ملاع پاسے از شب گذشته خبگ روداد
اکثر افغانان بوحشت آباد عدم شتافتند کامران میرزا از انجا گریخته بدر رفت بعد دل جمعی از فتنه میرزا بکابل معاودت فرمود کامران میرزا
بستوه آمده روبهندوستان نهاد و پیش سلیم شاه ولد شیر شاه که بعد از فوت پدر تخت نشین هندوستان شده بود و دران وقت
در پنجاب بهم جمون اشتغال داشت و به مقام قصبه بن رسید سلیم شاه بسر خود آوازخان و مولانا عبدالله سلطان پوری و دیگر امرا را
باستقبال فرستاده [illegible] بعد الفراغ از مهم جمون میرزا را همراه گرفته عازم دهلی گشت و میخواست که او را دستگیر نماید میرزا بین
معنی آگاه گشته در منزل باجهی واژه فرصت یافته یوسف آفتاب چی را در جامه خواب خود گذاشته فرار نمود و براجه گهات که لب گردوهے
سرحد هندوستان است بر دو از انجا بزودی راجه کملو که از راجه هاے کوهستان بکثرت و جمعیت و دلایت ممتاز بود رفت چون او هم بمرد
دست پا چه گشته به نگرکوٹ رسید و از انجا در جمون آمده در انجا هم متوانست اقامت ورزید بمشقت بسیار پیش سلطان آدم کلهر که
دران زمان با پادشاهان نیالیش نداشت و بطور خود حکومت میکرد رسید سلطان آدم میرزا را نگاه داشته عرضداشت متضمن استدعاے
مقدم همایون نمود اوسع شاهزاده اکبر براه خبگشات متوجه شده از آب سند گذشت سلطان شرائط دولتخواهی بجا آورده کامران میرزا
را همراه گرفته در مقام پرتاله بخدمت همایون آورد چون میرزا مصدر تقصیرات عظیمه شده بود و همایون اقوے اعتمادے و نفاقها
متوالی او دلتنگ و حیران و لشکریان هم بجان بودند و محمد بابر پادشاه همایون وقت مردن وصیت کرده بود که برادران با تو هر چند بدے
نمایند قصد جان آنها نکنی بنابر امتثال امر پدر قصد جان میرزا نکرده میل در چشم او کشیده و از نور بینش عاطل و بمکه معظمه راهی گردانید میرزا در آن
مکان شریف و موضع منیف رسیده بعد ادراک سه حج در سنه نهصد و شصت و چهار هجرے همان طرفها وداعیت حیات بنجانی را تسلیم
سپرد و همایون بعد خصت میرزا بطرف مکه در کابل رسیده بعیش و عشرت پرداخت و از ایالی دولت همایونی که غبار آلود حوادث
بود بپرده افضال الهی شست و شو یافت ✦ اکنون همه از احوال شیر شاه تحریر در آوردن و بر سر آمتر صدان اخبار سلاطین ماضی
گذاشتن ضرورت شمرده مے نگارد ✦

ذکر شیر شاه نامش فرید خان سور از اولوس افاغنه

در زمانیکه سلطان بهلول لودی فرمانروای هندوستان بود ابراهیم خان جد اوکه سودا گرے اسیان کردے از ولایت رو آورده بموضع ملکه تابع نارنول توطن گزید در عهد سلطان سکندر بن بهلول لودی پیش جمال خان حاکم جونپور لوگر گشت بعد فوت او حسن خان خلف او که پدر فرید خانست در خدمت جمال خان رشد و کاروانی خود ظاهر کرده ترقی یافت و پرگنه سهسرام و ناندّه از تو ابع ریتاس بجاگیر او و پانصد سوار همراهش مقرر گشت حسن خان برکنیزے مائل گشته اولاد او را غیر نیز میداشت و فرید خان و برادر او را از نظر انداخت فرید خان از فرط غیرت و شرع جوانی ترک مصاحبت پدر نموده بجونپور رفت و با جمال خان بسرے برد و رغبتی بتحصیل علم عربیت نموده مقدمات نحو و صرف یاد گرفت پدر هر چند طلبید رجوع بسهسرام نموده بے التفاتی او بحال خود و استیلای کنیز و اولادش با جمال خان ظاهر نمود تا آنکه پدر از شیده بجونپور رفت و بعد از قال و مقال و نصیحت اقوام و اخوان فرید خان را مدار علیه معاملات جاگیر خود گردانیده بسهسرام مرخص فرمود فرید خان که از اصابت فکر و انوار عقل بهره وبود نظم و نسق مهمات آنجا بوا قعی کرده در تادیب و تخریب گردنکشان طمع و قمع متمردان کوشید و رعایا را خوشنود و آباد گردانید و چنان مساعی جمیله بکار برد که در اندک وقتی جاگیر آبادان و محصول فراوان گشت و سرکشان از بیم او بر خود لرزیده تن بامالگذارے و رعیت گرے در دادند بعد ازانکه حسن خان باز بجونپور آمد کنیز که معشوقهٔ او بود بلابه گری چنان کرد که باز کار جاگیر از دست فرید خان برآمده بدست پسر کلان آن کنیز سپرده آمد و فرید خان آزرده گشته باز بجونپور رفت چون حسن خان بمرد ریاست باو وجه تسلط کنیز از دگان بفرید خان رسید امّا برادران علاتی با او اتفاق ورزیده قابوے طلبیدند دران زمان هم از فرید خان حسابے بظهور رسیده مورد تحسین آشنا و بیگانه مے شد تا آنکه ظهیر الدین محمد بابر او رنگ آرای سلطنت هندوستان گردید و سلطان ابراهیم لودے درکار زار کشته شد فرید خان بجاگیر کے از امراے لودیان و دران زمان اهم سلطنت بر خود بسته خطاب سلطان محمد داشت رفته نوکر گردید و مصدر خدمات پسندیده گشت نوبتے در حضور سلطان محمد در شکارگاه از روی جرأت و دلاوری شیرے را بشمشیر زده او فرید خان را شیر خان خطاب داده پیش آورد روز بروز رتبه او بلند گردانید بعد چندگاه بوکالت پسر خود مقرر کرد.

چندے نبا برخے جهات شیر خان را سوی وطن از و بهم رسیده نزد سلطان جنید برلاس که از اعاظم امراے بابر بے خواهر بادشاه دجاله نکاح او بود رفته نوکر گردید اتفاقاً سلطان جنید برلاس از نارنکپور بملازمت بادشاه آمد شیر خان همراه او بود وضع و اطوار بادشاهی دیده با یاران خود میگفت که مغل را از هندوستان برآوردن آسانست چه مغل خود بمعاملات نیمر سایعیش و عشرت مشغول می باشد و مدار معاملات بروزرا میگذارد و عیب افغانان همین است که با خود اتفاق ندارند اگر مرا اتفاق قوم دست دهد باسانی مغل را بدے توانم کرد یاران او ازین معنی در نهایت استخفاف او میگریستند دران روزها بابر بادشاه اطعام و انعام ملازمان ملحوظ فرموده نوبت نوبت همراهیرے را با هتهاے بدرقه خاصه جهار قمر روی که نسبت سلطان جنید بود بدیار و بلاد شاهی حسب الامر حاضر شد شیر خان نیز دران مجلس حاضر بود و لختے آتش بیجه پیش پیشان گذاشته بچاقوے که داشت گوشت بریان آن خورده استخوان را پاره پاره کرده مشغول خوردن گرفت چون نظر بادشاه بران افتاد ازین حال تعجب نموده تامل در و نگریست و پرسید که ازهمراهیان کیست سلطان جنید برگزارد که همراه فلانیست بادشاه گفت از چشم این افغان فتنه مے بارد تبر آنکه مقید دارند جنید برلاس معروض داشت که راه رجوع افاغنه باستان دولت مسدود خواهد شد باین سبب در تاخیر افتاد و شیر خان صدور حکم بادشاهی بتفرس دریافته پیش از آنکه قید شود بدر رفت و باز بملازمت حاکم بهار شتافته صاحب اعتبار گشت چون او بمرد و پسرش بجاے او نشست چون طفل بے رشادت و از بهر ایه لیاقت سروری مارے و شیر خان مدار علیه امور او و از رعین حیات پدر بوده بعد فوت پدر بش کمال استقلال یافته همت بتسخیر اطراف و اکناف گماشت و هم درین احیان تاج خان افغان که قلعه چنارگدهٔ متصرف بود و رگذشت او غیر از زن وارثے نداشت نج برادر از افاغنه کاریرد از خانه او بود ندیکے را از انها با شیر خان آشنائی و یکدلی بود

شیر خان در بارهٔ دادن قلعه استمزاج او نمود او بر نوشت درین زودی که کار با ختیار ماست اگر بر سبیل ممکن بهت شیر خان بدانجا نشتافته قلعه مذکور را بقبضهٔ خود در آورد و زمان سطوره را هم بجا به نکاح خود گرفت و نیز درین نزدیکی نصیر الدین محمد بابر بادشاه راه ملک بقا پیمود و نصیر الدین محمد همایون پادشاه سریر آرای سلطنت گشت سلطان محمود بن سلطان سکندر لودی به پٹنه رسیده مدارای حکومت گشت شیر خان متابعت او اختیار کرده باتفاق یکدیگر به جونپور رفته آن نواحی را از امرای پادشاهی متخلص گردانیده بعد جند گاه لشکر پادشاهی جونپور را از دست افاغنه باز گرفت چون سلطان محمود در سنه نهصد و چهل و پنج هجری در گذشت شیر خان بلا مشارکت غیر بر پٹنه و بنگاله استیلا یافته قوت و مکنت بهم رسانید و بر ملک همایون تاختن شروع نمود بعد از آنکه همایون بدفع او متوجه شد شیر شاه صلح جوئی نموده پسر خود را با فوج در ملازمت گذاشت که در خدمت حاضر باشد چون همایون تسخیر گجرات شتافت پسر شیر شاه از انجا گریخته پیش پدر آمد و همایون را درهم گجرات و رنگی روی داد شیر خان فرصت یافته باز تمرد بر خاست چون از گجرات معاودت شد اول افواج پادشاهی بر سر شیر خان تعین گردیده متعاقب آن همایون نیز متوجه شد دران زمان شیر شاه در نواح قلعه رهتاس سرگرم تدبیر تسخیر قلعه مذکوره و متوجه تاخت و تاراج اطراف بود و براجه چنتامن حاکم قلعه رهتاس بوساطت برهمنی پیغام کرد که چون مغل دربی من است اگر از روی مردمی و مروت اهل و عیال مرا درون قلعه جای دهی احسانی عظیم تا باقی عمر بر گردن خواهد بود و برهمن را بانعام زر و سخن سازی چنان فریفته خود گردانید که او باراجه سماجت نموده آخر الامر ضائع کردن خود تر سانید راجه بپاس مذهب ناچار گشته باآنکه راضی نبود قبول نمود که اهل و عیال او در قلعه در آیند آنگاه شیر خان چند صد دولی ترتیب داده باسرد و لے دولفر افغان بهادر را بانها بحفظ ناموس همراه فرستاد راجهٔ را که ستاره دولتش نزدیک بغروب بود از ساده لوحی فرمود که مرا حمت نکنند چون ڈولیها بقلعه در آمد راجه خود با سعدے برای مهمان نوازی و دلدارے بر دروازه جائیکه مقرر شده بود آمده تهنیت بجرم سرائے شیر شاهی گفته فرستاد افاغنه توپے چنگ بیکبار شمشیرها علم کرده راجه را مع همراهیان بزیر تیغ بیدریغ گرفتند و غریو و غلغلهٔ عظیم از قلعه برخاست شیر خان نیز با فوج مسلح خود در اندرون رسانید افاغنه در رابروی او کشوده اندرون گرفتند اتباع راجه بمقتل تاراج رفته قلعهٔ چنان مستحکم در کمال سهولت و آسانی بدست آمد شیر خان این قلعه را بدست آورده اهل و عیال خود را دران جا گذاشت درین ضمن خبر فتوح شدن قلعه چنارگڑه بدست اولیاے دولت همایونی بشیر خان رسید اگرچه ملول شد اما گفت که الحمد لله ایزد تعالی مرا این حصار رفعت آساس رهتاس برازنده بخشیده چون همایون پیش آمد شیر شاه هم قاصد بنگاله گردیده پیش پیش میرفت آخر الامر تاب مقاومت نیاورده خود را بکوهستان جهارکهنڈ کشید و احوال برآمدنش از کوهستان مذکور و غالب آمدن بر همایون و شرح احوال همایون مفصل شده شیر شاه بعد فتح ثانی بر همایون تا لاهور تعاقب کرده از انجا خواصخان غلام خود را که مقدمة الجیش و قوت بازوی او بود با لشکر گران بتعاقب پادشاه فرستاد او تا ملتان و اوچ تعاقب نموده معاودت کرد شیر شاه خود هم در پی او تا تعلقهٔ کهکران رفته برگشت و متصل کوه بال هم قلعه بنیاد نهاده بر هتاس موسوم گردانید و ده هزار سوار برای سد راه لشکر پادشاهی و مالش کهکران در انجا گذاشت و اسلام شاه آن قلعه را باتمام رسانید **القصه** شیر شاه بعد تنظیم و تنسیق سمات آن دیار ناگزیر رسیده در سنه نهصد و چهل و هفت هجری سکه و خطبه بنام خود نمود و شیر شاه لقب یافت بعد ازان بر سر راجه پورن مل که شوکتے بهم رسانیده تمردے ورزیده بود و دختران مسلمه و سنیه در زمرهٔ پاتران و رقصان گذاشته درحرم سرائے خود داشت تاخته باقتضاے حمیت اسلام و آئین سلطنت تنبیه او همت گماشت و قلعه را محاصره نموده پورن مل را عاجز ساخت راجه استدعاے مصالحه نموده بعد اخذ پیمان بیرون برآمد علماے افغانی که غولان بیابانے اند فتواے بی ایمانے بدین روش داد ند که هر چند عهد و پیمان بعمل آمده چون این کافر زنان مسلمه در خانه دارد قتال با او بر ایشان واجب است بیچاره شیر شاه بایماے آن بدقولان

القصه توپ بجنگ برخاست همراهیان او دست از جان شسته کار زار صعب نمودند و زنان و اطفال خود را باصطلاح هندو جوهر نموده خود هم در دنبال آنها شتافتند و بلند نامی بیاد گار گذاشتند شیر شاه بعد این ماجرا در آگره رسیده بیمار گشت و عارضه صعب شد بعد حصول صحت بسر اغ مالدیو حاکم اجمیر و جودپور و میرٹھ که پنجاه هزار سوار در ظل رایت او بود و یورش آورد و مکرر جنگها نمود و چون دید که کار بجنگ پیش نمی رود تدبیرے اندیشیده مکاتیب چند در جواب راجپوتان که اعیان عساکر مالدیو بودند مشتمل بر اطاعت پادشاهے و انحراف از رای مالدیو و تحسین آنها درین خصوص و مواعید عنایات و فرمان محبوس کردن رای مرتو بسیاختگی نوشته عمدًا آن خطوط را بنحوے فرستاد که بدست مالدیو افتاد و باین حیله دل رائے مالدیو را از اعیان دولتش بدگمان گردانیده خلعتی عظیم در شکر او انداخت و علی التوالی خبک ها کرده فتح یافت و اجمیر را تسخیر در آورده بدیلی مراجعت نمود و چون حاجی بیگم حرم خاص همایون پادشاه در جنگ بهوج پور بهبیه بدست شیر شاه آمده بود و شیر شاه از روے نیکذاتی آن عفیفه را با عزاز و حرمت محفوظ و مصون می داشت بعد ازان که خبر معاودت همایون پادشاه از عراق و خراسان بکابل شنیدند آن عفت قباب را باحترام تمام پیش همایون فرستاد و در نیک ذاتی و صفات حمیده و عقل و تدبیر ملک گیرے و جهانداری کم همتا بود خصوص در قوم افاغنه نظیر نداشت و در رفاه رعایا و آسودگے خلائق همت بسیار گماشت در محکمه عدالت خویش و بیگانه را یکنظر میدید گویند روزی شاهزاده عادل خان که از همه کلان بود فیل سواره از کوچه آگره مے گذشت بقال زنے در خانه خود که دیوار هایش پست بود برهنه غسل میکرد چون نظر شاهزاده بران زن افتاد و بیڑه پان بسوے او انداخت و گاهی کرده ازان کوچه گذشت از انجا که آن عورت صاحب عصمت و زن عفیفه بود ازین حرکت که بیگانه او را برهنه دیده خواست که خود را هلاک کند شوهرش واقف گشته مانع شد و او را از هلاک باز داشته آن بیڑه پان را بدست گرفته در جرگه فریادیان رفت و حقیقت حال بعرض شیر شاه رسانید آن پادشاه معدلت پناه برا جرای بقال واقف گشته براحوال او بسے تاسف کرد و بمقتضاے معدلت کیشی حکم کرد که این بقال را بفیل سوار کرده زن عادل خان را پیش او حاضر سازند تا مستغیث همین بیڑه پان را که بدست دارد بسوے او انداز د و زر او امر اهر چند در استعفاے این امر التماس کردند پذیرائی نیافت و گفت که نزدیک من در عدالت فرزند و رعیت برابر است آخر الامر بقال را حاضر شده عرض نمود که بحق خود رسیدم و از تظلم باز آمدم و در زمان سلطنت خود اکثر اختراعات شایسته و رسوم جهانبانی نمود و بسے تواعین سلطان علاء الدین خلجی که تاریخ فیروز شاهی بآن مشعر است پسندیده مدار کارها خود بر آن ضوابط گذاشت و انع اسپ را که پیش ازین سلطان علاء الدین مقرر کرده اما رون نیافته بود رائج گردانید و در هزاری پانصد کروه از بنگاله تا رهتاس نخجاب مفاصله دو کروه مهمان سرا آباد کرده در هر سرائی دو اسپ و یک نقاره گذاشته ڈاکچوکے نام نهاد در سه روز خبر بنگاله برهتاس مذکور میرسید و نیز مقرر کرد هر گاه برے او و ستر خان بگستر نقاره نواز نده در بجرد استماع آواز نقاره دوم سلطنتیه چون سر اانزدیک بود بوغر نقاره از هر سرائے مانده گذشته از مقام پادشاه نامتناهی ساک قلمرو ابوسعید [illegible] بود در سلوک واحد صد و [illegible] نقاره بعلاوه پادشاهی گلگ [illegible] پیاده در یانوت از سرکار پادشاهی مسافرین مسلمین بهادم و هندوان آرزو روغن و غیره بالتجار رسیده کام خود حاصل جمیع متردین و مسافرین از مائده افضال آن پادشاه دریا نوال برابر سودے و متردین تحقیق بست هر یکی از فیض او بیاسودے در عهد سلطنت او امنیت بحدی بود که اگر مسافرین متوصل در صحرا منزل کردندے حاجت پاسبانی نبود **ابیات** اگر گمتین برد چون مهر انور ✣ ز مشرق تا بمغرب طشتی از زر ✣ نیارد هیچ مور از زور و پرهیز ✣ که در طشت زر او نگردد تیز ✣ گویند چون آئینه دیدے تاسف کردے که نماز شام بمقصد رسیدم چون اجلش سر آمد شیر شاه را داعیه تسخیر کالنجر در دل رسوخ یافته قلعه را محاصره نمود و جاها رفیعه که سر کوب قلعه تواند بود از توپ ها سے گل و خاک آراسته حقه ها سے باروت را آتش داده درون قلعه انداختن آغاز نهاد اتفاقا حقه بر دیوار قلعه خورده برگشت و در دیگر حقه با افتاده آتش در گرفت بسیارے از لشکریان نابود شدند و شیر شاه هم چون نزدیک بود بهمان

ش سوخت اما تا رمقی داشت تاکید در تسخیر قلعه مے کرد و آخر بهانه نزد قلعه مفتوح وسوخ شیر شاه نیز از حصاریان بیرون شد سال تاریخ
ازین قطعه ظاهر مے شود ابیات شیر شاه آنکه از صلابت او ✤ شیر و بز آب را بهم مے خورد ✤ چونکه رفت از جهان بدار بقا ✤ بافت
تاریخ او ز آتش مرد ✤ مدت حکومت او بست سال دیگر سے از انجمله پانزده سال در امارت و ملازمت پادشاهان و پنج سال سلطنت هندوستان

ذکر اسلام شاه پسر شیر شاه که معروف بسلیم شاه است

لام شاه پسر شیر شاه معروف به سلیم شاه نام او قبل از سلطنت جلال خان بود چون واقعهٔ ناگزیر شیر شاه روی داد ارکان دولت و اعیان
رت مشورت کردند که شاهزاده عادل خان خلف بزرگ در قلعه رنتهور و در دست است و وجود پادشاهی برای پاسبانی سپاه و رعیت
ور و الافتنه عظیم برخاسته احتمال کلی درین دولت راه مے یابد ناگزیر شاه زاده جلال خان خلف خرد او را که در بعضی از مضافات پنجه
طلبد شتند او بجناح استعجال لقلعه کالنجر رسیده در سنه نهصد و پنجاه و دو هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود و سکه و خطبه بنام او جاری
خود را اسلام شاه خطاب داده به برادر بزرگ برگاشت که برای تسکین فتنه و آشوب و محافظت سپاه براین جرأت اقدام نموده ام
حقیقت بجز اطاعت امرے دیگر منظور نیست شاهزاده عادل خان در جواب نوشت که اگر این گفتار فروع راستی دارد خواص خان
ره چهار امیر کبیر را بفرستند تا دار انجا رسیده و خاطر را مطمئن گردانیده به برند اسلام شاه امرا سے مذکور را فرستاد که تسلیه خاطر شاهزاده
ده بیارند بعد از انکه از کالنجر با گره رسید شاهزاده عادل خان نیز از رنتهور آمده قرار بر ملاقات طرفین افتاد اسلام شاه را اراده دگر گو
ت و غدرے در باطن اندیشیده مقرر کرد که زیاده از ده سه کس در قلعه همراه شاهزاده نیایند چون تقدیر نرفته بود که این اندیشه باین
د دی ظهور یابد در وقت آمدن شاهزاده جمعی کثیر در دن قلعه رفتند اسلام شاه بالضرورا اظهار الغای عهد نموده گفت که تا حال افغانان
از تفرقه نگاهداشته شد اکنون شما سے سپارم برادر کلان ازین کار انکار کرده و دست اسلام شاه را گرفته بتخت نشانده و اول خود
لام مبارکباد گفت بعد ازان دیگران کورنش و تهنیت بتقدیم رسانیدند شاهزاده عادل خان همان وقت رخصت شده در بیانه رفت
لام شاه با وجود این همه اطاعت که از برادر کلان بوقوع آمد مطمئن خاطر نشد و از بے اتفاقی بعضے امرا تر سناک و اندیشه مند می بود بنابران
یر طلابدست غازی خان محلی فرستاد که شاهزاده را مقید کرده بیارد شاهزاده بعد اطلاع براین معنی نزد خواص خان دمیوات رفته از نقض
د اسلام شاه او را مطلع گردانید خواص خان از خیفی برآشفت و فیق او گشته با لشکر بسیار روانه آگره گردید قطب خان و دیگر امرا که گذر
یق بودند از اسلام شاه رنجیده شاهزاده عادل خان را ترغیب سلطنت نمودند اسلام شاه تبدارک این شورش پرداخته قطب خان
یره را با خود متفق گردانید شاهزاده عادل خان باتفاق خواص خان و دیگر امرا در نواحی آگره آمده هفوف پیکار آراست بارادت
ی شاهزاده عادل خان شکست یافته بطرفے در رفت بعد ازان احوال او کسے را معلوم نشد خواص خان و عیسی خان نهر میت خورده بجانب
ه کمایون رفتند اکثر اوقات از کوه برآمده دامنه کوه که تعلق بپادشاه داشت تاراج مے کردند بعد چندگاه قطب خان باعساکر گران
سه آنها متعین گردید چون قطب خان هم در ترغیب آمدن شاهزاده عادل خان شریک بود بدین سبب همیشه از اسلام شاه هراس
یر داشت از انجا راه لاهور گرفته پیش اعظم همایون رسید و او قطب خان را بموجب حکم اعلی مقید کرده در حضور فرستاد اسلام شاه او را همراه
ن دیگر در قلعه گوالیار محبوس گردانید اگرچه رعیت پرور و عدالت گستر سے داشت و در بعض صفات حمیده و دیگر هم با پدر همسان بود
امرا سے سپاهی پیشه را نهایت دلتنگ و آزرده میداشت یکی از ستم طریقهاے او آن بود که از هر که آزرده میشد علوفه را موقوف
شته و جاگیر تغیر کرده فرمان مے داد که باجمعیت خود حاضر بوده بدستور خدمات پادشاهی کرده باشد و در صورت تقاعد بلکه ادنی
اون مورد عتاب بے حساب گشته مع فرزندان بسیاست می رسید لطیفه سیه راد آسود سگے خوش بیدار ✤ که در حالت

آید بکار * سپاهی که کارش نباشد بزرگ * کجا دل نهد روز هیجا بمرگ * بهائی سر خویشتن مے خورد * نه انصاف باشد که سختی برد * چو دارند
گنج از سپاهی دریغ * دریغ آیدش دست بردن بتیغ * همان به که لشکر بجان پرورے * که سلطان بلشکر کند سروری * از وقوع
چنین امور بعضے امرا منحرف شدند و اعظم همایون عرف هیبت خان نیز در لاهور رایت اعتلا برافراشت و خواص خان و عیسی خان از
طرف کماؤن در انبالا متصل سهرند رسیده مشورت کردند که شاهزاده عادل خان را طلبیده شته لسلطنت باید برد و هشت اعظم همایون که
خود اراده سلطنت داشت قبول نکرد خواص خان رنجیده بے جنگ برخاسته رفت و عیسی خان خود را پیش اسلام شاه رسانید اعظم همایون
دو دیگر نیازیان متصل انبالا صفوف آراسته با اسلام شاه آماده پیکار و مانده جنگ سهمزم گشته آوازه دشت ادبار شدند سعید خان برادر اعظم همایون
خواست در مرد مانیکه مبارکباد فتح میداد ند رفته قصد اسلام شاه نماید قلیلان از تغیر او واقف گشت و کاری از پیش نرفت القصه نیازیان
گریخته در دهنکوٹ نزدیک روه اقامت ورزیدند و اسلام شاه تا پای تاس تعاقب کرده معاودت نموده بگوالیار رسید روزے
شجاعت خان را شخصی ناگهان زخم زده بود او سنوح این واقعه را باشاره اسلام شاه تصور نموده متوهم گردید و از حضور گریخته بمالوه
رفت عیسی خان بابست هزار سوار در تعاقب او متعین شد و محاربات متواتر نموده شجاعت خان را ماخر ساخت بالضرور شجاعت خان
اطاعت کرده در حضور آمد بعد چند گاه مورد عنایت گشته باز بحکومت مالوه سرفرازی یافت چون ظاهر شد که اعظم همایون در دهنکوٹ
اقامت ورزیده دران نواحی مصدر فتنه و فساد هست نابر رفع این شورش خواجه ولیس را که از عمده امرآ والاشان بود با بست هزار
سوار متعین نمود خواجه در جنگ شکست یافته روبفرار نهاد اعظم همایون بعد فتح تا سهرند تعاقب خواجه ولیس نمود و لشکر یانش بر قصبات
و دوابات پنجاب دست تطاول دراز کرده مال و مواشی سکنه آن دیار غارت نمودند شورشے عظیم و حالتی غریب بساکنان آنجا روی داد
نابرین اسلام شاه با لشکر گران و توپ خانه فراوان از دهلی برآمد عازم دفع نیازیان گردید اعظم همایون که رئیس آن جماعه بود تاب
مقابله نیاورده در دهنکوٹ متحصن گشت و لشکر اسلام شاهی قلعه را گرد گرفته اسباب قلعه گیرے مهیا کردند و شکست بر مخالفان افتاد اعظم همایون
گریخته در کوهستان کهکران رفت و سلطان آدم کهکر پناه برده و اهل و عیال و مادرش در دست مردم پادشاهی اسیر شدند بعد آن اسلام شاه
بر کهکران لشکر کشید سلطان آدم آماده پیکار گشته بارها مصاف داد آخر الامر سلطان آدم عاجز شده مذلت خواست و اعظم همایون را از پیش
خود بدر کرد و فرار نموده بطرف کشمیر رفت اسلام شاه اندکے تعاقب نموده برگشت دران سفر از راه تنگی اتفاق عبور افتاد شخصے کمین کرده
شمشیرے بر سر اسلام شاه انداخت اما کارگر نشد پادشاه چستی و چالاکی نموده بر و غالب آمد و بدست خود او را بقتل رسانید باجمله اسلام شاه
ازان نواحی خاطر جمع نموده براه دامنکوه روانه دهلی گردید چون نزدیک جمون بقصبه بن رسید خبر آمد که کامران میرزا برادر خرد همایون
پادشاه در کابل از برادر شکست یافته باستدعای گمک آمده نزدیک خیمه گاه پادشاهی رسیده است اسلام شاه آوازخان پسر خود را
مع مولانا عبد الله سلطانپوری باستقبال فرستاد آنها رفته میرزا را آورده چون میرزا در حضور رسید ایستاده اسلام شاه از روے
رعونت استخفاف او منظور داشته عمدًا تغافل کرد حسب الایما میر توزک با واز بلند گفت که قبله عالم مقدم زاده کابل مجرا سے کنند دراین
لفظ سه مرتبه تکرار یافته موجب بے آبروئی میرزا گردید آخر الامر اسلام شاه نیم قد برخاسته با میرزا ملاقات کرد و این حرکت زیاده تر باعث
خفت کامران میرزا شد چون ازانجا نهضت واقع شد میرزا را نظر بند همراه برد و اقامو یافته از راه گریخت و براه کوه سوالک تعمل شاق
مالایطاق پیش سلطان آدم کهکر رسید سلطان او را دستگیر کرده بنزد همایون پادشاه رسانید القصه چون اسلام شاه در دهلے
رسید شهرت یافت که همایون پادشاه برای دستگیر کردن کامران میرزا از آب سند گذشته باستماع این خبر اسلام شاه از دهلی متوجه
لاهور گردید نگاوان توپخانه برای چرا با آن رسیده رفته بودند نابر عجلت برآ کشیدن ارابه های توپخانه آدمیان مقرر شدند هر توپ

کلان را دو هزار آدم مے کشید بعد رسیدن بلاهور خبر یافت کہ پادشاہ بعد گرفتن کامران میرزا از دریاے سند باز بکابل مراجعت کرد اسلام شاہ ازان دیار معاودت نمودہ بخاطر داشت کہ لاهور شہر نیست بزرگ در اندک فرصت بتجملات پادشاہی وسامان لشکر با و سپاہی بزرو سے از و حاصل می تواند شد و طریق درآمد نسل از کابل بہمین راہ است باید شہر را خراب کردہ مانکوٹ را کہ در عین راہ واقع و قلعہ استوار کردہ اوست دار السلطنت گرداند و آن قلعہ ایست متضمن چہار قلعہ استوار بر فراز کوہ و کوہہا متقارن ہم و ہیئت مجموعی آن قلاع آسمانی از ارتفاع نظر نظارگیان از یک قلعہ زیادہ نمی نماید و صول لشکر ہا بآن قلاع مشکل و بر تقدیر وصول بر سکنہ آنجا دست یافتن بسے دشوار آبہاے گوارا فراوان دارد و ادنی قوۃ چند انکہ خواہند میسر لیکن این ارادہ او پیرایہ ظہور نیافت چون بگوالیار رسید در انجا مقامات اتفاق افتاد محرر تاریخ شیر شاہی کہ او ہم از افاغنہ ست می نگارد کہ فقیرے در زمان اسلام شاہ پدید آمد کہ نامقید بود و لا ابالیانہ میزیست احتراز از منکرات چندان نمی کرد بصورت اغانی و صحبت منہمکان لذات جوانی رغبت داشت اسلام شاہ کہ پاس ظواہر شرع بسیار مے نمود باری او را پیغام ممانعت از چنین مجالس داد و ہم کرد او نشنید پیش خود بعنف طلبیدہ تہدید کرد و گفت کہ اگر بار بر سر این کار باروی لبنر افواہی رسید و تر افواہم سوزانید فقیر بکمال بی پروائی گفت کہ اول تو خود را از سوختن باز رہان بعد ازان مابہ سوزان و برفت قضا را ہمان روز یا روز دیگر دو انہ نزدیک بقعد اسلام شاہ بہم رسید و حدتی داشت کہ اسلام شاہ مے غلطید و میگفت کہ سوختم بہمین حال بعد یک دو سہ روز رخت ہستی از دنیا بربست گویند در تشیید قواعد عدالت و قواعد سلطنت مانند پدر بذل جہد مرعی میداشت در عہد او دست اقویا بضعفائی رسید از بلاب تا بنگالہ در میان سرا ہا کہ شیر شاہ احداث کردہ بود یک یک سرای دیگر تعمیر نمودہ بدستور پدر برای مسافران طعام از سرکار خویش مقرر کرد قانونگویان پرگنات برای نگاہداشت سررشتہ کاغذ از نقیر و قطمیر و بیان حال رعایا در تدبیر آبادی و افزونی زراعات و دیہ بانی ضبط حاصلات و گزارش نیک و بد ہر جا اختراع اوست ملک گیرے و جہانداری و مراسم معدلت و انصاف و انتظام مہام در اقل ایام بنوعیکہ ازین پدر و پسر بظہور رسیدہ از سلاطین گذشتہ ہند کمتر نشان می دہند مدت سلطنت او ہشت سال و دہ ماہ و ہشت روز ❊

ذکر فیروز شاہ بن اسلام شاہ بن شیر شاہ

بعد رحلت اسلام شاہ ارکان دولت و اعیان سلطنت فیروز خان را کہ در عمر دہ سالگی بود بر تخت نشاندند اسلام شاہ در عین حیات باز وجہ خود بے بے بائی میگفت کہ مرگ این فرزند تو بر دست مبارز خان برادر تست اگر سلامتی پسر خود را خواہی دست ازین برزد خود بردار و بگذار کہ من او را از میان بردارم او جواب میداد کہ برادر من در دولت تو بعیش و عشرت مے گزراند و ما بہ پادشاہی کار نیست من یک برادر دارم اگر او ہم نباشد در سلطنت تو مرا چہ لذت زندگی خواہد بود آخر آنچہ اسلام شاہ نظر دور بین دیدہ بود زن او را نیز مشاہد گشت و بعد سہ روز از جلوس فیروز خان بر تخت سلطنت مبارز خان بالطبع سلطنت قصد خواہر زادہ خود کردہ اندرون حرم سرا بنوعیکہ ہمیشہ میرفت در آمد بے بے بائی آثار بشارت از ناصیہ حال او دیدہ ہر چند عجز و الحاح و گریہ و زاری نمود کہ دست از قتل پسر من بردار و حقوق خویشی مرا کہ از دست اسلام شاہ مکرر تو را رہانیدہ جان بخشی تو کنانیدہ ام فراموش مکن و طفل مرا بخش کہ من دست او گرفتہ بہر جا کہ گوئی بردہ ام بے حیایی سنگین دل قبول نکردہ فیروز شاہ را باقبح ترین وجوہ کشت و خسران دنیا و آخرت برای خود اندوخت مدت سلطنت آن طفل مظلوم سہ روز ❊

ذکر سلطان محمد عادل شاہ معروف بمبارز خان برادر زن اسلام شاہ

سلطان محمد عادل شاہ عرف مبارز خان عدلی بن نظام خان برادر شیر شاہ در سنہ نہصد و شصت ہجری بر تخت سلطنت جلوس نمود

سکه و خطبه بنام خود کرد و سلطان محمد عادل مخاطب گشت اما در افاغنه بلفظ عدلی شهرت یافت ابواب خزاین کشود و مانند سلطان تغلق دست ببذل اموال کشاده شمشیر خان برادر خرد خواص خان را که غلام زاده شیر شاه بود وزیر اعظم و مدار علیه ممالک ساخت و همیون بقال ساکن ریواژ ے پیش او اعتبار یافت این همیون در ابتدا پیش کوچانهزاران بی نمکی شور فروختی بعد آن در اردو ے اسلام شاه دکاندار ے سیکر د بعد چند ے بلطائف الحیل سو ے سرکار اسلام شاه گردید چون طالع او امداد کرد اعتبار ے یافته از معتمدان گشت و در اکثر امور ملکی و مالی دخل یافته بعد از انکه سلطان محمد عادل پادشاه شد همیون معتمد علیه گردید و رفته رفته جمیع مهمات ملکی و مالی باو رجوع شد چنانکه خطاب سبنت رای مخاطب شد بعد آن راجه بکراجیت خطاب یافته کار سلطنت از پیش برد اگرچه اسم سلطنت بر عدلی بود اما کاروبار جهانبانی به همیون تعلق داشت نظر و نسق مملکت مع عزل و نصب حکام و اعطا جاگیر ها و انتظام عساکر باختیار او بود فیلخانه و خزانه شیر شاه و اسلام شاه در قبضه او گوئیند بد قیافه و کریه منظر و کوتاه قدد و دراز اندیشه بود سوار ے اسپ ے دانست و شمشیر در کمر غنی بست همیشه سوار ے فیل میکرد اما شجاعت و دلاور ے بمرتبه داشت که از طرف سلطان محمد عدلی با افغانیکه مدعی سلطنت بود بست و دو جنگ نمود و مظفر و منصور گشت و از عقل و دانش هم چنان بهره داشت که تدبیر فرمانروائی و کشور کشائی انچه از و بظهور رسیده از رؤساے افاغنه مکرده جمیع افاغنه را بنحوے مطیع و منقاد خود نموده بود که احدے را مجال سرتابی و سر از خط اطاعت او بیرون بردن میسر نبود

القصه بعد چندگاه افاغنه از سلطان محمد عدلی برگشته هر یکے بهر نامعنیتے بغی و رزید و فتنه عظیم برخاست شاه محمد قریلے و سکندر خان پسرش پیش روی سلطان محمد عادل گفتگو ے ناهموار کرده بسیاری را کشتند و خود نیز کشته شدند تاج خان برادر سلیمان کرانے در دیوان خانهٔ سلطان عدول از اطاعت نموده از گوالیار بر کنار دریاے گنگ رفت و جمعیت فراهم آورده لوای مخالفت برافراشت همیون با لشکر بسیار رفته او را شکست داد و ابراهیم خان سور که خواهر او در عقد نکاح عدلی و از بنی اعمام شیر شاه بود مخالفت ورزیده اکثر پرگنات نواحی دهلی را متصرف گشت و امرا ے بسیار ے باخود متفق گردانید عدلے تاب نیاورده بطرف قلعه چنارگڑه رفت احمد خان سور که برادر زاده و داماد شیر شاه و خواهر دیگر عدلی نیز در خانه او بود خود را سلطان سکندر ملقب ساخته بر سر ابراهیم خان رفت لشکر ابراهیم خان هفتاد هزار سوار بود سکندر خان دو هزار سوار داشت بتائیدات سبحانی سکندر خان غالب آمد آگره و دهلی را متصرف گشت و از سند تا دریاے گنگ تصرف او در آمد میخواست که شرق رویه رفته مدعیان حکومت را از میان بردارد بسبب شهرت توجه پادشاه از کابل بسمت هندوستان در آگره متوقف گردید همیون از جانب عدلی با لشکر بسیار و پانصد فیل نامدار و توپخانه بے شمار با ابراهیم خان جنگ کرده مظفر گردید و بعد اطمینان از طرف او بسمت چنارگڑه رفته رفیق سلطان محمد عدلی که ولی نعمتش بود گردید و از پیش او بر سر محمد خان سور حاکم بنگاله را که علم مخالفت برافراشته عازم جونپور و کالپی و آگره بود رفت و در موضع چیرکهته دو از ده کروهے کالپی مجادله عظیم نموده مخالف را شکست داد و محمد خان در رزمگاه کشته شد و کار همیون بلندے پذیرفت اما بنا بر تسلط سکندر بر آگره وغیره ارادهٔ او بطرف ها مقرون بصواب ندیده بجانب بهار و بنگاله راهی گشت بقیه حال عدلی و همیون در ضمن سوانح ایام اکبر پادشاه گزارش خواهد یافت اکنون ذکر آمدن همایون پادشاه بتسخیر هندوستان و مظفر یافتن بر افاغنه و رحلت نمودن از این جهان

چون همایون در کابل شنید که در هندوستان بهر قطرے از اقطار افغانی لوای حکومت برافراشته دم استقلال میزند و ملوک طوائف شده نهضت بتسخیر این مملکت عین مصلحت دیده در سنه نهصد و شصت و دو بجرے سنم خان را بحکومت و حراست کابل گذاشته

بطرف هندوستان نهضت نمود روزے که بمنجاست روانه شود دیوان حضرت حافظ شیراز که بے شبهه لسان الغیب و سروش بے عیب است طلبیده تفاول نمود و باین بیت مبشر گشت **بیت** دولت از مرغ همایون طلب و سایه او ✤ زانکه بازاغ و زغن شهپر همت نمود ✤ شاهزاده محمد اکبر را همراه گرفته با سه هزار سوار براه کهوپه روانه شده کوچ بکوچ قطع مسافت نموده بلاهور رسید افاغنه آنجا باستماع صیت سطوت مرکب همایونی پراگنده شدند و لاهور بے جنگ بتصرف اولیای دولت همایون در آمد بعد رسیدن بلاهور افواج قاهره بسرکردگی بیرام خان خانخانان بجانب جالندهر وغیره متعین فرمود دو مرتبه دران نواحی جنگ درمیان آمد و خانخانان مظفر و منصور گردید بعد آن خانخانان از دریای ستلج عبور نموده در حوالی ماچهی واژه بطور شب خون بر افاغنه ریخت و جنگی عظیم نموده بتائید الٰهی افاغنه را شکست داد فیل و اسپ و دیگر اسباب بدست بهادران فیروزمند آمد خانخانان بعد فتح در سهرند رسید درین وقت سلطان سکندر را استماع خبر غلبه لشکر منصور و شکست یافتن نوکران خود از اگره کوچ کرده با هشتاد هزار سوار و فیل و توپخانه بسیار در نزدیکی سهرند آمد و گرد معسکر خود خندق کنده مستعد کارزار نشست خانخانان شهر را محکم کرده بمقدور در مدافعه سعی کوشید و عرایض متضمن روئیداد به همایون نگاشته استدعای مقدم او نمود همایون با وجود عارضه قولنج از لاهور نهضت فرموده بعد قطع مراحل در سهرند نزول اقبال فرموده صفوف پیکار آراسته بمقابل غنیم که اضعاف لشکر او بود نشسته هر روز جنگ توپ و تفنگ درمیان می آمد بعد چهل روز بیرش را تقسیم داده بر سر فوج مخالف ریخت تائید و نصرت ایزدی فتح و ظفر نصیب اولیای دولت همایونی گردیده شکست بر افاغنه افتاد و سکندر ازان معرکه برآمده روی فرار در کوه سوالک گذاشته بقلعه مانکوٹ اقامت ورزید همایون شاه ابوالمعالی را بالشکر گران از سهرند بجانب لاهور تعین نموده فرمود که اگر سکندر از کوه برآید مدافعه نماید و نیز مهمات ولایت پنجاب را تنشیت دهد خود بفتح و فیروزی از سهرند روانه شده بدار السلطنت دهلی نزول اجلال فرمود و از سر نو اکثر بلاد هندوستان بقبضه تصرف او در آمد و امرائی که درین هم مصدر تردد شایسته شده بودند بجاگیرهای لائقه سرفراز یافتند سکه و خطبه بنام همایون رائج گردید آب رفته در جوی آمد بخت خفته بیدار شد بستگیها گشاد یافت دستگیها مدد او داد پیوسته بقیه این سال بعیش و عشرت در دار الملک دهلی گذرانید درین اثنا بعرض رسید که سلطان سکندر از کوهستان برآمده بر پرگنات پنجاب دست تصرف دراز کرده تا پرگنه چمارسے و پٹیالہ شروع تحصیل مال نموده شاه ابوالمعالی از نخجیت کاه سپاه همراهی ملوک ناهنجار داشت مدافعهٔ غنیم از دست او سر انجام نتوانست همایون نفرس انیعنی نموده برای رفع این شورش شاهزاده کامگار فرخنده اختر محمد اکبر را با بیرام خان خانخانان روانه فرمود و هنگام رخصت انواع الطاف پدرے نسبت بحال شاهزاده مصروف داشته این قطعه بزبان آورد **ابیات** چراغی چون تو اندر دودمانم ✤ چرا روشن نباشد چشم جانم ✤ بهر کارے زیزدان یاریت باد ✤ زعمر و ملک برخورداریت باد ✤ شاهزاده جوان بخت بعد رخصت از حضور قطع مراحل نموده در قصبه کلانور نزول اجلال فرمود سکندر از آوازه انتهاض مرکب منصور دست از تصرف بازکشیده در قلعه مانکوٹ که مامن او بود رفته متحصن گردید ✤

ذکر رحلت همایون پادشاه

چون بقا خاصهٔ آفریدگار و ممکنات را روزے چند در دنیا برای کارهائے که باید بهره از وجود داده بدار آخرت طلبیده اند همایون را هم زمان زندگی بسر آمد با علم نجوم و معرفت کواکب شوقے داشت روزیکه مطلع طلوع مسائی زهره بود وقت شام بعزم دیدن آن کوکب بربالائے سقف کتاب خانه برآمد و لحظه ایستاده اراده فرود آمدن نمود مؤذن شروع بانگ نماز کرد او بتعظیم اذان بر زمینه دوم ارادهٔ نشستن کرده رجات زینه از شامت صفا لغزندگی داشت سر عصا لغزید و همایون بسر در آمده غلطان غلطان بزمین رسید و عضا

ومفاصل کوفته شده وضرب عظیمی بشقیقه راست رسیده به بیهوشی منجر گشت هرچند اطبا وحکما معالجه پرداختند فائده بران مترتب نگردید بالآخره داعی حق را لبیک اجابت گفته بعالم باقی خرامید وشش او دیگو گرسے معزالدین کیقباد مدفون گردید وعمارت عالی بر واحداث یافته اکنون بزبان حال داستان عبرت میخواند شعر اے عمر وتاریخ وفات او اگرچه اشعار بسیار گفته وادسخن وری داده اند اما این قطعه نادر افتاده +

بیت همایون پادشاه آن شاه عادل + که فیض خاص او بر عام افتاد + بنائی دولتش چون یافت رفعت + اساس عمرش از انجام افتاد + چو خورشید جهان تاب از بلندی + به پایان در نماز شام افتاد + جهان تاریک شد در چشم مردم + خلل در کار خاص وعام افتاد + فضا از بهر تاریخش رقم کرد + همایون پادشاه از بام افتاد + مدت سلطنت او مرتبهٔ اول ده سال ومرتبهٔ دوم ده ماه +

ذکر ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن همایون پادشاه

اگرچه احوال عجائب اشتمال آن پادشاه فتوی اقبال محران سوانح ایام مثل خواجه عطاے قزوینی ودر تاریخ اکبر شاهی وخواجه نظام الدین احمد وطبقات اکبری وشیخ عبد القادر بدایونی وشیخ الهداد وشیخ فرید مخاطب بمرتضی خان وشیخ ابو الفضل بن مبارک ومحمد شریف مستوفیان وواقعات جهانگیری مفصل نگاشته یادگار گذاشته اند خصوص مجموعه فضائل صورت ومعنی شیخ ابو الفضل بن مبارک یمنی الاصل هندی نژاد واو انشاء واو کتابی مشتمل بر سه دفتر متضمن حالات وواقعات آن پادشاه والاجاه بکمال شرح وبسط واحوال نیز بزرگان سلسلهٔ تیموریه از پدر اکبر تا حضرت ابو البشر علیه السلام باجمال مناسب تحریر پذیرفته کتابی موسوم باکبر نامه درست نموده دفتر سوم وی را باین اکبر سمی گردانیده ونصف دفتر اول متضمن احوال نیاکان اکبر ونصف آخرش محتوی جلوس اکبر ایرنگ جهان بانی وواقعات هفده سال که با نوکران خود محاربات نموده انها را گوشمال داده وفتح دوم مشعر بر تسخیر ولایت مالوه وگجرات وبنگاله واوڈیسه وکشمیر وبکر وکهٹه وقندهار وبرهان پور وخاندیس وممالک دیگر بتصرف در آمده احکام آن ولایات وواقعات از ابتدای سال چهلم الی نهایت سال چهل ودوم جلوس احوال پنجاه وپنج ساله اکبر وفهرست سوم که بآئین اکبری ست مشتمل بر خصوصیات عقائد وضوابط وقواعد بادشاه مرحوم کنگی صوبها وبلاد هندوستان باقید حدود وارائی وجمع آنها واسامی اصناف ملازمان وبهره یابان از سرکار پادشاهی ودرجه نشان ورسانیدن کیفیات آن عمده وتفصیل هزار ودو تجانه وسعادت یاران ارباب نغمه وساز وپیشه وران هنر پرداز وتوصیف ابواب صناع والحوار هندوستان آئین ایران هندیان وعقائد ودقائق کتب وعلوم هنود واخلاق این کتاب متضمن فوائد بسیار ست بشرط تصحیح وتوضیح مطالبش باین حال حاجت بذکر احوال اکبر نیست اما بنا بر انتظام سلسلهٔ ذکر سلاطین سلف سطری از خلاصهٔ وقعات عظمی بقید تسطیر در آورده منتظران قائع واخبار را ارمغانی ساخته آید

القصه هنگامیکه همایون پادشاه سمند زندگانی را در عرصهٔ آن جهانی جولان داده بخانه زاده محمد اکبر باستیصال سکندر که از قلعه مان کوٹ برآمده بطرف لاهور آتش فروخته بود وبالشکر گران در نواح پنجاب بقصبه کلانور بود وچون این واقعه ناگزیر پیش آمد بعد تقدیم مراسم تعزیت در نصف النهار روز جمعه سوم ربیع الثانی سنه نهصد وشصت وسه هجری اورنگ سلطنت را بقدوم فرخ بلند پایگی بخشیدند وان ایام عمر اکبر پادشاه سیزده سال وچهار ماه وبیست وشش روز بود بیرام خان خانخانان مدار المهام سلطنت گردید وحل وعقد مهمات متوقف برأی صائب او بود بقبضهٔ اقتدار کوکب اختیار او بازگشت بعد انجام لوازم جشن جلوس سامی حکم وقمع سکندر از کلانور نهضت نموده کوچ بکوچ بپایان قلعه مان کوٹ رسیدند بنا بر سیدن سمات دیدکه تدبیر تسخیر آن قلعه مانی پیش نمیرود ملاحظهٔ حال سپاه منظور نموده لشکر ظفر اثر این مهم چند روز موقوف داشت واز انجا معاودت نموده بحوالی لاهور منزل گزید +

وبیان آمدن همیون بقال بقصد محاربه اکبر ودستگیر گردیدن او وقتل رسیدن

چون همیون که سپه سالار و مدار علیه سلطان محمد عدلی بود با ابراهیم خان سور و با سلطان محمد حاکم بنگاله و دیگر افاغنه که هر یک دعوی پادشاهی و برابری میکرد بعضی را به بلا و قسطا و زشت محاربات نموده ظفر یافت و در اندک مدتی کارها نظم و نسق پذیرفته لوای استقلال برافراشت باستماع خبر اختلال همایون انتزاع سلطنت از دست اکبر و اتباع او آسان شمرده عدلی را در پتنه گذاشته عازم آگره و دهلی گردید چون باگره رسید باسکندر خان و فتحا خان گنگ و دیگر امرای پادشاهی مصاف سهلی داده آگره را متصرف گشت و از انجا بدلیری و دلاوری تمام بدهلی رسیده در تنگی رامع و دیگر امرای پادشاهی با تنگ جنگی از پیش روی خود برداشته گریزانیده و با پنجاه هزار سوار و هزار و پانصد فیل و پنجاه و یک توپ کلان و مانند ضرب زن و دیگر توپخانه و نگران پای ثبات و استقلال در دهلی افشرد این خبر در مقام جالنه بعرض اکبر رسید چون دانش پژوهانه با وجود خورد سالی عنایت ایزدی داشت باستماع این خبر بسکندر ملتوی داشته بقصد استیصال همیون اقبال نهضت فرمود امرای پادشاهی از طرف او جواب حسب الطلب جلد ضرشدند تردی بیگ خان که از همیون شکست یافته بود در ساعت مهر نه بملازمت رسید بیرام خان خانان کر نبا بر هم چشمی وجوانی خواست درین ساعته او را سبک داشته بمنزل خود برد و تقصیر فرار را نه بقبالی بر او اثبات نموده بقبل رسانید و بعرض اکبر رسانید که هر بیت امارت و فتح همیون از تغافل تردی بیگ خان روی داد و کشتن او برای عبرت دیگران صلاح دولت اکبر هوشیاری مقتضای وقت اغماز فرموده چیزی بر تردی او نیفزود و از انجا متوجه پیشتر گشته بعضی از عساکر منصوره بسرکردگی سکندر خان اوزبک بسیم منقلا و ستوی یافت که چند کروهی پیشتر میرفته باشد همیون که از هزیمت امرا و تسخیر آگره و دهلی خبره و دلیر تر شده بود باستماع نهضت اکبر از دهلی روانه شد و توپخانه را بفر طغرد پیشتر از خود در حوالی پانی پت فرستاد تا در آن نواح در مکان مناسبی نصب کرده آماده پیکار باشد فوج اکبر که بسیم منقلا متعین شده بود بعبارت نموده توپخانه را از دست فوج همیون انتزاع نموده بقابوی خود در آورد و این امر موجب دل شکستگی بقال و دلاوری لشکر اقبال گردید درین اثنا همیون دل قوی داشته به پانی پت رسید و هنگامه کارزار گرم ساخت فوج منقلا با قبال پادشاهی مستظر گشته پانزده نای از دوبهادران قوی دل چون شیران ژنجیر گسل از ظفر فیروزی و امر دانگی دادند آثار غلبه از فوج همیون ظهور رسید بر فوج پادشاهی شکست افتاد و اکثری راه فرار پیمودند همیون از هیون فیل سر بر آورده در صدد اجتماع فوج خود و تعاقب فراریان گردید چون خواجه امیر دی باستیلای اکبر و دلاوری او بر بلاد هندوستان بجز قضا راتیری از شصت یکی از دلاوران مغلیه که در اوقات پای استقلال افشرده فراشت حبته در حدقه چشم همیون نشست و انکاسه سر او در گذاشت او از غایت درد سر خود بر تکیه گذاشت همراهیان هودج را خالی دیده انهزام در کمال انتظار پیمودند و شکست بعد از فتح بر لشکر و افتاد عساکر پادشاهی که مغلوب گشته مراجعت بحال اول و بمنشا های مغلیه شتافتند عطف عنان نموده تاراج اسباب و اسلحه و پیل لشکر غنیم پرداخت ناگهان شاه قلی خان نزد یک فیلی که بران همیون پنهان افتاده بود رسیده خواست که فیلبان را کشته فیل را بسازد فیلبان از بیم جان امان طلبیده همیون را در حوضه فیل نشان داد شاه قلیخان ازین بشارت شادمان شده فیلبان را مرخص نمود و آن فیل را با فیلبان دیگر گرفته روانه حضور گردید رایات خاص اکبری از سوای کروه نه کوچ فرموده هنوز به لشکر منقلا نه پیوسته بود که نوید فتح و ظفر بعرض رسید و بعد از زمانی شاه قلیخان همیون را دست بر گردن بسته حاضر آورد همیون بنا بر نصر تهای متواتره که بر افواج و رؤسای افاغنه یافته بود نهایت خیرگی و دلیری داشت و با سکندر میگفت که هر گاه بر چنین لشکرهای بیکران افغان منظفر یاشم این پادشاه خرد سال باین قلت لشکر کجا تاب مقاومت تواند آورد و سخنان او باعث زوال هوادار او گشت بعد آمدش در حضور هر چند از و سخن پرسیدند جواب داد ن نتوانست بعضی از امرا التماس نمودند که پادشاه بدست خود بعقبده انها بقصد غزا و نتیجه فوج آن شمشیر بران انداز د اکبر جواب داد که تیغ بخون اسیری آلودن از همچو میر دے نیست

بیرام خان پاس مرتبه پادشاه کرده بعرض رسانید بیت چه حاجت تیغ شاهی را بخون ما رنگین آلودن ✤ تو بنشین و انتظار بخشی یا بابا برو ئے ✤ این بگفت و پیش بستی نموده بصمصام خون آشام تن او را از بار سر سبک ساخت سر او بکابل و تنش فرستاده بردار کشیدند بعد از قتل همیون باستعجال روانه شده در دار الملک دهلی نزول اقبال فرمود و حسن شاه افغان ترتیب داد جهانبانی مجدداً جلوس کرده در فراهم آوردن پراگندگیهاے امور سلطنت تقید ورزید سواد اعظم هندوستان از فروع معدلت شاهی رونقی تازه پذیرفت امرائی که صدر تردد ات نمایان و محاربات شایان شده بودند بخطاب لائق و جاگیر مناسب سرافراز گشتند برای انتظام اطراف ممالک دستوری یافتند مولانا ناصر الملک معروف بسیر خان بضبط و ولایت میوات متعین گشته پدر همیون هشتاد و سه ساله بود از قصبه ریواڑے مسکن او بدست آورده رهنمائی دین اسلام کرد او جواب داد که هشتاد سال عمر گرانمایه در بت پرستی بسر برده بآئین خود آفریدگار را پرستش نموده ام اکنون دمی بیش نیست چگونه ترک دین خود نموده اختیار دین دیگر نمایم نامرا جواب آن بزبان شمشیر داده بیچاره را از هم گذرانیدند ✤

در بیان فتح مانکوٹ و اخراج سلطان سکندر و انقطاع سلسلهٔ افغانان

چون بعرض اکبر رسید که سلطان سکندر از کوهستان برآمده در پنجاب شروع بشورش و تحصیل مال بعض پرگنات نموده دیار فتنه برپاست قلاع و قمع او ضرور دانسته از دار الملک دهلی بسمت پنجاب نهضت نمود بعد قطع مراحل در قصبه وهیرے منصور پور مشهور بست نزول اجلال نمود راجه رام چند مرزبان نگرکوٹ و دیگر راجها و رایان کوهستان بملازمت رسیده کمر خدمت بر میان بستند و آن وقت اکبر از کتاب جناب حافظ شیراز رحمة الله تعالے تفاول نمود این بیت برآمد بیت سکندر را نمی بخشند و بزور و زر بیسیرند ✤ این کار ها این بشارت خوشوقت شده متوجه پیشتر شد و بپایان قلعه مانکوٹ که سلطان سکندر در متحصن بود نزول نموده محاصره فرمود خیک تفنگ بمیان آمد سلطان سکندر باستماع خبر گسسته شدن همیون بقال و فتح گسسته فاطر و شکسته بال بود و رنیوا شنید که عدلے که در نواحے چنارگده اقامت داشت خضر خان ولد سلطان محمد خان را و خطبه بنام خود کرده سلطان بهادر خطاب خود مقرر نموده بانتقام خون پدر خویش که در خیک همیون کشته شده بود با عدلے غالب آمد و عدلے در زرم گاه کشته شد سکندر با دراک چنین اخبار افاغنه را ناهی از اقبال شمرده بیدست و پا گردید و عنان از دست و اوه زبان عجز و انکسار برکشود و اسند عا نمود که یکی از بندهاے درگاه والا جاه دست گرفته او را در حضور رساند و امیر شمس الدین محمد اتکه خان و مولانا ناصر الملک برائے اطمینان خاطر او و آوردنش در حضور رخصت یافتند سکندر را با غواز در یافته التماس نمود که مصدر تقصیرات عظیمه شده ام روی آن ندارم که در حضور رسیده عذر خواهی نمایم بالفعل بعقبه فلک رتبه مے فرستیم امیدیکه خود هم بخدمت والا رسیده ناصیه سائی عبودیت خواهم شد التماس او در حضور باجابت مقرون گشت و حکم شد که سکندر بطرف تپنه رفته آن ولایت را از افغانان برآورده متصرف شود و پسرش در حضور والا رسیده خود بجاگیر آرد سلطان سکندر پسر خود را بدرگاه فرستاده بسمت تپنه رفت و بعد نه سال در همان حدود مسافر ملک نیستی گردید سال دوم از جلوس فتح قلعه مانکوٹ و اخراج سکندر و اطفای شعوب و فتن ملک پنجاب صورت گرفت ✤

در بیان بی اعتدالی های بیرام خان و انجام عمر و اقبال او

چون اکبر پادشاه بتقاضاے عمر در امور جهانبانی کمتر اشتغال مے ورزید و سر انجام مهمات عالی و ملکی بهیرام خان از عهد سلطنت پادشاه مفوض بود اقتدار او خانخانان از مرتبه نوکرے و درجه وکالت و امیر الامرائی در گذشته

او بر جمیع کارخانجات و تمامی معاملات نبوسے قوی گشت که بالاتر ازان متصور نیست مستی دولت و اقتدار زور او در دل بر ایمخان کسے را مغلوب و مسلوب العقل گردانید و بعضی امور زنا لائقه از و بظهور پیوست از جمله آنکه باقتضای شیم شریکی مناصب عالیه و جاگیرهای آباد ان سیر حاصل برای ارتقای خود گرفته پابندهای پادشاهی سلوک های ناپسندیده می نمود و اکبر را خرد سال تصور نموده غلبه و ظفر بر مخالفان و نظم امور جهانبانی نیز در عقل و بازوی خود می دانست از گستاخی و بے باکی های عظیمه او آنکه تردی بیگ خان را که از امرای کبار بود بے حکم اکبر بقتل رسانید و مصاحب بیگ را که از ملازمان والا بود نیز بے اطلاع اکبر کشت و مولانا ناصر الملک را که از بستگان او بود و نا بر خدمات پسندیده مورد عنایات اکبر گشته مقبول بارگاه بود معزول المنصب کرده روانه کعبه اللہ گردانید و همچنین با اکثر مخلصان اکبر سے درشت پیش می آمد روزے فیلی از فیلخانه سرکار والا بے اختیار فیلبان بر فیل بیرام خان دوبیده فیلبان او را کشت خان مراعات ادب ملحوظ نداشته فیلبان پادشاهی را بقتل رسانید و نیز روزے بیرام خان در کشتی نشسته سیر دریا همی نمود یکے از فیلهای سرکار والا در جوش و خروش مستی بدریا در آمد و سرکشی آغاز کرد چون کشتی نزدیک رسید فیل بجانب کشتی دوید اگرچه فیلبان آن فیل را بزور نگاه داشت امّا بیرام خان را ازین حرکت واهمه از طرف اکبر بهم رسیده آزرده خاطر گشت اکبر باستماع این احوال فیلبان را بسته نزد خانخانان فرستاد و اظهار عنایات بسیار فرمود چون ایام ادبار او نزدیک رسیده بود پاس ادب و آدمیت را از دست داده فیلبان بیگناه را بانباق کشت و ازین قبیل اکثر بارها مصدر بے ادبے ها گردید از سنوح چنین امور غیر مستحسن مزاج اکبر را شفقت و ترحم مدار انموده در تدبیر مدافعه افتاد و بعد اندک زمانی باچندے از امرا بهانه شکار از آگره برآمده در دهلی رسید و بشهاب الدین احمد خان صوبه دار دهلی این راز سربسته در میان آورد و فرامین مطاعه بامرائی که در اطراف بودند صادر یافت متضمن آنکه خاطر اقدس از بیرام خان متغیر گشته تمشیت امور سلطنت بر دست همت خود گرفته ایم هر کس ارادهٔ بندگی دارد بدرگاه آمده حاضر شود میر شمس الدین محمد خان آنکه راز سهند طلبداشته علم و نقاره و تمن طوغ و منصب بیرام خان باو مرحمت فرمود اکثر امرا از اطراف آمده حاضر شدند و امرا نیکه نزد بیرام خان بودند نیز از و جدا شده در حضور رسیدند بیرام خان باستماع این خبر مضطرب و نیاز بسیار و معاذیر بیشمار نوشت اکبر جواب داد آمدن او در حضور مناسب نیست بهتر آنکه روانه مکه معظمه شود و بعد ازان که مراجعت نماید مورد الطاف خواهد شد بیرام خان چون رخصت سفر حجاز یافت از آگره برآمده بعد رسیدن در میوات پسر سلطان سکندر افغان و غازیخان سور را که با او بودند مرخص کرد گویند که وقت رخصت ایما نی کرد که در ممالک محروسه خلل انداز ند و خود اراده پنجاب نمود اکبر باستماع این خبر فرمانی متضمن هوا عظ پسندیده اصدار فرمود بیرام خان باغوا بے فتنه پردازان و حب جاه و توقع و تخوت اقتدار یکه داشت در پیکا نیر رفت و چند گاه پیش رای کلیان مل زمیندار آنجا آسوده بسمت پنجاب روی آورد و پرده از روی کار برداشته یعنی صریح ورزیده براه بهند و تهاره در پنجاب رسید اکبر میر شمس الدین محمد خان آنکه را بامرائے دیگر بمدافعهٔ او تعین فرمود و خود نیز در پے او از دهلی نهضت نمود آنکه خان گرم و چست شتافته در رسید و در میان دریاے ستلج و بیاه در حوالے موضع کوماوز تلاقے عسکرین اتفاق افتاده محاربهٔ عظیم روی داد بیرام خان غالب آمده بر لشکر پادشاهی حمله آورد چون زمین شالی زار و گل و لاے بسیار بود پاے لشکر بیرام خان در گل فرو رفت و لشکریان آنکه خان حال مخالفان بدیمنوال دیده اکثرے را به تیر دوختند و بسیارے را علف تیغ بیدریغ نمودند و برخے را اسیر گرفتند بیرام خان بمشاهده این احوال تاب نیاورده منهزم گشت و در پناه راجه گمنیش زمیندار دامار پور که در کوه سوالک واقعست رفته در تلواره اقامت ورزید خبر این فتح در منزل سهرند بعرض اکبر رسید پادشاه بعد ادراک این نوید بلاهور تشریف برده بعد چند روز از انجا مراجعت نمود و در حوالے تلواره

نزول اقبال فرموده کوهیان بهجوم آورده بعد جنگ بسیار روبهزیمت نهادند بیرام خان چون صورت ادبار در آئینه احوال خود مشاهده کرد عذر تقصیرات ندامت بسیار بحضور بادشاه معروض داشت و استدعا نمود که معتمدے از حضور آید و دست مرا گرفته بآستان والا حاضر سازد مولانا عبد الله سلطانپورے المشهور بمخدوم الملک بعد آن منعم خان متعین شدند فرستاده با انواع دلاسا و دلدهے بیرام خان را آورده روپاک در گردن انداخته حاضر کردند او بحضور رسیده گریه بسیار کرد و اکبر از روی عنایت روپاک از گردنش دور نموده بدستور سابق حکم نشستن کرد و در آخر مجلس بخوشنودے رخصت سفر حجاز داد بعد اتمام این مهم رایات عالی متوجه دهلی و بیرام خان سوانه مکه معظمه گردید این مقدمه در سال ششم جلوس روے داد **القصه** بیرام خان بعد قطع مسافت در شهر پتن از مضافات احمد آباد گجرات رسیده روزے چند بنا بر رفع ماندگے مقام نمود مبارک خان نامے افغان لوحانی که پدرش در جنگ ماچهی واره کفنانان را با بیرام خان در رفاقت همایون بادشاه روی داده بود کشته شده نزد موسی خان حاکم آنجا قیام داشت بانتقام خون پدر خود قصد بیرام خان بخاطر آورد اتفاقا روزے بیرام خان بسیر کوه لابی بزرگ که در میان آن نشیمنی بود کشتی نشسته رفت هنگام مراجعت چون از کشتی برآمد مبارک خان مذکور با چهل افغان دیگر رسیده چنان نمود که لقصد ملاقات میرود همین که نزدیک رسید خان جهان بیرام خان زد که از سینه برآمد دیگرے شمشیر زده کارش تمام کرد جمعی از فقرا قالب خونے او را که در رتبه شهادت یافته بود برداشته در حوالی مقبره شیخ نظام الدین بخاک سپردند بعد ازان استخوانش بمشهد مقدس رسید شاعرے این رباعے در تاریخ شهادت او گفته

رباعے بیرام بطوف کعبه چون بست احرام ✤ نرسیده بکعبه کار او گشت تمام ✤ تاریخ وفات او بجستم ز عقل ✤ گفتا که شهید شد محمد بیرام ✤ میرزا عبد الرحیم پسر بیرام خان که سه ساله بود در حضور اقدس رسیده مورد الطاف گشت اکبر دست نوازش بر فرق او گذاشته بخطاب میرزا خانی سے خواند چون بسن رشد و تمیز رسید و مصدر خدمات پسندیده گردید بخطاب فرزند برخوردار خان خانان سپاه و منصب پنج هزاری که دوران زمان زیاده ازان منصب و خطاب نبود سرعزت برافراخت چنانچه فتح ولایت گجرات و تهته و دکن او کرد و بعد فوت راجه توڈرمل نظم و نسق امور وزارت اعلی با و تعلق یافت و خان خانانی که بموزونے و لطافت طبع و همت عالے و شجاعت فطرے وجود هاے نمایان در هندوستان شهرت دارد همین خانخانانست **القصه** چون بیرام خان از میان رفت اکبر نفس خود بسر انجام مهام سلطنت و جهانداری و قلع و قمع مخالفان و اعادی متوجه شد ✤

در بیان تسخیر ولایت مالوه

چون باز بهادر و ملکه شجاعت خان المشهور بشجاع دل خان افغان که از امرای شیر شاهی بود در ولایت مالوه حکومت باستقلال داشت از مستی جوانی و استیلای نفسانی بر صحبت زنان و مجالست نسوان بسر بردے و بسیارے از اناث صاحب جمال و دلبران باغنج و دلال فراهم آورده اوقات بمشتهیات نفس گذرانیدے از جمله آنها روپ متی نام معشوقه داشت که از آوازهٔ حسن نغمه و جمال او عالم مالامال بود **نظم** نخجنده از ثریا نور میریخت ✤ فلک از خنده پر شور میریخت ✤ بگلزار خوش از مشک داغی ✤ گرفته آشیان زاغے بباغ ✤ کمل نرگسش از سرمه ناز ✤ زرگ گان بر جگر یاناوک انداز ✤ دو لعلش از تبسم در شکر ریز ✤ دهانش در تکلم شکر آمیز ✤ بزیر چرخ کس پیدا نکرد ✤ که روپش بیند و شیدا نگردد ✤ باز بهادر نقد دل و جان و محبتش فدا کرده گرفتار دام عشق او گشته بوفق هاے بے نظیر در سرود که بزبان هندے می بست نام خود و روپ متی را یکجاے آورده و شبان روز باستماع نغمه و سرود اوقات عزیز را ضایع مینمود و در شب مدام صبح و شام گذرانیده روز از شب نمی شناخت و اوقات حیات را بنا بایست مصروف میساخت **بیت** بنای دولت خود آن کسے خراب کند ✤ که شام مے خورد و صبحگاه خواب کند ✤ چون پستی هاے او و پراگندگیهاے ولایت

بعرض اکبر رسید عساکر منصوره بسرکردگی ادهم خان بنابر استیصال آن بدمآل و تسخیر ولایت مالوه متعین فرمود ادهم خان بعد سطے مراحل در حوالی شهر سارنگپور که دارالایالهٔ او بود رسید باز بهادر که بغفلت و بدمستی زندگانی میکرد وقتی مطلع گردید که جیوش فیروزی شعار او محاصره کرده بنا چار بصفوف آراسته آماده پیکار گردید و باندک زدوخورد راه فرار گرفت ادهم خان بعد بشریعت او بشهر درآمده بغرابهم آورد خزائن و دفائن گرم گردید خصوص در بهم رسانیدن زنان سرانیده و رقاصه گرم ترگشت قعد ضبط نقد و جنس و بدست آوردن اکثر زنان کسان را بحبت وجوی روپ متی برگماشت چون باز بهادر در هنگام انهزام کسان خود را برای قتل زنهاے محبوبهٔ خود بر سم هندوستان که در پایان حوادث عظیم عورات را به تیغ بیدریغ میگذرانند و آن راجه هر سے نامند فرستاده بود و آن سنگین دلان و بیتراد اکثر بر همی بیکبار را از هم گذرانیده خون بیگناهان چند را بخاک ریخته بودند و نوبت بقتل روپ متی رسیده ظلمیے باک زخمی چند با و هم زده هنوز کارش تمام نکرده بودند که لشکر منصور در رسید و آنها را آن قدر فرصت نشد که کار روپ متی باتمام رسانند او را هم پیش ادهم خان حاضر آوردند آن بچهٔ کار التماس نمود که زخمهای کاری دارم بالفعل مرا در خانه شیخے نگاه دارند بعد به شدن بخدمت حاضر میشوم ادهم خان او را در خانه شیخ عمر نام درویشے که به تقوے دران دیار مشهور بود گذاشت روپ متی در عورات درویش سر برده معالجه خود نمود تا آنکه به شد لیکن زخم فراق باز بهادر که در دلش بود به بهی نشد مصرع زخم هجران نشود به زمداوای حکیم ادهم خان از غایت شوق پیوسته خبر او مے گرفت چون روپ متی صحت یافته غسل نمود در جاے نذرے نماند التماس مشک و عنبر و کافور و دیگر خوشبویهاے نمود تا مو در را آراسته و تعطیر کرده بخدمت شتابد ادهم خان کز فریفته او بود در فی الفور با خوش بویها مطلوبه کافور را هم چون خواسته بود فرستاد او در ادای حقوق عشق باز بهادر یک کف دست کافور خورده مجادر بر سر کشیده چنان خوابید که دیگر بیدار نگردید ابیات زن زاتش عشق بیش سوزد ۞ خاشاک ضعیف پیش سوزد ۞ خوش آنکه براه عشق جان داد ۞ عشق است که جان باو توان داد ۞

ذکر احوال سلاطین مالوه

بر مستر صدان اخبار پوشیده نماند که بلاد مالوه مملکت وسیع و ولایتیست فراخ و آباد و همه وقت حکام ذی شان دران دیار بوده اند و راجهای کبار و رایان نامدار مثل راجه بکرماجیت و راجه بهوج و امثال ذلک که تا حال حکایات عجیبه و اوصاف حمیده آنها بر زبان عالمیان جاریست بحکومت آن ولایت نام و نشان شایان گذاشته اند و از زمان سلطان محمود غزنوی طهر اسلام دران دیار رشته از سلاطین دهلی سلطان غیاث الدین بلبن بران استیلا یافته ازان زمان در تصرف سلاطین دهلی در آمده چون سلطان محمد شاه بن سلطان فیروز شاه جمعے را که در ایام ادبارش رفاقت و همراهی کرده بودند بعد جلوس بر اورنگ جهانبانی رعایت کرده چار کس را بحکومت چار ولایت داد و آن چار کس سلطنت رسیدند اعظم همایون ظفر خان بگجرات و خضر خان بملتان و دیبال پور و خواجه سرور خواجه جهان که خطاب سلطان الشرق یافته بود بجونپور و دلاور خان بمالوه از ابتدای سنه هفتصد و نود و شش هجرے دلاور خان بحکومت مالوه قیام داشت چون سلطان محمد شاه رحلت نمود در هندوستان خرج و مرج روی داده هر یکے از امرا بجهت ناحیت لوای حکومت برافراشت خان دلاور نیز از والی دهلی انحراف ورزیده بطریق سلاطین ملک داری خود نمود مدت حکومت او بست و پنج سال سلطان هوشنگ بن دلاور خان بسیزده سال سلطان محمود بن سلطان هوشنگ یکسال و چند ماه سلطان محمود خلجی امیر الامرا سلطان هوشنگ شاه بود و خواهر او در حبالهٔ نکاح سلطان محمود سلطان را از ساقے زهر داده بر سند حکومت تمکن یافت و تمام ولایت بوندے و ماڑواڑ بزور شمشیر بر گرفت ایام حکومت او سے و دو سال سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود خلجی سے سال سلطان ناصر الدین بن سلطان غیاث الدین چهار سال و چهار ماه و سه روز سلطان محمود بن سلطان ناصر الدین بست و دو سال و دو ماه سلطان بهادر شاه

والی گجرات سلطان محمود را در معرکه گشته ولایت مالوه متصرف خود در آورد ایام حکومت او شش سال ملوقا در شاه از امرای کبار سلاطین آن دیار بود بعد فوت سلطان بهادر شاه چون ولایت مالوه فرمانروائی نداشت غالب آمده سکه و خطبه بنام خود کرد در زمانیکه نصیر الدین محمد همایون پادشاه بطرف مالوه نهضت فرمود شیر شاه دران ایام که آغاز خروج او بود به ملوقا در شاه نوشت که بطرف آگره حلل انداز دو مهر برروی نامه نمود او نیز جواب آن را نوشته مهر برروی جواب زد شیر شاه بدیهت برآشفت و بعد استیلا بر سلطنت بمنازعت او برخواست قادر شاه تاب مقاومت نیاورده ملاقات کرد عوض مالوه ولایت لکهنوتی را و مقرر گشت روزی از منزل خود سوار شده بملاقات میرفت جمعی از مغل که در معارک بدست کسان شیر شاه اسیر شده بودند بتعمیر گوالیار رهسپار مے کردند قادر شاه ترسید که مبادا شیر شاه باو همچنین سلوک کند ازین هراس گریخته بدر رفت ایام حکومت او شش سال و پنج ماه شجاعت خان عرف شجاول خان افغان نائب شیر شاه دوازده سال و یک ماه بازبهادر عرف بازید خان بن شجاعت خان دو سال و دو ماه و بست و سه روز از ابتدائے سنه هفتصد و نود و شش لغایت سنه نهصد و شصت و هفت هجری مدت یکصد و هفتاد و یک سال حکومت ولایت مالوه از تبعیت سلاطین دهلی بیرون ماند اما درین مدت اکثر اشخاص اغلب زمان اصالة و برسخے دلبعض احیان وکالة دران ولایت حکومت کردند چون ادهم خان کامیاب فتح و فیروزے گشت و خزاین فراوان باینچنین ولایت وسیع بدست او افتاد مغرور گشته سر از اطاعت بادشاهی برتافت و انچه از نقد و جنس و فیل خانه و توپخانه و زنهای بازبهادر بدست آورد همه را متصرف گشته از انجمله چیزے بدرگاه والا ارسال نداشت و حق نعمت پروردگار را بر طاق نسیان نهاده راه بیباکے یعنی و انحراف گردید لاجرم بادشاه خود متوجه مالوه شد و نزدیک قلعه کالپی که تا آن زمان بمفتوح نشده بود رسیده در طرفة العین آن قلعه را بتسخیر درآورد و متوجه بیشتر گردید ادهم خان که از نهضت موکب والا بے خبر بقصد تسخیر قلعه مذکور از شهر سارنگ پور برآمده بود ناگهان طلیعه رایات اکبرے بنظرش درآمد و عجالة تنها بیشتر رفته از اسپ فرود آمد و بشرف پای بوس مشرف گشت اکبر در سارنگ پور نزول اقبال فرموده شب در منزل ادهم خان بسر برد او لوازم پیشکش و نیاز تقدیم رسانید روزی چند در انجا اقامت رویداد بعد جمعیت خاطر از نظم و نسق آن ولایت ادهم خان را بدستور سابق بحال داشته معاودت بمستقر الخلافه اگره فرمود بعد چندے عبد الله خان بحکومت آن ولایت منتخب گردید و ادهم خان در حضور رسیده چون مست باده دولت و جوانی و مدهوش مے نادانی بود روزے در محل دیوان عام پادشاهی با شمس الدین محمد خان اتکه گفتگو کرده او را بقتل رسانید و بقصد پادشاه عازم حرم سرا گردید پادشاه در استراحت بود از مشرو غوغا بیدار گشته بیرون مے آمد در راه ادهم خان رو برو شد تیغ برهنه خون آلوده در دست داشت اکبر از تفرس دریافته بانگ بر و زد و گفت ای بچه لاله انکه مارا جراحتے وچنان مشتی بر سرش زد که او بے هوش افتاد حاضران بموجب حکم آن بے باک را بسته از کنگره قلعه بزیر انداختند او در دم نقاب تهی کرد

در بیان تسخیر ولایت کهکران

این ولایت مابین دریای سند و بهت واقعست مرزبانان آنجا از هماینجا غائبانه بطور خود بوده گاهے اطاعت فرمانروایان دهلی مکردند بودند در بعضے از سیر نوشته اند که آن ولایت از قدیم داخل کشمیر بود سلطان محمود غزنوے تسخیر درآورده یکی از امرای خویش که از نژاد گیان گکهر نام داشت سپرد ازان زمان نسل او گکهران معروف و بران ملک قابض بوده حکومت باستقلال میکردند شیر شاه و اسلام شاه مدتے به تسخیر آن ولایت کوشیدند و قلعه رهتاس نام بر سر حد احداث کردند تا جماعه گکهران عاجز شده مطیع شوند اصلا کارے از پیش نرفت و مصالحه درمیان آمد سلطان سارنگ حاکم آنجا مع پسر خود کمال خان باراده ملاقات پیش اسلام شاه آمد او سر دو را دستگیر کرده بقلعه گوالیار فرستاد سلطان آدم برادر سلطان سارنگ بر مسند حکومت نشسته متوجه

جنگ های مردانه نمود و نیرو و شجاعت ولایت خود نگاهداشت و اسلام شاه بی نیل مقصود برگشت نوشتند اسلام شاه فرمان داد که زندان خانه گوالیار را کاه واک کرده و از باروت انباشته آتش زنند فرمان پذیران حسب الامر عمل آوردند سلطان سارنگ با تمامی زندانیان در آتش باروت پریده بعالم نیستی شتافت و بحفظ الهی کمال خان پسر سلطان سارنگ در گوشهٔ زندان خانه از چنان بلای بی زنهار سلامت ماند بعد انقطاع رشته دولت افغانان کمال خان از قلعه گوالیار خلاص یافته شامل ملازمان درگاه اکبری گردید و جنگ همیون و دیگر محاربات تردد نمایان کرده مورد الطاف بادشاهی گشت چون بادشاه را بحال خود متوجه یافت استدعای ولایت و روئے خویش نمود فرمان والا بنام سلطان آدم صادر گشت که چون او در دستگیر کردن کامران میرزا حضور همایون بادشاه جنت آرامگاه نیکو خدمتها بظهور رسانیده و دم الطاعت این خاندان منیر تابنا بریزد فضل و کرم منصف ولایت بردسلم داشته شد باید که نصف ولایت بعهده کمال خان که نیز وارث آن ملک است و خدمات شایسته بجا آورده و اگذارد سلطان آدم بمقتضای برگشتگی بخت سر از حکم برتافته بموجب فرمان عالیشان عمل ننمود لهذا امیر محمد خان برادر کلان اتکه خان و دیگر امرا متعینین پنجاب باستیصال سلطان آدم و اعانت کمال خان مامور شدند سلطان آدم قدم جرات از اندازهٔ خود بیرون نهاده تا مقصبه هیلان این طرف آب بهٹ رسیده بعساکر بادشاه جنگ کرده منهزم گشت امیر محمد خان متعاقب او رفت و تمام آن ولایت را بضبط خود در آورده داخل ممالک محروسه خود نمود اکبر از روی عنایت تمام آن ملک بکمال خان مرحمت فرمود و سلطان آدم اخراج یافت

در بیان رسیدن زخم تیر باکبر بادشاه

روزے بادشاه بزیارت روضهٔ شاه نظام الدین معروف باولیا تشریف برده هنگام مراجعت چون بچوک رسید یکی از خون گرفتها در کمین گاه بوده تیرے بسوے او انداخت و بر کتف راست رسیده قریب بیک وجب فرو نشست غریو از نهاد حاضران برخاست آن بے باک را دستگیر کرده حاضر آوردند مردم در پے تفحص شدند حکم شد که تفتیش نکنند مبادا این بیچاره مردم را ناحق در بلا انداز دجهان را از لوث هستی او زود پاک سازند موجب فرمان همان دم او را بقتل رسانیدند و اکبر با وجود چنین زخم منکر همان طور تمکین و قرار اسپ سوار بدولتخانه آمده بمعالجه پرداخت و در عرض هفت روز زخم اندمال یافت بعد ازان ظاهر گشت که آن کس متعلق نام غلام شرف الدین حسین میرزا بود و تیر باکبر برای آن زد که میرزاے مذکور او را از عداوت بقصد بادشاه فرستاده بود ٭

در بیان کشته شدن شاه ابوالمعالے

او در زمان همایون بادشاه بوسیله جمال ظاهرے از مقربان درگاه شده بود و خود را از فرزندان بادشاه مے شمرد اگرچه حسن صورت داشت اما بد خو و بد سیر بود **بیت** حیف باشد که نکو روے نکو خو نبود ٭ رنگ آن گل بچه ارزد که رو و بو نبود ٭ وقتیکه خط کالنور سر بر جهانبانی بوجود اکبر بادشاه زیب و زینت یافت جمیع امرا در مجمع جشن حاضر شدند ابوالمعانی بعضے سخنان دور از کار بر زبان آورده از آمدن حضور عذر خواست بیرام خان خان خانان بهر صورت او را دلاسا داده طلبید اشت و در همان انجمن بموجب حکم محبوس گشته بلاهور رفت از غفلت کوتوال قلعه از لاهور گریخته بعد مدت باز دستگیر گردید و در قلعه بیانه زندانے بود زمانیکه بیرام خان روگردان شده دران نواحے رسید او را با زندانیان دیگر سر داد او بمکه رفته بعد چند سال باز بهندوستان آمده گرد شورش برانگیخت چون کارے پیش نبرد نتوانست در کابل رفته ماه جوملک بیگم والدهٔ محمد حکیم میرزا را بفسون و فسانه بطرف خود کشید و دختر او را که همشیرهٔ میرزا بود در عقد نکاح خود در آورده در کابل مدار علیه جمیع کار گشت و مردم را بخود گرویده وقت قابو بیگم را بقتل رسانید و دم استقلال زده بمرور ایام اکثر امرا ے بیگم را بنهان خانه عدم فرستاد میرزا سلیمان حاکم بدخشان بر حقیقت حال واقف شده بروفق استدعای محمد حکیم میرزا

بر کابل لشکر کشید ازین طرف شاه ابو المعالی فوج آراسته بقصد پیکار روانه گردید و بر کنار آب غوربند دو لشکر بهم پیوسته آماده کارزار شدند محمد حکیم میرزا که از ابتدا نیت تنگ بود در عین جنگ خود را جلو ریز میرزا سلیمان رسانید شاه ابو المعالی ازین حال سراسیمه شده رو فرار نهاد و بدخشیان تعاقب کرده در موضع چارکاران رسیده دستگیر نمودند میرزا سلیمان بعد فتح در کابل رسیده بعضی از محال کابل بنام آنها جاگیر داده صبیه رضیه خود را در حباله محمد حکیم میرزا در آورده معاودت به بدخشان نمود شاه ابو المعالی را تسخیر کرده نزد میرزا فرستاد از انجا که او حق نعمت فراموش کرده مصدر امور ناشایسته شده بود میرزا او را بالقصاص خون والده خود بحلق کشید

بیت نه هرگز شنیدیم در عمر خویش ✤ که مادر برانیکی آید بپیش ✤

در بیان تسخیر ولایت بکرکه آنرا کوندواله گویند

قبل ازین بیکچی از خواتین اسلام پناه دست نیافته دسم خیول سلاطین سلیمان دران دیار نرسیده در نیولا چون راجه دلیپ حاکم آنجا فوت شد هر زن این پسر پنجساله او را قائم مقام گردیده رانی در گاوتی والده او بسبب خرد سالگی پسر حکومت آن ولایت مے کرد آن عورت در عفت و ذکاوت یکتا بود هنگام کارزار مردانه وار کارنامه بظهور رسانده و در شکارگاه شیر را بر خاک هلاک انداختی و بارعام داده امور حکومت را بآئین مردان عالی فطرت صورت انجام دادی و در لوازم ملکداری و مراسم سرداری تدابیر صائبه بکار آوردی چون حقیقت آن ولایت بعرض اکبر پادشاه رسید آصفخان و عبد المجید وزیر خان برادرش از اولاد شیخ زین الدین خوافی که امیر تیمور با و اعتقاد تمام داشت بتسخیر آن ملک تعین شدند آنها را بانجا رسیده صفوف مصاف آراستند رانی در گاوتی با لشکر گشته فیل سوار در معرکه آمد و جنگ مردانه نموده از دست خود تیر و تفنگ زده بسیارے را کشت و کارپاے نمایان بظهور رسانید بالآخر آصفخان غالب آمده فیروزمند گردید و لشکریان رانی اکثرے کشته و دستگیر شدند و بقیه السیف بیابان گردیده بمیت گشتند رانی احوال خویش بدین منوال دیده بزار و زار بر پشت فیل ازپاے فیلبان نشسته بود گفت که از خجالت ادبار کار مرا تمام کن او جواب داد که از من بر مخدومه خود جرات نمی تواند شد رانی عورت که همت مردانه داشت یزر بان آورد که مردن به نیکنامے به از زیستن بعار است این را گفت و بدست خود بخنجر بران کار خود را تمام ساخت و آن ولایت بتشخیر همت آصفخان و وزیر خان بمنصه ظهور گشت صد و یک صندوق اشرفی طلا سوا از سفید و نقره آلات و طلا آلات و اقسام بیحد و حساب و اقمشه طلا و دیگر انواع اجناس بیرون از حد شمار و قیاس و هزار فیل نامے بضبط در آمد آصفخان همه را بتصرف خود در آورده چیزے از انجمله بدرگاه اکبر فرستاد و از ظفر یافتن بچنین ملک وسیع و بدست آمدن اینقدر دولت مغرور گشته بلفیه و رزید آخر کار رجا رونما چاره درگاه والا رسیده در مهم چیتور و دیگر مهمات مصدر خدمات شایسته گشت و آن ولایت بتصرف اولیای دولت در آمد ✤

در بیان تعمیر قلعه اکبر آباد

در سال دهم جلوس والا مطابق سنه نهصد و هفتاد و سه هجری اساس نهاده آمد هر روز چهار هزار استاد کار از سنگ تراش و معمار و آهنگر و نجار و غیره کار پرداخته بعرض سه در عه برآورده بنیاد آن از آب در گذشت و ارتفاع بشست در عه رسید سر گنگره از سنگ تراشیده بنا نهاده اند همچنین بنایان چاکدست و خارا تراشان قوے پنجه آهنگران و نجاران عمارت دلکشا و منازل فرح افزا در وی تحانه والا بترتیب بر آراستند نقاشان جادو کار و مصوران سحر طراز در تصویر گلها و غیره تماثیل بدیعیا نموده گویا نگارخانه چین و گلزار بهشت آئین بروے کار آورده و در عرض هشت سال قلعه متین و شهرے عظیم صورت نمایش یافته باکبر آباد موسوم گردید این شهر در وسط ممالک محروسه هندوستان واقعست و آب و هوائے او خوش و سیر و دلکش ✤

در بیان قتل علی قلی خان و بهادر خان

در زمانیکه غفران پناه همایون بادشاه از عراق معاودت فرمود از جمله لشکرهای عراق که شاه طهماسپ بکمک و امداد متعین فرموده حیدر سلطان مع برادر خود علی قلیخان و بهادر خان نیز بود حیدر سلطان بعد فتح قندهار در وقت نهضت همایون از کامران میرزا در اثنای راه حمیت حق جوئی علی قلی و بهادر پسران او در رکاب همایون بوده مصدر خدمات پسندیده شده خطاب خانی یافتند بعد رخصت همایون چون او رنگ سلطنت بجلوس اکبر فرخنده پذیرفت همیون ان دیگر خانان را بمال مستمال شدند ملی قلیخان بخطاب خان زمانی سرافرازی یافت و سرکار سنبهل بجاگیر او مقرر گشت باقتضای شجاعتی که داشت بزور شمشیر از سنبهل تا اوده متصرف خود در آورد و بهادر خان برادرش نیز خدمات شایسته بجا آورده وکیل السلطنة و مدار المهالک گردید خانزمان بمصاحبت سفله طبعان و غرور شجاعت سر از اطاعت پادشاهی برتافت و آثار بغی و نافرمانی از و بروز نموده بعض امور یکه خلاف مرضی پادشاه بوده بظهور میرسید از جمله آنکه شاهم بیگ نام ساربان پسری که حسن صورت داشت و در سلک قوچیان همایون پادشاه منسلک بود خانزمان باو تعلق خاطر بهم رسانیده بعد رحلت همایون او را بملایمت و مدارا بسوی خود کشید و شفتگی بسیار ظاهر ساخته کاربجائی رسانید که پیش او کورنش کرده پادشاه هم میگفت چون این معنی بعرض اکبر رسید فرمانی متضمن نصایح بسیار نوشته حکم فرمود که ساربان پسر را بدرگاه والا بفرستد آن سست غرور متنبه نگشته آثار بیمیتهانی زیاده تر ظاهر ساخت و مزاج پادشاه انحراف بسیار از و بهم رسانید بعد مبالغه بسیار ساربان مذکور را بظاهر از پیش خود راند چون خانزمان آرام جان نام لوئی در حرم خود داشت و باستدعای شاهم بیگ آن زن نکاحی را باو بخشیده مدتی زیر ران شاهم بیگ هم بود او نیز آن زنکه را العبد الرحمن نامی که از مخلصان بود و با لوئی مذکور تعلق خاطر داشت بخشید درینولا که شاهم بیگ از خانزمان بظاهر جدا گشته پیش عبد الرحمن مذکور در پرگنه سرسر پور جاگیر بود آمده روزگاری گذرانید روزی در حالت مستی از عبد الرحمن طلب لوئی مسطور نمود او عذر در میان آورد شاهم بیگ بعنف و تعدی پیش آمده عبد الرحمن بیمفید ساخت لوئی از خانهٔ او بدر آورده متصرف گشت برادران عبد الرحمن رسیده بمقتضای حمیت خنگ کرده شاهم بیگ را بقتل رسانیدند این خبر بخانزمان رسیده موجب آشفتگی خاطرش گشت چون بقوت شجاعت بر سر افاغنه غالب آمده تا ولایت اوده در تصرف داشت و مبارز خان پسر سلطان محمد عدلی را که افاغنه او را بشاه خطاب کرده سر بشورش برداشته بودند نیز شکست داده فیروزمند گشته بود زیاده تر مغرور گشته قتل شاهم بیگ را بادشاه تصویر نموده بغی در زید و صراحةً سر از اطاعت برتافت و بهادر خان برادرش نیز رفته باو ملحق شد این هر دو برادر مصدر شورش گردیده باعث اختلال ممالک محروسه گشتند پادشاه چند مرتبه بنفس خویش بسر آنها رفت و جنگ ها در میان آمد آنها بوساطت امرای بزرگ تقصیرات آنها معاف می گشت چون قدر عنایت ندانسته با وجود عفو چرا متواتره مصدر حرکات ناشایسته شدند باغوای اکبر باستیصال آن بدمآلان جازم گشته از اکبرآباد بلغار فرموده چند روز شب قطع راه نموده در حوالی پرگنه سکرودا گهان بر سر مخالفان رسید و محاربه سخت روی داد آن هر دو برادر دل بر مرگ نهاده جنگ رستمانه کردند دران وقت اگرچه هنگی با نصد سوار و چندین فیل در ظل رایت اکبر بود اما بهزاران لشکر تائید الهی همراه داشت تضارا در عین جنگ اسپ بهادر خان چراغ پا گشت او از خانه زین بر زمین افتاد یاران لشکر منصور رسیده او را در شنگه کردند و دست برگردنش بسته بحضور آوردند اکبر پرسید که ای بهادر در حق تو از ما چه بد واقعه شده که مصدر این همه فتنه و فساد شدی او هیچ جواب نداد بعد مبالغه بیار سر زنش رفت الحمد لله علی کل حال درین اثنا شهباز خان بموجب حکم والا او را از بار سر سبکدوش گردانیدند پس از ساعتی یکی از همراهیان خانزمان را گرفته آورده نداء و ظاهر کرد که فیل یک دندان سرکار پادشاهی خانزمان را کشته و او در معرکه افتاده رحمت حکم شد که هر کس سرهای

حرام نمکان بیار دبحساب سرمنزل یک اشرفی و سر سر سبد و ستانی یکروپیه انعام یابد مردم سرهای لشکریان مخالف را بریده می آوردند و اشرفی و روپیه می یافتند تا آنکه سرخانزمان آوردند اکبر از پشت زین برزمین آمده جبهه نیاز را بسجدات شکرانه بزمین سائید و سر آن هر دو نمک حرام را بجانب اکبر آباد فرستاد و از ابتدای سال سوم جلوس لغایت سال یازدهم ظلما ازین هر دو برادر در ممالک محروسه بود و در مبادی سال دوازدهم فتنه و آشوب آنها فرو نشست **نظم** حق صاحب نمک تنبه کردن ✣ شبکند شخص را سرو گردن ✣ باولی نعمت از بردن آئی ✣ گر سپهرے کہ سرنگون آئی ✣

ذکر در بیان شورش میرزایان و تادیب و تخریب آنها و تسخیر ولایت گجرات

ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و مسعود حسین میرزا و عاقل حسین میرزا پسران محمد سلطان میرزا که سلسله او بصاحبقران امیر تیمور گورگان میرسد بمقتضاے بلهنتی و سفله خوئے مصدر شورشهاے شدند و بخانزمان و بهادر خان مکدل بود و در ممالک محروسه خلل ے انداختند و محمد سلطان پدر آنها که پیرے کهن سال بود در پرگنه اعظم پور سرکار سنبهل جاگیر خود می گذرانید و دغولاکه خانزمان و بهادر خان بمکافات کردار خود رسیدند میرزایان فتنه و فساد بر ذمه خود گرفته هنگامه پردازے را بجد گرفتند چون رایات عالیات بسمت پنجاب نهضت فرمود از سنبهل برآمده دست تطاول و تاراج کشادند و بعضے از جاگیرداران را گذاشته مال و متاع آنها متابع جاگیر متصرف شدند و در دهلی رسیده قلعه را محاصره نمودند و باعث آزار و اضرار خلائق و شورش عظیم گردیدند اکبر باستماع این سانحه از پنجاب بسمت دهلی برگشت میرزایان از خبر نهضت موکب عالی دست از محاصره دهلی برداشته باطراف مالوه رفتند و آن ولایت را از محمد قلی برلاس که یکے از امراے پادشاهی بود گرفته تا نهندیه متصرف خود درآوردند بعد نزول رایات اقبال در دهلی چند منصوره باستیصال میرزایان بدان متعین گردید دران زمان سلطان محمود گجرات قوت شده بود و چنگیز خان غلام سلطان محمود دران ولایت علم ریاست برسے افراشت میرزایان تاب مقاومت عساکر پادشاهی نیاورده بودن خود در ولایت مالوه از جا تاب و توان خود بیرون دانسته بچنگیز خان پناه بردند از انجاکه اعتماد خان گجراتے که او هم از امراے سلطان محمود بود بر سر احمد آباد با چنگیز خان محاربه داشت چنگیز خان رسیدن میرزایان غنیمت دانسته بطرف بهڑوچ جاگیر ایشان مقرر کرد چون جلبت خوش نداشتند آنجا نیز صحبت دنگرفت و با چنگیز خان هم چنگیده بطرف خاندیس رفتند و از انجا باز بمالوه آمدند بعد از آنکه جهانزخان حبشی چنگیز خان را کشت و در ولایت گجرات خللی روے داد میرزایان از مالوه باز بسمت گجرات رفته قلعه چانپانیر و سورت بے جنگ گرفتند پس ازان قلعه بهڑوچ را متصرف شده قوت و مکنت بهم رسانیدند چون این مقدمه بعرض اکبر رسید تسخیر ولایت گجرات و تادیب میرزایان در خاطر خود مصمم نموده بدولت و اقبال متوجه آن صوب شد بعد رسیدن در حوالے گجرات سلطان مظفر غرف نتهو والی آن ولایت را که از اولاد سلطان بهادر عامل خرد سال بود و بسبب نمود امراے خود و خلل اندازے میرزایان سراسیمه می گشت دستگیر کرده آورد اکبر او را در قید نگاه داشته تا او را بهر چند گاه خالی یافته گریخت اعتماد خان خواجه سرا که مدار علیه آن ولایت بود و دیگر امراے آن دیار آمده ملازمت کردند و گجرات بے جنگ مسخر گردید احمد آباد که مصر جامعیت بفرور و اکبر رونق تازه یافت میرزا غزیز کوکلتاش و یار فادار اعظم شمس الدین محمد آنکه را بخطاب خان اعظم کوکے تو بود سرافراز فرموده بصوبه داری گجرات مقرر کرد و بعد انتظام مهام آنجا در بندر کهنبایت سے کروهی احمد آباد تشریف برده سیر دریای شور نمود و از انجا معاودت فرموده

حاشیه: استیصال

به تسخیر کمال میرزایان متوجه شده در قصبه سرنال بنفس نفیس خود با میرزایان جنگ عظیم نمود آن فتنه کیشان تاب سطوت

پادشاهی نیاورده متهم شدند و هر یکے بطرفے روانه شد اکبر بعد فتح بسمت سورت نهضت نمود در نیوقت راجه علیخان برادر محمد حاکم خاندیس ملازمت نموده مصدر خدمات و مورد عنایات گشت درحوالی سورت روزے از شجاعت و مردانگی راجپوتان سخن درمیان آمد که جان درپیش این گروه قدرے و قیمتی ندارد چنانچه بعضے راجپوتان نیزه راکه سر دو طرف سنان داشته باشد بدست یکی میدهند که محکم گرفته بایستد و دو کس ازین جماعه که هم پله یکدیگر باشند از سر دو سو آمده نوکهاے سنان بر سینه خود گرفته و زور کرده بر روے هم میدوند و سنانها از پشت هر دو کس بیرون میرود باینصورت باید گرا و نخته تماشهاے نمایند اکبر بحرد استماع این سخن فی الفور سیف خود را علم کرده قبضه بدیوار نهاده نوک تیغ بر سینه خود داشت و گفت ما خود همچو ندارید که بروش راجپوتان به عمل آریم بر نوک همین سیف زور کرده حمله بر دیوارے کنیم حاضران اغرب حالتے عارض گشت و کسے را مجال دم زدن نبود راجه مان سنگه از روے اخلاص جلالاے نموده چنان دستی بر شمشیر زد که از دست اکبر بر زمین افتاد قدرے مابین انگشت نرو سابه پادشاه مجروح شد اکبر از روے خشم راجه مان سنگه را بر زمین انداخته بر سینه اش نشست مظفر سلطان کشتا خانه دست مجروح را تا راجه را خلاص گردانیدو درین کشاکش زخم زیادتے پذیرفت آما در اندک ایام بعالجات جراحان اندمال یافت بعد فتح قلعه سورت و جمعیت خاطر از سر انجام امور آن نواحے در احمد آباد نزول اقبال اتفاق افتاد آب و هواے آن شهر بر مزاج اکبر ناگوار آمد فرمود در حیرتم که بانے این شهر را کدام لطافت و خوبے بو ملحوظ گشته که درچنین سرزمین بے فیض بدین همه چیز شهرے باین عظمت اساس نهاده و بعد ازو دیگران را چه فائده نظر آمد که عمر گرانمایه درین خاکدان گذرانیده اند هوایش با جمیع مبالغ مخالف آبش بهر ذائقه ناگوار زمینش همه ریگستان که آب گردو غبار بحدے که در شدت تابستان نزدیکان همدگر را نتوانند دید رودخانه متصل شهر غیر از ایام بارش همه اوقات خشک چاهها اکثر شور و تلخ تا هفت هشت ذراع شهر اصابون گاذران دوغ آب می نمایند مردم صاحب بضاعت در ته خانها سے خود برکه تیار نموده تمام عمارات را از زینه و پخ مصفا ساخته چنان تعبیه سے کنند که آب باران پاک و صاف از تمام سوا ضع دران برکه میرسد و تمام سال ازان برکه آب بیخورند مضرت آبے که هرگز هوا نخورد و مدفع نجاند اشته باشد ظاهر است در فضاے شهر بجاے سبزه و ریاحین تمام صحرا قوم راست هوائی که بر صحراے زقوم و زیده بدن انسان رسد و ازان استشناق نماید فائده اش معلوم که چگونه هست گویا قطعه دوزخے هست که بر روے زمین آورده اند عجب آنکه با این حال تمام آن مرز بوم از شدت حسن گویا جنتی هست حور آشیان و اهالے آن دیار همه دولتمند فرخنده اطوار خوش معاش از اندیشه افلاس و تنگدستی برکنار القصه هنگامیکه اکبر در احمد آباد نزول داشت ابراهیم حسین میرزا و مسعود حسین میرزا فرصت یافته بسمت اکبر آباد آمده رو بدهلے آوردند و ازانجا بسنبهل رفتند پادشاه باستماع این خبر از احمد آباد بجانب اکبر آباد نهضت فرمود ابراهیم حسین میرزا و مسعود حسین میرزا آوازه نهضت موکب والا از سنبهل شنیده براه دیبالپور روبه پنجاب آوردند حاکم پنجاب که مهم نگر کوٹ در شت و کار آنجا نزدیک باتمام رسانیده بود بضرورت با راجه آنجا صلح نموده باستیصال میرزایان روانه گشت و در حوالے ٹهٹه تابع ملتان محاربه نموده واندک جنگ مسعود حسین میرزا دستگیر گردید و ابراهیم حسین میرزا اگرچه ملتان در خانه بلوچے متواری گشت بلوچان او را بدست آورده بصعید خان حاکم ملتان سپردند و او نیز همچنانکه در جنگ ٹهٹه رسیده بود قالب تهی کرد و مسعود حسین میرزا را خان جهان بحضور مقدس فرستاد اکبر جان بخشی او نموده محبوس فرمود بعد چندگاه نیز دان مرگ گرفتار شد و محمد حسین میرزا که در جنگ قصبه سرنال منهزم شده بطرف دولت آباد دکهن رفته بود ازان سمت باز در گجرات رسیده شورش نموده باتفاق اختیار الملک گجراتے که ازهرا ی یزدان

محاصره قلعه احمد آباد کردخان اعظم کوکلتاش تاب مقاومت نیاورده متحصن گردید چون این خبر بعرض اکبر رسید نظر بصلاح ملکی رسیدن بالغار ضرور دانسته بر جمازه های بادرفتار سوار شده چندے از خدائیان را همراه گرفته براه فتح پور بالغار روانه گردید **نظم** چو کوهی روان گشت بر پشت باد ✦ عجب بین که بر باد کوه ایستاد ✦ یلان بر شتر ترکش اندر کمر ✦ شتر چون شتر مرغ در زیر پر ✦ انهمه مسافت بعید در مدت نه روز نادیده قبل از وصول خبر ناگهان در حوالی احمد آباد رسید مخالف که محاصره احمد آباد داشت اصلا از وصول موکب والا آگاه نبود ناگهان خروش نقاره رعد جوش پادشاهی پرده گوش و مغز هوش محمد حسین میرزا را مع همراهیان بر دریده و باضطرار دست از محاصره قلعه احمد آباد باز کشیده آماده پیکار گردید و آتش کارزار اشتعال یافت پادشاه از فرط غیرت و شجاعت و فوروز اوری دهمت بنفس نفیس خود در معارک و مهالک در آمده کار بائیکه پادشاهان را بدون ضرورت و لا علاجے مباشره آن گشتن روا نباشد بنوعے نموده و بنحوے با اعادے در آویخت که باعث حیرت تماشائیان و عبرت معاندان گشت یکی از دشمنان قوی چنگ در عین جنگ نزدیک رسیده شمشیرے بر اسب سوارگی خاصه زد و اسپ چراغ پا شد اکبر بدست هوشیارے و جرأت اسپ را درست داشته بران بیباک بنحوے نیزه زد که از بدن وسلاحش در گذشت از پے او دیگرے رسیده نیزه حواله اکبر نمود حاضران کار او را تمام کردند دشمن بست هزار سوار بود و عساکر منصوره هشت هزار لشکر غنیم دلیر ترے آمد قضا را از جانب مخالف بانی بطرف لشکر فیروزے می آمد بر قوم زارے تصادم نموده بلشکر خود باز گشت و خرمن بسیارے از لشکریان میرزا سوخت و فیلی ازان طرف بر مردم پادشاهی حمایه ے آورد از صدمه همان بان رم خورده برگشت و انتظام لشکر خود بر شکست تائیدات الهی این هر دو امر باعث انکسار مخالفان و فتح و نصرت اولیاے دولت پادشاهی گردید محمد حسین میرزا زخمے از معرکه برآمده رو بفرار نهاد و بدست یکے از سپاهیان لشکر منصور گرفتار گردید او دست بر گردن بسته در حضور آورد از کثرت درد زخم و بسیارے تردد و خجالت تاب سخن گفتن نداشت و از غلبه عطش نزدیک بود که غالب آید اکبر ترحم نموده آب خاصه مرحمت فرمود و میخواست که در قلعه محبوس نگهدارد بسمع راجه بهگونت داس بیاسا رسید و نیز اختیار الملک که منشا فساد او بود بعد قرار یافتن اسپ افتاده اسیر گشت سر او را جدا کرده آوردند و عاقل حسین میرزا و دیگر شکریان مخالف پراگنده گشتند و اکبر بفتح و فیروزے داخل احمد آباد شده مجددا انتظام پراگنده گیهاے آن ولایت نموده بعد یازده روز معاودت نمود مدت چهل روز درین رفتن و آمدن و نظم و نسق ممالک و رسیدن بدار السلطنت فتح پور گذشت بعد چند سال گلرخ بیگم صبیه کامران میرزا که در حباله نکاح ابراهیم حسین میرزا بود و در تفرقه میرزایان بسر خود مظفر حسین میرزا را همراه گرفته بطرف دکهن رفته بود دیگر ات آمده مصدر شورش گردید راجه تودرمل که برای تشخیص جمع صوبه گجرات رفته بود جنگ نمایان کرده فیروز گشت و مخالف شکست خورده براه کهنیایت بدر رفت اکثر مردان غنیم عریان تیکه در لباس مردان بوده جنگ مے کردند دستگیر شدند مظفر حسین میرزا بطرف دکهن مے رفت راجه علیخان او را دستگیر کرده بحضور اکبر فرستاد مدتے در قید ماند بعد سه سال از قید برآورده صبیه خود در عقد ازدواج او در آورد از ابتدائے سال یازدهم جلوس لغایت سال بست و سوم بمیرزایان خبک درمیان بود بعد دستگیر شدن مظفر حسین میرزا بالکل رفع فساد گردید بعد چند سال که خان اعظم تغیر گشته اعتماد خان گجراتی بحکومت آن ولایت سرفراز شد سلطان مظفر عرف نتهو از اولاد سلطان بهادر که سابقا از قبضه اکبر گریخته بود قابو یافته سر بشورش برداشت و جمعیتی فراهم آورد او باشان فتنه ساز راموست آویز فتنه پردازے گردید و با عتماد خان جنگ کرده غالب آمده شهر احمد آباد را غارت نمود و بران ولایت تسلط یافته سکه و خطبه بنام خود کرد چون این خبر بعرض رسید میرزا خان ولد بیرام خان خانخانان را بحکومت آن ولایت متعین فرمود پیش ازان که میرزا خان در احمد آباد رسید سلطان مظفر استیلا یافته تمامے آن ملک را متصرف شده قطب الدین محمد خان که در بهڑوچ بود چون عاجز شد قول گرفته سلطان

را دید سلطان بدتوسے را کار فرما گشته قطب الدین محمد خان و جلال الدین مسعود خواهر زاده او را مسافر ملک عدمیتی نمود و خزانه و اسباب امارت و بسیارے از اقبال بدست آورده در تکبر افزود میرزا خان برسر او رفته ظفر یافت و سلطان شکست خورده بنهریت رفت و کهنیایت رسیده باز لشکر فراهم آورد و میرزا خان برسر او در کهنیایت رفت و محاربه سخت نموده نصرت یافت سلطان مظفر بطرف دهمن گریخت در جلد دوم این فتح میرزا خان بخطاب پدر خود خانخانان و منصب پنجهزارے که دران زمان زیاده ازین منصب نبود سرافراز گشت و بعد هشت سال سلطان مظفر بامداد و اعانت جام که عمده زمینداران آن ولایت بوده بمعاونت دولت خان زمیندار سورت و راجه کنهکا رسے هزار سوار فراهم آورده باز بطرف احمد آباد آمده شورش نمود دران وقت خان اعظم کوکلتاش از تغییر خانخانان بصوبه دارے احمد آباد مرتبه دوم سرفرازے یافته بود که بدافعهٔ این فتنه و فساد حکم بست و جنگ عظیم در پیوست هزار کس از مخالف و دو صد کس از خان اعظم در معرکه بقتل رسید و بالنصد کس از کوکلتاش زخم برداشتند و هفت صد اسپ بزرین افتاد بالاخر سلطان مظفر تاب نیاورده رخ بفرار نهاد و سال دیگر قلعه چونا گده و سومنات دوبار کا و نباد ران طرف بتشمشیر همت خان اعظم مفتوح گشت و ازانجا متوجه کچهه گردید مرزبان آنجا زبان عجز و نیاز برکشوده اطاعت پادشاهے قبول کرد و جائیکه سلطان مظفر پنهان شده بود بکسان خان اعظم نشان داد سلطان مظفر را ازانجا دستگیر کرده آوردند خان اعظم مے خواست که او را بحضور روانه سازد صبحے سلطان مظفر بهانه وضو زیر درختے رفته استره که در زیر جامه خود پنهان داشت برآورده بر گلوے خود رانده جان بداد بعد پنج شش سال دیگر بهادر نام پسر کلان سلطان مظفر دران طرف آمده سر لشکورش برداشته بود در اندک فرصت خود را در زاویه خمول کشید بیت بلی هر جا شود خورشید آشکارا ✦ نهاراخر نهان بودن چو یارا ✦

ذکر سلاطین گجرات

پوشیده نماند که سلطان فیروز شاه در ایام سلطنت سلطان غیاث الدین تغلق شاه عم خود نوبتے بطرق شکار از دهلے برآمده در پے صید از لشکر جدا افتاد تنها اسپ سواره در دهے از دهات تهود رتصل تهانیسر رسید چون آثار سرداری و سروری از ناصیه او ظاهر بود تند امقدم او معتنم منشرده مراسم خدمت گزارے و مهماندارے بجا آورد فیروز شاه شب با سایش گزانیده از نسبت او پرسید و گفت چون بسلطنت رسیدند اے نذکور را بشرف اسلام مشرف ساخت و وجیه الملک خطاب داده پیش آورد رفته رفته وجیه الملک از امرائے بزرگ گردید بعد سلطان فیروز شاه چون سلطان محمد شاه پسرش تخت نشین سلطنت گشت ظفر خان بن وجیه الملک را خطاب اعظم همایون داده بحکومت گجرات سرافراز کرد و چتر و بارگاه سرخ که مخصوص سلاطین است مرحمت کرد ظفر خان دران ولایت رسیده بنظام مفرح المخاطب برستی خان حاکم انجا که از ظلم او مردم داد خواه بودند جنگ کرد و نظام مفرح در عرصه کارزار کشته شد ظفر خان بعد فتح تمامے بلاد گجرات تصرف در آورده دلهاے جمهور سکنهٔ آنجا را از خود راضی کرد در سنه هفتصد و نود و نه هجرے چون محمد شاه رحلت کرد و امور سلطنت اختلال پذیرفت تاتارخان بن ظفر خان که بوزارت سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان محمد شاه مقرر شده بود بسبب غلبه اقبال خان ازدهلے فرار نموده پیش پدر بگجرات رسید ظفر خان و تاتارخان در استعداد فراهم آوردن لشکر برای انتقام کشیدن از اقبال خان بودند درین اثنا خبر رسید که صاحبقران امیر تیمور گورگان در نواے دهلی نزول فرموده و قتور عظیمے دران دیار راه یافته خلق کثیر ازین حادثه گریخته بجانب گجرات میرسد مقارن این حال سلطان ناصر الدین محمود نیز از دهلی فرار نموده بگجرات رسید اما مایوس گشته ازانجا بطرف مالوا رفت بعد ازان بقنوج آمده صاحب قران بعد قتل و غارت هندوستان متوجه سمرقند شده و اقبال خان دهلی را متصرف گشت تاتارخان به پدر خود گفت که بعنایت الهی لشکر و اوان و اسباب بهتر است که از اقبال خان انتقام گیریم و دهلے را از و مستخلص گردانیم سلطنت میراث کسے نیست

ظفر خان این معنی قبول کرد و خود را از حکومت باز داشته گوشه اختیار کرد و حشم و خدم و اسباب حکومت و ولایت به پسر خود داد سلطان محمد عرف تاتار خان خلف اعظم همایون ظفر خان در سنه هشتصد و هیجده هجری سکه و خطبه بنام خود کرده بر تخت سلطنت جلوس نمود و شمس الدین برادر اعظم همایون را در زارت نخشید او سلطان را زهر داده کشت مدت سلطنت دو ماه چند روز سلطان مظفر شاه عرف اعظم همایون بعد مسموم گشتن پسر خویش سکه و خطبه بنام خود کرد ایام حکومت سه سال و هشت ماه و لست روز سلطان احمد شاه بن سلطان محمد تاتار خان بن سلطان مظفر شاه که احمد آباد بنا کرده اوست سی و دو سال و شش ماه و هشت روز سلطان محمد شاه بن احمد شاه هفت سال و چهار ماه سلطان قطب الدین احمد شاه بن سلطان محمد شاه هفت سال و شش ماه و سیزده روز سلطان داؤد شاه بن قطب الدین احمد شاه هفت روز سلطان محمود شاه بن سلطان محمد شاه پنجاه و پنج سال و یازده روز سلطان مظفر شاه بن سلطان محمد شاه چهارده سال و شاه سلطان سکندر شاه بن سلطان مظفر دو ماه و شانزده روز سلطان محمود شاه بن سلطان مظفر شاه چهارده ماه سلطان بهادر شاه بن سلطان مظفر شاه از نصیر الدین محمد همایون پادشاه شکست یافته در جزیره دریای شور پیش فرنگیان رفته بود فرنگیان مے خواستند که او را دستگیر کنند از انجا گریخته در غراب نشسته می خواست که بجهاز در آید قضا را در دریای شور افتاده غریق بحر فنا گردید مدت سلطنت یازده سال و یازده روز سلطان میران محمد شاه خواهرزاده سلطان بهادر شاه که از جانب سلطان حاکم آسیر و برهانپور بود چون از اولاد سلطان بهادر شاه هیچکس نماند او غالب آمده بر مسند حکومت یکماه و یازده روز نشست سلطان محمود شاه بن لطیف خان بن مظفر شاه هیجده سال و چند روز سلطان احمد شاه عرف رضی الملک از اولاد سلطان احمد شاه بانی احمد آباد باتفاق امرا بر مسند حکومت نشسته سکه و خطبه بنام خود کرد مدت حکومت سه سال و چند ماه و بقولے هشت سال سلطان مظفر شاه بن سلطان محمود شاه بن لطیف خان بن مظفر شاه چون از اولاد سلاطین مذکور که قابلیت سلطنت داشته باشد احدے نماند اعتماد خان خواجه سرا که مدار علیه سلطنت بود تهمونام طفل خرد را در مجلس آورد و قسم یاد کرد که این پسر سلطان محمود شاه است مادر او جاریه بود چون حامله گردید برای اسقاط حمل حواله من کردند حمل او از چهار ماه زیاده شده بود لهذا اسقاط آن نشد و این طفل زاییده من این را پنهانی پرورش میکردم الحال که سوائے این طفل وارثی نیست متابعت ناگزیر است همگی قبول کرده او را بسلطنت برداشته سلطان مظفر خطاب داده ند عاقبت الامر بدست کسان خان اعظم کوکلتاش گرفتار آمده خود را خود کشت چنانچه گذشت ایام حکومت شانزده سال و چند ماه از ابتدای سنه هشتصد و هشتاد و یک هجری لغایت سنه هشتاد و سه ولایت گجرات یکصد و هفتاد و چهار سال از تصرف سلاطین دهلی بیرون بود در عهد اکبر داخل ممالک محروسه گردید و تصرف اولیاے دولت بابر سے در آمد ✣

در بیان روانه شدن خان اعظم بمکه معظمه

خان اعظم کوکلتاش باوجود تقدیم خدمات لائقه و شمول عنایات پادشاهے بموجب ایما اکبر آزرده خاطر سے بود و با شیخ ابو الفضل صحبت بسیار داشت اگر امرے صلاح خواهش او در حضور سر سے زد از راه انداز سے شیخ تصور نموده بسیار آشفته مے کرد تا آنکه درین ایام بموجب آزرده خاطر گشته بعزم طواف بیت الله از گجرات روانه شد و با جام و پهاڑ که عمدهٔ زمینداران آنولایت بود دظاهر ساخت که داعیه آنست که از راه سند بدرگاه آسمان جاه شتابیم چون بسومنات رسید دیوان و بخشی سرکار والا را که درآن صوبه بود دید محبوس ساخت و برلب آب دریا شور رسیده با فرزندان و اهلیه و نقد و جنس خود دیر جهاز نشست این خبر بعرض رسیده باعث آزردگی خاطر اکبر گردید و فرمان عطوفت بنیان صادر گشت خان اعظم از آنجا که شوق طواف و در آنوقت شدت انحراف داشت بنصیحت پذیر نگشته روانه بیت الله گردید بعد ادراک این سعادت سال دوم معاودت نموده بگجرات رسید و بموجب حکم بآستان سلطنت رسیده

شرف ملازمت اندوخت اکبر از کمال عنایت و نوازش که بر او داشت دراغوش گرفت و در اندک مدت بمنصب عالی و وکالت سرفراز فرمود و مهر خود حواله گردود در آخر با منصب چهارهزاری سرفراز گشت و در اوقات منصب امرا زیاده از پنجهزاری ضابطه نبود و آن شخصیکه بمنصب چهارهزاری سرفراز یافت خان اعظم بود و انهم عنایات بحال او از جهت آن مرحوم بود که چیزے انکه والده او دایه مرضعه بادشاه بود و پاس خاطر آن عفیفه اکبر بسیارے کرد و خان اعظم نیز از دانش و فرزانگی و شجاعت مردانگی بهره وافر داشت **بیت** بدانش بزرگ و همت بلند ✦ بیازو دلیر و بدل هوشمند ✦

ذکر در بیان تسخیر قلعه چیتور

در زمانیکه میرزایان در مالوا شورش داشتند و اکبر بدفع فتنه آنها متوجه بود در منزل دهولپور تابع اکبرآباد بر زبان او گذشت که فیراز رانا تا حال بر زمینداران هندوستان بلازمت رسیده اند بخاطر میرسد که نخستین استیصال رانا نموده بعد ازان بطرف مالوا نهضت فرمایم سکت سنگه پسر رانا دران زمان بحضور بود بخاطر آورد که نهضت رایات پادشاهی اگر بانطرف شود پدر من این یورش بسے من خواهد دانست باین واهمه از لشکر فیروزے گریخت چون فرار نمودن او بعرض رسید تادیب و تخریب رانا بطریق اولی لازم آمده از دهولپور بسمت ملک رانا متوجه شد در حوالے قلعه چیتور رسیده آنحصار را که در حصانت و متانت شهره آفاق است محاصره کرد چند ماه علی التواتر جنگ توپ و تفنگ درمیان ماند روزے اکبر برای دیدن مورچها سوار شد بعرض رسید که ازین مرد زن قلعه چند مرتبه شخصے بندوق سر داده و هر بار آسیبے باهل مورچل رسیده پادشاه بندوق خاصه بدست خود گرفته بسوے آن روزن سر داد و بر زبان او گذشت که چنانچه در شکار همگاه بندوق بشکار میرسد و دست من احساسے کند که بنشانه رسید الحال هم چنین احساس شده میدانم که تیر بندوق بنشان رسیده بعد چندے خبر رسید که برادر زاده رانا جیمل ازان بندوق کشته شد و گولی تفنگ بنشانه رسید **قطعه** درمعرکه این تفنگ فریادرس است ✦ خصم افگن و گرم خوے و آتش نفس است ✦ موقوف اشاره ایست در انگشت خصم ✦ سوزیش نگهی ز گوشه چشم بس است ✦ چون محاصره بامتداد کشید و کارے از پیش نرفت بموجب حکم والا در نقب دون قلعه رسانیدند هر دو را از بارود پر کرده یکے را آتش دادند و دیگرے موقوف بر حکم بود چون سرهاے هر دو نقب بپایان قلعه باهم اتصال داشت قضارا در هر دو نقب آتش درگرفت و لشکر پادشاهے که طرف نقب دوم نزدیک قلعه نازل بود دلیرانه بر ان ازدحام نمودند اتا باقبال پادشاهی قلعه مفتوح گردید بعد جنگ بسیار و تردد بیشمار رانا جے مل مع پنجاه از امراے بزرگ او بدرگشته شد اکبر بعد فتح و نصب قلعه دار بفرخے و فیروزے از انجا معاودت نموده بخطه دلکشاے اجمیر نزول اجلال فرمود از ابتداے نصف شهریور ماه لغایت اواسط اسفندارماه الٰهی که همگی شش ماه بوده باشد این مهم انصرام یافت ✦

ذکر در بیان معاف کردن جزیه و طریقه صلح کل و رزیدن در مملکت هندوستان و اختراع دین الٰهی

شیخ عبدالله بن شیخ شمس الدین سلطان پوری در عهد سفیر شاه بقندر الاسلام و در زمان همایون بشیخ الاسلام و در وقت اکبر بمخدوم الملک ملقب و نهایت جاه طلب متعصب دنیا دوست بود چنانچه شیخ عبدالقادر بداؤنی در باره او گوید با وجود انتحاء مذهب و مناسبت تمام در عمل و طبیعت در کتاب خود گوید که چون مخدوم الملک معاتب پادشاه گشته دو گذشت خراین و دفاین بسیار ازو پدید آمد از جمله چندین صندوق خشت طلا بود که از گورستان خانه او که بهانه اموات خود دفن کرده بود برآورند و این همه با جمیع اموال و کتب اندوخته او داخل خزانه عامره پادشاه گشت و شیخ عبدالنبی صدر گذشت مردے متعصب جاه طلب از اولاد ابوحنیفه کوفے در اوائل عهد اکبر اقتدارش بجائی رسیده بود که یک دو بار پادشاه خود کفش او را پیش او گذاشت و افاغنه خود ملا پرست و در ظاهر اسلام نهایت صلب یکمال تعصب باشند و همایون مرتبه ثانے فی بحر و تسلط بر بلا دهند از بام افتاده بمرد و اکبر نهایت جوان

و در طفلی سلطنت یافته الفصال دعاوی عظیمه بلکه اکثر امور سلطانی برای ورویه همین هر دو کس اشباه و اتباع اینها سپرده خود بعیش و طرب و لعب مے گذرانید اینها بنا بر حب جاه و نفس پرستی و شدت تعصب هر کرا اندک مور و التفات پادشاه و از منسلک و مشرب خود بیگانه میدیدند بهر حیله و بهانه که میتوانستند بنام حراست و حمایت شرع و اسلام تقبل او مکر لبته نمی گذاشتند که سرے برافراز و خصوص بکسانے که ظاهر هم پیشه آنها بوده و در باطن نسبتی با نداشته اند نهایت عناد مے ورزیدند چنانچه شیخ ابوالفضل و پدرش شیخ مبارک و شیخ فیضی نیز مدام اینها افتاده بتائید الٰهی از ان بلاے ناگهان هزار دشواری و جگر خوارے نجات یافته باوج عزت و اختصاص رسیدند و در من احوال شیخ ابوالفضل این ماجرا بپیرایه ایضاح خواهد یافت و کار بجائے رسیده بود که خلق زیاده از حد حصر را بستیاری سے آن بے دینان خون ناحق ریخته شد و انچه از مجموع حکایات و تقریرات نقله اخبار آن عصر مستفاد میشود هر دو مقتدا مذکور نهایت متعصب و اظهار تصلب آنها در ظواهر دینداری فقط برای حب جاه و نفس و هوا پرستی بوده بوے از ایمان بمشام جان اینها و اتباعش مثل عبدالقادر بداؤنی وغیر ذلک نرسیده بود و از شدت تعصب خود در ائی فتوا باے عجیبه میدادند چنانچه شیخ عبدالقادر بداؤنی مے نویسد که مخدوم الملک فتوے داد که درین ایام بحج رفتن فرض نیست چون پرسیدند گفت راه مکه منحصر در عراق ست یا دریا و در راه عراق ناسزا از قزلباشان باید شنید و در راه دریا عهد و قول از فرنگ گرفته زبونے باید کشید و دران عهد صورت حضرت مریم و حضرت عیسی مصور کرده اند حکم بت پرستی دارد پس هر دو صورت سفر ممنوعست ارباب فهم و ذکا ازین مقوله مرتبه اجتهاد آن مدعے فقاهت و دینداری توانند فهمید و بداؤنی در احوال خود مے نویسد که هر چند شیخ مبارک را بحسب استادے بر من حق عظیم ست لیکن چون او و پسرانش غلو در انحراف از مذهب حنفی داشتند مرا آن جهت سابق نماند و نیز برای استشهاد و استحکام قول خود از مخدوم الملک نقل میکند که او هر گاه شیخ ابوالفضل را در اوائل عمد اکبر مسیدید میگفت که چه غلطها کرازین مرد در دنیا برنخیزد و سبب شر این بود که شیخ ابوالفضل و پدرش شیخ مبارک بنا بر عقول متدین مثل اینها موضع در وقوع بندگان خدا بلکه مخرب قتل مردم بمجرد گمان تشیع یا پیروے عقل در مسائل مختلف فیها نبودند بطفیل آن هر دو مرائی دنیا پرست مرتبه تعصب عوام بحدے رسیده بود که در سالے سال سے و سوم اکبر فولاد بیرلاس نام منصدار متعصبے ملا احمد ٹھٹھوی را که شیعے مذهب بود بعد اوت کیش تشیع از و ر بخیده بشبی بهانه ملا را از خانه اش برآورده بزخم خنجر مجروح ساخت و اکبر که دران ایام دین الٰهی اختراع نموده از فقید عصبیت برآمده بود بیرلاس مذکور را بپاے فیل بسته در شهر لاهور گردانیده تا هلاک شد و ملاے مقتول بعد از قاتل بسه روز در گذشت و بعد از دفن ملا احمد شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل بر قبرش مستحفظان برگماشتند با وجود اینهمه اهتمام مردم لاهور بعد نهضت اردوے پادشاه بکشمیر حفیه ملا را برآورده باتش تعصب و عناد سوختند و برای خود ذخیره اندوختند القصه چون مؤتمن الدوله شیخ ابوالفضل نهایت مرتبه تقرب اکبر پادشاه مخصوص گشت و علامه زمان حکیم فتح الله شیرازے و دیگر امراء و ملاے عراق و شیراز بدربار اکبر فراهم آمدند شیخ ابوالفضل با علامه مرقوم و دیگر دانشوران همراے و همزبان گشته در تدارک ستمگارے و خونریزے متعصبان معاندند کور کرمهت محکم بست چون بچاره گرے نشست دید که پادشاه خود پرست و عالی جاهست از مذهب خود برگشته دنباله روی نخواهد کرد و با این مذهبے که دارد دنبالگه از مدتها استحکام یافته عالمے بباد فنا خواهد رفت ناچار اکبر را ستوده و فوق مرتبه که داشت وانموده دلالت بحدوث واحداث مذهب جدید سمے بدین الٰهی نموده از قید تعصب برآورد و یعنی ظل اللهی که صلح کل نتیجه آنست آگهی داده بندگان خدا را از چنگال سفاک بے باکان مذکور و اتباع آنها نجات درستگارے بخشید و بناے آن بدین نمط گذاشتند که پادشاه را اول آهسته آهسته بر خبث نیت آنها و جمع مال و طلب جاهے که در دل داشتند آگهی داده چنین وانمودند که پادشاه ازین بر خود بستگان

نام ریاست اسلام بهمه وجوه لائق تر و مستحق این مرتبه و مقام است چون این سخن دلنهاد پادشاه شد در شروع سال بست و چهارم جلوس روزے در حضور پادشاه با قضات و علما گفتگوے مسئله که مختلف فیه مجتهدین مے باشد درمیان آورده سخن بدینجا رسانیدند که سلطان را هم مجتهد مے میتوان گفت یا نه و شیخ مبارک پدر مومن الدوله ابوالفضل که اعلم علماے زمان خود بود حسب الامر تذکره درین خصوص نگاشته و بهر خود مختوم گردانیده بعلماے عصر که در لاهور حاضر بوده اند سپرده فتوی خواست علما مرضے پادشاه از فحواے سوال دریافته بعد تامل و امعان نظر در معانی آیه کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولے الامر منکم و دیگر احادیث و اقوال که درین باب ورود یافته همگی حکم کردند که مرتبه سلطان عادل عند الله زیاده از مجتهد است چه نص اولے الامر مؤید وجوب اطاعت سلاطین است علی رأیهم نه معاند مجتهدین و حضرت پادشاه اعدل و افضل و اعلم بالله است اگر در مسائل دین که مختلف فیه علماست یکطرف را ازجانبین اختلاف جهت تسهیل معاش بنے آدم و صلاح حال اهل عالم اختیار نموده بآنجانب حکم فرماید اطاعتش بر کافه انام لازم و ایضاً اگر باجتهاد خود حکمے از احکام که مخالف نص نباشد بنابر مصلحت عام قرار دهد مخالفت ازان حکم موجب سخط الٰهی و عذاب آخروے و خسران دینی و دنیویست و همه ها بران تذکره مهرهاے خود زدند بعد ازان مخدوم الملک و عبد النبی صدر را احضار نموده مامور بمهر و دستخط گردانیدند آنها نیز طوعاً و کرهاً مهر و دستخط خود نمودند و کان ذلک فی شهر رجب سنه سبع و ثمانین و تسعمائه من الهجرة المقدسه چون محضر درست شد و احکام خاطرخواه پادشاه که منطبق بصلاح خیر طلبان خلق الله بود شیئاً فشیئاً اجرا یافت مخدوم الملک و شیخ عبد النبی مامور بگزاردن حج گشته اخراج یافتند و علماے تعصب پیشه دیگر نیز بتعیین قضاے و ولایات دور دست از حضور مهجور گشته ازدار السلطنته دور افتادند و خیر طلبان خلق خدا اصلاح حال عالم و ابقاے جان و مال و عرض و ناموس انبای آدم در افسانه عقیدهٔ سلطان زمان دانسته اکبر را واضع و محدث دین الٰهی گردانیدند و دین الٰهی عبارت است از صلح کل و جای دادن جمیع عباد در کنف حمایت خود باقتضاے معنی ظل الٰهی و حاصلش آن که احدے تعصب نباشد و هر کسے در سایهٔ رافت او برآساید بدین تدبیر جهانیان از دست ایذا و اضرار اشرار خلق آسوده ندوفارغ البال راه زندگے پیمودند و مخدوم الملک که بکنیهٔ معظمهٔ رشید شیخ ابن حجر مکے صاحب صواعق محرقه دران زمان زنده و مقیم مکه بود باعتبار مناسبت تعصب استقبال مخدوم الملک نموده احترام او بسیار نمود و دروں شهر آورده در کعبه را در غیر موسم برای او کشوده تا زیارت نموده آن عجوزهٔ گندم نما که در صورت دیندارے طالب دنیا بود چون از پادشاه و امراے موافق نهایت کبیده بود در مجالس و محافل نسبت بپادشاه و امراے خان ناخوش مثل ارتداد از دین و رغبت بکفر که اکثر افترا بود ذکرے نموده و این سخنان او بگوش پادشاه رسیده باعث کمال انزجار خاطرش مے شد و شیخ عبد النبی صدر هم کذلک بعد اندک مدت که خبر بلغے محمد حکیم میرزا برادر اکبر شنیدند و خبر مسخر شدن لاهور بدست میرزاے مذکور نیز رسید بطمع ریاست و حب جاهیکه داشتند بے تاب گردیده هر دو معاودت بهند نموده باحمد آباد گجرات رسیدند و درین اثنا بعضے بیگمات محل اکبر پادشاه که تیج رفته بودند نیز ادراک سعادت طواف نموده برگشتند و به بلده مذکوره رسیدند و آن هر دو بعد ورود در مهند اکبر را باقتدار دیده بر خود ترسیدند بضرورت و ناچارے رجوع به بیگمات مذکور نموده درستشفاع جرائم خود توسل بآنها جستند و زنهاے مسطوره بعد ورود و سفارش آنها کردند اکبر که نهایت از آنها آزرده و انتقام الٰهی نیز برآنها لازم افتاده بود در ظاهر پاس زنهاد اشته مردم خود فرستاد که آنها را مخفی ازان نسوان سلسل کرده بیارند مخدوم الملک از کمال خوف و بیم در راه قالب تهی کرد و دوستانش نعش او را مخفے در جا للنهر آورده دفن نمودند و مال بسیار از خانه او برآمده بخزانه پادشاه رسید و عبد النبی را بعد ورود بپاے محاسبه درآورده حواله شیخ ابوالفضل نمود و در قید برد چون او را با شیخ عداوت دیرینه بود شیخ ابوالفضل متهم شد که عمداً او را کشته است و این مذهب الٰهی که آسایش غیر مناسب بے خلق خدا دران بود تا عهد جهانگیر رواج داشت باز از عهد شاهجهان بتعصب مبدل

شروع شده در عهد عالمگیر شدت پذیرفت از تقریر شیخ ابو الفضل در ذکر احوال خودش و محافظت صبر ملا احمد بلباشتن مستحفظان از شیخ ابو الفضل و برادرش که بعمل آمده و در ذکر کشته شدنش بدست فولادپر لاس گذشت دلالت بر تشیع او و پدرش مے نماید و العلم عند اللہ و در احوال ملا احمد مسمّی بعبد القادر بدایونے در تاریخ خود چنین نگاشته که او فاروقے نسب بود و پدر آن او در ملک سند حنفی مذهب بودند او در عهد شاه طهماسپ صفوے بولایت عراق ایران افتاد و مذهب تشیع اختیار نموده و درین مذهب غلو داشت چون شاه اسمعیل ثانی پسر شاه طهماسپ از سستی افیون سازش بارو سے و تورانی مے خواست و برعکس پدر اندک طرفدارے تسنن ظاهر مے نمود دلتنگ گردیده بمکه رفت و از انجا بدکن بعد ازان در سال بست و هفتم جلوس از دکن بهند آمده ملازمت اکبر پادشاه نمود و روزے او را در بازار دیدم و بعض عراقیان تعریف سخن کردند گفت که نور رفض و حسین ایشان عیان سے نماید گفتم چنانچه نور تسنن در چهره شما و ملای مذکور حسب الامر اکبر تجریر تاریخ هزار ساله از ابتداے هجرت تا زمان اکبر اشتغال و رزیده تا زمان چنگیز خان جمیع وقائع را در دو جلد باتمام رسانیده در سال سے و دوم بتقریبے که مذکور شد گشته گرد بیاقیه احوال را آنچنان تا سال نهصد و نود و هفت نوشت و آن کتاب تاریخ الفے موسوم گشت و نیز بسبب اختیار نمودن همین مذهب الهی و بلندے همت مبلغ خطیر که بطور جزیه بعرض وصول درے آمد پادشاه خواست که تحصیل وجه مذکور موقوف گردد هند برزبان گذرانید که مقرر کردن جزیه بجهت آن بوده که همواره مبلغ معتدبه ذخیره موجود بوده بشت سپاه اسلام بآن قوے باشد هرگاه بمیامن اقبال روز افزون هزاران گنجینه ملوا از زر سرخ و سفید در سرکار والا فراهم باشد و راجها و رایان هندوستان سر بخط اطاعت نهاده باشند چه مناسب است که زیردستان و مسکینان هند را آزار داده زرے اندوخته آید گویا ملا شیرین در زمانیکه راجه مانسنگه بتسخیر ولایت کوهستان پنجاب و تادیب راجه هاے آن دیار تعین شده بود این قطعه خاطر خواه پادشاه بسلک نظم کشیده و باستماع مضمون همین قطعه دل پادشاه بر عایت هنود مائل گردیده

نظم شها فرمان فرما دے براجه * که سازد هندوان کوه را رام * چنان رونق گرفت از عدل تو دین * که هندو میزند شمشیر اسلام * پادشاهان دینین بفتواے علماے تعصب آئین ایذا و ضرر مخالفان مذهب صواب و منتج هزاران اجر و ثواب میدانستند و اخذ و جزیه اموال و عیال و اطفال بیگانگان که فی الحقیقه اطاعت نفس و هوا پرستی است از پیشگاه حضور همین جهالت کیشان از جمله اعاظم عبادات و اجل ارباب شمرده اکبر که عقل خداداد و وفور شعور در طریقه معاش و معاد داشت لباس صلح کل گسترد و طوائف انام و طبقات خلائق را یکسان شمرد و گفت که خالق جهان آرا بر خلوتیات مختلف المشارب و متنوع المذاهب دفیض گشوده لطف عام او همه را شامل است پس پرستاران و الاشکوه که ظلال ایزد متعال اند نیز واجب و لازم است که تخالف و تنازع دینے منظور نداشته بندهاے خدا را بیک نظر بینند و پرتو عنایت خود را مانند نور آفتاب که بر نیک و بد مے تابد بر همگنان یکسان انداز و بعد ازین دلاویز گفتار حکم فرمود که از تاریخ امروز هیچکس از حکام ممالک محروسه بعلت طلب جزیه که هشت سال تا عین سلاطین پیشین بضبط در آمد مزاحم زیردستان نشود و با هندو مسلم و گبر و ترسا و دیگر اهل مذاهب در مقام صلح کل بوده با احدے در دین و آئین تعرض نکنند و واگذارد تا بر وش پیشینیان خود هر کس پرستار آفریدگار باشد **بیت** درحیرتم که دشمنے غدر دین چرا است * از یک چراغ کعبه و بتخانه روشن است * و درین اوقات اوائل سال بست و سوم جلوس دوازدهم ربیع الاول مطابق هشتم اردیبهشت مجلس مولود حضرت ختمی پناه صلی اللہ علیه و آله منعقد نمود و با حضار سادات و علما و مشائخ و امراصلاے عام داده طعام کشیدند ران روز تمام اهل شهر از مواند احسان بهره یاب شدند و چون بعرض رسیده بود که جناب سید المرسلین و خلفاے راشدین و امویے و عباسے خطبه مے خواندند و بعض سلاطین مثل امیر تیمور صاحبقران و الغ بیگ میرزا نیز خوانده اند بخاطر اکبر آمد که در یکے از جمعات باین سنت خود هم عمل نماید بنابرین روز جمعه در مسجد جامع

منصور بر بعضے از زینه های منبر برآمده قاصد خطبه خواندن شد و بیکبار حصر واقع شده بلرزه افتاد و بهزاران تشویش این ابیات شیخ فیضی را نظم خداوندے که ما را خسروے داد ✦ دل دانا و بازوئے قوے داد ✦ بعدل و داد ما را رهنمون کرد ✦ بخیر عدل از میان ما بردن کرد ✦ کرد وصفش ز حد فهم برتر ✦ تعالے شانه الله اکبر ✦ ادا کرده بهین ابیات اختصار شد و از منبر فرود آمده نماز جمعه ادا فرمود و بهین صالح کل را مذهب الهی نام نهاده مقرر کرد که در هر شب جمعه دانشوران جمیع ادیان و فضلاے انحاے ملل از سنی و شیعه و یهود و نصاری و گبر و هنود و ارمنے و ملحد و دهری و براهمه و سیوڑه و دیگر اهل مشارب و مذاهب در چهار ایوان که بهین قصد تعمیر یافته بود فراهم آمده مذاکره و مناظره نمایند و پادشاه منصفانه بلا تعصب مقالات آنها شنیده عیار گفتار هر یکے بمحک خرد بر سنجد و در هر جائکه مناسب بخاطر رسد بحسن بیان خاطرشان منکران نماید بیت جنگ مهقاد و دولت همه را عذر پذیره ✦ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ✦ و برای دریافت حقیقت آئین هنود کتاب مهابهارت را که متضمن بر بسے مقالات و اکثر اعتقادات و حالات و مواعظ این جماعت است و درین کشور از کتب تواریخ کتابے بزرگتر و معتبرتر ازان نیست حسب الحکم اکبر باهتمام غیاث الدین علی نقیب خان و سے ملا محمد سلطان تهانیسری و شیخ عبد القادر بدایونی فے بفارسے مترجم گشته برزم نامه موسوم گردید و شیخ ابو الفضل دیباچه آنرا در کمال اتقان نگاشته همچنین دیگر کتب هندوے نیز بموجب امر ترجمه گردید و بارها بر زبان اکبر سمت گذشت که از رو زدین تند باد تقلید چراغ خرد خاموش شده و همه کس بے آنکه غور و امتیاز در حقیقت نماید هر چه از پدر و استاد و آشنا و همسایه و خویش و اقارب شنیده بآن گرویده تعصبے ورزند و عداوت و کین با یکدیگر مذهب گشته بنظر تحقیق اقوال مخالف خود نمی شنوند و امتیاز حق و باطل در عقائد خود و دیگران نمے نمایند تا آنکه از همه اهم تر همین است بیت گفتگوے کفر و دین آخر بیکجا مے کند ✦ خوب خوالیست باشد مختلف تعبیرها ✦ و مقرر فرمود که در هر سال دو مرتبه یکے بنجم رجب که روز ولادت اکبر بود دیگر دوم ماه امرداد خود را بمبلغ جواهر و طلا و نقره و انواع اقمشه و گوناگون اجناس سنجیده اشیاے موزون هر را بفقرا و اصحاب احتیاج قسمت کنند و نیز قرار یافت که از تاریخ ولادت خود چند روز بحساب عدد روز همان ماه شمسی مرکب غذاے گوشت حیوانی نشود و هر سال بعد وزن آن قدر روز که موافق عدد سنین عمر او باشد گوشت تناول نکنند و دران ایام در ممالک محروسه جاندار را نیازارند و بدین تقریب گاو کشی نیز از ممالک محروسه منع گردید و کمر بسیگفت که ترک گوشت بار ما بخاطر میرسد چه گوشت از شاخ درخت بر نمے آید مانند نباتات از زمین بر نمے خیزد از بدن جاندار است با وجود انواع اغذیه و اقسام نعما که از خانه انعام الهی به آدمے عطا شده برای اندک لذت که زیاده از آنی بر زبان نمے نماید قصد جاندار ان نمودن نهایت سخت جانی و سنگ دلی است و صدور خود را که مخزن اسرار ایزد یست قبور حیوانات گردانیدن کمال نادانی و بے عقلے و نیز مے فرمود که شکار کاربیکاران و نمونه جلاد سے و بید ادیست از خدا ترسان هلاک جانداران بیچاره را تماشا قرار داده بیگناهان چند را ناحق از جان مے گذرانند و نمے دانند که این صور غریبه عجیبه از بدایع صنایع الهی و ساخته دست قدرت اوست و سعی در انهدام آنها نمودن کمال نادانی و شقاوت بیت سیاز مورے که دانه کش است ✦ که جان دارد و جان شیرین خوش است ✦ بنابر صدور امثال این امور بعضے از مسلمانان متعصب اکبر را به برگشتگی از دین منسوب ساخته غائبانه ملامتش می نمودند خصوصاً ملا عبد الله سلطان پوری که در عهد اسلام شاه افغان خطاب شیخ الاسلامے داشت و در زمان اکبر مخدوم الملک مخاطب شده بود و شیخ عبد النبی صدر کل زیاده تر ازدیگران سخنان ناصواب گفتند و احوال آنها مذکور شد ✦

ذکر در بیان دختر گرفتن اکبر از راجه های هندوستان

بنا بر امتحان و اظهار تسلط و اقتدار خود بعد چند مدت از جلوس و غلبه بر اعادی و انتزاع قلعه چیتور از دست رانا و استیصال او خواست که دختران راجهای عمده این ممالک بزنی خود و اولاد دیگر داول چون حسن خان میواتی عمده زمینداران جوار دهلی را بود دختر برادر او را درخواست او بمناسبت اسلام قبول نموده عفیفه مسطوره را بحرم سرای سلطانی فرستاد بعد آن براجه بهاڑامل کچهواهه که عمده ترین راجهای هندو بود همین حکم شد او بسبب مخالفت مذهب قبول نمی کرد آخر الامر ناچار گشته تن در داد و صبیه خود را در عقد ازدواج اکبر درآورد **نظم** بروزیکه طالع برومند بود * نظرها سزاوار پیوند بود * جهاندار بر رسم آبای خویش * پری چهره را کرد همتای خویش * *

ذکر ولادت شاهزاده سلیم یعنی جهانگیر پادشاه و رفتن اکبر راجمیر بایفای نذر

چون اکبر را از زوجه فرزند سعادت پیوند بسیار بود و صورت نمی گرفت زنها حامله می شدند و اسقاط می یافت اگر می زائید چند روز زنده می ماند و شاهزاده دولت خواهان بامید وصول این مامول رجوع بخدمت شیخ سلیم که دران زمان از نزدیکان درگاه اکبر بود و مستجاب الدعا مشهور بود نمودند و او در قصبه سیکری اقامت داشت حسب الاشعار شیخ در نزدیکی قصبه مسطور عمارات شاهانه احداث فرمود و بفتح پور موسوم کرده دارالسلطنه قرار داد بوسیله دعای آن درویش عنایت الهی یاور شده در سال چهار دهم جلوس والا مطابق سنه نهصد و هفتاد و هفت هجری از بطن عفت سرشت صبیه راجه بهاڑامل سر فرخنده اختر ولادت یافت **بیت** یکی غنچه از باغ دولت دمید * کزان لان گلی چشم گیتی ندید * نام آن مولود بمناسبت اسم درویش داعی سلطان سلیم گذاشت آخر بعد پدر چون پادشاه گشت بجهانگیر پادشاه موسوم شد چون اکبر را اعتقادی راسخ بخواجه معین الدین چشتی بود و مزار آن بزرگوار متصل بشهر اجمیر است اکبر عهد کرده بود که هرگاه ایزد تعالی اورا فرزندی عطا فرماید بزیارت مزارش پیاده بقطع مسافت نماید بعد ولادت شاهزاده سلیم اکبر بایفای عهد از فتحپور سیکری تا اجمیر که هفت منزل و هر منزلی دو ازده کروه است پای پیاده طی مسافت نموده مراسم زیارت بتقدیم رسانید اصل آنکه اکبر بادل قوی قوت بدنی هم بسیار داشت و جرأتهای او انچه مرقوم و مشهور است اکثری خارج از حد شجاعت و نزدیک بمرتبه تهور است و از قانون خرد بیرون شیخ ابوالفضل در اکبرنامه می نویسد که روزی بقصد شکار روز آزمائی پیاده پا از متهر اروانه شده آخر روز باکبرآباد که هجده کروه فاصله دارد رسید و از نزدیکان خبر از دو کس دیگری بهمپای نکرد و بر مرکبان دوسواری فیل نوعی ماهر و بیباک بود که احدی از فیلبانان کارآزموده آنقدر مهارت نداشت هنگامیکه فیل مست عربده کرده و فیلبانرا کشته باعث آشوب شهری می شد پادشاه روبروی فیل بی اندیشه پای جرأت بر دندانش گذاشته سوار میشد و آنرا بافیل دیگر که همسر او بود بجنگ می انداخت و بارها درین جنگ فیلان ازین فیل جسته بر فیل دیگر بنحوی سیر فت که موجب حیرت نظارگیان می گردید *

ذکر ازدواج شاهزاده سلیم با صبیه موته راجه و ولادت سلطان خرم یعنی شاهجهان پادشاه

چون اکبر روابط انتساب با راجهاروا داد و با وجود مخالفت مذهب بدین نسبتها تفاخر جستند بعد وصول شاهزاده سلیم بحد بلوغ اگرچه اول دختر راجه بهگونت ولد بهاڑامل کچهواهه در حبالهٔ نکاح شاهزاده بود در مرتبه ثانیه با دختر موته راجه ولد راجه مالدیو مرزبان جودهپور پیمان بست که بوسعت ملک و کثرت لشکر سرآمد اکثر راجهای عمده بود در عقد ازدواج شاهزاده مذکور درآورد و اما درین کتمخدائی راجه برای ازدیاد آبروی خود مجلس عالی ترتیب داده التماس مقدم پادشاه نمود اکبر پاس عزت او فرموده التماس او را با جابت مقرون گردانید و بمنزل او رفته سراپا فتخار او را با وج اعتبار رسانید و راجه مراسم نیاز و پیشکش تقدیم رسانید

فهرس جمیع همراهیان پادشاه دست نموده از لشکریان تماشا کرد پیشه همه را اطلاع فاخره پوشانیدند امرای عظام را باداے رسم ضیافت دگرد انیدند تحائف خوشنود گرد انیدند وفیلان کوه پیکر و اسپان صبا رفتار و پرستاران و غلامان بسیار و انواع اقمشه و اجناس و ظروف و اثاث البیت و جواهر گران بها بطریق جهیز سرانجام داده بهمین آئین پادشاه را مع دختر داماد در مرخص نمود قبل ازین سلطان سلیم را از دختر راجه بهگونت داس پسرے سلطان خسرو نام هم رسیده بود بعد از وازبطن همبئیه مونه راجه درسنه سی و شش جلوس اکبر و هزار بهجرے سلطان خرم که بتبا همان نامور گشت ولادت یافت بزم عیش و عشرت و انجمن انبساط و مسرت آراسته شد دست بذل و عطا کشاده داد جود و سخا داده آمد **نظم** گلے بشگفت جان پرور درین باغ * که بویش صد گلستان باکند داغ * ازین شمشاد بن کاذر بر خاست * زهفت اختر مبارکباد برخاست * نشاط آویخت با تار ترانه * نوا چیپید در مغز زمانه *

در بیان عجائب سوانح که در زمان اکبر بوقوع آمد

در موضع بکسر راوت ٹیکا نام مقدم بود شخصے که با او عداوت داشت قابو یافته زخمے بر پشت و زخمے دیگر بر بناگوش او زد و بهمان زخمها راوت مذکور قالب تهے کرد بعد چندگاه رام داس خویش او را پسرے بوجود آمد که بر پشت و بناگوش او نشان همان زخمها بود و شهرت شد که راوت ٹیکا که از زخمها مرده بود باز بطریق تناسخ درین عالم بوجود آمد و آن پسر نیز بعد رسیدن بحد شعور میگفت که من راوت ٹیکا ایم و نشانهاے صحیح سیداد چون این سانحه غریبه بعرض اکبر رسید او را بحضور خود طلبیده براحوال او وقوف یافت و گوئید تصدیق اظهار او نمود دیگر نا بینائے را آورد ند هر چه مردم زبان میگفتند او دست زیر بغل خود نهاده بدست و بغل جواب دو بهمین طور شعرها میخواند مردم احتمالات می دادند لیکن آواز کثرت و رشش کار باین حد رسانیده بود دیگر شخصے را آورد ند که از یک گوش داشت و نه سوراخ گوش و هر چه مردم میگفتند بے کم و کاست می شنید * دیگر شخصے را آورد ند که از یک زوجه خود بست و یک پسر داشت و همه زنده بودند * دیگر دران ایام گوئیے فوق تب نمود ار شد از نخوست آن در عراق و خراسان شور عظیم رویداد * دیگر از سوانح غریبه که رو داده این است که فوجے از ملازمان سرکار والا برای مالش سرتابان نواحی اکبر آباد متعین شده بود با ستمر وان محاربه درمیان آمد دران فوج دو برادر از قوم کهتری تردد بسیار کرد ند یکے ازان هر دو برادر در ان کارزار کشته شد نعش او را در خانه او باکبر آباد آورد ند برادر دوم دران زخم بکار خود مستعد ماند چون هر دو برادر توامان زاده و هر دو با هم کمال مشابهت داشتند که امتیاز در آنها متعسر بل متعذر بود بعد رسیدن نعش مذکور در خانه چون تحقیق نمے شد که کدام یک ازان برادر کشته شد زنهاے هر دو برادر مستعد سوختن گشته با هم دگر منازعه نمودند هر یکے مے گفت که شوهر من است همراه ے او در سوختن مرا ے باید این مقدمه بکوتوال شهر رجوع شد و ازو بپادشاه رسید حسب الطلب حضور آمدند چون اتفاقا رفت زن برادر کلان که نیم ساعت قبل ازدیگرے بوجود آمده بود گذارش نمود که البته شوهر من است و شاهد صدق مقال من آنکه یک سال منقضے مے شود که پسر ده ساله من فوت شده و باین مرد غم فرزند بسیار بود سینه این را چاک سازند اگر بر جگر داغ فرزند داشته باشد شوهر من است بموجب حکم والا برا ے امتحان جراحان سینه آن میت را شگافتند شگافے مانند زخم تیر بر جگرش ظاهر گشت چون امر عرض رسید باعث تعجب گردید اگر آن زن را ستوده فرمود که حق بجانب اوست سوختن و نه سوختن را اختیار دارد آن زن مردانه وار با پیکر بیجان شوهر خویش همراهے نموده در آتش عشق او خاکستر گردید *

در بیان تسخیر ولایت پٹنه و بنگاله

دران وقت سلیمان کلیانے که از امرا ے بزرگ شیر شاه و اسلام شاه بود حکومت آن ولایت داشت و تا عهد اکبر سلطنت

چون منعم خان خانخانان بحکومت آن دیار معین گشت چندیار با سلیمان مذکور جنگ با درمیان آمد و سلیمان حاجز گشته اطاعت پادشاهی قبول کرد و با خانخانان ملاقات نموده تا زندگی خود سر از انقیاد برنتافت چون او قالب تهی کرد بایزید پسر کلانش بر مسند حکومت نشست و بعید چندے رخت هستی بربست پس از و داؤد پسر دوم سلیمان حاکم گشت و دم استقلال زده سر از بندگی پادشاهی برتافت منعم خان آماده جنگ شده قلعه پٹنه را محاصره کرده باکبر عرضداشت نمود و استمدادی مقدم او نیز کرد پادشاه درعین برسات که از کثرت آب راه ها مسدود بود رایات نصرت برافراشته در حوالی پٹنه نزول اجلال نمود داود خود تاب مقاومت ندیده بتحریک سلسله صلح ایلچی فرستاد چون ایلچی باستلام عتبه سرافرازی یافت حکم شد که داؤد ازین شقوق یکے را اختیار کند اول داؤد تنها در زمگاه آید و ازین طرف مابرسر آئیم باهم گر مبارزت نمائیم هر که فیروزمند شود ملک از و باشد و اگر دل براین نه نهد از رفقای خود یکے را که بزعم شجاعت معلوم باشد بر گزیند تا مایکے را از جادران در برابر او بفرستیم ازان هر دو هر کس که ظفر یابد فتح از جانب او اگر این را هم قبول نکند یکے از فیلان نامے خود را که بقوت جرأت و عظمت جثه و توانائی ممتاز بوده باشد در معرکه بفرستد ما نیز فیلے را انتخاب کرده بجنگ او فرستیم هر کدام غالب آید فیروزے بجانطرف باشد او هیچ یکی را پذیرفتن نتوانست مقارن این حال حاجی پور که آن طرف آب گنگ محاذی پٹنه است بسعی بهادران پادشاهی مفتوح و مسخر گردید و محاصره قلعه پٹنه نیز بلندت انجامید افغانان نقش ادبار در آئینه احوال خود دیده داؤد را که مست سرکشی و شراب بود طوعاً و کرهاً از کشتی انداخته بوقت شب روانه بنگاله شدند و شورشے و وحشتے عظیم در قلعه پدید آمد بعضے افغانان از اضطراب دران تاریکی دریا را از کشتی ندانسته غریق بحر فنا شدند و فریقے که خود را در کشتی انداختند از فرط هجوم مردم کشتیها غرق گشتند و جمعی از کثرت انبوه تلاش برآمدن پامال گردیدند و زمره که راه بیرون برآمدن نیافتند خود را از برج و دیوار قلعه در خندق افگنده بگودیستی رسیدند سحرگاه اکبر قوت یافته قلعه را با دیگر دولت سپرده خود در تعاقب بسواری اسپ از دریاے پن پن گذشته تا سے کروه راه قطع کرد درین تک و دو حسین خان پسر سلطان محمد بندے گرفتار گشته بقتل رسید و دیگر مخالفان نیز دران راه دستگیر گردیده بقصد اعدام شتافتند و اکثرے گریخته جان بسلامت بردند ابیات مخالف گریزان بهر راه گریز ✻ سپه در عقب رانده با تیغ تیز ✻ گریزان شدند آن دلیران همه ✻ چو از شیر غرنده آهو رمه ✻ چون افاغنه هزیمت یافتند سپاه پادشاه از دولت غنیمت بی نیاز شدند ازانجا منعم خان خانخانان را باشکرگران باستیصال داؤد افغان و تسخیر بنگاله تعیین فرموده در پٹنه معاودت نمود راجه تودرمل که درین مهم خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود بعنایت علم و نقاره سرافراز گشته برفاقت منعم خان مقرر گردید پادشاه بعد تنسیق امور آن دیار مراجعت کرده از راه اجمیر بزیارت مزار خواجه معین الدین متبرک جسته بدارالسلطنته فتحپور نزول اجلال نمود و حکم کرد که از اجمیر تا فتحپور در هر کروه چاهی بپخته و مناره بلند احداث کنند و در اندک فرصتے چاه و مناره برطبق حکم مرتب گردید القصه منعم خان در بنگاله رسیده با داؤد جنگ نمایان کرده زمے گشت اکثر امراے جان نثاری کردند آخر داؤد مغلوب گشته بندگی درگاه والا قبول کرد و پیشکشهاے لائقه و فیلان نیکو منظر محبوب سیر خود بحضور اکبر ارسال داشت و راجه تودرمل از مهم بنگاله خاطر جمع نموده بحضور رسید و بمنصب اشرف دیوانی سرافرازے یافت بعد چند گاه چون منعم خان خانخانان بمرگ خود درگذشت داؤد قابو یافته از عهد برگشت و سر بشورش برداشت باز از حضور خانجهان و راجه تودرمل برسر او تعیین شدند ایشان به بنگاله رسیده بدفعات محاربات نمایان کرده مظفر و منصور گشتند داؤد دستگیر گشته بقتل رسید سر او را بدرگاه قدسی فرستاده مورد عنایات شدند و ازان وقت فتنه بنگاله فرو نشست پوشیده نماند که در بنگاله آغاز ظهور اسلام از ملک محمد بختیار که از امراے بزرگ سلطان ایبک بود گردیده ازان زمان آن ولایت در تصرف سلاطین دهلی درآمده در سنه هفتصد و چهل و هفت هجرے قدرخان را که از جانب سلطان محمد شاه فخر الدین جونا بن سلطان غیاث الدین تغلق شاه بود فخر الدین سلاح داد بقاوتیکه یافت گشته بر مسند

حکومت نشست و سلطان فخر الدین ملقب گشت مدت حکومت او دوازده سال سلطان علاء الدین عرف ملک علی کہ بخطاب لشکر قدر خان
با سلطان فخر الدین جنگ کرده غالب آمد او را بقتل رسانیده لوای حکومت برافراشت چهار سال و چند ماه سلطان شمس الدین عرف
حاجی الیاس نوکر سلطان علاء الدین سردار لشکر گردید و بر سریر لکهنوتی رفته تمامی سپاه را بحسن تدبیر با خود متفق نموده از راه برگشت و بر
سر علاء الدین آمده بعد جنگ آقای خود را کشته بر مسند حکومت متمکن شد و دوران زمان سلطان فیروز شاه اورنگ آرای سلطنت دهلی
بود لشکر بر سر بنگاله تعیین کرد اما کاری از پیش نرفت مدت حکومت بست و یک سال سلطان سکندر بن شمس الدین دوازده سلطان
غیاث الدین بن سلطان سکندر پانزده سال و چند ماه سلطان اسلاطین بن غیاث الدین یازده سال سلطان شمس الدین بن سلطان
اسلاطین پنج سال راجه کانس از زمینداران آن ولایت بود چون شمس الدین رحلت نمود دوارے از و نماند راجه مذکور بر ان بلاد چیرگی
یافته بر مسند حکومت نشست و پنج سال و چند ماه حکومت راند سلطان جلال الدین بن راجه کانس بر اسلطنت سلام قبول نموده خطبه
و سکه بنام خود کرد نوزده سال و چند ماه سلطان احمد شاه بن سلطان جلال الدین هفتده سال سلطان ناصر الدین بن سلطان احمد شاه
هفت روز سلطان ناصر شاه از اخفاد سلطان شمس الدین دو سال سلطان باربک شاه عرف ناصر غلام او قابو یافته سلطان ناصر را کشته
مسند نشین حکومت گشت دیگران اتفاق کرده او را کشتند مدت حکومت نوزده سال یوسف شاه برادر زاده باربک شاه هشت سال
سلطان سکندر بعد چند روز امرا اتفاق کرده او را معزول کردند فتح شاه نه سال و چند ماه نازک شاه خواجه سرا فتح شاه را کشته بر مسند
حکومت نشست هر جا خواجه سرا بود طلب داشته پیش آورد دو ماه و پانزده روز فیروز شاه سه سال و چند ماه محمود شاه بن فیروز شاه
یک سال و چند روز مظفر شاه حبشی خواجه سرا محمود شاه را کشته بر مسند حکومت نشست یک سال و پنج ماه سلطان علاء الدین که از نوکران مظفر شاه
بود اتابا بو نیکه یافت آقای خود را کشته بحکومت رسید بست سال نصیب شاه بن سلطان علاء الدین بعد پدر بر مسند حکومت قرار یافت چارده
سال بنگاله میکه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه فتح هندوستان نمود سلطان محمود برادر سلطان ابراهیم لودے بنصیب شاه پناه برد بعد مدتے چون
شیر شاه غالب آمد بنگاله را از تصرف نصیب شاه برآورد جهان کبیر قلی خان از امرائے کبار همایون پادشاه بود با پادشاه آن ولایت را از شیر شاه
برآورده با داد شیر شاه بعد فتح همایون جهان گیر قلی خان را بهان نزد خود طلبیده بگونیستی فرستاد محمد خان مخاطب به بهادر خان که از
امرائے شیر شاه و اسلام شاه بود حکومت بنگاله یافت نوکرے با داد گرے همدوش داشت چون در آویزه ممرز خان در گذشت پورا و
خضر خان حکومت یافته بهادر شاه ملقب شد در جنگ او ممرز خان نقد زندگے بسپرد بعد خضر خان تاج خان حکمرانے کرد پس برادر خرد
او سلیمان کلیانے که از امرائے مشهور اسلام شاه بود حکومت باستقلال یافت اگرچه سکه بخطبه بنام خود نکرده اما خود را حضرت اعلی خطاب
کرده بود بایزید بن سلیمان بعد پدر قائم مقام گردید سیزده روز نوذ او دے پسر دوم سلیمان دو سال در سنه تسعمائه و هفتاد و سه هجرے خان جهان
راجه تودرمل داؤد را بقتل رسانیدند و بنگاله داخل ممالک محروسه اکبرے گردید از ابتدائے سنه هفتصد و چهل و هشت هجرے لغایت
سنه مذکوره که دو صد و سے و هفت سال بوده باشد ولایت بنگاله از تصرف سلاطین دهلی بیرون ماند القصه راجه تودرمل بعد
اطمینان از مهمات بنگاله بحضور رسیده بعد از آمدن راجه در اندک مدت خان جهان برحمت حق رفت مظفر خان دیوان اعلی از حضور
بصوبه دارے بنگاله متعین گشت این مظفر خان که بخواجه مظفر مشهور بود در ابتدائے حال نوکر بیرام خان بود بعد تفرقه بیرام خان
کروے بر گذه پرسرور تابع پنجاب گردید چون حقیقت قابلیت و کاردانی او بر اکبر انکشاف یافت بخصوص خود طلب داشته دیوان بیوتات
فرمود و بمقتضاے کاردانی در اسرع اوقات بپایه دیوانی اعلی سرفرازے یافت و مدتے باین درجه رفیعه ممتاز بود و درین اوان الصدر بدار
بنگاله مامور گشت و دران ولایت رسیده نظم و نسق امور آنجا پرداخت بعد چند گاه معصوم خان کابلے جاگیر دار بهار و مقدمه داغ آنجا

کہ دران نزدیکی مقرر شدہ بود از فرمان عدول نمودہ شورشے برپا کرد بادیوان و بخشی سرکار والا گفتگو نمودہ سوار شدہ خانہ ہر دو
قتل کردہ بغارت در آورد و سر بغے برافراشت و ہمچنین در بنگالہ بسبب بازیافت زوال جاگیر ریزہ منصب داران بالبعضے آقتقالان
یکدل و یک زبان گشتہ بامظفر خان صوبہ دار آنجا ہ بغے و مخاصمت برخواستند و با معصوم خان کابلے ہمدستان گشتہ جمعیت فراہم
آوردند و بسے امرائے دیگر ہم از مظفر خان آزردہ گشتہ بمخالفان متفق گشتند و میرزا شرف الدین حسین پسر نہ اکبر کہ با پادشاہ مخالفت
داشت و القصہ کہ معظم روانہ شدہ بود نیز خبر شورش بنگالہ شنیدہ از راہ برگشتہ آمد و بمخالفان ملحق گشت باغیان قلعہ را محاصرہ نمودہ
محصوران را عاجز ساختند و بمظفر خان پیغام دادند کہ آمدہ ملاقات نماید والا روانہ مکہ معظمہ شود مظفر خان شق ثانی قبول کرد چون دیدند
کہ ترسیدہ است پیغام دادند کہ سوم حصہ از اموال خود برآوردہ بگیرد و تتمہ برجا گذارد مظفر خان نہانی ہشت ہزار اشرفی نزد معصوم خان فرستاد
تا از عرض و ناموس او دست بازدارد و مخالفان ازین معنی دلیر تر شدہ در محاصرہ تنگ گرفتند و قلعہ ٹانڈہ مفتوح شد مظفر خان را بدست
آوردہ بقتل رسانیدند و اموال او را ہر یک از مخالفان بدست آوردہ متصرف شدند و بنام آن ملک استیلا یافتہ ہر کدام خطاب
و منصبی برای خود مقرر کردہ انجمن آراستہ خواستند کہ خطبہ بنام محمد حکیم میرزا برادر عم زاد اکبر کہ در کابل بود بخوانند دران وقت
ناگہان بادی بشدت وزید و باران سخت بارید بساط انبساط انجمن را درنوردید و انجمن بتفرقہ و پراگندگی گرائید و انچہ مخالفان آئندہ
بودند منظور نرسید ہمچنین در بہار بہادر نامے پسر سعید بدخشی علم بغے برافراشتہ سکہ و خطبہ بنام خود کرد چون این مقدمات بعرض اکبر
رسید راجہ تودر مل را کہ بعد مظفر خان دیوان اعلی مقرر شدہ بود بامرائے دیگر متعین فرمود راجہ بخلاج استعجال رسیدہ بدفع شورش پرداخت
و باصلاح دولتخواہان درحوالی مونگیر حصار گلین احداث نمودہ منزل گردانید و حقیقت حال معروض داشت خان اعظم کوکلتاش با لشکر
گران رخصت گشت و عقب او شہباز خان نیز متعین گردید از آوازہ آمدن خان اعظم و شہباز خان و جمعیت مخالفان تفرقہ افتاد و دست
از محاصرہ حصار گلین کردہ راجہ تودر مل ساختہ بود برداشتہ معصوم خان با دیگر باغیان بطرف بہار رفت افواج قاہرہ در بہار رسیدہ با تیصال
باغیان کمر ہمت بربست و ہمدرین اثنا معصوم خان قرنجودے و ثابت خان عرف بہادر کہ بطرف چنپور رواں بود دست برد زدہ بود ندبرگشتہ
آمدہ با شہباز خان شکست فاحش دادہ و بلزرنہا دادہ بہادر بوقت فرار خود را بہادر شہرت یافت کہ معصوم خان قرنجودے در معرکہ کشتہ شد لشکر پاشش ازین
شنیدہ برگشتہ شدند شہباز خان ازین خبر خود را جمع ساختہ و جمعیت فراہم آوردہ در نزدیکی اودہ رسیدہ باز با معصوم خان قرنجودے
جنگ کردہ غالب آمد و بعد چندے شکست چنین ظفر یافتہ رفع شورش نمود و معصوم خان شکست یافتہ با صد کس بدر رفت و بعد چندے
بموجب التماس جرائم معصوم خان بسفارش شاہزادہ معاف گشتہ جاگیر لائق یافت راجہ تودر مل بعد ول جمعی از مہمات آن دیار بحضور
رسیدہ مورد الطاف فراوان گردید و بعد چندگاہ خان اعظم نیز از بنگالہ بحضور آمد شہباز خان تنہا باستیصال معصوم خان کابلے و
دیگر مخالفان مقرر ماند چون بعرض والا رسید کہ مخالفان بدرشت بدفعات با شہباز خان جنگ کردہ غالب آمدند و ازان نواح رفع
شورش نشد بلکہ روز بروز در افزونے است لہذا القصہ بہ تیصال آن جماعہ بدمآل اکبر خود متوجہ دیار شرقیہ شد و شکارکنان و
نخچیر افگنان قطع منازل مے فرمود درین سفر راجہ بیربل جشن عالی ترتیب دادہ دعوت پادشاہ نمود اکبر دران مجلس شریف برده پایہ
قدر او افزود و نیز در منزل راجہ تودر مل وزیر تشریف ارزانی فرمودہ شرمساری بخشش او شد بعد رسیدن در مکانیکہ دریای گنگا و جمنا
باہم اتصال یافتہ پیشتر یک جا مے رود و باعتقاد اہل ہند از اماکن شریفہ است بجائے اتصال ہر دو دریا قلعہ محکم اساس نہاد و شہرے
تازہ احداث فرمودہ الہ باس نام گذاشت و بندے مستحکم در طول یک کروہ و عرض چہل گز و ارتفاع چہار در عہ مقرر گشت و این
عمارات در سال بست و ہشتم جلوس اکبر باتمام رسید درین مکان بعرض ہمایون رسید کہ شہباز خان بہ تقویت نہضت موکب ہمایون

با مخالفان جنگ مردانه نموده مظفر و منصور شد و معصوم خان کاسیلے و بهادر و دیگر مفسدان رحیم العاقبة بسزیمت خورده و از ممالک پادشاهے بدر رفته خود با اندکے حشم متوجه کشمیر شدند بنا بران معاودت فرموده بقصد دفع فتنه محمد حکیم میرزا بسمت پنجاب روانه شد

در بیان بغی محمد حکیم میرزا برادر عم زاد اکبر پادشاه

او در کابل بغی ورزیده و بارها از آب سند گذشته باعث آزار و اضرار اهل پنجاب گردید و از صدمات عساکر منصوره منهزم گشته بازپس بکابل مے آورد نوبتے بلاهور رسیده بست و دو روز قلعه را محاصره نمود راجه بهگونت داس صوبه دار لاهور پاے همت افشرده قلعه را محکم داشت و کنور مان سنگه خلف راجه بهگوتکه فوجدار سیالکوت بود احشام کوهے فراهم آورده باجمعیت فراوان ناگهان رسیده با میرزا جنگ نموده غالب آمد میرزا بیدست و پا گشته از دور قلعه برخاسته بے نیل مقصود راهی گشت و براه جلالپور معمول حافظ آباد از دریاے چناب گذشته در همزه رسید و آن شهر را غارت و ویران ساخته از راه کهیب و ریاسند عبور نموده بکابل رفت و کنور مان سنگه تا دریاے سند تعاقب نموده برگشت چون این جرأت و حسارت کنور مان سنگه بعرض والا رسید سورد الطاف بیکران گردید و بکمال رسانیدن منصب پنجهزاری سرفراز گشت درینولا میرزا از استماع خبر شورش امراے بنگاله که سکه و خطبه بنام او مے خواستند بکنند دلیر گشته و لشکر آراسته از کابل به پنجاب رسیده باعث فتنه و فساد گردید و اهالیان آن دیار را آزار و ایذا رسانید اکبر از اله اباس کوچ کرده بتصمیم این اراده نمود که این مرتبه در کابل رسیده میرزا را چنان تادیب نماید که آتش فتنه او بالمره منطفی گردد و فوجے برسم هراول بمقدمه او میرزا از ملتانه موکب پادشاهی اقامت خود در پنجاب متعذر دیده روانه کابل گردید افواج قاهره که از عقب میرزا شتافته بود با خاندمان خان که از امراے میرزا بود خبک نموده و خاندمان خان شکست یافته گریخت و مال و منال لشکریانش اکثر بدست بهادران لشکر فیروزے اثر درآمد و نوشته هاے چند بخط منشی میرزا از پرتال هاے خاندمان خان نیز بدست سردار فوج منصور افتاده بود آن نوشتجات را بحضور والا ارسال داشت از انجمله نوشته بنام خواجه شاه منصور وزیر بود که در جواب او نگارش یافته اکبر از روے فراخ حوصلگی نیکخواهی بزبان نیاورد و بخاطرش رسید که درچنین وقت مخالفان بجهت هدم اساس اعتماد دولت خواهان اینچنین نوشتجات می فرستند بار دیگر بعرض رسید که کسان شاه منصور که در پرگنه فیروزپور جاگیر او مے باشند اراده دارند که بمحمد حکیم میرزا ملحق شوند چون همچنین از خواجه استفسار یافت او انکار نموده از وطلب ضامن کرد در دادن ضامن نیز عذر نمود شک بطن غالب بمدلل شد که فی الواقع قصد خواجه بحضور دیگر است بنابرین جهات بصلاح دولت خواهان متصل کوٹ و کهیونیه که مابین شاه آباد و انبالا است خواجه را ملحق گردانیدند این خواجه شاه منصور از اعیان شیراز بود خدمت خوش بوئی خانه داشت و اکبر بمقتضاے آدم شناسے نظر بر قابلیت او داشته بسیار دوست میداشت و مظفر خان دیوان اعلی نظر بکاردانی و وفور دانش او حسدے بردناگزیر ترک نوکرے نموده بپیش منعم خان خانخانان رفته نوکر گردید نوبتے منعم خان او را بحضور عرض مطالب بنگاله بحضور فرستاده بود در تقریر مطالب نقش کاروانی او زیاده تر بخاطر پادشاه درست نشست بعد فوت منعم خان طلب حضور فرموده بنیابت منصب اجلاے وزارت سرفراز فرمود و در کمتر زمان اصالة باین پایه رفیع رسید چون در معاملات مردم را تنگ میگرفت بدین جهت چند روز تغیر گشته مقید بود باز بهمان پایه سرفرازے یافت درینولا بمقتضاے تقدیر باین حالت رسید بعد ده روز از کشته شدن بے تقصیرے او ظاهر گشته باعث تاسف خاطر گردید لیکن مردم از سخت گیرے او نجات یافته مسرور شدند **نظم** بنا شے بکارے جهان سخت گیر + که هر سخت گیرے بود بدسخت میر + بآسان گذارے دمی میگذار + که آسان زید مرد آسان گزار + بالجمله بعد سے منازل بر ساحل دریاے سند اتفاق نزول افتاد در همکا بنیک دریاے سند و نیلاب رود کابل باهم مے پیوندد و حکم والا باحداث قلعه متین صادر شده و بر لب دریا بر قله کوچه اساس قلعه گذاشته عمارت

حصار بروج از سنگ مقرر گشت خارا تراشان چابکدست دنیایان هوشیار سال بست و ششم جلوس الاشرف این بنا نموده بانجام شمس الدین خواجه در دو سال حصار رفیع و شهر وسیع صورت انجام یافته بانگ بنا بس معلوم گردید چند قرن دیگر سنه دوران او بسر رود کاخلافان بنا بگویا بزرگیست در میان هند و خراسان پایان آن قلعه معبر دریا متردد بن راجه دن و صول دران قلعه راه عبور از دریا میسر نیست بعد گذاشتن بنای این قلعه متوجه پیشتر شدند و ازین منزل فرمانی متضمن نصیح و پند بحکیم میرزا صادر شد و خلاصه مضمون آنکه وسعت آباد هندوستان بجای چندین سلاطین صاحب سکه بود تمام در قبضه تصرف اولیای دولت در آمد سران روزگار از روی نیاز بدین درگاه آورده اند و امرای این دودمان بجای سلاطین پیشین نشسته حکومت میکنند آن برادر از چنین دولت چرا بی نصیب باشد اگرچه بزرگان سلف کمین بیاد را بمنزله فرزند شمرده اند اما حق آنست که وجود پسر ممکن است و برادر بهم نمی تواند رسید لائق عقل و دانش آن بود که آنکه از خواب غفلت بیدار گشته بملاقات خویش مسرور سازد و زیاده برین ما را از دولت دیدار محروم ندارد محمد حکیم میرزا با خوای خوش آمد گویان خانه برانداز فرمان پذیر نگشته با خود قرار داد که گریوه های راه انجیر تا کابل مستحکم کرده آماده پیکار گردد یا براه تنگش رفته در هند و ستان شورش اندازد میرزا درین اندیشه بود و گفتگوی ما درمیان داشت که شاهزاده سلطان مراد برسم منقلا در نواحی کابل رسید و با میرزا خنگ درمیان آمده میرزا شکست یافت و بطرف غزنین شتافت و ارادهٔ آن کرد که بوالی توران پناه برده استمداد و استعانت نماید و قان ایخال اکبر هم کابل رسیده سیر منازل قلعه و باغ شهر آرا نموده مسرت اندوخت و با آنکه محمد حکیم میرزا مصدر چندین تقصیرات شده بود از روی کمال تلطف باز کابل را بمیرزا مرحمت فرموده بهندوستان معاودت نمود و میرزا در کابل رسیده بحکومت آن ولایت قیام و زید چون دائم الخمر بود از فرط باده پیمائی به بیماریهای صعبه مبتلا گردید تا توانست که خود را از شراب باز دارد بنابرین اسباب درماندگی فرصت ساغر حیاتش لبریز گشت فرزندانش ارادهٔ داشتند که پیش عبد الله خان اوزبک والی توران روند اکبر پاس صله ارحام نموده فرمان استمالهٔ نگاشته راجه مان سنگه را برای تعزیت و تسلی پس ماندگان میرزا متعین فرمود و رایات عالیات نیز بسمت کابل در حرکت آمد چون عرصه راول پنڈے مورد سرادقات اقبال گردید راجه مان سنگه که پیشتر بکابل رفته بود گیقباد میرزا و افراسیاب میرزا پسران محمد حکیم میرزا را که نخستین یازده ساله و دومین چهار ساله بود همراه خود گرفته در حضور آورد پادشاه نوازش فرموده الطاف بیکران در حق آنها مبذول داشته نظر توجه تربیت برگماشت و امرای کابل نیز بغرز بساط بوس سربلند و عنایت شدند و راجه مان سنگه بصوبه داری کابل سرفراز یافت +

ذکر در بیان کشته شدن راجه بیربل

چون ساحل دریای سند نخیم یلان گشت زین خان کوکه با لشکر گران بتعاقب او لوس یوسفزئی و تسخیر ولایت سوات مامور شدند گردید و شیخ خرید بخاری بخشی هراول ساخت قبایل افغانان کوه و دشت بودند رخصت یافتند شیخ بعد از تاخت و تاراج معاودت نمود زین خان بقلع و قمع افغانان کمر بسته داخل کوهستان شد بعرض رسید که تاوج دیگر با ساخت زین خان متعین شود استیصال افاغنه ممکن نیست راجه بیربل و شیخ ابو الفضل استمالی این خدمت نمودند اگر قرعه بنام هر دو انداخت قضا را قرعه بنام راجه بیربل برآمد لهذا راجه مذکور و حکیم ابو الفتح را با مداد زین خان رخصت فرمود زین خان باتفاق و استصواب راجه تسخیر بجور کمر همت بر بست کلان تران آنجا ربقهٔ اطاعت در گردن انداخته پیشهٔ رعیت گری اختیار کردند بعد ازان بر سر سوات لشکر کشی شد افغانان بر سر کوه بجوم آورده ژاله صفت تیر و سنگ می بارید ند زین خان بزور شمشیر از گریوه گذشته قلعه بنا کرده باستیصال آن جماعه بدمآل پرداخت همدرین اثناء درمیان زین خان و راجه بیربل مخالفتی رو داده شعلهٔ مخاصمت بلند شد و گفتگوهای منازعت درمیان آمد بهر چند زین خان خواست که جمعی در قلعه گذاشته پیشتر روانه گردد راجه برایمنی رامنی نگشت و قرار یافت که از راهیکه آمده اند مراجعت کنند بضرورت معاودت روی داد راجه پیشتر آمده جائیکه قرار یافته بود فرود نیامد از انجا هم

پیشتر روانه شد که مانکه اول رسیده خیمه بازده بود ندناگزیر به برداشتن خیام و بستن پتال مشغول شدند زین خان از عقب آمده صورتحال بدین منوال دیده او هم ناچار رو براه نهاد افغانان سراسیمگی لشکر معائنه کرده از هر طرف هجوم آورده غربت شورشے پدید آمد راه بر تبه تنگ بود که دو سوار پهلوے هم نمی توانستند گذشت فیل و اسپ و آدم بر یکدیگرے افتاد گویا نمونهٔ روز رستخیز بود چون افغانان از هر طرف ریخته تاب آمدند زین خان از فرط غیرت و وفور شجاعت خواست که جان خود بر آرد و دربازد اما خیر خواهان جلو گرفته او را ازان آشوبگاه برآورده ندران تنگنای چند فیل و اسپ شتر و آدم بر روی همدیگر افتاده راه عبور سوار مسدود گشته بود ناچار زین خان پیاده شده بیراهه شتافت و بهزاران دشواریے جان بمنزل رسانید و لبسیارے از لشکریان را افغانان اسیر کرده بودند و آن قدر مال و اسباب بدست آوردند که از برداشتن آن عاجز شدند دران روز چندین هزار کس کشته شدند و دران زد و خورد راجه بیرمل از بلندے افتاده پیکر عنصریش در هم شکست و اکثر راجائے متعینین دیگر بندگان روشناس پادشاهی کار آمد ند راجه بیرمل در شعر هندی دستگاه فهم و جودت طبع و مزاج دانی و خوش بیانی و سخن سنجی و نبذه گوئی بے نظیر بود دو نوادر گفتار و نکات دل آویز او که باعث انبساط خاطر ها تواند بود تا حال زبان زد روزگار است همتی عالی داشت گوئیا دولی عطایای او با نصد مهر و هزار مهر بود چون از عمدهٔ مصاحبان بزم خاص و زبدهٔ محرمان انجمن اخلاص بود منصب سه هزارے سرفرازے داشت و قرب و منزلتیکه باکبر داشت دیگران را میسر نبود از کشته شدن او عیش محفل اکبر منغص گشت و بر خاطر پادشاه سنگینی این سانحه سخت گران آمد بمجرد استماع این خبر بے اختیار آب از دیده فرو ریخت و آه درد ناک باو از بلند برکشید تا دو روز و شب بملاقات توجه نفرمود و بر زبانش رفت که از ابتدای جلوس تا حال که سال سیام است غبار کدورتے باین حد بر خاطر نه نشسته روز سوم شاهزاده سلطان مراد و راجه تودرمل را با لبسیارے از بهادران شهامت کیش برای قلع و قمع افاغنه یوسف زئی متعینین فرمود چون این عده در حوالی شاهزاده رفیع مکان بود از منزل دوم شاهزاده بموجب حکم معاودت نمود و راجه تودرمل بتخریب آنجماعه مقرر شد و راجه مان سنگه باستیصال افغانان تا نزدیکی درخیبر رسیده بود بمرافقت او متعین گردید و زین خان و حکیم ابو الفتح بحضور رسیده روز چند رخصت کورنش نیافته مورد عتاب گشتند آخر الامر باشفاعت شاهزاده عفو تقصیرات آنها شده بارياب شدند بعد چندے تلاش نشان راجه بیرمل حسب الامر مزبور بدست نیامد چون او را لبسیار دوست میداشت تاسف لبسیار کرد و همدرین اثنا میر قرلش ایلچی عبد الله خان پادشاه توران رسید چون فاطر پادشاه از واقعه راجه بیرمل مکدر بود ایلچی مذکور دو سه روز بار نیافت بعد چند روز بحضور رسیده نامه عبد الله خان از نظر گزرانید میر قرلش را بانعام لائق سرفراز فرموده خدمت انصراف داد حکیم همام برادر حکیم ابو الفتح را همراه میر قرلش نزد عبد الله خان بسفارت و خواجه محمد را به تحویلداری تحائف و هدایا و میر صدر جهان را برای پرسش واقعه اسکندر خان پسر عبد الله خان فرستاد بعد انتظام مهمات آن دیار و تنبیه سرکشان بدکردار از ساحل دریاے سند معاودت هندوستان گزیده راجه تودرمل را بحضور خود طلبیده اشته راجه مان سنگه را متعین کابل کرده باستیصال افغانان یوسف زئے اسمعیل قلیخان متعین گشت او بوقائعی تادیب آن جماعه بود +

ذکر در بیان رسیدن میرزا سلیمان والی بدخشان در حضور پر نور و تفرقه بدخشان +

سلسلهٔ اولاد صاحبقران امیر تیمور گورگان مے رسد حکومت بدخشان باستقلال داشت و بارها از بدخشان لشکر بکابل کشیده و هر بار شکست خورده رفت ابراهیم میرزا خلف او در شجاعت و دلاورے وفراست و دانشورے یکتا بود در گذشت سلیمان میرزا ازین جهت که لبسیار دوست می داشت از فوت او غم جانکاه رو داد و این رباعی مناسب حال اوست رباعی ای لعل بدخشان زبدخشان رفتی + در سایهٔ خورشید درخشان رفتی + در دهر چو خاتم سلیمان بودے + افسوس که از دست سلیمان رفتی + بعد فوت

ابراهیم میرزا چون شاهرخ میرزا پسر اوکلان شد میرزا سلیمان را با شاهرخ میرزا نبیره خود صحبت و زنگرفت و کار به پرخاش کشید
و بدفعات جنگ درمیان آمد آخر الامر سلیمان میرزا نهزیمت خورده در کابل رسید چندگاه پیش محمد حکیم میرزا که دران وقت زنده بود گذرانید
بدرگاه اکبر التجا آورد و پنجاه هزار روپیه نقد و سامان سفر از حضور مرحمت گشت و فرمان مشتمل بر استمالت صدور پیوست میرزا بجمعیت خاطر
از کابل روانه گردید چون نزدیک دار السلطنت فتح پور رسید حکم شد که امرای کبار باستقبال روند و نیز حسب الامر تا سه کروهی فتح پور فیلان
کوه شکوه بسلاسل طلا و نقره و جلهای دیبا و زربفت آراسته استاده کردند و درمیان دو فیل ارابه یوز ها با پوشش مخمل و زربفت و زنجیر های
طلا و قلاوه مرصع باز و شهپند و عقب فیلان دو رویه سواران خوش اسپ و یراق بالباس و ساز شایسته صنوف آراسته دیبا و لان
صاحب اهتمام برگماشتند که احدے از صف بیرون نتواند شد و کوچهای شهر را جاروب زده و آب پاشیده مصفا کردند دوکانین سه
بازار را آئین بستند و از زربافت و قماش متنوعه در گرفتند طوائف انام از شهر و نواحی در کوچه و بازار و طاقها و رواقها و بامها برای تماشا
هجوم آوردند پادشاه خود هم با شاهزادهای والاشان بکمال جاه و جلال بقصد ملاقات از شهر برآمد چون نزدیک رسید نداول میرزا سلیمان
پیاده شده کورنش بجا آورد بعد ازان اکبر از اسپ فرود آمده میرزا را در بغل گرفت و بمنزل آورده ضیافت و مهمان داری نمود و به بشارت
کمک در تسخیر بدخشان خرسند فرمود بعد چند روز صوبه داری بنگاله تجویز شده بود میرزا قبول نکرد و بقصد مکه معظمه رخصت گرفت هفتاد هزار روپیه
خرج راه یافت میرزا بعد ادراک سعادت حج بهمان راه باز در بدخشان رسیده با شاهرخ میرزا جنگ کرده بهزیمت خورد و بعد الله خان پادشاه
توران پناه برد عبد الله خان طماع بشنیده نفاق ایشان لشکر نافرستاده ولایت بدخشان از تصرف شاهرخ برآورده حوالگردانید و
سلیمان میرزا و شاهرخ میرزا هر دو محروم گشته بکابل رسیدند **بیت** دولت همه را نفاق خیزد ✤ سیمرغ و لنگ از نفاق خیزد ✤ دران وقت محمد حکیم میرزا زنده بود و حسب موضع
از قرابت اعیان بسیور خال میرزا مقرر کرده شاهرخ میرزا بودن در کابل اختیار نکرده نزد اکبر رسیده مورد انواع عواطف گردید پس از چند گاه سلیمان میرزا نیز بوساطت شاهرخ
بخدمت اکبر رسید و بعد سه سال مسافر ملک آخرت گردید اگرچه سلیمان میرزا در زمان بودن کابل با مانت محمد حکیم میرزا لشکر فراهم آورده بدفعات
قصد بدخشان نمود اما کارے از پیش نرفت در سال سے و چهارم جلوس محمد زمان نامے خود را فرزند شاهرخ میرزا وانموده در بدخشان
گردشورش برانگیخت و او را با عبد المومن پسر عبد الله خان والی توران بدفعات جنگ روداد و سرانجام فتح نموده بدخشان را متصرف
شد و بدستور قدیم حکومت آن ولایت نمود و آخر الامر عبد الله خان لشکر گران متعین کرده محمد زمان را از بدخشان اخراج او د و آن ولایت
را متصرف خویش در آورد محمد زمان از بدخشان برآمده در کابل رسید بسبب ظاهری خواست که روانه حضور شود و در باطن قصد فساد
داشت در آن وقت قاسم خان صوبه دار کابل در حضور بود محمد هاشم پسر قاسم خان که به نیابت پدر در کابل بود از قصد او واقف شده
ماندک جنگ او را دستگیر کرد بعد برین اثنا قاسم خان از حضور بکابل رسیده با محمد زمان مدارا نموده تلطفات بسیار مبذول داشت او را نظر بند
میداشت و میخواست که روانه حضور سازد محمد زمان لقا بوسیله یافت پیهم خان را بقتل رسانیده در صدد کشتن محمد هاشم گردید او
از قتل پدر واقف گشته کن ان خود را فراهم آورده محمد زمان را بقصاص پدر خود بسیاست تمام کشت و تمامی بدخشیان که در کابل بودند
علف تیغ بیدریغ شدند و رفع شورش محمد زمان ازان دیار گردید و در بدخشان عبد المومن خان پسر عبد الله خان حاکم مستقل گشت بعد
تسلط بر بدخشان خواهش وصلت در خانه اکبر نموده بدرخواست صبیهٔ او ایلچے فرستاد چون ایلچے از دریاے بهت میگذشت
کشتی از تموج دریا غرق شد و نامه که درین خصوص نوشته بود از نظر اکبر نگذشت بر زبان مردم افتاد که باشارهٔ اکبر بود و چه عجب که همین قسم
بوقوع آمده باشد عبد الله خان باستماع این خبر مکتوبے متضمن حاذیر دل پذیر مصحوب مولانا حسینی برای اکبر ارسال داشت اگرچه
مولانا حسینی بعد رسیدن درحضور با تبلاے استهلال درگذشت اما جواب مکتوب عبد الله خان باین شایسته قلمی فرموده ارسال

واساس دوستی را استحکام داد +

در بیان تسخیر ولایت کشمیر

یوسف خان ورائے انجا همواره اظهار اطاعت و انقیاد نموده پیشکشهائے لائقه ارسال میداشت درسال سوم جلوس والا یعقوب نامے پسر خود را با پیشکش فراوان بدرگاه والا فرستاد او چند گاه در حضور مقیام داشت بنابر درشتیکه بخاطر داشت بے رخصت از حضور گریخته بکشمیر رفت چون این معنی بعرض رسید فرمانی بنام یوسف خان صادر شد که خیریت ذات و امنیت ولایت تو درین است که خود آمده بملازمت مشرف شود یا پسر خود را آستان والا بفرستد او عذرهائے زمنیدارانه پیش آورده عرضداشت نمود لهذا قصد کشمیر بخاطر اکبر مصمم گشت شاهرخ میرزا و راجه بهگوتداس و شاه قلی خان محرم و دیگر امرا برین خدمت متعین شده بصلاح راه بران دولت خواه روانه شدند و بهنجی و دهرت تمام قطع مراحل نموده نزدیک کشمیر رسیدند یوسف خان در خود تاب مقاومت ندیده اراده داشت که بامرائے پادشاهی ملاقات نماید اما از بیم کشمیریان بے توانست آخر الامر به بهانه زمین مکان مجادله برآمده بامرائے پادشاهی ملاقے شده کشمیریان باطلاع آنمعنی حسین چک را بحکومت برداشته آماده جنگ شدند درین اثنا یعقوب پسر یوسف خان از پدر جدا شده بکشمیر رفت کشمیریان بهمراهی حسین چک گذاشته بر یعقوب جمع آمدند و او را شاه اسمعیل خطاب داده دوسر کوهها مستحکم ساخته بقصد محاربه با لشکر پادشاهی صفوف آراستند چون این معنی بعرض اکبر رسید فرمان والا شان بنام شاهرخ میرزا و راجه بهگوتداس صادر شد مضمون آنکه اگرچه یوسف خان ملاقات کرده اما کشمیر بتسخیر درنیاید دست از دغا و هیچا باز ندارند بنابران لشکر فیروزے اثر بکمک همت بسته متوجه کشمیر شد چون نزدیک رسید محاربه سخت درمیان آمد کشمیریان مغلوب آمده ملاقات کردند سکه و خطبه بنام اکبر جاری گردید و زعفران و ابریشم و جانوران شکارے که خلاصه محصول آن ولایت است بجمعه در سرکار والا مقرر گردید +

ذکر سلاطین کشمیر

یوسف چون بساطت شاهرخ میرزا و راجه بهگوتداس لقدسے آستان رسید و ادراک ملازمت نموده مورد عنایات گردید بر منتظران اخبار مستور نماند که در سنه هفتصد و پانزده هجرے ساهونامے که خود را از نسل گرشاسپ بن نیکرز میگفت نوکر راجه مهدیو کورنسل ارجن پانڈوان بود گردید مدت مدید خدمات لائقه بجا آورده اعتبار یافت چون راجه مهدیو درگذشت پسر او راجه دیمن بحکومت متمکن گشت شاه میر بن ساهوے مذکور را وکیل السلطنته و صاحب مدار گردانیده هر دو پسر او را که یکے جمشید و دیگرے علی شیر نام داشت پیش آورده در کار با دخیل ساخت و شاه میر را دو پسر دیگر بود یکے اشترانگ و دیگر هندال نام داین هر دو صاحب داعیه بودند چون شاه میر و پسرانش اعتبار تمام یافتند غلبه پیدا کرده سپاه و رعیت را بجانب خود کشیدند دے تقریب از راجه رنجیدند و راجه آنها را از آمدن بخانه خود منع کرد شاه میر و پسرانش ازروے تسلط و استیلای تمام پرگنات کشمیر را متصرف شده اکثر نوکران راجه را با خود متفق گردانیدند و رور بروز قوت و مکنت آنها زیاده گردید و راجه زبون و مغلوب گشته در سنه هفتصد و چهل و هفت هجرے بمرگ طبیعی درگذشت زوجه او کوکنا دیوی نام قائم مقام گشته خواست که باستقلال حکومت نماید شاه میر پیغام کرد که چند روز ما را بحکومت بگذار دشاه میر قبول نکرد رانی بر سر او لشکر کشیده جنگ کرد چون ارادت الهی بران رفته بود که حکومت هنود منقطع گردد و دین اسلام رواج یابد بقضا رانی کوکنا دیوی در جنگ مغلوب شده بدست کسان شاه میر گرفتار گشت و بضرورت اسلام قبول نموده در عقد نکاح شاه میر درآمد شاه میر مظفر و منصور شده دران ولایت سکه و خطبه بنام خود کرده سلطان شمس الدین خطاب یافت و از ابتدای سنه هفتصد و چهل و هفت هجرے در انجا اسلام رائج شد مدت سلطنت او سه سال و چند ماه سلطان جمشید بن شمس الدین عرف شاه میر بحکومت آن ولایت بعد پدر متمکن شد

سه سال و دو ماه سلطان شهاب الدین عرف میر شاه تک بن شمس الدین هشت سال سلطان قطب الدین عرف سندال بن سلطان سکندر بن سلطان زین العابدین یازده سال و پنجاه سلطان سکندر بت شکن عرف شیر شکار بن قطب الدین در سنه هفتصد و هشتاد و چهار سے برسند فرمان روائی متمکن گردید و بشکستن بت و انداختن بتخانه مشغل عظیم داشت نوبتے بتخانه مهادیو را که در نزدیکی کشمیر بود انداخت لوحے ازان برآمد و خط هندے بران ظاهر گشت نوشته بود ند که بعد یک هزار و پنجصد سال سکندر نامے این بتخانه را خواهد انداخت سلطان بعد اطلاع برین معنی افسوس بسیار کرد و گفت کاشکے این لوح بر دروازه می بود تا من بتخانه را نمی انداختم و قول باقی باطل شدے القصه سلطان خیلے متعصب بود و اکثر بر همنان را بعد برانداختن بتخانها نبرد و مسلمان کرد و بسبب شکستن تنها او را سکندر بت شکن گفتندے و قتیکه ما احقران امیر تیمور گورگان در هندوستان نزول اقبال فرمود فیلی برای سلطان فرستاده بود او سرمایه شرف خود دانسته مراسم اطاعت و انقیاد بجا آورد و پیشکشهاے لائقه ارسال داشت مدت حکومت بست و دو سال و سه ماه سلطان علی شاه عرف میر انجان بن سلطان سکندر بت شکن بعد پدر برسند حکومت نشست و شاهین خان برادر خود را مدار علیه نموده بذرات خویش مقرر گردانید بعد چندے شاهین خان را ولیعهد کرده در کشمیر گذاشت و خود بر سر راجه جموں که خسرا و بود لشکر کشید بعد روانه شدن باغوای بعضی مردم از ولی عهد کردن برادر خود نشیبان شده معاودت نمود و با عانت راجه راجوری دگر تشمیر رسیده تصرف گشت و شاهین خان برادرش از کشمیر برآمده بسیالکوٹ رسید در ان ایام جسرتهه کهوکهر از خوف صاحب قران گریخته پنجاب رسیده بود و نوبتے که علی شاه بعد فتح ٹهٹه مراجعت کرد بکشمیر میرفت جسرتهه همراه گرفته بعد محاربه او را دستگیر کرده مال و اتمعه و اسباب و خیل و حشم بدست آورده بود شاهین خان بعد رسیدن سیالکوٹ با جسرتهه ملاقی گشته باتفاق برسر علیشاه رفت علی شاه با لشکر انبوه برآمده جنگ عظیم کرد و از طرفین خلائق بسیار کشته شد بالآخر علی شاه شکست خورده گرفتار شد مدت حکومت او شش سال و چند ماه سلطان زین العابدین عرف شاهین خان مغفور و منصور گشته برسند آرائے حکومت گردید محمد خان برادر خود را بوزارت مقرر کرد چون عدالت پیشه و انصاف دوست بود سپاه و رعیت از و خشنود شدند برا نچه که در زمان حکومت سلطان سکندر پدر او جلاے وطن اختیار کرده بودند در عهد او باز آمده آباد گشتند سلطان به برا نچه تاکید کرد که بجا آیند ایشان باشند لعل آرند چیزے از برا نچه که در زمان سکندر بجبر و اکراه مسلمان شده بودند باز بآئین خود رجوع نمودند بالآخر بمرگ طبعی درگذشت مدت حکومت او چهل و هشت سال سلطان حیدر عرف حاجی خان بن زین العابدین چهار سال و نه ماه سلطان حسین بن سلطان حیدر دو سال و چند روز سلطان محمد شاه بن سلطان حسین بعد پدر مسند آرائے حکومت گشت بعد چندے بعضے امرا باتفاق پرسرام راجه جموں که از خوف تاتارخان نائب سلطان بهلول لودی حاکم پنجاب در کشمیر رفته بود و وزیر سلطان را کشتند سلطان از تاتارخان کمک طلب و استه خانخان را تادیب نمود چون ده سال و هفت ماه از حکومت سلطان گذشت سلطان فتح شاه بن آدم خان بن زین العابدین از تاتارخان کمک آورده با سلطان محمد شاه جنگ کرده نصرت یافت و کشمیر را در تصرف خود آورده سکه و خطبه بنام خود کرد و سلطان محمد شاه هزیمت خورده در هندوستان آمد بعد نه سال سلطان محمد شاه باز در کشمیر رسیده بر سلطان فتح شاه فتح یافته مجددًا بر حکومت نشست فتح شاه بجانب هندوستان آمد دریں از دوازده سال باز در کشمیر رسیده بر سلطان محمد شاه ظفر یافت و سه سال و یک ماه حکومت کرد سلطان محمد شاه باز لشکر فراهم آورده کشمیر را تسخیر خود در آورد و سلطان فتح شاه بطرف لاهور آمده همانجا دولبعت حیات سپرده در سنه هشتصد و هشتاد و نه که سلطان بهلول لودی رحلت نمود سلطان سکندر خلف او اورنگ آرائے هندوستان گردید نوکران سلطان فتح شاه سکندر خان پسر فتح شاه را در کشمیر آورده مدعی سلطنت شدند آخر الامر او شکست خورده بدرفت بعد آن در سنه نهصد و

ذکر بعضے از وقایع

سے دسه از ظهیر الدین محمد بابر پادشاه کمک آورده باز در کشمیر رسید و باندک زمان اسیر گردید سلطان محمد شاه راه را سیل در چشم کشیده نتیجه نگذاشت
ایام حکومت محمد شاه مرتبه اول ده سال و هفت ماه و مرتبه دوم دوازده سال و یک ماه و مرتبه سوم یازده سال و یازده ماه و بست و دو
روز که همگی سے و چهار سال و هفت ماه باشد مدت حکومت سلطان فتح شاه مرتبه اول نه سال و مرتبه دوم سه سال و یک ماه که همگی دوازده
سال و یک ماه میشود و مدت سلطنت سر دودمان سی و شش سال و هفت ماه سلطان ابراهیم خان بن سلطان محمد شاه بعد پدر بر مسند حکومت
جاگرفت پس از چندگاه ابدال باکرسے که از امراے بزرگ آن ولایت بود از سلطان رنجیده بملازمت بابر پادشاه در هندوستان آمده
ظاهر ساخت که ولایت کشمیر بسهل ترین وجهی تسخیرے توان نمود آخر الامر بابر حسب الطلب او کمک مرحمت فرموده از نزدیک بکشمیر رسیده
بسلطان پیغام کرد که شوکت و سطوت پادشاهی بحدیست که سلطان ابراهیم لودے پادشاه هندوستان را با صد هزار کس نجاکان بابر
ساخت تو چه خواهی بود بهتر آنکه اطاعت کنی او قبول نکرده بجنگ در میان آمد سلطان در معرکه گشته شد ابدال باکرسے بعد از فتح و ظفر
نازک شاه برادر او را بر مسند حکومت متمکن گردانید مدت حکومت هشت سال و پنج روز سلطان نازک شاه بن سلطان محمد شاه بعد کشته
شدن برادر خود باتفاق ابدال باکری حکومت یافت چون بابر پادشاه ازین جهان رحلت کرد همایون پادشاه اورنگ آرای سلطنت گشت
کامران میرزا برادر همایون پادشاه از پنجاب بر سر لشکر کشید و محاربه روی داده اکثر کشمیریان علف تیغ بیدریغ شدند و عساکر کامران میرزا اکثر
مال و اسباب کشمیریان تاراج کرده معاودت نمود و در سنه نهصد و سے و نه سلطان ابوسعید والی کاشغر سکندر خان خلف خود را مع حیدر میرزا
کاشغرے با دوازده هزار سوار همراه کرده بکشمیر فرستاد و قریب سه ماه کشمیر و مواضع آن را تاراج کردند و عمارات قدیم بر انداختند خرج و مرج
تمام در ارکان ولایت روی داد و اکثر مردم کشته شدند عاقبة الامر سکندر خان مصالحه نموده برگشت و بعد رخصتگاه سلطان نازک شاه والی ایام
حیات او مدت حکومت پانزده سال سلطان شمس الدین بن نازک شاه ایام حکومت او ظاهر نیست سلطان نازک شاه بن شمس الدین
بن نازک شاه شش ماه میرزا حیدر کاشغرے خالو زاده بابر پادشاه از کاشغر بملازمت همایون پادشاه در آگره رسیده بود هنگامیکه
همایون از شیر شاه شکست یافته بلاهور رسید حیدر میرزا تحریک ابدال کاکری و حاجے چک و رنگی چک دیگر امراے کشمیر را بمایه ان حضرت
گرفته در سنه نهصد و چهل و هشت در کشمیر رفته تسخیر در آورد و الا بصلاح کشمیریان سکه و خطبه بنام نازک شاه بحال داشت بعد ازان که
همایون از عراق معاودت کرده فتح قندهار و کابل نموده حیدر میرزا بنا بر حسن اخلاص سکه بنام همایون داشت و در کشمیر سکه و خطبه بنام او کرد و نوبتے
شیر شاه فوجے بر سر کشمیر فرستاده بود بعد جنگ از لشکر حیدر میرزا شکست یافته برگشت چون حیدر میرزا دران ولایت استیلا یافته حکومت
باستقلال کرد کشمیریان را مغلوب داشته بخاطر نمی آورد بعضے از اهل کشمیر که فریب و تزویر جبلی آنها است بمکر و خدیعه و لباس دوستی
بشمنی کرده لشکر میرزا را طرف تبت و پکهلی و راجوری متفرق کردند با خود اتفاق نموده بر سر میرزا شب خون آوردند دران زد و خورد تیرے
بمیرزا رسیده عمرش بسر آمد مدت حکومت ده سال سلطان نازک شاه مرتبه دوم مسند آرای حکومت گشت دراندک ایام امور ارض
دفعی پیمانهٔ زندگانی او لبریز گردید مدت حکومت دو ماه سلطان ابراهیم شاه بن محمد شاه برادر نازک شاه پنج ماه سلطان اسمعیل شاه برادر
ابراهیم شاه در سنه نهصد و پنجاه و نه بسلطنت رسید اگرچه حکومت بنام او بود اما غازے خان چک استیلا داشت ایام حکومت دو سال
سلطان حبیب شاه بن شاه اسمعیل شاه بعد پدر بر مسند حکومت نشست غازی خان چک از روی تسلط یک داشت او را در گوشه نشانید و
خود بدوامی حکومت برافراشت ایام حکومت حبیب شاه دو سال و چند ماه سلطان غازے شاه عرف غازی خان چک در سنه نهصد و
شصت و چهار سکه و خطبه بنام خود کرد چهار سال و چند ماه سلطان حسین خان برادر غازی خان چون غازی شاه را آزار جذام روی داد
برادرش غالب آمده پسران او را نابینا کرده خود مسند نشین حکومت گشت غازی خان ازین درد که ضمیمهٔ آزار بدنے او گشت قالب تهی کرد

حسین خان درخت خود را با تحف و هدایای لائقه در خدمت اکبر فرستاد و مولانا کمال که در آن زمان بفضیلت و ورویش مشهور بود در ایام حکومت حسین خان از کشمیر برآمده در سیالکوٹ رسیده و بدرس و تدریس اشتغال در زید ایام حکومت حسین خان ده سال و چند سلطان علی شاه برادر حسین خان پس از برادر خود مرزبان آن ولایت گشته بعد چندگاه سکه و خطبه بنام نامی اکبر مقرر کرد و با سید ازو یاد اتحاد و سد عناد و لداد دختر خود را در خدمت شاهزاده سلیم با تحف و هدایا فرستاد و اظهار ارادت و بندگی خود نمود بعد چندگاه در عرصه چوگان از اسپ افتاده گوی زندگانیش لاگاه آخرت برد مدت حکومت نه سال سلطان یوسف شاه بن علیشاه بعد پدر مسند آرای حکومت گردید بعد اندک زمان سید مبارک خان که از امرای بزرگ آنولایت بود غالب آمده بر مسند حکومت نشست یوسف شاه ازو گریخته از راه جمون پیش میرزا یوسف خان حاکم پنجاب آمد و باتفاق میرزا و راجه مان سنگه در فتح پور سیکری رسیده بملازمت اکبر مشرف گردید و در سنه نهصد و هشتاد و هفت هجری میرزا یوسف خان و راجه مان سنگه بکمک او مقرر شدند و با مرای پادشاهی در کشمیر رسیده با ندک جنگ فتح نمود و حکومت باستقلال یافته امرای پادشاهی را رخصت ساخت در سنه نهصد و هشتاد و نه هجری اکبر پادشاه در وقت مراجعت از کابل از مقام جلال آباد ایلچی متعین کرده فرمانی بنام یوسف خان اصدار فرمود او باستقبال فرمان گیتی مطاع سعادت اندوز گشته حیدر خان عرف یعقوب پسر خود را با تحف و هدایا بدرگاه آسمان جاه فرستاد پسر او یکسال در حضور والا بود و رخصت گریخته بکشمیر رفت چون انجی بعرض مقدس رسید میرزا شاهرخ و شاه قلیخان محرم و راجه گجهونت داس جنانچه گذشت بتسخیر کشمیر متعین شدند یوسف خان عاجز شده همراه امرای پادشاهی در حضور پر نور رسید و از سنه نهصد و نود و سه ولایت کشمیر داخل ممالک محروسه گردید مدت حکومت یوسف خان هفت سال بعد رسیدن یوسف خان بدرگاه والا یعقوب پسرش در کشمیر بوده مراسم انقیاد چنانچه باید بجا نیاورد باستیصال او قاسم خان با امرای دیگر متعین گردیده براه کابل شتافت دران نواح تا لاب دست که بر گاه دران مکان آواز نقاره یا کرنا شود برف و باران عظیم بارد هنگام نزول لشکر چون آواز نقاره شد برف و باران و تگرگ بسیار بارید و آسیب عالم لشکریان رسیده جانداران بسیار تلف شدند از وقوع این معنی کشمیریان که آماده پیکار بودند غالب آمدند و تفرقه در لشکر پادشاهی روی داد دران حال قاسم خان خود را دست کرده پیش رفت یعقوب از دلیری قاسم خان هراسان گشته تاب جنگ نیاورد و بطرف کشتوار گریخت شمس چک راکه در قید او بود خلاص نمود کشمیریان بعد رفتن یعقوب شمس مذکور را بحکومت برداشته آماده کارزار شدند و بر سر کوتل جنگ در جیوست با قبال پادشاهی قاسم خان فیروزمند گشته در شهر سرے نگر که دارالایالة کشمیر است درآمده تجدید سکه و خطبه بنام اکبر جاری گردانید بعد چندگاه کشمیریان یعقوب را از کشتوار آورده بر سر قاسم خان در شهر سرینگر شبخون آوردند بهادران لشکر پادشاهی همت افسرده جنگ مردانه نمودند تاب نیاورده بی نیل مقصود راه فرار پیش گرفت مرتبه دیگر یعقوب باتفاق کشمیریان از شعاب جبال برآمده مصدر شورش شد و ناگهان شبخون آورده بهمان و تیره بازگشت چون یعقوب غائب و خاسر گردید و کاری از پیش نتوانست برد اکثر امرای کشمیر آمده قاسم خان را دیدند و خان آن جماعه را استمالت نموده بحضور پادشاه فرستاد آنها بعد ادراک دولت حضور مشمول عنایات شدند و یعقوب بار دیگر باتفاق شمس چک از کوه برآمده بدغعات با قاسم خان جنگ کرد چون قاسم خان از مجاربات متواتره تبنگ آمد استمداد و استعانت از حضور نمود میرزا یوسف خان با ایالت کشمیر متعین گشت و حکم شد که بر گاه میرزا یوسف خان از نظم و نسق آن ولایت خاطر جمع نماید و بنیاد فتنه و فساد برکنده کرد قاسم خان برخصت میرزا بقدمبوس آستان شتابد میرزا یوسف خان بنجاح استعجال در کشمیر رسیده بشجاعت جبلی که داشت و دانش علاوه آن نظم و نسق آنجا بوا قعی نمود و شمس چک ندامت کشیده ملازمت میرزا اختیار نمود و میرزا او را استمالت نموده بدرگاه والا فرستاد و رفع

شورش ازان ولایت گردید و قاسم خان بحضرت میرزا بحضور رسیده بصوبه داری کابل سرفرازی یافت و چنانچه نگارش یافت آخر الامر از دست محمد زمان میرزا در کابل بقتل رسید +

ذکر نهضت اکبر پادشاه بسیر کشمیر

در سال سی و چهارم جلوس اکبر پادشاه بسیر کشمیر متوجه شد دشواری راه کشمیر از ارتفاع جبال و مغاره های خطرناک و گریوه های دشوار گذار و انبوهی جنگل از کثرت اشجار و تختی سنگ لاخها و ضیق مسالک سجدیست که اندیشه بدشواری می گذرد در اثنای راه رتن پنجال و پیر پل کوهیست که از غایت ارتفاع سر بفلک کشیده و از نهایت بلندی باوج آسمان رسیده بر فراز آن تماشای عالم بالا توان نمود و صوت صوامع ملکوت توان شنود و سکنه آنجا افلاکیان را بهمسایگی می بینند و مرغانش از خوشه پروین دانه می چینند بموجب حکم مطاع چندین هزار خارا تراش قوی دست و تبردار ان چابک دست در قلع احجار و قطع اشجار بیضا نموده آن مسالک را آراستند و از لاهور تا کشمیر نود و هفت کروه بجریب درآمد اکبر بعد قطع مراحل و منازل دخطه دلکشای کشمیر نزول اقبال فرمود و بتماشای سیر کوهها آنجا بسیار مسرت اندوخت فی الحقیقة کشمیر از تعریف و توصیف مستغنی است و عیبی غیر از کشمیریان ندارد

نظم چه کشمیر انتخاب هفت کشور + قسم خورده بخاکش آب کوثر + چه کشمیر آب و رنگی باغ و بستان + اسیر سرنهالش صد گلستان + نظر چندانکه بر دستش گمارے + بجز آب زمرد نیست جارے + درین گلشن زجوش خنده گل + نمی آید بگوش آواز بلبل + دریاے بهت که از میان شهر و بازار جاریست از عجائب تماشاست اطراف آن عمارات دلکشا و در عین دل نیز مزارع و باغها غرض از خوبی هر چه باید دارد اما کشمیریان نهایت بدمعاش و بزبونے نویسند زانیدن خوبش دائی آنها خشکه نرم بے نمک بریج گرم خوردن رسم ست شبانگاه بریج پخته نگاه میدارند و روز دیگری خورند و پوشش پیرهن پشمین بهت که عبارت از پشو باشد ناشسته از خانه بیرون نمی آرند و آزاد و خته می پوشند تا پاره شدن باب نمی رود و از بدن بدر نمی کنند **بیت** نفاق فطری شان همچو نیش باکژدم + نزاع خلقی شان همچو زهر لازم مار + **القصه** اکبر از سیر کشمیر بغایت خوشوقت شده عید رمضان المبارک همانجا نمود و دران روز باستشفاع میرزا یوسف خان حاکم آنجا تقصیرات پسرش یعقوب خان بخشیده کفش پای خود مرحمت نمود و شرف خود دانسته آن کفش را بر سر بست و بحضور رسیده مورد عنایات گشت و اکبر بعد تفرج براه بهلی ودهنتور که بسے دشوار گذار ست با جمیع حشم و خدم قطع منازل نموده درحسن ابدال نزول اقبال نمود و دران روز امیر فتح الله شیرازے وپس ازان حکیم ابو الفتح گیلانی که مقرب پادشاه بودند هر دو رخصت هستی بر بستند و درحسن ابدال مدفون شدند در انجا چند گاه رایات اقبال اقامت ورزیده طرح باغ دلکشا ریخته آمد و از نهضت فرموده بخطه فرح افزای کابل نزول اجلال نمود و قاسم خان صوبه دار آنجا که دران وقت زنده بود بموجب حکم اعلی درگذرگاه متصل شهر که ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و سنبهدال میرزا و محمد حکیم میرزا در آنجا مدفونند باغ و عمارات عالیه احداث نمود چون پریشانی حال رعایای کابل بعرض رسید حکم شد که تا هشت سال هشتم حصه از خراج مقرری بر رعایا معاف کرده تتمه باز یافت مے کرده باشند و بعد سیر و شکار کابل معاودت بهندوستان شد قضارا در منزل ڈهکه اکبر از اسپ افتاد و رخساره اش خراشیده شد شش روز صاحب فراش بود پس از حصول صحت از انجا روانه شد بعد رسیدن در رهتاس بر فیل خاص که در جوش مستی بود سوارے شد پیش از انکه پای او در قلاده مضبوط شود فیل مذکور بقصد مادہ فیلے دوید اکبر بزمین افتاده زمانی دراز بیهوش بود بعد دیرے بهوش آمد مظاهر انذک آسیبے در بدن رسیده بود یا بنا بر احتیاط بصلاح حکمارگ هفت اندام دست راست برکشاده و در اندک فرصتے تندرستے یافت از سنوح این سانحه خبرهاے ناخوش در اطراف ممالک بر زبانها افتاد و غریغیے رشے بر خاست و رعیت از ماتگزارے دست باز نکشیدو

درمعاملات ممالک احتلال روی داد چون لاهور مخیم سرادقات گشت این شورش فرو نشست وطوق وسالک کرنامن شده بود امنیت گرفت ازین رو یکی بنصب مهتاب تماشای خنگ میدید قصارا آهو حریف خود را گذاشته دمید و شاخی درمیان هر دوران اکبر از ضعف رسیده آماس کرد و هیچ باشتداد کشید بصواب دید شیخ ابوالفضل و مقرب خان معروف بشیخ بهنیا جراح بمعالجه پرداخت بعد یکماه و هفت روز صحت روی داد شیخ ابوالفضل و مقرب خان که دران ایام خدمت بسیار کرده بودند مورد عنایات شدند +

در بیان حال راجه تودرمل و رحلت او

در زبان نهضت رایات عالیات بکشمیر رخصت شده در لاهور مانده بود بعوارض بدی در گذشت و در وقت مراجعت از کابل در اثنای راه خبر رحلت او بعرض رسید چون مزاج شناس و وزیر اعظم و سپه سالار بود بادشاه از فوت او تاسف بسیار نمود تودرمل صغیر بود که پدرش مردمانی درش بیوه زن در کمال افلاس تهیدستی بود بجهت تمام پرورش نمود اما در صغرسن آثار رشد و کاردانی و علامات طالعمندی و بخت بلندی از ناصیهٔ حال او می تابید بحسب قسمت در جرگه نویسندهای سرکار بادشاهی نوکر شد بمقتضای فهم و دانش و کارگزاری روز بروز پایه قدر او افزود و چنانچه صاحب تدبیر و قلم بود صاحب کوس علم نیز گشت در اکثر معارک تردد ات شایسته و محاربات مردانه نمود و از نقش مردانگی و دلاوری او در دل بادشاه درست نشست در ملک گجرات و بنگاله کارزارهای عظیم نموده فیروزمند آمد رفته رفته بپایهٔ اعلای وزارت سرفرازی یافت و در سال بست و پنجم جلوس وزیر اعظم گردید دیانت گزین سیر چشم توکل دل هوشیار مغز بریز نگاه محضر بود اصابت فکر و همت بلند داشت با خویش و بیگانه یک جهت و جه دوست و دشمن کیسان میگذراند آداب شناس سلطنت و رازدار مملکت در دقائق حساب و سیاقت تحریر بی نظیر بود پیش ازو در ممالک هند متصدیان بقانون هنود دفترے نوشتند راجه تودرمل از نویسندگان ایران اخذ ضوابط نموده دفتر الطور ولایت درست کرد تا حال اهل قلم مطابق آن عمل مے آرند تمام اراضی ممالک محروسه بمجدد موفور پیموده رقبه هر دهے از دهات منفح نمود و جمع دام قرار یافته حدود صوبه ها معین گشت فی روپیه چهل دام قرار یافته در دفاتر ثبت گردید و بر هر کرور دام عاملی مقرر گشته زبان عرف کروری نام یافت و نیز داغ اسپ شاهی ما بین امراء و منصبداران ریزه واحدیان قرار یافت تا نوکر بادشاهے پیش چندکس نوکر نتواند رمجال نیابت در نوکرے نماند و منصبداران و احدیان را نیز بارا ے عذر نباشد و هر سال تصحیحه اسپان داغ مقرر گشت تا اشتباه نماند در زمان سابق سلطان علاء الدین خلجی و بعدا و شیر شاه داغ اسپ مقرر کرده بود اما رواج نیافت در عهد اکبر چنانچه باید رایج گردید و نیز بادشاه نوکران خود را هفت بخش نموده چوکے هر دره ترتیب ساخت و هفت چوکی نام نافت بر اے هر چوکے علیحده چوکے نویسے متعین گردید که در نوبت هر یکے تا حضور مردم نموده مجال غائب بودن ندهند و بر اے هر روز هفته هفت واقعه نویس مقرر گشت تا احکام حضور را مضبوط داشته دفترے جداگانه مقرر دارند تا عند الحاجة معلوم تواند شد که فلان روز ده فلان تاریخ این حکم اصدار یافته و چندین هزار غلام زرخرید و غیر زرخرید که از دار الحرب آمده در بندگے بادشاه قیام داشتند آنها را آزاد کرده بخطاب قبیله روشناس گردانیدند و میگفت که بندهاے خدا را بنده خود گردانیدن مزاوار نیست بعد مردن راجه تودرمل عبد الرحیم خان خانان بوالا منصب وکالت سرفراز گردید او بمقتضاے فراست و کاردانی احکام وزارت و امور وکالت را بوجه احسن امضا داده رونق بخش این کار و مور تحسین شهریار گشت +

نهضت موکب مقدس مرتبه دوم بسیر کشمیر

در سال سے و هفتم جلوس والا بازعزیمت سیر گلگشت کشمیر در ضمیر اکبر سر بر زد و ناگهان درعین برسات از لاهور نهضت فرمود

و در وقت عبور از دریاے راوی بر زبان پادشاه گذشت که این بیت در باب کدام گل گفته اند **بیت** کلاه خسروی و تاج شاهے ✤ بهر گل کی رسد ماشا و کلا ✤ قضارا درهمین روز یادگار میرزا عیسی پسر میرزا یوسف خان در کشمیر مصدر شورش شده بود ازین معنی اهلا در حضور اطلاع یفزود باعث این شورش آنکه قاضی نورالله را برای تشخیص جمع محال کشمیر از حضور فرستاده بود ند چون کشمیریان دانستند که تغلب ظاهر میشود و جمع افزون مے گردد بنا بر خلل اندازے درین امر یادگار را که میرزا یوسف خان هنگام عزیمت حضور نائب خود در کشمیر گذاشته بود از راه برده مرتکب فساد شدند و خاطر شان او کردند که بسبب دشواری مسالک کشمیر چنان جائیست که یکبار گے دست افواج پادشاهی بآن تواند رسید آن بداختر باین هرزه گوییها مغرور شده سکه و خطبه بنام خود نمود چون موکب والا بر لب دریاے چناب رسید خبر این شورش معروض شد و بر زبان پادشاه گذشت **بیت** ولد از ناکس است حاسد نم آنکه طالع من ✤ ولد از ناکش آمد چو ستاره یمانے ✤ چون یادگار از تنگ نقره نام لولی بود که هر روز بخانه و هر شب بجاے دیگر مے برد فرمود که آن لوے بچه بمجرد برآمدن سهیل کشته خواهد شد درین ایام میرزا یوسف خان در حضور بود بنا بر مزید احتیاط او را حواله شیخ ابوالفضل نمود تا در قید گاه دارد چون بے تقصیرے او بعرض رسید بعد چند روز نجات یافت شیخ ابوالفضل دران روزها از دیوان حافظ شیراز رحمة الله تعالے علیه تفاول کرد در صفحه این بیت برآمد **بیت** آن خوش خبر کجاست کزین فتح مژده داد ✤ تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم ✤ از غرائب آنکه چون یادگار سکه و خطبه بنام خود کرد اورا تپ لرزه در گرفت و مهرکن را که خاتم او مے کند ریزه فولاد در حلقه چشم افتاد چون یادگار علم بغی برافراشت لشکر آراسته بر کوه کرتل بانوکران پادشاهی که در انجا بودند آماده پیکار گشت و باندک جنگ فرار نمود در سیر پور کان میرزا یوسف خان که بسبب ضعف و رقت رقیق او شده بود ندیم شب قابو یافته بردا شتند و از خیمه بدر رفت آخر الامر آن بدسرشت بدست کسان میرزا یوسف خان اسیر گردید سر او از تن جدا کردند و در منزل بهمسر آن وخیم العاقبه بحضور اکبر رسید چنانچه بزبان پادشاه رفته بود بحجر دبرآمدن سهیل که ستاره یمانے عبارت ازوست آن ناعاقبت اندیش کشته شد و کشمیریان که با او رفیق بودند نیز بمکافات کردار خود رسیدند و رفع شورش ازان دیار گردید بالجمله اکبر بعد قطع مراحل بخطه کشمیر نزول اقبال نمود و از سیر منازل دلکشا و سیرگاه هاے مقرر آن دیار دد گماشت زعفران که خلاصه آن سرزمین واقع شده و تماشاے چراغان در کشتی هاے آب ڈل که دریاے بایان شهر کشمیر است حظ وافر مسرت فزایان بهرگرفته معاودت هندوستان فرمود و بموجب التماس شاهزاده ایالت کشمیر بدستور پیشین بمیرزا یوسف خان بحال ماند و جمع صوبه کشمیر سے و یک لک خروار ✤

نهضت موکب والا بسیر کشمیر مرتبه سوم

در سال چهل و دوم بسیر کشمیر نهضت فرمود شخصی از مردم غور در شهر کشمیر ظاهر گشته خود را بنام عمر شیخ میرزا پسر سلیمان میرزا وانمود مصدر شورش شده بود کسان محمد قلی اورا دستگیر کرده در منزل آباد آورده بنظر پادشاه در آورد و بهانجا بیاسا رسید بعد عبور از دریاے چناب رعایاے توابع سیالکوٹ از ستمگاری محمد بیگ کرورے استغاثه نمودند و او را بسزاے عبرت عمال ستمگار چنانچه پیشه جلق کشید چون ازانجا نهضت فرمود و در خطهٔ دلکشاے کشمیر نزول اقبال شد تمام ایام بعیش و عشرت دران سرزمین گذرانیدند و در آب ڈل جشن چراغان ترتیب داده دو هزار کشتی بانواع و اقسام شموع و چراغان آراسته درون آب بسر دادند و نیز بر دو لنگر خانه شاهی و بر کنار آب عمارات و بامات و اشجار محاذے دو لنگر خانه چراغان کردند بعد سیر و شکار در ایام آغاز زمستان نهضت فرموده بدار الملک لاهور نزول نمود ✤

ذکر در بیان تسخیر ولایت اوڈیه

آن ولایت قبلو در تصرف داشت چون او بمرگ طبیعی در گذشت افغانان باتفاق یکدیگر عین خان پسر او را بسردارے برداشته منتخب او قبول کردند حسب الامر راجه مانسنگه بتسخیر آنولایت رفت افغانان بکرات جنگ و جدل کردند بالآخر عاجز شده بعد گذشتن

قلعه بشستن پسرش برسند حکومت باراجه مانسنگ صلح کرده سکه وخطبه بنام اکبر مقرر کرده جگناتهه را داخل ممالک محروسه ویک صد ونجاه وفیل ودیگر نفائس آن دیار حواله راجه مان سنگه نمودند که بدرگاه مقدس ارسال دارد ودر سال سی وهفتم جلوس والا مطابق سنه هزار وهجده ملک اوڈیسه که برساحل دریاے شور است بتمامه داخل ممالک محروسه گردید ٭

ذکر در بیان تسخیر قندهار

بعرض والا رسید که مظفر حسین میرزا پسر رستم میرزا بن بهرام میرزا برادر شاه طهماسپ که در قندهار بر قیام داشتند ونبا بر سنوح حوادث وفتن که در عهد سلطان محمد پدر شاه عباس اول روی داد واز طرف اوزبکیه نیز مطمئن نبودند بساط سلطنت گسترند وبعد تسلط شاه عباس بر سطوت اوتر سیده حیران ماندند که چه کنند بکجا راه برند اکبر باستماع این خبر خوش وقت گشته میرزا خان خانان را بالشکر گران از حضور خود تسخیر قندهار بهر صورتیکه میسر آید متعین نمود وحکم شد که براه بلوچستان رهگرای گردد اگر کلان تران بلوچان لوازم انقیاد بجا آرند آنها را درین مهم همراه گیرد والا بسزاے لائق برساند ونبا بر دلجوئی واز دیاد آبروے او در منزل اول بخیمه خانخانان تشریف برده نصائح سودمند فرمود وموجب سرفرازے او میان الاقران گردید خانخانان بعد قطع منازل درمیان ملتان وبهکر که جاگیر او بود رسیده چندگاه برای سامان سپاه وتهیه راه اقامت ورزید درین اثنا رستم میرزا از مظفر حسین میرزا در قندهار شکست خورده از انجا برآمده روے نیاز باکبر آورد فرامین مطاعه بنامها ینکه در راه بودند اصدار یافت که خدمت گارے ومهماندارے نمایند امرا بموجب امر معهل آورد ند چون میرزا به یک منزل از لاهور رسید واکبر پادشاه هم آنجا بود امراے عالی شان وخوانین بلند مکان حسب الحکم پادشاه باستقبال رفته میرزا را در حضور آوردند اکبر باعزاز واکرام تمام ملاقات نمود ومیرزا باچهار پسر بملازمت رسیده باعنایت منصب پنج هزارے زیر بار منت نوکرے گردید ولایت ملتان وبلوچستان بجاگیر او مرحمت گشت بعد ابوسعید میرزا برادر رستم میرزا پس ازان بهرام میرزا ابن مظفر حسین میرزا وپس مظفر حسین میرزا هم رسیده وبرسیکے ودیگر حالت خویش کامیاب گشت وازان تاریخ قندهار داخل ممالک محروسه شمرده گردید وخانخانان عرف شاه بیگ خان که ایالت صوبه کابل داشت بصوبه داری قندهار سرفرازے یافت ٭

در بیان تسخیر ولایت ٹھٹھه وآمدن میرزا جانی بیگ

هنگامیکه خانخانان تسخیر قندهار دستورے یافت پس از رسیدن در نواحے ملتان فرمان والا شان صادر گشت که تحسین استرزاع ولایت ٹھٹھه پیش نهاد همت سازد بعد ازان تسخیر قندهار پیش گیرد خانخانان بموجب حکم مطاع متوجه ٹھٹھه گردید راول بهیم سرزمین جیسلمیر ودولپت پسر رائے سنگه بیکانیرے ملحق شده کمر خدمت بر میان عبودیت بستند واولا سهوان را مفتوح نموده روانه پیشتر شدند میرزا جانی بیگ والی ٹھٹھه بمعیت بسیار آمده نصیر پور که یک جانب دریاے سند وجانب دیگر رود خانها داشت قلعه گلیان اساس نهاده متحصن گشت وخانخانان در انجا رسیده بمحاصره آن پرداخت چون محاصره بامتداد کشید ولشکر بادشاهی را از تعسر غله حال بدر ماند کشید بالضرور صورت حال بدرگاه آسمان جاه معروض داشتند بموجب حکم محکم کشتیهاے غله از لاهور بلشکر خانخانان ملتان رسانیدند ورائے سنگه بیکانیرے ودیگر امرا کمک متعین شدند خانخانان از رسیدن غلات وامراے کمکی قوی دل گشته بر سر ٹھٹھه وافواج دیگر باطراف متعین کرد وخود در قصبه جام معسکر ساخت وهر روز جنگ میان می آمد وهار وپسر راجه تودرمل که در تهتهه وجلالت کم همال بود درین جنگها جراتی نمایان کرده بمرتبه که بر پیشانی او رسید جانبازے نمود وبعد محاربات متواتی میرزا جانی بیگ شکست خورده گریخت وخانخانان قلعه ساخته میرزا منهدم گردانیدو وران نواحے وباے عظیم روی داد گویند بعضے صاف درونان درخواب دیدند که بنا بر زشتی نیت واعمال عمال وحکام این دیار مردم باین بلیه مبتلا شده اند هرگاه عمل وسکه اکبر درین جا جاری شود بلاے وبا رفع خواهد شد باشتهار رسید

بر کسے دعا گوے فتح اگر گشته عهد و پیمان بستند که بعد از فتح پادشاهی بمقید و رخود و فا نمایند و خانخانان با امراے کمکی بذل جهد خود نموده بهاریات شدیده متواتره میرزا جانی بیگ را عاجز گردانیدند چون او در خود تاب مقاومت ندیده اچار مصالحه گرفته ولایت متصوبان را دامن ممالک محروسه گردانیدند و جاگیر خود را میرزا ایرج خلف خانخانان داده خود آمده ملاقات نمود و بندگے درگاه پادشاهے قبول کرده مقرر ساخت که بعد برسات روانه حضور گردد و بر وفق عهد در اواسط سال سے و هشتم مطابق هزار و یک هجرے همراه خانخانان بملازمت پادشاه آمده بمراحم خسروانی سرفراز گشته سه هزارے منصب و ٹهٹه جاگیر یافته والا براے بندرک بطرف ٹهٹه واقع است بنجالهصه شریفه مقرر گشت و درین مهم خانخانان متحمل انواع مشاق و محن گردیده مورد الطاف بے اکناف شاهی و ممدوح اکابر و اصاغر گردید احوال سلاطین سابق این دیار و حسن جگونگی ٹهٹه مفصل گشته حاجت تکرار نیست +

ذکر تسخیر بهکر

پیش ازان که ٹهٹه مفتوح گردد در سال نوزدهم جلوس محب قلیخان و مجاهد خان بتسخیر بهکر متعین شده بودند آنها رفته محاصره کردند و بامتداد کشید قحط عظیم و وبا ے بسیار در قلعه روی داد بسیارے از محصوران تلف شدند هر که پوست درخت رس جوشانیده می خورد از وبا بسلامت نے ماند سلطان محمود عاجز شده عرضداشت نمود که اگر محب قلیخان از دور قلعه برخیزد قلعه را بپیشکش شاهزاده والا گهرے نمایم پیش ازان که از حضور جواب برسد سلطان محمود با جل خود درگذشت و محب قلیخان و مجاهد خان در سنه نهصد و هیجده هجرے بهکر را داخل ممالک محروسه نمودند +

در بیان جشن نوروز و شروع ضابطه آراستن حجرات دیوان عام باهتمام امرا

چون موسم بهار در رسید و ابواب عیش و عشرت بر روے عالمیان گشاده گردید نسیم نوروز مزاج وارستگان دنیا را منشرح و شمیم نوبهارے مشام آزادگان گیتی را معطر گردانید **بیت** درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند + جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند + لباس سبزه لکد کوب شد بپاے نشاط + زبسکه عارف و عامے برقص برجستند + حکم شد که دولتخانه خاص و عام که صد و بست ایوان داشت بامراے عظام قسمت شود و ضلعه جهروکه راستصدیان بوتات زینت دهند و سهامندل را که دولتخانه خاص است با قسام زینت آئین بندے نمایند در اندک زمانی کارپردازان بارگاه خلافت و امراے والامرتبت بموجب حکم تمام دولتخانه را به تکلفات گوناگون آراستند و بارایش رنگارنگ آئین بستند درین بزم جشن مناصب امرا العرض رسید و هر یک در خور حال باضافه فراز یافت و فهرست اهل خدمت ملحوظ گشته هر کس که مصدر اخلاص و نیکو خدمتی شده بود بالطاف و عنایت سرفراز گشت و آنکه مرتکب غدر و ناد ولت خواهی گشته بود بعزل خدمت و کمی منصب معاتب گردید و حکم جهان مطاع بصدور پیوست که تا رسیدن روز شرف هر یک از نوئینان و امراے عظام ضیافت پادشاه کند تا منزل او بمقدم عالی پایه برتر سے گیرد و او بین الاقران سر افتخار برافراز د و حوصله که بست و بست در عهده عرض و طول داشت و دران مبلغے خطیر بے کیسه و همیان گذاشته بود مدد و شرف آفتاب بامرا در خور منصب و بفقرا و مساکین و سائر الناس انعام فرمود و عین این تیارے بارگاه شاهے را که ده دوازده هزار کس در سائه آن تواند گنجید آتش در گرفت و تا سه روز بساط جشن و بعضے از عمارات حرم سرا سوخته خاکستر گردید اندازه مبلغ این نقصان هیچ محاسبے نتواند یافت بعد اطفاے التهاب آتش مذکور حکم شد که بجهت بزم شرف که نزدیک رسیده بود از سر نو بارگاه والا درست گردد و در اندک روز بارگاه فلک اشتباه بتجدید صورت انجام یافت و از غرائب آنکه همدرین روز در دکن بدولت سراے شاهزاده سلطان مراد نیز آتش در گرفت +

در بیان رحلت میان تانسین و مولانا عرفی شیرازی و شیخ ابوالفیض فیضی

سرآمد نغمه سرایان خوش آهنگ و پیش خرام نوایردازان دلکش رنگ میان تانسین کالانوت که در عهد خود نظیر نداشت و ندیدند قبل ازو و بعد هم الی الآن مثل او نشان نمیدهند و مهرهٔ این فن او را امتدای خود دانسته نام او بے تعظیم بر زبان نمی آرند در سال هفتم جلوس والا راجه رام چند مرزبان باندهو میان تانسین را غال رخسار و پیشکش ها ے خود خیال کرده بخدمت پادشاه فرستاد چون پادشاه در فهم موسیقی مهارتے تام و تانسین درین کار ید بیضا داشت صحبت او در گرفت و مصاحبت او اختصاص یافته سرمایهٔ نشاط خاطر پادشاه گردید و در سال سے و چهارم جلوس رخت هستی بربست و موجب تاسف بے اندازه خاطر پادشاه گردید و در سال سے و ششم مولانا عرفی شیرازے که غنچهٔ بستعداد او نگهت افلاطونے مشام ارباب هوش میرسانیده ست و مدهوش سخن طرازے سید هشت نشگفته پژمرد و گلزار خاطر سخنسنجان بیدار دل بروایح انفاس پاکیزه او عطر آگین نگشته افسرده و در عمر سے و دو سالگی عاریت سراے دنیا را وداع گفته در عالم آخرت رسیده و بهشت برین را رنگ و بوے تازه بخشید و در سال چهلم جلوس اکبر شیخ ابوالفیض فیضی نیز رخت زندگانی بعالم جاودانی کشید شیخ در سال دوازدهم جلوس بخدمت اکبر رسیده مورد عنایات گشت هنگام ملازمت چون شیخ را بیرون پنجره نقاره استاده کردند این قطعه به بدیهه گفت **قطعه** پادشاها در دون پنجره ام ✻ از سر لطف خود مرا جاده ✻ زانکه من طوطی شکرخارم ✻ جاے طوطے درون پنجره به ✻ پسند خاطر پادشاه افتاد و همان روز در سلک ملازمان خاص منتظم یافت و چون اخلاق حمیده و طبع سنجیده داشت روز بروز پایه قدرش افزود و در سال سے و سوم بخطاب ملک الشعرا سرفراز گردید و در سال سے و نهم تفسیر قرآن بے نقط و کتاب نل دمن مرکز اوار دور بحر مخزن سے را تصنیف نموده از نظر اکبر گذرانیده مورد تحسین گردید و این کتابها بحمدت او بر گویه همچنان سلیمان بلقیس بوزن خسرو شیرین و هفت کشور و هزار و هفت پیکر و اکبر نامه مقابل سکندر نامه پیش نهاد همت داشت این کتابها باتمام نرسیده بود که زندگی او انجام یافت چون حسن اخلاص و سوخ او در بندگے بامر تسمم خاطر پادشاه بود و شاهزادگان نیز او را ستاده مے نمودند اکبر بمقتضاے قدردانی و حقوق شناسے در بیمارے که مرد و روز قبل از ارتحال مع شاهزادگان بعیادت او وقت دران وقت این رباعے گفت رباعے دیدے که فلک بمن چه نیرنگے کرد ✻ مرغ دلم از قفس شب آهنگے کرد ✻ آن سینه که صاف دروے میگنجید ✻ تا نیم نفس سرآورم تنگے کرد ✻

ذکر در بیان رسیدن برهان الملک بدرگاه والا و رخصت شدن کمک باو برای مهم دکن

او را اسمعیل نظام الملک حاکم احمدنگر که عم او بود آزرده شده بوساطت قطب الدین خان عزلتے بملازمت اکبر رسیده بمنصب شش صدے سرافرازے یافت پس از سهل مدت بمنصب پنجهزارے رسیده متعین محالات بنگش گردید بعد چند سال در حضور رسیده استدعای کمک برای تسخیر احمدنگر کرد لهذا امر شد متعینه صوبه مالوه در صدد امداد او شتابند خانديس بامداد او متعین شدند با عانت او بدولت قاهره در احمدنگر رفته با اسمعیل نظام الملک عم خود جنگ کرده مظفر و منصور گشت و ملک مورو سے تسلط یافت چون سفله نهاد بود مست باده دولت و حکومت گشته حقوق پرورش و امداد بر طاق نسیان گذاشته سر از اطاعت اکبر برتافت پادشاه ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی را که دران وقت زنده بود پیش راجه علی خان فرستاد که برهان را بشاهراه اطاعت منصرف گرداند هر چند راجه علیخان او را دلالت بانقیاد و نمود فائده ندیده پاداش آن گرفتار آمده بترغیب شخصے سیماب کشته خورد و بدان سبب در بیماری صعب مبتلا گشته راه آخرت سپرد چاندبے بے خواهر او باتفاق امرا برادر زاده خود ابراهیم را که پسر برهان الملک بود بسر برداشته انتظام مهام بر ذمه همت خود گرفت چون احوال آن حدود بعرض رسید شاهزاده سلطان مراد با لشکر گران متعین گشت

شاهزاده چنگاه بعجلت سامان سپاه در مالوا بوده عازم مستقر گردید و از دریای نربدا عبور نموده در اندک فرصت ولایت براڑ از سیر مرتضی نظام دکهنی انتزاع نمود و افواج قاهره بر سر احمدنگر حضت فرمود لشکر منصور نگر رسیده فانها داده غالب گشت اما راجی علیخان حاکم خاندیس درین مهم در رکاب شاهزاده بود جان نثاری کرد و نیز با افواج عادل شاهی حاکم بیجاپور و قطب شاه حاکم گولکنڈه محاربات متواتره در میان آمده اولیای دولت اکبری فیروزمند شدند لیکن چون شاهزاده در دکن بشرب مدام اشتغال ورزیده از کثرت شراب خوارے نحیف و نزار گشت و بهمات آن ولایت نمیتوانست پرداخت بنابران از حضور شیخ ابوالفضل متعین گردید و حکم شد که شاهزاده را بانصلاح ارجمند بهمون سعادت گشته بملازمت بیارد و امرائے متعینه آن حدود را سر گرم خدمت گرداند و اگر بودن خود را انجا بر انتظام مهام و ارتجاع ضرور دانند خود را انجا بوده بکارها پردازد و شاهزاده را روانهٔ حضور سازد و شیخ بعد رخصت از حضور قطع مراحل نموده بخدمت شاهزاده رسیده بحسب مشیت شاهزاده همانجا بامراض مزمنه سابقه بعالم آخرت شتافت و غریب شورشے در لشکر روی داد و شیخ ابوالفضل حسن تقریر در باشے خاطرهاے آشفته را مجموع و مطمئن گردانیده دشمنان که باتمام رحلت شاهزاده جرے و دلیر شده بودند تدابیر صائبه شیخ بازمغلوب و مایوس شدند چون این سانحه بعرض اکبر رسید موجب صدگونه کدورت پادشاه گردید آخر الامر بصبر پرداخته شاهزاده دانیال را بتسخیر دکن رخصت فرموده خود نیز بتسخیر آن ولایت نهضت فرمود ✣

ذکر نهضت موکب مقدس از لاهور بجانب دکن

چون از لاهور انتهاض الویه عالیه بسمت دکن روی داد در اثنای مسافت بپٹیالا بعرض رسید که در مکان اجل فقرائے مسلمین و طائفه سناسیان باهم جنگ کرده فقرای مسلمین بعد غالب آمدن بر سناسیان بتخانه آنجا را بتعدے برانداخته اند اکبر که مذهب الهی ایجاد و اختیار کرده همه ادیان را یکسان مے شمرد اکثر فقرائے مسلمان را بزندان فرستاد و حکم کرد بتخانه را که بتعدے مسلمانان مسمار شده بود بتجدید تعمیر و ترمیم کنند بنهضت ازانجا از دریای بیاسا گذشته بمنزل گوردوار جن متجاوده نشین نانک شاه تشریف برده بملاقات او و استماع اشعار هندے نانک شاه که مضامین ابیات موحدین اسلام و صوفیه والامقام ترجمه نموده خوشوقت شد و گوردوار جن فرازے خویش دانسته پیشکش لائق گذرانیده التماس کرد که از نزول عساکر منصوره در پنجاب نرخ غله گران بود ازین جهت جمع بسیار گنات زیاده شده الحال از انتهاض لشکر فیروزے پیکر رو به ارزانی آورده رعایا از عهده ادای این جمع سنگین برآمده عرض او پذیرفته بدیوانیان سرکار حکم شد که بحساب ده دوازده از جمع رعایا تخفیف دهند و تاکید کنند که عمال همین حساب از رعایا گرفته زیاده طلبی ننمایند **مثنوے** چشم رعایت ز رعیت مگیر تا بود دولت ملک عمارت پذیر ✣ کار رعیت برعایت سپار ✣ دست رعیت ز رعیت مدار ✣ چون عرصه تهانیسر مورد خیام گشت رعایا از ظلم سلطان نام کردے استغاثه نمودند و بیدادی او بتحقیق پیوست حسب الحکم والا او را بحلق کشیدند **مثنوے** حکومت بدست کسانے خطاست ✣ که از دست شان دستها برخداست ✣ مکن صبر بر عامل ظلم دوست ✣ که از فریاد بایدش کند پوست ✣ بعد رسیدن باکبرآباد چندگاه اتفاق اقامت افتاد و بموجب عرضداشت شیخ ابوالفضل از انجا بسمت برهانپور نهضت روی داد و در زمان عبور از دریائے نربدا فیل خاصه که زنجیر آهن در پا داشت از همان دریا میگذشت چون بر کنار رسید فیلبانان زنجیر آهن را تمام از طلا دیدند و متحیر شده بدار و غه فیلخانه اظهار کردند او زنجیر را بچشم خود دیده حقیقت را بعرض والا رسانید و اکبر بجنس در حضور خود طلبیده بعد مشاهده صدق خبر بعجائب قدرت ایزدے اعتراف نمود و فرمود که همانا درین دریا سنگے که مردم هند آنرا پارس گویند خواهد بود و بموجب حکم فیلهاے دیگر را با زنجیرهاے آهن دران دریا انداختند و ملاحان نیز جست و جوے آن سنگ کردند لیکن بهم نرسید و زنجیر دیگر طلا گشت **ابیات** بقدر طاقت خود غم خود بباید زد ✣ دریکے مے طلبم آن بهیچ دریا نیست ✣ این سخن باورت نگر از من نیست ✣ عهده برد او نیست و بر من نیست ✣ **القصه** اکبر بعد قطع مراحل

و خطهٔ دارالسرور برهان پور نزول اقبال فرمود از اکبر آباد تا برهان پور دو صد و بست و هفت کروه بحر بیب در آمد و دران خطهٔ دلکشا جشن نوروزی ترتیب یافت مطربان خوش ادا و مغنیان نغمه سرا نبوا هائے دلفریب و سرودهائے دلکش باعث انبساط مجلسیان و نشاط خاطر پادشاه شدند دران بزم شاد کامی شیخ ابوالفضل که بانصرام مهمات دکن همان طرفها بود حسب الحکم از احمد نگر آمده بعز ملازمت سرفراز گشت چون وقت شب بود و انجمن در هاهتاب کمال آراستگی داشت پادشاه از نهایت عنایت این بیت بر زبان شیخ برخواند **بیت** فرخنده شبے باید و خوش مهتابے + تا با تو حکایت کنم از هر بابے + شیخ بمشاهده این عنایات کورنشات شکر بجا آورد و ایالت برهان پور نیز بعهدهٔ شیخ مقرر گشت و حکم شد که چون امرا و رسیاق عسرت کشیده اند تا بودن رایات عالے درین حدود بحسب تفاوت مناصب برهان پور و دراندام امرا مقرر باشد و شیخ را بمنصب چهار هزارے سرفراز فرموده تسخیر قلعهٔ آسیر که بهادر نبیرهٔ راجه علیخان حاکم آنجا تمرد ورزیده بود تعین فرمود

ذکر دربیان تسخیر آسیر و ولایت احمد نگر

شیخ ابوالفضل بعد رخصت از حضور در پایان آن قلعه آسمان ارتفاع رسیده محاصره نمود و متواتر محاربات سخت درمیان آمد چون محاصره بامتداد کشید شیخ بمقتضای شجاعت فطرے طناب بر کنگره نصب کرده برفراز قلعه برآمد و خود را درون حصار انداخت و جمع کثیر بهمین نمط با شیخ همپائی نموده کارنامه مردمے و مردانگی بظهور رسانیدند و بقوت سرپنجه دلاورے شیخ این عقده کشوده چنین قلعه آسمانی ارتفاع که تسخیر آن دشوار بود مفتوح گشت و بهادر حاکم آنجا عاجز آمده ملاقات نمود و بوساطت شیخ ابوالفضل بملازمت پادشاه سعادت اندوخته مورد عنایات شد قلعهٔ آسیر با ولیاے دولت تفویض یافت و شیخ ابوالفضل درجلدوے این خدمت بعنایت علم و نقاره و اسپ و خلعت خاصه سرفرازی یافته بتسخیر ناسک رخصت یافت و دراندک زمانی بمنصب پنج هزارے سرافتخار برافراشته مصدر خدمات عظیمه گشت و بمقابله عنایات خداوندے و رجا نهشانی و خدمتگزارے دریغ نمیکرد حکم شد که تسخیر احمد نگر و دفع راجورے و دیگر مفسدان بعهدهٔ شیخ ابوالفضل و ضبط ولایت براڑ و نواحے آن بر ذمهٔ عبدالرحیم خانخانان باشد چون آسیر و احمد نگر و تمام ولایت نظام الملک بشیر همت شیخ ابوالفضل مفتوح گردید و ولایت تلنگانه را شیخ عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل تسخیر کرد و بهادر نظام الملک نبیرهٔ برهان نظام الملک بحضور آمد و عادل شاه حاکم بیجاپور و قطب شاه مسند نشین گولکنده عرائض نیاز و پیشکشهاے لائقه ارسال داشتند و اکبر همه وجوه ازان طرف دار کاریاے دکن خاطر پرداخت و دران حدود دهنان کارے نماند شاهزاده دانیال را رخصت گشته خاندیس را دانیالپور نام نهاده بشاهزاده مرحمت فرمود و خانخانان را در خدمت شاهزاده و شیخ ابوالفضل را در احمد نگر گذاشته از برهانپور معاودت کرد بعد قطع منازل وسطے مراحل در دار الخلافه اکبر آباد نزول نمود و امرائیکه درین مهم خدمت بجا آورده بمناصب ممتاز شدند +

ذکر سلاطین سابق دکن

از بعض کتب سیر و تواریخ چنان مستفاد میشود که در زمان سابق تمام دکن زیر فرمان سلاطین دهلی بود خصوص محمد شاه فخر الدین جونا بن سلطان غیاث الدین تغلق شاه آن ملک را بوقعی ضبط کرد و دیوگیر را دولت آباد نام نهاده دار السلطنت خویش مقرر کرده بود چون آفتاب دولت او بمغرب رسید و بسبب افراط ظلم قلوب سپاه و رعیت نیز از و برگشت و جمیع اقطار اختلال بسیار پدید آمد سلطان محمد بدفع فتنه و آشوب متوجه گجرات شد و ازانجا ملک لاچین را از دولت آباد برفاقت خود طلبید باغیان ملک لاچین را گذاشته زیاده تر تمرد و زید و علاء الدین حسن که بحسن کانگو مشهور و از جمله سپاهیان ملک لاچین بود باتفاق جماعهٔ اوباش در دولت آباد دعوائے حکومت برافراشته خود را سلطان محمد علاء الدین خطاب کرد چون این معنی بسلطان محمد شاه ظاهر گشت بسبب مهم گجرات فرصت دفع او

نیافت و در اسرع اوقات در نواحی ٹھٹہ درگذشت و حسن کانکو که از نسل بہمن بن اسفندیار بن گشتاسپ بود از نجابت او بہمنی گفتندے در سنہ ہفتصد و چہل و ہشت ہجرے دکن را متصرف شدہ سکہ و خطبہ بنام خود کرد ایام حکومت او یازدہ سال و یازدہ ماہ و ہفت روز سلطان محمد شاہ بن سلطان محمد علاء الدین ہیجدہ سال و یک ماہ و ہفت روز سلطان مجاہد شاہ بن سلطان محمد شاہ یکسال و یک ماہ و نہ روز سلطان داؤد شاہ ابن عم سلطان مجاہد شاہ یکماہ و سہ روز سلطان محمد شاہ بن محمود شاہ بن سلطان علاء الدین نوزدہ سال و نہ ماہ و ہشت روز سلطان غیاث الدین بن محمد شاہ یک ماہ و بیست روز سلطان شمس الدین بن سلطان محمد شاہ یک ماہ و بست و ہفت روز سلطان فیروز شاہ بن سلطان محمد شاہ بست و پنج سال و ہفت ماہ و یازدہ روز سلطان احمد شاہ بن سلطان محمد شاہ دوازدہ سال و نہ ماہ و بست و چہار روز سلطان علاء الدین بن سلطان احمد شاہ بیست و نہ سال و نہ ماہ و بست و دو روز سلطان ہمایون شاہ بن سلطان علاء الدین سہ سال و شش ماہ و پنج روز سلطان نظام شاہ بن ہمایون شاہ ہفت سالگی پادشاہ شدہ سلطنت او یک سال و یازدہ روز سلطان محمد شکری بن سلطان ہمایون شاہ در دہ سالگی جلوس نمودہ سلطنت او ہیجدہ سال و چہار ماہ و یازدہ روز سلطان شہاب الدین محمود شاہ بن سلطان محمد شاہ شکری سے و ہفت سال و دو ماہ و سہ روز سلطان احمد شاہ بن سلطان شہاب الدین بن محمود شاہ دو سال و یک ماہ سلطان علاء الدین بن شہاب الدین محمود شاہ یک سال و یازدہ ماہ سلطان ولی اللہ بن سلطان شہاب الدین محمود شاہ سہ سال و یک ماہ و بیست و ہفت روز مجموع ایام سلطنت سلطان علاء الدین عرف حسن کانکو بہمنی داد لاجرش ہفتدہ نفر یکصد و ہفتاد و ہفت سال است لیکن در عہد سلطان نظام شاہ ولد یازدہم حسن کانکو که در ہفت سالگی سریر آرای جہانبانی گردید یزدانے که از جملہ عمدہ امرا بود نظر بر خردسالی سلطان داشتہ خود متعہد مہمات سلطنت گردید چون یزید تسلط پیدا کرد بعد سلطان نظام شاہ نیز غالب ماند و اولادش نیز استیلا داشتند بنابرین چہل و ہشت سال اگرچہ اسم سلطنت بر اولاد حسن کانکو بود اما در حقیقت یزید و اولادش جہانبانے کردند و در سنہ نہصد و سے و پنج ہجرے عماد الملک کابلی اطاعت سلطان بہادر شاہ والی گجرات قبول کردہ در دکن سکہ و خطبہ بنام او کرد در ان زمان سلطان ولی اللہ برادر شہریار یزید بن یزید مجوس نشتہ خود سلطنت سے کرد القصہ در سنہ نہصد و سے و پنج ہجری امرا نیکہ رکن الدولہ سلاطین بہمنیہ بودند ملک دکن را باخود ہا قسمت کردہ متصرف شدند و ہر کس دم استقلال زدہ سکہ و خطبہ بنام خود کرد عادل شاہیان حاکم ولایت بیجاپور یوسف عادل شاہ که مبدا سلسلہ انہاست غلام گرجے بود خواجہ محمود گرجستانی بدست سلطان شہاب الدین محمود بہمنی فروختہ و سلطان ولایت شولاپور را باو تفویض کردہ بود او بزور شمشیر و قوت شجاعت خود بیجاپور را متصرف شدہ تا آب کشنہ گرفتہ دم استقلال زد ایام حکومت او ہفت سال اسمعیل عادل شاہ بن یوسف عادل شاہ ابراہیم عادل شاہ بن اسمعیل عادل شاہ برادر زادہ او علی عادل شاہ تا زمان اورنگ زیب عالمگیر سلطنت عادل شاہیان بود از سلطان سکندر عادل شاہ عالمگیر انتزاع نمودہ بسلطنت بابریہ گرائید قطب شاہیان را دار الملک گلکنڈہ بود مبدا این سلسلہ سلطان قلی قطب الملک وزیر بہمنیہ است چون سلطان محمود بہمنی غلامان را بسیار دوست میداشت سلطان قلی خود را خود فروختہ داخل غلامان گردید روز بروز بپایۂ قدر او بلند گشت و بین الاقران والامثال سرفراز شدہ بحکومت ولایت گلکنڈہ تقرر یافت قضارا در سال اول بمرگ طبیعی درگذشت جمشید قطب شاہ بن سلطان قلی قطب شاہ بست سال ابراہیم قطب شاہ بعد گذشتن برادر بر مسند حکومت و جہانداری متمکن شدہ سے و پنج سال پادشاہی کرد محمد قلی قطب شاہ بن ابراہیم قطب شاہ بن سلطان قلی قطب الملک ہزار فاحشہ زقاصہ نوکر کردہ دائما ملازم رکاب داشت و بمستلذات جسمانی و حظوظ نفسانی اشتغال سے ورزید پرزنے از انہا بھاگینا نام عاشق گشتہ مطیع او گردید و شہر بھاگ نگر بنام او بنا کرد و غایت سنہ ہزار و دو ہجرے یازدہ سال حکومت او بود تا آنکہ سلطان عبد اللہ قطب شاہ بیست سالہ سلطنت درگذشت چون پسر نداشت

واما داد سلطان ابو الحسن پادشاه شد و از ننگ زیبا از دست او انتزاع سلطنت نموده بممالک محروسه خود ملحق ساخت نظام الملکیان حاکم ولایت احمد نگر بعد از این سلسله احفاد بحری سے نظام الملک بهت پدر او نظام برهمن نژاد بود شهر احمد نگر را او بنا کرده ایام حکومت چهار سال برهان نظام الملک بن احمد بحری بست و شش سال حسین نظام الملک بن برهان نظام الملک سیزده سال مرتضی نظام الملک بن حسین نظام الملک بن مرتضی و سال اسمعیل نظام الملک بن برهان برادر مرتضی نظام الملک و سال برهان نظام الملک از زعم خود اسمعیل نظام الملک آزرده شده و حضور اکبر رسیده در سنه نهصد و نود و دو هجری همراه گرفته با اسمعیل نظام الملک جنگ کرده فیروز گردید و بعد تسلط و تغلب و جاه و دولت از اطاعت اکبر انحراف ورزید چون او بمرده جاندنی بی خواهرش ابراهیم نظام الملک پسر خرد سال برهان نظام الملک را بحکومت برداشته خود کافل نظام مهام گردید و افواج پادشاهی تسخیر آن ولایت متعین گشته بدفعات محاربات درمیان آمد آخر الامر بشمشیر همت شیخ ابو الفضل بگی آن ولایت مفتوح شده داخل ممالک محروسه اکبرے گردید و قبل ازین سمت تحریر یافت از ابتدای سنه نهصد و سے و پنج هجرے لغایت سنه هزار و دوم هجرے شصت و هفت سال آن ولایت در تصرف نظام الملکیان ماند ✤

ذکر در بیان کشته شدن شیخ ابو الفضل و آشفتگی خاطر اکبر ازین معنی

اکبر در دار الخلافه اکبر آباد اقامت داشت بنا بر بعضے مصالح ملکی شیخ ابو الفضل را طلبیدن ضرور دیده فرمانی باو نوشت که شیخ عبد الرحمن پسر خود را بر مهام مرجوعه نصب کرده جمیع افواج و خدم و حشم را همانجا گذاشته خود جریده روانه حضور گردد شیخ بموجب حکم پسر خود را با حشم و اسباب امارت و افواج در احمد نگر گذاشته با معدودے روانه درگاه شاهے گردید و دران ایام سلطان سلیم شاه یعنی جهانگیر در الله آباد بسر تابی و نافرمانے میگذرانید و از طرف شیخ ابو الفضل آزردگے بسیار داشت و یقین خاطر داشت که چون شیخ از دکن بحضور رسد خاطر پدر را از من زیاده تر منحرف خواهد ساخت با استماع این خبر که شیخ جریده می آید قابو دیده راز سر بسته خود براجه نرسنگه دیو ولد مدهکر که مسکن او در راه دکن و شریک و رفیق شاهزاده در تمرد و نافرمان برداری بود درمیان آورده گفت که سر راه شیخ گرفته کارش باتمام رسانند نرسنگه دیو برین کار مستعد گشته متعهد این خدمت شد و مملک خود روانه گردیده خود را بجناح استعجال بمسکن خویش رسانید و شیخ ابو الفضل در اعین رسید بعضی هوشیاران آمدن راجه نرسنگه دیو بموجب حکم شاهزاده بارادهٔ فاسد ظاهر کردند چون قضاے شیخ رسیده بود برین خبر التفاتے نکرده از انجا روانه پیشتر شد **بیت**

قضا ز آسمان چون فرود هشت پر ✤ همه عاقلان کور گردند و کر ✤

غره ربیع الاول سنه چهل و هفت جلوس اکبر سنه یکهزار و یازده هجرے مابین قصبه آنتری و سرائے راجه نرسنگه دیو با فوج راجپوتان از کمین گاه برآمد و قصد او ظاهر شد همراهان شیخ گزارش نمودند که ما را جمعیت قلیل است و غنیم لشکر بسیار دارد در قصبه آنتری رفته باید نشست و بعد حصول جمعیت پیشتر روانه باید شیخ گفت که پادشاه مثل من فقیر زاده را سرفراز فرموده از حضیض خمول باوج عروج رسانیده اگر امروز از پیش این دزد گریخته خود را نامرد سے موسوم سازم یکدام آبرو بحضور خواهم رفت و بهم چنان چه روخواهم نمود انچه در تقدیر است بمنصه ظهور خواهد رسید این را گفت و اسپ برانگیخت مخالفان نیز اسپان راغنان داده دند و جنگ واقع شد چون همراه شیخ مردم معدود و دیو دند و غنیم جمعیت فراوان داشت غالب آمدند اما شیخ بمقتضاے شجاعت و جوانمردے ثبات قدم ورزیده داد مردانگی داد و حمله با نمود و جمعے کثیر از راجپوتان بهجوم آوردند و شیخ ابو الفضل بزخم نیزه بر زمین افتاده بآخرت شتافت و همراهان نیز کشته شدند **بیت**

مرن با پاسپاهے زخود بیشتر ✤ که نتوان زدن شست بر نیشتر ✤

راجه نرسنگه دیو سر شیخ را جدا کرده بخدمت شاهزاده در الله آباد فرستاد شاهزاده بغایت خوشوقت شده درجا تالائق انداخت و مدتے همانجا ماند چون اکبر را کمال

محبت با شیخ بود با استماع این سانحه از خود رفت و دست بی تابی بر روی و سینه خود زد و نوعی آثار بیتابی و بیقراری از و بظهور رسید که لایق شان او نبود **بیت** شهنشاه جهان را دود و آتش دیده پرنم شد ✦ سکندر اشک حسرت ریخت کافالمون زعالم شد ✦ رای رایان تهیسر داس که منصب سه هزاری سرفرازی داشت و فوجدار آن حدود بود و شیخ عبد الرحمن ولد شیخ ابو الفضل با امرای دیگر باستیصال راجه سنگرامیو قاتل شیخ متعین شدند و حکم شد که تا سر آن بد اختر نیارند دست از کار زار باز ندارند باز بر زبان پادشاه گذشت که در بدل سر شیخ سر آن بدگهر چه مقدار داشته باشد زن و بچه او را بدار باید کشید و ملک او را تباه ما قاعا صفصفا باید ساخت حق آنست که شیخ ابو الفضل بن شیخ مبارک در زمان خود کم همتا بود و مفصل احوال او بعبارتیکه خود نگاشته در آخر احوال این پادشاه انشاء الله تعالی بجنبه استنساخ کرده آید چون حقیقت دانشمندی شیخ مبارک و اولاد او بر اکبر ظاهر شد باقتضای قدر شناسی احضار آنها فرمود در سال دوازدهم جلوس ابو الفیض که در اشعار فیضی تخلص داشت و بزرگترین اولاد شیخ مبارک بود بملازمت پادشاه فیض اندوز گردید و در سال نوزدهم شیخ ابو الفضل را که از فیضی خرد بود پادشاه پیش خود خواند و تفسیر آیه الکرسی بنام اکبر نوشته بشرف حضور مشرف شد و پسند خاطر پادشاه افتاد چون بمرید خویش و اکثر علوم اختصاص داشت روز بروز مورد الطاف بیکران و مشمول اعطاف بی پایان گشته پایه قدر او از امرای عظام و وزرای کرام در گذشت و مقرب و مستشار پادشاه گشت بمرتبه که محسود جمیع مقربان درگاه گردید و شاهزادگان و ارکان دولت در صدد آن شدند که قابو یافته او را از پیش برانداز تا آنکه چنین اتفاق افتاد که شیخ مبارک پدر او در زمان حیات خود تفسیری بر ای قرآن مجید درست انصنیف کرده بود و نام پادشاه دران نیاورده شیخ بعد رحلت پدر بی آنکه موافق رسم و نیا عنوان کتاب بنام پادشاه سوشیح گرداند بسه هاسے بسیار نویسانیده باکثر ولایات و بلاد اسلام فرستاد چون این معنی بعرض اکبر رسید از غرور یکه داشت سخت برآشفت و شیخ ابو الفضل را مورد عتاب گردانید شاهزاده سلیم که از شیخ آزرده خاطرے بود و امرای دیگر که از خود رائی و بی پروائی او جراحتها در دل داشتند قابو یافته اصحابان مهوده رنجش پادشاه افزودند شیخ ابو الفضل از کورنش منع گردید اما شیخ در زمان تقرب کمتر در بعرض میرسانید که من غیر از حضرت پادشاه دیگرے را نمی دانم و انشاهزاده را نیز التجائے آرام از صحبت هنگنان از من آزرده می باشند اکبر این معنی را نیک می دانست و شیخ را بسیار میخواست و از مصاحبت او بسیار محظوظ بود بعد چندروز تقصیرش معاف کرده باز مشمول عاطفت فرمود و جدائی او از حضور تا مزورے دید جائز نمیداشت تا آنکه بحسب قضا تقدیم خدمات دکن مامور و چنانچه مسطور شد بعبادت شاهزاده سلیم بی جهت ظاهر مقتول گشت مقالات او حکایت کمالاتش میکند **بیت** درین باغ سروے نیامد بلند ✦ که با دا جل خویش از بن نکند ✦

ذکر در بیان یغی شاهزاده سلیم پسر بزرگ اکبر

در زمانیکه اکبر بتسخیر دکن بهمت فرمود شاهزاده سلیم برای استیصال رانا متعین شده بود در خطه دلکشاے اجمیر اقامت ورزیده تدبیر تخریب ملک رانا در پیش داشت و راجه مان سنگه در خدمت شاهزاده بسپاهی مامور بود از نوشتجات امرای بنگاله ظاهر گشت که فراغتها قابو یافته بسبب نبودن سردار عمده دران دیار مصدر شورش شده اند و فتنه فساد بر پا گشته و کنور مهاسنگه ولد راجه مان سنگه که بنیابت پدر دران ولایت بود در اندک جنگ شکست یافت راجه مان سنگه باستماع این خبر بخدمت شاهزاده التماس نمود که چون پادشاه بتسخیر دکن متوجه هست اگر شاهزاده از اجمیر بهضت فرموده در اله باس تشریف ارزانی فرماید شورش بنگاله رفع می شود شاهزاده حسب الالتماس راجه و صلاح ملکی از اجمیر کوچ کرده باله باس نزول نمود و جاگیر ملازمان خود را که درحوالی آگره بود بطور عوض گذاشته محال صوبه اله باس که بجاگیر آصفخان جعفر تعلق داشت نیز بسرکار خویش گرفت و سے لک روپیه خزانه صوبه بهار و آن حدود که کنور داس

دیوان فراهم آورده بود فوج سرکار فرستاد از انجا طلبداشت بمشاهدهٔ این قسم اعمال بدون حکم حضور آثار ریبی و سرتابی شاهزاده بظهور پیوست و در اندازان آن خان چند از پیش خود نیز تراشیده بعرض پادشاه رسانیدند فرمان عطوفت عنوان مشتمل بر نصایح سود مند مصحوب محمد شریف ولد عبد الصمد شیرین قلم صادر گشت لیکن اثری بران مترتب نگشت بعد ازان که اکبر از دکن معاودت فرموده بدار السلطنهٔ اکبر آباد نزول نمود و قضیه شیخ ابو الفضل نوعیکه مذکور شد نیز رویداد شاهزاده باسے هزار سوار از الهٔ باس متوجه آستان پدر گردید و دلتخواهان بعرض رسانیدند که آمدن شاهزاده با این کثرت سپاه در حضور صلاح دولت نیست لهذا فرمان عالیشان بنام شاهزاده صادر گشت که آمدن آن فرزند باین روش پسندیده نیست اگر مطلب اظهار جمعیت سپاه است مجراے او بطور پیوست باید که مردم خود را بمحالات جاگیر رخصت کرده جریده بملازمت آید و در صورتیکه ازین طرف واهمه در خاطر داشته باشد بازغان مصوب الهٔ باس برتابد بعد ازان که خاطر آن فرزند اطمینان پذیر دارادهٔ ملازمت نماید شاهزاده در جواب فرمان عرضداشت مشتمل بعجز و نیاز و عقیدت خویش ارسال داشته بصوب الهٔ باس عطف عنان نموده بعده فرمان والا شان صادر گشت که صوبه بنگاله و اڑیسه بآن فرزند مرحمت شده بدان صوب شتابد شاهزاده رفتن بدان سمت قبول نکرده بدین جهت نیز مردم سخنهاے وحشت افزا از جانب شاهزاده بعرض رسانیدند و موجب برهم زدگے طبیعت پادشاه گردید سلیمه سلطان بیگم را برای دلجوئی شاهزاده فرستادند آن عصمت قباب در الهٔ باس رفته بهر طور خاطر رمیدهٔ شاهزاده را تسکین داده همراه خود بحضور آورد چون یک منزل از اکبر آباد رسید باستدعاے شاهزاده مریم مکانی والدهٔ پادشاه رفته شاهزاده را بخانهٔ خود آورد و پادشاه بموجب امر مریم مکانی همانجا تشریف ارزانی داشت و شاهزاده بوساطت جدهٔ خود مریم مکانی ملازمت نموده سر بپاے پدر گذاشت و یک هزار مهر طلا بصیغهٔ نذر و نهصد و پنجاه و دو هفت زنجیر فیل بپیشکش گذرانید پادشاه از روی عنایت شاهزاده را در آغوش گرفته از ملاقات فرزند بسے خرسند شد و ستار از سر خود بر گرفته بر سر شاهزاده نهاد و حکم شد که کوس شادمانی بلند آوازه گردانند در سال چهل و ششم جلوس این واقعه رویداد بعد چندگاه شاهزاده را باستیصال رانا رخصت فرمودند شاهزاده بواسطهٔ بعضے موانع یا از روے سرتابی ترک مهم رانا نموده بے رخصت و بے اذن پدر باز بطرف الهٔ باس رفت و باعث آزردگی خاطر پدر گردید چون در سال چهل و نهم مادر اکبر که مریم مکانی خطاب داشت نقاب اجل بر رو کشید اکبر باین قاعدهٔ آباے خوش سر و ریش تراشیده لباس ماتمی پوشید و نعش والدهٔ خود بر دوش گرفته قدمے چند مشایعت نمود و روانه دهلی کرده با دل بریان و دیدهٔ گریان معاودت کرد شاهزاده سلیم باستماع این واقعه از الهٔ باس در حضور پدر رسیده سعادت اندوز حضور گردید ✣

ذکر در بیان رحلت شاهزادهٔ دانیال در دکن

سلطان دانیال در شرب مدام مثل برادر خود سلطان مراد مولع بود و هر چند از پیشگاه پدر احکام نصایح صادر مے گشت و معتمدان باندرز کوئی متعین میشدند خویشتن داے نمی توانست یک چند خانخانان عبد الرحیم و خواجه ابو الحسن بموجب حکم پادشاه در خلا و ملا دربانان گذاشته احتیاط بلیغ کردند تقریبات شکار انگیخته بصحرا رفتی و قراولان شراب در نال بندوق انداخته میرسانیدند و گاه رودهٔ گوسفند پر از شراب کرده در زیر دستار پنهان مے آوردند آخر افراط مے کشتی بدن شاهزاده را از لیاقت زندگے دور انگند و قواے بدنی ضعیف گردید و بیمارپاے سخت روی آورد و تا چهل روز صاحب فراش بود هر چند اطبا تدبیر کوشیدند سود ے ندیدند **بیت** نمی دانند اهل غفلت انجام شراب آخر ✣ بالش میروند این غافلان از راه آب آخر ✣ بالآخر در سنه پنجاه جلوس اکبر مطابق سنه هزار و سیزده هجرے در عمر سے و سه سال و شش ماه ازین منزل دل فریب دنیا رحلت نمود ✣

ذکر در بیان رحلت اکبر پادشاه

اکبر از قضیۂ ارتحال سلطان مراد غمناک و اندوهگین مے بود چون این حادثۂ جانکاه روے نمود داغ بر بلاے داغ گردید تا آن کہ رفتہ رفتہ ناتوانی تن و جان اکبر را فرو گرفت و مزاج او از مرکز اعتدال منحرف گشتہ آخر ہا از کسوت صحت عاری و بربستر بیمار ے افتادہ حسب فرمایش گروہ پیشہ خواہان برای شفاے بزرارات کرام و اماکن عظام صدقات و صلات فرستادند و بفقرا و صلحا فراوان خیرات و مبرات دادند حکیم علی کہ سرآمد حکماے دربار بود متصدے معالجہ گردید تا ہشت روز دست تصرف باز داشتہ طبیعت را بحال خود گذاشت کہ شاید بقوت خود دفع عارضہ تواند نمود چون بیمار ے باشتداد انجامید روز نہم ہذیان واپرداخت تا دہ روز ہر چند تدبیرات و معالجات بکار بردہ فائدہ نکردہ با سہال منجر گردید دواے کہ این مرض ہم ہر چند بکار رفت سود مند نیفتاد و امراض مختلفہ متضادہ جمع شد کہ معالجہ یکے موجب از دیاد دیگرے مے شد ابیات چہ آمد قضا از مداوا چہ سود ✦ چہ جاے پزشک از مسیحا چہ سود ✦ چو اندازہ بگذشت سود العلاج ✦ فرومانده عاجز طبیب از علاج ✦ و درین مدت آن شیر دل قوی ہمت با وجود کمال ضعف خود را از بار عام و اداے امور و با مقربان صحبت داشتن باز نگرفت چون پادشاہ بحالت نزع رسید روز دہم حکیم علی علاج را سود مند ندیدہ دست از معالجہ باز کشید و از بیم جان خود روپوش گردیدہ در کنج امینی خزید شب چہار شنبہ دوازدہم جمادی الاخرے سنہ ہزار و چہار دہم مطابق پنجاہ و دوم جلوس کہ عمر پادشاہ شصت و پنج سال قمرے رسیدہ بود در شہر اکبر آباد در گذراے عالم بقا و روز دیگر بعد از تجہیز و تکفین در باغ سکندرہ مضاف اکبر آباد مدفون گردید اکثرے از قافیہ سنجان و سخنوران زمان تاریخ وفات را در سلسلہ عبارات نظم و نثر کشیدہ اند از انجملہ آصف خان جعفر چنین گفتہ بیت فوت اکبر شہ از قضاے الہ ✦ گشت تاریخ فوت اکبر شاہ ✦ مدت سلطنت پنجاہ و یک سال و دو ماہ و نہ روز ✦

ذکر احوال مؤتمن الدولہ شیخ ابو الفضل بعبارت او کہ خود در پایان کتاب آئین اکبرے نوشتہ

راقم شکرفشانہ راچنان در سر بود کہ با نمود ے چند از حال آباے قدسے و نخبتے از سیر منگے اطراف خود نوشتہ رسالہ جداگانہ سرانجام دہد و مایۂ عبرت دیدہ وران دور یاب گرداند لیکن شغل گوناگون خاصہ نوشتن این کتاب آگہی مرا از ہمہ باز داشت درین اثنا پیام آراے غیبی چنان گزارش نمود کہ ہنجار روزگار تناب این ندارد کہ فہرست جرائد شگرف اطوار بر فراز تحریر شتابد بنا وار وقت آنست کہ لختے از ان درین اقبال نامہ برگوید و در چند جا بندے گزارده گزیدہ پندے نگارد و بدین نوید قدسے برسخے از ان برنوشت و دلی خالے کرد از انجا کہ نسب سرا شدن از تحے دستی با تخوان نیاکان بازرگانی نمودن و کالاے نادانی ببازار آوردن است و از شوریدہ مغزے بہنر دیگران نارسیدن نمودن و آہوے خویش نادیدن نمی خواست از ان سطرے بر طراز دو افسانہ گزارے کند درین باد دیو لاخ پاینده سلسلہ بجاے نرسد و آبیارے انتساب صورے در نزہتگاہ معنی بکار نیاید. مثنوے چو ناداناں نہ در بند پدر باش ✦ پدر بگذار و فرزند ہنر باش ✦ چو دو دو از روشنی نبود نشانہ ✦ چہ حاصل زان کہ آتش راست فرزند ✦ در محاورات روزگار نسب را بتجمیع و نزاد و ذات و امثال آن تعبیر نمایند و آنرا بالاے وسافل بندگرد و افندہ ہشیار آگاہ دل داند کہ این ہمہ از گرد دگاہ آباے میانی او یکے بفروزے در ثروت ظاہر یا بشناسائی حقیقت چیرہ دستی یافتہ و بنام یا لقب یا حرفہ یا مسکن شہرت گرفتہ و گرنہ عامہ کہ مردم زادہ از فرزندان آدم صفی شمرند و بگفتگوے داستان گزاران دل نہادہ اعتمالے دیگر راہ ندہند پر ظاہر کہ درین معاملہ از دورے راہ خود را از پاانداز ند و بان گوہر گراے اعتبار نگیرند پس چرا سعادت گزین بیدار دل بدین افسانہ بخواب رود و بران تکیہ زدہ از حقیقت بپروہی دست باز گیرد پسر نوح را از ایزد شناسے پدر چہ سود و ابراہیم خلیل را از بت پرستی اصل کدام زیان بیت بندۂ عشق شو و ترک نسب کن جامے ✦ کہ درین راہ فلان ابن فلان چیزے نیست ✦ لیکن بسر نوشت آسمانے در ہمیان صورت پرست افتادہ و

طائفہ برآنند کہ نسب را بر سب گزینند ناگزیر سخنے ازان برگوید و مائدہ برائے آن گروہ گسترد ✦

ذکر بیست

شمارۂ آبائے کرام داستان دراز است چگونہ گرائے انفاس را بنیا بالیست وقت بفرو شد برخے در لباس ولایت و گروہی در علوم رسمے و طائفہ در زیے امارت و جمعی در معاملہ گزارے و طبقہ در تجرد و تنہائی بسر بردہ انداز دیرگاہ زمین یمین وطنگاہ این والانژادان بیدار دل بود شیخ موسیٰ انجمین جد را در مبادے حال رمیدگے از خلق روے داد ترک خان و مان کردہ غربت گزید و بہمر سے علم و عمل معمورۂ جہان را بپائے غربت در نوشت در مائیۂ تامعۂ در قصبہ ریل کہ زنہ نگاہیست از سیوستان بسر نوشت آسمانی غربت گزید و از پیوند دوستی خدا کیشان حقیقت پژوہ کہ خدا شد اگرچہ از صحرا بدینہ آمد لیکن از تجرد بہ تعلق نشناخت بر ہمان نطع آگہی بودہ انفاس گرامے در آویزش خویش بکار بردے و زندگے بے بدل را در پرستش نفس بوقلمون معروف گردانیدے و فرزندان و نبائر سعادت پیرا پیرو آئین او بودہ خرسندی داشتند و دانش عیانی و بیانی مے اندوختند در غفوان مائہ عاشر شیخ خضر را از روے دیدن برخے اولیائے ہند و رفتن بدیار و دیدن الوس خود بسفر در آورد و با چندے از خویشان و دوستان بہند آمد بشہر نا گور میر سید یحیی انجار اچی کہ جانشین مخدوم جہانیان بود ندواز ولایت معنوی بہرۂ وافر داشتند و شیخ عبد الرزاق قادرے بغدادے از اولاد گرامی آنہ اولیائے بزرگ سید عبد القادر جیلی و شیخ یوسف سندے کہ سیر صورت و معنی فرمودہ بودند و لباسہا کمالات حقیقی فراہم آوردہ در آن گزگاہ و راہہائے خلق بسر بردے و جہانیان از راہ آورد و ذخیرہ ہا برگرفتے از کرم خوئے و دلجوئے این بزرگان کار آگاہ و از زمام دامن گیر بنگاہ روزگار رخورده رهگذاری غربت تو ملن گزید در سال نہصد و یازدہم ہجرے شیخ مبارک از زنہ نگاہ علم العین آمد و طیسان ہستے بر دوش گرفت بہ نیروی دم گیرا در چار سالگی لوامع آگہی پرتو افگند حدت انوار الٰہی و زافزون چہرہ افروختہ و در نہ سالگی سرمائہ شگرف پیما کرد و در چہارده سالگی علوم متداولہ اندوخت و در ہفدہ سالگی یاد گرفت اگرچہ عنایت ایزد قافلہ سالار آن ہیدا بخت بود و بکوشی پدر بزرگان دریوزہ فرمودے لیکن در ملازمت شیخ عطن مشتیر بسر بردے و تشنگی باطن از آموزش او افزودے شیخ ترک نژاد است صد و بیست سالہ عمر یافت و در زمان سکندر لودے دران شہر وطنگاہ ساخت و در خدمت شیخ سالار ناگورے پایۂ والائے شناخت بدست آورد شیخ در توران و ایران دانش اکتساب فرمودہ بود و القصہ شیخ خضر بصوب سند باز گردید ہمگی اندیشہ آن بود کہ برخے نزدیکان را از ان بلاد رخت باین دیار آورد در روزگار در سفر سپرے شدہ در حدود ناگور بستر گرانی افتاد و بہای عام نفرت انگیخت غیر از مادر والدہمہ را روزگار سپرے شد پدر بزرگوار را ہموارہ غربت تہمان گردے از خاطر نرفتے لیکن سر بر زمین و دیدن بزرگان ہر سر زمین و دریوزۂ فیض ایزدے نمودن بر جوشیدے لیکن آن کد بانوے خاندان عفت رخصت نمیدا دو سر کشے در خاطر سعادت منش نبود در ین کشاکش باطن بملازمت شیخ فیانے قدس سرہ پیوستند و شورش دل افزایش گرفت آن پیر نورانی را آغاز آگہی نظر بیگانہ نبندا یزدی افتاد و روشنی دل و سعادت جاوید روزے شد دریوزۂ ارادت و گزیدن روشنی معین نمود پاسخ یافت درین نزدیکے یکے را بر فراز ہدایت برسے آرند و بر ہنمائی جویندگان آگہی نامزد میکنند محمد اتقی نام دارد گرانسنے لقب او خواجہ احرار خواہد بود انتظار آن ہنگام نماید و آئین او برگزیند خواجہ دران ہنگام آبلہ پائے عرصہ گاہ بود و در جست و جوے جہان دارے حقیقت دوا دو داشتند چون وقت کار رسید و بدان پایۂ والا برفراز یافت تلقین ہمان اثر وہی از و برگرفت گنامے را خلافت او فرمودند و بے تعینی پیشہ او مقرر شد در سخنان خواجہ ہر جا کہ بدر ویشے تعبیر میرود این یگانہ آفاق رائے خواہند قریب چہل سال در دیار خطا بسر برد و در دشت و کوہ عشرت تنہائی اندوخت صد و بیست سال عمر گرانسنے رسیدہ بود و آثار گرمے در وے نہم چنان افراشتہ داشت شبی پدر بزرگوار با چندے دران مصر ولادت

بخجستہ سے از خدایگان سعادت پذیرد استان حقیقت میگفت ولب نکات دل افروز برفراز طور سے آمد ناگاہ آوازۂ آہی بگوش رسید وبارقۂ الٰہی بدرخشید ہر چند اندیشہ رفت نشان نیافتند روز دیگر پوے سخت و جستجو بسیار روشن شد کہ در خانہ کلاے آن بزرگ مخفی غرلت گزین است از نور ارادت او زمانی برآسود و خاطر از ہر زہ گرائی باز آمد پیوستہ چہار ماہ سعادت سے افزودند بنظر اکسیر او روز افزون عیارے میگرفتند دران نزدیکی سفر تقدس پدید آمد و دل را بگونا گون حقائق برآمود و بہنمائی جویندگان حقیقت اشارت رفت و بخوشدلے و فارغ بالی رخت ہستی بربستند و دران نزدیکے لقاؤہ دو دمان عصمت کہ تربیت پدر بزرگوار فرمودے ازین خاکیان فنائی رود در پوشید و حادثۂ ماندیو فترت انداخت پدر بزرگوار بائین تجرد بصوب دریاے شور گام ہمت بر دوشت ہمگی پیچ آن بود کہ راہ چہار دیوار معمورۂ عالم پیمودہ آید واز گروہ ہا گروہ مردم نیخشی فیض برگرفتہ شود و در احمد آباد گجرات بوالا پایۂ بخاریہ پیوستند و دانش ہاے تازہ آگہی آوردند و در ہر فن بزرگ سند عالی بدست آمد در آئین مالک و شافعی و ابو حنیفہ و حنبل و امامے گوناگون دریافت اصولا و فروعا بہم آوردند و بتبگا پوے سخت پایہ اجتہاد رو نمود اگرچہ باقتضاے نیاکان بزرگ بروش ابو حنیفہ انتساب داشتند لیکن ہموارہ کردار را با حوطہ آرائش دادے واز تقلید برکنارہ نبودے کہ دلیل کردے و بدانچہ نفس را دشوار آید بر گرفتی و از سعادت منشی و روشن ستارگی از علم ظاہر بحقائق معنوے گذارہ شد و نزہتگاہ صورت رہنماے ملک حقیقت گشت اسالیب تصوف و اشراق بر خواندند و فراوان کتاب نظر و تالہ دیدہ شد خاصہ حقائق شیخ عربے و شیخ بن فارض و شیخ صدر الدین قرنوی و بسیارے اصحاب عیانی و بیانی نظر عاطفت انداختند و نصرتہاے بے اندازہ روی داد و روشنہاے بوالعجب روشنی افزود و از جلالہل نعم الٰہی آن کہ علاء ملت خطیب ابو الفضل گازرونے شرف اختصاص یافتند و از قدردانے و آدم شناسے بفرزندے برداشت و با موزگارے کوناگون دانش ہمت گماشت مراتب تجرید و بسیارے غوامض شفا و اشارات و دقائق تذکرہ و مجسطے را تذکار فرمود و سر استان حکمت را طراوتے دیگر پدید آمد و زمام بنبش را روان پایۂ دیگر افزود آن فرو ہیدہ مرد خرد پژوہ بسمع فرمان روایان گجرات از شیراز بدین دیار آمد و بستان ثنا سائی را فروغے تازہ آورد کز گروہا گروہ دانشوران روزگار در یوزہ آگہی کردہ بود لیکن در علوم حقیقی عقلی شاگرد مولانا جلال الدین دوانے است جناب مولوے نخست نزد والد خود اوائل مقدمات را اندوخت و پس ازان در شیراز بدرس مولانا محی الدین اشکبار و خواجہ حسن شاہ بقال بدانش آموزے نشست واین دو بزرگ از سر املاۂ سید شریف جرجانی اندوختی در دبستان مولانا ہمام الدین گلنارے کہ بر طوالع حاشیۂ مفید دارد آمد و رفت نمود و چراغ دریافت افروخت و از بخت رہنمونے او را کشایشہاے غریب روے داد و کتب حکمت را بمفز رسیدہ مطالب آنرا بشیوا زبانی آرائش داد چنانچہ تصانیف او بران دلالت کند در محیرت بر گویند و ہمدران مدینہ فیض پدر بزرگوار را الشیخ عمر تتوے کہ از اکابر اولیاے زمانہ بود سعادت ملازمت روے داد آن گوہر شب افروز دستگاہ عیار سندے تمام یافتہ آئین بزرگ منشی و سترگ دانائی را بطرز گرد یہ تلقین فرمود و بسیارے بآسانی سلاسل را از شطاریہ و طیفوریہ چشتیہ و سہروردیہ دریافتہ فیض پذیر آمدند و ہمدران شہر مبارک بصحبت و ہم نشینی شیخ یوسف کہ از ہشیاران سرمست و بودگان آگاہ دل بود رسیدند و سرمایۂ دیگر آگہی اندوختند ہموارہ آستانک دریاے شہود بودے و ہرگز از دبے از آداب عبودیت از دست نہ فتے از برکات گرامے صحبت در آرزوے آن شدند کہ نقوش علمی از ساحت ضمیر ستردہ آید و دست از رسمیات باز داشتہ محو جمال مطلق گردند آن خوانائے رموز صفوتکدۂ دل شناسا شد از ان عزیمت باز داشت و بزبان گوہر بار گزارش خود سفر دریارا دلبستہ اند بصوب دار الخلافہ اگرہ کام طلب باید زد و اگر در انجا کار بر نگشاید قدم بصوب توران و ایران بر داشت و ہر جا کہ اشارت رود فرمان در سلہ رحل اقامت انداخت و علم زمیلیان

احوال خود گردانید بدین اشارت ہمایون غرہ اردی بہشت سال چہار صد و شصت و پنج جلالی مطابق چہار شنبہ ششم محرم نہصد و پنجاہ
در مصر سعادت دار الخلافۃ اگرہ حرسہا اللہ تعالے عما یکرہ نزول صورک فرمودند دران معمورۂ دولت شیخ علاء الدین مخدوب کہ بر صفاح ملوب
دخفایاے قبور آگاہی داشت اتفاق صحبت افتاد ایشان از خود مستی بہشیاری آمدہ فرمودند فرمان ایزدے چنانست کہ درین شہر اقبال
توقف او فتد و ترک گردش نماید و گزین نوید ہا رسانیدند و خاطر سفر گوار آرامش بخشیدند بر ساحل دریاے جون در جوار میر فیع الدین صفوے
ایلچی فرود آمدند و از دودمان قریشی کہ با علم و عمل آراستگی داشت نسبت تاہل روے داد و میان مرزبان محلہ آشنائی بدوستی کشید و آن دانائے
حقیقت آمود مقدم این نوباوۂ ثناسائی را مغتنم شمردہ بگرم خوئی و گشادہ پیشانی پیش آمد چون اسباب ثروت فراوان داشت چنان
خواہش فرمود کہ میان لباس در آیند از زہنمونی ستارہ ویا ورے توفیق نہ پذیر فتند و آستانہ توکل و خدا یگان ہمت بے نیاز بر گزیدہ بمراقبہ
درونے و مباحثۂ بیرونی پاے سعادت افشردند میر از سادات بزرگ حسنی الحسینی اندلختی حال نیاکان او در مصنفات شیخ سخاوے
مذکور اگرچہ وطنگاہ ایشان قریۂ ایک شیراز است و از دیر باز سیر حجاز نمایند و ہموارہ یکچندے درین دو جاے بسر برند و ہنگام
افاضت و استفاضت گرم دارند اگرچہ معقول و منقول را در پیش نیاکان قدسے نہاد اند و خت لیکن تبلمذ مولانا جلال الدین دوانے
جلاے دیگر یافت و در جزیرۂ عرب انواع علوم نقلی از شیخ سخاوے مصرے قاہرے تلمیذ شیخ ابن حجر عسقلانے بر گرفت و چون در نہصد
و پنجاہ و چہار رخت بمنزل قدس کشید و الدبزرگوار ملتزم زاویہ خود شد ہموارہ بشست و شوے باطن و پاکیزہ داشتن گوہر ظاہر ہمت گماشت
و بکار ساز حقیقے روی نیاز آورد و بدرس گوناگون علوم اشتغال فرمود و گفت گوے پاستانی را رو پوش حال گردانید و خواہش را زبان
از دہان و دش بر دیدا از اہل ارادت گردہے احتیاط گزین سعادت آمود اگر معاملے بر سم اخلاص آوردے لختی پذیرفتی و چیزے در بایست
بر گرفتی و دیگر مرد م را معذرت گفتی و دست ہمت بدان نیالودے بکمتر مدتے نشستگاہ او پناہ دانش وران و جاے بازگشت بزرگ و
کوچک آمد از حد انجمنہا بر ساختند و از دوستی خلوتہا آراستند نہ از نخستین اندوہ راہ یافتی و نہ از پسین شادی شیر خان و سلیم خان و
دیگر بزرگان در مقام آن شدند کہ از وجوہ سلطانی چیزے بر گیرند و توے در خور قرار یابد از انجا کہ ہمت بلند بود و نظر عالی سر باز زد
و پیرایۂ افزایش منزلت گشت چون رہنمائی مردم در نہاد سرشتہ بود نداز درگاہ فرمان راست گزارے داشت و اشارہ اولیاے
زمان یاور و مہربانے ہواداران روز افزون ہموارہ بآنید گان مجلس و جوینده گان آگہی بدہ گوئی فرمودے و بر خوباے تباہ مردم
سرزنش بکردے ظاہر پرستان خویشتن دوست رنج زدہ گشتی و اندیشہاے ناسزا نمودے چون پسیچ ہنگامہ آرائی در سویداے
ضمیر نبود غریمت معرکہ گیرے و دکان دارے پیرامون خاطر نگشتی نہ در حق سرائی و نکوہش بدکاران تخفیف رفتی و نہ بچارہ سگالی
رمیگان پرخاش جوی توجہ بر گماشتی و باین معنی ایزد بیہمال دوستان حقیقت منش و فرزندان سعادت گزین کرامت فرمود اگرچہ
ہموارہ در گفتگوے علمی گرامے اوقات گذارش یافتی لیکن در زبان افغانان دانشہاے حقیقے کمتر بہ بیان آمدے و چون ہیچیہ
رایات جہانبانی جنت آشیانی بتازگے بہندوستان را فروغ بخشید چندے تورانی و ایرانی بدبستان آن شناساے رموز نفسے
و آفاقی پیوستند و انجمن دانائی را رونقے دیگر پدید آمد و تشنگان خشک سال تیزرا سبز آبہا لبریز شدورہ سپاران اندیشہ گرادر
نزہنگاہ آرامش جاگرفتند ہنوز ہنگامہ گرمے نہ پذیرفتہ بود کہ چشم زخمے رسید ہمیون دست چیرگے بر گشاد و نیکان روزگار
بگوشۂ خمول در شدند و سفرناکاے پیش گرفتند پدر بزرگوار از نیروے دل در ہمان زاویۂ عزلت ثبات پائی فرمود از تائید ایزدے
ہمیون کاروبدگان را فرستادہ معذرت خواست و از سفارش آن حق سگال بسیارے از تنگناے غم بہ نزہنگاہ شادی در آمدند
نخستین در سال جلوس شاہنشاہے برادر نگ خلافت چنانچہ سپند بر دولت افروز ند و در فع عین الکمال انگارند قحط سالے سخت گ

پدید آمد و گرد فقره بلندی گرفت آن معموره خواب شد و خیر از خانه چند اثرے نماند و بای نام سر بارے آن و شور شے بے اندازه جهانیان
آسیب رسانید در اکثر بلاد دستهد و ستان این تنگدستی و جان گزائی بود آن پیر روشن ضمیر در همان زاویه قدسے پای همت افشرد و گرد دوری
بران صفوت کده نگشت راقم شگرفنامه دران هنگام در سال پنجم بود و نیز آگهی چنان پیش طاق بنیش سے تافت که شرح آن بکالبد
گفت و نگنجد و اگر در آید به تنگنائے شنوائے زمانیان در نشود و این سانحه نیک بخاطر ۱۲ دوآگهی دیدوران دیگر معاصند آن سختی روزگار
خاندانها برانگندند و گروها گرده مردم فرو شدند دران کاشانه هفتاد کس از ذکور و اناث و خرد و بزرگ مانده باشند اخوان روزگار را از فراخے
حال و نشاط در دلیشان حیرتا افزودے و کیمیا گرے و سحر طرازے گمان بردے گاه یک سیر غله بهم رسیدے آنرا بدیگهاے سفالین
جوشانیدے و آب تفسیده بدین مردم قسمت یافتی و شگفت تر آنکه غم روزے دران منزل نبود و بجز اندیشه پرستش ایزدی چیزے
بخاطر راه نیافتی و جز محاسبه نفسانی و مطالعه اسفار حقیقت شغل دیگر نبود تا آنکه رحمت ایزدے بر همگنان تافت و رخائی سترگ چهرهٔ
شادمانی برافروخت ماهچه رایت شاهنشاهی پرتو انداخت و جهان را معدلت روز افزون روشنائی بخشید بارگاه خرد در بالش آمد و
کلاے آگهی را بهاے بزرگ نهادند فنون حکمت و انواع دانش درمیان شد بیانهاے تازه رو و راست دیدهاے بلند و دریافتهاے
گزیده پیدائی گرفت و گوناگون مردم از خزینه عقل فوائد بیکران برد و شتند و خلوت کده آن نورانی سرشت مجمع دانایان هفت کشور آمد
و سخن بلندے گرانشد حسدهای افسرده برافروخت و ناتوان بینی بدگوهر ان افزایش یافت و او برآئین خویش سرگرم بوده راه سم
سپردے و بر در نیجوانست نشسته راه دربالیست نشناختی و مردم کم گذار کوتاه بین میتاب شده راه افتراسپر دند بیشتر ے بگرده
مهد و به پیوندادے و از گفتار پریشان و استانها پرداختی و ساده لوحان روزگار را برانمالیدے و بخیال تباه بدل آزارے
نگاه و نمودے همگی دست آویز تباه بینی ایشان شیخ علائے هست گرو هے در هند باشند میر سید محمود چون پورے را مهدے
موعود شمرند و دران مبالغه نمایند با علم و عمل و تهذیب اخلاق چندین نصوص را فراموش کرده درین مذهب غور نمانده و در زمان سلیم خان
شیخ علائی نام جوانے بآراستگے ظاهر و باطن بدین ورطه افتاد و دران مصر سعادت نخستین بمناسبت انزوا و اختیار تجرد بدیدن
پدر بزرگوار آمد فتنه انگیزان بهانه جو از زبان هرزه سرائی و اشتند و سرمایه گفتگو پدید آمد علماے زمان که نادان دانش فروش و سرگران
نما اند بکین او برخاستند و بر سیختن پیوند عنصرے هنگامها آراستند و سجلها درست کردند پدر بزرگوار بدیشان موافقت نمود و عقل
و نقل را معاصد انیان نیافت در پیشگاه مرزبان هندوستان معرکه آراستند و باندیشه تباه خویش راه کوششها سپر دند مسند آرائے
حکومت دانش منشان روزگار را فراهم آورد و درخیست و جوے حکم شرع نگاه پنمود پدر بزرگوار را نیز دران انجمن طلبیدند چون
سخن از الیشان پرسیدند خلاف حرف سرایان جاه طلب باسخ دادند ازان روز کم کم بسته بدین آئین متهم گردانیدند و چنین معامله کنجود
مهدے از خبر آحاد است بعض بنا دخیدان کوشش نمودند که کار او سپرے شد و برخے بدگوهران آئین شیعه را کمنون ضمیر پنداشته
راه نکوهش سپر دند و ندانستند که ستائشائی دیگر است و نیز پیرائی دیگر درین هنگام یکی را از سادات عراق گریبانگیر زمانه بود و علم را با علل مقرون
داشتی و گفت را با کردار یکتائی بخشیدے دامن آلودتهمت گردانیدند و از توجه شاهنشاهی دست بدامن او نیز سید روزے در محل همایون
گزارش یافت که پیش نمازے سیر و آنست چهر گاه گواهی او مردود باشد اقتدا انچگونه سزاوار بود و رواستے چند از خفی نامهاے پاستانے
باستشهاد آورد که اشراف عراق را شهادت نتوان شنود و کار بر میر و شوار شد چون رابطهٔ اخوت داشت حقیقت را با زنمود پدر بزرگوار
بیدادخان پرخاش افزا فرمود که تسلی دادند و بر گفتگوے بدسگالان دلیر گردانیدند و پاسخ آن نقل چنان بر زبان گوهر آمود گذشت که
معنی آن روایت نفهمیده اند انچه در کتب حنفی ازین باب در نقل آورده اند عراق عرب مراد است نه عراق عجم چندین جا بدین معنی تصریح

رفته و نیز تمیز نکرده اند در میان اشراف و اشراف و آن عبارت از امرا و کشاورزان و اشال آن باشند سوم اوساط و آن را در محترفه و اهل بازار منحصر دانند چهارم ادانی که بپایه انیان نرسند مانند پاچیان و سمزه گردان و هریک را با دافراه جدا گانه نگاشته اند تا بهنگام نیکوئی چیان سلوک رود و کیفر بدکردار سے هر کدام چگونه بود و الحق اگر هر بدکننده را کیسان لایش نامند از شاه راه معدلت نمیگردد باشند سیر ازین آگهی بیابید و گونا گون نشاط اندوخت و از براهی پاکدامنی خود دانا شناسائی حال به گوهران نگاشته شیخ نبفرو آورد و آن خیره رویان سهزه سرا در گوهیرانے افتاد و چون معلوم شد که از کجا برگرفته افروزینه حسد ساختند و مثل این یاوریها چند بار بر ملا افتاد و سرمایهٔ شورش ناشناسندگان شد سبحان الله تا آنکه گروهاگرد مردم یقین دارند درین که هیچ کیشی نه آنچنانست که یک امر خلاف واقع مدار دونه این چنین بطلان آمود و با این معنی اگر یکے از شناسائی در مسئلهٔ برخلاف آئین خولیشتن تحسین نماید سبر آن نرسند و بکین آن برخیزند و پس از درازے سخن ازان نکوهش باز بتشیع منصوب گردانیدند لیکن از حمایت الهی بدگوران پیوسته گردشمارے بروشستی و تشویر زده پایمال غم گشتی و از بدگوهرے دنا بینائی عبرت نگرفتے و بر همان بدسگالے حیله اندوختے تا آنکه نیرنگے زمانه دبوالعجبی روزگار نقشی شگرف درمیان آورد و تفرقه سترگ چهره عبرت افروخت سال چهارم الهی مطابق نهصد و هفتاد و هفت هلالے پدر نبرگوار از گوشه انزوا برآمد و بجهتیاسے غریبے دے آور دلحق ازان برنویسد و عبرت نامه بر گوید اگرچه همواره از زبونی خانه حسد شورش داشت و مار سوراخ دشمنی و جوش و شب چراغ دوستی بے فروغ و نیکان روزگار دل در بدے بسته و در بیگانگے باز کرده بود ندچنانچه ایماے گزارش یافت لیکن درین هنگام که پایهٔ دانش بلندے پذیرفت و بزرگان روزگار دژمندپا افشردند و هنگامه مردم گرمے پذیرفت و پدر نبگوار برآئین خولیش خواهاے نکوهیده بر شمردے و دوستان و نکوخواهان را ازان باز داشتی علماے زمانه و مشائخ روزگار که ذات مجسته را مرآت عیوب خود دانستی به تباه سگالے و چاره اندوزے نشستند و خود را بهیچ اندیشهاے بتا فتند و با خود درمیان آوردند اگر انموذجے دلنشین شهریار عدالت پژوه کرد کهن اعتبارهاے ما را چه آبرو خواهد ماند و انجام کار بر کدام حال نکوهیده قرار یابد پایمال غم واندوه شده بکین توزے نشستند و به بختان سرائی کام فراخ برداشتند و بدستان گذارے و حیله اندوزے بسیارے نزدیکان عتبه همایون را بگفتارهاے فریبآلود از راه بردند بعضے بدگوهر را پیرایهٔ تعصب یعنی فروختهٔ پیشوری در آوردند اگرچه از دیرباز مهور نما ستوده همین بود لیکن در هر زمانے بیادرے حق گزاران سعادت آمود بازار جوش بدگوهران پراگنده شدے درین هنگام آن گروه را راستی پیشه درست پیوند دورتر شدند و سرآمد حرف سرایان بزم همایونے نکین ارائی نشست تباه سرشتان بے آزرم و دیونژادان ناپارسا گوهر قابو یافتند پدر بزرگوار بمنزل بستی الهی تشریف برده بود و من سعادت همراهے و شتم آن عجوبهٔ فروش غرور افزا نیز دران انجمن حاضر شد و حرف سرائی پیش گرفت مرا مستی دانش در سر بود از مدرسه بمعامله جا گاهے بر نداشته در بے صرفه کوئی او سر از زبان کشود و سخن را بجاے رسانید که او بنجالت رفت و نظارگیان بحیرت فرو شدند ازان روز بانتقام بیدانشے همت گماشت و آن گروه گسسته امید آنیز تر گردانیدند و پدر بزرگوار از کید ایشان فارغ و من در مستی آگهی چیز نخستین آن بیدیان را پیشه بآئین سالوسیان هوشیار بحق گزارے و دین مدارائی نشسته انجمنها ساختند و درون آزرم منداں شب خورگرده بسیارے را به پیمانه جاے نیستے فرستادند هر گاه خدیو عالم از خیرسگالے دنیک اندیشے معامله گیتی و دانش و داد را بگروهے نیکو طاهر گذاشته باشد و خود طیلسان بے توجهے بر دوش گرفته حق گویان راستی منش را بازار کاسد باشد و دیو کیاران دانش ناراست رو و بزرگان دولت بآن بستی حیله دریا باشند و تعصب را روز بازار بجاے آنست که جانداران را برادفتد و ناموسها تمام تباه گردد و درچنین ناهنگام که بدگوهران تباه کار به نیکوئی نام برداشته مانند عرعرے که بدو شیر مرگے فرو مشند و عزلن برآید و دنیا داران بے آزرم در چهره بستی و تنگ چشمان دل کوتاه بین و

رود ستداران سبهر اخواه و دوردست و راست گزاران کج نشین و هنگامه کشش سبک دینان گرم وزن با یکدیگر انجمن راز گوئی ساخته دیپان دل آزاری تازه گردانیدند یکی از دیمان ده دله و باروت سیه حال افسون نیرنگ راکه از روباه بازی در دانشگاه پدر بزرگوار به نیکوئی خریده بود و با آن گروه ناراست یکرو و یکتائی داشت پیدا کردند و افسون خدا آزاری و افسانه بیهوشی برخوانده نیم شبی فرستادند آن شعبده کار نیرنگ ساز دران تاریک شب با دلی لرزان و چشمی گریان و رنگی شکسته و روئی درهم نخلوت کده همین برادر نشناخت و طلسمات آن ساده لوح را بی آرام ساخت و آن ناشناس کم رو فن را از جا برده خلاصه سخن آنکه بزرگان زمانه از دیرگاه دشمنی دارند و کم عیاران سپاس بی آزرمے امروز را بوجه یافته هجوم نموده اند و بسیارے از ارباب علم را شهد و بوخے را مدعی قرار داده و برائے تخلیص مقربات بیهنائے شایسته برانگیخته همه دانند این مردم را دربارگاه مقدس چگونه محل اعتبار است و برائے گرم بازارے خود چه سرفرازے مردم را زمیان برداشتند و چه ستمگار یهائے زبردست نمودند محرمے در خلوت الیتان داشتم و درین نیم شب مرا آگهی داد و من بتیابانه اینبار رسانیدم مبادا روز شود و کار از علاج گذرد اکنون رای آنست که همین زمان شیخ را بی آنکه شیخی آگهی یابد بگوشه برند و روز چند بر کناره باشند تا دستان فراهم آید و حقیقت حال بعرض همایون رسد آن نیک ذات را واهمه فرو گرفت و بصد بے تابی خلوتگاه شیخ رفت و ماجرا گزارش نمود فرمود مذبر چند دشمنان چیره دستی دارند ایزد بیهمال آگاه و پادشاه عادل بر سر دانایان هفت کشور حاضر اگر شستی گروه بے دین و دیانت را بدستی حسد بے آرام داشته باشد درست پیالئ بر جای خود است و پرسش را در نه بسته اند و نیز اگر سر نوشت ایزدی بر آزار ما نرفته است اگر همه بر آیند آسیبی نتوانند رسانید و شاه کارے نیازند باخت و هیچ گونه گزندے بما نرسد و اگر خواهش آن جهان آفرین برین ست ما نیز کشاده پیشانی و تاره روئی نقد زندگے را می سپاریم و دست از جان سختی باز میداریم چون عقل ربوده بودند و غم افزوده حقیقت طرازے را افسانه سرائے و شور انگیزے راسوگوارے دانسته حربه برگشاد که کار معامله دیگر است و داستان تصرف دیگر اگر شمے رو بدین خویشتن را همین زمان قصد میکنم دیگر شما دانید من خود بارے روزنا کامے را نه بینم از پیوند پدرے و مادر بے خواهش شدنه بفرمود هٔ آن پیر نورانے من نیز بیدار شدم ناگزیر دران تاریک شب این سه تن پیاده برآمدنه راهبرے معین و نه رفتار را پاسے استوار پدر بزرگوار در نیرنگ تقدیر بوده خموشے داشت و میان من و برادر که در کار ملک و شغل معامله دران هنگام نادان ترے از خود گمان نداشت گفت و گو شد و در پناه جا سخن رفت هر کرا او پیدا میساخت من ناخن میزدم و هر کرا من بری شمردم او دست مے فشاند **ابیات** دشمنان دست کین برادر و دوستی بهربان نمی یابم ✣ یک جان آدمے همے بینم ✣ مردمے درمیان نمے یابم ✣ هم بدشمن درون کرینم زانکه ✣ یارے از دوستان نمے یابم ✣ ناگزیر بهزاران نگاه یکے از مردم که حقیقت منشی او یقین برادرم بود و من ناشناسائے صبح وجود و نیان کارعنصرے بازار ترکیب را گمانے هم نے در رسیده شناور از دیدن این بزرگان آسوده روزگار دل از جا رفت و از سر آمدن پشیمان شد و بر رود را ماند ناگزیر جائی برای بودن اختیار کرد چون دران شوریده مکان رفته شد پریشان تر از خاطر او بود شگرف حالی پیش آمد و طرفه اندوهے سراپائے دل گرفت همین برادر در من آویخت که با وجود فزون شناسائی غلط رفت و تو بدان کم اختلاطے درست اندیشیدے اکنون چاره کار چیست و راه اندیشه کدام و دم آسایش کجا توان برگرفت چنان پاسخ دادم هنوز هیچ نرفته است برگشته نزاویئے خود باید رفت و مرا نائب سخن گردانید امید که طیلسان زمانیان برداشته آید و کار سر رشته گشوده گردد پدرم آفرین نموده بدین سخن گردید و برادر برهمان آئین سر بازرد و گفت ازین سر گذشت تا خبرے نیست و انگه اندوزے و باروت منشی این گروه آگهی ندارے ازین وادے بگذر و سخن همراه گیر با آنکه با دیه آزمون نه بوده بود سود و زیان مردم برنگرفته با لقای اسلحے یکے را بخاطر آورده گزارش نمود و خان سپر پیشگاه هان

مے افتد کہ اگر کار دشوار نشود دہما نا یاورے تواند نمود لیکن ہنگام سخت گیرے بس دشوار کرہم پائی نماید چون زمانہ تنگی و دشت
و خاطر پریشان بمصوب او گام بر داشتہ آمد آبلہ پائی در گلزار ہاے لزج خراش مے شد و از شگرفکارے روزگار عبرت می آموخت
عزم و وفاے توکل از دست رفتہ راہ بیدلی پیش گرفتہ عالم را جویاے خود انگاشتہ گاہے بشوارے بر داشتہ مے شد و نفسی بہ سختجانی
میزد و غریب دل نگرانے و زدیکے روز رستاخیز بدگوہران رو بر وصبح صادق بر دراور سیدہ شد ازین آگہی گرم خوئی پیش گرفت
و شاسیتہ خلوتگہ معین گردانید غمہاے گوناگون لختے بر کنارہ شد و طن آرام کدہ پس از دو روز آگہی آمد کہ تفصیدہ دلان حسد پیشہ
از رم برداشتہ کمنون خاطر خبث آگین خود را بر ملا انداختند و بآئین پختہ کاران صباح آن شب بعرض ہمایون رسانیدند و خاطر
اقدس را مشوش گردانیدند از بارگاہ خلافت فرمان شد کہ مہمات ملک و مال بے استصواب ایشان صورت نمی یابد این خود کار
مذہب و ملت است انجام آن خاص بدینیان باز میگردد دد محکمۂ عدالت باز طلبند و انچہ شریعت غرا فرماید و اکابر روزگار قرار
دہند بعمل آورند چاؤشان شاہنشاہے را بر انگیختہ بطلب فرستادند و چون بر حقیقت کار آگہی داشتند در پیدا ساختن
کوشش ہا نمودند بدکاران شہرارت اندیش را ہمراہ ساختند چون بخانہ نیافتند گفتار بیفروغ را درست انگاشتہ خانہ گرد گرفتند شیخ
ابو الخیر برادر راوران منزل یافتہ بعتبہ اقبال بر دند و بصد آب و تاب داستان پنہان شدن را باز نمود و ند و آنرا حجت خان
بے آزرم انگاشتہ و از بدایع تائیدات آسمانی ازان ہجوم بدگویان و طرز ہرزہ سرائی شہریار دیدہ در شناسائی نذیر فتہ پاسخ
داد کہ این ہمہ سخت گیرے در کار دریستے گوشہ نشین و دانش منشی ریاضت کیش چراست و چندین آویزش ہبودہ برائے چہ میکنند
شیخ ہموارہ بسیر میرود اکنون تماشا نرفتہ باشد آن خرد را برائے چہ آوردہ اند و منزل را چرا قورق کردہ در ساعت آن
خرد سال را رہا کردند و از گرد خانہ بر خاستند نسیم عافیتی بدان سر منزل آمد از انجا کہ قدرے ناکامے در راہ بود و اہمہ چیزے
داشت و خبرہاے مختلف بتقیض آن میرسید باور نداشتہ در اخفا کوشیدند و بدگوہران فرومایہ خجلت زدہ درین خیال فتادند
امروز کہ بنجانان شدہ اند چارہ اینکار باید ساخت و سیہ درونان تیرہ راے را باید گماشت تا بہر جا کہ نشان یابند از ہم گذرانند
مبادا ازین حال آگہی یافتہ خود بالعتبہ ہمایون رسانند و ہنگامہ دادر الفروغ دانش خویش بیارایند پاسخ شاہنشاہی پنہان
کردہ سخنان وحشت افزاے دہشت انگیز از زبان مقدس درمیان انداختند آشنایان سادہ لوح و دوستان روزگار
را بیم مے افزودند و دست آویزہاے رنگین بر مے بافتند و مردم در اندیشہ دراز مے افتادند و دست از یاورے
نخیل باز میداشتند ہفتہ چون سپرے شد صاحب خانہ نیز از دست رفتہ راہ بے آزرمے گرفت و ملازمان او آئین
اشنائی برگردانیدند عقل زیردست واہمہ آمد و خاطر سراسیمہ را یقین شد کہ آن حکایات تخستین اصلی ندارد و پادشاہ
ورپژوہش دعالم دگاپوے حبت وجوست ہمانا صاحب خانہ گرفتہ مے سپارد و اندوہے بوالعجب سراپاے خاطر
گرفت و اندیشہ سترگ در دل راہ یافت گفتم کہ از ما جراے دربار خود اینقدر دانم کہ حکایت تخت راستی دارد و گرنہ
برادر را ہمے کردند و مردم از گرد خانہ برنمے خواستند این ہمہ سختی کہ بخاطر میرسد ظاہر انباشد ہر گاہ در زمان اینمنے
سرزہ سرائی بگوش میرسید گزیدہ مردم فریب زدہ بکین بر مے خواستند امروز اگر مثل خدیو خانہ در بیم زار افتد چہ دور
باشد و اگر در بقام گرفت و گیر مشید تغیرے در سلوک ظاہر نمے رفت و توقفی درین کار نمے نمود ہمانا افسانہ سازے
تباہ سگالان بدگوہر او را کالبیوہ ساختہ است و مردم را بر ین داشتہ تا از دیدنوے تکوہیدہ منزل او را بہلیم و او را از ازان
بار خاطر برآوریم لختے بحال آمدہ بچارہ گرے رو آوردیم و دشوار تر از شب اول سیاہ روزے پدید آمد و در ہم و گمان

رونمود بران شناسائی نخستین دوستان حال صرفه نخستین نمودند و هر استشاره مؤتمن اند لیکن مدار از خرد سالگی چشم پوشیده عهد
بستند که دیگر خلاف رای نشود چون شام در آمد بادلے بسزا برانگیخت و مغزے شوریده و سینه زخم اندوز و خاطرے گرانبار غم زدان
غمکده وحشت افزا بیرون نهاویم نه یاوے در نظر و نه پائی استوار و نه پناه جائے پیدا نه زبانه آرمیده ناگاه در ان دیو کل خلوت
آموده برقے بدرخشید یکے از تلامذه رسل پدیدار شد و لختی دم آسایش گرفته آمد بهر چند خانه او تنگ تر از دل او بود و دل الصبا بر از
شب نخستین لیکن قدرے برآسود و یم و از سر گرد اسفے بے سر و بن باز آمدیم و در انجام کار روا دیه خمول نظر در داد و شد و رایها
بگالش گام فراخ برداشت چون آسایش جا پدید نیامد و اطمینانے رونمیاورد پاسخ آراست حال بهترین دوستان و دیرین
شناسگران و محکم ترین مریدان در همین چند روز پرتو انداخت اکنون صلاح دید وقت آنست که ازین شهر پر نفاق که وبال خانه
دانش گرز نگاه کمال است رخت بیرون کشیم و ازین آشنایان دورو دوستان ناپایدار جاکه پائه وفا دارد کسان بر باد بهار رخت
پامی دارے بر سیل تندرو بر کناره شویم باشد که گنج خلوتے پدید آید و بیگانه سعادت آموز دبنمار خود گیرد در انجا بر حال خلویند کار
شناسائی بدست او فتد و اندازه لطف و قهر گرفته آید اگر گنجائی داشته باشد با بر خے از خیر اندیشان انصاف طراز در میان
آورده شود و استشهاے از مزاج زمانه نموده آید اگر وقت یاوری نماید و زمانه بختیاری دهد باز رجوع بخیر شود و گرنه فراخنائے
عالم را تنگنه ساخته اند بهر مرغ را سر شاخے و کنج آشیانے هست و بر اقامت دایمی بدین مصر نگال نیامده و عوالی شهر فلان امیر
رخصت اقطاع یافته فرود آمده بختی نورسیدگی از روزنامچهٔ احوال او خوانده مے شود و بوسے محبتی از و بمشام عقل دور اندیش
میرسد اکنون دست از همه باز داشته بدو پناه بریم باشد که بختی دران جا بے نشان آسایشے یافته شود اگرچه آشنائی دنیا دران
را مارے و ثبانے نباشد اینقدر هست که او را آمیزشے دیگر بدان مردم نمے شود برادر گراے تغییر لباس نموده قدم در راه
نهاد و بدا نصوب سرعت نمود لواز ین آگهی شادمانی اندوخت و بکشاده پیشانی مقدم را معتنم شمرد ازانجا که روز یازدهم بود در کے
چند راهمراه آورد که در راه گزندے نرسد و پای نبند پژوهندگان بدگوهر نگردیم در یم شب نا امیدے آن تیز دست آگاه دل را
دو نوید آسودگے رسانید و پیام آرامش آور دبهمان لباس گردانده قدم در راه نهاده آمد و بطریق مختلف با تاق او رسیده شد
بشاشتی سترگ و خدمتی گزین بجا آورد و آرامشی بزرگ مژدهٔ سعادت در داده روز بدان سر منزل آرامیدگے بود و از عهدهٔ
روزگار در پناه که یکبارگے پریشانی سخت تر از انچه روی داده بود و از آسمان تقدیر فرو بارید هما نا آن مرد را بدر بار طلب داشتند و از ان
بادیه که دو مین مرد بیهوش شد در کار این ساده لوح نیز کردند و مدهوشش تر از نخستین گشت و رق آشنائی یکبارگے در نوردیده از انجا
برآمده بدوستی پیوسته شد او مقدم گرامے را بس معتنم شمرد از انجا که در همسایگی بدگوهرے شورش منشی جاد هشت سراسیمگی سترگ
رو آورد و حیرتے بے اندازه کالبوه ساخت چون مردم بخواب در شدند بمقصدگاه نامتعین قدم عبارت بر داشته آمد هر چند اندیشه
بکار رفت و تامل بجا آمد آرام گاهے پدید نیامد ناچار بادلے پر آشوب و خاطرے غم آسود باز بدان سر منزل رفته شد و گفت
تر آنکه مردم آن زاویه از رفتن آگهی ندا شتند زمانیکه این گسسته رشتهٔ توکل آسایش گرفتند ازان پراگندگے بر کنار ه شدند رائے
برادر آنکه برآمدن از انجا بحکم و اهمه بود بفرمان خود هر چند گزارش رفت که بوقلمونی احوال رنهموده نهست روش و اختلاف اوضاع
پرستاران دلیل راست پیدا سود مند نیامد بر هر چند علامات گرانے افزائیش داشت چاره دیگر بدست نمی آمد چون آن بسکر کوتاه
عقل دراز سود ادید که این قباحت نا فهمان متنبه نمے شوند و خیمهٔ او را خانے نمی سازند روز روشن بے آنکه صلاگونه زنده و حرف
آشنائی بر زبان راند کوچ نمود زندیگان خیمه باز گرده بعلانه شدند ما سکس دران صحرا که نزدیک او نحاس آراسته بود ندشتیم

وسنگرف حالتی پدید آمد نہ جای بودن ونہ راہی رفتن ونہ پردہ درمیان از ہر طرف آشنایان دور و دشمنان صد رنگ نمایندگان سخت پیشانی وعدہ گزاران ناپایدار دنگا پورما در دشت بے پناہ بخاک بیچارگی نشستہ بار روزگارے دژم روے کار پراگندہ بدرازناے اندوہ درشدیم بہر حال برخاستن وبجائے گام برداشتن ناگزیر نمود دران ہنگامہ بدسگالان راہ سپر دیم حرست آگہی پردہ بر چشم ہر دم فرو ہشت ہادرے پاسبانی ایزدے ازان بیم گاہ برآمدہ دخت خانہ ہمراہے ودمسازی ہمنشان برسیل گاہ نہادہ دازنکوہش بیگانگان وخیر بادآشنایان رستگار بنا غچہ اتفاق افتاد دنپاہی روے نمود نیروے رفتہ بازآمد ودل راقوتے ستر گ ردے دادناگاہ پدید گشت کہ چندے از پژوہندگان نافرجام گذارہ دارندازنگاپو بستوہ آمدہ نمانکی آسالیش گزیدہ آمد بادلے شرحہ شرحہ وظاہرے پراگندہ بیرون شدیم وبہر جا کہ رفتہ مے شد بلاے ناگہانے سیاہی سیکرد وگرمناکردہ جاہی رہگذراے بادیہ خطرناک مے گشتیم تا آنکہ دران دواد وبے تابی وہ وار وکورانہ باغبانی نشناخت وحال دگرگون گشت نزدیک بود کہ قالب تہی گردد ولقد زندگانے سپردہ آید آن سعادت سرشت بگونا گون مہربانے دل رفتہ را باز آورد واز راہ نیکوئی بخانہ خود برد وبنمخوارگے برنشست اگرچہ گرامے برادران نکوہیدہ حال بیرون نشد وزمان زمان رنگ دگرگون شدے لیکن مرا برخلاف آن مسرت افزودے وآثار درستی از ناصیۂ احوال آن لابہ گرے برخواندے پدیرنگوار خود با ایزد بیہمال بودہ بر نطع آگہی خرشش فرمودے ونیرنگے تقدیر برراتما شاکردے لختی از شب گذشتہ بود کہ خداوند خانہ بدل رہی آمد وزبان بنیارہ دراز کرد کہ باوجود مثل من دوستی درین شورشگاہ کجا بسر بردہ می شد دامن ازمن چرا بر گرفتہ بودند وانچہ بنجا طر نمی رسید بنجاطر این بر گزیدہ مرد بود دہا سنج گزاردم کہ درین طوفان دشمن کامے از بیگانہ شناسایان یکرنگ وہواخواہان یکدل دورے جستہ آمد کہ مبادا ازین رہگذر آزارے بدیشان رسد سخنی بشگفتگی درآمد وگفت اگر گوشہ مراخوش نمیکنید اندیشہ بکار سیرود نخانہ نماے امن را نشان دادآثار دوستی از گفتار او پدید آمد خواہش او را پذیرفتہ بخود بجاے گزیدہ فرود آمدیم چنانچہ دل مے خواست صفوت گاہے بدست افتاد ازان سر منزل نامہاے حقیقت طراز بسعادت نشان انصاف گزین وآشنایان راستی اندوز ارسال یافت وہر یک شناسائے حال شدہ وبچارہ گرے درآمد واعراق را اطمینانے روی داد وہ یک ماہ دیگرے دران آرامش جا بسر بردہ مے شد وآن برادر گرامے از آگرہ بفتح پور شتافت تادران اردوے بزرگ چارہ گرایان دل سوز را گر متر گرداند صبحی آن تمام مصدور اندیشہ بانہراران درد وغم آمد وپیام روزگار سخت آورد ہمانا یکے از نزدیکان دولت واق سقالوے بارگاہ خلافت از آگہی دستان حاسدان بدگو ہر شورشے درشد ولی آنکہ آئین نیاز پیش گیرد وآداب بندگے بسپرد بخدیو عالم بدرشتی پیش آمد وتندے نمود کہ مگر دورہ سپہر آخرے شود ودور وزرستخیز نزدیک کہ درین دولت بدکاران شوریدہ مغز فراغت یادارند ومردم نیک سرگردانے این چہ آئین است کہ بجاے آیدچنا سپاسے است کہ روی نمیدہند ان برد باز آزرم روست برنیکوئی او نخشودہ گزارش فرمود کرامیگوئے وازین چہ کس نیخواہے خواب دیدۂ بابخفر بخشندگے شود امیدگاہ یافتہ چون نام برد حضرت برج گرانی او آشفتند وبرزبان آوردند ہنگامی اکابر وقت بدلشکری وجان گرانی او ہمت بستہ اند وفتوا ہا درست کردہ زمانی مرا آسالیش نمیدہند وبا آنکہ سپاہم کہ شیخ در فلان جاست ونشان این خلوت دانند دیدہ وول تغافل بیرود وہر یک رابہاسنجے فرو چشانم تو نادانستہ میخروشے وبا از اندازہ بیرون می سباح کس بیرود شیخ را حاضر گرداند وہنگامۂ علما فراہم آید برادر گرامے ہمان زمان این شورش شنیدہ شبانہ شب با بلغار خود را رسانید بے آگہی مردم باز تابیں پیش برلباس دیگر برآمدہ راہی شدیم وآشفتگی دشوار تر از ہمہ ایام ناکامی شورش

در باطن افزود اگرچہ لختے روشن شد کہ مردم تا کجا ہمراہ اند و با شہریار وداد گر تا چا گزارش نمودہ اند و غیب دان را چگونہ برحال آگہے است لیکن پریشانی سخت ترشورش آورد بلے آگاہے یافتن آن مردم کجا و سرآوارگے گرفتہ آمد نورستان آفتاب دیار یکیہاے بگوہسار و ہجوم مسالک شہر و ہنگامہ پرو ہندگان نافرجام دیار و ناپدید بار انداز نایافت قلم چہ بین راچہ یارا کہ قدرے ازان حال گزارد و ہر زمان فصیح را الکنی رود و ہر این شگافتہ زمان را کدام نیرو ناگزیر با سراسیمگی گوناگون بخرابہ رو آوردہ شد لختی از شورش شہر و دیدہ دشمنان برا سودیم از انجا کہ نوازش گیہان خدیو تبازگے معلوم شدہ بود رایہا بران قرار یافت کہ اسپی چند سامان نمودہ آید و ازین خرابہ بدان عمارت شتافتہ شود و بر خت گاہ فلانے کہ راست بازی دیرین در میانست رفتہ آید باشد کہ این غوغا فرو نشیند و پادشاہ دست بخشایش برکشاید ناگزیر یا ئین پچگان سامان راہ نمودہ شبی تیرہ تر از روزان حسد سگالان و دراز از عمر افسانہاے بیہودہ ایشان براہ دادیم با نام کاریہاے قلاوز و کجرو بیاے او در نورنگاہ سحرے بدان تیرہ جا رسیدہ شد آن ناشناسا اگرچہ از جا بلغزید اما چندان داستان ہیم بر نخواند کہ بگفت در نیاید و از راہ مہربانی بر زبان آورد اکنون وقت گذشتہ ست و خاطر اقدس قدرے آزردہ اگر نہ شتہ ازین آمدن مے شد گزندے نمیرسید و بآسانی کار دشوار ساختہ میشد درین نزدیکے دہی نشان دارم روزے چند دران خمول گاہ باید بسر برد تا خاطر مقدس شاہنشاہے بنوازش گراید در گردونے نشاندہ روانہ المنصوب گردانید بگونا گون اندوہ ہم آغوشے دست داد چون بدانجا رسیدیم ہمانا کہ شورزے کہ با میداو فرستادہ بود نصیبت دشت دران خرابہ معمور یچا فرو شدیم دارو غہ را نخواندن نامہ احتیاج افتاد و آثار دانائی در نواصے نایافتہ طلب دشت از انجا کہ تنگے وقت بود بدراہ انکار نشانہ شدہ و در کمتر زمانے پدید آمد کہ این قریہ منسوب بہ یکے از سنگین دلان شوریدہ مغز است او از سادہ لوحے بدیجا فرستادہ بصد بے تابے و اندوہ ناکے خود را ازان مرحلہ بیرون انداختم و راہبرے ناشناسا گرفتہ بدرہے از دار الخلافہ آگرہ کہ بوے آشنائی از انجا بمے آمدہ نوردیم آن روز سے گروہ بسیار ہ شتافتہ بدان غرمیت گاہ پیوستیم آن نیکو خصال مرد بیہما بظہور آورد لیکن پیدا شد در انجا نیز یکے از باطل ستیزان کشت و کار دارد و در چند گاہ بدین صوب گذارہ نماید دست ازان باز داشتہ در نیم شبی بادلے نژندہ نور گشتیم و سحرے بدار الخلافہ آگرہ درامدہ زاویۂ دوستی بدست آوردہ شد و لختے درین خاک دان نامردمے و خواب گاہ فراموشے و دیوسار نا اہلی و تنگ بارگی نبی دم آسایشی گرفتہ آمد لیکن زمانے نگذشتہ بود کہ ازان خیرہ رویان خدا آزار و کام گزاران بے آزرم نام برزبان رفت ہمانا کہ درہما یگی چنین نارستی آشفتہ رائی و شوریدہ کارے بر لب ان منظرے باشد ساحت ضمیر را غمے تازہ گرفت و سرگردانے تنگ روے آورد و از انجا کہ قدم از تنگنا پوسر از آہنگ شنگیر گوش از بانگ درا و چشم از سنان بخوابے فرسودہ شدہ بود بلوالعجب دردے دل را فرو گرفت و گران بارغمے پشیکار دل آمد ناگزیر در فکر پاے دیگر اندیشہ برامد و خدیو خانہ نیز بہ پیدائے جا گام ہمت برداشت دو روز بدین کشاکش در ونے بسر بردیم و ہر زمان واپسین انفاس دانستہ روزگار سپرے میشد تا آنکہ سعادت منشی بخاطر آن سیر نوردانے گذشت بکوشش صاحب خانہ وجست و جوے سخت او پیدا گشت و ہزاران مژدۂ عافیت آورد در ساعت بدان مقصود گاہ رفتہ شد و از شگفتگی دل و کشادگی پیشانی خدیو خانہ گوناگون مسرت روے داد نسیم کامیابی بر گلبن آمال وزید و آبتنے دیگر بر دوے کار آمد اگرچہ از ارباب یقین نبود از سعادت بہرہ داشت در گمنامے بہ نیکنامے نیز بست و در کم مایگے تونگرے مے نمود و تنگدستی گشادگے و با پیرزالے از بزرگان صیغہ حال او مے تابید خلوتے دل گزین بدست افتاد و باز از سرنامہ نویسے بنیاد شد و چارہ گرائی پیش آمد و ماہ درین آسایش جا اقامت شد و در مقصود کنایش یافت خیر سگالان حق پسیج بیاورے برخاستند و کاردانان عجز شعار بدگارے نشستند نخستین یزدان مہرافزاے دوستی و گفتار دل آویز آشنائی فتنہ سازان حیلہ اندوز کم عیاران نا سنجیدہ کار را

چهره فرمودند و پس ازان داستان نیکوئی شیخ را به پیشگاه خلافت رسانیدند و بطرز دلکشا و آئین عاطفت فراغ عرضه داشتند و رنگ تمکین اقبال آرائے بمقتضائے دوربینی و قدرشناسے پاسخهائے مهرآمود گزارش نمود و از راه مردمے و بزرگے طلب داشت چون مرا سر تعلق فرو نیامدے همرهے نگزیدم آن پیر نورانے با مهین برادر روے نیاز بدرگاه همایون آورد و دیگو نا گون نوازش یاد شاهانه پایه والا یافت و کمابیش رگے ز خورخانه ناسپاسان خموشید و عالم بر هم خورده آرام گرفت و هنگامه درس و خلوتگاه تقدس را آئین بستند و رانه آئین نیکوان پیش آور در یاسے ای شب مکنی آن همه پرخاش که دوش + راز دل من کمن چنان فاش که دوش + دیدے چه دراز بود و دوشینه شبم + بان ای شب وصل آن چنان باش که دوش + و هم درین نزدیکے پدر بزرگوار بمطاف حضرت دهلی توجه فرمود و مرا با برخے مستفیدان محفل قدسے همراه گرفت ازان سال که مدار الخلافة اگره رحل اقامت انداخت دران زاویه نورانی چندان تماشائے عالم علوے بود که نوبت نگاه کردن ببدائع سفلی نمی رسید یکبارگے این خواهش گریبان دل را برگرفت و دامن همت برکشاد و مرا که بجز نسب نطفے ابوت پیوندهاے معنوے بود بیگانه نوازش اختصاص داده بارگشاے راز گشتند و تفصیل این اجمال آنست در اوائل سحرے که دل با سمان پیوسته بود و بر قطع نیائش گرے نیازمندے میرفت درمیان خواب و بیدارے خواجه قطب الدین اوشی و شیخ نظام اولیا نمودار گشتند و بسیاهے بزرگان را انجمن شد و بزم مصالحت آراسته آمد اکنون لعذر خواهی بر سر تربت اینان رفته شود و ازان سرزمین لختی با ئین این پرداخته آید پدر بزرگوار بطرز نیاکان سعادت فرجام خط ظاهرے فرمود و باستماع اغانے دیر سنگے ابریشم نمی پرداخت و وجد سماعے که درمیان صوفیه شیوع دارد نمے پسندید و خداوندان آن طرز را طعنه زدی و همواره بزبان گوهر آمود گذشتے بر تقدیر برابر بے غنی و فقیر و ستالیش و نکوهش خاک و طلا کار شیرازه روائی این کارگاه سکبسرے تامین باغوا دیو لغزشگاه اگاه و لان شیخ دی و پرهیز سخت فرمودے و کنار گرفتے و دوستان را باز داشتی همانا درین شب این غنودگان شبستان آگهی که بین کردار سفر و اپسین نمود و انداز دستی نیت و رسمی کرد از چنین پژوهش فرمودند دل این پیر از پرده پرست را بلرزند و دران سفر سعادت بر بسیارے از رفتگان آن گلزمین عبور افتاد و نور با در دل تابید و فیضها رسید اگر سرگذشت را بتفصیل نویسد جهانیان افسانه پندار نمود به بدگمانی دامن آلاے عصیان آنید تا آنکه مرا از زاویه تجرد ببارگاه تعلق برند و در دولتکشود و پایه والاے اعتبار یافت طال مدهوشان حرص دره زدگان حسد کاهیده شد مرا دل بدرد آمد و بر پراگندگے انیان خاطر بخشود و با نیه دیهال بیان درست بر است و با خود قرار داد که زیان کار سے این نابینایان که چراغ بے نور و نشان بے نشانند از رسته خاطر درست کار بر خیزد و در برابر آن بخرنکوئی بدل ره نیابد بیاورے توفیق ایزدے بر ین اندیشه چیره دستی یافت و مرا نشاط دیگر پدید آمد و همت را سر سوزے تازه کاره مردم از تباه کارے عبرت گزیدند و مردم آسائش بر گرفتند پدر بزرگوار با ندرزگوئے برنشست و با زرم سنیزے و کج گرائے و ناحق و نارسائی مردم گزارش نمود و دیرازے بدکاران اهتمام فرمود و لختی در افشای راز سربسته کشیده عنان بود و از پاسخ آن ولی النعمت شرمنده گے داشت آخر الامر اگر بر سر گذشت خویش بموقف عرض رسانید و جوش و ولوله او را چاره گر شد و صد گره خاطر کشود و ناسوز کمن فراهم آمد القصه بطیلها چون رایات همایون در دار السلطنة لاهور بجهت مصالح ملکی توقف فرمود و خاطر از جدائی آن پیر حقیقت آسیمگی داشت در سال سے و دوم الهی مطابق تهصد و نود و پنج هلالے التماس مقدم گرامے نمود آن غناسائے انفس و آفاق آرزو پذیرفته بسیع سوم خورداد الهی سال سے و دوم موافق شنبه شستم رجب سال مذکور سائه عاطفت برین کثرت آرائے وحدت گزین انداخت و دیگو نا گون نوازش سربلندے بخشید همواره در گوشه انزوا خرسندے فرزودے و دست از همه باز داشته با واره نویسے روزگار خود و پیرایه نفس ابوالبهائع روزگذرانیدے اگرچه بعلوم ظاهر کمتر

پردہ حق تلکین ہموارہ در ذات و صفات ایزدے سخن فرمودے و عجرت را مانہ برگرفتی و بر کنار آزادے نشستی و در من دستگارے گرفتے تا آنکہ مزاج قدسے لختے از اعتدال آخیشے دگر گونگے پذیرفت ہر چند ازین قسم رنجورے بسیار شدے این بار از سفر واپسین آگہی پذیرفتند و این شوریدہ را طلبد اشتہ سخنان ہوش افزا بر زبان رفت و لوازم وداع بظہور آمد چون ہمہ در پردہ سخن میرفت و دے در من گمان بردہ راز دگر گردانیدہ بود نفس شوم دل فروز و دو خونشین را بصد بیتابے قدرے نگاہداشت و نفس ہمراہی ان پیشوائے ملک تقدس لختے آرمید و پس از ہفت روز در کمال آگہی عین حضور بیست و چہارم امرداد ماہ الٰہی ہفتاد و یکصد و ہزار و یک ہجرت بریاض قدس خرامید بہر سپہر شناسائی و حجاب شیدو دیدۂ عقل باز دشناس تاریک گشت لیشت دانش دونائی گرفت دانائی را روزگار سپرے آمد شعر سے رواز سر نہاد عطار دقلم در شکست **قطعہ** رفت انکہ فلیلوف جہان بود در جہان ✦ در ہائے آسمان معانی کشودہ بود ✦ بی او یتیم مردہ دلند اقربائے او ✦ کو آدم قبائل و عیسے دودہ بود ✦ چنانچہ لختے در جائے خود گزارندہ آمد چون بر سر احوال گرامے مینگاران خود را نگاشت لختے از خود سے گوید و دلے خالے میکند و سخن را آبے دیگر بدہ زبان را نیدے می کشاید ✦

ذکر قبائل

نفس قدسے مرا با بدن عنصرے در سال چہار صد و ہفتاد و دوم جلالے مطابق نہصد و پنجاہ و ہفت ہلالے از مشیۂ البشرے نہ نزہتگاہ دنیا خرامش شد در یک سال و کسرے شیوز بانے کراست فرمودند و در پنج سالگی آگاہی ہائے غیر متعارف روآورد و در دہ پنجہ سوا کشودند در پانزدہ سالگی خزائن دانش پدر بزرگوار را گنجور آمد چہر معانے را پاسدار این شد و پا بر سر گنج نشست و شگفت تر آنکہ از گردش سپہر بوقلمون ہموارہ خاطر از علوم مکتسبی و رسوم زمانے دل زدہ و خواہش رسیدہ و ملیح در گریز بود و میشترے اوقات کمترے مفید بدر بط خویش افسون آگہی دمیدے و در ہر فنی مختصرے تالیف فرمودہ بیاد دادے و مرا اگرچہ ہوش افزودے از دبستان علم چیزے دلنشین نیامدے گاہ مطلقاً در نیافتی و زمانے از شتباہ ہا پیش راہ گرفتے و زبان یاورے نکردے کہ آن را بر گوید حجاب لا کنی می آورد یا تنومندے سخن گزارے نداشت دران انجمن بگریہ افتادمے و بہ نکوہش خود در شدمے درین اثنا مرا بیکی از مظاہر کونی علاقہ خاطرے پدید آمد و دل ازان کم بینی و کوتہی شناخت باز ماندروزے چند بر بن نگذشتہ بود کہ ہمزبانی و ہم نشینی او بپاے مدرسہ گردانید و خاطر سرتاب رسیدہ را بدانجا فرود آورند و از نیرنگ تقدیر یکبارگے مرا ربودند و دیگرے آوردند رباعی ✦ دیر شدم ما حضرے آوردند ✦ یعنے زشراب سانگے آوردند ✦ کیفیت او مرا از خود بیخود کرد ✦ برندمرا و دیگرے آوردند ✦ دقائق حکمی و دقائق دلبستانی پرتو ظہور انداخت و کتابی کہ بنظر نیامدہ بود در روشن تر از خواندہ نمانش داد اگرچہ موہبتی خاص بود کہ از عرش تقدس نزول صعودے فرمود لیکن انفاس گرامے پدر بزرگوار دبیاد دادن نقادہ ہائے ہر علم و ناگستہ شدن این سلسلہ یاورے ستر گ نمود و گزین اسباب کشایش گشت دہ سال دیگر بر واگویۂ خویش و افادۂ مردم شب از روز نشناخت و گر سنگے از سیرے جدا نیارست کرد و خلوت را از صحبت متمیز نتوانست گردانید و یارائے جدا کردن غم از شادے نداشت غیر از نسبت شہودے و رابطۂ علمی نگیرنمی فہمید آشنایان طبیعت از نیکہ دورو وسہ روز سپرے میشد و ندا و اردنمے آمد و نفس دلکش اندوز را بدو میلی نمیشد بحیرت درمے افتادند و اعتقادمے افزودند چنان پاسخ میداد کہ استبعاد از الف و عادت برخاستہ بیمار را بطبیعت او بمعارضہ مرض چگونہ از خوردن دست باز میدارد و ہیچ پس را شگفت نمی آید اگر توجہ معنوے بفراموشے ببرد چرا عجب نمایدا کثر متداولات از بسیار گفتن و شنودن از برگشت و مطالب الا از کہن اوراق تازہ صفحۂ دل آوردند پیشتر از انکہ شائبہ یابد واز حضیض بیدانشی براوج شناسائی برآید سخنان بر پیشینیان می یافت و مردم خردسالے را دریافتہ سربازمے زدند و خاطر نشوریدے و دل ناآزمون برجوشیدے یکبارگے در مبادی حال حاشیہ

خواجہ ابو القاسم بر رسول آورند و انچہ بر ملا و میر میگفت و بر سخنے دوستان مسودہ کردے در انجا یافتہ شد حیرانی افزاے نظارگیان آمد دست ازان انکار بازداشتند و نظر دیگر دیدن گرفتند و روز نایافت برآورند و در شناسائی کشادند در تخمین ہنگام ندریس حاشیہ بر اصفہانے بنظر درآمد کہ از نصف بیشتر کرم خورده بود و مردم از استفادہ نا امید کرم زده دور ساختہ و کاغذ سفید پیوند دادہ در نورستان سحرے باندک تاملی مبدا، و منتہاے ہر کدام دریافتہ باندازہ آن مسودہ مربوط نگاشتہ بہ بیاض برد و درین اثنا آن کتاب دست بدید آمد چون مقابلہ شد و جا تغیر بالمرادف و سہ چہار جا ایزاد با لتقارب شدہ بود ہمگنان بشگفت زار افتادند ہر چند آن لبت خوبی او در فروغ دیگر باطن را فروختی و ریب سالگی نوید اطلاق رسید دل را از اولین پیوند برگرفت و سرانگی نخستین آرزو آراستگی فنون با نوباوہ جوانے شورش افزا و دین داعیہ فراخ حوصلگی دانش و بینش دراز دست ملفظہ جنون تازہ بگوش رسیدن گرفت سودت از ہمہ باز داشتن آویزش خود و دران ہنگام سہنشاہ فرہنگ اطراز مود و از گوشہ خمول برگرفت چنانچہ در خوانیم و برخے متقارب آورده نیایش گری خود انجا نقد مراعیار برگرفتند گران سنجے را باز پدید آمد و زمانیان بنظر دیگر نگریستند و چہ گفتگو ہا کہ نرساند و چہ نصرتہا چہرہ افروخت امروز کہ او خرسال چہل و دوم آلہی است باز دل پیوندی گسلاند و شورش خود را طن پاشرده

بیت مرغ دل من تغمۂ داؤد میخواند ✤ آزاد کیندش کہ نہ مرغ قفس ایم ✤ نمیدانم کہ کار بکجا خواہد انجامید و کدام بار انداز سفر در پیش خواہد شد لیکن از آغاز ہستی تا حال تمرآلای آنچہ او کشف حقایق خود گرفتہ است گر انباز پدید است کہ آخرین نفس در رضا مندی مصروف گردد و سکہ کوش خود را بآرامگاہ جاوید رساند ✤ از انجا کہ شمارہ نعم ایزدی کہ نہ سپاس گزار یست لختی از میزوی بخشندہ نخست نعمتی کہ در خود یافت نزاد بزرگ بود کہ نرد منی انیس را بپاکی نہاد کان چہارہ شود و گزین مدادے علاج شورش درونی آیینہ کہ در دل بدارد و آتش اضطراب و گرم را بسبر دو عاشق را بدیدار ✤ دوم سعادت دو گار دانی زمان ہر گاہ بزرگان پاستانے بمدلت بیگانگان تفاخر نمایند من اگر بنیروی پاشاہ صورت و معنی نازش کنم چرا شگفت نماید ✤ سوم طالع مسعود کہ مرا درچنین خجستہ روزگار رشیمہ تقدیر برآورد و ظلال قدسے سلطنت بر من اوفتاد ✤ چہارم شرائف الطرفین از پدر نیکبختی نزارش نمود و از زمان دو دمان عفت چہ نویسد مکارم رجال را فراہم داشت و ہموارہ وقت گراے بستودگے اعمال آرایش دادے آزرم را با نیروی دل بیجا کرده بود و کردار را با گفتار پیوند یک جہتی داده ✤ پنجم سلامتے اعضا و اعتدال قوی و تناسب آن ✤ ششم امتداد ملازمت این دو گرامے ذات قدسے حصارے بود از آفتہاے درونے و بیرونے و پناہے از حوادث انفسے و آفاقے ✤ ہفتم بسیارے صحت و نوش دارے و تندرستی ✤ ہشتم منزلت شالستہ ✤ نہم بینمی از روزے و خرسندی بحال ✤ دہم شوق روز افزون رضا جوئی والدین ✤ یازدہم عاطفت پدر بیش از حوصلہ روزگار یعنی تہاے کونا گون نواختے و با بوالا بائی دو دمان و الا اختصاص دادے ✤ دوازدہم نیازمندے درگاہ امیزدے ✤ سیزدہم دریوزہ زاویہ نشینان حق گزین و خرد پژوہان درست عیار ✤ چہاردہم توفیق بردوام ✤ پانزدہم فراہم آمدن کتب در اقسام علوم بے مذلت خواہش راز دان سہ کیش آمد و دل از بسیارے واسوخت ✤ شانزدہم پیوستہ تحریص نمودن بیدر بر شناسائی و مرا نجیالات پریشان نگذاشتن ✤ ہفتدہم ہمنشینان سعادت افزا ✤ ہجدہم عشق صورے کہ شورش خاندانہا و زمین لرزہ بالیدنہا باشد مرا در ہیر منزل گاہ کمال آمد و از نیرنگے او عجب لحظہ لحظہ شگفتگے نو براندوزد و زمان زمان تجیر فروشود ✤ نوزدہم ملازمت گیہان خدیو کہ ولادتے دیگر بود و سعادتے تازہ ✤ بستم برآمدن از رعونت بمیاسن ملازمت گیتی خداوند ✤ بست و یکم رسیدن بصباح کل بہ برکات التفات قدسے لختی از گفت بخموشے آمد و بہ نیکان ہر طائفہ آشتی نمود بدلہاے عذر پذیرفتہ بطرح مصالحت راند ✤ انحضرت اعتصم تعالے از لوامع آگہی نقش بدے دور سازد ✤ بست و دوم ارادت خدیو خداگاہان ✤ بست و سوم بہ گرفتن و راصبا ربخشودن او زنگ نشین فرہنگ آراے بی سفارش دیگران و نگاپوے من ✤ بست و چہارم برادران دانش آموده سعادت گزین رضا جوے نیکوکار ازمین برادر خود چہ گوید کہ با آن کمالات صوری و معنوے بی رضاے خاطر

من شوریده حال قدمے بر نمیداشت و خود را واقف دلجوئی من کرده سر گروے را پای مردوبوے و نیک اندیشے را دست مردود ر تصانیف خود چنان می سراید که مرا تا توانائے سپاس نیست چنانچه در قصیده فخریه میفرماید **ابیات** جائیکه از بلندے و پستی سخن رود * از آسمان سر آمد و از خاک کمترم * با اینچنین پدر که نوشته نگارش * در فضل مفتخر ز گرامے برادرم * بر بان عقل و فضل ابو الفضل کردمش * دارد زمانه مغز معانے معطرم * صد ساله ره میان من و اوست در کمال * در عمر گر ازو دو سه سالے فزونترم * در چشم باغبان نشود قدر اویلند * گر از درخت گل گذرد شاخ عرعرم * ولادت او در سال چهار صد و شصت و نه جلالے مطابق نهصد و پنجاه و چهار بهجریست محدث اورا کیدام زبان نویسد لختی درین نامه نگاشته و درد دلی بیرون داده و آتشکده با آب بیان فرو نشانده و سیلاب را بند شکسته و نا شکیبا ئے را پای مردخنده تصانیف او که ترازوے گویائی و مینائی هست و مغز ار سر زنان داستان زن مدحت سرائی کنند و خبر کمال او گویند و یاد شمائل او نمایند دیگر شیخ ابو البرکات و الدات او در شب پنجم مهر اه جلالی سال چهار صد و هفتاد و پنج موافق شب پنجم مهر اه سنه هزار و هفتاد و هم غوال نهصد و شصت قمری اگرچه پایه و الائے آگهی نیندوخته لیکن بهره فراوان از درد و معامله داشته و شمشیر آزمائی و کار شناسی از پیش همان نیارند و نیک دانی و در ویش پرستی و خیر سگالی ممیاز تمام دارد دیگر شیخ ابو خیر ولادت او روز آبان هم اسفندار نهسال چهار الهی حاضد و شنبه بست و دوم جمادی الاولی سال صد و شصت و هفتم هلالی مکارم اخلاق و شرایف اوصاف خوی ستوده او را ستوده نیک شناسد و زبان ابسان ثنا گستر اعضا نفران خود دارد دیگر شیخ ابو المکارم ولادت او در شب آذر روز خرداد روزی هشت سال چهارم الهی مطابق دو شنبه بیست سوم شوال نهصد و هفتاد و شش اگرچه دوره سال تحتی بشعور شش رشد نفس گیرای پدر بزرگوار او را بر جاده درستی و هنجار آورد و در بسیارے از معقول منقول پیش آن اتابک روزگار نفسے وافر تعلیم یافت و لختی پیش تذکر حکمای پیشین امیر فتح الله شیرازی نامدار نمود بدان راه داد امید که بسامل مقصود کامیاب گردد دیگر شیخ ابو تراب لادت او روز رخش بهمن ماه سال بیست و پنجم الهی موافق همین بیست و سوم ذی حجه نهصد و پنجاه و هشت قمری اگرچه والده او دیگر است لیکن سعادت در بر دارد و به کسب کمالات مشغول دیگر شیخ ابو الحامد ولادت او روز فرود اد ششم دی ماه سال سی و هشت الهی موافق دو شنبه سوم ربیع الآخر هزار و دوم دیگر شیخ ابو رشد ولادت او روز اسفندار مذ پنجم بهمن ماه الهی سال سی و هشت مطابق دو شنبه غره جمادی الاولے سال مذکور این دو نونهاده خاندان سعادت اگرچه از قم اند لیکن آثار اصالت از جبین ایشان پیداست و آن پیر نورانی از مقدم ایشان خبر داده نام مقرر گردانیده بود و پیشتر از ظهور آنها رخت هستی بربست امید که با نفاس گرامے او همنشین دولت نیک روزے گردند تا نیکو نهالے گوناگون فراهم آید برادر نخستین رخت هستی بربست و عالمے را در غم انداخت امید که دیگر نونهالان بر و مند را در نشاط کامرانی و سعادت دو جهانے دراز عمر گردانا دو بخیرات صور و معنوے سر بلندی بخشا د بیست و پنجم بیوندگه خدائی بخاندان آرزم شد و دودمان دانش و خاندان اعتبار پذیرفت کاشانه ظاهر را رونقے و نفس کج گرا را مهابے پدید آمد و هندی و ایرانی و کشمیرے نشاط خاطر گشتند بیست و ششم گرامے فرزند سعادت افزا روزے گشت ولادت او در شب رشن سیجدهم دی ماه سال شانزدهم الهی موافق شب دوازدهم شعبان نهصد و هفتاد و نهم پدر بزرگوار او را بنام عبد الرحمن موسوم گردانیدند اگرچه هندوستان نژاد است اما مشرب یونانی دارد و دانش می اندوزد و از سود و زیان روزگار رفراوان آگهی اندوخته و آنا نیکوئے از نامه اوقات او پیداست و خدایو والا اورا بکو کبهاے خود منتسب گردانید بیست و هفتم دیدار بهره شب ایران سی ام امرداد ماه الهی سال سیے و شش مطابق جمعه سوم ذیقعده نهصد و نود و نه هلالے در ساعت سعادت افزا فرزندے نیک اختر پدید آمد عنایت ایزدے روی آورد گیتی خداوند آن نونهال سر آلستان سعادت و اشبوتن نام نهاد امید که بخلائل کمالات دینی و دنیاوے فائز گردد و بسعادات جاوید نشاط اندوزد بیست و هشتم دوستی مطالعه کتب اخلاق بیست و نهم آگهی یافتن از نفس ناطقه ساکنان دراز مقدمات بیانی و عیسائے طلبگار بود و با صاحبان این دو رشن آمیزش بسیار شد و دلائل ذوقی و مشهودے و اکتسابی و نظرے بنظر در آمد راه شبهه بستگی نیافت و خاطر آرام نگرفت بسیاری

عقیدت این گروہ کشودند و دلنشین آمد کہ نفس ناطقہ بطیفہ ایست مذہبانی سوائے بدن او راست تعلقی خاص باین پیکر عنصری سی ام آنکہ از پارسا گوہرے شکوہ بزرگان صورت مرا از گفتار حق بازنداشت و دانش مبنیش ما مذور را رہنمون نیامد یم گزند مالی و جانی و ناموسے تفرقہ درین غرامت نینداخت و رفتار آب کردار جویبارے کردسی و یکے بے مہل دل بہ اعتبارات دنیا سی و دوم توفیق یگانگی این گرامے نامہ اگرچہ بعنوان این کتاب الہی محمدت ایزدیست کہ بزبان نیرنگے اقبال روز افزون مے سراید و سپاس نعمت رسیدگی بزرگان قلم می گزارد لیکن ہر گونہ آگہی را چشمہ سار یست و گروہا گروہ دانش را معدن جہد پیشگان کارگزار را رہنمون و منزل سرایان خجستہ فروش را از دو نصیبہ خردان را سرمائہ نشاط و جوانان را اسباب رعونت و پیران تجارت روزگاران یکجا یابند و بخشندگان زر و سیم عالم آئین مردے از و شناسند گوہر بینائے را روزنگاہ حزم کیان آزادے را زمین پرورد صبح سعادت را روزن نہر کارگاہ ہنر ژرف دریائے گوہر افرینش ناموس آرایان سعادت نہاد روشن از و آموزند و دین داران حق پژوہ بدیدبانی نامۂ اعمال عشرت اندوز ند بازرگانان ہر متاع آئین سود برگیرند و جان نثاران عرصہ کندآوارے لوحۂ ہمت آموزے از و برخوانند تن گداز ان نفس آرائے آئین نکوکارے از و برداز ند اخلاص طرازان بخت آور از و ذخارب بے منتہا فراہم آورند آرامش گزینان نزہتگاہ حقیقت بیاورے آن کامیاب خواہش گردند **ابیات** یکی نامۂ ساختم برنگفت * کہ ہر دانشی زو توان برگرفت * چنان گفتم این نامۂ نغز را * کہ روشن کند خواندنش مغز را * ازین نعتناے گوناگون خزدۂ آن می رسد دل سامعہ افروزے شود کہ خاتمہ کار بر نیکوئی شود و ابدے سعادت یاورے نماید اگرچہ پور مبارک امروز مور داضداد و عبرت نامہ جہانیان ہست و ہنگامہا مہر و کین در شورش انیز دپرستان حقیقت پژوہ ابوالوحدۃ گویند و یگانہ بندۂ دادار بیہمال شمارند و کند آوران عرصہ دلاورے ابوالہمۃ نام نہند و از یکتائیان ہستی دشمن اندیشند و خرد ہموارہ با بوالفطرتے بسر آید و از گزیدہ مردم این دو دمان عالی شناسد در دفاتر عوام کہ آشوبخانہ بے تمیزیست برخے بہ پرستار دینی نسبت دہند و از فروزندگان این گرداب نپندارند و طائفہ از منہکان کفر و الحاد انکارند و از نکوہش و سرزنش انجمنہا بر سازند **بیت** صد داستان بوالعجب آید بروے کار * حیران شوند گر دو سہ حرفے رقم کنم * و لمد الحمد کہ ازین مراتب از تماشاے شگرفکاری روزگار بیرون نمے شود و بزنکوہندگان و مدحت سرایان از خیر سگالے کیرون نمی رود و زبان و دل را بنفرین و آفرین نمے آلاید **ابیات** شناسندہ گر نیست شوریدہ مغز * نبہرہ شناسد زدینار نغز * ہنر تا بداز مردم گوہرے * چو نور از سہ دتابش از مشتری *

اولیاے ہند

از آنجا کہ در یوزہ گر الہی بندگان ہست و دوستی این گروہ در سرشت بگزارش برخے از نیان کز ادبود یا خوابگاہ درین آباد بوم دارند این نامہ بانجام میرساند لوکہ سرمائہ پذیرائی دلہا گردد دوست آویز جاوید سعادت فراہم آید از گلشن سرائے حقیقت بوئے برشنود و دست مزد فراوان رنج برگیرد **لغت** اولیا جمع ولی ہست آن را از ولی یعنی نزدیکے برگرفتہ اند ہمانا معنوے قربت نیخواہند و گروہے ولایت بکسر او در تلوین برگزارند و بفتح در تمکین و جمع نخستین را پایۂ عاشقے اند یشند و پسین حال معشوقے خداوند اولین ولی باشد خدیو دوین والی و برخے بفتح از قرب انبیا برگوید و بکسر از اولیا و در کہن نامہا فراوان معنی برنگاشتہ اند و گزیدہ آنکہ شناسا کہ او را بہال باشد و بزرگ ہمت بجز او نگراید مرا حیرت فرو گرفتہ کہ خاک ذرۂ امکان را با آفتاب وجوب چہ نسبت و نہایت پذیرا با غیر منتہی چہ پیوند و وے نزدمن آنست کہ چہار خوے گرامے اندوزد و از زشت نکوہیدہ بپرہیزد و ہموارہ از کارا گہی بانفس ہراسنده آویزش فیروزے کند و دے از دستان سرائی او نفنود و این پایۂ والا بایزوے تا پیمود و رہنمونے بخت بدست او فتد لیکن

گاہ بدم گیرای میاہنج شود گاہ بے اولیسی را اویسے خوانند ازان مال اویس قرن و برخ بر گوید و نخشبیان را صاحب کشف المحجوب دوازدہ سلسلہ برگزارد و ازان دور انا سرہ نپندارد ۱ محاسبیان ۲ قصاریان ۳ طیفوریان ۴ جنیدیان ۵ ثوریان ۶ سہلیان ۷ مکیہیان ۸ خرازیان ۹ خفیفیان ۱۰ سیاریان ۱۱ حلولیان ۱۲ غلاجیان نخشبیان گروہ را سر حشمہ فیض ابی عبد اللہ حارث بن اسد محاسبی بصریست علم ظاہر و باطن اندوختہ بود و نشیب و فراز راہ نیکو سیدانست اوستاد وقت بود خداوند تصانیف سال دویست و چہل و سہ ہجری در بغداد رخت ہستی بربست و ازان روکہ ہموارہ امارہ روزگار خویش درست میگرفت بدین نام برخواندند دومین بہ حمدون پور احمد بن عمارہ قصار گرو ندکنیت ابو صالح پیش نورے دانش آموخت و از سلم بن حسین بارو سے و ابو تراب نخشبی و علی نصر آبادی فیضہا اندوخت و با ابو حفص حداد سے بود پایہ کمال یافت جہانیان زبان پیغارہ بر گشودہ میدا شتند سال دویست و ہفتاد و یک در نیشاپور رو اپسین سفر نمود سوئین بہ طیفور بن عیسے بسطامی نیایش گرے نامند کنیت بایزید بزرگ نیاک او سروشان نام مجوس بود از بزرگان در غفوان شباب سائی فنون علم اندوخت و بہ پایہ اجتہاد برآمد پس از رسمی دانش برگذشت و بوالامر یہ آگہی رسید با احمد خضرویہ و ابو حفص حدیجی معاذ ہمسر بود و شقیق بلخی را دریافتہ سال دویست و شصت و یک و یکمزار شصے دویست و سے و چہار بعلوے عالم شتافت چہارمین پیر و جنید بغدادی کنیت ابو القاسم لقب قواریرے و زجاجے و خراز است پدر او آبگینہ فروختے و خود خرباتی فتے نیاکان او از نہاوند و زاد و بالش او در بغداد از سرے سقطے و حارث محاسبی و محمد قصاب بحق حقیقت اندوخت و خراز و رویم و نوریے و شبلے و بسیارے بر گزیدگان حق بوے نسبت درست کنند شیخ ابو جعفر حداد گوید اگر عقل مرد بودے بصورت جنید برامدے سال دویست و نود و ہفت یا ہشت یا نہ رخت ہستی بربست پنجمین از آبشخور نورے سیراب دل نام او احمد بن محمد و گویند محمد بن محمد مشہور بابن لغوے پدر او خراسانیست و مولد و منشا بغداد او از بزرگان والا شناخت و کردار ست با سرے سقطے و محمد قصاب و احمد ابو الجوارے صحبت داشتہ و ذو النون مصرے را دیدہ بود و از ہمہ ان جنید پنداردند لیکن نخعی تیز تر در سال دویست و ہفتاد و شش از ین سپنجی سرا در گذشت ششمین بسہل بن عبد اللہ تستری باز گردند شاگرد ذو النون مصریست از والا پاکیان این شگرف راہ ست از اقران جنید ہشتاد سال عمر یافت و در محرم دویست و ہفتاد و سہ زندگے بسر آمد ہفتمین بہ محمد بن علی حکیم ترمذی باز گشت نمایند کنیت ابو عبد اللہ یا ابو تراب نخشبی و احمد خضرویہ و ابن جلا صحبت داشت و در علم ظاہر و باطن چیرہ دست بود و فراوان تصنیف و خارق عادت از و بر گزارند ہشتمین رو پا بو سعید خراز دارند نام او احمد بن عیسی بغدادی ست بد وستی صوفیان بمصر رفت و در مکہ مجاور شد و موزہ دوزے میکرد و شاگرد محمد بن منصور طوسی ست و با ذو النون مصرے و سری سقطے و ابو عبید بسیرے و بشر حافی صحبت داشت و سعادت اندوخت چہار صد تصنیف بر نوشت و ناشناسندگان او را کافر پندارند شتی در سال دویست و ہفتاد و شش از عالم لبند خواجہ عبد اللہ انصاری گوید کہ ہیچکس از مشائخ بہ از وے نشناسم در علم توحید تہمین در یوزہ از ابو عبد اللہ محمد بن خفیف کنند پدر او شیرازیست شاگرد شیخ ابو طالب خداوند علم صورت و معنی بود خرزج بغدادی و رویم را دیدہ و مالقانی و یوسف بن حسین رازی و ابو حسین مالکی و ابو حسین مزین و ابو حسین دراج و بسیارے بزرگان را دریافتہ بود و فراوان تصنیف دارد و در سال سہ صد و سی و یک خواب و اپسین نمود دہمین بابو العباس سیارے باز گردند نام قاسم و رخت زادۂ احمد بن سیار مروزیست شاگرد ابو بکر وراق سطے علوم ظاہر و باطن اندوخت و والا پایگے در کردار بدست آورد سال سہ صد و چہل و دو سال عمر یافت و در سال سہ صد و نود و ہفت رخت ہستی بربست یازدہمین سر گروہ ایشان حلمان و منشا ست دوازدہمین سر چشمہ این طائفہ فارس ست از اصحاب حسین بن منصور حلاج بغدادی و او غیر حسین منصور مشہور و بر ین دو زبان طنز بر گشاید در ہندوستان چہارده سلسلہ بر گزارند و آنرا چہارده خانوادہ نامند و ازان دوازده بر طیفور

وجنیدیان مذکورند ۱ حبیبیان ۲ طیفوریان ۳ کرخیان ۴ سقطیان ۵ صنیدیان ۶ گازرونیان ۷ طوسیان ۸ فردوسیان ۹ سهروردیان ۱۰ زیدیان ۱۱ عیاضیان ۱۲ ادهمیان ۱۳ هبیریان ۱۴ چشتیان گویند امیر المومنین علی را چهار خلیفه بود حسن حسین کمیل حسن بصری سرچشمهٔ سلاسل حسن بصری را دانند داود خلیفه داشت حبیب عجمی نه نخست از وجوش معرفت زد ندیگر عبد الواحد بن زید پنج پسین از و سیراب دل شدند دا و حسن بصری از کنیزان ام سلمه است نام او عمر خطاب بنهاد یتیم مانده بود در سر آغاز آگهی گوهر فروخته از روشن ستارگے راه تجرید گزید و خویشین را در ریاضت گرے بگداخت و فربهے معنوے اندوخت هر هفته وعظ برگفتی و مجلس آراستی چون را به حاضر نشدے بدان نپرداختے گفتند از نیامدن پیرزنے چرا دست از ان باز کشتے گفت غذائی که بفیلبان آماده باشد بکاهوران نیاید اول کے حبیب عجمی نسبت درست کنند او از مالداران بود و روزگار بریا گذراندے از بهر وزے لختی چشم بینش کشوده شد از حسن بصری راه یافت و فراوان هردم از و سعادت اندوختند روزے حسن بصری از جاؤشان حجاج بگریخت و بصومعهٔ حبیب در شد سه هنگان از و پرسیدند حسن کجاست گفت درون صومعه چون پرو هش رفت دو را نیافتند حبیب را سرزنش کردند و گفتند هر چه حجاج بشما میکند درخورست گفت من خبر راست گفته ام اگر شما ندیدید جرم من چیست باز در شده ژرف نگهی بکار بردند و نیافتند خشناک باز گشتند و طنز گویان رفتند حسن بیرون آمد و گفت ای حبیب عجب حق او ستاد که بهشتی گفت ای استاد از راست گوئی رهائی یافتی اگر دروغ گفتی هر دو هلاک شدے شبی او را در تاریک خانه سوزن از دست فتاد از غیب روشنی پدر خشید دست بر چشم نهاد و گفت نے بے ماسوزن خبر بچراغ ندانیم جست سوم فیض از معروف کرخے برگیرند پدر او سرسا بود پیش امام رضا علیه السلام کیش برگردانید و بدرجهٔ سر بلندے یافت و بصحبت داؤد طائی رسید و بریاضت گرے بجا آورد و به نیروی درست نیتی و راست کرداری پیشوا گشت سری سقطے و بسیارے از و فیض برگرفتند مال دولیست همچے لعلوی عالم شتافت و درین هنگام گبر و ترسا و یهود بر و گرد دیدند و هر یکے خواست تا بآئین خویش بدو پردازد صورت نه بست همانا در نزهنگاه صلح کل جا داشت چهارم سرے سقطے را رهپے روند کنیت ابو الحسن از بزرگ کارا گمان گزین کردار است و بسیارے رسیدگان را او ستاد از اقران حارث محاسبی و بشر حافے و شاگرد معروف کرخے و ستایش او از نیروے من ناشناسا بیرون سال دولیست و پنجاه و سه از خاکدان داس بر چید ششم ابو اسحق بن شهریار گروند پدرش از آئین زرهشتی بیرون شد و طرز اسلام پیش گرفت از شیخ ابو علی فیروزآبادے فیض اندوخت و بسیارے نبرگان را رهنمائی یافت و دانش ظاهر و باطن بدست آورد سال چهار صد و بیست و شش از آشوبگاه دنیا رهائی یافت هفتم را آغاز علاء الدین طوسی است او شیخ نجم الدین کبرے عقد برادری داشت هشتم شیخ نجم الدین کبرے نیایش نمایند کنیت ابو الخیاب و ابو القاسم و نام احمد بن عمر خوستے و لقب کبرے از شیخ اسمعیل قصرے و عمار یاسر و روزبهان فیضها برگرفت و در ثنا سائی صورت و معنی پایه والا یافت شیخ مجد الدین بغدادی شیخ سعد الدین حمویه شیخ رضی الدین علی لالا با کمال خجندے شیخ سیف الدین باخرزے و بسیارے اولیا از دم گیراے او جاوید سعادت اندوختند سال ششصد و هیجده بشمشیر درگذشت نهم از شیخ ضیاء الدین ابو النجیب عبد القاهر سهروردے بهره ور در علم ظاهر و باطن والا پایگی داشت بدو از ده واسطه بابو بکر صدیق رسد و در طریقت شیخ احمد غزالی نسبت درست کند فراوان تصنیف از و یادگار و آداب المریدین از و ست سال بالصد و شصت و سه همچے لعلوی سرا شتافت دهم به شیخ واحد بن زید اقتد کنند یازدهم بفضیل بن عیاض گرایند کنیت ابو علے او کوفے است و نزد برخے بخاری و جز آن سیان مرد و با و رد و با ئین و رویشان لسبر بے و راه زدی از نیک سرشتی بیدار شد و بگزین کار کرد سعادت اندوخت سال صد و شتاد و هفت رواز جهان درکشید دوازدهم ابراهیم ادهم لنجی را پیش رو دانند کنیت ابو اسحق نیاکان او سرے داشتند در جوانی ستارهٔ

سخت مندے درخشید دست ازہمہ بازداشت باسفیان ثوریے وفضیل عیاض وابو یوسف غسولے ہم صحبت وباعلے کار وحنیفہ مرغشے وسلم خواص یار بود سال صد وشصت ویک یا دو بشام درگذشت سنیز ہم بشیخ ہبیرہ بصرے رسند چہار دہم بابو اسحق شامے پیوندند او مرید شیخ علو دینوریست چون شیخ بقصبہ چشت رسید خواجہ ابو احمد ابدال کہ مقدم مشائخ چشت است ازوی تربیت یافت وسپس پسر او محمد چراغ ولایت برافروخت وبعد او خواجہ سمعانی خواہرزادہ او آگہی پیش گرفت پس ازان پور او خواجہ مودود چشتی والا پایگے یافت وپسر او خواجہ احمد نیز بس بزرگ شد ہمانا ہر دو شمارہ را ازین دست آویزے پیدا نیست وہرگزیدہ کہ درکاہش نفس ذوفنون وپرستش انیزد بیمال لختی تازگے پدید آورد دو معنوی فرزندان یکے پس از دیگرے چراغ آگہی افروخت او را سلسلہ جداگانہ برگرفتند ورنہ خبر آن دوازدہ وچہاردہ فراوان سلسلہ زبان زد روزگار +

قادرے

شیخ محی الدین عبد القادر جیلی پیروے نامند سید حسنی است وجیل دہی است بغداد نزدیک وبرخے گیلانی پندارند در رسمی وحقیقی علوم یگانہ زمان بود از ابو سعید مبارک خرقہ پوشید وبچار واسطہ بشبلی میرسد بزرگ حال وشگرف کرامات او جہان را فروگرفتہ در چہار صد وہفتاد ویک بدنیا آمد در پانصد وشصت ویک بدرود کرد +

یسوے

نیازمندان خواجہ احمد یسوے در خردسالی از باب ارسلان کہ از کارا گہان ترکست نظر یافت چون درگذشت از خواجہ یوسف ہمدانی کمال اندوخت ترکان او را اتا یسوے خوانند اتا در ترکے بپدرست واولیا ابدان نامند بفرمودۂ خواجہ ترکستان بازگردید وبرہنمونی مردم نقد زندگی بسر فراوان کرامات از بر گویند وچہار خلیفہ برجستہ نامور شدند منصور اتا سعید اتا سلمان اتا حکیم اتا ہمہ سوے ہیت از ترکستان سو گذشتند شیخ در اسجاست +

نقشبندے

از خواجہ بہاء الدین نقشبند جاوید دولت یافتند نام او محمد بن محمد بخارے از خواجہ محمد بابا سماسے نظر برگرفت وتعلم آداب طریقت بظاہر از امیر کلال خلیفہ او وخواجہ سماسے خواجہ علی رامیتنی کہ بغیزیان زبانزد روزگار بارہا نزد قصر ہندوان مے فرمودند کہ ازین خاک بوی مردی می آید زود قصر عارفان شود تا روزے از خانہ امیر کلال بدان قصر گذشتند فرمودند کہ آن نگہت افزونی گرفتہ ہمانا آن مرد نژاد چون نزد ایشان رفت از ولادت خواجہ سہ روز گذشتہ بود پدر بزرگوار نزد بابا برد فرمود کہ ما این را الفرزندے برگرفتہ ایم و روبیاران کردہ گفتند ہانست کہ بابوے او شنیدہ بود یم پیشوا ے جہان گردد امیر کلال را فرمودند کہ از فرزند من بہاء الدین پرورش ومہربانے دریغ ندارے وفرمانیش کار بستہ آمد چون نخے تلبندے گرامی شد فرمودند ہمت شما بلند پروازاست بدر پور مگری دیگر دلہا دستوریست ازین رو بخدمت قثم شیخ رفتند وفیض اندوختند واز خلیل اتا نیز بہرہ برگرفتند واز یاورے رو حانیت خواجہ عبد الخالق عجدوانی بکمال رسیدند وفیض پذیرے در معنی از خضر بود ارادت وصحبت از خواجہ محمد یوسف ہمدانی خواجہ چہار خلیفہ داشت خواجہ عبد الخالق بر سے از خواجہ حسن اندقے خواجہ احمد یسوے خواجہ عبد الخالق عجدوانی خواجہ یوسف از شیخ ابو علی فارمدے فیض برگرفت واو از شیخ ابو القاسم یگانی او از دوسہ بہرہ مندے یافت جنید وشیخ ابو الحسن خرقانی وایشان از بایزید بسطامی او از امام جعفر صادق عم او از زید وفاضل یگرفت یکے از پدر خود امام باقر واو از پدر خود امام زین العابدین او از پدر بزرگوار خود امام حسین علیہم السلام دیگر از پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر قاسم از سلمان فارسے واو از ابا بکر گویند خواجہ بہاء الدین را غلام وکنیز مبود چون پرستش رفت فرمودند کہ باخواجگے است نیاید یکے پرسید سلسلہ شما کجا میرسد فرمودکے از سلسلہ بجائے نمیرسد شب دوشنبہ سوم ربیع الاول ہفتصد ونود ویک

ازبارعصرے سبکدوش گشت ہمانا داستان سلاسل حال مذاہب چارگانہ وارد ہرکہ پایۂ اجتہاد گرفت پیشتر وی راد رحوزہ باشد وچارگونہ بودن آن سمتگی نگیرد ہمان بہتر کہ ازین سخن خامہ باز گرفتہ بگزارش اولیا ایزدے رحمت دریوزہ کند بشمار کہ لفظ اولیا چل وہشت تن از ہزاران برگرفت ودستمائہ سعادت پژوہے خویش گردانید ✣

بابا رتن

پور نصیر تبرندے کنیت ابوالرضا در زمان جاہلیت در تبرندہ بزاد وبحجاز شد وپیغمبر را دریافت وجہان نوردیدہ ہند باز گردید بسیارے گزاردہ پذیرفتہ وبرخے از در ازعمرے گفتہاے اورا یاد کردند در سال ہفتصد ہجرے در تبرندہ فرو شد وہمانجا آسود وشیخ ابن حجر عسقلانی ومحمد الدین فیروز آبادی وشیخ علاء الدولہ ستانے وخواجہ محمد پارسا وبسیارے یکسان پذیرندہ وستایش گراد ✣

خواجہ معین الدین حسن

پور غیاث حسن از سادات حسینی حسنی است در سال پانصد وسے وہفت در قصبہ سنجر از واسجستان بزاد در پانزدہ سالگی پدر او آنجہانی شد وابراہیم قندوزے راکہ از اہالی ربوگان بود بر وفق اقتراف دوبرق واسوختگی در خرمن وابستگی مادر زود در حبت وجوے رہنمون شد در ہرون کہ دہبیت از نیشاپور بصحبت خواجہ عثمان چشتی رسید وبریاضت گرے برگذشت وخرقہ خلافت یافت پس در تگاد وبہ علیے برآمد واز شیخ عبدالقادر جیلی وبسیارے بزرگان فیض اندوخت ودر سالے کہ معز الدین سام دہلی برگرفت بدانجا رسید وبسگالش عزلت گزینے باجمیر شد وفراوان چراغ برافروخت واز دم گیرای او گروہا گروہ مردم بہرہ برگرفتند روز شنبہ ششم ماہ رجب سال ششش صد وسے وسہ بملک تقدس خرامش نمود ودر دامنہ کہساران خوابگاہ شد وامروز زیارت گاہ خرد وبزرگ است ✣

شیخ علے غزنوے ہجویرے

کنیت ابوالحسن پدر او عثمان بن ابوعلے جلابی از مردم برکنارہ زیستی وپایۂ والاے آگہی داشت وکتاب کشف المحجوب ازو یادگار دوران برنگاشتہ پیروے من دریں راہ شیخ ابوالفضل بن حسن ختلی است خوابگاہ در لاہور ✣

شیخ حسین زنجانے

فراوان آگہی داشت خواجہ معین الدین در لاہور بصحبت او رسید وخوابگاہ در انجاست وبسیارے بزیارت گری او سعادت اندوزند ✣

شیخ بہاء الدین زکریا

پور وجیہ الدین محمد بن کمال الدین علی شاہ قریشے بسال پانصد وشصت وپنج در کوت کرور لمستان بزاد در خرد سالی پدر او از جہان رفت وادیبش اندوزے برآمدہ در توران وایران شناسائی اندوخت ودر بغداد شیخ شہاب الدین سہروردے ارادت آورد وبا خلافت وباشیخ فرید شکر گنج دوستی داشت وروزگارے باہم بودند شیخ عراقے ومیر حسینی از وفیض برگرفتند ہفتم ماہ صفر شش صد وشصت وپنج نورانی پیرے نامہ سر بمہر پیوست شیخ صدر الدین پور او درون فرستاد برخواند وجان سپرد واز چار کنج آواز بلند شد کہ دوست بدوست پیوست وخوابگاہ در ملتان ✣

خواجہ قطب الدین بختیار کاکی

بن کمال الدین احمد موسی از اوشس فرغانہ است از پدر خود ماندہ نظر انحضرت برگرفت وجویاے رہنمون کالپوہ داشت کہ خواجہ معین الدین باو دش گذار رو کرد در ہیجدہ سالگی از وراداد یافت وخلافت برگرفت وسفر گزید بغداد وجز آن از بسیارے اولیا فیض اندوخت وبا رزوے دیدار پیر ہند آمد بک چندے بشیخ بہاء الدین زکریا پیوست، ودر زمان فرمان روائے شمس الدین التمش

بدہلی آمد خواجہ بدیدن او ببدایون رسید و پس از چندی او را گذاشتہ باز گردید و از فراوان فیض الہامیان رسانید بامداد چہارشنبہ بربیع الاول سال ششصد و سی و سہ رخت ہستی بربست و خوابگاہ در دہلی ہست و زیارت جای کردہ ✤

شیخ فرید الدین گنج شکر

پور جمال الدین سلیمان از نژاد فرخ شاہ کابلی ہست زاد بوم او قصبہ کہتوبوال نزدیک بملتان در سرآغاز برنائی بہرہ دانش سرگرم بود در ملتان خواجہ قطب الدین را دریافت و بدہلی ہمراہ آمد و باراداتش کام دل برگرفت و برخے برانند کہ ہمراہ نیامد و از راہ دستوری گرفتہ بقندہار و سیستان شتافت و بدانائی اندوختہ پرداختہ پس بدہلی آمدہ ارادت اندوختہ او را ساختہ آویزشہا بانفس رفت و فیروزمند آمد خواجہ قطب الدین ہنگامیکہ رخت ہستی بربست قاضی حمید الدین ناگورے و شیخ بدر الدین غزنوے و دیگر بزرگان دران انجمن بودند فرمود فرقہ دجز آن کہ از پیر رسیدہ بود شیخ ہیچ انداز قصبہ ہا نفسے بدین آگہی بدہلی آمد و امانت برگرفتہ باز گردید و فراوان کس از و بہرہ برداشت روز شنبہ پنجم محرم شش صد و شصت و ہشت در پٹن پنجاب کہ دران زمان باجودہن نام زد بود جان ناپایدار را پدرود کرد و ہمانجا خوابگاہ شد ✤

شیخ صدر الدین عارف

پور شیخ بہاء الدین زکریا پیش پدر بہ ملتان برآمد و فخر الدین عراقی و میر حسینی سادات از و فیض برگرفتند در سال ہفتصد و نہ دہلی ان رہ گرائے واپسین سفر شد و خوابگاہ ہمانجا ✤

شیخ نظام الدین اولیا

نام محمد پور احمد دانیال از غزنین بہدایون آمد و شیخ در شش صد و دو در انجا زاد و سخت رسمے علوم اندوخت او را نظام بجاست و محفل شکن مے گفتند در بیست سالگی بہ اوج ذہن رفتہ بشیخ فرید گنج شکر ارادت آورد او کلید گنجینۂ معنی بدست او کرد سپس بر ہمہ موتی مردم بدہلی فرستادند و لباس از دو بالا پایگے رسید شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی و میر خسرو و شیخ علاء الحق و شیخ اخی سراج در بنگالہ و شیخ وجیہ الدین یوسف در چندیرے شیخ کمال در مالوہ و مولانا غیاث در دہار و مولانا مغیث در اودہین شیخ یعقوب شیخ حسام در گجرات شیخ برہان الدین غریب و شیخ منتخب و خواجہ حسن در دکن ہر سہ از مریدان او ہیچدہم ربیع الآخر ہفتصد و بیست و پنج از جہان رفت و خوابگاہ در دہلے ✤

شیخ رکن الدین

پور شیخ صدر الدین عارف جانشین بزرگ نیاک ہست چون سلطان قطب الدین شیخ نظام الدین اولیا سرگران بود شیخ را از ملتان طلبیدہ ہست کہ در ہنگامۂ او شکستی رود چون نزدیک دہلی رسید شیخ نظام پذیرہ شد قطب الدین شیخ را دریافتہ پرسید کہ از مردم شہر در پیشواز رفتن کہ تیز دستی نمود گفت بہترین روزگار ما و بہین دل آویز گفتار سلطان را از سرگرانی برآورد و خوابگاہ ملتان ✤

شیخ جلال الدین تبریزے

مرید شیخ سعید تبریزے ہست پس از سفر گزیدن او در خدمت شیخ شہاب الدین سہروردے افتاد و از شگرف پرستاری بخلافت رسید و بخواجہ قطب الدین و شیخ بہاء الدین زکریا فراوان دوستی داشت شیخ نجم الدین صغرے کہ شیخ الاسلام دہلی بود کہین او ہجاست و از ناتوان بینی ناپارسائی بران داشت کہ شیخ را دامن آلودہ تہمت گردانیدہ از دم گیرای شیخ بہاء الدین زکریا نادرستی گفتار پیدائی گرفت از انجا بہ بنگالہ شتافت و خوابگاہ او در بندر دیوہل ✤

شیخ صوفی بدہنی

زادگاہ او اودہ شکرت وارستگی داشت بجز ایزد پیراختی چنان برگزارند کہ خواجہ قطب الدین واو باگروہ مردم بدست مغل گرفتار شدند گرسنگی و تشنگی این مردم را کالیوہ ساخت دران ہنگام خواجہ بیروے بزدانے بہرتے گرم کاکے از زنبیل برآوردہ می داد و صوفی از کوزہ شکستہ خود ہمہ را سیراب گردانیدند ازان باز خواجہ را کاکی و او را بدہنی برگفتند خوابگاہ کیتھل +

خواجہ کرک

از مہین وارستگانست از سمہا بر کنارہ زیستی و پیوستہ در خرابات نشستی قطب الدین برے او خرقہ فرستاد و او برگرفتہ باتش انداخت برندہ پیش خواجہ قطب الدین زبان بشکایہ برگشاد فرمود کہ برو آنرا باز خواہ تا حقیقت کار بر تو پیدا ئی گیرد چون درخواست خواجہ گرگ گفت برو از ان آتشگاہ برگیر لیکن از آن خود چون در نگریست آن خرقہ را با چندین دلق دریافت و شرمسار گردیدہ خوابگاہ کڑہ مانکپور +

شیخ نظام الدین ابو المؤید

بجمال خود شیخ عبد الواحد بن شیخ شہاب الدین احمد غزنوے پیوند ارادت دارد و در زمان سلطان شمس الدین التمش بود خواجہ قطب الدین اوشے و شیخ نظام دیدار او را لبس فرخ نمیدہ اند +

شیخ نجیب الدین محمد

مرید شیخ بدر الدین فردوسے سمرقندے کہ خلیفہ شیخ سیف الدین باخرزے است و او خلیفہ شیخ نجم الدین کبریٰ است از بخارا بدہلے آمدہ روزگارے رہنماے مردم بود و ہمانجا بر آسود و بر سنگے بران کہ او و شیخ عماد الدین طوسے مرید و خلیفہ شیخ رکن الدین فردوسی اند +

قاضی حمید الدین ناگورے

پور عطاء اللہ بخارا ست در بخارا بزاد و در زمان معز الدین سام با پدر بدہلی آمد سہ سال بقضاے ناگور پرداخت یکبارگے اندیشہ وارستگی در دل برگرفت از ہمہ پرداختہ ببغداد شد و بشیخ شہاب الدین سہروردے ارادت آورد و خلافت یافت و در بخارا بخواجہ قطب الدین پیوند دوے گزید و سیر حجاز کردہ بدہلی آمد شب پنجم رمضان شش صد و چہل و چہار بے رنجورے بہ علمے عالم شتافت خوابگاہ دہلے +

شیخ حمید الدین سوالی ناگوری

پور شیخ احمد در سر آغاز سن ناگور و دنواستہ دار بود در پرتو دہش حق دست از ہمہ باز کشید و بریاضت گرسے پا می ہمت افشرد و در صحبت خواجہ معین الدین طیلسان ارادت بر دوش گرفت و بپایہ والا رسید و سلطان التارکین برخواند نزبیست و نہم ربیع الآخر شش صد و ہفتاد و سہ در ناگور بطرز بندگے در نور دیدہ آمد و خوابگاہ ہمانجا شد +

شیخ نجیب الدین متوکل

برادر و مرید شیخ فرید گنج شکر است شیخ نظام الدین اولیاے گفت چون از بداؤن بملازمت گنج شکر آمدم در دہلی شیخ نجیب الدین را دریافتم و فیضہا برگرفتم نہم رمضان شش صد و شصت دل از جہان برگرفت خوابگاہ دہلے +

شیخ بدر الدین

تا دوم غرنہ در خواب بخواجہ قطب الدین اوشے ارادت آورد و دست از ہمہ باز کشیدہ بجویاے پیر قدم فرسا گشت و در دہلی بکام دل رسید خلافت یافت قاضی حمید الدین شیخ فرید گنج شکر سید مبارک غزنوے رمولانا مجد الدین جرجانے ضیاء الدین دہلوے و دیگر بزرگان از و بہرہ برگرفتند در کہن سالگی کہ نیاز ست جنید از شنود نغمہ بر جوشید سے و جوانانہ رقصیدن سے پرسیدند کہ باچنین ناتوانمندے شیخ چگونہ

بر قص در شود گفت شیخ کجاست عشق مے رقصد خوابگاہ پایان آسایش گاہ پیر خویش +

مولانا بدر الدین اسحق

پور منہاج الدین بخارے و برخے برانکہ پسر علے بن اسحق دہلوے زاد بوم او دہلے است رسمی دانش اندوخت و چون مشکلات اودین دیار نکشودہ آمد آہنگ بخارا نمود در اجودھن بصحبت گنج شکر رسیدگی ھاکش یافت و ارادت آورد و نجویشتن گذاری برنشست و شیخ بخلافت و داماد بے برنواخت و ہمانجا خوابگاہ شد +

شیخ نصیر الدین چراغ دہلے

نام محمود زادگاہ او وہ مرید و خلیفہ شیخ نظام الدین اولیاست ہیجدہم رمضان ہفتصد و پنجاہ و ہفت ازین جہان گذشتنی درگذشت +

شیخ شرف الدین پانی پتی

گینیت ابو علے قلندر و ارستہ زیستی در یکے از نگاشتہاے خود چنین میگزارد کہ چہل سالہ بدہلے آمدم و بزیارت گرے خواجہ قطب الدین سعادت اندوختم و مولانا وجیہ الدین بابلے و مولانا صدر الدین و مولانا فخر الدین نافلہ و مولانا ناصر الدین و مولانا معین الدین دولت آبادے و مولانا نجیب الدین سمرقندے و مولانا قطب الدین مکی و مولانا احمد خوارزمے و دیگر دانش وران روزگار دستوے درس و فتوی دادند و بیست سال درین کار بسر بردم ناگاہ انیزدے کشش در ربود و ہمگی دانش ناہمار آب جون سر دادم و سفر گزیدم در روم شمس تبریزے و مولانا جلال الدین رومی را دریافتم جبہ و دستار و فراوان کتاب بمن دادند در پیش اینان ہمہ را آب دادم پس در پائے نیست آمدہ غربت گزیدم خوابگاہ او در انجاست +

شیخ احمد نہروالہ

زاد بوم نہروالہ کہ امروز بہ پتن زبان زد روزگار بقاضے حمید الدین ناگورے ارادت آورد و بالا پایۂ خلافت برامد شیخ بہاء الدین زکریا با دستوار پسندی خویش او را بس ستودی خوابگاہ بداؤن +

سید جلال

پور سید محمود دین سید جلال بخاری المخدوم جہانیان زبان زد روزگار شب برات ہفتصد و ہفت نزاد مرید پدر خود است و از شیخ رکن الدین ابو الفتح خلافت یافت گویند جہان نوردے بیش گرفت امام یافعی و لبیارے را دریافت و در دہلے شیخ نصیر الدین چراغ دہلے را دید در خانوادۂ چشت خلیفۂ او گشت چہارشنبہ عید قربان ہفتصد و ہفتاد و پنج آتشیچی پیکر برانداخت خوابگاہ او چہ ملتان +

شیخ شرف منیرے

پور یحیی بن اسرائیل کہ سرآمد چشتیان بود و از گنج شکر فیض برگرفت او از خود سے باز در کہسار ریاضت کردے و بارزوی دیدن شیخ نظام الدین اولیا باہمین برادر خود شیخ جلال الدین محمد بہ دہلی آمد شیخ درگذشتہ بود برخے برانکہ دریافت و بفرمودۂ او پیش شیخ نجیب الدین فردوسے رفت و ارادت آورد و خلافت یافت شیخ شمس الدین مظفر بلخے و شیخ جمال الدین او دہی کہ جمالی قتال نیز خوانند از و خلافت دارند و فراوان تصنیف یادگار ازان میان مکتوبات او در سرشکنی نفس آزمون وارد خوابگاہ بہار +

شیخ جمال ہانسوے

از نژاد ابو حنیفہ کوفے ست بخطابت و فتوی پرداختی دست ازان باز داشتہ از شیخ فرید گنج شکر ارادت برگرفت و بلند پایہ شد سر بر گرانیج خلافت دادے نزد او فرستادے و از پذیرفتگی او روائی یافتی و اگر نہ پذیرفتی شیخ را بر زبان فتی پارہ کردۂ جمال فرمنتواند برد و خفت

خوانگاہ باسے +

شاہ مدار

لقب بدیع الدین کہ وہم ہندے بود مدرگرد و دوالاپاگی او برگزارد گویند مرید شیخ محمد طیفورے بسطامی است ہرگز جامۂ او شوخگن نشدے و با خلق نیامیختے ہر روز دو شبینہ در خلوتگاہ او گشادہ گشتی و فراوان حاجت خواہ فراہم آمدے و آئین چنان بود کہ چون مردم از آمدن باز ماندی دراستان بر سرائیدے دران میان چو نیدگان را پاسخ آنادہ شدے و ہر کہ جواب خود شنیدے نیایش کنان برخاستے و شگرف داستانہا از بر گزارندہ سلسلۂ مداریہ را او سرآغاز خوابگاہ مکن پور و ہر سال روز افزون شدن او کروہا گروہ مردم از دور دستہا بدانجا رسند و ہر یکے رنگا رنگ علم با خود سپردہ نیایشہا بجاے آرد قاضی شہاب الدین در زمان سلطان ابراہیم شرقے بدو آویختے و شر مسارے اندوختے +

شیخ نور قطب عالم

پور شیخ علاء الحق اصلی نام شیخ نور الدین احمد بن شیخ عمر اسعد است زادگاہ لاہور مرید و خلیفہ پدر بزرگوار خود است کہ او خلافت از شیخ اخی سراج داشت لختی بسر نایافت رسید و در سونخگ والا پاگے اندوخت چنانچہ مکتوبات و لختی رسائل او از درون باز گویند شیخ حسام الدین مانکپورے خلیفۂ اوست بشتصد و ہشت رہ گراے عالم علوے شد خوابگاہ پنڈوہ +

بابا اسحق مغربے

زادوبودے مرید جاجے شیخ محمد کیمی است او بچند واسطہ بچنید پیر سد شیخ احمد کہتو چنان برگزارد کہ ہمراہ او بدہلے شدم کہن بنگاہ خود در آمین و انمود کہ گفت دوازدہ سالگی بدریوزہ گرے دلما بر آمدم و راہ وارستگی فراپیش گرفتم و از بسیارے بزرگان فیض گرد آوردم و در مغرب زمین بشہر کیم از صحبت شیخ محمد حاج کام دل بر داشتم و خلافت اندوختم و در زمان سلطان محمد بدہلے باز گردید و فراوان بزرگ داشت او بجا آورد و خواجہ معین الدین او را بخواب فرمود کہ در کہتو غزلت گزینند و ہمچنان کرد +

شیخ احمد کہتو

لقب جمال الدین در دہلی سال ہفتصد و ہشت بزاد و او از بزرگ زادگان آنجاست مرید و خلیفہ بابا اسحق مغربے نام او صیر الدین از پیر سنگ نیلی سپہر طوفان باد از بنگاہ خود جدا شد پس از روزگارے بخدمت بابا اسحق مغربے سعادت اندوخت و دانش صورے و معنوے گرد آورد و در زمان سلطان احمد بگجرات رفت و خرد و بزرگ پذیرفتہ بہ نیایش گرے برخاستند پس سفر عرب عجم نمود و بسی بزرگان را دریافت خوابگاہ سر کہنج احمد آباد +

شیخ صدر الدین

پور سید احمد کبیر بن سید جلال بخاری کہ براجو قتال زبان زد روزگار مرید و خلیفہ پدر خود است و از برادر خود مخدوم جہانیان شیخ رکن الدین ابو الفتح نیز خلافت یافتہ و سلطان فیروز او را فراوان بزرگ داشتی در ہشت صد و شش و پسین خواب نمود +

شیخ علاء الدین محمد

پیر و شیخ فرید گنج شکر پور شیخ بدر الدین سلیمان بس گزیدہ خود پسندیدہ روش بود در ایزد شناسے والا پاگے اندوخت چون در گذشت سلطان محمد کنبدے بر ساخت +

سید محمد گیسو دراز

مرید وخلیفہ شیخ نصیر الدین چراغ دہلی است صوری ومعنوے آگہی اندوخت وبفرمودۂ پیر از دہلی بدکن آمدو کہ ومہ پذیرفتند سال ہشت صد وبیست وپنج از تنگنائے دنیا برون شد خوابگاہ گلبرگہ +

قطب عالم

کنیت ابو محمد لقب برہان الدین پور شاہ محمود بن سید جلال مخدوم جہانیان در ہفتصد ونو دبزاد مرید وخلیفہ پدر بزرگوار خود واز شیخ احمد کہتو نیز خلافت دارد در زمان سلطان محمد کہ بدو واسطہ پور سلطان مظفر است بفرمودۂ پدر بگجرات آمد وبزرگے صورت ومعنی یافت در ہشتصد و پنجاہ وہفت رخت ہستی بربست خوابگاہ ستہوہ احمد آباد اورا یازدہ پسر بود +

شاہ عالم

نام سید محمد پور قطب عالم شب نہم ذیقعدہ ہشت صد وہفتدہ بزاد پدر خود ارادت یافت وخلافت برگرفت بوالا پایۂ ولایت برآمد وخلق خارق عادت بسیار ازو برگزارند ہشتم جمادی الثانیہ ہشت صد وہشتاد روزگار بسر آمد خوابگاہ رسول آباد احمد آباد +

شیخ قطب الدین

پور شیخ برہان الدین بن شیخ جمال بالسوے مرید وخلیفہ شیخ نظام اولیاست بمردم نیامیختی واز ملوک ہیچ نستدے سلطان محمد خود بہانسے رفتہ بدہلی آورد خوابگاہ ہانسے +

شیخ علے پیرو

پور مولانا احمد مہایمی بر صورت ومعنی شناسا آمد وحقائق را بروش شیخ مجے الدین مے گزارد فراوان نامہ آگہی از و یادگار رہنتیرے فرو رفت بودے +

سید محمد جونپورے

پور سید بڈہ او سیے ہست از فراوان روحانیہ فیض برگرفتہ وبر صورے ومعنوے علم چیرہ دست از شوریدگے دعوی مہدویہ کرد وبسیارے مردم بروگروید ند بسبا فارق از و برگزارند وسر چشمہ مہدویہ او از جونپور بگجرات شد وسلطان محمود کلان آبنائیش او برخاست واز تنگ چشمی زمانیان ہند نیارست بود یارش ایران زمین نمود ودر فرہ درگذشت اوہا نجا آسود +

قاضی خان

یوسف نام زاد بوم ظفر آباد مرید وخلیفہ شیخ حسن ہانسوی کہ لقب وی کمال الحق ست او مرید را سے حامد شد کہ خلیفہ شیخ حسام مانکپور است وعلم ظاہر وباطن اندوخت وبپیراو در زندگے خلفاے خویش را بدو حوالہ کردہ بود ہنگام فرو شدن پور خود عبد العزیز را بدو سپرد پانزدہم صفر نہصد از آشوبگاہ گیتی بر کنارہ شد +

امیر سید علے قوام

زاد بوم سوانہ مرید وخلیفہ شیخ بہاء الدین جونپورے شطار بست وبرخے گو بند ارشیخ قاضا شطارے فیض برگرفت وچند برانند کہ او را باہمہ خانوادہا درست نسبتی است در سال نہصد وہیچ از کشاکش آخشیجیان وارست خوابگاہ جونپور +

قاضی محمود

پور شیخ جلالیہ بن محمد گجراتی در بیرپور بزاد مرید پدر خود است وخرقۂ خلافت از شاہ عالم یافت عشق او را گوارہ شدہ بود دلسوز سخنان او بر تر از دیدے آزیازدہ سالگی فروغ آگہی در گرفت وبیگانگی از دست نہا از و بسرا پیدہ در سال کہ جنت آشیانی ہمایون ببہادر گجراتی چیرہ دست آمد بیزار ہم سپاہ آخر انجا نی شد

شیخ محمد مودو دلارے

مرید باانظام ابدال است نزد مولانا عبد الغفور لارے بحثی رسمے دانش اندوخت واز فراوان دلہا دریوزہ گری نمود ہمرتب عیاری دیانتی نیکو میدانست وبرغرائب علوم آگاہ وشاملغہ اشتر ولی وشاہ قاسم انوار را دریافتہ نہصد وسی ہفت وہشتین خواب درگرفت خوانگاہ پانی پت ✤

شیخ حاجی عبد الوہاب بخاری

شیخ جلال بخارے را دو پسر بود مخدوم جہانیان از سید محمود ست واو از نژاد سید احمد مرید بتاگرد سید صدر الدین بخاری از ظاہر وباطن آگاہ در نہصد وسے و دو نقد زندگی بسپرد خوانگاہ دہلے ✤

شیخ عبد الرزاق

زادگاہ جنجہانہ مرید وخلیفہ شیخ شاہ محمد حسن است فرزند شیخ حسن طاہر بخست رسمی دانش بدست آورد از ان فرارترک شد وپی بمقصود برد در نہصد وچہل ونہ رخت ہستی بربست خوانگاہ جنجہانہ ✤

شیخ عبد القدوس

خود را از نژاد ابو حنیفہ برشمرد مرید شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق است دانش صورے ومعنوے اندوخت ودر ایزد شناسے والا پایہ شد فراوان حقائق از و برگوئید جنت آشیانے بابرخے کار آگہان نیز اویۂ او در شکے وانجمن آگہی گرمے پذیرفتی سال نہصد وپنجاہ لباط زندگی درنوشت ودر کنکویہ نزد دہلے خوانگاہ ✤

سید ابراہیم

پور معین بن عبد القادر حسینی زادجاے ایرج مرید شیخ بہاء الدین قادرے شعارے از ہر دانش فراوان بہرہ دشت ودر گزیدہ کردار کم ہمتا جان نور دیدہ در زمان سکندر لودی بدہلے آمد شیخ عبد اللہ دہلوی ومیان لادن ومولانا عبد القادر صابون گرو دیگر کار آگہان نامور بہ بزرگے او گرائیدند نہصد وپنجاہ وسہ یا ہشت جان سپنجے باز سپرد خوانگاہ دہلے ✤

شیخ امان

نام عبد الملک پور عبد الغفور مرید شیخ محمد حسن وباشارت پیر از شیخ محمود دولارے گوناگون دانش اندوخت دوازدہم ربیع الآخر نہصد پنجاہ وہشت دل از زندگے برگرفت خوانگاہ پانی پت ✤

شیخ جمال

پسر شیخ حمزہ زادبوم وہر سومرید پدر وبیشتر خلوت رکثرت دانشی خوانگاہ دہسرسو ✤

اکنون انجام این داستان بیاد کرد خضر والیاس سزاوارے داند دریوزہ گرے جاویدنامے کند ✤

خضر

نام او بلیان است پور کلیان بن قانع بن شالخ بن ارخشد بن سام بن نوح وبرخے نام او کلیان بن لمکان گویند ولمکان بن بلیان بن کلیان بن سمعان بن سام بن نوح برگزارند وکنیت ابو العباس وخضر بلقبے آن خوانند کہ بر پوستین سفید نشست از خجستگے پای او سبز شد ودو فرسنگ شیراز در زمان موسی نبرا دونزد برخے در زمان ابراہیم وبگزارش لختے پس از فراوان مدت بشیخ علاء الدولہ در عروہ خیان برگزارد کہ فراوان پیوند زناشوئے کند واز و فرزندان پدید آید وناماہا برند وکس او را پے نبرد صد سال وہفت ماہ است ترک ہمہ گرفتہ واز و فرزندے نمانده ولقبوان دلالے خرید وفروخت نماید وسو داندوز دوام گیرد دوگروگزارد وار کیمیا گری

آگاه و بر گنجینهای عالم شناسا و بایزدی فرمانش در کار بندگان خرج کند و برای خود هرگز کار نبندد از لغمه خوشوقت شود و بر قص آید و با هنگام شبانروزی مدهوش باشد و بیشتر ازین بهزار سال از سر بناگی گرفتی دوران پس در سه صد و بست سال دیگر یکی از مسافران بنگاه تازگی اوست و از زمان هجرت تا امروز هفت نوبت تازگی پذیرفته و با قطب و ابدال صحبت دارد و نیالیش کند گویند که در مدینه روزی شتربانان با کیدیگر آویزه سنگ داشتند پارچه سنگی بر سر خضر رسید و لشکست و سر باز زد و اما سید تا سه ماه رنجوری کشید و در پیغمبری او خلاف رو دیسیاری بدان کردند و دران پژوهش ذوالقرنین بآب حیات رسید و دراز زندگی یافت و برخی گویند الیاس و خضر هر دو آب حیات اندوختند و گروهی اورا روحانی بر گزارند که بپیکر بر نیاید و انسی ندانند ✤

الیاس

بن سام بن نوح عم جد خضر و چندی نام پدر او یسین بر سر اینده و لختی سی و جز آن بر گویند و بعضی نسب او را چنان بر گزارند که پسر فیحاص بن عیزار بن هارون موسی و دو پیغمبری او نیز خلاف دارند و قطب و ابدال و خضر پیش او لبان شاگرد نیالیش گری کنند دراز قامت بزرگ سر کم گوی بسیار اندیشه فراوان وقار و هیبت و بر حقایق اشیا آگاه گویند بیاورسی دین موسی ابراهیخته آمد و بهمیرنی باشندگان بعالیک نامزد گردید و چون اندر نگزارسی او سود مند نیامد رهائی خود از کار ساز حقیقی درخواست پذیرائی گرفت روزی با الیسع بن خطوب بکهسار رفته بود آنجا تین اسپی باساز و پیرایه نمودار شد الیسع را بجانشینی خویش گذاشته برفراز آن برآمد و از نظرها ناپدید گشت لبسنگ فیها از ین دو کس بر گزارند بشیر نخستین بنجشک زمین چالش نماید و گم شدگان را براه دارد و لپسین لباطلها و بعضی هر کس سرانیده هر یک را ده گزیده مردیا و رو هر دو فراوان سال زنده باشند و صحبت دارند و برخی کار آگاهان بهستی این دو نگرانیده از الیاس فیض و از خضر لبسط خوانند ✤

ذکر ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر پادشاه

شاهزاده سلیم بن جلال الدین محمد اکبر پادشاه در سن سی و هفت سالگی تاریخ چهاردهم جمادی الثانیه روز پنجشنبه سنه یکهزار و چهار و ده هجری بساعت مختار در قلعه دار الخلافه اکبر آباد بر اورنگ سلطنت جلوس فرموده در ان جشن فرخنده محمد شریف ولد خواجه عبد الصمد شیرین قلم را بخطاب امیر الامرائی و منصب جلیل القدر وکالت سرفراز فرموده مهر اشرف بجواهر قیمتی آراسته بدست خود بیرانگردنش ساخت و میرزا غیاث بیگ را بخطاب اعتماد الدوله و میرزا خان بیگ را که در زمان شاهزادگی دیوان بود بخطاب وزیر الممالک اختصاص بخشیده هر دو را بخدمت دیوانی شتریک گردانیدند و زمانه بیگ را که در ایام شاهزادگی خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود بخطاب مهابت خانی و پیر خان تودی را بخطاب صلابت خانی نواخت و بعد چند سال صلابت خان نجابجان مخاطب گشت و شیخ فرید بخاری که از سادات عظام سمرقند و تربیت یافته اکبر بود و در حضور خدمت بخشی گری داشت بمنصب پنج هزاری ذات و بپایه بلند میر بخشیگری سرافتخار برافراخت راجه مانسنگ را خلعت چار قب و شمشیر مرصع و اسپ خاصه مرحمت نموده بصوبه داری بنگاله رخصت فرمود و خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش و آصف خان جعفر را که از صوبه بهار در حضور رسیده بود بانواع عواطف سرفراز فرموده در حضور داشت و امرای دیگر بقدر مراتب بعنایات مناصب شرف امتیاز یافتند ✤

ذکر در بیان بغی شاهزاده سلطان خسرو خلف بزرگ و دستگیر شدن بعد از جنگ

سلطان خسرو پور بزرگ جهانگیر پادشاه بگفتگوی خوش آمد گویان هرزه در اخیال سلطنت در سر داشت بسبب آنکه اکبر در زمان رحلت فرموده بود که شاهزاده سلیم عیش و عشرت است قابلیت سلطنت ندارد و سلطان خسرو پسرش بجمیع فضایل آراسته و قابل سلطنت است

باین صورت مرض مالیخولیا در دماغش جاگرفته همیشه از خدمت پدر متوحش و رمیده می بود و بعد شش ماه از جلوس شب یکشنبه هشتم ذی الحجه
با معدودی از محرمان راز و معتمدان خانه برانداز از اکبرآباد برآمده فرار اختیار نمود امیر الامرا خبر یافته بلا توقف بعرض پادشاه رسانید
همان ساعت بخشی ممالک شیخ فرید بخاری را با اکثری از امرا بر سبیل مستقبل رخصت فرموده در آخر شب پادشاه خود نیز رایت توجه
برافراشت در سواد شهر چون صبح بر دمید میرزا حسن پسر شاهرخ میرزا را که رفیق طریق بغی شاهزاده بود و در ظلمت شب راه مقصود گم کرده
سرگشته بادیه ادبار می گشت اولیای دولت گرفته آوردند بموجب حکم والا احوال اهتمام خان کوتوال گردید که در زندان مکافات گرفتار
باشد القصه چون شاهزاده در متهر اسید حسن بیگ بدخشی که از کابل می آمد بشاهزاده ملاقات نموده رفیق او بار او گشت در
اثنای راه هر کس را می یافت غارت میکرد و سراها را آتش میزد و اسپان مسافران و سوداگران و طویله های سرکار پادشاهی که
در اکثر اماکن سر راه بود گرفته بپیاده های همراهی می بخشید تا آنکه بلاهور رسید عبد الرحیم دیوان ارنجت برگشتگی آمده رفاقت کرده داخل
صومعه دار لاهور ملاقات نکرده در استحکام قلعه اهتمام نمود شاهزاده هر چند سعی کرد قلعه لاهور بدست نیامد درین ضمن چون خبر آمدن شیخ
فرید بخاری با لشکر گران و نوای سلطان پور شهرت پذیرفت شاهزاده دست از قلعه لاهور باز داشته روبجانب شیخ فرید آورد
و در حوالی کوتوال هر دو لشکر بهم پیوستند و اکثری از طرفین کشته شدند مهدرین اثنا خبر نزول رایات اقبال در رسید و شیخ
فرید در محاربه گرم تر گردید شاهزاده تاب خنگ نیاورده با حسن بیگ بدخشی و دیگر رفیقان روبفرار نهاد مقارن این حال پادشاه نیز
در آن عرصه نزول اقبال فرمود و از غایت عنایت شیخ فرید را که بر شاهزاده مظفر شده بود در آغوش عاطفت کشید و شب دیگر شیخ
گزرانیده روز دیگر متوجه لاهور شد شاهزاده بیخبر است که بجانب اکبرآباد روانه شود حسن بیگ بدخشی صلاح داد که جاگیر من در راه است
از انجا سامان نموده بکابل رویم و از انجا جمعیت فراهم آورده باز روبهندوستان آوریم چه با برو همایون پادشاه هر دو بتقویت کابل
هندوستان را گرفته بودند و دیگر سخنان دور از کار در میان آورد ناگزیر شاهزاده بحسب صلاح آن برگشته بخت روانه بسمت کابل گردید
چون بدریای چناب رسید خواست که از رهگذر شاهپور بگذرد کشتی بهم نرسید از انجا برگشته برگذر سود هره آمد وقت شب به تردد بسیار
یک کشتی بهم رسید میخواست که از دریا عبور نماید از شور و غوغا چوبهرسی سود هره واقف گشته ملاحان را برگذرانیدن مانع شد چون صبح
بر رسید و اشتهار گردید که این شاهزاده است میرابوالقاسم و بلالخان خواجه سرا که در حدود گجرات شاه دولت بودند ازین معنی اطلاع یافته
در رسیدند و شاهزاده را با حسن بیگ بدخشی و عبد الرحیم گرفته در گجرات بردند و حقیقت را به پادشاه عرضداشت نمودند روز دوشنبه
سلخ محرم سنه یکهزار و پانزده در لاهور که پادشاه بباغ کامران میرزا مقام داشت بعرض رسید بموجب حکم امیر الامرا سمت گجرات شتافته
شاهزاده را مع رفقا گرفته در حضور آوردند شاهزاده را دست بسته و زنجیر در پا انداخته بر دوش چنگیز خانی از طرف چپ حاضر آوردند و حسن بیگ
بدخشی را دست راست و عبد الرحیم را دست چپ ایستاده نمودند حکم شد که خسر و خسران زده را مسلسل محبوس دارند و حسن بیگ بدخشی را در پوست
گاو و عبد الرحیم را در پوست خر کشیده و از گون بر دراز گوش نشانیده تشهیر نمایند چنانچه کارپردازان همچنان بعمل آوردند پوست کاو نمود
خشک شد حسن بیگ بدخشی زیاده از چهار پهر زنده نماند و عبد الرحیم را که در پوست خر کشیده بودند از اشتداد حرارت که بر وی مستولی بود
خیاد و تب و ابتلال دماغ انچه می یافت می خورد و روز و شب زنده ماند روز دیگر بالتماس باریابان حضور حکم شد که از پوست برآرند
چون برآوردند کرم بسیار در پوست افتاده بود اما بهر صورت جان بر د حسب الحکم از باغ کامران میرزا تا دروازه دولتخانه والا جمعی را
که با شاهزاده رفاقت کرده بودند دو رویه بر دار کشیدند و شاهزاده را بر فیل سوار کرده از میان دار ها گذرانیدند و بجای موعود
رسیده در زندان تادیب محبوس شد بعد چند سال که پادشاه را با چند روپ سنیاسی ملاقات گردید او در باب تخلیص شاهزاده سفارش

نمود چند گاه اگرچه باریاب بحر اشد اما خلاصی از زندان نیافت بعد ازان هنگامیکه پادشاه بزم جشن نوروزی آراست بالتماس سلطان پرویز برادر خرد خود خلاصی یافته بود باز محبوس گردید آخر زمانیکه پادشاهزاده خرم مخاطب ابنا جهان بهم دکن رخصت یافت شاهزاده جسور را سلسل حواله او کردند چنانچه دو سال پانزدهم جلوس همان طرف در زندان خانه جان داد ببرزبانها افتاد که شاهجهان او را آنچنان تنگ کرد که در زندان بمرد القصه شیخ فرید بخاری که در آوردگاه بر سلطان خسرو فتح یافته بود بجلدوی این خدمت بخطاب مرتضی خانی سرفراز گشت وبموجب التماس شیخ مذکور در پرگنه بیروال بمکانیکه شیخ مسطور ظفر یافت شهری آباد و سراسر وسیع تعمیر شده بفتح آباد موسوم گردید و آن پرگنه بجاگیر مرتضی خان مرحمت گشت ✦

توجه موکب والا بسیر کابل و سوانح آنجا

در آغاز سال دوم پادشاه از لاهور متوجه سیر و شکار کابل شد بعد قطع منازل چون علی مسجد بخیام عالی گردید غنکبوتی بنظر جهانگیر درآمد که بکلانی خرچنگ بود و گلوی مارسی که بدرازی دو درعه باشد گرفته می فشارد تا آنکه مار جان داد پادشاه تماشای آن نمود از انجا منزل بمنزل سی مسافت نموده بدار الملک کابل نزول فرمود و از سراکن آنرا حظ وافر برداشت بموجب حکم والا متصل باغ شهر آرا که احداث کرده بابر پادشاه بود باغ دلکشا مسمی بباغ جهان آرا آراست ونهری را که از گذرگاه می آید از وسط خیابان آن باغ جاری ساخت وهر دو باغ مذکور بشاه لالان مشهور در زمان بودن کابل بعرض رسید که درمیان ضحاک و بامیان که جانب بلخ برسرحد کابل کوهی واقع شده دران شعبی است مشهور بخواجه سراتابوت ومدت چهارصد سال از تاریخ فوت او خبر میدهند هنوز اعضایش از هم نریخته زاکثر مردم رفته زیارتی کنند برگردنش زخمیست که چون پنبه را از بالای آن برمی گیرند خون جاری میشود وتا همان پنبه بالای زخم نهند خون از جریان باز نمی ایستد برای تحقیق این مقدمه معتمدخان محرر اقبال نامه جهانگیری متعین گشت وچون بهمراهش رخصت یافت که زخم او را بچشم خود دیده بحضور آید وحقیقت را بعرض رساند معتمدخان بآن سرزمین رفته وبراهبری مردم آن حدود در آیافته بر کوهیکه متصل بامیان واقعست رفت درّه نمودار گشت مقدار دو نیم درعه از زمین بلندیکه را بر فراز آن برآورده بوسیله دستگیری او بالا بر آمد و با چند کس دیگر درون آن رفت ایوانی دید سه درعه طول و یک درعه عرض و درون ایوان خانه مربعی چار درعه در چار درعه بود و دران تابوتی چون مشعل روشن کرده تخته از بالای تابوت برگرفتند همکنان میت را دیدند که بآئین اهل اسلام رو بقبله خوابیده و دست چپ بر سر عورت دراز کرده مقدار نیم گز کرباس بالای ستر مانده از اعضایش انچه برزمین پیوسته بوسیده و از هم رخته است و بقیه درست و چشم بر هم زده و دندان یکی از بالا و سیّ از پایان در لبها نمایان و گوشش که بزمین پیوسته بانحنی از گردن خالی خورده و ناخنهای دست و پا درست داشت لیکن زخم معلوم نگشت و از کهن سالان آندیار چنان بظهور پیوست که در جنگ چنگیز خان و سلطان جلال الدین در سنه شش صد و ده بحری آن مرد شهید شد و از همان مدت درین جا همین طور افتاده معتمدخان بعد تحقیق این مقدمه درحضور رسیده حقیقت را بعرض رسانید پادشاه بعد انتظام و شکار آن دیار و سیر گلگشت آن گلزار معاودت بهندوستان نمود ✦

ذکر و بیان در آمدن نور جهان بیگم زوجه شیر افگن خان بحرم سرکار شاهی

شیر افگن خان علی قلی نام داشت در قوم استجلو و سفر چی اسمعیل میرزا خلف شاه طهماسپ صفوی پادشاه ایران بود بعد ازانکه اسمعیل میرزا برحمت حق پیوست علی قلی مذکور از راه قندهار در زمان سلطنت اکبر پادشاه بهندوستان آمد هنگام رسیدن بملتان اول باخانخانان عبد الرحیم که متوجه مهم ٹھٹھه بود ملاقات نمود و خانخانان حقیقت او را بحضور پادشاه عرضداشت نموده غائبانه در سلک بندهای پادشاهی منسلک گردانیدند و رفیق خود داشت او دران مهم تردّدات نمایان بظهور آورد و بعد فتح ٹھٹھه که در حضور

اگبر پادشاه رسید بموجب التماس خانخانان بمنصب سیصدی سیصد سوار سرفراز گردیده مهدران وقت بشیر افگن خان مخاطب گشته درصوبه بنگاله جاگیر یافت
و در همان ایام نورجهان بیگم در عقد ازدواج او درآمده با او بود چون طبعش غیور بود جهانگیر در عهد جوانی نورجهان بیگم را در حرم سرای اکبر که
تبقریبی با او در خور فرقه بود دیده با او تعشق داشت بعد جلوس بر تخت سلطنت و اطمینان از امور ضروریه قطب الدین کوکلتاش خان
را که نوه شیخ سلیم چشتی بود بصوبه داری بنگاله مقرر نموده مخفی گفت که نورجهان بیگم را از شیر افگن خان طلاق بدهاند اگر طلاق ندهد او را
بهر حیله از هم بگذراند و نورجهان را بحضور بفرستد قطب الدین خان در بنگاله رسیده بعد چندگاه روانه بردوان گردید شیر افگن خان
که دران حدود جاگیر داشت باستقبال شتافت و بعد ملاقات قطب الدین خان کوکلتاش از خوف جرأت و غیرت او اول بایما
مطلب خود گفت چون شیر افگن خان نفهمید تصریح نمود شیر افگن خان چون فهمید که کار ازان گذشته که تدارک توان نمود ناچار از
فرط غیرت و شجاعت جان بازی خود و کشتن نورجهان بیگم مصمم نموده اول قطب الدین خان را هما نجا به تیغ دو نیم زد مردم قطب الدین خان
برا و هجوم آورده او را بضربات متواتر کشته و خود مجروح گشته برآمده راه خانه گرفت تا نورجهان را نیز بگذارند
نورجهان از فراست فهمیده در سر پرده او بست تا آنکه مردم قطب الدین خان رسیده کار او تمام نمودند نورجهان صبیه غیاث بیگ
مخاطب باعتماد الدوله است و پسر خواجه محمد شریف طهرانیست خواجه در مبادی حال دیوان محمد خان حاکم هرات بود که در وقت فرار
همایون پادشاه از صدمه شیر شاه افغان بموجب امر شاه طهماسپ خدمات شایسته بتقدیم رسانیده و فرمان شاه طهماسپ در باب
ضیافت و مهمانداری که در اکبر نامه داخل است بنام همین محمد خان است بعد فوت محمد خان مذکور خواجه محمد شریف نخدمت شاه طهماسپ
رسیده بوزارت سرفرازی یافت چون فوت شد غیاث بیگ و محمد طاهر بیگ هر دو پسر او بهندوستان آمدند غیاث بیگ
دو پسر و یک دختر همراه داشت بعد رسیدن در قندهار دختر دیگر که عبارت از نورجهان بیگم است تولد شد و ازانجا روانه شده در فتحپور
سیکری بملازمت اکبر پادشاه نمود و بمقتضای استعداد ذاتی و خوشنویسی و شاعری در اندک فرصتی دیوان بیوتات
گردیده چون جامع هر گونه علوم بود روز بروز در مرتبه اش افزود در همین ایام نورجهان را با شیر افگن خان وصلت نمود القصه
عمله حضور که در بنگاله بود حسب الامر جهانگیر نورجهان را روانه دار السلطنه نمودند جهانگیر چون اکثر لایعقل و غرق نشئه شراب بماند
باوجود آنهمه تعشق از معشوق خود غافل و بی خبر بود تا آنکه مادرش مع دختر خود نخدمت زوجه اکبر که جهانگیر را پرورده بود شتافت
و جهانگیر در انجا دیده شناخت و نیز در عشق پا او از سر ساخت و در سال ششم از جلوس داخل حرم سرای پادشاهی شده نخستین نورمحل
خطاب یافت بعد ازان نورجهان بیگم مخی طلب گشت و آخر کار بجائے رسید که پادشاه دل از دست داده در پے او از خود رفت و
زمام مهام سلطنت بکف او گذاشت **ابیات** زمام محبت چنان مست شد * که سر رشته کارش از دست شد * فرو ریخت
چشم خرد دست عشق * خرد را همه کار پست عشق * دلش بود مشغول محبوب و بس * نه فکر جهان و نه پروای کس * بجان
بود در بند جان او * سخن زد فقط جز بفرمان او * نورجهان بیگم در زنهای ممتاز و در اکثر صفات بی شریک و انباز بود و از فرط شعور
بر مردان از خرد و تعوق داشت طبعش موزون و بعضی از اشعار او زبان زد روزگار رفته رفته کار بجائے رسید که از پادشاه جز نامی نماند
و پادشاه اکثر بے گفت که سلطنت بنورجهان بیگم ارزانی باد و مرا همین قدر شراب اندک قوتے کافیست دیگر هیچ نمے پاید نورجهان بیگم
در جهروکه نشست و امرا حاضر گشته کورنش مراتب بندگی بجائے آوردند بنام امرائے متعینه ممالک محروسه فرامین که نوشته میشد
توقیع طغرای آن چنین مرقوم میگشت حکم علیه عالیه مهد علیا نورجهان پادشاه و صحیح مهرش این بود **بیت** نورجهان گشت بحکم آله *
همدم و همراز جهانگیر شاه * اگرچه خطبه بنام بیگم بود و لیکن سکه بنام امیر و زند و نقوش سکه این بود **بیت** بحکم شاه جهانگیر یافت

صدر زیور ✤ بنام نور جہان پادشاہ بیگم زر ✤ پدرش خطاب اعتماد الدولہ ومنصب والای وکالت کل سرافرازے داشت وابو الحسن برادر کلان بیگم بخطاب اعتقاد خانی سباہے ونجدمت بیرسامانی مامور بود بعد چندگاہ بخطاب آصفخانے ممتاز گردید وجمیع خویشان ومنتسبان او باعلیٰ مناصب بلند ومراتب ارجمند اختصاص یافتند بلکہ غلامان وخواجہ سرایان او بخطاب خانی وترخانی مخاطب گشتہ بین الامثال والاقران سرنوا جگی برافراختند

ذکر دربیان باز آمدن خان عالم از ایلچیگری ایران

درسال ہم جلوس پادشاہ خان عالم از ایران معاودت نمودہ بادراک دولت حضور عزیز گردید وزبیگ ایلچی فرستادہ شاہ عباس فرمانروائے ایران بنقاط خان عالم در حضور سدیدہ فیروز گشت چون معلوم پادشاہ شد کہ شاہ ایران باخان عالم التفات بسیار کردہ دگاہے بخان عالم خطاب می فرمود واز مصاحبت او خوشنود بود تا آنکہ گاہی بخانہ او نیز عزنزول می بخشید وبعد رخصت انصراف کہ خان عالم متصل شہر منزل نمود شاہ عباس در انجا آمدہ مراسم وداع بجا آورد وگویند از ابتدا الی یومنا ہذا ہیچ ایلچی ہند مراسم سفارت باین خوبی بجا نیاورد وبدین جہت جہانگیر پادشاہ ونور جہان بیگم خان عالم را بفراوان عنایت والطاف سرفرازی بخشیدہ باضافہ منصب ودیگر رعایات شایستہ خوشنود گردانیدند ✤

ذکر نہضت موکب جہانگیر بسیر وشکار احمد آباد گجرات

درسال دوازدہم جلوس پادشاہ بسیر احمد آباد گجرات برآمدہ بعد قطع مسافت در بلدۂ مذکورہ نزول فرمود اگرچہ آب وہوائے آن ملک بمزاج ناگوار آمد واز سیر آن ولایت کمتر گشت امّا تفرج دریاے شور کہ سے کروہے احمد آباد واقعست باعث رفع این ہمہ کدورت وانبساط خاطر او گشت خیر النسا بیگم بنت خانخانان التماس کرد کہ باغ خانخانان متصل گجرات واقع است آرزوے این متنعیفہ آنکہ دران باغ ضیافت پادشاہ نمودہ سرفرازے حاصل نماید ملتمس او باجابت مقرون گشت چون موسم خزان بود تمام برگ درختان ریختہ واشجار از سر تا پا برہنہ بود **مثنوی** ہر شجر باغ سر تا بنہ ✤ ماند زبے برگے خود برہنہ ✤ ریختنی کرد درختان سر ✤ گشت زمین پر ورقہا زر ✤ آن عفت سرشت در آراستن باغ چنان جد موفور نمود کہ کارگران ہوشیار وہنروران بدیع کار ہر درختے را کہ دران باغ بود برگ وگل آن را از کاغذ رنگارنگ ومیوہ آن از موم بہمان لون وشکل واندام نختہ وخام ونیم خام آراستند واقسام میوہ از نارنج ولیمو وسیب وانار وشفتالو وغیر ذلک بر اشجار درست ساختند وہمچنان انواع شقائق وریاحین واقسام گلہاے رنگین بابرگ وشاخ از کاغذ وپارچہاے رنگین درست نمودند کہ درعین خزان بہار کہ بروے کار آمد وگلہاے نگاری بر روے شکوفہ بہاری مے خندید ودست ہوس از شاخسار ثمر واز بہارے چید حتی بر پادشاہ ہم دریاے النظر مشتبہ گشتہ خواست کہ گلے برچیند بعد ازان متنبہ شدہ بر حسن سلیقہ آن ضعیفہ خفیفہ وکارگران جاد وفن آفرین وتحسین نمود دوازدہ انجا معاودت بدار الخلافہ کرد ✤

ذکر ولادت شاہزادہ محمد اورنگ زیب ولد شاہزادہ خرم مشہور بشاہ جہان

پیش ازین در حرم سراے شاہزادہ از عفت قباب ممتاز محل بنت آصف خان نوزدہم صفر سال دہم جلوس سلطان دارا شکوہ چہار دہم جمادی الاولے سال یازدہم سلطان شجاع متولد شدہ بودند ہنگام مراجعت پادشاہ از گجرات در مقام حوالی موضع دمود شب یکشنبہ دوازدہم آبان ماہ الٰہی مطابق یازدہم شہر ذی القعدہ سال سیزدہم جلوس میمنت مانوس موافق سنہ یکہزار وبیست وہفت ہجرے محمد اورنگ زیب ولادت یافت آفتاب عالمتاب تاریخ تولد اوست ✤

ذکر دربیان مقرر شدن منارہ وچاہ ودرختان درشاہراہ وعمارات جہانگیر آباد در لاہور

لسال چہاردہم جلوس حکم شد کہ از اکبر آباد تا لاہور در شاہ راہ بمسافت ہر کروہے منارہ بلند ودو کروہے چاہ پختہ کہ تشنگان ازان سیراب شوند تیار نمایند ودو رویہ رستہ درختان سایہ گستر بردارند تا راہ روان در سایۂ آن بیاسایند وثمار آنرا بکام خواہش

رسانند اگرچه نشاندن درختان در شاهراه اختراع شیر شاه افغانست اما در عهد جهانگیر پادشاه نیز تجدید یافت فرمان پذیران در اندک زمان بجای آوردند پادشاه در ایام شاهزادگی در پنجاب شیخوپور نام دیهے متصل ساسوے بنام خود آباد کرده بود وجه تسمیه شیخ پور آنکه جهانگیر را در علی بنا سبت اسم شیخ سلیم چشتی که گویند دعاے او پیدا شده سلطان شیخو میگفتند و مختصر عمارتے هم در انجا اساس نهاده حوالی آنرا شکارگاه مقرر کرده بود در زمان سلطنت خود آنرا پرگنه علیحده کرده بجهانگیر آباد موسوم نمود و از پرگنه هاے جوار دیهات برآورده دران پرگنه داخل نمود و بجاگیر سکندر قرار داد حرمت گشت و او بموجب حکم پادشاه عمارت عظیم الشان و تالاب کلان و منارهٔ بلند نشان اساس نهاد و بعد از سکندر بجاگیر ارادت خان مقرر شده سرانجام عمارات بعهدهٔ او قرار یافت و بهمه جهت یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف گردید و سه چهار سال دولت خانه دار السلطنت لاهور مشتمل بر اقسام نشیمن دلکشا و انواع اماکن فرح افزا کمال متانت آراستگی گزید و هشت لک روپیه خرج گردید +

ذکر در بیان احوال تنباکو و منع دود کشیدن آن

اگرچه آغاز بر آمدن تنباکو از حیز اثر قرنگست و اطبا تجویز و تشخیص احوال او نموده دود کشی آن بطور دوا برای بعضے امراض مناسب شمرده اند رفته رفته مرغوب جمیع طبایع گشت اما از فرنگ کمتر بے آورده اند لیکن چند روز تخم آنرا آورده اند و در ممالک هندوستان و زان صحرا کاشته منتفع شده اند و حاصلات آن بر اخلاص پذیر تفوق دارد خصوص در عهد جهانگیر پادشاه زیاده تر رواج یافت و کشیدن دود آن هر کس آرزومند گشت حتے بر تماسک و کالات و مشروبات تقدم یافته گزین ماحضر مهمانان و بهترین تحفه اخلاص میزبان گشت و شدت اعتیاد آن بمرتبه رسید که طالبش ترک اکل تواند کرد اما تجنب از تنباکو بسے دشوار هر چند بالطبع مبشر و مزاق طالبان گوارا تر و خوش گوارتر بیت بسیار کسیکه خواهش از دل و جان + کمیاب بود کار او اگر خواست + نفع و ضررش از شدت استهار محتاج بیان نیست بالجمله چون رواج بسیار یافت جهانگیر باستماع آن کوشید و بنا بظهور ممالک مناشیر مطاعه در باره دفع و منع بیع و شرایش بصدور پیوست و بسیار مبرم تاکید و پاس حکم خود اکثر بر آنکه با وجود صدور حکم جرأت بکشیدن آن نمودند در شهر لاهور تشهیر نمودند بلکه بعضے را بلهاربید اما البته مردم مقتدا دور اغب بآن بوده اند سوگند دیدند و کسے اجتناب ننمود +

ذکر در بیان بعضے از بدایع سوانح

بعرض جهانگیر پادشاه رسید که در اکبر آباد عورتے سه دختر یکبار که ندرت بر توامان دارد قبل ازین زائیده بود اکنون باز یکبار سه دو دختر یک دفعه آورد و همه در قید حیات هستند و نیز معروض گشت که عورت زرگرے اول مرتبه حامله گردیده دوازده ماه زائید و از حمل دوم پس از سجده ماه و مرتبه سوم بعد از دو سال فرزند آورد و درین مدت کاروبار خانه چنانچه رسم مردم نامراد است می کرد هیچ وجه بروده شوار و مشکل نبود نوبتے دختر باغبانے بنظر پادشاه در آمد بازیش و بروت اینوه ظاهرش بمردان مشتبه و لیکن اواز باریک و جسم زیاده و در میان سینه هم سوها اینوه اما پستان نداشت بزنے حکم شد که او را در گوشه برده کشف ستر نموده حقیقت را العرض رسانند که مبادا خنثے باشد آنکشاف یافت که محض عورت است و نیز در همین ایام قلندرے شیرے قوی هیکل پرورده و او را با خود آشنا ساخته به لعل خان موسوم کرده بود بنظر جهانگیر پادشاه گذرانید پادشاه فرمود که با او بجنگند خلق کثیر برای تماشا هجوم آورد جمعی از جوگیان نیز محو تماشا بودند شیر دویده با یک جوگے که برهنه بود بطریق ملاعبت نه از غضب چنانچه با ماده خود جفت سے شود بحرکت در آمد بعد از زمان گذاشت حکم شد تا آن شیر را قلاده در زنجیر او کرده زیر جرو که گذرانند همچنین قریب پانزده شیر نر و ماده زیر جرو که گذاشتند و شیران هیکل را آزار نے رسانیدند و از ان شیران بچها بوجود آمد و نیز چندے یوزد باغ جهیز که گذاشته بودند از انها نیز توالد و تناسل مشید

بعرض رسید که حکیم علی نجابه خود حوضے بصلاح نموده و در یکے از نهاے آن زیر آب خانه ساخته نهایت روشن و دران خانه رختی چند و گتها نها گذاشته و تدبیرے بکار برده که هوا آب را نمی گذارد که وارنجا داخل شود و هر کس مے خواهد که تماشاے آن خانه برود و در پوشیده شده لنگ بسته در آب فرو میرود و در آنجا نه رفته لنگ تر گذاشته رخت خشک که در آنجا گذاشته اند مے پوشد و در آنجا نه جاے دوازده کس است که بآسانے صحبت میدارند همانگیر به تماشاے آن خانه تشریف برده میدوشیکه گزارش یافت دران خانه رفت و نوعیکه شنیده بود دیده محظوظ شد و حکیم علی بمنصب و هزارے سرفرازی یافت نوبتے در دهلی از دهات جالندهر تعلقهٔ پنجاب برق بزمین افتاد و دوازده در عدد طول و عرض نوعے سوخته شد که نشانی از رستنی و سبزه نماند محمد سعید حاکم جالندهر بر سر آن زمین رفته حکم کندن انجا نمود هر چند مے کنند اثر حرارت بیشتر ظاهر مے شد بعد کندن پنج شش در عمق زمین پارچه مانند آهن تفته برآمد بحدے گرم بود که گویا همین زمان از کوره آتش برآمده هرگاه با وهوا رسید سرد گردید آنرا پیش بحضور پادشاه ارسال داشت چون از نظر گذشت حواله داروغه آهنگر گردید او حصه ازان و یک حصه از آهن دیگر آهیخته و دو شمشیر و یک خنجر و یک کارد درست ساخته گذرانید پسندیده افتاد و الله اعلم عنده تعالے که آهنگر از ان قطعه آهن نامانوس آهن دیگر این چیزها ساخت یا بر آرضا جوئی پادشاه از آهن دیگر ساخته پادشاه را خوشنود گردانید والا آنچه معلوم است آن قطعه آهن نیست که چنین چیزها ازو آراسته شود و نوشتهٔ پادشاه در قصبه ستهر آبرا دیدن درویشے خدا اندیش که بعضے مردم اورا از بازیافتگان درگاه الوهیت میدانستند و خوارق عادات ازو بیان مے کردند و بعضے اعمال اورا السحر و جادو نسبت میدادند متوجه شدند چون وقت نماز شام بود بعد ازان که درویش از نماز فارغ شد هیچ درویش دیگر برابر آن درویش که او مرشد آنها بود ایستاده دست مناجات بجناب قاضی الحاجات برداشتند ناگهان از هوا برسرش بطریق زرپاشے هفتصد اشرفی طلا تمیز بیرون ریزید درویش نصف اشرفیها بپادشاه داده گفت که در خزانه نگذارید گاهے کمی نخواهد شد و نصف بجوانی خود قسمت کرد پادشاه تعجب شده رخصت گشت در راه نجا طر گذرانید چیزے که بادرویش دست بوس نکرد هم بدرین اثنا خادم آن درویش آمده گفت که دست بوس شما بدرویش رسید این معنی وجب مزید تعجب گردیده گفت که این قسم امور آیا کرامت است یا ساحرے یا ازعوالم جن و پریے و بیت

را زبر نشست بظهور پیوست که از صفائی باطن و حسن اخلاص اعمال او دست تظلم کاملے ارغاک گیرد و زر شود و ناقصی راسیم خالص شود ✣ سنگ گر خار او گر صرصر بود ✣ چون بصاحب دل رسد گوهر بود ✣

ذکر دربیان رسیدن بازیگران بنگاله بحضور و تماشای انواع بازیهاے حیرت افزا

بازیگران اول تخم اقسام اشجار متمره بزمین ریخته صد بار گردان گردیده و افسونها خواندند بیکبار از چند جا شروع بدمیدن درختان گردید و در طرفة العین درخت توت و سیب و نارنج و انناس و انجیر و خربوزه و خیار و غیرهم که درین بلاد وجود ندارد روئیده و آهسته آهسته بلند شده بحد کمال رسید و بر گها برآورده گل کرد و بار بسته پخته گردید بازیگران التماس نمودند که اگر حکم شود میوهٔ این درختان چیده بخوانیم حکم شد که بکنند بگرد درختان گردیدند و افسونها خوانده انبه و سیب و توت و انناس و انجیر و غیر ذلک چیده در حضور آوردند حاضران انجمن بموجب حکم خوردند فی الحال فتند بعد آن مرغے چند بکمال زیبائی و خوش رنگ و نغمه سنج درمیان آن درختان ظاهر گردید و آن همه مرغان بران اشجار نواسنج انبه سیر بودند بعد از ساعتے درمیان آسمان روی نمود و بر گها زرد و خشک گردیده در زمین فرو رفت و از نظرها نایاب گشته دیگر دران شب که نهایت سیاه و تاریک بود سیکے از بازیگران برهنه شده و غیر از ستر عورت چیزے با خود نداشت چرخے چند در بعد آن چادر گرفت و آئینه جلیی در میان چادر آورد و شعاع آن برنگ روز روشن گشت و آنقدر نور و ضو جهم رسید که از ده روزه راه هر کس آمد ظاهر گردید که درفلان شب عجبی نمود و از آسمان چنان نورے ظاهر گشت که هرگز بدان روشنی روز ندیده ایم

دیگر جهت نفر با هم ایستاده و شروع بگویائی و خواندن کردند که ممتازی شد که یکی میخواند یا هفت کس دیگر قریب بصد تیر سر میدادند و معلق در هوا انگاه داشتند که هرگاه امر شود یکی از تیرها را آتش زنند هم وحسب الامر شمع در دست گرفته تیر هوائی را که بر سر آنها قریب بصد گز بلکه افزون بود آتش زد و هر قدر تیر را حکم میشد در هوا نقد را آتش میگرفت دیگر پنجاه تیر یکاندار و کمانی حاضر ساختند یکی از ایشان کمان را بدست گرفت و تیر را در هوا بلند رفته هما نجا ایستاد و تیر دیگر سر دادبا تیر اول بند شد همچنین چهل و نه تیر با هم بند کردند تیر آخرین از شست رها شد دیگر تیرها از هم جدا ساخت دیگ بست من گوشت و پنج من مصالح در دیگ انداخته آب تیز دران کردند و اصلا آتش در زیر اجاق نبود دیگ خود بخود در جوش آمد و بعد از ساعتی سر دیگ را واکردند قریب بصد لنگر ی طعام برآوردند و بخورش مردم دادند دیگر فواره بر زمین خشک نصب کرده سه بار بر دور آن گشتند فواره یکبار بجوش آمده قریب بده در عه بلند شد و هر بخطر بنگی دیگر آب از فواره می جوشید و گل افشان نیز میشد و آب فواره که بر سر مردم میریخت همین قدر میشد قریب یکساعت بخوبی فواره در جوش بود چون فواره بر داشتند اثر آب هیچ جا پیدا نبود و باز فواره بر زمین نصب کردند در حین تهیه از یک سر فواره آب سرخ و از سر دیگر بنفش خرا فشان میشد قریب دو گهڑی تماشا کردند دیگر یک نفر از انیان استاده شد و نفر دیگر بالای آن بر کتف او ایستاده و همین قسم شصت نفر بالای هم ایستادند یکی آمده بای شخص اولین را مع دیگران بر داشته چسپید و نفر اولین قوت کرده خود را از دست او رهانید و پنجاه و نه نفر را بر داشته در میدان گردید دیگر آدمی آورده و یک یک اعضای آن را جدا کرده بر زمین انداختند اعضای او افتاده بود باز چادر بر روی کشید یکی از بازیگران اندرون چادر رفته بعد از ساعتی بر آمد چون پارچه را بر داشتند آن شخص صحیح و سالم اعضا برخواست گویا هرگز زخم بر بدن نبود دیگر کلاوه ریسمان آورده سر ریسمان گرفته کلاوه را در هوا بلند افکند کلاوه از نظر ها ناپدید گشت و تا سه نفر آمد یک نفر از آنها یراق بسته حاضر آمد و گفت دشمنان من آمده در هوا ایستاده و سر ریسمانی که از نظر غائبان بود گرفته براه ریسمان بر آسمان عروج کرد چنانکه از نظر تماشائیان غائب گشت بعد ساعتی از تار ریسمان قطرهای خون چکید و بعد به چند ثانیه تمام اعضای بدن دست و پا یراق بزمین افتاد دران حال زنش از پرده بیرون آمده اعضای شوهر را جدا جدا دیده نوحه و گریه کنان اجازت ستی شدن یعنی سوختن با لاش شوهر مرده خود گرفت و آتش افروخته با اعضای شوهر خاکستر گردید ساعتی نگذشته که آن شخص همان طرز با یراق از بالای آسمان براه تار ریسمان فرود آمده کورنش بجا آورد و گفت با قبال پادشاه بر دشمنان ظفر یافته آمده ام و اعضائی که فرو ریخته از دشمن بود چون بر حقیقت زوجه خود اطلاع یافت ناله و فریاد بنیاد نمود بیاران گفت زن مرا پیدا کنید والا خود را در آتش انداخته سوخته خاکستر میشوم و بر آسوختن مستعد گردید درین اثنا زن او حاضر آمده گفت ای شوهر خود را مکش که من زنده ام بگریه آورده افسانه هیچ چیز دران نبود بعد آن دست درون کرده دو خروس برآورد و خوش رنگ و کلان و هر دو خروس را بجنگ در آوردند هر گاه این خروسها بال بهم میزدند از بال آنها شرر افشان میشد و یک ساعت بخوبی با هم در جنگ بودند چون پر و بر خروس کشیده برداشتند کبک رنگین نمود ار شده بنیاد خوشخوانی و قهقهه بنوعی نمود که گویا در دامن کوهستانند باز پرده درمیان گذاشته چون بر داشتند دو مار سیاه کفچه دار بودند پشت آنها قریب دو هنما یازده کفچه سر از زمین بر داشته همدیگر را چسپیدند و دست شده افتادند بعد به غائب شدند دیگر بر زمین حوضچه کندند و گفتند که مقابلان از آب پر سازند چون پر گشت پرده بر روی آن کشیده بر داشتند آب بمرتبه یخ بسته بود که فیلان بران گذشتند و هرگز شکسته نشد دیگر دو خیمه روبروی هم بفاصله یک تیر انداز ایستاده کردند اولا در من خیمه بر چیدند و گفتند ببینید که در خیمه چیزی نیست و خیمه خالیست بعد ازان بآن دیگر خیمه رفت و دیگر در داخل خیمه دیگر شده گفتند که از جانوران چرنده و پرنده هر چه بفرمائید ازین خیمه بیرون آورده بجنگانیم حکم شد که شتر مرغ را برآرند فی الفور ازان خیمه ها دو شتر مرغ بیرون آمدند و با کمال گرمی جنگ کردند مجملا ازین هر دو خیمه هر جانوری را که نام برند بازیگران حاضر میسازند

دیگر طشت بزرگ از آب پر ساختند و بر زمین گذاشتند یکے از انها گلی در دست داشت گفت که بهر رنگ نبر مانید بهمان رنگ در آب فرو برده برآورم گل زرد بود در آب انداخته برآورد نار سنجے شد و همین یک گل را صد بار در آب انداخته هر بار برنگ تازه ظاهر ساخت همچنین کلاوهٔ ریسمان سفید دران آب فرو برد سرخ شد دیگر بار زرد برآمد همچنان هر مرتبه که آن ریسمان در آب انداخت هر بار برنگ دیگر برآورد دیگر قفس چهار پهلو آورد یکطرف که نمود بلبل خوش آواز دران قفس نمود طرف دیگر قفس که نمودند درین مرتبه جغد طوطے نمود از طرف سوم جانورے سرخ رنگ از طرف چهارم جغد کبک شاهد گشت دیگر قالے کلان بهیت درغی گسترند خوش طرح و رنگین چون آن قالی برگردانیدند پشت او روے شد و روی پشت آهار زنگ و طرح دیگر اگر صد بار مے گردانیدند هر بار پشت روے شد و روی پشت و طرح دیگر نمود ارمے گشت دیگر افتابه کلان پر آب کرده آتش را تمام و کمال ساخته چون باز آنرا درست داشته و ازون نمودند از دهنهٔ آن آتش ریخت همچنین چند مرتبه آب و آتش ازان برآورند دیگر جال کلانے آوردند آن جال دو سر داشت تربوز کلان برآورده ازین سر جال تربوز اندرون انداختند و از ان سر انگور صباحے و گشنیز برآورد همچنین چند مرتبه انواع میوه ازین سر جال انداختند و از سر دیگر میوهٔ دیگر برآورند و دیگر از انجا نفرے ایستاده دهن باز کرد سه مار از دهن او بیرون آمد و نفر دیگر سه مار گرفته برکشید قریب بچهار درعه مار از دهن او برآورد دهن آهن تابست مار از دهن او برآورد و مارها را بزمین رها کرد و آن مارها با یکدیگر جنگ نمودند و با هم پیچیدند دیگر آئینه برآوردند و یک گل در دست گرفتند آن گل در آئینه هر بار برنگ دیگرے نمود دیگر ده مرتبان خالی برآوردند و همگس مشاهده کرد که مرتبانها خالیست اجا یک گهڑے مرتبانها نهاده داشتند یکے پر از عسل و دیگرے پر از شکر و همچنان از سر یکے شیرینی دیگر و آن شیرینیها را اهل مجلس خوردند اجا باز ساعتیکه باز مرتبانها آوردند همه خالی بنوعی بود که گویا کسے آنهارا پاک شسته و دیگر کلیات سعدی شیرازے آوردند و بکیسه گذاشته چون برآوردند دیوان حافظ برآمد آنرا چون بکیسه کردند دیوان سلمان ساوجے برآمد باز چون در کیسه نمودند دیوان انوری برآمد همچنان چند مرتبه کتاب را در کیسه کردند و هر مرتبه دیوان دیگر برآوردند دیگر زنجیر بمقدار پنجاه درعه آورده بهوا انداختند آن زنجیر در هوا راست ایستاد که گویا زنجیر بجائی بند است و سنگے آوردند آن سنگ زنجیر گرفته بالا رفته ناپدید گردید همچنین پلنگ و شیر و بعضے جانوران دیگر زنجیر را گرفته بالا رفتند و ناپدید شدند بعد آن زنجیر را نیز برآورده در کیسه کردند ازان سنگ و جانوران اثرے ظاهر نگشت که کجا رفتند و چه شدند دیگر لنگری آوردند پر از نیمون و گوشت لذیذ بود باز سرپوش بر سر لنگری گذاشتند چون برداشتند لنگری پر از قبولی پر کشش و بادام و قیمه بود باز سرپوش بران نهادند این مرتبه پر از کله و پاچه بود همچنین چند مرتبه سرپوش گذاشتند و بر داشتند هر بار خوردنے تازه بنظر مے آمد یکے از انها انگشتر سے یاقوتی آورد و در انگشت کوچک خود کرد باز از انگشت کوچک برآورده بانگشت دیگر گردانماس گردید باز انگشت دیگر انداخت نگین فیروزه گشت دیگر بیاضے تمام از کاغذ سفید حاضر کردند و بدست پادشاه دادند غیر از کاغذ سفید ساده بنظر در نیامد و بعد آنی که باز دید اول ورق سرخ افشان و لوح پر کاریان ساخته نمودار گشت ورق دیگر باز کردند زنگ کاغذ آسمانی افشان کرده و بر صفحه صورت مرد و زن برابر هم کشیده بودند بسیار پاکیزه ورق دیگر باز کردند رنگ زرد در کمال هموار افشان کرده نمونهٔ شیر و گاو و نظر در آمد ورق دیگر که باز کردند رنگ سبز افشان کرده نمونه باغ و درختان سرو بسیار و گلهای بنفشه شگفته و عمارتے درمیان باغ بود ورق دیگر که برآوردند رنگ کاغذ سفید و مجلس زرے کشیده بودند که دو سردار با یکدیگر در جنگ و جدال اند مجملاً در هر ورقے که باز میکردند رنگ کاغذ غیر مکرر و صورت نو و مجلس تازه بنظر مے آمد القصه دو روز و شب بازیگران این کارها و نادره کاران سحر کردار انبساط بسیرای خاطر پادشاه بودند پنجاه هزار روپیه و خلاع فاخره مرحمت گردید و همچنین شاهزاده محمد اعظم

ودیگر شاهزاده و امرا انعامها نمودند بجمعه قریب دو لک روپیه بانها رسید این احوال را جهانگیر خود هم در کتاب جهانگیر نامه که بقلم خود انشای خود نگاشته مفصل مرقوم ساخته فقیر از کتابیکه استنساخ نموده و درانجا چنین نوشته اند اگرچه معقول نیست والعهدة علی الراوی

ذکر در بیان تسخیر کانگره که مقدمهٔ فتح کوهستان پنجاب است

در اوائل سال سیزدهم جلوس شیخ فرید مرتضی خان میر بخشی با لشکر گران برای تسخیر قلعه کانگره متعین شد و راجه سورجمل پسر راجه باسو که بعد فوت پدرش بمنصب دو هزاری فرق افتخار گشته بود همراه میر بخشی تعینات گردید راجه سورجمل بمقام ناسازی و فتنه پردازی در آمده با شیخ طریق مخالفت و منازعت پیمود و شیخ صورت حال او را بدرگاه نگاشت و راجه بخدمت شاهزاده خرم ملتجی گشته سوی مزاج شیخ نسبت بحال خود معروض داشت مقارن اینحال مرتضی خان بقضای الهی فوت نمود و راجه سورجمل حضور طلب شده همگام شاهزاده بدکن رخصت یافت و همگام کانگره موقوف ماند بعد ازان که ممالک دکن مفتوح گشت و شاهزاده ازان طرف معاودت فرمود راجه سورجمل بوسائل امرا انجدمت شاهزاده متعهد تسخیر قلعه کانگره گردید و شاهزاده از پادشاه اذن گرفته لشکر گران بسرکردگی راجه سورجمل متعین فرمود و محمد تقی بخشی سرکار خود را نیز همراه او کرد و بعد رسیدن در کوهستان راجه رایا محمد تقی نیز صحبت در نگرفت چون این معنی بسمع شاهزاده رسید محمد تقی بخشی را طلب داشته عوض آن راجه بکرماجیت برهمن را که یکی از عمده های سرکار شاهزاده و دلاور بی همتا بود با مردم دیگر متعین فرمود از طلبیدن محمد تقی و متعین شدن راجه بکرماجیت راجه سورجمل فرصت غنیمت دانسته بصراحت یعنی ورزید و بالکشاه زاده خلک کرده سید صفی بارهه را که از عمده ها بود مع چندی از برادرانش بکشت دست تعدی دراز کرده پرگنه های دامن کوه و محالات خالصه شریفه که در پرگنه پتیاله و کلانور است غارت کرد همدرین اثنا چون راجه بکرماجیت نزدیک در رسید راجه سورجمل تاب نیاورده متحصن گشت و باندک زد و خورد قلعه نیز مفتوح شد راجه سورجمل راه فرار گرفته خود را در شعاب جبال و گریوه های دشوار گذار کشید جگت سنگه برادر خرد راجه سورجمل بمنصب چهارصدی تعینات بنگاله بود چون راجه سورجمل مصدر چنین حرکت گردید مطابق تجویز راجه بکرماجیت شاهزاده درخدمت پادشاه التماس کرده جگت سنگه را از بنگاله طلبیده بعد از آمدن او را بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار و خطاب رای جگی سرفراز فرموده مملک سوروثی رخصت نمود و بموجب حکم پادشاه در متهراکه مسکن راجه سورجمل است شهری موسوم بنورپور بنام نورجهان بیگم آباد گشت و راجه جگت سنگه بهم و تسخیر کانگره برفاقت راجه بکرماجیت متعین شد کانگره قلعه ایست قدیم بسمت شمالی لاهور درمیان کوهستان مبنیست وسه برج و هفت دروازه دارد درون آن یک کروه و پانزده طناب طولست و دو کروه و دو طناب ارتفاع و یکصد و چهار در عرض و دو حوض یعنی تالاب کلان درون اوست تاریخ اساس آن قلعه هیچکس نمیداند و در تسخیر هم نه نوشته اند هیچ یک از فرمان روایان دهلی تا عهد اکبر پادشاه با وصف یورشهای متواتر مفتوح نکرده القصه راجه بکرماجیت محاصره نموده راه رسد غله و جمیع مایحتاج سد دو ساخت و مشیت ایزدی هم بتسخیرش رفته بود ذخائر قلعه بآخر رسیده اندکی که ماند دران کرم افتاده از کار رفت قلعه نشینان چهار ماه علف های خشک جوشانده خوردند چون نهایت عسرت روی نمود و کار بهلاکت کشید ناچار راجه تلوک چند امان خواسته مقالید قلعه پیش راجه بکرماجیت فرستاد و دو بوساطت راجه جگت سنگه بعد اخذ عهد و پیمان آمده ملازمت کرد و غره محرم سنه پانزدهم جلوس مطابق سنه یکهزار و سی و یک هجری روز شنبه وعده سلطنت جهانگیر مفتوح گشت و راجه بکرماجیت مورد انعامات عنایات پادشاهی گردید

ذکر در بیان نهضت مرکب والا بعد سبز کانگره بکشمیر دلپذیر

جهانگیر پادشاه از دار الخلافه اکبرآباد نهضت نموده چون متصل موضع ملواره رسید اعتماد الدوله برحمت حق پیوست و قریب بموضع مذکور بر لب دریاے بیاه مدفون گردید و عمارت عالی بر سر مزارش تعمیر یافت و محال جاگیر و اسباب امارت و دعاے نقد و جنس آن مغفور بدختر او نور جهان بیگم مرحمت گشت و پادشاه از انجا متوجه پیشتر شد چون راه کهسار و گریوهاے دشوار گذار بود اردوے بزرگ را در نواحے سیسه گذاشته با جمعے از مخصوصان و اهل خدمات متوجه سرکار کانگڑه گشت و از سیسه بچهار منزل ساحل دریاے گنگا مضرب خیام والا گشت راجه حسینه که مبشر فتح کروهے کانگڑه واقعست در کوهستان عمده ترین زمینداران است و گاهے بفرمان روایان دهلی روی نیایش نیاورده برادر خود را با پیشکش لائق حضور پادشاه فرستاد باین عمله پادشاه برفراز قلعه کانگڑه تشریف برده تماشا فرمود و بانگ نماز و شرائط اسلام بتقدیم رسید و حکم شد که مسجدی عالی تعمیر نمایند بعد مشاهده قلعه در بهون که پایان قلعه واقعست آمده در زیر چتر کلانے که بر بت بندے از زمان پانڈوان نشان میدهند و معلوم نیست از کدام فلزاست و میگویند که چنان بتعبیه بکار رفته که آن چتر خود بخود دائم بر گرد سر آن پیکر بیجان در حرکت و سرگردانست چتر سے خود از طلا استاده کرد و چند روز بسیر و شکار آن زمین اشتغال داشته از انجا بتماشای جوالامکهی توجه نمود آن مکانیست دوازده کروهے کانگڑه زیر کوهے کلان که سر بفلک کشیده دارد و دران مکان شبانه روز از زمین و دیوارها آتش خود بخود زبانه میزند بعضے گمان کردند که در انجا کان گوگرد است و شعله هاے آتش اثر آن پادشاه قلیل الادراک در تحقیق نشسته حکم بکندن زمین نمود و آبها پاشید چون بوے گوگرد نشنیدند آتش منطفی نگشت از عجائب و کرامت تمرد وجاها در حجرات که بکندن منهدم شده بود تعمیر نمود و به از اول بتمامت آراست و در حواشے آن مکان عمارات دلنشین درست کردگویند سلطان فیروز شاه نیز در ایام سلطنت خویش تسخیر کانگڑه متوجه شده بود در جوالامکهی رفته زمین کاوید و بے نبرد که چیست همانا قصه معادن نفت بگوش این ابلهان نرسیده تا بدانند که این شعله ها پیش او حکم شرارے دارد و معهذا اهل تعجب و مظنهٔ کرامت بمردم آنجا و ارباب عقول نمی شود بلکه اگر شعله نزند جاے تعجب و حیرت است ولکن الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم خلاصه پادشاه از سیر و شکار آن سرزمین و تماشاے آن المکنه بغایت مسرور شده متوجه کشمیر گشت اگرچه در راه کشمیر بسبب نشیب و فراز ازراهها صعوبتے کشیده و دشوارے گذار جبال و گریوها بطبیعت آسایش طلب او دشوار آمد اما بعد نزول در کشمیر و مشاهدهٔ بهار آنجا که کوه و صحرا پر از شقائق و ریاحین و سر طرف جوے هاے دلجو و آبشار و چشمه هاے شیرین بود بغایت محظوظ شد در زمان بودن بآن خطه دل پذیر روزی سلطان سجاع پسر شاهزاده خرم در دولت خانه بازے طفلانه میکرد اتفاقاً بازے گنان بطرف دریچه جانب دریا رفته بجز رسیدن سر نگون بزیر افتاد قضا را پلاسے تکرده در زیر دیوار ها نهاده بودند و فراشے متصل آن نشسته سر سلطان به پلاس رسید و با هر پشت فراش خورده بر زمین افتاد با آنکه از هفت درعه بزیر افتاد آسیبی بدنش نرسید پیش ازان چهار ماه جوتک رائے منجم گفته بود که سلطان از جاے بلند خواهد افتاد اما آسیبی باو نخواهد رسید از وقوع این همه صدقات و خیرات لبسیار بعمل آمد و جوتک رائے مورد آفرین گشته باضافه مواجب و انعام فراوان گردید پادشاه بعد سیر کشمیر معاودت بهندوستان فرمود چون اثر مرض ضیق النفس بپادشاه ظاهر گشت و رفته رفته باشتداد کشید هوا هندوستان را با مزاج خود سازگار نمیدانست نبابران از سنه شانزدهم جلوس هر سال اوائل بهار بکشمیر میرفت و در ایام زمستان معاودت بهندوستان میکرد ✣

ذکر در بیان بعضے شاهزاده شاه جهان

از جمله احوال شاهزاده خرم ملقب بشاه جهان برین نمط است که در سال دوم جلوس جهانگیر پادشاه منصب هشت هزار ذات

و چهار هزار سوار سرفراز گشت بعد ازان که در سال هشتم صبیهٔ میرزا ابو الحسن مخاطب باصف خان پسر اعتماد الدوله در عقد نکاح شاهزاده درآمد و به ممتاز محل مخاطب گشت بمنصب ده هزاری ذات و شش هزار سوار ترقی نمود و پس از چندگاه بمنصب پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار عطا گردید بهر گاه فتح مهم ولایت رانا نموده پسرش را بحضور آورد و بمنصب بیست هزاری ذات و ده هزار سوار و شاه خرم خطاب یافت پس ازان که بهم دکن متعین شد خطاب شاه جهان و منصب سی هزاری و بیست هزار سوار یافته همیشه مورد عنایات پدر بود و نوجهانبیگم بپاس خاطر پادشاه و هم بنا بر رضاجوئی برادر خود آصف خان که شاه جهان داماد او بود و از زوجهٔ مدارج شاه جهان مے کوشید بعد ازان که صبیهٔ نور جهان بیگم که از صلب شیر افگن خان بود و در حبالهٔ از دواج سلطان شهریار برادر زادهٔ جهان گیر پسر شاهزاده دانیال درآمد نوجهانبیگم که جمیع مهام سلطنت بقبضهٔ اختیار او بود جانب دامادی خود سلطان شهریار پیش نهاد خاطر ساخت شاهزاده شاه جهان بعد ازانکه از مهم دکن معاودت نموده بیاندون رسید با عمّاد او ضماع سابقه پرگنه دهولپور بجاگیر خود خواسته گماشته خود متعین کرد اتفاقاً پیش از رسیدن عرضداشت شاه جهان نور جهان بیگم آن پرگنه را بجاگیر سلطان شهریار تنخواه کرده شریف الملک گماشته سلطان شهریار بایران پرگنه متعین نموده بود و گماشته دران پرگنه یا یکدگر آویختند و شریف الملک نیز هم شیراز یک چشم کور گشت بدین جهت طرفه آشوبے در سراے سلطانی برخاست و منجر بفساد های عظیم گردید شاهزاده عرضداشت متضمن عجز و نیاز بحضور ارسال داشته افضل خان دیوان خود را فرستاده که بهر وجه غبار شورش فرو نشاند بدانديشان بخواستند که رفع فساد گردد بلکه در اندیشهٔ شورش افزایند پیش نهاد همت ساخته خاطر بیگم را از برادرے مثل آصف خان باتمام آنکه جانب دار شاه جهان است برگردانیدند و براین حرافت آوردند که مهابت خان را که با آصف خان دشمن و از شاه جهان نیز انحراف دارد از کابل طلبیده شاهزاده و آصف خان را بدست او ذلیل باید گردانید بنابرین تمهید مهابت خان را بحضور طلبیدند و نشان شیر طاعه دریں خصوص بنام او صدور یافت او هر بار عذرے عرضداشته بحضور نیامد و در آخر صریح نگاشت که تا آصف خان در حضور رست آمدن من نمی تواند شد اگر فی الواقع برانداختن شاه جهان منظور رست آصف خان را بصوبه بنگاله بفرستند تا من بحضور رسیده بتقدیم حکم پادشاهے پردازم پادشاه بر طبق عرضداشت مهابت خان آصف خان را به بهانهٔ آوردن خزانه بطرف اکبر آباد متعین نمود و امان الله پسر مهابت خان را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار سرفراز فرموده فرمان فرستاد که او را نیابته در کابل گذاشته خود متوجه آستانه بوس گردد بعد این فرمان مهابت خان از کابل در حضور رسیده بمحال جاگیرات شاه جهان از میان دوآب وغیره تغییر گشته بجاگیر سلطان شهریار تنخواه گردید شاه جهان باستماع چنین اخبار از ماندون عازم حضور پدر گشت و پادشاه بمجرد اطلاع این عزیمت از لاهور باکبر آباد نهضت فرمود و از فتنه سازے کوته اندیشان و اغوای نور جهان بیگم و رعین کبر سن و ضعف بیمارے با چنان فرزند اقبال منصور که غیر از طاعت و فرمان برداری امرے دیگر در خاطر نداشت برسر ستیزه آمد درین حال اکثر امرا بے حضور باتهام ارسال رسل و رسائل بطرف شاه جهان ماخوذ شدند و بعرل منصب و جاگیر معاتب گشتند و درین مهم مهابتخان مدار المهام بود بعد نهضت از لاهور افواج قاهره برسر شاه جهان متعین گردید و شاه جهان بعد رسیدن در اکبر آباد از استماع خبر آمد آمد پادشاه بکمونه اسپوات شتافته و از انجا پسر فانخانان را راجه بکرماجیت و دیگر امرا سے خود را روبروے افواج پادشاهے که بروتعین شده بود فرستاده خود نیز مستعد شده عساکر طرفین باهم آویختند و بهنگامهٔ جدال و قتال گرم گردید لشکر شاهزاده غالب آمده صورت ظفر روی نموده بود اتفاقاً در عرصهٔ کارزار تیر بندوقچی تیم جان افتاده و تیر بندوق فتیلهٔ آتش افروز در دست داشت راجه بکرماجیت که خنگ مردانه کرده دلیرانه بر لشکر پادشاهے حمله آورده بود نزدیک بآن بندوقچی نیم جان رسیده قضارا فتیله بر تیر بندوق رسیده تیر آن از سینه راجه بکرماجیت گذشته او را از جان گذرانید بمجرد هلاکت او لشکریان

را دل از دست رفت و شکست بر لشکر شاهزاده افتاد و شاهجهان بمشاهدهٔ این حال پای ثبات افشردن محض جهالت و سفاهت شمرده
بناچار سے از میدان عطف عنان نمود و بجانب ماندون روان گردید پادشاه باستماع این فتح متوجه اجمیر شده سلطان پرویز را که
درین نزدیکی از پٹنه در حضور رسیده بود با مهابتخان و راجه نرسنگه دیو بندیله و راجه گج سنگه راٹهور و راجه بے سنگه کچهواهه و دیگر
امرا که همگی چهل هزار سوار و فوج بود بر سر شاهجهان تعین فرمود و تالیقی شاهزاده پرویز و مدار این مهم بر مهابتخان مقرر گشت چون
افواج پادشاهے نزدیک بقلعه ماندون رسید شاه جهان رستم خان را با افواج خویش بمقابلهٔ مخالفان فرستاد و رستم خان طریق
بیوفاے پیموده خود را بمهابت خان رسانید از این معنی تزلزل در جمعیت شاه جهان زیاده تر بر هم شد و ماندون در ماندون صلاح ندیده
از آب نربدا گذشته بآسیر رسید دران وقت خانخانان که همراه شاه جهان بود ظاهر گشت که مهابت خان مکاتیب مے نویسد
و اراده رفتن دارد و را با دارا بخان بسپرش قید کرد و در آسیر بعضے حرم و اسباب زیاده تے گذاشته ببرهان پور آمد خانخانان
که نظر بند بود به بهانه صلاح و آشتی از شاه جهان رخصت گرفته بمهابت خان پیوست و نیز اکثر مردم جدائی گزیدند بسبب ضرور شاه جهان
در عین شدت باران از برهانپور روانه شده براه گولکنڈه و بندر مچهلی پٹن بطرف اوڑیسه و بنگاله راهے گردید چند منزل که
در حدود گولکنڈه میرفت قطب الملک والی آن ولایت از راه مردمے پیشکش نقد و جنس و غله و میوه فرستاد سلطان پرویز
چند منزل تعاقب نموده به برهانپور برگشت چون خبر رفتن شاه جهان بطرف بنگاله بپادشاه رسید شاهزاده سلطان پرویز
و مهابت خان را حکم رفت که با جمعیت خود بطرف پٹنه بروند و سد راه شاه جهان شوند و خانخانان را با کبر آباد مقرر نموده
خود بدولت متوجه کشیر شد و شاه جهان بعد رسیدن در اوڑیسه و اندک جنگ اولاً قلعه بردوان گرفت بعد آن قلعه اکبر نگر را
محاصره نموده جنگ بسیار کرد و ابراهیم خان صوبه دار و عابد خان دیوان و دیگر بندهاے پادشاهے کشته شدند شاه جهان آن
قلعه را گذاشته متوجه ڈهاکه گردید و چهل لک روپیه نقد سوا ے اقمشه و فیل و دیگر اجناس از اموال ابراهیم خان بضبط در آمد و احمد بیگ خان
برادرزاده ابراهیم خان که در ڈهاکه بود بیچاره شده بملازمت شاهجهان رسید تا این مدت دارا بخان پسر خانخانان در قید بود در نتولا
شاه جهان او را سوگند داده از قید خلاص کرد و صوبه دار بنگاله با و مرحمت نموده خود به پٹنه رسید و از انجا عبد الله خان را با له آباد
و دریا خان را با اوڑیسه رخصت کرد عبد الله خان بزور شمشیر و قوت مردانگی اله آباد را متصرف شد چون رفیدا را ن بنگاله که نوا ب هم راه
شاه جهان آورده بود ند بعد رسیدن در پٹنه مع نواره گرنجیه رفتند شاه جهان در جنگل حصارے از گل ساخته استحکام داد همدین اثنا
شاهزاده پرویز و مهابت خان با لشکر بسیار در رسیدند و بدفعات جنگ سخت کردند و راجه بهیم پسر رانا گرن که سردار لشکر شاه جهان
بود در معرکه کشته شد ازین جهت هزیمت در لشکر شاه جهان افتاد و غیر از تورچیان و عابدخان هیچکس نماند شاه جهان بمقتضاے
شجاعت ذاتی دل بر مرگ نهاده اسپ برانگیخت اسپ سوار چون زخمے گشت عبد الله خان جلو گرفته شاه جهان را از سر که
برآورد و ازان اسپ فرود آورده براسپ خود سوار کرده بجانب پٹنه برد چون افواج پادشاهی نزدیک پٹنه رسید شاه جهان
بودن دران دیار صلاح ندیده در اکبر نگر آمد چون دران سال که نوزدهم از جلوس پادشاه بود سلطان مراد بخش قدم در عالم وجود
نهاد او را با والدهٔ او در رهتاس گذاشته متوجه پیشتر شد و دارا بخان پسر خانخانان را که سوگند داده از قید خلاص و بصوبه داری
بنگاله اختصاص داده بود سر چند طلب داشت عذر ها درمیان آورده نیامد زن و پسر او را که بطریق یرغمال با خود داشته بود
بسبب ظهور این عذر زنش را در قلعه رهتاس فرستاد و پسر جوان او را القبل ساز نید و بسبب غلبه لشکر پادشاهی بودن در
ولایت بنگاله صلاح وقت ندانسته براهیکه آمده بود از بنگاله باز بدکن برگشت و در اثنای راه بیودن شاه جهان سلطان مراد بخش

مع والده اش بحضور شاه جهان رسید چون رسیدن شاه جهان از بنگاله در دکن بعرض پادشاه گذشت حکم رفت که شاهزاده پرویز و مهابت خان با لشکر همراهی هدفع شورش شاه جهان بازبکن روند سردکن حسب الامر از پٹنه روانه دکن شدند دارا بخان پسر خانخانان که از شاهجهان گشته بلشکر پادشاهی ملحق شده بود بموجب حکم بقتل رسید و خانخانان خود مقید گردید شاهزاده پرویز و مهابت خان قطع مراحل نموده بر مالوه رسیدند شاهجهان سبب رسیدن افواج قاهره بود دکن در دکن مناسب ندیده باجمیر رفت و در انجا هم توقف ناکرده از راه حسیلمیر بصوب ٹھٹھه آمده قصد ایران کرد و بر سر پسر خود سلطان داراشکوه و سلطان شجاع و سلطان اورنگ زیب را بدرگاه پدر فرستاد چون در ٹھٹھه شریف الملک کوتوال شاهزاده شهریار را قید داشت باستماع خبر آمدن شاه جهان جمعیت فراهم آورده توپ و تفنگ بر قلعه نصب کرده متحصن گردید شاهزاده بدو رقلعه منزل نموده چند روز بجنگ پرداخت و چندے از مردان کارے کار آمدند و چون کارے از پیش نرفت بخاطرش گذشت که متصرف ٹھٹھه پردازد سوے بندر و خیان فائده دران نه بیند برین اثنا خبر رسید که شاهزاده پرویز در دکن مرد و مهابت خان بحضور رفته فقط خان جهان لودے در دکن قیام دارد لهذا ازین آگاهی دکن را خالی دانسته بخاطر آورد که پیش ازانکه مهابت خان با دیگر امرا متعین شود از راه ولایت پهار او گجرات متوجه دکن باید شد بعد بتصمیم این اراده قطع مراحل نموده در ناسک ترنبک از مضافات احمدنگر که بنگاه خویش در انجا گذاشته بود نزول فرمود و در حلقه اقامت نموده در انجا بوده قاصد اخراج خانجهان لودے از دکن گردید ✤

ذکر رسیدن مهابت خان و حضور و مصدر گستاخی گردیدن و آصف خان مقید گردن

چون ارادت الهی بران شد که چشم زخمے بپادشاه برسد امر یکه از صلاح دور و بقساد اقرب بود بمقتضا طهور رسید یعنی مهابت خان که مصدر چنین خدمات نمایان و تردد ات شایان شده بود بموجب التماس نورجهان بیگم و آصف خان بے موجب مورد عتاب گشت و فدائی خان از حضور مامور گردید که مهابت خان را از شاهزاده پرویز جدا کرده بطرف بنگاله روانه سازد و اگر مهابت خان برفتن بنگاله راضے نباشد جریده بحضور آید و حکم شد که خانجهان لودے از گجرات آمده بجاے مهابت خان اتالیق شاهزاده باشد و نیز حکم شد که زر خطیر مطالبه سرکار بر ذمه مهابت خان طلب است آنرا مع مبلغیکه از محال جاگیر امرا بزور و تعدے متصرف شده و وکلاے آنها در حضور استغاثه دارند و هم فیلان ناسے که از بنگاله و آن حدود بدست آورده از و باز خواست نمایند و صورت عذر دیوان پسندیده داشته باشد بحضور رسیده خاطرنشان دیوانیان نماید چون فدائی خان از حضور دستوری یافته در مالوه رسیده احکام عالیه رسانیدند مهابت خان از شاهزاده پرویز رخصت گشته عازم حضور گردید و خانجهان لودے از گجرات بحمایت شاهزاده پرویز رسید مهابت خان بعد قطع منازل دریا میکه پادشاه برلب دریا بهمت متوجه سیر و شکار کابل بود نزدیک اردوی معلی منزل نمود مهابت خان چون می دانست که طالب او تحریک آصف خان و ارادهٔ او آنست که بهر صورت این را ذلیل گرداند و قبل از ورود او بر خورداری ولد خواجه عمر نقشبندی را که داماد مهابت خان بود بپادشاه حسب الالتماس آصف خان زیر تازیانه ها سے شدید کشیده و سر برهنه دست برگردن بسته بے آبرو گردانیدند و انچه مهابت خان باو داده بازیافت نموده بود و محمد محسن برادر زن مهابت خان که کروڑے پرگنه پٹیالی بود مقید گردیده زرهاے خطیر از و هم بازیافت شد مهابت خان باستماع این حالات نبا برحفظ آبروی خود پنجهزار سوار جرار اکثر از قوم راجپوت وغیره همراه آورده بود تا اگر کار بے آبروئی او کشد جان خود بر دانگے دریازد بسبب آمدن او بانصورت مردم باهمدگر سخنها داشتند پادشاه از خود بخیر بلا تامل بحضور درود او را مستعجب فرموده پیغام فرستاد که تا مطالبات پادشاهے بدیوان اعلے نشان نکنند رو بعیان خود را نخواهند دانست و فیلان بنگاله بحضور نرسانند باریاب کورنش نخواهد شد و آصف خان نبا بر فرط غرور از شعور و دور افتاده با وجود احداث عداوت باچنین

مقتدعو قوی چنگ در کن سلطنه رفعت آهنگ بے خرسے راکار فرما گشته تامل این آمدنش را نفهمیده با دشاه را تنها این
طرف آب گذاشته خود با عیال و اطفال و احمال و اثقال و جمیع خدم و حشم براه جسر کشتیها از آب گذشته آنطرف دریا رفت
و دیگر امراهم باتفاق آصف خان همان طرف آب رفته خیمه ها زدند و گرد خیمه پادشاه بے غیر از شاگرد پیشه و خدمه ضروری
کسی نماند مهابت خان این احوال شنیده قابو یافت و فوراً مع چار هزار سوار از معسکر خود سوار گشته بر سر پل آمده متعاقبان را
بر معبر با دو هزار سوار گذاشت و پل را آتش داده تاکید کرد که احدے از امرای آن طرف را بدین سمت عبور کردن ندهند
و خود بر دوازده دولتخانه رسیده از اسپ پیاده گشت و با دو صد راجپوت در دون غسل خانه شتافت و تخته غسل خانه را شکسته
باندرون رفت پرستاران حرم سرا این حقیقت را بعرض رسانیدند پادشاه از درون خرگاه برآمده برپالکی نشست مهابت خان پیش
آمده کورنش بجا آورد و بر گرد پالکی قربان گردیده معروضه داشت که چون یقین کردم که از دست آصف خان خلاصی ممکن نیست
دلیرے کرده خود را در پناه حضرت پادشاه انداخته ام اگر مستوجب قتل و سیاستم همان به که در حضور بندرا بسم و راجپوتان
بسلح دور سرا پرده پادشاهی را فرا گرفتند و غیر از چند کس خدمتگار در حضور حاضر نماند پادشاه بے ادبیهاے مهابت خان دیده
دو سه تبه دست بقبضه شمشیر کرده خواست که آن بے باک را بزنند حاضران حضور التماس کردند که وقت حوصله آزمائیست از جهت
خود دارے نمود و در اندک فرصت راجپوتان او اندرون و بیرون دولتخانه پادشاهے را فرا گرفتند مهابت خان بعرض رسانید
که خود بدولت بر اسپ سوار شوند و غلام در رکاب والا باشد و دران وقت اسپ خود را پیش آورد پادشاه را غیرت سلطنت
رخصت نداد که بر اسپ او سوار شود اسپ سوارے خاصه طلب داشته سوار شد چون دو تیر اندازه راه از دولتخانه اسپ سواره
رفت مهابت خان فیل حوصله در پیش آورده التماس کرد که چنین شورش سوار شدن بر فیل صلاح دولت است بالضرور بر
فیل سوار شد مهابت خان یکی از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و دو راجپوت عقب حوصله نشاندو هر کس از خواصان و خدمتگاران
پادشاهی نزدیک سے آمد بقتل میرسید تا آنکه داخل خیمه مهابت خان شدند از انجا مهابت خان فرزندان خود را بدو رپادشاه تصدق
گردانیده خود دست بسته ایستاده التماس سے کرد که سر چه حکم شود بجا آورد از انجا که شاه بے غم مست باده عشق و اسیر دام محبت
نور جهان بیگم بود دو لحظه بے او نمے آسود در خیال هم مسند هم پیاله داشت و همت بوصال او مے گماشت مهابت خان بخیال
اینکه نور جهان بیگم را نیز باختیار خود آرد پادشاه را باز بسرا پرده شاهی آورد آنا نور جهان بیگم و زنان رفتن پادشاه بخانه مهابت خان
فرصت یافته آنطرف آب بمنزل آصف خان رفته بود و مهابت خان ازین سهو خود تا سف میکرد و بهر کیف آن روز و شب خانان
و خان منزل شناخته ده پاره گذرانیدند چون نور جهان آنطرف دریا صفوف آراسته تدارک هاے اندیشید پادشاه مقربان را
نزد آصف خان فرستاده پیغام داد که جنگیدن از نیک اندیشے نیست و بحبت اعتماد انگشترے خاصه بدست او داد در وقت دیگر آصفخان
و خواجه ابوالحسن خواجه آراسته قرار جنگ داده و چون پل را کسان مهابت خان آتش داده بودند راه پایاب سے جستند ابوطالب
پسر آصف خان با چندکسان بهر حال از آب گذشت و اکثر همراهانش غرق بحر فنا شدند آصف خان درمیان آب رسیده بود
که ابوطالب پسرش باندک خبک تهر میت خورده برگشت و آصف خان بمشاهده حال پسر نیز از میان آب راه فرار پیموده و نور جهان بیگم
فیل سواره از دریا گذشته بمردم تاکید عبور سے کرد و خبک درمیان بود دران ضمن تیر بر بازوے یکی از پرستاران بیگم که در عماری
فیل با او نشسته بود رسید و بیگم بدست خود تیر از بازوے او برآورد و نزدیک فیل بیگم بسیارے ازمردم بقتل رسیدند و فیل سواره
بیگم زخم چند برداشته برگشت و شناکرده از دریا گذشت ناگزیر بیگم بعد از گذشتن دریا در حجیره فرود آمد و آصف خان (و) ابوالحسن

پیشخود دود و مکدر دیگر از انجا راهی شد و شبانروز قطع مراحل نموده در قلعه اٹک بنارس که بجاگیر او بود رفته متحصن گردید چون سطوت مهابت خان و دول امراء مآب آمد خواجه ابوالحسن و دیگر امرا سوگند غلاظ و شداد از مهابت خان گرفته ملاقات کردند بعد ازسه روز نور جهان بیگم در حضور بادشاه رسیده و بادشاه از ملاقات او خوش وقت شده از لب دریا بهمت کوچ کرده با مهابت خان که از کابل شده مهابت خان از راه استیلا داشت همین که در اٹک بهاریس رسید رون قلعه رفته آصف خان و ابوطالب پسرش و میر خلیل الله ولد میر میران را با دو از ده کس دیگر بدست آورده قید نمود و دیگر از متعلقان آصف خان را دستگیر کرده بقتل رسانیدند و بادشاه چیزے نمیتوانست کرد و بالجمله بعد قطع مسافت بدار الملک کابل نزول واقع شد راجپوتان که مایه استظهار فتنه سازے مهابت خان بودند دلیر گشته طریق بے باکی سے پیمودند روزے جماعه راجپوتان با احدیان بادشاهے گفتگو کردند و کار بجدی رسید که احدیان همه یکجا شده خنگ مردانه نمودند و قریب شصت راجپوت علف تیغ گردیده هلاک شدند و اینمعنی موجب سرشان و رعونت مهابت خان شد بنا برین بعرض رسانیدند که باعث این فساد خواجه قاسم برادر خواجه ابوالحسن و بدیع الزمان خویش او شده چون رعایت مهابت خان در میان بود بادشاه آنها را دستگیر کرده حواله کرد و مهابت خان آن هر دو را سر برهنه کرده در بازار کابل بخواری و بے غرتے گردانیده در قید نگاه داشت و از وقتی که با بادشاه اینهمه گستاخے کرد بر همه کس چیرگے داشت و بادشاه بهر صورت رعایت خاطر مهابت خان میفرمود و بهر چه نور جهان بیگم در خلوت میگفت بادشاه نادان بے کم و کاست با مهابت خان اظهارے نمود و صریح میگفت که بیگم و صبیه شاهنواز خان ولد خانخانان عبد الرحیم که در عقد میرزا ابوطالب منخاطب بشایسته خان ولد آصف خانست قصد تو دارند غافل مباش و نور جهان بیگم در فراهم آوردن جمعیت سعی دارد تا آنکه از کابل معاودت بهندوستان شد چون در حوالے رهتاس نزول واقع و در انجا اجتماع ملازمان پادشاهی شد پادشاه مهابت خان را بزبانی خواجه ابوالحسن عنایت خان پیغام فرستاد که پیشتر روانه گردد والا کار بجنگ خواهد کشید بالضرور مهابت خان پیشتر راهے گشت بعد ازانکه از دریاے بهت عبور کرد بزبانی افضل خان چهار حکم اصدار یافت اول آن که شاهزاده شاهجهان بصوب ٹھٹھه رفته بتعاقب شتافته مهم او بانصرام رساند دوم آن که آصف خان را باهر اهالش از قید برآورده بحضور بفرستد سوم آن که بهوشرف و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را که باو حواله شده بود مدد روانه حضور نماید چهارم آن که لشکریهاے مخلص خان را که ضامن اوست تا حال بلازمت نرسیده حاضر گرداند درصورتیکه از فرستادن آصف خان و دیگر احکام عدول نماید فوج بر سر او متعین شده بسزا خواهد رسانید افضل خان رفته احکام مطاعه بمهابت خان یک یک گزارش نمود مهابت خان پسران سلطان دانیال را حواله نموده اظهار کرد که بموجب حکم والا روانه ٹھٹھه میشوم و آصف خان را خلاص مینمایم اما خوف دارم که بعد خلاصے آصف خان مبادا بیگم از روے عداوتیکه دارد فوجے بر سر من متعین کند درین صورت امید و اثوقم که هرگاه از لاهور بگذرم آصف خان را خلاص کرده روانه حضور نمایم افضل خان از پیش مهابت خان آمده پسران شاهزاده دانیال را از نظر گذرانید و آنچه مهابت خان گفته بود مفصل بعرض رسانید چون مکرر بزبانی افضل خان حکم شد که خیریت تو درین است که آصف خان را خلاص کنی والا ندامت خواهی کشید ناچار مهابت خان بموجب حکم والا بعمل آورده آصف خان را طلب داشته معذرت خواست و بعهد و سوگند خاطر خود را مطمئن ساخته با همراهانش بحضور فرستاد لیکن ابوطالب پسر او را بجهت مصلحت روزے چند نگاه داشته روانه ٹھٹھه گردید از جمله محاسن اتفاق آنکه شورش مهابت خان بر ساحل دریاے بهت واقع شده بود و خلاصے آصف خان و روانه گردیدن مهابت خان بسمت ٹھٹھه نیز بر همین کنار دریا اتفاق افتاد بعد چند روز ابوطالب و خواجه ابوالحسن و بدیع الزمان داماد او را عذر خواسته روانه حضور نمود و منزل بمنزل روانه ٹھٹھه گشت پیش از رسیدن او در آنجا

پادشاهزاده شاه جهان از ٹھٹھه کوچ کرده بطرف دکن معاودت نموده بود چنانچه سابقاً مذکور شد و مهابت خان بعد رسیدن در ٹھٹھه بدون حکم پادشاه روبهندوستان آورد و آثار بغی ازو بظهور پیوست پادشاه فوجے بر سر او متعین نمود خانخانان عبدالرحیم که از دست مهابت خان زخمهای کاری بر جگر داشت بالحاح و افتراح هم او بر زده خود گرفته رخصت شد و بحال جاگیر مهابت خان و صوبه داری اجمیر بخانخانان مرحمت گشت خانخانان بعد قطع مراحل در اجمیر رسید و مهابت خان که بعد معاودت از ٹھٹھه به اجمیر رسیده بود تاب جنگ نیاورده در شعاب جبال ملک رانا اقامت ورزید خانخانان دران سمت در سنه بیست و یکم جلوس بغیر هفباد و دو سالگی بجوار رحمت ایزدی پیوست و مهابت خان از انجا عرایض نیاز مشتمل بر عقیدت و اخلاص بخدمت شاه جهان ارسال داشت و جواب منشورے که در جواب متضمن طلب او صادر گشت بسجاح استعجال در جونیر رسید و بلازمت شاه جهان شرف گشته مورد انواع الطاف گردید این معنی بعرض پادشاه رسید خانجهان لودی بخطاب سپه سالاری و صوبه داری دکن سرفرازی یافت و مدتے او را با شاهزاده شاه جهان محاربه مجادله ماند +

در بیان رحلت جهانگیر پادشاه بعالم بقا

در سال بیست و دوم جلوس جهانگیر پادشاه مطابق عادات متوجه کشمیر شده و بعد از رسیدن آنجا بیماری ضیق که لازم داشت مستولی یافت و ضعف و ناتوانی روز بروز زیاده شده و اوائل زمستان رایت مراجعت برافراشته چون در منزل بیرم کله بنشاط شکار اشتغال ورزید دران سرزمین دره که نشیمنی بجهت بندوق اندازے ترتیب یافته مقرر بود که چون زنبوران آهوان را رانده بر تپهٔ کوه برآورند و بنظر درآید پادشاه خود بندوق برو اندازد و همین که زخم باهو میرسید از سر کوه جدا شده معلق زنان بزمین افتاد درین روز یکے از پیادهاے آن مرز بوم آهوے را رانده آورد آهو بر بالاے تپهٔ سنگے ایستاد اما خوب بنظر درنمے آمد پیاده مذکور خود را بدست که پیشتر آمده آهو را ازان مکان پیشتر راند بحدے رسیدن در انجا پایش بغزید دست بوتهٔ زد قضا را بوته کنده شد و آن پیاده از جا گرفته ازان کوه عالی معلق زنان بزمین افتاد و استخوانش خرد شکست و اعضایش از هم گسیخته جان بحق تسلیم کرد بمشاهدهٔ این حال مزاج پادشاه نهایت ملول و خاطرش بسے مکدر گردید ترک شکار کرده بدولتخانه آمد ازان ساعت قرار و آرام از خاطرش برخاست ازبیرم کله کوچ کرده در ٹھٹھه و ازانجا براجورے نزول واقع شد و ازانجا بدستور معهود یک پهر روز مانده کوچ فرمود در اثنای راه پیاله خواست همین که برلب گذاشت گوارا نیفتاد آخر شب حال دگرگون گردید و هنگام صبح نفسی چند بسختی کشیده وقت چاشت روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه یکهزار و سے و شش هجری مطابق پانزدهم آبان ماه در عمر هفتاد و دو سالگی طائر روح او از آشیان کالبد عنصرے پرید و نورجهان بیگم خروش دل خراش و نالهٔ جان تراش برآسمان رسانید و گل خسارهٔ از غازهٔ عنبر خراشید و هاے هاے گویان چون مرغ نیم بسمل بر خاک و خون سے طپید **بیت** سینه از تقاب سنگ میزد + علیا نچه بر رخ گلرنگ میزد + و بے اختیارے خواند **نظم** دریغا زین دل آزاری دریغا + دریغا زین جگرخوارے دریغا + نخواهم بے جمالش زندگی را + سلیک جاودان پایندگی را + نهال عمر بے برگ هست بے او + حیات جاودان مرگست بے او + بقانون وفا نیکو نباشد + که من باشم بگیتی او نباشد + نمے خواهم کزو یک سو نشینم + جهان را بے جمال او نبینم + چه آسایش دران گلزار ماند + کزو گل رخت بندد خار ماند + و در چنین وقت هر چند برادر خود آصف خان را طلبیده اشت او عذرها درمیان آورده نیامد و نعش جهان گیر پادشاه از انجا مصحوب مقصود خان بلاهور رسید و برلب دریاے راوے متصل شاه دره در باغ قاسم خان که نورجهان بیگم رونق افزاے آن باغ بود مدفون گردید و عمارات عالیه بران تعمیر یافت این یک بیت آخر از قطعهٔ تاریخ رحلت او ملا کشفی گفته

بیت چو تاریخ وفاتش جست کلکم ✻ خرد گفتا جهان گیر از جهان رفت ✻ ۱۰۳۶

ذکر سلطنت ابو المظفر شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه صاحبقران ثانی

بعد رحلت جهانگیر آصف خان با ارادت خان بهد استان گشت و داور بخش پسر خسرو را بنوید سلطنت مطمئن گردانیده روانه بشیر و بنارس نامزد نمود و سه راکه در چابک روی از باد صبا گرو مے برد نزد شاهجهان فرستاده از خبر رحلت جهانگیر آگاه ساخت و چون جهانگیر المصحوب مقصود خان روانه ساخت و روز جمعه در باغ اساس نهادهٔ نورجهان بیگم بر لب آب راوی در سواد لاهور جسد مذکور بخون گشت چون امرای عظام میدانستند که آصف خان بنا بر استحکام مبانی دولت شاهجهان این توطیه و تمهید نموده همه با آصف خان هم موافقت زدند و آصف خان که از نورجهان خواهر خود مطمئن نمود بدین جهت او را نظر بند داشته احتیاط مے نمود که نزد او کسے آمد و رفت نمی نمود و نورجهان بیگم مے خواست که داماد و شهریار سلطان پادشاه شود و شهریار مرقوم بتحریک زن خود دست تصرف بخزائن پادشاهے دراز کرده و سائر کارخانجات بیوتات را از خزانه و فیلخانه و توپخانه وغیره که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفته هفتاد لک روپیه بمنصبداران قدیم و جدید داد و از انجمله بعد استقرار یافتن سلطنت بشاهجهان چهل پنج لک و پنج خزانه مستردگردید شهریار با پسر سلطان دانیال را که بعد رحلت جهانگیر گریخته بلاهور نزد او آمده بود بجای خود سردار ساخته لشکر را از آب گذرانیده در سه کروهے شهر تلاقی فریقین اتفاق افتاد در حمله اول انتظام افواج شهریار از هم گسیخت و هر کدام براهی نشافت و شهریار که با دو هزار سوار قدیم خود در ظاهر شهر لاهور استاده بود برگشته قلعه در آمد شبانگاه اراده تحصن درون قلعه رفته او را القا بوسے خود آورد و صبح امرای عظام بدرون ارک شتافته داور بخش را بر سریر نشانیدند و شهریار را دست بسته بکورنش او آوردند و بعد از دو روز مکحول گردانیدند و پس از چند روز طهمرث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز مقید کردند و شاهجهان پرسیدن خبر از زبان مبارک در مقام جبیر سر حد نظام الملک از راه گجرات عازم مستقر الخلافه اکبر آباد گردید و جان نثار خان را بافرمان متضمن عواطف و احسان نزد خان جهان لودے افغان که در آن وقت صاحب صوبهٔ دکن حسب الامر جهانگیر و نورجهان بیگم بتاریخ استیصال شاه جهان بود فرستاده دلالت باطاعت نمود و سر رشته صواب از دست داده بانظام الملک سلطان دکن ساخته بعهود و مواثیق تمام ولایت بالاگهاٹ باو واگذاشت و خود بیجاپور آمد مقارن این حال دریاخان روهیله که پیش از رحلت جهانگیر از شاهجهان جدا گشته در ولایت نظام الملک بسر میبرد بمناسبت طبیعت افغانے بنجابجهان ملحق گشت و محرک سلسله فتنه و فساد گردید و جان نثار خان بدون عرضه داشت در جواب فرمان رخصت انصراف داد شاهجهان باحمد آباد رسیده ناهر خان را که خطاب شیر خوانے داشت بمنصب پنج هزاری ذات و سوار و صوبه داری گجرات سرفراز نمود و میرزا عیسے ترخان را منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و ایالت ملک ٹٹه داده رخصت فرمود و خدمت پیشکش خان را نزد آصف خان بلاهور روانه ساخت و بدست خط خود فرمان نوشت که در نیوقت که احتمال فتنه هاست اگر داور بخش پسر خسرو را و شهریار و دو پسر او هوشنگ و طهمرث را بسپارد بمنصب و جاگیر او خواهد افزود و بعد وصول این حکم روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سال هزار و سے و هفت باتفاق دولت خواهان در ایوان خاص و عام لاهور خطبه بنام شاهجهان خوانده خلد و داور بخش را که روزے چند بمصالحت وقت سلطنت بر دوشته بودند دستگیر ساخته در گوشه محبوس داشتند و شب چهارشنبه بیست و ششم جمادی الاولی سنه مذکوره او را با گرشاسپ برادرش و شهریار و طهمرث و هوشنگ پسران سلطان دانیال را بزاویه نیستی فرستادند و در نیوقت که موکب شاهجهان بحدود ملک رانا بود مع سپه سالار مهابت خان کوچ بکوچ از راه اجمیر بمنزل منوده در باغ نورظاهر اکبر آباد منزل فرمود و صباح آن بسوار کے فیل داخل حویلے که در شاهزادگے با و تعلق داشت

بنا بر انتظار ساعت مختار جلوس اقامت گزید و تاریخ ششم جمادی الثانیه روز دوشنبه سال هزار و سه و هفتم هجری که سن او بسی و شش سال شمسی و هفت سال و دو ماه قمری و هشت روز رسیده بود در مستقر الخلافه اکبر آباد بر تخت فرمانروایی و سلطنت و قلعه گوالیار جلوس نمود و حکیم رکنا مسیح تخلص تاریخ جلوس چنین یافته شعر بهر سال جلوس او گفتم + درجهان باد تا جهان باشد + و شیخ عبد المجید شاهنامه نویس او در دوشنبه بیست و پنجم بهمن یافته بعد جلوس فرمان عاطفت عنوان بنام آصف خان برادر نور جهان بیگم متضمن طلب او در حضور و آوردن شاهزاده از لاهور که همراه اردوی جهانگیر می بود ندا صدار یافت و در القاب خان مرقوم این فقرات مندرج گشت عضد الخلافه یمین الدوله عموی ما آصف خان و نیز دران فرمانست سر و پائی که روز جلوس سیمنت مانوس پوشیده بودیم برای آن عضد الخلافه فرستادیم و هر چند که بآن عمو عنایت فرمائیم زیاده ازان گنجائش دارد بالفعل منصب هشت هزاری ذات و سوار و دو اسپه و سه اسپه عنایت نمودیم و سوای آن بندر لاهور که بطریق انعام مرحمت فرمودیم و مهابت خان بخطاب خانخانان سپه سالار و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و صوبه دار اجمیر و خلعت خاصه با چارقب طلائی و خنجر و شمشیر مرصع با علم و نقاره و تومان طوغ و دیگر عنایات سرفرازی یافت و خانجهان لودی با وجود تمرد و ستمگاری بعطای منصب هفت هزاری و بعضی عنایات دیگر مستمال گشته بصوبه داری دکن بحال ماند و بر این نمط هر یکی از امرا القدر مراتب و اقتضای صلاح وقت مورد الطاف و مراحم گردیده اول حکمیکه اصدار یافت منع سجده بود فرمود که سزاوار این تعظیم ذات معبود حقیقی است مهابت خان بعرض رسانید که اگر بجای سجده زمین بوس قرار یابد شایسته امتیاز خادم و مخدوم میماند و سجده هم بر طرفی شود ملتمس او پذیرائی یافته متعین شد که هر دو دست را بر زمین گذاشته لبشت دست را ببوسند و سادات و علما و مشائخ و درویشان را منع این قوا ضع نمود و هنگام ملاقات سلام و زمان رخصت بفاتحه مامور فرمود و پس از چند سال زمین بوس هم ممنوع شده تسلیم چهارم بجای آن قرار یافت ساعتی پیش از بامداد بیدار گشته بعد تخلی و طهارت ادای صلوة مفروضه و نوافل نموده اغلب اوقات باوضو می بود و در فن سوسیقی نیز مهارت تمام داشت و باستماع آن راغب بحثا و خان خواجه سرای صاحب تاریخ مراة العالم می نگارد که بعضی از صوفیه در بزم او و حالت وجد جان بحق تسلیم کرده اند و مجددین سال اول جلوس نذر محمد خان برادر خرد امام قلی خان والی توران رحلت جهانگیر شنیده بلشکر کابل کشید و مهابت خان بدافعه مامور شد و طالب کلیم تاریخ رخصت فوج لشکر فتح یافته خانزمان پسر مهابت خان بمنصب پنجهزاری سرافراز شد و نذر محمد خان قلعه کابل را تا دو سه ماه محاصره نمود و بی نیل مقصود برگشت و مهابت خان باستماع عود او در سر هند توقف نمود و لشکر خان صوبه دار کابل که پیش از مهابت خان رخصت شده بود انتظار مهابت خان نکرده داخل کابل گشت و حقیقت حال بعرض داشت هر دو انکشاف یافت چون برخی از سکنه کابل سبب ورود عساکر توران فضای ستاره بسیار کشیده بود ندرک روپیه از خزانه کابل تجویز قاضی شهر محمد زاهد بغارت زدگان حسب الحکم انعام شده انقسام یافت و غره رجب همین سال شاهزادگان والاگهر محمد دارا شکوه و شجاع و اورنگ زیب که پیش جهانگیر می بودند مع یمین الدوله آصف خان و دیگر امرای عظام و خواتین و حشم و عبید و خدم از لاهور باکبر آباد رسیده ادراک دولت ملازمت نمودند پسران را در آغوش عاطفت کشیده تقبیل جبین ناصیه آنها نور آگین نمود بعد ازان سر یمین الدوله را که بر پای پادشاه گذاشته بود بهر دو دست برداشته در آغوش عنایت گرفت و خلعت خاصه با چارقب مرصع و خنجر و شمشیر مرصع با پردله جواهر دوزر و علم و نقاره و تومان توغ و دو اسپ از طویله خاص یکی با زین مرصع و دیگر با زین مینا کار طلائی و فیل از حلقه خاصه با ساز طلا و ماده فیل مرحمت نموده سر غرتش را باوج افتخار رسانیده مرتبه وکالت مفوض فرموده مهر او زنگ که نزد ممتاز محل صبیه او زوجه پادشاه و الده شاهزادگان سه بود بالتماس ممتاز محل بآن عضد السلطنه سپرد و در مخاطبه

بلند عموست خواند و شایسته خان مین پسر او بخلعت فاخره و خنجر و شمشیر مرصع و اضافه هزار و پانصد سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار و علم و نقاره و اسپ بازین طلا و فیل امتیاز یافت و دوازدهم رجب سنه هزار و سیصد و هفتم الهی جشن نوروز ترتیب یافت دریاخان روهیله که سبب وفائی نموده بخانجهان لودی پیوسته بود درین جشن بدرگاه رسیده مورد عفو گردید و منصب چهار هزاری یافت و میرزا رستم صفوی از بهار رسیده شرف کورنش دریافت چون کبر سن او را دریافته بود بعنایت یک لک و بیست هزار روپیه سالیانه مایهٔ اطمینان خاطر یافت پانزدهم ماه رمضان مهابت خان بصوبه داری دکن و خانجهان بجای خان جهان مقرر شد و خلعت او خان زمان صوبه دار مالوه بانتظام دکن مامور شده خانجهان لودی صوبه دار مالوه یافت و درین سال جهجهار سنگه پسر راجه نرسنگه دیو بدیله قاتل شیخ ابوالفضل بتوهم گریخت و مهابت خان بتنبیه او نامزد گردید و شاهجهان بشکار بازی و تماشای حصار گوالیار توجه نمود جهجهار سنگه چون طاقت گریز و ستیز در خود ندید بمهابت خان نوشت که اگر عفو تقصیرات من شود و تلافی جرائم سابقه بصدق عقیدت مے نمایم و حسب التماس مهابت خان ماتم او بخشیده هزار اشرفی و پانزده لک روپیه و چهل فیل بطور جریمه برا و مقرر شد و بوسیلهٔ مهابت خان ادراک کورنش نمود و در همین سال نظام الملک از محالات بالاگهاٹ که خانجهان لودی از کوتاه بینی باو گذاشته بود دست باز داشته ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانید و درین جشن نوروز یک کرور و هشتاد لک روپیه نقد و جنس و چهار لک بیگهه زمین و یک صد و بیست موضع در ولایت تصدق و انعام شد ✣

احوال سال دوم مطابق سنه هزار و سی و شش هجری

جشن وزن قمری روز دوشنبه سلخ ربیع الاول که آغاز سال سے و نهم از سنین عمر ابد پیوند اجل آمد گیتی بار بطلا و نقره و شش بار جنس پیکر پادشاه سنجیده بار یاب احتیاج انفاق شد و بعد سه ماه و هفت روز در سرزمین گوالیار بشکار بسر رفته معاودت باکبر آباد شد و خانجهان لودی که در اثنای روان شدن از مالوه بزمین بوس رسیده بتنبیه جهجهار سنگه مامور شده بود باز شرف کورنش اندوخت سوم رجب این سال مهابت خان بصاحب صوبگی دکن سربلند گشت و بیست چهارم رجب نوروز شد و جشن آن بدستور سابق یافت و سالیانه ممتاز محل ده لک روپیه مقرر گشت و بحرے بیک الحج پشاه عباس که در زندگے خود برای تهنیت فرستاده بود و بعد از رحلت نمود ادراک صحبت شاه جهان کرده بیست هزار روپیه انعام یافت و اراد تخان بتغییر مهابت خان صوبه دار دکن یافته بعنایت خلعت با چار قب طلا دوزه و شمشیر مرصع و دو اسپ و فیل با ساز طلا و مطلا سرافراز شد و از تغییر او دیوانی کل بافضل خان تبریزے که در ایام شاهزادگے دیوان بود مفوض گشت و تاریخ وزارتش ع شد فلاطون وزیر اسکندر ✣ گفته اند همدرین ایام بعین الدوله آصف خان دو سیر همین را که وه بیست هندی یک شنیدن یا دمیکرد ند وده دیگر همان وزن و مضمون منظوم ساخته هر بیست بیت را تیر تیب می خواندند بحضور آورد و خانجهان لودی که همواره از کردار ها ناشائسته سابق خود در توهم بود و بایذیشهای باطل بر توهمات خود افزوده از نزوا گزیده پادشاه اسلامخان را که از امرای معتقد و معتمد او بود نزد خانجهان فرستاده استکشاف حال نمود و خانجهان بیمناکے و اندیشه مندی خود اظهار نموده معروض داشت که اگر رقم امانے بخط پادشاه یافته در نوکرے و امروانحتار و بجا رباشم رفع توهم من ممکن هست پادشاه از خوش نهادے امان نامه بقلم خود در کمال عطوفت نگاشته با و سپرد با زهم آن افغان سست پیمان بدگمان بوده شبے بے خبر از اکبر آباد براه فرار روا د با رپیش گرفت بعد خبر خواجه ابوالحسن با خانزمان و سرانجام از امرا تعاقب او مامور شدند چندے از انها مثل سید مظفر خان و خدمت پرست خان و پهلد اس و غیرهم بر سبیل تعجیل تعاقب نموده در حوالے دهولپور باو رسیده نبرد آزما شدند خدمت پرست خان برخم کارے روانه ملک رستگارے شد و حسین و

عظمت پسران خانجهان و داماد شش بالسیاری از عمدهای او بقتل رسیدند و خانجهان با دو پسر خود که باقی مانده بودند و چندی نگیر از رفقای خود را بجنگل انداخته داخل گوندوانه شدند و از انجا براه برار بولایت نظام الملک که با خانجهان در مقام مدارا و مماشات بود در آمدند بهلول و سکندر افغان بتوهم تقصیرات خود و مجالست افغانی گریخته بخانجهان ملحق شدند و مقرر شد که برای تنبیه نظام الملک اردوئے گیهان پوئے شاهی بصوب دکن نهضت نماید اسلام خان را بحراست دار السلطنة اکبر آباد گذاشته روز دوشنبه هشتم جمادی الاولے اعلام فیروزی درحرکت آمد و نامه متضمن تعزیت انتقال شاه عباس ماضی و تهنیت جلوس شاه صفی نبیرهٔ او مصحوب میر برکه باتفاق بجرے بیگ ایلچی شاه عباس کرخصت انصراف یافته ارسال شد و هم درینولا جشن وزن قمرے اختتام سال سنے و نهم و شروع سال چهلم از عمر بادشاه ترتیب یافت ٭

احوال سال سوم مطابق سنه هزار و سے و نه هجرے

ششم شعبان که روز جشن نوروز بود سالیانه نواب ممتاز محل زوجه بادشاه صبیهٔ آصف خان از اصل و اضافه دوازده لک روپیه مقرر گردید و دیگر امرا نیز باضافه مناصب بلندی یافتند و بطرف خاندیس نیابر بالش نظام الملک و گوشمال خانجهان لودے نهضت نموده بعد ورود دران دیار سه فوج لشکر دگے سه سردار مقرر گردید یکے ارادت خان ناظم صوبه دکن دوم راجه گج سنگه سوم شایسته خان مهین پسر آصف خان و او را دستخان را خطاب اعظم خانی بخشیده شایسته خان و گج سنگه و دیگر امرا را حکم فرمود که از مواضع بیدر اعظم خان بیرون نروند بیست و ششم رجب شهر بر هانپور مرکز رایات ظفر آثار شده دو یار و هیله با رجوه آن همه عنایات و عفو تقصیرات کمران نعمت نموده بعد از نجا فرار در زیده نزد خانجهان لودے رفت چون با ارادت خان و شایسته خان صحبت درست گرفت شایسته خان را بحضور طلبیده بسر کردگے آن فوج عبد الله خان بهادر را رخصت نموده در نولا [illegible] را با خانجهان جنگے روی داد و خانجهان انجنگ گریز نموده جمعی را کشتن داد اتفاقاً در اثنائے تلاش ملتفت خان و لد اعظم خان با فوج چندا اول از قول بدو گروه دور مانده بود خانجهان و بهلول و مقرب خان بانها رسیده و غافل دیده در او یختند و چندے از مغول و راجپوت جان خود در باختند درین ایام جادو راے کافر نعمت که مع پسران و دیگر منتسبان مسبت و پنجهزار ذات و پانزده هزار سوار منصب داشت با جمیع فرزندان و خویشان خود گریخته نزد نظام الملک رفت و او بیوفائی را لازم ماهیت آن مدبر دانسته خواست مقید سازد آن خون گرفته دست و پا زده با دو پسر و بنیره کشته شد باقی اولاد و اقارب او ملتجی بهمین درگاه گشته بوسیلهٔ اعظم خان مناصب مناسب یافتند و یک لک و سے هزار روپیه بدو خرچ آنها عنایت شد و همدرین ایام کمال الدین روهیله که در عهد جهانگیر خطاب شیر خانے داشت بنوشته خانجهان در پشاور گرفتار گشته از دست سعید خان مع همراهان بسزا رسید و بعد برسات یمین الدوله آصف خان کرخصت او در همه باب بر همه کس مسلم بود بسردارے کل عساکر بالا گهاٹ سرافرازے یافت و نهم ربیع الثانے جشن وزن قمرے اختتام سال چهلم و ابتدائے چهل و یکم را [illegible] شد چون مقرب خان و بهلول از جالنا پور روبه پا تهرے نهاد اعظم خان بفرار انها وقوف یافته اتفاقاً بنود و خانجهان در همانجا انتظار آن هر دو میکشید که ناگهان لشکر بادشاهے رسید خانجهان راه فرار سد و دیافته بجنگ ایستاد چون معرکه کارزار گرمتر شد بهادر خان و هیله او شجاعت داده دو زخم تیر بر داشت و نیز سر داس جهالا چیتله شاهے مردانه جان خود در باخت و در نوبت اعظم خان رسیده و هنگامه گیر و دار گرمی پذیرفت خانجهان عرصه بر خود تنگ دیده روبه فرار نهاد و در نوبت تفنگی به بهادر برادر زادهٔ خانجهان رسیده و بهادران دست پسرام نامی از پا بیفگند او را بهادر سنگ بود رسیده با او در آویخت بهادر از فرط بهادری بر پسرام زد پسرام نیز چندے با او جنگ کرده رخمگراے آخرت ساخت و خان جهان بکلی بهستان

درآمد و اولیای دولت پادشاهی در تعاقب او رسیده سپرده برگردیدند و اعظم خان در جائی برای آرام سپاه اندکی آسوده حقیقت حال به پادشاه نگاشت و در جلدوی آن اسپ و فیل و خلعت و شمشیر ارسال یافت چون خانجهان اراده دولت آباد نمود اعظم خان از انجا کوچیده بسبب قحطی که در اطراف دولت آباد شنید رفتن بان طرف مصلحت ندید و بقصد استیصال بهلول در مقر خانجهان بدهار رفت درین ایام ساهوجی بهوسله که سرخیل نمودلشکر نظام الملک بود و بلشکرپادشاهی پیوست و بمنصب پنجهزاری بلند پایه گردید و دیگر اقارب او نیز فراخور لیاقت منصبها یافتند و سید مظفر خان باضافه هزاری ذات بمنصب پنجهزاری سرفراز شد و میر جمله باضافه ندکور چهارهزاری شد قلعه منصور گذه بسعی باقر خان صوبه دار اودیسه مفتوح گردید

احوال سال چهارم مطابق سنه هزار و چهل هجری

چون بستوه خانجهان لودی ولایت نظام الملک لگد کوب نوائب گشت و داعیه نظام الملک صورت تگرگ خان جهان را اعتماد بر دوستی نظام الملک نماند و تر سید که مبادا ابر آسا مصلحت حال خود با او عذر سے کند ناچار بین روبالوه نهاد و عبد الله خان بهادر کمر بالاگهاٹ بود تعاقب نمود و سید مظفر خان بارهه و جمعے دیگر بالفرام مهم لودی از حضور رخصت یافته باو ملحق شدند و در سرونج رسیده آگهی یافتند که مقابیر از نواحے شهر بنجاه فیل سرکار خالصه شریفه برده اند و خواجه عبد الهادی پسر صفدر خان که به نیابت پدر در انجا بود محافظت شهر نموده سکنه آنجا را از شر آنها حراست کرد و خانجهان از دست راست سرونج بملک بوندیله درآمده از کالپے سر برآورد و دیگر باجیت پسر جهجهار سنگه بتعاقب تاخت پیل در آمده خود را بدیار روهیله که چنڈاول خانجهان بود رسانید و دریا بے محابا بر و تاخت و بخنک رستمانه پرداخته حمله ها مے برد رفقاے او نیز سر باخته دیوانه وار عرصه کارزار گرم ساختند و چهار صد افغان و دو صد بوندیله درین معرکه رهگراے آن سرانشدند و راشناے زد و خورد تفنگے بدیار رسیده کارش انجام یافت و سپاه بوندیله دریا راخان جهان دانسته بر و هجوم آوردند و خانجهان فرصت یافته جان خود بپاے گریز بیرون برد و دیگر باجیت بوندیله بخطاب جگراج و باضافه هزاره ذات و هزار سوار و دو هزاره سے دو هزار سوار شد و از وقائع این سال فتح قلعه هاروت بسعے اعظم خان و بدست آمدن قلعه دار و اهل و عیال همه مکه بدین جده ها در نظام الملک که در قلعه بودند و اعظم خان در جلدوے این خدمت باضافه هزاره ذات و سوار و شش هزار سوار شد و دیگر ملازمان آن لشکر بسزا در خور مرتبه مشمول مراحم خسروانے و قلعه بفتح آباد موسوم شد چون خان جهان از گذشتن دریا راه فرار پیمود اولیاے دولت شاهی در تعاقب او شتافتند روزے دور تر رانده صبح دیگر از ماندگے راه دیر تر روانه شدند و زمینیان و سست قدمان را پیشتر روانه گردانیدند سید مظفر بارهه از جمیع افواج هراول پیشتر بخانجهان لودی رسید او نیز با شش صد جوان جلاد نشان عطف عنان نموده بمقابله پرداخت و جنگے نمود که کارنامه رستم و افراسیاب را با آب شمشیر شست و شود او دو اکثر رفقاے او شربت مرگ چشیدند و برخے مجروح از معرکه برآمده راه بریمند از سرداران طرف فوج پادشاهی یکے خویش خانعالم و دو سے دیگر کنبیره را بالمال بکشش و کوشش بسیار جانسپارے نمودند و صد خان روهیله که مائه استظهار لودی بود مع دو پسر خان جهان در رسیدند ان نقد جان با اکثر رفقا در باخت خان جهان بملاحظه این حال باز روبراه نهاد و اکثر فیلان او مع زوائد در راه ماند درین فرار و سرور عبوش بطرف کالنجر اتفاق افتاد حاکم آنجا نیاز خان خبر یافته تنبا دیب او برآمد و بنجا باز صف آراگشته محاربه جهمی نمود و حسن خان پسرش گرفتار گشت بعد مدت طویل و علم و غیره اسباب دولت و نشان حشمت و شوکت بجا مانده از معرکه برآمد و تا میت کرده عنان نگاور باز نکشیده شام هنا منزل گزیده با رفیقان خود گفت که الحال عزم

پیشتر رفتن از نجا ندارم قضا کار خود کرده و عمر بپایان رسیده امداد و اعانت شما درین هنگام سود مند نیست و در آتش من خود را مسوزید اینک سپاه از عقب میرسد شما را مرخص کردم تا فرصت هست راه خود گیرید آخر به تیغ بلاک از همدگر جدا خواهیم شد بهتر آنکه الحال جدا شوید کسانی را که زندگی عزیز بود جدا شدند و گروهی که وفا سرشت بودند بهمیای مرگ گردیده دست از جان شستند چون سید مظفر رسید و گرد سپاه نمودار گشت خانجهان لودی مع عزیز خان پسر خود بکمال ثبات و استقلال بمقابله برخاسته با رفقای باقی بارادهٔ تلاش استقبال فوج دشمن نمود و هر یکے از انها که شرارهٔ آتش شجاعت بود با دشمن در آویخته نام و نشان خویشتن سوختند و خانجهان عرصه کام دشمنان دیده از اسپ فتاده مدد دشمنان از چار سو محیط شد تا دستی بر تیر و کمان و تیغ با دشمنان در کشاکش بود بعد ازان ما دامیکه در دست و پا تاب و توان بود از حمله بردن بر مخالف نیاسود تا انکه پیکرش ریز ریز و سر عزیز خان پیش روی او بر اثر تیغ تیز از بدن جدا گردید چون کار خانجهان بپایان رسید سید عبد الله خان فیروز جنگ که قلب لشکر پادشاهی بود نیز از پے رسید و هر سر کس که بحضور پادشاه فرستاده در جلدوے این خدمت عبد الله خان با ضافه هزارے هزار سوار شش هزارے شش هزار سوار و بخطاب فیروز جنگ مشمول عواطف شد و سید مظفر خان با ضافه هزار سوار منصب پنجهزارے ذات و پنجهزار سوار و بخطاب خانجهانی مفتخر گردید طالبا سے کلیم درگشته شکست خانجهان لودے که پیرانام داشت و دریا روهیله رفیق عمدهٔ اوا ین رباعے گفته سلکه شاعری یافت

رباعے

این مژده فتح از پے هم زیبا بود ✤ این کیفیت دوبالا چه نشاط افزا بود ✤ در رفتن دریا سر بسر ابهم رفت ✤ گویا سر او حباب این دریا بود ✤

درین سال باران در ملک دکن و گجرات و اطراف آن بالمره انقطاع یافته قطره نبارید و قحط عظیم روے داد پادشاه هفتاد لک روپیه بغلا دیدگان مرحمت فرمود و در هشتاد کرور دام محالات خالصهٔ شریفه که یازدهم حصه ممالک محروسه است تخفیف داد و سیجدهم شعبان محمد علی بیگ سفیر ایران که نامه شاه صفی مشتمل بر تهنیت جلوس آورده بود در برهانپور ادراک کورنش نمود و ارمغان پادشاه ایران بنظر گذرانید سه لک روپیه قیمت داشت و انچه از طرف خود گذرانید متاع پنجاه هزار روپیه بود و سفیر مذکور را از ابتدای ورود تا روز رخصت سه لک و شانزده هزار روپیه نقد و قریب یک لک روپیه جنس با و مرحمت شد و اعظم خان در تعاقب انواج نظام الملکیه و عادل خانیه و در تسخیر قلعهٔ برنده مساعے عظیمه بجا آورد و بموجب التماس او مقرب خان غلام ترک نظام الملک که معتمد و رئیس لشکر و میر شمشیرش بود و از سلوک نامناسب اولیاے نعم خود دل برکنده و داعیه بندگے شاهجهان تصمیم داده بود منصب پنجهزارے پنجهزار سوار باستمالت یافت و باین آستان سپیده مورد انواع مراحم شد و هم درین سال فتح خان پسر کلان ملک عنبر سپه سالار نظام الملک که مقید بود نظام الملک او را خلاص گردانید او چون دانست که سرگاه نظام الملک را خاطر مطمئن گردد باز محبوس خواهد شد پیش دستی کرده بدستور سے که پدرش نظام الملک انظر بند سیدانست مقید کرده حقیقت بدرگاه نوشت شاهجهان این حرکت از نوکر دربارهٔ ولی نعمتش نه پسندیده حکم کرد که واگذار د فتح خان برین حکم آگهی یافته مقبل از ورود فرمان نظام الملک را خفا کرده بکشت و شهرت داد که بمرگ خود در گذشت و حسین نام پسر ده ساله او را بجایش نشانید و نیز بسعے نصیر سے خان درین سال قلعه قندهار که از مشاهیر قلاع ملنگانه است مفتوح گردید و نواب ممتاز محل که ارجمند بانو بیگم نام داشت و صیهٔ مرضیهٔ یمین الدوله آصف خان زوجه پادشاه بود رحلت نموده در باغ زین آباد برهانپور ربط و را امانت مدفون گردید و بعد چندے شاه شجاع مع وزیر خان و سنی خانم نعش را بمستقر الخلافه اکبر آباد آورده حسب الحکم بر کنار دریاے جمنا بخاک سپرد و مقبرهٔ رفیعه بر سرش بنا گذاشتند بدل خان تاریخ رحلت او یافته و پادشاه نامدار سال از اقسام مستلذات خصوصا استماع سازو نغمات و تزئین بجواهر و لباس فاخره گرامایهٔ اجتناب نمودے و هشت سال

دو دو ماه عمر داشت و نوزده سال و یک ماه و شش روز بانوی مشکوی اقبال بود چهارده فرزند ازان مرحومه بوجود آمد هشت پسر و شش دختر اگرچه دختر میرزا مظفر حسین صفوی که بتبدیل اسم محل موسوم و دختر شاهنواز خان پسر خانخانان عبد الرحیم هر دو در عقد ازدواج پادشاه مرحوم نیز بودند اما در اختصاص بمنزلت ممتاز محل نرسید سترو کات آن مرحومه از نقد و جنس یک کرور روپیه زیاده بود نصف بدختر کلان او جهان آرا بیگم که بیگم صاحب معروف بود مرحمت شد و نصف در باقی اولاد انقسام یافت و چهار لک روپیه بر سالیانه بیگم صاحب افزود و دینو لاجین وزن قمر ے انتهاے سال چهل و یکم و ابتداے سال چهل و دوم عمر پادشاه ترتیب یافت +

احوال سال پنجم مطابق سنه هزار و چهل و یک هجری

جشن وزن شمسی که در هر سال از سنین عمر و بار سنجیدن سلاطین بزر و اجناس مطابق حساب شمسی و قمری معمول بود ترتیب یافت و از عمر پادشاه چهل سال بحساب شمسی انقضا یافته چهل و یکم شروع شد چون فتح خان پسر ملک عنبر و فرستادن پیشکش تعلق نمود پادشاه وزیر خان را باده هزار سوار تسخیر قلعه دولت آباد مامور نموده راهی گردانید و کیل او بعد رسیدن فوج بعرض رسانید که فتح خان پسر خود را با پیشکش بدرگاه فرستاده و درین نزدیکی میرسد بوزیر خان فرمان رفت که بهر جا رسیده ازینجا برگردد و عبد الرسول پسر فتح خان پیشکش بست لک روپیه آورده بنظر گذرانید و هم درین سال عین الدوله آصف خان برای رهنمونی محمد عادل شاه والی بیجاپور بامور جسیمه عظیمه مامور شد که اگر عادل شاه اطاعت نموده قلعه برنده باخراج مقرر ے تسلیم نماید عین الدوله اکتفا بهمین قدر نموده معاودت کند و الا سزاے لائق در کنارش نهد و اعظم خان و سید مظفر خانجهان و راجه سنگه و خانزمان و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و خواجه ابو الحسن و غیرهم از امراے عمده بهراهی آن امیر کبیر متعین شدند و ازین تاریخ بهراوزنگ که پیش عین الدوله مے بود بیگم صاحب مهین و حرم پادشاه مفوض شد و آصف خان بطرف بیجاپور نهضت نموده بخت قلعه بالکی را محاصره نمود و قرار یافت که در ظلمت شب یورش نمایند اهل حصار تر سیده اول شب در پرده تاریکے از سپاه انچه بود رخت ادبار بطرفے کشید و سکنه و رعایا ناچار بجا ماندند سید خان جهان بر همه سبقت گرفته خود را در قلعه رخیت و بعد فتح ابواب درون قلعه تخت چهین دیده بر روے آن نشست قضا را زیر آن تخت حقهاے باروت بود از آتش حرب و قتال شعوے شرارے بان حقه ها رسید که همه را آتش در گرفت و بزور آنها تخت چون ابر سیوے آسمان بلند شد و هنگام رجعت از هوا بر ارض عنبرا حفظ از بے صیانت آن سید نموده تخت را بر خرمن گاهے افگند اگرچه دست و موے زدی سید سوخت اما جان سید خانجهان بحفظ حافظ زمین و آسمان از هلاک محروس و مصون ماند و بعد ازان چون قلعه بیجاپور رسید عادل شاهیان بمحال جنگ میدان در خود ندیده تحصن شدند و گاهے بر آمده جنگے هم مے نمودند آخر الامر بلاے غلا در قلعه و لشکر بالا گرفت اما در لشکر پادشاه بے زیاده تر از قلعه بیجاپوریان بجان آمده خواهان مصالحه گردیدند مصطفے خان مع خیریت خان حبشے از قلعه نزد آصف خان آمد و مقرر شد که عادل شاه چهل لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و فیل بدرگاه فرستد و پا از جاده فرمان بردارے بیرون نگذارد بعد ازان که عهدنامه مرقوم گشت و بر آ مهر عادل شاه با یکے از لشکریان پادشاه بے قلعه بردند احوال غلاے لشکر و یافته عذر کردند شخص رفته برگشته ملت غدر ظاهر ساخت آصف خان ازین شنیده عسرت در احوال دواب و انسان ترک محاصره نموده تاخت و تاراج بلاد بیجاپور پرداخت تنعم رفاه لشکریان را چنانچه باید میسر آمده زر و مال بسیار از هر بلده و قصبه بضبط سرکار هم درآمد و تا شروع موسم شتا کامل همین آیش در کاسه بود چون برسات نزدیک رسید عین الدوله با غنیمت بسیار از فیل و اسپ و شتران محمول زر و زیور و اسباب و اقمشه از راه حیدرآباد بخانه لیس نهم دوم رمضان این سال کوکب پادشاهی از برهانپور جنبیده باکبر آباد معاودت نمود و ملتفت [illegible] خان [illegible] پیشکش [illegible]

و اعظم خان از صوبه داری دکن تغییر گردیده مهابت خان بجای او مقرر شد و بهین الدوله آصف خان حکم رفت که مع اعظم خان و دیگر امرائے همراهی بحضور آید و آصف خان از دکن رسیده شرف ملازمت دریافت و حاجی وقاص ایلچی نذر محمد خان والی بلخ بحضور رسید و اسپ و شتر و دیگر امتعهٔ بلخ که پانزده هزار روپیه ارزش داشت از نظر گذرانیدند چون یک سال از انتقال ممتاز محل منقضی شد مجلس عس آراسته یک لک روپیه بصلحا و عفائف صالحات داد و همدرین سال تبدیر رهو گله جنگ لسیار از قوم پرتکیس که نیف و تمر دور زیده بودند بردست قاسم خان صوبه دار بنگاله منتزع گردید و چار هزار و چار صد کس ازان قوم زن و مرد بقید آمدند درینولا جشن وزن قمری انجام سال چهل و دوم و آغاز سال چهل و سوم ترتیب یافت و قلعه کالنه دکن مفتوح شد و چون قاسم خان بعد ازان فتح رخت هستی بر بست اعظم خان بجای او صوبه دار بنگاله مقرر شد و حاجی محمد جان قدسی تخلص از وطن خود که مشهد مقدس بود رسیده بملازمت مستسعد شد و قصیدهٔ که در مدح پادشاه گفته بود در حضور خوانده بعنایت خلعت و انعام ده هزار روپیه کامیاب گشت درین سال روزی در مجلس پادشاه مذکور سکندر شد بهین الدوله گفت تا امروز کسے بر خان اسکندر انگشت اعتراض ننهاده پادشاه گفت اگر ثبوت او بثبوت پیوسته جای حرف زدن نیست والا مارا برو د و اعتراض هست اول آنکه چنین پادشاه خردمند مقتدر را بسفارت برنوشابه رفتن چه مناسب بود دوم در جواب رسول دارا پدر را مرغ خواندن چنانچه شیخ نظامے بآن اشعار نموده مصرع شد آن مرغ که بیضه زرین نهاد ✤ چه معنی دارد و کجا لائق شان سلاطین تواند بود ✤

احوال سال ششم مطابق سنه هزار و چهل و دو هجری

قلعه گهانا کهیرے من توابع صوبه مالوه بحسن سعی لشکر خان درین سال مفتوح شد و جشن وزن شمسی انتهاے سال چهل و یکم و ابتداے چهل و دوم ترتیب یافت و درین سال شاهزاده دارا شکوه با نادره بانو بیگم بنت جهان بانو بیگم دختر سلطان مراد زوجه سلطان پرویز بوسیله عقد شد و میرزا ابو طالب کلیم تاریخش چنین یافته مصرع قران کرده سعدین برج جلال ✤ و درین جشن سور سے و دو لک روپیه خرج شد شش لک از سرکار خالصه شریفه و شانزده لک روپیه از سرکار بیگم صاحب دختر کلان پادشاه و دوازده لک روپیه از سرکار شاهزاده دارا شکوه و مادر عروس دو لک روپیه از نقد و جنس ساچق فرستاده پنج لک روپیه کابین مقرر شد و بعد بست و دو روز کدخدائی شاهزاده شجاع با صبیهٔ مرضیهٔ شرف دودمان نجابت میرزا رستم صفوے انعقاد یافت و تاریخش چنین گفته اند مصرع مهد بلقیس بمنزل حمشید آمد ✤ یک لک و شصت هزار روپیه برسم ساچق فرستادند و دوازده لک روپیه باجواهر ثمینه و مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات و غیرها با میر بیگم صاحب و سرکار ستی خانم بمنزل شاهزاده رسید و چار لک روپیه کابین قرار یافت و همدرین سال هفتاد و شش تنجانه در بنارس منهدم گردانیدند و بعد آمدن ایلچی نذر محمد خان والی بلخ همدرین سال تربیت خان با تحائف هندوستان که در قیمت یک لک روپیه ارزش داشت بسفارت بلخ روانه شد و همدرین سال بعد از جنگ و جدال و طول محاصره تدابیر صائبه و تردودات شایسته مهابت خان و پسرش خانزمان و نصیر یخان فتح خان پسر ملک عنبر حبشے سپه سالار دکن امان خواسته از قلعهٔ دولت آباد بر آمد و مقالید قلعه با ولیاے دولت شاهجهانی سپرد و خانخانان جمیع رایتگاهای ملک نظام الملک فتح خان که از صغر سن امتیاز نیک و بد ندانشتند برگذاشت چون هر دو را بحضور آوردند نظام الملک در قلعه گوالیار محبوس شد و فتح خان بعنایت خلعت و دو لک روپیه سالیانه امتیاز یافت قلعه دولت آباد در متانت و رصانت بے نظیر و شهرهٔ آفاق است و تفصیل اوضاع و استحکام آن در سلاطین نامها مندرج بیت حصار یکه تشلیش ندیدست کس ✤ بود قلعهٔ دولت آباد و بس ✤ چون خبر فتح این قلعه بیست و ششم ذی الحجه بسمع شاهے رسید خانخانان مع خانزمان پسرش بانواع عنایات

امتیاز یافت و نصیر خان بخطاب خانه دورانی مخاطب گشته از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری سربلند شد و ظفر خان احسن تخلص پسر خواجه ابوالحسن که به نیابت پدر صوبه داری کشمیر می کرد بانتقال پدر بهمدرین سال اضافه بهمین کار سرفرازی یافت و صفدر خان بهتوقاخانی هند که چار لک روپیه ارزش داشت لیساولی ایران رفت و بهمدرین سال از وقایع کابل بعرض رسید که زنی دخترے زائیده دو سر داشت یکے بجاے خود و دومین برناف درین سر نیز دو چشم و دو ابرو و دو گوش و یک بینی و دهن بود لحظه ساعتے درگذشت و درین سال شاهزاده اورنگ زیب بن پانزده سالگی با فیل خبگید تفصیلش آنکه در خبگ فیلان هر سه شاهزاده مامور شدند تا اسپ سوار زیر جهروکه رفته فارغ البال تماشا نمایند چون حسب الامر لعل آمد فیلے از حریف خود رم کرده بطرف اجتماع مردم دوید مزدمین گریختند شاهزاده ها نیز باتباع و مستحفظان خود را بامنے رسانیدند مگر اورنگ زیب بجاے خود ماند چون فیل لبسوے او دوید خرش همت همانده نیزه بر پیشانی فیل زد فیل اسپ را از خرطوم بپیچید و برداشته بزمین زد و اورنگ زیب از خانه زین جسته و شمشیر کشیده بر فیل حمله برد درین اثنا فیل دیگر که حریف او بود رسیده با او در آویخت و از پے هم روان گشته دور تر رفتند شاهجهان بمشاهده این جرات اورنگ زیب را مشمول انواع نوازش و عواطف فرموده خطاب بهادری داد و بزر سرخ سنجیده این مبلغ که پنجهزار اشرفی بود تحصیل بخشید میرزا ابو طالب کلیم این حکایت را بکمال آب و تاب در سلک نظم کشیده مبیت و دوم صفر حسب الالتماس خانخانان شاهزاده شجاع بمنصب ده هزارے ذات و پنج هزار سوار و انعام شش لک روپیه سرفراز کرده بصوب دکن با خزانه و لشکر لبیار خصت نمود درینولا صادق خان بزرنه بمین الدوله آصف خان رحلت نمود و تاریخ علتش ع دیگر نشو و سفید صبح صادق ۱۰۴۱ یافته اند شاهجهان نبابر پاس قرابت و افتخار اخلاصش خصوص جعفر خان که نسبت دامادی با بمین الدوله داشت و هم زلف پادشاه بود اورنگ زیب را بتعزیه پرسش فرستاد و جعفر خان بعطاے خلعت خاصه و باضافه هزارے ذات و پانصد سوار بمنصب چارهزارے ذات و دو هزار سوار سرفرازے یافت و دیگر اولاد او نیز باضافه و عطا با متسلے شدند و هم درین ایام جشن وزن قمرے باختتام سال چهل و سوم و آغاز چهل و چهارم ترتیب یافت چون مقرر گشته بود که تا شاهزادگان نجبه متے مامور نگردند منصب نیابند و شاهزاده شجاع نبابر دستوری یافتن بهم دکن منصب یافت و شاهزاده دارا شکوه نبابر ضابطه مذکوره تا این زمان هزار روپیه یومیه مے یافت و پادشاه از فرط محبتے که با او داشت رضا بدوے از منصبے کسر شان او دانسته دوازدهم ربیع الثانی بمنصب دوازده هزارے ذات و شش هزار سوار و اصناف عنایات دیگر شاهزاده مذکور را سرفراز ساخت و سرکار حصار که بمین پور سلطنت درین سلسله همیشه بطور ستقرار تنخواه میشود در قبول او مقرر فرمود و نیز درهمین سال اسلام خان بمیر بخشے گرے سرفرازے یافت و کلمه بخشے ممالک گزارش تاریخ مینماید

احوال سال هفتم مطابق سنه هزار و چهل و سه هجری

سوم شعبان از دار السلطنه اکبر آباد بصوب پنجاب نهضت شد و ششم شوال دولت خانه لاهور منزل گردید سعید خان صوبه دار کابل که لعبه جلوس بملازمت نرسیده بود و قلیچ خان صاحب صوبه ملتان ادراک دولت حضور نمودند چون پادشاه بادریشان سرارادت داشت هفتدهم ماه شوال بکلبه درویش حقیقت اندیش میان میر رفته نبابر انقطاع او از علائق دنیا غیر از تسبیح و دستار سفید چیز دیگر نگذرانیدند و نوزدهم بمنزل شیخ بلاول رفته دو هزار روپیه رسانیدند و حسب التماس بمین الدوله آصف خان بمنزل او رفته برافتخار او افزود و بیست و چهارم از دار السلطنه لاهور کشمیر نهضت شد و سطے مراحل از راه پیر پنچال مقرر شد و هیجدهم دی ماه دولت خانه کشمیر منزل گشت و درین سال شاهزاده شجاع با لشکر دکن بتسخیر پرنده نهضت نمود و بپاے قلعه رسیده باهتمام محاصره پرداخت و هر چند مساعے موفوره بعمل آمد سودے بران مترتب نشد آخر کار باستصواب مهابت خان که در جمیع امور

باطاعت رای او مامور بود به برهانپور معاودت نمود چون این خبر بمسامع جاه وجلال رسید مهابت خان را که با دیگر بندهای پادشاهی یگدلی نداشت وشاهزاده را بتسخیر قلعه برگروانیده بود معاتب گردانیده شاهزاده را با دیگر بندگان بحضور طلبید و در نیولاچشی وزن قمری انجام سال چهل وچهارم وآغاز چهل وپنجم انعقاد یافت وبیست وسوم ربیع الاول بصوب ویرناک رفته هشتم ربیع الثانی بدار السلطنة لاهور توجه نمود و درین ایام مهابت خان رفعت هستی بر لبست نام اوزمانه بیگ بود و معتمد خان تاریخ فوت او چنین یافته آرام گرفت هفت هزار سی هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه منصب وخطاب خانخانان سپه سالار داشت نعش او را ازدکن بدهلی آورده مدفون نمودند

احوال سال چهلم

پنجم جمادی الثانیه دار السلطنة لاهور منزل شد درین سال صوبه دار سی بالا گهاٹ که عبارت است از سرکار دولت آباد و احمد نگر و پٹن و مرو جالنا پور و چنیر و بنگیز و فتح آباد با توابع و مضافات و لختی از محال برار و تمامی تلنگانه و جمعش ظاهرا دو کرور و دام بود بنجانزمان بیگ خانخانان تفویض یافت وصوبه دار سی پایان گهاٹ بعهده خاندوران مسلم شد واز تغییر او الوردی خان قراول بیگی بصوبه داری مالوه سرفراز شد هفتم جمادی الثانیه شاه شجاع از دکن آمده شرف پابوس پدر دریافت وسوم جشن شاهزاده اورنگ زیب بمنصب ده هزاری ذات و چهار هزار سوار سربلندی یافت وچهارم جشن تربیت خان که برسم سفارت نزد نذر محمد خان والی بلخ رفته بود ادراک آستانه بوسے نموده و پیشکشها که آورده بود از نظر گذرانیدند ازان جمله چیزے که باعث کمالی انبساط خاطر بادشاه گردید مصحفے بود بخط ملک شاد خانم بنت محمد سلطان میرزا بن جهانگیر میرزا بن صاحب قران امیر تیمور گورگان که بخط ریحان و رکمال متانت نوشته درخاتمه اسم ونسب خود برفاع نگاشته وخان مذکور در بلخ آن را بدست آورده مغتنم شمرده رایات اقبال بسمت اکبر آباد برافراشته آمد و بیست وششم ماه رمضان از بطن دختر سلطان پرویز در مقام پلول بخانه دارا شکوه پسرے بوجود آمد و سلیمان شکوه که تبکرار یکبار تاریخ ولادت مولود هم مے شود مسمے فرمود و سوم شوال در اکبر آباد نزول اجلال نمود و جشن نوروز این سال بر تخت مرصع که طول آن سه گز و عرض دو نیم گز و ارتفاع پنج گز تازه انجام یافته بود جلوس نمود و قیمت تخت صد لک روپیه است و در مدت هفت سال صورت اتمام یافته و تخته میانهٔ طرف پشت که پادشاه بآن تکیه کرده مے نشست ده لک روپیه قیمت داشت از جمله جواهر یکه درین تخت منصوب بود لعلی است در وسط آن بقیمت یک لک روپیه که شاه عباس ماضی مصحوب زینبل بیگ برسم ارمغان بجهانگیر فرستاده وجهانگیر در جلدوسے فتوح دکن بشاهجهان مصحوب افضل خان بدکن فرستاده بود تخست آن بدست امیر تیمور افتاده نام او و نام میرزا شاه رخ و میرزا الغ بیگ پسر دنبیره اش بران کنده بود چون بدست شاه عباس آمد نام ناسے او بران کنده شد و بعد ازان که آن شاه والاجاه بجهان گیر فرستاد نام او و پدرش جلال الدین محمد اکبر بران کندند آخر نام شاهجهان بران نبست و دوران تخته منصوب گردید و تاریخ اتمام تخت مذکور حاجے محمد جان قدسے چنین یافته **بیت** چو تاریخش زبان پرسید ازدل ✤ بگفت اورنگ شاهنشاه عادل ✤ و دیگرے یافته ع سریر همایون صاحب قرانے ✤ همدرین سال یمین الدوله آصف خان بخطاب خانخانانے و سپه سالارے و اصناف عنایات دیگر فرق مباهات برافراخت و پادشاه بمنزل یمین الدوله تشریف برده سرانجام او را بگیوان رسانیدند و درین جشن پیشکش پنج لک روپیه از طرف آصف خان یمین الدوله و دیگر پیشکش ها بعظم ارطرف شاهزادگان و خوانین حضور در نظر گذشت و عنایات پادشاهانه نیز بوقوع پیوست و درین سال نجابت خان قلعه شیرگذه را که سرحد ولایت سرنگر است بفتوح گروانیده حصار کالی پت آورده قلعه سانتور را هم متصرف شد چون از گنگا دهر دوار عبور نمودند که جمعے راه در آمد آن ملک سد و کرده اند مستعد پیکار شده بی محابا بسر آنها ریخت و جمعی کثیر را اسیر نمود و سردار آنها مرتسیده وکیل فرستاده ده لک روپیه پیشکش داد و لک روپیه برادر خان قبول نمود و شرط آنکه تا حصول این زر همانجا اقامت رود و درین امر جدے ملحوظ داشت که بسبب امتداد مدت اقامت آذوقه لشکر کم و شروع برسات خواهد شد و بدین سبب

تزلزل در حال لشکر بهم رسیده پای داری نتوانستند نمود آخر بهین شد و خان از عدم تدبیر بناه سے برگشته خلقے را بکشتن داد و جمعی بگرسنگے مردو چون این ماجرا بعرض پادشاه رسید خان را بتغییر منصب تادیب فرمود و فوجدار سے سپیرا خان نبیرهٔ خانخانان عبدالرحیم داد و در همین سال جهجار سنگه بندیله و دیگر ماجیت پسر اوبار دیگر عصیان ورزیدند و عبدالله خان بهادر و سید خانجهان و خانه دوران بهادر باستیصال آنها متعین شدند و باندیشه آنکه مبادا باهم ساخته کار پادشاهے ضایع کنند شاهزاده اورنگ زیب را بسرداری این فوج معین نمود و درینولا جشن وزن قمری انجام سال چهل و پنجم و آغاز چهل و ششم منعقد گردید و بسرانجام یافت کیفیت ملک خصوص انچه تبازگے در حیطهٔ تسخیر درآمده بود بسجده ربیع الثانی بسوار سے رخصه عازم دولت آباد گردید ع بپادشاه جهان این سفر مبارک باد تاریخ این منضمن شد و سرداران افواج که بگوشمال بوندیله معین شده بودند جهجار سنگه دیگر ماجیت را بعد تردد بسیار در جنگلے که گرفته بود نشان یافته بقتل آوردند و سر هر دو را در منزل سمهور که معسکر اقبال بود بدرگاه سلطنت پناه آوردند کرور روپیه نقد یافته و ملک پنجاه لک روپیه حاصل بضبط اولیاے دولت درآمد چون از عرائض اورنگ زیب کیفیت آبادے انجا و سیر جاهاے دلکشا و عجوبه اصناف تسخیر بظهور پیوست پانزدهم جمادے الاولے از موضع باری بدان صوب توجه فرمود ٭

احوال سال نهم مطابق سنه هزار و چهل و پنج هجری

بیست و پنجم ماه جمادی الاولے نواے اندوجه معسکر شاهے شده و تجانه ساخته نرسنگه دیو جد دیگر ماجیت پسر جهجار سنگه قابل شیخ ابوالفضل از پیچ برانداختند و سوم رجب شاهزاده اورنگ زیب از ناحیه دامونی معاودت نموده بشرف ملازمت دریافت پنجم شعبان اردوے گیهان پوی از آب نربدا عبور نمود و بست و دوم شعبان از شکارگاه حوالی برهانپور متوجه بالاگهاٹ شده در نواحے دولت آباد خانزمان پسر بهادر خان صوبه دار آنجا ادراک کورنش نموده چون عادل شاه در اداے پیشکش تعلل مے ورزید و قطب شاه نیز باو موافقت مے نمود مکرمت خان را کهٔ ناشش ملامرشد و مدتے بامهابت خان بسر برده بود با فراهم متضمن وعده و وعید به بیجاپور و شیخ عبداللطیف دیوان تن را بگلکنڈه رخصت فرمود و ساهو بهوسله با آنکه آقاے او نظام شاه در قلعه گوالیار محبوس بود طفلے را از قبیله او برداشته نظام شاه نام کرده بعضے از خصوص ملک نظام شاه را متصرف گشت درینولا که پادشاه دولت آباد بود عساکر منصوره مامور شد که رفته تنبیه او نمایند و شایسته خان بفتح قلعه نبیر و سنگیر و ناسک و ترنک مامور شد و چون بعرضه داشت رسید که شش قلعه را رام و ساهو دو قلعه را بهوجل و شش قلعه را دیگر فتنه جویان متصرف شده و زیر دستان نواحے را اذیت رسانند له وردی خان را حکم شد که قلاع مذکوره را تسخیر نماید و ظاهر شد که عادل خان در استمالت ساهو است لهذا سید خان جهان را با ده هزار سوار رخصت نمود که رندوله را که با عانت ساهو از جانب عادل خان آمده از میان بردارد و بتاختنهاے پے در پے ملک بیجاپور را ویران سازد اله وردی خان و شایسته خان حسب الحکم مطاع بعضے جا با جنگ و برخے قلاع را بحسن تدبیر و حیطه تسخیر درآورده انچه سے بایست معروض داشتند و ملتمسات آنها پذیرائی یافت و قلاع بست اولیاے دولت درآمد شایسته خان بسنگیر رسیده پرگنات آنرا از تصرف پسر ساهو و دیگران برآورده شیخ فرید و لد قطب الدین خان را به تهانه داری ناسک و احمد خان را به دندورے و احمد نگر معین نمود و آنکوله و باقر سر کرده تا بنیان بهین الدوله انجنیر فرستاده و بشایسته خان حکم شد که باحمد نگر بیاید هنگامیکه قاصد حضور بود در اثناے راه معلوم کرد که پسر ساهو بنجنیر رفته بالفعل کس را فرستاده و انها رفته شهر را از دست پسر او برآورده متصرف شدند چون عیال ساهو در حصار جنیر بود جمعے را از مردم پدر خود همراه گرفته باز بر جنیر آمد و هنگامه جنگ گرم شد شایسته خان بسرعت هر چه تمامتر خود را رسانیده مقابیر را مغلوب ساخت و سنگیر و جنیر با هفتده پرگنه داخل ممالک محروسه شد و شایسته خان

روانه حضور گردید و خاندوران چون قریب باو دیگر رسید حکم شد که از طرف بیدر در ملک عادل خان درآمده بغارت پردازد وسید خانجهان را نیز حکم شده بود که از شنولا پور درآمده باین کار پردازد خاندوران مطابق حکم بنهب و غارت پرداخته بفیروزآباد که دوازده کروهی بیجاپور است رفت درین ضمن نوشته مکرمت خان رسیده انقیاد عادل خان بظهور پیوست وحسب الامر دست از خرابی ملکش برداشته آمده و مامور شد که بکنالیش قلعه او و دیگر پردازند و سید خانجهان قلعه شنولاپور مفتوح ساخت عند وقت مراجعت بارندوله مقابله شده و از رخمی از کار زار برگشت و خان زمان از احمدنگر بجنیر روانه شد و شاه بیگ خان را تسخیر جار گوندہ متعین فرمود اهل آن امان طلبیده حصار نجان سپردند و بخانجهان حکم رسید که در ولایت عادل شاه درآمده در هر جائی آنجا و تادیب سپاهیوسعی بلیغ نماید حسب الامر تعاقب نموده قلعه و قبضهٔ لوکاپور را گرفت و باساهو درآویخته او را شکست داد و چون بر دریای بهیمره معسکر شد بخانزمان فرمان رفت که عادل خان اطاعت نموده بدرگاه بیاید تا بالمشافه درباره تسخیر خیبر وغیره آن ارشاد یابد و عهدنامه حسب الالتماس عادل خان مزین بنقش پنجه پادشاه مصحوب محمد حسین سلهدوز ارسال یافت و بعد درین ایام شیخ عبد اللطیف سفیر از گلکنده مراجعت نموده مبلغ چهار لک روپیه از نقد و جنس مع شیخ عاشر نوکر قطب الملک آورد و هر چه در مدت اقامت خود یافته بود بطور پیشکش گذرانیده و درین سال در ملک گلکنده خطبهٔ بنام شاهجهان غی اندند و سکه نیز باسم پادشاه زدند و هفتد هم صفر الویه نظر طراز زیبا بر انقضای ایام برسات بطرف اندور افراشته گشت مکرمت خان از بیجاپور آمده ادراک شرف کورنش نمود و پیشکش عادل خان نظر گذرانیده و ایالت دکن بشاهزاده اورنگ زیب مفوض شد و از حوالی دولت آباد شاهزاده رامرخص نمودند و درینولا شش و نهم شهر ربیع الثانی سال چهل و ششم و الف اکهل و هفتم آراستگی یافت و چون موسم بارش منقضی شد شاهنواز هم جمادی الاولی از راه اوجین گهائی چاندا بالمخالفه منهزمت شد و همدرین سال قلعه اوسه و دیگر بلدان خاندوران مفتوح گردید ✣

نقل عنوان فرمان بنام قطب الملک

ایالت و امارت پناه ارادت و عقیدت دستگاه عمدهٔ امجد کرام سلاله اکارم عظام نقاوهٔ خاندان عز و علا عضاده دودمان مجد و تعلا زبدهٔ مخلصان صلاح اندیش خلاصهٔ متخصصان سعادت کیش مورد الطاف شاهنشاهی مصدر ارباب خیر خواهی جوهر مرات صفا و صفوت فروغ ناصیهٔ دولت و رفعت سزاوار عاطفت بیکران المخصوص بعنایة الملک المنان قطب الملک المتوسل عنایات پادشاهانه مستظهر بوده بداند ✣

نقل عنوان عهدنامه که بعادل خان ارسال یافت

ایالت و شوکت پناه عدالت و نصفت دستگاه زبدهٔ ارباب دول عمدهٔ اصحاب ملل خلاصهٔ مریدان عادل خان بوفور عنایات پادشاهانه مفتخر و مستظهر بوده بداند ✣

احوال سال دهم مطابق سنه هزار و چهل و شش هجری

هفتم رجب پادشاه نهضت باجمیر نموده در دولت خانه ساحل تالاب انا ساگر نزول اجلال فرمود و از دولت خانه تا مزار خواجه معین الدین پیاده پارفته مراسم زیارت بتقدیم رسانیده و ده هزار روپیه بخدمهٔ مزار عنایت شد و مسجدے که در ایام مراجعت از جنیر عتب روضه حسب الحکم بنائے آن گذاشته بودند و پس از جلوس بصرف چهل هزار روپیه باتمام رسید تشریف ازانی داشت مصرع قبلهٔ اهل زمان شد مسجد شاه جهان ✣ تاریخ بنائے آن یافته اند درین سال خاندوران و سید خانجهان هر دو باضافهٔ هزارے ذات و هزار سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار عز افتخار یافتند و بیستم شعبان بدار الخلافه اکبرآباد ورود فیض آمود شد

و بیست و سوم ماه مذکور سه لک و شصت هزار روپیه بمنزل شاه نواز خان صفوی که دختر نیک اختر ش برای شاهزاده اورنگ زیب خواستگاری نموده بود فرستاد و سلخ ذی القعده که شاهزاده اورنگ زیب بجهت انکه ذرائی از دولت آباد روانه حضور شده بباغ نور منزل رسیده بود پدر والاگوهرش شاه جهان پادشاه از کمال عواطف رباعی طالبای آملی مرقوم نموده نزد او فرستاد در باعی

با مرده اگر زور و رائی چه شود ✦ یا تا خته پیش از خبر آئی چه شود ✦ زود آمدنت نظر بشوقم دیر است ✦ از زود اگر زود تر ائی چه شود ✦

غره ذی الحجه شاهزاده مراد بخش و یمین الدوله آصف خان و خانه دوران بهادر و علامه افضل خان و دیگر نوئینان حسب الحکم باستقبال شتافته شاهزاده اورنگ زیب را بکورنش پدر رسانیدند و حسینی اصفهانی ایران مرخص شد و شمشیر مرصع و منکاسی مرصع که نیچاه هزار روپیه قیمت آن بود و با برخی از تحائف دیگر از جانب صفی پادشاه ایران بصحبت او فرستاد چون ساعت ازدواج شاهزاده اورنگ زیب نزدیک رسید بر خلاف شادی هر دو شاهزاده مبلغ ده لک روپیه نقد بشاهزاده اورنگ زیب انعام شد تا اسباب عروسی آماده نماید و بیست و دوم از خانه شاه نواز خان خلعت آوردند و بزم خانه دی در دولت خانه خاص منعقد گشت شب سه شنبه بیست و سوم ماه مذکور که ساعت عقد بود حسب الامر شاهزاده مراد بخش و یمین الدوله آصف خان و جمیع امرای عظام در خدمت شاهزاده بمنزل شاه نواز خان رفتند و او اخر شب پادشاه خود بخانه شاه نواز خان رفته مجلس سور و سرور را پایه برتر نهاد و این بسبب احترام شاه نواز خان بود که نسب همایون او بحضرت سید البشر و در امور اعتبار یه دنیا بسلطان سلیمان شان شاه اسمعیل صفوی قهرمان ایران منتهی میشد و دل جوئی بسزا هم کرار شد و اشجع اولاد و نیز در نظر داشت و بحضور پادشاه عقد ازدواج خوانده شد و چهار لک روپیه کابین قرار یافت میرزا ابو طالب کلیم تاریخ این شادی چنین یافته مصرع دو گوهر بیک عقد دوران کشیده ✦ بیست و نهم شاه جهان بمنزل اورنگ زیب که خانه پادشاه در عهد شاهزادگی بود و بعد جلوس باین لپه خود بخشیده و تشریف آورد و اورنگ زیب پیشکش لائق بنظر گذرانید و بهدرین ایام پرگهوپت زمیندار جمو که پادشاه قلیخان فوجدار آنجا در مقام غدر بوده سزای خواست بجیله ازمیان بردار و پرده از روی کار او برخاست و در جنگ بدست مردم فوجدار مقتول و شاه قلی خان بعنایات پادشاهی سپاهی گردید و بهدرین اوقات عبد الله خان را حکم شد که بشتاب او جینیه را مالش و هد بشتاب در قلعه بهوجپور متحصن گشت و در اندک زمانی آن قلعه باقلاع دیگر مفتوح شد و او گریخته بامنی خزید چون کارش بسختی گرائید رجوع آورده مقتول شد و دهم ربیع الثانی اورنگ زیب رخصت دولت آباد یافت و درین سال بسعی ظفر خان احسن چندقلعه از تبت گشایش یافت ✦

احوال سال یازدهم مطابق سنه هزار و چهل و هفت هجری

لال خان کلانوت که سرآمد امثال دران عهد و داماد بلاس خان پسر تهمین است مورد عنایت گشته بعطای خلعت و خطاب گرسپندر سرفرازی یافت چهار پسر داشت بهترین اینها خوشحال خان و بهرام خان بود چون قندهار را بار دیگر رجوع و اضطرار میرزا مظفر حسین صفوی برادر زاده شاه طهماسپ دارای ایران بدست جلال الدین محمد اکبر پادشاه افتاد و شاه عباس زمانی چند نیز بفرقتی عظیم که در ایران روی داده بود متوجه انتزاع آن از دست هندوستانیان نشد اینها قندهار را از ملک خود شمرده بر سر آن بسی کوشیدند اما شاه عباس بعد از فراغ از انتظام ممالک محروسهٔ خود بر سر قندهار آمده در محاصره چهل و پنج روز مفتوح ساخت و قلعه مذکوره را بگنج علی خان سپرده او را سردار قندهار گردانید و خود بمرکز دولت برگشت همیشه سلاطین این جا را تمنای آن بود که بهر نحوی ملک و قلعه مذکوره باز بدست آید و میسر نمی شد تا آنکه شاه جهان سال یازدهم جلوس خود بسعید خان صوبه دار کابل نگاشت که بهر نحو درست در تسخیر آنجا بکار برد چون او انتزاع آنجا را از حیز قدرت خود بیرون می دانست بلابه گری در آمده ذوالقدر خان را نزد

علی مردان خان پسر گنج علی خان که بعد پدر حاکم و فرمانروای آنجا بود فرستاده خواست که بتطبیع چاره گرے نماید علی مردان خان شاه صفی را برآرا ده شاه جهان آگهی داد شاه ایران عرض علی مردان خان را بر گرسے بازار اوحل نموده خان مرقوم را معاتبے دانسته در مجلس خود با مردم گفت که چنین کسے را با عیال و اطفال بیا سا باید رسانید و بدین عزیمت سیاوش قولر آقاسے را بصوب قندهار متعین نمود علی مردان خان بار قام و الطاف خواهان برین امر اطلاع یافته باستعجال تمام بشاهجهان عرضداشت کرد که مے خواهم قندهار را باولیاے دولت سپرده در سلک بندگان سرکار منسلک گردم و بسعید خان صوبه دار کابل نوشت که انتظار جواب حضور نموده بدین صوب را سهے شوند سعید خان این بشارت را نعمت غیر مترقب و از تایید بخت شمرده عرضداشت را نزد شاهجهان وعوض خان و محمد شفیع پسر خود را العجلت هر چه تمامتر پیشتر فرستاد و متعاقب با فوج لسیار خود هم رهگرا شد پادشاه بعد استماع قلیچ خان را با اصل و اضافه پنجهزارے پنجهزار سوار گردانیده بصوبه دارے قندهار فرستاده و باندیشه تعین یافتن افواج گران از ایران شاهزاده شجاع را با فوج عظیم نیز از پے اینها بامداد و اعانت راهے ساخت سعید خان بعد وصول قندهار و بدست آوردن قلعه باشعار علی مردان خان فهمید که تا فتنه سیاوش قولر آقاسے که بجمعیت قلیل برآے بسته بردن علی مردان خان آز حضور قهرمان ایران دستوری یافته دراین سرزمین رسیده فرونشیند و جمعیتش ازهم نپاشد رعایاے این ولایت اطاعت و انقیاد نخواهند نمود و بنابران باتفاق و اعانت علی مردان خان اراده مقاتله با سیاوش بتصمیم داده با هشت هزار سوار بر سر موضع سحرے که لشکرگاه او نزدیک قندهار بود روانه شد سیاوش نیز با قلیل مرد سکیه داشت صف آراگشته بقدر تاب و توان جنگیده انهزام یافت امانا بابر استحفاظ قلعه داری روشن بیلطان را با جماعهٔ قفقچیان در حصار زمینداور گذاشت و سعید خان در جلد وے این خدمت از اصل و اضافه بمنصب شش هزارے شش هزار سوار و اسپه سه اسپه و خطاب بهادر ظفر جنگ و دیگر عنایات امتیاز یافت و فرمان رفت که در قندهار توقف نموده همت بر کشایش آن قلاع بر گمارد و هرگاه قلیچ خان بر سد قلعه قندهار را بو سپرده علی مردان خان را با محمد شفیع پسر خود که خطاب خانه زادخانے یافته روانه حضور گردد و پس از ورود فرمان ورسیدن قلیچ خان علی مردان خان روانه کابل گردید و پیش از رسیدن شاهزاده شجاع بکابل رسیده و بعد رسیدن شاهزاده شجاع مورد عواطف و بسے دلجوئیها گردیده بعد چندے عازم درگاه شاهجهان پادشاه گشت و قلیچ خان بسرعت خود را رسانیده حصار زمینداور را مسخر گردانید و بعد ضبط مداخل مخارج بخشیگری قلعه بست پیش نهاد خاطر گردانید چون بیرمحراب خان قلعه دار عرصه تنگ گردید امان نامه طلبیده و بعد بدست آوردن امان نامه روانه عراق گردید تمام قلاع ولایت قندهار مفتوح گردید و درین سال آسیا میان برحصول مسکر شیخون آورده دو قلعه را متصرف گشتند سران لشکر براین ماجرا وقوف یافته روبقلاع آنها نهادند و در عرصه دو پهر پانزده حصار آنها گرفتند و زیاده از چهار هزار آدمے کشته شد و اما دو مرزبان آشام که سرگروه آنها بود با جمعے اسیر گشت و بعد حصول این فتح قریب پانصد کشتی جنگی بدست آمد و بهاے محال کوچ ها بتصرف درآمد و بلد یوراجهٔ آنجا که خود را در اماکن صعبه کشیده بود با مراض مبتلا گشته مع پسر بهانجا نا کاسے مرد و سلطان صوبه دار بنگاله بعنایات اضافه منصب و خلعت مورد الطاف شد چهارم ذی قعده نوروز شد و امرا باضافه مناصب فتح شدند چنانچه علامه افضل خان هفت هزارے شد و علی مردان خان که در زمره دولت خواهان منسلک گشته بکابل رسیده بود بمنصب پنجهزار و ارسال علم و نقاره سرفرازے یافت و درین ایام راجه گج سنگه راٹهور که در دولت و مراتب دولت خواهے از جمیع راجهاے هند ممتاز بود رخت هستی بربست و خلف او مهیونت سنگه بر لبق التماس پدر بمنصب چهار هزارے و خطاب راجگی سربلند شد و امر سنگه برادر کلان او سه هزارے منصب و خطاب رائی یافت و این امر بر عکس ضابطه نبا بر فرط محبت گج سنگه بامادر مهیونت سنگه بود

ودرین سال بیت بسیط ظفر خان احسن داخل ممالک محروسه گردید و سهدرین سال یادگار بیگ سفیر ایران که قبل ازسانحه قندهار روانه شده بود رسیده از روز ورود تا یوم عود یک لک و سی و دو هزار روپیه انعام با دیگر عنایات یافت و سهدرین ایام حسن سعی شاهزاده اورنگ زیب ولایت بکلانه وحصون آندیار مفتوح شد و هفدهم ربیع الثانی از اکبرآباد بدارالسلطنة لاهور نهضت شد ❊

احوال سال دوازدهم مطابق سنه هزار و چهل و هشت هجری

پانزدهم رجب دولتخانه دارالسلطنة لاهور منزل شد و همان روز حسب الحکم معتمد خان میر بخشی و ترمیت خان بخشی دوم تابیرون درویوان عام استقبال نموده علی مردان خان را با دراک کورنش حضور آورد و خان بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلادوز وجیغه وخنجر مرصع وشمشیر خاصه مرصع ومنصب شش هزاری ذات وسوار و دو اسپ وچهار فیل خاصه و ایالت صوبه کشمیر سرافراز شد و سهدرین سال صفدر خان که بسفارت ایران رفته بود برگشته بلازمت رسید و پیشکش صفدر خان پانصد اسپ عراقی ودیگر نفائس اقمشه ایران از نظر گذشت از انجمله اسپان چار صد اسپ پذیرائی یافت وقیمت اصناف اقمشه پیشکش که قبول افتاد پنج لک روپیه شد و خدمت سفارت ایران بوجه احسن تقدیم رسانید چنانچه از حسن خدمت او شاه صفی پادشاه ایران بخانه او رفته عنایتها نمود و نه هزار تومان نقد و هشتاد سر اسپ بدفعات او را بخشید و درین سال شاهزاده دارا شکوه باضافه پنجهزاری ذات بیست هزاری ده هزار سوار و شاهزاده شجاع باضافه سه هزاری پانزده هزاری و همین اضافه شاهزاده اورنگ زیب و شاهزاده مراد بخش که تا آن زمان پانصد روپیه یومیه می یافت بمنصب ده هزاری چار هزار سوار سربلندی یافتند وسیف خان حارس اکبرآباد را فرمان صادر شد که از طرف شاه زاده شجاع به بنگاله که در تیول او مقرر گشته برود و راجه جیونت سنگه باضافه هزاری سوار بمنصب پنجهزاری بلند پایه شد و یادگار بیگ سفیر ایران که رخصت یافته بود اسطرلاب سرانجام سفر در لاهور متوقف بود باز ملازمت نمود و از روز ملازمت تا روز رخصت دو لک و پنجاه هزار روپیه از نقد و جنس بادمرحمت شد و مصحوب او حضرت شاه صفی دارای ایران صراحی و پیاله و رکابی مرصع که قیمتش پنجاه هزار روپیه بود ابلاغ یافت و هم درین ایام شایسته خان بصوبه داری پتنه از تغییر عبدالله خان و خان مسطور باستیصال یوندیله های متمرد متعین شد و علامه افضل خان که دیوان اعلی و وزیر الممالک بود بیمار شد و پادشاه بعیادت او رفت دوازدهم ماه رمضان در لاهور ازین جهان انتقال نمود جامع فضائل و کمالات و بیرازی الاصل بود خواص پادشاه از زبان سلطان ناقل اند که کمر رسیفر مود که از افضل خان در باره هیچ یکی سخن بشنیده نشد عمرش هفتاد و سال مدت ملازمت شده سلطانی بیست و هشت سال فرزندی از و نماند برادر زاده اش خرد خود عنایت الله خان را که آخر بعاقل خان مخاطب شد لفرزندی برداشته بود تاریخ رحلتش چنین یافته اند مصرع زخوبے برد گوئے نیک نامے ❊ وعلامی ازو سهریر نیز گفته اند سقبره او بر لب آب جمنا مقابل شهر واقع است بعد ازین واقعه به اسلام خان فرمان رفت که بعد رسیدن سیف خان خود را زود بحضور رساند نهم صفر شاه شجاع از کابل رسیده ادراک کورنش نمود و چون زلفش دختر میرزا رستم صفوی درگذشته بود دختر اعظم خان برای او خواستگار شد و سلخ ماه شاهزاده شجاع بانتظام بنگاله مرخص گشت و ازدواج هم بخانجا واقع شد و هم درین سال از لاهور بکابل نهضت شد و بیست و پنجم محرم بکابل رسیده سعید خان صوبه دار آنجا را بالش هزار جات مامور فرمود و بیست و پنجم ربیع الثانی از کابل بلاهور معاودت شد ❊

احوال سال سیزدهم مطابق سنه هزار و چهل و نهم هجری

بیست و یکم جمادی الثانیه بدارالسلطنة لاهور نزول اجلال شد و علی مردان خان از کشمیر آمده سعادت ملازمت دریافت و از اصل

و اضافه بمنصب هفت هزاری سه هزار سوار سرفراز شده و با صوبه کشمیر صوبه دارے لاهور علاوه آن شد و والده ممتاز محل درین زمان رو در نقاب عدم کشیده و پادشاه بنا بر تغیریت نجا نه آصف خان تشریف برده و لجوئی او نموده و ششم رجب اسلام خان از بنگاله بحضور رسیده دیوانی کل یافت و دران زمان پنج هزارے بود غره شعبان شاه شجاع را در اکبر نگر سپرے کرامت شد و سلطان زین الدین مسمی گشت و درین سال کهلوجے نوکر نظام الملک که در زمره ملازمان درآمده بود در گردان شده پیش عادل خان رفت و در انجا ماوا نیافت و بسیعے شاهزاده اورنگ زیب بقبل رسید از غرائب سوانح آنکه از درشت گوئی عبد الله خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار بهار میان عبد الرحیم بیگ اورنگ وخان مرقوم ناسازگارے شد عبد الرحیم مصاحبت با او موجب مضرت خود دانسته پس از تمارض روزے چند خود را اکیم نموده تا یک سال در خلا و ملا گویا نبود حقے زنهاے ادهم جانی الضمیر پے برده او را فی الحقیقة کنگ میدانستند تا آنکه این ماجرا از وقائع آن صوبه بعرض رسید و حکم بطلب او صدور یافت بعد رسیدن بحضور گویا گشته سبب گنگی خود معروض داشت و همگنان را بحیرت انداخت نهم شعبان عرضداشت اورنگ زیب از اثناے راه که قاصد حضور از دولت آباد بود بنظر تولد پسرے بنظر گذشت آن پسر السلطان محمد موسوم ساختند و هم درین سال حمزه که از طرف حکام خراسان حکومت سیستان داشت جمعے را بسر قلعه بست فرستاده بدست آورد و باز عمله و افواج هند از زمام نموده بسعی بسیار قلعه را از مردم حمزه که قلیل جماعتے بود بدست آورد و عیدل نامیکه اندک ریاست قندهار داشت و نزد مردم هند متهم بدوستی حمزه بود حسب الامر بادشاه بیاسا رسید پانزدهم ماه رمضان شاهزاده اورنگ زیب بحضور رسیده ادراک سعادت کورنش نمود و مهرین سال آتش عظیمے به ارک اکبر نگر درگرفت و تمام کارخانجات شاهزاده شجاع و نهتاد و پنج کس از خدمه محل سوخته خاکستر شدند و بیست و پنجم شوال شاهجهان پادشاه از لاهور بسیر کشمیر توجه فرمود و هشتم ذی قعده شاهزاده اورنگ زیب بدولت آباد دکن مرخص شد و نهم ذی الحجه دولتخانه کشمیر بفر نزول پادشاه رونق پذیر گشت و طرائف که برائے اتباع اسبان بصوب عربستان و روم شتافته السلطان مراد قیصر روم نامه والا و کمر مرصع گران بها برده بود رسانیده مع ارسلان آقا سفیر روم بعتبه سلطنت رسید و بنجاه سر اسپ بابت خرید و دو راس اسپ از طرف خود و نه اسپ پیشکش محمد پادشاه حاکم بحسا بنظر گذرانید و فدائی خان خطاب یافت و ارسلان آقا نامه قیصر روم و اسپی سبب نام که بازین مرصع و عبائی مروارید دوز از جانب قیصر آورده بود از نظر گذرانید و پادشاه از سیر باتین کشمیر انبساط اندوخته تماشاے بیلاق سنگ سفید نضت نمود و هنگام رجعت باران غیر وقت در نهایت شدت باریده راهها بمرتبه گل و لا بهم رسانیده که عبور متعذر شد و از دشوار گذارے کار مردم بجان رسیده بود پادشاه خود دوشش پهر چهار کروه راه بصعوبت تمام طے کرده بعد دو پاس شب بمنزل رسید و سه شبانه روز متصل باران سے بارید و آبها بمرتبه طغیان کرد که قریب چار هزار خانه بر کنار ڈل و بهٹ انهدام یافت و ده بسیارے را آب برداز عرضداشت جان نثار خان فوجدار بهیره بظهور پیوست که از چار صد و سے و هشت موضع پرگنه مذکور سے و هشت سالم مانده باقے همه در آب فرو شد و از پرگنه خوشاب خرد و موضع دامنه کوه ازین آفت محفوظ نماند ✣

احوال سال چهاردهم مطابق سنه هزار و پنجاه هجرے

پادشاه هفتم جمادی الثانیه لبیر شرقے سوے کشمیر و از انجا بلاهور توجه نمود ارسلان آقا سفیر روم از استماع ورود تا روز رخصت سے هزار روپیه و یک مهر صد توله و یک روپیه بهان وزن و دیگر عنایات یافت و پیشکش اعظم خان صوبه دار گجرات جواهر و اقمشه و سے سر اسپ از نظر گذشت و او چنانچه باید در نظم و نسق آن صوبه سعے نمود و تادیب جام و بهارا که هر دو عمده بومیان انجا بوده اند

همت گماشته سطیع و منقاد ساخت و چهار هزار اشرفی که دران سکه محمود سے می زدند موقوف نموده پیشکشها قبول نمود و حاضر شده خان را دید و خطه خان که نایب بخشی دو سال بے منصب شده بود بزرگ دین سال بار گرفتن یافته منصب سابق بحال یافت و ملکه بانو بیگم مهین دختر آصف خان خواهر ممتاز محل که زوجه سیف خان بود در حالت نمود شاه جهان بخانه آصف خان رفته تعزیه او گفت و دختر سوم آصف خان بزرگ خانم نام در خانه ظفر خان بود و مهدرین ایام شاهزاده مراد بخش با متیصال جگت سنگه ولد راجه باسو مامور شد و از اول امان خواسته شاهزاده را دیده و عرض مطالب نموده چون زیاده بر مرتبه خویش میخواست در حضور پذیرائی نیافت رخصت گرفته بوطن رفت و سر بشورش برداشت و عساکر منصوره بقلع و قمع ریشه مفاسد او پرداخته او را عاجز گردانیدند ناچار بے دست بدامن عجز و استغاثه دفع تقصیرات خواست باشد عاے شاهزاده بخشوده آمد و حکم شد که تا آگره کرنانه نخوت و فرد اوست به بندهاے پادشاهی سپارد جگت سنگه امتثال فرمان نموده بحضور شاه زاده آمد و سید خان جهان تعلقه مذکوره در آمده حصارش را هموار ساخت و حسب الحکم ضبط کوهستان آنجا به نجابت خان تعلق گرفت و مهدرین سال ما اسعد الله که موطن او جنبوت و منشاش لاهور است بوساطت وسیوخان بملازمت سده سلطانی فائز و پایه اعتبار او بعنایت خلعت خاصه و اسپ از طویله خاصه افزود و در عرض یک سال بمنصب هزارے و خطاب خانی و دار و نگے دولت خانه خاص سرافراز شد و علے مردان خان بمنصب هفت هزارے هفت هزار سوار و صوبه داری کابل از تغییر سعید خان بهادر ظفر جنگ غرا اختصاص یافت و صوبه کشمیر که علے مردان خان داشت بشاه قلی خان تفویض شده در راه از دنیا رفت تربیت خان بجاے او قرار یافت +

احوال سال پانزدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و یکم هجری

درین سال شائسته خان خلف یمین الدوله آصف خان صوبه دار بهار مزربان پالانوں را که مردمے درین تنبیه نموده بشتاد هزار روپیه پیشکش هر ساله مقرر کرد و هفتدهم شعبان یمین الدوله آصف خان خانخانان سپه سالار برحمت استغفار هگرائے آخرت شد پادشاه مکرر بمنزل او رفته کمال احترامش نمود نه هزارے نه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه منصب داشت مقبره او بر لب آب راوی محاذی شهر لاهور واقع شده شائسته خان مهین خلف او را پادشاه خلعت ماتمے فرستاده عنایتها بحال او فرمود و بدیگر اولاد او نیز مراعات و دلجوئے نمود باین منصب و مرتبه و نسبت و دولت هیچ امیرے در عهد هیچ پادشاهے از سلاطین هند نرسیده بعد جلوسش سوائے حوصله که در وطن خود لاریناموده و بیست لک روپیه بران خرج شده جمله ممالک او در هند نقد و جنس مبلغ ده کرور و پنجاه لک روپیه تخلف شد با آنکه وصیت کرده بود که اندوخته اش همه بخزانه عامره برسانند پادشاه ازانجمله بیست لک روپیه نقد و جنس بسه پسر و پنج دختر او بخشید و باقے را بان هزاره دارا شکوه پسر خود که نواسه آصف خان هم بود عنایت نمود و نیز درین سال میرزا رستم صفوے قندهارے که شش هزارے پنج هزار سوار منصب داشت و از سنه دوم جلوس بسبب کبر سن ترک منصب و نوکرے نموده انزوا اختیار کرده بود و لک روپیه سالیانه وظیفه مے یافت جهان را پدرود کرد هشتاد و دو سال عمر داشت و بطبیقش نظم اشعار رغبت داشت فدائی تخلص میکرد چهار پسر داشت اولین مرزا مراد طبع او نیز مائل بشعر گفتن بود دوے میرزا مسیح در عین جوانے وحیات پدر بدریا بهٹ غرق شد سوے میرزا حسن چارے میرزا بدیع الزمان مخاطب بشاه نواز خان و درین سال قلاع متعلقه جگت سنگه که شاهزاده مراد بخش به تنبیه او مامور بود بسعے بلیغ سید خان جهان و راجه جے سنگه و بهادر خان والا ورد یخان متوح شد و حسب الحکم باز مین هموار گردید شاهزاده استعفاے جرائمش نموده با پیشکش بحضور آورد و شاهزاده اورنگ زیب بتقبیل عتبه سلطنت رسیده ادراک سعادت قدمبوس نمود چون درکشمیر بنا بر طغیان آب ڈل وهٹ چنانچه سابق مذکور شد مزارع بسیار خراب گردید

دران شهر خط اقتدار رعایا وسکنه آنجا زیاده ازسی هزار کس بلاهور رسیده زیر جهروکه درسن فراهم شده المهار بی برسگی نمودند مبلغ یک لک روپیه خیرات مرحمت شد وحکم شد که تا این جماعه در لاهور باشند سر روز چنده جا طعام مبلغ دولست روپیه از رکاب والا بدیشان داده باشند دست هزار روپیه نیز دستریت خان فرستاد که بکشمیر بمردم آنجا قسمت نماید وطعام صد روپیه هر روز پخته نیز بگرسنگان آنجا رساند چون خان مذکور باحوال آن جماعه خوب نه پرداخت صوبه دار کشمیر از تغیر او لطف خان تفویض یافت ومبلغ لست هزار روپیه بصوب او بجهت خیرات ارسال یافت ومیرزا عیسی ترخان که بنظم سرکار سورته مامور بود از تغیر اعظم خان که بحال رعایای آنجانی پرداخت بحکومت صوبه گجرات سرافرازی یافت واز اصل واضافه بپایه منصب پنجهزاری ذات وپنجهزار سوار دو اسپه وسه اسپه رسید وضبط مهام سورته بعنایت الله پیشش مفوض شد ونابر شهرت توجه درای ایران بجانب قندهار شاهزاده دارا شکوه بعنایت بسیار وانعام دو از ده لک روپیه نقد سرافرازی یافته با پنجاه هزار سوار رخصت یافت وشاهزاده مراد بخش نیز مرخص گشت که درین طرف نیلاب اقامت گزیند وعند الحاجت نزدیدر رسد چون عساکر از نیلاب گذشت وخبر رحلت شاه عفی بمسامع شاهجهان پادشاه رسید بشاهزاده حکم شد که درغزنین توقف نماید ومصدق وکذب خبر دریافته اگر راست باشد معاودت نماید وگرنه بمدافعه پردازد خبر رحلت او واقعی بود دارا شکوه برگشته بحضور رسید وچون نابر رحلت شاه صفی بعض حرکت شاهزاده بدون خبک وجدال قلعه درداشت اولیای دولت هندبا ندارا شکوه بشاهزاده بلند اقبال مخاطب گردیدو درینولا جشن قمری روییداد ودرین ایام شاهزاده مراد بخش از حسن ابدال برگشته بدرگاه والا رسید وازدواج او با دختر نیک اختر شاهنواز خان صفوی واقع شد ونج لک روپیه برسم انجام این جشن بشاهزاده مرحمت شد ویک لک وچهل هزار روپیه از نقد وجنس برسم ساچق بخانه شاهنواز خان فرستادند وچار لک روپیه کابین مقرر شد +

احوال سال شانزدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و دو هجری

چون بعرض پادشاه رسید که درین سفر قندهار از اله وردی خان بعض حرکات خلاف آئین نمک خوارگی بظهور رسیده زبانش دراختیار او نیست منصب وجاگیر او تغییر شد وجاگیر او که در متصرا بود باعظم خان بعد از تغییر صوبه گجرات مرحمت شد وملا عبد الحکیم سیالکوتی را پادشاه بنقد سنجیده شش هزار روپیه که هم سنگ او بود بدو عطا فرمود وشاهزاده مراد بخش بصوبه ملتان که در تیول او مقرر بود رخصت یافت وخلعت خاصه با برخی مرصع آلات ودو اسپ خاصه با ساز طلا ومینا کار وآفتاب گیر با وعنایت شد بعرض رسید که باغ لاهور که در سال چهاردهم جلوس حکم عمارت آن وحوضهای اول باهتمام علی مردان خان شده بود ودلعد باهتمام خلیل الله خان صوبه دار آنجا لقو بعض یافته صورت انجام نپذیرفت وشاهنشاه از خاطر فیض مظاهر پادشاه سربرزد وبفیض قدوم خود رونق او افزود هشت لک روپیه در عمارت باغ موصوف ودیوارهای شهر مذکور صرف شد چون خاطر از نظم مهمات صوبه پنجاب وکابل وقندهار واپرداخت هیجدهم شعبان این سال از دار السلطنت لاهور بدار الخلافه اکبر آباد نهضت نمود وعلی مردان خان بموجب حکم از کابل بحضور رسیده بخطاب امیر الامرائی سربرافراشته رخصت انصراف بکابل یافت ومقبره ممتاز محل که تا قریب دوازده سال باهتمام مکرمت خان ومیر عبد الکریم تعمیر میشد صورت اتمام یافت خرج این عمارت پنجاه لک است پادشاه در آنجا رفته پسندیدند سه موضع از مضافات پرگنه حویلی اکبر آباد دونگر چندکه حاصلش یک لک روپیه است بامحصول دکاکین وسرائی معمورهٔ دیگر که تعلق بآن مقبره دارد دو لک روپیه مداخل آنهم هست وقف این مقبره نمود +

احوال سال هفدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و سوم هجری

در شروع این سال عرضه داشت شاهزاده اورنگ زیب مشتمل بر خبر ولادت پسرے و رسیدن رجب سید پادشاه آن مولود سعود را بمحمد معظم مسمی گردانیده دخترے پاکیزه گوهر از بطن دختر شاهنواز خان نیز بوجود آمده بود بنیرة النسا بیگم موسوم ساخت و چون در دار الخلافة اکبر آباد معاملات دیوانی شیوع یافته بود بدولتخانه مفتح پور آمده اقامت فرمود و یک چندے بصوب سوگر سیر و شکار گذرانید بهدرین اثنا شاهزاده دارا شکوه را عارضه روی داد و پادشاه از فرط محبت هشت بار بمنزل او بر اے عیادت رفت و مرضش بصحت مبدل گشت و درین ایام صوبه قندهار از تغیر صفدر خان بسعید خان بهادر صوبه پنجاب بتغییر او بتقلیم خان مقرر گشت چون هوا باعتدال آمد پانزدهم شوال باکبر آباد تشریف آورد و سعد الله خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزارے پانصد سوار سر اعتبار بر افراشت دهم محرم سال هزار و پنجاه و چهارم هجرے فوروز شد و شیخ عبد الصمد سفیر شریف مکه معظمه پاندان طلا و ارگچه با پیاله و سرپوش طلا و چهار هزار روپیه نقد عنایت شد و بعد اندک زمانی شیخ مرقوم رخصت الضراف یافت از اول ورود تا وقت عود بهمه جهت بیست هزار روپیه از سرکار و همین قدر از شاهزادگان و امرا حسب الامر یافت و درین سال شبی بیگم صاحب صبیه کلان پادشاه از خدمت پدر برخاسته بخوابگاه خود میرفت ناگاه گوشه عطف دامنش الشمعی رسیده تمام لباس بدن را آتش در گرفت و پشت و سر و دست و پهلو سوخت و پادشاه از حروف این واقعه نهایت اندوهگین گشته برخلاف ضابطه مقرره فردا ے آن شب از شکوهی اقبال هر بنیامد روز دوم چون شرف آفتاب بود لهذا ضرورت بعد دو پهر دربار عام آراسته بیش از یک گهڑے نه نشست و از روز نخستین تا سه روز پنجهزار روپیه محتاجین بتصدق فرمود و بیست و دوم صفر که روز ولادت آن دختر بود نیز همین قدر مبلغ بارباب احتیاج بخشید و در ماه اول این سانحه شصت هزار روپیه بدفعات بمساکین تقسیم نمود و از شروع ماه دوم مقرر کرد که هر روز هزار روپیه بتصدق باهل استحقاق میرسیده باشد و جمعے را که نبابر مطالبات عظیمه و خیانات جسیمه در زندان مکافات بودند آزاد فرمود و جرائم آنها بخشود و مبلغ هفت لک روپیه از عین المال سرکار والا بخشیده آمد و بهدرین ایام حکیم محمد داؤد را که از ایران آمده بود باتفاق حکیم مسیح الزمانے بهداد اے بیگم صاحب معین فرمود و شاهزاده اورنگ زیب از دکن و مراد بخش از ملتان بدیدن خواهر بحضور آمده شرف کورنش دریافتند و شاهزاده اورنگ زیب نبابر بعض رنجشها بگوشه نشینی بدون رضای پادشاه درساخت و دست از کار بسے و نیوسے باز کشید نبابرین خدمت انتظام ممالک دکن بشجاعت دوران بهادر نصرت جنگ از تغیر مالوه مقرر شد و منصب او هفت هزارے ذات و پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه گردیده یک کرور دام انعام یافت و بازار نکس بیارے صاحبه زمان خاطر پادشاه محمد رشید بهدرین اثنا راه امر سنگه پسر راجه گج سنگه را تهور که روزے چند از ادراک کورنش محروم و ممنوع بود آخر روز پنجشنبه نهم جمادی الاولی بدرگاه آسمان جاه رسید و صلابت خان میر بخشی او را در خلوت خانه منزل شاهزاده دارا شکوه که پادشاه بهمانجا تشریف داشت بشرف زمین بوس رسانیده راه نکور دست چپ بجاے خود رفته ایستاد و صلابت خان از طرف دست راست سر رسلطانے استاده بود در زمانیکه پادشاه بعد اداے نماز بنام بیکے از ارباب خاص منشورے می نوشت خان مرقوم برای امرا از فراز ایوان پایان آمده نزدیک شمعدان جا شاخه بایکے از بندگان حضور گرم سخن بود ناگاه امر سنگه بطور دیوانگان همچو شیر برگشیده دویده و بطرف چپ سینه او زد و همچو همان زخم زدن کار صلابت خان بپایان رسید خلیل الله خان و دو جن ولد راجه بیتهلداس گورو و سید سالار با هر دو دست جهت کس از منصب داران و گرز داران از یمین و یسار دویده یکبارگے بشمشیر آبدار کارش بانجام رسانیدند و همگی پادشاه میرزمان میر توزک و ملک چند مشرف غسل خانه حمید او را برداشته بردند تا بر دم او سپارند مردم او دست از جان شسته هر دو را تقتیل رسانیده خود نیز کشته شدند ✤

احوال سال هیجدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و چهارم هجرے

درین سال اصالت خان را سیر بخشی و خلیل الله خان برادرش را بخشی دوم گردانیدند و درین سال علی مردان خان فرمان داد و فریدون غلامان خود را که از آبیان کابل به تنبیه علی قطغان اتالیق پسر سجان قلی و نذر محمد خان که بر احشام لوجان تاخت آورده بود و فساد و آنها بعد جنگ و زد و خورد بسیار بر مخالفان غالب آمده ظفر یافتند و اکثری از همراهیان مخالف مقتول و مخذول شدند و فراوان اسپ و شتر و گوسفند آنها فرمان فریدون غنیمت آوردند و همدرین سال انتعاض اعلام پادشاه از اکبرآباد بطرف لاهور و ازانجا بکشمیر اتفاق افتاد و شب پنجشنبه یازدهم شعبان در خانه دارا شکوه از بطن دختر سلطان پرویز پسر متولد شد و بپدر شکوه مسمی گردید خاندوران ناظم دکن حسب الطلب بحضور آمد و راجه جی سنگه کمکی او بود بحفاظت ملک دکن مامور شد و همدرین سال حشمت حصول صحت بیگم صاحب دختر کلان پادشاه مقرر شد ایوان بارعام را کمال آرایش تزئین نموده اقسام جواهر و اقمشه بران خفیفه نثار شد و شاهزادگان و امرا هر یک در خور مرتبه خود انعامات الغام و اضافه سرافرازی یافتند و حسب الالتماس آن ملکه ملکی خصال شاهزاده اورنگ زیب را پادشاه از گوشه نشینی برآورده مورد الطاف نامتناهی گردانیدند و حکیم محمد داود را که معالج بیگم صاحب بود بعنایت خلعت خاصه و منصب دوهزاری دویست سوار و اسپ خاصه از طویله خاص بازین طلا و فیل با یک اشرفی یا قصد تولد و یک روپیه بهمین وزن نوازش فرمود و حارث خدمتگار را که خدمت معالجه جراحات بدنی که بسبب سوختن بهمرسیده بود بکمال دل سوزی و محنت بتقدیم رسانیده بود به نقره مسکوک سنجیده هفت هزار روپیه هم سنگ او با خلعت و اسپ و فیل مرحمت شد و پنج لک روپیه که برای حصول صحت او پادشاه نذر کرده بود بصرف رسید بعضی ازین زر را بگله معظمه و برسخی با قندیل مرصع که حسب الامر ملکه مذکوره مهیا شده بود بمدینه طیبه ارسال یافت و نام سپاهانی را که بعضی جراحات متذرد بجای او بدنه شده بود نیز به نقره سنجیده مبلغ هم سنگش با خلعت و اسپ و فیل و دهی در وطن با تمغا مرحمت شد و از بیگم و شاهزادگان نیز انعام وافی یافت و چون محمد علی فوجدار حصار آن فقیر را آورده بود مورد عنایت گشته بخطاب خانی یافت و سیچ بشتی بجویدن و فیض رسانیدن این نشین گاه سپهل پایه بود و ملکه مذکوره لشکر اطاقیکه از پدر مهربان درین عارضه بظهور رسیده متکفل وزن حشمی درین سال گشته نثار و پیشکش بسیار گذرانید و صدکس زائران امدادوار کان دولت را بخلاع فاخره نخستین همدرین سال شاهزاده اورنگ زیب را بمرحمت خلعت با مادرسی و دو اسپ خاصه بازین طلا مینا کار و طلای ساده و فیل با یراق نقره سرافراز نموده باتنظام صوبه گجرات مرخص گردانیدند درین سال العبد ورود دولتخیر رعنا مندی رعایا و سایر اهالی آن بلده از سلوک پسندیده ظفر خان معلوم گشته موجب خوشنودی خاطر خدیو روزگار شد و یک لک روپیه انعام یافت و طالبای کلیم قصیده در تهنیت مقدم پادشاه در کشمیر معروض داشته بمرحمت خلعت و انعام دویست اشرفی مباهی و مسرور شد خاندوران نصرت جنگ که از حضور بصوبه دکن می رفت در دوکروهی لاهور اخر شب شنبه ششم جمادی الاولی خدمتگاری زخم عمد هر برشکم او کاری زد بعد انقضای یکروز از دنیا درگذشت فرزندانش بموجب وصیت از متروکات او یافته باقی مبلغ مبلغ شصت لک روپیه نقد بود بسرکار پادشاه باز گردید مدفن او در آبایش گوالیار است هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه منصب داشت +

احوال سال نوزدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و پنج هجری

غره جمادی الثانیه اسلام خان بخلعت خاصه و شمشیر مجدد مرصع و دو اسپ از طویله خاصه بازین طلا و مطلا و فیل با یراق نقره مع ماده فیل و اضافه هزاری هزار سوار منصب شش هزاری شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه و سه اسپه و دیگر عنایات سرافراز یافته بخدمت انتظام هر چهار صوبه دکن مامور شد و سعد الله خان بعنایت خلعت خاصه و خدمت دیوانی خالصه شریفه از تغیر الحاج

واز اصل و اضافه منصب چهار هزار سے سوار و لقب سے فلکمدان مرصع سربلند گردید چون از فرط کاردانی بنوازشهاے روز افزون اختصاص و اشتهار تمام یافت رجب بدیع رفیعهٔ وزارت اعظم و عنایت خلعت خاصهٔ از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار ذات پنج هزار و پانصد سوار رسیده و درین سال ایلچی ایران لاجورد علی بیگ را ن خان قلعه کهمرد مفتوح شده و خود از کابل پیشتر رفته روبه تسخیر بدخشان نهاد و درین فرصت سید علی برکهر و شقاوت و بے آنکه کار بر جارسان تنگ کند آنها امان طلبیده برآمدند و امیر الامرا از فتن با نظر صلاح ندیده برگشت و پادشاه برگشتن امیر الامرا درین وقت که نذر محمد خان با سپاران و نوکران در افتاده بود نه پسندیده و درهمین سال جان نثار خان ولد زبردست خان الملقب بتعزیت شاه صفی و تهنیت جلوس شاه عباس ثانی روانه ایران نمود یک فقره نامه مرسله این بود دیباچه کبا و جلوس میمنت مانوس آن فرزند زاده برخوردار کامگار نامدار بلند مقدار بهین گوهر درج دولت و عظمت مهین اختر برج شوکت و سلطنت نقاوهٔ اصلاب طیبین سلاله اسلاف طاهرین پرداخته ے شود و نفائس متنعه سند و ستان را که سه لک و پنجاه هزار روپیه قیمت داشت مصحوب او ارسال فرمود چهارم شعبان رایات اقبال از کشمیر بطرف لاهور در اهتزاز آمد و پانزدهم ماه رمضان در لاهور نزول اجلال شد و شاهزاده مراد بخش از ملتان رسیده شرف کورنش دریافت و بهبیت و نهم نورجهان بیگم رحلت نموده در لاهور متصل مرقد برادر خود آصف خان مدفون گشت و علی مردان خان از پشنا و رآمده ملازمت نمود و سعد الله خان از اصل و اضافه بمنصب شش هزار ے دو هزار سوار سربلندی یافت و درین سال بجانه شاهزاده شجاع پسرے بوجود آمده بزین العابدین موسوم گردید و چون پادشاه به تسخیر ولایت بلخ و بدخشان و سمرقند کرد ملک امیر تیمور صاحب قران بود بسیار رغبت داشت خصوص از زمانیکه نذر محمد خان باراده تاخت کابل اول سال جلوس لشکر کشیده برگشت و لعد چند مدت از تقاول او در بلخ هرج و مرج پدید آمد سرانجام این مهم اهم دانسته رایات افواج مملکت ستانی بطرف کابل نهضت نمود و شاهزاده مراد بخش را با میدا عانت علی مردان خان امیر الامرا که فوجے از اولوس لایتے خود همراه و معرفت تمام ازان طرفها و ایلات آنجا ها داشت حسب الطلب نذر محمد خان که بمشقاهت از دشمن استداد نموده بود باجمعیت پنجاه هزار سوار پیشتر از حرکت خود بسم منقلا فرستاد و خسرو پسر دوم نذر محمد خان که از افساد و غارت قوم المانان بلجا و پناهے بخیر از درگاه شاه جهان نداشت آمده شاهزاده مراد بخش را دیده بود شاهزاده هنگام ملاقات تا سر با طرفته معانقه نموده و به بهلوے سند خود نشانیده لعد دل جوئی بسیار بحضور پدر فرستاد و او بحضور آمده دو لک روپیه نقد و جنس یافت چون شاهزاده مراد بخش بحوالے بلخ رسید نذر محمد خان بهرام و سبحان قلی پسران خود را با ستقبال فرستاد مراد بخش اعزاز آنها نموده بنا بر اطمینان خاطر شان فرمود که بخان بگویید که از هند لشکر بیشمار رسیده است هرگونه مدوے که مطلوب باشد بعمل خواهد آمد روز دیگر نزدیک حصار رسیده فرمان داد که بضبط حصار پردازند نذر محمد خان را بمشمله این حال دل از دست رفته بطرف ایران گریخت و پناه بشاه عباس برد شاهزاده مراد بخش گردهے را به تعاقب او روانه کرد آنها بقدر طاقت تعاقب نموده مراجعت کردند و خلیل الله خان را با ملتفت خان و غیرها برائے گرد آوردے اموال او فرستاد دوازده لک روپیه از صنع آلات و طلا آلات و جز آن و قریب دو هزار و پانصد اسپ و مادیان و سه صد شتر نر و ماده بضبط در آمد و از متصدیان مهمات و تحویلداران ظاهر شد که بگی اندوختهاے او مبلغ دو لک روپیه بود ازانجمله افزون از دوازده لک روپیه بسرکار شاهزاده درآمد و قریب پانزده لک روپیه در بخارا هنگام فرار او از قرشی بلخ بتاراج رفت و قلیلے را عبد العزیز خان متصرف گشت و بیشترے لشکریان و المانان و دیگر غارتگران بردند از بخه باقی ماند پاره در وقت اضطراب بسپاه خود داد و اکثرا ازبکیه و المانیه و ظلما خان و روسان غارت نمودند و نذر محمد خان لعد هزیمت از شیر خان با قتلق محمد و پسر خود قلیلی از اوزبک از اندخود براه

چون از مشهد مقدس گذشته بصفاهان نزد شاه عباس رفت و سپران و متعلقان و سه دختر او بسده شاهجهانی رسیدند مراسم
برحمت خلعت خاصه با چار قب زر دوزوجیغه مرصع و منصب پنجهزار سے سوار و یک لک شاهی مباهی شد و عبد الرحمن
ولد شاه زاده دارا شکوه سپرد که تربیت فرماید و یومیه او صد روپیه مقرر گردید ستورات را بیگم صاحب نزد خود طلب داشته
مورد انواع اعطاف نمود شاهزاده مراد بخش را اندیشها از افواج اوزبکیه و غیره ایلات آن دیار و عدم مناسبت هوا و اطعمه
آنجا بهم رسیده مکرر عرضداشت بافرستاده اذن معاودت خواست و حکم نارسیده بحضور شتافت این حرکت شاهزاده
بر مزاج پادشاه ناگوار آمد و شاهزاده را بالعزل منصب و تیول ملتان تادیب فرمود و چون نزدیک بکابل رسید از کورنش
ممنوع گشته فرمان شد که بشهر درنیامده به بشپا و رفته بنشینند و سعد الله خان بنظم و نسق بلخ و دل دهی سپاه دستوری
یافته درعرض یازده روز به بلخ رسید *

احوال سال بیستم مطابق سنه هزار و پنجاه و شش هجری

درین سال پادشاه میرعزیز را با نامه متضمن اظهار عواطف و آنکه پیش نهاد خاطر چه بود نثر و نذر محمد خان برسم رسالت با ایران
فرستاد درین اثنا نذر محمد خان باصفهان رسیده باز بجراسان برگشته بود چون میرعزیز باصفاهان رسید خبر رجوع او شنیده
خواست که او سر جا باشد رسیده نامه را برساند دارا سے ایران این معنی را نه پسندید مشارالیه توقف نموده حقیقت را بدرگاه
عرضه داشت حکم رفت که در پے او نرود و از شاه ایران رخصت گرفته روانه حضور شود سعد الله خان از بلخ عود نموده درهمین
سال شرف عتبه بوسی یافت و فتح نامه بلخ و بدخشان مصحوب ارسلان بیگ بدارا سے ایران نیز درین سال ارسال یافت و ایلچی
پادشاهے از کابل بدار السلطنة لاهور سایه نزول افگند و در جشن وزن شمسی این سال پادشاه عفو تقصیرات مراد بخش نموده
بعطاے منصب سابق سرافراز فرمود و شاهزاده اورنگ زیب حسب الطلب بحضور رسیده شرف کورنش دریافت و
پادشاه او را برا سے تسخیر بدخشان و بلخ مقرر نموده بدان صوب رخصت فرمود و سعید خان بهادر که از ملتان آمده بود تعینات
شاهزاده اورنگ زیب شد و از استماع خبر درگذشتن اصالت خان چون نوکر مزاج دان بود پادشاه بسے متاسف گشت
و میرزا نوذر صفوے از بلخ رسیده طیور شکار سے نذر محمد خان که دران میان پنج باز طولیون بود از نظر گذرانید و باصل و اضافه
بمنصب سه هزار سے دو هزار سوار نوازش یافت و پادشاه خود هم عازم کابل شد تا پشت شاهزاده اورنگ زیب باستظهار
او قوے باشد و همدرین سال ستی خانم رخت هستی بربست پادشاه از استماع این حادثه بسے متاسف نمود و همیشیره طالبا سے
آملے بود با حکیم مسیح الزمان قرابت و قدم خدمت از وقت ممتاز محل داشت مهردار خاص بود و در سوم خانه دار سے و آداب
بندگے نیکوے دانست از فن طب و علم قرات آگاه بود و ملکه جهان آرا بیگم صاحب نزد او تلمذ نموده بود و ازین جهت که فرزندے
نداشت دو دختر طالبا را بفرزندے خود برداشت کلان در ازدواج عاقل خان و خرد در حباله نکاح مرحمت خان بود شاهزاده
اورنگ زیب غره جمادی الاولے بلخ رسید و بشهر درنیامده یک کروهے آن شهر نزدیک مکانیکه بهادر خان خیمه داشت معسکر
ساخت روز دیگر درون حصار در آمد و قلعه اندرون و حصار بیرون را ملاحظه نموده بعد بندوبست شهر هر کس از اکابر و اهالے
آنجا را در خور هر یکے باکرام و انعام کامیاب گردانید و ماده هوسنگه هاڈا را بجراست قلعه و شمشیر خان ترین را با جمعے از منصب
داران و احدیان و تفنگچیان به نگاهبانے شهر گذاشت و ترتیب لشکر بصواب دید خیر اندیشان چنین مقرر شد که فوج قول او بوجود
شاهزاده استظهار یابد و بهادر خان با تمام سپاه که با او در بلخ بود بسر اول و امیر الامرا علی مردان خان بر انغار و سعید خان بهادر

نظر خنگ در جرافنار چون بموضع تیمور آباد فرود آمدند و اوزبکیه از اطراف هجوم آورده بر هر کس بهر طرفی فرود آمده بود با فوج مخالف گرم پیکار شدند چون اورنگ زیب هجوم اوزبکیه را بامیر الامرا علی مردان خان دید فوجی را بکمک فرستاد قبل ازان که فوج کمک برسد امیر الامرا مخالفان خود را منهزم ساخت و سعید خان بهادر ظفر جنگ که هنوز ضعف بیماری لاحق داشت خود در بنگاه مانده و لشکر خود را بوجب ترتیب بطرف چپ شاهزاده گذاشته بود چون فوج مخالف برانکریش ریخت و کار بر آنها تنگ شد خان مذکور با جماعه که با خود داشت سوار شده باسرعت برق و باد رسیده و با وجود ضعف بیماری بسوار سے اسپ خود برادعا تاخته چنان کوشش نمود که بدست خود چند کس را بمجروح گردانید و نه زخم بر بدن خود برداشت آخر از اسپ بزمین افتاد و پسران او لطف الله خان و خانه زاد خان بزخمهاے کارے جانسپارے نمودند شاهزاده قصد پیکار مخالفان نموده اردو را از چهار طرف درمیان گرفته روانه شدند و اوزبکان گردیده را درمیان داشکر نمیتوانستند گذاشته باقی بمجموع بر فوج سر اول ریختند چون هجوم توپخانه و بهادر خان در مدافعه آنها مساعے جمیله بتقدیم رسانیدند اوزبکان روگردان شده به بنگاه خود شتافتند و درین گیر و دار علی مردان خان پاے مردانه نموده بآنها در آویخت و شاهزاده هم کمک در رسید اوزبکان شکست خورده منهزم شدند و تمام خیام و اسباب و مشتر و دواب که در بنگاه مقابر بود بدست افواج شاهزاده افتاد ❊

احوال سال بیست و یکم مطابق سنه هزار و پنجاه و هفت هجری

چون معلوم شد که گروه اوزبکیه سے خواهند دید خشان رفته گرد فتور برانگیزند شاهزاده مراد بخش بمدافعه بسوے بدخشان رخصت یافته بجاے کار رسید درین اثنا فتح غنیمت اوزبکان معلوم شده فرمان معاودت بمراد بخش رسید و او حسب الامر برگردید و بانتظام صوبه کشمیر رخصت یافت چاردهم شوال این سال اسلام خان ناظم چار صوبه دکن که هفت هزارے هفت هزار سوار و اسپ سپه بود رفت هستی بر است و در اورنگ آباد مدفون گشت و سر انش بعنایات و اضافه منصب سرافرازی یافتند درین سال نذر محمد خان نامه مشعر بر اخلاص و انقیاد و ابنشاهزاده اورنگ زیب فرستاده خواست که بوسیله او تدارک مافات و استدلال احوال خود نماید شاهزاده نامه او با عرضه داشت خود بحضور پدر فرستاد و فرمان رفت که آن فرزند نادان علاقات خان بلخ را باو باز داده روانه حضور شود و شاهزاده شجاع را بکابل رخصت نموده مقرر فرمود که برگاه اورنگ زیب از بلخ و کوه بگذرد او از کابل عازم آستان دولت گردد چون فوج هندرا اقامت و بلخ از متعذرات است و لشکر اولوس علی مردان خان باندک کس تاکجا مقاومت تواند نمود شاهزاده اورنگ زیب مصلحت ندانست و حصار بلخ را که همین قدر دراتصرف بود به نذر محمد خان اصلح امور شمرد و نذر محمد خان تعارض نموده نیامد قاسم ولد خسرو نبیره خود را بحضور شاهزاده اورنگ زیب فرستاد و شاهزاده همین قدر را غنیمت دانسته حصار مشرح بلخ با سپر و جنس غله همراه انچه از لشکر دشمن قلعه بود و به نرخ آن وقت در انجا بنج لک روپیه سے ارزید به نذر محمد خان داد و بقدر راه همراه گرفته معاودت نمود سعید خان از بلخ بیشتر بحضور رسیده مشمول عواطف گردید و از تغییر اعظم خان بصاحب صوبگی بهار سرفراز شد و اعظم خان بحراست سرکار جونپور مامور گشت و زریکه درین لیاق بمصرف رسید چار کرور روپیه است که قریب بیست کرور خانے نود و چار ده لک تومان عراقے حاصل بلخ و بدخشان شش ماه موافقت سال و ماه بیست و پنج لک روپیه که قریب چهل لک خانی است و در حساب تفاوت بسیار است نمیدانم خطا در کجا شده چون حسابهاے ولایت و مقدار نقود انجا غیر معلوم تصحیح آن

نموده است و پادشاه به لاهور آمد و بعد ازان باکبر آباد و شاهزاده شجاع از کابل در اکبر آباد رسیده مجدداً بعنایت و لایت بگاله مشمول عواطف شد و رخصت رفتن بملک عنایتے یافت و حکم شد که شاهزاده اورنگ زیب بملتان رود و درین سال چون عمارات قلعه شاه جهان آباد باتمام رسید الویه سلطنت بطرف شاه جهان آباد برافراشته آمد پنجم ذی حجه سنه هزار و چهل و هشت هجرے حضر بنیان قلعه مذکور نموده شب جمعه نهم محرم بعد از پنج ساعت دوازده دقیقه نجومے باساس آن گذاشتند و شصت لک روپیه درین تعمیر بکار رفت و در سنه هزار و پنجاه و یک هجرے باتمام رسید و پادشاه بیست و چهارم ربیع الاول سال مذکور از دروازه کنار دریا که بشاه محل راه دارد داخل قلعه گشته بدولت خانه و آمد و در ایوان دولت خانه بار عام بر تخت مرصع جلوس نمود و پیشکشهاے لائق از نظر گذشت از جمله پیشکش ها جنس مبلغ دوازده لک روپیه پذیرائی یافت و چار لک روپیه به بیگم صاحب انعام شد و شاهزاده دارا شکوه باضافه ده هزارے سے هزارے شد و صد کس بعنایت خلاع فاخره امتیاز آمدند و چون ازان روز تا جشن وزن قمرے نه روز بود حکم شد که جشن نه روز نموده هر روز صد کس خلعت مے یافته باشند و میر یحیی کاشے تاریخ اتمام عمارات این مشهر چنین یافته بود ع شد شاه جهان آباد ازشاه جهان آباد پنج هزار روپیه صله یافت و یک قندیل مروارید مطهر هم مروارید که دولک و پنجاه هزار روپیه قیمت داشت مصحوب سید احمد سعید ابلاغ شد و حکم رفت که متاع یک لک و شصت هزار روپیه باب عرب متصدیان گجرات خریده حواله اش نمایند تا او ازان میان متاع پنجاه هزار روپیه مع رنجش شریف مکه رساند و جنس شصت هزار روپیه فروخته با نفقش با اهل استحقاق مکه معظمه و زر جنس پنجاه هزار روپیه با فائده اش بمستحقان مدینه منوره قسمت نماید ۰

احوال سال بست و دوم مطابق سنه هزار و پنجاه و هشت هجرے

چون ارشالیه خان نظم صوبه گجرات خاطر خواه پادشاه صورت نگرفت صوبه مذکوره بشاهزاده دارا شکوه عنایت شد و باقی بیگ که ازطرف شاهزاده صوبه اله آباد داشت بحضور آمده با اصل و اضافه دو هزارے منصب ذات و پانصد سوار با خطاب غیرت خان یافته بگجرات نقابت و صوبه او دیسه بتغیر متقد خان از قبل شاهزاده شجاع بجاں بیگ برادرے ملازم شان تفویض یافت و شیخ عبد المجید لاهورے شاگرد مؤتمن الدوله شیخ ابو الفضل چون سوانح ده ساله باتمام رسانیده ده هزار روپیه انعام یافت و درین سال پادشاه باز به لاهور رفت و سعد الله خان بمنصب هفت هزارے هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر افرازی یافت و همدرین سال زبده نوئینان اعظم خان که مولد و منشاء آن سلاله دودمان سیادت بلده ساده و اسمش میر محمد باقر واز اعیان دیار خود بود بعد تقدیم خدمات بالسته و صدور کارهاے شایسته که در اقبال نامه جهانگیرے و پادشاه نامه شاهجهانے و انموذجے درین اوراق مذکور و بکارهاے عمده مثل میر بخشگرے و دیوانی اعلی و نظم صوبه هاے دکن و بنگاله و احمد آباد و اله آباد و اکبر آباد و کشمیر و اسلام آباد و متهرا و بهاروار آخر عمر بخدمت دارالعلم جونپور سر افراز و مامور بود و بشش هزارے منصب و شصت لک روپیه بعد سطے هفتاد و شش سر حلقه از عمر سبک خرام در بلده مسطوره جهان فانی را پدرود نموده و در یاسے که برلب دریاے جونپور جدا نموده بود مدفون گشت تاریخ رحلتش از کلمه اعظم اولیا و سال نباے باغ بهشت نهم برلب آب جو مستفاد مے شود اللهم اغفر له و ارحمه پادشاه از استماع فوت او بسے متاثر گشت و اولادش را که یکے ازانها ملتفت خان و دوسے میر خلیل الله و سوسے میر اسحق بود با ضافه ها و منصب و مزید عنایت و دلجوئی و تسلیه فرمود و شاهزاده مراد بخش را که از کشمیر حسب الطلب آمده بود بنظم صوبه دکن از انتقال اسلام خان رخصت نمود و شاه نواز خان که بصیانت ملک دکن معین شده بود تا لیق شاهزاده گردید

درین سال عرضه داشت دولت خان قلعه دار قندهار رسید که شاه عباس ثانی قهرمان ایران قلعه مذکور را محاصره نمود بنا بر آن امرای مذکور امرا برین لباق مقرر شدند و باو زنگ زیب نیز فرمان رفت که از ملتان بدان سمت رود و لشکر تا سه ششماهه باو بپیوندد و خود پادشاه نیز متوجه کابل گردید چون محاصره بدو ماه کشید افواج ایران بفرمان پادشاه خود بر بروج عروج نمود دولت خان قلعه دار آمدن خواسته باشاه خان و قبچاق خان و نور الحسن و عبد اللطیف دیوان و دیگر همراهیان بیرون آمده شاه را دیدورخصت گرفته روبه هندوستان آورد و محراب خان که به تسخیر قلعه بست رفته بود تا پنجاه و پنج روز محاصره داشت پردل خان قلعه دار آنجا نیز امان خواسته محراب خان را دیدو او قلعه دار را همراه خود حضور پادشاه آورد و سید اسد الله خان و سید باقر مستحفظان زمین داور به سارو خان که آنرا محاصره داشت پیغام داد ند که تا یکسو شدن معامله قندهار خونها عبث ریخته نشود و بعد رسیدن خبر فتح قندهار و بست سر دو کس برآمده بدولت خان قلعه دار قندهار پیوستند پردل خان بشوق خود بایران زمین رفت و دولت خان چون بحضور شاه جهان آمد بنا بر قدم خدمت از سرجان او گذشته بر طرف و بخلعت منصب و خطاب معاتب گردانیدند پادشاه ایران رسیدن فوج هند بعد عود خود یقین دانسته محراب خان را با ده هزار تفنگچی در قندهار رد دولت او غلی زنگنه را با جمعی در قلعه بست گذاشته خود بهرات معاودت کرد و در هما نجا مانده باصفهان نرفت +

احوال سال بیست و سوم مطابق سنه هزار و پنجاه و نهم هجری

درین سال شاهزاده اورنگ زیب مع سعد الله خان وزیر بقندهار رسیده قلعه را محاصره کرد و مورچالها تقسیم یافت و مدت شش ماه در گرد حصار نشسته بذل جهد خود نمودند و اشرفی بران مترتب نشد محراب شاه نامهای هند باقتضای رضاجوئی پادشاهان خود برگشتن فوج هند نبا بر فقدان علف کاه و دواب قرب سرما نمی دیدند حسب الامر شاهجهان بسگالند اما در حقیقت آنچنان نیست بلکه چون شاه عباس ثانی شاهجهان در انتزاع قندهار با قصی الغایات متیقن داشت لهذا تسخیر قلعه مذکور و سپردن با ولیای دولت خود با صفهان نرفته برای هرگونه امدادی که بحار سان قلعه حاجت شود در هرات که دار الملک خراسانست حاضر اقامت افگنده بود چون عریضه محراب خان قلعه دار قندهار مشتمل بر احوال ورود شاهجهان در کابل و وصول شاهزاده اورنگ زیب مع سعد الله خان وزیر و جمعی کثیر و جم غفیر و گروهی انبوه و فیلان کوه شکوه بقندهار به پایه سریر خلافت مصیر قهرمان ایران رسید فرمان قضا جریان عز صدور یافت که نظر علی خان سوگلن حاکم اردبیل و نجف قلی بیگ زنگنه میر آخور باشی بیشتر از سپه سالار برسم منقلا روانه شده بمانعت قلیچ خان و قباد خان و خنجر خان و اله قلی خان که آنها را بمحاصره قلعه بست فرستاده اند پردازند و مرتضی قلی خان سپه سالار و سیاوش خان قولار آقاسی و مرتضی قلی خان قوریچی باشی لشکر دگر عساکر منصوره روانه شده کنفر واحده لشکر دگر سپاه ظفر پناه قیام نمایند و حاجی مهوچهر برادر محراب خان که از شجعان زمان بود استدعا نمود که با جمعی از بهادران پیشتر روانه گردند پرائی یافته با جمعی از غلامان خاصه روانه گردید و در مسارعت بر اقران مسابقت جسته با پنجاه کس پیشتر از جمیع لشکر روانه شد اتفاقا در حینیکه قلیچ خان و خنجر خان برادر زاده او را با قباد خان و الله قلی خان و سه هزار سوار تباخت کرشک زمین داور قرار داده کرشک گذشته و چاچائه مزبوره می شود از نظر فین دست جلادت از آستین جرأت برآورده باستعمال آلات حرب پرداختند حاجی مهوچهر مع رفقا پشت چهار کرشک داده داد مبارزت داده خنجر خان را مع همراهان بر ایران قرار می یابد که روانه زمین داور شده بعد تاخت و تاراج آن عنده لعود با سپاه قزلباش مقاومت ننماید عود از زمین داور کرده روانه کرشک می شوند و در وقت نجف قلی بیگ میر آخور باشی با یانصد سوار اردکرشک گردد و باتفاق حاجی مهوچهر در فقا استقبال خنجر خان نموده آتش بحار به را اشتعال می دهند امیر آخور باشی ثبات افشرده از گروه مخالف یعنی را با آتش تیغ حریق و جمعی را غریق آب نهر پیر سند

مے گرداند و قلیچ خان را باصفاے این خبر ارکان قرار و اصطبار متزلزل گشته متوجه قندهار شد گردد نظر علی خان که میرسد حسب الامر انتظار ورود افواج قزلباش نموده بموجب فرمان پادشاه ایران صفی قلی بیگ شرحے باشے و روشن سلطان ازبک را باندک فوجے از شجاعان تباخت اطراف لشکر شاهزاده اورنگ زیب تعین مے نماید مردم مرقوم تا بابا وے که کنار اردوے چغتاییه بود زرقه علم جرات مے افراز ند بعد رسیدن این اخبار رقم شده بنام امراے عظام ایران صادر گردید که سپاه کرتصرف تاتر را باتفاق سیاوش خان روانه سازند و سپه سالار و توپچے باشے نامزد افواج درکنار هیرمند یا محلے که مناسب دانند توقف نمایند شاهزاده اورنگ زیب بعد ملاحظه جرات و جسارت ایرانیان رستم خان دکهنی را بسپه سالارے سرفراز نموده قلیچ خان و جمعے از امراے عظام را با فیلان کوه نهیبان و توپخانه شایان بجنگ امراے ایران روانه نماید دعلمه پادشاه ایران بموجب فرمان سیاوش خان را با فوجے گران روانه مے نماید مرتضی قلی خان سپه سالار و توپچے باشے راکه باندک فوجے تبدل از سیاوش خان و جمیع افواج پیشتر روانه شده بودند استکبارے بخاطر گذشت که غنیم قریب لشکر گران میرسد و نهیبان ثبات و قرار لشکر چغتاے متهدم خواهد شد بهتر آنکه توقف نه نموده خود را باجمعیت همراه بزودے بعسکر ظفر اثر مے باید رسانید تا این فتح باسم دیگران ننگاشته بگردد و تصمیم عزیمت نموده بنظر علیخان الحق گشته بتسویه صفوف مے پردازند امیر الامرا با توپچے باشے در قلب لشکر ایستاده نظر علی خان را که بجرچیے گرے متعین بود پیش فرستاده میرآخور باشے را بکمک او متعین مے کنند و سرمداق خان برتاگ بگلربیگے آذربایجان را با برشے از امرا و قورچیان عظام بطرف راست و غلامان خاصه شریفه را باجمعے از امرا بجانب چپ مقرر میدارند اتفاقاً در آخر همان روز تلاقے فریقین واقع شده بین الجانبین آتش محاربه اشتعال مے یابد امیر الامرا با باشے باتفاق شاهین آقا و قراماش بیگ و جانی بیگ یوز باشے غلامان خاصه و نجف قلی بیگ ولد قراق خان و سائر جماعه برسپاه غنیم حمله آور گشته نقد جلادت و مردانگی را بسکه ثبوت مسکوک مے سازند و در اثناے گیرودار اسپ سرمداق خان بضرب سهام مخالفین از پاے در آمد گروه مخالفان هجوم کرده دست تهور بر مے آورند سرمداق خان پاے بر ثبات افشرده باجمعے از همدران کفایت شعاران کرده سوار اسپی که در کتل داشت میگردد و درین اثنا برادرش خان طالش باجمعے از طالشان به کمک سرمداق خان سبک عنان گشته بحملات متواتره عقد جمعیت غنیم را پراگنده میسازد بالآخر همان جے شب دیجور طرفین دست از جدال باز داشته بآرام جاے رجوع مے نمایند جماعه چغتاے عنان تافته بعسکر شاهزاده اورنگ زیب ملحق مے شوند بعد ورود جماعه مزبوره شاهزاده اورنگ زیب طبل رحیل کوفته مراجعت مے نمایند و امراے ایران بعد طلوع صبح بحقیقت حال وقوف یافته سیاوش خان را باجمعے از دلیران بتعاقب شاهزاده اورنگ زیب و عساکر ایشان از دنبال فرستاده حقیقت بدرگاه پادشاه خود معروض داشتند و حسب الامر اصلاح حضر و نقب نموده و قلاع سرحدود را استحکام داده عازم حضور شدند و شاه عباس بزیارت مشهد مقدس مشرف گشته عازم اصفهان گردید در جلدوے همین حدسے که مذکور شد شاهجهان پادشاه متوسلان خود را درخور پایه هریکے نوازش فرموده ازان جمله اورنگ زیب را از اصل و اضافه منصب پانزده هزارے دوازده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و سعد الله خان وزیر را از اصل و اضافه بمنصب هفت هزارے هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و رستم خان برادر اصل و اضافه منصب پنج هزارے پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب فرزندے فیروز جنگ و قلیچ خان را با اصل و اضافه منصب پنجهزارے چار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم صوبه کابل اختصاص بخشیده عدیل السلطنة لاهور و از انجا باکبر آباد نهضت فرمود چون بواسطه عدم آمیزش شاهزاده مراد بخش با شاه نواز خان که به اتالیقے او مامور بود مهام صوبه هاے دکن چنانچه باید تشیت نمی یافت

فرمان طلب شاہنوازخان صوبہ دار مالوہ یافت ودرین سال نذر محمد خان نامہ مشعر بر تنگدستی واستدعاے مدد خرچ وطلب اہل وفرزندان خود نمود شاہجہان لبلی مردان خان امیر الامرا فرمان داد کہ صد ہزار روپیہ بصوبہ دکن سرفراز شدہ وشاہنواز خ

احوال سال بیست و پنجم مطابق سنه هزار و شصت و یک هجری

درین سال محی الدین سفیر سلطان روم که از اولاد شیخ عبد القادر جیلی بود رسید و حاجی احمد سعید ازین طرف بسفارت روم معین شد و جقه مرصع و شمشیر با پر دله مرصع که قیمت بمجموع یک لک روپیه شد بطریق ارمغان مع نامه که سعد الله خان مسوده نموده بود بقیصر ارسال یافت و بمتصدیان بندر سورت حکم رفت که متاع یک لک روپیه باب عرب خریده حواله نمایند تا بمحققین مکه معظمه و مدینه منوره قسمت نمایند و از آغاز جلوس تا این تاریخ متاع ده لک روپیه سوای نقد که قسمتش مضاعف در انجا شد بآن دو بقعه شریفه مرسل شد و سفیر قیصر با انعام پانزده هزار روپیه کامیاب گشته همراه حاجی احمد سعید رخصت یافت و از ابتدای ورود تا روز رخصت شصت هزار روپیه نقد سوای جنس عطا یافت و رسید چون سعید خان بهادر ظفر جنگ کرخانه زاد ده لکشت این دودمان و بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار بود ازین جهان درگذشت موجب ملال خاطر پادشاه گردید لهراسپ خان پسر مهابت خان از اصل و اضافه پنجهزار سی پنج هزار سوار منصب و مهابت خان خطاب یافته بنظم صوبه کابل سرافراز شد و لطف الله خان و عنایت الله خان پسران سعد الله خان وزیر شرف ملازمت دریافته نخستین بسیع مروارید و دومین سرپیچ مرصع یافت و شب دوشنبه شانزدهم ربیع الاول بازار لاهور بطرف کابل بقصد استرداد قندهار نهضت شد و شاهزاده اورنگ زیب را فرمان رفت که از ملتان روانه قندهار شود و سعد الله خان با پنجاه هزار سوار کارزار آزموده مرخص شد که از راه کابل و غزنین بقندهار رود و با اتفاق شاهزاده اورنگ زیب بمحاصره قندهار و تسخیر آن پردازد و سه هزار شتر همراه این لشکر داد ازان جمله پانصد شتر خزانه و پانصد شتر اسلحه بود و قریب بدو هزار شتر نوازم توپخانه مثل سرب و باروت و گوله های آهنی داشت و چهارم جمادی الاولی پادشاه برگلگون سبک خرام سوار گشته رونق بخش دولت خانه کابل گردید شاهزاده اورنگ زیب با اصل و اضافه بیست هزاری منصب یافت و شاهزاده شجاع حسب الطلب از بنگاله بشتافته در خدمت پدر بکابل رسید +

احوال سال بیست و ششم موافق سنه هزار و شصت و دو هجری

درین ایام جان بیگ ملازم شاهزاده شجاع با هزار سوار سرکار او و هزار سوار ملازم پادشاهی دستوری یافت که مبلغ پانزده لک روپیه بنا بر مصارف عساکر متعینه قندهار برساند و شاهزاده اورنگ زیب بقندهار رسیده دو ماه و هشت روز بمقدور خود در تسخیر قلعه اهتمام داشت چون خبر ورود شاه زاده اورنگ زیب بقندهار از عریضه کوتارخان بگلربیگ قندهار معلوم شاه عباس پادشاه ایران شد با جماع عساکر فرمان داده از دار السلطنة اصفهان در باغ مینو نظام عباس آباد نقل مکان فرمود و اندک فوجی را برسم منقلا پیشتر فرستاد شاهزاده اورنگ زیب فتح متعینهٔ هندرا بنا بر ورود خبر وصول فوج ایران عاقر یب رعب هراس بیقیاس مستولی گشته کوس مراجعت نواخت و چون شاهزاده دارا شکوه تنهد نظم صوبه کابل بمنوال اصل و اضافه بمنصب سی هزاری بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه پنج کرور دام انعام سرفرازی یافت و صوبه ملتان نیز باو مفوض شد و سلطان سلیمان شکوه بهمین پیرایه دارا شکوه را بمنصب شصت هزاری چهار هزار سوار و عنایت فیل از خلقهٔ خاصه با ساز نقره و ماهی فیل و علم و نقاره سرفراز گردانیده بصاحب صوبگی کابل مامور فرمود و خیمه سرخ که مخصوص پادشاهزادگان بود نیز باو عنایت شد و بدارا شکوه حکم شد که بعد نظم و نسق صوبه کابل بدار السلطنة معاودت نماید و خود در همین سال از کابل نهضت نموده بلاهور و از انجا باکبرآباد آمد و شاهزاده اورنگ زیب را با انعام ولایت بکلانه سرفراز نموده عوض صوبه ملتان بصوبه داری هر چهار صوبه دکن مرخص نمود و صوبه داری احمد آباد گجرات بشایسته خان تفویض شد و شاهزاده شجاع بصوبداری بنگاله

رخصت انصراف یافت چون پادشاہزادہ دارا شکوہ از کابل بدار السلطنۃ رسیدہ بار زوے تمام التماس تسخیر قندہار نمود بنابرین سرانجام مواد این لیساق بالغام مبلغ بیست لک روپیہ نقد وجنس مورد الطاف شدہ بتسخیر قندہار مقرر گردید و راجہ جسونت سنگھ باضافہ ہزارے ذات بمنصب شش ہزارے پنجہزار سوار بلند پایہ شد ✣

احوال سال بیست و ہفتم مطابق سنہ ہزار و شصت و سہ ہجری

راج سنگھ ولد رانا جگت سنگھ بمنصب پنجہزارے پنجہزار سوار و خطاب رانا سرافراز گردید و شاہزادہ دارا شکوہ برطبق وعدہ با افواج بیشمار و توپہاے اژدرشعار صاعقہ کردار و فیلان کوہ بنیان و آلات و ادوات حرب و ساز و سرانجام طعن و ضرب بہدین سال لقندہار رسیدہ در مراسم محاصرہ و تسخیر قلعہ جہد بلیغ بتقدیم رسانید دولت افغان کہ دیرینہ نوکر پادشاہ ایران و حاکم اکثاے دوکے و حوالے بود با افواج ہند پیوستہ اطاعت دارا شکوہ و رفاقت او وجہ ہمت خود گردانید دارا شکوہ را بدین جہت پشت امید مستحکم و ارادہ تسخیر قندہار مصمم شد و دارا ے ایران باستماع این خبر از عرضہ داشت اوتار خان بگلربیگے قندہار رو در فکر تدارک افتادہ فرمان باسم سختان بیگ غلام خاصۂ شریفہ اصدار فرمود کہ باتفاق جمعے از عساکر کہ لبرگردگے موسے الیہ در ہرات قشلاق نمودہ بود و بعضے از امراے خراسان روانۂ مقصد شدہ رعایا و احشامات اطراف را از تعرض سپاہ مخالف صیانت نماید و منوچہر خان بگلربیگے استرابادی نیز مامور شد کہ قبل از علیقلیخان سپہ سالار روانہ شود و سپہ سالار نیز برفتن مامور گشتہ ارقام مطاعہ باطراف ممالک محروسہ باجتماع عساکر ارسال یافت و پادشاہ از مازندران متوجہ فیروزہ کوہ گشتہ متوجہ بسطام گردید چون اوتار خان مکر حقیقت بدسلوکے و بے سرانجامے مہدیقلی خان سلطان حاکم بست را معروض بارگاہ نمودہ بود امام قلی سلطان حاکم اسفراین را در عوض مہدے قلی خان مرقوم بامارت بست سرفراز نمودہ مقرر داشت کہ او برجناح استعجال رفتہ بحفاظت قلعہ مذکورہ پردازد دارا شکوہ باستماع این اخبار خبردار گشتہ رستم خان دکھنی را با فوج انبوہ و فیلان کوہ شکوہ کہ روانہ بست شدہ بود برنگاشت کہ از طرق و شوارع خبردار بودہ باشد و چون سپاہ ایران در رسد بمقام مدافعہ درآید و اگر تواند قلعۂ بست را نیز بدست آرد رستم خان قبل از ورود امام قلی سلطان بمحاصرہ بست قیام نمود و مہدے قلیخان کہ در مرآت سلوک ناہموار خود چہرہ بازخواست پادشاہے بعین الیقین میدید اہل لشکر خویش گردیدہ قلعہ بست را بہ رستم خان تفویض نمود دارا شکوہ از وقوع این امر بیش از پیش سرگرم کارخویش گردید و اوتار خان بضابطہ فدویان صداقت نشان پاے اصطبار در دامن وقار کشیدہ دست جرات از آستین ہمت برآورد و مراد بیگ توپچی باشے دربرق اندازے و شباز نیل خجلت بر جبین ابر مطیر میکشیدہ افواج ہند چند بار از چند جا یورش نمودہ ہر بار خاسر و ناکام برمیگردید نہم شوال جرات را از حد خود بدر برده بر سر خے رو شناسان فوج ہند بہزار جان کندن بہ شیر جاے رسیدہ خود را در اندرون افگندہ زہر ہلاکت چشیدند و بقیہ مردم بناکام برگردیدند سختان بیگ با دو سہ ہزار سوار کہ لبرگردگے او مامور بودند باستعجال رسیدہ چون صف در جنگ صف ندانست ہر روز تاخت اطراف و جوانب اردوے شاہزادہ کردہ سد شوارع و قطع آمد و شد آذوقۂ ہندیان مے نمود و ہمراہیانش ہر کہ را مے یافتند سر بریدہ مے بردند رستم خان بر قلت فوج سختان بیگ آگہی یافتہ بکثرت لشکر خود تکیہ نمودہ متوجہ اردوے سختان بیگ گردید او صلاح در مقابلہ ندیدہ از جاے خود متوجہ فولاد شد رستم خان ہمین قدر کار را معظم شمردہ برگشت و بر کنار آب ہیرمند اقامت گزید درین اثنا منوچہر خان حاکم استرآباد با دو سہ ہزار سوار ہمراہے خود رسید و بہ سختان بیگ ملحق شدہ روانہ مقصد شد و علی قلیخان سپہ سالار نیز وارد گردید افواج چون امواج از پے ہم میرسید

رستم خان باستماع این خبر روزے چند در میان خوف و رجا گذرانیده عرض حال بدارا شکوه نمود و منوچهر خان از کثرت دشمنان حبابی بر نگرفت و روانه شده در نیم فرسنگی اردوے رستم خان نزول نمود دارا شکوه باستماع تاخت هر روز فوج ایران بر رستم خان ترسیده او را نزد خود طلبید مشارالیه آتش در قلعه بست زده روانه اردوے شاهزاده شد و فوج ایران به تعاقب او روان گردید شاهزاده دارا شکوه بعد رسیدن رستم خان و خبر آمدن منوچهر خان و علی قلیخان سپه سالار جلیل رحیل فرمود کوفته روانه هندوستان گردید و علی قلیخان سپه سالار جمعی را بتعاقب شاهزاده برگماشت دو زنجیر فیل و برخے اسباب و امتعه فوج تعاقب بدست آورد و مراجعت نمود و از عرضه داشت شاهزاده اورنگ زیب مژده تولد پسرے در خانه او از بطن دختر شاهنواز خان صفوی و از هم شعبان همین سال رسید و آن مولود مسعود مجمع اعظم موسوم گردید و بهدرین سال عمارت مسجدے از سنگ رخام بصرف بسلغ یک روپیه در عرض هفت سال بانجام رسید و بهدرین سال پادشاه از اکبر آباد بشاهجهان آباد آمد و دارا شکوه از قندهار برگشته ملازمت نمود و بهدرین سال شاهزاده مراد بخش بصوبه دارے گجرات و شائسته خان بصوبه دارے مالوه سرافراز شده و در جشن نوروز ذوالفقار آقا سفیر روم رسید اعتقاد خان و بعض امراے دیگر پذیره شده سفیر مذکور را بحضور آوردند و سفیر مذکور در اثناے راه از هر صنعه که در حدود آن میگذشت حسب الامر مبلغے یافته تا روز ورود پنجاه هزار روپیه یافت و محمد ابراهیم اسد خان خطاب یافته بتغییر اراده آخته بیگے شد و ارادت خان بختیارے دوم یافت و محمد اشرف و محمد صفے پسران اسلام خان یکے بخطاب اعتماد خان و دوے بصفے خان سرافرازے یافتند ٭

احوال سال بیست و هشتم مطابق سنه هزار و شصت و چهار هجری

درین سال بخطه فیض آباد و اجمیر نهضت رایات شاهے شد و چون در عهد جهانگیر پادشاه رفته گذشت که گرن کپرامر سنگه بدرگاه والا آمد چنین مقرر شده بود که رانا و هر که از اعقاب او برانائی رسد قلعه چیتور را استحکام ندهد و دیگر الغرض رسید که قلعه مزبور در نهایت رصانت ترمیم یافته و سے یا بد جمله الملک سعد الله خان وزیر با سے هزار سوار بجهت هدم قلعه مذکوره روانه آن صوب شد و او در عرض چهارده پانزده روز قلعه را منهدم ساخت و چون رانا متنبه گشت رجوع بدارا شکوه نموده بوسیله او عذر تقصیرات خود خواست و پذیرائی یافت و ذوالفقار آقا سفیر روم التماس دیدن شاهزاده دارا شکوه نموده دستوری یافت و بعد ملاقات بست هزار روپیه از دارا شکوه و پنجهزار روپیه از سلیمان شکوه پسرش گرفته دهم جمادی الثانیه سے هزار روپیه انعام از پادشاه یافت و چون مکرر بدیدن جمله الملک سعد الله خان وزیر هم رفته بود و تا بیست رجب حسب الامر او نیز پانزده هزار روپیه تواضع نمود و سوم شعبان به ذوالفقار آقا یک اشرفی بوزن چار صد تولچه و یک روپیه بهمین وزن انعام شد و مصحوب قاسم بیگ که بسفارت روم متعین شده بود نامه که سعد الله خان مسوده آن نموده و یک قبضه خنجر مرصع بقیمت یک لک روپیه با کمر مرصع بالماس و یاقوت که چهل هزار روپیه بمن آن بود و یک شیشه بلورین از عطر اگر جهان گیرنگرے و دو هزار تهان از نفائس گجرات و کشمیر که یک لک روپیه ارزد داشت بقیصر فرستاد و هشت قطعه یاقوت و چار زمرد و سه دانه مروارید حواله ذوالفقار آقا براے قیصر گردید که برساند و ذوالفقار آقا سے هزار روپیه وقت انصراف یافته رخصت شد از روز ورود تا یوم عود از نقد و جنس دو لک و هفتاد و پنج هزار روپیه از سرکار یافته و غیره یافت و در جشن وزن قمرے همین سال شاهزاده دارا شکوه را بعنایت خلعت خاصه با سورے اطلسی نرنگار که برگلهاے آن قرص مرصع بالماس هاے گران بها در کمال زیبائے تعبیه بود و زره و گریبان و دور آستین و دامان به لالے بیش بها مطرز و بقیمت آن دو لک و پنجاه هزار روپیه بود و سر بندے از یک قطعه لعل و دو دانه مروارید بقیمت یک لک و هفتاد هزار روپیه سے لک و بیست

سر بلند گردانیده بخطاب شاه بلند اقبال سرافراز فرمود و بر کرسی طلا که متصل بتخت مرصع سلطنت گذاشته بودند حکم نشستن داد و حکم شد که امرا منزل شاهزاده رفته رسم مبارکباد بتقدیم رسانند و در جشن نوروز اله و دیخان که باتهام غلام رضا که خطی جعلی از طرف خان ساخته لقلمرآقا بسی پادشاه ایران مے برد و در سورت گرفتار شده معزول المنصب شده بود در ینولا برادرات ذمه او بوضوح انجامیده بجاے منصب سابق و تیول سرکار جونپور سرافرازے یافت و شیخ عبد الحمید شاهجهان نامه نویس رحلت کرد ✣

احوال سال بیست و نهم مطابق سنه هزار و شصت و پنج هجرے

سید محمد سعید اردستانی مخاطب بمیر جمله رائق و فائق مهمات عبد الله قطب شاه والی گولکنڈه بود و چندین حصن و ملک سیر حاصل از کرناتک براے آقاے خود مسخر نموده ضمیمه ملک او گردانیده بود و به تردد ات شایسته و فتوح پے در پے ثروت و مکنت او افزوده پنجهزار سوار نوکر داشت در اندازان مزاج قطب شاه مذکور را ازو منحرف نمودند او بضرورت و ناچارے توسل بشاهزاده اورنگ زیب نموده اراده توسل خود باین آستان ظاهر نمود بموجب التماس شاهزاده درین سال به ارسال خلعت فاخره با منشورے متضمن عواطف و عنایات و نوید منصب پنجهزارے پنجهزار سوار میر جمله مذکور و منصب دو نهزارے دو هزار سوار مجد امین پسر ش رسیده مستمال گردید و بیرایغ بنام قطب شاه متضمن عدم مبالغت بسر جمله مصحوب قاضے عارف کشمیرے اصدار یافت

احوال سال سی ام مطابق سنه هزار و شصت و شش هجرے

درین سال بیست و دوم جمادی الثانیه سعد الله خان وزیر بعارضه قولنج که ازمدتے داشت و تقریبان علاج مے نمود در سن چهل و هفت سالگی رخت هستی بربست پادشاه مع شاهزاده دارا شکوه یک بار براے عیادت او رفته لطف الله پسر کلانش را بمنصب هفتصدے صد سوار نوازش فرمود چون پیش از رسیدن قاضے عارف قطب شاه محمد امین پسر جمله را مقید کرده اموال او را متصرف شده بود بیرایغ دیگر بنام قطب شاه بتهدید و ارباب اطلاق محمد امین صد و ریافت و باورنگ زیب حکم شد که اگر قطب شاه انقیاد نکند تادیب او برآید و مناشیر مطالبه بنام لشکر خان صوبه دار مالوه و دیگر امراے تعیناتے صوبهاے دکن رفت که بخدمت شاه زاده اورنگ زیب حاضر شوند شاهزاده اورنگ زیب سلطان محمد معین پسر خود را بدان صوب روانه نموده متعاقب خود نیز برآمد و قطب شاه متعاقب گشته محمد امین را با توابع او فرستاد و محمد امین بملازمت سلطان محمد رسید چون اموال او انچه گرفته بود باز پس نداد سلطان محمد عازم حیدرآباد شد قطب شاه ازین اراس تعلقه متحصن گردید و محمد ناصر را با صندوق جواهر و مرصع آلات فرستاد گویند در وقت ملازمت محمد ناصر شوخے ازین همراهانش ظاهر شد تا برین مقید گردید و همراهان سلطان مردم او را گریزانیده بحیدرآباد درآمدند و مال بسیار غارت نموده اندوختند و شاهزاده اورنگ زیب عازم قلعه گولکنڈه گشته از سعید آباد که هشت کروهے حیدرآباد است کوچ نموده یک کروهے قلعه رسید و محمد سلطان را امر کرد که با فوج خود جانب چپ توقف نماید درین هنگام پنج شش هزار سوار و دوازده هزار پیاده دشمن در برابر آمد و آتش حرب در گرفت و بسیارے از کمینیان مقتول شدند و قطب شاه رهائے خود در ادائے پیشکش سنوات سابق و حال دیده سخن انتساب صبیه خود با سلطان محمد درمیان آورد و التماس او پذیرفته آمد و همدرین سال ازدواج وقوع یافت و محمد سلطان بمنصب هفت هزارے دو هزار سوار سرافرازے یافت و میر عبد اللطیف حاجب اورنگ زیب که برای آوردن میر جمله رفته بود خبر آمدن او بنواحے گولکنڈه رسانید قاضے عارف حسب الاشعار اورنگ زیب فرمان شاهجهان و خلعت مرسله باو رسانید و او مراسم تسلیم و کورنش بجا آورده در ساعت معین بعد ادراک کورنش اورنگ زیب مع پسر خود بعتبه بوسی پادشاه

راهی گشت و مهدران جانفزان عطوفت عنوان متضمن خطاب معظم خان مع خلعت خاصه و جوهر مرصع با بهولکناره و علم و نقاره و با رسید و اورنگ زیب چون بفتح و فیروزی باورنگ آباد رسید از اصل و اضافه بمنصب بیست هزاری پانزده هزار سوار دو اسپه سه اسپه بلند مرتبه شد و شایسته خان با اضافه هزاری هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه و خطاب خانجهانی مرتقی شد و معظم خان بدرگاه رسیده بعنایت خلعت خاصه و شمشیر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و زارت اعظم مرحمت قلمدان مرصع و دولت اسپ یک فیل با ماده و پنج لک روپیه نقد مباهی گردید و جمله املاک معظم خان و جاگیر شیخ کبیر ازان جمله الحاق یافت و دیوان تنکه دو صد شانزده و سخ باشد و قیمت آن دو لک شانزده هزار روپیه شد و شصت فیل نر و چهار ماده باز طلا و شانزده باز نقره بطریق پیشکش گذرانیدند و قیمت مجموع هر دو جواهر پانزده لک روپیه شد و در جشن وزن شمسی این سال شاه بلند اقبال داراشکوه را بنج کرور دام بطریق انعام مرحمت شد و جمیع تنخواه او از سابق و لاحق با طلب منصب شصت کرور دام که موافق دوازده ماهه یک کرور و پنجاه لک روپیه باشد حاصل شد و داراشکوه پیشکش یک لک پنجاه هزار روپیه از نظر گذرانید از انجمله پلنگی بود بقیمت شصت و هشت هزار که پایها و سرتکیه آن از رنگ پشم مرصع بالماس و یاقوت و زمرد بود و درین سال مسجد جامع شاهجهان آباد که در سنه بیست و چارم جلوس اساس یافته صورت اتمام یافت و باهتمام این عمارت قریب پنجاه بجعفر خان مفوض بود و قریب دو سال بخلیل الله خان و مدت سه سال و پنج ماه سعدالله خان ساعی بود و پس از انتقال او ازین عالم بروح الله دارو غه عمارات حکم شد که بتتمیم او پردازد و بالجمله در عرض شش سال انجام یافت و تاریخ اتمام آن مصرع مسجد شاه جهان قبله حاجات الله اگرچه تفاوت یک سال دارد نظر بجودت تاریخ پسند پادشاه آمد و مبلغ ده لک روپیه در طیار سے آن صرف گشت سر بسر گنبد بالاے آن از سنگ مرمر و سنگ موسے و صحن آنها نیز از مرمر و صورت مصلا بطور محراب از سنگ موسی است و فرش صحن مسجد از سنگ سرخ و طول عمارت ذات مسجد نود و دو ذرع و عرض سے و دو ذرع در وسط صحن حوضے است پانزده در دوازده ذرع لبهاے حوض از سنگ مرمر و موسے تیار شده میر محمد امین پسر معظم خان که از کثرت بارش در بر ها پنور مانده بود لبسه سلطنت رسیده بعنایت خلعت و خطاب خانے سر برافراشت از عرضه داشت اورنگ زیب بوضوح پیوست که عادل شاه والی بیجاپور بست و ششم محرم درگذشت غلامانش محبول النسبی آنه نبا بر عقم بفرزندے بردا شته بود بجاے او نشانیده اند حکم شد که شاهزاده با لشکر متعینه دکن بدان صوب شتابد و آنجا را تسخیر نماید و بجا بجهان شایسته خان حکم شد که بسرعت خود را بدولت آباد رسانیده تا معاودت اورنگ زیب در آنجا باشد و معظم خان و شاهنواز خان و مهابت خان و نجابت خان و دیگر جنود ظفر ورزے آمود که مجموع بیست هزار سوار باشند از حضور دستورے یافت که همرکاب شاهزاده در تسخیر بیجاپور سعاے موفوره نمایند و محمد امین خان پسر معظم خان بجهت تسکین معاملات دیوانے به نیابت پدر مقرر شد و با فزایش هزارے ذات منصب او سه هزارے هزار سوار شد چارم ربیع الاول بسبب شیوع طاعون در شاهجهان آباد بشکار گده مکتیسر بر کنار دریاے گنگا توجه نمود و چون دبارو سیکے نهاد بیست و پنجم ماه مذکور بشهر مرقوم برگشت و رستم خان بهادر فیروز جنگ از تغیر بهادر خان بنظم صوبه کابل مامور شد و با اضافه هزار سوار شش هزارے شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه سربرافراشت و امیر الامرا علی مردان خان حسب الطلب از کشمیر آمده ملازمت نمود *

احوال سال سی و یکم مطابق سنه هزار و شصت و هفت هجری

درین سال بهشت رایات عالیات بصوب فیض آباد که عمارت و معموره آنجا باهتمام حسین بیگ خان و غضنفر خان

بصرف مبلغ پنج لک روپیه انجام یافته بود رو بداد و سید مظفر پسر سید شجاعت خان بارهه بجراست آنجا که اول بزمیندار سری نگر متعلق بود و از چند سے بسبب خلیل الله خان صفیهٔ ممالک بحروسه گشته بود معین و بخطاب همت خان مخاطب گردید و زمیندار راز لطفنهٔ قرب عساکر شاهے ترسیده بارسال پیشکش و عرائض نیاز حفظ عرض و ناموس خود نموده و راجه جمبو ما استلام عتبهٔ سلطنت مباهی گشت و پادشاه تاکیگاه در ان نزهتگاه مسند آرائے گاه سراے نموده سوم رجب شاهجهان آباد برگشت و بیست و دوم داخل شهر مرقوم شد و لک راس اسپ عربے که شاهزاده اورنگ زیب برسم پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت ده هزار روپیه قیمت آن شد و هم درینولا بعرض رسید که علی مردان خان امیر الامرا چون هوا سے کشمیر سازگار بود و بنا بر عرض مرض استهال رخصت آنجا گرفته میرفت در منزل باجهی واره رهگراے ملک عقبی گردید و نعشش اورا بلاهور برده در جنب مرقد والده او مدفون گردند چون عمده دولت دودست مخلص بود پادشاه خیلی تاسف نمود و ابراهیم خان مهین پسر اورا با برخے از رفقاے او در حضور از لاهور طلبیده با ضافهٔ منصب چهارصدے سه هزار سوار گردانیدند و دیگر برادران و رفقاے اورا و دیگر هریکے باعطاے مناصب شایسته کام ساخت و ضبط متروکاتش که از نقد و جنس یک کرور روپیه بیش شده بود نصف آن را بورثه بخشیده نصف دیگر را حکم ضبطی داد و دولت خان از اهل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدے دو هزار سوار رسیده بنظم صوبه کشمیر سرفرازے یافت و مهدرین ایام کتائش قلعه بیدر و تنبیه عثمانیان و تسخیر قلعه کلیان روے داد و شرحش آنکه چون شاهزاده اورنگ زیب بتسخیر ملک بیجاپور چنانچه مذکور شد مامور شده بود با سپه جمله معظم خان و جمیع افواج تعیناتے متوجه آن دیار گردیده بیست و چهارم ربیع الثانی نزدیک قلعه بیدر نزول نموده بمحاصره اش پرداخت و بیست و سوم جمادی الثانیه برجے که محاذے موچل معظم خان بود از صدمات توپ فیروزبخت مرجان نام حبشے که غلام عادل شاهیان و معتمد علیه آنها و از مدت سے و هشت سال بحراست قلعه مذکوره میپرداخت و قریب هزار سوار و چار هزار پیاده تفنگچے همراه او سے بود شکست برج مذکور را متیقن شمرده عقب برج حرمی کنده ببارود دهان دهه آتشین پرکرده بود که هرگاه مخالفان یورش نمایند در آنها آتش داده باعث هلاک جمعے از جان برج گردد و چون بر برج ریخته راهی برای برآمدن اهل یورش پدید آمد و مردم شاهزاده اورنگ زیب معظم خان بران برج برآمدند مرجان با هشت پسر خود و اکثر جمعیت نزدیک برج مذکور آمده مستعد مدافعه ایستاد و قضا را از بانی که بطرف مخالفان سے انداخت شرارے در ان ذخیره بارود دهان دهه افتاد و آتش همه را درگرفت و گروهے از رفقاے او با آتش سوختند و از خود هم باد و پسر سوخته شدت برباکت شد و را بدرون ارک بردند و مردم برآن برج و از جاهاے دیگر راه جسته درون حصار درآمدند و رهاے ارک نیز بدست آمد درین وقت شاهزاده خود هم شادیانه فتح نواخته در رسید قلعه داران زینها رخواسته امان یافتند و قلعه مفتوح شد شاهزاده مهابتخان را مع برخے از بندگان دیگر در قلعه گذاشته خود بمعسکر برگشت و مباح آن مرجان درگذشت روز دیگر شاهزاده درون حصار رفته در مسجد یکه پیش ازین سیصد سال سلاطین بهمنیه آراسته بودند خطبه بنام صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه بلند آوازه گردانید و جنس بسیار بدست آمد و این قلعه از قلاع مشهوره دکن و بیدر شهریست در نهایت وسعت و فسحت و سر صوبه تلنگانه سابقا حالا کرنشین رایان دکن بوده همواره راجه کرناتک و مرهٹه و تلنگ اطاعت راے بیدر سے نمود و سن معشوقه راجه نل که شیخ فیضے قصهٔ او منظوم نموده دختر بهیم سین مرزبان بیدر است سخنت سلطان محمد پسر تغلق بران چیرگے یافت پس ازان بسلاطین بهمنیه منتقل شد پس ازان متصرف

حکام بیجاپور در آمدتا آن که درین عهد بدست با بریه افتاد و عالیا طاهر ادر دست اولیاے دولت برهمنان کوکن اولاد بالاجے راو است که بانا نهاجے مشهور بود چون تسخیر قلعه کلیان و کلبرگه و تخریب و کنالش ملک بیجاپور و جمعیت شاهزاده بود و بیاجے برادر مانوجی و سیواجی و سلاے مشهور و دیگر فتنه پژوهان شوخ ها نموده پرگنهاے راسن و چمارگوندوه و دیگر محالات نواحے احمدنگر را تاخته بودند بنابرین به تنبیه آنها نصیرخان را با سه هزار سوار بدانسو تعین نمود و سلطان محمد معظم و افتخارخان را در قلعه بیدر گذاشته بیست و سوم رجب خود بطرف قلعه کلیان راهے گشت و بیستم درآنجا رسیده بمحاصره قلعه مذکوره پرداخت و بعد جنگ و جدال و حرب و قتال که هم درمیدان با مددگاران اهاے آن قلعه روی میداد درسیدن آذوقه و پیش خلالت تیسر ملکه متعذر گشته بود و هم جد و جهد بسیار در استفتاح قلعه که دلاور حبشے از طرف عادل شاه با دو هزار و پانصد سنبد و قچی و توپچی و فلنگ و سامان خنگ قلعه دارے بجرات می پرداخت بتقدیم رسید و آخر حبشے مذکور باقی گشته امان خواست ملتمس او پذیرائی یافته غره ذیقعده او را کورنش نمود و رخصت یافته به بیجاپور رفت این قلعه در رضامندی و متانت از قلعه اولی بمراتب افزون است چون ازعراکض شاهنژاده اورنگ زیب متضمن خبر این فتح با فتوحات دیگر پادشاه رسید تمام ولایت بیدر با مضافات آن قلعه ام گذه با و تنگ زیب بطریق انعام حمت فرمود و تنخواه او از سایق و لاحق دوازده کرور دام شد و عنایات دیگر نیز بعمل آمد و بیدر را ظفرآباد موسوم گردید و معظم شان و شاه نواز خان و مهابت خان و نجابت خان و دیگر امراے تعیناتے که درین لیاق مصدر جانفشانی و تردد ات شایسته شده بودند نیز باضافه منصب و عطاے خلاع فاخره سرافراز گردیدند چون عادل شاه و دیگر سرکشان به یقین دانستند که غضنفر بدام ناکامے افتاده چاره بجز اطاعت نیست ابراهیم خان را که از معتمدان آن دولت بود بخدمت شاهزاده اورنگ زیب فرستاده امان طلبیدند و مقرر شد که یک کرور و پنجاه لک روپیه از نقد و جواهر و اقمشه بطریق پیشکش و اصل سازند و قلعه بریندیه با لواحق و قلاع ملک کوکن و محالات دیگر متصرف گماشتگان پادشاهے واگذارند چون این ماجرا اورنگ زیب بحضور پدر نوشت پادشاه بر عجز و درماندگے آنها بخشوده من جمله پیشکش پنجاه لک روپیه معاف فرمود و بشاهزاده فرمان نوشت که قاصدے نظام را براے وصول پیشکش فرستاده خود با عساکر فیروزے معاودت نماید و معظم خان از ضبط قلاع دکهن نموده بعد مراجعت قاصدے نظام با مبلغ پیشکش روانه عتبهٔ سلطنت گردد هفتم ذی حجه پادشاه را عارضه حبس البول ظاهر شد چون حکما تشخیص نمودند که از سوداوی سیر است رزق اشترلپ مقرر نجان فصد نمود و تخفیفے نشد باتفاق آرا از لوچپانیده دیگر خون گرفتند ازین هم شدت حبس و حرقت روے نهاد ناگزیر به تبریدات دیگر پرداختند و تا شش روز ضعف مزاج در ازدیاد بود و آخر تجویز تقرب خان شیرخشت فی الجمله نافع آمد و مبلغ هفت لک و پنجاه هزار روپیه زکوة شاهجان آباد معاف نموده فرمان رفت که در تمام ممالک محروسه زکوة معاف باشد مبلغ پنجهزار روپیه با یک زنجیر فیل و یک اسپ عراقی باهل استحقاق تصدق داده شد و زندانیان رهائی یافتند و بادشاهزاده داراشکوه با ضافه ده هزارے ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پنجاه هزارے سے هزار سوار دو اسپه سه اسپه و انعام یک کرور دام که از سایق و لاحق بیست و یک کرور دام باشد نوازش یافت و از عرضه داشت اورنگ زیب خبر تولد شاهزاده محمد اکبر دوازدهم [illegible] عرض شد و در این ایام معظم خان بالسبب توسل او با اورنگ زیب بتحریک داراشکوه از وزارت عزل نموده [illegible] و مهابت خان دیگر امرا را طلب حضور نمود و محمد امین خان از سیاست بدر بمنوع و راے رایان تا تعین و دیگر سرانجام امور دکهن مامور شد چون پادشا مغلوب مرض و شاهزاده داراشکوه که ولیعهد بود مدار علیه سلطنت گشت و از برادران الیه

بود اکبر آباد در اوسط ممالک محروسه فهمیده پدر را تحریک بآمدن بلده مذکوره نمود و پادشاه بپاس افراط محبت که با او داشت درانچه موجب تقویت او میدانست بالتماس او یا بدون التماس لعل مے آورد شتابرین حسب الالتماس او هشتم محرم اسوارے کشتی متوجه اکبر آباد شد و دانشمند خان که استعفاے میر بخشگری گرے نموده بود محمد امین خان پسر میر جمله معظم خان بجاے او مقرر شد و هشتم صفر بعبارت گهات سامے رسیده نه روز درانجا مقام شد و بیماری درین منزل روبا نحطاط آورده بعد از دو ماه و کسرے بے مدد دوا طبیعت اجابت نمود و روز بروز اثر صحت روبافزایش داشت چون قرار یافته بود که تا غره ربیع الثانی ۱۰۳۷ ساعت داخل شدن قلعه اکبر آباد است در منزل دارا شکوه اقامت فرماید نوزدهم دران مکان تشریف آورده به حکیم تقرب خان ده هزار روپیه از جواهر و طلا و نقره عنایت شد و آخر این ماه از نوشته وقایع دکن بعرض رسید که شاهزاده اورنگ زیب انجام مهام آن طرفها نموده باورنگ آباد رسیده و دل ارس بانو بیگم دختر شاهنواز خان که ایالت شاهزاده منسوب بود رحلت کرد و مهابت خان وغیره امراے متعینه دکن بحضور رسیده مورد عنایت گردیدند و شاهزاده دارا شکوه در جلد دوے خدماتیکه درایام مرض تبقدیم رسانیده بود بعنایت جواهر آلات سیزده لک و نود هزار روپیه و زر اصلی و اضافه بمنصب شصت هزارے سے هزار سوار دو اسپه سه اسپه از سابق و لاحق بانعام بیست و سه کرور دام که مجموع طلب موافق دوازده ماهه دو کرور و هفت لک و پنجاه هزار روپیه مے شود و سواے آن یک کرور روپیه نقد و عدد بیست اسپ مورد مرحمت گردید و تفویض صوبه بهار ضمیمه دیگر مراحم شد و جعفر خان بخدمت وزارت اعظم سرافرازی یافت و پانزدهم جمادی الاولے مهابت خان بصوبه دارے کابل سرافرازے یافته رخصت شد و بعرض رسید که دوازدهم ربیع الثانی طاعون الطیف سیالکوتے رهگراے راه آخرت گشت چون بعرض رسید که هر چند وکیل شاهزاده شجاع خبر معیت مزاج والا نگاشته او بمحول برسازش با مهین برادر خود نموده نوشته اورا واقعے نمے نهد و از بنگاله با لشکرے گران بقصد اکبر آباد روانه شده سلطان سلیمان شکوه را با راجه جیسنگه و بهادر خان و دیگر لشکر که مجموع بیست هزار سوار مے شدند بدفع شورش آن طرف متعین نمود و هنگام رخصت سلطان را با اضافه سه هزارے و راجه جیسنگه را با اضافه هزارے ذات و هزار سوار دو اسپه سه اسپه منصب شش هزارے پنج هزار سوار و یک لک روپیه نوازش فرموده رخصت نمود و حکم شد که اگر شجاع از قباحت نافهمی و عدم تدبیر بجاے خود بر نگردد بجنگ او پرداخته تادیب نمایند و مهاراجه جسونت سنگه را بگجرات و بفوجداری ذات هفت هزارے هفت هزار سوار و انعام یک لک روپیه و دیگر عطایا نوازش نموده بصوبه دارے مالوه و رظاهر و باطن بنابر مالغت اورنگ زیب مامور نموده دیگر امرا و منصبداران را نیز کمکے او معین نمود و سید قاسم ملازم دارا شکوه از طرف او بجواست قلعه الله آباد و صوبه دارے آنجا مرخص شد و غره ربیع الثانی بادشاه بدولت خانه خود در قلعه اکبر آباد نزول نمود و چون بعرض رسید که شاهزاده مراد بخش باستماع بیمارے مزاج والا سکه و خطبه بنام خود خوانده سید علی نقی دیوان پادشاهے گجرات را که باصلاح مفاسد او مامور بود بدون تحقیق جرم و خیانتے بدست خود ناحق کشته دست تعدے بخزانه پادشاهے و بیگم صاحب و مال رعایا و تجار آنجا دراز کرده قاسم خان میر آتش را بصوبه دارے احمد آباد از تغییرے او رخصت نمود باقی احوال این سال و ایام حیات شاهجهان پادشاه انشاء الله تعالے در ضمن ذکر وقایع شاهزاده اورنگ زیب عالمگیر سمت تحریر خواهد یافت ٭

تفصیل اولاد شاهجهان پادشاه

چهار پسر و سه دختر نیک اختر از بطن نواب ممتاز محل صبیه یمین الدوله آصف خان و اینها از آغاز شاهزادگے و انجام سلطنت

پدر زنده بودند ✤

اول شاهزاده دارا شکوه در سنه هزار و بیست و چار فرزند ارشد شاهجهان بود مادرش ملکه ممالک (ممتاز محل) پروین سلیمان شکوه سپهر شکوه جانی بیگم اسم دختر دوم نامعلوم ✤

دوم شاهزاده شجاع تولدش در سنه هزار و بیست و پنج فرزند ارشد زین الدین ملقب اختر زین العابدین اسم او نهند بانو بیگم گارنج بانو بیگم خرد مند بانو بیگم خیر النسا بیگم از مهات مستعد ده ✤

سوم شاهزاده اورنگ زیب شب یک شنبه پانزدهم ذی قعده سنه یک هزار و بیست و هفت از تاریخ ولادتش کلمه آفتاب عالمتاب خبر میدهد و اسامی اولادش در آخر احوال او انشاء تعالی ثبت خواهد شد ✤

چهارم مراد بخش ولادتش در سنه یکهزار و سی و سه فرزند ارشدش ایزد بخش دست دار بانو بیگم آسایش بانو بیگم هر از بانو بیگم ✤

نبات شاهجهان اول نواب علیه العالیه جهان آرا بیگم مشهور به بیگم صاحب تولدش در ماه صفر سنه هزار و بیست و دو نهایت عزیز پدر بود و از جمیع فرزندان معزز و مکرم و شصت لک روپیه سالیانه برای مصارفش مقرر بود و نهایت جود و احسان بامردم مے نمود ✤

نواب روشن آرا بیگم ولادتش در سنه هزار و بیست و ششم ✤

نواب گوهر آرا بیگم ولادتش در سنه یک هزار و چهل ✤

نواب پنجم هنر بانو بیگم از بطن قندهارے محل صبیه میرزا مظفر حسین صفوے جسبین از جمیع فرزندان کلان ولادتش در سنه هزار و بیست و از محل نوکه دختر شاه نواز خان خلف خان خانان بود فرزندے نماند ✤

ذکر برخے از عجائب زمان شاه جهان و عالمگیر

ملا خواجه مرید میان میر سید ملا شاه بدخشے بود مولدش بهار دلشکوه نما در لاهور یافته نهایت وارسته لبسیر در کمال بے نفسے بے تعینی مے زیست خواجه نجابت خان عالمگیرے مؤلف تاریخ مرآة العالم که از خواجه سرایان مشهور پادشاهے واز جمله مقربان دولت بود در کتابخود مے نگارد که خواجه در بارخان ناظر گه در عهد شاهجهان و عالمگیر منصب نظارت داشت بامن نقل کرد که شاهجهان نوبتے در لاهور منزل دارا شکوه رفت در آنجا بمن پیغام داد که پادشاه فرمود که هنگام معاودت ملا را در زاویه اش دیده بدولتخانه خواهیم رفت تو پیشتر رفته خبرے بگیر من بمنزل ملا که هجره تنگ مسته بیش نبود رسیده شنیدم که او همین زمان بیرون رفته دمے چند توقف نمودم که سوارے پادشاه نمایان شد پیش رفته ماجرا بعرض رسانیدم فرمود اینجا باش هرگاه ملا بیاید سلام ما گفته این مصرعه برخوان مصرع ✤ طاقت مهمان نداشت خانه بهمان گذاشت ✤ چون ملا آمده مصرع شنید در جواب گفت که حضرت غریب نوازے فرمودند لیکن من عهد آن خود را کنار کشیدم تا حضرت تصدیع نکشند واز دست مردم موے ریش من بسلامت ماند فردا جواب این پیغام خواهم داد روز دیگر ملا تنها پیاده رفته زیر هدف که در آن اوقات در صحن دیوان عام نصب کرده بودند ایستاده شد من ملا را شناخته بعرض پادشاه رسانیدم پادشاه خوش وقت شده زود از ایوان بارعام برخاست و در خلوت رفته با ملا صحبت مستوفی داشت و نیز مے نگارد که سعد الله خان در اوان افلاس و پریشانی و کسب علوم بخدمت ملا آمد و رفت داشت روزے ملا بر زبان راند که وزیر پادشاه هند را بطلبید حاضران متحیر گشته اند که کرا میخواند ملا گفت ملا سعد الله را میگویم و آخر وزیر شاه جهان شد و نیز مے نویسد که از لطافت

بجانبور متعین گشته ملازم رکاب او بودند احکام پادشاهی بنام هریکے فرستاده چنانچه مذکور شد همه را پیش خود خوانده و امرا در عین یورش که فتح بیجاپور نزدیک شده بود درخاسته بحضور رفتند و از عطاے امراے دکن غیر از معظم خان و شاه نواز خان و نجابت خان کسے در دکن نماند بضرورت پرتو التفات باجتماع عساکر انداخته در اندک زمانی سرداران شجاعت پیشه خرد اندیشه و سپاه جرار غیرت شعار بقدریکه بالیست و میتوانست فراهم آورد و لشکرے نمایان و توپخانه شایان ترتیب داد و سران سپاه ظفر طراز و سرداران جانباز را بمناصب عالیه و خطابهاے شایسته و انواع مراحم و مکارم فرستاده فرمود و علوفه و مواجب افزود و از ملازمان پادشاهی که همراهی کرد او را هم بعواطف خسروانه تفقدات فرمود و پسر بزرگ خود سلطان محمد را با نجابت خان و فوجے از عساکر منصوره مقدمه جیوش خود گردانیده غره جمادی الاولے سنه هزار و شصت و هشت هجرے بر سم منقلا پیشتر روان بر هانپور نمود و همراهیان نش را بمرحمت طوغ و علم و نقاره و دیگر عنایات سرفراز فرمود و سلطان معظم را به صوبه داری دکن متعین کرد و سلطان اکبر برادر خرد سلطان اعظم را که تازه بوجود آمده بود با اکثر پرد گیان سرادق سلطنت در قلعه دولت آباد گذاشت و منشور عطوفت طراز بنام مراد بخش نگاشت که از گجرات متوجه مالوه گشته در انجا ملحق گردد و محمد اعظم شاهزاده را اقبال آسا همراه گرفت و روز جمعه دوازدهم جمادی الاولی از اورنگ آباد بصوب برهانپور نهضت نمود و بیست و پنجم ماه مذکور بساحت بلده مسطور نزول فرمود و محمد طاهر صوبه دار خاندیس با تفاق جمعی از ملازمان پادشاهی که در برهانپور بودند همراه سلطان محمد ادراک زمین بوس نموده و یکماه در انجا گذرانیدند خلال این احوال عیسے بیگ وکیل که از جنس رهائی یافته مرخص شده بود دولت زمین بوس یافته بشرح احوال دربار پرداخت و انکشاف یافت که روز بروز اقتدار داراشکوه در افزایش و بی اختیاری پادشاه رو بازدیاد دارد و مهاراجه جیسونت نیز بمناسبت عقائد هنود بحمود دارا شکوه خواسته در بے باکے و بد خواهے اصرار روا برام مے نماید و زیاده براین تحمل نحل مرام و مبطل اراده است بنابرین مقدمات غرضے که پیش نهاد خاطر اورنگ زیب بود تقسیم یافته نهضت بیشتر لازم و متحتم گشت و روز دوشنبه بیست و پنجم جمادی الآخر نوای جهان کشائی از برهانپور بصوب اکبر آباد برافراشت و درین نهضت همه امرا و جمیع رفقا با زاد تفقدات و مراحم ذخیره اندوز عواطف شدند چون شاهنواز خان صفوے باقتضاے تقدیر و سوء تدبیر از همراهے تعلل نموده در برهانپور دفع الوقت میکرد شاهزاده سلطان محمد را بعجله هر چه تمامتر روانه ساخت و بتدبیر شیخ میر به برهانپور فرستاد آن خلاف اندیش را مقید نموده در قلعه بلده مذکور محبوس نگاشت و خود کوچ کرده بعد قطع مراحل بکنار آب نربدا رسید و دهم ماه مذکور در گذر اکبر پور از آب نربدا بپایاب عبور نموده منزل ساخت و باز کوچها متواتر نموده به دیال پور رسید بیست و یکم که از دیال پور کوچ نمود مراد بخش که عازم موافقت او گشته از گجرات نهضت نموده بود از ادراک دولت ملاقات نموده از انجا بموضع دهرمات پور که هفت کروهی اوجین واقع است راجه جیسونت و قاسم خان و سائر جیوندپادشاهی از اجین جریده بقصد محاربه سکونت داشت و از استماع ادراک اورنگ زیب بود و خبر نهضت عالمگیر بنا بر ضبط گذرها و معابر که بدانائی و هوشیاری گماشته بود و مطلق بانها نمیرسید خبر برگشتن مراد بخش که از راه برگشت شنیده سبب این رامی فهمید و خبر از عالمگیر نمیدانست و از لشکر آن صاحب اقبال و تدبیر نداشت درین ضمن خلی از راجه شیو رام که در ماندو بود مشتمل بر عبور رضود اورنگ زیب عالمگیر از آب نربدا بود رسید و جمعی از نوکران دارا شکوه که در قلعه ماهو بودند با نیم لشکر منصور که تخته بهادر با او بود ملحق شدند و رود جیوندو اورنگ زیب ظاهر گشت و ازان طرف سعادت نمود و بسمت لشکر عالمگیر راه پیمائی گشته متصل به دهرمات پور بفاصله یک کروه مسکر ساخت چون اورنگ زیب بهوار از رود نربدا عبور نمود بنابر اتمام حجت گذشته بیست و پنجم شش و زقبل از وصول به دهرمات پور کسے را که از برهمنان فهیم بود نزد راجه جیسونت فرستاده نصیحت با صلاح انگیز کرد مانع ارتکاب ستیز تواند بود نموده پیغام کرده بود که چون مارا اراده خنگ نیست ملازمت و عیادت پدر پیش نهاد خاطر است

اگر توفیق یابد بلازمت مستعد گردد یا از راه موکب ظفر پناه برخاسته بوطن خود که جوده پورست برود والا پایال جنود منصور گشته غیر از خسران و نکال فائده نخواهد دید چون کاخ دماغ او ظلمت آمود و دود غرور و خالی از پرتو دانش و شعور بود از امتثال سر باز زده بکثرت اعوان و انصار و اجتماع راجپوتان تهور شعار که فراهم بودند استکبار نموده اماده جنگ و پیکار شد و کتب سابق باز آمده اظهار مخالفت او نمود او رنگ زیب قرب معسکر مخالفان دیده بترتیب لوازم رزم و پیکار پرداخت و تقسیم افواج و تسویه و تعیین صفوف نموده دران روز و شب رعایت مراتب حزم و احتیاط که مناط مبارزت سپاه گری و اساس سرداری و سروریست بجای آورده تدبیر جنگ و توزک سپاه فرمود +

ذکر محاربه اورنگ زیب با راجه جسونت و ظفر یافتن تایید ایزد قدیر

روز بیست و دوم رجب سنه هزار و شصت و هشت هجری هنگام صبح اقبال عزم دفع اعدا و تکبان غزا و جهاد و آراستن فوج و تیاری فیلان کوه پیکر خصم افگن و پیش بردن توپخانه دشمن سوز صف شکن فرمان داد و دل بر عنایت و عون ایزد نصرت بخش نهاده حکم نواختن کوس خنگ و برافراختن لوای رزم که زهره گداز بیدلان عرصه نبرد و عبرت افزای مردان مرد آست فرمود و خود بر فیل کوه پیکر بلند بالا بخت ارجمند سوار شده بموزنک شالیسته و آئین جسته روبعرصه کارزار آورد فوج هراول برایت اقتدار شاهزاده کامگار محمد سلطان و نجابت خان استوار کرده شجاعت خان لشکر خان مذکور و سید مظفر خان بارهه و دیگر سرداران بالیشان متعین شدند و ذوالفقار خان که از جان نثاران قدیم بود با برخے از اهل توپ خانه و بهادران دیگر بهراولی شاهزاده لوای مبارزت برافراشتند و اهتمام توپ خانه به عهده شجاعت و کاردانی و کوشش و جانفشانی مرشد قلی خان که از فدویان راسخ العقیدت بود مقرر گردید و مراد بخش با سپاه و حشم خود در برانغار قرار یافت و سرداری جرانغار نامزد قرهٔ باصره دولت غرهٔ ناصیه شوکت شاهزاده سعادت توام محمد اعظم نموده ملتفت خان و همت خان و کاظم خان و سهدار خان و غیره امراء و بهادران یکتا را بمبارزت و کندآوری آن طرف گماشت و سرداری التمش بشهامت مرتضی خان تفویض یافت و سید بهادر و حمید الدین و ملازمان چوکی خاص با و تعلق گرفت و زبدهٔ فدویان اخلاص منش شیخ میر که جوهر شمشیرش بگوهر تدبیر آراستگی داشت با سید میر برادر او و دیگر دلاوران شجاعت آئین بطرف یمین موکب نصرت قرین طرح فرمود و صف شکن خان با جمعے از اهل توپخانه و دیگر فدویان طرح طرف چپ مقرر گشت و قراولے جنود بعهده تردد و کاردانی طلبی خواجه عبد الصمد و دوست بیگ برادر او و جمعے دیگر از کار آزمودگان و زمره قراولان سرکار معین گشت و خود در قلب لشکرها گرفته جمعے از بندهای خاص و دلاوران ثابت قدم و دست اخلاص مثل اصالت خان و مخلص خان و بهوج خان و قلیچ خان و دیگر مخلصان راسخ کاب خود ساخت چون راجه جسونت خبر احتراز موکب منصور بعزم قتال شنید و صدمه سطوت عالمگیرے تزلزل در بنای سیر و ثباتش افگند خواست که بدستیارے ریو رنگ دفع الوقتی نموده و تعویقے در جنگ نماید باین خیال خام وکیل خود بخدمت فرستاده اظهار عجز و بندگے کرد و پیغام نمود که مرا داعیه رزم و پیکار و دیار آ حرب و کارزار با ملازمان سرکار نیست اگر برین بنده عقیدت آئین بخشوده فسخ عزیمت فرمایند بقبیل بندهٔ سلطنت سرمایهٔ شرف و عزت می شمارم عالمگیر اورنگ زیب بحیله گری او متفطن گشته جواب داد که چون اکنون سوار شده ایم توقف صورتے ندارد اگر گفتار او فروغ صدقے داشته باشد باید از لشکر خود جدا شده تنها پیش نجابت خان بیاید و خان مذکور او را بخدمت سلطان محمد آرد و شاهزاده او را بحضور آورده استدعای جرایم نماید پذیرائی خواهد یافت چون بعض حیله دری بود اثرے از التماس ظاهر نشده آماده جنگ و طالب نبرد گردید میر آتش

قاسم خان را سردار هراول ساخت و بسخنے روسائے راجپوتیه را مثل سنگر سنگه ها ڈاو سجان سنگه سیدیه و امر سنگه چندراوت
و رتن سنگر راٹهور و ارجن گرو دیال داس جهالا و دیگر راجپوتان عمده جلادت شعار و خوشحال بیگ کاشغرے و سلطان قلی
اصالت خان و دیگر ملازمان معتبر پادشاهے در ان فوج متعین کرده بهادر بیگ بخشی لشکر راکه داروغه توپخانه هم بود تمام
توپخانه پادشاهے و جانی بیگ خویش قاسم خان و جمعی دیگر در پیش صف لشکر باز داشت و مخلص خان و محمد بیگ ویادگار بیگ
راکه از بهادران نامے توران بودند بقراولی تماشت و مهیس داس و گوردهن راٹهور را با جمعے از مردم کاردیده و راجپوتان
جلادت شعار در التمش مقرر کرده خود با راجپوتان تهور کیش خویش که از دو هزار بیش بودند و برخے از راجپوتان بادشاهے
مثل حکیم و راجه بهله داس گور و امثال آنها قولی قرار گرفت و راجه سنگر سیسودیه با جمعے از راجپوتان قوم او در میمنه قول افتخار خان با شیشیر خان بارهه سید الابارهه
و یادگار مسعود و محمد تقیم دگر دیگر از منصبداران را در میسره جا داد و راجه دیبی سنگه بندیله با نوجے دیگر سوے دیگر بالجمله فطت اردو کا نزدیک عرصه نبرد
بود گذاشت و بعد از تسویه صفوف با لشکر گران و سپاه بیکران متوجه میگردید تیز و آویز گردید و پنج شش گهڑی روز بر آمده
بود که طرفین اتفاق افتاد و شروع جنگ باندا ختن بان و توپ و تفنگ کرد آتش افروز رزم است بعمل آمده رفته رفته میزان
قتال اشتعال یافت کار کشش و کوشش بالا گرفت محمد اورنگ زیب عساکر اقبال تهوز تمام آراسته و یال بسته
بقانون رزم آزمائی و سپه آرائی آهسته آهسته پیش مے آمد و بضرب تیر و بندوق و بان رخنه در بناے عمر مخالفان
مے افگند در ین اثنا از هراول موکب مهاراجه جسونت راجه مکند سنگه ها ڈاو رتن سنگه راٹهور و دیالداس جهالا
وارجن گرو و دیگر سرداران قوم جلادت کیش با تمام اتباع و سپاه خویش دست تعلق از دامن جان بر داشته
و علم شجاعت بر افراشته بیکبار حمله انداختند و نخست بر توپخانه اورنگ زیب ریخته بتیز پرداختند مرشد قلی خان و
ذوالفقار خان با آنکه در خور کنه راجپوتان نبوده اصلا یک نمیرسیدند دوست به این غیرت زده و پاے ثبات افشرده
از جا نرفتند بعد گیر و دار بسیار و سعی و تلاش بے شمار که قصی الغایه سپاهگر لیست مرشد قلیخان مرد و ار نقد جان نثار نمود
بگلگونه شجاعت چهره اراده برافروخت و ذوالفقار خان با ین ناموس طلبان نهند که در ضیق مجال پیاده شده دل بر مرگ نهند از
اسپ فرود آمده با سعدو کے پای همت در میدان وغا افشرد و داد شجاعت و دلیرے داده دران معرکه مردآزما گوے ثبات
و استقلال از اقران و امثال برد اگرچه گل زخمے از شاخسار مردانگی چید اما بحفظ الهی کار بهلاکت او نرسید راجپوتان را
بمشاهده این غلبه و چیرگے سخوت و غیرتے افزوده بهمان هیئت مجموعے از توپخانه اورنگ زیب گذشته بر سر اول تاختند
و جمعے دیگر از هراول آن گروه جالت منش وجوقے از قول و التمش بکمک و امداد پیش فرستگان خود حمله ها آوردند و جنگی
عظیم در پیوست سلطان محمد و نجابت خان و سائر بهادران هراول مانند کوه از سیلاب آن گروه از جا نرفته پای قرار استوار
داشتند و بدستیارے بازوی همت و نیروے جرأت بمقابله و مقاتله اعادے پرداختند اگرچه غنیم در کثرت و ابنوه
اضعاف مضاعف بود اما افواج اینطرف را از فرط استقلال و بایید اقبال آنقدر دل قوے بود که این همه از دحام
در نظرها دران هیچ نمے نمود و ناوک جانستان از دست اینها چون تیر قضا بے خطا از شست قضا جست و گرز گران
سبک دستان از خود کاسه بر سر اعدا مے شکست ابیات شدی تیر چون سوے هندو روان ✤ همه صندل
جبهه کردند شان ✤ و گر رستمے تیغ در کار بود ✤ زدستے بر همان جا کار زار بود ✤ در عین این کشش و کوشش که
مادهٔ حرب در کمال التهاب و اشتعال بود شیخ میر با سائر دلاوران طرح دست رست خود بلکه گاه آن خیل اعوا رزد

و سر قضیه خان بادیران التمش نیز رسیده مصدر تردودات نمایان گشت و همچنین صف شکن خان بابهادران طرح دست و رخش شجاعت انگیخته بر مخالفان حمله کردو کوشش های مردانه نمود درین وقت محمد اورنگ زیب که احوال جنگ و هجوم اعادی و چیره دستی آنها ملاحظه نمود عرق حمیت ملوکانه اش در حرکت آمده جوهر شجاعت ذاتی را کار فرما گشته با ملازمان رکاب نصرت قرین متوجه کمک و امداد بهادران جان نثار گردید سبازران دلاور و کندآوران بهادر را که در عرصه کارزار با دشمنان سرگرم پیکار بودند باعانت و امداد قوت بخشیده چنان نزدیک رسید که قول خاص بهراول پیوست

بیت بجائی که او رخش کین رانده بود ✣ تصور چو گرد از قفا مانده بود ✣ بمشاهدهٔ آثار اقبال و عظمت و جلال ملازمان راول قوی گشت و اعدا را پشت همت شکست و دست جرأت از کار رفت ملازمان جان بازدے دلیرے فراز کرده بر دشمنان ریختند و خون مخالفان را با خاک میدان برابر انگیختند بقیهٔ السیف مجال اقامت در خود ندیده عار فرار اختیار نمودند و درین عرصه ستیز و معرکه خیز و آویز کمند سنگه ہاڈا و سجان سنگه سیسودیه و رتن سنگه راٹھور و اجین سنگ و دیان اس جالا و موہن سنگه ہاڈا که از سرداران معتبر و عمده و اعیان آن لشکر بودند مردانه سر در جیب عدم کشیدند و جمعے کثیر و گروهے انبوه بهرا هے آنها سالک مسالک فنا گردیدند و راجه راے سنگه سیسودهیه از قول مخالف و راجه سجان سنگه بندیله و امر سنگه چندراوت از سر اول غنیم با فیل و حشم و طبل و علم و ماذرین نبرد و کارزار بمشاهدهٔ شوکت و اقتدار اورنگ زیب گریخته بجانب اوطان خود شتافتند و مراد بخش که در برانغار بود بجانب یمین راجه جسونت تاخت و با مردم قول راجه آویزش نموده داد شجاعت داد افتخار خان و مردم دیگر از ملازمان پادشاهی که در میسره ربیعه بودند بمقابله و مدافعه مراد بخش پرداخته تبر کتاز رفقاے او دو اسپه بصحرا عدم تاختند و این جرأت بموقع او راجه را خیلے مضطرب و متزلزل ساخت و بر خلاف راے راجپوتان جلادت شعار رنگ فرار بر خود پسندیده ذیل مار بر چهرهٔ اعتبار خود کشیده با معدودے از راجپوتان زخمی نیم کشته و بقیة السیف عساکر فیروزی مآثر بودند راه و طن پیش گرفت **بیت** چنان همناک و هراسان گریخت ✣ که زنار را از گرانی گسیخت ✣ و قاسم خان میر آتش و سائر لشکر پادشاهی بکام ناکامی راه فرا سر دند و مراد بخش از زمین راجه جسونت پیشتر رفته بر بنگاه راجه رسید از افواج راجه که بحراست بنگاه مامور بود مانوجے و هر سوجے تاب مقاومت نیاورده روبرتافتند و راجه بینے سنگه با قتضاے دلش از راه انقیاد در آمده پیش مراد بخش رسید و او را شفیع عفو جرائم و وسیلهٔ صفح مآثم خویش گردانید مجموع توپخانه و فیلان و خزانه غنیم بقید ضبط و تصرف اولیاے دولت اورنگ زیب در آمد و اردو و بنگاه مخالفان تاراج لشکر گردید **ابیات** بدست اندر آمد بسے باد پا ✣ ز خون جمله را دست و پا در حنا ✣ بهند آمد از سهر طرف فیل مست ✣ جو مستی که افتد عسس را بدست ✣ و مهاراجه جسونت شکست فاحشے خورده سزاے جسارت و بے ادبے و پاداش جهالت و محال طلبی یافت و اورنگ زیب عالمگیر که فطانت و تدبر و دهشت تعاقب فراریان مناسب ندیده رستم گامیشے که فی الحقیقة عاجز کشی است منع فرمود و لعبدود در رزمگاه فرمان داد که اعادی کشتگان تعداد در آید چون برشمردند قریب شش هزار عدد از مقتولان خیل مخالف بشمار آمد و سرداران نامے آن گروه نیز لیاقت بکار آمدند و از سرداران لشکر منصور سوے مرشد قلیخان دیگر احدے تلف نگشت و غیر از ذوالفقار خان و سکندر روهیله و شیخ عبد العزیز و رگهناتهه سنگه راٹھور دیگر از عمده ها را آسیب زخم نیز نرسید ازین فدویان شیخ عبد العزیز بگرفت تردد و جانفشانی بیست و یک زخم برو گذشته آخر صحت یافت و زخمهاے سجر و جان بالتمام گرائیده پیش منه و جراحت

براحت میدل گردید القصه بعد وقوع این فتح درست نیاز بدرگاه خداوند چاره ساز برآورده شکر الهی و سپاس عطایای نامتناهی بتقدیم رسانیده و بنوازشتن گوش شادمانه ایما نمود و در موضع لشکر غنیم خیمه مختصر که در جنگ همراه بود دیر پا کرده بعد نزول در انجا طاز زمان رکعات نماز ظهر بجماعت گزارده پس از ادای فرض و نوافل لشکرانه این موهبت کبری از روی نیازمندگانه ادا کرد بعد ادای صلوات مراد بخش بعز بساط بوس رسیده تسلیمات مبارکباد فتح بجا آورد و در اجمودیهی سنگه بندیله را که باخود برده بود استقبال جرائم او نموده بملازمت فائز گردانید و از رنگ زیب تا شام در همان مکان بسر برده بعد نماز مغرب چون خبر ورود اردو برافراختن دولتخانه والا بعرض رسید با عساکر ظفر طراز سوار شده بمعسکر خود که بمسافت یک کروه از انجا واقع شده بود تشریف نزول ارزانی داشت و مراد بخش را بجلدوی حسن خدمت و حسارتی که نمود با انعام پانزده هزار اشرفی و چهار زنجیر فیل که وه تمثیل دیگر عطایا غیر اختصاص بخشید و سلطان محمد پسر کلان خود را با ضافه پنجهزاری پنجهزار سوار منصب پانزده هزاری ده هزار سوار مشمول عواطف ساخت روز دوم تاریخ بیست و سوم ماه مذکور ظاهر بلده اوجین منزل شد گروهی از بندگان عقیدت سگال که مصدر تردد و جان فشانی شده بودند کامیاب نوازش خسروانه گردیدند از انجمله نجابت خان بمرحمت خلعت خاصه و دو زنجیر فیل و انعام یک لک روپیه مظهر انوار عنایت گشته بنجابتخانان بهادر سپه سالار مخاطب شد و ملتفت خان بخطاب اعظم خانی و خدمت میر الاقدر دیوانی و خلعت خاص و اسپ با ساز طلا و طوغ نقاره و باصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و دیگران از ین قبیل بسیار مایه اندوز اعتبار شدند و بعد از سه مقام بیست و نهم از اوجین نهضت نموده به بیست و هشت کوچ و سه مقام بیست و هشتم شعبان بجانب دگوالیار رسید و درین ایام نصرتخان ولد خانه دوران بهادر مرحوم که بجراست قلعه رای سین قیام داشت حسب الطلب اورنگ زیب بخدمت رسیده بعنایت خلعت و اسپ خاصه و فیل و خطاب خانه دورانی مشمول عواطف خسروانی گردید چون داراشکوه با لشکری انبوه بدهولپور آمده در منع عبور موکب اورنگ زیب از آب چنبل بانواع تدابیر و حیل سعی کوشید و اکثر گذرهای مشهور مقرر ضبط کرده به بستن مورچال و نصب ادوات توپ خانه استحکام تمام داده بود لاجرم بعد اطلاع بر این معنی در تفتیش و تحقیق گذرو تدبیر عبور از دریای مذکور افتاد بعد استکشاف و تفحص از رندیدار که آن مرز و بوم بطور پیوست که گذر بهنڈکه از سمت گوالیار بر دست راست دهولپور بمسافت بیست کروه واقع است قابل عبور موکب نصرت مآب به پایاب است و چون عساکر منصور از کنار آب دور و گذر مذکور غیر مشهور است داراشکوه مغرور از کوتاه بینی بضبط آن نپرداخته تا بدین روز دیگر که در انجا مقام داشت خانخانان سپه سالار ذوالفقار خان و صف شکن خان را با همراهان توپخانه و جمعی دیگر از فوج متعین نمود که بر جناح استعجال روان گشته بان گذار آب بگذرند و تا وصول رایت شاهی از مخالفان صیانت نمایند بموجب امر بندهای مخلص صالح شعبان بکنار چنبل رسیده و بی توقف از آب گذشته آنطرف منزل گزیدند و در همان روز اورنگ زیب از گوالیار کوچ نموده به دو روز در کمال استعجال همانجا رسید روز دیگر که غره ماه مبارک رمضان بود از آب مذکور عبور نموده عساکر نصرت مآثر فوج فوج مانند موج بسهولت از آب گذشته آن طرف چنبل منزل گزیدند اکنون ذکر شمه از احوال شاهجهان و داراشکوه بنابر انتظام اخبار ضرور و ناچار است ✤

ذکر احوال داراشکوه و شاهجهان

شاهجهان را اگرچه در مستقر الخلافه اکبرآباد فی الجمله صحتی حاصل شده از مرض بهم رسید اما ضعف و ناتوانی بسیار داشت و فصل تابستان نزدیک رسیده اطبا بتاب خوف عود مرض گذرانیدن موسم صیف دران بلده که هوایش گرم تر از شاهجهان آباد

و منازل عمارتش نیز از سنگ است بتجویز نموده بودن پادشاه در شاهجهان آباد که بمزیت روح و هوا و ترا بستان و تسلسل نهر کوثر مثال و ترویج هبوب شمال و وسعت مساکن دلپذیر از اکثر بلاد ممتاز است مناسب دانستند پادشاه را با رزوی صحت عزیمت لطرف شاهجهان آباد تصمیم یافت و داراشکوه اگرچه رفتن پادشاه آن طرف منافی مصلحت و غرض خود میدانست اما بنابر اعتماد بدعویهای بلندکه بمهاراجه جسونت و یقعهد کفایت مهم اورنگ زیب نموده معزو ربوده می دانست که فی الواقع راجه مذکور با آن همه فوج و سامان موفور از عهده ارادهٔ های اورنگ زیب بر آمده تدارک تواند کرد و انحراف از مرضی پدر بآن همه ابرام منجر بانواع ملام نشمرده بمصلحت پادشاه راضی گشت و بعد هم رجب که بیست و دوم آن محاربه اورنگ زیب با جسونت سنگه و رجحان او و جبین انجام یافت شاهجهان مع داراشکوه روانه شاهجهان آباد گردیدند و دوم شعبان که موضع ملوج پورنخیم نزول گردید یکروز مقام گزید و ساقی بیگ پیشکار سلطنت هنگام اقامت در اکبرآباد نزد راجه جسونت رفته بودند معاودت نموده خبر انهزام او و توجه اورنگ زیب بعزم حضور رسانیدند داراشکوه باستماع این خبر مضطرب شده سنجیده رای و تدبیر با اقتضای تقدیر از کف فرو هشت و اراده مراجعت باکبرآباد نمود پادشاه اصلا راضی باین امر نبود و کمال استنکاف از برگشتن می نمود داراشکوه بعجز و الحاح پدر را مضطر ساخته عنان عزیمت باکبرآباد گردانید و موکب پادشاهی از ملوج پورایت مراجعت افراخت نهم شعبان بمرکز سلطنت نزول نمود و داراشکوه بجمیع سپاه و لشکر و سر انجام اسباب نبرد پرداخته جمیع امرا و منصبداران ملازمان پادشاهی را که ممکن بود طلبیده و در تسلیه خواطر و قلوب آنها کوشیده با خود همداستان بتفق ساخت و در اندک فرصتی از سپاه قدیم و جدید خود لشکری بی شمار قریب شصت هزار سوار فراهم آورده اسلحه و ادوات انچه خواست از قورخانه پادشاهی گرفته بر لشکریان قسمت نمود شاهجهان چون جرأت و اصابت رای اورنگ زیب و ناتجربه کاری و ناز پروری داراشکوه چنانچه باید میدانست یقین داشت که در صورت محاربه داراشکوه از عهده برنیامده خائب و خاسر خواهد گشت بنابرین راضی باین جنگ نبود و باقتضای شفقت بحال داراشکوه دلالت بصالحه می نمود و داراشکوه نظر باقتدار خود راضی نمی شد و شاهجهان بنابر رضاجوئی او و ضعف بیماری و پیری خود بر جرقادر نبود ناچار بدارمی پرداخت چون داراشکوه عزیمت حرب مصمم نموده شانزدهم شعبان خلیل الله خان را با برخی از امرا و جمعی از سپاه برسم منقلا پیشتر مرخص نمود و فرمود که تا رود دولپور و دهولپور اقامت نموده گذرهای چنبل بقید ضبط در آورده محافظت کنند و خود با سپهر شکوه پسر کهتر خود و سائر افواج و توپخانه و اسباب شایسته بیست و نهم ماه مذکور از اکبرآباد برآمده بپنج منزل بدهولپور رسید و چند روز آنجا اقامت ورزیده معابر و گذرها را چنانچه باید مضبوط ساخت و انتظار سلیمان شکوه پسر کلان خود و افواج همراهی او که گروهی انبوه بود می کشید و سنجواست تا آمدن او و اورنگ زیب عبور ننماید تا آن لشکرها هم باو بپیوندد القصه بعد استماع عبور عساکر اورنگ زیب از آب مذکور بصورت مسطوره که خارج از گمان او بود اندیشه مند گشته با لشکر فراهم آورده از دهولپور متوجه مقابله گردید و در موضع راجپوره که ده کروهی اکبرآباد بکنار آب جمنا ست زمینی برای جنگ خوش کرده معسکر ساخت و بتوزک لشکر و ترتیب افواج پرداخت و درین اوقات هم شاهجهان از راه ترحم بحال داراشکوه مکرر نامه شیر دلپذیر در منع جنگ و سازگردن آهنگ صلح فرستاد ولیکن مفید نیفتاد تا آنکه شاهجهان باوجود کمال ضعف و بقیهٔ بیماری بداعیه اطفای نائره فساد درین سورت گرما و شدت حرارت هوا خواست که بخشم حرکت نموده از راه دریا بلشکرگاه تشریف ارزانی دارد و بمیامن تدبیر و لطائف دانش سد باب قتال و جدال نموده بملاحت و مصالحت رفع آن منازعت فرماید و باین عزم صوابپیش خانه بیرون فرستاده

حکم نمود که درمیان هر دو لشکر سراپردهٔ شاهی برافرازند و خود نیز متعاقب ارادهٔ سواری داشت داراشکوه آمدن پادشاه محال مرام خود دانسته راضی نبود و بانواع حیله و تزاخبر و تعویق کوشیده در ارتکاب جنگ و پیکار تعجیل ننمود

ذکر محاربه داراشکوه با اورنگ زیب و هزیمت یافتن بقتضای قسمت و نصیب

چون غرهٔ ماه مبارک رمضان سنهٔ مذکور اورنگ زیب با فواج از آب چنبل گذشته و روز این طرف آب بجهت ترفیه سپاه و لشکریان که مسافتی بعید پیموده بودند مقام نمود و چون خبر پیش آمدن داراشکوه و عزم او بعزم مقابله و جمع آوری سپاه بسمع اورنگ زیب متواتر نمود شش ماه مبارک نزدیک لشکر داراشکوه بفاصلهٔ یک کروه توقف نمود تا کیفیت حال خود و مخالف و عزیمت او معلوم نماید داراشکوه در همین روز بعد اطلاع بر قرب وصول او مصمم ترتیب افواج و تسویهٔ صفوف و تعبیهٔ سپاه موفوره خود بعزم پیکار سوار شد و از جنگاه خویش قدری راه پیش آمده لیکن از اندیشهٔ مخالف بنا بر بی تجربه کاری و سوء تدبیر تمام روز با فواج مسلح و عین گرما و هوای سوزان بسر برده لشکریان را تعذیبی عظیم کرد چنانچه جمعی کثیر از فرط حرارت و شدت عطش و قلت آب بسراب عدم رسیدند و بیمایهٔ هلاک درکشیدند و هنگام غروب آفتاب که شام ادبارش نزدیک رسیده بود رخ ازان عرصهٔ تافته بمنزل گاه خویش برگشت و هوشیاران دانا دل این حرکت را ان بخت برگشتگی دانستند و مشگون فرروادبارش گرفتند و اورنگ زیب با قتضای دانش و هوشیاری و سواریدید و لنخواهان چون نیچ کروه طی مسافت در عرصه که آب نمود نه بود ند حرکت مناسب ندید توقف بمجای خود مصلحت دانست و چون از تزلزل جنبشی از فوج مخالف ظاهر نشد و آن روز جنگ بتعویق افتاد حکم مطاع بنفاذ پیوست که جنود قاهره همانجا منزل نموده خیمها برپا کنند و مورچالها بجهت خبردارے و نگهبانی لشکر برده و در معسکر تقسیم نموده شرائط محافظت بجا آرند و آن شب از طرفین بلوازم احتیاط و بیداری و تیقظ و هشیاری قیام و رزیدند اورنگ زیب با هزار لشکر ظفر طراز و تهر تیب و تسویهٔ افواج پرداخت و فرمود که توپخانه را پیش برده بمیانهٔ عدو سوزے و آتش افروزے دارند و حسب الامر فیلان مست جنگی با انواع برگستوان آراسته اسلحه و ادوات حرب بر طرفها و پیکر آنها تعبیه شده و شاهزاده محمد سلطان را با خانخانان سپه سالار سر اول ساخت و ذوالفقار خان و صف شکنان را فرمود که هر دو با توپخانه که باهتمام آنها بود در پیش صف سر اول آماده خصم آنگنی باشند و سردارے بر اغذا شاهزاده محمد اعظم نامزد گشته اسلام خان و خلیل خان و خانزمان و مختار خان و دیگر امرائے جانفشان دران طرف متعین شدند و مراد بخش را با فوج او در جرانغار گذاشت و سردارے التمش بعهدهٔ امرائے جانفشان شیخ میر و سید میر برادرش و شرزه خان و دیگر بهادران معوض گشت و بهادر خان با جوقے از دلاوران طرح دست راست و خاندوران با فوجے از دلیران رزم جو طرح دست چپ معین شدند و خواجه عبد الله و قراول بیگی با دولت بیگ برادر او و عبد الله خان تیراهے و بهرام ولد قزلباش خان و گروهے دیگر از بندگان کا طلب و جمعی از قراولان بقراولی کمر همت بر میان پردلی بست و خود بر فیل کوه پیکر فرخ منظر سوار شده شاهزاده سعادت توام محمد اعظم را دران جنگ بر فیل خود گرفته قول خاص بقر و جود خود زینت بخشید و جمعے از مخلصان خالص جانفشان را بهمراهے رکاب خود اختصاص بخشیده لوائے غریمت بمقابلهٔ داراشکوه برافراشت داراشکوه هم صبح همین روز که هفتم ماه مبارک بود چون طنطنهٔ تیارے عساکر جنود اورنگ زیب بشنید بالشکر آراسته خویش بدستور روز پیش سوار شده در زمینی که روز گذشته ایستاده بود صف کشیده ایستاد و ترتیب افواج باین صورت بود که توپخانه خود را بسر دارے برق انداز ان سپرانداز خود از دست راست و توپخانه پادشاهے که باهتمام حسین بیگ خان بود از طرف چپ در پیش صف لشکر جاداد و از امرائے پادشاهے راو ستر سال باڈا که از راجپوتان عمدهٔ هندوستان بمزید شجاعت و دلاورے و فنون سپه داری

وسپاهگری امتیاز داشت وثبات قدم واستقلالش در معارک رزم وقتال نزد مسلمان وراجپوت مسلم الثبوت بود با سائر عمده ها ورؤساے راجپوتیه مثل راجه روپ سنگه راتهور عم زاده راجه جسونت سنگه که با او سر همسرے مے نمود وراجه بخشی سعید ورسید یوسید دهیه وراجه گردهر برادرزاده راجه مجهلد اس وگوردهیم پسر راجه مذکور وراجه سیوارام گوروود یگر راجپوتان نامی جلادت نشان را سر اول ساخت واز مردم خود داؤد خان قریشے را با زیاده از پانزده سوار برگزیده وعسکر خان میر بخشی خود را با سه هزار کس از نوکران عمده قدیم ومردم چیده منضمه آن فوج گردانیده وسردارے هراغلغا خلیل الله خان کرا از عمده هاے سلطنت ومیر بخشی لشکر پادشاهی بود مفوض داشته ابراهیم خان خلف علیمردان خان را با دو برادر دیگر مثل بیگ واسحق بیگ وطاهر خان وقباد خان وسائر تورانیان وراجه رام سنگه راتهور ونجف قلی خان وسلطان حسین ولد صالحتخان مرحوم ومیر خان ولد خلیل الله خان وراجه کشن سنگه تونور وپرتهی راج وودیگر امرا ومنصبداران پادشاهی را در ان فوج متعین نمود وسپهر شکوه پسر خود را با رستم خان که بخطاب بهادرے وفیروز جنگے نامور ودر سلک اعاظم امراے معتبر وسپاهی مقرر بود ودر اغلغار باز داشته قاسم خان وسربلند خان وسید شیر خان بارهه ومانوجے وهیرو جے دکنی وسید بهادر بهکرے ومهنا بهدوریه وعبد النبی خان وسید نجابت خان وسید منور بارهه وسید نور العیان وسید قبول عالم را با جمیع سادات واهل جلبه گزیداران پادشاهی دران فوج معین ساخت وخود با سه هزار سوار از عمدگان وخاصان ومخلصان ومقربان خود وجمعے از مردم پادشاهی مثل فیض الله خان وخوشحال بیگ کاشغرے در قول قرار گرفته کنور رام سنگه مهین خلف راجه جے سنگه را با کیرت سنگه برادرش وشیخ معظم فتحپورے وجمعے از راجپوتان وسید ناهر خان نوکر خود را با دو هزار سوار التمش کرده دو فوج دیگر بر یمین ویسار قول قرار داده ظفر خان وفیروز میواتی نوکر خویش را بسردارے فوج یمنه گماشت وبگاهداشت میسره لعبده امرا فاخر خان نجم ثانی که بتقرب ومصاحبت او اختصاص داشت گذاشت القصه بعد گذشتن یکپاس روز از کوته اندیشے وبیخردے غریمت حرب وقتال صمم کرده بقصد کینه توزے استقبال عساکر اورنگ زیب نمود ودر منتصف نهار چون ماهچه رایت اقبال اورنگ زیب از دور نمایان شد رخت باز داختن بان وتفنگ آتش خنگ افروخت اورنگ زیب بعد استدا اقبال از طرف دشمن ومشاهده آن حال فرمان داد که عمله توپخانه او دود لاوران شعله خو آتش افروز رزم دیکار شوند باستعمال آلات توپخانه طرفین روے هوا از دود بار روت تیره وتار گشت ونهیب صدا صاعقه توپ وآمد شد تیر شهاب بان زلزله در زمین وزمان افگند وجنگ گرمی پذیرفت رفته رفته نیران حرب وقتال التهاب وشتعال گرفت وافواج دارا شکوه نزدیک رسیده از طرفین تیغ پیکار علم واژدهاے سنان شعله فشان گردیده وکار خون ریزے وقامت بلا بالا گرفت **ابیات** بلا باز هنگامه آراے شد ✣ وگر سیل خون دشت پیماے شد ✣ سپه از دو سو تیغ در هم نهاد ✣ زره دیده از بیم بر هم نهاد ✣ وچون اغلغار لشکر دارا شکوه که در پیش سپهر شکوه ورستم خان بود مدد خیرگے نموده اول بر توپخانه اورنگ زیب حمله آوردند تفنگچیانش پاے همت استوار داشته دست بدافعه کشودند درین اثنا یکی از فیلان سره رستم خان از صدمه توپخانه غلطید وبضرب توپ وتفنگ وبان رخنه در بناے ثبات آنها افتاد دیدند که ازان ازین طرف میسر نیست ناچار سمت بر اغلغار اورنگ زیب تاخته بفوج بهادر خان که طرح دست راست واز غایت دلاورے بجنب سر اول پیوسته بود برخورده بجنگ وپیکار پرداختند خان مذکور ببدافعه آنها در آمده نهایت جلادت بتقدیم رسانید ورستم هم پرداشت وسید دلاور خان وهادی داد خان ازان فوج قدم جرأت فشرده چهره رخافت بگلگونه شجاعت پیراسته

راه آخرت گرفتند و بعد زد و خورد بسیار چون فوج دارا شکوه ابنوه بود دفع آن بسعی و کوشش این گروه صورت نه بست و زنگ بوده که پای ثبات اینها بلغزد و درین اثنا اسلام خان با بهادران فوج هراولی از جانبین در آمده بجنگ پیوست و شیخ میر نیز با فوج التمش خود را رسانیده بزور و زوری شجاعت و شهامت جمعیت اعدا را از هم گسیخت و خاک معرکه بخون حسابرت کیشان آن طرف برآمیخت درین آویزش مردانه و گیر و دار رستمانه رستم خان هدف تیر قضا گشته راه آخرت گرفت و سپهر شکوه با بقیه السیف رو بفرار نهاد و از سرداران فوج هراول که همراه اسلام خان متعین بودند سید حسن نجبن اخلاص مصدر تردد ات نمایان شده و سیف خان مغیرت بیگ و محمد صادق و ممرز مهمت کوشش های پسندیده بظهور رسانیده لفظ شجاعت و مردی بایشان شایسته اند دارا شکوه که خنگ نادیده و امور محاربه به تجربه نرسانیده بود و بشنا بده تیز جلوی رستم خان و سپهر شکوه خود نیز بتعاقب آنها با فوج قول و التمش بسرعت تمام رو بر دی تو بخانه و هراول اورنگ زیب روان شد و هراول خود را زیر کرده از تو بخانه خود نیز در گذشت و چون تو بخانه اورنگ زیب نزدیک شد از سد آتشبن گذشتن دشوار دیده بطرف راست خود میل نمود و ازین جهت هراول طرفین را دراول خنگ باهم گرفته در عقب تو بخانه بودند اتفاق آویزش نشده دارا شکوه با مراد بخش که مع فوج خود سر راجه انغار اورنگ زیب بود روبرو شد و خلیل الله خان نیز با سپاه هراول دارا شکوه بمدد آغاز رسیده حمله آورد و جنود اورنگ زیبیه که با او بودند دست جرات بجنگ تیز کشودند مراد بخش قدم ثبات افشرده بهدایغه و کارزار در آمد و بعد کوشش بسیار و آویزش بی شمار که مراد بخش نیز چند زخم خود برداشته بود پای قرارش لغزیده بعقب رفت مقارن این حال اورنگ زیب روی فیل خود بطرف دارا شکوه گردانید عساکر او و فوج قول خاص نیز همان طرف میل نمود درین اثنا راجپوتان جلادت کیش که مراد بخش را همراهی داده بودند رخش تهور را انگیخته و رشته پیوند تعلق از گوهر جان گسیخته برقلب لشکر اورنگ زیب تاختند و لاوران لشکر و جان فشانان عسکر او بحسن ثبات و پای تعلت خود و پشت همت قوی دیده دست جلادت برآوردند و بصدمه تیر و تفنگ بان و ضرب تیغ و طعن سنان دفع مخالفان پرداختند و بنیروی دلدهی خداوند صاحب اقبال خود پای جلادت افشرده مخالفان را آواره صحرای عدم ساختند درین نبرد مرد آزما مرتضی خان و ذوالفقار خان و غیرت خان و الله یار بیگ میر توزک زخمها برداشتند و دیگر فدویان شهامت سیالت را کار فرما گشته تلاشهای سپاهیانه و چپقلشهای بهادرانه بظهور رسانیدند اگرچه ملازمان رکاب اورنگ زیب داد مردی و دلاوری دادند لیکن از راجپوتان جلادت پیشه نیز تهورهای عظیم و جرات های غریب بوقوع پیوست چنانچه راو ستر سال هاڈا و رام سنگه راتهور و بهیم پسر راجه جسونت سنگه و راجه سیو رام برادر زاده راجه مذکور و جمعی دیگر از دلیران و نامآوران آن گروه راه جانسپاری پیموده بپایمردی جرات نزدیک بفیل اورنگ زیب رسیده و عین قول خاص بخاک میدان افتادند راجه جسونت سنگه راتهور از کمال جلادت و بی باکی برهمه پیشقدمان خود سبقت گرفته تا نزدیک فیل اورنگ زیب رسیده پیاده گردیده و زیر پای فیل آماج تهور و پردلی بظهور رسانیده بتیغ و تفنگ بنیروی مردانگی راه هموار کرده بود چراغ زندگانی او بباد فنا رفت و اورنگ زیب چراغهای او پسندیده دران وقت خواست که او زنده بدست آید و در زمره مخلصان گراید لیکن صورت نگرفت و بدست ملازمان او کشته شد بالجمله دارا شکوه بعد مشاهده این حال و کشته شدن رستم خان و راو ستر سال و دیگر عمده های راجپوتیه که دارا را بکتاب این حسابرت و امتناع از نصیحت پیمد اعتضاد و استظهارش بآنها بود و دسے چند استاده لبتد رکوشش نمود درین ضمن محمد صالح دیوانش که او را بخطاب وزیر خانی داده بود و بعضی دیگر از مردم عمده او مثل سید ناصر خان بارهه و یوسف خان برادر دلیر خان که در شجاعت ثانی اثنین معین برادرش مے شمردند و از سرداران خوب او بودند نیز عنقریب هلاکت چشیده و مقارن این حال پائی چند متواتر از تو بخانه رکاب اورنگ زیب بفوج قول خاص و اطراف فیل سوار او

رسیده بدین جهت پاس انفاس منزل نگشته تا آنکه هنوز جمعے با او بودند دکار نبرده و پیکار بآخر نرسیده بود از فیل سوارے خدای داند بگدام داعیه فرود آمده براسپ سوار شد ازین حرکت و اضطراب بے هنگام دور از صواب لشکرش نیز مضطرب گشته پراگنده و پریشان و براه فرار روان شد همدرین اثنا یکے از خدمتگاران نزدیک داراشکوه که ترکش بر بیانش سے بست هدف تیر قضا گشته از پا درافتاد حال بدینموال دیده ناچار بکام ناکامے راه او بار پیش گرفت و سپهر شکوه در اثنائے راه گریزپا و پیوست و شاهنشاه نصرت و تائید از مهب عنایت و اعزاز برآشفته رائت ظفر طراز او رنگ زیب وزید و از مردم داراشکوه و پادشاهی اعداز ین سانحه هم اکثر عمده هاے روشناس کاس اجل نوشیدند و با آنکه او رنگ زیب فوج خود را از تعاقب باز داشت و از گرفتگان دهر چند کام تنی چند از خمیان و برخے از غلبه حرارت هوا جان بجان آفرین سپرده بخاک هلاک افتادند و جمع بشهر رسیده راه صحرا عدم گرفتند و از سرداران و نوکران نامے او کم کسی بود که زخمے برنداشته تا به نامبیان آنها و سائر الناس چه رسد و از آنجا بنیات الآی آن که درچنین جنگے عظیم با وجود مقاتلها جیان بها دران جانباز و سرداران بے انباز از عساکر او رنگ زیب غیر اعظم خان که بفتح از غلبه حرارت هوا دشت گریا بمرد و سزا وار خان و بهادر داد خان و سید دلاور خان کبیر عرصه تلف نشدند آسیب نے هم جز به بهادر خان و ذوالفقار خان و مرتضے خان دو دیندار خان و غیرت بیگ و محمد صادق و معتمد خان عمده ها نرسید و دو سه کس از فوج مراد بخش نقد جان در باختند و خود جمعے منکر بر او پیکر برداشت و داراشکوه مع پسر خود و بعضی ملازمان آسیمه و حیران وقت شام عاجز و ناکام در اکبر آباد رسیده منزل خود نزول نمود و از فرط شرمساری در بر روے مردم السته بملاقات پدر هم نرفت و تا سه پاس شب در نهائت تشویش در آنجا گذرانیده او اخر شب زوجه خود را با بعضے پرستاران و پردگیان رفیق آوارگے گردانیده برخے از جواهر و مرصع آلات و پاره اشرفے و طلاکه دران اضطراب و سراسیمگی بدست قدرتش بآن رسید همراه برداشته با سپهر شکوه و معدودے از نوکران که همگی دو هزار سوار بودند هگراے سمت دهلی گردید و صباح آن پاره مردم دیگر با برخے از ما یحتاج با و رسیدند و تا دو سه روز دیگر جمعے از سپاه و لشکر پا لش متعاقب رفته با و پیوستند تا آنکه قریب پنجهزار سوار با و ملحق شد و بعض کار خانجاتش نیز رسید و بیشترے از نوکرانش پهلو از رفاقت او خالی کرده با و رنگ زیب پیوستند و او رنگ زیب آنها را با ضافه مواجب و مناصب استمالت نمود و همچنین اکثر خزانه و جواهر و مرصع آلات و کارخانجات فیلان و اسپان در اکبر آباد مانده با و نرسید **بیت** از دولت عاریت تا فت روئے فلک داده خویش بگرفت از و پاره درهنگ گاه اندکی در شهر تبا راج حادثه رفت دیگر سوانح و ماجراے او بعد ازین ارقام خواهد یافت **القصه** او رنگ زیب بنصرت نصیب سجدات شکر الهی بجا آورده با فواج ظفر اعتصام بآرمیدگی و تو زک تمام در پے مخالفان روان گشته بمنزل گاه اعادے که بجاروب غارت و تاراج حوادث رفت و روبافته اما هنوز خیمه دارا شکوه بر پا بود نزول نموده تا رسیدن اردوے خود در آنجا منزل گزیده نظر توجه و مرحمت با حوال امراء و ملازمان افگنده جمعے را که درین معرکه مصدر کوشش هاے لائق و درجانفشانی از دیگران فائق برآمدند بشرائف عواطف و جلائل الطاف پادشاهانه نواخت و هر یکے را در خور مرتبه و قدر شان کامیاب مواهب و مکارم ساخت و روز دیگر بشکارگاه همو گر رسیده عرضداشتی متضمن بر عذرخواهی و صورت ماجراے و اعتذار جنگ که بادے آن داراشکوه بود و مجبورے و معذورے خود درین کارگاشته بخدمت پدر خود شاه جهان فرستاد و در همین روز

محمد امین خان سپهسالار خان که اورنگ زیب پدرش را در اورنگ آباد بحسب مصلحت مقید ساخته بود بر سایر امرای سلطنت سبقت جسته بدولت آستانبوس مورد عنایت شد و بمرحمت خلعت خاص و اضافه هزاری هزار سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سربلندی یافت و روز دیگر که در انجا مقام بود اعتقاد خان ولد یمین الدوله آصف خان و بر خی از امرای سلطنت رسیده مورد عنایت شدند و دهم ماه رمضان بانع نورمنزل که در ظاهر اکبر آباد واقع است منزل شد و شاه جهان غلبه و استیلای اورنگ زیب دیده بجانشانی مدارا پرداخت و در جواب عرضداشت صحیفه بقلم خود نگاشته مصحوب فاضلخان میرسامان فرستاد و سعید هدایت الله صدر را نیز برفاقتش دستوری داد آنها حسب الحکم پادشاه رسیده بعد ادراک ملازمت و گذرانیدن صحیفه و ابلاغ پیغامهای زبانی که بآن مامور بودند بعنایت خلعت سرافرازی یافته معاودت نمودند و فرداے آن باردگر فاضلخان و صدر مذکور رسیده پیغامهای عاطفت رسانیدند و یک قبضه شمشیر موسوم بعالمگیر که شاه جهان فرستاده بود باورنگ زیب گذرانیدند بدست آمدن این شمشیر که پادشاه فرستاده اورنگ زیب اولیای دولتش تفاءل نموده در باطن شادمانها و خود را همین لقب ملقب گردانیدند و درین تاریخ ظاهر خان قباد خان و فیض الله خان و سربلند خان و لوارش خان بار سے از امرای دیگر رسیده دست توسل بدامن دولت اورنگ زیب زدند و بعنایت خلاع مباهی شدند چون درین وقت که انتظام سلطنت متحمل و معاکره مناسب نبود که مدعی سلطنت بود نزدیک شهر بود سکنه آنجا فی الجمله تشویش بحال خود راه ندادند و همراهیان مراد بخش بجز دیدن روے آقا و غفلت او مستظهر بوده هر جا دست آمدے دراز نمودند و اورنگ زیب بنابر تقاضاے مصلحت وقت اغماض میکرد بدین جهت از جسارت پیشگی طریق خلاف حکم پیمود و بشهر در آمده بے اعتدالیها نمودند و نیز اورنگ زیب در باطن قاصد تسلط خود بر شهر و قلعه و کارخانجات بود مصلحت دران دید که شاهزاده محمد سلطان را با خانخانان سپهسالار بشهر فرستد تا بانضباط و ربط آن که مرکز سلطنت بود قیام نماید بنابرین دوازدهم ماه مذکور بفرمان همایون شاهزاده و سپهسالار با فوجے از جنود قاهره داخل شهر شدند و همدرین تاریخ جمعے از امرای سلطنت رسیده بملازمت اورنگ زیب ستامن شدند و بعنایت خلاع مهربانے مستمال گردیدند و چهاردهم عمده امرای بلندمکان خانجهان مهین خلف یمین الدوله آصفخان که شاه جهان بعد استماع خبر نیرنگ دارا شکوه با خواے شاهزاده مذکور و جمعے از ارباب غرض او را دستگیر کرده مقید ساخته بود و بعد دو روز بر بے گناهے او وقوف یافته همنبا بر استرضاے اورنگ زیب عالمگیر از قید رهائی داد آمده ادراک دولت حضور نمود عمدة الملک خلیل الله خان که شاه جهان او را با فاضلخان هر دو مطلبے و گذارش پیغامے فرستاده بود بعد اداے رسالت جواب بوساطت فاضلخان فرستاد خلیل الله خان را بمقتضاے مصالح سلطنت خود در حضور نگهداشت و میر میران پرسش و جمعے از امرا که بملازمت آمده بودند خلعت مهربانی یافتند و همین قسم هر روز جمعے رسیده مورد مهربانی و شریک ملازمان دولتخواه دولت عالمگیرے شدند چون مهمات چکله متصرا که در انقطاع دارا شکوه مقرر بود درین وقت از تفرقه و اختلال پذیرفت عالمگیر خودداری در انجا فرستاده بانتظام آنجا پرداخت هفتدهم بعد جمعے از امورے که منظور بود سلطان محمد را بملازمت شاهجهان فرستاد و او حسب الامر داخل قلعه شده از روے تورد و آداب خیاچه از حضور پدر خود عالمگیر مستر شد گشته بود کامیاب ملازمت جد خود گردید و نوزدهم خواهر عالمگیر که در سن و سال کلان تر از برادر بود حسب الامر پدر بباغ نورمنزل آمده موعظت بافرمود و دلالت بملازمت و اطاعت پدر کرد عالمگیر صلاح حال خود ندیده بحسن تقریر عذرها آورد و بهر بهانه پهلو تهے کرد و همین روز زبدة امرا سے فیض اشاعت جعفرخان

وزیر اعظم و تقرب خان که در پیشگاه سلطنت قرب و منزلت داشتند شرف اندوز ملازمت گشته بعطای خلعت خاص اختصاص یافتند و همچنین کل امرای سلطنت و منصبداران باستان عالمگیر شتافته روسے نیاز بدین درگاه آوردند چون که و مه فیروز آیین از دحام نمودند عالمگیر باقتضای حزم و تدبیر جلوس بر تخت مناسب ندیده بهبستد عظمت و شان نشسته بارعام داد و بلوازم انام بوسیلهٔ بخشیان عظام آداب ملازمت و رسوم تهنیت بجا آورده باشاره میر توزکان مرتبه دان ولی دلان پایهٔ شناس بروفق درجات و مراتب بحسب تفاوت مناصب هرکدام در مقام مناسب خود جاے یافت و همه آنها در خور لیاقت خود مورد الطاف شدند و رای ایشان که سر دفتر اهل دیوان بود با جمیع متصدیان دزمرهٔ اهل قلم و ارباب محاسبه جبهه ساے عتبه عالیه گشته بانتظام انواع اختلال و فتور که در امور ملک و دولت در این اوان راه یافته بود مامور گردید و بستم ماه مبارک عزم دخول مستقر الخلافه اکبر آباد دارباغ نور منزل نموده مراد بخش را بهانه لقبهٔ آزار و استیصال سجے از جراحات مامور بودن بهانجا نموده خود در کمال آرایش وجاه و جلال بر فیل کوه مثال ابر خرام سوار گشته و حویلی دارا شکوه که باشارهٔ او کردیده روسے لقے رفته ببسط بساط سعادت آراسته بودند نزول اجلال نمود و در آنجا نشسته باضافه مناصب و مراتب استمالت امرا و تالیف قلوب ملازمان پادشاهے فرموده با خود تفق ساخت و تربیت خان را با ضافه هزار و پانصدی دو هزار رسوار چار هزار سی چار هزار سوار گردانیده بصوبه داری اجمیر مستعین نمود +

ذکر شمهٔ از حال دارا شکوه خذلان مآل

دارا شکوه بعد فرار از اکبر آباد با پنج هزار سوار بدهلی رسانیده چار دهم ماه رمضان در قلعه شهر کهنه فرود آمد و توقف عالمگیر در اکبر آباد مقتضم شمرده در آراستن فوج و اندوختن زر و سپاه و اسباب حرب اشتغال نمود و دست تعرض بامتعه و اموال و اسپان رافیال سرکار پادشاهی و نقود و اجناس و ذخائر امرا دراز نموده در هر جا هر چه یافت متصرف میشد و چون سلیمان شکوه مهین پسر خود با سائر امرا سے همراهے او نوشته بود که ازان طرف رو بسمت دهلی آورده برجناح استعجال با و ملحق شوند انتظار آمدن آنها نیز نمیکشید که باتفاق آنها چون شوکت بافزاید باز مقابله نماید و نهانی بارسال رقائم متضمن انواع مواعید و ترغیب و فاقت خود و منع انقیاد از فرمان عالمگیر تا صداغراد انحراف امرا ازین بارگاه بود و عالمگیر از وضاع بعض کسان می فهمید که منتظر اقتدار دارا شکوه اند و شاهجهان بافراط محبت که با دارا شکوه داشت و او درین هنگام مجروحانه پیامے نگاشت ناچار توجه خاطر پادشاه بر خلاف مقصد عالمگیر مصروف بود اگرچه بظاهر مدارا و ملاطفات مے فرمود عالمگیر میخواست که برا سے رفع شیوع بلا زمت پدر رفته زبان طعن مردم ببندد و کار سلطنت بعهده خود بگیرد و بغبار کدورت نماید شاهجهان بعد ملاحظه بے اختیارے خود اظهار انزجار و نیزارے نموده ترک خواهش ملاقات نمود اگرچه اول خاطر خواه خود میخواست چون صورت نگرفت تن بقضا داده از مدارا دست برداشت و عالمگیر با این صورت ملاقات پدر محل مقصد و مرام خود دانسته راندن دارا شکوه از دهلے اقرب بصلاح دانسته دیده عازم شاهجهان آباد گردید +

ذکر نهضت عالمگیر بطرف شاهجهان آباد و سوانحے که درین سفر روے داد

چون عالمگیر بقصد استیصال دارا شکوه عازم دهلی گشت شاهزاده محمد سلطان را با جمعے از جنود قاهره باکبر آباد گذاشته باعساکر همراهے متوجه مقصد گردید و اسلام خان بخدمت اتالیقی شاهزاده مقرر گشت و فاضل خان بمیر سامان پادشاه را بخدمت سرانجام فرمائشات و بندوبست کار خانجات پدر محبوس خود مامور فرمود و ذوالفقار خان را بحراست قلعه اکبر آباد و شاهجهان مع اتباع و نسوان او گذاشت و تقرب خان که در معالجه شاهجهان مساعی جمیله بظهور رسانیده مزاج را با صلاح آورده بود

معالج بقیه بیماری و تدبیر صحت مزاج مامور شد و سه هزار اشرفی و خلعت خاص و جمدهر مرصع با علاقه مروارید انعام یافت و بیست و دوم ماه مبارک رمضان عزم شاهجهان آباد کوچ نمود و موضع بهادرپور را مخیم سرادقات گردانیده و دراین روز شاهزاده محمد اعظم حسب الامر بدیدن جد بزرگوار خود رسیده معاودت نمود بیست و چهارم که کهات سابق منزل گشت خبر فرار داراشکوه از شاهجهان آباد بسمت لاهور شنیده سبب آنکه دارا شکوه انتظار رود و پسر خود سلیمان شکوه با بقیه عساکر همراهی او نمیکشید چون او نبرودی نرسیده و عالمگیر از اکبرآباد بالقصد او جنبیده بودن خود در شاهجهان آباد مصلحت ندیده چون موسم برسات هم رسیده بود بخوف طغیان آبهای گاه گاه سدعبور و مرور او شود زده دنبال گرفته اقامت لاهور کرد و اقطاع او بود و آنرا محل امن دمسر رسیدن بایران میدانست مناسب تر دید سلیمان شکوه و بهادرخان که اتالیق او بود نوشته اعلام نمود که اگر توانند ازان طرف جمنا براه سهارن پور بسرعت خود را بسرعت هرچه تمامتر در لاهور رسانند انجام احوالش بعد ازین گزارش خواهد یافت چون الله آباد در تصرف دارا شکوه و او رطرف او سید تا سم با هه بجاگیرات آنصوبه و قلعه دارے انجا قیام داشت و باوجود شکستے که بسرکرده دارا شکوه قاسم خان باطاعت نیامده دنبا بهرین عالمگیر خانوران را بهم تسخیر آن صوبه و قلعه مذکوره مامور گردانیده مرخص فرمود و ارادت خان را به صوبه داری الوده و قاسم خان را بفوجداری مراد آباد مرخص کرد و دیگران را نیز بفوجداریها و خدمات دیگر منصوب نموده و پیشینیان را معزول گردانیدند و همدرین ایام مراد بخش بنابر دلجوئے دو صد و سے راس سپ بخشید و هریک از امرائے ملازم خود و پادشاهی را بانعام و الطاف و اضافه مناصب و مراتب و خور آنها مشمول عواطف گردانید تا آنکه سلخ ماه مبارک که در سلیم پور منزل داشت بهادرخان را با گروهے از افواج بتعاقب دارا شکوه متعین نمود و خلاع فاخره لبسه شاهزاده معظم که در دکن ناظم بود و بمهابتخان صوبه دار کابل و وزیرخان صوبه دار خاندیس و سیادتخان ناظم شاهجهان آباد و سعادت خان قلعه دار کابل فرستاد و سپر را نا راج سنگه که بحضور رسیده بود بمرحمت خلعت و یک عقد مروارید مفتخر گردید و پدرش را نابارسال سرپیچ مرصع سرافراز گشت و روز عید که از سلیم پور کوچ بود اول وقت مراسم تهنیت و مبارکباد بتقدیم رسیده مغتنم واقع شد و همین روز دلاورخان افغان از سلیمان تخلف ورزیده بلقبه عالمگیری رسید و بعطاے خلعت و جمدهر مرصع با علاقه مروارید نوازش یافت و با ضافه هزارے هزار سوار منصب پنجهزارے پنجهزار سوار و الاپایه گشت و اکثر همراهیان سلیمان شکوه دریغبار رسیده در سلک ملازمان عالمگیر منسلک گردیدند و خان جهان شائسته خان را که بتعاقب دارا شکوه از منصب و جاگیر عزل نموده بود بمنصب هفت هزارے هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطاے خلعت خاص و جمدهر مرصع و شمشیر خاصه سرافرازے یافته بخطاب امیرالامرا بلند نامے اندوخت و شصت هزار روپیه نقد و دو کرور دام انعام یافت ۞

ذکر اسیر شدن مراد بخش بحسن تدبیر و تزویر عالمگیر

چون مراد بخش از نقد مشعور تهیدست و از لگد کوب نخوت و غرور کاخ دماغش پست بود با مید فرزندے شاه جهان و البته فریبے ها سے عالمگیر از خام طمعے در سر داشت که بعد شاهجهان سریر آرائی هندوستان باو خواهد رسید لاجرم از مهادی سنوح عارضه و استماع خبرهاے ناخوش شاه جهانی بے تحقیق حال و اندیشه تامل از تنگ حوصلگی و کم ظرفی خود سری را کار فرما گشته لواے استقلال برافراشت و لقب خود مروج الدین گردانیده بر تخت نشست و اسم سلطنت بر خود بسته سکه و خطبه بنام خود کرده قاعده بندبست سورت را که دران وقت با قطاع همشیره کلانش جهان آرا بیگم که به بیگم صاحب شهرت داشت

مقرر بود فوج خود فرستاده سخر نمود و اسوال و اشیای سرکار او را متصرف گشت و دست تعرض باموال مردم دراز کرده
تعدی پیش گرفت و محمد شریف پسر اسلام خان را که از خانه زادان پادشاهی و متصدی مهمات بندر مذکور بود و دیگر متصدیان خالصه
شریفه محبوس ساخت و علی نقی دیوان خود را که مخلص او از عمده های روشناس بارگاه سلطنت بود و بموجب امر پدرش
شاه جهان پادشاه بشغل دیوانی و کفایت مهمات سرکار او قیام داشت بے صدور جرمے وقوع ذلتے بتوهم نفاق و مضنه عدم
یکجهتی با تهام محض که معاندان او نمودند بدست خویش بچاره را بقتل رسانید و از سفاهت و نادانی با وجود آنکه عالمگیر برادر
بزرگ او در قرب جوار با کمال اقتدار که نسبت با و داشت از فرط انانیے و بلند نظرے اصلا تغییر و ضعفے نموده بطور شاهزادگی
بود مرتکب این جسارت گشته بعد بے اصل برآمدن خبر مردن پدر هم او ضع ناپسندیده خود را تغییر نداد و عجب تر آنکه با میه استشفاع در
حضور پدر بعالمگیر پیوست و همراه سپاه او اختیار نموده سے خواست که بوساطت او و حضور پدر عذر اداهاے ناهنجار خود
درخواهد و تدارک گمرهیهاے خود نماید و سے دید که همین برادر او عالمگیر از این امور چیزے با خود در ظاهر ندارد از غایت
حماقت ترک اوضاع نکوهیده خود نموده تخت و چتر و سائر لوازم سلطنت همچنان با خود داشت و عالمگیر با قتضاے مصلحت
وقت بدار او مماشات سے گذرانید تا آنکه بعد از جنگ دارا شکوه و وقوع سوانحے که مذکور شد چون دید که ام سلطنت و فرمانروائے
بعالمگیر رجوع شده زمام حل و عقد بکف اقتدار او در آمد عرق حسد و حماقت او حرکت نموده اغواے خوش آمد گویان و تحریک
فتنه جویان ضمیمه سودائے غرور و پندار او گشت و هواے سلطنت در سرش افتاده سر همسرے خاریدن آغاز نهاد و با وجود
قلت خزانه و دو جه تنخواه سپاه در صدد تو فیر لشکر شده امرا و برخے ملازمان پادشاهی را بانواع تالیف استمال ساخته لبوے خود
دعوت سے نمود و جمعے از بیخبران با و پیوسته مناصب و خطابها یافتند چون عالمگیر از اکبر آباد نهضت نمود نخست در رفاقت
تعلل و اهمال ورزیده عذرها آورد و آخر که همراه سے قرار یافت چند روز بعد از و کوچ نموده همه جا عقب لشکر سے آمد و بفاصله
چند کروه دور از رد و سے عالمگیر فرود آمده بزعم خود در انتهاز فرصت بود و شروع فتنه بر این شد که بعد فتح بعالمگیر پیغام داد
که وعده چنین بود که ملک و دولت بالمناصفه تقسیم باید اکنون ایفاے آن باید نمود عالمگیر باستماع این تقریر در تدبیر مقید
کردن او افتاده جواب فرستاد که هنوز جنگ با قے و پادشاه زنده و توجه او بطرف دارا شکوه باافراط محل این گفتگوها نیست
بعد و بجمیع البته انچه وعده است وفا کرده خواهد شد چهار ماه شوال که موضع متهرا اظرف آب اقامت داشت و از ابتداے
فتح ثانی مراد بخش بحضور عالمگیر نیامده بود و همیشه بطالعت الحیل عالمگیر او را سے طلبید آن ابله بآن قسم حرکات و پیغامها مبنائیت
بیحرد سے و سفاهت کار فرما گشته اول روز مذکور بملازمت برادر بزرگوار رواد سوم تثنیت آمد عالمگیر بحسن تقریر دلجوئیها
نموده او را بعد غافل ساختن در نهایت آسانی مقید کرد و بعد از دو پاس شب آن تیره روز را بعهده فدویان دولتخواه خود شیخ
میر پیرو دلیر خان را با جمعے همراه داده قلعه شاهجهان آباد فرستاد روز دوم از وقوع این قضیه که در متهرا مقام بود در آهنگ
کچواهه از همراهے سلیمان شکوه تخلف ورزیده بر این بوسیده عالمگیر سے فائز گشت و بعنایت خلعت خاص و شمشیر مرصع
و فیل با ماده شرف اختصاص یافت و کیرت سنگه دلدر راجه امر سنگه راتهور و ابراهیم خان خلف علیمردان خان که با مراد بخش
ساخته بود و با ستان بوس رسیده با دیگر راجها و رفقاے مراد بخش بعنایت خلاع و جواهر سرافرازے یافتند و از انجا ششم شاه
کوچ نموده پنج کوچ متواتر نمود و درین روزها بسیران امیر الامرا شایسته خان ابو طالب و ابو الفتح و بزرگ امید مناصب شایسته
و دیگر امراهم سرفرازے یافتند چهاردهم بحضور آباد متصل شاهجهان آباد رسیده شنید که دارا شکوه در تهیه فراهم آوردن شروت

وسامان آنده فتن زر و مال استقلال دارد و در هنگام اقامت سهر ندخانه راحله تو در مل که متصدی استقام آن چکله بود و هنگام استماع خبر وصول آن برگشته بخت از پیشین بی سراه او گذاشته به لکهی جنگل رفته نشست ضبط نموده تفحص تمام قریب بست لک سد پیه از مال ادکه در بعض مواضع مدفون بود برآورده متصرف شد و از انجا عازم لاهور گشته چون بکنار ستلج رسید شتیها را فراهم آورده بعد عبور برخی را شکست و پاره غرق نمود و داؤد خان پراکه از سرداران عمدهٔ او بود با بوخی از لشکر در گذر زنلون که گذرگاه تنگ و مقرون بلشت گذاشت که شاید درین برسات سد عساکر عالمگیر از عبور دریای ستلج تواند بود و خود تا بر بیات در لاهور که از خزاین او دستاسیه و زوال خود دستش یک کرور روپیه نقد با توپخانه و فور خانه و جمیع کارخانجات و اسباب تجمل و ادوات سپرد و پیکار و زنجا مهیا و معهود است با صلاح حال خود پرداخته لشکر و حشه توانه آراست بنابرین عالمگیر را تدبیر براند احتن او از بیخ و بن شتاد همت گشته راست که خود هم در عقب اخواهد که بهم او ما مور بودند نهضت نماید اگر چه بنابر کثرت گل و لای برسشکال این عزیمت را فدویان دولتخواه متروان بصلاح ندیده مانع بودند اما عالمگیر ملتمسات ملازمان نشنیده برای خود عمل نمود لیکن چون عساکر جلوس بر سریر سلطنت بحسب تجویز ارباب تنجیم عزه ذی قعده مقرر بود و فرصت چندان نبود که این جشن بقانون معمول و دمان گورکانی تواند آمد لهذا مقرر نمود که در محل قلعه شاه جهان آباد نگشته در باغ اعزآباد چند روز اقامت ورزیده در ساعت مذکور جلوس نماید و اسباب جشن و نشاط و لوازم این بزم انبساط انچه بمدت وقت و فرصت اقتضا کند بهمان اکتفا نموده بسرو سنے متوجه تفصاگردد و بعد فراغ از امور عجیبه که در پیش داشت کره ثانیه جشن جلوس لضابطه که شایان آن سلطنت تواند بود بعمل آورد و بنابر علی هذا شانزدهم شوال از خضرآباد کوچیده در باغ شدر باڑے که مسافت یک کروه از شاه جهان آباد بطرف لاهور واقعست منزل نموده نوزدهم از باغ سندر باڑے کوچ کرده در باغ اعزآباد فرو نزول ارزانی داشت و خواست قبل از حرکت خود که ده روز دیگر باید فوجے از خیول و اقبال در پے فوج سابق فرستد تا باتفاق کنارهٔ ستلج رسیده دخل اقامت افگنند و تا وصول پادشاه تدبیر و سرانجام عبور از آب مذکور پرداخته بنابران عمدة الملک خلیل الله خان میر بخشی را بعطاے خلعت خاص و فیل بمشیر نوازش فرموده رخصت نمود و میر خان و روح الله خان پسران او بمرحمت خلعت و اسپ با ساز طلا و علم نوازش یافته با پدر رخصت یافتند و هم درین اثنا بعرض رسید که سلیمان شکوه با جمعے از همراهیان ازان طرف گنگا عازم حضور پدر خود است برای امتناع او از عبور آب گنگا در اطراف هر دوار عمدهٔ امراے عالیمقدار شایسته خان امیر الامرا را با فوجے از عساکر حضور مرخص کرد و خود تا رسیدن تاریخ جلوس در باغ اعزآباد و مقامات ورزید و درین عرصه اکثر امرا العنایات خدمات و اضافه و اعتلاے مناصب و درجات کامیاب شدند ❊

جلوس عالمگیر بار اول بر تخت سلطنت بنابر رعایت ساعت

سوز جمعه غره ذی قعده سال هزار و شصت و هشت هجری در عمارت دلپذیر اعزآباد بفرمان واجب الاذعان علیه پیشگاه سلطنت لباط انبساط گسترده جشنی والا و مجلسے دلکشا ترتیب داده ابواب عیش و سور و طرب و سرور بروے عالمیان کشادند و بعد انقضاے پانزده گهڑے و بیست و دو پل از روز مذکور مطابق شش ساعت و نهه دقیقه و ده ثانیه نجومے عداوزنگ زیب عالمگیر تیاریه رب قدیر بر سریر فرمان دهی و تخت شاهنشهی جلوس اجلال نموده رفعت افزای اورنگ و سرافرازی سریر اکلیل و سریر گردید صداے نقاره شادیانه نواے سرنا های طربخانه از چپ و راست برخاست و آهنگ نرمه تهنیت و گلبانگ ترانه دعا از حضار انجمن بلند زمان عقیدت باطن گوش منتظران این بزم زرا گوهر آمود نمود امرا مادرونبنیان ارادت شعار به تسلیمات تهنیت تارک رای عبودیت گشته در خور مرتبه منزلت بران

مخیل دولت بر اطراف سریر گیتی خدیو عالمگیر صرف گشتند و از نثار طبق لبریز دو سیم که بر سر وافسر صاحب دو بهیم ریخته آمده دامن
دامن گلهای مراد و گوهر امید چیدند از خلعت خانه جود و افضال پادشاهی جامهای رنگارنگ و خلعتهای گوناگون و
گروه مردم بار یب قامت افتخار گشت و خازن مکرمت و احسان نامتناهی دست بخشش کشوده دامن آرزوی کامجویان
مالا مال نقد مراد کرد سخن سنجان نادره کار و شعرای بلاغت شعار تواریخ بدیعه بر آی این جلوس همایون سرانجام انداز انجمله آیه
کریمه الحمد لله والصلوة والسلام علی رسوله الامر منکم در کمال بندت و غرابت است که سید حمید الرشید تقدی یافته تا لوازم این
جشن نوعید باید بنا بر تعاقب مخالف و انتظام سلطنت دیر و دختن از اغیار مثل شجاع و داراشکوه چنانچه گذارش یافت مختصر
قرار داده اکثر مراتب و رسومیکه لازمه چنین سریر آرائیست بجلوس ثانی حواله نمود و خطبه و سکه و لقب نیز بهمان جلوس
سفوض شد شاهزاده محمد اعظم که تا حال منصب داشت منصب ده هزاری چهار هزار سوار و عنایت علم و نقاره و نوبان و طوغ و
آفتاب گیر و هلکه مکلل الماس گران بها و سراپای بلندی یافت و دلیر اندام صاحب و اقتضای وقت بعنایت
خلاع و انعامات مورد مراحم خسروانه گشتند و روز دوم حسب الحکم پیش خانه بتصرف نجابت سپرده سراپرده دولت برافراشته
شد و فوجی دیگر برای مزاحمت سلیمان شکوه بسرکردگی شیخمیر با دلیر خان و صف شکن خان و دیگران چهارم ذی قعده
روانه شدند و هفتم ذی قعده خود متوجه سمت پنجاب شد چون نسبت بشاه راه طرف بمین آن گل و لاله گلشن میدانند بنا بران
یازدهم کرانواله کوچ بسمت اندرسه منحرف شد و متوجه رو پر گردیده بعد از سه روز عرضه داشت بهادر خان
متضمن برجبور او از دریای ستلج بچتی و چالاک قبل از رسیدن خلیل الله خان و لشکر همراهیش و غالب آمدن بر تعاقب خان
داراشکوه رسید و فراریان همه باهم جمع گشته در سلطان پور اقامت کردند و حقیقت حال مدارا شکوه نوشتند و خلیل الله خان
این خبر شنیده ایلغار کرده به بهادر خان ملحق شد و سلیمان شکوه در این احیان با نواع بلایا و ادبار گرفتار گردیده آخر الامر به کمال
ناکامی مرتبه دوم بسری نگر رفته در پناه زمیندار ان آنجا آرمید لقبیه احوال او بعد ازین گذارش خواهد یافت و داراشکوه و ازدهم
شوال بلاهور رسیده چهاردهم داخل شهر شده هفتدهم بقلعه نقل کرد و هنگام فرار از اکبر آباد بسید عرب خان که از قبل او صوبه دار
لاهور بود نوشته بود که بسر انجام لشکر و سامان و لوازم توپخانه چنان کند که تواند بکوشد و خود نیز باطراف و اکناف استمالت
نامهای ملاطفت آمیز مبنی بر مواعید الطاف و احسان فرستاده سپاه آن مرز بوم را از هر قوم ترغیب نوکری کرد و
امرای تعیناتی و زمینداران را نیز بانواع عواطف امیدوار ساخته طلبیده و زر وافر که در انجا داشت بانعام و اعطا تالیف
قلوب مردم پرداخت بنا بر این در عرصه اندک مدت بیست هزار سوار فراهم شد و از امرای پادشاهی نیز جمعی بر سر او گرد
آمدند و راجه راجروپ زمیندار جمبون که حسب الطلب شاهجهان به کمک او مامور آمد و خنجر خان فوجدار بهیره و خوشاب هم
با راجه متفق گشته رفیق و شریک او گردیدند و داراشکوه در لاهور بوده مخفی خطوط استمالة بامرای پادشاهی و راجپوتان جمبر
نوشته دعوت بر فاقت خود مینمود و بعد وصول بلاهور چار پنجهزار سوار به کمک محفظان سابق و حفاظت گذرهای
ستلج فرستاد و بعد استماع توجه عالمگیر بصوب پنجاب تازگی جمعی دیگر را با سید عرب خان و مصاحب بیگ و دیگر نوکران
خود بسمت گذر روپر فرستاده جا بجا در کنار آن آب لشکر با متعین کرده بود اما چنانچه گذارش یافت که بهادر خان دلیری
نموده از معبر نلون گذشت و محفظان داراشکوه گریخته در سلطان پور فراهم آمده صورت حال باو گاه گاه نوشتند داراشکوه
داؤد خان را که برای گرفتن فوج دیگر پیشتر رفته بود فوجی داده بجراست و ضبط معابر دریای بیاه رخصت کرد و چون

متعاقب نیز با او یک جا شدند و معبر بیاه را ضبط نموده مستعد مزاحمت نشستند و از ابتدای فرار باشجاع که شکست خورده بهبیش عناد و دل آزرده کین و فساد او بود خبر اختلال حال خود کرده بنا بر ضرورت و صلاح وقت در مصادقت و مصالحه زد همان دوستی و الئیام در میان آورده مکاتیب بمیرش اسالیب شعر با بظهار مواخات و موالات نوشته بود و او اترغیب و دلالت حرکت از بنگاله و تکلیف لشکر کشی با عالمگیر نموده با هم معهود گشته بود که چون خود در پنجاب تهیه اسباب نموده شورش نماید شجاع تیز روای عزیمت بطرف اله آباد افراخته و با هم عهود و مؤکد بایمان در میان آورده بودند که بعد حصول مرام ملک مال با هم مساوات قسمت نمایند و عالمگیر نیز بعد فتح تالیف قلب شجاع نموده صوبه بهار و پتنه را باو داده فرمان سند مهر شاه جهان بنام او فرستاده بود و شجاع هم در ظاهر دم دوستی و مواخات با عالمگیر زده مراسم اتحاد تقدیم میرسانید اما چون خبر نهضت عالم گیر بطرف پنجاب و ملتان به تعاقب دارا شکوه رسیده پا از حد خود بیرون گذاشته داعیهٔ تسلط بالفرا دا سر نو پیش نهاد خاطر ساخت و فکر پیش آمد اما دارا شکوه که ضرب دست عالمگیر با وجود کمال اقتدار و اجماع امرای کبار و فوج و توپخانه بسیار خورده صولت و بطش جیوش قاهره اش در دل او جاگرفته بود اگرچه بظاهر در سرانجام اسباب پیکار اشتغال داشت و در باطن مرکوز خاطرش داعیه فرار و رفتن بجانب ملتان و قندهار بود و به تهیه اسباب این عزیمت کشتیها و بار بردار و بحر آن جمع میکرد و در نفاقرس این معنی نموده و دریافتند که غرضش ثبات ندارد بدین سبب ترک امید از او ضاع او نموده آهنگ جدائی کردند چنانچه راجه راج روپ بهانه سرانجام اسباب خصت وطن گرفته رفت بعد چندے پسرش که پیش دارا شکوه بود نیز گریخت و بیست و پنجم ذی قعده رایات عالم گیر ظل ورود بکنار آب بناس افگند و راجه جسونت که از زمیندار اشکست خورده گریخته بود و بالتماس امرای حضور عفو تقصیرات او شده درین منزل شرف کورنش دریافت و بمرحمت خلعت خاص و یکزنجیر فیل مزین بحجل زرلفت و ساز نقره باماده فیل و شمشیر مرصع گران بها نوازش یافت درین منزل از عرضداشت خلیل الله خان بوضوح پیوست که انواج دارا شکوه که بر سر عبور بیاه فرا رسیده بود داو دخان بادیگر سرداران دارا شکوه از لاهور آمده بآن پیوسته و سپهر شکوه نیز با لشکر دیگر و توپخانه تازه بایشان ملحق شده دارا شکوه خود هم عزم برآمدن از لاهور کرده عنقریب بانها خواهد پیوست عالمگیر بعد اطلاع راجه جے سنگه و دلیر خان را با فوجے از دلاوران بکمک خلیل الله خان رخصت فرمود و روز دیگر صف شکن خان میر آتش را با توپخانه ضمیمه آنها نمود بیست و نهم ذی قعده که راجه جے سنگه و دلیر خان به خلیل الله خان ملحق شدند بعد روزے چند بتحقیق پیوست که دارا شکوه داعیه پیکار بعزم فرار مبدل ساخت و سپهر شکوه را بتعجیل تمام برگردانیده بیست و نهم ماه مذکور از لاهور رخت ادبار بسته بجانب ملتان روان شد و داؤد خان را مامور نمود که کشتی ها را سوخته بعد از قرب وصول جسونت منصور پیر خاسته باو پیوندد و این مقدمه را بحضور معروض داشته ظاهر خان با همراهان برجناح استعجال دویده شش دنی الحجه بلاهور رسیده ضبط شهر پرداخت و راجه راج روپ زمیندار جسونت نزد جے سنگه بر لب دریاے بیاه رسیده بخلیل الله خان برخورد و بوساطت آنها عازم حضور گردید و عالمگیر راجسونت را بشاه جهان آباد رخصت نموده تا معاودت خود باقامت آنجا مامور فرمود و لشکر ابراهیم خان را که احال سعظم خان را که بمصلحت مقید نبود از حبس برآورده تلافی آن بکمال لطجوئی بانها نماید در انعام نقود وافره و انواع اجناس و امتعه و احترام و نیکو داشت او دقیقهٔ فروگذاشت نخواهد نمود پنجم ذی الحجه از آب عبور نموده بصلحت دران دید که خود با اسباب بکنار دارا شکوه را تعاقب نماید و بعد الجمع معاودت نموده بانتظام مهام سلطنت پردازد بنابرین در منزل هیبت پور پسر شاهنواز خان را با فوج مامور فرمود که محمد اعظم را با زواید لشکر و اردوے بزرگ کارخانجات بلاهور رخصت نموده با اسباب خفیف ضرور و خلاصه لشکر بیست و پنجم ماه مذکور ایلغار نموده و راجه جے سنگه چون مدتے از خانه خود دور بود در مشاق سفر بود در رخصت وطن یافت

درین اثنا شنیدند که دارا شکوه در ملتان هم اقامت نتوانسته بسمت بکهر رفت و سلک جمعیتش بیشتر از پیشتر از هم گسیخته غیر ازین که بزحمت بسیار و پای مردی فرار خود را بجائی رساند کار دیگر نمی تواند ساخت لاجرم استعجال در قطع منازل موقوف نموده منازل کوتاه مقرر کردند و فرمان دادند که صف شکن خان در پی او شتافته از ممالک محروسه رهگرای آوارگی سازد و چهارم محرم فرمان بصف شکن خان رسید او هان روز متعاقب شتافت و عالمگیر بسهولت سه منازل نموده تا ظاهر ملتان پیش آمد نیا سود و محمد باقر میر سامان بفوجداری بهکر و خطاب باقر خان و مع اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار نوازش یافت هفتم محرم کنار آب راوی روسه کروهی ملتان خلیل الله خان و بهادر خان وغیره ملازمان ادراک دولت حضور نمودند و سید عرب خان که نوکر عمده دارا شکوه بود از همراهی او تخلف ورزیده و شیخ موسی گیلانی که نیز از طرف دارا شکوه بحکومت ملتان قیام داشت و سید مسعود بارهه باستلام سده پادشاهی بهره افروخت و بعنایت خلاع و مناصب مشمول مراحم شدند بهر چند صف شکن خان متعاقب مامور بود نیا بر مزید احتیاط عمده رفقای صاحب تدبیر شیخ میر را برای همین کار مامور شدند تا اگر حاجت بجنگ هم شود تدارکش آسان باشد و ششم محرم بعطای خبر با علاقه مرادیه و انعام یک لک روپیه نوازش یافته مرخص شدند و روز دیگر بزیارت مزار شیخ بهاء الدین قدس سره داخل شهر ملتان گشته فیض اندوز زیارت مزار آن بزرگوار گردیده یکهزار روپیه بشیخ بهاء الدین صاحب سجاده که از اولاد آن بزرگ بود و هزار روپیه بخدمه و مجاوران ان مقام رازم الاحترام انعام فرمود و هنگام دیاب و ایاب از زرافشانی دست جود شاهی خلقی را نقد مراد بدامن آرزو ریخت و افتاد و مهدرین ایام شاه نواز خان صفوی که از اعاظم امراء پدر زن سپهر دو شاهزاده یعنی محمد اورنگ زیب مراد بخش بود بدعا لمگیر تنابر مصلحت وقت و عدم اعتماد براو، قلعه بهانپور محبوس نموده عازم اکبر آباد از دکن شده بود مورد الطاف واجبس گشت و بار سال خلعت خاص و اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه و سه اسپه نوازش یافته بصوبه داری گجرات مامور

ذکر معاودت عالمگیر از ملتان بشاهجهان آباد و بنا بر فتنه شجاع و برخی از سوانح آن زمان

با آن که عالمگیر بمقتضای تدبیر با شجاع رنگ آشتی ریخته برای تسکین فتنه او صوبه بهار علاوه بنگاله در اقطاع او داده سند فرمان بهمراه شاه جهان فرستاده بود و شجاع نیز شکر گزاریها بجا آورده در ظاهر دم دوستی میزد اما تحریک دارا شکوه و طمع سلطنت کل هندوستان عالمگیر را در تعاقب دارا شکوه دور از مرکز سلطنت و شاهجهان پادشاه را محبوس دیده عازم تسخیر اکبر آباد و اعانت پدر و برادر مغلوب خود دارا شکوه گردید چون این خبر بسمع عالمگیر رسید دوازدهم محرم الحرام رایات ظفر آیات از ملتان برافراشته بیست و چهارم محرم وارد لاهور رسید و امر کرد که اردو داخل شهر نگشته امرای آن بیرون بیرون راه پیمایند و متصل باغ فیض بخش که بطرف دهلی واقعست منزلگاه کردند و روز دیگر بتاریخ بیست و پنجم شاهزاده محمد اعظم بقدمبوس پدر سعادتمند گشت و عالمگیر سوار شده قبل از عبور شهر بسبیل عبور مرور نمود و لحظه سواره توقف نموده قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه کرده از انجا عطف عنان نموده و راستای راه بمسجد وزیر خان فرود آمده نماز ظهر با جماعت گزارده و وقت عصر در باغ فیض بخش منزل نمود و صوبه دار سابق پنجاب بجلیل الله خان داده سلخ محرم بصوب شاهجهان آباد نهضت فرمود و قباد خان بصوبه داری ملتان تعین گشت و بر دریای ستلج رسیده معظم خان را که از قید رهائی یافته در قلعه دولت آباد سهگذ بند بصوبه داری برهان پور خاندیس مباهی گردانیدند بعد طی منازل بیست و سوم صفر باغ اعزآباد ظاهر شاهجهان آباد محط جاه و جلال شد و راجه جسونت و سیادت خان صوبه دار شاه جهان آباد مع دیگر ملازمان عتبه سلطنت کامیاب کورنش

گرویده بود داوخان که در نواحی بهکر از دارا شکوه جدا شده از راه جیسلمیر بعبور فیروز کوه وطن اوست رفته بود بعنایت ارسال خلعت نوازش یافت چون سلطان شجاع چنانچه ارقام یافت صوبه بهار هم یافت از اکبر نگر که دار الملک اوبود به پتنه آمده از انجا بهین گمان که عالمگیر بیع اجناح دور افتاده شاید بچستی وچالاکی کاری تواند نمود بعد اندک توقفی در پتنه با لشکر پاے آن حدود تو نچانه دنواره عظیم بنگاله را واسط صفر که عالمگیر بطرف پنجاب بود انتهاز فرصت نموده بسمت الهآباد نهضت نمود چون بنواحی رهتاس رسید رام سنگه نوکر دارا شکوه که از جانب او بجاست آن حصن رفعت اساس قیام داشت وبا یاے آقاے خود که بعد فرار از اکبر آباد باوود یگر قلعه داران بسمت الهآباد نوشته بود که قلاع آن نواحے شجاع وبهند رفته باو پیوندد قلعه را سپرد همچنین سید عبد الجلیل بارهه هم که از طرف دارا شکوه حارس قلعه چنارگڈه بود قلعه مذکور بلا زمان او سپرد در خلال این احوال سید قاسم قلعه دار الهآباد باو مے نوشت که من هم مامورم اگر خود باین صوب آیند قلعه را تسلیم نمایم سنوح این مقدمات نیز باعث دلیرے شجاع گشته قدم جرأت پیش نهاد عالمگیر باستماع این احوال مے خواست که بحسن تقریر کفایت این مهم نماید وخطوط متضمن مواخات ومنع معادات مکرر نوشت امّا باقتضاے هوشیارے دید که خاندوران باعساکر سر کمکے الهآباد تاب مقاومت او ندارد چندے از امراء دنوجے از مواکب نصرت پیرا نرد شاهزاده سلطان محمد باید فرستاد تا سد راه شجاع بوده حقیقت حال او بعرض رسانیده باشند بنابران فرمان لازم الاذعان بطغراے نفاذ پیوست که شاهزاده نظم مهام اکبر آباد بامیر الامرا شائسته خان گذاشته باتو نچانه دشکر اکبر آباد هفتم ربیع الاول لوائے نهضت بطرف الهآباد برافرازد وحکم نوشت که چون شجاع بآره آباد نزدیک شود خاندوران دست از محاصرهٔ قلعه برداشته بجنود شاهزاده پیوندد در چهارم ربیع الاول عالمگیر از باغ اعزآباد براده دخول شاهجهان آباد حرکت نموده دیگر وفر لبیار آخر روز داخل شهر گشته دو نیم گهڑی روز مانده داخل قلعه شهر مذکور گردیده داؤد خان قریشے صاحب داؤد نگر که در وطن خود حصار آمده وخلعت وغنایت یاورفته بود دراین ایام رسیده روز مرقوم بعطاے خلعت وشمشیر با ساز مینا کار ومنصب چهار هزارے سه هزار سوار کامیاب عنایت شد ودرین هنگام میر لیع گیتی سطاع بنام زبدهٔ امراے عظام معظم خان صادر گردید که نظم مهمات خاندیس بنیابت خود بهکی ارکمکیان صوبه مذکور که مناسب داند مفوض داشته برخے از تابینان خود آنجا بگذارد وبرخاص استعجال روانه پیشگاه حضور شود ✣

ذکر تعجیل نهضت عالمگیر بارایات ظفر شعاع بقصد فرونشانیدن غبار آشوب شجاع

چون بثبوت پیوست که سلطان شجاع باوجود استماع معاودت عالمگیر از ملتان ووصول بشاهجهان آباد از اندیشهٔ سلطنت برنگشته بکام جبارت بحدود بنارس نزدیک رسیده قصد الهآباد دارد بنابران قرار گرفت که عالمگیر از انجا نهضت نموده بسمت شکارگاه سورون توجه فرماید وبعد تحقیق حال شجاع اگر از بنارس به پتنه برگردد شاهزاده محمد را با لشکر منقلا برگردانیده خود نیز معاودت کند لاجرم آهنگ جنگ او نموده تبدارک پردازد وهفتدهم ربیع الاول باین اراده داخل خیمه گردید وخبرداے مراد بخش که در شاه جهان آباد محبوس بود بدستور سابق بامیر خان مفوض ماند وسوم ربیع الثانے در نواحے قصبهٔ سورون رسیده خطے متضمن نصایح بلیغ ومنع ارتکاب حرب نگاشته بشجاع فرستاد چون بورود اخبار متواتره متیقن شد که شجاع از ارادهٔ خود باز نیامده آید پنجم ماه مذکور از سورون لوائے مدافعه او برافراخته بشاهزاده محمد سلطان حکم نوشت که درجگدیش تعجیل نکرده انتظار وصول موکب پادشاهے نماید وبعد از سطے دو سه مرحله بوضوح انجا رسید که شجاع باکره آباد رسیده وسید قاسم

قلعه حواله او نموده با او شریک گردید و شجاع از بنارس سه لک روپیه از اهل آنجا بجبر و عنف گرفته خدای را نداد اتباع و وسایط
چاگرفته باشند و فوجے را تسخیر جونپور فرستاد و مکرم خان صفوی تاب نیاورده بعد انداختن چند توپ از قلعه برآمده بلشکر
شجاع پیوست و هفدهم ربیع الثانی که شجاع باله آباد رسید سید قاسم بارهه از قلعه برآمده با او ملاقی شد و شجاع متصرف او
و اگذاشت سید قاسم تاج الدین نام سیدے را از اقوام خود به نیابت خویش در قلعه گذاشته با جمعی که داشت ضمیمه لشکر شد
و شجاع بعد نه روز از آب گذشته قدم حسارت پیش گذاشت و بتاریخ هفتدهم که شجاع بقصبه کجوه رسید و بفاصله چار کروه
از لشکر شاهزاده محمد سلطان بعسکر نموده تو پخانه در برابر خود چیده عزم صف آرائی داشت عالمگیر نیز منزل بمنزل بکوچهای
متواتر در ظاهر قصبهٔ کوڑه وارد گشته منزل گزید و زبده امرای عظام معظم خان که حسب الحکم از غاندیس عازم گشته بود درین
تاریخ بوکیل عالمگیر پیوسته بخطاب خلعت خاص باناداری سرفرازی یافت و روز دیگر دران منزل اقامت گزیده تقسیم افواج و ترتیب لوازم رزم و پیکار پرداخت
و دران روز شاهزاده محمد سلطان بغایت خنجر خاصه با علاقه مروارید و یکصد سپ از ان جمله دو اسپ عربی و عراقی به معظم خان بخطاب جمدهر مرصع با علاقه
مروارید و یک صد اسپ از انجمله پنج اسپ عربی و عراقی یکی با زین و ساز طلا و برخے از ملازمان عتبهٔ سلطنت مورد الطاف و
عنایت گردیدند روز یکشنبه نوزدهم ربیع الثانی غرم رزم مصمم گشته فرمان عالمگیر صادر شد که توپخانه برق نشان را پیش پرده
در برابر فوج غنیم صاعقه بار و آتش فشان گردانند بعد صد و اندی توپ که در لشکر بجوش آمد و نهنگان شیر افگن بدن بجبه و جوشن
آراسته فوج فوج مانند موج از پے هم برخاستند و صفوف قتال آراسته گشت هراول برایت اقتدار شاهزاده سلطان محمد
شوکت یافت و ذوالفقار خان با توپخانه و اکثر بیرق اندازان و جمعے از دلیران و ثابت قدمان معرکه معین توپخانه شدند
و راجه جسونت سنگه راٹهور را با سپاه و راجپوتان او در برابر انفاذ حکم صف آرائے شد و بهیس داس راٹهور و محمد حسین و
میر عزیز بدخشے و بلدیے چوهان و رام سنگه و بهرام راٹهور ضمیمهٔ فوج او گردیدند و اسلام خان و غیره امرا بهراولے
این فوج مقرر شد و سردارے جرانغار نامزد شاهزاده محمد اعظم گشته سپاه انیطرف خاندوران و راجه رای سنگه سیسودهیه
و میرزا خان دبیر م دیو و بیل سنگه سیسودهیه و راجه چترمن جادون و سید شمس الدین بارهه و جمعے دیگر از منصبداران
مقرر شدند و کنور رام سنگه کچهواهه پسر راجه جے سنگه پسر راو امرا و سنگه چندراوت و جگت سنگه ها ڈا و علی قلی خان و دیگر
راجه ها و منصبداران بهراولے این فوج مامور شده و مرکز دگے التمش بجرات و کوشش بهادر خان تفویض یافته اکثر افاغنه
جلادت نشان و دیگر امرائے شهامت منش متعین آن فوج گردیدند و در دست راست قول خاص او دخان با جمعے از دلیران
عرصهٔ نبرد مثل راجه اندرمن و راجه دیبی سنگه بندیله و دیگه تاز خان و سادات خان و سید شجاعت خان و دیگر بندگان مخلص
قرار یافته فوج طرح متعین گشت و راجه سجان سنگه با سید فیروز خان و هنر بر خان و غیره سادات و دیگر امرا و فدویان در دست
چپ فوج طرح مقرر شد و چترها آسا از اوج قبول سایهٔ سعادت بر فرق فدویان افگنند و قلب لشکر بفر و شوکت پادشاهی
قوت گرفت و جمعے از بندهاے اخلاص منش جان فشان مثل عابد خان و اسد خان بخشی دوم و امثال ایشان رکاب
ملازمت رکاب گردانیده شاهزاده سعادت توام محمد اعظم را بدستور معارک سابقه همراه خود در حوضهٔ فیل خاصه نشانیده
و عمدهٔ امرائے عظام معظم خان را با جمعے قلیل که درین الیغار رسیده بود در حوضهٔ فیل خاصه جا داده حکم فرمود که فیل
سوارے او در جنب فیل سوارے خاص باشد و یمین و یسار قول خاص که دو باز وے نصرت و ظفر توانند بود فوج دیگر قرار
یافته سردارے میمنه بجوهر شهامت و کار فرمائے محمد امین خان میر بخشی مقرر گردید و ریاست میسره بسیالت جانفشانی

مرتضی خان تفویض یافت و عبد الله خان و جمعی دیگر از دیران کار طلب و قراولی توسن جلادت بر انگیخته و چیدا دلی بخواص خان و اخلاص خان و دیگر منصبداران و گروهی از اعیان غوض گشت و ایلغار جنگی با انواع سلحه و برق آسا راسته برق افگنان قوی بازو و تفنگچیان موشگاف شعله خو بر شیه پشت آنها جا گرفتند و در سر هر چندی از انها تعیین شدند القصه نود هزار سوار مکمل مسلح آراسته که بکم و قتی دلل رات سلاحین تعتند فراهم آمده باشد آماده نبرد و پیکار گردیده وارد و جائی که بود حسب الحکم جا نجا ماند و شجاع نیز به ترتیب و تسویه افواج خود پرداخته خود با اله وردی خان و عبد الکریم بن نظر محمد خان در قول قرار گرفت و بلند اختر پسر خرد خود را با سید قاسم بارهه قلعه دار اله آباد و سید عالم و سنجر و سیف الله پسران اله وردی خان را با فوج خان مذکور و قشونی دیگر از مردم کار سر اول کرد و شیخ ولی فرستاد با جمعی بهراولی آنها متعین نمود و زین الدین پسر بزرگ را با فوجی لائق در برانغار بازداشت و حسن خویشگی را با جمعی سر اول او کرد و بکرم خان صفوی را با سید راجی و چندی دیگر از سرداران و گروهی انبوه در جرانغار مقرر نمود و شیخ ظریف را با فوجی طرح ساقه اسفندیار معموری را در التمش مقرر داشت و اهتمام توپخانه بابو المعالی میر آتش گذاشته میر علاء الدوله دیوان خود را با جمعی بچنبه اولی و سید قلی اوزنگ را با جوقی بقراولی گماشت عالمگیر بعد تسویه صفوف چهار گهری روز بر آمده رو بلشکر شجاع آورد دلشکر جرار چون دریای زخار جنبیده موج زن شد و در کمال آرام و آهستگی بنوعیکه ترتیب صفوف و تسویه افواج برهم نخورد مسافتی که تا لشکرگاه غنیم بود بکام جرات پیموده ربعی از روز باقی مانده بفاصله نیم کروه از لشکر شجاع در سرزمینی که توپخانه پادشاهی را نصب کرده قراولان موکب اقبال میدان جنگ در انجا دیده بودند بر ابراعدا صف آرا گردیده شجاع آن روز قدم جسارت از جاده ادب بیرون نگذاشته برخی از توپخانه را با سید عالم بارهه و سید مرتضی و شیخ ظریف فرستاد و سید راجی از لشکرگاه پیش فرستاد که آمده در برابر جنود عالمگیر بتوپ و تفنگ آتش جنگ برافروزند حسب الامر عالمگیر کار فرمایان توپخانه اش نیز شعله افروز پیکار گشته اژدهای آتش فشان بان و نهنگ خون آشام توپ و تفنگ را سر بجان مخالفان دادند و تا شام از طرفین هنگامه جدال گرم بود چون شب در رسید و ظلمت لیل پرده فروهشت شجاع توپخانه خود را با فوجی که همراه او کرده بود پس طلبیده سپاه خود را جمع نمود چون سرزمینی که توپخانه شجاع پیش آمده بود مکانی مرتفع بود و بر عسکر عالمگیر اشراف داشت معظم خان باقتضای اصابت رای چهل توپ از توپخانه پادشاهی بر دره سرزمین مذکور و بلشکر شجاع نصب نمود و عالمگیر فرمان داد که جمیع عساکر ظفر قرین بهمان ترتیب و آئین که صف بسته ایستاده بودند از اسپان فرود آمده باجوشن و سلاح شب را پاس دارند و سرداران فیروزی نشان هریک در پیش فوج خود مورچال بسته از خندق و کنک اعداد غافل نباشند و بموجب امر معظم خان تا پاسی از شب بر اطراف لشکر گشته باهتمام مورچال ها و تاکید مراتب خبردارئ و کشک قیام داشت و آن شب حسب الحکم مبارزان سلاح از بر نیفگنده زین از پشت اسپان برنداشتند و عالمگیر بعد فراغ از مراسم حزم و احتیاط از فیل فرود آمده بدولتخانه مختصری که در نیزدگاه برای او برافراشته بودند نزول نمود و بعد ادای نماز مغرب دعا و طلب نصرت و فیروزی از خالق مایشاء بانجت بیدار بر بستر استراحت تکیه فرمود در اواخر این شب ساخه عظمی شورش افزا الظهور پیوست و اختلال کلی در انتظام افواج روی داده بیدلان قابو پیشه را پای قرار و ثبات لغزیده راه فرار گشاده گشت و عنان استقلال و اصطبار از دست رفت اما مخلصان غیرت سند شجاعت کیش وفا اندیش پای ثبات و قرار افشرده از جا نرفتند و تزلزلی در اساس اخلاص شان راه نیافت سنوح واقعه آنکه راجه جسونت سنگه ضلالت کیش بی عار و ننگ با وجود عفو تقصیر اتش که عالمگیر نموده بعنایات وافره او را

او را اختصاص داده بود در طاهر سر بخط بندگی نهاده اظهار و تملق بسیار نمود و بدین جهت در دین پوشش براه اعتماد فرموده مشرف هراول سپاه گردانید و او نیز بجان کوشیده چون بلیت فتنه سرشت از جمیت مردانگی بهره داشت بلغرم فتنه پرداز از معرکه کارزار آخر همین شب شبخون شجاع فرستاده دراز آهیته قاصد خود را آگاه گردانیده خود با تمام لشکر سپاه و دیگر راجپوتان که همراه او متعین شده بودند مثل مهیس داس و رام سنگه و هرام راهتور و دلیر سے چوہان و جمعے دیگر از سعادت عقیدتمندان که باغوائے آن غول جهول رو گردان شدند خان اقتدار بصحرائے ادبار رفت و نخست بار دوے شاهزاده محمد سلطان که بر سر راه او بود گذشت مردم او نیز دست جسارت بغارت کشودند و هر چه توانستند تاراج نمودند و چون بعسکر عالمگیر رسید دست اندازیهائے عظیم نمود و هر جا سگذشت هر چه و هر کس بر سر راه می آمد دست خوش تاراج و پایمال تطاول راجپوتان می گشت ازینجهت انقلابے عظیم در اردو راه یافته مردم بهم بر آمدند خبرهائے موحش بلشکر آشوب شائع شد و مفسدان اردو سر بفساد برداشته دست جرأت بخزانه و کارخانجات پادشاهے و متعلقه و اموال امرا و منصبدار و سپاهے دراز کرده سر بغارت گرے برافراشتند نزدیک بصبح این خبر وحشت اثر بلشکر ظفر اثر رسیده باعث اضطراب و برهم خوردگی لشکر و سپاهیان گردید و بسیارے از مردم پست فطرت کم حوصله راه ادبار لشکر و سپاه برے آخر گرے بنگاه بدال اضطراب و سراسیمگی بعسکر نشتافتند و باین تقریب و سبب عرصه کارزار بر تافتند و جمعے از سفله نهادان کوته اندیش بخیالات باطله احتمال غلبه خلاف داده شبانه شب بلشکر شجاع پیوستند و گروهے از بیدلان سلامت طلب پای جرأت پس کشیده از همراهے باز ماندند و گوشه عافیت را غنیمت شمردند چون اینخبر بعالمگیر رسید از فرط شجاعت و دلاوری اصلا بوقوع این سانحه از جا نرفته تزلزلے در بنیاد استقلال او راه نیافت و از سراپرده اقبال بیرون خرامیده بر تخت روان سوار شد و بخواص امرا و ملازمان حاضر خطاب کرده فرمود که صنوع این فتنه از متممات اسباب فتح و ظفر سیدانیم چه هرگاه آن مفسد راه اغیه بدخواهے و خلاف اندیشے در خاطر میداشت در فتنه دیرینه معاضدت شده و عنقریب سر از اطاعت و بیکبر بر هم خوردگے صفوف و تجدید تورک افواج پرداخته اسلام خان را که هراول برانغار او بود بجائے ان مدبر مقرر کرد و سیف خان و اکرام خان را با جمعے از دلیران بیکار چو هراول او ساخت و دگر باره صفوف نصرت و فیروزے آراسته لوای دولت برافراخت و چون ترکش ترکش بند آفتاب بر خنگ نیلگون فلک سر آمد سندوسے تیره شب فرو نشست شاه عالمگیر بعزم رزم و پیکار ربستور روز پیش بر فیل کوه شکوه سوار شد اگرچه از شکست روز گذشته دلها را تپش مجتمع بود لیکن آشوب انگیزی راجه جسونت درین روز قریب بنصف متفرق گشته از موکب عالمگیر مخلف و رنجیده بود اما از فرط شجاعت باستظهار دلاوری و اعتضاد جنود غیبی با بقیه عساکر فیروزے اثر متوجه میدان رزم عرصه قتال گردیده شجاع صف آرائی دیروز را تغییر داده مجموع لشکر خویش یک صف کرده در عقب توپخانه باز داشت و خود با بلند اختر پسر خرد در وسط فوج قرار گرفت و زین الدین پسر بزرگ او و سید عالم و شیخ ظریف فرملے و حسن خویشگی در دست راست و سید قاسم و مکرم خان و عبد الرحمن بن نذر محمد خان در دست چپ صف آراستند چون عسکرین چهار گهڑے از روز گذشته نزدیک بهم رسیدند نخست از طرفین بان اندازے و خنگ توپ و تفنگ شروع شده آتش جدال اشتعال یافت درین حال از توپخانه عالمگیر گوله توپے بفیل مرکب زین الدین پسر شجاع رسیده یکپاے فیلبان و یک پاے شخصے که در خواصی آهسته بود پرانید لیکن بشاهزاده و فیل آسیبی نرسید رفته رفته آتش حرب افروخت و نوبت از توپ و بندوق گذشته بتیر و سنان خرمن عمر بهادران افواج هر اول طرفین سوخت درین زد و خورد سید عالم بارهه که از سرداران عمده شجاع و رکن اعظم آن جیش بود با فوجے عظیم از دیران

کار طلب جلادت نشان و سه فیل مست جنگی کوه توان که هر یک آشوب کشورے و برهمزن لشکرے بود از دست راست شجاع برجرانغار عالمگیر حمله کرد و بصدمهٔ فیلان مذکور افواج دست چپ برهم خورد و پاے ثبات اکثر مردم آن طرف لغزیده توفیق مدافعه و محاربه نیافتند و هزیمت خورده براه بے ناموسے شتافتند از وقوع این حال تفرقه وفتور موفور در عساکر عالمگیر راه یافته تمام افواج بهم برآمد و مردمے که نه آبروے غیرت داشتند و نه بهره از گوهر اخلاص و فدویت راه ادبار پیموده بوادے گریز سپر شدند و سلک جمعیت قول خاص نیز از هم گسسته زیاده از دو هزار سوار در رکاب عالمگیر نماند بالجمله مخالفان از مشاهدهٔ تزلزل افواج چیره و تر گشته بهمان هیئت اجتماع با فیلان مذکور روے حیارت بقلب لشکر ظفر اثر آوردند و درین هنگام از بهادران رکاب پادشاه مرتضے خان امیر سرکرده قول و بهادر خان از التمش و حسن علیخان از طرح دست چپ با معدودے از همراهان به نیروے همت و خشم شجاعت بر آنگیخته سر راه دشمنان گرفتند و درهمین وقت عالمگیر روے فیل سوارے بسمت اعدا گردانیده متوجه دفع آنها گشت بنوعیکه پشت قول خاص بجانب برانغار گردید و ملازمان رکاب حمله بر اعادے بردند و تبقویت جرات پادشاه و پشت گرمے آقا مخالفان [illegible] و بر داشتند و به تیغ تیز و سنان خون ریز بسیارے ازان برگشته بختان را بر خاک هلاک افگنده لواے غلبه و استیلا [illegible] خورشید عالم را بشاهد شهامت و دادورے بهادران بازوے همت سست گشته بگام فرار و ادبار براه آمده بود دیگام جرا لیکن آن سه فیل مست عربده جو که پیش پیش فوج او بودند بدفع و منع بهادر دلیر و ضرب تفنگ و تیر روشناسه بهان و تیره خیره و چیره مے آمدند بلکه از بارش قطرهاے پیکان و صدمهٔ بندوق دمان باب سیل دمان از ریزش ابر تند تر شده روے قهر و صولت بطرف قول خاص عالمگیر آوردند و ازان سه کوه پیکر عفریت منظر یکے مشیته آمده بفیل مرکوب پادشاه قریب و چون ابر تیره بخوشیدند دیک رسید شهنشاه گران قدر کوه وقار بجمله آن سیه از جا نرفته سر رشته ثبات و استقلال از کف ننداد ابیات بمردے ز جا یک سر نجنبید + ز راه خان سیل یکسو نشد + بتکلین رشته از لب جوهرش + نجنبید جز نبض از پیکرش + و نقاوے که در حوصلهٔ یکے از فیلان همراه نشسته بود اشاره نمود که فیلبان را که بران فیل سوار و باشاره کجک محرک آن مست دیوانه خو بود به تفنگ بزند و او بچالاکے و تیز دستی بندوقی انداخت و بمساعدت اقبال بر نشان آمد و فیلبان فرو افتاد و فیلبان پادشاه رسیده بر فیل برآمده آن را مطیع خود گردانید و آن دو فیل دیگر از قول خاص گذاره شده بجانب دست راست قول عالمگیر سے شتافته حمله در شدند درین اثنا ملنداختر پسر شجاع و چندے دیگر از سرداران او مثل شیخ دلاور ملے و شیخ ظریف و حسن خویشگی و خواجه خسرو هر یک با فوجے روے جسارت بسمت برانغار موکب عالمگیر آوردند بدین سبب درین وقت که عالمگیر مخالفان را از جرانغار دفع کرده بود عقب قول خاص که بطرف برانغار گشته بود آثار برهم خوردگی انقلاب ظاهر گشت و معلوم شد که دشمن بدان سمت حمله آورد پادشاه خواست که روے توجه بآن جا آورده بدفع اعادی بپردازد اما چون شمشیر او بجوهر تدبیر آمیخته بود و درعین مهالک حرکات مضطربانه نمے نمود بنجا طر گذرانید که چون روے فیل سوارے نبا بر رجوع جنگ و کارزار بسمت جرانغار گشته هجوم افواج مخالف درین طرف است و بدین جهت هر اول فوج منصور هم همین طرف میل نموده مبادا از انحراف قول خاص بسمت برانغار شاهزاده محمد سلطان و ذوالفقار خان که منتهاے آرزوے ظفر بودند تذبذبے بخاطر راه داده حرکت قول خاص [illegible] گمند و فتور تزلزلے عظیم در فوج هراول هم رسد باعث مزید خیرگے اعدا و غلبهٔ دشمنان گردد لهذا باقتضاے دور اندیشے و پیش بینی کس نزد شاهزاده و ذوالفقار خان فرستاد و حقیقت حال باز نموده پیغام فرمود که شما بخاطر جمع و دل قوے

در مقابل غنیم بوده سر رشته کوشش و پایداری از کف ندهید مانبوط اقبال دشمنان طرف برانغار را دفع نموده کمک خواهیم رسید بعد رعایت این وقیقه خرم بهیروی شجاعت ولی روی فیل بجانب دست راست گردانیده برانغار مخالفان توجه نمود در خلال این حال فیلی که اسلام خان سردار برانغار بران سوار بود بصدمه باسی که بار رسیدرم کرده افواج آنطرف بهم خورد و اکثر مردم آن طرف از جاے رفته توفیق ثبات و قرار نیافتند اما سیف خان و اکرام خان که سرداول اسلام خان بودند با معدودے قدم همت افشرده کوششهاے مردانه نمودند و سبحان بیگ روزبهانی که کارفرماے توپخانه برانغار بود پیش روے سیف خان و اکرام خان بود درین پیکار جانثاریها نموده سرخ روے عرصه کارزار گشت درعین این اختلال پادشاه فیروزے سپاه پشت فدویان اخلاص منش را که درین وقت نازک دمدان صبورے بر جگر افشرده بادشمنان گرم ستیز و آویز بودند قوی گردانیده ملازمان رکاب و جان فشانان سابق دست جلادت از آستین سعی برآورده با اعداد آویختند و بکوششهاے مردانه سلک جمعیت مخالفان ازهم گسیختند درین گیرودار شیخ ولی فرملے سردول بلند اختر با تیغ سبازان لشکر ظفر پیکر غریق بحر فنا گردید و حسن خویشی زخمی شده درعرصهٔ رزمگاه تمکطپید و برخے از افواج آنها را به برق تیغ دلاوران آتش در خرمن عمر و بقا افتاده متاع زندگے پاک بسوخت و بلند اختر راجع گشته با معدودے به پدر رسید عالمگیر بعد غلبه و استیلا لوائے همت بدفع شجاع افراخت قدمے چند پیش رفته بود که مکرم خان صفوے فوجدار جونپور که ناچار و مجبور با شجاع بود بداعیه حضور عالمگیر باین جانب سے آمد ازدور برسم زمینهاریان نمایان شد و امان یافته ملحق موکب منصور گشت و حسب الامر بر حوضه فیلی جاے یافته محفوظ ماند بعد از و عبد الرحمن بن نذر محمد خان که در زمان شاه جهان از کمکیان بنگاله بود و سنجر پسر اله وردی خان جدائی پدر گزیده روے ارادت باین درگاه آورده ملازمت نمودند درین اثنا یکے از قراولان خبر فرار شجاع رسانیدند و نقارهٔ شادیانه از پشت فیلان و سپاسان نیوازش آمد و نواے دلکشاے شادمانی بلند گردید و فی الحقیقه با وجود تفرقه و انتشار لشکر و برهمزدگے افواج و ظهور انواع نفاق و شقاق منافقان و قابوطلبان وفتور چشم زخم عظیم که عساکر اقبال را درین مصاف روی داد عجب فتح نمایانی نصیب عالمگیر گردید و شجاع با نهزاران اندوه و ناکامی با پسران والا گهر و باقی جنود ادبار توامان راه فرار پیش گرفت و اردو و بنگاه و اکثر اسباب تجمل و جاه او دست خوش تاراج افواج منصوره گشت و یکصد و چارده توپ و یکصد و یازده فیل بقید ضبط درآمد و عالمگیر بعد فتح بتکر و سپاس الهی تقدیم رسانیده از لشکرگاه شجاع که نزدیک تبالاب موضع کهجوه بود گذشته منزل گزیدند و نا برکال اندیشے تا شجاع فرصت اجتماع اسباب منازعت نیابد فوجے بسرکردگے شاهزاده محمد سلطان در تعاقب او مامور گردید و همان روز با جمعی که در رکاب شاهزاده حاضر بودند بآن مهم برآمده مبشیر منزل گزیدند و همانجا انتظار رسیدن امرا کمکے و جمعیت افواج کشیده شاهزاده را عجالة الوقتے یک عقد مروارید گران بها که در گردن و دوپته که بر کتف داشت نوازش نموده مرخص کرد و تا بیست و ششم شش روز دران منزل مقام نموده امرا را مشمول عواطف گردانید ازان جمله معظم خان را که بعد رهائے از قید تا این وقت به بحالی منصب بلندے نیافته بود بمنصب والاے هفت هزارے هفت هزار سوار و انعام ده لک روپیه و عطاے خلعت خاص با پوستین سمور و فیل خاصه با ساز نقره و جُل زربفت و شمشیر و سپر با ساز مرصع مورد مراحم گوناگون گردانیدند راجه جے سنگه همین روز از وطن رسیده جبهه ساے عقیدت گشت بیست و هفتم از نواے کهجوه کوچ گشته ساحل رود گنگ منزل شد و تا پانزده اقامت بود و پس از نزول این منزل معظم خان با ذوالفقار خان و اسلام خان و کنور رام سنگه و داؤد خان و فدائی خان

دراو بهاؤ سنگه و اخلاص خان خویشگی و اهتمام خان و فتح جنگ خان و سعید خان ولودیخان دراؤ بهاو سنگه باؤ او دیگر گروهے از مردم کارآمدنی تعین یافت که بهاو شاهزاده محمد سلطان لحق گشته متعاقب شجاع پرداز ند ✤

ذکر افواجے که بسرکردگی شیخ میر و صف شکن خان در تعاقب داراشکوه متعین بود

پوشیده نماند که صف شکن خان چهارم محرم که ده روز قبل ازان داراشکوه از ملتان رهگرائے فرار گشته بود از بلده مذکوره به تعاقبش شتافت چون به بهکر رسید ظاهر شد که داراشکوه احمال و اثقال و بعضے پردگیان را با برخے از خزانه و طلا آلات و نقره آلات سنگین بقلعه بهکر گذاشته بسنت خواجه سرا و سید عبدالرزاق نام شخصی را که از معتمدان او بود بحراست قلعه گماشت و چند توپ بزرگ که با خود داشته با دیگر لوازم توپخانه و گروهے از تیر اندازان و بندوقچیهاے معتمدان حصار استوار گذاشته سلیح محرم از بهکر تاخ کام یاس و حرمان پیشتر رفت و بقیه خزانه و احمالش در کشتیها و خود براه بیشه و جنگل و دهنت بریده پیچ و داکثر نوکران عمده اش مثل داؤد خان و شیخ نظام و میر غریزه و میر رستم قریب پنجهزار سوار در رواح بهکر از و جدا شده راه مفارقت پیمودند و قریب سه هزار سوار با او مانده اند شیخ میر پس از یک روز اقامت بهکر معلوم نمود که از جانبین پنج کروه پیشتر راهے بجانب قندهار جداے شود داراشکوه بعد ورود با نجا میخواست که بقندهار رود چون دید که نوکران همراهے نخواهند کرد و اهل حرمش نیز راضی بان نمیشوند ناچار بسمت ٹھٹه برگشت با استماع این اخبار جاغه برق انداز ان در بهکر متعین نمود که از مداخل و مخارج قلعه خبردار بوده تا معاودت لشکر منصور بتوپ و تفنگ با قلعه و جنگ باشند و بر متحصنان کار تنگ سازند و خود کوچ کرده در پے داراشکوه شتافت و صف شکن خان را مع محمد معصوم خویش خود با هزار سوار برق انداز پیشتر فرستاد که بهر صورت راهها ے عبور کشتی داراشکوه را بسته و خود هم در پے رسیده رسید و سعی نمود اما نابر عرض دریا از اندازے فائده ندید و بغیر از دو کشتی که سیکر [illegible] و دیگرے در گل نشست لقمات آبا نهانرسید مجموع کشتیها بالسلامت گذشت و شیخ میر و صف شکن خان شنیدند که داراشکوه بیست نهم صفر از دریا عبور کرده بصوب گجرات شتافت و درین اثنا فرمان بنام مشار الیها رسید که ترک تعاقب نموده بحضور آیند چون این فوج و این تعاقب نهایت شقت کشیده بود وصول این حکم غنیمت شمرده برگشت ✤

ذکر معاودت عالمگیر از ساحل گنگ بمستقر الخلافة اکبرآباد

چون خبر فتن داراشکوه بگجرات گوش زد عالمگیر گردید و از طرف شجاع اطمینانے بهم رسید تنبیه و تادیب راجه جیسنگه که خیال اخلاق نمایان از و ظاهر شده و نیز تدبیر استیصال داراشکوه بپیش نهاد خاطر گردانیده علم معاودت از ساحل گنگ بسمت اکبرآباد برافراشت و در قصبه کوڑه خبر تسخیر الآباد و ٹھٹه سید قاسم بحضور از عرضه داشت شاهزاده محمد سلطان معلوم نموده فرمان سند صوبه داری الآباد بنجاندوران که قبل از جنگ شجاع بمحاصره قلعه الآباد مامور بود و فرمان سند صوبه داری پٹنه بداؤد خان که همراه معظم خان رفته بود صادر شد که بعد رسیدن به پٹنه بصوبه داری آنجا منصوب باشد و مکرم خان بدستور سابق بفوجداری جونپور مامور شد و از فتحپور گذشته محمد امین خان میربخشی را با فوجے از امرا و منصبداران باستیصال راجه جیسنگ متعین نموده راے سنگه راٹهور را که برادر زاده راجه جیسنگ بود بخطاب راجگی سرفراز کرده بعنایت خلعت و فیل با ماده فیل و شمشیر مرصع و نقاره و انعام یک لک روپیه و باصل و اضافه بمنصب چهارهزاری چهارهزار سوار پایه قدرش افزوده همراه فوج مذکور نمود تا بعد ستاصل شدن جیسنگ راجگی اودیس راٹهور و مرزبانی

چوده پور ربا دمعوض باشد و حکم شد که امیر خان حارس قلعه شاهجهان آباد مر انجنش را کرد و انجا مقید ساخت هر اتیخ میر کماز تعاقب دارا شکوه حسب الطلب برگشته می آید آورده نقابه گوالیار زندانی گرداند و خود در حضور باشد و چون تنبیه و استیصال راجه جسونت و دارا شکوه پیش نهاد خاطر عالمگیر بود در داخل اکبر ابا دگذشته عزم اجمیر جزم نمود امیر الامرا شایسته خان و دیگر امرا و ارکان آنجا در ظاهر شهر دو سه منزل پیش آمده ملازمت نمودند و شیخ میر و دلیر خان نیز ملحق ارد و شدند الحال بنابر اتمام اخبار راجه اسے احوال دارا شکوه نگاشتن ضرور می نماید مخفی نماند که دارا شکوه عود انو جیکه در تعاقب او بود مقتضم شمرده ولایت گجرات را که خالی از غبار بود برا سے اقامت خود و آرا ستن اسباب و افواج مناسب شمرده بر هنمائی بعض زمینداران از راه کنار دریا سے شور که طریقے غیر مسلوک و دشوار گذار بود سے سپرگشته چون بولایت کچه رسید مرزبان انجا استقبال او نموده بمردمے و مروت پیش آمد و دختر خود را نامزد سپهر شکوه پسرش گردانید و از انجا با سه هزار سوار و مردمے که با او بوده اندروے غریمت بگجرات نهاد شاه نواز خان صفوے هر چند با دارا شکوه بیگانه و با عالمگیر نسبتی داشت چه پدر زن او بود و اما نابر بدسلوکے عالمگیر که وقت نهضت از پیرا هنپور او را مقید کرده بعد غلبه بر برادران خود که مدعے سلطنت بودند از قید برآورده صوبه داری گجرات داد از پاد شاه بکبیده خاطر و منزجر بود مزاحمت و ممانعت نه نموده داعیه گرویدن بدارا شکوه کرده بارحمت خان دیوان انجا و جمیع کمکیان آن صوبه باستقبال او رفت و در موضع شرینگنج که دو کروهے شهر است او را دریافت و از روے هوا خواهے و خیر اندیشے پیش آمد و دارا شکوه داخل احمد آباد گجرات گردیده اسوال و اسباب و جمیع کارخانجات مراد بخش را که در انجا مانده بود متصرف شد چون بدین جهت کمتی بهم رسانید و در صدد فراهم آوردن لشکر و سپاه شد و کمکیان آن صوبه را بداد و دهش و استمالت بسیار با خود یار ساخت و در عرصه یکماه و هفت روز با فوجے آراسته و لشکرے شایسته که بیست و دو هزار سوار بود فراهم آورده گاهے عزم و گهے عدم نمود که از سلاطین انجا استداد نموده کارے از پیش برد و گاهے اراده اجمیر نمود تا آنکه خبر خلگ الله آباد بطریق خبر واقع با و رسید و نابر اتفاق راجه جسونت چشم زخمے چند که بموکب عالمگیر رسیداد و اخبار موحشه از گرد سمتگان وقت اضطرار انتشار یافت بر عکس انچه روے نمود بدارا شکوه معلوم گردید بحز شنیدن بدون توقف و تحقیق عزم اجمیر جزم نموده غره جمادی الاخرے از گجرات برآمد و شاه نواز خان را با جمیع اتباع و لواحق از پسران و خویشان و کوچ مراد بخش که انجا بود و اکثر کمکیان آن صوبه مثل رحمت خان دیوان انجا و غیره را همراه گرفت و سید احمد نامے را صوبه دار گجرات کرده کسے از نوکران خود در انجا نگذاشت چون سه منزل از گجرات برآمد بر عکس انچه شنیده بود متحقق و بدین جهت در کار خود متردد گشت درین ضمن نوشته راجه جسونت مشعر بر جکوتگے حال خودش و تحریص بآمدن اجمیر با و رسیده محرک و مزید عزم او گردید و باستظهار جمعیت اولوس راتهور و دیگر راجپوتان که او طان همه در نواحے اجمیر بود دلیر شد و در هر منزل نوشته مبنی بر مزید ترغیب و تاکید از راجه جسونت با و مے رسید تا آنکه بسه منزلے جودهپور رسید باقی احوال او بعد ازین نوشته خواهد شد. اکنون احوال عالمگیر بنابر انتظام اخبار نگاشته خامه وقایع نگارے شود عالمگیر بیست و هفتم جمادی الاولی بشکارگاه بارڑے منزل فرمود و درین منزل شاهزاده محمد اکبر مع جمیع پردگیان حرم سرا سے شاهے که از دولت آباد ملحق شده بود بندرسیده شرف اندوز ملازمت گردید پردگیان حرم شاهے را در اکبر آباد گذاشته خود عازم پیشتر گردید سیزدهم جمادی الاخرے تربیت خان صوبه دار اجمیر رسیده خبر دارا شکوه مفصل رسانید چون معلوم شد که دارا شکوه در اجمیر رسیده آماده رزم و پیکار است شانزدهم جمادی الاخرے طاهر خان را بعنایت ترکش نوازش

فرموده با جمعے دیگر برسم قراولے رخصت نمود تا متواتر اخبار طرف مخالف رسیده باشد بیست و چهارم شش کروهی تالاب رامیسر محل نزول عساکر گشت و درین منزل عالمگیر به ترتیب و تنزک لشکر و تقسیم افواج پرداخته سرکردگے هراول بجوسنجوعت و دلاورے راجه جے سنگه مقرر شد و صف شکن خان میر آتش باتو پخانه و زمره برق انداز ان در پیش صف هراول قرار یافت و دلاورے المتش شیخ میر منوض شد و برانغار بدادیگ امیر الامرا شایسته خان مقرر شد و سرداری جرانغار نامزد شاهزاده محمد معظم گردید و حکم شد که سپاه انشان با جاد خان و غیره باشند و محمد امین خان میر بخشی با جوقے از بهادران در دست راست موکب جلال بطریق طرح تعین یافت و هوشدار خان با جمعے از مغدویان طرح دست چپ مقرر گشت و در قول خاص جمعے از بندگان مخلص مقرر شدند محافظت میمنه تحول خاص با صالتخان و نگاهبانی میسره بخدمتگزارے تربیت خان تفویض یافت و با هر کدام قشونے از سپاه ران همراه شدند و حکم شد که بعد ازین افواج بهمین توزک و آئین راه سپرد آنحال تتمه احوال راجه جسونت و دارا شکوه بنگاه پاشتن ضرورے نماید مخفے نماند که راجه جسونت از تقصیر ثانے که علانیه کوس مخالفت نواخته و نفاق پنهان خود آشکارا ساخته رفته بود به یقین میدانست که عالمگیر در صدد استیصال او تقصیر نخواهد کرد ناچار چاره کار خود در رفاقت دارا شکوه دیده تبرغیب تحریص او را بسوے خود کشید و از اولوس خود و دیگر راجپوتان لشکرے فراوان گرد آورده بعد رسیدن بجودهپور در سرانجام سپاه و لشکر کوشیده منتظر رسیدن دارا شکوه نشست و عالمگیر برائے انتقام جمعیت و شکست کار دارا شکوه سنجواست که درمیان هر دو تفرقه اندازد راجه جے سنگه که منظور نظر اعتبار و عمده راجهاے ذوی الاقتدار بود تفرس این معنے نموده استعفاے جرائم به حضور فرستاد و منشور [illegible] متضمن اشارت عفو و صفح و مبالغه از مراحمت دارا شکوه بنام او صادر شد و راجه جے سنگه بفحص نگاشته دلالت بترک رفاقت دارا شکوه نمود آن بے حمیت فتنه کیش بجوصول این خبر فسخ عزیمت سابقه نموده از مجیت کروهے جودهپور که بعزم آمدن اجمیر برآمده بود مراجعت کرده گوشه عافیت منتظم شمرد و دارا شکوه بے نصیب بازی او خورده از اراده هاے دیگر باز ماند و به میرتهه که سه منزلے جودهپور است رسیده چون اثرے از رفاقت جسونت و آمدن او ندید متردد گشته در انجا توقف نمود و دو نیچند هندوے معتمد خود را فرستاده طالب ایفاے وعده گردید و فرستاده در نیچ کروهے جودهپور که به بهاتنه استجماع عساکر در انجا مقام نموده تعلل مے ورزید باو برخورده پیغام رسانید و جیلدورے جواب داد که تا برنتظهار جمعیت فوج نشسته ام صلاح من آنست که دارا شکوه پیشتر رفته باجمیر گرم کرانوطان راجپوتیه است اقامت نماید تا اقوام راجپوت از همه سو رو باو آورند من نیز سپاه و اتباع خود را جمع نموده عقب میرسم و فرستاده را رخصت نمود دارا شکوه ناچار باجمیر آمد و باز دو نیچند را فرستاد بعد جواب سوال از سیاے حال و فحواے مقال او جیلدورے فهمیده قطع امید نموده مراجعت کرد و راجه برگشته روانه جودهپور شد دارا شکوه ناچار باضطرار از سپر خود سپهر شکوه را با پانصد سوار نزد راجه فرستاد شاهزاده برجاج سرعت شتافته درخواست جودهپور را جه رسید و نهایت سماجت در سعاودت و مشارکت نمود اما سودے ندیده مایوس برگشت +

ذکر جنگیدن عالمگیر با دارا شکوه مرتبه ثانی و ظفر یافتن بتقدیر آسمانے

چون دارا شکوه از ان جانب مایوس گشت خود را مصمم قطع امید نموده و عساکر عالمگیر نزدیک باجمیر رسید با لضرور صلاح در ان کتاب آورد پیش دیده دل بر محاربه نهاد اما چون جمعیت او بسیار کم و عالمگیر در کمال اقتدار بود ناچار مصلحت دران دید که دره کوهستان اجمیر را که از دو جانب بجبال فلک تمثال محدود است گرفته سترها سر عرض آنرا سورچال سازد و

سیصد ساخته بتوپ و تفنگ و دیگر آلات جنگ استحکام داده روزے چند بگذراند و به بیند که چه رخ مے نماید و شروع بستن مورچال نموده سیصد نفر مردم بخش کرد و هر یکے را بعهده اهتمام و محافظت یکے از عمده ها سپرده آلات توپخانه استحکام داد و از همین جا چشم نخستین مورچال که متصل بگذر بیٹھلے بود بکار فرمائے سید ابراهیم مصطفے خان سپرده عسکر خان و جان بیگ پسرش را که میر آتش بود همین طرف مقرر نمود و مورچال پهلوے آن بفیروز میواتی که معتمد او بود سپرد و در جنب آن چند توپ کلان برفراز تپه که قسمت بردره بود نصب کرد و نزدیک بان جاے که بعد ازین قرار داد از جانب چپ خود مورچالی دیگر بسته شاهنواز خان را با سپاه و سائر اتباع خان مذکور و محمد شریف که مخاطب بقلیچ خان و میر بخشی او بود و جمعے دیگر مع برق انداز ان بضبط و حراست آن گماشت و ازان گذشته مورچالی دیگر که بکوه معروف بگوکله پهاڑی متصل بود بنامزد سپهر شکوه کرده مردم او را با فوجدار خانجهان کماق خان در انجا گذاشت و عالمگیر بیست و ششم جمادی الاخرے نزدیک بموضع ریوارے که از انجا تا اجمیر سه کروه هست در مورچال اندک مسافتی داشت رسیده منزل گزید و حکم نمود که صف شکن خان میر آتش توپخانه را برده مقابل مورچال دارا شکوه در مکانے مناسب نصب نماید و شروع بآتش افروزے و دشمن سوزے کند و جمعے از سرداران کارطلب دغا پیشه را همراه داد میر آتش بفاصله یک توپ انداز از موکب پادشاهے پیش برده در جاے لائق باز داشت روز دیگر عساکر پادشاهے نیم کروه پیش آمده منزل نمود و توپخانه نیز پیشتر رفته بفاصله کمتر از یک توپ انداز نصب کردید چون توپخانه نهایت نزدیک گشت عالمگیر از دور بینے و حزم عمده مخلصان باندیر شیخ میر را با کشکر التمش که سردار آن بود مع دلیر خان و جمعے دیگر از لشکر پیشتر فرستاد که نزدیک توپخانه مهیاے رزم و از کمید اعدا خبردار باشند و حکم فرمود که امیر الامرا با جنود و بر افغار و راجه جے سنگه با فوج هراول بر دست راست لشکر خانداے که کوکله پهاڑے و جیوش چراغار در دست چپ برابر گذه بیٹھلے خیمه زنند و سائر فوج با لشکر قول بر اطراف و حواشے دولت خانه نزول نموده دائره وار بر مرکز اقبال احاطه کنند حسب الحکم بعمل آمده آتش فروزان جدال و قتال و توپ اندازے از طرفین شروع گشته نائره حرب اشتعال یافت و علی الاتصال گوله هاے توپ مے بارید لیکن چون مورچال بکمال استحکام بنا یافته بود و آن طرف هم فوجے که حراست مورچال تواند نمود چنانچه باید بود لهذا فوج عالمگیر نے باکا مانده تن سنگے تواند که گاهے مردم مورچال برآمده عنداللزوم تیر گے مے نمودند و بنا بر سد شدید و حائل حکم آتش فرو نشستند و جابجا توپ و تفنگ و دیگر آلات جنگ نصب نموده بسمعیت خاطر در پناه حمایت دلیران همت عدالفه در محاربه می کماشتند شیخ میر و دلیر خان با یکدیگر بمشاوره پیش بین مصلحت در پیش می دیدند که مبادا فتنه بزرگے از پهلوے کمتر لغزشے روے نماید تا سه روز همین قسم جنگ توپ از طرفین قائم بود و تدبیر یکه مفتاح قفل ابواب سد مورچال تواند بود بخاطر کسے نمی رسید ناگهان از جهه راجروپ میندیار که کوهستان جنوبی پیاده هاے او در کوه گردے و کریوه نوردے بے نظیر بودند بعرض رسانید که مردم من از عقب کوکله پهاڑی راه برآمدن بران کوه دیده اند عالمگیر فرمود که در کمین فرصت بوده هرگاه قابو یابند پیاده هاے کوه خود را باجمعے از بندوقچیان توپخانه سرکار ازان راه بفرستند که اگر توانند آن کوه را از مردم دارا شکوه بگیرند و اول روز عالمگیر سرداران سپاه را بحضور طلب داشته در باره یورش تاکیدات پادشاهانه و مواعظ همت بخش غیرت افزا نموده بود و بهادران فوج راول دریا مثال از تندباد تحریض و تشجیع موج خیز تهور گشته عنان امتیاز از کف رفته بود در اجه مذکور او اخر همین روز گروهی از پیاده پاے خود را بسمت کوکله پهاڑے فرستاده خود نیز با فوج خویش سوار شده محاذی آن کوه بکمک آنها مستعد ایستاد و عماریه توپخانه پادشاهے بنا بر آرام ساعتے دست از جنگ کشیده توپ و تفنگ سے انداختند مخالفان انتهاز فرصت نموده قریب سے سوار

از لشکر دارا شکوه بقصد مدافعت و ممانعت راجه راجروپ از مورچال برآمده دلیرانه قدم جرأت پیش گذاشتند و بفوج راجه نزدیک رسیده بجنگ درآویختند بمشاهدهٔ اینحال عرق حمیت سرداران لشکر عالمگیر در حرکت آمده نخست دلیرخان از دست راست تو پخانه با فوج خود سوار شده بوای جرأت برافراشت و بجانب آن جسارت کیشان شتافت و بعد از و زبده امرای حقیقت نشان شیخ میر با بهراسیان خود از دست چپ برآمده با و پیوست و همچنین راجه جی سنگه با افواج خود و امیر الامرا با عساکر با وقار و اسد خان و هوشدار خان با جنود و جرار از دو طرف سوار شده بفرم رزم و آهنگ یورش و جنگ صوف آرا استند لیکن ازین همه فوج اول کسیکه مصدر تردد آگشته یورش بر مورچال نمود دلیرخان و شیخ میر بود و بعد از غلبه و قرب تمام جنگ که آثار ظفر هویدا گشته اقدام ثبات اهل مورچال لغزش پذیرفته بود راجه جیسنگه از عقب رسیده ضمیمه آن فوج گردید با نجمله شیخ میر و دلیرخان بسیاست تائید اخلاص و همت مدد آ باتفاق یکدگر بر مورچال شاهنواز خان که بسمت کوکله بهاڑے بود حمله بردند و علة توپخانه پادشاهے نیز آتش افروز گشته علی الاتصال بیکدیگر تیز دستی توپ و بان بر مورچال ها انداخته مخالفان را فرصت دیده کشودن نمیدادند چنان که از هر مورچال جمعے که بقصد جنگ منجر استند که خود را بمورچال شاهنواز خان رسانند بعد مات بارش گوله ها ابر بلا و برق اجل را برا العین مشاهده کرده قدم همت باز پس مے نهادند و ریغولهاے مورچال مے خزیدند و درینوقت که افواج ظفر امواج نزدیک مورچال رسیده آثار تسلط و استیلا ظاهر شده بود مردم راجه راجروپ دلیر شده جمعے بر بالاے کوکله بهاڑے برآمده علم او را برفراز آن نصب نمودند و دیدن این علم باعث تزلزل ارکان استقلال مردم دارا شکوه گردید و مقارن این حال شیخ میر و دلیرخان با عساکر خود بر مورچال شاهنواز خان ریخته جلادت را بنهایت رسانیدند اگرچه ازان طرف در ممانعت و مدافعت قصوری نرفت و نهایت کوشش بظهور رسانیدند و ازین طرف هم کمکے نرسید لیکن آن هر دو سردار ان جلادت نشان و همراهیان خالے از غش ریزش گوله توپ و تفنگ و بارش ماوک و خدنگ قطرات امطار که از ابر بهار ریزد و سرمایه آب و رنگ چمن شجاعت گردد شمرده روے همت ازان معرکه که محک نقد اخلاص بود برنتافتند و تبلاش بسیار و خلل مورچال شده تیغ خون آشام بقصد اعدا از نیام کشیدند اهل مورچال نیزه پاے تجلد استوار و داشته اقدام طاقت و توانائے کوشیدند ها سے و هوے دلاوران بگوش بهرام خون آشام رسید و از صدمات زه و خود و پرد لمان شیر فلک چون شیر علم بر خود لرزید و دارا شکوه بر دم جمعے را از نزد خود بکمک متعین میکرد چنانچه شاهنواز خان را هم که نزدا و بود فرستاد که بمورچال خود رفته در دفع مدافعه کوشش نماید و خان مذکور درین جنگ رسیده با ویزش و جدال و تحریض مردم بحرب و قتال پرداخت و دراین نبرد مرد آزما روز بآخر رسیده خور شید چون کوکب اقبال دارا شکوه فرو نشست و دران رستخیز بلا انگیز شاهنواز خان مغفور که مرد غیورے بود بهدف تیر تقدیر گشته از پا در افتاد و سیادت خان پسر آن والا دودمان صفوے نژاد نیز چند زخم برداشته داد مردے داد و محمد شریف بخشی دارا شکوه را از دست دلیرخان تیرے بر سینه رسیده از پشت او در گذشت و با بکر خویشگی که نیز از عمده ها سے آن لشکر بود کشته گشت و از سرداران عمده عالمگیر شیخ میر بشربت ناگوار مرگ گوارائے نوشیده بجوشه فیلی سوار مردانه وار سرگرم کوشش و پیکار بود بضرب گولے نبدوق که بسینه اش رسیده ره نورد فنا گردید درین وقت سیدے هاشم نام از قوم خان مذکور که عقب سر او بر حوضه فیل نشسته بود حسن تدبیرے بکار برده آن امیر دلیر را بر وضعے که بود نگاهداشت تا جنگ بآخر رسید و فتح و ظفر نصیب اولیاے دولت عالمگیر گردید و دلیرخان کوشهائے

مردانه کرده زخم تیرے بر دست راست برداشت و بسیارے از طرفین داد مردے داده بر خاک هلاک افتاد و دیرین راجه جے سنگه با فوج خود رسیده تائید جنود منصور نمود و مردم مورچال را پشت همت شکسته پای ثبات و قرار بر جا نماند آرا چون ازاد ضلع روزگار و قلت اعوان و انصار خود و کثرت اسباب و اقتدار عالمگیر یقین داشت که فتح و ظفر با فتن از تعدد راست نبا بریں با قتضاے آن اندیشے در اول جنگ پیکار مقرر کرده بود که پردگیان او را سوار کرده و خزانه و کارخانجات ضروری بار نموده آماده دارند تا اگر شکستی رو نماید در بدر رفتن اشکال و اضطرارے عارض نشود و خود با سپهر شکوه بر فراز تلبندے ایستاده تماشاے کوشش طرفین مے نمود و میدید که چه روے می نماید تا آن که تزلزل مورچال شاه نواز خان و سپهر شکوه که بنا بر اتصال در انجا نیز بر هم خورد گے آشکار شد ملاحظه نموده طاقت مقاومت در خود ندید و هر چند هنوز مورچال هاے دیگر قائم بود و قریب چهار هزار سوار همراه داشت نبا بر قطع امید ظفر یابے ناچار راے فرار بر قرار اختیار فرمود و چون پرده ظلمت لیل بر خیل موافق و مخالف فرو هشته گشت و سپاه همراه شیخ میر نبا بر گشته شدن سردار خود مطلق العنان گشته مشغول نهب و غارت بود انتهاز فرصت نموده با سپهر شکوه و فیروز میواتے و گروهے از سپاه راه فرار سپرد و دران ظلمت لیل از ان عرصه هولناک جان بیرون برد و اموال و عیال و اطفال اکثر عمده همراهیان او که در قلعه اجمیر بود همانجا ماند و از سرداران سواے فیروز میواتے کسے با او رفیق طریق نگشت و مجموع ارد و و اسباب شوکتش تاراج حادثه رفته بسیارے از خزاین و اسباب راجپوتان و مردم بے سر و پا که درین مدت بر سر او گرد آمده بودند دران آشوب غارت نمودند و بغیر جواهر پوشیدنی و قلیلے از اشرفی که در عمار یها ے اهالی حرمش بر فیلان بود از امتعه و اموال چیزے با و نرسید و در نهایت ناکامے و بے سر انجامے نازم گجرات گردید و بطرف گذه بیٹھیلے بعضے از سپاه مورچال هنوز بسبب بے خبرے مشغول مدافعه بودند و اخر شب بعد اطلاع سرداران نامے رجوع بصف شکن خان نموده مستعفے آمدند و محمد شریف میر بخشی آن لشکر چون زخم کارے نداشت همان شب در همانجا بخواب راحت در نور دید دیگر امر اصبح بوسائط روبدرگاه پادشاه آورده مورد عفو و عنایت گشتند و عالمگیر شکر خداوند قدیر بجا آورده از کشته شدن شیخ میر که نهایت مخلص بود بسی دلگیر شد و بالاے نعش او و شاه نواز خان مرحوم باغراز و احترام بر داشته در مزار خواجه معین الدین چشتی مدفون کردند و سلخ جمادی الاخرے بطواف مزار مذکور رفته پنجهزار روپیه بخدمه آنجا انعام فرمود و بر تالاب آناساگر در عمارات پادشاهے منزل نموده راجه جسونت سنگه را بخطاب مهابت خان و بهادر خان را با فوجے مناسب در تعاقب داراشکوه متعین کرد و راجه جسونت سنگه را لقب منصب هفت هزارے هفت هزار سوار و صوبه داری گجرات سرفراز نمود خلعت و فرمان سند فرستاد و حکم نمود که بصوبه خود رفته انتظام آنجا نماید و کنور پرتهی سنگه پسر خود را روانه حضور کند و اولاد شاهنواز خان را که خسرو پوره او بود و امیر خان برادر شیخ میر را لعنایت خلاع و تنقدات پادشاهے از کلفت ماتم برآورده چهارم رجب معاودت بشاهجهان آباد نمود در اثناے راه از عرض معظم خان خانخانان معلوم شد که شجاع در مونگیر باستظهار دیوار مورچالے که در عهد شیر شاه پیش روے آن بلده کشیده اند میخواست که آن را استحکام داده چندے پاے همت و را نجا فشارد اما از سطوات افواج قاهره ترسیده میت و یکم جمادی الاولے از مونگیر بطرف جهانگیر نگر رفت و بیست و چهارم شهر مذکور خانخانان و شاهزاده محمد سلطان داخل قلعه مونگیر شدند پنجم شعبان در فتحپور سیکرے مقامات نموده بانتظام مهام سلطنت اشتغال ورزیده درین ایام پیشکش عادل شاه پادشاه بیجاپور از نفایس جواهر مرصع آلات رسیده پذیرائے یافت ششم شعبان از فتحپور کوچیده بعزم شاهجهان آباد

مصنت نموده در موضع چندوالی معسکر شد و درین روز از عرضه محمد سلطان و خان خانان معلوم شد که شجاع در اکبر نگر
راج محل اراده اقامت داشت از قرب موکب منصور نرسیده عبور گنگا نموده اکبر نگر هم بتصرف اولیای دولت درآمد
نوزدهم شعبان نزدیک شاه جهان آباد رسیده خضر آباد مخیم بادشاهی و سلخ ماه شعبان با کمال تجمل و شان از بازار شهر کهنه
گذشته براه دروازه لاهوری داخل قلعه شاه جهان آباد شده بخشت دولتخانه دیوان خاص و عام و بعد ازان غسل خانه سریر آرای
حشمت و کامرانی گردید و امرا رسم تصدق و نثار بتقدیم رسانیدند درین ایام معروض شد که قلعه چاڈه که بعد برهم خوردگی
وارا شکوه بتصرف شجاع آمده بود سید ابو محمد نام یکی از نوکران او بجرات او قیام داشت اوائل ماه مبارک رمضان
سپاه جنگ و جدل بتصرف اولیای دولت درآمد و سید مذکور بندگی سرکار والا اختیار نموده عازم درگاه است

ذکر تمہید جلوس ثانی

چون جلوس تخستین بنابر پاس حسن ساعت بعمل آمده تبریکین و آئین سلاطین صاحب اقتدار که شالسته جهان پادشاهی
باشد با قتضای وقت بعمل نیامده بود و خطبه و سکه و تعین لقب نیز موقوف بر اطمینان از معادات اخوان بود درینولا
که بفتح و فیروزی و غلبه و بهروزی معاودت بلشاهجهان آباد که مرکز دولت است میسر آمد حکم نمود که ساعتے
برای این کارنجمان هوشیار اختیار نمایند و بیست و چهارم ماه مبارک معین شد حکم مطاع صدور یافت که کاظمان مهام
دولت تا ساعت مذکور تهیه لوازم جشن و سرانجام آن نمایند و بارگاه حشمت و جاه باسباب تجمل و زینت بیارایند کارپردازان
بامتثال کمر بر میان جان بسته بآرایش این بزم دست کوشش و پای سعی و تردد کشودند و بموجب حکم سقف و ستونهای
ایوان چهل ستون و دیوان عام بزربافت و مخمل زردوزی و زربفت های طلائی و طاقهای گچراتی نظر فریب
درگرفته و آئین بسته رشک نگارخانه چین ساختند و کوکب های مرصع و مینا کار مانند انجم رخشان از طاقهای آن
ایوان بسلاسل زرین در آویختند و در وسط ایوان تختگاهی مربع ساخته اطراف ان بحجر طلا مزین گردانیدند و تخت
مرصع طاوسی را بر روی آن جا دادند و در پیش تخت شامیانه لولوکار که حاصل عمان صرف آن شده و مسلسل دورش
از مروارید گران بها ترتیب یافته بچار ستون مرصع برپا کردند و بر جانبین تختگاه دو چتر خورشید مثال با سلسل آلے
لوالب مثال باوج اقبال برافراشتند و بر سر دو بازوے تخت مرصع دو زرین سریر مینا کار گذاشته عقب تخت
سندلیهای طلا نهادند و قور خاصه را که مشتمل بر شمشیر های مرصع ساز با پردلهای جواهر طراز و سپرها و برچهے
های مرصع کار جواهر نگار که در ترصیع آن انواع جواهر ثمینه گران بها بکار رفته بر روے سندلیهای گذاشتند و در
پیش ایوان مذکور بر فراز صحن آن که محاطه است بحجر سرخ شادروانی عظمت نشان که با سایبان فلک دست و گریبان
تواند بود بستونهای سیمین بیضا برافراشته بر دور آن شامیانهای مخمل زربفت و مخمل زردوزی بستونهای
نقره برپا کردند و فرشهای رنگا رنگ و بساطهای گوناگون گسترده مجر نقره دیگ در میان مجر سرخ نصب کرده هر دو
طرف خرگاههای عالے با پوششهای زرنگار برپا گردید در و دیوار خاص و عام بمخمل زربافت و مخمل کلابتون دوزی
و پرده های فرنگ و دیباهای رومے و چینی گرفته زینت داده و حجرات دور صحن دیوان عام نیز بنفائس اقمشه تمام
بهریک از امرا آرایش یافت و شامیانهای زربافت و مخمل زردوزی برفراز صحن حجرات برپا کرده فرشهای ملون و بساطهای
مزین گسترده و همچنین عمارت غسل خانه که انجمن خاص است بانواع زینت آراسته اسپک مخمل زربفتے که نمونه فلک

اطلسی تواند بود و ستونهای عظیم الشان نقره که با کمکشان تواند بود در پیش ایوان باوج کیوان برافراشتند و در اطراف و امن اسک مذکور بحجر نقره بزرین نصب کرده درون آن قالی های نفیس کرمانی و بساطهای رنگین خسروانی فرش کردند و اندرونش که از نهایت صنعت گری و آرایش اصلی نگارخانه چین بود بجمال خود گذاشته کمال حسن او را محتاج بتکلف ندانستند و تخت و چک مینا کار را که مخصوص جلوس این انجمن بود در پیش ایوان قرار داده مزین تخت کلان بهشمن مسقف بنگله وارد در وسط ایوان گذاشتند و ایوانهای اطراف غسل خانه را بز بفتهای نفیس ثمین مزین نموده در پیش آن شامیانهای زربافت و مخمل زردوزی بستونهای نقره برپای کردند و در ایوانهای انواع اوانی طلا و ظروف نقره که از لوازم آرایش این قسم بزمهای دولت آئین است بر کرسیهای زرین و سیمین چیده شد که نگاه نظارگیان از تماشای آن بازنگشت **مثنوی** چو خلد برین محفلے ساز شد ✤ بنظاره چشم فلک باز شد ✤ زمین لعبد نقش خاطر فریب ✤ همه آشنای دل اما غریب ✤ بزنگینی باغ در نوبهار ✤ بزیبائی خلوت وصل یار ✤ هویدا در و نقش هر صنعتے ✤ ز هر معنے جلوه گر صورتے ✤ ز نظاره اش دیده رنگین چنان ✤ که شد بال طاوس حیران چنان ✤ بعد ازان که دولتخانه پادشاهے بنوعیکه گزارش یافت آرایش پذیرفت روز یکشنبه بیست و چهارم ماه مبارک رمضان سال هزار و شصت و نه هجری عمر عالمگیر بحساب شمسی بچهل سال و هفت ماه و سیزده روز و بقمری چهل و یک سال و دو ماه و ده روز رسیده بود بعد انقضای هشت گهڑے و هفت پل از روز مذکور که سه ساعت و یانزده دقیقه نجومے باشد بر تخت سلطنت و جهانبانی مرتبه ثانی جلوس نمود و امرا موافق ضابطه آداب تهنیت و مبارکباد بجا آورده رسم نذور و نثار بتقدیم رسانیدند و بعنایت خلاع و اضافه مناصب و عطای خطابها و انعامات سرعزت باوج رفعت برافراشتند و امیر الامرا شایسته خان بر حصت نوازش نوبت در حضور بعد نواختن نوبت پادشاهے بطور یکه پدر او یمین الدوله عضد السلطنه آصف خان خانخانان مرحوم در عهد جهانگیر و شاه جهان باین عنایت از جمیع امرا و اعیان و اقران امتیاز داشت و غیر او احدے را از امرای عظام و نوینان والاحشام دستورے آن نبود مامور و سرافراز گردیده سرمایه مباهات یافت و خطیب حسب الامر بر منبر رفیع برآمده خطبه بلیغی که انشا کرده بود شروع بخواندن نمود بعد حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسالت پناهے صلعم چون شروع بذکر آبای عالمگیر نمود و ائمه محامد اینها سرود مقارن نام بردن هر یکی از امیر تیمور صاحبقران تا شهاب الدین محمد شاه جهان بعطای تشریفے از خلعت خانه جود و احسان قامت مباهات برافراخت چون نام پادشاه زمان بر زبان برد و دعا کرده ثناهای او شمرد گران بهاخلعتے زرنگار که کسوت شرف و افتخار او تواند بود پوشید و دامن امیدش بنقد مقصود مملو گردید چندان طبقهای سیم و زر و خوانهای دُر و گوهر نثار پادشاه افشاندند که از نثار چینے آن بزم کیسه فراخ اهل حضار پُر شد و دست کشاده از ارباب احتیاج پر دُر گردید و امرا و حضار بالغام و احسان و تشریفات گران بها و اقسام و الوان مائده شرف و شادمانے اندوختند و مخلصان از سویدای دل سپند اخلاص بر مجمر عقیدت سوختند و عالمگیر لقب مقرر گشت چون در عهد شاه جهان بر یک روے اشرفے و روپیه کلمه طیبه و نام چار یار و بر روے دیگر نام پادشاه سکه میزدند عالمگیر این نقوش را از ادب دور دانسته سکه خود در اشرفے و روپیه بتفاوت لفظ مهر و بدر این بیت مقرر کرد **بیت** سکه زد در جهان چو مهر منیر ✤ شاه اورنگ زیب عالمگیر ✤ و در روپیه چو بدر منیر و طرف ثانی

سال جلوس و نام بلده دارالضرب و پیشانی مناشیر بطغرای ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر پادشاه غازی مزین گشت تا هفت گهڑی در دیوان عام و خاص بر سریر مرصع جلوس اجلال نموده مشکوی پادشاهی رفت و بیگمات را باعطا و انعام مبالغ بسیار شاد و مان ساخت و از انجا بدولت کده خاصخانه پرتو جلوس افگنده سریر آرا گشت و در انجا نیز بدستور مجلس بار عام انجمن آراست و آئین کامبخشی و کامرانی گرمی پذیرفت و از سحاب فیض پادشاهی نخل مراتب و مناصب بالیدن گرفت پادشاهزاده ها بانعام لکوک و عنایات دیگر مشمول عواطف شاهانه گشتند و بهر کدام از امرا و نوکمنیان عالی مقدار و سران و سپهداران جنود و سائر ملازمان آستان دولت بقدر لیاقت و شایستگی عواطف نمایان و عنایت شایان سمت ظهور یافت و بزمره صلحا و متقین و شعرا و ارباب طرب و نشاط و سرود و سرایان انجمن انبساط انعامات لائقه و صلات گرانمایه مرحمت شد و دو گهڑی در انجا مجلس افروز ماند و تا دو ماه و شانزده روز هنگامه این جشن استداد یافته هر روز ابواب بذل و عطا بروی خلائق مفتوح بود وعده های آستان سلطنت هر یکی بنوبت اداسی مراسم پیشکش و نثار مینمود و سید محمد علی سفیر عادل شاه و محمد ناصر صاحب قطبشاه سلاطین دکهن برای ادای مراسم تهنیت با پیشکشها که آمده بودند بشرف حضور رسیده بعطای خلعت سرافراز گردیدند و پیشکشها از نظر گذرانیدند پیشکش عادل شاه بهشت لک روپیه و پیشکش قطبشاه از اقسام جواهر و مرصع آلات بدو لک روپیه قیمت شد علما و شعرای حضور تاریخها بسیار گفته اند لیکن از نوادر آن تاریخیست که ملا غریبی خلف ملا محمد تقی مجلسی اصفهانی بالقای سروش و امداد الهام غیبی از انوار کلام الهی اقتباس نموده و حروف ملفوظی که در تلفظ آید منظور فرموده و آن کلمه اینکه ان الملک لله یؤتیه من یشاء و عید نوروز نکه از اعیاد عظیمه ملوک عجم و فی الحقیقه عید عالم است زیرا که تمام ثمار و اشجار بلکه جمیع نباتات و معادن و حیوانات را در ظاهر و باطن امتزاج روح نباتی و معدنی و حیوانی جلوه گرست چنانچه در حدیث وارد است اعتنموا بروا الربیع الی آخره و در ضمن آن اشعاری بآن شده و مولوی معنوی رحمة الله تعالی در مثنوی شرح حدیث نموده و فرموده ابیات گفت پیغمبر باصحاب کبار ✤ تن مپوشانید از باد بهار ✤ انچه با برگ درختان میکنند ✤ با تن و جان شما آن میکنند ✤ و از کلام معصومین علیهم السلام نیز مزید بر این روز پیرایه وضوح مے یابد از شدت عصبیت موقوف نموده روز جلوس خود را نوروز مقرر کرده عوض غرهٔ فرودین غرهٔ ماه مبارک رمضان را سبب جشن نوروزی متعین فرمود و این جشن را تا بعید فطر اتصال میداد و این قسم اعمال را دین پروری دانسته خود را محی دین مے شمرد و نمے فهمید که جشن و عیش را با ماه مبارک رمضان چه نسبتی نیست ماه مبارک رمضان برای عبادت و چشیدن مرارت جوع و عطش و صیام و قیام و تحمل اقسام ریاضات شاقه و رنج و تعب برای رضای رب است نه برای زینت و آراستگی و سماع و انواع نغم و سرود و جمیع لهو و لعب و نشاط و طرب و در هندوستان اجرای احتساب و محتسب نیز از مخترعات اوست اگرچه منع منهیات و منکرات سلاطین سلف هم مے نمودند اما محتسب و احتساب درمیان نبود ✤

ذکر دستگیر شدن داراشکوه و کشته شدن آن عاجز بیچاره بهر اندوه

داراشکوه را بعد شکست ثانی نهایت بدحالی و پریشانی روی داد و با میدیاوری عمدهٔ خود در کمال بے پروبالی روبراه گجرات آورده بآن طرف شتافت درین وقت غیر از فیروز میواتی با ده دوازده هزار سوار کسے با او نبود

اگرچه دران روز که شب خبر رسیدن یافت نبا بر پیش بینی عیال خود را بر عماریهای فیلان سوار کرده باخزانه وطلا ونقره آلات وکاخانهای
ضروری که بر فیلان ودشتران داشتند بارکرده امراء واسط روز بر کنار تالاب اناساگر دور از خنگ گاه باز داشته بود وجمعے از سوار
وپیاده بآنها گذاشته تا اگر شکست رود خود را بآنها رسانیده بجمعیت وسامان راه فرار سپارد لیکن دران وقت باریک وشب
تاریک از غایت دهشت وخوف وحشت بطرفے بدر رفت ومعقول خواجه سرائے معتمد قدیمے او که ناظر حرمش بود بعد استماع هاى وهوے
اضطرار شکریان آثار شکست لشکر آقاے خود دریافته بخوف آنکه مبادا حرمش بدل اسیرے گرفتار گردند پرده گیان را ازان مهلکه
بدر بردن صلاح دانسته روبکوهستان نهاد واز میان کوه ودره راهے سرکرده دوازده فیل راکه زوجه وصبیه وسائر عورات اش
دران عماری ها بودند بصعد سعے وتعب با معدودے از خواجه سرایان وپیاده ها بدر برد وجمعے که بحراست آنها مامور بودند متفرق
گشته همگیکس همراهے نکرد بلکه نخست همان واقعه طلبان آشوب جو بهت جسارت بر نهب وغارت برآورده دراچوتاپے
راکه بمحافظت گماشته بود وقطارهاے اشتران که اشرفے برآنها بار بود پیش انداخته باوطان خود که درنواحے اجمیر بود شتافتند
حاصل که ازخزانه واسباب وکارخانجات ودواب هیچ باو نرسید واکثر تجار راج رفت واهل حرمش بعد هشت پهر باد ماهی قند
ساعتے توقف کرده باز بهمان سرعت روان گردیده ودر عرصه هشت روز بگجرات رسید چون امراء او کمکیان آنصوبه خبر شکست
او شنیده قطع امید از نموده دل بدولت خواهے عالمگیر نهاده بودند نبا بران سردار خان که درملک کوکمکیان آن صوبه بود
جمعے را بخود متفق ساخته سید احمد بخارے راکه دارا شکوه بصوبه دارے گجرات گذاشته بود مقید ساخت وبندوبست
قلعه نموده آماده ممانعت گردید دارا شکوه باستماع این خبر از راه گجرات برگشته بر گنه گرسے که هشت کروهی گجرات است
رفت وبه کانه سے کولی التجا برده استعانت نمود کانهی جوانمردے کرده با اتباع خود همراهی اوگزیده بحدود ولایت
گجرات رسانیده ازانجا مراجعت نمود درین وقت بکیسی گل محمد نام یکے ازنوکرانش که اورا فوجدار بندر سورت کرده بود باین
پنجاه سوار ودو صد پیاده بندر وقپچے باو ملحق شده همراه شد چون بگجرات رسید راجه آنجا که مرتبه اول درهنگام آمدن بگجرات
مسافت بعیدے استقبال نموده انواع خدمت باظهور رسانیده بود دفتر خود نامزد پیش کرده تن نوبت روے ورق برگردانید
وکمال بیگانگی ها کرده بچاره دو روز در انجا توقف کرده بعزم صدود بهکر روانه پیشتر شد چون بکنار دریاے سند رسید فیروز
سیوانی هم جدائی گزیده چون از دریاے سند گذشته بملک جاندیان رسید آنها مخالفت پیش آمده قاصد غارت واسیرے
اوشدند بسعی وکوشش بهادرانه گل محمد همراهیانش از دست آنها رهائی یافته بجدود گمسیان رسید ومزرعے گمسی که مرزبان آنجا بود
اورا استقبال کرده وجوانمردے راکار فرموده بوطن خود که ازانجا تا قندهار دوازده منزل است برد وقدومش را باحترام تلقے
نموده وهواخواهی وتقبل امداد وهمراهے کرده متعهد شد که اورا بدرقگے کرده بسرحد قندهار رساند چون ایام عمر او قریب بانجام
رسیده بود بقبول این امر نموده نبا بر سابقه احسان عظیمی که بر ملک جیون زمیندار دهار داشت واورا در عهد شاه جهان از
زیر پاے فیل رهانیده گمان مردے ومردمے بآن افغان بے ایمان مے برد روے عزیمت بسوی دیار دهر نهاد با میدآنکه
چیزے درانجا از محنت سفر وتعب راه آسوده ببدرقه امداد وهمراهے او خود را بقندهار رساند چون بملک گروهی وطن او
رسید ملک برآمده با او ملاقے گشت ودام ودمار براو گسترد بحسب تقدیر بعد فرار از اجمیر زوجه او عارضه سل بهم رسانیده
درین مدت بیمار بود وروز بروز کوفت او مے افزود درین وقت که هنوز داخل وطن آن سپه باطن نشده بود آن ضعیفه
عفیفه جهان فانی را بدرود کرد دارا شکوه راکه بازن خود نهایت الفت داشت کمال کدورت وکلفت روے نمود ونعش اورا

با سزاران سوگوارے بلاہور فرستاد تا در مقبرہ ملا میر بدخشے کہ نسبت ارادت با او داشت دفن نمایند و از سفاہت و نادانی خواجہ معقول ناظر و گل محمد را کہ جوانے سپاہے کار آمدنے و رفیق چنین روزہاے محنت اندوز بود با قریب ہفتاد سوار باوجود امتناع او بسیاحت تمام ہمراہ نفرستاد و بعد ازان لشکرے نداشت باستظہار ہمان مردم معدود تا آنجا رسیدہ بود و خود با چندے از خواجہ سرایان و خدمتگاران آنجا ماندہ باخود قرار دادہ کہ چندے در انجا بودہ از ماتم برادر بعد ازان متوجہ قندہار شود ملک جیون ملعون بحیلہ و افسون او را خوشنود داشتہ صلاح خود در قید آن مظلوم دید تا بریں انتہاز فرصت نمودہ از صبح بیست و نہم ماہ مبارک ہمان سال کہ داراشکوہ عازم سمت قندہار شد آن مفسد با اتباع خود بر سر راہ او آمد و آن مہمان بے چارہ آوارہ را با سپہر شکوہ پسرش دستگیر نمودہ حقیقت حال بہ اجمے سنگھ و بہادر خان کہ با افواج قاہرہ راہ تعاقبش مے سپرد ند و بہ باقر خان خوجدار بھکر نگاشت باقر خان بمجرد ورود نوشتہ او بپادشاہ عرضداشت نمودہ بارقیمہ ملک جیون مصحوب مسرریحان بعتبہ سلطنت فرستاد بیست و یکم ماہ شوال این خبر بعالمگیر رسید بعد چند روز دیگر کہ خبر گرفتار آمدن داراشکوہ بدست بہادر خان و رسیدن او بہ دہلی بسرشنید حکم نواختن شادیانہ نمود و در اجمیر راجروپ زمیندار جمون را کہ بہمتان سرگمر فرستادہ کہ سلیمان شکوہ بہین پسر داراشکوہ را بہر صورت کہ تواند بدست آرد و ملک جمون را در جاگیر او این عمل رشت کہ ہیچ پسر نے پسند و بنایت ارسال خلعت و منصب ہزارے دو صد سوار و خطاب بختیار خانی کامیاب گردانید۔ ہمدریں ایام بہادر خان کہ داراشکوہ را با سپہر شکوہ کہین پیش از بختیار خان گرفتہ بود بسلاسل آہنین نامزد حسب الامر آقاے آورد و الحلقہ رسید۔ و نظر بیگ حیلہ از فرط خوشے معین شد کہ پیش رفتہ داراشکوہ را بصورتے کہ عالمگیر مے خواست دیدہ بیاید شانزدہم ذی الحجہ حیلہ مذکور بر گزشتہ دولتسرا زمین بوس دریافت و حقیقت حال آن بیچارہ باز نمودہ باز مرخص شد و سہ شنبہ ہفدہم حکم فرمود کہ داراشکوہ را مسلسل با پسرش در حوضہ سرکشادہ بر ماده فیل نشانیدہ بیارید و نظر بیگ چیلہ در عقب فیل نشستہ باشد و بہادر خان با افواج ہمراہ گشتہ داخل شہر سازند و از میان شہر بازار دہلی کہنہ بخضر آباد رسانند و در جاے محفوظے در عمارات خواص پورہ کہ برای بودنش قرار یافتہ نگہدارند و بموجب حکم عمل آمد و روز دوم کہ بختیار خان سیہ روی بدبخت داخل شہر شد بعضے از نوکران شاہ جہان آن تبہ کار بے ایمان را دیدہ از خود رفتند و بازاریان شہر نیز از عمل او نفرت نمودہ شوریدند و بے اختیار بر سراو و افاغنہ ہمراہش ریختہ بزیر چوب و سنگ گرفتند تا آنکہ چند کس ازان سیہ رویان از پاہی در آمدند و بجاے مجروح و خستہ و سر و گردن شکستہ گشتند و نزدیک بود کہ فتنہ عظیمے بلند شود کوتوال شہر با جمعیت خود رسیدہ آشوب را فرو نشانید و بختیار نابکار را با ہمراہیانش بقلعہ رسانید پادشاہ خلق پرست معدلت کیش از علماے مذہب خویش فتوے طلبید علماے سوء حکم نمودند کہ خون چنین ملحد و کسانیکہ خوبی او بر خلاف رضاے خلیفہ خوانند مذہب حنفی درست است پادشاہ دین پرور حق شناس استحکام اساس سلطنت خود در قتل آن بیچارہ و پسر ہمراہش دیدہ حکم بقتل او نمود و ستدارش کہ پسر بختیار خان ریختہ بودند داد و داراشکوہ آخر روز چہار شنبہ بیست و یکم ذی الحجہ مقتول گشت و لاش او را بعد تشہیر در مقبرہ ہمایون دفن کردند و سپہر شکوہ را بردہ در قلعہ گوالیار محبوس داشتند و بعض احبای پادشاہے کہ بادے فتنہ شورشش بر بختیار خان شدہ بود در پیشگاہ عدالت رسیدہ حسب الامر علماے دیندار از دنیاے ناپایدار رہائے یافت ✣

ذکر رفتن شاہزادہ محمد سلطان نزد شجاع

چون درین مدت شجاع بارسال رسل و رسائل و وعده تزویج صبیهٔ خود سلطان محمد را بسوی خود میکشید و دیگر افسونهای دلفریب بروی دمید و بعضی احمقان واقعه طلب میانه شاهزاده و معظم خان سپه سالار را بر کمال اختیار و اقتدار که عالمگیر در سر دارے عساکر باو داده بود و غبار نفاق بر انگیخته همواره بنامے و غمازے فتنه سازے و رخنه افزائی مے نمودند محمد سلطان درین وقت اندیشهاے فاسد بخاطر خود جاے داده بیست و هفتم ماه رمضان سال دوم از جلوس پدر با امیر قلی داروغه توپخانه و قاسم علے میر توزک که محرم راز او بودند و دو سه کس دیگر از خدمتگاران برکشتی نشسته از آب گذشت شجاع باستماع این خبر انبساط عظیم نموده بلندا ختر کهتر پسر خود را با جان بیگ که سرخیل عمده هاے او بود باستقبال فرستاده قدوم او را باغراز و احترام تلقی نمود و ازین سانحه کمال فتور و اختلال بمجهود عالمگیر راه یافته سپاه بهم برآمد و ملازمان پادشاهی اول از جا رفته بازوے همت بسستی گرائید و شجاع لشکرے بابرے نوازه بدو گمچی فرستاد که از اشیا و اموال و کارخانه لشکر شاهزاده هر چه تواند بآن طرف آب برند و معظم خان همان شب از سنوح این قضیه آگهی یافته بحسن همت و تدبیر وے تدبیر عنان ثبات و سکون از دست نداده مغلوب تزلزل و هراس نگشت و فردے آن لقصد تدارک و اهناے این آشوب ازدوی کمال هوشیاری و هوشیاری جریده از سوتی بدو گمچی رسیده لشکر را که از وقوع این سانحه سر رشته استقلال از کف داده بود ضبط و نسق نموده باستمالت و دلدهے همت بخشید دگروه مخالفان را که چیرگے و خیرگے نموده بالواژه بعزم بردن کارخانجات و لشکر شاهزاده بانبیطرف آب آمده بودند دفع نموده خائبے منهزم گردانید و بعد این مقدمه چون موسم طغیان آبها بود از طرفین مورچالها برخاست و خانخانان معظم در موضع معصومه بازار کرزمین مرتفع و از اکبر نگر مسافت شش کروه بود بساط اقامت گسترد و برخے از افواج را در اکبر نگر گذاشت و عالمگیر در دفع و استیصال شجاع تدبیرے مناسب اندیشیده خواست که هر دو طرف گنگا فوج او بوده عرصه بر شجاع تنگ تر گرداند بنابرین میر لیغ مطاع بنام داؤد خان قریشے صوبه دار بهار اصدار فرمود که کمر همت بتقدیم انجه مست بندد و با مابین خود و کوتکیان آن صوبه هر جا مناسب داند از آب گنگ گذشته بر سر ماده رود خان مذکور بعد از ورود منشور شیخ محمد حیات برادر زاده خود را با هزار و پانصد سوار و دو هزار پیاده به نیابت خود در ملبنه گذاشته بموجب فرمان غره ماه مبارک رمضان با سائر کوتکیان صوبه بهار در بلده ملبنه از گنگ گذشت و چون موسم برشکال رسیده آب دریاهاے کوچک طغیان داشته و هر جا بادون شتی و جسر عبور از انها متعذر بود و مردم شجاع بنابر گذشت فواژه و باستظهار آن هر جا مورچال بسته در مدافعه میکوشیدند طے مسافت تا رسیدن بهاگلپور بطول کشید و درین میان طغیان آب کرزمین همه جا غلبه و استیلا افواج عالمگیرے را بوده چون بموضع قاضی کریه محاذے بهاگلپور رسید بنابر شدت طغیان آب کرزمین همه جا ناپدید و دریاے کوسے نهایت عمیق و تند میگذرد و برائے گذاردن زمان برشکال و فرو نشستن آبها همانجا اقامت ورزید و چون شجاع بار دیگر چنانچه عنقریب گذارش یابد از اکبر نگر راه متصرف گشته بانبیطرف آب آمد داؤد خان نیز مصمم ابد بدجرات خود از گنگ عبور کرده در حدود بهاگلپور و کهل گانو گذرانیدند چون آب کمی پذیرفت و باخانخانان معظم و شجاع مصاف روداد دگرباره داؤد خان از آب گذشته بطرف شمالے گنگا روانه مقصد گردید +

ذکر برگشتن سلطان محمد شاه زاده بلشکرگاه معظم خان خانان

القصه شجاع بجهت گذرانیدن برسات در ملده طرح اقامت افگنده لشکر خود را از انجا جمع کرد و چون شنید که رشید خان سپه افتخار خان که شجاع او را حاکم جهانگیر نگر کرده بود زمینداران انجا را با خود گردیده در صدد دولتخواهی عالمگیر است

و مجموع زمینداران آنحدود و باو موافق گشته دم مخالفت باشجاع میزدند و سفر خان پسر معصوم خان زمیندار جهان گیر نگر با شاره او اکثر نواره را ضبط خود در آورده عنقریب با جمیع نواره بمعظم خان میپیوندد باستماع این خبر زین الدین پسر بزرگ خود را با خواجه خسرو که نوکر عمده اش بود و لشکر مناسب بجهانگیر نگر فرستاد تا بضبط و نسق آنحدود و استمالهٔ قلوب رعایا و زمینداران پردازد تا رشید خان اراده خود بفعل نتواند آورد بلکه اگر قابو یابند او را قبل رسانند زین الدین بعد وصول بجهان گیر نگر متعهد کشتن رشید خان نموده در بار عام طلبید و باشاره اش حاضران او را از پای در آوردند سبب متصرف شدن شجاع باکبر نگر راج محل آنکه چون یکطرف آن بلده کوهستان و یکطرف گنگاست و زمین های اطراف او در موسم برسات زیر آب می باشد شجاع نواره بسیار داشت بمردم اکبر نگر که از طرف عالمگیر بودند بسبب قلت کشتی اذوقه نمیرسید و راجه هر چند زمیندار انرا آنجا با شجاع اتفاق داشت کوهستانیان را شورانیده بیچاره ها را میزدند بدین جهت غله بعسکر عالمگیر نمیرسید و مردم لشکر متفرق هر جا زمین مرتفعی بود درخت اقامت افگنده منتظر انقضای موسم برشکال بودند و نبا بر قلت غله کار بصعوبت کشیده کثیر مرکب و دواب تلف شد شجاع بر این حال وقوف یافته قاصد بدست آوردن اکبر نگر گشته تخت سیر بجز و دراجا چار صد سوار و پرتلاز فرستاد که آن طرف دریای گنگ زمین مرتفعی اقامت ورزیده دست بردی عندالفرصه نموده باشد چون او بهشت کروهی اکبر نگر قائم شد و مردم برنواره آمد و اکبر نگر تاخت و تاراجی کرده برسی گشتند شجاع تهیه اسباب شادی دختر خود با شاهزاده محمد سلطان در تانڈه نموده سراج الدین ملازم خود را با فوجی مناسب و میر علاء الدوله دیوان و محمد باقر میر سامان در تانڈه بمحافظت بنگاه و اهل حرم گذاشته فرمان دادکه شادی را بانصرام رسانند تا بعد از دواج شاهزاده بخاطر جمع بنهاد رفاقت او گزیده در نزد او بسر برد و خود جائیکه میر بحر او اقامت داشت آمده شاهزاده محمد را بتانڈه فرستاد تا تحذ اشود و سیزدهم ماه مبارک رمضان قصد اکبر نگر کرده بانجا آمد و ذوالفقار خان میر آتش عالمگیر با اکثر لشکر در زمین بلندی از دامن کوه که مابین شهر نو و قدمیت اقامت داشت راجه اندرمن بندیله در منازل معارات شجاع مقیم بود ذوالفقار خان چون بیمار بود سوار نتوانست شد و اسلام خان و خدا داد خان با سائر عساکر پادشاهی سوار شده بقصد مدافعه براه خیابانی که از دامن کوه تا شهر نو است بجانب مخالفان روانه شدند قبل از رسیدن این گروه راجه اندرمن با همراهان خود بمدافعه حتی المقدور کوششی در آویزشی با مخالفان نموده لیکن نبا برقلت جمعیت تاب مقاومت نیاورده اسلام خان و فدائی خان نبا بر اغراض باطله نفسانی توفیق جلادت نیافتند و با آن که جنیان غلبه و استیلا از مخالفان روی نموده و شوکت و کثرت فوج عالمگیر را بود بی کوشش و جانفشانی ندم بازپس گذاشته سخ از عرصه مقابله برتافتند و در آن سرزمین که محل اقامت بود نیز از عدم اتفاق استقلال نیافتند ذوالفقار خان چون حال بدین منوال دید با مجموع عساکر او اخر همان شب کوچ کرده براه دامن کوه بجانب معصومه بازگشته بخانمان معظم ملحق گشت و بعضی از بندگان پادشاهی از پستی فطرت راه بیوفائی پیموده و گرد ان شدند و بشجاع پیوستند و اکثر نوکران شاهزاده محمد سلطان از فرقهٔ سپاه و خدمه بآن طرف رفته بعضی کارخانجات و فیلان و اسپان شاهزاده و سپرکه در انجا بود تصرف درآمد و شجاع را از وقوع این قضیه نخوت و جرأتی تازه و قوت و شوکتی شایسته بهم رسیده و اکبر نگر پای جسارت فشرد چون برسات منقضی گشت و آبها فرو نشست معظم خان اسلام خان را در میمنه فدائی خان و راجه سجان سنگه بندیله دگرو هے دیگر را در میسره جا داد و فتح جنگ خان را با لودے خان و زبردست خان و فرقے دیگر از افاغنه که همگی دو هزار سوار بودند بهراولے مقرر کرد و اخلاص خان خویشگی را با جمعے از دلاوران فوج طرح نمود و با غما د

اقبال عالمگیر وجرأت وتدبیر خود بتوزک لائق وعقب مخالف که سه سردار توره داشت وپادشاهزاده محمد سلطان با آن مایه جرأت ودلاوری وتربیت عالمگیر مقدمه الجیش بود روان گردید چون بکنار بهاگیرتی رسید چنڈاول شجاع که سردار آن اسفندیار معموری بود ازان طرف نمودار شد باشارهٔ خان سپه سالار از توپ خانه پادشاهی دست باندا ختن بان وگنج نال شتر نال گشوده شیران قتال برافروختند وقشونی از افاغنه فوج هراول وبرخی از تابینان معظم خان وگروهی دیگر از مبارزان از آب گذشته بادشمنان درآویختند وبیک حمله پای مخالفان از جای رفت واکثری ازان جماعه گریبان بچنگ اجل داده سر بجیب عدم درکشیدند واسفندیار زخمهای بسیار خورده درمیدان افتاد ونورالحسن از عمده های لشکر شجاع هم بزخم برداشته ازعرصه کارزار عنان برتافت وگرد هر را تهور که نیز عمده آن لشکر دبار اچه بسونت خویشی داشت لعالم دیگر شتافت شجاع تا تمام این خبر فوجی را برجبر گذاشته بمقابله معظم خان رفت ولعبد القضای سه پاس مقابله میسر آمد معظم خان خواست که بهمت مجموعی بر مخالفان حمله کند امرای همراهی خود سرے انداخته وفی الحال نفاقی ورزیده خود وارے وکوتاهے نمودند خان معظم بمشاهدهٔ این حال وقلت اعوان بچنگ توپ وتبدوق وبان گذرانیده روز بانجام رسانید واز خود وارے همراهان تعجیل درجنگ کوته یراق صلاح ندیده چون مبدا انست که داؤد خان از مونگیر عبور گنگا نموده عازم ٹانڈه است وبنگاه شجاع درانجا بمجرد استماع خبر قرب او بقصبهٔ ٹانڈه شجاع خود بخود خواهد برگشت ونیز شنیده بود که دلیر خان از حضور بکومک او معین شده انتظار ورود او هم میکشید ومقتضای اصالت رای باچنین رفقای منافق صف آرائی ونبرد آزمائی صلاح ندیده قاصد مخصوص آباد که از زمان جعفر خان ببرشد آباد شهرت گرفت گردید شجاع بمشاهدهٔ اینحال کمال ضعف ووهن در لشکر اقبال واختلالے در جرأت خانخانان معظم خیال کرده خود هم از طرف دیگر بهاگیرتی عازم مخصوص آباد گشت درگذر نصیرپور پایاب یافته بارا ده گذشتن ازان وآویختن باخانخانان مقابل لشکر فرود آمد خان سپه سالار تا دوازده روز بچنگ تفنگ گذرانیده مجال عبور ندادتا آنکه شب دوشنبه بیست ویکم ربیع الثانی که شجاع جازم عزم عبور بود خبر باو رسید که داؤد خان مورچال معینه دریاے کوسے را بهمت وکوشش شکسته ازدریاے مذکور عبور نموده وعنقریب به ٹانڈه که بنگاه اوست میرسد شجاع این خبر مسلوب جنود خوف وهراس گردیده انچه معظم خان اندیشیده بود بظهور رسید وشجاع عزم بیکبار باراده ادبار ازانجا و رسیدن باهل حرم واستحفاظ اموال وناموس بدل نموده کوس عاودت نواخت واو اخر همان شب ازکنار آب بهاگیرتی کوچیده قاصد سوقی گردیدتا درانجا ازگنگ گذشته خود را به ٹانڈه رساند معظم خان که بدیدهٔ پیش بین این منصوبه را دیده بود انتهاز فرصت نموده کمر خدمت بر میان بست وبقصد تعاقب شجاع لعبد یکپاس روز سوار شده ازدریاے بهاگیرتی که پایاب بود عبور نمود لیکن چون تمام اردو واحمال واثقال لشکر بالستی ازآب بگذرد وسه دریاچهٔ دیگر نیز تا معسکر مخالف درمیان بود آن روز بکے هیچ نکرده ملحق شد وشجاع برکنار نالهٔ که سه طرف دلدل داشت توپخانه چیده خود با فوج سواره درعقب آن ایستاد معظم خان نیز روبرو همین قسم چون شام شد سه دو بجاهاے خود منزل نمودند وهمین شب فوج دیگر از حضور مع توپخانه وخزانه بکومک معظم خان رسید وشجاع سه پاس شب گذشته کوچ نمود وسلطان محمد را چنڈاول خود ساخت ومعظم خان نیز صبح سوار شده وتوپخانه را باحتیاط از گل ولاے گذرانیده تعاقب نمود واز سوتے اندکے گذشته هردو لشکر نزدیک همدگر گردیدند تا سه روز خنگ توپ وتفنگ درمیان ماند روزے آخر شام گروهے از طرفین بر همدگر حمله برده بسے مجروح ومقتول شدند تا آنکه اواخر شب بیست وهفتم ربیع الثانی شجاع بطرف دوناپور کوچ نمود ومعظم خان هم

سوار شده در پی او رفت در اثنای راه شنیده که شجاع که باستعجال سیر و دانتظام لشکر پرسیمی پذیرفته فتح جنگ خان از فوج
سر اول و اسلام خان با فوج دیگر از اغار تیز غنا نمی کرده بیشتر رانده و چندانکه معظم خان عبوس فرستاده منع نمود سودی نکرد تا آنکه
کنار دریا چه دوگچهی رسیدند آن طرف نالهٔ فوج شجاع ایستاده بود و توپخانه پیش رو چیده فتح جنگ خان و اسلام خان مجال گذشتن
نیافته همانجا عنان کشیدند معظم خان هم ناچار در پی ایشان با جمیع افواج رسیده به پیش قدمان گفته فرستاد که چون آن تیز حلوی
رافع شده الحال صلاح دین است که مورچال بسبب مخالف راه قطع ننموده تبلاش جلادت و دلیری بگذریم و همت بگرفتن
شجاع برگماریم و او را مجال عبور از دریای گنگ ندهیم لیکن چندانکه درین باب اسرا و سرداران را تحریک و تکلیف این جرأت نمود
کوتاهی و خودداری نموده بفرمان آن نوین اخلاص آئین کار نه بسته و شجاع چون داعیه گذشتن از گنگ اهم امور دانسته
خندقی گرد لشکر خود در نهایت عمق کنده مورچال را استحکام داد تا بفراغ بال لشکر و اسبابش از آب گنگا عبور نماید چون خندق
و مورچال خاطرخواه درست شده شروع بگذرانیدن لشکر نموده اول سلطان محمد را از آب گذرانیده به ٹانڈه فرستاد و
باستحکام و ضبط مورچال پرداخته تا عبور لشکر بدافعهٔ اعدا کوشش داشت چون جمیع لشکر گذشت آخر شب خود هم عبور نموده
راه تیلیا گڈھے بسبب بودن شجاع درین طرف گنگا مسدود بود دلیر خان که بکمک سپاه آمده بود ناچار از مونگیر عبور نموده
بداؤد خان پیوست و معظم خان فرهاد خان را با فوجی مناسب و توپخانه لائق بجانب اکبرنگر برای کشادن راه گڈھے
فرستاده کوتوالی باکبرنگر متعین کرد و بعد رسیدن نواژه که داؤد خان مصحوب شیخ حمید پسر خود فرستاده بود اسلام خان
باده هزار سوار حسب الامر پادشاه منظم و نسق این طرف گنگا گذاشته چون دریای گنگا دو شعبه بود دو شعبه را گذشته
بر کنار شعبهٔ سوم خیمه کرد و داؤد خان و دلیر خان ازان طرف گنگا جریده پیش خان معظم آمدند و گنگا لیش نموده بعد یکپاس
شب بلشکرگاه خود رفتند و بعد قال و مقال بسیار لودے خان و فدائے خان را با ذوالفقار خان بحمایت محافظت ا
گذاشته خود با مخلص خان و جمعے دیگر عساکر اقبال توان از شعبهٔ سوم گنگ عبور نمود و از انطرف داؤد خان و دلیر خان
سائر کولمیان همراه شده باتفاق روانهٔ مقصد گردیدند غره جمادی الاخرے خبر آمد که فوج مخالف که بهمانداموریا
بسته و بمقام مزاحمت بود بسببی غیر معلوم برخاسته نزد شجاع رفتند و داؤد خان و دلیر خان و راجا رفته فرود آمدند و خ
که سید عالم با قریب یکهزار پانصد سوار و پیاده فرستاده زین الدین پسر شجاع مع دو صد توپ آمده بشجاع پیوست
پنجم ماه مذکور معظم خان از مهانداما کشتی عبور نموده کنار نالهٔ که آنرا هم عبور باید کرد رسیده بر آن پل بست و یک کر
مشتمل رفته آن سرزمین را بنظر احتیاط دیده مراجعت نمود و فوجے را بالده فرستاده مردم شجاع را از انجا بدر کر

ذکر برگشتن سلطان محمد شاه به لشکرگاه معظم خانخانان

چون محمد سلطان ازین حرکت نمونیکه بعمل آورده بود متعقب گشته اقامت خود در رفاقت شجاع متضمن انواع خرا
دید بهانه دیدن روضهٔ خود که دران زمان عارضه بیماری داشت ٹانڈه آمد و اسلام خان را که با فوجے از عسا
در اکبرنگر حسب الامر پدرش بود از داعیهٔ خود آگهی داده نهانی نوشتهاے مکرر با و فرستاده اشعار نمود که با
خود در دوگچهی منتظر ورود باشد و ششم جمادی الاخرے او اخر روز بهانه شکار سوار شده کنار دریا رسید
در کشتی نشسته یازده کس از نوکران روشناس و برخے از خواجه سرایان و خادمه و یک اسپ سوارے در پها
دیگر درآورده از گذر ٹانڈه بگذرد و دوگچهی که اسلام خان با افواج در انجا مترصد بود متوجه شد درین اثنا مردم شجا

که در ماندہ مے بودند آگہی یافتہ بسوے کشتی راہ تعاقب سپردہ نزدیک رسیدند مقارن این حال اسلام خان کہ منتظر قدوم شاہزادہ بود خبردار شدہ خود را باہمراهان بکنار دریا رسانید متعاقبان جمعیت لشکر و قریب بساحل رسیدن کشتی شاہزادہ مشاہدہ نمودہ ناکام برگشتند و شاہزادہ قرین سلامت بساحل مقصود رسید خانخانان معظم این خبر شنیدہ شاہزادہ را نزد خود خواند دہم ماہ شاہزادہ از گذر سمدہ باز عبور گنگا نمودہ بمعسکر خانخانان سپہ سالار متوجہ شد معظم خان باجمیع ملازمان شاہے استقبال نمودہ شاہزادہ را آوردند و بخیمہ کہ براے او برپا شدہ بود فرود آوردند ذوالفقار خان راکہ عارضہ بیمارے باستدا دکشیدہ طاقت سوارے جنگ نداشت حسب الحکم از لشکر جدا شدہ عازم حضور گردید و در قرب بگلہ گہلاٹ بفاصلہ پنج کروہ از مالدہ پایاب بے مسموع گشتہ بود کہ صلاحیت عبور لشکر منصور دارد معظم خان جمعی را فرستادہ کہ برکنار آن مورچال بستہ مضبط خود نگہدارد شجاع برین حال اطلاع یافتہ لبند اختر پسر خود را ہمان طرف فرستادہ ماموز نمود کہ ہر جا پایاب یابند مورچالہا بستہ مانع عبور اعادے باشند و خود با کمتر فوجے باعتماد نوازش برابر لشکر داؤد خان پاے تجلد فشرد معظم خان کثرت مردم دشمن بطرف حدود مالدہ شنیدہ فوج دیگر بسرکردگے ولیر خان در انجا فرستاد و شاہزادہ محمد سلطان را حسب الحکم بادشاہ ہمراہ خدائے خان با فوجے از سپاہ و ارلت خان را ہم کہ از سابق در خدمت شاہزادہ معین بود با چندے از نوکران قدیمے او بجراست و خبردارشیں مقرر نمودہ روانہ حضور نمود و بہ ذوالفقار خان کہ سابق مرخص شدہ بود نیز نوشت کہ ہر جا نوشتہ برسد توقف گزیدہ و در خدمت سلطان محمد بودہ لوازم حراست و محافظت بجا آرد و شاہزادہ غرہ رجب او اخر سال دوم جلوس روانہ حضور شد چون نزدیک بشاہ جہان آباد رسید بموجب حکم الہ یار خان داروغہ گرز داران لشکر پور صبح بیست و پنجم شعبان رفتہ سلطان محمد را از راہ دریا سلیمگڈہ کہ برابر آن بود دن او مقرر شدہ بود رسانیدہ و حراستش بمتمد خان خواجہ سرا تفویض یافت و شروع سال سوم از جلوس کہ محلش جشن مہیا و آمادہ بود خبر رسید کہ شجاع ششم ماہ رمضان از جہانگیر نگر بولایت رخنگ رہ سپر ناکامے گردیدہ و مملکت بنگالہ ستر ستر خیز و از لوث وجود مخالفان مصفا گشتہ نہم ماہ مذکور خانخانان سپہ سالار معظم در جہانگیر نگر نزول نمود تفصیل فتح شجاع در جہانگیر نامہ بشرح و بسط تمامتر درین مقام بایجاز یکہ مخل مرام نباشد قناعت نمودہ می نگارد چون گذر پایابی چنانچہ مذکور شد بدست آمدہ بود معظم خان چند روز توقف گزیدہ در خواست کہ نوعے سازد و ترددے بکار برد کہ زیادہ از درنگ باہتمام این فتح بدیدہ بر ساحت آئینہ مخل مقصد نگردد و جنود قاہرہ را برارادہ خود آگاہ گردانیدہ چہارم شعبان سال دوم جلوس پاسے از شب ماندہ باین عزیمت با مخلص خان و اخلاص خان خویشگے و دیگر سپہ سالاران فیروزے شعار سوار شدند در اثنائے راہ دلیر خان رسید مظفر خان و دیگر سرداران شہامت نشان کہ بر ہگذر واقع بودند با سپاہ خود از مورچالہا بر خاستہ رفیق طریق نصرت گردیدند و بہیئت مجموعے اول روز بگذیدکور کہ دو کروہ پائین بگلہ گہلاٹ بود رسیدند و شجاع قبل ازین سپہ خود را با فوج شالستہ بمحافظت آنجا فرستادہ استحکام آن مقام نمودہ بود و آنہا آمادۂ مدافعت بودند بمجرد ورود این جنود دست باندختن توپ و تفنگ کشودند معظم خان توقف و درنگ مصلاح ندیدہ مردم را تاکید و تحریص بر عبور نمود و شجاعت پیشگان بلاوت منش اژدہا م آغاز را دلے تنہا دہ با تفاق کرہمت بر عبور بستند نخست دلیر خان و مخلص خان و اخلاص خان خویشگی فیل سوار بآب زدند و بعد سید مظفر خان و دیگر بہادران آن نالہ در آمدہ از چپ و راست و پیش و پس فوج فوج مانند موج در آب روان گشتند در ہنوقت مخالفان مقابل بجوش و کوشش تمام آتش پیکار بر افروختند فوج عالمگیر بلوازم مقاومت مظہور رسانیدہ

چندے از سپاه هدف ناوک بلا گشته سر بجیب عدم فرو بردند و بسے مجروح شدند و جمیع مغلوب هر سو گشته برگردیدند
ولیالت کیشان شهامت جو که حفظ ناموس سپاهگرے و آبرو داری شان بود روے همت بر نتافتند چون هر دو طرف
گذر آب عمیق بود و رمیان دریا چه نے پاے تحلم برای نشان منصوب بود تا مردم در غرق آب نیفتند در بنوقت از عبور فوج
آب تبلاطم آمده ریگ زمین از ته بدر رفت و بعضے مواضع پایاب هم غرق آب شد و نشانها نیز برجا نماند بدین سبب از سوار و
پیاده قریب هزار کس غریق گرداب فنا گردیدند از انجمله بود فتح خان پسر دلیر خان شهور و بحیرد برآمدن از دریا با اعداد آویخته
و معظم خان نیز از پے رسیده و باتفاق برمورچال بخفتند آنها نیز پاے جلادت فشرده بحیب طاقت کوشیدند و خلال
این حال لمبدا اختر سید عالم بکومک رسیده از دور نمایان شد اما قبل از رود آنها پاے ثبات و استقلال متحفظان
مورچال لغزیده راه فرار در نور دیده بودند لمبدا اختر با سید قلی اوزبک از سر سبکی نماند شتافت و سید عالم با دیگر
جنود بشجاع برگشته روزگار پیوست و خان معظم چون دید که کشتی و افر بدست آمد بر کنار دریا چه گشته حبست و لبقیه
جنود را فرود آورده آن روز هما نجا مقام نمود و شجاع با استماع این خبر وحشت اثر دل از سلطنت و اقامت بنگاله و دولت
چندین ساله برگرفته از پیرداپور رحل اقامت برداشته به بنگاه خود که در تانده هست شتافت کوازانجا پسیج راه آوارے
نموده بجهان گیر نگر رود و معظم خان روز دیگر با جمیع افواج بجانب تانده روان گردید بعد سے اندک مسافت خبر رسید که
لشکرے انبوه و نزدیک برسے که از گذرندکور عبور کرده هست جمع شده و شجاع خود نیز بان راه آمده لهذا سپه سالار با جمیع
از لشکر جرار شده بر جناح استعجال بهان جانب شتافت و باے جنود نیز از پے او روان گردید و یک پاس و زمانده فاصله
معظم الیه برسید و چون رسیدن شجاع بعضے از آن شحون با موال و اسباب که در انجا منتظر او بود تصرف در آمد
و معظم خان میر غریز دیوان لشکر را با واقعه نویس و جمعے از سپاه و سه صد پیاده مبند و قیچے برای ضبط آن اموال در انجا
گذاشته خود در سمت البغار روانه شد و با چار صد سوار قریب نصف النهار تانده رسید شجاع که شب پیشتر شبان چنانچه مذکور شد
از رجمهل میرداپور روانه شده بود صباح در انجا رسیده لغزم فرار از سازراه ادبار بیرون تانده کنار دریا فرود آمد
و با جتمام تمام دو غراب که اعتماد بر استحکام آن داشت از نفائس اموال مثل اشرفے و طلا و جواهر و سریع آلات پر کرده
دیگر اشیا و کالجانات که در انجا داشت بر دو غراب دیگر بار کرده آنها را روانه ساخت و بعد فراغ از سر انجام این امور
از تانده پیشتر رفته درخت زارے فرود آمد و ساعتے چند توقف گزیده درین اثنا قراولے با و خبر رسانید که افواج قاهره
نزدیک رسیده با استماع این خبر در کمال اضطرار سوار شده دو ساعت از روز باقے مانده بکنار دریا رسیده با بلند اختر
زین العابدین پسران خود و جان بیگ و سید عالم و رشید قلی بیگ اوزبک و میرزا بیگ و معدودے از سپاه و خدمه و خواجه
سرایان که همگی سه صد کس بودند در کشتی نشسته با قریب شصت کوس شب چهارم شعبان سال دوم جلوس عالمگیر بجانب جهانگیر نگر
شتافت و دیگر نوکران عمده او با قتضاے صلاح وقت خود را یکسو کشیده مفارقت گزیدند و اخوان و خود سران
لشکرش دست بغارت کشوده با خذ اموال و نی نعمت خود جسارت نمودند معظم خان روز دوم تانده رسیده بضبط
و گرد آوردے مانده بود داسته داد و انچه او با شان بغارت برده بودند ساعے شد و عورات و پردگیان که در انجا
مانده بودند با حتیاط شایسته حراست کرده جمعے را برای کشیک آنها براطراف حرم گاه گماشت و ناظران و خواجه سرایان
را تاکید بلیغ نموده مقرر ساخت که بدستور سابق بکار خود قیام نموده هوشیارے و خبردارے بیشتر از پیشتر بظهور رسانند

داود خان بحر در دریافتن خبر فرار شجاع بر آب مهانداکه نشسته بود جسر بر دریا بسته گذشت و آخر همین روز معظم خان ملحق شد چون غرابهای مالامال از اقمشه و نفائس اموال محاذی برگنه پور رسید مدبرخی از بندگان پادشاهی که معظم خان را بجانشانده آمده بود بر کشتیهای خود نشسته بودند و هر دو غراب اول را که جمیع وجوه اموال او در انها بود بدست آورده گنبا آوردند و مجموع اسرفنی و طلا آلات و جواهر گران بها و دیگر نفائسی که در انها بود بحیطه ضبط و تصرف اولیای دولت قاهره در آمد و معظم خان مخلص خان را با جمعی از افواج در اکبر نگر و نامنده وغیره بنا بر انتظام این جاها گذاشته خود با دلیر خان و داؤد خان قریشی و اغر خان و دیگر جنود منصور بعد دوازده روز تباریخ نوزدهم شعبان بتعاقب شجاع شتافت تا اورا مجال اقامت در جهان گیر نگر میسر نیامده زود تر ره سپر آوارگی گردد و یازدهم شعبان شجاع بجهان گیر نگر رسید و درین مدت که زین الدین پسر کلان شجاع در جهان گیر نگر بود حسب الامر پدر نظر شکسته حالی خود بارا جه رنگ راه رسل و رسائل مسلوک داشته راه اتحاد و وفاق بهم رسانیده و یکبار برای دفع منور خان زمیندار جهان گیر نگر کومک طلبیده دو فوج فرستاده منور خان را باتفاق شکست داده بود و مبلغ از نقد و جنس در جلدوی این اعانت بر خنگیان داده راجه را با خود رفیق و همدستان گردانیده بود و چنین قرار یافته که سرگاه پرتش مضطر و بر فتن رنگ ملجا شود دگر باره جمعی کومک فرستاده اعانتی که باید بعمل آرد و راجه بجا کم چاتگام که سرحد رنگ است تاکید کرده بود که سرگاه شجاع اشعاری نماید بی توقف گروهی را نزد او فرستد و شجاع بجرد ورود جهانگیر نگر سان خود را بانوشته نزد راجه رنگ فرستاده درخواست نمود که جمعی از مردم خود را فرستد تا رفیق طریق بوده لازمه اعانت را بتمامی بعمل آرند و هنوز فرستادها معاودت نکرده بودند که شجاع از قلت انصار و اسباب روز یکشنبه ششم رمضان بانضراب تمام و آغاز سنه ثالث عالمگیر رخت ادبار بر سفینه نهضت اراسته با سه پسر خود زین الدین و زین العابدین و بلند اختر و چندی از عمده ها که تا آن وقت در رفاقت بودند و جمعی از سپاه و خدمه و معدودی از خواجه سرایان و نسوان از جهان گیر نگر برآمده بچاره گروهی شهر که جای تهانه هست منزل نموده و در انجا جمعی از ملاحان و سپاهیان برگشته بشهر آمده و بعضی از گشتیبان نیابر فقدان ملاح همانجا ماندند و فردای آن از انجا روانه شده در سرای پور که از تهانهای عمده و دوازده کروهی شهر است منزل نمود و در انجا جان بیگ که از پروردهای عمده و قدیمی او بود با چندی از روشناسان و گروهی از عمله نوازه و ملاحان ترک رفاقت نموده مفارقت کردند و فردای آن از انجا روانه شده و درین روز در بین ره سه سرای فرستادهای زین الدین و شجاع با پنجاه و یک منزل حلیه رنگی و فرنگی شحون مردان کار و ادوات حرب و پیکار که حاکم چاتگام بامر راجه سامان کرده برسم کومک فرستاده بود و با شجاع ملاقی شدند و نوشتهای راجه و حاکم چاتگام رسانیدند و رؤسای رنگیان که آمده بودند ظاهر نمودند که راجه اگرچه مارا برای امداد فرستاده و قرار داده که خود برآمده در چاتگام ملازمت شده و متعاقب نوازه عظیم بهمرسانده جمعی را براه خشکی نیز متعین نماید لیکن این مراتب در صورتی مقرر بود که شما در جهان گیر نگر قدم ثبات فشرده استقامت نمیکردید چون اضطراب کرده برآمدید ما موریم که شما را بر رنگ بریم شجاع گفت که با این غریبت از جهان گیر نگر برآمده ایم که در موضع بهلوه که سرحد ملک پادشاهیست رحل ثبات افگنده تمکن و اقامت نمائیم و قلعه آنرا با دیگر تهانجات استحکام و تسهیم و بامداد و اعانت شما هرچه باید کرد ازقوه بفعل آوریم تا بدین رنگیان میرافقت راضی گشته همراه شدند روز دوم بانوازه رنگی در بهکانی که تا آن قلعه براه خشکی چهار کروه مسافت بود منزل نموده و در انجا امام قلی خویش حسین بیگ که حارس قلعه بهلوه بود با شاره پدر زن حسین بیگ آمده با شجاع ملاقی شد شجاع او را استمالت ساخته پیش آورد و روز دیگر حسین بیگ نیز آمده شجاع را دیده شجاع سر و را منزو

نگاہ داشتہ تکلیف دادن قلعہ نمود و میرزا بیگ را با دوازدہ کس فرستاد کہ رفتہ قلعہ را متصرف شود و مرزا بیگ نوشتہ حسین بیگ نزد گماشتہاے او فرستاد آنہا شجاع را بدین حال دیدہ بطرف معظم خان راجح شمردند و بظاہر پیغام دادن قلعہ نمودہ غافل ساختند و پس از ساعتی مظفر نام یاد یوان آنجا و ہشتاد سوار و چہار صد برق انداز و دو فیل بکنار دریا رسیدہ بنجگ پیوستند و فیلان را با آب زدہ بر سر کشتیہا آمدند و مرزا بیگ را با دہ کس دستگیر نمودند و دو کس کہ رختہ خود را بشجاع رسانیدند و از سنوح این سانحہ آگہی دادند شجاع خواست کہ باستظہار رختگیان و نواڑہ آنہا قلعہ را لعیف بگیرد و رختگیان را باین امر تکلیف نمود و درین روز سردارے دیگر از رختگیان با سہ کشتی از چالگام رسیدہ لمحہ بر لمحہ شد و رختگیان اصلاح حال شجاع از خیر سعے خود پیرون دیدہ جواب دادند کہ داب و آئین ما نیست کہ از کشتی برآمدہ جنگ کنیم بردے آب آتش کار زارے نتوانیم افروخت حسین بیگ قلعہ دار بہلولہ را از و باز خواستہ او را با امام قلی خویش او پیش خود بردند و با شجاع گفتند کہ اگر بہلولہ بتصرف مے آمد شمار ادر انجا متمکن گردانیدہ یکی از پسران شما را بخرگ مے بردیم و انجا راجہ مقرر میکرد بہل مے آوردیم اکنون چون نقش تدبیر درست نہ نشست و بہلولہ بدست نیامد صلاح در این است کہ بے توقف و درنگ روانہ رختگ شوید شجاع قبول نمودہ قرار داد کہ با آنہا رخت ناکامے بدان ناحیت کشد چون مردم شجاع ازین عزیمت آگہی یافتند اکثر سپاہیان و خدمہ و ملاحان متفرق شدہ ہر یک بطرفے بدر رفت صبح کہ از انجا روانہ میشد سید عالم با دہ کس از سادات بارہہ و سید قلی اوزبک با دوازدہ منغول و معدودے دیگر کہ ہمگی بہل کس نمیکشیدند با او ہمراہ بودند ناچار روانہ رختگ گردید و قریب بہمین روز راجہ سرے نگر بر خود ترسیدہ دست از حمایت سلیمان شکوہ و مہین پسر دارا شکوہ باز کشیدہ بوساطت راجہ جیسنگہ استعفاے جرایم خود نمود و التماس کرد تا کسے از ندیماے حضور آمدہ سلیمان شکوہ را ببرد حسب الالتماس راجہ جے سنگہ پادشاہ عفو تقصیر زمیندار سرے نگر نمودہ کنور رام سنگہ ولد جے سنگہ را با ورد سلیمان شکوہ مامور فرمود نوزدہم ربیع الثانی کنور مرقوم روانہ سرے نگر شد پرتھے سنگ زمیندار سرے نگر این خبر شنیدہ جمعے را فرستاد کہ سلیمان شکوہ را در جائے کہ بود و مجوبین نمایند سلیمان شکوہ با وجود دہزاران اندوہ با مردم آن بے حمیت بجنگ پیش آمد و محمد رضا کرکو و او با چندے دیگر از ہمراہان مقتول و خود اسیر نچہ تقدیر گردید و پنجم جمادے الاولے آن بیچارہ ہمراہ سید فتح سنگہ اسیر پرتھے سنگہ از کوہ فرود آمدہ بدست کنور رام سنگہ و تربیت خان و رعد انداز خان کہ از سابق متعین آن مہم بودند گرفتار گشت و ہفتم ماہ مذکور بسمع پادشاہ رسیدہ حسب الامر شاہانہ اقبال نواختہ شد و یازدہم شاہجہان آباد رسیدہ و سلیم گڈھ با شاہزادہ محمد سلطان محبوس گردید چہاردہم حسب الحکم بحضور آمدہ بار کورنش یافت و بہ تفضلات بادشاہانہ مستمال و مطمئن خاطر شد بعد چند روز شاہزادہ سلطان محمد و سلیمان شکوہ را بمرتضے خان حسب الحکم بقلعہ گوالیار کہ مراد بخش بالیرش در انجا مقید بود بردہ سپرد چہار شاہزادہ را یکجا نگہداشت و معتمد خان خواجہ سرا کہ معتمد علیہ پادشاہ بود بتغیرے عبد اللہ خان قلعہ دار گوالیار گردیدہ حسب الحکم بحراست قلعہ و مقیدیان مذکور بیست و چہاردہم جمادی الاولے روانہ شد

در ذکر اجراے لنگر در ممالک محروسہ

چون در عہد بہارے شاہجہان کہ ہنگام فتوت بود کشت و ورع و ضبط و عمل چنانچہ باید صورت نہ بست و مزروعات اکثر محال پاے مال نہب و غارت گشت و درین چند سال او سوے اعمال پسران شاہجہان ہم حوادث اختلال و اختلافت شیوع داشت و ہم باران بنا بر سوے نیت و بدے اعمال حکام بر وقت و مقام کمے بارید بعض زمان در اوائل و بعض اوقات در اواخر کمے میکرد در بلاد ہندوستان آثار قحط و غلا شائع گشتہ چہرہ حال فقرا و مساکین و وجوہ عیش

بے نوایان خاک نشین غبار آلود کدورت گشت تهی دستان بے برگ و نوا گرفتار فقر و عنا گردیده دل سوال و بیخ طلب مے کشیدند
خصوص در شاه جهان آباد که مجمع طوائف انام و مسکن اصناف خلائق عالم بود با وجود فقرا سے شهر گدایان قریبی و قضا ب رسیده
از غایت اضطرار با اهل و عیال بدر و یزه و گدا سے اشتغال داشتند از وظائف خیرات سلطانے و وجوه اتفاقات جهانبانی
نائره جوع محتاجین تسکین نمی یافت بنا بران حکم جهان مطاع لطیفه سے نفاذ پیوست که بغیر از لنگر ها سے مقرر از سرکار خاصهٔ شریفه
لنگر دیگر در شهر و دوازده لنگر در قصبات نواحے شاه جهان آباد و همچنین در لاهور و اکبر آباد و ترتیب داده اهتمام این خیر عام بعهدهٔ
معتمدان متدین مقرر دارند و جا بجا داروغه ها سے مؤتمن متعین شدند و بامر آ حضور و صوبه داران نزدیک و دور و فوجداران و
از جمله منصبداران تا نهزارے منصب حکم شد که بقدر تفاوت مراتب و تقدور از جانب خود هم لنگر ها مقرر داشته رواتب خیر و
موائد اتفاق مرتب دارند و قدغن بلیغ شد که درین خصوص اهمال نورزند و چون عساکر بسیار و لشکر بے شمار در شاهجهان آباد فراهم
آمده بود و باعث از دیاد قحط و غلا گشته فرمان شد که نوینیان و الا احتشام و شاهزاده ها سے سپهر مقام و امرا سے عالیجاه نصف
لشکر و سپاه همراه خود حضور داشته نصف دیگر را بجاگیر و اقطاعات خویش فرستند تا هم در حضور صورت ارزانی روی نماید
و هم حال مردم متعین بوسعت و رفاه گراید ❊

ذکر ورود بوداق بیگ سفیر شاه عباس ثانے

در آخر سال سوم جلوس بوداق بیگ سفیر شاه عباس ثانے فرمان روا سے ایران بهشت نشان سلخ ماه شعبان داخل بلده
ملتان گردید تربیت خان صوبه دار آنجا در خور مقدور خویش ضیافت نموده پنجهزار روپیه نقد و نه خوان از نفائس اقمشهٔ تواضع
نمود چون بلاهور رسید خلیل الله خان بهادر صوبه دار لاهور ضیافت فتے پسندیده و مهمانداری سنجیده نمود چون ایرانی بود
انواع تکلفات بکار برده چهار صد قاب طعام و هفتصد خوان از اقسام حلاوے و تنقلات و عطریات کشیده بست هزار
روپیه و یک قبضهٔ خنجر و شمشیر مرصع و با ساز مینا کار و هفت خوان پارچه نفیسه هندوستان تواضع نمود و عرضے بود اق بیگ
متضمن بر دانه شدن او از لاهور با برخے از جانوران شکارے مثل باز و جره و شاهین و چرغ مصحوب مردم او بحضور رسیده
عاملان عرایضه و موصلان طیور بانعامات خلاع سرافرازے یافتند بیست و هشتم ماه رمضان بود اق بیگ بسرا آباد دلی رسیده
منزل کرد و بانعامات اولوس خاص مورد نوازش گشت و حکم شد که سوم ماه شوال که ساعت مختار و از جمله ایام جشن جلوس بود
او را که بشرف حضور رساند و با بسادخان و صفے خان و ملتفت خان میر توزک حکم شد که باستقبال ایلچی رفته بملازمت حضور آرند
نامبردها حسب الامر تقدیم رسانیدند و بوداق بیگ در ایوان بار عام که پادشاه در کمال تجمل سریر آرا سے عظمت بود رسیده
با دابیکه معمول بود شرف اندوز حضور گردید و نامه پادشاه ایران گذرانیده و عاطفت خسروانه او را بانعطاف خلعت فاخره و جیغه
و خنجر مرصع مشمول نوازش گردانیده و اگرچه جشن با پیاله و خوانچه طلا و با ندان و خوان طلا مرحمت شد ولیس از انقضا سے مجلس
در خانهٔ رستم خان که منزلے عالے بر لب دریا سے جون و فروش و اسباب منزل از سرکار خاصه شریفه بود فرود آورده و میر عزیز بدخشے
بهماندارے او متعین گردید روز دیگر باز بوداق بیگ را طلبیده بانعطاف یک قبضه شمشیر با ساز مرصع سرافراز ساخت و همراهانش
مثل نظر قلی سپهر آخور اسپان سوغات و محمد حسین تحویلدار امتعه تمسوقات و احمد بیگ خویش ایلچے مذکور و میرزین العابدین
فاضل بمرحمت خلعت کسوت امتیاز پوشیدند و هنگام شب که بزم چراغان و شمع افروزے بود و باهتمام شاهزادگان
عالیشان و امرا سے رفیع بنیان در کمال نظر فریبے سامان یافته بود بوداق بیگ و همراهیان او را احضار فرموده شریک این تماشا

گردانید هفتم شوال دیگر باره سفیر صاف ضمیر ادراک دولت حضور نموده سوغات پادشاه ایران از نظر گذرانید ازان جمله شصت رأس اسپ عراقی برق تگ صبا رفتار یک دانه مروارید غلطان آبدار که بوزن سی و هفت قیراط بود و الحق چنین نطفه گوهر از صلب ابر نیسان در صدف امکان کمتر قرار یافته و در دانه باین گون و لون بطریق ندرت از بحر صنع بساحل ظهور نشانفته جوهریان هندوستان شصت هزار روپیه قیمت نمودند و مجموع آن ارمغان بچهار لک و بیست و دو هزار روپیه قیمت شد و بوداق بیگ از طرف خود نیز اسپان و شتران بختی و دیگر نفائس ایران پیشکشی شایسته بنظر پادشاه گذرانید و عاطفت پادشاهانه او را بانعام شصت هزار روپیه و عطای ماده فیل با حوصله اقتره و جل زربفت سیاهی ساخت و محمد حسین تحویلدار بانعام پنجهزار روپیه و نظر قلی میر آخور و میر زین العابدین هریک بانعام سه هزار روپیه و احمد بیگ خویش ایلچی بانعام دو هزار روپیه سرفراز ساخته رخصت فرمود و شروع سال چهارم جلوس تا نهایت اختتام سال پنجم بسعی خانخانان معظم کوچ بهار مفتوح گشته ملک آسام نیز بتسخیر درآمد اما بنا بر عوارض امراض مهلکه خانخانان بمصالحه انجامید و آخر از کمت اتباع سلاطین بابریه بیرون رفت لیکن حق آنست که درین مهم خانخانان معظم داد مردی و مردانگی داده گوی سبقت بر جمیع شجاعان امرای عالمگیری ربوده تفصیل آن حواله متن عالمگیر نامه است من شاء فلینظر الیه چون مهم سیوا مرهته از امیر الامرا شایسته خان بهادر خاطر خواه پادشاه انصرام نیافت و از مهاراجه جسونت که کمکی این مهم بود نیز عقده نکشود و در حادثه شنجون که از کمال غفلت رویداد ابوالفتح خان پسر امیر الامرا در ان شنجون کشته شد پادشاه امیر الامرا را از صوبه داری دکن تغییر نموده بهمین پسر خود سلطان معظم را صوبه دار دکن گردانید و راجه جے سنگه رام و لیر خان و داؤد خان در شروع سال هفتم از جلوس بمهم سیوا مرهته تعین نمودند جے سنگه درین مهم بجبارت و تدبیر خود دو امرای کمکی سیوا را ایل و منقاد گردانیده مع پسر خویش سنبهاجی بحضور فرستاد و رایجانبا مزور نادانی سیوا صحبت ناچاق گشته در زندان ادب گرفتار آمد و از غفلت محافظان هر دو گریخته بمکن خود رسیدند و بعد اندک امانت از سلاطین دکن کار سیوا چنان بالا گرفت که عالمگیر مع شاهزادگان خود بدکن رفته تمام عمر در دکن گذرانید اما امتداد این همه مدت درین مهم از ننگ گیرے پادشاه بود و دل آزردگے امرای قدیمے از و و اگر امید وار عنایت بوده مورد التفات و تحسین میبودند چند ان دستوار نبود و آخر از شومے حرص و شره پادشاه از دست همان مرهته تمام هندوستان و ایران و خاندان سلطنت بابریه بادانی رعایاے هندوستان همیشه گردیده و همدرین سال هفتم رعایا بثبت اطاعت پادشاهے قبول نموده مسلمان گردیده و همدرین سال شاه جهان پادشاه که در قلعه اکبر آباد محبوس بود بدار آخرت شتافت و نیز درهمین سال قلعه چانگام مفتوح شده آن ملک ضمیمه ملک پادشاهے گردیده و باسلام آباد موسوم گشت اینجا از قوانع رخنگست و رخنگیان و عوام بقوم گهه مشهور و تفصیل آن در عالمگیر نامه مذکور همدرین خاتمه و در کتاب تاریخ خود مے نگارد که عالمگیر پادشاه بعد انقضاے ده سال منع بلیغ نمود که احدے متوجه ضبط احوال آن پادشاه والاجاه نگردد سبب ش همانا غیر ازین نخواهد بود که چون مجرد شنیدن بود از شجاعت و فطنت و عناد و لد اعصبیت شجاعت و فطنت او بر کارهاے عمده که سزاوار سلاطین عالیمقدار تواند بود دمید اشت و عصبیت و عناد و دلالت باموریکه شان سلطنت نزیبد سے نمود و فطنت و دانشمندی همیز افعال او گشته بر خاطرش ظاهر میکرد که این کارها سزاوار تذکار خصوصیت خاصه انتساب آن عمال بسلاطین عالیقدر نهایت نازیبا بنا برین مانع بود تا ماجراے افعال و احوال او بجمعیع دراوراق کتاب ارتسام و انتقاش نیابد و بر صحائف روزگار بیادگار نماند و الاچنین پادشاه جاه طلب صاحب اقتدار

ازارقام محاربات و معاملات خود که مستوجب بقاے نام و نشان و حیات پایدار دنیاست مانع چرا باشند بهر صورت چون هیچ عملی از اعمال بزرگان صاحب نام از خیر و شر مخفی و مستتر نمے تواند ماند احوال عالمگیر هم از راویان و تحریر ارباب قلم فضل هاشم علیخان خافی و غیر ذلک مجوب و مستور نماند آخر بر زبانها آمد و در صحائف و اوراق ارتسام یافت همین قسم عجائب احوال پادشاه زمان ماسر چند قابل نگارش نبود و لیضرورت اخبار نویسے اعصار در آخر کتاب نگاشته خامه وقائع نگار گشت بخاطر گذشت که مجملی از غرائب اوضاع و اطوار عجیب بنظر گوارش اورنگ زیب عالمگیر که بنیرنگ فاتحه آئین سلسله و سرو سرگروه این زمره است درین کتاب هم نگاشته آید سر چند اورنگ زیب را نسبتی با این عالی گهر و نیک نام کن جد و پدر نمی توان داد چه مهره را با مار کل را با خار نسبتوان سنجید چه مناسبت و خرف را باز کدام مشابهت امّا بمقتضاے کلام کل شے یرجع الی اصله شاه عالم در اعجوبه بودن از عالمگیر پای کم ندارد و هر دو اعجوبه روزگار موافق اقتضاے ادوار خود نداورنگ زیب که شجاع و هوشیار صاحب کرینه و در کارها عیار بود اکثر اوضاع سنجیده هم داشت امّا حرکاتے چند با آن همه کش و فش از و بظهور رسیده که هنوز شاه عالم بادنی مرتبه از مراتب او نمی تواند رسید فرق در صدور حرکات عجیبه هر دو لقدر لیاقت و طاقت همگنان است امّا در بوالعجبی برابر چنانچه اندکے از بسیار و یکی از هزار در ذیل صفحات آینده پیرایه وضوح و ظهور مے یابد و وقائع حیدرآباد که نعمت خان عالی در نهایت شوخے بکمال آب و تاب نگاشته مجملے ازان هم مے تواند فهمید خلاصه آنکه درین سراے ناپایدار هر کرا بار داده اند گریزے ندارد ازین که یکبار بلا علاجے و ناچارے بار سفر بر بندد و از حطام فانی و دنیوے هر چه اندوخته همه را انداخته برود چیزے که از و در دنیا و با او در عقبے بماند نام او و اعمال هست اگر نیکی کرده اجرش با او و درین عاریت سرا نام نیکو از و بیادگار خواهد ماند و گذار با لعکس غالب میماند و نه مغلوب نه مقتدر میبازد در دنیا مخلد است و نه ضعیف عاجز در اسلاف هر دو نوع مردم بوده اند که ذکر بعض ازانها در ذیل این صفحات مفصل شد گذشتند و رفتند نه ازنیکان اثرے پیداست و نه ازبدان خبرے هویدا نام هر کدام ازان دو گروه بطوریکه استحقاق آن دارند بر السنه و افواه مذکور و هر یکے بجزاے اعمال خود معاقب است یا مغفور باید باز ماندگان و آیندگان بتتبع آثار و اخبار پیشینیان عبرت گیرند و موعظت پذیرند حالیا گذشتگان را اینها متذکر ند ازدامنه آتیه خود هم بر زبان دیگران مذکور و با اعمال و افعال خود محشور خواهند بود فقیر براے همین بعض حالات اورنگ زیب عالمگیر که گریزے سراسر تزویر شدید الحرص دلیر بود و احوال معاصران او از ملوک و امرا و نوکران و تبعهٔ آنها از خلاصه کتابے که مؤلف آن محمد هاشم خافیست چیده ذخیرهٔ ضیافت گوش ارباب هوش میسازد و نمی خواهد که محامد و مناقب نیکوکاران و قساوت و معایب ارباب خسران اندراس یافته سرمایهٔ عبرت عابرین این کهن سراے سست بنا گردد محمد هاشم خافی و پدرش در زمرهٔ ملازمان مراد بخش برادر عالمگیر و اعدنا کامے او از متوسلان اذیال دولت عالمگیر پادشاه گشته واقعاتے که نوشته میشود مشاهده اوست نه استماع که احتمال کذب و افترا او تواند بود و سر چند احوال معاملاتیکه فیما بین عالمگیر و مراد بخش برادر حقیقی او روے داد و سلولیکه با پدر و برادر بزرگ خود داراشکوه نمود در اوراق سابقه مفصلاً بنظر ارتسام یافت در این جا بر سر بتذکر باجمال نوشته مے آید عالمگیر بعد فیروزے و ظفر بر برادر خود داراشکوه پدر خود صاحبقران ثانی شاهجهان را زندانی ساخت و تا هشت سال مقید داشت بیچاره در همان قید از زندان بدن خلاصے یافت و رخت سفر آخرت بر بست وقت مردن سر خود دخترش خواهر اورنگ زیب استعفای جرائم برادر و نمود و قبول نفرموده ناخوش درگذشت و بعد چند روز از ظفر بر داراشکوه برادر حقیقی خود مراد بخش را که با عانت عالمگیر حسب الطلب او از گجرات رسیده در جنگ مهاراجه جسونت راتهور بعد عبور از آب نربدا در جوار

او حین وهم در جنگ دارا شکوه جانفشانی ها نموده زخمهای منکر بر اندیش چهره شجاعت خود برداشت و عالمگیر پرتزویر بنا بر اقتضای هنگامه جنگ دارا شکوه باظهار تصمیم ارادهٔ حرمین شریفین و مبارک بادیهای سلطنت و کامرانی برادر ابله خود را امیدوار بادیه پیمائی و جانبانی داشته خوشنود و مطمئن خاطر میداشت و آن ساده لوح فریب برادر مکار غدار خود خورده بی هراس و وسواس صفور او آمد و رفت می نمود و دولت خواهان او از چنین آمد و رفت بی موقع مانع آمده اشد مزاحمت می نمودند او هرگز گمان بدی باعتبار آن همه قول و قرار ازان مزور مکار نکرده نمی شنید تا بشکست یافتن دارا شکوه در سفر تعاقب او آن آبله بی نصیب را نیز مفید نبود در قلعه گوالیار نگهداشت بعد ازان که داعیه برآمدن ازان قید بدستیاری بعض مخلصانش مسموع آن نرشت سیرگشت ازراه قساوت قلب قاصد قتلش گردیده یکی از نوکرزادهای او را بدعوی خون پدرش که مراد بخش او را در ایام اقتدار و شروع خروج خود از گجرات بداعیه جنگ دارا شکوه بنابر بدگمانی وسوسی او بی که ازو در گفتگو بعضور رسیده کشته بود برانگیخت و بجلد شرعی در قصاصش بکشت و دارا شکوه را نیز بعد اسیر آمدنش اول زنده در سلاسل کرده در تمام شاهجهان آباد تشهیر کرد بعد ازان بیچاره را بهانهٔ الحاد و تصوف ذبح نموده روز دیگر لاشش را بر فیل انداخته مانند روز اول در کوچه و بازارهای شاهجهان آباد و دهلی کهنه تشهیر کردانید

ذکر اسیر آمدن دارا شکوه و مذبوح شدن آن سر اسیر اندوه چنانچه قبل ازین هم مذکور شد

دارا شکوه بعد برگشتن روزگار و پیش آمدن ادبار از جنگ ثانی که در اجمیر با عالمگیر نموده و بسبب بدعهدی و بی وفائی مهاراجه جسونت شکست عظیم خورده بازن و دختر صغیر خود و قلیلی از مؤنث گریخته هزار خرابی و خسران بازیطرف احمد آباد گجرات شتافت سید احمد صوبه دار آنجا که دست نشان دارا شکوه بود اراده موافقت و ملازمت و لی نعمت خود نمود دیگر عمله سلطانی از یم عالمگیر سید احمد را اسیر نموده در امید واری بسر می آورد آن آواره صحارا بسته بمالغت از دخول بشهر گجرات بر خاسته دارا شکوه ناچار با رکبان جیوپرئیس گولیان که دران نواح قطاع الطریق مشهور بود رجوع نمود او کمر خدمت گاری بسته بعد تقدیم ضیافت بقدر طاقت جمعی از گولیان همراه داده بسرحد ولایت کچهه رسانید در همین وقت یکی از فدویان حلال نمک گل محمد نام که دارا شکوه او را حاکم بندر سورت ساخته بود با قدری زاد و پنجاه سوار و دو صد پیاده دست از جان شسته و از سر گذشته رفیق روز بیکسی او گردیده بود ازین ماجرا که در سفر اول با امید بهبود ملازمت دارا شکوه نموده دختر خود را با سپهر شکوه پسرش نامزد کرده بود درین سفر محنت اثر بی التفاتی پیش آمده جواب صاف داد دارا شکوه ازانجا راه بهکر گرفت چون بکنار سند رسید در ملک جاندیان صحرا نشینان آن دیار قاصد امر و غارتش شدند بترور سعی همراهیان گل محمد از چنگال آنها رهائی یافته بسرحد تعلقه نگسیان رسید میرزا نگسی که سردار آن طائفه بود با استقبال و مهمان نوازی پیش آمده با عزاز و اکرام تواضعات متعارفه بعمل آورد و اشاره برفتن ایران نمود درخواست مانند بارشنایت او نموده درین باب مبالغه نمود دارا شکوه باقتضای بیت مشهور **بیت** چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کس نیاید بکار بصلاح بعض خیر اندیشان خفیف العقل باسید اعانت ملک جیون افغان زمیندار مقتدر دامندر که مغضوب شاهجهان گشته درعرض سیاست بستن پای فیل آمده بود و دارا شکوه درحضور پدر استعفای جرایمش نموده او را مرهون و ممنون احسان و جان بخشی فرموده بود و نیز بنابر رو در عرائض او که متضمن رسوخ عقیدت و بندگی و استدعای نزول ورود در قلمرو او بدارا شکوه مکرر می رسید قاصد آن طرف گردید توقع آن که شاید بسبب او آب رفته بروی کار آید آن ملعون بدسیر بخدیعه و دغا پیش آمده اسیر نمودن محسن خود سرمایهٔ تقرب درحضور عالمگیر دانست و از شدت شقاوت اراده سپردن دارا شکوه که جان بخش او بود بدست دشمن و قاتلش نموده کمر باین قساوت بست و ابلیس آسا بتلبیس استقبال نموده بیچاره را بخانه خود آورد و بنفاق

گرخدمت بسته غافل ساخت درین هنگام زوجه دارا شکوه از عوارض جسمانی و آلام روحانی بعالم جاودانی شتافت چون زن و شوهر را باهم الفتی و نهایت مرتبه بود کوههای غم بردل ناتوان دارا شکوه نشسته عقل و هوشی که درین اوقات و قبل ازین هم کمتر داشت در باخت و ملک جیون را صدیق مخلص شمرده کل محمد را که رفیق شفیق روز یکسی و سپاهی عقیدت کیش بود با جمعی از همراهیان معتمد و معقول خواجه سرا که او نیز همدم جان نثار بود همراه نابوت بیگم بلاهور فرستاده از خود جدا ساخت تا نعش او را در مقبره ملا شاه میر بخشی که پیر دارا شکوه بود بخاک سپرده باز آیند و خود با معدودے از خواجه سرایان و خدمتگاران ناکاره تنها در دست دشمن ماند بجرد اندک بعد و فاصله که از کل محمد میسر آمد بوے نفاق افغان بے ایمان اندک اندک بمشام هوش پریده دارا شکوه رسیدن گرفت و امید ها بانقطاع پذیرفته بهیم مبدل گردید و از رود خود در خانه آن ننساس حق نشناس پنهان گشته قاصد رفتن بسمت قندهار شد و کافر نعمت مرقوم را بر داعیه خود آگاه ساخت او در ظاهر قبول مسئول شاهزاده نموده همراه برآمد و منزل رسانیده بهانه سرانجام بعض ضروریات رخصت چند روز خواسته بجاے خود برگشت و یکی از برادران خود را همراه داده مامور نمود که او را مقید کرده بیارد آن ناپاک بے مروت دو سه کروه راه رفته دست بے باکی دراز نموده و یراق همراهان شاهزاده گرفته دارا شکوه را مع صبیه او و دیگر خدمه محل مقید ساخته مهان محسن بیاخبر بیچاره آواره را نزد میزبان مهان کش بدسرشت زشت کاره آورد و آن بدبخت سیه نامه مهمان مقید را در مکانے محفوظ محبوس داشته حقیقت حال براجه جے سنگه و بهادر خان که در تعاقب او مامور بودند نگاشت و باقر خان فوجدار بهکر را نیز براین ماجرا آگاهے داد او همان وقت عرضداشت بعالمگیر نوشته مع خط ملک جیون بصحوب قاصدان بریه السیر فرستاد و عرضداشت جے سنگه و بهادر خان مع عرضے ملک جیون نیز رسید عالمگیر شادمانی ها نموده حکم نوازشنامه شادیانه فرمود بیغرمنان و ارباب غرض زبان بطعن و تشنیع و فحش و نفرین ملک جیون برکش دند و پادشاه دین پرور قدرشناس فرمان و خلعت عنایت مع عطایاے منصب هزارے دو صد سوار و خطاب نجابتیار خان مصحوب گرزدار و فرمان متضمن آوردن دارا شکوه بحضور بنام بهادر خان نوشته روانه نمود چون بهادر خان دارا شکوه را آورد و خبر بعالمگیر رسید حسب الحکم او طوق و زنجیر در گردن و دست و پا کرده از راه لاهورے دروازه داخل شاه جهان آباد نموده از رسته چاندنے چوک و پیش هر دو دروازه قلعه گذرانیده و از چوک و بازار سعد الله خان در نظر مردم جلوه داده بشهر کهنه دهلی برده در خواص پوره خضر آباد مقید ساختند و بهادر خان بملازمت رسیده مورد الطاف و عنایات بے پایان گردید روز دوم که بخت یار خان بدبخت عرف ملک جیون بامید ملازمت داخل شهر شد همین که برسته چاندنے چوک نزدیک رسید بعضے از هواخواهان دل سوخته دارا شکوه با جمعے از اصناف اهل حرفه و بازاریان دلچه هاے بے باک فراهم آمده بر سر ملک جیون بهیات مجموعے ریخته الفقد خس و خاشاک نجاست آلود و سنگ و خشت و کلوخ بر سر او و افاغنه همراهیش زدند که باعث هلاک چند نفر گردید و تماشائیان همه جا از در و بام زبان بنفرین و دشنام آن بدانجام بے دین دراز نمودند و غلغله عظیم برپا گشته صورت بلوا ے عام ے روے داد و نزدیک بود که فتنه بزرگے حادث شود که توال آگهی یافته با جمعی از بندگان پادشاهے شتافته افغان مذکور را سالم از ضربجانی بقلعه رسانید و فتنه بیدار شده را خوابانید روز دوم بموجب حکم بعد تحقیقات بظهور رسید که یکے از احدیان و چند نفر چیله دارا شکوهے بانی این فساد و منشا این حبارت شده اند پادشاه دین دار از علماے زمان استفتا نمود که درباره بجرمان چنین مفتیان دین چه میفرمایند فتوے دادند که چون شر قلیل برا ے خیر کثیر جائز بلکه در باره کسانیکه مخالف امور شرع خلیفه بعمل آورده باشند قتل چنین کسان مضاف لقمه دار دل سوختگان مذکور بفتوے و حجت مقتول شدند بعد چند روز احضار و اجماع علما فرموده رسائل مؤلفه دارا شکوه را که متضمن

مقالات صوفیه و تحقیق و توفیق کلمات محققین همنوا با اقوال ارباب حال بود برآورده بدست آویز آنکه دارا شکوه کفر و اسلام را برادر توام خوانده و گفته **صف** کفر و اسلام در ترشح پویان ✣ وحده لاشریک له گویان ✣ اثبات نمودند که پا از احاطه شرع بیرون گذاشته و علم الحاد برافراشته است لهذا قتل او مباح بلکه از اعاظم صلاحست چون توطیه و تمهید مذکور قرار یافت و دینداران بمهر خود محضرش آراستند دارا شکوه بیچاره در سال سیزدهم جلوس ثانی عالمگیر در آواخر ذی الحجه مذبوح و سرمایه عبرت جاه طلبان ناپایدار گشت و لاش او را بر هودج فیل انداخته دو بار زنده و مرده اش را از رسته بازار شهر کهنه و نو تشهیر گردانیده در مقبره همایون پادشاه سنجاک سپردند و در دولتش دلریش شاه سر حقیقت کیش نیز بجرم و داد و اخلاص دارا شکوه از جمله ملحدان محسوب گشته بفتوای علمای جاه طلب تقرب خواه مقتول و در جوار مسجد جامع شاهجهان آباد مدفون گردید اما عمله و حکام دست نشان عالمگیر و دینداران با وجود معافی و ممانعت از اخذ بعض وجوه که مکرر پادشاه تهدیدات دران باب نمود از گرفتن وجوه مذکوره باز نیامده عالمی را رنجانیده از دنیا گذرانیدند و پادشاه دیندار مجاهد دران باب نابرانقاد و تبعیت شرع متین برکسی سیاست نکرده وزر و وبال عالمی بردوش جرأت خود برداشته بعقبی برد چنانچه هاشم علیخان بن خواجه میر محرر تاریخ که رفیق و شریک سفر و حضر و اغلب اوقات اصالة و نیابة صاحب بعضی خدمات و بر جمیع احوال ناظر بود این مداح را با وجود احتیاط و پاسداریها در مسودات خود مفصل نگاشته فقیر بقدر ضرورت از کتاب او التقاط نموده بعض فقرات او را بنابر استشهاد بعینه مینگارد از انجمله این عبارت هرچند از طرف پادشاه اکثر ابواب معاف و مرفوع القلم گشت لیکن حکام بدانجام بدستور سابق علانیه و فاشیه تا حال میگیرند سبب عمده این حیات آنکه بعد بلوغ چنین نافرمانیها مکرر رعایا از تعدی فوجداران و حکام غافل از بازپرس روز جزا جوق جوق بحضور آمده فریاد و واویلا مینمودند سوای حکم تحقیقات و ابلاغ احکام تهدیدآمیز از راه متابعت شریعت غرا سیاست ظالمان که باعث عبرت دیگران گردد بعمل نمی آمد مگر بعد بثبوت بعضے بکلی منصب و غرل خدمت منصوب گشته بعد چند روز بوسیله رشیان باز بحال میشدند و ظلم را رهدار که زمینداران بتقلید حکام زیاده از اندازه احاطه بیان توان آورد با مسافرین و مترددین و تجار مینمایند بجائے رسید که باعث قتل جمعے کثیر از مردم قافله و تاراج تمام مال و عرض و ناموس آنها گردیده خصوص که نیکه از سفر بیت الله برگشته می آیند زن و مرد در کمال عسرت راه می سپارند و گماشتهای حکام نزدیک بندر سورت تا دار الخلافه دو روز و سه روز آن بیچاره ها را نگاه داشته هرگاه چیزے نیابند بزخم و خواری دخت بدن آنها را کشیده میگیرند محرر اوراق مکرر مشاهده کرده که بر سر گذرهای راهداری مردم غریز را که طرف مدینه حج و بیت الله برگشته عازم اوطان خود ند مابین راه بندر سورت و بندر بارگشته و خیبان راهداری از لباس ساخته در راهها سر راه انداخته و بغیر از حق تعالی کسی بفریاد آن مسافران مظلوم نرسیده انتهی الکلام شاید گشته شدن ائمه مظلومان و تغارت رفتن جان و مال و ناموس مسافران بحضور او و مفتیان عهدش مشروح بود که برای اصلاح چنین فساد عظیم ظاهر شر قلیلی برای خیر کثیر بعمل نیاورده بعضے از احکام بدانجام را در قصاص مسافران مظلوم قتل و سیاست نفرموده قتل و اسر اخوان و اولاد و بیدار ضروریات دین بود که بلا تامل دران مضائقه ننمود و مفتیان هم در فتوی و موعظت کذلک و برای حفظ ظاهر و اشتهار صفت دین پروری مبالغه بجائے رسانیدند که از استماع سرود توبه نموده کلانوتان و قوالان را که دیرینه ملازم سرکار شاهے بودند اضافه منصب داده بحال و ملازم داشت اما از خوف توبه داد و شعرا و منجمین را بر طرف ساخت و سررشته حساب و معرفت وصول و تنخواه جاگیرداران که منحصر بر اتقا و یم بود و در دفتر دیوانی سیه ساختند بر بیت مشهور **بیت** لاولا لب لاولا لاشش مست ✣ لل کلا و کلا لل شهور کو بهتست ✣ گذاشته

از دیدن تقویم و نگهداشتش در وقت منع نمود و بنای سفر بروز پنجشنبه و دوشنبه گذاشت و ترک آرایش به لباس زرد و زری و زنگین و جواهر نموده امرا را نیز مانع بود که رنگهای خام و بادله و زرتاری پوشیده بحضور نیایند ارباب نغمه روزی باهم اتفاق نموده خبازه ساخته گل بسیاری بران انداخته بکمال آرایش وارد عام از زیر نشین پادشاه گذرانیدند چون پرسیدند عرض شد که نغمه و سرود مرده است کلانوتان او را برای دفن میبرند در جواب گفت که چنان دفن نمائید که خلاف عادت الهی صدای از مرده مدفون برنیاید و نشستن در سن که از زمان پیشین معمول سلاطین دهلی بود بنوعیکه بلا مانه گونبا بر هجوم شواغل عظیمه آن واحد هم باشد در غرفه مشرف کنار دریاے جمنا نشسته عالمی را که چندین هزار مسلم و هندو حاضرے آمدند از دیدار خود بهره وافرے ساختند و جمعے از هنود بودند که آنهارا درسنی مے خواندند باین معنی که بدون دیدن پادشاه چیزے نمی خورند و این معنی از جمله طاعت بهبودهٔ خود میدانستند موقوف نموده عبث عبث عالمی را آزرده خاطر ساخت برای او نقصانے نداشت گو این عقیده دیدار طلبان باطل یکے از جمله دیگر عقائد باطله آنها بوده باشد و قضیات عصمات را بمحض خود رائی چنان مستقل ساخته بود که موجب برهمے نبود و بست صوبه داران و عمال و حکام هر فوجداری و چکله و سرکارات گردیده کل امرا و عمله و فعله آزرده خاطر گشته اختلال کلی در جمیع ضوابط و انتظام ملک راے راه یافته بود هاشم علی خان خافی در تاریخ خود مے نویسد عبد الوهاب نام شخصے را از متوطنان احمد آباد قاضی القضاة نموده در کل معاملات مالی و ملکی همه را تابع او گردانیده بمرتبه تسلط داد که ارکان سلطنت از و اعتبار تمام پیدا کردند و بانواع حیل و تدابیرے بکار بردند که خفت بدو رسانند و مرتشی بود رشوت فراهم آوردن او زبانزد ثابت نمائید فائده نداد مختار خان بخی مختار که با پادشاهان هند و ایران سررشته قرابت و صوبه دارے بر با پورد اشت و محمد صالح نام مرد که پوربی قاضی بلدهٔ مذکوره و نهایت مرتشی بود نبا بر رضاے خاطر و پاس امر با دشاه جهان تسلط و استقلال در خدمت قضا یافت که روزے در دعوے حویلی که بر بطالت مدعی و دعوی او صوبه دار و عاملے مطلع بود بحجت گذشتن دو شاهد مجعول مجهول طماع با صوبه دار و اکثر کبار طرف شده اثبات دعوے مدعی نمود و مختار خان با قاضی طرف شدن نتوانست اما آزرده خاطر گشته لعبهٔ چند روز بتهیه بے همان هر دو گواه را در مقدمه دیگر آورده نزد قاضی حاضر ساخت بعد ازان که قاضی گواهے آنها اثبات مدعی نمود شاهدین مذکورین خود بلا جبر و اکراه اقرار نمودند که ما بدروغ شهادت داده ایم چون این کار باشاره مختار خان شده بود خان مرقوم قاضی را مخاطب ساخته گفت که این هر دو همان گواهند که در بارهٔ دعوی حویلی با آنکه عالمی بر بطالت دعوای آن مدعی مطلع بود شما حکم باثبات آن نمودید قاضی مقصد مختار خان فهمیده برآشفت و بدرشتی گفت که شما را التصور آنکه مرا اباحت نمودید و نمیدانید که در اباحت شرع و حاکمش واجب التعزیر شده اید اگر همین هر دو شاهد مذکور بر سر شما گواهے دهند حکم بتعزیر شما نمایم و باز که شاهدان از شهادت رجوع نمایند گواهان را تشهیر سکیم و بهاندم هر دو شاهد مذکور را سر و ریش تراشیده بانواع زشتی بر خر سوار گردانیده در شهر تشهیر نمود و محبوس ساخت یکے از ان هر دو خود را مسموم ساخت و قاضی باظهار استغنا قضا منزوی گشت مختار خان چاره غیر از استرضاے او نبا بر پاس خاطر پادشاه ندیده قاضی را استمالت ساخته باز سرگرم کارها داشت و فائده غیر از ندامت برنداشت انتهی کلامه با وجود آنکه از عهده سیوا و سنبها برنیامد و بدون رجوع بهنود که مقتدیان و فاتر و راجهاے مقتدر بودند کارش از پیش نمیرفت از شدت عصبیت با مطیعان فرقهٔ مذکوره که فرمان بردار بوده اند باخته جزیه و محصول زیاده و دیگر احکام خنگ کاوشها از حد بدر برده ند اتهام میکشید چه این قسم احکام را نهایت انفاذ امرے باید تا حکم آن کس یکسان بر اعالی و ادانی اجرا یابد نه آنکه عجزه را بر تجاوز از عهده اقویا برنیاید یا آنکه سلاطین ظل الله اند باید تخلق

با خلق الهی بوده با هیچ فرقه و قومے بد نباشند و با احدے کینه و عداوت نورزند تا خلق خدا بیگانه و آشنا و کیف عواطف اینها بکام و آرام بوده سلاطین را به از پدر شفیق دانند و در حجر تربیت فارغ البال بگذرانند **سعدے** ای کریمے که از خزانهٔ غیب + گبر و ترسا وظیفه خور داری + واگر منظور هدایت و تکمیل خلق باشد در اشفاق و الطاف زیاده از عناد و نفاق میسر مے آید در مآثر بنوی باید دید که سید الانبیا و المرسلین صلی الله علیه وسلم با متامنین و دیگر بیگانگان از دین چه برستی در افت سلوک سے نمود و عقده‌ها سے دلشان را بمفتاح عطوفت و اکرام چگونه مے کشود و از انکه جهاد فرمود بر یکے خود را صاحب وحی و مامور بامور یکه آن سرور بوده نداند خود را با آنجناب برابر نگرداند **بیت** کار پاکان را قیاس از خود مگیر + گرچه یک شد در نوشتن شیر و شیر + سلطان محمد پسر بزرگ خود را که از جهل جوانی و نادانے اندک انحرافے نموده چند روز بهوس داماد سے عم خود سلطان شجاع و جنگ‌ها سے بیگانه با و پیوست و آخر ندامت کشیده برگشت سالها مقید نگهداشت تا براه آخرت شتافت و همین قسم بهادر شاه پسر دوم خود را باتهام سازش و اتفاق با سلطان ابو الحسن تانا شاه پادشاه حیدر آباد مع پسران و زوجه عاقله فاضله محبوبه او نور النساء بیگم و بعض خواجه سرایان و مقربان در کمال ذلت و هوان مدتی متمادی مقید داشت و خواجه سرایان و غیرهم را در تفتیش و تحقیق تهمتی که بر بهادر شاه بود تعذیب و تعزیر بسیار نموده چون به ثبوت نه پیوست بعرض آنکه باید ندامت کشیده از اینداے آنها باز مے آمد تا بر خجالتے که عائد حال او گشت بر آشفته به بهادر شاه پیغام فرستاد که بتقصیرات خود اعتراف نموده از ان جرائم استغفار کند تا وسیله ستگاری او در دنیا و عقبی گردد بهادر شاه در جواب گفته فرستاد که اگرچه فی الحقیقه انسان نظر بحقوق و احسان‌ها سے بے پایان رب و اب سراسر مقصر است اما در ظاهر بر تقصیرے که موجب عتاب باشم از خود نمیدانم تا بآن اعتراف و از ان استغفا نمایم الخ. اصغا سے چنین جواب همه صواب آتش غضب آن متعصب دو از ثواب التهاب یافته در شداید قید پسر افزود و سر تراشے و قصر لحیه و اخذ شارب و ناخن و لبس جامهاے لائق اکل غذاهاے موافق منع فرمود و بچارگان را مدتها بانواع عقوبت و ایذا امتلاء داشت بحسب اتفاق نابرتربیت و پرورش شاهجهان پادشاه و تفحص اوامر او منصبداران بهادر لائق کار زیاده از حصار شمار و دلیران سپاه دست اکثرے نادره روزگار بودند و جوهر جلادت خود بنظهور رسانیده و بصفحه روزگار یادگار گذاشته اند آنها همه از اندک زمانے موجوده رنجے ازهمیشه دلتنگ بوده کاهے کام دل بقدر استحقاق نرسیده بلکه برعکس اکثر مورد طعن و ملامت گشته و صراحه بودند ازین جهت است که کارهاے او حسب المرام انجام نیافت بلکه و بعض احیان باغراض نارسان جلی انتهائے خاشے کشیده هرچه دیده از دست خود دیده تاریخ نوشته هاشم علیخان خانسامان بر بعضی از سفاهتهاے او اشعاری بتقریب اظهار دلشکستگی فلیرجع الیه سماعین صفویه اما رافته برا هیئتهم الجلیه اگرچه شیوه مروت و مهمانداری و فتوت و غریب نوازی را بر عراق بلند گذاشته اند که دست سلف و خلف بآنها نمیرسد و از نهایت ظهور کالنور علے شاهق الطور از القاء و اظهار بے نیاز است و سلوکیکه با ملوک و ملوک زادهاے اقالیم مختلفه نموده اند کتب تواریخ و سیر از ان مشحون و عنایات و مراعاتیکه با بابر و همایون فرموده اند نیز مشهور و معروف شاه سلیمان صفوے پدر شاه سلطان حسین با آنکه بمستی مدام و شرب علی الدوام و غفلت و بے باکے و نهایت سفاکی منعوت دارد و در اخبار مردے و مروتی که در بارهٔ اکبر پسر عالمگیر بعمل آورده و شقاوت و دنائتی که از پدر و خارجے مستقطے بظهور رسیده و هاشم علیخان خانسامان بآن اشعارے نموده گوش مستخوان ان هنرفروش میکشند مهاراجه جسونت راتهور را که همیشه تخم عناد با عالمگیر در دل خودمی کاشت و با دشاه هم با او از همنود دیگر زیاده تر عدو بود اما هنگام آمدن دارا شکوه از گجرات با جمیر حسب الاشعار مهاراجه مذکور و جنگ ثانے نمودن با عالمگیر بوسالمت راجپوتانه

مهاراجه مذکور را عالمگیر پادشاه ترغیب ترک مخافت و اعانت دارا شکوه و عفو تقصیرات مهاراج موصوف نمود و منصب پنج هزاری
با صوبه داری گجرات بشرط مذکور معاف فرموده از تکلیف آمدن حضور نیز معاف داشته بود و مهاراجه جسونت سنگه بعد تعیناتی
مهمات و محاربات دکن معزول از انجا متعین صوبه کابل بود و هم در انجا بمرد و اتباع او که سرداران راجپوتیه جهالت کیش جلادت
پیشه بودند زنها و فرزندان او را که دو پسر بوده اند بدیلی اجیت سنگه و دوسے دل تهمن سنگه از کابل بی اذن صوبه دار انجا و
بدون اخذ و مشک برداشته عازم وطن شدند بر سر عبور اتک سیر بحر مزاحم شد بجهالت خانه جنگی نموده بغلبه عبور نمودند چون داروغه
شاه جهان آباد بر سر راهست ناچار وارد سوانحش شده منزل نمودند عالمگیر باستماع این حرکات و کینه های دیرینه برآشفته حکم صادر
نمود و گرد لشکر امینها کوتوال بحراست ماندرشده مردم خود را بحفاظت و پاسبانی گذاشت بعد چندے رو بساے آن لشکر
بهانه خست وطن خواستند عالمگیر رفتن آنها برای مقهور بودن عیال و اطفال مهاراجه مذکور صلاح دانسته مرخص نمود آنها
اطفال را بطور غلامان و رانی ها را بلباس مردانه ساخته و دیگر جلادت کیشان را در خیمه ها سے مهاراج نشانیده و بعضے کنیزان را
بصورت رانیان و دو غلام مجهول الاحوال را بکسوت اطفال مهاراج در انجا گذاشته سفارش نمودند که اگر کشف راز شود
و درخواست این اطفال و رانی ها سے مجهول پاید ارے بعمل آورده چندان مزاحمت و استقامت ورزید که فاصله پیچ پیش
نگشت از زمان نهضت تا مع رانی نامشود و چه عجب که استشمام بے سیرتے رانی ها و داعیه بغلط سے گرفتن اطفال را نموده
این داعیه کرده باشند چنانچه در افواه عوام چنین شهرت دارد و علی ای حال بعد بدر رفتن آنها باندک فاصله خبر بپادشاه
رسید تا استفسار و کشف اسرار سانحه چند نیز در گذشت چون متحقق شد افواج برائے آوردن اطفال مجهول و اسباب
باز مانده و تعاقب رفتگان متعین شد راجپوتان متعین خیمه داد بغلادت و مردانگے داده پایدارے خارج از مقدور نمودند
بعد قتل آنها و اطفال بنهوان داخل حرم سرائے شدها گشته اطفال حواله پرستاران حرم برائے پرورش شد و بشرف اسلام جبراً و قهراً درآورده نامها نیز بپرستار
پرستاران حرم سلطانی درآمد و حالی بر مردم مخفی و متحقق ابد که اولاد مهاراجه جسونت همین اطفال اند و راجپوتیه اطفال مجهول را برائے القاے نام مهاراجه
اولاد او قرار داده اند پادشاه مهابادین پرور از کمال غیظ و غلظت قلب هم جود هیپور و وطن دیرینه راجهاے راشور برائے آنها
مهاراجه جسونت سنگه بر دوش جرأت خویش گرفته باراده تسخیر دیار نهضت نمود و رانا راجه اودے پور اعانت نهاد و اطفال مهاراجه
مرقوم و جمعیت خود ساخته علم تمرد برافراشت پادشاه فرمان ادائے جزیه و برآوردن فرزندان و زنهاے مهاراجه جسونت
از حد برد خود برانا نوشته ارسال داشت ایل انا تر سیده بقبول فرمان پیش آمد و کلا فرستاده پادشاه را خوشنود گردانید
و خاطمان بهادر برای وصول زر معهود و بندوبست ضلع اودے پور مامور گشت و پادشاه بدار الخلافه برگشت بعد چندے
باز تمرد و عصیان رانا بعرض رسید و آتش غضب سلطانی شعله ور گردیده عنان توجه کره ثانیه بطرف اجمیر انعطاف یافت
و شاهزاده معظم بهادر شاه از دکن داعظم شاه را از بنگاله که صوبه داران آنجا بودند حسب الطلب بالغار روانه حضور شاهزاده محمد اکبر
که حاضر و در عنفوان شباب بود به تنبیه و تادیب رانا مامور گشته شاه قلی خان اتالیق او لقب بقا اضافه منصب و خطاب تهور خان
سرافرازی یافت و باجمعے از امرائے نامدار کارزار طلب هر اول شاهزاده سپاه سالار فوج مقرر گشت و در جنگ تمرد
راجپوتان جلادت نموده عرصه بران جماعه تنگ ساخت و بهادر شاه از دکن باجمین رسیده و از اجا حسب الحکم سر اتاب رانا
که فاصله هشتاد کروه از اجمیر و معسکر شاهی داشت متوقف گشت و شاهزاده اعظم شاه نیز تخریب طرفے از ملک رانا
و دیگر راجپوتیه با تهور خان و شاهزاده محمد اکبر ساخته او را تر غیب سلخے با پدر نموده سے هزار سوار را طور شریک لشکر

شدند محمد اکبر خروج بر پدر از پیدا آموخته این کار را سهل شمرده بها در شاه بوسے ازین مشوره سفینده محمد اکبر که با او اندک مجتبے داشت دو کلمه نصیحت نوشته به پدر خود هم عرضه داشت که از مکر راجپوتان در اغوا سے شاهزاده که جوان ناتجربه کار است غافل نباید بود عالمگیر که از طرف اکبر مطمئن خاطر بود در جواب نوشت که بها ایتهان عظیم حق تعالی همیشه شمارا بصراط مستقیم رهبرے و از آلایش سخن شنوے بدخواهان محفوظ دارد چون خبر جلوس محمد اکبر و سکه بنام خود زدن و هفت هزارے شدن تهور خان و اضافه منصب دیگر امرائے همراهے نبابر تالیف قلوب آنها انتشار یافته بر عالمگیر متحقق گشته در لشکر غیر از اسد خان و بهره مند خان مع متصدیان دفاتر زیاده از هشت صد سوار نبودند مضطر گردیده و بهادر شاه را التماس تمام نزد خود بابلغار خواند چون آن بیچاره اهل و عیال را بحفظ الهی سپرده در کمال استعجاب جریده مع ده هزار سوار رسید پادشاه دین پناه قیاس اهبل خود که با پدر نموده بود کرده ترسید و روے تونجانه بسوے معسکر او نموده حکم فرستاد که خود را تنها مع هر دو پسر بحضور رساند بهادر شاه حسب الامر بجا آورد عالمگیر اندکے متمکن خاطر گشته شروع بوعده و وعید رفقاے اکبر نموده اکثرے را بسوے خود خواند بیاورد طالع مردم اطاعت نموده اکثرے برخاسته آمدند و تزلزل در احوال و ارکان اکبر بهم رسیده ناچار راه فرار و دبار پیش گرفت چون احوال او بدینجا رسید بحکام اطراف فرمان در باب اسیر نمودن او نوشته اکبر را مضطر ساخت او از دست دشمنان همه جا گریزان بوده خود را بهزار خرابے تا به سنبها خلف سیوا مرهته رسانید سنبها اگرچه مدد خرجے برای او مهیا داشت اما از تنگ ظرفے در سلوک حرکاتیکه لائق شان شاهزادگے نبود مے نمود و اکبر دیده خاطر سنگیدرانید عالمگیر چون خبر ورود اکبر نزد سنبها شنیدند و قصدے او نیز همیشه بگوش پادشاه میرسید بداعیه گرفتن اکبر و تنبیه سنبهاے ابتر سال بیست و پنجم جلوس مطابق هزار و نود و دو هجرے بنام غزا و جهاد قاصد بتسخیر بلاد دکن گردیده و ران ولایت رسیده بعد سرانجام مهام بسیار اعتقاد خان پسر اسد خان را با فوج جرار و سامان بیشمار به تنبیه سنبها گرفته آورد اکبر روانه نمود اکبر با استماع این خبر بر جان خود ترسیده بسمتے بسیار در کمال اضطرابی جبشیان خبر یافته مزاحم او نشوند چهار پهم رسانیده در کمال خوف و یاس با دل پر از یاس با دو صد و چند نفر که همراهش مانده بود ندبران جهاز سوار گشته عازم ایران گشت و در دریا صدمات تباهے و طوفان کشیده بهزار مشقت بمسقط رسید امام مسقط اول اعزاز و اکرامش نموده آخر متعیب ساخت و بعالمگیر عریضه نگاشته از ورود او اخبار کرده اشعار نمود که اگر در جلد وے این حسن خدمت پنج لکهه روپیه نقد و فرمان سند معافی محصول جهازات ما که همیشه به بنادر هند میروند و دوسته طلب دیگر پذیرائی یافته مرحمت شود متعهدی برای آوردن محمد اکبر بر سد او را بحضور بفرستد جمیع ملتمسات خارجے از فرط دنیاداری با شدت عداوت و دنیادارے پذیرفت و بنام متصدے بندر سورت حکم محکم رفت که یکے از ملازمان مزاج دان دریانورد مع فرمان عواطف عنوان که بنام امام مسقط صدور یافته زود ارسال نماید متصدے سورت حسب الامر مرشد سنوے حاجے فاضل را که از ناخدایان معرفی پادشاهی و عارف بلغت اکثر زبانها نبود باین کار روانه ساخت ناخدا در اول منزل خبر جوانمردے و قسوت سلطان سلیمان شان شاه سلیمان صفوے از اندازه در بارهٔ مهمان نوازے و چاره سازے گرفتار مضطر شاهزاده محمد اکبر شنیده بهجای خود برگشت تفصیل این اجمال آنکه ماجراے امام خارجے زشت افعال با اکبر از خارج بسمع همایون پادشاه مالک رقاب مهمان نواز رسید که اکبر پسر عالمگیر از خوف پدر بر جان خود ترسیده بعد هزاران مصائب و محن از قلمرو هند برآمده با انواع امیدواریے عازم آستان سلاطین سجده گاه بود جهاز تباهے خورده بمسقط رسید امام خوارج نباجوانمردے

رسیدن دنیا پرستی را قبله همت خود ساخته بطمع مبلغ پنج لک روپیه و معافی محصول جهازات و حصول وسه مطالب دیگر میخواهد
که اکبر را حضور پدر پیش مقید فرستد و این معنی بعالمگیر نگاشته درصورت پذیرائی سعتمدے را از طرف او نیابر سپردن اکبر
درخواسته بمجرد استماع این خبر آتش غضب جهان سوز آن پادشاه سلیمان جاه زبانه زدن گرفت و فرمان واجب الاذعان در کمال
تهدید بوالی مسقط نوشته ابلاغ داشت که مهمان ما را بالعزت و احترام نزد ما اگر نفرستادی افواج بحر امواج را تا آنجا دیار شما
خرابی دیار خود و قتل عام صغار و کبار ان جا رسیده دان مستقطع هوش از سر باخته بلا تامل در کمال شتاب و تعجل شاهزاده محمد اکبر را
بارگاه آسمان جاه سلیمان زمان فرستاد اکبر ببندر عباس رسیده محمد ابراهیم ملازم معتمد هوشیار خود را برای شکر گذاری
بدستیاری عنایت و اعانت شاهے بدار السلطنته اصفهان فرستاد شاه مهمان نواز محمد هاشم تبریزے را بهمراهی
همراه ابراهیم معین نموده در سر انجام ضیافتها و فرمان بردارے و خدمتگذارے و رضاجوئی مهمان نهایت تاکید فرمود و اشعار
نمود که بعضے تحائف از ثمار و نبات هند مثل انبه و اناناس و اوراق پان که در سواحل بندر عباسی و قرب جوارش بندرت بهم میرسد
بشاهزاده اکبر متواتر برساند و بهر صورت خوشنود نگهدارد و مصور جادو رقم صورت نگار را که در شبیه کشی سحر طراز زمانه بود مخفی همراه کرده فرمان داد که شبیه اکبر بدون اطلاعش درست کشیده قبل از ورود او بحضور بفرستد تا الخ
بمشاهده تصویر قبل از ملاقات دریابد حسب الامر این کار تقدیم رسید و محمد هاشم شاهزاده را در راه نهایت خوشنود ساخته
چون بسه کروهے اصفهان رسید دریکی از باغهای پادشاهی فرود آورد و شاه مهمان نواز بر عایت سرفرازے اکبر خود تا باغ
مذکور باستقبال آمد شاهزاده تا در باغ باستقبال پادشاه شتافته ملاقات نمود و سه قطعه جواهر یکے الماس و یکی زمرد و یکی یاقوت
گران بها بطور ارمغان و راه آورد گذرانید شاه نیابر د لجوئے و آبرو بخشے او هر سه جواهر گرفته در دستار خود گذاشت و لبشوق
و شغف بسیار معانقه نموده در پرسش احوال بسی تفقد فرمود و از باغ تا خانه که برای اکبر مقرر شده بود پاپی انداز زربافت و مخمل دار
کاشان و چهینٹ بندرے که قدرش در انجا زیاده تر ازین جاست گسترده بودند اسپ سواری شاه ایران و شاهزاده محمد اکبر
بالاے آن راه مے رفت اسپ پادشاه همواره بارسیدگے می رفت و اسپ اکبر تندے نموده مضطربانه پا می گذاشت جلودار
اکبر با دشاه آقای خود بجلدے اسپ دیگر آورد و اکبر بجستی و چابکی تبدیل سوارے بنوعے نمود که شاه و دیگر مقربان عجب حیرت و آفرین گویند
بعد ورود بر دولتخانه شاه سلیمان خان اسپ کشیده اکبر را بجائیکه برای او مقرر شده بود مرخص ساخت و احتیاج شاهزاده
و آنمکان هر چه بایست مهیا داشت روز دیگر باز شاه مهمان نواز قدم رنجه فرموده اکبر را همراه خود بدولتخانه آورد و مسند علیحده
برای او گسترده با غراز و اکرام نشانید و لازمه مهمانداری و غریب نوازی بر انبهایت مرتبه رسانیده و هی لائق برای معاشرش
معین فرمود و بعد مرور ایام چون اکبر اظهار امداد و اعانت و طلب خصمت بهند نمود شاه گفت تا پدر شما زنده است شما مهمان عزیز
ما هستید و تا آن زمان اعانت و رفاقت از ما بعمل نخواهد آمد بعد انتقال او که کار بما بقی رسد آن وقت در تقدیم خدمات خود را معاونت
و مقصر نخواهیم داشت ارباب تمییز و انصاف ازین حکایات و برخے از مقالات دیگر که بدازین نقل مے شود احوال عالمگیر
و والی مسقط و شاه سلیمان پادشاه ایران و دیگران و شرافت و خساست هریکے ازین اشخاص و فضائل و رذائل اخلاق در یافته
هر چه را از محامد شناسند اختیار نمایند و انچه را رذالت شعار ندا متناسب و احتراز ازان واجب و انند زمانیکه زمانے مهارا چه نسبت
ن سر و طفل بجلادت راجپوتان حضرت شعار بحیله و جرأت چنانچه گذشت از دار الخلافه شاه جهان آباد برآمده بملک خود رسیدند و رانا حمایت انها
نموده عصیان ورزید عالمگیر تا صدد استیصال آنها گشته عازم اجمیر گشت از راه عنایت یکه پادشاه جنت و رانا می او دیوی [illegible]

حکم اندجزیه از هنود فرمود و فرامین دیباب نگاشته بجمیع صوبجات فرستاد و همصورهم حکم جزیه گرفتن جاری شد چون در شاه جهان اباد
هنود زیاده از لکوک رعد محسوب شدند و هزاران هزار از جماعه مذکوره مقدور اداے آن وجه نداشتند لهذا چند لکهه ازان فرقه
زیرنشین خاص شاهی که معروف بجهروکه بود هجوم آورده ضعیف نالی را از حد بدر بردند عالمگیر اصلا ملتفت باستماع ناله و فریاد آنها نشد
تا بهندیرائی چهرسته تا آنکه روز جمعه که پادشاه به نماز میرفت هنود از در قلعه تا مسجد جامع آنقدر ازدحام نمودند که راه تردد بر مردم مسدود
بود دراز چار سوهاے وهوے تظلم و استغاثه بلند گردیده در گنبد افلاک پیچید و کار بجائی رسید که باوجود اهتمام شدید که سر و دست
مردم مجروح گشته اکثرے را دست و پا از کار رفت تخت روان پادشاه دو قدم راه رفته بانهے ایستاد آخر گذشتن و پیش رفتن
از جائیکه استاده بود متعذر گشته جنبیدن دشوار بود و هر دم کثرت ازدحام مے افزود لحظه توقف فرموده آخر فرمان داد که فیلان
کوه شکوه نشانهاے شاهی و افیال سوارے وغیره طلبیده گفت که صف فیلان بسته برمزدحمین برانند چون حسب الامر بعمل آمد
و بجمع پامال افیال و اسپان رمم خورده گشتند باقی ماندگان مایوس محروم گرنجته دعانهاے خود خزیدند و چار ناچار تن بادائے
جزیه دردادند بسبب عصبیت هاے مذکور و دیگر زود و ریجی هاے عبث بعد ورود دکن کار بائیکه خانجهان بهادر کوکلتاش
ذوالحشم خانخانان و سید عبد الله خان معروف بسید میان و دلیر خان افغان و آغر خان و داؤد خان قریشے و دیگر امراے
صاحب جرأت دانا دل ملازم او عزت و احتشام در بلاد دکن و بنگاله و آشام و دهنک غیره جابجا انصرام داده و حروب و مهام
عظیمه را بانجام رسانیده اند از عالمگیر پادشاه بظهور رسیده و اکثر جادر کارهاے بسیار بنابر شکسته خاطرے و نفاق هاے
امراے کول پرے از پادشاه برداشتند فوجهاے پادشاهے و نام آوران فوج و سپه سالاران عمده راحفت هاے عظیم چنان
روے داد که لائق ذکر و تحریر نبود برآمی همین بعد از ده سال محرران تاریخ را از تحریر سوانح ایام دولت خود تمتع داشت و
گشته احوال او را مفصل نگاشت چنانچه بعض فقرات هاشم علے خان خافی اشعارے بآن دارد و فقیر بنا بر استشهاد فقرات
مذکوره را بعینه مے نگارد و هی نذه بعد انقضاے ده سال مورخان از تسطیر احوال آن پادشاه عدالت گستر دین پرور
ممنوع گشته مگر بعض مستعدان خصوص مستعدخان بطریق خفیه برخے از احوال مهمات دکن مجملا بلا تذکار مکروهات فقط
نموده بیاد و قلاع را بزبان قلم داده تاریخیکه احوال چهل سال باقی دران درج باشد دیده و یافت نشده کاتب حروف تجسس
و جستجوے تمام در فراهم آوردن باقی احوال نموده و انچه را بعین العین مشاهده کرده مسوده نموده اوراق نگاشته متفرق خود را
جمع ساخت امید که انشاء الله تعالے بتوفیق اتمام آن یابد چون بعد ده سال از جلوس همایون حضرت عالمگیر غازے خلد مکان
سیر احوال حکم رانی عشرتمانے آن خسرو عدیم المثال بضبط ماه و سال اطلاع نیافته سوانح سی سال بقید تاریخ نگزارش نمیتوانند
آورد اما از بعض وقائع حضور و صوبجات انچه راقم حروف بعین العین مشاهده کرده و از راویان ثقه بے غرض مسموع نمود لفاظت
سته نوزده از سیارسکے بزبان خامه داده باز آغاز سال سیم بر سر سوانحے که علم حاصل نمود بتقیید سال انشاء الله تعالے
بنگارد خواهد در آورد خانجهان بهادر بعد مهم حیدرآباد که انشاء الله تعالے بگزارش مے آید مدتے مغضوب و بے جاگیر ماند
تا وفات یافت اما قبل ازان که رایات ظفر آیات پادشاه در ممالک دکن سایه افگن گردیدند بسببی که از خانجهان بهادر در تنبیه
مرهٹه بظهور آمده بود بعد تشریف آوردن پادشاه خلد مکان عالمگیر غازے بدکن باوجود بیست و شش سال در استیصال
شورشیان کوشیدن و چندین کرور روپیه صرف نمودن و قلعه جات غنیم بسعے و تردد تمام مسخر فرمودن از نفاق امرا و تقاضاے
ایام سیر نشد بلکه روز بروز شورشے غنیم و درآمدن او بملک قدیم بطریق توطن زیاده گردیده و صدمات چند بار مراے کار کنان اطراف

رسید که از اندازهٔ تحریر بیرون است و بخان جهان بهادر هرگز صدمه بے آبروئے نرسید سوائے جنگهائے مشهور او که با امرائے سلاطین بیجاپور و حیدرآباد نمود و شجاعت و جانفشانی ناکه خارج از حد قیاس بظهور آورد و با وجود اتهام سازش با غنیم تا نهایتهای کارنامه بر فوج اشقیائے مذکور آورد و از انجمله حروب و وقایع او بزبان قلمے دهد خانجهان بهادر بقصد تادیب مرهٹه شناخته از انجمنیه بنیاد مسافت چهل و پنجاه کروه دور تر تاخته بود سه چهار سردار سنبهائی ناکه باسے هزار سوار بارادهٔ غارت خجسته بنیاد بطریق الیغار رزده به اورنگ آباد رسیده تا ماهے پوره دست اندازے نمودند و قریب تمام در خجسته بنیاد رویداد خانجهان بهادر بمجرد استماع این خبر خود را بالیغار رسانیده وقت مقابله زیاده از دو هزار سوار با او نبود در میدان هر سو قتال عظیم و محاربه صعب روے داد تا رسیدن باقے فوج کارزار رستمانه نموده قیامتے برپا ساخت هر طرف سے تاخت از کشته لشته ها برسے افراشت هر چند مرهٹه بسیار هلاک شد انظر بقلت فوج خانجهان بهادر نموده چنان حمله هاے صعب آورد که سنجله دو هزار سوار زیاده از پنجاه شصت سوار همراه آن شصت سوار عرصه جلادت نماند از انجمله بوداغرخان بادو سه برادر و پسر خود آن بهادر شیر دل داد مردے داده می خروشید و می خرشید دگر نجیبگان را دلدهے نموده و سخنان غیرت افزا فرموده بسوے خود دعوت مے نمود و چندان پایدارے ورزید که فوج متعاقب رسید و هنر مهمت خورد گان هم برگشته باز خود را باو رسانیدند و آن جنگ الی الآن بجنگ هر سول شهرت دارد در آن روز القصه در میدان هر سول سه کروهے خجسته بنیاد سر مرهٹه ها از بدن جدا کرد که چندین هزار سر زینت افزای کله منار اطراف خجسته بنیاد گردید و چندین اراپه از نیزه و چترے و آفتاب گیر هم با دیان بشمار روانه قلعه خجسته بنیاد ساخت محل جنگ دوم آنکه لفافه سے کروه از خجسته بنیاد با سرداران مرهٹه جنگ و مقابله داشت خبر رسید که فوجے بسیار گران بارادهٔ تاراج خجسته بنیاد و نهب دیک بلده مذکوره رسیده قریب بیست هزار سوار بسرداری یکی از پسران خود مقابل دشمن گذاشته یکی از راجهاے سکے را با خود گرفته سے کروه راه را در پنج پهر الیغار نموده پاسے از شب مانده بفاصله دو کروه از فوج مرهٹه رسید چون زیاده از هفت صد سوار با او نرسیده بود راجه را فرمود که اگر صبح دمد و مرهٹه قلت فوج ما را برابر العین به بیند دلیر گشته حساب ما خواهد نمود مصلحت آنکه نشانها و نقارخانه را نزد خود داشته همین جا با چند سے از راجپوتیه که همراه شمار رسیده توقف نمایید و فوجے را که از عقب برسد توقف نموده آسایش دهید و من همین وقت در آنها تاخته شبخون میزنم و تا دست رس باشد مخالفان را سے کشم بعد طلوع صبح اگر آنها سر شبخے نموده زور آرند من آنها را بطرف خود کشیده این طرف سے آیم باید که شما دران وقت اعلام مراکش داده نقاره و کرنا بلند آواز ساخته هر طرف که هجوم آن قوم غوم باشد یورش نمایید بعد ازین تهیه خود را بر لشکر مخالف زد تا آنها خبر دار گشته جمع آیند مردم بے شمار بقبل آورد و از چار سو صدائے بگیر و ببکش بلند گردید چون صبح دمید و کمیت فوج بانشانهاے راجه بر مرهٹه ظاهر گردید شاهزاده هزار سوار که در شب تیار گشته خود را بیک کنار محفوظ داشته بود بر خانجهان بهادر یورش آورد آن بهادر دلیر موافق مشوره عنان گردانیده فوج مذکور را بسوے خود کشیده بمیدان آورد تا آنکه تا افوقت نزد راجه مذکور زیاده از هزار سوار جمع نشده بود اما راجه حسب الامر نهاے خانجهان بهادر ایستاده و صدائے نقارخانه و کرنا بلند ساخته بیکبارگے حمله آورد همین که علامت لشکر خان جهان بهادر ظاهر گشت مرهٹه ها دست و پا گم کرده بفریاد آمدند که خانجهان بهادر رسید و بے اختیار رو بفرار نهادند درین وقت سه چهار هزار سوار دیگر از افواج عقب مانده خانجهان بهادر بمقابل مرهٹه هاے فرارے و بین ولیار آنها رسیده صدائے بگیر و بزن بلند گردانیدند بسو اوراق دران روز هاے تشخیص زجاگیر و الدوان پرگنه رسیده محصور غنیم گردیده امید جان بدر بردن نداشت قابو یافته خود را بفوج ظفر موج بادشاهی

انداخت تا بهر طرف نظر کار میکرد از گشته لشها بنظر می آمد کار بجائے رسید که مرتبه ها خود را از مادیان انداخته با طمار عجز و زبونی
بجانهاے مزارعان و رعایا پناه میبردند و آنها بسنگ و چوب سر آنها نرم میکردند و غنیمت بسیار که از اطراف غارت نموده آورده بودند
بدست غنیمان افتاد و بعد فتح یا دو سه روز حسب الامر فاکر و بهاسر افتادگان میدان را بریده چهل پنجاه ارابه از سر بریده آنجا غه
و نیزه و آفتاب گیر ارابه دیگر پر کرده بخجسته بنیاد روانه میساختند بهمین دستور در اکثر محاربات که سرشته تدبیر از دست نمیداد
باقبال عالمگیر فتح و ظفر نصیب او میگردید انتهی کلامه این قسم امیر کبیر دشجاع دلیر و امثال او ملازمان جان نثار کارگزار را
بمجرد اتهام بعض تنگ ظرفان حضور یا بمحض قضات و مشائخ باطن کور معزول المنصب نمودن و ضبط جاگیرات فرمودن همان نتائج
داد که سالها صرف اوقات نموده کرور ها بر ایگان داد و انتظام دکن اصلا میسر نیامد و سرمایه فساد و عناد مرتبه با مسلمانان بیچاره
دیگر گشته آخر تمام هندوستان جولانگاه عساکر مرتبه و باعث بلاے اطفال و نسوان مسلمانان و بے سیر تے آنها از دست سکهان
و مرتبه و دیگر بنیوان مقتدر گردید و اجراین م[illegible] مهمات عالمگیر گشته قرون اسیار و اعصار [illegible]
الفتوح او رسیده و خواهد رسید اطاعت اوامر و نواهے الهی در اغراض و اهوائے نفسانی خود چنان بود که انموذجے ازان در باره
پدر و برادران و پسرانش بعرض بیان در آمد و تبعیت شرع و قاضی که از و شهرت دارد در کارها یکه خلاف رضاے او بود این قسم
که معمر تاریخ مذکور نگارد صورت قضیه از آن که پادشاه عالم ستان کرمهت تسخیر بیجاپور حیدرآباد بسته بود در روز
از قاضی شیخ الاسلام دخلوت فتواے جواز این مهم خواست قاضی بر خلاف سر ضے و اراده خلد مکان جواب داده اجتنید
روز بعد دیگر مهم خواهان رخصت بیت الله خواسته و بجد گشته حاصل نموده روانه کعبه مقصود گردید انتهی این عبارت او
دلالت میکند که از قاضے نهایت بخید او بر جان خود ترسیده بدر رفتن بهانه حج بیت الله فوز عظیم دید و فائده [illegible]
در جنگ حیدرآباد قاضے حضور بود و اتلاف مسلمانان از طرفین هر روز دیده تنگ آمد روزے عرض نمود که ایجا همین مهم اهالی
همه مسلمانند و ازین طرف هم اکثرے اهل اسلام جدال و قتال خلاف آئین و منافے شرع متین است اگر بمقتضاے اصلاح خیر
مصالحه فرمایند سر آئینه بجا و موجب ترحم بر عجزه و غربا خواهد بود چنان مورد عتاب گردید که قریب بود قضا متوجه قاضی گردد
بسفارش برخے از مقربان تادیب قاضے از لوح خاطر محو نموده و جزاے محو مے از شرف حضور و استلام از بارگاهی محروم
سبب او اثبات فرمود و همه ساله بمقتضاے زمان و آلک کورنش ممنوع بود و فضائح و قبائح چنداز پادشاه مجاهد بظهور رسید که ادنی
هوشیار ازان قسم کارها تعجب و احتراز لازم مے شمرد برخے ازان در وقائع حیدرآباد که نعمت خان عالی بطور شوخے
با کمال متانت و اعتدال نگاشته پیرایه افضاح مے یابد اکنون لازم افتاد که بعضے از سوانح جنگ حیدرآباد درین صفحات
از قلم یابد تا دیده عبرت ناظران گرامی گردد ٭

ذکر تجاذب از خیل عالمگیر که در تسخیر حیدرآباد و بیجاپور نمود

چون عالمگیر در شدت حرص و شره بے نظیر بود تسخیر سلطنت بیجاپور را از آخر سلاطین عادل شاهیه که مسمے بسکندر عادل شاه بود
و انتزاع حیدرآباد را از خاتم سلاطین قطب شاهیه سلاطین ابو الحسن تانا شاه در خاطر خود مصمم نموده شروع بهانه جوئی فرمود
و خواست که حجتی برائے نگاه داشت آرد اول نامه متضمن بر طلب منشور ماذنا برهمن که بوزارت او نیابت بعضے جهات ضرور
مامور بود و فرستاد سلطان ابو الحسن در امتثال فرمان مذکور عذرے خواست درین ضمن شنید که ابو الحسن المامے دارد که درین زمان
بدان وزن و قیمت در جواهر خانه هیچ پادشاهے نتوان یافت در طمع افتاده میرزا محمد مشرف دیوان خاص را که از خانه زادان

و ترتیب کرده او بود بطلب آن الماس حضرت نموده در خلوت فرمایند که مطلب ما از فرستادن تو فقط طلب آن پارچه سنگ نیست بلکه مقصد آنست که در هر دو صورت قبول و انکار از ارسال آن جوهر بدستور فرستاده های دیگر نظر بطمع و ضرر خود نکرده و از بیم امید او خود را بر کنار داشته عمداً در گفتگوی باکی و درشتی نموده گستاخانه سخن پرخاش نمائی شاید یا تو بدسلوکی و درشتی پیش آید و تقصیر نافرمانی بر او ثابت گشته دست آویز منازعت میسر شود چون میرزا محمد نزدیک حیدرآباد در سید ابوالحسن یکی از عمده های سرکار خود را با استقبال او فرستاده باعزاز و احترام طلبیده بعد تقدیم سر انجام ضیافت چون میرزای مرقوم طلب الماس معلوم نمود فرمود که جمیع الماسهای جواهر خانه او مع کاغذ سیاهه جواهر خانه و مشتمل سرنشته دار پیش میرزا محمد حاضر آورد و بقسمهای غلط و شداید برات ذمه خود از اخفای الماس غیر از الماسهای حاضر حاصل نموده از جمله آن الماسها جوهر یکه در روز روشنائی و رنگ به از نمونه مع تحف و هدایای لائقه دیگر بطور پیشکش حواله اش نموده رخصت انصراف ارزانی داشت هاشم علیخان خافی محرر تاریخ عالمگیری می نگارد صورت خطه محرر اوراق بعد جلوس از زبان او شنیده نقل مینمود که در هر مقدمه در مجلس ابوالحسن گری که بمرتبه آمد موافق حکم و مرضی پادشاه گستاخانه دلیرانه سوال وجواب نموده و او را ملزم میکرد دم از مار یک سخن ملزم گشته نتوانستم که جواب بگویم و آن اینکه به تقریبی ابوالحسن گفت اگرچه با هم پادشاهیم اما نوکر ان عالمگیر میدانیم سن ازین سخن برآشفته گفتم که در مقابل عالمگیر پادشاه نامی شما را نرسد که نام پادشاهی برخود اطلاق نمائید ابوالحسن در جواب گفت میرزا محمد غلط میگوئی اگر نام پادشاهی برما اطلاق نشود پادشاه شمار اشاه شاهان چه قسم خواهند گفت انتهی کلامه لعنه و رود به نجرها نمود که گویا سرحد دکن هست و رسال بیست و پنجم از جلوس شهاب الدین خان پسر قلیچ خان را که آخر مخاطب بغازی الدین خان فیروز جنگ شد و دران ایام منظور نظر تربیت عالمگیر گشته بود بافواجی متوالی میبایست برای تسخیر بعضی قلاع تعلقه سنبهاجی مع اسباب قلعه گیری و فوج شایسته مرخص نموده مامور ساخت که قلعه راسپج چون از قلاع متینه نامی بنیست و شاهجهان پادشاه هم وقت ارادهٔ تسخیر بلاد و قلاع دکن ابتدا بهمان قلعه نموده به آسانی مسخر ساخته بود خاندکو هم ابتدا بهمان قلعه نمایند و نیک نام خان را قلعه دار ملقب و فوجدار سرکار بگلانا گردانیده مخفی تاکید نموده که قلعه سالیر را که از قلاع مستحکمه معروفه است باحتیال شایسته سعی بلیغ نماید تا بدون جنگ و جدال بدست آید و در سنه بیست و ششم بعد انقضای برشگال از جنجیره بنیادکو جیده متوجه احمدنگر گشت و شاهزاده محمد اعظم را برای تسخیر قلعه سالیر و دیگر قلاع نواح گلشن آباد متعین نموده شاهزاده معظم را برای تنبیه مفسدان رام درمتصل کوکن عادل شاهیه مامور فرمود چون اعظم شاه متوجه تسخیر قلاع گردید نیک نام خان که حسب الامر از سابق با قلعه دار سالیر راه سازش باز کرده ارسال رسل و رسائل مینمود زیاده تر سرگرم کار بندگی گردیده لقلعه دار پیغام نمود که آخر این قلعه با قبال و اقتدار عالمگیر مفتوح خواهد شد اگر محنت مرا ضائع نگرداند حق خدمت تو در حضور اثبات نموده پنجهزاری ات خواهم گردانید او هم رفاه خود در قبول نصائح نیک نام خان دیده اطاعت کرده قبل از ورود اعظم شاه بسبع نیک نام خان تسخیر قلعه مذکوره میسر آمده کلید طلا مرسله خاطر مرقوم حضور رسید و نیک نام خان مورد عنایت و قلعه دار بحضور رسیده پنجهزاری سه هزار سوار گردید هاشم علیخان خافی می نگارد که از ابتدای سلطنت عالمگیر بعد تحقیق نام و نشان فراخور حال خانه زادان امور و شئونی و نو ملازمان بمناصب و اضافه ها سرافرازی می یافتند و آبروی منصب و نوکران پادشاه روز بروز بیکه پادشاه داخل احمدنگر دکن گشت بحال بود و از جاگیرات و نقدی کامیاب و زندگانی بخوبی می نمودند و پادشاه در پیش آوردن افغان و راجپوت احتیاط می نمود و قوم کشمیری خصوص فرقه چک کمتر بمنصب سرافرازی می یافت بعد ازان که جلب قلوب دکنیان خصوص ملازمان سنبهای مرهٹه و سلاطین بیجاپور و حیدرآباد بنابر عرض استیصال آنها

وتسخیر ممالک دکن پیش نهاد خاطر گشت هرکس بوسیلهٔ هرکه رجوع بدین آستان سمی آورد زیاده ازمرتبه وحوصله خود بمناصب عظیمه وعطاهای خلاع وجواهر واسپ وفیل وخطاب سربلندی می یافت هرچند برای استمالهٔ آنها مناصب عظیمه بخشیده جاگیر یا نقدی هرچه بود زیاده از سه ماهه یا چارماهه تنخواه نمیشد ودر دادن جاگیر اغماض بسیار بعمل می آمد بازهم بمرور ایام کار بجائی رسید که تمام ملک بتنخواه نوآمدهای دکن رفت ووکلای آنها بالصال رشوة وکارسازیها محالات سیر حاصل برای موکلان خود می گرفتند هرقدر که درمراتب ومناصب عمدهٔ جدیدان بی نام ونشان افزود روز بروز در اعتبار واقتدار منصبداران وملازمان قدیم کاسته کار بجائی رسید وعرصه چنان تنگ گردید که بعضی ازخانه زادان روشناس ازراه قدردانی پرورش می یافتند لیکن جمع کثیری ازمنصبداران کم پایه که چنان مربی وزخرج مهم سازی نداشتند بی جاگیر محض شدند ودوا مهای باقی معدوم الوجود گردید چنانچه مکرر بعرض ارباب طلب پادشاه دستخط نمود که یک انار وصد بیمار ودراوقات تعیین انواج وعزل ونصب خدمات عمده های واجب الرعایة را نظر برقلت پای باقی ازروی آوارهٔ جاگیر مردم کم پایه تغییر نموده تنخواه وعمده ها مذکور نموده عالمی را زیر تیغ بیدریغ قلم میکشید این عمده نوازی علاوه دیگر خرابیهای بیچارگان بی بضاعت می گشت انتهی کلامه شهاب الدین خان که بتسخیر قلعه راسیج مامور شده بود نظر بشجاعت او واسباب قلعه ستانی که همراه او معین شده بود بایستی سرسوای آن قلعه مفتوح میگشت ازحزم وهوشیاری قلعه دار سنبها که بحراست آن قلعه مامور بود فتح قلعهٔ مذکوره دشوار گشت باآن که آن قلعه دوسه توپ آهنی کهنه شکسته داشت امّا قلعه دار بکاردانی خود توپهای چوبی بسیار تراشیده واز چرم پیچیده تیار نموده وتا ضرورت نمی شد ومردم پادشاهی برپلا آن نمی آمدند توپ نمی زد چه آن توپها زیاده بریک بار بکار نمی آمد ونوعی پایداری وحراست نموده که شهاب الدین خان وفوج پادشاهی مجال تسخیر آن نیافتند وایام محاصره بامتداد کشید بعد ازان قاسم خان که ازامرای مبارزت پیشه مدبر وکاطلب مشهور بود بتسخیر قلعه مذکور مامور شده واز کلیه ولایت شمالی آن بهادر هم مفتوح نشد بعد ازان خانجهان بهادر کوکلتاش معین گشت وانچه لازمه سعی وتلاش بود بتقدیم رسانید سودی نداد ناچار روزی منصوبه درستی دیده عوام سپاه وبازاریان را بطرفی مقرر ساخت که شور یورش ازحد بدر برند تا مردم قلعه آنطرف بمدافعه آنها پردازند وطرف مقابلش که قابل کندانداختن وزینه گذاشتن بود سه چهار صد کس شجاعان معتمد را مقرر ومهوا عیدا اضافه والعامات مستعد ساخت که چون حاربسان قلعه بطرف یورش مشغول شوند بهادران مذکور دران همت برکمر جرات زده وبکمال اختفائی شور وغوغا بالا برآیند اتفاقاً این خبر ازجواسیس بجاسوس قلعه بعینه رسیده بهم همین قسم تبدارک پرداخته عوام قلعه را بطرف عوام اهل یورش وارباب غوغا وشور مقرر ساخته شجاعان آبرو طلب را بطرف کندانداختگان پلنگ خصلت گذاشت وآنها نیچه های آهنین که در دکن لانج وآن را بزبان هندی بگهه نوهه گویند دست بکرده وسیوف ودیگر حربه های جان ستان گرفته مستعد مدافعه بجان تفصیل قلعه استادند امّا نوعی خاموش بودند که عدوی گمان بردن مردم بدان طرف نمی برد ازحمله جوانان قلعه کشاد ونفر پیش آهنگ سرزنیه ها برآمده خود را بسر دیوار قلعه رسانیدند وپی روان آنها در راه بودند همین که پیش قدمان برفراز حصار برآمدند حاربسان قلعه که پنهان نشسته بودند یکبار از کمین جسته اول دستار بالا برآمدگان در ربودند بعد ازان به نیچه های آهنی سر وروی آنها چنان خراشیدند که چشم ولب وخسارهای هر نوعی گشته بزشت ترین صورت معیوب گردیدند وبصدمات پی درپی از بالای آن کوه سرنگون گردانیده پائین انگندند ازپی برآمدگان نیز بصدمه افتادگان پیش قدمان گردیده سرخ رو ودشکسته دست وبازو بزمین رسیدند وبعد دو چند

مزور سے کہ در علم تکسیر و تسخیر حق شہرت داشت مزخرفے چند بجانجہان بہادر گفتہ مارے از طلا بوزن صد تولہ درست کناسند و کہاں چرم بوید از طلوز پنبہ پوشیدہ مار طلائے در دست گرفتہ بر کنگھرہ برج بالائے دمدمہ نشستہ فوج را مورچہ پورش گردانید و خود آن مار را بانواع مخلقہ حرکت دادہ شروع بخواندن بعضے از اسمائے عجیبہ نمود و وعدہ او با خانجہان بہادر آن بود کہ بدین صورت قلعہ مفتوح خواہد شد ناگہان ضربتے از سنگ یا گولہ سر دآن مرد مزور رسیدہ از بالائے آن بلندے گردید و دست و پا شکستہ بزمین غلطید و کارے ساختہ نشد آخر الامر سرداران متعین مثل خانجہان بہادر و قاسم خان وغیرہ دست افسوس مالان از محاصرہ دلتنگ از تسخیر مایوس گشتہ روزے کہ داعیہ برخاستن از پای آن قلعہ نمودند فرمودند کہ کنگھرہ وغیرہ آلات چوبے را کہ برائے تسخیر قلعہ ساختہ بودند آتش دہند وقت سوار شدن تغییر لباس نمودہ کوچ کردند تا مخالفان سردار ان شما سند حارثان قلعہ فریاد می زوند کہ اندک صبر کنید تا آتش کنگھرہ سرد شود و خاکستر آن بسرکوے خود مالیدہ برگردید و سنجہا باستماع این خبر بر بالائے قلعہ دار قلعت فاخرہ و حلقہ ہائے طلائی کہ آنرا در بینی کھروہ میگویند بوزن نیم آثار تیار کردہ بسرکردہ ہر دو دستہائی او فرستاد و از قلعہ دارے آنجا تغییر نمودہ حارس یکی از قلاع متینہ گردانیدہ صوبہ بیجاپور را نوشتہ است کہ زیادہ از سہ چار ماہہ راہ طول دارد و عرضش کمتر از دو صد کروہ واقع نشدہ حاصل صوبہ مذکور در عہد سلطان محمد عادل شاہ حد سکندر عادلشاہ کہ از دست او عالمگیر انتزاع نمودہ دو کرور و ہون کہ عبارت از ہفت کرور روپیہ باشد بود و از سستی سکندر عادل شاہ کہ اکثر ممالک از تصرف بدر رفت ملک بسبب لکھ ہون در یدتصرف او ماندہ بود کہ عالمگیر پادشاہ در سال ہزار و نود و شش ہجرے سنہ لبت و نہم جلوس خود از احمد نگر بارادۂ تسخیر بیجاپور نہضت نمود و ہم آنجا بامجد اعظم شاہ پسر خود نامزد نمودہ روح اللہ خان را با چندے از امرائے جلادت شعار با سیصد ہزار سوار روانہ سید عبد اللہ خان بارہہ را کہ از قدیم الخدمتان محمد معظم بہادر شاہ ولی عہد بود با دو ہزار سوار و دیگر اسباب قلعہ ستانی بہراول اعظم شاہ قرار دادہ پیشتر روانہ نمود و خانجہان بہادر را با افواج و اسباب تسخیر قلاع و بلاد محمود و حیدرآباد را ہی ساخت و حیدرآباد را دار الجہاد نام نہاد از سید عبد اللہ خان امجد جنگہائے راہ ہنگام محاصرہ ناک تھانہ تعلقہ بیجاپور تردد ات نمایان تا رسیدن اعظم شاہ بظہور رسید چون فیما بین اعظم شاہ و بہادر شاہ نفاق و شقاق بود اعظم شاہ نمی خواست کہ نام تردد ہائے بہادر شاہ بر زبان مذکور شود و سید عبد اللہ خان از انجا نبازان بے ابناز سید است لہذا اول بوساطت مصطفے خان کاشے کہ معتمد علیہ بود دلالت بر فاقت خود نمود و فرمود کہ نام مورچال بہادر شاہ از میان باید برداشت و چون بدلیرے روح اللہ خان سید عبد اللہ خان اختیار رفاقت دیرین سفر نمودہ بود اعظم شاہ روح اللہ خان را ہم درمیان دادہ تکلیف امر مذکور کرد سید عبد اللہ خان صلاح بقبول این امر نداد و اعظم شاہ با افواج بیجاپورے اشعار ریختن بر مورچال سید عبد اللہ خان و ذرایام گہی تیز نمودہ در ملک و اعانت او تعاقل و اہمال مے نمود و در روز یورش نیز سبقت بر جمیع افواج پادشاہے از سید عبد اللہ خان بظہور رسید و از قلعہ روے توپہا و تفنگ آتشبارے بطرف سید عبد اللہ خان زیادہ بود و دران یورش قریب دو صد و پنجاہ نفر کہ اکثرے مردان تہور پیشہ و روشناسان بہادر شاہ و دلاوران بارہہ بودند مع دو فیل کشتہ و زخمے گردیدند و سید عبد اللہ خان بہادرے نمایان نمودہ تزلزل تمام در دل ہوشہ بانگان قلعہ انداخت و قریب بود کہ متحصنان امان خواہ آیند و رخنہا در بروج و بارہ بہم رسد اعظم شاہ در ظاہر روح اللہ خان را با عانت و باطنا بمالغت این جلادت علی الرغم نام بہادر شاہ بہ پیامہائے وعدہ و وعید آمیز فرستاد و روح اللہ خان رسیدہ بپاس خاطر شاہزادہ و باقتضائے وقت از طرف خود ہم کلمہ چند

بطور نصیحت گفته سید عبد الله خان را باز داشت و خان مرقوم طوعاً و کرهاً ناچار خود را بکنار کشید و بجای خود رفته فرود آمد چون ایشان
جرحلادت و جانفشانی سید عبد الله خان بپادشاه رسید بر سید بهادر مذکور تحسین و آفرین بسیار گفته شاه عالم بهادر شاه مبارکباد
گفت روز دیگر که خبر معاودت سید مذکور مع فوج نباکامے و ناچاری رسید نهایت آزرده خاطر از سید عبد الله خان و شاه عالم
گشته اغراض و جنگی بے محل نمود و اعیان را که بر اصل حقیقت آگهی یافت بتقاضاے مصلحت روح الله خان سید عبد الله خان
را بحضور طلبید و سید عبد الله خان را ناحق بمرتبه مغضوب گردانید که اگر روح الله خان شفیع جرائم ناکرده او نمی گشت کمال خجلت و
بے آبروئے او میر سید ملخص کلام هاشم علی خان خافی است که نگاشته خامه حقیقت نگار گشت زهی قدردانی و سلیقه
و عظم شاه در محاصره قلعه مذکور از ملازمان سکندر بیجاپوری چنان محصور بود که اگر شهاب الدین خان سپهسالار عابد خان برادر
مجاهد خان و دیگر امرائے متعینین این هر دو برادر رسد غله و نجاره از غارت افواج سنبها و سکندر بیجاپوری محفوظ داشتهٔ
اعظم شاه نمیرسانیدند اثری از اعظم شاه و لشکر او کسی نمیدانست هم علیخان خافی می نگارد که کارلشکر اعظم شاه بجائے رسیده بود که حیوانات و دواب
فاقه های خیر محمود دست کشیده نر و آدمے زادگان بخوردن آرد پوست درختها و تخم اشیاے که با آرد استخوان چارپایها
مرده ممزوج بود میخوردند و آنهم میسر نمی شد و عالمی از گرسنگی و خوردن چنین ماکولات غیر لائقه شربت ممات چشیده و
دختر دارا شکوه زوجه اعظم شاه که در اردو و دور از لشکر شاهزاده میماند گاهے که غله فوج دکهنیان در محاصره اردو رو
داده خود سوار شده از محفه و عماری تیر برا عاز ده امرا و نوکران را تحریص بر جانفشانی و پایداری می نمود تا کمک
از لشکر اعظم شاه میرسید و دران حین که شهاب الدین خان رسد غله برائے اعظم شاه و لشکرش میبرد در راه افواج بیجاپور
که از ضعاف مضاعف فوجش بود ممانعت نموده عرصه چنان تنگ ساخته بود که قریب بود آفتی عظیم بفوج پادشاهے و
اخیاس غله رسد شهاب الدینخان و برادرش مع سرداران همراهے فاتحه خیر خوانده دست از جان شسته خود را بران
سپاه بی قیاس زده کار را رستمانه نموده مخالفان را شکست داده غله و نجاره را صحیح و سالم باعظم شاه و لشکرش رسانید
شاهزاده شهاب الدین خان را آفرین گویان داخل گرفت و لباس خلعتے که پوشیده بود خلعت داده و در دغایات
دیگر ساخت و چون این خبر باعالم گیر رسید بے اختیار بر زبانش گذشت که چنانچه آبروے خویش بسعے و انبازے
شهاب الدین خان بحال ماند حق سبحانه آبروے او را و فرزندان او را تا آخر زمان از آفات دوران در حفظ و امان
خود نگهدارد و بر مراتب منصب خبر ے بانبر اسوار افزوده بلقب شاهزادی الدین خان بهادر فیروز جنگ مخاطب فرمود و
فرمان الطاف آمیز برائے او و دیگر عطایا برائے برادر و همراهیانش فرستاده و بعد انقضاے زمانے لیسر چون
محاصره بیجاپور امتداد کشید عالم گیر چهارم ماه شعبان سال بیست و هم از جلوس خود بدان طرف ایالت عزیمت
برافراشت چون در قرب جوار بیجاپور رسید شاه عالم بهادر شاه و روح الله خان و شاهزادی الدین خان بهادر فیروز جنگ
و دیگر امرائے زمار انبار بکمک و اعانت محمد اعظم شاه و محاصره و تسخیر بیجاپور فرستاد هر یکے بارا ده اظهار جوهر جلادت
و جانفشانی و کارگزارے و کارداني خود کمر همت محکم بسته خواست که حسن خدمت خود بظهور رساند شاه عالم
بهادر شاه از طرف دست راست مقابل دروازه شاهپور موچال داشته مے خواست که به پیغام استمالت و جان بخشی
یا بجرأت و جلادت هر قسم اتفاق افتد بوسالمت او قلعه مفتوح گردد محمد اعظم شاهزاده باین اسرار پے برده خبر
سازش بهادر شاه با سکندر پادشاه بیجاپور بعالمگیر رسانیده و دیگر مدعیان نیز با اعظم شاه همداستان شدند

روح الله خان بنابر مواضعت با اعظم شاه نیز گواهی داد و سردار خان کوتوال هم بشهادت زبان کشاد شاه قلی نام شخصی از ملازمان بهادر شاه که آمد و رفت در قلعه داشت حسب الامر عالمگیر از بیرون قلعه سیر جا سوسان گشته بحضور رسید پادشاه اول بملایمت استفسار احوال نمود او انکار کرد چون حکم لشکنجه صادر شده چوب و کنک خود بلفریاد و اقرار آمده پرده از روی کار برداشت و چند کس دیگر را شریک بدنامی خود ساخت از انجمله مومن خان بخم ثانی و محمد صادق و بندر این دیوان بهادر شاه و سید عبد الله خان بارهه را نام برد عالمگیر بهادر شاه را طلبیده گله بسیار ازین ناهنجار یها درمیان آورده منفعل ساخت اگرچه بهادر شاه انکار نوکرے او نمود سودمند نه دید سید عبد الله خان را بی حمیت با وجود جانفشانیهاے او که در جنگ بیجاپور مذکور شد و هم در جنگ حیدرآباد که ذکرش آمد تقدیم رسانیده بود فیلش نمود و دیگر انرا اخراج فرمود اگرچه در ظاهر از لوازم ولی عهدے و مراتب منصب بهادر شاه کم نمود اما بر آثار بے التفاتے روز بروز مے افزود در روح الله خان چون کمر شفیع جرائم سید عبد الله خان گردید بطریق نظر بندی حواله او فرمود و شروع سال سی ام مطابق هزار و نود و هفت هجری چون عرصه بر محصوران بیجاپور تنگ گردید و از نایابی غله و کاه اسپ و آدم بے شمار تلف شدند شرزه خان که عمده سرداران سکندر عادل شاه بود از زبان پادشاه خود امانها خواسته اوائل ذی قعده کلید قلعه نخدمت عالمگیر آورد و سکندر مقید گردید تاریخ تسخیر بیجاپور مصرع سد سکندر گرفت ✣ بعرض عالمگیر رسید شیخ هدایت کیش واقعه نگار کل بر آدخل واقعه نمودن این فقره ناخوشتر عنایت شد بدستیارے فرزند ارجمند بے ریو رنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ فتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیر خان صوبه دار کابل نیز درج گردید ✣

ذکر مجملے از وقایع جنگ حیدرآباد و لشکر کشیدن عالمگیر بر سلطان ابو الحسن پادشاه آنجا محض عناد

بعد فتح بیجاپور عالمگیر قاصد تسخیر حیدرآباد دنبس خود گردید اگرچه افواج او از ابتداے ارادهٔ تسخیر بیجاپور برداے خرابی و قتل و ویرانی حدود حیدرآباد متعین بود باقتضاے صلاح وقت و طبیعت خود تغییر و تبدیل افواج و سرداران سپاه مے نمود چنانچه مجملی ازان بزبان قلم خواهد داد بعد تسخیر بیجاپور از انطرف معین خاطر گشته همگی همت بتسخیر حیدرآباد گماشت و حیدرآباد را دارالجهاد نام کرد شته ها جمعیت مسلمانان دکهار پادشاه مجاهد دیندار بدانطرف نهضت نمود احوال قبل از نهضت بر سبیل اجمال آنکه در هنگامیکه اعظم شاه را بتسخیر بیجاپور مامور نمود خانجهان بهادر در راسم ایرج خان و صفدر خان سپر مدائی خان برادر زاده خانجهان بهادر در محکم سنگه وغیره برات تسخیر یعنے قلاع و معموره هاے نواح و سرحد حیدرآباد روانه فرمود سلطان ابو الحسن شنیدن خبر تعین شدن خانجهان بهادر محمد ابراهیم خان سپه سالار خود را با چند سردار دیگر بمقابله او فرستاد و چون خانجهان بهادر نزدیک ملکپر رسیده با جان نثار خان و پرویز خان که از سابق در آنجا بوده با افواج حیدرآبادے ستیز و آویزه داشتند متفق شد محمد ابراهیم خان سپه سالار حیدرآبادے با بهوے از سرداران دیگر و سے هزار سوار باستقبال شتافته معرکه گیر و دار گرم ساخت و هر روز مقابله و مقاتله روے میداد چون مدد محمد ابراهیم متواتر میرسید بر جمعیت او همیشه مے افزود تا آنکه قریب پنجاه هزار سوار با او فراهم آمد و اطراف خانجهان بهادر را فروگرفته چنان پور شما آورد که احوال فوج خانجهان بهادر قریب بمغلوبے رسید و خانجهان بهادر بنا بر احتیاط گرد لشکر خندق نموده مورچال آراست تا گاه بهانه جنگهاے سبک و گاهے بشدت هم می شد بعد یک ماه محمد ابراهیم خان دو روز ظفره داده روز سوم که فوج خانجهان بهادر غافل و سردار مشغول بازی چوپڑ بود باگروهے انبوه نمایان گردید و جاسوس خبر بخانجهان بهادر رسانیدند

کہ افواج دکن اطراف مورچال را فروگرفت خانجہان بہادر بہمت خان وسپہ دار خان پسران خود را و ایرج خان کہ او نیز از اقربا ایش بود باتفاق جگت سنگھ ہاڑہ از طرف راست بدفع اعادے مامور فرمود و دیگر سرداران راجپوتیہ و افاغنہ را الطرف چپ مامور نمود و خود نیز مہیاے سوار گشت تا سوارے او تیار شود افواج دکن مورچال را شکستہ واز خندق گذشتہ بر افواج عالمگیرے ریخت و مردم مقابل آمدہ را مجروح و مقتول ساختہ زنجیرہ توپخانہ پادشاہے را شکستہ رستخیز قیامت بر انگیخت شیخ منہاج مقابل سپہدار خان پسر خانجہان بہادر و جگت سنگھ ہاڑہ و شرزہ خان تودے و رستم خان برابر بہمت خان پسر دوم خانجہان بہادر و محمد ابراہیم خان سپہ سالار مع بڑے خان ہاٹ بہیریا فوج دریائے روبرو بے خانجہان بہادر و ایرج خان رسیدہ ولولہ عجیب و غلغلہ غریب در افگندند و فوجے دیگر مقابل راجپوتیہ رسیدہ بحملات مردانہ راجپوتان را بے دست و پا ساخت و شیخ نظام بر سر بہیر ریختہ ہنگامہ دار و گیر بکرہ اشیر رسانید افواج عالمگیر رو بسا لشکر پایدارے نمودہ ہر طرف کشتہ و زخمے گردیدند ہمت خان پسر خانجہان بہادر و صفدر خان برادر زادہ خانجہان بہادر پسر فدائی خان و جسونت بوندیلہ جہانے کارے برد اشتند و عمارے ہمت خان و دیگر سرداران از شدت تیر باران گنبد ہاے آراستہ اقلام مے نمود اما ہمت خان باوجود زخمے شدن ہمت نباختہ حملات متواتری نمود و از پدرش مدد طلبید خانجہان بہادر کہ خود نگین وار گرفتار حلقہ اعدا بود تسلے بمدد و فضل ایزدے نمود درین ضمن بڑی ہاٹ خان بہادر با جمعے از یکہ تازان دلاور سپہا تاختہ بر خان جہان بہادر سردار پرسان یورش آور دو تیرے بر خانجہان بہادر انداخت خانجہان بہادر ہم تیر بحلقہ کمان در آوردہ چنان بر بر بے خان زد کہ یکدست او از کار رفت اما عرصہ کارزار بر فوج عالمگیر چنان تنگ گردید کہ احدے را امید حیات و نجات نماند درین ضمن از اقبال راجاے کہ نہایت مست و بطرفے از زر و سیما نہا و زنجیر آہنے محکم بستہ بودند فیلبان صلاح در اطلاق آن دیدہ مطلق العنان ساخت و زنجیر سہ چار منے در خرطوش داد آن بلاے سیاہ بحسب اتفاق مقابل خان رسید خانمز قوم از فرط شجاعت خود دارے نکردہ بر فیل حملہ آورد فیل زنجیرے را کہ در خرطوم داشت چنان بر سواران زد کہ اسپہا چراغ پا گشت سواران را بر زمین زدند و کار بر خانجہان باتمام رسید و فیل چند کس دیگر از دلاوران دکن را زیر پا و خرطوم خود آوردہ مسمار ساخت و رقعاے خانجہان بہادر غنیمت یافتہ باقی ماندگان مقابل را از پیش رو بر داشتہ پس دوانیدند دیگران ہم از صدمات فیل مضطرب گشتہ کنار جستند و افواج عالمگیرے قابو یافتہ حملات متواتر آور دبحسب قسمت شکست بر فوج دکن افتادہ فتح و ظفر نصیب خانجہان بہادر گردید خان جہان بہادر حقیقت فتح خدا داد و غلبہ اعدا نمعروضداشتہ از پادشاہ استمداد نمود عالمگیر محمد معظم بہادر شاہ را با فوج شایستہ مع اعتقاد خان خلف جملۃ الملک اسد خان و مرحمت خان پسر نام دار خان و دیگر سرداران رزم آزما بمدد خانجہان بہادر فرستاد بعد یک جا شدن ہر دو فوج بعصلاح خانجہان بہادر روز دوم از ورود قبل از طلوع آفتاب باتفاق سوار شدہ چون دو سہ کروہ از لشکر و مورچال بر آمدند افواج دکن بادبدبہ تمام نمایان شدند و بعد تقارب بر سر شاہزادہ معزالدین و خانجہان بہادر کہ ہراول بہادر شاہ بودند ریختہ در اول یورش چنان جرأت بکار بردند کہ سہ فیل با ہزار صد یا نصد سوار و پیادہ از پا در آمد و از توپخانہ آتش بار پادشاہے گذشتہ آشوب غریبے در لشکر پادشاہے افگند سید عبداللہ خان بارہہ و خواجہ ابوالمکارم با تفاق راجہ مان سنگھ بمدد ہراول رسیدہ مبارزت بہادرانہ نمودند و تا نیمہ روز آتش پیکار در التہاب بود و از طرفین سوار و پیادہ کشتہ و زخمے گردیدند آخر از مدافعہ بہادران عالمگیرے افواج دکن را

مجال پای داری نماند و علف عنان به بنگاه خود نمود سید عبداللہ خان و دیگر شجاعان بہادر شاہے داعیه تعاقب تا بنگاه نموده جازم بودند که امروز انچه شده نیست نشود و خانجهان بہادر این رائے را مقرون بصلاح ندانسته به بنگاه خود مراجعت نمود و یکپاس شب گذشته بمعسکر خود رسیده آرمیدند و احوال این فتح بحضور معروض داشته شاہزاده و خان جهان بہادر متوقع تحسین و آفرین بودند و فی الواقع بجا بود بعد عرض سبب معاودت و بازماندن از تعاقب توقعات عنایت بمقتضاب مبذل گشته فرمان والا شان متضمن غضب و طیش تمام بنام شاہزاده و خانجهان بہادر صادر گشت و این معنی موجب ملال خاطر هر دو گردید اگرچه ازان روز افواج ابوالحسن بقصد مقابله و مقاتله سوار نشد اما گاه گاهے روزانه از دور نمایان و هنگام شب بطور شب خون شور شے افگنده چپه بان و بندوق زده بجاے خود میرفتند خانجهان بہادر و شاہزاده هم از فرط کلال و ملال قاصد خنگ آنها نمیشدند و ترک سوارے نموده تا چهار ماه در انجا نشسته گذرانیدند و این معنی موجب ازدیاد خفگی پادشاه گشته فرمانے بدستخط خاص در کمال اعتراضی و سرزنش نگارش یافته مرسل شد و پادشاه بخان جهان بہادر نوشت مصرع ای باد صبا این همه آورده تست ✦ شاہزاده بعد مطالعه صبح آن روز دیوان نموده خان جهان بہادر را مع دیگر امرائے صاحب رائے جمع آورده درین باب کنکاش بمیان آورد و چون خانجهان بہادر و بعضے راجهاے دیگر کبیده خاطر بودند رضا بجنگ نمیدادند و سید عبداللہ خان و دو سه راجهاے دیگر ترغیب بمقابله و مقاتله مے نمودند بنابر اختلاف رایها آن روز مشوره ناتمام ماند روز دیگر سید عبداللہ خان در خلوت التماس نمود که خان جهان بہادر از سر داران کهنه کار آزموده و هوا خواه پادشاه ست امّا صلاح دولت آنست که زیاده برین خلاف مرضے حضرت پادشاه بعمل نیاید و بداعیه گوشمال مخالفان که بنابر دفع الوقت التماس مصالحه مے نمایند سوار باید شد اگر خانجهان بہادر سپراولی نمایند قدوے راه چند اول مقرر فرمایند و الا بنده در سپراولے شرط جانفشانی بتقدیم خواهد رسانید و در رکاب سپے از شاہزاده هاکه سپردار سپراولی مقرر شود و چون سپر تردد ذات و فدویت ظاهر خواهد کرد بعد ازین گفتگو بہادر شاه سپه سالار لشکر حیدرآبادی پیغام داد که بنابر اغماض از رنگ شما مورد عتاب پادشاه شده ام لیکن نظر بصلاح طرفین و بحال ماندن دولت و آبروے ابوالحسن و شما ها صلاح دران میدانم اگر شما از قصبه و گذر سے سرم و دیگر محال سرکار که تصرف بندهاے پادشاهی درآمده دست برداشته برگشته روید این معنی را وسیله التماس عفو تقصیرات و شفاعت ابوالحسن ساخته بحضور عرض کرده آید محمد ابراهیم که خواهان مصالحه بود در اثنائے گشته با سرداران دیگر استشاره نموده شیخ منهاج درستم راو رنگ دار و دیگر علاوت کیشان جهالت پیشه باتفاق جواب دادند که قلعه سرم و ملک سرحد بر نوکسنان و دم شمشیر ما ها وابسته است و دران روز نخلاف ایام ماضے در زدن با ما نها اتفاق رشوخے نمودند که وقت آوردن خوانهاے خاصه یکبان اندرون سراچه حرم سرا رسیده خوان طعام از سر خواص افتاد و چون توپخانه تازه از حیدرآباد رسیده آوازه شلک ان بگوش برین رسانیدند و بر مردم گهی پادشاهی نیز چیره دستی ها نمودند عرق حمیت بہادر شاه بحرکت آمد بتهیه آراستن صفوف پرداخت و بدستور سابق شاہزاده معز الدین و خانجهان بہادر را سپراول و سید عبداللہ خان را چنڈاول و دیگر امرا در جرانغار و برانغار قرار داد خواجه ابوالمکارم وغیره را در قول با خود گرفته بقصد مقاتله سوار گشته پاره عرصه کارزار گذاشت و سرداران ابوالحسن بهیر اسپه چار گروه از جائیکه بود دست راست فرستاده توپهاے بزرگ را در گودالها افگنده بعضے ازانها زیر خاک نهان ساختند و فوج راست خود یکے را مقابل سپراول و یکے را روبروے بالتمش و یک فوج سنگین را با دو سردار شیر پیکار کارزار دیده بمقاتله سید عبداللہ خان قرار دادند و چون دریا بلاجوشان و خروشان روبفوج بہادر شاه آوردند و هنگامه دار و گیر بلند گردید

دکو کوشش زیاد از حد بظهور رسیده داران دکهن جرأتها نموده عرصه بر افواج پادشاهے تنگ ساختند از شاهزاده معز الدین
دهمت خان سپهر خانجهان بهادر و اعتقاد خان سپهر جملة الملک اسد خان تردودات نمایان بظهور رسید و سید عبد الله خان بعد
جرأتهاے بے پایان فوج مقابل را بر داشته بعد دو سرداران یمین و یسار پرداخت و تا دو پهر معرکه کارزار گرم بود لعبد زوال فوج
دکنیان رو بفرار گذاشت و بهادر شاه مع افواج در تعاقب خصم تا بنگاه آنها شتافت و غلغله عظیم در لشکر دکن افتاد شیخ
منهاج دو سوار زبان دران نزد شاهزاده فرستاده بپادشاهزاده و سرداران هراول پیغام داد که سلاطین و امراے سلف حفظ
ناموس طرفین ملحوظ و منظور بود مقاتله فیابین مردان است آن قدر توقف باید نمود که ناموس ازینجا محفوظ بگذرد معز الدین بعد
از اذن پدر عنان کشیده مردم را از غارت معسکر باز داشت و دکنیان ناموس را بر اسپها و فیال سوار کرده در مکانی محفوظ
رسانیدند و بعد لحظه از طرف ناموس اول عصر باز بهیات مجموعے هجوم آورده معرکه کارزار از اول گرمتر ساختند حق آنست
که از هر دو طرف انچه سزاے ناموس طلبان عرصه زیست بظهور رسانیده دادمردے و مردانگے دادند و جمعے کثیر از طرفین
مع دو فیل فوج شاهزاده معظم از پا درآمدند و از افواج ابو الحسن شیخ منهاج و رستم راو برهمن نعم بر گشتند و چار پنج سردار دیگر
زخمهاے کارے مجروح شدند و جلادت کیشان دکن نبد ابن دیوان بهادر شاه را مجروح ساخته فیل سوارے از پیش انداخته
روانه شد شهید عبد الله خان با آنکه درهان حالت بدهن او صد مه دسته بان رسیده بود یکے از راجهاراهمراه خود گرفته در تعاقب
فوج مذکور که دیوان شاهزاده را مے برد شتافته و جبار تهانموده نبد ابن را از دست آنها رهانیده باز آورد و زن
غیرت خان میر بخشی شاهزاده در عماریے فیل سوارے مع یک خادمه که همراهش بود گشته گردید و مردم بے نام و نشان
جمعے کثیر از طرفین سر بعرصه عدم دادند افواج دکن تا شام ثبات قدم ورزیده چون سیاهی شب ساتر نظر گشت راه
ادبار گرفته بحیدر آباد شتافت اما وقت شام سرداران دکن بهادر شاه پیغام داده بودند که درین جنگها خلق خدا بسیار
تلف مے شود سرداران هر دو فوج بطور سابق زران برآمده فن سپاهی گری و جوهر شجاعت خود را بظهور رسانند هر کرا
بخت یارے کند ظفر خواهد یافت شاهزاده بنابر ممارست آداب حرب که دکنیان دارند قبول نمود و هنگام صبح که خبر در
رفتن افواج دکن معلوم گردید شاهزاده شادیانه فتح نواخته در تعاقب آنها بحیدر آباد شتافت چون نزدیک بحیدر آباد
رسید مادنا برهمن که مدار علیه سلطنت ابو الحسن و وزیر او بود از طرف خلیل الله خان معروف بمحمد ابراهیم که سپه سالار
افواج دکن بود پادشاه خود را بدگمان ساخت که محمد ابراهیم با بهادر شاه سازش دارد و آن بے نصیب بتر غیب او قاصد
قید و قتل خلیل الله خان گشت خلیل الله خان اینمعنے دریافته بخدمت بهادر شاه آمده مورد عنایات گردید چون این خبر
بابو الحسن رسید خود را باخته بے آنکه بامرا و رفقاے خود مصلحت نماید و عیال و ناموس خود در مردم همراهے بردارد بیگانگا
با بعضے از خدمه محل و صنادیق جواهر و همون پاسے از شب گذشته راه قلعه گلکنده که نزدیک بشهر حیدر آباد بود گرفته خود را
بدانجا رسانید مردم شهر از سپاهے و رعایا بحال خود درمانده عاجز و حیران شدند و بهادر شاه مع فوج در رسید و در حیدر آباد
رستخیز قیامت و غوغاے یوم النشور هویدا گردید چندین هزار نفر غارت سوارے و بار بردارے نیافته دست زن و فرزند
گرفته بے آنکه بر قلعے یا جاے بر سر مستورات کشند سراسیمه و مضطر رو بقلعه آوردند و کارخانجات سلطان
ابو الحسن و مال مردم تجار و غیر تجار دران شهر معمور که عمرها روے فتنه و آشوب ندیده بود بجا مانده کسے را مجال برداشتن
پرکاهے میسر نشد صاحب تاریخ مے نگارد که اموال نامحصور که در ارزش زیاده از پنج شش کرور خواهد بود بدست غارت

گردن افتاد و قبل ازان که خبر بلشکر شاهزاده رسد اوباش و رنجهاے شهر بر غنماے مردم ریخته دست تطاول دراز ساختند و ارباب ناموس تمام شب از مال و عیال آنقدر که توانستند قبضه رسانیدند و صبح نا شده مردم لشکر بر شهر تاختند چون در هر محله و بازار زر نقد لکوک و اقسام اسوال و اقمشے سرکار پادشاهی و امراء و تجار افتاده و فراشخانه و چینی خانه و اصطبل و فیل خانه شاهے هم بجاے خود بود وقت غارت باد آزهول قیامت میداد الغرض زن و فرزند منهو و مسلم باسیرے درآمده عرض و ناموس شرفا و غربا و ضعفا بر باد فنا رفت که علام الغیوب سیداند و قلم را یاراے احاطه آن نیست اعاذنا الله و جمیع عباده عن ذلک الافات بعد ازانکه فرستاده اے ابوالحسن بالحاح عجز و نیاز و استغفاے جرائم ناکرده بحضور بهادر شاه رسیده ادائے رسالت نمودند و بهادر شاه در منع غارتگران بمبالغه تمام اهتمام نمود شعله فتنه اندے فرو نشست اما بر خلق خدا گذشت انچه گذشت و برگردن عالمگیر و اولاد او بلکه بر ابوالحسن و زر و وبال آن پایدار مانده در دفاتر اعمالش ثبت افتاد و بهادر شاه بر حال ابوالحسن و خلق آن دیار ترحم نموده بقبول پیشکش مبلغ یک کرور و بیست لک روپیه سوے وجه مقرری هر سال و بیعه خل و معزول نمودن ماداوزیر و امکنا برادر او که سرمایه فساد و خرابے سکنه حیدرآباد بودند و انضمام قلعه سرم و کهرو و دیگر محالات مفتوحه که تصرف انواج عالمگیرے درآمده بود تمامے محروسه عالمگیر شفیع جرائم ناکرده ابوالحسن پیش پدر گردید چون ابوالحسن نبا برا تقدار ماداورا درین عرصه جواب سوال و اندیشه سفر و تقید نمودن او و برادرش تامل داشت بعض سرداران عمده و خدمه صاحب اختیار محل نظر یانکه این همه خرابیها بجهت آن هر دو برهمن روے داده نمرد ماه جانی صاحب زن سلطان ابوالحسن که تسلط تمام داشت رجوع نموده باتفاق او بے آنکه با ابوالحسن خبرے شنود زبانی بعض محرم راز بنزد کران فدویت گیش که همراه آن هر دو برهمن سے بودند پیغام و اذن قتل آنها دادند و آن هر دو برادر مقتول گشته سر آنها مصحوب معتمدان فهمیده نزد شاهزاده فرستادند چون عمده امرعالمگیر تقدیم رسیده بود بهادر شاه عرضه داشت متضمن اقرار صلح با ابوالحسن بعد اطاعت او و درجمیع امور و فرستادن سرهاے ماداو برادرش بحضور عالمگیر فرستاد آن شدید الحرص سراسر تزویر اگرچه در ظاهر پذیرفت و سعادت خان را که دیوان خان جهان بهادر و از جمله تربیت کردهاے خودش بود برسے و صول زرهاے پیشکش سابق و حال مقرر کرده تاکید بلیغ نمود که زود بعرض و صول درآرد تا قبل از ورود خودش این زرها بجلد و تزویر بدست آمده باشد اما مخفی بهادر شاه و خان جهان بهادر را مطعون و منغضوب ساخت و خفگی را از حد بدر برده خان جهان بهادر را لطلب حضور فرستاد با وجود آن همه جان فشانیها و اخلاص تمامے که بحال ابوالحسن و خلق حیدرآباد بعمل آورده ملامتها کاشت و چون نوجوانان از مراد او با خصوص باعتقاد خان خلف حملة الملک اسد خان و دو سه امیرزاده دیگر در اطاعت فرمان و جانفشانیها مبالغه سے نمودند و عالمگیر بتربیت و پیش آوردن آنها سے کوشید کمر در قرمان عتاب آمیز کنجاے بهادر نگاشت تعریف آنها و تعریض از خان جهان بهادر باین عبارت نوشت که فلانزاده اے که هنوز بوے شیر از دهن آنها سے آید نسبت با پیرسال خورده زیاده شرط فدویت و جانفشانی بجاے آرند خان جهان بهادر را ازین قسم تهدید و اینها نهایت تنگ و کبیده خاطر سے گذرانیده وسے خواست که امیرزاده اے مذکور در حروب و کروب اباحتی یابند و در جنگ دشمنان اهمال می نمود و تیز درین ضمن آمرے که سجاعت ابوالحسن مطمح نظر عالمگیر و دل گیرے از آقا بحضور عالمگیر رسیده دلالت بتسخیر حیدرآباد سے نمودند عالمگیر افواج معتمد را سهم غنائم آنها بر نافاقت و اعانت بهادر شاه فرستاد و افواج ابوالحسن تا تنفیح صلح و جنگ سد کردگی عبدالرزاق لاری وغیره برابر مقابله و مکاوحه افواج عالمگیرے تعین شده بر فوج تازه رسیده عالمگیرے زد چون آنها غافل بودند واز لشکر بهادر شاه نا برابر بعد مسافت نیز مدد سے نرسید دو سه بار افواج عالمگیرے زخمی و اسیر فوج حیدرآبادی شدند و بهادر شاه

تا انفصال بتحقیق صلح وجنگ از کنار حیدرآباد بشهرت گرانی غله کوچ نموده بکهرآمده استقامت ورزید این همه مدارج جرأت و دلیری که با افواج حیدرآباد مع تسخیر ملک های تازه درین حرب روی داد و جانفشانیهای سابق که از خان جهان بهادر و سید عبدالله خان قبل از فتح بیجاپور بظهور رسید و هر دو امیر مذکور و بهادر شاه بیچاره با وجود جرأت و جانفشانی بایه بمحض اندک ترجمه برادر ابوالحسن و ملحق حیدرآباد و استعفای جرائم ناکرده او مورد عتاب و منصوب و معزول المنصب شدند اما عاذ بالله وجمیع المومنین من الحرص الشدید چون محاصره بیجاپور بطول انجامید واز بهادر شاه و خان جهان بهادر ترحم غیر مرضی بظهور رسید بعوض خانجهان بهادر عابد خان پدر غازی الدین خان فیروز جنگ را بشهرت تحصیل زر پیشکش نزد بهادر شاه فرستاده اول خانجهان بهادر را طلب حضور نمود لعدا زان بهادر شاه را هم برفاقت خود طلبیده چون خان جهان بهادر بحضور رسید میان مردم معظم خان پدر زنشانزاده کام بخش و خان جهان بهادر در جلو خانه پادشاهی بر سر گذاشتن پالکی سواری هر دو خانه جنگی و هنگامه عظیم برپا گردید پادشاه خانجهان بهادر را برای اسکات و افهام مردم او و چیله های حضور را برای ممانعت مردم معظم خان و جمال طرفین بیرون فرستاد خانجهان بهادر کنایت ملول و از نا قدردانیهای پادشاه بغایت آزرده خاطر بود از دربار برآمده چون معظم خان را در جنب عمدگی و قدرویت و بهادری خود هیچ مے شمرد فرمود که بازار معظم خان را غارت نمایند پادشاه ازین حرکت آزرده گشته خانجهان بهادر را بهمراه قلعه ستی متعلقه جاٹ از دکن با کبرآباد فرستاد لعد تمشیت آن مهم چون باز بحضور آمد باز جیله برآورده از نصب معزول و جاگیرات خانجهان بهادر تغییر نمود بیچاره بهین حال از دار رنج و ملال درگذشت احوال پادشاه نخسته خصال دنیادار و قدرداني و سلیقه او در امور سلطنت و جهان بانی مردم هوشیار از نیجا دانین کار ها که مشتی نمونه خروارے بقلم آمد دریابند که تا چه مرتبه و چگونه بود و در محاصره بیجاپور از بهادر شاه و سید عبدالله خان بارها چنانچه ذکرش گذشت عجب عجب بی وجب بعض افترا و بهتان آن قسم کاذبها نموده مقید داشت وایذا ها رسانید ٭

ذکر نهضت عالمگیر بتسخیر حیدرآباد و نام نهادن دار الجهاد

لعد فتح بیجاپور فرستادن فتح نامها در اطراف پیش همه عالمگیر بشهرت زیارت مزار سید محمد گیسو دراز روانه گردیده او اخر محرم سعادت خان سنه اول وصول زر پیشکش نوشته فرستاد که مابدولت عزم جزم در تسخیر حیدرآباد داریم درین زود ے رایات جهان کشا بانطرف متوجه خواهد شد زر های پیشکش هرقدر که تواند و بهر صورت هر چه میسر آید قبل از انتشار خبر ارادها بدست آورده سرمایه نظم زیکو خدمتی های خود در حضور داند دو سه ماهی قبل ازین که بهادر شاه استعداد و استعفای تقصیرات ناکردهٔ ابوالحسن باظهار هر گونه اطاعت نموده بود دران زمان اگرچه خاطر جمعی و جواهر بسیار فریب دادن آن بیچاره ارسال یافته بود اما خاص و عام میدانستند که محض ایله فریبی است و حرص پادشاه قناعت بنذرهای پیشکش نمی کند و دران وقت هم بنام سعادت خان همین حکم نخخ رفته بود چون سعادت خان حسب الامر حضور را خذ و جرزها تقبید زیاده نموده و سلطان ابوالحسن را در صورت اطاعت و استرضای عالمگیر امیدوار امان از صدمات آن صاحب ایمان گردانیده بیچاره اظهار نمود که زر نقد با فیل مستعد بعرض نذر انجواهر های گران بها انچه موجود دارم چیده حواله ے نمایم و نه عدد خواهد انچه جواهر اعلی مع افراد لعد ابلاغ نعمت و تحریر چهره بطریق امانت در پارچه ے باریک پیچیده و مهر خود نموده فرستاد و پیغام داد که دو سه روز نگهدار تا آن زمان انچه تقدیم آید رسانیده و مقیم جواهر را با سررشته دار جواهر خانه فرستاده خواهد شد لعد تعین قیمت سعادت خان نقد

جواهر بحضور عالمگیر مع عرضداشت مشتمل بر اظهار فرمان بردارے ابوالحسن ارسال نماید و سلطان ابوالحسن قبض الوصول نوشته دهد و نذر دوم چند بهنگی میوه برائے عالمگیر ارسال داشت سعادت خان که ترتیب یافته عالمگیر و مخلص سراسر تزویر بود جواهرے را که ابوالحسن نزد او امانت داشته بود بهمانه فرستادن چند بهنگی میوه سر آپا دشاه خود خوانچه هائے جواهر هم در رسید میوه ها گذاشته از طرف خود بحضور ارسال داشت دو سه روزے بران نگذشته بود که خبر کوچ عالمگیر از کلبرگه بارادهٔ تسخیر گولکنده بانبوالحسن رسیده زبان زد خاص و عام گردید ابوالحسن از راقت و عنایت معاندخویش مایوس گشته بسعادت خان پیغام داد که عرض ما از اطاعت و فرستادن زیور ناموس خود استرضائے عالمگیر یا امید مراحم و عواطف بود هرگاه تصمیم ارادهٔ او باستیصال این شکسته بال بثبوت پیوست امید الطاف و عطوفت نماند خوانچه هائے امانت جواهر واپس باید داد سعادت خان جواب فرستاد که چون برمن بموجب ارقام بادشاه داعیهٔ نهضت او باین طرف معلوم و متیقن بود نظر بهاس نمک و خانه زادی آن آستان خوانچه ها را سر بمهر شما در رسید میوه ها گذاشته همراه بهنگی هائے مرسله شما بحضور فرستادم و اکنون درخور خشم سروجان من حاضر و فدائے کار عالمگیر است درین باب گفتگو طول کشید و بعضے از مردم ما مامور شدند که رفته جواهر مذکور را بگیرند و یک دو روز شورش ماند بعد ازان سعادت خان پیغام داد که درین باب حق بجانب شماست اما من حسب الامر آقائے خود تزویرے نموده جواهر شما که گران بها بود گرفته خلاصے خود و خویشان خود دیدم آقا در ارسال آن دانسته راه دغا پیموده ام الحال که ناچار مرتکب شده باید شد و برائے کار و لی نعمت خود جان نثارے باید نمود عالمگیر که از مدتها برائے استیصال شما حجتے میخواست از گشتن من دست آویز محکمی بدست او خواهد آمد والا من نه ام احتمال انصراف او از زد و کوب که دارد با قیست و بشرط حیات من هم در بستگاری شما کمر خدمت محکم بسته بمقدور خود قاصر نخواهم بود ابوالحسن را جانفشانی او بر رضائے آقا و عذر این تقصیر نظر بعواقب امور خود مقبول افتاده دست از مراجعت برداشت بلکه او را بملبسه مورد مراحم تحسین گردانید بخلعت و جمدهر مرصع الماس و دیگر استمالت نموده در همین ایام روزے افاضل حیدرآباد نزد سلطان ابوالحسن حاضر بودند احوال عالمگیر و استمالهای او مذکور شد علمای مجلس گفتند که سپاهائے فرستادهٔ پادشاه ایران که عالمگیر از هیبت ذبح نموده بقفقاز مراجعت نمود با این همه اظهار تبعیت شرع و دعوے اتقا از شاهی اقدام بچنین اسراف جمع و توفیق نمے یابد و غیر از اطاعت نفس سرکش محمول بر امر دیگر نتوان نمود اسپهار اگر بفقر او مکین دار باب استحقاق میداد فیضیابی خلق خدا بیشتر بود سعادت خان متصدی جواب از طرف پادشاه خود گشته تاویل شائسته نمود اگرچه بنا بر عدم تحقق لسند خاطر ارباب خرد نمی توانند شد و آن اینکه پادشاه دیندار مالهب بیدماغی از قهرمان ایران ایمان را ندیوح نشانه غلطی است که بر زبانها جاری گشته حقیقت این است که اسپهار اچون بوقت معین برائے ملاحظه آورد و نداد پادشاه در تلاوت کلام الله بود بنا بر ملاحظه اسپان از تلاوت سے که معتاد بود خواست که قدرے کم نموده تلاوتش را بروز دیگر گذارد و دران حالت آیه کریمه که در شان سلیمان نبی علی نبینا علیه السلام مشتمل بر اشتغال ورزیدن بملاحظه اسپان و مشغول گشتن از نماز سنتی و بروایتی از نماز واجبی بسبب انهماک در دیدن آنها واقع بتنبه امر بذبح اسپان مذکور فرمودن نازل شده از نظر گذشت آیه مذکوره تلاوت نموده حسب حال خود دانست و بنا بر تنبیه نفس بسنت حضرت سلیمان عمل نموده امر بذبح آن فرمود مردم دنیا هر چه خواهند گو بند علما این جواب شنیده گفتند که اگر چنین بود اسپان را بدروازهاے آمرے ایران فرستاده ذبح نمودن چه معنی داشت فرا هیدو سعادت خان جواب داد که این سیر غلطی است که شهرت یافته بر السنه مردم جاریست و همین است که چون شاه جهان آباد قازه اعداشته بود و هر ایرے از ایرانیان در هر محله از محلات آن شهر خانه خود ساخته

بنام او شهرت داشت و سپاهی اگر یکجا فوج میشدند از دحام بسیار میشد و اکثر ضعفای محله های دور دست که آنها را رسیدن در انجا متعذر بود محروم میماندند و برشتی را اگر میرسیدند بتصدیع و حرج بسیار قسمتی ازان گوشت میسر میآمد بنابرین حکم فرمودند که در هر محله یک دو اسپ برده ذبح نمایند از روی اخبار وقایع نگار حیدرآباد چون خبر این تقریر و توجیه بعالمگیر رسید شادمان گردیده بر بعاقبت تحسین و آفرین بسیار نمود و از گلبرگه پیش خیمه را بطرف حیدرآباد روانه فرمود سلطان ابوالحسن بچاره باستماع این اخبار موحشه عریضه مشتمل بر استیمان و التماس اطاعت و استغفای جرائم ناکرده و اظهار فرمان بردار یها و بازآمدن ازانچه ممنوع شود و محسوب ملازمان شیخ مدان فرستاده ضعیف نالی و عجز و مسکنت آنقدر که باید نمود اما از مساوات قلبی که عالمگیر داشت مطلقاً نه پذیرفته جوابش را حواله بزبان سیف و سنان فرمود و سیئات عطیه خود را مثل مقید نمودن پدر و پسران فرمان بردار و مقتول ساختن برادران ماجور گردانده و در دلش حقیقت کیش شاه سرمد دلریش و دیگر تزویرات باقتضای طبع دنیا پرست نمودن و آنرا کسوت دین پرور سے پوشانیده ایله فریبها فرمودن فراموش ساخته و مصداق آیه وافی هدایه (اما) مردن الناس بالبر و تنسون انفسکم گردیده فرمانے متضمن اثبات تقصیرات ابوالحسن مهدار نمود و شرحش آنکه اگرچه افعال قبیحه آن بدعاقبت از احاطه تحریر بیرون است اما از لعد یکے و از بسیار اندکے شمرده مے آید اولاً اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار کافر فاجر ظالم دادن و سادات و مشائخ و فضلا را منکوب و مغلوب ساختن و در رواج فسق و فجور با فراط علانیه کوشیدن و خود از باده پرستی و بدمستی در انواع کبائر شب و روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم از عدل و فسق از عبادت فرق نه نمودن و در اعانت کافر حربے یعنی سنیهای جهنمی و قیقه نامرعے نداشتن و خود را بب مباهات دار حربے که نص کلام الهی در منع آن واقع شده پیش خلق و خالق ملعون گردانیدن و با وجود ارسال فرامین بنصیحت آمیز مصحوب مردم آداب دان مزاج گرفته حضور پنبه غفلت از گوش نکشیده و درین تازگے یک لک هون برای سنیهای بدکردار فرستادن و با اینهمه اعمال مغرور و مست باده غفلت بوده نظر بر افعال خود نمودن و امید ستگاری در هر دو جهان داشتن مصرعه زهی تصور باطل زهے خیال محال ✦ القصه ابوالحسن مایوس محض گردیده بفکر محاربه و تعیین افواج برای استقبال خصم افتاد و شیخ منهاج و شرزه خان و مصطفے خان معروف بعبدالرزاق لاری و دیگر سرداران مبارز پیشه را مرخص نمود عالمگیر چون بدو منزلے حیدرآباد رسید بعض سرداران حیدرآباد بر هوادار گشته دست و پاے جنبانیده دو راز لشکر منزل گزیدند چون افواج عالمگیر ده برابر افواج دکن و اسباب حرب علی هذا القیاس بود سمع آن بیچارگان سودے نمیداد غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که بعد فتح بیجاپور برای تسخیر قلعه ابراهیم گذه مامور بود کلید طلا مع عرضداشت مژده فتح قلعه مذکور مرسله او رسید و روانه شدن خان مذکور بطریق الیغار حسب الطلب حضور معروض گردید عالمگیر بغایت صله یک کروه از قلعه گلکنده رسیده معسکر ساخت و افواج دکن از دحام نموده شورش افزا گشت بعض امرای کارکاب بجنگ آن مامور شدند بعد زد و خورد یکه و دو بطریقش بود رو بفرار نهاده در جائیکه مناسب دانست منزل گزید بعد رسیدن فیروز جنگ نهصد سوار چال بنام هر یکے از امرا نموده حکم کندن نقب و بستن مدمه و تقسیم افواج فرمود و بجهیکے جدال و قتال گردید درهین روز عابد خان بدر خان فیروز جنگ بجزا رسید بے که در یکی از مساجد حیدرآباد بنام پاک اسد الله الغالب نموده بنوک نیزه خود بخواست بخواند رسیده دست راست او از ضرب گوله توپ بریده بعد دو روز راهی عدم گردید سلطان ابوالحسن چون بها در شاه را بر احوال خود متوجه و رحیم دید لابست رجوع با و نموده بوساطت همان محرم بیفاهاے عجبت مع تحف و هدایا فرستاده التماس سعی در عفو ماتم نا کرده خود و اسندهاے امان مے نمود و بهادر شاه هم میخواست که در هر صورت فتح و جنگ علی الرغم اعظم شاه و فیروز جنگ مصالحه با ابوالحسن یا فتح قلعه از دست او انجام یابد بنابرین

باب گفتگو با سلطان ابوالحسن مفتوح داشت اعظم شاه و دیگر غمازان فتنه انگیز این احوال را بناخوشی وجهی در حضور عالمگیر باب
و تاب تمام ظاهر ساخته عالمگیر را از بهادر شاه و زبده النساء بیگم و دیگر بقائے محرم شاهزاده بدگمان ساخته بودند درین ضمن فرزانه
پالکی خانه و دیگر کارخانجات بهادر شاه بعرض شاهزاده رسانیدند که سوار سیاے حرم از دولت خانه دور واق شده و مردم قلعه برآمده
گاه بیگاه بر هر چال میریزند بهادر شاه چشم زخمی بناموس سلطانی رسد بهادر شاه فرمود که چیله و سوار سیاے زنانه را نزدیک دولت خانه آرند
معد اعظم شاه و فیروز جنگ و دیگر خلصان اعظم شاه لعالمگیر خبر رسانیدند که بهادر شاه در مقام غدر و پیوستن سلطان ابوالحسن تا صدر قلعه
قلعه است عالمگیر باوجود دعواے عقل و شعور نفهمید که اگر سازشش با ابوالحسن هم باشد محصور شدن چه فائده دارد چرا افواج او را نزد
خود طلبیده بر سرش نرسید که خود هم اندرون قلعه محصور و مقید گردد و آتش خشم و کین او شراره بار گردیده حیات خان و دار و محمد خان
بهادر شاه و خواجه ابوالمکارم را که باوجود رفاقت شاهزاده هر دو را از جمله مریدان صادق خود سے شمرد طلبیده استکشاف احوال نمود
و بانواع تمهید و تهدیدات علیحده علیحده از هر دو کس پرسید هر دو همین معروض داشتند که بهادر شاه را اراده غیر ازین نیست که با
بالتماس او قلعه غفور برآید اعمال ابوالحسن کشیده گردد یا قلعه گلکنده بسعی و اهتمام او بتسخیر درآید و هرگز اراده فاسد بسر امون خاطرش
نگشته چگونه سخن غیر واقع عرض نموده زبان باتهام مرشدزاده خود کشاید هم و هر چند بدلائل موجه بهیچ سے بهادر شاه خاطرنشان
نمودند سوے ظن از دل آن بدباطن بیرون نرفت و بهادر شاه را چنانچه سابقاً اشاره بآن رفت طلبیده بتاخت مقید نمود
و نور النساء و فرزندان شاهزاده و خواجه سرایان و دیگر همدمان محرم او را انواع خفت و اهانت و ایذا و تصدیعات رسانیده
مدتها محبوس داشت و جمیع کارخانجات بهادر شاه را ضبط نموده بسرکار خود انضمام داد و از منصب چهل هزارے چهل هزار سوار
که هفت هزار سوار سه اسپه و دو اسپه بودند دوازده کرور دام انعام بر طرف ساخته جاگیرات او را بارباب طلب تنخواه داد و روز
اول نور النساء زوجه بهادر شاه را فرمود که بدون ضبطی اموال او را تسلیم سازند روز سوم خواجه سراے زشت فرتوت یاقوت نام
که آخر خطاب محرم خان یافت و در زشت گوئی و بے روئے مشهور بود مامور گردید که نور النساء را بارخی که در بدن دارد و بمکانے
که خیر و فروش قابل زندانیان داشته باشند برده بتخت مقید سازد و کارخانجات او را بازیور یکه در گوش گردن و بدن او باشد
بضبط سرکار درآورد خواجه سرا با نور النساء بدزبانی متکلم شد نور النساء هم از جا درآمده زبان بدشنام کشاد و گفت که با دشاه
پدر منست و عزت و آبرو و دولت سن بخشیده او حالا که بگیرد و غدرے ندارم اما ترا امیر سد که با من چنین گفتگو نمائی از استماع
این خبر غضبش افزود و همشیره بهادر شاه زبان بشفاعت او کشاد سودے نداده فرمود که از طرف غذا او دیگر ما یحتاج ضروری
بتخت نگمارند همچنین روز بروز بر بهادر شاه هم سختی زیاده بکار میرفت بعد مدتے پیغام داد که اقرار تقصیر خود نموده استغفار نماید
تا از سر تقصیرات بے پایان او درگذریم بهادر شاه از قبول و اعتراف تقصیر ابا نموده معروض داشت که اگرچه فی الحقیقة بدرگاه
الهی و پدر کارب مجازیست بانواع تقصیرات آلوده ام امّا در ظاهر امر یکه قابل استغفار از من سرزده باشد نسبت بخود گمان نمی کنم
تا زبان باعتراف و استغفار آن گشائم ازین جواب تا مرصواب آتش غضب آن دور از ثواب زیاده تر التهاب یافته بهادر شاه
را از سر تراشے و اخذ ناخن و شارب و نان گرم و آب سرد و لباس لائق منع نمودند خواجه سرائی نور النساء را هم مقید ساخته خانه
او را ضبط نمود و برائے تحقیق تصفی که بهادر شاه و نور النساء را بآن متهم نموده بودند حکم بتکبیخ نمودن خواجه سرا مذکور نموده فرمود
که بسیاست هر چه تمامتر از و استفسار نماید چند کرّه او را بانواع زجر و توبیخ و انواع عقوبات ایذا رسانیدند سود آخر سوخ عقیدت
شاهزاده و بے جرمے و برائت نور النساء از زبان او چیزے دیگر پیرو نرود ظهور نیافت بعد ازان که کار نزدیک بهلاکت او رسید

دست او در جیب داشت و میرزا اسکندر اتفاقاً عموی نورالنساء را که مخاطب شاه اکبر خان و شریک تهمت بود نیز بجهت مقید ساخت و سه چار خواجه سرا و دیگر ملازمان عمده نیز بانواع ایذا و اضرار مثل شکنجه و دیگر تعذیبات در تحقیق افترا برآنها کرده رهائی داد و آنها هم بهادر شاه و نواب السناء هیچ بانبات نرسید دیگر کاره و آلامی که بهادر شاه بیچاره و محرمان او کشیدند تا کجا نگاشته آید محمد ابراهیم پسر سلطان ابوالحسن که مشتمل از همه ملازمان او بود نهادی ماذنا ابوالحسن از و بدگمان گشته هنگام رسیدن بهادر شاه و خانجهان بهادر بحیدرآباد قاصد قتل و قید شش شده بود و انها چاره سے واندک تامع اقتدار رجوع به بهادر شاه آورده سعادت او ملازمت عالمگیر اختیار نمود و در منصب هفت هزاری هفت هزار سوار گشته عزت و افر و خطاب سهابت خانی یافت و موریچالها بسعی و اهتمام خان فیروزجنگ و دیگر رزم جویان قوے خیگ همیشه کم کم پیش میرفت در یکی از روزها که غازی الدینخان در فکر پیش بردن موریچال بود شیخ نظام مستوفی خان معوض بعبد الرزاق لارے و غیرهما برآمده مقابل فوج پادشاهے بجرات پیش آمدند و دار و گیر عظیم میان آمده کشور سنگه پاروزنم کاری برداشته از اسپ افتاده و جمعی از راجپوتان تا او را از دست دکنیان برآرند مقتول گشتند چند نفر دکنیان نیز مجروح و نابود شدند اما آنقدر هجوم دکنیان بغلبه تهانبود که هر چند مرام فوج پادشاهی جلادتها کار بردند تا لاش یکی از آنها را بدست آرند میسر نشد و آنها لاشهای رفقای خود را بالاش چند نفر پادشاهی برداشته برفتند آخر بهزار سماجت و سعی بهادران ایران و توران و جلادت و شجاعت سادات و افغان و راجپوتیه و غیرهم افواج ابوالحسن برگشته بقلعه خود در آمده در ایام محاصره گلکنده و اغلب اوقات از متحصنان جرأتها بظهور رسیده که محمول بر مبالغه توانند لیکن مبالغه نیست از انجاعه همین قسم جانفشانیها ظاهر شد اما چون بخت یاور نبود فائده که باید بران تردد ات مترتب نشد و عالمگیر بوسائل و وسائط روز و شب در تالیف قلوب رفقاے سلطان ابوالحسن کوشیده بمواعید الغامات و اضافه ها سے منصب و انعام و تقرب بطرف خود مائل گردانیده و انها بحرص و امید دنیا و یاس بقاے عمر و دولت سلطان ابوالحسن توسل باذیال دولت عالمگیر جستند مگر معدودے چند با وشریک و رفیق ماندند و آخر همه برگشتند چنانچه شیخ نظام بعد ملازمت عالمگیر بخطاب مقرب خانی شش هزاری پنجهزار سوار منصب و جاگیر یافت و همین قسم شیخ منهاج وغیره رجوع بعالمگیر نموده مناصب و اقتدار عظیمه یافتند از نوکران سلطان ابوالحسن عبد الله خان افغان و عبد الرزاق لارے تا پایان کار با او ماندند اگرچه آخر عبد الله خان هم برگشت بلی از جمله ملازمان کسی که تا روز تسخیر قلعه از ابوالحسن روے رفاقت برنتافت بلکه روز فتح قلعه هم تردد سے که از خیز قبول عقل بیرونست از و بظهور آمد مجملی بگذارش خواهد آمد عبد الرزاق لارے و کازمهاے مردم ابوالحسن که با وجود مغلوبی و محصن بقلعه بظهور رسانیده اند و سفاهت بسیگی ها که از عالمگیر و اتباع خاص او بروز یافته از وقایع حیدرآباد نگاشته قلم بدایع رقم نعمت خان عالی بے کم و کاست و از تاریخ ناتم علیخان خافی با اندک پاسدارے پادشاه او بیرایه وضوح سے یابد با تمهید مدت محاصره باستداد کشید و از شدت توپخانه و دو خیز قلعه و آتش بازی عمله قلعه که لاینقطع شبانه روز گولهٔ توپ و تفنگ و بان و قندیله ها سے آتشبار در کار بودند مردم موریچال اردوے عالمگیر را زندگے دشوار بود و از هجوم و تراکم دو دو بار روز از شب کمتر تمتع نمیشد و هیچ روز نبود که ملازمان کار طلب عالمگیرے تلف نشوند و زخمے نگردند بعد مساعے موفوره در عرصه یک ماه و چند روز موریچال کنا خندق رسید عالمگیر عجب الافعال حکم به پر کردن خندق نموده اول خود وضو فرموده کیسه گریاس برائے پر کردن از خاک بدست مبارک خود دوخت و مدمه ها تیار شده توپها بالاے آن برده محاذے قلعه بستند اما گرانے و کمیاب بے غله و کاه بجائے رسید که صاحب شروتان طاقت باختند و انچه بر کم بضاعتان سقیم الاحوال گذاشت بیان آن امکان ندارد خلق بیرون از حساب در گذشت بلاے وبا بمقتضاے حسن نیت پادشاه علاوه صدمات قحط و غلا بود بسا مردم تاب گرسنگی و بے برگے نیاورده نزد ابوالحسن رفتند و بعضے مخفی نفاق ورزیده برائے

اغراض خود با عمانت محصوران کوشیده آخر رسوا شدند و بخجالت و خواری رسیدند و چون کاری از پیش نمی رفت اعظم شاه را که بسبب نفاق بهادر شاه عالمگیر برای بندوبست اوجین و اکبرآباد مرخص کرده بود و شاهزاده تا به برهانپور رسیده بود باز طلبداشت روح الله خان را که از عمده های کار طلب و مشیر سلطنت و برای بندوبست بیجاپور گذاشته بود نیز بحضور طلبید بعد از سه ماه که خان بهادر فیروز رخنگ در پرده سیاه شب قریب بسحر تعیین نموده دلاوران معتمد را بدستیاری کمندها بالای فصیل قلعه برآورد حارسان خبردار گشته قطع رشته حیات آنها نمودند وقت بالا برآمدن مردان کارهاجی محراب که یکی از مقربان عالمگیر و در انجا ماضر و برجا نفشانی های خان فیروزجنگ نبایر ستایش ها ناظر بود دقیقه پایان کار تماشا کنان بحر و عروج بر بروج گمان فتح قلعه نموده بحضور پادشاه دوان دوان رسید و پادشاه بر سر سجاده بود که از دور شروع به بجا آوردن آداب مبارکباد نموده زبانی فیروزجنگ و دیگر بهادران سرجال نیز پیغام مبارکباد فتح قلعه معروضه داشت پادشاه سر بسجود وقار هم بمقتضای الصابر علی قدر حبه. بدون تحقق خبر مشعوف گشته اشاره بنواختن شادیانه نوبت فرمود و حکم طلب سواری و پوشاک خاص داده مستعد تماشا گردیدند مهای حضور بدست و زبان آداب تهنیت بجا آوردند بعد آنے خبر رسید که قضیه منعکس است و چشم زخم عظیمے بدلاوران ملازم سرکار رسیده خان فیروزجنگ ناکام برگشت و این حرکت موجب استهزا و خجالت پادشاه و حاجی محراب گشت و جاسوسان خبر آوردند که چون باعث بیدارے حارسان قلعه سگی گشته بود ابوالحسن آن سگ را قلاده مرصع طلائی و جُل زربافت عطا فرموده بر نوکران نمک بحرام خود تفرقه میدهد و سط ماه شعبان باراني بشدت بارید و بالاے جان لشکریان خصوص اهل مورچال شد و سلمات که چه و دمدمه و دیگر ساختهاے فیروزجنگ باطل و نابود محض گردید و عین شدت طغیان نهرهاے اطراف قلعه طوفان باد و باران مستحصنان خصوص عبدالرزاق لاری بیرون برآمده دادها دادند سلیم خان حبشی که از جمله سرامد شجاعان محسوب می شد دست و پائے زده خود را در مغاکی پنهان ساخت وصف شکن خان که نسبت بدیگران سعی بسیار در تسخیر قلعه داشت قبل از رسیدن مصطفے خان عبدالرزاق لاری دو زخم کاری خورده بود بر جان خود ترسیده در میان زخمی تابآب و گل آغشته خود را انداخت خیبر خان بکوچه سلامت خزیده امید بستگاری داشت گرفتاری درآمد جلال چیله خاص و از جمله محرمان قدیم الخدمه عالمگیر که مخاطب بر براه خان بود با دوازده منصبدار دیگر اسیر مردم ابوالحسن گردید بعد استماع این خبر حکم شد که حیات خان داروغه فیل خانه با هفتاد و هشتاد فیل کوه پیکر بهادران لشکر را همراه برده از نالهائیکه طغیان نموده اند گذرانده و بعد داخل مورچال رساند هر چند حسب الامر اقبال بر سر نالهها رسیدند اما از شدت طغیان احدے از بهادران را عبور و وصول تا مورچال میسر نیامد و ثالث شب حیات خان مع فوج اقبالیانے در گرداب حیرت متطل و سرگردان مانده نصف شب بخیمهاے خود برگشت و بهادران قلعه اسرار القلعه برده نزد ابوالحسن حاضر ساختند سلطان مذکور سه چار روز جمیع آنها را مهمان نوازے فرموده غیرت خان و سربراه خان را خلعت مع اسپ و دیگران را فقط خلعت داده باعزاز و احترام مرخص ساخت اما سربراه خان را دل تماشاے انبار خانه جناس غله و بارود و تخانه و غیره ما یحتاج اسباب قلعه داری فرستاده گنج هاے سربفلک کشیده غله و غیره نموده عریضه مع پیغام زبانے که مضمون هر دو واحد بود باو دادند جلال الغربت و جلال الغربت و جلال خالق العباد و سر مبارک پادشاه قسم داده روانه نمودند تا در ابلاغ پیغام و گذرانیدن عریضه تصورے نکند چون اسرا برگشته آمدند غیرت خان را که هزارے دو صد سوار بود پانصدے منصب بے خطاب بحال داشته تعینات بنگاله نمودند و رباب سربراه خان فرمودند که گرفتن کار نملا مانست بغیر از خطاب معاتب ساخته گفت که منصب ذات آن کم ذات که چار صد است بحال دارند و عرضداشت ابوالحسن را از نهایت

غرور پیش خان فیروز جنگ فرستاده گفت که انتخاب نموده انچه قابل عرض باشد معروض دارد جلال چون برای پیغام زبانی عرض کرد انها شنیده گفتند شبی از شب رفته پس پرده خلوت خاص خواهگی آمده عرض نماید بمضمون عرضداشت وپیغام زبانی جلال سربراه خان آمد سن خود را از جمله بندگان جان نثار آن درگاه میدانم اگر تقصیر ازین عاجز باختیار و بلا اختیار سرزده باشد لیکن خود را سیدم زیشیم کرمیه سلطانی الحال امیدوار افضالم که عفو فرمایند درصورتیکه قلعه مفتوح شود و مراجعت بدارالخلافه شاهجهان آباد فرمایند البته بهریکے از بندهاے درگاه آسمان جاه این ملک برهم خورده پامال گشته را خواهند سپرد همانا آن بنده سن باشم سرکرده انجا مقرر خواهند فرمود زیاده از محصول این سرزمین در وجه منصب خود و همراهیان خواهد خواست و دیگر زمینهاے اخراجات ضروری از سرکار خواهد گرفت تا از عهده آباد نمودن این مرزبوم که از ورود عساکر مساکن چنده ویوم گردیده برآید و هفت هشت سال باید که صورت اباد روی نماید و بنده هرانچه پیشکلاے درگاه سلاطین سجده گاه میرسانیدم خواهم رسانید علاوه آن بعد پیرائی ملتمسات بدرگاه معاودت فرمایند در هر منزلے که بنگام عود و صعود این الکه محقر ضرب خیام سپهر احتشام گردد بعد و هر گروهے از منازل مذکوره معدود شود و نکله روپیه تسلیم دیوانیان سرکار نمایم و نیز بعد دهریورشے که قدم مبارک بپاے حصار رسید نزلے لایق نثار و پاانداز بگذرانم و این همه خدمات برای آن بجاے آرم که زیاده براین خونریزے مسلمانان نشود و سپاه لشکر ظفر پیکر پیشتر از نیدمت محروم از اهل و عیال و بیوت و اموال خود نباشند مهما اگر التماس بنده بغرقبول امتیاز نیابد و خواهند که مدت دیگر هم بنده گان حضور تضیع اوقات نمایند نظر برفاه حال سپاه پانصد شش صد بهزار من غله که جلال چیله سرکار در انبار خانه ذخائر غلات وغیره دیده رفته بحضور ارسال دارم چون این مضمون زبانے جلال بسمع جاه و جلال رسید درجواب کلمات سراسر صواب ابوالحسن لغوے چند ادا فرمود که بعض ازان انیست اگر ابوالحسن از فرموده ما بیرون نیست دست بسته حاضر شود یا بگذارد که سر گردن او را بسته بیارند بعده انچه تقاضاے مروت ما باشد بعمل خواهد آمد وصبح آن شب علی الرغم ابوالحسن نام متصدیان صوبه برار احکام مع گزاران صادر شد که پنجاه هزار کینه گریاس بطول دو دو رعه و عرض یک رعه و خته با دیگر مصالح قلعه گیرے روانه حضور نمایند که از سر نو خندق انجا بشکنند این خبر بزبان عجزه مضطر بے اختیار گذشت که این کلام عقل و دانائی وچه مسلمانان کشتی و رسوائیست که کسیه ها آمدند و خندق انجا گردد و چرا التماس ابوالحسن در ارسال غله شرف پذیرائی نیافت تا هم وسیله بقاے حیات ما میگردید و همان جوالهاے تهی کار پرهون خاک و انباشتن خندق هم مے آمد نوزدهم شعبان بعرض رسید که نقابات کار خود بانجام و نقب ها باتمام رسانیده باروت دران پر کرده اند و آتش دادن را چشم براه فرمانند حکم محکم صادر گردید که اول اهالی مورچال بشهرت یورش ها سے وهوی بهادرانه بلند سازند تا محصوران بارادهٔ مدافعهٔ بالاے فصیل حصار جمع آیند بعده در نقب آتش دهند امانعبد الرزاق لاری از شدت فدویت و هوشیاری از اجراے نقب کنی خبر یافته مقابل هر سه نقب از اندرون بستیاری سنگ شان چاکبست نقب ها کنده باروت یک نقب را مع فتیلهٔ آن بریده برداشته و نقب دیگر قدرے از باروت برداشته باقی را با آب آمیخته ضائع و نابود ساخت چون آوازهٔ یورش بلند گردید و مردم بالاے حصار و فراهم آمدند عمله نقب که منتظر همین از دحام بودند در یک نقب آتش زدند چون باروت آن طرف از اب ضائع شده قدرے انیطرف باقی بود بمجرد آتش درگرفتن حدت باروت همین طرف برگشته مردم مورچال که مسلح مستعد یورش بودند و دیگر تماشائیان و سپاهیان عالمگیرے را سوخت و بقدر زور باروت نهین بالاے آن بریده سنگ کلوخ آنجا سرورے مردم انیطرف را شکسته جمع کثیرے را العبد و سال بحر سے دران زمان که عبارت از سنه هزار و نود و هفت مطابق بود آواره صحراے عدم ساخت از انجمله حماعتے از بزر

مردم نامی نباکامی درگذشتند بعد فرو نشستن دود و بارود مستعدان یورش را در قلعه رخنه نظر بنیامدن امداد عروج و صعود نا سپند بلکه بسبب هلاک شدن مردم بسیار مضطراب و مضطر از عجیب الاحی حال انیطرفیان دود و بارود پرده بصارت نظارگیان بود متحصنان قوی دل فرصت را غنیمت شمرده چون بلای آسمان بر سر رجال لشکریان رخنه آفت جان باقی ماندگان گردیدند بعد عرض حکم تسبیح غلبان صدور یافت و پس از سعی بسیار که جماعتی این بار هم بکار آمدند مورچالهای قائم ماندند مردم پادشاهی هنوز جا نگرفته تحقیق تعداد جانبازان درمیان بود که نقب دوم را آتش دادند و چندین هزار سنگ خرد و کلان چون حجارة ابابیل از اوج آسمان بر سر مردم پادشاهی از طرف آلهی نزول یافته شور و فریاد رخمیان و ناله و ویلای ورثه کشتگان سر بعیوق کشید و مضاعف شماره کشتگان سابق که تعداد آنها بعد دوغا مطابق ست نمود تلف گردیدند و باز محصوران از قلعه برآمده خواستند که مورچلهای اطراف حصار که بسعی بسیار در مدت شش ماه تیار گشته محل قامت ملازمان شاهی شده بود انتزاع نموده قابض و متصرف شوند خان فیروز جنگ مع فوج به تنبیه آن جماعه بیباک رسیده و خشتی عظیم برپا نموده شمار کشتگان این جنگ نیز بعد دو هر گاه مساوی آمد و هر چند فیروز جنگ چغلشهای دلیرانه نمود تدارک شورشهای مخالفان بعمل نیامد بعد رسیدن این خبر آتش غضب جهانسوز شاهی شعله ور گردیده عالمگیر سواری خاص طلبیده مع فوج قاهره پا برکاب گذاشته با امر آجلادت شعار عرصه کارزار را بالبر وجه خوذ زینت داد و تخت روان را در مکان کوله رس توقیف فرموده حکم یورش نمود با آنکه دست یکی از خواص که متصل تخت روان استاده بود از کوله پریده پادشاه هر سر و سواسے نکرده دست از تاکید یورش برنمیداشت درین ضمن باران بے تحمل مخل عزیمت پادشاه دین پناه گردیده سیل شتابوران بحر و بار اچون حباب دریا موج ساخت و هیچکارے ساخته نشد و از ملازمان پادشاهی کسی را مجال تردد نماند از شدت بارش و صدمه سیلاب پای دمدمهای فلاک ارتفاع گل فرو رفت و کار بجائے رسید که سوارے خاص پادشاهی مع مردم همراهی برگشت و قلعه نشینان خیره نگشته فرصت را غنیمت شمرده از قلعه برآمدند و بر مورچالها رسیخته توپهاے ازدهاپیکر را که بسعی بسیار و خرج مبلغهاے بسیار بالاے دمدمه برده بودند بآسانی و بلا خرج بدست آورده هر چه توانستند برداشته ببرند و انچه را بردن متعذر بود میخها زده معیوب و ناقص ساختند و چندین هزار جوال پر از خاک که از انجمله کیسه پاک باوضو دوخته دست مبارک حضرت قدر قدرت بود و بخرج مبالغ خطیر مرشقت بیکران کره ثانیه در خندق انداخته بودند مال یغما شمرده دست بدست بردند و مصالح انداد افرجه هاے قلعه که از گوله و غیره شکسته بود و شده بودند هر چند فیروز جنگ دست و پازده کارے از پیش نبرد قیل خاصه پادشاهی که قیمتش چهل هزار روپیه محسوب میشد و همراه سوارے خاص بود از رسیدن ضرب گوله و صدمات باد و باران از پا درآمد و آن روز هم کارے نشده بشام انجا سید روز دوم باز پادشاه عالیجاه خود سوار شده حکم آتش دادن در قفل سوم فرمود چون فتیله را آتش دادند و زگرفت هر چند تفحص مے نمودند سبب آن درست فهمیده نمی شد تا جوسهیں صادق الخبر بر سبب آن پے برده ظاهر نمودند که محصوران از اندرون قلعه راهی بهمرسانیده بارود آن نقب پاک رفته فتیله آنرا بریده برده اند لهذا پادشاه دین پناه را انفعالی از اراده یورش روی داده براوقات دیگر وقوف نمود و به ولخانه معاودت نمود چون درین تردد ات دو زخم تیر فیروز جنگ رسیده و جمعے دیگر از زوساو ستو سلین مجروح گردیده بودند فیروز جنگ چند روز از سردارے فوج ممنوع گشته اختیار تردد تسخیر قلعه بشاهزاده محمد اعظم گذاشته آمد و وجود دو عدد جلطان ابوالحسن یکسان نپنداشته و او را وجودی نگذاشته دیوانیان کفایت شعار و حکام آبادان کاردار باب عدالت و احتساب جابجا منصوب فرمود و حکم داد که حیدرآبا در را در دفاتر دارالجهاد مے نوشته باشند. عبدالرحیم خان بموتمات را بسای احتساب

شهر مقرر نموده مامور گردانیدکه بعضی هندوم کفار و بدمذهبان که ابوالحسن رواج داده از شهر برداردو تجانها را مسمار نموده مساجد بنیاد کند
از عجایب حکایات آنکه صف شکن خان سپهسالار قوام الدین خان خلاف دیگر امرای ایرانی در قلعه ستانی حد وجهد تمام داشت روزی از
فضلای ایران یکی از همدم و مصاحبش بود گفت که جمعی کثیر از مومنین و صلحا و سادات صحیح النسب علما درین قلعه محصورند این همه سعی و اهتمام
تودر تسخیر قلعه و اتلاف و خرابی محصوران و بی ناموسی عیال و فرزندان آنها زچه باب تواند بود آن بدبخت سیاه رو در جواب گفت
که اگر امام حسین علیه السلام خود درین قلعه است در تسخیر این قلعه خواهم کوشید و این کلمه شهرت یافته خیمه بخیه از زبان او انتشار یافت
معهذا الشیوخ آن مقولهٔ کفر منتهم باتفاق با محصورین و دیگر جرایم گردیده منصوب عالمگیر گشت و از نظر اعتبار افتاده مقید شد و اموال
او بضبط سرکار بادشاه در آمد و بعد چندی عالمگیر قلم عفو بر جریده زلات او کشیده نظر به بیاکیهای او بخدمت میرآتشی که بعد ازان
و دیگران تجویز شده بود آنها از جبین وبد بدلی اباداشتند و کار او پنجانه اتبر بود مامور نمود و چون همیشه در تالیف قلوب ملازمان
و سرداران ابوالحسن عالمگیر بوسائل و وسائط سعی داشت و رفیق روزهای بدکمتر کسی سعی باشد اکثر نوکران ابوالحسن بروایام
رجوع بعالمگیر نموده بمناصب جلیله و خطابهای عمده و نقاره و فیل و اسپ و جواهر و جاگیرات اختصاص یافتند و شیخ منهاج
نیابر شهرت آنکه او نیز ارادهٔ رجوع بلشکر عالمگیر دارد مقید گشته غیر از عبدالرزاق لاری و عبداللهخان ترین افغان باسلطان
ابوالحسن از سرداران کسی نماند و مدت محاصره بهشت ماه انجامید عبدالرزاق رحمة الله و عبداللهخان ترین درین همه مدت
بدل و جان در کار دولت خود سعی نمودند و شرط وفاداری و جان نثاری بتقدیم میرسانیدند مکرر برای عبدالرزاق لاری
فرمان عنایت و استمالت مع قول منصب شش هزاری شش هزار سوار با عنایات دیگر رفت آن وفاکیش حقیقت اندیش ملاحظه
جان و آبروی خویش نفرموده از قبول آبا نمود و فرمان مرسله عالمگیر را بر سر برج علاقه خود و تفصیل قلعه برآمده بمردم لشکر عالمگیر
نموده از کمال امانت و استحفاظ پاره کرد و بایشان انداخت و زبانی که حامل فرمان و پیغام بر استمالت و سوء عنایت بود جواب
داد که این جنگ بلا تشبیه بجنگ کربلای ماند عبدالرزاق امیدوار است که تا نفس باز پسین در زمره سبعین دو هزار نام مرکه با امام حسین
علیه السلام بیعت نموده آخر تیغ بر روی آن شهید مظلوم کشیدند در نیاید بلکه مجدد هفتاد و دو تن شهدا بود سرخ روئی دنیا و
آخرت حاصل نماید عالمگیر بعد استماع جواب در ظاهر آزرده شده گفت زهی بدبخت لاری اما در باطن نظر به ثبات قدم
و وفاداری و پاس نمکخواری تحسین و آفرین کرد اگرچه باقتضای تقدیرات الهی قلعه گلکنده آخر مفتوح گشت اما محک امتحان
دین و ایمان و شجاعت و وفا و حیا و مروت و دیگر فضائل و رذائل هر دم طرفین گردیده پایه و مقدار همه خلق آن زمان سنجیده آمد
و تردد ات بیهوده بهادران عالمگیری و کیسه دوزی بادشاه دین پناه با وضو و طهارت و صرف مبالغ خطیر در سر انجام تسخیر قلعه
مذکوره و تلف شدن هزاران سوار و پیاده و راکب و مرکوب و یورشهای مکرر عقدهٔ نکشود و گمربه تطمیع و ترغیب نوکران ابوالحسن
و انحراف آنها از ایمان و نمک حلالی بدون تحریک سیف و سنان و جان بازی سبازان جنگ و تزویر آن قلعه بتصرف عالمگیر در آمد

ذکر مفتوح شدن قلعه گلکنده و پایان احوال سلطان ابوالحسن خدا بنده

اوا خر ماه ذی قعده در سنه هزار و نود و هشت هجری بسعی روح الله خان و وساطت رستم خان افغان بنی و رسل و رسائل
او عبداللهخان ترین نوکر معتبر ابوالحسن که صاحب اختیار دروازه معروف بکطب کی بود نیز در طمع جاه و اقتدار افتاده با افواج
و سرداران لشکر عالمگیر همراز و دمساز گشت و پاسی از شب مانده دروازه بر روی روح الله خان و مختار خان و رستم خان و
صف شکن خان محروم از ایمان و خواجه مکارم که جان نثار خان خطاب یافته بود کشاده و مردم هم از دروازه دهم از طرف فصیل

کرجا بجا شکست در یخت یافته لیاقت درآمدن داشت بنفاق دربرده دارے آن افغان ننگ بحرام بے ایمان داخل حصار شدند
وشاهزاده محمد اعظم شاه باتوج خود طرف دروازه آمده منتظر فتح الباب استاد چون سیلاب دم بادشاهی داخل قلعه گردید وسرکے
هر جا برای حراست استاد غلغله مفتوح شدن قلعه وشور بوم انشود از حرم سرائے سلطان ابوالحسن ودیگر اهل ناموس برنخاست
مصطفے خان معروف بعبدالرزاق لارے مطلع گشته چون فرصت مصلح شدن نیافت بمقتضائے شجاعت ذاتی واداے حق عنایات
ولی نعمت سپر وشمشیر در دست گرفته وبراسپ چارجامه سوار گشته با دوازده نفر مقابل فوج عالمگیر بر دروازه سرائے ابوالحسن دوید
تا آنوقت دروازه مفتوح وهجوم افواج عالمگیرے در تمام قلعه شده بود آن شیر دل بلا اندیشه وتامل خود را بران سپاه بیقیاس زد
دران ازدحام رفقاے او نیز متفرق شدند واو تن تنها بمقابل هزارها شمشیر بیدریغ ودلیرانه میکشید که تا جان دارم در رفاقت ابوالحسن
خواهم کوشید وهرگز قدم پشت نمیگذاشت وباخون خویش بازی مے نمود دوزخچا سنوا هر دان برو زخم بامیزند واو زخم بامیزند تا بضرب
بازکثرت جراحت تحمل نکرده زخمهاے کارے بی شمار بربدن برداشت وتنور جلادتی مظهور رسانید که انعقال ونقل
راست نیاید اگرچه خبر این جرات بگوش رستم وسهراب میرسید هر یک بی اختیار غاشیه بندگی او بردوش ارادت گرفته در
رکاب او میدوید وخنگ کنان وشمشیرزنان تا سر دروازه ارک ودولتخانه آقاے خود رسید وران حین دوازده زخم کارے
آن بهادر دلاور رسیده بود آخر پوست جبین وبینی او چشم ها افتاده از دیدن عاجز شده وبر یک چشم هم زخم کارے رسید چون از
بنیش عاطل گشت وطاقت هم از کثرت جراحت وریختن خون در بدن نماند واسپ هم زخمهاے بے شمار برداشته مے لرزید
آنها از نجابت استاده خود داری می نمود آن وقت عنان اسپ باختیار او سپرد وخود داری بسیار بر اسپ قائم نماند از اسپ
او را بغایه احتیاط رسانیده سر دوش او را فرود آورده بر بستر افگندند ✣ هاشم علیخان خافی صحرتاریخ گوید وران وقت دل لشکر عالمگیر
حاضر وچشم ها حیران ناظر بود مے نگارد که این شمه ایست از شجاعت وبهادرے آن بے بهاگوهر بحر دلاورے ومردانگے باید
مردان کارنامه او را بشوق حق گزارے وخدمتگارے اولیاء نعم گردانیده خود را محبوب قلوب خلق ومورد الطاف خفیه
وجلیه خالق گردانند بالجمله پادشاه ظاهر وباطن سلطان ابوالحسن چون از پایان این محن آگهی یافت ونالهاے خانگاه جزع
وفزع پردگیان حرم وسقربان محرم از اندرون وبیرون بلند گردید به تسلی واستمالهٔ خدمه محل کوشیده واز همه ها بحلے طلبیده
وداع خواست وبعد استوداع سر شته صبر وقرار از دست نداده بدیوان خاص خود برآمده بر مسند تمکین خویش نشست و
چشم بر راه مهمانان ناخوانده دوخته چون وقت طعام خوردنش قریب بود تاکید در طعام کشیدن نمود زمانیکه روح الله خان ومختار خان
با دیگر امرای مذکور رسیدند سبقت در سلام علیک نموده دست بر سر نهاده بر پاس سلطنت نگذاشت وسر رشته اقتدار پادشاهی
را نگهداشت وخود داری فرموده در گفتگو کمال فصاحت وگرم جوشے با آداب ریاست نمود وبا هر کس بخوشے وگرم جوشے
تکلم گردید ربـاعـے باتیر قضا سپر بخوبید هیچ یار ✣ باحمله تقدیر چه صحرا چه حصار ✣ خفتان رضا گزین وخود از تسلیم ✣ باخیل
حوادث چه افتد پیکار ✣ تا روشن شدن روز صحبت داشته چون بکاول خبر طعام کشیدن آوردند حاضران اذن چیز خوردن
خواست وآنها را هم بکلیت هم سفره شدن نمود بعضے اشقیا مضائقه نمودند مقدمه ایران مضائقه تکرده مرخص فرمودند ومختار خان
با دو سه کس بگرشریک چیز خوردن گردید روح الله خان از روے تعجب پرسید که این چه وقت طعام خوردن است ابوالحسن
فرمود که وقت چیز خوردن من همین ست روح الله خان گفت میدانم اما با این حال چگونه رغبت اطعام مے نماید جواب داد که
موافق رویه جمهور چنین ست که میگویید اما اعتقاد من بخدائی که پادشاه ملک را آفریده است که در هیچ وقتی از اوقات نظر لطف

از بنده خود باز نمی دارد و رزق و معلوم میرساند اگرچه جد پدری و مادری بزرگانم برفاه و آبرو گذرانده اند اما چند گاه اقتضای مصلحت پروردگار من در این بود که بلباس درویشی دفتر گذرانیدم باز که نظر تفضل بر من ناچیز نمود بے انکه مرا تصور آن هرگز بخاطر گذشته باشد یا دیگرے را گمان آن خطور کرده باشد در ساعت واحد ماده سلطنت برائے من آماده ساخت والحمد الله که بیچگونه هوسے و آرزوئے در دل نگذاشت کرور ها بدست آورده صرف نمودم ولکوک نبخشیدم الحال هم که مراد رسکافات بعض اعمال ناشائسته گردایام سلطنت از من سر زده بنابر تنبیه و تادیب آن زمام پادشاهے را از دست من باز گرفت شکر میکنم که عنان اختیار امور مرا تا ایام معدودے گرفتار حیات باقی مانده باشد بدست پادشاه دیندار داده بعد اکل طعام اسپ سوارے طلبیده و شادمان با مشوکت ملوکانه مالها مروارید در گردن باتفاق امرائے عالمگیر سوار شده راهی شد چون اعظم شاه بر دروازه قلعه خیمه مختصرے زده و فرد آمده انتظار می کشید نزدا و بردند عین ملاقات مالها مروارید از گلوئے خود برآورده شاهزاده را بدیه گذرانید شاهزاده بتوالا او را نموده بحضور عالمگیر برد آن وافر الطمع نیز سلوکے مناسب نموده باحترام نگهداشت و یومیه بقدر معاش ضروری از خوراک پوشاک و خوشبوئے وغیره مقرر ساخته بعد چند روز بروانه قلعه دولت آباد نموده در انجا مقید نگهداشت بعد ازان روح الله خان و دیگر متصدیان بضبط و تفحص اموال او و ملازمانش مامور گشته بکارهاے مرجوعه پرداختند و برحقیقت عبد الرزاق لارے خبر یافته طلبیده پرسیدند او را حالتی که از خود خبر و خیر رمقے از حیات نداشت برچارپائه که افتاده بود بر داشته نزد روح الله خان آوردند خان شمه خصلت را همین که نظر برا و افتاد بخاطر یاد آمد که این همان لارے ناپاک بے ادب است سزا و را بدیه نزد پادشاه باید برد و بدروازه باید آویخت روح الله خان گفت سر مرده که اصلا امید حیات او نیست بے حکم پادشاه بدین از مروت و مردمے دور است و احوال او را نوشته معروضداشت چون عالمگیر حسارت و رفاقت و نهایت نمک حلالے و شجاعت او را شنیده حکم نمود که دو جراح هندے و فرنگی برائے علاج او مقرر دارند و حقیقت زخمهاے او را امید بقاے حیات هر روز بعرض رسانند و روح الله خان را طلبیده گفت که اگر ابو الحسن یک نوکر نمک حلال دیگر مثل عبد الرزاق میداشت تسخیر قلعه مدتها ے ممتد از متعذرات بود حراحان زخمهاے او را دیده و شمرده بعرض رسانیدند که هفتاد زخم نیزه طلب علاج خواه بشمار در آمدند و سوا ے این زخمها بسیار دار که بشمار نتوان آورد و یک چشم او اگرچه از جراحت محفوظ مانده اما شائبه آفت نبود و هم از صدمات جراحت هاے دیگر رسیده قابل دیدن نماند باز برائے علاج او بیمار دارے او تاکید فرمود و بعد انقضاے سیزده روز بعرض رسید که عبد الرزاق چشم و اگرده و ملکنت زبان حرف میزند و رو بهبودی دارد امید حیات او هم رسیده حکم نمود که بپیغام ما باو رسانند که تقصیرات ترا بخشیدیم پسر کلان خود عبد القادر نام را با پسران دیگر که لائق ملازمت باشند بحضور بفرستند تا منصب سرافرازے یابند و از طرف پدر نیز کورنشات عفو تقصیر عمدهاے منصبداران دیگر عنایات بجا آرند چون این پیغام عالمگیر بآن بهادر نمک حلال دلیر رسید به لکنت زبان بعد ادائے شکر قدردانی جواب داد که این جان سخت هیچ هر چند الی الان از بدن بر نیامده اما بین حال امید حیات از محالات است معهذا او تعالی شانه که قادر بر احیاے اموات ست بمحض اظهار کمال قدرت خود اگر حیات دوباره باین ناکاره عطا نماید باین دست و پاهاے باخته تقدیم کدام مراسم نوکرے توانم پرداخت بعد ازین که نوکرے هم توانم نمود که نمک ابو الحسن گوشت و پوست بدن او روئیده باشد نوکرے عالمگیر یا پادشاهے تواند نمود بعد رسیدن این جواب اگرچه اثر ملال و عتاب بر چهره او معلوم شد اما از راه انصاف آفرین گفته فرمود بعد صحت احوال او بعرض رسانند و از جمله اموال او که پیشتر تاراج رفت و مدرے بتصرف متعلقان در آمد باقی مانده را بدو بخشیدند از اموال ابو الحسن بعد تفرقه انچه ضبط در آمد شصت و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و دو کرور و پنجاه و سه هزار روپیه که تخمینا

شش کرور وهشتاد لک روپیه باشد سوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره که بعرض رسید ازین تخمین و تخمین
باشم علیخان معلوم میشود که نرخ هونهای مذکور دران وقت چهار روپیه و وزن آنها سه ماشه و طلای او بی غش نسبت باین زمانه نما
خواهد بود والا بنرخ داوزان هون که درین اوان ست اینقدر میلغ نمیتواند شد و جمع دامی یک ارب و پانزده کرور و سیزده لک و کسری
در دفاتر ثبت گردید ملتفت خان که آخر خطاب امیر خان یافت و نام اصلی او میر عبد الکریم است از مستعدان بود تاریخ تسخیر این حصار
فتح قلعه گلکنده مبارکباد گفته گذرانید بعد استحکام قلعه گلکنده و خوبی شهر حیدر آباد و نظافت آب و هوای آن سرزمین و حسن تکلین انجا
و سیر حاصلی آن مرز بوم زیاده ازانست که درین وجیزه توان نگاشت قلعه خام گلکنده ابتدا بنا کرده آبای راجه دیورای است سلاطین
بهمنیه تصرف اهل اسلام در آوردند در زمان انقراض دولت بهمنیه سلطان قلی نام مخاطب بقطب الملک از امرای سلطان محمود بهمنی
که حاکم گلکنده بود چون کار ملوک الطوائفی گرفت سلطه و فرمان روائی انجا گردید قلعه نام احداث کرده آبای دیورای انچه ساخته بعد ازان
که اولاد او سالها تسلط یافته فرمان روای انجا و بهمه ملقب بقطب الملک می شدند در استحکام آن کوشیده نهایت متانت آرا شدند
چون نوبت سلطنت بمحمد قلی قطب الملک رسید برهانگ متی نام پاتری عاشق شد و تعلق بسیار بهم رسانید بموجب خواهش او
بفاصله دو کروهی قلعه و شهری بنام او آباد ساخته نامش بهاگ نگر گذاشت و بسبب آنکه آن زن فاحشه بود دران شهر رواج
خرابات خانها و مسکرات بیشتر بود و سلاطین آنجا علانیه و فاحشی عیاشی نمودند بانواع فسق و فجور اهالی آن شهر بدنام بودند
یکی از سلاطین بر قباحت اشتهار بنام آن زن مطلع شده بمحمد آباد مسمی گردانید چون ابو الحسن زیاده از دیگران بلهو و لعب و عیش
و طرب رغبت داشت رواج آلات و اوضاع فسوق زیاده تر شد و عالمگیر که در ظاهر خود را مکسوت اهل صلاح و سداد می آراست
و تشهیر تبا کین دنیا للدنیا مے حبست شهر مذکور را بداد الجهاد موسوم ساخته تعلق و غارت اهالی آنجا و خرابی شهر مذکور بر وفق مدعا
اصلی تحصیل خزائن نقود و جواهر یکه در سرکار ابو الحسن شهرت و حقیقت هم میداشت و استیصال اکابر علمای شیعه و اعتقاد عامه
مومنین که دران شهر بسیار بوده اند نیز منظور و مقصود شان بود و در زمان بهادر شاه شهر مذکور بفرخنده آباد موسوم گردید اما اشتهار
آن شهر باسم حیدر آباد چنانچه بود الحال هم هست و سعی او سودے نه بخشید بعد از فتح قلعه گلکنده عالمگیر بطرف بیجاپور رفت چون
خبر صحت یافتن عبد الرزاق لارے بآن سرمایه دل آزارے رسید بصوبه دار حیدر آباد نگاشت که عبد الرزاق را امتعال ساخته
روانه حضور نماید عبد الرزاق عذر خواسته التماس نمود که امیدوارم مراسم الطاف روانه بیت الله فرمایند تا بعد حصول طوان حرمین
بوطن رفته بدعاے ازدیاد عمر و دولت پادشاه مشغول باشم بعد عرض این خبر برآشفته فرمود که مقید ساخته روانه حضور نمایند
فیروز جنگ شفاعت نموده نزد خود ببلاسائی بسیار طلبیده چند گاه با خود داشت و دیگر بے شمار بقبول منصب جا بهرا رے
سه هزاری سوار بجمعه ملازمان پادشاهے درآورد این برآشفتن بموقع محض عناد و ولدیت است والا بایستی نظر تجربه بے آن بگانه عصر
و وحید دهر مبلغی خطیر باو میداد و چنانچه بیجاپور است بوطن مالوف مرخص مے نمود و اگر نگهداشتن و دلش کافتن واجب بود
قدر دانی مقتضے آن بود که از راه ضعیف پرورے خود بخانه اش میرفت یا شاهزاده را از اولاد یا مثل روح الله خان و غیره
عمده از ملازمان را فرستاده بهر صورت دل جوئی و تالیف او نموده زیاده از مناصبی که بنوکران نمک بحرام ابو الحسن مثل محمد ابراهیم
و شیخ نظام و اشباه اینها داده بود برای او مقرر کرده در عزت و احترام او زیاده ازینها میکوشید تا هم حق قدر دانی تقدیم میرسید
و هم دلالت دیگر نوکران در وفاداری و نیکوکاری بود نه انکه نمک حرامان را هفت هزاری نموده و عبد الرزاق را حکم مقید
فرستادن بعمل آید و بعد ازان که بیجاپوره بضرورت نوکری کند چار هزاری منصبش دهد و همین قسم بمقتضاے دنیا طلبی و تحصیل کار خود

ملک جیو ن افغان ملعون را که ممنون احسان جان بخشی دارا شکوه بود مهربانی نمودن و منصب بخشیدن اگر تالیف قلب تطمیع او ضرور بود بالبداهه بعد بدست آوردن دارا شکوه آن ولد الحرام را مقید و ناکام میداشت بلکه همراه دارا شکوه گردنش میزد تا دیگران عبرت یافته ازین بحیله غیر مرضیه الواح خاطر خود را شست و شو میداده ندانه آنکه مراعاتها نموده دلالت و ترغیب باین کار نمایند و از جمله عجایب اعمالش که اکثر ازین معقول بوده اند یکی آنکه سعادت خان را که صاحب ابوالحسن گردانیده بود و او جانبازیها نموده آن قسم جواب سوال باسلطان ابوالحسن نمود و خوانچه جواهر قیمت چهل و پنجاه لکه روپیه حسب الامر عین تسویر دست از جان شسته بدست آورده فرستاده همین قدر که در آتش افروزی مراتب ارادت مندی و بعض اقوال احوال را معروض نداشته بود و ممکن است که با و اطلاع نشده باشد بعد فتح مورد عتاب نموده دو صد منصب ذات و صد سوار او کم نموده و از خطا بر طرف ساخته هشتاد هزار روپیه که ابوالحسن با او در عایت کرده و او بعرض رسانیده ظاهر نموده بود باز یافت فرموده تا یکسال در پای عتاب در آورده و احوالش چنین بود که هاشم علی خان مے نگارد من همراه سعادت خان بودم و خوانچه ها سے جواهر ابوالحسن با عضی تقصیرات در تحویل او سر خیند خلصانش گفتند که فرد دستخطی ابوالحسن درین جواهر و چهره قیمت آنها نیست عدد را سجال داشته برخے از انجمله جواهر کرده قیمت اعلی باشد گرفته عوض آن جواهر کم قیمت دران نگهدارند و آن عزیز پاس امانت دارے را راضی باین عمل نشده اصلا دران تصرفے نکرد غرض فقیر از التقاط بعض فقرات از کتاب هاشم علی خان خافی وار تساماش درین اوراق فقط بنا بر بقاے تذکار مدارج رضا و تسلیم و ثبات و استقلال مزاج ابوالحسن است در انقلابات و تغییر احوال بمرتبه که درون آن را حصول و استکمال آن خالی از دشواری نیست اللهم اغفر له و ارحمه فی الحقیقة در لباس سلطنت در ویشے بود حقیقت کیش و ذکر مراتب شجاعت و وفا و اخلاص که بصلعے خان عبد الرزاق را ایزد تعالی داده در خلقت او بحص عنایت و دلیت نهاده بود قیاس باید کرد که در حالت یاس محض که مطلقا امید ظفر و رستگاری نباشد باین صدر پاس نمک و وفا و اخلاص و صفا کوشیدن و در کمال خواهش شربت تلخ جراحات و اجل نوشیدن از متعذرات است و اظهار عناد و لجاج و کر نیزه عالمگیر و شدت مکر و تزویر و رسوخ در کینه وری و تعصب و نجابت نفس و هوای تغلب بر ابناے جنس و قساوت قلب و فور حرص و شره او باین حق پرستان احوال ابوالحسن و عبد الرزاق را در کسب اخلاق حمیده که از زیبا نماند کور شد سر مشق خود گردانند و تجنب و احتراز از شیم زشیله که در عالمگیر جمع بود و اجب دانند چه دنیا بهر صورت در گذار است و جزا و پاداش اعمال در دنیا و عقبے باقی و پایدار ابوالحسن و عبد الرزاق هم نماندند و عالمگیر هم در گذشت گردار هر دو بر صفحه روزگار پایدار ماند و هر چند بکر و حیل و منع تاریخ نویسے عیوب خود را پوشیده و کوشیده که بر مردم ظاهر نشود فائده نه بخشیده فاشے تر شد و اگر بفرض محال از بعض کسان یا جمیع مردم مخفی مے ماند از عالم السرائر که بر ضمائر عباد واقف و آگاهست چگونه مخفی و محتجب تواند ماند اکنون بر سبیل اختصار و اجمال احوال عروج و وصول سلطان ابوالحسن بپایه رفیعه سریر آرائی و فرمانروائی که ایزد تعالی بیک آن او را از گنج زوایاے خمول بر آورده باوج کامرانے رسانیده و آخر بر تخت سلطنت حیدر آباد متمکن گردانیده مناسب مینماید تا طالبان اعتبار را سرمایه حیرت و انتظار نباشد که ابوالحسن چنانچه خود بروح الله خان اشعار نموده جگونه از آن واحد از ابتداے فلاکت بر آمده باعتلاے ریاست منتهے گردید مخفی نماند عبد الله قطب شاه که قریب شصت سال فرمانروائی نموده چون پسر نداشت از جمله سه دختر که حق تعالی باو داده بود یکے را بسید نظام الدین احمد الحسینی که از سادات صحیح النسب مدینه طیبه و فضلاے سلسله علیه غوثیه العلما امیر غیاث الدین منصور شیرازے قدس الله روحه العزیز بود منسوب ساخت اول او فاضل اعلام این سلسله جلیله امیر سید مرزند کور که ملقب شده باستاد البشر و هیومن الشمس اظهر و صدر الحکما امیر صدر الدین محمد دستگی شیرازے و سید مبارک شاه و میر اصیل الدین و میر جمال الدین محدث و غیرهم بسیار ارباب بصائر مستور نیست موطن اصلے

الیشان مدینه طیبه واز انجا بدار العلم شیراز آمده سکنی اختیار نمود و صاحب ضیاع و عقار گردیده با عزاز و احتشام روزگاری دراز
بسر برده اند تا آنکه سید نظام الدین احمد باز ساکن حجاز و سید علیخان ببرهنپور هما نجا متولد گردید بعد ازان مع پسر بحیدر آباد دکن آمده محل
نموده چنانچه اشعار سے بان مجدد اما د پادشاه گشت و عبد الله قطب شاه سید نظام الدین احمد دامادخود را برتبه رفیعه امارت
رسانیده اختیار اکثر امور ملکی بدو مرجوع داشت بعد چندے سید سلطان که او هم از سادات مشهور عرب واز جمله تلامذه پدر بزرگوار
سید احمد بود وارد گشت و در خدمت پادشاه تقرب بهمرسانیده دختر دوم با و نامزد گردید و روز بروز عزت و احترام او افزایش
می یافت تا آنکه درمیان سید احمد و سید سلطان مادهٔ رشک و حسد بهم رسید روزے قطب شاه از سید سلطان پرسید که شما را بحقیقت
احوال بزرگان سید احمد اطلاعے هست او گفت آرے فاضل و لیکن فاضل بواستاد زاده من هست چون این سخن راست
بصورت اهانت گفت سید احمد شنیده با او بدگردید و بو سیله دراندازان درمیان الیشان روز بروز مواد عناد و فساد ازدیاد
می یافت تا آنکه مجلس شادی وصلت سید سلطان با دختر عبد الله قطب شاه انعقاد یافت و هنگامه عیش و نشاط آرایش دروبام
بازار حیدر آباد در روزے چند سرمایهٔ نضارت و شگفتگی خاطر تماشائیان بلاد بود در عین روز شادی که امشب سید سلطان را داماد
خواهند برد حرکتے دیگر از و بظهور رسیده کار بجائے رسانید که سید نظام الدین احمد قسم شدید خورده بعبد الله قطب شاه گفت که
اگر شما دختر لبید سلطان سید هید مرا مرخص فرمایید و لنگر برآمدن ازحیدر آباد داخته دهر چند قطب شاه و دیگر اعیان سلطنت خواستند
که این فساد با صلاح گرایند فائده نداد چون تسلط سید احمد از مدتها در اندرون محل و بیرون دربار درست نشسته بود و سر و ما
که مدار علیهاے محل بود و دیگر محرمان معاون سید احمد گشته با دشاه را مانع آمدند عبد الله قطب شاه حیران گشته از محرمان و
همدمان چاره جو گردید و صلاح بریں قرار یافت که سلطان ابو الحسن را که از طرف مادر با با دشاه قرابتی قریبه داشت بدامادے
بجای سید سلطان بگیرند اما سلطان ابو الحسن از شروع ایام شباب در صحبت فقراے آزاد نامقید خرابا تی وضع بسر می برد و
او ضاع سبک اختیار نموده از نظر پادشاه منزوے افتاده بود که بهیچ وجه التفاتے بحال او نداشت لهذا ابو الحسن بلباس درویشان
در حلقهٔ ایشان میگذرانید و در این ایام در خانقاه سید راجو که بمرشدی او اشتهار داشت اوقات گذاری میکرد حسب الامر پادشاه سلطان
ابو الحسن را بقبض بالغ بهمرسانیده بحمام برده و مخلع ساخته سهرهٔ مروارید بر سرش بستند و بر سر پائی با ساز مرصع الماس سوار نموده بمحل
و تزینی که برای سید سلطان مهیا شده بود بمجلس دار السلطنه الیشان و شوکت سلاطین حاضر ساخته عقد دختر عبد الله قطب شاه را با او بسته
حوالهٔ الیشان نمودند و روز بروز در جاه و اقتدارش افزود و سید نظام الدین احمد نظر بعلو نسب و اینکه مشهور دختر بزرگ پادشاه هست هیچ امیرے از
امراء ارکان دولت بخاطر نیاورده سید مرتضے را که از سلسلهٔ سلاطین زادگان مازندران و عمده امراے قطب شاه و صاحب
فوج حیدر آباد بود نیز با همه کس برابرے شمرد ارکان دولت همه از و کشیده خاطر بودند و بهرسے از خدمهٔ محل هم متنفر و خلاف
او از ابو الحسن که با همه کس برفق و مدارا سلوک برادرانه و مخلصانه سے نمود همه راضی و خوشنود بوده اند بعد رحلت عبد الله قطب شاه
در تعیین سلطنت اختلاف بهمرسید بیرون حرم سرا سید نظام الدین احمد با سپاه خود مستعد جنگ و اندرون حرم سرا سے
سلطانے مرد ماه صاحب کلان زن سید احمد با کنیزان حبشیه و ترکیه خود شمشیر برهنه در دست گرفته آماده فتنه پردازے
گشت و از هر گوشه و کنار نائره جدال و قتال اشتعال یافت آخر با مانت سید مرتضے و حسن سعی زندابیر دانا و امکنا که
هر دو برادر بهمن مدار المهام سید مرتضے بوده اند نوکران عمدهٔ پادشاهے و رفیق ابو الحسن گشته سید احمد مغلوب و
سلطان ابو الحسن پادشاه گشت اما آخر میان ابو الحسن و سید مرتضے بسبب غرور و تحکم با وجود سر رشته نوکرے نباهر

اعانتی کرد جلوس ابو الحسن بر تخت سلطنت نموده بود برهم خورد و ابو الحسن تخلل خود سرے و نافرمان بری سید مرتضے نتوانست و کار بنباز عه کشیده صورت حدوث فتنه تازه نمایان گردید دران وقت ما دنا نپذیرت که از پیشکاران مستقل و معتمد علیه سید مرتضے بود بسیاع جمیله و منصوبه و تدابیر خود بدون خنگ و جدال جماعه داران عمده سید مرتضے را بحلقهٔ اطاعت ابو الحسن در آورده سید مرتضے را بے پر و بال گردانید در جلدوے این خدمت گزارے ابو الحسن قلدان وزارت بما دنا داده کارهاے سابق او را به برادر او اکمنا مقرر نمود و جهت اقتدار ما دنا حقوق همین نبدگی و نیکو خدمتهاے او بود فقط

تمام شد جلد اول

بعون خدا نسخهٔ این کتاب مستطاب بمطبع نامی منشی نولکشور واقع شهر کانپور بزیور طبع آراسته و پیراسته گردید

در بیان اینکه فیض اقتران این کتاب مستطاب تواریخ هندوستان بخشان خصوص سلاطین دهلی تاریخ صداقت آئین مسمی

سیر المتاخرین

تصنیف عالی و تصویف لطیف عمدهٔ مورخان فصیح بیان صحیح بیان نکتهٔ سنجان دقیقه یاب مدقق رسان مستند جهان منشی غلام حسین خان طباطبا

بجناب منشی نولکشور بطبع آراستن در آمد و بزمرهٔ آگهی نوع جنس کامل کشته

فهرست

جلد دوم سیر المتاخرین

ذکر رحلت محمد محی الدین اورنگ زیب عالمگیر پادشاه وجلوس اولادش بر سریر سلطنت ومقتول شدن محمد اعظم شاه مغفور و محمد کام بخش در خنگ و قرار یافتن سلطنت بمحمد معظم خلف اکبر محمد اورنگ زیب ۳۷۵

ذکر آمدن اعظم شاه باردوے پادشاهے وجلوس نمودن بر تخت سلطنت ..... ایضاً

ذکر تمشیت سلطان معظم بهادر شاه از صوبهٔ کابل وجلوس نمودن بر تخت سلطنت وراثتاے راه وسوانح دیگر که درین حین روے داد ۳۷۶

ذکر تمشیت نمودن محمد اعظم شاه از دکن بمقابلهٔ بهادر شاه وخاربهر دو برادر در میدان جاجو ۳۷۷

ذکر استقلال یافتن سلطنت بهادر شاه ومنازعت باکام بخش وکشته شدن او ۳۷۸

ذکر ارتقاے اسد خان بمرتبه وکالت مطلق وتفویض شدن وزارت به محمد منعم خان خانان وبعض سوانح ایام سلطنت بهادر شاه ۳۷۹

ذکر رحلت بهادر شاه ازدار رنج وعنا بعالم بقا ومقابلهٔ سه برجهار پسرش باهم وظفر یافتن محمد معز الدین جهاندار شاه بر سر برادر وبعض سوانح ایام دولت او ۳۸۱

ذکر استقلال یافتن معز الدین بر سلطنت وبعضے سوانح ایام دولت او وانقلاب طالع عش باندک فرصت ۳۸۵

ذکر خروج نمودن محمد سرخ سیر سپهر اشتمان باعانت حسن علیخان وظفر یافتن در میدان بر محمد معز الدین بتقدیر خداوند آسمان وزمین ۳۸۶

ذکر جلوس فرخ سیر بر تخت سلطنت وتمشیت نمودن از عظیم آباد باتفاق حسین علی خان بهادر وبدست آمدن خزانه بنگاله بتائید ایزد دادار ۳۸۹

ذکر رسیدن عبد الغفار کردیزی به الله آباد باامر معز الدین وشکست یافتن او از دست برادران عبد الله خان بتقدیر خداوند آسمان وزمین ..... ایضاً

ذکر آمدن سلطان اعز الدین بافوج بسیار وخائب وخاسر برگشتن بقدرت کامله کردگار ۳۹۰

ذکر کوچ نمودن معز الدین مع ذوالفقار خان وکوکلتاش خان وجمیع ارکان پادشاهے ورسیدن باکبر آباد وسوانح درین عرصه روے داد ۳۹۱

ذکر تنگ نمودن سادات وفرخ سیر باامر الدین وظفر یافتن بتائید احکم الحاکمین ۳۹۲

ذکر اقتدار یافتن فرخ سیر در سلطنت و فرستادن عبد اللہ خان به بندر و بست دار الخلافۃ و قلعۂ مبارک کہ دولت خانۂ پادشاہیست و ملازمت امرا و ارتقای بعضے ازآنہا بمدارج علیا ۳۹۳
ذکر ملازمت آصف الدولہ و ذوالفقار خان با فرخ سیر و انقراض یافتن عمر و دولت ذوالفقار خان بمقتضای قضا و قدر ۳۹۴
ذکر شروع منازعت درمیان فرخ سیر و سادات و فرستادن پادشاہ حسین علیخان را برای تادیب راجہ اجیت سنگھ بجودھپور و تلبیسات ۳۹۵
ذکر فرایش منازعات و مشاجرات میان فرخ سیر و سادات ۳۹۷
ذکر حدوث فتنۂ عظیم میان مسلم و ہنود در بلدۂ احمد آباد گجرات بنا بر عدم تدین داؤد خان افغان ۳۹۸
ذکر ارشاد سے کتخدائے فرخ سیر بارائے ۳۹۹
ذکر ستانیدن کرشنچ عبد اللہ ملتانے را با خواجہ محمد جعفر رویداد ..... ایضاً
ذکر عفو یافتن عبد الصمد خان بر بندا مقتدائے فرقۂ سکھان و مجمل احوال ان فرقہ و مقتدایان ایشان ۴۰۰
ذکر سمت نمودن امیر الامرا حسین علیخان بہادر بدکھن و فغد یافتن بر داؤد خان پنی و رو نمودن دیگر حوادث فتن ۴۰۳
ذکر سانحۂ عجیب متضمن استقلالے غریب ۴۰۵
ذکر گریختن سید حمدانی صوبہ عظیم آباد بسبب جبن و بے حوصلگی و ہجوم شوہائے دیگر و شدت پذیر فتن نفاقہا با سادات از سفاہت فرخ سیر ..... ایضاً
ذکر رحلت امیر کبیر عمدۃ الوزرا اجلۃ الملک اسد خان آصف الدولہ وزیر عالمگیر ۴۰۶
ذکر افزایش منازعات فیمابین پادشاہ و سادات ۴۰۷
ذکر برخے از احوال امیر الامرا حسین علی خان بہادر کہ در دکھن سانح گشت و بہم رسیدن موادّ مہیج فساد کہ ببرد تمام مملکت ہندوستان را فرو گرفتہ اقتدار سلاطین تیموریہ بالمرہ بباد فنا رفت ۴۰۸
ذکر مصالحہ نمودن امیر الامرا بجماعۂ غنیم بسبب برہمکارے ارکان حضور و بہم رسیدن اسباب فتور ۴۰۹
ذکر اقتدار یافتن رکن الدولہ اعتقاد خان و بر افتادن بنیاد دولت فرخ سیر بحماقت او و دیگر ہوا خواہان نادان ۴۱۱
ذکر نقل معدلت افزا متضمن بعضے از اوصاف امیر الامرا ۴۱۳
ذکر نہضت نمودن امیر الامرا حسین علی خان بہادر از دکھن بتہ جہان آباد و روئے دادن حوادث و فتن ۴۱۴
ذکر آمدن حسین علی خان بملازمت فرخ سیر و مقید شدن پادشاہ بحکم قضا و قدر و انتشار یافتن حوادث و فتن بفرمان خداوند ذوالمنن ۴۱۶
ذکر اسیر شدن فرخ سیر نکوہیدہ صفات و جلوس نمودن شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات ۴۱۸
ذکر جلوس شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات بسریر سلطنت ..... ایضاً
ذکر مردن فرخ سیر و رخت بر بستن او از ین سرای دو در ۴۲۹
ذکر صورت عبارت عمدۃ الہاشم بن خواجہ میر محمد تاریخ کہ خوانی فی الاول از زمرۂ نمک پروردگان صاحبقران ثانی شاہ جہان آباد شاہ و او و پدرش رفیق سلطان مراد بخش بود و تاریخے متضمن احوال اکثر سلاطین ہند عموماً

وخصوصاً پادشاهان تیموریه نگاشته تا ابتدای عهد محمد شاه بن جهان شاه بن بهادر شاه بحیطهٔ تحریر آورده ۴۲۰
ذکر رحلت رفیع الدرجات وجلوس برادر او رفیع الدوله بر سریر سلطنت وبرو دیے درگذشتن ازین جهان
وخروج نمودن نیکوسیر در اکبرآباد درهمین زمان ۴۲۱
ذکر جلوس ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه با اقبال طالع بے زوال وعروج نمودن او بمعارج جاه وجلال ۴۲۲
ذکر متعین شدن دلاور علے خان با عانت راجه بهیم بهم بوندے وحیدر قلی خان بتادیب واخراج گروهر بادر
از قلعهٔ الله آباد وبشه علم تردد او ۴۲۳
ذکر رفتن رتن چند بالله آباد حسب التماس گروهر بهادر وفرو نشستن اضطراب آن دیار ۴۲۴
ذکر شروع فتنه آصف جاه وحدوث منازعت میان او وسادات ..... ایضاً
ذکر برخاستن غبار عناد وفساد درمیان نظام الملک سادات وظهور آثار وامتشام عمر واقبال تعب الملک
وامیر الامرا بلکه اتمام انتظام سلطنت وبرصهٔ آمدن امرائے نفاق پیشه کم جرأت ۴۲۵
ذکر رسیدن خبر فتح وظفر عبدالصمد خان بر حسین خان خویشگے از افاغنه مشهور بقصور وصوبهٔ لاهور ..... ایضاً
ذکر رسیدن نظام الملک در حدود دکهن وعبور نمودن از آب نربدا وبدست آوردن قلعه آسیر وقلعه برهانپور ۴۲۶
ذکر آشوبے که بشومے کردار محتونجان دران اوان بکشمیر رویداد وعاملے به بلاے بے زینهار آن کافر
نمک دیندار گرفتار آمد ۴۲۷
ذکر مقاتله دلاور علے خان بخشی امیر الامرا حسین علی خان با نظام الملک فتح خنگ دیاورے اقبال قمر اربان
وکشته شدن دلاور علے خان ۴۲۸
ذکر مقابله نمودن عالم علے خان با نظام الملک درکنار دلاورے وراه آخرت پیمودن بانهایت بهادرے ۴۳۱
ذکر نهضت نمودن امیر الامرا بسمت دکهن ومرخص شدن قطب الملک بطرف دار الخلافه شاه جهان آباد وجهال
ذکر انچه درین عرصه روے داد ۴۳۲
ذکر کشته شدن امیر الامرا حسین علی خان بهادر در راه دکهن از تزویر واحتیال امرائے کینه کوش پرفن وتمام نبودن فتنه
شوکت وقوت سلطنت دکهن خاندان بابریه ۴۳۳
ذکر رسیدن خبر مقتول شدن امیر الامرا بغیرت خان بهادر ودرآمدن او بلا تامل برسر پادشاه وملحق شدن بایے
خود در رزمگاه ۴۳۴
ذکر سوانحے که بعد قتل امیر الامرا بر همراهیان اوروے داد ودوار تقاے مدارج دولت امرای خانه زاد ۴۳۵
ذکر رسیدن خبر لقب الملک واحوال او وسوانحے عبرت افزاے جنگ عبدالله خان با پادشاه واختتام آن همه
دولت واقتدار سادات بیک ناگاه ۴۳۷
ذکر جلوس نمودن سلطان ابراهیم برائے چند روز ..... ایضاً
ذکر نهضت نمودن قطب الملک مع سلطان ابراهیم بارادهٔ مقاتلهٔ محمد شاه از دار الخلافه شاه جهان آباد وسوانحے
که درین عرصه روے داد ۴۳۸

ذکر سفوف آراستن از جانبین و بهم آمیختن عسکرین و برانگیختن سپاه گردیجا و مقابلهٔ قطب الملک با محمد شاه پادشاه و ظفر یابی محمد شاه بر قطب الملک و اختتام زمان دولت و اقبال سادات و شروع سستی پذیرفتن ارکان سلطنت خاندان بابریه باقتضاے تقدیرات ۴۳۹

ذکر حروف جفر که بعد سوال از بزرگے مشعر مآل احوال امیر الامرا برآمد ۴۴۲

ذکر شروع اقتدار سلطنت محمد شاه و ارتفاع درجات امراے دولت خواه ۴۴۳

ذکر رسیدن بعضے امراے دور بحضور و سرافرازے یافتن بر سخے از امرا و غیره بخدمات لائقه و عنایات فائقه ۴۴۴

ذکر میر محمد حسین معروف بنمود و انمود و احداث مذهب باطلے که او اختراع نموده بود و فتنه ها که درین مردم برانگیخته باضلال جماعتے پرداخت و دین خود بجاه و ریاست درباخت ۴۴۵

ذکر اوقات و آداب علی که بمنزله نماز قرار داده ۴۴۷

ذکر ملاقات فرخ سیر با نمود و اشتداد یافتن بناے اضلال آن مدبر ۴۴۸

ذکر اراده نمودن محمد امین خان تادیب آن مضل و مردن خان مرقوم ناگهان بتقدیر حق عزوجل و افتادن مردم در اقتنان باقتضاے گردش آسمان و اعانت شیطان ..... ایضاً

ذکر رفتن نمود مدار البوار و بهم رسیدن نزاع فیما بین اولاد او و دو سے بار و بر خاستن پرده از روے کار ۴۴۹

ذکر شاه غفار پرسلے نمود و پایان احوال اولاد و اتباع آن بدنهاد ۴۵۰

ذکر سفر نمودن محمد امین خان ازین جهان و شدت عداوتش با اهل بیت پیغمبر آخر الزمان ..... ایضاً

ذکر مقرر شدن نیابت و وزارت بعنایة الله خان و سوانح آن زمان ۴۵۱

ذکر شروع منازعت با راجه اجیت سنگه راتهور و بظهور رسیدن شقاوتهاے موقوف از امراے حضور ۴۵۲

ذکر تولد صبیهٔ دلارام سراشاهے دختخداے ملکه زمانے دختر فرخ سیر با محمد شاه ۴۴۵

ذکر آمدن نظام الملک دوم بحضور و مامور شدن بوزارت و بعض سوانح دیگر ..... ایضاً

ذکر کشته شدن خیل کنهه نائب سعادت خان بهادر در اکبر آباد و تغییر یافتن صوبهٔ اکبر آباد از سعادت خان و تفویض یافتن صوبهٔ مذکور براجه جے سنگه و مهم چوراسن و مفتوح شدن تهون قلعهٔ جاٹ ۴۵۶

ذکر آشفتگے احوال حیدر قلی خان و غالب شدن نظام الملک بر حیدر قلی خان و احوال او باجمال ۴۵۷

ذکر آزردگے نظام الملک از پادشاه و بناے برسیدن بعضے حرکات و تنافر طباع امرا از نظام الملک و رجوع وزارت باعتماد الدوله قمر الدین خان پسر محمد امین خان و رفتن او بصوبه هاے دکهن و تفصیل بعض امراے ارکان حضور ..... ایضاً

ذکر شورانیدن امراے حضور مبارز خان صوبه دار برهان پور را بر آصف جاه و کشته شدن مبارز خان بتقدیر خالق مهر و ماه ۴۵۸

ذکر آمدن حیدر قلی خان از اجمیر و مامور شدن بخدمت میر آتشے حضور ۴۵۹

ذکر برانگیختن آصف جاه عموے خود حامد خان را بتمرد و عناد و مهیا شدن او بجنگ و فساد ..... ایضاً

ذکر مستعین شدن سربلند خان بتادیب حامد خان و خلاصے نجم الدین علی خان بهادر و هزیمت یافتن حامد خان

وبمرسیدن فتنه برگیان در مملکت هندوستان ... ۴۶۰

ذکر انحطاط درجات روشن الدوله وکوسکے وشاه عبدالغفور واخذ وجر کردنها درحضور از ثلثهٔ مذکوره ومعزول شدن سربلندخان از گجرات بسعے صمصام الدوله ومنصوب شدن ایجے سنگه ومقابله باهم دیگر ومعاودت سربلندخان بشاهجهان آباد وتبے شدن مرثبه از ضعف وسستی ایجے سنگه ... ۴۶۱

ذکر برانگیختن آصف جاه رؤساے مرهٹه را برتسخیر ممالک هندوستان ودرست نشستن نقش مراد آنها بتمامت امراے زمان ... ۴۶۳

ذکر شیوع یافتن سرکشی از رعایاے متقاد وحادثه عاجز شدن محمدخان بنگش ازدست مرهٹه وبوندیله وصوبه الٰه آباد ... ۴۶۴

ذکر برآمدن پادشاه بطرف اگره آباد وبروتهه بطریق سیر وشکار وازانجا عبور نمودن دریاے جنبا برلے تنبیه مرهٹه ومعاودت فرمودن قرین عیش وعشرت بنصرت بخت بیدار ... ۴۶۶

ذکر رخصت نمودن پادشاه وصمصام الدوله مظفرخان را بتنبیه مرهٹه وبعض سوانح دیگر ... ایضاً

ذکر سربرآوردن اژاژوزمیندار چکله کوره وکشته شدن جان نثارخان بردست او وبے غیرتے عظیم الله خان و ثمرالدین خان درین خصوص وتنبیه یافتن او ازدست برهان الملک ... ۴۶۷

ذکر مجمل ذکر فخرالدوله برادر روشن الدوله وعزل او ازصوبهٔ عظیم آباد وانضمام یافتن صوبهٔ مذکور بصوبه داری بنگاله ... ۴۶۹

ذکر مجمل احوال شجاع الدوله داماد جعفرخان ناظم بنگاله وما یتعلق به ... ایضاً

ذکر انضمام یافتن صوبه عظیم آباد بصوبهٔ بنگاله ورجوع شدن نظامتش بهمابت خنگ وشروع عروج دولت آن عمدهٔ امراے بافرهنگ ... ۴۷۲

ذکر متعین شدن امیرالامرا صمصام الدوله ووزیرالممالک اعتمادالدوله باهم بتنبیه باجے راو مرهٹه وپایان احوال این مهم ... ۴۷۳

ذکر مصاف دادن برهان الملک باجماعت غنیم لئیم ونهزمیت نمودن آنها باکمال خوف وبیم وبرهمکارے صمصام الدوله امیرالامرا بمقتضاے اعوجاج طبع غیرمستقیم ... ۴۷۵

ذکر بتعویق افتادن تنبیه غنیم ازدست برهان الملک بهادر بمانعت صمصام الدوله وتاختن او نواح شاهجهان آباد وظهور اضطراب امراے حضور وقرار یافتن مصالحه بانهایت مذلت وخوارے ... ۴۷۶

ذکر مقتول شدن سیف الدین علے خان مرحوم بعداوت اعتمادالدوله وشقاوت عظیم الله خان شوم ... ۴۷۷

ذکر راه یافتن سستی بسیار دربندوبست کابل واختلال پذیرفتن درانتظام صوبهٔ مذکور وبرخاستن انضباط طرق ومسالک آن صوبه وافتتاح راه حادثه نادرشاه بسفاهت امراو پادشاه ودرود وسفراے ایران ... ۴۷۹

ذکر جنگیدن ناصرخان بانادرشاه ومغلوب شدن بیک ناگاه ورسیدن نادرشاه بلاهور ومغلوب شدن زکریاخان وپیش آمدن نادرشاه ومعاملاتیکه اورا بامحمدشاه رویداد ... ۴۸۱

ذکر نشستن نمودن محمدشاه ازشاهجهان آباد ورسیدن بکرنال ماجراے جنگ وجدال که دران میدان نانادرشاه روے داد ... ۴۸۲

ذکر رسیدن برہان الملک در لشکر محمد شاہ و اشتعال نائرۂ حرب و جنگ بدون ارادہ و آہنگ ۴۸۲
ذکر سوانح کہ در ہندوستان بعد مراجعت نادر شاہ بایران روے داد ۴۸۶
ذکر رحلت شجاع الدولہ صوبہ دار بنگالہ و منازعت مہابت خنگ نائب صوبۂ عظیم آباد با علاء الدولہ سرفراز خان
پسر شجاع الدولہ مذکور و حاصل نمودن مہابت جنگ حکم جنگیدن با سرفراز خان مع مسند صوبۂ بنگالہ بنام خود بتوسل
موتمن الدولہ اسحق خان بہادر ۴۸۷
ذکر داخل شدن مہابت خنگ بمرشد آباد بعد فتح و نصرت و تمکن یافتن بر مسند دولت و حکومت ۴۹۴
ذکر تسلط یافتن مہابت خنگ بر صوبجات بنگالہ و عظیم آباد و اڑیسہ و ارسال زرہاے پیشکش بحضور مع اموال
ضبطی خانۂ سرفراز خان و مفوض گشتن خدمات بر رفقا و اضافہ ہاے مناصب و خطاب و دیگر عنایات پادشاہی
برای او و برادر زادہا و دیگر منتسبان و ودمان او ..... ایضاً
ذکر ظفر یافتن مہابت خنگ بر مرشد قلی خان بعد خنگ گران و بخشیدن صوبۂ اڑیسہ بہ برادر زادۂ خود مہام الدولہ
صولت خنگ بہادر سعید احمد خان ۴۹۶
ذکر احوال ہیبت خنگ صوبۂ عظیم آباد و لواحق آن ۴۹۹
ذکر اسیر شدن صولت خنگ در دست باقر علے خان خویش مرشد قلی خان بحسب تقدیر و رفتن مہابت خنگ
بر سر باقر علے خان و رہانیدن صولت خنگ ازان گرفتارے بقدرت حکیم قدیر ۵۰۰
ذکر نہضت نمودن مہابت خنگ بطرف کتک بعد تیارے فوج و آراستن سامان بارادۂ استخلاص برادر زادۂ
خود صولت خنگ از دست باقر علے خان ۵۰۲
ذکر ارادۂ ہیبت خنگ باخراج و استیصال جماعۂ بھوجپوریہ و ابتداے ورود جماعۂ مرہٹہ در ممالک اڑیسہ
و بنگالہ وغیرہ و رسیدن بہاسکر پنڈت با چہل ہزار سوار و دکھنے و ستادۂ رگھوجے بھوسلا راجۂ ناگپور کلان
و رسیدن فوج مذکور چون بلاے ناگہان بر سر مہابت خنگ و سوانحیکہ در حروب مرہٹہ روے نمود
و تدارکہاے کہ مہابت خنگ فرمود ۵۰۵
ذکر رسیدن مرہٹہ بر سر مہابت خنگ و سوانحیکہ درین ستیز و آویز روے داد ۵۰۷
ذکر اقامت نمودن بھاسکر پنڈت سپہ سالار مرہٹہ در کٹک و تسلط یافتن بر بہوسگلے کہ بندر عظیم بنگالہ و آبادی
معمور از مال و تجار بود ۵۱۴
در طلبیدن مہابت خنگ برادر زادۂ و داماد خود ہیبت خنگ احترام الدولہ بہادر و عبد العلی خان بہادر را از
عظیم آباد و رسیدن اینہا بمرشد آباد و استعانت نمودن شجاع الملک بہادر مہابت جنگ از پادشاہ ۵۱۵
ذکر برآمدن مہابت خنگ از مرشد آباد بعزم رزم بہاسکر پنڈت و جنگیدن با او و بعد عبور از دریاے گریز انیدن او را
تا اقصاے بلاد گنگ تا چلکا و آمدن رگھوجے و بالاجے راؤ ۵۱۷
ذکر ورود صفدر خنگ بعظیم آباد و معاودت او بصوبۂ خود بعد چند روز حسب الحکم حضور و اندیشۂ ورود
بالاجی راؤ ۵۲۰

ذکر آزردگی هیبت جنگ و مهابت جنگ از سید هدایت علی خان و الدر راقم و آمدن بالاجی راؤ در نواح عظیم آباد و بسیر سیدن آشوب و انقلاب در صوبهٔ مذکوره و محفوظ ماندن شهر عظیم آباد بتائید ایزدی و حراست سرمدی ۵۲۲
ورسیدن بالاجی راؤ بمرشد آباد و ملاقات با مهابت جنگ و سوانح دیگر که بعد از ملاقات اُو روی داد ۵۲۲
ذکر ملاقات بالاجی راؤ با مهابت جنگ و اخراج رگهوجی از حدود و بنگاله و معاودت بالاجی راؤ بمرکز دولتش ۵۲۴
ذکر آمدن هیبت جنگ بعظیم آباد و انقطاع سررشتهٔ رفاقت و الدا زاوشان و دیگر سوانح که دران اوان رویداد ۵۲۵
ذکر آراستن هیبت جنگ حصار گلی برای شهر عظیم آباد و رسیدن مردم ازان بنا در ابتداو آخر اعتراف نمودن بخوبی آن عمل بنا بر محفوظ ماندن از اکثر حوادث و بلایا ۵۲۷
ذکر عروج مصطفی خان بهادر ببر جنگ بمرتبهٔ علیا و مقتول شدن بهاسکر پنڈت باحتیال مصطفی خان و تقدیرات الهی ۵۲۸
ذکر رسیدن صحبت فیما بین مهابت جنگ و مصطفی خان و برآمدن مصطفی خان از مرشد آباد و جنگیدن مصطفی خان بهادر ببر جنگ و رعظیم آباد با احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ و ظفر یافتن احترام الدوله بر مصطفی خان و سوانحیکه درین ضمن روی داد ۵۳۱
ذکر آمدن هیبت جنگ از سرکار تیرهٔت بعظیم آباد و اقامت نمودن در سیدان باغ جعفر خان و جنگیدن مصطفی خان و ظفر یافتن بر و نصرت ایزد منان ۵۳۴
ذکر رفتن مهابت جنگ بمرشد آباد و توقیف نمودن مرشته راو ربردوان و انقراض یافتن عمرو دولت مصطفی خان در جنگ ثالث و اختصاص یافتن هیبت جنگ بفتح و ظفر بتائید ایزد منان ۵۴۲
ذکر رسیدن مصطفی خان در پرگنه های سرکار شاه آباد و جنگیدن با احترام الدوله بهادر هیبت جنگ مرتبهٔ ثالثه و رسیدان قصبهٔ کرهٹی و ظفر یافتن هیبت جنگ بران پلنگ قوی چنگ و اسیر شدن راجه دولبهه رام و کنگ بدست رگهو بهوسله و جنگیدن میر عبدالعزیز در قلعهٔ بارهٔ بهاٹی ۵۴۳
ذکر بقیة السیف از رفقای مصطفی خان و حال احوال دلشیر خان و الف خان و عیسی خان و مرتضی خان و معامله رگهو با راجه دولبهه رام و بایان جواب و سوال مهابت جنگ با او ۵۴۴
ذکر آمدن رگهوجی بهوسله و رکنگ و مقید گردیدن راجه دولبهه رام باقتضای گردش فلک و جنگیدن میر عبدالعزیز در قلعهٔ بارهٔ بهاٹی بارگهو بپاس آبرو و حق نمک ۵۴۵
ذکر رفتن رگهو بطرف عظیم آباد و برای استخلاص مرتضی خان و بلند خان و غیره افاغنه از مکرسی رگهو و رسیدن مهابت جنگ عم برلبی مقابله بارگهو بسمت عظیم آباد و معاودت از انجا بمرشد آباد ۵۴۷
ذکر آزردگی عبدالعلیخان بهادر با هیبت جنگ و رفع غبار نقار با صلاح مهابت جنگ ۵۴۸
ذکر رجوع بهاجراے حرب رگهو بهوسله با مهابت جنگ که در سیدان شرقی محمد پور اتفاق افتاد ۵۴۹
ذکر شادی کتخدائی سراج الدوله و اکرام الدوله و برطرفی شمشیر خان و سردار خان و اخراج آنها از مرشد آباد ۵۵۱

ذکر ورود میر علی اصغر کبریٰ بمرشدآباد و شروع نقار و غبار میان مہابت خنگ و عطاء اللہ خان و عروج
یافتن عطاء اللہ در جات میر محمد جعفر خان قریب بہم و بنای مفسدۂ شمشیر خان و سردار خان ۵۵۴
ذکر عروج میر محمد جعفر خان بمرتبۂ نیابت صوبہ داری کتک و نزول ازان مرتبہ باندک زمانے باقتضای گردش
فلک ۵۵۵
ذکر کشتہ شدن ہیبت خنگ و انتقال او ازین جہان تاریک و تنگ ۵۵۹
ذکر رسیدن خبر وحشت اثر کشتہ شدن احترام الدولہ بہادر ہیبت خنگ بہابت خنگ و استعداد نمودن بجنگ
افاغنہ و آمدن بعظیم آباد و ظفر یافتن بر شمشیر خان و میر حبیب و غیرہ معاندان تائید ایزد منان ۵۶۳
ذکر فرستادن معین الدولہ سیف خان شیخ دین محمد جماعہ دار ملازم سرکار خود را کمک شجاع الملک بہادر
مہابت خنگ و بعض سوانح اثنائے راہ ۵۶۴
ذکر نہضت شمشیر خان با افاغنہ فراہم آمدہ از بلغ جعفر خان بداعیۂ استقبال مہابت خنگ و ملاقات افاغنہ
با مرہٹہ و میر حبیب و نخالفۂ ہر دو فرقہ با ہمدیگر ۵۶۵
ذکر خنگ نمودن مہابت خنگ با شمشیر خان و سردار خان و میر حبیب و جمیع مرہٹہ ہا کہ بہیئت مجموعی کمتر از ہفتاد
ہشتاد ہزار سوار و پیادہ نبود و اندر ظفر یافتن بران فوج انبوہ بمحض تائیدات ایزد جبار ۵۶۶
ذکر ملاقات امنہ بیگم دختر مہابت خنگ مع اولاد با پدر والا گہر ۵۶۸
ذکر علیحدہ داشتن مہابت خنگ عیال و اطفال شمشیر خان و مشمول عواطف شدن آنہا برعکس ظن و گمان ۵۶۹
ذکر فرستادن مہابت خنگ عیال میر حبیب را نزد او و سوانح دیگر ۵۷۰
ذکر آزردگی صولت خنگ با عموے خود مہابت خنگ بنا بر خلف وعدہ و انجا میدن باصلاح و خوشنودے
و ہم رسیدن کدورت بے پایان درمیان مہابت خنگ و عبد العلی خان و بعض سوانح ہمان ازمان ۵۷۱
ذکر تفویض شدن صوبہ عظیم آباد بسراج الدولہ و نیابتش براجہ جانکی رام و معاودت مہابت خنگ بمرشدآباد
و اخراج نمودن عطاء اللہ خان از حدود و ممالک محروسۂ خود ۵۷۲
ذکر معاودت فقیر از شاہجہان آباد و میسر آمدن رفاقت صولت خنگ و رفتن ہمراہ او بمرشدآباد و بعض
سوانح دیگر کہ ہمدرین عرصہ روے داد ۵۷۳
ذکر تہناکردن سیف خان معین الدولہ ملاقات مہابت خنگ در گنڈھ گولہ و پذیرائی نیافتن و رحلت
سیف خان و معین شدن فوجدارے پورنیہ از انتقال او بصولت خنگ و آمدن فخر الدین حسین خان
پسر سیف خان بمرشدآباد و ملاقات او با مہابت خنگ و انتقال دیوان خالصہ رائے رایان چین رائے
و مامور شدن بھیرون دت پشکار بران کار ۵۷۴
ذکر در گذشتن رائے رایان چین رائے ازین عالم سرائے ۵۷۵
ذکر نہضت نمودن مہابت خنگ بطرف کتک بنا بر تنبیہ میر حبیب و بعضے مرہٹہ و افاغنہ و انتزاع نمودن
قلعہ بارہ بھاٹے از دشت گماشتگان مرہٹہ و گریختن فخر الدین حسین خان از مرشدآباد و قصد پورنیہ

نمودن و برگشتن از راه بخوف صولت خنگ و توقف نمودن در مالده و باز آمدن بمرشد آباد و مقید شدن و یافتن
بهیرون دت خطاب رای رایانی و خدمت دیوانی خالصه باصالت و واقعات دیگر ۵۷۶
ذکر مجملے از احوال شهر کتک و قلعه بارهٔ بهاٹے ۵۷۸
ذکر بقیهٔ ذکر فخر الدین حسین خان پسر سیف خان و بعض سوانح متعلقهٔ آن اجیان ۵۸۰
ذکر رفتن مهابت جنگ بمیدنے پور بارادهٔ اخراج میر حبیب و مرهٹه ازان مکان بلکه از حدود صوبهٔ کتک و
بنگاله و جهاد نمودن در میدنے پور و سلاح الدوله را ببالیسر خبر فرستادن و فرار مرهٹه ازان اماکن
و بدر رفتن فخر الدین حسین خان پسر سیف خان از قید بوسیلهٔ سازش با مرهٹه ها ..... ایضاً
ذکر سبب افتراق سراج الدوله از مهابت جنگ و رفتن او بعظیم آباد و مجادلهٔ او با جانکے رام نائب صوبه
مذکور و کشته شدن مهدے نثار خان مغفور عم راقم سطور ۵۸۳
ذکر رسیدن سراج الدوله در نواح عظیم آباد و پیوستن مهدے نثار خان با او و جنگیدن با جانکے رام کشته شدن
آن سید ناهجو ۵۸۵
ذکر رسیدن مهابت جنگ در نواح عظیم آباد و ملاقات با سراج الدوله و داخل شدن بشهر عظیم آباد و بیمار
شدن و برگشتن بمرشد آباد مع سراج الدوله ۵۸۸
ذکر استدعاے میر حبیب و مرهٹه مصالحه با مهابت جنگ بشفاعت و تفویض صوبهٔ کتک و قلیل و جمعے از زر
و پذیرفتن مهابت جنگ این مصالحه را بنا بر ضعف پیرے و رفاه خلائق و آسودن از شاق سفر ۵۹۰
ذکر وقوع مصالحهٔ فیابین مهابت جنگ و مرهٹه بوساطت میرزا صالح و با صلاح گرائیدن فساد و ظهور یافتن
امن و امان در عباد و بلاد ۵۹۱
ذکر معاودت رابعهٔ بیگم برادر زادهٔ مهابت جنگ از لکهنؤ بخدمت عم شریف خود ..... ایضاً
ذکر انتقال راے رایان بهیرون دت و رجوع دیوانی خالصه براجه کیرت چند و در گذشتن او و هم بعد ماهی چند
و تفویض خدمت مذکوره با میدرام ۵۹۲
ذکر کشته شدن میر حبیب بازردگے و نادانی جانوجے پسر رگهوجے بهوسله ..... ایضاً
ذکر در گذشتن جانکے رام و رعظیم آباد و یافتن راجه رام نارائن صوبه دارے خدا داد و مردن اکرام الدوله بقدیر
خالق عباد ۵۹۳
ذکر رحلت اکرام الدوله خلف هیبت جنگ متبنای شهامت جنگ ۵۹۴
ذکر کشته شدن حسین قلیخان و حمید رسے خان بظلم و سفاهت سراج الدوله نادان ۵۹۵
ذکر اشتداد امراض لاحقهٔ شهامت جنگ و انتقال او ازین عنصر ناریک و تنگ ۵۹۶
ذکر بعض خصائل حمیده و اوصاف پسندیدهٔ آن مرحوم ۵۹۷
ذکر مجمل احوال صولت جنگ و حسن معاشرت او با خلق خدا و انتظام او قاتش تا پایان عمر بسبک خرام کم بقا ۵۹۹
ذکر رحلت نمودن نصیر الملک مهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ مرحوم از دار هستی موهوم ۶۰۴

ذکر استقبال مهابت خنگ از جهان گذران و بعضے از اخلاق و انتظام اوقات آن فخر دودمان و تمکن سراج الدوله بر مسند ایالت و شروع ظهور حوادث و فتن از نادانی آن ابله سراسر سفاهت و سرایت نمودن فساد در جمیع بلاد و ویران شدن مملکت معمور از بے شعورے امرائے مغرور ۶۰۸

ذکر افاضل کرام و مشائخ عظام کہ در عہد مہابت خنگ در قلمرو او بودہ اند یا بحسب قسمت ورود بسمرخے ازان گردہ والاشکوہ درین دیار گردیدہ و مردم بملاقات آن بزرگ واران رسیدہ اند ۶۱۱

ذکر مشائخ سلاسل مشہورہ در اطراف صوبہ ہا ۶۱۴

ذکر علمائے ظاہر ..... ایضاً

ذکر بزرگانے کہ بفرمان قہرمان تقدیر بنا بر آشفتگی اوضاع ایران وارد ہندوستان گشتہ بتقریبے چند ورود بعضے ازانہا در عظیم آباد و بنگالہ رویداد ..... ایضاً

ذکر اول سید الاجل علامۃ الورے البحر الملی کاشف اسرار و الرموز الازلے سید محمد علے ۔ اللہ تعالے ظلال افضالہ علینا و علی جمیع المومنین بلطفہ الجلی ۶۱۶

ذکر دوم سرخیل اتقیائے مومنین و زبدۂ اصحاب یقین حاجے بدیع الدین اطال اللہ علی رؤس المسلمین ظلالہ و سقانا من رحیق التحقیق زلالہ ۶۲۰

ذکر جلوس سراج الدولہ بر مسند ایالت بنگالہ و بہار و اڑیسہ و سوانحے کہ در ایام دولتش روے نمود ..... ایضاً

ذکر لشکر کشیدن سراج الدولہ بکلکتہ و مغلوب شدن مستر دریک صاحب کلان انجا و غارت شدن معمورہ مذکورہ و بدر رفتن مستر دریک با معدودے از انگلیشہ و گذاشتن سراج الدولہ مانک چند دیوان را جہ بردوان را بحفاظت و حکومت کلکتہ ۶۲۱

ذکر چند روزہ امارت شوکت خنگ در پورینیہ و بدست خود بلا بر سر آوردن و خود را و عالمے را در بلا افگندن او طفیل حماقتہاے ذاتی و اغراے شوم طبعان خویش آمد گو ۶۲۳

ذکر ظاہر شدن بیدے سیاہ از سفاہت شوکت خنگ و برگشتن او بہ پورینہ نادم و دلتنگ ۶۲۶

ذکر فرستادن سراج الدولہ رائے راس بھارے پسر صغیر راجہ جانکی رام را بفوجدارے گوندارہ و بیرنگر و شعلہ کشیدن آتش شور و شر و خاموش شدن چراغ دولت شوکت خنگ سبک سر ۶۲۷

ذکر رسیدن افواج سراج الدولہ در مینارے و افواج شوکت خنگ در نواب گنج و مورچال بستن عملہ شوکت خنگ و جنگیدن فیمابین و ظفر یافتن افواج سراج الدولہ و کشتہ شدن شوکت خنگ و رسیدن ان خنگ و حرکات عجیبہ کہ دران مصاف از شوکت خنگ بظہور رسید ۶۲۸

ذکر رسیدن جماعۂ انگلیشیہ برائے تدارک و استرداد کلکتہ کہ از دست آن جماعۂ بدر رفتہ بود و گریختن مانک چند دیوان و تسلط اصحاب انگلیشہ بر کلکتہ و رفتن سراج الدولہ بر سر آنہا و گریختن بخوف شبخون کہ انگلیشہ بر لشکر او زند و زخمے شدن دوست محمد خان و مصالحہ نمودن با سرداران انگلیشہ از راہ خوف و بیم در نہایت عجز و زبونے ۶۳۲

ذکر برآمدن سراج الدوله از مرشدآباد باراده جنگ با جماعه انگلیشیه و مغلوب شدن بخوف شبخون کرده برلشکر او زدند
از بخت برگشتگی و دوا تر و نے و مصالح نمودن با کمال عجز و زبونے ۶۳۴
ذکر برانگیختن ارکان نفاق پیشه اصحاب انگلیشیه را بمحاربه سراج الدوله و گذاشتن بناے عهد و پیمان با جماعه
مذکوره و لشکر کشیدن سرداران انگلیش بر سراج الدوله و برآمدن راجه دولبهرام باستحکام سورچال در پلاسے
و در ساختن با نها و آمدن سراج الدوله تا به پلاسے باراده جنگ و نهزیمت یافتن از افواج انگلیشیه فرنگ
و مقرر شدن نظامت بنگاله بمیر محمد جعفر خان و انتقال دولت از خانواده مهابت جنگ بدیگران ۶۳۶
ذکر داخل شدن میر محمد جعفر خان در منصور گنج و جلوس نمودن بر مسند ایالت هر سه صوبه بے تصدیع و رنج و گرفتار
شدن سراج الدوله در دست نوکران و خراسیدن او بعد تزکیه انتقام ازین جهان بعالم جاودان ۶۴۰
ذکر برآمدن میر جعفر خان باراده گوشمال حاصر علے خان و انتظام و تسخیر عظیم آباد و تالیف راجه رام نارائن و دیگران ۶۴۳
ذکر رفتن خادم حسن خان به پورنیه و ظفر یافتن بر حاصر علے خان و محلے از سوانح آنجا ۶۴۵
ذکر نهضت نمودن میر محمد جعفر خان از راج محل بطرف عظیم آباد و ساختن راجه رام نارائن با کرنل کلیف و محفوظ
ماندن از شر او و برگشتن میر جعفر خان مشعوف و مسرور ۶۴۶
ذکر محلے از سوابق احوال رائو شتاب رائے و عروج او بمعارج این عاریت سرائے ۶۵۰
ذکر رجوع به بقیه قصه عود میر جعفر خان و لواحق آن ..... ایضاً
ذکر معاودت نمودن میر جعفر خان بمرشدآباد و از دیاد اقتدار میرن پسر ش و سوانحیکه درین عرصه در مرشدآباد
و عظیم آباد روے داد ۶۵۱
ذکر اجتماع نمودن اکثر مردم برارادهٔ قتل میر جعفر خان و برملا شدن راز ایشان و مدبر کردن خواجه عبدالهادیخان
را و کشتن در اثنائے راه و کشتن میر محمد کاظم خان را بعد عاید چند ماه ۶۵۲
ذکر مجمل احوال رام نارائن و عظیم آباد و نیابت انتظام اخبار ۶۵۳
ذکر رجوع بذکر احوال مرشدآباد و نیابت انتظام اخبار و اظهار احوال و افعال حکام آن بلاد ۶۵۴
ذکر آمدن شاهزاده عالے گهر مع محمد قلے خان به تسخیر عظیم آباد و بنگاله و برگشتن بے نیل مقصود و سبب عمده
و ناداني و بحال و برقرار ماندن حکام این دیار بتائیدات آسمانے ۶۵۶
ذکر آمدن شاهزاده مع محمد قلے خان در حدود و صوبه عظیم آباد و سوانحیکه درین ضمن روے داد ۶۵۹
ذکر آشکار شدن خدعے که رام نارائن با محمد قلے خان سے نمود و محاصره نمودن افواج مغرب بے حصار
عظیم آباد را به بد سلیقگے و برگشتن سلطان و زیر خائب و خاسر از سورتمبیر ۶۶۵
ذکر تتمه احوال محمد قلی خان و شاهزاده عالے گهر که در غیبت نبده رو یداد و برگشتن سرد و از عظیم آباد ۶۶۹
ذکر ورود موشیر لاس فرانسیس در لشکر و برگشتن او همراه شاهزاده باکمال تاست و تحسر ۶۷۰
ذکر بدر رفتن شاهزاده و موشیر لاس بطرف چتر پور بوندیل کهنڈه و آشفتگے اوضاع محمد قلی خان و غارت شدن
لشکر او از دست راجه بینے بهادر و راجه بلوند سنگه ۶۷۱

ذکر رسیدن میرن بعظیم آباد و برآمدن راجه رام نارائن باتفاق او و کرنل کلیف بهادر ثابت جنگ بداعیهٔ
چشم نمائی پهلوان سنگه ۶۷۳
ذکر برگشتن میرن برشد آباد مع کرنل کلیف بمسرت و شادمانی و وفا کردن بادیر خان بوصالت خان ارزانی
دانائی ۶۷۴
ذکر آمدن شاهزاده در حدود عظیم آباد و جلوس نمودن او بر تخت سلطنت و جنگیدن بارام نارائن و ظفر یافتن
شاهزاده بقدرت کامله خالق بلاد و عباد ۶۷۶
ذکر جنگیدن پادشاه بارام نارائن و ظفر یافتن بتائید قادر ذوالمنن ۶۷۷
ذکر جنگیدن میرن با کامگار خان و گریختن در حملهٔ اول و برگشتن لعبازان و ظفر یافتن بقدرت کاملهٔ خالق زمین
و آسمان ۶۷۹
ذکر رفتن پادشاه مع کامگار خان بطرف مرشد آباد از راه کوهستان و سر برآوردن از بیرهوم و بردوان و برآمدن
حیدر خان از مرشد آباد بمدافعهٔ اینها مضطرب و حیران و دویدن میرن در پی اینها افتان و خیزان ۶۸۰
ذکر برگشتن پادشاه و کامگار خان بطرف عظیم آباد و آمدن موشیر لاس بمدد شاه عالم و تشویش کردن مردم شهر عظیم آباد
را لاحق شده بود ۶۸۱
ذکر محاصره نمودن پادشاه و کامگار خان قلعهٔ عظیم آباد و شکستن زین العابدین خان حصار را و میسر نگشتن فتح
بسبب مردی دیگر رفقای پادشاه و آمدن کپتان نکس از بردوان با عانت رام نارائن و دیگر عظیم آبادیان ۶۸۲
ذکر رسیدن خادم حسن خان قریب بجائے پور و مضطرب شدن رام نارائن مع کل اعیان و ارکان و جنگیدن
کپتان نکس با خان مذکور و ظفر یافتن بر جبان فوج گران ۶۸۵
ذکر جنگیدن کپتان نک در راه شتاب بر باخادم حسن خان و ظفر یافتن بر جبان فوجے سنگین و گران ..... ایضاً
ذکر آمدن میرن با گروه تمام و وقوف بر رسیدن خادم حسن خان و برق افتادن بر میرن از آسمان بنا بر مکافات اعمال
آن مدبر بیدادگر و خصال و ذکر مجملے از کردار و رفتار و سزائے یافتن خادم حسن خان از چنگال آن زشت خو و تتمهٔ احوال شاه عالم
بادشاه و قرار یافتن پادشاهے بر اورنگ شهریار ۶۸۷
ذکر غرق شدن دختران بیچاره مهابت جنگ بفرمان میرن ستمکار و مشاهده نمودن خلق انتقام الهی را ظاهر و آشکار ۶۸۹
ذکر رجوع بذکر بقیهٔ احوال لشکر میرن و سوانح دیگر متنوع و فتن ۶۹۰
ذکر رفتن مستر امیٹ بکلکته و بعد او رفتن کرنل سیف جنگ و شروع نفاق در سرداران انگلیشیه که باعث خرابی
عالمے گردید ..... ایضاً
ذکر احوال عظیم آباد و جنگیدن میجر کرنک باتفاق راجه رام نارائن و راجه راج بلبهه با پادشاه و موشیر لاس
و شکست خوردن پادشاه و بگیر آمدن موشیر لاس و سوانح دیگر که دران نواح روید اد و تسلط یافتن میر محمد قاسم خان
برایالت هر سه صوبه و مرشد آباد و تباهید خلق عباد و بلاد ۶۹۱
ذکر جلوس میر محمد قاسم خان در مرشد آباد بر مسند ایالت بنگاله و غیره صوبجات بتقدیر خالق ارضین و سموات ۶۹۳

ذکر عروج نیر اقبال میر محمد قاسم خان بمعارج جاه و جلال و رجوع نمودن کوکب بخت میر جعفر خان بانوار زوال ... ۶۹۵

ذکر آمدن میر محمد قاسم خان زربسیار بطور مصادره از مرحوم مرشد آباد و بهم رسانیدن اسباب تجمل و استعداد و کفایت اندیشی بدرجهٔ نمودن و جمیع کارخانجات را انتظام داده از تشویشات آسودن ... ۶۹۷

ذکر برآمدن میر محمد قاسم خان بطرف بیربهوم و جنگیدن کپتان برد وان با زمینداران آن مرز و بوم ... ۶۹۸

ذکر برآمدن میجر کرنک با رادهٔ خبگ پادشاه و موشیر لاس و دلتنگ شدن سردار مذکور از استماع مشوره های مختلفهٔ رام نارائن و راج بلبهه و فرستادن فقیر را پیش میر محمد قاسم خان و ماجرائیکه بعد ورود فقیر بحضور میر قاسم خان در عظیم آباد روی داد و نهضت نمودن میر قاسم خان از راه کوهستان باستعجال و رسیدن بعظیم آباد ... ۶۹۹

ذکر رفتن میجر کرنک بجنگ پادشاه و آوردن موشیر لاس را همراه و مصالحه شدن با پادشاه و رسیدن میر قاسم خان بعظیم آباد بضرورت مع سپاه ... ۷۰۱

ذکر رفتن پادشاه از عظیم آباد بارادهٔ اوده و لکهنؤ و آمدن شجاع الدوله باستقبال پادشاه تا سرحد صوبهٔ خود برلب دریاچهٔ کرمنامه ... ۷۰۵

ذکر مقید نمودن میر قاسم خان رام نارائن و غیره مخالفان خود را باطمینان خاطر و تسلط یافتن بر صوبهٔ عظیم آباد و اندوختن زرهای وافر ... ۷۰۷

ذکر رفتن میر قاسم خان بسهسرام و بهوجپور و گریختن زمینداران آنجا بطرف زمین نمازی پور و طاقتر نمودن خان مرقوم آثار سفاک خود و سرکشیدن باوج نخوت و غرور ... ۷۰۹

ذکر سعادت نمودن میر قاسم خان از بهوجپور و سهسرام و مقید نمودن راج بلبهه را و تعین نمودن راجه نوبت را بصوبه داری عظیم آباد و اقامت نمودن در قلعهٔ مونگیر ... ۷۱۱

ذکر رو دادن سانحهٔ عبرت انگیز بر عبد النبی خان و رحیم الله خان و هفتاد من دراس و شیخ عبد الله بیگ ناگاه و دوبالا شدن بطش و سطوت میر محمد قاسم خان عالیجاه ... ۷۱۳

ذکر آمدن شمس الدوله مستر مهرے و نسترت از کلکته بمونگیر و عظیم آباد و شروع شدن بناے هنگامه و فساد میان انگلیشیان و نواب عالے جاه میر قاسم خان ... ۷۱۵

ذکر رفتن عالے جاه بطرف پتنه و برگشتن از انجا بے نیل مدعا ... ۷۱۷

ذکر مقید شدن بعضے گماشتهاے انگلیش بفرمان عالے جاه و رسیدن خط شمس الدوله گورنر متضمن عدم تعرض و مواخذهٔ محصول از اموال انگلیش و امتناع نمودن عالے جاه از قبول امر مذکور و معاف نمودن اخذ محصول از جمیع تجارت پیشگان در ممالک محروسه خود و آمدن مستر ایمیٹ با معدودے انگلیشیان بطور سفارت از طرف کونسل کلکته و رسیدن منازعت با انگلیشیان عالے جاه و روی دادن حوادث و فتن عظیمه ... ۷۱۹

ذکر اندیشه مند گشتن عالے جاه از جگت سیٹھ و مهاراجه سروپ چند و طلبیدن آنها از مرشد آباد و تا مونگیر و رقید و بند ... ۷۲۰

ذکر آمدن مستر ایمیٹ بمونگیر بنا بر سفارت کونسل پیش عالے جاه و گشته شدن آن بے چاره هنگام معاودت

در مرشد آباد بے گناہ ۷۲۱

ذکر معاودت نقیر مع میر عبد اللہ و گفتگوئے کہ با گرگین خان نقیر را روے داد و حضور عالے جاہ ۷۲۲

ذکر برگشتن مسٹر امیٹ وغیرہ انگلیشیان بطرف کلکتہ از راہ دریا و جنگیدن مسٹر السن رعظیم آباد با میر مہدے خان و غالب آمدن اول بار و گرفتن قلعۂ عظیم آباد و ذکر سختی میر مہدے خان و رسیدن فوج دیگر از مونگیر آخر ہمان روز دیر گشتہ آمدن میر مہدے خان ہمراہ فوج مذکور و غالب آمدن بر مسٹر السن وغیرہ بہ تقدیر ایزد قدیر و کشتہ شدن مسٹر امیٹ در مرشد آباد و التہاب یافتن نائرۂ عناد و فساد ۷۲۵

ذکر تصمیم نمودن کونسل کلکتہ خنگ میر قاسم خان و برآوردن میر جعفر خان بریاست بنگالہ و عظیم آباد و تہیج مواد معاظم فساد بمقتضے رسیدن مسٹر السن وغیرہ انگلیشیان بمونگیر نزد عالی جاہ و جنگیدن محمد تقے خان بہادر در نواح کٹوہ با افواج انگلیشے و کشتہ شدن بکمال شجاعت درین رزمگاہ ۷۲۸

ذکر رسیدن بے شیخ ہبۃ اللہ و عالم خان و جعفر خان وغیرہ از فرمان محمد تقے خان و پیش قدمے و خود سرے نمودن در جنگ جائہ انگلیشیان و نفاق ورزیدن سید محمد خان نائب مرشد آباد با محمد تقے خان ۷۲۹

ذکر جنگیدن محمد تقے خان بہادر با تیر بارے کوزہ کلالے و کشتہ شدن در میدان مرد آزمائے مگر دش آسمانی ... ۷۳۰

ذکر رسیدن خبر کشتہ شدن محمد تقے خان بہادر بعالے جاہ و فرستادن افواج دیگر بجنگ و ظہور آثار ادبار میر قاسم خان ۷۳۱

ذکر جنگیدن افواج عالے جاہ در میدان سوتے با انگلیشیان و مغلوب گشتن باقتضاے گردش آسمان ... ۷۳۲

ذکر قتل عجیب متضمن حفظ قاتل در رقیب ۷۳۳

ذکر رسیدن خبر شکست سوتے بعالے جاہ و فرستادن او متعلقان را و اموال خود را بقلعۂ رہتاس و برآمدن او بدائرۂ انگلیشیہ در کمال بیم و ہراس ..... ایضاً

ذکر برآمدن میر قاسم خان با عانت افواج متعینۂ او و ہوا و کشتن بسیارے از عقیدان بیچارہ و رسیدن تا نالہ چینا نکر ناکام و آوارہ ۷۳۴

ذکر بدر رفتن میر روح الدین حسین خان بہادر سپہدار جنگ از لشکر عالے جاہ بے اذن و اطلاع بطرف پورنیہ و مسخر نمودن ضلعۂ مذکورہ بتمامیدہ آلہ ۷۳۵

ذکر جنگ او و ہوا و ظفر یافتن جائہ انگلیشیان بر افواج میر قاسم خان ۷۳۶

ذکر گرفتار آمدن گرگین خان بجنگال گرگ اجل و کشتہ شدن او بتقدیر خداے عزوجل و کشتن میر قاسم خان جملت سیٹھہ و برادرش را از راہ عناد و مقتول شدن انگلیشیان مقید در عظیم آباد ۷۳۸

ذکر جنگیدن افواج انگلیشے با قلعۂ عظیم آباد و ظفر یافتن بر عالے جاہ و بدر رفتن او از ین ممالک در حمایت وزیر و بادشاہ ۷۴۲

ذکر عبور نمودن عالے جاہ از دریاے گنگ و مقامات دران مکان و فرستادن میر سلیمان خانسامان

رانزو شجاع الدوله سست پیمان ۷۴۳

ذکر شهرت خیانت نمودن میر سلیمان با عاملے جاه و دزدیدن بعض کیسه هاے جواهر در راه و برخے از سوانح دیگر ۷۴۴

ذکر رسیدن عاملے جاه متصل بلشکر شجاع الدوله و ملاقات اینها با همدیگر و آمدن وزیر و پادشاه بر سر جا عه انگلیشیه بدلالت و اعانت عاملے جاه در کمال کروفر ۷۴۵

ذکر حدوث فتنهٔ منازعت در فوج انگلیشے و برخاسته آمدن بعض افواج از آن لشکر در اردام مگرو ملازم شدن آنها در سرکار شجاع الدوله بهادر ۷۴۶

ذکر شکستن شجاع الدوله با انگلیشیان و دریافتن احوال خانگ ایشان و اهمال نمودن در جنگ چند روز بعد ازان برگشتن بطرف مکسر و چاوني نمودن و در انجا بودن بے خبر و بے عهدے نمودن با عاملے جاه بے بال و پر ۷۴۹

ذکر محصور شدن وزیر از لشکر انگلیشے و رعین سیان بے خبر و ناگهان رسیدن یافتن از انجا تا بیدخدا و مذنه والا جسان ۷۵۰

ذکر بد عهدے نمودن شجاع الدوله با عاملے جاه و مقید نمودن او را بے گناه و ضبط نمودن مال و اموال مع دیگر سوانح و احوال ۷۵۲

ذکر ساختن میر سلیمان خانسامان عاملے جاه با وزیر و بر افتادن بنیاد دولت او با قتضاے تقدیر ۷۵۳

ذکر ترک لباس نمودن عاملے جاه و باز پوشیدن باشعار وزیر بلا اجبار و اکراه ..... ایضاً

ذکر محصور نمودن عمروے نمک حرام تحریک وزیر عاملے جاه را برا ے تنخواه ۷۵۴

ذکر مقید شدن عاملے جاه در دست وزیر با قتضاے قسمت و تقدیر ۷۵۵

ذکر محروس بودن علی ابراهیم خان حسب الامر وزیر و نجات یافتن ازان حراست بحسن تقریر ..... ایضاً

ذکر رفتن میر سلیمان برا ے بدست آوردن قلعه رهتاس و برگشتن ازان قلعه با نهایت ندامت و یاس ... ۷۵۷

ذکر رفتن بنده بعظیم آباد نزد داکتر و شنیدن خبر شکست یافتن وزیر در بکسر ۷۵۸

ذکر رفتن میر جعفر خان قبل ازین جنگ بکلکته و مرشد آباد و در گذشتن او ازین جهان و دیگر سوانحیکه درین ازمنه روے داد ۷۵۹

ذکر مغرول شدن میجر کرنک از سالارے فوج انگلیشے بورود میجر منرو کے نوکر پادشاه انگلیشیان بود و اتفاقاً بطرف کلکته از جهاز رسیده بسالارے فوج بنگاله مامور گشت و جنگ وزیر با نجام رسانید و سوانحه که که کپتان بکموئے مبتلا گردید ۷۶۰

ذکر عبور میجر منرو مع فوج از دریاے سوهن برسر کولور رسیدن بمقابل لشکر وزیر و جنگ این هر دو با همدیگر و ظفر یافتن بر وزبر بسبب تقدیر ۷۶۱

ذکر بیرون رفتن شجاع قلی خان معروف ببیان عیسے از پشت سر موشیر مدک دسمرو و برسهم انتظام و شکست افتادن بر فوج وزیر با وجود ظهور غلبه بسبب تقدیر ۷۶۳

ذکر ملاقات پادشاه با جماعهٔ انگلیشیه و عبور دریاے گنگا با تفاق آنها و ملاقات نمودن بینے بهادر هم با انگلیشیان

بنا بر صلاح وقت زمان ۶۶۵

ذکر خاتمهٔ احوال سراج الدوله و تدبیر بے تدبیر دیسر نگے ہاے تقدیر ..... ایضاً

ذکر آمدن راجه سبینے مهاور نوبت دوم نزد انگلیشیان و نبرد دوم با ایشان ۶۶۶

ذکر فرستادن اصحاب انگلیشے نوجے را بتسخیر قلعهٔ چنارہ و محفوظ ماندن قلعه مذکور و از صدمات تسخیر ۶۶۷

ذکر گفتار در جنگ نامے شجاع الدوله باتفاق راو ملهار مرہٹه با جماعهٔ انگلیشیه و مغلوب شدن او ۶۶۸

ذکر پذیرفتن شجاع الدوله نصیحت احمد خان بنگش و ملاقات نمودن با سروران انگلیشیه و انجامیدن بمصالحه بقیه ۶۶۹

ذکر گفتار و قرارداد و شروط مصالحه میان شجاع الدوله و انگلیشیه و مرخص شدن او بر صوبهٔ خود و بعد استحکام عهود و پیمان و مرقوم شدن آن ۶۷۰

ذکر بیگانگے که با دربار شجاع الدوله مع کل اقربا بطبع زر با نمود و بیگانگے و فا و اخلاص ازین جماعه مردم نرخش در ربود ... ایضاً

ذکر جلوس نمودن نجم الدوله بر مسند ایالت بنگاله به تجویز ارباب کونسل کلکته و رفتن شمس الدوله بهنرے و لندن بولایت خود و ورود لارڈ کلایف ثانیت جنگ از ولایت انگلند و دار الملک لندن با انتظام این ممالک و رفع شورش و فساد و سوا نحیکه بسبب میر قاسم خان و زین ضمن روے داد ۶۷۱

ذکر عروج محمد رضا خان با اعلے مدارج دنیا داری بمحض مساعدت بخت و تقدیر بارے غرا سمه ۶۷۲

ذکر هلاک کردن مستر بلبرس خود را از خجالت و ناداشتے بمعونه گشتن او در اماے واداشتے ۶۷۳

ذکر رفتن لارڈ کلایف بالہ آباد برائے ملاقات شاه عالم پادشاه و وزیر الممالک شجاع الدوله آصفجاه و گرفتن فرامین اسناد دیوانے فائضه شریفه هر سه صوبهٔ بنگاله و اوڑیسه و عظیم آباد بنام کمپنی انگلیش و تجدید عهود و داد و اتحاد و بدر رفتن تحصیل زر هاے هر صوبه از دست هندیان و اختصاص یافتن انگلیشیه بحکومت صوبجات مذکوره و شروع انقلاب اکثر اوضاع و دستور ..... ایضاً

ذکر انتقال نجم الدوله بعتبهٔ و جلوس سیف الدوله برادرش بر مسند نظامت ۶۷۵

ذکر عروج مندون راد مشتاب رائے بمرتبهٔ نظامت عظیم آباد ..... ایضاً

ذکر جلت واله مرحوم از جهان بے بقا بجوار رحمت خداوند اعلے ۶۷۶

ذکر ... و مهاراجه مشتاب رائے بعظیم آباد و دولتنگ گردیدن و بهیرج نارائن ازراه حماقت و عناد ۶۷۷

ذکر ورود لارڈ کلایف و شجاع الدوله و منیر الدوله و راجه بلونه سنگه در موضع معین که موضع چهپرا قرار یافته بود و ملاقات شدن راجه بهیرج نارائن و اقتدار یافتن مهاراجه مشتاب رائے ۶۷۸

ذکر برگشتن لارڈ کلایف بکلکته و مرشد آباد و فرستادن محمد رضا خان مظفر جنگ را برائے انصرام مهام و معاملات عظیم آباد ۶۷۹

ذکر رفتن لارڈ کلایف و جنرل کرک بولایت انگلند و کما نذ تصرفات و تقصیرات شمس الدوله بهنرے و لندن بولایت همراه خود بردن و مسین شدن مستر مدس گورنر سے کلکته ..... ایضاً

ذکر عزیمت مظفر جنگ و راو مشتاب رائے با علے مدارج اقبال و در گذشتن سیف الدوله ازین عاریت سرا ۶۸۰

ذکر مستعفین شدن ضلعداران از فرقهٔ انگلیشیه و منفصل بنگاله و عظیم آباد و منقسم شدن هر سه صوبه به شش ضلوع و قرار یافتن کونسلیه ها در هر ضلعه از اضلاع سته مذکوره و معزول شدن میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ از پورنیه بنا دانی خود و کاوش نهانی محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ ۷۸۲

ذکر متعهد شدن جارج ونسترت هوشیار جنگ برآوردن خیانت عمال هند را و اجداث یافتن اضلاع سته در تمام قلمرو بنگاله و عظیم آباد و اوڑیسه ۷۸۳

ذکر ورود هوشیار جنگ و مسٹر پالک در عظیم آباد و احوالیکه این هر دو را با مهاراجه شتاب رائے رویداد ۷۸۴

ذکر ورود عماد الدوله مسٹر هسٹنگ بهادر جلادت جنگ گورنر کلکته در بلدهٔ مذکوره با کمال اقتدار و اعتماد و جهت ورود او دران جا و انقلاب عظیمی که بعد ازان اتفاق افتاد ..... ایضاً

ذکر رفتن مظفر جنگ در پهره از مرشد آباد بطرف کلکته لا علاج و مجبور و رفتن راجه شتاب رائے بعد ازان بچند روز همانجا بهان دستور ۷۸۶

ذکر رفتن مظفر جنگ بکلکته در پهره بکمال ناکامے و ناچارے و رفتن مهاراجه شتاب رائے برانزاد و معزول شدن هر دو از تمشیت امور خالصهٔ شریفه و آوردن انگلیشیان بدست خود سر رشتهٔ ملک دارے ۷۸۷

ذکر آمدن عماد الدوله مسٹر هسٹنگ بمرشد آباد و بنگاله و برگشتن از انجا بکلکته و خلاصے یافتن مظفر جنگ و مهاراجه شتاب رائے از ان گرفتارے و فی الجمله اقتدار یافتن مهاراج مذکور در امور ملک دارے و وفات یافتن او بدون برخوردن از سروری و سرداری و قناعت نمودن مظفر جنگ بدون مرتبه خود بعجز و ناچاری ۷۸۸

ذکر رهائے یافتن مهاراجه شتاب رائے از ابتلای گرفتار بهاے جان فرساے ۷۸۹

ذکر انتقال راجه شتاب رائے از دنیا بمرض اطلاق و شتافتن بمعرض مخاطبات خالق انس و آفاق ۷۹۰

ذکر رفتن گورنر عماد الدوله مسٹر هسٹنگ بملاقات شجاع الدوله در بنارس و انتظام معاملات عظیم آباد و معاودت نمودن بکلکته بے مکث و درنگ ..... ایضاً

ذکر بعضے از حالات راجه شتاب رائے و گذاشتن نیکنامیها درین عاریت سرائے ۷۹۱

ذکر رهائے یافتن محمد رضا خان مظفر جنگ از گرفتارے و بسر بردن زمانے مدید در کلکته بامید وارے و آخر رضا دادن بدون مرتبه خود بعاجزے و ناچارے ۷۹۶

ذکر ورود جرنل کلاورن و کرنل منسن و مسٹر فرانسیس رؤساے کمیٹ و برسر همے و شقاق فیمابین گورنر و اصحاب مثلثه مذکوره و اتفاق بارول با گورنر ۷۹۷

ذکر معارضه نمودن کمار با گورنر هسٹنگ بهادر و سزا یافتن او باقتضاے قضا و قدر ۷۹۸

ذکر ساختن مظفر جنگ با جرنل کلاورن و مامور شدن او بفوجدارے و عدالت فوجداریے مرشد آباد و نیابت نظامت کہ تعلق بمبارک الدوله دارد ۷۹۹

ذکر منازعتے کہ فیما بین گورنر عماد الدوله مسٹر هسٹنگ بهادر جلادت جنگ و جرنل کلاورن استداد یافته درمیان آوردن جرنل مذکور بعالم آخرت شتافت بر سبیل اجمال بقدر اطلاع احوال ۸۰۲

ذکر شروع منازعات ومشاجرات جماعهٔ انگلیشیه باسرداران دکهن ومهیاشدن اسباب انواع حوادث وفتن ۸۰۳
ذکر رحلت بنی بیگم دختر رابعهٔ بیگم وصدرالحق خان وبعضے ازماجراے سرشد آباد ولواحق آن ۸۰۶
ذکر تعویقے کہ درتجویز خدمات نیابت مبارک الدوله ودیوانے او وفوجدارے وعدالتش روی داده آخر
بمظفرجنگ مرجوع گشت ۸۰۷
ذکر رسیدن حکم ولایت انگلنڈ متضمن اعطاے کارفوجداری بمظفرجنگ وسعے نمودن مسترڈوکریل
ومسترفرانسیس براے اودرین کارو پذیرائے یافتن درکونسل وقبول نمودن مظفرجنگ مدون اہمال
ودرنگ ۸۰۸
ذکر سرقوف شدن کونسل ازضلعهٔ عظیم آباد ودرآمدن ضلعهٔ مذکوره به تعهد مہاراجه کلیان سنگه وراجهٔ
جیاے رام بحسن تقریر وسعے وتدبیر راجه جیاے رام وتائید خالق بلاد وعباد ۸۰۹
ذکر ماجراے محاربات کہ افواج انگلیشے رابا افواج سرداران دکهن روے داد ولقدر استماع ثبت افتاد ۸۱۱
ذکر درخواستن رانا ے گوہد اعانت انگلیشیان وپذیرفتن این جماعهٔ وغنیمت شمردن ازتائیدات آسمان ۸۱۲
ذکر آمدن نقیر بکلکته ونگاله وآگاہے یافتن بر بعضے ازاخبار دکهن ۸۱۳
ذکر مجملے ازاحوال حیدرنایک وورود او بمنبدراج وغلبه نمودن برمحمد علے خان صوبه دارارکاٹ کہ اہم مشل
آصف الدوله ومبارک الدوله دست نشان انگلیشیان است وسخر نمودن او تمام ملک ارکاٹ راغیر از
قلعهٔ منبدراج ..... ایضاً
ذکر لشکر کشیدن حیدرنایک برصوبهٔ ارکاٹ ومحاربات او باافواج انگلیشے ۸۱۵
ذکر جنگیدن جنرل منرو بافوج حیدرنایک کرهٔ ثالث وناسے وشکست خوردن درین جنگها ہم مثل جنگ اول
بتقدیرات آسمانے ۸۱۶
ذکر ورود جنرل کوت بمنبدراج وجنگیدن با افواج حیدرنایک جنگ جو ومغلوب گشتن او ہم مثل جنرل منرو ودر فتن
مسترفرانسیس بولایت خود درعین این محاربات وجنگ نبابرعدم موافقت باگورنر جنرل عماد الدوله
بهادر مستر هشتنگ ۸۱۸
ذکر اسباب تعویق روانه شدن کرنل بیارس کہ قلعه دار کلکته وسردار عمدهٔ افواج انگلیشے است
بطرف منبدراج بامجمل احوال مرهٔ هاے کنگ دلندے ازاحوال افواج انگلیشے کہ بطرف قلعهٔ کوه بامانت
راناے قلعهٔ مذکور رفته بے شائبهٔ ریب وشک ۸۱۹
ذکر بعضے ازاحوال وخصائص مبارک الدوله ومظفرجنگ ومنی بیگم وبهو بیگم ۸۲۱
ذکر بعضے ازمصطلحات ورسوم وعادات اصحاب انگلیشیه وضوابط وقواعدے کہ درمعاملات ملکی امتیاز دهٔ
زاوضاع حکام سابق اینجا تجاوز نموده اند وجوه واسباب اختلالیکه دراحوال خلق این دیار راه یافته اکثری
بهلاکت وهلاکت گرفتار گشته اند ۸۲۳
ذکر اسباب اختلالیکه موجب بے نظامے این ممالک وویرانی بلاد وخرابے عباد گردیده وانقلاب کارها

ضوابط و قواعدے کہ بیشتر جہان و بر آنچہ بودہ و الحال بحد رسیدہ بر سبیل اجمال ۸۲۵

ذکر صدر الصدور و دیگر صدر ہاے ہر صوبہ و سہ کارات ۸۲۸

ذکر وقائع و سوانح ہر کارہ و ہر کارہ ۸۱۰

ذکر صورت رقعہ عالمگیر ..... ایضاً

ذکر ایضاً صورت رقعہ ۸۳۱

ذکر دوم اختلاف تمام در السنہ و اکثر اوضاع در سوم ۸۳۴

ذکر سوم اختلاف در تعیین ارباب حل و عقد معاملات ۸۳۷

ذکر چہارم کونسل است ۸۳۸

ذکر پنجم اختلاف و مغائرت اصحاب انگلیشیہ در وضع دربار با اوضاع این دیار ۸۳۹

ذکر ششم تتبع گشتن ہر دم از اکثر منافع و محاصل ۸۴۰

ذکر ہفتم اقتدار یافتن زمینداران و اعتماد نمودن بران جماعۂ ۸۴۱

ذکر ہشتم چنانچہ اشعارے بآن رفت ..... ایضاً

ذکر نہم چنانچہ گزارش یافت ..... ایضاً

ذکر دہم در امور معدلت گستری و رعیت پروری ۸۴۲

ذکر یازدہم عفو و اغماض در جرائم و تقصیرات محقر ۸۴۳

ذکر دوازدہم اعتماد بر اظہار عملہ و فعلہ سمین فرمودن ..... ایضاً

جلد سوم سیر المتاخرین

ذکر معاودت آصف جاہ نظام الملک کہ بازرد گی و بہانہ شکار برآمدہ بود بشاہ جہان آباد و ملازمت پادشاہ نمودن و بخوشنودے رخصت شدن و رفتن بسمت دکہن و بعض سوانح بار دیگر ۸۴۷

ذکر رحلت سوتن الدولہ محمد اسحق خان بہادر و رجوع شدن خدمت خالصۂ شریفۂ بعبد المجید خان کشمیرے و مجمل سوانح دیگر ..... ایضاً

ذکر سوانح سال پنجاہ و چہارم از مائہ دوازدہم ہجرے ۸۴۸

ذکر سوانح سال پنجاہ و پنجم از مائہ دوازدہم ہجرے بنوے کہ سال بیست و پنجم جلوس محمد شاہی است ..... ایضاً

ذکر سوانح سال پنجاہ و ششم از مائہ دوازدہم ہجرت مطابق سال بیست و ششم جلوس محمد شاہے ۸۴۹

ذکر ورود دعوۃ الملک امیر خان بہادر و ابو المنصور خان بہادر صفدر جنگ در حضور و آمدن میرزا پھلورے پسر زکریا خان خواہر زادۂ وزیر از لاہور ..... ایضاً

ذکر وقائع سال پنجاہ و ہفتم از مائہ دوازدہم ہجرے بنوے صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مطابق سہ بیست و ہفتم جلوس ۸۵۲

ذکر سوانح سال پنجاہ و ہشتم از مائہ دوازدہم ہجرے بنوے کہ سال بیست و ہشتم جلوس است ۸۵۳

ذکر فوت بعض امرا در سال مذکور و بعض سوانح دیگر ۸۵۴

ذکر سوانح سال پنجاه و نهم از مائهٔ دوازدهم هجرے نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ مطابق است باسال بیست و نهم جلوس
محمد شاه ۸۵۷
ذکر شتافتن عمدة الملک مرحوم بجوار رحمت خداوند دنیا و عقبے بزخم حمدبر باشارهٔ پادشاه و خدع روزافزون خان ناظر ایضاً
ذکر سوانح سال شصتم از مائهٔ دوازدهم هجرے نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ مطابق است باسال سی ام جلوس ۸۵۹
ذکر سوانح سال شصت و یکم از مائهٔ دوازدهم هجرے نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ۸۶۰
ذکر داعیهٔ احمد شاه ابدالے معروف بدرانے بتسخیر هندوستان و ورود او تا سرهند و معاودت بکابل و
قندهار بتقدیرات ایزد منان و مهیا شدن اسباب سلطنت بنایت خالق زمین و آسمان ..... ایضاً
ذکر گریختن علی محمد خان روهیله از سرهند و رسیدن سبرسیلے و نمک بحرامی سپاه و والد مرحوم و رستگاریے از ان
بلاے ناگهان بوفاداریے و جوانمردے قطب الدین محمد خان ۸۶۵
ذکر برخاستن پیر احمد روهیله و جنگیدن او با والد و ظهور یافتن شجاعت و جوانمردیهاے قطب الدین محمد خان
و شکست خوردن پیر احمد ۸۶۶
ذکر معین شدن وزارت براے صفدر جنگ تا پیدا کردن بعد ازان و رحلت نظام الملک آصفجاه ۸۶۸
ذکر عمدة الملک امیر خان بهادر بن عمدة الملک امیر خان بهادر بصوبه داری کابل ۸۶۹
ذکر وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ ۸۷۰
ذکر محمد شاه پادشاه بن جهان شاه مخلصه اختر بن بهادر شاه بن اورنگ زیب عالمگیر ..... ایضاً
ذکر آصفجاه نظام الملک بن غازیے الدین خان بهادر فیروز جنگ بن عابد خان ..... ایضاً
ذکر سرافرازیے یافتن سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ بمنصب امیر الامرائی و استحکام خدمت دیوانے
خالصه بتجم الدوله محمد اسحق خان بهادر ۸۷۱
ذکر جنگیدن قطب الدین محمد خان بهادر با افاغنهٔ مراد آباد و گذاشتن نام مردے و مردانگے بر صفحهٔ روزگار
از شجاعتے کہ ازان بهادر شیر دل دوران عرصه کارزار روے داد ۸۷۳
ذکر جنگیدن صفدر جنگ وزیر قائم خان قائم جنگ بنگش را با اولاد علی محمد خان روهیله بحیله و تزویر ۸۷۴
ذکر وقائع سال شصت و دوم از مائهٔ دوازدهم هجرے ..... ایضاً
ذکر ورود احمد ابدالے مرتبه ثالث بلاهور و جنگیدن با معین الملک و انجامیدن بمصالحه بتقدیر خداوند علیم و قدیر ..... ایضاً
ذکر نهضت نمودن ابو المنصور خان صفدر جنگ بارادهٔ انتزاع ملک و دولت قائم خان از مارده و اتباع او و افاغنه
آشوب آهنگ ۸۷۵
ذکر وقائع سال شصت و سوم از مائهٔ دوازدهم هجرے ..... ایضاً
ذکر مجمل احوال راجه نول راے ..... ایضاً
ذکر نهضت نمودن وزیر الممالک صفدر جنگ مع دیگر امرا و افواج بادشاهے و شکست یافتن از دست افاغنه
بقدرت الهی و بعض سوانح کہ درین سفر از قضا و قدر روے داد ۸۷۶

ذکر تسلط راج رفتن قصبهٔ مارسیره و مبتلا گشتن بنجبا و اشراف آنجا بدل استیلا موس و اطفال بعض قضا و قدر ذو الجلال ... ۸۷۷
ذکر جنگ با وزیر با احمد بنگش و دیگر افغانان و شکست فاحش خوردن با وجود وفور فوج و سامان و مقتول شدن نجم الدوله
و نصیر الدین حیدر خان در میدان ... ایضاً
ذکر احوالیکه در صوبهٔ اوده و آله آباد بمشیت خالق عباد و بلاد گذشت ... ۸۷۹
ذکر سوانحیکه در نواح مضافات اوده و لکهنؤ روے داد و عقده هائیکه از دست جرأت و ناخن شمشیر شیخ
معز الدین خان بهادر کشاد ... ایضاً
ذکر آراستن وزیر الممالک از سر نو افواج و اسباب و ظفر یافتن بر احمد خان بنگش بتایید رب الارباب ... ۸۸۱
ذکر نهضت نمودن امیر الامرا بهادر و انفصال جنگ بطرف صوبهٔ اجمیر و سوانحیکه درین سفر بآن سفیه خود سر روداد ... ۸۸۲
ذکر بعضے از سوانح دکهن که درین سال تا واخر سال شصت و چهارم از بارهٔ دوازدهم هجرت روے داد و مجمل احوال
ناصر جنگ خلف دوم آصفجاه و حروبیکه او را در ان نواح اتفاق افتاد ... ۸۸۶
ذکر مجمل احوال مظفر جنگ و جنگ او با ناصر جنگ و ادبار مظفر بر مظفر جنگ یافتن و آخر بخدع و رفقاے نمک بحرام خود
بعالم آخرت شتافتن ... ایضاً
ذکر جلوس نمودن مظفر جنگ بر مسند ایالت دکهن و بعد دو ماه بانتقام الهی در گذشتن قاتلان ناصر جنگ ازین جهان
پر آشوب و فتن ... ۸۸۷
ذکر جلوس نمودن سید محمد خان بهادر صلابت جنگ بر وساده ایالت ممالک دکهن بتقدیر خداوند ذو المنن ... ایضاً
ذکر بعض سوانح در حضور لیالهاے مذکور ... ۸۸۸
ذکر ورود صفدر جنگ در سنه خمس و ستین و مائة بعد الالف بحضور حسب الطلب پادشاه و ارکان سلطنت بسرفرازی
یافتن خان فیروز جنگ بصوبه داری دکهن و بدون پیشکش باقتضاے قسمت ... ایضاً
ذکر داخل شدن وزیر الممالک در شاه جهان آباد و جاوید خان را کشتن از راه غدر و شروع هنگامهٔ فساد ... ۸۹۰
ذکر وصول خان فیروز جنگ باورنگ آباد و در گذشتن از جهان بموت فجاة بتقدیر خالق عباد ... ایضاً
ذکر تفویض شدن منصب عظیم امیر الامرائی بخلف فیروز جنگ که اسم بمخاطب سرورے مخاطب گشته هاسلے
را تلف ساخت ... ایضاً
ذکر شروع منازعات احمد شاه با وزیر الممالک صفدر جنگ و انجامیدن بمجادلات و انجام یافتن آبروی سلطنت
سلسلهٔ بابریه ... ۸۹۱
ذکر دعا نمودن احمد شاه با صفدر جنگ و برآوردن نائب او را که بدار و سنگے تو پخانه ماسور بود بهانه دهیمان یافتن
فسادها میان شاه و وزیر باقتضاے تقدیر ... ایضاً
ذکر آراستن صفدر جنگ مجسوے را شاهزاده مجهول و شروع محاربات و حدوث حوادث و آفات ... ایضاً
ذکر برآمدن عماد الملک بهم جات و رفیق ساختن مرهٹه را با خود و اختلافیکه درمیان او و پادشاه روے داد و انتقال
معین الملک ازین جهان بے بنیاد و سبکی سلطنت و خفت کشیدن ناموس بابریه بتقدیر خالق العباد ... ۸۹۳

ذکر ترک محاصره نمودن عماد الملک قلعجات جاٹ را و شتافتن بشاهجهان آباد برای حصول مطالب و حاجات
خود و مقید نمودن احمد شاه رامع مادر او و جلوس فرمودن عزیز الدین پسر معز الدین بر سریر سلطنت ۸۹۴
ذکر انتقال نمودن صفدر جنگ ازین جهان تاریک و تنگ و جلوس فرمودن شجاع الدوله پسر او بر مسند پدر بیدرنگ ..... ایضاً
ذکر سمجلے از احوال لاهور و انتقال معین الملک از دار غرور ۸۹۵
ذکر فتنه انگیزی عماد الملک در لاهور و برافراشتن رایات غرور و خصومت کشیدن از دست سپاه رساله سین داغ
بحکم خداوند غیور و برگشته آمدن بدار الخلافه و باز برآمدن بداعیهٔ مذکور و کشیده طلبیدن زن معین الملک را بزور و شور ۸۹۶
ذکر برآمدن عماد الملک مرتبهٔ دیگر بعزم لاهور و آوردن دختر معین الملک و زنش را تبدیر و زور ۸۹۷
ذکر ورود احمد شاه ابدالے از قندهار بشاه جهان آباد و نواح اکبر آباد و تاراج بے نهایت در دار الخلافه و قتل عام
متهراد دیگر حوادث عظیمه که روے داد ۸۹۸
ذکر آمدن عماد الملک بر سر شجاع الدوله پسر صفدر جنگ و سانحه که فیما بین این هر دو روے داد ۸۹۹
ذکر تخت نشستن احمد شاه ابدالی با دختر محمد شاه پادشاه هندوستان و بردن صاحبه محل مادران دختر و ملکهٔ زمانه
را همراه با قتضاے گردش آسمان ..... ایضاً
ذکر سمجلے از احوال و سوانح دکهن که در همین ایام روے داد بتقدیرات خداوند امر کن ۹۰۰
ذکر سمجلے از احوال قلعهٔ دولت آباد و قلعهٔ بیجاپور و آسیر و بنا سے آنها ۹۰۲
ذکر بقیهٔ احوال عماد الملک عالمگیر ثانی و انهدام بنیاد عمر و دولت پادشاه مذکور بنا بر دانے و معاملاتیکه
با عماد الملک و نجیب الدوله روے داد بتقدیرات آسمانی ۹۰۴
ذکر اسباب برآمدن شاهزاده عالے گوهر از حضور پدر و گردیدن دیار بدیار بحسب قضا و قدر ..... ایضاً
ذکر سمار عائیکه فیما بین نجیب الدوله و مرهٹه و بوساطت نجیب الدوله با شجاع الدوله و مرهٹه بنا بر فتنه انگیزی عماد الملک
روے داد ۹۰۶
ذکر اجراے شاه جهان آباد و مقتول شدن عالمگیر ثانی که بسبب نمک حرامے عماد الملک روے داد ۹۰۷
ذکر احوال تیمور شاه پسر احمد شاه ابدالی که پدرش او را مع جهان خان در لاهور نشانیده رفت و لشکر کشیدن مرهٹه
بر سر او بتحریک عماد الملک و غرور اقتدار خود و گریختن تیمور شاه و جهان خان بکابل و تسلط مرهٹه در لاهور
و ملتان و مهیا شدن اسباب ورود ابدالے باز در هندوستان و استیصال افواج عظیمهٔ دکهن بتقدیر خالق دین
و آسمان ۹۰۸
ذکر ورود ابدالے بلاهور و شاه جهان آباد بار ششم و حروبے که با مرهٹه ها روے داد ۹۰۹
ذکر ورود سدا شیو راؤ معروف به بهاؤ مع بسواس راؤ بداعیهٔ عظیم و متاصل گردیدن کل افواج دکهن و طغیان
ابدالی بتقدیر قادر حکیم قدیم ۹۱۱
ذکر جنگ اخیر که افواج دکهن مع بهاؤ و بسواس راؤ وغیره سرداران متاصل گشته بیخ و بنیاد عمر و دولت مرهٹه
بمکنده کشت و مدتے اثر جامهٔ مذکوره در هندوستان نمایان بود و در تمام ملک هندوستان یک نفر مرهٹه

ذکر نمود ۹۱۳

ذکر معاودت شجاع الدوله بصوبه های خود و آمدن باستقبال و استدعای پادشاه بصوبه های مذکور و بعض سوانح
که باتفاق پادشاه از شجاع الدوله بظهور رسید ۹۱۵

ذکر برخے از سوانح دکهن که همدرین ایام روے داد بخواهش خداوندذوالمنن ۹۱۶

ذکر ورود احمد شاه ابدالے نوبت هفتم بملک هندوستان و قتل نمودن جماعهٔ لسباری از سکهان و بدست
آوردن سورجمل جاٹ قلعهٔ اکبرآباد و تصرف نمودن خزائن و دفائن که از سلاطین بابریه دران قلعه از مدتها ذخیره بود ۹۱۹

ذکر مجمل احوال سکهٔ جیون کشمیرے و تمرد او باشاه ابدالے و ظفر یافتن انورالدین خان بران هندوے
نیم مسلمان ..... ایضاً

ذکر احوال جماعهٔ مرهٹه و اصل آنها و اسباب اقتدار یافتن جماعهٔ مذکوره بر سبیل اجمال ۹۲۱

ذکر تتمهٔ احوال شاه عالم بادشاه و شجاع الدوله وزیر و نجیب الدوله امیرالامرا و مجملاً سوانحیکه در اله آباد و داود
و شاه جهان آباد روے داد ۹۲۶

ذکر احوال نجیب الدوله بر سبیل اجمال ۹۲۷

ذکر مقتول شدن راجه سورجمل جاٹ بر دست سید محمد خان برادرزاده بهادر خان بلوچ در میدان مابین شاهجهان آباد
و فرخ نگر ۹۲۸

ذکر متمکن شدن جواهر مل پسر سورجمل جاٹ بجاے پدر و بزودے در گذشتن ازین سراے دو در ۹۲۹

ذکر رفتن شاه عالم بادشاه از اله آباد بشاه جهان آباد و بعض سوانحیکه درانجا روے داد ۹۳۰

ذکر ورود شاه عالم بادشاه بدارالخلافه شاهجهان آباد و آمدن جان تازه بکالبد مرهٹه و سر برداشتن او و افساد ۹۳۱

ذکر در اندازے امرای نفاق پیشهٔ فیمابین نجف خان بهادر و مرهٹه باعوجاج مزاج و خیانت اندیشه ۹۳۲

ذکر تتمهٔ احوال سر اختلال میر قاسم خان معروف بلاے جاه و انتقال او از دنیا باحال تباه ..... ایضاً

ذکر لشکر کشیدن مرهٹه بر ضابطه خان خلف نجیب الدوله افغان و اختلال پذیرفتن اوضاع او بحض قدرت نمائی
خداوند زمین و آسمان ۹۳۳

ذکر بر گشتن مرهٹه بملک دکهن و شروع عروج نمودن میرزا نجف خان بحکم خداوند امر کن ۹۳۵

ذکر در آویختن شجاع الدوله با حافظ رحمت داؤد له و علے محمد و دوندے خان و استیصال خاندان روهیله
و افغان ۹۳۶

ذکر انقسام یافتن ممالک جماعهٔ افغان مابین شجاع الدوله و میرزا نجف خان ۹۳۸

ذکر انتقال نمودن شجاع الدوله بادل پر از حسرت و دکهن یافتن آصف الدوله معروف بمیرزا اماے پسر شش
بروسادهٔ دولت ۹۳۹

ذکر جلوس نمودن میرزا اماے آصف الدوله بر مسند جانشینے پدر و بر باد دادن مواد استعداد ریاست و کامرانے
و درهم شکستن دسته هاے فوج و برهم نمودن جمیع انتظامات عهد شجاع الدوله و عروج یافتن میر مرتضے طباطبا

برادرزادهٔ مصطفوی خان بمرتبهٔ نیابت حمل و بعضے از سفاهتهاے آن بزرگ و دومان ۹۴۱
ذکر تعین شدن مستر ڈنڈاس از کونسل کلکته برآے حاضر بودن در حضور آصف الدوله بطور زمان پرستش شجاع الدوله
و معزول شدن در اندک زمان و معین شدن مستر جان برشتو بجاے او بسعے و خواهش جنرل کلاورن و
ظهور اکثر حوادث و فتن دران دیار بمثابت خائق لیل و نهار ۹۴۳
ذکر جنگانیدن آصف الدوله مختار الدوله را بتعجیب پلٹن و متاصل شدن فوج مذکور بتقدیر آمرکن ۹۴۴
ذکر انجام یافتن ایام عمر و دولت مختار الدوله و سبنت خواجه سرا از پے هم و بدر رفتن میرزا سعادت علی در
صدر و بخت خان صحیح و سالم ۹۴۵
ذکر تقصور گشتن محبوب علی خان خواجه سرا کرا از طرف شجاع الدوله حاکم گوڑه و اٹاوه بود بدست کپتانان انگلیشے
حسب الامر آصف الدوله مهجور از عقل و شعور ۹۴۶
ذکر ورود مسعود ایکن اوراق در بلدهٔ لکهنؤ و فیض آباد بحسب اتفاق ۹۴۸
ذکر سبب ازدیاد عنوان صحیفهٔ حق گزینے و دیباچهٔ کتاب راستی و درست بینی مجموعهٔ فضل و دانشورے مولانا
محمد عسکرے روح الله روحه واوصل الینا فتوحه ۹۵۰
ذکر رجوع بذکر سفر سعادت اثر که بوسیلهٔ ان ازین سید عالیشان سعادت اندوز ملاقات ظاهر گردید ۹۵۱
ذکر معاودت ایرج خان از نواح شاه جهان آباد و تفویض نیابت آصف الدوله باو و فی الجمله انتظام یافتن خانهٔ
آصف الدوله و بدرود نمودن ایرج خان جهان فانے را در اندک زمان و بعرصه آمدن حیدر بیگ خان کابلے
و حسن رضا خان و معزول شدن مستر جان برشتو و آمدن مستر مڈلٹن بجاے او ۹۵۲
ذکر انام بخش غلام بچه بد انجام و اقتدار آن سفلهٔ بتر با قتضاے دور فلک دون پرور ۹۵۳
ذکر انتقال ایرج خان ازین جهان و بعرصه آمدن حسن رضا خان و حیدر بیگ خان ..... ایضاً
ذکر مجمل از بقیهٔ احوال نجف خان بهادر و پادشاه الی الآن که آخر ماه شعبان سال هزار و یک صد و نود و پنج
هجریست ۹۵۵
ذکر بیرون رفتن عبد الاحد خان بطرف لاهور از فرط غرور و بشعور و تقویت تقرب حضور سے الرغم امیر الامرا
ذو الفقار الدوله بهادر منصور و گریختن ازان طرف نها بمحض جبن و بد دلے مغلوب و مقهور ۹۹۶
ذکر تهضت نمودن گورنر بهادر از کلکته بطرف مغرب نبا بر اغراض غیر معلومه ۹۵۸
ذکر سبب کشادیافتن باب منازعهٔ فیما بین انگلیشیان و ولندیسیان و مجملے از احوال امین جدید که بامریکا
وتنی دنیا مشهور است و احوال مردم آن مکان ۹۵۹

تمام شد

بعون خدا کنه آئین سلیم بامر سپهر اساس قادر ذوالمنن وقایع ملک سلیم کشته

درین نسخه فیض اندوز مجلد دوم کتب مصنفه تواریخ هندوستان بخشان خصوص سلاطین دهلی تاریخ صداقت آئین مسمی

تاریخ منتخب

تصنیف شیرین و تسمیه لطیف سامد مرحوم خان فصیح بیان صحیح بیان منشی میتلیر در عطارد تحریر مستند جهانبانی منشی غلام حسین خان طباطبا

جناب منشی نول کشور مطبع آباد کانپور در سنه ۱۲۷۳ بزیور طبع آراسته و بانواع صنایع بدایع جلس کامل گشته

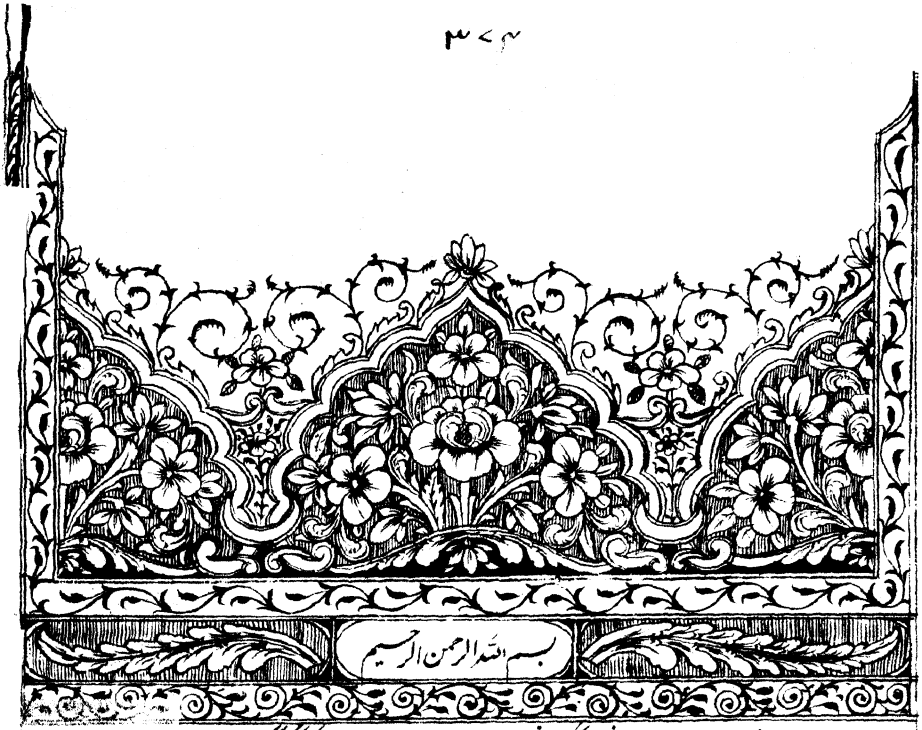

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس وستایش سرمدے اساس نثار بارگاہ عظمت وجلال دادار بیہمالے است کہ گوناگون عوالم بلسان حال وزبان مقال
برادای شہادت تبفرید او دریقاد ابداع متر نم است وبوقلمونی روزگار بتبدل اوضاع واطوار واختلاف لیل ونہار بریراعت ساخت
کبریایش از تعرق حوادث تغیر ومتبدل مخبر ومتکلم ✤ درود ازلے البد وابدے الانتہا سزای بدیہ عتبات عالیات سید الانبیا مآل
واصحاب آن جناب است کہ علت غائی ایجاد ووسیلۂ انتظام سلسلۂ معاش ومعاد اند علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والسلام الی یوم التناد ✤
اما بعد بزرگمندگان صحائف روزگار ودفاتر لیل ونہار ظاہر وآشکار است کہ کتب تواریخ وسیر بحسب تفاوت طبقات امم اند لسیاق
وعوائد منیار دار دگویا مطالعہ ہر صفحہ از کتب مذکور ملاحظہ روزنامچہ آثار قدرت کاملہ کردگار ومشاہدۂ بدائع صنائع آفریدگار عز اسمہ
است ونیز اطلاع تام براحوال واخلاق طوائف انام ومحامد سنن وآداب برگزیدگان ومدارج اتباع وپیروی مقتدایان آن نخبۂ
عالمیان وانتباہ برشقاوت اشقیاے سابق ولاحق ذالت طاغیان لاحق کہ واسطہ تیقظ وآگاہی ورجوع از غفلت و
گمراہی است سعادتمندان دانادل وہوشیاران کامل رالسہولت وآسانی میسرے تواند شد لہذا بنجا طرقاصر اقل الخلیقہ بل آ
فی الحقیقہ غلام حسین بن ہدایت علی خان بن السید علیم اللہ بن السید فیض اللہ الطباطبائی الحسنی عفا اللہ عنہم بالنبی الوصی
درغرہ ماہ صفر ختمہ اللہ بالخیر والظفر روز سہ شنبہ سنہ ۱۱۷۱ ہجرے نبوے علی ہاجرہا الصلوٰۃ والسلام من اللہ العزیز العلام مرقوم
گشت کہ چون احوال عظماے سند رالعباد رملت محمد اورنگ زیب عالمگیر ظاہر ا احدے متعرض نوشتن نگردیدہ ہر قدر
معلوم وازمعتمدان مقبول القول مسموع افتادہ باشد مجملاً بزبان قلم دادہ آید تا اگر دانشورے محرر لعبد ازین زمان متصدے
نقل وبیان احوال پیشینیان گردد شرتہ اخبار اعصار واز زمان از لہم نگسلد بنابرین بتشنیا بون اللہ وتائیدہ شروع در تسطیر
نمودہ برخود التزام کردکہ انچہ از ناطقان معتبر شنیدہ بعبارت صاف از تکلف دور ورسلک تحریر کشد اگر غلطے ظاہر شود عذر ظاہر است

العمدة علی الراوی و رهبر گاه که بعونه تعالی بانجام یابد به سیر المتاخرین من ثمانیة عشر الی خمس و التسعین من المائة الثانیة عشر من الهجرة المقدسة مسمی خواهد بود ✦

ذکر رحلت محمد محی الدین اورنگ زیب عالمگیر پادشاه و جلوس اولادش بسریر سلطنت و مقتول شدن محمد اعظم شاه مغفور و محمد کام بخش در جنگ و قرار یافتن سلطنت به محمد معظم خلف اکبر محمد اورنگ زیب ✦

عالمگیر پادشاه را که مشغول تسخیر و تنسیق ممالک دکن بود و اطمینان کلی ازان امور میسر نیامده عطف عنان بدانجا جهان آباد که مرکز دولت سلاطین بابریه و سواد اعظم بلاد هندوستان است میسور نگشت بحسب قضا در سال پنجاه و دوم از جلوس و سن نود و یک سالگی در بلده احمد نگر مشاله بهجری بنوعی عوارض آلام جسمانی بر مزاجش هجوم آورده از زندگی مایوس گردیده دران وقت محمد کام بخش پسر کهتر خود را که بسیار دوست میداشت بروز دوشنبه هفتدهم ذی القعدة الحرام چار ساعت روز برآمده صوبه بیجاپور مرحمت فرموده حکم نمود که از دولت سرای شاهی باتجمل ملوکانه سوار گردد و نوبت نواخته راهی شود و کوچه های طولانی نموده در راه توقف ننماید بسبب آنکه مبادا از دست اعظم شاه عجالة بادآسیبی رسد و روز پنجشنبه بستم ماه مذکور چار ساعت از روز برآمده محمد اعظم شاه [illegible] حضور حاضر بود رخصت کرده حکم نمود که بصوبه مالوا نهضت کند اما تا فی در قطع منازل نموده هر روز پنج کروه مسافت [illegible] روز در منزل مقام کرده روز سوم ماز راهی شود دهانا غرض ازین امر آن بود که اگر سانحه ناگزیر روی نماید بسبب نزدیکی شاهزاده مذکور کشجاع بافر هنگ و جوانی نام فرنگ است دراورد و آشوبی برانگیزد و علت کوچاندنش آنکه مبادا در ضعف بیماری کاری که حوالهٔ پرسش کرده بود پرسش با او کند القصه اعظم شاه حسب الامر بجا آورده فرسخی چند رفته بود که عالمگیر پادشاه روز جمعه ۲۸ و سال مذکور یکپاس و سه گهڑی روز که تقریباً پنج ساعت نجومی باشد برآمده داعی حق را لبیک اجابت گفته بعالم بقا شتافت ✦

ذکر آمدن اعظم شاه به اردوی پادشاهی و جلوس نمودن بر تخت سلطنت

اعظم شاه بمجرد اطلاع کرد ساعتی چند دست داد بسرعت معاودت نموده روز شنبه ۲۹ ماه مذکور ربع ساعت از روز مانده داخل بیت خانه پادشاهی گردید و روز دوشنبه دوم ذی الحجة الحرام دو ساعت روز برآمده تابوت محمد اورنگ زیب عالمگیر را [illegible] شایعت نموده چند قدم [illegible] خود برداشت و روانه اورنگ آباد کرد صبح روز یکشنبه هشتم ذی الحجه حکم به نواختن نوبت فرموده در روز سه شنبه دهم ماه که عید الاضحی بود در بلده [illegible] بر تخت سلطنت [illegible] و خزائن و اسباب موجوده ازدوراقالیص و متصرف گردیده امرا و اعیان مملکت و عساکر گردان سلطنت را بار عام داد و هریکی را در خور مرتبه او بنوازشات آصف الدوله اسد خان بهادر بدستور بکارت مقرر و لپسرش ذوالفقار خان نصرت جنگ بهادر سپه سالار بجاه و اقتدار یکه داشت مسلم ماند علی هذا القیاس هر کس به امر یکه مامور و مناسب او بود مشغول سایافت چون خبر بیماری عالمگیر در ممالک محروسه منتشر گشته بود هر کرا هر جا اقامت داشت لفکار خود افتاده در خور لیاقت خود مشغول چاره سازی گردیده مبین پور سلطنت سلطان اعظم که لقب بهادر شاهی در ایام سلطنت خود داشت دران اوان حسب الامر پدر در صوبه کابل

هم دولپسر کهتر خود یکی مجسته اختر جهان شاه و دویمی رفیع القدر بر سر حد ایران اقامت داشت پسر کلانش محمد معز الدین جاندار شاه در ملتان بصوبه داری آنجا اشتغال مے ورزید و پسر دویمش عظیم الشان که ارشد اولاد منظور نظر التفات جد خود عالمگیر پادشاه بود صوبه داری ملک بنگاله داشت و محمد کام بخش مذکور حسب الامر پدر خود عالمگیر پادشاه در بیجاپور رائق و فائق مهمات بود گویا بزعم خود عالمگیر پادشاه مهند وستان را السلطان معظم بهادر شاه و ممالک دکن به محمد اعظم شاه و سلطنت بیجاپور بکام بخش داده خواهش داشت که این هر سه در سه جای مسطور بطور خود کامیاب و کامروا سے خلق خدا باشند اما حرص دنیا کرا بحال خود گذاشته که اینها را میگذاشت محمد کام بخش بعد استماع رحلت پدر در محتشر جای که با و متعلق بود بفکر کار خود افتاد و پا از حد خویش بیرون نگذاشته مشغول خود داری گشت ظاهرا محمد اعظم شاه صوبه دیگر اضافه صوبه بیجاپور کام بخش و مادرش را خوشنود نموده حکم کرده بود که کام بخش در ان حدود سکه خود زند و خطبه بنام خود خواند ✤

ذکر نهضت سلطان معظم بهادر شاه از صوبهٔ کابل و جلوس نمودن بر تخت سلطنت در اثنای راه و سوانح دیگر که درین ضمن روے داد

سلطان معظم از کابل و عظیم الشان پسر کلانش از بنگاله باستماع شدت بیمارے عالمگیر پادشاه بسامانیکه مبرهن بود حرکت نموده روانه سمت اکبر آباد که بر سر راه دکن واقع است گردیدند و در اثنای راه خبر رحلت پدر شنیده روز سه شنبه سلخ محرم الحرام سنه الف و مائه هجری بوقت نصف النهار که ساعت مختار منجمین بود بطالع اسد بر تخت سلطنت جلوس نموده بمحمد اعظم شاه نوشت که اگر بر وفق ارادهٔ پدر شما بسلطنت دکن که ملک وسیع است اکتفا نموده سلطنت هندوستان را گذارید بمقتضاے الصلح خیر مقرون بخیر و صلاح بسیار و منهج فوائد بے شمار خواهد بود اعظم شاه که برادر را هیچ باب باخود برابر نمیدانست در جواب کلمه مشهوره که دو ادشاه در اقلیمی نگنجند گفته تخت را نشنید آخر دید انچه دید و بهادر شاه طی منازل نموده بلاهور رسید محمد معز الدین که از ملتان حسب الطلب پدر خود رهگرای شده بود با سامان میسور بلشکر ملحق گردیده شرف لساط بوس پدر دریافت و زبان بدعا و تهنیت برکشاده نفاق روانه اکبر آباد شد و از طرف بنگاله اعظم الشان که با سامان مناسب حرکت کرده بود نیز تا اکبر آباد رسیده خزانه صوبهٔ بنگاله که چند لک زیاده بریک کرور مرسله دیوان صوبه مذکور بود در اثنای راه بقبضه خود در آورده برے پدر امانت نگاهداشت و مختار خان صوبه دار اکبر آباد که پدر زن شاهزاده بیدار بخت و دولت خواه اعظم شاه بود گرفته مقید ساخت و خزائن و اسباب سلطنت در اکبر آباد به افراط مهیا و موجود بود بدست آورده بر افزایش فوج و تالیف قلوب حکام و عمال پادشاهے و عموم رعایا و برا و سپاهی کوشیده روز بروز بر کثرت جاه و حشمے افزود از قلعه دار اکبر آباد درخواست قلعه مذکور نموده قلعه دار باین عذر که بامثال سه برادر وارث سلطنت باهم داعیهٔ جدال و قتال دارند بنده نوکر فرمان بردار است بدون یکسو شدن معامله و تسلط یکی بر سند سلطنت قلعه بکسی نمی تواند داد متمسک شده در سامان قلعه داری کوشید عظیم الشان صرفه در محاصره قلعه ندانسته بکار باینکه باید اشتغال داشت تا آنکه پدرش در رسید و اتفاق عسکرین دست بهم داد عظیم الشان ملازمت پدر نموده شرف کورنش و تهنیت سلطنت گفته خزانه مقبوضه را پیش کش نمود چون در سرکار بهادر شاه قلت زر بسیار و لشکریان خراب و پریشان حال بودند و صول این زر مقدمه حصول مامولات و دیگر شمرده شکر الهی بتقدیم رسانیدند و زرها بمردم بقدر مناسب تقسیم یافته پریشانی اندک بجمعیت گرائید ✤

ذکر نهضت نمودن محمد اعظم شاه از دکهن بمقابلهٔ بهادر شاه و محاربهٔ هر دو برادر در میدان جاجو

محمد اعظم شاه نیز چند روز در اردوے پادشاهے صبر نموده با جمیع اسباب و سامان و لشکر قدیم خود و جدید پادشاهے که فراوان بود بداعیه بهادر شاه که حریف معظمش میشمرد نهضت نمود و خبر وصولش تا باکبر آباد شنیده در قطع مسافت عجلتے که مناسب بنود بعمل آورده بایلغاره آمد ازین سبب اکثر لشکریان و کم کم اسباب حروب مثل توپخانه وغیره عقب ماند روز یکشنبه یازدهم ربیع الاول ۱۱۱۹ هجری بقلعه گوالیار رسیده بنگاه را در گوالیار گذاشته خود بشتاب روانه گردید و هیجدهم ماه مذکور که روز یکشنبه بود در میدان جاجو متصل باکبر آباد تلاقے فریقین روی داد مقدمة الجیش لشکر اعظم شاهے بپیش خیمه سلطان معظم بهادر شاه رسیده خیمه ها را آتش دادند و اندک فوجے که با پیش خیمه بود نهزیمت رفت عظیم الشان که سردار اول پدر خود بود اندک پیش قدمی نموده زیاده جسارت در خور طاقت خود ندیده و منتظر وصول موکب بهادر شاهے استاد بهادر شاه که در کمین کار بود و آن روز احتمال خبگ نداشت بحر دشنیدن این خبر استعجال نموده بکمک پسر خود عظیم الشان با محمد معز الدین و دیگر همراهیان رسید درین اثنا چون اراده ربانی و قضاے آسمانی مقتضے سلطنت بهادر شاه و زوال عمر و دولت اعظم شاه بود هوای تند کرد یا دز صرصر قوم عاد میداد مقابل روے فوج اعظم شاهے و پشت سر جنبد بهادر شاهی و زبده شروع باشتداد نمود و اعظم شاه لشکر مرتب نموده شاهزاده بیدار بخت پسر اکبر خود را سپهر اول و شاهزاده والاجاه را در میمنه قرار داده عمانے تبار را که صغیر السن بود همراه خود بر فیل داشت و مستعد مقاتله مقابل بهادر شاه مے آمد و آصف الدوله اسدخان بهادر جمله الملک را که وزیر اعظم او و پدرش بود در گوالیار ربر بته گذاشته خود مع جمیع افواج بمقاتله شتافته بود و ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که از عهد عالمگیر پادشاه سپه سالار و به کمال اقتدار بود از راه دولت خواهی بعرض رسانید که چون آفتاب لبیار بلند شده و هوا مے مقابل تندے و وزد و اکثر توپها و عمله توپخانه وغیره مع عامه سپاه متعاقب مانده جنگ سلطانی درین وقت بتعرون حزم و هوشیاری نیست همین قدر که پیش خیمه مخالف را آتش داده همراهیانش را نهزیمت داده اند مقدمه فتح و نصرت شمرده نزول اجلال باید فرمود و علی الصباح که لشکر بجمعیت گراید و اسباب عقب مانده هم بیاید بمعنانی اقبال و ظفر یار رکاب سعادت گذاشته بر خصم باید تاخت اعظم شاه که بر شجاعت خود و رفقای دیرینه غرور موفور داشت التفاتی بالتماس او نکرده جواب درشتے داد سپه سالار دانا دل هوشیار تاب جوابش نیاورده معروضداشت که هرگاه سخن دولت خواه بسمع قبول اصغائی نشود و قدوے مرخص است اعظم شاه جواب تلخ و تند داده روے خود چون بخت خویش از و برگردانید و ذوالفقار خان عطف عنان نموده به پدر خود وزیر الممالک بهادر که در بنگاه مانده بود ملحق گردید اعظم شاه همان قسم بستیز و آویز اصرار نموده عنان ریز خود را بسردشمن رسانیده و از مقابله به مقاتله انجامیده پردلان طرفین داد مردے و مردانگی مے دادند اما از شدت هوا مقابل و کثرت گرد و غبار عرصه کارزار در چشم مردم تیره و تار گشته از عرصه قریب حریف و رفیق ممتاز نمیشد از حاضران عرصه مذکور مسموع نشده که کسے را دشت بر چشم و روے مردم بنوعے میخورد که تحمل آن بر اکثر کسان و حسبتن تیر از کمان زیاده از چند قدم دشوار و گران بود با این حال همراهیان اعظم شاه و شهنان خود را زبون و تباه کرده بودند و کوششهاے نمودند بمرتبه که الی یومنا هذا خبگ مسطور در هندوستان بخونخواری بسیار مشهور و بر السنه و افواه مذکور است درین وقت منور خان بهادر و خان عالم بهادر دکهنی که رئیس قوم خود و در شجاعت و قوت بین الجمهور مشهور بودند و دران روز باین کلام منخلع گشته که سیدان رزم مجلس شادی و بزم کتخدائی ما نیست لباس

زرتار سے در بر کرده پنجهزار کس از همراهیان آنها با تباع سردار دستار زرنگار بادله بر سر چیده مستعد خون فشانی خود و جان بازی اعدا بودند بحضور اعظم شاه آمده التماس نمودند که غلامان را حکم سوارے اسپ شتود تا با همراهیان خود راه و رسم میدان دارے و اسپ تاختن و جانستانی اعدا و سر باختن در راه ولی النعمت بدوست و دشمن نمائیم و کار بادشاهے چنانکه مکتون خاطر داریم از دست فدویان برآید چون اعظم شاه بسعایت مخالفان از چنین فدویان جان فشان بدگمان بود قبول نموده بر فیل و فیلبانے که از سرکار خود مقرر کرده بود سوار داشت سرداران مذکور لاعلاج و مجبور بسوارے فیل مع همراهیان خود پیش رفته بر لشکر عظیم الشان که هراول بود تاختند ازان طرف حسین علیخان وغیره اولاد و احفاد سید میان که مخاطب بعبد الله خان بود با جمعیت خود روبروے ایشان آمدند و جنگے صعب روے نمود همراهیان خان عالم اکثرے مقتول و مجروح شدند حسین علیخان با برادران و همراهیان زخمهاے گران برداشته در میدان افتاد و خان عالم با معدودے خود را بلطیم الشان رسانیده نیزه که در هند معروف به بلم است چنان زد که سنان نیزه از تخته عقب هودج فیل عظیم الشان برآمد و عظیم الشان پهلو تهی کرده محفوظ ماند و خان عالم مع قلیل همراهیانش بسی رفقاے عظیم الشان لباعم جاودانے شتافت همدرین عرصه شاهزاده بیدار بخت که هراول اعظم شاه بود کشته شد و متعاقب او برادرش شاهزاده والاجاه هم شربت ناگوار مرگ چشید اعظم شاه چون خبر کشته شدن پسران خصوص بیدار بخت که زیاده ترش دوست میداشت شنید نفس سرد کشیده گفت الحال فتح و زندگے درکار نیست میگویند که بر عمارے سوارے خاص اعظم شاه که میک ڈنبرش میگویند تیرهاے بسیار بنوعے که گویا از آسمان باریده نشسته بودند و کمتر کسے از زخمهاے دیرینه اش سالم ماند با این حال اعظم شاه با دل قوے و خاطر مطمئن قبل خود را بطرف دشمنان میراند و تیر میزد و شاهزاده جاے که راکه اصغر اولادش بود بر فیل همراه داشت از فرط شفقت در سایه سر خود نوا بانیده بود آخر روز که یک ساعت و نیم از روز باقی ماند بیدار بخت و والاجاه و تربیت خان و امان الله خان و مطلب خان و خانعالم مع برادر خود منور خان و راجه رام سنگه و راجه دلپت وغیره امراو سرداران کشته شده خبگ اختتام پذیرفت و اعظم شاه خود هم زخمهاے گلوله تفنگ خورده بیهوش افتاد و دران وقت نامردی رستم دل خان نام از همراهیان بهادر شاه بر فیل برآمده و سراعظم شاه را بریده عالی تبار را زنده پیش بهادر شاه برد رسانیده شد که بهادر شاه سر برادر دیده گریست و تاسف بسیار کرد و بر شاهزاده عالی تبار ترحم نموده مورد التفات مهربانے ساخت و مادام الحیات مثل پسران خود بلغزت و احترام مطلق العنان میداشت تا آنکه پسران در قالب مصلحت مماناعت نمودند جواب داد که اگر اندیشه دشمنی برای سلطنت هست شما با دشمن ترید و او سلامتی مرا از شما زیاده تر خواهد خواست *

ذکر استقلال یافتن سلطنت بهادر شاه و منازعت با کام بخش و کشته شدن او

زمانه چون بکام بهادر شاه گشت و بر اعظم شاه ظفر یافت ارکان سلطنت و اعیان مملکت سوے نوکران اعظم شاه با تفاق جمله الملک اسد خان و نصرت جنگ سپه سالار و دیگر از استماع خبر ملازمت بهادر شاه شتافتند آصف الدوله و پسرش ذوالفقار خان سر دو دستهاے خود بدستهاے او بسته ادراک کورنش نمودند بهادر شاه مهربانی فرموده پیش طلبید و از جاے خود جنبیده دستهاے بسته آصف الدوله را بدست خود کشاد و پسر خود محمد معز الدین را فرمود که بند دستهاے ذوالفقار خان بهادر را بکشود و بار غم از دل پدر و پسر بالطاف ملوکانه بزدود و خلعت ملبوس خاص طلبیده بر ایشان پوشانیده و سراقتخار شان بکیوان رسانیده آصف الدوله اسد خان را بشرف معانقه مشرف نموده اجازت نشستن در حضور داد و منصب هزاری هفت هزار سوار و دو کرور دام انعام عطا نموده مقرر شد که پالکی سوارش تا دروازه غسلخانه جائیکه نالکی شاهزادگان مے آمد آمده باشد

ودر حضور نوبت بنوازد و منصب جلیل القدر وکالت مطلق عنایت شده منعم خان خطاب جملة الملک و وزارت اعظم یافت وصوبه دار اکبرآباد شمیمهٔ وزارت باو عطا شد و مامور شد که در کچهری دست راست آصف الدوله نشسته بر کاغذها پائین مهر آصف الدوله مهر خود مے نموده باشد و چون بیجے سنگه زمیندار آنبیر همراه اعظم شاه و بیجے سنگه برادرش همراه ایشان مصدر ترددات گردیده بودند مرکوز خاطر شد که آنبیر را از و انتزاع نموده به بیجے سنگه عنایت فرماید و اجیت سنگه پسر جسونت سنگه راٹھور زمیندار جودهپور میرثه نیز پا از اطاعت بیرون نهاده بود بنابرین شروع سال سلطنت خود از مستقر الملک اکبرآباد بجانب آنبیر و جودهپور نهضت نمود و قلاع راجهاے مذکور متخلص شده حوالهٔ بنده هاے بادشاهی نمود و اجیت سنگه و بیجے سنگه را همراه رکاب گرفته آصف الدوله را بدار الخلافت شاهجهان آباد فرستاد که در انجا بوده از نظم و نسق آن ضلعه خبردار باشد و همگی همت مصروف گردیده قوائم سلطنت بهادر شاهے تقویت یافت محمد کامبخش که خبر کشته شدن اعظم شاه شنیده شکسته دل و مضمحل خاطر گشته آشفتی و اضطراب دیها در شاه از حوصله خود بیرون دیده و مهیاے جنگ و مستعد تهیج جدال گردید بهادر شاه که پادشاه سلیم النفس کم آزار بود باستماع این اخبار بهر چند بمواعظ و نصائح دلالت بر مصالحه نمود سودے نه بخشید و جوابها ناخوشونت آمیز شنید آخر الامر چار و ناچار به تحریک پسران و دولتخواهان اراده مدافعه او قرار داده روز یکشنبه هفدهم شعبان ۱۱۲۱ الهجری نصف ساعت و نصف النهار باقی مانده از راه فتح پور اجمیر قاصد بیجاپور گشت و روز سه شنبه سوم ذی القعده ۱۱۲۱ الهجری در مضافات صوبه حیدرآباد که کامبخش در انجا متصرف گشته بود تلاقے فریقین و مقابله فیئتین رویداد بعد کشش و کوشش بسیار نیم ساعت از نصف النهار باقیمانده لشکر بهادر شاهی غلبه نمود و رفقاے اخلاص کیش محمد کامبخش جانفشانی نموده بقیه السیف راه فرار اختیار افتاد محمد کامبخش حسارت پاے ملوکانه بکار برد و زخمهاے گران برداشته بیهوش افتاد مردم بهادر شاه درین احوال بهجوم آورده بحالیکه رمقے از حیات باقی و اثرے از هوش و حواس نداشت مع پسران بر فیل سوارے خود اسیر پنجهٔ تقدیر گردیده حضور بهادر شاه رسید بهادر شاه محمد معز الدین مهین پور خود را باستقبال فرستاده کامبخش را با اعزاز و اکرام بیار و چون آورده در خیمه دولتخانه خود بجاے مناسبے فرود آورد و خود بملاقات برادر رفته رقت نموده گفت نمے خواستم که شما را چنین به بینم او هم در جواب همین کلمه گفت و جان آفرین سپرد بهادر شاه اولاد او را هم مثل عالی تبار پسر اعظم شاه بے قید و بند مغز و از هیچ نگهداشت و سعایت اولاد خود درباره آنها اصغا نمی نمود ✦

ذکر ارتقای اسدخان بمرتبه وکالت مطلق و تفویض شدن وزارت به محمد منعم خان خانان و بعضی سوانح ایام سلطنت بهادر شاهے

بر وایتے چون سلطنت ممالک محروسه هندوستان و دکهن بهادر شاه را بانفراد میسر و مسلم گردید بعد تسلط و اقتدار انچه مکنون خاطر داشت اظهار آن مناسب دیده با اسدخان که وزارت اعظم داشت و پیرش ذوالفقارخان بهادر سپاه رجحان بیان ظاهر کرد که منعم خان رفیق دیرینه و مخلص دولت خواه این درگاه است در عهد شاهزادگے ما را با او معهود بود که هرگاه بر تخت سلطنت جلوس فرمایم وزارت با و مفوض باشد چون پاس خاطر شما هم ضرور و در گذشتن از عهود نیز از طریقه پادشاهے و حق شناسی دور است درین باب صلاحیکه بصدق و امانت مقرون باشد معروض باید داشت آصف الدوله و نصرت جنگ سپه سالار مرضی پادشاه دریافته التماس نمودند که پادشاهان را ایفاے وعده و عهد البته ضرور است امّا آبروے خانه زادان هم که نمک خورده اند نباید خاندانیم بر باد نرود بهادر شاه آصف الدوله را بعطاے خلعت وکالت مطلق که نیابت پادشاه و مافوق از مرتبه وزارت است

اختصاص تمام بخشید و منعم خان را که در شاهزادگی وکیل دربار و گاهے دیوان سرکارش بود بخطاب خانخانانی و عطای قلمدان دارات سرفرازے داد و حکم کرد که آصف الدوله بپسند وکالت زیر شامیانه وزارت نشیند و محمد منعم خان خانان رفته آداب نوکرے کاغذها را بدستخط آصف الدوله مزین گرداند حسب فرمان والاشان بعمل آمده سه دو سه را فراخور مرتبه خویش از تقامیدراج علیاکه نهایت اعتلای مرتبه نوکریست میسور و مرزوق گردید و ذوالفقار خان را بمنصب جلیل القدر امیر الامرائی با صوبه دارے جمیع صوبه جات دکهن از امثال و اقران ممتاز فرمود الحق لیاقت اینکار را داشت دیگرے را مجال نبود که دران ایام بندوبست صوبجات دکهن سرانجام تواند داد بعد از تنسیق معاملات و دو لجمعے از امور مالے و ملکی عطف عنان بممالک هندوستان نمود و ذوالفقار خان بهادر داؤد خان را که افغانے از قوم نیپی و از مشاهیر امرائے دکهن بود و در شجاعت و شهامت سهیم و شریک خود نداشت بنیابت صوبجات دکهن اختصاص داده رائق و فائق مهمات آنجا ساخت و زمام حل و عقد مهام ممالک مذکوره بکف کفایت او گذاشته خود همراه پادشاه همت بانتظام امور سلطنت گماشت و صوبجات بنگاله و اوڈیسه و عظیم آباد و الله آباد که از پیشتر هم بعظیم الشان تعلق داشت الحال هم باختیار او ماند شاهزاده در جلدوی جانفشانی که از اولاد سید میان در جنگ اعظم شاه بعمل آمده بود صوبه الله آباد را بعبد الصمد خان پسر کلان سید میان و صوبه عظیم آباد را بحسین علیخان برادر عبد الله خان داد و بنگاله و اوڈیسه را بجعفر خان سپرده خود با قتدار وافر در حضور پدر حاضر ماند بهادر شاه چون با پادشاه علی الاطلاق و خالق الخلق عهد کرده بود که اگر او سبحانه زمام مهام عباد بدست او سپارد ردّ سوال هیچ سائلی نه نماید لهذا هر که هر چه میخواست مبذول میبود و منعم خان مامور و مختار که امتیاز حسن و قبح هر کارے فهمیده انچه برای انتظام سلطنت الیق داند بعمل آرد از نجیبت از عمدا و خطا بهائی عمده و مناصب عظیمه بحد اعتدال رسیده امتیازے نماند و اقاصے و ادانی هندو مسلم بمناصب شش هزارے و هفت هزارے و خطاب جنگی و ملکی و رائی و راجگی سر برآورده مدارج مناصب و خطاب از درجه اعتبار ساقط و بابط گشت چنانچه یکے از پیشکاران بعض خدمات عظیمه درخواست خطاب رائی بوساطت دارو غه آن خدمت نمود و عظیم الشان که از طرف پدر صاحب دستخط بود توقیع نمود که خانی در هر خانه و رائی در هر بازار بپاس خاطر شما این گیدے هم رائی باشد و او بهمین خطاب شهرتها یافته انگشت نمای عالم گشت و سر یک از دو رونزدیک باشاره دیگرے را نموده میگفت که گیدی را ے همین هست او از دست و زبان مردم سجان آمده بسلطنی پغلکیش سیاد که ازین فضیحت رستگارے یابد اما سودے نبود تا بود بهمین خطاب شهرت داشت و در عین نهضت بطرف دکهن که کوچ بکوچ در موسم برسات سطے مسافت می شد بغازی الدین خان که از عمدا و زنگ زیب صوبه دار برار بود صوبه گجرات عنایت نموده قبل از ملازمت بدانصوب فرستاد و در راجه جے سنگه کچهواهه و اجیت سنگه راٹهور پسر مهاراجه جسونت از آب نربدا بے رخصت از رکاب جدا گردیده باوطان خود رسیدند و بندها ے پادشاهی را لعد مجادله و مقاتله از قلاع خود برآورده قابض و متصرف شدند بهادر شاه چند روز در حیدرآباد توقف نموده معاودت هندوستان فرمود و در ماه شوال از آب نربدا عبور نموده بارادهٔ تنبیه راجپوتیه متوجه اجمیر شد و اجیت سنگه و جی سنگه که در غیبت پادشاه سر بشورش برداشته احمد سعید خان و حسین خان و غیرت خان هر سه برادر را که سادات بارهه بودند در مقابله و مقاتله بسعادت شهادت رسانیده بودند از نجیبت پادشاه را نهایت کینه با راجهاے مذکور و آنها را اندیشه و افراز حضور بود در اثنای همین سفر که پادشاه عازم و جازم تنبیه راجپوتیه بود خبر فساد گورو گوبند بعرض رسید از نیمروز مسم اینجماعت در کچ دارو مرز افتاده صلح گونه در میان و سر سوا ے ملازمت سر دو راجه و رخصت آنها باقامت اوطان بعمل آمد و بادشاه متوجه اطفاے نائره گورو گردید و گورو سے مذکور مفسد گردیده

یاد زیر خان فوجدار سهرند مضاف داده غالب آمد و وزیر خان کشته گردید بعد ازو پادشاه در واسن کوهستان ملک اجه برفتح سراوقات پادشاهی گردید و خانخانان و رفیع الدرجات حسب الحکم سوار شده از سه طرف قلعه گوروا محاصره نمودند قریب شام آنجا عه راه فرار بسمت راجپوتانه پیدا نموده گریختند و چند کس از انها تعاقب رسیدند خانخانان فی الجمله مورد عتاب گردید که چرا اول راه فرار اورا نه بست و رستم دل خان را در انجا گذاشته رایات عالیات متوجه لاهور گردید و درین اثنا خانخانان بدرود جهان فانی نمود و هدایت خان پسر عنایت الله خان خلعت نیابت وزارت یافت و غازی الدین خان فیروز جنگ نیز در احمد آباد گجرات در گذشت و بیست و ششم ربیع الاول کنار دریاے راوی بخیم سراوقات پادشاهی گردید و رستم دل خان نبا برشوم طبعی از قلعه گورو بے حکم حضور برخاسته آمده مغفور له منصب و مال و جاگیرش ضبط شد و او مقید شده در قلعه لاهور رفت و محمد امین خان بتنبیه گورو مامور گشت پادشاه مذکور خود فاضل و محدث و فصیحت اهل فضل و کمال را غب و شائق و در تبحر فنون علوم خصوص فقه و حدیث از جمیع سلاطین تیموریه فائق بود با ارباب علم صحبت میداشت و علم مناظره مے افراشت و چون بتحقیق خود مذهب شیعه امامیه راحق میدانست همین مسلک اختیار نموده هنگامیکه وارد دار السلطنه لاهور بود علماے انجا را که اکثرے ناصبی مذهب بوده اند جمع نموده بر حقیت و وصایت جناب ولایت مآب حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام حجت برآنها تمام نمود و بعد از اقرار و اعتراف آنها برین کلمه خواست که کلمه علی ولی الله و وصی رسول الله در خطبه اجرا نماید چون اینکار نفاذ پذیرفت و امرونواهے بمخالفت مذهب شیعه امامیه اثنا عشریه خصوص متاخرین تیموریه راکمتر میسر بود و دولت اویکی عظیم الشان و دیگرے جسته اختر جهان شاه که مقتدر و دولادر بودند درسنن و هشعریت نهایت عصبیت داشتند و بلواے عام آمد یار که اکثر ناصبی شعار ند مانع گشته این اراده از پیش نرفت یکبار برای اظهار این کلمه خطیبی را در مسجد جامع همراه غظیم الشان فرستاد و چون شاهزاده خود خواهان اینکار نبود و رضاجوئی پدر به ظاهر مے نمود و تحریک واشاره باطنی او خطیب بیچاره قبل از نکه تلفظ باین کلمه نماید بے تقصیر طعمه شمشیر مردم گردید اعاظم مذهب حنفی دعوتها و ختمها برای دفعه بهادر شاه و استمداد از هر بر و فاجر و مسلم و کافر مے نمودند بهادر شاه بدستور امرار بر اینکار داشته در ترویج و تقویت مذهب شیعه میکوشید و مدتهای دراز در مباحثه با علما باز بود امّا فائده بران مترتب نمیشد بلکه اگر ترویج مذاهب منحصر براقامت بینه و برهان مے بود سید انبیا صلی الله علیه و اله وسلم که افصح عرب و عجم و اعلم اهل عالم بود فرموده عیاذا بالله ما مور بجهاد نمی فرمود ۞

ذکر رحلت بهادر شاه از دار رنج و عنا بعالم بقا و مقابله هر چهار پسرش با همدگر و ظفر یافتن محمد معز الدین جهاندار شاه بر هر سه برادر و بعض سوانح ایام دولت او

چون پنج سال کامل از سلطنت بهادر شاه گذشت در هنگامیکه لاهور مورد و معسکر پادشاهے باکل امراے عالیشان و شهزادگان سپهر مکان بود در شروع سال ۱۱۲۴ هجرے در اواسط ماه محرم اختلالے در مزاج بهادر شاه بهمرسیده حکم بکشتن کلاب اردو و شهر لاهور در داد این حرکت از خیال پادشاه صاحب شعور بر دور بود احتمال دارد که به اثر سحر ساحران و دعوت خوانان حالتے روی داده مقتضی چنین حرکت گردیده باشد علی ای حال هنگامه سگ کشی نوعے بالا گرفت که سگها از شهر و اردو مفقود گشته تمام روز هیچ جا سگے بنظر نمے آمد و هنگام شب چون وقت خواب مردم میشد در پناه ظلمت سگها پیدا گشته آواز نکیر دند و بجاے صاحبان و مهمان خود در جا بائیکه به آن مانوس بودند مے رفتند و قبل از دمیدن صبح و انتشار نور آفتاب در آب افتاده در کنار آبے را شناکرده عبور مے نمودند و صحرا بها مے آسودند از این احوال و اوضاع جنگ عظیم الشان از روے مکتوب امین الدوله تنبهلی

سیر تو زک اول که بوالد خود نوشته و سه تقریبے در منشآت منشی ملازم او دیده ام صورت تحریر یافت و ملایان پنجاب چون باخطیب دارو گیر نمودند بغضب سلطانی گرفتار گردیده بعضے در قلعه گوالیار و بعضے در سنه ثمان عشر مذکور آمده در قید افتادند ناگاه سهل عارضه لاحق مزاج بهادر شاه گردیده بسن هفتاد و دو سالگی نوزدهم محرم الحرام دو ساعت از روز مانده بیک ناگاه بجوار رحمت پروردگار شتافت محمد عظیم الشان دراندم که جان کندن بهادر شاه روی داد در حضور بود مضطرب الاحوال برآمده بلشکر خود رفت و امین الدوله را فرمان داد که ساعتی چند دریتیاره دیاران کار دیده خواهے آمد چون بادشاه برحمت الهی رفت آمده معروض داشت که انچه مقدر بود شد عظیم الشان گریست واو بر دمال خاص اشکش پاک کرده بعرض رسانید که وقت تاخیر نیست جلوس فرمایند حکم نواختن نقاره شادیانه جلوس نمود و مخلصان حاضر موافق رسم و ضابطه نذور تهنیت گذرانیدند و همین وقت امین الدوله و تمت الله خان بهادر و دیگران عرض نمودند که مخالفت ذوالفقار خان ظاهر است فرصت را غنیمت شمرده اورا که مع حمید الدین خان و محفوظ خان مشغول تجهیز و تکفین بادشاه و جریده در میان حالی کلال باژه هست بدست باید آورد عظیم الشان گفت که ناموس بادشاهے بغارت خواهد رفت ذوالفقار خان چیزے تواند گذرد ما را نظر بر فضل الهی است مشیران خاموش مانده زیر لب گفتند خدا خیر کند اول بسم الله غلط شد اما نعمت الله خان با وجود منع ممنوع نشده کمیت حضور را توجه گران شتافت ذوالفقار خان بخیمه خود رفته بود بے نیل مقصود برگشته آمد عظیم الشان که نیابت پدر در دست خط و غیره امور مرجوعے نمود و بر کارخانجات سلطنت تسلط و اقتدار از ایام حیاتش داشت قابض و متصرف جمیع اسباب شاهانه بر تخت سلطنت جلوس نمود و آشفتگی و سراسیمگی اندک در لشکر روی داده مآل اندیشان کم جرأت کسے که عیال همراه داشت و کسیکه نداشت فکر بار بردار نموده شبانه شب خود را بشهر رسانیدند و بعضے گرد کلال باژه رفته سکونت ورزیدند حکیم الملک حکیم صادق خان و مهابت خان شاه نواز خان و حمید الدین خان و اکثر بندهاے بادشاهے عظیم الشان الحق شدند و رستم دل خان و بعضے دیگر باجهان شاه پیوستند ذوالفقار خان بهادر سپه سالار که عظیم الشان با او نفاق و غبار داشت رجوع نکرده پیش معز الدین شتافت و استفسار نمود که مرکوز خاطر چیست گفت که اسباب و زر همراه نیامده انچه میسر و معتد به است در صوبه ملتان تعلق بمن دارد گذاشته ام و جریده برائے ملاقات پدر آمده میخواهم که بدر روم و از انجا سر انجام مرام نموده انچه از دست برآید بعمل آرم ذوالفقار خان مانع آمده زر و اسباب را از سر کار خود متعهد گردید و صلاح داد که رفیع القدر و جهان شاه و جهته اختر را حالیتاً بمشوره رفیق و شریک خود نموده بعد استیلا بر عظیم الشان انچه مناسب باشد بعمل آرند معز الدین جهاندار شاه این امر را نعمت غیر مترقب شمرده کرهمت بقوت خان سپه سالار بربست و هم برائے تالیف برادران به ذوالفقار خان التماس نمود خان مذکور بلشکر خود آمده اسباب و زر یکه بالیست معز الدین رسانید و رفیع القدر و جهته اختر را هم بجانهاے شان رفته بوعده تقسیم دولت و سلطنت علی السویه راضی و متفق ساخت و عظیم الشان مع عمله سلطنت و امرائے موافق در لشکر خود در استقلال زده مترصد نشست که هر که بر سر من بیاید با او مقاتله کنم و در دور لشکر خندق کنده توپخانه را چار سو چیده و توقف چند روز اصلاح دید بگمان آنکه دیگران خزانه ندارند سپاه خود بخود در عرصه قلیل متفرق خواهد شد چون بخت یاور نبود نتیجه برعکس آن بظهور رسید ذوالفقار خان بعد کاسازیے که در حوصله طاقت بشرے نگنجد بشاهزادگان پیغام داد که یکجا باتفاق خان سپه سالار مع سه دو شاهزاده مذکور از جاے خود جنبیده بلشکر جهاندار شاه معز الدین پیوست و جمعیت لائقے که باید حاصل آمد و این لشکر در ماه صفر سنه ۱۱۲۴ هجرے بهادر شاه مجموعے بر سر عظیم الشان رفت و بجنگ سلطانے در پیوست چون تقدیر عظیم الشان را نصیب و ظفر نبود در اندک زمانے جنگ اختتام پذیرفت و از لاش عظیم الشان اثرے پیدا نگشت تفصیل این اجمال آنکه اول جنگ سهلی رویداده تا بعد روز از طرفین جنگ توپ بود نعمت الله خان و عزیز خان و دیا بهادر ناگر و راجه محکم سنگه کچهواهے و

راجه راج سنگه بهادر و شاه نواز خان یک زبان گشته عرض کردند که هنوز جمعیت اعدا چندان هست بیک حمله بر سیدار یم جواب شد که اندک باشید آنها را غیر از خاموشی چاره نبود و عظیم الشان بزعم آنکه چوپان من جاٹ و بنجاره ها مشغل از راه نه شده اند و مخالفان مفلس و مفلوک اند اگر سنگی هلاک خواهند شد در جنگ اصلاح مے شمرد و بداد و دهش سپاه هم بخل و امساک ورزیده زر اندوخته را مسخوا باخود ببرے آخرت ببرد و بهر گاه مردم بپوشش میگفتند جواب همان بود که اندک باشید روز هشتم ذوالفقار خان با هر سه شاهزاده بقلعه فیروزی تو پهاے کلان که از قلعه لاهور آورده بود بر مکان بلندے نصب کرده بر زیر شش کلمو لها عرصه بر بن لشکر تنگ ساخت چون راه لاهور بر اے همین بوزکشاده داشته بود مردم لشکر عظیم الشان جان بسلامت بردن غنیمت شمرده راه عافیت گرفتند راجه دیا بهادر ناگر و راجه محکم سنگه بهادر با فوج خود روبروے عظیم الشان آمده بدل سوختگی تمام فریاد کردند که ما را الحال طاقت خفتنها نمانده میرویم و بر مخالفان نیز نیم حضرت اگر خبر گرفتن مناسب دانند بعمل آرند والا خیر تو قع نداریم باز همان اندک باشید جواب ناصواب بود دیگر دو بهادر بر سر پست و بلندیکه بر زبان شان آمد بے ملاحظه گفته بر مخالفان زدند و اعدا را شکست داده و بران بلندے رفته توپها را گرفتند شاه بے نصیب را توفیق اعانت رفیق نشد و نه کسی را بکمک آنها فرستاد بلکه بعضے میخواستند که بهمدآنها پیش روند قراولان را فرستاده ممانعت از حرکت نمود و ذوالفقار خان و رستم دل خان و جانی خان دیدند که کسے مدد نمیکند برآنها تاختند زد و خورد سخت در میان آمد چون عظیم الشانیان کم و انها بسیار بودند غالب آمدند بهر دو راجه مذکور بر همان کاری از کار رفتند همراهیان شان بسیارے مجروح و مقتول گشته بقیه السیف راه لاهور گرفتند سلیمان خان برادر داؤد خان نبی اوچه غلوی هر دو راجه با فوجے قریب بهزار سوار و رگها برسیده بگونه بندوق نقد جان در باخت همراهان هم بیجا نش را بشهر بردند و پیش پس فیل عظیم الشان از جمله شصت و هفتاد هزار سوار ده دوازده هزار سوار باقی ماند شام چون از سنگر برگشته بفرودگاه رسیدند و عظیم الشان داخل خیمه گشت ازانها هم اکثرے راه شهر گرفته زیاده از دوسه هزار نماند صبح که عظیم الشان اراده سوارے نمود فیل خاصه را فیلبان سرخپه خواست تن بسوارے ندادبر فیل دیگر سوار شد بغمت امتخان باده سوار و امین الدوله با بیست سوار و راجه راج سنگه با نهزار سوار بهئیت مجموعے دو هزار سوار حاضر بودند که بزرم گاه رسید قصار ابا دستمے برخواست و ریگ دریاے راوی بر سیدن گرفت و غبار مانع نظر و چشم کشودن گشته غیر آواز توپ صدائی بگوش نمیرسید و غیر از چشم بستن چاره نبود فوجے از مردم مغول رسیده تیر باران کردند و زخم پوست مال بعضی رسید چون عظیم الشان را شناختند بغارت خزانه رفتند بعد گذشتن آنها گلوله بیکے از نبر سوارے عظیم الشان رسیده تکیه را آتش در گرفت و دود آتش مانع دید نها شد آن بالش را عظیم الشان بر زمین زد امین الدوله بر سید خیر است عظیم الشان گفت بحیر گذشت امین الدوله را در انوقت رقت زور آور دگریه و فغان شروع نمود عظیم الشان در چنین وقت بکمال استقلال دلدهے نموده فرمود انبقدر بیقراری و بیصبرے چرا امین الدوله گفت که کشتی مراد ما مردم تباهے نبظر مے آید اگر سر سنگ بر سر سنگ نزنیم دیگر چه کنیم پیشتر سر چه عرض کردیم قبول نه افتاد هر قدر بندگان بجلدے و یورش التماس مے نمودند در جواب آن زبان مالی اندک باشید برسے آمد حضرت چه کنند تقدیر و خواهش ایزدی چنین بود حالا اصلاح آنست که خود بدولت براسپ سوار شوند و در ملک بنگاله رفته همت هستند و در دکن داؤد خان نبی از فدویان سرکار است سر بانجا طرح بلدرد رسیده پیروبال دست کرده متوجه تدارک باشند فرمود که از دار اشکوه و شجاع بعد هزیمت چه شد اگر سلطنت مقدر است بمصداق (کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله) فتح یافتن بعید نیست باز امین الدوله عرض نمود که بیست و دو سوار همراه مانده اند دیگر همه بار فتند عظیم الشان گفت ده سوار همراه من دهید تا میرزا الدین تبارزم و شما باد و ازده سوار بزنا هجسته اختر روان شوید امین الدوله تحیر شد خواجه عاصم خانه زاد ران در انوقت با امین الدوله گفت

به بنگاله میروم بیائید تا همراه رویم امین الدوله گفت تا عظیم الشان زنده است جدا نخواهم شد و خاندوران راه سلطان گرفته در رفت همانساعت گلوله توپ کلانی به خرطوم فیل عظیم الشان رسید فیل روی از سیدان برگردانید و بسرعت برق و باد بطرف آب راوی روان گردید فیلبان بر زمین افتاد و جلال خان لودی که درخواصی بود لیمان فیل گرفته بزمین آمد و راه خود گرفت خیدکس در عقب فیل مے دویدند اما بفیل نمیرسیدند ازان جمله امین الدوله هم بود ناگاه دید که فیل از ساحل بلند خود را در آب افگند و بگرداب افتاد چنان فرو رفت که باز بر نیامد چون بانبک فاصله در انجا رسید دید که گلولاے تہ نشین دریا بالا مے آید و صداے موہوے از حرکت عنیف آب بر میخیزد معلوم نمود که عظیم الشان مع فیل غرق گرداب فنا گردیده اند شاہد این حال راہ ستگارے خود جست لیکن امین الدوله گرفتار آمده تا رسیدن فرخ سیر و شکست یافتن معز الدین و ذوالفقار خان مقید بود بعد ورود دشقه فرخ سیر محمد یا خان قلعه دار شاه جهان آباد رہاے یافت و بمدارج علیا ترقے نمود بعد ازین فتح خدا داد نوزدهم ماه مذکور جهان شاه که اندک مائه استعداد وجراتی هم داشت بجواے ایفاے وعده تقسیم ملک و دولت گذشته علم منازعت برافراشت و اتفاق بافتراق گرائیده مکالمه بجدله و مقاتله انجامید سبب همانا آنکه یکصد و هشتاد اراب خزانه که از انجمله هشتاد اراب اشرفی و صد اراب روپیه یا برعکس بود بدست جهانشاه افتاد خواست که سه حصه علی السویه نماید و الفقار خان در تقسیم چهار آورده بجمله هاے چند از پنج حصه سه حصه بطرف معز الدین می خواست و دو حصه هر دو برادر دیگر را امید اما آخر مصالحه برهم خورده باهم گرآماده محاربه گشتند چندے از امرا مثل مرحمت خان و امیر خان و رستم دل خان و غیرهم رفیق جهانشاه گردیده صفوف قتال آراستند شش تمام روز خنگ قائم نماند چون سلطان سیارگان به تسخیر ممالک مغرب دیار میرفت و ظلمت شب دیجور عالم را فرو میگرفت طرفین پاس احتیاط را مرعی داشته باشتعال مشاعل و مهتابے اشتغال نموده جهان شاه مع امرا و رفقاے خود و معز الدین مع ذوالفقار خان و دیگر همراهیان بدستور باسامان موفور پاسدارے کرده خراست می نمودند تا آنکه سه روز بدین منوال گذشت روز چهارم آفتاب عمر و دولت جهان شاه پدیرائی زوال گردیده آخر روز فرمود که مرا ملاحظه مورچال منظور ست افواج داخل سنگر گشته همه سوار مستعد و تیار باشند و هر کار ها را فرمود که هر گاه معز الدین و افواج او برگشته داخل سنگر شوند و زینها از پشت اسپان خود فرود آرند جانوقت مرا خبر باید رسانید هر کار ها حسب الامر بجا آورده چون لشکریان معز الدین در خیام خود فرود آمدند و لفکر دانه و کاه و آب و طعام خود افتادند جهان شاه بهیات مجموع بر لشکر معز الدین حمله مردانه نموده بر قلب معز الدین سخت وار صدمات حملات او رفقاے معز الدین را پاے ثبات بر جا نمانده تزلزلے تمام در ارد حام آنها رویداد و اکثرے پراگنده شدند حتی لال کنور که سایه وار ملازم سوار اوے بود همراه امرا ے پادشاهی سراسیمه و آشفته حال گردیده در دست رستم دل خان افتاد و شنده مروارید که در بند آزارش بود خان مذکور در ربود و در بین انقلاب معز الدین خود را در عمارے دیگر غیر یک دو نفر که مخصوص ملوک اینجا ست کشیده و چاندنی سفید محوف گردانیده و فیلبان را گفت که بهانه سوارے زنانه یا امیرے مقتول اگر مسئول گردد مرا ازین مهلکه بیرون برده تا بند و الفقار خان باید رسانید او حسب الامر بجا آورده معز الدین را تا بجهان سپه سالار رسانید و شادیانه فتح از لشکر جهان شاه بلند آوازه گشت ذوالفقار خان بمشاهده این حال مضطرب گردید چون شام شده بود بر قندازان خاصه خود را طلبیده شست شست اشرفی در دست آنها نهاده گفت همین قدر ازشما توقع دارم که بهانه گذرانیده نذر مبارکباد تا بجهان آباد رسیده هر گاه متصل شوید یک شتاب بر فیل او بکنید بعد ازین انچه مقدر باشد بظهور خواهد رسید انها حسب الامر سه چهار صد کس جمع کرده بهیئت مجموع بحضور جهان شاه که با دو سه صد کس سپاهی و دیگر لشکر او مشغول غارت لشکر معز الدین بود رسیدند و بر وفق اشعار ذوالفقار خان بر زبرش گولی هاے بندوق کار جهان شاه

بانجام رسانیدند و فتح و نصرت نصیب معزالدین گردید معزالدین جهاندار شاه خبر فتح و ظفر شنیده بود لحظه خود نزول نمود و بالال کنور که معشوقه اش بود بصحبت عیش و عشرت داشته بشرب خمر اشتغال ورزید و لشکر هم جابجا آرمید چون صبح دمید رفیع القدر خواجه سرای محلی خود را برای تهنیت پیش معزالدین فرستاد او که تمام شب بیدار و سرشار بادهٔ خوشگوار بود استراحت مے نمود خواجه سرایان بادشاهی با خواجه سرای رفیع القدر در مقام استهزا درآمده گفتند ای احمق دیدی که بر سر عظیم الشان و جهان شاه چه رفت آقای تو در سلطنت چه توقع دارد او هم رنگ دربار دیده متنبه گردید و معاودت نمود و انچه از خواجه سرایان معزالدین شنیده بود بعرض رسانید رفیع القدر از جواب فصلت حیسته حکم نبوختن نقارهٔ جنگ نمود و خود مسلح گشته و دست از جان شسته سوار شد همراهیان مخلص هم مستعد شده هر یکی سواره بدربار حاضر گردید ذوالفقار خان بر حقیقت حال آگاهے یافته امر به تیاری لشکر و سواری فرمود و خواجه سرای معتمد خود را فرستاده تاکید نمود که بهر صورتیکه هست پادشاه را برآورده سوار نمایند معزالدین در عین خمار آشفته سر و دستار و نعل سوار شده رو بمیدان نهاد و ذوالفقار خان مع امراء و افواج متعلقان رفیع القدر بتأمیل فوجے که همراه داشت در کمال دلاوری بر سر این همه جمع کثیر و جم غفیر آمده داد مردے و مردانگی داد بعد ازانکه همراهیان هدف ناوک جانستان گشته بخاک هلاک افتادند و خود تنها ماند سپر و شمشیر در دست گرفته دلیرانه از فیل جست و چپقاپشای مردانه نموده شربت ناگوار مرگ بکمال گوارائے نوشید۔

ذکر استقلال یافتن معزالدین بر سلطنت و بعضی سوانح ایام دولت او و انقلاب طالعش باندک مدت

محمد معزالدین جهاندار شاه ظفر یافته مناشیر مطاعهٔ باقطار و اطراف ممالک محروسه نگاشت و خود بفتح و فیروزے از لاهور کوچیده بدار الخلافه شاهجهان آباد رسید روز یکشنبه چاردهم جمادی الاولے سنه مذکوره ساعت از روز مانده غفران پناه محمد یار خان صوبه دار شاهجهان آباد که از عهد اورنگ زیب تا آن وقت بود از قلعه شهر مذکور برآمده برائے ملازمت و استقبال معزالدین تا به بادلے پیش رفته روز دوشنبه پانزدهم سر سوارے ملازمت حاصل نمود روز پنجشنبه بیستم قبل از نصف النهار معزالدین جهاندار شاه داخل قلعهٔ دار الخلافه مسطور گردید آصف الدوله بدستور وکیل مطلق مانده ذوالفقار خان را وزارت اعظم علاوهٔ اقتدارهائے دیگر گردید سلطان کریم الدین پسر بزرگتر عظیم الشان بسعی هدایت کیش خان از شهر لاهور دستگیر گشته بحضور رسیده و در همان مقام بفرمان پادشاه زمان مقتول گشت و دیگر شاهزادگان اولاد اعظم شاه و محمد کام بخش که فارغ البال بکام و آرام بودند هیچ را هایدار قید فنا دانند تفصیل نام و نسب اثبات انساب تبار پسران اعظم شاه و پسران محمد کام بخش محمد مهے السنه و محمد فیروزمند و سوے نامش لمعے معلوم نشده معزالدین در تربیت و تقویت برادر رضاعی خود کوکبه شیده خطاب کوکلتاش خانی که داشت بنجابهان تهمیل داده و دیگر بندگان مناصب و خدمات مرحمت گشت و اکثر عمله و فعله زیر و زبر گردید لال کنور خطاب امتیاز محل بیگم یاقت و حکم شد که همراه سواری او چتر برفیل طور سواری پادشاهان میرفته باشد و کوکلتاش خانرا معتمد علیه ساخته منصب امیر الامرائے یافته و عطا فرمود روز بروز بر جاه و قدرش مے افزود و این امر باعث ملال خاطر ذوالفقار خان میگردید معزالدین اعتماد و افر بر کوکلتاش خان نمود، برادر دیگر اقدارش ساعی بود و هم محکوم عشق لال کنور گشته در خوشنودے خاطرش دقیقه فوت و فروگذاشت نمود تا انکه خوشحال خان برادر حقیقے او را بهنت خان برادر دیگرش یا کاهن عم لال کنور بود پنجهزارے گردانیده داده دادن صوبه دارے اکبر آباد بخوشحال خان نمود ذوالفقار خان سندش را جارے مکرر و باستهزا درخواست حق التحریر نموده چند هزار طنبوره دبل طلبیده خوشحال خان بوساطت خواهر خود لال کنور شکایت این استهزا بپادشاه رسانیده پادشاه سفارت

نبد والفقار خان گردد گفت که درخواست دهل و طنبور ظاهر الشیوع خواهد بود و زیرا لممالک جواب داد که شوخ بیست حقیقتی دارد لعبد بستگناف التماس کرد که نبد و لست صوبه داری و سرانجام دیگر مهام پادشاهی کارخانزادان موروثی بود و رعایت خانه زادگان و رعصان بانعام و وجوه دیگر بعمل می آمد هر گاه توالان و فرقه کلانوت بصوبه داری اشتغال نمایند خانه زادان باید پشه آنها بگیرند تا راه معاشی برای آنها هم شاده باشد طلب سازند برای همین بود که برخانه زادان تقسیم یابد مغز الدین خجالت کشیده خاموش ماند و علی هذا القیاس زنی بیزی فروش که زهره نام داشت و باصطلاح هندبالال کنور ددگانه بود و نیز عروج یافته برماده فیل سوار شده بقلعهٔ پادشاهی درون حرم سرا پیش لال کنور آمد و رفت می نمود در اثنای راه برعجزه و زیردستان همراهیان و ملازمانش که در رکاب او می رفتند دلیرهای نمودند اقتدار اجلاف موجب آزار استغاث بنجا گشته بر طبایع کرام و اعیان بسی دشوار و گران بود در روزی چین قلیچ خان خلف قاضی الدین خان فیروز خنگ تورانی که زوال سپه سالار اورنگ زیب عالمگیر و در کمال جاه و اقتدار در پیش چین بمنصب نمود و اعیان و منصفی را اظهار پادشاه مذکور بود و غیر از ذوالفقار خان دیگر بیرا هم چشم خود نمی انگاشت لعد رحلت محمد اورنگ زیب مانه را با خود موافق ندیده از واگزیده و آمد و رفت بدربار نداشت ملازمین درونخان و علمای خلوت گزین رغبت نموده گاه گاهی ملاقات ایشان می داشتند وزیری برای دیدن یکی از فرقه مذکوره میرفت در اثنای راه با سواری نوعبره پسر مستوره و چار از کمال حزم و تامل اندیشه نمود سواری خود را که اهل قبیل بود اندک اشاره نمود که مقابل سوار لیش نرفته طرف دیگر بازار را اختیار نماید چون او هم همان اندیشه کرد طرف و سفله منش بود بدل علی رغم و عمد آمده چین قلیچ خان را زبر اهتمام گرفته شوخیها نمودند تا مقدور و اغماض فرزند چین او هم فصل سواری سر زهره بر سواری چین قلیچ خان رسید از مردم پرسید که سواری کیست گفتند چین قلیچ خان [illegible] که چین قلیچ [illegible] که تولی از بیه کی او کرا از حد گذشت حوصله اش تنگی کرده اشاره نمود که آن [illegible] مع [illegible] یا ان بسیار [illegible] مردم [illegible] مرتوم را بهمان زهره را گنگ معقول کرده و زهره را نبز از فیل کشیده زیر کرده و هشت از نفند لعد ازین زدوخورد فهمیدکه با رشاد [illegible] اتفاق بحکایم زن ناقص فطرتیست شاید فتنه سر کشد بنا بر علی هذا از اندار ابتدای جلوس عالمگیر آباد و رفت بنجانه ذوالفقار خان جاه رنداشت بنا چار سواری را گرد انیده بنجانه اش فرست ذوالفقار خان بحضور گشته سبب آمدن پرسید چین قلیچ خان باجرا امشره و عاظاهر گردانید ذوالفقار خان بطوریکه باید و شاید استمالت نموده بدین جرات تحسین کرده و خوشنود نموده مرخص فرمود و بادشاه را پیغام فرستاد که آبروی خانه زادان واحد است وفد وی با چین قلیچ خان بهم متحد دران جا زهره پیش لال کنور رسیده خاک سبز زمین می نملطید و لال کنور مزاج بادشاه را مستعد انتقام کرده بود و در جیب بود که درین خصوص امری صدور یابد و زود و پیغام ذوالفقار خان مانع این فضیحت گردید و درین عرصه خوشحال خان برادر لال کنور هم که بمقتضای تنگ ظرفی می جوشید در همسایهٔ اوزن بحیبی بود از غرفه های خانه خود رو نگذرانیده عاشق گردیده و سنی بود لقمه و نیلبه رخته و دامنش کند شوهر او استغاثه نزد ذوالفقار خان برد خان عادل و شجاع با دل از جاد آ [illegible] بسبب اختیار نموده که مرد مرفته خوشحال خان را کشان کشان بیارند چون حاضر شد زیر چوب گرفته بمرتبه زدکه هوش و حواس نماند و چون خلق خدا از دست آن نامرد بی حیا بجان آمده بودند مقید بش نمود و بسلیم گذه فرستاد و اموال او ضبط [illegible] بکار و الا رسید بنا بر حالات مرقومة الصدر صحب میان پادشاه و وزیر صائب تدبیر منغص گشته روز بروز ملالت می افزود و پادشاه له بسبب اقتدار روبا میں حقوق و احسان او چاره غیر از رضاجوئی نبود ۰

ذکر خروج نمودن محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان با عانت حسن علی خان و طغره

یافتن در میدان بر محمد معز الدین به تقدیر خداوند آسمان و زمین

چون صوبه بنگاله تمام خالصه شریفه است خدمت دیوانی صوبه مذکور بسبب مرحوم عمده ترین دیوانیهای ممالک محروسه وجعفر خان از عهد اورنگ زیب عالمگیر بدیوانی صوبه مسطوره اختصاص داشت و عظیم الشان دران ایام ناظم صوبه بنگ و سالار فوج و مختار صلح و جنگ باسرکشان و متمردان بلاد شرقی بود و سلطنت پدر خود و بهادر شاه مالک سریر جهان صوبه اوڈیسه و بنگاله و عظیم آباد و اله آباد گشته چنانچه سبق ذکر یافت صوبه دار سے الہ آباد و عظیم آباد لعبد الله خان و حسین علیخان داد و صوبه دار سے بنگاله و اوڈیسه علاوه دیوانے آنجا بجعفر خان سپرد وقت رحلت عالمگیر که بملک بیدم خود میرفت محمد فرخ سیر پسر خود را با بعضے مسنوان حرم و اسباب خانه مع معدودے منصبداران و ملازمان خود در اکبر نگر معروف براج محل در منازل بنا کرده شاه شجاع پسر شهاب الدین محمد شاه جهان گذاشته بود و بعد از فتح پدر و مدت سلطنت او نا بر بعضے جهات طلبیدانستن فرخ سیر مناسب ندیده همینجا میگذاشت تا آنکه در لاهور ایام عمر و دولتش انقراض یافته بآخرت شتافت و محمد معز الدین بعنوانیکه قلمزده قلم وقایع نگار گشت سلطنت یافته احکام مطاعه برای مقید فرستادن فرخ سیر بجعفر خان نگاشت خان مرقوم بپاس حقوق عظیم الشانی مخفی مصحوب معتمدی بفرخ سیر پیغام داد که چاره خود جوید و راهے که برای خویشتن مناسب داند پوید با اراده قید او نمود و فرخ سیر برمکنون خاطرش اطلاع یافت علی کلا التقدیرین بودن خود در راج محل مناسب ندیده چون میدانست که حسین علی خان ناظم صوبه عظیم آباد از خانمانزادان نجابت و سیادتست و بجوانمردے و فتوت و شجاعت و مروت موصوف با سید امانت او با اهل و عیال از اکبر نگر شکسته خاطر و پریشان حال نهضت نموده در عظیم آباد رسید و متصل بباغ جعفر خان که برلب دریا طرف مشرقی شهر واقعست در سرایے بمانند منزل گزید و بحسین علیخان بهادر لعجز و الحاح پیغام نموده ببکسی و بے یاری خود ظاهر کرد چون رفاقت فرخ سیر و مقابل گشتن با پادشاه هندوستان مع جمیع امرا خاصه مثل ذوالفقار خان زیاده از خیر تاب توان حسین علیخان بود اول سر باز زده از امر مذکور استنکاف کرد و گفت که حکم پادشاه دربارهٔ شما بطور دیگر رسیده من نبا بر پاس حقوق پدر شما نمیخواهم که نسبت بشما از دست من آزارے برسد صلاح آنکه زود خود را بطرفے کشید تا مذرے برای خود بهمرسانیده از بطش و سطوت سلطانے این توانم بود و بروایت دیگر بطور آخر نیز تنبیه اسباب جلوس فرخ سیر و جلوس او بر تخت سلطنت معلوم شده بعد ازین مذکور خواهد شد

بروایت اول احمد بیگ مخاطب بغازی الدین خان کوسه درمیان آمده بحسین بیان حسین علیخان را بیک ملاقات و ا نزد فرخ سیر راضی نموده آورد و فرخ سیر سلولیکه هیچ آقا و پادشاه ببکسی از امرا و نوکران نکرده بعجل آورد و حکم نشستن حسین علیخان نموده بالحاح تمام ببکسی و بے یارے و حیرت و گرفتارے خود و مقتول شدن مثل سلطان کریم الدین که برادر او بود اظهار نمود و بهر صورت ناامیدی خود از زندگے ظاهر نمود و از پس پرده که اهل حرم را در انجا نشانیده بود دلملکه زمانے دختر ممیزه السن او برآمده بزار نونی حسین علیخان نشست و بروفق تلقین و تعلیم پشیرین زبانے استمداد پدر خود نموده ستایش حسین علیخان آغاز کرده گفت که شما از خانمانزادان بنوت و ولایت و جمیع مناقب و مفاخر لائق اید و حقے هم از عظیم الشان برگردن دارید اگر دستگیری پدر من نموده انچه شایان سیادت و شجاعت است بعمل آرید سزاوار دید و اگر نکنید بما انچه رفتنیست خواهد رفت لیکن شما را به بینند که خلق عالم چه خواهد گفت محرمان بیرون و پرده نشینان اندرون درگفتگو موافقت با نموده استعانت و استمانت را

از خط بیرون نهضت سیر کرده اول خلعت خاصه خود بر قامت لیاقت حسین علیخان پوشانیده لنشانیده بود بر خاسته بدست خود شمشیر در کمر حسین علی خان بستن گرفت حسین علیخان سر جرات از بحر تفکر برآورده التماس نمود که انچه بانیده کمترین بعمل آمد کار بنده گانست نه تائق خداوندان و بنده در تدارکش غیر از سر چیز دگر ندارد که در باز دکمر بر خاقت عالی بستم و دست از سر و جان خود شسته مستعد القتال شروع به نگهداشتن فوج و آراستن اسباب حرب باید نمود و جلوس بر تخت سلطنت فرموده دشمن را فرصت نباید داد تا انچه مقدر گشته میسر آید **بیت** بهیم تا کرد کار جهان + دراین آشکارا چه دارد نهان + چون نقش مراد فرخ سیر درست نشست حسین علیخان بهر که و مه فرمان داد که بملازمت فرخ سیر شتابد و از مال و جان و اسباب توان هر چه بالقوه هر که باشد در اعانت فرخ سیر دریغ نماید این احوال هر منجم و مآل و مشائخ صوبه بهار بحجوم آورده لبشارت سلطنت فرخ سیر میدادند و هم بهر کسے رجوع آورده استمداد و استظهار بایشان کار خود مے نمود مردم دلجوئی او نموده سخنی بر وفق خواهش او گفتن برای خود مصلحت می شمردند چنانچه فی الواقع بعد آمدن او بر سلطنت هر یکے بکام خود رسیده مغز و ارجمند گشت حسین علیخان به تهیه اسباب و سامان پرداخته سید عبد الله خان برادر کلان خود که ناظم الله آباد بود خطے متضمن ارادهٔ ورزاقت خود با فرخ سیر نگاشت و مصحوب مستعجلی بلا مخالفت عبد الله خان برادر ارادهٔ برادر میتحیر گشته در جواب منعی لئیمیتے نوشت که این چه ارادهٔ است و بچه استعداد قاصد امداد شده اید ناموس و اکثر اخوان و منتسبان در قبضهٔ جهاندار شاه و اتباع اوست همه بر باد فنا خواهند رفت حسین علیخان در جواب نوشت که شما نیز گیرد رفاقت نمرالدین نمائید و من خود الحال ازین ارادهٔ انصراف میتوانم فرمود سید عبد الله خان بر رسوخ برادر خود در عزم آگهی یافته مرقوم ساخت که (الخیر فیما وقع الحال که کمر برانیکار بسته اید هر چه سے تواند مهیا کرده زود بر سید که افواج پادشاه و تباع او بس نزدیک ترند یکجا شده کوشش کرده آید روایت دوم آنکه بهادر شاه صوبه بنگاله به اعزالدوله خانجهان بهادر مقرر نموده فرخ سیر رخصت حضور نمود لیکن چون او را نسبت باخوان او سلطان کریم الدین و همایون بخت نزدیک و پدر چندان اعتبار نبود رفتن حضور بر او شاق مے نمود دنبا برین بعذر و بعظیم آباد و پٹنه بهانه قریب رسیدن ایام وضع حمل زوجه خود و ایام برشگال طرح اقامت و ران بلده انداخته بحضور عرضداشت درین ضمن بعض تجمیه هر دولتیان باتفاق محمد رفیع نام حکیمی فرخ سیر را لبشارت سلطنت بر تخت سلطنت درین سرزمین رسانیده زیاده تر شائق باقامت بلده مذکور و وسیلهٔ پیش آمد خود ساختند و درمیان ایام محمد رضا نام مخاطب بر عایت خان که از منصوبان بهادر شاه بود آواره گردیده خود را بانیصوبه رسانیده و فرمان سند قلعه داری رهتاس جعلی آراسته در قلعه مذکوره بحیله و تزویر دخل یافته مستقل گشت و علی الفور ذخائر اجناس غله وغیره ما یحتاج در قلعه کشیده استعداد اقامت در قلعه مهیا ساخته به پادشاه نوشت که از بیخبرے عمله سلطنت قدوے این مکان متصرف گشت و از نوشتهای سوانح و وقائع نگاران نیز ظاهر گردید بنا برین فرمان بهادر شاه و حکم عظیم الشان در بارهٔ تنبیه آن متغلب بنام فرخ سیر رسید چون دست یافتن بران قلعه از جمله متعذرات است فرخ سیر از همراهیان خود استشاره درین خصوصے نمود جهن بیگ قلماق که نوکر فرخ سیر بے باک مشهور و در انوقت از جمله مقربان بود گفت که آقا و مخدوم از مجرا بود و بسلطنت رسیدن مقربان خود را بر کرسی نشر خاص سیر خاص نمود که اگر سناسب زده رسیدن فرمان سند بنام آن بخیل شقی بعید نمود جرائم او از حضور مشهور نموده قلعه دولتش همراه بنده داده رخصت فرماید اغلب که بعد طالع و اقبال شناسیے وقت سپردن نشان کار آن بدسگال بسازد بلد رسے آن سرافرازے یابم و اگر در کار ولی النعمت جان خود در بارم فرزندان مرا رسیده کامیابی از انفضال و احسان بادشاهے خواهد بود باین مصلحت پسندیدهٔ ارکان دولت آمده حسب المشوره شهرت کاذبه ورود فرمان تسخیر

و خلعت و نشان فرخ سیر مصحوب قلماق مذکور برای رعایت خان ارسال یافت چون در پاسے کوہ قلعہ رسیدہ شتاب مذکور بسنجوف خیانت را معی با مدن لاچین بیگ بجماعت نگاشتہ دو کس را حکم داد کہ مع خلعت و فرمان بیابند قلماق مذکور با یک کس بالای قلعہ رفتہ ہنگام رسیدن قلعہ دار بگرفتن سندونشان کار دانگر کشیدہ بجراحات پے در پے از پا لیش در آورد و از دست ہمراہیانش خود مع رفیق زخمے گردید ہزاریان و غیرہ ملازمان پادشاہے حمایت قلماق نمودہ رفقاے متغلب را مجروح و مخذول ساختند و مقتول را با قلماق مذکور بحضور فرخ سیر فرستادند لاچین بیگ مورد الطاف فرخ سیر گردید درہمین ایام خبر علت بہادر شاہ رسید حسین علیخان بہادر دران آوان از شہر عظیم آباد بیرون رفتہ بہ نبد و بست پرگنہاے متصل مشغول بود فرخ سیر بدون آنکہ خبر دیگر از انجام معاملہ اولا دبہادر شاہ رسد و سلطنت بیکی تقریر یابد خطبہ بنام پدر خود عظیم الشان خواند و جلوس و تسلط او بر تخت سلطنت شہرت داده شادیانۂ تہنیت بنواخت لعبد انکار از حرکت بے تامل خود اندیشہا نمودہ از سطوت حسین علیخان نیز تبر سید و خطوط مغدرت آمیز و پیغامہاے محبت آمیز مصحوب معتمدان فرستاده حسین علیخان را نزد خود طلبید و والدہ فرخ سیر التجا بہ حسین علیخان بردہ از طرف فرخ سیر قول و عہد مدار المہامے سلطنت برا و بکفالت و ضامنے خدا و رسول دریان آوردہ با خود متفق ساخت درہمین زودے خبر کشتہ شدن عظیم الشان مع دیگر برادران و مقرر گشتن سلطنت بنجابندار شاہ معز الدین رسید چون حسین علیخان قبل ازین با فرخ سیر ہمدستان گشتہ بود سکہ و خطبہ بنام او خواند و علم منازعت با معز الدین برافراشت فرخ سیر روز بروز در استحکام قول و قرار با حسین علیخان و استقلال و اقتدار او می افزود ✣

ذکر جلوس فرخ سیر بر تخت سلطنت و نہضت نمودن از عظیم آباد با اتفاق حسین علی خان بہادر و بدست آمدن خزانۂ بنگالہ از تائیدات ایزد قادر ذو الجلال ✣

حسین علیخان بہادر فرخ سیر را بتاریخ نہم ماہ رمضان بر تخت سلطنت جلوس فرموده از مہاجن و غیرہ ہر کس کہ مایہ دار بود زر یکہ از و سر انجام مے شد قرض و بستانکار گرفتہ تمسک بوعدہ تسلط بر دشمن نوشتہ داد و فی الجملہ تہیۂ اسباب نمودہ لباعت سعید مع پادشاہ دست نشان خود عازم پیشتر گردید و غیر تہمتن خواسر زادہ خود را بنیابت صوبہ عظیم آباد مقرر ساختہ مرخص فرمود و لسید عبد اللہ خان خود ہم نوشت و حکم فرخ سیر نیز فرستاد کہ خزانہ صوبۂ بنگالہ مرسلہ جعفر خان داماد و شجاع الدین محمد خان بہادر را سد جنگ بدار الخلافہ شاہجہان آباد مے بردبالہ آباد رسیدہ بضبط خود در آورد و لیکن رضرد بمصرف رسانیدہ باقی را امانت نگہدارد عبد اللہ خان بہادر حسب الحکم بعمل آورده بعضے را خود متصرف گشتہ بکار پادشاہے صرف نمود و بعض را برائے پادشاہ و برادر خود نگہداشت و از توپہاے صوبہ و قلعہ الہ آباد بقدر یکہ ضرور دانست و تو انست قابل جنگ میدان آراستہ بہراہے خود گرفت ✣

ذکر رسیدن سید عبد الغفار کردیزے بہ الہ آباد با مر معز الدین و شکست یافتن او از دست برادران عبد اللہ خان بتقدیر خداوند آسمان و زمین

ہنوز حسین علیخان مع فرخ سیر بالہ آباد نرسیدہ بود کہ سید عبد الغفار خان کردیزے بہ نیابت راجی محمد خان کہ بتغیرے عبد اللہ خان صوبہ دار الہ آباد از طرف معز الدین گشتہ بود با جمعیت دہ دوازده ہزار سوار و غیرہ سامان شایان بمحاربۂ عبد اللہ خان

ماموگشته در سید عبدالله خان انتظار برادر و فوج خویش کشیده قلعه دار را مناسب دید و بیغامها تالیف و ترغیب نفاقت لبید لغفار مذکور فرستاد و الغرض برای افزایش جاه و عتبا خود دلتفا گفته و نموده در محاربه اهتمام تمام و شت عبدالله خان برادران خرد خود سراج الدین علیخان و نجم الدین علیخان و سیف الدین علیخان را مع ابوالحسن نامی که اصل او از سادات نجف اشرف بود و فوداز ساکنان بیجاپور و از شجاعان نامدار بود مع نصف فوج که در حساب قریب سه و نیم هزار سوار و چهل قدر پیاده می شد بمقابله او فرستاد سید عبدالغفار که سرشار باده سخوت بود سر به سر برادران عبدالله خان را مع فوج بر سر راه دید اما کار زار با اینها عار خود شمرده راه قلعه گرفت و گفته فرستاد که با اطفال بازی میکنم اینها نا چار خود بطرف ما تاخته خنک در اند خته چون جمعیت قلیل و اسباب نیز خیلی نبود در اول مقابله و کشش و کوشش اکثر مردم همراهی اینها مغلوب گشته بعضی مقتول و بعضی فرار شدند برادران عبدالله خان با سادات دیگر که اولوس ایشان بود مع ابوالحسن خان و رفقای معتمد قدیم پای جلادت در میدان فشرده و دست از جان شسته دران جمع کثیر مانند شیران دلیر آماده داد مردی و مردانگی دادند بصرت ایزدی با دستند و زیده چشم بخالفان را بنوعی تیره ساخت که کسی حریف و رد لف را نشناخته هر سو که حواس خود را خت بر دلان بارهه دران وقت بحملات مردانه بکوشش های سزا نه دشمنان را مع برادر سید عبدالغفار را پا آور دند و آواز ه کشته شدن سید عبدالغفار خان دران معرکه منتشر یافت بمراهیان که عارت میرو ند و خود را دیه بودند بے ختیار و بافزار نا ره از میدان کارزار رنگ و مار بسیار بدر رفتند و شکست فاحش بسید عبدالغفار افتاده چون آنجنب معاودت بحال تباه برگشت و برادران و برادر زاده ها حاج سراج الدین علیخان جام سرشار مرد آزمای تهور و ثبات ورزیده با پاسے از رکوخود بهیت [illegible] آب [illegible] سید عبدالله خان عبد اطلاع نمود و مبارکباد گفته شادیانه فتح بم نوخت و دو ما هر ا چون دانست [illegible] هزاری امیر بزرگ ساخت مصرع زمانه جام بدست و خبا زبرد است + الغرض با سراج الدین و اسمعیل عبدالله خان نامزد سند صوبه دار الله آباد و بالاصالة سید عبدالله خان نامزد حسین قلیچ خان بهادر و شجاعت و فتوت و سخاوت نشانه تالیف قلب سید عبدالله خان پرداخت متعاقب این ساخوفرخ سیر پادشاه فرمان مدد حسین علیخان بهادر و صف شکن خان نائب صوبه دار اوڑیسه احمد بیگ کوکه غازالدین خاطب اعتبار الدین خان بهادر خالسه بیگ کوسه و خواجه عاصم باندوران و غیره همراهیان رسید و عساکر فرخ سیر و برادر مجتمع گردیده سادات تکیه بر الطاف الهی و استمداد از ارواح اجداد خود نموده عازم پیشتر گردیدند +

* در نسخه بجای سراج الدین نور الدین است +

آمدن سلطان اعز الدین با فوج بسیار و خائب و خاسر برگشتن بقدرت کامله کردگار

چون خبر نهضت فوج سیر از عظیم آباد انتشار یافته سند الدین رسید پسر خود اعز الدین مع پنجاه هزار سوار تنبه دیبه عبدالله خان صاحبزاده آباد رخصت کرده و خواجه احسن خان برنه کو کلتاش خان را که پنجهزاری بود و هفت هزار سوار و مخاطب بخانه دوران شده و زمام اصناف فوج و شاهزاده و تدبیر ان جنگ بوسپرد و با توپخانه سنگین و دیگر اسباب حرب روانه ساخت و حسین قلیچ خان هم متعاقب آنها سمال یافته با دستاویز شاهزاده فرستاد و اعز الدین از اکبر آباد گذشته تا بکجوا رسیده بود که خبر یکجوا شدن فوج سیر حسین علیخان مع فوج عبدالله خان شنید از راه بد دلی مبا شجا طرح اقامت افگند و کینه ان خندق را بتن و چال آراستن سکندر خان داد و با وجود فوج سنگین و توپخانه گران مجرد استماع خبر نزدیک رسیدن فوج سیر [illegible] خاصله [illegible] دهر اس بهماس و بلش راه یافت و بحرکات نا شایسته مذکور خصم را بر خود دلیر ساخت تا آنکه فرخ سیر و سید عبدالله خان که هر اول او بود

دیوارهای اطراف دیده وسوارجال را فروگرفته از آخر روز تا سه پهر شب توپ اندازی نمود دشهزاده ومدارالمهام فوج دل بانته باهدگر وتار فرار درمیان آوردند وهردو کس مغلوب هراس بیقیاس گشته اشرفی وجواهر بقدریکه توانستند همراه گرفته وباقی خزانه وتوشک خانه وجمیع کارخانجات راهما نجاگذاشته پاسی ازشب باقی بود که هردو باتفاق راه فرار پیش گرفتند لشکریان باطلاع این احوال غرق حیرت وملال گردیده عظما ومعتبرین لشکر مبتلای آوارگی بکمال اضطرار شدند لشکریان فرخ سیر باستماع این بشارت بی اختیار دویده تاراج خاطرخواه نمودند جمیعی که قادر برقوت یکروزه نبودند ذخیره اندوزتغم گردیدند ولعبه تاراج مال وافری بضبط سرکار فرخ سیر نیز درآمد چنین تلمیح خان که مستمال گشته متعاقب اعزالدین باعانت او بی آمد دراکبرآباد رسیده شاهزاده را باین فضیحت ادراک نمود و بحبر وعنف توقیف اونموده منتظر فرمان معزالدین گشت چون خبر شکست اعزالدین بدارالخلافه رسید امیدمعزالدین مبدل بیاس گردیده مهیای حرکت مع ارکان سلطنت گردید ۞

کوچ نمودن معزالدین مع ذوالفقارخان وکوکلتاش خان وجمیع ارکان پادشاهی ورسیدن باکبرآباد وسوانحی که درین عرصه روی داد

محمد معزالدین جهاندارشاه دوازدهم ذی قعده شب دوشنبه بعد مرور سه ونیم ساعت ۱۱۲۴ هجری با اراده مدافعه فرخ سیر ازشاهجهان آباد برآمده باشان بی پایان وسرانجام بیقیاس ذوالفقارخان ومعاضدت کوکلتاش خان وعظم خان وجانی خان ومحمدامین خان وغیره سرداران توران وایران ودیگرامرای عظام جودمردان پلنگ خو وتوپ وتوپخانه مهمان آشوب باهفتاد هشتاد هزار سوار و پیاده بشمار متوجه اکبرآباد گردید دراثنای راه سربلندخان که ازفوجداری کثرت زرے بدستش آمده بود ازرفاقت فرخ سیر شرمنده گشته خود رابمعزالدین رسانیده ومورد آفرین وتحسین گشته بصوبه داری احمدآباد گجرات مرخص گردید وچهبیله رام فوجدار کوڑه و علی اصغرخان پسرکارطلب خان فوجدار اتاوه چندے همراه اعزالدین بوده بلشکرفرخ سیر پیوستند چون معزالدین بقصبه سمگر متصل اکبرآباد رسید اعلام وخیام سادات وفرخ سیر مع رفقاے دیگر که ازین طرف نیز متصل بهان قصبه رسیده بودند جلوه گر گردید چون ازاوضاع زشت معزالدین اکثرامرا وعموم خلق خدا خصوص امرای تورانیه خصوص عبدالصمدخان متنفر ومنزجر بودند نوشتهای اکثرے متضمن آمیزش بلشکرفرخ سیر رسید اگرچه بسبب باقتدار معزالدین احدے را امید فتح ونفرفرخ سیر نبود لیکن عمده ارکان دولت معزالدین که عبارت ازکوکلتاش خان وذوالفقارخان باشد باهم نهایت منافق ومعاند بودند وبسبب نفاق اینها واعوجاج کوکلتاش خان که نهایت معتمد علیه معزالدین ما عدم اصابت رای سلیقه غیر مستقیمه بود کارهاے بادشاهے ایسا ضایع وتدبیرات همه درهمی وبرهمی داشت ازینجهت نقش هیچ منصوبه درست نمی نشست حتی درمشوره عبور ازآب جمنا وضع بارخ سیر هیچ استعیین نمی شد وهردو ضد همدگر صلاح میدادند وبادشاه خود مبهوت ومالیخولیاے عشق لال کنور داشت سیدعبداللہ خان معبرے یابان بهمرسانیده ازمقابل لشکرمعزالدین چندکروه بمشرق بطرف شاهجهان آباد کنارهٔ جمنا وقت شب رفته ازدریا گذشت ومتصل سرا روز بهانی که چهار کروه ازآنجا بطرف شاهجهان آباد واقع است منزل گزیده باندک فاصله فرخ سیر هم باهمرهیان ازآب گذشته سیدعبداللہ خان رسیده سرراه گرفتند برلشکرمعزالدین مقابل دشمن حسین علی خان بهادر جائیکه بوده مقابل خصم مانده چون تمام روز گذشت شب دوم رسیده مع فوج وراے چهبیله رام ناگرازآب گذشته پرده وراے کارکنان تقدیر تماشا باید کرد که معزالدین وکل امرای آنطرف وقتی خبردار شده ندکه طلیعهٔ لشکرفرخ سیر ازعقب لشکرش نمایان گردید وترتیب فوج که اول مقررشده بود بحال نمانده ازسرنو ترتیب فوج وپیش بردن

توپخانه حاجت رویداد و انقلاب عجبی روے نمود ✤

جنگ نمودن سادات و فرخ سیر با مغرالدین و ظفر یافتن تا بید احکم الحاکمین ✤

تاریخ چهاردهم ذی الحجه سنه مذکوره مقابله فیمابین رویداد و مغرالدین خود با افواج و توپخانه مع تجملات ملوکانه با قندار رو در قول جاگرفت و ذوالفقار خان که معتمد علیه سلطنت و در افواج و احشام قائم مقام بادشاه بود اگرچه بغایر خاطر بسیار از اوضاع و اطوار بادشاه در دل داشت لیکن بسبب آبروی خود با فوج شالیسته و سامانے بالیسته و کرناد کوس (که تمام میان مرصوص) بهراولی و پردلی استاد و کوکلتاش خان مع اعظم خان و جانی خان و دیگر همراهیان بطرف راست و محمد امین خان و عبدالصمد خان و امین قلیچ خان و جان نثار خان و دیگر سپه داران توران بجانب چپ و راجی محمد خان و اسلام خان و مرتضے خان و حفیظ الله خان و دیگر افواج بطور یلتمش مرضا قلی خان دارو غه توپخانه باهتمام کار خود و دیگر افواج بوضعے که مناسب و میسر بود بجا قیام ورزیده ازین طرف فرخ سیر با مردم همراهی خود لفبا طه سلاطین در قول و عبدالله خان بهراولی حسین علی خان و صف شکنان بعروف لجین بیگ در دست راست مقابل ذوالفقار خان و خانزمان علی اصغر و چهبیله رام ناگر با سعدوی دیگر از مبارزان مقابل کوکلتاش خان صف آراگشت عبدالله خان بآراستگی و اطمینان اول مقابل تورانیان رفته بعبارات خود را برتوپخانه جانداز شاه مغرالدین زده و مترددیان بوده از توپخانه گذشته خود را نزدیک قول رسانید و حسین علیخان مع صف شکن خان و فتح علیخان داروغه توپخانه فرخ سیر که برادرزاده حسین علیخان بود و زین الدین خان سپه بهادر خان روهیله و میر مشرف و برادر او میر اشرف بطرف ذوالفقار خان تاخت درین حمله صف شکن خان و فتح علیخان و زین الدین خان و میر اشرف و جمعے دیگر از بهادران رفقای حسین علی خان نقد جان در باختند و چهبیله رام و خانزمان بهئیت مجموعے استاده انتظار قابو و شعبده بازی فلک مے نمودند حسین علی خان عرصه بر رفقاے خود تنگ دیده بمقتضاے غیرت و آئین بهادران بهمدستان ازمیل جسته مع همراهیان تردد رستمانه بظهور رسانید و زخمها شمشیر و تیر و گولی برداشته از خود بیخبر در معرکه افتاد و سید عبدالله خان که در وسط فوج مغرالدین و از صدمات تیر باران تورانیان و دیگر جنگهای گران تفرقه بر رفقایش افتاده بر یکی بدیگری آویخته در زد و خورد بود و فیل نشانش با اکثری از جماعه داران ملازمش مجروح افتاده یا دوازصه سوا همراه نداشت دران حالت سید عبدالغفار مذکور بر دیرک فیلش آمده زمام خود را گفته تیری بکتف عبدالله خان انداخت همراهیان عبدالله خان براو تاختند و عبدالله خان شیری سراو انداخته زخمے ساخت و سید غفار زخم برداشته جان بسلامت برد و سید عبدالصمد خان نیابرادر دحام و کثرت فوج مخالف امید آنست که کجا میرود و کارش بکجا خواهد کشید درین وقت سید جمعے از رفقا و پیوسته تقویت یافت و بمکانے مرتفع رسیده مغرالدین را مع همراهیان با خود متصل و نهایت غافل یافت فرصت غنیمت شمرده بهئیت مجموعے بر سر فیلان سوارے زنانه ریخته زیر تیر باران گرفت و طرفه آشوبے دران عرصه بوجود آمد اگر دید هنوز مغرالدین خود را درست نکرده بود که فیلبان سوارے زنانه اش برهنه گرانقاده رستخیز قیامت برخاست و فیل سوارے لال کنور و همراهیان او و خواجه سرایان از صدمه تیر باران درهم جوشیده و خروشیده گریزان دویدند و همرکابان او مغلوب هراس و متحیر گردیدند مغرالدین اراده مدافعه نمود فیل سوارش سر رشته آغاز نهاده از اختیار فیلبانان بدر رفت و عبدالله خان که رفقاے او بهم میرسیدند دلیرانه قدم جرات پیش گذاشت و خلل در لشکر مغرالدین پدید آمده بهم برآمد با آنکه شادیانه فتح در لشکرش نواخته بودند که فوج بد بگریزد شاد کوکلتاش خان از مشاهده آنحال خواست که خود را مغرالدین رساند خانزمان و چهبیله رام که درکمین بوده قابو میدیدند بر کوکلتاش خان تاخته بزخمهاے متنوعه از پایش درآورد و دندور ضا قلی خان داروغه توپخانه نیز بکار آمد جانی خان و مختار خان

قبل ازین در مقابله حسین علی خان کشته گشتند اعظم خان برادر کوکلتاش خان مجروح معز الدین رسید معز الدین عرصه بر خود تنگ دیده خود را بسوار کال کنور رسانیده و نزدیک بآخر روز راه اکبر آباد پیش گرفت ذوالفقار خان باوجود هجوم اعادی از جا رسوتا یکپاس شب در میدان استقامت ورزید و مردم را تبعض جا بجا بدر شاه و اغر الدین گماشته جویای پادشاه و پیش گردید و کسان را بسوا عید مراجعا امید وار گردانیده در تلاش اینهاے دوانید تا اگر بهر سند بنام یکے ازان دو بے نصیب آبی بروے کار و شجر اقبال آنها را ببار آرد چنانچه جستند نشانے ازان برگشته بختان پیدا نشد و شادیانه فتح و ظفر در لشکر فرخ سیر بلند آوازه گردید و هر یکے از رفقا لیش تهنیت و مبارکباد دویدند فرخ سیر از استقامت ذوالفقار خان پریشان خاطر و مستفسر بود که اگر فتح ماشده پاید اے ذوالفقار خان چیست بعد تحقق فرار مدعیان سلطنت بذوالفقار خان پیغام فرستاد که دعویدار سلطنت خود گر بخت شما را چه دعویست اگر سلطنت می خواهید امر لیست جداو اگر از نسل ما لمگیر پادشاهی می باید معز الدین نباشد من باشم ذوالفقار خان باستماع این پیغام و مایوسے از طرف معز الدین و اغر الدین ناچار از میدان کارزار باستقلال و اقتدار برگشته راه دار الخلافه پیش گرفت و جاندار شاه شب در اکبر آباد بسر برده ریش تراشیده هیئت خود را تغییر داد و آخر شب لال کنور را همراه گرفته با چند نفر معتمد روانه شاهجهان آباد گردید و نزد آصف الدوله رسیده مقید گردید متعاقب او ذوالفقار خان هم بدار الخلافه آمد و عبد الله خان بعد فتح جویاے برادر گردیده ملازمان خود را دوانید و خواص او شتافته حسین علیخان را در لاشها مجروح و بے هوش یافته کی هما نجا ماندو یکے خبر بعبد الله خان رسانیده بعطای لباس و جواهر یکه بر سرو در برداشت مفتخر گردید از بعضے کسان مسموع شده که شکر الله خان و ماهیار خان ملازمان حسین علی خان مع همراهیان خود بر سرش استاده بجز هوش قیام داشتند و برو آیت محمد هاشم بن خواجه میر خافی که او نیز احوال سلاطین تیموریه و آبا ے اینها را نگاشته مستفاد مے شود که تنها در میدان رزم مجروح و بے خبر از خود افتاده و لچه ها لباسش را انبارت برده بودند علی ای حال عبد الله خان برادران محمد خود را فرستاده حسین علیخان را پیش خود طلبید بعد رسیدن جویندگان حسین علیخان را به استماع ظفر فرخ سیر جان رفته از بر و هوش رمیده از سر باز آمد و مردم او را برداشته نزد عبد الله خان آوردند عبد الله خان برادر را زنده و خود را مع پادشاه مظفر و منصور دیده سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیدند و ذوالفقار خان با پدر ستاره نموده قاصد بود که باز معز الدین را برآرد و تدارکی نماید زیرا که از فرخ سیر بنا بر عداوتها ئی که ذوالفقار خان با او و پدرش داشت و معز الدین را حمایت نموده بسلطنت نشانیده بود بخاطر نهان خاطر نداشت آصف الدوله مبالغه در ترک این اراده نمود ذوالفقار خان ناچار اراده رفتن صوبه خود که دکن بود ظاهر کرد پدر این رای را هم قبول نکرده در ملازمت و ترک منازعت فرخ سیر سماجت از حد بدر برد خلاصه چون زمان اقبال اسد خان و ذوالفقار خان به اختتام رسید اجل موعود ذوالفقار خان انجا میده بود با وجود عدم اطمینان و تیقن زوال آبرو و جان آصف الدوله ذوالفقار خان را با عتماد حقوق خدمت خود که در خاندان اورنگ زیب متحقق داشت و حفظ قدر و مرتبه او را که مالکیر و بهادر شاه مے نمودند همراه خود گرفته عازم ملازمت فرخ سیر و استغاثه جرائم پسر گردید *

ذکر اقتدار یافتن فرخ سیر در سلطنت و فرستادن عبد الله خان [illegible] و بست دار الخلافه و قلعه مبارک که دولتخانه پادشاهیست و ملازمت امراء ارکان بعضے انها بدان علیا

بعد ازان که فرخ سیر باصول خود رسید و زمانه بکام گردید روز دوم از جنگ که بوم الخمیس پانزدهم ذی الحجه بود اول صبح بجاه و دولت برآمده بار عام داد اول چین قلیچ خان و عبد الصمد خان و محمد امین خان و دیگر سرداران توران بوساطت سید عبد الله خان

گوش دریافته تمهید سلطنت بجا آورده سور وغایات وعفو زلات گردیدند وعبدالله خان مع لطف الله خان صادق ودیگر امرای موافق برای بندوبست دارالخلافه وحفاظت دولت خانه شاهی وسلاطین محبوس رخصت یافته بقصد بشتافت وفرخ سیر بعد یک هفته خود هم عازم شاه جهان آباد گردیده چار دهم محرم دربارهٔ پله متصل سواد دارالخلافه نزول اجلال نموده وسید عبدالله خان را مخاطب بقطب الملک نموده بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرفرازی بخشیده بمرتبهٔ رفیعهٔ وزارت اعظم سربلند گردانید وحسین علیخان بهادر خطاب امام الملکی ومنصب هفت هزاری هفت هزار سوار ورتبهٔ علیهٔ امیر الامرائی یافته بخشی الممالک اول گردید محمد امین خان بخشی گری دوم با اضافه هزاری منصب ونهزار سوار وخطاب اعتماد الدوله یافت وچین قلیچ خان را که بخبرداری بود دهفت هزاری هفت هزار سوار کرده خطاب نظام الملکی مع صوبه داری دکن بتغیری داؤد خان کنائب ذوالفقار خان بود مرحمت شد صوبه دار سابق پور کداؤد خان باصالت داشت صوبه داری احمد آباد گجرات یافت وخواجه عاصم بخطاب صمصام الدوله خاندوران ومنصب هفت هزاری وشش هزار سوار بلندپایه گردید واحمد بیگ کوکه معزالدین را در جلدوی رفاقت ونیکو خدمتیها مخاطب بغازی الدین خان بهادر غالب جنگ فرموده منصب شش هزاری پنجهزار سوار مع بخشی گری سوم غایت نمود وقاضی عبدالله تورانی را که قضای جانگیر نگر ڈ با کرد اشت وقبل از نهضت بدارالخلافه برای تالیف سرداران تورانیه ومصالح دیگر روانه شده بود مخاطب بنجانخانان میر جمله ومنصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرفراز نموده همدم ومحرم راز خود ساخت واختیار دستخط خاص خود بدست او گذاشت اما لظاهر دارونگی خواص وڈاک داشت ومحمد جعفر منشی که بعضی خدمات از سابق باو مفوض بود بخطاب تقرب خانی وخدمت خانسامانی ودارالانشائ امتیاز افزود وسیف الله خان بخدمت بیوتاتی ماموریافت وسیف الدین علی خان وبخم الدین علی خان برادران قطب الملک ودیگران از رفقای پادشاهی وسادات بارهه که حق خدمت آنها ثابت گشته بود هریک بقدر قسمت ولیاقت خود لقبها ومناصب واضافه وخطاب امتیاز یافت وقطب الملک بانتظم ونسق ارکان سلطنت ومعاملات وزارت وبندوبست ملکی پرداخت ٭

ذکر ملازمت آصف الدوله وذوالفقار خان بافرخ سیر وانقراض فیتن عمر ودولت ذوالفقار خان بمقتضای قضا وقدر

آصف الدوله اسد خان وذوالفقار خان بهادر بپارهه رسیده خواهان ملازمت فرخ سیر بودند میر جمله عبدالله خان که دخل تمام مزاج فرخ سیر بهم سانیده داعیه آنداشت که از جمیع امرا احمال، سابق مرتبه او گذشته بر همه ها فائق آید در برآمد کار مردم وتصلب در امور مرجوعه خود وحمایت متوسلان وبراندا ختن عمده ها از بیخ وبن بمقدور راسخی به قصور بنود ونبا بر این اول اراده استیصال نهال عمر واقبال ذوالفقار خان نموده فرخ سیر را درین کار مستعد تر ساخت امیر الامرا حسین علیخان بهادر مشیره پادشاه ومیر جمله آگاهی یافته بذوالفقار خان پیغام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نمائید کسی را مجال تخواهد بود که سر موئی از شما کم تواند نمود میر جمله برین معنی مطلع گشته دانست که فی الواقع در اتفاق چنین دوکس هوسی که مراد سراست میسر نمی آید قصر تجان را که از املاک ایران بود بنسبت هم جنسی نزد ذوالفقار خان فرستاده نهایت اطمینان واستمالت اش نمود وقسم کلام الهی تجمیع ودعا درمیان آورده خاطرنشان نمود که چون پادشاه در باطن باسادات خوش نیست ملازمت شما معرفت امیر الامرا غیر از زندگانی وخسارت جان ومال دیگر ثمره نداشته خواهد بود وشما را چه حاجت رجوع بدیگر است لعبد ملازمت ورفع ملال

مرجع کل امرا و خدا وندان دولت و اقبال زیاده از سابق خواهید گشت و دیگران باشما توسل خواهند جست پادشاه را از دست شما امید حصول کار هاست انیقسم سخنان که ملائم مزاج و مرتبه آصف الدوله ذوالفقارخان بود در نظر آنها بیگانه ننمود و قسم کلام الکی تائیدش نموده متیقن گشت خاطر آصف الدوله را خود اطمینان واقعی بهمرسیده ذوالفقارخان و ندیمه باتی بود بمیر جلد خود رفته و عهود و مواثیق مجدد و مکرر نموده آورد وقت بردن بحضور فرخ سیر دست ذوالفقارخان بیالا بندبسته روبرو برد آصف الدوله کلکه چند مشتمل بر عذر تقصیرات گذشته و استعفای جرائمش عرض نموده فرخ سیر در ظاهر مهربانی بیحد و مرئی نموده دستش را کشود و خلعت فاخره و جواهر لائق عطا فرموده آصف الدوله را بمهانه ضعف کبر سن رخص نمود رفت که ذوالفقارخان ساعتی در خیمه بیرون بنشاسانید که استشاره بعضی امور ضروریه از ایشان منظور است اصف الدوله متوهم مرخص گشت و ذوالفقارخان متردد در قتل خود بجای مامور مشوش نشست مردم مامور حضور اطراف او را فروگرفتند و فرخ سیر بیغامهای خشونت آمیز متضمن دعوی قتل عظیم ان سلطان کریم الدین فرستاد ذوالفقارخان که امیر غیور بود قتل خود را مشاهده دیده دست از جان شست اما اول برائت ذمه خود نموده اعمال مذکور را نسبت بپادشاه داد و بلے جمعے خود ظاهر کرده حکایت واقعات را بطور نفس الامریه بیان فرمود چون دید که فرخ سیر در مقام کینه جوئی و بدخوئی است او فرط غیرت عجز و مسکنت را در دل خود راه نداده و ضعیف نالے ننموده جوابهاے درشت داد در بین ضمن لاچین قلماق مخاطب به بهادر دل خان که ذکر او قبل ازین در ضمن قتل محمد رضا مخاطب برعایت خان که قلعه رهتاس را بخدیع و دغا متصرف گشته بود گذشت از پشت سرش نامل نتسته و گردنش انداخته کشید و مردم اطراف هجوم آورده بضرب کارد و خنجر کارش تمام کردند و روز عمرش به انجام رسید همانروز که یکشنبه شانزدهم محرم بود مردم بفرموده فرخ سیر اندرون قلعه شاهجهان آباد رفته معزالدین را هم بتسمه خفه نموده روانه شهرستان عدم نمودند و فرخ سیر روز دوشنبه هفدهم ماه مذکور ۱۱۲۵ هجری به تجمل سلطنت و نهایت کروفر داخل قلعه مبارک شاهجهان آباد گشت و فرمان داد که سر معزالدین را برنیزه کرده و لاشش بفیل انداخته لاش ذوالفقارخان را واژون بادم همان فیل بسته عقب سوارلیش در شهر بگردانند و لاشها را بعد تشهیر آورده بدروازه قلعه بیندازند و آصف الدوله را بریاکی او مع سوار یهاے زنانه اش متعاقب لاش ها سوار آورده بارخت و لباسے که در بردار دبجویلی خانجهان بهادر محبوس نگهدارند و جمیع اموال پدر و پسر لفیدا ضبط درآورند و راجه سبهاچند دیوان ذوالفقارخان را که ظاهر از زبان درازے بمردم مینمود حکم بقطع لسان و ضبط اموال او شد میگویند باوجود زبان بریدن در سخن گفتن قاصر نبود **بیت** از مکافات عمل غافل مشو ✣ گندم از گندم بروید جو ز جو ✣ و اکثر امرا و متوسطین بطیب و نخت لبسیاست تتمه رهگرائے بیدهی عدم گردیدند و اعزالدین پسر معزالدین و عمالے تبار پسر اعظم شاه و همایون بخت برادر خرد فرخ سیر را نیز حسب الحکم میل در چشم کشیده از نور بینش عاری و عاطل نمودند بسبب ناحق کشی و سیاست بے جرم و تقصیر بیم و هراس بقیاش در دل صغیر و کبیر جاے گرفته خوف هلاکت هر یکے را بحدے رسیده بود که وقت آمدن بدربار هر دم از عیال و اطفال بجلیت خواسته منتظر صدمه قتل خود مے آمدند و بعد رسیدن در خانه خود بعافیت نذور و صدقات بفقرا و مساکین میرسانیدند ✣

ذکر شروع منازعت درمیان فرخ سیر و سادات و فرستادن پادشاه حسین علی خان را برائے تادیب راجه اجیت سنگه بخدیع و تلبیسات

اول منازعت که میان پادشاه و قطب الملک افتاد و آخر بطول انجامیده باعث بسے و اختلال سلطنت و خرابی تمام

هندوستان گردید امن ست که چون قطب الملک را فرخ سیر بنا بر بندولست شهر و قلعه بدار الخلافه فرستاد و لطف الله خان صادق
را همراه داد، قطب الملک بشهر رسیده دیوانی خالصه بنام لطف الله خان و صدارت کل بنام سید احمد خان که در عهد بهادر شاه
نیز باین خدمت مامور بود مقرر نمود و فرخ سیر بعد رفتن قطب الملک بدار الخلافه دیوانی خالصه و تن بجهیله را نمگردد افضل خان
استاد حوزه صدر الصدور مقرر نمود، بعد داخل شدن پادشاه در شهر و توجه نمودن بامور سلطنت و تعین صدارت و دیوانی میان وزیر
و پادشاه مکابره رویداده مبالغه بادر میان آمد قطب الملک میگفت که اگر در ابتدای کار سخن من مسلم نماند وزارت را چه اعتبار
و مرا که ام اقتدار خواهد ماند و میر جمله خاطر نشان پادشاه می نمود که هر چند سلاطین نوکران را نخار و مطلق العنان سازند بندگان
باید که حد خود دانسته خدمات عظیمه را بطیب خود بی امر حضور با حدے مقرر نمایند **بیت** خواجه گر لطف بی عدد راند ✤ بنده
باید که حد خود داند ✤ الصه اگرچه منازعه مذکوره باین صورت انفصال یافت که دیوانی خالصه بلطف الله خان ماند و صدارت
بافضل خان امادر خاطر فین عقدها محکم گردید اصل سبب آشفتگی در اوضاع و ارکان سلطنت و بدنامے که عائد احوال قطب الملک
حسین علی خان امیر الامرا و جمائه سادات بارهه گردید آنکه فرخ سیر عقل سلطنت و فراست و کیاست نداشت و پست فطرت
و جبان بود گر اندک تمنی بهیولی قع داشت و با رازل و اراذل و مردم فرومایه بے استعداد که بجوهر ذاتی سلیقه هیچ کاری نداشتند
تخشمهای بیجا نموده و عطاهای غیر لائقه میرسانید و جود صفتی ست که هر چند طرف اسراف داشته باشد خالی از سودے
نیست سفهای طمع پیشه چنین کسے را بسیاری می ستانید و ذکر جمیلے برای او و عالم ناپایدارے نماند بهمین جهت فرخ سیر
نزد بچه های بازار و اعتقاد خان و امثال او ممدوح بود و فی الحقیقه لیاقت سلطنت بلکه ادنے ریاست نداشت و میر جمله نبابر و فور
طمع و حسد و عناد با عدم لیاقت و استعداد سروری از کل امرا برتری می جست و دولت صد و پنجاه ساله اسد خان و ذوالفقار خان برباد
داده در پے سادات افتاده نمیخواست که مرجع خلائق و معتمد السلطنه باشند و قطب الملک هم نبابر میل بسیار بنسوان و شوق عیش
و طرب آرام طلب گشته زمام مختیار خود را برابر اجه رتن چند که دیوان او و بقال طبعش بود سپرده مطلق العنانش کرده بود و او مرد که
متعصب و کفر و عاقبت نشیت سهام وزارت که پایه پس فعیت نداشت نبابر حیات مذکوره روز بروز عداوتها افزوده سلطنت هم
خاندان چار صد ساله تیموریه برباد رفت و هم بنائے عظیم عائد روزگار سادات بارهه گردید علے ازین نفاق و شقاق مستاصل
و نظام مملکت هندوستان مختل گردید القصه میر جمله و پادشاه و بعض هواخواهان او تدبیرے در افتراق هر دو برادر و ازاله
اقتدار حسین علیخان بهادر اندیشیده امیر الامرا حسین علی خان بهادر را برائے تنبیه راجه اجیت سنگه راتهور که بعد مردن
اورنگ زیب عالمگیر گردنا نموار مشغل تخریب مساجد و تعمیر تنجانه در جودهپور وطن خود بطور رسانیده بود و بهادر شاه
نبابر مجادله با برادران خود و بعد ازان نبابر اشتغال تدابیر قلع و قمع جائه سکهان که در حدود و صوبه لاهور سر بطغیان برآورده
بودند فرصت تادیب او نیافت مقرر نمود و امیر الامرا حسین علی خان با بعض امرا و فوج شایسته و سامان لائق بگوشمال آن
بدسگال نهضت نمود اجیت سنگه از سطوت امیر الامرا مغلوب هراس گردید و مال عیال خود را بکوهستان و مکانهاے صعب
المسالک شیده ملک خود خالے نمود و با جو ر تحریک بجدال و قتال حسین علیخان که از حضور بعلل آمده بود و کلاے معتبر
مع هدایاے لائق نزد امیر الامرا فرستاده ملتمس امان و مستعفی جرائم گردید درین ضمن چون در حضور بر هم کاران حسد پیشه نفاق
کیش میان فرخ سیر و قطب الملک اشتعال نوائر عناد و لداد نموده تدابیر دستگیر نمودن عبد الله خان کرده بود ند نوشته هاے
او متواتر امیر الامرا شعله ریزه دی رسیدن و متوقف نگردیدن رسید حسین علی خان ناچار گردیده بجهت تدبیر اجیت سنگه را

باطاعت وارسال پیشکش مع دختر برای فرخ سیر و فرستادن پسر خود برای ملازمت خود مستعد ساخت و بعد تیسر این امور خود را بحضور رسانید *

ذکر افزایش منازعات و مشاجرات میان فرخ سیر و سادات

چون قطب الملک وزیر اعظم حسین علیخان امیر الامرا بود هر امرے از امور سلطنت مثل منصب و اضافه آن و خدمات بدون تجویز و مرضے ایشان متعذر بود که بعمل آید و میخواستند که بی رضای آنها هیچ کارے تمشیت نیابد و میر جمله که از طرف پادشاه صاحب دستخط گشته بود و فرخ سیر مکرر در بار عام میگفت که زبان و دستخط میر جمله زبان و دستخط من است لهذا مردم برای اغراض خود رجوع باو نموده سر صاد و دستخط مے کنانیدند و او مصلحت در برآوردن مرام انام و انسته نیک نام می شد و راجه رتن چند دیوان قطب الملک بکنیه آنکه چرا رجوع بمیر جمله مے نمایند جارے نمی نمود و هر کرا رتن چند رجوع مے نمودند نذرانه برای خود و خاوند گرفته کارش سر انجام میداد ازین سبب بدنام و هدف سهام ملام پادشاه و میر جمله و عوام میگشت و به حمایت قطب الملک غرور موفورے بهم رسانیده زیاده رو بهیانیز مے نمود و کامروائی خلق که میر جمله مے نمود بر خاطر قطب الملک امیر الامرا گران بود و میر جمله بحضور فرخ سیر مکرر بانواع شتے کلمات شکایت آیات سادات سرمایه خیر خواهی دانسته اطوار اینها را ناهموار مے شمرد و خاطر شان پادشاه را منحرف آثار شک حرامے از ناصیه احوال و افعال ایشان پیدا و عدم لیاقت مناصب عمده که بآن مامور ند هویدا است نبابرین فرخ سیر را وسواس زیاده از اندازه قیاس درو ش جائی گرفته مکرر تدبیر دستگیر ساختن عبد الله خان نمود گاهے قصد تنبیه رو گاهے سیر باغ محسن خان بهانه حصول مقصود کرده بمے آمد و هر چند تمهیدات مختلفه پیش می آورد بمقتضاے حماقت و جبن فطری کارے از پیش نمی برد و سودے غیر افزایش عداوت و نفاق نمیبود و حسد بر حسد و کینه بر کینه مے افزود بلکه شهرت دارد که مادر پادشاه نبابر عهدیکه باسادات بکفالت و ضامنی کلام الهی نموده بود بعضے اوقات از ارادهاے فاسد پسر امیر الامرا و قطب الملک را خبر داده مے نمود درین ضمن امیر الامرا استدعاے صوبه داری بهار کل ممالک دکهن در میان آورده میخواست که بعد حصول مامول داؤد خان را بدستور ذوالفقار خان نائب خود کند و مبلغے معتدبه از محاصل آنجا سال بسال برای خود از خان مرقوم معین کنانیده خود از حضور و زیاده تقرب پادشاه و میر جمله آنکه امیر الامرا خود بدکهن رود و بر سر قبول اینصورت که امیر الامرا نظر بر سلوک پادشاه و میر جمله تنها گذاشتن قطب الملک مناسب نه دیدند گفتگوے خشونت آمیز از طرفین بمیان آمده کار بجائی کشید که هر دو برادر از رفتن دربار پا کشیده بخانه خود و فراهم کردن سپاه و بستن مورچال باطراف خانهاے خود مشغول گردیدند و پادشاه امرا ے حیرانديش خود مثل میر جمله و محمد امین خان و خانه دوران را طلبیده در خلوت مشورتهاے نمود و هر روز بسبب تلون و نامردے تبدیل تدابیر روی داده هیچ امرے قرار نمیگرفت و از اشتهار و انتشار این خبر گرانی اجناس غله و جمیع ماکولات بافراط بهم رسیده حرج عظیم بر مسافر و مقیم میگذشت و آمد و رفت پیغام بران و ابواب مراسلات فیما بین پادشاه و وزیر مفتوح بود لیکن عقده نمی کشود و چون صورت مذکوره امتداد یافت مادر پادشاه بخاطر قطب الملک رفته مطمئن خاطر ساخت و قرار برین یافت که در قلعه بندوبست سادات شود لهذا ازان هر دو برادر نزد پادشاه حاضر شوند چنانچه همین قسم بعمل آمد و قطب الملک و امیر الامرا بحضور پادشاه آمده عذر تقصیرات خود خواستند و شکایت سوء ظن که پادشاه باظهار و وسوسه قدماے ایشان از سادات بهم رسانیده بود درمیان آوردند و شمشیر ها از کمر خود برآورده پیش پادشاه گذاشتند و گفتند که اگر مقصریم اینک سر و شمشیر و اگر نبابر حقوق خدمت قتل ما مردم گران باشد معزول المنصب نموده رخصت فرمایند که به حج بیت الله الحرام و زیارت سید انام و آبا ے کرام خود علیهم السلام سعادتها اندوزیم اگر منظور خدمت گرفتن و همراه داشتن باشد بسخن دراندازان تمامی پیشه و عمازان تامل کردار

روا دارانه او استخفاف حانفشانان وفا سرشت بودن بعید از طریقه سلاطین حق شناس و خلاف قانون خردمندان بحکم اساس است آخر بنای معامله و رفع مناقشه بدین صورت گذاشته آمد که میر جمله بصوبه داری عظیم آباد سرافرازی یافته از حضور محروم و مهجور گردد و امیر الامرا به نیابت صوبه ها دکهن نهضت فرماید چون این سخن رضای طرفین به صورت مرقومه بعمل آمد در همان ایام میر جمله بصوبه داری عظیم آباد مامور گشته راهی گردید در ظاهر خود خاطر داری سادات بعمل آمده و در باطن گویا افزایش استعداد میر جمله و تنبیه ازدیاد سواد و فساد منظور بود فرمان شد امیر الامرا برای صوبه داری صوبه ها دکهن احکام مطاعه بنام نوکران و قلعه داران وغیره عمله پادشاهی که متعین ممالک دکهن هر یکی بکاری مامور بود شروع به تیاری و نگارش آن شده رقم عزل بنام نظام الملک از دکهن و داؤد خان از احمد آباد گجرات نوشته گشته حکم حضور صدور یافت که نظام الملک بحضور آید و داؤد خان بنی به برهان پور رفته اسطاره امیر الامرا نماید و بعد رسیدنش دران دیار بامری که حسین علی خان فرماید قیام نماید و در باطن بداؤد خان حکم محکم رفت که در برهان پور رسیده باستعداد حرب کوشد و هرگاه حسین علیخان در انجا رسد سعی تمام در استیصال او نماید که بعد ظفریابی برادر ناظم جمیع صوبه های دکهن و سور و السلطان و اعیان پادشاهی خواهد بود و بعد برین عرصه شاد سزای تخمدانی فرخ سیر پادشاه بادختر اجیت سنگه انجام یافت چنانچه مفصل ذکر آن نموده می آید بابرا اطلاع بر احوال مزاج داؤد خان فتنه که بمقتضای عدم تدین او در گجرات بر مسلمانان روی نموده چون ذکرش ضرور بود به نگارش آن سعادت رفت ✦

ذکر حدوث فتنهٔ عظیم میان مسلم و هنود در بلدهٔ احمد آباد گجرات بنابر عدم تدین داؤد خان فغان

در سنه احد فرخ سیر کرده داؤد خان ناظم گجرات بود آخر سال از ایام حکومتش شنید که هنود هولی را بزعم خود سوزانیدنی از هنود بعضی خانه خود که آن هم بشراکت باغبانهای مسلمانی چند داشت آتش داده سوختن هولی نمود مسلمانان مانع آمدند هنود بحجت آنکه اختیار خانه خود دارند و بزعم خود هولی را بسوخت روز دیگر مسلمانان علی الرغم هنود همان حجت بر هنود گرفته گاوی را آورده به همان طریق سوزانیدن آغاز کردند هنود بکمک باغبانان مسلمان بجوم تمام علیه هنود مسلمانان نمودند مسلمانان چون کم بودند تاب نیاورده در خانها بسته شدند هنود خانه ها را بر سر ایشان خراب کرده سه چهار مسلمان را بقتل رسانیدند و چهار پنج مسلمان را زنده گرفته بردند و یک مسلمان را که چارده پانزده ساله بود بدست آورده عوض گاو دیگشته مسلمانان شهر شنیده بسیار جمع شده هنود را بقتل رسانیدند و بسیاری از هنود را مجروح ساختند و بسیاری عام و خاص هنود چند هزار از دحام نموده بقصد قتل مسلمانان بر آمدند مسلمانان هم بجمعیت تمام بر آمده بمقابله و مقاتله پرداختند و بسیاری از هنود را مجروح ساختند و بسیاری از مسلمانان هم مجروح گشتند هنود بر مسلمانان غالب آمده بسیاری از مسلمانان را بقتل رسانیدند و بسیاری را مجروح ساختند و بسیاری را گرفته بردند و بسیاری از مسلمانان بخانه های خود رفته در خانها را بسته بودند هنود بر خانها ریخته در خانها را شکسته

بیگناه فرقهٔ الی الله گوشیده بیچارگان را ازان بلای بیگمان رهائی دهانید شیخ محمد علی واعظ ممنون احسان آن بزرگ گردیده رابطهٔ اتحاد و اخلاص با خواجه محمد جعفر بهم رسانید و در خانه و مجلس خواجه مذکور در حالت وجد و سماع اشعار متضمن مدح و نعت سرور کائنات و ائمهٔ اهل البیت قوالان از استادان خود یاد گرفته میخواندند و خواجه با استماع آنها نهایت رغبت داشت شیخ محمد علی واعظ نیز در خانقاه خواجه مرقوم گاه گاهی در وقت وعظ بعد حمد و نعت فقره چند در مناقب ائمهٔ اثنا عشر بزبان بیان جاری می نمود و باین سبب مفسده دنیا جهان آباد هم میخواست که بلند شود اما نشنه ذکر آن بعد ازین خواهد آمد چون اجیت سنگ سفارش دختر خود بمرتبهٔ اتم و اکمل نمود شقه های پادشاه که متضمن قتل امیر الامرا بود نمود و امیر الامرا شقه های پادشاهی بدست آورده احترام و آبروی را متهد گشته بود هنگام تجدید نمود که بوساطت مادر پادشاه بعمل آمد شقه های مذکور نیز بپادشاه نمود و عذر خواهی آن هم درمیان آمد چون رفع کدورتها رویداد و جمیع مواد دال الفصال یافته میر جمله هم از حضور بیرون رفت شادی فرخ سیر بارانی تقریر یافته مصمم شد که امیر الامرا بعد انقراض از انقضاء این مرام عازم سفر دکن گردد ✦

ذکر شادی کتخدائی فرخ سیر بارانی

محمد فرخ سیر حکم به تیاری سامان شادی کتخدائی نمود و بانداک فرصتی انچه بایست مهیا گردید ازان طرف امیر الامرا لوازم و اسباب شادی دختر موافق ضابطهٔ هندوستان آماده ساخت و شادی این عروس و داماد سنجیدهٔ روزگار بعمل آمد که در هند و دکن از ابتدای عهد رایان و راجهای کهن و سلاطین اسلام در هیچ اوقات و ایام کسی ندیده و کسی از کسی نشنیده بر تجملات سلطنت تکلفات بسیار افزایش یافت چراغان گوی سبقت از کواکب آسمان ربوده زبان ملامت بدخشانی ثوابت دراز داشت چمنستان آرایش گلستان ارم را خوشه چین نضارت خود انگاشت از دور سرور بهرهٔ عشرت کامرانی به اقاصی دانی سپید و مسرت و شادمانی چون روح حیوانی در رگ و پی مردم سپید باز دحام تماشائیان و ملازمان نقاشی شهر و بازار را از دل عاشقان تنگتر و مشاهدهٔ تازه روئی و بشاشت چهرهٔ حاضران و دوستان گلهای بوستان را خار حسرت در جگر القصه شب پنجشنبه بیست و دوم ذوالحجه ۱۱۲۷ هجری مجلس انعقاد اختتام یافت و پادشاه بخانه امیر الامرا آمده صیغهٔ عقد خواندند و آنرا چون عروس در غلغله کرنا و کوس هم آغوش ساخت ✦

ذکر مناقشه که شیخ عبید الله ملتانی را با خواجه محمد جعفر بروز داد

درین اوان شیخ عبید الله نامی از ملتان بدار الخلافه برای کاری آمده در مسجد جامع وعظی گفت معرکه او رونق گرفت زیرا برای دیدن خواجه محمد جعفر مرحوم رفته بود در مجلس خواجه شاهد کمنود که بعض مریدان و معتقدان زمین بوس می نمایند و قوالان نغمه ابیات منقبت عترت طاهره پیغمبر علیه و علیهم السلام اشتغال می نمایند شیخ عبید الله را استماع ابیات مناقب گران آمده شروع بموعظت نمود که سجده بغیر خدا دیگری را روا نیست و شنیدن سرود در شریعت ممنوع و سرود است و قناعت باستماع مناقب اهل بیت پیغمبر صلعم که بدون ذکر اسامی و مفاخر اصحاب کبار آن سرود باشد خلاف آئین اسلام است خواجه در جواب فرمود که درویشان و پی روان این خاندان بجز ذات پاک حق دیگری را مسجود نمی دانند چگونه را سجده اغیار روا دارند چنین کار توانند بود و کسانیکه از فرط عشق همه جا محبوب و معبود خود را موجود دانسته همه زمین بوسی پرداز نذر گفته کسی ممنوع نمیشود زما چه گناه برباید

همسایه همنشین وهمره همه اوست ✦ در دلق گدا و اطلس شه همه اوست ✦ در انجمن فرق ودنها تخانه جمع ✦ بالله همه اوست تم بالله همه اوست
وقوالان انچه از استادان خود یاد گرفته اند مے خوانند منع آن ما را لازم نیست اگر شما اشعار مناقب صحابه یاد دارید تلقین نمائید آنها بجوان آمد
آن ابیات بر جاو برگاه خواهند اشتغال نمایند شیخ عبید الله از شنیدن این جواب بیل خواجه بمذهب تشیع گمان کرده آزرده برخاست و در
مسجد جامع در وعظ خود علی الرغم خواجه اقوال متاخرین متعصب مثل آنکه جناب امیر المومنین علی مرتضے علیه التحیة والثناء داخل آل عباست
وعلوی راسید نباید گفت و پنج تن پاک که می گویند خلاف عقیده اهل سنت است چه صحابهٔ دیگر پاک نبوده اند و دیگر مدعیات مذهب
امامیه را نصب العین خود نموده راضے تقصیر دران باب نبود خواجه برین افادات او مطلع گردیده پیغام داد که این چنین مقالات
در وعظ خارج از طریقه دین مبین و بیرون از رویهٔ اهل سنت وجماعت است بلکه محی آئین خوارج اگر بفقیر خانه بیائید یا جائی مقرر نمائید
که بحضور دیگر فضلاے منصف متدین در تحقیق اقوالیکه مے گوئید بدلائل عقلی ونقلی مناظره کرده آید یا انچه دعوے می نمائید از روے
کتب معتمده فقهاے اهل سنت وصحاح احادیث خاطر نشان نمائید تصدیع میخانخواهد بود شیخ عبید الله در جواب کلمات درشت
وپریشان گفته فرستاده اتفاقاً درهمین زودے روز جمعه وقت وعظ چندے از مغل زاده هاے اوباش وضع مع سجه هاے
خاک کربلا در گردن وبازو بهیارات مجموعے در مجلس وعظ آمده نگه هاے تند بشیخ عبید الله نمودند و سه هزار کس از پیروانش که سماع وعظ
می نمودند بگمان آنکه اینها فرستاده خواجه برآ قتل واعظ آمده اند کلمات تشنیع - قضیه برزبان راندند مغل زاده ها تا بشنیدنش نیاورده از
مسجد برآمدند عقب آنها هندوئی اجل رسیده سپاهے وضع بهوس شنیدن وعظ آمده برگردیدے که ارخدمهٔ مسجد با جمعے دیگر بتوهم
آنکه او هم از ان جماعه ست بقصد گرفتن وکشتنش دویده هندوے مذکور برگشته سودن را کشت خود هم کشته شد تا دو سه روز بالتماس
او با مید تحقیق واثبات آنکه فرستاده کیست نگذاشتند که برداشته شود بعضے از متعصبان وهواخواهان شیخ عبید الله زیاده که بوسیلهٔ
بعضے مقربان درگاه حضور پادشاه استغاثه نمودند که خواجه میخواهد دردین اهل بیت خللے اندازد درعهد بهادر شاه تو ئے تلطف بکلمه وصی آن
هنگامه غیر از احتمال زیاده بر انست بهتر آنکه خواجه را از شهر بیرون کنند و در معارک وبازار شاهجهان آباد که اشعار مناقب اهل بیت رسول
خوانند وفضائل آنها مذکور میشد بعد دے نمودن اینصورت ورق گردانده غیر دم رواقعش سر زبان نمی آمد فرخ سیر با شریعت خان که قاضے
حضور بود در خصوص سوال نمودن قاضی گفت که بدا غهادی خواجه شرعاً ثابت نمی شود و انچه شیخ عبید الله میگوید بمطابق کتب معتبره
عقائد اهل سنت وجماعت نیست اگر بنا بر رفع گفتگو خواجه اگر تبدیل مکانے نماید مضائقه ندارد و خاندوران در بن باب انچه بالبست بجناب
خواجه التماس نمود و صلاح داد که چندے در مزار خواجه نظام الدین رفته زبان دانان باید بست و شیخ عبید الله را طلبیده گفت که
سچه مطلب درین شهر آمده مطالب اورا بعد اظهار دسه چهار روز سرانجام داده روانه ملتان نمود و فتنه را خوابانیدند ✦

ذکر ظفر یافتن عبد الصمد خان بر بندا مقتدای فرقهٔ سکهان ومجمل احوال آن فرقه ومقتدایان ایشان

وهمین عرصه که سال پنجم از جلوس فرخ سیر مطابق ۱۱۲۷ هجرے بود دبیر وے بازوی عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ نبده از خدا
دور وبهین نام بندا در قوم خود مدعو ومشهور ودوران وقت بریاست سکهان ونصرت آنها مغرور ومرد کے سفاک بے باک بود دو خود را
بسلطنت برداشته ظلمهاے بے پایان بر خلق خدا می نمود بپایه اش احوال خود رسید تفصیل این اجمال آنکه فرقه سکه که پیروے مسلک
گورگوبند بوده موے ریش وبروت وسر از ابتداے تولد مطلقاً نمی تراشند واکثر نیلگون پوشیده باسلاح وبراق میگردند وهرچند
از فرق مختلفه باشند بر گاه این مسلک اختیار نمایند اجتناب واحتراز از عهد گیر بضابطه مستمره وقاعده دیرینه نمودنی کنند اگرچه

الا بعد فرق باشند عدد و شان این مسلک در اواخر عهد عالمگیر اورنگ زیب اتفاق افتاده موجد این طریقه گورگو بند ست که از خلفای نانک شاه فقیر مشهور بوده و مجمل احوال نانک آنکه پدرش بقالی از قوم کهتری بوده در عهد طفلی حسنی و صباحتی با اندک مایه استعداد و قابلیتی خداداد داشت و سید حسن نام درویشی صاحب حال و مقال بر نانک مذکور نظر توجه داشته همت بر تربیت او مے گماشت الفیض محبت درویش حقیقت کیش فی الجمله شعور و دانش بهمرسانیده بر حقائق و معارف که کتب فقرای اسلام و صوفیه ذوی الاحترام بآن مشحون ست اطلاعے حاصل نمود و از تعصب کیش آبائی خود درگذشته مضامین اقوال آن بزرگواران بزبان پنجابے که داشت در بحور اشعار سنهدے منظوم می نمود اشعار و کلمات او فراهم آمده صورت کتابے گرفت و نام آن کتاب گرنت افتاد و این اعتبار و کثرت اتباع در عهد بابر پادشاه او را میسر آمد والی الآن در میان پیروان او آن کتاب غرت و شهرت داشته مشهور و معروف ست و بنجوالدین آن اشتغال داشته احترام بسیار برای آن کتاب می کنند و کلامش چون ماخذ صحیحه دارد خالی از کیفیتے و متانتی نیست بیشتر اوضاع فقرا او مشابه اوضاع فقرای مسلمانان هندبود و الحال هم فقرایش بهمین صورتند و اکثر جا بلکه بیشتر جاها و بتحقیق دانا که باصطلاح آن ها سنگت گویند در سنگتها یکے سرگروه و دیگر مرید انش می باشند و اولاد نانک منحصر در دو پسر بود یکے سری چند نام دوم لکهمی چند لکهمی چند دنیا اندوخت و بسیر و شکار بسر برد و اولادش هم الی الآن کذلک و صاحبزادگے در خاندان آنهاست و سرے چند صورت درویشے اختیار نمود زن و فرزند نداشت اما بجای پدر هم نشست و سجاده نشینی کرد فقرای نانک شاهے که در لباس و اوضاع مشابهت تمام فقرای مسلمین هندارند اخلاف و پیروان او و یکے از خدمه نانک که انگد نام داشت سجاده نشین نانک گشته بجای او نشست و سی و سه سال سجاده نشینی نمود چون پسر نداشت امرداس مرید خود را سجاده نشین خود نمود او بیست و دو سال بجای پیر خود نشسته قالب عنصرے را پدرود و نمود و باو جود اولاد او هم رامداس نام داماد خود را بجای خود نشاند او هفت سال زنده گی کرد بعد او گورارجن پسرش سجاده نشین پدر گشت و بعد بیست و پنج سال از دنیا درگذشت بعد او گورو گویند پسرش سی و هشت سال سجاده نشینی نمود بعد او گورو هرراے نبیره هرگوبند که پدرش حضور پدر خود مرده بود بجای جد خود نشست و هفده سال زنهائی اتباع خود نمود بعد او گورو هرکشن پسرش در خرد سالے بر وسادهٔ پدر نشست و سه سال زندگی کرد بعد او تیغ بهادر پسر خود گورو هرگوبند یازده سال سجاده نشینی نموده در قید امرای عالمگیر افتاد و در سنه هجرے مطابق ۱۷۰۵ عالمگیرے حسب الحکم پادشاه کشته شد و گورو گوبند پسر تیغ بهادر بجای پدر نشسته مدت بارياست نمود سجاده نشین هشتم نانک که تیغ بهادر نام داشت پیروان بسیار بهمرسانیده صاحب اقتدار گشت و چندین هزار کس همراه او میگردیدند و معاصر او حافظ آدم نام فقیرے از فرقه مریدان شیخ احمد سرهندی جماعه گثیر بدیے و پیروے خود بهمرسانیده هر دو کس شیوهٔ اخذ و جر بحبر و تعدے اختیار نموده در ملک پنجاب میگردیدند تیغ بهادر از سنبد وان اسما میگرفت و حافظ آدم از مسلمانان و قائع نگاران پادشاهے بعالمگیر نگاشتند که دو فقیر یکے هندو و یکے مسلمان فلان و فلان بهمرسیده این شیوه را برگزیده اند و چه عجب که اگر اقتدارشان بیفزاید خروج هم نمایند. عالمگیر بعد استماع این خبر بحاکم لاهور نوشت که هر دو را گرفته حافظ آدم را از ممالک محروسه بدر کرده در سوالمن اوغانه آن طرف اٹک ولیشاور بسر دهند و گویند که باز این طرف عود ننمود و تیغ بهادر را گرفته مقید و محبوس دارند چنانچه حسب الحکم بعمل آمد. بعد چند روز حکم دیگر درباره تیغ بهادر رسید که او را در آکشته و سیدش را چند حصه نموده اطراف شهر بیاویزند حسب الامر بوقوع پیوست اما بهراهیان تیغ بهادر بطور فقرا میگردیدند و سلاح و یراق آویختن در میان شان معمول نبود بعد ازان که عالمگیر رحلت نمود و نوبت سلطنت به بهادر شاه رسید و بقولے در اواخر عهد عالمگیر گورگوبند بجای پدر خود تیغ بهادر نشسته منتظر ان فرقه خود را آهسته آهسته جمع نمود و سلاح و اسپ و یراق بهمرسانیده ببهراهیان خود

قسمت کرده ماند کک بست پای خود را مشروع بجنگ نماز نمود بموجب فرمان بادشاه وجدا ان حضور تبادیب او پرداخته آن مدبر خود گرفته بخانه بمانی رسانید و پسر او سیر بخانه تعذیب گردیده گذاشته شدند چون خبر است که نزد اهل و عیال خود برسد عبوش از لشکر کام مهر و غیره شوا بود بعضی از اقاغنه عده سانیدن مبلغی گران بشرط رسانیدن دران مکان نمود آنها او را لباس نیکلون بطور اقاغنه وسیله پوشانیده موی سر و پیش او بلند گرداند و همراه خود گرفته و در راه با احترام سے آورند هرگاه از احوال او سے پرسید میگفتند که پیرزاده واجبه است چون بجاے معهود رسید و پرستاری بجمعیت گرایند همان میمات را بحال داشته تغیرے دران نمود و پیروان خود را نیز دلالت نمود که همین طریقه و صورت اختیار نمایند و آشفتگی در عواش او بهمرسیده هوشے نداشت و بهمین حال دغم انتقام پسران خود بر لعبد او بندا بجاے گور گوبند گذشت او اقتدار بسیار بهمرسانیده چون کنهیای دیرینه قتل تیغ بهادر و پسران گورو گوبند در دل داشت بردیات و آبادی اهل اسلام هرجا دست او میرسید تاخته از سکنه آنجا هرکرا می یافت الا نمیکرد هرچند اطفال صغیر السن باشند حتی زنهاے حامله مسلمانان را شکم دریده و جنین را بیرون کشیده میکشتند بهادر شاه استماع شورش او نموده افواج به تنبیه او گماشت یکبار خانخانان منعم خان با سے هزار سوار او را در کوه کرده محصور نمود و از انجا بجبله و جرات بدر رفت کرة ثانیه محمد امین خان و اغر خان و رستم دل خان و غیرهم امرا رسیده باز محصورش ساختند اما بهش انجام نیافت بندا سے مذکور کمتر مقابل افواج پادشاهے نمی گشت اکثر بطور چپاول و قطاع الطریقے در اطراف و جوانب دویده یکجا نمی آسود و هر جا غالبی یافت در قتل و غارت و تخریب مساجد و منبش قبور مسلمانان قصورے نمی نمود و همین قسم این قضیه امتداد یافته تمام نشده بود که بهادر شاه رحلت نموده در لاهور مقاتله پادشاه زادگان باهم گرچیا نچه مذکور شد رویداده کسے بحال سکهان نپرداخت از بهمین اقتدار بندا نهایت زیاده شد چون معز الدین کشته گردید و نوبت سلطنت بفرخ سیر رسید حکم تنبیه بندا باسلم خان صوبه دار لاهور شرف صدور یافت اسلم خان بجنگ بندا برآمده برسر او تاخت و در جنگ هزیمت خورده غائب و خاسر بلاهور برگشت و بندا را سخوت بسیار بهمرسیده دست تعدیش بر مسلمانان از پیشتر هم بیشتر کشاده گشته انچه نبایست بعمل آورد و همدرین عرصه بایزید خان نام فوجدار سهرند بارادهٔ مدافعه بندا از قصبهٔ فلور بر آمده در لشکر خود اقامت داشت و وقت نماز مغرب با معدودی در خیمه علحده نماز میگزارد که سکهی از اتباع بندا ای خدا ناترس مثل فدائیان حسن صباح در غفلت بیکناگاه بخیمه مذکور درآمده بایزید خان را در عین نماز بکشت و صحیح و سالم بدر رفته بهمراهان خود پیوست چون این خبر بحضور رسید عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ تورانی که صوبه دار کشمیر و چند هزار سوار مغل با او بود حکم استیصال و قتل و اسر بندا مع سنه صوبه دار سے لاهور بر سے او زکریا خان احمد ریافت و قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله محمد امین خان و اغر خان و دیگر فوج مغلیه و رساله والا شاهے و احدیان و توپ و توپخانه به مدد و کمک او متعین شدند عبد الصمد خان بجرد ورود سند و حکم عازم لاهور گشته عارف خان چیله خود را به نیابت در شهر مذکور فرستاد و خود با فوج جرار بر سر آن بدترین اشرار رفت چون فوج ولایتی همراه داشت تباختهاے متواتر بندا سے ستمگر را مضمحل ساخت و متوالی در لعاقبش بود آن سیاه درون چندین جنگ صعب با عبد الصمد خان نمود و قریب بود که شکستی در لشکر مغلان افتد اما بنصرت ایزدے شکستهاے پے در پے خورده در قصبه گورداس پور که مسکن و موطن آنهاد آبادے معمور بود و اسباب و ماموفور و حصار مستحکم داشت رسیده محصور گردید عبد الصمد خان مشغول محاصره گردیده نگذاشت که یک دانه از جنس غله باندرون قلعه تواند رسید چون محاصره امتداد و ذخیره و انبار بها تمام یافت ماکولات بدست نمی آمد و مردم محصور که خلق کثیرے بود مجبور گردیده گاؤ و اسپ و خر و سر چه دیدند بهشان ممنوع و محترم بود بنا چار بخورد نذا مانبا بر غوف و تعصب که بدل داشتند راضی بتذلل و انقیاد نمی شدند هرگاه بے طاقتی از حد گذشت و ماکول مطلقاً مفقود گردید بسیارے

ازان فرقه بگرسنگی و مرض زخیره و اسهال هلاک شده باستی التماس امان و استدعای آمدن بلشکر نمودند عبد الصمد خان نشانی در میدان نصب نموده فرمان داد که سلاح و یراق زیر علم مذکور گذاشته بی یراق نزدیک لشکر جمع شوند نابر عجز و اضطرار چاره ناچار قبول نموده حسب الحکم لعل آوردند بعد اجتماع آنها عبد الصمد خان همه را دستگیر نموده جمع کثیرے را بسر کرده های لشکر خود سپرد که بر لب جهان دریا که پائین گورداس پور میگذرد گردن زدند و رؤسا و مشاهیر فرقه مذکوره را با پشته های بی پالان و خرهای عریان کلاه کاغذ بر سر و سلاسل در دست و پا کرده سوار ساخت و باین هیأت قاصد لاهور گردیده بصورت مسطور آنجماعه مغرور را پیش پیش سوار خود گذاشته داخل شهر گردید و در بانیزید خان که در شهر لاهور بود باستماع اینخبر شادمان گشته بر سقفی در بازار سر راه سوار عبد الصمد خان نشست و مردم را گفت که هرگاه قاتل پسر من که در قوم خود بسبب کشتن بایزید خان بازسنگ نام یافته بود برسد مرا نشان خواهید داد چون آن نابکار غدار بر خر سوار در رسید مردم آن ضعیفه را خبر داده نشانی دادند عفیفه مذکوره بکینه جوئی و انتقام پسر خود آن سبک سر را چون نزدیک رسید سنگ گرانی از بالاے بام بر سرش افگنده از جان بگذشت عبد الصمد خان باستماع این خبر سکهان را بحلهاے اسپ و خر پوشانیده از نظر مردم مستور ساخت تا اکثرے کشته نشوند و برون بحضور فرخ سیر که منظور داشت میرسانید و بعد چند روز آنها را بدستور مسطور از لاهور کوچانیده همراه قمر الدین خان پسر محمد امین خان و پسر خود زکریا خان ببدار الخلافه فرستاد چون نزدیک بشاهجهان آباد رسیدند فرخ سیر اعتماد الدوله محمد امین خان را فرمود که بیرون شهر رفته بنداے مذکور را تخته کلاه و رو سیاه نموده بلبواے فیل و دیگران را بر خر و شتران و سر بارها بر نیزها کرده بشهر در آرد بعد آوردن بحضور حکم حبس آن ناجنس مع پسر و سه نفر معتبر در قلعه شد و درباره دیگران فرمود که هر روز صد نفر را از ان گروه بر سر چبوترهٔ کوتوالی و رسته بازار ها بقتل رسانند حسب الحکم لعل آمد اما عجب تصلبی از انجماعه مسموع شده که در کشته شدن یکی بر دیگری سبقت مے جست و منت جلاد مے نمود که اول او را بکشید چون تمام آن جماعه بپاداش اعمال خود رسیده مقتول گردید پسر بنداد را بر زانوے او و پدر پسر همان نابکار زدج کنانیدند و آخر نیز نبوز هاے آهنی تاب داده پارهاے گوشت او را از تنش کشیدند و بجزاے اعمالیکه باخلق خدا نموده بود مجازاً گردانیده بجائیکه مستحق آن بود رسانیدند گویند محمد امین خان از بندا بیدین پرسید که آثار عقل و رشادت از چهرهٔ تو پیداست ترا چه چیز بر انداشت که خود را مبتلاے چندین وزر و وبال در دنیا و آخرت گردانیدے و در مکافات اعمال خود باین حد رسیدے در جواب گفت که اجماع جمیع ملل و مذاهب است که هرگاه تمرد و عصیان خلائق از حد بیرون رود منتقم حقیقے در مکافات اعمال آنها چون من ظالمے را می گمارد تا چره هاے هر یکے در کنار شان نهد بعد ازان مثل شما مقتدران را بر و تسلط داده او را بسزاے کردار شان میرساند **بیت** این جوش و خروش ظالمان چیست ✤ گر چو خنجر صدا ندارد ✤

ذکر نهضت نمودن امیر الامرا حسین علیخان بهادر به دکهن و ظفر یافتن بر داؤد خان پنی و رو نمودن دیگر حوادث و فتن

قبل ازین نگاشته خامه وقایع نگار گردیده که امیر الامرا بعد برآمدن میر جمله از حضور بتصمیم اراده دکهن نموده نبا برانصرام بعضے مرام چند روز متوقف بود بعد انفراغ از جمیع کارسازیها بطرف دکهن عازم گردید و بخدمت پادشاه معروض داشت که درصورت مخالفت عهود و مواثیق و بروز ارادهٔ فاسد نسبت بقطب الملک در بیست روز نبده را رسیده دانند بعد انهضت امیر الامرا پادشاه بداؤد خان که صوبه دار احمد آباد و افغان صاحب الرس شجاع مشهور بود و با سرداران مرهته دکهن نهایت

ربط و استحاد داشت صوبه دارے بربا پور مقرر نموده مخفی و متواتر احکام میفرستاد که در بربا پور آمده اطاعت امیر الامرا حسین علیخان
نماید و بدفع و استیصال او کوشیده اسیدوار عنایات و صوبه دارے کل و کمن باشد داؤد خان ببربا پور رسیده دم از صوبه دارے
باستقلال زد امیر الامرا بر این ماجرا اطلاع یافته بداؤد خان پیغام فرستاد که چون کل صوبه جات دکهن بمن تعلق گرفته است باید که
قدم از جاده اطاعت بیرون نگذاشته باستقبال نشتابد والا خود را نزد پادشاه رسانده باعث فساد نگشته خلل اندازی نیابد داؤد خان
از قبول این هر دو امر ابا نموده از بربا پور برآمد و بیرون شهر خیمه نموده از اطاعت امیر الامرا سر باز زد و سرداران مرشه را که یکی
از انها از عمده بهادر شاه نوکر سلطنت و هفت هزارے بود و نبیاجے سنیده نام داشت و پرگنات سیر حاصل اورنگ آباد
در جاگیر او تنخواه بود بدو طلبیده و انها حاضر آمده گرد بربا پور فرود آمدند تا انکه اوائل شهر رمضان المبارک سنه چارم جلوس
امیر الامرا حسین علیخان بهادر رسیده هر چند سخنان سود مند بآن افغان جهالت شعار گفته فرستاد و دریغ گرفت و پایان کار
بجنگ انجامید امیر الامرا با بیست و چند هزار سوار که در رکاب نصرت انتساب موجود داشت صفوف حرب آراسته سوار شد
و ازان طرف داؤد خان با همراهیان که هر یکے بزعم خود رستم دستان بود فوج خود آراسته بارادهٔ مدافعه نمودار و بعد که
کار زار نمایان گردید زد و خورد سے عظیم و دست برد قوے رویداد بهادران طرفین تحیر انگیز عجبے برپا کرده دست از قتال یکدیگر
ظامر نمیداشتند سپاه چون تگرگ از ابر جوشن و خفتان شمشیر آبدار بر سر یکدیگر میریخت و دست مبارزان خاک معرکه را باخون مردان مقابل می آمیخت
و مدمغهای نازپرور که بر بستر خاک نخفته و کدام گلها که از سرهای خون چکان برشاخسار نیزه بانه شگفته از صدمه تبر مدین تو پهاے
گردان همچون آسمان متحرک گردیده آسمان از حیرت تماشاے رزم دلیران خون آشام مانند کرهٔ خاک از حرکت آرمیده
داؤد خان بداعیه مقابله با حسین علی خان فیلبان خود را تاکید کرده بود که فیل او را بفیل سوارے امیر الامرا رساند تا برین
باوجود کشته شدن میر امن هراول داؤد خان که در شروع جنگ خود را بسیارے از همراهیان بر توپخانه امیر الامرا ریخته
و ولوله بمحشر در لشکر حسین علیخان برانگیخته علف تیغ بیدریغ سادات عالی درجات گشته و اکثر رفیقانش کشته و زخمے شده
بودند داؤد خان باسعد و دے از فیل نشینان برنگ اصحاب فیل با جمعیت قلیل بجاے حسین علیخان بوده و حملات
متواتر نموده دمے درجاے نمی آسود و با دو سه صد افغان جانفشان تیر زنان مے آمد و قاصد آن بود که بهر صورت
خود را بحسین علیخان رساند لهذا تا نزدیک امیر الامرا افتاده رستم بیگ و محمد یوسف داروغه توپخانه و لیاقت خان و جمعے
کثیر شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند و عالم علی خان با عمدهٔ دیگر زخمی گردیدند درین گیر و دار میر مشرف که سردار
عمده و رفیق قدیم امیر الامرا و دران روز غرق آهن از سر تا پا بود مقابل داؤد خان آمد داؤد خان سوفار تیر در چلهٔ کمان
گذاشته بالک بر میر مشرف زد که مثل زنان روے خود چه پوشانیده جلم بردار تا روے ترا بنیم و تیر را از شست خود رها کرد
این سخن کنایه برای آن بود که خود در حروب زره و سلاح دیگر نپوشیده اکتفا بجاهاے سفید مے نمود تیر مذکور متصل گلوے
میر مشرف چنان محکم وکارے نشست که بدشواری برآمد میر مذکور بر تخته هودج بر و بیفتاد فیلبان داؤد خان دو سه ضرب
کجک بر پشت میر مشرف بجالکی و چستی چنان زد که ما دام الحیوة همیشه یاد کرده در مجالس ذکر آن مے نمود و فیلبان میر مشرف
فیل خود را از فیل داؤد خان جدا ساخت از مشاهدهٔ این صدمهٔ عظیمه که بمیر مشرف رسید تمام فوج امیر الامرا را گمان فارغ گردیدن
میر مشرف مرتسم خاطر گشته چون داؤد خان متصل با میر الامرا رسیده بود یکدیم و هراس بهقیاس فرو گرفت و نزدیک بود که لشکر
از هم پاشیده رخت فاخش روے نماید بلکه اکثرے خود را بکنار کشیده پاے استقامت جمع کثیرے بغیر از سرداران روشناسان

جان نثار لغزیده بود درین نزدیکی آشوب گلوله سنبوق جانستان بداؤد خان رسیده کار را باتمام وصبح عمرو دولتش بشام رسید فیلبان برگشته شدن او اطلاع یافته فیل را از معرکه برگردانید وبقیة السیف را نیز ناچار فرار اختیار آمد امیر الامرا حکم نبوا فتن شادیانه فتح وظفر نموده فیل سواری داؤد خان را باز طلبیده چون آوردند جسد او را بادم فیل بسته در شهر گردانیدند وبنابر سنیدهیه که از سیدان پالش انگیزیده انتظار ظفر احد الطرفین مے کشید خود را بمبارکباد امیر الامرا رسانیده نذر وتمینت بتقدیم رسانید وهمراهیانش تاراج نبه واموال داؤد خان وغارت اسباب سپاهانش پرداختند اذیال وسپان او بضبط سرکار امیر الامرا درآمد ازان جمله بعد تمتی چند فیل ارسال حضور گردید ٭

نقلی عجیب متضمن استقلالی غریب

گویند در ایام صوبه داری احمد آباد گجرات دختر یکے از زمینداران موافق ضابطه صوبه مذکور مسلمه گشته بعقد داؤد خان درآمد وحامله هفت ماهه بود که داؤد خان بقصد مقابله حسین علیخان نهضت نمود زن مذکور حمد بهر داؤد خان باذن واطلاع او نزد خود نگهداشت چون خبر کشته شدن داؤد خان شنیدند شکم خود را بهمان حمد بهر باضیاط چاک نموده طفل را امانت برآورد وخود بمرد بعد ازان که خبر فتح وظفر یافتن امیر الامرا بهادر بفرخ سیر رسید اثر حزن واندوه بروے او ظاهر گشته بقطب الملک گفت که خان کشته می شد سردار شجاع نامی صاحب اقتدار را بیجا کشتند قطب الملک درجواب گفت که اگر برادرم از دست آن افغان کشته می شد موافق مرضی مبارک بجا می بود ٭

ذکر گریختن میر جمله از صوبه عظیم آباد بسبب جبن وبے عقلی وهجوم آشوبهای دیگر وشدت پذیرفتن نفاقها با سادات از سفاهت فرخ سیر

خمد فرخ سیر در اوائل سال پنجم از جلوس خود حکم نگهداشتن هشت هزار سوار کرده بود که اکثرے ازان ازدو بهستی تا نه صدے بودند وتا برآمدن جاگیر قرار یافته بود که پنجاه روپیه در ماهه نقدے می گرفته باشند واین جماعت دوازده ماهه طلب در شمار داشتند وجمعے فقط بامید جاگیر خدمت مے نمودند که ناگهان حکم بطرفے آنها صدور یافت وبخشیان جماعه مذکوره را جواب دادند ودر همان ایام میر جمله که صوبه دار عظیم آباد بود واز بدنسبتی او نگهداشتن لشکر بسیار از حد غیره وبے انتظامی صوبه طلب پایه نرسید وجماعه مغلیه تعدے بر رعایا وعموم برایاے شهر عظیم آباد بسیار نمودند ونهایت هنگامه مے مائد تا میر جمله گردیده هدف سیام ملامت سکنه صوبه ومرورم حضور ومطعون ملازمان خود گشت تا آنکه زر بسیار از خزانه پادشاهی صرف دربارهم اعوه اوای طلب سپاه کینه خواه برنیامده بے خبر از ملازمان خود مخفی در محفه نشسته بدار الخلافه گریخت واز عظیم آباد دو عرضه پانزده روزه دو دفعه وقت شب بدروازه قلعه پادشاهے رسید اتفاقاً دران ایام اخبار مختلفه بانواع متشتته متضمن گرفتن قطب الملک اشتهار می یافت وفی الحقیقة پادشاه ارادهٔ بدی باسادات مرتسم خاطر داشت ودر عوام شهرت بود که میر جمله را نزد همین مهم پادشاه طلبیده است که ناگهان ورود وش بانیصورت اتفاق افتاد اتفاقی موجب مزید بدنامے میر جمله واز دیاد اتهام پادشاه گردید هر چند میر جمله ازین حرکت بموقع مورد عتاب پادشاه گشته ودر حضور روے نیافت ونزد قطب الملک آمده باظهار عجز وانکسار واطاعت وتذلل التماس عفو جرائم خود واستعفاے زلات از حضور نمود لیکن اینهمه امور محمول بر مکر ونزد بیرو تدبیر اسیری دربیرا

هشت هزار سوار بر طرفه نکوره و دیگر مغلیه که برای تنخواه خود فراهم آمده بخانه محمد امین خان بخشی و خانه دوران نائب امیر الامرا و سیر جمله رفته تقاضای طلب خود و نالشهای نمودند هجوم این مردم با اسلحه و یراق و محاصره و ازدحام بر حویلی امرای مذکور مضنون مردم میگشت که بسازش فتنه جویانست و غرض آنکه عند الحاجه علی الغفله بر خانه قطب الملک بریزند ازین شهر تا قطب الملک آویش گشته در فکر اجتماع فوج افتاد و شروع به نگهداشت نمود و غیر تخان همشیره زاده او که دران آوان به فوجداری نارنول سفر گشته برآمده بود با مردم بارهه که تازه فراهم آمده بودند و فوج نو نگهداشت دیگر خود را القطب الملک رسانیده پانچ شش روز از دحام بر طرفیان مذکور و دیگر افواج مغلیه در بازارها بود و دسته دسته مسلح و مکمل میگشتند و سرداران طرف قطب الملک نیز از صبح تا شام بر بیلها سوار با جمعیت خود مستعد و تیار می بودند و میر جمله سراسیمه گشته و خود را گم کرده پناه بخانه محمد امین خان برد و هدف سهام مطاعن گردیده نمیدانست که چه کند با ابن چک و چانه دعوی همسری بلکه برتری با امیر الامرا ذو الفقار خان بهادر و حسین علیخان بهادر و قطب الملک مے جست آخر کار چار و ناچار فرخ سیر بضرورت نبا بر رفع فساد و برائت از اتهام میر جمله را مناصب و کم منصب و از صوبه پتنه عظیم آباد تغیر نموده سربلند خان را صوبه دار عظیم آباد و میر جمله را بطرف پنجاب رخصت او چون با طنها صاف نبود معهذا احتمال سازش و تزویر از ضمیر اصحاب تدبیر بیرون نمی رفت و هر گاه پادشاه ببرے و شکارے میرفت یا ادنی حرکتے روی میداد مغلگه گرفتن قطب الملک در افواهے افتاد و قطب الملک متوهم بوده نگهداشت سپاه علی الدوام می نمود +

ذکر رحلت امیر کبیر عمدة الوزرا جملة الملک اسد خان آصف الدوله وزیر عالمگیر

در سال ششم از جلوس فرخ سیر مطابق سال ۱۱۲۹ - اسد خان آصف الدوله پدر ذو الفقار خان بهادر زمانیکه مرحله نود و چهارم از مراحل عمر سپکسیر طے نموده بود برحمت ایزدے پیوست گویا در هند خاتم الامرا بود چه از صفات حمیده و شیم پسندیده و مکارم اخلاق و مراحم اشفاق و علو قدر و منزلت و سمو جاه و مرتبت انچه باید داشت تا آخر عمر برائے هیچ یک از امرا دست نداد و رانت تمام بر کل انام داشته کامروائے عالم و بامر جمعیت طوائف امم ممدوح و مشکور اهل زمانه و موصوف و معروف بفیض رسانی آشنا و بیگانه بود **بیت** نیک و بد چون همی باید مرد + خنک آن کس که گوئے نیکی برد + اللهم اغفر له و ارحمه مشهور است که ذو الفقار خان امیر الامرا ملازمت فرخ سیر را غب نبود دلکه اراده جنگیدن بار دیگر با فرخ سیر با اتفاق مغز الدین با شاهزاده دیگر یا بدر رفتن بطرف دکهن که صوبه هاے او بود داشت بعد مبالغه پدر نا چار تن بملازمت در داد چون باعث ملازمت ذو الفقار خان با فرخ سیر اسد خان بود و از نا قدر دانی فرخ سیر و بد نهادی میر جمله ذو الفقار خان بمقتول شد و نام ذو الفقار خان اسمعیل و نام اسد خان ابراهیم بود تا تاریخ قتل پسر خود چنین موزون نمود **بیت** هاتف شام غریبان باد و چشم خونفشان + گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نمود +

گویند در مرض الموت اسد خان فرخ سیر که از سفاهت و نادانی خود حیران بود معتمدے را برای عیادت و معذرت فرستاد پیغام نمود که افسوس قدر شما را ندانسته انچه نبایست بعمل آوردیم و الحال ندامت میکشم لیکن سودے ندارد اگر مصلحتے درباره سادات باشد بفرمائید از اشفاق شما بیگانه نیست جواب داد که خطاے عظیم از شما بحسب قضا و قدر واقع شد و چنانچه خاندان ما را برباد دادید در مکافات آن افتاده ایده و خلل در ارکان سلطنت تیموریه راه یافته اما اکنون که زمام اختیار ملک و دولت بدست سادات ... اینها معتمد و در استرضاے آنها کوشیده کار بجائے نرسانید که منازعات زیاده از حد پایه عناد و فساد دیگر گردیده بالمره

مجبور شوید و عنان اختیار از دست شما مطلقاً بدر رود +

ذکر افزایش منازعات فیمابین پادشاه و سادات

فرخ سیر تجویز مصاحبان هوا خواه هر کرا می خواست بخدمتے از خدمات ممالک دکهن مامورے ساخت و سند نوشته میداد و امیر الامرا آنرا موجب وهن خود شمرده بلطائف الحیل دخل نمیداد و بران خدمات همراهیان خود را مقرری نمود و این امور باعث افزایش عناد مے شد و در حضور هم با قطب الملک و پادشاه همین آتش در کاسه بود در اجرا دن چند دیوان قطب الملک بحمایت آقای خود از غرور موفور دخل در جمیع وکالت پادشاه مے نموده متصدیان حضور را در هیچ کار اختیار داده اقتدا نمیداد و در مقدمات مالی و ملکی دیوان خالصه و تن معطل محض گشته اجاره محالات خالصه تجویز تن چند - اچ یافته بود معاملات لکوک بوسلطت تن چند انفصال مے یافت و اعتصام خان را که تجویز خاندوران دیوان خالصه شده بود دور آرایان جهان شاهے را که دیوان تن کرده بودند هر دو ناچار بودند که رضا جوئی پادشاه و قطب الملک هر دو را باشند اعتصام خان را اندک طرف پادشاه و کدک رای رایان را طرف قطب الملک اندکی زیاده مطلوب بود از نجهت هر دو معاتب استعفا خدمتین مذکورتین بر هر دو واجب عملی گشته بود نا گهان عنایت الله خان که در سنه احد فرخ سیر بعد گشته شدن اسیر شش هدایت الله خان معاتب گشته بکعبه معظمه رفته بود معاودت نمود و فرخ سیر از بر همے اوضاع سلطنت، مخالفت هوا خواها ن خود مثل میر جمله وغیره ندامت داشت دریافته امر اے بهادر شاهے و عالمگیرے غلط فاحش می انگاشت ورود عنایت الله خان را که از زمره عالمگیریان و متصدیے سخته کار کفایت اندیش بود مغتنم دانسته ارادهٔ تفویض خدمات حضور با نمود لهذا از ره مناسبت اصاله آش مستعمال دستور کارساخت درین ضمن اعتصام خان که از پاسدارے طرفین و خجالتها که از ارباب طلبے کشیده بود تقاضاے خدمت نمود و تجویز دیوانی خالصه و تن با صوبه دارے کشمیر بنام عنایت الله خان شد خان مرقوم نظر باقبال قطب الملک اجتناب مے نمود و قطب الملک از سخت گیریهاے او که در عهد عالمگیر مشاهده نموده بود راضی نمی گشت اخلاص خان نومسلم بهادر شاهے که فاضل دانشمند و با وجود کمال اخلاص با سادات نظر بمناسبت عنها تارک خدمات بوده نبوشتن تاریخ فرخ سیرے حسب الامر اشتغال داشت و مصاحبت با قطب الملک می نمود درمیان آمده باصلاح جانبین کوشیده طرفین را بانحو صورت راضی ساخت که عنایت الله خان بدون اطلاع عبد الله خان چیزے بعرض پادشاه نرساند و تجویز خدمات ننماید و راجه رتن چند در محالات خالصه با دشاهی دخل نکند چون قطب الملک بسبب بیدماغے از پادشاه و غیبت بعیلشے برای اجرائے امور وزارت و دستخط بکسے نمی نشست و کار خلق خدا آجارکے نمی شد عنایت الله خان در ینباب التماس نمود که دو بار نهایت یکبار بقلعه آمده مجلوس در کچهرے و اجرای مرام انام مے فرموده باشند ملتمس او پذیرائی یافت لیکن چند روز باین آئین گذشته از بر همی پذیرفت خیانچه ذکر خواهد شد عنایت الله خان با وجود شعور یکه با و نسبت میدهند بملاحظهٔ احوال روزگار نکرده بر اے اخذ جزیه خلاف مرضے رتن چند عرض نموده از پادشاه اصدار حکمش نمود و نیز چون خواجه سرایان و کشمیریان و هندو دلبازش و تغلب و زبردستی مناصب زیاده از رتبه مربته دهاے سیر حاصل جاگیرات در تصرف خود آورده عرصه جاگیر بر مردم دیگر تنگ گردانیده بود نا خواست که از روے او راجه و توجه منصب خان هندو وغیره متعلقان منبسط و کم نماید و این امر بر رتن چند و همه صاحب مدارات دفتر شاق گذشته قطب الملک رجوع آورد و بعد الله راضی باجراے این حکم گردیده و جمیع هندو و مردم متغلب کمر عداوت عنایت الله خان محکم بستند ازین کاوشها قرار یکه در میان قطب الملک

وعنایت اللہ خان بود بحال نانده بعضها درمیان آمده بگوش داروغه میرسانی گذشت که ناگهان یکی از عمال محال خالصه متوسل رتن چند پای حساب دیوانی آمده مبلغ کلی بذمه او برآمد عنایت اللہ خان برای وصول زر را مقید ساخت و مکرر رتن چند مستخلص او گردید اما سودے نه دید عامل مذکور قابو یافته روزی که رخت و پناه بخانه رتن چند برد رتن چند حامی او گردید عنایت اللہ خان بعرض پادشاه رسانید چیلا را سزا گرفتن عامل از خانهٔ رتن چند تعین کنانید و کار بگفتگوے فساد انگیز منجر گردید پادشاه از روے غضب قطب الملک را طرف سمت رتن چند فرمان داد اما اثرے بران مترتب نشد و عمده ترین منازعات که سرمایهٔ فساد کلی گردید و سررشتهٔ اختیار از دست فرخ سیر بیرون رفت آن بود که چون راسن جاٹ زمیندار عمدهٔ صوبه اکبرآباد که آبا و اجداد او خویش از همیشه مفسد و مکرر سرکش و جنها گشته قابل تادیب و تنبیه بود در زمان سابق سلاطین بهم آنجا مامور گشته بجزا و سزا زمینداران سے پرداختند در اوائل شوال سنه ۱۱۲۶ هجرے راجه جے سنگه سوائی نخبتاب راجه دهیراج را اضافه و عطاے جواهر و فیل و چند لکهه روپیه نقد سرافرازے یافته بهم چرامن و تنبیه او مامور گردید و سید خانجهان خالوے قطب الملک از عقب جمعیتگه سرفوج علیحده بطور کمکی مقرر گشته بکمال اقتدار رخص شد جمعیتگه برهم مامور خود را رسانیده بحاصرهٔ قلعه چرامن و پیش بردن مورچال پرداخته تردد هاے نمایان نمود و سید خانجهان نیز بعد چنده ماه رسیده منصدر حسارت ها گردید و مکرر یورش و یورش ها درمیان آمد و مردم از طرفین کشته و زخمے گردیدند و در مدت محاصرهٔ یکسال عرصه بر چرامن محصور تنگ گردیده زمان فتح و ظفر قریب رسید چرامن وکیل خود پیش قطب الملک رجوع نموده اسناد ماے مصالحه بقبول پیش و بودن خود در حضور شرط عفو جرائم و سرفرازے بنصب بدون آنکه جمعیتگه اطلاع یابد و پای او درمیان باشد نمود بسعی قطب الملک پذیرائی یافت جمعیتگه شکسته خاطر گردیده و نهایت ناخوشی بحضور آمد و پادشاه هم بتدبت آزرده خاطر شد و چرامن بنا بهمان آباد رسیده مکانی نزدیک بجوار قطب الملک گرفته فرود آمد گهگاه در نهایت اسکراه ملازمت چرامن میرگشت اما بسبب ملال و افریکه پادشاه ازین مصالحه و معامله داشت بجز اے ثانی او راضی نگردید درین ضمن اخبار متفرقه سیار از دکهن بپادشاه رسیده باعث مزید فتنه و فساد جهان آشوب گردید

ذکر برخے از احوال امیر الامرا حسین علی خان بهادر که در دکهن سانح گشت و بهم رسیدن مواد هیج فساد که بمرور تمام مملکت هندوستان را فروگرفته اقتدار سلاطین تیموریه بالمره بباد فنا رفت

بعد ازان که امیر الامرا بر داؤد خان ظفر یافته خود را بخجسته بنیاد اورنگ آباد رسانیده و به بندوبست ملک دکهن پرداخت اطلاع یافت که کهنڈوه باریه سپه سالار عمدهٔ راجه ساهو بضابطه آنکه در هر صوبه دکهن یکی از سرداران مرهٹه بدستور صوبه دار پادشاهے برای تحصیل چوتهه زمینداری ده دوازده سال بعد انتقال عالمگیر پادشاه بسبب دور بودن پادشاه و بجوم مرهٹه و وجوه دیگر رایج گشته بوده مانده و صوبه خاندیس در تصرف دارد و مابین راه بندرسورت قلعچه هاے گلی ساخته تنها نها قائم نموده سر قافله که ازان راه میگذرد اگر چوتهه از اموال خود داد سلامت گذشت والا تاراج رفته و مردم قافله اسیر شده بعد داون مبلغ سر هر نفر خلاصے مییابند امیر الامرا ذوالفقار بیگ بخشی خود را با سه چهار هزار سوار همین قدر برقندازان بتنبیه او مرخص ساخت چون ذوالفقار بیگ ارکوتل مابین اورنگ آباد و خاندیس گذشت کهنڈوه باریه جرار و شصت هزار سوار و جنگے و سپاهے پانزده شانزده هزار سوار نزدیک سرحد بکلانه و کالنه که بمسافت یکروزه بطرف غربے اورنگ آباد واقعست نمایان گردید ذوالفقار بیگ خواست که بر و بتازد کهنڈوه فرار نموده بخشی کور را

بطرف جنگلهای صعب المسالک کشیده و هر چند هر کار ها ظاهر کردند که این مکان قابل مقابله و مقاتله غنیم نیست و بیرون
بفرد رشجاعت خود و جمالت دیگر سادات بارهه همراهے نشنیده باجوانان یکه تاز خود را بر سر کهنده رسانیده کهنده را اول
مقابله که جمعے ازان جماعت بدار البوار رفته بودند موافق آئین دکهنیان رو بفرار نهاده فوج امیر الامرا را نمودن جمعیت
چار صد پانصد کس باطراف خود کشیده پراگنده ساخت روز دیگر بهمات مجموعے بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه کمک سوار
متفرقه بسته عرصه بر ذوالفقار بیگ چنان تنگ نمود که با معدودے دران معرکه گشته گشت و بقیه السیف از اوج نخوت
بزیر آمده زینهار جوعار ے از لباس و براق و اسپ آن شریر گردیدند بعد این ماجرا امیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان مقتدر خود را
با فوج شایسته برای تنبیه او رخصت نمود و سیف الدین علیخان برادر خود را که صوبه دار برهانپور بود اکمک فرستاد و
نموده فرمان داد که هر دو سردار سزای او را در کنار نهند کهنده و برین خبر آگاه گشته خود را نزد راجه ساهو که در قلاع متینه دشوار گذار
مے بود رسانید و تنها نهاے او هر گاه فوج بر سر شان میرفت مکان را خالے میگذاشتند و بعد باز آمده بجاے خود می نشستند
هر چند با افواج مرهته هاے دیگر که از اطراف احمد نگر تباخت و تاراج آمده بودند محکم سنگه را مصافها رویداد و مرهته ها هزیمت
یافته تا پاے قلعه ستاره رسیدند اما تلاے گشته شدن ذوالفقار بیگ با کهنده و بعل نه آمد و بسبب انتشار یافتن اخبار نفاق
فیما بین فرخ سیر و سادات بلکه بقول مشهور رسیدن فرامین و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانیان و زمینداران عمده طرف
کرناتک وغیره در باب عدم اطاعت امیر الامرا و استیصال او سترا بهامے نمودند و اگرچه میان زنان صوبه در حیدر آباد که امیده
و سیاز مشهور بود با و زنگ آباد آمده با امیر الامرا ملاقات نمود و باز بجاے خود رخصت یافته رفت اما چنانچه باید نبود و بست و بنے
در حیدر آباد و بیجاپور و سرحد کرناتک نشد امیر الامرا بدریافت حالات مذکوره صوبه دار و دیوانیان و قلعه داران که از حضور مامور
شده میرسیدند اکثری را داخل نداده بلیت و بعل میگذرانیدند *

ذکر مصالحه نمودن امیر الامرا با جماعهٔ غنیم بسبب برهمکاری ارکان حضور و بهم رسیدن اسباب فتور

عالمگیر پادشاه بسبعے بسیار و صرف خزائن صاحبقران ثانے شاه جهان پادشاه قریب بے چهل قلاع متینه مرهته را آخر و مفتوح
و آن جماعه را بے خانمان ساخته بود بعد مردن عالمگیر و فترت که بسبب منازعه و مجادله اولادش رویداد و بهادر شاه در لاهور
دور افتاده بود مرهته ها مکان را خالی و پادشاه را دور دیده بیش از بیش سعے در تسخیر مساکن خود نموده مصدر شورشها و باعث
قتل و غارت ملک پادشاهے می شدند جائیکه قابوے یافتند اگر کسے چوتهه که چهارم حصه حاصلات میداد از دست شان
رهائی می یافت والا تاخت و تاراج آنجاے نمودند و جائیکه از جماعهٔ مذکوره چیزے پیش نمیرفت چند روز محاصرهٔ آنجا نموده
غائب و حاضر برمے گشتند در عهد عالمگیر که زن رام راجه تارا بائی نام رانی تادره دوازده سال دم مخالفت زده با بادشاه
بوساطت وکلا مبنت التماس میکرد که بشرط عطا فرمودن دیسی مکهی شش صوبه دکهن بدستور سر صد ده روپیه پیل کمتر رجوع آرد
و فساد بگذارد و زنگ بیعت از خدمت اسلام و سلطنت بازطبع و رضنت قبول نمود و در عهد بهادر شاه وکلاے راجه ساهو
در رانی مذکور رجوع آورده مامول مذکور بحصول رسانیدند اما بسبب منازعت مابین راجه ساهو و رانے مذکور بندوبستی که منظور
بهادر شاه منفور بود بظهور نرسید و در صوبه دارے داؤد خان میان مرهته و او عهد اخوت و قرار موافقت بعمل آمد مشروط
آنکه دو جاگیر شاهنواز کان و او مرهته مزاحمت نرساند و از باقے محالات امراء و ارکان حضور من نائب داؤد خان باتصواب خود

چوتهه بدهاند و مرهته بالفعل اهل و مردم دیگر از ایشان نرسانند باین صورت کج دار و مریز عمل می آمد و در صوبه دار سابق نظام الملک که هنگی آمدند بیکسال و نجاه کشید و در ایالت صوبه داری اخر لغنج کشی و حروب بدا و مدار گذشت یکبار در اواخر گوشمالی بواقع داده دو سه فیل و مایان سیار از انها غنیمت گرفته فیلان را مصحوب زاهیگ بحضور فرستاده بعد از ان تا دو سال از صوبه داری امیر الامرا کار زمانه دوغه دیگر بادشاه گذشت امیر الامرا دانست که بسبب برهمی سابق فرخ سیر و هواخواهان خفیف العقل و بیرون از اشتجات منعرض تیمور براجه ساهو و دیگر سرکردان و حکام حضور بیدمین جهت بندوبست انجا را چنانچه باید بعمل نمتوانند آورد و اطمینانی از طرف آقا و انتقاد سابق بر اندوخته نبود خاطر نشان نمود که بهتر ندانست تا برین ناچار سابق بهمرسانیدن استعداد مقابله و مدافعه ای مصالحه بامر مرهته گذاشته و از انچه در عهد داؤد خان پنی مقرر بود باضافه دو لک روپیه باشد قبول نموده مرهته را با خود متفق ساخت و مقرر نمود که لشکر خود تعینا بجهت مدد و همراهی بطور نیابت و در کالت راجه ساهو در جنب بیجاپور و نگ آباد بحضور امیر الامرا حاضر باشند و چوتهه از سوال پادشاه و اجاگیرداران چنانچه مقرر بود مگذرند و سیس مکهی که سرصده روپیه باشد از رعایا بالتمامل نمانند بالفصال انصورت منازعه و مشاجرات و قتل و غارت که در بلاد دکهن سالها در میان بود فرو نشست و الحمد لله علی ذالک میر آتش احوال و حکام و مالگزاران را از بودن سه عامل یکی عامل صوبه و سه عامل چوتهه سوم عامل دیسمکهی رنجه تازه و از ترجیح بی اندازه روی داد لعه آسوده و امن شد الفصال ... فصل نمودن گماشته های مرهته سرصده اشت امیر الامر تضمین خواست و بیان سند مطابق دست آویز خود بحضور بدرخ سیه برصبی نمانیدن و نحوها از اعتماد خود از مرحمت آورد و ترک نشد اول سه اگر شراکت ضمیم و ملک پادشاهی نباشد دوم آنکه بی استیذان امیر الامر تعین نام چان نزد خان زمه میرد و انا و بابا صاحب خان معروم بحسن علی خان برادر خواندگی گرد عبارت از صفیه اخوت ماند دست بدامن امیر الامرا بوده مرتبا هوش حاصل نمود و بیچ عنایت فرمود و مرخص نمود و خلوت بعد اصلاح حسین علی خان فرمودند بعد انکه خان شار بالا ... چان داد بهمت چان خان بهادر بعضی خویشان ... ساید بنسبت ... طرخواه و خ ... بهادر بن اورنگ اعتقاد الدوله محمد امین خان ... بعد ... بعد ... بعد

بود بدیوانی دکن از تغیرے دیانت خان بشیره امانت خان مقرر گشته بجلال الدین خان که بدیوانی برہانپور مامور گشته و فیض الله خان بتعلقه بختے گرے دکن منصوب گردیده بود خجسته بنیاد اورنگ آباد رسید ندضیاء الدین خان بسبب سفارش قطب الملک که سیار نوشته بود دخل در دیوانی یافت امّا همه کار بامتبعیت عمدهٔ امیر الامرائے نمود و امیر الامرا را خشنود میداشت و فیض الله خان بختے را امیر الامرا جواب صاف داده باز سلام همه نداد و جلال الدین خان حوض دیوانی برہانپور حیدر قلی خان دیوانی برار یافت ورود این خبا هم موجب افراط ملال فرخ سیر گردید *

ذکر اقتدار یافتن کرن الدوله اعتقاد خان و برافتادن بنیاد دولت فرخ سیر بجهات او و دیگر هواخواهان او

همین زمانه محمد امین خان که از اصل که در نام نامی بر سبیل تعریف مذکور شده بود دائم اشتغال داشت بوسیله هم وطنے باصاحبه نسبت ان مادر فرخ سیر تقرب همه بهمرسانیده بود بادشاه در حمایت او فائز گشته بتدبیرات صائبه قلع و قمع اعادات نمود و آخر بجدال و قتال افتاده انجام نمود فرخ سیر چون کینه دیرینه با سادات داشت سخن بهایت نشنیده آمد و میکوشید که اعانت مشارکت فیض الله نهایت سعی داشت با اعتقاد خان بهمرسانیده و همان مرقوم و اندک زمانی خود را کرن الدوله اعتقاد خان فرخ نامیده بود بیست هزار سوار را تنخواه نموده و چند ملاهرم و همراه مدام رکاب ساز گردیده شریک و مصاحب او را خاص گردانیده بود هیچ روزے نبود که مرصع آلات گران بها و جواهر از اقسام اعلی و پوشاک حاضر انعام بادنه نمود و بنیاد یافت و افزود نگردیده از دولت و سلطنت خود کامیاب و سرمست انگاشت و چنین قرار یافت که سر بلند جان را از پتنه عظیم آباد و نظام الملک فتح جنگ را از اله آباد و اله یار خان را از صوبه داری دکن نفیصار ے مراد آباد و قناعت نموده و این همه اجبت سنگه را [illegible] طلبیده و هر یکے را امیدوار خدمات عمده حضور و خدمات دیگر نموده شریک سعے در برانداختن امیر الامرا و دولت او ساخته بارهه نامید از غرائب آنکه در سیدین نظام الملک بحضور هنوز او را نسبت دیگر با امور نفرموده فیما بین سے کار مراد آباد در حال جالکبر که در آن سرکار داشت از و تغییر نموده مراد آباد بمسیم برکن آباد ساخته صوبه مذکور قرار داده و [illegible] و دیگر نظام الملک بدین مدوده اعتقاد خان بعرض التماس عنایت نشان رسانید که چون اجتماع اجماعیه [illegible] و نظام الملک دوست همه دارد جهت سنگ نیچیا مناسب و خدمات دیگر با سید اعانت در قتل سادات سرفراز شد لکن او ازین کار سر باز زده نظر بتلون و حین پادشاه و اقتدار سادات با قطب الملک همدم و همداستان گردیده نظام الملک مرحمت خان را با سید وارث و میر بخشے گرے شریک قلع و قمع سادات سیده و را تبدیل مناصب مذکوره موجود و حیله تلون او اثر شرے [illegible] سید بلکه خدا بنگه را تشفی داده این همه محرم و مصنوع افتاده بود لیکن چرا بنگه در کار مقصود داستقلال التماس نموده که قلمدان وزارت بهرک ازین دو بنده گان رفیع و دولتخواهان حضور را بین کار نباید آمد تا اقتدار و استقلال قطب الملک اختلال نپذیرد ازان اگر دوم از نا فرمانے زنده بسزا خواهد رسید در جواب آن فرخ سیر این کلمه ناگفتنی اصدار می یافت که برای وزارت بدان اعتقاد خان دیگر برا نباید هم و از بهر میرندهٔ ابرانے و توان است که مستانده و رام خطیر است یصال سادات بعمل سے آید اگر غیرتے و شجاعتے سید داشت اختیار آن نموده در تفویض وزارت استرواج می داد فرخ سیر استماع همان نغمه خارج آهنگ که بدان اعتقاد خان دیگر برانی انتساب سم شنیده دل تنگ سیکردید و رائی باین حماقت و مدت عاقبت خیان سفله بنهاد خیر نمیشد و همین گرفتاری ارادهٔ

مقهور و مقید ساختن و ملحق بملک [illegible] شیخ منوران امرا باین کار آمدن عید نظر باتفاق او با دو قریب چهار و هشتاد هزار سوار
و ع همراهیان راجها و امرا و فوج خاصه پادشاهی در رکاب فرخ سیر حاضر و همراه قطب الملک زیاده از چار پنجهزار سوار بندوقچی غلغله
عظیم در عوام و خواص بود که امرا و الیته قطب الملک کشته می شود یا مقید خواهد شد باوجود اینهمه شهرت در سوائی از اراده مشهور
مذکور از هیچ جا صدائی برنخواست و قطب الملک از انتشار این اخبار بر خود ترسیده شروع بنگهداشتن سپاه نمود سابق
سوای مردم بارهه که برآنها اعتماد داشت دیگر از اکثر نوکر میگذاشت درین هنگامه از تخصیص گذشته بتعمیم پرداخت و فرمود
تا بیست هزار سوار از هر قوم که باشند نگهدارند چون اخبار فتنه بار حضور یا میر الامرا حسین علیخان بها در رسید از طرف برادر و مآل احوال
خود مشوش گشته باراده حمایت برادر و برانداختن معاندان داعیه آمدن خود بشاه جهان آباد نمود و قبل ازین معین الدین نام مجهول
النسب را که بشهرت پسر محمد اکبر بن اورنگ زیب سیر را جا سا هو کشته بود اندک مرسمی فرستاده لبثان و شوکت اما بطوریکه کسی
صورتش نه بیند پیش خود طلبیده و احوالش را بحضور نگاشته جواب آن طلبیده داشت و عرضداشتی متضمن براراده و آرزوی
ملازمت و ناموافقت آب و هوای دکن نیز نگاشته ابلاغ داشت فرخ سیر از نگهداشتن فوج که قطب الملک شروع نمود و ورود
اخبار دکن و عرائض حسین علیخان متضمن اراده حضور نرسیده قاصد مصالحه و معذرتخواهی از قطب الملک گردید مهاراجه اجیت سنگه
که با سادات در رعایت عبد الله خان سر افراز میبا یا فته مهم و همراز و صاحب عهد و پیمان رفاقت و ایفای عهد تا نفس باز پسین با قطب الملک
گردیده بود واسطه صلح میان وزیر و پادشاه گشت و در اواخر ماه مشوال فرخ سیر باتفاق اعتقاد خان و خاندوران و دیگر امرای
مخلص بخانه قطب الملک آمده با هم عهد موافقت بسته قسم عدم مخالفت در میان آورد و زمرتین مذرخطاهای سابق و اراده
های فاسد ایام ماضیه خواسته فرخ سیر بدولتخانه قلعه پادشاهی مراجعت نمود لیکن از انکه عزم و رای پادشاه بر یک حال قرار
نمی ماند گاه بصلح و مدارا میپرداخت و گاه سند بیرحمی و قطع سادات مشهور ایشان مخلصان خود که با بر مناسبت مزاج همه خیر و بی جرات
و سکیر بیت فطرت بوده اندی پرداخت و با این اراده کسانیکه معتمد چنین کاری توانستند شناخت تعیین کار آنها نکرده اطلاع
امرا ان که صاحب اراده امثال خود و از کسانیکه توقع جرات و مقاومت مقابله سادات داشت آنها را خوار و پریشان حال
گردانیده باقتدار مخالفان سرا پا ننگ و عار مے افزود و مردان کار را بغل مناصب و خدمات آزرده و بیدل میساخت
چنانچه از سلوکیکه با سربلند خان صمصام الملک نظام الملک نمود و بزبان قلمداده آمد مبین است راجه جے سنگه سوائی و میر شمس الدین
سربلند خان سه گفتند که مرید دا روے کار بردار ند و کرمت محکم بسلطنت قطب الملک امغول فرمانبرداری و توان
در اینجا نامه مضمحل می شوند و در ان وقت ناچار ند که تن باطاعت و فرمان بردارے دهند یا بسزای جسارت و گستاخی
خود رسند لیکن سخن اینجا نشیند بلکه توقع منصب جلیل و زارت و امیر الامرائی که نموده بود بعمل نیاورده انچه در دست
بود مثل فوجداری مراد آباد و جاگیرش از نظام الملک گرفته و چیزی بران افزوده باعتقاد خان داد و سربلند خان را از صوبه عظیم آباد بدعوه مذکور طلبداشته
کاری در عوض آن نداده جاگیرات میر جمله و اتغیر نموده بمیر جمله مرزوجبان که خاندان اخان بلکه سلطنت هندوستان بر باد داده و اوست بخشیده
و بعد ازان که قطب الملک آمده عهد و پیمان نموده بود اخلاص خان بهادر شاهی را که از مخلصان سادات بود و بر اسطه نمودن امیر الامرا و بازداشتن از اراده فاسد
منع نصیحت از دکن بشاه جهان آباد مرخص نمود و تاکید کرد که بعجلت و بر چه تمامتر خود را بحسین علیخان رساند حسین علیخان که باستماع اخبار سابقه اراده
بغی امیران با دنموده بود سید یوسف الدین علیخان برادر خود را با چار پنجهزار سوار برای مهیا نمودن انجام توپخانه و غیره اسباب مناسب رانه
صوبه برهان پور کرده بود از استماع خبر آمدن فرخ سیر بخانه قطب الملک و نمودن عهد و پیمان کوچ نمودن خود صباح

چند در چند تاخیر و تعویق انتظار خبر ثانی داشت که بازاخبار موحشه و لوشته قطب الملک مشعر بر طلب موکد رسید و خبر تنگ گردیدن عرصه بر سید عبد الله خان نقل مجلس هر صغیر و کبیر و خجسته بنا و دگردید و هم جواب عرضداشت حسین علی خان باین مضمون صادر گشت که اگر خواهد باحمد آباد گجرات رفته تبدیل آب و هوا نماید ولا مدار هم مشتاق دانسته حضور را بحضور رساند و حکم طلب معین الدین پسر جعلی اکبر نیز صدور یافت و فوج والا شاهی و توپخانه پادشاهی در نهایت پریشانی هشت نه ماهه لقدے طلبد اشتند و از اغماض قطب الملک و علة اوداسے و درسے نمی یافتند و سردار کار فرما هم نداشتند و نگهداشت قطب الملک قریب به بیست هزار سوار رسیده بود سر بلند خان که بسبب تغیرے جاگیر و عسرت اخراجات و تقاضاے طلب سپاه و تنخواهان سنجواست اسباب خانه و افیال و اسپان به تقاضائیان داده خود خرقهٔ درویشے در بر کند و نظام الملک نیز قدردانے پادشاه که بوعدهٔ وزارت طلبیده و خدمت سابق مع جاگیر تغیر نموده باعتقاد خان بخشیده و هم ناهموارے روزگار سفله نواز مشاهده نموده بیدماغ و سوخته نا قدرشناسیها گردیده انزوا گزید قطب الملک بخانه سر دو امیر مذکور رفته و استمالت آنها نموده بخانه خود برده اشته آورد و عوض سر بلند خان زرهاے متقاضیان از خانه خود داده صوبه دارے کابل بنام او مقرر ساخته مرهون احسان خود کرد و به تسلے نظام الملک پرداخته امیدوار صوبه دارے مالوا نمود و همدرین اثنا که محمد امین خان اعتماد الدوله باستماع ارادهٔ نهضت امیر الامرا بطرف شاهجهان آباد و نرسیدن سند موعود صوبه مالوا از حضور مجبور گشته بی طلب فرخ سیر برخاسته آمده بود منصوب سلطانی و معزول المنصب از راه نادانی گشت قطب الملک او را هم مطمئن خاطر و بالطاف خود مستظهر ساخت و بمقدور در تفقد احوال جمیع بدخواهان خود می پرداخت و خاندوران که از ابتدا باتفاق میر جمله آتش افروز عناد و نفاق بود همدم و محرم خود گردانید روزے فرخ سیر برائے شکار سوار شده باهمرازان خود قرار داده بود که بعد مراجعت از شکار بدیدن قطب الملک آید چون خانه مهاراجه اجیت سنگه نزدیک بخانه قطب الملک هست و بر سر راه واقع شده وقت رسیدن سوارے پادشاه راجه مذکور بر در خانهٔ خود البته برای گذرانیدن نذر و نمودن بحر اخواهد آمد در اهتمام مسالغه نموده نظر باتفاقے که با قطب الملک دارد اسیر و دستگیرش باید نمود ملخص آنکه این معنی یا فرخ سیر را مظنون نباشد و بطن و گمان خود یا بجزم و یقین بنا بر استماع از معتمدین قبل از مراجعت پادشاه خود را بخانهٔ عبد الله خان رسانیده و پادشاه با تمام اینجر بیدماغ گشته باوجودانکه اکثر لوازم همراهے شاهانه بخانهٔ قطب الملک آمده و قطب الملک با رادهٔ استقبال بر کنار دریا رسیده منتظر بود متوجه بوزیر الممالک نگشته فسخ عزیمت نموده و ملاحان را فرمود تا کشتی را دریائی نموده تند برانند و داخل دولتخانهٔ خود گردید ✣

نقل معدلت افزا متضمن بعضی از اوصاف امیر الامرا

از معتمدے مقبول القول مسموع شده که در سفر امیر الامرا از دکهن چون لشکر لبسیار روه و همراهے بسیار بود و قت ورود معسکر چند موضع از دیهات و میان لشکرے افتاد و کسی را طاقت نبود که دست تعدے بر یکدانه از مواضع و زمینهٔ متعرضے تواند رسانید روزے دیدی در عین لشکر واقع بود دختر ے بالغه رشیده از بهر ورنی عفیفه در نهایت فاکت و تعیس قوت عاجز و ناچار بود پیش پدر آمد و گفت ای پدر اگر ما را در پیش گرگان درندهٔ بیرحم خواهی انداخت چون دختر از شاهت احتیاج ما علاج نبود و آنکس بی آنکه دراو تصرف کند دریغه نداشته صبح بیاید و از خود موا

ساخته همراه بنگاه راهی ساخت مادرش تمام شب در اضطراب بسر برده صبح بر سر راه ایستاد چون سواری امیر الامرا رسید زن مذکور التماس کرد که دختر این ضعیفه گمشده ای در لشکر آمده بود کسی از لشکریان اورا همراه خود گرفته رفته است و من باعتماد عدالت گستری و ضعیف پروری شما در اینجا استاده امیدوارم که باراین الم از دل پرغم این ضعیفه برداشته دختر مرا بمن رسانید امیر الامرا چون استماع تظلم او نمود استادو فرمان داد که دختر این ضعیفه را بهمین جا حاضر آرند و بدست او سپارند تا او نیابد تا تمام لشکر همین جا بماند و بیرون آب دانه حرام است تا دخترش را باو نه سپارم و این کلمه را موکد بایمان ساخت بخشیان فوج و نقبا مضطرگشته دویدند و هریک از جماعه داران یکی از سواران معتمد خود را نیز به تجسس فرستاد از انجاکه اراده اقبالمندان را رکنان ملاء اعلی معین می باشند بتفحص سهلی از همین انبوه محشر شکوه دختر مذکور را مامور ان باکسیکه همراه گرفته بود بهمرسانیده بحضورش آوردند امیر الامرا خود متوجه استفسار گشته پرسید که انیکس با تو چه کرده و چه قسم همراه برده دختر معروض داشت که فصوری بملازم سرکار عائد نیست نه بزبردستی مرا همراه برده ونه دست خیانت بدامن عصمت من رسانیده به علت شدت احتیاج همراهی او را برضای خود قبول نموده بودم امیر الامرا باستماع این ماجرا شکر الهی بنا بر حفظ عصمت او از دست ملازم و خوشنودی مادرش بسبب بهرسیدن او تقدیم رسانیده دخترش را مع اشرفی چند که آنوقت در جیب داشت برآورده بدست او سپرد و یکی از ملازمان را فرمود که همراه رفته بخانه اش رساند و تا گذشتن لشکر ازین ده همانجا بوده بعد برگشته بیاید تا کسی از همراهیان باو ضرری نرساند ✣

نهضت نمودن امیر الامرا حسین علیخان بهادر از دکهن بشاهجهان آباد و روی دادن حوادث و فتن

قبل ازین نگاشته قلم وقایع نگار شد که امیر الامرا حسین علیخان بهادر برادر خود سیف الدین علی خان را با چار هزار سوار بنا بر تهیه سر انجام توپخانه و دیگر اسباب تهیا سیخ بانزدهم شوال سال ۱۱۳۰ هجری بصوبه برهانپور که بر سر راه واقع است فرستاده انتظار خبر ثانی میکشید بعد رسیدن اخبار فتنه بار و خطوط متواتره قطب الملک او اخر ذی الحجه سنه مذکوره از اورنگ آباد برآمده یک هفته توقف نمود و اوائل محرم ۱۱۳۱ هجری سال هفتم جلوس فرخ سیر باتفاق اسد الله خان عرف نواب اولیا سر عمه خود مع پسران او وجان نثار خان و خواص خان نائب صوبه برار و اسد علی خان یکدست علی مردان خانی و دلاور خان پانی پتی برادر خان صادق و اختصاص خان بهیره خانعالم و حاجی سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکهن و فیروز علیخان بخشی که از سادات نامی بارهه بود و راجه پرتیت سنگه بندیله و راجه محکم سنگه که نوکر عمده امیر الامرا بود و غیر اینها بیست و دو نفر نوکران بادشاهی که بعضی در رفاقت مجبور و بعضی باختیار و خواهش بوده اند با جمع فوج دریاموج که قریب بسی هزار سوار همراه داشت در حرکت آمدند ران جمله ده دوازده هزار سوار سر رشته بود و باقی ملازم سرکار امیر الامرا و علی هذا القیاس پیاده های برقندازو اکثر منصبداران دکهن که همراه بیجاپور و شاهزاده از ان بلاد بر نیامده بودند بضرورت چار و ناچار همراهی گزیدند و در قلعه احمد نگر و غیره قلاع دکهن قلعه داران خود نشانیدند و بعضی را بتصرف مرتبه ها گذاشت بعد رسیدن ببرهانپور برای سرانجام بعضی مهام ضروری چار پنج مقام واقع شد و بیست و دوم محرم از برهانپور کوچ نموده منزل بمنزل راه بابریده از آب گذر اکسیر پور عبور نمود و درین ضمن خلاصی دان که برای تسلی و برگردانیدن امیر الامرا از حضور روانه شده بود اوائل صفر نزدیک ماندو رسیده و در خلوت بعد ملاقات مذکور صلح بی ثبات و جمیع هنگامه و آشوبی که در شاهجهان آباد رویداد و اسباب فساد یکه بیها و آماده بود و فراهم آمدن امراء در دار الخلافه و پاس خاطر اعتقاد خان بمرتبه که در حضور منظور بود و بیدل شدن مبارز الملک و نظام الملک و اعتماد الدوله مذکور سمت

سرگرم رسیدن دار الخلافه بزودی ساخت و مرحمت خان پسر امیر خان کلان صوبه دار کابل که در بندوبست ملک بانڈو رو تنبیه و تادیب مفسدان خوجه ارسے مذکور رکوه نشینان مغرور آنجا واقعی کوشیده ملک مذکور را انتظام بخشیده بود دنبا بر اطلاع بر مافی الضمیر امیر الامرا بهانه تعارض ملاقات نمود و اینمعنی موجب ملال خاطر امیر الامرا گردید چهارده هم صفر که کنار دار الفتح اجمین نزول لشکر شد از نوشته وکیل حضور ظاهر گشت که فرخ سیر باستماع و اشتهار خبر نهضت امیر الامرا بمیت و پنجم محرم الحرام بنجانه قطب الملک باتفاق بعضے امرا آمده عهود مواثیق بر عدم مخالفت و ترک منازعت بکفالت کلام الهی نموده مبانی وداد و اتحاد مستحکم ساخت و دستار از سر خود برداشته بر سر وزیر الممالک عبد الله خان بهادر گذاشت و روز دوم عبد الله خان را بامهاراجه اجیت سنگه طلبیده به تجدید تشیید پیمان اخوت و اتفاق مبادرت نموده پرداخت و درین باب باعتقاد خان و دیگر امرا سے فتنه انگیز دراندازے پیشه بمبالغه تاکید فرمود که من بعد الیوم باصلاح کار و رفع مواد منازعت کوشند امیر الامرا بعد اطلاع بر این مضمون دربار عام بیانگ بلند فرمود که اگر واقعے پادشاه را با ما عداوتی نماند و از دراخلاص درآید ما را هم خیر از اطاعت و فرمان برداری ارادهٔ دیگر در سر نیست و بعد ملازمت عما قریب مراجعت بدکهن خواهیم نمود از استماع این سخن کسانی را که متوطنین دکهن بوده اند مسرتے عظیم روی نمود اما از زبان ثقات و محرمان راز امیر الامرا روایت کرده اند که در خلوت میگفت که این همه افسانه و افسون است و اصل اینست که اگر بادشاه برما تا بو یابد رهائی از چنگال او و محفوظ نبودن بجان و آبرو خیال محالست و ما اگر بر و دست یابیم کذلک بعد ورود درهد و ملک را نا قبل از رسیدن وکیل او بعضے دهات بتاراج لشکریان رفت چون وکیل مع پیشکش رسید امیر الامرا فرق فرمود و دیگر دست تعدے لشکریان کوتاه گردید اما چون بملک راجه جے سنگه نزول رایات ظفر آیات اتفاق افتاد و نبا بر عداوتے که از و ظاهر بود معاملات متعلقه که در راه واقع میشد همه بمعرض تلف درمے آمد هر چند یکے از نوکران عمدهٔ او با پیشکشهاے لائق رسید نه پیرائی نیافته زراعت و مواشے بسیار و زن و اطفال خلق آن دیار بدست سپاه افتاده باز پرسے نشد بعد رسیدن بقرب دار الخلافه که سه چار منزلی بیش نمانده بود روشن الدوله ظفر خان و راجه رتن چنده و دیگر امرا سے حضور و متصدیان سلطنت و اعیان مملکت جوق جوق باستقبال امیر الامرا اشتافته ادراک خدمتش نمودند چون ظفر خان روشن الدوله در سواری توزک خود را نمود و خود نمائی را کار فرمود امیر الامرا را نا خوش آمده در انهمام خفتی با و رسانیده و هر زه درایان واقعه طلب و فتنه انگیزان هنگامه جو سخنان اصل و بے اصل از ارادهاے پادشاه و مخالفان هر دو برادر در نهاے بیان نمودن سرمایهٔ تقرب خود دانسته قصورے نکردند خصوص رتن چند که نهایت کینه کیشی و نامآل اندیشی بدخواه سلطنت و اکثر اهل اسلام بود کلمات عداوت افزا و سخنان فتنه زا خاطر نشان حسین علیخان زیاده از دیگران نمود و امیر الامرا از سابق کبیده خاطر گشت و در اواخر ربیع الاول المنیار شهر شاهجهان آباد طرف منارهٔ فیروز شاه رسیده معسکر ساخت روز یکه داخل خیمه در مکان مذکور مے شد بخلاف ضابطه و آداب درسوارے وقت نزول حکم بنوشتن نوبت نموده تجمل ملوکانه داخل خیمه و خرگاه گردید و گفت که من الحال خود را در زمرهٔ نوکران بادشاه نمیدانم و اندیشه سطوت سلطانی ندارم که ضوابط آداب بجا آرم با وجود اطلاع بر این حالات تردد بادشاه بهر دو طرف دوستی و عناد از غرابت خالی نیست گاه اظهار شوکت و قدرت سلطانی و عزم تدارک بنیه اینهاے نمود و گاه تغیر و الحاح در آشتی زده طالب اتحاد و موافقت بود راجه جے سنگه صلاح بیرون برآمدن و تصمیم عزم تنبیه و تادیب رسید لود میگفت که هرگاه کمر باین اراده محکم بسته برآیند نوکران بادشاهی که اضعاف و مضاعف جمعیت هر دو برادر ند اتفاق نموده از غرور وزیر و امیر الامرا کنار شان ملے توانند نهاد بلکه همراهیان آنها بعد تیقن اراده بادشاه باینکار ترک رفاقت آنها نموده

توسل بذیال دولت سلطانی سلطانی خواهند جست و سر دو برادر عاجز و مضطر خواهند گشت و امرای عقیدت کیش مآل اندیش خصوص جماعت مغلیه از تلون پادشاه و سبکی اوضاع ندیمان و مصاحبانش سر رشته را گشودن و رهبری باین مصلحت نمودن دور از قانون حزم و احتیاط میشمردند لیکن نه مصلحت جے سنگه پذیرائی یافت و نه طریقه آشتی دیگروئی پیموده گشت غرض سخن دولتخواهان دانشمند فرخ سیر خود پسند و مصاحبان ابله سبکسر از نشنیدند و آخر دیدند آنچه دیدند امرای مقتدر دانشور از ملاحظه این صورتها خون جگر میخوردند و بناچار بے کار از پیش نمی بردند بلکه بفرمان پادشاه راه ملازمت و اطاعت امیر الامرا پیموده بمشاهده استکبار و اقتدار او لبزیر شکایت و ملال مال حسرت و ندامت معاودت می نمودند تا آنکه قطب الملک از زبان برادر پیغام داد که اگر جے سنگه از مخالفت مجاهر است خصمت بوطن او فرمانید و خدمات حضور مثل تونچانه و داروغگی دیوان خاص و حواصلان مبتو مسلان مامرحمت نمایند و در قلعه بند و بست ماشود بدون وسواس آمده حصول ملازمت و بخاطر جمع آمد و رفت حضور تواند نمود فرخ سیر جواب داد که بالفعل خدمات مذکوره اصالة بنام قطب الملک و دیگر سادات و همراهان هر دو مدار المهام مقرر مے نائم و بنیابت اعتقاد خان تا بعد چند روز جشن نوروزے که قریب رسیده پرده نیابت هم ازمیان برداشته خواهد شد و سوم ماه ربیع الثانی جے سنگه سوائی فرصت یکروزه یافته حسب الحکم از شاه جهان آباد برآمده روانه وطن خود آنجا گردید ✤

ذکر آمدن حسین علی خان بملازمت فرخ سیر و مقید شدن پادشاه بحکم قضا و قدر و انتشار یافتن حوادث و فتن بفرمان خداوند ذو المنن ✤

چون فرخ سیر در اصل فطرت مطلقاً جرأت نداشت با وجود و نهایت عداوت با سادات و اراده استیصال آنها بالبداهت مخلصان جلادت کیش خیر اندیش بنا بر استیلای بیم و هراس حالت مقاومت حسین علی خان نیافته اراده برآمدن به پیکار و آراستن معرکه کارزار نتوانست نمود ناچار راضی به بند و بست سادات در قلعه گشته بقطب الملک اذن انیکار داد و قطب الملک پنجم ماه ربیع الثانی سنه مذکوره باتفاق مهاراجه اجیت سنگه مع مردم معتمد خود در قلعه داخل گشته مردم بادشاهی را از سر دروازها برخیزانیده جا بجا بند و بست خود نموده رفقاے معتمد را نشانیده از مردم عمده پادشاهی بغیر از اعتقاد خان و امتیاز خان مشرف دیوان خاص و ظفر خان روشن الدوله و جود و عدم آنها مساوی بود و چیزے از خواص و متوجه سران هیچ کاره دیگرے و قلعه و نزد پادشاه نماند و امیر الامرا لبان شایانه و شکوه ملوکانه با لشکر آراسته بتجمل وافر کرا اطراف قلعه را لشکر او و سپاه مرهته فروگرفته بود آخر روز داخل قلعه گردیده و بعد ملازمت کلمه چند ملال آمیز گفته از خلعت و اسب و فیل و جواهر بعضے عنایات را باکراه خاطر گرفته باقی را عذر خواست و در تقدیم آداب نیز سهل انگارے نموده معسکر خود مراجعت نمود و همان پادشاه متنبه گشته به فکرے که باید نه پرداخت و سلطنت خود را ضائع ساخت باز تبار یخ بیستم روز سه شنبه قطب الملک و مهاراجه با معتمدان خود بقلعه درآمده به بند و بست آنجا پرداخت و بدستور روز اول مردم بادشاهی را ازان محوطه برآورده دروازهاے قلعه بمعتمدین خود سپرد و کلید های دروازهاے دیوان خاص و خواگاه و عدالت حضور خود طلبیده نگهداشت بعد و الجمعی چون خبر حسین علی خان رسید بجان دیده و شوکت سابقه از لشکر خود را اراده آمدن بزود و افواج ملفه امواج او را از اول روز شروع بآمدن و فوج فوج گرفتن اطراف قلعه نموده چون ثلثی از روز باقی ماند خود سوار گشته

معین الدین مجهول مشهور به پسر اکبر را که همراه آورده بود برفیل در عماری محفوف سوار ساخت و با جوگرفته در شانه که نزدیک
قلعه و مشهور به باره دری شایسته خانست فرود آمد و قطب الملک نیز فرخ سیر رفته باتفاق اجیت سنگه التماس پیرایی
خدمات مطلوبه را اظهار شکوه بسیار از زبان برادر خود نمود مشعر بر نکه در عوض جانفشانیها که بهنگام یاس و نیکوخدمتها باشاه وحید
پدر شما از زمانیدند با بعمل آمد هاز پاد شاه غیر بدگمانی دارادهای فاسد درباره ما فدویان شاهد گشت چنانچه شاهد صدق و گواه عدل ما درین حال این خرمانست که
متضمن بر حکم دخل نرادن و قتل نمودن بنده کو بی تقصیر نیام راؤ دخان بی ایمان و دیگر سرکشان بیدین آن سرزمین و حساب مداران ممالک صادر
گشته الحال الحمدلله ما از دربار منحصر به تفویض خدمات حضور جانبنده ها ست بدون قید نیابت بیگانگان و دور اندازان و بدون التیصوبت
آمد و رفت ما و حضور و تقدیم مدارج نوکرے و آقائی امکان ندارد پادشاه جاهل مغرور با وجود مشاهده حالات مذکوره و تسلط سادات بر او
همان وعده پوچ ایام حبس مے نمود تا آنکه از طرفین گفتگو بطول کشید و بکلمات سخت و درشت منجر گشت فرخ سیر تنگ ظرف
سکیر تاب نیاورده اعتقاد خان و قطب الملک را باستعمال مخاطبات خشونت آمیز و کلمات نامناسب برزبان راندند ران حال اعتقاد خان
خواست که بنجان ابله فریب در اصلاح کوشد قطب الملک دشنام های فحش باو داده فرمود که از قلعه او را بدر نمایند اعتقاد خان
حواس باخته و سراز پا نشناخته جان بدر بردن غنیمت شمرد و بپالکی خود رسیدن نتوانسته بر پالکی سوارے امتیاز خان شمشیر
سوار شده راه خانه خود گرفت و رفت که دران زمان از سر گوشه دکنار آن حصار آثار فتنه آشکار و صدائے آشوب بلند
گردید و پادشاه برگشتگی طالع خود در آئینه احوال دیده خود را بدرون محل رسانیدند و مخوای هدایت پیرائے ایتاکمنو فوایدر نگلم الموت
و گوکنتم فی بروج مشیده از لوح خاطرش محو و نسی گردید درین قال و مقال و اختلال احوال چادر ظلمانے شب از ایوان
افلاک فرو هشته گشت و آفتاب عالمتاب چون کوکب اقبال فرخ سیر خاک برسر کرده زیر زمین فرو نشست درهاے قلعه تمامے
ابواب امن و امان بر روے عالمیان بر بستند قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگه اندرون و هواخواهان فرخ سیر بادل پرخون
بیرون نشستند بیت سر بر صدو بر یک ورین انتظار نهاد تا عاقبت بازے کند روزگار در انشب پر شور و شر آشوب
محشر و شور یوم النشور تمام شهر را فروگرفته عجیب ولوله و غریب غلغله بپا بود که در قلعه چه گذشته و چه مے گذرد
افواج امیر الامرا بر سر هر رسته بازار و دهاے شهر پناه مستعد و شب ایستاده و مرهته ها مع سرداران بر سایبان
خود سوار انتظار مے کشیدند که چه خواهد روے داد چون صبح دمید هر کس بیم و امید سراز خواب بر داشت و آفتاب جهان تاب
علم زرتارے بیارے بخت سادات بر افراشت خبرهاے مختلف بی اصل گشته گشتن قطب الملک بزبان عوام جاری
و شور و شه مردم بازارے ظاهر گردید درین اثنا بعضے از امرائے فدویت کیش بمقتضاے حق گزارے خویش متفق
سادات خان پدرزن فرخ سیر و نمک الدین خان کوسه غالب خنگ و اغرخان بهادر ترک خنگ بارادهٔ نصرت فرخ سیر
از حال احوال بیخبر از خانه خود ها باستعداد یکه بسیر بود سوار شدند و نظام الملک و صمصام الدوله باقتضاے دانش و دین
خانه نشین بودند اعتماد الدوله محمد امین خان بقصد رفاقت حسین علیخان سوار شد اتفاقاً چند سوار از رفقاے صمصام الدوله
معروف بکمبل پش بخانه آقاے خود می آمدند مرهته ها در راه مزاحمتی نمودند آنها تیرها بر کمان گذاشته بطرف مرهته ها کشاده متصل بایشان نهاے
سواے اعتماد الدوله نمایان گردید مرهته ها که بجنگ شمشیر آشنا نبودند دل از دست داده و هر اس بقیاس بر انها افتاده رو بگریز نهادند مردم بازار و
مغلیه وغیره سپاه بیکاره و ملازم سرکار که ازان جماعت بیزار بودند قابو یافته شروع بتاراج و قتل نها نمودند مرهته ها بی حیثیتی افتان و خیزان بعضی بلشکر
خود رسیدند و برخی مع سنتاجی نام سردار دو سه جاگه دار همراه اے او قریب بهزار و پانصد سوار مقتول و جمعی زخمی شده زر بسیارے

از تمدزین و خرجین آنها بدست غارتگران و لچه های سند افتاد و محمد امین خان نزد حسین علی خان رسیده حسن محمد شش دلشین امیر الامرا گردید و از یکطرف غازی الدین خان و سادات خان مع پسران خود باتفاق همدیگر بنصرت پادشاه رسیدند از طرف دیگر اعتقاد خان و سید صلابت خان داروغه معزول توپخانهٔ پادشاه و منوهر سرانجام پادشاهی با دو سه هزار نفر احشام طرف مازا رسعد الله خان معرکه آرا گشتند افواج و رفقای امیر الامرا از اشتهار خبر قتل عبد الله خان مخالفان مرتبه ثانی نیز مضطرب گشته قریب بود که متفرق شوند تا آنکه حیات قطب الملک متحقق گشت و حسب الامر امیر الامرا رفقای دلاور او متعاقب سادات خان و غازی الدین خان درچاند نی چوک رفته شروع بمقاتله نمودند و اول حمله از ضرب بان فیل غازی الدین خان روی گردان و همراهیانش گریزان شدند و سادات خان مع پسر زخم کاری برداشته از میدان برگشت و اعتقاد خان حرکت مذبوحی نموده جرأت پیش قدمی نیافت و نزدیک خانه خود مورچال بسته بجای خود نشست از ثامت حماقت او چند دکان رسته بازار چوک سعد الله خان تاراج رفت اغر خان مع جمعیت خود و یکه تازان مغلیه که می آمد روبروی دروازه لاهوری نمایان شدند مردم حسین علی خان در برابر وی او بسته مستعد مزاحمت ایشان و نیز بنا چار برگشت هنوز همین قسم بازار گیر و دار اندک گرمی داشت که فرخ سیر گبه آمده صدای شادیانه طلوس رفیع الدرجات بگوش منتظران و نوای امان بسمع جان طلبگان آن رسید فتنه رخاسته اندکی آرمید +

ذکر اسیر شدن فرخ سیر نکوهیده صفات و جلوس ممدوح شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات

تبیین این مقال و شرح این احوال آنکه هر چند قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگه خواست که فرخ سیر برآید تا انفصال جواب سئوال مذکور و ادراج بقا بلو آورده بجائیکه بود بگذارند فتنه ها سر برخاسته از هر طرف نشانند صورت نگرفت و فتنه جدال و قتال بالا گرفت امیر الامرا بقطب الملک پیغام فرستاد که از دحام عظیمی روی نموده عنقریب بلوای عام و فتنه بزرگ حادث میشود مقدمه را زود دیگر و باید نمود که الحال بحال توقف نماند چون در برآمدن فرخ سیر درنگ بسیار رویداد و بهیچ صورت سر نیاید آخر الامر نا چار فدائیان قطب الملک از قوم افغان وغیره و حیله ها پیش گرفته مخلص الدین برادر قطب الملک بحرم سرا در آمدند کنیزان جنبیه و ترکیه و گرجیه را که بر سر دروازه بدافعه ایستاده بودند دور نموده بعد جست و جو شخص از زنانه که نزدیک تر بود تفحص از نشان دادند فرخ سیر را بچهار میخ تمام برآوردند والده و زوجه و صبیه او و دیگر بیگمات اطراف او را گرفته منت و الحاح ها نمودند لیکن در حین اوقات از ین حرکات چه می آید کدام عقده ها نمی کشاید خلاصه از میان ایشان بهانبوه زنان بهانبت ندلت و خواری کشان کشان آورده بربالا ئی ترپولیه اندرون قلعه که جائی بس تنگ و تاریک بود محبوس نمودند ایام سلطنت او سوای ایام حکمرانی معز الدین شش سال و چهار ماه کسری بود بعضی از ارباب واقف تاریخ این سانحه کلمهٔ فاعتبروا یا اولی الابصار یافته و فقیر در کتابی نوشته دیده مرقوم ساخت +

ذکر جلوس شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات بر سریر سلطنت

بعد خاطر جمع نمودن از امر فرخ سیر همانا دم که شور و شر در تمام شهر بود نهم ربیع الثانی یکهزار و یکصد و سی و یک هجری

شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات پسر خود رفیع القدر نصیرهٔ بهادر شاه را که از بطن دختر اکبر خلف عالمگیر و لبست سالهٔ او واز عهد برآورده بسبب شورش عام که نهایت انتشار داشت بلے آنکه بسجام فرستند و تبدیل رخت و تزئین نمایند بهمان لباسے که در بر داشت عقد سروارید سے در گلوئش انداخته برتخت نشاندند و صدا آشنا دیانه از نقار خانه شاهے بلند گردیده فتنه و آشوب باطمینان گرائید قطب الملک با همه مان خاص و رفقای معتمد ماندن در قلعه قرار داد و بیرون دروازه ها طرف دیوان عام و خاص و همه جا با معتمدین خود رانگهد اشته خواجه سرایان و خواص و دیگر عمله کارخانها از معتمدان خود مقرر ساخت و در دیوان و زارت بحسب آرزوے اجیت سنگه و رتن چند حکم معافی جزیه صادر شد و احکام امن و امان و بحالی حکام و صوبه داران بهمه ممالک محروسه روانه گشت و اعتقاد خان را بخفت و خوارے معتقد کرده جاگیر و خانه او را که باوجود بتغرق ساختن اموال بسیار از نقد و جواهر و طلا آلات و مرصع آلات و ظروف و او انے طلا و نقره مالا مال بود ضبط نمودند و بنا بر تحقیق و تفتیش دیگر جواهر و دراے بیش بها که عطایاے فرخ سیر بود نهایت خفتها و شدائد بسیار بر او مے گذشت و همچنین جاگیرات و دیگر هوا خواهان فرخ سیر غیر از مراتب و جاگیر رانے زوجه او که بپاس و لجوئی اجیت سنگه بحال مانده همه بضبط در آمد منصب داران و الاشاهے را که برخے بقرار دره هفت پنجاه روپیه و بعضے زیاده چیے جاگیر یافته ملازم بودند و اکثرے با مید نقدے یا جاگیر دران زمره بسر مے بردند حکم شد که هر کس اراده نوکرے دارد و در سرکار حسین علی خان اسپ خود بداغ رسانیده موافق شرح دیگران پنجاه روپیه سراسرے میگرفته باشد و پنجشے گرے دوم باسم اعتماد الدوله محمد امین خان بحال داشتند و بتغییر سیف الله خان پنجشے سوم ظفر خان را مقرر ساختند و صوبه دارے مالوا بنظام الملک هر چند نظر باوضاع روزگار او قبول نمے نمود ازانے شد و سر بلند خان را که قبل ازین انقلاب بکابل مرخص شده پانزده کروه رفته بود و انتظار انجام کار سلطنت میکشید باز طلبیده از سر نو خلعت استقلال و بجاے صوبه مذکور داده رخصت نمودند و فوجدارے مراد آباد بنام سیف الدین علی خان برادر خود مقرر فرمودند و محمد رضا نام را قاضی القضاة حضور و میر خان عالمگیرے را که صوبه دارے اکبر آباد داشت صدر الصدور نمودند و بانت خان خواجه خانه صاحب دیوان خالصه و راجه جگت سنگه دیوان تن شد لیکن تبع متصدیان ملکی و مالے حتی ارباب عدالت گویا نائب تن چند بود و همت خان که محرم و مهدم قطب الملک بود مشرف بدیوان خاص و تا لیق پادشاه و خدمت شناسیه دیگر یافت در خدمات دیگر و صوبه هاے دور دست بنا بر انیکه نظم و نسق بر هم نخورد و تغییر و تبدیل راه نیافت مگر قلعه دار مانده و از مرحمت خان سپاه امیر خان صوبه دار کابل بنا بر استکانی که در ملاقات حسین علی خان هنگام آمدن از دکهن نموده بود تغییر نموده نجابت قلی خان تورانے مقرر ساختند و راجه اجیت سنگه را که بصوبه دارے احمد آباد بحال بود منجوسهت مرخص شود تا از طعن مردم شهر رهائی یابد نپذیرفتند ٭

ذکر مردن فرخ سیر و نشستن او ازین سرائے دوم

ذکر انتقال فرخ سیر باختلاف اقوال مسموع و معلوم شده بهر دو صورت سے گذارد صدق و کذب اضافه بر عهده راویانست فقیر را از معتمدان مقبول القول استماع افتاده که فرخ سیر را سادات غیر از مقید نمودن ضرر جانے نرسانیده افغانه را که از معتمدان بود خان انتظار حبس فرخ سیر بدست او سپرده بودند داو فروش و در حراست استقلال داشت شبے فرخ سیر بهمراهی افغان از راه بامهاکه باهمدگر متصل بودند خود و اهل حرم بیرون سرا و چند قدم راه رفته

برہامے دور از مکانے کہ مقید بود رسید افغان لعبد آگاہے دست از جان خود شستہ حیران استا
از دور شخصے را دید کہ در ستر دیوارے پنہان گردیدہ ہمان سو دویدہ فرخ سیر را یافت آن ناکس بمقتضا
کہ در اکثر طباع افاغنہ باشد دستش اکشیدہ آورد و وقت نشاندن او طپانچہ بر رویش زد فرخ سیا
نمودہ سر خود را بر دیوار چنان زد کہ از ہم شگافت وہمان صدمہ بعالم آخرت شتافت و محمد ہاشم
فرخ موت فرخ سیر را العلت کشتہ شدنش با سر سادات نسبت نمودہ اگرچہ از فحوائے عبارت او بچندین
نہایت از چہار دنظار از ان فرقہ والا تبار ظاہر ہے شود فقیر بنا بر احتیاط عبارت کتاب او را بعد اصلاح ا
کہ بہ تصحیف کاتبان یا عدم استعداد محرر داشت سہوے نگارد تا محمول بر حمایت و پاس طرف سادات نگردد و الله

صورت عبارت محمد ہاشم بن خواجہ میر محرر تاریخ کہ خوافی الاول از
پروردگان صاحبقران ثانی شاہ جہان پادشاہ و او و پدرش رفیق سلطا
بود و تاریخے متضمن احوال اکثر سلاطین ہند عموماً و خصوصاً پادشاہان تیم
تا ابتدائے عہد محمد شاہ بن جہان شاہ بن بہادر شاہ بجیطۂ تحریر

درین ضمن چون دو ماہ از حبس پادشاہ مظلوم کہ دران مکان تنگ بانواع عذاب مبتلا بود گذشت
مشہور باوجہ دہیل گشتہ انوریا صرہ اش کلیۃً زائل نشدہ بود از راہ سادہ لوحے وحب ریاست
ایمان عالمیست گاہ بدیعیان پیغام معاذیر متصورات ایام گذشتہ فرستادہ استدعای نشاندن
بودن ہر دو برادر در امور سلطنت مے نمود و گاہ عبد اللہ خان افغان کہ بہ نگاہ بہانے آن پادشا
بود تملقات نمودہ امیدوار مناصب عظیمہ فرمودہ اشعارے نمود کہ مرا تا براجہ دہیراج جینگہ سوا
و افغان تذکر بر بانی الضمیر او اطلاع یافتہ ہر دو برادر خبر سیدات تا آنکہ سادات بر ہنمائی مخلصان در فکر قطع
آن پادشاہ سادہ لوح افتادہ دو بار سمومش ساختند کارگر نیفتاد نوبتے یا ثالث کہ اثر کرد چون
اشتداد نمودہ بود بزنک حرامے ہر دو برادر روکفالت قسم الہی کہ درمیان بود تاب صبر نیاورده کلمات
ہر دو نمک حرام وکلام اللہ کہ چرا جزائے خاطر خواہ بسادات علی الفور نمیدہید و جناب اقدس الہی را
سخنہائے ناگفتنی میگفت امیر الامرا و قطب الملک استماع این احوال نمودہ حکم دادند کہ تسمہ کشیدہ
وقت تسمہ کشیدن ہر دو دست تسمہ را گرفتہ دست و پائے بیفائدہ زدن گرفت محصلان جلادیہ
وغیرہ دست پائے او را از کار عاطل ساختند **بیت** بر خوان دہر دست ارادت مکن دراز
بزہر این نوالہ را + تا ازین جہان فانی لصد حسرت وناکامے درگذشت اگرچہ بر السنۂ عوام شہرت دا
اضطراب سر کار دو خنجر ببدن او نیز رسانیدند اما انچہ از زبان صاحب اہتمام شہادت پادشاہ مغفور
نمودہ او وقت کنان با اظہار ندامت ومجبور بودن نقل میکرد و کار بزدن خنجر و کار زدن کشید بہر حال
عبارت از یکروز و دو شب یا بر عکس باشد بہ تجہیز و تکفین پرداختہ تابوتش را بمقبرۂ ہمایون بردند و

از لچہ ہاے شہر کہ از وفیضیاب بودہ اندیشہ پیش تابوت گریبان و برادعیدش نفرین کنان و دشنام دہان گریبان چاک و بر سر خاک میرفتند و لا در علی خان بخشی حسین علی خان و سید علیخان برادر بخشی قطب الملک کہ ہمراہ تابوت حسب الامر بودند آنہا نیز با اعیان شہر رفت کنان ہمراہ میرفتند و مردم سنگ و کلوخ بر سواری اینہا انداختہ زبان بناسزا مے کشودند و نان و فلوس خیرات از اینہا مے نمیگرفت روز سوم جمعے از لچہ ہاے گدا پیشہ بر سر چوبترہ کہ لاشش فرخ سیر را بران غسل داده بودند فراہم آمدہ و طعام و افر پختہ و سولودبان را طلب داشتہ بقدر اطعام خوراندند و مجلس سرود و نمود و تا صبح احیاے شب بجا آوردند سبحان اللہ انتقام الہی را معاملات فرخ سیر چہ بظہور رسیدہ با وجود چندین عداوت بایستے روز اول کہ مقیدش نمودہ بودند ازین سرا چہ فانے نمیگذرانیدند اما چون فرخ سیر در ایام اقتدار خود برادران معصوم خود و دیگر بیگناہان را بہ تہمت و سر بریدن مقتول و چشمہاے بینا را بے نور گردانیدہ باید خود ہم لذت این ہمہ ظلم و ستمہا را بچشد و انچہ دیگران از دست او کشیدہ بودند باید از دست دیگران او ہم بکشد و سادات نیز در عرصہ قریب مکافات اعمالیکہ با او و دیگران نمودند یافتند انتہی کلامہ القصہ بعد تسلط بر خزائن سلطنت از نقد و جواہر و اسباب و فیلان و اسپان بادشاہے انچہ خواستند انتخاب کردہ شامل کارخانہاے خود ساختند بنوعیکہ مناسب دانستند ہر دو برادر باہم تقسیم نمودہ گرفتند بلکہ قطب الملک کہ رغبت بسیار بنسوان داشت میگویند بعضے از پریستاران حرم سراے شاہے را ہم کہ در حسن و جمال عدیم المثال بودند متصرف خود در آورد و العلم عند اللہ تعالے بعد این حال برادران را نیز ابہد یگر بجاہ و اعزازے ترفیع چنان صفائی نماند اگر چہ ظاہر نمے نمودند اما مہرمان مزاجدان را اندک اطلاعے براین راز بہر سیدہ از بعضے حالات استنباط این معنی می نمودند و امیر الامر بمقتضاے افراط فراست و شجاعت کہ در ذات او از عطایاے الٰہی ودیعت بود در جمیع محامد و اوصاف بر برادر بزرگ خود تفوق مے جست و اقتدار او در ہمہ امور از اقران بلکہ از فرماندہان زمان گذشتہ سلطنت بخش و مملکت ستان گشت افسوس کہ عمر و دولتش وفا نمود و الا احوال روزگار باین فلاکت و ادبار نمے کشید و آبروے ہندوستان چنین برباد نرفتہ حالت سنجا و اشراف ہند باین حد نمے رسید چون اعمال خلق بمقتضاے تادیب و تنبیہات الٰہی گذشتہ بود عمر و دولت چنین امرا بزود ہی منقرض گردید بفعل اللہ ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر رحلت رفیع الدرجات و جلوس برادر او رفیع الدولہ بر سریر سلطنت و بزودے در گذشتن از ین جہان و خروج نمودن نیکوسیر در اکبر آباد در ہمین زمان ✤

چون رفیع الدرجات مسلول بود در ماہ چہارم از جلوس خود سہ ماہ و چند روز متمم بسلطنت بودہ روز شنبہ بست و یکم رجب رحلت نمود و ہر دو برادر کہ مدار المہام سلطنت بودند رفیع الدولہ را کہ برادر رفیع الدرجات بود بسلطنت برداشتہ پادشاہ ساختند و بانتظام مہام سلطنت مے پرداختند چون احوال ایام سلطنت این دو برادر کہ متعاقب ہمدیگر مسمے بپادشاہ گردیدہ در مدتے بسیر بجد تقدیر رہگراے عالم بقا شدند فقیر را مفصل معلوم نبود و در زمان رفیع الدولہ خروج نیکوسیر خلف محمد اکبر پسر اورنگ زیب عالمگیر در قلعہ اکبر آباد کہ ہمانجا محبوس بود اتفاق افتادہ لہذا بایجاز ذکر این ہر سہ نفر از سلاطین تیموریہ بنابر انتظام سوانح ایام بزبان قلم دادہ و غرض اصلی ہم درین مسودات ایجاز و اختصار احوال و ارقام انچہ بدانست خود محقق دانند ہست لہذا باطناب کلام و نگارش اخبار عوام نپرداخت ملخص آنکہ بعد اندک زمانے از جلوس رفیع الدولہ شاہزادہ نیکوسیر ولد اصغر محمد اکبر در قلعہ اکبر آباد کہ ہم آنجا مقید بود بیاورے قلعہ دار و دیگر ہزاریان احشام متعینہ قلعہ مذکورہ و منصبداران متعینہ

صوبه اکبرآباد نظر بمشاهده آشوبے که در سلطنت افتاده بود بخروج نموده بر تخت سلطنت جلوس فرمود و مردم اکبرآباد بر سر او اژدحام نموده صورت بلوائے عامی رویداد امیر الامرا مع قطب الملک رفیع الدوله را همراه گرفته با جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان سلطنت به اکبرآباد رسیده قلعه را محصور ساخت نیکوسیر با اعوان و انصار خود هر چه از دست شان برسے آمد مضائقه نمی نمود بعد چند روز قلعه مفتوح و نیکوسیر مغلوب و محبوس گردید سرداران قلعه وغیره که مائه مناصب داده استکبار و عناد داوشنده بودند بسزا رسیده قلعه در و احشام مستحفظین تبدیل یافتند درین ضمن مرض اسهال که لاحق احوال رفیع الدوله گشته بود اشتداد یافت و هر چند قطب الملک و ندا و سے دلسوزے کوشید و حکما در معالجه اهتمام نمودند چون اجل موعود شش رسیده بود سودے نه بخشید و هنوز ایام سلطنت او بسه ماه نرسیده بود که آثار درگذشتن او ازین عالم پیدا گردید قطب الملک و امیر الامرا از حیات او مایوس گشته او اخر ماه شوال بر و اسپتے نجم الدین علی خان برادر خود را و برواسپے غلام علیخان پسر سید خانجهان را برای آوردن روشن اختر خلف جهانشاه پسر بهادر شاه که هیجده ساله عمر داشت فرستادند و ممکن است که غلام علیخان همراه نجم الدین علی خان رفته باشد و امکان دارد که نجم الدین علیخان صوبه دار شاه جهان آباد و در برآورد شاهزاده مذکور را قلعه سلیم گذه باتفاق غلام علی خان رفته باشد علی ای حال شاهزاده مذکور را عمد معز الدین با والده خود در قلعه شاه جهان آباد بسر مے برد جوانے بود زیبا و نوخط باندک فهم و ذکا آثار رشادت و فهم و فراست از ناصیه او پیدا قبل از رسیدن روشن اختر از دار الخلافه باکبرآباد بلکه قبل از برآمدن او از شاه جهان آباد رفیع الدوله باجل موعود درگذشت و رخت هستی از جهان فانی بر بست تا رسیدن شاهزاده مذکور مردن رفیع الدوله یکهفته و بروایتے ده روز مخفی بود بعد رسیدن روشن اختر تابوت رفیع الدوله بر آورده در جوار خواجه قطب الدین فرستاده چنانچه برادرش مدفون شده بود دفن نمودند ✣✣

ذکر جلوس ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه باقبال طالع بی زوال و عروج نمودن او بمعراج جاه و جلال

تاریخ پانزدهم ذی قعده روشن اختر باقبال رونق افزاے سواد فتح پور گردید و تاریخ پانزدهم شهر مذکور ۱۱۳۱ هجری بموجب روز شنبه بعد چهار پاره ساعت بنجوے از اول صبح و بساعت مسعود و طالع محمود سریر آراے دارائی هند گردید زینه هاے سریر بفیض خطبه نام زاے و اسم و لقب گراے او پایه بلند و در سرخ و سفید از یمن سکه او سرمایه ارجمندی یافت و به القاب مستطاب ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه ملقب گشت و از سیامن نام مبارکش نرخ غله ارزانے گرفت نواب قدسیه که مادر مهربان آفتاب اوج حشمت و نهایت باشعور و صاحب فطنت بود در سرشته اقتضاے وقت را از دست نداده در همه امور رعایت خاطر و پاس عرض هر دو برادر کرده انهمام سلطنت بود و نداز دست نمیداد چنانچه بعد از یکماه که برائے همراهے لشکر و مشاهده دیدار آن گرائے گوهر از دار الخلافه بلشکر رسید مردم قدیم جهان شاهے را که ملازم مشورش بود واراده استقبال او داشتند مطلع بر عزم آنها گشته ممانعت نمود که باستقبال نیایند بلکه بملازمت هم نمانند و بارادهٔ کورنش بر در حرم سرا نیز نیایند و مقرر شد که ابتداے سال سلطنت محمد شاه بعد از غرل فرخ سیر نویسند و ایام فطرت که هفت هشت ماه زمان سلطنت رفیع الدرجات و رفیع الدوله و خروج نیکوسیر بود اعتبار ننمایند و پانزده هزار روپیه در ماهه برائے مصارف ضروریه نواب قدسیه و خدمه محل مقرر شد و بند و بست کلان بازه و نقارت و عمده داران بدستور سر دو پادشاه زاده هاے مغفور مذکور بر اضافتیار معتمدین سادات مقرر ماند و خواجه سرایان و خواص و فیلبانان و مردم خاص جلو روز سواري و باردار و چکابدار و فراش وغیره

عمله از تو کران سید عبد الله خان بر سهر امرے و کارے منصوب بوده اند و همت خان براتا لیقی پادشاه و چار بیچ خدمت حضور و صاحب اختیارے دیوان خاص و عام از طرف سادات مقرر بود و محمد شاه از راه هوشیارے برفق و مدارا با او سلوک نموده هیچ امرے بے استرضاے او بعمل نمے آورد و در سواریے معتمدان سادات پادشاه را محیط بوده دور او را نمی گذاشتند و گاه گاه در یکدو ماه بطور سیر و شکار و تماشاے باغ یک کروه دو کروه برده باز بده و تحانه نمے آوردند القصه چون از طرف جیبیله رام ناگر صوبه دار آله آباد که اطاعت نمی نمود بلکه بعضے اطوار ناهموار نسبت ببردو برادر صاحب مدار سلطنت بظهور میرسانید و بجمعی خود امیر الامرا ارادهٔ تنبیه او نموده حکم به برآوردن پیش خیمه بطرف اله آباد فرمود و همان اوان خبر فوت جیبیله رام بعتبهٔ رسید حسین علی خان اگرچه رسیدن این خبر از مدد طالع خود دانست لیکن فرمود که افسوس مردم سرنگون را بر فوک سنان ندیدند متعاقب این خبر معلوم شد که گردهر بهادر پسر دیا بهادر برادر زاده جیبیله رام که بیشمشیر جیبیله رام بود بعد فوت عموے خود بجاے او نشسته در فراهم آوردن سپاه و استحکام بروج و باره قلعه اله آباد پرداخته از شنیدن این خبر او اخر ذی قعده محمد شاه را از فتح پور بنواح مستقر الخلافهٔ اکبر آباد داورده و شهرت مهم تسخیر قلعه اله آباد داده حکم بستن پل بر آب جمنا و تعیین موضع بطریق هراول فرمودند و درین ایام میر جمله را صدر الصدور نمودند امارتن چند در جمیع امور مالی و ملکی بلکه شرعی هم بر تبه استقلال و اقتدار داشت که مقتدیان پادشاهے جز و کل معطل بودند و غیر از ننگه سند بمهر آنها میر سید و گرد خلے نداشتند حتی تعین قضات بلاد و ارباب عدالت هم بے تجویز رتن چند متعذر بود و گویند روزے رتن چند شخصے را نزد قطب الملک آورده تسلیم خدمت قضاے بلده فرمود قطب الملک روبه یکے از زنده نموده تبسم کنان گفت که رتن چند ما قضات را هم مقرر و تجویز نماید او گستاخانه در جواب التماس نمود که راجه جیو از نظم و نسق امور دنیوے فراغت حاصل کرده الحال بانتظام امور دینی پرداخته اند الحاصل وکیل گردهر باشتهار تعین افواج بر موکل خود استدعاے عفو تقصیر و اظهار اطاعت نموده امیدوارے او در بحال داشتن صوبه اله آباد با عطا فرمودن صوبه اوده با بعضے خطاب و مناصب و اقرار برآمدن از قلعه اله آباد بعد فراغ از مراسم تعزیت جیبیله رام ظاهر ساخته مهلت خواست مسئولات او پذیرائی یافته فرمان صوبه دارے اوده با دیگر عنایات و خطاب بهادرے بنام گردهر صادر گردید ✣

متعین شدن دلاور علی خان با عانت راجه بهیم بهم بوندے و حبیب قلیچ خان بتادیب و اخراج گردهر بهادر از قلعه اله آباد بشرط تمرد او ✣ ✣ ✣

چون بر سر ملک بوندے راجه بدهه سنگه و راجه بهیم که ملک موروثی نام برده ها بود منازعت داشتند بدهه سنگه بر راج تسلط یافته بهیم سنگه را اخراج نمود و بهیم سنگه توسل بادیال دولت امیر الامرا نموده امیدوار بود حسین علیخان بهادر سید دلاور علی خان بخشی خود را با شش هزار سوار زرم جو که اکثرے از اولاد سادات بارهه بوده اند با عانت راجه بهیم سنگه مقرر نموده مرخص ساخت و فرمود که بعد فراغ از تنبیه بدهه سنگه باتفاق راجه بهیم سنگه و گج سنگه سرحد صوبه مالوا رفته منتظر حکم محید باشند و ازینجهت که برا الهار و التماس گردهر بهادر و لجمعے بنود حید قلی خان بهادر را با جمعے دیگر فوج شایسته بصوبه اله آباد رخصت نمود تا اگر گردهر وفا بعهد و عده نکند بهم او پردازند حید قلی خان بهادر بعد رسیدن به اله آباد لازمه جرات و تدبیرات انچه بود بسندیدول نموده قصورے نکرد اما چون در انصرام این امر تعذر و تعوق

انجام نمی یافت و گردہر بہادر نیز بنا بر عدم اطمینان چند روز بقبول و اقرار خانے کردن قلعہ سے گذرانیدند و چند روز بجنگ و قلعہ داری می پرداخت تا آنکہ مقدمہ بطول انجامید و حسین علی خان خود از اراب جبنا عبور نمود و شہرہ بر آمدن او بطرف الہ آباد اشتہار یافت و گردہر بہادر زیادہ تر در توفیر ذخیرہ غلہ وغیرہ کوشیدہ چارہ غیر از تحصن بآن قلعہ نمی دید و از پایداری او در اکثر محالات خالصہ و جاگیرداران عمدہ خللہا پذیرفت امیر الامرا بملاحظہ آنکہ قلعہ الہ آباد را از ہر سہ طرف آب گنگا و جمنا محیط و گردہر بہادر خانہ از زشت شجاعت نیست اگر پایداری نماید و محاصرہ بطول انجامد بر امر سہل مدت مدید کوشش خواہد شد و این امر باعث برہمے در امور عظیمہ و مایۂ ہرلس و گیر معاندان مے تواند گشت متوقف بود و ہمدرین ایام برحسام دینا میان ہر دو برادر صاحب مدارکہ از نقد و جنس اکبر آباد بدست آمدہ بود نقار و غبارے برخاستہ پیغام و کلام رنجش آمیز از جانبین بعمل آمد اما در اخفاے آن کوشیدہ رتن چند نگذاشت کہ صدائے ازان برخیزد۔

ذکر رفتن رتن چند بالہ آباد حسب التماس گردہر بہادر و فرو نشستن اختلال آن دیار

درین عرصہ نوشتہ ہاے متواتر از گردہر بہادر رسید کہ اگر راجہ رتن چند آمدہ با من عہد و پیمان نماید و مطالب مرا بپیرائی میسر آید من بخاطر جمع و دل مطمئن تبعیت امر و اطاعت فرمان را حاضرم لہذا ہر دو برادر اطفاے فتنہ اصلح شمردہ رتن چند را منصف نمودند و رتن چند او اخر ربیع الثانی با فوج لائق روانہ الہ آباد گردید و بعد رسیدن در انجا و حصول ملاقات ہر دو با ہم عہد و ایفاے اقوال جمدگیر کہ با فالت آب گنگ کہ از اقسام غلاظ نمود است بمیان آمدہ باستحکام یافت صوبہ دارے او دہ با فوجدارے ضمیمہ قاریہ صوبہ مذکورہ و دوسہ فوجدارے دیگر بران افزودہ بگردہر بہادر مفوض گشت و اوائل ماہ جمادی الثانیہ سنہ دو جلوس محمد شاہ قلعہ الہ آباد خالی گشتہ بدست متوسلان دامن دولت پادشاہ و سادات آمد و رتن چند سعادت نمودہ بمہارمت خداوندان نعمت خود شرف اندوز گردید۔

ذکر شروع فتنہ آصف جاہ و حدوث منازعت میان او و سادات

نظام الملک بر صوبہ مالوا چنانچہ سابقا مذکور شد رفتہ بانتظام آن مکان پرداخت و تادیب مفسدان آنجا نمودہ ملک را مصفا ساخت چون امیر الامرا حسین علی خان را بنا بر نمودن ملاقات موقت آمدن ازدکھن بامرحمت خان ملاے بود بعد اقتدار یافتن بر سلطنت مرحمت خان را از قلعہ دارے ماندو و معزول نمودہ و خواجہ قلی خان تورانی را بآنکار مامور فرمودہ فرستاد و مرحمت خان بعذر انقلاب سلطنت و گردش روزگار مستمسک گشتہ در سپردن قلعہ تعلل ورزید خواجہ قلیخان شکوہ او را بحضور نوشت سادات وکیل مرحمت خان را چشم نمائی نمودہ در باب عمل دہاندن خواجہ قلی خان بنظام الملک نوشتند نظام الملک مرحمت خان را فہمانیدہ خواجہ قلیخان را عمل دہانید اما چون مرحمت خان را بنا بر خوشے امیر الامرا روی آمدن در حضور نبود و نظام الملک عمدگے و نجابت خاندان و قدر دلاوری و ہوشیاری مرحمت خان میدانست نزد خود طلبیدہ با عزاز و اکرام تمام نگہداشت قلعہ رات گڈہ متعلق صوبۂ مالوا را کہ چہار سال زمیندار فساد پیشہ بتصرف خود آوردہ بود در ہمان ایام حکم برآوردن قلعہ مذکور از دست آن متغلب بنام فتح جنگ رسیدہ بود فتح جنگ نظام الملک مرحمت خان را با فوج شایستہ بدان خدمت روانہ ساخت و مرحمت خان بران کار رفتہ و ترددات نمایان نمودہ قلعہ را

مسخر ساخت باوجود این حسن خدمت عفو جرائم او نگردید تیغ خنگ مراعات بزرگانه بکار برده اختیار نبد و بست صوبه دارے مالوا باو گذاشت و مرحمت خان در نظم و نسق صوبه دارے و تنبیه مفسدان و گوشمال سرکشان چنانچه باید کوشیده و مواضعے چند از پرگنه چنا پیرے که مسکن مفسدان بود تباخت لعبدازان حقیقت فراهم نمودن مرحمت خان جمعیت بسیار و تاختن دیهات چندیرے از روے نوشته اخبار نویسان بسید عبد الله خان رسید و بروایات مشهوره متواتره بایاسے اعتماد الدوله که با محمد شاه گاه گاه بزبان ترسے گفتگوے مے نمود سپاه زیاده از حاجت نزد نظام الملک و مرحمت خان جمع آمده بود و بقول بعضے درهین ایام نوشته حسین علی خان ببنظام الملک رسید بدین مضمون که ما مے خواهیم برائے نبد و بست صوبه هاے دکهن و اطراف آن مکان ماندن خود در صوبه مالوا مقرر نمائیم از چهار صوبه اکبر آباد و اله آباد و بهار پورو لمتان هر جا خواهند بنام شما مقرر کرده آید نظام الملک سببی از اسباب مذکوره و رسیدن دلاور علی خان با فوج خود در رفاقت راجه بهیم و راجه گج سنگه نبه حد صوبه مالوا که قریب لشکر ایش باعث اختلال بعض نوح انجا و اضطراب سکنه آن دیار گشته بود دلگیر گشته درخواست امیر الامرا کلمات رعونت نوشت و در عنوان آن خط این بیت هم نگاشت **بیت** من بیوفا نیم بوفا میخورم قسم ✣ من چون شما نیم بشما میخورم قسم ✣ امیر الامرا و قطب الملک نوشته مذکور دیده مضمونش را فهمیده وکیل معتبر نظام الملک را در خلوت طلبیده شته کلمات غیر مناسبه تند قلمی درباره آقای و بزبانی ورد زدند

برخاستن غبار عناد و فساد در میان نظام الملک و سادات و ظهور آثار و اختتام عمر و اقبال قطب الملک و امیر الامرا بلکه اتمام انتظام سلطنت و بعرصه آمدن امرائے نفاق پیشه کم جرأت

بعد رسیدن خبر گفتگوے سادات ببنظام الملک و تحریک نهانی پادشاه بوساطت محمد امین خان او را مشار الیه جاه و اقتدار و آبروے خود و جمیع امرائے مغلیه و غیرهم منحصر در افنا دا عدام امیر الامرا و قطب الملک دیده و از تسلط سادات و زمین چنده راجه اجیت سنگه دل تنگ گردیده بصلاح همدمان صاحب راز و رفیقان جانباز چاره کار منحصر دران دانست که توکل بنصرت سخت و طالع نموده علم منازعت برافراز د و عزم مذکور را جزم ساخته مطابق آن دو وکله بقطب الملک و امیر الامرا انگاشت و بر فاقت عبد الرحیم خان و مرحمت خان و رعایت خان و جمعی دیگر از هواخواهان قدیم و جدید با دوازده هزار سوار در وسط جمادی الثانیه ۱۱۳۲ مطابق سال دوم از جلوس محمد شاه از نوح سرو نج که برای نبد و بست و نظم و نسق آن ضلعه خانه کوچ برآمده بود متوجه دهلی آباد دکهن گردید و اواخر ماه مذکور این خبر بسادات رسیده و لشکر پادشاهے انتشار یافت امیر الامرا بدلاور علی خان و بهره دو راجه همراهیش برای تعاقب نظام الملک نگاشت و نیز نوشت که اقاصب الوس آن طرفها را بنوکرے و مواعید مناصب و حصول مقاصد با خود رفیق ساخته باتمام این فتنه پردازد ✣

رسیدن خبر فتح و ظفر عبد الصمد خان بر حسین خان خویشگی از افاغنه مشهوره قصور در صوبه لاهور

حسین خان افغان خویشگی رئیس قصبه قصور از مدت چند سال طریقه تمرد ورزیده پرگنه هاے سیر حاصل نواح قصور و لاهور بتصرف خود در آورد و علم مخالفت افراشته دوم از عصیان و طغیان میسرود از ابتداے صوبه داری عبد الصمد خان بهادر بدلیر جنگ کردنگشی اختیار کرده عمال منصوب او و دیگر نوکران پادشاهے را بیدخل ساخته بقبوضے تمام پیش می آمد

قطب الدین نام عامل صوبه دار را که صاحب فوج بود در میدان کشته فوج و خزانه او را غارت نمود و با هشت نه هزار سوار بقصبه جالنه
و ما راج پرگنه های قرب جوار برآمد عبد الصمد خان نگهداشت نموده و هفت هشت هزار سوار فراهم آورده بعزم تنبیه و تادیب او نهضت
نمود و نزدیک چهوتے که از لاهور سے کروه مفاصله دارد سپهر دو فوج بهم رسیده صفوف بیاراستند عبد الصمد خان کریم قلی خان
پسر خود را هراول نمود و دست راست جانی خان و خواجه رحمت الله را که اقربای نبرد آزمای او بوده اند مقرر ساخت
حفیظ علی خان برادر خان مرزا را هراول اینها با هزار سوار و هیله که دشمن حسین خان بودند مقرر نمود و طرف چپ آغر خان تفاق
عارف خان نائب خود نگهداشت و بر همین طرح نیز فوجے معین ساخت حسین خان نیز از دو غرور مصطفے خان برادر زاده خود را
هراولی داده مع رحمت خان و بهلول خان و سعید خان و دیگر افغانان بانام و نشان که همه فیل سواران شجاع بے باک بوده اند
صف آرا گشت و بمجرد شروع جنگ صدر خاستن آواز توپ و تفنگ خود را بے ماکانه بر توپخانه ریخت و از توپخانه هم گذشته
کریم قلی خان هراول را از پاے در آورد و فوج همراهے کریم قلی خان هزیمت خورده گریخت حسین خان با دو سه هزار
جوان یکه تاز بمقابله آغر خان پرداخت و عجب زد و خورد سے درمیان آمد هراهیان تونگهداشت آغر خان تاب صدمات حمله
افاغنه نیاورده روبفرار نهاد و مدامًا آغر خان با شصت هفتاد کس که قدماے رفقایش بودند و اکثرے از انها مستلزم افراده و
همه تیر انداز و یکه تاز پایدارے نموده افغانان را بتیر تیر باران گرفتند و آغر خان خود با تنگ بر فیلبان زده فیل را بمقابله دشمن
راند و هر تیر یکے از مخالفان را افگند تا آنکه مصطفے خان هراول حسین خان با جمعے از افغانان نامے کشته گردید و بعضے
ازان جماعه مجروح گشتند حسین خان چندان التفات با غر خان نکرده مقابل عبد الصمد خان چنان بجرأت و دلاورے
رسید که عرصه بر او تنگ گردید و اکثرے از هراهیان او روبفرار نهاده تزلزلے عظیم در ارکان لشکرش رویداد مسموع شنید
عبد الصمد خان ریش خود مے کند و میگفت که ای خواجه آخر تو از شاه بهتک که پیر حسین خان بود کمتر شده درین عرصه
جانی خان و حفیظ علی خان تردد نمایان نمودند و آغر خان دران وقت بر کرشمش زد دران حال فیلبان حسین خان مع
پیر و مرشد او شاه بهتک نام که بر فیل با او همنشین بود کشته گردید و همانوقت گوله تفنگ از دست حفیظ علی خان بر سینه
حسین خان رسید و جان بجان آفرین سپرد آتش در هودج فیل او گرفته شعله کشید عبد الصمد خان مظفر و منصور گردیده شادمان
شد و مراعات شایسته با هراهیان خود نموده با آغر خان بنوازش فیل و خنجر و شمشیر مع تجویز اضافه بالندی دو صد سوار پیش آمد بعد
ازان از جنبر بقطب الملک امیر الامرا رسیده عبد الصمد خان را مورد تحسین و آفرین بسیار نموده خطاب سیف الدوله علاوه خطابهاے سابق فرمود

رسیدن نظام الملک بعد عبور دو دهن تنگبهدره و برگشتن از آب نربدا و بدست آوردن قلعه آسیر و قلعه برهانپور

نظام الملک بعد تصمیم ارادهٔ مصاحبت با سادات بارهه ملک دکهن گردیده از آب نربدا عبور نمود چون اقبال یاور او گشته
بود بمجرد عبور از گذر اکبر پور هزار ان قلعهٔ آسیر که از قلاع متینهٔ مشهوره سرحد بیست و اکبر پادشاه بمحاصره سالها آن را مسخر
کرده بود و بصلاح طالب خان قلعه دار آنجا که زنده و منصوب کرده امیر الامرا بود با استقبال نظام الملک نبا بر تطمیع او
رسیده و طلب دو سال خود و دیگر انعامات از نظام الملک گرفته قلعه مذکوره را تفویض او نمود و قلعه ارک برهانپور نیز بهمین
دستور بدست نظام الملک افتاد و عوض خان صوبه دار برار که با نظام الملک قرابت قریبه داشت و در شجاعت و
اصابت رای از مشهوران بود با فوج شایسته و سامان بایسته بمدد با نظام الملک رسیده باو ملحق گردید و رنبها نام سردار
مرهٹه که بارا جه ساهو و اتباع او مخالف بود با دو هزار سوار نیز بنظام الملک فتح جنگ پیوست و بعضی زمینداران و سرداران افاغنه

آن نواح نیز بهمین دستور بحضور نظام الملک رسیده با او اتفاق ورزیدند انور خان صوبه دار برهانپور که از دست گرفته های قطب الملک و پیش آورده های او بود چنین حقوق دیرینه را فراموش نموده با آنکه پیش عالم علی خان برادر زاده امیر الامرا صاحب صوبه کل ممالک دکن اقامت داشت خبر اقتدار یافتن نظام الملک شنیده بهمانه حراست حصار شهر نپاه برهانپور رخصت حاصل نموده خود را بخدمت نظام الملک رسانید و مرشه ها که بنا بر مصالحه بارا جه ساهو در اکثر جاها بتحصیل چوته و نشسته بودند از قرب لشکر آصف جاه گریخته بسرداران خود پیوستند درین ضمن والده سیف الدین علیخان که مع اطفال صغیر بارا ده رفتن نزد پسر خود به برهانپور رسیده بود بدرا ده نظام الملک اطلاع یافته راضی بدادن جواهر و اسبابیکه همراه داشت گشته پیغام حفظ آبروی خود بنظام الملک فرستاد نظام الملک جوانمردی نموده اصلا طمع در مال و آبروی او نفرمود و محمد علی نام را که این پیغام آورده بود لباس خلعت شاد کام و مطمئن خاطر رخصت نمود و بیوه بسر اطفال فرستاده دو صد سوار ایدقه همراه داده تا فوج دلاور علیخان رسانید لعبد رسیدن این خبر را میر الامرا بدلاور علیخان متواتر تاکید متابا و مقاتله بانظام الملک نوشت و خود امیر الامرا جازم عزم سفر دکهن گردید و انتظار خبر دلاور علیخان میکشید و رتن چند بانحاء مخدعه و دلالت بصلح بانظام الملک و او ن صوبه داری دکهن یا و سے نمود اما حسین علی خان بهادر را ضی بانگونه بیسمی رتن چند سودمند نیفتاد *

ذکر آشوبی که بشومی کردار محتوبخان در ایران آوازه به کشمیر رو داد عالمے به بلاے بے زینهار آن کافر بنام دینمدار گرفتار آمد *

ملا عبد النبی کشمیرے مخاطب بمحتوے خان که از مدت باز هنود آنجا از نهایت حماقت بتعصب و عداوت داشت نظر بانقلابے که در روزگار مشاهده نموده عرق شرارت او در حرکت آمده اجاره و اوباش مسلمانان احمق و مفسد آنجا را باخود متفق ساخت و نزد میر احمد خان نائب صوبه کشمیر و قاضے آنجا رفته تکلیف نمود که هنود را از سوارے اسپ و پوشیدن جامه و بستن دستار و یراق و سیر سبزه و باغ و غسل ایام محفوصه آنها مانع آیند و درین باب سماجت زیاده از حد بکار برد آنها در جواب گفتند که هر حکمے که پادشاه و ارباب شرع حضور درین باده بجمیع هنود ممالک محروسه نمایند ما نیز مطابق ان حکم در اینجا تواینم نمود محتوے خان فتنه پرداز بید ماغ برخاسته باعانت سفله ها که با او جمع بوده اند هر جا هندوے را میدید بانواع شرارت پیش آمده مجوز خفت دانید اے آن بیچارگان مے گشت روزے صاحب را نام که از هنود معتبر کشمیر بود بسیر باغ رفته برهمنان را طعنها میخوانید آن مفسد فتنه انگیز علی الغفله بر سر آنها رسیده باعانت شیاطین الانس که اخوان و اخوان او بودند بچپارها را شروع بزدن و کشتن و بستن نمود صاحب را با چند نفر گریخته خود را بمیر احمد خان رسانید محتوے خان باعانت خود بر سر خانه صاحب را رسیده خانه او محله هنودان را غرو گرفته دامن داده شروع بتاراج نمود جمعے از هنود و مسلم که بمانعت پیش آمدند مجروح و مقتول شدند بعد ازان بهمان هیات بخانه میر احمد خان آمده اطراف خانه او غرو گرفت و شروع بجنگ و زدن سنگ و خشت و تیر و تفنگ نمود و هر کرا یافت گرفته انواع بیحرمتے باو رسانید و برخے را کشت و جمعے را تاراج و زخمے ساخت میر احمد خان آن روز و شب قادر بر آمدن از خانه و دفع شر آنها نگشته بصد حیله از دست آن جمله بے باک نجات یافت روز دیگر جمعیت فراهم آورده باتفاق میر شاهپور خان بخشے پادشاهے و دیگر عمله و متصدیان و منصبداران سوار گشته بر سر محتوی خان بفسد رفت

آن مفسد کینه جو بدستور روز گذشته اعیان خود را فراهم آورده به مقابله میر احمد خان ایستاد و جمعے ازان شورنجتان عقب میر احمد خان درآمده پلے را که گذشته پیشتر آمده بود سوختند و هر دو طرف رسته بازار را تا جائیکه میر احمد خان رسیده بود آتش داده از مقابل و از بالاے بامها و دیوارها بتیر و بندوق و خشت و سنگ پرداختند و اطفال و نسوان آنها از اطراف نجاسات و کلرخ و هر چیز مے یافتند مے انداختند جنگے عظیم در پیوست و دران هنگامه سید ولی خواهرزاده میر احمد خان و ذوالفقار بیگ نائب چیوتره کوتوالے و جمعے دیگر کشته و زخمے گردیدند و کار بر میر احمد خان که راه بازگشت و نیروے پیش رفتن نداشت بسر شته تنگ ساخت که ناچار بعجز و الحاح پیش آمده بعد مشقت و دشوارے و خفت و خوارے ازان مهلکه نجات یافت رستوے خان بار دیگر بسر خانه نائب رفته صاحب را با جمعے که در خانه او متواریے بودند بخفت تمام کشیده آورده گوش و بینی آنها بریده و خفته بلکه قطع آلت تناسل بعضے نموده مقید ساخت و روز دیگر باهمان هنگامه در مسجد جامعه آمده میر احمد خان را از نیابت صوبه دارے معزول ساخته خود را مخاطب بدیندار خان و حاکم مسلمانان قرار داد و مقرر ساخت که تا رسیدن نائب دیگر از حضور اجراے احکام شرعے و تنفیذ قضایا مے نموده باشد و پنج ماه میر احمد خان بیچاره بیدغل و منروے بود و دیندار خان حاکم مستقل گشته در مسجد نشسته اجراے امور ملکی و انفصال معاملات مے نمود بعد رسیدن خبر در حضور مومن خان نجم الشانے را به نیابت عنایت الله خان صوبه دار کشمیر روانه ساختند او در اواخر شوال لبه کروهے کشمیر رسیده محتوی خان دیندار که از کارهاے ناصواب خود خائف و منفعل بود بخواجه عبد الله که او هم از مشاهیر شهر بود و با آن مفسد رابطه اخلاص داشت رجوع نموده دو پسر خرد سال خود را همراه برداشته بخانه او رفت و بعجز التماس نمود که بر فاقت او و جمعے از فضلا و اعیان باستقبال نائب صوبه رود خواجه مذکور صلاح وا دکه شما را رفتن بخانه میر شاه پور خان بخشی و عذر خواهی از حرکات گذشته ضرور است بعده بر فاقت هم برائے آوردن مومن خان نائب خواهیم رفت محتوے خان باشعار خواجه عبد الله بخانه بخشی رفت و بخشی مذکور بصلاح خواجه مسطور جمعے از مردم محله جدی بل را طلبیده در خانه خود پنهان ساخته بود چون محتوے خان رسیده دو سه کلمه مذکور گردید میر شاه پور خان بهانه امر ضروری برخاست مردم پنهان که منتظر محتوے خان متر صد ایما و اشاره بخشی بودند از گوشه و کنار بر آمده اول در حضور او پسرانش را شکم دریدند و آخر دیندار عذار را بسزاے اعمال او بعذاب و عقوبت کشتند روز دیگر پیروان او اجتماع نموده بدعوے خون مقتداے خود بسر محله جدے بل غلو از حد تمام کرده شروع بردن و بستن و کشتن مردم آنجا و سوختن خانها نمودند قریب دو سه هزار کس ازان محله که جمع کثیرے از مغلیه مسافر نیز وارد آنجا بودند بزیر تیغ بیدریغ جماعه مذکوره امدند و عیال و اطفال سکنه محله نیز اسیر بلاے آن سفاکان شدند و اموال لکوک بغارت برده بدسلوکیها که با مردم آنجا نمودند شرح نتوان داد بعد فراغ ازین جهاد بزعم خود بر سر غائله قاضے و بخشے هجوم آورده جهاد ثانے شمردند بخشے دست و پائی زده روپوش گردید و قاضی تغییر لباس نموده بدر رفت خانه او را از پاے در آورده خشت خشت حویلے را دست بدست بردند مومن خان نائب حضور رسیده میر احمد خان را بدرقه داده بقصبه ایمن آباد روانه نمود و با مردم کشمیر که اشرار خلقند طوعاً و کرهاً بدار و مدار درساخت +

ذکر مقاتله دلاور علے خان بخشے امیر الامرا حسین علی خان با نظام الملک فتح جنگ و یاورے اقبال توانیان و کشته شدن دلاور علے خان +

صد رسیدن دلاور علی خان بر چارده کروهی برهانپور نظام الملک بعضے از سرداران لشکر خود را مع فوج عوض خان سردار ان وجماعه داران شجاعت پیشه دیگر بسرداری محمد غیاث خان مع توپ و توپخانه لائق بمقابله دلاور علی خان رخصت نمود و خود باتفاق عوض خان و دیگر بهدمان از برهانپور برآمده بتعاقب شتافت بعد از محاذیه محمد غیاث خان توان رسید اقامت گزید چون مقابله با دلاور علی خان نزدیک شد غیاث خان صفوف را آراسته حسب الامر نظام الملک توپخانه دستی و توپهای برار کوچک تفنگ که باصطلاح هند چهره گویند همراه مردم معتمد و بهادر خود که وقت کارزار هوش نباخته باستقلال تمام کار را مرور پردازند در پناه نهر خشک طولانی که نالهاش میگویند بطور مناسب چیده در کمین نشانید و دلاور علی خان بمقتضای شجاعت ذاتی و حماقت جبلی که در طباع مردم بارهه است با یازده هزار سوار همراه خود و فوج راجپوتیه همراهی راجه بهیم سنگه و راجه جیسنگه و دوست محمد خان افغان مسلح گشته و صفوف آراسته فیلان خبگی را عقب توپخانه گذاشته مستانه وار قدم بعجز که کارزار گذاشت و غیاث خان عقب مردم کمین منتظر پیش آمدن دلاور علی خان استاده از طرفین آتش افروزی بان و توپ شروع گردید دلاور علی خان از فرط تهور تامل و صبر نکرده قدم پیشتر گذاشت چند قدم بقهقرا رو سکون رفته چون از کمین گاه آگاه نبود دفعتا حمله نمود در اثنای شماکه انتظام صفوف باقی نمانده خود با همراهیان نامنتظم بر دم توپخانه کمین گاه رسید مردم کمین بادل پر کین پایداری نموده بیکبار توپها و بندوق دستی و بانها را آتش داده فوج دلاور علی خان را هدف گوله های شلک ساختند و بیک شلک جمع کثیر از پیش قدمان دلاور و رفقای بهادر بر خاک هلاک افتادند عقب ماندگان بمشاهده این حال تنزلزل گشته دو دبارو ت را پرده خفت خویش شمرده عار فرار اختیار نموده از کارزار برگشتند دلاور علی خان و هر دو راجه با چند جماعه دار که زیاده از چار صد و پانصد سوار نبودند پای ثبات فشرده سینه ها خود را هدف تفنگ بلا گردانیدند چون راه ناهموار در پیش و توپخانه آتش بار بود اسپ انداختن و فیل راندن میسر نمی آمد درین عرصه اکثر دلاوران بارهه و متهوران راجپوتیه و دوست محمد خان افغان که صاحب ابس و از سرداران نامدار ولشان انوا بو دننگ فرار بر خود گوارا نساخته بدرجه رفتند و بهر حال چون بخت و اقبال سادات برگشته نصیب یاور خود دلاور علی خان مع راجه ها با جمعیتی که مانده بود دلیر یها نموده نشانه تیر و گوله تفنگ گردیده جان در میدان دادند بهیچ یک از سرداران لشکر نظام الملک افت جانی نرسید و صدای شادیانه از طرف جنود نظام الملک بلند گردید توپخانه و بان و کارخانجات دلاور علی خان انچه از جادنات تاراج محفوظ ماند بضبط نظام الملک در آمد و قرین فتح و ظفر راجعت بشهر نموده : تسلی رهایای صوبه خاندیس و استمالهٔ سپاه پرداخته و جراحت بعضے از همراهیان را که زخمها برداشته بودند بمراهم الطاف و عنایات اسپ و فیل و خلعت ملتفت ساخت و استماع این اخبار موجب خوشنودی بادشاه و محمد امین خان علما الدوله و دیگر ارکان امیدوار دربا طن گردید و شکرانه ها بتقدیم رسید و قطب الملک امیر الامرا را نهایت ملال عارض گردید و فکر چاره کار خود فتاده اکثر اوقات صرف ندا بیرمے شد گاه ارادهٔ همراه بردن بادشاه و رفتن هر دو برادر و باتفاق به تنبیه نظام الملک مے شد و گاه فرستادن بادشاه مع قطب الملک بدار الخلافه و تنها رفتن امیر الامرا بدکن هر کز خاطر مے گشت گاه آنکه بادشاه همراه امیر الامرا شریک محاربه باشد گاه اینکه اول مصالحه را کار فرما شده متعلقان امیر الامرا را از دکن باید طلبید بعد ازان تدبیر مهم نظام الملک باید کرد شبید و در بارهٔ محمد امین خان نیز مشوره ها میرفت او نیز در مرگ و زیست خود متردد بود گاه شهرهٔ قتل و اسیرے او بسے سادات روی سید او باز برفق و مدارا مے انجامید گویند امیر الامرا منجواست که محمد امین خان

را بکشد قطب الملک چون عهد و پیمان با او داشت و مناسب هم نمی دانست نهایت ممانعت نمود بلکه روزے گفت که جان من وابسته جان اوست اگر شما او را بکشید من خود را خواهم کشت بهر صورت چون او قاتل حسین علی خان بود بچه طور کشته می شد و درین ایام بست و دوم ماه مبارک رمضان ۱۱۳۲ھ روز جمعه بعد از زوال که مردم در مساجد مشغول استماع خطبه و اشتغال نماز داشتند زلزله وحشت افزائے روی نمود که ان زلزله الساعة شیئ عظیم یاد میداد و اکثر عمارات در شاهجهان آباد و دهلے کهنه از هم پاشیده افتاد و بعضے مردم از صدمه آن مرده اکثرے مجروح شدند و از صدائی که از زیر زمین بسمع ساکنان روے زمین میرسید غلغله در حیرت و اضطراب بود و به بار عمارات و زمین بحرکت آمده جنبید و مدت زلزله امتداد یافته تا چهل روز کشید هر روز و شب مکرر زمین و عمارات بجنبش می آمد و صدائے ظاهرے گشت و در دلها مردم خوف بسیار جای کرده خوابیدن نمی سقف متروک بود و بعد ازان مدت که تکرر شد اگر چیزے زلزله تخفیف یافت اما تا چار پنج ماه گاه گاه زمین و عمارتها به لرزه می آمد و ازان زلزله باقے بود الفصه قرار یافته بود که غره ماه ذی قعده پیش خیمه پادشاه و قطب الملک بطرف شاهجهان آباد به بزنند و حسین علی خان با جمعے از امرا سے رسم آزمارو انه دکهن گردد درین عرصه باز با محمد امین خان بحجت در انداز ان و نامان چون توهمے از قورانیان بود مناوعتے درمیان آمد و چند روز گفتگوے مختلفه که استشمام فساد ازان می شد زبان زد خاص و عام بود و بمرتبه رسید که اعتماد الدوله با بهادران تورانی شب و روز کمر بسته متر صد قتال خود نشسته می ماند تا آنکه رفع کدورتها درمیان آمد و عهد رفاقت باهتمام ان نفاق العمل آمده عهود و مواثیق با قسام و ایمان غلاظ و شداد موکد و مستحکم گردید و وفای آن از محمد امین خان چنانچه بظهور رسید انشاء الله تعالے عنقریب مرقوم خواهد شد گوئیم بقیة السیف فوج دلاور علی خان که دو سه هزار کس خواهند بود شکسته حال العالم علی خان بادر پیوستند و نظام الملک به تهیه اسباب و تیاری سامان جنگ و مرهم جستگان همراهی تالیف قلوب سپاه خود و افواج اطراف و ورغلانیدن رفقاے عالم علی خان پرداخت و انور خان ناحق شناس که حقوق پرورش سادات فراموش نموده بنظام الملک پیوسته بود بنا بر خبث طینت قناعت نمک خیانت نکرده از تزلزل نظام الملک خبط عالم علی خان را شعر بر اینکه نظام الملک هنوز قوت زیاده نگرفته بر داخت احوال همراهان مشغول است قابو ے وقت از دست نداده خود را زود باید رسانید آن خط بدست نظام الملک افتاده عزت الور خان بذلت مبدل گردید و بیاداش اعمال خود زود رسید و عالم علی خان اوائل ماه رمضان با فوج مناسب قریب بیست و پنج هزار سوار که ازان جمله دوازده سیزده هزار سوار مرهته ملازم راجه ساهو بودند و دیگر یا و سنکراجے لهار و دیگر سرداران نامے مرهته که همه با خود یا از جان نثاران امیر الامرا سے گرفتند و مرهون احسان او بودند و بعضے از امرا سے مشهور دکهن برسم ایل و انگرے بمجرد لقا با هر دارے رفیق بوده اند و باتے فوج ملازم سرکار خود از کتل فرد اپور که وسط حقیقے صوبه خاندیس و بالا گهاٹ اورنگ آباد واقع است فرود آمد و فوج مرهته ضابطه خود نتشه گشته دست بغارت و تاراج دیهات کشاد و نظام الملک اسباب زیاده و ناموس خود را بقلعه آسیر فرستاده از حوالے برهانپور متوجه جنگ عالم علیخان گردید چون دریاے پورنا که از بربرهانپور هفته کرده واقع شده در طغیان بود در عبور توقف روے نمود نظام الملک برهنمائے عوض خان هیجده کروه بطرف چپ پایاب بهم رسانیده بدلالت زمینداران واقف کار یلغار نموده تا خبردار شدن عالم علیخان از آب گذشت عالم علیخان بر عبور نظام الملک آگهی یافته بمقابله او حرکت نمود و مرهته برای دست برد سبقت کرده پیشتر راندند لشکر نظام الملک را محصور ساخته خونخواهان نمودند چون باران متصل سے بارید و مرهته هم احاطه داشتند غله لشکر

نظام الملک چند روز کم یاب و گران بود و اطراف بنگاه رامرهٔه فروگرفته بطور چاپاولے مے جنگید عوض خان ورنبهامرهٔه کہ رفیق نظام الملک و با حسین علی خان مخالف بود برآمده تدارک مے نمودند و نظام الملک تامل و تانے جنگ کنان راه مے پیمود و برائے حرب با عالم علے خان مکان مناسبی مے خواست تا آنکه نزدیک بقصبهٔ بالاپور رسید و مکان خاطر خواه یافته معسکر ساخت ✣ ✣

مقابله نمودن عالم علی خان با نظام الملک در کمال دلاوری و راه آخرت پیمودن با نهایت بهادری

عالم علی خان بهادر پنجم شوال مقابل نظام الملک رسیده بترتیب فوج و تهیه قتال پرداخت متهور خان و غالب خان پسر رستم خان دکهنی را سراول کرده بهراسے امین خان برادر خان عالم و عمر خان نبی عم داؤد خان و شمشیر خان و محمد اشرف خان بخشی و فدوی خان دیوان و مٹهی خان و محمد سے بیگ کہ ہر دو جامه دار عمده و بهادر مشهور بودند مستظهر ساخت و رفاهیت طلب خان و خواجه رحمت الله و دیگر دلاوران و سرداران دکهن و مرهٹه را یمین و یسار فوج طرح مقرر ساخته هر یکے بجائیکه مناسب بود تعین نموده خود در قول قرار گرفت و غیاث الدین خان را با خود در هودج فیل شریک سوارے ساخت و توپخانه را باسلوب شایسته باده دوازده هزار پیاده کرناٹکی پیش روے خود داشته فیلان مست جنگی را غرق آهن نموده عقب توپخانه جا داد و با دل قوے و خاطر مطمئن اراده کارزار مصمم ساخت لیکن چون جوان نورسیده ناتجربه کار بود با آنکه احوال جنگ دلاور علی خان شنیده بود که نظام الملک مردم خود در کمین نشانیده دلاور علی خان را بدم توپخانه آشنا کشیده و ازان جهت شکست بر فوج دلاور علے خان افتاد و حزم و احتیاط درین خصوص نیز نکرده خود هم درین بلا اگر نه گرفتار گردید و جان شیرین ببرد انگی در باخت اصل خود آنست که چاره تقدیر هیچ اندیشه و تدبیر نه جوان مے تواند و نه پیر

ششم ماه مذکور بتحریر بکیه رقم پذیر خامه وقایع نگار گشت با سے چهل فیل سوار پای جلادت در عرصهٔ کارزار گذاشت و نظام الملک بقائدے بخت و اقبال مرحمت خان بهادر را سراول خود ساخته غازی الدین خان پسر خود را همراه او داد و عبد الرحیم خان و رعائت خان و سعد الدین خان و داراب خان و کامیاب خان و غیاث خان و قادر داد خان و فتح الله خان و دلیر خان و روح الله خان و انور خان و چندے از راجه ها و دیگر بهادران همراهی خود را که همه کینه خواه و رزم جو بوده اند جا بجا در میمنه و میسره قرار داده خود مع عوض خان در قول جا گرفت و رنبها مرهٹه را با بعضے از زمینداران بر بنگاه گذاشته بدافعهٔ شورش مرهٹه هاے مخالف متعین نمود و توپخانه و باسنها انچه از خود داشت و انچه از قلعه آسیر و برهان پور رسیده بود بدست آورده بود اول روز بطور یکه چیده بود شب آنرا تغییر داده در گوشه هاے مخفی یمین و یسار رسید و دلاوران معتمد را با توپهاے چهره دار و جزائرچیان در کمین نشانید و خود در پناه آنها ایستاد دلاوران فوج عالم علی خان در حرکت و هیجان در آمده متهور خان سراول با فوج خود که ده دوازده هزار سوار خواهنده بود بر توپخانه شریار نظام الملک حمله نمود همین که دو فلک اول چندے از جانبازان بارهه و دکهن بخاک هلاک افتادند سپاه نظام الملکی دلیرے کرده قدم پیشتر گذاشتند و مقابل سراول رسیده چپقلشهاے نمایان نمودند و تزلزلے در فوج سراول عالم علی خان بهم رسید بهادر مذکور باد راک این احوال از راه جرأت نظرے مع غیاث خان که همنشین و قرین او بود و دیگر سرداران و سربازان فوج فیل سوارے پیش رانده مدد سراول خود نمود و بجملات مردانه پے در پے عرصه بر فوج نظام الملک تنگ ساخته از پیش روے خود برداشت فوج مقهور برگردان و عالم علے خان مع همراهیان متعاقب او روان گردید و عنان حزم و احتیاط را از دست داده

بے ملاحظه پس و پیش بعجلت میراند تا آنکه بر هر سے تقدیر بر بروے توپخانه کمین فوج مغلان پرگین که بران توپخانه متعین بود رسید و ناگهان بیکبار توپهاے چهره دار و بانهاے بسیار و جزائر بے شمار را بر روے او سرداده ند سخن قیامت بر خاست و دود توپخانه عالمی را سیاه ساخت چون دود که همسر نار نمرود بود فرو نشست مبشور خان هراول و غالب خان و شمشیر خان و محمد اشرف خان و خواجه رحمت الله و مهتی خان و محمدے بیگ و بسیارے از جانبازان مقتول و مجروح و کثیر سواران و پیادگان بر خاک هلاک غلطان نظر در آمدند و عالم علی خان بهادر با وجود برداشتن زخمها مع معدودے ازجان نثاران که هر یکے شعله شیر و مبارز دلیر چنان عرصه خون خوار و معرکه گیر و دار بود استقامت ورزیده داد تهور و شجاعت میداد و دو مبدم قدم پیشتر مے نهاد درین حالت اختصاص خان نهیبره خان عالم و محمد غیاث خان که یک چشم او از زخم تیر در رهین دار و گیر از کار رفته بود پاے حسبارت پیش گذاشته مقابل حملات رستمانه عالم علی خان گردید و دیگر سرداران همراهے نظام الملک مع عوض خان که ازا قربا ے قریب او بود بمدد آن هر دو رسیدند زد و خورد عجیب و ستیز و آویز غریب روی داد آخر الامر از ضرب شمشیر اختصاص خان دست عالم علی خان از حرکت افتاد و از یورش فوج نظام الملک که از پے هم میرسید آن نوجوان رستم نشان مع همراهیان که نوزده فیل سوار و دیگر فارسان و فاکردار و پیاده هاے شجاعت شعار بشمار آمدند سرخ رو با باے کرام خود ملحق گردید سنگر اے ملهار زخم برداشته با چند نفر دیگر اسیر گردید و عمر خان برادر زاده داؤد خان و امین خان برادر خان عالم که منافقانه رفیق عالم علی خان بوده دوسه لک روپے و سه چهار فیل درین معرکه از خان مرحوم مذکور بدست آورده بودند وقت مقابله پهلوان خنگ و فی الحقیقة از نام و ننگ تهی نموده باتفاق بعض نفاق پیشه دیگر بلشکر نظام الملک پیوستند و خیمه و فیلان و توپخانه و جمیع کارخانه هاے سرکار عالم علیخان و همراهیان او و انچه از دست برد تاراجیان محفوظ ماند متصرف نظام الملک در آمد و درین جنگ نیز بهیچ یک از همراهیان نامی نظام الملک آفت جانی نرسید چنانکس از اعیان که زخمها برداشته بودند از مرهم لطف و احسان نظام الملک جراحت آنها التیام یافت از استماع این خبر بلا لیکه بعطب الملک و امیر الامرا گذشت بیانے نیست خصوص امیر الامرا که ازا فراط غم و غصه بر آتش بیقرارے می طپید و اندیشه ناموس و خانه خود که در دکهن داشت نیز بخاطرش نمیخلید لهذا بمجرد خبر رسیدن که قبائل حسین علی خان را مع مال و اسباب قلعه ارد و دولت آباد قبل از رسیدن فوج نظام الملک اندرون قلعه گرفته لازمه غم خوارے مرعی داشت با وجود آنکه ملال آزردگے از حسین علی خان داشت جوانمردے را کار فرما شده مست احسان بر سادات گذاشت **بیت** بدی را بدے سهل باشد جزا ✤ اگر مردے احسن الی من اساء

از استماع خبر اندک تسلی دل عمده امیر الامرا بهادر گردید و نیز در همین زود ے خبر رسید که مبارز خان صوبه دار حیدر آباد و دلاور خان که هم زلف یکدیگر بودند با هفت هشت هزار سوار آمده بنظام الملک پیوستند و عهد رفاقت با او بستند

نهضت نمودن امیر الامرا بسمت دکهن و مرخص شدن قطب الملک بطرف دار الخلافه شاهجهان آباد و اجمال ذکر انچه درین عرصه روے داد ✤

لهذا کنکاش بسیار بمیان آمد بر این قرار یافت که قطب الملک به نیابت پادشاه در دار الخلافه شاهجهان آباد استقامت ورزد و حسین علی خان در خدمت پادشاه بدکهن رفته تنبیه و تادیب نظام الملک نماید چون این عزم جزم گردید امیر الامرا

در تهیه فراهم آوردن سپاه و سرانجام سامان جنگ افتاده مصحوب سید محمد خان پسر سید الله خان و دیگران زر و پروانها برای طلب جماعه داران عمده بارهه و افغانان صاحب الوس فرستاد تا آنکه قریب پنجاه هزار سوار قدیم و جدید بگمارد اشته مع پادشاه و افواج شاهی و راجه ها و غیرهم هر کدام اطاعت و رفاقت نمود با توپهای جهان آشوب و تفنگچی های قدر انداز اسباب سفر سازکرده اواخر ماه شوال پیش خانه بطرف دکهن برآورده خود امیر الامرا نیز کوچ نموده بدو کروهی اکبر آباد نزول فرمود چون اجل موعود حسین علیخان رسیده بود بعض امور که صریح رضای او و مناسب بخود و قهرمان تقدیر از دست او برمی آورد چنانچه در اوائل فتنه خدمت میر آتشی که منبد و بست خانه پادشاهی و وابسته اوست از سید خان جهان که از جمله اقربای حسین علی خان بود انتقال یافته بنام حیدر قلی خان مفوض گشته و نهم ذی قعده سنه ۱۱۳۱ هجری محمد شاه از سواد مستقر الخلافه اکبر آباد کوچ نموده بسمت کروهی بلده مذکوره شرف نزول ارزانی داشت و سید عبد الله خان بطریق مشایعت و حصول رخصت رفاقت نمود چون پانزدهم ذی قعده روز جلوس و جشن پادشاه بود قطب الملک می خواست که بعد انفراغ جشن رخصت حاصل نماید حسین علیخان راضی نشده از چهار کروهی اکبر آباد مرخص نمود و چهار دهم ماه مذکور پادشاه را حسین علیخان همراه خود گرفته منزلی نزدیک فتح پور معسکر ساخت و سه چهار روز برای جشن جلوس پادشاهی توقف نموده بسمت دکهن نهضت فرمود و قطب الملک مع حامد خان عموی نظام الملک و حمید الدین خان غازی الدین خان غالب جنگ و میر احمد خان نعمت الله خان و میر خان و سید صلابت خان و چند امیر بی پر و بال در انجا مانده نوزدهم ذی قعده بطرف شاه جهان آباد کوچ نمود در راه محمد خان بنگش با قطب الملک ملاقات نموده داعیه رفتن خود بلشکر پادشاه نبا بر رفاقت امیر الامرا و تهیدستی خود ظاهر نمود و پنجاه هزار روپیه علاوه مبلغ چندلک روپیه که حسین علیخان بامید رفاقت خود باو داده بود از قطب الملک گرفته بدروغ راست نمانکه بلشکر پادشاه میرود رخصت حاصل نمود و قطب الملک رهگرای شاه جهان آباد و امیر الامرا منزل بمنزل روانه دکهن گردید ٭

کشته شدن امیر الامرا حسین علی خان بهادر در راه دکهن از ترزویر و احتیال امرای کینه کوش پرفن و اتمام پذیرفتن شوکت و قوت سلطنت کهن خاندان بابریه ٭

بعد ازان که قطب الملک بچهل کروهی شاهجهان آباد رسید بر کشته شدن امیر الامرا حسین علی خان بهادر و غیرت خان بهادر خواهرزاده او و نور الدین علی خان برادر امیر الامرا از شقه رتن چند که در اضطرار نوشته مصحوب شتر سواری فرستاده بود مطلع گردید شرح این واقعه آنکه چون پادشاه را چندانکه اختیاری نمانده دست نشان سادات گردید از امرای کهن نظام الملک محمد امین خان اعتماد الدوله را خار خار رشک در جگر مخلد و همه وقت در فکر و تدبیر استیصال سادات بدل میکوشیدند و محمد امین خان با محمد شاه فرصت یافته دو سه کلمه تیر کی گفته اذن او حاصل نموده و نظام الملک را شورانیده و بالتفصیل سمع و اهتمام او بر عالم علی خان و دلاور علی خان اگرچه مقصد بود گذشت آنچه گذشت چون محمد امین خان اراده حسین علی خان بر استیصال نظام الملک براعین داشت نهایت ندامت خود و جمیع تورانیه در فنای نظام الملک بیقین میدانست و نیز ظن غالب بود که هرگاه کار نظام الملک بمقابله امیر الامرا کشد البته فتح و ظفر امیر الامرا را میسر خواهد شد بنابرین روز و شب درهمین فکر بود که اگر بنوعی تواند شد بخدع و دغا امیر الامرا را در راه علی الغفله بازگشت اما بدون اعانت رفیقی شفیق اقدام براین امر خطیر زیاده از خیز تاب و توان خود می شمرد بنابرین علی الدوام میکوشید محمد امین معروف بسعادت خان که از سادات نیشاپور خراسان و در اول منصب هزاری و الاشاهی در عهد فرخ سیر متمثل

بعد از ان بخدمت فوجداری متهدون بیانه که از محالات عمده مستقر الخلافه اکبر آباد است مامور گشته در انجا سیاه زیاده نگهداشته واز سید عبد الله خان استمداد نموده بعد امداد نبغم وفسق آن محال پرداخت وبجوهر تدبیر وشجاعت خود تادیب سرکشان انجا نموده باضافه پانصدی سرافرازی یافت واز جمله مشاهیر دربار وصاحب نام واعتبار گشته درین سفر سر بر آوردن بعض مطالب خود همراه لشکر محمد شاه بود محمد امین خان اورا همدم وهمراز ورفیق جانباز خود مناسبت مغلیت ساخت واین سر دو میر حیدر خان کاشغری را که از قوم جتا وبسبب میر شمشیر بودن لقب میر ی دارند انتخاب نموده درین باب استمزاج او نمودند میر حیدر نه کور که شجاع بیباک وجوان دلاور سفاک بود قبول نمود وآن بی نصیب بطمع دنیا وتعصب مذهب قتل سید حسین علی خان بهادر را که در وهم وتصور احدی نمی گنجید قبول نمود وهر سه بار دنیا طلب محرم راز گشته قدم ارادت برین حسارت ثابت کرده باهمدگر مشوره بودند که چسان وکدام کس بر انبکار مبادرت نماید تا آنکه قرعهٔ این فال بنام میر حیدر محروم ارد نیا وآخرت افتاد وآن اجل رسیده عرضے متضمن شکایت محمد امین خان نوشته وسیکے دیگر از همراهان خود را که برادا عتماد شجاعت وبیباکے داشت رفیق خود گردانیده برین ارادهٔ آگاه ساخت روز چهارشنبه ششم ذی الحجه ۱۱۳۲ هجری مطابق سنه دواز جلوس محمد شاه که در منزل قریب سے وپنج کروه از فتح پور معسکر پادشاهے بود محمد امین خان بعد رسیدن پادشاه نزدیک بدولتخانه برسم همیے مزاج ونهوع ظاهر کرده خود را به پیش جانه حمد علی خان رسانیده واو را نیز ازین راز آگاه ساخته با خود متفق ساخت امیر الامرا را بعد ازان که پادشاه را بخیمه رسانیده داخل محل سرا گردانیده بخیمه پادشاه برآمد ومعارم لشکر خود که بضابطه سر اولے بمسافت یک کروه کسرے کم وبیش ایستاده گردید چون نزدیک دروازه گلال باڑه رسید میر حیدر خان ازدور نمایان شده کاغذ التماس را بلند ساخت چیله ها وچوبداران مانع پیش آمدن شدند بمقتضاء قدر دل امیر الامرا انداخت که حکم پیش آمدن داد وچوبداران را از مزاحمت ممانعت نمود میر حیدر خان ایماے امیر الامرا را بکام خود دیده دو سه عرضے را گذرانیده متصل به پالکی امیر الامرا پایهٔ آنرا گرفته احوال خود عرض کنان میرفت همین امیر الامرا متوجه ملاحظه عرضے گشت میر حیدر خان پیش قبض از انکه خود کشیده خنجر بر جگر آن سید دلاور زد واز طرف مقابل پیش سر دون شده وهمان ضربت اول بشهادت فائز گشت اتا در همان جلدے امیر الامرا لکدے بر سینه پر کینه قاتل خود زده فرمود که پادشاه را بخیمه پالکی سوار کنید امیر الامرا بزمین افتاده متصل باین حبارت نور الله خان پسر اسد الله خان که عمه زاده امیر الامرا بود پیاده همراه پالکی میرفت ضربت شمشیر خود قاتل امیر الامرا را بزمین رسانیده روانه بوادی عدم خلاص ساخت وبرو دیگر میر شرف هم رسیده شریک گردید ومثل دوم که نور الله خان را کشته میر شرف او را کشته وخود زخم برداشته جان بسلامت برد مغلان دیگر هجوم آورده سر امیر الامرا نور الله خان را از تن جدا کرده پیش پادشاه بردند خواجه مقبول خان ناظر امیر الامرا جان نثاری وفاکرداری را کار فرما شده تردد نموده خود چند زخم کارگر برداشته بعد سه چار روز از همان جراحتها بعالم آخرت شتافت سقاء خاکروب امیر الامرا نیز بر قاتلان رفاقت وتهورے بجا آورده با تلمشریاے برهنه خود را بر هجوم خلائق که محافظین پادشاه بوده اند زدند وصفوف را دریده تا نزدیک تسبیح خانه رسیده از ضرب دست مغلیه وبعضے گفته اند که از ضرب دست برهمان هلاک از پا در آمدند وجمعی از همراهان محکم سنگه دیوان امیر الامرا بدروازهٔ گلال باڑه رسیده راه را مسدود یافته سراچه دیوان خاص را دریده با شمشیر ها بر سر زبان در آمده گروه در آمدند ودو سه کس زخم ها برداشته وامیر الامرا را کشته یافته برگشتند وبعضی مردم بزرگ اندازان حسین علی خان بهادر نیز به پیش اندازی پرداخته کارے نساخته پریشان ومتفرق شدند ❊

رسیدن خبر مقتول شدن امیر الامرا بغیرت خان بهادر وآمدن او بلا تامل بر سر پادشاه ومحق شدن باباے خود در زیر سکاه

چون خبر کشته شدن امیر الامرا بغیرت خان بهادر خواهر زاده امیر الامرا رسید مطلق التفات بآراستن فوج و همراه گرفتن توپ و توپخانه و طلبیدن رفقا ننموده و انتظار یارے و حاضر آمدن آنها نکشیده از حاضرین کسے خود دست کشید و برو مال و ست خود پاک نموده بر فیل سوار شده و بلا تامل بمقابله پادشاه و قتله خالوے خود شتافت بقصد دو سه هزار سوار که همراهی اورا رفاقت نمود کمال شجاعت و دلاورے بسرعت برق و باد بر لشکر پادشاه رسید و سعادت خان دران وقت بر سنهونی محمد امین خان و حید قلیخان بر در حرم سرا کے شاهے رسیده از دحام بعضے رفقای امیر الامرا را که دران وقت بدروازه بود بجرأت خود دور نموده و هر چند مادر پادشاه از شفقت مادرے راضی بیرون برآمدن پسر خود نبود سعادت خان باقتضاے فدویت و دولت خواهی قدم جرأت پیش گذاشته بمبالغه تمام و نهایت الحاح و ابرام دست پادشاه را گرفته از محل برآورد و اعتماد الدوله را بر فیل خود سوار نموده خود بجاے خواص نشست چون افواج و رساله هاے پادشاهے و امرا کے موافق بدستور و هر روز بجاهاے خود شتافته بودند دران وقت قلیل جمعیتی از مغلیه همراهے محمد امین خان و اندک مایه مردم سعادت خان در رکاب پادشاه حاضر بود حید رقلیخان کہ حسن سلیقه برای همین روز مردم توپخانه را مستعد و مشغول میداشت درعین آشوب و رستخیز آمد و غیرت خان بهادر که ظاهرا بادنبال سوار نهایت نزدیک رسیده بود باهتمام اجماع و احضار مردم و توپخانه و افراس و افیال پادشاهے و سرکار خود پرداخت و درین اضطراب بانتظام و ترتیب فوج و توپخانه بدستور نمود و مستعد بهر دو لے استاد و غیرت خان چون شیر ژیان و ببر بیان دست از جان شسته بر هودج فیل مانند سپند در مجمر نشسته از نهایت بیقراری دمی نمی آسود گویا در خانه گمان نقل مکان نمی کرد عازم سفر آخرت بود و آن بهادر دلیر درین دار و گیر همت بر دفع قتله خال خود امیر الامرا بهادر گماشته نظر بر پادشاه و محمد امین خان و حید قلیخان و بخت و بحسن انتظام حید قلیخان و سلیقه کار فرمائی او گوله چون تگرگ میریخت و حید رقلیخان معرکه رزم را چنان بگرمی آراست کہ صدا ے احسنت از چار سو بر خاست امرای پادشاهی علی التواتر مدد رسیده در تقویت جمعیت پادشاهی افزود و کم کم مردم همراهی غیرت خان نیز بکمک رسیده اردوے نمود هاصله غیرت خان پشتعل بحید رقلیخان و پادشاه گشت و تیر از شست غیرت خان کاری یافته چون اجل حید قلیخان نرسیده بود دیده کمانش خیان تراز و نشست کہ بعد فتح بدشوارے برآمد و قمر الدین خان و سعادت خان بهادر و حید رقلیخان رسیده شرط وفاق و وفا با پادشاه تبقدیم رسانیدند و پادشاه بدست خود نیز تیرها میزد درین عرصه تارا چیان آتش بخمیره امیر الامرا و سادات داده دست بغارت اموال و کارخانه هایش کشاده خزانه عامره اورا که از کرور در حساب گذشته بود بغنیمت بردند و صمصام الدوله خاندوران بهادر منصور جنگ بهادر پادشاه رسید و غیرت خان بعد ازان که دو زخم کارے تیر برداشته بود بزخم گوله حبشی کہ خواصی حید رقلی خان بود در هگرا ے عالم بقا و رفیق و همنشین ملا ، اعلے گردید اللهم اغفر له و آبا به الصالحین خزانه لشکر امیر الامرا تبا راج رفت و انچه در راه عقب مانده بود از تاراج محفوظ مانده بضبط پادشاه درآمد

ذکر سوانحے کہ بعد قتل امیر الامرا بر همراهیان او روی داد و ارتقاے مدارج دولت امرای خالص الوداد

بعد فتح و اخرت حید رقلی خان بحکم سنگه بغیر امان جان و آبرو از طرف پادشاه داده نزد خود طلبید و کورنش عفو تقصیرات و عطاے منصب شش هزارے از اصل و اضافه نموده زنجیر فیل را از طرف اعتماد الدوله بپیغام استمالت مکرر رسید او بخیال آنکه ماندن جان و آبرو احوالات ست شقه متضمن هاجرا بقطب الملک نوشته بصحبت قاصد سوارے فرستاد و خود لبوارے پا لکے راه خانه خویش گرفته روان گردید جمعے از مغلیه و لچه هاے بازار کہ اکثرے از اطوار ناشایسته او

ستکره و بیزار بوده اند بر سرش ریخته دازپا لگد کنیده بزیر لگد و مشت گرفتند و عریان و خسته احوال نزد محمد امین خان آوردند بعجز و گریه التماس امان جان نمود محمد امین خان لباسے باو پوشانیده بطوق و زنجیرش مقید ساخت رای سهرو مند اس وکیل قطب الملک احوال وقت دیده ریش و بروت خود تراشیده قشقه خاکستر پیشانی کشیده و اسباب خانه برخے تاراج داد و قدرے نقد و جنس با خود گرفته چندے در خیمه آشنایان بسر برد و قابو یافته بدر رفت و خود را بسید عبد الله خان رسانید مهر علی خان خدمتگار مقرب حسین علیخان که صاحب فیل و مکنت و دارو غه داغ و تصحیح روزخبگ رفاقت غیرت خان نموده بود دو سه روز آفت تاراج و بے آبروئی با و نرسید آخر مال و آبرو لیش بر باد رفته مقید گردید و میر مشرف با وجود استمالت و عطای اضافه و رعایت نقد که بعمل مے آمد پاس نمکخوارے گذاشته از قبول عنایت ابا نموده زمانے خیده بهیکارے گذرانیده امید وقتے رفیق پادشاه گشت و محمد امین خان بنا بر رفع تشنیع عوام جنازهٔ امیر الامرا و غیرت خان پسر نواب اولیا را بزر باف گرفت و نماز بران خواند و بنا بر اظهار حسن تردد و شجاعت خود مردم را مخاطب ساخته گفت که یاران انها شیرانند که خوابیده اند بعد ازان جنائز را روانه اجمیر ساخت که اجساد مذکوره را در جوار قبر عبد الله خان کلان پدر حسین علی خان کجا سپارند و غرض از تزئین جنائز آن بود که در راه قطاع الطریق بطمع زر باف و غیره غارت ننمایند و در نظر عوام اهانتے عاید احوال سادات گردد اما نشد بهر جا این تابوت ها میرسید مردم باحترام میگوشیدند و تا اجمیر رسانیده اجساد را نجا سپردند سعدے جهان اے پسر ملک جاوید نیست ✣ ز دنیا وفا دارے امید نیست نه بر باد رفتی سحرگاه و شام ✣ سریر سلیمان علیه السلام ✣ در آخر ندیدے که بر باد رفت ✣ خنک آنکه باداش داد رفت ✣ الحمد لله که متواتر از معتمدین مسموع شد که این هر دو صفت در امیر الامرا چنانچه باید بود و انچه با فرخ سیر و بعضے بد خواهان دیگر بعمل آمد از فحوای اخبار نقله آثار معلوم شد که نباچارے بود حفظ جان و آبرو کیست که نخواهد و دنیا طلبان را دگذشتن از آبرو و جان با وجود مقدور از احدے مسموع نشده بلکه از تتابع احوال خدا و رسول هم در خصوص این امور کم کسے بود که خالص عیار برآمده باشد حال آنکه اطاعت در انجا ز واجبات و سرمایهٔ وصول باعلا درجات اخروے بود و اطاعت امثال خود در دنیا تا این حد ثمره و سودے ندارد چه طور مبتوانند شد که مثل قطب الملک و حسین علی خان امیر الامرا با وجود آن همه جانفشانیها نتوان با طاعت و تبعیت فرخ سیر بے انقیاد شاه و اقتدار اعتقاد خان و میر جمله که از ارادل ناس و با نواع عیوب متبلا بوده اند در داده جان و آبروے خود را بر باد دهند و اسد الله خان معروف بنواب، اولیا پسر عمهٔ امیر الامرا که اسباب ثروت و مکنت او بر باد رفته عارے از اصنا گرفته بود خصوصیت بیت الله حاصل نموده روانه مقصد گردید و غلام علی خان نظر بحق خدمتے که وقت آوردن پادشاه از دار الخلافه بفتحپور نموده بود از آفت بے آبروئے محفوظ ماند و فرصت یافته خود را بعبد الله خان رسانید نصرت یار خان که از سادات نامے بارهه بود با عبد الله خان غبا خاطری بهمرسانیده بود موافق طلب حسین علی خان بلشکرے آمده گرد و مقاصله بود که خبر امیر الامرا شنیدند چون با صمصام الدوله رابطهٔ اتحاد و اخلاص داشت اطلاع نمود صمصام الدوله او را طلبیده آشتی بملازمت پادشاه رسانید و باضافه دو هزارے بر منصب پنجهزارے سرافراز گردانیدند و اعتماد الدوله محمد امین خان را پادشاه از اصل و اضافه هشت هزارے هشت هزار سوار دو اسپه گردانیده یک کرور و پنجاه لک دام انعام و خدمت وزارت با لقب وزیر الممالک بهادر ظفر جنگ مرحمت نمود و خدمت میر بخشیگری لشصصام الدوله مقرر نموده منصب بیست هزارے و خطاب امیر الامرا داد و تمر الدین خان پسر محمد امین خان بخشی دوم و داروغه غسل خانه و صاحب خدمات دیگر گردید

و باضافہ ہزارے صاحب منصب ہفت ہزارے شد و حیدر قلی خان منصب ہفت ہزاری و شش ہزار سوار و داسپہ و یک اسپہ یافتہ مخاطب بنام رنگ گردید و سعادت خان با اصل و اضافہ پنجہزارے گردید و بخطاب بہادرے و علم و نقارہ و سراپردہ سرافرازے یافت و ہمچنین ظفر خان و دیگر ملازمان و متوسلان دولت نوکران قدیم و جدید و الاشاہی و غیرہ موافق حسن خدمت و سعی و وسائل و وسائط مورد عنایات گردیدند ❊

ذکر رسیدن خبر بقطب الملک و احوال او و سوانح عبرت افزائے جنگ عبداللہ خان با پادشاہ و اختتام آن ہمہ دولت و اقتدار سادات بیک ناگاہ ❊ ❊ ❊

سید عبداللہ خان بچمل کروہے شاہ جہان آباد رسیدہ بود کہ شتر سوار غیرت خان بہادر با شقہ نوشتہ طرفین چند متضمن سانحہ جانکاہ کشتہ شدن امیر الامرا مدار غائے اعداور و نمود و خیم جہان بین او و اثیرہ و تاروز کاسانے بہ او ناگوار ساخت بعد اطلاع برما جرا چارہ جز صبر و شکیبائی ندید و با ہزاران کوہ غم و چشم پر نم مصلحت در توقف ندیدہ متوجہ شاہجہان آباد گردید بعضے از مشیران ترغیب سے نمودند کہ ہنوز افواج اطراف بہ پادشاہ نہ پیوستہ و لشکر حسین علی خان ہراول نگردیدہ درین حیص و بیص خود را بدیر سانید قطب الملک این رائے را نہ پسندید و مصلحت دران دید کہ چون پادشاہ تنہا و امرائے ہمراہ او یکدل شدہ فوج ما شکستہ خاطر گردیدہ است بدون ہمراہے شاہزادہ از اولاد اورنگ زیب نامی مقابلہ مقرون بصواب نیست رسیدن بدار الخلافہ و برآوردن یکے از سلاطین و خدب قلوب امرائے کہ من جانب ما کمر ہمت دارند فراہم آوردن افواج و اسباب ضرور دانستہ کوچ بکوچ مرحلہ پیما گردید از انتشار این خبر گنوار ان صفحہ روزگار طریق قطاع الطریق فراہم گشتہ و قتا فوقتا بازماندہ ہائے سپاہ و بنگاہ را غارت مے نمودند و ہر چند افواج نادہ بہ آنہا میرسید از پیشہ خود دست آسودند روز بے جماعدارے از ہمراہیان پیش خیمہ با جماعہ خود مقتول گشت و قافلہ از طرف شاہجہان آباد کہ ہمراہ بعضے از اسباب حسین علی خان بسرائے چمانہ بفاصلہ دو سہ کروہ از لشکر قطب الملک رسیدہ بود تمام و کمال با اسباب تبارج رفت و عمال محالات جاگیر سادات را زمینداران مفسد بے دخل ساختہ حصول خراج بتصرف خود در آوردند و سید عبداللہ خان برائے برآوردن یکے از شاہزادہا شجاعت اللہ خان را مع مرتضی خان بہ شاہجہان آباد فرستادہ برادر خود نجم الدین علی خان صوبہ دار شاہجہان آباد خطے درین خصوص و دریاب تعلقداران فوج و اسباب آنہا بسر کار نگاشت آخر روز تاریخ ہشتم ذیقعدہ کہ خبر بہ نجم الدین علی خان رسید قبل از آنکہ بزبانہا این خبر شتابد اول خلاف این بہ پسر خود اشتہار دادہ جمعے را ہمراہ کوتوال برخانہ محمد امین خان فرستاد و قتا ثلثے از شب ہنگامہ محاصرہ اطراف عمارت عالیہ ام درمیان بود و مردم دیوانہا بہ اطلاع احوال یا بپاس وفا بجاے خود مستقل بودہ ابواب ایاسدارے مے نمودند آخر حکم عبداللہ خان بمالعت این کار رسید یا خود متنبہ گشتہ از حرکت نامناسب باز آمدہ ہمہ را بر گردانید و خود بعزم عید قربان با وجود انبوہ اندوہ بعید گاہ رفتہ نماز خواندہ مراجعت نمود بعد ازان فرستادہ ہائے سید امتداد نشان مبارکباد امیر المعز الدین رفتہ درخواست برآمدن نمودند آنہا قبول نکردہ و مسئول بجا آوردند و شاہ با نگاہ بر ہم خوردن معاملہ شاہزادہ نزد سلطان ابراہیم مخالف رفیع القدر فرستادہ و او را رضے مساعدت برآوردند ❊

جلوس نمودن سلطان ابراہیم بہ اے چند روز ❊

[illegible] ۱۱۳۲ سلطان محمد ابراهیم تخلص داشته ملقب بابوالفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم ساخته سید عبدالله خان بعد دو روز [illegible] بشهر آمده ملازمت نموده ابراهیم متوجه حاجی الدین خان را منصب هشت هزاری و خطاب امیر الامرائی و خدمت بخشی گری مقرر نمود و نجم الدین علی خان را بخشی دوم و سید صلابت خان را بخشی سوم و میر مرتضی خان را بخشی چهارم کرده بر مراتب مرتب از نخاوت مزاج افزوده در استمالت امرای قدیم کوشیده جمعی از بی مردم که از عدم رفیع الدرجات از مناصب معزول و از ترقی مایوس و نومید بودند هر یکی را طلبیده با عطای مناصب و عنایت مدد خرج دستور فرمود و اکثری را مامور نگهداشتن رساله بقرار هشتاد و چهار و هفتاد و یا شصت و بعضی از ین مردم امداد مساعدت تا پنجاه هزار روپیه تا لک روپیه بعمل آمد و حاجی خان بموجب نظام الملک را بجهت نمودن جاگیر مبلغ نقد دادن متسلی نمود و بعض امرای فرخ سیری را مثل اعتقاد خان و شایسته خان و سیف خان و سلام خان و صفی خان که بومیه داشتند نیز طلبیده دلیر بها نمود و امیدوار بسی مکارم ساخته دلالت بر فاقت کرد اسلام خان و صفی خان و محمد یار خان بعاقبت نااندیشی و ناسازی مزاج بنا بر اندیشه مآل کار از رفاقت پهلو تهی نمودند اعتقاد خان سیف خان قبول مناصب نموده مبلغی برای مدد خرج گرفتند اما اعتقاد خان و دیگر منصبداران پادشاهی در اثنای خیامت راکار و رشده کیدو منزل همراهی نموده برگشتند و با منصبداران کم منصب همراه خود جلو حاصل تا هفت صد سه هزاری قدیم و جدید با سخای مختلفه و مقادیر متعدده شامل انعام و مساعدت و مراتبا لعل آور دو نوکران قدیم نه سر سر پنجاه روپیه داشتند هشتاد روپیه شد اما از جهت که هشتاد روپیه سر سر تقسیم یافته جدیدان و یابو سواران هم شریک بودند بزوال قدما و خویش پیراقان گران مے آمد موجب ملال خاطر آنها گشت چون در نگهداشتن فوج مبالغه بود وقت اقتضای تعین و تشخیص نجابت و رذالت نمی کرد از هر قوم هر کس که اسپی داشت آمده نوکر می شد نود هزار سوار ملازم سرکار نصب الملک گردید و تخمین را مبلغ یک کرور روپیه بصرف این سپاه در آمد ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر نهضت نمودن قطب الملک مع سلطان ابراهیم باراده مقابله محمد شاه از دار الخلافه شاه جهان آباد و سوانحی که درین عرصه روے داد

هفدهم ذی الحجه الحرام سنه مذکوره قطب الملک سلطان ابراهیم را با تجمل ملوکانه بنوعیکه درین عجلت میسر آمد همراه خود گرفته از شاه جهان آباد برآمد و طرف عیدگاه نزول فرمود در ینجا غلام علی خان از لشکر محمد شاه و تهور علی خان از اکبر آباد رسیده و بلشکر قطب الملک ملحق گردیدند غلام علی خان را با نجابت علی خان که برادر زاده و متبنای قطب الملک و بسن جاروب سالگی رسیده بود برای آنده و لیت قلعه شاه جهان آباد مع فلیل جمعیتی مرخص نمود چون اول خبر رسیده بود که محمد شاه از راه ملک راجپوتیه متوجه دار الخلافه است قطب الملک در کوچ سوم بدرگاه خواجه قطب الدین معسکر ساخت بعد ازان شنیدند که از راه اکبر آباد مے آید لهذا راه را برگردانیده بفرید آباد رسید و با انتظار سیف الدین علی خان و شهامت خان و سید محمد خان و ذوالفقار علی خان و دیگر امرا فوج و رؤسای بارها متوقف و تا نے چند منازل مے نمود و در هر منزل عرق جوی فوج بارها دافاضه می نمود حسب الوسع اطراف و نواحی را ان مقتدر صاحب فیل و فوج آمده بلشکر ملحق میشدند و علی هذا القیاس از نوکران سید حسین علی خان که در خانه پادشاه نوکر شده بودند و کما هو گرفته فرصت یافته بجمعے آمدند هر روز صد و صد سوار ازین و سه سید مذکور [illegible] که موضع پلوا منزل لشکر نصب الملک گردید سیف الدین علی خان و شهامت خان و سید

محمد خان پسر اسد الله خان معروف بنواب اولیا با دیگر سرداران و اعوان باهم که مجموع قریب بده و دوازده هزار سوار جوان بودند و صد و پنجاه ارابه پر از سادات بارهه که هریک خود را رستم عصر سید انست بامید وصول بمراتب امارت و ادای حقوق اخوت رسیده بهراه بی قبل سوار بی قطب الملک مقرر شدند بعد ورود دایناچور امن جات پدر بال سنگه قدیم هند رسوجمل کرنیدار عمدهٔ اکبر آباد و متهر الوده مع محکم سنگه و برخی از جماعهٔ داران همراه حسین علی خان و رمنیداران اطراف ملحق گردیده علاوه افواج سابقه گردید و تا نظر کار میکرد در عرصه زمین زیر سم سپاهیان و بای پیادگان ناپدید و غیر مرئی بود و همان روز جرامن بابر اد رخود سه زنجیر فیل و چند قطار شتر که از لشکر محمد شاه رسیده و پیش انداخته آورده بود بطریق ره آورد تسلیم قطب الملک نمود قطب الملک انعام و شتران را باد العام نمود و لمحض آنکه نهم محرم الحرام که فوج محمد شاه از موضع شاهپور گذشته مضرب خیام معسکر ساخت و مفاصله بین العسکرین کمتر ماند محمد شاه هر چند استفسار عبد الصمد خان سیف الدوله بهادر دلیر جنگ و راجه دهیراج جینگه داشت نا سپرده بالسبب لعدر راه و موانع دیگر نرسیدند مگر محمد خان بنگش با سه هزار سوار و عزیز خان روهیله و بایزید خان بیوانی با جمعیتی از همراهان همعنان ملازمان پادشاهی شدند و قریب چار هزار سوار از نزد جینگه نیز رسیده رفیق لشکر محمد شاهی گشتند

ذکر صفوف آراستن از جانبین و بهم آمیختن عسکرین و برانگیختن سپاه گرد هیجا و مقابله قطب الملک با محمد شاه پادشاه و ظفر یابی محمد شاه بر قطب الملک و اختتام زمان دولت و اقبال سادات بشروع سستی بذ بر فتن ارکان سلطنت خاندان بابریه بقتضای تقدیرات

اگرچه از نهم و دهم محرم نبابر قرب عساکر بهمدیگر طرفین حزم را کار فرما گشته بترتیب جنگ راه سپمود ند جیراسن حسب الحکم قطب الملک سعی بسیار نمود که آتش بیاروت خانه پادشاهی دهد یا گاوان توپ کشی را نجوی کشیده به بردار جبردار ی و هوشیاری حیدر قلی خان میر آتش میسر نشد و سر اول لشکر محمد شاه حیدر قلی خان مقرر شد و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش بطرف یمین و صمصام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان مع برخی از مردم دیگر بر یسار قرار یافتند و اعظم خان را با جمعی از خنگ دیدگان فوج مقرر ساختند و اعتماد الدوله محمد امین خان مع بادی خان و قمر الدین خان و عظیم الله خان و طالع یار خان و جمعی دیگر فوج التمش قرار یافت و شیر افگن خان و تربیت خان و دیگر فدویان در رکاب پادشاه جاگرفتند و میر جمله و عنایت الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه گوپال سنگه بهدوریه و دیگر امرای سپهر سای محافظت بهیر و بنگاه و سید علی خان و سیف الله خان و محمد خان و امین الدین خان مجموعی از دلاوران دیگر مع فوج راجه دهیراج بد و جرانغار و برانغار و سوارهٔ خدمه محل قوت افزای فوج گشتند و فیلان کوه شکوه را با اسلحه و یراق جنگ و یکه تازان رزم آهنگ و عقب توپخانه نگر آشوب جای دادند و قطب الملک بعد ورود در منزل حسن پور که از لشکر پادشاه بفاصله سه کروه بود مقام نموده بتاریخ دوازدهم محرم الحرام بترتیب فوج خود پرداخت سرداران بارهه نبابر خودسری و رعونت چنانچه باید اطاعت نمیکردند لهذا بترتیب چند بار تقریر یافته و باز برهم میشد بهر صورت نجم الدین علی خان و سیف الدین علی خان و غالب خنگ بهادر نامزد الدین خان و سید محمد خان و شهامت خان مع پسر و برادران و تهور علی خان و شجاعت الله خان و ذوالفقار علی خان و عبد النبی خان و مظفر خان و دیگر دلاوران بارهه که همه بارستم و افراسیاب عهد خود رامی شمردند بهراول مقرر شدند و حامد خان و سیف خان و بیرام خان و نعمت الله خان و امیر خان و سید صلابت خان و عبد الغنی خان و اخلاص خان افغان و عمر خان روهیله و دیندار خان

و عبد القدیر خان و صبغة الله خان و غلام محی الدین خان و ولیر خان و شجاع خان بلوچ و عبد الله خان ترین و دیگر افاغنه صاحب اوکوس و زمینداران فیل سوار مع انبوه خود زیاده از هفتاد فیل سوار دران عرصه کارزار در عین ولیا قطب الملک و سلطان ابراهیم صف آرا گردیدند و ابو المحسن خان بخشی سائر و سید علی خان بخشی رساله و میر امین بخشی مردم بارهه بابست و پنجهزار سوار قدیم و جدید خانه قطب الملک همرکاب او پیادگان بارهه گرد پیش فیل سوارانش مقرر شدند شب سیزدهم پاسداران گذشت و در همین شب راجه محکم سنگه مع خداداد خان و خان مرزا با هفتصد هشتصد سوار از فوج پادشاه گسسته بقطب الملک پیوستند چون صبح صادق دمید و صدای کرنای بگوش مردم رسید منادیان ندای (الجراة خیر من الجبن) در دادند و مجادلان بسفیر تفنگ و تیر پیغام اهل سن مبارزه بکدیگر فرستادند محمد شاه پادشاه ترتیب فوج نوع که مذکور شد بر عماری خاصه سوار فیل گردیده فرمود تا سر رشتن چندار پیکر شش عدد ساخته پیش پای فیلش انداختند و فوج دریا موج به پیش آهنگی توپخانه دشمن کوب چون سیل بلا برآب از پا در آوردن بنیاد اعدا از جای جنبید و لشکر و آوای کرنا و کوس گوش مستمعان آن میدان را از استماع نوای امن و امان مایوس گردید غریدن توپها پیغام اجل بدلیران اجل میرسانید و بان آتش بیان زبان لاف دلاوران کوتاه میگردانید حیدر قلی خان که در انتظام توپخانه و دلدهی توپ اندازان اهتمام تمام نموده بود بحسن تردد ات خود آتش افروزیها بمنصه ظهور رسانید و از طرف افسرده دلان افزردم و فدائیان ثابت قدم خود در ایم توپهای صاعقه کردار و توپخانه آتش بار داده دمبدم قدم بر قدم پیشتر می آمدند و سبکسران بیدل متزلزل گشته عار فرار را اختیار نموده از هر گوشه و کنار به زیر افتند خصوص نجم الدین علی خان بهادر با دوازده هزار سوار و توپخانه برق آثار در سایه درختان که بالای تلی گذارده واقع شده بود رسیده و در مقابل چنان صفوف آتش بار که طائر وهم و خیال را بال و پر می سوخت قدم همت سست افتاده عداد و خته مایه بلند نامی در انبوه محشر شکوه جانبازان مرد اندوخت و عرصه تردد بر فوج پادشاهی چنان تنگ ساخت که گلبرگ چسان که بهادران با نام و ننگ تنگ باخت و تزلزل بسیار در ارکان ثبات قدم دلباختگان بی شعور و عار راه یافته سراز قدم نشناختند و از اضطرار و بیقراری با استقلال و پایداری نپرداختند حیدر قلیخان مع صمصام الدوله مشاهده این احوال بهراسی نصرت یار خان بارهی و ثابت خان و دیگر پردلان پای جلادت پیش گذاشته بصدمات توپ افگنیها تزلزلی در فوج نجم الدین علی خان افگندند و بعضی حلقه ها و سایه درختان از دست کسان نجم الدین علیخان که در آنجا فرو آمده بودند بدر رفته سوی چال مذکور در تصرف آنها نماند نزدیک بغروب آفتاب قطب الملک فرمود که خیمه محقه برای آسایش شب برپا کنند چون آسایش دنیا برای اولختام یافته بود مقرون بصلاح نشمرده موقوف نمود هر گاه شب اندک گذشته حیدر قلی خان در پیش بردن توپخانه کوشیده گوی زنان پیش قدمیها نمود و آهسته آهسته از جائیکه استاده بود پیشتر راند و تمام شب بر فوج قطب الملک آتش توپخانه می بارید و اکثر همراهیان مجروح و برخی مقتول می شدند باغض آنکه غریم بیخبر و بی مقدمه ازین معنی مردم لشکر سید و فوج بسیار بی تاب صدمات آتشبار بی نیاورد از جا نگه و بلکه از بی و پا ده و دو دست جسته فرار اکیا کرشید و اکثر فیل نشینان و جماعه داران معتبر عمار فرار بر خود گوارا ساخته مبتلای جراحات شدند و بسیاری از سواران گردیدند نزدیک بآخر شب که فیل سوار راجه محکم سنگه رسید محکم سنگه از فیل خود را بر پشت اسپ کشیده جان بدر رفت گویا مدتی خبر نبود و حیات او معلوم احدی نبود تا آنکه صبح روز جمعه تاریخ چهاردهم محرم الحرام سنه [illegible] هزار سوار از جمله یک هزار سوار که تمام شب بیدار و هشت پهر مقابل توپخانه آتش بار

که عبارت از یک روز و یک شب باشد گرسنه و تشنه بسبب محرومی از آب که پرورده و متصرف جات بود دنبا بر [illegible]

خود با قطب الملک و غازی الدین خان و دیگر سرداران بارهه و حامد خان عموی نظام الملک و سیف خان و امیر خان متوسلان قدیم و نعمت الله خان و بیرام خان و بعضی صاحب او بسان و چند جماعهٔ دار قدیم الخدمة مثل صبغة الله خان و شیخ هتیلا مانده بود نظر الاحوال پادشاه بر فیل سوارے خاصهٔ خود که پادشاه پسند نام داشت سوار گشته با امرا و رفقا تمام روز و شب در فوج خود زینت او بدر رفتند نجم الدین علی خان با دیگر سرداران بارهه قدم جرأت بے باکانه دست از جان شسته پیش گذاشت و با آن صدمه ها از حصار جمع و عطش و شر رها شے آتش که از توپخانه بر سر او و جمیع رفقاے قطب الملک تمام روز و شب گذشته بود دو پروائی نه [illegible] ارتے [illegible] اباعن جد داشت رستخیز قیامت بر انگیخت و رفقاے محمد شاه خصوص حیدر قلی خان و صمصام الدوله بیکبار خانه بیرون که او نیز سید بارهه بود دو دعوے هم چشمی با نجم الدین علی خان و قطب الملک داشت علم شهامت بر افراشته و سینه سپر مناسے با آب شمشیر غبار خاطر همدیگر راشستند و شومیدانه دواز هر دو سو نهنگان دریاے وغا و شیران بیشهٔ هیجا بر یکدیگر افتاده دندانه در لے برخاست که یوم النشور از یاد رفت و برق خاطف سوزے بر دلان از آهن تبر و شمشیر و سنگ و صلابت سخت کوشے بهادران دلیر آتش صاعقه تاثیر بالاگرفت سعادت خان نبا بر تحصیل نام و نشان چون پیل دمان بمدد جان نثاران بادشاه رسیده حملات بهادرانه سے نمود و شیر افگن خان حسب الامر بادشاه با عانت انصار و اعوان محمد شاهے خصمای مقابل را لکمه پیچان و نوک سنان چون سبر بیان سے ربود در روشیں علی خان داروغه توپخانه صمصام الدوله و عبد الغنی داروغهٔ توپخانه حیدر قلیخان و میر ارام منشے او و محمد جعفر منیرهٔ حسین خان با چند کس دیگر جانهاے خود در باختند و نصرت یار خان بدو زخم تیر مجروح گشت و دوست علیخان با جمعے دیگر زخمهاے شمشیر و سنان برداشت و از طرف قطب الملک شهامت خان که عمدهٔ بانام و نشان بود مع فتح یار خان برادرش و یک پسر و تهور علی خان عبد القدیر خان برادر قاضے میر بها در شاهے و عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم خان عالمگیرے و غلام محی الدین خان و صبغة الله خان عرف شجاعا که هر سه جماعهٔ داران عمدهٔ قطب الملک بودند مع پسر شجاع خان بلوچ دران عرصه مردآزما داد شجاعت و رفاقت داده جرعهٔ ناگوار مرگ را کمال گوارائی نوشیدند و تا جان در بدن بود بجان ستانی اعدا کوشیدند و جمعے کثیر از همراهان این سروران جان شیرین بطلب ننگ و نام دران عرصه جون آشام در باخته لعالم آخرت شتافتند نجم الدین علیخان بهادر که گرمے بازار معرکه از او بود چند زخم کارے بر بدن خود خریده و از رسیدن تیرهاے پیاپے چشم جان بین او از لباس نور عاری گردیده قطب الملک عرصه سر بر او در بهادر خود دگ دیده با جمعے از دلاوران باهه که با او مانده بود ند بمدد نجم الدین علی خان بیش راند و درین وقت چوراسن جات نبرد بقصد لشکر پادشاه تاخته شورو ولوله در انداخت و قریب نهزار گاو و شتران پر تل که بر کنار جمنا جمع بودند مع چند ستر با لشکر خانه و دفتر تاراج برده مقابل فوج پادشاهی که بجراست نگاه مامور و مستعد بودند نمایان شد پادشاه هم از دور سیرے بدانجانب انداخت و محمد امین خان مع هادی خان داروغهٔ برقندازان خاص بدفع او برداخت و از پشت گرمے قطب الملک بقیة السیف لشکر او هجوم بارهه و رفقاے نجم الدین علیخان را نیم جانے که باقی بود تقویت گرفت و با وجود پایداری صمصام الدوله و دیگر امرا تزلزلے در ارکان لشکر محمد شاه راه یافت حیدر قلیخان و سعادت خان و محمد خان بنگش متنبه این حال خواستند که باتجال رسیده بر کمر قطب الملک زنند قطب الملک این اراده را دریافته بمقابل حیدر قلی خان شتافت و حیدر قلی خان مع دیگران دست انتبضه کمان برده در تیر اندازے و برق اندازے نهایت اهتمام بکار برد درین دار و گیر اخیر سید علی خان برادر ابو الحسن خان بخشی جنگی و اسپ

وعبد القدیر خان وصیه مدتو پنجانه قطب الملک بسمع طالع یار خان وهمراهیان او از پای در آمد حیدر قلی خان با فوج آراسته وسامان صاحب او کوکب الملک با اتفاق صمصام الدوله ورفیقان هجوم آور و قطب الملک با آنکه بارها دلاوری بسابقه عرصه براو تنگ گشته وسلطان مجولان هندوستان گاهی خود را از فیل پایین نه انداخته وآئین مردان شجاعت پیشه صاحب تمکین از دست وپنجه از باقتدار و وفادار نه افکنده وعالمی داد انداد شجاعت ویردلی از ان شرزه شیر معائنه نموده صبر وتحمل او را بر کاره گذاشت بخنگ یقین سبب انست این بار که بخت ودولت یار نبود بی آنکه کاری باین حد رسد حواس باخته در تدبیر خطا نموده وباوجود پیوسته دو سه هزار سوار سپاهی در حین وقت خطرناک بامید آنکه اغلب همراهان شریک رفاقت بجای آورده واز اسپان پیاده بسفیر نفقه یا بنا رسد تدبیر خود انبند رسانیدا فیل سواری سمع سپر شمشیر زبر آمد چون تقدیر برعکس امید او رفته بود بجهد وفرزد فیل گردیده سیف الدین علی خان وشجاعت الله خان وذوالفقار علی خان وعبد الله خان عمدة المتاخرین وابو الحسن خان بنجتی فوج پایین شمین کوچ بگاه وسه قهرمانی بار هم بگمان کشته شدن عبد الله خان یا نابهم پیشاهده این حال آتشام یاس از طفر نموده متقل قطب الملک سپه سالار در آن کارزار تنها گذاشته راه فرار پیمودند بقولی قبل از فرد آمدن قطب الملک از فیل سیف الدین علی خان اتبا باحتیار این کار نمود دیگران براثر او پی سپر گردیدند علی ای حال قطب الملک حیران سبز نگی نفد بروبتن تنها دلیر استاد چون از فرق سر تا ناخن پا غرق آهن بود دران دار وگیر خم تیر پیشانی وجراحت شمشیر بر دست برداشته اسیر پنجه تقدیر گردید دران حال حیدر قلی خان قطب الملک را شناخته برسرش رسید ونجم الدین علی خان سر شریک حال برادر گردیده وزبان حال آن هر دو بر گزار باین مقال مترنم بود **سعدی** من آنم که چون حمله آرم بمیدان ۔ بر سم از کفت انگشتری بر بدم ۔ ولی چون نگر دانحترم باوری ۔ دگر فتند گردم چو انگشتری ۔ میارای کند مغفر و خشتم ۔ چو یارای نگر دانحتر روستم ۔ کلید ظفر جوانی نباشد بدست ۔ بیازو در فتح نتوان شکست ۔ حیدر قلی خان سر دو برادر را بر فیل یک عمده سوار ساخته بحضور پادشاه آورد چون در بدایت محمد شاه ترحم بسیار بود ونظر مهر وشفقت بحال شان نگریسته وحوالهٔ حیدر قلی خان نموده حکم بنوا ختن شادیانه فتح وظفر نمود سیصد از افراج منهزم شامل لشکر پادشاهی گشته محفوظ ماند ومدد غازی الدین خان بهادر غالب جنگ الدین ماجرا برگشته در نگاه قطب الملک توقف نمود ونگاه را که از دست برد تاراج حصون مانده بود پیش روی خود گرفته راهی شد وامرای حضور با ملازمان مظفر ومنصور آمده کورنش ونذور مبارکباد بجا آورده سجدات شکر الهی بجمول این فتح غیر مترقب تبقدیم رسانیدند وتمام اسباب دولت انچه از تاراج محفوظ ماند ضبط سرکار شاهی درآمد ۔

ذکر حروف جفر که بعد سوال از بزرگے مشعر مآل احوال امیر الامرا بر آمد

از معتقدین مسموع افتاد که چون با امیر الامرا و قطب الملک جماعهٔ تورانیه را منازعت رویداد کسے از دولت خواهان سادات با بزرگے عارف مقدس که در علم جفر هم دستی لائق داشت از مآل احوال امیر الامرا سوال نمود آن بزرگ بقاعدهٔ جفر از حروف سوال سائل استخراج نموده این حروف برآمد (غ ل سع دوک ابر گاه مرتب کنند کلمه غلب عدوک واگر برگ دانند بلغ دعدک) برسے آمد وفی الحقیقة خالے از عراستے نیست چه بایفصورت کمتر استخراجے رویداده باشد چون سلطان ابراهیم بعد فرار از میدان گرفتار آمد بضابطه سلاطین مقید ماند آخر روز جمعه چهاردهم محرم الحرام این خبر بدار الخلافه رسیده جمیعے را سرمایهٔ شادمانے وبرخے را وسیلهٔ اضطراب وحیرانی گردید نعم ماقیل **شهرت** اگر نه درد کسے میشود دوا کسے ۔ چرا شکست

کمی متع شد برائے کسے ۔ وابستگان اذیال دولت پادشاہے و ہواخواہان سلطنت سازہائے مسرت نواختند و متوسلان خاندان سادات بر تجدید غرای محرم پرداختند غرات و مسورات خانہائے نجم الدین علی خان و قطب الملک و اتباع ایشان بضبط الاجوال و پریشان خاطر گشتہ بعضے فرصت را غنیمت شمردہ تا رسیدن مردم پادشاہے ہر چہ توانستند زیر چادرہائے کہنہ گرفتہ بدر رفتند برخے سلامت ماندند و جمعے بدست مردم کوتوال گرفتار آمدند و نسوان سیدۂ نجیبہ چادر صبر و شکیبائے بر سر کشیدہ از حصار عفت پا بیرون نگذاشتند عبد اللہ خان کاشے کہ از نوکران قدیم و معتمد قطب الملک برای محافظت حرم سرا و ناموس متعین بود باتفاق یکسر بہ ہا دست خیانت دراز کردہ معاملہ حرص و آز گرم ساخت و دو بگسر یہ ہا ہر چہ توانستند از میان ربودہ بیرون تاختند و خود را مطعون خلق و مردود خلائق ساختند غلام علی خان و نجابت علی خان کہ برادر زادہ قطب الملک و متبنائے او بود تغیر وضع و لباس نمودہ عازم قصبہ جالنہ کہ موطن امیر الامراء اجداد ایشان است شدند و بمنزل مقصود نرسیدہ ۔۔ اہ بدست مردم پادشاہ اسیر گردیدند ۔

ذکر شروع اقتدار سلطنت محمد شاہ و ارتفاع درجات امرائے دولت خواہ

بعد حصول اطمینان محمد شاہ فارغ البال بجاہ و جلال خود پرداخت و نظر عواطف و اشفاق بحال امراء و فدویان حق شناس و وفاق اندائختہ کسانیکہ طلائے طبیعت و ارادت آنہا در گداز آتش این حروب و کروب خالص عیار بر آمدہ و ہر فدویت و فشانی بظہور رسانیدہ بود ند ہر یکے را در خور مرتبہ او لعبطایائے مناصب و مواجب و دیگر مواہب وافر سے بخشید و از ان مکان مسرت بخش شانزدہم محرم الحرام بفتح و فیروزے بر رخش نصرت سوار گشتہ ہمعنان دولت و اقبال بصوب دار الخلافہ کوچ نہضت بر افراشت و بہ تعجیل طے منازل و قطع مراحل نمودہ نوزدہم ماہ مذکور نزدیک مزار خواجہ نظام الدین نزول نمود و بزیارت آن مزار گردہ مجاورہ آنجا را باعطا و انعام شاد کام فرمود و روز بنا بر تعیین ساعت مختار مقام نمودہ ہزار سوار بمرزا حمید قلی خان افزودہ ہفت ہزارے ہشت ہزار سوار گردانیدند و سعادت خان بہادر الملقب بہ بہادر جنگ نمودہ بعطائے ماہی و مراتب سر بلندے بخشید و دیگران نیز مورد عنایات شدند نجابت علی خان مقید بحضور رسیدہ حوالہ حمید قلی خان شد کہ باعبد اللہ خان نگہدار دو تبار یخ بیست و دوم ماہ مذکور روز شنبہ ۱۱۳۱ ہجرے پادشاہ باکوکبہ حشمت و جاہ کہ مہد آکوس و کرنا غلغلہ در مہر و ماہ افگندہ بود در نہایت شان و شوکت با فیلان مزین بزیورہائے طلا و نقرہ و پاکہر و جلہائے کلابتون و ن نہائے زر افشان و تخت روانہائے طلا کار زرنگار و پوشش ہائے زربافت و بادلہ کہ چشم تماشائیان و بیرق آفتاب از مشاہدہ آن خیرہ گشتے نمود و دستہ بدستہ فوج پادشاہے و امرائے ہمراہے مسلح و مزین با سازہائے براق و ساختہ و زینت پرداختہ جا بجا تبزک تمام میر فتند و اسپان کوتل پری چہرہ خوش اندام با سازہائے مرصع و مینا کار پیش پیش سوارے میکشیدند و دیگر لوازم آرائش جا بجا با نواع حسن و بہا مہیا بود و بسوارے فیل کوہ شکوہ بر عماری طلائی با ہزاران زینت و رعنائی از راہ اجمیر بے دروازۂ شہر پناہ داخل شہر دار الخلافہ گردیدہ بنثار و تصدق لبسیار فقرا و محتاجین را کہ چشم انتظار دو چار این روز داشتند شاد کام و مقضی المرام ساخت و بساعت پنجم تقدم سمنیت توام داخل قلعہ و دولت خانۂ مبارک شد و نواب قدسیہ مادر مہر پرور پادشاہ و دیگر پردگیان حرم طبق ہائے طلا و نقرہ پر از زر سرخ و سفید با جواہر سنجیدہ نثار تارک و افسر محمد شاہ نمودہ وظائف تہنیت و مبارکباد تقدیم رسانیدند ۔

رسیدن بعضی امرا در حضور و سرافرازی یافتن برخی از امرا و غیره بخدمات لائقه و عنایات فائقه

او اخر ماه مذکور سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر شیر جنگ و زکریا خان پسر عبد الصمد خان و آغر خان و دیگران که حسب الطلب از دار السلطنة لاهور عازم حضور بودند و از بعد مسافت بروفت نرسیدند بعتبهٔ سلطنت رسیده شرف یاب ملازمت و انعام خلعت و خنجر و سرپیچ مرصع و دیگر عطیه افتخار یافتند زکریا خان اضافهٔ هزاری بر پنجهزاری یافت و نیز راجه جے سنگه و راجه گردهر بهادر صوبه دار اوده بروفت نرسیده اوائل ماه صفر ادراک زمین بوس نموده مورد مراحم گردیدند حکم گرفتن جزیهٔ شرعیه صدور یافته حسب الالتماس جے سنگه که عذرهای رنگین نموده معاف شد عرضه داشت نظام الملک و جواب فرمان الطاف آمود متضمن مبارکباد و تهنیت از نظر گذشت و عرضه مرتضی خان صوبه دار بنگاله مبنی بر تهنیت فتح و ارسال خزانه و مبلغ بطریق نثار رسید بجید قلی خان خطاب معز الدوله علاوه ناصر جنگ عطا شده و ظفر خان بهادر خطاب روشن الدوله یافت و دار و گیر خواصان بسعادت خان بهادر جنگ مفوض گشت و زکریا خان بتغییر عنایت الله خان صوبه دار کشمیر شد روز سه شنبه بیست و دوم ربیع الاول پادشاه برای شکارنیلگاو سوار گشته بود که از زبانی ذهبر کاره بعرض رسید که اعتماد الدوله بسبب عارضه بدنی از همرکابی محروم مانده روز دیگر مرض او نهایت شدت پذیرفته تغیر تمام بحال او راه یافت و لحظه فلحظه مرض ایلاؤس استداد یافته کار بجائی رسید که معالجه اطبا و دوای حکما سودی نه بخشید تا آنکه فضلات از بینش برآمده رخت هستی اعتبار عدم کشیده روز سه شنبه بیست و نهم شهر مذکور بدرود این عالم نموده سه ماه و بیست و دو روز ایام وزارتش بود اموال مخلفه او از ضبطی خانه امیر الامرا حسین علیخان و تاراج خزائن او واندوخته و جواهر دیگر که بکرورها میرسید بورثهٔ او معاف گردید و خلق خدا از ایذای او آرمیده میگویند مقتصد خانه درجوار و همسایهٔ او زمانیکه میخواست خانه خود را بفزاید و وسعت دهد در یک حکم خالی گشته و مردم فعله بدرهای خانه خود زده بیرون رفتند و علاوه او از مالکان بستاندند اتا بعد انتقال او قمر الدین خان پسر شش متبنه گشته خانها را بصاحبانش رونمود و خوشنودی خلق و خالق بدست آورد محمد شاه اگرچه مشهور بجهل و امساک بود اما از بعضی حالات او ظاهر میشود که نچنان بود که اشتهار یافت چنانچه در نیوقت که محمد امین خان صرفه چندان خزانه در سرکار پادشاهی نبود بلکه از لشکرکشی های قطب الملک و امیر الامرا چون قابض و متصرف بر جمیع امور سلطنت بوده اند زرهای بسیار بصرف درآمده اگچه در خزائن سادات مذکور باقی بود بنهب و تاراج رفت و بدست پادشاه چیزی نیفتاد دو خزائن که خالی افتاده بودند حتی پنجره های عمارت دیوان عام و خاص که نقره و طلائی بود دران آشوبها مسکوک گشته مصروف شد و دیگر کارخانها نیز بی رونق محض شده بودند تعمیر آنها ضرورت داشت و مخبران اسوال محمد امین خان از لقد و جواهر و طلا آلات و نقره آلات و دیگر اسباب و اجناس نفیسه مبلغی خطیر وانموده بودند محمد شاه التفاتی بآن نکرده بوارثانش بخشید با آنکه معمول سلاطین بابریه بلکه تیموریه بود که اسوال امرا و ملازمان خود را بعد مردنش ضبط نموده وارثانش را محروم میداشتند بعد مشاهدهٔ لیاقت وارثان اگر چیزی ازان بخشیدند بار منت و احسان خود بر سر آنها مے گذاشتند والحق این عمل از ذمائم صفات اینها بود که هیچ عقل و شرع نمی پسندد و بطور علیست که شخصے تمام عمر خود صرف محنت و خدمت نماید بلکه اکثرے جان خود در کار سعادتمندان لنمت دربازند و بعد جانفشانی و خدمت گذارے تمام عمر که بحج و الصدقیات فرمانبردارے گذرانده باشند اولاد و نسوان و جمیع

منتسبان الیشان در قشونش معاش مرگ مربی خود را فراموش کرده باختفا و انتشار احوال لاعلاج و مضطر باشند میگوئید درین زمره محمد اعظم شاه با وجود اقتدار و حمایت اینکار از عمل ندکور نهایت تعجب و انزجار داشت کسی از علما و موافق ضابطه مستمره بعد مرگ یکی از ملازمان عمده اش بتحقیق احوال او نموده دلالت باین امر کرد و کثرت نقد و جنس خانهٔ او ظاهر ساخت اعظم شاه نفرت خود ازین عمل و ازان شخص ظاهر کرده ممانعت تهدید نمود که باز درحضور او احدے چنین مذکور نکنند ✦

ذکر میر محمد حسین معروف بنمود و انمود و احداث مذهب باطلی که او اختراع نموده بود و فتنه ها که درین مردم برانگیخته باضلال جماعتی پرداخت و دین خود بحب جاه و ریاست در باخت

میر محمد حسین نامے از سکنهٔ مشهد مقدس رضوے علی مشرفه السلام ظاهرا سید بوده باشد باشتهار اقتدار عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل که با اهل ایران افضال و احسان او نهایت شهرت داشت بامید رفاه و افزایش جاه خود از وطن مالوف برآمده به کابل رسید چون در علوم عربیت و منطق وغیرها بے بهره نبود لهذا از ورود ولیاقتش اشتهارے یافت و پسر منشی امیر خان لبناگردے او رغبت نموده شروع باستفاده نمود ازین سبب ذکر استعداد علمے او در مجالس امیر خان متقرب مذکور شد و امیر خان بدین جهت بر احوال او اطلاع تام بهرسانیده صاحب جے زوجه خود را که دختر علی مردان خان بود از تقدم او آگهی داد بسبب آنکه چون صاحب جے اولاد نداشت دخترے از خانواده سیدے مشهور که پدر آن دختر نوگر خسرو شهریش بود بلفرزندے گرفته پرورش او مے نمود و ارادہ داشت که اگر شخصے لائق از دیار ایران وارد اینجا شود دختر مذکور را با او وصلت نماید و شوهر خود را بامعنی اطلاع داده متوقع بود که اگر چنین کسے برسد او را آگهی دهد تا ارادہ خود را بانجام رساند صاحب جے این خبر شنیده امیر خان را بتفتیش احوال او فرمود بنابرین امیر خان او را طلبیده پیش خود معائنه دید و آداب و لیاقتش را بمیزان خود سنجیده پسندیدند و زن خود صاحب جے را بر احوال او آگاه ساخت و بدگر محامد او پرداخت صاحب جے تجویز شوهر نموده سرانجام تزویج آن دختر بطور یکه بالفور یهمیا ساخته با محمد حسین مذکور کدخدا کرد باین وسیله آن سراسر حیله را رفاقت امیر خان دست داده محرمیت بامردم دربار و اندک مایهٔ جاه و اعتبار میسر گردید لهذا بمرور زمانے خیمه حسب الاشتهای عمدة الملک دار و نگی خوشبوئی خانه پادشاهے بنام آن محل مقرر گردید و بعضے ازاولاد عمدة الملک را که از بطن نسوان دیگر غیر صاحب جے بودند با او اتحاد و آشنائے بهرسید و این شخص مردعیار جاه طلب بود نمودن بعضے شعبده ها خپلے از پسران امیر خان مثل ملا دے علے خان و دو سه دیگر از برادران دانش را که معتقد خود گردانیده عادت علیخان زیاده واز دیگران در خدمتش ارادت بهرسانیدند درین اثنا امیر خان برحمت ایزدے پیوست و اهل و عیال او از صوبه کابل بحضور آمدند میر محمد حسین مذکور بعلاقه کار پادشاهے همانجا ماند لهذا رمنے خطر و گلاب بینا و روغنیره برائے سرکار پادشاهے و عمله وارکان حضور بفور سرانجام نموده قاصد ملازمت پادشاه و طالب بهرسانیدن عزت و جاه گردید بتصمیم این عزم ورلاهور رسید بود که خبر رحلت عالمگیر پادشاه شنیده و توقعاتیکه در افزایش جاه و اقتدار از عالمگیر پادشاه داشت منقطع دیده عطر مذکور وغیره اموال را در ان بلده بقیمت غالی فروخته مبلغ شصت هفتاد هزار روپیه بهرسانیده و همان زر را مایهٔ توکل خود ساخته لباس فقیری در پوشید چون مرد جاه طلبے بود و سر سر غرور سے داشت تعجب و دنیا له روے سابقین نه پسندیده عازم اختراع مسلکی جدید گردید تا آنزمان کسے از کسے نشنیده بود گرویده همان منشی زاده شاگرد خود را که صاحب شعورش دریافته بود با خود همراه

وبا دشورہ نمود کہ اگر ما و شما باتفاق نماے سنجیدہ نشستہ گذاشتہ قواعد مجددہ بہم رسانیم و زبانی ہم کہ نمازے داشتہ غیر معروف بود ایجاد کنیم و دعوی الہام و نزول کلام از حضرت ملک علام در ان زبان نمودہ الہام مرتبہ کہ بین بین نبوت و امامت بود و ملیاقت مقابلہ باشان انبیا و اوصیا داشتہ باشد برای خود ثابت نمائیم و ابلہ فریبے نمودہ اول عوام را بدام خود آریم منتج جاہ و اقتدار فراوان و محاصل و انتفاع بے پایان خواہد بود و بر گاہ از دحام عام صورت بست ہم از گمنامی تو انند جست باین حال مرجع انام و مطاع خاص و عام خواہیم بود و محاصل ہم بمرتبہ کہ مافوق آن تصور نباشد روی خواہد نمود چون طبیعت ہر دو از یک جنس بود شاگرد را گفتہ استاد دلنہاد گردیدہ درین کار با ہم اتفاق ورزیدند و شروع بایجاد زبان و قواعد آن و انشاے عبارات عجیبہ و فقرات غریبہ نمودہ بجک و اصلاح ہمدیگر تالیف کتابے پرداختہ آفوزہ مقدسہ نامش گذاشتند و ابواب سعادت بکل ولای شقاوت بر خود انہا شتند چون اندک مایۂ علمی داشت الفاظ خیر مانوسہ فارسے قدیما کہ کنز بگویش مردم خوردہ بود بترجمہ آیات وغیرہ قواعد عربے کہ کم کم شناسائی تعلیلات صرف و ضوابط نحو داشت کسوتے غریب پوشانیدہ صورتے عجیب بانہا بخشید و دعوے مرتبہ بیگویت نمودہ گفت کہ این مرتبہ ایست مابین نبوت و امامت و برای ہر پیغمبر اولوالعزم نہ بیگوک بودہ اند و برای خاتم الانبیا کذلک اول بیگوک حضرت ختمی پناہ سید اوصیا و شاہ اولیا علی ابن ابیطالب است و ہشتم امام رضا و تا امام نامن صاحب امامت و بیگویت ہر دو باہم جمع بود و بعد ازان بیگویت بمن انتقال یافت و امامت بحضرت امام محمد تقی حضرت صاحب الامر علیہ السلام من خاتم البیگوک ایم ترتیب تعداد بیگوکین بروش بیگوک مرقوم شد پیش امامیہ مے شمرد و ہر گاہ بیت اہل سنت و جماعت تمسک جویند خلفاے اربعہ چہارکس دیگر را از خلفاے امویہ و عباسیہ کہ اندکے معروف بہ نیکی و از اقران خود بمجامد صفات امتیاز داشتہ بشمردہ بیگوک نہم خود را حساب بیکرد و میگفت کہ ما را نسبت بکسے کار نیست ما روشن کنندہ چراغ ہر ملت و داعی الی المترب ایم و بیگوک نہم کہ ختم بیگویت باو شد و صاحب کتاب دعوت و صحے مراسم شریعت و مجدد بعضے ضوابط و طریقت می باشد لہذا ابن ہم وحے و الہام مے شود ضوابط چند اختراع کردہ بعضے ایام را مثل اعیاد اسلام کہ در دین محمدے و سنت بیضاے احمدیست محترم نے شمرد و بر کردہ و بگان خود کہ آنہا فریبوے نامید لازم کردہ بود کہ ضوابط دہم یافتہ او بجا آرند حرمت روزہاے مخترعہ او را نگاہدارند و حیاتہ آمدہ کہ وحے بران حضرت دو قسم نزول مے یافت خود ہم شبیہ بانیجا ہیچ نہ میگفت کہ یک جمی باو این قسم مے شود کہ قرص نورانے چون آفتاب منشا گشتہ در ان قرص کلما یک مے یافت منعکس نظرش مے آمد آن قرص نورانے آخر محیط او شدہ از ہر سش مے بہ دشنفلش سیدا و کہ ایتھل آن ضیا و اشعاع و

نمی گفت و حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام در مهد و عهد صبا قوم را جواب داده تطهیر مادر طاهر خود از تهمت و اظهار نبوت خویش عجاز
سیفر مود و در هفتم تا مذکور جشن لعل آمده اختتام می یافت و همین قسم روز سے را یاد نمانده که کدام ماه و تاریخ بود و وجه تسمیه اش نیز معلوم
نشده روز سولان نام نهاده بود و دران روز هم اجتماع و ازدحام میشد +

ذکر اوقات و آداب عملی که بمنزله نماز قرار داده

هر روز سوائے نماز پنجگانه مفروضه سه بار دیده مقرر کرده بود که لعل آید و اوقاتش اول وقت طلوع آفتاب بعد نماز صبح دوم نصف النهار
که آفتاب در وسط آسمان باشد سوم وقت غروب آفتاب که هنوز سرخی شفق از سر نرفته باشد و آداب لعل آوردن دیده آنکه اخود خلیفه
او در میان سے ایستاد و هر قدر مردم که حاضر سے بودند چار صف مربع مثل چار دیوار خانه متصل هم میشدند و هر صف روبطرف
مقابل خود کرده سے ایستاد و کلمات چنیکه بافته زبان اختراعے او بود میخواندند بعد اتمام آن کلمات سر را بهمان طرف فرود
آورده بطرف دست چپ خود میگردیدند بطوریکه صف شمال رو به مغرب رویه شود و صف مغرب رو به جنوب و صف
جنوب رو به مشرق رو به وصف مشرق رو به شمال رو به شود و چون مقابله چهار سمت هر چهار صف را بانجام میرسید بطرف زمین
سے نگریستند بعد ازان سر برداشته بسوے آسمان و هر بار همان کلمات را تکرار می نمودند بعد ملاحظه شش جهت و به تمام
میشد و جمعیت منتشر میگردید و دعواے دیگر این میکرد که من عیانا الله عالم جسم که از شکم عفرت فاطمه زهرا سلام الله علیها
استفاط حمل شده و دیگر کفر زنده تا داشته خواهد بود که فقیر را بران اطلاع حاصل نشده اینقدر خود در وقت ورود دلنشا جهان آباد
که اواخر محمد شاه و اوائل احمد شاه دوبار اتفاق افتاد از پسر انش که شاه عالم و اکبر شاه دیدنام داشتند و دیگر بسیر و نشکار
با انها ملاقات و اختلاط شده بسیو سلطت دیگرے اطلاع بهم رسانیده و بعد از خود چهار خلیفه بمقابل خلفاے اربعه که در اسلام مشهور
دارند مقرر کرده بود خلیفه اول همان شاگرد نامزد شیر شش که دوبے بار نام بزبان مخترع خود شش داشت و دوم سر بقر
خسر پوره او دو تا دیگر بودند و نام خود نمود داشته و نمود و انمود مقرر کرده و همین قسم نام اولاد و اقارب خود را مخترع خود و بعد ثبت
و هر کرا با و میگردید سوائے نام مقررے او را پیش خود نامے مقرر کرده و همان نام مسامحت پسر انش سه نفر اول نامزد دوم
فخار سوم دیده دو دختر نمانه کلان و نمانه خرد و دیگر از اقرباے طرف زنش علی نما اوست و نمایاره نمود دیار و نما فرو نمود و فه و نام
پسر فخار نمود دیده و امثال ذلک القصه آن کدا سب محروم از نواب (illegible) و لشکر جهان آباد آمده نشست و چون بادشاه لاهور
بود کم کم دام ایله فریبے نهاده سفیهان بے خرد را کمند جود میکشید بهستغنائی خود را تا بر و دیده معاشے که داشت مرجع طاهر میساخت
راز کسے مطلقا چیزے نمیخواست عوام را اینکار بسیار خوش آمده (illegible) سر بدیه عنبار او منشد آهسته آهسته رغبت بگان
دیگران هم و رام او می افتاد نمد تا آنکه کشتے در اتباع او پدید آمد در (illegible) بادشاه لاهور مرد و اختلافے در شاهزادگان پدید آمده
موجب اشکال در سر شهر و ملک گشت و آن مرد را فرصتے بدست آمده (illegible) و چون را پچین نرساخت و بے پرده گشته مواقعات
و مخترعات خود را در نظر مردم جلوه داده از احقاء بهار و اعلان پرداخت و با مامیان اگر کسے ما او نمانده دست متوجه خود
اندک مایه اسمے داد در معقول و منقول داشت بیچاره را بمجادله و مکابره قائل بساخت مشاهده این احوال عوام را بیاره
او انداخته او بیعانت تا آنکه او بیت سلطنت بفرخ سیر (illegible) و خود الهی نامدار ان بود در امداد (illegible) کشور
اوقات در حروب و اسفار گذاشته و بعد الملک نیز همین طریق و طرز (illegible) سے از نفاق پادشاه و فکر کار خود

بنا برین متعرض اقوال کاذبه و افعال باطله او کسے نمیشد و اداے علیخان پسر امیر خان مرحوم بنام و نشان نیز از جمله گردیدگان بود عوام را مشاهده اقتیاد عظما بمرتبه دلیل قوے میباشند که بالاتر ازان متصور نیست گردیدن خان نادان مذکور و چند کس دیگر مثل او نهایت تقویت مسلک مختلق او مے شود تا آنکه قریب به بیست و چند هزار کس با آن ناکار ناکس گردیده شهرت و اقتدار تمام یافت +

ذکر ملاقات فرخ سیر با نمود و اشتدا دیافتن بناے اضلال آن مدبر +

برهمونے بعضے خوانین بدین بین شبی فرخ سیر هم با بعضے از خواجه سرایان محلی مخفی از نظر اغیار بملاقات این مکار آمد و نمود مردود رسوخ نیاز مندے پادشاه سفیه ادراک نموده دروازهٔ حجره خود را از اندرون بست و اندکے مکث نمود فرخ سیر اقتراح والحاح می نمود و اولا دفریبودان آن بے ایمان نیز منت باکردند تا در را بروے او کشود و پادشاه بتواضع و فروتنے سلام کرده پیش رفت او بوسه تخت آهو برے پادشاه افگنده گفت بیت بوسه تخت گدائی وشاهے + همه داریم انچه میخواهے + فرخ سیر کرا از عقل بے بهره بود استغناے زور او را پسندیده پیشتر معتقد گردید و چند هزار روپیه و اشرفی نذر او برده بود گذرانید نقود مذکوره را هم آن مدبر قبول نمود بهزار سماجت مصحف نوشته خود را بپادشاه داده وجه اجرت کتابتش که هفتاد روپیه مقرر بود گرفت و پادشاه بتعظیم قرآن بر خاسته و بر سر گرفته مرخص شد و برگشت بعد بیرون آمدن ازحجره زرنگورا برعاکفان سدهٔ آن مکار سراسر زور تقسیم نمود این حرکت زیاده تر موجب ازدیاد اعتقاد احمقان گشت و بنیاد اضلال او نهایت متانت و رصانت گرفت و در روزاعیاد مکه خود قرار داده بود ماهاه و چشم دکثرت اتباع و خدم سجائیکه معهود بود و قبل ازین مذکور شد میان شهر و بازار در کثرت ناس بے بیم و هراس میرفت و اعمال مختزعه خود را علی رؤس الاشهاد او و پیروانش بعمل مے آوردند و اقاویل باطله مهملهٔ مختلفه او را ببانگ بلندی گفتند +

ذکر اراده نمودن محمد امین خان تادیب آن مضل و مردن خان مرقوم ناگهان بتقدیر حق عزوجل و افتادن مردم در افتتان باقتضای گردش آسمان و امانت شیطان

چون سلطنت فرخ سیر و زمان دولت حسین علی خان و عبد الله خان انقراض پذیرفته نوبت سلطنت بمحمد شاه رسید و وزارت بمحمد امین خان منتقل گردید محمد امین خان تا دو ماه و چند روز از وزارت خود روزیکه شروع حالاتیش بود احوال این مرد مکار شنیده از جا در آمد حکم کرد که ارفرقهٔ سپاه چند کس که در نوبت بر دروازه حاضر اند رفته این فرمساق را گرفته بیارند اگر استادگی کند بهمان نجا بکشند چون قریب بدهر رسیده بود مردم کم بر دروازه اش حاضر بودند موجب امر بخانه اش رفته برای گرفتن او آمده بودند ظاهر نمودند ان وقت خفتان نمود هم در خانه خود چیزے بمجرد استماع این خبر هوش از سر باخته حیران گردیده اما چون کمال استقلال داشت حواس خود را جمع نموده پسر کهتر خود را که نام او دیدو جمال و صباحتے بر سیده داشت سع چند قرص نان جو و گندم و بعضے از نان خورش فقیرانه که مهیا داشت بیرون فرستاد و پیغام داد که یاران چون بخانه فقیر آمده اید چیزے بخورید تا فقیر هم بر سر مردم صورت زیبا و سخن دون تکلیف این سه زیاده ترے بحال او نموده تو قفے کرده اند محمد امین خان را که مرض قولنج عارض شده بود ناگهان دران وقت اشتدا دیافته انخبر بمردم متعینه که بر در نمود مردود رسید باستماع خبر مذکور متحیر گشته بر در آقاے خود آمد و دست نمودند محمد امین خان را که مبتلاے بدترین اقسام قولنج مسمے

بایلاوس وبیهوش بود همین که اندک افاقه اش رو داد خبر آوردن نمود پرسید حاضران عذر تشویش بیمارش گفته التماس کردند که توقف درگرفته آورد لش بسبب بیماری شما رو داده آزرده خاطر گشته تاکید کرد که فردا صبح اورا البته گرفته بیارند شب بیمارے محمد امین خان آناً فاناً زیاد پذیرفته صبح بشرف برهلاکت گشت ونمود راکه هادی علی خان وغیره پیروان و دوست دار انش متواتر خبر محمد امین خان میرسانیدند اول اراده بدر رفتن داشت چون آثار مردن او واز اخبار مردم دریافت مستعد شده فقراے سند واتباع خود را احضار نمود وصبح که اشرف محمد امین خان برهلاک شنیدند بخاطر جمع ودل شاد از خانه بیرون آمده درمسجد یکه برسر دروازه اش بود نشست وفقرا واتباع او ازدحام داشتند قمر الدین خان پسر محمد امین خان احوال پدر را دگرگون دیده تخویف نسوان ومردان کم ازان مضطرب گشت ودیوان خود را با پنجهزار روپیه نذر پیش نمود برای استعفاے تقصیرات وطلب تعویذ فرستاد آن مکاردران وقت که رقعه متضمن خبر جان کندن محمد امین خان باو متواتر رسیده بود بال بلند پرواز کشاده باحاضران درسخن سازے بود ومیگفت تیرے برجگر این کافر زده ام که زنده نمے ماند ومن بارادهٔ شهادت که جدمن هم درمسجد شهید شده نشسته ام اگرچه شهید نشدنی نیستم که یکبار شهید شده ام گویا اشعار باسقاط حمل حضرت محسن می نمود درین ضمن دیوان قمر الدین خان درسید وکیسهاے زر از نظرش گذرانیده استدعاے تعویذ واستعفاے جرائم محمد امین خان از طرف قمر الدین خان نمود درجواب گفت که تیر از کمان جسته وآب ازجرفته بازنے آید چون مبالغه والحاح بسیار نمود روبدوج بارگه خلیفه اولش بود کرده فرمود بنویس (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْاٰنِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَّرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ وَلَا يَزِيْدُ الظّٰلِمِيْنَ اِلَّا خَسَارًا) چون نوشت کاغذ را بدست دیوان قمر الدین خان داد وگفت بگیر وببر اگرچه میدانم تا تو در انجا برسے او زنده نمی ماند دیوان اقتراح بسیار در قبول زر نذر نمود قبول نکرده گفت من خود نمیگیرم فقرا که نشسته اند اگر خواسته باشند بگیرند گدایان سند که تمام روز برا ے یک فلوس مے کردند این همه مبلغ خطیر را غنیمت شمرده باهم قسمت نموده متصرف شدند دیوان درراه شنید که محمد امین خان بجا یکه مستحقش بود درسید چون خبر مردن محمد امین خان به نمود درسید خوشحال وفارغ البال ازمسجد برخاسته بخانهٔ خود شتافت وکرا تا ش در شاه جهان آباد اشتهار یافته زیاده تر موجب غربت الهبان گردید۔

رفتن نمود بدار البوار وبهم رسیدن نزاع فیما بین اولاد او ودوجی بار وبرخاستن پرده از ریو بکار

بعد از دو سه سال نمود بے بود هم بقدر مقرر حلت نمود ویسر کلانش که نامنمود نام داشت بجاے پدر نشست ولعلت طمع درحصه ها که نمود مذکور برا ے دوجے بار وغیره مهمان در حیات خود نبا برراز دارے وهمکارے مقرر کرده بود منازعت با دوجے بار و نامنمود روی داد هر چند دوجے بار سماجت کرد که منازعت با من که مهمان چند روزه ام خوب نیست چون اقتدار وتسلط نمود برا تباع وعوام با قصے الغایات رسیده بود وگمان انحراف مظنون نمی گشت نامنمود التفاتے باستغاثهٔ دوجے بار نفرمود دوجے بار که تا مے آن مکار وشریک کارش بوده هست ناچار گشته روزیکه اجماع فریودان بقدر معتد به بود درمیان آنها ایستاده پرسید که یاران خط نمود وخط این فقیر شناها مے شناسید اکثر یکه مے شناختند اعتراف نمودند بعد اعتراف واقرار آنها مسود تیکه نمود دوجے بار با تفاق همدیگر نموده قلم اصلاح سهردو درمسودات همدیگر جاری شده بود ودر دامن خود خوردے ازان کاغذ آورده پیش آنها انداخت وگفت بنای این مذهب باجتهاد نمود واعانت فقیر استحکام یافته اگر از جانب خدا مے بود حاجت بحک واصلاح همدیگر نداشت مردم مسوده ها را دیده وسخن دوجے بار شنیده وکسانے راکه اندک شعور را هبر بود تنبیه گشته منصرف

شنده و ساطران انجا نبان رسانیده اه انحراف کنا دو بار تلاش تزویر آن ملاعین اندک کساد یافت بعد ازان بضرورت بازدو سه بار را با خود یار کردند لیکن چندان سودے نبود بعد دیدے نا نمود برد ہے کہ بادے علیخان از جا گیر خود در رو آبه دا ده بود رفته نشست و هم آنجا رخت حیات از دنیا بربست و شاه فغار بجاده نشین پدر خود گشت

ذکر شاه فغار پسر وسطے نمود و پایان احوال اولاد و اتباع آن بدنهاد

شاه فغار مردے زبان آور و خوش اختلاط و متواضع بود اندک مایهٔ آشنائی بعلوم متداوله هم داشت فقیر اورا دیده شاه دید و دو سے بار و میر باقر که خلیفه اول و ثانیش بودند هر چهار کس را دیده و شنیده انچه ثبت افتاد اکثر ازینها و بعضے سخنان از دیگران شنیده و شاه فغار در عهد محمد شاه تا ابتدائے احمد شاه زنده بود و در راه آمد و شد پیش محمد شاه بعنایت او شاه که ذوق مصاحبت با فقرا بهم رسانیده بود مفتوح داشت و در عهد احمد شاه بمصاحبت نواب بهادر جاوید خان تقرب جسته در لباس الهامات جاوید سے که چند کس باتفاق نیابر خوش آمد جاوید خان مے نوشتند شریک بود ند قبل از فغار مرد و فغار هم راه احمد شاه گذشت و پایان زندگانی فغار اکثر پیروان پدرش مرده و اکثر ریخته و نائب گشته معدودے از احتمالان بران مسلک مانده بودند بعد رحلت فغار و خرابے شاه جهان آباد خیلے کس از اتباش قریه مرو مثل بقیه قوم ها و دشو داوار ے از شاه جهان آباد اختیار نموده به بنگاله رسیدند و میر سید جعفر علی خان که ناظم بنگاله از اوضل و رسوم ایمان بیگانه بود و اخوانش در آخر این کتاب انشاء الله تعالے قلمی خواهد شد بجاقت خود و پارسش بعضی از مصاحبان که مثل صاحب خود بودند بر احوال آن بیدینان مهربان گردیده تولیت قدم رسول و پنجروپیه بومیه مقرر نمود اکثرے ازانها هم مدار المهام و داشتا فتند یکی ازانها نامزد مع بعضے از کسوان آن نابکار الی الآن که ۱۱۹۳ هجریست زنده و انتظار طلب مارک دارد دیگر کسے از انها نمانده فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین ٭

ذکر سفر نمودن محمد امین خان ازین جهان و شدت عداوتش با اهل بیت پیغمبر آخر الزمان

محمد امین خان را چون عارضه بیماری مذکور زور آورد و بهیچ وجه بر چند اطبا تداوے و تدابیر پرداخته افتتاح نیافت و اجابت طبیعت میسر نگشت آخر الامر را جمیع اطبا بر اتفاق قرار یافت و مدر بعل آمد باز هم سودے نکرده فضلات ارواه دماغ او برآمده و ازین جهان سفرے گزید گویند شدت عداوتش با اهل بیت رسالت و خباب حضرت ولایت مآب بر تبه بود که شنا سے راشنیده بود که کلمه علی ولی الله میخواند بطلیسه زبانش را قطع نمود و نیز شهرت دارد که علی الرغم بعضے مردم که سنت خوان حضرت شاه مردان مینامند بران نشانے از غیب میشود چنانچه در هند معمول و کثر مردم هستیار بچیم دیدند عیان دیده سه عیان دیده و بصحت رسیده ولها گشیده اند این کرامت ازان جناب بنظر احقر هم الحمد لله گذرید در آمده آن بدبخت این احوال را شنیده بتیاب گردیده به تعصبے که داشت بیش هم مشربان خود نام نهاد معویه و عبر هما که اعتقاد بانها داشت باحترام و تعظیم برده گفت که ما هم دستر خوان نذر انسان میکنیم البته کرنشانی هم نیاز حسن اخلاص کنما در خدمت این بزرگان است خواهد شد و صورت بلند پروازے را نضیان خواهد شکست بر طبق گفته خود بعمل آورد و چون اسباب دستر خوان در مکان طلوعے از حرم سرا مهیا آماده گشت خود بتخضع و خشوع دران مقام رفته و چند کس را هم راه برده فاتحه بنام مقتدایان مذکور و ائمه خود

خواندہ دروازہ اش را محکم بستہ قفل را از معتمدان خود بدان دزفتہ بندد و کلید ش را بدست او سپرد کہ اعدا رسا عتی در نکشاید و بہ بیند اگر از ترے از نشان ظاہر شود آمدہ خبر نماید تا مشتاقان را با ستشہاد ہمراہ خود بردہ بنا پد اتفاقاً زن در باطن شیعہ بود و مذہب خود مخفی داشت بعد از ساعتے حسب الامر در را کشود دید کہ سگے سیاہ گرگین دران جایگاہ بر سر دستر خوان نشستہ از ہر گونہ طعام اندک اندک چشیدہ و مے چشد از شدت شغف خود دارے نتوانست بے اختیار دوید و بشارت رسانید کہ نشان چہ معنے دارد خود تشریف آوردہ نوش جان مے نمایند محمد امین خان مع ہمراہیان بسوئے آن خانہ دویدہ وزن مذکور را بر جان خود ترسیدہ بدر رفت چون بآن خانہ رسید وسگ را بچشم خود دید غضب ناک شدہ برگشت و میخواست کہ زن بیچارہ را بکشد اما ہر چند جست نشانی ازان ندید ہمیشہ سراغ او از مردم مے پرسید و لبہائے خود بدندان غضب کہ مے خائید و دستش بجائے نمیرسید تا جان فانے را بدرود نمودہ رہگرائے جاے خود گردید و نیز نہایت مشہور وزارت معتمدین مسموع شدہ کہ وقت مامور شدن میر جملہ بصوبہ دارے عظیم آباد امرا برائے ملاقات و استرضاص او میر فتند نعمت اللہ خان مرحوم خلف روح اللہ خان نبابر ایام نامشور او باشتغال بمراسم تعزیہ دارے حضرت سید الشہدا حسین بن علی علیہما السلام چند روز نرسیدہ بعد بقضاے ایام مذکورہ ببرائے حضت میر جملہ رفت اتفاقاً محمد امین خان ہم دران مجلس حاضر بود در یک پہلوے میر جملہ نعمت اللہ خان نشست و در پہلوے دیگر محمد امین خان نشستہ بود نعمت اللہ خان عذر دیر آمدن خواستہ گفت کہ نبابر ماتم در رنگے در آمدن شدہ معاف باید داشت محمد امین خان کنایہ پرسید کہ کسے در دولتخانہ مردہ بود نعمت اللہ خان گفت خیر ماتم سید الشہدا بود محمد امین خان گفت ای صاحب چہ معنی دارد و یزید و حسین بن علی ہر دو صاحبزادہ بود ند ما را چہ میرسد کہ ماتم یکی بگیریم و دیگرے را بدا نیم و ماتم او ورقفاے او نگیریم نعمت اللہ خان در جواب گفت صاحبزادہ مالکشتہ شد ما ماتم او مے گیریم و صاحبزادہ شما ظفر یافت شما شادے بکنید و گفتگو بطول کشیدہ منجر بنجا نہ جنگے شد میر جملہ درمیان آمدہ اصلاح داد ٭

ذکر مقرر شدن نیابت وزارت عنایت اللہ خان و سوانح آن زمان ٭

تاریخ بست و دوم ربیع الثانے سنہ ستہ ثلثین مطابق ۱۱۳۳ ہجرے عنایت اللہ خان عالمگیرے را بعد انتقال محمد امین خان خلعت نیابت وزارت بلا التعین و زبر مرحمت گردیدہ در بینولا العرض رسید کہ نظام الملک بعد استظام دادن فواح اورنگ آباد عازم حضور گردیدہ بہ نزدیک قراولپور رسیدہ بود کہ خبر افسادہ عدم الفیا دبعضے افاغنہ و سرکشان بیجاپور و طرف کرناٹک شنیدہ نبابر بندوبست اضلاع مذکورہ متوجہ آنطرف گشت و عرضہ داشت راجہ ساہو مع پانصد اشرفے مسمن مبارکباد فتح از نظر گذشت رسیف الدولہ عبد الصمد خان بصوبہ دارے خود یعنے لاہور مرخص شدند و قمر الدین خان بخطاب پدر خود اعتماد الدولہ مخاطب گشت معز الدولہ حیدر قلی خان بہادر بخطاب فیروز جنگے عوض ناصر جنگ یافت و سعادت خان بہادر بہادر جنگ بصوبہ دارے اکبر آباد سرافراز گشتہ رخصت یافت و محمد خان بنگش بصوبہ دارے الہ آباد رخصت یافتہ عزم بر آمدن از شہر نبابر زیادہ طلبے جاگیر و دیگر تکالیف مالا یطاق مکرر بمراتب و باز مورد عنایت میگشت و ہمدرین عرصہ از روے اخبار سوانح و وقائع نگاران حیدر آباد معلوم شد کہ در ضلع کرناٹک ہفتم صفر سنہ دو با ان خیز موسم چنان باریدہ کہ آبہاے رود خانہ تالاب رو لبغیان آوردہ از صدمات سیلاب و شدت طغیان تا دروازہ کروہ اکثر خانہا و آدم و چارپاے بعضے دہات و قصبہ ہا غرق و تلف شدند و ہمدرین ضمن یکی از جبال آن طرف چاک شدہ در پاے دامن آنکوہ پنجالو ر بیشمار ضائع گردیدہ اثر آبادے در اطراف نماند

وروزے در شکار بادشاه با آغا خان بزبان ترکے متکلم گشته او را بحسب و نسب ستود و تسلیها نمود و بعد دو سه روز بے وساطت دیگری اضافه هزار و پانصد و هزار سوار و نقاره و سرپیچ مرصع عطا فرمود و بعد چند روز هزارے هزار سوار و خطاب بهادرے عنایت نموده با اصل و اضافه چارهزارے سه هزار سوار نمود و از سوانح صوبه اکبرآباد بعرض رسید که دلیر خان متبناے محمد خان بنگش را در اواخر ماه رجب با دو هزار سوار متصل سنودهه مبوه متعلقه بندیل کهنڈ که بازمنیدار آنجا بر سر جاگیر گفتگو داشت معامله بجدال انجامیده محاربه عظیم روی داد و دلیر خان با هفتصد هشتصد سوار و پیاده کشته شده به محمد خان بنگش خلعت و سرپیچ مرصع مرحمت عنایت گشت ٭

ذکر شروع منازعت با راجه اجیت سنگه و ظهور و بظهور رسیدن مستیهای مفور از امرای حضور

سکنه صوبه ایمیر و احمدآباد گجرات اکثر سے از بعدے نواب راجه اجیت سنگه در حضور آمده تظلم و استغاثه نمودند و چون کیفیه موافقت آنجه ندکور با صوبه مذکور و قطب الملک نیز در سینه داشت و راجه هم به تعصب مذهب خود با مسلمانان کاوشها داشت هر دو امر بکه مذکور را بطور تغییر نموده صوبه دارے گجرات مع امینی و دیوانی و فوجدارے کل محالات خالصه صوبه مذکور و متصدے بندر سورت در سال مرقوم به مغفر الدوله حیدر قلی خان بهادر مقرر شد و کاظم خان شجاعت خانی که از منصبداران ستیهنه احمدآباد بود نیابت صوبه دارے گجرات مقرر فرموده از اصل و اضافه سه هزارے و دو هزار سوار نموده مخاطب به شجاعت خان ساخته و انباطاے علم و نقاره سرافرازے دادند و مرتضے قلی بیگ برادر او را با اضافه هزارے بالصد سوار و خطاب به شجاعت علی خانی فخر ساخته و نیابت فوجدارے پرگنات برده و غیره بدو فرمودند و رائے رگهناتهه لوان حیدر قلی دیوان را در دعایات اضافه منصب ذات و سوار فرموده برآنند و بست مالی بندر سورت و صوبه مذکور و مقرر نمودن سانخه فوجدارے سرکار احمدآباد از تغیر معز الدوله عرض متصدے گردی بندر سورت باعتماد الدوله مقرر گشت و صوبه احمد نگر مظفر علی خان که از متوسلان صمصام الدوله و راجه جیسنگه سوائی بود مقرر نموده خلعت و سرپیچ مرصع و میل عطا فرموده مرخص فرمودند عطیه الله خان پسر عنایت الله خان بخدمت داروغگی ڈاک و فضل علی خان داروغگی فیل خانه از تغیر شیخ خان مقرر و خلعتها عنایت شد و سعد الدین خان را که از نزد نظام الملک آمده بود تسلیم بذریعه شیخ خان ساخته سه هزار سوار و عطاے نقاره به تجویز نظام الملک نموده خلعت عرض مکرر عطا فرمودند و از اخبار واقعه احمدآباد ظاهر شد که بعد رسیدن خبر عزل راجه اجیت سنگه نیابت او و انتشار این خبر در ان صوبه که هنوز سند نیابت بشجاعت خان نرسیده بود و نائب از علماے زشت خو که با همه کس نموده بود توهم بسیار بهم رسانیده خواست که قبل از ورود نائب حمید قلی خان هر چه دست رسد شهر را غارت و تجار را تاراج نموده بدر رود و مهر سلطان شیخ زاده که از جانب آنجا که چند روز نیابت راجه و آخر از محاسبه او آزردگے خاطر داشت و حمید قلیخان نیز از شیخ مذکور و صدر خان بابے ملول و مکدر بود و هر دو با هم اتفاق نموده نظر بآنکه رفع تعدے آن راجپوت باغی شود و حمید قلی خان حاصل آید و حقوق حسن خدمت بر حمید قلیخان متحقق گردد جمیع را از اغانه و رعایاے شهر متفق ساخته بپسر نائب راجه ریختند و جنگے در پیوسته جمع کثیر از راجپوتیه کشته و زخمے گردیدند و نائب مغلوب و محصور در حویلے گشته با امانت خواهر زاده صفدر خان بلب دخمه وخوارے از شهر بر آمد و بعد بیرون شدن از شهر بر بعض محالات

مابین راه دست اندازے بشقاوت ذاتی نموده بجودهپور خود رفت و مهر علیخان و صفدر خان لعبه و لجمعی ازین ممر نابهر خان دیوان احمد آباد را که او هم از رفقاے سادات بود پیغام داد ن خزانه موجوده و ممالغت از عمل و دخل نمودند او چون جمعیتی فراهم داشت لعبد رخواهش سندبه پرخاش پیش آمده ابدائی رویداد درین ضمن شجاعت خان مع دست آویز بمهر معز الدوله حیدر قلی خان از مفصل رسیدونا بهر خان صلح نموده از شهر برآمد و سید نصرت یار خان بار هے صوبه دار عظیم آباد را خطاب رکن الدوله مع اضافه هزار سوار دو اسپه عطا شد و شیر افگن خان خطاب عزة الدوله و صوبه داري ملتان یافت و از سوانح اکبر آباد بعرض رسید که سه چهار قلعچه راکه مابین مفسدان طرف متهرا و بر سر راه دار الخلافه واقع بود سعادت خان بهادر بهادر خنگ بعد محاصره و مقاتله عظیم که قریب چار صد کس مردم کارے از طرف سعادت خان و جمع کثیر از ان مفسدان هلاک شدند قلعچه ها را بتسخیر و تصرف پادشاهے در آورد خلعت و خنجر مرصع مع فرمان عنایت و دیسرے برای بهادر خنگ عنایت شد اگرچه نفاذ امرے که درین خصوص باید محمد شاه چندان نداشت و توجهے هم بچنین امور چندان نه اما از برائے تشبیه بنیکان و هوس عدالت گستری نابر ترحمے که در فطرتش بود حکم نمود که زنجیرے ملصق به برج متهن باجرسے بیاویزند و سر زنجیر را بطرف دریا دررسیدان نگهدارند و منادی نمایند که هر که بر دستی رود و در قلعه رسیدن نتواند نزد یک برج متهن آمده استغاثه نماید و سر زنجیر گرفته بجنباند و نهم شوال حسن جلیس بتزئین و آئین معمول ستر در نهایت کرو فر بعمل آمد و هم درین سال مظفر علی خان که بصوبه داري اجمیر مامور شده بود بسبب نهایت عسرت و بے سرانجامے هنوز از قصبه برائے که سے کروهے دار الخلافه است نگذشته بود که خبر حرکت راجه جودهپور بطرف اجمیر با سے هزار سوار مع زمینداران و راجپوتان اطراف که فراهم آورده بود رسید و چند روز بدین جهت بصرورت توقف نمود و اجیت سنگه داخل اجمیر گشته اول فرمانداد تا منادے نمایند که هر یک از قصابان وغیره اهل حرفه هر کتب و کاریکه دارند بدان اشتغال و رزیده بے اندیشه کارها میکرده باشند و موذنان و خدمه مسجد را طلبیده برائے وفه بنامے خود اظهار تعبیت قواعد اسلام بتاکید در اجراے آن و تعمیرات مساجد نمود بعد ازان عمله و ارکان پادشاهے را حاضر ساخته قول نامه و فرمان پادشاه مع نشان پنجه مشتمل بر اقسام و ایمان در بحالی داشتن هر دو صوبه اجمیر و احمد آباد تا بقاے عمر و دولت محمد شاه که مادر پادشاه و بیمارے رفیع الدوله داشتها سلطنت لپرش روشن اختر محمد شاه نظر برینکه راجه شریک و رفیق سعادت است او را باخود متفق و معین کار خود باید داشت نوشته فرستاده بود برآورده نمود و نقل آنرا باعرائض خود مصحوب دیوان پادشاهے نزد صمصام الدوله و روشن الدوله مع عرضداشت حضور فرستاد مضمون مرقومات آنکه اگرچه هر دو صوبه را تغیر نمودن خلاف عهد و پیمان است اما صوبه داري احمد آباد را بنابر مرضے خود پیشکش نمودم اگر صوبه اجمیر از راه تفضل من بحال نماند آبروے من میان همچشمان و اقوام نخواهد بود در صورت رفتن آبرو و اهل غیرت را جان عزیز نیست بنابرین امیدوارم که از انتزاع به رد و صوبه مرا معاف و معذور داشته به بحالے یکے ازین دو صوبه ترحم بحال من فرمایند که سرو جان من وابسته دو صوبه مذکوره است در ماه ذی الحجه همین سال پادشاه بیگم دختر عالمگیر که زیب النساء نام داشت بدرود این جهان نمود بعد ورود نوشتهاے راجه اجیت سنگه مرضے صمصام الدوله نظر بقلت زر و ستوارے خنگ مائل بمصالحه و ترک منازعه گشت و میگفت که چون صوبه اجمیر زار اکثر بزرگان و اتصال بدار الخلافه دارد گجرات را باجیت سنگه بحال باید گذاشت و اجمیر را در عمل یکی از مسلمانان مخلص پادشاه باید داشت و اراده پادشاه و بعض ارکان دولت خصوص حیدر قلی خان بران قرار یافت که بتنبیه و تادیب او باید پرداخت لعبه کنکاش بسیار که هیچ یک از امراے حضور تن بهم او نمیداد تجویز حیدر قلی خان سعادت خان بهادر

را از اکبر آباد تا کبد طلب حضور نمود مذکور خان مجرد رسیدن حکم چون جرات داشت بطریق الیغار روانه شد تا بحضور رسانیده بکارکنان و لشکریان خود تاکید نمود که لشکر و سر انجام کار زار متعاقب ملا توقف برسند بعد ملازمت که استدعای اسباب مهم بمیان آرد بعض امرای جهان راضی برفاقت او نگشتند و از حضور نیز در اعانت قصوری بظهور رسیده عائق سزمیت او شد و درین ضمن خبر رسید که مظفر علی خان بسبب عسرت و تهیدستی در تقاضای تنخواه سپاه گرفتار آمده و در سه موضع معتبر نواح اجمیر تاخت اما مال و مواشی غارتگران لشکر برده او همچنان گرفتار تقاضا ماند و ازین گرفتاریها بجان آمده هرچه داشت و نداشت حتی فیل و اسپ سواری بسپاه داده از دست آنها خلاصی یافت و از خوف سپاه ملازم و غلبه راجپوتیه خود را بآگنیر نزد نائب راجه جیسنگه رسانید و خلعت و فرمان صوبه داری نزد صمصام الدوله واپس فرستاد درین حالت هر دو پسران راجه اجیت سنگه باجمعیت کثیر متعاقب هم چاپنج دهات پادشاهی را تاختند و بهدران زود و دی جمعی از مفسدان و زمینداران آن نواح نظر بآشوب زمان و اشعار اجیت سنگه بر فصیله نارنول تاخت آوردند بایزید خان فوجدار آنجا که برای گشت بیرون برآمده بود طاقت مقابله آنها در خود نیافته و بغرار نهاد و خواهرزاده او که در قصبه بود حرکت ندیده بسی نموده بنجال خود ملحق شد شرفای نارنول بر سر مال و ناموس خود خفکیده بر رخنه ناموس را باصطلاح و قانون هندو جوهر کرده بشهادت رسیدند و مفسدان متغلب تمام قصبه نارنول را خاطر خواه خود یافته رخت بر بدن مردوزن نگذاشتند و جمعی را اسیر ساخته بردند بعد استماع این خبر تادیب و تنبیه راجه اجیت سنگه صمصام الدوله بعهده خود گرفته پیش خیمه بیرون فرستاد اما چون از ابتدا میان مغلیه و صمصام الدوله نفاقی مضمر بود و اندیشه نملت خزانه هم داشت بلیت و لعل میگذرانیدند و حیدر قلی خان باوجود سوی مزاج که از سابق با خاندوران داشت درین مهم بکدل گشته در خلا و ملا بقسمهای غلاظ و شداد رفاقت بی نفاق را متعهد شد و تبعیت بدل و جان قبول نموده صلاح برآمدن برابن مهم سیداد و سراوی نمود و خیمه خود را بیرون فرستاده هراول سید و بست مائی نزد خاندوران صمصام الدوله صلاح در جنگ اجیت سنگه بدیده بایا دشاه و خلوت بعرض رسانیدند که اگر خدا نکرده او غالب آید باز اصلاح اینکار درین نفاق و شقاق مشکل گرداند و در صورت هزیمت هم راجه اگر خود را بوادیهای صعب المسالک کشد و مهم بطول انجامد خزانه کوکراطانت که از عهده تعاقب او برآید نی الحقیقه بقول مشهور اگر نه از نفاق و عدم اتفاق اندیشیده جرات باقدام این مهم که مستهدگشته بود ننمود و بعد ازان قمر الدین خان کمر عزیمت بسته این مهم را متکفل شد و التماس هائی قطب الملک و نجم الدین علی خان از قید و بیرون این هر دو بخود کرد و بعضی تکالیف دیگر هم که خلاف مرضی پادشاه و مقربان بود التماس نمود چون برآمدن قطب الملک از قید مقبول اکثر طبایع نبود فسخ عزیمت اعتماد الدوله نیز شد و درین حالت چون انواع غنا و بیان مسی آمد خاندوران ترک آمد و رفت دربار نموده چند روز خانه نشین گردید پادشاه در اصلاح و آشتی مدار المهامان سلطنت گردیده رفع ملال و کدورت نمود و اراده هم راجه اجیت سنگه ازین گرگ آشتیها بالمره ازیان برخاست و ظاهرا نوشتهای صمصام الدوله مشتمل بر دلجوئی و متوقع گردانیدن راجه متواتر رفته اجیت سنگه را از اراده فاسد یکه داشت باز آورد و درین ضمن خبر آمد آمدن نظام الملک که بعد فراغ سنبد ولیست طرف کرناٹک اوایل ذی الحجه داخل خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیده سه ماه مذکور عازم حضور گشت و به برهانپور رسیده دیانت خان را که سابق بخدمت دیوانی دکن از حضور مامور شده بود خلعت و فیل بخشیده بران کار مرخص ساخته به پادشاه رسیده در شهر انتشار یافت و جمیع تدابیر سر انجام و انتظام ملکی برآمدن نظام الملک موقوف ماند از و قایع پیشاور و کابل بعرض رسید که مبارز الملک سربلندخان خانه زاد خان سپه خود را که

بکابل فرستاده بود خانزاد خان بعد فراغ عبد دولت بهپنیا ورنزد پدر رسیده منزل غریب که محمد امین خان پسر خانخانان مرحوم سیر جملهٔ لغایت رفته بود اقامت نموده بازدحام مور و ملخ فراهم آمده سر راه بر فوج خانه زاد خان گرفتند جنگ عظیمی روی داد بعد تردد بسیار که از خانزاد خان و همراهیانش بظهور رسید و شیخ مجاهد که جاعه دار عمده همراول بود زخمی گشته دستگیر گردید و قریب هفتصد شصت نفر بکار آمدنی سر بلند خان افتاده و دو اسپ سوارے خانزاد خان بهیم ازضرب گولهٔ تفنگ علیحده بخاک هلاک افتاده و خانزاد خان نیز پوست مال زخمے رسیده و دانست که کار از اختیار گذشته مجال اقامت نیست ناچار با معدودے چند جان بسلامت ازان میان بدر برده تمام فیلان و توپخانه و بنگاه و لشکر تاراج افاغنه رفت و عبد الصمد خان نبا برانیکه زکریا خان پسر او صوبه دار کشمیر یافته بود و خبر شورش و فساد اشرف الدین پسر مجتو بیخان بانائب عنایت الله خان محصور و مغلوب شدن نائب مذکور شنیده با سه چار هزار سوار مغلیه و غیره بطور ایلغار شتافته خود را رسانیده و اشرف الدین مخوف گشته مقابله را مناسب ندانست بے جدال و قتال بانفعال و معذرت پیش آمده اطاعت نمود و مواد فساد تسکین یافت عبد الصمد خان جمیع منصبداران مغنیه و یومیه داران و وظیفه خواران را بتقصیر التهاب نائره فساد و مخذول داشتن نائب منصوب مناصب ساخته جاگیر و مدد معاش همه آنها را ضبط و تصرف خود درآورد ✤

ذکر تولد صبیه در حرم سرای شاهی و کتخدائی ملکه زمانی دختر فرخ سیر با محمد شاه

شب پنجشنبه بیست و نهم محرم الحرام ۱۱۳۴ هجری صبیه در خانه محمد شاه متولد گشت و شب سه شنبه نوزدهم صفر المظفر ۱۱۳۴ هجری شادی کتخدائی محمد شاه پادشاه با ملکه زمانی دختر محمد فرخ سیر بکمال زیب و زینت لائق شان سلطنت بعمل آمده بطالع اسد نکاح خوانده شد و رسوم آرائش و نثار و آتشبازی و رقص سرود بطور معمود هندوستان بعمل آمده ملکه مذکوره

که بانوی مشکوی پادشاهی گشت ✤

آمدن نظام الملک درحضور و مامور شدن بوزارت و بعض سوانح دیگر ✤

نظام الملک بعد الفراغ از بندوبست ممالک دکن و جمع از اصلاح مفاسد حدود کرناٹک وغیره که روی داده بود بهضت نموده بدار الخلافه شاهجهان آباد رسید و روز پنجشنبه یازدهم ربیع الثانی سنه مذکوره آخر روز بملازمت پادشاه شرف یاب گردید و روز یکشنبه پنجم جمادی الاولے سنه مذکوره قبل از انقضاے نصف النهار بعنایت وزارت ممتاز و بعطاے خلعت چارقب و قلمدان موافق ضابطه سرافرازے یافت و روز سنه سوم جمادے الاخرے سنه مذکوره جشن عید تور روز موافق قاعده مستمره بعمل آمده بلقب پادشاه که اول ابو المظفر مقرر شده بود با بوالفتح ناصر الدین تبدیل یافت و روز پنجشنبه ششم رجب المرجب سنه مذکوره دیوانے خالصه براجه گوجرمل مفوض شد و روز یکشنبه نهم شهر مذکور آخر روز بشیخ سعد الله دیوانے تن تقرر یافت اما بعض امراے حضور خصوص حیدر قلی خان در مقدمات مالی و ملکی خلاف راے آصف جاه دخل مے نمود پادشاه پاس خاطر آصف جاه ضرور دانسته حیدر قلی خان را بصوبه اوده گجرات بود مرخص نمود و حیدر قلی خان در انجا رفته عملی نمود که مثل آن در هیچ عصر و زمان نشان نمیدهند و اقتدار بسیارے بهم رسانید نظام الملک که امیر دیرینه سال مزاج گرفته جاه طلب و اقتدار جو بود بعد وزارت خواست که زمام و فاتق مهام سلطنت خاطر خواه خود گشته بانتظام امور پردازد و پادشاه را نیز دلالت بکرانباری

وقار و تهذیب اخلاق و اوضاع و تادیب اتباع و تقسیم اوقات بانفصال معاملات خلق که رضاجوئی خالق بشرط عدالت در آنست
و سوم توجه در انتظام عظائم امور سلطنت و غیر آن از مهمات لائقه مے نمود و پادشاه را بغرور دولت رجولے و میل طبیعت بلاعب
و ملاهے مقبول خاطر نمی افتاد و امرائے دیگر خصوص صمصام الدوله و خود نظام الملک در حضور بنا برکسادبازار خود نمائی خواستند و همیشه
بلج و لومر نیز میگذشت تا آنکه بتحریک امرا و خواجه سرایان حضور حیدر قلی خان شوریده پا از حد خویش بیرون گذاشت و چون
او نیز مرد صاحب جرأت و اقتدار طلب بود و در صوبۂ گجرات زمانے وافر از تحصیل صوبه گجرات وجاگیرات خود و هم از ضبطے
خانه عبد الغفور بهره که کثرت دولت او مشهور آفاق بود بهم رسانید و حساب خزاین او از کرورها درگذشت تخوتے پیدا کرده در دل
خود بادهٔ عروج بمعارج امیر الامرا حسین علی خان بهادر خیال مے بست با خوائے امرائے حضور عازم استیصال نظام الملک
که وصول این مقاصد خود با وجود او متعذر مے دید و پادشاه و امرا که خواهان برآوردن نظام الملک از حضور بودند مهم
او را وسیله ارادهٔ خود شمرده مستدعی انفصال امر حیدر قلی خان و عزل او از گجرات بدستیارے نظام الملک شدند نظام الملک
که حریص دوفرے برانداختن زر و توسع قلمرو حکومت خود داشت قبول این مهم نمود همدرین عرصه شب دوشنبه غره محرم الحرام
۱۱۳۵ هجرے قریب بوقت صبح کاذب صبیه از بطن ملکه زمانی دختر فرخ سیر متولد شد و روز دوشنبه پانزدهم محرم الحرام
سنه مذکور دولت صوبه دارے گجرات نظام الملک را بتغییر حیدر قلی خان عطا شد و روز پنجشنبه دوم صفر المظفر سنه مذکوره
بعد انقضاے نصف النهار نظام الملک بصوبه احمد آباد گجرات از حضور رخصت یافته عازم مهم مذکوره گردید

ذکر کشته شدن نیل کنٹھه ناگر نائب سعادت خان بهادر در اکبر آباد و تغییر یافتن صوبۂ اکبر آباد از سعادت خان و تفویض یافتن صوبۂ مذکور براجه جے سنگه و مهم چوراسن و مفتوح شدن تهون قلعه جات

ظاهرا برهان الملک سعادت خان بهادر را علاوه صوبۂ اکبر آباد صوبۂ اوده که براجه گردهر بهادر بود مقرر شد برهان الملک به بندوبست صوبه جدید
خود رفته رای نیل کنٹھه ناگر نائب خود را در صوبه اکبر آباد گذاشته بود نیل کنٹھه مذکور روزے بتجمل سوار فیل جمعیت مناسب
در راه میگذشت یکی از جاٹان بر سر درختی پنهان گشته بخطا جمیع نشسته بتحریک یکی از عمده زمینداران نیل کنٹھه مذکور را شانه
تفنگ خود ساخته چنان زد که گلوله آن بسینه او نشسته از پشتش بدر رفت برهان الملک عازم بود که مالک سر و صوبه بوده
انتظام نائب خود بگیرد و صمصام الدوله فرصت یافته صوبه دارے اکبر آباد بتغییرے برهان الملک جی سنگه سوائی را دهانید و برهان الملک
را فقط صوبه دارے اوده سلم ماند و راجه جے سنگه به تنبیه چوراسن جاٹ بعد غلبهٔ صوبه دارے اکبر آباد
مامور شده بتجنگ چوراسن و تسخیر قلعه او که تهون نام داشت پرداخت و قاصد اخراج او از زمینداریش گردید و بدن سنگه
برادر زاده او را با خود متفق ساخته مدتے به تسخیر قلعه مذکور اهتمام مے نمود تا آنکه محکم سنگه پسر چوراسن با پدر خود روزے در
بین مجلس ستمے که لائق شان پدرے و پسرے نبود نمود و پدر را خفتی عائد گشت چوراسن شقاوت پدری را کار فرموده
تدارکش مناسب ندید اما از افراط غیظ و غلبهٔ جهالت که اکثر در طباع هنود میباشد خود را مسموم نموده هلاک شد و محکم سنگه
بجاے او نشست چون سبکسر و بے مغز بود از عهدهٔ امور ریاست و مهم راجه جے سنگه استمالهٔ رعایاے زمیندارے چوراسن
و تالیف قلوب سورجان موش فرمان داد بدن سنگه بکار ما مور را بتمام نموده رفقاے محکم سنگه را با خود متفق ساخت
محکم سنگه براحوال آگهی یافته از قلعه بگریخت و شب پنجشنبه نهم صفر ۱۱۳۵ هجرے تهون مفتوح و مسخر و بدن سنگه

بجاے محکم سنگہ مقرر شدند و راجہ گردھر بہادر بصوبہ مالوا سرافراز شدہ بمالوہ و باوجین رسیدہ نظم و نسق آنجا قرار واقعی نمود ٭

ذکر آشفتگی احوال حیدر قلیخان و غالب شدن نظام الملک بر حیدر قلیخان و حوال او با جمال

نظام الملک چنانچہ نگاشتہ قلم وقائع رقم گشت صوبہ دارے گجرات یافتہ لعزم تسخیر آن ملک روانہ گردید و انواج و اسباب لائق سرانجام داده از اثناے راہ تدبیر منحرف ساختن ارباب افواج او پیشتر نہاد خاطر ساخت و بار سال رسل و رسائل و بالۂ مطلبہ نورانیہ و اغانہ بابے و عزمے و شے کہ لشکر او بسیارے ازین قوم بودہ اند اکثرے را بطرف خود مائل و از حیدر قلیخان منحرف گردانید چنانچہ شجاعت خان و رستم علی خان و مہر علیخان گجراتے و صلابت خان و بہادر خان بابی و اسد خان غزنی و دیگر سرداران پنجی و ضلعیہ تورانیہ دل دگرگون کردہ متفرق شدند و نظام الملک تا جالوہ قریب گجرات رسید معز الدولہ حیدر قلیخان بمشاہدہ این حال و رخ از تاب مقاومت با آصفجاہ مدیدہ علت مالیخولیا تمارض بہم رسانید و رفقاے دیرینہ او در محفہ بیمارے اختیار پیش نشانیدہ رھگراے حضور شدند آصفجاہ بگجرات رسیدہ بانتظام آنجا متوجہ گردید بعد انفراغ از امور ضروریہ صوبہ گجرات بشجاعت خان عموے خود کہ بشجاعت و شہرت داشت داده خود بنا پرنبد و بست صوبہ مالوا کہ بتغیرے گاہے در تصرف نظام الملک مرحمت شدہ بود آمد و از انتظام آنجا جمعی نمودہ عظیم اللہ خان را کہ پسر عمہ اش بود بنیابت آنجا و خود بحضور بازگشت حیدر قلی خان بازرو اسبابے کہ ہمراہ داشت بحضور رسید چند روز معطل بود در روز یکشنبہ سیزدہم جمادی الاخرے سنہ ۱۱۳۵ ہجرے نور روز شد و ہمدرین روز ہا نیکو سیر رحلت نمود و شب شنبہ یازدہم رجب المرجب سنہ مذکورہ پسرے از شب ماندہ صبیہ جہاں افروز بانو بیگم نام از بطن روشن آبادی در خانہ محمد شاہ متولد شد و ظاہرا حیدر قلیخان بعد سعادت ملازمت در گجرات در غیبت نظام الملک مورد مراحم پادشاہ گشتہ چون تبنیہ اجیت سنگہ و دشمنی و مرد او ملحوظ بود بصوبہ داری اجمیر مامور گردید و حیدر قلیخان ہم کہ مرد صاحب جرأت و دشمن دیرینہ اجیت سنگہ بود قبول نموده بمکنتی کہ مہیا داشت اسباب مدافعہ مذکور آماده ساخت و بہم او حسب الامر حضور پرداخت و بر سر اجیت سنگہ تاخت آخر شعبان المعظم سنہ مذکورہ را بہ مرقوم اگریز آمیخت و ہمدرین سال سید قاسم کوتوال را نزد یک بسجاے عدالت یکی از جماعہ سرخ پوشان برخم کارد از پاے در آورد و سرخ پوش ہم برخم شمشیرش مجروح گشت و روز یکشنبہ غرہ شوال المکرم سنہ مرقومہ نظام الملک بعد انفراغ از انتظام گجرات و مالوہ معاودت نمودہ ملازمت محمد شاہ نمود و روز پنجشنبہ بست و چہارم ذی القعدۃ الحرام سال مذکور بعد مرور یک نیم ساعت بنجوم پسرے در خانہ محمد شاہ متولد گردید و نصف آخر محرم الحرام سنہ ۱۱۳۶ ہجرے ستارۂ ذو ذنب در کواکب برج دلو نمودار شده قریب دوازده روز ظاہر و بعد ازان مخفی گشت و ہمدرین ماہ پسر کلان پادشاہ انتقال نمود ٭

ذکر آزردگے نظام الملک از پادشاہ بنا بر بعضے حرکات و تنا فر طباع او و از نظام الملک و رجوع وزارت باعتماد الدولہ قمر الدین خان پسر محمد امین خان و رفتن او بصوبہ ہاے ممالک دکن و تفصیل بعض امرا و ارکان حضور ٭

ارکان سلطنت و اعیان مملکت مثل اعتماد الدولہ قمر الدین خان بخشی دوم و داروغہ غسل خانہ صمصام الدولہ امیر الامرا بخشی اول و صاحب رسالہ والاشاہے و اعلی شاہے و روشن الدولہ ظفر خان بخشی سوم و سید صلابت خان بخشی

چهارم وخان سامان عزة الدوله شیر افگن خان وبعد از و برادرش لطف الله خان صادق صاحب رساله سلطانی وصدر الصدور
میر جمله ترخان وناظر و داروغه صرف خاص حافظ حد منگار خان خواجه سرای عالمگیری وبانقال اور ورافزون خان ودیوان
حالصه ایلگو جرمل وبعد از و شرف الدوله زاهتمند خان وبعد از و راجه بنجمل ودیوان تن شیخ سعد الله و میر آتش اول حیدر قلیخان
وبعد از و سعد الدین خان وبازحید قلی خان وبعد از و مظفر خان برادر صمصام الدوله و داروغه خواصان برهان الملک
نائب اواحمد قلی خان و میر توزک اول امین الدوله و دومے داور داد خان و داروغه گرزداران مبارز خان وابدتهقار
آغر خان و داروغه خاص جلو وخلوقدیم میر حسن خان کوکه وعرض مکرر بعلی احمد خان کوکه و داروغه نهر فیض علی حامد خان داروغه
فراش خانه بوعلی خان قهرمگی وبخشی هدیان منور خان برادر روشن الدوله بخشی شاگرد پیشه عنایت خان راسخ پسر خان صادق فراول بیگی مقتدر خان
خدمت جیب فیض به بهرز خان وجیب خاص به جاوید خان خواجه سرایان جواهر خان داروغه جواهر خانه بختاور خان داروغه باورچیخانه حبیب خان
داروغه قهوه خانه فضل علیخان داروغه فیلخانه سید قطب الدین فیلبان بنگهوری داروغه جینسی یسین خان داروغه سرخ پوشان قولداران
الهیار خان قلعه دار رشید آباد قائم خان سپرده شول الدوله داروغه وقایع کل وڈاک حکیم معصوم علی خان داروغه سوانح وارزمقوله بهریکی بکار
امور پولیکین روشن الدوله دخل بسیار در مزاج پادشاه بهرسانیده بازارق السعی گرم نموده برامدکار مردم ے نمود و دختر
شاه جان محمد درویش مشهور بکوکے تقرب وافر در حضور محمد شاه بهرسانیده ندان پادشاه باو مفوض واز طرف پادشاه باو
صاحب دستخط گشته در اندرون محل بر عرائض مردم حاجتمند توقیع میکرد و عقل دوربین قرین حیرت گردیده این نکته می سراید

رباعی نوت زکیان جا کیان افتاد است ✤ بازوے شکرے فی بمیان افتاد است ✤ شاید که سپهر سفله قصد زنخاط ✤ شمشیر زدن مدف زنان افتاد است ✤

پادشاه چون جوان بے غرم وکم جرأت بود مشغول عیش و طرب بود و امرا یکه اشند صرو ربود توجه ے نمود و رجبت مصاحبت با عمدة الملک امیر خان و دیگر امرا و امرازادگان رنگین مزاج
خوش طبع درخاطرش جا یافته با مور سلطنت و انتظام ملک وملت لنفاتیکه باید نمی نمود و باین سبب اندک اندک خوف
هیبت اس ازدل امرا و رسامی بر فرقه بلکه عوام الناس برخاسته هرکس در واقع خود خیالی می پخت و بجاے خود نشسته در باطن
دم از استقلال میزد نظام الملک سیخواست که پادشاه به تبعیت اے او اوضاع خود را بیاراید و رغبت مصاحبت آنچنان
نداشت که محمد شاه داشت و مدام اختلاف کار بلکه بدست کوکے و امراے دیگر بود از دل پادشاه دوست امرا برآمد بسبب
تکالیف چنین امور که برطباع سلطان و ارکان دستوار و گران بود پادشاه و امرا از صحبت نظام الملک نفور و همیشه او را
استهزا می نمودند و در نسبت کلمات رکیکه در حق او مذکور مے شدند نظام الملک از جهات مسطوره مستکره از حضور
گردیده عازم دکن الحکومة خود گردید صوبه اے رکین و گجرات بود گشت و تهیج مواد فساد خاطر نشان خود ساخت و اظهار
انزجار و ملال از آمد و رفت دربار کرده در خانه خود نشسته مستعفی ترک مناصب و وزارت گردید اما چون متامل و متحمل
بود در زوال سے امر پادشاه و امرا برما فی الضمیر او اندکے پے برده در فکر تدارک و استرضاے او افتاده قاصد
او شد که از ما خوشنود بوده دوره گزیده از نیز از اراده این اشخاص دریافته برای خود غنیمت دانست تا آنکه وسائط
و وسائل درمیان آمده بالجمله بر رفع کدورت بعمل آمد و نظام الملک روز دوشنبه دوم صفر المظفر سنه ۱۱۳۶ هجری بازملازمت
پادشاه نموده و بمهربانیها سے بی اصل خوشنودش ساختند ✤

شوراییدن امرای حضور مبارزخان صوبه دار برهان پور را بر اصفجاه و کشته شدن مبارزخان

به تقدیر خالق مهر و ماه

امرای حضور برآزردگی خاطر آصف جاه مستشعر گشته خفیه خاص پادشاه بسی درکمال اخفا میبارز خان ناظم برهانپور فرستادند که اگر تواند صوبه های مذکور از دست گماشتهای آصف جاه انتزاع نماید عنقریب فرمان نظامت دکهن هم متعاقب خواهد رسید و آصف جاه برفتنه انگیزی امرای حضور آگهی یافته الهار نا موافقت آب و هوای شاه جهان آباد و موافقت هوای امرا دیار دیهاتی نموده برای شکار آن طرفها از پادشاه روز یکشنبه بیستم ربیع الاول ۱۱۳۶ هجری رخصت گرفت و اندک مسافتی آنطرف رفته بجانب دکهن عطف عنان نمود و بر جناح استعجال خود را بملک دکهن رسانید و مشغول تهیه اسباب حرب و کارزار گردید میبارز خان باستیلای وهم فتح و ظفر و اختصاص یافتن باعلی مراتب دنیا و دام بلا افتاده باتفاق ابراهیم خان برادر داؤد خان پسر و ابنای شیخ نظام و اولاد شیخ منهاج سرداران دکهن که مخالفت آصف جاه در جان و دل با آب و گل ایشان سرشته بود بسر بشورش برداشته اسباب حرب و کرب اماده ساخت و بعد تهیهٔ سامان خنگ بآهنگ رزم آصف جاه برآمده معسکر ساخت و لشکرے بنجوبے آراست آصف جاه برادر زاده میبارز خان آگهی یافته بمجادله او شتافت بعد مقابله روز پنجشنبه بیست و چهارم محرم الحرام ۱۱۳۷ هجری مقابله عظیم و جنگے صعب میان رویداد که چار هزار مرد و چار فیل درمیدان کشته افتاد و فتح و ظفر نصیب آصف جاه گشته میبارز خان مع پسران و رفقا با خزت شتافت آصف جاه عرضداشت متضمن فتح خود بلقب اسامی کشته های معرکه ناکامے که از طرف میبارز خان جان سپاری نموده بودند نوشته مع اشرفیهای نذر مبارکباد و بعض اموال منقول موافق معمول بضبطے ارسال حضور نمود و خود فارغ البال بانتظام صوبجات دکهن و تمکن یافته تدابیر تعجیز امرای دون همت و پادشاه کم جرات پرداخت و قمرالدین خان بعد چهار ماه از کوچ نظام الملک بخطاب جملة الملکی و وزارت سرافرازے یافت و این استمزاج آصفجاه قبول فرمود ✣

آمدن حیدر قلیخان از اجمیر و مامور شدن بخدمت میرآتشی حضور ✣ ✣ ✣

چون صحبت میان آصف جاه و پادشاه ناچاق و نفاق همدیگر ظهور پذیر نمود از هر دو طرف مدارا و مماسات بعمل می آمد خصوص بعد جنگ میبارز خان که اندک پرده از روے کار برخاسته بود پادشاه حیدر قلیخان معزالدوله مخلص یکرنگ و صاحب شوکت جرات آهنگ را بسته نزد خود طلبیده و حیدر قلی خان روز جمعه چهاردهم ربیع الاول سنه مذکوره از اجمیر بدارالخلافه شاه جهان آباد رسیده دو ساعت نخوے از روز برآمده ملازمت محمد شاه حاصل نمود و تنفویض میرآتشی و عنایت خلعت خاص اختصاص یافت و سعدالدین خان توراني که متوسل آصفجاه و از دست گرفتهاے او بود مغزول از خدمت مذکور گشت و نیز راجه گردهر بهادر کرتهٔ اعدا و لی تغییرے نظام الملک صوبه دارے مالوا یافته بدارالملک اجین شتافت و بانتظام صوبه چنانچه باید پرداخت و رحیم الله خان که از طرف نظام الملک بکارهاے آنجا اشتغال داشت برخاسته بشاهجهان آباد آمد ✣

برانگیختن آصف جاه عموے خود حامد خان را به تمرد و عناد و مهیا شدن او بغی و فساد

آصف جاه بعد ظفر یافتن بر میبارز خان و مشاهده احوال امرای حضور پیلاے چند کشتهاے سرداران مرهٔه را با عموے خود حامد خان که صوبه دار گجرات بود متفق ساخته اشاره بطغیان و عصیان نمود حامد خان حسب الاشعار گماشتهاے جاگیرداران و

نوعیدان حضور رسیدہ حل ساختہ کوس لمن الملک الیوم نواخت اخبار راتبرے و نامزمان برسے او بالتفاق مرتبہ بحضور رسید ارکان دولت در تدارک آن نبا برمشاورہ باہمدگر گذاشتہ ہر یکے رائے نیز د پادشاہ مشاہدہ از دحام تورانیان قاصد استخلاص قطب الملک ارجس گردید و بوساطت معتمدے پیغام فرستاد کہ الحال ہم از شما چیزے میتواند شد قطب الملک معروضداشت کہ اگر رست منفعت پادشاہ بر سر این فدوے درگاہ سایہ گستر شود ہمین کہ شرف ملازمت میسر آید پنج شش ہزار سوار مہیا و ہمگاہ بگاہے ماموریشوم انچہ مرکوز ضمیر کوکبان حضور باشد بظہور میتواند رسید مخالفان باستماع اینخبر فاہر البکر و تزویر آن سید اسیر مظلوم راسموم نموده بآبای کرامش ملحق ساختند ٭

ذکر متعین شدن سربلند خان بتادیب حامد خان و خلاصے نجم الدین علی خان بہادر و شہر بیت یافتن حامد خان و بہم رسیدن فتنہ برکیان در مملکت ہندوستان

مبارز الملک سربلند خان بعد تغییرے از صوبہ کابل و منصوب شدن ناصر خان بصوبہ دارے مذکور بوساطت روشن الدولہ در خانہ خود ملاقے ہمکار نشستہ آمد در نت دربار کمترے نمود چون قطب الملک برحمت ایزدے پیوست بالتماس عمدہ ہاے حضور خصوص بمشورہ حافظ حمد شکار خان کہ براصابت رائے و حسن عقیدت او پادشاہ را اعتماد بود مقرر شد کہ مبارز الملک تادیب و تنبیہ حامد خان باغی متعین صوبہ دارے گجرات بتغییرے انظام الملک باسعادۂ مناسب بخان مذکور عنایت گردد چون سربلند خان زندیکا رومعمل و بسیاب و سامان سرکارش مختل بود سال سے و ہفتم از ماہ دوازدہم مسلغ یک کرور بیہ بقدر چہل ہزار سوار خانہ عامرہ یافتہ تعیین گجرات و تادیب حامد خان از حضور پادشاہ مامور گشت بلکہ مخفی بنشار عساکر ہمراہ گردید سربلند خان با عانت و رفاقت خود استدعا و استخلاص نجم الدین علی خان بہادر برادر قطب الملک کہ او ہم محبوس بود مرد چون محمد شاہ از وفیکہ نجم الدین علی خان برای برآوردن او از حبس قلعہ شاہجہان آباد آمدہ ہمراہ خود دیدہ بود نظر التفات بحال خان مذکور داشت بعیب خاطر قبول نمودہ روز جمعہ بیست و دوم رجب ۱۱۳۴ ہجرے آخر روز از حبس برآورد و خلعت عنایت با شمشیر بسپر نجم الدین علی خان بہادر مرحمت نمود سربلند خان و نجم الدین علی خان از حضور رخصت یافتہ ہر دو امیر بر یک فیل سوار شدہ در اثنا خطبہ باشندہ موجے از سادات و دیگر رفقاے قدیم بر سر نجم الدین علی خان جمع آمدہ صورت آشوبے پیدا شد مبارز الملک کہ سپاہ دوست بود و از صوبہ ہاے مہد ہیچ صوبہ نمانده کہ سالی چند صوبہ در آنجا نبوده باشد و سپاہ کہ رفیق دیرینہ و دولت خواہ او بوده در ہیکاے وقت کار ہمیشہ چشم انتظار براہ دولت و اقبال دارد استند در اندک زمانے از جاہاے متفرق سزدا و جمع آمدہ لشکر شایستہ فراہم گشت مبارز الملک سندیاب بشجاعت خان کہ اقتی فرستاد و حامد خان نبا برعدم مقدرت رخت پیچیدہ از گجرات برآمد و در موضع دہدا اقامت نمودہ کنتا نام غنیمی را کمک خود طلبید و خود ہم جمعیتے فراہم آوردہ باتفاق غنیم مذکور بر سر گجرات رفت شجاعت خان ہم از گجرات برآمدہ با حامد خان جنگیدہ و عذر ہستی در باخت رستم علی خان برادر شجاعت خان کہ حاکم بندر سورت بود خبر قتل برادر شنیدہ اسباب اخراجات و سامان نمود و پیلاجے کا یکوار را کہ دران حدود ہنگامہ آرا بود با خود متفق ساختہ از بندر سورت برآمد حامد خان با جمعیت خود در کنسا کہ قریب بیست ہزار سوار بود از احمد آباد کوچیدہ کنار دریاے مہی تلاقے فریقین روے نمود پیلاجے کا یکوار اگرچہ رفیق رستم علی خان بود اما بدلالت کنتاجے با حامد خان اتفاق داشت رستم علی خان ہم بدغاے آن مرتبہ بقتل رسید و

حامد خان مظفر گردید بعد استماع اخبار مبارز الملک که بردوراهه اکبر آباد و اجمیر مقرر و متوقف بود و با سیدیان ملازمه ذرات با تفاق نجم الدین علی خان پسر برد بتیاب شد و از پادشاه استمزاج نمود چون کوکب اقبال تورانیان در عروج بود و خالو عهده مذکور مقرون بصلاح نگشته حکم گردید که چوتهٔ گجرات صدور یافت و راهگذر سر بهادر تغییر نظام الملک صوبه دار مالوا یافته بکار خود حاضر دروازه صوبه مذکوره گردید و نجم الدین علی خان بعارضه بیماری چند روز در حضور مانده بعد صحت صوبه داری اجمیر یافته متعین مبارز الملک گردید و پادشاه از نقشه پردازی و هنگامه سازی نظام الملک با فاطبه فرقه تورانیان بدمظنه در آزرده خاطر گشته کینه اینها در دلش جاگرفت بعض صوبه داری و دیگر خدمات که باعتماد الدوله قمر الدین خان بود از نامبرده بغیر گرفته بدیگران مقرر گردید و برهان الملک رخصت نیافته بنا بر انتظام معاملات آنجا منعقد شود و لهذا انجام مهام صوبه خود بر داخت و سربلند خان سال سی و ششم از ماله دوازدهم بطرف گجرات شتافت و نجم الدین علی خان بسبب اسبابی که از مدتها مقید مانده چیزی نداشت چند روز توقف نموده منتظر اجتماع اعوان و انصار از رفقای دیرینه و اخوان بی کینه خود ماند بعد فراهم آمدن آنها متعاقب سربلند خان شتافته بلشکرش ملحق گشت و حامد خان باتفاق کنتا و بهلاسنج کاکیوار سردار مرهٔه بقصد محاربه از گجرات برآمد و چند مبارز الملک بحامد خان نصایح پر نگاشت سودی نداد و حامد خان سنجشی خود امان بیگ را با فوج غنیم بجنگ مبارز الملک فرستاد و سربلند خان و نجم الدین علی خان جنگ عظیم با سنجشی حامد خان و سردوسرداران مرهٔه نموده غنیم را گریزانیدند و امان بیگ و رمیدان کشته شد و شیخ الیار بلگرامی سنجشی سردار معتمد سرکار مبارز الملک از راه دیگر داخل قلعه احمد آباد شده شهر را بتصرف خود در آورد و حامد خان شکست خورده پیش نظام الملک رفت سال دیگر نظام الملک جماعهٔ مرهٔه را تحریک و تحریص بجنگ سربلند خان نموده و شریک حامد خان گردانیده بطرف گجرات فرستاد لبعد رسیدن آنها در حدود گجرات جنگهای صعب با مرهٔه هاروبداد و نجم الدین علی خان بشجاعتی که از آباواجداد خود میراث داشت مکرر جنگ مرهٔه ها را چنانچه باید زدو مرهٔه ها علی الغفلة ده نگر و بیل نگر جاگیر امیر الامرا را تاخت و تاراج نمود خانه زاد خان پسر سربلند خان و سید نجم الدین علی خان بجمعیت شصت هزار سوار و پیاده پای عرب و فرنگ و دیگر وضعه صد ضرب توپ خرد و کلان مقابل مرهٔه در میدان کنبایت بیجنبر در آمده جمعی کثیر از انها کشته بقیة السیف را منهزم گردانیدند و تا آب نربدا خان از تعاقب شان باز نگرفته از حدود گجرات بیرون ساختند چون مبارز الملک فوج بسیار همراه داشت پنج لک روپیه ماه بماه بر سبیل هنڈوی از حضور عرضه ناظر خدمتگار خان و بعد مردن ناظر عرضه بخشی سوم روشن الدوله مبارز الملک میرسیده تا مدتی در تسلط ایران ملک نشود و مقرر شده بود که تا سنه دوازدهم از وقایع نشود در داخل صوبه مذکور جمعیه ماند سرکار مبارز الملک نگردد زر مذکور ماه بماه از حضور باو میرسیده باشد چون خبر فتح مذکور بحضور رسید بصوابدید صمصام الدوله حکم بطرف فوج زیاده و موقوف شدن اعطای درماهه سربلند خان رفت تا این حکم سربلند خان نرسیده بود صیت مصوت پادشاهی دران صوبه بلند و شان سمر دسته حال و ستمند بودند ۱۲

ذکر انحطاط درجات روشن الدوله و کوکه وشاه عبد الغفور و اخذه و جر کرورها در حضور از نکته مذکوره و معزول شدن سربلند خان از گجرات بسعی صمصام الدوله و منصوب شدن ابهی سنگه و مقابله باهم دیگر و معاودت سربلند خان بشاهجهان آباد

وقوع شدن مرهٹه از ضعف و سستی ابهے سنگه

روشن الدوله بهادر چند صفات حمیده بسیار داشت لیکن چون نباسه کار او بشوت بود و لقدی دوازده لک روپیه بابت صوبه کابل که سال سال از خزانه عامره حواله روشن الدوله میشد نصف فرستاده نصف خود متصرف میشد و همین قسم دامور دیگر هم بعمل می آورد و امرا را باهم منازعات بود پرده از روی کار برخاسته بعضی انجامید و پادشاه اورا معاتب ساخته حکم حساب گرفتن فرمود مستعدیان حضور مبلغ دو کرور روپیه بر ذمه او برآورده بعرض رسانیدند حسب الحکم پادشاهی مبلغ مذکور از روشن الدوله طلبی شد او بیان مذکور لاعلاج و مجبور داخل سرکار والا نموده از نظر افتاد و زمام اختیار این اخراجات بصمصام الدوله مفوض گشت و عدد امیر الامراء حضور اختلاف پذیرفت و شاه عبد الغفور هم که متقدایه نوابنه و در مزاج پادشاه دخل وافر هم رسانیده مختار عزل و نصب امنای خالصه شریفه و مرتشی بود فی الحقیقه بهمین سبب و بجسب ظاهر بنا بر ادلهای ناشایسته که ابعاد غرور از عبد الغفور غافل بحضور میرسید از مرتبه اقتدار افتاده گرفتار غضب سلطانی گشت و بجوس مقید روانه بنگاله گردیده بضبط خانه اش قریب بد و کرور روپیه نقد سوای اجناس داخل خزانه حضور شد و کوکبه هم که همکار این هر دو مختار و مستحط و حضور پادشاه بود بهمین علت شریک حال اینها گردیده از محل اخراج و با او بار ازدواج یافت و اندوخته او نیز ملاده ضبطی اموال عبد الغفور مسطور گردید صمصام الدوله را چون اختیار کار با اقتدار تمام بسیر آمد سربلند خان را که توسل بروشن الدوله داشت معزول کنانیده راجه ابهے سنگه را بسیر صوبه دارے گجرات فرستاد و تاکید نمود که خود را بالعجلت هر چه تمامتر بگجرات رسانیده سربلند خان را روانه حضور نماید ابهے سنگ از آرام طلبیها و مزور قدامت حد گمیهاے خود نائب به گجرات فرستاد و مبارز الملک نائب ابهے سنگ را گوشمال بوا بجبے داده خائب و خاسر برگردانید ابهے سنگ نوبت دوم نائب دیگر بسامان تر از اول فرستاد ثانی هم مثل اول بے سیل مقصود برگشت ابهے سنگ شه سواری هاے متواتر کشیده ناچار گردید و خود با چل پنجاه هزار سوار و سامان بسیار در حرکت آمده به گجرات رسید مبارز الملک سر چند از طرف حضور و آصف جاه تشویشها داشت اما بسبب قلت زر و اسباب سفر نا چار بے قاصد مجادله با ابهے سنگ گردیده چند فرسخے شهر گجرات معسکر ساخت و هر قدر مردم از فوج که مرافقتش کردند بمقابله ابهے سنگ پرداخت پایداری بهادرانه و دلاوریهاے مردانه نموده خنگ راجه ابهے سنگ لعبه کوشش سیار خیان زد که راجه را پای استقامت از مقاومت لغزیده ضرورت برگشت و انیکه بیست ترنشست مبارز الملک بهادر همین قدر را غنیمت شمرده چون از حضور و طرف آصف جاه مطمئن خاطر نبود قاصد مصالحت و آشتی با ابهے سنگه گردید و آخر روز با معدودے از چوبدار و خدمتگار دستار سفید بر سر بجمعیت و لباس ساده و بر کرده ملاقات راجه ابهے سنگه رفت ابهے سنگه باستماع این خبر متحیر گردیده و ملاقات او را از جمله نعماے غیر مترقبه خیال کرده خود استقبال بنشاط نموده بر سر دروازه خود ملاقات نموده مبارز الملک را باحترام تمام آورده بمسند نشانید مبارز الملک اختلاط همها شروع نموده گفت که ما را با شما دوستیها از قدیم و با مهاراجه اجیت سنگه دستار بدل و برادرے تحقق است شما را بجاے برادر زاده خود میدانم اینقدر جنگ نبا بر ناموس مردے بعمل آمده عداوتے درمیان نیست که مانع ملاقات گردد غرض کار پادشاهے است من هم بر آنهمین کار و اردین دیار بوده ام اکنون شما را مبارک است که باتمام مهام این صوبه پردازید و ما از تمامانت اسباب سفر و قدرے زر براے زاد راه مے خواهیم ابهی سنگه استقبال امر و اسعادت شمرده بتقدیم آن عمل خود را مامور و مزید تاکید درین باب بآنها نموده مبارز الملک بعد اطمینان ازین صوب و دستی و اتحاد سابق رسیده رخصت گردیده در سجد مید تشنید آن تقریرهاے دلپذیر همه علی سه نوبا ابهے سنگه وستار بدل گردیده

او را که با انواع مردمی گران جان بود از سرش برداشته بر سر خود گذاشت و دستار سفید خود را بر سر او نهاده با هم کمال محبت و مصالحه اخوت اجل آورده خوشدل و دلشاد بمان برخواست و بمسکن خود رسیده چون سامان سه روزه خود را ابھی سنگه رسیده عازم دارالخلافه شاهجهان آباد گردید صمصام الدوله باستماع حبر شنگ کمیابر الملک با ابھی سنگه خلاف مرضی او و فرمان حضور نموده بود آزرده خاطر گشته بادشاه را تحریک نمود که سربلند خان را معاتب ساخته گوشمالی واجبی دهند تا هر جا که باشد رسیده هم آنجا او را متوقف سازند لهذا رای مذکور از حضور رخصت شده بمسکن و ماوای خود خواهد رسید نابین دو صد گزردار از حضور متعین شده صد گزردار بطرف راه اجمیر و صد دیگر بسر راه آگره آباد رسیده انتظار میارز الملک میکشیدند چون او باکبر آباد رسید بموجب امر حضور توقیفش نموده نگذاشتند که گامی پیشتر گذارد و میارز الملک بحضور در اکبر آباد منتظر فرمان حضور بوده وارد عفو قصور خود مقامات نمود سپاه همراه که اکثری برطرف شده بودند بنابر تقاضای تنخواه شورش و گستاخیها نمودند برهان الملک که بتقریب صوبه داری دران روزها در صوبه اکبر آباد بود و پیشتر ذکری میارز الملک نموده مدتی در سلک ملازمانش جا بداشت التماس کرد که تنخواه ملازمان سرکار لعبده این دولتخواه قدیم صمیم اگر گذاشته آید در نسبت این خدمت سعادت خواهد شمرد این سخن بر دوش همت سربلند خان گرانی کرده ابا نموده فرمود که با فضال قادر بیهمال احوال تا حال باین حد نرسیده که منتی از دوستان کشیده آید و از خزانه که در حرم سرا مخفی میداشت اشرفیها برآورده در تنخواه سپاه داد و قضیه مذکوره را کوتاه ساخت ✤

برانگیختن آصفجاه روسای مرهٹه را بتسخیر ممالک هندوستان و دست نشستن نقش آدا نهاد تمامت امرای زمان

چون آصف جاه ملاحظه اوضاع حضور و شعور امرا در قدردانی میارز الملک مشاهده نمود رغبت او در ترغیب افواج مرهٹه بتسخیر ممالک هند بیشتر گردید و باجی راو را که سپه سالار راجه ساهو بیس و سطم جماعه مرهٹه از اولاد سنبها جی سیوای مشهور بود برانگیخت صوبه مالوه از راجه گردهر بهادر ناگر که صوبه دار آنجا بود و باستخلاص گجرات از دست نواب راجه ابھی سنگه راٹھور و تاخت و تاراج آن دیار برانگیخت باجی راو وغیره سرداران مرهٹه لشکر گران با خود برداشته بر سر راجه گردهر بهادر روگاشتگان خطه جهنگ رفته جنگها بسیار دو صوبه و تاخت و تاراج محالات آن حدود دمی نمودند راجه گردهر بهادر خالی از لشکر شجاعت نبوده با باجی راو وغیره شروع بمحاربه نموده نبا بر قلت سپاه و مقدور استداد از حضور نمودن هر چند عرائض بپادشاه و امیر الامرا مکرر نگاشت مدد نداشت تا آنکه در سنه ۱۱۳۲ یازده صد سی و دو هجری از ناچاری راجه جیپلیه رام پدر که دیا بهادر را که از اخوام گردهر بود بجای او نشسته برو ش گردهر بهادر دست از محاربه مرهٹه برداشته و بحضور مینگاشت که تا من زنده ام سد راه جنود مرهٹه در ملک هندوستان بعد از من فتنه اینها در تمام سلطنت سرایت خواهد نمود و با وجود اینمه نوشتجات مادهو جی آخر الامر او در جنگ کشته گشته پرود جهان فانی نمود و در ۱۱۳۳ یازده صد سی و سه هجری محمد خان بنگش صوبه دار مالوه شده باجین رسید اما از تزلزل مرهٹه نقل او درست نه نشست و در سنه چهل و پنجم از ماله دوازدهم هجری صوبه مذکوره بالغبر سرے نگیش راجه جیسنگه سوائے صاحب رصد مقرر گشت او نیز بر خبیث مذهب نفریت باجی راو نموده و به سفارش جیسنگه در سال چهل و هشتم از ماله دوازده هم هجری بسعی امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران صوبه دار مالوه بباجی راو مقرر و مرحمت شد چنانچه ذکرش عنقریب آید و صوبه مالوه متصرف مرهٹه در آمده ملک گجرات هم از سستی و غفلت ابھی سنگه سحر آنها گشت و بسے خرابیها در ان دیار صورت

بسا مقصد بهره سید مدار چنین امور از دست شجاعان بانام و ننگ و دلاوران صاحب فرهنگ مے آید از دست کم جراتان بی ننگ و نام کاید در راه سزد پیشه شیر راه نبرد و تیغ چوبین در میدان کین چون شمشیر آهنین نبرد صمصام الدوله بنای تدارک و تنبیه باغیان و انتظام سلطنت سندوستان برعیارے و مکارے گذاشته میخواست که بحیله های درست و شعبده های چست غبار فتنه و آشوب فرو نشاند و خصم توسنے دستی مثل آصفجاه و مرهٹه را بلطائف الحیل عاجز گرداند مهمات چون اراده دور اسباب و آلت افروزے بر روی آب بود سودے نه نمود هر تدبیر یکے اندیشید موجب وهن سلطنت میگشت و ارکان دولت سستی پذیرفته سرمایه تردد صیان طاغیان قوت میگرفت عرصه نفاق روز بروز گشاده و اسباب حوادث و فتن آماده تر میگردید درچنین مقام پادشاه ذی شوکتے صاحب سطوت می بایست که نخل نخوت گردن کشان متمرد بصدمات حملات مردانه از بیخ و بن برکندیا امیر الامرائی مثل ذوالفقار خان و حسین علی خان می شایست که بدست جرات گردن سرکشان را در خم کمند خود افگند ٭

شیوع یافتن سرکشی از رعایا بمنتها و حادثه عاجز شدن محمد خان بنگش از دست مرهٹه و بوندیله در صوبه الهآباد

افواج مرهٹه چون بصوبه گجرات و مالوه تسلط یافت و از حضور تدارکے که باید بعمل نیامد دیگر سرداران مرهٹه را هم هوس مملکت ستانی و مناهبت با حکام و عمال سلطانی در خاطر جاگرفت باجے راو وغیره سرداران که قابض گجرات و مالوه شده بودند قدم خود پیشتر گذاشته آهسته آهسته فوجها بصوبه های قرب و جوار که از صوبه های الهآباد و اکبرآباد وغیره بود متصرف شدند هیبتے توسنے در کمین ملک شان دست میداد تا آنکه درین اوان محمد خان بهادر غضنفر جنگ بنگش صوبه دار الهآباد به تسخیر ملک بوندیله که مسکن راجه های آنجا راجه چترسال نامے بوده تا صد گشته و فوج وافرے از اولوس خود یعنے جائه افاغنه بهمرسانیده سامان مساعد مهیا کرده داخل دیار آنها گردیده اکثر جاهای بوندیل کهند را مسخر نموده و اقامت خود درهمان دیار که تازه قابض گشته بود مناسب دید و مرد الملک راجه نانکور سکونت ورزید راجه نانکور و دیگران ازان فرقه که ملک آنها بتصرف بنگش آمده بود شکوک ساختند راجه مذکور سهل شمرده جمع بمرهٹه های ناگپور کلان که ظاهرا از توابع صوبه برار یا بنگ آباد و پرانیت ملک بوندیل کهند واقع است یا لشکرداران باجے راو که در اجین اطرف اوسے بودند نمود و آنها را وعده رسانیدن مبلغے و دادن بعضے از ملک خود کرده بحمایت و اعانت خود آورد محمد خان بنگش بر غلبه خود و تسخیر ملک موروثی بود و فوج معتد به رفاقت نگهداشت زیاده مردم را رخصت باوطان شان نمود چون از اهمای آن ملک تازه بدست آمده و همیشه ملازمت و محافظت نداشت راجه مقهور مذکور افواج مرهٹه را همراه خود گرفته بغتته و غفلت بر سر محمد خان بنگش رسیده و بنگش منهزم گشته بالهآباد سوار شده مقابل گردید چون بوندیله و مرهٹه بکثرت تمام بود از عهده برنیامده عاجز گردید و ست و بالگرده بسر خود ریخته تفحص مامنے افتاد تا خود را در آنجا کشد بعد از دو سه روز بقلعه که جیت گڈه نام دارد و قلعه الهآباد در سه کروهے واقع است رسیده خود را با فوج اندرون قلعه مذکور کشید محصور گردید راجه آنجا مع فوج مرهٹه بمحاصره قلعه پرداخته نمی گذاشت پرکاب در قلعه انداز رسید چون مردم بسیار همراه داشت آذوقه روزے نهاده رفته رفته ناپیدا گردید و مردم برگاو و خر و اسب و سایر جنس خوردنی کار بجائے رسید که نا خورده بنها خورده میشد و راه بیرون شدن میسر نبود و از پادشاه و امرا بحضور زنهار یافتن غضنفر جنگ که در فرخ آباد بود استغاثه و استدلوے نمودند کسے نمی شنید و احدے بفریاد شان نمیرسید آخر

قائم جنگ پسر او بلا علاجے و ناچارے رجوع با قوام خود کرد و رنش منجر خود را نزد افاغنه فرستاده استمداد و استخلاص بنگش
ازان گرفتارے نمود افاغنه بجمعیت همقومے فراهم آمدند و به قلیل زریکه ازان غضنفر خنگ و پسرش قائم جنگ سرانجام توانست
شد قناعت نموده بسر کردگے قائم جنگ بسر وقت غضنفر جنگ رسیدند و از قلعه که دران محصور بود برآورده مالا آباد رسانیدند
الحق کار عظیمے بود که این پسر نیک اختر برای پدر خود نمود امرا بحضور قصور مغلوب گشتن از بوندیله و مرهٹه بغضنفر جنگ نسبت کرده
مورد عتاب و از صوبه داری الله آباد معزول ساختند و مبارز الملک را عفو تقصیرات فرموده صوبه داری الله آباد دادند مبارز
پسر کلان خود فانزاد خان بهادر غالب جنگ را بر صوبه مذکوره نائب گذاشته اکثر در حضور بود اتا آمد و رفت دربار بسبب
شکسته خاطر بسا کتر نموده اکثر در خانه خود انزوا داشت و درین ایام حیدر قلی خان باتش خود در خیمخانه سوخته جان بجان آفرین
سپرد روز چارشنبه هیجدهم جمادی الاولے ۱۱۳۵ هجرے چار پنج گهڑے روز بر آمده محمد یار خان که صوبه دار شاه جهان آباد
از عهد عالمگیر همیشه میماند برادر زاده امیر الامرا شائسته خان بود برحمت حق پیوست و در سنه مذکوره روز جمعه خدمت میر آتشے
بمظفر خان برادر صمصام الدوله مفوض شد و همین سال چهارم شوال بارود تحانه برهان الملک را آتش گرفته منارهٔ فیروز شاه
رامع نصف عمارت پائینش برد اشت و از جائیکه بود کنده دور تر انداخت و بهدرین آوان نجم الدین علی خان برحمت الهی
واصل گردید و بانتقال او صوبه داری اجمیر علاوه میر آتشے مظفر خان شد و روز سه شنبه دهم جمادی الاخرے ۱۱۳۵ هجرے
پادشاه را اندک بیماری رویداده بصحت انجامید و روز سه شنبه هفتم شعبان المعظم سنه مذکوره راجه اجیت سنگه پسر مهاراجه
اجیت سنگه که از گجرات آمده در حضور بود استماع نمود که فتنه مرهٹه شیوع یافته بوطن او که اتصال حدود دیگجرات دارد سرایت
نموده نبابرین رخصت یافته روانه جودهپور میرٹهه دار الملک خود گردید و روز جمعه دهم ماه مذکور سنه مسطوره کفش فروشان بنجارے
و دیگر اهل حرفه مسلم جمع شده نبابر دعوے خون یکے ازان جماعه که حاجے بود و جوهرے هندو به هنگامه هولے خانه جنگے نموده
ناحق او را کشته بود کفش او نبابر طلب انتقام از بادشاه اسلام برجا گذاشته چند روز تجهیز و تکفین نه نموده بودند و ازین سستے
ارکان ضعیف الایمان که پروائے از روز جزا نداشته اند باحقاق حق نمی پرداختند چون طرفداریها نیز نبابر نفسانیت
نصب العین هر یکے بود کسے تدارک و تسلیه آنها هم نپرداخت جماعه مذکوره ناچار از دحام و بلوائے عام نموده مانع نماز جمعه
جماعت گشتند و خاصے را بے عزت نموده خفت دادند جمعه دیگر همچنان آشوب آنها اشتداد داشت نبابرین قمر الدین خان
وزیر و روشن الدوله امور بامراے نماز جمعه گردیده بجمعیت خود و جمع امراے دیگر بمسجد در آمدند مستعفیان دل سوخته شروع
تظلم و تفرین و تشنیع امراے بے حمیت و دین نموده جسارت تا ارحد بدر بردند تا آنکه روشن الدوله و سائر سپاهے افاغنه
که رفقاے او بودند گرمیخت و کفش دوزان از دو کفش انداز نموده افواج و رفقا و امرا را نیز برگشته اکثر فتد اتحاد بدر
پادیدارے نموده بانهاے بی دسته سر دادند و از صدائے آن بلوائیان را ترسانیده فتنه را اندک فرو نشانیدند سے کز سبب
هم اندک تالیف و تسلیه فرموده اصلاحے داد خیانچه گفته اند بیت که سختے و سستے هم دو بست * چو رگ زن که جراح
و مرهم نهست * لیکن دران عرصه اکثرے مبتلاے فضیحت گشته غریب رستخیزے روی نمود و مهدرین سال از آخر سوال
در تمام ماه ذی القعدة الحرام سوائے شهر عفونت گرفته تمام سکنه شاهجهان آباد صغیر و کبیر به بیمارے تپ مبتلا گشت دکانها بجائی
رسید که بازارها درسته ها خالی و دکانها نیمه افتاده شهر و فقے نداشت مردم میگفتند که چنین حال دین دیار گاهے نشنیده
بمسموع نشنیده و گویند که شروع بیمارے از پٹنه و الله آباد و اکبر آباد شده آخر از دهلے و متاهجهان آباد به ریاني پت و سونپت رسیده

نیز سرایت نموده آنجا هم چنین بود اما الحمد لله که بایان آن تپ بخیر و عافیت انجامیده همه کس شفا یافت مگر قلیلے که اجل شان رسیده بود فوت شدند و در ۱۱۴۶ ه‍جری در ماه رجب جملے چهارشنبه و جمعه و شنبه دوم و سوم و چهارم ماه مذکور سرما بنوعے اشتداد یافت که در شهر شاهجهان آباد و ملکے کمنه هر جا آب از سبو وغیره ظروف بلکه بعض آبهاے جاری یخ بست و هم از اسمان برف بر سقفها و جاها مے بارید ٭

برآمدن پادشاه بطرف اغرآباد و بر و تهه بطریق سیر و شکار و از انجا عبور نمودن دریاے جمنا برای تنبیه مرهته و معاودت فرمودن قرین عیش و مسرت بنصرت بخت بیدار

روز سه شنبه پنجم رجب المرجب ۱۱۴۶ ه‍جری وقت طلوع آفتاب محمد شاه پادشاه بطالع جدے از قلعه دار الخلافه شاه جهان آباد برای سیر و شکار بطرف اغرآباد و بر و تهه کوچ فرموده قریب یکماه در شکوپت و بر و تهه تماشاے شکار مع اعتماد الدوله قمر الدین خان و امیر الامرا صمصام الدوله و جمیع امرا و ارکان سلطنت مشغوف و مشغول ماند و بعد ازان معاودت نموده در باغ معروف بتال کٹوره نزول اجلال فرمود و چند روز بسیر و تفرج آنجا مسرت اندوز بوده عبور دریاے جمنا نموده و در باغ فرح بخش دوازده روز توقف کرده خبر شورش جهاے مرهته در حدود دسر بین اکبر آباد باستماع نموده بارادهٔ گوشمال آنجاعه ضال یکدو منزل نهضت نموده بکنار دریاے چمبیل نزدیک لسرا بهنکیل عسکر ساخته هفت هشت روز مقام داشت بعد استماع خبر بدر شدن آنجاعه ازحده و مذکور بطرف تلیث نزدیک بفرید آباد آمده در ماه شوال سال مذکور به دولت و اقبال داخل دولتخانه مبارک شده ٭

ذکر رخصت نمودن پادشاه صمصام الدوله مظفر خان را به تنبیه مرهته و بعض سوانح دیگر

روز یکشنبه شانزدهم رمضان المبارک ۱۱۴۶ ه‍جری سه و نیم ساعت از روز برآمده مظفر خان بهادر میر آتش برادر صمصام الدوله برای تنبیه مرهته رخصت و خلعت یافته بانوفت نزدیک باره پله در باغ جوند اس بدون آنکه بخانه آید رفته منزل گزید بسبب آنکه مرهته بعد از تسخیر صوبه هاے گجرات و مالوه چون ندارے از حضور بعل نه آمد راه تگ و تاز باز و دست طلب دراز کرده آهسته آهسته قدم جرات و اجتهاد پیش گذاشت و بعد الفضاے هر سهل مدتے یک دو محال از ملک پادشاهے بتصرف خود مے آورد تا انکه بمرور دهور و انقضاے اعوام و شهور تا بگوالیار که از حصار مشهوره هنده و اکبر آباد نهایت قرب جوار دارد و متصرف گشته دم سخوت و اقتدار زد و آصفجاه باغواے مرهته کوشیده باشتعال نائره فساد و التهاب آتش مجادله و عناد و تسخیر دیگر بلاد و ولایات نموده جماعه مذکوره را دلیر ترے ساخت و مرهته که ضعف ارکان سلطنت دریافته خود بخود و بطریق ارادهٔ داشت تحریک آصف جاه بهانه خاطر خواه داشته قدم پیشتر گذاشت و تاخت و تاراج جاگیرات امیر الامرا و محالات خالصه شریفه همت گماشت چون صدمات تاخت و تاراج مرهته از حد و گوالیار هم تعدے نموده سرایت بمحالات متعلقه اکبر آباد و اجمیر نمود امیر الامراے مدبر پیشه و دست اندیشه لاعلاج و ناچار گردیده برادر خود مظفر خان را که در خانه دم از شجاعت بے نهایت میزد به تنبیه و تنگ مرهته مقرر ساخته از حضور رخصت دادند و امراے دیگر را مع افواج پادشاهے و بعض رساله هاے همراهی خود که بهیات مجموعے بیست و دو امیر و جمع غفیر فراهم گشته بود رفیق و متعین او گردانیده مرخص نمود سپه سالار مذکور با سامان موفور و لشکر بیشمور بگره فرو آمده پا در رکاب اقتدار گذاشته بعزم رزم مرهته و سواره نهاد مرهته که

ضابطه خلق او بطور چپاولے و قزاقے است در اثنای راه باو جائی برنخورد و مظفر خان تا سر پنج رفته سکونت ورزید مرتبه چند ماه او را دران سیدان محصور و طرق وصول اجناس غله مسدود نموده دائم الاوقات درستیز و آویز بود و مظفر خان خود از نموده انتظار حکم پادشاه و امر برادر خود میکشید چون حکم معاودت صدور یافت مظفر خان بهادر لشکر آنی پرداخته بملازمت پادشاه و برادر عالی جاه خود شتافت و روز سه شنبه بیستم محرم الحرام ۱۱۷۱ هجری شرف کورنش پادشاه دریافته لطاف انکن چوا هر سرافراز گشت و بعد وصول به شاه جهان آباد که منتهاے مامول و کمال مراد بود از صدقات و نذور حسب المقدور بعمل آمده هوا خواهان شکسته پایان سرکار پادشاهی آن امیر عالیشان تقدیم رسانیدند و مخلصان بحسن تدبیرات که درین سفر از ان سردار خجسته سیر بوقوع آمد تحسین و آفرین بر زبان گوهر فشان نموده و ورود فیض آمودش را مع الخیر از مغتنمات شمرده و از اکثر اوقات بر زبان مصاحبان مزاحدان این مصراع مذکور بود مصراع این کار از تو آید و مردان چنین کنند + و همدرین سال شاهزاده عالی تبار مغفور پسر محمد اعظم شاه مرحوم شانزدهم محرم برحمت حق پیوسته در مسجد و مقبره والده خود کرپا پورے که تعمیر دلکش بود مدفون شد و همدرین سال اول روز یکشنبه بست و چهارم جمادی الثانیه امیر الامرا صمصام الدوله و اعتماد الدوله قمر الدین خان بتنبیه مرتبه رخصت یافته سر دو بها در مثل مظفر خان تلاشها نموده معاودت نمودند و غنیم لئیم روز شنبه شانزدهم شوال سنه مذکوره قصبه سانبهر را که قریب لصدگروه از شاهجهان آباد دست تاخت و فوجدار آنجا معروف انبخو و سه چار فیل و قریب بسه لک روپیه مال و اسباب خانه خود بمرتبه و اتفاق دست از و برداد مرتبه قناعت بران نکرده فخور و رانچنانچه خواست غارت نموده و با یک رخت لباس که پوشیده بود سر داد و قاضے قصبه مذکوره بحجت جاهلیت کار فرما شده عیال خود را کشته با صطلاح هندو جوهر نموده و با مرتبه تا جا بنگه دستش میرسید جنگیده آخر الامر مجروح بر درسرا ے خود افتاد اما حق اینست که داد غیرت و مردانگی داد و تاریخ همچو هم ربیع الثانی ۱۱۷۲ هجری آخر روز چهار شنبه باران شدت باریدن شروع نموده تا روز پنجشنبه نوزدهم همچنان بشدت بود و اکثر عمارتها افتاده در سرا ے روشن آرا در باچه آش چنان طغیان نمود که نجا نهایش بقدر قد آدم آب جاری بود و از اکبر آباد خبر رسید که نوزدهم روز پنجشنبه در انجا هم چنین شده +

سر برآوردن آزاد زمیندار چکله کوڑه و کشته شدن جان نثار خان بر دست او و بتعینی عظیم الله خان و قمر الدین خان درین خصوص و تنبیه یافتن او از دست برهان الملک

در اختلال احوال سنین ماضیه آزاد زمیندار چکله کوڑه حاکم خود جان نثار خان برادر زن اعتماد الدوله را بمشاهده سستی اوضاع سلطنت گشت و اسباب او را غارت نموده عیالش را متصرف گشت اعتماد الدوله بعد استماع عظیم الله خان را فرستاد تا تنبیه او کند و ناموس را استرداد نماید زمیندار مذکور که مردے مشهور و شریر بود بعد ورود عظیم الله خان نیز نه قمر الدین خان مکان سکونت را خالی گذاشته چند روز بنرد ایاے صحرای دیار خود که اندک صعب المسالک بود رفته آرامید عظیم الله خان بی هیچ زحمت و ایمان گوشمال آن بدسگال را سهل شمرده چندے در چکله مذکور مقام و آخر الامر خاجم بیگ خان تورانی و غیره را بحکومت آن چکله و تادیب زمیندار مذکور گذاشته خود بشاهجهان آباد معاودت نمود و آزاد مغرور ترگشته بعد عطف عنان عظیم الله خان بر سر خاجم بیگ خان و دیگر چکله داران رسیده همه را بجان گشت اعتماد الدوله وزیر که از حمیت محروم و در تدارک انتظام چنین امور نبا بر بے جرأتیها معذور بود ناچار گشته درین خصوص رجوع به برهان الملک بهادر که صوبه دار اوده بود نموده و بمساعدت

برگماشت که تنبیه اژاژ و بپاس آبروی مغلیه و اسلام بطور یکه داند و تواند نماید چون برهان الملک نهایت جرأت و دلیری مردے و مروت دانست و شنید که از مقام حضور گذشته از صوبه خود بشاه جهان آباد میرود آمد از اثنائے راه در عشرهٔ دوم جمادی الاخرے بر سر بگونت اژاژو رسید چنین که بسنجان ابله فریب با او هم عهدے نماید چون برهان الملک فریب او را نخورد اژاژو نهایت عجب و غرور بهم رسانیده بود مستعد محاربه گشته باستعجال او میرسد زمانیکه برهان الملک از راه رسیده داخل خیمه خود گردید اتفاقاً دران روز جامه سبز در بر داشت هرکارے باژاژو خبر رسانیدند که نواب جامه سبز در بر و دلش سفید بسیار بلند دارد و همین دم داخل خیمه گردیده اژاژو که در کمین نشسته بود و انتظار خبرش میکشید علی الفور مع فوج خود نمایان گردید برهان الملک بعجلت تمام فیل خود سوار شده تاکید بآراستن صفوف نمود بعضے از ملازمان رکاب که مستعد و تیار بودند سوار شدند و بصورتیکه دران عجلت میسر آمد اندک ترتیبی در فوج صورت گرفت برهان الملک دران وقت جامه سوارے گنده لباس سفید در بر داشت و ابو تراب خان تورانی که از سرداران و عمدهٔ ملازمانش بود اتفاقاً او هم دران روز لباس سبزے در بر و دلش بلند سفید داشت اژاژو ابو تراب خان را برهان الملک تصور نموده همت بر سر او گماشت و با جان بازان معتمد خود عنان ریز بر سرش تاخته باو در آویخت و نزدیک بفیل او خود را رسانیده و سپ را حبانیده نیزه خردے که در دست داشت بصدمه توانائی خان بر سینه اش زد که سنان نیزه از پشت او بیرون جسته بشخته هودج فیل پیوست و اکثر همراهیان برهان الملک را از دیده آمد آمد او عار و فرار اختیار نموده پاے ثبات و قرار بر جا نماند برهان الملک با معدودے از جنود که پاے جرأت شان نلغزیده بود بمقتضای حمیت و جرأت قدم جلادت پیش گذاشته اژاژو و رامع همراهیانش بر تیرهاے خود گرفت و رفقاے حاضر نیز دست جرأت آستین شوکت برآورده بتیر و شمشیر با فوج مخالف در آویختند درین هنگامه سنگه که سیکے از اقربائے اژاژو و رفیق برهان الملک بوده اژاژو را شناخته برهان الملک شناسانیده خود اسپ را تاخته مقابل اژاژو شد هر دو را بهمدیگر طعن و ضرب اسلحه بعمل آمده اژاژو از دست درجن سنگه بتیر برهان الملک کشته افتاد و نسیم نصرت ایزدے بر پرچم علم برهان الملک وزیده فتح و ظفر نصیب اولیاے دولتش گردید برهان الملک سجدهٔ شکر الهی بتقدیم رسانیده و شادیانه ظفر نواخته داخل خیمه شد و سر اژاژو را بریده پیش پادشاه و پوست بدنش کشیده و پر از کاه نموده و بر پاے قمر الدین خان فرستاد و خود چند روز در آنجا مقام کرده و لشکر را سبکدوش گردانیده مصدر رجنگ بهادر در چکله مذکور گردید و اشته بصوب دار الخلافه نهضت نمود و اول روز جمعه شنبه هفتم رجب سنه مذکوره بحضور رسیده ملازمت پادشاه نموده و یک هزار روپیه اشرفے و یک خنجر و یک شمشیر نذر گذرانید و بلباس خلعت و سرپیچ مرصع و خنجر مرصع و شمشیر مع اسپ و فیل سرافرازے یافت و روز یکشنبه ششم شوال سنه مذکوره حسب الالتماس ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ که داماد و خواهرزاده برهان الملک بود و شیخ عبد الله وغیره سرداران متعینه عسکر رخصت شده سبب آنکه آنها خبر آمدن مرهٹه که بسر اژاژو کمک خود آورده بود معروض داشته بودند و همدرین عرصه روز سه شنبه ششم ذی القعده الحرام سنه مذکوره پادشاه یادگار خان کشمیرے را که مرد چرب زبان هوشیار و از رفقاے معتمد امیر الامرا صمصام الدوله بود نزد راجه جے سنگه سوائی دیاجے راو سپه الار مرهٹه که بتسخیر ممالک هندوستان از طرف راجه ساهو مامور گشته بود مع اسناد هر دو صوبه که عبارت از گجرات و صوبه مالوه است مرخص نمود و فرمود که بزودے بپناهی دفعتے تعرتا لیف قلوب مرهٹه و ترغیب باطاعت حضور و تطمیع بانواع مکارم و مراحم برساند و سے سنگه را در حصول این مامول واسطه گرداند و نیز در ین سال شب سه شنبه جار هم دی الحجه پاسے از شب گذشته روشن الدوله طهران بهادر جلیت یافت

مرد فیاضی بود و در اکثر صفات حمیده از اوقات تلخ به همکنان درویشی درست نموده نهایت ارادت به همسایه
و پیر پرستی شیوه خود ساخته مصدق رضا جوئی او بود

بعد از نصرت یار خان فقیر را معلوم نیست که کدام کس بصوبه داری عظیم آباد دلیله مامور شده نه ایقدر میدانم که غالبا در سنه
هجری یا سیالکم و پنجم فخر الدوله مراد در حقیقی او دش الدوله صوبه دار عظیم آباد گردیده پنج شش سال بصوبه داری انجا استقلال داشت
اما چون پی سواد محض دسکسیر بود اکثر اعمال او بنصایحت و سفکلی انتسال داشت و نهایت معزز و مرتبه بود با شیخ عبد الله که
از زمره تهامه ار الملام صوبه عظیم آباد و در جمع معاملات انجامی بود و صوبه دار ان سابق کاهی نائب خود و کاهی متعهد صوبه اش
میبوده اشته و رسیده از ان انجا اکثری بلکه با دهمه موافق و متفق بوده اند و حامه دار ان سیاه آنمرد و نوم پریا او در تمام انقیاد
و اتحاد بوده نهایت ادب و احترام او می نموده اند بر اسوء سلوک او نخته کاو نشسته اغاز نهاده و در پی ایذا و اضرار او شده
بنا بر ناچاری از شهر عظیم آباد و خانه مملوکه خود که در آن بلده داشت عبور کنکا نموده در قلعه موایج بر ساخته او و انجا فرح
چند از خویش داشت رفته آرزوی خاطر نشست فخر الدوله دست از و بر نداشته تعاقب خود هم عبور کرده و تهم کور را در ان قلعه
محصور نموده و تسخیر قلعه پرداخته اراده پیچیدن او را جازم گشت او ناچار ما بران املاک که صوبه دار ان بوده لوسل حسته تا حدی
خود دار ده فخر الدوله ظاهر ساخت و بعد از طلب بران املاک بدانکه از ان قلعه برآمده باستقلال خود را بصوبه او رساند
و از سیف تیدی فخر الدوله محفوظ مانده خود را حضور بران املاک رسانید دغرت و اعتبار ان پیش از پیش و فخر الدوله بی نیل
شرم ساری گشته برگشت و بعد چند روز با خواجه معتصم برادر امیر الامرا که در بطلب فقرا دستاخ نمود و در حقیقت بسیاری
دشوکت امرا در عظیم آباد بسر می برد حرکات سبک و غیبانه بعمل آورده او را از ده ساخت خواجه مکور نهایت ملال
و انزجار از و دار بر کنار او بهر سانیده روانه بنگال آباد گردید و بعد ورود بدار الخلافه باکبر آباد در خود و صمصام الدوله ملاقات

دار الخلافه شاه جهان آباد نمود و در دم معتمد فرقه سپاه از رفتگی دیرینه شجاع الدوله را در ظاهر برطرف کنانیده رخصت عودنه
بمرشد آباد و رفته شتر قرق نزدیک دار الامارة منتظر ورود شجاع الدوله در سرخانه جعفر خان که دار الحکومه همان بود باشند و چون
موافق مسافت نزدیک رسیده بود دانسته ایشان طرق کنک مرشد آباد یقینی بود کشتی های قابل سواری خود را
سپاه مهیا نموده طلاحان سپاه را در آن کشتی ها نشانده بکنک مرشد آباد روانه شدند و آنها نیز
و نیز مخلص ذاتی خود سرای وصول خبر حصول استماع شاه جهان آباد دانسته بود که هر روز اخبار رسیدن آنها و دار الخلافه مع
مراسلات مستشاد کانش میرسیده باشد چون متیقن گردید که جعفر خان و همراهان بتحقیق روز فلانیست شجاع الدوله مع علی داود خان
و عده نقار حسب لقدری که لایق و مناسب دانست از کنک در بعض جاها از راه خشکی و در بعض مواقع سوارای کشتی
جهاز بطرف مرشد آباد نهضت نمود و پسر خود محمد تقی خانرا که از بطن زنی دیگر عبد جعفر خان بود در کنک مانده
از رسیدن خبر انتقال جعفر خان شنیدند چون چند منزل بیشتر آمده اسناد صوبه داری و غیره نیز رسید در جا که فرمان رسید حضور
بادشاه رسیده بود آن نشانرا مبارک منزل نام نهاده در روز دوشنبه اطلاع نموده بجلدی هر چه تمامتر از دار الحکومه جعفر خانی
رسیده در چهل ستون که دیوان عام ساخته جعفر خان بود مع رفقای خود بتزول اجلال نموده و بحضور رسیده نذر مردم خود را
گذرانیده حضار عمده بادشاهی نسق و قانع و سوانح نگار و غیره فرمود و بعد حاضر شدن انها برسند ارادت جلوس فرموده حکم
بخواندن فرامین اسناد و خلعت شاهانه دولت خود ارادت نموده نذر و سایر لوازم گذرانیدن اغاز نهاد و پسر شجاع الدوله
که جوان ساده دل و بزعم خود ولی عهد و جانشین حقیقی خود جعفر خان بود در خاطر جمع داشت که دیگر هوسی را مجال تصرف در امور
نخواهد بود دقتی خبر دار و از خواب غفلت بیدار نشده که صدای نقاره دولت پدر بگوشش رسید و چون از دار الحکومه مسافت
یکدو میل راه میبود بعد وصول خبر متحیر گشته از عمده و رؤسای فوج خود استشاره نموده که چه باید کرد همراهان اکثری
بکلول و دیگران گفته معروضه اشتند که ای سال که سنه پانزده هم است بنیاد رسیده و برخواستن و دفاع جعفر خانی

دم سنه

دسته حکومت و کامرانی بالفعل متمکن گردیده چاره غیر از اطاعت ندیدند علاء الدوله تن برضا داده جریده بسوادکوه گردید
و شرف بایی بوسن بر دریای ندر مبارکباد چاردانگه را نیده لب منازعت در نوردیده شجاع الدوله بنای سرانجام
مهام مالی و ملکی برادر ارزنی خود و بعد از آن برادر مخلصان دلسوز منسل محمدعلی و روی جان و برادر تنی حاجی احمدخان
و ریان عالم چنه که دیوان قدیم او بود و فی الحقیقه در فرقه همتا و لیاقت اعتماد و اقتدار داشت و بعض دولتخواهان دیگر مثل حکمت شیرازی
نصح چنه که دولت و سپاهگری او از اعتبار گردها گذشته در زمان خود نظیر نداشت بنای کارهای خود گذارد و در سایه
عدالت و معامله حق البا همه گیر گفته احدی از متصرفان اعتماد نکرده بمقتضی در خود تفتیش و استکشاف احوال طرفین می نمود
و بنفس نفیس خود استماع سوال و جواب هر یکی نموده بگفته سخن میرسید حق بطرف هر که بود طرفش را پاس داری نموده حقاق
حق میکرد و هر چند طرف مخالف از تبعه سنیان و اولیا و حب احمد قا بوده باشد زیر در عهد جعفرخان جمیع سیدان و علماء
صوبه بقا بمقتدا و ملجا شمرده بودند و از ذکر تعدیب و تعدی بر که در زمان او بر سر سیدان و دیگر خلایق آشکار و احتیاج
گفته و مرقوم است که مدار آن صرف کرده ایم مطابق رسوم و عادات اوست مضمون این بیت منظوم سعدی ✠ نباید برسم
بر آئین نهاد ✠ که کوینده لعنت بر آن کین نهاد و شجاع الدوله بعد تمکن بر مسند امارت سیدان و غیره مقتدا را طلب
داشته ایشان را که بجرمی و جنایتی درین ملا بوده اند سپرد داد و در سیدان و مالکران آن را که مقتدا بوده اند احضار نموده خود از
ایشان پرسید که اگر شما را بطور خود گذاشته از بن حبس رهائی دهیم در امان گزاری و فرمان بری حال شما
چگونه خواهد بود ایشان که مدتی مبتلای انواع عذاب بلا بوده اند زبان بدعای بقای عمر و دولت و سپاس و ثنای
شجاع الدوله برگشودند همه یک زبان گشته عرض نمودند که مال گزاری و فرمانبرداری ما را چندان زیاده تر
بعمل آورده تابع فرمان و رضاجوی سدگان این آستان خواهیم بود و این ملتمس را موکد بعهود و مواثیق عظیمه نموده
قسمهای غلاظ و شداد در میان آوردند رهائی شان از توسط حکمت شیرازی گذشته شجاع الدوله بر یکی از

بقدر گنجایش خلاصه فاخره و تسریفات لایقه بخشیده با وطن مالوفه شان مرخص فرمود و باین عدل نوشیروانی و رأفت سبحانی

بنحوی که لقب جنة البلاد دارد در عهد او اسم نامسمی نبود چنانچه در ایام دولت و سایه افزایش یکسان امن و امان در رعایا

کوشی محمد و دولت ابوالمظفر او رطب اللسان بوده اند مدار خانه را بدستور بنام دیوان صوبه مقرر داشته محمد تقی خان

پسر دوم خود را چنانچه سبق ذکر یافت بصوبه داری اوریسه که گذشت و جهانگیر نگر و غیره که بسر شد علی خان نامدار جنگ

دارا وجود مقرر نمود و خواجه ای بنگیور بنام سعید احمد خان برادر زاده و سپطی صاحب جنگ پسر حاجی احمد و خواجه ای

اکبر نگر معروف بر اجمحل بنام زین الدین احمد خان برادر زاده خرد صاحب جنگ که دارا و صاحب جنگ هم لوا و متفق شده و بخیدی

فوج سوار نشس محمد خان برادر زاده دارا و کلان صاحب جنگ تفویض یافت و در جمیع انتظام امور معاملات مالی و ملکی

محمد علی و وردی خان و حاجی احمد دو برادر ایشان عالم چند و جگت سیٹھ فتح چند مرجع حل و عقد و مستشار شجاع الدوله بوده کارها بانجام میرسانند

تا آنکه فخر الدوله تغییر کرده صوبه داری عظیم آباد ضمیمه صوبه بنگاله گشت و امیر الامرا صمصام الدوله شد نشس بنام

شجاع الدوله فرستاد

شجاع الدوله در جونپور نایب عظیم آباد و با دولت خواهان همکار بوده مومی الیه بر خی کسان را بسیاری گرفت و شجاع الدوله

از رفتار او ایما گفتار نموده گذشته چنان است که یکی از هر دو پسر خود را به پیش آنجا مقرر نماید تا در سر فراز خان بنت جعفر خان

زوجه شجاع الدوله جدایی پسر را نداشت و محمد تقی خان پسر دوم را که بنگاله و شمس مینیمر و نیز تحریر نکرد و عاقبت الامر

رای شجاع الدوله برین قرار یافت که آن ملک را در طلب وحدود صوبه مرقوم بصوبه اوده و الله آباد در برابر او در بنگ آباد اتصال

دارد حوالی سازد و آن صوبه دار ان هر سه صوبه در بندوبست آن به از محمد علی و وردی خان کسی نمی تواند نمود دولت خواهان

بلهوفی

بیغرض لقصد توجه حال شجاع الدوله معظم له براعانت رایض تحسین ممدوحه شجاع الدوله بریاست صوبه عظیم آباد بجانب صوبه عظیم آباد بجانب
منصب که بهم اصل و اضافه پنجهزاری پانصد و حفظ بهادری و هیبت جنگی بهم پالکی جهاندار و علم و نقاره برای
محمد علی و برای خانخانها در هیبت جنگ تجویز نموده برای مناصب و مراتب مذکوره معروض و قبول خواهد شاه
عرضداشت نموده رسید و بهم حشمت تشریف و شمشیر مرصع مرحمت شد و امیرالامرا نیز لطافت شجاع الدوله بعد تقرر این مراتب بنام علی وردی خان
نیابت انتظام خود خانمرقوم را سردار مهم اطلبیده جلوگیری صوبه داری عظیم آباد و از طرف خود داد بعد از آن
شجاع الدوله هیبت جنگ را از پیش خود جلوگیری و فیل و شمشیر و جواهر مرصع بنیابت داد و انواع ملازمت کار خود
بقدر حاجت همراه داده بانتظام مهام صوبه عظیم آباد رخصت فرمود چند روز قبل ازین عروج که هیبت جنگ را که میرزا
از بطن دختر کهتر شیخ که زوجه زین الدین احمد خان بود پسری متولد گردیده بمیرزا محمد موسوم گشت هیبت جنگ چون
پسر نداشت همین دختر زاده خود را بفرزندی برگرفته پرورش می نمود آنان این دولت خداداد را به یمن
مقدم او شمرده محبتش دوبالا گردید هر دو را با خود راهی بعض آمار دیگر استیصال نیابتی از شجاع الدوله
همراه گرفته و از رهگذر آباد بخدمت نموده در دخل عظیم آباد گردیده بعد انعطاف یکدن با زملازمت شجاع الدوله
نشاخته و مورد الطاف بی انتها گردیده بتعوض مهام صوبه خود رخصت یافته و همین چند روز سپاه منصب
پنجهزاری عطا با پالکی جهاندار و علم و نقاره از حضور شاه حسب الطلب شجاع الدوله بهیبت جنگ رسیده قدر شکوکش افزود چون هیبت جنگ مرد
دانشور با مزاج و اولوالعزم رفعت اسلوب بود شروع بانتظام عظیم آباد و آراستن فوج و تالیف قلوب سپاه و رعیت و تادیب و گوشمال مفسدان
و مفسدان متمرد و جمع نمودن بهادران صاحب شمشیر و دیرآزمودن ایشان ضمیر اشتغال و رزیده بانگ زمانی سامان ریاست و آرایش
و اسباب نزدت و برتری مهیا ساخت و بوفاسیوما در اوایل مواد استعداد میکوشید از اتباع در هر کسیکه وضع اطوار مشاهده مینمود
در بینه او در ترتیب دیگران بقدر حاجت توجه مینمود عبدالکریم خان افغان روهیله که قریب بهزار و پانصد کس از قوم خود

رفیق دانست و در بنی عمت و تهور کسی را برابر خود نمی انگاشت و می گفت که می بینید مهابت جاسلاول از ادکار با عده کرفته میخواست که بقانون لوکزی مطیع و منقاد بوده از عادت های خود بیرون نهند اما افغانها کور که نهایت معرور و از احدی در دل او اندیشه خطور نمیکرد از دفاع سرکشی و تجبر پیش کرفته قبضه نمیشند و خود سری آغاز نهاده دم استقلال میزدها بهابت جنگ دیده که با او مماشات نمودن نخوت او و دیکران افزودن است بلکه در قانون خود سیاستش ضرور و مسامحه در پیچاراز آداب ریاست دور می نماید صلاح آنکه اورا بسزا باید رسانید تا دیکران را عبرت شود و زبی باعضی از هم اهیان خود مشورت نموده و چند کس دیکر که اعتمادی بر ایشان بود استشاره نموده فرمود که فردا هرکاه آن افغان بحضور سرکشی پیش معاتب ساخته سزا ترش باید برداشت چون او باده کس سرای مجرا رد بر وی آرد و صدد دفع آن از پیاش پردن دروازه می اندازد و خود هم نهایت تهور دارد هر کس هم بمقابله او بیاید تهور او نتواند نمود بنابرین او دستش را که لایق جنگ او بوده اند باید قطع نمود و صبح حسب الحکم بعمل آمده و دخوت جمع کردن کرد نشست و رعیت مهابت جیدر دل لوکزان چنانچه باید جاکر فرو نشسته از صوبه مذکور که اکثر متمردو مغرور بوده اند از بعضی ها که کستاخی و جرئت بعمل آمده لایق تقصیر در کنار رسانیها در برخی را از بخشودن برانداخته چند کس که از اخلاص و عقیدت از سایر امرا بیشتر بود مورد مرحمت کردانیده ممنون احسان و رفیق جانفشان ساخت و شجاع الدوله را از خجسته و درشت نهاد مصوبه و استحکام مبانی دولت خود می پرداخت حال باز احوال دارا نکاه بنابر انتظام اخباری که بعد از ان الله اعلم احوال حاجی جنکو صوبه عظیم آباد در مقاله رقم زده خلک و قائع نکار خواهد شد

قبل ازین انشا نموده که محمد شاه بادشاه رحمان کشمیری را برای حراست دیوال بامرتسر بوساطت و سفارش کری راجه جسکه سوالی

درستاده و صوبه داری گجرات و مالوا هم باو داده بود چون در آن جا نه صلاح موافق دلپذیر حصول تمیزی نکرد
و نخست صوبه گجرات و مالوا تسکین التهاب آتش حرص آنها نمود بلکه مقدمه در خود بیشتر دیده و معتدر تر گردیده و
از تمرد و کشاخی باز نکشیده نه و مصمم رتوجیاری شده در نکتبه بیستم دی القعده سنه ۱۰۴۶ هجری
روز را امیر الامرا اصمام الدوله برای تنبیه غنیم رخصت یافت و یک پاره بندوقچی همراه نوکران امیر الامرا تا آنکه بجانه خود رود
بر لیت که بقاصد نه کرده از راه بهجان آباد استقامت فرود آمد و روز شنبه هیجدهم ماه مزبور قبل از نصف النهار اعتماد الدوله
وزیر الممالک با یک پاره بندوقچی به تنبیه مرشه رخصت یافت و چار پانج رشته تفنگچیان خود را امیر الامرا اصمام الدوله خانه زاد
منصور جنگ با نیک کوشال مرشه را بر بکال جاه و جلال و عظمت و اقبال مع فوج ملازم سرکار خود و متوسلان و همراهیان
تنبیه ملازم پانصد و کسری که بهیت مجموعی قریب بسی چهل از سوار و پیاده سیه مع توپ و توپ خانه و دیگر آلات و ادوات کارزار
در نواح اکبر نگر با لشکر اسلام رسیده بعضی از راجه های عمده هندوستان نیز همراه داشت با این همه شکوه و شوکت که حسن نظر
ملاحظه آن بسته و ایدیسی و چهل کروس شاهجهان آباد قاصد ستیز و آویز با مرشه بود و اتفاقات اشر همراهان امیر الامرا انچنان خوف
و الرجا لا بموت فیها و لا یحیی در گزارد هر کسی بنظر تا چه پیش آید و اعتماد الدوله با سرداران مغل و هندوستانی که ملازم سرکار
دولت انتساب اویند و علاوه آن دیگر مغلیه توپانیه که نوکران دیرینه پادشاهی و بهمراهیش مقرر و تحصیل تمام چکله سپرده
بجا گیرانها نخواه بود و هر آنها دیگر متعهد سلطان اویال دولت اند و عمده های تقرب حوکه لشکر اگر از حد و شمار افزون
بیرون از حد و قیاس گردیده بود بجاه و ثروت و شان و شوکت بعزم تنبیه مرشه داخل خیمه گردیده بطرف راه اجمیر انتقال نمود
غنیم در آن نواح می نشیند و محمد خان بخشی نیز از فرخ آباد که مسکن و آباد کرده اوست بنام فرخ سیر ساعت برآمده حسب الامر
رو براه مرشه بود اما از این همه اگر مقتدر مستعد کسی را اجرات نبود که خود بر سر مرشه تاخته دمار از روزگار او برآرد
برآرد و آن بد اندیش را بسزای عمل رسانیده کوتمالی کرده باید بدیه صمصام الدوله بجای خود نشسته مرهراتی اندیشیده خلاصه

آن به هر سکه می انگاشت او هر چند بخاطر نمی سکنت با میر الامرا می گفت و راجه ابی سنگه را شور در وطن خود غرق نشته

اینوقت چنین در زانه در خواب و شیها در بیم و تاب که باید کرد و هر گاه که امیر الامرا می طلبید بعذر خود داری و حقانیت

مکدر مستمسک گشته لاطایل چند می انگاشت اعتماد الدوله علی مهر الصباح گاهی غافل از خود و گاهی در هراس بسر خود

استنباه بار تقاضای خود در امرای هم قوم می نمود اما عقده نمی گشود و پیوسته چشم امید با بعادت اصف جاه نظام المملک داشت

و نظام المملک چون از دست صمصام الدوله دیوانه وار بستوه آمده خاطر گشته بود که کس و فته بود اتفاقی با صلاح مفاسد این طرفها

نمی نمود بلکه بحمایت آن سرشار از راه سلطنت و اعیان مملکت بهر صورتیکه توانسته بعمل آید و پادشاه بنا بر سوء ظن که با اصف جاه

داشت و هم از مخالفت امیر الامرا رحوم با اصف جاه در این خصوص نمیخود بلکه از قاطبه امرای لشکر آنرا نه بر گمان بوده کسی را با ما

خود بمرجوعیت ارزوئی در نه بنا بر همین امرا می گرفتند همای هم امیری در دست گذاشته نمی شد امرای معتمد در معتضد دران

سعدین که در حضور پادشاه بوده اند معتمد امرای نمی توانستند شد و اکثر بر حسب اتفاق ری هم بودند بعضی مثل عمده الملک و دیگران

لیب ما حوجی امیر الامرا صمصام الدوله بها در محال ایام امیری خلاف مرضی او نه نشستند اگر عمده ملک ها در یا مبارز الملک سید حامد

له حیدرآباد اتفاق را داشتند چیزی نمی گفتند پادشاه بخوف صمصام الدوله که در حضور دائر و سائر بود و از انجام سلطنت بود

سخن لبی الا حذف مرضی او نمی نشنید و هر چه بخاطر پادشاه می آمد به صمصام الدوله و اعتماد الدوله می انگاشت و اینها عرائض

عذر آمیز بجایات دراز می نگاشتند و در راه بهتر راه و اشاره پادشاه و صمصام الدوله با رسال رسل و رسائل

مفتوح و هر یکی از امرا و پادشاه با شند رضا آرزو مند مصالحه با مرهٹه بودند و امیر الامرا استیصال مرهٹه از زمانه و توان

خود پیروزن انگاشته بنا بر اختیاری که از دست صلح و جنگ بر تامل عمیق و نظر دقیق گذاشته انفصال معامله

متین و تمام داشته معاودت سه برار الخلافه شاه جهان آباد صلح امور دیده است در این ضمن از القاب عالی و

مناصب ایزدی جزئیه که هر یک از ملک عمامه مرهٹه را چنانچه باید بعمل آورد رسیده و اندکی خاطر امرای معتمد را رسیده

لطف

گرده او بود در راه مسیح جانباز شد چون نیز رهان ممالک دیگری را هوس تعاقب و تنبیه آنها در سر بود هر یکی بقدری
متمسک گشته از جاگیر خود به جنبید پادشاه و وزیر و امیر الامرا مدارا دن چونکه راضی گشته اطفا نائره فساد را صلح امور
شمرده و اعتضاد پادشاه اصف جاه نظام ممالک را بانی سعادی نفاسد مرتبه و اختلال های دیگر دانسته در زمره او برآمدن
دشوار شمرده دل جوئی او صدر دانست و در سنه حسین و مائه بعد الالف بارسال خلعت های اشفاق و عطای
خطاب آصف جاهی و منصب وکالت مطلق و اضافه منصب هفت هزاری و دیگر دلبری و دلداری نموده طلب حضور نمود
او پسر خود نظام الدوله ناصر جنگ را بانتظام مهمات دکهن نموده و روانه حضور شد چون خبر آمد آنکه نظام ممالک از دکهن
بود حسام الدوله امیر الامرا قبل از ورود او معامله مصالحه را بامرهٔ طی نمود تا پای او در ین کار در میان نیاید
منشور وطا نکه هرئه تابع حکم پادشاه و فرمان پذیر امرا حضور بوده بتبعیت او امر آصفجاه نماید مرهٔ ناجری و بی
تمیزی امرا دیده کار خود را از طریق چنانچه باید پخته و محکم ساخت بعد چند روز آصف جاه بشاهجهان آباد رسیده
روز دوشنبه نهم ربیع الاول ۱۱۵۰ هجری ربع روز برآمده ملازمت پادشاه نمود و روز شنبه هفدهم ربیع الثانی
خلعت صوبه داری اکبرآباد و دالوه بتغیر جبیه نکه و جیغه و نقاره مرحمت شد روز جمعه هیجدهم
ربیع الثانی خبر مردن عبد الصمد خان رسیده خلعت ماتمی با عتماد الدوله عنایت شد و خلاع ماتمی و بحالی صوبه لاهور و ملتان
بنریر یا خان خلف عبد الصمد خان و دیگر دونه زد ملاهر ارسال یافت آصفجاه حسب الامر پادشاه در ارادهٔ تنبیه جیغه و نموده اکبرآباد
آمده و محی الدین قلی جان را که از جانب سر سعد الله خان وزیر و منجمله امرای آصفجاه بود بنائب صوبه اکبرآباد نموده عازم مالوه شد
و از معبر اکبرآباد عبور دریا جمنا نموده و از آماده دکهن پور گذشته زیر کالپی دوباره عبور جمنا نموده در ملک بندیله
در آمده راجه اکجار را بجمعیتی هم کنار خود کرده و بعد طی منازل به بهوپال که از توابع صوبه مالوه است رسید با جیاد هم با فوج
سنگین از دکهن استقبال نموده و در ماه رمضان سال مسطور لشکر بهوپال تعاقب کشت و آتش جدال و قتال اشتعال

گرفت در این ضمن خبر قرب وصول پادشاه بآصفجاه رسید و آصفجاه مصالحه را بر مجادله ترجیح داده، روز دیگر همگی آباد گشت

ایرانیان پیشه حضور که بهره از حمیت و ایمان نداشتند حسین قلی خان برادر بزرگ مذکور را بسهل شمرده همیشه در فکر استیصال اقبال خود مشغول و باین خیال مسرور و مشعوف بودند و بشنیدن کینه دیرینه از قتل مسلمین و سادات پروانی نداشته خصوصاً در همین ایام سیف الدین علی خان که از همراهی قطب الملک کنار کشیده بوطن خود آمده، در خانه انزوا گزیده بود و بقلیل جمعیتی که از جاگیر قدیم و تعلقه موروثه او میسر می آمد معاش خود میکرد ابدا با هیچ کس کاری نداشت سید متقی که رازق العباد او را داده بود با اکثر پاکستکان و عجایز و ضعفای نشیبان و دونان تقسیم عوده اوقات میگذرانید اعتماد الدوله و غیره نوکرانیان که عداوت سادات را سرمایه سعادت خود دانسته بوجود احدی از اقربای امیر الامرا حسین علیخان بها در مرحوم راضی نبودند برای قتل و استیصال سیف الدین علی خان بهانه می جستند بدین جهت اعتماد الدوله حشمت خان شخصی را فرصد از سری چقله سهارپور داده بقصبه ضیاع و اقطاع سیف الدین علیخان و غیره منسوبان امیر الامرای مغفور مذکور بسفر عمره آن بی حشمت بقصبه مذکور رسیده دست تعدی دستم برادلا رسیده دلها آزرده و خواست که سیف الدین علیخان و غیره سادات را بقوت لایموت عاجز و محتاج گردانند از تعدی این محترم ایمان بجان رهایی آمده چون همگنه از جنگال ادبار کسی ندیدند بقضای المعذور معذور همه و مجادله پیش آمد و آن بدبخت بحمایت قتال پرداخته رخت حیات بدار ممالک ممات کشید اعتماد الدوله و عظیم الله خان که کشنده سادات بارها و متصرف شدن همگنه و اراذل و اوباش از ننگ و عار نشمرده تدارک و انتقام ازان کافر نعمان اسلام ضرر نبینند کشنده سادات حشمت خان از دست سادات که بمحض غارتی و لاعلاجی بعمل آمده بود اعتماد الدوله نهایت مذموم و مردود شمرده وزارت و امارت خود گران شمرده قتل سادات عالی درجات را اهم مهمات دانسته و نائب

ابن ابی سفیان عظیم الله خان را سالار فوج عود، با بقیه فوج شام که عبارت از جماعه توپچیه و علی محمد خان بدله باشد
مع خزینه الدین عظیم الله خان فارد تی سمج راه دهلی کهنوی که فوجدار مراد آباد فرطرف قمر الدین خان بود تقبل و مکافت
سیف الدین علی خان وغیره ساکنات دهلی مامور عود آن بخت ان بدین ابل پرازکین بسرقیت آل طه و یسین
رسیده بصفوف حرب آراسته سیف الدین علی خان بعهده دی از برادران و همراهیان که در چنان وقت نازک توفیق
رفاقت یافته چاره بروخود را پسداری عود، بمقابله شتافت و با وجود قلت اعوان و انصار و فقدان توپ
و توپخانه که آلات کار زار است دار زار زور کار با کفار عذار برآورده عظیم الله خان را با فوجش از پیش برداشته
چند میدان گریزانیده و اعاده دین و دولت بنهم گسسته کردیده قریب بود که بمقر مستقر شتابند که کمپان فوج دیگر از قلعه
ملاقیه که عبارت از دهلی باشد در پیلور سادات چون مرض ذات الجنب پدید آمده تفنگ بندوق و بان سیف الدین علی خان
و همراهیانش را سرعت شتابان چنان نمود از پی شقاوت پی حیائی و بیشرمی را کار فرما شده تا آبادی قصبه جانشته
که مسکن قدیم سیف الدین علی خان و آباد اجداد و اسلافش بود در آمده دست غارت از آستین کین و شقاوت
برآورده بهر خانه سادات ریخته و آبروی ایشان خود را به نهب اموال و ضرب عیال و اطفال و تعریت سیده ها
مستور و با خاک مذلت و کدورت آمیخته شور و غوغای محشر در قصبه جانشته هویدا کردیده از دست برد تکین آنلاعین
ماه و جنین مظلومین از رحمهای اولاد پیغمبر بملک بقین میرسید از سمعه آن مسموع افتاده که در آن ایام علی التواتر سرخی شفق
صبح و شام بمرتبه از دیاد داشته است که گویا در آن ملک خصوصا آلوده بخون مظلومان دیده لیل و نهار رنگ آن ابرار
خون نشسته از بین ستمیکه بر سادات رفت و شدت حرمت شفق که بر اسمان نمایان کشت تجربه کاران اور کار و علامت
شناسان دهور و اعصار هر ده فن تنجیم و ناظران اوراق تقویم می گفتند که در عوض این ستم که بر ذریت سید انبیا صلعم
پیدا شده در دور و عظیم الله خان ملعون رنیه یقین بست که قتل عام و شقاوت دهای از دنیا بر اقدام عمل خواهد آمد

چون التماس اصمام الدوله در حضور انور دولت ابوجاج عجمی و طمعت او در تسخیر بود در هر کار هر آنچه می اندیشید و صلاح کار
زعم خود می دانست می نوشت و آن کرده مفاسد آن عجالة بظهور می رسید از آن جمله آنچه بار مثله بالعمل آورد راقم را قلم
وقایع نگار سزاوار نیست بسیار دشتی نمونه حروف بود از این قبیل است تقرفاتیکه در مصارف صوبه کابل و عدم احتیاطی که در تشیید
و استحکام ضوابط آن ملک دلی التفاتی که در حفاظت طرق و مسالک آن صوبه نمود و باین جهته نقصه عظیم که در دولت شاه
بهمه دستان باشد پدید آمد چه اگر از احوالات آن صوبه در السنه طرق عبور و مرور استحفاظ آن غافل نمی شد
و هر چه در هر کاه ایامی بایست بعمل می آورد احتمال داشت که نادرشاه از راه این طرف نمی نمود و اگر احیانا میمود عبور
از آن راه ها بایں آسانی که دید نمیشد ناصرخان صوبه دار کابل مرد صالح غافل اگر سه دگارش بانگار بود در هر کاه از
شکار مراجعت میکرد بعبادت و تلاوت استغفا می نمود و نخواه نقدی صوبه کابل که از حضور میرفت صمصام الدوله امیر
ارسال سلم مذکور میوجه داشته متوقف فرمود و خبر راه دور کابل نه صوبه دار غافل میگرفت نه امیر الامرا را پروائی
ابجا بود. ازین سبب مستحفظان در راه نماندند و بسا بر اشرار ستی سلطنت اندیشه باز پرس از دل نوکران و عمله
سرکار برخاست کسی از کسی حوفی و پرسیدی و غرضی و انتهایی نمانده بود ازین جهت هر که هر جا هر چه میخواست میکرد و در راه هر کیکه
میخواست می آمد و میرفت نه بیاد شاه و امرا خبری میرسید نه پادشاه و امیر الامرا از جائی بپرسید که چرا خبرش
نمیرسد از عجائب واقعات سلاطین سلسله علیه صفویه را با سلاطین هند مطلقا رجوعی و هیچ سلکی نبود و دیگر
دهایون پسر اول که مورد التفات خاقان مصطفوی نسب پنهان او بالبقت شاه اسمعیل صفوی و پسر دوم اکبر شاه
حضرت فردوس مکان شاه طهماسب بوده اند بر عالمیان ظاهر و آشکار است با وجود نقد آن جمیع اغراض سلاطین صفویه بابر پاس شنود.

می نمود تا پیرون از حوصله وسع و ضبط دیر بود چه درهای کابل و ضبط وی از نارسائی صوبه دار و بی خبری امرای پادشاه
و عدم اتفاق یا حوال آن و موقوف نمودن تنخواه نقدی و مصارف مقرره اش از انتظام افتاده کسی را از عبور و مرور کسی
خبری نبود و صوبه دار خود در پناه و رواهنی قلعه داری در قلعه کابل می بود کرا رای ضبط راه و کدام کس معلم آگاه بر احوال
متردد بین و مفسدین بود که تواند کش می نمود مگر نسل با در شاهی در پهلو سالها نشسته باشد و کسی باستعلام احوال
و اکتشاف ضمائر و سرائر او نپردازد بر ارادت بش اطلاع نیابد ظاهر است که بچه چیز و دیگر خبیر و بایان احوال این قسم بخیران
چه عرضه بود نادرشاه تخریب قلعه غزنین را فرمان داده مردم بازار و سکنه آن را بنا در آباد سکنی فرمود و بصوب غزنین
و کابل در حرکت آمده کوتوال قلعه کابل را پیغام داد که ما را بمملکت محمد شاه کاری نیست اما این حدود چون سرحد
افغان است و سعدوی گر تجیکان نزدیک ان پوسته اند غرض استیصال این قوم است هم بس نخواهش راه داده
در مرام مهمات ما یاری کوشند و خود بکنار شهر کابل نزول نمود کوتوال و کابلیان مستعد جنگ و جدال شده مزید نصیحت و پیغام ایشان را
سود نکرد و فوجی از قزلباش بقتل ایشان و تخریب قلعه مامور شده محصوران بمجرد حمله و بنیاد تخریب بر چی فریاد الامان بر آورده تا
محصوران از مکان مافیه قلعه را خالی نموده بر بلندی پرداخته و در آن حدود مرجا اماغه فراهم آمده بود دشمن سرسران ایشان را
قتل نموده نادرشاه از توقیف محمد خان ایلچی بغایت آزرده شده چند کس معتبرین کابل را بانی پیغام نادره
بن همان آباد روانه ساخت که بیاید و امرا برسانند و خود در کابل توقف و اشت فرستادها بلاعبور آمده بن همان آباد در نشسته
و کسی سخنی از زبان نشنید و اگر شنید نفهمید از معتمدین مقبول القول مسموع شده هر گاه از زبان کابلیان مرکوز یاد مکرر فرمان بعبور کرا از نظر
میرسید دکسی اجازت رو بپیغام نادرشاه نشنیده تا میر الدار میرسید خانه در ان اثنا تلاقی نکرده باستهزا می گفت که یام خانهای
مردم مرتفع است باین سبب مفلان و قزلباش را از دور می بینند و رفتار و مصاحبین و ورود کابلیان را سازش و قرار
اعما و الله دولت و اصف جاه و غیره تورانیان فهمیده فرستادهای نادرشاه و پی غرضان مهمی را فرستاده زکریا خان تورانی

که نیز نه اعتماد الدوله وصوبه دار الامور بود تصدور عود و بر مرد میکه تصدیق این خبر مینمودند استهزا و حمل بر خفت عقل او میکردند تا جائیکه امیر الامرا چین و عقل و فهمید او و هم امثالش این بانه استحکام ارکان دولت و سرانجام تمام سلطنت انجارا تمنا نمایند که در چه مرتبه توانند بود و عاقبت و مآل دولتی این اعمال را دانند و بازار از کابل یکی از لشکر بایزاده سوار مراه داده بسفارت فرستاده چون بجلال آباد رسیده در خانه فرد آمدند جمعی از تتبه کاران انجا بر گرد آن خانه هجوم آورده اول سلاح انها نیز در ربوده و آخر ده کس را ان تن را کشته یکی فرار کابل عود و صورت واقعه باز نمود و بهرت آگاهت نادرشاه در کابل تخمینا بهفت ماه رسیده و ان فتنه آن حدود را تمر و قتل عود و از استماع خبر کشته شدن آمده نفر بیدار شد و بصوب جلال آباد بهضت کرد و ان شنیده را قتل عام فرمود خلقی انبوه باجز شدند و از غرب آنکه برای ریش قتلان ده نفر مذکور خلقی از سر کار محمد شاه سفیر بود گرا رسال کرد و قتل عام جلال آباد عائق آن شد از انروز که خبر ورود نادرشاه کابل در رسید سیوم ماه بود خانه در ان امیر الامرا را و نظام مملکت بمحاربه دشمن شده درشاه جهان آباد اقامت داشته و آوازه توجه خود عما قریب بسوی کابل منتشر می ساختند و این بزرعم این ان از تسخیر هیچ ملکه بود تا انکه نادرشاه از جلال آباد بصوب پشاور حرکت آمده

نامرحان حاکم هزاره کابل با نوچیکه داشت بر سر راه رشته و افاغنه بسیار آن حدود را از نیز فراهم آورده کریوه های صعب و وادیهای تنگ متل و ره خیبر و غیره را باعتماد خویش محکم دسد و شته مستعد محاربه با نادرشاه نشسته بود نادرشاه بوی پیغام کرد که من در پنلان روز خواهم رسید بهتر انکه از سر راه بر چیزی سخن در نگرفت و نادرشاه روز موعود برسید خلقی انبوه از افاغنه و فوج نامرحان بوادی هلاک رهسپار شدند و خان مذکور زنده و محبوس بدست قزلباشی گرفتار شده خود ظاهر عود قزلباش گرفته پیش نادرشاه آورد بعد از چند روز اغراز و خلعت یافت و نادرشاه ببلده پشاور نزول عوده از آب اتک بکشتی عبور عود

در مملکت

در مملکت پنجاب خاصه شهر لاهور فزع قیامت برخاست در آن مملکت بهم برآمده هر کس دست بغارت و یغما برآورد و چندین هزار قطاع الطریق شوارع و محالات را فروگرفته باسم ستینده و آذیر رایج بود نادرشاه چون بکنار راوی رسید رکریاخان حاکم لاهور برحمت خود معذور گردیده با اسبوه فوجیکه داشت و استعدادیکه بود بر لب آب راوی که متصل شهر میگذرد اطراف خود مضبوط خفه صف آراکرده بکیفیت صلح و جنگ ایلچیان هر دو را در زعم اثبات الدعا نادرشاه با فوجی از لشکر اسلام در آب راوی بگذشت و چند سوار فراولش بر سپاه لاهور تاخته شنجانخان و بهادران آنچنان که در سواری ماهر تر بوده اند بگرفتند و باقی بهم برآمده متسلل شدند و نمیخواستند او حاکم با سبوهان بقلعه درآمد نادرشاه با سپاه متصل شهر نزول کرد زکریاخان عریضه نیاز و اعتذار مرتب داده التماس امان نمود و بحضور نادرشاه آمده عزت خلعت یافت نادرشاه جمیع را در قلعه لاهور گذاشته بصوب دهلی آهنگ حرکت

محمدشاه با جمع امرا در لشکرگاه بود که از شهر برآمده بتانی تمام میآمد و قریب سه ماه چهار منزل را طی نموده در موضع کرنال چهار فرسخی شاهجهانآباد برلب نهر آدرده علیمردانخان معسکر نمود و توپخانه کرد لشکر چیده توپها را بهمدیگر زنجیر بسته بود و حضور بود و دو نادرشاه دو سه نوبت نیز از لاهور تا رسیدن بلشکرگاه دستان بمقام روانه خدمت محمدشاه نمود ایلچی نگذاشته راهم داشته رخصت نمود و در آنوقت معلوم نمیشد عرض از نگاهداشتن ایلچیست صمصام الدوله براجه جیسنگه سوارئی دیده راه تاخت را چپوتیه را که نهایت اعتماد در شجاعت و رفاقت آنها داشت هرچند در میان جنگ باعانت خود طلبیده عذرها پیش آورده تاخیر نمود و در آنوقت بلیت و لعل کرد نرسید ۱۰ احدی از خانهای خود نخواهند داد شاه و امرا از اینجهت امید وصول برهان املاک بلشکرگرسنه پرداشتطار بود و نادرشاه با فوج خود هرچند نهایت قرب رسیده بود اما در لشکرگاه محمدشاه احدی از خواص و عوام خبر وصول موکب او که بکجا رسیده معلوم نبود تا انکه روز چهارشنبه علیخان و عرضه که سه چهار کروهی لشکر برای آوردن گاه و دیگر کارها هر روز میرفتند بی خبر سحر ساعت از روز برآمده چند کس

از اینها مجروح و مستمر محواس نماند همه قرار دلان فوج قزلباش و خوف ضرب دست آنها بلشکر رسیده و غلغله آمد آمد
نادرشاه استماع یافت و همگی غیظم و نهایت خوف و بیم در لشکر پدید آمد کشته آتش انتظار برهان الملک تیز تر گشته

در همین اثنا خبر قرب وصول برهان الملک بپادشاه و امیر الامرا رسیده و روز شنبه پانزدهم ذی القعده ۱۱۵۱ همگی خانه زاد
باستقبال برهان الملک بیرون لشکر شتافت و برهان الملک و امرا همگی بملازمت پادشاه آمده بعد ملازمت
مورد الطاف و مرحمت گردیده مامور شده که متصل بلشکر امیر الامرا فرود آیند برهان الملک بجای مامور رسیده اتفاقا چشمه و بنکاه
خود میکشیدند ناگاه آن جا خبر رسانیدند که بعضی از افواج نادرشاه بر بنکاه او تاخته قتل و غارتش مینمایند برهان الملک باستماع آنخبر
مضطرب گشته بصمصام الدوله پیغام فرستاد که چنین رویداده من برای حمایت فوج خود باینجا خود میروم و از جائیکه ایستاده بود
حرکت نموده پیشتر رانده صمصام الدوله بپیغام برهان الملک بنادرشاه و پاسخ آنها گفته فرستاد آنها در جواب صمصام الدوله
که نشنیده از روز باز نمانده و لشکر برهان الملک از اینکه راه نیابد و صمصام الدوله پیشتر آید ایراد و ممانعت برهان الملک را
حکم نشد که عجلت را کار فرما گشته بجای خود باشند و فردا البته محمدی توپ و توپچی نه را پیش فرستاده بر سر دشمن باید تاخت
تا اقبال پادشاهی کار خود را پیش برده آیه محمدیه بعینه جواب بصمصام الدوله گفته فرستاد صمصام الدوله در عمل بر
تماقل و تسهیل ایلچیان آنها بموجب پادشاه گفته فرستاد که برهان الملک در تدبیر رفته هیچ عجب که با دشمن آشنا شده چنین
عهدی با جانشان نکنند و از اعانت نمودن بعید از مردی و مروت و خلاف قانون و دلجوئی و مصلحت دیگران
هر چه خواسته باشند بکنند من خود بگمک برهان الملک میروم این بگفت و بر فیل سواری که موجود بود سوار شده با همراهیان
خود و سه توپ خانه جلوی و تسهیل ایلچی از لشکر برآمده متوجه پیشتر گردید در این عرصه ایلچی از روز مانده بود که نزد بگمک برهان الملک
رسیده در پهلوی هم فیلها نیم کرده استاده نادرشاه لشکر بدو دست نموده بعضی یلاق و مضرب خیام خود گذاشت

نمود و همه شب در قلعه را بر لشکریان و منع معمول سابق در مسکن خود قرار گرفته روز شنبه که عید اضحی بود هم بروز بود خطبه
بنام نادرشاه در مسجد جامع دیه مساجد خوانده شد چون بمقام عصر از دربار برخاسته شهر گذشته هندیان آواز داده و گفته
که نادرشاه درگذشت بعضی می گفتند که وفات یافته برخی را سخن بر آنکه بغرور و تهمیه محمد شاه و اتی قلماقیه او را هلاک ساخته علی
ایّ حال در یکساعت صوت از شهر برخاست و دوی همچو رستاخیز در قلعه نشسته بود از اوضاع آن شب و روز مفتوح و تقصیل
مهمات مشغول و برخی از سپاهیان و حوالی قلعه و خانهای شهر ساکن و بعضی بر کنار رود خانه که متصل بشهر است فرود آمده بودند
مجملا این خبر در شهر کاذبه در هر کوچه و کنار فوج فوج احتشام کم فرصت با سلحه دیراق از دحام نموده و شورش افکنده
بقتل و غارت قزلباش همت گماشته در این هنگامه تمامی شهر را فرو گرفتند قزلباشیه که فهم زبان هندیان نمیکردند و خبر از جای
نداشتند متفرق یکدیگر دو دو در هر کوچه و بازار و کنار و بنه هندیان غافل بانیان رسیده می کشتند و تا آنوقت که خبر رسید
شورش انگیزان بدان اصلا آرام نگرفتند و آن هنگامه در انتشار بود چون مکرر حقیقت حال عرض نادرشاه رسید سپاه را امر
فرمود که هر کس در جای مقام خود آرام گرفته بانتظام بپردازند و اگر هندیان هجوم برسر آنان آورند مدافعه نمایند و در آن شب
همگی امرای هند که در اقتدار ایشان بود هیچ تعرض نکردند و نه این فتنه و شورش بلکه چند نفری که حسب الامر
نادرشاه گرفته برای اطمینان و محافظت خود بخانه برده بودند در منازل ایشان بقتل رسیدند و با انکه در جنگ گرمال
قریب بیست کس از قزلباش اندک بزخم تیر مجروح و زیاده بر سی کس کشته شده بود در این هنگامه قریب بهفتصد کس از آن طبقه
بقتل رسید بالجمله چون روز شد و سپاه آشوب دیده ایستاده بود نادرشاه از قلعه سوار شده بقتل عام فرمان داد فوجی از سوارد
با تفنگ روانه گشته هر جا که احدی از قزلباش کشته شده باشد احدی را زنده نگذارند لشکر قزلباش
بنیاد قتل و غارت کرده منازل و مساکن آن شهر در آمدند و قتلی فراط کرده اموال بیشمار و عیال بسیاری بردند و بسیاری
از آن شهر فرار و بسوخته شدند چون تلف روز بگرفت و تعداد کشتگان از حساب و گمنت نادرشاه امر داد که از آن تاریخ

دیوانی خالصه و بسبب نیکو خدمتی که در سفر کرمان و جنگ نادرشاه عمده کمال تقرب یافته بود بسرکار خاصه شریفه مشغول
کار باشند روز چهارشنبه بیستم صفر سنه مذکور امیرخان بخطاب عمدة الملک و خدمت بخشیگری لوم سرفرازی یافت و دیوانی خالصه و خطاب
مؤتمن الدوله به محمد کاظم خان سپهر در وضمت صدارت تعظیم الله خان معوض شد و روز پنجشنبه بیست و نهم شهر مذکور خلعت وضمت
میرتوزکی مترقی خاطر دلسوزی خدمت الله خان نوه روح الله خان امیرالامرا عنایت شده و روز دوشنبه هشتم شهر ربیع الاول سنه مذکور
در دیوانخانه خلعت نشستن پرچم بهادری علمی برادر عمده الملک بخشیگری ارصیان بسید صلابت خان پسر شاه نواز خان مرحمت
شده و در دیوانخانه کرزدان تعظیم الله خان در دیوانخانه توپخانه تربیت خان بخشی گری اهل شاهان بعمده الملک و درک سوار به
حکیم معصوم علیشاه عنایت شده در روز پنجشنبه پانزدهم شهر مذکور مراحم خان و صلابت خان و روز یکشنبه بیستم شهر مذکور عطایای
مسطور بسید الدین عنایت شد و محمد شاه را از ابتدا سوء ظن مادر تورانیه بود در سایه نادرشاهی اوزده و تقویت نادرشاه
استظهاری بهم رسانیده قاصده تذلیل تضعیف اصفجاه و اعتماد الدوله کرده با عمده الملک اسحاق خان و غیره اشتباه میورزید عمده الملک
که مرد صاحب عزت و نظمت بود با دشاه را دلیری نموده بر عزل اعتماد الدوله از وزارت دلیر گردانید و در جلوت موصدارت
به کرسی ریاست مرحمت فرمود اندیشه از سر این دولتخواه خود نبود دراین اراده جزم و تصمیم خواهد یافت اتفاق را
ایام سلطنت خاطر فواه ولی نعمت سر انجام می توانسته پادشاه چون بر دانش و شعور عمده الملک اعتماد داشت در
اراده عزل قمرالدین خان از وزارت مصمم بوده انتظار انصراف اصفجاه بسمت دکن می کشید بعد انتقال بکمال و چند ماه
اصفجاه بعزم جدید دکشیده بیدولت دکن به سبب برشکوه شده و رو دنادرشاه و مسلک خود سری پیمودن پسرش با صرحبک
که در دکن نایب او بود اختلال و برهمی در سرکار دولتش راه یافته از محمد شاه رخصت کرفته پسر کلان خود غازی الدین خان
با در قید جنگ آمده اعتماد الدوله بوضعیت بیاتر امیرالامرائی از حضور دیده عازم دکن شده و کوچ عمده در
خیمه کاه محمد شاه فحص تمام دارد وزارت بعمده الملک عنایت کرده جازم بود که بعد دور انداختن اصفجاه خلعت
وزارت

وزارت به عمدة الملک عنایتی سایه عمدة الملک چون اندک تیرروی‌ها در طریقت هجرت پی پرده‌ی ما آغاز نهاده در
حق اعتماد الدوله کلمات رکیکه که لایق شان او و زبان آنان نبود پیش خلعتش دشنام داده بود گفت چون سخن
ما همه کور اعتماد الدوله سید اصفهانی را که پدرش شهر در مغرب خیام خود مقام داشت فرستاد که احوال
نهضت چه می باید کرد اصف جاه در جواب گفته فرستاد که مخالفت با پادشاه و منازعت با صدارت موجب خلاف
و تقدم بطلاع نهضت از پادشاه و حضرت خواسته آورده همراهی ما باید نمود اعتماد الدوله حسب الامر اصفهانی به پادشاه
عرضه داشت نگاشت مضمون اینکه از غلام تقصیری بزعم خود بعمل نیامده و در مراحم حضرت بگفته غرض گویان انحرافی
بهم رسانیده چون اراده بلکه رایی نبوده و الحال بر نهضت عمدة الملک همراه اصفهانی بدرگاه میرود دولت و نعمت کار سلطنت از دست نهد
و دلخواه که منظور باشد بگیرند و عرضی حضور فرستاده خود داخل پیشخیمه گردیده محمد شاه اصفهانی گشته پادشاه که مراجم مستقبل و
جراتی ندانست مشوش و متحیر گشته استشاره با عمدة الملک و معتمد الدوله نمود عمدة الملک سخن گذشته را اعاده کرد پادشاه
خاموش مانده عمدة الملک را رخصت نمود و در اثنای راه از معتمد الدوله پرسیده بسوگند قسم داد که آیا سلطان شاه و سلطنت صلاح اند
بلا حیف میل عرض رسانه معتمد الدوله چون دست کرشمه و توسل عمدة الملک و صاحب عهد و پیمان باد بود که در منوره های پادشاه
خلاف مرضی عمدة الملک سخنی نگوید در جواب متحیر گشته متوقف شده بارها قسم های غلاظ و شداد داده اصرار کرد معتمد الدوله
بعرض رسانید که اگر مرا نقض قول عمدة الملک بعرض رسانم نقض عهد و میثاق نبود و اگر موافقت قول ایشان نمایم بلکه رایی و
از رجاعت حواله بود بهر آنکه علام را در میان معاف دارد و استشاره نفرماید محمد شاه در مصاحبه افزود معتمد الدوله ناچار گردیده
التماس کرد که هرچه عمدة الملک ایران الامیر و مرد صاحب جرات و تدبیر است آنچه می فرماید بسیکی اوضاع و اطوار
مشهود و این کرتین سه کسان و بعضی دیگران که بتوسل این شرف بقبله بوسی و ملازمت حضرت دریافته باوج عزت رسیده اند
حضور در نظر را چه های هندوستان و دیگر اعیان و ارکان همان مرتبه دیرینه دارند اصف جاه و اعتماد الدوله و جمیع امرای هند

منظر اسد ... می نمیده و اولی عمت آنها ... سه پایه حصول تا ترب دستگاه خود دیده اند با عتماد استقبال مردم بی تمیز و بی با ایمنا از عزم قاصد و لخواه
مقرون بصلاح نیست هر چه پیشتر مرخص و لی نعمت باشد احسن و اولی خواهد بود و مخدرات با استماع این کلمات متینه از ارادهٔ خود منصرف گشته
شتر دوم با سترضا و استمالت اعتماد الدوله و اصفجاه نمود و روز دیگر عمدة الملک فراش باشی را بطور معهود بیانه متیمر و متنفذ گشت با شاه
در جواب گفت که از روی ام ا توانیم که با نفس دارد و سایر مرتبه نمایه با سترضای ایشان بصلاح دولت اقرب شمارا مقتضای
دو نحوی باید که از آنچه موجب نفاق و افتراق باشد احتراز نماید عمدة الملک فراش باشی در جواب گفت اعتماد الدوله
و اصفجاه را راضی ساخته گفت هر چه مرکوز خاطر ما طرز باشد ایم تو دکه بنده بهمان راضی است اصفجاه روح دستگاه عمدة الملک باز
گردید و گفت چون الحال در میان شما و اعتماد الدوله ملالی حادث گشته بهتر آنکه چند روز بالله آباد که صوبه شماست تشریف ببرید عمدة الملک
از وصف جاه و اعتماد الدوله حضرت کرنه از پادشاه هم بسترضای ایشان دارد شنود فارم صوبه الله آباد کرده و پروانه شهر معسکر
آسته چند مدت بسر انجام سفر و انفصال جواب و سوال کارهای خود توقف نمود و دکلای معتمد علیه دربار معین نموده روانه منزل مقصد گشت
و سوتش الدوله در دل شاه و اعتماد الدوله در وصف جاه جای بسیار بهر سانیده نهایت اقتدار یافت و ابوالمنصور خان بهادر صمصام
بعد رحلت برهان الملک بصوبه داری اوده سرفرازی یافته در دربار الملک خود که صوبه مرکور بود اقتدار بسیار بهر سانیده میانی
دولتش استحکام پذیرفت و رکریا خان بهادر صوبه دار لاهور و ملتان و بنابت پادشاه مستظهر ماند و پسر کهترش که از مرگ دلیر پیشتر بود
در رتبه و ولیعهدی نور محمد خان پسر کهتر پادشاه نمود و زمانقدر را سپری کرده خطاب نوازخانی امتیاز یافته خوشنود می گذرانید انجام
و آرام بهام تمام تعلقه خود در ممالک محروسه بانتظام می نمود ❁

مرکوره هر چند با تمو سلان پدر خصوص رای از ریاست عالم چنبه و حکمت سیئه و حاجی احمد کیعه مقرران و مرجع حل و عقد امور سلطنت
بوده اند تعرضی نداشت اما معاصبان و رقبای دیرینه او مثل میر مرتضی و حاجی لطف علیخان و مرزبان علیخان و دیگران که با حاجی احمد
کینه های سابق داشته اند تدلیس او منظور داشته توهینات زبانی و دقیقه نامرعی نمیگذاشته و همواره با خصومت و مخالفت
حاجی احمد با علاء الدوله مرحوم ماتحای مختلفه ظاهر نموده از حاجی مرکور مزاج او را منحرف می ساختند تا انکه علاء الدوله بهر دیوانی
را که از رتبه شجاع الدوله بود کرنه بتحویل میر مرتضی سپرد و خواست که توضیر ریاست محل از عطاء الله خان تغییر نموده
برادر خود حسن محمد خان برادر حاجی احمد از این معنی واقف گردیده اعادی خود متوهم گشته نهایت جنگ یکی را اسرار می نگاشت
دیگر سرفراز خان را در قوالب دلجوئی و کفایت دولت به برطرفی سپاه نموده و او اندکی از راه شقاوت و عدم اتمام دستبرد خود
درین مرحله که زین الدین احمد خان از عظیم آباد و سعید احمد خان از ریکپور توجه اردوی خود بحضور علاء الدوله رسیده منوچهر خان
سرفراز خان را مشوره قتل و حبس حاجی باهر دو پسرش که نام نشان مرکور شد داد و علاء الدوله قبول کرده با حاجی احمد ظاهر
ساخت و بدانست خود این اظهار را موجب تصفیه و اطمینان خاطر حاجی شمرد با این حالات دختر عطاء الله خان که دختر زاده حاجی احمد
و با سراج الدوله نوه نهایت جنگ که مرزا محمد نام داشت منسوب بود خواست که فسخ نسبت سابقه نموده پسر خود منسوب نماید
و نیز محاسبه صوبه عظیم آباد را خواست و سپاهی را که از سپاهها و عهده پرداخش متعینه نهایت جنگ بوده از جمله متوسلانش بود بنا
احضار نموده چون تعلل در آمدن نمودند اراده استرداد عطاء الله شجاع الدوله تا آنها مرخصت کرده بود نمود حاجی احمد امور مرکوره را
مفصل بسمع شاهزاده رسانید بر گذشت سعید احمد خان نیز تائید قول پدر نموده حالات مرکوره را بعرض خود نهایت جنگ بطور شکایت
مرقوم ساخت و علاء الدوله با این سلوکها متوقع اطمینان و وفاداری حاجی احمد و برادرش نبوده این تصور باطل را چه
محال نهایت جنگ بعد استماع این مقالات و تحقیق این حالات مآل احوال خود در صورت اغماض نهایت ابتر دیده
با موتمن الدوله محمد اسحاق خان بهادر که در ینه اشنای او و کمال تقرب و اعتماد در حضور بهمرسانیده بود توسل جست و مخفی

از اخبار استدعای سنه تسع به جانب تلنگه مرکوز به تعقیل یک کرور روپیه پیشکش در سایه ان اموال ضبطی سرفراز خان در حضور معروضه داشته
پادشاه منتظر فرمان جهانمطاع بنام سرفراز خان و انواع صوبجات از زد و خورد خود در تیاری فوج پادشاهانه تنبیه اموالان
بهوج پور که در صوبه عظیم آباد تمرد مشهور و دیگر نسبت اقوام خود معزز بود با اندک اشتغال در زیر سرفراز خان ظاهر داری کرده
و نیم الوقت و انکسار فرصت می نمود تا انکه ... از مراجعت نادرشاه بایران و یکسال و کسری تمام از انتقال شجاع الدوله مرحوم
گذشت و سنه پادشاه خاطر خواه و نهایت جنگ در رسید نهایت جنگ تاریخ کوچ نمودن بجنگ سرفراز خان از منجم معتمد
خود تعیین کنانیده طریق تردد مسافرین بطرف مرشدآباد بنهایت اختفا انجامیده بود حتی که هیچ کس ازین طرف رفتن مرشدآباد
نمی توانست و شخصی از معتمدین خود را مع خط نواب جنگ شیشه مع چند شخص کوچ نمودن بتاریخی که تقرر یافته بود مرشدآباد که دار الملک
صوبه بنگاله است فرستاده بودند که بفلان تاریخ این خط را جنگ شیشه بابرسانیده و خود در راه فردی بجهه سنه انس و تمکین
داشته بعد الاتلاف شهر ... رض بطرف بهوج پور از شهر عظیم آباد برآمده متصل تا بدی سرتاب وارث خان که بطرف مغرب
از شهر واقع است معسکر ساخت و فوج را بحومه پکی نمود همه افواج هم آمده و درین الدین احمد خان داماد اکبر خود را در شهر مرخص نموده
و متعاقب رخصت عظیم آباد نواب گذاشته سید مهابت علیخان نبیره سید حسین جنگ دلاور نقاره بر کنه سهسرام دکنه دیزه که حکومت
ایجاد نشسته مرخص نمود و متعاقب نوشت که منارا درین الدین احمد خان را بخواسپرده عازم مرشدآباد شدیم هرصوبیکه پیش آید
باتفاق انچه مناسب باشد خواهید نمود دیگر که صحبت خود الطرف مرشدآباد نهضت نمایه سران سپاه را از هندو مسلمان احضار
و نذر را جمع ساخت بعد فراهم آمدن همه مصحف مجید بدست مسلمانی بدست گرفته و آب گنگا هم بدست دیگران سپاه که مقسم بعده جماعه
هندو بدست برهمن طلبیده اشته از مسلمانان بکلام الهی و از هندو بانشاهای مذکوره خواهان قسم نامه و انکه مرا با دشمنان
خود جایز به دوستی نباشد از سنه ۱۱۵۱ که ارتقای دیرینه دوستی و بازدی من ایشان برای طفیح خاطر خود و عهد و پیمان نیز هم اگر ازین وقت و اعانت من
منظور باشد جدید عهد و پیمان نموده بقسم ها و ایمانها نمایند که اگر من خود را بر آتش زنم یا در آب دوشنم اگر بر ستم باشد و اگر افواج سیاب

مصطفی خان نالک رود که زینهار اگر حرکتی کرد یه همه سال ارسیده گشته خواهید شد جامه بیاده بچواس و مضطر گردیده بجای خود نشسته
و مردم مصطفی خان در را گشوده مستعد استیذان نوچ پی هم رسیده داخل دره گردیده چون سامان روز در میان حاصل خط جنگ سیئه و هیبت جنگ
معهود بود که خط بر سانند او نیز حسب الامر بجا آورده خط را رسانیده جنگ سیئه بعد ملاحظه تاریخ انعقاد هیبت جنگ نموده دیده
امروز هیبت جنگ از دره پیلیا که همی گذشته در پنج تنش روز بر سنه آباد میرسد خلعات تمام بوارشده پیش سر فراز خان
آمده خط هیبت جنگ نمود و احوال رودش قریب براجام محل ظاهر گردید و نیز خطیکه هیبت جنگ بسر فراز خان نگاشته بود
که ارسیده خلعت مضمونش اینکه چون ملت جفت برادرم بجهت افراط ارسیده کار بدان مانوسی گشته فعلی بنا بر پاس ناموس اعلیحضرتا پادشاهی
رسیده ناچار ارسیدگی و عقیدت مقصد نزاری دارد است که حاجی الصدر اتباع و علائق جفت و هیبت مجرد اطلاع حضرت اعظم
هر که دمه الله حق گشته سر فراز خان جفت را در بنای لشکر و جمع هواخواهان فرمانروا دو حاجی احمد برادر هیبت جنگ را نیز طلبیده
چون اجتماع دست هم داد همه را بار داده حاجی احمد را بوعید و تهدید ترسانیده حاجی احمد خان ملایم مناسب وقت معروض داشته
قصد نمود که اگر حضرت اینه ما هیبت جنگ سر بحد رسیدن او را بر گرداند بعضی اظهار حاجی احمد را تزویر شمرده راضی بر حضرت
نمی شدند حتی اسباب هیبت بتصدیق قولش نموده راست دانسته و حضرت حاجی احمد در تنبیه بتاب ماه محمد غوث خان از رفقای قدیم
شجاع الدوله و سر فراز خان فرستاده مردی دلیر و مرد دار نیت مرتبه داشت بسر فراز خان گفت که از قضیه حاجی احمد کاری نمی گذرد
و هیبت جنگ از اراده خود بقصه حاجی احمد باز نمی ماند در صورت رخصت حاجی احمد مفاتقه نموده از موافق وعده بعمل آورده و بهتر آنکه به
عمل نیاورد را چه میرود هر گاه با هیبت جنگ جنگ آماده ایم حاجی احمد که شخص واحدی پیش نیست از رفاقت ادبار برادرش
پروای نموده و در خدمت هیبت جنگ از وجود و عدم حاجی نه چیزی می افزاید و نه چیزی می کاهد التماس غوث خان مؤثر افتاد حاجی احمد
رخصت اینه پیش برادر خود دستاقت و در آن وقت بوسیله دوستان معروض داشت که محمد علی در دی خان بجان و دل مطیع و منقاد
است زینهار که خود را در مقابل نوکر صاحب اقتداری که از وسطه خلاف عقیدت بیاشد و اراده برآمدن از دولت خانه

تحوایید خود تا دسعادت بقصه بحریار سیده عرض مطالب خود خود میطلع و منتف دشته اگر احیانا خلاف اتفاق این قدری با
مخالفان بقصه مزاقه آئینه خرف آنست که بنا بر حفظ ناموس و جان از زد امری نظور رسد که موجب رد سیاسی دنیا و قضی باشد
چون بحض آسان حاجی احمد اطمینان بنود اختلاف آرا در برآمدن و برنیامدن واقع شده بیرون برآمدن مرجح افتاد و بسعی
مردان علی خان که کمال تفاق با حاجی و هیات جنگ داشت هیجدهم دوم محرم الحرام ۱۲۵۳ هجری روز چهارشنبه از خانه خود
علاء الدوله برآمده در سه چهار کوچ بمنزل کهمره رسید و در آن منزل لسنت خواجه سراد شجاع قلی خان فوجدار هوکلی که برای
استقبال هیات جنگ پیشتر رفته بود نه مع حکیم محمد علی که از آن طرف بسفارت آمده بود بملاقات نموده بملازمت علاء الدوله
بعد ملازمت عرض رسانیدند که هیات جنگ تابع فرمان برداریست و منتظر وصول فرمان است که عالیجاهان هر کجا که رأی
بوجه رفیع لیرسانند پس از پذیرش خود نموده خط مرتبه او را لازم میدانند این کمترین بنده این دو دمان دولت خاکپای
این آستان است و هرچه حقوق پرورش خداوند بر رقبه خود ثابت دارد همان قسم ملازمت رسیدگی خود که در عالم عبودیت بهیچ گونه
تصوری الی الآن از زبان ناتوان سرزده بر سایر بندگان تفوق خود را متحقق میداند در همین وقت دو دلتنگی دارم اول آنکه
جمعی که بالفعل همراه و لف و از طرف خاک رسیده اند دسگرده اینها مردان علی خان دیر مرتضی و حاجی لطف علی خان
و محمد عوض خان اند مامور باحترام شوند دگر این که بقول انگلیس مدت رکنه بشرف ملازمت مشرف گردد دوم آنکه اگر این امر متعذر
باشد خود بدولت از اینجا حرکت نخواهیم نمود و آنها را بدفع این بنده مامور نمایند اگر اینها غالب آمده مقاصدی که دارند بحصول
پیوست و اگر مغلوب شده بند بعد غالب آمدن سر تدیم خدمتگزاری خواهد شد در این مقاله را نوشته که بایشان رسانند کلام مجید را مصحوب
حکیم محمد علی فرستادیم لیکن چون سردار آنها کور نهایت اعتبار و اقتدار در حضور علاء الدوله دارد و همان قدر با حاجی و اخوان
و اولادش دشمنی با او سخن مصالحه در گرفت و صورت مجادله هم چنانچه شنیده اند نشود نمی نهایند بالفعل نرسیده و حاجی احمد
نزدیک براه محل رسیده سه سوار برای ملاقات هر دو برادر با هم دیگر میرود و برنیک هیات جنگ باتفاق سوار شده بنا بر

ماصله بهابت جنگ هم روز نامبرده دیده زنده لای مرافق مرقوم ده قدم بلقدم بهابت جنگ مقابل محمد غوث خان رفت تلاقی فیقین اول
طلوع صبح صادق روی نمود و بهابت جنگ چون به نزدیک لشکر سپه سردار خان رسید توپی را از لشکر خود سر داد بمجرد شنیدن
صدای توپ فوج هراول بر لشکر سپه سردار خان ریخت و ندلال با محمد غوث خان آویخت سپه سردار خان با صفدران خصلای خود برخاسته
بر فیل کوه ارشده بمقابله بهابت جنگ بشتافت دید فوج هراول بهابت جنگ بعضی از مردم عقب لشکر سپه سردار خان مثل محمد ایرج خان
و پسرش را هلاک و با خیر نموده بلشکر ریخت و در عین معرکه زد و خورد دید او سپه سردار خان چند قدم رفته نزدیک بنقاره خانه
و سراپرده خود از ضرب توپ نهنگ راه آخرت پیمود و اکثری از همراهیانش مثل سرکاهل و میرگدائی و میراحمد و میراج الدین
و پسر محمد ایرج خان و حاجی لطف علیخان و باقر علیخان نقد جان در میدان باخته بعالم آخرت شتافتند در این اثنا
عالم چند و محمد ایرج خان از جمی نشهر مساعدت نمودند و محمد غوث خان از طرف دریا با ندلال مصاف داده ظفر
یافت و ندلال کشته گردید فیلبان سپه سردار خان خاندران مقتول دیده فیل را برگردانیده و راه مرشد آباد گرفت
محمد غوث خان که از دور فیل آقای خود را گریزان دید باحتمال عدم دلیری آقا محمود سواری را فرستاد تا سپه سردار خان
را مکرر دانند و پیغام فرستاد که من جنگ را رزه حریف را کشته ام باش متحیر باید شد که تفنگ الیف را نیز بسر ما رسانیده
و بهابت جنگ احتیاط را کار فرما گشته با آنکه کشته شدن سپه سردار خان بعقل در نیافت بنا بر اندیشه زنده بودن غوث خان
و مجتمع بودن فوج او چون در جراحش شکی داشت مردم قول خود را متفرق شدن نداد مردم فوج هراول که در لشکر بودند
باطل طمع افتاده خود را کشته شدن سپه سردار خان لشکر را معمور از زر و جواهر دیده بسیاب و اثاثیه مشغول غارت و اسیر داران
خود متفرق شدند محمد غوث خان خبر کشته شدن سپه سردار خان از زبان سوار همراهی خود که برای آوردن رشته بود شنیده
عرق دریای جرئت از آب آوری خود بنا بر عداوت بهابت جنگ که از سابق در نهایت مرتبه متحقق بود نا امید گردیده
کشته شدن خود را جازم و عازم گردیده دلیران خود محمد قطب و محمد بیرا مر بکشتن درج و خفتان از تن

نمود و گفت که الحال امیر محمد در مردن است دست از جان نشسته خود را بر قول مهابت جنگ باید زد چون محمد غوث خان
دلیر دانش فی الحقیقت شیران نیستان دلاوری بود و انه با جمعی که در آن وقت حاضر بود در رکاب مهابت جنگ آماده
باستقلال تمام روان کردیده و همراهان از او را چون مردن سرفراز خان متیقن شد اکثر عنان از میدان
برتافته و چندان جمعیتی با غوث خان نماند با سه دو نفر در وقت نمودن خود را بمقتل بقول مهابت جنگ رسانیده
از زخم گولی سه دوقی مجروح کردیده باز هم اصرار بر اراده خود داشته اسپ طلبیده که سوار شده بر مهابت جنگ تازد
وقت فرود آمدن از فیل و در زخم گولی سه دوقی متوار خورده مرده در میدان افتاد و پسرانش بعد پورش سپاهیان را
سر داده پیاده با مقابل فوج مهابت جنگ پا پس نمیگزاردیده و مقتل رسیده و بزخمهای گولی سه دوقی در
خاک و خون غلطیده نهایت طلب که نهایت شجاعت با کمال قوت مردی داشت بطرزیکه پسر و شمشیر در دستش بود همان
هیئت باطمینان و وقار در میدان استقامت در روح در همان حال از بدن او مفارقت نموده و همان هیئت مدفون شد
و میر دیر علی هم با شانزده کس از برادران و همراهان خود بعد کشته شدن سرفراز خان بمحض پاس آبرو حق نمک
با مهابت جنگ جنگیده و بکمال اسلام بقا کردیده الحق در همه دستان مانند نوکران سرفراز خان کم کسی جرات نموده
میر شرف الدین هم همچو دیگران جراتی نموده و مقابل مهابت جنگ دست و پا جنبانیده از میدان برگشته چنانچه دو
تیر از دست میر شرف الدین بمهابت جنگ رسیده یکی بر کلاهیکه در دست مهابت جنگ بود خورده دیگری
بدامنش راست آمده و انه کمک جراحتی کرد علی ای حال همراهان سرفراز خان اکثری بقدر طاقت و توان
حق نمک خود ادا کرده و فی الوقت بقید حیات بوده یک نیکه رسته و مانند بلا علاجی نا کامیاب برگشته و مهابت جنگ
ظفر یافته حاجی احمد برادر خود را که برای استمالت سکنه شهر سورت آباد و تنظیم و تنسق انجا و ضبط و تصرف کارخانجات
نظامت و خانه سرفراز خان پیشتر فرستاده حاجی احمد بسرعت برق و باد رسیده منادی مهابت جنگ در شهر

گردانیده و انچنان که عارض شهر بود نرد نشانیده ✤

بعد ازدرود در روز مهابت جنگ بتانی و تامل نهایت شتابان و تعجل در اواسط شهر صفر ۱۱۵۳ داخل شهر مرشد آباد
گردیده و قبل از استقرار در مسند امارت بر در سرای نفیسه بیگم بنت شجاع الدوله مرحوم رفته در کمال فروتنی و تواضع
التماس عفو تقصیرات قصوراتی خود نمود در معرض اظهار داشت که انچه در لوح تقدیر مرتسم بود بپرایه ظهور و بروز یافت و این
سیاه روئی ابد ایام این خاطی بر صفحه عالم ثبت افتاد لیکن ازین زمان تا دم اخیر نهایت ثبت با دلی ملازم سرکار
فیض آثار اطاعت و فرمانبرداری بطور نخواهد رسید امید است که زلات این پر غلام از لوح خاطر محو و منسی گردیده بندگی
نمک دیرینه بتوقیع قبول اختصاص یابد بعد ازان رو بدار الاماره آورده در چهل ستون شجاع الدوله مرحوم نزول
اجلال نمود در مسند ریاست جلوس فرمود و نهایت دقایق دولت نوازی عمده تامین و نظامت و ایالت و غطام شهر آنچنان
ملازمت رسیده نذر بسیار گذرانیدند ازان جمله حقی را از مهابت جنگ بسبب این حرکت قبیح که باعث ادای
خود نمود نهایت تنفر و عداوت بود از آنجا بسبب محاسن اخلاق و اوصاف و اعزاز و احترام نجباء اشراف و مشمول
داشتن عنایت و اشفاق بیکران و آشنا دل جوئی اقویا و ضعفاء و تدارکشایی ملتفان و ترحم بر عجزه و زیردستان
و درگذشتن از جرایم عباد و پاس حقوق قرابت و اتحاد و آن چنان قبول خاطرها یافت که تا نفس در آن زمان
و اگذاردات و چنان متصور نیست نفس الامر انکه اگرچه گذشتن سر دفتر خان که آغاز زده انس بود اتهام افعال
و اشنیع اعمال است اما سر دفتر خانم خود لیاقت سر دفتری و ملکداری نداشت چه عجب اگر ایام دولتش استداد نمی یافت
نهایت اختلال بحال ملک و مردم راه یافته تمام صوبه جات خراب لیاقت بدیرت و فتنه های بزرگ برخاست
و در عهد مهابت جنگ که مرشد آباد تسخیر ملک تنگ له واد و لیسه و عظیم آباد درست و انواج از اطراف

بر این ملک رخنه ستیزد و آویزه‌ای نماند مثل نهاست جنگی او که بخش شیر جهان خداوند بزرگ دشمن عظیم را
فرونشیند چنانچه ان شاء الله تعالی مجملی از آن رقم زده کلک وقایع نگار خواهد شد سپهر قدر خان و دیگران را مجال نبود که از
عهده مقابله برآیند و حسن اخلاق و فروتنی با کمال جاه و جلال کوس سبقت از جمیع امرا زده بمرتبه بود که در مکالمه
زبان هم کمتر کسی مثل او توان داد و در هر سه مراد رزده مانش نیز بصفات مذکوره موصوف و در جمیع خصایل ستوده
مکنف بوده بدرجه‌ای رسیده اند در هر یکی از آنها با قتدار عظیم رسیده همه بعظمت برابری و در جمع انام و ناظم مهام گردیده
گاه و گاهی بنده‌های خدا بود نه در اداره آینده بمقتضای مقام ذکر آنها و دیگر احوال در وصف دولت جنگ و اسکان
دامن دولتش ان شاء الله وحده العزیز صورت ارقام خواهد یافت ✤

چون نهاست جنگ بر ممالک شرقیه تسلط یافت و خزاین و اموال ضبط خانه سپهر قدر خان و شجاع الدوله که بکرات
بر سیه متصرف گردیده بر تن و قتل نهاست پرداخت از حضور خطاب حسام الدوله و منصب سه هزاری و مرتبه‌های
مفتخر و مباهی گردید برین اندیس احمد خان را با دکهر خود را که در عظیم آباد با تب گرفته بسر شتر آباد رفته بود
صوبه مذکوره را اضافه داده خطاب احترام الدوله با منصب سه هزاری سه هزاری و مرتبه‌های
چهار دار و نوبت و علم را از طلبیده در اداره کلدان خود دولتش محمد خان را چنانکه جهان گیر نگر و فوجداری سلهٹ
بسلام آباد و چٹگانون و نیام دیوانی صوبه بنگاله داده منصب سه هزاری و مرتبه مذکوره با خطاب فتح الدوله
نهاست جنگ طلبیده داده دیگر اداره را در رزد سومی وسطی که سعید احمد خان نام در عهد شجاع الدوله سپهر قدر خان

هیبت جنگ مقدمش را غنیمت شمرده حدمات پرگنه برهت سما علاوه پرگنه بهار و لسوک که از پیشتر در تصرف عنایت نموده برقرار
خود گرفت و هیبت جنگ بجا عبدالعلی خان بهادر را بحضرت علی جاه را که شوهر خاله فقیر بود بخشی فوج خود نموده بخشی دوم همراه بیگ خان
بهادر را که دیرینه بیگ پرورده او بود مقرر نموده بسلم گردر رد پیشکش که پانصد موهر دلو نقد و جنس سه انجام نموده اطلاع داشت
و اواسط موتمن الدوله آصف جاه بهادر در جنگ جرانه عامره کرده و مال غنی سه فراوان برای پادشاه و نقدیکه مناسب داشت
علحده نموده کمکدست موید خان بهادر که یکی از امرای شهر سلطین حضور بود بسلم گرفتن اموال صلحی و جنسه از نه برسبیل که در
حیات سر برزده خان اسلام نشده بود جنگ آباد رسیده هیبت جنگ ورود او در پیشگاه مناسب هدیه برگذاشت که در سیکه کلکی رسیده
توقف فرمایند این نیاز منوع اموال در آن مکان رسیده تسلیم ملازمان نماید و در راه حسب لیاقت اگر بکنر اج محل رسنه چند
روز انتظار پرخان کشیده دلموطرات چند لک روپیه نقد و جنس سلخت و لک روپیه از قبیل جواهر و اقمشه و اموال ظروف
و اوانی نقره و طلا و غیره و اقمشه فاخره حواله نموده حضرت فرخنده موافق ضابطه قرآنه اموال سپرده رعایتی لایق بحال او
نموده مرخص ساخت و خود تهیه لشکر و حشر عمده اراده و انتزاع صوبه اودیسه از دست مرشد قلی خان در عهده همت گمک
مصمم شده ❁

به تمکین رسیده ایالت پناه ذالفقار از رتق و فتق مهمات انجی هیبت جنگ افواج قاهره باستان لایق آراسته حوالت
کرده بار مرشد قلی استراحت پیشکش نمایان الضمیر اوبایه دریش آستان مرشد قلی خان محاربه با هیبت جنگ فوق طاقت خود دیده
بپای استمداد مصطفی آقا محمد تقی سوریل را از هیبت جنگ فرستاده هیبت جنگ مراسم حقوق و حسن اخلاق که جبلت ذات قبول کرده
نشان رایه را سعادت انجام رخصت انصراف ارزانی داشت لیکن مرزا نامرخان اصفهانی که از طرف دانیش سلسله علیه صفویه
میرسید از مرشد قلی خان بود بطلع ایالت پناه با اکمه استعداد این امر خطیر نه اشت رضا مصالحه نداده تحریک یاد در زبان خود

باقی است

اظهار آن می‌کنیم که بحیره تبریز خصم را از آن مکان دلتنگ کرار برگردان کشد چون محل لشکر در سر زمین مخالف در زمستان آنجا دشوار
در سایبان خانه و غیره حاضر نمود و نه بلکه علوفاتی که از نواحی مزاین گذشته و غیره عمال سرکار حضرت جنگ ارسال میشد آنرا در راه بزحمت خود
بمرض تلف میرسانیده از این جهت عسرت اجناس غله از دیاد یافته تشویشی قرین حال اهل اردو گردید میرزا با قرخان بمجرد استحکام تشویش
لشکریان حضرت جنگ از راه برآمدن از مکان محروس خود نموده هر چند رشید علیخان مانع از این حرکت بعد بتصدیع
صف نموده آخر دی قعده بقوم مقابله برآمده حضرت جنگ بانتظام انجیر از لشکر خود بجهت دفع اعادی گشته با فوج ظفر موج در حرکت
آمده چون تقارب فیمابین دست داد حضرت توپخانه اعدا که آنها غافل از آن طرف دانسته گرد بیه مقابله نشانده بودند افواج
حضرت جنگ در اول یورش در تقرف آورده از طرفین جنگ یان دست بدست در میان آمده جمعی کثیر از هر دو سو مقتول و مجروح
گشته در رشید علیخان با وجود آنکه همراهانش اکثری متفرق شدند کمال پایداری نموده در این عرصه عابدخان نامی افغان که سابقه
دیرینه رشید علیخان داشته علیه او بود با تنهای طبیعت افغانی با مصطفی خان که فیلق حضرت جنگ و رساله دار عمده بود
اتفاق نموده با تاخت خود معه رفقاء در رسیده در عین وقت مقابله خان از سیدان برتافته نظر نیکه مصطفی خان نشانش
داده بود در رفت و بگوشه اسبش دو تا رفقای دیگر از رزمگاه سلامت و غیره مردان نامدار و سنگ و چیان بر چاپش و جنگ پایه
جلادت پیش نهاده دست عزات گشاده و مردی و مردانگی داده نه چیان جنگی سرتاسر دست بردی مردانه
عمل آورده که اکثری از لشکریان حضرت جنگ بوادی فنا و قرار استوار رسانده تنگ مزار چاردانا چار اختیار آنه
دختی عظیم پیرار گشته قریب بود که خیم رخنی بجا و خشم حضرت جنگ برسد در این عرصه میرزا با قرخان خواست
که فتح بنام او شده از مکان فوج خویش که بعین توپخانه بود جنبیده و طرف سپاه حضرت جنگ که میر محمد جعفرخان در قلب بود
رسیده و اعادی را بسمود و تراول در رفتار قدم اکثری افکنده نهاده این احوال میر محمد جعفرخان در میدان بهمودی
از رفقا و اسپ کوه پیکر از پا درآمده یافته مصاحب خان و امانت خان پسران عمر خان که رساله دار عمده و بعین

قدیم نهایت جهنگ بود نه چنانش ما در ایران نمونه آبادی خود در رسیدن امر دار ما از نزدیک آخر الامر از جماعت سادات که رفقای
مرشد قلی خان بود، اند میر علی اکبر و میر مجتبی علی و دیگر جمعی کثیر بعد تردد آنها یان زخم های گران برداشته جام سرشار
مرگ از دست سیاهی اجل نوشیدند و با قیه علی خان در اردو مرشد قلی خان زخم های منکر بر سر دکردن برداشته برگردیده گشت
بر بقیه لشکر مرشد قلی خان افتاده در راه هزیمت پیش گرفتند مرشد قلی خان سبع در اردو خود با نامه علی خان و دیگر منتسبان نیز
چون بخت خویش برگشته بسلامت بدر رفتند و پیشکاه بابا علی بیگ بیرون بردند چون در سر ارکس هم در آن وقت همراه بود به
مرشد قلی خان اطمینان از راه دور از خرم دیده بهانه آنکه در شهر محصور گشته و امور حال ما تباه خواهد شد چنانچه مردم را بر
سر شوارع آبادی نشانیده از خود دور ساخت و خود بر لب دریا رسیده در فیل سواری فرود آمده نشست
یکی از دوستان مرشد قلی خان که صاحب وبیوم و از آشنایان قدیم او و متوطن سورت بود شغل تجارت می ورزید
جهازی داشت و همیشه پر از مال در بنادر برای تجارت میفرستاد و قضا را جهازه کور پر از مال آماده تیار و مستعد
روانه شدن بود و مالک جهاز حاجی محسن نام نیز همراه مرشد قلی خان در این سفر شریک و چنانچه مذکور شد در این
رفیق بود و نقش که علامت از کشتی کوچکی است که همراه جهازات می باشد نامزد کنار کشتی تردد آنها و رفت بر کنار یان نماید
حاضر بود عملهٔ جهاز از دحام بر لب دریا دیده کسی را برای استخبار مرشد قلی خان و آثار خود حاجی محسن فرستاده نه حاجی محسن
مرشد قلی خان اطلاع داد که رسیدن این کشتی بطلعه غیبی است مرشد قلی خان بلا تامل بهانه سیر و تفرج سبع نامی علی
خویش خود و حاجی محسن و بعضی از خدمه ضروری بر کشتی نشسته خود را بجهاز مذکور رسانیده بر جهاز نشسته لنگر برداشت
و بهر چه هم نشین بر زبجیل بندر رسیده را از طرف متعلقان دنقه و جنس که بسلامتی خطیر در کنار ما موس خود در خانه
گذاشته آمده بود نهایت تسویش داشت بنابرین با قر علی خان را برای استخبار و تدارکی که ممکن باشد بطرف سیکاکول
و کنجام که اتصال بسیار بگنگ دارد فرستاد بسبب تقدیر و نصرت خالق قدیر راجه رتی پور خورده مالک تجانه جگرناتھ

در خانه خود آورده و زمام اختیار حرم سرای خود را بسپرده نسبت به دیگران تقرب بیشتر داشت و قرار داد که هیچ پسری در میان نباشد
اما نقیب بیگم را نهایت جبک بلفظ والده و دانشهایت جبک را بلفظ پسر خوانده و جمیع امور خانه خود را نهایت جبک
و زنش که دختر وهابت جبک بود باختیار نقیب بیگم سپرده مختار نموده بود و نه گذاشته که هیچ خواسته باشد و منصب دار سه نعل
آرنده دار اسباب و اموال و خدمه نقیب بیگم و محال خاص تعلق که سوای معتده به از آن حاصل میشد و غیر آن انچه زر خرید جعفر خان
بود مطلقا تعرض نکرده باختیار بیگم گذاشته بود و ادب و احترام در سلام و تکلم چنانچه باید نهایت جبک و نهایت جبک
و جمیع منتسبانش بعمل می آورده تا زمانیکه سرفراز خان جهان را در گذشته شد یکی پسری امید نقیب بیگم
او را الفرزندی خود برگرفت نهایت جبک او را بمرتبه فرزند خود دانسته نهایت احترامش مینمود چون سرفراز خان
زنی از اکفاء و اقران در حباله نکاح خود نداشت اگر چه حواری بوده اند و بعضی ظاهرا ممنوعه باشند ازان جایکه گفته اند
اولاد بود و آنها را مع اولادشان و دیگر متعلقان و منتسبان سرفراز خان را بجایگیر نگر فرستاده موجبی لایق معاش ایشان
که فارغ البال زندگانی نمایند تقرر کرد و همه را با سایش و آرام نگاه میداشت و هیچ یکی از متوسلان سرفراز خان اگر
از روی اکراه نبود اگر ملازمت نهایت جبک اختیار کرده بود محور تصدیق موجود همه را راحتی بود و نمی خواست که
بهیچ وجه عتاب و ملالی بر ایشان خاطر شان گردد از معتمدان شنیده شد که بسلخ سمانه از رودبار بجزه و ضعفاء و بیوه زنان
بود که تعلق بسرفراز خان نداشت و همراه کیسه ها زر در راه همه یکی از حضور خواجه سرایان در نهایت معتمد ملازم میرسانید
و نایب نهایت جبک حسین قلی خان بهادر و از طرف خان مرحوم رای کوکل چند که دیوان حسین قلی خان
بود به نیابت ضلع جهان گیر نگر در اسلام آباد و سلهٹ وغیره که تعلق بنهایت جبک داشت امور شته نظم و نسق ممالک مذکور
معتبر و منظم بود و حق داری رنگ پور لقاسم علی خان که او را در زمانه زن نهایت جبک بود تقرر گشته نامبرده از حکومت
انجا نزدت و کمت افزود و معین الدوله سیف خان بهادر سیف جنگ برادر عمده الملک که از عهد جعفر خان بقوجداری

پوریه و غیره از حضور مامور بود چند روز قبل از بصاحبقران مستعمره ایالت سابق هیبت جنگ را با غیاث الصور بعهده او از آنجا
خود مامور داده به راجه اودیپور میرود و متوقع بود که از حضور بادشاه نیز امرا و افواج متادیب هیبت جنگ خواهند رسید
چون اثری از منظورات سیف خان پرایه ظهور نیافت نهایت کینه و آشوب را در خود و مخالف مصلحت دانسته
برای استحفاظ خود تخلص اختیار نمود و هیبت جنگ را بپاس خاطر عمدة الملک مصالح دیگر چند ان التفاتی بحرکات او نمود

احترام الدوله رئیس الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ پسر حاجی احمد که در اوائل دهم هیبت جنگ به رتبه فتح جنگ
صوبه دار اعظم آباد و بعد هیبت جنگ مادر گذشته خلعت با خطاب مادر مکرر و منصب سه هزاری و ماهی مراتب
و نوبت و پالکی مباهی دار که برای او از حضور طلبیده شده بود در ستاد هیبت جنگ سید هدایت علی خان بهادر والد
راسم را که بر پرگنه مارهره خود داشته از طلبیده نهایت عواطف و اشفاق مبذول حال این ن داشت و تکلیف تخلیه
نکرد خود این نمود و فرمود که حق تعالی این ملک و دولت را به برادر رشید که عبارت از ذات خود شان باشد
عطا فرموده با تفاق همدیگر باتمام فوج و انصرام معاملات این ملک بپردازند و نوعی کارها را بایه ساخت که محمود
امران و مورد تحسین دارالخلافت بزرگان باشیم و دیگر کلمات مناسبه که مظهر مودت قلبی باشد بزبان آورده سلوکی
که موجب افزایش اتحاد و وفاق و وداد باشد همیشه معمول داشت و باهم نهایت الفت و آمیزش دستاروی داد و در ایام خیابان
دارس را که دیوان قدیم هدایت جنگ بود از عم و همسر خود هدایت جنگ طلبیده شته دیوان سرکار خود نمود هدایت جنگ
اگرچه در اوائل سن بود لیکن باکثر محاسبات موصوف و بحرات و هوشیاری مغفور و ادراک تمام نهایت منضبط و کامگار و بادب
و ایالت مودب و به تهذیب اخلاق مهذب هدایت جنگ وقتیکه بحیث تسخیر مرشد آباد رفته بود بسبب حسن سلوک
و احسان هائی که از اکثر زمینداران صوبه عظیم آباد بمنصه ظهور رسیده بود همین زمینداران پرگنه ترهیت سمای

کوقوم

[illegible] نوشته خواست که تخفیفی در مواجب سپاه مقرر فرماید آنها که عرب الوار یا در رقعای دیرینه از [illegible] آباد
همراه رفته بودند قبول نمیکردند مردم شهر کمک و غیره که تمرد طلبان صوبه اودیپور بودند از لوکری در اردوی خان
عظمت شهرت بقتیل سوچی که صولت جنگ محو است راضی میشدند ازین جهته از فرقه سپاه اکثری از مردم ما هیار ملازم سرکار شده رقعای
دیرینه که همراه رفته بودند بر طرف کردیده بعض دیگر از سپاه در آن عمده مرشد قلی خان در شهر کمک بی آنکه لوکر صولت جنگ
باشند سکهی داشتند و نجم محبت با قرعلی خان در سینه خود جا کاشتند و شاه یحیی نام درویشی که از آشنایان دیرینه صولت جنگ
در ایام طالب علمی که در شاه جهان آباد با هم می بودند خلعت و اتحاد داشت در این وقت از اطراف دکهن رسیده مصاحب
و متعدد کردید چون سرشت خوشی سرشت صولت جنگ را که مست می جوانی و سرکران ماده دولت و کامرانی بود با لایقه
نسل ایشان اعتبار مردم آن شهر با تمام داخل بودن مال های مرشد قلی خان در خانه آنها و بهر سینه نشان از حالهای
مردم شایع خوبی صورت و صباحت و ملاحت منظر بهر صورت که میسر آید دلالت نموده نهایت عاشقانه درین امور داشت
بلکه در خانه او این قسم کارها ورود و کوب بجا و بی جا می آید از این احوال با شایسته مردم شهر بجان آمده آه و فغان
مظلومان بکیوان میرسید و از اثر سپاه که در رساعده بخشیده مرشد قلی خان بودند آنها تحق یافت بجبر و عنف از آنها
کشیده داخل عوارنه صولت جنگ میکردید ازین معنی جوهر کوره طباع مردم را آشفته از حکومت در ریاست صولت جنگ بهم رسیده
دل و زبان تاب و توان نکه داشته همت بر دفع او کماشتند چون از رقعای صولت جنگ و هیبت جنگ چنان
کسی در نجا نماند مگر قلیلی از مصاحبان و تنکچیان و در فرقه سواران فقط کوهان حمایه دارم رقعای خود که دو سه صد کس
زیاده همراه او نبود آنها مردم انجا که قلارم شده بودند اکثری از آنها بلکه همه لوکران چندساله مرشد قلی خان
و با قرعلی خان و از جمله شبان آنها بودند قریب بیک سال صولت جنگ مع عیال و اطفال بهر صورت شادکام
و فارغ البال در آن صوبه بسر برده اطمینان کلی از هر مجرم رسانیده ناگاه ملک سعیده باز بنای فتنه و آغاز نهاد

نقیک

تفصیل این اجمال آنکه تیمور علی خان را مادر شیرعلی خان پسر زن خود را ترغیب و تحریص بانتزاع صوبه اودیه از دست صولت جنگ و تحریک انتظام سرانجام از عهده صولت جنگ نمی توانست شیرعلی خان از اضاع اوزگار و عدم اقتدار خود را دیده پای استقامت بدایرهٔ عزلت نهاده می داشت تیمور علی خان چون دید که سخنش با شیرعلی خان در نمی گیرد ناچار خود عازم این کار گردیده توسل بعضی از دکنیان صحبت تا باشتطهار آنها نماید از عهده برآید دیوان شیرعلی خان که در بعضی از نوبتهای که اتصال جوار با صوبه کمتک داشت بتصرف کمر همت گماشته در بخارا آمده نشست و راه آشنائی با حکام و زمینداران و دهاجنان انجا افگنده بمرافق و مدارا روزگاری گذرانیده و بر احوال صولت جنگ در اثنای اوضاع تمام بهم رسانیده چون معلوم نمود که از رفقای معتمد قدیم کسی با او نمانده آخری همان مردم انه که او گرد بنگ خواجه شیرعلی خان داده بوده انه با آنها راه مراسلات مفتوح نموده آمد و شد مردم و ارسال مکاتیب مسلوک میداشت و بمزاج هریکی در رفاقت خود در عداوت صولت جنگ می نمود تا انکه دل خاطر آنها بطرف خود و انحراف از صولت جنگ تمکین معلوم نموده مردم را بتطمیع و امید سرامید بوجود تشفق ساخت و نوشت که بعضی کسان مثل کوجرخان و غیره که با شما یکدل نیستند آنها را بهانه خانه جنگی یا بطور دیگر بهر صورت که میسر آید دفع باید نمود تا کار یکه پیش نهاد خاطر است صورت تواند گرفت مردم انجا این رای را پسندیده روزی با هم یکجا جمع کرده علفه از دهام بطور عام بردی کار آورده و آهسته آهسته هنگامه آشوب و فساد بلند کردیه صولت جنگ کوجرخان را برای تسکین نائره فساد و اطفای التهاب آشوب فرستاد هنگام نماز داد چون طبایع مردم شهر از انحراف کلی از صولت جنگ بنابر اسباب مذکوره و ترغیب مادر شیرعلی خان و تحریک محمد مراد که چاپک سوار علاء الدوله اما هوشیار و دوربین انه که با قتدار و بیش را بنا کرده دارد بود بهمرسانیده تقریر هم در بی انقلاب بود سودی نیاورد و زود دیگر دیدن ما را زد که کوجرخان را برای مجرای صولت جنگ جریده کوار و میرقت بنابر

دیرادو بعد التهاب این نامه را جزا مصحوب مستر عان به باقرعلی خان پیغام فرستاده استعلامی که کرده بودند او که
آن روزی این روزها می کشید بجائی که خود بدولت بهیکنگ دارالملک صعب به او دیسیت رسانیده و به فتنه انگیزان و
دیگر مردم شهر که مخلصانش بود، انه از ورصول خود خبر داده پیغام فرستاد که بهر صورت مستحفظان را از الاماده را که
حراست صولت جنگ نمایند به بهم و امیدوار تریق خود کرده بنوعی صولت جنگ را اسیر باید نمود و مردم شهر که
لوگران صولت جنگ و مخلصان باقرعلی خان بودند ملازمان قدیم صولت جنگ را که تفنگچیان معدود بودند را نه
و بجز استقبال قیام می نمودند به خبر نزدیک رسیدن باقرعلی خان و بوعید و تهدید از طرف او بسیاری از ایشان رخنه پیغام
داده که اگر اطاعت نمایند و در راه او ثابت قدمی نمایند سلامت می توانند ماند و الا دولت از جان گسسته مهیای
سیاست باشند بیچاره ها جان بر جان خود ترسیده ندانستند که هر چند صولت جنگ آسمانها نمودند سودی نکرد
و دست از زنانه تر از کشیده و مفاتیح ابواب را بسلیم مستحفظان که گرو نموده خود هم تا نها پیوستند باقرعلی خان که نهایت
مستعد بود در وقت صولت جنگ رسیده اسیر و دستگیرش نمود و خود بجای او متمکن گشته خزائن و اسباب صولت جنگ
را تصرف کرده و عیال و اطفالش را در قلعه باره بهائی محبوس خانه صولت جنگ در نزدیک خود مقید نگهداشت
صولت جنگ چند روز قبل از اسیری خود از احوال ملازمان نزدیک رسیدن باقرعلی خان و کشته شدن
کوکران به نهایت جنگ اطلاع داده بود نهایت جنگ از شهر برآمده در حسن خیمه گردیده و جازم بود که به سرعت
هر چه تمام تر خود را بایالت و حمایت صولت جنگ رسانیده نا گهان خبر اسیر شدنش استماع یافت و از هر گاره ها
هم نهایت جنگ همین خبر رسیده عائق و وحشت گردیده چه احتمال هر رفت که چنین حرکت عظیم بدون تحریک اشخاص
نمی تواند شد و تدارکش تامل تمام می خواست بنا گهی هنا بابر استماع کوکران نشتر دم بسته و ره سفر ما در
صوبه جنگ ها نمایند بایسر بمرتبه تعلق داشت نهایت جنگ استرضای او برابر مادر خود می نمود حاجی احمد ما در

صولت جنگ بعانه در مصالحه نمودن و دانستن صوبه اودیسه با قربعلی خان و استخلاص صولت جنگ از دست او در
عوضش می نمودند این را اصلح امور دانسته اصوب تر ایرنش می شمردند و هیبت جنگ بتعیت این
رایی مکرده استرضای با قربعلی خان مرتبت و بستی در ارکان دولت خود می فهمید مصطفی خان که سه در عمده
در زمره سپاه دولت خواه هیبت جنگ بود رای آقای خود اختیار نموده سهامجت و مبرام تمام در مقاتله داشت
آخر الامر بعد چند روز شق جنگ بر مصالحه اختیار آمده تهیه اسباب و ازواج موکد و مصمم گردیده

چون مفلوب بود که با قربعلی خان را استظهاری بقوت و صولت صفدرانی متحقق است و استخلاص صوبه جنگ
از دست او متحتم بنابرین در نگاهداشتن فتوح و سرانجام نمودن اسباب حرب تهام تمام بعمل آمده و هیبت جنگ
بر یکی از سرداران لشکر احکم نمود که یاران و برادران شما هر قدر موجود و مهیا باشند ملازم رکاب گردید و بعضی دم
اگر چند روزه راه باشند طلبیده بنیت خود سر انجام نمایید چنانچه به مصطفی خان حکم نگاهداشتن رسالهٔ پنج هزار سوار صاحب
و شیر خان با هزار سوار و سردار خان دو هزار سوار و عمر خان سه هزار سوار و عطاء الله خان دو هزار سوار و حیدر علی خان
هزار سوار و فقیر الله بیگ خان هزار سوار و میر جعفر خان هزار سوار و میر شرف الدین با نصد سوار از شیخ محمد محسن با نصد
سوار و اهبت خان و غیره نامزدان یکهزار و پانصد سوار و میر کاظم خان دو صد سوار و بهادر علی خان در ارتفه توپ خانه
جنبیها نصد سوار حکم داد و فتح الدین بخشی و جمعدین بهوسیله و غیره هزار پیاده را بهمراهی افغانی بهادر پیشه همراه
گرفته از راه چاچی احمد نگر را در خود و از مادر صولت جنگ و قتر حضرت الهاس نمود که ان شاء الله تعالی اگر من ایام صولت جنگ
را همراه می آرم و گرنه رویی خود را بشما نمی نمایم شنیدن این سخنها صولت جنگ با پنجهزار سوار و قریب ده هزار پیاده به نیابت خود

نمود و راه فرار بر او مسدود ساخت و میر جعفر خان که از این اختلاف حوالت جنگ تعیین شده بود از اردو بیرون نمود و
پیش تر می گردانند و از لشکر با قربعلی خان در این هم ملت آنرا بر جا نمانده محمد امین خان را در نهایت جنگ گرداند
زن حقیقی میر محمد جعفر خان بود مع اتباعشان و دلیر خان پسر ایشان عمر خان با عده دیگر از همراهان که زیاده از صد نفر
بنود و آنها پیشتر از همه به بنگاه رسیده چون نامه دولت جنگ گردیدند نوجوانی از عملگان و خانه ملازم را داده دولت جنگ
که تازه است گرفتاری داشت آنها که در آن دولت جنگ با دیگر اشتاقان حاضر آمده سواران را که نوکر از دور نشان داد
که نوکر را دیده بلان رتبه معتمدی برند سواران بطرف آنها رتبه حرکت نمودند رتبه های متعین آثار قرب لشکر
نهضت جنگ دریافته به هیئت مجموعی بطرف او جسته بر رتبه جایت نمود و راه گریز پیش گرفتند از زخم سنان آنها
یکنفر از آن دو منزل که بقتل دولت جنگ مامور گشته در رتبه همراه او گشته بودند متقول گشت منزل دوم جسته منزل
متقول را سپرده خانه بالای خود گشته قضا را دولت جنگ پائین بر دوانیده از آن جمله جراحات مخلوط و مکفون
ماند منزل دوم را نیز آنها که رسیده در نیمه راه سواران سه کوس نزدیک رتبه رسیده و از رتبه تا بلدی آن
رتبه را که از رسیدن بود بریده پرده ها را برداشته دولت جنگ اصالتخان و محمد امین خان وغیره را
شناخته لب به دعا و ثنای آنها گشود و تحسین و آفرین شروع نمود محمد امین خان از اسپ خود فرود آمده دولت جنگ
را دلالت و تاکید سوار شدن نمود منزل بخروج چالیس نموده از رتبه جست و بر اسپ پیشکشه اسپ ایلغار داده به
قرارگاه لشکر خود ملحق گردید سپاهیان منتظر گشته چون او تحسین نموده دلیر خان از اسپ خود فرود آمده
دولت جنگ را از رکیب سواری نموده و از رتبه برآورده سوارش کرد و چون افواج همایت جنگ را می شناخت
می گفت بعد آنی میر محمد جعفر خان مع عده دیگر از همراهان بر منزل خود سوار در رسیده محمد امین خان و دلیر خان
پیش آمده مقدم بجهت توام دولت جنگ بشارت رسانیده نه میر محمد جعفر خان بخیر و دیدن و شناختن منزل خود

دولت جنگ را می بایست و سزاوارش بود مثل اینال از اسب و توشک خانه و جواهر و اسلحه و دیگر امتعه
که شخصی بان شتاب و فسر را لا علاج می یابد از خانه خود مرخصت نموده بکمال جاه و حشمت روز به مرشد آباد بموقت تا بفرخی
و میمنت بمنزل مقصود رسیده بملاقات والدین سعادت و مسرت اندوزد و والده خود را که در مفارقتش نهایت
غم و الم داشت خود را از زنده مردان می انگاشت از رنج هجران و بیت الاحزان برآورده بلقای مسرت پیرای
خود شمع شادمانی در شبستان زندگانیش افروزد چون دولت جنگ حسب الامر روز به مرشد آباد گردید اکثر افواج سپاه
همراهی نهایت جنگ برفاقت دولت جنگ روز به مرشد آباد گشت و نهایت جنگ با جمیع سرداران و پنج هزار سوار
جریده ماند و صوبه مذکوره را استقلالی داده از آن پس اراده معاودت بمرکز دولت خود نموده و مخلص علی خان و اما د
حاجی احمد را بنیابت صوبه دار جنگ در آنجا گذاشت بعد چند روز از آنجا راه حسب الالتماس مصطفی خان شیخ محمد معصوم بانی پیما را
که سردار دیرینه معروف و لشهامت و شجاعت موصوف بود بنیابت صوبه مذکور مامور نموده چند منزل بنابر استصال بعضی جوا
و سوال همراه داشت بعد از تشخص و تقرر جمیع معاملات شیخ مرقوم را خلعت نیابت صوبه اودیسه داده با حشمت سوار و پیاده
که همراه او در بود مرخص فرموده و شیخ معصوم رخصت یافته بطرف کتک نهضت کرده و نهایت جنگ سیر کنان و شکار
کنان با پنج هزار سوار مع سراج الدوله و پسر خود راه مرشد آباد گرفته قطع منازل می نمود ✤

در همین ایام که دولت جنگ اسیر پنجه تقدیر گردیده نهایت جنگ برای استخلاص او بطرف کتک حرکت نموده احترام الدوله

هیئت جنگ صوبه داریه عظمی آباد پتنه را ارادهٔ تسخیر و تصفیهٔ ملک هوج پور و قلع و قمع راجه سورجمل سنگه و بالاوند دست سنگه
قوم او چنین رسیده ارکان سرکار شاه آباد که از همه بابت مقتدر و معتمد دولت بوده از پیش نهاد خاطر عاطر گشته تعیین این خدمت عمده را
جایز دانسته که دیوان صوبه و نیابت تولیت و اهتمام دولت بروالد راقم سید هدایت علی خان بهادر بنابر قرب و منزلت
که در خدمت هیئت جنگ علاوه قرابت بهم رسانیده بود رجوع تمام معامله دار الکثر زمینداران صوبه و رئیس و بخشی کل فوج او شده
بوده در دل گذرانیده اشتیاق می ورزید خاطرش از هیئت جنگ چنین فارغ نموده که هدایت علی خان بهمه وجوه در حضور عالی اعتبار
اعتماد و اقتدار و سخن ایشان پیرایش دارد و رفتار ایشان این حالت را شناخته چشم امید لطف ایشان دارد به مراه
استصحاب جماعه بهوجپوریه در مراجع مبارک تعیین یافته حماده مذکور بعد مقهوری دیانس البته رجوع بهدایت علی خان خواهد نمود و
ایشان پاس نام آوری خود در خطور خواهد داشت و تسلیم رهواری آنها بهمان سپاه خواهد نمود و جناب عالی سپاهداری پاس
خاطر ایشان خواهد نمود حسب الالتماس بعمل خواهد آورد و زر و دولت طالع گشته رهواران به ستور مرحمتی خود مسلم
و مستقر خواهد نمود در این صورت صلاح آنکه مخالفت الحیل هدایت علی خان را از حضور دور تر باید دانست هیئت جنگ
ملتمس او را اساس ارادهٔ خود داشته والد مرحوم را حکومت و جاگیر پرگنه سنوت و غیره ضلع گیه داده تجارت مطالعات
انجا ساخت و گفت که راجه سنگه چون زمیندار عمده و ملک و اقبال بکوهستان دارد بدون بودن شما در انصرام
امکان ندارد این طرف علی را فرستاده باید گفتگو در انصرام ضلع مذکور مشغول باشید تا من بادل مطمئن بسرانجام مهام سرکار
شاه آباد و سرکار ریاست خاطر خود پردازم و برادر خود و هدایت ستارخان را به هیئت تجنگیری خود مقرر کرده همراه من
دهید والد مرحوم امتثال امر آقا نموده بکار پاسوری در آمد هیئت ستارخان مرحوم را هم رهیئت جنگ نامزد
نافع و سامانی که میخواست سرکار شاه آباد رفته استصحاب جماعه بهوجپوریه بجه کرنت دنی الطلبیت استحقاق استصحاب
داشته چه کمر کسی از سنگه ضلع مذکور مدتها دین و سامان از تقدیری و انواع ایذا و اضرار آنها نخوطیده در شرح اکوای

چنانچه سبق ذکر یافت با قلیل قوچی که زیاده بر پنج شش هزار سوار نبود تقرح کنان در صدد انکفاف بنجاطرجمع برنیامده

می آمد در منزلی نزدیک یکی از عمال متعهد وقت در زمانی که عساکر جنگ در تهیه تمارتو بود خبر آورد در مرثیه در نواح مرکور

به سمت کروس لشکر رسانیده و سر دفعه است که بهاسکر هنوت با چهل هزار سوار بر سر یک رسیده مردانه پا پس

فرار صبح طلیعه لشکر او عبور از خواهد شد چنانچه دولت خواه را اطلاع صرف زیاد سر دفعه است عساکر جنگ با آنکه

فوج بسیار کمی همراه او بود مطلق العنان را بجا طرار داده مورا در جواب گفت که این کافران را در کجا یابد

شخصیکه این خبر بعساکر جنگ رسانیده پیش فقیر قسم یاد کرده احوال استقلال عساکر جنگ قل می نمود که من

اصلا اثر تشویش بر شبه او پیش نیافته نهایت تعجب از فرط دلیری و استقلال او دارم ❊

مفصل این مجمل آنکه راکهوجی بهونسله بنیاد عم را چه بسا هوس که از سر دراین عمده مرثیه مکاسد ارمویه برابر بود و

در الکاک او نا کپور کلان است شاید ضعف ارکان سلطنت یا تزعزع اصفی الدوله قصد تسخیر مملکت بنگاله

در صورت غلبه تمام والا اخذ چهارم حصه حاصل پنجوتهه مشهور و در زمانی مملکت هند رایج گشته بنگاله

ازین قسم آفات محفوظ بود بهاسکر هنوت مدار المهام سرکار خود را بسیاری از بیست و پنجزار سوار که شهرت

چهل هزار سوار داشت فرستاد چنانچه سبق ذکر یافت تا هر مراحمت و مخالفت او از دره های کوهستان بعمل نیاید

بهاسکر مرکور از جال کهاک راه یافته بطرف دره پچهیه که هشت منزلی عشر پل مرسد آباد است متوجه گشت درین

خبر در منزل چی گده مسموع بهاسکر جنگ گردید و چون بمبارک منزل رسید خبر عبور مرثیه از دره پچهیه و ورود

پس او تقریب حد بردران متحقق گردید ازین جهت که حکم رطرفی سپاه موده بود دانگری از ملازمان هم گمان

انکه در راه تورسیی بیت همراه صولت جنگ برسد آباد در نه نود و نه زیاده از چهل هزار سوار و چار پنج هزار پیاده

که پشت هدایت جنگ بجرات تمام قوی بود و عداوت وجدان فتنی که باید بظهور رسیده هدایت جنگ متحیر
و عنود از گشت که سه دران اثنا مذکور با بین سه گروان آورده آنها نوع دیگر است چون لشکر گاه هدایت جنگ
دور افتاده و فرد دگاه مرشد در تر بود دیه که نه یارای رسیدن لشکر خود است و نه بحال
تاخت بر اردوی مرشد بنا چاری در جائیکه رسیده بود بحسب اتفاق آن زمین خاک
نا پاکی در شت و بسبب بارش گل و لا گشته بود رحل اقامت انداخت و غیر چار پنج پالکی و خیمه
محضر بصری برای هدایت جنگ نمانده بود خیمه مذکور سر بر سر بلندی نشیمن مفت کرده
بر دوران روز نه اسباب و اتباع تمامی لشکر در آن روز بغارت رفت و علت مانده ها بی
توپ نیز محبوس و مستقبل بعض سالم و صحیح آورده با طراف شدند و نوجیکه همراه هدایت جنگ
مانده بود بهیئت مجموعی محصور بوجه مرشد کردیه تا شام مدافعه حملات عساکر دشمن
نموده سبب بجائیکه بود به نزل کزیدند در آن شب نمونه یوم النشور در اصحاب هدایت جنگ
هویدا و از غیب قیامت در آن انقلاب پیدا بود و مصطفی خان و شمشیر خان
و سردار خان و اکبری از اطاعت بهدین جهات آزرده خاطر دل افسرده بودند
سه رین در ستیز و آویز گشته ره جوئے عوده آثار خان فتانے و اتفاق
از نهنیا بظهور نے رسید از همه وجوه آرزدیگے یکے آن که دو سه بار
در حمله و پے که رویے عود هدایت جنگ نکرده بهیئت افواج بے کرد و نبود
الفضال جنگ مردم نو نکبد اشت را بطرف نے بے عود در این امر
من الف مرضی اسپاه بود در همین جنگ که برای استخلاص صولت جنگ بے رفت مصطفی خان التماس

نمود که مگر را فواج محو عبید دولت سلام رفع احتیاج برطرف می نماید و در این صورت لطمان بسیاری
سایر مردم عائد و برادران در رفق آزرده می شوند این مارا مید داریم که مخالفت عهد و پیمان بعمل نیاید تا جنگ

سایر دل خوش سپاه تسلی مصطفی خان و دیگران شنوده وعده کرد که این ماجرا چنین نخواهد شد و بعد خلد میرات جنگ
دشمنان تا قلع و قمع یاران مارا بستور نوکران را برطرف نمود و موجب دلتنگی و دسپاه عموماً و مخصوص مصطفی خان

دیگر نخواهد شد

دو دیگر افغانان گردیده والحق که این عمل از انسان اخلاق و شمول اکثر صفات و وفاق اتفاقیست ناصحه سرور و اینها فرقه ها این را نهایت اقبح باید اقوال ایشان خصوص عدد و عید خالی از صدق و کاسه ای نباشد تا دل ایشا بلکه کل اخلاق وقع و قوش اثر و مردم را بیم و امید زیاده تر باشد ذکر آنکه همین ایام صیت جنگ ناظم عظیم آباد که کهین برادر زاده و داماد صایبت جنگ بدر اجرا و بود در جنگ بتخیر بهوجپور و ست خان افغان را که فوجدار پرگنه آباد و بهوجپور بود با حاکم بدبسهل تقصیر سر ناموس گشت چنانچه در بیان احوال صیت جنگ مرقوم گشت و در تذکره صایبت ماعنه آنچه رسیده جمع اضافه بل کل مازمان گردید و در شتی این عمل از غایت تهور صیت جنگ بدیانی مذاق آگاه راجه در هنگام عزیمت لشکر صایبت جنگ اطراف کنگ نبار استصلاص صولت جنگ نیک باقر علی خان ذبا ما برگیها کرده صایبت جنگ اتفاق و شفاق در زیده بود و با فرعلی خان راه و داد و ستد در سلوک داشت صایبت جنگ بعد که شمال اجازم بود رایه مذکور توسل مصطفی خان جسته او سلامت خواسته بصورت داشت صایبت جنگ لشکر صیت جنگ بر سر مصطفی خان و پرگنه کنده و پرگنه رانید و چون میدانست که مصطفی خان طرف او دل دارد منحنی از موضع بیدجال گذشته بود که بر کاه رهبر بود و لشکر ساید نمایا نفاق همراهیان خود حاضر گشت بدیل آن که نشانی از خود کا انام همایند آنکه بدنگر و بارزی صایبت جنگ آمد ان بحضور نمود و اعلا ان اقبال بامعیت خود با اهم و اتباع نیافت صایبت جنگ خبر آمد آن شنیده بقصد ملیج گشته حاضر شد رسید و بهوجپور چون حالا ان کرفته کارشی نام نهاد صایبت جنگ راه کرده سه حایافت شد کار خود آسته نارت منه و اموال صایبت جنگ و بیضه اثاثیات او در آمده نصب و طرفه این کار هم وجب ملال خاطر مصطفی خان گردیده آنچه که رفاقت پیوسته بود که هنگامه بهوجپور صیت جنگ و مصطفی خان بلکه سائر افواج افغان و فت فیا یافته ساق اتفاق فرود اندرک ظاهر و بیدی که بهانه و ند صایبت جنگ مشاهده احوال سپاه صیت جنگ و کرا ا صیت جنگ اله عظیم آباد که بهانه بود آسته آسته افواج اجازم تا کار خود حیران شده چاره نتوانست صیت جنگ ا معسکر بهر یکی از سرداران اشکر خود بارزانی کسی خاطر مخاطب نقابل حود بود و اجازم صیت جنگ معسکر بهر یکی از سرداران اشکر خود بارزانی کسی خاطر مخاطب نقابل حود بود و اجازم صیت جنگ خبردار و مانع وصول مدد اخبار کاران باشد صایبت جنگ نا توانایی دون اوقت اوجواب سوال مصالحه بامرتضی کشوده میر خیرالله صیت جنگ راجه ان متوجه بن ملک دلین اخبار مقرون بجاسکه بنیت پیغام صلح فرستاده بیدت نا کرما صلح اردو غارت برده اوا صایبت جنگ را بصورت مذکور مشاهده نموده جواب داد که الحال طاقت محاربه نیست چون شما مفقود و تمامی انشر نما صایبت جنگ معاودت معنی نکیلن چون شما و عداد امرای سنید و ستان منصوب میتوانید اگر نجات ازین معرکه کرخاطر جمع باشد بکنید راجه اضافه تا صایبت جنگ تسلیم نمایید تا دست از اضرار شما بدارد صایبت جنگ برای رفتن مرشد آباد مراجعت نمایم راجه جانکه اگر بدان زن و صایبت سرشته سپاه معتمد و ملتجا بوده باشد آنکه روز گذشته فتور عظیم بلشکر رسیده فریب لشکر سوداز حشت الجموع در رکاب انداز آنها هم اکثر سے بنا برا ضطرار احوال و ضیق مجال قصد بوسن بنعلیم داده جواب بها سکرت نیده از راه حسن عقیدت معروض داشت که غلبه خصم با فراط رسیده قلیل مردمیکه در رکاب حاضر اند بدریافت این احوال داعیه موافقت با مخالف دارند دین صورت صلاح دولت آنکه گفته بها سکر پدیرائی یابد افیال در بنگاله رتبه دار و مهتر اینها

دخل جا نامعلوم و با ہم سے نواندر سید و در خزانہ عامرہ یا شاہنشاہ چہل لک روپیہ موجود است شصت لک روپیہ را سپردہ بہ صورت سرانجام دادہ میر سامان مہابت جنگ بمقتضائے غیرت و شجاعت ازین دلالت سرباز زدہ مہابت استکشاف ازین امر نمود و فرمود کہ بارسیدہ ام باین نخوت و اہانت راضی نخواہم شد انشاء اللہ تعالے باین آسانی سے مفوز محاربہ و مقاتلہ نمودہ اعدا را مغلوب خواہم نمود زریکہ باین خفت بدشمن دادہ آید چہ خوبے دارد انشاء اللہ تعالے بعد فتح و ظفر بدوستان ملاقی و رفقائے معاون کہ درین میدان از ما دادِ شجاعت دادہ اند دہ لک روپیہ انعام خواہم نمود بہر صورت آن روز را بشام رسانیدہ چون پردۂ سیاہ شب عالم را فرو گرفت اکثرے از اہالے اردو جمعے از بے سروپایان لشکر بغارتی پرداختہ راہ لشکر سرہٹہ گرفتند و غیر از جماندہ داران مشہور و اعزۂ روشناس دندان و اساطین رفقا دیگر کسے نماند چون میر خیر اللہ مذکور را آمد و رفت کمر لعل آمد دیگران ہم ہمچنان کار خود افتادہ ہر کسے راہے بہر سانید میر حبیب ہم با بعضے از رؤسائے مرہٹہ لعل نفاقیکہ با مہابت جنگ داشت ساختہ قاصد لودکہ فرصت ما نمانہ ما مہیا ہیوند و مرہٹہ ہا وقت شام خان دہم دوار روبرو سے لشکر مسعود مہابت جنگ برپا کردہ ندا در دادند کہ ہر کہ بیرون نشان آید از قتل و غارت محفوظ خواہد ماند ہمہ اہالیان ما را در شادہ ملک ما بے خانمان خالی از ما جملہ تاز و بر از لشکر برآمدہ خود را بآن نشان رسانیدند تا اکثر مرہٹہ را متابع خود نمودہ غارت کردند اصفہ شبی آن راہ مسدود و دست مہابت جنگ جا کا سہاب نگاہ خود را عاجز و خانہ ہا رین کہ کہ خود او و خانہ ہا متعلقان سراج الدولہ را بہ مصطفے خان رفت گفت کہ ما نمانہ ہا گفتہ کہ ہیچ ما نمانہ ہا نمانہ ہا دیدہ این حال نمودہ حیران گشت و برخاستہ بسلام رفت چون ہمہ خود مہابت جنگ را از جان عزیز تر چیزے نبود ہمہ اہالیان لشکر پیش آمدہ گفت کہ دریں وقت پیش من اہل و اولاد و من ہست و از جان دگر تمنن نمانہ را اگر از ہالے دگر نہ خاطر نباشد بعضے امور ریاست اندیشہائے لسیار و مدابیر دور از کار نمایند خود را نگہ دارند سراج الدولہ را عزیز تر از جان من است مہما پیش شما حاضر م کار من تمام کردہ خود را از تشویشات ایمن سازید اگر خصوص دارند نماند حاسد ہا و اشتہ تصورات کہ لعل آمدہ باشد نگذارند او را در حراست و امانت من شود و بعد ہر دو را بخیر بگذرانید من خاطر جمع نوجہ ندارک مرہٹہ کردہ بہ جا رسیدہ باز ملاقی شوم بات لعل آمد مصطفے خان در جواب گفت کہ این سخن را من تنہا جواب نمی توانم گفت کہ کار ہا ان دگیر دارد ہمہ جمع آئید تا فاقی آنچہ گفتہ آید بخاطر راشاد مہابت جنگ گفت بہ مصطفے خان کسے را فرستاد و شمشیر خان امرا خان و غیرہ ہمہ را ان مکان را حضار نمود چون جمع شدند مہابت جنگ گفت کہ نیاب مالی را خلق اللہ باقی نماند سہ لک روپیہ انداختہ ما بقی خود مہابت جنگ کلمہ سالفہ را باز گفتہ بعد شنیدن و ساکت شدن ما بقی مصطفے خان جمع ہمہ را مخاطب ساختہ گفت کہ برادران چرا جواب نمی دہید ہمہ گفتند کہ ما نمانہ ہا تمہیا ہستیم ہر چہ ما نمانہ ہا گفتند کہ سر ہا قوم و جنس فرقہ شما ہر چہ شما گفتہ ہمہ ہا ہست مصطفے خان گفت کہ ما نمانہ ہا نمانہ ہا ما در خانہ ہا آنچہ لودہ در حال خود سر و جان من و شما ہست بلکہ [illegible]

تا مصطفے خان زنده باشد سر خود را آسته نعل اسپ او نسازد غلام مهابت جنگ مدار اند دستور است که با تفاق چل هزار سلطنتے مسخر مے شود ما مردم خود را سه هزار کس بنجا فرستیم این همه بین و بدے بخود راه دادن کمال نامردمیست لیون آلی با اعدا جنگ کرده انشاء الله تعالے غالب مے آئیم شما صاحبان هر چه بهتر دانید بکنید بگیران باستماع کلام مصطفے خان هم رنجال او گردیده رائے رفاقت مهابت جنگ همه را محتار آمد و مصطفے خان همه را ایما بانته خیر نمود چون حسب الاشعار بعل آمد مهابت جنگ خوشحال بجمیعت خود برگشته بخاطر جمع آسوده صبح غلام علی خان را که سابق دیوان خالصه عظیم آباد و مقرب و ندیم مهابت جنگ و مرد عمده هوشیار بود و پسر خویش یوسف علی خان بدامادے علاء الدوله سرفراز خان اختصاص داشت و با مصطفے خان راه مصادقه مے سپرد بخانه او فرستاد تا غائبانه از گفتگوے او انچه استنباط نماید آمده ظاهر سازد غلام علی خان بخانه مصطفے خان آمده اظهار چند با حتلاط گذرانیده درین عرصه آدم شمشیر خان آمده پیغام داد که بموجب نبه ولیست سابق نشان باد که از مرهٹه خاسته لبودهم امروز مے آیند درین باب مرضے شما الحال چیست مصطفے خان گفتگوے شب را اعاده نموده فرمود که هر که زاده افغانیست برهمین قرار خواهد بود غلام علی خان بعد استماع این کلمات برخاست و بے کم و کاست بخدمت مهابت جنگ رسیده ظاهر ساخت مهابت جنگ را از استقلال افزوده تهیه مقاتله تصمیم یافت الحق درین وقات هر گاه ارزنی معتقدے معتمد چنین سخنان مسموع و سمین شود موجب کمال انشراح خاطر از دیار و مدبارت میگردد دین نباے جنگ تفحص مصلحت آن شد که بمرشد آباد باید رسید و پر و بال خود آراسته بمدافعه اعداء باید کوشید چون باین نهج مصمم شدند توپخانه را که بمقابله اول مدت او افتاده بود برو رفته نصب نموده کله مینار لشکر مهابت جنگ سیر بخت و مانها هم سر بسیدا از این موجب مشورت تمام شب در لشکر بود بوقتے آنله مانک چته بدیوان راجه برد وان قریب بصبح گرفته راه خانه آقاے خود گرفت و دیگر مانها ارنیات اربعه مرهٹه لوٹرش آورده مهابت جنگ سرانجام خود نموده متوجه دفع اعداے گشت چون مرهٹه بلشکر ریخ نصف شب فوج مبسر گمشته مرسته اجتماع بهم خورده و مردم مرهٹه داخل فوج مهابت جنگ شده بودند گیرو دار سیر حبیب عبد الوقوف درسوارے نموده فوج مرهٹه باورسیده بعد ازان که دو سه زخم شمشیر برداشته او هم مرهٹه گردیده بجاے مذکوره بهمسفران روز حیدر سلطان دار و غه توپخانه دستی مهابت جنگ لاف لاف زده و جان فشانی تقدم رسانیده جماعه بسیارے را از مرهٹه بخاک هلاک انداخت و مصطفے خان میر مجلس خان بخشی خان سردار خان و جم خان و عمر خان و دیگر بهادران مرهٹه را دلاوران عالم و بهادران بنے آدم میدانسته و بهاسته ضرب دست شجاعان نصرت شعار دیده داکتر مردم خود را ترویج و مقتول شده را بجاے گذاشته از جاے خود موقوف کرده و خود را جمع نموده بلطف ساقه لشکر منصوب شده و فوج بهم خورده مهابت جنگ منتظر گشته بهمان حموله جنگ کنان بطرف کٹوه روان شد دران روز نفقه اسباب و متاع لشکر یغما راج مرهٹه رفته از زیادتے بلده از حضور و بیات شتر ها کولات و ملبوسات و مرکوب بے پایان ماند و سه هزار کس اسپ و فیل و معدودے بجاے فیلبان و توپچی شش هزار بهیله برق انداز پیاده جنگ کنان بمسافت سے کروه فوج مرهٹه از سر چهار طرف دلیران لشکر مهابت جنگ را گوشمالها نموده لشکر مهابت جنگ را تقلیل جمعیت بود دلاے دلاور و شهسواے پے در پے از [illegible] مهابت جنگ بجاے آقا و سرداران خود مستظهر بود و مرهٹه آنها سے برد خفته و فے الواقع کرادمردے بود و بهاستقلال تمام راه سے بیمود چون شام شد نالا پے را انتخاب کرده برزمین مرتفع که در نالا بها سے باشد و راه اتک [illegible]

سوے او فراہم آمدہ بسر دیگر مرہٹہ تا کہ بعضے از سرداران لشکر مہابت جنگ را احاطہ و اشتند یورشے بعمل آمد انہام گرفتہ بعیت افزود و ہمچنین تمام مرہٹہ ہا راکہ درین انکرد داخل گشتہ نزد و خورد مشغول بودند بیرون نمودند باز تمایند الہی صورت اجتماع و ترتیب لشکر مہابت جنگ روید اده اعادت سمود ه بعضے بسر آمد بلخص آنکہ در نہایت سعقت راہ سے پیمود نیم و در سیر قدم خطرات عظیم و خوف و بیم عارض گشتہ از صرت الہی دفع بلا و ملضر بزا عدا میسر سے آمد تا آنکہ در عرصہ عیر معمود جنگنگان و خصم جنگنان بقصبہ کٹوہ کہ دو منزل از مرشد آباد بطرف جنوب واقع است بعنایت الہی مع الخیر رسیدہ روز ورود بکٹوہ اہل مجاعت گمان آنکہ غلہ در انجا فراوانی دارد ہر فرد از ان جنس بوفور و خوبی میسور خواہد گشت خود را بتعجیل ساینیدہ ماقبل از ورود آنہا مرہٹہ بآن قریہ رسیدہ تاخت و تاراج وقتی نمودند دفعتاً غلہ کہ بر داشتن متعذر بود آتش کشیدند با این حال حیوان و انسان کہ بعد فاقہ ہاے بسیار رسیدہ بودند غلات سوختہ را از انہاے غیر مترقبہ بشمردہ بکار بردند و مہابت جنگ رحل اقامت در کٹوہ انداختہ بجاے احمد و شہامت جنگ و رباب حفاظت حراست نوشتہ صولت جنگ را مع علامات دیگر صروریات طلب فرمود اول خود مدتے شہامت جنگ و صولت جنگ و حاجے احمد و جمیع منسیان دردمان از احوال مہابت جنگ بے خبر و از سلامتے او و ہمراہیانش نا امید و یاس بودند بعد چند سے خبر سلامتش یافتہ از بارگاہ حافظ حقیقے کہ جامع التفرقین است عافیت ورود او و ارباع اخر سائل و دواے بودہ صولت جنگ را مع فوج و توپخانہ و دیگر اسباب بلکہ ضرور بود با دخانر اجناس غلہ مرخص نمودند کہ بملک مہابت جنگ ہر جاکہ یابد شتابد بصولت جنگ مع فوج شایستہ و استعداد بایستہ اذو قہ و افراز مرشد آباد روانہ نمودہ امید چنین روز در منزل مذکور با مہابت جنگ ملحق گردید مہابت جنگ و ہمراہیانش فرح امید از شدت کہ مظنون و متصور نبود ملاحظہ نمودہ حمدات شکر و نیاز بدرگاہ کریم کارساز بندہ نواز بسانیدند و از اطراف جوانب عساکر علامات رسیدہ بجمع مردم بسیار انجا امید ازان مازندران و سرافراز با فوج و سامان شایان در کٹوہ اقامت نمودہ باسن و امان بود و بیاسکہ بنا بر قرب ایام برسکال و ضرب دستی کہ از شکریان مہابت جنگ دیدہ بود اقامت خود را در ممالک بنگالہ دشوار دانستہ از راہ بیر بھوم عازم دیار خود گردید میر حبیب با بہ شدت عداوتیکہ با مہابت جنگ داشت مانع معاودت او گشتہ مشغول شد کہ اگر منظور بدست آوردن زر است چند ہزار سوار ہمراہ من بہیند نا بمرشد آباد رفتہ چون شہر بے حصار را و مہابت جنگ در کٹوہ کہ بے جنگ سہ نجہ عزیمت نمودہ مال و افرے برا سے شما آرم مہابت جنگ بر این معنی وقوف یافتہ چون احوال میر حبیب کما ینبغی دریافتہ بود سید انست و از شہامت جنگ دیگران امید خلاف و جراست آنجا استقامت مصلحت ندانستہ با بلغار شتافت افواج مرہٹہ قبل از ورود و بیک روز خود را رسانیدہ غارت کوٹھے و بنگلہ ہا را نصب العین خود ساخت و قریب بسہ لک روپیہ نقد و اندکے از جنس تجارت بردہ و در بعضے محلات شہر نیز نمودہ و میر حبیب بلا در خود میر شریف را از خانہ خویش ہمراہ گرفتہ بیرون بردہ چون دار الامارۃ و خانہ شہامت جنگ و عطا اللہ خان نبا بر بودن بعضے از افواج در نہایت استحکام بود دست غلبہ و تاراج بانجا نیافتہ بجرد استماع حبر ورود مہابت جنگ راہ فرار پیش گرفت و رایات نصرت آیات مہابت جنگ شام روز یکہ مرہٹہ بعجلہ تاراج فرار کردہ بود وارد مرشد آباد گشتہ وسیلہ استطہار سپاہ و رعیت و اصدقا و اقربا گردید این ماجرا در ماہ صفر ۱۱۵۵ ہجری رو دے داد ٭

اقامت نمودن بهاسکر پنڈت سپه سالار مرہٹه در کٹوه و تسلط یافتن بر هوگلے که بندر عظیم بنگاله و آبادے معمور از مال و تجار بود

بعد ازان که مهابت جنگ بمرشد آباد نزول نمود بهاسکر پنڈت بارادهٔ معاودت بماواے خود بطرف بیربهوم رفته بود میر حبیب که سالما و غالبا نزد او رسید او را برفتن دکهن سرزنش بسیار کرده و مهم بنگاله را بکفالت خود گرفته بمبالغه و اصرار از جائیکه رسیده بود برگردانیده کٹوه آورد و بهاسکر را در اقامت کٹوه دلیر ساخته متعهد رسانیدن غلات و غیره ما یحتاج گشت و راه و رسم آمیزش با مردم هوگلے و زمینداران اطراف نمود واقعه طلبان هوگلے وغیره اماکن قریبه باهم اتفاق نموده اندک اندک توسل و ارسال رسل با مرہٹه آغاز نهاده میر حبیب را واسطه ساختند تا آنکه میر ابوالحسن و میر ابوالقاسم وغیره سکنهٔ هوگلے که با محمد یار خان برادر علائے مهابت جنگ که حاکم بندر مذکور بود نهایت اتحاد و وداد داشتند با او در مقام ضرع و زاری در آمده باشاره میر حبیب شبی از شبها باده با نزدیکس بر دروازهٔ قلعه هوگلے آمده دروازه را بسته پیغام فرستادند که چیزے ضروری الالتماس داریم محمد یار خان دماغ خود ده همان وقت طلبیدچون تنها و بخبر بود معتقد گردید و حاضران اول نهیده مفرده یکے را منجمله رؤسائے مرہٹه که سبیر او نام داشت از نهاد سلطنت میر حبیب طلبیده نزدیک هوگلے نشانیده بودند بعد قتل کردن محمد یار خان سبیر او مذکور را طلب داشته سر و ساده ایالت هوگلے متمکن گردانیده با او در ساختند بعض دیگر از تجار مغلیه سکنهٔ هوگلے باغواے میر حبیب نیز با او پیوستند و صورت تسلطے روی داد و زری هم بطور احذ باج و خراج و عشور از اموال تجارت بعرض وصول در آمد بهاسکر پنڈت چون ملک بنگاله جازم گشته رحل اقامت خود در کٹوه انداخت و میر حبیب مدار المهام گردیده گاهی در هوگلے و زمانے در کٹوه بسر برد و مهابت جنگ بملاحظهٔ آنکه فوج کمتر مانده و با وجود قلت تنخواهاے سفر یکسال کشیده و انواع تصدیعات و خستگیها دیده و ایام برسکال نیز نزدیک رسیده اخراج مرہٹه از مملکت بنگاله در ان سال متعذر دیده بنا بر ین در صلاح و صواب دید مرشد آباد کوچ نموده اماے گنج و تارک پور خارج شهر معسکر ساخت و فوج مرہٹه یک دو بار تا پلاسے و داؤد پور رسیده و بارتے اطراف را سوخته باز بکٹوه برگشت و الحق یک ماه که آب دریاے بهاگیرتی طغیان نموده پا آب نماند چون کٹوه از آن طرف جزیره بهاگیرتی است پاے تردد مرہٹه ازین طرف کوتاه و دست تطاول آنها بپرگنات و قراے حومه اطراف دراز گردید و تمام چکله بردوان و بهدے پور رانا بالیسر بدست آورد میر ملنده ر خدا رسیدے پور بهر سخو خود را ازین مهلکه نجات داده در گوشه خزیده و شیخ معصوم نائب صوبه کٹک نیابر رسیدن فوج مغلیه که باضعاف مضاعف جمعیتش بود خود را بایامنے کشید اصلاع بیربهوم و اکثر پرگنات راج شاهے و قصبه اکثر بنادر مرہٹه و آمده غیره مرشد آباد و مملکت آن طرفی گنگا در تصرف مهابت جنگ نماند سکنهٔ مرشد آباد که از سالها در ازچنین هنگامه بیمناک بلده کوش نشان نشینه بوده بلده مذکوره حصارے هم نداشت در موسم برسکال با کمال اضطرار و اختلال احوال بسوارے سفائن آلطرف گنگا مانند مهاگنے بر ساحله و رام پور بولیا وغیره با عیال و اطفال رفته سکنی گرفتند حتی شهامت جنگ هم آن طرف گنگا در محال کوه کاری یدو اوجیت نامی خانه طرح آبادی انداخته با عیال و اطفال و احشام و اثقال دران مکان فرصه توقف نمود و بهاب شاهی مهابت جنگ نیز در انجا از سیالت شهامت جنگ بعد چند روز با خواص مردم معاودت بمرشد آباد نمود و مهابت جنگ اوقات بجلب قلوب سپاه

مصروف داشته ده لک روپیه موعود انعام فرمود و بآن بهاے الطاف و بذل و اتیاز نخم قدویت خود را در دل مردم کاشت

طلبیدن مهابت جنگ برادرزاده و داماد خود هیبت جنگ احترام الدوله بهادر و عبد الاعلے خان بهادر را از عظیم آباد و رسیدن اینها بمرشد آباد و استعانت نمودن شجاع الملک بهادر مهابت جنگ از پادشاه

مهابت جنگ بعد ورود بمرشد آباد خط باحترام الدوله بهادر هیبت جنگ که برادرزاده و داماد کهترش و صوبه دار عظیم آباد بود و خط دیگر بعبد الاعلے خان بهادر خالوے راقم که نیز قرابت برادرزادگے با مهابت جنگ داشت متضمن استعانت و طلب اینها مع فوجیکه ممکن و مقدور باشد فرستاده تاکید نوشت که احوال بدین منوال است و سلاستے همه منحصر بدفع این اعادے و در گوشه خط این فقره بقلم خود بعبد الاعلے خان نگاشت اگر توفیق اعانت رفیق باشد درین وقت رفاقت عم ضعیف خود ننماید هیبت جنگ باستماع اخبار مذکوره دو رو و خطوط مهابت جنگ متضمن طلب متغیر و مضطرب گشته از تقسیم عزم استیصال جماعه بهوجپوریه که بعد اخراجات محنت بسیار میسر گشته وقت برداشتن انتفاع ازان مکان بود مایوس گردیده در فکر ادائے تنخواه سپاه و استعداد حرب و اسغار افتاد و اراده معاودت بشهر عظیم آباد که مرکز دولتش بود نمود و خود از بهوجپور کوچ نموده بعظیم آباد رسید اعاده چهار روز باراده مرشد آباد داخل باغ جعفر خان گردید و با والد فقیر هدایت علے خان بهادر و دیگر رفقاے دولت خواه خود مشوره محاصی از دست تنخواه سپاه و دیگے از انتظام صوبه عظیم آباد میکرد صورتیکه موجب اطمینان خاطر او شود روے نمی نمود روزے با والد فقیر در خلوت فرمود که مرا رفتن بکمک مهابت جنگ که برگ دین و دولت من است ضرور و از دست سپاه که تنخواه آن بسیارے باید و هم از طرف بنگاله صوبه و رفقا بو ماندن این ملک اند لیشها بخاطر راه یافته در تدارک آن حیرانم و چاره اش نمیدانم اگر بنا خن تدبیر شما این عقده کشاید و من نزد مهابت جنگ باستعداد مناسب میسر آید احسانے از شما برما خواهد بود و آبروے من در امثال و اقران و حضور مهابت جنگ که بزرگ و سے النعمت من هست خواهد افزود والد فقیر درجواب معروض داشت که بنده و تنخواه منتسب این دودمان و خادم دیرینه این آستان است جناب عالے هر چه اشق و اصعب امور دانند ارشاد فرمایند تا در انصرام آن بجان کوشد و یقین تصور فرمایند که درچنین وقت از دست این ناتوان انچه آید در تقدیم آن بنده رو در اسے تقصیر نخواهد شد هیبت جنگ فرمود که اکنون هیچ امرے بزمن صعب تر این دو امر نیست اول آنکه سپاه از تنخواه خود مطمئن خاطر گشته رفاقت مرا جازم شده دوم خلل [illegible] نباید و بنده بخاطر جمع با ساعت مهابت جنگ پرداز تا در رفاقت نزدیک خود کوشش او باید از من بعمل آید والد فقیر التماس نمود که از یکه تمام تنخواه سپاه وفا کند منحصر نخواهد بود که کمر [illegible] نعمے تواند شد که دیگے را از مالگزاران صوبه و دیگے را لابد عرض دام از [illegible] تنخواه ملازمان دهد و تتمه تنخواه را ذمه خود نماید تا بمرور بوکلاے معتمد سپاه عائد سازد انشاء الله تعالے نامهمان دیدن شد دشمنان را مجال نیست که خللی در صوبه یا ارادہ فاسدے درین باب توانند نمود هیبت جنگ خوشنود گشته فرمود

که همین قدر سے خواهم سپاه با خود بگیرد و اندیشه راسخی بر فراغت من نماید و در حفاظت و حراست صوبه بسته دست قتال باشد دیگرے حد از سماست که در این کار ها چنین وقت نازک چشم امید سے از و توان داشت و در بنیاد مبالغه را از حد گذرانیده خان بسیار مناسب وقت و مقام بر بیان آورد و الداعا عت فرمان نموده امور مذکوره را مستحسن گردید و بخانه خود آمده مهدے نثار خان برادر خود را که بجشی فوج دو سالا راشکر بود طلبیده گفتگوے دربار که با حشمت جنگ و بیان گذشته بود اعاده نموده باتفاق سرا در سرداران لشکر را طلبیده بحسن مناسب هر یکے را راسخی سر فراخت حشمت جنگ نموده زر ها از مالگزاران و مهاجنان سرانجام داده باسق تنخواه را هم ذمه خود گرفته دست آویز ها نوشته داد و از هر یک معتمدے را همراه خود گرفت تا زر معهود موافق وعده باو رسانید و رسخص بگیر دچون حشمت جنگ را زین معرکه جمعی میسر گشت والد را خلعت نیابت صوبه عظیم آباد داده خود تاریخ مختار از باغ جعفر خان مع مهدے نثار خان و جمیع سرداران لشکر با پنجهزار سوار و شش هفت هزار پیاده بمرشد آباد تعدت نمود و متعاقبش عبد العلے خان بهادر زر ها از خانه خود بصوبه تیکه دست مکتفش بآن میر سید سرانجام داده بقدر طاقت خود مردم معتمد از فرقه سپاه همراه برداشته عازم رفاقت و اعانت حشمت جنگ و قاصد مرشد آباد گردید قبل از حرکت عبد العلے خان از عظیم آباد خط دیگر از حشمت جنگ منضمن مضامین سابقه رسید و در گوشه آن مکتوب بخط خود نوشته که مصرعه ما زباران چشم یارے داشتیم و همین مصرع قناعت نموده مصرع دوم ننوشته بود بعد قطع منازل هر دو بزرگوار مذکور بمرشد آباد رسیده ملاقات مهابت جنگ مستعد و برنا فتش مستعد گردید مهمات جنگ عنداللقات عبد العلی خان بهادر و همین معانقه مصرع ثانی همان مصرع مرقوم بر خوانده زبان گشت مصرع خود غلط بود انچه خاطر نشان شد شجاع الملک بهادر و نگهاله فوج اهتمام نموده رساله هاے سرداران لشکر را بقدر مراتبهم افزود چنانچه مصطفے خان که رساله اش پنجهزار سوار بود هشت هزار سوار تقرر و مبلغ منصب پنجهزارے ذوالفقار و پالکی جوالدار و خطاب سپهر جنگ بهادر معزز گشت همین قسم فقیر الله بیگ خان و لوراللہ بیگ خان و حید علی خان برادر حسین قلی خان و میر محمد جعفر خان بخطاب بهادرے و افزایش رساله سرافرازے یافتند و نصر خان و شمشیر خان و سردار خان و بهادر علی خان و دیگر جماعه داران سائر و توپخانه بافزایش جماعه همراهے و مرحمت رساله و مواجب ذات و امتیاز معزز و مباهے شدند و توپها و اسباب آنان مع توپخانه دستی جانچه دکاربود انجام یافت و نیلان شکے هم چند زنجیر علم و مقرر گشتند نادر سوارے پیش رو باستقلال علی هذا القیاس انچه درین لیالی فاصله بادمهابر گردیده انتظار القراض ایام برسات می کشید و مریدخان را که از حضور برائے آوردن خزانه بنگاله آمده بود و مهابت جنگ از و سرگرانی داشت رخصت رفتن عظیم آباد و نشستن و اجا تا انفصال بنگاله مرحمت داده و بیاد شاه عرضه داشت که بالفعل بسبب بنگاله مرحمت قدوے را رسال خزانه عامره صعب است لهذا مریدخان بهادر را ازین بلده که محل فتن حوادث است عظیم آباد فرستاده تا بازام منتظر تادیب و تنبیه همه بفضل الهے و اقبال پادشاهے بنشینند و قدوے امیدوار است که درین وقت کسے از امراے حضور یا دیگرے از بندگان درگاه آسمان جاه بکمک و اعانت این دو تنخواه معین خود اگر خدا نخواسته قدوے درین کار زار تنها کار سرکار شود دیگر سلطنت را شور کتے نخواهد ماند و اگر بعد اطلاعت حضور که منحصر بر وصول و ارسال خزانه صوبه بنگاله است موقوف و مرفوع القلم خواهد گردید خبر گیری قدوے

ضه در وقائع درین باب از آئین سلطنت وخداوندے دور است چون عرضه داشت مهابت جنگ از نظر پادشاه گذشت محمد شاه فی الحقیقة متوحش گشته بالمرة حضور کمخلصانش بوده اندمشاوره آغاز نمود ولعبدة الملک که بر صوبه الله آباد واز حضور دور بود اما پادشاه اورا از زمرهٔ مخلصان عاقل ومصاحبان دانا دل بسیار نیز شقه گاشته استشاره نمود محمد اسلام وجمیع مخلصان تصدیق التماس مهابت جنگ نموده ترغیب وتحریض بر کمکے اعانت نمودند پادشاه شقه خاص متضمن نهایت تاکید در کمک مهابت جنگ بالبو المنصور خان بهادر صفدر جنگ دامادبرهان الملک که صوبه دار اوده بود وقریب بجوار باعظیم آباد وبنگاله داشت وخزانه وسپاه ودیگر اسباب حروب نزد او بود فورا بعجلت هرچه تمامتر نوشته ابلاغ داشت ولعبدة الملک بهادر که در الله آباد بود نگاشت که بهرصورت که تواند ابوالمنصور خان را بمدد مهابت جنگ برانگیزد وفرصت ندهد که عذرے تواند نمود ونیز حکم بحکم بالاجے بالی را وکه مدار المهام وسپه سالار جمیع عساکر دکهن بود شرف ورود یافت مضمون آنکه چون از حضور والا مبالغ کلے در وجه چوتهه بادمیر سد الحال که رگهوجے بهوسله مصدر فساد ومبنی بنی وعناد گردیده بهاسکر پندت را با اشرار بسیار بصوبه بنگاله فرستاده هیچ مواد فساد گذرانیده باید که خود را عجالة بدان صوبه رسانیده آن مدبر انرا بسزاے کردار رساند وچنان گوشمال بآنها دهد که از جسارت خویش نادم وپشیمان گشته بار دیگر سیر امون چنین گستاخیها نکردند +

ذکر برآمدن مهابت جنگ از مرشد آباد بعزم رزم بهاسکر پندت وجنگیدن با او بعد عبور از دریا وگریزانیدن او را تا اقصاے بالاگهاٹ تا چلکا رو آمدن رگهوجے وبالاجی راو

مهابت جنگ اسباب حروب وانواج را بکام دل آراسته ومدد از ناصر حقیقے خواسته باتفاق بهیبت جنگ صولت جنگ وعبد الصمد خان وجمیع سرانبیان با فوج جرار وسامان بے شمار بعد انقضاے شدت ایام برسات که هنوز گل ولای وطغیان آبها باستے ودستهره نشده بود بارادهٔ تنبیه وتادیب بهاسکر پندت عزم رزم مرهٹه جزم نموده شهامت جنگ را با رساله اش ومع دیگر افواج متعینه در شهر نائب گذاشت وخود با هنگ گوشمال دکهنیان بادولت واقبال از شهر برآمد ومقابل بهاسکر پندت بر اب دریاے بهاگیرتے محاذے کنوه رسیده روبروے محل اقامت بهاسکر اقامت ورزید تا هشت روز جنگ گولهٔ توپ درمیان بود ولشکر بهاسکر را از دو طرف دریا احاطه داشت طرف مقابل مهابت جنگ دریاے بهاگیرتے ودر پهلوے چپ لشکر مرهٹه دریاچه اجے نام وباهتمام وسعے میر حبیب سافی بهمرسیده مقابل لشکر مهابت جنگ لنگر داشت وتوپها که بران بود بر فوج مهابت جنگ گلهاے متواتر مے بارید ومهابت جنگ راه عبور میجست تا آنکه صلاح درین دید که در شب تار از بهاگیرتے گذشته بر دریاے اجے رسیده از کشتیها پل بسته بے خبر عبور نماید چون از دریاے اجے طرف سر بالا ببرد وطرف بهاگیرتے خالی از مرهٹه وباختیار مهابت جنگ بود از کشتیهاے بزرگ جسرے مستحکم بر روے بهاگیرتے مرتب کرده بخاطر جمع افواج ومهابت جنگ عبور نموده اجتماع رویداد بعد ازان کشتیهاے متوسط را که برائے پل آراسته بودند آهسته آهسته بیک یک ودو دو ملاح متصل بکنارهٔ بهاگیرتے تا بدهنه دریاے اجے کشیده فراهم نمودند از نیرنگے تقدیر هارسان مرهٹه را دیدهٔ بینا چون بخت شان بیدار نبود واگر کسے بیدارے شد وی پرسید اهل کشتے جوابی مناسب داده غافلش میکردند تا آنکه

آخر شب بیم کرده دور تر از لشکر مرهٹه بر دریاے اسجے پل تیار شد و مرهٹه را احتمال عبور دریاے بهاگیرتے و پل بستن بر دریاے اسجے و آمدن فوج مهابت جنگ ازان پل در خاطر خطور نمے کرد ازینجهات غافل گشته در پے تفتیش و لحاظ پل بستن نگردید بعد تیارے پل مهابت جنگ بها درافاغنه جلادت کیش و دیگر جان نثاران حقیقت اندیش را بعبور مامور فرمود حیدر علی خان و مصطفے خان و شمشیر خان، عمر خان و سردار خان و میر محمد جعفر خان و دیگر سرداران پیاده پا بر لب دریا باضباط و انضباط بهیر اهیان رسیده و معتقدان رفقاے خود را چیده امر نمودند که چون مرهٹه آن طرف دریا از دحام دارد باید درین غفلت و ظلمت شب عبور نمائید مقصد آنکه پیش رفتگان مانع مزاحمت اعدا گردند و باقے فوج بآسانی از دریا گذشته و لفوج سابق لاحق شود یکتا تازان و نام جویان لشکر پا پیش گذاشته شروع در عبور نمودند اتفاقاً به سبب ازدحام مردم و کثرت عابران خللے در بند بعضے کشتیها رو نداده یک کشتی یا دو از میان پل غرق گردید و مردم که بے خبر از پے هم سبقت بر یکدیگر جسته می آمدند بسبب تاریکے و صدمه مردم عقب که هر یکے از انها قاصد عبور لبود و از رخنه پل آگهی نداشت متوالی هم بدریا افتاده غلبهٔ سراسیمگی اهل سے شد نه از معتمدان شنیده شد که جمعے کثیر قریب به یکهزار و پانصد کس بلکه افزود همین رویه هلاک شدند بعد ازان مردم خبر دار شدند که چنین رخنه در پل افتاده جمعے کثیر بمعرض تلف درآمده اند ازینزمان اضطراب عبور تسکین یافته مردم بجاے خود آرمیده منتظر تجدید استحکام و مرمت پل گردیدند علماچابک دست و فدویان جانفشان هماندم کشتیهاے برگشته رخنه را مسدود و پل را مستحکم نمودند غنیمان دلاور عبور دریا از سر گرفته اول صبح صادق لوا که قریب سه هزار کس آن طرف دریا رسیده فراهم گردیدند و دیدند که اگر روز روشن شود مرهٹه بر قلت عدد آگاه گردیده بے آزمایش نخواهد رفت دلاوران هیجا طلب تکیه بر دل توے و نصرت ایزدے نموده شمشیرها کشیدند و بهلیف هجوم بسته و دیده خود را بران لشکر بے حد و حصر زدند بهجر در یختن آوزه بلند شد که مهابت جنگ رسیده و امواج مرهٹه مضطرب گردیده قبل ازان که بر کیف و کم این مردم اطلاع شود راه گریزش گرفت و بهادران طرف سها نده بجنگ شتابان مانند برق شمشیر برق تاثیر گرفته طوفان بلا برانگیختند مهابت جنگ کشتیهاے رکاب راکه بسیار بود و ماجے اے انگلند و شکر علی التواتر شروع بعبور نموده در عرصه قلیل مردم مع اسپ و فیل و توپ بسامان حد آن حدود رسیده صفوف آراستند و مهابت جنگ با جمیع سرکردهاے لشکر پشان شایان چیانب رسیده از دست تعاقبے نمود و مرهٹه به قدر مقدور دعلف بیع بیدریغ سجاعان گردیده بقیة السیف تاب مقاومت نیاورده بحال اضطراب و اضطرار بجد یکدیگر از اسباب و امتعه انچه دست قدرت شان بدان رسید برداشته راه فرار پیمودند و نهایت سراسیمگی راه فرار پیمود و کسے ملاحظه مشی و پس نمی نمود چون فوج مرهٹه دور تر رفته و اضطراب خاطر شان بالمینان گرائیده بیکدیگر چنان کرتے نمود و باعث خطف عنان بلکه بعضے از افواج او عود نمود یا نصف یا ثلث میل رسیده لشکر خصم را آراسته و مهابت جنگ را با افواج گران و توپهاے ملوبان و دیگر سامان مهیا بمقابله یافت و از مدارسے خواهش صلح و راه گریز پیش گرفته دور تر از قوت مهابت جنگ بابر صدمه غرق گردید اقتدار یافتگان نشسته و رشته ها را انداده آن گروه لاحق لبود و این غلبه نمایان و فتح عظیم ایشان را از نصرت الهی شمرده معتقد دانست و بر درگاه [illegible] سجده هاے خود زده آنروز مقام نمود و لاشهاے فرو رفتگان دریا را و ارزان آنها برآورده اباس و متاع ازیشان سلب کرده بعد تجهیز و تکفین دفن نمودند رنگ و وضع اجساد جمیع مردهاے مذکور کبود بود ظاهر

سبب ہمین کہ ہوا در نہایت حرارت و اخیر موسم برشکال ہندو بنگالہ بود و مردم سلاح و لباس جنگ کہ تو بر تو و بسیار گران می افتاد در برداشتند و مردن ہم بنگ افتاق افتاد و اللہ اعلم بحقائق الامور این فتح مبین در ماہ شعبان المعظم ۱۱۵۵ ہجری روے نمود و بہا سکر زیادہ بر این توقف از خیر قدرت خود بیرون دیدہ راہ دادہ بحیلہ گرفت و افواج او از حدود و بردوان و ہوگلے و اطراف دیگر کہ متفرق بودند با استماع این خبر بشوش و ہراسیمہ گردیدہ ہمگی راہ فرار پیش گرفتند و مہابت جنگ عنان تعاقب باز نگرفتہ دمے نمی آرامید بہا سکر خود را بجنگلہا سے صعب المسالک رشید و لفاصلہ شش ساعت کردہ ہر دو لشکر بطے طریق مے نمود و بعد چند روز بجائے رسیدند کہ بنا بر کثرت اشجار کہ مرد و معدن مور و مار بود و عبور و مرور دشوار نمود و سوار با ہم امکان نداشت کہ بے تجاب و اضطراب بگذرد لہذا مہابت جنگ از مشاہدہ این حالت خود متعذر گشت تا بفوج مخالف چہ رسد بہا سکر نیز راہ عبور از مسالک آن جنگل کہ مہالک خویش نامند لاعلاج پیمائی سر جیب علف عنان بجنگل پشن پور نمود و از انجا صبحدم راہ بردہ سراسیمہ بپور یا آمد و دو سہ روز بانتظار برای مدافعہ شیخ معصوم فرستاد و موج مذکور پس از راہ نمودن شیخ مذکور کہ ناقف بہایت طریق و جادہ جاے پور بود و اراک نمود اما شیخ سراز اطاعت مرہٹہ با وجود استمالہ باز زدہ بمقتضاے خرب و شجاعت باذل جان و مسمکر ہمراہ داشت مستعد محاربہ گشت و مافوق الطاقہ کوشیدہ در میدان قتول افتاد و چون مہابت جنگ از خبر رسید بہا سکر بیدانی پور معلوم شد از جنگل بطرف بردوان برآمد و راہ میدنی پور رفت بحر در رسیدن مہابت جنگ بجا سلہ بطرف کشو و مضطرب الاحوال از میدنی پور بسمت بالیسر روانہ گردید و مہابت جنگ نیز بلا امہال با فوج ظفر موج در پے او تعاقب نمود و چہار کروہ میدنی پور بقصبہ محاربہ برگشتہ استقبال کرد و کار زار صعب اتفاق افتاد چون از این طرف و آنطرف از طرف بہا سکر بر خاک ہلاک افتادند بہا سکر تاب مقاومت نیاورده راہ فرار پیش گرفت و مہابت جنگ بہ مولت جنگ و ہیبت جنگ و عبد العلی خان بہادر شجاع جنگ و عطا اللہ خان بہادر ثابت جنگ و مصطفے خان بہادر سپہ جنگ و سپہ سالار خان بہادر و شمشیر خان و سردار خان و عمر خان و حیدر علی خان بہادر و فقیر اللہ بیگ خان بہادر و امیر بیگ خان و سید ہم با فوج ظفر موج و توپخانہ قیامت آشوب کہ لائق تعاقب گریزپایان بود و سامان و فیلہا و ملات و رنی بہا سکر تاخت ہیچ جاے نیاسود و مرتبہ ضرب دست افواج نصرت امواج دیدہ راہی بقابلہ سمت گریز نمی گردید و ساعتے و بروی پایند بہن متوالی علی الاتصال در پے میران تعاقب نمودہ با قاصاے مسافت بالا پر رصد دکن بہا سکر را گریزیدہ خود تا بہدریاے چکار رسید و چون اشر از مرتبہ نیاقت نعمت و اقبال معاودت نمود و در کنک کہ دار الملک صوبہ اوڈیسہ است روزے چند متوقف گردید اما برگشتہ شدن شیخ معصوم کہ پاسداری متوق رفاقت نمودہ جان خود را نثار آبرو ساخت تاسف بسیار فرمود عبد النبی خان نمودے مصطفے خان را کہ سبب الطلب او زادہ خود و از قصبہ سامانہ مضاف صوبہ لاہور کہ وطن او آبا و اجداد ش بود با رفقاے معتمد چیدہ از قوم داد و بوس خود بعد جنگ بردوان رسیدہ ملازم رکاب مہابت جنگ گردیدہ بود بصوبہ داری کٹک و حراست صوبہ مذکور از جواہرات و صدارت مرہٹہ مامور و بہ عطاے منصب سہ ہزاری و توپ و خطاب بہادری و پالکی جھالردار حسب الالتماس مصطفے خان ممتاز و مفتخر و سہ ہزار سوار بنام او تقرر یافتہ دیگر بیادہاے برق انداز و اسباب مایحتاج مناسب وقت و مقام تعین شد و راجہ دلیمہ رام پسر راجہ جانکی رام بہ پیشکاری او مقرر گشت درین ضمن خبر آمدن جنگ و بعض حرکات ناملائم مہابت جنگ رسیدہ مقتضی آن شد کہ ہمہ ستہ بادہ

معاودت نماید و اگر صفدر جنگ خواهان عذرے باشد تدارکش بعمل آرد و نادر بن عبد النبی خان را بطور مذکور رایصوب دارد کنگ
ناموس و مواعظ بسندیده آویزه گوش همچشمش فرموده خود نیز برادر زاده و مایه فوج و رفقا معاودت فرمود و قطع مراحل
منازل نزدیک بر دوان رسیده بردکه خبر معاودت صفدر جنگ مدار الملک او شنیده دوران ریان که بعضے احبار نا بخار
صفدر جنگ شنیده چاره تدارکش میدید روزے با مصطفے خان پرسید که از اوضاع صفدر جنگ بیگانگے مے نماید من در دقیقه
مریبه مشغولم اگر یا او هم حاجت بجنگ باشد چه مے باید کرد مصطفے خان التماس نمود که محل تشویش چندان نیست یکی راخباب عالے
راننده مقابل دیگرے علام را بگیرد انشاء الله تعالے چنانچه باید تدارکش بعمل خواهد آمد و همدرین آوان بسمع مهابت جنگ
رسید که حسب الامر بادشاه بالاجے راو از جاے خود کوچیده عما قریب بکمک میر سد نزدیک بمرشد آباد رسیده بود که بالاجی راو
وارد گردیده و چون اخبار فتح و نصرت مهابت جنگ براعادے ملک و ملت محمد شاه رسید از راه قدر شناسے و مهربانے
زبان بتحسین و آفرین فرستاده بعطاے خطاب حسام الدوله و لبنایت شمشیر و خنجر مرصع و عقد مروارید و سرپیچ مرصع
و خلعت ملبوس خاص قامت لیاقت او را بیاراست و همدرین اوقات حسب الاستدعاے مهابت جنگ خطاب
احتشام الدوله بشهامت جنگ و مهام الدوله بصولت جنگ و احترام الدوله بهیبت جنگ و اعز الدوله بعطا رالله خان تابت جنگ
و منصب سه هزارے و خطاب خانی با بهادر سے مصطفے خان از حضور رسید آخر شوال یا اول ذی القعده آمد صفدر جنگ
در عظیم آباد و معاودت بمرکز دولت خود ش در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و پنجم اتفاق افتاد مهابت جنگ در آخر ذی الحجه
سال مذکور از عقب بهاسکر پنڈت بعد اخراج ابراهیم خان و کنک باستماح آمدن صفدر جنگ و حرکات غیر مناسبه آن
برگشته فریبے شد آباد و رود نموده و اوائل صفر یا اواخر محرم رنگهوبے بهوسله آقا و منصب بهاسکر پنڈت ۵۶ سلله بهجرت در رجب جوار
مرشد آباد وارد گردیده و لبقاصله چند روز بالاجے راو هم حسب الامر بادشاه بکمک مهابت جنگ در رسیده و بنا بر ملاقات
با صفدر جنگ بتوسل مرید جان غمازے و در اندازے معاندان و نمامان هیبت جنگ مهابت جنگ از والد نقیر آزرده
خاطر گشته اخلاص و وفاق سابق باحتراز و افتراق انجامید تفصیل امور مذکوره از صفحات آینده ظاهر مے تواند شد *

ذکر ورود صفدر جنگ بعظیم آباد و معاودت او بصوبه خود بعد چند روز حسب الحکم حضور و اندیشه ورود بالاجی راو

چون ایام برسات منقضے گردیده آب و گل راه بانشگله مندرفت صفدر جنگ در اوائل ماه مذکور را اصوب دانسته کوچ
کوچے ما فوق سیار از مغل و سندوستانی از انجمله بالغ ملبه که بازماندگان لشکر نادر شاه بود اند در انقاد انشش هفت
هزار خواسته بود و توپ بده سیزده زنبورک و سندوستانی همه با ساز و یراق لایق و توپ و توپخانه مع ساز و سرانجام وافر و شکوه
معمور و سرانجام موفور از دار الملک صوبه خود که فیض آباد نام دارد حرکت نموده بعد ده الملک بهادر معمر و صدانشت که این
نیازمند حسب الحکم حضور و اشعار و ایماے گرامے بکمک مهابت جنگ و محاربه مرهٹه میرود و این امر با سانے نمط نخواهد شد
صوبه من دار الفتن و زمینه دار الفتنش تا بوطلب فساد پیشه اند ناموس را نه همراه مے توانم برد و نه در صوبه میتوانم گذاشت
که ما منے مستحکم در نظر ندارم لهذا امیدوارم که اگر از حضور پر تور قلعه رهتاس و قلعه چنهاڑه با بن خاکسار عنایت نمود نهایت
مهربانے و سرمایه اطمینان از طرف ناموس خواهد بود عمدة الملک قبول نموده اشعار نمود که درین باب عرضداشت
بادشاه نامدار تا ایم مطابق آن بحضور سرکار صفدر جنگ حسب الاشعار بعمل آورد بادشاه اسناد قلعه دار رهتاس و

چنهاڑه بنام صفدر جنگ نوشته قلعه داران سابق را حکمی تاکید نوشت که قلعه هاے مذکور حواله او نمایند صفدر جنگ تا بنارس رسیده و بر دریاے گنگا از کشتی پل بسته عبور نموده و بقلعه چنهاڑه مع عیال و اطفال خود در آمده و قلعه را تماشا کرده رسیدند و مستحفظان معتمد از طرف خود در ان نشانیده متعلقان را تا عظیم آباد همراه آورد باین عزم که اگر احیانا در نواح عظیم آباد بامر مهمه ملاقے روے دهد متعلقان را بهر صورت قلعه هاے مذکور سے توان رسانیده خود با کمال جاه و جلال و شوکت و اقبال عازم عظیم آباد گردید و از طرف هیبت جنگ بوالد فقیر حکم رسید که صفدر جنگ بهادر حسب الحکم حضور بکمک جناب عالی شجاع الملک حسام الدوله بهادر مهابت جنگ سے آیند هرگاه نزدیک رسد لازم است استقبال و مهمانداری و استقبال او امر شان بطور یکه مناسب دانند بعمل آرند نشود که امرے موجب ملال خاطر عاطر ایشان گردد و در عظیم آباد شنیدند خبر آمد صفدر جنگ و سفاکے و بیباکے کشون متعلقه بقیه لشکر نادرشاه که همراه ایشان بود بجد تمام بر لشکر نادرشاه که در ساعت لشتے عظیم بیاد مردم مساد سبب آنکه اخبار قتل عام که هنگام ورود نادرشاه در شاهجهان آباد رویدا رکوتین در مردم ایجاد گردیده بود والد فقیر هر چند فوج و اسباب لائق نیابت این نظامت همراه داشت لیکن در جنب شوکت صفدر جنگ هیچ نمے نمود چون سابقه معرفتے اصفدر جنگ و همراهیانش اصلا نبود احتیاط و پاس آبرو متقضے آن گشت که در میان واسطه مابد مرید خان بهادر که بر وفق گفته مهابت جنگ در عظیم آباد نشسته انتظار انفصال معاملات نامعهود اتفاقا از رفته سادات طباطبا بود و والد مرحوم نیز از همین زمره بدین جهت باهمدگر ابراز اتحاد و مودت و ملاقات نامعهود و الطاف افتاده بود ملاے کامل بهم رسیده بود و مرید خان چون از امرا سے حضور و با صفدر جنگ دیرینه آشنا بود در ان وقت بهتر از واسطه نظر نیامده والد مکرر خاطر خود بتقریبے با مرید خان ظاهر ساخت خان مرقوم استمالهٔ والد در حق خصوص نهایت مرتبه نموده خود بر اے ملاقات صفدر جنگ و تقریب ملازمت والد بیشتر رفت و پروانه صفدر جنگ متضمن استمالت بسیار مع خط خود فرستاده بمبالغه تمام که بجمعیت خاطر باستقبال صفدر جنگ پیشتر آیند و هیچ اندیشه بخاطر خود راه ندهند والد ما سباب و شروتیکه داشت تا منیر تا استقبال شتافت و در عین راه و سوارے ملازمت نموده مورد الطاف و عنایات گشت و همعنان او متصل لعظیم آباد رسیده و استقبال او امرا و نموده خوشنود ساخت صفدر جنگ حکم بجلیه قلعه از اموال و مواے هیبت جنگ که در انجا گذاشته رفته بود نمود و قبل ازین حکم عارسان صفدر جنگ از مردم مغلیه و غیره بر دروازه هاے قلعه نشسته برآمدن مردم و اسباب از نهاے عالم تعین قلعه و ستوار و متعذر بود حسب الامر والد شبی نبده با معدودے از معتمدان رفته خواص و جوارے را با بعض اموال که نگاهداشته بود باخفا و احتیاط برآورده در مکانیکه براے آنها معین شده بود آورد و بعد ازان والد ناچار محل و نقل دیگر اموال و جواهرے مذکوره نموده در خانه علیحده متصل بخانه خود آورده گذاشت و صفدر جنگ بتجمل بسیار داخل شهر عظیم آباد گردیده قلعه را بنظر اجمالے دید و بعض مردم خود را در انجا نشانیده خود بفاصله دو یا سه روزے بزیارت قبر جد بزرگوار خود که در عظیم آباد مدفون آن سکان بمقبره پدر سعادت خان معروف است آمده بمجمع خود که در باغے پرداخت معاودت نمود و جمیع منصبداران عظما و اعاظم شهر و زمینداران و جاگیرداران صوبه بملازمت او تقرب جسته باریاب حضور شدند چون غرور و نخوت بسیار داشت با اکثر مردم عالے فش نازل ترین سلوک پیش آمده مردم را از خود ناراض و بیدل ساخت بعضے از افیال چیده و توپهاے ملان که بابر اندیشه لیاق مرتبه هیبت جنگ در عظیم آباد گذاشته رفته بود صفدر جنگ تعریف آنها شنیده از والد مقرر استعانت نمود که افیال و توپ هاے مذکور بها داده رقیمتش را بگیرید والد در جواب معروض داشت که

ما آقای من سود اگر ست و نه من گماشته او صاحب هم امیر و او شان هم امیر ند و نیما بین از کمال وداد و اتحاد و مجال تصور بیگانگت نیست مال او شان مال سرکار ست هر چه خواهند بگیرند اما نبنده مدون اذن او شان چیزے را بخود سے خود نمی توانیم داد دالا تصور خان التفاتے باین سخن نکرده طمع در دو سه زنجیر فیل و سه چار ضرب توپ اگر چه لائق شان او نبود نموده داخل سرکار خود ساخت این قسم حرکات مهابت جنگ را خوش نیامده مراسله متضمن ممانعت آمدن بطرف مرشد آباد و مراجعت بصوبه خود بآئین مناسب بصفدر جنگ نگاشت و بپادشاه هم معروضه داشت که مرا حاجتے بکمک هیچو مردم نیست باقبال پادشاهے هر چه از دست این دولتخواه تواند شد بعمل خواهد آورد امیدوار است که ایشان را حکم معاودت بجاے خود برسد که میان من و او شان صحبت درنخواهد گرفت پادشاه سبب الالتماس مهابت جنگ شقه حاوی متضمن امر خود بصفدر جنگ نوشته بوکیل او سپرد فرمود که زود تر برگردد و خط مهابت جنگ خبر عرضه داشت او بپادشاه و اصدار حکم حضور برد فرمضے مهابت جنگ قبل از ورود شقه پادشاه از نوشته وکلا بصفدر جنگ رسید و همدرین عرصه سرکارے صفدر جنگ خبر جنبیدن بالاجے را و از مقر دولتش بارادهٔ تسخیر ممالک مهابت جنگ بطرف عظیم آباد و بهکاله رسانیدند چون بنا بر نزاع دیرینه که باجے راو مدیر بالاجے راو را با برادران الملک متحقق بود و چندے از سرداران مرهته بعین جنگ خیانچه در سوانح مانبیه گذشت اسیر بریان الملک گردیده مالان زمان بیست صفدر جنگ مقید بودند و صفدر جنگ از بالاجے راو اندیشها داشت عبور نمودن گنگا و معاودت بمرکز دولت خود اصلاح شمرده بلا توقف از عظیم آباد طبل مراجعت کوفته در معبر بنیر سرگنگا پل کشتیها بسته عبور نمود و والد فقیر را از بنیر خرص نمود

ذکر آزردگے هیبت جنگ و مهابت جنگ از سید هدایت علی خان والد راقم و آمدن بالاجے راو در نواح عظیم آباد و بهم رسیدن آشوب و انقلاب در صوبه مذکوره و محفوظ ماندن شهر عظیم آباد بتائید ایزدے و حراست سرمدے و رسیدن بالاجے راو بمرشد آباد و ملاقات بامهابت جنگ و سوانح دیگر تا معاودت مرهته ها

ملازمان و در اندازان ملاقات والد فقیر را که نائب صوبه عظیم آباد بود با صفدر جنگ بوساطت مرید خان جوعمدهٔ مذکور شده بطور دیگر وانموده ها سد که هرگز در خیال والد مرحوم نبود با هیبت جنگ و مهابت جنگ ظاهر نمودند مهابت جنگ چون با مرید خان آزرده و بدگمان نهایت بود داشت و از صفدر جنگ نیز حرکات ناگفته نا لائقه سرزد ملتمسات خواهان دوباره والد فقیر مقرون بصدق دانسته آزردگے وافر بهم رسانید هیبت جنگ نیز بجهت بزرگ خود و استماع امور مذکوره از والد نهایت آزرده خاطر گشت اما بنا بر مصالح وقت چیزے مخفی داشته بعد ازان که عمومے خود مهابت جنگ را بنیابت مرهته مستقل و ارا عانت دیگران سعی یافت آزردگے باطن خود را اظهار کرده راے خیانت دامن دامن دیوان را به نیابت صوبه عظیم آباد فرستاد و او در عظیم آباد رسیده [illegible] بعضے علاقه بهم رسانیده بر دو شهر عظیم آباد اندک مدتی حاکم نماند گمان بالاجے راو به نواح [illegible] اعانت که بعمل خواهد آمد [illegible] عبور او از راه ها بر کرانه تش نموده پیشکش میکند امید مساکن اهالی آنجا از آنکه موجب حوادث فتن و قتل و غارت امواج و کمین محفوظ ماند و هر که اندک تردد سے نموده باشد بحسن سلوک دلجوئی نماید بنا بخواهش صدر خان نبیره داؤد خان قریشی که دو پرگنه

انجا دکوهه در صوبه عظیم آباد اقتفا داشت و قصبه داؤدنگر آباد گرده جدش سکن و موطن او بود گمان آنکه بالاسے راو بکمک
مهابت جنگ میرود در اثنای راه بهامرهٔ قلعه و خیگش نخواهد پرداخت در غوث گده که متصل بداؤدنگر ساخته او بود و بزعم
خود آنرا استوار سے شمرد مع مهاجنان قصبه و افاغنه ساکنین داؤدنگر همراهیان خود تحصن جست و باطاعت و انقیاد
نپرداخت بالاسے راو فوجے را تاخت و تخریب قلعه مامور نمود فوج مذکور داؤدنگر را سوخت و غارت نمود و از حرص
و خاشاک آن قصبه خندق غوث گده را پر کرده قلعه را فروگرفت احمد خان راکه دو دنخوتے در دماغش جهیده بود دیده رفته
هوسش و حواس درباخت ولا علاج و مضطر گشته بوساطت مهاجنان که در قلعه با او متحصن بود و اندچاره جوئے نمود و
پنجاه هزار روپیه پیشکش رسانیده جان خود را از هلاکت باز خرید از استماع این خبر مردم عظیم آباد را حالت در جنگ
نماند و رجوع بوالد نموده التماس کردند که درین شهر غیر شما رئیسے نیست و را نچه شهر محفوظ ماند و ناموس خلق برباد نرود
باید نمود و الدعیال و اطفال خود را آن طرف دریا فرستاده کسانے را که گفت و شنود بسیار بود دلالت نمود که ناموس
را از گنگا عبور کرده ایطرف باید فرستاد و من شریک احوال شما هر حال خواهم بود چنانچه سکنهٔ شهر حسب الامر والد بجمل آورده
منتظر واردات میبودند بحسب اتفاق جد عالیقدر این خاکسار سید علیم الله طباطبا اسکنه الله فی فردوس الجنان
چند روز قبل ازین انقلاب ارشاد جهان آباد رسیده وارد عظیم آباد گردیده بود سر جنده والد مرحوم مسافرانه وار دکه آنجناب هم
عبور دریا فرماید از فرط غیرت و وثوق بعنایت ایزد تعالے قبول نفرموده چون تعلیم الهی حاصل حال آنینه بود والد ماجد
دلدهے و امر باقامت شهر باکمال اطمینان منوده خود تنها براسپی سوار شده خلاف عادت دو سه روز را گشت و باز آمده
والد را گفت که انشاء الله تعالے سر گروه این شهر را بملازمت خواهی آمد کسے از سرے نخواهد دید والد ماجد گفته که چنین شنیده ام مقامات
و سموکرامات آن مردند اگر ذکرے رود سخن بطول انجامد در مثنوے که فقیر آن را مسطوم و مشتاق الامامة موسوم بسه خنده مکرر
بعضے از خوارق عادات و مقامات آن عالی و جناب بر داشته ام سمن شما و نظر بر حسب الیه مادر الهی و صرف اوقات طبیعه خود
رسالت نیاسے و آل اجمال ان سرور سیکے از افراد بنی آدم بود و بنابرین و دیگر مصالح عظیم آن مهاجنان موجود
و گویند سے ماکه ایام دولت اتفاقات ایام حکومت والا بجاین جهانگیر مشمول احسان و مستمول عواطف و اشفاق
ایشان گشته بود و انوقت بمقتضاے اهل بیت الاحسان الا الاحسان نانگهدار سیرت خود را از بارس بالاسے راو رسانیده همسایه
که والد ماجد منوده بود ند معروض داشت و التماس نمود که تدارکش را به ازین وقتی نخواهد بود اکنون شما مدانستان نوعے
بکنید که مرا از بار احسانهاے ایشان سبکدوشے میسر آید بالاسے راو استماع این ماجرا خطے منضمن نهایت
احترام و اشفاق با برخے از تحائف و کهن براے والد فقیر فرستاده استمالت بسیار نموده نوشت که شما با جمیع مردم
شهر بکام و آرام باشید که مرا مانند شما و بیاس خاطر شما با شهر عظیم آباد اصلا تعرضے نخواهد بود و بفضل الهی و یمن انفاس مبارکه
بزرگان پاکه نفس و پاکیزه طبعان خدا ترس از چنین بلاسے بی زینهار عموم خلق الله بار در حفظ و ایزدے محفوظ ماندند
و الحمد لله ثم الحمد لله که والد ماجد در سه ماه که بود شده چندے در آن دیار گذرانیدند خلق آنجا را از من بنده کمترین و جمیع عالمیان
ازان مرحوم راضی شاکر و طرب اللسان و خشنود و شاکی یافتند و از اخلاق و انعام او بر زبان مردم همانا ست و حاصل قلیل کثیر جا با فقیر و دیگران
بنابر اشتهار مراسم بزرگی و سبب جهانبینی و نیکوکاری آنمغفور در آنجا عظیمه نخواهد و جمیعیت حمایت نامونه خصمکار پیدا نشده هم رسانیده اند
الحمد لله ذلک یا ران پس از مردن نکوئی جانشین باشد + چه نکوزیست آنکو بعد مرگش این چنین ماند + القصه بلاجی راد

ازداد و فکر راہ را گردانیدہ بالا بالا از طرف شکارے و کیا ماپور و بہار گذشتہ باز سر راہ گرفت و بمونگیر و بہاگلپور رسیدہ در ہر دو قصبۂ مذکور مرتکب سلب و نہب و دش نہایت شر و شور ظاہر گشتہ آفت عظیم کہ نہ آنجا بار سید اما زوجۂ محمد غوث خان حوم کہ فی الحقیقت زنے بود دنیا بر تہیدستی و پریشانی بطاقت عبور و مرور در دریا نیافت ناچار محوطہ خانہاے خود را در بستہ با مددے از اقربا و منتسبان کہ درین عسرت دست از رفاقتش برنداشتہ بودند انفرطہ عیرت بنا بر حفظ عصمت مستعد مدافعۂ چنان لشکر بیکران گردیدہ چون ازان خانہ شکستہ و دہاے بستہ آتش جنگ و صدائے تفنگ برخاست غارتگران راحیرت رو بداد و بعضے در معاودت کوشیدند و بعض دیگر خبر بسہ دار لشکر رسانیدند مالاجے راؤ تفحص نمودہ دریافت کہ زن محمد غوث خان مرحوم از کمال بے اسبابے متوانست کہ بدرود ناچار بپاس آبروے خود تن بمردن دادہ باچند کس مفلوک در بالیستہ مستعد جنگ نشستہ است و تا حال کسے را مجال دخل و تصرف در انخانہ ندادہ مالاجے راؤ را این جسارت زیادہ از طاقت رسید کدو براے او چیزے از لباس و اقمشۂ دکھن فرستاد و چند سوار معتمد خود را ہمراہش دادہ مامور گردانید کہ تا گذشتن لشکر ہمانجا حاضر بودہ نگذارند کہ کسی بآن ضعیفہ قصد بدے تواند رسانید خود پیشتر نہضت نمودہ براہ کہیستان گرفت چون تمام فوج او از بہائل پور گذشت سواران مذکور را ازان ضعیفہ زحمت حاصل نمودہ بلشکر خود پیوستند و بالاجے راؤ بعد از طے منازل تا حدود بیربھوم سر برآوردہ وارد نواح مرشد آباد گردید و از طرف ناگپور گلان رگھوجے بہوسلہ احوال مغلوبی بہاسکر شنیدہ بانہ دست التطلب بہاسکر نیز در قرب جوار مرشد آباد رسیدہ عساکر بے حد و حصر در بنگالہ مجتمع گردید ✣ ✣ ✣

ذکر ملاقات بالاجے راؤ با مہابت جنگ و اخراج رگھوجے از حدود بنگالہ و معاودت بالاجے راؤ بمرکز دولتش ✣

چون بالاجے راؤ متصل بہابت جنگ رسیدہ در اطراف لشکر و معسکر ساخت مہابت جنگ ہم کہ دران اوقات در لب دریا دران خطۂ مخیم سرادقات جاہ و جلال داشت بقصد ملاقاتش رفت بالاجے راؤ مراسم استقبال بعمل آورد بجبیۂ خویش آورد و ملوس بہ دو مرتبہ مسند کویا افزاز مسند نشین نمود کہ مخالف و خانہ زادے اینچنین نتیجہ داد و بعد تبقدیم رسیدن مراسم نوالع و مکافات معاودت بدولت سراے خود نمود و در روز دیگر بالاجے راؤ بدیدن آن امیر کبیر تا سر فرش مراسم استقبال بجا آورد و بہ پرسش خویش حاجی داد و ہمچنان اسپار و خلعت و اقمشۂ ممالک حصص واقع رگھوناتھ گذشتہ بعد توضیع خطوط پیمان مدافعۂ قبل و حوالہ ہا سے جواہر و ملبوسات دادہ بالاجے راؤ را مرخص نمود بعد ازان بتمام مدافعۂ اخراج رگھوجی از حدود بنگالہ و بہار و اڑیسہ پرداختہ چون ہنگامۂ سال چہلم از ہجرت حضرت رسالت پناہ صلعم در عظیم آباد منعقد گردید و بحسن اہتمام مہابت خان و بہابت جنگ این جشن بہمہ وجہ بمرتبۂ کمال رسید و بعد انقضاے ایام سرور و انبساط و اختتام مراسم عیش و انبساط بالاجے راؤ از مہابت جنگ رخصت مراجعت طلبیدہ و بعد استیذان از مرشد آباد بعزم مراجعت بجانب مرکز دولت کوچ نمودہ بالاجے راؤ بمکتوب و پیغام مہابت جنگ اظہار دوستی و صداقت نمودہ بجانب مرکز دولت روانہ گردید و مہابت جنگ بعد رخصت او از مرشد آباد بعزم تنبیہ و اخراج رگھوجے نمود رگھوجے کہ مابین کٹک و بردوان رحل اقامت انداختہ بود بر ایشان اتفاق آنکہ پیشتر نہضت فرمودہ بمقابلہ حریف غالب محال دیدہ بسمت صحاری خویش شتافت و مہابت جنگ بدون مخالفت و معارضہ ہمراہان ظفر قرین و تعاقب رگھوجی بلا تلاطم آمدہ از رودخانہ جاہگیر تے

قسمت مرحمت و بنگاله گذشتند و بعد یکدو کوچ بالا راؤ استدعای رخصت از جناب مهابت جنگ نموده پیغام فرستاد که افواج سرکار چنانچه باید در سر طی مسافت سارعت نمی نماید من مرخص میشوم بعد چندی خبر وقوع رکهو بعرض گزاشت خواهد رسید بعد تبلیغ این پیغام روز دیگر بالا راؤ تعجیل سیر جهة تاخیر بتعاقب رکهو تاخته باو رسید بعد محاربه شکست بر رکهو افتاد و از درجه جنوب راه ملک خود گرفت و بیشتر از بهیر و بنگاه او تاخت و تاراج رفت و بهاسکر که بمیدنی پور رفته بود و باستماع این خبر از دریای جیال کنک در کمال سراسیمگی و اضطراب بیرون رفت و بالا راؤ هم مقتضی المرام روانه بلاد دکهن گردید وقتی که بالا راؤ مرخص گشته عازم دکهن گردید وکیل بالا راؤ که برای بعضی جواب سوال پیش مصطفی خان آمده بود در گفتگو سبب اقتدار آقای خود و تسلط بر عطای سلطنت منحصر نموده کلمه نامناسبی بر زبان آورد مصطفی خان تاب نیاورده دهان داد که او را بزنند ملازمانش حسب الامر بعمل آورده ذلیلش نمودند او آزرده گشته می خواست برود و فتنه برانگیزد مهابت جنگ شنیده او را پیش خود طلبید و بعنایت اسپ و خلعت و دیگر عطایا خوشنود نموده برگردانید و بالا راو کوچیده رهگرای مقصد گردید بعد ازان مهابت جنگ بمصطفی خان گفت که این حرکت باعث مفاسد عظیمه و عداوت بالا راؤ می شد و جواب التماس نمود که اگر چنین می شد ولی نعمت به تنبیه رکهو می پرداختند و فدوی بالا راؤ را می مالید یا ولی نعمت بالا راو را گوشمال میدادند و بنده رکهو جی بهوسله را سزا میرسانید این سانحه در اواخر محرم یا اوائل صفر ۱۱۵۶ هجری روی نمود القصه بعد رفتن بالاجی راؤ و تسکین فتنه اطمینان خاطر مهابت جنگ و همراهیان میسر آمد و چون متمالی معاودت رکهو و بهاسکر بنود مهابت جنگ عازم مرشد آباد گردیده بمرکز دولت خود رسید و هیبت جنگ از مرشد آباد رخصت معاودت بصوبه عظیم آباد که دار الملک او بود گرفته قاصد منزل مقصود گشت همدرین اوقات کوکل چند که نوکر دیرینه و نمکخوار سرکار حسین قلیخان بود و بوسیله او پیشکاری جهانگیر نگر داشت با مرسلی و دولی نعمت خود فرو خاطئه در حضور شهامت جنگ سر آمد مبالغ خطیر بنام حسین قلی خان نوشت و حسین قلی خان معزول و مورد عتاب گشته نیابت جهانگیر نگر بر یاسین خان که فوجداری گرده داشت مقرر گشت و علاقه فوجداری بهیر قلمرو حضرت شد حسین قلی خان وارد مرشد آباد شده در تدبیر اصلاح برهمی کار خود افتاد دیگدرانیدن مبالغ کلی مزاج گهیتی بیگم زوجه شهامت جنگ دختر مهابت جنگ را بحال خود متوجه ساخت و مشار الیها اصلاح کار حسین قلی خان بر ذمه خویش گرفته از پدر و شوهر عفو جرایم و صفح مآثم او درخواست و مذویت و دولت خواهی او خاطرنشان ایشان نمود و ساخته خلعت نیابت جهانگیر نگر باز حسین قلی خان داد بعد این مرتبه حسین قلی خان نظر بوجود چنین مربی محکم در حضور بکمال استقلال استبداد در ادارهٔ جهانگیر نگر شد یاسین خان را که کبیده خاطر گشته بود عطا الله خان از طرف خود فوجدار برای بهاگلپور داد حسین قلی خان بعد وصول بجهانگیر نگر کوکل چند را از پیشکاری معزول نموده مورد انواع تحمیلات متصدیانه گردانید و او از تنگ دلی و رنجش برکنده راج بلبهه را بپیشکاری خود مقرر داشت و بعد انتظام آنجا اقامت خود در حضور مستحسن دیده نیابت خود بحسین الدین خان برادر زاده خود داد و بمرشد آباد آمده مادام الحیات در کمال تسلط و اقتدار بود تا آنکه بختش برگشت و سراج الدوله او را از اوج اعتبار انداخته بناحق کشت و خون او چون خون سیاوش تمام بنگاله و خاندان مهابت جنگ را بخاک ادبار برابر ساخت +

ذکر آمدن هیبت جنگ بعظیم آباد و انقطاع سررشتهٔ رفاقت و الدا ز او شان و دیگر سوانح که در این ایام وقوع یافت

چون بهیبت جنگ بهمراهان امن و اطمینان از مرشد آباد معاودت نموده در حدود صوبه عظیم آباد رسید نبابر بندوبست صوبه خود
و رواج بر گنه سنوحه دیگر سے اقامت گزیده بهمانا سبب آنکه چون باوالد سرگران و بر گنه ها سے مذکور تا نهایت کوهستان
چهوتون و نامور و علاقه لشکان و بر گنه ها سے سرس و کنبه و جرگانوان و شهر گهائی و کوسمی کنده تیز و راتهمد والد و زمینداران
انجا ها را با والد توسل بود و مقتدران آنجا اکثرے خاصه راجه سندر سنگه بهایت اخلاص با والد داشت میخواست که آنهارا
بنوعے عواطف خود مستمال و والد منحرف ساخته ازو دگرداند و چون راجه کیرت چند پسر سے رایان عالم چند دیوان شجاع الدوله
منعقو را دیوان مدرالمهام خود ساخته همراه آورده بود سے خواست که مالگزاران و مقتدران صوبه باو توسل جسته از
دیگران نگسلند و بندوبست صوبه بوسعت او نمایند یا غرضے دیگر داشته باشد علی اے حال والد عریضه متضمن استیذان
آمدن خود نگاشته فرستاد و جواب نوشت که عنقریب من بشهر میرسم همانجا ملاقا تنا خواهد شد تصدیع نکشند والد رفقاے او
و عده فتح یافته سے خود نشسته ناگهان شهرهٔ ورود مرهٹه در نواح بر گنه ها سے مذکور برافواه و السنه مردم افتاده شیوع
یافت و هیبت جنگ بوقوف در اذهان بسبب قلت فوج و اسباب که در اسعار کشمکش و بنگاله حاصلتے و طاقتے باو
مانده بود و علاوه بدانسته بعد استماع این خبر کوچیده و تمام شب راهها سپریده اول صبح بفناے شهر عظیم آباد رسید والد
باهمراهیان خود سراسیمه و منفعل تباب بیٹهی پور هیبت جنگ را دریافت هیبت جنگ که براسپ سوار بود در پس تلهاے
تا مانده مذکور بر نشاوه راجه کیرت چند را پیشتر برای استقبال و ملاقات والد دستاد چون نزدیک رسید والد و راجه
[illegible] آمده بعد گیر معانقه نموده بالفاق برای ملازمت هیبت جنگ رفتند هیبت جنگ از حجاب مذکور برآمده
[illegible] والد پاس اسلام نمود و علیحده اسپ گرفته استاد و الد پشتر بستانه مذکور گذرانیدند و هیبت جنگ و اره سراسپ
[illegible] دوسه کلمه استفسار احوال نموده حکم بسوار شدن داده خود پشتر راند و والد آنی چند در انجا
[illegible] شاهان که بخشی هیبت جنگ بود و دیگر سرداران سپاه معانقه و ملاقات نموده سوار شده
[illegible] شهر گسه نجانه اش رسانیده چند منزله آمده رفت دربار بتکرار و اعاده گهاتے بنگاله همراه
[illegible] والد بکار سے علی اے عهده از تعین [illegible] هیبت جنگ بودن والد با تشریح [illegible]
[illegible] سودو سکونت که چون جناب ما سے [illegible] ما سے ملک از شما بدگمان و آزرده اند و مرا از
[illegible] او شان [illegible] چند روز بجوگیان [illegible] سبب دفع مفسده ها سے او شان
[illegible] عذرات بسماجت رفع خواهم داشت والد نظر بر سودے خود و بتول نمی نموده و بنا بر غیرت و حمیت
[illegible] خود راضی نمی شد تا آنکه تا [illegible] ملاقات والده نقیر آمده در حرم سرا
[illegible] خواسته [illegible] بیایان رسانید [illegible] بنا بر وعده [illegible] خود و صاندا و بنا سے کار پرداز
[illegible] ده تنها جهان آباد گذاشته از هیبت جنگ [illegible] سفر نموده بسیاحت تخار که پانزده هم
[illegible] بیکه و [illegible] طیل در عین شهر [illegible] سے دا قاتی گوفته [illegible]
[illegible] با [illegible] نام جنگ را لقب نمکدان خود [illegible] سے شاهان [illegible] و والد بود یا آنکه [illegible]
[illegible] و [illegible] محاصلان [illegible] گاشت و جرسر نجی عت و سد [illegible]
[illegible] راه [illegible] نامه افتراق [illegible] گرفته استعفا از نوکرے و سد سخن گرفته

هر چند هیبت جنگ در منع استعفا و ترغیب رفاقت خود مبالغه ها نمود و تعهدین خود را فرستاده بضعفها فرمود و خواست که خود بخانه اش آمده همراه خود گرفته ببرد مهدی نثار خان معذرتهای مناسب نموده انزوا گزید و چون اندیشها در خاطر مردم بود که مبادا از منیداران بهوچور یه که ستمدیدانند در اثنای راه باغوای دشمنان با والد خدشه نمایند مهدی نثار خان مرحوم تا مدصوبه عظیم آباد که عبارت از یکسر باشد با والد همراه بود و بخانه خود برگشت و والد بعین برسات قطع منازل نموده بفیض آباد صوبه اوده که دار الملک صفدر جنگ بود رسیده روز ورود ملازمت صفدر جنگ نموده چون باعث برهمی اوضاع معاش والد صفدر جنگ شده بود باین شرم نهایت دلجوئی و استمالت نموده نویدها دادها هر روز ساعت کوچ او بحضور محمد شاه مقرر بود بعد دو سه ساعت داخل پیشخیمه های خود شده تمنای احوال والد صفدر جنگ در سلک احوال محمد شاه و احمد شاه و امرای شاهجهان آباد دانشاء الله تعالی رقمزده خامه وقائع نگار خواهد شد اکنون مناسب چنین مینماید که ماجرای بنگاله و عظیم آباد و وقائع حالات خاندان مهابت جنگ وغیره که درین ممالک عروج نموده منقرض شدند الی یومنا هذا که سال ۱۱۹۴ هجری است مسلسل و منظم در یک دفتر بنگارد و بقیه احوال محمد شاه و احمد شاه و عالمگیر ثانی و شاه عالم مع امرای شاهجهان آباد و لاهور و اوده و الله آباد و اکبر آباد در دفتر دیگر و احوال دکن الی آخره که ماحال معلوم گردیده در هر دو دفتر بر جا مقام اقتضا کند ثبت نماید من الله التوفیق و به الاعتصام +

آراستن هیبت جنگ حصار گلی برای شهر عظیم آباد و رنجیدن مردم ازان بنا در ابتدا و آخر اعتراف نمودن بخوبی آن عمل بنا بر محفوظ ماندن از اکثر حوادث و بلایا

چون هیبت جنگ وارد شهر عظیم آباد گردید و آمدن مرهٹه دران صوبه شهرت یافت هیبت جنگ احداث حصاری برای حفظ عموم سکنه در رعایا مصلحت دیده عمله را مامور فرمود که برنباهای حصار قدیم دیوارهای جدید بکشند و خندقی در دور آن حفر نموده کلش را پشته دار نهند تا متانتی بهرساند حصار قدیم را زمانی مدید گذشته بود که افتاده و مردم بران خانهای خود ساخته از حصار اثری نگذاشته بودند درین بنا بعضی خانها ضرر شدید میشود صاحبان بیوت لائق الاندام این بنا را در مراعات علم بما بان دیده آه و فغان ها بلند گذرانیدند چون مصلحت حفظ عام و مشتمل این اهتمام متصور بود سودی بران مترتب انشد و حسب الامر بعمل آمده در اندک زمانی خصر بهمنا بنیاد گشته قلعه متینی پدیدار آمد بعد ازان در هنگام حروب مرهٹه وغیر آن که مکرر ورود جماعه مذکوره روی داد و خلقی کثیر از سکنه بیرون شهر هم درون حصار در آمده از صدمات حوادث محفوظ و از عمارات بیرون شهر نیز خوف گولهٔ توپهای برج و بارهٔ حصار رفت تصرف مرهٹه کرده نمایند خلق خدا کے شکر گذار بوده برحسن تدبیر هیبت جنگ اعتراف واقرار سے نمودند هیبت جنگ بکام و آرام در کمال عزت و حشمت ایام میگذرانید و اغلب اوقات برای دلجوئی الله بخانه ما آمده عاطفتهای سے نمود و تمام کارسرکار بتصرف او رجسور بجاگیر خود [illegible] و آبادی سے پرگنه های آنجا بحد داشت سابق عازم افغان سرکار شد بطوریکه آن طرف نگاشته گردیده بین سرکار فیمابین مهدی نثار خان مرحوم شفقت مافوق القیاس داشت و راضی بآزادی او نبود خود بخانه خویش برداشته در آورده همراه گرفت بعد عبور دریاو وصول بمحال مذکور در آبادی بنوارہ که محل سکونت اجداد آنجا بود قدیمی ما بین آنها سکونت نزول نموده اقامت گزید و بعضی پرگنه های سرکار مذکور بمهدی نثار خان و دیگر جاها بدیگران

سپرده اهتمام و اکثار آباد سے و نویسر محاصل محالات مذکوره واشت بعد ازان که سکوت مقصد مذکوره (بقول) انجامید زوجه خود آمنه بیگم بنت مهابت جنگ را با اطفال و اکثر خدمه محل نزد خود طلبیده رسید والده نقیر نگاشت که آرزوی ملاقات شما زیاده ازانست که نوشته آید اگر حیف باشد مع فرزندان تشریف آورده صباحے چند درین موقع بگذرانند و این نیاز بر شفقت و محض وجه مهابوده الامقتدران را با غربا رسیده از اقارب باشند این قسم سلوکها کمترے باشد فقیر و علی نقی خان برادر خود را مع همراهے والده درین ایام در شاهجهان آباد بود و مصطفے خان بنا بر نیکو خدمتیها و کمال جرات که داشت باوج اقتدار رسیده در زمره ملازمان مهابت جنگ کسے را سهیم و شریک خود نمیدید ٭

ذکر عروج مصطفے خان بهادر بر جنگ بر بنته عالی و مقتول شدن بهاسکر پنڈت بهتیال مصطفے خان و تقسیرات الهی

مصطفے خان که در حروب مذکوره سابقه حسن ارادت و وجوه جانفشانے و جلادت خود نسبت برفقاے دیگر مکرر و متواتر بظهور رسانیده منظور نظر مهابت جنگ گردیده بانعام مبالغ کلے و اسباب و افیال در اقران ممتاز و سرفراز گشت از انجمله دوازده لک روپیه یکبارے انعام یافت و هفت هزار سوار رساله او و پنج هزار سوار رساله عمویش عبد النبی خان صوبه دار کنک بود و بعد مردن عبد النبی خان پسرش عبد الرسول خان منصب پدر که پنجهزارے یا چار هزارے داشت بر رساله و صوبه دارے مذکور سرافرازے یافته حاکم بالاستقلال صوبهٔ مذکوره گردید و مصطفے خان خود منصب پنجهزارے و پالکی جهالردار و علم و نوبت و رساله هفت هزار سوار و قریب پنجاه فیل و غیره اسباب امارت انچه باد مهیا داشته در کمال استقلال و اقتدار مرجع جمیع معاملات ملکی و مالے و مقتدا سے فرقه سپاه پنجوے بود که اقارب قریبه مهابت جنگ و حصول مرام خود توسل باو سے جستند و بمرتبه رسید که مسود جمیع ملازمان و منتسبان گردید تا آنکه حاجے احمد برادر کلان مهابت جنگ با وجود سه بسر هفت هزارے از اقتدار و اختیار مصطفے خان عاجز و حیران گشته بنا بر انزجار خاطر جدائی برادر و غربت از مرشد آباد که مسکن دیرینه او و از عهد شجاع الدوله بود و اختیار نمود و پیش پسر کهتر خود احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ بعظیم آباد رفت و نیز سبب آزردگے حاجی احمد خدمت هوگلے گردید که عبولت جنگ بهادر غنایت گشت زیرا که حاجے آنرا برائے خود میخواست و عبولت جنگ من بعد بهنگامه کنک خدمتی که اندک فائده داشته باشد نداشت مهابت جنگ پاس خاطر عبولت جنگ عزیزتر دانسته چون حاجے احمد از بحال سائر مرشد آباد بقصد مایحتاج میسر بود و دادن خدمت جنگلے فیصله داشت و حاجے احمد بحمات مذکوره آزرده خاطر گشته بعظیم آباد برخاسته رفت و درینوقت بعد انقضاے موسم برشگال حال چنانچه مقدم از مائه دوازدهم بهاسکر پنڈت مذکور قرار اول را که از سرداران مشهور بعض ممالک دکن بود و بر نیابت خود گزیده و امیر و از شصت هفت هزار سوار گردانیده متوجه مال مذکور و نهایت اقتدار حسب الامر گهوبهیسله با بیست هزار سوار و اغل بلاد اوڈیسه و بنگاله گردید مقصد آنکه اگر مصالحه میسر آید مغتنم شمارد و الا بحاربه پردازد و مهابت جنگ که از بسیاق اسفار متواتره اندک کسالتی و طالتی بهم رسانیده بود و بناے مداخله بهاسکر بمحض تدبیر گذاشته آرام و آسایش را پیشه منظور داشت و با مصطفے خان در باب مدافعه او مشوره آغاز نهاده خواست که تدبیرے بهاسکر را مع جمیع سرداران فوج او کیجا انقیادے خود در آورده همه را یکبارگے از پاے ملک عدم گرداند چون این کار بنا بر اقتدار بهاسکر و وحشت او مهابت جنگ و همراهیانش و عدم اطمینان از فوج اسلامیان متعسر بلکه متعذر می نمود مهابت جنگ

مصطفی خان بنا بر حصول مرام خود امیدوار انواع انعام و عنایات ساخته متوقع صوبه داری عظیم آباد گردانید و چون آگاهی یافت که سکرام سردار ان همراهی بهرام خود گسیده صوبه مذکور باو مفوض باشد مصطفی خان که در احمد نگر بود و رو بهوشیار زبان آمد بود طمع افتاده دیگر دیا بیاسکر شروع بنیاد مهمات آمیزش و آشتی نموده از جنگ خائف و امیدوار گردیده چون نافهمیده سکر سخن او در گرفت و استدعای آمدن مصطفی خان نمود مهابت جنگ مصطفی خان را مع راجه جانکی رام که معتمد علیه او و مدار المهام خانه اش بود برای خود آگهی داده نزد بهاسکر فرستاد گفت اگر در صورت او را مع سردار ان لشکر باد آورد ... ایکبار اجمیر ... مدم سر داده آید شنا را الهی حسب الامر نزد بهاسکر ... سعده بود دستانه ملاقات ... منیاسے مافی الضمیر خود از مرسل ... هنت ... مال فکر انها ریاسے عجایب ... مصطفی خان ... جه جانکی رام به تهیه مصالحه پرداخته بحضور ... ان که موکد بایمان غلاظ و شداد گشته بود بهاسکر را استه بار ملاقات مهابت جنگ ساعتنه اعلی مراول ... راکه از ... نشس بود بشتاب مهابت جنگ روانه نمود ... گردید بهاسکر با تفاق ... جنگ ... شنامه مصطفی خان و راجه جانکی رام چون بیندکه نفس سرد ... مصطفی خان ... نموده ... مصطفی خان در اثنای راه با علی بهائی میسا سعیت ایما ... نموده ... مکالمه و گفتگوے ربانی نشود و او را بمهابت جنگ رسانیده ... ورد الطاف بسیار گردانید مهابت جنگ که ذهنش صاف ... بفریب دلیدبیر بی نظیر بود بگفتگوے رنگین و سخنان شیرین دل علی مراول را مع لشکریه ... ساخت و سابق الطاف او خیال ... موفق ... مصطفی خان نمود ... علی را از ... اورد ... ساده دلانه بی ... بلکه ... است ... مدت ... سال ... ودر چین زنگ بر روے آب او د مهابت جنگ علی الترار سال نعمت و بدایا از قبیل فوا که و لالات ... نموده ... و دیگر چیزهاے دلفریب باعث ارائه دهشت و ازدیاد نفرت خاطر بهاسکر گردید و دلش را بحال ساخته و دله اگر مقصد عظیمی بهاسکر را نظری داشت چه عجب که ... فهمیده و دون تحریک اغیار خود بحدود ملاقات مهابت جنگ ... شتافت و ... فین آمد و ... تا ... یافته راجه جانکی رام ... ک ... سالمه بهاسکر ... نزد حرکت بود آخر الامر بنای مصالحه ملاقات نامه ... مهابت جنگ و بهاسکر ... سیدان منکرا ... ملاقات فرار یافت مهابت جنگ در ... گشته ... داشت و بهاسکر ... گشوده ... یده بود اواخر صفر بالا وائل شهر ربیع ... بالا دل روز یکه بر ... ملاقات ... مقرر گشته بود یک خیمه بزرگ در ... ان ... استاده ... پرده ها ... گشته ... برای آن خیمه بهمرسیده مهابت جنگ با جمیع ... مکرر ... سید ... ملک جنگ ... الله خان ... مهابت جنگ میر محمد کاظم خان و دیگر یکه ... داخل خیمه گردید ... غرت ... چون ... از ... خیمه ... مصطفی حکیم جنگ بدین راز اطلاع نداشت ... شهر ... که ... بجلس ... مهابت جنگ ... گردید مصطفی خان و راجه جانکی رام که ... جواب ... سلوک ... بیان ... کرده ... بهاسکر ... ایستاده ... یکه ... معتمد ... جانه ... متصل ... خیمه و بعضے ... مهابت ... بسته ... آسوده بودند ... مهابت جنگ ... اطلاع این راز بصولت جنگ و عطاء الله خان برای تنبیه و بر آمدن آنها ... صلاح دیده حکیم جنگ فرمود که خیمه

دومی را که سرای مکالمه با بهاسکر پنڈت پریشانده بصولت جنگ بهادر نماید حکیم بیگ صولت جنگ را بهانه نمودن جنگ را ظاهر مهابت جنگ را مغرور
صولت جنگ امید معاودت تحسین جنبه نمود و معلوم شد که او هم این رای را پسندید مهابت جنگ منتظر بهاسکر نشسته و مبدم خبرش
می پرسید و هر کاره با علی التعاقب رسیده خبرش میرسانیدند بهاسکر چون به دروازه رسید دسته های افواج آویش
روی بجنبه مقابل فوجهای مهابت جنگ بفاصله سر یکی جزائر جابجا استاده دسته های فوج مهابت جنگ هم بهمین فاصله
ارجنبه طرف مخالف استاده بودند و فیل سوارے مهابت جنگ درمیان سراپرده ها طرف پشت سرش استاده بود و سرداران
لشکر بهاسکر یا دو پا گشته و دیگر معتمدان که اش با سلاح و براق بهانهٔ عهده داران همراه گزیده و چهل پنجاه کس از رفاقت
او از انجمله جسونت دو سردار و دیگر یکه باکه آنها را بربان مندیان امنیگ گویند با بینی که گذشت بر در سراپرده مهابت جنگ
فراهم آمدند چون بهاسکر از میان فرود آمد سکرسنت دست مصطفی خان و بدست دیگر دست جانکی رام گرفته داخل سراپرده ها
شد علی قرار اول پیش روی او و دیگران در عقب و عین دیار دامن گردانیده و قبضه سیفها در دست کرده هر یکے بغرور
دیگرے مرخ امید مصطفی خان و راجه جانکی رام که از نشه کار خبر داشتند عذرے مناسب گفته دست خود از دست او برآورده
سیروان رفتند چون رفیقے از میدان صحن سراپرده ها در نوردید مهابت جنگ پرسید که بهاسکر پنڈت کدام است تا سندگان
مثل مرزا علیم بیگ و دیگران که آنها را مهابت جنگ برائے همین نزد خود داشته بود فی الفور نشانش دادند مهابت جنگ سه بار بحقیق
نمود چون آمدنش متبقن شد باستادگان حضور فرمود که این موذے را بکشید از حاضران سرین را رسے آگاه نبود بر دوم
متحیر گشته متوقف شدند مگر میر کاظم خان التماس نمود که حکم شود دیوان مکرر تا کید گفت میر کاظم جان و بجوز دار بیگ
و دیگر فدویان شمشیر با کشیده و بیدریغ مانند چیتے بسر بهاسکر افتادند اول شاه و حکیم شاه و خیره ها را که معتمدان باجرات
بودند بقصور گذاشته ماموریکه او را سر انجام نماید بهاسکر نگاه کرده بلا تامل جواهر بخود نقاے مصطفی خان
مشاهده این حال نموده جا بجا شمشیرها کشیده با بهاسکر و همراهانش درآویختند و میر محمد کاظم خان سبقت بر دیگران گرفته
دست بر سر بهاسکر لوث کار او را تمام ساخت همراهان او نیز شمشیرها کشیده بر سر دم مهابت جنگ ریختند عرب
اللهیے روداده تا شامیان شهر آگهه نشده بودند هر شخص از هر جا که بود عازم فرار از ان معرکه
گردید و بعضے بے اعتبار رسیده دوکانها بسته و اهل و عیال را در خانها جا داده و بعضے از اهل حرفه و پیشه
و بعضے از سپاهیان که در خانه ها بودند بر بامها برآمده این واقعه را بچشم خود دیدند مصطفی خان بروں شمشیرها
و سپرها و جوشن ها و خود ها و بازوبند ها و ساعد ها و غیره را که از بهاسکر و همراهان او مانده بود جمع کرده
و بعضے از سپاهیان که در خانه ها بودند بر بامها برآمده این واقعه را بچشم خود دیدند مصطفی خان بروں شمشیرها
و سپرها و جوشن ها و خود ها و بازوبند ها و ساعد ها و غیره را که از بهاسکر و همراهان او مانده بود جمع کرده
و بعضے از سپاهیان که در خانه ها بودند بر بامها برآمده این واقعه را بچشم خود دیدند مصطفی خان بروں شمشیرها
و سپرها و جوشن ها و خود ها و بازوبند ها و ساعد ها و غیره را که از بهاسکر و همراهان او مانده بود جمع کرده
و بعضے از سپاهیان که در خانه ها بودند بر بامها برآمده این واقعه را بچشم خود دیدند مصطفی خان بروں شمشیرها
و سپرها و جوشن ها و خود ها و بازوبند ها و ساعد ها و غیره را که از بهاسکر و همراهان او مانده بود جمع کرده
و بعضے از سپاهیان که در خانه ها بودند بر بامها برآمده این واقعه را بچشم خود دیدند مصطفی خان بروں شمشیرها
و سپرها و جوشن ها و خود ها و بازوبند ها و ساعد ها و غیره را که از بهاسکر و همراهان او مانده بود جمع کرده

اما اثرے از گرمیخیگان پیدا نبود بدستور پیشتر تا آنکہ سرکار مصطفی خان بہا سکر وغیرہ سرداران مرہٹہ را بعہد و پیمان و قسم کلام الٰہی مطمئن ساختہ بخواست ہمہ را بدام بلا انداز و دیگران بجمعہم قبول نمودہ فریب مصطفی خان خوردند و بلاقات مہابت جنگ آمدہ راہ عدم سپردند مگر یکے از ان سرداران کہ رگھوکاسی گوارنام داشت ہر چند مصطفی خان و بہا سکر و علی قراول مبالغہ را از حد گذرانیدند قبول نکردہ بلاقات مہابت جنگ دران اجتماع راضے نشد و با گروہ خود بیرون ماندہ و عدہ نمود کہ روز دیگر بعد ملاقات و معاودت بہا سکر پنڈت وغیرہ سزاران من ہم بخدمت مہابت جنگ خواہم رسید و بمجرد این انقلاب با بعیت خود در رفتہ نگاہ بہا سکر را با خود بر داشتہ بر دا گرچہ در راہ ارعدمات رعایا و زمینداران و یکہ تازان لشکر مہابت جنگ اکثرے بجنگ بلا مبتلا شدند بار ہم بہوشیارے حزم کاسی گوارند کور خلوص کثیرے از فرقہ مذکورہ خود را از ان گرداب اضطراب بساحل نجات رسانید و افواج منتشرہ بہا سکر بہر حال نکسہ مال و ناز و افتان و خیزان احمد و بلا و بنگالہ بکمک خود در آوردن گرفتند و مہابت جنگ با جمیع رفقا سالما و غانما بمرکز دولت خود معاودت نمودہ بکام و آرام نشست و در ہمان روز سے اس خدمت ارافرا شیر مرسومات کانہ سپاہ را راضے بخوشنودی نمودہ دہ لک روپیہ بطریق انعام عنایت فرمود و دو صد اسپ سمن مذکور با دشاہ نوشتہ التماس اضافہ منصب و خطاب بہر جنگے و نوبت برای مصطفی خان بجہت ہر یکے از بعضے سرداران خود کہ مصدر تردد ات عالیشانی اعداشدہ بودند مانند میر محمد جعفر خان کہ چراغے از خمیر باور سیدہ بود و فقیر اللہ بیگ خان و حیدر علی خان وغیرہ نمود محمد شاہ فرمانے متضمن کیفیت دعنایت خلعت خاص و جواہر و خطاب تجاع الملک اسپ و شمشیر بجہت مہابت جنگ فرستاد و خطاب بہر جنگے و نوبت و منصب پنجہزارے برای مصطفی خان و اضافہ منصب و خطاب بہادرے برای دیگران پذیرائی یافتہ در رسید و موجب خوشنودی سرآپا یانان گردید +

ذکر برہمے صحبت فیمابین مہابت جنگ و مصطفی خان و برآمدن مصطفی خان از مرشد آباد و جنگیدن مصطفی خان بہادر ببر جنگ در عظیم آباد با احترام الدولہ زین الدین احمد خان بہادر و ہزیمت جنگ و ظفر یافتن احترام الدولہ بر مصطفی خان و سوانحیکہ درین ضمن روی داد

چون اقتدار مصطفی خان از مرتبہ نوکرے گذشتہ بہتر سے بلکہ برتر سے رسیدہ بود و جمعیت اوبسر افغان و ملک بنگالہ و سرکار مہابت جنگ از حد بدر رفتہ طرفہ ارد حامے داشت لاجرم بعضے از بہ [illegible] یک نفر از ان جامہ باشد بسبب استیلاے فرقہ مذکورہ نبود و فی الحقیقہ ایں قوم سایر فرقہ سدو و ملک قتل و نہب و نمار بحال و صحارے ما مانند سباع و نہایت دلیر و طماع مے باشند بنا بر علی ذلک القیاس پاس حقوق اولیاے نعمت بکلی از ہم نداشتہ زود بمشاہدہ اندک مایہ استعداد مہیج مواد فساد و مستعد لجاج و عناد مے شوند و کمتر طمع حقوق مصاحبت دیرینہ و احسانہاے سابقہ فراموش نمودہ تا بقتل آقا و خاوند بلکہ اقربا و خویش و اندراضے اند و ہم بنا بر ہمانیت تمام از ادراک و تمیز با محاسن اخلاق کہ از ان جملہ عفو و احسانست آشنا نبودہ و انتقامات خصوص قتل افغانے اگر شدہ مانند ثبات سلے باشند و دعوے خون اینہا ہر چند قرنہا بگذرد نمیخواہد و کرہ ہاے کینہ از سینہ شان مساعد مصطفی خان اگرچہ خالی از شعور سے نبود اما بایں جرأت و منش کہ داشت بمشاہدہ دولتہاے بنگالہ کہ برای الصین منہ مبدہ بآتش حرص و طمع در کانون سینہ اش بسے افروختہ مانند خود نازد حام افغانان در مقابلہ و مقاتلہ با مہابت جنگ

برابر ملک بتصرف آورد و بعد آنش و بریده او شتافت و مهابت جنگ شروع باستیفای مواعید کرده نبا برا غراض درمیان آمد و بود
نود از جمله وعده ها یکی صوبه داری عظم آباد و دولت احترام الدوله بهادر را دلگیر مهابت جنگ داشت مهابت جنگ را از فرا
بوعده ها یکه هنگام غرض سهل می نمود بیان نمودان غرض نهایت گران و دشوار آمده است که چنین بیان بخطر از زبان جان امر دشوار است آسانی طی کند چند ماه باجمای گفتگو بجو بود بانواع مهربانی خیالات بر مستحفظ خاطر
مصطفی خان سی زد و دا از انجا که تشنه لب بسراب و جویای وصال با فسانه و خواب و تسلی نمی شود خان مرقوم ما میدا مروز
فردا و تدبیر در امور سپرد و آخر الامر آهسته آهسته پرده از روی کار برداشتن و اخلاصها کاستن گرفت و رفته رفته
دراو از محرم شمال آمده وقت با رعوقت گردید بسبب اتباع مصطفی خان از آمدن او در بهر یوسف علی خان مرحوم
آمده مهابت جنگ بجا بود حسب لی سلمانه او میکند شد از ین ما بر نشاط و حکم او نما مصدق مفاسش بود و ارمیه
آن غفلت می ورزید روزی مصطفی خان او دل شاه و حکیم شاه را که سران قشون بودند لعبادت سمر پیش از خود
مدربار فرستاده خود بعد آمدن دانست متاز الیهما بحضور مهابت جنگ رسیده مجرا کرده نشستند اتفاقا یوسف علیخان
مرحوم هم ران روز حاضر دربار بود از طریق دیگر بدیوانخانه رسیده بود که خبر تعدی ارباب زمان دران وقت حاضر بودند که آن هر دو
رسیدند مجد دنشستند آنها خواجه ... از محل برآمده شدت عارضه بیضه نواب بیگم زوجه مهابت جنگ ظاهر نمود و تقارن
الناس او جه ضرب صول مصطفی خان عروض نموده مهابت جنگ بنا بر دریافت احوال بیگم بمحل مهر رفته اول شاه و حکیم شاه
را تا آمدن خود بمجلس در بین حال آن هر دو در بیک از حجره های دولت سرا احساس حرکتی کرده هم شدند
که شاید جمعی با رباب سیوخ ... مصطفی خان ... بیگم خود ... بیگم اندرون نشسته از باخیال این
خیال از انجا برخاسته ... مصطفی خان ... بر دولت سرا رسیده بود اعلام نمودند خان مذکور که از
مدتی سابر حیه ... بود دستی بمهابت جنگ ... عده نوکری ... خاطرش نشسته از بامکه رسیده
برگشت ... مهابت جنگ حریص کور ... علی الفور تمامت جنگ ... افرستاد که بهر نحوه تسلیه نصیف خاطرش
کوشید ... مهابت جنگ ... باو رسیده بهر خیه خوبست که با نواع تقریرات ... ام ایان خاطر ریش او را
جمع کرد ... دشش ... بحضور مهابت جنگ آرد سوی مصطفی خان خانه خود رسیده رساله خود را
... سپرد رسوار و پیاده با علاوه آن بود با خلیش متفق ... خانه لوی مخالفت برداشت و پیغام استعفای نوکری
... سی خواه خود نمود مهابت جنگ بتوسط شهامت خانگ که ... و فتاش پیش سپاه و غیره و نوق تمام داشت
... بود ... که دوشش ... بولشت ... دیدن مصطفی خان ... گرفت تا آنکه مصطفی خان بیغامهای نشو نت بهمن
... سندها ... ریف و حیدر و سید و مهابت جنگ ... مهابت جنگ دولت جنگ و جمیع ... بندگان و منتسبان معتمد
مصطفی و حیران گشته می ... که چون حرمت علاوه نهاد ... بود و ند خوف عظیم رویداد و از طرفین
... سعداد حسب ... جامید و شهر ... آمد ... مهابت جنگ ... فراهم آمده از ... ارالا ... تقریب جهاد نی
... بر ... یاده ... رساله ... شل ... نگ ... شهامت جنگ ... مرحوم جعفر خان ... صدر علیخان
... قرا ... ک خان و نور الله بیگ خان ... محمد خان و ... کش ... دکمر یا ... سفرقات و سرا ریان برق انداز مشتمل
... تع را ... عبنی ... پیدن و دیگر جلیه با دخاص بردا ران ... دو حویلی مهابت جنگ از دحام داشته روز و شب مسلح و تیار

می گذرانیدند و شمشیر خان و سردار خان آمد و رفت دریافته داشتند تا به مهابت جنگ و باقی مصطفی خان [illegible]
[illegible] دشمنی داشتند مهابت جنگ هم بنا بر عدم اعتماد بر بیانه افغان ملاقات با شمشیر خان و سردار خان نمود
[illegible] آنها سے پرداخت اما عناد مصطفی خان منجر بفسادهاے عظیم و منشاے خصومتها فوق طاقت [illegible]
[illegible] ذات البین اصلاح امورے دانست و هم بنا بر مشاهده خدمت گزارے و جلادت و جانفشانیها سے [illegible]
[illegible] دولت خود سے شمرده یار انے کهدر داشتن و نوازش فروگذاشتن و جنگ کردن با [illegible]
نیز با رفقاے مخالف شجاعان اولوالعزم که همرتبه بودند اسر [illegible] سے پنداشت تا آنکه روزے خواست که [illegible]
تنها با سراج الدوله بنشیند و او را از خود کند بلکه یاران مخلصه [illegible] گردید برادر زاده هایش که شهامت جنگ و [illegible]
حاضر بودند دیگر اقربا و دوستان را همان شمل میر محمد جعفر خان [illegible] قلی خان بهادر رفیقه [illegible] بیگ خان و دیگران با [illegible]
مانع و مراحم شده معروض داشتند که الحال محل چنین کارها نمانده و کار [illegible] گذشته که بدبختیها و [illegible] اخلاص [illegible]
فسادها توان نمود حالا مصطفی خان دعوے دار ملک است و نقاسد [illegible] زوال عمر دولت جناب عالی سید اندازد [illegible]
ما همه را بکشند بعد ازان بخانه او بروند مهابت جنگ هم بنظر امعان [illegible] انسان است دید و فتح غنیمت نمود [illegible]
بگیرد همراهیان او که رحم خان نام داشت و همیشه سلم سراول او بر [illegible] افراشت بسبب [illegible] و ترغیب مهابت جنگ
ترک رفاقت مصطفی خان نموده بمهابت جنگ پیوست و شمشیر خان و سردار خان هم عروج خود و زوج مصطفی خان از
[illegible] سید [illegible] ابرین ازاعانت ببر جنگ بهلوتهی کرده ما و همدستان نمیشدند مصطفی خان جنگ مرشد آباد بدین مهابت
[illegible] با مهربانی تغییر رای مصطفی خان را گردانیده آماده برآمدنش ساخت علی ای حال مصطفی خان [illegible]
[illegible] آباد و انتزاع آن صوبه از دست احتشام الدوله بهادر بهیبت جنگ نسبت بمجادله و مقاتله با مهابت جنگ آسان تر شمرده
قاصد برآمدن از مرشد آباد گردید مهابت جنگ این را [illegible] و را فوز عظیم شمرده از نائیدات غیبی دانست مصطفی خان
وکیل خود را با فرد حساب مشاهره خود مع همراهیان خاطر خواه مدون و [illegible] صحیحه و موجودات فرستاده درخواست مبلغ
مذکور نمود مهابت جنگ بدون تعلل و تامل آن [illegible] هفتاد و یک روپیه [illegible] نه ترد البلاد تصور نموده فرستاد و
مصطفی خان مردم خود بر سر رئیس بهلیانان وغیره فرستاده از [illegible] [illegible] کار بود بجبر و تهدید طلبیده و اسباب خود و
همراهیان سخاطر جمع بار کرده روزے که برای کوچ مقرر بود با کروه و افر سوار شده پیاده و توپخانه خود را آتش داد و طبل حرکت
کوفته بفاصله اندک مسافتے داخل خیمه ها گردید و روز دیگر باز کوچ نمود چون از مرشد آباد بمسافت بعیدے رسیده مردم
شهر را یقین گردید که میرود جانے تازه در قالب مرشد آباد عموم سکنه بلده مذکوره درآمده هر یکے بر دفع بلا سجده [illegible]
شکر ایزد تعالے بجا آورد و مهابت جنگ مدبجوئی رحم خان پرداخته رعایت نمایان بحال او نمود و شمشیر خان و سردار خان
نیز مشمول عواطف ساخته سفنه هاے ایشان که باشتراک قومیت در دلها داشتند زدوده خوشنود فرمود و آنکدل
شیر خان برادر شیر خان خواهرزاده مکرم شیر زمان و الف خان و اماد سردار خان رفاقت مصطفی خان گزیده و شیوه
کفران نعمت و عصیان ورزیده بودند ترک مذکورات آنها فرموده اگر تقریرے در [illegible] مهابت جنگ می آمد [illegible]
حرکت از انها نابپسند [illegible] و ناداستنے مے نمود و مصطفی خان براے [illegible] بعضے از توپها و افیال کرد ران [illegible]
مع سار و سراانجام آنها از فیل خانه و توپخانه چیده بر گرفت و راه بنفے و تمرد آشکارا انتیار نمود و مخفی نماند که چون مصطفی خان [illegible]

تعلل مهابت جنگ و رائی و عمده جهای صوبه عظیم آباد و شتافتن خود را که عبد الرسول خان صوبه دار کنگ بود فرزند خود طلبیده تا پنجه پیش آید و مناسب نماید باتفاق او کرده آید عبد الرسول نامزد داود خان نام افغانی را نائب خود گذاشت و بدار رسالهٔ خود از کنگ کوچیده به مصطفی خان ملحق گشت پدرش عبد النبی خان بخشی هفتم شاه جلیل نسب و از عمده زادهای بود با کثر صفات حمیده آراسته و بچهای بسیار پیراسته بود میر عبد العزیز از سادات سمانه مضاف صوبه لاهور که سید عزیز صاحب تمیز از رسالداران سرکار مهابت جنگ و منجمله افواج متعینهٔ کنگ همراه اوله و پیش فقیر نقل میکرد که عبد النبی خان چون هموطن ما بین بود و در زمانیکه مصطفی خان در عقیدهٔ مخالفت مهابت خنگ ضمر ساخت با بنده روزی در خلوت گفت که سید صاحب شما را خیر خواه بود این طفل ابنی مصطفی خان را داعیهٔ نمک حرامی در سر بچیده است و من عجب محمصه گرفتارم اگر با مصطفی خان موافقت و رزم ننگ نمک حرامی کسی خاندان ما نداشته من چگونه روا دارم این نام زشت بر ای خود تو انم بود و اگر با مهابت جنگ سازم ز طعن احباب رهائی نخواهم یافت و خواهند گفت که بتبعیت دولت در رفاقت مهابت جنگ دیده و دست از رفاقت کسیکه بوسیلهٔ او بایں مرتبه رسیده بازداشت خوشتر اکه زیرو تغالے قبل از بروز و ظهور این مفسده مرا از جهان بردارد تا از ین ننگ کهتر و معیوب عارض شدن نیست نجات یابم و بهر روز پنجشنبه بمزار قدم شریفے که در کنگ است رفته دعای همین امر مینمود و پنجشنبه را نه نمود تا آنکه دعای او مستجاب شده سه چهار روز قبل از شروع مخالفت مصطفی خان عارضه همرسانیده روز پنجشنبه برحمت خدا رفته در همان قدم شریف مدفون گردید و زیارت او که روز پنجشنبه معین بود موثر افتاد چون مصطفی خان ترک رفاقت مهابت جنگ اختیار نمود عبد الرسول خان که تیر روی ترکش او و زور بازوی او بود باتفاق او در بیگانه و نوکرے کرده همراه مصطفی خان رو سپر گردید مهابت جنگ کنگ را از نائب خود داعی دیده و بصدر ارت رایه دولیعهد رام سپر راجه جانکی رام که قبل ازین پیشکار صوبه مذکور از عهد عبد النبی خان بود و بعد مردن عبد النبی خان که بپرسش عبد الرسول خان نیابت صوبه داری کنگ شد باز راجه مرقوم بکارفرمائیش بحال و برقرار بود منصب سه هزاری ذوالفقاری و بالکی چهار دار و برسالهٔ دو سه هزار سوار سرفرازی داده بصوبه داری کنگ مقرر ساخت و سند نوشته دستاد مهابت جنگ زین الدین احمد خان داماد کهتر خود را بسیار دوست می داشت والحق شمع شبستان و چراغ دودمان او بود بارادهٔ مصطفی خان بجای او تر سیده خطے در مخالفت مقابله با مصطفی خان نگاشت و مکتوب مسرسلے بهیبت جنگ از راه طرف شمالے دریا غیر راهے که مصطفی خان میرفت ابلاغ داشت و در نهایت تاکید نوشت که از راه لب دریاے طرف شمالے گنگا خود را بما رسانید اگر حاجت شود باتفاق هم دیگر بدافعهٔ مصطفی خان خواهیم پرداخت در صورت خنگیدن به تنهائے برائے مصطفی خان لقمهٔ پیش نخواهید بود ٭

آمدن هیبت جنگ از سرکار تر هت بعظیم آباد و اقامت نمودن در میدان باغ جعفر خان و جنگیدن با مصطفی خان و ظفر یافتن برو به نصرت ایزدمنان ٭ ٭

اخبار نقار یکه میان مصطفی خان و مهابت جنگ بر خاسته بود علی التواتر بهیبت جنگ میرسید چون خبر حرکت او از مرشد آباد با راوه بلغه و غناد و نوشتهٔ مهابت جنگ متضمن عدم تعرض با او و رسانیدن خود و رانزد مهابت جنگ رسید هیبت جنگ چاره کار خود را بر استشاره گذاشته با دولتخواهان و رفقاے خود درین امر بسے تعمق نمود هر کسے سخنے بقدر استعداد و مناسب مزاج خود گفتن آغاز نهاد و رضاے اکثرے به تبعیت امر مهابت جنگ بود به مقابله

با مصطفی خان مناسب نمی نمود و توهم ظفر بران لشکر خلاف عادت بود چرا که دوازده بلکه چارده پانزده هزار سوار جرار ملازم و غیر ملازم که در رسالها نوکرها بسر میبردند جمع آورده بود و همراه داشت و مصطفی خان خود در نهایت شجاعت وکمال دلیری و شهامت و تجربه کار و دقایق و آداب کار زار و جنگ های حربی و ضربی و مصیبه و مدافعت بتوپخانه نداشت مگر افغانان اقوام او تفنگهای خاصه باخود داشته در معارک جنگ مناسب وقت بمقام سوار اسپ یا پیاده پا گشته استعمال آن مینمود با وجود آن قریب بپنجاه توپ مع اسباب لائق در رکاب او بود و زیاده از صد و پنجاه فیل مع سرکار او و همراهیانش در لشکر موجود و هر یکی از همراهیان او اسپ خوب داشت که اقل قیمتش کمتر از پانصد چارصد روپیه نبود و ساز سلاح و یراق و قاشقهای زین اکثری از نقره و زره و خود و چارآئینه فولاد های طلا کار داشتند خلاصه فوج شایسته بجمیع ما یحتاج آراسته و پیراسته که دران زمان کمتر کسی چنان داشته باشد مهیا داشت و هیبت جنگ بهر جهت زیاده از سه هزار سوار و پنج شش هزار پیاده تفنگچی نداشت بعضی از انها متعینه جاها و برخی همراه رکاب و بعضی از رفقای احترام الدوله که جوهر شجاعت و غیرت داشتند خصوص مهدی نثار خان عم راقم که در شجاعت و حمیت آیتی بود ترغیب بجنگ و مقاتله مصطفی خان نموده التماس کردند که جمیع امور خاصه موت و حیات و ایسته تقدیر و ظفر یافتن برادعا منحصر بنصرت ایزدی است بر قلت و کثرت فوج نیست کما قال عز من قائل کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله درینصورت روگردانیدن از جنگ و الحاق بسهامت جنگ هرچند موافق فرمان خانجانان است اما در همچنان اقارب و اصحاب کمال خجالت و موجب ننگ و شرمساری پیشتر هر چه راسی بصفا نیاید اقتضا نماید مطیع و منقاد ایم چون هیبت جنگ نهایت نمود و در کمال شعور بوسق جنگ اختیار کرده از نرهت نهضت نمود و کوچهای متواتر کرده اراده نزول در منازل اشکر نفرمود و بمیدان باغ جعفر خان عسکر ساخت عبدالعلی خان بهادر و اعزه و شهر مثل عقیدتمند خان بهادر و برادر عمدة الملک امیر خان و دیگر اعیان و منصبداران بملاقات او شتافته حاضر شدند و هیبت جنگ از دروازه واقع و فروتنها در آمده اخلاص کیش لائق شان او بود و پیشتر معمول نداشت لعل آورده دلجوئی از حد گذرانیده و در سر انجام اسباب جنگ و فراهم نمودن سپاه اهتمام آغاز نهاد فائز علی خان بنام بخشی بود و نبابرین مهدی نثار خان و عبدالعلی را در تالیف قلوب حمایت داد و انفصال جواب و سوال میان سپاه و امور مختار فرموده احمد خان قریشی نبیره داؤد خان مشهور و شیخ جهان برادر شیخ حمید الدین و شیخ امراله و کرم خان غلام جیلانی خان و خادم حسن خان و راجه کیرت سنگه و راجه رام نرائن و دیگر رفقای مجال را مامور نمود که روز و شب در بهم سانیدن مردم خوش اسپه و خوش یراق مشغول بوده اعیان هر کدام بهر صورت بدست آید نگمدارند و سبب همانا اینکه چون اطلاع بر احوال مردم نیست احتمال دارد که در زمره کسوار هم خاصه برآید و جماعه زمینداران صوبه را هم آنانیکه در زمره مخلصان محسوب میشدند طلبیده اشت از انجمله راجه سندر سنگه مع گروهی انبوه از ملازمان و همراهیان خود و نامدار خان حسین زمیندار پرگنه ترهت و سماسی مع برادران تهور پیشه خود و سردار خان و کامگار خان و دلیر خان باجمعیت بسیار که آنهم برابر همراهیان راجه سندر سنگه بود و بشن سنگه زمیندار سرس کنبه و بهدار زمیندار سوسهر سنگه برار زمیندار ان هرگنه سهرام و چین پور و بهرت سنگه زمیندار اودل و غیره حاضر آمده شریک حال و رفقا شدند و در عرصه قلیل روز و شب قلم نگمداشت چارسی بوده باصطلاح هندشل سپاه نو ملازم میدید و اسپ و یراق که علامت نوکریست میرسید تا آنکه سپاه باعتبار عدد قریب بچارده پانزده هزار سوار و پیاده علاوه آن مقرر شد

سپاهیگری بعد ازیں بجای شما ان دو نخواهد صلاح دران دید که در میدان بدون سنگر از عهده جنگ با مصطفی خان و سپاهیان او که سپاهیگری کار و ما هر فنون کارزار و دلاور و جان نثار اند برآید و دران آمد لهذا ببلده ارکان دولت و کلانتر دران از اتفاق و اکناف [illegible] و علمای مشتهر اسلام سنگر ریزه ها از باغ جعفر خان نموده و اطراف آن بیش بسیار یکه برای آب حلقه بنا برحفاظت [illegible] بسته اند رسانیده و بعضی برون سنگر درست نموده و خندق حاصل شده بود [illegible] سپاهیان گذاشته قلعه سپاهیان را دیده برج آن تو پها گذاشته از برجی تا برج دیگر بیکدیگر ارجائه داران مفوض شد و سردار سپاه نوین و چند کس مقرر گشته چند جماعه دار با طاعت او امور شدند اول عبد العلی خان بهادر خالوی فقیر دوم احمد خان فرستاده سوم راجه کیرت چند دیوان پسر آبا ایان عالم چند بهارام راجه رام نرائن پنجم خادم حسن خان ششم [illegible] خان دوم ملکو زیر سنگر با جمعیت خود در محل اقامت افگنده و روز و شب مشغول حراست نشستند و همه [illegible] و سپاهیان کاب پس پشت افواج متعینه سنگر بطور دهسکره پیاده سپاهیان بود و اعلام هر یکے با خیمه های او در [illegible] نهای سوارے بر سنگر جائے که هر کسے خود مع رفقا بود بر پا داشت و انتظار روز موعود مصطفی خان میکشید و فقیر و برادر خورد فقیر نفے علی خان سه ماه قبل ازین عزه ذی القعده الحرام ۱۱۷۱ هجرے در مانه دوازدهم از شاهجهان آباد حسب الامر والد رحمة الله برائے انصرام شادے کخدائی در جائیکه معین شده بود بعظیم آباد رسیده و روز دهم سال نجاه و چهارم از ابادهم بادخر خال سر افضال خود عبد العلی خان بهادر فقیر کتخدا شد و چار دهم ماه صفر [illegible] جنگ سپاه و پر فاقت خالوے خود شریک این معرکه گردید و نقی علی خان بر فاقت مهدے شاه خان [illegible] مرحوم ملازم سرکار بهیت جنگ گشت بهمه بیست و هفت هزار که شاید زیاده از صد نفر خواسنده بود مقرر شده و [illegible] سپاهیان تازه دم برائے هجوم آوردن و بهمه با خال و هم وغیره روستان دراست و حقوق سابقه بهیت جنگ [illegible] فوجداری سالیانه تعلق گزیده و بهیت جنگ بر دروازهای حصار شهر و بعضے برج آن مردم تو پها گذاشت تا مصر و [illegible] لوه از شکر منصور سنجے اندرون شهر نخواهد و هم اگر مصطفی خان با بعض افواج او قاصد خرابے شهر [illegible] اموال و اسباب و عیال سپاهیان بهیت جنگ شوند تواند و همان حصار ساخته بهیت جنگ آنرو بکار [illegible] و مال و جان فدا نمایند شهر محفوظ مانده موجب شکر گزارے مردم آنجا گردید و نیز برائے تشکشاف مافی الضمیر مصطفی خان هر چند پیغامها شفاهی و عیان بود و نیز بهر اتمام حجت بهیت جنگ ده کس معتمد را بسفارت برگزید از انجمله بود یکے حاجی عالم کشمیرے که آخر حسب الطلب محمد خان شود دے مولوے تاج الدین که اصلش از صوبه اوده و از طرف عمدة الملک تبدیس مدرسه سیف خان که بر لب دریا متصل قلعه پادشاهے بطرف مغرب واقع و مکان با فیض و فضا و نزهت و نضارت بخش دیده و دلها بود مقرر بوده وظیفه سے یافت و یک هم دیگر خوب در خاطر نمانده اغلب که آقا عطیاے مرحوم چشتی و چراغ سلسله ملک محمد خان دیوان صوبه کابل باشند و اصحاب ثلثه مذکوره را نزد مصطفی خان فرستاده پیغام داد که حرکت شما از مرشد آباد اگر بنا بر ارادهٔ انقطاع و مسلق از رفاقت جنابعالے لیعنے مهابت جنگ بهیر دن رفتن ازین دیار خواه مخواه معمم باشد چون حقوق سابقه هست باید بن مهمانان و دوستان بخانه ما رود و نزول باید نمود و انچه از اسباب سفر و بار بردار حاجت باشد اظهار باید کرد تا دو سه روز با هم دگر بکام و آرام گذرانیده ما یحتاج راحاضر سازیم دو اغ یکدگر نمائیم و اگر ملاے لئے از جنابعالے نبابر حقے رویداده آگهی دهید که شبه و اسطه رفع کدورت

گشته القیام دید و افتراق بالتفاق گراید و اگر سندسے از حضور شما بسے برای این صوبه حاصل کرده باشید بنمائید تا راه خود گرفته بدون مجادله و منازعه صوبه را تسلیم شما نمایم فرستادگان روانه گردیده در نواح شرقی قصبه مونگیر بمصطفی خان رسیدند و بعد ابلاغ پیغام بعجلت معاودت نموده جواب آوردند محض آنکه نه اراده رفتن است و نه بانهایت جنگ و ستیز بلکه انتزاع این صوبه از دست شما منظور است و استفسار سند که نموده آید جوابش آنکه بشنیدیکه در انتزاع صوبه بمگالا از سرافراز خان در دست عم شما بود همان سند من در دست دارم باید دید مصرع تا در میان خواسته کردگار چیست بعد این جواب از مولوی مذکور پرسید که مولوی جیو اگر طرفے بت پرستان و طرف دیگر جماعه رفضه مستعد پیکار باشند و ما را معقد و مستعمال آن دو باشد اول کدام یک از فریقین را زیر تیغ کشیم مولوی تاج الدین مقصدش را فهمیده اما تجاهل کرده جواب داد که کافران را اگر حربے باشند رواست که زیر تیغ کشند و اهل قبله هر چند رفضه باشند نمی توان کشت آرے دلالت بخیر و ممانعت از منهیات مهما امکن از مستحسنات است مصطفی خان گفت باعتقاد ما و ارشاد مشائخ ما خود رفضه بدتر از کفره اند اول رفضه را باید گذرانید بعد ازان از حال دیگران باید پرسید مولوی خاموشے گزیده مرخص گردید فرستاده چون در بنجا رسیده و ما جرا را سمن و عن ظاهر ساخته بهیبت جنگ که مستعد مدافعه بود و مستعدتر گشت و نیز شهرت داشت که مصطفی خان خانه بائے مردم شهر و رفقائے هیبت جنگ را از فرط غرور بر بقائے خود نبخشیده هر خانه بنام یکے از مقربان خود مقرر ساخته بود که بعد فتح آن خانه متاع اهل و اسباب با و متعلق باشد ایزد تعالے نسخ است فقیر در نهایت تشویش از دیوان حضرت حافظ شیراز که بلا شبهه لسان الغیب است فال بر آن واقعه تفاول نموده بود این بیت برآمد حافظ تو با خدائے خود اندازکاره دل خود شاد کن که رحم اگر نکند مدعے خدا بکند * و الحمد لله که مطابق این فال و شاهد گشت القصه مصطفی خان چون بمونگیر رسید عبد الرسول خان برادر خود را مع فوج همراهیش برائے انتزاع قلعه آنجا که اندک بمتانت و رصانت شهره داشت تعین نمود حسن بیگ خان قلعه دار و تفنگچیان که بحر آتش قیام و استعداد بدافعه استاده چون اینقدر کارها در نظر او هیچ بنموده پایا پی متعاقب رفقا بران قلعه یورش نمود و مردمش بالائے حصار برآمده قلعه را گرفتند اما بحسب تقدیر عبد الرسول خان که زیر دیوار دروازه قلعه استاده مردم را تحریض برآمدن بالائے قلعه مے نمود یکی از محافظان دروازه سنگے از بالائے فصیل بران مرد معین افگند تضارا سنگ مذکور بر سر پر غرور عبد الرسول خان رسیده غرورش شکست و نا مبرده همانجا رخت هستی از دنیا بر بست فتح قلعه مونگیر چنان نبود که تدارک شکست سر عبد الرسول خان تواند نمود مصطفی خان اگرچه باستقلال خود و پاس دلدهے رفقا از جاده نیامد اما در باطن متاثر گشت و کرش شکست عبد الرسول خان بارو سے نور آزمائے او بود سه روز در آنجا مقام نموده بمراسم تعزیت و منع نوا خستن نوبت پرداخت و بعضے از نوبها و باروت و کلا انچه حاجت و مناسب بود ازان قلعه گرفته بشتر نصفت نمود چون خبر قرب وصول او بهیبت جنگ رسید در پاسداریهائے اطراف سنگر اهتمام تمام نموده روز و شب نمی آسود و در مدد سے نثار خان را مامور فرموده بود که شبان و روزان چند نوبت گرد سنگر گشته بلدهے و تشجیع رؤسائے لشکر پردازد مرحوم مذکور درین خصوص انچه مناسب میدانست سے نمود تا آنکه روز چهارشنبه که نهم یا دهم جمادی الثانی بود مردم همه در جاهائے خود مستعد و مهیا نشست همین که دو ساعت از روز برآمد مصطفی خان متصل لشکر رسیده در باغهائے انجا که بانبوه بود توقف نموده فوج خود را دو حصه ساخت یکی را بسرکردگی بلند خان مرد حیله و یکے همراه خود و از باغهائے مذکور برآمده بلند خان را پیشتر فرستاد تا با ارفته از طرف پشت لشکر در آمده

برداشت مردم هیبت جنگ زند و خود نیز از آخر سنگر که راجه سندر سنگه و کیرت چند وغیره مستحفظین آن طرف بوده اند اراده در آمدن نمود و بلند خان حسب الامر بطرف نخاس رفته و از باغ جعفر خان جا برسے که بخارها در انجا مقید بوده اند گذشته با ناصر علی خان و سرش سید علی و داماد مرتضی خان میرزا رمضانے نام که آنطرف مقرر بوده اند در آویخت ناصر علی خان مجروح افتاده از کار رفت و سید علی و میرزا رمضانے در برجست آلتی پیوستند و ناهر خان میواتی رحمی گشته گریخت بلند خان و مهسکر دار دو کے هیبت جنگ در آمد و رو بهیله هاے همراهیش معمورے لشکر دیده مشغول غارت شدند و مصطفے خان بسر راجه سندر سنگه که آخر سنگر بود رفته بیک حمله جمعے کثیر از همراهیان سهسندر سنگه مثل غازیخان بابوزئے و داماد سندر سنگه وغیرهما را با رفقاے بسیار بر خاک میدان افگند سندر سنگه با چند کس معدود در ازدحام فوج مصطفے خان که کمتر از شش هفت هزار سوار بود متلاشے گشت و مصطفے خان بحال او نپرداخته پشتیر را نیز بجر دور آمدن او در سنگر واندک تیر باران ذوالفقار خان میواتی بر کله و راجه کیرت چند بر پهلو جراحتے از تیر خورده راه گریز پیش گرفتند از مشاهدهٔ این احوال جمیع لشکریان آن خلع بے استقلال گشته فرارے شدند و پیش روے هیبت جنگ تمام عرصه خالے گردید و مصطفے خان با جمع کثیر تا میان شد هیبت جنگ بر فیل سوارے خود برآمده باندک مایهٔ مردم که کمتر از دو صد سوار و صد و پنجاه پیاده خاص بردار بودند با دل قوے و خاطر مطمئن مقابل مصطفے خان گردید از جمله سواران نامدار خان و کامگار خان و سردار خان و رستم خان مئین با صد سوار همراهے خود و قریب بهشتاد سوار متفرقه از رساله میر بدر الدین مخاطب بسیادت علی خان و یکه هاے روشناس ملازم سرکار در رکاب نصرت انتسابش بوده اند و مهدے نثار خان با نفقے علے خان و میر اکرام و پنج شش کس دیگر در مورچال شیخ حمید الدین حجاجے لکهنوے طرف پهلوے چپ هیبت جنگ مشغول گفتگو و دلجوئے او بود که این انقلاب رو نمود هر چند مهدے نثار خان به شیخ مذکور که جماعه دار هفتصد کس و شیخ امراءالله لکهنوے که او هم در جمعیت برابر شیخ حمید الدین بود تاکید با براے سوارے نمود سودے نکرد مهدے نثار خان همان جمعیت پنج شش کس در پهلوے چپ هیبت جنگ استاد مصطفے خان در رسیده بهر دو دست مردم را تحریص بفر و گرفتن هیبت جنگ بایما و اشاره نمود و زبانی هم با واز بلند گفت که هیبت جنگ همین است او را زنده بگیرید حکیم شاه مقابل مهدے نثار خان آمده از اسپ فرود آمد و سه چار کس از همراهیان مهدے نثار خان مقابل او پیاده شده با او در آویختند و هیبت جنگ با کمال استقلال بطرف مصطفے خان رانده تیر زنان پیش رفت و یکے را فرستاده بعبد العلی خان پیغام نمود که بالکل فوج همراهے خود سوار شوید عبد العلی خان و دیگران را که این طرف در پناه سنگر و ازدحام مردم بوده اند مطلقاً از ورود مصطفے خان و بلند خان و اسپهه زد و خورد یکه رویداد آگهی نبود از ین جهت عبد العلی خان را حیرت دست داده جواب فرستاد که در سنگر ضابطه نیست که کسے سوار شود هر کس بجاے خود مستعد است هر طرف از هر جاے که باید فوج همان طرف مدافعه با او خواهد نمود آدم دیگر آمده حکم رسانید که هرگاه من تمام شوم بچه کار خواهید آمد عبد العلی خان متحیر شده بر فیل خود نشسته و معدودے دیگر نیز بمرافقت ایشان براسپ سوار شده چون ملاحظه کردیم مصطفے خان شکست خورده ببیرون سنگر بدر رفته بود و از طرف هیبت جنگ که بر سنگر استاده بود بان و هکله ها سر بسر داده و فوج مصطفے خان با سرداران فیل نشین گریزان میرفت عبد العلی خان را مشاهده این احوال باعث انفعال شد که چنین جنگے خاندنشکید و از ما خدمتے بظهور نرسید خواست که با معدودے که همراهش سوار بودند بر سر فوج مصطفے خان که بفاصله ضرب بان و هکله رفته باستقلال استاد و علمهاے لشکر بزیر آورد

شادیانه سے نواخت و مردم او که متفرق شده بودند از هر طرف بر سر او جمع آمده ازدحام و اجتماع می نمودند تا زود دوستان دانا ممانعت سے نمودند و عبد العلی خان از شدت غیظ و غضب نشنیده بیشتر سے راند تا آنکه هیبت جنگ کس فرستاده ممانعت شدید نمود و گفت که این غلبه خداداد در رفتن شما بر سر او به تنهائے بر باد رفته قضیه بعکس خواهد شد بجای خود بوده شکر انے بجا آرید و به بینید که از نصرت الهی پایان کار بکجاے انجامید عبد العلی خان برگشته بجاے خود ایستاد و مصطفے خان تا نصف النهار استاده مانده چون مردمش همه فراهم آمدند اکثر مخلصان را مجروح دید و خبر کشته شدن بعضے معتمدان دیگر شنیده همان وقت یورش نمودن صلاح ندانست و بعسکر خود که بر سر دریاے پن پن خرد لیاصله ملک کرده بلکه کمتر بود سعادت کرده نزول نمود و تو پها را مقابل سنگر در باغ انبه که بطرف جنوب سنگر واقع شده بود قائم کرده فرمان چکه اندازے داد و صورت جنگ مذکور و شکست خوردن مصطفے خان براین منوال است که چون مصطفے خان بر هیبت جنگ رسید هیبت جنگ مایوس از نظر گشته و دست از جان شسته باستقلال استقبال او نموده و بدست خود سر انبر و تفنگچیان خاصه روبرو دیگر تازیان همراه او و راجه هاے مئین به برق اندازے و استعمال تیر و شمشیر سر راه بر مصطفی خان گرفتند و مصطفے خان فتک فوج و هیبت جنگ را تنها دیده بهراهیان خود گفت که هیبت جنگ همین است زنده اش بگیرید و درین عرصه حکیم شاه که از جوانان با نام و نشان و از جمله معتمدان مصطفے خان بود در روبروے سهدے شاه خان و ایدل برادر او و بعضے متهوران دیگر روبروے هیبت جنگ از زخم شمشیر و تفنگ کشته افتادند و مصطفے خان قریب رسیده بود که فیلبان او از زخم تفنگ بر زمین غلطید و مقارن ایحال مصطفے خان اضطراب فیل خود دیده بخوف آنکه مبادا بگریزد و فتح و ظفر مفت از دستش رود با عتماد شجاعت و رفاقت همراهیان خود خود را از فیل افگند تا باتفاق او دیگران هم همین کار کرده و هجوم آورده هیبت جنگ را دستگیر نمایند بحسب تقدیر مردم همراهے این جستن او را سبب افتادن فیلبان دانسته و مضطرب گشته گریختند مصطفے خان نیز بنگے روزگار تماشا کرده چار و ناچار تا بیرون سنگر همراه گریختگان پیاده پا بدر رفت بیرون سنگر مردم او را شناخته اسپے برابے سوارے حاضر آوردند و او را سوار کردند چون بعین انقلاب و وقت اضطراب بود توقف مصلحت ندید و دور تر رفته حکم بنواختن شادیانه نمود و مقابل استاده چنانچه مذکور شد بعجل آورده ازین طرف هیبت جنگ مع جمیع سرداران و افواج باقیمانده تمام روز و تمام شب سوار و مستعد کارزار استاده ماند بعد اطمینان معلوم شد که راجه سندر سنگه بمقدور خود کوشیده چون همراهیانش اکثرے شربت ناگوار مرگ نوشیدند و مصطفی خان او را معدوم مطلق شمرده پیش راند و راجه کیرت چند مع دیگر افواج گریخت و بلند خان با پنج شش هزار کس در اردو بازار ریخته خیمه ها و اردو ها را غارت نموده و اعلام از پا در افتاده کسے دران عرصه نماند سندر سنگه فتح مصطفے خان و گشته شدن هیبت جنگ یقین دانسته بدر رفت و همراه او لچهمن سنگه و محمد جمال و نصر الله زمینداران پرگنه سرسی و کشیه و تراروی دیگر ریزه زمینداران هم بدر رفتند و افواجیکه ضرب دست مصطفے خان دیده بود اکثرے بخانه هاے خالی بیرون حصار عظیم آباد و جمعے کثیر بر لب دریا و انبوهے در باغ جعفر خان رفته پناه گرفتند و نصف سنگر از مردان کارے که مستحفظان سنگر بوده اند خالے ماند و از اردو بازار و خیمه ها نشانی نمانده تا جائیکه نظر کار کند میدان خالی دیده مبنیاد چارے سنگر طرف شهر که سمت مغرب بود خالی گذاشته بطرف مشرق مقابل لشکر مصطفے خان پاسدارے را ضرور شمردند و هیبت جنگ روزانه در خیمه محقر یکه براے او باندک قافله از خیمه عبد العلی خان استاده کرده بودند

نسرے بر دروقت شب در خیمه عبد العلی خان آمده استراحت سے نمود و عبد العلی خان و مهدی نثار خان و این اقل الانام و معتمدان رفقاے او و همراهیان عبد العلی خان و دیگر مردم مهدے نثار خان و نقے علی خان پاسداریش سے نمودند شبے اماغه نزدیک سنگر رسیده و بانی چند سر داده قاصد شب خون بودند بیادرے اقبال حسن سعی و اهتمام مهدے نثار خان و عبد العلی خان که زود مردم معتمد هر جا فرستاده تاکید نمودند که کسے از جا نجنبد و از هر جانب که کمینه گوشان در آیند بجراے ایشان رسانند انقلابے روی نداد و فتنه برخاسته فرو نشست تمام روز گوله هاے توپ ازان سوے آمده و اسپ و مرد میکه اندکے دور تر از سنگر بطرف پشت ماے بودند مجروح و ضائع سے شدند و در دامن سنگر مردم محفوظ بوده اند بنجروز کامل بدین منوال گذشت شب هفتم که شب چارشنبه آخر ماه صفر بود بهرکارها خبر آوردند که مصطفے خان فردا کوچ میکنند هیبت جنگ ارباب مشوره را جمع نموده استشاره نمود رای دانایان براین قرار یافت که امروز جنگ دیگر امرے منظور ندارد صبح استعداد حرب باید نمود و مهیاے این امر باید بود تا انچه مقدر است بظهور آید و صلاح چنین افتاد که لشکریان مغلوب جنگ سابق را مع سرداران شان در سنگر باید گذاشت و لشکر یکه در سنگر بوده همراه گرفت باید جنگیه همین قسم بعمل آمد عبد العلی خان بهادر مع احمد خان قریشے و شیخ جانبار و خادم حسن خان و سید عزت خان مقدمة الجیش نمودند و حسوخت ناگرونا مدار خان راجه میئن با سه چهار برادر مع کل همراهیان و رساله خاص و مهدے نثار خان و شیخ محمد امین و دیگران همراهے احترام الدوله هیبت جنگ بهادر مقرر شده نوزاجه کیرت چند و راجه رام نراین و فدا النصار خان و دیگران که در جنگ اول ضرب دست مصطفے خان را دیده منهزم گردیده بودند در سنگر متعین شدند اول صبح هیبت جنگ نماز خواند. توکل بر نصرت بارے و یارے او تعالے نموده سوار شده ناصیه عجز بر آستان خداوند مستعان سوده فتح و ظفر بر دشمن خیره سر مسئلت نمود همراه عبد العلی خان قریب یک هزار و پانصد کس جمعیت فراهم آمد و با هیبت جنگ نزدیک به دو هزار سوار و هزار پیاده برق انداز و قدر اندازان و دو سه ضرب رهکله جابجا موجود و مهیا گردیده و سواران همراهے مصطفے خان از باغهاے انبه که طرف جنوب سنگر بود نمایان و توپهاے او سمت روبه روان شدند مهدے نثار خان آمده با عبد العلی خان گفت که پیشتر رفته سد آب دیله را باید گرفت والا اگر دردست مصطفے خان آمده درین میدان ایستادن متعذر خواهد شد زیرا که آنها در پناه سد و ما در میدان هموار باشیم عبد العلی خان قبول نموده از پیش روے هیبت جنگ مائل بدست چپ پیشتر رانده و هیبت جنگ بر سر راه عبد العلی خان مائل بطرف دست راست مانده و درمیانه فاصله بقدر گوله رس توپ افتاد عبد العلی خان مع همراهیان که نبرده هم ازان جمله بود هنوز تا لب سد مذکور نرسیده بود یکه مصطفے خان داخل میدان عقب سد مذکور گشته آنجا را قابض و متصرف گردید و توپهاے او را بجانب چپ ماچیده شروع بر اردان نمودند و بر روے کار پناه آن سد قصے خان اسپ مصطفے خان با جمعیت فراوان پیاده پا گشته استوار ایستاد و مصطفے خان بمنتهاے سد رسیده بر سر راسته بلوغ جعفر خان مقابل روے هیبت جنگ برحیل خود قرار گرفت درمابین مصطفے خان و پیش مرد قصے خان افاغنه جانفشان با تفنگها بے برق آثار بر سر آن سد متصل بهم چون سد سکندر صف بسته استاده شروع ببرق اندازے نمودند میان ما و دشمن فاصله بقدر یک تیر انداز بود و در اندک زمانے ازهراهیان ما اکثرے مجروح و بعضے مقتول و بهاے اکثر سواران نعلبند ما ازانجمله یکے از رفقاے عبد العلی خان

بود که اسپش از گوله غلطیده و او پیاده گردیده استعانت به فقیر آورد فقیر بر فیلی که سوار بود دانسانیده او را همراه خود برگرفت
وقت برخاستن فیل گله تفنگ بر کمر آن عزیز رسیده احتمال بود که در سر گذشت اما در کمر بند و حیله او بند شد و نیز در بازوی چپ فقیر
جراحت گله تفنگ رسیده گوشت و پوست را سوخت دستخوان محفوظ ماند فیلبان عبد العلی خان را در زخم گله تفنگ بر سینه
رسیده از کار رفت اما زنده ماند عبد العلیخان و رحمن خان خواص خود را از عقب حوضه فیل برداشته برجای فیلبان نشاند
و فیلبان را درخواست هودج عقب خود افگنند و باز از گیرودار نهایت گریز پذیرفت یکی از رفقای عبد الله خان میرزا
فتح الله نام که او را رستم زمان و سام عصر توان گفت تفنگچی باسی سعدو د از ملازمان عبد العلی خان را که در آن وقت برجای
مانده بود ندیده با وجود آنکه خود در پا ضربی یافته طاقت استادن نداشت از غلبه قلبی آهنگ تفنگچیان خود گرفته و تفنگها را تبار
کنانیده و پیش رو آورده شلک می کنانید چون وقت نماز گرگ بود و عرصه بر مردم تنگ اگر سه بدر رفته چیدان جمعیتی با چهار
سردار که عبد العلی خان و احمد زان قریشی و شیخ جهان یاور و خادم حسن خان بودند نمانده و زیاده از سه صد سوار بلکه کمتر از این
همراه نبوده اند و دران وقت عبد العلی خان بهست جنگ پیغام فرستاد که عرصه بر ما تنگ گردیده بی کمک سبقت نمی توانیم نمود
مناسب آنکه صاحب هم از جای خود بجنبند تا به پشت گرمی شما پیشتر تر نهیم الا اینچه برما گذرد خواهد گذشت اما انتظام جنگ
نیز برهم خواهد خورد هیبت جنگ میخواست پیشتر راند حاجی احمد پیشتر ما لنج گردید و ما این خبر شنیده مایوس شدیم و رجوع
باستمداد ایزدی نمودیم درین ضمن فیل نشان مصطفی خان از عقب رسیده صورت اغاغنه برآمد و بر ما تیقن شد که لا غنه
حمله می آرند هما نوقت قضا را مرزا فتح الله با تفنگچیان رسیده شلک می کنانید و رحم گوله بر نشان بردار فیل سوار رسیده
کارش تمام گشت و بلند یک دو گز علم دار از فیل جسته مع نشان بر زمین افتاد همان دم از زبان فقیر برآمد که زده ایم الله
الله اغاغنه ای و هر چهار سردار دلیر گشته فیلها را پیش راندند و از سمد گذشته با فوج مرتضی خان که روبرو بود در آویختند
دمادم این احوال هیبت جنگ را عبد العلی خان و پیغام او شان را صواب دیده مخالفت را بدرخود نمود و بانگ
فاصله از سعادت پیغامبر جائیکه استاده بود بهیئت مجموعی فیل سوار خود را پیش راند و بان دو بنگله های جلو
پیش پیش او میرفت و عمدآن در عین رفتن تیار کرده سر میدادند و خاصه داران و دیگر تفنگچیان نیز شلک کنان بمقابل
مصطفی خان میرفتند حمله ما برا غاغنه و مرتضی خان و رسیدن هیبت جنگ رسر مصطفی خان در وقت واحد روی داد
بارفقای مرتضی خان و همراهیان ما معرکه رزم گرم بود و برق شمشیر دلاوران سر بازار ان ارتن هم می ربود و قریب
چهل پنجاه کس از اغاغنه روبروی ما مجروح و مقتول گشته رمیدان افتاده بودند که ناگهان نصرت ایزدی
نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم هیبت جنگ وزید و فی الحقیقه هوا کم مغرب دلو دستوری گرفته بگرفت بندوق بر چپم راست مصطفی خان
از دست سرق انداز ان پیش روی هیبت جنگ رسیده و ان گوشه [illegible] او برون رفته و در فیل خون همرده
افتاده بمشاهده این احوال رفقای او امر گشت منیقن گشته همه ما را دل از دست رفته و بی اختیار عنان همراهیکه هر کس را اختیار
افتاده عنانها برگشت مرتضی خان فرار فیل پدر بالا گرش مشاهده نموده سر و طاقت از دست داده و نیز میت ما همت شناخت
چون مصطفی خان امیر المومنین علیه السلام و محبان آنجناب را بنظر کج میدید بچشم راست او چنین آفتی رسیده دید اغاغنه
هیبت جنگ و عبد العلی خان و دیگر سرداران منصور شکر الهی تقدیم رسانیده شادمان گردیدند و احترام الدوله حکم مواجهت
شادیانه فرموده آهسته تعاقب فراریان نمود چون ناموس نیز همراه اغاغنه بود در فرار هم اضطرار نکرده بمامل تمام

راه سے برسیدند و اگر را به مال و بهل سوارے نبا بر بے راهی بسهولت نمیرفت دوسه هزار کس باستقلال سے استادند چون ارابه و بهل باد و تر میرفت خود هم راه سے میشدند هیبت جنگ و حاجے احمد بخشش بلشکریان و سرداران خود تاکید کرده متواتر اهتمام سے نمودند که مردم در تعاقب زیاده روے نکنند خلاصه در عرصه دو پهر یک کروه راه در تعاقب سے شد لعبداران بجاے خود استاده شادیانه سے نواختند تا سپاهے لشکر و اثر بنگاه فرارے مفقود شد و خبر رسید که مصطفی خان برتالاب میتهی پور رسیده اقامت گزید و در راه حیات او معلوم شده از فیل بر پالکی سوارش فرود آوردند و در منزل اقامه هوش و حواس او را رویداده از ماجرا استفسار و از دوا و دارو سے بخت و اقبال تاسف نمود و هیبت جنگ معاودت نموده داخل خیمه خود گردیده نذور سبارکباد گرفت و بقدر پایه هر کس از رفقا تحسین و آفرین بعمل آورده هر یکے را خوشنود فرمود نفیر را با آنکه حدیث السن بوده ام در آغوش مهربانے فهمیده ستایش را نهایت رسانید و شب در همانجا گذرانید صبح خبر کوچ مصطفی خان شنیده باستماع این خبر خود هم کوچ نمود و بر خیمه گاه او که تالاب میتهی پور او دمعسکر ساخت و مصطفی خان از تالاب کوچیده بنیوب پور رفت همین قسم تا محب علی پور تعاقبے بعمل آمده بود که مهابت جنگ بعظیم آباد رسیده بر آمدن رگهوجے بهوسلا که سبب الصلب مصطفی خان ارحامے خود جنبیده بود آگهی یافته و به هیبت جنگ نوشت که احوال امنیت و در صورت اتفاق مرتبه با مصطفی خان ارعهده اش بر آمدن نه مقدور شماست و نه یارا سے من بهتر آنکه چون الحال او مغلوب شماست بحال او تنها سپرد از ید و کار او بسازید و من معاودت بمرشدآباد نموده تدبیر سے مرتبه را متوقف سازم تا بعد دیگر نه پیوندند هیبت جنگ باستماع این خبر سالار سے لشکر لعبد العلی خان سپرده و مهدی نثار خان و دیگران را متعین نموده همانجا گذاشته تا انچه مناسب دانند بعمل آرند و خود بهنگام شب سر پالکے عبد العلی خان سوار و کهاران سبیا همراه گرفته شبانه شب راهها سپرده نموده صبح نزد مهابت جنگ رسید و در اثنے آمدن جنید منزل نموده سراج الدوله را بطور ضمان همراه گرفته بلشکر خود معاودت نمود مهابت جنگ هم بعد یکدو روز رسیده در تعاقب مصطفی خان تا بقصبه زمنیا محاذے غازی پور رسید که مامل صعدر جنگ و مسکن افاغنه است رفت و قصبه مذکوره را سوخته و تاخته معاودت راجازم گشته مصطفی خان خود را بقصبه خیاڑه که ملجا و ماوایش از مشاهیر قلاع هندوستان است کشیده در بهیه تیار سے لشکر و آراستن سلاح و یراق و همه دوران اعوان و انصار کوشیدن گرفت هیبت جنگ و مهابت جنگ باتفاق همدیگر معاودت نموده بعظیم آباد رسیدند از انجا مهابت جنگ بارداده توقیف مرتبه عازم مرشدآباد گردید و هیبت جنگ در شهر عظیم آباد نزول نموده به نیاے اسباب حرب و تالیف قلوب اصدقا و رفقا و ترفیه حال نامه سیاه و سرانجام دیگر آلات و ادوات کارزار پرداخت +

ذکر رفتن مهابت جنگ بمرشدآباد و توقیف نمودن مرتبه را در بردوان و انقراض یافتن عمر دولت مصطفی خان و جنگ ثالث و اختصاص یافتن هیبت جنگ بفتح و ظفر تبا بیدا نیز دمنان

مهابت جنگ در باغ حیفر خان نبا بر بعضے امور ضروریه دوسه روز تمام نموده منعم علی خان نام شخصے را که مرد لسان زبان آور بود بر سالت نزد رگهوجے بهوسلا جناح استعجال فرستاده و خود متعاقب او بمرشدآباد رسید و رحم خان جماعه دار عمده خود را به خاقت هیبت جنگ گذاشت و رگهوجے به بردوان رسیده بود که منعم علی خان با او در انجا ملاقی گشته

پیغام مصالحه رسانید گهوبهابت جنگ را مشوش و مضطر تصور نموده مصالحه را بشرط رسانیدن مبلغ سه کرور روپیه قبول می نمود
وهابت جنگ از راه دانائی جواب وسوال بکج دار و مریز نموده تردد سفرا و گفتگو را طول داد دوازدهم تقریرات خود گهورا
جستن داده دو و نیم ماه بهین آئین گذرانیدند تا بشارت فتح و ظفر هیبت جنگ شنید آنزمان لشکر الهی پرداخته سرشته پیغامهای
مصالحه را انقطاع داد و تفصیل این اجمال و تبیین مقابل از صفحات و سطور آینده پیرایه وضوح و ظهور می یابد ✣

رسیدن مصطفی خان در پرگنه های سرکار شاه آباد و جنگیدن با احترام الدوله بهادر هیبت جنگ مرتبه ثالثه در میدان قصبه کرشنی و ظفر یافتن هیبت جنگ بران پلنگ قوی چنگ و اسیر شدن راجه دولبهرام در کشتک بدست رگهوبهو سلاوجنگیدن میر عبدالعزیز در قلعه بارهبهاٹے

احترام الدوله بهادر هیبت جنگ اواخر جمادی الاولی که پایان تابستان و شروع برشکال بود باستماع خبر نهضت مصطفی خان از شهر عظیم آباد بدر آمده
در سلخ حرب آراسته عازم گوشمال آن بدمآل گردید مصطفی خان اقوام خود را که عبارت از جماعه فاغه باشد در قصبه جتاڑه فراهم نموده زیکه گذشت
مصرف رسانید چون دید که موسم برشکال قرب آمد در گهور سید خود را در حدود صوبه عظیم آباد در میندارای مابو او دوشت سنگه
او جین مالک جگدیس پور که مخالفت او با هیبت جنگ از قدیم بود رسانید باین اراده که اگر هیبت جنگ برآمده تنگ بگیرد
فتح و ظفر نصیب او گردید مدعا بحصول انجامید و اگر کشمکشی قضیه کوتاهی یافت چیزی زیاده بران مقدور نگهداشتن
فوج نداشت و اگر هیبت جنگ درنگی نمود و آبها طغیان کرده دریاے سوهن سد عبور و مرور گردید باز میندارا آنجا که
موافق است در ساحت سیلفے از تحصیل سرکار شاه آباد بمعرض وصول باید در آورد و سپاه را بطور جاعه داے یومیه برائے
لابدیات داده برسات را بپایان باید رسانید در گهور اترغیب نموده چنانچه در نواح مرشد آباد است اینجا باید طلبید
یا خود را انجا رسانیده با او اتفاق باید ورزید که درینصورت بر سهابت جنگ غالب میتوان شد و سپاه راهم از پاے
مرثه باز نجوبے میتوان آراست بعد ازان هر چه مقدر باشد هیبت جنگ مراتب مذکوره را ببصیرت قلبی مشاهده نموده
فرصت نداد و با سیزده چهارده هزار سوار مع شیخ دین محمد متبنائے شیخ مجاهد سربلند خانے که سیف خان حاکم پورنیه او را
متعین نموده بکمک هیبت جنگ فرستاده و رحم خان روهیله که مهابت جنگ به کمک هیبت جنگ گذاشته رفته بود از عظیم آباد
کوچیده بر معبر کولو راز دریاے سوهن پایاب گذشت و روز دوم در میدان کرشنی که قریب بجگدیس پور و صحرائے
آنست رسیده برلب دریاچه که دران میدان بود اقامت نمود چون لشکر مصطفی خان قریب بود تمام روز پاسدارے
نموده بعض افواج را مستعد جنگ ایستاده گذاشت و شب در دعا و مناجات باقاضی الحاجات گذرانیده اول صبح
بعد انصراف از نماز با تمام لشکر سوار و بهیبت جنگ مستعد کارزار گشت و حاجے احمد بدرستی مبالغه نمود که بدستور حروب
اول سنگر بسته باید جنگید اما مهدے نثار خان و دیگر دولتخواهان شجاع دانا این راے را نه پسندیده جنگ میدان برسنگر
ترجیح داده بهیبت جنگ فهمانیدند که اول بار ما مغلوب بودیم او غالب و الحال برعکس هست که ما غالبیم او مغلوب دیگر
آنکه درین قسم جنگ اکنون او را صرفه است آمدنی او چه در اندک وقتی که برسات زور آورد میدان گل و لاگشته بمجال
مدافعه و مجادله با احدے نماند او بخاطر جمع اوقات میگذراند و زیاده از نصف صوبه بهار در آمده کمتر در عمل شمامی ماند
و بعد برسات مهیاے حروب عظیمه او باتفاق سرمثه باید بود هیبت جنگ این مدارج را فهمیده بعبدالعلی خان بهادر

که هراول و مقدمة الجیش بود فرمان داد که آهسته آهسته بهمانه تعین مکان سنگر پیش رفته شروع خنک بکنید همین قسم بعمل آمد گروهے از معسکر پیش رفته بودند که سیاهے لشکر مخالف نمایان شد و مصطفی خان فوج را دو حصه کرده سیکے لشکر روگی بلند خان و دیگرے را بامتیار خود گذاشته از میان صحرا سے کرسینے بدیدار گشت از نیطرف یکبار توپ کلان سر داد دم دگلاش بفیل سوارے بلند خان خود ده دران فوج تزلزلے بهمرسید بجرد ایخال مصطفی خان با فوج همراهے خود یکبارگے فیلها بالعجلت رانده سواران همراهش سپاهیان را غان دادند و مصطفی خان با جمع غفیر چون ابر مطیر با برق شمشیر و زراله هائے پیکان قطره زنان بر سر آنها رفت دلاور خان که همراه توپخانه جنبے پیشتر از همه ها بود رسیده درآویخت و داؤد خان هم هفتده کس از برادران خود یا بداوے رسوده در میدان مردان جانفشانے کرد و نام نیکے بادگار گذاشت همشاهده احوال داؤد خان دل از دست مردان رفته همدرا زراه فرار اختیار آمد مصطفی خان بطرف چپ خود خادم حسن خان را دیده برسر او ریخت و زد و خورد معقول روئیداده خادم حسن خان با نجاه شصت کس در میدان افتاد چون عبد العلی خان احوال فوج برهم و اتبتر دید با معدودے که مانده بودند پیشتر با مدگاران سلسل توپها سے کلان درمیان افتاده راه برآمد نظر نیامد آمد و میان گلوے گاوا نرا که حائل بود بریده گذشتند و بزودت مهدے نثار خان با پنج شش کس دلقی علی خان تنها از همین ویار رسیده شریک احوال ما که اعجاز العلی خان بودیم گردیدند و شیخ جهانیار و راجه سنده رسنگه که بطرف دست راست متعین و از همینه عقب مانده بودند با ده دوازده سوار رسیدند و رحیم خان با پانزده شانزده کس نیزه باز کف از یار پا پیاده بجد و جهد اجتماع و مقابله عبد العلی خان با مصطفی خان نزدیک رسیدن شان بهمدیگر نبود نا از کجا گاه تفنگ قضا در سینه مصطفی خان شصل نعلب او رسیده از پشت بیرون رفت چون از همراهیان هم اکثرے مقتول و برسے خم مجروح شده بودند باقی ماندگان با سستی و سلاست و حیرانی او بسیار تعاقب نمودند گسل را که دیدند نا امید گردیده هر کسے راه خود پیش گرفته گریختند ستیه پسر بالان شانان و فرایزدے مرد سے او میدان رنجیه مضطرب الاحوال بدر رفت و هیبت خنک که از گرگین افواج هراول از ظفر مآل رسیده گشته مستفسر احوال عبد العلی خان و باقلت انصار و اعوان بنصرت و اعانت ایزد متعان مظهر بود حسب عبارت نموده فیل سوارے عوده را پیش رانده بود پایان همین دار و گیر بر سر ما رسید و عبد العلی خان را مظفر در میدان دیده پشم علی خان داروغه دیوان خانه خود را فرمان داد که بر فیل سوارے مصطفی خان برآمده سرش را هرچه الاسرع آمد سرش را بریده گرد و دستش العجیم آماده دارد تا که دشمن گمراه نشناسد بعد از ان خاک سیاه عمله شهر خنانچه فرمان بود تقدیم رسانیده بحرکت گرد معاجله خنک را بتمامه بیشتر بحد باقیمانده شوشتر سے که از اجداد سادات شوشتر اقتباسے عهد را افسرده بکمال ورع و تقوی بوده عهده دار مهمات جنگ بود مصطفی خان حسب التماس خلصان رجوع بمهمانان نصیب نموده در عالم رؤیا دیده بود که جناب ولایت مآب امیر المومنین علیه السلام با آن افغان بدکمان بشمشیر مقابله میفرماید بعد از دیرے آنحضرت نعره الله اکبر کشیده و گرز دوسر زده بهت یا مصطفی این خبر گرز سر را بریده دستش در یک خیل بسته و کشیده خاک کردند عجب نموده نمودکه سن چنین دیده ام باد از گرد و غبار نمود تا آنکه بعد از خاک کردنش حکم هیبت خنک بدو سه ساعت در رسید گردیدش را از که دو نیم کرده یک حصه اطرف مشرق شهر عظیم آباد و یک حصه اطرف مغرب بیاویزند و همچنین شد بعد از مدتے اعضاے گندیده اش افتاده و آورده حاکیکه آویخته بود خاکش سپردند +

ذکر بقیه السیف از رفقای مصطفی خان و مآل احوال دلشیر خان و الف خان و عیسے خان و مرتضی خان

ومعامله رگهو با راجه دولبهه رام وپایان جواب وسوال مهابت جنگ با او

مرتضی خان پسر مصطفی خان در زمانیکه پایان عرصهٔ جنگ بود با اکثر باقیماندگان بمقتضای بیت مشهور تن زنده وخندهٔ همکنان ✤ بر ازمرده دگریهٔ دوستان ✤ عمل نموده در رفت ودنیا بکسے گهو برد وعیسی خان خالوے مرتضی خان برادر مصطفی خان که در کوداسلے نهان گشته بود اسیر آمده چند روز مقید بود بعد ازان ابجاسے جامهٔ دلباس واندک زاد راه اختصاص وخلاص یافت ودلشیر خان خواهرزادهٔ شمشیر خان برادر خرد مراد شیر دوسه زخم کارے بندوق که از انجمله یکے زیر نافش بود برداشته در خاک میدان بیهوش افتاده بود بهیبت جنگ براحوال او که از عهد طفلی پرورده الطاف بود ترحم فرموده بر پالکے سوارے خود برداشته بخیمهٔ خود جاید اد وجراحان ماهر الطلب داشته باصلاح حال او پرداخت چون زخمهاے کارے داشت واحایش رسیده بود سودے نداد بعد ازده روز درگذشت واف خان دامادسردار خان همراهے مرتضی خان نموده جانی بسلامت برد وبهیبت جنگ خاک عرصهٔ میدان را بجبهه سائے نیاز وسجدات شکر خالق بی انباز زیب پیماے خود ساخته بر مغرب خیام مصطفی خان نزول نصرت شمول نموده نذور تهنیت ومبارک باد گرفت وشام بخیمهٔ خالوے فقیر عبد العلی خان بهادر آمده مبارکباد الیشان گفت ومدایح تحسین وآفرین بنابر حسارت وجانفشانی که درین کار از مشارالیه بظهور رسیده از حد برد وچون بعد از فتح درمیدان اقبال نقاره وارسال نوبت بدست خان معظم مذکور در آمده برد وحکم بنواختن نوبت فرموده بمهابت جنگ درحین مبارکباد التماس اعطاے علم ونقاره از حضور پادشاه براے او نمود ومهابت جنگ درجلد وے این مرتبهٔ عظیم که انه هبب خدا باحسن وجوه سپرایهٔ انجام یافت عبد العلیخان بهادر هم که شریک کار ودر شمار برادر زاده ابو وضلع فاخره وافیال وجواهر وشمشیر براے هر دو باتفاق فرستاده دو دریاغ جعفر خان هر دو کس رفته بدان وآداب کورنش که درین دیار رایج است بجا آورده بعد از کورنش عنایات تقدیم رسانیده نجانه هاے خود تشریف معاودت نمودند وبعد چندے از حضور محمد شاه علم ونقاره براے عبد العلی خان بهادر مرحمت شده رسید ✤

ذکر آمدن رگهوجے بهوسله در کٹک ومقید گردیدن راجه دولبهه رام باقتضاے گردش فلک وجنگیدن میر عبد الغربز در قلعهٔ بارهٔ بهاے بارگهو بپاس آبرو وحق نمک

در جنگ ثانے که مهابت جنگ هم بعد ازان رسیده در تعاقب مصطفی خان شریک بود از نوشتهاے تهامت جنگ ورود رگهو بهوسله در کٹک معلوم گردیده بود ماجراے آن بر سبیل اجمال آنست که چون عبد الرسول خان نبابر ناچاقی صحبت فیمابین مهابت جنگ ومصطفی خان از کٹک معزول ودنیابت صوبه مذکور بجاے خان مرقوم براجه دولبهه رام مسمی راجه جانکی رام که پیشکار آنجا بود مقرر گردید دولبهه رام موافق عقده خود بصحبت سنیاسیان وبراهمه بسیار مایل دارجماعه دارآن متعینه که اکثرے مسلمانان بوده اند مستکره بود واغلب اوقات صحبت با نبود تشیف العقول وسبیل سیاسیان مجهول میگذرانیده واز سنیاسیان اکثرے جوگیس رگهو بود وامد سنتی اوضاع وسیکی غفلت راجه دولبهه رام بارگهو ظاهر گردده او را بر راجه مذکور دلیرے ساختند چون خط طلب مصطفی خان بر گهو بهوسله رسید نامبرده که از گذشته سدن بهاسکر روز وشب مبتلاے غصه وغم وچون مار سرودم زده در پیچ وتاب متر صد انتقام بود رسیدن خط مصطفی خان لطیفهٔ غیبی

شصت و چهار سوار و پانزده سوار روانه بنگاله گشته از جبال بلاد کنک وارد ان مملکت گردید و راجه رامیهه رام فریب
سنیاسیان داده بمرتبه غافل ساخت که تا دو روز گهور برلب دریای کنک اطلاع از قرب او نداشت میر عبدالعزیز متوطن
سمرقند که به تقریبی ذکر آن سید عزیز قبل ازین گذشت بر ورود او مطلع گردیده باده بیست کس که دران وقت حاضر بودند
سوار شده بدربار آمد و همراهیان را گفت که زود تیار شده متعاقبش در رسند چون بدر دولبهه رام رسید و پرسید مردمان
دولبهه گفتند که مهاراج در خواب و خبرے از مرتبه دریخچا نیست ساعتے بر این گذشت که آشوب عظیم در شهر برخاست
و بلبه گریز مشیوع یافت دران وقت دولبهه رام از خواب غفلت جسته و بر پالکی خود نشسته اراده رسیدن قلعه بارهه پهاڑی
که چندان مفاصله نداشت نمود و آشفته سر و دستار گریخت میر عبدالعزیز در پے او با معدودے از رفقاے دویده بنا بر
امرے یک آن توقف نموده بطرف پشت سر خود دیده با یکے از رفقا سخنے گفت چون باز روبراه نمود دید که راجه مذکور
بنا بر مشاهده چند نفر مرتبه که غارتگران بوده اند پالکے را در کوچه گذاشته خود پیاده پاگشته راه خرابه هاے چند که در همسایگی
گرفته و گریخته میرود اسپ خود را دوانید و پهلویش را گرفته ممانعت نمود و گفت که هنوز قلعه ے تو دانی رسید چرا خود را
ذلیل و هلاک میکردانے بهوش آمده بر اسپی که میر عبدالعزیز پیش کشیده سوار گردید و میر مذکور او را درمیان رفقاے
خود گرفته تا قلعه بارهه پهاڑے رسانیده و دیگر مردم همراهے از رساله او و رساله داران متعینه اندک اندک جمع آمده
دولبهه رام بجمعیتے میسور قلعه محصور گردید و گهور رسیده قلعه را فروگرفت دولبهه رام خبر بعد مهابت جنگ که تعاقب
مصطفے خان رفته بود شنیده مضطرب و مشوش گردید و همان سنیاسیان که او را در وقت گذشته حاسوسے می نمودند
واسطه پیغاما گشته دولبهه رام را از لالات بلاقات گهوپنمودند او نیز زندگے را بر آرزوگزیده راضی شد. باسرداران
همراهے مشاوره نمود بعضے نجوشیدند بعضے باقتضاے طبیعت ای دولبهه رام را مرجح شمردند میر عبدالعزیز و
برخے دیگر بپاس آبروے خود و شرم مهابت جنگ سربازده حیلے را ترجیح داده آخرالامر بعد پانزده روز
از قلعه گیرے راجه دولبهه رام براے ملاقات گهور آمد گشت و جمیع سرداران همراهے او اختیار کردند حتے برادر
کلان میر عبدالعزیز نیز با دو کس بیرون رفت و میر عبدالعزیز با رفقاے خود که همه چهار صد کس بودند مع چند کس
از ستهریان که بحفاظ خود نموده بناه بقلعه بردند و بقلعه ماند و گهو بعد ملاقات بنا ے خدعه دیگر گذاشته سرداران
را ب سراپرده خود برده تواضع نمایند و بعد ے دولبهه رام خیمه پاکرده در انجا جاے داد و بهانه آنکه هوا گرمست اکنون
بپاسا نمودن صواب نیست آخر روز بجاے خود خواهید رفت چون هر یکے بجاے رسید و کمر کشاده آرمید همانجا مقید گردید
و از آنجا بخدمت کتخدا میر عبدالعزیز بهاے جنگ گشته درخواست قلعه کوشیدن گرفت گهو بعد استفسار آگاهی
یافتن که میر عبدالعزیز سیجنگد بنا بر مذکور را بنا بر اصرار دولبهه رام بامردم خود نزد یک قلعه فرستاده وعده و وعید
و تهدید بآغاز نمود میر مذکور جواب داد که ما برادر داریم و نه آقا تو کرا یک کس که مهابت جنگ است بوده ایم اجیفے نامردے
کرده اینجا چوپستند و ما پاس نمک تا جان داریم بدافعه و محافظت قلعه میکوشیم خلاصه تا یکماه و چند روز میر عزیز مذکور
و جماعت آبروے خود و مراسم قلعه داری کوشیده نگذاشت که کسے دران قلعه تصرف تواند نمود تا آنکه مهابت جنگ
حسب الالتماس شهامت جنگ و بنا بر اطلاع بر ورود گهو بکنک از تعاقب مصطفے خان و رفاقت هیبت خان برگشته
بر شد آباد رسیده و هر چند خبر اسیرے دولبهه رام و جنگیدن میر عزیز شنیده اما بنا بر عزیمتیکه در توقیف گهو داشت

اعانت و کمک سیر عزیز وارادہ مقابلہ و مدافعہ رگھو بظاہر موقوف داشتہ برعکس گمان مردم منعم علی خان نام شخصے را کہ از شاہجہان آباد آمدہ ارادہ توسل باذیال دولتش داشت و زبان آور رنگین مقال بود نزد رگھو فرستادہ خواستگار مصالحہ گردید و رگھو این استدعا با اضطرار و عجز مہابت جنگ دانستہ قبول مصالحہ بشرط ایصال سہ کرور روپیہ سے نمود مہابت جنگ بضرورت درلیت ولعل میگذرانید تا آنکہ خبر ظفر یافتن ہیبت جنگ بر مصطفے خان شنیدہ سجدات شکر الٰہی تبقدیم رسانید و بار رگھو کہ جواب و سوال مصالحہ داشت روے ورق برگردانید و پیغام داد کہ مصالحہ را سبب باعجز و قصور است یا امید مغفور والحمد للہ کہ الی الآن غازیان غیرت شعار و ہنر پران شیر شکار در مقابلہ و مقاتلہ بایشان حریص تر از اول و مشتاق تر از صبا و بصید بسمل اند و تحصیل نفعی ہم ازان مسافر غریب و سالوک مفلوک منظور ندارند درینصورت مصالحہ منحصر بر مکاوحالیست کہ شیران بیشہ تنگ و غار با نہنگان دریاے بر اکار زار را بجائی رسانند کہ جوی ازخون و رہا مون روان گردد و دران بحر بے پایان دلاوران بہادر و بہادران دلاور شناور گشتہ بر ہمدگر حملات رستمانہ آرند بعد ازان ہر کہ مغلوب و زبون و دشمن گردد از غالب طالب صلح آشتی شود رگھو جواب داد کہ اینجانب باچار دہ پانزدہ ہزار سوار ہزار ہزار کروہ مسافت طی نمودہ تا جوار آن گردون وقار رسیدہ و آن جناب صدکروہ ہم بر سم استقبال قدم رنجہ نفرمودند مہابت جنگ باز جواب فرستاد کہ چون شما از راہ دور حرجے عظیم کشیدہ بہیم و امید در نجا رسیدہ آید و ایام برشکال قریب الاتصال ہست ما مولاے مناسب آنکہ چندے آسودہ مہیاے رزم و پیکار شوید بعد انقضاے برسات بعون اللہ تعالے استقبال شما نمودہ تا مملکت شما مشائست خواہیم نمود رگھو باستماع این کلمات در اطراف ملک بیرجھوم رفتہ چاوے نمود و تمام صوبہ کٹک تا میدنے پور و جلی و برد وان در تصرف او در آمد و میر عزیز در مدت جواب و سوال مصالحہ بہ براقتضاے صلاح وقت از کمک خود نا امید گردیدہ قلعہ را از ذخیرہ اذوقہ و ما یحتاج حرب خالی دیدہ بتدبیر راضی بہ مصالحہ و دادن قلعہ بارہ بہانے شد بہ حفظ آبرو و اسباب ہمراہی خود و اختیار ماندن و نماندن نزد رگھو گشتہ عہد نامہ بدستخط رگھو و مہر و گواہے و ضمان رؤساے لشکر گرفتہ از قلعہ برآمد و چند روز در لشکر ماندہ از رگھو رخص شدہ خود را نزد مہابت جنگ رسانید و بعد یک سال کامل بلکہ چند ماہے زیادہ بر یک سال راجہ جانکی رام سرکردہ تیہ براے اخلاص پسر خود راجہ دولبھہ رام بر رگھو معرفت مہابت جنگ رسانیدہ دولبھہ رام را رہا نید و بعد آمد نشر بیغ نا رگھو مہابت جنگ بپاس فدویت و دولت خواہے راجہ جانکی رام از خزانہ خود بخشید +

رفتن رگھو بطرف عظیم آباد برای استخلاص مرتضے خان و بلند خان و غیرہ افاغنہ از رگھو و رسیدن مہابت جنگ ہم برای مقاتلہ با رگھو بسمت عظیم آباد و معاودت از انجا بمرشد آباد

دران اثنا کہ رگھو بھوسلہ در نواح بیرجھوم سکونت داشت مرتضے خان پسر مصطفے خان و بلند خان و دیگر افاغنہ کہ در کمین رگھو بعد فرار از میدان رفتہ سکینت تہ بود و زمینداران انجا آنہا را جاے دادہ طمعے در بعض اموال آنہا نمودہ و پہلوان سنگہ و سوتھر سنگہ زمینداران سہسرام و جہین پور حسب الاشعار ہیبت جنگ نمیگذاشتند کہ افاغنہ ازان شعاب جبال بطرفے بدر روند افاغنہ دران مکان ہم آشیان مار و مور و درندہ بگور بودہ مردن را بزیستن چنانچہ تجربہ میدادند ناچار علی ہذا برگھو بھوسلہ عرائض مشتمل بر عجز و انکسار متواتر فرستادہ معروض داشتند کہ اگر شما بانظرف

قدمے رنجه فرمایند و ما مخلصان از ین سنگلاخ نجات یابیم و ام الحیات حلقه اطاعت در گوش و فاشیه عبودیت بر دوش درگشته در مراسم جانفشانی قاصر نخواهیم بود درگمون باشید انکه چند هزار افغان بانام و نشان را مطیع و منقاد خود ساخته او اخر بشتکال سال پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم از محل اقامت خود از راه جنگل بیر بهوم و کهرکپور متوجه صوبه عظیم آباد گشت و بعد تاراج شیخ پوره و دیهات نکارے وغیره برای استخلاص سرتضے خان وغیره از دریاے سوهن پایاب گذشته افاغنه را خلاص ساخت و با جمعیت بیست هزار سوار و پیاده افاغنه و مرهته در عرصه اروں وحدود نکارے اجتماع داشت که متعاقب او مهابت جنگ با دوازده هزار سوار جرار از راه متعارف بقصد قتال و استیصال مرهته بعظیم آباد در رسید و احترام الدوله بهادر بهیبت جنگ استقبال عم خود مهابت جنگ نموده ادراک شرف قدمبوس نمود و مهابت جنگ در باقی پور طرف غرب بے عظیم آباد معسکر ساخته روزے چند در ان میدان بلقاے دوستان و صحبت مخلصان مسرت اندوخت +

ذکر آزردگے عبد العلی خان بهادر با هیبت جنگ و رفع غبار نقار با صلاح مهابت جنگ

چند ماهے قبل ازین میان هیبت جنگ و عبد العلی خان خاوے مسود اوراق غبار ملالے برخاسته صحبت ناجاق و مادہ افتراق گردید و هیبت جنگ رقعه بعبد العلی خان نوشته دران ورقه فقره نوشت که حاصل مضمونش این بود که در جنگ مصطفے خان اخرے راجه کیرت چند زخم تیر برداشت و برجانفشانی مهابت گمان داشت صاحب چه کرده اند که اینهمه اثبات حقوق خود میفرمایند عبد العلی خان ترک آمد و رفت دربار نموده بخانه خود منزوی بود و چون مهابت جنگ در باقی پور بود باهم گفت که ترک رفاقت هیبت جنگ فرموده همعنان مهابت جنگ بمرشد آباد رود و در خدمت مهابت جنگ بقیه اوقات بگذرد و روزے دو سه مهابت جنگ که بعد طعام مجلس خلوت و حاجے احمد و مهابت جنگ و هیبت جنگ و عبد العلی خان بمجالست نشسته بنده راهم بحضور مجلس طلبید بود عبد العلی خان اه سخن کشاده شروع بعرض احوال و انها مقتضی خود نمود و با مهابت جنگ گفت من داعیه آن دارم که بقیه عمر در خدمت بندگ ایم حال اقامت با هیبت جنگ مدارم مهابت جنگ بنا بر تسلیه و تصفیه فرمود که درین جزو زمان پسر با پدر و برادر با برادر در حضومت سے نماید چنانچه شاهد هست سبب این تقریر آنکه در سه روز قبل ازین ماجرا صولت جنگ را با پدر خود حاجے احمد بنا بر سوء ظن حضرت غیر مناسب روید اده وسیله تفضیح پدر و پسر گشته بود هر گاه که این قسم ماجرا میان آبا و اولاد و اخوان حقیقی روید هد در میان متوسطین هیبت جنگ که نبی عم یکدیگر اند اگر ملالے ظاهر شود دفعه اسعیا د دارد عبد العلی خان گفت که فلانها اخوان و اولاد با هم اگر خصومتی و رزند مضائقه نیست که با هم دعاوے ارث و شراکت دارند سنگ نوکر محضم اینمعامله با من را ندارد اگر لائق کار خود دانند نگهدارند والا بدون رنجش و خفگان رکیکه نامناسب هر خص فرمایند این قسم رقعه ها چه دارد کیرت چند چه گوید لیت که او را با من مے سنجید هیبت جنگ ازین سخن برآشفت و رنگ روئیش متغیر گشت و گفت که من جان خود را برای آبروے کیرت چند خواهم داد کیرت چند کسے هست که کفشهاے پیراور ا بزرگان هم بسر داشته اند کنایه آنکه پدرش دیوان شجاع الدوله مرحوم نامی بسکاله و مرجع جمیع اهل خدمات بود که حاجے احمد و مهابت جنگ هم از ان جمله بوده اند عبد العلی خان گفت که پدر من کفش بردارے پیر کیرت چند نکرده تا من احترام او از جمله ضروریات شمارم مهابت جنگ تسکین عبد العلی خان فرموده گفت که با شما چه آزرده مے شوید کنایه نواب هیبت جنگ

بسوے من است این سخن مهابت جنگ احترام الدوله منفعل گشته سکوت ورزید و مجادله اختتام یافت بعد چند روز بهیبت جنگ راه تنهائی فهمانیده باهد گیر معانقه کنانیدند و ملالت رفع گردید*

رجوع باجرای حرب گهوبهوسله با مهابت جنگ که در میدان شرقی محب علی پور اتفاق افتاد

بعد روزے چند مهابت جنگ از باقی پور مع هیبت جنگ و صولت جنگ و ثابت جنگ و سراج الدوله و شمشیر خان و سردار خان و میر محمد جعفر خان و حمید علی خان و رحم خان و عمر خان و شیخ جهانیار و غیرهم کوچیده بنوبت پور رسیدند ران روز اثری از مرهٹه در راه پیدا نبود بعد ورود اندک غلغله سوارے بعضے سواران مرهٹه که از بازاریان کسے دیده بود برخاسته فرو نشست صبح مهابت جنگ به توزک جنگ و حرب مقدمه و جماعین و ساقه لشکر آراسته سوار شد ران روز شش کس صاحب نوبت و پنج کس صاحب ماهی و مراتب دران ندرج بوده اند مقدمة الجیش میر محمد جعفر خان و شمشیر خان و جانب راست عطاء الله خان و سردار خان و طرف چپ احترام الدوله هیبت جنگ و ساقه لشکر که عبارت از چند اول است صولت جنگ و شیخ جهانیار و عمر خان و بانشتان قبل مهابت جنگ رحم خان و در قول خاص فقیر الله بیگ خان و نور الله بیگ خان و دیگران همین شان و فرمع کل عساکر جوابے اعدا تا اول ظهر راه پیما بوده مرهٹه ها روبرو نیامدند و بات اطراف را سوخته و دزر و بال ضعفا افتاده و در تراز ضرب توپ و تفنگ راه می پیمودند تا آنکه بر تالاب رانی متصل محب علی پور عسکر منصور در رسید اتفاقاً گرد و دران تمام فرو نگاه داشت و دران روز وصول مهابت جنگ تا بآنجا و دراز قیاس نمے پنداشت میر محمد جعفر خان شمشیر خان که اینه گرد برسرش رسید نا گهو مضطرب گردیده بے آنکه لشکر خود مرتب سازد بعد افسه پرداخته در محاصره افتاد افواج مرهٹه از چار سو هجوم آورده در استخلاص او یورشها آوردند جنگ عظیمی با میر جعفر خان رویداد گویند که بسمن انکارے شمشیر خان گهو خلاص یافته بدر رفت و باز ان مهابت جنگ باستماع ازدحام مرهٹه بر سر میر محمد جعفر خان بکمک او رسیده بهدین عرصه باما که همراه عبد العلی خان بهادر باندک فاصله از شمشیر خان و میر محمد جعفر خان بودیم نیز جنگے رویداده چند کس از طرفین مجروح و مقتول شدند عبد العلی خان با معدودے مقابل چند هزار کس استاده بود درین ضمن مهدی نثار خان مع فیل نشان هیبت جنگ با اندک مایه جمعیت رسیده محمد عبد العلیخان گردید درین زد و خورد شام شد و مرهٹه ها مضطرب الاحوال پس تر رفته اقامت نمودند مهابت جنگ مع همراهیان در همان میدان نزول نمود خیمه محقرے برای او برپا گردید بهرے از سران عمده مثل صولت جنگ و هیبت جنگ و ثابت جنگ و امثال اینها سرمایه نیز نزدیک آمد و بنابر خلت شب احدے از برادر خود که کجا مانده و چه سرش آمد آگهی نداشت و تمام شب مردم گم گشته های خود را یافته و در جستجوے آنها شتابان و بطلب آنها بفریاد و فغان بودند عبد العلی خان بهادر و بنده و محمد اله یار خان بهادر برادر علاتے مهابت جنگ را کنار و شبانه و مقربان انشب را در خیمه مهابت جنگ بسر برده چون صبح شد بار برداریها در صحرا افتاده امانت و مسلم یافتند خیانچه ازانه فقیر هر از جائیکه مردم ما و رفقاے عبد العلی خان بهادر وقت شب فراهم بودند بقدر نیم کروه در صحرا بے نگهبان محفوظ ماند صبح بهلبان گاوان را برده و خیه پیاده همراهش رفته آوردند و معسکر انتظام یافته چند روز دران میدان مقام شد مهابت جنگ هر روز در میدان برآمده با مرهٹه مصاف میداد و غالب آمده مرهٹه را خائب و خاسر برے گردانیدند اما ها بنجا شمشیر خان و سردار خان را با خود منافق یافته اند کے در باطن اندیشه مند گشت چنانچه یاد دارم که روزے اندرون محل حضور نواب بیگم فقیر نشسته بود

که مهابت جنگ آمده اندک تشنگی نشست وبیگم صاحبه بفحوای کار فرماسنده مستفسر گردید درجواب فرمود که این مرتبه من رنگ ملازمان خود دگرگون مے بینم بیگمه مذکور مظفر علی خان بهادر سے وتقی قلی خان خلف حاجے عبد الله خطاط مشهور را که درعهد عالمگیر دیوان برهانپور بود باتفاق برسالت پیش رگهوا زطرف خود فرستاد تا صورت مصالحه اگر تواند شد بعرصهٔ ظهور آرند تا سمرو با بوسالمت سیر حبیب تا برگهو رسیده ابلاغ رسالت نمودند ورگهو که غلبهٔ لشکر مهابت جنگ ورخاطر خود مرتسخ داشت مصالحه را منقرض شمرد اما میر حبیب که با مهابت جنگ عدو بود راضی نگشته رگهو را بازداشت ودلالت برفتن مرشد آباد نمود سببش بها آنکه شماست جنگ در اجانتها دعرصه خالے است بلکه کارسے از پیش رود ورگهو بشنودن نام میر حبیب والا مرشد آباد گردید مهابت جنگ نیز لغانبش گزید چون درستیز وآویز روز اول که ناگهان رویداده انقلابے پدید آمده بود اخباس غله بغارت رفته نهایت قلت داشت آمدن تا بمنیر اندک بمشقت وعسرت ماکولات میسر آمد چون دریاے سوهن آب عمیق نداشت واخباس غله درلشکر از هیچ طرف نمیرسید وجود غله کمیاب وآخر الامر نایاب شد ومهابت جنگ کنار دریاے سوهن گرفته قطع مسافت سے نمود مهتهٔ جسونت ناگر ومیر غلام اشرف که هر دو جاعه دار وملازم سرکار مهابت جنگ وصاحبان جرات بوده اند در شهر حضیر آباد تنبا برکارسے دو سه روز توقف نموده چون راه از تک وتازم همه مسدود دگردید بپاس غیرت وارادهٔ فاقت ولی نعمت خود باتفاق همدیگر جمالت را کار فرماشده باجمعیت قلیل که همراه داشتند از شهر برآمده راه لشکر گرفتند رمله ها درراه محاصره کرده خواستند که غارت کنند نهدلت راضی نگشته ابتدا باستعمال سیف وسنان [illegible] ودر اثنای محاربه با دران مذکور رمع رفقا درمیان گرفته مورد طعن وضرب سیوف وسهم دوران نهایت مجروح نموده برخاک افگنده بدین ناگر مذکور از زخم شمشیر یکه دران گیرودار رسیده بود دانج منقطع گردیده اسباب هر دو بس بغارت رفته عیال تباه سیاه مهابت جنگ ملحق شده ومهابت جنگ معظم آباد رسیده چون رگهو در رفتن مرشد آباد تعجیل داشته ملاقات همت برنعاقبش گماشت منزل بها گلپور بر نهر بتهر جینیا نگر مهابت جنگ نیز سائه اتجا رانیه اساده سرداران لشکر برای بعض مقامات مناسب عسکر آهسته آهسته پیشتر رفتند فاصله بعد سے درمیان افواج ومهابت جنگ افتاد رگهو انتهاز فرصت نموده باجمعیت پنج شش هزار کس نایان ودر فرو گرفتن مهابت جنگ شتابان گشت مهابت جنگ دران وقت بکمال استقلال کار فرما گشته حواس خود را جمع نموده با معدودے که مع سوار وپیاده زیاده از اربعه مائه نبودند بمقابل رگهوت روبرو شد قلیل مذکور را مرتب نموده تا دیر مدافعه آنها نموده دوست محمد خان یکه را که لوکمد استه بود مقابل سرکش با او صلاح باتگ ها شاهت داشت ورز اول ملازمت دعوے بلندی کرده بود یاد فرمود چون حاضر آمد گفت که محل اظهار آن دعوے اینجاست اگر سے تواند شاید مدعے براثبات آن دعوے درین میدان بیاید او هم آنچه گفته بود بظهور رسانیده واسب خود را پیش رانده درجمع کثیرے که مقدمهٔ الجیش رگهو بود از یکه تازان دفعتاً رسان لشکرش بود نا گاه ضربت وبا وکسر جمعیت شان را درهم شکست ازان جمله یکے را کشت ویکے را زنده گرفته آورد درین اثنا سردار ان یکه اندکے دور تر بود نادر سیده رگهو را مع فوج او بصرب تفنگ وتیر وسنان وشمشیر درآورده مغلوب ساختند چون طاقت درپائت نا چار روبفرار نهاد ودیگر افواج او بقدر دست رس بار رنبه را خازنها کرده راه فرار پیمود درشارع عام متعارف از امکان چون حوصله چندان ندارد که دو لشکر مخالف باهم برگردند تا مدت رفتن رگهو از خوف مهابت جنگ وهم نبا بر عجلت واراده سبقت وصول بمرشد آباد راه جنگل وکوهستان پیش گرفت مهابت جنگ

برائے محافظت شہر مرشد آباد الحلا غائبشما مت جنگ نگاشتہ بردک فرستاد و خود براہ منازل مقررہ سعرہ فہ باستعجال شتافتہ
بعد یکروز از ورود در گھوسبر مرشد آباد رسید رگھوداران عرصہ کہ مہابت جنگ نرسیدہ بود و جات اطراف مرشد آباد مثل جہانگیر
و باغ میر جعفر خان را آتش داده تاراج نمود و بمجرد ورود مہابت جنگ قالب تہی کردہ بے استعمال آلات حرب باتمامی
فوج خود در رفتہ سمت جنوبے و غربے شہر روانہ گردید مہابت جنگ بعد سہ چار مقام از جہانگیر داده کوچ فرموده و براہ خارج
شہر گذشتہ در امانی گنج نزول نمود و یکبارگی دیگر بر سر تالاب رانی آن طرف کنٹو محاربہ قوے مارگھو نمود مشارالیہ در لان
جنگ کمال پایداری را کار فرما شد و بعد ہلاک جمعے از ہمراہیان صورت فتح و ظفر در آئینہ خیال خود ندیدہ و طاقت مقاومت
مفقود یافتہ روے از میدان برتافت مہابت جنگ عنان از تعاقبش باز نگرفتہ در پے او سے تاخت رگھو و سرداران
او چون بارہا ضرب دست عساکر مہابت جنگ دیدہ و درین محاربہ ہم بسیارے از رفقاے او بقتل رسیدہ بودند علاوہ آن
اخبار موحشہ شیوع شورش در مملکت خود شنیدند مضطرب گردیدہ میر حبیب را با دو سہ ہزار سوار مرہٹہ بدرقہ ہفت ہزار
افغان ہمراہے مرتضے خان و بلند خان وغیرہ گذاشتہ در کمال یاس و ناکامی روبدیار خود نہاد بعد ازان کہ فرقہ او
دیدہ رفتن از صدد بنگالہ متواتر رسید و فوج مہابت جنگ باسم ایالت سفارت متوالیہ وارد رفت صوبہ عظیم آباد محاربات
درین عرصہ مکرر روبداد ملال و کلالے در خاطر یار راہ یافتہ بود و شادے دختر زادہاے خود زینہ منظور داشتہ نہایت
کوشیدہ در رفع ملال سعادت سمات بعضے از مفسدان متیار سے اسباب کتخدائی سراج الدولہ و اکرام الدولہ و صاحبزادگان
مرحومہ منظم امور نگاشتہ و ترتیب سال عیش و سیاہ توجہ فرمودہ در سنہ محمد خان بلکہ روز بروز منظور نظر عاطفت گردیدہ
شروع بعروج نمود و میرزا کاظم خان ہم کہ بیشتر ازین مرتبہ اقربا و دو صد روپیہ مواجب داشت بسبب تقدیم رسانیدن خدمات
پسندیدہ ترقے نمودہ صاحب رسالہ و سردار اندکے از افواج گردیدہ چون از سابق ہا در بہا بحضور رسانیدہ مورد عنایت
و الطاف بے نہایت بود و دوست محمد خان بجہت شجاعت و دانائی استعداد بسیار با میرزا کاظم خان ہمرسانیدہ در حروب
باتفاق ہم مے بودند و ہمسار و ہمراہ تمامیاری یکدیگر مے نمودند و یقیناً در اقتدار شان افزودہ از جملہ رؤساے
لشکر مہابت جنگ گردیدند حق آنست کہ ہر دو بہادر بے باک و کارآمد بودند و کارہا نمودند کہ باید ازین ہر دو کمالات و مہارت بظہور رسیدہ
مورد تحسین و آفرین دوست و دشمن گردیدند ✣

ذکر شادی کتخدائی سراج الدولہ و اکرام الدولہ و برطرفی شمشیر خان و سردار خان و اخراج آنہا از مرشد آباد

قبل ازین مذکور شد کہ در جنگ رگھو کہ بر سر تالاب رانی در صدد عظیم آباد اتفاق افتاد آخر الامر اتفاق از شمشیر خان و سردار خان
اندکے بظہور رسیدہ موجب ازدیاد طمعیت مہابت جنگ و موہم ملال [illegible] بعد ازان نظر بہ
اعتماد بران جماعہ بعضے حرکات سابقہ آنہا نیز محمل [illegible] دیدار اسخملہ یکمنگام ورود در گھیرہ نواح
مرشد آباد و اقامت او در اطراف بیرہ دوم چون بر سات پایان نہ یافت و آب و سبزہ ہمہ بر سر ریگ آورده بایاب
گشت و ورود اجناس غلہ کہ ازان طرف گنگا برکشتیہا مے آمد موقوف گشتہ وصول اجناس مذکورہ بمرشد آباد تعسر
بہمگوان گولہ کہ شش ہفت کروہ از شہر فاصلہ دارد معین گردید اما ازین ممر کہ در راہہا مرہٹہ منتشر بود آباد سے
بہمگوان گولہ و آمدن غلات از انجا انحصار بر تعیناتے سرداران مہمہ مقتدر داشتہ شاہین مہابت جنگ [illegible]

سعسکر داشت شمشیر خان و سردار خان بنا بر حفظ طریق بهگوان گوله و دفع ایذاے مرهته که بتردد ین میرسید رخصت فرمود و دران وقت کمرات غارت و تاراج گاوان غله وغیره بعمل آمد و مهابت جنگ اندک توهمے نموده صولت جنگ را بحفظ طریق بهگوان گوله تعین فرموده بود تنبیه شد که دران وقت هم این مسامحه از افاغنه مذکور بپاس خاطر رگهوبا دوازین مقوله صدور حرکاتے چند که دلالت بر عدم صداقت مے نمود بظور آیدن گرفت بحدیکه مهابت جنگ متوهم گشت که افغانان مذکور داعیه خدع وغدرے سبت با دوازنده و بخرم و احتیاط کوشیده و رباب تیقظ و آگاهے بلازمان معتمد اشاره نمود و احتمال میرفت که تمرد و سرکشی اینها بایما و اشاره رگهوبا برسازش باادست و تنخصان میگفتند که رگهوبا شرط اتفاق با دوعطاء الله خان را نظامت عظیم آباد و سردار خان شمشیر خان را لک روپیه نقد و نوکرے دوازده هزار سوار و عده نموده بود و شرط کشتن زین الدین احمد خان هیبت جنگ و تصرف آوردن عظیم آباد و لک روپیه نقد و فوجدارے ورهنگا علاوه آن نوکرے موعود بود و خطوط رگهوبا بین مضامین رسیده اینها را بهمنون راه ادبار گشت و بعضے میگویند که خود را صاحب اقتدار و لائق صدور این کار دانسته رگهوبا هم با خود منفق ساخته اراده فاسد را جازم شدند علی ای حال یا آنها استعفای نوکرے نمودند یا مهابت جنگ از سوے اعمال و افعال اینها آثار شرارت مشاهده کرده در شروع برسات سال پنجاه و نهم بعد یکهزار و یکصد بر طرف ساحت [illegible] عظیم آباد موسم سیکال بود هیبت جنگ و عبد العلی خان و حاجے احمد و جمیع منتسبان را که در عظیم آباد بودند هنار فرموده بنا بر شادے کنخدائی سراج الدوله و اکرام الدوله گذاشت حاجے احمد ناسر بعضے جهات عذر خواسته نیامد هیبت جنگ و عبد العلی خان مع عیال و اطفال و تبعه و لحقه حاضر آمدند و فی الجمله این شادے بر سینتے که باید و کلفے نداشته بعمل آمد اتفاقا بسیار خصوصیتے برادر صغیر یعنے اکرام الدوله نمود و بسبب آنکه مادر سراج الدوله و اکرام الدوله دختر عطاء الله خان منسوب بود بجسب وصایا رحمت ستی از دنیا دو سه سالے قبل ازین نبا بر سیف دختر منسوب اکرام الدوله زنده بود مهابت جنگ بران لحاظے و رعایتے را بیگم زن عطاء الله خان که برادر زاده اش بود شادے اکرام الدوله مقدم داشت و نزدیک بهزار خلعت در شادے اکرام الدوله و دو هزار خلعت در شادے سراج الدوله بجمیع قبائل و حشم و رفقا و متعلقان حاجیین و ارباب طرب عنایت فرمود و خلاع فاخره مذکوره از صد روپیه تا هزار روپیه و بعضے ازین زیاده هم قسمت نمود بحسب لیاقت سامان لائق بحال او جواهر هم بخشید و تا یک ماه بلکه زیاده ازان بطعام ضیافت در سرکار مهابت جنگ متعاقب جشن و شادے بسیار بوجود آمده از اقامتے و ادائے دشوار باشے نامذکر که بلیات بهره ازین ضیافت با و نرسید بهر حصه که با صطلاح مشهور توره گویند بخمینا بیست و پنجروپیه خرج داشت و هزاران ازین نوع توره ها بقسمت رسید و چراغان و آتش بازے چشمگیر داده آینه کارزمین بهمسر آسمان و مرشد آباد در شک افزاے ارم ذات العماد گردید و در ضمن همین شادیها صولت جنگ هم شادے یکے از بنات خود که با فخر الدین حسین خان پسر سیف خان منسوب شده بود بانصرام رسانیدند و پسر سیف خان چون بدرش نهایت دولت و رفعت باعتبار قدامت امارت و عمدگے خاندان داشت بکمال تجمل و فراوانے اسباب زینت و آرایش وارد مرشد آباد گشت و صولت جنگ هم بپاس نام و نشان که برادر زاده مهابت جنگ و امیر هفت هزاری بود دعوت دختر خود را بشدت کرد و فرتا هر دو شادے مذکور بجسب ظاهر برابر نمود و قضارا دختر مذکور روز سوم از تب کنخدائی که در هندوستان معروف بچوتھے است بلفظه مرد مردم حمل برچیزهاے بسیار نموده انواع سخنها مذکور مے شد از انجمله اغلب احتمال هیضه است و بعضے گمان مسموم شدن او بعد اوتب بکی از نسوان صولت جنگ

نبابر رشک دادن اسنعه و اموال بسیار در جهیز او سے نمودند علے ای حال مخر الدین حسین خان نادان باوجود آنکه طمن غالب بود که
اگر سیماند بکار بهوشیارے میکرد دختر دیگر هم بصولت جنگ باو منسوب کرده بعقد ازدواج او میداد بدگمانی بجز راه داده
پنداشت که مرا هم مسموم نموده خواهند کشت و این وصلت توطیه و تمهید کشتن من بود و سرکن و پرکن بی خبر و بی رخصت
عطاے بنگاله مثل مهابت جنگ و شهامت جنگ و صولت جنگ گریخت و آبرے خود را باے خود باین حماقت و سخافت
ریخت و نخفے نماند که عطاء الله خان از قرباے کار طلب خان و او از نبی انعام شجاع الدین محمد خان شجاع الدوله بود بعد
رفتن مهابت جنگ به نیابت صوبه عظیم آباد حاکم اکبر نگر راج محل گردید و تا برآمدن از مرشد آباد که بعد ازین مذکور خواهد شد
بحکومت آنجا مامور ماند و بمنصب شش هزارے و شش هزار سوار و عطاے نوبت و پالکے جهالردار و خطاب اعز الدوله
بهادر ثابت جنگ از حضور سرفرازے یافت و مآل احوال او تقریباً عنقریب مذکور خواهد شد و سراج الدوله بعد مردن دختر
عطاء الله خان که باو منسوب بود با دختر محمد ایرج خان منسوب شد و احوال محمد ایرج خان بر سبیل اجمال آنکه جدش مصطفے قلیخان
دیوان صاحب اعتبار محمد اعظم شاه بن اورنگ زیب عالمگیر بادشاه بود و علاوه آن در زمان بودن شاهزاده مذکور در احمد آباد
گجرات خدمات عمده آن صوبه داشت او را سه پسر بود اکبر قلی خان پدر محمد ایرج خان و شاه قلی خان و میرزا محمد تقے و هر سه
برادر خصوص اکبر قلی خان و شاه قلی خان حرمت و عزت تمام داشتند مصطفے قلی خان در زمان اعظم شاه درگذشت شاه قلیخان
را شاهزاده قبل از محاربه باجهاد شاه بچند روز خدمت توپخانه عنایت کرده بود و در جنگ کشته شد و اکبر قلی خان خدمات
بهاگلپور وغیره بعد انقلاب حالات اعظم شاه تبقریبے حاصل نموده طرف عظیم آباد و بنگاله افتاد و در زمان فرخ سیر باغرار
رسیده بر دلبعد فوتش محمد ایرج خان در زمان فرخ سیر رابطه اخلاص با غیرت خان همشیره زاده امیر الامرا حسین علی خان
درست داشته فارغ البال میگذرانیدند و بعد کشته شدن سادات برفاقت مبارز الملک سربلند خان بگجرات رفت و مدتے
با او بود و بعد ازان ترک رفاقتش کرده به بنگاله آمد شجاع الدوله مرحوم که تعارف نام با بالیش داشت در زمره مخصوصان
منتظم گردانیده و همراه علاء الدوله سرفراز خان مرحوم در جنگ مهابت جنگ پیشرو کشته شد و خود مجروح گردیده مدتے
خانه نشین بود منتسبان دودمان مهابت جنگ تبالیف او پرداخته در سرکار مهابت جنگ بعلاقه نوکرے منسلکش گردانیدند
بواسطه رابطه اخلاص اکثر با عطاء الله خان مے بود چون مهابت جنگ از محاسن و محامد سلسله اش اطلاع وافی داشت پیغام
وصلت سراج الدوله با صبیه او داد بعد ایجاب و قبول و انعقاد وصلت مذکور متوجه پرسش و ترفیه احوال محمد ایرج خان شده
بعضے از صدمات ملک بنگاله با فزایش رسیده باو مقرر و مفوض نمود و شب شادے سراج الدوله نوجهاتیار و از جهاؤنے
شمشیر خان و سردار خان خبردار بوده مستعد و مهیا بودند تا اغاغه را اگر خدعے منظور باشد بعمل توانند آورد و بعد انفراغ
از شادے سراج الدوله هیبت جنگ و عبد العلی خان مع متوسلان اذیال دولت خود از مهابت جنگ رخصت یافته
واز مرشد آباد نهضت نموده بعظیم آباد که مسکن و ماواے ایشان بود مع الخیر رسیدند و لتغانهاے خود رسیدند و بعد رخصت و
نهضت ایشان شمشیر خان و سردار خان که قریب شش هفت هزار کس همراه ایشان بود و مبالغ تنخواه در ماهیه وغیره
از روے حساب گرفته بموطن و مسکن دیرینهٔ خود که قصبه در بهنگا بود روانه شدند و بر عابر سنگیر لسبواری گشتیها
عبور نموده و بوطن خود رسیده زمانے آرمیدند قریب یکدو ماه بایخیال گذشته بود که میر سید اصغر کربلائی المطلب
عطاء الله خان بعظیم آباد رسیده عازم مرشد آباد گردید +

ذکر ورود [illegible] علی اصغر کیرے بعزم شد آباد و شروع نقاره غبا میان مهابت جنگ و عطا الله [illegible] و اخطاط درجات میر محمد جعفر خان قریب بهم و بنا مفسده شمشیر

[illegible] اوات سیّد [illegible] سادات [illegible] و در زمره ملازمان عمدة الملک [illegible] عمده [illegible] در کابل شلک [illegible] پدرش سر غلام محمد نام داشت مرد بسیار عیار هوشیار بود. تمامت وقایع و تبرے موصوف و در ابتدائے جوانی بخدمت بکی از رولیشان رسیده در اعمال تقرب [illegible] پیش نکرده رزیده آخر طالب دنیا جویائے نام و نشان گردیده دام پیرے و مر اکثر بلاد [illegible] آورده نامی بهم رسانیده در اتباع خود ملقب بکبیرے گشت و معصوم العار فیر خود ساخت و [illegible] معتقدان و ابایان گفته اند عروج بمراتب معنوے با نحائے شتی ے از ان جمله بدعات اعظم او لیا را میر شمرد و مردم بدعت تحلیل تحریم بعضے چیز ها از ان عزیز نیز نا قلند تحریم [illegible] بعضے هوشیاران که در خصوص این امر پرسیده بودند میگفت که نه حرام دین ما [illegible] نے گفته ام امامن نمی خورم. اتباع او خرق عادت عجیبه را بائے او ناقل بوده اند از رویے [illegible] واقعه دیدن جنبیدگان نا قبله او [illegible] بان چاه بر هوا استاده [illegible] این خبر منتشر گردیده [illegible] بشرف مریدیش مشرف گشتند. در ابتدا جاهل بود یکے از علمیه صاوم را با خود متفق [illegible] بلغت عرب [illegible] حرف و نحو از و میخواند و بعد [illegible] یاد گرفته در مجالس هنگام گفتگو مذاکره [illegible] از بعضے علم [illegible] پرسید میگفت بلی در مکتب [illegible] شنیده ام [illegible] خود تحصیل نموده ام کنایه از [illegible] در عوام [illegible] شنیدن [illegible] السلام افتد کرده ازین [illegible] گاهے داشت [illegible] مجلس اگر بیگانگان حاضر [illegible] احوال [illegible] میگفت که مستمعان گمان کنند [illegible] سفر [illegible] ها شنیده از ضمائر و سرا [illegible] دعیاے [illegible] طلب و با معدودے از مردمان [illegible] در [illegible] عمدة الملک نوکر بود چون [illegible] گشته شد [illegible] خان [illegible] افغان دلاک از فقدان [illegible] که حمایه [illegible] رفیق عطاء الله خان [illegible] علی [illegible] الله خان [illegible] خان [illegible] عطاء [illegible] خان [illegible] [illegible] [illegible]

ذکر عروج میر محمد جعفر خان بمرتبه نیابت صوبه دار کتک و نزول ازان مرتبه باندک زمانی بمقتضای دسائس غلط

سهابت جنگ بعد اخراج شمشیر خان و سردار خان و بقیه امواج مرتبه از حدود بنگاله چون ملحوظ داشت و آنها بطرف کتک اکثر پناه برده میگذرانیدند و از عمدة الرسول خان و مقید شدن راجه دلبهه رام در کتک صاحب فوجے معتمد خود خواست که میر محمد جعفر خان را با فوجے مناسب بکتک ابرستند درین خصوص مشوره چنین قرار یافت که خلعت صوبه داری کتک بصولت جنگ صمام الدوله سعید احمد خان بهادر عنایت شود و در نیابت نظامت آنجا بمیر محمد جعفر خان داده آید بنابرین خان مرقوم بالعنایت خلعت نیابت کتک و فوجداری میدنی پور و هجلی با بجاے اعلاء خشکی که از چند سال باز بود و عطایاے سرپیچ و جیغه مرصع و اسپ و فیل و شمشیر امتیاز بخشید و صولت جنگ بادر از قبل خود ذلفقار با جواهر مجدد عطا فرمود میر محمد جعفر خان نیابت خشکیے خود امیر اسمعیل بیگ را داده بر حضور گذاشت و سجان سنگه نامے را از نزد خود بفوجداریے هجلی گماشت و خود با جمعیت هفت هزار سوار و دوازده هزار پیاده حسب الامر مهابت جنگ بانتظام صوبه کتک و تنبیه و اخراج مرتبه اهے گردیده قطع منازل در نواحے میدنے پور رسیده باسحے از ارام مرتبه و افغان که دران مکان بودند جنگے نموده شکست بآنها داد و مرتبه مذکور را طرف الیسر نموده خان مذکور با جمعیت مزبور وارد میدنے پور گشته انیطرف رود خانه سبرنسائی چهاونے لشکر را حکم داد و باندیشه آمدن افواج دیگر جرات بر تعرض کتک ننمود تا انکه خبر آمدن مالوجے سیه گهوڑ نواح کتک شهرت گرفت و میر محمد جعفر خان باستماع این خبر مضطرب الاحوال بدون اذن و اطلاع مهابت جنگ از میدنی پور کوچ نموده اراده برد و ان نمود و فوج هراول جانوجے بے جرأتهاے سر محمد جعفر خان دیده چند زنجیر فیل و غیره غنایم برد و خان مرقوم یا آنکه شانزده هفتده هزار کس از سوار و پیاده همراه داشت بدون تحقیق افواج مرتبه دست بحرکت سیف و سنان اورده برد و ان گرفت و سهابت جنگ چون باحوال میر محمد جعفر خان آگهی تمام داشت عطاء الله خان نائب جنگ را مع توپخانه کمک او پیشتر از خود فرستاد میر سید اصغر کبریے بعد برآمدن عطاء الله خان از میرت آباد در ملازمت مهابت جنگ در خیمیت او که حسب الطلبش آمده بود نکرده از بیرون شهر راه لشکر خان مرقوم گرفت و لشکر عطاء الله خان رسیده ملحق شد عطاء الله خان با اظهار وزیر خان اسیر دام تزویر و پیشکشها نموده مدار بدان میر مذکور و منشا بره ایلغار مهابت جنگ را وانمود و با نفاق همدیگر بر دوان رسیدند سردار اسد خان میر محمد جعفر خان هم گرفته وارد قصبه مذکوره گردیده و با توپخانه مع میر حبیب و افاغنه و مرتبه راجگان رسیده و عرصه از دشمن چنان خالی دیده حاربه صعبے نموده و دران جنگ عطاء الله خان با شرذمه از یاران [illegible] صاحب جرات و دران روز هراول [illegible] بود و فوج او نیز خود همراه [illegible] مورد تحسین آفرین گاه گردید عطاء الله خان با خواے میر سید اصغر کبریے عهد را خالی داده [illegible] فهمیده سبوک آغاز نمود و مانع خود چنت و قدمے شد که میر حبیب خان را با خود متفق ساخته سر راه [illegible] رسید باز خاسته نشده ازمیان سردار خانکه بوساطت میر سید اصغر خان که مرد سلیم الفطرت بود با میر محمد جعفر خان بود و ابن پیغامها داد خان مرقوم هم بنا بر سفاهت میلی بانیکار نموده و مقرر شد که بعد عبور از [illegible]

صوبه عظیم آباد میر جعفر خان باشاره بنگاله اعطاء الله خان بهر عبد العزیز و غیره دوستان میر محمد جعفر خان برین ماجرا آگهی یافته مهابت را از حد بدر رفته خان مرقوم را ازین اراده فاسد نادم ساخته و نامبرده ازان رفاقت سر باز زده بخانه خود نشست اما مهابت جنگ آن خود را نسبت بدگمان و بجان آزرده گردید سهدرین اثنا مهابت جنگ بدون رخصت صوب خیام خود گردیده تسلی یافته بنگاه عطاء الله خان و میر محمد جعفر خان رسید میر محمد جعفر خان آمده ملازمت نمود و مهابت جنگ سخنی چند بابو میر وعظت و نصیحت فهمانید حرکت معاودت از سیدنی پور که از خان مرقوم بظهور رسیده بود بر زبان آورده رخصت انصراف بخانه داد میر محمد جعفر خان را بمقتضای الحق مرکلمات مذکوره گران آمده از آمد و رفت دربار قطع نمود مهابت جنگ باسر دلجوئی و آبروبخشی عطاء الله خان بتقریب مبارکباد فتح بخانه او رفت در آنجا میر علی اصغر کبیر سے آمده ملازمت نمود و او بسلوک مهابت جنگ راهم عطاء الله خان بظهور نموده حرکاتیکه شایان نوکرسے و آقائی نباشد بظهور رسانید و مهابت جنگ آزرده گشته مکنون خاطر خود را ظاهر نمودن صلاح ندانست و بخانه خود معاودت نمود عطاء الله خان التماس نگهداشتن میر علی اصغر با هزار سوار نمود مهابت جنگ پیغام داد که در رساله خود باهر قدر مردم که خواهید نگهدارید و من بر رساله شما ازان قدر که دارید نمے توانم افزود میر علی اصغر ازین سخن الحاح آزردگے نموده اراده برخاستن از نزد عطاء الله خان معروض داشت که در صورت رفتن سید صاحب من هم نمی توانم ماند مهابت جنگ جواب صاف داد که احتیاط با شما ست عطاء الله خان را که میرمذکور نثار ست عوض شدن صوبه بنگاله از عالم بالا بنام او داده بود و آن سفینه ابله وعده او را از حتمیات میشمرد بلا تامل از بر دوان مع میرمذکور براسته راه مرشد آباد گرفت مهابت جنگ خواست که بتالیف قلب میر محمد جعفر خان پرداخته مستمال سازد بنابرین تقریب فاتحه کسے از اقربا سے او که دران ایام مرده بود بخانه اش رفت خان مرقوم بمشاهده شش هفت هزار سوار مستعار بلکه بعضے از اسباب امارت همراه خود پندارِ غلطی بخوشتن راه داده در مراتب استقبال و مشائعت و عرض مطالب حفظ مراتب را ملحوظ نداشت و حرکاتے چند که لائق بحال او نبود بظهور رسانید مهابت جنگ آثار سفاهت و تنگ ظرفی از ناصیهٔ احوال او دریافته بخانه خود معاودت فرمود و بهانه محاسبه بچله سجان سنگه را که نائب خان مرقوم و با او در مقام عمده بود طلبیده گفت میر محمد جعفر خان در فرستادن او عمدا حکم نموده جواب داده که بدون او باسر من و البته است مهابت جنگ ازین جواب دور از صواب برآشفته سید محمد یسا ول را با چند نفر فرستاد که سجان را همراه خود زود فقا و فتهرا بیارد رستمار الیه که علائق وخشونتے در مزاج داشت حضور میر جعفر خان رفته و چند کلمه درشت گفته دست سجان سنگه را گرفته همراه خود آورد مهابت جنگ بنابر مصلحت فوجدار سے جهلی سجان سنگه و بخشیگرے بنور الله بیگ خان برادر رفیع بیگ خان بغیرے میر محمد جعفر خان داده رساله میر محمد جعفر خان را بر طرف نمود و فرمان داد که هر که نوکرے خواهد درسته حضور رساله سراج الدوله آمده نوکرے کند بجز دو سه نفر منزل و نصب داشتهار بر طرف رساله تفرقه در مردم همراه سے میر محمد جعفر خان رویداده چندان کسے باو نماند دو دخوشتیکه در دماغش پیچیده بود فرو نشست ناچار بانفعال و اضطرار او هم راه بنگاله گرفته بشهامت جنگ بهار رسید درین عرصه فقیر هم از عظیم آباد بمرشد آباد آمده در دربار شهامت جنگ آمد و رفت داشت که این سوانح سے نمود و شهامت جنگ باستماع خبر وصول جانوجے در قرب جوار لشکر با افواج بحر امواج بمقابله افواج مرهته وافاغنه شتافت و بعد از طی

اندک مسافت محاربه با جانوجی و میر حبیب رو بدیار دولاوران همراه مهابت جنگ بر سر سهام و ضرب حسام چون تمام
و شلک برق انداز ان آتش بار دود از نهاد و دمار فوج دکن بر آورده بسیار سر از مرتبه ما لمخاک هلاک انداختند جانوجی
بمشاهده این حال شکسته بال گردیده بقصد تاخت و تاراج مرشد آباد دویده مهابت جنگ باستماع این خبر در تعاقبش کمال
استعجال نموده فرصت نداد که آن گروه ابنوه ضربی بسکنهٔ شهر توانند رسانید جانوجی که ضرب دست اسلامیان در نظر
داشت در عوالی مرشد آباد حرکت مذبوحی نموده خائب و خاسر راه سیدنی پور گرفت و مهابت جنگ هم در تعاقبش دیده
هیچ جا توقف نورزید اما جانوجی سبکروئی از باد و غبار مستعار گرفته جائی بمقابله نمود و مهابت جنگ نظر بقرب برشکال
بمرشد آباد معاودت فرمود و از اثنائی راه متواتر احکام راجه میر علی اصغر کبری بانهامت جنگ فرستاد و نهامت جنگ
بیاس خاطر عطاء الله خان سامحه سکیر و مهابت جنگ چون نزدیک رسید بنهامت جنگ بهادر رقعه در کمال تاکید نوشته
قلمی فرمود که رحم خان برای همین کار سیرود اگر آن عزیز برآمده باشد بهتر والا رحم خان بجبر و عنف او را برآورده داخل چهاونی
خود خواهد شد عطاء الله خان با این خبر که نهامت جنگ رقعه را بجنسه فرستاده بود مضطرب گشته میر علی اصغر کبری را طلبیده
در حمایت خاسی لائق نموده مرخص فرمود و آن عزیز بی تمیز بکاغذی و عده قریبی نوشته بعطاء الله خان داد که بعد
الاقتضای اینقدر وقت شما بر سند ایالت بنگاله متمکن خواهید شد بعد از رفت بسیار و تاسف بی شمار عطاء الله خان
میرندکور را حتی الباب مشائعت نموده رخصت فرمود و میر سراسیمه تر و پریشان دل خسته و خاطر شکسته رخت سفر بر بسته
راه وطن گرفت و قطع منازل نموده چون بعظیم آباد رسید هیبت جنگ که از دور آزرده خاطر بود ممانعت از دخول شهر نموده
فرمود که چنانچه از بیرون شهر مرشد آباد رفته بود الحال هم از همان راه بوطن خود برود چون در برسات از شدت سیلاب جله
راهها مسدود و عبور و مرور منحصر از رسته بازار شهر است میر بیچاره غریق گرداب حیرت گردیده نمیدانست چه کند آخر الامر
بسعی و التماس مهدی نثار خان و عبد العلی خان پیروانگی مرور از رسته بازار شهر یافته بیرون شهر رفته منزل نمود و چون میر
رودریای سوهن بملوان سنگه حسب الایماء هیبت جنگ طرف مقابل آمده باراده تاراج لشکرش اقامت نمود
و میر علی اصغر کبری مضطرب گردیده باز بمهدی نثار خان و عبد العلی خان و حاجی احمد کاشت و این هر سه کس نهایت
مبالغه در خدمت هیبت جنگ نموده پیروانگی درگذشتن از اضرار او گرفته مهدیان سنگه را حکم برخاستن از مقابل او دادند
تا تیها نبار عبور دریای سوهن نوایند و مهدی نثار خان و عبد العلی خان رکوز خاطر هیبت جنگ و یافته مردمان خود را
برای تسلی و حمایت میر مذکور فرستادند تا از حدود صوبه عظیم آباد بالعافیت گذرانیدند بعد مرور دو سه ماه ازین معامله که
در برسات انتظام یافت و هیبت جنگ بمشاهده دولت برادران خود و رفقای مهابت جنگ که در شادی سراج الدوله
و اکرام الدوله پسران خویش و یافته بود عازم آن گشت که اقتدار فوج بهم رسانیده مثل مصطفی خان رعمکت بنگاله و خانه
عم و پدر زن خود محیط و مسلط باید شد و دیگران را محکوم و مطیع خود بلطائف الحیل باید داشت بنابرین براه اکل از مرشد آباد
که مهابت جنگ بقصد تنبیه و استیصال مرتبه ها که در سیدنی پور اقامت داشتند از مرشد آباد برآمده اما فی گنج مسکر ساخته بود
درین مکان میر ابو المعالی که سابق برین خانسامانی برهان الملک داشت و در زوال عزت تمام پیش هیبت جنگ بسی برد
برسالت و سفارت هیبت جنگ رسیده و بلازمت مهابت جنگ فائز گشته تاریخ رسالت نمود خلاصهٔ پیام آنکه شمشیر خان
و سردار خان که بعد برطرفی با تفاق قدیم در دربهنگه اقامت گرفته اند و جمعی کثیر از افاغنه همراه دارند اخراج این

خانی ... دست دهند ... علاقه نوکری ... باید ... مفاسد ... صورت ملتمس آنکه اگر ارشاد شود سه ... جمعیت سه هزار سوار نوکر نگهدارم لیکن چون جائداد تنخواه این سپاه درین صوبه گنجائش ندارد دو مقد و کمترین منصب ... رجوع ... مرحمت شود مهابت جنگ اگرچه ابتدای تکلف ازین امر فرسود آخر الامر بپاس خاطر هیبت ... بدگو ... عدم قبول ... پیشش راجای مهابت جنگ ساخته بود قبول نمود و میرزا ... قضی المرام ... هیبت جنگ ... آگهی ... بعد رسیدن میرزا مذکور استرام الدوله بهادر هیبت جنگ باستمالت اقا ... آنها ... مضامین ... فوجداری ... مرحوم ... محمد عسکر خانمرحوم ... آنها ... صورت حسن نمودند چون آنها هم قاصد امر عظیم بودند قبول نموده خواهان عهد ... گردیدند سبب الدعای ... بعل آمده نوکر ... شد و اخر ذی الحجه از درینگ شمشیره ... داد و سردار خان ... بخشی ... روانه گردیده در ایام عاشور اشروع سال شصت و یکم از مائه دوازدهم ... فرود آمدند و آمد و شد مردم از طرف هیبت جنگ نزد آنها گرم بود آنها خوف خود را از ملازمت دربار نمایانده از ... هیبت جنگ ... رباره عبد الکریم افغان و روشن خان بظهور رسید ... نمودند و هیبت جنگ ازاله وسوسه ... آنها بانواع مختلفه و انحای متشتته میفرمودند تا آنکه روز ... همسان خاطر ... مرخص ... شان بدون اطلاع برفقا و همدمان برگشتی خاصه که باصطلاح پرنده میگ ... میرزا ... و سید علی خان برادر ... فقیر ... داد ... گرفته بود و محمد عسکر خان سوار شد ... نموده ... شمشیر خان که برلب دریا داشت رفته نزول نمود و شمشیر خان تا لب آب استقبال ... نمود ... خود برده برمسند نشاند و خود باداب ایستاده چون هیبت جنگ بمبالغه ... شمشیر خان ... میرزا ... آمده سلام ... نمودند و نذر گذرانیده مرا و شمشیر خان ... خان ... یک پارچه ... نذر گذرانید هیبت جنگ عذر خواسته ... شمشیر خان ازان گذشته او ... خواستند او گفتگو ... میرزا ... مناسب ... قرار ... اصلاح ندانسته بهانه ... دین ... خود را بصورت ... سال ... ماجرا ... نموده ... میرزا ... مذکور ... بنده ... شاهجهان آباد برسته ... حبک ... ستیزان ... منع ... نکرده ... پشه ... بوشه ... شمشیر خان فیل و اسپها و ... گذرانیده ... هیبت جنگ عذر خواسته ... گرفت و ... اسرای و اطمینان خاطر او نموده برگ ... محمد ... گفتگو حاضر آورده ... و جبورا فاغنه در باغ جعفر خان شروع گشت اول سردار خان مع ... بجز نمود هیبت جنگ ... ان قسم تنها ... سوار شده ... ان گفته بخیال ... رفته نشست سردار خان با هم آمده مجرا و ملازمت نمود مشهور است که او ... دغا شرکت و اطلاع نداشت چنانچه خود پیش شاه محمد امین و ... که دران وقت از مشاهیر درویشان و ظاهر و باطن ایشان یکسان بود و کیفیت ازنشا ... معنوی و اشتمدا ... که من از عملیات ... هر دو سفله یعنی شمشیر خان و مراد شیر خان نمودند آگهی ندارم والا از رفاقت شان ... ... شمشیر خان ... اگر ... رفاقت نمایه نسبت ... و نامردی ... بمن خواه ... سیر ... شریکم ... از معنویت ... مسموع گشته که گفتند که این خبر ... را

چون مقدر بود بطهور نرسید بدله هر سه ازین هر دو رباعی این ارادہ داشتند که اعدا را تلف نمایند از فضل هیبت جنگ کار دیگر سے تمام کنند و با انفراد خود مالک [illegible] و دولت باشند والعلم عند الله تعالی القصه در عشره اخیره محرم شروع سال شصت و یکم از مایه دوازدهم هجرت ملازمت آنها و آمدن بخانه هیبت جنگ من گشت درین ایام عمر راقم مهدے نثار خان که نهایت معتمد الیه هیبت جنگ و سرمایه آسودگی او بود بخدمت پرگنه هنرس کنبه و تبعیه و گوتمال بس سگه زمیندار [illegible] مامور گشته آنجا سردار ان معتمد کار آمد سے مثل خادم حسن خان و احمد خان قریشے و امثال آنها مع راجه سندر سنگه زمیندار نگارے متعین او بوده درحضور حاضر نبودند و اکثر که حاضر بودند ممنوع شدند که کسے از فرقه سپاه روز ملازمت شیر خان سردار خان حاضر نشود و چوبداران خانه بخانه جماعه داران و رساله داران گردیده حکم حاضر نشدن دران روز رسانیدند و آمدند درین نبا بر تکمیل همسبان آنها بود و نے الحقیقه طمع در بعضے عظائم امور دفعتا که بر عکس آن جاری شده بود چشم هیبت جنگ را کور ساخت والا آن عزیز دور هوشیار سے و آمال اندیشے هر چند مقلد مهابت جنگ بود اما گویا گوے سبقت در معاملات دنیا از و هم ربوده قدمے چند پیشتر رفته بود و فقیر چار روز قبل ازین سانحه بارادهٔ ملاقات والد لازم بریلے و غیره محالات که صدمات آنجا از طرف نازی الدین خان فیروز جنگ خلف آصف جاه دست گشته دوسه منزل پیشتر رفته بود و بحسب اتفاق از غرائب امور آنکه روز یکه هیبت جنگ کشته شد همان روز وقت عصر فقیر بے آنکه قائل را به بیند شنیده که سے میگوید که شیر خان هیبت جنگ را کشت و روز دوم از استماع در منزل مٹهی مضاف پرگنه غارسے پور مجرد خان چند از پرگنه بهوجپور که عازم عامل آنجا بود ند رسیده خبر کشته شدن هیبت جنگ و غارت شدن فوجدار سرکار ناندیر آباد و دست زمینداران آنجا نا بر بر سمے عمل ظهور و شیوع یافت ٭

ذکر کشته شدن هیبت جنگ و انتقال او ازین جهان تاریک و تنگ ٭

اما کیفیت کشته شدن هیبت جنگ مرحوم آنکه یک روز قبل از ملازمت شمشیر خان سردار خان مع رفقاے خود آمده ملازمت هیبت جنگ نمود و موافق دستور سابق بیڑهاے پان سلی گرفته بخانه هاے خود رفت روز دیگر بطریق روز اول هیبت جنگ مشغول بساخته خود اول روز بر آمده بر مسند نشست و محمد عسکر خان که ندیم و امیر خاص او بود و [illegible] و سیر بدالدین و میر سید مهر هر کاره و رضائی تحویلدار سلاح خانه که اخلاص نصاب بود و بستیارام مشرف توپخانه و شیخ له پیشکارے خادم حسین خان داشت با چند نفر خدمتگار حاضره چوبداران و چیله ها بدستور دیروز بجاے خود نشستند و میر عبد الله صفوی نسب که از اعیان بلده عظیم آباد و صاحب انک زمین و املاک معروفی بود و شاه بندگی از سیرزادهاے شهر قدیم [illegible] ساکن و مجاور آستانه قدم شریف خانه خود بود و ازین قبیل دو سه نخست پیشه اکابر و وضع برای مجرا حاضر آمده نصاب بود و محمد [illegible] کهتری زاده که رنیق پرورده او بود پشت سر هیبت جنگ متصل بمسند نشسته او هم سلاح و یراقے نداشت و احدے از مذکورین شمشیر در دست بلکه اکثرے مثل میر مرتضے و میر بدالدینے و محمد عسکر خان و میر سید مهر هر کاره [illegible] گویند رضائی مذکور سیف هیبت جنگ موافق ضابطه در دست گرفته استاده بود و راجه رام [illegible] و [illegible] عمله دیوانی و سه چار نفر منشی در منشی خانه تخمینا بقدر پنجاه گز دور از چهل ستون بطرف تمرفیش نشسته بودند [illegible] که پیشتر خانسامان والد فقیر دران زمان ملازم هیبت جنگ بود و میر سامانے خانه داشت نیز حاضر بود [illegible]

هیبت تخمیناً مع هزار کس قدرے کم و بیش با بنده و فدائے تیز بند و فضیله هاے روشن آمده از دور سلام باداب بجا
و با معدودے از روشناسان همراهے خود ملازمت نموده نذرها گذرانیده و تفنگچیان همراهش بطرف دست راست عمارت چهل ستون که را
بود بهیئت مجموعے توقف نمودند بعد ازان مراد شیر خان نامراد با نصف کس افغان مسلح و مکمل متعدد رسیده از در با دا
سلام نموده بهیئت مجموعی پیش آمده در عمارت چهل ستون از دحام رویداد هر یکی نذر ملازمت میگذرانید و مراد شیر خان روبرو
نشان هر افغان معروض داشت و هیبت خنگ سفارش مینمود که شمشیر خان کی می آید او و هر کاره ها التماس مینمودند که سوا
است عنقریب اک بخدمت حضور رسیده نمایند تا آنکه شمشیر خان نزدیک بچبوترهٔ کوتوالے که بر دروازه قلعه پخته پادشاهے
چهل ستون بفاصله دو تیر انداز است بریدلکے خود سوار در رسید و افغانان جمعیه که کمتر از سه چار هزار نبوده ا
او پیاده پا دامن بکمر ها بزده با سلاح و یراق شمشیر خان را در دور خود گرفته تبانی و تامل مے آمدند از دروازه
نا دروازه شهر فے حصار شهر رسته یازار پر از ان اشرار بود چون خبر رو دشمشیر خان تا بجاے مذکور رسه
افغانان همراهے را گفت که برخاسته مرخص شوید و پان بگیرید تا شمشیر خان مع همراهیان خود آمده ملازم
برخاسته بر هیبت جنگ از دحام نموده پان میگرفتند تا نوبت بعبد الرشید خان رسید چون باهد گر
سبقت او خواهد نمود لرزه بر اندامش افتاده دستش میلرزید هیبت جنگ که پان بدست او داد نیز بر لرزه
پان از دستش افتاد هیبت جنگ متبسم شده گفت که پان قسمت شما افتاد دیگر بگیرید و منوجه طرف پاندان گر
بدین گونه رشید کنارے از گرد شده بر سینه هیبت جنگ زد اما چون دستش لرزان بود کارے نک
نتوانست درین حال فریاد کرد که پان پان این حرامزاده است درین گرمے هیبت جنگ نظر بالا کرد
دیده دست بقبضه شمشیرے که در بر داشت انداخت مراد شیر جان نیز که در دست داشت کشید
زود که از شانه هیبت جنگ گذشته تا بیخ کاه حامل بر بیده و هیبت جنگ مرده بر تکیه سند افتاد و آن ش
سرش را بریده و پے را ستش را بریده بر سینه اش گذاشت و نیز عم خود این را تعلی مے نماید که تکه خون خواهانش را بدرود ه
ازین قبل پیش آمده تدبیرے درست نخواهند نمود هیبت مرحوم تضے دویده کمان زندگے او خود را سپرد
نشده و رسیده شد و محمد عسکر خان شمشیر هیبت جنگ را کشید و دستی بقدر طاقت جنبانیده مقتول
کرد هر شش زخم شمشیرے بصوب شقیقه راست یا چپ بر داشته سر لاش عسکر خان را بر زانوے خو
نشسته همراه لاش بر خاست بادشاه نواز خان نام منصبدارے که همه هم که از مشاهیر مردم عظیم آباد
خان الدوله و شمس الدوله آبرو و اعتبارے داشت درین ایام تقربے با هیبت جنگ بهر رسانید
از ان معارج دنیا بود درین شش و کشاکش بقتل گشته نوروز عرصهٔ عقبی گردید و رضائے دارد و غه سا
الطلب عهده در دست گرفته استاده بود و سینا رام مشرف توپخانه دستی شمشیر دیگرے را بدست آورد
پیاس نکتوار سگے داد بقدر تاب و توان خود با هزاران افاغنه جنگیده سرخ رو بعالم آخرت شتافتند مراسله
منقول از امید زان معرکه رسیده راجه رام نارائن و دیگر متصدیان بعضے مجروح و بعضے غیر مجروح تاریخ
سیر سنه هزار و هفت صد و بیست و سه سال بالا گاه دوشنبه دهم شهر بندگانے راه استخلاص بدست شاه بندگے
قدم فرا پیش نهاده بر مسند سلطنت جلوس فرمود و یکه دانست و توانست بدرفت چون این غلغله بلند و مردم راسکه

عارض گشت حجاب دوربانان و دولت سرائے امارت راه گریز گرفته بخانهٔ هاے خود رفتند سید علی خان که در گنبد مسجدے
رفتن حضور هیبت جنگ حسب الطلب او بود و استادان و اتالیقان اراده همراهیش داشتند باستماع این خبر وحشت زدا
سید علی خان را درون حرم سرا هیبت جنگ افگنده نه دیها متفرق شدند و آمنه بیگم دختر مهابت جنگ مادر سراج الدوله
زن هیبت جنگ دروازه بالا بسته آئینه حیرت بود اما سید علی خان بدا از نیا مهاے خانه خود که اتصال بیا مهاے خانه مهابت جنگ
داشت بدر کرده گفت بهر نحو یکه دانی و توانی خود را بخانهٔ خالوے خود عبد العلی خان برسان عبد العلی خان دران وقت
بخانهٔ شیخ عبد الرسول بلگرامے که از جماعه داران مشهور و خواهرزاده شیخ الهیا بلگرامے سر بلند خانی بود از نهایت جنگ
مرخص شده بوطن خود میرفت سراسیمه تودیع او رفته نشسته بود سید علی خان برادر چهار دران وقت چون طفل بود منضطر بالاحوال استاده نمی توانست که بطرفے راهے برد بنائی از افضال الهی بهمرسیده او را شناخت و ترحم کرده دستار زرتارے را از سرش دور انگند و کمنه جادرے بر دوشش انداخته همراه خود از راه لب دریا تا بخانه عبد العلی خان رسانید و منت
احسان بر ید و مادر و جمیع اخوان و اقاربش گذاشت شمشیر خان سلامتے چند دران مکان پائیده حیات خان را که
بهانه ملاقات حاجے احمد فرستاده بود حکم بگرفتن آورد نشد نمود حاجے باستماع این خبر مضطر و متحیر گردیده خیالها بخاطر
اما الطبع زر و لنسوان راه بدر شدن نیافت والا اگر بر بهپی سوار شده بیرون میرفت ممکن بود که خود را نزد راجه سندر سنگه
یا بطرفے تواند کشید طمع و تقدیر دامنگیر او گشته گذاشت تا آنکه طالبان بدرش رسیده جستجو آغاز نهادند و او از
دیوارے بار حنه بدر رفته در خانه حائکی ما مکانے پنهان گشته آخر دست آمد و تا هفته روز یا کم و بیش مقید و با انواع
سیاست مبتلا بود و روز هاے مدفون او را از تحت قدم شریفے که در خانهٔ خود بنا نهاده بود برآورده بردند و دیگر زر و جواهر
بسمر و تغیرات موخورا فرار کنانیده برسے آوردند و میگفتند تا آنکه میگویند قریب پنجاه هفتاد لک روپیه و اشرفے
و جواهر علاوهٔ آن از خانه اش تحصیل افاغنه درآمد و از اموال زین الدین احمد خان مرحوم انچه اشتهار دارد قریب
سه لک روپیه نقد برآمد و از بعضے کسان بسیار کمتر که عدد شش زیاده از چند هزار نبود مسموع گشته و الله اعلم بالمعلومات
بعد ازان که رحلت حاجے اتفاق افتاد بر لب دریا متصل بده سیل پور چند قدم پیشتر از باغ جعفر خان بنوعیکه مقدر
بود مدفون گشت بعد از قتل زین الدین احمد خان مرحوم و اسیر شدن حاجے احمد شمشیر خان بر سر دو خانها چوکے
نشانیده خود بباغ جعفر خان رفته اقامت ورزید و در تسخیر مراد تیر خان را گذاشت بر قصد محاربه بمهابت جنگ
افتاده دست بذل و احسان بر فوج خاصه بر جماعهٔ افغان کشاده در قائم باطراف و اکناف فرستاده او لوس خود را
از هر سو طلبید بسبب تقدیر دران سال افغان مثل حشرات الارض از زمین مے روئید چنانچه احمد ابدالے از
قندهار و هرات بطرف شاه جهان آباد لشکر کشید و علی محمد روهیله بعد چندے درهمان هنگامه آمد آمد ابدالے سهرند
را گذاشته از راه سهارن پور بریه خود را ببریلے رسانیده و آشوبے عظیم در تمام هند بهم رسید القصه بهر روزے
پنج شش بار صدائے نقاره بگوش مردم عظیم آباد رسیده بعد استفسار معلوم مے شد که فلان افغان باین قدر جمعیت
از فلان جا برفاقت شمشیر خان و سردار خان آمده و عمله و ارکان شمشیر خان و بختیے بهیلیه دست تطاول دراز کرده
شهر را زار کرده کم کسے از دست برد تاراج و غارت دیے عزتے آنچه محفوظ ماند و عبد العلی خان تمام روز در خانه
شیخ عبد الرسول مذکور گذرانیده شب بخانهٔ خود رفت دران وقت کشتیهاے خانه ایشان بر آب بر دارسع ملاحان

و کشتی خاصہ سوارے کہ عبارت از بجرہ باشد موجود و مہیا بود سردار ملاحان عرض کرد کہ درین وقت شہر مثل عرصہ قیامت است مواسی فراغت انتظام نیافتہ اگر بر کشتی مع مخصوصان و احمال و اثقال متمتع الانفکاک سوار شوند سیلے اندیشہ بدرمی تواہم برد و نا شب پیشتر از سے کروہ سے رویم دیگر کسے بما نے رسد الحق صلاح خوبی بود مقدرات نانگذاشت کہ بعمل آید بعضے کسان خیالات دور از کار و اندیشہ ہاے غیر صواب نمودہ در مہلکہ عظیمہ افگندند بعد چند روز مراد شیر خان چون مشید الارکان گشت سیلے را فرستادہ عبد العلی خان را پیغام آمدن برلے ملاقات فرستاد و عبد العلی خان بطوریکہ سوارشیں معمول بود کہ برود بر پالکے خود با چند سوار و پیادہ رفت ہر گاہ بر دروازہ رسید بعضے از خواص مراد شیر خان برفتہ و مدارا التماس بیرون ماندن رفقا و رفتن بدون یراق نمود عبد العلی خان بگمان آنکہ اگر بدے با من منظور داشت با وجود قدرت این قسم چراے طلبید برفتہ گفتہ او عمل نمودہ بدون یراق با دو سہ خدمتگار اندرون رفت و آن بد عہد باب بیرونے را بتصرف اتباع خود داد عبد العلی خان را بر پالکے خود مع معتمدان پیش شمشیر خان فرستاد شمشیر خان بمجرد استماع این خبر بر ہنہ پا دویدہ در صحن خیمہ خود دریافت و عذر خواہے زیادہ از حد نمودہ بعزت و احترام بر پالکے خود نشانیدہ بخانہ اش از فرستاد و دو سہ کس را بر دروازہ برائے محافظت نشانید بعد چند یکہ مردم عبد العلی خان سخنان پریشان گفتن آغاز نہادند دریافت کہ مہابت جنگ باین طرف اشتہار یافت تو ہم بجا باز طلبیدہ در خیمہ مقید داشت و بسعے مراد شیر خان و سید مصطفے خان فرمان گشتنش داد چنانچہ ملازمان او خان مرقوم را حسب الامر بر کشتی سوار کردہ آن طرف دریا بردہ بامر مامور مستعد شدند و عبد العلی خان مع رفیق خود حمید نواز خان مہلت غسل و دو رکعت نماز خواستہ بآن مشغول بودند کہ درین اثنا حکم ممانعت رسید و ہر دو کس را بر گردانیدند شاہ صادق باعث این استخلاص و ضامن افعال عبد العلی خان گردیدہ بخانہ اش آورد معہود آنکہ اگر بنگامہ مہابت جنگ روے نماید عبد العلی خان از جاے خود نجنبد و مصدر فسادے و امرے درین خصوص نگردد و ممہد کنتا خان کہ باز مندار سرس کنندہ صالار ہیبت جنگ کا وشہا نمودہ اخراج کردہ بود وقت رسیدن خبر ہیبت جنگ بہ مندار و اتباعش ہجوم آوردند خان مرقوم باز یکہ ہمراہ داشت مع معدودے از رفقا باستقلال بر آمدہ خود را بر ہتاس رسانید علی قلی خان قلعہ دار آنجا بحسن خلق و مہمان نوازے پیش آمدہ بر قلعہ جاے دادو خانہ فقیر کہ عبارت از خانہ والد است از صدمات تاراج و غارت افاغنہ حق لعلے باین تقریب محفوظ داشت کہ اہل سیکے از خانہ داران بہلیہ ملازم والد کہ دران وقت ہمراہ بختے بہلیہ بود محافظت در ہاے حرم سراے دیوان خانہ نمودہ بعد ازان روز دوم نجتاور خان کہ نہایت مقرب الدولہ شمشیر خان و احسان والد برادر این قسم نسبت بود کہ او قرضے از والد داشت و والد وقت رفتن از عظیم آباد کاغذ تمسکات دہ دوازدہ ہزار روپیہ را چاک نمودہ زر مذکور را بخشیدہ ہمین قسم شیخ محمد صلاح لکھنوے و کالے خان بلیمین کہ ہر سیکے زیر بار احسانش بودہ اند در محافظت کوشیدند قبل ازین سانحہ نجتاور خان از شمشیر خان عمدگرفتہ بود کہ حویلے سید ہدایت علی خان بمن بایخشید و وقت تسلط ازان خانہ تعرضے نباید کرد والا من بر ارثما دو لتخواہان ہیبت جنگ را آگاہی خواہم داد چون شمشیر خان با او خدا داند بچہ جہت اختصاص عجبی داشت قبول نمودہ با نجتاور خان عہد و میثاق مؤکد بقسم غوث الاعظم نمودہ بود ازین جہت نجتاور خان مع شیخ محمد صلاح و کالی خان روز و شب در دیوان خانہ مالوده آمد و رفت بدربارے نمودند و اگر کسے محرک فتنہ گشتہ ارادہ بدے نمود

رفقای خود را که دو سه هزار کس بوده اند جمع کرده مستعد مقاتله شدند باین صورت حق تعالی آن مکان را از چنین حادثهٔ عظیم در امان خود محفوظ و مصون نگهداشت و جسد مهابت جنگ را سید محمد اصفهانی که پدرزن میر حیدر علی کوتوال شهر و داماد میرزا دارا بود لحاف میر حیدر علی برداشته آورد و جزوی از سر صاحب انسرا که بر سر دروازه از صدمات پایمالی محفوظ مانده افتاده بود نیز بهمرسانیده کفنی که از کربلای معلی آورده بودند داده در زمینی که الحال معروف بمقبره مهابت جنگ در محلهٔ بیگم پوره از محالات عظیم آباد است وزر خرید مهابت جنگ مرحوم بود دفن نمود و شمشیر خان و نامراد سرانجام چون خبر حرکت مهابت جنگ از مرشد آباد شنیدند بی حیائی را کار فرما شده زن و دختر احترام الدوله را با پسر کوچک او میرزا مهدی نام بر رقعه بی ستر و غلاف سوار کرده از رستهٔ بازار عظیم آباد عریان و در نظر مردم نمایان بلشکرگاه خود بردند و مورد اهانت و طعن و مخالفت گشتند و در چند روزه اقتدار مستعار و زر و ریال خلائق بر دوش خود بهم رسانیده بر داشتند که غیر از نویسندگان اعمال دیگر برا مجال تحریر و تسطیر آن نیست و قریب پنجهزار سوار و انده کمتر ازین پیاده ها که آنهم اکثری افاغنه بودند بهمرسانیده و مرتبه را که باخذ ازمنه تنها برای اسلات و ارسال سفرا متفق نموده بودند نیز یکدل گردانیده و تمام توپخانهٔ عظیم آباد را با سرانجام مهیا عازم حرب مهابت جنگ گردیدند۔

ذکر رسیدن خبر وحشت اثر کشته شدن احترام الدوله بهادر بهیبت جنگ بمهابت جنگ و استعداد نمودنش بجنگ افاغنه و آمدن بعظیم آباد و ظفر یافتن بر شمشیر خان و میر حبیب وغیره معاندان بتایید ایزد سبحان۔

زمانیکه مهابت جنگ بداعیه حرب و تنبیه میر حبیب و هانوجی مرشد آباد برآمده او اسط زمستان در اثنای گنج خیمه داشت خبر این حادثهٔ عظمی و سانحهٔ کبری رسید اگرچه باعتبار تسلط چنین مخالفان قوی جنگ که صاحب اولاد و با مرتبه متفق بودند و چنین فرزند که چشم و چراغ خاندان و بنا بر شادت در امور ریاست با خود همسر و همنشان می پنداشت بقتل رسید و برادر و دختر و دختر زاده ها بقید و ذل اسیری گرفتار شدند و صوبهٔ عظیم آباد از تصرف بدر رفته بدست مخالفان افتاد و اکثر قوجش افغان بود نهایت اضطراب و تشویشات عارض مزاج مهابت جنگ باعث گردید لیکن در ظاهر احوال اصلا و قطعا سر رشته صبر و قرار و عزت و وقار را از دست نداده در کمال استقلال باحضار تمامی رؤسای فوج از صغار و کبار فرمان داد بعد حضور و جلوس آنها سر حقهٔ راز برگشود و فرمود که صاحبان جنگ آمده و سخت آمد فرزند رشید من کشته شده و برادر و فرزندان من بذل اسیری گرفتار آمدند بعد سنوح چنین حوادث زندگی ناگوار و غیر از کشتن و کشته شدن چاره کار ندارم ارادهای شما چیست و یا رویا و رمن درین امر از رفقا و مخلصان کیست همه ها متفق اللفظ معروض داشتند که ما مطیعیم و منقاد و تابع حکم و ارشاد بعد استماع جواب ملازمان فرمود که چون حقوق رفاقت شما از سالها بر من است هر که داعیهٔ رفاقت و اعانت من داشته باشد من هم جان و مال خود را از و مضائقه نخواهم داشت و هر که را رغبت نباشد متعرض احوال او نیستم چه هر گاه موت را بچنین حیات ترجیح داده باغنم برای مردن معینی درکار نیست قاطبهٔ حاضران همه یکزبان بعرض رسانیدند که بر بندگان حقوق

نگهدارند گی جنابعالی ثابت و بانواع عواطف و عنایت مشمول بوده ایم اکنون غیر از جانفشانی ارادهٔ دیگر نیست
نمود و اگر بر قول خود صادق و قید پیمان را بایمان مؤکد و مشید سازند که موجب مزید اعتماد و ازدیاد وثوق من گردد چون
قبول نمودند قرآن را حاضر ساخته از جمیع روسا در بارهٔ وفاق و لیاقت گرفت و بعبارتان گفت که من بدیون شما هستم
و وجوه مشاهره شما بر ذمهٔ من باقی و لازم الادا است در رسانیدن وجوه مذکور تقصیر نخواهم نمود و هرگز در چنین حال که شما
مضایقهٔ جان خود در راه من ندارید من نیز صرفه در ادای مال نخواهم کرد لیکن مسئول آنکه بمرور و مدارا از طلب خود از من
گیرید فرق سپاه بجمعهم قبول نموده در امر رفاقت یکسو و متحد شدند آنگاه مهابت جنگ و زنکر سرانجام زر افتاده مبلغی
از شهامت جنگ و دو جے از زوجهٔ او یعنی صبیهٔ خویش و از جگت سیٹھ و دیگر مهاجنان و ساهوکاران و اعیان نیز قرض
گرفته تنخواه سپاه را بسبب بلیغ اوا فرمود و هموز هم از سر سوم آنها دو جے باقی ماند در ینولا فوج مرہٹہ بجوالی شهر رسیده
شروع بتکامه سازی نمود چون جنگ مرہٹہ سماجت دارد و یکجا و یک محل سے باید و ستیز و آویز آنها مقرون بفرار
و گریز سے باشد در رفتن عظیم آباد خاطرش را تردد سے رویداد آخر از امانے گنج بتعاقب مرہٹہ تجشم فرمود و تا سرانجام
سفر عظیم آباد و تهیهٔ اسباب در محل مذکور استقامت ورزیده صولت جنگ را به بهگوان گوله فرستاد که سد راه مرہٹہ
از انجا انتشار یافته بود مسالک وصول رسد علات مسلوک دارد تاگرانے و سے ندهد و فرمود که مرامار به با افاغنه و
نهضت تا عظیم آباد ضرور نیست اغماض از ان امکان ندارد و مرہٹہ درین نواح انتشار دارد تدارکش باصل زمن
صورت نمی تواند گرفت سر رس بهر ماسنے که داند و تواند برود و باستماع این مقال اصحاب قدرت و استطاعت بموضع
آن طرف گنگا یعنے نشانے و ریاسے مذکور با ماکن مختلفه خود را کشیدند و جمعے را طاقت و استعداد نبود در خانه ها سے
خود بمرشد آباد نشسته توکلا علی الله تعالے آرمیدند و مهاجنگ نیز بهیئت حرب دیده و از سر انجام اسباب یکه یابد فارغ گردیده
بحسن بیان و اعطاء احسان تالیف قلوب سپاه نموده در اوائل ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری
با پانزده شانزده هزار سوار و قریب هفت هزار برق انداز رایات عز و جلال بسمت عظیم آباد برافراشت و از مانی گنج
نهضت نموده در جهیانے ده که سه کروهے مرشد آباد دبراه عظیم آباد واقعست نزول نمود و شهامت جنگ بهادر
و عطاء الله خان بهادر نائب جنگ را با پنج شش هزار سپاه گذاشته میر محمد جعفر خان را نیز متعین مرشد آباد فرمود
و نیابرانکه سالهاے بسیار خدمت بخشگرے بمیر مذکور مفوض بود بوسیلهٔ التماس و استدعای شهامت جنگ درین
عرصه باچندے قبل ازین ساخته براے استرضا و دلجوئے او مرتبهٔ ثانیه از عزل نور الله بیگ خان خدمت بخشگرے
بنام میر محمد جعفر خان مقرر شد و همین سبب که مرہٹہ در حوالے مرشد آباد بود مظنهٔ آن می شد که در کوچ چار سوے
لشکر منصور محیط بوده مانع وصول اجناس غله و باعث حرج مردم و عسرت معاش لشکریان خواهد شد فرمان داد که
بقالان عمده اردو و دیگر جمعیکه استطاعت داشته باشند بقدر مقدور غله و غیره ما یحتاج بر سفائن ببرند و بارند
خلاصه بعد انتظام مهام ضروری از جهیانے ده اعلام اقبال برافراشت و بدفع اعادے همت گماشت و مرہٹہ
بعد مضمحل شدن شایع مروف گذاشته و دست از مرشد آباد بر داشته از راه جنگل بر سبیل نصرت و اغاثت افاغنه روانه عظیم آباد شدند

ذکر فرستادن معین الدوله سیف خان شیخ دین محمد جماعه دار ملازم سرکار

خود را به کمک شجاع الملک بهادر مهابت جنگ و بعضی سوانح اثنای راه

سیف خان فوجدار پورنیه شیخ دین محمد ولد شیخ مجاهد را که جاعه دار عمده سرکار او بود با مکهر اردو با نصد سوار برسم امانت فرستاده خود بعذر بیمارے تمسک جست شیخ دین محمد از گذرمه گوا عبور گنگا نموده در رانیکه مهابت جنگ مرتکب رسیده روزے چند بنا بر بعض امور مقامات داشت دار دسلطان گنج گردید و مرتبه خبرش شنیده از حوالی لشکر مهابت جنگ الیغار نموده شیخ مذکور را مع همراهیانش فروگرفت اوخام روز باچیتے که داشت نبکیده بیدارے پا خایان نموده تبلی را فرستاده مهابت جنگ را اعلام کرد مهابت جنگ اگرچه فرستادن فوج و دراز خود صلاح نمی دانست اما بخاطر رعایت همراهان سمد خان و دیگران راه ملک او فرستاده هنوز آنها نرسیده بود که مرتبه وقت شب دیده وقت عروب آفتاب بعسکر خود برگشت شیخ دین محمد فرصت یافته همان شب کوچیده اول صبح بکلیان رسیده روز دیگر بملازمت و شرف حضور مهابت جنگ رسیده سوره یحسین کست و ضمن ذکر احوال التماس نمود که بارے عنایتی سیف خان رحیم جنگ اشتهار بافته ندرے از سرکار عنایت شود مهابت جنگ افاغنه حاضر باش التماس مهابت جنگ درین باب استادگی نموده در مقام بارے استخلاص همراهان مذکور شیخ مذکور ملهار امداد و مدت جنگ که از هیچ تا انجام راه میکرد نهایت جنگ و جدال آن مرد و هشت هزار سوار نلیل بارے عنایت نمود محل تعجب است ازچنین امر مقدر سے و چنین اوقات امنیه مهابت و اعطاے این سم استمالت غایته و ایادی انهی و در سور همین سفر دوست بیک بدخشے که پیش از جمله داران سرکار بود تخصی نزار مده آورد بعد استسقاء معلوم شد که خدیو دعا الله خان نایم شهر حال سردار سران مسلط استمداد عالی مراوحت و موافقت و ترغیب باعانت و دعا و اخلاص و تحریص و تشجیع سردار همراه دارد چون مهابت جنگ به بالاگاه رسیده مرتبه مع سیر عجیب اختگال برآمده بر سر نالا چینا نگر اندک باسامه لشکر چیده بعضے از سنگاه را تجانیده روانه سے نزار سوار و پیاده همراه مهابت جنگ دار و سو گیر گردید راجه سمندر سنگ زمیندار کاسے گیر و ده مهابت جنگ و حضوف سراس عنایت او بود مع کامگار خان نبیرهٔ زمیندار نرسپت و دیگر سے ملازمت مهابت جنگ رسیده سور عنایت گردیده و عنان ورود بیارید و همراه سوره العلما کاشف رموز خفے و جلی مولانا میر محمد سے ادام الله ظلال افضاله مهابت جنگ رسیده شرف ملاقات خود مشرف فرمودند اندکے از احوال سعادت اشتمال ایشان در ایان ذکر سلسله مهابت جنگ و جلیش از میان مذکور خواهد بود شد. حاجی حسن خان هم که از کمک و رفاقت سمد خان مراجعت گزیده بعظیم آباد رسیده نزدیک پنواره سے صاحبه هوش بردار شده شدن خاوند خود بهابت جنگ بیاشنیده همراه بچند یابات راه بر رفتن نیابت و باستمداد خان مذکور از مهابت جنگ رسیده از خبر قرب وصول مهابت جنگ شنیده از ترک افاغنه از سیته و دنگیر ادراک شرف عتبه بوسے نموده و اسعد علی خان که حاکم موگیر بود از انجا گریخته رو مرشد آباد بملازمت مهابت جنگ زار زار گریه بدامان افتاد ✤

ذکر نهضت شمشیر خان با افاغنه فراهم آمده از باغ جعفر خان بداعیه استقبال مهابت جنگ و ملاقات افاغنه با مرتبه و میر حبیب و مخاصمه سر دو فرقه با همدیگر

ازان طرف شمشیر خان و سردار خان نه ماشم فراهم آورده خود که شناه هزار سوار بود و بر همهو نے او بار علط کار از باغ جعفر خان تعرف نمیه اره رود شده مهابت جنگ بعد از چند مقام که نا برآرام سیاه لائق بود از مونگیر بستظهر تائیدات ربانی و اعلام غفار انتقام ر ت ر ر ر

ابر دم آن چیدہ بود ند و عبور ازانجا دشوار بود مہابت جنگ معبر مذکور را گذاشتہ بقدر دو میل برہنمائی زمیندارے
ے مغرب شناختہ عبور نمود و مردم شیر خان براین عبور کہ بے خبر آنہا وقت سحر میسر شد بود آگہی یافتہ سر رسیدہ شتند
و پہا و آلات و ادوات حرب را برجا گذاشتہ خود مدرر فتند این اول شکست ۰۰۰ ہا کہ شیر خان و اعوانش
ین منزل مہابت جنگ نیا بر پاس شب خون حملہ ور سہاے افاغنہ سیاہ درون افواج را مرتب ساختہ از خیمگاہ
ارفت و بہ نزدیک توپخانہ کلان کہ سابق تر از جمیع فوج و کمتر فاصلہ بمردم مخالف داشت تمام شب بسر برد چون
ں او دمید و پرتو انوار عواطف ایزدے بامداد او رسید اول صبح نماز مکتوبہ را بہزاران نیاز تقدیم رسانیدہ و
لسار بر خاک معرکہ کارزار مالیدہ از جناب واہب المواہب جل احسانہ فتح و ظفر بر خصم سیاہ اختر درخواست و خاک
رمہ سید الشہداء کہ ہمیشہ درچنین اوقات با خود داشت برآوردہ قدرے ازان تربت طاہرہ را ناصیہ آرائے
ے ورفت از حد بدر بردچون اشک ایستادا زنا صر حقیقے نصر نہا مسالت نمود و بر فیل خود سوار مہیاے کارزار
لیب بادہ معروف لبسرائے را نی چارکروہ غربے قصبہ باڑہ بر آب دریاے گنگا بترتیب افواج پرداخت با سیجاے
ہ صفے پیشتر از جمیع فوج گذاشت و حیدر علی خان بہادر را با توپخانہ بدستی عقب بہادر علی خان و پشت بانان
میر محمد کاظم خان و دوست محمد خان را جاے دادہ سر اول ساخت و بطرف یمین کہ دریا بود فیض اللہ بیگ خان
ب خان و شیخ جہان یار را مقرر فرمود و بطرف چپ کہ سر پشتہ آں طرف و ہم بطرف پشت بود نواب صولت جنگ
رخان بہادر و محمد ایرج خان بہادر و راجہ سندر سنگھ و پہلوان سنگھ و کامگار خان و چند سردار دیگر را متعین نمود
را بانیل نشان خود مع پسر ارشد کہ عبارت از امالت خان و دلیر خان و احمد خان و محمد خان باشند پیش روے خود
و در ساقہ لشکر شیخ دین محمد را با جمعے از ملازمان و جماعہ داران مقرر داشتہ خود در قلب لشکر قرار گرفت و شمشیر خان
خان نیز با سے چہل ہزار سوار افغان و پیادہ ہاے بختیاری بہلیہ و فاخنہ تا ہ فراہم آمدہ متنبہ بصفہا پرداختہ بطرف
پ خود کہ جوئے از گنگا جاری بود حیات خان نام افغانے را با جماعہ دار را با چند ضرب توپ کلان ارجوے مذکور
مقرر داشت کہ از طرف راست نواب مہابت جنگ شخاطر جمیع گولہ ہاے توپ ہراول لشکر یانش زند و خود از
ا عرصہ لبیدے کہ صفوف آراستہ مستعد مقابلہ استاد و مرتبہ از طرف دست چپ و عقب لشکر نمایان گشتہ اعلام ہر سمتے
ورشہا مے نمود و بجلو طلب ہر نواے مہارت جنگ با جمع لشکر شکین وارد میدان گرفتہ از جہار سو احاطہ داشتند
کہ در بن جنگ آن امیر صاحب تدبیر و بہادر دلیر جرأتی کردہ و استقلالے بکار بردہ کہ سے شائبہ تکلف کمتر آمدی
مقام این قسم ثبات قدم و اطمینان خاطر میسر آمدہ باشد چون نلاقے فریقین و تقارب فئتین روبداد و شروع بہ نوپ
گردید از انجا کہ فتح و ظفر با مداد ملیک مقتدر نصیب مہابت جنگ بود در اول جنگ گلولہ سے بسردار خان
ہرش پریدو دو از نہاد آن سرمایہ لجاج و عناد بر آمد از کشتہ شدن سردار خان کہ مالک رقبہ از افواج و دلیر
رخان بود پشت لشکرش شکست و ہمراہیان سردار خان را از دست رفتہ تفرقہ در ان مرد افتاد نوجوانان ہمہ
زلزلے در ان لشکر اکثرے بحضور مہابت جنگ آمدہ التماس یورش نمودند رفیق و مدار در جواب میفرمود
اے برق انداز ے باید نمود بعد ازان انشاء اللہ تعالے البتہ یورش کردہ خواہد شد درین ضمن حیدر علی خان
ں قدمے نمودہ پیادہ ہاے برق انداز را دلدہی ہا فرمودہ و شلک آتشبار بران جماعہ صاحب ادبار بنوعے

[illegible] روز دوشنبه چون شام او بار از گذشت [illegible] بار و ت بران تیره بختان سیاه بود چون معرکه کارزار و عرصه جنگ بر مخالفان تنگ
[illegible] و دست میدان تنگ گردید شیخ جهان مارو مقیر الله بیگ خان حکم فرمود که تا زنده بر اسدا حمله آرند ما اثرے بران مترتب
گشت [illegible] سر جیب ما موج افاغنه که همره داشت بطرف چپ خصوص بر ساقه لشکر بهیئت مجموعے یورش نموده
همچو آب سراج البحور که بر فیل سوارے او ملصق بفیل سوارے حامله نواب معظم بود عزم خدا است که غنیم بدرش بسر آورده
و بر متصل رسیده تدارکس هم مطور باید داشت نواب معظم جواب بکمال غیظ ملفت نشود که غنیم و حریف من پیش روست
[illegible] الی مدارم ا [illegible] الله لعالے بعد فتح و نصرت بر افاغنه مرتبه را بسزا بعون الله و نشانده ارمان بر مبدارم و الفانے
طرف مرتبه [illegible] سے نگذارده مارنا کید لقصد الله بیگ خان و شیخ جهان بار سرائے بورش نمود و درین وقت سوارے
از رستم خان و دوست محمد خان و میر حیدر کاظم خان و صدر علی خان که سر اول بوده اند رسیده معروض داشت که الحال صلاح
و دلدرستی موون است امدادکان سراغاده سے ما را یکم خدا و ند هم اجازت فرمایند فرمود که آفرین باد ران بهادران تا ظهار نصرت
الهی نمایند و [illegible] رسیده و رسیده چون سوارند کور برگشته رفت مهابت جنگ قبضه گمان دست جرات گرفته تیر از کمین
[illegible] دست [illegible] بدر گاه جهان [illegible] نماز مدار داشت بعد مسالک نصرت و ظفر بر دشمن تیره اختر همراهیان رکاب فرمود که
[illegible] دران [illegible] ازان است [illegible] باقی دمان با فتح است سرکرده امور تحصیل ما مروشان در میدان مرزان ماشده دوار کوشته

[illegible] دیدان [illegible] ے نام و نشان خود گردیدند و باز گبر دار گرم گردیده هر یکے از حاصران با مخالفان مقابل
[illegible] دو در آویخت [illegible] ے ران بر خاک ریخت میر کاظم خان [illegible] دست محمد خان فیل خود را پیش برده
[illegible] میر خان را [illegible] نه میر کاظم خان سوار است که خنده هوجت را گرفته بر فیل او بجمده او میر خان اگرچه رحم گولے داشت
[illegible] [illegible] کار [illegible] نے بر دست میر کاظم خان حیران تر دکه بعض آنکشمان دست آتش مقطوع شته تحته از قبضه اش
[illegible] دست [illegible] و بر هودج فیل او رسیده بر سینه [illegible] میر کاظم خان با آنکشمان مقطوع نیز فیل
[illegible] میر خان [illegible] دست محمد خان شنود و بالفاق سر [illegible] و جدا نمود و اما شمشیر خان [illegible] گیرد معلوم نشد
جگونه از فیل [illegible] و [illegible] رسید و حمیت یکه ملازم رکاب مهابت جنگ را بسیاست دندیده [illegible] سپر عرصال [illegible] رد
[illegible] و [illegible] ران هر دو جمیز دست بقدیر [illegible] قبل نواب مهابت جنگ رسانیدو آن جناب بعد چند
[illegible] [illegible] [illegible] ے او شفود نامیه شکر گزارے دربار گاه حضرت بارے رحاک نیاز سوده بجا آ
لشکر یکه آورد حیرت بشیے گرفت بقدیم رسانیدند و حکم مواضن شادیانه مجدداً فرمود فوج مرهٹه که جانب یسار امده و الکامیکے
خوب [illegible] بوده شابده امر یکه در حیال کسے نمیگذشت مضطرب الاحوال و رکمال انفعال معترف بشجاعت و پهدارے
و [illegible] چنر اقبال آن بے بها گوسر افسر دولت و کامکارے دلوادے فرار گذاشت و مهابت جنگ فرین فتح و اقبال
و کمال جاه و جلال متوجه آردوے خالقان گشته بر بگاه آسمانقبه بارگاه خود برافراشت ✤

ذکر ملاقات آمنه بیگم دختر مهابت جنگ مع اولاد با پدر و الا گهر ✤

آمنه بیگم صبیهٔ او زوجه زین الدین احمد خان بادختر و پسر کوچک خود میرزا مهدی که مقید افغانان در نهایت ذلت و هوان بود دار السلام ملاقات پدر و الا گهر عمر دوباره حاصل نمود و طرفین را فرط خوشی و سروری از جمله و جبان و قلب لسان با داد سپاس شکر ایزد منان دلالت فرمود و باستماع این مژده روح افزا خواص و عوام شهر عظیم آباد از و رطات غمهای جان فرسا رستگاری یافته دیگر روزی ادراک عقبه بوسی شتافته ذخیرهٔ اندوز مسرت ها گردیدند و عموم رعایا و برایا بارد و سی آن سحاب اقبال و زیب افزای دساده جاه و جلال رسیده بمشاهده جمال او که آئینهٔ صور حصول مقاصد خلائق بود کامیابی خود دیدند بعد یک دو مقام آن والانژاد عالی دودمان اعلام نصرت نشان برافراشت و باکمال قوت و شان و دست نواز دشمن گداز بمراحل نموده وارد شهر عظیم آباد گردید و طلال عواطف و اشفاق بر مفارق سکنهٔ آن دیار که در تمنای این روز از دیم ماه چشم آرزو فرش راه انتظار داشتند انداخت و مجدد آباد را سپاس شکر واهب النعم پرداخت و ایفای عهود و نذور یکه درین خصوص کرده بود نموده باربابِ استحقاق از سادات و مومنین و فقرا و مساکین رسانید و لیتهامت جنگ بهادر نیز برگذاشت که الحمد لله فتح و ظفر توفیق رفیق داد گر مرزوق و میسر گشته نذور و صدقاتیکه در انجا برای مرقد مرشد آباد معین شده باربابِ استحقاق برسانند و دلجوئی ضعفا و اقویا که از هجوم افاغنه احوال همه شان یکسان بود بجسن اتمام خاطر عنایت مآثر خود نموده بموصیانِ الطاف مدارک تکلمه خاطر همایی سکنه آن بلده فرمود ❊

ملتجا شدن مهابت جنگ عیال و اطفال شمشیر خان و مشمول عواطف شدن آنها بر عکس ظن و گمان

چون معتمدین رایات ضبط اموال و املاک کافرنعمتان حق ناشناس بدر بنگاه که موطن و مسکن شمشیر خان بود رفته بودند فرستادن متبنا کر اهل و عیال آن مفسدان تباه روزگار را دلبود نامعروض داشت که آنجماعه ازین کمترین امان خواسته اگر مطلق العنان شوند سه لک روپیه نقد پیشکش نموده مقرون باجابت گشته بعضی رذیلت خو بال بادرون شان نامور شده و خود هم برای مزید دلدهی نیاز پیشکش نموده متعاقب عبور گنگا نموده بهمه نوع کارد و سه منزل حریم حرمت و صولت جناب بهادر مهام الدوله را در شهر نائب گذاشت چون زوجه و دختران شمشیر خان رسیده از تبتیل سلام عتبهٔ مهابت نمود و حکم صادر شد که در سواریها محفوظ و مستور از نظر نامحرمان ببرند و بجوی ایذا و آزار بحال شان روا ندارند بعد رسیدن آنها بشهر از راه دروازهٔ مغربی داخل سرته نازل نموده بدولتسرا رسانند و بهر حرم سرا امکان مناسب فرود آرند چون حسب الحکم المعلی آصف الدوله را که بمنزله جان او بود در آمدن بحرم سرا بدون ستر و حجز تا بودن آنها ممنوع نمود و از انواع فواکه و مطعومات انچه خود رغبت میفرمود و به نسوان و اطفال خود و فقرا میدادل حصه برای آنها مضایقه نداشت و در محاوره گفتگو و پیغام هرگاه الفاظ میشنید غیر از لفظ بیبی لفظ دیگر نمیشنود با آنکه آن جائی بیبی هر اس حق شناس که حقوق پدر و رشتهای نام عمر با کمال رافت و عنایت برگردن شان بود کمال دولت و خفت و هیچ مدتی فضیحت نسبت بناموس هیبت جنگ مرحوم که فرزند و فرزندزاده مهابت جنگ بود روا نداشته خود را هدف سهام ملامت خواص و عوام و مورد لعن و طعن کل فرق انام ساخته مهابت جنگ که عقل و رهبر و دلیل و کاشف اساس حقیقت این دانست با انتظام آن اصلا التفات نکرده برای انتقام ابتدای نام ابتدای در بدست آوردن نام بیس افاغنه [illegible] که انانامو کسی هرچند احمد آباد باشد کاری نبود و نسخه اهدا بود و اینها را فقط برای همین اودم که شمشیر خان پاس حقوق رنگلدا شته

نسبت با فرزندان من کمال بے حرمتی روا داشت هیبت جنگ تقصیرے دربارهٔ شمشیر خان نکرده و من نیز با او بدے بعمل نیاورده ام معهذا اگر کینه با هیبت جنگ بود انچه نکردنے بود کرد با ناموس و عورات چکار بود که باعث اینهمه خفت آنها گردید بعد چند روز شاه محمد آفاق نام شخصے را از اولاد قاسم سلیمانے تجویز دیگر افاغنه معتمد میر سانیده شادے کنخدائی دختر شمشیر خان بخوبے کرده داد و جمیع آنها را مشمول انواع الطاف و عنایت فرموده دهاتے چند برای معاش آنها معین کرده انعام نمود و حسب المرام آنها حصت انصراف بوطن که قصبه در بهنگاست از ارانی داشت مخفی نماند که قاسم سلیمانی افغانی بود بدرویشے مشهور در عهد جهانگیر پادشاه بنا بر کثرت اتباع مقید گشته در قلعه جیناره محبوس ماند چون درگذشت بطرف غربے آباد سے قصبه مذکوره مدفون گردید و مریدان و افغانان معتقدش در تعمیر قبر و عمارات اطرافش کوشیده و درین اوان نهایت رونق و شان داشت اکنون بسبب تسلط جماعه انگلشیه تمام ممالک شرقیه هند و آن قصبه مع مقبره او بے رونق پذیرفته افاغنه هم از طاقت افتاده اند و مداخل و مصارفش نقصان یافته بویرانی دارد تا بعد ازین چه شود ✣

فرستادن مهابت جنگ عیال میر حبیب را نزد او و سوانح دیگر ✣

همدرین ایام به شهامت جنگ بر نگاشت تا عیال میر حبیب را که از ابتدا سے پیوستن او بمرتبه بر هند آباد محفوظ و محروس بوده اند سوار سے خوب با خرج راه زیاده از قدر مطلوب داده مردم معتمد را همراه کرده نزد میر حبیب بفرستند و همدرین اثنا خبر رحال محمد شاه پادشاه و سریر آرا شدن پسرش احمد شاه رسید چون مهابت جنگ را با شکار رغبت بسیار بود چهل پنجاه روز آن طرف گنگا توقف نمود و سراج الدوله که در شهر مانده بود تا بیاید صولت جنگ برادر ناگوار آمده حرکاتے چند که لائق حال او نبود بعمل آورد و این اول اظهار تسلط و اقتدار رونما شدن بهار سے او ست القصه بعد سیر و شکار راه اخر زیب معاودت فرمود و داخل قلعه عظیم آباد شد درین آوان امرے عجیب که سرمایهٔ عبرت و ازجار ارباب خرد و مردم هوشیار از تناکح و تناسل بوده روے نمود تفصیلش آنکه چون قبلة الانام میر علی محمد صاحب تا تمام ، الله تعالے ظلال افضاله را اتفاقاً عبورے در پوربه رویداده تعارفے با سید خان و پسرش فخر الدین حسین خان میسر آمده بود فخر الدین حسین خان پسر کلان سید خان که معروف بنواب بهادر بود خطے بخدمت میر صاحب قبله مرقوم و عرضے ملفوف آنخط بمهابت جنگ نوشته فرستاده و سید صاحب قدر را مضمون عرضے طاقاً اطلاعے نداده التماس کرده بود که عرضت او را از نظر مهابت جنگ گذرانند اتفاقاً ان خال الذهن وقت عصر مهابت جنگ رفته خط خود اول نموده عرضے را از نظرش گذرانیدند مهابت جنگ عرضے را خوانده بمیر صاحب گفت که خوب است نوکیکه جواب نهند فرمود بعمل خواهد آمد چون میر صاحب را اطلاع نبود تحیر گرفته گفتند که مرا خبر سے نیست که در عرضے چه نوشته مهابت جنگ عرضے را بدست میر صاحب داد میر صاحب بعد مطالعه دریافتند که بدسخت دران عرضے نوشته خود را بندگے و اخلاص نموده عرض کرده است که اگر اندک اعانتے شود و حکم عالے شرف صدور یابد بدیار خود را مقید کرده بحضور فرستد همدرین زمان سراج الدوله نادان با آنها عظیم اله مرد ساده سالمے بود کاوشے آغاز نهاد سبب آنکه سردار خان نبایر سابقه معرفتے که از زمان نوکری سید خان با آقاے مذکور که بخشے سرکارش بود داشت سلوک مناسب نمیکرد و در استخلاص بعض مردم عظیم آباد پاس خاطرش نمے نمود بعض بدگمانے دعوے هشت لک روپیه امانت سردار خان نمود و قتل پدر خود زین الدین احمد خان را

آقاے مذکور کہ واسطہ جواب وسوال افاغنہ بود شہرت دادہ باز خواست عظیمے در خاطر داشت مہابت جنگ
آقاے مذکور بدگمان گشتہ خواہان اضرار آن بیچارہ بود بسعے وتوجہ میر محمد علے صاحب مخلصی یافتہ بقبض رفاقت
دولت جنگ ازین تشویشات رہائی یافت +

دولت جنگ باعموی خود مہابت جنگ نبا بر تخلف وعدہ وانجامیدن باصلاح و
میرسیدن کدورت بی پایان درمیان مہابت جنگ وعبد العلی خان وبعض سوانح ہمان زمان

ہادر بتوقع صوبہ دارے عظیم آباد کہ در شروع محاربہ افغانان با او وعدہ بود شہرت داشت اعزہ بسیارے
نثار خان عم را کہ بعد فتح مہابت جنگ از رہتاس آمدہ بود وبرادر فقیر رفیق علے خان وخادم حسن خان
وغیرہم را کہ اکثر رفقاے ہیبت جنگ بودہ اند رفیق خود گردانیدہ براخراجات افزود لیکن زوجہ مہابت جنگ
صوبہ عظیم آباد عدۂ صوبجات ہست وگذر افواج ودصول آن بہ تنگنا بدون مرضی ناظم انجا دشوار
مردیست لاابالے واز فہم وادراک دقائق ریاست خالے واحد مہابت جنگ وشن خوے دختران
اورسراج الدولہ وہر دو برادر شش دولت جنگ خواہد بود درین صورت سعے باید نمود کہ نیابت
از متوسلان خود باشد بنا برین مقدمہ قبائح بودن دولت جنگ در صوبہ مذکور وحسن انچہ خود تصور
شتے خاطر نشان مہابت جنگ نمود وسراج الدولہ دختر زادہ خود تعلیم کرد کہ علانیہ وفاشی پیش
آرد کہ اگر صوبہ بہار بصولت جنگ مفوض شد رسن خود را ہلاک خواہم کرد چہ این صوبہ پدر سن
سے من باشد نہ برادی دیگران مہابت جنگ از استماع چنین کلمات چون خاطر سراج الدولہ تہابت
فتہ زان خود را ہم بنا بر مصالح مقصد یکہ در نظر ش بود کہ بعد او سراج الدولہ بجاے او باشد مناسب
دہ خود باز آمد صولت جنگ بدریافت این معنے کہ گویا خفتے عائد باحوال او شد اظہار کدورت وملال
لخلافۃ شاہجہان آباد گردید واز آمد وشد دربار تقاعد ورزید مہابت جنگ بارسال رسل وارقام رقائم
ہے باآغاز نہاد بعد چندین گفتگو صولت جنگ در عریضۂ اظہار تصمیم ارادۂ خود نمودہ مرقوم ساخت کہ
ش قسم یاد کردہ ام کہ اگر چنین نباشد بشاہجہان آباد خواہم رفت مہابت جنگ در جواب بدست خود
ن فقرہ دران مندرج ساختہ کفارۂ یمین سہل است وترک رفاقت عم خود جہل ومتعاقب بے فقہ خود بخانہ اش
ودر ضمن آن گفت کہ باباے من فرمودہ بجتی کہ مرا باشما ست باعث براین سماجتہا گشتہ والا سبد انید
ن مذرے سگویم وخاطر مخاطب ہیچ یم اگر شنید فہو المطلوب واگر نشنید باز باا وسخن نمیگویم مگر بزبان
ضے باعث این ارادہ گردیدہ ظاہر نمائید تا مطابق آن لعل آید روبرو گفتن اگر منظور نباشد حکیم بیگ
رندبو ساطت آشنا اظہار نمائید ومراد خود را زیادہ برین نرنجانید صولت جنگ مخواے گفتگو در یافتہ
ے حاضر مقاصد خود را ظاہر ساخت ومہابت جنگ بعضے وجوہ مداخل بر اکہ مصارفش کہ افزودہ بود مقرر
اشفتہ خاطر بہاے او نمود وعبد العلے خان بہادر خال سرہ افغال راقم را بصباحت وحماقت زوجہ اش
جنگ نمود صحبت ناچاق گشتہ کار بجائے رسید کہ احتمال ہلاک او بود چہ بعضے سخنان پریشان زن او

نسبت با فرزندان من کمال بے حرمتی روا داشت هیبت جنگ تقصیرے در بارهٔ شمشیر خان نکرده دمن نیز با او بدے بعمل نیاورده ام معهذا اگر کینه با هیبت جنگ بود انچه نکردنے بود کرد با ناموس عورات چکار بود که باعث اینهمه خفت آنها گردید بعد چند روز شاه محمد آفاق نام شخصے را از اولاد قاسم سلیمانے بتجویز دیگر افاغنه معتمد میر سانیده شادے کتخدائی دختر شمشیر خان بخود بے کرده داد و جمیع آنها را شامل انواع الطاف و عنایت فرموده دهاتے چند برای معاش آنها معین کرده انعام نمود و حسب المرام آنها رخصت انصراف بوطن که قصبه در بهنگاست ارزانی داشت مخفی نماند که قاسم سلیمانی افغانی بود بدرویشے مشهور در عهد جهانگیر پادشاه بنا بر کثرت اتباع مقید گشته در قلعه چنهارهٔ محبوس ماند چون در گذشت نظر بغربے آبادے قصبه مذکوره مدفون گردید و مریدان و افغانان معتقدش دلغیر قبر و عمارات اطرافش کوشیده درین اوان نهایت رونق و شان داشت اکنون بسبب تسلط حامعه انگلشیه تمام ممالک شرقیه هند و آن قصبه مع مقبره او بے رونق پذیرفته افاغنه هم از طاقت افتاده اند و مداخل مصارفش نقصان یافته بویرانی دارد تا بعد ازین چه شود ✤

فرستادن مهابت جنگ عیال میر حبیب را نزد او و سوانح دیگر ✤

بعد ازین ایام به شهامت جنگ بر نگاشت نا عمال میر حبیب را که از ابتدائے پیوستن او بمرتبهٔ بمرشد آباد محفوظ و محروس بوده اند سوارے چند خوب با خرج راه زیاده از قدر مطلوب داده مردم معتمد را همراه کرده نزد میر حبیب نفرستند و بعد ازین اشتهار حال محمد شاه و بادشاه و میر آرا شدن سید احمد شاه رسید چون مهابت جنگ را با شکار رغبت بسیار بود چهل پنجاه کوس آن طرف گنگا توقف نمود و سراج الدوله که در شهر مانده بود دنیابت صولت جنگ برادر ناکوار آمده حرکاتے چند که لائق محال او نبود بعمل آورد و این اول اظهار تسلط و اقتدار رونما بهجار بهاے اوست القصه بعد بیرو شکار در اواخر رجب معاودت فرمود و داخل قلعهٔ عظیم آباد شد درین آوان امرے عجیب که سرمایهٔ عبرت و از هجار ارباب خرد و مردم هوشیار از تناکح و تناسل بوزنه روے نمود بتفصیل آنکه چون قبلة الانام میر علی محمد عاملے نام از اهل نعلے بخلال افضاله را اتفاقاً عبورے در پور نیه رو نموده تعارفے با سید خان و پسرش فخر الدین حسین خان میسر آمده بود فخر الدین حسین خان پسر کلان سید خان که معروف بنواب بهادر بود خطے بخدمت میر صاحب قبلهٔ مرقوم و عرضے ملفوف آنخط بمهابت جنگ نوشته فرستاده و سبب عالی قدر را مضمون عرضے طلبیده التماس کرده بود که عرضت او را در خلوت از نظر مهابت جنگ بگذرانند ایشان فعال الذهن وقت عصر نزد مهابت جنگ رفته خط خود اول نموده عرضے را از نظرش گذرانیدند مهابت جنگ عرضے را خوانده بمیر صاحب گفت که خوب است نویسید که خواهند فرمود بعمل خواهد آمد چون میر صاحب را اطلاع نبود متحیر گشته گفتند که مرا چیزے نیست که در عرضے چه نویسند مهابت جنگ عرضے را بایشان میر صاحب داد و میر صاحب بعد مطالعه دریافتند که بدبخت دران عرضے نوشته خود اظهار بندگے و اخلاص نموده عرض کرده است که اگر اندک اعانتے شود و حکم عالے شرف صدور یابد بدیر خود را مقید کرده بحضور فرستد مهابت جنگ سراج الدوله نادان را با عظیمالله مرد ساده سالے بود کاوشے آغاز نهاد سبب آنکه سردار خان نبابر سابقه معرفتے که از زمان نوکری سید خان با آقاے مذکور که بخشے سرکارش بود داشت سلوک مناسب نمیکرد و در استخلاص بعض مردم عظیم آباد پاس خاطرش نمیکرد بعض بدگمانے دعوے هشت لک روپیه اماثت سردار خان نمود و قتل پدر خود زین الدین احمد خان را

رحمها اللہ العلی الکبیر و خان ذو المکارم والاحسان تلفے قلی خان مرحوم بن حاجے عبد اللہ خطاط مشہور کہ دیوان صوبہ برہانپور در عہد محمد اورنگ زیب عالمگیر بود و خان والا دودمان مردمک دیدۂ مردمے و مروت منبع بنابیع فضائل و مکرمت علی ابراہیم خان بہادر نوۂ مولوے مرحوم مذکور ہمشیرہ زادۂ زائر حسین خان مغفور و ماجے محمد خان کشمیرے ہمراہ مہابت جنگ بشرشد آباد آمدند و صولت جنگ چند روز بعد از کوچ مہابت جنگ از عظیم آباد برآمدہ راہ مرشد آباد مے بپیمود + + +

ذکر معاودت فقیر از شاہجہان آباد و میسر آمدن رفاقت صولت جنگ و رفتن ہمراہ او بہ مرشد آباد و بعض سوانح دیگر کہ ہمدرین عرصہ روے داد +

فقیر نیز درین عرصہ کہ مہابت جنگ از عظیم آباد برآمد و صولت جنگ ملازم بود از شاہجہان آباد بارزوے ادراک ملاقات والدہ ماجدہ و اخوان و خال و عم و احباب و اصدقاے ہمدم کہ در عادنہ شمشیر خان کشتہ شدن مہابت جنگ امید بقا و لقاے ہیچکس از آنہا نماندہ بود و بشارت حیات شان شنیدہ معاودت نمودہ بعظیم آباد رسید و در راہ مابین لکھنؤ و فیض آباد با عبد العلے خان بہادر خال سرا پا افضال ملاقے گشتہ سبب برہمے با مہابت جنگ و اختیار نمودن سفر پرسیدم فرمود کہ نبا بر نامے و سعایت زوجہ ناچاقے صحبت در نہایت مرتبہ با مہابت جنگ رو دادہ و کار از حرج گذشتہ اتلاف جان را باعث بود و نبا بر تاخیر در اجل موعود زندہ ماندم و ببلاے آوارگے و غربت و جلاے وطن و دیگر مشاق و محن مبتلا گردیدہ عازم شاہجہان آباد دم بیت زینہا را زقرین بدزنہار + وقنا ربنا عذاب النار + و بہین سبب اخراج عبد العلے خان والدہ را با مہابت جنگ جواب و سوالے رو بداد کہ مردان را از عہدہ اش برآمدن متعذر باشد تا بزنان چہ رسد و در گذشتن درچنین مواقع بعد استماع چنان جوابہاے درشت با وجود قدرت کہ مہابت جنگ بعض آور دنفس ملکی نیخواہد مقدور نفوس بشر یہ نیست و بہین جہت نسبتی کہ ہیبت جنگ با سید علی خان برادر فقیر مقرر نمودہ میخواست دختر خود را با او وصلت نماید برہم خورد و مہابت جنگ آن دختر را بدیگرے دادہ بمصاہرت خود را متمیز بخشید الحق درگذر از جرائم و اغماض از تقصیرات و پاس حقوق ذوی الارحام و اقارب بمرتبہ کہ مہابت جنگ و ہمرہ برادر زادہ ہاے متقدر داشتہ اند از کمتر کسے مشاہد و مسموع گشتہ اللہم اغفر لہم و ارحمہم بعد رسیدن فقیر در عظیم آباد بوضوح یافت کہ مہاے نثار خان و تقے علی خان و دیگر اقربا و اکثر احباب و اصدقا مثل غلام رضا خان پسر مرتضوے خان و آقا عظیما ے مشہور بہ ملک محمد خان و خادم حسن خان و عرب علی خان و میر اسد علی و میر فضل علی و از افاضل عظیم آباد ملا غلام بیگ و میر وحید و مفتی ضیاء الہدی و مولوے لال محمد و میر عبد الہادے مرحوم بر فاقت صولت جنگ قاصد مرشد آباد اند فقیر را مفارقت اینہا و سکونت در عظیم آباد کہ از اکثر اصدقا خالی میماند دشوار آمدہ بدون سرشتہ رفاقت صولت جنگ ہمراہ عم و برادر در خود رہ سپر گردید روز عید الفطر اتفاقی بود کہ صولت جنگ در نواح مونگیر از کشتے سوارے خود لب دریا در مقامیکہ خالی از اغیار بود فرود آمدہ قربانے نمود و ہمانجا از گوشت اضحیہ کبابے تیار شدہ تناول مے فرمود فقیر را بخاطر گذشت کہ روز عید است و خلوت درین جا و را باید دید از کشتی سوارے بمع سید علے خان برادر خود فرود آمدہ روبہ درویش رفتہ سلام و ادائے رسم مبارکباد نمودہ نذر گذرانید بسیار خوش گشتہ حکم تجلوس فرمود و در طعام شریک گردانیدہ وقت برخاستن مبالغہ نمود کہ ہمیشہ در سفر و حضر ملازم باید بود و سوے بقدر معاش برائے سید علے خان مقرر نمودہ دستخط فرمود با فقیر صحبت آن مرحوم

خوب درگرفته در احوال او بقدر اقتضای وقت و مقام انشاء الله تعالی بارقام خواهد یافت چون مدت سفر بانجام رسید صوبت جنگ نبابر ملالی که از نیافتن صوبه عظیم آباد در خاطر دیابرادر کلان خود شهامت جنگ نیز عدم صفائی داشت بودن مرشد آباد مستقر شهر و محل اقامت خود در بهگوان گوله افگنده امر سپاه و نمود آخر به تکلیف عم و برادر بزرگ خود کاز در دلجوئی در آمده ترغیب سکونت مرشد آباد می نمودند بعد دو ماه از انجا برخاسته در حوالی که آن طرف بهاگیرتی محاذی بیوت جگت سیٹهه واقع بود نزول نمود و خانه میر حبیب راکه بطور خود ساخته بود نزل فقیر و مهدی نثار خان و تقی علی خان کرد انید ۰

ذکر تمنا کردن سیف خان معین الدوله ملاقات مهابت جنگ در گنڈهه گوله و پذیرائی نیافتن و رحلت سیف خان و معین شدن فوجدارے پورنیه از انتقال او به صولت جنگ و آمدن فخر الدین حسین خان پسر سیف خان بمرشد آباد و ملاقات او با مهابت جنگ و انتقال دیوان خالصه راے رایان چین راے و مامور شدن بجهیرون دت پیشکار بران کار

دران اوان که بعد فتح تسخیر جان مهابت جنگ از عظیم آباد معاودت نمود سیف خان که راه مراسلات و ارسال سفراء و هدایا با مهابت جنگ مسلوک داشته افهرسنا دن امزاج کمک در اوقات مناسبه یگانگت داتحاد را متوقع بود و چنانچه باجا جی احمد وقت رفض بعظیم آباد و باهیبت جنگ هنگام معاودت از مرشد آباد که در شادی پسران خود رفته بود و برگشته بعظیم آباد می آمد در گنڈهه گوله که از توابع ملک محروسه اوبود آمده ملاقات و مهمانیها نمود و خواست که مهابت جنگ هم بهان روش با او سر خورد مهابت جنگ نظر بعلو شان خود که از جعفر خان و شجاع الدوله مرحوم مرتبه سرورے و امارت و سپه داری و جاعت او گذشته دعوے همسرے بلکه برسرے با سلاطین عالیشان داشت ازین استدعا و هوس بیجا ناخوش گشته در خلوت بگفت که سیف خان هر چند هفت هزارے و سپه عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل است امّا فوجدارے پورنیه دارد همیشه سالے یکبار موافق ضابطه برائے ملاقات شجاع الدوله و جعفر خان و علاء الدوله سرافراز خان نے آمد برائے ملاقات من چرا نمے آید که این آرزوے زیاده از مرتبه خود نماید سیف خان که از مرافی الضمیر شجاع الملک مهابت جنگ آگهی مدت و نرعم بزرگے دو دمان خود مبدا نست که مثل حاجے احمد و هیبت جنگ مهابت جنگ هم خواهد آمد با اسباب صباقت و مهمانے و هدایا و پیشکشها در گنڈهه گوله آمده اقامت ورزید و خیام و سراپرده هاے عالیشان برپا نموده منتظر ورود مهابت جنگ گشت مهابت جنگ هنگام عبور خود از جیلیا کڑهے بسفراے مترجع جواب داد که اگر ملاقات منظور دارند چرا موافق ضابطه و زمان ناظمان پیشین به مرشد آباد نمے آیند سیف خان با استماع جواب نه هبت کشیده بمرکز دولت خود که پورنیه بود برگشت و بعد اندک مدتے مریض گشته صاحب فراش گردید و سهل و سے بعارضه سهال مبتلا بوده در شروع سال شصت و دوم از مائه دوازدهم هجرت برحمت حذا رفت و خلف اکبرش فخر الدین حسین خان نا خلف که اصلا لیاقت سروری و اقارب و اخوان پروری نه داشت بجاے پدر نشست و بر جمیع متروکات پدر که مبلغ خطیر و جواهرات گران بها بے نظیر و دیگر اجناس و اقمشه نفیسه کثیره بود قابض و متصرف گردیده دیگر برادران خود را محروم داشت بلکه شنیده شده که انچه در دست دیگران بود دران هم طمع نموده باز گرفت و قلیلی در دست آنها گذاشت و چیزے راکه آنها مخفی توانستند نمود محفوظ ماند چون این خبر بمهابت جنگ رسید و صولت جنگ کاریکه لائق شان و احوال او بشد

در بنگاله نداشت سند فوجداریے پرنیه مع جمیع ضمائم و مضافات بدستور معین الدوله سیف خان بهادر سیف جنگ براے سهام الدوله سعد احمد خان بهاء صولت جنگ مع خلعت و عطایاے لائق از حضور طلبیده قامت قابلیت او را بالعطاے خلعت و جیغه و سرپیچ مرصع مع هرکلگی و ماله مروارید و فیل مع طرایل بیاراست و فوجداریے هوگلے از غرل او سراج الدوله بخشیده میرزا پیاران برادر علاتے خود را که مخاطب بمحمد یار خان بود به نیابتش مقرر داشت و صولت جنگ خادم حسن خان را بطریق البطاقے قبل از رفتن خود روانه نمود و آخر ماه ربیع الاول سال مذکور خود هم عازم بورنیه گردیده بندر حقیر دیگر اغزه که رفیق او بوده اندباد و هزار سوار و سه چهار هزار پیاده برق انداز ملازم سرکارش همراهیش گزیدند فخر الدین حسین خان چون چاره غیر از توسل بذیال دولت مهابت جنگ ندید عرایضه نشتر براطاعت و انقیاد نوشته ابلاغ داشت مهابت جنگ بطبع کارفرما شده در جواب قلمی نمود که از من بهر صورت مطمئن خاطر بوده انجا لشریف آرند و بلا فاتحا مسرور رسازند گاگر خداے خواسته باشد در انجاح مطالب شما قصورے نخواهد شد چون ایله و برادران سلوک بیاید بعمل آورده مهیاے انتظامات آنی نیابر بعضے جهات دیگر گردیده بود اطاعت امر مهابت جنگ نموده قاصد مرشد آباد گشت و الا بنحو که سپاه و اسباب سفر آماده داشت اگر عبور دریاچه کوسے نموده بدر رود مقدور زمینداران تربهت وغیره شود که با او بمزاحمت برخیزند و اگر احیانا کسے تعمی مے نمود با تمام انضمام او را خیر خواه و بلدور اهبر خود می تواند بود را نیابر بلاهت و اتلاف نفوس برادران بلکه شامت بدعواے بدر که نموده بود فریب خورده با اسباب و سامان بے پایان و سپاه و افواج شایان عازم مرشد آباد گردید و در راه با صولت جنگ برخورد صولت جنگ سپر کلان خود شوکت جنگ را با بعضے سران سپاه مثل مهدے نثار خان عم راقم و دو سه کس دیگر که ازان جمله این بے مقدار هم بود براے ملاقات او و تعزیت پدرش فرستاد شوکت جنگ همراه اغزه حسب الامر رفته و ملاقات نموده باز گشت روز دیگر فخر الدین حسین خان بملازمت صولت جنگ آمده مورد الطاف و مراسم شد روز سوم صولت جنگ باراده کوچ سوار شده در اثناے مرور راه باز دید نموده پیشتر رفت و فخر الدین حسین خان بعد ازان کوچ نموده راه مرشد آباد گرفت اکنون احوال صولت جنگ جدا و محلش مذکور خواهد شد و تتمه احوال مهابت جنگ و ورود فخر الدین حسین خان بمرشد آباد ذکاسته مے آید فخر الدین حسین خان برسر حسین کوٹ آن طرف مهانده افواج خود گذاشته بملاقات مهابت جنگ شتافت بهنگام ورود او برلب معبر مهابت جنگ جمعے را مامور بقبال فرستاده حین ملاقات هم سلوک مناسب با او مسلوک داشت و براے نشستن او بفرش سوزنے امر فرمود و هر دو بمطرد پان و گلاب تواضعات معموله بعمل آورده خاطرش مطمئن و بجانبکه محل اقامتش معین بود رخصت فرمود و او در آنجا رفته آسود ٭

ذکر درگذشتن راے ایان چین راے ازین عاریت سراے

و مهدرین احیان راے رایان چین راے درگذشت و بهیرون دت بعد انتقال منصب خود بلا تعین دیوانی حسب الامر بسر انجام کارے امور خالصه پرداخت منجمے نماند که ابن چین راے عجب مقتدیے و طرفه هندویے بود در معاملات مالی و ملکی دیانتے و درد و تنخواهے و کفایت سرکار آقاے خود امانتے داشت که مافوق تصور تواند نمود و نباید صداقتے که داشت کارش بجاے رسیده بود که مقتدران رفقاے مهابت جنگ بلکه فرزندانش مثل شهامت جنگ و صولت جنگ پاس خاطرش نموده احترامها مے کردند روزے تقریبے در مجلس مهابت جنگ که خلوت و اجتماع برادر

و برادرزاده هالیش بود سبب جنگ مذکور چنین رسیده که بتنبیه دیوان خود نمودن مهابت جنگ گفت که با با کار چنین رسیده ازان گذشته است که ذکر او درین مقام توان نمود او نوکر من نسبت آقائی من است ✣

شهرت نمودن مهابت جنگ بطرف کنگ نیابر تنبیه میر حبیب و بعضی مرهٹه و افاغنه و انتزاع نمودن قلعهٔ باره بهاسے از دست گماشتگان مرهٹه و گریختن فخر الدین حسین خان از مرشد آباد و قصد پورنیه نمودن و برگشتن از راه بخوف صولت جنگ و توقف نمودن در مالده و باز آمدن بمرشد آباد و مقید شدن و یافتن بهیرون دت خطاب رائے رایانے و خدمت دیوانے خالصه با صالت و واقعات دیگر ✣

حالتوجے لبسر رگھوجے سو سلد اعد ظفر یافتن مهابت جنگ بر شمشیر خان از نواح عظیم آباد و غائب و حاضر شدن میر حبیب با افاغنه همراهے خود برگشته قاصد نواح مرشد آباد بود در اثنائے راه خبر فوت مادر خود شنیده میر حبیب را با چند هزار سوار مرهٹه و افغان بطرف کنگ سید سے نور فرستاده خود با معدودے از رفقا راه وطن گرفت و رگھو بعد وصول جانو برادر خود او را که نامزے تمام داشت با جمعے از مرهٹه نزد میر حبیب فرستاد و مهابت جنگ خیاچه مذکور شد بعد وصول بمرکز دولت سکر سواهب و اهبب العطایا تبقدم رسانیده کام و آرام نشست و بمین عواطف و الطاف او خلق خدا در ممالک محروسه از بس و امان رطب اللسان احسان و عمر از فتنه میر حبیب و مرهٹه فتورے در دیار بنگاله نبود مهابت جنگ استیصال آن بدسگالان مزمت همت خود لازم دانسته اوائل ماه ربیع الثانی ۱۱۶۲ هجرت اعلام نصرت اعتشام بقصد اخراج ارباب لجاج مراجعت داز مرشد آباد بیرون رفته چند روز نیابرا جتماع عساکر درکٹوه توقف نمود و حبدر علی خان بهادر داروغه توپخانه دسی پا با سیصد هزار سوار و پیاده برق انداز چند ماه قبل از نهضت خود بدیوان فرستاده امر سجها و نے نموده بود که گرا میانا میر حبیب ایضا بطه و اقتضاے طبیعت خود اراده فتنه انگیزے و خرابے ملک بدیوان و نواح مرشد آباد و غیره نماید خان مرقوم سد راه آن حمایه ضاله گردیده نگذارد که مقصد رامرے توانند شد بعد فراهم آمدن سپاه مهابت جنگ با افواج بحر امواج عازم بردوان گردید و چون بقرب قصبهٔ مذکوره رسید حیدر علی خان مع همراهیان باستقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گردید بعد توقف چند روز که عازم سید سے پور گردید و این اراده تصمیم یافت علی الصباح بخانه مذکور که عبارت از پیاده هاے تفنگچے و سواران رساله حیدر علی خان باشند بسرکرده بقبه تنخواه خود بتقاضاے شدید منوده مانع حرکت شدند مهابت جنگ از نماے خود غلام علی خان را مع میرزا حکیم بیگ که معتمد علیه او بود برائے استمالهٔ آن جماعه فرستاده هر چند آن هر دو کس درین باب بیشتر گفتند جماعهٔ مذکوره کمتر شنیده از سے بران منزتب نشدند روز دیگر مهابت جنگ در بخانه حیدر علی خان رفته هر چند خواست که بر شعات زلال فهانال خود نوائر مشعلهٔ آن ظلمت نشان فرو نشاند و بعضے از وجوه مرسومه آنها عجالة رساند و باقے را بر شهامت جنگ تنخواه نماید تا مجرد آنهم بوصول انجامد مفید نیفتاد و بدستور بهمان سماجت خود اصرار داشتند میر افضل علی جماعهٔ دار از سواران رساله حیدر علی خان شوخ چشم بلکه منشاء این فساد و محرک آن مفسدان بود مهابت جنگ مشاهده این حال تکیه بر حمایت

و نصرت ایزد متعال نمودہ تماشائے آن جماعت را بطرف فرمود و دست از دامن اعانت و رفاقت شان کشیدہ روئے توجہ بر دفع اعدا آورد فخر الدین حسین خان باستماع این احوال خلل در ارکان دولت مہابت جنگ تصور نمودہ بہ فہمانیدن بعض مخلصان احمق معلوم نیست کہ چہ چیز بخاطر آورد و بے اطلاع سپہ سالار جنگ عبور گنگا نمودہ با لشکر خود ملحق شدہ با اتفاق فوج و حشم قدم در راہ گذاشتہ بطرف پورنیہ راہے گردید صولت جنگ استماعے این خبر نمودہ با فوج و اسباب مقابل بارادہ مقابلہ از دار الامارۃ پورنیہ برآمدہ دو سہ منزل سطے نمود چون در میان چنان مسلک فتنہ نماند فخر الدین حسین خان از بے جرأتیہا مضطرب شدہ بحال خود درماندہ ارسال عرائض نیاز نمودہ استدعاے عدم تعرض باخود و درخواست راہ یافتن کردہ مابہ رود صولت جنگ مدر آنکہ بے اذن مہابت جنگ این کار از من نمی تواند شد زبان آوردہ جواب داد کہ بہتر ہمانست کہ براہیکہ آمدہ است برگردد آن احمق بے جرأت لاعلاج برگشتہ در مالدہ سکونت گزید و مہابت جنگ از بیدولت و نصرت ایزدے بے نیاز گشتہ و تیز بعد قطع مراحل درحوالے سیدنی پور نزول فرمود میر حبیب با جمعے از مسلمہ کہ در بندے پور چھاونے داشت باستماع خبر ورود مہابت جنگ فریب آن مکان آتش باماکن خود در زدہ و ہمہ را سوختہ راہ فرار پیش گرفت مہابت جنگ قرین عزت و اقبال از خارج آبادے سیدنی پور رود خانہ کمنسائی عبور نمودہ منزل ساحت و اعلام اخلاص برافراشت منہیان بعرض رسانیدند کہ از اطراف جنگلستان سیدنی پور افواج مرہٹہ رحت ادبار افگندہ است حکم داد تا میر محمد کاظم خان و دوست محمد خان وغیرہ جناب آہا شائستہ دار و زرگار آن مدبران برآرند مشار الیہما بطریق شکیبر و الوا خود را آنجا برگشتہ بتجان رسانیدہ آتش قتال را فروختند و از طرفین دلاور یہا بظہور رسیدہ فتح و نصرت نصیب اولیاے دولت مہابت جنگی گردید افواج مرہٹہ بحال تباہ طرف کنک روانہ شد و مہابت جنگ عازم پشت گشتہ بالعبر بندر نزول نمود در آن محل بوضوح پیوست کہ میر حبیب ما مے بارائے مقاومت در خود ندیدہ با فوج مرہٹہ وافاغنہ در جنگلہاے اطراف کنک اوارہ گشتہ دور از رفت مہابت جنگ سطے منازل نمودہ از سر رود بہدک و حاجے پور گذشتہ بمنزل برہ کہ از انجا تا کنک بحیناً سیجدہ کروہ خواہد بود نزول نمود در اثنائے عرض سیدنہ رو سرا نباز خان و دہرم دس ہزارے تفنگچیان کہ حارسان قلعہ بارہ بہاٹے و متصرف ملک نواح کنک بودند از نظر مہابت جنگ گذشت مضمون آنکہ ما نیدہ ہا مطیع و منقاد جناب عالی و تابع امر حضور یم سرگاہ رایات عالیات در ساحت این بلدہ پر تو نزول اندازد مفاتیح ابواب حصار تحویل ملازمان سرکار دولت مدار نمودہ بشرف ملازمت استعدادے مے جوئیم در راہ القیاد و اطاعت ایستادہ ایم مہابت جنگ بنا بر تنقیح و تفتیش میر حبیب مع افواج دران صحرا کہ اداے درزیدہ بود چند روز در قفا قیش راند و داخل جنگلہاے صعب المسالک گشت نا بر عدم رسیدن علات نرخ جنوب در لشکر تعسر گرفت و از دحام و تشابک اشجار بمرتبہ بود کہ افواج بمزاول کہ چند کروہ پیشتر رفتہ بود نا سہ روز خبر آنہا نوابت خبر نواب بآنہا نبود و ہر دو گروہ منفحص ہم بودند ازین جہت تسویلے بمہابت جنگ لاحق گشتہ بقاریان حکم نمود کہ بمہارطرف لشکر برآمدہ نقارہاے فیلے بزرگ و کرناے گران منوا تر بنوازند و این تدبیر موافق افتاد افواج مقدم کہ بفاصلہ یک دو سہ کوس بودند صداہاے کوس و کرنا شنیدہ بہان جانب شتافت و بلغیر ملازمت مہابت جنگ رسیدہ سرمایۂ مسرت ہمدیگر گردیدند و چون معلوم شد کہ از سرے از سر مرہٹہ و میر حبیب پیدا نیست ازان صحرا برآمدہ بعضے از افواج را بر درۂ جنگل گذاشت و با دو ہزار کس کہ ہمراہ رکاب گرفتہ بود از منزل برہ شتافتہ بقصد تسخیر قلعہ بارہ بہاٹے شتافت و تمام شب تا نصف روز آئندہ متصل سطے مسافت نمود و از دریاے مہانندا کہ بپاے حصار بارہ بہاٹی میگذرد گذشتہ فلوا بر قلعہ مسطورہ اعلام ہیبت اعلام مرتفع ساخت نخفے نماند کہ

حکایت دخول مهابت جنگ و صحرا سے ابنوہ و افتراق ہر دو گروہ از لشکرش و بهر سیدن آنها بصد آگرنا و کوس اشتباہے دارد
کہ دریں سیاق واقع شدہ باد سیاق دیگر اما مسموع این ماجرا بے شبہہ ہست القصہ چون فوج مهابت جنگ شش پہر بلا فاصلہ
راہ سے سپرد سنجملہ دو سہ ار سوار ہمیں دم در دو دریاے حصار قریب لبہ صد سوار در رکاب حاضر و از فرط کسل و کلال مجال جدال
و طاقت قتال در احدے نبود و فی الحقیقہ از چنین سردار دانا سے ہوشیار عجب عمل سفیہانہ سرزد اگر درین ہنگام اہالے قلعہ
قصد محاربہ بر سے آمدند کار ش باتمام و نام و نشانش بانجام مے رسانیدند محض تائید قادر متعال و بہمنت طالع و اقبال
خوف و ہراس بر ضمائر و بواطن محصورین کہ جمعے کثیر بودہ اند مستولی یافتہ چارہ کار و راہ اطاعت و انقیاد دانستند و دران روز
شدت حرارت آفتاب با فقدان سایہ کہ بنا بر طول مسافت خیمہ احدے نرسیدہ بود یادار صحرا سے قیامت میداد آخر ہمان
روز رسیدہ بود ہرم داس بملازمت رسیدہ و رخصت انصراف یافتہ مامور شدند کہ فردا صبح خود را مع سرانداز خان بحضور
رسانیدہ قلعہ را تسلیم ملازمان نمانند اما چون برآنہا اعتماد نبود و باز مرہ از خواص خود فرمود کہ فردا صبح ہر گاہ حاضر شوند اینہا را
بہ تیغ بیدریغ بگذرانند و سراج الدولہ را وقت جواب باین کار مامور فرمود تا از زبر لا آمدہ نبارد علے ہذا صبح روز دیگر کہ شام عمر
آن بیچارگان بود مهابت جنگ و خیمہ محقرے کہ دران وقت رسیدہ بود نشستہ سراج الدولہ بیرون قنات در سایہ آش
ماالصحیفہ بآن کار مامور بود ند اقامت داشت کہ سید نور و ہرم داس آمدہ مجرا نمودہ پیش مهابت جنگ رفتند و سلام
نمودہ در محل او مامور بجلوس مشغول استماع فغان و ادا و یراوشدند متعاقب این ہر دو سرانداز خان با چند نفر نزدیک
چوبداران حجاب رسیدہ اراسپ فرود آمد سراج الدولہ بمجرد ورود او فعلیش فرمان داد و کسانیکہ مستعد این کار
بودند بدو آویختند او در آویختند او سید دران حال با وجود مشاہدہ مرگ دل از دست ندادہ و حواس را درست داشتہ شمشیر
از کمر برکشید و بقدر امکان مقاومت نمودہ قصد بود کہ تا مهابت جنگ برسد اجل امان ندادہ و بضرب دست بعضے از مقربان
بعالم عقبے شتافت سید نور و ہرم داس تا وقوع این خبر بے حواس و مضطرب گشتہ بسعے کسانیکہ در حول آنہا حاضر بودند
سیر چند تقدیر کردید و دست الامر سپرد کشور حان کہ شقے سلے باک و زندان مان ناپاکے بود شتافتند و قلعہ را بتباع
و ملازمے اہنا بودند تسلیم نمودند ازین جا سپاہیان خاطر خیر مطمئن گشتہ درہاے قلعہ را بستند و آمادہ پیکار گشتند مهابت جنگ
بودن خود در پاے حصار از قانون خرد بر دور دیدہ میر محمد جعفر خان و فقیر اللہ بیگ خان و راجہ دولبہ رام و دیگران
را کہ از اقارب میر حبیب اہلیان داخل نمودہ بحضور رسیدہ بودند در باب محاصرہ قلعہ و تضییق محصوران مامور نمودہ
خود بدولت و اقبال در الامارہ تمکن گردیدہ و نایزدہ روز ہنگامہ قلعہ ستانے گرم بود آخر الامر محصوران مدافعہ باچنین
افواج فقت امواج و خلو قلعہ از سپاہ باب قلعہ دار سے خارج از حد طاقت خود دیدہ بتوسط میر محمد جعفر خان و راجہ دولبہ رام
بشرط عفو جرائم و امان پیغام تفویض قلعہ ملازمان فیروز سے نشان دادند مشار الیہما ملتمس ستامنان بعرض سانیدہ
بعد بدیرائے مژدہ امان بآنہا رسانیدند حاسیان ابواب قلعہ چون در دولت بر روے مهابت جنگ کشادہ خود ہیئت مجموعی
بہت میر محمد جعفر خان و دولبہ رام شتافتند و مهابت جنگ برائے ملاحظہ حصار داخل قلعہ مذکورہ شد ✣

ذکر مجملے از احوال شهر کشک و قلعہ بارہ بهاٹے

قطعہ زمینے کہ دران عرصہ قلعہ مذکور و شہر کشک واقع شدہ میان دو رود خانہ مسمے بہاندو کشہ جوریست و اطراف کہ

اتصال و اشراف بر رود خانهاے مذکور دارد از سنگهاے استوار که باصطلاح مشهور پشته سے نامند مستحکم ساخته اند و هر دو دریا در غیر ایام برسات پاے آب و در برشکال پهناے مهاندا قریب بدو کروه و عرض دریاے کنهه جورے بعد نصف آن خواهد بود قلعه بر کنار مهاندا واقع و دور حصار قریب بسه کروه تخمیناً خواهد بود که از سنگ و خشت و گچ، آنک در کمال استحکام و رصانت بنا یافته و خندقے پخته عریض بر اطراف قلعه است و آبادے شهر کنک بر ساحل کنهه جورے است و فاصله میان این شهر و قلعه مسطوره قریب بدو کروه و عمارات و ابنیهٔ حکام و بیوت اغره آنجا که بر دو دریاے کنهه جورے بر پشته پخته مذکور تلاقی افتاده در کمال ارتفاع و بلندے پشته ها سے عمارت جائے وه گز و جائے قریب بنصف ارتفاع مذکور رود زیر اکثر ابنیهٔ آب دریاے کنهه جورے جاریے است و آن طرف آب دریاے مذکور بر خلاف مواضع از دو کروه تا چار پنج کروه مسافت صحرائے وسیع خوش فضاست و متصل آن جنگل اشجار عظیمه در کمال خضرت و صفا و انتهاے آن جنگل ابتداے دامن جبال فلک آسا و سکنهٔ آن شهر را این هر سه کیفیت هر زمان در نظر است و چون قطعه مذکوره را از هر دو طرف دریاها محیط افتاده اگر مخالفان در اوقات طغیان آب با تلاق زمینداران آنجا قصد محاصره کنند وصول جنس ماکول و غیره ما یحتاج از جمله ممتنعات است و در برسات اگر کسے قاصد بنگاله گردد چون در هر منزلے ناله و دریا چهاے عمیق واقع و مانع عبور و مرور و قطع طریق و رسیدن بمنزل مقصود از جمله متعذرات مهابت جنگ که این قسم امور همیشه ملحوظ منظور مے داشت زیاده توقف دران بلده دور از صواب دانسته انچه میسر گشت مغتنم شمرد و شیخ عبد السبحان نامے را که در رساله راجه دولبهه رام از جمله مفلوکین مجهول الاحوال بود به نیابت کنک مقرر ساخت سبب اش آنکه مهابت جنگ نیابر جهاتے که مذکور شد در معاودت عجلت داشت و بسبب خوف مرهٹه که در قرب و جوار کنک و منتظر فرصت در کمین بود و رسیدن افواج کمک از مرشد آباد نیابر بعد راه و برسات امکان نداشت احدے قبول نیابت آنجا نمود و شیخ مشار الیه که ترسے بایں مرتبه هرگز در خاطرش نمیگذشت عند التکلیف از لغاے غیر مترقبه شمرده بمقتضاے این مصرع سلطنت گرچه بازیست خوشست ؛ منقاد این امر خطیر گشت و جهت تعجیلے که بر ضمیر مهابت جنگ جلوه گر بود مردم دیگر نیز برا العین مشاهده دیدند به هرگاه شیخ عبد السبحان را به نیابت گذاشته عنان عزیمت بسمت مرشد آباد منعطف گردانید تا آنکه آفتاب در جوزا شروع ۱۶ اساڑه بلکه آخر ماه جیٹهه بود باران منوسمے بنوعے می بارید که هیچ روزے از ترشح و تفاط خالے نبود و گاهے اشتداد مے نمود و دریا چهاے کوچک که مابین رفتن نهایت کم آب بود هنگام عود بنحوے طغیان داشت که عبور و مرور از انها بصعوبت دست میداد و بر چند آب اکثر از انها بیاض تا بسینه و کمر بود اما نبابر زور آب گذشتن ازان متعذرے نمود و بر دیگر نالها اکثر انسان و حیوان تلف شدند خانچه در ترجمه یوسف علے خان بن غلام علے خان مذکور است که بر ناله ترمهان که تریب میدنی پور واقعست با وصف آنکه آب آن بسیار کم بود اما از کمال شدت جریان و عدم تبسر سفائن عبور منحصر بر تعبیه گهرے بود و گهرے در عبارت ازانست که سبوها و خشکهاے خالے پر باد را بانے و چوب و انجار موز متصل بهلوے هم از بیمان بسته بران عبور سته نائند اسباب و متاع و مردم بران و اسپان و حیوانات دیگر را انشا مے کنند نابرین از جنس اسپ و گاو و مویشی ها تلف شده مانند ازان جمله معابر معابر یکه خان مرقوم عبور نمود و ناظر و محاسب بوده هفده اسپ غریق بحر فنا گشتند در این قیاس باید کرد معابر دیگر را بر رود خانه گهنائے که متصل بمیدنی پور واقعست و آبش بسیار طغیان داشت زیاده از سه چار سفینه میسر نبود و عبور تمامے لشکر بران انحصار داشت خلاصه در کمال اشکال عبور ازان دریاچه ها میسر گشت

وتفصیلش تطویل بلا طایلست، اما نهایت صعوبت ومشقت بنابر گل وملاسے راه وزیادتی آبها عاید حال لشکریان گردید اگر اندک درنگے در کنگ روسے میداد رسیدن بمرشد آباد از متعذرات بود لهذا ازان که مهابت جنگ با لشکر از کنگ کوچ نموده میر حبیب که در گوشه صحرائے ماموج مرتبه خزیده بود عازم استخلاص قلعه ومتهر مذکور گردیده قاصد بدست آوردن شیخ عبد السبحان گشت چون شش هفت روز از کوچ مهابت جنگ گذشت میر حبیب نزدیک بکنگ رسید شیخ عبد السبحان با آنکه بمقابله با جنان فوج گران از تاب وتوان خود بیرون میدانست بمقتضائے غیرت وجرأت با قلت اعوان بمقابله میر حبیب ومرتبه شتافت ولعد از تقارب بمقدور خود مساعے جمیله در محاربه نموده بقدر طاقت اسفے بتقصیر نشد چون جراحات متواتر بادر سید ودستش نیز خم شمشیر از کار رفت اسیر مخالفان ومحبوس دشمنان گردید وحدوث این سانحه که قبل از وقوع بسآرائے صایبه ظهور داشت در حوالی بالیسر بند رابعرض مهابت جنگ رسید چون وقت اقتضائے تدارک نداشت موقوف براوقات دیگر ماند ومهابت جنگ بعد از سے مراحل او اخر جمادی الاخرے بکشوه رسیده بر جسر سفابان که قبل از ورود لشکر مرتب شده بود عبور نمود واوائل رجب سنه مذکوره در عمارات موتے جیل که آنرا تعمیرش بود نزول فرمود شهامت خمنگ وحسین قلی خان ودیگران بملازمت رسیده مورد عنایات وعواطف شدند وبهیرون دت پیشکار رائے رایان چین را سے بخطاب رائے رایانی وعنایت خلعت دیوانی خاصه شریفه سرافرازی یافت

بقیه ذکر فخر الدین حسین خان پسر سیف خان وبعض سوانح متعلقه آن احیان

فخر الدین حسین خان پسر سیف خان که از خیر اعتبار ساقط گشته در نظرهاے آشنا وبیگانه سفاهت بتقلید سے او تحقق یافته بود در رفقاے او اکثرے برخاسته بصولت جنگ بیوسته بودند وخود بیع مال واموال ماعدا دے آنرا که جرأت وبیاناے میواتے وغیره عمله بشاگرد پیشه در قصبه مالده شکسته بال وبازو موسوم تابستان راگذرانیده قطاع سیکبت تاچه پیش آید مهابت جنگ سفاهت اورا ازین حرکت کما ینبغی دریافته قاصد انتزاع دولت بسیف خان که مبلغ خطیر گران وجواهر واسباب فراوان بود از دست آن سفیه جبان گردید وبعضے از معتمدان خود را فرستاده او را پیش خود طلبید بعد آمدن مکانے برائے ماندنش تجویز نموده اسباب مایحتاج برائے او مهیا داشت وحاسبان را به نگهبانے او گماشته جمیع اموال نقد وجنس که در دست او بود ضبط نمود وحیدر علی خان مع جمیع عمله توپخانه که از بردوان برخاسته بمرشد آباد آمده بود بمرض نزول مبتلا گشته بکوف البصر گشت وسراج الدوله واسطه عفو تقصیرات سزاواران توپخانه گردیده دارو نگے توپخانه دستی یافت ومیر ضیاء الله را که مدتها رفیق عطاء الله خان بود به نیابت او خلعت دارو نگے توپخانه مذکور عنایت شد ومهدیین او خان مهدے نثار خان باستدعاے سراج الدوله با صولت جنگ برهمزده مع نقے علے خان برادر نقیر وغلام رضا خان پسر مرتضے خان ودیگر سرداران بمرشد آباد رسید سراج الله دوله که مخالفت باعم خود صولت جنگ داشت ومهدے نثار خان رفیق دیرینه ومعتمد علیه پدر او بود وره دشش را منتظم شمرده همه بار رفیق خود گردانید ومهدے نثار خان را زیاده از همه رفقاے سابق ولاحق منظور عنایت وافضال خود نموده یوما فیوما در مراتب اقتدار او سے افزود

رفتن مهابت جنگ بمیدنی پور باراده اخراج میر حبیب ومرتبه ازان مکان بلکه از

حدود صوبۂ کتک و بنگاله و چهاوے نمودن در میدنی پور و سراج الدوله را بالیسر بندر فرستادن و فرار مرہٹه ازان اماکن و بدر رفتن فخر الدین حسین خان پسر سیف خان از قید بوسیله سازش با مرہٹها

چون میر حبیب بمحض عناد و رشک بر دولت خداداد و مهابت جنگ بجان و مال او را از حد بدر برده خود را و عالمی را رنجه میداشت و جفاهاے بے انتها کشیده خلقی را از پهلوے طمع پیشگے خود آشفته و اغتشاف مبتلاے انواع محن و مشاق مے ساخت و جمعی از مرہٹه را فاغنه با خود داشته اکثر دیار جنوبے گنگا از ملک بنگاله مے تاخت بنابران استیصال و اخراج آنها را مهابت جنگ برذمه همت خود لازم شمرده با وجود پیرے و کهن سالگے در سعے و محاربات راضی بتقصیر نبود لهذا بعد انقضاے برسات اول بقصد سیر و شکار که باین شغل هم شوق مفرط داشت و خللے از مصالح دنیا دارے هم نمیشد بطرف مهر پور که شرقی و جنوبے مرشد آباد واقع است متوجه شد و کثرت آهو دران نواح بمرتبه بود که هر روز صدها شکارے شد و از شدت وفور خیل خیل بسبب انتشار شکریان و صحرا سراسیمه گشته در عسکر مے آمدند و بازاریان و مردم اردو بضرب چوب و کتک آنها را شکارے کردند بعد انفراغ از شغل شکار روبراه آورده در کتوه نزول نمود پس از اجتماع عساکر متوجه بردوان گردید از انجا هم پشتر رانده بعد قطع مراحل بحوالے سیاست پور رسید جماعه مخالفین بمجرد استماع قرب ورود لشکر ظفر اثر طاقت مقاومت در خود ندیده لجادت معهود آواره دشت ادبار و مفقود الخبر و الاثار شدند و مهابت جنگ وارد میدنے پور گشته ساحل دریاے گهنساے مضرب خیام ظفر فرجام گردانید و درین تنبیه افتاد که درین مرتبه بانتظام این ممالک و انضباط طرق و مسالک بنحوے پردازد که معاندین را مجال عود در محروسه صوبه بنگاله و کتک متعذر گردد درین اراده اقامت خود در میدنی پور نموده فرمان بچهاوے داد و نوجدارے میدنی پور لعلی قلی خان که بخشے رساله سراج الدوله بود مرحمت فرمود چون خبر میر حبیب شنید که بطرف بالیسر متوقف است نظر بانکه چندان فوجے که گمان خطر و نضرر دران باشد بامیر حبیب نیست و سراج الدوله را هم دلیر برحروب نمودن ضروریست مشارالیه را با جمعے از افواج قاهره بدان سمت فرستاده بدفع آنها مامور نمود سراج الدوله دوست محمد خان و مهر کاظم خان را بطور چهاوے پیش فرستاده خود متعاقب آنها راهے شد دوست محمد خان اول صبح بر سرشان رسیده بقدر کوشاے داد و فوج مخالف که از نام مهابت جنگ می ترسید بانک بعبارتیکه دوست محمد خان و مهر کاظم خان نمودند دل ازدست داده راه فرار اختیار نمود سراج الدوله هم متعاقب در رسیده متصل بالیسر بندر معسکر ساخت و چون ماموره پیش رو یها نبود بتعاقب نپرداخت مهابت جنگ را که مفارقت سراج الدوله نهایت دشوار بود خصوصا هنگامیکه اندیشه فتن و حوادث باشد یکدم جدائی او قیامت مے شمرد بخاطر آورد که اگر میر حبیب درمیان دولت کمر آماده و هر کرا یک چندار با او بها و نیز دهے داند که پایانش چه روے نماید و فوج معتمد گران را که همراه سراج الدوله است مبادا از کار دے و سفاهت او صدمه عظیمے رسد بنابرین علی هذا سراج الدوله را تاکید هر چه تمامتر طلب داشت و متعاقب رسولان خود هم حرکت نموده بے اختیار راه مے برید و ازان طرف سراج الدوله هم نهضت کرده قطع مسافت مے نمود تا این گذه محل ملاقاے عسکرین گردید سراج الدوله بقدمبوس جد خود رسید و ازان جا باتفاق معاودت بمیدنے پور نموده محل چهاوے سابق منزل ساخت درین زمان خواجه عبد الهادے خان که در زمره جماعه داران او دے ملازم سرکار بود بمرافقت سید محمد یار دل که هر دو وکالے بوده اند بتوسط نائب غلام حسن خان داروغه دیوان خانه بعرض رسانید

کرنیین و غائله در عدد ملازمان سرکار ازان افزون تر است که مفصل گفته آید مبالغ خطیر متصدیان و عمله بخشی گرے باتفاق جماعه داران بخیانت متصرف مے شوند همراه کسیکه در سررشته دفتر باصد نفر نوکر است ربع آن موجود نخواهد بود چنانچه کمترین ادل نین مردم همراهے خود بعرض میرساند و انچه بود سعد و صد اشتباه التماس نمود که درین صورت اگر یک مرتبه ملاحظه موجودات سپاه باین کمینه دولتخواه حکم شود کفایت سرکار بلکوک خواهد رسید مهابت جنگ بر طبق التماس او بعمله بخشیگرے سائر حکم فرمود که جمیع عمله بعبد الهادے خان رجوع آورده عرض موجودات سپاه بدهند درین سانحه عجب انقلاب و اضطرابے در خواطر رؤسای سپاه روے داد و خواجه مذکور از وضیع و شریف و آشنا و بیگانه بنا بر غرض تقرب و اقتدار خود اغماض نموده مردم را در گوشه نشانیده و برای تحصیل نیک نامے خود همه را بدنام و عاجز ساخت بمرتبه که در رساله یکے از عمده هاے لشکر که تنخواه یکهزار و هفت صد سوار میگرفت حین ملاحظه موجودات هشتاد و نفر باثبات رسید براین حال قیاس کافه سپاه باید نمود که در هزاران صدها باقے ماندند اگرچه کفایت لکوک سرکار بعمل آمد و باین حسن خدمت خواجه مذکور مشمول عواطف بی پایان شده یوماً فیوماً بر مراتب او افزود اما مسعون تمام لشکر و باعث نهایت دل شکنے سپاه گردید عرفین را چنین نبایست نه سپاه را غائله باین حد مناسب بود نه خواجه مذکور را اینهمه اهتمام و مهابت جنگ را هم اینقدر مبالغه خاصه درچنین مقام که محاربات درپیش و حقوق جانفشانیهاے رساله داران و عموم سپاه برگردن داشت مصلحت و لائق نبود **بیت**

سر اسر غبار است این پهن دشت ✤ ازین چشم پوشیده باید گذشت ✤ دراین اثنا خبر رسید که فوج مرهته از راه صحرا متوجه مرشد آباد شد مهابت جنگ راچون استیصال آنها در نهایت مرتبه منظور بود و برافواج متعینهٔ مرشد آباد چنان اعتمادی نداشت ارسیدنی پور جنبیده به بردوان رسید درانجا معلوم گردید که باستماع توجه عساکر منصوره مرهته را مجال توقف درجوار مرشد آباد نمانده بطرف جنگلستان غربے مرشد آباد فرار اختیار افتاد و فخر الدین حسین خان خلف سیف خان که در مرشد آباد حسب الحکم نظر بندبود مستحفظان خود را غافل کرده و با مرهته و میر حبیب درساخته یا تطمیع مستحفظان را باخود متفق گردانیده بلشکر مرهته ملحق گشت و همراه آنها بدر رفت پایان احوالش آنکه چون تمام عمر بناز و نعمت پرورش یافته بوی مشقت هموار بمشامش نرسیده بود و درین لیاقت مرکوبے غیر از اسپ نداشت از رفاقت اینها عاجز گشته روانه دار الخلافه شاه جهان آباد گردید و پس از وصول بشاهجهان آباد بزر و جواهر یکه در ایام اقامت مالده مصحوب معتمدان و وساطت مهاجنان پورنیه و مالده پیش از گرفتارے خود بدار الخلافه فرستاده بود از انجمله انچه بدست او آمد قناعت نموده اوقات خود را براحت میگذرانید بعد اندک زمانے بمرض سرسام مبتلا گشته بدرود جهان ناپایدار نمود مقارن باین حال یکے از زمینداران جنگل بامهابت جنگ التماس نمود که اگر رهنمونے فوج ظفر موج باین دولتخواه مفوض شود لشکر فیروزے پیکر را عجالة به یک ناگاه بر سر بنگاه خصم تیره درون مے توانم رسانید مسئول او مقبول افتاده حکم حالے نفاذ یافت که زمیندار مذکور بر فیل متعینهٔ خود سوار بوده قائد فوج دریا موج باشد و حسب الامر بعمل آمده باعتماد قول او قطع طریق بطور ایلغارے شد بعد ازان که دو سه منزل طے نمود شبے که تمام شب در جنگل قطع مسافت بعمل آمده بود هنگام دمیدن صبح بعرض مهابت جنگ رسید که زمیندار مذکور بر هودج فیل بر خم کار لشکر خود را دریده است باستماع این خبر احضارش نموده استفسار کرد که ترا سبب اهلاک و اتعدام خود چه بود جواب داد که چون راه را غلط کرده ام و به تو انستم که به بنگاه دشمن رسانم تا سیدم که چه بر سر من خواهد آمد مبادا بدین مبادرت باین عمل نمودم دلیس از خطه بقرغود شناقت مهابت جنگ که بدلالت او حرچ چند منزل کشیده و هر کاریها ازان راه آگاه نمودند صلاح در حدود

شمرده مراجعت به بردوان نمود و در باغ مانکچند دیوان راجه بردوان که بهترین مواضع آنجا بود تا تحقیق خبر مرسپه که در کجا آواره است نزول اجلال فرمود درین اوان میر محمد جعفر خان که در مرشد آباد بتقریب تعیناتی بشماست جنگ اقامت داشت بطلب راهی گشته در باغ مذکور بتقبیل قدوم مهابت جنگ استسعاد یافت نوابی والاجناب که از مشاهدهٔ خیانات سررشتهٔ بخشیگری و بعضے وجوه دیگر ملالے از میر جعفر خان داشت کلماتے چند متضمن نصح و ملامت فرموده ارشاد نمود که نیابت بخشیگری بعزل برادر خود میر اسمعیل از طرف خود بخواجه عبد الهادی خان دهخان مذکور استکاف ازین امر نموده رانمی شد آخر الامر طوعاً و کرهاً حسب الامر نیابت خود بخواجه مرقوم مفوض نموده بعد توقف چند روز بعرض رسید که مرسپه باز از سحر اسر بمیدنے پور برآورد مهابت جنگ که بالجزم عازم دفع آن گروه بود اعلام نهضت بسمت میدنے پور برافراشت و سراج الدوله رخصت مرشد آباد گرفته داخل بلدهٔ مذکور گردید ✤

ذکر سبب افتراق سراج الدوله از مهابت جنگ و رفتن او بعظیم آباد و محاربهٔ او با جانکرام نائب صوبهٔ مذکور و کشته شدن مهدے نثار خان مغفور عم راقم سطور ✤ ✤

مخفی نماند که عم فقیر مهدے نثار خان مغفور جامع محامد اوصاف و در شجاعت و عزم اعتلا و اقتدار یگانهٔ روزگار و نادرهٔ زمان بود بعد کشته شدن هیبت جنگ مرحوم مهابت جنگ را قدردان خود ندیده عازم آن گردید که اگر فلک را مراد گردد با علاے مدارج دنیا ترقے کند والا چون بایان دنیا مردنست راه آخرت سپرده آید و درین رفاقت سراج الدوله همراه مهابت جنگ و بعض جواب وسوالها که مهابت جنگ بعادت خود از روے کنایه میگفت بے باکیها نموده کلمات گران بر زبان آورد و بود مهابت جنگ بمشاهده جرأت و بیباکے او اندیشه بخاطر راه داده خواست که از رفاقت سراج الدوله تمنع شود مهدے نثار خان این معنے را بالبلغ وجهے دریافته خاطرنشان سراج الدوله نمود که جد شما نابر تربیت و فرط محبت جد ما شما را نخواسته داعیهٔ آن دارد که همیشه تابع فرمان او و از مرتبهٔ اعمام خود که مقتدر و مختار اند ذلیلتر بوده بسر برید و شما در مرتبه هیچ وجه کمتر از انها نیستید بلکه باعتبار وراثت مهابت جنگ چراغ دودمان و زبدهٔ خاندان خود دیده و بفضله تعالے الحال اهل هم میستید که این قسم اطاعت ضرور با شما گزیده راه سر مرشد آباد در سانیده راه عظیم آباد گیرید جانکے رام را که هندوے مغلوک و ملازم و نائب شماست از انجا برداشتن چندان کارے نیست بعد ازان مهابت جنگ خیر از رضا جوئے شما چاره ندارد سراج الدوله مصلحت مذکور را بسمع قبول اصغا نموده در دل خود داشت و مهدے نثار خان در اواخر ربیع الثانی یا اوائل جمادی الاولے ۱۱۶۳ هجرت استعفاے نوکرے کرده بمرشد آباد و از مرشد آباد مع رفقاے معدود بعظیم آباد رفت و نقی علی خان برادر خورد راقم که همراه عم خود ترک رفاقت صولت جنگ نموده ملازم سراج الدوله با دو صد سوار شده بود قبل ازین هوسانح بسبب تقدیر ناخوش گشته و ترک نوکرے نموده عازم شاه جهان آباد بود بنده که همراه صولت جنگ در پورنیه اقامت داشت برارادهٔ برادر آگاهی یافته (بمفارقتش) رانخواسته پیش خود طلبیده بسے بسیار باز ملازم صولت جنگ گنانید و مهابت جنگ چنانچه مرقوم شد بمیدنی پور رفته میر حبیب را مع فوج مرسپه مفقود الاثر یافت و در چهاؤنے قدیم نزول فرمود چون قلع ریشه فساد آن گروه در خاطرش تصمیم یافته بود و حیدر علے خان پسر علی قلی خان که بنام او فوجدارے میدنی پور تقرر داشت بسبب عدم قدرت و قوت مقابله و مقاتله با مرسپه از بودن میدنے پور بالحاح تمام معذرت خواست مهابت جنگ برائے تعمیر جایا و مکان و دولت خانهٔ خاص

فرمان روا شد و بعد از ہفت روز از مرشد آباد طلب داشت و خواص و عوام لشکر را که از طول مدت لیاقت منزجر گشته بنا بر قرب موسم برشکال امید عود بہ مرشد آباد داشتند سچاد نے مامور نمود و عامہ سپاہ و غیرہ خلائق مایوس از رفتن مرشد آباد گردیده اعزہ و ارزال لشکر حسب الامر مشغول بآراستن سرسایہ شده بقدر استطاعت و مقدورخانہ ہائے گاہے برای خود آراستہ بامید امن فراغت گرفتند و سراج الدولہ قاصد اعیہ کہ نمونہ خود گزیند از مہابت جنگ رخصت چند روزہ بسیر اماکن مرشد آباد و تفرج باغات بلده مذکور درخواست جون معروض گشته بمرشد آباد رسید و چند روز بسیر و تماشائے اطراف و تفرج اماکن و باغہائے آنجا گذرانید جون صدائے چند بریدن بگوش گرفته سراج الدولہ از ارادۂ خود بہدسے نثار خان آگہے داد و رقعہ متضمن حرکت خود از مرشد آباد بطور املیغا بالتعیین با شیخ نوشته مصحوب ہرکارہا فرستاد و خود تا بنج معین بہانہ سیر باغ مع لطف النسا کہ جاریہ نواخته او و والدۂ دختر سی خود بود سوارے رفته آنکار دانش را بنا بر مزاولت استفار متواتره طاقت رفتن سے چہل کروہ در یکروز بود راہ عظیم آباد گرفت شہامت جنگ مع حسین قلی خان و حسن رضا خان و اکثر ہمراہان روشناس تقرب اساس بمجرد استماع این خبر ہوش ہر دو از صفحۂ الاحوال بر باد کے خود سوار با معدودے از ملازمان بے اختیار در پے او دویده و تا سراسے ریوان رسیده چون نیافت بعض معتمدان را مینیز فرستاده در التماس معاودت مبالغہ را از حد گذرانید سراج الدولہ التفاتے بسخنان آنہا نفرموده بجنف و زجر از پیش خود راند و خود بطوریکہ راہ سے بریدہ ساعتے نیا رمید شہامت جنگ این معنی را بہانہ جنگ گذاشت کہ من ہر چند دویدم بگرد او نرسیدم و فرستاده ہائے بجانب کہ تا بادہ رسیدند بہ مطالبات التماس معاودت جواب داد کہ اگر مبالغہ در مراجعت نمائید من خود را ہلاک میسازم آنہا ناچار برگشته آمدند مہابت جنگ چون این خبر شنیده عنان صبر و اختیار از دست داده بنا بر محبت بمرتبہ تعشق کہ با سراج الدولہ داشت بودن خود در میدنے پور محال دید و میر محمد جعفر خان و رابہ دولہ رام را با استمالۂ عواطف سنمال و بضبط ارشاد مدافعہ ارباب عناد اگر حاجت شود مستعد ساخته با تمامے فوج و میدنے پور گذاشت و ریاست فوج مذکور بشمار الیہما مفوض گذاشته با معدودے از خواص ہمانروز روی بمرشد آباد نہاد با آنکہ بشروع موسم برشکال و لا ولالہ باد و رطنیا سے بود از صبح تا شام قطع مسافت می نمود و شب منزل را در چار روز طی نموده وارد الامارۂ مرشد آباد گشت دیگر روز در آنجا توقف نموده روز دیگر روانہ عظیم آباد گردید خطی سراج الدولہ کہ متضمن انواع دلجوئی و شفقت و انحاء آرزو مندی و محبت مشعر بر ترک ارادہ کہ پیشتر نہا دخاطر داشت بود ہیکہ ملائم طبع او باشد نوشته ارسال داشت سراج الدولہ قریب بہ بہاگلپور رسیده بود کہ خط مذکور باو رسید در جواب نوشت کہ بجا بعالی یا اینہمہ اظہار رفت و غایت و شفقت و محبت در صدد دشمنان منندازان جملہ حسین قلی خان را با علی مراتب اقتدار رسانیده مراد نظر او و امثالش سجدۂ ذلیل گردانیده اند کہ چون معاودت من از بردوان سیکے ہم بقدم استقبال پیش نیامد شہامت جنگ را ولایت عہد داده صولت جنگ را بجاگیر پورنیہ فرموده اند و بحال من غیر از لطف زبانے تغافلے کہ موجب از دیاد قوت و شوکت و فور شروت و مکنت در مثال و اقران تواند بود بظہور نیامده حالا زنہار تشریف نخواہند آورد و الا سر شما در دامن من یا سر من زیر پاے فیل شما خواہد بود و بہمین جواب زبانے ہرکارہ ہم گفته فرستاد مہابت جنگ از مطالعہ آن مبتہج و شادمان گردیده و نہایت اظہار مسرت نمود اما چون ہرکارہ کلمات مذکوره بزبان راند بر ہرکارہ برآشفت و گفت سر من زیر پاے فیل او اگر غلط آرزوے من است نام مرا و بحال مذکور رسانیدن بزبان تو گذشت و با خط دیگر بکمال رفق و ملایمت متضمن اشعار غلط فہمی ہا ہمی نوشته ابلاغ داشت بمضمون مضمونش اینکہ آن عزیز از زبان طمع گمان بر عکس مدعا من نموده گلہ بجاے من نمایند تمنای من

آنست که حکومت و فرمانروائے کل عالم بر آن نور چشم باشد و این رباعے بخط خود دران رقعه مرقوم نمود رباعے نازے کہ پئے شہادت اندر تک و پوست ✦ غافل کہ شہید عشق فاضلتر ازوست ✦ فردای قیامت این بآن کے ماند ✦ این کشتۂ دشمن است و آن کشتۂ دوست ✦ حالیا قلم وقائع نگار را از نگارش احوال مہابت جنگ انصراف داده ماجرائے سراج الدوله ارقام مے نماید تا سر رشتۂ سخن از نظام نیفتد ✦

ذکر رسیدن سراج الدوله در نواح عظیم آباد و پیوستن مهدی نثار خان با او و جنگیدن با جانکی رام بیدین و شکست یافتن آن بیدین

سراج الدوله چون در غیاث پور رسید و شقۂ مرقومۂ او مهدی نثار خان قبل ازین رسیده متضمن آنکه من بعد خود را بامداد اقوال شما برباد داده خود را رسانیده ام شما بطوریکه گفته بودید برآن مهیا و آماده گشته خود را پیش من رسانید مهدی نثار خان قبل از ورود رقعۂ مذکوره اسباب ناموس را بر کشتی سوار و بار کرده قاصد بود که اخبارے پور فرستاد که سراج الدوله بیاید انچه از دستش برآید بعمل آرد و اگر او نیاید خود در قفاے متعلقان روانه شاه جهان آباد شود و متیقن شود که سراج الدوله بران سخنی که با او گفته شده این ارادۂ عظیمه خواهد نمود چون رقعۂ مرقومه باو رسید والده فقیر را که بجاے مادر خود دانسته با او کمال مراتب ادب و محبت مرعے میداشت بخانۂ خود طلبیده و الماس مکنون خاطر خود و سراج الدوله نمود والده در مبالغه با فرموده گفت که برادر من از عهدۂ مهابت جنگ برنے توانی آمد و بالفعل این ناظم هر چند هندو وی نوکر ده است امانت نیابندۂ مهابت جنگ و با فوجیکه حاضر دارد صد برابر شما ست سراج الدوله فرزند مهابت جنگ است و او مهابت سراج الدوله برآ او این آمد نما مضرت ندارد باز با هم چون شیر و شکر خواهند آمیخت شما خود را مفت کمشن مدهید کشتی یار کرده مهیا ست زن و دختر خود را سوار کرده روانه سازید و خود بر اسپ تیز رفتار سوار شده مدد رسید مهدی نثار خان را غنیمت دانید دامن گیر گشته هر چند والده فهمانید همین جواب داد که اگر سراج الدوله نمے آمد رفتن را [illegible] و اکنون که تقدیم که خود را کنار ه کشیده پیش مردم نامرد مے و جبن اشتهار یابم اگر حیات و اقبال یاورے کرد و براین هندوے نمک نمالب آمدیم دیگر با مهابت جنگ نمی ستیزد و دولت از ما نمیگریزد و اگر زندگے باخر رسیده شب کور در خانه نمی تواند گفت القصه ناموس را روانۂ غازی پور نمود و لعبض جواهرات و ظروف طلا و نقره حق دختر خود بوالده سپرده آخر شب رخص و صبح یازدهم خدمت سراج الدوله گردید و در قصبۂ غیاث پور معروف به پارۂ ملاقات او رسیده بجماعه داران که طرف دریا گنگا و آن طرف گنگا اقامت داشتند پروانه هاے سراج الدوله و خطوط خود متضمن طلب آنها با انواع مواعید فرستاده فوج [illegible] آماده نصرت سراج الدوله ساخت و عمال و مردم متضمن رسیدن بجایے درخدمت مرو دنمود بلکه اکثرے از جاے خود جنبیده ماجراے کشته شدن مهدی نثار خان و انهزام سراج الدوله شنیده از اثناے راه برگشتند و می بحقیقه در [illegible] آوردن سپاه و تالیف قلوب این فرقه عجب سلیقه داشت که دیگرے تا حال مثل او درین کار مشاهده نشده [illegible] در باغ جعفر خان رسیده نزول نمود مردم شهر عظیم آباد و بعضے از اطراف و اکناف حاضر آمدند سراج الدوله بجانکی رام پیغام فرستاد که آمده شرف ملازمت حاصل نماید او از استماع این خبر غریق بحر تحیر و تفکر گردیده نمیدانست که چه کند اگر بملازمت سراج الدوله رود مبادا مهابت جنگ مورد عتاب سازد که مقدمه ملکدارے این قسم اطاعتها و استرضا برسنمے تابد و اگر بمقابله و ممانعه پردازد و دران معرکه چشم زخمے بسراج الدوله رسد هم دست از حیات خود باید شست

چه بحیثی که نهایت جنگ را با سراج الدوله بود در صورت آمیزی که از رسد اقتضائے همین سیاست داشت ناچار مصطفی قلی خان را که برادر مهابت جنگ پدر زن سراج الدوله بود بپیش فرستاد تا اراده باطن او دریابد که چیست مصطفی قلی خان بملازمت رسیده از هر طرف گفتگو آغاز نهاد مهدے نثار خان سراج الدوله نهانیده بود که مقربان جانکے رام را که روے سخن در حضور داشته باشند اگر بیابند رفتن نباید داد تا بر ضمائر سامے آگهی یافته او را مانع آمدن نخواهیت نشوند چون سراج الدوله را از تنگ حوصلگی و کم ظرفے مجال کتمان اسرار نبود و اراده خود را با مصطفی قلی خان ظاهر کرده در آوردن جانکے رام استعانت جست او مردمان سبیار گو بود آوردن جانکے رام را بلا تامل متعهد شده رخصت نواست مهدے نثار خان بحسب تقدیر دران زمان برآے کارے بیرون رفته بود مصطفی قلی خان مرخص شده در رفت و جانکی رام را بر ما فی الضمیر سراج الدوله آگهی داده در رفتن مانع شد جانکے رام که فی الجمله تهیه آمدن پیش سراج الدوله داشت توقف نموده ابواب حصار شهر را بروے او بست و تهیه قلعه داری نشست سراج الدوله که اصلا طاقت تحمل مکاره نداشت بشدت خشم و کین برآشفت و باعتماد آنکه کسے او را نمے تواند کشت اراده تسخیر قلعه و کوشمال جانکی رام نمود مهدے نثار خان امر بتوقف و انتظار آمدن افواج مطلوبه فرمود آن ابله نا تامل اندیش از اضطراب که دران وقت داشت تمیز نیک و بد مشوره نفرموده مهدے نثار خان گفت که من بگفته شما دست از سلطنت خود برداشته بعزم جان بازیم و شما دل از جنگ مے دزدید مهدے نثار خان که تاب چنین گفتگو ها گاهے نداشت برآشفته گفت سخن مرا اول نشنیده بدو در اندازان و بر همکاران او دشنام و کارگذاران متعمر ده برار باے خود آگاه ساخته شکار را شوخش گردانیدید اکنون باشصت هفتاد کس که ازین جمله سعد و دے مرد کار و جان نثار خواهند بود اراده جنگ و قلعه ستانی کرده اید معقول نیست و بیکدو روز جمعیت شایسته فراهم مے آید آنزمان اراده که پیش نهاد خاطر است میسر مے تواند آمد آن سفیه ناکرده کار باز اعاده کلمات اول نمود مهدے نثار خان مرگ خود مصمم نموده تمام شب باحیاء و دعا در بارگاه کبریا بسر برد و صبح باز نقاے قلیل که حاضر داشت اعلام شجاعت برافراخت و جهت تسخیر حصار عظیم آباد گماشت این سانحه در آخر رجب یا اوایل ماه شعبان سال شصت و سوم از مایه دوازدهم هجرت روے نمود و ازین جهت که بر دروازه شرقے و دیوار فصیل طرف مذکور از دحام مستحفظان و مزاحمان بود بهانه زیارت مزار پدر سراج الدوله او را بمقبره پیر جنگ بردوازانجا سراج الدوله را بر اسپ خنگ رنگ خود سوار ساخته یورشش بدروازه معروف بکمر کے بیگم پوره فرمود چون در انجا هم مستحفظان مستعد و آن طرف باهتمام مردم همه جیونت ناگر از اقربا ے راجه دیا بهادر بود محاربه در پیوست و صدماے برق انداز ے از قلعه بلند گردیده مهدے نثار خان سراج الدوله را با معدود ے از هارسان او در پناه دیوارے گذاشته خود مع رفقا پیاده پا بپاے دیوار حصار رسیده اراده عروج بر دیوار و بر روج نموده بهر ابیان ترغیب و تاکید فرمود بر شخے بدیوار چسپیده بهر صورت خود را بالا کشیدند و اندک اندک بروج گردیدند چنانچه مهدے نثار خان را هم در بازو تیرے ترازو گردید و بعضے مثل امانت خان وغیره از راه بدر رو که از کثرت مرور آب کشاده ترگشته بود در آمده اندرون قلعه رسیدند و دراز کشوده سراج الدوله و بقیه مردم را اندرون کشیدند و عرصه مذکور از اعداخالے و راه مصفا و کشاده گشت مهدے نثار خان جامه یک تهی پوشیده و شمشیرے حمائل کرده با رفقاے معتمد پیش پیش و پشت سر خود سراج الدوله را بر اسپ خویش مع مستحفظان او گرفته تامل و وقار مستعد کار زارے آمد تا آنکه بدر عمارت والد مرحوم که محاذے حاجے گنج و در میان هر دو مکان شارع عام دروازه بیگم پوره واقع است رسیده جانکی رام مع اسباب جیب

مثل توپ و توپخانه و دستی دبان وغیره بر فیل خود سوار و حسن علی خان را بهراه خود سوار نموده و چوک سر دروازه قلعه پنجه عظیم آباد حیران کار خود استاده منتظر بود تا چه پیش آید و البته سه چار هزار کس غیر هراسان قلعه دران عرصه با او و راجه رام نارائن حاضر بودند درین بین امانت خان که رفیق مهدی نثار خان و از شجاعان بود نیزه که چکی که باصطلاح بر چهی و سانگش میگویند در دست گرفته اسپ خود را تاخت و در ازدحام همراهیان حسن علی خان که بر دروازه جنوب رویه چوک قلعه متصل بمسجد حاجی تاتار غلو و اجتماع داشتند در آمد و طرفه ستیز و آویزی نمود که در اینهمه مردم مجال کسے بتوقف مقابل او گرد در و کنها و گوشه های بازار پنهان گشته او را مجروح میساختند و مثل شیر دلیر که بر گله گوزن افتد بر اعداتاخته می نواخت و می انداخت تا آنکه از سر بای یادر غانه باو گوله بندوق رسیده جان شیرین در کمال تهور و جلادت در باخت مردم که مهدی نثار خان را از پیش روی بنا بر خبر طلبی مخالفت می نمودند بر آشفته جواب داد که در این مقام چنین خیر خواهے ملایم طبع من نیست هر که مرا دوست دارد و جان مرا از جان خود عزیز تر داند پیش روی من آید و از من پیشتر خرامد متعاقب امانت خان میزا مدار بیگ و دیگے بالسپران و داماد خود و دو سه کس دیگر از رفقا کمک امانت خان از همراهیان سراج الدوله اسپها را عنان داد اما بر امانت خان از ین جهان رفته بود مدار بیگ تیر و نیزه و شمشیر بکار برده همانقدم بزخم گوله بندوق رو بعیوق آورد و سپران و داماد شش عنان از میدان تافته باعث درهم شکستن جمعیت و انتظام همراهان مهدی نثار خان و سراج الدوله و سبب تفرقه و انقلاب و اضطراب این جماعه شدند چون شارع تنگ بود و پنج شش سوار اسپ اسپه برگشتند و بدون تمالک عنان گریزان گذشتند مردم مجتمع فراریان را کوبیده دادند مهدی نثار خان بر لب چبوتره دکانے استاده همین قسم هر کسے طرفے خزید چون رستخیز فراریان فرو نشست مهدی نثار خان بدستور از دکان فرود آمده شمشیر در دست گرفته استاده اما جمعیت دیگران بطور سابق دست نداد چه مردم بظاهر هم پریشان و در باطن نیز مشاهده فرار اولاد و رفقاے میرزا مدار بیگ آشفته خاطر گشته راه عافیت مے جستند متعاقب گریختگان مهتہ جیو نام ناگر مسلح و مکمل در رسید و مهدی نثار خان را شناخته گفت خان صاحب شما از طرف مورچال من در شهر در آمده مرا رسوا و سبک ساختید و خود را در معلکه انداختید الحال هم بر گرد خدا بر گردید مهدی نثار خان در جواب گفت مهتہ جیو چه جاے این سخنان و خیر خواهیست درین وقت ما و شما حریف همدیگریم **بیت** بیار انچه داری ز مردے نشان ✦ ز شمشیر و خنجر ز گرز و سنان ✦ بعد ازین گفتگو مهتہ جیو نام که مبارز دلیر و درین کار بارها در آمده آبروئے در امثال و اقران داشت ناچار پیاده پا گشته مقابل مهدی نثار خان شد و با همدیگر در آویختند مهدی نثار خان شمشیرے بکلاه آگر نواخت و نیز بمقابله او پرداخت از همراهیان نامرد کسے توفیق مدافعت نیافت و الا لعبد کشته شدن ناگر مذکور دل همراهیان سراج الدوله را زورے و قوتے بهم رسیده سپاه جانکے رام را که تزلزلے در ثبات بود زیاده ترشحے و چه عجب که فتح و ظفر رسیده سراج الدوله جلوه گری گشت و درین دار و گیر مهدی نثار خان بیکے از سنتبان آواز داده گفت فلانے مرا از تو این توقع نبود لیکن سود نکرد تا آنکه از دروازه گنج جاجے که بطرف دست چپ مهدی نثار خان بود برادر زاده میر محمد اشرف که جاعه دار و سیار آشنائے ناگر بود - بدگشته خان مذکور را نصیحت آغاز نهاد و به برگشتن دلالت کرد مهدی نثار خان او را بالفور و با تک در شصت منع از پیش آمدن نمود آن محیل از نظر مهدی نثار خان پنهان گشته بطرف پشت سر رس در آمد و شمشیرے در پاے آن سردار سرافراز زده از پاش در آورد و ناگرواو با تفاق کار رسیده ناچیز تمام نمودند و سراج الدوله که نامرد

نظرے داشت بشنیده ایشان خان گردانیده خود را از راه گنج مذکور بکوه پاکشید و راه خانهٔ مصطفی قلی خان گرفت و همراهیانش متفرق گشته هر یک بگنجے خزیده از پسر زاده هاے یعنی خان (را) که بنام سپرب گله بند دات) در بهان کوچه بر فاقت سهک شاهزمان ره سپر آخرت گردید. دو سه کس دیگر همین قسم مجروح و مقتول شدند همه ده بدولت از خوف باز بر سر مهابت جنگ باوجود جراحت منکرے که بر رخسارهٔ خود داشت خوان چکان سراج الدوله رایے گرفته تا بخانهٔ مصطفی قلی خان رسانید مصطفی قلی خان از دروازه خود باستقبال سراج الدوله برآمده بمراسم خوش آمد و لابه گرے تقرب جست و در خانهٔ خود آورده شروع بعذر گزارے و دلجوئیها نمود تا مذکور ستمگر رسید که سراج الدوله بسلامت در خانهٔ مصطفی قلی خان بهمراهی قوم گرفته بخانهٔ خود برگشت و جائی را م سزاوار سید و لامقام را لائق بریده ساعتے بر دروازهٔ مشرقے حصار آویخت باز گفته بعضے از سرداران سپاه فرود آورده مع لاش کشتگان اذن تجهیز و تکفین داد و آن سید نامور در جوار قریب پدر بزرگوار خود در محله لون گوله مدفون گردید و رفقایش را نیز بیرون همان محوطه در خاک سپردند مصرع همین است پایان دنیا همین +
(اللهم اغفرله وارفع درجته فی اعلی علیین والحقه بابائه الصالحین) جانکے را م باستماع محفوظ ماندن سراج الدوله و بریده شدن سر مهدے قلی خان مغفور زندگی نیافته بجاے خود شعوف خمر و نشست +

ذکر رسیدن مهابت جنگ در نواح عظیم آباد و ملاقات با سراج الدوله و داخل شدن اشهر عظیم آباد و بیمار شدن و برگشتن بمرشد آباد مع سراج الدوله

مهابت جنگ که باکمال خطر از در آرزوے لقاے سراج الدوله و تمناے مشاهدهٔ شمع جمال او پروانه وار بیقرار مے دوید و از تشویش آنکه آیا چه خواهد شنید در بیم و امید میگذرانید در قصبهٔ غیاث پور که معروف به باڑه است رسیده بحقیقت حال مطلع گردید و خاطر پریشان لنش اندکے آرمید سید اسد الله خان برادر نعم علی خان را که درین سفر از مرشد آباد همراه اوگزیده بود پیش سراج الدوله فرستاد و پیغامهاے آرزومندے خویش داد خان مذکور نزد سراج الدوله رسیده و آداب لائق احسن وجوه بعمل آورده مشارالیه را ضمن بآمدن نزد عم بزرگوارش کرد استماع خبر حرکت نمودن سراج الدوله بغرض استقبال مهابت جنگ را نخوے منتج و مسرور ساخت که سر رشتهٔ تمکین و وقار از دستش بدر رفت و با آن که کوه متانت بود سبکتر از کاهے گشته آثار بیقرارے ظاهر شدن گرفت هر دم و هر آن ذکر سراج الدوله و تفتیش احوال او که تا بکجا رسیده خواهد بود در زبانش گردید تا آنکه منهیان خبر قرب وصولش رسانیدند فرمود تا سراپرده هاے پیش روے خیمه برچیدند که مانع ملاحظه نشود و سوارے او از دور نماید همین که نظر او بر سوارانش افتاد بے اختیار سر بسجده شکر نهاد سراج الدوله نزدیک خیمه رسیده از مرکب پائین آمد و با دراک قدمبوس شتافت مهابت جنگ اورا در آغوش رافت کشیده بے اختیار رقت نمود دو سه مرتبه بعد اخرے لشکر جناب احدیت پرداخته سر بسجده گذاشت و باتفاق ازان محل نهضت نموده بعد طے مراحل ظلال عواطف بر مفارق سکنهٔ عظیم آباد انداخت و در عمارتیکه از مستحدثات احترام الدوله زین الدین احمد خان بها در هیبت جنگ مشرف بدریاے گنگ واقع بود نزول اجلال فرمود سراج الدوله از جائیکه را م بنا بر جبار تهاے او که بلا علاجے نموده نهایت کدورت داشت مهابت جنگ واسطهٔ شفاعت او شده استدعاے عفو جرایمش نمود و بملازمت سراج الدوله فرستاد سراج الدوله بپاس ارشاد عم بزرگوار مشمول

عنایت ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت ونیابر آنکه درصوبه بهار امرے موجب توقف نبود بلکه خاطرش ازطرف فوج مرہٹه که درکٹک وبالیسر منتشر بود وسیر محمد جعفر خان وراجه دولبهه رام راکه درسمدهے پورگذاشته برآمدنا اعتماد نداشت متردد بود تزلزم معاودت جزم افتاد ودجانکی رام راخلعت استقلال مرحمت نموده باتفاق سراج الدوله روے توجه بمرشدآباد آورد اما درهین اوقات تپ محرقے عارض مزاجش گشته پاسجد اعتلاگذاشت دران آوان بحبیبی غیراز تاج الدین نام روشناس حکام نبود مشارالیه بمرحمت فرمان درکاب آن جناب حاضر بوده تدبیر یکه برعم خود مناسب دید بعمل آورد ومهاب جنگ بسوارے کشتی روانه ساخت تعجیل داشت ازین جهت که حکیم الامن العظم حکیم هادے خان باشمے بعقلی خواهرزاده خاتم الاطبا حاذق علوم طبی وحکمے جالینوس الزمان علوی خان شناسا تمام مزاج مهابت جنگ داشت ازاثنائے راه یکے ازملازمان رابطلبش روانه مرشدآباد فرمود وخان مشارالیه دراج محل بملازمت رسیده متوجه علاج گردید ومهابت جنگ دراشتداد مرض داخل دارالامارة مرشدآباد گشته دوا وغذا وجمیع تدابیر منحصر برحذاقت پیرے آباد کے علے خان گذاشته تجاوز ازفرمان او نمے نمود فی الحقیقة آن فلاطون فطرت مسیحا آیت درتدبیر مرض وتعلاج مزاج والاید بیضا نمود ودراندک زمانی صحت وعافیت قرین مزاج مبارکش گردید بعد حصول شفا آن قدرشناس اصحاب فضل وکمال خان مشارالیه راالتفاتے خلعت فاخره وسرپیچ وجقه مرصع وفیل کوه پیکر باحوضه وپنجهزار روپیه نقد معرز ومباهے فرموده درتعظیم وتکریم وسلوکهاے خلاهرے دیگر نیز باقصے الغایة اهتمام تمام می نمود بحدیکه سواره داخل دولتخانه میشد وتا بائیکه نام لکے سوارے شهامت جنگ وسراج الدوله وصفوت جنگ نزدیک نیزنیه هاے صحن چوتره نے آمد پالکی خان مرقوم هم تا بآنجا میرفت وشهامت جنگ وسراج الدوله نیز قواضعے لائق بعمل آوردند بعد غسل صحت نذور وصدقات مستحقین وسادات وارباب حاجات رسانیدچون هنوز ایام پرسات باقے واندیشه نک ونماز مرتبه نبود وضعف بیمار قوت داشت رقائم کرائم نیابر دولبهه رام ومیر محمد جعفر خان مشتمل برنوید حصول صحت ومشعر برانکه بعد برشکال رایات نصرت آیات متوجه سمت پورخواهد شد مشرف صدور یافت وچون ازعظیم آباد مهابت جنگ بصولت جنگ نوشته بود که بنگام معاودت درگذر گوله مضاف پورنیه که برلب دریاے گنگا واقع است نیابر ملاقات توقفے بعمل خواهد آمد صولت جنگ تیارے بعضے اماکن وتهیه اسباب ضیافت هما نجا نموده فقیر راچندکره پیشتر فرستاد وانتظار الباقے وعده میکشید مهابت جنگ بسبب عارضه بیمارے مذکور ازاثنائے راه خطے متضمن عذر نیابر عارضه مرض نوشته بصولت جنگ فرستاد وخود ازوسط دریا باستعجال گذشته بمرشدآباد درفت صولت جنگ بمجرد استماع خبر مرض مهابت جنگ محمد مسیح طبیب ملازم خود را بحالة فرستاد وبعد شنیدن خبر صحت بتقریب عیادت وباکباد ازپورنیه که مرکز دولتش بود منهضت نموده بشرف اندوزیارپوش عم خود گردیده درین ضمن نفیسه بیگم بنت شجاع الدوله مرحوم خواهر علاء الدوله سرافراز خان که بکمال یگانگت باشهامت جنگ وزوجه او مهر النسا بیگم معروف به بی بی گهسیٹی بنت مهابت جنگ داشت دران وشوهر نهایت مرتبه ادب وانقیاد بعمل آورده زمام اختیار خانه خود را باو سپرده بودند بیگم مذکور ازجمله فرزندان علاء الدوله یکے راکه شب کشته شدن آن مرحوم بعرصهٔ وجود درآمده مخاطب بشکر الله خان ومعروف بآقا بابا بود بلفرزندے خود ازوقت ولادتش برداشته محبت باو ومبرتبه تعشق داشت اراده وصلت او با یکے ازبنات صولت جنگ نموده بوساطت بی بی گهسیٹی بصولت جنگ پیغام این امر داد صولت جنگ اولا ازقبول این کار سرباز زده آخرالامر بمبالغهٔ شهامت جنگ وزوجه او راضے گشت وازانجا که شادے وصلت مذکور بدون اجتماع قبائل وعشائر مهابت جنگ وسرافراز خان مرحوم صورت نمی گرفت ورفتن این همه ذکور واناث دربورنیه متعذر بود بنابے شادے درمرشدآباد قرار یافته معین شد بعد مهیا شدن

سرانجام بساعتے کہ تقریر یابد بصولت جنگ برسد آباد آید تتمہ این حکایت در وقایع آئندہ انشاء اللہ تعالی تحریر خواہد یافت بعد چند روز صولت جنگ مشمول عواطف عمم گرامے قدر خود گردیدہ عازم دار الملک خود گردید

در استدعای میر حبیب و مرهٹہ مصالحہ با مہابت جنگ بشرط تفویض صوبہ کنک و قلیل وجہی از زر و پذیرفتن مہابت جنگ این مصالحہ را بنا بر ضعف پیرے و رفاہ خلائق و آسودن مشتاق سفر

خواجیکہ سرکردہ میر محمد جعفر خان و راجہ دولبھہ رام و میدنی پور تبقریبے کہ مذکور شد اقامت داشت اگرچہ بحسب کیت در تدارک محاربات مرهٹہ و اخراج آنہا از کنک و بالیسر کوشے بود لیکن بنا بر قصور جرأت و شعور سپہ سالار و شہامت یارے نواب گردون اقتدار متعذر مے نمود چہ ہر چند مراسلات حصول صحت باطراف و اکناف ورود یافت اما دوست و دشمن وجود خطوط را حمل بر تزویر و نیرنگ نمودہ سپاہ ملازم ہم حسب ارت بجنگ مخالف نمی نمود و دشمنان ازین ممر خیالات دیگر بخاطر خود آوردہ دلیر تر مے شدند بنا برین مہابت جنگ را با وجود بقیۂ ضعف و نقاہت مرض در سال ۱۱۶۴ با افواج ستارہ شمار حرکت ضرور افتادہ از مرشد آباد بطرف مبدنے پور بخشم رویداد و ازان طرف میر محمد جعفر خان و راجہ دولبھہ رام بر سم استقبال آمدہ مابین بردوان و میدنے پور بتقبیل ندوم و لی نعمت خود مشرف شدند و مرهٹہ و میر حبیب باستماع اخبار یورش مہابت جنگ سیما بپا بر سبیل افواج میدنے پور پاے جرأت پیش نہادہ از محال مقر خود بطرف میدنے پور در حرکت آمد مہابت جنگ نیز با فواج ستہ و لاحقہ بقصد دفاع مرهٹہ و میر حبیب روبے بمبدنے پور آورد در حوالے قصبہ مذکور تقابل عسکرین و تقارب فئتین دست داد بعادت معہود میر حبیب و مرهٹہ مغلوب و مہابت جنگ مظفر و منصور گردید و افواج دکھن از صدمات محاربات بہادران دشمن شکن طاقت مقاومت در خویشتن نیافتہ بطرف صحرا و کوہستان غربے بنگالہ آوارہ گشت و مہابت جنگ در تعاقب افواج منہزمہ روبے توجہ بجانب سوے آورد تا مرهٹہ تاب مقاومت در خود ندیدہ بمجرد نزدیک رسیدن عساکر منصورہ گریزان و پریشان سمے شدند و مہابت جنگ در پے آنہا تا خطہ فرصت قرار و استقرار نمیداد تا آنکہ مخذولان مذکور عرصہ را بر خود تنگ دیدہ از مسالک صحرا راہ کنک گرفتند و مہابت جنگ قرین فتح و ظفر رایت معاودت بسمت مرشد آباد برافراشتہ تدارک اخراج آنہا از کنک موقوف بر سال آسیدہ دانست و در ساحت مکنونہ نزول اجلال فرمود میر حبیب و سرداران مرهٹہ بشاہدہ غلبہ مہابت جنگ و رشیدن ایذا و تعب سالہا کہ جان شان باب رسیدہ و تمثال بہبود در آئینہ احوال خویش گاہے ندیدہ بودند درین نزدیکا نہ ہر چند کہ ممکن باشد در مصالحہ در آمدہ جواست کنک بالمرہ بر دشمن واز بنگالہ بمخذلان بعض راضے گشتن نہایت استخفاف مے دیدند چہ بنا بر مصلحت بعض ملتمسات را مشروط داشتہ اطاعت و انقیاد مہابت جنگ را جویا شدند و بجہت مشیت این مدعا برخے از معتمدان خود را میر حبیب نزد میر محمد جعفر خان فرستاد خان مشار الیہ ملتمسات آنہا را بنظر لائق در وقت مناسب بعرض مہابت جنگ رسانید نواب عالی جناب را نظر بشجاعت و غیرتے کہ داشت اگرچہ پذیرفتن مسئولات آنہا دشوار مے نمود اما بچندین وجوہ کہ عمدۂ آنہا ضعف پیرے و آسایش عجزہ و ضعفاے ممالک محروسہ اولی و مائل بدیرائے آن شد چہ دران وقت سن شریف او البتہ بہفتاد و پنج سال رسیدہ بود و در محاربات و منازعات مرهٹہ کہ دہ سال متواتر مصافہاے متعددہ دادہ و دشمن آن دیگر اعداے قوی چنگ مثل شمشیر خان و سردار خان و جنبر جنگ سر بکشے نمودہ با امدادے دیگر پیوستند ہر چند فتح و نصرت شامل حال اولیاے دولتش گشت اما اکثر غربا و رعایاے ممالک

جنوبے گردیدہ مکرر متبلاے صدمات عساکر جنوبیان کہ عادت شان قتل و غارت غربا و سوختن مزارع و انبارہاے غلہ ذہبوت یکسنہ دہاتست گردیدہ و بفراغ خاطر زندگے نمودند بلکہ ہمیشہ در خوف و رو و ظلمۂ مذکور بودہ بسا کس خود دنی آسودند و چون میل مصالحہ بخاطرش پدید آمد کلمہ عرفت ربی بفتح الغزائم بزبان آوردہ میر محمد جعفر خان را اجازت داد کہ بعضے از معتمدان خود را پیش میر حبیب فرستند سرگاہ یکے از عمدہ او لیاے او کہ بزیور عقل و شعور محلے و سخن فہم و دانا باشد بحضور آمدہ استدعاے مصالحہ بطوری کہ منظور است خواہد نمود اگر لیاقت پذیرائی داشتہ باشد پذیرفتہ خواہد شد والا صحیح و سالم بجاے خود خواہد رفت خان عالیہ میر حسن علی و میر عوض علی الجہت امر مذکور مصحوب رسولان میر حبیب بطور مشیر فرستادہ مشار الیہما نزد میر حبیب رسیدہ خبر رضاے مہابت جنگ بمصالحہ و ارسال شخص کذائے رسانیدند میر حبیب کہ ہرگز توقع این امر بخاطر نداشت باستماع این بشارت کہ نعمتی بود غیر مترقب نہایت شادمانے نمودہ خاشیۂ اطاعت و انقیاد مہابت جنگ بر دوش خود گرفت و امتثال اوامر فرنوا ہے او را بر خود لازم شمردہ میر زا صالح را باتفاق میر حسن علی و میر عوض علی نزد میر جعفر خان فرستاد تا بوساطت او ملازمت مہابت جنگ حاصل کردہ اظہار قبول اطاعت و انقیاد نواب عالے جناب نمودہ کہ مرکوز خاطر عاطر باشد نماید و بانیل مقصود و معاودت نماید فرستادہ میر حبیب توسط میر محمد جعفر خان دران احیان کہ مہابت جنگ در کمٹوہ بود بلا تشویش فائز گردید و در رکاب او با کتساب سعادات کوشیدہ وارد مرشد آباد شد ✣ ✣

ذکر وقوع مصالحہ فیمابین مہابت جنگ و مرہٹہ بوساطت میر زا صالح و باصلاح گرائیدن فساد و ظہور فتنہ امن دولت و ملک

بعد ورود مہابت جنگ در مرکز دولت میر زا صالح اظہار اطاعت و فرمان بردارے و التزام مراتب بندگے و خدمتگارے بعہود و مواثیق نمودہ درخواست مطالب او بطریق عرض نہاد و جواب و سوال چند روز در میان ماندہ شروع سال ۱۱۶۰ ہجری مصالحہ باین صورت انفصال و تحقق یافت کہ میر حبیب نوکر مہابت جنگ بودہ از طرف آنجناب بقبض نیابت نظامت کٹک سرافراز شود و وجوہ محاصل آنجا بتنخواہ فوج رکھو دہد و سوائے آن دوازدہ لک روپیہ دیگر بولکاسے رکھو سپرد طرفین کہ قدم در قلم و حکومت مہابت جنگ نگذارند متصدیان بنگالہ ملازم سرکار دولتدار آنجناب باشند و فوج مرہٹہ رود خانہ سون نکیا را کہ کنارہ جالیسر واقع است حد سد انستہ بقصد عبور پا در رود خانہ مذکور نگذارند چون این صورت آگہی یافتہ عرضداشت متضمن قبول و امتثال اوامر دولت مہابت جنگ بطور تمسک نما و میر زا صالح بخطاب صالح الدین محمد خانی و بگر عنایات سرافرازی یافتہ مع استمداد خلعت و فیل و عطایاے دیگر برائے میر حبیب رخصت انصراف یافت چون ازین معنی حبیب خاطر دسنک داد و مخالف و معاندے دیگر در میان بنود مہابت جنگ تخفیف در فرقۂ سپاہ بقدر لائق نمودہ در تہنیہ آبادے دہات و قصبات کہ از تنگ و تاز مرہٹہ ویران افتادہ بود باشتغال ورزید و ترفیہ احوال رعایا و برایا پیش نہاد خاطر عاطر ساخت و میدانے پور کہ بعد وقوع مصالحہ داخل مملکت بنگالہ گشت راجہ رام سنگہ کہ جمعدارے سرکار ہا در حضورش داشت بفوجدارے آن جا سرافرازے یافتہ نزاین سنگ برادر او بخدمت برادر خود راجہ رام ممتاز گردید ✣

ذکر معاودت رابعہ بیگم برادرزادۂ مہابت جنگ از لکھنؤ بخدمت عم شریف خود

و در ہمین ازمان لیکن مدتے قبل ازین معاملہ رابعہ بیگم زوجۂ عطاء اللہ خان دختر حاجے احمد کہ ہمراہ شوہر خود بہ لکھنؤ رفتہ بود

بعد کشته شدن شوہرش کہ در رفاقت نول رائے و جنگ احمد نگر کش اتفاق افتاد بوسیلہ نام قرابت و برادر زادگی مہابت جنگ با رؤسای شہر مذکور و روشن علی خان زمیندار عمدہ مشہور صوبہ اودہ ساختہ و بعطایای لائق اکثرے ممنون احسان خود فرمودہ مع اموال و اسباب و اولاد صغار کہ ہمراہ داشت سالماً و غانماً بر رفاقت و دلالت آنہا را بعظیم آباد رسانیدہ از انجا بکام و آرام بہ شہر آباد آمدہ در ظل عاطفت عم بزرگوار خود اقامت گزید ٭

ذکر انتقال رای رایان بھیرون دت و رجوع دیوانی خالصہ براجہ کیرت چند و درگذشتن او ہم بعد ماہے چند و تفویض خدمت مذکورہ بہ امید رام ٭

درہمین ضمن رای رایان بھیرون دت دیوان خالصہ شریفہ بنگالہ بمرض استسقا درگذشت و امید رام پیشکار او بتلاقین دلوانے بموجب حکم با نصرام معاملات مالی و ملکی مے پرداخت تا آنکہ راجہ کیرت چند پسر رای رایان عالم چند کہ دیوان خالصہ شریفہ در عہد نظامت شجاع الدولہ مرحوم بود در کیرت چند مذکور اندک ربطے بنحو و صرف داشتہ فارسے را بہ بھنو دبگر مربوط مے نوشت و چند روز دیوانے در احترام الدولہ بہادر ہیبت جنگ در عظیم آباد نمودہ چنانچہ ذکرش در حرف سابقہ گذشت بعد ازان صباحے چند دیوانے عطا و اقتدر خان داشت و ہمراہ او رفتہ در بنارس اقامت گزیدہ بود درہیولاء الفض بمناسبت مہابت جنگ نوشتہ حسب الطلب او بحضورش رسید و بعطاے خلعت دیوانے بنگالہ سرمباہات برافراشت و پیشکارش بدستور بر امید رام مقرر ماند چون راجہ کیرت چند کہ پسر زادۂ دیوان مقتدر بنگالہ و از عہ عالمات سابقہ علے ماسے علیہ آگہی داشت بعضے زیاسے لازم الادا کہ بذمہ جگت سیٹھ رسیدہ بود دیگران بر آن آگاہ نبودند بنابر اتہام حسن خدمت زیاسے مذکورہ را بعرض وصول درآوردہ چند لک یا دہ بر کرور روپیہ داخل خزانہ مہابت جنگ نمود و بدین جہت مہابت جنگ را از خود نہایت راضے و خوشنود گردانیدہ قریب بدو سال بامر جمیل الاقدر دیوانی پرداخت و لبعدہ مذکور بعارضہ مرض نواسیر از مخمصہ دار و گیر این جہانے در رستہ بعالم آخرت شتافت و در جاے خود نشیمن ساخت چون امید رام از مدتہا پیشکارے نمودہ نیک نام بود بعطاے خلعت دیوانے بنگالہ و خطاب رای رایانی سرفراز شد ٭

ذکر کشتہ شدن میر حبیب بازردگے و ناداے جانوجے پسر رگھوجے بھوسلہ

چون مصالحہ بامر ہیئہ تقرر یافت، میر حبیب نوکر مہابت جنگ گشت و ہم از طرف رگھوجے معتمد و دولت خواہ بود افواج افاغنہ دیجاے و بر طرف آنہا باختیار میر مذکور آمد و فوج مرہٹہ ملازم سرکار رگھوجے و یکی از ابناے اقرباے او سردار آن جماعہ بود در کٹک مے ماند اما در تحت فرمان میر حبیب بودہ سرانجام و امرونواہے او مے پیچید میر حبیب از زیاے حاصل کٹک دوازدہ لک روپیہ نقد حصہ بر آخود در تنخواہ فوج افاغنہ معین نمودہ حصہ دیگر بسرکار رگھوجے مقرر داشتہ صرف اوقات مے نمود بعد انقضاے یکسال و چند ماہ سال ۱۱۶۶ ہجرت جانوجے پسر رگھوجے بھوسلہ بسردارے فوج مرہٹہ و نیابت پدر خود در صوبہ مذکورہ آمد متصدیان و برہمنان مرہٹہ کہ از حکومت و فرمان برداری میر حبیب آزردہ خاطر بودند جانوجے را کہ جوان خود سر و اندکے بیرون از فرمان پدر بود بر میر حبیب شورانیدہ خواہان محاسبہ نمودند و چون این مصلحت تمہید یافت جانوجے میر حبیب را طلب داشتہ سلوک و مدارا نمود کہ مسلوک سید نشناسند و تمام روز را بہ لطف

دلبق گذرانید چون لشکر میر حبیب اندکے دور تر از لشکر مرہٹه فرود آمد و مسلمانے بسیر درمیان مے بود همراهیان میر حبیب ازطول جلوس ملول گردیده اکثرے پے کار خود رفتند و قلیلے دران جا حاضر ماندند چون شام شد میر حبیب با رفقاے معدود ماند جانوجے بهانه پوجا بطرف رفت و دران بنگله مرہٹه ها هجوم آورده میر حبیب را پیغام دادند که بدون حساب زرها و نوشته دادن دست آویز مبالغ متصرفه رفتن نخواهید یافت میر مذکور که باعتماد حسن رفاقت و عنایت رگهوجی خود استقلاے وافر داشت سر برگفته جانوجے فرو نیاورده بنجوے رهائی خود ازان مکان مے خواست چه مید انست که بعد برآمدن از انجا کسے برادو دست نمی تواند یافت امّا بهر چند تقریرات متنوعه مؤدا از خنگ قصار ها ئے نیافت چون دو پهر شب گذشت و دید که الحال قال و مقال سودے ندارد مردانه کربست دهل و پنجاه کس که با او بودند آنها را هم ترغیب بشجاعت و استقلال نموده آماده مجادله گشت این هم درخیال داشت که بدون امر رگهوبا او کسے تا باین حد نخواهد کاوید دید سواران مرہٹه گرد بنگله را احاطه نموده مستعد مزاحمت و ممانعت شدند و کار از مکالمه به مجادله انجامید میر حبیب چون معدودے همراه داشت و پیاده بود راه بدر شدن نیافت و با اکثر رفقاے خود که بیشتر افاغنه بودند مقتول شدند و چند کس مجروح گشته زنده ماندند بهر چند رگهوناتهه ازین خبر از پے رنایت آزرده خاطر گشت اما میر حبیب بیچاره بعد محنت بسیار چون وقت ثمر خوردن اشجار جفا کشے بود ببکافات مظالم بیگناهان که در تاخت و تاراج افواج او و مرہٹه در آمده بودند گرفتار آمده محروم و مایوس بنجوے درگذشت که باز برنگشت بعد ازان مصالح الدین محمد خان که واسطهٔ جواب و سوال مصالحه بود به نیابت کنک از طرف مرہٹه و مهابت جنگ سرفرازے یافته بکام و آرام مے گذرانید اما تسلطے که با بدو میر حبیب را میسر بود نداشت بکج دار و مریز سر برده خود را و زمره نوکران مرہٹه میشمرد ٭

ذکر درگذشتن جانکی رام دعظیم آباد و یافتن راجه رام نارائن صوبه داری خداداد و مردن اکرام الدوله تقدیر خانی عباد

همدرین اثنا اواخر سال شصت و پنجم از مائه دوازدهم هجرت یا شروع سال شصت و ششم جانکی رام نائب صوبه عظیم آباد باجل خود درگذشت و راجه رام نارائن پسر رنگ لال که از عهد طفلے پرورده خاندان مهابت جنگ و از ابتداے صوبه داری هیبت جنگ بتقریب والد مرحوم اول بخدمت خاص نویسے اختصاص یافته آخر به پیشکارے دیوانی مقرر گشته در عهد جانکی رام بدیوانی صوبه عظیم آباد امور بونظر بحقوق دیرینه خدمتها و شعورے که در سیاق و معاملات داشت به نیابت بصوبه دارے عظیم آباد و عطاے خلعت و سرپیچ مرصع و شمشیر و فیل سرافرازے یافت و راجه دولبهه رام پسر کلان راجه جانکی رام که به نیابت پدر دیوان تن وازمعتبرین ارکان حضور مهابت جنگ بود بعطاے خلعت ماسے مع هرسه برادر دیگر مورد الطاف و بعطاے خدمت مذکور بالا صالته سرافراز گردیده واسطهٔ جواب و سوال راجه رام نارائن عرض مطالب و مآرب او و التماس معاملات صوبه عظیم آباد در حضور مقرر گشت و مهابت جنگ بکام و آرام اوقات خود را که از همیشه منتظم داشت منظم تر فرموده هر وقتے برای کاری قرار داده مسرور و مشغوف زندگے مے گذرانید چون باشکار شوق مفرط داشت در موسم سرد بطرف راج محل برآمده قلیل بدستے تماشاے شکار و بعد ازان بجنگ جانوران خصوص فیلان و مرغها ے دکهنی بگذرانید و صولت جنگ هم هر سال برا ے ملاقات عم بزرگوار خود راجیا نیکه بطرف راج محل برا ے شکار مے رفت از بورنیه حرکت نموده بمکان مهابت جنگ رسیده از هما نجا معاودت مے نمود و گاهے تا بمرشد آباد آمده برادر خود شهامت جنگ و راجا، ولده اکرام الدوله

واحترام الدوله اگر بهر سه برادر زیاده او ولد ان بهیت جنگ بودند دیگر اقربا و عزیزان که همشیره و همشیره زاده ها بودند بمرتبه اند بیرون بمرکز دولت خود بر سر گشت تا آنکه بر اسد ... اعتماد خان خلف سرافراز خان پرورده نفیسه بیگم شهامت جنگ بود بی کفایتی ناکبده نموده صولت جنگ را عل... راه مع دختر سه که نام زد شکر الله خان بود دیگر عیال و اطفال خود سر بحام شتافته بمسا نموده بمرت آباد آمد +

ذکر رحلت اکرام الدوله خلف بهیت جنگ نبیرهٔ شهامت جنگ

... شهامت جنگ برادر ... سراج الدوله خلف بهیت جنگ که شهامت جنگ بنا بر بی اولادی ... و تولد ش امیدوار بود سه گرفته در حجر تربیت خود پرورده بود و محبت با او بمرتبه تعلق داشت بیاری چیچک اما بعجب شدت که کسی بدین صورت آبله گاهی ندیده بود بهم رسانیده و اندک زمانی در گذشت و آشوب قیامت از خانهٔ شهامت جنگ بلند گشته شور و فغان در تمام خاندان مهابت جنگ و اتباع و اولیای آنها برخاست و شادی مذکور دران سال ملتوی ماند و بعد چهار روز صولت جنگ مرخص گشته به پوینه رفت و شهامت جنگ را غم او در گرفته بر بستر بیقراری جای گرفت سراجه نهایت بیتاب و زوجه شهامت جنگ و مادرش و دیگر اصحاب و اتباع بانواع مختلفه دلجوئی شهامت جنگ نموده لالب بعیش و نشاط و بهجت و انبساط نمودند سودی نداده همیشه مبتلای غم و الم بود چنانچه بعد چند ماه از رحلت اکرام الدوله مهابت جنگ بخانهٔ شهامت جنگ رفته ببالغه و الحاح تمام لباس تجمل در بر او پوشانید شهامت جنگ فرمان عمل عالی قدر را امتثال نموده تا زمان حضورش لباس مذکور در بر داشت چون مهابت جنگ برگشت دستار از سر افگنده و لباس از بر کنده بے تحاشی دستها را بر سر و روی خود میزد و بهای های میگریست و میگفت من بے وفائی کردم و عهد را بجا نیاوردم و بهمین صورت احوالش دگرگون بود تا آنکه ایزد تعالی از مدخول اکرام الدوله که در زمان مرگش حامله بود پسرے بوجود آورد و مهابت جنگ برای استرضای شهامت جنگ بمجرد ولادت او از حضور پادشاه منصب شش هزاری سیادت هزاری و خطاب مراد الدوله مع نوبت و ماهی مراتب و پالکی جالردار بلکه نالکی برای آن پسر طلبیده شته عطا نمود مذکور حضور شهامت جنگ آورد و شهامت جنگ را اندک الفتی با او بهم رسیده یا دگارش می شمرد و با او مشغول بود اوقات خود را بهر صورت بسر برد و کارخانهٔ امارت برای آن طفل بهم رسیده بحشم و خدم و اقبال و افر اس مناسب سن و سالش جمع آمده برای مردم تماشائی بود و جمعے از معتمدین برای حفاظت و مشغولے او معین گشته اکثری بوسیلهٔ خدمات آن طفل توسل جسته سرمایهٔ تقرب ساختند با این حال شهامت جنگ را ملال انتقال اکرام الدوله در کاهش تن و جانش قاصر نبود و چون بعد ظفر یابی بر سرافراز خان جانے احمد برادر مهابت جنگ با ناموس سرافراز خان بے سیرتے زیادت و چندے از مدخولهای او را بجبر متصرف گشته خیانتے درین خصوص ورزید و مهابت جنگ باوجود قدرت بر مخالفت بسهل انگاری سے نموده اغماض را کار فرما گردید و دیگر ستمهای گران و بیگران بر اولاد و نسوان سرافراز خان مرحوم در انتزاع اموال و اسباب رفت غیرت الٰهی مقتضی انتقام گردیده در اواسط ایام دولتش بعضی احوال زشت که ذکر آن مناسب نیست در بعض خاندان او شیوع یافت و اوضاع سراج الدوله و دیگر صغار اولادش از لیاقت سرورے دور افتاده اطوار ناشایسته و کارهائیکه نمی بایست پیش گرفت و از خار خار زوال که سرمایهٔ استیصال خان و خاندان

اسباب استقام قادر متعال تواند بود و هر یکے شروع نمود و بنا بر فرط محبت و نیز برائے تشیید مبانی رعب و تسلط سراج الدوله مهابت جنگ حرکات و مقالات بیهوده او را سهل شمرده کرده آس ناکرده مے انگاشت ازین جهت سراج الدوله مباک گشته اکثر بزرگان را سخایند و عربده و استیزه شعار خود گردانیدند و نیز جد متکاران و ارکان سفله منش هم رسانیده و فحش گوئی انواع ظلم و تعدیات بے حابا گردید و بارتکاب تجرع و غرور دولت و جوانے و حمایت جد خود قساوتے بهم رسانید که دل او از جا تکیه میگرد اصلا تاثر و پشیمان سے گشت و در میان اعمام و اخوان و سائر اعمام غمام نفاق از دحام آورده جس و فیج پایان کار را شاهد حال شدند و در باطن حمایت مواطن رجال و نسوان مقتدر مضمون ضلالت مشحون مقاله فرعون دون که انا ربکم الاعلے است مرتسخ گشته نخوت و غرور از حد خود بلکه از حد بشریت گذشته بود۔

ذکر کشته شدن حسین قلی خان و حیدر علے خان بتظلم و سفاهت سراج الدوله نادان

سراج الدوله بمقتضائے جهل و نادانے اقتدار و دولت شهامت جنگ و زوجه اش که عمود خانه حقیقے او بودند مستکره شمرده هیچ و تاب بیهوده مے خورد و حسین قلی خان را که رفیق و دولتخواه شهامت خنگ و هوشیارے و دانائی علم بود علاوه خود مے شمرد و فی الحقیقت خاله او و زوجه شهامت جنگ با سراج الدوله باقتضائے حماقت نسوانے کینه نهانے داشت آن ابله سفیه حسین علی خان بیچاره را نشانه سنان زعنت و عناد ساخته اتلاف حقوق چندین ساله خدمت او و برادرش حیدر علے خان نموده قاصد قتل شان گشت اول پسر آقا باقر زمیندار بعض محالات جهانگیر نگر که محمد صادق نام و صداقت محمد خان خطاب داشت و بنا برنا موافقتها که از علاء حسین قلی خان او را روبداده ببر شد آباد آمده توسل بهمابت خنگ بهم رسانیده بود سراج الدوله او را شورانیده بران داشت که در جهانگیر نگر رفته حسین الدین خان برادر زاده حسین قلی خان را که به نیابت عم خود در انجا بود دران روز ها خلل دماغے بهم رسانیده علت مالیخولیا عارض داشت بکشند آن ابله بعجول حسب الامر سراج الدوله بعمل آورد و فتنه بزرگے در انجا حادث گشته چند روز بتوهم آنکه چنین کار بے مرضے کسے از خداوندان مملکت نخواهد بود مردم جهانگیر نگر سکوت و سکون ورزیدند آخر چون معلوم شد که سندے و ستمگے در دست او نیست مردم شهر و رفقائے حسین قلی خان هجوم آورده آقا باقر را کشتند و صداقت محمد خان گریخته مائه رفاه در آرامش بر بادرفت بعد چندمدت سراج الدوله زوجه مهابت جنگ جده مادرے خود را متفق ساخته از مهابت جنگ سیندان قتل آن هر دو برادر که عبارت از حسین قلی خان و حیدر علے خان باشد بنمود مهابت جنگ هم نابرچشم بندے قضا رضا بآن داده گفت که بے مرضے شهامت جنگ اینکار نمے تواند شد چون جده او از طرف مهابت جنگ اطمینان بهم رسانید این حاجت را بدختر خود که زوجه شهامت جنگ بود پرد بآنکه زن شهامت جنگ با سراج الدوله کینه هائے مستحکم داشت اما برائے سهل امرے که لائق ذکر و التفات نیست دران روز ها با حسین قلی خان آزرده خاطر بود ازین مکمر و جبین امر عظیم یاد در خود بهم رسانیده شهامت جنگ را که از همیشه لاابالے و دران روز ها از دنیا و مافیها انزجار داشت باین امر قبیح که خسران دنیا و عقبے در ضمن آن مندرج و قسم قرآن مجید با حسین قلی خان درمیان بود که همه وقت و همه آن شریک جان و آبروے شما خواهیم بود راضے ساخت و مهابت جنگ سراسر رفع بدنامے ظاهر از مرشد آباد برآمده بطرف راج محل بشکار رفت و ازان طرف صولت خنگ برائے ملاقات او از بورینه کوچیده بلازمت عم خود رسید فقیر نیز همرکاب

صولت خنگ درین سفر نمود و نهایت مورد عنایت مهابت خنگ گردیده جایش بهمرسانید اما چندان عرصه نخود و احاش نیز امان نداد و الا بعد مرون صولت خنگ اگر زنده میماند و تقیر بخیه بتنش میرسید احتمال داشت که تو جیه لائق بحال نداده و مرتبه خود مے شود الحمد لله که او تعالے بشانه کفایت این عبد ضعیف خود نموده محتاج رجوع بسده اش نفرمود القصه سراج الدوله در غنیت جد خود اول سال شصت و هشتم از مائه دوازدهم هجرت روزے بخجالت عم خود شهامت خنگ رفته و اون کشتنش گرمته وقت شام باین ارادہ خون آشام از خانه اش برآمد و بسوے خانه خود روان گردید چون چوبدار حسین قلی خان در اثنائے راه و آن بیچاره بیگناه از چند روز متر صد مرگ خود در خانه منزوے بود بر سر دروازه اش استاده فرمان داد که هر دو برادر را گرفته بیارند حسین قلی خان بخانه حاجے مهدے دارو غه دیوانخانه شهامت خنگ که نهایت اتصال بخانه اش داشت پناه برده التجا کرد که بشهامت خنگ عرض احوالش نماید حاجے مهدے رفته التماس نمود و جوابے بصواب نه شنیده برگشت و جویندگان از خانه حاجے مهدے حسین قلی خان را آورده در معرض سیاستش داشتند. آن سفاک مرحوم ملقب بتیغ بیدریغ و عارف سهام ملام و دشنام آن سفاک بے باک گردیده جرعه شهادت نوشید و همین قسم حسنعلے خان بیچاره که کمتر از البصر بود نیز آورده به برادر شهید ش ملحق ساختند اما حیدر علی خان چون تجاعت و افر داشت و ان وقت مثل برادر خود الحاح و عجزے نکرده کلمات درشت بر روے او گفت و فرمود که ای ناصر دروان را چنین نمی کشند خون این هر دو برادر که مثل ریخته شد گویا خون سیاوش بود که دو از ده دمان مهابت خنگ برآورد بلکه تمام مرشد آباد و ممالک محروسه مهابت خنگ را با خاک سیاه برابر کرد (صدق رسول الله صلی الله علیه و آله حیث قال کما تدین تدان) القصه بعد این ماجرا مهابت خنگ بمرشد آباد و صولت خنگ بپورنیه برگشت اما صولت خنگ را هم اعتماد ارعم و برادر زاده خود بر خاسته لفکر کار خود افتاد و اسباب انتقامات الهی از همان زمان روے بآمادگے نهاد چون وظیفه وقائع نگار آنست که انچه واقعے واندشیت نماید لهذا بنده بنگارش بعضے حالات درین مقام حسارت نمود و همین قسم درین صفحات هر جا هر چه وقوعے باشد بدون آنکه بطرفے الفت و بطرف دیگر کلفتے را ملحوظ داشته سخن سازے و خوش آمد پردازے نماید خواهد نگاشت امید از ناظران انصاف سرشت آنست که بعیبت مذکوره خبار ملالے از جانب فقیر در خاطر راه نداده سهو و عفو و الطاف دارند و نکته گیرے و عیب جوئی نپیش گیرند.

ذکر اشتداد امراض لاحقه شهامت خنگ و انتقال او از زین عنخانه تاریک تنگ

شهامت خنگ را که از ابتدائے رحلت اکرام الدوله پشیمردگے خاطر و افسردگے مزاج لازم گشته کمتر بحال خود خوشنود مے بود بعد مقتول شدن حسین قلی خان چون مدتے پیشتر گذشت عارضه استسقا ظاهر گشت و حکیم علے نقی اصفهانی قبل از بروز و ظهور عارضه مذکور میگفت که مواد این مرض مهیا گشته اگر الحال باصلاح مزاج و تدابیر دفع مرض کوشیده آید مناسب است اما شهامت خنگ بنا بر جاتیکه مذکور شد بحال خود چندان نمی پرداخت بعد ظاهر شدن مرض زن او و دیگر خویشان و متعلقان و مردم او همه از خود راضے تقصیر بنودند تا آنکه مرض اشتداد یافت و مهابت خنگ شهامت خنگ را مع زن و چند از خدمتگار همراه گرفته بمکان تعلق داشت مثل بهاگ باغ وغیره بخانه خود برده در معالجه کوشیدن گرفت چون سپهر دارک سهام قضا یارائے احدے نیست احوال شهامت خنگ تباه گردیده آثار مرگ بر او ظاهر شدن گرفت و زن شهامت خنگ از خوف

سراج الدوله که مبادا همانجا مقید سازد با آنکه خانه پدرش بود شوهر خود را در انجا لت برتحفه سوارے خود برداشته بجاے خود آورد اول روز یکه شام آن انتقال خواهد نمود پرسید که امروز چه روز است گفتند دوشنبه اظهار بشاشت نمود گفت عجب روز لیست که با معشوق خود ملاقات خواهم نمود و طاهرا وصیت کرد که در پهلوے اکرام الدوله دفن نمایند بامردم بمشاهده الفت که با او داشت خود بخود در انجا دفن نمودند القصه سیزدهم ربیع الاول شب شنبه نگهزار و یک صد و شصت و نه هجری بعد یک سال از کشته شدن حسین قلی خان بعالم عقبی شتافت و منشی آن مرحوم کلمه خدایش بامرزد تاریخ رحلتش یافت صبح ۱۱۶۹
آن شب سخنیر و تکفین نموده با فتداے سید الافاضل میر محمد صاحب ایده الله تعالے مهابت جنگ و جمیع اعیان شهر و اقربا اعلے و ادنے بر جنازه او حاضر گشته نماز گزارده و بکمال احتشام جنازه اش را بباغ موتے جهیل که ساخته او بود برده در صحن مسجد انجا که کنبد نعمه نموده در جوار قبر اکرام الدوله مدفون کردند هنگام بردن جنازه اش از دحام و غوغاے عام و نوحه شیون مردان و زنان مرتبه بود که کسے کمتر دیده و شنیده باشد مبلغ سے و هفت هزار روپیه در ماهه عجائز ضعفا و بیوه زنان و غیرهم از ذوی الارحام و زنان آشنایان و غیر شان بود که با سر رشته و فاتر تعلق نداشت و مجرد رویت هلال کیسهاے زر بقدر در ماهه هر یکے را بر چه شنیده لبسته درخواسته آورده و شهامت جنگ از حضور خود صحوب خواجه سرایان و زنان معتمد ملازم مے فرستاد تا بدست هر یکے رسانیده برگردد اللهم اغفرله وارحمه ۰

ذکر بعض خصائل حمیده و اوصاف پسندیده آن مرحوم

ترحم بر عجزه و مساکین و ایتام و ذوی الارحام زیاده از جمیع خاندان خود داشت و اوقات را اکثر بفراغ بال و انشراح خاطر مے گذرانید با کسے بد نبود و نمے خواست که کسے با کسے بدے نماید از عورات و اطفال شهر مرشد آباد اگر دارثی نداشت و اگر داشت از تحصیل وجوه معاش عاجز بود یا عاجز نموده هر چه بهم مے رسانید به مصارف دیگر رسانیده ذوی الحقوق را محروم مے داشت همه آنها گویا عیال او بوده اند که خبر گیرے به کمال رفاه و فروتنیها مے نمود و از خود راضے و خوشنود می داشت تملق وضع نبود و تواضعات رسمے را دوست هم نمیداشت با رفقا و لوکران خود آشنایانه سلوک مے کرد و صحبت دوست نه سیداشت رفقائش همه رو بیرو حقه مے کشیدند قهوه با انهاے خورد و در اختلاط بار سیداشت و هر چند با مردم احسان مے نمود عظیم نمے شمرد بلکه کمتر شمرده آثار انفعال و عذرخواهی ظاهر مے نمود

نقل چنانچه بارے تقی علی خان مرحوم خلف حاجے میر ورحاجے حبد الله خطاط مشهور که در عهد اورنگ زیب عالمگیر دیوان برهان پور بود بر آمد یکه نبابر محاسبه معامله در جهانگیر نگر مقید بود معروضداشت که فلانے سید است و باین سبب مقید مبلغ پنج شش هزار روپیه از سرکار برا وطلبی است و انچند مبلغ در برهاے از سرکار بلکه چند برابر آن به خیرات و صدقات صرف مے شود امید وارم که مبلغ مذکور با وسعاف و آن عزیز در انجا طلبیده شود و بے اختیار شغف لبسیار ظاهر نمود و فوراً تا همانوقت رقم معافے و پروانه طلب او در مرشد آباد نوشته آورد و بخان مکرم منشار الیه سپرده منکر دلالتش باین امر نشود و گفت حق تعالی شمارا سلامت دارد که مرا باین سعادت آگهی فرمودید اگر عمله آنجا درین کار اهمالے ورزند مرا زود اطلاع خواهند فرمود که تدارکش باحسن وجوه نمایم و آن سید بے چاره از زان بلا و مکاره نجات یافت **نقل دیگر** مدت چند سال والده منبده بجهات متعدده مع دو پسر خود سید علی خان و نالب علی خان و داماد خود میر اسد علی در مرشد آباد

اقامت داشت و آن منعم متعهد احوال او بود و هر چهار کس را و چیزے مناسب مخارج آنها میرسانید و علاوه آن از آشفته و ملبوسات خاصه جهانگیر گردنیاد الدوله مراعات مے فرمود و غالب علی خان را که از همه اخوان کهتر بهت اکرام الدوله نبایر همسالے اکثر در باغها و سیر و تماشا همراه خود مے برد اتفاقاً زنے از کنچنیهاے ملازم سرکار اکرام الدوله رغبتے بطرف غالب علی خان بهمرسانیده نگاه مختصے بسوے او گاه گاهی مے نمود غالب علی خان هم چون جوان نورسیده و بد و نیک دهر ندیده بود زنکه مزبوره را بنظر رغبت بمقتضاے طبع بشرے می نگریست انباے جنس بنا بر رشک و حسد یکدیگر بحال غالب علیخان مے بردند همدمے من سراگهی یافته اکرام الدوله را آگاه نمودند و او بیدماغ گشته از سر ماغ آزرده خاطر برگشت و این احوال بر شهامت جنگ ظاهر شده الدوله را طلبیده بلطف و مهربانے فرمود که چند روز غالب علی خان را از آمدن دربار باز باید داشت چراکه سر و طفل جاهل هذا اے داند با همه بگرچه بطور رسانند اکرام الدوله که در سفلگی و آشفتگی مزاج گوی سبقت از ابراد خود مزاج الدوله برده و بنا بر آن مزاج پدر یعنے شهامت جنگ نمیدے براے رنجانیدن غالب علی خان در خاطر خود سانده شیطنت او آمانمیداد و میس شهامت جنگ متواتر گفتن گرفت که دیروز غالب علی خان از دست من مفت جست امروز نمیگذارم چون شهامت جنگ این کلمات را مکرر و متواتر شنید فهمید که غرض او استمزاج من است باوجود آن همه محبت در خاطر دارد بها بر آشفته و گفت که بسے چیز دگر کلام الله اگر تو او را در اے کشتی من بدست خود تراشیده میکردم او با ستماع این سخن از حلاوت گمان او بود جزع و فزع بسیار نموده گفت آیا شما مرا براے او مے کشتید گفت البته در میان تو و او چه تفاوت است فرزند یک همشیره تو ئے و فرزند همشیره دیگر او چون این سخنان شنید صفراے او تسکین یافت و بسا همین گفتگو هم بود تا آنکه در چنین مقام کرر منبه سبب از عشق هم گذشته باشد اینقدر یاد سدارے دیگر بے العمل آید دلیل کما لا یخفی بر آنکه حرص را نفس آسمجت روے بهاگ مالی الطور یکه شهامت جنگ که برادر بزرگ بود والده را میخواند در گفتگو مے گفت که نشنیدی بی بی او هم همین قسم خواند والده هم برآمده گفت که تو خود را چه مهمده که این قسم مرا میخواے نامن طور یا بزرگان خود را میخوانند یا خداوندان نوکران خود را و من ترا هیچ کس ازین هر دو نسم نمیدانم کنیز والده که استاده بود بسوے او اشاره نموده گفت که من ترا و این را یکسان مشمارم زیرا که من زیور طلا و نقره دارد و تو انواع زیور جواهر بهاگ مالی بحال خود در مانده دیگر سخنے نگفت تا آزرده خاطر گشته شکایتها پیش شهامت جنگ برد آن مرحوم او را جواب داد که مزاج او شان همین قسم است توجه با او شان در اختلاط مسکنائی و والده بخانه خود آمده اراده معاودت بعظیم آباد نمود و آمد و رفت خانه شهامت جنگ مدتها موقوف بود شهامت جنگ بعد یک ماه بدین معامله مردم خود را برای طلب والده فرستاد و والده راضی برفتن نمی شد تا آنکه گفته فرستاد اگر نے آئی من بی بی گمسیتی آمده ترا خواهم آورد و والده ناچار رفت شهامت جنگ بسبب از نجا رسیده تسلیمات فرمود و والده از فرط غیرت رقت کرده اظهار رفتن خود بعظیم آباد مے نمود تا آنکه سخن بطول کشید و شهامت جنگ عذرخواهے کرده مے گفت که کسے تو چیزے نگفته خود سر چه بخاطرت آمد گفتے و خود آزرده گشتی تقصیر ما چیست والده هیچ نے پذیرفت و برارادهٔ خود مصر بود حتے بی بی گمسیتی زن شهامت جنگ و نفیسه بیگم خواهر علاء الدوله گفتند که صاحب شما را چه شده است برادر و برزگ شما چنین میگوید و راست مے گوید و شما اعوجاج را کار فرما شده نمی شنوید

سعدالدوله برهان سماجت بود آخر الامر شهامت جنگ با وجود بی‌جرمی و بزرگ‌تر دولت و اقتدار حکومت از جای خود
برخواسته پیش آمد و فرمود که خوب من تقصیر وارم الحال برپای تو سے افتم تقصیر مرا معاف کن آن زمان والده منفعل گشته
زبان به دعاگوئی برگشاد و بماندن مرشدآباد رضا داد و تا حال این اخلاق و عنایات او را یاد کرده زار زار میگرید و برای او از حضرت
ارحم الراحمین عفو و غفران مسالت مینماید و همین قسم بعد از قاسم میرزا سے مرحوم که از اخفاد و اقارب آوند مجلسے و از عهد شجاع الدوله
وارد بنگاله و معزز و مکرم بود و با شهامت جنگ از همان زمان آشنائی داشت با اولاد آن مرحوم و زوجه او که دختر تقی علی خان
مرحوم است سلوکے مسلوک میداشت که کمتر کسے در کم زمانے با کسے کرده باشد بحد استماع خبر انتقال آن مرحوم که هنگام
آمدش از جهانگیر نگر سر و یک بمرشدآباد در عین راه برکشتی اتفاق افتاد عمله خود را که در جهانگیر نگر از قبل او حاکم بوده اند نوشته
تعزیت و تسلیه اخلاف آن مرحوم که همانجا سکونت داشت فرستاد و بعد چندے در همه را طلبیده اشته جمیع اطفال خصوص هر دو
نبیره تقی قلی خان مرحوم را که نام یکے میرزا ابا قربود و نام دیگرے میرزا عبد الله سلمه الله در حجر تربیت خود جاے داده خواجه
برائے اتالیقی و معلمان برائے تعلیم نگهداشت و همیشه خبر گیران احوال و مصروف دلجوئیها بود و هر چه قدر باهر کس سلوک میکرد
کمتر ے شمرد و هفت صد روپیه و ماهه بوالده هر دو برادر تذکره میداد و همین قدر و ماهه هر دو برادر علیحده و عمله تعلیم و تربیت
جدا لازم سرکارشان بودند و همیشه ملبوسات فاخره بوضع فرستاده عذر خواهے می نمود که این هدیه محقر و لائق کیستان شما
گویا در باره او گفته اند **بیت** آنچنان زی که گر از حادثه بر باد روے ✤ حسن معنی نگذارد که تو از یاد روے ✤ چون فقیر
را در خدمت هر دو برادر مذکور نهایت اخلاص و اتحاد و از حالات ایشان خبانخه باید آگهیست لهذا برین ماجرا که شهرت
افتاده بعضے از وقایع و ماجراهاے اول خبر حادثه خود است و شهامت جنگ این قسم متوسلان هزار را داشت که بنده از معاملات
ایشان مطلع آگاه بنسبت انا با جمال بیقدر معلوم هست که تنگ گزارا و جمیع اهالے مرشدآباد خصوص عجزه و بے دست و پایان
محتاج بوده زنده یاد قیاس کرد که چه نکوئیها با هر قدر مردم بچه خوبے نموده که وقت مردنش تمام مرشدآباد ماتم سرا بود و اکثر
خلق مردن او را مصیبت خود میدانستند ✤

ذکر مجمل احوال صولت جنگ و حسن معاشرت او با خلق خدا و انتظام اوقاتش تا پایان عمر مسعود او

صولت جنگ عوض نام او محمد سعید و خطاب اولے او نصیر الملک همام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ در برادران خود بطی و نجیب صورت ممتاز
و در سیرت هم بعضے جهات به از دیگر برادران و با بعضے وجوه برادر و در بعضے امور اندکی کمتر بود بحسب مقدور دولت از شهامت جنگ
کمتر و با هیبت جنگ باعتبار نظامت عظیم آباد کم اما با عتبار دولت زیاد و در شجاعت زیاده از شهامت جنگ اندکی کمتر از هیبت جنگ و در
حسن خلق و علم و فضل از هر دو بهتر و باعتبار صلاح و سداد هیبت جنگ از هر دو برادر زیاده بود و صولت جنگ در ابتداے جوانی بسیلے ملهو و لعب که عبارت
از تماشاے رقص و مخالطت با نسوان هست بود و داشت بعد از سنوح ماجراے صوبه کشک تنبیه گشته اقتصادیکه اغنیا و
امراے هوشیار درین کارے نمایند اختیار نموده گاهے تماشاے آن رغبت مے فرمود ساعتے از شب مانده
بیدار مے شد و از تخلی و تطهیر فراغت نموده اول صبح نماز را خواند و دربارے کرد هفته دو مرتبه بار عام میداد تا هر یکے
از حاجتمندان عرض حاجت خود نماید و جمعه یوم التعطیل بود و چار روز دیگر در خلوت نشسته اول مقربان را طلبیده با آنها
قهوه مے خورد بعد ازان حکم بود که مجرائیان آمده سلام نمایند و بعضے از آنها ساعتے نشسته برخیزند و بروند و بعضے

منوجاب ارم قناعت نمود برگردند بعد دو ساعت برخاسته از همراهان رخصت اندرون میرفت اما غیر از جواب سے خادمه خواجه سرایان در انجا
سے گفته نمی بود و دو صد اشرفی هر سرشته کاغذ سے خادمه را مصحوب خواجه سرایان میفرستادند و در انجا که خلوت محض بود کاغذ را
دیده و منیده به پستخط خود رسانیده میفرستاد عملهٔ وارکان دربار و بعض خواص مثل این اقل الناس و دیگر کسان بیرون پرده
حاضر می ماندند منشیان مسودات مکاتیب فرستاده بعد اصلاح صاف نوشته بوساطت خواجه سرا از نظر گذرانیده ملفوف
و مصدع نموده زمه دار که حاضر می بود بمهر سابنده هر جا مامور میشدند میفرستادند داروغهاے ڈاک هرکاره خطوط را گرفته
روانه منودند چون کار بکسرے از روزے می گذشت بطعام می نشست و از موائد احسان او فیض انهاے طعام خاصه
اکثرے را به مرتبهٔ یکروز و بعضے را یکهفته و یا کمتر کسے را در اسبوعے یکبار بدون پرسش چون معین بود میرسید
و چون بکار دل خوانهاے طعام بردوخت معنی که مذکور شد حاضر می ساخت عملهٔ دربار که تا آنزمان حاضر می بودند غرض سلام
بوساطت خواجه سرایان نموده بسنبانه خود مرخص شدند و او بعد انقراغ از اکل طعام آرام قیلوله فرموده اول وقت ظهر بر بستر خاص
و بعد نصلے و طهارت نماز ظهر خوانده تلاوت جزوے از کلام الهی می نمود و بعد از ان نماز عصر خوانده بیرون می آمد و دران
مجلس اول علیا مثل ملا غلام یحیے و متقی ضیاء الدین و میر وحید مولوے لال محمد و شیخ هدایة الله و سید عبد الهادی حاضر
شده تا دو ساعت بگفتگوے مذاکره علمی می نشستند و کتاب مخصوص مثل درس می خواندند و ملا غلام یحیے حل معضلاتش می نمود
و دیگران نیز در ان باب گفتگوے می کردند و بود و نبود او دکه الحال تحصیل کمال استعداد رسیده ام گرگشته
جرسے سران سخن بیدانفرد دا ما لذت فهم مطالب علمیه را بمنزلهٔ انفاسے جانی تازه گردیده خیال بآن معتاد شده ام که اگر
روزے میسر نه آید میدانم که دولت عظمی از من فوت شده و خاطر مشوش می ماند چون بر فقیر نهایت نوازش داشت تا کید
کرده بود که دران وقت هم حاضر شوم و از استماع سخنان من بسیار خوش بود و سفر و حضر ضرور بود با دیگران سخن میگفت و الا
همه وقت مکالمه باقیه ورسے سخن گوش سماعت کسے من داشت خوشبختانه دیرینه رفقاے کهن سال او حیرت داشتند
که این جوان چه سحر بکار برده است که با خیر و التفات ندارد بعد فراغ از شغل مذکور عمده هاے رفقا مثل سیف علی خان
برادر سیف خان ولد عمدة الملک امیر جمال صوبه دار کابل روح الدین حسین خان پسر سیف خان که بمصاهرت دولت صوبه جنگ
اختصاص داشت و لطف علی خان برادر بنده و میر علی یار خان همشیره زاده سیف خان و آقا عظیم و دیوان صاحب مدار
معاملات ملکی راجه عجایب سنگه بعد ازان او پسرش راجه سنجی سنگه و رائے اکبر ان چند سوتی و پیشکاران دفاتر سخنشی و دیگر
دستی و رائے جوالم منشی و جعفر قلی خان داروغه خزانه و میرزا داؤد خان مان حاضر شده ساعتے بعرض ضروریات پرداخته
مرخص میشدند و صولت جنگ برخاسته داخل حرم سرا میشد و با بستوان که منظور نظر او بوده اند بسیر خانه باغ که صحن خانه اش
بود نفاج می فرمود و بسوار شدن گینی هاے مقطع که بکمال تکلف آراسته بودند از جاے بجاے بنفاج حرکت بعمل می آمد
چون شام می شد نماز عشا بمن خوانده اگر خواهشے داشت عنایت هاے محرمش خوانائی و قصر سے نمودند والا بمبالغت
نماز و کاله جهت افزاے نشاط شب میگذرانیدند بعد ازان استراحت سے نمود و همین آئین اوقات او علی الدوام انتظام
همیشه داشت و گذرانیده بنده کمترین در مدت رفاقت که هفت سال کامل بود گاهے کلمه ناخوشے از زبانش نشنیده که در
حق کسے ادا نموده باشد و ندیده ام که بر کسے غضب کرده حرفے نامناسب با او بعمل آورده باشد و سلیقه معاش
غایب بود تا آنکه آخر نشان بهمت و شهامت جنگ هم با عتبار مدت هم بحسب بسیار کم بود اما در خزانه او هم

وظروف و آوانے طلا و نقره و اسباب و افیال و جمیع لوازم امارت برابر با تمامت جنگ می نمود چنانچه بعد جلوس چهل و چهار لک روپیه نقد و شاید قریب لک اشرفی در خزانه موجود و نقره آلات و طلا آلات و جواهر اقمشه نفیسه هم کمتر ازین قیمت نخواهد بود و افیال و اقمشه هم بسیار و لوازم دیگر بسیار بود و تا زمانے مهیا داشت روزے در خاطرش گذشت که پنده فیلی عنایت کند بمجلس خلوت بود بلکه پس پرده زنهائیش نشسته و اسباب چشم بسبت پنجی که در سنه معموله مهیا گشته میر محبوب علی نام مردے که کمنه آشنائے وقت افلاس و رفیق زمان طالب علمی او بود حاضر و غیر حاضر خانه تنگ دیگر دراینجا نبود خواجه سرائے محلے فرستاده بنده را طلبید اشت چون حاضر شدم مامور بجلوس شود و در اختلاط کشوده هرگونه سخن گفتن آغاز نهاد بعد از استماع صحبت حاضر علی خان که غلام سرکار دارد قدیمی و انتخانه اش بود عرض نمود که میر سلطان خلیل خان برائے آداب عنایات فیل که با او مرحمت شده به درد دولت سرا حاضر است اگر حکم شود در سلام گاه از در تسلیمات تقدیم رسانیده برگردد فرمود چه مضائقه حسب الاشتهار بعمل آمد بعد ازان فقیر را بهمین عبارت گفت خان صاحب شما فیل خانه ما را دیده اید بنده عرض کرد که مکرر ازان جا گذشته و فیلان سرکار را دیده ام بسیار خوب و نهایت بوفور اند فرمود حالا هم سے توان دید و سبکے ازان جمله باید پسندید تا ما در انتخاب بگذرانیم فقیر برخاسته آداب تسلیمات بجا آورد و عرض کرد که این کلمات شفقتے ارزشاد شد که کمترین آن را ابر بعنایت تمام فیلخانه شمرد اما سوارے فیل را وضعی و مناسبتے سے باید و کمترین اگرچه بدولت عالے در کمال رفاه و آرام سے برد لیکن هنوز لیاقت سواریے ندارد و انشاء الله تعالے در سایه مرحمت عالی هرگاه وقت سواریش خواهد آمد انزمان عنایت خواهد شد هر دو الماس بنده را پسندیدند و زیر لب خندید و خاموش شد بعد چندے که خبر ورود صفدر جنگ در بلاد بنگاله بسبب آمدن او بنبارس شهرت گرفت و مهابت جنگ بمسموعات جنگ نوشت که چنین شهرت دارد من هم ازین طرف برسے ایم شما هم ازان طرف با سباب حرب بمضت نمائید بنده فرمود که چند سوار و پیاده خوب باید بهم رسانید گفتم مردم همین جا بدست خواهند آمد چه این ملک گوشه ایست عبور و مرور مردم ملک دیگر دریغا کمتر سے شود فرمود چه مضائقه ازینها چیزے باید نگهداشت حسب الحکم او بعمل آمد درین اثنا خبر معاودت صفدر جنگ رسید و گرسے تفحص مردم هر دو گروه بنده دارا واقعه طلب که چنین روزها باید عا میخواهند در تلاش نوکرے کسان بهم رسانیده خود بحاجت داشتند نواب آزرده گشته همه را جواب صاف داد مگر بیست و دو افغان که فوش اسپه بودند بخواهش خود آنها را نگهداشت بنده اظهار جمع آمدن مردم حسن طلب دانسته چنین معروض داشت که الحمد قدر شورش فرو نشست اگر حکم شود چند کس را که فراهم آمده اند جواب داده بیایند برعرضے و دستخطے نمود که آن عالیشان را باین کارنامه چه کار فرد آخر فرد بیاورند و از نظر گذرانند مردم جمع آمده را دیده سوار و پیاده همه نگهداشت و آن بیست و دو افغان را نیز فرمان داد که در رساله بنده ملازم شوند چون قریب بهفتاد هشتاد سوار و دو صد یا صد و پنجاه پیاده در رساله بنده ملازم و سررشته آنها در دست شد فرمود خان صاحب الحال خود فیل گرفتن و سواری آن شاید نامناسب بنخواهد بود بنده آداب عنایت بجا آورد و چون روز جمعه آمد فیلے را از فیال خود پسندیده بنده را از انجا طلبیده عنایت نمود نقل دیگر نیز هر یکبار هندوی مبلغ دو هزار روپیه بنام والد مرحوم بشاه جهان آباد فرستاد درین امر و قوت یافته گفت خان صاحب شنیده ام که هندوے اینقدر مبلغ بشاه جهان آباد فرستاده اید چون اخفا مناسب نبود و مخفی هم نمانده اقرار نمودم گفت چیزے هندکه ما را هم طلع سے نمودید تا ما هم شریک شما می شدیم فقیر عرض نمود که شرکت چه معنے دارد آنچه بعمل آمد از دولت عالی است والا سفر دریده بر ملازمان ظاهر است فضیدید و بهاجن که خزانچے سرکارش هم بود

حکم نمود که در حساب سرکار جهانگیر دور رسید بفقیر طلبیده دهد بنده بر این معنی آگهی یافته شکر عنایات بجا آورد **نقل دیگر** خدمت برگنه سرسے یورکه یک لک وهشتاد وچند هزار روپیه معامله آن تنخ شده بود خواست که به بنده رعایة تفویض نماید بے آنکه بنده را اطلاعے فرماید دیوان مدار المهام خود را که دیوان سیف خان مرحوم هم بود در اجه عجائب نامی نام داشت بخانه بنده فرستاد او نیز استاد و شیخ امان الله نام که مرد عامل پیشه از بشاهیر عمال آن ضلعه بود آمده دو دست خلعت نیز همراه آورده گفت که جناب عالے معاملت این برگنه را مبلغ مذکور منتفع فرموده برائے شما تجویز نموده اند دو صورت برائے آن قرار داده هر کدام پسند شما باشد بعمل آرید یکے آنکه خلعت این کار پوشیده و مبلغ مذکور ذمه خود نموده هر کرا دانید بفرستید تا او نبد و بست برگنه مذکور نموده در معامله سرکار داخل خزانه مے کرده باشد و هر چه بران بیفزاید برائے شما مبارک یا آنکه خلعت امضا شما پوشیده و خلعت دوم نیابت خود شیخ امان الله را پوشانند و نائب خود گردانید و فردے را برآورد که اسباد و دستخط نواب مرین و دران فرد مبلغ هفت هزار روپیه منافع برائے نفر مندرج بود و شیخ امان الله ذمه خود نموده بر فردند کور مهر خود کرده به بنده نمود که این مبلغ را سال بسال مع اخراجات نذر و عید بین و سالگره و دسهره وغیره که معمول است از شیخ مذکور میگرفته و هرا مر یکه بفرمائید در سرانجام فرمائیات شما و جمیع اوامر و نواهے چون نوکران مطیع و منقاد خواهد ماند بنده مرخص حضور و برائے خود هم تخفیف تصدیع در سرکارے از جمیع اندلشها دریافته نوعیکه فرموده بود هر چیزه خواهش رفقائے بنده بود بعمل آورد این قسم مهربانے و قدردانے از زبدران هم دیده کمتر بخاطر دارد مسموع شده تا به خاندان و نوکران چه رسد **نقل دیگر** دیگر دسمبر روزے آن مرحوم از سوار شده کشتی خاص فرود مے آید اتفاقا بالکی و نالکی آن طرف دریا مانده هیچ سبیلے حاضر نبود ناچار که گاهے بمقتضاے راه رفتن بر تخته چوبے که ملاحان برائے آمد و رفت مردم سے گذارند بنود تخیر شد فقیر سبب توقف و تخیر دریافته پا پیش گذاشته دست خود دراز کرد صولت جنگ از حد مس بنده دریش آمدن باعانت خوشنود گشته دست خود را بدست من داده و باستعانت فقیر پا بر تخته گذاشته فرود آمدن گرفت چون اندکے مانده توقف نموده تبسمی کرده فرمود که خان صاحب درین وقت عجب دستگیرے نمودید بنده عرض کرد انچه ارشاد مے شود موافق ظن کمترین نیست چه بنده چنین گمان دارد که جناب عالے دستگیرے احقر نموده اند بنائیه که باید خواندید رسانید خندید و گفت در این خود چه شک است انشاء الله تعالی چنین خواهد شد امر از شما توقع دستگیرے بهدرین عالم است و هم در عالم عقبی از اینجا باید که نیک اطرافیان بے برند که اخلاق آن بزرگ صاحب اشفاق در چه مرتبه بود اگر بحساب سن و سال ملاحظه شود بنده بیست و هفت ساله و آن بزرگ شصت ساله بود و اگر قرابت ملحوظ گردد هم او بزرگ بنده خرد ش بود و اگر مراتب ظاهرے لحاظ کرده آید او هفت هزاری و امیر کبیر بنده او دنے ملازم او با این همه بزرگیها که دارا جمیع بود با من قسم فروتنے با او تواضع سلوک می نمود **بیت** تواضع کردن فرازان نکوست ✤ گدا گر تواضع کند خوے اوست ✤ القصه آن مرد بزرگ هفت سال و چند ماه بکام و آرام در فرمانروائی فضاء پورنیه بکمال نصفت و معدلت و احترام عزت گذرانیده ملازمان و رعایا بلکه عموم برایا را از خود راضی داشت و حاجت ما سفار و حروب نیفتاده مگر برائے ملاقات نمودن مهمات جنگ که نابراج محل برائے شکار رفته آمد نهضت سے نمود و گاه گاهے بین خویش و برادر زاده با دنسوان افریاتا بمرشد آباد مے رفت و مدت اقامت پورنیه یکبار برائے آمد افواجه فخر الدین خان و سیف خان ایلچی سفارت از مرشد آباد برآمده عازم این طرف بود حیانچه ذکرش گذشت برآمده بعد معاودت او بسوئے مالده مهر دولت خود برگشت و یکبار برائے تهنیه شیخ محمد جلیل که زمیندار پرگنه کهکره بود و عیب عیب باقتضاے انقلاب

طالع تحریک بعضے از حقا سر لشکورش بر داشته تمرد ورزید عین برسات بود که این سانحه روے نمود و هر چند نصیحت ادلعمل آمد سودے نه بخشید اگرچه مومن و موفق باکثر امور مستحسنه بود اما درین تمرد لجاجت و مبالغه را از حد بدر برده خود را هدف آلام و محن و امور و مصائب و فتن گردانید چنانچه بنده هم برای اتمام حجت و دفع بلا از سر آن ابله خود در سے سیها نمود، معتمدان را فرستاده و بجمعی و استمالهٔ او کرد و صولت جنگ را نیز براو مهربان گردانیده عهد و میثاق دشوار یاب گرفت که با او نوعے بدی نکنند اما فائده بران مترتب نگشت و صولت جنگ در عین برسات بنا چارے ارادهٔ تنبیه او نموده برآمد، همراهیان محمد جلیل مذکور از رفاقتش باز ماندند و خود آواره دشت ناکامے و آخر بنا چارے مع عیال و اطفال اسیر پنجهٔ تقدیر گردیده بعد چند روز در حبس بسر و مبلغ خطیر منجمله مالگزارے سرکار که درین بابت بصرف رسانیده بر ذمهٔ او از سرکار طلبی بود و بعد مردنش از پسران مواخذهٔ آن مے نمودند آن طفل غلام حسین نام و اشت نبنده در عهد شوکت جنگ سپه صولت جنگ که بجاے پدر خود تکمن یافته چند ماه فرمانروا ے پورنیه بود باقیات مطلوبهٔ مذکوره را بنا بر پاس ایمان و نظر به یتیمی و بیکسیے او معاف کنانیده غلام حسین مذکور را بر راج پدرش قائم ساخت بے آنکه چشم امیدے بالجمع مبلغے از و بوده باشد والحمد لله علی ذالک **نقل دیگر** نقی علیخان برادر فقیر در جوانے مزاج بسیار تندے داشت و مطلقاً مآل اندیش نبود روزے بعد از برخاستن از حضور صولت جنگ در کچهرے دیوانے بیش راجه عجائب رائے آمده نشست اچل سنگه نبیرهٔ سوے قوم کاتبه که آثار شر و فساد از ناصیهٔ حال او پیدا و اضح بود کسے از متوطنان آنجا بود بدیوانے شوکت جنگ سرفرازے داشت و دران روز پرگنهٔ ناجپور وغیره ذمهٔ شوکت جنگ از سرکار پدرش بود و نیز دار و غگی توپخانه و بستی تبقالید و همابت جنگ که سراج الدوله داده بود صولت جنگ به پسر خود شوکت جنگ عطا فرموده ریاست جامهٔ هزاریان برق انداز با و تعلق داشت اتفاقاً بنده و سے مذکور هم برائے جواب و سوال امور متعلقهٔ خود پیش راجه عجائب رائے در کچهرے آمد چون نهایت تنگ ظرف و بیوقوف بود خواست که از فاصله که میان برادر بنده و راجه مذکور بود بگذرد نقی علی خان ممانعت نمود نشنید و جوابے بی باکانه گفت نقی علی خان آشفته گشته بملازم خود که استاده بود فرمود تا بے برسرش زده دستار از سر اچل سنگه بقبضهٔ داد و همان دستار پیش شوکت جنگ رفته شکایتها نمود شوکت جنگ نهایت بیدماغ گشته با حضار هزاریان و جماعه داران توپخانه فرمان داد و تصمیم ارادهٔ خانه جنگے نمود و خانهٔ نقی علی خان محاذے محل اقامت شوکت جنگ و درمیان شارعے وسیع بود بعضے از دوستان مثل میرزا رستم علی و برادرش میرزا حیدر و میرزا قنبر علے وغیرهم چندکس بکار او فوق الطاقة کمر همت بر میان جرأت نقی علی خان حاضر آمدند چون خبر این از دحام و غوغاے عام بصولت جنگ رسید لل هزارے را که سر جماعه داران توپخانه و معتمد علیه صولت جنگ و منجمله قدماے رفقاے او بوده دو صد سوار و یکهزار و چند صد کس پیاده همراه دشت هزاره طلبیده و ریاضت و اهانت نقی علی خان مامور نمود او التماس کرد که چون داعیهٔ صاحب زاده بر پرخاش جزم شده بنا بدا گر فی الحقیقة مکاوحتے شود فرمان همیت فرمود برآ همین متعین نموده امر که بهر حیله از طرف شوکت جنگ ابتدا نشود نوعے در کار همان قسم بعمل آرد جمیع ملازمان توپخانه را حکم فرستاد که اگر کسے متعرض خانه جنگے با نقی علی خان و مصدر فسادی خواهد شد سزا رسیده بر طرف خواهد گردید شوکت جنگ با استماع این خبر مکدر گشته بیش پدر رفت و تظلم استغاثه نمود چون آنها غنیمت نشمرده نادم و پشیمان برگشت و مدتے با شوکت جنگ و نقی علی خان ترک متعارفات بود بعد مدتے چند که تلوسے روے نمود مجلس انعقاد یافته ایامے چند برائے مراسمات خانه داماد معین گشت روزے

و همان ایام صولت جنگ از مجلس برخاسته میخواست که داخل حرم سرا شود از اتفاقات راه برگشت و دست پسر گرفته نزد نقی علی خان آورده گفت که درمیان برادران این قدر ها ملال نمی باید باهم یگر معانقه کنید و الفت و آمیزش را از سر گیرید حق تعالی آن بزرگ مرحوم را بیامرزد و در جوار رحمت خود جای دهد و در مدة العمر خود چنین اخلاق و الطاف از هیچ امیری مشهد بلکه امنیای مقتصد مسموع نشده باید دید چه رسد رب اغفر له و ارحمه چون عبد العلی خان خالوی فقیر بنا سازگاری طالع در شاهجهان آباد با وجود اجتماع اسباب امارت و عنایت و رفاقت امیر الامرا ذو الفقار جنگ بهادر خلف سادات خان مرحوم برخاسته منظور بود دختر سید چندروزی برفاقت محمد علی خان پسر میرزا حسن برادر زاده صفدر جنگ که در زمان وزارتش بعد کشته شدن نوابان وظفر یافتن وزیر بر افاغنه نائب صوبه اوده از طرف عم خود صفدر جنگ بود گذرانید آخر با و نیز صحبت برهم خورده در بنارس آمده نشست و نیده بر اوده نهایت مکدر بود نواب صولت جنگ با وجود اطلاع بر آزردگی مهابت جنگ از خان مرحوم حسب الالتماس نیده بمبالغه تمام در استعفای تقصیرات عبد العلی خان بعم خود نوشت و مهابت جنگ جواب دیگر مطالب نگاشت و در خصوص امر عبد العلی خان بهادر اغماض فرموده جواب را قلم انداز ساخت صولت جنگ پاس خاطر فقیر ملحوظ داشته خطی از طرف خود متضمن تسلیه بسیار بعبد العلی خان خالوی فقیر نگاشت و مبلغ پانصد روپیه در ماهه مقرر کرده دو هزار روپیه پیشگی فرستاد و همین قسم بعد دو سه ماه تا زنده بود وجه معین مذکور را پیشگی میفرستاد و درین جزو زمان این قسم مردم کجا و صاحب این همت کو مصرع من خود ندیده ام نواگر دیده ٔ بگو ✣ اکنون در تدارک احسانهای بی پایان خیر از دعای مغفرت و آمرزش بر آن قدر شناس بجا و فیضرسان عموم برایا و تذکر محامد و مناقبش از بن نیده دعاگو و دیگر پروردگان دولت او چیز دیگر نمی تواند شد اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه ✣ ✣

ذکر رحلت نمودن امیر الملک مهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ مرحوم از دار هستی موهوم

چون تقدیرات ربانی بمقتضی استحکام مبانی دولت خاندان مهابت جنگ و مستدعی تنبیه ارباب غفلت و اصحاب سطلت ممالک بنگ بلکه عموم مسکنه هند گردید از ورثهٔ مهابت جنگ آنهاکه لائق جلوس ارائک ریاست و سروری و شایسته تعهود و ائمه فرمان روائی در رعیت پروری بوده اند دست قضا قبل از انتقال آن صاحب اقبال بساط حیات شان در نوردید مخفی نماند که بعد مهابت جنگ هر سه برادر زادهای او که عبارت از شهامت جنگ و صولت جنگ و هیبت جنگ باشند موافق این زمان لیاقت تقلد امر خطیر از آن فرمانروای بحر و بر بشتی بهتر از سراج الدوله و اخوان او در بنی اعمام نداشتند زمام کار بقبضه اقتدار یکی از اشخاص ثلثه مذکوره اگر می افتاد شاید احوال مردم محروسه بنگاله و بهار عجالة بآئین مذلت و خواری نمی کشید اما قضاهای آسمانی و تقدیرات ربانی چون چنین رفته بود روزنامچه عمر آنها قبل از رحلت مهابت جنگ پیچیده گشت احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ که درین سه برادر بحسب شجاعت و حسن تدبیر فائق بود بر دیگران سبقت جسته پیش تر از همه ها در گذشت و برحمت ایزدی پیوست و مهابت جنگ بعد سوانح این سانحه گفت که اگر دولت را در خاندان ما پاینده گی می بود هیبت جنگ زنده می ماند بعد از ان ناصر الملک احتشام الدوله نوازش محمد خان بهادر شهامت جنگ راه آخرت گرفت بحر این سوانح را

بعد انتقال شهامت خنگ بامهابت خنگ ملاقات وحکایات اتفاق افتاد و بر مرد نش نهایت تاسف داشت و می فرمود که فوت او مثل مرگ فرزندان نیست پدر شفیق مرده است پرورش کننده تمام خاندان بود بعد ازان پیغام بصولت خنگ داد و گفت که الحال طاقتی و چیزی نمانده اگر حیات و فا کرد سرمائی سال آینده که نیچ شش ماهه دران باقی بود بر اج محل نه برای شکار فقط به آرزوی ملاقات شما خواهیم آمد و ادراک دیدار شما که حالیا از مقتضیات همت خواهیم نمود و اگر عمر و فا نکرد معذور خواهند داشت و این قطعه را خواند و ضمیمه پیغام فرمود **قطعه** گر بما ندیم زنده بردوزیم ✣ جامه کز فراق چاک شده ✣ ور بمردیم عذر ما بپذیر ✣ ای لب آرزو که خاک شده ✣ بعد شهامت خنگ بنا صد و دو ماه و دوازده روز صولت خنگ نیز مسافر ملک بقا گردید بتقریر تفصیلش آنکه نزدیک سیر دن شهامت خنگ دانه محقرے در سر صولت خنگ بهم رسیده حدے و وجعے داشت اما احدے را گمان نبود که سبب نوشش خواهد گردید چنانچه نبده درهمان احیان بتقریب ملاقات والده و تعمگساری اوشان نابر ساخته شهامت خنگ از صولت خنگ رخصت گرفته بر شهر آباد آمد و با مهابت خنگ ملاقات نمود و از صولت خنگ پیغامها فرمود چون نبده معاودت کرده به پورنیه رسید و ابلاغ پیغامهاے مهابت خنگ بحضور صولت خنگ تقدیم رسانید شنید که هنوز خلش آن دانه باقی و در دستار بستن المی عارض مے شود بعد چندے خود روزے فرمود که زلو چسپانیدن برین دانه شاید خوب باشد نبده عرض کرد که اماله مواد اگر بقصد و حجامت بعضوے بعید فرمایند غالبا اصلح خواهد بود بعد دو سه روز دیگر دیدم که زلو چسپانیدن در خاطر او مرجح گشته دران باب سعاجتے دارد نبده بار دیگر جسارت نموده ممانعت کرد متمنع نشد و فرمود که زنان مے گویند هر گاه ذکر زلو آمده باشد ضرور است که بچسپانند عرض نمودم که گفتن زنان چه رتبه دارد که جناب عالے بآن اعتنا نمایند گفت واقعیست اما قباحتے هم ندارد دیدم مبالغه دارد خاموش شدم چون از مقدرات گزیرے نباشد زلو چسپانیده و ماده بسیار منجذب گردیده ورم شدت نمود و جراحات هر زلو جوشیده ریم کرد رجوع بجراج نمود آهسته آهسته تمام گردید و در استعداد پذیرفت گمان گردند که ماده برگردن رخنه و تفتح یافته سعد انفجار است نبده علی جراح را طلبیده فرمود تا تحرک بیشتر منفجر نماید و راهم فضا اعمی ساخته و تبامل و تحقیق نپرداخته بدون مشورهٔ الحبا از شتر جا پاره نمود و گمان نفتح نمود که بود غلط گشته مطلقا رسیے برنیامد موافق قانون جراحان برگ نیم سوخته ساخته بران لیست سب آنا رغش ظاهر گشت برگهاے نیم کوبیده بود ند کفنوده گلاب و مقویات قلب و داغ استعمال نمود مزاج بحال آمد اما تشویش خاطر با فراط بهم رسانید الحبا جمیع نوکران عمده و روشناس حاضر آمده برخے در عمارت دیوانعام و برخے در صحن آن خیمه ها برپا کرده همه وقت حاضر مے ماندند نبده منصل سیرده هاے عمارت رفته خواگسترده سیر مے برد روح الدین حسین خان خلف سیف خان مرحوم که بمصاهرت صولت خنگ اختصاص داشت و نعلی علی خان برادر نبده و حکیم محمد مسیح و هندکس دیگر نزدیک شما نجا قریب نبده اقامت داشتند بزرگان از اخا فاضل ایران آقا عبد الله نام که فی الحقیقه نهایت استعداد در جمیع علوم خصوص در فنون ریاضے مدطولائے دوست در شروع بیمارے مذکور مع سید محمد نرسیے خراسانے که از صلحا و اتقیا بود دار دپورنیه گردیده و بملاقات صولت خنگ رسیده مورد الطاف مکارم گشته بودند اگر حیات آن مرحوم وفا مے کرد چون قدر دان چنین کسان بود سلوکے که لایق حال این بزرگان نود مهمل مے آمد این بزرگ بزرگ نیز اکثر اوقات آمده نزدیک فقیر ساعتے چند مے نشستند و دعاے خیر و قرات دعوات ماثوره اعانت مے کردند اما چون سهام قضا اسپرے نیست اثرے مترتب نشد تا آنکه شروع شب بست و نهم جمادی الاولے وقت شام اثر نقصان حواس ظاهر گشته یک دو کلمه بطور هذیان از زبان مبارک برآمد شیخ محمد جهان ما را گرچه از حامعه داران عمده سپاه بود و اما

چون دستی در طبابت داشت این پیشه را حسب الارث داشت چنانچه پدرش طبیب حاذق و مجموعه خیر التجارب از مولفات اوست دران وقت باطبا و جراحان در تدبیر معالجه صولت جنگ شریک بود و باستماع کلمه هذیان بسوی فقیر و فقیر بسوی او دید چون سیر و آمد همه را اندیشه عظیم لاحق و امید شفا زائل گشته معلوم شد که فساد آن ماده بباطن دماغ سرایت نموده ثلثی از شب چون گذشت صولت جنگ هم احوال خود دگرگون دیده قندیان را حکم به آزادی و صدقات شروع نمود و ستورات حرم را فزع و اضطراب لاحق گشته تزلزل و تشویش عظیم روی داد و قریب با ول صبح بالمره سقوط حواس عارض گشته چون دو ساعت از روز گذشت تاریخ بیت و پنجم جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری داعی حق را لبیک اجابت گفته رهگرای عالم بقا گردید مصرع جهان ماند و خوئی پسندیده برد ✣ دران دم که از شدت غم و الم همه را تشویشی لاحق بود نسوان محل علما را که ملازم درفیق آن مرحوم بودند با میدآنکه دعائی کنند یا چیزی بخورانند تا هوش حاصل شود طلبیده بودند صولت خود بیهوش و محتضر افتاده دو سه نفس از حیاتش کباقی بود مے گزرانید و ازان جائے هر که مے آمد دیده و تا سفے نموده بر مے گشت میر عبد الهادی روشن تخلص که صاحب دیوان بود و در نظم و نثر مهارتے تمام و علم عربیت و عروض را هم مستحضر داشت چون بدین آمد بمجرد مشاهده احوالش از خود رفته بیهوش افتاد خواجه سرایان و بعض زنان ملازم دست و بازوے او گرفته بیرون پرده آورده افگندند مردم بیرون پا لا طلبیده شسته و دران افگنده بخانه اش رسانیدند چند پهر دران غش گذرانیده ثلثی یا نصفے از شب چون گذشت آن سید صاحب کمال هم درگذشت اللهم اغفرله و ارحمه سید مذکور مولدش جهانگیر نگر بنگاله بود و نشو و نما در شاهجهان آباد یافته تحصیل علوم متداوله بهانجا نموده در غبت بنظم و نثر بهر سانیده دران کار سرآمد امثال و اقران گشت والد مرحوم او را برائے تعلیم و تربیت دو برادر خرد بنده سید علے خان و غالب علیخان سلمها الله تعالے از شاهجهان آباد بعظیم آباد فرستاد چون هیبت جنگ سید علے خان را بصاهبرت خود خواسته بخانه خود برد سید مذکور را هم برائے تربیت او ملازم خود ساخت و بعد کشته شدن هیبت جنگ صولت جنگ مرحوم او را برفاقت خود همراه علمائے عظیم آباد که نام شان و صفحات سابقه تقریبا مذکور شد برگزید و پایانش باین صورت انجامید همیشه با خلوت معتاد و از آمیزش و اختلاط قاصر طبعان منزجر و محترز بود با مردم کمتر می جوشید تنها ببطالعه کتب و فکر شعر و تکمیل خود اشتغال مے ورزید در عظیم آباد و پورنیه تا زنده بود دروے سخن با تفرد داشت و میگفت مثل من و شما مثل آن کس است که بشخصے میگفت که اگر تو بنا شے شعر من معنی نداشته خواهد بود صولت جنگ مرحوم را سید صالح مستوفی سید محمد ترتبی که مذکور ایشان گذشت و تازه از زیارت عتبه علیه کربلائے معلی برگشته از راه کلکته باتفاق زبدة الافاضل آقا عبد الله به پورنیه رسیده بود متوجه گشته غسل داد و کفنی که ازان آستانه مقدسه همراه آورده بود پوشانیده و سه رد و بزرگ باجماعهٔ مومنین حاضر که جمعے کثیر و جم غفیر بوده اند نماز جنازه خوانده چنانچه ضابطه است تجمل و اسباب سوار جنازه اش را برداشته در جعفرے باغ مدفونش ساختند چون سال فوت به روبرا در یعنے شهامت جنگ و صولت جنگ بلکه مهابت جنگ هم سال واحد بتفاوت ماههائے چند است همان کلمه خدا لیش بیامرزد که تاریخ رحلت شهامت جنگ است تاریخ صولت جنگ و مهابت جنگ هم مے تواند شد بعد این سانحه شوکت جنگ که پسر کلان صولت جنگ و صاحب نام و نشان از عهد پدر بود دران مجمع حاضر آمده بساط جنگے و ریا و ستار از سر افگند و اظهار جزع و فزع بے اصل نموده نه که دران دربار و حضور پدر ش اعتبارے داشت

دستار بر سرش گذاشته بر لبست و صدر نشین مصیبت زدگانش ساخت و شیخ جهان یار و غیره سرداران را آورده موافق ضابطه گفت تا باو تعزیه گویند و اظهار توسل باو و اشعار جانگدازی پیش نمایند بعد فراغت از امور مذکوره از زبان شوکت جنگ بر یکی التسلی کنانیدند و بهانی پوانخانه بیچوبه برای او استاده نموده خوانگاهش ساخته صبح دوم بنده حاضر آمد و شوکت جنگ شروع بیحوصلگی و استعزام و سر فقیر نموده درخواست مسوده معهدی برای مهابت جنگ کرد بطور مناسبی که بایست نویسانیده ارسال یافت مهابت جنگ را نهفته روز قبل از رحلت صولت جنگ مرض الموت او که عبارت از استسقا باشد شروع شده بود و صولت جنگ خبر شروع بیماریش شنیده و از موت خود بے خبر بوده تاسف بسیار دو میگفت اکنون که وقت کار است من بیمارم و وکیل خود را خلعت داده برای تالیف قلوب سپاه و اعیان و ارکان دولت بمرشد آباد رخصت فرمودم تاکید بلیغ به کارسازیها نموده بود سبحان الله انسان چه قدر غافل و فی الحقیقة این غفلت از اسباب انتظام دنیاست اگر غفلت باین مرتبه نمے بود دنیا هم نمے بود و ملکه دنیا عقبے مے گشت القصه چون مهابت جنگ خبر رحلت صولت جنگ شنیده نهایت متاسف گشت و گفت الحال بے پر و بال گشته قاصد حضور خدا وند متعالے ام و خطے متضمن تعزیه و تسلیه به اولاد صولت جنگ و نصیحت اتفاق باهم برادران و اشفاق بر جمیع بازماندگان الشوکت جنگ نوشته برائے هر یکے خلاع ماتمے و بنام شوکت جنگ سند بحالی پورنیه بشرط رافت و نوازش بر نخلفان صولت جنگ و حسن سلوک با رفقا و رعایا نوشته مصحوب میرزا زین العابدین بکاول خود فرستاد و شوکت جنگ بهانه و توقف مهابت جنگ امور مامور را بالقدم قبول تلقے نمود و انچه میرزا زین العابدین از زبان مهابت جنگ ابلاغ کرد همه را دست بسر و چشم گذاشته متعهد گردید و میرزا مذکور را راضی و خوشنود برگردانید و تاریخ مختار بر سندایالت جلوس نموده اظهار سفاهت خود شروع کرد بنده که از عقل و اوضاع او اطلاع تمام داشت بعد کامیابے او استعفاے نوکرے نمود هر چند انکار بعنے دایهٔ مرضعهٔ او که دائے کوئل نام و انا انکا از طرف صولت جنگ خطاب و بانیده نهایت دوستی و وداد داشت بنده را طلبیده مبالغه در ترک ارادهٔ استعفا نمود و گفت شوکت جنگ مرا بجاے پسر و فرزند صولت جنگ است اما از جلیه شعور ما رسے و دست مے غفلت و نادانے و سرشار بادهٔ جهالت و جوانیست و برگردن شما حقوق صولت جنگ و این ضعیفه مستحق بخاطر من مے آید که شما نائب مدار المهام معاملات مالی و ملکی و متعهد جوابے سوالهاے حضور پادشاه و بنگاله و اطراف و اکناف عالم باشید و کارگزار خان باشما دوست از وقت صولت جنگ بخشے و حج است بکار مذکور باتفاق شما پردازد و خانه و نام صولت جنگ برباد نرود بنده در جواب گفت که انچه مے گوئید وجهی و حسابیست اما سید اینند که شوکت جنگ هرگز راضے باین صورت نبوده بصحبت اجلاف و ارازل در انچه نام و نشان پدرش ضائع و نابود شود خواهد کوشید و در نام نوکرے و آقائے بے رضائی چنین کارها صورت نمی تواند گرفت چون آن نیک بخت هم عاقله بود فهمید و حالات او را دیده ملتمسات بنده را پذیرفت و بنده برائے جناب آقا عبد الصمد فاضل که ذکر خیر او شان گذشت مبلغ پنجهزار روپیه و هزار روپیه برائے سید جلیل القدر میر سید محمد گرفته بهر دو بزرگ رسانیده هر دو را رخصت دهانیدند و بعد چندے خود رخصت گرفت انکاے مذکوره باوجود انقطاع امید و اغراض پنجهزار روپیه نقد برائے فقیر بطور زاد راه فرستاد عجب زنکه عاقله محنه بود با آنکه از ادائے فرق فرومانه کتک بود امامدار المهامے خانه امیر کبیر صفت هزارے بنجوبی مے نمود و از خزانهٔ حافظهٔ او گاهے بر کاهے فوت فروگذاشت نمی شد و از جمله هزاران نفر ملازم که اکثر از انها امیرزاده و سرداران سپاه و یکه هاے رهشناس و عمال متصدی پیشه

وهر قسم مردم بوده اند کمتر کسے خواهد بود که ممنون احسان او نبوده باشد و در اوقات صعبه حمایت اعانتش با فرسیده آنفا و عملا و اتباع همه را از خود راضے داشته نام نیکے در عالم گذاشت رسنده خانه کوچ از پورنیه خاسته بگنده هه گوا آمد تا عازم عظیم آباد شود درین ضمن خبر رحلت مهابت جنگ بسلط سراج الدوله پرو سادهٔ ارث و فرمان روائی سهره صوبه بنگاله و بهار و اوڈیسه شنیده و درگنده هه گود توقف نمود تا بعد دریافت احوال سراج الدوله و سلوک او با خلق خدا انچه وقت اقتضا کند لعمل آید درین عرصه خبر اخراج برادران خرد خود سید علی خان و غالب علی خان و عم مهربان و هاب علی خان که درسن با فقیر همسال بود و این هر سه سن عظیم آباد اقامت داشتند از صوبه مذکور شنیده و استماع این ماجرا عائق حرکت فقیر گردید چون موسم برشکال رسیده مجال اقامت دیان ده منعدم بود ناچار معاودت به پورنیه و سکونت در حویلی سابق رویدا دالحال نابرا نتظام اخبار احوال انتقال مهابت جنگ و رجوع امارت و ریاست ممالک بنگاله و بهار و اوڈیسه بسراج الدوله که شروع خرابی تمام هند و ستان و اسباب تسلط جمائه انگلشیه بر بلاد وسعت آباد هند است رقمزده قلمک وقائع نگار سے شود و در ضمن آن پایان احوال شوکت جنگ نیز در مقام مناسبش پیرائه وضوح و ظهور خواهد یافت

ذکر انتقال مهابت جنگ از جهان گذران و بعضے از اخلاق و انتظام اوقات آن فخر دودمان و تمکن سراج الدوله بر مسند ایالت و شروع ظهور حوادث و فتن از ناداني آن ابله سراسر سفاهت و سرایت نمودن فساد در جمیع بلاد و ویران شدن مملکت معمور از بے شعوری امرائے مغرور

مهابت جنگ را چنانچه ایما سے رفت نهم شهر جمادی الاولے سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجرے عارضهٔ استسقا درسن هشتاد و سه گاه شروع شد چند روز تدبیر و پرهیز گذرانیده بعد ازان فرمود که این بیمارے درین عمر سپرا عارض شود زایل نمیگردد و شفا حاصل نمے شود و دست از پرهیز برداشته و رندا و آب خود دادن گرفت و سے لے کهنے زوجه شهامت جنگ دختر بزرگ مهابت جنگ مع احفال انتقال رفته در موتے جمیل سکونت ورزید و ملازمان شوهر او را لکوک و افیال گفتند و بر رفاقت خود و مدافعه سراج الدوله مستعد ساخته عهود و مواثیق گرفت بخت برگشته یارا لیته یحیین تدابیر او را هیچ نمیکند خلاصه چون مهابت جنگ را عمر قریب الانقضا شد از زنها بعضے را سے گویند که از مهابت جنگ درخواستند تا دست نشان سراج الدوله سپارد چون احوال او را نیکوئی شناخت تسلیے کرده گفت او صدهٔ خود را اگر سه روز از خود راضے نگهدارد آنمان شمار دیگرے توقع خواهید داشت تا آنکه نهم رجب یوم السبت سنه مذکور دو ساعت از روز مانده برحمت الهی رفت و خواص اصحاب بتجهیز و تکفین او پرداخته نصف شب دهم ماه مذکور حسب الوصیت پائین پاسے مرقد او در خود در خوش باغ مدفون گردید رب ان تعذبه فانه من عبادک وان تغفر له فانت ارحم الراحمین مهابت جنگ را از ابتدائے جوانی با فواحش و منکرات و سماع سازها و سرودها مصاحبت و مقاربت نسوان رغبت بود و اوقات شریفش با دائے نمازها سے مکتوبه و اشتغال بتلاوت کلام الهی و اوراد ما ثوره میگذشت و تمام عمر مرتکب خمر گشته نهایت تحذب و احتراز ازین خباثت داشت همیشه دو ساعت از شب باقی مانده برخواست و بعد از شستن و طهارت و انفراغ از نوافل اول صبح نماز واجبه خوانده تا معدودے از مصاحبان قهوه پیل میفرمود و چون صبح طالع و روشن میشد تا دو ساعت بخوشے

بام مے داد جمیع سرداران سپاه و اهالے و موالی عموم ملازمان و ارباب حاجت حاضر بوده به تفحص عرض احوال و
باج مقاصد خود کوشیده بهره از مواید احسانش بر میداشت بعد ازان برخاسته در خلوت مے نشست و کسانیکه موعود
بوده اند بامثل شهامت خنگ و صولت خنگ و سراج الدوله و بعض مصاحبان دران مکان حاضر بود صحبت، اختلاط و شعر خوانی
و نقل حکایات میداشت و چون ذائقه اش نهایت درست و طعامهاے خوب مرغوب طبع او بود از حضار و مقربان بلکه شصتے تازه
هر که دستی در طبخ طعام داشت روبروے او چیزے سے پخت از مصالح آن انچه بالیست مثل انواع لحوم و مسکه و غیره مهیا
مے بود گاهے اختراع در طعامے نموده با و رجحان را روبرو تعلیم سے نمود و آن طعام تیار مے شد و عمله و ارکان دربار دیوانخانه
حاضر بوده انچه حاجت باظهار و التماس داشت روبرو آمده اجزاے میرسانیدند تا وقت طعام خوردنش می شد آنزمان
بکاول مع خوانهاے طعام حاضر آمده و ستارخوان بهن، طعامها چیده مے شد و طعامهاے فرمایش اشخاص موعود
روبروے شان و دیگران مے چیدند و از طعام خاصه اش نیز هر یکے را بهره میرسید و بر سر دستارخان ذکر حسن
و تبع طبوخات و دقائق ذوق مذکور گشته ذائقه هر یک بمحک امتحان میرسید و چون انفراغ از طعام خوردن مے شد
مهمانان حاضر دست شسته مرخص مے شدند و مهابت خنگ را این میزبانے همیشه مستر و مقرر بود اغلب مجلس مردانه
بود و گاهے مهمانے نسوان اقارب که اولاد او و برادرانش و ذوی الارحام دیگر بودند مے نمود و با آنها طعام میل مے نمود
و بمجرد فراغت از طعام دست شسته سر استراحت بر بالش آسایش گذاشته تهیه خواب مے نمود و مردم چوکے
پلنگ حاضر مے شدند و قصه خوان حاضر آمده بکار خود در جاے معین مے نشست ساعتی بعد از زوال بیدار
گشته بمستراح میرفت، از انجا برآمده وضو مے نمود و نماز ظهر خوانده یکجز و تلاوت کلام الهی کرده نماز عصر میخواند
بعد ازان آب یخ پرورده یا آب شوره انچه مهیا و موجود بود مے نوشید و بر همین یک آب در روز و شب قناعت
مے نمود بعد ازان اخاضل و ابرار مثل سید الافاضل میر محمد علے فاضل ادام الله عزه و تقی قلی خان و حکیم هادے خان
و میرزا محمد حسین صفوے و فاضلے دیگر ملتانے که اسم او فقیر را معلوم نیست تشریف آورده آبرو بخش مجلس او
مے شدند و در یک دیوان خانه مقابل و محاذے مسند مهابت خنگ مسندے بر اے سید عالی قدر فرش مے شد
و تکیه بزرگ بطرف پشت مسند مے گذاشتند چون میر صاحب از طرف دروازه دریا که اقرب راهها بود داخل
شده بر چوتره صحن که تا ایوان عمارت فاصله بعیدے داشت برسے آمدند مهابت خنگ از جاے خود برخاسته
بر مسند منتظر استاده مے ماند و چون کفش از پا کنده و داخل ایوان عمارت مے شدند با آنکه هنوز بعد وافرے
بود مهابت خنگ چند قدم از مسند فراتر رفته با دب سلام مے کرد میر صاحب هم بدستور با او سلوک و رد سلام
مے فرمودند و آمده بر مسند معین خود مے نشستند و مهابت خنگ بجاے خود بر مسند مے نشست آنوقت تکیه
کوچک از پهلوے مسند خود لبید صاحب قوانع مے نمود و حقه هاے میر صاحب و تقی قلی خان و حکیم هادے خان
و میرزا حسین صفوے می آمد و قهوه مے آوردند مهابت خنگ خود حقه نمیکشید اما در قهوه شریک بود بعد از
قهوه تکیه پیش روے فاضل ملتانے میگذاشتند و کتاب کافے که از مصنفات شیخ محمد بن یعقوب کلینی و در
عهد غیبت صغراے حضرت صاحب الامر تصنیف شده و موافق معتقدات جماعه امامیه از نظر آنحضرت گذشته
و لقب کافے بآن کتاب بخشیده آنرا و راست آورده بران تکیه میگذاشتند و فاضل مذکور هر روز دو حدیث

از کتاب سند کور میخواند و ترجمه مے کرد و حل حقائق و دقائق آن میر صاحب میفرمود و ندا بعد ایا[illegible]
را منظور مے بود سوال مے کرد و میر صاحب بجواب آن پرداخته در اختلاط باز میپرداختند تا وقتیکه [illegible]
منقضی بود چون فراغت از مذاکرات روی میدادمیر صاحب برمے خواستند و مهابت خنگ [illegible]
نموده سلام مے کرد و استاده بود تا میر صاحب کفش در پا کرده راهی مے شدند آن زمان بجا[illegible]
آهسته آهسته اصحاب مذکور مرخص شده راه خانه مے گرفتند بعد ازان عمله دیوانے وقت سیر آمده عرض
اخبار هر دو یا روز استفسار امور معاملات که از ایل روز ملتوے مانده بود نموده دو ساعت درین گفتگو با مهام میر سید
و بعد ازین عرصه گاهے شهامت خنگ و گاهے سراج الدوله وصولت خنگ اگر مے بود حاضر مے شدند بعد
برخاستن اینها ارباب مزاج و خوش طبعے مثل میرزا شمس الدین و زین العابدین کاول میر کاظم دار[illegible]
و شمع و چراغ خانه و میر جواد قوش بیگے و محمود زنانه و امثال ذلک حاضر آمده یکدو ساعت با[illegible]
اینها باهم گرو بندله سنجے میگذرانیدند تا شام مے شد و مشعلچیان و شماعیان حاضر آمده مجراے آنها با[illegible]
میدوستان می شد بعد ازان نماز عشائین خوانده در دیوان خانه بند و بست زنانه مے شد و زنش[illegible]
و دیگر عورات اقارب که برائے ملاقتش میرفتند حاضر آمده مجمع میشد و چون مهابت خنگ سب[illegible]
از فواکه تازه و خشک و حلاوے و لوزیا که همیشه مهیا بود آورده قسمت مے نمودند. چون ثلثی از شب میگذشت
نسوان رخص و باز مردانه مے شد و مهابت خنگ بر پلنگ یعنی چارپایه رفته مسخرا بید و مستور قصه خوان و[illegible]
چوکے پلنگ آمده بجاهاے معین خود مے نشستند و در خواب بعد هر دو سه ساعت متنبه گشته سوال[illegible]
چه قدر باقے و کدام کس حاضر است همین قسم سه چار بار پیدا شده آخر شب که اغلب مے ساعت بجوم مے بود
برمے خواست و از تخلی و طهارت فراغت نموده شروع بنوافل و اوراد میفرمود و اول صبح نماز واجب ادا کرده
باز بدستور یکه مذکور شد. بروز[illegible] اوقات مشغول کارے بود و در صلهٔ ارحام و احسان با اقارب و اقوام
و اصدقا و احبا کار بجائے رسانیده که ما فوقش تصور نتوان نمود هر که در شاهجهان آباد هنگام افلاس با او ادنے
سلوکے و رعایتے نموده بود در ایام اقتدار اگر او بود و الا از اولاد او هر که را طلبیده یافت رعایتها کشید و در گمان[illegible]
نبود اجمل آورد و با اطفال اقربا و نسوان آنها سلوکے داشت که درین چند زمان بلکه در ازمنهٔ دیگر هم کسے بخصوصا
منتسبان خود نکرده باشد و در تمام قلمرو ادامام احیاتش عموم رعایا و خلائق بارامے بوده اند که شاید در کنار پدر
و آغوش مادر هم این آرام ندیده باشند و هیچ نوکرے حتے از خدمتگاران متعدش احدے نبود که مالک لکوک
نبرده باشد غیر از آنکه بار نقص در سرود و صحبت و قرب نسوان چنان رغبتی نداشت دیگر با جمیع کار ها آشنا و جامع کمالات
هر فن رغیب و قدردان جمیع کمالات. و سلیقهٔ صحبت دارے و اختلاط بے مثل و نظیر امیر صائب تدبیر و بهادر دلیر و[illegible]
از صفات حمیده شاید معدودے در و موجود نبود و الا کثر صفتے از محامد او صاف خواهد بود که در ذات بحر[illegible]
جمع نباشد. در اینکه آصف جاه مرحوم و ناصر جنگ سیر و بجالیش گشت بر پهول چرے رفته از دست افغانان میرهی[illegible]
[illegible] و مظفر جنگ [illegible] اول بر ساحت همان افاغنه بر سند ایالت متمکن گشت و آخر با عانت
[illegible] بحسب التقدیر مظفر جنگ و رؤساے افاغنه مردود شده شدند

وسیله عبد خان صلابت خنگ برسند امارت دکهن مسلط گشت چنانچه در اوراق دفتر سوم در من سوانح دکهن سیر اینه وضوح خواهد یافت و تسلط موشیر بهوسے بالا گرفت وخط امتضمن بسفارش او استدعا نمود که بلواق بسیار بمهابت خنگ رسید مهابت خنگ چون مناسبت مزاج سراج الدوله بانا صرخنگ و ارادهٔ پرخاش او با جماعهٔ انگلیسیه می دانست و مرتبهٔ دانائے و شجاعت او و حسن سلوکش بارفقا و خلق خدا از مهابت خنگ مخفے نبود منیده که دران روزها بحسب اتفاق چند ماهے با سراج الدوله بود بگویش خود و از مردم معتمد هم شنیده که مهابت خنگ مے گفت اسباب دلالت بران مے کند که بعد از ما سواحل ممالک هند در تصرف کلاه پوشان خواهد بود و چنین شد که او بنظر دوربین خود دیده بود روزے در زمان دولتش مصلحے خان مهابت خنگ را ترغیب امتاده بهانه [illegible] کلکته نماید مهابت خنگ اغماض کرده جواب نداد بار دیگر مشهامت خنگ [illegible] این مقدمه شریب خود ساخت مهابت خنگ بدستور جواب نداده در خلوت باشهامت خنگ وصولت خنگ گفت که با مصلحے خان خود سیاست و نوکری همیشه است میخواهد که همیشه رجوع من باو بوده باشد شما را چه شده است که درچنین امور با او همدست شده اید شنیدید جماعهٔ انگلیس برائے من چه بد کرده اند که من بدخواهے آنها کنم الی الآن آن آتشے که در صحرا گرمه است خاموش نمی شود آن آتشے که در دریا گیر دکیست که او را فرو نشاند زنهار گوش باین قسم سخنها باز نخواهید داد که متجه غیر از فساد دارد

ذکر افاضل کرام و مشائخ عظام که در عهد مهابت خنگ در قلمرو او بوده اند یا بسبب ورود دیرینی ازان گروه و الا شکوه درین دیار گردیده دیرم بلاقات آن بزرگواران رسیده اند

اول مولوے نصیر مرحوم است متوطن شیخپوره از اولاد شمس الدین فریادرس که مزار آن بزرگ در اوده معروف است جد بزرگوارش از انجا بصوبهٔ بهار نقل نموده در شیخپوره سکنی ورزیده و مولوے مرحوم در شروع جوانے در زمان نظامت امیر الامرا شایسته خان مرحوم که اخوند ملا شاه محمد بنیرازے وارد بنگاله گردیده بازشوق وطن مالوف قاصد مسافت بود دنیا پیرشوے قرار که در تحصیل علوم و اشتغال ترک یار و دیار نموده بمرافقت اخوند مرقوم مرحوم عازم ولایت ایران گشت و در راه با آنکه چار و اسے سوارشش مرد قطع منازل پیاده مے نمود و درس خود را نا غه نمے کرد و همین قسم بولایت رسیده و علوم متداوله را بحد کمال رسانیده فقه و احادیث را از علماے ایران سند کرد و در فنون ریاضے منصوص بهیات و هندسه و حساب آمد اقران گردیده در ایران بعزت و احتشام روزگار گذرانید میر غلام محمد بهارے که اعجوبهٔ روزگار و نادرهٔ زمان واسطهٔ جواب و سوال عمدة الملک امیر خان ناظم صوبهٔ کابل بانواب وحید و امرائے ایران بود چون خانهٔ امرا نی رفت مولوے مذکور از طرف او آمد و شد پیش عمده هاے ایران مے نمود بعد ازند تے بهند آمده قلیل جاگیرے از پادشاه در صوبهٔ بهار که وطنش بود حاصل نموده در عظیم آباد اقامت نمود والی الآن بیوت بنا کرده او موجود نبیره اش محمد حسن خان خلف زائر حسین خان دران امکنه حسب الارث متصرف و مقیم است دوم داؤد علی خان معروف بزائر حسین خان خلف ارشد مولوے نصیر مرحوم است و در اکثر فضائل نفسانے به از پدر تحصیل علوم متداوله از پدر خود نموده با آنکه پدر جمیع مخلفات را بنام او هبه عام و او را وصے خود ساخته بود بعد رحلت پدر بانصاف کار فرما گشته مخلفات را علی ما فرض

الله بهریکے از رضل خود تبرعاً تقسیم کرده داد و بعد استفاضه از امور معاش بشوق طواف ایمهٔ انام ادراک سعادت حجة الاسلام و عتبه بوسے آستان ملایک پاسبان مدینه مطهر سید الانبیا علیه وعلی آله الصلوة والسلام عازم گردید پس از ادراک شرف و سعادت زیارت مذکوره بوطن مألوف معاودت نمود و اوقات بکسب سعادات مصروف داشته رضاجوے خالق و مرجع دکامروائے خلائق بود همیشه در معاملات که مردم بخدمتش رجوع میداشتند اصلاح ذات البین منظور و ملحوظ میفرمود و بمهالجه رفع منازعات مے فرمود و در معاش قلیلے که میسر بود بحسن سلیقه صرف نموده حاجت روائے اکثر محتاجین و مسالیک بود و جمعے کثیر از عجزه را عیال خود گردانیده در ماکولات با جمیع منتسبان و وظیفه خواران مساوات میجست نه آنکه خود خوشتر خورد و دیگران کمتر از ان زبان از ذکر و بیان ندارد و صافش لعجز و قصور معترف هست و السلاک او در ان سلسله برای اخلاف و اسلاف سرمایهٔ افتخار و شرف چون از زیارت عتبات عالیات برگشت خطاب خود را که داؤد علی خان داشت عبدل نیز الرحمن خان ساخت و باین لقب راضی بوده تفاخر مے حمیت و مردانه وار در مراحل مابین ستین و سبعین بحمت الهی بسر بست تا نفس انقطاع پذیرفت در کمال استقلال راضی برضاے الهٔ خود و متکلم بکلمهٔ الله بود الله اعلم بحقیقة الحال

سوم میر محمد علیم که از مشاهیر مشایخ عظیم آباد و از جمله شاگردان میر زا مغز موسوے خان فقرت تخلص بود شهرت علمش اگرچه بسیار و شاعریش هم اشتهار دارد بتحقیق تخلص او نگ

سید راسی ساکنه علیه بر علم و فضل او آسایے نیست چهارم مولوے محمد عارف میگویند از غزفاے زمان و غزلت گزینه گان و دران بود حالات حوش زمان مرگ استماع افتاده در اول زمان دولت مهابت خنگ درگذشت و در گورکهنه عظیم آباد که مسکنش بود مدفون گشت از مریدانش شاه کرک نام شخصے صاحب حال طالب خدا بود مکرر دیده شد

فکر و تحریر مے داشت و علم بعبادت پنجم میر رستم علی مرد مستغنی گوشه گزین و از علوم ظاهرے هم بهره داشت اکثر اوقات از فاقه مے نمایند نموده خود گمتر دیده لیکن مرد صاحب یعنی مزاض و بذقائق حقائق آشنا بود و در عظیم آباد بتجرد و عزلت زندگانی مے نمود و در حالیکه الحال بقدره میر افضل سوداگر کشمیرے معروف هست و از اگر دیده بیست آنده سود اگر ندکور بخدمت سید میر و ارادت داشت بعد علتش در ان مکان

گزینه خانه و در ان بود و فات کرده چون خود جمیع وصیته الوصیة هاهنا مدفون گردید حشمت شاه محمد امین درویشے

خلیفه اش و عبادت سمت اندکش از ریاضت ارشش را زعشق الهی آشکار و ظاهر و باطنش لبالب از انوار محبت

ریاضات و مجاهدات عاشقانه مے محبوب ازل و شاهد لم یزل از افعال و اقوالش باهر اینقدر تاثیر

بس و تقدیر همین بود که بجز در محوطه تکیه اش هوائے دنیا از دل بیرون میرفت و محبت خدا و انقطاع ازین

دل و دنیا ثبت شده بود و در ... بجموم و مراقب احوال و متذکر پروردگار

... از دل مژه بر بسته گان ... دیگران چون بسمل در بر بحی طپیده

... تاثیر او ... و شدش ... عظیم آباد کرامات و خوارق عادات مشهور

... آن ... و امثاله سالک بود اما اندک جذبه بر مزاجش غالب گاه گاهے افاده درس

... هم میفرمود هفتم شاه ... و شیخ حیات گیب و هر چهار اضلاع مجانین داشتند و انقطاع از اکثر ضروریات

... ابتهاله داشت امام ... و خدا ... عادت از الثان نقل مے نمودند و العلم عند الله تعالے

تنم شاه خضر در رو سیشے بلند پایه بود در سعد پور مضاف پرگنه بسار اوقات بسر مے برد مجذوب وضع اما اکثر عقلا و هوشیاران
صحبتش رسیده علمه مقامات و سموحالاتش را ناقل بوده اند و بسے کرامت و خرق عادت ازان بزرگ روایت نموده
نبوعیکه مجال تشکیک در باره او نیست دیهم سید والانژاد میر محمد سجاد که فے الحقیقة یادگار آبا و اجداد کرمش بود در حقیقت
درویشے را بریده وصید حقیقت بدام آورده در کمال عزت و احترام عالمے سر دود نیارا برابر پرکاهے نمی شمرد و والد مرحوم
سرشته اخلاص نهایت مستحکم داشت و همت بر تحصیل منویات اخرویے می گماشت در علم جفر و دیگر علوم ظاهر نیز دستی داشت
فضائل و کمالاتش ازان وافرتر است که خامه قاصر اللسان درین عجاله بذکر مجملے ازاوصاف حمیده اش تواند پرداخت
کتابے از مؤلفات او دیده شده بر علوم مدارج و سموم معارجش آگاه مے سازد از نظر هر که بگذرد او را بر قدر روپایه اتقی والامر است
آگاهی بهم مے تواند رسید بعد رفتن والد مرحوم شاه جهان آباد باجداد امجد این خاکسار اتحاد یکدیگر باید پیدا کرده صحبتها میداشت و باتفاق
اوشان همت بر مجاهدات مے گماشت سال حلقش را فقیر یاد ندارد و الا مے نگاشت اللهم الحقنا بآبائه الصالحین در اسکنه فی
اعلی علیین یازدهم جد بزرگوار این بیمقدار سید علیم الله طباطبا است از سادات بنی حسن علو مقامات آن برگزیده الهی اگر نگاشته آید
دفترے علحده مے باید سال یک هزار و یکصد و پنجاه و پنج هجرے وارد عظیم آباد گردیده در ماه شعبان سال پنجاه و ششم از
مائیه دوازدهم برحمت الهی واصل گردید ریاضات و مجاهدات آن سید عالیمقدار و خرق عادات و کرامات که ازان فقاده
اخیار بظهور رسیده و بنده بران مطلع گردیده در مثنوے علحده که منظوم نموده به بشارة الامامة موسوم ساخته ام برشته
ازان مندرج است من شناء فلیرجع الیه دوازدهم جناب شاه حیدر سی عموے حقیقی جده پدر سے بنده از اولاد علی بن الحسین
علیهما السلام و کربلائے الحائرے و در تشیع نهایت مجاهر و بے باک و در کمال استغنا بود با تکبر ان تکبار و با عجزه نهایت
فروتنے و تواضع مے نمود اکبر قلی خان پدر محمد ایرج خان از اکبر آباد بسیاحت تمام همراه آورد و قصبه بهاگلپور را خوش نموده محل
اقامت افگند محمد غوث خان که بتقریب رفاقت خال خود شکر الله خان در قصبه مذکوره توطن گزیده بود اتفاقاً بیمار شد و
بیمارپرسش اشتداد یافته از حیاتش امیدے نماند دران وقت شاه حیدر که از صبانیت مذهبش نفور اما از شجاعتش راضی و مسرور بود
بسر وقتش رسیده بشرط قبول مذهب تشیع خان شفا گرفت و شد داد قبول نموده شفا یافت و ارادتی کامل بشاه حیدر بهرسانید مع اولاد مطیع و منقادش بود
تا دل جنگ همراز خان کشته شمر شاه حیدر سے ازبهاگلپور بمرشد آباد آمده مهابت جنگ را بعلاش نهایت علاقت نموده مهابت جنگ همربزیر اندخته غیر از تسلیم
استکانت سخنے بزبان نیاورد و شاه حیدر سے لاشهاے غوث خان مرحوم و پسران و رفقا او را از بیداے که در ران، خون بود ند
برآورده به بهاگلپور رسانید و بعد چند سال خود هم انتقال نموده برحمت الهی رسید و در بهاگلپور مدفون گردید شاه جعفر سے
پسرش بهر از پدر بود و از اشغال و اقران در صبر و توکل و قناعت و رضا و ترک سمعه و ریا گوے سبقت را ربوده تا آنکه مهابت جنگ
داولادش نهایت احترام او مے نمودند مفاخرت و عجبے را بخود راه نداده درویشانه بسر مے برد و در مقامیکه باید باستقلال
کار فرمائشده اغنیا را برابر پرکاهے نمی شمرد یسین خان فوجدار بهاگلپور روزینه مردم بهاگلپور و فقراے آنجا را نبذ نموده
قصر فیه بیومیه شاه جعفرے نداشت اما هرگز یومیه خود نگرفت و نه بمهابت جنگ درین خصوص چیزے نوشت تا آن که
مهابت جنگ خود خبر دار شده یسین خان را ملامت نامنود و یومیه جمیع فقرا داده اند آن زمان وجه خود هم گرفت و در زمان
هنگامه مصطفے خان و عبورش از بهاگلپور بر سکنه آنجا سخت گذشت و متعصبان بهاگلپور بافاغنه مصطفے خان اعلان تشیع او را اخبار
نمودند و خبر رسید که مصطفے خان داعیه پرخاش با او دارد در جا خود باستقلال مستقر شهادت ستده بطرفے بجنبید و آن بلا

خود بخود دفع گردید در شادی سراج الدوله بهی رام فوجدار بجا گلپور که از طرف عطاء الله خان بود برای کشتن گاندی دست سیدی مے بریده و او هر چند استغاثه پیش اعیان نمود کسے نه شنیدند و فریاد او بجائے نرسید آخر شاه جعفر سے شرح احوال او شنید و بلوائے عالمے روید او قریب بود که فتنهٔ بزرگے حادث شود عطاء الله خان را حواس بر جا نماند مردم هجوم آورده می خواستند که خانه اش بریزند چون آن وقت شمشیر خان و سردار خان بر طرف نشسته بودند این سانحه روید او بهیبت جنگ در عین معرکه آمده باشاه جعفر سے گفت که مهابت خنگ از میان برخیز د شاه جعفر سے گفت که این سید را رامی کنید دیگر را کارے نیست هیبت خنگ سید را بداد و ده و زر نقد و تنبیه قاطعان بدر اضے ساخت آنزمان فتنه فرو نشست با این همیت ایمان و شجاعت و جمیع صفات حمیده کمتر کسے دیده و شنیده شده یکبار و رعین شکار که شروع جوانی او بود شیر سے بر آمد محمد قطب پسر کلان غوث خان مانع بود که شاه جعفر سے بدم شیر نر و د آن سید نوجوان اسپ تاخته و بر سر شیر رسیده و پیاده پا گردیده شیر را چنین تازیانه زد و شیر مثل روباه از پیش روے فرزند اسد الله میگریخت و سید در پے او رفته تازیانه ها میزد و بمحمد قطب مے گفت که شیر را چنین مے زنند سلاح و سداد و مهمان نواز یها و مساوات در معاش چنانکه با بیگانه و آشنا یکسان سلوک بر د و بگ همام با همه کس مے خورد و حاجت روائی مومنین با فقدان اغراض دنیوے بمرتبه بود که مانو قش تصور نتوان نمود و در عهد حکومت میر محمد قاسم خان در مونگیر برحمت الهی واصل گردید و نعشش را از مونگیر به بهاگلپور نقل نموده در زمینی که در ایام حیات خود پسند کرده بود دند مدفون گردید اللهم الحقه بآبائه الصالحین +

مشائخ سلاسل مشهوره در اطراف صوبها +

بسیر کسان و اکثرے با نام و نشان و صاحب اسباب شیخت و شان بوده اند اما مے کیفیتے از انها بگوش فقیر حقیر نرسیده که قابل تحریر باشد از ان جمله شاه غلام علے در موضع دیوهره مضاف پرگنه اروں و شاه بدیع الدین وغیره اولاد شاه شرف الدین یحیے منیرے در بهار و شاه کهیلن در سهسرام و شاه محمد مسیح در للیا مضاف سرکار مونگیر و شاه نجم الدین مشهور بشاه مولی در پرگنه سورج گڈه مضاف سرکار مونگیر او در کمال عسرت متصل بسورج گڈه بمسجد و قلیل زمینی که در قبضهٔ تصرفش بود حاصل انجا را صرف ضیافت مسافران وارد و صادر مے نمود تا آنکه حیدر علے خان برادر حسین قلی خان داروغهٔ توپخانهٔ مهابت جنگ رسوخے بخدمتش بهم رسانیده پرگنه گجرا که متحد پرگنه ازتوابع مونگیر بود بمهابت جنگ التماس نموده مدد معاشے برائے او مقرر کنانید و سندش از دفتر سرکار نویسانیده دادالحال اولاد او که عبارت از اقربائے زنش باشند بکام و آرام بسری برند +

وعلمائے ظاهر

که متصدے درس و تدریس بوده افاده و استفاده را جارے داشتند بسیار بوده اند حیف نه دکس مدرس در شهر عظیم آباد و قریب بسه صد چار صد طلبهٔ علوم بوده اند و در پرگنه ها و قصبات مشهوره علی هذا القیاس امّا از مستعدان بهار قاضے غلام مظفر مخاطب بمظفر علے خان گشته بتقرب مهابت جنگ اختصاص یافت و داروغه عدالت مرشد آباد گردید مرد خوش تقریر با کثر فنون علمے ماهر و در نظم و نثر سلیقه لائق داشت

و بزرگانی که بفرمان قهرمان تقدیر بنا بر آشفتگی اوضاع ایران وارد هندوستان گشته

به تقریبے چند ورود بعضے از آنها در عظیم آباد و بنگاله روے داد

اول و اعظم آن بزرگواران عمدة العلما والعظام وزبدة الحکما والکرام کاشف الحقائق الخفی والجلی خاتم الحکما والمتالهین مولانا وشیخنا المحمد الله و علی المتخلص بحزین اعلی الله مقامه از نبائر شیخ تاج الدین ابراهیم المعروف بزاهد الجیلانی و منسوب شریفش به پانزده واسطه بشیخ عارف کامل مذکور میرسد و از غایت اشتهار که صیت فضائل او اقطار عالم را فرو گرفته و مصنفات او در جمیع بلاد عالم عموماً و در هند بهم خصوصاً دائر و سائر است مناقب و مفاخر او را از القاء اظهار محتاج و بے نیاز است اما نبا بر تبرک و تیمن نذکر مجملے از محامد اوصاف و اخلاق آن برگزیدهٔ انفس و آفاق بپرداخته مے آید منحنے نماند که فقیر و کسانیکه بهمه وجوه بتر ازین حقیر بوده اند اعتراف دارند که درین جزو زمان چون او کسے دیده و نشنده بلکه متردد بین عرب و عجم نیز بجامعیت آن جناب در جمیع علوم ظاهر و باطن احدے را در اطراف و اکناف عالم نشان نداده اند آسیتے بود از آیات الهی جامع حقایق و معارف نامتناهیے قوت مدرکه و حافظه باین مرتبه در اسلاف هم شاید کسے را کمتر باهم جمع نشده باشد جهل را در هیچ امرے از امور و هیچ فنے از فنون علمے و عملی و علوم عقلے و نقلے ندانست جامع الکمالات او نسبت نتوان داد از غوامض علوم کدام مسئله بود که نداند و از دقائق رموز کدام نکته بود که نشناسد الحق که اعجوبه بود نادره زمان و علامه بود همه دان محمد شاه بوساطت عمدة الملک و دیگر مقربان دولت خواه مکرر پیغام داده مسالت نمود که متعهد امضاے امور وزارت گشته رونق افزاے سلطنت او شود اما چون سر فرو آوردن بدنیا ننگ و عار آن نقاوهٔ اخیار بود در اغنے نشد و هم میدانست که اساس دولتش پوسیده عنقریب از هم فرو مے ریزد لهذا التفاتے بآن نکرد والا انتظام عالم و رفاه حال بنی آدم از دست چنین کسان اگر برآید خود را معاف نمے دارند و بر ذمه همت خود واجب و لازم میدانند زیاده براین اطناب در باب ذکر فضائل آن والا هم درین مقام درکار نیست مآثرش که خافقین ازان مالامال است برادائے شهادت مناقبش کافے و بیخبران را معلم مبلغ کامل وافے چند بار آن عالی مقدار تا عظیم آباد رسیده عازم بدر رفتن از خاک سیاه هند بود تقدیر مساعدت نه نمود و ذکر وجوه ورود و دواعیه عود طولے می خواهد و چنان فائده دران نیست مهابت خنگ و شهامت خنگ و صولت خنگ عرائض متضمن آرزومندیها نوشته تمناے مقدم سعادت توامش بکرات نمود و مدتها بعذرے تمسک جسته راضی بآمدن و بودن با اینها نگشت و برگشته در بنارس با سباب بے چند سکونت ورزید تا آنکه طاقت حرکت در خود ندیده برائے خود قبرے آراست و در سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و پنج بجوار رحمت پروردگار شتافته در همان بقعه شریفه که خانهٔ آخرت خود را انجا ساخته بود مدفون گردید بر لوح مزار بخط خود کلمهٔ چند و دو سه شعرے نگاشته بر سبیل یادگار قلمی مے شود بر سر لوح اسم مبارک الله است بعد ازان یا محسن قد اتیناک المسئی بعد ازان العبد الراجی رحمة ربه الغفور محمد الله و علی بن ابیطالب الجیلانی و در پائین لوح مذکور این مطلع خوش نوشته بیت

روشن شد از دمال تو شبهاے تارما ✤ صبح قیامت است چراغ مزارما ✤ در سر رود و هیلو و لاے مزار این دو بیت سر قوم است بیت زبان دان محبت بوده ام دیگر میدانم ✤ همین دانم که گوش از دست بیگانه شنیدا نجا ✤ حزین از آبله پیمایی هر گز نشد لنگے دیدم ✤ سر شوریده بر بالین آسایش رسیدا نجا ✤ اللهم اغفر له وارحمه دوم جناب شیخ محمد حسن که از نبائر شهید ثانی شیخ زین الدین علی است در کسب همایون او از حمایت اشتهار کاشف فی وسط النهار حاجت بارقام و اظهار ندارد در علم عربیت و فقه و حدیث و تفسیر بے نظیر بود و در عقلیات چندان توجه و التفات نداشت اما بے بهره نبود زعبشش بفنون شریف بیشتر بود و از مسلک عقلا و عرفا احتراز نمود نه ریشخندے با تصاد اشت و نه سکوتے از انها بلکه مے فرمود مقتدایان ما هر دو طرف بوده اند هر گروهے

سلک بسوده سن در امتیاز حقیقت حقیقت این دو فرقه عاجزم و هوا علم بالحقائق اول ورود آن بزرگ در هنگامه تسلط افغان بر ایران بکبر بلاے معلی اتفاق افتاده مع بزرگان و برادران خود در آن مکان سعادت آشیان و آستانه مقدسه نجف اشرف زاد هما الله شرفا مجاورت اختیار فرمود چون حسرت زور آور و بضرورت در شاه جهان آباد رسیده بر فاقت صفدر خنک میرسد بر دو وجهی براے عیال خود بکربلاے معلی فرستاده خود با امیر مذکور و بالقا و تلقین پسر شجاع الدوله تیمنا و تبرکا مأمور بود چون صفدر خنگ انتقال نمود شجاع الدوله سست غفلت و نادانی گردیده از رفاقت او کنار جسته در عظیم آباد رسید شیخ از ایرانیان عسرت احوال آن بزرگ رسیده بطلبی بطور مضاربه دادتا تجارتے نماید شیخ مذکور بنا بر اجنبیت ازین وجوه سیکے را بانیکار برگزیده خود در مقبره پدر بزرگوار ان الملک اوقات میگذرانید تا آنکه بعد مدتے چوبهاے سکهوه گورکهپورے خریده گماشته او در عظیم آباد رسید و رام نارایین نائب نظامت آنجا اگرچه در ظاهر مدارا ها مے نمود اما در باطن عجب عداوتے و عصبیتے داشت و دران روزها حمارت نحسی می ساخت پیغام فرستاد که چوبهارا لقمتی که دیگران نخرند همه را بکجا من می خرم در پرش کمتر سنت می رسانم آن بزرگ راضی شد عمله راجه مذکور چوبهارا پیموده و نشان خود نموده و در دادن زر تجتها سر آورده شیخ گفته فرستاد که این چه معامله است یا چوبها موافق وعده بگیرند یا او اگذارند تا دیگرے بخرد جواب ناصواب لغو و عواب اقتدار که در شب رمد گانی خود سید بد گفته فرستاد خلاصه سخن آنکه من از مغرب و مشرق نمی ترسم و پاس خاطر شما نمیکنم ترحم می کنم صاحب گمان دیگر سخن و اسنجا بر دستخ حیران گشته در جواب نوشت که مضمون پیغام هیچ مفهوم نشد اما آنچه از بیاناے شما مرقوم بود **بیت** عزیزے هست میدانی خدا نام ✤ کزو شوریده در یا گیرد آرام ✤ بعد ازین ما جرا عسرت در احوال آن بزرگ بالا گرفت و چند روزے بران نگذشت که عالیجاه میر قاسم خان بر نظامت هر سه صوبه بهار و بنگاله و اوڈیسه تسلط یافته دمار از روزگار راجه مذکور برآورد چنانچه انشاء الله تعالے در اوراق آینده بوضوح خواهد انجامید و شیخ مذکور را حق تعالے بواسطه میر قاسم خان رفاهے لائق در معاش داده قروض آن بزرگ ادا گردید و بعد یکدو سال آن بزرگوار والا دودمان را اجل موعود در رسید و در زمینی که الحال مزار او متصل بمقبرهٔ پدر بزرگوار ان الملک واقع گردید و اخوند ابو القاسم که تلمیذ و ملازم او بود بمجاورت مزار او نشسته خانه براے خود آراست از مردم کشمیر بود و اما در خوبها بے نظیر بودے باحسن معاشرت در انجا بسر برده سال گذشته که سنه یکهزار و یک صد و نود و سه بود برحمت الهی انتقال نمود در جنب شیخ خود مدفون گردید مرد سے بود دنیکو طینت و مصروف رضاجوئے خلق خدا و بعلم عربیت و فقه و حدیث و تفسیر آشنا رندگے به نیکوئے نمود و همیشه مصروف پاس خاطر خلق خدا بود صفات حمیده بسیار داشت ظاهرا چهارهم ماه مبارک رمضان سنه مذکوره بعد افطار بصوت فجاة در گذشت و داغ حرمان بر دل دوستان گذاشت اللهم اغفر له آمین الحال دو کس از بزرگان آن زمان باعث نزول برکات آسمان بر روے زمین باقی و از حیق مختوم حقائق و معارف

خلق خدا را لقد ظرف و لیاقت ساقی اند

اول سید الاجل علامة الوری الحبر الملی کاشف السرائر و المرموز الازلی سید محمد علی مد الله تعالے ظلال افضاله علینا و علے جمیع المومنین بلطفه الجلے ✤

مولد ایشان اورنگ آباد دکهن و والد بزرگوارش میر عبد الله بن میر ابراهیم و جد مادرے ایشان میر محمد شفیع نسبش بفرش

حسین ذوالدمعتین علیه السلام میرسد و مولد اصلی آبای ایشان یزد است میر عبد الله مرحوم بواورنگ آباد وارد شده سکنی اختیار کرد و همشیره صلبیه عم بزرگوار خود میر محمد شفیع را در حباله نکاح درآورد و علیفه مذکوره والده ماجده آن عالی جناب و تاریخ ولادت باسعادتش روز پنجشنبه دوم شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه است و در سنه هفتاد و هیجده سالگی همراه بعضی از بزرگان قبیله بقصد زیارات و تحصیل علم در سال یکهزار و یکصد و سی و یک یا سی و دو متوجه ایران و عراق شده و در حادثهٔ محمود افغان و اشرف با مردم آنجا شریک بود و مدت بیست سال همان طرف تشریف داشته اکثر بلاد فارس و عراق را مفصل سیر فرموده و زیارات عتبات عالیه مکرر بعمل آورده با اکثر علمای ربانی فضل حاجی معین خاتون آبادی و حاجی عبد الله هندی و میر محمد تقی مشهدی رضوی و ملا محمد صادق اردستانی صحبتها داشته و در مذاکرهٔ علمی شریک بوده با علمای ظاهر مثل میر محمد حسین نبیره و ملا محمد باقر مجلسی و برادران ایشان و ملا محمد علی قائنی و میر محمد طاهر آبادی و میر معصوم خاتون آبادی و غیرهم نیز صحبتها داشته اند اما آنچنانکه بطریق درس تحصیل فرمود و با نمار آن سید بزرگوار معلوم شده زیاده بر چهار شصت بیت الفیه نخوانده لیکن در مبادی تحصیل موهبت الهی چنان شامل حال شده بود که هنگام ورود باصفهان کرسی شریف ایشان در آن وقت تخمیناً سیصد و در سال اول اکثر مردم میرآمدند درس کتب متداوله درسی ماضی شدند و مواضع مشکل جمیع کتب معقوله مثل شفا و اشارات و کتب منقوله و مبیه را مطالعه نموده بنحوی تقریر میکرد که اکابر علمای آن دیار از حسن تقریر و جودت ذهن و سرعت مطالعه و قوت حافظه آنجناب میر الیه متحیر بودند و وجود شریف ایشان را مغتنم میشمردند و هر چه بحافظه سپرده هر چند بران سالها بگذرد بر بقایای جزئیات و خاطر است اما با وجود اجتماع این کمالات آنچنان متواضع بود که پیش نماز بی اطلاع بایستاده بر عادهٔ و پیشینه جهر میکرد و متنفر بود در اصفهان و سیله اتاهل اختیار کرد و آن مستوره بعد دو سال بجوار رحمت الهی پیوست دیگر بار از مشاهده او ضلع زنان و غلبهٔ شوق بنجد میل بتاهل نکرد اجازت احادیث اصول و فروع مثل اصول کافی و من لایحضره الفقیه از میر محمد تقی مشهدی رضوی و میر محمد حسین و میر زین العابدین نبیره های ملا محمد باقر مجلسی رحمهم الله گرفته و اسرار قرآن و احادیث که مخصوص خواص عرفاست از حاجی نصیر در نصیر از و میر محمد تقی مشهدی در اصفهان استماع کرده و کتب حکمی و کلامی را خدمت ملا محمد صادق اردستانی گذرانده و اکثر اصل از ایران قصد سفر حج کرده جهازتاهبی شده بسنده بر چند ماه در انجا بوده با محمد آباد دو سه نیز در انجا توقف کرده بسورت آمدند و از انجا با ورنگ آباد در چند ناصر جنگ ناظم دکن تکلیف ماندن کرد لیکن نامساعد اوضاع او قبول نکرد و از انجا بسجید آباد آمد و در انجا چندی توقف نموده از راه سیکاکول بهنگاله و مدتی در بهوگلی بنابر استدعای خواجه محمد حامد مکی تشریف داشته متوجه بسمت شاهجهان آباد شد در اثنای راه سفر از راه پورنیه عبور فرموده به تکلیف حاکم آنجا سیف خان برادر عمدة الملک امیر خان روزی چند در انجا گذرانیده آخر بمحبت او اکه خالی از جنون و سفاهت نبود دستگرهٔ شکر و لنجم آباد تشریف آورد و در انجا چند روز عبد العلیجان بهادر خال سراسر اقبال راقم مقدمش عقد شرف متعهد گذارش گشت بسبب فقدان مناسبت از انجا نیز بر جناحین عزائم مکتوبی دیدند بسیر دیار خاور پرداخته بنابر اسداد طرق بسبب آمدن محمد شاه بادشاه بر علی محمد روهیله منع عزیمت آن طرف نموده حسب الاستدعا بهیبت جنگ که مبالغه را از حد مدرکه بجلیم آباد آمد هیبت جنگ معتمدان خود را باستقبال او فرستاده بورود فیض آمودش نهایت انشاشت نموده شرفیاب جلسی متش بوده روز و شب در رضاجوئی خاطر عاطرش میکوشید تا آنکه حادثهٔ شمشیر خانی رویداده هیبت جنگ مقتول گشت و دوران انقلاب خانه سید هم تبار از حرکت

رسید خبر وصول لشکر مهابت جنگ در قرب جوار منگیر شنیده بمقتضای الضرار حالا لایطاق من سنن المرسلین از عظیم آباد برآمده خود را بمهابت جنگ رسانید مهابت جنگ در کوه بهاولپش را از سعادت طالع و یارسے بخت خود منهزم و ازان بازمانده بود ند شکارے او را سعادت می انگاشت و چنانچه گذشت دقیقهٔ اطاعت و انقیاد و ادب و احترام او فروگذاشت درهمان ایام سال یکهزار و یکصد و شصت و پنج باز عازم حجة الاسلام و زیارت آستانه سید الانام و عتبات علیه ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام گردیده از راه دریا دار السعادت مذکوره شتافت و بعد از چهار سال شرف یاب طواف مکهٔ معظمه و عتبات مکرمه زادها الله شرفا و تعظیما گشته عبر شد آباد معاودت فرمود و بعد رحلت مهابت جنگ سراج الدوله بمقتضاے سفاهت و شامت طالع خود باچنین بزرگ واجب التعظیم پیش آمده از جائیکه منزل داشت بجبر و عنف بالا مملت بدر کرد و آن بزرگ متحیر گردید که درچنین حالت کجا رود چه کند که مالک مملکت چند ماهه را داد آن یک سر تباهست درین عرصه حسن رضا خان دختر زاده حاجے احمد که چراغ دودمان و فخر خاندان مهابت جنگ است تا آنکه خود هم از سراج الدوله بنا بر سرشتی مزاج او بمذاقت شهامت جنگ مرحوم خو نداشت بجبر و اضطراب این خبر را تامل نجابت سبط علی القاعده بر هنه پا شتافت و آن بزرگ را بخانه خود لالت نموده همراه آورد و در لب دریا مکانیکه اکنون اقامت آن جناب است برده مکان مذکور زندرو را بمذاق سید عزیز مرغوب نمود فی الحقیقت آن وقت خود را در دریا جمعی انگنده بود نجات الهی و دستگیری این جمل خود و صیانتش فرمود و الا اهل خطر بود آن وقت حوت و اندیشه از کار نمی ماند یک نامی بیت کار بر صفحهٔ روزگار حسن رضا خان بیادگار دو سه عبا و ظروف و ذخیره روز چند داشت و پاسے از آن هم گذشت و بتدریج بمحض یافت بیت از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو از مکافات عمل غافل مشو آمده در ان حضرات حسن عبارت عربے مقفا بطریقهٔ محققین و عبارت فارسے بطریقهٔ دیگر بر نموده و دیگر عبارت عربے که کاشف مصطلحات انست از اصل و اصفا نوشته و حکمت است حسن بخط خود هم آورده با کمال تتبع بتحقیق مقابل نموده حاشیها اکثر بر آن نوشته و اصفوم بالعبارت مناسب و قریب الفهم نموده من حیث اللفظ والمعنی تسهیل و تصحیح فرمود و بلکه چند رساله کتب دیگر بران افزود و سے آن گفت که تصنیف است جدید نگر شرح کافیه نحو عبارت فارسے برائے مبتدیان نوشته نموده نامانام است شرح نخبه ملا حسن کاشفے رحمه الله نیز در نقه بعبارت رسے نوشته اما تمام نمانده و سرعت مطالعه میکنند بحدیست که انچه کسے در یک سال مطالعه کند ایشان در یک روز مطالعه مینمایند الحمد لله تعالی الآن که اوائل ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و چهار هجریست سید معظم مذکور در ان مکان که خانه عالیشان حسن رضا خان با انداز آن مقتدا سے ارباب راز نموده تشریح البال بمقابله و مقابله کتب و هدایه و افاده مردم در شهر شرشد آباد سے پردازد حسن رضا خان و اولاد ایشان و محمد حسین خان بن حکیم بادے خان و دیگر مخلصان وارد و صادر و مقیم و مسافر از فیوض انفاس متبارکه ایشان فائده ها برمیدارند حق تعالے سایهٔ بلند پایهٔ سید جلیل القدر مذکور را بر سر عباد خود مخلد و پاینده دارد تا بنگامیکه فتنهٔ تقرب بے مازم کلکته گردیده زمانے بسیر در بلدهٔ مرشد آباد متوقف بود غلب اوقات در صحبت سید مبرور مذکور رسیده مستفید بود از هر عالم سخنان مے شنید روزے تقریب بے مذکور رفتن خود بمجلس ولی و استماع کشفے عجیب از بزرگے کرام او و اکنون بیاد نمانده فقیر سه سال قبل از گذشته شدن نادر شاه و حینیکه محمد شاه جرنیل سدة الملک صفدر جنگ بعزم تادیب علی محمد روهیله بالور دین کوه رسیده بود و سید رحمان لشکر نیز بان

بعضے از ثقات غلبهٔ ایران که از روشناسان نادرشاه بود در ازو استماع این قصه نموده بود و مذکر شد و گفتند که اگر من این خبر بعد کشته شدن نادرشاه مے شنیدم هرگز تصدیق این مقوله نے نمودم الحال بیقین میدانم که آن بزرگ از کمل اولیا و عمده ارباب الکشف و صفا بود و چون این نقل از جمله شواهد صحیح اخبار انبیا سلفست خائفه حقائق نگار تحریر آن سے کم و کاست مبادرت نمود چون نادرشاه کرهٔ ثانیه از قریب قندهار به بنیه نور محمد خان لغی رئیس دیرینه ولایت ٹھٹه که در کمال اقتدار و بر قلعهٔ امرکوت که هشتاد کروه از هر طرف او آب و آبادانی مفقود الاثر سپاه مستعد گشته رجوع بنادرشاه نکرده بود و نادرشاه ملک او را بالعض ممالک دیگر که از مملکت محمد شاه انتزاع نموده ضمیمهٔ ملک خود گردانیده بود معاودت بهند نمود نذر یا خان و سپاه نادرشاه نوازخان باستقبال شتافته بعد اطلاع بر مافی الضمیرش عرضه داشتند که قلعه مذکوره هشتاد کروه از سرحد دور خواب ندارد و شکر در نواح آن از بے آبے امن نمی تواند نمود جواب داد که اگر اثنی مذکور بر آسمان فرقدان پناه گیرد بدست آرم و اگر در زمین خزیده موے سرش گرفته می کشم شاه نوازخان اپسرش را با اندک فوج همراه خود گرفته لشکریان را فرمان داد که طعام و شراب سه روزه همراه گیرند و شاه کوچیده بنصف النهار بقلعهٔ مذکوره با قلیلی از فوج رسیده و باقی انواج سر در پے هم نهاده مے آمدند شاه نواز خان فرمود که ای پسر تو توانی که آبے بهم رسانی او التماس نمود که آب جز اندرون قلعه وجود ندارد اول نیز معروض شده اینقدر گفته تحصیل آب نیسوے قلعه با معدودے از سواران خود که مقدم بر رسیده بودند راهی شد بمجرد برآمدنش از فوج شاهے ندا - ے الامان از قلعه امرکوٹ بلند گردید اپاے قلعه ضابطه سپید جاده امان بر سر گرفته عذر خواه برآمدند شاه نواز خان رسیده بنور محمد خان گفت که رستگار سے و پایدار سے عمر و دولت تو خضر بر القیاده الطاعت فرمان ست او فوراً بهمراهی با اتفاق شاه نواز خان عازم خدمت شاهنشاه گردید و او را آئین لایت لطور یکه گنه کاران را با تیغ برکمن در حضور بر بندند آورد نور محمد خان خود را بر خاک مسکنت افگنده عذر تقصیرات خواست نادرشاه عفو فرموده امان داد یک شب در انجا بوده روز دیگر بهمان روش که رفته بود بقلعه نودنگ معاودت نمود بعد انفراغ از انتظام معاملات روزے نور محمد خان را در خلوت طلبیده در تنها ئی گفت از تو چیزے مے پرسم اگر راست گفتی رستی و گرنه بسیاست خواهی رسید او گفت مجال ندارد که غیر از راستی سخنی در حضور گرانمایم فرمود با این قلعه و سامان سپاه استکانت و فرمانبردارے بلا توقف چه بود او بطور یکه در حضور سلاطین قاهره بخود ش آمد گردنید سخنے شروع نمود و برآشفته فرمود تا لغتم که راست خواهی گفت تکلف در التماس کمن وگرنه لنبر انبک شاید خواهی رسید معروض داشت که نفس الامر اینست که بزرگے متعقد الیه این بنده است و من تالیع ارشاد او یم او چنین گفتند اگر از آب ایران یعنے حضرت شاهے داعیه توکند اعتماد بر قلعه و اسباب خود نکرده غیر از فرمان بردار خیال دیگر نخواهے کرد که هرگز از عهدهٔ برنیاے و هلاک با دیه عصیان و خذلان شوے بنده گفته بود با چنین پناه جائیکه مراست و اسباب قلعه داری موفور خاطر ما محتاج کفایت امر او نمے تواند شد آخر فوج ایران و نادرشاه هم انسان ست دواب و مرکب نیز محتاج آب و علف اند در ین مکان استحضار ما محتاج بشرے و حیوانے از ممتنعات عادیست او شان فرموده اند راست گفتی اما بالفعل نادرشاه اقبالے دارد که اگر عساکر عالم و جبال و بحار بر او بر آیند همه لسبر در آیند بنده درگاه نیابرین انتباه یارای تمرد و عصیان در خود نیافته باطاعت و فرمان بردارے پیش آمد نادرشاه بعد استماع این حکایت فرمود که آن بزرگ را با من ملاقات و صحبتی میسر آید گفت نمی توانم گفت فرمود تو بر دو از من ابلاغ سلام نموده هر گونه اطمینان در ادب و احترام مرکوز خواهد بود [illegible]

بعد دو قسم شود گرد بنده همراه خود بیارد و اگر هیچ یک را رغبت با بدن نکند نصف مال او را بدهد و نصف دیگر را بخود بگیرد و اگر هیچ یک از خواهران او را نخواهد

بلهجاسے دماداسے خرید دشنا ہیرا زانجا برنما ت و ر ساکن دیرینه خود که در شهر دهشتند آماده اقامت نمود و ندقلیلی که مانده بو رند
بشنا هده معامره افواج سراج الدوله منعطف شد ذبه آنحرسله که سرمایهٔ فساد و مدار المهام بیبکی بود و دست محمد خان برحم خان
وغیرهما سرداران توج الطبع نمود و پیش سراج الدوله عذرخواه تقصیرات خود کنانیدند و بوساطت آنها بدرریت و اموال خانه گی
انچه بود سیاهه شده و صیغه خزان خانهٔ سراج الدوله گردید و آن زن ناقص فطرت بشوے عدا تیکه باخواهرزاده خود با وجود
مے درزید و بمکاجات رضا دادن خون ناحق حسین قلی خان و دیگر اعمال تنبیحه گرفتار ه ازاسباب عزت وزر و دولت عاری
گشته در گوشهٔ تنهائی رابی رابعه بیگم از اکثر صدمات او محفوظ ماند و میر محمد جعفر خان از بخشی گری معزول نموده میر مدن نام شخصے را که رفیق
حسین الدین خان برادرزاده حسین قلی خان در هاگیر نگر بود طلبیده خدمت بخشیگری داد و پیشکار دیوان خانه خود و سوانح
را خطاب مهاراجگی و منصب پنجهزاری و ذوالفقار جنگ بخشیده مدار المهام و مرجع انام ساخت در شت گوئی و فحاشی
واستهزا و تمسخر ارکان دولت و اعیان مملکت خود از ابتدا شیوهٔ او و موجب نفرت طباع مردم از و بود بعرصهٔ آمدن سرد بس
مذکور غرور موهن لال با رفقاے مهابت جنگ در وساے دیرینه در تغفر و توحش جمیع سرداران افزوده کینه داشتند ا
وغیر از سفله چند که بدولت سراج الدوله اقتدار یافته بودند همه را دفعهٔ سراج الدوله پیش نهاد خاطر گشت و بدعا و جلد و دغا
فکر برانداختن بنیاد دولت او فتادند و بن ضمیر سراج الدوله از اده انتزاع ملک پورنیه از دست شوکت جنگ
در باطن خود مضمر ساخته بلطوف راج محل نهضت نمود باستماع خبر تهیه او تا براج محل اضطراب عظیم شوکت جنگ را دلهاے
و دلش ربوده نهایت تشویش عارض اعلی و ادنے گردید شوکت جنگ چون هنوز چندان مستعد الارکان نشده بود رجوع
بصلاح و انقیاد نموده سند عاسے دعاسے دفع بلا و برگشتن سراج الدوله از اراده که داشت سیکر دنا گهان بسراج الدوله خبر رسید
که مردم برگی گرفتن کشتی بهمه سپردها به راج بلهه دیوان شهامت جنگ بجاگیر نگر رفته بود نگشتن بلهه گرسخته خود را کلکته رسانید
و مسٹر ڈریک صاحب کلان آنجا مماتیش نموده نیگذارد سراج الدوله از استماع این خبر ترک عزیمت مذاز عه با شوکت جنگ
ده عاودت مرشد آباد و شروع مخاطبات و معاطبات با مسٹر ڈریک نمود تا آنکه از مکالمه و مراسله کار بجدال رسید
و سراج الدوله لشکر بکلکته کشید ✣

ذکر لشکر کشیدن سراج الدوله بر کلکته و مغلوب شدن مسٹر ڈریک صاحب کلان آنجا و غارت شدن معموره مذکوره و بدر رفتن مسٹر ڈریک با معدودے از انگلیشیه و گذاشتن سراج الدوله مانک چند دیوان را چه بردوان را بحفاظت و حکومت کلکت ✣ ✣ ✣ ✣

سراج الدوله که دو دنخوت در دماغش چپیده از طریقه خرد و احتیاط بالمرة سنج دور افتاده بود داعیه چپیدن با انگلیشیه جرم
نموده بر آتش طیش غلطیدن گرفت رفقا و سرداران دیرینه مهابت جنگ را در حضور او مجال تقرر نبود و اکثرے
بناصر بے آبروئے خود بعرصه آمدن ارادل و سفها خوانان زوال دولت و اقتدار او بوده اند و چون امراو بحکمه مهابت
و مفردن بصلاح بود بر زبان نمی آوردند و از نیز از چیزے نمی پرسید و کسانیکه مشیر و مخلص
و بکسر از قانون مشاورت و اصابت رائے بهرا حل و رتبر و بدولت عاجلیکه میسر آمده بود و

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [

جان یا مال و آبرو دے ما کند و بجوے سنوع نگردد اورا بطور یکه توانیم و دانیم از سر خود دور گردانیم نه آنکه عبث عبث بطمع ملک و مال مردم در منازعات و مجادلات کشانیم و خود را و دیگر خلق خدا را در مهالک و بلایا اندازیم خانه مفتبان بے ایمان خراب کردن بشوے طمع و بتہ رائی اینها عالمے در بلا افتاده دے اللهم احفظنا و سائر المومنین من شرور الذین یوسوسون فی صدور الناس من الجنة و الناس) القصه سراج الدوله چند روز در کلکته توقف نموده و امور یکه از خرابے سوت و ایذا و اضرار بے گناهان و بناے بعض مفاسد دیگر که بزعم خود مصالحش سے شمرد منظور داشت بظهور رسانیده سامانها نامبرگزد و استخوے و برگشت و مانک چند دیوان راجه برد وان را که دبنگی بود برای خود مغرور و در جمیع امور سے شعور و از جوهر شجاعت هم محروم چنانچه روز جنگ برد وان که مهابت جنگ محصور پیشهاشه بود گریخته نزد راجه خود رفت با وجود امتحان مذکور بحفاظت و حراست کلکته تعین نموده با پنج هزار سوار و هشت نه هزار پیاده در انجا گذاشت و همیشه با میر محمد جعفر خان و رحم خان و عمر خان و لیسه لشن زیر خان [illegible] وغیرهما و مهاراجه دولبهه رام و دیگر سرداران آبرو طلب و حکمت سیتهه وغیره اعیان شهر با استخفاف و اهانت پیش آمده همه را بجوے بجان آورده بود که از زندگے خود همه کس بیزار و بمرگ سراج الدوله امیدوار بودند و باهر که بوے عداوت سراج الدوله را از و استشمام می نمود در ترساجسته بصحابت معتمدان پیغام میدادند که اراده یعنی و خروج نماید ما را مخلص و رفیق خود داند خصوص میر محمد جعفر خان که زیاده از دیگران درین کار ساعے بود و حکمت سیتهه هم بکمال انقیاد درین باب اعانت و دلالت می نمود چنانچه در احوال شوکت جنگ مذکور است میر محمد جعفر خان بهستیصال سراج الدوله از عرائض هر سله او که بشوکت جنگ میرسید مفصل بوضوح انجامیده و درین صفحات نیز بیرایه نگارش خواهد یافت اکنون تتمه احوال خسران مال شوکت جنگ بنا بر انتظام اخبار و سوانحے که از بهاوے حمایت هاے او رونمود بزبان قلم میدهد تا ناظران را انتظارے و ابهامے در حال او و انجام کارش نماند *

ذکر چند روزه امارت شوکت جنگ در پورنیه و بدست خود بلا بر سر او ردن و خود را و عالمے را در بلا افگندن او بطفیل حماقت هاے ذاتی و اغرائی شوم طبعان خوش آمدگو

در اوراق سابقه احوال رحلت صولت جنگ و نشستن شوکت جنگ بجاے پدر و پهلو تهی کردن فقیر از رفاقت [illegible] بدیر فته و اشعارے بآن شده که احقر داعیه بدر رفتن از قلمرو پورنیه داشت بسبب اندیشه از سراج الدوله که برادران او جانب فقیر و میر عبدالوهاب و عموے بنده را از عظیم آباد اخراج نموده و موسم برشکال رسیده بود بدر رفتن از عدد و او له پا نزده شانزده روزه راه طول داشت متعذر نمود لهذا از مغیر گنده گوله برگشته در پورنیه اقامت ورزیده و ستان [illegible] دان لفتنه روز مبالغه در ترغیب رفاقت شوکت جنگ نمودند فقیر سر چند عذر خواهے نمود و می گفت که صحبت من با او [illegible] گرفت و پایان کار او بخوبے نخواهد انجامید اکنون که در گوشه خانه خود نشسته ام از شر هر دو طرف خواهم بود مرا معاف دارند و زیاده [illegible] بر کنار ام و در صورت رفاقت بدعت سهام آفات و آلام از هر دو طرف خواهم بود مرا معاف دارند و زیاده [illegible] نی کرد سخنان بیهوده مثل آنکه مرگ انبوه جشنی دارد و امثال دگر. فقیر را زنجه خاطر [illegible] گفته آنها نمی پذیرید و روزے آن سفیه مغرور را خدای داند بچه تقریب در خانه فقیر حقه آورد [illegible] نبده نمودند نبده ناچار شد و بیقین دانست که اگر الحال زیاده استادگی نماید بلاے [illegible] سے ترسم اول رو بکند خواهد نمود و با من نیز فرمان برادرے کا و شهاے سخت خواهد کرد [illegible]

بوده اند بنا بر کینه های پوچ که از عهد صاحب زادگی بسبب بعضی نافرمانی ها که حسب الامر آقای خود می نمودند داشت شروع نموده اسی را ذلیل و آزرده خاطر ساخت و میر سعلے خان و حبیب بیگ و بعضے متوسلان قدیم عهد صاحب زادگیش که همه سفله سبک نها دبوده اند و در ذلت اعزه عزت خود و ارتقا بدارج آنها در عزل شان میدانستند ترغیب دران کار بلکه خود محرک امور مذکوره می شدند و همیشه در فکر گرفتن خلاع و خدمات و جواهر و اقیال بوده اند نبده و بعض احیان با لهنا فهمانیدند که اول فکر پایدارے عرود دولت آقا نمایید بعد ازان بتحصیل فیل و جواهر بپردازید اما سودے نداشت روزے ارادہ مقید نمودن علی ہزارے که سرکرده ارانِ توپخانه دستی و صاحب جرات و پرورده نعمت پدرش بود نموده نبده و برادر نبده و نقی علی خان را بی وقت در خلوت طلبیده و در بارهٔ گرفتن علی ہزارے استشاره نموده نبده سکوت ورزید چیزے نگفت مبالغه نمود و قسمها داد که انچه صلاح من دران باشد بگوئید نبده گفت اینقدر باید دانست که سبب نفرت مردم از سراج الدوله با وجود حقوق چندین ساله مهابت خنگ و جوع بشما غیر ازین نیست که مردم از دست سراج الدوله بر جان و آبروے خود مطمئن نیستند و شما را ازین بدیها معرا امید انند هرگاه بدسلوکے شما با نوکران پدر بگوش آنها رسد همه از شما بیزار و سلامتے سراج الدوله را خواستگار خواهند بود آنوقت تصدیق نبده نموده فیلی بفقیر عنایت فرمود و رخصت کرد بعد چند روز مصاحبان سفیه نادانش باز برین صرافت آورده مردمان همراهے علی را تطمیع نموده پراگنده ساختند و شوکت خنگ پیاده و سواران برادرے علی را همراهے سیف الدین محمد خان سپرد و روزے خود سوار شده بر خانه او تاخت بعضے برادران و همراهیان که او مانده بودند بدر رفته علی را تنها گذاشتند محمد سعید خان و نقی علی خان برادر نبده بر در خانه اش رفته دست او گرفته آوردند میخواست که بزیر تازیانه اش بکشند محمد سعید خان و دیگران در شفاعت مبالغه ها نمودند نمی شنید اخر محمد سعید خان برآشفته گفت خداوند با چنین عاصیان این تکلم می کنند بخوف آزردگے عامه سپاه و اجتماع آنها بر حمایت علی و بهر صورت از ضرب تازیانه محفوظ مانده مقید شد و اسباب و اموال و اسپ و فیل او ضبط نمود و بعد چند روز او را مع زن و فرزندانش عارے از جمیع اسباب گرد انیده سے روپیه خرج راه داد و بر کشتی نشانیده از دریاے کوسے گذرانیده بطرف بیرنگر سرداد و زبان بیاوه گوئے گشاده همه را از خود آزرده می ساخت بزرگان خود را بر کشتی یا دمیکرد و نامزا میگفت روزے با کارگذار خان بخشی در عین دربار که ملازمان بسیار نشسته بودند میگوید چون کارگذار خان بعد فتح بنگاله سپاه دوماهه خود را البته نذر من خواهد نمود کارگذار خان بیچاره که جوان هوشیار و مردکارے بوده است حیران شده گفت بلے ولی نعمت مردم را غنیمت بنگاله چندان بدست خواهد آمد که اینقدر مبلغ گرانی نخواهد کرد گفت بخیر این کار مهابت خنگ احمق بود که مردم را مال غارت معاف میکند من پرکاهے به کسے نخواهم داد روزے دیگر میر سعلے خان که نوجداری نواب گنج و سرنیه وغیره برائے تسخیر رنگ پور و دیگر جاها باو شده بود عرضے نمود و بر عرضے نوشت که نواب عالم پناه سلامت این لقب را پسندیده بجا بر علیخان وارد نموده لیکن نه حکم داد تا چوبداران همین خطاب بجرائے مردم میگفتند باشند و تحفه تر آنکه منشی را طلبیده گفت که العباد الملک عرضے کنند مضمون آنکه چون خطاب عالے را مردم نواب عالمیان تاب و خطوط و اخبارے نویسند منکه دعوی فرزندی آن جناب دارم خود را خطاب عالم پناه مقرر نمودم امیدوارم که مرا بهمین لقب خطاب یاد فرموده باشند زنهار مبارک باد این خطاب که خود برائے خود مقرر ساخت یازده اشرفی برائے عماد الملک فرستاد و بضیاء الدوله و جلال الدوله که مربی او بودند نوشت که بغیر این خطاب همین خواهد نوشت خطش را پاره نموده جوابش نخواهم نوشت عقل باین خوبے و با آنکه زمانه

بنود اما او ضاع و گفتگوے زنهار داشت لیکن تا اقبال بود دربار عام فحش باجمال و اشتمال همه کس را سیداد و سزاران بهادر شجاع استماع نموده سکوت مے ورزید مدامی آنکه میر معلے خان احمق عرضداشت نمود که من اراده تسخیر رنگ پور دارم و کمک را امید وارم مردم را تاکید نمود که کبک او بر وند برسات در عین طغیان و تمام زمین زیر آب بود دران وقت کرا مجال که حرکت تواند نمود چون در رنگ در برآمدن مردم شد دیوانه وار خود برآمد و بے لحاظ پیش و پس دو سه منزل دوید آخر خود هم حیران گردید و بضرورت معاودت نموده بخانه خود رسید ✤

ذکر ظاهر شدن بیدلے سپاه از سفاهت شوکت جنگ و برگشتن او به پورنیه نادم و دلتنگ

درین سفر چون مردم از دست شعور و زبان او بجان آمده بودند هر کس در خانه خود با اتفاق دوستان شکایتش می نمود حبیب بیگ موذے درمیان دوستان شریک بوده و نامے و سخن چینے را اختیار کرده سخنان مردم را پیش او نقل نمود که مردم سپاه باهم اتفاق و رزیده بسیار بیتاب اند و این نمک بحرامے دارند و این سخن اصلے نداشت بلی کارگذار خان و شیخ عبد الرشید نوه شیخ جهان دارو دیگر سرداران باهم بکدل گشته این تبارا گذاشته بودند که بهیئت مجموع او را بزجر و تهدید از یورش گوشے باز آرند و شروع شد شوکت جنگ بران ماجرا مطلع گشته خائف شد و همه را احضار نموده عذر خواهے نمود مردم این نامے را به حبیب بیگ گمان نموده مبالغه کردند که شخصے که بدروغ اراده نمک حرامے بما نسبت داده روبروے شما ظاهر کرده نامش را بیان فرمایید تا اگر راست گوست روبرو شده ثابت کند که کدام که گفته و اگر دروغگو است ما او را بسزا میرسانیم حبیب بیگ مضطرب شده خود ظاهر نمود که من چنین نگفته ام بطور خیر خواهے نهانیده ام که ترک این گفتگو نمایند و با هم متحد باشند دیگرها هستند و اول از همه منم ازین سخن چون دروغ بود شوکت جنگ هم از رده شده دوستان و آشنایان همه همان مجلس مورد لعن و طعنش گردانیدند حبیب بیگ خود را مطعون طرفین دیده چاره رستگارے منحصر در ترک دنیا دارے یافت و همان جا یراق و لباس از بر کنده گفت تا خنگ رفیقم و بعد ازان تغیر وضع الحقیقة اگر چنین نمی کرد مردم او را بزیر گشته اراده استخفاف و آزار او همان جا داشتند شوکت جنگ مردم را از خود منحرف دیده از صبح سپاه استکناف گزیده و درمیان لوچخانه دستی که بر بعضے از انها اعتماد داشت یلغار نموده داخل خانه خود قلعه گردید و بر دروازهاے قلعه محفظان گماشت که کسے را به یراق نگذارند چون سپاه را هم بر او اعتماد نبود همه کس ترک آمد و رفت نموده در خانه خود نشستند آخر ناچار شده اذن آمدن به یراق داد درین اثنا خبر رسید که للی هزاری حسب الطلب سراج الدوله از طرف بیرنگر روانه مرشد اباد شده نهایت تعجب نموده گفت اگر از للے این حرکت باوجود حقوق چندین ساله پدر من بعمل آید دیگر از احدے چشم وفا نباید داشت حاقش را تماشا باید کرد حقوق پدر خود را انچه بر للی بود یاد می کنند و سلوکیکه خود با او کرده یاد نے آرد که با او کدام بدیهاست که نکرده نمیدانم بکدام سلوک امید وفا از و داشت با خراج نمودن یا ضبط اموال و اسباب فرمودن یا آبروے او بر باد دادن یا او را ماراے از عزت و زر بلک بیگانه فرستادن جلا بصحه ذکر سفاهت او را دفتر ها باید اما چیف مداد و قلم است که در تحریر آن را یگان صرف شود سراج الدوله انتشار حواس و تنگظرفی و عداوتهاے او از حرکات میر معلے خان و دیگر تابعان را استنباط نموده خواست که اراده او در یابد بلکه شروع

سنا رعه نماید ✤

فرستادن سراج الدوله رای راس بهارے پسر صغیر راجه جانکی رام را بفوجداری کوندواره وبیزنگر و شعله کشیدن آتش شور و شر و خاموش شدن چراغ دولت شوکت جنگ سبک سر

سراج الدوله باستماع حرکات عجیبه او با آنکه خود اعجوبه بود متنبه گشته اراده ها فعاله او بعجلت پیش نهاد خاطر ساخت و رای راس بهارے برادر خورد راجه دولبهرام بهادر را بمضمون خطے بنام شوکت جنگ روانه فوجداری بیزنگر و کوندواره بنام رائے مذکور نوشته فرستاد و راس بهارے محافظ راج محل شیتهاے خود را راسته عرضے بشوکت جنگ نگاشت و خط سراج الدوله ابلاغ داشته خود منتظر اذن شوکت جنگ نشست مضمون خط سراج الدوله آنکه هر دو پرگنه مذکور در حضور جاگیر دیگرے میشد من دخل بیگانه در انجا مناسب ندیده پرگنه هاے مذکور بجاگیر خود طلبیدم چون جدائی درمیان متصور نیست راس بهارے را که یکا یک انجا مامور نموده ام دخیل فرموده دخلنا مه او خواهند فرستاد شوکت جنگ بورود خطوط مذکوره متحیر گشته قاصد استشاره با دولت خواهان خود شد و همه را احضار فرمود نبده راهم طلبید اشت میر معظم خان رحیب بیگ دکار گذار خان و دیگر اعیان مجلس و ملازمان معتمد او حاضر بودند که نبده رسید خطوط را گشوده نمود و مصلحت طلبید همه کس مستفسر از نبده شدند خود هم پرسید نبده چون از مدتے گرفته خاطر بود التماس نمود که هر چه بخاطر عاطر رسیده باشد عین صواب و صلاح خواهد بود باز که شما حیت را از حد بدر برد گفتم که چون عرصه قلیلے در برسات بانے دراه تنگ و تاز که در محاربات چاره ازان نیست هنوز مسدود است مناسب چنین می نماید که این سیر مدت را امداد را نگذرانند در راس بهارے را بلطف و مهربانے متوقع داده دستک عمل نموده بحضور طلبند و سراج الدوله بزنگار ند که انچه لعل آید بسیار بجا و متوقع شد اما چون نبده هم خود را از زمره متوسلان دامن دولت میدانم بهتر خود آنکه این جا ما بدستور سپرد دولت خواه باشد و مالگذاریش را مسلم نموده باشم باید دید جوابش چه سے نگارد و اگر راس بهارے بیاید بلطائف الحیل نزد خود باید داشت و چند روز بعد برسات که باقیست باید گذرانید و اسباب حرب را مهیا باید گردانید بعد برسات که احتمال شورش جماعهٔ انگلیشیه هم هست آنها را با خود متفق ساخته بهر طرف که صلاح وقت باشد نهضت باید نمود بهار ے این ملتمس را پسندیده و منشی حکم نوشتن خطوط بهمین مضمون داد و تحسین رائے نبده نموده خوش آمد گویان بضابطه خود پیروے کلامش نموده شروع بستایش فقیر نمودند و گفتگو را درین خصوص طول دادند تعریف نبده که بمبالغه شد نا خوش آمد یکمرتبه روے ورق برگردانید و گفت عقل ایشان تا کجا زیاده از عقل من میتواند بود ایشان عقل هزار باد ارند و من عقل لکوک دارم مرا هرگز گفته ایشان منظور نیست و هر کارهاے راس بهارے را طلبیده بیچاره ها را ناحق گوشمالی داد و رقعه وزیر را که سندریاستش بود طلبیده دربار عام حکم بنجاندنش نمود و هر کارها پیغام زبانے هم داد و خط هم بسراج الدوله بهمین مضمون نگاشته درجواب فرستاد که سند صوبه داریهاے هر سه صوبه بنام من رسیده چون واسطه اخوت و قرابت درمیان هست از سر جان شما گذشته هر سه مکانے را که در جهان گیر نگر بتجویز نمایند و اطلاع دهند بنام شما مقرر کرده سند داده آید و خود در انجا نرفته پشینند و دارالامارة را مع خزاین و اسباب را گذارند که اینجانب منتظر جواب باد رکاب است هر کاره باگذشته برابر کار بجا رانفل نمودند او جواب خط شوکت جنگ را نزد سراج الدوله فرستاد سراج الدوله این مزخرفات را شنیده آخر ذی حجه بود که مع افواج بارادهٔ استیصال شوکت جنگ درحرکت آمد و راجه رام نارائن را مع زمینداران و افواج عظیم آباد بمدد خود طلبید ازان طرف راجه رام نارائن مع راجه سندر سنگه و پهلوان سنگه و برادرش موتهر سنگه و جمیع افواج عظیم آباد دکه تنها دو برابر کثرت و جمعیت شوکت جنگ و اگر هیچ نباشد زیاده از سه اوا البته خواهد بود حاضر آمد و سراج الدوله افواج همراهے خود را دو حصه کرده نصف فوج را بسرکردگی راجه موهن لال دیوان

تدبیم حمد خوانی حضرت گنگا فرستاده که از راه بست پور گوله وحیات پور گوله و صدابر سر شوکت جنگ رود و نصف فوج همراه خود گرفته سر دیک براج محل معبر مقرر ساخت و متصل باو راجه رام مارا این مع فوج خود خود برسد

ذکر رسیدن افواج سراج الدوله منیارے و افواج شوکت جنگ در نواب گنج و مورچال بستن عمله شوکت جنگ و جنگیدن فیمابین و ظفر یافتن افواج سراج الدوله و کشته شدن شوکت جنگ و دیگر سرداران جنگ و حرکات عجیبه که دران مصاف از شوکت جنگ بظهور رسید

شوکت جنگ که از بیشتر عزم جنگ با سراج الدوله جزم نموده بنیاسیکه سابقا مذکور شد فرستاده بود بعد فرستادن خط مذکور مردم خود فرمان داد که جای محفوظ تفحص کرده معسکر را همان جا قرار دهند عمله عهده پرسش که البته خالے از شور نبوده اند با بین منیارے و نواب گنج جائیکه از هر جانب جبل های عظیم محیط داشت وراه درآمدن دران مکان منحصر از یکسو آنهم باریک بلکه بار استن پلے از چوب و نے و کاه ممکن العبور شده بود معین نموده با آنکه دور رسیدان جبل عمیق عریض بود که بعض جاده سه کروه و بعض جا پنج کے کمتر عرض داشت باز هم اکثر جاکه احتیاط مقتضے آن بود خندقے بر لب جبل کنده سدے مرتفع برآورده بودند و اگر کسے در انجا بلیقه باجمعیت بسیار کم هم سے جنگید مهمات بایست که لشکر خصم پیش تواند آورد و بر پشت ملک خود بود از رسد و اسباب انچه درکاریست بسهولت و آسانے سرانجام یافتے رسید سپاه سائر که عبارت از سواران و پیجاوسرداران و لاور باشد مانده زبان سے نامل او او خود نیا بردم طمینان از سپاه دور ارسید گربودن بهتر دانسته چند روز قبل ازان که خود برآید سپاه را بر سر جال همین مکان مرخص نمود و فرمان داد که علحده از خیمه گاه او بر لب دریاے سونرا که البته فاصله مک و نیم کروه بلکه افزود بود جمیع سپاه فرود آید چنانچه بنده و لقے علی خان برادر بنده و کارگذار خان بخشے و شیخ جان یار و شیخ عبد الرشید نواه شیخ مذکور و میر سلطان خلیل خان و محمد سعید خان سپر ابو تراب خان تورانی که در خنگ زار زور برفاقت برهان الملک کشته شده و دیگر سرداران سیف خانی وغیره مع رساله هاے خود که گویا کل فوج همان بود حسب الامر او بهمانجا رسیده فرود آمدیم و سیام سندر که تیه بگاله که پیشکار توپخانه دستی بود و توپخانه دار و غه غیر از شوکت جنگ از عهد پدرش نداشت همراه آقای خود مانده یک روز قبل از خنگ رسیده بر سر راسته که راه برآمدن از سونچال همان معین شده بود فرود آمد و لشکر بے سردار سائر و توپخانه بفاصله دو میل گروه از همدگر جدا منزل گزیدند هر روز خبر قرب وصول افواج سراج الدوله میرسید روزے قبل از خنگ خبر آمد که فوج هراول سراج الدوله رسیده سے آید مردم این طرف هم ناچار تیار شده باستعداد مدافعه استاده ند لعبدان منتظر شدند که هنوز اندک بعدے درمیان است و تا فرد اخواهند رسید شام پیش خیمه شوکت جنگ رسیده برپا گردید معهذا یقین نبود که تا کے سے آید شب بهر صورت گذشت و صبح تاریخ بیست و یکم محرم الحرام سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و سه ساعت روز برآمده بود که شوکت جنگ خود هویدا گردید ملازمان نزدیک به مخیم او آمده سلام باگردند از انجمله بنده هم بود آن وقت هم عقده از جبین و خاطر برگشیش که از نوکران بے هیچ داشت نکشود و مسلک اعطاف و جوئے نه پیموده سرداران را که برسم سلام حاضر آمده بودند حکم داد که بجائیکه خیمه و مورچال داشتند برونده بیجا رهنا ناچار بطرف دست راست بفاصله یک و نیم کروه که بودند رفته مستعد باشند تا خود پیش آید و خود مع سواران یکه متفرقه و معتمدان خود مثل میر مردان سلے لبیر رستم سلے خواهرزاده خواجه معتصم برادر صمصام الدوله خان دوران که دار و غه خاص برداران

و صاحب نشان زرتار سے بود و مشیمن لال کہ دیوان قدیم او بود و سیف الدین محمد خان نوۂ آقا عظیما کہ بیائے لالی ہزاری مقرر گشتہ بہلیہ ہائے برن انداز برادرے ہزاری منصوب مذکور سبد کردہ گے او معین شدہ بود ند و برادر حقیقی خود ش میر زار مضانی نام کہ بادے علیخان بہادر حسبارت جنگ خطاب و سہ چار صد سوار ہمراہ داشت درمیان سو رجپال مثل صید وحشے گردیدن گرفت و نیز عم خود گوبا انتظام مورچال سے داد عمر خان نام طبا ہی رارسے کہ افغان کہن سال آوردہ میسر سلطان خلیل خان سردار معقول دنیا دیدہ آزمودہ کار بود و نیز مع جمعیت خود کہ قریب بصد و ہفتاد صد سوار خواستہ بود اتفاقاً دران وقت ہمراہ بود درین عرصہ ہم انواع رشتی و کج خلقے با ہمراہیان سے نمود تلخی از روز چون بگذشت و رسیدان آباد سے منہارے لشکر سراج الدولہ بسرداری راجہ موہن لال دیوان او در رسید و اعلام آن لشکر پیدا گردیدہ از دور مشاہد میشد و فاصلہ بین العسکرین از بہر سو قریب بدو کروہ بود سیام سندر مشرف توپخانہ دستی از سیاہ مستی ناکردہ کارے باظہار جلادت و جانفشانے خود از مورچال بیرون رفتہ در میدان قریب بہم کروہ دور از مورچال مع کل برق انداز ان معرب رویہ مقابل لشکر سراج الدولہ ایستادہ مقابلہ یک دیم کروہ گذاشت نوبگیہ و میان جھیل و مانع نماندہ از جیل و مورچال بر آمدہ ایستاد بود و ہمین لشکر سراج الدولہ از فوج سرداران و سواران لشکر شکست خوردہ و ہنوز مقابل و مقابلہ کردہ و در میان جیل عظیم داشت راجہ موہن لال باتفاق میر محمد و میر دست محمد خان و میر محمد کاظم خان و دلیر خان و اصالت خان سپہ سالار عمر خان و شیخ دین محمد و دیگر سران لشکر شکست خوردہ توپخانہ لشکر را مرتب ساختہ بنابر احتیاط مستعد ایستاد و مشروع بتوپ اندازے نمود گولہا بنابر بعد مسافت اکثر از جہل سے افتاد و بعد از دو ساعت کہ توپہائے کلان رسیدند و آنہا را سرے دادند بعضے از گولہا متصل بمورچال ہمراہ اتفاقاً یکے دو در اندرون مورچال ہم سیر سید چون گولہ اندرون رسیدن گرفت شوکت جنگ ما ہے و مراتب را از نیز خود دور ساخت و فرمود تا بنجوا باسند و نوکران کہ تا چار ہمراہ سے گشتند برآنہا خشمگے سے نمود کہ نمک حرامان ہجوم آوردہ بنجوا نمیدہند مرا نشانہ توپ گردانند مردم متفرق دور دور سے گردیدند بازہم راضے نبود و یکجا نمے آسود عمر خان جماعہ دار مذکور کہ کنار نمود کہ نواب سلامت این صف جنگست و من ہمراہ آصف جاہ جنگہا دیدہ و جنگیدہ ام چنین جنگہا را این قسم نمے جنگند فوج را یکجا و مرتب نمودہ مقدمہ و جناحین آراستہ توپ و توپخانہ دستی را پیش و گذاشتہ باید بمقابلہ خصم شتافت و پایداری نمود تا فتح و ظفر جلوہ گر آید برآشفتہ بجماعہ دار مذکور سرزنش نمود و آں صفحاء را نخش دادہ گفت من خود سہ صد صف جنگ جنگیدہ ام مرا تعلیم کسے درکار نیست بیچارہ خاموش شد درین اثنا سوارے رافرمود تا رفتہ بشیخ جہان یار و کارگذار خان و جمیع سرداران بگوید کہ ان نہائے دشمن سے نماید و شما ہا جرأت و یورش نمی کنید برآنہا بتازید سوار رفت و باز جواب آورد کہ باین فوج قلیل بر چنین فوج کثیر و مزاحمت گل ولائے جیل یورش نمی توان نمود و مقرون بصلاح نیست سبرگاہ آنہا یورش آرند داین گل ولائے راسطے نمانید و صدمات توپخانہ کشیدہ نزدیک رسند آن وقت انچہ از دست برآید بعمل باید آورد کہ ہمین غنیمت است آزردہ و آشفتہ گشت و خان نالائق بزبان راند و گفتہ فرستاد کہ نامردے چہ مے کنید بلا باید نمود سیام سندر سنبدوے توپخانہ من برآمدہ بیرون مورچال رفتہ و شما ہمہ باسفن سازے مے کنید اما در آمد و رفت یکبار دو پہر روز گذشت پیغام دیگر کہ رفت تا جواب آید عرصہ مے بایست چون مدت روز بلقمے ماند ہوس رفع خمار و کشیدن پیالہ ہائے سرشار در سرش بپیچید و میل صحبت نسوان مغنیہ عنان خاطرش بطرف خلوت کشید از فیل فرود آمدہ

در خیمه حرم سرا رفت بنده با دیگر حاضران در خیمه دیوانخانه گذشته شکر اسلے بجا آوردم و گفتم که اگر اینقدر روز که باقی مانده بخیریت بگذرد شب همه با یکجا گشته و این احمق را بطوریکه میسر آید فهمانیده فرد افوج را یکجا و مرتب باید نمود و به بیئت مجموعے باید خفتید تا انچه مقدر و راست میسر آید این را گفته ارادهٔ رفتن در لشکر سپاه که طرف دست راست قریب بیک نیم کروه و برادر من علے علی خان و جمیع دوستان همانجا بودند نمودم چون از انبوه معسکر بیرون رفتم دیدم که شیخ جهان یار و کارگذار خان و حبیب بیگ و محمد سعید خان و شیخ سعد اللہ و میر سلطان خلیل خان و جمیع سرداران باستماع پیغام ثانی شوکت جنگ تاب خفت نیاورده یورش نموده اند و نصف جمیل پیش روے انجا ئے تمام پیموده عنقریب بلشکر سراج الدوله میرسند و جنگ اتمام مے پذیرد من دور و تنها افتاده ام الحال با نها نمے توانم رسید و لشکر شوکت جنگ را در عجب تفرقه دیدم و دانستم که سرداران عمدهٔ سپاه مع سواران همراه از میان جمیل بسجال تباه گذشته و ضرب توپ و بان و بندوق طرف سراج الدوله خورده اگر راه یابند افتان و خیزان تا بخصم خود خواهند رسید یا در راه تمام خواهند گردید و سیام سندر سیاه و دون بارق انداز ان از طرف مشرق خدائے داند بچه صورت بر سر آنها خواهد رفت یا نخواهد رفت و اگر رفت چگونه خواهد رسید و مسامله بچه خواهد انجامید دانستم که سر دو لشکر این سبک سر تمام شد اگر بصورتے این ابله هم بلشکر خود پیوندد و خیال هر دو لشکر یک جا شده و صورت ترتیبے روی نماید شاید کارے از پیش رود دیر گشتم که شوکت جنگ را بر آورده سوار کرده برانم تا همه یک جا شوند بر در خیمه اش که رسیدم دیدم که خبر پیش رفتن هر دو لشکر یعنے سواران سائر و پیادهٔ خانه و سیام سندر باین ستا لایعقل رسیده و خود مست شراب آشفته سر و دستار از خواب بیدار و بر فیل سوار شده و مردم رکابش که هر یکے بعد داخل شدنش در خیمه بجا ہاے خود آسوده بودند مضطرب الاحوال تیار شده بر سر ستاننے و دیر شدن اجتماع و احضار و بر شده و تا آن زمان افواج متفرقه پیش رو با فوج سراج الدوله نزدیک تر گردیده باشد تا کید نموده و تاکید ہاے خود جسبدا بجواس ده قدم راه مسرو دبازدست بر دوش فیلبان گذاشته فیل را تو قف میفرماید و دلی الاتصال تاکید سے مے نماید تا بهر صورت این بے خبر به پشت گرمے سپاه خود برسد بهر چند سعے کردم سودے نبخشید ناگاه از دور دیدم که افواج جمیل رسیده چون نزدیک بفوج سراج الدوله رسید آب و گل عظیم نزدیک یکبار جمیل که طرف لشکر سراج الدوله بود یافته محال عبور و برآمدن از انجا نیافت و از ان طرف مردم سراج الدوله بخاطر جمع اسپهارا ت نه بندوق و جزائر خود نموده بعضے را مجروح ساختند و اکثر مردم از ان ورطه خود را کناره کشیده بلشکر رسیدند و انجا هم از خوف پا بدار سے نکرده در گذشتند تا آنکه میر محمد جعفر خان و دوست محمد خان و میر کاظم خان و عمر خان مع پسران خود و لیر خان و امالت خان و غیره ها و شیخ دین محمد که هراول راجه موهن لال بودند پیش تاخته و کار بر دوش شوکت جنگ که قلب لشکر متفرق مانده بودند تمام ساخته پا پیشتر گذاشتند شیخ عبد الرشید نوهٔ شیخ جهان یار و محمد سعید خان خلف ابو تراب خان تو رانے داد دلاورے داده شربت ناگوار مرگ نوشیدند میر سلطان خلیل خان نیز همان جام را در کشید و دوست محمد خان و حبیب بیگ که دران میدان فرود آمده استاده بودند اندک جراحتے خورده بدست دوست محمد خان و میر جعفر خان افتاده چون آستنا بودند زنده ماندند کارگذار خان دلاور بهانموده زخمهاے گران برداشت چون کسے نماند ناچار شیخ جهان یار صحیح و سالم و کارگذار خان نامجروح و بیهوش از میدان برگشتند و سیام سندر هم زخمے برداشته گریخت و سرداران فوج سراج الدوله بهیئات مجموعے پیشتر آمده بجوار رسیدن آنها روبروے شوکت جنگ

میر دان علی مع خاص بردار ان و میمن لال مع خاص رساله و میر زار مضانے برادر شوکت جنگ با همراهیان بے تحریک آلات کار زار راه فرار گرفتند و سیف الدین محمد خان که قائم مقام علے شده بود جراحتها خورده برگشت و از برق انداز ان کسے قائم نکرد شوکت جنگ مؤلف الحواس با پانزده شانزده کس استاده بود که گلوله بندوق بر سرش خورد و جان بجان آفرین سپرد و سر پیچ یعنی و دستار زعفرانی که بر سرش بود بر زمین افتاد و کسی آنرا برداشت نه بنده راه خانه خود و چند کس دیگر هم که با نیش مانده بودند برگشته هر یکے راهی گرفت میر مرتضے برادر کرم الله خان امیر خانے که رفیق میر محمد جعفر خان بود عقب فیل لاش شوکت جنگ تاخته خود را نزدیک رسانید و میرزا رستم علی پسر آقا صادق همشیره زاده امام قلی خان مرحوم را که در خواصیش نشسته بود بے خبر از طرف پشت نیزه خود که بر سر چوبے مے مانند بر شانه او چنان زد که برابر بشکم گردنش بر آمد و گفت یراق را بمن واگذار میرزاے مذکور که واقعے رستم زمان و از نیکان جهان مومن پاک اعتقاد صاحب صلاح و سداد مجمع محامد خداداد بود در خواصے برگشته مستعد نشست و شمشیر کشیده خصم را پیش طلبید و گفت که بدغاو غفلت نیزه بمن زده لاف بهادرے دارے یا یراق را نه برای آن بسته ایم که در چنین اوقات مفت با مثال تو بدهیم پیشتر بیا و یراق بگیر میر مرتضے جرات نیافته بجاے خود استاد و فیل بدستور یکه فیلبان مے راند پیشتر رفت چون شام قریب شده بود که این خبر بطے شد کسے تعاقب نکرد و رعیت ملک پورنیه هم جرات غارت نداشت مردم هر یکے براهے رفته بجانهاے خود رسیدند بنده و برادر بنده مغضوب طرفین بودیم شوکت جنگ می گفت که بعد ارفع ازین هر دو و دیگر ملازمان خود که بالیشان پیوسته اند خواهم فهمید و سراج الدوله مے گفت که شوکت جنگ چیز ناچیز است همین هر دو سرار رفتنے سے فساد و هیجان حدال و عناد نشده اند بعد ظفر هر دو را بسزا خواهم رسانید یکبار دل لشکر را هم از سراج الدوله متضمن عنایات و ترغیب ترک رفاقت شوکت جنگ و توسل و وصول بلشکر خودش بما هر دو رسید اما جواب از طرف غمازان ننوشتیم زبانے پیغام دادیم که درین وقت اگر ترک رفاقت کنیم صاحب را برما چه اعتماد خواهد بود خلاصه علی خان و حبیب بیگ را خود بعد دو سه روز چوپاله بر اسوارے و خرج راهی داده باخراج از کرناسه فرمان داد و در باب مومن لال را برائے تصفیه احوال شوکت جنگ و بندوبست پورنیه فرستاد و میر محمد کاظم خان را نیز متعین راجه مذکور نمود میر محمد کاظم خان چون داماد خاله نقیر بود التماس نمود که علام حسین خان اگر زنده مانده باشد مع مادر و عیال و اطفال خود و عیال برادرش نقی علی خان در انجا خواهد بود در باره آنها حکمے بهمراهی مومن لال شرف صدور یابد تا موجب شرمسارے و انفعال من از زود آنها نشود بافضال الهی مومن لال را فرمان داده گفت که مادر علام حسین خان همین نیست که با میر محمد کاظم خان بهادر قرابت داشته باشد عمهٔ من نیز هست و من او را بسیار دوست می دارم باید تعرضے از انها نکرده و دستک راه داده بخوبے رخصت کنی تا هر جا خواسته باشند فارغ البال بروند بنده بعد ورود بسنجانه خود از سیدان جنگ احوال والده را متغیر یافته بتسکین خاطر ایشان پرداخت چون حواس او شان از انتشار برآمده بجمعیت گرائید التماس نمود که بالفعل در گوشه باید نشست تا بعد ازین چه شود سعد و دراکه ناموس و پاس شان ضرور است همراه خود گرفته مع والده در گوشه پنهان شدم و رقعه بمیر محمد کاظم خان نوشتم ایزد تعالے آن مرحوم را بیامرزد چند سواران همراهے خود را مع جواب رقعه فرستاده تسلی بسیار نوشت و صبح آنکه روز سوم از جنگ بود همراه راجه مومن لال وارد پورنیه گردیده در خانهٔ فقیر فرود آمد و بهر چه دست قدرتش سے رسید در تلے و حمایت فقیر کوشیده مساعے جمیله تبقدیم رسانید

[illegible] بالا آل بعض سر پیچاے جواہر بخشیدہ شوکت جنگ را از نا و پس گرفتہ دیگر اصلا تعرضی نکرد مگر چندکس مثل سر رشتے خان واخایہ دیر عبدالحی وغیرہم کہ سراج الدولہ بعتید آسا فرمان داده بود مقید شدند و فقیر اثاث البیت و ناموس را مع خدمہ برگشتہ بمحول واسباب قابل حشمے علیحدہ روانہ نموده راہ عظیم آباد گرفت درعظیم آباد کہ رسیدیم بسعے بعضی از مسلمانان آشنا صورت ماذون بہ نزول شہر عظیم اباد شده در تکیہ پشتلاه ارزان نزول نمودیم وہما آشنائے سابق نگذاشت کہ بدر رویم بلکہ امید وار بود کہ شاید محمد دا دربارہ [illegible] چکنے عبیر مرغوب برسد و موجب شادمانی او گردد وایزد تعالے صیانت نموده حکم خاطر خواہ آن عزیز نرسید تا آنکہ رام نارائن کہ بدربار سر بیچا نہ خود رفتہ بود بعظیم آباد رسیدہ از خیر خواہے تاکید بہ بدر رفتن فقیر نمود و دستک بدرقہ از طرف پہلوان سنگھ سردار او فرستاد بدین مرد دین مقامات تکیہ شاہ ارزان جاہاے سببے کشید و کسے از آشنایان عیادت و احوال پرسے و میرسے ہم نکرد مگر کرسل ال حکیم غلام علی طبیب حق تعالے اورا بیامرزد و در جوار رحمت خود جاے دہد مثل ایام نعم و ارام حاضر بوده معالجات و تیمارداری بفرمود تا دم واپسین برادر مصرے بیگم صاحبہ کہ از اعقاد میرزا داراب و دختر میر سید محمد صفا بائے مرحوم و زوجہ میر حیدر سلمہ اللہ تعالے اورا سلامت بقا بیافیت دارد و عاقبتش بخیر و سعادت گرداند برادر والد بزرگوار احوال فقیر تفقت فرمود و [illegible] روز شب حاضر بود و تا بحب علی پور ہمراہ بندہ بسما جتے کہ نمودیم برگشت و الا سخواست کہ تا کرم ناباد کہ حد مراج الدولہ بود ہمراہ بندہ بگذرد و در احوال ہمہ تفقت آن ضعیفہ عفیفہ ہمالحہ رضاے جوے خدا با احوال این عبد اقل مع اہل و عیال برابر با دربست میر محمد تقی نصر اللہ مرحوم خلف عنایت یاب خان میر سامان و الد مرحوم و ہیبت جنگ مغفور کہ نا زدوجوان و لبسیار شوش جناب شیخ سرور مغفور شیخ محمد علے حزین او ہم در ان ایام میر سامان نفاست عظیم آباد بود دبہا ہم زیارت و نا شاسے مزار شاہ ارزان نا رسیدین فقیر آمدہ و رتدبیر برآمدن فقیر از صدود وحشت زاے ممالک سراج الدولہ بمقدور خود راسخے تبقصیر نشد و الحمد للہ تعالے میامن افضال نا متناہے الٰہی از انجا فقیر کو چیدہ صحیح و سالم [illegible] ناموس بہ نبارس رسید و بسعادت ادراک خدمت و تقبیل قدوم جناب شیخ محمد علے حزین اعلی اللہ مقامہ زبلازمت خالو سے خود سید عبدالعلی خان بہادر شجاع جنگ کہ در ان روز ہا بیکار و در نہایت افلاس بہ نباس مقیم بود مشرف گردید و بہا قات نقی علیخان کہ از دست سببی مثل سراج الدولہ نجات یافتہ بود و ہر دو برادر دیگر کہ پیش از ہمہ آنہا را از عظیم آباد بحکم او اخراج نموده بودند مسرت اندوخت و الحمد للہ تعالے علی ذلک و علی جمیع نعمائہ کما یلیق بکریمہ و کریا ئہ و موہن لال سہل مدتے در پورنیہ توقف نموده اولاد و دنسوان صولت جنگ مرحوم را کہ اخوان و اخوات شوکت جنگ بودند و سپہدار جنگ خلف سیف خان مرحوم را کہ داماد صولت جنگ شده و زن او قبل از مردن پدر خود صولت جنگ ہنگامیکہ بر سر محمد جلیل زمیندار کمکہ لشکر کشیدہ بود با عزاز و احترام تمام نزد سراج الدولہ فرستاد و خود بعد ضبطے اموال صولت جنگ مرحوم و تحقیق و استدراک الچہ با مراف بمبوق شوکت جنگ برابر رفتہ بود و انفراغ از بندوبست ملک پسر خود را در ان مکان نائب گذاشتہ خود بمنجملت سراج الدولہ برگشت و سراج الدولہ بنے اعمام خود را مورد مراحم فرموده برائے ہر یکے مشاہرہ موافق مصارفش مقرر نمود و بمرکز دولت خود کہ عبارت از عمارات منصور گنج و مرشد آباد باشد مظفر و منصور معاودت نمود ✣

ذکر رسیدن جماعۂ انگلیشیہ برائے تدارک و استرداد کلکتہ کہ از دست آن جماعۂ بدر رفتہ بود و گرفتن مانک چند دیوان و تسلط اصحاب انگلیشیہ بر کلکتہ و رفتن سراج الدولہ بر سر آنہا

وگریختن بخوف شبخونے کہ انگلیشیہ بر لشکر اوزدند و زخمے شدن دوست محمد خان و مصالحہ نمودن با سرداران انگلیشیہ از راہ خوف و بیم در نہایت عجز و زبونے

چون سراج الدولہ بمرکز دولت خود سالماً و غانماً برگشت و دولت ہا بردولت او افزوده زر بسیار و اسباب بے شمار از ہر خانہ نجانہ او منتقل گردید معیاے آسیب عین الکمال و مستعد پذیراے زوال گردید و این ضابطہ مستمره دنیاست کہ ہر چیز ہر گاہ بحد کمالیکہ لائق اوست برسد بعد ازان پذیراے زوالے کہ لازم اوست گردیده آن چنان نابود و مفقود گردد کہ ہر چند بیم مستحیر تفحص او نماید اثرے ازان پیدا نباشد تفصیل این اجمال و بیان پیدا شدن اسباب زوال بر [illegible] دولت سراج الدولہ آنکہ چون مسٹر ڈریک صاحب کلان کلکتہ کہ باعث خنگ و فساد با سراج الدولہ شده بود مغلوب گشت خود را مع معدودے از اصحاب کہ باقیمانده بودند بر جہاز کشیده بمندیراج کہ گوشے عمده کمپنی انگلیش در صوبہ ارکاٹ دکھن ہست رسانیدند و شاید بعضے دیگر ہم از سرداران جماعہ مذکورہ کہ باطراف مملکت بنگالہ برائے کار و بار خود متفرق بودند خبر نہب و غارت کلکتہ و تاسماً بازار شنیده بطوریکہ توانستند خود را از مہلکہ مذکورہ بدر برده ہمانجا رسانیدند دران وقت کرنیل کلیف سالار فوج انگلشیہ ملازم پادشاہ انگلن و متعین کوشے دکھن بود و دران روزہا با فرانسیس جنگیده ملک دکھن را از دست آنہا برآورده تقلیل [illegible] آراستہ قریب یکہ و پلٹن تلنگہ و سہ چار کمپنی سولدادو لاسیتے ہمراہ داشت و اعانت ناظم دکھن سید محمد خان تہور جنگ پسر آصف جاہ در مقہور ساختن جماعہ فرانسیسیہ نموده مورد الطاف او و مخاطب بہ ثابت جنگ بود ارباب کوشے دکھن و صاحبان بنگالہ کہ ستمدیده و خرابے کشیده از دست سراج الدولہ رفتہ بودند باتفاق ہمدیگر قرعہ مشوره انداختند رائے بران قرار گرفت کہ کرنیل کلیف بہادر ثابت جنگ مع صاحبان کلکتہ وغیرہ بطرف بنگالہ رود و بہر صورتیکہ دریابند اصلاح راند فکر گنہ اشتن بناے کوشے بطور سابق نماید اگر باشتے و صرف مبلغے میسر آید مضائقہ نکنند و اگر بغلبہ ممکن باشد آن قسم پیش آید کرنیل کلیف مع اصحاب کوشے بنگالہ از مندیراج بسوارے جہازات با افواج و اسباب حربہ و آنچہ در آنوقت مبرواشت نمودہ متصل بہ کلکتہ در دریاے کہ مشہور بآب سیاہ و محل اتصال بہاگیرتے بدریاے شد راست سیدہ جہازات را لنگر کردو چون سروران این فرقہ نہایت دانا و شجاع و مستجمع کار آگاہ مے باشند پیغام مصالحہ بسراج الدولہ داد عذر تقصیرات مسٹر ڈریک خواست و چند لک روپیہ بشرط دادن حکم احداث کوشے در کلکتہ موافق وضع سابق و برخاستن غبار نفار از فیمابین تقبل مے نمود سراج الدولہ کہ سفیہ ترین مردم و مصاحبان از خود ہم سفیہ تر داشت و بر آداب حرب این جماعہ و کمال دلیرے و شجاعت و دانائی اینہا مردم بے خبر مغرور را بیخبر آگاہی نمود و آگاہان را مجال نبود کہ بفہمے توانند رسید و گفتہ آنہا را کسے نمی شنید و الحال ہم کہ مے شنود اعیان مملکت خود از دست او بجان آمده خواہان استیصال او بودند صدہا مصالحہ کسے نمیداد و احیاناً اگر کسے ازین مولہ چیزے میگفت اہلمان بخود مغرور و مصاحبان بے شعور حلقش چنان فشردند کہ از گفتہ خود ندامت کشیده توبہ میکرد کہ بازازان حکایت نکنند تا آنکہ ثابت جنگ بر احوال عظماے مملکت بنگ کہ ماینبغی آگاہ و از توقف و انتظار خود دلتنگ گردیده عزم رزم را جزم نمود و جہاز توپخانہ را بمحاذے محل اقامت مانک چند در دریا آورده و لنگر نموده شروع بآتش بارے گولہ توپہا فرمود چون تزلزل در لشکر مانک چند احساس نمود فوج را آرام استرمع توپہا لائق خنگ سیدان در جاے مناسب بر کنارہ دریا فرود آورده با افواج مانک چند مقابلہ و مقاتلہ بنیاد نہاد آن ایله جبال

تاب رزم مردان میدان نیاورده عار قرار بکوآرائے دانائی برخود اختیار نموده بگریخت و نایب خنگ مع دیگر اصحاب و ارباب کوچ کلکته با ماکن قدیمه خود نزول نموده لوائے فتح و ظفر برافراشت سراج الدوله باستماع این خبر اندک بنیه غفلت از گوش هوش خود کشیده عازم حرب و تادیب جماعهٔ مذکوره گردید ✣

ذکر برآمدن سراج الدوله از مرشد آباد باراده جنگ با جماعهٔ انگلیشیه و مغلوب شدن بخوف شبخون که بر لشکر اوزدند از بخت برگشتگی و واژونی و مصالحه نمودن با کمال عجز و زبونی

دو ماه و بیست روز بعد فتح پورنیه سراج الدوله در جاے خود بکام و آرام نشست که ناگهان صور اعمال او مجسم گشته اسباب زوال دولت او مهیا شد و خبر گریختن ماناک چند از کلکته شنیده روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و بهتاد از مرشد آباد بداعیه محاربهٔ انگلیش برآمد و لشکر خود با اسباب جنگ مهیا نموده رهگراے کلکته گردید چون نزدیک به بلدهٔ مذکوره رسید مکانے بزعم خود مناسب دیده مخیم و معسکر ساخت و همیشه سعی و تردد در تسخیر آن مکان نموده اهتمام تمام داشت هم جنگ بے شد و هم جماعهٔ انگلیشیه ابواب جواب و سوال بنا بر فحص احوال مفتوح داشته آمد و رفت بعضے مردم گاه گاه مے شد چون انگلیشیان را زدن شبخون منظور گشت شخصی را از فرقه خود که بزیور شعور و شجاعت و حدت حدس و حافظه و ثبات ذهن و ذکا محلے بود بوسیلهٔ ابلاغ بعضے پیغامها پیش سراج الدوله فرستادند تا اطراف و جوانب خیمه او و معسکرش را براے العین مشاهده نموده و بخزائن خیال و حافظه سپرده باز آید شخص موصوف که باوصاف مذکوره متصف بود حسب الامر در حضور او آمده بظاهر رسالت پیغامها تقدیم رسانید و باطنا از کم و کیف معسکر و راه آمد و شد آن و اطراف خیام خاص او و علے ماهیه علیحده آگهی بهم رسانیده برگشت معلوم نیست که همان شب یا شب دیگر اما زیاده از دو سه شب نگذشته بود که اراده شبخون جزم نمودند و ظاهرا آخر شب برگشتی معهود و که مهیا بود و در جوخه ها براین سوار گردیده بطرف منهاے لشکر سراج الدوله رفته انتظار سحر کشیدند چون ساعتے از شب باقی ماند اکثر از کشتی فرود آمده از طرف پشت لشکر تفنگ افگنان داخل شدند و فاصله در شلک نداده قدم بقدم راه مے پیمودند و گوله تفنگ چون تگرگ بلا بر سر لشکریان سراج الدوله مے باریدند و برلب دریا نیز ازان جماعه که برکشتی سوار و متصل کنباره منگام عود مے گذشتند همین آتش بارے بود و اکثر اسپان و مردم لشکر که محاذے و مقابل این شلک افتادند مجروح و مقتول شدند چنانچه از سرداران عمده و دوست محمد خان یگه کرهم بهادر دولت خواه و هم از رؤساے سپاه بود مجروح گشته از کار رفت و از شاهیر دیگرے و زکریا بیگ منبت و شنیده شد که اراده شجاعان انگلیشیه آن بود که در بن شبخون سراج الدوله را اگر میسر آید گرفته ببرند بسبب میغ و ضباب که بهمدے کهاسه گونیه چون دران وقت بشدت مے بارید هوا هم تیره و تاریک گرفته بود که دو شخص متصل همدیگر را نمے دید ازین جهت همت خیمه و مکانیکه جاے اقامت او بود در لحاظ نماند و جمعے صفوف برق انداز ان طرف دیگر شده سراج الدوله از گرفتارے محفوظ ماند و شلک کنان بوقار و اطمینان در راه بسیج جا پائیده از طرف سر لشکر برآمد و با ماکن و بیوت آبادے خود که محل اقامت و اجتماع عسکر شان بود سالما و غانما رسیده سراج الدوله و کم و بیش جرأت آن لشکرش را بمشاهده این رستخیز که نمونه محشر دران معسکر آشکار و نمایان گشته بود دل از دست رفته اضطراب و هراسے عظیم در خاطر جاے گرفت و از غوغت این جرأت اقامت

در مکانے کہ معسکر متصل بابادے کلکتہ بود مشکل دیدہ محمد یار بیگ خان را کہ پدر زن او بود با جمیع اعیان لشکر و ارکان دولت احضار نمود و استشارہ فرمود کہ الحال چہ کنم و خیمہ کجا بزنم آخر مردم اضطراب او را دیدہ ناچار خیمہ گاہ بمسافت بعید قرار دادند و بنائے مصالحہ گذاشتہ آمد چون جماعهٔ انگلیشیہ بر عجز و زبونے او آگہے یافتند دعوائے اموالیکہ در خلف اول فوج سراج الدولہ غالب آمدہ از کلکتہ بغارت بردہ بود نمودہ مبالغ خطیر بر گردنش گذاشتند آخر الامر بعد قال و مقال و تردد سفر او پیغامبران جواب و سوال مصالحہ انفصال یافت و سراج الدولہ اندک مبلغے را متعہد گردید کہ در تاوان تاراج سابق نقد بدہد و دیگر عوض بعض دیگر چنین قرار یافت کہ شمش بر گنہ متصل بہ کلکتہ کہ نام آنہا را نقیر متذکر نیست در جائداد مبلغ مذکور بدست انگلیشیہ سپارد و ما وصول مبلغ معین عمالات مذکورہ بروست آنہا بودہ بعد ادائے مبلغ معہود بحالات مذکورہ را بدست عمال سراج الدولہ سپارند چون این صورت منقح شد مسترد اچھہ کہ ظاہرا بعد مغلوبے سراج الدولہ از قید خلاصے یافتہ واسطہ جواب سوال بود در طرفین معزز و مکرم گشتہ مورد تحسین و آفرین گردید بعد تحریر مستمسکات ارجانبین و گرفتن و تالیف از ہم دگر سراج الدولہ طبل مراجعت کوفتہ بمرشد آباد رسید و در عمارات منصور گنج نزول نمودہ بنا بر مشاہدہ امور یکہ در عالم غرور و تصور نمی نمود متحیر و بکار خود متفکر بودہ نمیدانست چہ کند از بعض معاصے و اوضاع تائب و نادم گشتہ دانست کہ خدائے ہست و محمد خان بر اے استعلاج و گذاشتن اہل و عیال خود رخصت رفتن بسہرام گرفتہ دران قصبہ رفت و اکثر قدماے رفقا خصوص میر محمد جعفر خان و راجہ دولبہ رام را با خود دگرگون دیدہ میدانست کہ چون سر رشتہ داران و رئیس فوج اند اطعاے نائرہ فساد ایشان بر ہمہ مقدم و ار قبل علاج دافعہ قبل از وقوع تدارک اینہا ضرور اما چون خیال جراتے نداشتہ و دشمنے مثل انگلیش در پہلو نشستہ بود نہ غرور و نخوت عادے و نہ دائے فطرے میگذاشت کہ بسلیقہ درست و اخلاق حمیدہ اشخاص مذکورہ را گردیدہ خود گرداند و نہ جبین و بد دلے می گذاشت کہ مخالفان خود را مقہور و مغلوب گردانیدہ از قلمرو ہستی بیرون نماید و اعوان و انصار او را قصتہ نمشور انتظام عظائم امور داشتند و طمع میگذاشت کہ مرض خود مکبوکذاشتہ و خود را لائق کارہاے عمدہ ندانستہ التماس نمایند کہ اعیان شہر و ارکان دولت مہابت جنگی را از خود راضے داشتہ خود را ہلاک نسازید معاملہ ما مردم متصل است بہر صورت اگر شما بغرت و اقتدار ما سید ما ہم بقدر لیاقت از عنایت شما خواہد رسید از جانب مذکورہ گاہے کہ مغلوب تہور و طیش میگردید تو بہا متقابل حوصلے میر جعفر خان سے چیدہ و راجہ دولبہ رام با طاعت و فرمان پذیرے موہن لال مامور سے گردید، جنگ ستہ را گاہے بہ تمسخر و استہزا سے رنجانیدہ گاہے بہ نواے وعید فتنہ بگوشش می رسانیدہ دین اثنا با فرانسیان انگلیشیان کہ منازعت یانصد شش صد سالہ ست رملے نے بمصالحہ و استعداد اسباب حرب گذراندہ زمانے بجنگ و جدال و حروب و قتال سے پرداز ند مدت مصالحہ انقضا یافتہ نائرہ منازعت التہاب یافت و در دکھن باہم چسپیدہ جماعهٔ انگلیش بر فرقهٔ فرانسیس غالب گشت و جہاز جنگی انگلیشے بسر کردگے ادمرال دلیر جنگ بہادر تسخیر فرانس ڈانکہ کہ متصل ہوگلے و چچرہ آبادے ولندیسیہ است آمد و برہنمائے موشیر نزلوکہ باقوم خود نمانمود و حقوق نمک و رفاقت ہمنوعی فراموش کردہ راہے را کہ فرانسیسیان چند جہاز در دریا غرق کردہ مخفی بقدر یک جہاز براے آمدن جہازات خود گذاشتہ بودند بہ انگلیشیان نمودہ جہاز جنگے ایشان را آوردہ قلعهٔ فرانس ڈانگہ سخر گشت و فرانسیسیان مغلوب شدہ کوٹھے کہ نزدیک تلہا بازار داشتند نیز از دست ایشان بدر رفت موشیر لاس کہ عمدہ و رئیس جماعهٔ فرانسیس بود بسراج الدولہ پیوستہ

جسته مع باقی ماندگان جماعهٔ خویش و توپ و بندوق و پیادهای برق انداز ترتیب کرده خود ملازم سرکار او شد جماعهٔ انگلیشیه یا مایا و اشعار سرداران منافق سراج الدوله یا نخواهش خود مصحوب وکیل خود بسراج الدوله پیغام دادند که مصالحهٔ فیمابین ما و نواب بعمل آمده و لازمهٔ مصالحه بلکه شرط است که دشمن ما دشمن نواب و دوست ما دوست نواب و همین قسم دشمن نواب دشمن ما و دوست نواب دوست ما بنابرالحال میان ما و فرانسیسان جنگ شده ما اینها را زده ایم و نواب آنها را در کنف حمایت خود جا میداده تهیه پرورش آنها دارند این امر باعث نقض عهد و بر هم مصالحه است و منافقانه خواهان زوال دولت او بوده اند سابقه کردند که برای این گرمخته های چند آزردگی و برهمی با انگلیشیان مناسب نیست اینها را جواب باید داد سراج الدوله در جواب مایا سوشیر لاس گفتگو نمود لاس مذکور در جواب گفت که اگر شما حمایت ما در معاملات کمپنی فرانسیس بکنید مخالفت عهد مصالحه خواهد بود و اینکه شما سرداران نوکر دارید اگر چند کسے از فرقه ما هم ملازم داشته باشید نقض عهد نمی شود سراج الدوله جواب مذکور با وکلاے انگلیش گفت آنها با مایا و اشعار بدخواهان سراج الدوله اصرار بر سخن سابق نموده سابقه داشتند ارباب غرض نیز در قالب دولت خواهی عرض مے نمودند که برای چند فرانسیس هلوک بهمے با انگلیش جایز از قانون خرد و موجب نسبے مفاسد است تا آنکه سراج الدوله ناچار گشته سوشیر لاس را بر فتن عظیم آباد ترغیب و در برآمدن او از حضور خود مبالغه ها نمود و موشیر لاس وقت رخصت عرض نمود که اکثر نوکران با شما در مقام عذر کینه خواهے و با انگلیش اتفاق نموده اراده بد دارند و مرا برای بدخواهے شما بسے آرند بعد برآمدن من شما را با انگلیش جنگانیده کار خود سر انجام و شما را اتمام خواهند کرد تا من همراهم در جنگیدن با آنها قاصر نخواهم شد و نوکران شما بر شما دست نمی توانند یافت پیشتر اختیار با شماست سراج الدوله از خوفیکه مستولی داشت نتوانست که او را نگهدارد گفت بالفعل رفتن شما صلاح است اگر حاجت شود باز بعد شما را مے طلبم لاس گفت که نواب صاحب یاد داشته باشند که میان من و شما باز ملاقات نخواهد شد و جدگر رسیدن از ممتنعات است و راه عظیم آباد و گرید بعد بدر رفتن او از مرشد آباد شاه عنقاے سراج الدوله میر محمد جعفر خان و راجه دلبهه رام شهرت داد یافت و این هر دو کس جمعیت سپهه و دیگران را گرد خود سراج الدوله جا بجا بترتیب ترسان و لرزان بودند با خود متفق ساخته در فکر برانداختن بنیاد او کوشش شدید بے گمانی که کینه دیرینه از سراج الدوله و تاراج گے واقع ضبط اموال و اسباب خانه خود داشت مخفی در اعانت میر محمد جعفر خان کوشیدن گرفت و با هر کسے که گمان رعیت خاطر بسوے خود و احتمال انحراف از سراج الدوله داشت فقرهاے شکایت آمیز بزبان مردم معتبر بین آنها گذاشته و متفق پیر و شور خود با یکدیگر دشنام داده تظلم و استغاثه مے کرد و هر یکی را دلالت بر رفاقت میر محمد جعفر خان و راجه دلبهه رام مے نمود و خود نیز بر سانیدن اشرفیها که در وقت ضبط اموال مصحوب نهاے معتمد و خواجه سرایان خانه خود مخفے گهدا شته بود اعانت و مدد میر محمد جعفر خان مے کرد و میر محمد جعفر خان رفقاے دیرینه خود را از هر سانیده معرفت آنها از فرقه سپاه هر کس را که بیکار و با فلاس گرفتار بود دیده خوبے گرداینده وزر و حاسے در خانه او بکمال چنان بود ❊

ذکر بر انگیختن ارکان نفاق پیشه اصحاب انگلیشیه را بمجارۂ سراج الدوله و گذاشتن بنای عهد و پیمان با جماعهٔ مذکوره و لشکر کشیدن سرداران انگلیش بر سراج الدوله و برآمدن

راجہ دولبھہ رام باستحکام مورچال در پلاسے و در ساختن بآنہا و آمدن سراج الدولہ تا بہ پلاسے بارادۂ جنگ و ہزیمت یافتن از افواج انگلیشیہ فرنگ مقرر شدن نظامت بنگالہ بمیر محمد جعفر خان و انتقال دولت از خانوادۂ مہابت جنگ بدیگران ۞

چون کار بجائیکہ سابق ذکر یافت رسید ہر یکے رائے اختیار نمودہ چارۂ مدافعۂ سراج الدولہ منحصر در برانگیختن جماعۂ انگلیشیہ دید و بنوعیکہ توانست و دانست در ترغیب و تحریص آنہا بجنگ سراج الدولہ کوشید حکمت سیمۂ ظاہرا بوساطت گماشتہائے خود ایمین چند روزہ را کہ مہاجن عمدۂ کلکتہ بود بریں صرافت آورد کہ انگلیشیان را بر ارادہ مجادلہ و مقاتلہ سراج الدولہ مصمم گرداند و راجہ دولبھہ رام نیز کسے را بریں کار متعین نمود کہ بندۂ نام او نشنیدہ و میر محمد جعفر خان ہمان میرزا امیر بیگ راکہ اندکے از احوال او و نیکوئے کہ در رسانیدن بعض بی بے ہا بانگلیشیان نمودہ بود مذکور شد فرستادہ احوال سیلۂ ما سراج الدولہ با خود و دیگران و اجتماع آراے جمیع مردم بر دفعیہ او با جماعۂ انگلیشیہ ظاہر نمود بلکہ محضر نکیہ بسعے میر محمد جعفر خان بمہر سردارانیکہ از دست سراج الدولہ بجان آمدہ بودند تیار رسانیدہ بود نیز بصحابت میر زائے مذکور فرستادہ خواہان حرکت سہ داران جماعۂ انگلیشیہ گردید و پیغام دادکہ اگر شما صاحبان اندک حرکتے از جاے خود و سہل جنگے با سراج الدولہ نمائید تدارک او بہر صورتیکہ دانیم ما خواہیم نمود و باندک توجہ شما خلق عالمے از دست ایذا و اضرار ایں ظالم نجات خواہد یافت و عمدۂ ادائے مبالغ خطیر سہ کرور روپیہ و دیگر توقعات کہ بندہ را بران اطلاعے نیست موکد بعہد و پیمان و بعد بسیان آمدن مہاجنان مذکور نمودہ ظلمہا بیکہ از دست سراج الدولہ بر سر بے گمیشی و دیگران گذشتہ بود و چند ازاں آراستہ یکیک ظاہر ساختند جماعۂ انگلیش کہ در شجاعت و پردلے نظیر ندارند دیکیست کہ با لشکر شجاعت و مردے جویاے نام و نشان و شیر طبیعت اسباب مملکت ستان نباشد باستماع این اخبار و اطلاع بر حالات باہم مشورہ نمودہ ملتمسات میر محمد جعفر خان و راجہ دولبھہ رام پذیرفتہ مہیاے مجادلہ با سراج الدولہ شدند اما چون ضابطۂ این جماعۂ کل عقلا نیست کہ بے جہتے معقول با کسے برہم زنند البتہ جواب و سوال با سراج الدولہ نمودہ جہتے معقول در برہم زدن مصالحہ بہم رسانیدہ باشند کہ بندہ بران اطلاعے ندارد اغلب کہ در رنگ و تغافل در ادائے مبلغ تاوان کہ بعوض مال غارت رفتہ کلکتہ مقرر شدہ بود دست آویز جنگ و برہم زدن صلح شدہ باشد چہ شنیدہ شد کہ سراج الدولہ یک کرور روپیہ بضرورت قبول نمودہ ادائے آن بباد و شوار گشتہ بود بہر صورت بعد قرار یافتن ارادۂ مدافعہ با سراج الدولہ کرنیل کلیف معروف بثابت جنگ با لوج و ہابیکہ سپاہ داشت مستعد جنگ گردید سراج الدولہ باستماع این خبر مضطر گشتہ چارہ بغیر از استرضاے منافقان ندید و از در رفع و مدارا در آمد اما سود ندید بیت

بسالے زجورت جگر خون کنم ۞ بیک ساعت از دل بدر چون کنم ۞

راجہ دولبھہ رام اکثر افواج پیشتر تا بہ پلاسے فرستاد تا تیارے سنگر و مورچال و استعداد اسباب حرب نمایند و در اثنائے گذشتہ کار سرکار ظاہر سے نمود و در باطن از کار سازے خود غافل نبودہ مبالغے عہود و مواثیق با جماعۂ انگلیشیہ ہم از طرف خود و ہم از قبل میر محمد جعفر خان استحکام مے داد و سرداران لشکر سراج الدولہ را نیز با خود متفق مے ساخت و ہر یکے را بوعدۂ مناسب حالش مستمال و شریک حال خود مے گردانید و میر محمد جعفر خان نیز آمد و رفت دربار بارتقاے خود شروع نمودہ در ہمین کار بود تا آنکہ شہرت دارد کہ ہمہ کس با اینہا گردیدہ کمتر کسے از دل با سراج الدولہ ما نچون

چون خبر جنبیدن کرنل کلیف از کلکته بدیه غفلت از گوش سراج الدوله کشید چار و ناچار با دل دو نیم پر از هراس و بیم از منصور گنج کوچ نموده با فوج معتد خود که عبارت از میر مدن بخشی و راجه موهن لال دیوان و همراهیانش باشند و معدودے از مخلصان دیگر تا پلاسے رسید و از ان طرف کرنل کلیف ثابت جنگ با جماعهٔ خود و قلیل فوجے از تلنگه که شاید همه وجوه عمده لشکرش بدو سه هزار نفرے کشید در باغ پلاسے رسیده صف آرا گردید و روز پنجشنبه پنجم شوال سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و اثنه گیرو دار بلند شد چون فرقهٔ گلاه پوشان در قانون و آداب جنگ توپ اندازے و تفنگ سهیم و شریک ندارند حصهٔ اس انگلیش که در فرق مختلفه خود مهتاز و درین کار سکے را با خود دانبار سے دانند بمرتبه بارش گلوله توپ متواتر و متواے نمودند که عقل تماشائیان حیره و پریشان و قوت سامعه و باصره در ادراک سرعت آن عاجز و حیران بود میر محمد جعفر خان و دیگر بزرگان و خواهان نکبت سراج الدوله بود و اند از دور بطرفیکه متعین بودند باستاده تماشاے می نمودند و میر مدن و جیتر که گرم هنگامهٔ طلب فتح و نصرت بوده دست و پاے میزدند از شدت و رود گوله توپ مجال جولش نمی یافتند آهسته آهسته پاے جلادت پیش گذاشته راضی بتقصیر نبودند تا آنکه دو ثلث روز گذشت و میر مدن همین لال نزدیک باغ پلاسے رسیده بلکه مسکونید ثابت جنگ نسبت به این چند بدگمان شده مورد عتاب ساخت و فرمود که وعده چنین بود که جنگ در نهایت قلت رویداده مقصد بکلی منظور است انجام خواهد یافت و فوج همه منحرف از سراج الدوله است انچه دیده شد و بر عکس گفته شد او التماس نمود که همین جماعهٔ مخلص سراج الدوله اند که مے جنگند هرگاه اینها مغلوب شوند انجا هفده هزار کس حاضر دیده شد چون زشتی افعال و قبح کردار سراج الدوله مثل گذشته گسوت انتقام پوشیده بود میر مدن از کمال دلیری و شجاعت بجزم و استحکام اخلاص سراج الدوله دل خود مے کاشت گوله توپ جانستان رسیده ظاهیران او پریدند کار او بنهایت اجا میده اورا در همان حالت که بر جناح سفر آخرت بود بحضور سراج الدوله آوردند کلمه مستحسن ارادت خود گفته جان شیرین بجان آفرین تسلیم نمود و سراج الدوله از مشاهدهٔ این احوال بدرجه دهشت و هراس پیش آمد و شروع باضطراب و اضطرار نموده میر محمد جعفر خان را طلبیده ابتدا در آمدن اهل انکارے نموده درنگ میکرد سراج الدوله مکرر مردم را فرستاد با بابرام تمام آورد میر جعفر خان و میر محمد جعفر خان و متوسلان و منتسبان خود مثل خادم حسن خان و میر حسن و میر محمد صادق خان و غیره میر ابرا نزدیک آمد سراج الدوله مجز و الحاح را از حد برد و بنا چار شنیده و شک که دستار از سر خود برداشته بحضور میر محمد جعفر خان گذاشت و گفت اکنون من از گردهاے خود و فرزندان و حق قرابت و رعایتهاے حد خود و محبت خانگی تنفع آورده شما را بجاے آن مرحوم میدانم امیدوارم که از غفو و رعایت بنده درگذشته انچه لازمهٔ نجابت و سیادت بمقتضاے حقوق دیرینه و مراعات باشد بعمل آید و جان و آبروے من و آنچه متعلق بمن است بشما سپرده باشد میر محمد جعفر خان در ان وقت قابو را دیده انچه باید ملحوظ داشت و نمود و نماما او باحته التماس نمود که الحال روز قریب الاختام و وقت یورش و جنگ نمانده پیش و رنگان احکام شود و بجاے خود برگردند این وقت جنگ را موقوف نمایند و ان شاء الله تعالے بالتفاق سائر فوج تدارک این جنگ خواهم نمود سراج الدوله گفت خوب شنجو نست میرزا کور آنرا هم متعهد گردید که ذمه من ست شنجون متوانند نمود سراج الدوله دیوان خود راجه موهن لال را که پیشتر رفته مع میر مدن گرم ستیز و آویز و بتوپ اندازے مشغول بود و پیاده ها همراهے او از اطراف و جوانب پیشتر رفته و قابو بے خود دیده تفنگ اندازے هم میکردند حکم فرستاد که برگشته بمعسکر و بمورچال آید او جواب فرستاده که وقت برگشتن نیست هر چه شدنیست همین جا خواهد شد و اگر من بگردم تفرقه در لشکر راه یافته

طریق فرار گشاد خواهد یافت سراج الدوله روے میر محمد جعفر خان دیده مشوره طلبید خان مرقوم سخن اول را اعاده نمود و گفت که ارما خود همان قسم که گفتیم کارے می تواند شد دیگر اختیار با صاحب است سراج الدوله باستیلاے هراس بیهوش و حواس گشته اطاعت میر محمد جعفر خان را به ضرورت اصوب و اصلح شمرد و موهن لال را بمبالغه و اهتمام از جائیکه رسیده بود واپس طلبید **بیت** چو تیره شود مرد را روزگار ✤ همه آن کند کش نیاید بکار ✤ بجز دبر گشتن موهن لال ازان مکان لشکریان را برین ان خاطرے پیش آمده همراهیان اهل نفاق و بیدلان دور از وفاق راه فرار گشاده گریختن آغاز نهاده چون این راه گشت هر یکے بنا بده دیگرے سر در پے هم نهاده شروع بگریختن نمود و راندک زمانے ما [illegible] را اعنیا را فنا دسراج الدوله که براحوال لشکر آگهی یافت و قوف عظیمے از حریف مقابل عظیم از ان [illegible] بدل لاحق داشت دکتر کسے را دوست خود مے انگاشت بشدت اضطراب از جمیع تدبیرات دست بردا شته ساعتی از روز مذکور که لوم الخمیس بود باقے مانده خود هم رهگراے سالک فرار گشت و ششم ماه شوال سال مذکور دو ساعت از روز جمعه برآمده منصور گنج رسیده هر چند تاکید نمود که ملازمان در منصور گنج بجز است او قیام نمایند تا برای خود راهے که مناسب داند بعد مدت تامل اختیار نماید کسے قبول نکرده هر یکے بعذرے متمسک گردیده حتے محمد امیر خان که پدر زنش بود سراج الدوله پیش او هم دستار خود از سر برداشته بر پایش گذاشت که درین وقت برے خدا دست از سر برنداشته همین جا باشید و مردم را جمع نمایید تا اگر گریختن هم صلاح افتد بطور مناسب میر آمد خان مذکور نشنیده عذر ها خواسته بخانه خود رفت سراج الدوله بیاس هر رضاے مردم هر که از وجوه مشاهیر بلکه بطور ساعده هر چیز درخواست فرمان داد که خزانه را کشاده همه کس بقدر حاجت بردارند تا شب درخزانه باز و دستگیرندگان دراز بود دران شب مبلغ خطیرے هر که هر چند توانست برداشت و در خانه خود برد جمع مذکور اما کسے بکار خویش نپرداخت دقتے که بذبال اموال و در گذشتن ازاندوختن در رود باے بالبه مانکره و دست و پا زدن ازاندیشه مردم باز نداشت آخر برالعین خود مکافات همه را دیده ذبح مصائب بحمن برجبان و مال خود بر داشت چنانچه گفته اند **بیت** مهاز و رمندے مکن بر گمان ✤ که هر یک نمطے نماند جهان ✤ مهر گفت پاے مردم زجاے ✤ که ماجرا شود سے گرد آئی زپاے ✤ دل دوستان جمع بهتر ز گنج ✤ خرینه تهی به ز مردم برنج ✤ مبند از زر و سیم کار بسے ✤ که افتد گره در بایس افتی بسے ✤ عدو را بکوچک نباید شمرد ✤ که کوه گران دمد از سنگ خرد ✤ بینی که چون ماهم نبه مور ✤ زنند یران جنگی برارند شور ✤ نه موئے ز ابریشمے کمتر است ✤ چو پرشد زر بجز محله تراست ✤ القصه سراج الدوله خود را بی هار و یاور دیده تمام روز در منصور گنج گذرانید و شب شنبه هفتم شوال سال مذکور ابتدے که تواند جواهر و اشرفی ما و اطلاعات و برخے از زر نقد و دیگر که آنها را دوست مے داشت بسوارے رخته و میانه برداشت و اثقال و اموال را گرفته در نلث آخر شب از خانه خود بدر رفت و از راه نا دانے و حکمراے قضا راه خشکے گذاشته بگنگا رسانیده در انجا بر کشتی ها که آماده داشت سوار شده راه عظیم آباد گرفت اگر اندک دل خود و [illegible] داشته [illegible] داران ریزه را که گمان رفاقت تا نبا بود پیغام فرستاده راه خشکے مے رفت اکثر مردم بطمع [illegible] حقوق بر فاقت او در آمدند و ما چند هزار کس بدرے رفت و کسے مزاحم او در راه ها نے تواند شد بلکه دهر نمرے [illegible] و بیوسته کثرت و جمعیت مے افزود لیکن کرا مجال و یارا که چاره تقدیر و تدارک قضا تواند نمود غرض سراج الدوله بر جرده و خشتها [illegible] عظیم آباد رسیده قبل ازین ما جرا هنگام استماع حرکت جماعه انگلیشیه بارادهٔ خنگ او و نهضت [illegible] پلاسی خط بموشیر لاس

رئیس فرانسیس در کمال اضطرار نگاشته در نهایت تاکید و عجلت ابلاغ داشته بود خط مرقوم باو رسید اما موافق ضابطه الحال بهندوستان تازیکه برای مصارف او بر راجه رام نراین تنخواه کرده بود وصول شود درنگ بسیار شد بعد ازان آن مذکور روانه گردید قبل از رسیدن او در اینجا کار سراج الدوله تمام و اوراق مردم میر محمد جعفر خان از حمادات راج محل گرفته درعرض انتقام آورده بودند سوشیر لاس متصل براج محل رسیده اتمام کار سراج الدوله شنیده کشتیهای خود را بطرف عظیم آباد برگردانید و بیجرکوت که الحال جنرل شده از ولایت آمده دران وقت بمرتبه بیجرے همراه کرنل کلیف بود بتعاقب لاس و در صورت ملاقات او عدم انقیادش امور بانجامیدن با او هر جا بر خورد گردیده تا کرم ناسه دیگر دریا دررفت سوشیر لاس یکمنزل پیشتر از رسیدن بیجرکوت تعاقب او نموده از حد هر سه صوبه متعلقه سراج الدوله بدر کرده برگشت ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر داخل شدن میر محمد جعفر خان در منصور گنج و جلوس نمودن بر مسند ایالت هر سه صوبه بے تصدیع و رنج و گرفتار شدن سراج الدوله در دست نوکران و خرامیدن او بعد تزکیه انتقام ازین جهان بعالم جاودان ✣ ✣ ✣

چون میر محمد جعفر خان رسانه را بکلام خود دید بعد گرفتن سراج الدوله در پلاسے توقف نموده با کرنل کلیف و دیگر سرداران انگلیش ملاقات کرد و سنحکام عهود و مواثیق نموده جماعه مذکوره را با خود رفیق گردانیده بر احوال سراج الدوله و اتباعات سرداران فوج ازان برگشته طالع اطلاع بهم سانیده از اعیان شهر و ارکان دولت و سران سپاه چون خاطر جمع داشت بعد یک روز که عبارت از صبح روز شنبه سیزدهم ماه شوال سال مرقوم الصدر باشند داخل دولت خانه سراج الدوله در منصور گنج گردیده منادے بنام خود در شهر مرشد آباد گردانیدند مسافران دیگر که با او وفاق ورزیده بودند و سلامت طلبان ارادت کار بر دوسو خود را بر کنارے ستمرو ندیمبار کیاد رگذرانیدن نذور تعینات نزد او شتافتند و کسانیکه بدل راسخ این امر فرو گذاشته طرف سراج الدوله در دل داشتند شرذمه قلیل بوده اند آنها هم چار و ناچار از ایذا و اضرار او ترسیده خود را مانگشت نما ساختن مصلحت ندیده حاضر آمدند و میر محمد جعفر خان بر مسند ایالت تکیه زده کوس ملک و دولت بلند آوازه ساخت و باتفاق راجه دولبهرام رونق و نسق مهمات و ضبط و ربط احوال و اسباب و اقسام آن برای جمانه انگلیشیه و راجه دولبهرام چنانچه موعود بود پرداخت چون خطاب و القاب مهابت جنگ و وضع و اعلام و نهایت خوش و دردل آرزوے آن داشت برائے خود مقرر ساخته شجاع الملک صمصام الدوله میر محمد جعفر خان بهادر مهابت جنگ در مهر خود کنده و خطاب مهامت جنگ مرحوم برائے پسر خود میرن میر ساخت و خطاب مهیبت جنگ مرحوم برائے برادر خود میر محمد کاظم خان معین نموده و در ممالک محروسه سه صوبه اکثر جا قائم استمالت و استقلال بنا بر صلاح حال نوشته ارسال داشت و میر محمد قاسم خان داماد خود را مع مردم معتمد برائے گرفتن سراج الدوله فرستاد و میر داؤد برادر خود را که در راج محل مے بود نیز تاکید و حاید نوشت که در گرفتن سراج الدوله جهد بلیغ نماید سراج الدوله را که دام اجل بجیبده بود آنطرف دریا مقابل راج محل رسیده و در تکیه والا شاه نام فقیرے سابق عتے از گشتی فرود آمد و اراده داشت پختن کچڑے برائے خود و دختر خود و دیگران که دو سه روز چیزے نخورده بودند نمود ظاهرا با فقیر مذکور در زمان دولت و اقتدار چیزے که موجب اخفاف و آزار او باشد بعمل آورده بود فقیر مذکور کینه دیرینه در سینه خود مخفی داشته دام تزویر بگستر د و به تملق دل جوئے پیش آمده اهتمام در طبخ طعام و التماس استراحت

و آرام نمود و تعجیل را بر اجراء محل نگذاشته و دشمنان او را که در فحص و تلاشش نمی آسودند آگهی داد و میر قاسم خان با انبوهی که همراه شان بود در رسیدند و سراج الدوله را مع عیال و اموالیکه با خود داشت بدست آورده شادمان گردیدند **بیت**

همینست سندات اگر کشنوی ✻ که گرگ خمار کارے همن ندروے ✻

چون سراج الدوله مکافات را مجسم و مهیا دید بعجز و ابتهال پیش آمده کسانے را که قابل خطاب خود میدانست متحمل عتاب آنها میگردید و از هر کس التماس جان بخشی و تعین وجه قوتے و نگهداشتن در زاویه ے نمود میر محمد قاسم خان مضمون و آنچه زیور لطف النساء را که زیاده بر لکوک ے از زید دران زمان بود عهد و عید و بیم و امید گرفته متصرف گردید و ازین قبیل آنچه دیگر میسر گشت و بدستش آمد گرفت و دیگران نیز در خور رتبه و لیاقت خود هر چه هر که را بهر صورت دست داد در اخذ و جر آن کوتاهے ننمود و موهن لال که بدلوا ے سراج الدوله سر افتخار را اقتدار بگیوان کشیده سرمایهٔ عناد و عداوتها گردیده بود قبل از اسیر ے آقا ے خود در مرشد آباد گرفتار آمد و محمد جعفر خان برا ے استرضا ے راجه دولبهه رام او را جواله راجه مرقوم نمود و ظاهرا اموال اندوخته او بدست راجه دولبهه رام افتاده جانش نیز درهمین کشاکش تلف گردید و سراج الدوله روز یکشنبه پانزدهم شوال سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هجرے در دست نوکران خود اسیر دولت و هوان بمرشد آباد رسیده چون خلق او را بدان حال مشاهده نمود دولت و اقبال و جاه و جلال و ناز پرورد گیهایش که در زمان صغر سن و عهد بهبودت ننگ دیده بودند بیاد آورده خیره سرے و زشتی افعال او را بالمره از خاطر محو شدنے گردانیده بر احوال او ترحم ے نمودند میگویند بعضے از جماعه داران ملازم که تسکن آنها سر راه بود او را بدا نحال دیده و متاثر گردیده قاصد استخلاص او شدند اما مقتدران که بعضے از دشمن متسلط امید وفا ے وعده سیم و زر داشتند و بهانه سامحه نموده اغماض کردند اگرچه مرکوز خاطر زمره ناتوانان بود در بظهور نرسید میر محمد جعفر خان اقامت خود در منصور گنج بدعوے جانشینی مقرر نموده میرن را که اکبر اولاد و از بطن شاه خانم همشیره علائے مهابت ننگ و پرورده او بعد مردن پدر بود در عوض ے قدیم خود جعفر گنج نامید نگهداشت و میرن مذکور در جمیع امور قدسے چند از پدر خود پیشتر و در غرابت وضع و لباس و ایذا و اضرار دیگر ذمائم اخلاق بیشتر بود و نیز در قتل مردم و مالیشه بنهایت عجول و چابکی و چالاکے در امور نامعقول از جمله خرم و دور اندیشے شمرده تامل و تدبر سوائد میر میدانست و با این حالات خود را اعقل الناس دانسته بارتکاب اعمال قبیحه گذاشته بمهابت ننگ می جست بمجرد استماع ورود سراج الدوله او را نزد خود طلبیده شتابه رجائے مقید نموده و از رفقاے خود خواهان قتل او گشت نجیب زادگان که کشته مردے داشتند ازین کار زشت استنکاف نموده احدے بران امر شنیع اقبال نکرد آخر الامر محمدی بیگ نامے که از بدو شعور نمک پرورده پدر سراج الدوله و مهابت ننگ بود و عهدهٔ سراج الدوله یا مادر او دختر سے بکیس را پرورده طلبا لمرضات الله با آن شقے تعهد اکرده بود ند این شقاوت را اختیار نموده بعد دو سه ساعت از ورود سراج الدوله بقتل او رفت چون سراج الدوله او را دید پرسید که همانا برا ے کشتن من آمده اقرار نمود آن بے چاره از جان خود مایوس گردیده مجددا از افعال بد در بارگاه کرم الهی تائب گشت و گفت ایا رسلے نمی شوند که در گوشه افتاده زندگانے کنم بعد ازان گفت نه الله در انتقام قتل ناحق حسین قلی خان کشته باید شد و جلاد مذکور تیغ بدیع لمعان کشیده ضربتے چند بر پیکر نازنین او زد بر روے زمین افتاده گفت بس ست که کار من تمام و انتقام بانجام رسید و جان شیرین بجان آفرین سپرده ازین دار الابتلا م رحلت نمود تیغ جفا در گذشت و لاش او را بر هودج فیلی انداخته بطور تشهیر در شهر گردانیدند میگویند فیلبان بمباشرت سراج الدوله

خواجه حسین قلی خان رنجیده بود رسیده بدون امر و اراده سرکار بے ضرورت فیل را استاده کرد و قطره چند از خون سرا
همه ریمان زمین ملک فاعتبروا یا اولی الابصار **نظم** چنین بود گردیدن روزگار ✦ سبکسیر و بد عهد و ناپایدار ✦ منه بر
که بیگانه است ✦ چو مطرب که هر روز در خانه است ✦ نه لائق بود عیش با دلبرے ✦ که هر بامدادش بود شوهرے
دنیا حسن است ✦ که هر مدتے جاے دیگر کس است ✦ نکوئے کن امروز چون وه تراست ✦ که سال دگر دیگرے
اگر گنج قارون بدست آورے ✦ نماند مگر آنچه بخشے خورے ✦ چون لاش او در بازار بدسرا ے مادرش ر
شنید و غوغا برپا جراً مطلع گردیده بر هنه سر و پا بر رو و سینه طپانچه زنان بیرون دوید خادم حسن خان بر بام خانه
مقابل دروازه مادرش بود تماشاے تشهیر لاش مخدوم زاده خود ے نمود مشاهده این احوال نموده پے
فرستاد تا بضرب کتک و چوب دستی آن زن بیچاره سرگشته سرگشته را مع دیگر نسوان همراهش اندرون خا
وقتیکه سراج الدوله را آورده بودند میر محمد جعفر خان در خواب بود اگرچه از افراط مغیرات بیدارش هم کمتر از
خصوص دران وقت که نشئه ننگ تبائید جلوس بر مسند امارت ننگ دوبالا گشته از هیچ عالم خبرے نداشت ا
قابل رین که چون بیدار اطلاعے شود کار سراج الدوله تمام ساخت چون بیدار شد بمیرن پیغام فرستاد که از تا نظم معزول م
تخواهے بود خندید و جواب فرستاد که من نه آن بے خبرم که در چنین امور تساهل آغا قل خواهم نمود و هرگس ن
مے شد در مفاخرت خود میگفت که پدر مرا الحال پیغام فرستاده و من همان وقت کار او را تمام ساخته یا را
همیشه در اراده مهمات جنگ مداهنه در چنین کار ها چگونه روا توانم داشت ملخص که بعد تسلط و تشیید ارکان دولت خود بدایره ام راین نوشت
شتن ترغیب طلبیدن بسلی و استمالت شروع شد و میر مهمانات با میر محمد جعفر خان دوبت سرا شهر دوهمی برا ے ملاقاتی میرزا غلام علی بیگ
بدایره رام مذکور این نوشته نزد خود طلبیده شد میرزا مذکور که حسب الامر سراج الدوله مقید بود دوچار ه را زار و ل کشیده آورده بود نه خلاص
محمد جعفر خان رسید میرزا مذکور از سابق مناسبت طبیعے نهایت دوستی با میر محمد جعفر خان داشت در بتول بتقریب
افتاده گاهے نزد بان با امرا بر نمود چون خبر این انقلاب و بیدار ے بخت میر محمد جعفر خان از خواب و اتکاے
بالت مناسب رسید ما مردم را که اخراجے سراج الدوله بودیم خانه و محالات مملوکه و التمغا عظیم آباد و
میر محمد جعفر خان انعنایت حسن خیانچه باید بود امید عود بعظیم آباد دستقیض شد چه خان مرقوم با وال فقیر نهایت ربط
کمال اتحاد داشت سرگاه نبیده وارد مرشد آباد دستقریبے از جائے میشد اول میر محمد جعفر خان برا ے ملاقات
خبر رود ے آمد بعده نبیده برانے باز دید میرفت و میرن نبا بر حداثت سن کر نسبت بفقیر داشت سلوک
بعمل مے آورد و از ادب حقه رو بیرو ے فقیر مے کشید علاوه آن با نقے علی خان برادر خرد فقیر میر محمد جعفر خا
و بے تکلفی یار ا نه بود که بالا سرا زان تصور توان نمود نیا بر این در اگمان شد که گویا این دولت بخانه اش آمد
نبا شد نیابت صوبه عظیم آباد البته با دخواهد شد ازین جهت عرضے متضمن مبارکباد نوشته ابلاغ بمنود و خود نیا
افکر که برا شنائی و اتحاد میر محمد جعفر خان داشت اراده معاودت با ماکن مالوفه مملوکه تصمیم داد و کشتی ها تیار نموده
جمیع اهل و عیال و اخوان را بر داشته روانه عظیم آباد گردید نبده نظر بر نیکه الحال میر محمد جعفر خان را کله گوشه
و ما از مرتبه خود در نهایت پستی و تسلیم و میر محمد جعفر خان چنان کسے نیست که بوے آدمیت از گلزار خصایل آ
توان نمود و امید حقوق شناسے تعارف سابق از و باید داشت اندک تاملی نموده در نبا رس توقف کرد

را نیز مانع تعجیل شد ایشان نشسته مع اخوان و منتسبان بعظیم آباد آمدند چون خبر ورود ایشان بناظم وقت رسید جواب عرضی قلم انداز نموده راجه رام نارائن را نهایت ملامت بر بی خبری او نوشت و امر نمود که وارد ان را مع تقی علی خان بازینبارس برگرداند آن دفتر تقی علی خان را گفتهای سنده باد آمده برآمدن پشیمانی روی داد بحسب قسمت میر محمد کاظم خان برادر میر جعفر خان از چند سال ملازم راجه رام نارائن و بخشگری سرکار او داشت اگرچه مرد ساده بود اما از حق نباید گذشت خصائل حمیده و بزرگانه بسیار داشت سید علی خان برادر سومی فقیر سخنش رفته این ماجرا اظهار ساخت و گفت که راجه رام نارائن چوبدار خود فرستاده در معاودت مالطرف نبارس حسب الامر برادر شما که ناظم اند مبالغه دارد از استماع این خبر برآشفت و برام نارائن پیغام فرستاد که من با ایشان شریکم اگر برآوردن ایشان از شهر منظور باشد فکر برآوردن من باید نمود رام نارائن عذرها خواست و اظهار نمود که مرا با این صاحبان کاری نبود از امر برادر شما حسارت بانیکار نموده ام گفت او شان پوچ نوشته اند تدارکش را من میتایم شما کاری نداشته باشید او خاموش نشست و این مرد بزرگ را بر چه در دلش آمد بزبان قلم داده به برادر خود میر محمد جعفر خان نوشته فرستاد چون خط رسیده بتنبیه برادر نادم و متنبه گشته از ارادهٔ فاسده خود باز متعاقبش بنده رسیده براین ماجرا آگاه و تقی علی خان از آمدن من مضطر گردیده مبادا خبر ورود ایشان محرک آشفتگی خاطر میر جعفر خان و رام نارائن محمد داگرد و بنده تشویش ایشان دیده استمالت نمود که من از ورود خود رام نارائن را آگاه میگردانم اگر رضائی گشته اذن دادیم والا برمیگردم و رقعه براجهٔ مذکور نوشته فرستادم جواب در کمال خوبی نوشت و برای ملاقات خود مرا طلبید و اذن اقامت داد و تیرو خانه با برادران و مادر بسر برده گاه گاهی آمده و رفت دربار رام نارائن مینمود تا آنکه غلغلهٔ شورش حاضر علی خان غلام صولت جنگ مرحوم که داروغهٔ دیوان خانه اش هم بود باتفاق اهل سنگه کانپه دیوان شوکت جنگ که در پورنیه خروج نموده بسپه موهن لال یانائب او را گرفته مقید ساخت و خود بحکومت آنجا سرے برافراشته بود و خبر آمد آمد میر محمد جعفر خان و برآمدنش از مرشد آباد باستماع شورش مذکور شیوع یافت معلوم شد که میر محمد جعفر خان بارادهٔ اطفای ثائرهٔ آنجا و انتظام و تسخیر عظیم آباد با فوج انبوه برآمده چنانچه در اوراق آینده بتفصیل این سوانح بوضوح می انجامد

ذکر برآمدن میر محمد جعفر خان بارادهٔ گوشمال حاضر علیخان و انتظام و تسخیر عظیم آباد و تالیف راجه رام نارائن و دیگران

چون در مرشد آباد انقلابے عظیم و فترتے جسیم روے داد هر یکے در خیالے افتاده ارادهٔ پیش گرفت راجه رام نارائن راهم پهلوان سنگه و راجه سندر سنگه و دیگران دلالت بلشکر کشی و انتظام ولی نعمت و خداوند زادهٔ او نمودند توفیق و جرأت نیافت و هر چند اندیشه ها از طرف میر محمد جعفر خان در ملال احوال خود داشت ملاحظات پیش گرفته آنچه پیش را اصوب امور پنداشت روزے میر محمد کاظم خان برادر میر محمد جعفر خان مع همراهیان خود که جمعیتے بودی خبر دغیره وقت اول صبح در باغ ساخته رام نارائن که او هم در انجا بود در رفته داخل شد و رام نارائن متوحش گشته از عمارت باغ مذکور در عمارت باغ دوم که ضمیمهٔ همین باغ بود رفته نشست و خلصانش در انجا اجتماع نموده گلهٔ این قسم آمدنها نمودند و رام نارائن هم عذر آنکه اینوقت ملاقات نمی تواند شد زبانی مردم گفته فرستاد و از میر محمد کاظم خان و برادرش بدگمان گشته شکایت ایشان نقل مجلس خود نمود تا آنکه میر شرف الدین که جاگیردار قدیم از ملازمان شجاع الدوله و سرفراز خان

وبعد زمان آنا فیق نهایت خنگ وسراج الدوله وتباذگے مخلص و دلخواه میر محمد جعفر خان بود و گنیڈامل نامی از گماشتهٔ
ورفقاے جگت سیٹھ بسفارت وتالیف واستمالت رام نارائن از لشکر میر محمد جعفر خان مع مراسلات اورسیدند وسرگرم
کار خود گردیدند وحاضر علے خان که درم خریدهٔ صولت خنگ مرحوم ودارو غهٔ دیوان خانهٔ او ومور دالطافش بود بعد کشته شدن
شوکت خنگ وتسلط پسر موہن لال ازطرف سراج الدوله در پورنیه بسر میر دنیز اچل سنگه کاچهه دیوان شوکت خنگ درعهد پسر موہن لال متهد پرگنات پور
دسے پوره گوندواره وگنڈهه گوره وغیره جاها گشته زمیندارے وتامی بهرسانیده بود سپاه ورعایا پورنیه از عهد صولت خنگ که هشت نه سال گذشته باشد
مذکور نهایت معرفت وبسبب تقرب آنها با اولیاے نعم رجوع هم داشتند نیابرین هر دو راچیزے مے شمردند مردم پورنیه مثل رعایاے
بنگاله نهایت نام دوست مطیع همه کس مے باشند وسپاه متوطن آنجا هم کذالک حاضر علے خان واچل سنگه از کمال شفاهت
نشناختن مرتبه خود دراین انقلاب باهم ساخته سپاه آنجا را باخود متفق گردانیدند ونائب موہن لال دیوان سراج الدوله
را که حاکم پورنیه بود مقید نموده حاضر علے خان بر دسادهٔ حکومت تکیه زد واچل سنگه دیوان مدار المهام او ومرجع جمیع مردم آن
دیار گردید فی الحقیقه حاضر علے خان را بنام تورهٔ ساخته صاحب اختیار جمیع معاملات وکاروبار شده دسے مذکور بود
میر محمد جعفر خان راچون بر رام نارائن نائب نظامت عظیم آباد اطمینان واعتماد بنود رفتن بصوبه مذکور وانفراغ ودلجمعی
از معاملات آنجا ضرور دسے شمرد درین عرصه آشوب پورنیه هم بگوش او رسید ناچار برائے انتظام این دو کار دریا صفر
سنه یکهزار ویکصد وهفتاد ویک هجرت دریاه پنجم از ارارت مستعار خود نهضت نموده داخل مسگر گردید وفرزند ارجمند
خود میران را در مرشد آباد به نیابت گذاشت اول منزل که میدان همنیا بود از براه رجیفیے سراج الدوله که میرزا امهدے نام
وبعضے از خطاب هاے پدر خود داشت ودر تخت فرمان برادر رندگے مے نمود با آنکه در قید حبس بود واندیشه بهم رسانیده
تبدیلش فرمان داد مشهور خود چنانست که آن بیچاره را در تخته هاے که برائے نگهداشتن تمال وتهانهاے سفید
مے سازند گذاشته ریسمانها بش را چنان تنگ کشیدند که دران شکنجه روح آن مظلوم بعالم قدس پرواز نمود وزر بعضے
مسموع افتاد که زهر قوے التاثیرے خورانیده آن مظلوم مرحوم مسموم بآن عالم رفت بعضے از معتقدین مے گویند
که سبب کشتن آن بے چاره برگشتن راجه دولبهه رام از میر جعفر خان بود که در اندک زمانی صحبت فیمابین هر دو کس
ناجاق واتفاق بافتراق مبدل گردید سبب همانا آنکه راجه دولبهه رام چون متصدے عمدهٔ مهمات خنگ وسپر متعهدے
مثل راجه جانکی رام در عهد آقاے خود صاحب پاسکے جاه الدار وقوت بود ومیر محمد جعفر خان در ظل حمایت او
از جزاے خیانتهاے نخشگرے محفوظ مانده منت احسان بر سپاه مینگذاشت وخود هم نفعها بردے داشت
راجه مذکور بخوف خان وآبروے خود که از سراج الدوله داشت اول با میر محمد جعفر خان شه بک ودستان گردید
وآخر دردل خود از ریاست میر جعفر خان واطاعت خود نادم ومنفعل گشته اراده برآوردن میرزا امهدے مرحوم در خاطر
گذرانیده وبعضے کسان را در بن باب خفیه بانیکا رگماشت که برادر سراج الدوله را بنحوے تابادر سانند ومیر محمد جعفر خان
رجوع سپاه وفدایان نے ربا دولبهه رام دریافته وبرارادهٔ او آگاه گشته مضطر وقاصد قتل آن نوجوان بے گناه
گشت ملی ای حال آن بیچاره را ناحق کشته ذخیره اندوز وزر وبال وثقل نفوس محرمه بنرعم خود مطمئن خاطر وفارغ البال
گردید میران مذکور خود را بجاے شهامت خنگ شمرده عمله واعمله خانه خود کرد چنانچه حاجے مهدے مرحوم را اداره
دیوانخانه وراجه راج بلبهه نگال جانگبرگے را دیوان خود مقرر نمود خادم حسن خان که نام قرابت خود با میر محمد جعفر خان

استمارے ذاتی الحقیقة قرابتے نداشت چه صورت قرابتش آنست که سید خادم علی خان پدر خادم حسن خان شوہر خواہر میر جعفر خان بود و خادم حسن خان ازان ضعیفه بهم نرسیده از زنے دیگر که شاید کشمیریه بود متولد گشته بدین جهت بخواہرزادگی او مفاخرت مے جست و در هر مجلسے میر محمد جعفر خان را بلفظ ماموکه در هندے خالو را میگویند تعبیر مے نمود اما بعض مناسبتهاے مزاج داشت و در سن هم چندان تفاوت نبود بدین سبب از بدو جوانے در تماشا بینے و فواحش طلبے و لهو و لعب که مرغوب هر دو کس تا پایان زندگانے بود همیشه شریک و سهیم و در یک مرتبه و مقام مقیم بوده اوقات را بکام و طرب میگذرانیدند لیکن نسبت میر محمد جعفر خان نهایت عیار و در حساب و کتاب و اخذ و جرز هوشیارتر و سیکسرے و نیز مغزے و در مزاجش غالب دباو ضاع خانه شیخے، حرکات و کلمات او علیانه معتاد و راغب بود چون بنوکرے صولت جنگ مرحوم مدتها در پورنیه بسر برده از راه و رسم آن دیار و مداخل و خارجش آگهی تمام داشت از رو سے حکومت آنجا مے خود و در جلد و سے رفاقتے که بهنگام خوف سراج الدوله با میر جعفر خان کرده و فی الحقیقة در پناه او بسر برده چه سراج الدوله از خادم حسن خان هم بدگمان و خواهان ایذا و اخراجش بود توقع داشت که چون حق تعالے بر شما این همه ملک و دولت بخشیده اگر گوشه پورنیه باین بنده که با ذیال دولت شما منتسبیت و منسوب بوده بخشید از بنده پروریهایگانه نخواهد بود چون هنگامه حاضر علے خان روے داد و میر جعفر خان باراده اطفاے نائره آن فساد بیرون برآمد خادم حسن خان کرزے معتد به با خود داشت اسباب امارت بقدر حاجت از راسته همراهے میر جعفر خان گزید و اصلاح مفاسد پورنیه را شده ها عطاے خدمت آنجا و اعانت اندک فوجے متعهد گردید میر جعفر خان که رغبت بعیش و آرام حصص درین ازمنه که وقت تمام دولتے بدسنش آمده نهایت داشت و معامله عظیم آباد را از پورنیه عظیم تر مے پنداشت رضے گشته خلعت خدمت پورنیه با و دادو میر محمد کاظم خان رساله دار قدیم مهابت جنگ را که بانقیر هم قرابتے داشت چنانچه ذکر من در خنگ شوکت جنگ با سراج الدوله بتقریبے گذشت و بالفعل میر محمد جعفر خان نبابر تالیف قلوب سررساله اش افزوده بخشیگرے بعض افواج هم با و فرموده بود بکمک خادم حسن خان تعیین نمود +

ذکر رفتن خادم حسن خان به پورنیه و ظفر یافتن بر حاضر علیخان و مجملی از سوانح آنجا

میر محمد جعفر خان خود در راج محل توقف نموده خادم حسن خان را چنانچه گفته آمد به پورنیه مرخص نمود خادم حسن خان فوج و اسباب خود آراسته عبور گنگا کرد و نوشتجات بهمرخود بنام هریکے از رؤساے سپاه و رعایاے پورنیه که جمله را بنام و نشان مے شناخت متضمن وعده و وعید و تالیف و تهدید برگاشت حاضر علے خان سفاهت نشان واچل سنگه مغرور خود و از آدمیت دور بمشاهده اژدهام شش هفت هزار پیاده برق انداز تفنگچی آنجا و دو سه هزار سوار بجا و رآن دیار که بنظر لائق رعایا و از تاثیر آب و هواے آنجا بسرے از تنگ و عار گشته لائق کار زار نبود تند خود را مصدر کارے تصور نموده باراده مدافعه خادم حسن خان به استماع اراده اش از پورنیه برآمده بجائیکه مناسب دانست طرح سنگر و مورچال انداخت و رسن پان نام سنجے دماغ او را بتطبیق احکام نجوم بر دلالت فتح و ظفر مشعر رانیده اطراف و اضلاع مورچال تجویز خود مقرر ساخت و حاضر علے خان مع دیوان با فوج و سامان دران سنگر اقامت ورزیده

مستعد پیکار نشست و رفقای خود را از رهای بسیار که از خزانه فراهم آمده عامل سراج الدوله بدست آمده بود رایگان بخشی نموده خوشنود گردانید چون خادم حسن خان نزدیک رسید رعب و خوف در دل فتین جا کرده خادم حسن خان خود استعداد فوج از میر جعفر خان نموده و عرضی نوشته عجالة ابلاغ داشت که موافق وعده فوجی باعانت من زودتر برسد و تزلزلی در قلوب سپاه پورنیه بهم رسیده درمیان آنها اندک اندک راه فرار افتتاح یافت و شبها هر کسی ترسناک تر بود راه خانه میگرفت تا آنکه در جمعیت حاضر قصوری راه یافته خاطرش هم پریشانی پذیرفت میر محمد جعفر خان چنانچه معین شده بود میر محمد کاظم خان با کمک خادم حسن خان روانه ساخت خادم حسن خان که مرد عیار سرد بود براضطراب سپاه و سالار پورنیه آگهی یافته مقابله را مناسب ندانست تا بی اعانت دیگرے کاری هم کند و نامی هم برآرد بنابرین قبل ازان که میر محمد کاظم خان برسد سپاه همراه خود را آراسته صفوف حرب مرتب نموده و طبل جنگ کوفته سوار شد ازان طرف حاضر علی خان و اجل سنگه نیز تهیهٔ جنگ نموده و صفوف را آراسته بر سنگر خود مستعد ایستاد چون خادم حسن خان مع فوج خود نمایان شد سپاه حاضر را که خوف و هراس وافر مستولی گردیده احکام بیم و امید از خادم حسن خان نیز رسیده بود بجز دویدن طلیعهٔ لشکریش بی تحریک سیف و سنان گریزان گشته راه فرار پیمودند و بخانه خود رسیده آسودند حاضر علی خان ماجز و حیران گشته بچالاکے و چالاکے مدبر رفت و رفت که رفت ظاهرا راه کوهستان گرفته بیرون از حدود و محروسه این هر سه صوبه جائے سر برآورده در انجا لبر و بوم عمل جاه میر قاسم خان باز آمده مدتے در قید او ماند بعد ازان از و چیزے مسموع نشد و خادم حسن خان مظفر و منصور داخل پورنیه گردیده در خانه هاے نباکرده صولت خنگ نزول نمود و فرمان داد تا تفحص کرده اهل سنگه را حاضر کنند آن احمق بامید آنکه مستمدے پیشه ام و بدنامے بر سر حاضر علی خان افتاده چنان لغزشے باو نخواهد بود تا بگفته گرفتار آمد خادم حسن خان کاغذ جمع و خرچ از و گرفته هر کرا با و پیوسته و چیزے از حاضر و او بدست آورده بود استرداد نموده اکثر فراریان را بے آبرو کرده مع شے زاید از انچه گرفته بودند بعرض وصول در آورد و مردم را بلطف و کنایه سرتند رسلیقه کش و فا نموده رنجانیدند و زر وافرے بامید نامے اندوخت درین ضمن میر محمد کاظم خان حسب الطلب رسیده با خادم حسن خان ملاقات نموده بعد روزے چند مرخص شده نزد میر محمد جعفر خان رفت و خادم حسن خان مشید الارکان گشته بانتظام ممالک متعلقه خود پرداخت بعد چند ماه رتن پان منجم که دهات بخشیده سیف خان و صولت خنگ در پورنیه داشت گمان آنکه امرا را باسنجان که کارشان همین خشنود نمودن اغنیا بسنجان در نوع بے اصل هست کینه نمے باشد خادم حسن خان با من کینه چرا داشته خواهد بود رفته با او بایدساخت دهات را متصرف باید شد چون رسید خادم حسن خان با ستقبال شروع نموده گفت رتن پان جیوسا عت را خوب سنجیده از خانه برآمده باشید گفت نواب نامدار کار ما همین است که تحقیق و تفتیش ساعت برائے دیگران مے کنیم برائے خود چگونه قصوے کرده باشیم گفت حاضر اهم خود ساعت سنگ گفته درمیدان آورده بودید منفعل شد بمجرد انفعال مردم را گفت که این گیدے را ببرده بینے او را ببرند تا قدر ساعت شناسیش براه و بیراه و بیگران عیان گردد و بحکم الحکم او بعمل آمد و میر محمد جعفر خان با جمیع لشکر و حشر تهیهٔ رفتن عظیم آباد نموده

ذکر نهضت نمودن میر محمد جعفر خان از راج محل بطرف عظیم آباد و ساختن اهبه و اسباب این

باکرنل کلیف ومحفوظ ماندن از شر و رو برگشتن میر محمد جعفر خان مشغوف ومسرور

چون تسلیه میر محمد جعفر خان برد راجه رام نارائن جرما معلوم شد رشتگار ے خود و پیدا ے دولت منحصر در اتفاق باجماعه انگلیشیه دید چه اعتماد ے بر قول وفعل میر محمد جعفر خان وانباغش نداشت ناچار باگنیڈ امل ساخته اورا وکیل خود گردانید وگفت بجوئے خاطر خواهی خطے بمهر ودستخط کرنل کلیف تحصیل نموده باید آورد تا من بالمین خاطر گشته حاضر شوم ومسوده درست کرده داد گنیڈ امل نزد میر جعفر خان رسیده ظاهر نمود که بے توسط صاحبان انگلیشیه وام نارائن حاضر نمے شود اگر خطے از مهر ودستخط ایشان برسد مقدمه بزود ے طے مے شود والاخدا ے داند چه صورت گیرد جواب یافت که چه مضایقه گنیڈ امل باخشے ساخته ومسوده خاطر خواه خود نویسا نیده روبرو آورد چون میر محمد جعفر خان چنان خط وسواد نداشت ودرنشه تنگ کرستی لازمهٔ اوست خصوصاً بعد طعام هیچ کارے نمی پرداخت مزاج شناسان وقت دیده مسوده را آورد وند عذر بے دماغے خواسته موجه خواندن نشد گفت مضمونش بگو بیکه مناسب مزاجش ظاهر نمودند پرداختگی داد که پیش کرنل کلیف برده مطابق همین نویسانیده بیارید گنیڈ امل کاغذ کرده بزود ے نزد کرنل کلیف رفت وموافق مسوده خط نویسانیده گرفت وکرنل مسوده را نزد خود نگهداشت مضمون آنکه شما بخاطر جمع بیائید حفاظت جان وآبرو ومال صوبه وعدم درخواست محاسبه از شما ذمه ماست و گنیڈ امل از همانجا پرداز بطرف عظیم آباد برکشاد ورسیده براجه رام نارائن مژده درداد اوخط را دیده مطمئن گردیده اراده رفتن باستقبال وملاقات میر محمد جعفر خان جزم نمود وساعتے دیده نقل مکان کردنبده را که تالیف قلب نموده اغلب خوانان ملاقات بود ومشمول اشفاق وعنایات مے نمود ضرور افتاد که مهمانات ومدارات بالاکرده آید بنابرین درمکانی که نقل نموده دو روزے مقام داشت رفتم ومحقر رقعه نوشته بدست او دادم حاصل مضمونش آنکه هیچکاره باهم گاهے بکارے آئید اگر مناسب دانند بنده نیز همراه باشد بر قفاے همان ورقه دستخط نمود که من بالفعل درتشویشے میروم اما حسن اخلاص شما در نظر جلوه گر وفرصت را منتظرم انشاء الله تعالے بعد معاودت باکامیابے خدمتی که از دست برآید ساعت خواهم شمرد مرخص گشته بخانهٔ خود آمدم واو راست بخدمت کرنل کلیف ثابت خنگ شتافت وسائط غیر گنیڈ امل که محرم نبود ند تدریجاً دلالت برفتن نزد میر جعفر خان واظهار قباحت ملاقات باجماعهٔ انگلیشیه بانواع مختلفه نمود ند رام نارائن که مرد عیارے بود التفات بگفته آنها نکرد ورفته باکرنل کلیف ثابت خنگ ملاقات نمود اویکی از سرداران را همراه داد تا رفته بملازمت میر جعفر خان رساند این سخن بر بسیر ندکوران گران آمده در دل ملاے از رام نارائن بهم رسانیدند بعد ملازمت فرمان داد که در فلان طرف خرگاهش رام نارائن خیمهٔ خود کند چون او الحال مطمئن بود حسب الامر بجا آورد ودر باغ جعفر خان که متصل بآبادے عظیم آباد طرف شرقے بر لب آب گنگا واقعست معسکر گردید نقی علی خان وسید علی خان وناصر علی خان اخوان فقیر بوساطت میر محمد کاظم خان برادر میر جعفر خان بملازمتش رسیدند وبنده بمعرفت میر محمد کاظم خان بخشے گردید الجمله نام قرابتے وبآن عزیمه آشنائی وحقوق دوستیهاے او واحسان سابق بابت خنگ سراج الدوله باشوکت خنگ برگردن بود یکبار ملاقات نباچارے بامیر محمد جعفر خان نمود چه فقیر را با او ضاع او قبل ازین نظامت وبعد ازان هم مناسبتی ومجالست او نبابر عدم مجانست رغبتی نبود ودر مدت دو سه ماه اقامت او در عظیم آباد شاید یکبار یا دو بار دیگر بدربار رفت وهر بار باستماع تقریرات موحشه او زجرت خاطر وانتشار حواس بهرسانید وخواهش مشاهده آن محفل مضمحل گردید غالب اوقات بخانهٔ امیر محمد کاظم خان بخشے گذرانیده دل خود را خوشنود میداشت وهر چند عسرت وتهی دستی بسیار دران اوان

لاحق بود فقیر این شعر جناب شیخ خزین را سکنه الله تعالی فی اعلی علیین شنید گریده بوسے از گذر تنها بنجا طرح وداع نمیداد

بیت مطرب سماع عرش وساقی شراب ده ✤ ایام را بکام فلک را جواب ده ✤ میر جعفر خان را با میرزا شمس الدین آشنائی

و یگانه ونهایت بے تکلفی ها بود بلکه اندک سبقی بطریق قرض میر جعفر خان در عهد سراج الدوله که ایام اضطرابش بود نیز رسانیده

و این اوقات مالک دفائن وخزائن سراج الدوله و هر سه صوبه را قابض گشت میرزا شمس الدین متوقع انواع مراعات بنابر حقوق

سابقه بود اما برعکس انچه مظنونش بود مشاهده نمود و کدورت و غلبت بارے یافت بخوف انکه چون مرد خوش طبع بیباک و کهنه

آشناست مبادا در فرصت یافته کلماتے خبیث که موجب کسر شانش باشد بزبان آرد روزے میرزا مذکور صحبت طلبود وقت فرصت

دریافت میر جعفر خان خواست که عذرے گفته از اول زبانش را بندد گفت میرزا صاحب من احسانهاے شما فراموش

نکرده از احوال شما غافل نیم لکن چه کنم که زرهاے موعود بصاحبان انگلیش رسانیدن و دیگر امور ضروریه را سرانجام دادن واجب

شده هرگاه او تعالی فرصتی و وسعتی بخشد از خدمت شما قاصر نخواهم بود میرزا که دل سوخته دغلگی هاے اندوخته چند ماه دانست

گفت نواب صاحب احوال خود را زیاده برین نفرمایند که مرا رقت مے آید وجه کنم که سراج الدوله خانه مرا غارت کرده والا

درین وقت هم خدمت را سعادت مے شمردم میر محمد جعفر خان را که جواهر زواهر و افر بدست افتاده و تمام عمر خود در ارزوے

آن برباد داده بود دلبیارے پوشید چنانچه در بر دو دست از هر جوهر هر یک سمن و این سمن ها شش هفت در یک دست

جمع مے شد و مالها بهاے مروارید علی هذا القیاس سه چار عدد در گردن مے انداخت آن روز هم همین هیات بود میرزا

شمس الدین گفت سنگی چند که در دست و گردن خود بدولت هست چیزے نیست که بکار کسے آید اما اینقدر هست که اگر این

دست طلبا نچه بر روے این مخلص مے زدند راحتی و مسرتے بدل من مے رسید چون میرزا مذکور هم همراه میر جعفر خان بعظیم آباد

آمده بود کسے بخان مرقوم خبرے دروغ از راه عداوتے که با میرزا شمس الدین داشت رسانیدند که آدمهاے میرزا

مذکور با مردم کرنل ثابت جنگ منازعه و خانه جنگی نموده اند اتفاقاً بعد لحظه میرزا هم حاضر شد مجمع عام بود و چه عجب که من هم

آن روز بوده باشم بمجرد ورود میرزا شمس الدین میر جعفر خان او را مخاطب نه بلکه معاتب ساخته گفت صاحب مردم شما آدمهاے

کرنل صاحب را جنگ پسند اند که کرنل کیست مرتبه اش چیست میرزا شمس الدین بر پا ایستاده و بانگ بلند گفت قبله گاه

مراجع یا راکه کرنل صاحب طرف توانم شد من هر صبح برخاسته حرکرنل صاحب را سه کورنش میکنم با کرنل صاحب چگونه

برابر سے خواهم جست و این کنایه بود بطرف او که با وجود عدم لیاقت لفظاً بعد قبل کرنل مرقوم بآن مقام و مرتبه رسیده

القصه بعد چند روز میر محمد جعفر خان را که از فراغ از عیش و کامرانے و تماشاے رقص سرود زنهاے آن دیار میسر آمد

ارادهٔ دادن صوبهٔ عظیم آباد به برادر خود میر کاظم خان نمود و محاسبهٔ مداخل صوبهٔ مذکور از رام نارائن درخواست او کبرائے

همین روزها توسل بکرنل ثابت جنگ و اصحاب انگلیشیه جسته بود با کرنل کلیفت ظاهر نمود کرنل میر جعفر خان پیغام مالغت

ازین امر فرستاد میر جعفر خان بوضع گفت گوئے که داشت برآشفته جواب داد که صاحب چه معنی دارد صوبه را کبرائے نارائن

بدهم و برادر خود را محروم گردانم برائے چه و برائے آنکه کرنل باز گفته فرستاد که من برائے همین روزها اول باشنا در شد آباد رفته آن

زمانت من شدید و تکلف رفتن همراه خود نموده باصفهان خود مانع شما بودم که با مردم را همراه نبرید و در کارهاے مالی و ملکی

خود دخیل گردانید که اکثر کارهاے شما مطابق ضوابط و آرائے ما نخواهد بود و بیرگاه پاسے من در میان باشد چاره از مراحمت

و ممانعت امور واقعاتیکه موافق قواعد مقرره و عهود معینه ما نباشد ندارم بنابرین مداخلت ما در معاملات موجب رنجش و

افتراق و باعث تبدیل وفاق بنفاق خواهد شد بنجاطر شما نیامد اکنون که ما را آورده عهد و پیمان و خط استمالت متضمن عهد و پیمان بمهر و خط من نویسانید دیگر نه خلاف عهد و نقض پیمان بعمل مے تواند آمد میر جعفر خان انکار مضمون خط و استدعای مسوده نمود نامبرده مسوده را فرستاد چون مسوده خوانده شد میر جعفر خان انفعال کشیده با منشیان و کنیه اهل در آویخت آنها هم ردّ و بدل چنانچه باید نموده باتفاق ملزم ساختند که ما مسوده را در حضور گذرانیده و بمضمون نشر مطلع گردانیده ایم الحال بنابرهجوم مشاغل و غلبه نسیان از خاطر ما طرح شده و فراموش گشته است خلاصه میر جعفر خان راجاره غیر از اشرفی و رام نارائن نماند و از اظهار ارادهٔ خود نادم گشته شروع بر ضاجوئے رام نارائن نمود و برادر بیچارهٔ خود را به نوید و امید مراحم و اعطاف دیگر خوشنود گردانیده همراه خود در زمرهٔ امیدواران گرفت و کامگار خان همین که دیرینه آشنائے با خان مرقوم و از ابتدائے تسلط نیز مراعیض نیاز نگاشته خوشنود داشت با میدغور رسے و رفع منافشه که با راجه سندر سنگه داشت حسب الطلب میر جعفر خان در حضورش آمده بوعدهٔ امروز و فردا شادمان بود راجه سندر سنگه از دانائے و خوبے خود توسل برام نارائن که داشت دست از دامن برنداشته میر جعفر خان را مثل سائر الناس مید ید و گاه گاهے آمد و رفت در بارش مے نمود چون مقدمه رام نارائن صورت گرفت و سبائے معامله او متانت نپذیرفت کامگار خان که از مدتے با نتظار ایفائے وعده امیدوار بود بروفق ایمائے رام نارائن بپاس خاطر راجه سندر سنگه مقید گردید و میر محمد جعفر خان از انتظام امور نوعے که مذکور شد فراغت یافته اجماع فضلاے قلمند رکه با مصطلاح میله مے نامند نموده طعامے لائق خورانیده و سر فقر یک یک روپیه و اجه بازان سرگرم نشاط همو لے گردیده و جامها را رنگین ساخت و ارباب لهو و لعب و اصحاب عیش و طرب را بنواخت درین عرصه رام نارائن که بر احوال فقیر اندک توجهے داشت برائے واگذاشتن جاگیرات فهیم پرگنه چلاوده امهائے مونگیر و دیهات بنی گنج و سوانگ میر جعفر خان التماس نمود میر جعفر خان ناچار پاس خاطر شش ضرور شمرده اذن داد رام نارائن این احوال را بنده گفت و میر جعفر خان چون دید که این کار تشبث یافت و نقے علی خان برادر فقیر که با خان مرقوم دیرینه آشنا بود و همیشه آمد و رفت نجد تش مے نمود پیشتر خود پنجاه ایمائے بدان رفت و قعات عظیمه داشت بالفعل هم تجدید مصاحبت امیدوار کار بار بود خواست که بار احسانے بر سر نقے علی خان گذارد و او را از همراهان خود دانسته بنقے علی خان فرمود که صاحب در بارهٔ جاگیر خود اگر امرے منظور باشد سوالش بیارید من دستخط کرده دهم نقے علی خان ما فی الضمیر او را یافته ناچار سوال او را گذاشت جاگیرات مذکوره نوشته برد و میر محمد جعفر خان بنام راجه رام نارائن دستخط کرده داد و هر دو کس را خوشنود نموده داعیه معاودت نمود چند روز در چهل ستون که بنا کرده همیت خنگ مرحوم بود سوم هوسے را باهتمام تمام تقدیم رسانیدند دو سه روز انه موسمش چون اتفاقے نماند در ریگستان دریائے گنگا که درمیان اندک آبے جارے داشت عبور نموده هر پرده ها برپا کرده دشور هوسے بسیوم فهشور مشابه ساخته آخر روز از ایام معهوده آش کباغقا و هنود روز خاک ببرے بر سر روے همه گرسیت این عمل هم خاطر خواه خود و هواخواهان بانجام رسانیده داد زنگ آمیزے و خاک بیزے داده معاودت بتهر عظیم آباد نمود و از انجا عازم مرشد آباد گشته اول بزیارت مقابر بهار خصوص مرقد شاه شرف بن یحیی منیر بے که شیخ و متقدم اے مردم بهار و قریب و جوار آنجاست رفت آرزوے کباب گوشت گاو بارد غن تلخ سرشف که گرگتاری نوشتان آنجاست بسیار داشت و میگفت که در انجا خاطر خواه خورده خواهد شد شنیده ام که احمد درود در قصبه بهار بسکنه روست اس آنجا که در تیارے کباب مذکور شورے دهنتند فرا بشها نمود هر کسے درست کرده مے آورد نخے را آنها

مورد تحسین و آفرین بسیار و بمنصب ہفتہزاری مورد مرحمت شدند و بعہدہ علی الرادی ۔

ذکر مجملے از سوابق احوال راؤشتاب رائے و عروج او بمعارج این عمارت سرائے

راؤشتاب رائے اول بیوتات نویس خانۂ آقا سلیمان غلام گرجے خاندوران امیرالامرا و خانسامان صمصام الدولہ پسر امیرالامرا مذکور بود و بقلیل مواجبے ملازم سرکار گرجے مرقوم آخر ببار برشد و تمیز یکہ در جلبت آن عزیز بود بمرتبۂ اعلی ترقی نموده مدارالمہام سرکار صمصام الدولہ بہ نیابت آقائے خود گردیده لاتق و فائق مہمات گشت چون احوال شاہجہان آباد آشفتہ و اوضاع آنجا برہم یافت بسکونت دران شہر لائق حال خود ندیده دیوانے پادشاہے عظیم آباد و قلعہ دارے رہتاس و خدمت محالات جاگیر صمصام الدولہ مذکور بنام خود گرفتہ با وضع شائستہ و اسباب درست لائق حال خود اندک مایۂ زر بکار انداختہ بود لہذا ورود میر محمد جعفر خان بعظیم آباد رسیدہ اول ملاقات با راجہ رام نارائن نمود و بوساطت راجہ مذکور ملازمت میر محمد جعفر خان حاصل کرد چون ہوشیار بود دریافت نمود کہ رام نارائن دخل دیگرے درین صوبہ و مداخلت او برکارہائے ماموره نبابر دوستی خواجہ محمدے خان کہ بیشتر جاگیرات صمصام الدولہ کہ میرداد بود نمی خواہد و میر محمد جعفر خان مردیست از ہمہ امور غافل نبابرین وقت معاودت میر محمد جعفر خان بمرشد آباد رفاقت کرنل کلیف بہادر رفاقت جنگ اختیار نموده ہمراہ او تا بہ شہر مذکور رفت و با کرنل مرقوم بگذرانیدن تحفے و ہدایا توسل و اخلاص بہم رسانیده بوساطت او کارہائے خود را خاطر خواہ برآورد و استناد و احکام در مداخلت و معاونت کار خود بنام رام نارائن بمہر کرنل مذکور و بوساطت او بمہر میر محمد جعفر خان حاصل نموده بعظیم آباد برگشت و در کارہائے مذکور چنانچہ باید دخیل گشتہ بحسن شعور خود در سلسلہ کاردانی رام نارائن راہم درچند روز از خود راضے ساخت و در دل او ہم بنوعیکہ باید جاگرفتہ روزگار بکام و آرام و عزت و حشتام بسر می برد

رجوع بہ بقیۂ قصۂ خود میر محمد جعفر خان و لواحق آن ۔

نقی علی خان برادر فقیر ہیاس اخلاصہا تا ہمہ مشایعت میر جعفر خان نموده برگشت و بنده را ہمچند میر کاظم خان سختے سما جتہا کرد و مے گفت کہ شما را کارے با ناظم عہد و اولاد ش نخواہد بود دگر گاہے بعد ما ہے یکبار رفتن بدر بار اتفاق خواہد افتاد ۰ پانصد روپیہ دخرج ماہ بماہ من خواہم رسانید فقیر را نبابر انزجاریکہ از اوضاع و اتباع میر محمد جعفر خان داز فقدان لیاقت و قدردانیہا ش بود ارادہ رفتن ہرگز نکرد و راجہ رام نارائن ہم امیدوارے داشت بہر صورت چون مقدر بود بنده تا بکینہ پور نجفیہ میر کاظم خان بختے و روح الدین حسین خان رفتہ و از دوستان استر خاص نموده روزیکہ کوچ لشکر بطرف بارہ رستہ مرشد آباد و نصفت میر محمد جعفر خان بسمت قصبۂ بہرشد فقیر معاودت نموده بخانۂ خود برگشت سرداران انگلیشیہ کہ ہمراہ میر محمد جعفر خان آمده بودند از انجملہ بود دستہ واچہ و مسٹر امیٹ و این ہر دو را با میر عبداللہ بن میر غلام علی صفوے کہ نسبش بپادشاہ فلک بارگاہ شاہ اسمعیل صفوے الموسوے جد سلاطین صفویہ ایران و در التاج صاحب خردان جہان مے رسد نہایت دوستی از عہد اقامت شان در عظیم آباد کہ بکارکنی خود ہا مور بودند بوده جد بزرگوارش کہ وارد ہند گردیده برادر زاده شاہ طہماسپ ماضے خلد صاحب شرف شاہ اسمعیل ثانی و درہنگام فترت ایران کہ در عہد سلطان محمد بن شاہ طہماسپ نبابر عدم بصارتش روے داد و آخر فرزند اقبال مندش شاہ عباس اول نہال حیات ہمدا

از بیخ و بن برکند و بلده تباس سلطنت را مشیده فراز سد اسکندر بلاغت بنا بر وجهیکه در سیر سالفه مسطور است بهندستان
وارد گردید و با کبر شاه با امرا و غا باخته قرار داده ها بے دوغ گذرانیدن ممالک سند وغیره بطور سابق متصرف
گردیده الغای وعده خود نه نمود شاهزاده که در انجا بود خطبه بنام خود کرده بود از خرمه رغیرت بازی خوردن خود متوقع گشته
رملت نمود برادر دهمش داماد عبد الرحیم خان خانان شده به ننگ نوکری تیموریه نضرورت سر فرود آورد شهنواز خان
ونوازش خان و دیگر صفوے نثراد ان از طرف پدر اکثر بهند چند خانه بوده اند و اکنون هم هستند اولاد همین داماد عبد الرحیم
خانخانان مستمر و چه که در ان وقت از جمله عطاے حمائه انگلشیه و مرجع حکام بنگاله و عظیم آباد بود سفارش سپهر عبد الله مذکور
بارام نارائن نائب نظامت عظیم آباد نموده سنبد وے مذکور سبد چشم قبول نموده در ماهه لائق در سالکه صد سوار برائے
او مقرر ساخت و وکیل و مربے خود در اکثر امور مرجوعه با انگلشیه می پنداشت میر مذکور هم سبد مزبور باخلاق نیکو متخلق و
باکثر صفات حمیده متصف بود احوال او بتقریبات مختلفه بمقتضاے مقام درین صحائف انشاء الله تعالے ایراد خواهد یافت و مشار الیه عبد الرحیم
خانخانان مذکور که باینده میر عبد الله مذکور که باینده بود با مسٹر امیت آشنائی و او را با سن دوستی و اعتمادی بشعور فقیر بهم رسید +

ذکر معاودت نمودن میر جعفر خان بمرشد آباد و ازدیاد اقتدار میر بخشی و سوانحیکه در نعرصه دیر شد آباد و عظیم آباد روداد

میر محمد جعفر خان بعد زیارت قبور مشائخ بهار و تفرج دران دیار قاصد مرشد آباد گردیده منازل مے پیمود شنیده شد که زنها و ابنا
با اراده شکار از لشکر فوج بطرفے بیرون رفته در راه با جماعه از خواص و مردم صنوبرے شکار کنان و صید افگنان
مراحل مے پیمود درین عرصه که گویا بزعم او خلوت بود زنگه باے خوانندگان و نوازندگان ساز بهودج هاے فیل همراه او
بخواندن و نواختن ساز ها اشتغال مے نمودند و خود دران وقت دستان را مخاطب ساخته میفرمود چرا یاران
در جنگل منگل همین معنے دارد عیش آنکه در صحرا شاد مانے و عیش و کامرانے خلاصه باین دل خوشی و مسرت راه مسافت
پیموده و انتظام ممالک بزعم خود نموده معاودت بمرشد آباد نموده در دولت خانه شهامت خنگ مرحوم نزول نموده و استغراق
تام در عیش و آرام بهم رسانیده از هیچکار خبرے نداشت و میران نخوت و غرورے موفور بهم رسانیده با وضاع اجلاف
شاه جهان آباد خوشنود و سه چار هزار کس ازان جماعه الملازم خود گردانیده چون درین جوانی بود و پدر را با وجود پیرے
برزنگه بازے و لوازم آن عمل حریص میدید خود هم درانیکار منهمک گشت و بانتظام امور ملک و دولت و ترفیه حال
سپاه و رعیت کسے نمی پرداخت تا آنکه کار سپاه از فقر و فاقه بجاے رسید که بیچارگان آخر اسپهار او سیدان داده
بودند و آنها گیاه روئیده زمین خود سرے چریدند و غیر از چند هزار کس که ملازم میران و با مزاج دان و اوضاع شناسیت
داشتند باز نان و مصاحبان میر محمد جعفر خان کسے را اوضاع معاش منتظم نماند و اختیار این همه ملک وسیع که سلطنتی عظیم
بود و مدار دربار بدست میفے لال و منی لال و اکنون سنگه سرکاره در آمده جهانگیر نگر دهاکه باختیار راجه دیوان میرن که
در عهد شهامت خنگ مرحوم پیشکار حسین قلی خان بود افتاد و بعضے از ممالک جنوبے مثل بردوان وغیره در تنخواه جماعه
انگلشیه نبا برادا سے زر سرخود بود و هوگلے با میر بیگ خانمرحوم در حیز [illegible] و سفارشے که با انگلیش نموده
تشبیث نبا نے و تلش کرد عنایت شد و صوبه عظیم آباد را با ممالک و مختار راجه [illegible] این نارائن بود و پوسنه را خادم حسن خان

مشقت گشته زرے وسیاہے جمع مے نمود انچہ باستے بود از مصارف مہیو دُ ناظم مے افزود تا بکار سپاہ و اشباہ
مصارف ضروریہ لازمیہ بود آید حتے دلیر خان و اصالت خان پسران عمر خان کہ زلہ تبعے از نیکان و شجاعان زمان
محبت و اخلاص میر محمد جعفر خان مورد عتاب سراج الدولہ گردیدہ و در معرض ہلاکت بودہ اند چون سراج الدولہ کشتہ
رستگارے یافتند و ہمیشہ میر محمد جعفر خان باعانت آنہا مستظہر و نصرت شان نام و نشان برآورد و در ہمین بلا
کسے بداد آنہا ہم نرسید اگرچہ در ظاہر نہایت دوستی و بے تکلفی و شکر احسانہاے سرداران مذکور گزگز میخانہ گ
او بود اما بسبب عسرت معاش زیادہ تر از دیگران مفلس قلاش بودند و فرقۂ سپاہ ہمہ تباہ گشتہ بجان آمدہ بو

ذکر اجتماع نمودن اکثر مردم برارادہ قتل میر جعفر خان و برملا شدن راز ایشان و ب
خواجہ عبد الہادے خان و کشتن در اثنائے راہ و کشتن میران میر محمد کاظم خان را بعد غالبعد چند

چون یکسال و سہ ماہ از ایام حکومتش گذشت و سپاہ را کار بجان و کارد باستخوان رسید خواجہ عبد الہاد
و اکثر جماعۂ داران و بعضے از سرداران باہم متفق گردیدہ و عہد و پیمان در میان آوردہ قاصد آن شدند کہ میر مح
را از میان بردارند و محضرے در بیناب نوشتہ مہر ہا زدند میگویند میر محمد کاظم خان بخشے ہم درین امر با
عبد الہادے خان شریک و موافق و مہر او بران محضر بود اما از منتسبان او مسموع شدہ کہ یکے از رفقاے
مصطفےٰ نام کہ عجب شخصے تمام و تنگ ایمان و اسلام مدار المہام رسالہ و بخشے گرے میر کاظم خان بود و خا
مرقوم بنا بر اعتمادے کہ بر او داشت خانۂ خود با و سپردہ مہر خود را ہم حوالہ او کردہ بود و برادران مہوبے خ
میر جان محمد را نہایت اختصاص بہ میر محمد جعفر خان بود با یاسے او وارادۂ پیش آمد خود مہر میر کاظم خان
محضر زدہ از نام دیگران و مضمون محضر آگہی بہرسانیدند در ایام عاشورا ارادہ اہل اجماع بود کہ بر گاہ میر جعفر خان بہ امام باڑہ عمارت سراج الدو
از تعزیہ خانۂ سید الشہدا حسین بن علی است علیہما السلام معاودت معہود شبہا بیاید وقتی فرصت یافتہ بر او دست اندازی نمایند و کار ختم
چون ماہ محرم دیدہ شد و میر محمد جعفر خان آمد و رفت آستانہ مذکور شبہا شروع شد و شبے خواجہ عبد الہادی خان با جماعۂ متفق تا
در ایوانہاے پہلوے دروازہ آن مکان شست و مصداق مصرع مشہور مصرع نہان کے ماند آن رازی کز و سازند مح
میر محمد جعفر خان بر این ماجرا سپے بُرد و برنامہ کہ خود سوار شدہ از ان مکان بدر رفت و خواجہ عبد الہادی خان
در خاطر داشت جرأت نیافت میر کاظم خان متعاقب میر محمد جعفر خان برآمدہ ندائی بر خواجہ عبد الہادی خا
این احوال ہم بر دم مستخبر میر جعفر خان رسانیدند او از استماع این حکایات موحش گشتہ آمدن دران مکان
و خواجہ عبد الہادے خان و دیگران ہمگنان اگر دیدہ ارادہ ہاے مردم کہ در دل بود بر زبانہا آمدہ نقل سر بحا
گشت سر محمد جعفر خان و تفحص افتاد و مولوے مصطفےٰ مذکور واقعۂ محضر را ہم کہ بینند مہر ہا ان بران بود مشروح
محمد جعفر خان ظاہر نمود و دیگران ہم کہ گاہے [illegible] خود و با میر نجابت از دست میر محمد جعفر خان
پیش دراہا با مولوے مصطفےٰ مذکور و خواجہ عبد الہادے خان را بحال عذر و اعتذار نمانده بنگا
گشتہ چون خواجہ عبد الہادے خان جرأت [illegible] خانہ خود مستعد افتہ نشست و میر کاظم خان را
را بع اطفال خود در یارآورده حضور میر جعفر خان و میران اتفاق نجید قسم مزوره برآمد خود نمود و در سال

برای دفیعه بگانه نه بطرف کنانیده از خدمت بخشیگری استعفا کرد تنها با عیال و اطفال فارغ البال بسر برد اما مسودے نکرده میران رپدرش کینه او را در سینه خود ذخیره نمودند و خواجه عبد الهادے خان را بطرف رپنیام برآمدن از حدود ممالک محروسه خود دادند او قبول نموده اسباب خود را برکشتیها بار کرده همراه گرفت و خود با معدودے روانه گردید هم درین وقت دلبر بلند اختر بحکام راج محل و مستحفظان نیلیا گڈهے مفتے حکم فرستادند که خواجه عبد الهادے رود و چند کس معدود همراه دارد نگذارند که زنده بیرون برود و افواج محالات مذکور و مردم متعینه حضور که جائه افاغنه روهیله بودند ظاهرا در اوائل ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری حسب الحکم در عقب او برآمدند او نیز با همراهیے کشتی آهسته راه طے میکرد اینها بزودے و بسیدان شاه آباد اواسط ماه مذکور خود را رسانیده دیدند که خواجه عبد الهادے خان مع کشتیها در همین میدان کنار آب گنگا مے رود اراده کاریکه مامور بآن بودند نموده و نیز ملاحظه نمودند که در رفتن دریا که کیستند و طالب چیستند مردانه وار خود را با سه چار رفیقے که داشت بسلاح بیاراست و بر سپاهے خود سوار شده کشتیهاے اموال را تخته تخته شکست و در بین دریا غرق گردانید و خود مقابل اعدا گردید و دلیرانه کارزار نموده کارنامه برصفحه روزگار رپیادگار گذاشت نقل مے کنند که هر سو مے تاخت گروها گروه مردم از پیش روے او مے گریختند و از دور به تیر و گوله بندوق بحرو حش مے نمودند با استقلال تمام خود مع هر چار رفیق نا دم آخر کوشیده شربت ناگوار مرگ را بگوارائے نوشیده و در پهلوے مسجد یکه متصل آبادے شاه آباد زیر درخت بڑ که بالفعل ارگم و محل فرود آمدن مسافر است مدفون گردید ٭

مجمل احوال رام نارائن وعظیم آباد بنا بر انتظام اخبار ٭

راجه رام نارائن بعد معاودت میر محمد جعفر خان بطرف مرشد آباد برای تنبیه لچهمن سنگه زمیندار سرس کهنه که بشنیده انقلاب سراج الدوله از مالکدارے دست کشیده دوکانے برای خود چیده بود با فواج لائق و اسباب مناسب مع بابو پهلوان سنگه و برادرش بابو سوتهر سنگه که زمینداران مقتدر چین پور و سهرام از انضمال و انضمام مهمات جنگ شده بودند اراده برآمدن نمود و قلبل وجهے برای فقیر مقرر نمود پیغام داد که این قدر خود سن از خانه خود خدمتگذاری مے کنم و در جاگیرات شما که اخلال پذیرفته نیز عمل و دخل کنانیده مے دهم چون فقیر ابتدا تا یک رفاقت میر محمد جعفر خان مصمم نموده همراه میر کاظم خان نرفته بود چاره غیر از استرضاے او ندیده بهر چه مقرر نمود در ساخته چه توقع مداخله از محاصل جاگیرات خط خود نبزاید بهر صورت چون راجه مذکور برآمد فقیر هم مع برادران همراهے گزیده لچهمن سنگه زمیندار صباحے منه اقتضاهاے خود استظهار نموده انتقیاد نه نمود آخر مغلوب القهر اس گردیده امان و روساے لشکر رام نارائن را برای حفظ جان و آبروے خود ضمان طلبیده بعد پذیرائے ملتمسات بملاقات رام نارائن آمده معامله خود را انفصالے داد و نارائن سنگه پسر برادر زاده خود بهیکم سنگه را برائے بقایاے سرکار یه عمال گذاشت این بهیکم سنگه در اهتمام پدر پرش پرورده و بعرصه آورده والد مرحوم بوده اند اما در زمانیکه سراج الدوله ما را اخراج از عظیم آباد نمود بر محالات مملوکه که جاگیرات هم همان محالات بود متصرف گشت و بعض قلعه داران را که با خود موافق نمیدانست بدر کرده دیگران را دران مکان گذاشت دفلعه دار قلعه سلے نگر را که راجپوت منڈیا هاز اقربائے آن بدر کرده

وغنی عم زمیندار چرکانوان بود بدستور بحال خود برقرار داشت راجه رام نارائن موافق عهدیکه کرده بود خاطر دار نفیقه ورضا میر امثال امر میر جعفر خان
درباره نقی علی خان برادر خود مرعی داشته مبالغه واهتمام تمام در خالی نمودن قلعجات محالات جاگیرات مانا بهیکم سنگه نمود و لیکن
نراین سنگه راکه درسن ده دوازده سالگی بود بطور ضمان و یرغمال همراه گرفت ونقی علیخان را حسب الاستدعای ایشان برای انتظام
محالات جاگیر خصت ومعدودی از ملازمان خود را چند روز بنابر اعانت معین نموده ونبده را نابا برسماجت کرخوشی سمی آمد همراه گرفت
نقی علی خان چند روز در ان مکان محنت بنوده بعضی جاها را مستحکم ساخت اما قلعه دار علی نگر با ما واشعار بهیکم سنگه قلعه را که قبل
ازمتانت بنود نگذاشته مستعد مدافعه گردیده نبده این ماجرا با رام نارائن ظاهر کرد او براجه سندر سنگه زمیندار سُنوت درباب اعانت
نقی علی خان نگرشمال قلعه دار وتنبیه بهیکم سنگه نگاشته نبده هم درین باب خطے براجه سندر سنگه مذکور نوشت چون راجه مذکور
مرد معقول ومنون احسان والد مرحوم بود بمقتضاے حقوق اشناسی فراموش نمی کرد واز جمیع زمینداران صوبه عظیم آباد
جاه واقتدارش زیاده تر ولعنایت مهابت خدائی صاحب نوبت وپاسگ مهالدار وفی الحقیقة لائق آن بود بهجر دورود
خطوط مذکور لقابعه دار علی نگر تهدیدات بسیار وره بهیکم سنگه نیز کلمات تنبیه اشعار نگاشت واشفیاے مرقوم ملوم ومومی
گشته دست ازان مکان وازعناد ولداد برداشتند وقلعه دار یانقی علی خان رجوع نموده معامله آن محالات المنتظم گردید
ونبده مع والده ودیگر اقربان در شهر عظیم آباد بسر فاقت رام نارائن صرف اوقات سمی نمود ازبرادران سید علی خان
بهرصورت همیشه امن شریک وازدیگر برادران بحال من مهربان تر بود صرف اوقات ومعاش باتفاق سمی نمود
نقی علی خان گمان آنکه رعایت واگذاشتن جاگیرات بپاس خاطرش میرآمد اندک بے انصافے را دران اوقات
کار فرما بود اما الحمد لله تعالی که استقضتے که اخوان را باهم باید داد ولیکن نابرتباین سلیقه وتوقعے که درنفس او قدری است
در اکثر امور برخود استبداد سمی نماید دران نیاب ماگزیر ولا علاجست اما الحال که پایان زندگانی ورفق ووفاق
اخق والیق ومحامد این شیوه ثابت ومحقق هست درنفاق وشقاق افزوده معاندے را از حد بدر بردن الله تعالی
همگنان را توفیق وداد ووفاق بخشیده برصراط المستقیم خیرات ومبرات مستحکم نگهدارد ۞

رجوع بذکر احوال مرشد آباد دنبابر تنظام اخبار و اظهار احوال و افعال حکام آن بلاد

میر محمد جعفر خان مع پسر خود میران که چشم وچراغ خاندان وسپه سالار دیده بزرگوار درزمان خود بود بعد انفراغ از قتل عبد الهادیا
اندک اطمینان وتسلط بهمرسانیده کله گوشه تحوت پاسمان سمی سایید ومیران در اراده کشتن میر کاظم خان
که از رساله وخدمت بخشیگری کنار گرفته وتقسیمات نلائق وشداد از خیالات فاسده برات جسته گوشه عافیت گزیده بود
وتنها با معدودے از خدمتگاران آمد ورفت دربار برای رفع موانع پیش میران سمی نمود باطناً نهایت سماجت ومبالغه
داشت چون موسم سرما بود میران بازے کاندبادپرانے وتینگ جنگانے با میر کاظم خان نبابر غافل ساختن او اختیار
نموده تکلیف آمدن او هر شام شربت هوا برائے اشغل مذکور فرمود آن بیچاره را نا چار بازے مذکور اختیار افتاد ولبرشته
بازے مذکور در دام اجل گرفتار آمد وقصع رشته حیات او گشت تبیین این احوال آنکه سید مذکور چون مامور بود همیشه
برائے بازے مذکور اول پیش میران سمی آمد وبعد ازان مقابل خانه میران در تنگ بهاگی رتی استاده بآن اشغل
سمی پرداخت روز شنبه بیست وپنجم ماه ربیع الثانی سنه هفتاد ودوم از مائه دوازدهم هجرت وقت عصر بی یراق

وو پشه و کمر بسته بدستور معهود پیش میران آمد میران دو سه صد نفر از قوم افغان روهیله که بقیه فوج شام و خون آشام سادات اند وبرای همین قسم کار ها نگهداشته مجاور در دولت سرای خود ساخته بود به بعضے از انها که معتمد علیه او بوده اند اول صبح مخفی حکم داده بود که امروز میر کاظم خان ابعادت معهود چون حضور من آمده بیرون رود اندکے از سر دروازه دور تر برگاه برپا کنید خود ارا ده سواری نماید همانوقت کار او را تمام نمائید آن جماعه با دل پر از کین در کمین بودند میران مبالغه در پر اندن و جنگانیدن پلنگ نمود میرزا عبد الله خلف مرحوم میرزا محمد معروف بآقا میرزا داروغه خزانه شجاع الدوله مرحوم ناظم بنگاله نیز درین بازی راغب و آن روز حاضر بود ارا ده مرافقت دران بازی با میر کاظم خان نموده برخاست چون مجلس مقدر نبود ایزد تعالی بسبب [illegible] ده او را مصیانت نمود بیانش آنکه میران اگرچه ارا ده کشتنش در سر نداشت اما باندیشه گشتن او را از مبالغت هم نمے توانست داشتن دامنی بر فتن او همراه میر کاظم خان نیز نبود دران وقت متحیر گشته نمیدانست چه کند تا آنکه میر کاظم خان دو سه قدم راه رفته خود برگشت و گفت که وکیل راجه ندیا برای ملازمت حاضر است میران گفت بطلبید و میرزا عبد الله را گفت تا ایشان بیایند شما خود رفته پلنگ بیارید میرزا عبد الله بیرون رفته بکار خود پرداخت و فی الحقیقت خدا حافظش نمود دران این بنده خدا هم عبث عبث در معرض هلاکت بود **بیت** قتل این خسته بشمشیر تو لقدیر نمود ✣ ورنه هیچ از دل بے رحم تو تقصیر نمود ✣ بهر صورت میر کاظم خان لحظه که زندگانیش باقی بود توقف نموده ملازمت وکیل کنانیده و لعبد ازان بنا بر افاغنه ابراهیم کار ست عمدة تیار نموده چون از دروازه گذشته با برپا لکے خود می گذاشت بر سرش هجوم آورده یکے کارد افغانے که نصف شمشیر است در پهلوے او زد که از طرف دیگر بیرون جست و دیگران شمشیر کارد ها هلاکش را پاره پاره و لحم را عدم آورده کردند الحق بابانه انصاف حین میرزا عبد الله این ماجرا شنید متحیر برگشت چون ملاقات کرد میران در آغوشش کشیده رانیت زده گفت دوباره داد و برکا میابی و کارد انی خود دانها ئے نمود و کیفیت که گفته بود این راز غیر از لاهوری بیگ اطلاع نداشت لاهوری بیگ البته با وجود اقرار و اظهار آقا و مقتضی شدن معامله باظهار کمال بازدرسے خود دران وقت انکارے نماید و میگوید که جناب عالے خود چنین میفرمایند اما فی الحقیقة مرا هم اطلاع نبود چه نماند که سید مقتول مذکور از سلسله سادات بنی مختار و از پسران سید عیسی عرب از بطن دختر خواهر عقیدت خان بن امیر خان عمدة الملک ناظم کابل بود و امیر خان مذکور عمده و از عمده زادهاے ایران و از سلسله میر میرانیانست و در هندوستان هم آبائے او از روز ورود امرائے اعظم الشان مرجع جالیان بوده اند و اصل شان تمامی الحسینی است درباره این فرقه عمده سنجابیکے از شعراے ایران گفته **بیت** میر میرانیان وصاحدیان ✣ پادشاه هندو پادشاه نشان ✣ بعد ازین سانحه زن مهابت جنگ و بے بے گهسیٹی و بے بے آمنه هر دو دختران مهابت جنگ رامع لطف النسا که معروف بزوجه سراج الدوله و مادر دخترش بود مع دختر سه چار ساله او با وجود حقوق دایمے دیرینه و علاوه آن احسان جدیدے که هنگام معاتب نمودن سراج الدوله میر جعفر خان را بے بے گهسیٹی دختر کلان مهابت جنگ زوجه شهامت جنگ با میر جعفر خان نموده با هانت رسانیدن اشرفیها با خفا بر پا ساخت مقید کرده در کمال ذلت و خوارے روانه جهانگیر نگر نمود دو سه ماهے بر قتل میر کاظم خان گذشته بود که آمد شاهزاده عالی گهر بن عالمگیر ثانی که بعد احمد شاه عماد الملک او را با دشاهے برآورد شروع یافت اما تا شجاع خبر ارا ده شاهزاده مذکور با تحمد قلیخان معروف بمیرزا کوچک سپهر میرزا محسن برادر زاده صفدر جنگ وزیر به تسخیر بنگاله و عظیم آباد با لشکر جرارے وصول

نهفته حال آن جماعه مگداے رسیده بود چند بار تقاضاے شدید و محاصره دار الامارة هم بعمل آمد اما فائده بران مترتب نگشت یکبار به اغوا رهبر ابیان دلیر خان و اصالت خان پسر عمر خان هم درین محاصره دار الامارة شریک بود ند حیدر خان و فرزند دلبندش احسان آنها بالمره فراموش نموده قاصد اخراج انها هم بود اما از شجاعت و سطوت شان که شیران وغا و شهر یاران هیجا بودند تر سیده بدارا و مهاشاه سے گذرانیدند تا آنکه خبر نهضت شاهزاده عالی گهر مع محمد قلیخان بارادهٔ تسخیر این بلاد از اله آباد بوضوح انجامیده متحقق گردید ازین ممر مضطر گشته بدلاساے سپاه و انشاے ارادهاے تباه خود کوشیده قلیلے از وجوه مشاهره بسپاه رسانیدند و شورش جماعهٔ مذکوره را اندکے فرو نشانیدند ✣

ذکر آمدن شاهزادهٔ عالی گهر مع محمد قلی خان بتسخیر عظیم آباد و بنگاله و برگشتن بی نیل مقصود بعض سفاهت و نادانی و بحال و برقرار ماندن حکام این دیار بتائیدات آسمانے

رام نارائن نائب نظامت عظیم آباد چون جلیتش آمیخته بحیله و تزویر بود با میر محمد جعفر خان داولادش صفائی نداشت اما بنا بر توسلے که با گلبیش بهمرسانیده بود ظاهرا امر یکه موجب الزام نقض عهد و دغا تواند بود بعمل نمی توانست آورد و در باطن خوش نبوده طلب فرصت مے نمود راجه سندر سنگه و پهلوان سنگه نیز بمقتضاے حقوق پرورش مهابت جنگ بافغان مذکور راضی نبوده خواهان استیصال خاندانش بودند و فی الحقیقه آنکه اول مردم از کیخ خلقی و بد زبانی سراج الدوله و استخفاف او که اهانت باغزه میرسانید بازاله اورا راضے شدند و گمان مے بردند که چون میر محمد جعفر خان مرد معمر دنیا دیده و عمرها در خدمت مهابت جنگ گذرانیده تا کجا شمهٔ از اخلاق و اعمال او درین پس نخواهد بود بعد تسلطش بر وساده حکومت و ملاحظهٔ احوال او خصوص مشاهده اوضاع میرن که اعجوبهٔ روزگار بود حسرت و تاسف بروزگار عهد سراج الدوله میکردند و رحمة الله علی نباش الاول که مثل کهنه لست تجدید یافته و ظیفه زبان دانان را دان بود میر محمد جعفر خان که همت او برایگان بخشے اموال مهابت جنگ هنگام نخجیگرے او در فرقه سیاه شهرت داشت محرو نفسے گردیده بتحمیل و اساک قارون تبدیل تشهیر یافته مے گویند که شخصے پرسیده بود که نواب صاحب جیو دیگه از جناب سامے مشهور مردوم و معروف بود الحال او را چه شد جواب داد که در عهد مهابت جنگ مال بیگانه و آب از دریا بخشیدن بود الحال که مال خود است دل نمی خواهد که پشیزے بغیر زے داده آید خلاصه احوال این ممالک که بگوش محمد قلی خان ناظم اله آباد برادر زادهٔ صفدر جنگ متواتر رسید هر چند سر بے مغز خالی از شعور داشت اما خالی از جرأتے نبود مدامل اله آباد که وجه کمے بود بران قناعت نکرده هوس تسخیر بنگاله و عظیم آباد و اوڑیسه در دماغش جاگرفت باشجاع الدوله این مرا زیاد درمیان نهاد او که از مدتے بدخواه و قاصد آزارے محمد قلی خان از اله آباد بود باین امر زیاده تر ترغیب نموده شراکت خود درین غریمت ظاهر ساخت و گفت شما پیشتر از من دران بلاد داخل شده هیچ غبار فسادی شوید متعاقب من هم تهیه این کار را درست دیده بشما لاحق مے شوم و نبا برین گذاشته آمد که شاهزادهٔ عالے گهر را که ملقب بشاه عالم و به ولیعهدے پدر خود شهرت دارد و از خوف عماد الملک آواره مے گردد با لفعل پیش جیب الدوله بجیب خان افغان در میران پور گهوڑه است طلبیده اشته و او را بریاست برداشته عازم دیار شرقیه باید شد محمد قلی خان عرائض نیاز متضمن سمت عالے منهضت و شعرا ارادهٔ مصمم بمدد رسانیدن شاهزاده نگاشته

پیش خود طلبید اشت تا شاهزاده که این روزها را از هذا انسخواست مع رفقاے که داشت عازم الہ آباد گشت و ظاهرا عراض راجه سندر سنگه بوالد مرحوم و بخدمت شاهزاده نیز منضم است عامی او در بن بلاد رفته راجه مذکور را هم خیال آراستن فوج و اسباب حرب عظیمه در سر جا گرفته بود و میخواست که اگر چنین کسے باراده تسخیر این مملکت بخیزد رفاقت و اعانت او نموده انتقام سراج الدوله از میر جعفر خان بگیرد زیرا که عجب خصوصیتی با مهابت جنگ و نهایت حسن ارادت پیدا نموده داشت و پهلوان سنگه راهم درین کار با خود متفق کرده بود فی الحقیقت که عجب شجاعت و غیرت و شعور و پاس حقوق و دیگر صفات حمیده داشت اگر اجل امان میداد کار را بمثابت سبکر دگو انچه مقدر بود بظهور میرسید اما عمرش وفا نکرد بهانه گردیدن در ملک خود دیدن راجه رام نارائن از قلعه بکارے برآمده معسکر ساخت و بتعبیه سپاه مے پرداخت ناگاه روز بیستم چیتے که از ایام معروفه هنود است آمد و شیخ غلام غوث جاگیردار ملازم قدیم سرکارش که پسر شیخ عاصم قدوائے لکهنوے شهرت ازین گفتنے بود و سندر سنگه او را بسیار دوست میداشت و از وبا رهاے کارهاے عمده و جرانتها در حروب بظهور رسیده بود آمده درخواست هزار روپیه کرد و اکثر همین قسمے شد که انچه مے خواست نازفرزندانه همان وقت مبلغ مذکور رو سے چند مقبل ازین نبا بر همین سماجت با سندر سنگه در مجلس خود بر زبان آورد که غلام غوث شجاعت و خوبیها از طرف پدر بسیار دارد اما این سماجت از طرف مادر در طبع او نهایت بد واقع شده و غلام غوث این سخن از مردم شنیده چون مار بر خود پیچیده گفته بود که مرگ این برهمن بر دست من است اتفاقا درین روز بیست چون اجل سر رو رسیده بود مبالغه را از حد بدر برد سندر سنگه گفت غلام غوث این سماجتها خوب نیست مرا مهلت بده خواهم داد گفت نه امروز زر گرفته ترا برخاستن خواهم داد سندر سنگه خواست که برخاسته از دست او رهائی یابد غلام غوث دامن سندر سنگه را کشیده گفت بنشین و زر داده برو سندر سنگه گفت که دماغ را پریشان کردے عجب دیوانه این سخن گفتن بود که او در یک ضربت کار سندر سنگه تمام نمود دو سے سنگه گهترے که مصاحبش بود دویده خود را باو رسانید او را هم گشت و زخمے به بنیا دسنگه برادرزاده و متبنائے سندر سنگه بود زده بدر رفت و بر اسپ کسے سوار شده راه دیار پیش گرفت صبور سنگه نام برهمنے از رفقاے سندر سنگه بفاصله سه چار کروه باو رسیده طعنه زد که چه گریزان میروے شرط مردے نیست سر گشت و از اسپ فرود آمده با صبور مذکور مقابله نمود شمشیر غلام غوث بشکست و دیده با برهمن مذکور کشتی در آویخت و او را بر زمین زد مردم وه که اجتماع نموده از عقب مے آمدند صبور آنها را بانگ زد که تماشا چه مے کنید قاتل مهاراج را بگیرید آنها بر سرش ریخته از چوب و کتک و کارد و شمشیر کارش تمام کردند و سندر سنگه آن هوسها را در دل باخود برد القصه همراهیان شاهزاده که صاحب نام و نشان بوده اند همین چند کسند که نام آنها مفصل مے شود اول والد فقیر که مخاطب به بخشی الملک نصیر الدوله سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ بود دوم مدار الدوله خطاهاے دیگر او این وقت و ذکر فقیر بود سوم فضل الله خان متهانه الدوله نبیره اعتقاد خان کشمیرے فرخ سیرے چارم نوبت خان پنجم سیر الدوله رضا قلی خان بهادر نام در جنگ ششم بهادر علیخان محله خواجه سرا نامدار ان این اوراق گمان نکنند که راقم نام والد خود را در صدر جمیع آسامے نبا بر پاس پدرے و پسرے بهاى داده فی الحقیقة آنست که درینگام عجز و اضطرار و برآمدن شاهزاده از شاه جهان آباد کسے را از نام آوران مجال آن نبود که رفاقت و اعانت شاهزاده از خوف عماد الملک وزیر تواند نمود با دشاه عالمگیر ثانے و رغبت عماد الملک که بطرف احمد بنگش و دیگر افاغنه باراده خصومت باشجاع الدوله و دیگر مشوره ها که پیدا نست برآمده بود و در احوال سلاطین و عظماے شاه جهان آباد و لاهور و اکبر آباد و اودهه و سوانح صوبه هاے دکهن انشاء الله تعالے چنانچه مرعود است در دفتر سوم مفصلا رقمزده گلک رقم نگار

خواهد شد والد بنده را بوساطت زینت محل زوجه خود که مادر عالی گهر او بود بر دروازه اوطلبیده دست شاهزاده بدست او سپرد و سفارش نمود و چند دیهات برای شاهزاده جهت موفور نموده کمر همت در اعانت او محکم بست و کمر غیرت او را مستحکم گردانید چنانچه مجملی ازان در وقایع احوال عالی گهر آنچه متعلق بحروب و اسفار او در دین دیار است درین دفتر و آنچه تعلق به شاه جهان آباد و اطراف و جوانب آن دارد انشاء الله وحده العزیز در دفتر سوم ارقام خواهد یافت بالخصوص آنکه شاه عالم در هر وقت و هر جا والد مرحوم را مخلص و دلخواه و آشنا از مصالح رصواب دید او لقدر لیاقت و لیاقت خود بیرون نمی شد و با وجود بی عرضیها که شاهزاده داشت در اعزاز و اکرام آن والامقام و پاس خاطرش حاضر و غائب در حین حیات و بعد ممات کوشید مراعات اولاد و اخوان هم بقدر رسانی و ارادت آنها و در خور همت و عادت خود لیکن بتقصیر نبود و الحال هم اگر نام منتسبان والد مرحوم شنود چه عجب که مقصر نماند منیر الدوله که مشیر ملازم انتظام الدوله پسر اعتماد الدوله قمر الدین خان دارو غه فراش خانه آنها بود بوساطت والد مرحوم بحضور پادشاه رسیده مورد عواطف گردید و همیشه مادام الحیات آن مبرور منیر الدوله حقوق نمکخوریها والد را ملحوظ داشته در نهایت آداب و فروتنی سلوک مینمود و بعد رحلت آن مرحوم هم با این فقیر و دیگر برادران تواضعی که زیاده از مرتبه سن و سال و جاه و احوال ما و او بود مسلوک میداشت اللهم اغفر لهما و ارحمهما القصه شاهزاده از قصبهٔ مذکوره کراهت داشت بعد وقوف و اطلاع بر ارادهٔ محمد قلیخان از ساداتان تکسته بار هکیر سے را همراه خود گرفت و والد مبرور را مع منیر الدوله مغفور در انجا گذاشت تا بعضی اسباب و لوازم ضروری مهیا کرده از مردم کارسے که عبارت از سپاهیانست هر قدر بهمرسند بیوندد عروج بمعارج اقبال امیدوار و مستمال ساخته متعاقب همراه خود آرد و شاه عالم مع همراهیان از میران پور کوچیده بسجده و شجاع الدوله رسیده شجاع الدوله مراسم استقبال تقدیم رسانیده شاهزاده را در نهایت و از زر و اسباب انچه مناسب [illegible] پیشکش نذر و بجمله و تزویر اراده اعانتی که با محمد قلیخان سوعود بود و اصلی ندانست دلیر ساخته مرخص نمود چون [illegible] رسیده محمد قلیخان با استقبال شاه عالم شتافته و سعادت تقبیل آستانه سریر سلطنت دریافت سپاهیکه منتظرش قرار داده بود فرود آورد و چند روز با هم مشاوره گذرانیده اراده که پیش نهاد خاطر شده بود ظاهر ساخت همراهیان شاهزاده همگی خصوصاً مدار المهام که طرز سازش با هر کس و سلیقه اخذ و جر ازکس و ناکس خوب یاد گرفته بود و تا سل بمحمد قلیخان بهم رسانیده سر آمد دیگران تمام بپادشاه زاده درین خصوص گردیده میان حرفے گرفته سررشته وساطت جواب و سوال فیمابین شاه عالم و محمد قلی خان بهم رسانیدند چون شجاع الدوله را دغدغهٔ با محمد قلی خان مصمم و فرصت را منتظر بود در بنوقت آمده با محمد قلیخان گفت که متعاقب من هم میرسم اما چنانچه شما خوب میدانید غیر از قلعه چاره جائے که ناموس را دران مکان گذاشته از دشمنان خود که عمادالملک و احمد بنگش و جمیع افاغنه اند المهیان بهرسانیم و بخاطر جمع در تسخیر ممالک شرقیه پردازیم در نظر نیست و چنارهٔ عمارتے لائق که محل اقامت بیگمات باشد ندارد و آب و هوایش هم بنا برا لقصان حال چنان خوش نیست اگر میرزا نجف خان روبرو بپروانگے و رقعه بدستخط و مهر خود بطور دست آویز نوشته بمن سپارید که بعد کارسازے متعلقان خود را با منتسبان شما چون ناموس و آبرو واحد است یکجا گذاشته خود بخاطر جمع با مانت شما پردازیم مناسب و مقرون بصلاح خواهد بود محمد قلی خان از سفاهت خود و شیت ازلے پے بخدع او نبرده رقعه بمهر و دستخط خود نام میرزا نجف خان قلعه دار و جمیع عمله نوشته بدست شجاع الدوله سپرد و روبرو هم میرزا نجف خان وغیره بفرید تا کید پرداخته داد که چون با نواب صاحب بیگونه جدائی نیست برادر و بنی عم عهد بگیریم ایشان در حاضر و غائب مالک و وارث من اند هر چه

مفرما ینده بعمل خواهید آورد و درین وقت این قسم اختلاط را از حیلهٔ تدابیر تالیف و ترغیب ابواعانت خود فسرده دست آویز پنهانیکه خواست نوشته و اد شجاع الدوله بجای خود برگشت و محمد قلی خان اسباب این سفر انچه بالقوه او بود مهیا داشت مگر دو قطعه توپ کلان که بر سنجه و در قلعه شکنی مثل آنها کمیاب بود از قلعه الله آباد فرود آورده و تخت سوارش از راسته علاوه توپهای دیگر همراه گرفت و در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری لسباعت مختار از قلعه برآمده داخل خیام و معسکر گردیده باتفاق شاهزاده و رفقایش روانه گشت این خبر منتشر گشته متواتر براجه رام نارائن رسید او بنابر ضابطه بستر امیث صاحب کونسلی عظیم آباد ظاهر نموده با دلیاسای نعمت خود علی التواتر نگاشت چون میر محمد جعفر خان و میرن درین امور بی رفاقت و اعانت افواج انگلیشیه نمی توانستند که از جای خود بجنبند بکرنل کلیف بهادر نابت خنگ اطلاع داده مکلف نصرت و همراهی او شدند اگرچه از شدت حزم و احتیاط اسباب حروب و اسفار جمادهٔ مذکوره همیشه مهیا و موجود بود عند الوقت حاجت تیاری ندارد اما بار بردار و دیگر ما یحتاج چنین اسفار البته چند روزی باید تا سر انجام یابد افواج هند وستانی خود همیشه بی باید بروقت در تیاری اسباب کوشند خاصه فوج بنگاله را غیر از رفقای جدید میرن کار بجائی رسیده بود که از جای خود نجنبیدن و از دست قرض خواهان رهائی یافتن متعذر بود بارها بغیر ورت سی و دو اینها مهاجکار رفت تا صورت تیاری گرفت و محمد قلی خان مع شاهزاده ماهی گیر بر کرم ناسه که دریاچه معروف و سرحد صوبهٔ عظیم آباد است رسیدند ++

ذکر آمدن شاهزاده مع محمد قلی خان در حدود صوبهٔ عظیم آباد و سوانحی که درین سفر روی داد

چون شاهزاده مع محمد قلیخان از بنارس پیشتر آمد راجه رام نارائن را تندنبی رو بداد که افواج انگلیشیه و از اولیای نعم آنها تا حال از مرشد آباد نجنبیده و اینها چون بلای ناگهان بر سرش رسیدند و بنابر نام سلطنت و فوج صفدرجنگ که شهرت عظمت و شوکت داشت رعب و هراس بی قیاس بر مزاج او مستولی یافته سامانی برای برآمدن خود بارادهٔ جنگ مهیا و شهر گردانیده و در فتح باغ متصل بنا لاب وارث خان داخل خیمه گردید و لشکر گاهش قرار داد مانی المضمر شش آنکه اگر افواج بنگاله زود تر رسیده بیرون برآمدن خود را سرمایهٔ الجاء استعداد به تهیهٔ جانفشانی نموده با نها ملحق شود و اگر میر جعفر خان مغلوب هراس گشته ارادهٔ مدافعه باشاهزاده نه نموده و انگلیش هم ازین کار نابر مصالحی پهلوتهی کرده استنکاف نمود باشاهزاده و محمد قلی خان در سازد و برآمدن خود نابر استقبال آنها و انما بد چند روزی دران مکان جوابهای اخبار طرفین و بین بین ارادهٔ دو جنبین نشست چون متحقق شد که میرن و افواج انگلیشیه از مرشد آباد هنوز برنیامده و محمد قلی خان مع شاهزاده دریاچه کرم ناسه که پایاب است عبور نموده در ساختن با اینها اصوب شمرده باستر امیث گفت که الی الان کسی خبر میرن نگرفت و احدی بعد دمن نرسید و مرا تنها یارای خنگ باشاهزاده و محمد قلی خان و افواج البتان نیست نبده را بچه کار ما موز میفرمائید و خود چه منظور دارید مستر امیث گفت که اگر فوج ما رسید بجای خود یم والا حیدنزل بطرف مشرق رفته نشیم تا بروحکم کونسل رسد و صلاح وقت اقتضا کند همان قسم بعمل آریم و شما را هم لائق آنکه بلطائف الحیل بگذرانید اگر حکمی و مددی یافتید بهتر والا انچه دران زمان در بارهٔ خود بهتر شما سید بعمل آرید براجه رام نارائن جواب رانکام خود یافته سازش باطرفین آغاز نهاد میرن و کرنل نابت خنگ را از نیه خود که قاصد خنگم امایه تنهائی از عهدهٔ خنگ آنها برآمدن متعذر و مدارم اگر زود تر رسیدید مراسم بندیت تقدیم خواهم رسانید نوشته سی فرستاد و بطرف افواج مغربی مراسلات مناسب ندیده

... مردم را بجهة اخلاص و عقیدت خود را آستانه کام سید آن شاهزاده دریافتند مع برادران و والده و جمیع ناموس و عظیم آباد ... کمان تشویش سبب می بردگر نفے علمان و رعایات جاگیر ازین خود فهمایکران بود سبب سواس هراس شنیده آنکه چون شهرت ... والد مرحوم میر جعفر خان و میرن رسید بنا بر خوش طینتیها که جبلت میرن بود وقاصد ایذا و اضرار ما مردم گردیده برابهة انام را ... گاهشت که محرک پادشاهزاده و ذهیج این فساد شنید بدایت علی خان گردیده و پسر انش که در بنجا بوده اند پدر خود را باین کار ... ترغیب نموده اند از احوال و حراست اینها غافل نخواهید بود و ما را مطلق اطلاعے برارادهٔ پادشاهزاده و محمد قلی خان نبود و سالها گذشته که باوالد مبرور مراسلات هم بعمل نمی آمد چه او شان بر قرابت مهابت جنگ که والدهٔ ماجدهٔ دام ظلها را بود اعظا و عام فرموده در شاهجهان آباد ذاهل بطور امرا به نگهداشتن نسوان و خریدن دختران کلانوت و قوالان و نکاح بازنے ... اقربائے لال میان کشمیرے اختیار نموده مطلقاً سر و کارے باما نداشتند و مدت بنا نزده سال که اکثر حکومتها نمود و سپاران سوار و پیاده ملازم داشتند و در هر ماهے لکهوں بعبارت مے رسید خبر امرد م و والده بجهة دینیاری نگرفته بودند ما را هم رازق العباد از حسن سلوک و صلهٔ رحامهابت جنگ و هر سه برادر زاده ها پیش بود محتاج خبر گیرے ... آن سه و رنا خلفه بکام و آرام و رکمال عز و احتشام داشت بود گاهے بعد سالها و ماهها اگر ضرورتے داعی می شد ... چیزارط نمین بهمدگرے رسید مرا این خط آقا و آقازاده خود متضمن حکمے که در بارهٔ ما سیده بود خواندنبده در جواب گفت که ما شاهد اسد مکه ما را درین امور صلاد صلح و خواهشے بنود و نه اکنون هست و والد راجه مغفور راست که با عتماد آن ... آباد عظیم ثانید بانی این امر محمد قلی خانست که صاحب فرج و خزانه و ناظم الد آباد و برادر زاده و وزیر نبی عم شجاع الدوله ... بعد رحلت است و قطع نظر از امور مذکوره بر عالم ظاهر و عالم السرائر آگاه است که ما را از مدت ها باد الداده و رسم مراسلات مسدود و سررشته اشاره و استشاره مفقود است و ما درین خصوص گناهی نداریم مع بذا اگر اولیاے نعم ما صرفه ... دانند و بسبب ایذا و اضرار ما دارند و صاحب بهبود خود در اطاعت این امر پندارند ما خود بمقدور بمقاومت باشما هیچ وجه نداشته حاضریم بهر جا منظور باشد لعل آرید رام نارائین و مرلید بهروا و نه بهرکاره که اعظم ارکان عظیم آباد و رام نارائین متفاد او بود باتفاق گفتند که صاحب خاطر خود جمع داشته بآرام باشند بنده بار گفت که این وقت چنین سے فرمائید اگر میرن در رسد و قاصد ... اندائے باگرد و دران وقت حمایت ما از شما نتواند شد گفت صاحب ازین ممر مطمئن خاطر باشند اگر حمایت تواهیم نمود خواهیم کرد و اگر نبود انیم شمار السلامت برآورده خواهیم دانید شکر حق شناسے و مروت شان بجا آورده همراه رام نارائین بود که خبر رود شاهزاده مع محمد قلیخان که مخاطب باعتماد الدوله شده بود رسید و والد مرحوم مع میر الدوله حسب الامر شاهزاده متصل بنبارس بلشکر شاهزاده ملحق گردید و بدین خبر هم رام نارائین آگهی یافت و چند سے نازمان مذکور از منصفت افواج بنگاله سموع او نشد و مستر امیث هم با معدودے از اصحاب انگلیشیه که در کوٹهے عظیم آباد بود ند سوار سے بجره و دیگر کشتیها خانه و ملاحان ملازم قریب بیست سے کروه بصوب مشرق رفته کوٹهے را تفویض بعض ملازمان خود از زمرهٔ برقی اندازان معتمد که بتلنگه شهرت یافته اند نموده و سپارش حفاظتش به رام نارائین فرموده چون این حالات مشاهد راجه رام نارائین گشت قاصد مصالحه و ملاقات با محمد قلی خان و شاهزاده گردید و صلاح و فلاح خود بر عکس رائے راجه مرلید هر نحصر درین دید لیکن بر لید ... راضی بمصالحه و اطاعت شاهزاده نبود و طرف افواج مشرقے را نبا بر اتفاق فوج انگلیشے راجح مے شمرد و فی الحقیقة چنین بود اما رام نارائین بدبدبهٔ نام شاهے و عدم آگاهے بر کیفیت روساے لشکر ترسید و بعد ملاقات ندامت کشید چنانچه

ذکرش آید مخفی نماند که مرلید سر بادجود بے سوادے عجب برہمن فطن و درشناخت راے و حسن تدبیر بے نظیر بود در حساب سرکار معاملات مالے و ملکی آشنا و نهایت دلیر بود اما خباثت برمزاج او غالب و مرجعیت عالمے را طالب و راندن و فتن نزد و مال و زر و وبال حرص وافرے داشت القصه چون ارادهٔ او تصمیم یافت فقیر را در خلوت طلبید و تکلیف رفتن بلشکر شاهزاده و افتتاح راه سئوال و جواب و مهربان ساختن شاهزاده بحال خود بوساطت والد مرحوم خود و شاید دیگرے را نزد محمد قلیخان نرستاده باشد اما نبده آگهی ندارد و تاکید نمود که راجه مرلید سر واحدے برین سر اطلاع نیابد قدم بند گیهاے خود را با والد حقوق نیکوئے و اخلاص که تجدید بنبده نموده بودند کورساخته التماس سعے موفور در انجاح مرام خود نمود درین کار بود که مصطفے قلی خان برادر محمد امیر خان پیدا شد چون از ابتدا ماذون بود که در آمدنش کسے تعرض و توقیف ننماید و درین چند روز مان بعد زوال دولت سراج الدوله هم از خلق بسیار یکه نبا بر لازمه سکارے داشت همان قسم سلوک سے نمود نبا برین کسے مزاحمتش نکرد و خان مذکور آمده راجه را با فقیر مشغول سرگوشیها دید و فهمید که درچه کارند و راجه هم اخفا ازو موجب رنجش و کشف راز خود دانسته او را هم شریک ساخت بلکه او را مخاطب ساخته گفت که زیاده برین جمیع مدارج را شما سبحان صاحب بفهمانید و نبنده را مرخص ساخته گفت ازین راه که خیمه مرلید هر از همه پیشتر است نخواهید رفت از راه باتے پور بدر روید و مصطفے قلی خان هم راه نبنده ناخیمهٔ فقیر آمده کار دانیهاے خود در سوشک دوانی و آشفته کردن فوج بنگاله و فریفتن مردم بر فاقت شاهزاده متوقع اظهار و حضور شاهزاده پیش نبنده ظاهر نمود سماجتها درین باب بکار برد و راجه رام نارائن قلیل وجیه برائے خرچ فقیر مصحوب یکے از معتمدان خود فرستاد و نبنده رقعه سید علیخان و غالب علیخان برادران خود نوشته بوالده و اینها اطلاع داد هردو برادر نیز قاصد قبیل قدم پدر گشته خود را نزد نبنده رسانیدند و نبنده مع آنها از راسته باتی پور برآمده راهی شد در راه علی الاتصال هرکارها در تردد و آن دو شاهزاده و محمد قلی خان مے گفتند چون نبنده بارول رسید دید که مدار الدوله از طرف شاهزاده و میر زا احمد علے موسوے از طرف محمد قلے خان بر فیلها سوار با صد سوار برائے سفارت و رسالت نزد رام نرائن میرونده نبنده چون شنید که با وجود محرمیت والدین دیار و مرجعیت خلق اینجا آسیخته و دیگران چه اراد کار انداز انها کسی پرسید که این مردم کیان و از کدام طرفند همرا هیان من نام فقیر و برادران با اظهار نبوت و ابوت ظاهر نمودند مدار الدوله سلام گفته فرستاد و استفسار خیریت نمود جواب گفته شد چون شب پیش رفته و در شمشیر نگر رسیدیم شنیدیم که نقے علی خان هم حسب الطلب بخدمت والد رسیده ملول شدم که این عزیز چرا خود را نزد ناظم بنگاله بدنام ساخت سه عتے از روز باتی مانده قاصد لشکر شاهزاده که در میدان طرف مشرق داؤد نگر بود شدیم و ساعتے از شب گذشته بقدمبوس والد مرحوم مشرف و مشغوف گردیدیم هرگونه سخنها مذکور و از طرفین استکشاف و استفسار اکثر امور گردیده معلوم شد که والد مغفور نبا بر قضے که در نفس دارد بطور مدار الدوله و منیر الدوله وغیره با محمد قلیخان تنذلل و استکانت بیش نه آمده از مدار المهام مذکور بر جمعیت دار و شاهزاده مع لشکر و علهٔ خود در قبضهٔ اقتدار و اختیار محمد قلے خان است و چگونه نباشد که تمام این بنا ساخته و پرداخته اوست و شاهزاده در جمیع امور خاصه و وجوه معاش و امانت و نصرت محتاج او و نبنده را این احوال دور از صلاح و قانون دنیا دارے ملحوظ گشته با والد التماس نمودم که چون احوال چنین است قبله گاه را در تشریف آوردن غیر از آشفتگے ارضاع مامردم و برسمے وجوه معاش و بدر رفتن بحالات جاگیر که بجدین سعے و محنت بعدد تے بدست آمده فائده چه بود درگاه آنجناب تستکف و زمام اختیار بدست سفلگان ناکرده کار باشد معلوم است که عقدهٔ نخواهد کشود و کارے

بعد اطلاع سرانجام ماجرا فهمیده قدیم پیشتر خواهد گذاشت گفتند اختیار با محمد قلی خان است گفته با و باید گفت گفتند چون او ازین نمی پرسیده اچه غرض هست که بالا و چیزے بگویم بنده هم بتنگ آمده عرض نمود که درین صورت عرض و ناموس بربادو فهموس بیاد خواهد ماند اگر دخیل درین معاملات نبود و شریک هم نمی باشد شد خفگی ها فرمودند خاموش شدم روز دیگر که برائے ملازمتش مقرر بود بنده هم همراه والد ببارگاه سلطانے حاضر و جمیع حالات را ناظر بود تا آنکه خبر ورود رام نارائن بنجانه محمد قلیخان و صحبت داشتن ایشان با راجه مذکور در خلوت و ارادهٔ آمدن خان مرقوم در حضور و آوردن راجه در خدمت شاهزاده همراه خود رسیده بنده بجناب گفته منیر الدوله و دیگران هم صلاح مذکور گفت هر یکے عذر مجورے خود ظاهر نمود تا آنکه محمد قلی خان رام نارائن را بیرون دولت خانه بلکه در راه گذاشته خود پیشتر آمد و کورنش نموده بطرف دست چپ بفاصلهٔ وزارت مع بیرم خان و مدار الدوله و یحیے خان پسر زکریا خان و دیگر همراهیان خود استاد و والد مرحوم بفاصلهٔ بخشکے مع منیر الدوله و بنده و دیگر برادران و امرائے رفقائے شاهزاده بطرف دست راست استاده بود محمد قلیخان مجرد قیام شروع بتعریف راجه مذکور و ستایش او نموده گفت بنده ے هوشیار و مسلسل گوئے است فارسے را درست مے گوید و دانائے از فحوائے کلام او هویداست من دیوانی خود را بنیابت اله آباد بهم باو دادم سخنان بنده نمیدانم بچه صورت شنایند بگوش شاهزاده رسیده یا خالے الذهن گفت که اینقدر اعتماد دارد و بیک ملاقات شما را چه قسم بصیرت مدار الدوله شروع بگواهے خوبے و وفا و حسن اخلاص و رسوخ عقیدت او نمود میرزا آهنی از میان جسته جمیع خوبیهاے مذکوره را تایید و فرمان بردارے او متعهد گشت ذمهٔ خود نمود اینها خود بمقتضاے طبع دوسه هزار روپیه نقد و جنس و نیابر استماع کلمات سبکے فروغ که از عیارے و مکارے بر زبانش گذشته و از راجه مذکور شنیده بودند مبالغه ها نمودند امامحمد قلی خان و شاهزاده و دیگر دولت خواهان خانهٔ شان راچه بلا زده بود که کسے بکشمیرے مذکور نمی گفت که اگر بعد فتن در حصار را طاعت نکنند چنانچه همین کار کردند تو که فرمان بردارے اورا بعهدے نمائے چه گونه از عهدهٔ آن برمی آئی از آقائے او با آنهمه اسباب و اتفاق شاهزاده خود عقدهٔ نگشود این کشمیرے مفلوک اطاعت او را نداند چه گونه متعهد گشته بود **بیت** جائیکه عقاب پر بریزد ✣ از پشهٔ لاغرے چه خیزد ✣ القصه بعد اندک زمانی رام نارائن در حضور رسیده و با داب و اوضاعے که در تمام عمر خود ندیده بود متبلاے کورنش و سلام گردیده با لب خشک و سهمگین نزدیک تخت رسید و نمانده که مدار الدوله یا شاهزاده بدست خود اشرفیهاے نزد گرفت و محمد قلی خان شروع باظهار حسن ارادت و عقیدت او نموده التماس باعطاے خلعت نمود شاهزاده حکم داد رام نارائن را برده خلعت پوشانیدند و سر پیچ و چقه مرصع مع سرپیچ علے عقارکه مخصوص شاهزادگان بود مرحمت گردید مرلید سرافرازین شرکت سربازنده همراه نیامد احمد خان قریشے و مصطفے قلیخان از همراهیان بلازمت رسیده بعنایت خلعت چار پارچه و سه پارچه سرفرازے یافتند اما رام نرائن که گاهے اینقدر تعنک نشنیده خود خداوندے نمود در سر گردانے بجا آوردن آداب بکرات و مرات که برائے هر امرے مے باید افتاد نهایت خسته و حیران گشت بعد ازان که دمے استاد و حواس او بجا آمد نظر باین انداخته بملاحظهٔ احوال هلاکت شاهزاده و غرابت اوضاع امرا و رؤساے لشکر و پریشانی اردوے سلطانے که هنگام ورود دیده بود از آمدن خود نادامت کشیده و بنده از سیماے او دریافت که از آمدن خود پشیمان و در آرزوے بدر رفتن از چنگال ایشان است بعد ساعتے محمد قلی خان مع رام نارائن مرخص گشته بخانهٔ خود رفت و در انجا نمیدانم که چه موداے خام پخته چنین صید بدام افتاده

ظاهر مع رخصت داده معتمدے که دران وقت حاضر بود میگفت که رام نارائن وجیهه علحده سکونت داشت اما نهایت متصل بخیمه محمد قلی خان میرزا محمد علے موسوے راکه باتفاق مدار المهام دولت برائے آوردن راجه مذکور رفته بود طلبیده محمد قلی خان گفت که به رام نارائن رفته بگوئید که صوبه بیابا که عبارت از میرزا حسن براورش باشد مقرر شده شما را دیوانی هر دو صوبه مبارک شود و میرزا احق راهم همین کار باتفاق او مامور نمود هر دو بعذر آورده التماس نمودند که هنوز این سخن گفتن مقرون بصلاح نیست برآشفته خواسے را فرستاده راجه را طلبید چون آمد خود این سخن گفت او از دانائے سر بزیر انداخته نیز مبارکباد سے گفت و بجاے خود برگشت قریب شام که ساعتے از روز باقے بود محمد آفاق کوتوال عظیم آباد را که همراه هش بود نزد محمد قلیخان فرستاده پیغام داد که امروز هیچ چیزے نخورده ام الحال مے روم گفت مبارک است بعضیها همان سخن که من می گفتم عرضه داشتند اما نمود که بدعدلیست و وعده چنین بوده گفتند بدے نباید کرد داخل قلعه شدن خود معهود نیست قبول نکرد و گفت که را محال است که بدم شمشیر من تواند آمد بیت چو نخواهش نکنون بود در کار کف کن ✣ نکرد آنچه نیکانش گفتند کن ✣ چون راجه از انجا برآمد شخصے با او بریک فیل سوار و باتفاق قاصد عظیم آباد حسب الامر محمد قلی خان گردید چند قدم پیش رفته عذر خواست که من هندوم دریکجا با مسلمان آب نمی توانم خورد و ماده فیل حوضه دار دیگر طلبیده بران سوار گشت و آبی خورده بسرعت پرواز طیور و حشے بدر رفت بیت تو گفتے که خواهد زشادے پرید ✣ چو طاوس کو رشته در پا ندید بجور رسیدن در قلعه فرمان داد که مردم از بیرج و باره قلعه پیش از پیش خبردار بوده زنهار بحکام کوشند و محمد قلی خان بے نصیب از امر کد گویا پیش پا افتاده و از اجلے بدیهیات بود غافل گشته برائے وشجاعت خود مغرور و در لهو و لعب و تماشاے رقص و طرب منهمک و مستغرق بوده یقین داشت که راجه مذکور نوکر لیست فرمان پذیر و سر بروز احکام بی سر و بن بصحابت سیاولان و میرزا احق مے فرستاد و انتظار خبر نهضت افواج بنگاله می کشید تا آنکه بعد از دو سه روز تحویل آفتاب ببرج حمل مبین و مردم منتظر زا تقریب امتحانے میرشد مے گفتند که باید دید تا کدام عید نوروز رام نارائن مے آید یا نه اگر آمد اے بخت و اقبال است و الا آنچه یقین محمد قلی خان گردیده همه وهم و خیال تا آنکه نوروز رسید و رام نارائن شش فیلهاے نذور شاهزاده و محمد قلی خان مع بعضے تحاے مرغ که نقاشے و رنگین و ساده بود و دیگر انواع حلاوے رنگینه و عقاقیر باوراق طلا و نقره گرفته فرستاده و خود عذر اشتغال بکارهاے سرکار خواست و بر اکثر عوام حتی بعض بازاریان باشعور هم متحقق شد که دغا کرده الحال او نخواهد آمد اما محمد قلی خان ابله خفیف العقل را تا هنوز بهمان اعتماد بر او و استبداد برائے بے سر و پائے خود که بود و چون چنین نوروز هم گذشت و شاه و وزیر را از لهو و لعب و عیش و طرب خاطر خواه فرصت میسر گشت قاصد کوچ انان مقام گشته داعیهٔ ورود بطرف شرقے شهر عظیم آباد نمودند چون راه منحصر از رسته بازار شهر است رام نارائن پیغام فرستاد که فوج سرکار اکثر مغلیه و مردم اینجا ازان جماعه خائف اند مبادا از لچه باے لشکر شاهے هنگام عبور کسے را تعدے نماید و بنجاے شهر بنا بر حفظ آبرو حیارتے کنند و باین صورت فتنه در عین شهر برپا گشته هنگامه بزرگے حادث شود مناسب آنست که عمله حضور مع داروغه بلیداران اینجانب که آنها هم ملازم سرکار اند از طرف جنوبے شهر در زمین جله که خشک افتاده براے توپخانه سرکار دارا به بار بردار راه را درست نمایند و خود بدولت مع لشکر ازهان راه رونق افزاے باغ حفظ خان شوند محمد قلی خان قبول نموده بتعین قسم بعمل آورد و هنوز انقیاد و اطاعت راجه مذکور در خاطر مغرورش ارتسام داشت تا آنکه چند روز

در باغ جعفر خان و میدان اطراف هم گذشت و آمد و رفت سفرا و ایلچیان و نامه بران ابلاغ احکام و طلب و مخابرات صوبه ملکگاهی غلغله و شد و شد تا هم از ایلچیان بجمل مے آمد و راجه و انتظار خبر نهضت لشکر بنگاله جدا و مماشات میکذرانید و درین اثنا خبر کوچ نمودن میرن ولد اکبر سپهر جعفر خان که سپه سالار و مختار سرکار پدر بود مع افواج انگلیشیه و کرنل کلیف ثابت جنگ برام ناراین رسید و شد ائد تقاضاے محصلان محمد قلی خان هم از دیاد پذیرفت حوصله مرشد سپهر و رام ناراین تنگی نموده مردم محمد قلی خان را بجرم عفت از شهر و خانه خود بدر نمودند اراده رام ناراین آن بود که چندے دیگر هم بماشات بگذرانند تا فوج انگلیشیے و میرن در رسد و کار این سپه سالاران نادان بے درد بالانجام یابد یا وه گوئی رئیس و متعینان فرصت نداد و حوصله مرشد سپهر تاب نیاورده دفع بد مزگی آقا و مدناے خود در جنگ چند روز بدندوالا بے شبهه این اهلمان را بسنجان دلاویز مفتون داشته تامل میکذاشتند تا افواج انگلیشے رسیده گوشمال شایسته شان میداد ٭

ذکر آشکارا شدن خدعے که رام ناراین با محمد قلیخان مے نمود و محاصره نمودن افواج مغربی حصار عظیم آباد را به بدلیقگی و برگشتن سلطان و وزیر خائب و خاسر از سوے تدبیر

بیت چو دانا کند کند نادان ٭ لبیک لعبد از خدا بے بسیار ٭ مطابق احوال محمد قلی خان ادبار اثار است اول هر چند بزرگان صلاح شایسته دادند سودے نداد و گفته آنها نشنیدند و بر عقل ناقص خود اعتماد و استبداد تمام نموده کار بجائے رسانیدند که غیر از لپنت دست گزیدن چاره ندید تفصیل این اجمال بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه چون راجه رام ناراین ایلچیان و ملازمان محمد قلیخان را بدرگرده جواب فرستاد که صاحب این همه تحکم کے نمائید چه نهنده ایم من نوکر شما نیستم که محاسبه هم نوکر ناظم بنگاله ام شما مهمان مائید یک ملاقاتے و ضیافتے نموده هم حالا برائے خود بهتر دانید بگذرید خان مذکور دور از شعور از جاد در آمد پیغام در ناهنجار و بلند بسیار ایلچیان رسانید که صبح این مرد که بر جوگی نظر در گوشه مکان گرفته مے آید و پیاده شاهنزاده گفته فرستاد که مردوا جنگ است فوج سرکار هم همراه فلانے نباید تتمه این تحمیل مکار متعفن شود شاهنزاده والد نفیر و جمیع رفقائے خود را باطلاع احوال و حکم باعانت و رفاقت احمد قلی خان نموده فرمان داد که فردا اول صبح همه کس همراه او سوار شده تا بدروازه ماتس باشند یحیی خان خلف زکریا خان که خواهرزاده و داماد قمر الدین خان وزیر بود بمجرد استماع حکم و خبر باظهار جلادت و سفاهت خود ظاهر نموده از اول شام مع همراهیان یراق بسته و از خیام خود برآمده متصل باغ حیدر نواز خان مرحوم که والد در انجا فرود آمده بود نزعم خود مورچال قائم نمود و نفهمید که حرج بے موقع کشیدن و جا بجا خیمه گاه مردم و از قلعه نهایت بعید است تمام شب بسر بردن فائده بغیر از اظهار حماقت چه داشته باشد القصه چون صبح صادق دمید حسب الحکم روسا و لشکر مهیا گشته نوکران شاهزاده و همراهیان محمد قلی خان بر در دولت سرائے او حاضر آمدند بنده هم بر رفاقت والد بدربار شاهنزاده رفت و هر کس مرخص بجنگ گشته از میدان خویش و میدان شتافت میر حسین خان خواهرزاده دولتخان از رفقائے محمد قلی خان که بزعم خود سپه سالار سرکار آقائے خویش و از جمله بهادران بود با جمعیت خود از رفته دروازه باغ راجه رام ناراین محاذے کهڑکے را نے اقامت گزید و مورچال خود مقرر ساخت و همین قسم هر یکے مقابل حصار عظیم آباد در جائی مناسب رحل اقامت انداخت و الد مرحوم مع رفقائے قدیم و جدید خود مقابل برج طرف نخاس و میدان استاد از همراهیان شاهزاده اکثرے که نوسل و اخلاص در خدمتش داشتند بر فاقت آن مجبوب علم جلادت برافراشتند

درین عرصه عبد الوهاب خان مرحوم که عم کهتر فقیر همسن و سال و نهایت شفیق برا حوال این عبد اقل بود از بهاگلپور باوجود مخالفت پسران علی قلی خان که در رفاقت شان بسر می برد بآرزوی ملاقات برادر بزرگ خود بحجر اصفهانی خیر و روش باشاهزاده مع عیال و اطفال و اسباب اندوخته چند سال همانوقت که والد سوار و عازم میدان بود رسیده ادراک سعادت قدمبوس نمود و گفت که متعلقان همه را همراه آورده در باغ لولی گولکه مقبره والد مرحوم است فرود آورده ام الحال که معرکه خنگ گرم گشته اندیشه است که آشوبی بیرون حصار روی دهد بهتر آنست که تا مردم لشکر سیرق سرکار نشناخته تعرضی ننمایند حسب التماس او بعلل آمد اما سبده را اطمینان نبود گفتم بهتر آنکه همه را همین جا آورده نگهدارند عمد خیمه علحده و وجوه دیگر نبود و سخم را نشیند و علم دار را مع بیرق والد همراه برده در انجا که عیال و اطفال را مع اسباب گذاشته بودند نشانیدند و نبا بر رفاقت برادر و این عبد اقل شته شریک ما مردم گردیدند بعد اندک زمانی گلهٔ توپ از طرف حصار بطرف ما که مردم بسیاری از دحام داشتند سرداده ندوما ازین شروع بجنگ نمود و از هر طرف قلعه که محاذیش افواج مخالف بود گلهٔ انداز شروع گشته علی الاتصال گلهٔ توپی بارید و ار بالای سر ما می گذشت و بطرف باغ رام نارائن که متصل بدیوار حصار قلعهٔ عظیم آباد بسمت کهتری رانی بهیر محمد حسین خان در انجا نشسته راه بورش می جست التهاب نیران خنگ و توپ اندازی باقسنگ زیاده تر از طرف ما بود تا آنکه محمد قلی خان هم برفیل خود سوار بحمایه سا رسید و بایستاد و مرلید هر کدر بر برج شناس جایی داشت باهتمام آن طرف باد معلق بود کثرت از دحام و اسباب جاه و احتشام دیده گمان برد که مقابل برج محمد قلی خان یا شخص دیگر از اعظم ارکان خواهد بود بنوب انداز تحریص نموده تاکید کرد که بالگله در مجمع بلکه سر دار فیل نشین را نشانه او سازد بقدر وخود دستی درین کار دارد اسنجب و گلهٔ ما سوا تر رسید اکثری ازان گله ها اطراف و جوانب فیل محمد قلی خان و بالای سر مهاوت فرا هم آمده آنجا میگذشت چنانچه یکبار گلهٔ توپ مذکور از بالای سر فیل بر بالک ارتفاع گذشته نزدیک بین بزرین خورد و نبده ازین جرأت بی موقع ناخوش گشته لوالدکه بر پشت فیل محمد قلی خان بالک فاصله ایستاده بود التماس نمود که قبله من ازینکه هدف گلهٔ های توپ دشمنان ایستاده ایم کدام فایده متصور است فرمود که سید انی چاره بدست من نیست گفتم لاشکر باینکیفیت اگر منظور یورش نباشد قلعه را بر خود بلت سوار اندرنگ چیست بر قلعه بر نیز اندازیم مقدور است خواهد شد. چست جبث بدم توپ ایستاده در مجمع ضرب گلت بودن چه ضرور اگر یک گلهٔ ما رسد بر سد خنگ عام و کل لشکر بنی انتظام هستند و اگر یکبار گلهٔ در میان لشکر اشرف ازان پیدا نیست خنگیدن منظور باشد چنین قلعه ها محاصره نمی باید صبر دارد باسه چهار هزار سوار و ده دوازده هزار پیاده برق انداز مع چندین ضرب جزائر و نوپهای کلان با اسباب حرب مستعد محاربه است و جمیع سنجیدگی تهنیا بر حفظ ناموس و آبروی خود علاوه در رفاقت او کریته با عانت حاضر اند بعد دخول در قلعه احتمال خنگ عظیم است و ازین طرف که افواج محاصره دارد شکست بروج و دیوار این حصار که همه پشته متین مرتفع کلی دارد از حمله متعذر است اول صلاحیکه مناسب بود سموع نیفتاد حالا که کار بجنگ کشیده تدبیر خنگ هم چنین است که سردار لشکر اختیار نموده از هر طرف اراده احاطه حصار دارند بلکه مرا باید این مردم را از همه جانب محمد قلی خان طلبیده شته بهیئت مجموعیت از راه متعارف بیرون شهر که رسته بازار و کثرت عمارتها نیز له سلامت کوچه است در شهر در آیند و بآرام مع جمیع فوج همراه بحفظ الهی متصل قلعه پادشاهی در حویلی مرید خان برلب دریا رسیده سواران و سرداران لشکر را پیاده سازند و یکجا مستعد یورش باشند و توپهای بزرگ را مقابل دیوار پخته قلعه که کارگل و خشت و ساخته دو صد سال بلکه زیاده

خواهد بود و سلق پشته و استحکام ندارد و نهایت بوسیده و از جاها خشتها افتاده دیوار مرتفع خشتی کهنه ایست برابر بچینند و حکم بروون گله ها فرمایند اغلب که در چند مشلک و عرصه یکرو زیلکه کمتر ازان تمام دیوار سمار و بازمین هموار گشته راه و سنگ برای یورش هم خواهد رسید آنزمان برق اندازان را پیش روگذاشته با دلاوران بهادر پیش فرمایند تا انشاء الله تعالی صورت فتحی رو نماید و الله تعالی اعلم رشد بود که ناگهان خود بخود محمد قلی خان از جائیکه استاده بود بطرف مغرب پیشتر رانده مانع و الدنیز بر فاقت او پیشتر رفتیم با دسے محاذات برج نخاس بر طرف گردید محمد قلی خان دران مکان استاد و کسی را فرستاده و الد را پیش خود طلبیده اشت چون رسیده مدفبل را نشانده همراه خود بر عمارے سوار ساخت بعد آنے والد مرحوم بنده را نزد خود طلبیده پیشتر رفته محمد قلی خان سلام کرده والد فرمود که نواب صاحب شما را مے خواهند بسفارت پیش رام ناراین بفرستند گفته حاضرم اما درین وقت که او بحصور و مشغول مدافعه و از قلعه غیر از سفید تیر و تفنگ دیگرے نمی آید بنده چگونه اندرون توانم رفت محمد قلیخان شخصے را روبرو طلبیده فرمود که ایشان از برادران شیخ حمید الدین جماعه دار و رفیق مند ند شب تقریب دعوت در خانه شیخ مذکور اندرون حصار بوده اند این وقت از انجا مے آیند رام ناراین حضور شیخ حمید الدین میگفت که من ملازمت نموده مستعد رفاقت و پیش ناظم بنگاله مدنام شدم با وجود این نواب کمر بر استیصال من بسته قلعه را فروگرفته است بنابرین حمید الدین پیغام فرستاده که اگر عفو جرائم او شود بنده متعهد مے شوم که بازاورا در حضور بیارد شما را مے باید رفت و با یدگفت که الحال هم اگر او از در اخلاص و عقیدت در آید ما بر عهد خود استوار و با او کارے نداشته خواستگار اطاعت و انقیاد هم گفتم اگر این سخن صحت دارد چرا او کسی را نفرستاد و ابلاغ این التماس نمود شخصے که حامل پیغام و روبرو استاده بود گفت پیغام او دست که بشیخ حمید الدین داده و او مرا فرستاده تا در حضور عرض نمایم محمد قلی خان گفت خوب از ما چه میرود صدق و کذب این خبر بعد ورود شما در حضور او ظاهر خواهد شد چون دیدم که از سفاهت امتیاز معقول و غیر معقول نمی کنند گفتم چه مضائقه اگر منظور همین است سیده میروم اما نواب صاحب د جاے مناسب نزول فرمایند د مردم از قرب حصار برخاسته در حضور آیند تا راه آمد و شد باز شود و بنده آنجا رفته مرضے او را دریابد و از پندو اندرز هم اگر چه مناسب داند بگوید بعد ازان در حضور آمده انچه ادراک کرده باشد اظهار نماید محمد قلی خان گفت تا او خنگ موقوف نکنند ازین طرف چگونه مے توانند شد گفتم درین امر او بادے نیست چون افواج حضور قاصد یورش بر حصار شدند اه بنا بر ضرورت بمدافعه برخاست ازان طرف اگر اندک اهمالے شود در طرفة العین مردم بر برج و باره صعود نموده کارش اتمام مے نمایند چگونه از طرف او توقف در برق اندازی و حضم افگنی خواهد شد و بدون موقوف شدن تفنگ اندازے بنده چگونه راه مے تواند یافت برق اندازان و گله بندوق امتیاز سفید و دشمن نمی کنند شخص مذکور گفت همراه من بیائید که من مے برم گفتم چه مضائقه من همراه ایشان میروم تا جائیکه ایشان برند بنده همراهست و مرخص گشته بالتفاق روانه شدیم عم مرحوم و اب علی خان که ذکرش گذشت بنابر اخلاص و اشنائیکه داشت رفیق من شد شیخ مذکور که مدعے بردن من در حصار بحضور محمد قلی خان شده بود در عبور راه محافظت خود از گله بندوق نموده میرفت و بنده در پے او راه مے برید تا آنکه ببانغ رام ناراین که منزل و موچال میر حسین خان و مجمع چند نبرار کس بود رسیده توقف نمود چه بیرون برآمدن از دیوار باغ که نهایت متصل بحصار و درمیانه حائل و ساتریے نداشت تا در پناه آن توان رفت متعذر بود بنده بعد اندک استراحت شروع بتاکید کرد شیخ راهبر تخیر گشته عذر خواهے آغاز نهاد که راهی بجوئیم بعد ازان برویم گفتم چه مضائقه من خود با شما ام هر جا برید میروم و هر جا باشید هستم آخر ناچار شده الحاح و تمام

باحدیه نگار خود شروع نمود تا رقعه او را نزد حمید الدین رسانند و او را بسمع نمایند ایشان برونده بنده را هم ببرند خدمتگار باین طرف آن طرف گردید و راستی ندیده برگشت و عذر خواست شیخ ابدال تطبیع او بانعام هیجده پیسه نمود خدمتگار نا چار گشته جواب صاف داد که صاحب جان عزیز تر از همه شیاست هرگاه صاحب نمی تواند رفت من چگونه میروم من هم آدم و همین گوشت و پوست و استخوان که اغنیا دارند غربا نیز دارند از استماع این بی جواب خاصه حضور من با آن دعوا که سے نمود نهایت منفعل گشت و لحظه سر زیر انداخته گفت پس باید برگشت همان سخن گفتم که من همراه شما مرا جا مسرویدیم نجالت برخاست چون روبروے محمد قلیخان رسیدیم و او پرسید گفتم از ایشان ما بیدپرسید محمد قلی خان دریافته خاموشے گزید و آن عزیز عذرے باشر مساری خواسته بگوشه در رفت و بنده تا عصر سعی تا تمام جائه البهان را دیده آخر روز بجاے خود برگشت بعد از من لباسے عتے والد و اکثر سرداران بے فوج بمنازل خود معاودت نمودند مگر افواج محمد قلی خان و جائه داران ملازم شاهزاده شب حراست قلعه و توپ و اسباب همراهے خود نموده همانجا بسر بردند و لچه هاے بے ایمان هر دو لشکر و گرسنه هاے ناخدا ترس در آباد ے خارج حصار که سکنه آنجا بورود شاهزاده نهایت مشغوف و مطمئن بودند بخته دود از نهاد مردم برآورده خان عالم بیدرنگ خانها سوخته اند و خنهاے مردم بغارت برده چنانچه اهل و عیال وهاب علی خان مرحوم هم بلاے غارت مبتلا گردیده مالک کیه و مملک گزیر پاس نماندند اما شخصے ملک خصلت درهمان هنگامه غارت سر وقت شان رسیده و حافظ عرض و ناموس آنها گردیده بمراقبت خود متصل بلشکر رسانیده و در گوشه نشانیده رفت عمر مرحوم تمام شب در تلاش آنها بهنج و تعب گذرانیده رشحے از آنها نیافت و صبح نهایت نزدیک بخیمه گاه والد در اسبوه بعضے اشجار که گویا محقر صحرائے بود غارت زدگان گم شده را یافت و سرملاقاتے نامیس و پیدست آمدن اطفال و محفوظ ماندن آنها از ذل اسیرے لشکر منعم حقیقے بجا آورد و بر سخن تشنو یها سے خود گمان ندامت کشید اما سوے بنود علی ای حال چون معامله بر این منوال مشاهده گشت فقیر را اگرچه از متیسر امیدے از زین رؤسه و لشکر بنود بیشتر مایوس و در ریزه محافظت ناموس مشوش بود چه عصر همان روز که راجه رام نارائن مردم محمد قلی خان را رانده داخله حرب بصمیم نمود جناب والده دام ظلها بعضے از متعلقان بنده و دیگر برادران با یک یک خادمه و لباسیکه در بر بود و رخت خواب و دیگر اشیاے ضروریه برائے ملاقات والد مرحوم آمده بودند و مستحفظان دروازه منسوب حضرت بادوقت برآمدن سوار یهاے لشکر مراحم شده رام نارائن اطلاع داد و فرمان داد که احدے تعرض نکنند و رفتن و بیفتی الحقیقة احسان نمایانے کرد و الا صدائے داد که سیران بعد ورود چنانچه خاطر سیهامی نمود الحمد لله علی ذلک و علی جمیع نعمائه آخر فهمه شاهزاده و همراهیان قاطبان از طرف باغ جعفر خان کنده در میدان جنوبی قلعه عظیم آباد دور قرار حده حصول کله توپ که بین خندق بود و جله بود معسکر شده بنده دو سه روز دیگر شاهده انواع جلاجل آرائے رؤسا و اسامت تدابیر غیر بینانه حمائه مذکور و خود دو لتنگ گزیده با والد مرحوم کلمات کدورت آمیز گفته التماس کرد که پشکستهما بی فیض خان زیاده از ده و بنجا افتاده انطاعت پیاده رو فن ندارند و این قلعه با این تدابیر در ماهها هم مفتوح نخواهد شد تا بیب نکته سے با افزوج گلبنه سید محمد خان و شاهزاده راه خود میگیرند در باره این بیچاره ها الزامین فرمود و جواب نفرستاده بنده را بعد چند روز هیچ نمی توانست شد آزرده خاطر گشته فرمودند نوکر من خود چه سے نمی آید بهر چه بنده بنده دیدن سوارے دیگ و اورا به بر بر سر حمل سر سائه و الا بارے و اسبابے خود همراه بنود از عالم گنج چه بسرے ملبانان آنجا شده آشنا بود طلب نشسته و چند نفر کهاران بهر سر سائیده

ز بابو پهلوان سنگه بدر رفته گرفت ومع والده وجمیع ناموس که متعلقان مهدے نثار خان ووہاب علی خان وبرادران بودند همراه
دازراه گولر بصوب دریاے سوهن نموده ملک بابوے مذکور رسانیدند چند روز در قصبهٔ سهرام وحوالے شاه قیام الدین نوهٔ
ماه کهیلان بسر برده بود که یکبار شاهزاده ومحمد قلیخان گرفتار ادبار گردیده برگشتند ودر سهرام شنیده بازشرف حضور والد مرحوم دریافت

تتمهٔ احوال محمد قلی خان وشاهزاده عالمگیر که درغیبت شنیده رویداد وبرگشتن هردو از عظیم آباد

بدازان که فقیر از لشکر برآمد محمد قلیخان وهمراهیانش وسرداران رفقاے شاهزاده اهتمام در تسخیر قلعه زیاده از حد مقدور
وده مورچالها را متصل بداسن حصار رسانیدند واکثرے بجروح وبسیارے مقتول شدند اما اینهمه محنت چون بی موقع
بدلالت حماقت بود سودے نداد محمد قلیخان ببرج طرف مهدے گنج از دحام نموده سربلندیان حکم داد که بیلها
رج مذکور را کاوا ک کنند روز نهم سه چار بیلدار در پنج برج کارے کردند ناگهان برج از بارخود فرو نشست یکی از انها گریخته
بالی بدر بردود و کس بازمین هموار گشته سمار شدند اما راهی برآے برآمدن بران برج میسر آمد ومردم محمد قلی خان بهجوم
درده یورش نمودند محصوران هم پاے دارے نموده سنگ آسیا وسیوپه هاے بارود آتش داده بر سر مردم میریختند
از برج پهلو گله تفنگ چون تگرگ بر ساعبان مے بارید واکثرے از انها نصف وثلث دیوار برآمده برسخے سوخته بارود
بعضے مجروح گولے بندوق پایین افتاده بالا رفتن نتوانستند ودر پایین برج میریختند کثیه از بندوق مجروح وقتول افتادند
مے گویند قریب بدو صد کس بلکه زیاده بهمین صورت تلف شدند وکارے از پیش نرفت تا تمام شد ومردم برگشته بحال
خود آسودند صبح آن شنیده بعضی جواب وسوال محمد قلیخان را با شاهزاده ملاے اعظم بهم رسیده فوج خود را از پایین حصار
برگردانیدند وعازم مراجعت گشت شاهزاده بمحافظه اش رفته غدر خواهے ودلدارے بسیار نموده مردم بهمراهیش
اگه پشیمان نشته بودند برگردانیدند وآنها را مستعد محاربه ودر تسخیر حصار عظیم آباد راغب ساخت چون در جواب وسوال بیگانه
وقت یورش نمانده بود مردم را بر سیدن تا بمورچال وحراست جاهاے معینه خود تاموده ساخته یورش را برفرد گذاشت
صبح باز همان ماجراے دیروز دوام را بان راے هاردسان قلعه اضطراب وتزلزلے عظیم در ثبات واستقلال بهم رسیده
قریب بود که بگریزند وقلعه را خالے گذارند درین اثنا آخر روز خبر قرب ورود لشکر منصور بمحمد قلیخان رسید وهمین ازین
خبر باجراے قلعه اله آباد که شجاع الدوله مدتها از دست قلعه دار محمد قلیخان انتزاع نموده قابض ومتصرف گشته بود نیز رسیده
استماع وخبر گذاشتن محمد قلی خان را هوش وحواس برجا نگذاشت دست پاچه گردیده مراجعت لطرف شجاع الدوله
امید قرابت که سبب هم بگریبوده اند مناسب دید خلاصه چون بخت باور نبود واجل مقدرش رسید انچه نمی بایست
بسکرد عزم معاودت را جزم نموده در تاکید یورش امتمال نمود وقریب لشام وعده قرار داده اداے خود گشت
وبرادرهٔ خود وقرب وصول میرن وافواج انگلیشے شاهزاده را اطلاع بخشید شاهزاده را دیده بایستاده
فرستاده جواب خاطر خواه نشنیدند ناچار گشته خود هم ارادهٔ برگشتن وبهانے رسیدن خبر گرفته اند آخر قریب
لشکر بیکس متحیر ابودند صبح ارادهٔ هاے بعضے ظاهر شده هر صد بهلوان سنگه بعضے
را نهانیده مذکه الحال ارادهٔ آشتی دارد اتفاق باشجاع الدوله مقتول است بهمین صورت بهمین جا مدجلبه اند بر
قائده نه نخشیده صبح طبل رحیل کوفته عازم ملک خود گردید ✣

ذکر ورود موشیر لاس فرانسیس درشکر و برگشتن او همراه شاهزاده باکمال تاسف و تحسر

نزدیک به پهلوارے موشیر لاس فرانسیس برخورد فهمانید که این چه خیال باطل و چه بے ننگی ست صاحب مدتے محنتها نموده اید ... زتوقف فرموده حسن تردد مرا که از چهتر پور دوان دوان خود را رسانیده ام به بینید بعد ازان هر چه مناسب باشد خواهید نمود مصفا گوش نکرد لاس مذکور هم ناچار تماشائے قدرت کردگار عزم بازگشت نمود اما ملاقات با شاهزاده مناسب دانسته پیغام فرستاده شاهزاده توقف نمود تا موشیر لاس آمده ملازمت کرد از ممکنون خاطرش استفسار نمود شاهزاده آنچه واقعے بود ظاهر کرد که با عانت محمد قلی خان مصارف ضروریه آنچه بایست مهیا مے شد و اکنون مرا آن مقدار زر و اسباب که مقامات با انواج مشرقے توانم نمود میسر نیست بضرورت طرف چهتر پور میروم تا بعد ازین چه شود لاس هم چون همانجا اقامت داشت رفیق سفرش گردید اما پیشتر از شاهزاده میرفت چنانچه نقیر هم وقتیکه او وارد دهرام گردید بدیدنش رفت و احوال پرسید گلاه اے منبکه حمقاے بے قریحه خبیث درین عهد ما برائے خراب ساختن ما لمے موجود شده اند بسیار کردو اضطرار و تعجب محمد علی خان را هم از جمله حماقتها شمرد مگفت که من از بنگاله تا شاه جهان آباد همه جا گردیدم غیر از غریب آزارے و غارت مسافر دیگر از کسے چیزے مشاهده نکردم بهر چند غواستم که یکے از ین معتقدان مشهور محروم از شعور مثل شجاع الدوله و عماد الملک و امثال اینها را باقتضاے غیرت و انتقام سلطنت ارادهٔ تنبیه و تادیب بنگاله و خنگ جماعهٔ انگلیشیه نماید کسے باین کار التفات ننمود و حسن و قبح این امر مطلقاً ادراک نکرد القصه چون او گذشت محمد قلی خان بادشاهزاده رسید والد مرحوم هم تشریف آورد و اما از زبانے رفاقت سرداران بسکسر نهایت نادم و متحیر بود در همان زمانه که ما منزل داشتیم فرود آمد و شکایت سفاهت هر دو سردار ذوی الاقتدار اظهار نمود و گفت شما ... فرمود که الحال چه باید کرد عرض کردم که بسا همان آباد از عداوت و غنا عماد الملک نمی توانید رفت و شاهزاده را این مقدار که متعهد احوال آن جناب مع عیال و اطفال و دیگر منتسبان که از ین حرکت آوارگی گشته اند و نیز معلوم و منجاب الدوله انسانیتی با مزاج آن قبیله نیست که توقع رفاقت او توان نمود و صحبت نامردم با ارباب مشرق نبا برآمدن آنجناب همراه انها رفیق گردیدن نا همه مرا دران باشنا نبوده برغم گردیده بنزعم بنده چاره منحصر در یک صورت است اگرچه متحمل آن زحمت عالے گران خواهد بود اما بالضرورت باید نمود و آن اینست که بهلوان سنگه زمیندار عمدهٔ این صوبه را بالفعل نا این و سرے دهد بسیله عجیب و زر و افرے هم چنانچه گمان نتوان نمود دارد و بقدر فوجے هم همراه او هست درین وقت با او اتفاق باید ورزید بعد انجا به صورتے خواهد گرفت در صورت وفاق با او برائے انجا لعالے تا کارسازے نکند کار خود نخواهد کرد باین صورت ممکن است که محالات جاگیر وغیره بدست آید و گوشه برائے بسر بردن او قات میسر باشد تامل نموده فرمود ند فی الواقع اگرچه بر من سیه گران دلگوا است اما چاره هم بالفعل منحصر در انیکار نبا بر ین والد ازسهرام که چیده بر درباهه درگاه قی اتفاق بهلوان سنگ چیم زد است برائے ملاقات آمده بالکمال توافع و فروتنے استکشاف نافی الضمیر نمود و بعد اطلاع سعادت شمر دو درین اثنا داعیه آن داشت که اگر تیارا هر ده تصمیم مقابله و مقاتله با میرین نماید موشیر لاس را برگرداند زر و افرے باجتماع سپاه و اسباب لیاقت صرف نموده اعانت شاهزاده چنانچه باید بعمل آرد تا هر چه مقدر است بظهور رسد و از ونا مے در عالم پایدار بماند چنانچه بنده مکرر فهمیده ابلاغ پیغامها نمود موشیر لاس و شاهزاده نظر بپیشه او که زمیندار یست اعتماد نکرده ملتمس تشریف بردن نیافت و بضرورت صلاح چنین افتاد که خوب شاهزاده اگر مے ماند خطے بکنل کلیف بمضمن وجهی معقول برائے گرفتن

خود نوشته بفرستد تا او را از خفیه‌گی که درین برگشتن رویداده اند که صیانت کند شاهزاده نوبت خان را مع مهر و نشان خود فرستاد
تا سوده نموده بمضمونیکه مناسب داشند برنگارند چون کسی خاطر خواه ننوشت فقیر را والد ارشاد کرد که اگر چیزی بخاطر تو آید بنویس
انچه طبیعت بآن دلالت نمود بزبان قلم داده آمد بقبول مجالگ انعاد و موافق ضابطه منشیان نقش برداشته و بدستخط پادشاهزاده
رسانید بکرنل کلیف فرستادند اکنون بنا بر انتظام اخبار و رفع حیرت ناظران ابواق مجلی از احوال محمد قلی خان و شاهزاده و موشیر لاس
و برآوردن ناموس خود از مخمصهٔ خوف و هراس نگاشته بعد ازان احوال ورود میرن و افواج انگلشیه مع رام نارایین در پرگنهٔ
سهسرام و چین پور و انفصال معامله والد و پهلوان سنگه بزبان قلم داده خواهد شد ✣

ذکر بدر رفتن شاهزاده و موشیر لاس بطرف چهترپور بوندیل کهنڈ و آشفتگی اوضاع محمد قلی خان و غارت شدن لشکر او از دست راجه بنی بهادر و راجه بلوند سنگه.

چون شجاع الدوله پسر صفدر جنگ خبر برگشتن محمد قلی خان و شاهزاده بے نیل مقصود شنید بکمال نامردمی کار فرما گشته
و دست از مروت و ایمان شسته راجه بنی بهادر نائب خود و راجه بلوند زمیندار بنارس را فرمان داد که بالتفاق مقابل محمد قلیخان
رفته نگذارند که بالله آباد تواند رفت و بهر صورت که براو دست یابند بقابو آرند راجهاے مذکور حسب الحکم بامحمد گرفتاری گردیده
مقابل بنارس برلب دریاے گنگا دو کروه پیشتر از رام نگر که آبادکرده بلوند زمیندار بنارس و خانه او در انجاست معسکر
ساختند و تو پها را مقابل لشکر محمد قلی خان چیده مستعد مزاحمت و مدافعت نشستند شاهزاده و موشیر لاس را پیغام دادند
که ما را با شما کارے نیست هر جا خواهید بروید اما محمد قلی خان را نمی گذاریم که از جاے خود پیشتر تواند نهضت نمود شاهزاده برآمدن
خود ازان مخمصه مفتنم دانسته موشیر لاس را با خود متفق ساخته از راه مرزاپور خود را بملک بوندیله بارادهٔ اقامت و جهترپور
گرفت و محمد قلی خان از سماعت سیدن راجے بقدر مسافت گذشته لشکر داشت هر کرد لشکر او بلکه از طرف عظیم آباد پاینده
میگذاشت شکار زمیندار ان ملک بلوند سنگه و بودهی خان لشکر گریبانان از لشکر شاهزاده جدا گشته و در مرزاپور
با دن بلوند چند روز توقف گزیده بجانب آباد رفت و محمد قلی خان مع لشکر سید دار پور و چاپوسے و جراب سوال
میگذرانید اکثرے ازیمراهیان که اصحاب جرأت بودند صلاح خجستن باهر دو راجه مقابل دادند و فی الواقع صلاح همین بود
چه انچه مقدر بود بآخر و بسیرے آمد اما از حیرت جواب باصواب جرأت نیافت نبیده العبد الفقیر والده با پهلوان سنگه و دیگر
ازین امور نا مپرس را که همراه او بود واده بردن به بنارس داشت مع سید محمد خان همراه گرفته بلشکر مزاحم رسید
شنید که نائب علی خان برادر سومے فقیر در سومے روز قتل ازین بازان رسیده و در زان خود نهضت نموده باسمیر رسیده والحال
بر معابر کشتی نشست به حکم راجه بلوند همه کشتیها را گشیده زیر راه گنگا خانه و دست اجیر گذارده اند و هر که ازین حالت بهر سو رود
مردم بلوند او را غارت کنند ناچار باز برگشت و خطے از پهلوان سنگه بنام بلوند و باب حفاظت و امانت خود و
ناموس فرستادن بدر قه و دستک راه و فرود آوردن در جاے مناسب نویسنده فرستاد و والد هم همین مضمون
خطے براجه مذکور نوشت فقیر چند کس از ملازمان پهلوان سنگه را همراه گرفته مع ناموس و سید علی خان از راه چین پور که دامن
کوه و صحراست روانه گردید و نقے علی خان همراه و او را مانده در راه نوشته راجه بلوند مقتضی عدم تعرض و بجا آوردن خدمت
و لازمهٔ ضیافت و حفاظت نام عمله او مع دو نفر راهبر به بنده رسیده چون نزدیک مرزاپور رسید با وجود همراه او ان

نوشته و نوکران او باز هم برق انداز ان حاضر آمده مزاحم شدند بنده کسے را فرستاده راجه بلوندرا اطلاع داد چوبدار او آمده مزاحمان را ممانعت نموده بنده را در سرزا پور رسانید و در مکان مناسبے فرود آورد شب دران مکان بمتیوتت کردیم صبح بافضال الهی عمده کشتی آورده ما را مع اسباب از آب گنگا گذرانیده به بنارس رسانیدند الحمد لله چند ماه در بنارس شرف یاب صحبت باابرکت جناب قدسے مآب حضرت شیخ محمد عے حزین اسکنه الله قدسی اعلی علیین و از خدمت خال سراسر افضال سید عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ سعادت اندوز بودیم درین اثنا بیرم خان خلف بیرم خان مرحوم نوکر نواب روح الله خان بخشے الممالک اورنگ زیب هم بهر حیله از لشکر محمد قلی خان خود را تا به بنارس که اهل و عیال بما نجا داشت رسانید بعد چند روز شنیدیم که محمد قلی خان از فتن خود با معدودے بحضور شجاع الدوله از راجه ماے مزاحم مذکور درخواست و آنها بشجاع الدوله نوشته چون ماذون شد مدت حیت داد ند آن ابله مظلوم با سید صلهٔ ارحام و بودن بے اعمام بمگر با دوازده سوار و معدودے از خواص خدمتگار عبور گنگا نموده نزد شجاع الدوله روانه گردید حکم رسیده بود که بعد چند روز از روانه شدن او لشکر او را غارت و اموالش را ضبط نمایند همین که سه چار روز از کوچ او گذشت هر دو منهدوے مذکور سوار شده قاصد غارت لشکر و سپاهے ضبط اموالش شدند و فرع قیامت دران لشکر برخاسته شور یوم النشور بهوید او خلقے کثیر بانواع بلایا مبتلا گردید اکثر لشکریان بے آبرو و مال و اسباب شان تاراج رفت مگر بے نام و نشانے چند که با ملازمان هر دو راجه آشنائی یا نسبت خویشے و همقومے داشتند شبها نخفے بآن لشکر پیوسته محفوظ ماندند و بر مرے راسیدے از سادات بارهه که جماعهٔ دار معتبر لشکر راجه بنی بهادر و صاحب ایمان و آبرو بود سکفل جان و مال و حرمت آنها گشت و جماعهٔ معهود وقت شب بطرف خیمه گاهش رسیده با و پیوسته بودند از شر آن اشرار حفاظت نموده از جمله نام آوران فقط زین العابدین خان که خزانه بنیابت زارت شاه عالم مامی برآورده در جنگ عظیم آباد که بر تله یورش آورده بود سفر آخرت نموده و دگر شیر افگن اسد الله خان خواهد آمد بفیض رهائے و احسان که بر امر دم نموده بود از انتقال بشجاعتے که داشت ازان معرکه معزز و مکرم و صحیح و سالم بر آمد تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه خان مرقوم از سردار زادهاے ایران بشجاع جوانے بود قبل از رفاقت محمد قلیخان در صوبه اوده به رفاقت صفدر جنگ و شجاع الدوله روزگارے بعزت و احتشام گذرانیده در اکثر محالات صوبه مذکور رجوعیت داشت و همیشه دست عطایش نوال احسان بکام و دهان امیدواران میرسانید و سحاب کرمتش در مزارع آمال خواهندگان ستوا ترے بارید رفقا و غیر رفقا بهر که بخدمت او رسید از سوانح افضال او محروم و مایوس نگردید در سانحه مذکوره خانمزاد بمقتضاے غیرت و شجاعت چون احوال لشکریان منوال مشاهده نمود با معدودے از ملازمان که همراه داشت محوطه از خانهاے خراب دباقین که متصل بلشکر بود خود را رسانیده بر دیوار خانه مذکور مع همراهیان برآمد تفنگ و تیر و سپر و شمشیر انچه در آنوقت میسر بود درست ساخته مستعد قتال گردیده گفت که هر که در انجا بر سر من بیاید و با من تعرضے نماید با او جنگیده با بر و گشته خواهم شد انخبر بلشکریان بلوند سنگه رسید بعد تفحص معلوم گردید که صاحب این اراده کیست چون جماعه داران ملازم بلوند اکثرے نمک بحرده او و بعضے از رفقاے بینے بهادر هم ازان جمله بوده اند همه آنها با هم متفق گردیده با دلهاے نعره خود اطلاع و التماس نمودند که زین العابدین خان بهادر بپاس آبروے خود چنین قرار داده و در فلان ویرانه بانوده کس مستعد استاده است و ما همه ممنون احسان و نمک پرورده آن والا دودمان ایم حکم شود که در خدمت او رفته بقدر واحترام او را با دریم دگر این التماس ما پذیرائی نماید ما همه شریک جان و آبروے اوئیم سردار راجه ناچار گردیده و غیر اش را پسندیده سیزه با او مناسب ندیدند و التماس ملازمان خود پذیرفته رضا داده تا رفته بهر صورت که مرضے او باشد بعمل آرند

جماعه مذکوره که جمعیتے بود نجد بیش شناخته سرداران و اکثر همراهیان شان از دور پیاده پا گشته با دب تمام سلام و کورنش نمودند و بقدم اخلاص پیش آمده ما صفی الضمیر خود را عرضه داوندند زین العابدین خان بر حسن ارادت و وفای آنها تحسین نموده شکر الهی بتقدیم رسانیده مع رفقاے حاضر خود سوار گشته با کمال عزت و احتشام در لشکر بلوند داخل گردید و بعد اطفاے نائره نهب و غارت در نبارس آمده منزل گزید باید ارباب هوش لاے کلمات این حکایت آویزه گوش خود نموده قدر کرم و احسان بداند و شیوه خود گرداند که صفت مذکور حیات پایدار دنیا و سپر سهام حوادث و بلا و نزد بنا و عیبے است و محمد قلی خان نزد شجاع الدوله رسیده مقید گردید احوال انچه استماع یافته انشا الله الغنی در ضمن احوال شجاع الدوله بسمت ارقام خواهد یافت ✣

ذکر رسیدن میرن بعظیم آباد و برآمدن راجه رام نارائن باتفاق او و کرنل کلیف بها ذر بقصد خنگ بدا کچه پیم نمائی پیلوان سنگه

میر محمد جعفر خان و میرن پسر کلان او که سه ساله پدر بود باستماع خبر ملاقات نمودن راجه رام نارائن با محمد قلی خان و ملازمت کردن شاهزاده بوساطت خان معظم مرقوم اول نهایت اندیشه مند گردیده رجوع بر دسار جماعه انگلیشیه نمودند کرنل کلیف را بسماجت و ابرام طلب داشتند بعد ورود داد و مشوره برآمدن با افواج قرار یافت تا بعد ازان هر چه صلاح باشد و جماعه انگلیش راچون اطلاع تام بر احوال رؤساے هندنبود و نام شاهزادگے وقعی و وقرے در نظر ها داشت اراده ستیز و آویز با او و محمد قلی خان مصمم نبود اگر در اوضاع و اطوار اینها متانتے مشاهده گشت البته معاملات بآئین شایسته انفعال مے یافت اما حرکات سفیهانه سلطان و وزیر آنها را بے قدر ساخت و اندیشه از طرف آنها باقے نگذاشت چون خبر بے مصالحه نامزدین باشاهزاده و محصور شدن او در قلعه عظیم آباد و فرو گرفتن محمد قلی خان و شاهزاده حصار آنجا را انتشار یافته میرن و کرنل کلیف متحقق گردید هر دو باتفاق هم با فوج گران از مرشد آباد نهضت نمودند و در اثناے راه بنا بر آنکه با خادم حسن خان میرن اصفائے نبود و از خان مرقوم گمان صداقت نداشت اندیشه او در خاطرش میخلید که مبادا درین هنگامه چه فتنه بر انگیزد در عین راه بمحل پیتے که معاذے پورنیه واقعست مقام نموده قاصد آن بود که او را بقابوے خود آرد این اراده میرن شهرت یافته خادم حسن خان که مرد عیار و از طرف میرن اندیشهاے بسیار داشت مع فوج و اسباب خود باشتمار کمک میرن از پورنیه برآمد و بر لب دریاے گنگا در گنده گور توقف داشت و با کرنل کلیف بارسال سفرا همت بر افاقت مے گماشت آخر چنین شد که کرنل میرن را از در آویختن با او مانع آمده بناے تحدید عهد و پیمان گذاشت و خادم حسن خان اندیشه خود را از میرن طاهر کرده در آمدن بمعسکر او عذرها خواست و استدعا نمود که اگر صاحب بر بجره خود در وسط گنگا تشریف آرند بنده هم بر بجره خود همانجا آمده ملاقات کنم و عهود و مواثیق را بالمشافهه مجدداً مؤکد گردانیده بجاے خود برگردم و باعتماد اقوال سنگ بخاطر جمع گذرانیده در دو سه یوم دم و ثبات قدم باشم هر چند این امر مخالف مرضے میرن بود لیکن کرنل صلاح وقت و کار خود باین صورت دیده بسبب الالتماس او بعمل آورد و ملاقات با خادم حسن خان چنانچه ماءمول بود نموده برگشت و از طرفین عهد و پیمان استحکام یافته اندیشه ها فرو نشست و میرن را با خود گرفته عازم عظیم آباد گردید محمد قلی خان خبر قرب وصولش یافته چنانچه مرقوم شد صلاح خود در توقف ندیده و برجع القهقرے برگردیده چون بعظیم آباد متصل رسید رام نارائن مع ارکان دولت و اعیان مملکت باستقبال شتافته معلوم نیست که بکدام حیله عذر ملاقات کرون خود با محمد قلی خان خواست و چنانچه بود زیاده تر ازان مورد مراحم و اشفاق گشت رام نارائن فقیر را برائے کار خود بسمت در لشکر شاهزاده فرستاده خود هم بدیدنش رفت و اراده توسل

باو داشت بعد ازان که طرف او را سهل شمرده رای مرلید هر را راجح دانست شکایت نبده پیش هر کرو مه نابرابر آورده خود را صلح شمرده هر روز چندین نوبت باهر که مناسب میدانست مذکور مراکرده میگفت صاحب عجب دنیاست و عجب زمانه من صمصام خان غلام صاحب چه بد کرده بودم که ایشان هم ترک رفاقت مرا نموده به پدر خود ملحق شدند و این همه روباه بازیها نموده خود را نیکنام میدانند و عجب از صاحبان انگلیشیه که با وجود مشاهده رفتن و ملاقات کردن او با خصم هر چند سخن سازی کند مخلص خود شمرده باشند اصل اینست که درین زمانه صاحب زر در دنیا هر چه کند کسے عیب او نمی کند و زر همه عیوب را می پوشاند بلکه عیب را هنر مینماید اما در نظر ژرپرستان و اصحاب عقل و خرد الحال هم مرتبهٔ آدم را می شناسند که پایه و مقدار او چیست بهر صورت میرن و کرنل چند روزے در شهر توقف نموده با ستد ماے رام نارائن بر سر پهلوان سنگه روانه گردید پهلوان سنگه دامن کوهستان را مامن خود قرار داده دو سه روزے بشوئیش خنگ گذرانیده آخر گفتگوے مصالحه و معامله درمیان آمد و میرن را رام نارائن بعظیم آباد برگردانیده تا در شهر رفته مشغول بیش و طرب باشند و التماس نمود که کمترین باتفاق کرنل صاحب معامله پهلوان سنگه سا انتظام داده عنقریب در خدمت میر سم میرن که همین آرزو داشت بشهر برگشت و رام نارائن مع کرنل کلیف در نواح سهسرام مانده معاملهٔ پهلوان سنگه را انفصال داد و پهلوان سنگه معاملهٔ والد مرحوم را مقدم بر معاملهٔ خود داشته اول کار ایشان درست ساخت و چنان مقرر شد که والد مرحوم بر محالات خود بکام و آرام باشند و با ایشان کسے التعرضے نباشد الحمد لله که انچه متصور بود بعرصهٔ ظهور رسید و خط شاهزاده نیز بکرنل رسیده موثر افتاد و مضمون خط مذکور و سیاقت تحریرش پسندیدهٔ میران روشن ضمیر گشت رام نارائن نهایت محظوظ و از متانت کلام خوشنود و شاد کام شد صاحبان انگلیشیه هم بعد مترجم شدنش تحسین بسیارے نمودند چنانچه بعد سے که فقیر را با صحاب انگلیشیه ملاقات شد مدح و ثنائے منشے که خط بکرنل نوشته بود میکردند آن وقت بنده ظاهر کرد که منشی ممدوح منم ستایشها کردند و الی الآن گوش زد عادل آباد است هنگام نهاد رحلادت خنگ محررات فقیر را سے ستایند و جواب خط شاهزاده بخوبے نوشته یاد نیست که چندین اشرفے برائے نذرش فرستادند و الد مرحوم مع نقے علی خان بحالات جاگیر خود رفته بآرام نشست و پهلوان سنگه نیز بمزمنیداے خود آمده کارش استحکام پذیرفت و رام نارائن مع کرنل کلیف برگشته بعظیم آباد رسیده بملازمت واستر ضاے میران سرگرم گردید ✣

ذکر برگشتن میرن بمرشد آباد مع کرنل کلیف بمسرت و شادمانی و دغا کردن با دلیر خان و صمصام خان از راه جبن و نامردانگی

چون میرن راه وزین ممر خاطر جمع گشت ارادهٔ مراجعت بمرشد آباد تصمیم داد اما اصالت خان و دلیر خان و دیگر پسران عمر خان را بسبب مطوت و شجاعت آنها با وصف مرافقت و وفاداری نمی خواست که درین دیار باشند هنگامهٔ ورود شاهزاده موجب مدارا و خوشش آمد آنها گشت لهذا همراه خود آورد و پدر پسر گوارش نصیحت کرده بود که بعد دلجمعی آنها را از سر خود وا خواهے نمود اما بنوعیکه آنها بے نبرند و الا تراخواهند کشت و حاشا که آنها را ارادهٔ بدے با او یا پدرش باشد بلکه همیشه از ابتداے عروج سعادت جنگ آنها ناصر و معین میر جعفر خان بوده اند و همین سبب سراج الدوله با عمر خان و دلیر خان و برادر انش بدگمان گشته بر طرف نمود و مادام الحیات او این بیچاره ها در عظیم آباد قریب بیک سال حیران بوده طلب و تنخواه خود نے یافتند و قتیکه بنده بتقریبے که گذشت در لشکر شاهزاده رفت و دید که الحال رفاقت این لشکر برگردن افتاد

خطے بدلیر خان کہ نہایت آشنا و باصطلاح ہندبا ہمہ گرد ستار بدل بود یم نوشتم دران خط ترغیبی بر رفاقت شاہزادہ و التماس حفاظت ناموس نمودہ بودم درجواب نوشت کہ از طرف ناموس خاطر جمع دارند کہ با سر من و السبتہ است و انچہ برائے رفاقت شاہزادہ نگاشتہ اند معلوم داشتہ باشند کہ اگر یک کسے با میر جعفر خان خواہد ماند من خواہم بود و دعا کنند کہ در رفاقت کسیکہ ہستم ثابت باشم القصہ میرن بدانائے خود نصیحت پدر کار فرما گشتہ تا آمدن رام نارائن صحبت با دلیر خان گرم و او را غافل میداشت و وعدۂ آمدن رام نارائن درباب دہ نیدن تنخواہ او مے نمود چون رام نارائن آمد و خود قاصد نہضت مرشد آباد گشت برام نارائن گفت کہ مردم معتمد دلیر بر دروازۂ مغربے حصار بگذارند و بگویند کہ دروازہ نبود و کھڑکے کشادہ باشد و بر دروازہ طرف کوٹھے ہم پہرۂ انگریزے باشد تا دلیر خان اندرون آمدن نیابد و خود بر گشتی سوار شدہ براہ مرشد آباد گرفت و دو سہ منزل برگشتی سطے نمودہ بعد ازان راہ خشکے میرفت دلیر خان عاجز و حیران ماندہ نمیدانست تا چہ کند رام نارائن بکار خود مشغول بودہ عذرے بتقصیرے خود درباب تنخواہ از دلیر خان خواست و التماس نمود کہ با این صورت بودن شما درین شہر مناسب نیست او ہم دید کہ احمال فائدہ ندارد من برادران و رفقائے خود بہانہ بطرف نگارے رفت فتح سنگھ و بنیاد سنگھ و دیگر اولاد و اقارب راجہ سندر سنگھ مقدم او را منتظم شمردہ بمقدور خود در جے برائے مصارف یومیۂ او و رفقائش مقرر کردہ مے رسانیدند بعد چندے فتح سنگھ برائے استحکام کارہائے خود نزد میرن بمرشد آباد رفت میرن در مرشد آباد و رام نارائن در عظیم آباد بکام و آرام زندگے مے نمودند و میر محمد جعفر خان برائے اعانت پسر خود تا براج محل یا فرسخے چند پیشتر از مرشد آباد بنگالہ برآمدہ بود و بعد استماع خبر فتح و ظفر شاہ دمان گردید و با صداقت محمد خان خلف آقا باقر مینویسد کہ مجملے از احوال او در ضمن ذکر شہامت خلف حسین قلی خان کہ حاکم جہانگیر نگر ڈاکہ بود مذکور شد ناحق بدگمان گشتہ بیچارہ را بدم توپ پرانید و ذخیرۂ برائے آخرت خود بہم رسانید و لیر خان کہ کارگزار مئین زمیندار ترہت سمائے نیز بنا بر سابقہ کینہ ہنگام ورود عظیم آباد دبایائے رام نرائن میر محمد جعفر خان با او کردہ تمہید ساختہ بود نہایت ناخوش بود و باتفاق ہمہ بگیر و الفضل نزد شاہزادہ فرستادہ استدعائے آمدنش نمودند شاہزادہ کہ جائے دلجائے نداشت با رفقائے خود از جہتپور کوچیدہ عازم عظیم آباد گردیدہ و بندہ چند روز قبل ازین از بنارس کوچیدہ در خدمت والد رسیدہ و بلا بر بعضے جہات در انجا توقف نکردہ بہ نگارے آمد چند روز نزد دلیر خان مقام نمودہ چون از ارادہ او آگہے یافت بودن خود در انجا مناسب ندید چہ رفاقت شاہزادہ برائے خود صلاح نمی دانستم رخصت خواستم مبالغہ در ہمراہے نمودن عذرہا نیکہ داشتم ظاہر نمودم ناچار مرخص کردہ بقدریکہ دران وقت دستم رس بود زادراہی تواضع من کردہ بطرف بہار کہ سید علی خان برادر نقیر چند ماہ قبل ازمن در انجا رسیدہ اقامت داشت روانہ شدم در بہار رسیدہ بمانجا بودم کہ شہر آمد آمد شاہزادہ شیوع یافت و کاسگا رخان مع فوج خود کوچیدہ متصل بہ بہار رسیدہ عازم پیشتر گردیدہ بندہ نیز بر آنکہ ہنگام ورود شاہزادہ ناچار با او ملاقات باید کرد و باز ہمان آمش در کاسہ و اقامت در عظیم آباد متعذر خواہد بود داعیۂ آمدن بعظیم آباد نمودم لیکن رام نارائن بندہ را ناحق بدنام کردہ روادار آمدن نبود و بورود بندہ در عظیم آباد متعذر نمود اتفاقا دران روزہا حکیم غلام علے نبا بر علاج داماد ش نہایت خصوصیت با رام نارائن بہم رسانیدہ معتقد الیہ او شدہ بود و حکیم مذکور نہایت شفقت بحال بندہ داشت بندہ بخدمت حکیم مغفور مذکور دو کلمہ متضمن استیذان آمدن خود بعظیم آباد از راجہ مذکور نوشتہ اذن طلبیدہ و بعد ماذون شدن مع سید علی خان داخل شہر مذکور گردیدہ اما مرلیہ ہر و بعض مقربان

مسلمانش را خوش آمد بنده با مسٹر امیٹ صاحب کلان عظیم آباد و ڈاکٹر فلرٹن حکیم متعین کوسنجے آنجا از طرف کونسل کلکته از سابق آشنائے و دوستی مفوس باو ڈاکٹر زیاده تر داشت ملاقات نموده ماجرائے خود ظاهر ساخت آنها در جمعی بنده نموده گفتند که بخاطر جمع باشند بلکه ڈاکٹر بنگله خود نشان داد که در انجا فرود آینده اهل و عیال بهر سانیده و در عظیم آباد ساکن گردید درین اثنا خبر آمد آمد شاهزاده بهرام نارائن رسیده فکر اجتماع عساکر نموده و سیلوان سنگه و دیگر زمینداران را طلبیده با خود متفق ساخت و رحم خان روهیله که حاکم و دار قدیم از بزرگان و صاحب خیگ بود حسب الامر میر جعفر خان از مرشد آباد بکمک رام نارائن رسیده حاضر و رفیق او بود رام نارائن ساعتے برای برآمدن خود تجویز منجمان برهمن معین نموده بطرف بهار چار کروهی شهر معسکر آراسته و قریب دوازده هزار سوار و پیاده های بسیار و توپهاے کلان و سبک و جزائر و بان اسباب حرب انجا باید همراه داشت علاوهٔ آن فوج انگلیشے بسرکردگے کپتان کاکرن و هیکتر و چندے از سرخیان و سوداگران ولایتے و پیاده های هندے مؤدب باداب خیگ فرنگ که به تلنگه شهرت دارند همه جمعیت قریب بهزار و چند مدکس مع تفنگها و حقاقے و دو توپ فرنگے و پتے های باروت و گوله نیز با عانت از مهیا گشته با افواج مذکور شامل و داخل لشکر او گردید ✣

ذکر آمدن شاهزاده درحدود عظیم آباد و جلوس نمودن او بر تخت سلطنت و جنگیدن با رام نارائن و ظفر یافتن شاهزاده بقدرت کامله خالق بلاد و عباد

چون شاهزاده از دریاچه کرم ناسه که سرحد صوبه عظیم آباد است عبور نموده فرسنگے چند پیش آمد خبر کشته شدن پدر خود عالمگیر ثانے را بدین نحو شنیدند که مردم عماد الملک حسب الامر آقاے خود بهانه ظاهر نمودند که در و بشے صاحب کرامات و مقامات وارد کوٹله فیروز شاه گردیده قابل زیارت است او خود احمق و اجلش رسیده بود بدلالت مهدے علی خان کشمیرے برادر علی قلی خان سوار شده در کوٹله مذکور رفت و مهدے علی خان همراهش رفته تا بحجره که قاتلانش را نشانیده بود برده پرده اش را برداشت و سیخے که پادشاه در دست داشت بدست خود گرفت چون پادشاه داخل حجره مذکور گردید از بیرون در راز بگیر دو قاتلانش که جمعے نفر تورانے بے ایمان نشسته بودند بزخم کارد آن بیچاره را از پا درآورده لاشش را از دریکه بشرقت بدریا، در آن وقت ریگستان خشک بود باین انگیزند مرزا بابر پسر اعز الدین داماد برادر زاده عالمگیر ثانے که همراه رفته بود تمنچه ے کشیده یکدو کس از مجروح ساخت مردم مهدے علی خان هجوم آورده او را بگرفتند و در پالکے محفوف سوار نموده در سلیم گڈه که مسکن سلاطین مقید است رسانیدند و محمد السنه سیه کار مخبث لقب جهانی داده و سلطنت برآورده بر تخت نشاندند و لاش عالمگیر را که چار روز مانده در مقبره همایون مدفون گردند شاهزاده با استماع این خبر منصرف گشته بوالد مرحوم که در حسین آباد دار الملک محال جاگیرات خود که بناگذاشته و آباد کرده آن مرحوم است مع اهل و عیال اقامت داشت حقهٔ بدستخط خاص متضمن ماجرائے مذکور و دستشاره در باره خود که چه باید کرد نوشته مصحوب سریع فرستاد و الحقه را خوانده و مجالهٔ و کلمه نگاشت مضمون آنکه بمجرد ورود این عریضه بضابطهٔ مسته بر تخت حکومت جلوس فرمائید و قلمدان وزارت مع خلعت برائے شجاع الدوله فرستاده نیابتش به یکے از مغلیه که در حضور حاضر و لائق انیکا رباشد عنایت شود و خدمت امیر الامرائی که عبارت از سریر بخشے گریست بنجیب الدوله عنایت فرموده برائے او خلعت باید فرستاد

و منیر الدوله بهادر را پیش ابدالی بسفارت فرستاده رقم او بتضمن اطاعت و اعانت خود بنام شجاع الدوله و نجیب الدوله و دیگر رؤسای افاغنه دار کان سلطنت و عظمای هند بایه علیه و در استمالت و دلجوئی اقویا و معتمدان او کوشیده برای مذکوری که ارشاد شده هیچکار سے نباید گذاشت چه کمترین را غرضے غیر از تشیید مبانی دولت ابد مدت نیست هرگاه بعون الله تعالی ارکان سلطنت استحکام یافت و متانت گرفت بر سے آسپ و رش من در دولتخانه کمی نخواهد بود شاهزاده در کهتوله بود که عرضی والد رسید همانوقت بضبط خاندان بابریه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه بر تخت سلطنت جلوس نموده بپادشاه عالم بهادر پادشاه ملقب گردید و منیر الدوله را چنانچه گذشت بسفارت پیش ابدالی روانه فرمود و بر اشجاع الدوله و نجیب الدوله نیز حسب البسطور خلاع و قلمدان و دیگر عطایا فرستاده منتظر نصرت ایزدی بود که کامگار خان مبین با پنج شش هزار سوار رسیده بشرف تقبیل قوائم سریر سلطنت مستعد گردید و دلیر خان و اصالت خان نیز با جمعیت خود که قریب بهزار کس از سوار و پیاده بود بملازمت پادشاه رسیده مورد عنایت گردیدند و کامگار خان مستعد اخراجات سرکار شاهے گشته از زمینداران دوآب و غیره هر جا بجاے مختلفه بدست مے آمد فراهم نموده میرسانید چون دلیر خان اول بپرے از میرن دشت آرزو میکرد که بعد ورود میرن خبگ درمیان آید تا نشانے و عالی که میرن باو کرده بود در میدان مردان کنبارش نهد اما کامگار خان از راه هوشیارے انتظار آمدن میرن و اجتماع عساکر رام نارائن با او صلاح ندید و تعجیل داشت که اول بارام نارائن باید جنگید بعد ازان اگر میرن بیاید تدارکش خواهیم فهمید دهین رائے را پادشاه هم اختیار کرده آهسته آهسته باجتماع مردم از هر سو که بر سند کوشیده متصل بمقابل لشکر رام نارائن رسید +

ذکر جنگیدن پادشاه با رام نارائن و ظفر یافتن تا بیده قادر ذو المنن + + +

رام نارائن بر کنار دریاے جمنا معسکر داشت که شاه عالم پادشاه مع کامگار خان و اصالت خان و دلیر خان و افواج قدیمے خود در رسید و سابق کار بمقابله انجامیده از طرفین صفوف آراسته بدافعه یکدیگر برخاستند رحم خان و احمد خان قریشے و مراد خان سپهرام خان بلوچ باتفاق سر لشکر رام نارائن شدند و بهلوان سنگه با جمیع هوپوریه و دیگر افواج بارام نارائن جمع گردیدند و کپتان کارکران با سرداران و فوج انگلیشے بهیئت بالیسته وضع شالیسته در کمال انتظام ضابطه انتهاست صف آراگشته متصل بفوج رام نارائن استاد و از طرف پادشاه نیز فوج دو دسته گردیده یکے لبسر کردگے کامگار خان و دیگر باستظهار دلیر خان و اصالت خان از جاے خود جنبید و پادشاه با بعضے از قدماے رفقاے خود در عقب افواج جا گرفت اول دلیر خان و اصالت خان چون سر بیابان و پیل دمان بر کر افواج رام نارائن ریخته فوج مخالف را از پیش رو برداشتند دلیر خان و اصالت خان اول از همه داخل فوج دشمن گشته هدف جمیع انواع جراحات بودند گولی بندوق هم از صفوف انگلیشیه مثل تگرگ مے بارید و هم بندوق بهوپوریه و غیره زمینداران بانیهاے رسید و دیگر آلات طعن و ضرب اسینه هاے آن سر دو برادر بهادر مع رفقاے جانفشان نشانه بود درین ضمن از شدت صدمات گولے بندوق روی فیل نشان دلیر خان برگشت و مردم سپهرام گمانند فرمود دلیر خان خود بزنگشته فیل بلکه آسمان برگشته باشد و از اسپ فرود آمد رفقاے قدیمش که قریب بسه صد سوار بودند همه همراه او و برادرش اصالت خان از اسپ پیاده گشته سپر و شمشیر در دست گرفته بر دشمنان حمله بردند و فوج رام نارائن را تزلزل بهم رسیده رو بفرار نهاد و بر دلیر خان و اصالت خان و همراهیان ایشان گولے بندوق تلنگه و سوله اداان انگلیشی چون قطرات باران مے بارید بهادران مذکور با سه صد کس دویده صفوف افواج مخالف را پریشان ساختند درین ضمن

گولی بندوق از شقیقهٔ چپ دلیر خان رسیده از شقیقهٔ راست بیرون رفت و بلم باهن اصالت خان رسیده گاه او را بر درید
و جراحتهای دیگر نیز بر پشت و قریب سه کس از رفقا همراه بهادران مذکور همین شربت ناگوار با دل شاد و روی شگفته نوشیده شاد اجل
در آغوش کشیدند و قریب چهل کس دیگر مجروح افتاده بعضے شفا یافتند و اکثرے همراه سرداران خود شتافتند اما بجمله مردانه دلیر خان
عرصه از فوج مخالف خالے و شلک بندوق انگلیشے ساکت گشت بعضے از رفقاے پادشاه که همراه مدار المهام بودند دیده رحم خان
و علاء الدین پادشاه را بلا زحمت مدار المهام رسانیدند و مرلیه بهراسیر مردم کامگار خان گردیده احمد خان قریشے و مراد خان بلوچ را فرار کرده گرفتند
کامگار خان دید که الحال شلک انگلیشے موقوف و میدان خالی گردیده بر سر رام نارائن که با معدودے ایستاده بود درین بخت بمشاهده
این صورت رام نارائن مضطرب گشته کپتان کارکن را پیغام فرستاد که نصف مردم خود با عانت من باید فرستاد اول کپتان
مذکور بر رام نارائن گفته بود که نبض خود در فوج انگلیشے باشد او بکفر و عدم شعور قبول ننموده با غرض دیگر خواهد بود کپتان چون
مامور بحراست او بود در آن وقت که در فوج او هم جائے باقی نبود نصف مردم را دو حصه ساخت درین تجزیه زیاده تر تفرقه در مردم او افتاده
مقام هم چرد و مقاتله اش حال کامگار خان رسیده غبار هیجا بر انگیخت باقیماندگان را فرار کرده سر و رسیده هم نهاد ندو بالمره
شکست بر لشکر رام نارائن وارد آورد کامگار خان بذات خود دلیر وقت رام نارائن رسیده بضرب نیزه و تیر مجروح و مغلوبش ساخت
میر عبد الله مرحوم که سفارش مستر واجه ملازم سرکارش شده بود در آن وقت رفاقت و اعانتش نموده به چند زخم تیر و نیزه مجروح
گردید و رام نارائن در هودج فیل خود خوابیده پناه بتخته هاے هودج برد کامگار خان از نیزه بدنش را کوفت بعد ازین حال
رام نارائن مجال اقامت نیافته از میدان مجروح و بیحواس گریخت و کپتان کارکن و مستر بارول و دیگر از سرداران انگلیشیه
و سپاهیان ایشان بسبب همان تفرقهٔ بموقت رایگان تلف شدند فوجے از ان جماعه که باقی مانده بود لشکر دے ڈاکٹر ولیم فلرٹن
آشنا بنده و شاید بعض سرداران دیگر هم که بنده نام شان نمیداند بهر صورت منتظم گشته یک ضرب توپ که از ایشان در میدان
مانده بود بمیخ آهنے در روزنهٔ اش زدوان را ناقص و معیوب ساخته یک ضرب توپ و بیٹی بار روت را همراه گرفته باجتماع و انتظام
روان مقام بگشته راه شهر عظیم آباد گرفت و اثناے راه وقت برگشتن خالی و رگردون ارابه توپ رویداد ڈاکٹر باستقلال استاده
آنرا درست ساخته باز راهے شد و جمعیت حواس و استقلال آنچه دم وصف آرائی و رزم و احتیاط و شجاعت بافراط داشت
نیست چنانچه در آداب حرب یگانهٔ روزگار و در مکدارے و احوال پرسے خلق و تفقد و تفحص حال رعایا و عموم برابر با بر لبعضے
از سفارا امور حرب توجه و التفات نمایند و باجرائے پندهاے خدا رسیده بلغ خواهے و دلدارے آنها پردازند شاید درین
جزو زمان آنچه از کیاقت ریاست به ایشان ندا شته باشند اما عدم التفات ایشان باین کار بلائیست بے زینهار که
خلق تمام قلمرو ایشان ازین جهت در کمال عجز و انه و زارست اللهم اجعل لعبادک المضطرین فرجا و مخرجا پادشاه مع کامگار خان
در میدان ظفر یافته شادیانهٔ فتح و فیروزے نواخت و بتعاقب منهزمان نپرداخت بعد اطمینان معلوم شد که دلیر خان شربت ناگوار
مرگ را بکمال گوارائی دلیرے نوشیده جان شیرین بجان آفرین داده و اصالت خان زخم کارے خورده برجاح سفر آخرت
در میدان افتاده و رفقاے آزموده آن سه دو شیران بیشه وغا همراه سپاهے سرداران خود همان راه مردانه پیموده اند و یک چشم مرلیه بر
از خنجر کوه گرفته بقید افتاده و رحم خان نیز طوعا و کرها گرفتارے رضا داده درتی بو آمده است دلیر خان و اصالت خان را هم
بعد انتقال ارواح او در جوار مزار یکه بر سر راه در میان فتوحه دیکنهٔ پور واقع است آورده مدفون ساختند و مقتولین دیگر را یکجا
نجال سپرده اگر متعاقب فوجے از پادشاه میرسید در قلعه سیکے از همارسان بنود و وجود رام نارائن با عدم برابرے نمود بی حرج

قلعه بدست پادشاه مے افتاد و اغلب که شهر تبارا ج میرفت چون خبط ناموس بجا و غربا و پایمالی دیهات و مفاسد دیگر مقدر بود اندیشهٔ تسخیر شهر از خاطر کامگار خان و دیگر ارکان پادشاهی محو گردید بهر صورت بنده با آشنائی در بنگاله نوکر نشسته بود که خبر شکست رام نارائن رسید اول متیقن نگشت چون متواتر همین خبر و متعاقب گریختهائے نامور نیز رسیدند و متعدین خبر آمدن میر عبد الله رام نارائن و مجروح بودن اینها آوردند بنده بر احوالات احوال میر موصوف که نهایت آشنا و مرد صادق اوقات بود و شهریان راهول عظیمی گرفته اضطراب غریبی با غنیا و ارباب دول لاحق گشت مصطفے قلی خان برادر میر زا محمد امین برخ متعلقان خود را با اموال بر کشتی نشانیده بر سر میر زا نوز متصل سعیر کوٹهی انگلیشیه آورد و خود در خانهٔ میر عبد الله کرجوار کوٹهی انگلیش و رئیس آن مکان دران زمان مسٹر امیٹ بود آمد بنده بسبب تجربه و افلاس بے وسواس بود از ملاحظه اضطراب آن عزیز متحیر گشته اندک تصمیمے نمود شامت شمرده بود ند در انجا گوارا نکرد متعلقان را بر کشتی همانجا گذاشته خود بجاے دیگر رفت و مسٹر امیٹ بر آمده دیدن رام نارائن رفته قبلے او نموده پهره هاے خود بجاے حراست او و خانه اش نشانیده و رام نارائن چون مشوره پرسید مسٹر امیٹ گفت که گفتگوے بی فروغ و نوشتهائے دروغ ضابطهٔ ما نیست شما بهر چه مناسب دانید آمدن افواج مشرقے دفع الوقت و حفاظت جان خود نمائید رام نارائن عذر جراتهائے خود نوشته وعدهٔ ادراک ملازمت بعد صحت نمود چون دو سه روزے گذشت و کسی بسوئے قلعه نیامد گریختهائے لشکر رام نارائن هم جمع آمده بحراست قلعه قیام نمودند و خبر قرب وصول میرن مع کرنل و افواج انگلیشیے بپادشاه و کامگار خان رسیده باستقبال فوج مذکور بطرف مشرق نهضت شد*

ذکر جنگیدن میرن با کامگار خان و گریختن در حمله اول و برگشتن بعد ازان و لطمه یافتن بقدرت کاملهٔ خالق زمین و آسمان

* * * * * * * *

مخفے نماند که چون میرن گاهے قبل ازین نه جنگیده و زهر چشم دلاوران عون آشام نچشیده بود غرور موفورے بر شجاعت خود داشت و خود را اشجع ترین مردم مے پنداشت لهذا با فوجے که خود بهم رسانیده و نهایت اعتماد بران مردم داشت و اکثیر اش آنکه بی اطاعت فوج انگلشیے فتح نمایند و ضابطهٔ انگلیش نیز اینکه وقت جنگ فوجے دیگر را شامل و شریک فوج خود نمی سازند تا انتظام صفوف افواج شان از هم نپاشد مگر از سرداران اگر کسے خواهد در پناه آنها باشد امانت با با چند خواص مشروه مصاحبه نمے کنند بنا بر عدم اعتماد سپاهیان خود و استعداد ساخته روے بمحالفت آورد ند در لشکر پادشاه خود کسے که جاے دلیر خان تواند داشت نمانده بود لهذا کامگار خان فوج خود را دو حصه نموده قادر داد خان ولد خالق داد خان ترین اله آبادے و غلام شاه را سپاه اول ساخت و خود مع باقے افواج پشت سر انها جا گرفت و پادشاه نیز با مردم خود بر سر نمود سوار گشته عقب تر از همه تماشائی بود چون عسکرین را تقابل روے داد قادر داد خان مع غلام شاه فوج انگلشیے را بطرفے گذاشته از پهلو چون بلائے ناگهان بر سر میرن رسیده آتش قتال را اشتعال داد بمجرد یورش نمودن اینها اکثر لشکریان میرن را دل از دست رفته تزلزلے در آنها هم رسید و میرن بمشاهده این حال بے استقلال گشته روبفرار گذاشت و عرصهٔ بعیدے بپائے گریز پیمود و همراهیان را جا بجا دلاسے او دیدن اختیار آمد بعینه که شجاعتے در انها بود و ملامت کرده دلالت بعود دے نمودند و مردان خود فرار آفرار اندنے

صحیح برابر خود داشته در رفتند فوج انگلیشیه توپ انداز شروع نموده نائرهٔ حرب را التهاب داد میرن را به تهیه منهمان اندکے دل بجا آمده اراده معاودت تصمیم یافت جماعتے از بهادران با او اتفاق کرده عطف عنان نمودند قادرداد خان مقابله میرن شتافته تیر باران آغاز نهاد اول تیرے بر سینهٔ محمد امین خان خالوے حقیقی میرن که بر فیل دیگر در پهلوے خواهرزاده خود بود رسیده کارش تمام ساخت بعد ازان تیرے بر کلهٔ میرن رسیده تا بن دندانش سوراخ کرد و در همان گرمے تیر دیگر گلویش را مجروح ساخت چون اجلش هنوز باقے بود کارے نرسید و همراهیان قادرداد خان با همراهیان میرن درا ویخته بزخم تیر و شمشیر همه گرا بجروح و مقتول نمودند زد و خورده لائق رویداد و جماعه کثیرے از طرفین بخاک هلاک افتاده میرن را هم تیر از ترکش گشیدن نماند گمان درست او صورت الامان در سر چون شعلهٔ جوّاله بے اختیار جنبان بود تا مبادا تیرے دیگر بر سینه و جگر سجوزد و قریب بود که بار دیگر شهر نم گردد درین ضمن فوج انگلیشی از پهلوے قادرداد خان سر برآورده شلک شلک بار نمود و گولے بندوق بقادرداد خان رسیده جان بحق تسلیم کرد کامگارخان که بر پشت قادرداد خان بود رسیده بود ملاحظه قلت فوج خود و آتش بارے افواج انگلیشیه نموده پا بداری درانجا صلاح ندانسته برگشت غلام شاه و غریز الله خان نخشے شاگرد پیشهٔ پادشاه مجروح و میان فوج میرن محصور گشته بعد بدست آمدن تیغ جفاے بیرحمے مقتول شدند و میرن را باین صورت فتح و ظفر میسر آمد و کامگارخان پادشاه را همراه گرفته بطرف بهار رفت میرن شادیانهٔ فتح نواخته در خیمهٔ خود فرود آمد و تبکید و التیام جراحتهاے خود و اصحاب و تجهیز و تدفین محمد امین خان و دیگر مقتولین پرداخته چند روز در همان میدان اقامت داشت مردم شهر غیر از فقیر همه ها بلد رقتش رسیده بقرب جستند و میر عبد الله و رام نارائن بسبب جراحتی که شتافتن قوت استقامت

رفتن پادشاه مع کامگارخان بطرف مرشدآباد از راه کوهستان و سر برآوردن از بیربهوم و برهروان و برآمدن میر جعفرخان از مرشدآباد بمدافعهٔ اینها مضطرب و حیران و دویدن میرن در پے اینها افتان و خیزان

کامگارخان در بهار دو سه روز مقام نموده بمصاحبت دران دیدکه الحال بهر مرشدآباد باید شتافت و میر محمد جعفرخان را از جا باید برداشت بنا برین باسباب سفر انچه میسر توانست شد مهیا ساخته و ارابه وغیره را که مدار راه کوهستان عالیق تنگ و ناراست دور اندیشی بلکه جا نگذاشت و خود با فوج جریده مع پادشاه بطور ایلغار از راه جبال عازم مرشدآباد گردید میرن برین ماجرا آگهی یافته خطے مشعر برین خبر به پدر خود نگاشته بر ڈاک فرستاد و از رام نارائن استمداد فوج نموده اکثر سرداران همراه اورا سپرده گی برادرش دبیرچ نارائن همراه خود گرفته روانه راه ساخت که کامگارخان و پادشاه رفته بود بعد چند روز روانه مرشدآباد گردید میر محمد جعفرخان چون بورود خط پسر برعزم پادشاه و کامگارخان آگهی یافت مضطرب الاحوال گشته انوجیکه همراه داشت فراهم آورد و نیز از رؤساے انگلیشیه استمداد نموده فوجے گران همراه برداشته بسلسلعتے بعین از مرشدآباد برآمد و التزام کرده بود که هیئه فیل سوارش درمیان برق اندازان انگلیشیے که به تلنگه معروفند بوده باشد و دیگر افواج هندے که ملازم او بود پیش و پس و چپ و راست دور و در سیر رفت و در حلقهٔ پیادهاے انگلیشیے خود مع زنها و دو سه مصاحب راه مے سپرد و گرد خیمه هم و رخت شان مے ماند تا انکه میرن در رسید و خاطر میر جعفرخان مطمئن گردید بطرف پادشاه شیوهٔ بهجت و بایو خان مرشد و اعجاب شان پورلاق گشته ملازمت پادشاه نمودند و میر قاسم خان داماد میر جعفرخان حسب الطلب پدر زن خود از رنگپور که فوجدار آنجا بود رسیده

برلب دریاے دمودر خیمه داشت کامگار خان خبرش شنیده از شانزده کروه برو دویده و پیشتر خبر یافته کوچ نموده بلشکر مذبذب خود ملحق گشت مگر مرهٹه اندکے گرد و پیش تاخته سیاهے خود باد نمود و میر جعفر خان باتفاق پسر و اما دو فوج انگلیشے رو بسپاه پادشاه آورده بلشکر شاهے که بر دریاے دمودر بود متصل گردیده کامگار خان خبگ این همه فوج از وصله طاقت خود بیرون دیده اراده معاوده تا عظیم آباد نمود شب در مقامے که معسکر داشت مانده صبح نقاره کوچ نواخت و بار و بنه تیار گشته راه عظیم آباد گرفت و میر جعفر خان مخالف را مغلوب دیده فوج خود را از دریا گذرانیده اراده تعاقب نمود شیو بهٹ مع کامگار خان و دیگر افواج پادیدارے نموده فوج خصم را مشغول بتگ و تاز گردانیده تا بار بردار و بنگاه چاپیچ کرده راه طے نموده در رفت بعد ازان شیو بهٹ مع کامگار خان راه منزل گرفت چون خاطر میر جعفر خان مطمئن گردید شیخ عبد الوهاب کنبو را که پیشتر نوکر سراج الدوله و درین سفر متهم بنماز ے گشت که با پادشاه اسلام دارد بدم توپ پرانید ✣

ذکر برگشتن پادشاه و کامگار خان بطرف عظیم آباد و آمدن موشیر لاس بحضور پادشاه عالم و تشویشے که مردم شهر عظیم آباد را لاحق شده بود ✣

کامگار خان چون از دحام افواج در بنگاله دید باز بطرف عظیم آباد شتافت میر جعفر خان و میرن از آسایش طلبی و افواج انگلیشے که همه پیاده اند ازین تک و دو که بعمل آمد خستگی بسیار بهم رسانیده طالب آسایش شدند و در جائے مناسب بجوالی برد وان رسیده و راحت جو گردیده منتظر بودند تا خبر مرهٹه و پادشاه و کامگار خان شنیده و ارادهٔ انها معلوم گردد و موشیر لاس در رکابه پادشاه و کامگار خان در ضلعه برد وان بود حسب الطلب انها از چنپور رخصت یافته نزدیک بعظیم آباد رسید باستماع قرب وصول چون در عظیم آباد نه فوج هندوستانی بود نه فوج انگلیشے اضطراب عظیمے بسرداران که مشهر امیث وغیره بوده اند و هم رعایا و اعیان شهر لاحق شد انگلیشیان خود باعتماد ضوابط ولایت شادمان لیکن مغلوب بے خود و تسلط موشیر لاس یقین داشتند و رام نارائن و مصطفے قلی خان و دیگران خود اصلا هراس نداشتند غرض شهر میر جعفر نامی را که فرانسیسان در جاے او کرایه مے بودند و مهر سر فتے با موشیر لاس داشت فرستاده استعلام حالش نمودند چون برگشته آمد بوضوح انجامید که بالفعل اراده جنگیدن با حصار در خاطرش نیست و همانا سبب آن بود که چون از دور منزلها بریده مے آمد بر احوال عظیم آباد و کم و کیف لشکر اندرون اطلاعے نداشت و الا اگر آگاه مے بود شکار رفت و نام آورے عمده دانسته قصورے در تسخیر آن نمی نمود و چون چندان کسے در شهر نبود و افواج رام نارائن صدمه شکست فاحش سابق دیده بودند تحمل یورش موشیر لاس نمی توانستند و در کوٹهی انگلیشیه خود زیاده از یک پلٹن معدود از سرداران و دیگر فوج انگلیشے وجود نداشت لمحض آنکه میر جعفر بر ضمیر او مطلع گشته مردم ایجارا مطمئن ساخت اما هنوز رجحبی واقعے میر نبود تا آنکه اواز لهانی پور کچیده و نزدیک بحصار رسیده از تلسی منڈی راه بطرف بهاگلپور گردانیده و دو سه کروه رفته منزل گزید و رفتن موشیر لاس گاه مردم عظیم آباد گویا تاز گی بجانها دمید میر جعفر خان گیفت که احوال آشنایان عظیم آباد را مثل میر عبد الله و مصطفے قلی خان و میر افضل و دیگران نمی پرسید سلام انها بما چه لیکه بود گفته از طرف خود و صاحبان مذکور احوالش پرسیدم و جواب بهمین بیت **الفکر دبلیت** از ما خذ کنید که ما دل شکسته ایم ✣ خاکستریم و بر سر آتش نشسته ایم ✣ و در بهار رفته به تیاري باروت و دیگر اسباب حرب اپنچه دست گفتش بان میرسید مشغول گردید و اخبار تیاري او در شهر عظیم آباد میرسید تا آنکه کامگار خان مع پادشاه از بردوان برگشته بملک خود رسید و موشیر لاس هم با او متفق گردید و عرائض خادم حسن خان بمضمون اخلاص و سوخ خود و جزم تهیه رسیدن بدد پادشاه و اندک اندک زر ها از راجه دولبهه رام

بوساطت سنیاسیان مع عرائض او مشعر بر دولت خواهی و بندگی مے آمد و همین قسم میر افضل کشمیری هم پادشاه را اعانتے بزر و مشورهٔ مے نمود اما خادم حسن خان در رسیدن دیر کرد اگر بجلدی میرسید فتح قلعه عظیم آباد دقوت و شوکت دیگر مے بپادشاه دست مے داد ٭

ذکر محاصرهٔ نمودن پادشاه وکامگار خان قلعهٔ عظیم آباد وشکستن زین العابدین خان حصار را و میسر نگشتن فتح بسبب نامردے دیگر رفقاے پادشاه و آمدن کپتان مکس از برد وان باعانت رام نارائن و دیگر عظیم آبادیان ٭

پادشاه وکامگار خان بهار رسیده سباے چند صلاح در آسایش سپاه دیده توقف نمود و در عظیم آباد چون سپاه کمتر بود بشورے پیشتر منوط بنا نظم وارکان واجامره واعیان رود کار رام نارائن تهیه اسباب قلعه داری کوشیده شکسته بستگی بآغاز نهاد و فی الجمله جمعیتے واز دحامے دست داد و همیشه عرائض تندکم و بیش بنابر بودن برادرش مع افواج همراه میرن بمرشد آباد مے فرستاد و در کوٹھے انگلیشیه هم سپاهیان کم وبیش بود و در اطراف منتشر بودند مسٹر امیٹ همه را از هر سو طلبیده تا سه کمپنی باخود جمع نمود درین ضمن پادشاه مع کامگار خان رسیده قلعه را فروگرفت و مدافعه ازین طرف شروع گردید فوج قلیلے که در قلعه بود تاب مقاومت نیافته جابجا متعین شده تا حراست حصار نماید راو شتاب رسے آنبار الضمالیکه از شکست سابق که بر فاقت رام نارائن و رسیدان یافته بود با آنکه مالے مع ناظم دران امر شریک او بوده اند اما نام برده از فرط غیرت نسبت بدیگران مکدر تر بود و در تدارکش کوشیده زیاده تر از همه کس محنت مے نمود شبها بیدار بر سر دیوار حصار رسیده بر دو همراهیانش زیاده از فوج نظامت بدلدهے واتفاقات او حسارت هاے نمودند و دیوریش پادشاه وکامگار خان بطرف شرقے قلعه و سر حال کامگار خان محاذے دیوار پختهٔ قلعه پادشاهے بود و بعد پنج شش روز از محاصرهٔ شبی که موشیر لاس با بعضے از همراهیان خود بطرف جنوبے قلعه در عین غفلت زینه ها گذاشته بر دیوار حصار برآمد و اکثرے و بعضے از کپتانها مع قلیلے از تلنگان که همان طرف بوده اند حسارت مافوق الطاقه نمودند یکے از کپتانان انگلیشے که مرد ضعیف البنیه بود حقه بان دستی در دست گرفته آتش داد چون آتش در گرفت بر سینهٔ فرانسیسی زد که از زینه گردیده بزمین غلطید نمیدانم زنده ماند یا مسافر راه عدم گردید و راو شتاب راے تفنگچیان خاصه برادر خود را از پهلوے آن جماعه بیرون فرستاده به تفنگ اندازے مدد نمود و از بالاے حصار تلنگان چنان شرر بارے نمودند که صعود مردم فرانسیسی بر بالاے حصار میسر نگردید بعد دو روز دیگر شبے موشیر لاس بطرف غربے قلعه آمده سامانے از شب باقی بود که توپ اندازے بقلعه نمود و آگهی را از مد بدر بردو تنزلے عظیم در احوال سکنه شهر رویداد و از طرف شرقے زین العابدین خان مرحوم که نگران آن برزگ صاحب دجلادت دشمن احوال لشکر محمد قلی خان گذشت از طرف دیوار پختهٔ قلعه که قدرے ازان توپهاے کوچک فرانسیسیان شکسته بود زینه ها گذاشته و علمدار خود را پیش روی خود گرفته بالاے حصار برآمد و چند کس معدود تا توفیق رفاقت یافته با آن بهادر دلیر تا سر دیوار رسیده بند و تهاد دست گرفتند مستحفظان راکه در پاے دیوار قرار گرفته بودند بضرب گولے تفنگ گریزانیدند چون دیوار مرتفع بود خواست که زینه ها را گذیده انطرف گذارد و فرود آید این کار عرصه مے خواهد درنگے شد درین ضمن بدل خان بلوچ جوانمردے بمدد مستحفظان رسیده بگاه گیر و دار بانبد ساخت و ذاکر خلیفه مع معدودے از تلنگان نیز رسیده تفنگ انداز مے متواتر نمود و قضارا گولهاے بند و قتے بپاے زین العابدین خان بهادر رسیده استخوان ساقش ریزه ریزه گردید و رفیقانش او را بدان حال بر داشته پائین برند

دار پله او دیگران جرات این جلادت نیافتند بنده از شدت شور اهل شهر و غرش توپ و قنباره موشیر لاس بیدار گشته بدیوان خانه میر عبد الله سفوے که مذکور شد گذشت آمد و بریو رسیده بود آگهی داد تمام محله را اضطراب عظیم لاحق بود او اصبح از صحن دیوانخانه میر نگر بر آن طرف گنگا بر آب دریا که فاصله بعیده بود علمها و علامات لشکر انگلیشیے بنظر آمد باز دیدم از معبر کوٹھے که متصل بود بجره فرنگے و دیگر کشتیها روانه آن طرف شد خبر طلبیدم معلوم شد که کپتان نکس با اندک فوجے بعد قلعهٔ عظیم آباد از برده آن در عرصهٔ سیزده روز رسیده و مسٹر امیٹ صاحب کوٹھے برائے آوردن کشتیها فرستاده بعد ازان بنده با تفاق میر عبد الله نزد راجه رام نارائن که در باغ اسمعیل قلی خان مرحوم بر سر فصیل قلعه در وسط حصار متقیم بود رفتم دیدم که لهانش خشک و بے حواس محض است و ڈاکٹر فلیرٹن هم خائف از تشویشے نیست چه مردم رائقین بود که شب خود بانمیصورت گذشت و فوج پادشاه راهے بهر سانیده است شب آئنده باز همین آش در کاسه خواهد بود پردل خان و همراهیانش مجروح شده اند دیگر هر که بجاست آن مکان که رخنه هم دران شده مقرر اے شود اگرچه رخنه را بگل گرفته بودند از استیلاے سراسیمه مبتلاے وسواس گشته قبول نمی نماید اغلب که باین حال صبح آئنده قلعه مفتوح و رام نارائن مع متبعه و لحقه مغلوب و مخذول میشود بنده را چون با ڈاکٹر نهایت اخلاص بود دلشارت وصول فوج انگلیشے دادم متعجب گشته گفت خان صاحب کجاست فوج انگلیشے احوال را نقل کردم شادمان گشت رام نارائن هم شنیده زنده گے دوباره یافت و هر کاره برائے تحقیق خبر فرستاد چون هر کاره هم همین خبر آورد زنده گی از سر گرفت سبده مع میر عبد الله و ڈاکٹر مبکوٹھے آمده با مسٹر امیٹ و کپتان نکس که آشنا بود ملاقات نمود معلوم شد که چار کمپنی تلنگ و یک کمپنی سولدادو لاستے انگلیشی است اما چون نوزده منزل راه را در سیزده روز طے کرده اند نهایت خستگے دارند و کپتان هم با انها اکثر پیاده راه سیرفت تا سولداران و تلنگ بارا مدرسے در قطع طریق باین عجلت نباشد و سبب عبور دریا نمودن و ازان راه آمدن اینکه مبادا افواج پادشاهے استقبال نموده مزاحمت نمایند و رسیدن بعظیم آباد میسر نه آید و اگر میسر آید مدت وصول استداد یابد و تا آنوقت قلعه مفتوح و رام نارائن مع اصحاب کوٹھے مغلوب شود و خدا داند که چه رو نماید مسٹر امیٹ هما نوقت طعام و شراب لبرداران و سولدادان وغیرهم و انچه سوائے آن در کار بود رسانیده دلالت باستراحت نمود تمام روز آنها آرام کردند چون وقت شام شد کپتان نکس فوج را بضابطه آراسته و اعلام را کشاده با دهل و نقاره بهئیت درست از طرف دروازهٔ مغربے درآمده بشوکت تمام از راه بازار عظیم آباد در داخل قلعهٔ سنجته پادشاهے گردید دلهاے مضطرب شهریان آرمیده دیگر فوج پادشاه را مجال پورش بر قلعهٔ میر نگشت و همانشب کپتان نکس مع دو کپتان دیگر و یک نفر هرکاره مخفے بیرون رفته راهها را دیده و فهمیده آمد که از دو حام که دام طرف و کامگار خان کجاست از روز دیگر وقت نصف النهار کامگار خان در خانه که اقامت گزیده عریان در تهیه خواب و مردم مورچال بضابطه آسایش طلبان سنبد غافل هر کس بخیالی و کارے مشغول بود با اندک مردم برآمده شلکے برآنها نموده داهل مورچال مضطرب الاحوال گریخته راه فرار پیمودند کامگار خان محصور گشته راه بدر شدن نیافت بهزار خرابے برسینه سر و پا خود را ازان محنصه بیرون کشید و کپتان نکس چند نشان سیاهیان آنطرف که بر مورچال نصب بود کنده و بعضے اسباب که ازانجا بدست آمد گرفته آورد و بعد ازین حال کامگار خان اقامت درانجا مناسب ندیده از شهر بیرون رفت و در میدان معسکر ساخت اما در تراز جوار آبادے تا شب خون خورد و بعد چند روز اقامت در نواح شهر مناسب ندانسته طرف گیا پانپور رفت و شروع به بندوبست پرگنه ها و تحصیل زر نموده پادشاه را دست خود مجبورے داشت چون پادشاه از سمت طرف اطمینان نداشت ناچار استرضاے او بے فرمود و والد را مکرر طلب نمود آن مرحوم باندیشه آزردگی حکام عظیم آباد

عذر ها خواسته از جاے خود نمی جنبید پادشاه ازین معنے برآشفته دکا مگار خان بران افزوده التماس نمود که شیوبهٹ مرہٹه را حکم شود تا دران نواح دمحال جاگیر ایشان شورش کنند البته حاضر خواهند شد پادشاه برطبق التماس او شیوبهٹ را باین کار مامور فرمود چون کار باین حد رسید والدنا چار گردیده شیوبهٹ را از اراده اش باز داشت وخود عازم خدمت پادشاه گشته به تهیهٔ اسباب سفر پرداخت رام نارائن براین ماجرا آگهی یافته خواست که ناچاره صحبت میان من وانگلیشیه روے نماید این احوال را بنا خوش وجهی بحضور مسٹر امیٹ ظاهر ساخت وگفت که غلام حسین خان درصحبت شما صاحبان بوده به پدرخود از حال ومقال اینجا خبرے مے دهد والحال پدر ایشان باوجود رعایت وگذاشتن جاگیرات ارادهٔ رفاقت پادشاه وافروختن آتش عناد وفساد دارد لهذا غلام حسین خان تاکید باید نمود تا به پدرخود مماثلت نموده ازین اراده باز دارد مسٹر امیٹ به بنده برآشفتن خط متضمن مماثلت مذکور بخوبی تمام اشعار فرمود بنده جواب داد که واللہ العظیم از روز یکه من با صاحبانم مراسلات بلکه ابلاغ پیغام بانی هم نکرده ام وانچه رام نارائن مے گوید اکثر غلط اند سے ازان راست است والدا لی الآن بهرحیله که توانست ترک رفاقت پادشاه کرده درخانه خود مع اهل وعیال نشسته ماند الحال که پادشاه اظهار ناخوشی فرموده قاصد ایذاے او شان گردیده است صاحب بفرمایند که چاره اش چیست بهرگاه رام نارائن با اقتدار نظامت از عهده برنیاید والد که درمیدان مع اهل وعیال نشسته است چگونه سرتاب از حکم پادشاه تواند نمود رام نارائن بخوف آنکه مبادا البته ورود پدرم را با صاحبان ملاقات ها میسر آید وصاحبان لیاقتش دریافته تجویز صوبه داری اینجا براے او کنند راضی با مدن او در شهر نیست ووالد با وجود بودن درمیدان طاقت عدم انقیاد حکم پادشاه ندارد البته بضرورت بحضور پادشاه خواهد رفت اگر منظور این است که والد با پادشاه نیامیزد حکم آمدن در شهر باید داد و بدون این صورت مماثلت از مصاحبت پادشاه بیوجه وتکلیف مالا یطاق است مسٹر امیٹ که مرد با عقل وتمیز بود سخن مراد یافته قصه این فقیر نمود وگفت شما راست میگویید اما مضمون مکتوب نذر رخے نوشته بدهید بنده هم بنجا خطے حسب الاشعار او نوشته داد وتکرر برائے اتمام حجت وبرأت ذمه خود صاف گفت که رام نارائن را ازین گفتگو با غرض بدنامے من ووالد بنده است واین قسم مماثلت ها مانع پیوستن والد با پادشاه نمی تواند شد اگر منظور همین است اوشان را اینجا باید طلبید والا در انچه حفظ جان وآبرو وناموس خود خواهند دید خواهند نمود وفی الحقیقة همین بود که مرا با والد وبرادر وپادشاه واحدے از مخالفان اصحاب انگلیشیه راه مراسلات یا پیغام زبانی مفتوح نبود بلکه اگر کسے ازان طرف مے آمد پیش خود بار نمیدادم چه دنبازے وفی خال وانچه ازین معقول باشد الحمد للہ که بنده را گاهے منظور نبوده والی الآن هم نیست وایزد تعالے تا حال بافضال خود بکام وآرام داشته واکثر خادعان ومغروران را دیدیم که با دعواے دانائی وعیارے مبتلاے انواع بلیات شدند مصرع من همان احمد پارینه که بودم هستم ✤ والد مرحوم چنانکه سبق ذکر یافت از حسین آباد مع پسر وسطے خود نقے علے خان در لشکر پادشاه رسیده مورد الطاف وعنایت گردید ودستار سربسته وچارقب ملبوس خاص خلعت یافته مدار المهام سرکار شاهے ونائب دستخط گردیده مرجع اهالے لشکر وارکان حاضر گشت ودکا مگار خان برادر اے والد وموشیر لاس هم برادر اے والد وپادشاه مع دکا مگار خان وموشیر لاس وافواج دیگر در ملک راجه سندرسنگه وبهرت سنگه وغیره گرد وپیرامون قلعه نگارے همیشه سرگرم برد ودر انتظار وصول احکام ابدالی دربارهٔ خود بنام امرا وارکان هند میگذرانیدند درین اثنا خادم حسن خان که از همیشه بامیران بسر گران وناملائم از وبود وقاصد اعانت پادشاه وبدر رفتن از ممالک محروسه میران ومیر جعفر خان گردید دملک پورنیه را چنانچه باید غارت کنند وزرها از جمیع رعایا وعموم برایا بهر صورت گرفته با فوج چیده که از مدتے جمیع مے نمود وبا سباب سامان لائق از جاے خود جنبید و

با پنج شش هزار سوار و هفت هشت هزار پیاده تفنگچی و چهل و چند ضرب توپ خرد و کلان عازم عظیم آباد از راه طرف شمالی دریا گردیده در نواح حاجی پور که مقابل عظیم آباد و شمالی شهر مذکور آنطرف دریاست گنگا بر لب آب واقعست رسید اگر این آمدنش قبل از وصول کپتان نکس بعظیم آباد و در زمانی که پادشاه عظیم آباد را محصور داشت و اندرون شهر فوج انگلیشیه رسیده و ستانی در نهایت قلت بود اتفاق مساعد افتاد و عظیم آباد مفتوح و عجب نامی برای خادم حسن خان و کمال تقویت و شوکت پادشاه را میسر می شد لیکن چون هر امری وابسته وقتی و سببی است اتفاق و تجاذر ان چگونه میتواند شد

رسیدن خادم حسن خان قریب بحاجی پور و مضطرب شدن رام نارائن مع کل عیان و ارکان و جنگیدن کپتان نکس با خان مذبور و ظفر یافتن بر چیان فوج گران

چون اخبار قرب وصول خادم حسن خان متواتر رسید متیقن گردید رام نارائن بکوشی آمده با مسٹر امیٹ استشاره و احوال قلت فوج ظاهر نموده چاره جو گردید مسٹر امیٹ همین صلاح داد که پادشاه بالفعل دور از حصار سرگرم سیر و شکار و اخذ و جزیه از رعایاست اندک مردمی از فوج حاضر باخود داشته باقی را همراه کپتان نکس متعین نمایند که کپتان نکس جنگ خادم حسن خان را تهدیدی نماید رام نارائن از قلت جمعیت کپتان و ارادهٔ جنگیدن با این فوج گران حیران گردید چون تصمیم این عزم در بیانت برای رخصت و مدارا افواج ملازم تودستانی و شیخ حمید الدین و صاحب داد خان و غیرهما جاگهٔ داران خود را متعین نموده تاکید در عبور فرمود صاحب داد خان علم خود را مع اردو در میان دوآبه گنگا که روبروی شهر بود فرستاد علمی برافراشت و شیخ حمید الدین خود بهان طرف گنگا سکونت داشت و خانه اش نیز آن طرف بود بنابر اطاعت فرمان آقای خود مع همراهیان آمده سیاهه لشکر خود نمود و کپتان نکس با سه چار کمپنی تلنگه و یک کمپنی سولداد ولایتی و دو ضرب توپ مع اسباب آن از گوله و باروت انبچ ضرور بر دیو فور همراه گرفته قاصد عبور گشت چون راؤ شتاب رای دم از دوستی صاحبان و شجاعت خود میزد و جمعیت دو صد کس از سوار و پیادهٔ دلاور چار لک همراهش بود او را هم مسٹر امیٹ و کپتان نکس صلاح رفاقت داده استمزاج نمود او به کمال رغبت قبول نموده همراهی گزید بی تعلل و تامل همراه کپتان عبور نموده شریک معسکر او گردید و افواج رام نارائن لفظاً و مفهوماً این زمانه و خانه او که ده روز باید تا از یافتن تخزانه و آراستن اسباب فراغت یابند مبتلا مانده احدی از انها بکپتان نرسید بلکه شیخ حمید الدین که پیرای نفع بدنامی رسیده بود دو سه کروه دور تر فرود آمده یکروز قبل از شبخون وقت شب تنها آمده براؤ شتاب رای نمایند که صاحب شما دولا نه شده اید راجه رام نارائن از وجود شما راضی و دفع شما را خواهان چه دخل دیگری درین صوبه نمی خواهد و مرا بسبب همین مقدمه دو لک روپیه طلب من گشته می خواهد لهذا برای جنگ ما و شما را فرستاده خادم حسن خان که دعوی همسری با جعفر علی خان و شمشیر هفت هزار سوار چهار ده هزار پیاده برق انداز آتش باجیده و چهل ضرب توپ همراه دارد این پالصد پیاده که همراه کپتان است چگونه از عهده اش خواهد برآمد اگر این پیاده ها از سنگ و رفاقت که کاری نکرده همه هلاک خواهند شد زنهار که شمار فاقت شان نه نمایید و عذری اندیشیده کناره گیرید من خود بسرگرد شریک جنگ نخواهم شد این سخنها گفته مرخص شده و صاحب داد خان خود هنوز در شهر بود که خادم حسن خان از لشکر کپتان نکس شش هفت کروهی رسیده منزل گزید

ذکر جنگیدن کپتان نکس و راؤ شتاب رای با خادم حسن خان و ظفر یافتن بر چیان فوج جنگیدن گران

کپتان چون خبر قرب لشکر خادم حسن خان شنید شام درجیهٔ راه شتاب رای آماده مشوره شجون زدن بر فوج او نمود
و گفت که فوج ما بسیار کم و مردم از شاهد ها از دحام و اشتهام او بدل و مخوف خواهد شد اول آنکه شجون برابر نیم کار ش تمام
با انتظام نمی متفرق و متزلزل گردد و رزر و اسباب و خزاین او بغارت رفته طاقت و لیاقتی که دارد در و نماند شتاب رای قبول نمود و
گفت من بهر صورت با شما رفیق و تابع رای و صوابدید شما هستم هر چه بگویید و بکنید من دران کار حاضر و فرمان بردارم کپتان گفت
پس این وقت چیزی خورده خود هم بخوابید و رفقا را هم حکم استراحت بدهید که نصف شب روانه میشویم شتاب رای حسب الاشعار
بعمل آورده نصف شب سنعد و تیار گشت و کپتان هم یک کمپنی در لشکر گذاشت مع باقی فوج شتاب رای را همراه گرفته برنهجی
سرکاره که راه دیده آمده بود عازم لشکر خادم حسن خان گردید اتفاقاً سرکاره نبا بر تاریکی شب راه گم کرده بلشکر نرسید و کسری
از دو ساعت از شب باقی ماند کپتان از فقیله سندوق هندی که همراه شتاب رای با بعض خاص بردارش بود ساعتیکه باخود داشت
برآورده دران نظر کرده دریافت که شب نهایت کم مانده است بشتاب رای گفت که حالا وقت شجون نمانده بایستی درین وقت
در لشکر مخالف داخل میشدیم باید برگشت کپتان نکس مع رای و شتاب رای برگشته هر دو باتفاق بمسکر رسیده بودند که صبح دمید
و هنوز فراغت از تخلی و شست و شوی دست و روی نکرده بودند که طلیعهٔ لشکر خادم حسن خان هویدا گردید کپتان خود مستعد و تیار
گشته شتاب رای را آگهی داد شتاب رای هم کمربسته بارفقای خود حاضر و شریک حال کپتان در کمال دلاوری استاد خادم حسن خان
موضعی را فرستاده بهیر و جنگاه کپتان را غارت و متردد دین را که از عظیم آباد قاصد لشکر کپتان بودند مجروح و مقتول ساخت و بعضی را
دست یافته و راه را گرد انیده بدر رفتند کهاران بعض کپتانان پالکی و اسباب شان هر چه ممکن بود گرفته خود را لمنیا راب گنگا
رسانیده بر کشتی ها که برای همین وقت و همین کار گذاشته بودند عبور نموده بعظیم آباد در رسیدند و دیگر افواج خادم حسن خان چند
دسته شده هر قشونی از طرفی بر کپتان هجوم آورده برق اندازی و توپ اندازی شروع نمودند و توپها از طرفین در عرش بود
از طرف کپتان علی التواتر گله ها برای لشکر خادم حسن خان بود کپتان و شتاب رای با استقلال تمام استاده حکم لشکر می نمود
هر کسانی را که متصل میرسیدند بدفعه آنها سواران و برق اندازان شتاب رای را گاهی چند قدم پیشتر فرستاده بضرب تیر و گولی
و اغلب اصابت گولهٔ توپ انگلیشی منهزم میگردانیدند همین قسم معرکهٔ جنگ تا دو پهر گرم بود آخر بفضل بخشندهٔ فوج خادم حسن خان
حسب الحکم آقای خود فوج را دو حصه نموده از دو طرف یورش آورد چون نوبت از توپ اندازی گذشت و مردم بسیاری
از طرف خادم حسن خان بضرب توپ مجروح و هلاک شدند اسپها را عنان داده نزدیک صفوف کپتان رسیدند آن وقت
توپ موقوف و شروع لشلک بندوق شد و بنده برلب دریا در عرفهای کوهی انگلیشیه استاده تماشای گریختهای لشکر
کپتان مینمود و مسٹر امیٹ دوربین در دست گرفته میدید و میشناخت که پالکی انگلیشیه است از سرداران ما کسی مجروح شده
که برابر نیامده و بنده را هم بدوربین می نمود گریختگان چون مضطرب الاحوال از دست مردم خادم حسن خان نجات یافته آمده
بودند که میرسید چه غلبهٔ خادم حسن خان و محصور بودن انگلیشیان و شتاب رای گریختن شیخ حمید الدین از صدمات افواج خان
مرقوم میرسانیدند تمام مردم عظیم آباد چه رام و نارائن و چه سردار کوشٹے و چه عموم خلق همه مضطرب و گوش برآواز بودند که خبر چه میرسد
بنده و مسٹر امیٹ و میر عبد الله دوستان حاضر را تسلی میداد که این گریختهها از خوف خود چنین میگویند دو دبار وت توپ نظر می آید
و صدایش متواتر بگوش میرسد مغلوبی کپتان از کجا معلوم میشد اگر کپتان مغلوب گشته خشک که میکنند درین عرصه نخانه بزرگ عبد الصمد
آمده برلب دریا من و اکثر مردم استاده در همین اندیشه اند که چه میشود ناگاه صدای شلک بگوش مردم رسید من گفتم بحال

بعد این شلک دگر باز صدای توپ بر سد کپتان غالب آمده و فوج خادم حسن خان منهزم گشته است دیگر نه برلکس ست باز آواز شلک آمد بعد زان لحظه چند آوازی بلند و مردم را تشویشی رو نموده بود که باز صدای توپ بگوش رسید گفتم کپتان غالب آمد و مردم خادم حسن خان شکست خورده برگشتند کمتر کسی سخن مرا باور نموده حیران بودند بعد چند آواز توپ دیگر صدای توپ ما موقوف و شعله بلندی نمود و موقوف میشد و مکرر همین قسم شنیده گشته ربعی از شب باقی ماند آن وقت رقعه کپتان باسیت صاحب کوتهی مشعر بر فتح یابی خود و شکست دادن بخادم حسن خان و بدر رفتن او از میدان رسیده موجب شادمانی گردید و مسٹر اسیت خبر مذکور را بهمه کس از اعیان و دوستان گفته فرستاد بنده بکوشش رقعه گرم مختلط بودم که ناگهان ساعتی از روز مانده کپتان کمس مع راو شتاب رای بهان هیئت میدان غبار آلوده و عرق ناک در رسیده و احوال جنگ و ظفر یافتن بر دشمن با حمایت شجاعت شتاب رای مفصل بیان کردند کمال مبالغه نمودم و بر شتاب رای استوده می گفت که من چنین نواب ندیده ام حقیقة نواب همین ست و دیگران بنام رام نارائن و مصطفی قلی خان و محمد آفاق کوتوال و دیگر اعیان شهر باستماع خبر عود نمودند این هر دو کس دویده رسیدند و مطلقه گریخته آمدن این هر دو بسر تبه یقین داشتند چه زدن خنگ خادم حسن خان باین جمعیت قلیل خلاف قیاس و برگشته آمدن سرداران از عسکر مخالف ضابطه نهندی انگاشتند مسٹر اسیت مبالغه در یقین بامحمد نمود و رام نارائن و دیگران را معقول نمی شد مسٹر اسیت گفت که کپتان هرگاه میر افضل را در خنگ منهزم ساخت چون فوج خادم خان همان بود و غالب نه آمد بلکه مغلوب منهزم گشت او را پای ثبات متزلزل گشته برگشتن و دور رفتن ضرور افتاد تا شجون نخورد و کپتان چون دید که میدان خالی و خادم حسن خان مع افواج خود برگشت تعاقبش تباقی تاک کرده نموده توپ و ارابه بار بردار و مجروحان همشمار را از میدان گرفته احتیاط نمود و باروت هر چه بدست آمد همه را آتش داد این شعله ها که می نمود همان بود بعد زان بودن خود در انجا بے فائده و غیر ضرور دانسته برگشته اینجا آمد و فوج را با سرداران دیگر همان جا گذاشت و پاس خاطر شتاب رای هم که الحال بسیار میکند او را هم همراه آورده رام نارائن بعد این تفصیل انهمه بتصدیق قول کپتان نمود و خاطر مردم مطمئن شد صبح خود از هر طرف همین خبر رسیده تحقق گردید و خادم حسن خان بطرف سرحد بتیا شتافت و افواج انگلیشی مع مردم شتاب رای بعد چند روز از دریا عبور نموده بشهر عظیم آباد آمدند و حقوق شتاب رای و شجاعت و لیاقتش در دل جماعه انگلیشیه متحقق گشته و قرودت قصے عظیم در نظر جماعه مذکوره بهمرسانیده الحق جای آن بود و استحقاق آن داشت انچه از هر یا او بعمل آمد قدردانی و حقوق شناسی بیگانه مے نمود و درین ضمن خبر آمد آمد میرن مع افواج انگلیشیے لب کرد سے گرنل کلیو سیف خنگ بگذر و فرتام استقبال یافت +

ذکر آمدن میرن باگر و فرتام و رفتن بر سر خادم حسن خان و برق افتادن بر میرن از آسمان بنا بر مکافات اعمال آن نکوهیده خصال و ذکر مجملے از کردار او و رسائے یافتن خادم حسن خان از چنگال آن زشت خو و تتمهٔ احوال شاه عالم پادشاه و قرار یافتن پادشاهے بر او شبیه الله

چون خرورو و خادم حسن خان در حدود عظیم آباد بر شد آبا در رسید میر جعفر خان و میرن را تشویشے عظیم بنا بر قلت فوج و اطمینان و بودن پادشاه این طرف دریا و رسیدن خادم حسن خان از ان طرف رویداده حرکت میرن که اسپهبد پدر بود از مرشد آباد ضرور افتاد و در تهیهٔ اسباب سفر گرمی گردید و ورود عرائض رام نارائن متضمن اضطراب و خطوط مسٹر اسیت بر و ساکه قوم

مشرف باحاطہ نمودن و وصاحب جنیش شہر عظیم آباد و مرکد غربیت مذکور گشتہ تصمیم یافت میرن با فوج لبسیار و سامان افزون از شمار مع کرنل کلیوسیف خنگ و افواج انگلیشی در آمد اخر تابستان نزدیک بعظیم آباد رسید چون خادم حسن خان آن طرف گنگا بود داخل شہر نگردیدہ در شروع عشرۂ اول ذی قعدہ سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و سہ ہجری عبور دریا نمود خادم حسن خان کہ صدبہ گنگ کپتان نکسن دیدہ خود را عہدہ برا ازان فوج قلیل نیافت خنگ میرن را با فوج و افر انگلیشی زیادہ از تاب و توان خود انگاشتہ بظاہر بلند پرواز ہا میکرد اما در باطن نہایت مغلوب الہراس و در رہائی خود از دست میرن یاس داشت و راہ بدر شدن می جست چہ دریا چہ گندک کہ از کوہستان شمال آمدہ و غربی حاجی پور بگنگا پیوستہ سد راہ او بود و بدون کشتی ہائے وافر عبور چنین شخص کثیر الاسباب و العساکر از ان دریا متعذر مے نمود میرن چند کوچ متواتر نمودہ بلشکر خادم حسن خان متصل گشت خادم حسن خان بار و نیکہ خود آخر شب کوچانیدہ خود جریدہ با فوج میرن از رو بمقابلہ نمود و میرن نیز از خوف خنگ شاہزادہ کہ جراحت دوبیتہ دران وقت گیر سر داشتہ بود دمہوس مقاتلہ با دشمن نداشتہ مصحوبان خود میکوشید و افواج انگلیشی راہم از جلدے و چابکے در تعاقب مسافت مے نمود بعد مقابلہ و سر دادن چند توپ و رسیدن گولہائے معدود کہ از طرفین بعمل آمد ارخادم حسن خان روے خود از معیدان گردانیدہ راہ صحرا کہ بدایۂ رفتن دران داشت برگرفت و در رفت میرن ہم در تعاقب او راہ مے پیمود تا آنکہ بمکان چند کردہ از قلعہ بتیا کہ مسکن زمیندار آنجا بود پیشتر رفتہ منزل گزید و خادم حسن خان چند کردہ از و ہم پیشتر رفتہ بر لب دریا متحیر بود کہ الحال کجا رود القصہ روز عمر میرن آخر شدہ شامہ ہمانش در رسید و بار بردار اکثر لشکریان خادم حسن خان بسبب بے راہ رفتن و تعاقب دشمنی توے چون میرن متفرق گشتہ بفرودگاہ ہمش نرسیدہ میگویند خود خادم حسن خان ہم تمام شب بر فیل و اکثر ہمراہیان بر اسپ گذرانیدند و جاے استراحت نیافتہ بکمال بی آرامی آن شب را بروز آوردند و با ینحال اندیشہ داشتند کہ صبح منفرے معلوم نیست و اسن کوہستانست و لب دریا فزایہ پیش آید چون شروع موسم برسات و ارادۂ خالق کائنات بانتقام و مکافات بمیرن متعلق گشتہ بود باران شدیدے بعد انقضاے دو سہ ساعت از شب مذکور کہ شب پنجشنبہ نوزدہم ماہ مذکور بود شروع ببارید ن نمودہ جہان را بر میرن و ہواخواہانش تیرہ و تار و روز روشن عمر و اقبالش بشب دیجور ادبار مبدل ساخت و پس از مد و ثلثے از شب دوسہ مصاحب مثل سید محمد خان مرحوم خلف اصغی رضا خان بن صفی خان بن اسلام خان و ہمت خان بن مصلح خان بن اعظم خان خانے کہ انیس و جلیس او بودہ اند مرخص گشتہ بخیمہ ہاے خود رفتند و میرن بنا بر احتیاط بادو طوفان از خیمہ کلان مرخاستہ در پال بسر خانی کہ خیمہ ایست بطور خاص و دہانش متصل بزمین بمیخہاے وافر استحکام مے یابد سر بخواب رفت و نے از خواجہ سرا کہ مقرر و سہ زنہا از ان فرقہ با او ہمراہ و ہمخوابۂ او مے بودند مع قصہ خوان و خدمتگارے برای دلک کہ باصطلاح چپی مے نامند حاضر شد چون اجل آن زن باقے بود بعد لحظہ او را مرخص کرد و خدمتگار شروع بہ چپی و قصہ خوان افسانہ برائے خواب عدم آغاز نمود خدا داند چشمش گرم شد یا در انتظار پیک اجل بیدار بود کہ در عین شدت بارش رعد و عید قہار منتقم عزید و برق غضب و تہدید بر سر میرن نازل گردید و ہمان قسم کہ بر چارپایۂ خوابیدہ بود بمعرض انتقامات اخروے رسید آتش آن برشتہ سخت و خرمن ہستی خدمتگار و قصہ خوان ہم افتادہ و دود از نہال عمر شان برآورد **بیت** زنہار از قرین بد زنہار ✦ و قرنا بنا ✦ چون زمانی براین ماجرا رفت و شدت باران تسکین پذیرفت چاکران باستخبار احوال و تبدیل خدمتگار کہ بنوبت بکار [illegible] سید میرن را با آن دو بیچارہ در خواب عدم دیدہ بعض مقربان مثل اشخاص مذکور و غیرہا را کہ نہایت متصل بخوابش بودہ آمدند بدان شور و غوغا گاہ ساختند آنہا حاضر گشتہ بعد تفحص معلوم شد کہ پنج شش سوراخ باریک در کاسۂ سرش

بطرف قفا و بر بدن مطور اثر تازیانه که محل ضرب شمشیر میشود پیدا است و در شمشیر که متصل سر او بر چار پایهٔ اش بود دو جا یا سه جا سوراخ و نزدیک بنوک قدری گداخته شده و چوب خیمه طرف سرش گویا پوسیده گشته چون این خبر جناب فضائل مآب شیخ محمد علی حزین اسکنه الله تعالی فی اعلی علیین رسید از احوال میرن خود علی ما هی علیه آگهی داشت فرمود که برق اندازی عالم بالا را سامی بینید چطور جسته جسته روشنائی میزنند و قه قه میخندد و قال +

ذکر غرق شدن دختران بیچارهٔ مهابت جنگ بفرمان میرن ستمگار و مشاهده نمودن خلق انتقام الهی را ظاهر و آشکار +

میرن چون از قتل خواجه هادی خان و میر محمد کاظم خان الفراغ یافت و پدرش صداقت محمد خان پسر آقا باقر زمیندار عمدهٔ جهانگیر نگر و شیخ عبد الوهاب کنبو را بگمان و تهمت بدم توپ بر انبار باروت بسته هر دو را از تشویشات رهائی یافته اند که آسایش یافتند این شیوهٔ را بسپه خاک بسر بش پسندیده بگریه و اکثر زن و مرد گشتن آغاز نهاد حتی بعضی از جوارم حرم راهم بدست خود از شمشیر گذرانیدند و سیگفت که بعد بد گمانی در تصفیه همین معنی دارد که از هر کس گمانی بدل بگذرد او را از تیغ باید گذرانید و تصفیه خاطر هم باید رسانید و غیر ازین پوچ و لایعنی است بنا بر این قاعدهٔ ایجادی خود از آمنه بیگم و میشی بیگم دختران مهابت جنگ که پرورده نمک و نعمت شان بود بد گمان گردیده بعد ارتقا بر معارج جاه و جلال ازان زنهای عاجزهٔ شکسته بال و نغمه بهر رسانیدند مکرر بحاکم جهانگیر نگر که حسارت خان نام و در صلاح و سداد عالی مقام بود در باب قتل آنها نوشت آن مرد نیز رگ که او هم نمک پرورده و مرهون احسان پدر و اولیای شان بود در این عمل زشت اقدام نموده در جواب نوشت که حکومت جهانگیر نگر بدیگرے بدهید و مرا از چنین تکالیف معاف دارید آخر الامر میرن هنگامیکه داعیهٔ رفتن بر سر خاد حسن خان نمود یکی را از شقیلهای رفقا با نیکار اموری ساخته فرمان داد که بجهانگیر نگر رفته بهانه آوردن مرشد آباد زنهای مذکور را بر کشتی سوار نموده در راه جائیکه دور از آبادی باشد آن بیکسان را غرق نماید و بحسارت خان مرحوم که از عهد شهامت جنگ مغفور حاکم بود نوشت که آن هر دو ضعیفه را لصحابت فلانے روانه مرشد آباد نمائید میرن خود بطرف عظیم آباد بجنگ خاد حسن خان روانه گردیده فرستاده شقی برای امضای کار امور راه جهانگیر نگر رسیده و آن هر دو خواهر بے باور را بهانه که معین شده بود بر کشتی سوار کرده چون در جائیکه خاطر خواهش بود وارد گشت غسل کنید و لباس پاک بپوشید ملکه از اراده خود خبر داد کلاته که گمشتی بیگم بود میگویند اضطرابے لاحق گشت لیکن خود ترش که آمنه بیگم بود بدستے خواهر کلان پرداخته گفت چرا سے ترسید آخر روزے مردن بود امروز باشد که چون بسیار گنهگار بوده ایم الحمد لله وسیلهٔ نجاتے بهم رسید و مظالم خود بر دوش میرن گذاشته میریم غسلها نموده و لباس پاکے بجا کفن پوشیده خاک پاک سید الشهدا علیه السلام بر ابدان خود بطور حنوط و بسر و روی بسیار مالیده از معاصے مجدداً تائب گردیده و دم آخر نفرین بر میرن نموده گفت خداوندا گناهگار تو ایم از میرن تقصیرے نداریم و او حقوق پرورش که از خاندان ما یافته برباد داده ما را نباحق میکشد امید واریم که بر سر او بتوسط انتقام ما و فرزندان ما از و بکشد و کلمهٔ طیبه و اعتقادات حقه که داشتند بر زبان آورده غرق بحر رحمت نامتناهے الهی شدند میگویند همان شب برق بر میرن افتاد و بعضے تفاوت ما هی میگویند باین صورت که آخر شوال سال مذکور بر آنها این ستم رفت و نوزدهم ذی قعده میرن راه خود گرفت و الله عزیز ذو انتقام و از

معتمدان بلکہ مقربانش استماع افتادہ کہ میرن در پنہ کاغذہائے نام دو سہ صد کس نوشتہ درین سفر کہ سفر آخرش بود ہمراہ داشت و میگفت کہ بعد فتح برخادم حسن خان و باد شاہ و معاودت بمرکز دولت و جاہ این مردم را کہ نام شان درین طومار است گشتہ فارغ البال بکام و آرام با دوستان خواہیم نشست و از بدخواہان اندیشہ نخواہد بود او تعالے شانہ مجرب العالمین است روا ندانشت کہ نماند کہ علیم علے الاطلاق و خالق انفس و آفاق ہر گاہ بندگان خود را در شرور و فساد منہمک می بیند زمام مہام انسان را بدست تسلط ظلمہ بسپارد تا تنبیہ مفسدان نماید اما ہمیشہ ظالم را برباد خود حاکم نمیگذارد و حکومت ظلمہ پائیدہ نگذارد چنانچہ بخبر صادق علیہ السلام میفرماید (الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم) بعد تنبیہ مفسدان اگر ظلمہ ہم بعدل گرائیدہ از ظلم باز آیند ممکن است کہ ایزد تعالے بر اینہا ہم ابقا کند و بیخ دولت شان بر نکند و الا علاج فاسد با فسد نمودہ ظالمترے را بر اوے گمارد تا مدار از روزگارش برآرد وہو علے اللہ العزیز بسیر انہ علی کل شئ قدیر ✤

رجوع بذکر بقیہ احوال لشکر میرن و سنوح دیگر سوانح و فتن ✤

نوزدہم ذی قعدہ روز پنجشنبہ اول صبح خبر واقعہ جعفیہ کہ شب بر میرن گذشت معتمدے رفتہ بکرنل سیف جنگ کہ رئیس کل فوج انگلیشے در سرپائہ استظہار عساکر ہندے سردارش بود ظاہر نمود او نیز بصلاح ہندیان راہی گشتہ اقضاے این امور مناسب دانست و منشی میرن را حضور کرنل دریدہ و چناوا معاودیگر اقضاے اندرونے را بیرون کشیدہ ہمانجا دفن کردند و قضاء مزاجیت نواختہ لاشش را بر فیل سوارش انگندہ و پالش از ہودج فیل بیرون گذاشتہ روانہ شدند و شہرت دادند کہ او بیمار است لیکن ہانوقت بر مردم مکشوف گشت کہ مردہ را بر ہودج انگندہ اند گویا انتقام تشہیر لاش سراج الدولہ از دست ملازمان او بانجام رسید و بہ صورت کرنل متصل بقلعہ بنیار سیدہ حسب الالتماس عمدہ کارگزار دو کلاے راہ را تا توقف نمودہ نزد ہندیان آنجا پیغام انفصال معاملہ تاکید و تہدید دادند و از خوف فوج انگلیشے اطاعت و القیاد نمودہ قلعہ را دتاہ ساحت و عسکر بر ریاست کرنل از صحراے بتیا بر آمدہ جنازہ برای لاش میرن تیار ساختہ و عجالۃ در کہاران بسیار مرش گذاشتہ در کلکتہ رسانیدند تا دو از انجا کرستی لاش او در کمال عفونت و خرابے بر اج محل رسیدہ جائیکہ اکنون مقبرہ اوست مدفون گشت (فاعتبروا یا اولے الابصار) و لشکر بہ سرداران دیگر بعظیم آباد رسیدہ سکونت ورزیدند راجہ راج بلبھ بنگاہے کہ بیشتر دیوان شجاعت جنگ مرحوم و دامن زمان بیوپاری میرن مقرر بود در رئیس لشکر میرن شد و رام نارائن خود نائب عظیم آباد بود بمراہی شان با فوجے کہ ہمراہ میرن رفتہ بود آمدہ بسراوہ خود ملحق گشت ✤

ذکر رفتن مسٹر ایمٹ بکلکتہ و بعد او رفتن کرنل سیف جنگ و شروع نفاق دیگر سرداران انگلیشیہ کہ باعث خرابی عالمی گردید

کہ کرنل کلیف نائب جنگ در کلکتہ بود ریاست فوج و کونسلے ہر دو با و تعلق داشت چون او قاصد ولایت خود گردید کار ریگالہ و ریاست این جماعہ بن سہ صوبہ عظیم آباد و بنگالہ و اوڑیسہ کہ از سابق مدار مہام اعظم و دائرہ الشان وسیع گشتہ بود کرنل ولیم مسٹر ایمٹ را لائق ریاست کونسل ندانستہ شمس الدولہ بہادر و نسترت را کہ صاحب کلان مندراج بود بدو سردارے کہ مذکور شد نمود کہ کونسلیہ یا سے دیگر ہم این تجویز را مسلم داشتہ مقرر شد کہ بالفعل بعد رفتن ثابت جنگ مسٹر ہلول را صاحب کلان کونسل گردانیدہ بعد ازان چون شمس الدولہ برسد صاحبکلان و مدار المہام حل و عقد این ممالک او خواہد بود و لقب نظم

ایام سابقه مسند امیت با عتبار درجهٔ نوکرسے و قاعدهٔ کلیه قدیمهٔ مستحق این مقام و لائق این مرتبه گشته امیدوار بود از استماع این تقرر کمد گشته از عظیم آباد بر اسلات دربن خصوص گفتگوے نمود بعد رفتن ثابت خنگ بولایت او نشستن ملول بر کرسے گورنرسے کار عظیم آباد را چا صاحب خرد وغیره اصحاب آنجا گذاشته عازم کلکته گردید بعد چند روز کرنل سیف خنگ هم از عظیم آباد کوچیده رفت و شاید تقصیرے از و بظهور رسیده که از ریاست فوج معزول گشته امر مذکور بمیر کرنک قرار یافت میر محمد جعفر خان از فوت میرن خوشے که داشت در باخت و کار و بار ملک فوج معقل ترگشته اختلال سکلے در جمیع امور روے نمود میر قاسم خان بن سید مرتضے خان من امتیاز خان خالص تخلص که ولایت را از ایرانی و در عهد سابقه دیوان پادشاهے عظیم آباد بود بمصاهرت میر جعفر خان اختصاص داشت اما فیما بین پدر زن و داماد صحبت همیشه ناچاق و نفاق میگذشت میرن زیاده تر در افزایش ناچاقے میکوشید از بنجهت میر جعفر خان اگرچه از داماد خود میر قاسم خان راضی نبود لیکن بضرورت اندکے در آشتی شوده مورد الطاف ساخت و خدمت پوربنیه علاوه عظمت رنگ پور بنام او مقرر کرده در شوکت او افزود و در بعضے سئوال و جواب او با کلکته فرستاد چون میر قاسم خان در خاندان میر جعفر خان بلکه از امثال و اقران در هوشیارے و کردگارے امتیازے داشت در گفتگو با اصحاب کونسل نقش محبت خود در دل آنها نگاشت و خاطرنشان کونسلیه ها شد که نسبت به میرن و پدر زن خود میر قاسم خان لیاقت سرداری و کارگذارے بیشتر دارد و میر قاسم خان برائے کارے که آمده بود درست نموده برگشت و میر جعفر خان هم اندکے از و خوشنود شد و چون از اولاد و اتباع دیگرے لائق کار نداشت بحکم ضرورت میر قاسم خان مرجع اکثر امور گردیده واسطه جواب و سئوال اکثر اهل معاملات و فرقه سپاه هم گشت درین ضمن بسبب کدورت میرن و غفلت میر جعفر خان دیر بسیار در تنخواه سپاه روے داده تقاضاے آنها شدید گردید چند بار بصاحب پیش آمده دار الاماره را گرد و مدول ز تنخواه محاصره نموده مکالمات عنیفه و سبان آوردند و میر محمد قاسم خان اصلاح ذات البین فرموده بعضے از تنخواه را خود متعهد شد و هم درین عرصه باز تقریبات چند باعث رفتن میر محمد قاسم خان بکلکته گردید میر جعفر خان پس و پیشے در بنباب در خاطر داشت اما تقدیر نگذاشت که مخالفت تواند نمود چار و ناچار مرخص نمود و میر محمد قاسم خان بکلکته رفت درین وقت مستر بنهرے دلنشرت مخاطب بنصیر الملک نصیر الدوله بهادر دنگ سیده و صاحب کلان یعنی گورنر آنجا گردیده بود میر محمد قاسم خان چون داعیهٔ رفتن پوربنیه و در ضمن آن دوائی مضره هم بسیار داشت علی ابراهیم خان بهادر را که ذکر محامد اوصافش از هزار یکے و از بسیار اندکے بر سبیل اجمال در احوال مهابت جنگ و فتح شمشیر خان گذشت و آن عزیز سراسر عقل و تمییز دران زمان رفیق میر محمد قاسم خان بود به نگهداشتن فوج بنام اراده سفر پوربنیه و تالیف قلوب مردم قدیم که ملازم نظامت بوده اند و ارکان و اعیان مرشد آباد مامور فرموده خود سفر کلکته نمود الحال احوال پادشاه و کامگار خان و بعض سوانح عظیم آباد بنابر اتمام اخبار بزبان قلم داده مے آید

ذکر احوال عظیم آباد و جنگیدن میجر کرنک با تفاق راجه رام نارائن و راجه راج بلبهه با پادشاه و موشیر لاس و شکست خوردن پادشاه و بگیر آمدن موشیر لاس و سوانح دیگر که در ان نواح رویداد و تسلط یافتن میر محمد قاسم خان بر ایالت هر سه صوبه و مرشد آباد تا ئید خالق عباد و بلاد

میرن خود در شروع موسم برشگال بزیر برق انتقام ذوالجلال در آمد اما فوج او بنابر آنکه پادشاه و کامگار خان منشاء

فساد در عظیم آباد انداخته متعین صوبهٔ مذکور شده اقامت داشت رباستش نبراجه راج بلبهه دیوان میرن متعلق بود و در ایام این
خود نیابت همان صوبه داشت فوج ملازمش همراه او بود و فوج انگلیشیه نیز همانجا اقامت داشت همه این افواج بسبب
برسات در جاهای خود آرمیده تا انقضای موسمش از جای خود نه جنبیدند و پادشاه درین عرصه از دانگر تا قرب هوار
بهار همیشه در سیر و تردد بود و سببش آنکه معاش لشکریان او منحصر بر مزارع مزارعان بود و بسبب چارپا و حیوانات آنها نیز
مرغزارے مے بایست یکجا اگر مدت مدید مے ماند چون در صوبه نقش تسلط او درست نه نشسته با وجود سلطنت مثل
بیگانه نمانه گرے بود دانه و کاه و دواب و حیوانات و غله وغیره ماکولات بسر اے همراهیان مفلسش معلق میسر نمیشد و یکجا
کفافش نمیکرد و راجه بنیا دسنگه برادر زاده راجه سندرسنگه و پهلوان سنگه بسبب تسلط کامگار خان و مدار رجوع آوردن
به همچشم خود پیش پادشاه نمے آمدند و کامگار خان چون کینه دیرینه با سندرسنگه و اولاد و اقربا ے او داشت ملک
خود را از صدمات پایمال ے افواج محفوظ داشته علی الرغم بنیا دسنگه ملک او را کلکه کوب حوادث میخواست ازینهم علت سیر و
سفر لشکر پادشاهے درین ضلعه بود روزے بنیا دسنگه از قلعهٔ شکارے تقلبه کرده واکه متعلقان را در انجا گذاشته بود
میرفت این خبر به پادشاه و کامگار خان رسیده فوج مغلیه ملازم سرکار شاهے قریب بهزار سوار بسر اگرفته آوردنش
متعین گردید فوج مذکور الیغار نموده بر سر بنیا دسنگه رسیده او را گرفته آورد و او چند روز نظر بند بوده عرائض پیغام
بوالد مرحوم میفرستاد که بوساطت صاحب اگر خلاصے من شود و پادشاه مرا مورد مراحم فرموده نگهدار دسن جمعیت خود را
فراهم آورده کار پادشاهے ازو کامگار خان خواهم نمود و بهم چشمی همدگر بر دو جهد بلیغ در کار سرکار بعمل خواهیم آورد و فتح سنگه
برادر سن که در بنگاله است افواج میرجعفر خان را بدولت خواهے پادشاه گردیده ساخته خود هم حاضر خواهد شد و اگر
پادشاه خاطر کامگار خان کرده بواسطهٔ او خواهد گذاشت چون این صورت موجب عار ماست از مارفاقت و دولتخواهے
پادشاه هیچ نخواهد شد والد این مدارج را پیش پادشاه فهمانیده بنیا دسنگه را خلاص کنانیده بآمد آمد ملازمت والد نموده بوساطت
ایشان شرف یاب کورنش پادشاه گردید و مهمانے رفاقت و جان فشانے گذشته فوج خود را طلبیده بعملهٔ خود تاکید سرانجام
وزر و اسباب حرب و غله وغیره ما یحتاج نوشت کامگار خان بعد یک روز اظهار ملالت با پادشاه نموده معروض داشت
که اگر بنیا دسنگه این قسم خلاصے یافت غلام ترک رفاقت خواهد نمود پادشاه فاقد الشعور ازین سخن ترسیده بنیا دسنگه
را چون روز دیگر بحضور رفت باز گرفته مقید نمود والد فقیر ازین حرکت آزرده خاطر گشته با پادشاه سخنان درشت گفت پادشاه
خدا اندیشه برخاسته رفتن کامگار خان پیش آورد والد گفت که کامگار خان را درین صوبه چاره غیر از رفاقت شما نیست
و او غیر ازین در دولت جاے ندارد اما پادشاه را رعب برسے کامگار خان چنان مستولی بود که سوے نکرد والد آزرده
گشته چند روز در خانه نشست و کامگار خان بنیا دسنگه را خلاص گردانیده بمنون احسان خود خواست او بوالد گفته فرستاد
که الحال پادشاه از ما توقع رفاقتی نداشته باشد من دو سه روز مانده کنا دیگیرم و بعین قسم کرد آخر پادشاه بهادر علی خان
محله را فرستاده با والد عذر خواهے نمود والد گفت که الحال بودن من در لشکر با وجود تسلط کامگار خان محالست و من
امیدوار رخصتم پادشاه دلجوئی لبیار نمود و ناچار رخصت کرده فرمان داد که اگر بضرورت جاے شوند خوب علیحده بوده
سر قدر توانید ملک را مسخر سازید و رفقا بهمرسانیده باز و روقوت باز آئید والد قبول نموده و پادشاه چند هزار روپیه برای
خرج و اعانت والد بنا بر بهمرسانیدن مردم مخفی از کامگار خان فرستاد و والد در نواح محال جاگیرات خود رفته بکار سے که

مامور بود اشتغال ورزید +

ذکر جلوس میر محمد قاسم خان در مرشد آباد بر مسند ایالت بنگالہ وغیرہ صوبجات بتقدیر خالق ارضین و سموات

چون میر محمد قاسم خان چنانچہ خامہ وقائع نگار اشعارے بآن کردہ در کلکتہ رسید و با شمس الدولہ بہنرے و نصرت ملاقات و تبلیغ رسالت نمود و در بین گفتگو با غفلت میر محمد جعفر خان و برہمی معاملات مالی و ملکی و بے انتظامے سررشتہ افواج و مصارف لابدیہ بیوتات وغیرہ باطلاع وجوہ ظاہر ساخت و چند کس را از ارذل ناس مثل چنی لعل و منی لال و انگنو سنگ ہرکارہ وغیرہ ہم کہ از غفلت و عدم لیاقتش بر سرکار و مدار المہام مختار بودہ اند نامبردہ فضائح شان بر شمرد و شمس الدولہ کہ در میان فرقۂ انگلیسیہ بفضل دانش ممتاز بود نکتہ یابے و کارداںے بے انباز بود میر محمد قاسم خان را در امور ملک داری لائق و در روش و سلیقہ ریاست در میان اقارب و اتباع میر جعفر خان از ہمہ فائق دیدہ تغیر محمد جعفر خان و احوال ایشان را درست شناختہ متردد بود کہ برائے انتظام این ممالک چہ کند آخر در خاطرش چنان تصمیم یافت کہ میر قاسم خان را بنیابت کل مقرر و مختار ساختہ مدار المہام سازد و بجائے میر محمد جعفر خان و جمیع مقرر نمایند تا میر قاسم خان و جمیع مذکورہ بلا تعلل با دو رسانیدہ بزرگ و منیف خود داند با اصحاب خود انچہ مافی الضمیر او بود ظاہر کردہ درین خصوص با آنہا استشارہ نمود در اکثرے از رؤساے کونسل کہ شمس الدولہ اتفاق داشتہ نفاقش نمی ورزیدند درین کار قرار یافت اما مستر امیٹ کہ بنا چارے صاحب خرد کونسل و تالی مرتبہ شمس الدولہ بود دو سہ کس از کونسلیہ ہا با او یکدل و خواہان ریاست او بودند مثل مسٹر الس میجر کرنک و مسٹر بالتن ہر باز زدہ این رائے را نمی پسندیدند و قباحتہا درین کار بہر سانیدہ غدرش در کونسل مذکورے ساختند ہر چند عدم لیاقت میر جعفر خان نچنان بود کہ امیٹ نفہمد اما چون با شمس الدولہ طرف شدہ خواہان ریاست خود بود در جمیع امور انچہ رائے شمس الدولہ بران قرار مے یافت بمقتضاے قول مشہور لاحب یا لاحب یل بعض معاویہ آن رائے را مرجوع و مطروح شمردہ رد و تقبیح آن مے نمود و در مراسلات ولایت خود ہر دو تضعیف آرائے ہم گر نمودہ طعن در اعمال و افعال یکدگر میکردند و ہر کے دیگرے را بسفاہت و اعوجاج طبع و لجاج نسبت دادہ شکایت و سعایت ہم بے نوبت و این عنادایشان علے رغم بابا دفادار چنانچہ عنقریب نگاشتہ قلم صداقت رقم انشاء اللہ العزیز خواہد شد القصہ چون طرف شمس الدولہ غالب و رایش صائب بود عزیمت مذکور تصمیم یافتہ میر قاسم خان ہمین بشارت مبشر گشت و بنا بریں گذاشتہ شد کہ شمس الدولہ خود در مرشد آباد رفتہ این امر را تمشیت دہد میر قاسم خان خوشنود بمرشد آباد معاودت نمود شمس الدولہ مع عماد الدولہ مستر ہسٹنگ کہ در ینولا از ابتداے سنہ گیارہ گیصد و ہشتاد و چار ہجرے الی یومنا ہذا کہ روز شنبہ لیت و سوم ماہ مبارک رمضان سنہ نود و چار ہجرے از مائہ دوازدہم است گورنر کلکتہ و مدار المہام اکثر ممالک ہند است با برخے از سرداران و نصف افواج انگلیشے بداعیہ تمشیت امر مرقوم متعاقب میر قاسم خان از کلکتہ بمرشد آباد بہفت فرسود و میر قاسم خان بعلی ابراہیم خان بہادر نوشت کہ افواج نونگہداشت و امید واران و غیرہ مردم شہر را تبالیف قلوب باخود رفیق نمودہ و اسباب تجمل سواری انچہ از قدیم و جدید مجاۃ میسر توانند شد و عصا و کتک ہاے نقرہ بضابطۂ ممالک ہند تیار نمودہ باستقبال تا پلاسے خود را رساند خان والاشان کہ در ہوشیاری و سلیقہ کمال گرارے یگانۂ روزگار ست زیادہ از انچہ متصور میر قاسم خان بود مہیا کردہ حسب الامر باستقبال شتافت و میر محمد قاسم خان چنانچہ مرکوز خاطرش بود بجاہ و حشمت و تجمل و شوکت داخل خانۂ خود گشتہ با میر جعفر خان ملاقات نمود

روز دیگر وقت شام شمس الدوله رسیده به باغ نزول فرمود صبح آن شب میر محمد جعفر خان عازم ملاقات او گردید و ثلثی از روز برآمده عبور بهاگیرتی نموده بهراه باغ شمس الدوله بعد معمول داشتن رسوم متعارفه سرحقه را برگشوده و اینچه صلاح بود اعلام نمود میر محمد جعفر خان سرباز زده اباے مفرط در نهایت مبالغه آغاز نهاد شمس الدوله کس فرستاده میر قاسم خان را طلبیده و در اینجا سمر کسخن گرم و گفتگوهاے دلخوش و نرم درمیان آمد هرچند شمس الدوله خواست که میر محمد جعفر خان وضعیکه تقرر یافته بود قبول کند ذکر نگرفت قبل ازان که سمیر محمد قاسم خان بباغ مذکور رسید میر محمد جعفر خان از قبول تکلیف آن امر امتناع نموده مرخص شده و بر کشتیهاے خود سوار شده راه دارالاماره گرفت در وسط دریا کشتی سوارے میر محمد قاسم خان نیز پیش درآمد اشاره معاودت نمود غرض آنکه در اینجا رفته صبح این فساد دگر دوخان مرقوم معاودت بحال خود مناسب ندانسته تخت را تشنیده و خود را به تجاهل زد که گویا صدائے بگوش نشنیده و ایماے که درین خصوص شده بود نه است بهرصورت خود را تا بهراه باغ رسانیده با شمس الدوله ملاقات کرده و ماجرا را از اول تا آخر حکایت نمود میر قاسم خان گفت که اینصورت خوب نشد و میر جعفر خان از من بدگمان گشته در پی جان من خواهد افتاد شمس الدوله جواب داد که ما تا چاریم میر قاسم خان گفت که هرگاه شما ناچار بید منکه بے چاره محض ام چه کنم چون وقت طعام شان بود گفت الحال خود صاحب بنشینند بعد از طعام باز گفتگو خواهد شد میر قاسم خان در جاے علیحده متمکن شست و علی ابراهیم خان که همراه برده بود مشوره آغاز کرد علی ابراهیم خان گفت که اول با ایشان آنچه گفتن است باید گفت اگر صورتے نگیرد باطلاع استیصال از همین جا ملازمان خود را طلبیده و خزانه که مهیاست نزد خود کشیده بطرف بیرهوم باید رفت و بطور باغیان تاخت و تاراج و زد و خورد شروع باید نمود چون اکثر فوج باشما موافق است و کامگار خان هم مع پادشاه باشما اتفاق خواهد ورزید اغلب که باین صورت هم کارے از پیش ببرید چون همینان از میر جعفر خان نمانده بود این تدبیر را آخر الدواء دانسته در خاطر ذخیره داشت و فی الحقیقة بسبب دیر طلبی تا فوج از میر جعفر خان بیزار و متنفر و با میر قاسم خان چون متعهد خواه آنها شده بود فرمان بردار و جا گرفته بودند و گلت سیتیه مهتاب راے و برادرش مهاراجه سروپ چندنیز در باطن معین و مددگار خلاصه میر قاسم خان نهایت حیران و پریشان خاطر و از نیرنگهاے قدرت کامله ایزد فتاح بیخبر بود تا چه پیش آید چون شمس الدوله از طعام فراغت یافت باز میر قاسم خان پیش آورده اضطرار و ناچارے خود و اینکه اگر چنانچه قرار یافته بود بالفعل نیاید علاج بمفاسدے انجامد ظاهر نمود شمس الدوله بعد استماع مقالات او باز علحده نشست و با عتماد الدوله سرپرشتگ بهادر و دیگر ارباب مشاورت تا دیر مطارحات و مناظرات نمود و گفتگوی بسیار رایش بران قرار گرفت که فردا باتفاق میر محمد قاسم خان بدارالاماره باید رفت و بوعدیکه مقرر شده این مهم را تمشیت باید داد میر محمد قاسم خان بسبب اندیشه که از میر محمد جعفر خان بهم رسانیده بود افواج و ملازمان خود و دیگر کسان را که با او اتفاق داشتند گفته فرستاد که در خانه او و دور از محوطه اش مستعد و حاضر باشند عمله خود را فرمان داده بود که طعامها پخته همه را بخورانند حسب الامر او بعمل آمده در دور خانه سش جمعیت و ازدحام بندی که بود متفرق نشد تا آنکه صلاح مذکور تنقیح و تقریر یافته شمس الدوله میر قاسم خان را مرخص نمود معهود آنکه فردا اول صبح کمربسته با جمیع همراهیان خود حاضر شود و سرداران افواج انگلیشیے را هم حکم داد که ساعتے از شب مانده فوج و توپخانه تیار نموده بر دروازه الاماره جائیکه مامور معین است حاضر آیند میر قاسم خان چون اراده آمدن بخانه خود نمود اول رفقایش از درخانه تا لب جبرے که فرودگاه او از کشتی بود از دحام جمعیت نموده بر کارهاے خویش مستعد استاده ملازمان بر کشتی سوار شده عبور دریا نموده و در احاطه سپاه و در تحت خواه خود بدولتخانه خود رسیده تمام شب در دعا و مناجات قاضی الحاجات و زبانی به تسلی و دلجوئی خیر طلبان گذرانیده ساعتے چند استراحت نمود

عروج نیر اقبال میر محمد قاسم خان بمعارج جاه و جلال و رجوع نمودن کوکب بخت میر جعفر خان بافول و زوال

چون دولت میر محمد قاسم خان دمیدن آغاز نهاد خان مرقوم حسب الوعده بان بخت خویش بیدار گشته رفقا و همراهیان را به تیاری
عداد سوار فرمان داد چون مهیا گشته حاضر آمدند خود را بکبوت امارت آراسته و نصرت از بخت و قسمت خواسته بر خش همت
ل سوار و در هنگر اسے دربار گردید و ازان طرف قبل از ورود میر قاسم خان شمس الدوله بنبرے و نسرت گورنر با عماد الدوله
شتنگ بهادر و سردار ان دیگر مع توپ و فوج رسیدان حلو خانه دار الامارة رسیده بر طرق عبور و مرور متردد بین دربار مردم دهر دارا
دحکم گرد انیدو میر قاسم خان هم مع جمعیت خود و اردگشته مقابل نقار خانه بر اسپ سوار استاده آمد و شد پیغامبران و سفرا
ع گردید بهر چند شمس الدوله با شناسے مختلفه میر جعفر خان را فهمانید که اگر خویش شما نائب بوده کار ملک و سپاه مردیه عقل و دانائے
انجام دهد و شما فارغ البال بعیش و کامرانے خاطر خواه خود زندگانی کنید بسے شما بدی ندارد از غفلت شما کار ملک مختل و سپاه
ه خواران مضمحل گشته دوسه هندوسے مغلوک مالک الملوک شده مدعاده ها و نجاے آبرو طلب جان طلب دارند سوگند و آن
قباحت نامفهم بر خواهش خود اصرار ورزیده سخن روسا انگلیش نشنیدند و رین بین که مدتے ممتد جواب و سوال از طرفین بود
نه آهسته کمپنیهاے تلنگه انگلیشے نزدیک تر میشدند و توپ هم تیار و بدار الامارة بود رفقاے میر جعفر خان که اندرون دار الامارة
ب الامر او بر آحراستش مقام داشتند از خوف افواج انگلیشے که رعب و هراس اینها حق تعالے بر قلب مقلوب مردم مغضوب
ممالک مستولی نموده بود آهسته آهسته هر یکے بهانه راه خانه خود گرفت و شمس الدوله تنگ آمده گفت هر گاه این مجهول
دل را نمی فهمد استر ضاے او چه ضرور در انچه انتظام ملک و رفاه رعایا و سپاه باشد بعمل باید آورد جنیدے از سرداران جماعه
حاضر بودند تصدیق این قول نموده با او همداستان شدند و او میر قاسم خان را فرمان داد که بر سند ایالت هر سه صوبه باصالت
سته فرمان روائی کند اندرون دار الامارة معدودیکه از مخلصان میر جعفر خان مانده بودند آنها را هم بدر کرده بر دروازه هاے
انجات در آهها حرم سرا تلنگه ها را برای حفاظت و حراست معین نمود و خود داخل دار الامارة گردیده در جاے علحده نشست
محمد قاسم را طلبیده زیر شامیانه کارچوبے که در ایوان دیوان عام استاده بود بر مسند نشانید میر محمد قاسم خان روز دوشنبه
ربیع الاول [illegible] بکنار رکیسه رنتار و پیادهجرے پاے خر سیب از هدنیابت بالا نگرگذاشته اصالة هر سه صوبه را مالک
ت و صدائے نقاره شادیانه و نداے ایالت و ریاست او خانه بخانه ملند گردید هواخواهان که اکثرے در رکاب حاضر و بعضے در
ا منتظر بودند بجوم آورده بگذرانیدن نذور مبارکباد تقرب جستند و شاید شمس الدوله تا سه چار روز مسند نشینی عماد الدوله را مع
ج انگلیشے برای حراست او گذاشته خود در مراد باغ رفت و میر محمد جعفر خان را که اندرون حرم سرا باز نهاد اطفال خود و شمس الدوله
یام فرستاد که اگر ماندن در شهر آباد مرکوز خاطر باشد کسے را با شاهزاده تخت نخواهد بود هر جویلے و مکانیکه خواسته باشید برائے
امت خود معین فرمایید اگر رفتن به کلکته و بودن در انجا منظور افتد هر جاکه خوش کنید مضائقه نخواهیم نمود ناظم مغزول رفتن کلکته
ول نموده بجره و کشتیها برائے سفر مذکور درخواست بقدر خواهش و حاجت او مهیا گردید و میر جعفر خان به خاطر جمع خزانه محل و جواهر
نیسه که از نوا در و ذخائر خانه اے قدیم امرا مثل شجاع الدوله و علاء الدوله و سراز خان و سیف خان و مهابت جنگ و
مهامت جنگ و صولت جنگ سراج الدوله بود و اندرون حرم سرا برائے چنین روزها در تحویل منی بیگم که در خانه میر جعفر خان بمنزله
دن صاحب خانه اش بود و میدات و توشک خانه و پارچه هاے ملبوس خاص که آن هم مثل جواهر اندوخته چندین امرا مقتدر

مذکور. دیگر تحائف و نوادر که بطور نذر بوراز نظر مردم مستور داشت همراه خود مع زنهای مدخوله و اتباع و خدمه آنها و اطفال صغیر که سه پسر و چهار دختر بود برداشته راه کلکته گرفت چند گهنی تلنگه سراست او متعین شده تا به بلده مذکوره که الحال شهرے در کمال معموری و آبادے و دارالملک جماعهٔ انگلیشیه است رسانیدند مفرول مذکور زمینی درین آبادے متصل بچوک بلدهٔ مسطورهٔ خریده طرح عمارت لیاقت خود ریخت و مکانهاے متعدد ساخت از رفقاے او میرزا غلام علی بیگ پسر حکیم بیگ راه وفا پیموده شریک او درین سفر و مقر گردید و فی الحقیقة اگر جائی هم غیر از جوار او نداشت و میر محمد قاسم خان خود را مخاطب بنصیر الملک امتیاز الدوله میر محمد قاسم خان بهادر نصرت جنگ ساخته خطاهاے مذکور از پادشاه برائے خود طلبیده و پسرے هم که درین نزدیکے قبل از جلوس بر مسند ایالت بر اے او بهمرسیده بود قدومش را برای خود مبارک شمرده چون در علم نجوم اندک شعور و براحکامش اعتمادے داشت زائچه طالع او بکمال تدقیق از منجمین نویسانیده گمان عروج او بمدارج علیا داشت لیکن عمرش وفا نکرد و در دو سه سالگی مرد صوبه عظیم آباد بنام او مقرر کرده خطاب مظفر الملک شمس الدوله میر شمس الدین علی خان بهادر ناصر جنگ را بمرور طلبیده او را هفت هزارے قرار داده افیال و افراس و چهار پاین و عماریهاے مناسب قدشان آراسته و اطفال صبیار از شاگرد پیشه بهمرسانیده در هر فرقه ملازم او کرد انیده و تماشاے برائے مردم بهمرسانیده و عموے خود میر ابو تراب را هم که بهر دو مغلوکے در اوائل بود بخطاب معز الدوله تراب علی خان بهادر صلابت جنگ مخاطب ساخته بمنصب شش هزارے و عطاے پالکے جمالدار و علم و نقاره و جاگیر و رساله امتیاز بخشیده و پسر عموے خود را ابو علی خان بهادر خطاب و رساله داده برآبروے او نے الجمله افزود اما چندان اعتبار و اقتدارش نداد و در اصل حقیقت لیاقتے هم نداشت و عمویش اگرچه عامے محض و استعداد سرورے بسبب جبلت در او نبود اما پاس احسانهاے سابق و دوستی هاے دیرینه که از مردم براوو او را بام دم بود مرعے داشت و بقدر مرتبه خود نگفتن کلمة الخیر در حضور قاسم علی خان که هنگام اقتدار بسعیتی بهمرسانیده بود قصور نمیکرد القصه بعد از تعین رتشیه مبانی عهود و مواثیق که با کونسل کلکته و جماعهٔ انگلیشیه انعقاد و انفصال یافته از طرفین محرر و مترقوم گشت و وضع لب بردن باهم باتفاق نجوے خاص تفصیل و تخصیص یافت میر قاسم خان برتق و فتق مهمات ملکی و محاسبهٔ از متصدیان و برآوردن خیانت عمله میر جعفر خان که بعضے مردم قدیم نظامت و برخے جدید بعرصهٔ آورده میرن و میر جعفر خان بود پرداخت و دیدن موجودات سپاه و خزاین نقود و جواهر و دیگر اموال و اثاثه توجه گماشت بعضے از متصدیان قدیم را بنوید الطاف و عنایات مستمال نموده شریک و معین خود در کشف احوال دیگران گردانید بعضے از متوسلان نزدیک که بتازه اعتمادی رسیده بودند در انکار ناظر گردانید علی ابراهیم خان بهادر را که در دیانت و امانت یگانه و ممتاز و در شعور و ادراک دقائق دفاتر دیوانی و غیره بے نظیر و بی نیاز است در تنقیح کم و کیف سپاه و تنخواه آنها بخصوص مامور ساخت و سوے این کار عمل اکثر عقده هاے دشوار برآمده ازین او مرجوع میشد و ستیارام اگرچه ضوابط استیفا و دیوانے را درست اخذ کرده بود اما سخت گیر و طینت خوشی نداشت بجاے سه دفاتر دیوانی و بیوتات و تنقیح و تحقیق حسابات دیگر متصدیان و ارباب قلم مقرر گشت و منشی قدیم میر قاسم خان که معتمد علیه او بود و میر منشی و مخاطب بخطاب مظهر الاسرار خان مخاطب گردید و تجسس و تفحص بعض امور نیز با او تعلق داشت و خواجه گرگرے برادر خواجه پدروس از منهیان و عمله تو پخانه و آراستن توپها و اسباب آن و مودب نمودن پیاده هاے برق انداز تفنگچے بآداب قواعد فرنگ که الحال باصطلاح ایشان تلنگے گویند سرافراز و بخطاب خانی یافته گرگین خان بهادر خطاب کمال تقرب و اختصاص یافت مثل او دیگرے در خانهٔ میر قاسم خان نبود و سخن او را تاثیرے که در دل میر قاسم خان بود الان در هیچ نوکرے و آقائے مشهود و مسموع نیفتاده گویا مثل شان در رگ و پے میر قاسم خانی دویده او را مسخر خود گردانیده بود و شیخ مسند علی لکهنوے که یکے از آحاد الناس قصبات لکنوی محض بود در زمرهٔ سپاه بدرجهٔ

رسیده او هم پایه کمی از گرگین خان نداشت بعد مردنش پسر بزرگ او را بالش بخشی بعضے از افواج و سه یکے چار پنج هزار سوار باو گذاشت چنانچه فرحت علی برادر زاده او بخشی و چند صد سوار در رساله او بود و برکت علی هم علی هذا القیاس و محمد علی پسر او بخشی و رئیس صاحب اختیار چهار سوار طرق سوار او کذلک بالفعل انگلیشے حوالدار و جماعه دار و صوبه دار و کمیدان داشتند و با بیست سوار یکے در پیله سر آنها شمشیر کشیده آماده میرفت جدا گرد خنگ کسے روے خود را برگردانند این صاحب شمشیر برهنه بدون اذن و تامل سر شش شمشیر بردارد و نمیرزا شمس الدین که از ایام شباب با میر قاسم خان یار و مرد و خوش اختلاط هوشیار بود در عظیم آباد بعضے قلوب مردم عظیم آباد و برخے سپاے لشکر میرزا حسب الامر میر قاسم خان اتحاد میکرد بمصاحبت و بعضے خدمات مثل ملبوس خاص و کالت حضور پادشاه و معامله جاگیرات مردم حضور وغیره پرگنه ها اختصاص یافت و فقیر را از مرشد آباد خطے بکمال اشفاق قبل از رکن بر سیاده ایالت نوشته و مواجبے مقرر کرده آرزو داشت که نبده پشیر انگلیشان ارباب کوٹھے عظیم آباد و دیگر ازان جماعه هر که آشنا باشد سعے نموده صوبه دارے عظیم آباد باو باز ماند و خبر نداشت که یاورے بخت او را بر تخت سلطنت بنگاله مے نشاند

اندوختن میر محمد قاسم خان زربیار بطور مصادره از مردم مرشد آباد و بهم رسانیدن اسباب تجمل و استعداد و کفایت اندیشے بدنات نمودن جمیع کارخانجات را انتظام داده از تشویشات آسودن

میر محمد قاسم خان چون مشید الارکان گشت و خزانه را از زر خالے دید در اداے زر موعود که با سپاه خود و نوکران نظامت و افواج و اعیان انگلیشیه وعده بود تحیر کرد دید بنا بر این اول بندوبست پرگنه هاے صوبه بنگاله وغیره که درید تصرف او در آمده بود نموده ضلعه بر داران وغیره را در تنخواه انگلیش مقرر گردانید و بعضے از جواهر را نیز در عوض سیلنے که در دین انگلیشیه بود بدست جماعه مذکوره رهن نمود و موجودات سپاه را هم سیاه ابراهیم خان بهادر و دیگر معتمدان دیده تغلب و خیانت دفاتر بخشیگرے برآورد و عدد ملازمان بعد تصفیه بیحه انچه ثابت و منقح شد حساب آنها نموده مشاهره آن جماعه برخے نقد از تحصیل دادو بعضے تنخواه شد و برخے موقوف بر زمان آینده ماند و سپاه که از دست میر جعفر خان بجان آمده چاره نداشتند بهر چه میسر و مقرر گشت راضی و شاکر شدند شاید از جگت سیٹھ هم چنانچه وعده بود مبلغے بطور قرض گرفته از تقاضاے متنوعه رهائے حاصل نمود و بر آنچه آینده مداخل خود را دید مخارج بقدر مناسب که از عهده اش برآید مقرر ساخت و اکثر اخراجات بے فائده که غنیا بطور ملاهے و ملاعب لازم می شمارند لغو و عبث دانسته موقوف نمود چنانکه دسته خانه و طبل خانه و برکے خانه و امثال ذلک را بالمره دور نموده از جانورهاے مذکور سعدوے در سرکار خانه نگذاشت و باقے را نیز منیداران صوبه داده قیمتے بر آنها مشخص کرد از وکلاے آنها عمله دیوانے زرش شمرده گرفتند و چنی لعل و منی لال بپاداش اعمال خود رسیده زر وافرے از آنها در سرکار عائد گشت سخنے نماند که میر قاسم خان از بدو طفولیت بنا بر دامادے میر جعفر خان واجب الرعایه خاندان مهابت جنگ مرحوم و همیشه با چند سوار ملازم سرکار شهامت جنگ بپاس خاطر مادر زنش بود و بدین جهت آمد و رفت او در جمیع خانها و با عمله شاگرد پیشه و ملازمان دولت خانه هر یکے از اقارب مهابت جنگ آشنا و بر احوال هر فردے ازان جماعه کما ینبغی آگهی داشت چون بیاوے طالع و اعانت جماعه انگلیشیه بر مسند دولت متمکن گشت بر هر کدام ازان جماعه گمان زر اندوزے داشت بهر قسم که دانست حیله جسته او را معرض عتاب و خطاب در آورد و بهر قدر بضاعت و استطاعت او بود از دستش کشیده گرفت حتی بعض از نسوان مخفیه فواحش که ملازم میرن و میر جعفر خان بوده اند و از دفاتر خانها وغیره معلوم شد که اینقدر جواهر و فلان ظرف طلا و جیزے از تحائف یافته اند همه را بجمله بلکه مع شے زاید ستر داد نموده انا لله

بازیافت کرد و کنیزان و خواجه سرایان خانه مهابت جنگ رشهامت جنگ که برای خود در گوشه جای ساخته و با کسے التفاتے ننموده سیر مے بردند با آنها هم ستیزه کرده انچه ممکن بود و غماز ان گفته بود ند فراهم آورد و مضمون شعر مشهور سعدے رحمه الله بیت چرا نستانی از هر یک جوے سیم + که گرد آید ترا هر روز گنجے + گویا بگوش دل اصغا نموده بود و راجه سکت سنگه که کمنه متصدے سرکار مهابت جنگ پیشکار راجه جانکی رام و راجه دولبهه رام مادر افتدار برابر بایشها بود جمیع مبلغ بیس روز گار دیده بزرو سا بیکه اندوخته بود آبروے خود خرید و لقد و جنس خانه خود را سیاهه کرده بے کم و کاست بتصرف قاسم خان نمود مبلغے خطیر بود میر قاسم خان قلیلے براجه مذکور معاف نموده باقی همه را گرفت اما از سکت سنگه راضی و شادمان گردیده غرلش بسیار میکرد و در پهاوے مسند خود می نشانید و از غلام حسین خان که داروغهٔ دیوان خانه مهابت جنگ و رفیق قدیم او و مالک الملوک بود نیز زر و اسباب همه انتزاع نموده بدار و نگی دیوان خانه بدستور مقرر داشت لمخص آنکه باین صورت زر و افرے اندوخت و سپاه را هم ستمال ساخته آنها را که لائق کار خود دانست ملازم کرد و بعضے را جواب داده تنخواه آنها دهانید و از انتظام این فرقه هم اطمینان بهم رسانیده دفکر قلع و قمع زمینداران مفسد افتاد +

ذکر برآمدن میر محمد قاسم خان بطرف بیربهوم و جنگیدن کپتان بردوان با زمینداران آن مرز و بوم

چون در صوبهٔ بنگاله از زمینداران قریب هوار دار الملک مرشد آباد غیر از زمیندار بیربهوم دیگرے دعوے شجاعت و حمیت و داعیهٔ جنگ و نام و ننگ نداشت و میر قاسم خان گویا در باطن باز زمینداران از قدیم دشمن بود و فی الحقیقه اکثر ازین فرقه قابو طلب و ناقص عهد و پیمان و کم فرصت و کوته اندیش اند بمشاهدهٔ اندک انقلاب حقوق مراعات حکام و غیر حکام بر طاق نسیان گذاشته هر دے که توانند بظهور رسانند و بدین سبب که سلاطین سلف هرگز بر اینها اعتماد نکرده عمدهٔ خود را در امور مرجوعهٔ هر برگنه و سر جا معتمد میدانستند و بهمین همت در عهد پادشاهان مغفور مذکور ملک معمور و رعایا و مسافران مطمئن و شادمان فراغ و اراضی مزروع و آباد ممالک منتظم و خلائق دل شاد بوده اند و الحال که زمینداران مطلق العنان اند و تمام عالم فساد شائع و مملکت خراب و برهم افتاده است اگر همین صورت بماند انتظام ها تبر و ملکها ویران تر خواهد شد **القصه** زمیندار بیربهوم که بدیع الزمان خان نام و بدیوان جیو اشتهار داشت در ایام جوانے بلکه در سن کهولت نیز بر افراط غیبت بعیش و آرام تمام بنده و بست ملک بدست علی نقی خان پسر خود که ارشد اولادش بود سپرده فارغ البال سے گذرانید بعد انتقال او و انقراض ایام دولت خاندان مهابت جنگ دل تنگ گردیده لباس درویشے بر کرد و پسر دیگر خود اسد زمان خان را که از بطن رانی بود بر راج نشانیده خود گوشه نشینے و صحبت گزینے با فقرا اختیار نمود میر قاسم خان در معامله بیربهوم چیزے افزود سے خواست اسد زمان خان اطاعت نکرده تمرد و زیده بسبب همانا آن بود که چون میر محمد قاسم خان درین دیار نشو و نما یافته و سوابق ایام بیشتر مردم بود و عامهٔ خلائق بنظر حقارت در و سے نگرستند درینولا که عروجے یافته و امیر آمد اقتدارش بخاطر ها وقعے و وقرے نداشت بهر صورت میر محمد قاسم خان برای تنبیه زمیندار مذکور از مرشد آباد برآمده بردیه گام که از شهر فاصله دوازده کروه داشت معسکر ساخت و خواجه محمد سے خان را که از عهد میر جعفر خان خدمت تحصیلگرے داشت مع سیصد یاک انگلیش و گرگین خان اسمنے که داروغهٔ توپخانه و ساخته و نواخته او بود و گروه شمال زمیندار مذکور پیشتر فرستاده بتوکران خود تاکید کرده بود که سے نموده جنگ این زمیندار قبل از وصول کمک انگلیشے انفصال دهند لیکن چون در لشکر هندوستانی از سرداران سابق که نظر کرده مهابت جنگ و پرورده او بوده اند کسے نمانده سفله هاے ناکرده کار بعرصهٔ آورده میرن و میر جعفر خان بادج اعتبار رسیده مشار الیه و معتمد علیه گشته بودند کارے از پیش نمیرفت اسد زمان خان پدر خود دیوان بدیع الزمان خان را

بنتهاے ملک نشانیده و خود با چارپنج هزار سوار و قریب بیست هزار پیاده در کریوه هاے صعب المسالک جاگرفته طرق مداخل را بستحفظان سپرده بجاے خود بارام نشسته بود که درین اثنا فقیر حسب الاشعار میجر کرنک سالار فوج انگلیشیه قائم مقام کرنل کلیوسیف ملک و مسٹر جے صاحب مدار کوٹھے عظیم آباد و رخصت مسٹر امیٹ قبل از ورود مسٹر لگوبیه نبابر ابلاغ بعضے هنچا تهاے زبانے که گفته بودند و برآمدن میر محمد قاسم خان بطرف عظیم آباد و بهرشد آباد و رسیده بیده گام رفته و با میر قاسم خان ملاقات کرده ادائے رسالت نموده در لشکر میر قاسم خان بود که خبر فتح بیربهوم رسیده صورتش آنکه بعض از کپتانان هاکه متعینان بردوان با چند کمپنی تلنگه بودند از راه دیگر رسیده بر سر اسد زمان خان در غفلت ریخته فوج او را پریشان ساختند و بچند ضرب توپ و شلک بندوق جماعتے از فوج زمیندار مجروح و مقتول گشته بقیه السیف رو بفرار نهادند بعد استماع آواز توپ و شلک افواج قاسم علی خان هم رسیده سیاهے لشکر خود نمودند و قدمے چند در پے گریختگان رفته بر مسکن لشکر او معسکر ساختند از وصول این خبر جبن و بدفعلے افواج خود او را در آب کرده از جمیع آن مردم خاصهٔ خواجه محمد خان که رئیس آن لشکر بود آزرده ترگشت اکنون مناسب است که احوال عظیم آباد و سبب آمدن خود بمرشد آباد نگاشته انتظام اخبار داده آید ÷

ذکر برآمدن میجر کرنک بارادهٔ جنگ پادشاه و مشیر لاس و دلتنگ شدن سردار مذکور از استماع مشورهٔ هاے مختلفه رام نارائن و راج بلبهه و فرستادن فقیر را به پیش میر محمد قاسم خان و ماجرائیکه بعد ورود فقیر به حضور میر قاسم خان در عظیم آباد روے داد و نهضت نمودن میر قاسم خان از راه کوهستان باتمجال و رسیدن به عظیم آباد ÷

سابق مذکور شد که بعد رفتن کرنل کلیف ثابت جنگ مسٹر ملول زمان بسیرے صاحب کلان کلکته بود بعد او شمس الدوله رسیده و مدار المهام معاملات کونسل کلکته و گورنر باستقلال گردید اول مسٹر امیٹ و بعد از و کرنل کلیوسیف جنگ مع میجر کرنک و مسٹر لشنگٹن و بعض سرداران دیگر از عظیم آباد بکلکته شتافته مسٹر امیٹ خود صاحب خرد کلکته گشته در منازعت با شمس الدوله کشاد و شکایت و تحمیق او در کارها بولایت خود نوشتن آغاز نهاد و شمس الدوله را نیز بهین رویه بفور ت با مسٹر امیٹ اختیار افتاد و سیف جنگ خدای داند که بچه سبب از ریاست فوج معزول گشته بولایت رفت و میجر کرنک بجاے او رئیس فوج انگلیشیے گردیده بعد عزل میر جعفر خان و مسلط شدن میر قاسم خان مع مسٹر لشنگٹن بعظیم آباد برگشته آمد چون فقیر را با سرداران انگلیشیے نهایت اخلاص و دوستی بود نبده خبر مرد دختر جیکه میر قاسم خان نبابر غرض خود قبل از عروج بریاست کل صوبجات برای فقیر مقرر کرده بود با نگلشیان همانوقت ظاهر نمودند نیز معلوم شان بود که شش لکهه دام جاگیر فقیر در پرگنه مونگیر متصل قلعه از قدیم الایام مقرر است و میر جعفر خان بعد هنگامه ورود پادشاه نبابر آمدن والد بنده همراه او ضبط نموده صاحبان مذکور نبابر فرط اخلاصیکه با بنده داشتند جاگیر مذکور را از میر قاسم خان بنام بنده گذاشت کنانیده سند واگذاشتنش بمهر و دستخط او و نشانے دفاتر مکمل گردانیده آورده و نداد از دست رام نارائن برآورده سپرد فقیر نمودند و عامل بنده در انجا رفته در آن مکان عمل نمود چون موسم برسات انقضا یافت میجر کرنک به تهیه اسباب نائره فساد پادشاه و مشیر لاس و مکارخان از عظیم آباد برآمده در میدان باغ جعفر خان معسکر ساخت و رام نارائن و راج بلبهه را بر فاقت خود مامور نموده بپاس حقوق مراعات ایشان درین سفر شریک گردید چون نبابر عسرت سالها اسباب سفر و اسلحه و سوارے هیچ نداشت میجر کرنک مسٹر جی خمبهٔ

از سر کار خود مقرر نموده اسبهای متعدد و یراق وغیره مایحتاج مهیا کرده دادند فقیر در لشکر ایشان بخوبی بسر برد و اکثر اوقات
بخدمت ملی الدوام شریک مشوره در امور مرجوعه می نمودند چون مدتی درمیدان مذکور سپری شد و هر دو نهضه مذکور سیکی صبح و دیگر
وقت شام آمده صلاحیکه آن یکی میداد دیگری برعکس او التماس میکرد دو هر دو صاحب لشکر و سرکرده های معتبر اردو میجر کرنک
وغیره اصحاب انگلیشیه از اختلاف آرای اینها دلتنگ گردیده باتفاق صاحبان کوسٹھے خصوص متنبر جے فقیر را طلبیده گفت
که رستاد دوست ما و رفیق و ملتجاه میر قاسم خان هم هستید و این سر دو نهضه و احوال نوکر و نائب ما از منازعت و منافقت این دو
صاحب زاده بیدا یم گفته کرا پذیریم صلاح همین است که میر قاسم خان در نجا آید و ملتمسات اینها را شنیده هر چه بهتر داند بکنند و ما را جواب سوال
فقط باشد مکرر درین باب با و نوشتیم سودے نمی کند کار بسر سوم عظیم تر از سفیدهٔ پادشاه و موشیر لاس نیست شمار رفته این مدارج
علی الاتصال بیده او را فهمانیده انصراف بیاریدند بنده قبول نموده عازم شد میجر کرنک خطوط بنام قاسم خان و خطے متضمن سفارش
و حفاظت بنده از صدمات ایذاے او بمیجر پاک نوشته بجرئه خاصهٔ از بجرئے پادشاهے جهانگیر نگر که متعین میجر مذکور بود
برائے سوار کردن بنده متعین نمود و فقیر بسوارے کشتی مذکور روانه مرشد آباد گردیده در راه مستر کویر را دیده که مدار المهام و
صاحب کلان کوسٹھے عظیم آباد گردیده آنجا میرود چون عاجل در رفتن بودم مکث نتوانستم نمود از دور ابلاغ سلامے
آواز نموده پیشتر رفتم القصه خود را ببنده گام رسانیده بامیر قاسم خان ملاقات و ابلاغ رسالت سرداران فوج
انگلش نمودم شنیده اغماض کرد و تهیه رفتن عظیم آباد را جازم بنود اما با فقیر بعطوفت و مهربانی پیش آمده خیمه برائے
بودن بنده علاحده فرمود تا بر پا کردند و هر دو وقت طعام مے فرستاد و برافت و عنایت همکلام مے شد و چند صد دهان
زمقیمان و ستار جات جهانگیر نگر وغیره فرستاد زانکه رام نارائن بوسالمت گذاشته جگت سیٹھه نوشته بود که غلام حسین خان
فرستاده میجر کرنک بحضور رفته اند چون نهایت اخلاص با انگلش دارند و پدر و برادران با پادشاه ست فی الحقیقه
از طرف هر دو کس یعنی جانبه انگلیشیه و پادشاه بهر کارگی منظور دارند جگت سیٹھه این سخن بوسیله ملطف و بکلاے خود بمیر
قاسم خان رسانیده او خود نیز هم بحسب بود از فقیر بدگمان گردیده اتفاقا آنکه داشت موقوف ساخت و چون میجر پاک در
لشکر نبوده ببرهوز تر سیده منجر گشته که حکیم اگر رخصت طلبیم بدگمان تر گشته حد آنداند چه اراده نماید و در لشکر با وجود
وسیلے اسباب بدون التفات و عنایت او و حکیم نه تواند برد نا چار دو سه روز بودم که عارضهٔ سبکی رویداد همان عارضه
را وسیله ساخته رخصت خواستم بتبرش روئی نگفت میخواهید عظیم آباد بروید. انگار آن طرف نموده اظهار ارادهٔ مرشد آباد
کرده کرایت رخصت داده برا کاخرچ چیزے نداده بنده خود را بصعوبت تا بمرشد آباد رسانیده در خانه آشنائی منزل گزیده
بعد از نزول من بمرشد آباد قلیل وجیهے بوسالمت خواجه اشرف کشمیرے که از برادران دینے اعظام فخر التجار خواجه واجد بود
در آن زمان مصاحبت با میر محمد قاسم خان گرم داشت برا فقیر فرستاد بعد چندے خبر رسید که میجر کرنک در عظیم آباد بر
سر پادشاه رفته پادشاه را شکست داد کامگار خان مع پادشاه پس پا گشته عقب تر نشست و موشیر لاس بضابطه و لایت
انگلیشیه و فرانسیسیه که فیما بین همدگر مستمر دارند بغربت اسیر گردید بعد چند روز پادشاه را میجر کرنک با رسال سفرا راضی
بصلاح گردانیده ملازمت نمود و همراه خود آورده در عظیم آباد نشانیدند میر قاسم خان باستماع این خبر مضطر گشته از راه
خوشنامی با عتذار و اعتذار روانه عظیم آباد شد بنده از اراده عظیم آباد نمودم شنیدم که تراب علی خان عموے خود را که
الیه گذاشته رفته بود فرمان داده که خطوط احدے از هندوستانیان مرشد آباد و عظیم آباد و کلکته نرود و کسے

هم از شهر مذکور بیرون رفتن نیابد عاجز و حیران گردیدم آخر با عانت صاحب کوسٹے قاسما بازار از مرشد آباد دیرا بعظیم آباد رسیدم اکنون بتفصیل این اجمال بر زبان قلم داده آید تا مستفصلان اخبار را حیرت و انتظار نماند که معاملات مذکوره چگونه طی شد

ذکر رفتن میجر کرنک بجنگ پادشاه و آوردن او و میشر لاس را همراه و مصالحه شدن پادشاه و رسیدن میر قاسم خان بعظیم آباد بصورت سپاه

میجر کرنک بنده را بطلب میر محمد قاسم خان فرستاده بعد ازان رام نارائن و راج بلبهه را مع افواج صوبه و میرن همراه خود گرفت و بر سر پادشاه که در نواح گیا مان پور بود رفت چون تقارب فیقین روی داد پادشاه خطوط متواتره بوالد بنده متضمن طلب نگاشته پیش خود طلبید است تا والد مع فوجیکه فراهم آورده بود ملحق شود و مقابله قبل از آمدن ایشان اتفاق افتاد موشیر لاس بجرأت و جلادت پای پیش گذاشته باندک مردمیکه همراهش بودند و اقل قلیل سامانیکه داشت با فوج انگلیش محاربه نمود و فوجهای دیگر بر سر پادشاه و کامگار خان ریخته تنزل عدان فوج انداخت و کامگار خان مجال پایداری نیافته فرار اختیار نمود پادشاه هم ثابت او کرده روانه شدند همراهیان موشیر لاس را بمشاهده این احوال و بنابر قلت سامان و محنت سالها دل از دست رفته همراهی کامگار خان و پادشاه منظور افتاد موشیر لاس چون تنها ماند بر سیکه از تو بهای خود مثل اسپ سوار گشته متر صد قتل استاد و عار فرار اختیار نکرد میجر کرنک و کپتان مکس بهین حال وقوف یافته با معدودے از سرداران بر اسپ خود سوار بدون تلنگه و برق انداز پیش رفتند چون نظر بر موشیر لاس افتاد از اسپها فرود آمده کلاه های خود بر سم سلام از سر برداشتند و نیز همان قسم بعمل آوردند باهم گرگفتگو نمودند میجر کرنک موشیر لاس را در ثبات عزم و فرط شجاعت و غیرت ستوده گفت انچه حق سعی بود از شما بظهور رسید و محامد شما در دفاتر سیر و اخبار ثبت گردید الحال موافق ضابطه گرچ اگر بگفتار کید و نزد ما آمده ترک عناد نمائید گفت من گرچ از کمر نخواهم کشود بهمین صورت اگر خواهید چه مضائقه باطاعت در سے سازم و الا بندلت گرچ کشادن راضی نگشته جان خود درین میدان سے بازم مجامعه انگلیشیه شجاعت های سابقه و لاحقه او را دیده بصورتیکه او را منظور بود راضی شدند و باهم گر مصافحه بیکدست چنانچه معمول آنهاست بعمل آورده بلباط خصومت در نوردیدند و پالکے خود طلبیده موشیر لاس را دران نشانیده همراه آوردند او از فرط حیا و غیرت پرده های پالکے را فرو هشت تا آشنایان را نبینند باستماع این خبر بعضے از آشنایانش مثل میر عبد الله و میمنه طی قلیخان برائے دیدن آمدند میجر کرنک عذر خواست کرچند روز دیگر او را نتوان دید کرا زانفعال راضی بملاقات احباب نیست احمد خان قریشے که مربا وه گوئے بود تماشائیش آمد و نبا بر خوش آمد سرداران انگلیش بر وفق ضابطه زمان و اقران خود تعظیم کنان او را بهمین نمونه گفت بی بی لاس کجاست میجر کرنک و دیگر سرداران انگلیشیه نهایت برآشفته تبلخے و تندے جواب دادند که پوچ گوئی در میان ما مردم ضابطه نیست و شجاعان و جوان مردان را نیز شتی یاد نمودن عیبی است بزرگ او مرد میدان رزم و آشنای دوستان بزم است این قسم هرزه درائی پسند طبع شما مردم ضابطه بیهوده دیا رشما خواهد بود که مردان را بهر چند حریف و دشمن باشند بزشتی نام برند احمد خان خجل گردید و زبان بکام خود کشید و خاموشے گزید بغیر درت ساعتے نشست و منفعل برخاسته رفت و از انگلیشیان کسے بحال او با آنکه سردار معزز بود و باحترام با او برمیخوردند درینوقت ازان حرکت ناشایسته اش اصلا انتفاتے نکرد الحق این صفت بلکه جمیع ضوابط ایشان در حرب و قتال و معامله با دشمن هم در فتح و غلبه هم در شکست و تعلو نهایت خوب و بسیار محمود است و موافق است با آداب عقلاے سلف القصه بعد این خنگ را و شتاب رائے را نزد

پادشاه فرستاده پیغام مصالحه و ملاقات دادند و به بهترین آئین منظور بود پادشاه کم شعور تعلیم کامگار خان را نشنیده گفته راه مذکور را بغیل مقصود برگردانیده او عرض کرد که حضرت خود بخود این مصالحه را باز خواهند خواست اما دران وقت باین خوبی میسر نخواهد آمد چه اکنون آنها میخواهند و هرگاه مایوس گشته ازین اراده باز آیند و شما خواهش کنید ظاهر است که بچه صورت خواهد بود لیکن سودے نکرد و شتاب را برگشته آمد چون والد مرحوم رسیده مبرن اجرا آگهی یافت پادشاه را ملامت مناسب نمود اما کار از دست رفته بود و کامگار خان همان قسم اصرار بر جنگ داشت و میگفت که باز مردم جمع کرده باید جنگید و میر حسین خان پدر اسد الله خان که ذکر او در احوال محمد قلی خان گذشت نیز با کامگار خان هم داستان بود و والد پادشاه را فهمانیدند که کامگار خان زمیندار است جنگیدن و گریختن شیوه اوست اما این قسم گریز پائیها و فرار سلطنت را نهایت ننگ است و عار مناسب همین که الحال هم شتاب را از اطلبیده بنائے مصالحه گذاشته آید درین ضمن حروب ابدالے با افواج مرهته که بدایه سلطنت شتاب آمده شاه جهان نام پادشاه دستنان عماد الملک را بر داشته در قلعه دهلے سند دولت خود نموده میخواست که لباس را بر تخت سلطنت سند وستان جلوس فرماید باتفاق شجاع الدوله و نجیب الدوله روهیله و حافظ رحمت و احمد بنگش بعد اقامت نه ماه کامل انجام یافت و مرهته گویا باسره تمام گردیده ستاصل شد و ابدالے منظفر و منصور بقندهار و هرات برگشت و انشاء الله تعالے ذکر این سوانح در ضمن احوال شاهجهان آباد و آن طرف ها خواهد آمد ابدالے شجاع الدوله و نجیب الدوله و جمیع افاغنه را سفارش شاه عالم نموده باطاعت او و پادشاه کردنش تاکید ها نمود زیرا که همشیره شاه عالم در عقد او دشاه عالم میر الدوله را بعد کشته شدن پدر خود بسفارت پیش ابدالے فرستاده بهین اسند عا نموده بود و میر الدوله همراهش آمده در انجا بالاسر آمد مذکور بچت پزیر نمود و جوان بخت پسر شاه عالم را نجیب الدوله حسب الامر ابدالے منیابت پادشاه در قلعه شاه جهان آباد نشانده شجاع الدوله را باز آوردن پادشاه از طرف بنگاله تاکید نموده بود و بنابرین عرائض شجاع الدوله بطلب پادشاه رسیده و پادشاهم از گریزهاے متواتر کامگار خان تنگ آمده مصالحه با انگلیشیه و رفتن نزد شجاع الدوله تصمیم داد و التماس والد را قبول نموده راؤ شتاب را که شقه بدستخط خاص نوشته طلبیده اشت شتاب را بعد استیذان از میجر کرنک وغیره روسے انگلیش پیش پادشاه رفت و جواب و سوال منقح کرده بنائے ملازمت میجر کرنک با پادشاه گذاشته آمد کامگار خان احوال بدین منوال دیده چون مصالحه و ملاقات با انگلیش مخالف رائے و خواهش او بود مع لشکر خود برخاسته بملک خود رفت و پادشاه اندک مسافت کوچ کرده بطرف لشکر انگلیشیے آمد و در انجا معسکر ساخت روز دیگر که برائے ملازمت میجر کرنک و دیگر سردار ان انگلیشیے مقرر گشته پادشاه ارادهٔ رفتن بیشتر نمود میر حسین خان نیز گمان مقید شدن پادشاه یقین کرده از لشکر بدر رفت و مردم او در عین لشکر منادے میکردند که پادشاه را نصیر الدوله سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ باسیرے فرنگیان میدهد هر کرا جان و آبروے خود عزیز است ازین لشکر برآید اکثر احمقان لصلا اوترک فاقت پادشاه نموده همراهے او گزیدند در اثنائے راه مردم منیابه سنگه لبسر کردگے او دیگر ن سنگه از قلعه نگارے برآمده همراهیان میر حسین خان را غارت نمودند و او بهر صورت بدر رفت مردم دیگر احوال بدین منوال دیده باز بلشکر برگشتند و فوج و سوارے پادشاه تیار بود که قریب نصف النهار میجر کرنک درمقام بچاپین که بهنت کردهے گیاه لشکرگاه پادشاه بود آمده ملازمت پادشاه نمود بعد ازان پادشاه حسب الالتماس او سوار گشته بطرف گیا که لشکر میجر کرنک بود نهضت فرمود و میجر کرنک تا نیم کروه کلاه از سر برگرفته و در بغل گذاشته در رکاب پادشاه پیاده پا راه رفت بعد ازان بموجب حکم شاهے بر اسپ خود سوار گشته تنها پیش پیش فیل لفاصله یک تیر اندازه

راه میرفت و والد مرحوم پشت سر پادشاه با جمیع افواج بر فیل خود سوار بفاصلهٔ نهایت کمے آمد تا برلب دریا چه جنسے که فاصله
میانه نیم کروه از گیا دارد رسید و لشکر گاه پادشاه در انجا قرار یافته بهیروبهه فرود آمد و پادشاه مع والد مرحوم جریده با مرد معدودے
حسب الاتماسے میجر کرنک در باغ گیا رفته نزول نمود و میجر کرنک جمیع همراهیان خود را مع رام نارائن وراج بلبهه و سرداران لشکر
این هر دو هندو آورده ملازمت پادشاه کنانید و ضیافتش نموده نذور مناسب پیشکش کرد و والد مرحوم مع فوج بر در باغ مذکور
سوار استاده ماند چون پادشاه از انجا برآمد والد اندرون رفته با میجر کرنک و سرداران دیگر ملاقات نمود و آنها رسم تواضع بعمل
آوردند بعد بجا آمدن مراسمات والد هم از باغ برآمده همراه پادشاه بلشکر گاه خود سعادت نمود و قریب نیمشب مع مردم
همراه بخیام خود رسیده آسود در روز دیگر پادشاه از انجا کوچ کرده گیا را مخیم سرادقات خود گردانید بعد چند روز از مکان مذکور
باتفاق کوچیده پادشاه مع افواج انگلیشیه وغیره بعظیم آباد رسید لشکر پادشاهے بر تالاب مبئی پور مقرر گردید و فوج انگلیشیه بهمراهی
خود در باسے پور داخل و رام نارائن مع فوج در منازل خود و راج بلبهه بدستور طرف باغ جعفر خان منزل گزید میر قاسم خان
این اخبار شنیده از راه کوهستان بیر بهوم و کهرکپور ایلغار نموده خود را بعظیم آباد رسانید و بطرف مشرقے شهر عظیم آباد
در باغ جعفر خان با فوج خود فرود آمد رام نارائن وراج بلبهه استقبال نموده بمزار منش لقب جستند رام نارائن بدستور
در قلعه سے بود و راج بلبهه مع فوج همراهے خود که نوکران میرن بودند ضمیمهٔ لشکر میر قاسم خان گردید میجر کرنک سرداران
انگلیشیه واسطهٔ ملازمت میر قاسم خان با پادشاه گردیده جواب و سوال این امر پیش آوردند میر قاسم خان از خوف دغا یا از
کثرت استکبار راضے برفتن درخانهٔ پادشاه نگشت و بنا سے ملازمت در کوٹھے اصحاب انگلیشیه گذاشته شد معهذا
قاسم خان مطمئن نبود و اندیشها داشت که چه پیش خواهد آمد زیرا که میجر کرنک سالار فوج انگلیشے طرفدار مسٹر امیٹ و شمس الدوله
و نشرت منحرف بود القصه آنها خانهٔ خود را بفروش و آئینه آراسته و برسر طعام خوردن خود شدند تکلف گسترده تخت
جلوس شاهے ساخته بودند و در انجا هم قاسم علے خان با مدن والد مرحوم و هجوم خواص پادشاه راضی نشد پادشاه حسب الالتماس
میجر کرنک جریده بکوٹھے در آمد و انگلیشیه بجمعهم حاضر گشته از دروازه کوٹھے خود بسیار دور رسم استقبال بعمل آورده پیاده پا بخدمت پادشاه
آمدند و پادشاه در کوٹھے نزول نموده بمسندهمهود ندکور برنشست و آنها همه استاده بودند تا میجر کرنک مامور بنشستن گشت
و آداب بجا آورده نشست دیگران بجاے دیگر رفته سے نشستند و باز آمده کمر خدمت می بستند بعد ساعتے میر قاسم خان
آمده بقبالهٔ بجراه ملازمت کرد و یکهزار روپیه بشرفے نذر گذرانیده تحف دیگر هم از بلبوسات خاصه و جواهر وغیره پیشکش نمود
و از حضور خلعت شش پارچه و مالهٔ مروارید و سرپیچ و جیغه مرصع مع پرگلگی عقار عطا یافت پس ازان در همان مکان بحجرهٔ دیگر
که اختصاص بسر کمویر صاحب کلان کوٹھے داشت نشسته اکثر جواب و سوال معاملات بنگاله و داد و ستد خزانهٔ صوبجات
وغیره انفصال داد بیست و چار لک روپیه مالگذارے هر سه صوبه تقریر یافت بعد ازان بحضور آمده رخصت شده بلشکر خود
که در باغ جعفر خان بود رفت و پادشاه بتجویز سرداران انگلیش حواضل قلعهٔ عظیم آباد گردیده در عمارات قلعه پخته که منسوب بپادشاهان
دبد و تغائه شان مشهور است نزول گزید چون میر قاسم خان بآمدن والد مرحوم و اندکے هم از فوج شاهے در قلعهٔ راضی نبود
انگلیشیان استرضاے او نموده از پادشاه استدعا نمودند که سید هدایت علی خان بهادر داخل قلعه نگردد و بنابرین والد مرحوم
را پادشاه گفته فرستاد که لشکر بوده بجمعیت لشکر و اطمینان خاطر نقاره کوشد تا تفرقهٔ در مردم بنابرانیشها بهم نرسد والد
حسب الامر در لشکر و خیمهٔ پادشاه نشسته حسب الحکم در اجتماع عساکر و نگهداشتن فوج سے پرداخت و رام نارائن برنیابت

صورت که خود داشت از والده ترسید که مبادا با قاسم خان موافقتی میسر آمده باو شان رجوع شود و بنابرین میر قاسم خان را از طرف والده بدگمان می ساخت و سخنهای دور از کار تراشیده باو می گفت میر قاسم خان که مستعد ملنون بلکه درین خصوص فریب بخون بود این سخنان گفته شکایت والده پیش سرداران انگلیشیه می نمود آخر اصحاب مذکور حسب التماس او ابوالد پیغام فرستادند که صاحب بجاگیر خود روند والده جواب داد که من رفیق و ملازم پادشاهم و با ذن او در پنجا نشسته بدون امر او چگونه می توانم رفت انگلیشیان که اکثر ذی عقل و حقیقت سنجند از ین جواب راضی گشتند و یکی را از اقوام خود فرستاده عذرخواهی و اظهار رضامندی خود از والده مرحوم نمودند اما بپادشاه گفتند که میر قاسم خان با وجود بودن سید هدایت علی خان در لشکر و فراهم آوردن عسکر راضی بانفصال معامله و اتصال زر و فای مواعید نخواهد شد صلاح آنکه بنجان مرقوم حکم رود که بجاگیر خود روند پادشاه حسب الالتماس انگلیشیان گفته فرستاده مرحوم مذکور در تصور مجبور گشته شب بملاقات میجر کرنک و دیگر سرداران انگلیش بکوٹھے رفته مرخص و صبح بجاگیرات خود روانه گردید نقی علی خان برادر فقیر که بوساطت والد خود رفیق پادشاه و ندیم دیوان تن بود و فخر الدوله بهادر ظفر جنگ خطاب یافته در شهر نزد پادشاه ماند درین اثنا فقیر از مرشد آباد با عانت صاحبان انگلیش برآمده بعظیم آباد رسید صوبگی آنکه چون میر قاسم خان با مضطراب از طرف میر بهوم گوچیده بعظیم آباد رسید و نبده چند روز قبل ازین نهضت چنانچه گذشت از میر قاسم خان استرخاص نموده بمرشد آباد آمده بود و از مرشد آباد نه کسے برمی توانست آمد و نه خط کسے بکسی میرسید احوال فقیر از میجر کرنک و مسٹر جے و خیره مخفی ماند که آیا براو چه آمد چون رام نارائن با میر قاسم خان عدم صفا داشت میخواست که موشگ دوا بها نموده انگلیشیان را با او بدمنظن سازد و در اندازے نموده فتنه برانگیزد اول خود دربارهٔ نبده از گماشته مگبت سیتهه آن قسم که گذشت نویسانیده میر قاسم خان را با من بدگمان ساخت چون نبده بعظیم آباد رسید از نبده خبرے هم بکسی نمیرسید بمیر عبدالله صفوے که با انگلیشیان نهایت آشنا بود ذکر رنجش در مخالف سابق گذشت برادر رام نارائن در گوش گفت که میر قاسم خان سید غلام حسین خان را بسرداده در مرشد آباد کشت سید مرحوم مرقوم با فقیر نهایت دوستی داشت و سید علیخان برادر کهتر فقیر مع اتباع نبده در خانهٔ خود چنانچه گذاشته رفته بودم می ماند باسید مذکور ملاقات داشت ازین خبر آگاه گشته بهر دو نسبت رقت نمودند و هر چند هیرج نارائن برادر رام نارائن بجیله وردے ممانعت از اظهار آن نموده بود غرضش آنکه نام او مذکور نشود تا عند التحقیق بلائے بر سر او نیاید میر عبدالله و برادر نبده بتاب گشته اظهار این امر با انگلیشیان ضرور شمردند لیکن صلاح در اخفاے ذکر نام دهیرج نارائن که میر عبدالله مذکور برادر رشک و سپندوسے مذکور را عمده با بود داشته با مسٹر جے و میجر کرنک این خبر ظاهر کرد چون میجر کرنک و مسٹر جے با مسٹر امیٹ مکیول وزیر شمس الدوله سرگران بودند با میر قاسم خان هم که دست نشان شمس الدوله بود کدورتها داشتند و در تفحص بودند که تصورے بر میر قاسم خان اثبات شود تا آنرا حیلے انزاعے بر شمس الدوله بدست آید بمجرد استماع این خبر چون آتش شراره بار شدند و گفتند که سید غلام حسین خان با ما آشنا و فرستاده ماست اگر این خبر ثابت شود با میر قاسم خان خصومت نموده انتقام خواهیم گشید میر عبدالله را غم فقیر از یاد رفته بدو دهوش و حواس باخته آمد و از استعجال در اظهار این سخن ممانعت نموده دلالت بر نوشتن خطوط به نبده و صاحب قاسم بازار و استخبار احوال فقیر نمود آنها خود اندرمرهٔ هوشیاران بوده اند قبول نموده خطی بفقیر متضمن استفسار حالات و سبب توقف در مرشد آباد و در صورتیکه مجبورے روی داده لاعلاج باشم دلالت باطلاع و ملاقات با صاحب قاسم بازار که دران ایام مسٹر استین لک باتسن بود اگر ممکن باشد نمودند و خطے هم بصاحب مذکور بقلم و رقم انگلیشے نوشته مصحوب یکے از اقربائے فقیر فرستادند و رودان عزیز با خطوط مذکور سرمایهٔ سرور و وسیلهٔ رستگارے و فروغ فقیر از مرشد آباد گردید نبده

باصاحب قاسما بازار ملاقات نمود و دوستک راه و بسر کاره مع کشتی گرفته روانه عظیم آباد گردید والحمد لله مع الخیر بمنزل مقصود رسیده بادوستان ملاقات کرده در خانه خود شادمان گشت اما از دیدن میر قاسم خان و ملازمش اندیشها داشت چه عجب نفاقے دران روزها شیوع داشت در قلعهٔ بادشاه و برادر زنده با او همراه و مرلید سر و رام نارائن آزرده از من اما در ظاهر آشنا و حقوق عواطف سابقش را برگردان و میر قاسم خان با رام نارائن دشمن و از بودن پادشاه در قلعه نامطمئن و بدظن و انگلیشیان باهم در منازعت مسٹر کوپر صاحب اختیار کوٹهٔ عظیم آباد باحشمت الدوله متفق و طرف میر قاسم خان داشت و میجر کرنک و مسٹر جے با مسٹر امیٹ یکدل علی العموم شمس الدوله بحمایت رام نارائن همت می گماشت رام نارائن با غما و حمایت میجر کرنک و مسٹر امیٹ وغیره مغرور بوده با مسٹر کوپر مساسات و مدارا مے نمود و با مسٹر جے و میجر کرنک دوست مخلص بود این عمل زیاده تر موجب ناخوشی میر قاسم خان و مسٹر کوپر از رام نارائن می گردید و بهمین سبب دیدانچه دیدو احوال نبده آنکه میر قاسم خان بسبب آشنائی نبده با اصحاب انگلیشیه و رفاقت برادر نبده با بادشاه و تعارف سابقے که نبده را با رام نارائن بود بدگمان از فقیر مے ماند و رام نارائن و مرلید هر سبب تمام نوکرے میر قاسم خان و بنابر آنکه سبا و ابرے را لدخود خواهان نیابت صوبهٔ عظیم آباد از میر قاسم خان و انگلیشیان خواهم بود نیز مرا بدیها متهم میداشتند درین عرصه میر قاسم خان اشتیاق ملاقات فقیر بنابی عرض خود گردید دیدم کرے طلبیده و فقیر عذر بیمارے گفته نیرفت تا آنکه بجوشیده رقعهٔ ملاقات کرده مرا همراه خود در خلوت برد شروع بدلجوئی و نوازش نموده ترغیب برفتن کلکته کرد در فرمود که مسٹر امیٹ حمایت رام نارائن مے نماید و شما با او آشنا اید در انجا رفته سعی نمائید تا مسٹر امیٹ با ما متفق و از رام نارائن منحرف گشته حکم کونسل بفرستد که من او را بقابوے خود در آورده تسلط کرده باید بهر سانحه نبده برآمدن از دار عظیم آباد بوجوهیکه مذکور شد و بعضے جهات دیگر غنیمت میدانست لیکن از ملون و سوسهٔ من میر قاسم خان در آمدن در کارهاے او متعذر مے شمرد و نابرین گفتم که کارهاے شما هر چه از دست من برآید مضائقه نیست اما از مزاج شما که انحراف بی سبب کثر بهم میرساند خائفم چنانچه در بده کام که التقصیر از فقیر روی داده بود که صاحب یکبار از نبده میل کلی نموده ناآشنائے محض شدند عذر اظهار مردم خصوص گماشتهٔ جگت سیٹهه ظاهر ساخت گفتم در اندازان در خانه اغنیا دخیل گشته همین شیوه دارند اما اولیا نعم را باید که بدون تحقیق با رفقاے خود بدگمان و گران خاطر نشوند مخلص آنکه عهد و پیمان در میان آورده فقیر را مطمئن و عازم کلکته گردانیدند و دو هزار روپیه برا خرچ راه فرستاد نبده از دوستان سندے و انگلیشے مرخص گشته عازم مرشد آباد گردید و روز چارم بمرشد آباد رسیده در خانه یکی از اقربا منزل گزید چون تراب علی خان عموے خود را بسبب فرستادن من به کلکته و مهیا کرده دادن کشتی با ذخیره اسباب محتاج اعلام نموده بود نبده برا ے هرا رسے که با و گفته فرستاد سر انجام داده حاضر ساخت و فقیر بعد از دو سه روز روانه کلکته گردیده بمنزل مقصود رسید و با مسٹر امیٹ و جارج گرے و کپتان نکس ملاقات نموده صحبت اختلاط گرم داشت و اخبار عظیم آباد از زبان اینها مفصل مے شنید ✣

ذکر رفتن پادشاه از عظیم آباد بارادهٔ اوده و لکهنو و آمدن شجاع الدوله باستقبال پادشاه تا سرحد صوبه خود و بردن پیشکش کرمناسب

درین عرصه که پادشاه درین نواح گرم تگ و تاز بود انتظار میر الدوله که پیش تر احمد شاه ابدالی بسفارت رفته بود و احمد شاه ابدالے هم درین اوان حسب الطلب نجیب الدوله و احمد بنگش و جمیع افاغنه و شجاع الدوله بارادهٔ استیصال قوم مرهته در رسیدنها که دائرهٔ سلطنت هندوستان و بردا شتن شاهجهان نام شاهزاده که عمهٔ عماد الملک پدر شاه عالم عالمگیر پادشاه را کشته او را بر تخت نشانیده بودند نموده قاصد دار الخلافه بود هندوستان آمده و در مدت نه ماه خنگ مرهته را بانصرام رسانیده بقندهار که دار الملک او بود

برگشت و شجاع الدوله و نجیب الدوله و غیره را باطاعت شاه عالم و بادشاه ساختن او سفارش تاکید تمام کرده معاودت نمود سیر الدوله نامدت مذکور با احمد شاه ابدالے بسر برده رقعهاے او نام سرداران هند در بارهٔ اطاعت شاه عالم حاصل نمود و در روبرو کے او با لشانهم سفارش شاه عالم بعمل آمد بعد مراجعت شاه ابدالے نجیب الدوله سلطان جوان بخت پسر شاه عالم را به نیابت پدر در قلعهٔ شاهجهان آباد نشانیده سکه بنام شاه عالم زد و خطبه بنام او خواند شجاع الدوله نیز در ملک خود سکه و خطبه بنام او اجرا نموده زر سرخ و سفید مزین بسکهٔ شاه عالم مع عرائض نیاز متضمن استدعاے مقدم او فرستاده دعا عرائض احمد بیگ خان و نجیب الدوله و سیر الدوله و غیرهم متضمن همین مطلب بادشاه جلوس بر تخت مروتی دارسال مبالغ نذور بدستور شجاع الدوله نیز رسیده سرمایهٔ اطمینان بادشاه گردید و میر محمد قاسم خان و جماعهٔ انگلیشیه را جاے عذر نمانده معامله خاطر خواه خود انفصال داد تمدد و زر و اسبابیکه مناسب دانسته پیشکش بادشاه نموده مرخص گردند شاه عالم شکر قادر کارساز برین بنده نوازیها تبقدیم رسانیده طبل معاودت کوفت و شاید در اواخر شوال یا اوائل ذیقعده سنه اثنین از جلوس خود مطابق سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چار هجرے از عظیم آباد بیرون رفته قاصد ملک شجاع الدوله گردید چون از دریاچه کرم ناسه گذشت شجاع الدوله پیش آمده ادراک شرف کورنش و تقبیل قوائم سریر سلطنت نموده پیشکشهاے لائق گذرانیده همراه بادشاه بصوبهٔ خود رفت میر محمد قاسم خان را از طرف بادشاه دلجمعی رویداده در فکر بست آوردن راجه رام نارائن افتاد و بکونسل کلکته خصوص شمس الدوله گورنر که طرف او را محکم گرفته بود درا ستدعاے امر مذکور خود هم خطوطی نگاشت و از مسٹر کمو بر هم که با رام نارائن بد بود مکرر سے نوشانیده و مسٹر کلویر را با نواع سلوک از خود خوشنود میدانست درین ضمن جنرل کوٹ که قبل ازین ایام میجر و همراه کرنل کلیف نائب خنگ در هنگام انقلاب سراج الدوله بتعاقب موشیر لاس تابه بکسر رفته بعد ازان بولایت خود شتافته بود درین عهد مرتبهٔ جرنلے رسیده و لسالارے فوج انگلیشیے از ولایت مامور گردیده بعظیم آباد آمد راجه رام نارائن با او ساخته سخنان دروغ بے فروغ بگوش او رسانیده با جواسیس او ساخته روزے با او القا نمود که میر قاسم خان فرد ارادهٔ ریزش بر لشکر شما دارد و فوج اخفی حکم تیارے نموده جرنل مذکور باستماع این خبر صبح ناگهان اول وقت بخیمهٔ او با سعدودے از همراهیان در آمد میر قاسم خان را خفته و انواج او را غافل و از تیارے عاطل دیده اثرے از انچه شنیده بود نیافت و ازین حرکتے که کرده بود پشیمانی کشیده یکی را از انگلیشیان بعذر خواهے گذاشته رفت تا بگوید که برای ملاقات آمده بودم شما را در خواب دیده برگشتم میر قاسم خان خبر یافته علی الفور بیدار و ازین حرکت جرنل نهایت آزرده گشت و شخص عذر خواه را ملامتها نموده او خائف و هراسان عذر خواهی نمود میر قاسم خان حرکت مذکور را دست آویز شکایت ساخته بکونسل نگاشت و جرنل کوٹ در کونسل انفعال کشیده چاره غیر از رفتن بولایت خود ندید و فتنه انگیزے هاے رام نارائن ظاهر تر گشته برای او نتائج غیر شایسته داد فقیر که در کلکته دو سه ماهے اقامت داشت احوال خطوط میر قاسم خان که بکونسل میرسید اغلب معلوم و درین ضمن بتقریبات مختلفه از مسٹر امیٹ استمزاج موافقت با میر قاسم خان مے نمود آن عزیز سربازمیزد تا آنکه روزے صاف با من گفت که شما خوب آگهی دارید که مرا با رام نارائن مودت و اخلاص نیست بلکه از و متنفر و بیزارم لیکن الحال که فیمابین من و شمس الدوله مخالفت افتاده از ابتدا او طرف میر قاسم خان گرفته و من علی الرغم او طرف میر جعفر خان و رام نارائن وغیره گرفته ام و در بنابر مراسلات ما هر دو بولایت انگلنڈ و بکونسل کلندن رفته تضعیف آراے یکدیگر و رد و قبیح کارهاے هم نموده و مے نمائیم الحال بدون انفصال که از ولایت توقع داریم طرفدار میر قاسم خان نمی توانم شد و اگر طرف او را بگیرم خود خود را تکذیب و تقبیح کرده باشم بنابرین اگر سخن شمس الدوله در ولایت پذیرائی یافت میر قاسم خان را بار جوع سخن خواهد بود و اگر سخن من موثر افتاد و زمام

اختیار کار باسے انجا بدست من آمد دران وقت اگر میر محمد قاسم خان با ما سر آشتی داشته باشد ما رابهم مضائقه نخواهد بود و بنده با کمال ضمیر مستر امیٹ و مخلصانش را بمیر قاسم خان نگاشته آگهی دادا ما چون طرف شمس الدوله غالب بود و ملتمسات میر محمد قاسم خان در کونسل پذیرائی یافته حکم فخار سے بنام او در باب انفصال معاملات با رام نراین و غیره مخالفان بنوعیکه مرکوز خاطرش باشد و اصلح داند رفت و فقیر برین ماجرا مطلع گردیده از کلکته داعیه برآمدن نموده از مستر امیٹ وغیره مرخص شده راه مرشد آباد گرفت لعبد وصول چند روز در مرشد آباد بنابر سبقتے توقف کرده قاصد عظیم آباد گردید ✣

مقید نمودن میر قاسم خان رام نارائن و غیره مخالفان خود را باطمینان خاطر و تسلط یافتن بر صوبه عظیم آباد و اندوختن زر بسیار و فرار

میر محمد قاسم خان که در جزو رسے و کاغذ فهمے مهارت لائق داشت و عمله کاردان بهمرسانیده بصاحبت آنها توجه می گماشت لعد رسیدن حکم خاطر خواه از کونسل رام نارائن را در باب محاسبه آورده کاغذ مداخل و مخارج صوبه را درخواست و زریکه بنام جاگیرداران حضور در اخراجات نوشته بود رسید زر سے مذکور بهمرآنها طلب داشت و زریکه در تنخواه سپاه نوشته بود عمله خود را بلاحظه موجودی و تصحیح آنها حکم فرموده با حضار متصدیان ملازم رام نارائن فرمان داد چون کارهاے رام نارائن همه مبنی بر غائله و خیانت بود اضطراب عظیم کورا روے داده بلساط استشاره با اصدقاے خود گستر دو مستر امیٹ و میجر کرنک را ملامت کرده براعتماد خود که برآنها نموده بودند امت کشید بعضی از رفقاے او که صاحب جرأت بوده اند تشجیع و تحریض بمکاوحت می نمودند و که جرأتان دلالت بتذلل و اطاعت میکردند چون او جرأت ذاتی نداشت و تقدیر مقتضی انتقامات اعمالیکه با عجزه مسلمانان و غیرایشان سرکرده بود گشت چاره غیر از امتثال فرمان میر محمد قاسم خان ندید مگر بعضے از عمده متصدیان خود مثل سردار سنگه وغیره را گرفته تا سر رشته محاسبه کم گردد چون میر قاسم خان برادوست یافت ملازمان معتمد خود مثل برکت علی وغیره را برا و گماشته نظر بسیاست و خیانت سابق خطیر در تنخواه سپاه و جاگیرداران و محصول زر صوبه برآورده نقد و جنس خانه او را ضبط نموده چون او دولت خود را متفرق ساخته بود هفت لک روپیه نقد و جنس هم نزدیک بهمین قدر قیمت از خانه او بعد اخفائیکه شاید او وزنهایش نزد معتمدان خود نموده بود بدست افتاد و نه ما رام ساهو که مهاجن عمده و امانت دار معاملات او بوده و کنگالیش خزانچی خانه اش نیز بعلت تهمت امانت داری نزد هایش گرفتار آمده ها تها آنها سر بار درفت وزیرے از انها نیز بحصول پیوست و راجه مرلیدهر بهر کاره که برابر با رام نارائن و شریک حال او بود مع محمد آفاق کوتوال که او هم از کوچک ایدلان مرلیدهر و رند و بال پامالے عالی برسر داشت اسیر شکنجهٔ انواع تعذیبات گردیده رزهاے اندوخته چندین سالهٔ انها هم که مبلغ خطیر بود بخانهٔ میر قاسم خان رسید مصطفے تلیخان برادر محمد ایرج خان غفر الله لهما نیز بنابر خباثت طینتے که داشت شریک گرفتارے جماعهٔ مذکوره گردیده اسیر دار گیر برحمت خداوند علیم قدیر رفت سید عبد العلی خان خانگے نقیر که دران اوقات از بنارس ضلع راجه پرینا فی خود را العظیم آباد رسانیده باعتماد نظامت و اقتدار رام نارائن توسل با او پیدا کرده بود مورد عتاب میر قاسم خان گردیده مامور بخروج از عظیم آباد و عود به بنارس گردید و هر یکے از اقربا و رفقاے او که بعلاقه و کارے موسوم بوده اند متهم بمحاسبه گردیده متبلا بامواخذه ها گشتند و زر فراوانے از اعالی و ادنے فرقه مذکوره عائد خزانهٔ میر قاسم خان گردید و خان مذکور بعد تسلط بر رام نارائن و مقهورے او مع رفقا مطمئن خاطر و مشیه الارکان بکمال جاه و جلال و عظمت و شان داخل قلعهٔ عظیم آباد گشت و مرلیدهر را مقید بجاگیر فرستاد و رام نارائن را با باقے اتباعش نزد خود مع رسالدار ایان امیدسنگه و غیره بجوسان مرشد آباد مقید نگهداشت و محصلان شدید بر او شتاب رسے گماشته کاوشها او و بنا بر شمار کثیش بار رام نارائن از حد بدر برد

او چون مرد با استقلال بود با معدودے از رفقا مستعد انتیار جان برابر ودر خانهٔ خود نشست وچندان علاقه دار معاملات میر قاسم خان هم نبود اما چند روز در نهایت صعوبت گذرانید و میر قاسم خان اسناد قلعه دارے رهتاس و دیوانی صوبهٔ عظیم آباد ومحالات جاگیر صمصام الدوله بنام خود از بادشاه گرفته در قبضهٔ تصرف خود آورد و بعلت محاسبهٔ همین کار با او کاوش می نمود ولیکن چون او را حقوق خدمت در فلان فتح که در جنگ خادم حسین خان نموده برگردن سرداران انگلیشیه ثابت بود و پاس خاطرش ملحوظ ومنظور داشتند بهر صورت از دست میر قاسم خان استخلاص او نموده بنیاے انفصال جواب سؤال او در حضور گورنر و کونسل کلکته گذاشتند میر قاسم خان باعتماد دولت شمس الدوله گورنر نیز راضے گشت وشتاب رائے بصحابت میجر کرنک وغیره بکلکته رفت وچون فی الحقیقة تقصیرے بر او ثابت نبود دو خوبیهاے بسیار داشت شمس الدوله و اصحاب کونسل حکم به بیرون رفتن او از حدود ممالک محروسه میر قاسم خان نمودند او همراه مسٹر السن و مسٹر لشنگتن که صاحب کلان حرد کوسے عظیم آباد شده بعد معزولے مسٹر کوپر مے آمدند بعظیم آباد آمد از عظیم آباد مسٹر لشنگتن یک پلٹن تلنگه همراه گرفته راؤ شتاب رائے را از راه چهپره وسرکار سارن همراه خود برد و از دریاے سرجو که دیوهرو گهاگهرا هم مے گویند وبین حدود عظیم آباد و او ده واقع است گذرانیده بحدود ملک شجاع الدوله خلف صفدر جنگ رسانیده برگشت و میر محمد قاسم خان زمیندارے داد از تحصیل صوبجات وضبط اموال مردم فراهم آورده نقود نامعدود جمع نمود و میر سندے خان را که بنا بر قرابتی که با برادر او بود بفوجدارے سرکار رهتاس مامور ساخت در انجا ستارام برادر داماد راجه رام نارائن عامل بود از مهالت رجراتی آورده شبخون آورده میر مهدے خان سردار ظفر یافته منارام در میدان کشته افتاد وهمشیره میر قاسم خان وتیارسے توپچانه وسندوق جقماقے فرنگے و دیگر آلات حروب ساعے بوده گرگین خان را مدار المهام این کار وسپه سالار خانهٔ خود ساخت بلکه خود را بدست او فروخته بغیر او اعتماد نداشت و سرداران دیگر هم از زمره سپاهیان سندے بهر سانیده هر یکے را بجاے در مرتبه رسانید از آن جمله اشرف واعلے از همه محمد تقے خان سبزپوشے کوز کلانے بود که او را فوجداری بیرهوم نموده حکم بآراستن فوج و نگهداشتن مردم کارآمد نداده بود و آن مرحوم زیاده از مقدور از انچه مامور بود بذل جهد خود نموده مردم لائق فراهم آورد و متوجه تربیت رفقاے خود بوده در مدت بسیر همراهیان خود را هم بذل وجود وهم بمشق ومهارست نوعے بیاراست که احدے از رفقاے او باین کار را بخوبے او سرانجام نتوانست داد فی الحقیقة لیاقت اسپهبدے او داشت نه گرگین خان گزی فروش اگر محمد تقے خان بجاے گرگین خان مے بود بهنگام جنگ ننگ ناموس مردے را نگهداشته چنانچه باید بهم محاربه را انجام مے داد باوجود قلت معتدبه رفقاے سید محمد خان نائب صوبهٔ مرشد آباد بنگاله دو دسته ے او شیخ هیبت الله وعالم خان وجعفر خان وغیره جماعهٔ داران متعینه در جنگ انگلشیان کارنامه برصفحهٔ روزگار یادگار گذاشت در اصل استحکام اساس اقتدار گرگین خان گوبا براندا ختن بنیاد دولت بود امامیر قاسم خان نفهمیدیا نفهمید لیکن تقدیرات الهی او را کور و کر گردانید چنانچه از وقایع آتیه انکشاف خواهد یافت **القصه** میر قاسم خان در آراستن اسباب تجمل افزایش آلات واداوات حرب و دیگر امور ملکدارے کوشیده زمینداران مفتدر صوبهٔ عظیم آباد را در حضور خود طلبیده بخت کامگار خان بخوف رفاقت بادشاه وانواع دعاوے بر خود سر باز زده خود را بکوهستان رام گڈه وغیره کشیده وبنیاد سنگره وفتح سنگه باعتماد وعدم موافقت بادشاه وحاضر باشے خود در حضور ناظمان سلف حاضر آمده مقتدر شدند پهلوان سنگه وغیره زمینداران سرکار شاه آباد که به بهوجپور بیها مشهور بوده اند با تهام موافقت بارام نارائن دانسته یاد اشے اعمال زشت خود تمر دور زیده انقیاد نمودند میر قاسم خان که استیصال مقتدران قدیم خصوص زمینداران متمرد و باغی سهم داشت بداعیهٔ قلع وقمع آنها جازم گشته اول برادر زادهٔ خود ابو صلے خان و بعد ازان اسد الله خان پسر حسین علی خان

گردسنگ و مابے یک بود حاکم منف کاسکار خان کرد و با ... و خود اراده نمضت بطرف سهسرام و پرگنه هاے سرکار شاه آباد هصمم نمود درین ضمن سنبده از کلکته بر گشته بعظیم آباد رسید و بوساطت ڈاکٹر ولیم فلرٹن که با فقیر نهایت آشنا و میر قاسم خان را نیز از جمله مخلصان خود ملازمتش حاصل کرد لبظاهر التفاتها نمود اما در باطن بسبب اندک درنگے که سنبده آن طرف کرد ملول و منزجر بود ازین همر گله ها کرد و سنبده عذرها خواست چون باطنش با کمتر کسے صاف بود عذرهاے سنبده هر چند پذیرفت اما میدانم که بغبار خاطرش چنانچه باید رفع نشد همدرین اثناء الدوله مرحوم اضطرورت آنکه میر قاسم خان حاکم و مرحوم مرقوم قلیل جاگیرے درین دیار دارد دو آشوب زمانه را دیده بهان قلیلے که هم مملوک و از قدیم جاگیرهم بود قناعت نموده صرف اوقات بابر و مشغلهاے شعر و قواصد ملاقات ناظم مذکور گردیده بوساطت میرزا شمس الدین که دیرینه آشنا بود پیغام فرستاد میر قاسم خان بسبب صغر سن و مرتبه سابق خود که نهایت کمتر داشت راضی بملاقات نبود بشرط چندگه عهده [illegible] دوم شهر [illegible] الاعظم آباد رسیده برنخوت و خودپسندیهاے او از آمدن خود پشیمانی کشیده در خدمت والد [illegible] که [illegible] مصالح رفت بود و معروض داشته [illegible] بمستعظام میر قاسم خان نمود طوعاً و کرهاً بحکم ضرورت قبول فرمود عند الملاقات که اندک ادبے برای میر قاسم خان اختیار فرمود میر قاسم خان نظر برفعت شان و بزرگے او نموده از خواهشهاے خود منفعل گردیده از سند برخاسته بپاے استقبالش آمد و معانقه نموده بر مسند برابر با خود نشانید و مراتب حرمتے بتقدیم رسانیده خوشنود ساخت و عزت و احترام لبسیار کرده شاد کام و مقتضے المرام برحال جاگیر مرخص فرمود و تا بود در رعایت خاطرش نموده راضے میداشت روزے سنبده بخانه میر عبد الله رفته بود که از چوبا میر قاسم خان اطلب فقیر آمده همراه برد در خلوت بود بعد ملاقات و محاکات فرمود که ما را شما چیزے میطلبیم که تم چه خواهید بود که از من طلبیده شود انچه در بغداد با شما گذرد سر خلیفه است گفت جاگیر مونگیر باید داد که بر مستصل قلعه سهسرام و قلعه مونگیر مع محالات آنجا حواله گرگین خان شده بسبب نهایت اتصال محال مذکور با قلعه همیشه عامل شما را از عمله او نالش و اد اشکایت عامل شما علی التعاقب خواهد بود من بهتر ازان دامهاد عوضش بشما میدهم گفتم انچه برای سرکار بهتر باشد بعمل آید سنبده وجه معاشے میخواهد این هم شما داده باید بپاے دیگر هم اگر مقدور و منظور باشد سے توانند داد در اثنا رواج طلبیده که دران روز ها نیابت عظیم آباد از غرل رام نارائن مامور بود پروانگے داد و او در لیت و لعل گذاشت بعد چند روز قلیچ خان بسوے بهوجپور و سهسرام بدرفت و تبدیل دامهاے مذکور بعمل نیامده عهدے دار فعارض حال شده گشت چون سنبده نهایت مقروض و بے اسباب سفر بمرتبه اتم بود طاقت همراهیش دران سفر نیافتم و چنین انگه ڈاکٹر فلرٹن و دوستان دیگر التماس حکم و اذن و جه تنخواه نبده نمودند تاے دیگے گذرانیده چیزے نداد فقیر بناچار سے در عظیم آباد ماند و او بطرف بهوجپور و سهسرام شتافت ✤

رفتن میر قاسم خان بسهسرام و بهوجپور و گریختن زمینداران آنجا بطرف زمین غاری پور و ظاهر نمودن خان مرقوم آثار سفاکے خود و سر کشیدن باوج نخوت و غرور

چون میر قاسم خان بالشکر قیامت اثر بسر زمینداران سرکار شاه آباد و پهلوان سنگه رفت آنها بدون مدافعت از ملک خود فوز عظیم دانسته راه دیار شجاع الدوله را پیش گرفتند و از دریاے گنگا عبور نموده آن طرفها سکونت ورزیدند میر محمد قاسم خان عامل معتمد بهر یک از راجستان زمینداران مذکور با فوج گران متعین بنموده خود در سهسرام سکونت ورزید چون توهم و استخبار جریانات و خصوصیات مردم و مزاجش نهایت رسوخ داشت احوال اشخاص نام آور اغلب اکثر منقح بادی سر سد راجه سکه لال هرکاره معتمد او بود و جاسوس بسیار در برادرے او نوکر و مامور باستخبار حالات اهاے ملازم و غیر ملازم از سکنه شهر و زمینداران بودند

امانتهول هر کاره که بدلفس مردم آزار و اول نوکر خادم حسن خان بوده در پورنیه بشیوه خود عملے را بر باد داده درین ایام رفیق گرگین خان بوده حق و ناحق بااکثر مردم باغراض و عداوت خود کا دیده و معرفت گرگین خان بمیر قاسم خان اخبار مخالف مزاجش رسانیده عرباے بیچاره بسیار را باخاک برابر ساخت و کینه هاے دیرینه در خاطر میر قاسم خان جاے گیر بوده هرگز بیرون نمی شد چنانچه باکلک علیخان وحید رسلے خان پسران علاقلے خان نوجدار بهاگلپور بتقصیر آنکه میر ابوالحسن برادر حقیقی بوسلے خان پسر تراب علی خان عموے میر قاسم خان داماد راجه گهرکپور در جنگی که بارا جه مذکور نموده بودند کشته شده بود کینه داشت و کینه دوم آنکه آنها راهنگام عبور و مرور جنرل کرٹ وقتیکه در تعاقت موشیر لاس رفته بود با جنرل مذکور ملاقات اتفاق افتاده راه دوستی کشاده یافته بود این باهم که جنرل کوٹ لعظیم آباد آمد آنها ملاقات نمودند میر قاسم خان این کینه راهم در دل راه داده بعد توقف در بهوجپور و دلیر شدن بقبل سرکارها دستیارام و شیخ سعد الله و عدم باز پرس انگلیشیه مراج بلهبه حکم مقید نمودن آنها فرستاده بیچارها مع پدر مقید گشته تا آخر ایام حکومت میر قاسم خان در بلاے اسیرے بودند و عجائب آنکه کسانے را که راج بلهبه با دردن آنها فرستاده بود فرستاده ها در راه مراسوار دیده و اشتباه ورزیده گمان آنکه من یکے ازان هر دو برادرم سوارے مرا از راه حراست نموده نزد راج بلهبه آوردند هر چند سبب پرسیدم چیزے نگفته تا نزد راجه مذکور رسانیدند او بعد ملاقات چون فقیر را نبام و نسب شناخت خجالت کشیده و عذر خواسته جهت نمود و فقیر شکر الهی بجا آورده بخانه آمد اما چه گویم که آن یکساعت بر من از خونهاے گوناگون چسان گذشت حق تعالی هیچ آفریده خود را گرفتار دست ظلمه قساوت شعار نفرماید و گرفتاران را از دام ستمهاے ظالمان رهاے بخشد اللهم امین مردم هوگرفته او ضاع سابق بوده هریکے با دیگرے ملاقات و راه آشنائی باز پیدا شد راجه ستیارام سنگه که مدار المهام اکثر امور عظیمه بود خود را فراموش کرده مزاجش مثل حکام سابق در عفو و اغماض قصور و تغافل منصدیان بهمدیگر زیاده روے و از مدخولات سے آغاز نهاد و در کارهاے مردم باخذ رشوت و غیره حق را باباطل و باطل را باحق آمیختن شروع نمود و شیخ سعد الله نام تجاعه دارے از فرقه سپاه که اغلب اوقات قبل ازین زمان میر قاسم خان در ملازمت امراے ما ران بکار پرگنه هاے سرکار شاه آباد اشتغال داشت درین وقت نیز بعلت اطلاع بر کم و کیف محالات مذکوره حاکم و علاقه دار بعضے ازان اماکن بود بدرویش سوابق ایام مراسلات از زمینداران احراج داشت و شاه کلات چند مخالفت مزاج و منشاے میر قاسم خان مے نگاشت و سه چار نفر از سرکرده هاے جوسیس که هریکے در خانه امیرے از امراے پیشین بریاست فرقه مذکوره ممتاز بودے عرض التماس دران آستان داشت بالفعل در سرکار میر قاسم خان هم هریکے باچند هم کسان ان جماعه ملازم و بکار استخبار و اخبار بر طرف و سر خانه امیر بود ند تصور رسانے بود قات سابقه نموده از سهل انگاریها و تغافل گوناگون باز نمے آمدند لمحض آنکه هریکے ازین هیچ کس باثبات تقصیرے مورد عتاب بیجا گردیده بسیاست رسیدند جرم هریکے ازینها اگر بعد ازین مفصل معلوم گردد انشاء الله تعالے مرقوم خواهد گردید از معتمدین مقبول الرائے معلوم شده که ازین هیچ کس را حاصے چنان جرمے که قابل کشتن باشد نداشت بلکه محض توهم و سوء ظن بیچارها مقتول شد ند شیخ سعد الله بگفته غرض گویان بدوستی میر جعفر خان و زمینداران بهوجپور متهم گشته کشته گردید و ستیارام بهریکے از زمینداران بهوجپور خطے نوشته دران خط خبر کوچ میر قاسم خان بزمانے معین نوشته بود مظنون شده که او را اطلاع بر کار استعداد و معاودت نموده و چرا را اعلام داشت و جرم هر کارهاے مقتول نبوده از ین مقوله که ظن و وهم محض بود باعث قتل آن بیچارگان گشت چون میر محمد قاسم خان بتنبیه تعدیه هیچ نفر متقدر از مشاهیر را بخاک هلاک افگند رعب و سطوتش بنوعے در دلها متمکن گشت که احدے را هرچند از اقویا باشد مجال دم زدن پیش او نبود و هر دور و نزدیکے که بود از بیم او در خانه خود نمی توانست آسوده هرچند میر قاسم خان

در معامله ملازمان وسنبدیان مختار روانگلستیان را نبا بر قول وقرار با او مجال باز پرس در هیچ امرے نبود معهذا چون قتل مردم امر بست عظیم ارباب کونسل خطے متضمن استفسار علت قتل آنها نگاشته جوابش را طلبیده اشتند میر قاسم خان بعضے خطوط را که بمهر شیخ سعد الله وغیره بدست آورده دست آویز قتل آنها ساخته بود پیش بعضے از انگلیشیان مخلص خود مثل مکویر وڈاکٹر وغیره فرستاده التماس ترجمه کردن آن نموده بود فقیر را چون باڈاکٹر فلرٹن ربط بسیار و او را با من محرمیتے بود خطوط مذکور بمن نموده بقرأت من برمضمون آن آگاه شد فقیر آنها را که دید معلوم نمود که خطوط را ساخته اند و حک و اصلاح در کمال احتیاط و کم نمائی بعمل آمده شاید وجه کشتن آنها امر دیگر بود بعد ازان برائے رفع بدنامے خود خطوط بمهر آنها بهم سانیده حیله بهانے دیگر تراشیده بنده ڈاکٹر را هم نمود که درین حرف این ستم ساخته اند نمیدانم که خطوط مذکور بکونسل رفت یا نه و عذر قتل آنها بچه صورت خواست و چگونه پذیرائے یافت و بعد ازین اثنا میر قاسم خان را داعیهٔ دیدن قلعه رتهاس در سر افتاده به نثار علے خان که از طرف خود قلعه دارش نموده ساکل را به پیشکارے او مقرر فرموده بود از ارادهٔ خود آگاهے داد والد مرحوم راهم که دران اوان بملاقات میر قاسم خان بسهرام رفته بود همراه خود بنهود ن قلعه برد سید علے خان برادر فقیر از پیشتر ملازم میر قاسم خان بسفارش مسٹر مکویر بهنگام رفتن فقیر بطرف کلکته گشته بود درین سفر برادر خرد تر فقیر غالب علے خان هم بسفارش والد مرحوم ملازم شد رسانید علے خان برادر سوے فقیر را که از بین هر دو بزرگ تر و از بنده در سال کمتر است هر چند میر قاسم خان برفاقت خود دلالت فرمود قبول نمود و بهمراهے والد رضے گشته قلیلے که از جاگیر میرسش میشد قناعت ورزید الغصه بعد ملاحظه قلعه و انتظام امر غا معاودت نموده بازبه سهرام رفت وساکل را مع نقے هزارے پادشاهے که از قدیم عمارس قلعه بود مقید ساخت و والد را بحال جاگیرش مرخص فرمود ❊

ذکر معاودت نمودن میر قاسم خان از بهوجپور و سهرام و مقید نمودن راج بلبهدر را و متعین نمودن راجه نوبت را بصوبه داری عظیم آباد و اقامت نمودن در قلعه مونگیر ❊

چون میر قاسم خان را از انتظام سرکار شاه آباد فراغت دست داد دوازسرس کمپنه هم لشکر سنگه زمیندار پرگنه بذکور گریخته به نبارس رفت میر مهدے خان پسر عم اسد الله خان را در سلوٹ هتیه بفوجدارے جین پور و سهرام مع شیخ محمد شیر دیوان دار لکهنوے برائے خبرداری و هوشیارے از فتنه هاے پهلوان سنگه گذاشت و سمرو فرنگے را مع سه چار پلٹن چقماقی و چند ضرب توپ و یکسر و میر روشن علیخان بختیے را با رساله و مردم همراهے او در بهوجپور وغیره نگهداشت و خود تماشائے ملک نگهه که عبارت از سرس کنیه و اروں و نگارے و بهار و پلوجه وغیره است نموده عازم مونگیر گردید اما قبل ازان که بمونگیر روانه کرد و را جه بلبهه را نزد خود طلبیده اشت بعد ورود او در حضور او را مقید ساخته مردم معتمد برائے ضبط اموالش بجهانگیر نگر فرستاد و راجه نوبت رائے را متصل عظیم آباد رسیده خلعت نیابت صوبه مذکوره بخشیده بسر انجام مهام آنجا مرخص فرمود و خود در کمال عظمت و جاه بقلعهٔ مذکور شتافته شب پانزدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجرے بشرف نزول بخشید و قلعه را باهتمام تمام آراستن شروع نموده و ترمیم عمارات سابقه فرموده مجدد آ بر بعضے عمارات افزود یکبارگی الطنش و سطوت و جاه و عظمت زبانزد گے می نمود از انجا که در ایام دولت و اقتدار زنهاے جمیل جوان بسیار یافته و قوت شهویه بهیمیه اش نهایت نقصان پذیرفته بسر حد زوال رسیده بود در سعی تحصیل این قوت مبالغه داشت و اطبائے حاذق جوئی وافر مے نمود و دوا ها مے دید آخر الامر معلوم نیست بدلالت کدام کس از مجربان باکل خراطین پرداخته فائده عظیمے بر داشت گو نه بیمرتبه

اما وقت بهم رسید گویا اعاده خبالیش دست داد یعنی از مخلصان خود را هم بهمین عمل اشارت نمود ظاهر البعد اطاعت آنها را هم وقت مذکور، بهمان قسم میسر آمد چنانچه بعضے از انها بزبان خود حضور فقیر اقرار و تقریر این اثرے نمودند القصه چون میر قاسم خان در سنوح تغیر طرح اقامت انداخت و آنجا را مرکز دولت خود ساخت بانتظام امور مرجوعه سے پرداخت از ان جمله با مرے چند نهایت توجه داشت چون از شیوه کریمه محرران سوانح ایام و مذکران مراسم وعادات انام صدق مقال مراعات راستی در ارقام احوال است بنابرین بمقتضاے مصرع مشهور مرصع بنج عیبے چند بگفتن شهر ش نمیگویم + انچه از احوال و مشاهده رفته و مسموع افتاد بزبان قلم حقیقت رقم داده مے آید مخفے نماند اگرچه میر قاسم خان را بگمانے نبابر ملاحظه اعوال نمک حرامے و بی وفائی سپاه بنگاله و دورویی و نیرنگ عموم مشاهیرین دیار زیاده از حد بود در اخذ و جر اموال و قتل و قید مردم نهایت بے باکی داشت اما در جزوے معاملات ملکی و الفصال قضایا از مقدمات عموم الناس با عمد گرو دادن تنخواه لشکر و غیره ملازمان و مقدر داشتے ملحوظ و احترام جاے نگهدارد و بیانه ... سے در امساک و اسراف و معرفت محل و موقع نزول و انفاق زیاده از روزگار بود چنانچه در هفته دو روز بر مسند عدالت قضایا طبق سلاطین سلف مقرر داشته بر الفصائل عمله عدالت اعتماد نفرموده خود متوجه استماع فیصله قضایا و اکتشاف دقایق ماجراے شده و احضار مدعے و مدعا علیه فرمان داده بگوش خود گفتگوے طرفین و سخنے که عمله عدالت در باره آن کرده بودند شنیده و احدے را مجال نبود که بطمع اخذ رشوت حق را بباطل مشتبه تواند ساخت و زمینداران مقتدر کوته اندیش که در ایام حکومت جانکی رام و رام نارائن دهات غربا ... بی مقدمه ... متصرف شده بودند از وی بخوف تمام داشت و اگر نه اشت بحقیقت خود حضرت بهر گواهان معتمد غیر قاضے و معهدے آورده همان وقت بدیدا حظه آن وثیقه و تحقیق احوال از شهود سند مهر او حاصل نموده و سزاولان شدید از حضور برده از روے تعدے استرداد حق خود سے نمود و دیگر کاها خود قابض و متصرف میگردید و اکثر لوازم تزئینات امام باره سراج الدوله کطلا آلات و نقره آلات لکوک بود سکوک نموده بوساطت جناب شیخ محمد علے حزین رسید محمد علے اصل و شیخ محمد حسن و زائر حسین جان و غیرهم که از نقباے عصر و معتمد بوده اند باربابِ استحقاق از سادات و غیره و مجاورین مشاهد متبرکه مع شئے ایداد قبل خود بلحاظ استحقاق نذور و تبرع رسانیده و یون جناب شیخ حسن مرحوم قوم را که مبلغ کلے بود از خانه خود ادا فرموده و سیچے لاانی از سے مصارف ضروریه اش مقرر داشت و در کمال ادب و احترام رسانیده سعادت خود سے پنداشت هرگاه شیخ بدیدن او سے آمد سند علحده برائے نشستن او در پهلوے خود گسترده و در باب استقبال و مشایعت بکمال تواضع و فروتنے سے نمود و استقبال فرمان او را وسیله نیل سعادات دارین ... [illegible] همت خود ساخته تا مقدور را قصے بقصور نبود و در ادائے تنخواه سپاه علی هذا القیاس از اعادی الناس گاهے شکایتے بگوش نرسیده اما درین شک نیست که احدے هم از خوف او با طمینان رآسائش نخوابیده و دمے نمی آرمید فقیر را چون مدتے در عظیم آباد بکمال عسرت گذشت روزے در اکبر فارش با من گفت که خان صاحب چرا شما بنوکری نمے روید گفتم از بطش میر قاسم خان امین نیستم گفت اگر در بنجا او بر شما قهر کند حمایت شما را که سے تواند نمود بهتر آنکه بمانجا روید شاید شما را توسعے روے نماید و مامردم چنانچه مسٹر الس با شما گفت مجال حمایت نداریم رنها برنام رفاقت او اعانت شما ظاهر و فاشے نمیتوانم نمود زیرا که در ابتداے تفویض معاملات هر سه صوبه از جمله شرائط و عهود دیگر انگلیشیان با او نموده بودند یکے ایشهم بود که در باره بندوستانیان خاصه ملازمان کسے حمایت و باز پرس ننماید فقیر هم دید که راست میگوید بهر حالیکه بود

بجنگیر رفتم و روز ملازمت بمجد متش بهسیده مورد الطاف بسیار گردیدم و بنجهاے یارانه و اختلاط مصاحبانه میسر آمد و روز دیگر از اثاث البیت محض بود و نبوده را حیرت، و اندیشها افزود و بضرورت عمل کلمهٔ طیبه لا اله الا الله کرده در کتاب الله عاؤ شیخ مرحوم محمد علی حزین اسکنه الله تعالی فی اعلی علیین مستور است شروع نموده تا سلخ ذی الحجه الحرام باتمام رسانیدم منت آنکه و تعالے را از شر سیر قاسم خان در امان خود نگهدارد و از دولتش منتفع گرداند اثر عجیبے مشاهده شد در مجلس عاشورا اول روز مهر بانے بسیار کرده پیشین خواند و مرا نزدیک خود نشاند و سخنان بسیار با من کرده تا آخر مجلس در اختلاط باز داشت روز دوم گمان آنکه مهر بانے ادنی باید اعتماد در الفت ایداد و نشستن در ترکردم باز طلبید و نزد خود بدون فصل نشانید و گفت هر روز همین قسم نزد من مے نشسته باشید و چرا تا حال اینجا خود نمے نگفتید گفتم جناب عالے را معلوم است اشوبے گفت که عالم الغیب نیستیم گفتم عرض خواهم کرد گفت گی گفتم عاشورا گذرد گفت در عاشورا کدام کار دنیا بنا است که این کار نبه باشد گفتم درین مجلس خود نمیتوانند شد و غیر این وقت درین روز ها کسے بار یابے نمے شود گفت البته فردا مع عرضے اول وقت حاضر باید شد حسب الامر امتثال آورده مبلغ پنجهزار روپیه نقد انعام داد و از ابتداے نوکرے لغایت آخر محرم بانے تنخواه دهانیده از آنیده حکم کرد که ماه بماه سیداده باشید و فرمود که بعد دو روز بمجرا حاضر مے شده باشید و غالب علی خان کهین برادر فقیر را برا سلام در هفته یکبار فرمان داد و سید علی خان ابن العبد بانزده روز و بدار و غهٔ دیوان خانه فرمانید که به بهانه مناسب سید علی خان را یاد نماید داد بسبب آنکه بسفارش انگلیش یعنی مسٹر مکور بنوکر شده و در خانه آنها او را در کمال بے تکلفی و اختلاط دیده بود و از جهت جوانی بلکه شروع شباب او را نامال اندیش فهمیده احتمال جاسوسے از طرف جماعهٔ مذکوره نسبت باو میداد و نبوده را نجسته کار رود بعضے مواقع کارگذار و راز دار خود می دانست و الا این احتمال در حق نبده الیق داد و لے بود بهر صورت باوجود توسع که فقیر را میسر شده بود دلبسر بردن با او نبا بر تعارف با جماعهٔ انگلیشیه نهایت صعوبت داشت و در کمال بیم و هراس می گذشت تا این زمان نظر علیخان پسر غلام حسین خان داروغهٔ دیوان خانه مهابت جناب بعد رحلت پدر ندانم بچه مصلحت بکار مذکور را مورد داروغهٔ دیوان خانه سپرد قاسم خان بدستور بود بعده شیخ عبد الله نامے که بیست و چهار سیف خنگ نبا بر اصلاح مسودات سید علیخان برادر خرد فقیر که بمصاهرت بیت خنگ نامزد شده بود ملازم سرکار او متعین برادر مذکور بود باز در زمرهٔ رفقاے جگت سیٹھه بسعے و تجویز گرگین خان ملازم سرکار میر قاسم خان داروغهٔ دیوان خانهٔ او شد و نظر علے خان معزول گشته نبا بر باز خواست زر اندوخته پدر خود مقید گردید و چند روز قبل ازین تراب علی خان عموے میر محمد قاسم خان از نیابت مرشد آباد معزول و سید محمد خان که مرد ولایت زاد از اقربا ے میر قاسم خان و از رشتهٔ عمام امتیاز خان جد میر قاسم خان بود بجاے او مقرر و عسکر علے خان منعقو د خلف سیف الله خان مرحوم صوبه دار تته بهمت راج شتاب صوبهٔ بنگاله مامور شد و تراب علی خان بحضور رسیده در مونگیر اقامت گزید بمدبرین روز ها بهادر علے خان خلف میرزا داور قلی بیگ داروغهٔ توپخانهٔ جنبی مهابت خنگ مغفور که بالفعل ملازم میر قاسم خان و داروغهٔ قلیلے از کارخانهاے جنبی بود باتفاق دیگر رؤساے افواج ملازم سرکار و چند پلٹن چقماقے و توپ هاے آراسته گرگین خان را بتسخیر ملک متیاه تادیب و تنبیه زمینداران آنجا و تخریب قلعهٔ دار الملک او مامور ساخت

روداد سانحهٔ عبرت افزا برعبد النبی خان و رحیم الله خان و چهتا من داس و شیخ عبد الله بیگ یاگاه و دوبالا شدن بطش و سطوت میر محمد قاسم خان عالیجاه

چون میر محمد قاسم خان را دعوے همسرے بلکه برترے با شجاع الدوله خلف صفدر جنگ که بوزارت سلطان شهید [illegible]

اختصاص داشت بود بر اسے خود خطاب نے از خطاب مذکور اشرف و اعلے بتجویز نمودہ طلب داشت بہادر شاہ بطمع قلیل سبلغی قبول نمودہ منصب ہشت ہزاری باخطاب عالیجاہی برائے او در شروع سال ہزار و صد و ہفتاد و شش ہجری فرستادہ و این خطاب و اوج و شیوع یافتہ ازان باز غیر از نواب عالے جاہ بخطاب دیگر کسے او را نام نمے برد درین بین بحسب اقتضاے قضا شیخ عبداللہ در خلوت با عالیجاہ ظاہر ساخت کہ محمد علی پسر مستد علی و برکت سلے و فرحت علے برادر زادہاے او کہ رؤساے سپاہ و بعرصہ آوردہ خانگاہ اند باگرگین خان صاحب عہد و پیمان گشتہ ایمان غلاظ و شداد باہم درمیان آوردہ اند و تسلط گرگین خان بر افواج و عملہ ارکان دولت ظاہر است دولت خواہ بیاس نمک خوارے معروض نمود الحال اختیار بدست ولی نعمت است میر قاسم خان بعد اطلاع براین احوال پریشان خاطر گشتہ چون گمان چنین امور بر ضمیر انجش گران و دشوار بود شام کہ وقت سلام گرگین خان بود بعد رد و دشش آہستہ آہستہ استفسار مذکور نمود از کارے کہ کردہ بود چگونہ آگاہ نباشد زود پے برده اقرار اعتراف کرد و سبب ان دو تکواے خود طابہ ساخت کہ برائے کار سرکار دجا نفشانے در راہ شما باہم گراین عہد و مواثیق بعمل آمدہ و ہر کہ خلافش باشد گفتہ ذکر برالہ من بنیاد دولت خدا داد است چون توسل شیخ عبداللہ باجگت سیتہ از سابق معلوم عالے جاہ بود متوہم گشتہ دانست کہ بہ تحریک جگت سیتہ این دشمنی را در قالب دوستی با من نمودہ در تدبیر برہم افواج است و کار گرگین خان بجائے رسیدہ بود کہ شکایت و سعایت شیخ عبداللہ ... با اخلاص و اقتدار او تواند نمود ہم درین روزہا رحیم اللہ خان نام بھتی پنجابے کہ جوان معروفے و ریلہ کو بود و کلہ ... پسر دورے کشید شاید بازنے از زنہاے اغنیاے معروف بنگالہ ربطے داشت و دم از عشق ... خان زد ... از آنجا نیز میز دا سپی بمبلغ سہ ہزار روپیہ خرید و خدمتگار شکر اللہ خان را کہ برائے اعیان لشکر و ارکان دولت ... چیز خط آقاے خود دستخط سندہاے نجاشی کہ جہانگیر نگر حسب الامر عالیجاہ مقید بود و خدا داد بیچہ سبب ... تواند بود ... خدمتگار نمکور را در خانہ خود جاے داد میر قاسم خان از استماع این خبر بر رحیم اللہ ... حکم نمود کہ او را بیارند و رحیم اللہ خان در جواب گفت عبدالرسول خان برادر دوست بجهت ان مکان منزل داشت پسر کہ ان خود عبدالرسول نام دارد کمال غیرت و شجاعت او بود پدر و برادر خود را مشورہ و حمایت رحیم اللہ خان ... آنہا را بخون عالیجاہ با مزد ند او تنہا باین ارادہ نمود پدر و برادر بسزا رسانید او افتادہ مباشت نمود ند کہ عہد و مہابت خدمت بنسبت ... با تمام عفو و اغماض بمقتضاے حقوق نمک گہا توان داشت مع زن و فرزند نام خاندان تلف خواہد شد ... دستہ از حمایت رحیم اللہ خان برداشت و مردم عالیجاہ او را برده در جلوخانہ دیوان عام مقید نمودند اما عبدالنبی خان زہر خورده خود را ہلاک ساخت و ہمدران ایام چنتا من داس را کہ یکے از زمینداران ملک بھوجپور و متوطن آنجا بود میر قاسم خان نظر بتجربت و ہوشیاری او را امور مراجم فرمودہ متصدے تمام آن سرکار گردانیدہ مدار المہام آنجا ساختہ بود خطوط او کہ بزمینداران فراے آنجا نگاشتہ بود در دست جواسیس عالیجاہ افتادہ از نظرش گذشت ہندوے مذکور مغضوب او گردیدہ بحضور رسید اتفاقاً روز یکشنبہ کہ از ایام مقررۂ سلام فقیر بود بندہ ہم حاضر گشت و عالیجاہ در کمال گرمی دربار عدالت گرم کردہ نشست بندہ موافق ضابطہ بعد سلام نیم ساعت نشستہ برخاست و سلام رخصت نمودہ برآمد چو برآمدن بعد برآمدن فقیر دیدہ فقیر را باز طلبیدہ بر دہلیز نشستن و حاضر بودن فرمودند چار شستم چون مقدمات عدالت انفصال یافت عملہ ارادہ رخصت نمودہ ہمہ را نشانیدند و سلاحہا بر دوش ملازمان علیہ بود ند نیز استادہ ماندند اول رحیم اللہ خان را طلبیدہ چون حاضر آمد بر عتب و سیبت از روے پرسید کہ من ترا اگر گرفتم و منع کردم تو باز بر سر ان کار رفتے اگر با آن زن سروکارے ندارے این سب

سه هزار روپیه در نوکر سے صد و پنجاه و پیه چگونه خرید سے مذر باے غیر مسموع بکمال عجز نالی گفتن آغاز نهاد او تکذیب وے و افزایش نموده در غضب افزود باز گفت خدمتگار شکر الله خان که دشمن من و معتمد است چرا در خانه خود داشته او همان قسم مذر باے پوچ با عجز و اضطراب التماس نمود قبول نفرموده حکم کرد تا بینی او را بریده و بر خر سوار گردانیده تشهیر کردند و از کرم ناسه بدر نمود بعد ازان چنتاسن را حکم کرد که بپاے فیل بسته بکشید تا هلاک شود او عذر آورد که خطوط مجوله اند جواب داد که مهر و دستخط تراخطوط شناسان بغرض با این خطوط نوشته تو تطبیق داده تصدیق نموده اند که خط تست بهر صورت عذر او را نمی شنید و بپاے فیل کشیده تا هلاک گردید بعد این دو امر برکت علے محمد علے و فرحت علے را طلبیده چون حاضر شدند برآنها هم طیش و خشمگے بسیار نموده گفت نه شما بالته در پاے خود بسته آمده اید و اکنون از دولت من فیل سوار و صاحب رساله و سردار نهزاران سوار شده اید و گرگین خان را بین گرگین خان نموده ام گزندے فروشے نبیش نبود شما چه اراده با او عهود و مواثیق درمیان آورده اید چون آنها را قبل از گرگین خان نهانیده و مطمئن خاطر گردانیده بود باستقلال جوابها دادند که ولی نعمت انچه میفرماینه حق است و صدق لیکن با هم غیر از بندگے و غلامے امر دیگر در خاطر نگذرانیده ایم اگر قصورے از ما ظهور یابد بهر چه بدترین جزاها باشد راضے ایم این سخن را کمر پر سیده آنها هم همان جواب را سهل بار اعاده نمود ند بعد ازان شیخ عبد الله را که حاضر بود در پیش طلبید و گفت شیخ برایشها اثبات انچه انها نموده اید ضرور است تا من آنها را سزا بدهم و در صورت کذب خود مهیاے عقوبت باشید چه در صورت عدم اثبات گویا اراده استیصال فوج مرا بدست من خواسته بودید شیخ مذکور چون معلوم داشت که فیما بین گرگین خان و عالی جاه دیروز این مقدمه طے شده تجدید عهد و پیمان بعمل آمده است اکنون مکابره نمودن سودے ندارد و الحال گفته محرمان زبان بشهادت نخواهد کشود و تقدیر کار خود نموده چاره ناپذیر نیست سر فرو برده زبان بکام نهاد و هرگز سر برنیاورد و ماے جاه سه بار سخن اول تکرار نمود اما از شیخ مطلق صدا بر نخاست و روز هم از قصور النهار درگذشت تا آن وقت الهاے دربار همه حاضر و نشسته چیان و بسا دلان و جمیع عمله دیوان عدالت استاده بنده را که طلبیده شده بود خواست سر برجانماند که درین مجلس سبب باز طلبیدن من چیست آیا مرا هم بنیاز تهمت داشته راز حضور من چه خواسته است تا آنکه خود برخاست و فقیر سبقت نموده بر در خلوت سر السلام مبادرت نمود فرمود همراه من بیائید آنزمان در نشستم گرامے دیگر منظور دارد چون اندرون رفتم برائے تحقیق بدنامے که در فروش نمک بمسٹر کمپو یر عائد گشته بود و قصور کمپو یر دران نبود عجالة بعظیم آباد فرستاد و سوارے جلد رو از خانه خود داد و فقیر بعظیم آباد رسیده وامر مذکور را منقح نموده در هفته برگشت و شیخ عبد الله را مقید ببور نیه فرستاد و آخر در زمان خنگ با انگلیشیان بیچاره ناحق حسب الحکم عالیجاه کشته گردید +

ذکر آمدن شمس الدوله مسٹر هنرے ولسترٹ از کلکته بمونگیر و عظیم آباد و شروع شدن بناے هنگامه و فساد میان انگلیشیان و نواب عالی جاه میر قاسم خان

بسبب فرمان قهرمان تقدیر مسٹر هنرے ولسترٹ شمس الدوله را که گورنر کلکته بود اراده دیدن عالی جاه و مونگیر و کوشکے عظیم آباد و چهپره وغیره بهر سیده از کلکته عازم این طرف ها گردید و قاسم بازار و مرشد آباد و مرزان آباد و غیره جاها را دیده روز دوشنبه نهم ماه جمادے الاولے سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری بموضع واردوه بلیرده عالی جاه از مونگیر تا باغ گودر کنته که سه کروه مسافت است استقبال نموده در کمال احترام و تعظیم و تکریم وارد [illegible]

سستیا کو مُدّتها ساخته بود و نشیمنش بها خت و خیمه‌های عالی برپا اقامتش برافراشت و گرگین خان وغیره عمله خانهای
او آنجا برای مهمانی و سرانجام ضروریات مامور و مستعد گردانید و خود مرخص گشته داخل خانه خود در قلعه گردید روز دیگر شمس الدوله
برای دیدنش در قلعه آمد و عالی جاه تا پائین زینه‌های عمارت استقبال نموده بر مسند خود بکمال شایستگی نشانید و تحائف و نذور
انچه لائق مرتبه او دانست گذرانید و پیشکش نمود در روز سوم میر محمد قاسم خان بخانه او رفته ضیافت و عده گرفت و او نیز تحائف
فرنگ که برای عالیجاه آورده بود گذرانیده شب چنانچه موعود بود بخانه میر قاسم خان آمده ضیافت خورد و تماشای رقص
دیده مرخص گردید تا سه چار روز نوا در تحائف از نظر عالیجاه میگذشت روز سیم عالیجاه فوج و توپخانه خود را که باهتمام گرگین خان
تیار و برق انداز ان بداب و آداب نزگ موصوف شده بودند بهترین آئین رتزئین آراسته و مزین ساخته گویا طمطراق خود
شمس الدوله نمودا و بعد از ملاحظه دو سه کلمه نصیحت مشفقانه بمیر قاسم خان القا نمود که فوج را خوب آراسته اند و چنانچه باید میرا
ما برای جنگ مردم هندوستان خوب است زنهار که با این فوج اراده خصومت و مجادله با انگلیشیان نخواهید نمود که از
عهده برنخواهید آمد و آبرو سے تمام هندوستان بالفعل بآبرو و اقتدار شما و اینه اگر شما مغلوب شوید تمام هندوستان سبک
و بے مقدار در نظر اهل ولایت زبون و خوار خواهد گردید ما با مردم بزور زبان نمیگیریم برآنها غالب باید بزور و شوشے و
قاعده که من بعد این انگلیش و هندیان گذاشته ام تجار را زان نباید نمود که خلق این دیار باتفاق ما و شما بآرام و آبرو در
کمال رفاه خواهند گذرانید و در صورت برهمے این بنا و دیعان آمدن منازعات عالمے و معرض هلاکت و فلاکت
خواهد افتاد و دلک بعضه در مونگیر توقف نموده عازم پیشتر شد **بیت** نصیحتے کنمت بشنو و بهانه مگیر ۔ هرانچه ناصح مشفق بگوید ت
بعد چند روز عرصه میر قاسم خان گفت که در حمایت ما مم انگلیشیان مال تجارت بسیار میرود و دنیا برانداک فائده که با انگلیشیان
میرسد بهیچ خطرے از من مے شود و سخنے هم که حکم گرفتن محصول از انگلیشیان بدهید مگر محصول کمپنی معاف
خواهد بود شمس الدوله گفت چون محصول تجارت این جماعه از قدیم معاف هست و درین ایام چگونه مے توان گرفت معهذا شما
در باب جهت مکنید من بکلکته رفته تدبیرے این امر را تمشیت داده هرگاه حکم بنویسم جارے خواهید نمود و شمس الدوله
مرجع پشمه بعظیم آباد رفت و روزے چند در عظیم آباد و جهیره توقف نموده بکلکته برگشت و میر محمد قاسم خان با میدوعده او وطن
گشته محصول را اجازم گردید و بعمال خود بعد اندک زمانے بطور اطلاع نگاشت که انشاء الله تعالے چنین خواهد شد
شما باید دار و گیر نکنید حکم احتیاط نمائید تا حال اینها بلطائف الحیل فتنه نباید عمال همه را این حوصله و شعور معلوم کرده ضبط
و کنمان آمد از نتوانند نمود و کار بنحوے نتوانند کرد که الزامے عائد نشود لهذا شروع بمخالفت و مزاحمت کردند و پرده از روے
کار برداشت بلکه بعض جاها کار انگلیشیان معاند با میر محمد قاسم خان بوده اند چنانچه مسٹر السن صاحب کلان کوٹهے عظیم آباد
که با میر قاسم خان عناد داشته طرفدار مسٹر امیٹ بود و چهارم ستمبر در جهانگیر گرگین باشتتاب احداث این عمل غیر معمول نیاورده
بعض عمال میر قاسم خان را بدست آویز مزاحمتے که غیر معمول و بموجب نموده بودند گرفته مقید داشتند تا در کونسل کلکته جرم
آنها ثابت نموده سزائے دهند و بعالی جاه گویا الهامے و خفی رسانیدند و قبل از رسوخ این سانحه عالیجاه را سفر نیپال
تمرغب گرگین خان فتوره افتاده از مونگیر بطرف نیپال نهضت نمود گرگین خان چندروز قبل از میر قاسم خان پیشتر شتافت
قبل ازین شمس الدوله عظیم آباد برگشته بکلکته رفته بود عالیجاه هنگام عود از تبت یا در حین همان سفر براین حسارت انگلیشیان
آگهی یافت اکنون ذکر رفتن میر قاسم خان بطرف نیپال که اول بی اقبالیش بود نگاشته بعد ازان منازعت با جماعه انگلیشیه و قرده قاسم

وقایع نگار خواهد شد ✤

ذکر رفتن عالے جاه بطرف بتیا و برگشتن از انجا بے نیل مدعا ✤ ✤ ✤

چون حصول علا از نیپال و بودن آن ملک از دولت الامال شهرت تمام داشت حرص و شره که در مزاج گرگین خان با فراط بود در حرکت آمده باستظهار فوجیکه آراسته بود عازم تسخیر نیپال گردید و مرزم واقف کار از گشامره و سناسیان یعنی از پادریان فرانسیس که در لاسه و آن طرفها سکونت و آمد و رفت داشتند بهر سانیده اکثرے را از انجا که اندک هوشیار بودند باخود یار ساخت و تفحص تجسس راه و اشاره در باب عبور و مرور از دریاے کوهستان آنجا از انها بعضے از انها که سخن سازے و هنگامه پردازے در فراق داشتند متعهد رهنمائے گردیده ترغیب بتسخیر ممالک آنجا نمودند گرگین خان که ابا عن جد گاهے بتسخیر بلاد و تدابیر حرب و نکرده و باین امور مطلقا آشنا نبود تسخیرات بلاد نیپال نهایت سهل آمده ان شمرد. عالی جاه را شائق این سفر گردانید علی ابراهیم خان بهادر و بعضے محلصان دیگر هر چند مخالفت نمودند و بنا چاره سے دلالت باتفاق انگلیشیان فرمودند و عرض کردند که اگر این سفر خواه نخواه منظور نظر گردیده انگلیشیان را با خود شریک ساختن اصلح امور است چه اگر بآسانے فتح بلاد مذکوره میسر گشت فبها المراد و اگر متعذر گشت برای جنابعالے آنها را محل شماتت و ملامت نخواهد بود و در صورت تنهائے نهایت انفعال بحضور جائے مذکوره عائد احوال ملازمان خواهد بود و واقع صدق مقال بود و لیاقت و ممانعت گرگین خان پذیرائی نیافت القصه چون تبازگے بتیا مفتوح گشته بود عالی جاه سبدو بست احوال مذکور را بهانه ساخته تا پنج بیست و پنجم جمادی الثانیه سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و شش هجریه پنجاه روز در قصبه مذکور توقف نمود و هنگامیکه مذکور نهضت موکب گرگین خان چند روز پیشتر از عالی جاه بطرف بتیا گسیل داشته بود و او نیز قصبه مذکور را تسخیر نموده دوازده کروه پیشتر میرفت تا انکه عالی جاه بنیار رسید و گرگین خان نیز پیشتر رسیده بود و علاقه که چار منزل از نیپال این طرف هست رسیده ارادهٔ آمدن بر گهاے نمود مردم راجه نیپال بمزاحمت پیش آمدند و شروع شد هنگامه مزاحمان گرگین خان بجارت کار فرما شده از یک عقبه بسبقت تمام که مردم راجه مجموع و بکار مندگی شده بر قله کوه سکونت ورزیدند هنگام شب نیپالیان از اطراف جنگل هجوم آورده بطریق شبخون مردم گرگین خان را از هر جانب بزیر سنگ و تیر و تفنگ گرفته اکثرے را نابود و هلاک ساختند بقته السیف بالضروره ناچار راه فرار اختیار نموده بسجاے تمام که یراق بسیارے همانجا ماند بلشکر گرگین خان رسیدند و گرگین خان را مشاهده این احوال تو قع رسوا بها مش گردیده از شرمساریکه در خسران و خیبت از روے سیر قاسم خان و اشال و اقران متصور بود زندگے ناگوار گشته پاے مقاومت و اشت و نه روے معاودت غریق بحر حیرت گردیده چاره کار خود نمیدانست تا چه کند و این خبر بسمع قاسم خان رسیده باعث تفکر و تردد او نیز گردید آخر بنابر این گذاشته آمد که گرگین خان را بازیابد طلبیده و مکرر پروانها سے تاکید متضمن امر عود بگرگین خان نوشت او را که حماقت قدیم و خجالت جدید عارض گشته بود امتثال فرمان نگرده معاودت نمود عالی جاه خواست تا کسے را فرستاده او را برگرداند و چنین کسے که گرگین خان بمن او را مسلم داشته اطاعت کند غیر از علی ابراهیم خان بهادر در نظر نداشت بنابر این گذاشت تا خان مذکور رفته گرگین خان را بیارد علی ابراهیم خان چنین عازم گردیده در راه دید که اکثر لشکریان او مجروح و ملول و مضطرب الاحوال گریزان می آیند گریختگان را امر بتوقیف نموده بسے گردیده

آوردن گرگین خان میروم شما باد اینجا باستید که محل خطر نیست و رفتن باین حال موجب انفعال شما و سردار شما پیش آقا و عموم خلائق است چون سخن خان مرقوم را و قوے در نظر مردم هست فراریان اطاعت امرا و را متقرون بصلاح دانسته همانجا سکونت ورزیدند و علی ابراهیم خان پیشتر رفته بعد ملاقات گرگین خان را که آوارهٔ تیه حیرت و خسران بود در اثنای بهاودت نموده برگردانید و او بمعسکر عالی جاه رسید عالیجاه مضمون کلمة العود احمد در خاطر گذرانیده طبل معاودت کوفت و بطرف عظیم آباد نهضت اتفاق افتاد درین ضمن خبر رسید که جماعهٔ انگلیشیان نبابر اخذ محصول از اموال شان غیر معمول که بعضے جا بعمل آمده عمال بعضے محالات را که از طرف عالی جاه مقرر بودند مقید نموده برده اند چنانچه میرزا محمد علی نام شخصے از عمال محالات جانگیر نگر مقید گشته بکلکته رفته و همین تسم مستر الس بعضی عمال محالات عظیم آباد را بعلت مذکور مقید نموده بکلکته فرستاده عالی جاه از استماع این خبر برآشفته آبروے ریاست خود را در مقید نموده آوردن بعضے گماشتهای انگلیشی دید و بعمال محالات و وجه داران خود نوشت که هر جا قابو یابند بعضے از گماشتهای انگلیشیه را مقید نموده عجالة بحضور بفرستند بعد ازین اراده و فرمان با وجود بودن مستر الس مدار المهام کوشے عظیم آباد که با عالی جاه نهایت عناد داشت راجه نوبت رائے را لائق نیابت صوبه عظیم آباد ندیده میر مهدی نبهادر حاکم سرکار شاه آباد را نیابت صوبه مذکور تجویز نموده طلب داشت چون عالیجاه خود در حاجی پور رسید برگنگا بطرف کوهی انگلیشیان از کشتیها پل بسته عبور فرمود و با مستر الس ملاقات نکرده در باغ جعفر خان نزول نموده دو روز در انجا توقف نموده چون میر مهدی خان بهادر در رسید بنیابت صوبه عظیم آباد خلعت داده و دو قلعه گذاشته راجه نوبت رائے را همراه خود گرفت در دو روز سوم از عظیم آباد کوچیده عازم مونگیر گردید بنده بسبب عارضهٔ بیمارے رخصت از عالے جاه گرفته در عظیم آباد توقف نمود و سید علی خان و غالب علیخان هر دو برادر بنده که ملازم سرکار شان بودند همراه رفتند روز چهارم از کوچ عالے جاه نایب صاحب خان را دیدم که ناگاه برگشته آمد گفتم سبب چه بود گفت عالے جاه مرا و سید علیجان را فرمود که شما ملازم من هستید لیکن همراه من در سفر و حضر بوده چرا تصدیع کشید بهتر آنست که پیش والد خود یا در عظیم آباد بکام و آرام باشید بنابرین من خود برگشته آمدم اما سید علی خان این سخن را چنانچه ان بخاطر نه آورده همراه رفتند بنده دانست که الحال بنا بمنازعت با انگلیشیان گذاشته آمد بنابرین چون با سید علی خان و بنده بسبب آشنائی انگلیشیان اعتماد ندارد بلکه بدگمان است از پیش خود دور نموده بودن اینها در حضور خود مصلحت نمیداند لهذا بصورت پیش او باید رفت و باید دید تا مرکوز خاطرش چیست درباره ما مردم چه سے خواهد لهذا با وجود بیمارے و عدم لیاقت سوارے اسپ و غیره کشتی را کرایه نموده بمونگیر رفت بعد ملاقات از سید علی خان استکشاف احوال مردم او شان نیز سخنے که نمالے خان گفته بودند مذکور نمودند امانی الحقیقت مافی الضمیر عالے جاه را نفهمیده این امرا را که فرموده بود سهل و از راه رعایت و عنایت فهمیدند لیکن بنده اندیشه مند گشت تا آن که بعد پنج شش روز عالی جاه میرزا شمس الدین را پیش پادشاه و شجاع الدوله برائے استمداد عالے اتفاق و اتحاد و درخواست عهد و پیمان در خصوص آنکه اگر او را با انگلیشیان کار بجدال و مقاتله انجامد و زیر و پادشاه معین و رفیق عالیجاه باشند فرستاد میرزا مذکور که با بنده نهایت ربط اتحاد و برکتمان اسرار اعتماد داشت گفت که سید علی خان را نجوبی فهمانیده تاکید کنید که همراه من روانه شود و از راه نزد والد خود برود و پرسیدم سبب چیست که این هر دو برادر را میر قاسم خان از نزد خود دور مے فرستد گفت که چون بر شما اعتماد دارم انچه واقعے است میگویم لیکن شما هرگز پیش کسے بر زبان سخن آرید آورد که کشف این امر موجب خرابے بسیار برائے بنده است فی الحقیقة عالی جاه از سید علی خان علت بیت

و جاسوس انگلیشیان سید اند لهذا درین روزها که اسباب منازعت باجماعهٔ مذکوره آماده گشته بود دن سید علی خان در لشکر خود نگاه دارد نمی داند اگر تنها ایشان را رخصت می نمود و مکمون خاطر او مخفی نمی ماند لهذا غالب علی خان را هم شریک ایشان گردانیده گفت پس بر نهنده چه اعتماد و دارد باین گمان او باید که من رئیس الجواسیس باشم چیرا نهنده را از لشکر خود بدر نمیکنند گفت شما را برای بعضی از کارهای خود نباید بر فرط آشنائی با انگلیشیان پیش خود نگاهداشتن صلاح سید اند و هم شما را بطور یرغمال و ضمان افعال پدر و برادران شما نگاهداشته نهنده در کمال خوف و یاس از جان و آبرو سے خود یاس بهر سانیده به تنهائے و بے کسے در ساخت و سید علی خان را آهسته این مدارج فهانیده و بر ضبط و کمانش قسمها داده و حفظ ایزد تعالے مرخص گردانیده و خود تنها در بونگیر بیمار افتاده بود لیکن میر قاسم خان برای رفع بدگمانے اکثر جویدار خود را فرستاده خبرے طلبیده و هر روز طعام از سرکار خود سے فرستاد تا نهنده غسل صحت نمود و در توجید بقلعه بلاز تنش رسید مهر بانے بسیار فرمود چون میخواست که اندرون رود نهنده بر دروازهٔ خلوت سلام رخصت نمود ایستاده کلمه چند مقتضی مهر بانی گفت و رود و نهنده پان از خاصه پاے خود داده گفت چون صاحب من خوب دم یافته که برادران شما را پیش پدر بزرگوار خان رخصت نمود م تا بآرام بنشینند و بفراغت بگذرانند نهنده را خود اصل احوال معلوم بود بعد ادای تصدق و تحسین او نموده عرض کرد م که غیر از دلی نعمت دیگری کیست که در ماهه و افر از سرکار خود دهد هر روز بارکتاب نوکری او در دوش خان بزرگوار خان بود ارد بعد ازان گفت که از رول هم آشنائی با شما داشته ام و با اینها خود مرا ربطے نبود این کذب صریح او را نیز بنا چارے تصدیق نمودم چه نهنده را در اوائل که میان ما و داد و ستد مساوات بلکه اندک تفوق ما را حاصل بود مطلق با او دبزرگ او سید محمد جعفر خان و برادر زن او میر نبا به پیان مزاج ربطے و اتحادے نبود سید علی خان چون اکثر در بنگاله بود مزاج او شوخی غالب بود با این قسم مردم آشنا طبعا آشنا بود از ان جمله با ایشان هم آشنا بود ✣

ذکر مقید شدن بعضی گماشتهای انگلیشیه بفرمان عالیجاه و رسیدن خط شمس الدوله گورنر متضمن عدم تعرض و مواخذهٔ محصول از اموال انگلیش و امتناع نمودن عالے جاه از قبول امر مذکور و معاف نمودن اخذ محصول از جمیع تجارت پیشگان در ممالک محروسهٔ خود و آمدن مستر امیٹ با معدودے انگلیشیان بطور سفارت از طرف کونسل کلکته و بهم رسیدن منازعت با انگلیشیان و عالے جاه و روے دادن حوادث و فتن عظیمه ✣

عمال عالے جاه چون الامر اقتا بو یافته بعضے از گماشتگان انگلیشیه را بدست آورده پیش آقاے خود فرستادند عالیجاه آنها را بعرض گماشتهاے خود مقید نگهداشت بسبب عجلتی که از میر قاسم خان قبل از رسیدن شمس الدوله بکلکته در ستادن حکم اخذ محصول بعمل آمده امتثال این امر جدید تا بجائے رسانیدند که گماشتهاے طرفین مقید گردیده در آشتی و صداقت مسدود و دچاره کار یکه شمس الدوله درین خصوص بخاطر داشت مفقود گردید و قدرت اختیار فرستادن حکمی که میر قاسم خان را منظور بود از دست او بدر رفت و کونسیلهاے کلکته که در اطراف منتشر بودند جمع آمده شمس الدوله را امور دلجامت در حمایت میر قاسم خان نموده مغلوب رائے خود ساختند و نا چار گشته بعالے جاه حکم معاف نمودن محصول از اموال انگلیشیان و واگذاشتن گماشته پاے مقیدان ایشان فرستاد چون این سخن غیر مرضے میر قاسم خان و موافق رضاے کونسلیه پاکه با او عناد داشتند بود پذیرفتن آن بر خاطرش بسیار گران آمد و گرفتن محصول هم از اموال شان متعذر دانسته حکم بمعافی کل محصولات از جمیع تجار

در داد و در جواب حکم کونسل شمس الدوله نوشت که چون تجار بهر یکے از متوسلان انگلیش ساخته مال خود را الشراکت آنها سے برند و در صورت معافے محصول شان معافے محصول اکثر تجار است مگر قلیلے از ضعفا و بیچارگان که تو سل بانگلیسیان و حلہ اینہا سے توانند اندک و بسیے از محصول آنہا داخل سرکار سے شود و بنا برین معاف نمودن جمیع محصولات مناسب نمود و چه بسرگاه مهاجنان و تجار عمده محصول سرکار را باین بهانه ندهند غربا سے بیچاره را رنجانیدن و قلیل سے از انها بهم رسانیدن چه خوبے داشته باشد و برا سے استخلاص گماشتگان که قلمے شده درین امر انگلیشیان با و گماشتگان ما را مقید کرده برده اند بسرگاه گماشتها سے ما از قید کلکته خلاصے یافته در بنجا برسند گماشتهاے ایشان هم خلاصے یافته خواهند رفت چون این جواب بکونسل کلکته رسید کونسلیه ها سے معاند عالی جاه کودر بنجا جمع بوده اند گفتند که غرض عالی جاه ازین معافے محصول اهانت و خفت ماست تا ما را با تجار دیگر مساوے سازد اگر او را با ما مروم سر آشته و صداقت است باید دستور سابق محصول انگلیشیان معاف و از دیگران سے گرفته باشد و ما میدانیم که شمس الدوله را طرف ندارے عالی و ما غالب افتاده خواهان خفت و اهانت ما مروم گردیده است ما یکے را از طرف کونسل بسفارت پیش عالیجا سے فرستیم تا پیش او رفته انچه مرکوز خاطر ماست ابلاغ نماید اگر او پذیرفت فبها المقصود والا میان ما و او آشتے نخواهد بود شمس الدوله دران وقت تنها را زیاده ما کونسلیه ها سے مخالف عالی جاه و قلت طرفداران خود دنا بقاعده مستمره غالب بود و مخالف را سے آنها حکمے نمی تواند داد لهذا او گفتند که عرض حکم آنگاه گزید و سفارت مصحوب یا معتمدے از انگلیشیان و یک کمپنی تلنگه بسرکردگے کپتان جانسن بسفارت روانه سونگیر گردید و شمس الدوله مصحوب معتمدان و وکلاے عالی جاه خطے باجمال نوشته مفصل زبانے آنها پیغام فرستاد که عهد و پیمانیکه درین اول میان ما و شما از طرف کمپنی بعمل آمده و بدستخطے عرضیان ثبت گشته از عهود و مواثیق مذکور سر مو تفاوتے نخواهد بود باید شما هم برهان قول اقرار راسخ و ثبات قدم باشید با افعال بد سے شما سر رشته اتفاق از دست من بیرون رفته و کونسلیه ها سے دیگر که با شما مخالفت دارند بکلکته جمع آمده حرف آنها زیاده در من و دوستان شما غالب گشته مسٹر اسمیٹ برزنی اسند عاسے آنها بسفارت میرود و تکلیف مرسے که منظور دارد بهر نهج موافق رضاے شما باشد چون چندان تباعت هم ندارد بالفعل چاپلوس نما طرف اسمیٹ و دیگر مخالفان شده قبول نموده ایشان را خوشنود و مرخص نمایند تا قضیه طول نکشد و بنجر افساد ها سے عظیمه نروئد که خدا نخواسته اگر هنگامه بایں عدد سے نام چاره کار از دست من بیرون رفته هیچ امرے خاطر خواه شما نشیت نخواهد یافت و در صورت استماع تصحیح من و پذیرفتن مرقومات کار ها همه بکام شما خواهد انجامید و کونسلیه ها سے مخالف شما را مرعوب صولت شما و حکم برحرفے نرسیده از کار ها سے خود کوتاه خواهند گردید چنانچه از خواهند معزول خواهند گردید چون این خط بعالی جاه رسید گرگین خان را که اعظم رفقا و معتمد علیه او بود و جمیع کار ها خصوص معاملات انگلیشیه موافق ایما و شعار او بگمان آنکه هم مذهب و در ضوابط و قواعد آنها آگاه و از احوال شان بسبب بودن برادرش در بنگاله بستان در کلکته کما ینبغی خبیر است بعل سے آورد و طلبیده بر مضمون خط شمس الدوله اطلاع گردانید و در باب قبول و امتناع امر یکه خط شمس الدوله متضمن آن بود استشاره نمود گرگین خان که سفاهت مجسم و مردکه معجب بے زور و از کل عقلا و بنجا بے نفور بود بعدم قبول حکم شمس الدوله ترجیح داده گفت حالا جناب عالے را انگلیشیان باهم برابر اند اگر اطاعت خواهند نمود در روز بروز پست و خوار و ذلیل و بیمقدار خواهند شد و اگر به جرات و اقتدار کار فرمایند روز بروز غالب و انگلیشیان مقهور و مغلوب خواهند گشت عالے جاه خود تاریخ را سے له نموده بهر حال مطیع و فرمان بردار شان بود همین ارادهٔ را اظهر موده او در خاطر خطا و تصمیم داد

ذکر اندیشه مند گشتن عالے جاه از جلبت سیئه و مهاراجه سروپ چند و طلبیدن او

آغاز از مرشد آباد تا بمونگیر و رفتن و بند

عالی جاه را بنابر اطلاع براجتماع کونسلیه های مخالف خود در کلکته و مشاهده اسباب منازعت با انگلیشیان تشویشے عظیم از طرف جگت سیٹه و برادرش بهر رسیده بودن ایشان در مرشد آباد و متفرون باصلاح حال خود ندانست بسبب آنکه چون جگت سیٹه در معامله سراج الدوله با میر جعفر خان و دو لبهه رام و در بارهٔ میر جعفر خان با میر قاسم خان ساخته بزر و تدبیر سعین و نصیر بوده اند و درینولا که منازعت با انگلیشیه روے نمود عالے جاه را که شناسا ے احوال آنها بود اعتماد سے بران بهر دو برادر نمانده آنها را دتقابوے خود داشتن اصلح امور دانست وچون میدانست که فقط بنوشتن خطوط آنها غرمیت مونگیر نخواهند نمود بلکه گماشتهاے بداز طرف من بهمراه خود آورده چه عجب که بهر صورت خود را بکلکته رسانند و نصرت مخالفان من بزر و تدبیر نمایند بنابران بالجالیشان محمد تقی خان بهادر کوزه کلانے تبریزے که حاکم بهوم و جوانمرد یک روے و دولت خواه وے نعمت خود بود نوشت که خود را عجالة بمرشد آباد رسانیده خانهاے جگت سیٹه را فروگیرد تا بطرفے برآمدن در نتوانند وچون مالکار را رسنے که یکی از خباثین گرگین خان بود در رسد جگت سیٹه را حواله او نموده رسید بهر او بگیرد و مالکار مذکور را باسه چار پلٹن روانه مرشد آباد ساخت تا در انجا رسیده جگت سیٹه رامع برادرش مهاراجه سروپ چند همراه خود با حتیاط در حضور ش آورد اما نسبت بهر دو برادر مذکور در ظاهر سوے ادب و استخفافی بعمل نیارد محمد تقی خان بر وفق فرمان بقلعهٔ مرشد آباد رسیده خانهٔ جگت سیٹه را محاصره نمود و پیغام فرستاد که شما هیچ نحو پریشانے را بخاطر خود راه ندهید ما را با جان و مال و آبرو ذاموس شما کارے نیست مگر عالی جاه شما را پیش خود طلبیده اشته تهیهٔ سفر نموده بخاطر جمع بمونگیر بروید هر دو برادر مذکور بضرورت چاره در اطاعت دیده تبارک سفر پرداختند بعد دو سه روز مالکار رسنے هم در رسید جگت سیٹه مع برادر خورد همراه ارمنے مذکور روانهٔ مونگیر گردید بعد ورود ملازمت عالے جاه نموده مورد استمالت و عنایت گردیده مامور بساختن حویلے و کوٹھے در مونگیر شدند و حکم شد بدستور مرشد آباد مطلق العنان بوده در دربار موافق ضابطه که داشتند آمد و رفت نموده باشند اما در باطن مردم بجواست شان مامور بودند تا بے خبر دور تر بهیچ طرف رفتن نتوانند آن سبے چاره ها ناچار بموجب امر بناے حویلی در مونگیر جائیکه عالے جاه اشعار نموده بود اند مقتدر بروزگار غدار نوعیکه مے خواست در ساختند تخفی نماند که جگت سیٹه مهتاب رائے و مهاراجه سروپ چند هر دو نبیرهٔ جگت سیٹهی فتح چند بودند و هر دو بنے عم یکدیگر پسران فتح چند جگت سیٹه در حیات پدر و زمان دولت شجاع الدوله ماطم بنگاله درگذشتند دولت فتح چند باین هر دو نبیرهٔ مستقل شد و در عهد سهابت جنگ ماقدار سے زندگے داشتند که شرح بیانے نیست و دولتے داشتند که ذر عهد آنها احدے از مهاجنان هند دوکهن را با آنها مجال برابرے و همسرے نبود و جمیع مهاجنان گویا عیال آنها بودند و هنگامهٔ جنگ مرهٹه اول ورود ش چون شهر مرشد آباد حصارے نداشت میر حبیب بر کوٹھے جگت سیٹه قبل از وصول مهابت جنگ بے خبر رخنه غارتے نمود گویند دو کرور روپیه فقط جنس ارکاٹ نقد بدستش آمد اما جگت سیٹه این قدر نقصان را برابر پرکاهے نشمرد و مدعے نوشتن هنڈوے کرور روپیه بودند که درسنی باشند یعنی بجز دیدن پارچهٔ کاغذ مهاجنے که براد تنخواه نوشته بدون نقد بر ساند ملخص آنکه دولت آنها بمرتبه بود که بیانش محمول بر مبالغه و اغراق نتواند شد و بنرار ان گماشته دوکلا در نقاید دولت آنها مالک مبالغ خطیر شدند والی الآن که سالها بر فوت آنها گذشته کارمهاجنے بنابر تسلط انگلیشیان بر مملکت بنگاله چنانچه آنها را میسر بود اولا دشان ندارند هر یکے از متسلسان آن خاندان بر کمال رفاه و آرام مے گذرانند درین ضمن خبر آمد آمد مسٹر امیٹ اشتهار یافت

ذکر آمدن مسٹر امیٹ بمونگیر بنابر سفارت کونسل پیش عالی جاه و کشته شدن آن بیچاره بهنگام محاربت و در مرشد آباد بخاک

عالی جاه میر عبد الله صفوی که ذکرش بتقریبات مختلفه درین اوراق گذشت بنا بر آشنائی او با مسٹر امیٹ از عظیم آباد طلبیده است
ولد بر سیدش در منگیر چون خبر کوچ نمودن مسٹر امیٹ از مرشد آباد رسید فقیر و میر عبد الله را باستقبال مسٹر امیٹ مامور
نمود و فرمود که شما هر دو را که با مسٹر مذکور آشنای دیرینه اید از شما ها تکلف ندارد باستقبال او باید رفت و باید دریافت
ده مانی الضمیر او چیست و بجه اراده در نجانب آمده مبسیف نفر هر کاره مع یک متصدی فارسی نویس و دو جماعه دار هر کاره که هر یکے
ده ده نفر همراه او بود با ما همراه کرد و هر دو جماعه دار مذکور را فرمود که در لباس خدمتگاران سیکے سایه وار ملازم این بمقدار و دیگرے
همین قسم با میر عبد الله باشد مخصوص وقتیکه ما پیش انگلیشیان مذکور باشیم یا کسے از انها در خانه ما آید باید که جماعه داران مذکور در ان
وقت از اول مجلس تا آخر حاضر و سامع و ناظر باشند و هر چه گفتگو میان ما و انگلیشیان بزبان یا باشاره دایما بعمل آید آنها هر روز
نوشته سے فرستاده باشند و یکی از هر کاره های متعین خط مذکور را بچوکی ڈاک رسانیده تاکید رسانیدنش بحضور نموده خود
باز آمد پیش ما حاضر باشد با این حال فقیر و میر عبد الله از منگیر کوچیده و در گنگا پرانشا در سیده ملاقات مسٹر امیٹ بهره اندوز
شدیم و در بین معانقه احوال تعبناتے هر کاره ها بچوکیها مامور بودند گذارش نمودیم مسٹر امیٹ و همراهیانش احوال ما را دریافته
در گفتگو خرم و احتیاط را کار فرما شده بحثیکه مناسب نبود گفتگو نمے کردند و بعد از نزول در منزل اغلب اوقات ما در صحبت
انگلیشیان مذکور سے گذشت و هر گفتگو نیکه در میان ما و انها سے آمد هر کاره ها مفصل و فقیر و میر عبد الله مجمل سے نوشتند
یکروز فقیر بنا بر رفع بدنامے خود و میر عبد الله با مسٹر امیٹ بآواز بلند انچه منظور عالے جاه بود گفت و بر سید که سبب آمدن
صاحب چیست ما هم مخلص صاحب و خیر خواه طرفین ام باید بر ما فی الضمیر مطلع گشته انچه حق و صواب و خیر و خوبے جانبین باشد
گذارش نمائیم مسٹر امیٹ سر بلند گفت که صاحب هندیان روبروے ما موافق مرضے ما سخن سے گویند در وبروے
عالی جاه حاضر خواه ما دشمنان بنا بر ین مرضے طرفین مستور مانده

پوشیده همراه رفت دید که در خلوت جامه کن حمام علی جاه و کرگین خان روبروی هم نشسته اند نبیده و دیدنی علی ابراهیم خان در کنج دیگر نشسته عالیجاه مذکور یکه از زبان نبیده شنیده بود با کرگین خان می گفت آخر نبیده را فرمودیم بستر آئیده و انچه دریافته اید با کرگین خان بگوئید نبیده اندکے پیش آمده روبروے کرگین خان نشست خان مذکور فرمود که عالی جاه گفته ها ے مرا لائق اعتماد ندانند با عالی جاه گفت که اگر جناب صاحب آورده باشند خنجر مرصع که من فرستاده بودم بنمایند تا من یقین کنم که مرکوز خاطر او همانی است چیست لعبازان کسوے من متوجه شده پرسیدن گرفت فقیر انچه با عالی جاه گفته بود گفت من آغاز نهاد و سوگلیه شنیده یکبیر مضطرب شد و گفت که صاحب انقدر چرا ے گوئید من چها چیزها شما ے پرسم جواب را یا یگفت گفتم به سیم گفت اول خود آنکه اراده مسٹر امیٹ چیست و دیگر آنکه ے آید با نواب صاحب اراده دغا دارد یا نه ۰۰ دیگر آنکه بر کار گاه قلعه فوج منظور دارد یا چیزے دیگر و دیگر آنکه با ما اراده دوستی دارد یا دشمنی نبیده بکمال حیرت در روے او دیده گفت که نبیده را از سوالهاے صاحب تعجب ے آید همین زمان در حضور عرض کرده ایدکه اگر کسے سینه انگلیش را تشگاه فد بر ضمایر شش آگاهی نخواهد یافت بر گاه چنین باشد نبیده چگونه بر مکنون خاطر مسٹر امیٹ آگهی یافته باشد و انچه اندیشه دغا از طرف او نمائید محل حیرت ست او تنها در خانه شما ے آید باید از شما اندیشه دغا داشته باشند نه آنکه شما از و این اندیشها را در خاطر خود راه دهید و انچه در بارگاه تجسس و بر کار گے استفسار ے نمائید هر که درین قلعه و در لشکر شما خواهد آمد بقدر شعور و لیاقت خود بر کم و کیف آن مطلع خواهد شد مختصر مسٹر امیٹ چیست و انچه از ارادهٔ دوستی و دشمنی استفسار ے رود او برا ے بعض سوال و جواب نزد شما آمده است اگر استرضا ے او خواهید نمود دوستی با شما خواهد کرد و اگر مخالف مرضے او عمل خواهید آورد یقین است که بخصومت و دشمنی خواهد انجامید این سخن ها خود قابل پرسیدن نیست عالی جاه بتصدیق اقوال فقیر نمود و کرگین خان که از همه شب با من بد بود بدتر شد و نبیده را علیحده مرخص نمود نبیده در کمال حیرت تماشا ے قدرت پروردگار که در عصر ما چه قسم مردم سیه سالار و مرجع حل و عقد عظائم امور شده اند بر خانهٔ خود آمد صبح آن روز عالی جاه برادر خود میر یوسف علی خان و راجه نوبت رائے را برا ے استقبال مسٹر امیٹ فرستاد روز سوم که غرهٔ ماه ذی قعده سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری بود مسٹر مذکور بینگیر رسیده جائیکه برا ے ورود او معین و خیمه ها برپا گشته بود منزل نمود و عالی جاه برا ے ملاقات او رفت و مدار او مماسات فیمابین همدیگر لعبل آورد روز دوم مسٹر امیٹ و مسٹر جے و کپتان جان سن و مسٹر کلشن که جوان نوخاسته و شگفته خاطر و فارسے را درست اخذ کرده با نبیده در همین ملاقات استقبال دوستی بسیار بهم رسانیده بود و دو سه انگلیش دیگر با تفاق برا ے ملاقات عالی جاه آمدند عالی جاه موافق ضابطه چند قدم از مسند خود بطریق استقبال پیشتر رفته آورد و بر کرسے که برا ے نشستن شان گذاشته بود نشانیده خود هم با آنها نشست و رسوم تواضع عطر و پان و خوانهاے لباس برا ے مسٹر امیٹ مع اضافه جواهر بعبل آورده مرخص ساخت هنگام رخصت نیز تا سر فرش مشایعت نمود و بعد ازان ضیافت نمود و مسٹر امیٹ مع جمیع انگلیشیان مذکور هنگام شب اتفاق دعوت آه ۰ بانصف شب تماشا ے رقص و آتش بازے دیده و طعام خورده بجا ے خود برگشت ازان باز کس را آمد و رفت انگلیشیان مذکور بعبل آمده جواب و سوالها در میان آمد و گله ها ے همدیگر بسیار شد لیکن هر بار صحبت نا چار بے اختتام می یافت بعد آمدن آنها بر سر دروازه حجاب عالی جاه حرکتے که موجب رنجش و استخفاف آنها باشد بعبل ے آورد نه چنانچه یکبار مسٹر امیٹ وغیره روبروے عالی جاه آمده شکایت حرکات بے موجب بوابان و مستحفظان در دولتش نمود نه میر قاسم خان عدم اطلاع خود دران امر ظاهر نموده عذرها خواست اما آنها ے دانستند که این حرکات محال چاکران بدون مرضے عالی جاه

نبست و آزرده خاطرے شدند لیکن چون مذر خواهے بسیار می نمود چاره غیر از تصدیق اقوال او نبود روزے مسٹر کلسٹن و کپتان جانس موافق مناسبه خود اول صبح براسپ سوار براے سیر و شکار از خیمه هاے خود بیرون رفته خواستند که اندک دور تر روند پیاده هاے ملازم عالی جاه و جمعیت سواران نیز از چار سو پیدا گشته انگلیشیان مذکور را از دور رفتن مانع آمدند آنها ازین حرکت متحیر گشته بلا برغلبه خود بدرشتی و غلظت پیش آمدند پیاده هاے برق انداز عالی جاه مستعد خنگ شده فتیله هاے تفنگ را روشن کرده در مراحمت افزودند انگلیشیان مذکور هیچ تاب بسیار خورده مجبورانا چار برگشتند چون بملاقات عالی جاه آمدند شکایت این امر از حد بدر برده قیل وقال بسیار درمیان آوردند میر قاسم خان انکار محض نموده عذر عدم اطلاع خود بچندین وجه درخواست لیکن از دل آنها غبار این حرکات اصلا برنخاست بلکه روز بروز بتر از گم گشته سد باب صلح و آشتی گردید و هر روز میر قاسم خان با رفقاے خود مثل علی ابراهیم خان و میرزا شمس الدین وغیره درین باب مشوره می نمودند انها تامل و تفکر نموده سخن مناسب بے جواب مسٹر امیٹ بهمرسانیده التماس مے نمودند بنده اگرچه به تهمت دوستی انگلیشیان مجال سخن گفتن روبرو او درین خصوص نداشت اما بعلی ابراهیم خان بهادر و میرزا شمس الدین اکثر سخنان لائق که متضمن آشتی و رفع غبار کدورت و نقار بود گفته قباحت مکابره و مجادله می فهمانیدند آن بیچاره ها بعینه عالی جاه سیر سانیدند عالیجاه هم فهمیده می پسندید لیکن وقت عصر که گرگین خان آمده تا یک پهر صحبت خلوت بعالیجاه میبود آنجمیع مشوره ها گفته علی ابراهیم خان و دیگر دولتخواهان از لوح خاطرش شسته سخنان لاطائل خود را بصفحه ضمیر او بنوعے مرتسم و مرتسخ می ساخت که محال صلاح آن متصور بود چنانچه یکبار علی ابراهیم خان تنگ آمده عریضه لعالی جاه نوشت که هرگاه ملتمسات بنده و دیگر دولت خواهان هیچ پسند خاطر عاطر هم آمده باشد بایماد اشعار گرگین خان پذیرائی نمی تواند یافت درین صورت خود را و دیگر مخلصان دولت خواه را در تعب افگندن و تامل و تفکر بسر بردن سودے ندارد آخر الامر چنانچه گرگین خان بهادر التماس نماید بعمل مے آید پس انسب آنکه تمام این معامله بکف اختیار گرگین خان گذاشته خود را و دیگر بندگان دولت را بعبث عبث رنجه نباید داشت و هرچه گرگین خان بعرض رساند مطابق آن چنانچه بعمل مے آید بعمل باید آورد و مسٹر امیٹ وغیره را بحرکات سبک که لائق شان خداوندان اقتدار نیست از ره خاطر نباید ساخت اگر بایهما مصالحه نمودن و باتفاق و آشتی بودن منظور است این قسم سلوکها اصلا سر بطے بدعاندار دو اگر سخن آنها پذیرفتنے نیست و اراده بر انگیختن غبار هیجا و کارزار بصلاح گرگین خان در خاطر عاطر جاگرفته باهم سفر را بنجاندن از قانون سپهبدی و جهان بانے بیرون و لائق شان خداوندے نیست اشفاق و الطافیکه از همیشه با اینها مسلوک و معمول بوده درین وقت که بسفارت آمده اند قدرے بران باید افزود و خشنود و مرخص باید فرمود و با استعداد حرب و ضرب منظور است باید کوشید چه حرکات مذکوره نه بر سطوت و شوکت جناب عالے می افزاید و نه از قدر و منزلت آنها چیزے می کاهد غیر ازین که بنیاد کینه و عداوتها محکم تر شود و دیگر سودے ندارد چون این کلمات بگوش گرگین خان رسید بخندید و از آمدن دربار دو سه روزے تقاعد ورزید و درین ضمن کشتی از کلکته پر بار بلیفے احباس و در تحت احباس پانصد ضرب بندوق چقماقے که کوٹھی عظیم آباد مے رفت در رسید و گرگین خان مراحمت نموده راضی بگذاشتن آن بنود مسٹر امیٹ مگر بر بعدم تلاشے آن کشتی و سر دادن بدون مراحمت و تجسس موافق معمول معروض داشت بخشش پذیرائے نمی یافت علی ابراهیم خان گفت که گاؤس درین خصوص فائده ندارد اگر اتفاق منظور است رفتن بنده و تها بگو شمے چه قباحت دارد و اگر خنگ است بر دو هزار بندوق بالفعل دیگر هم اگر افزود باشد چه مے شود هر گاه از دو هزار خنگینه باد و هزار و پانصد هم توان خنگید عالی جاه گفت کسی این سخن با گرگین خان نمی تواند که بگوید علی ابراهیم خان فرمود که اگر مرمنے حضور باشد با گرگین خان گفتن چه قدر کار است عالی جاه گفت

البته رفته باو باید گفت و باید پرسید تا او چه صلاح سید هد علی ابراهیم خان قبول نمود و عالی جاه مضطرب گشته راجه نوبت راے و علی ابراهیم خان را پیش او فرستاده هتدعاے آمدن او بدربار و استشاره در خصوص این کار نمود علی ابراهیم خان و راجه مذکور پیش او رفته پیغام عالے جاه رسانیدند گرگین خان برآشفت و جواب داد که من دارو غه توپ خانه و مرد سپاهے ام با مشوره کارے ندارم مشوره از صاحبان دولت خواه خود به پرسند هرگاه حاجت به خانگ خواهد شد فرمود در خانگ حاضر بوده را نمی تقصیر نخواهم شد مشوره را نمے دانم راجه نوبت راے از رعب آزردگے از خاموشے گزیده بسوے علی ابراهیم خان و بدعلی ابراهیم خان گرگین خان را مخاطب نموده فرمود که نواب عالی جاه از دارو غه توپخانه خود صلاح پرسیده و ظاهر است که بے صلاح شما کارے نمیکند پس چرا انچه در حق خود و آقاے خود بهتر مے دانید نمی گویید گرگین خان روے بسوے علی ابراهیم خان نموده خواست که جواب دور از صواب به تغلیبه و تمثیل ادا کند هر دو دست خود را مخاذے همدیگر گذاشته گفت که بالفعل نواب صاحب و انگلیشیان این قسم یعنے برابر همدیگر اند باز انگشتان یکدست خود را بلند کرده انگشتان دست دیگر را فرو گرفت و گفت اگر اطاعت مسٹر امیٹ کنند این قسم برآنها غالب آیند و اگر اطاعت کنند بطور انگشتان دست دیگر مغلوب خواهند بود دیگر مختار اند از هر دو صورت انچه پسند خاطر باشد بالفعل آرند فرستاده ها از انجا برخاسته احوال را سن عمن بجاه عالے ظاهر نمودند و داعیه مصالحه بالمره موقوف گردیده بناے منازعت گذاشته آمد مسٹر امیٹ ناچار گشته رخصت خواست اول خود راضی بر خصت احدے از انگلیشیان نگردید آخر الامر گفت و شنود بسیار راضی شد که مسٹر امیٹ و انگلیشیان دیگر بروند اما مسٹر جے را بعوض میر زا محمد علے وغیره عمال خود که در کلکته مقید بودند و در مونگیر نگهداشت موعود آنکه هرگاه آنها خلاص شده خواهند آمد مسٹر جے راهم مرخص خواهم نمود مسٹر جے بمرگ خود مستعد گشته راضی بماندن در مونگیر شد و مسٹر امیٹ وغیره مرخص شده بسوار ے بجره و کشتیهاے خود روانه کلکته گردیدند

ذکر برگشتن مسٹر امیٹ و غیره انگلیشیان بطرف کلکته از راه دریا و جنگیدن مسٹر السن در عظیم آباد با میر مهدے خان و غالب آمدن اول بار و گرفتن قلعه عظیم آباد و گریختن میر مهدے خان و رسیدن فوج دیگر از مونگیر آخر همان روز و برگشته آمدن میر مهدے خان همراه فوج مذکور و غالب آمدن بر مسٹر السن وغیره به تقدیر ایزد قدیر و کشته شدن مسٹر امیٹ در مرشد آباد و التهاب یافتن نائره عناد و فساد

چون مسٹر امیٹ دید که عالے جاه مطلقاً ملتمسات او را نشنیدند و هیچ وجه خاطر داری او لبعمل نیاورد ناچار در کمال غیظ و کدورت بطرف کلکته برگشت و مسٹر السن نوشت که میان ما و عالی جاه صحبت در گرفت سخنے بجا و له و مقابله خواهد شد شما خبردار و مستعد کار زار بوده هر چه از دست برآید دران قاصر نخواهید شد مسٹر السن هم که دل پرے از عالی جاه داشت و با اجتماع کونسلیاے موافق خود در کلکته بیقین مے پنداشت که بمجرد رسیدن مسٹر امیٹ بکلکته حکم کونسل متضمن خنگیدن با عالی جاه و انتزاع ممالک از دست آن برگشته بخت خواهد رسید چند روز انتظار گذشتن مسٹر امیٹ از صدود دهلوست عالی جاه و بجامع سپاه گوشیده چون بحساب روز کوچ مسٹر امیٹ از مونگیر معلوم نمود که الحال مسٹر امیٹ از احاطه افواج عالی جاه بیرون رفته بکلکته رسیده باشد تهیه جنگیدن با میر مهدے خان و تسخیر قلعه عظیم آباد جزم نموده رقعه بمیجر کستر س که سالار فوج انگلیشے متعین عظیم آباد بود نوشت که امشب با کل فوج در کوچے آمده جمعیت باید نمود و صبح بر قلعه ریخته ابواب حصار را باید کشود و در کوچے زینه هاے متعدد

ازنے وچوب برآمدن بالاے حصار مرتب ومتیار نمودہ نگہداشت وپاسے ازشب گذشتہ تا اکثر فلرتن کہ بر معبر بخشے وور وسط شہر خانۂ داشت رقعۂ نوشتہ طلب داشت ڈاکٹر مذکور بے اطلاع ازدواعیۂ حرب وخبگ برخاستہ پیش سر السن رفت لعبہ رسیدن در انجا معلوم نمود کہ ارادہ چیست میر مہدے خان بجبر از داعیۂ انگلیشیان در قلعۂ پنجۂ عظیم آباد کہ دارالامارہ صوبۂ مذکور بود در استراحت وافواج متعینہ فصیل ہاے حصار نیز بنا بر بخیرے وبی انتظامے ضوابط کہ حالیا درین دیار رواج وانتشار یافتہ بعضے حاضر در خواب وناہتیار در اکثرے در خانہاے خود مستغرق عیش وآرام بودہ مستعد قلعہ داری کسے نبود سیجر کستر س وغیرہ انگلیشیان با افواج ہمراہے خود پاے جلادت پیش نہادہ زینہ ہاے مرتب را بر دیوار حصار از طرف برجبک بر لب دریاے ماہین حویلے میر عبد اللہ کوٹھے انگلیشیہ است گذاشتہ سحر روز جمعہ دوازدہم ماہ ذی الحجہ الحرام سنہ یکہزار ویکصد وہفتاد وشش ہجرے بقدم جرأت بالاے حصار برآمدند از مستحفظان قلعہ قلیل جماعتے کہ در گرد ونواح آن مکان حاضر بودند بعد افسہ پرداختہ بعضے از انگلیشیان وتلنگہا را مجروح ساختند باقیماندگان اندرون شہر در آمدہ یک فوج از رستہ بازار کلان کہ ماہین دروازۂ مغربے وقلعۂ پادشاہے است وفوج دیگر از کثرۂ نوذر در رستۂ محلہ دیوان شلک کنان پیش گذاشتہ میر مہدے خان ودیگر افواج متعینہ شہر وحصار شنیدند آواز توپ وشلک خبر دار وازخواب غفلت بیدار گشتہ بہر ہمانیکہ دران اضطراب میسر گشت بر روے مخالفان شتافتند تا بسر رشتۂ گورستہ رسیدہ مقابلہ ورویدا دازان طرف شلک بندوق ورد ادن توپ چہرہ دار آتشبارے شروع افتاد محمد امین خان مع چند کس کہ ازین طرف بجروح گشتند دیگر انرا پاے ثبات وقرار نماند بگریزید وشکست بر میر مہدے خان وشیخ برکت علی ومحمد امین خان وغیرہ افتاد میر مہدے خان از راہ دروازۂ مشرقے بدر رفتہ ارادۂ رفتن بسوے مونگیر نمود وشیخ برکت علے مضطرب الاحوال از کھڑکے رانے یافتہ بہ رہنمایے لب دریا چہ دہوہ رسیدہ ومضطرب راہ مے برید محمد امین خان برگشتہ داخل عمارت چہل ستون شد لیکن احمد خان گریختہ دروازہ را بروے خود بستہ در انجا مستعد مقابلہ نشست ناچہ پیش آید دلال سنگہ ہزاری دروازۂ قلعہ پختہ را بستہ بدافعہ ایستاد وبندوق بیندوز از چہل ستون ہم گرمے بندوق ہمین قسم مے بارید وافواج انگلیشے در تمام شہر منتشر گشتہ نصیل بر روے حصار شہر را مستحکم ساخت واز دوازدہ دروازۂ مشرقے تا دروازۂ مغربے بغیر از چہل ستون وقلعۂ پادشاہے کہ در انجا لال سنگہ ومحمد امین خان قائم بودند تمام شہر در عمل انگلیش در آمدہ تا دوپہر ہر جا دست تلنگان وسر کارہ ولچہ ہاے لشکر الیشان رسید خانہاے مردم را بانجا طرح تاراج نمودہ پرکاہے دران خانہ نگذاشتند واین عمل گاہے از لشکر الیشان تا آن زمان بعمل نیامدہ بود درین عرصہ میر مہدے خان بفتوحہ رسیدہ بود کہ افواج دیگر از مونگیر فرستادہ بالجملہ بکمک سر مہدے خان وحصار عظیم آباد رسیدہ میر مہدے خان را بدا نحال مشاہدہ نمود وکیفیت پایداری محمد امین خان ولال سنگہ وچہل ستون قلعہ دریافتہ مع میر مہدے خان بعزم انتزاع شہر از دست انگلیشیہ پاے شتاب عازم شہر عظیم آباد شدہ از راہ لب دریا تا بہ برج درگاہ سید معروف رسیدہ سر بر آوردہ بطرف دروازۂ مشرقے یورش نمودہ چون نزدیک بدروازہ مذکور رسیدند انگلیشیان دو توپ خود را از دروازۂ مشرقے بیرون کشیدہ بر پل خندق قائم کردند وخود صف بستہ مستعد مدافعہ ایستادند میر ناصر داروغۂ بان وداران وجعفر خان ودلعالم خان کہ پیشتر از مالکار ارمنے رسیدہ میر مہدے خان را ہمراہ آوردہ بودند بضرب بانہاے متواتر وبندوق ومانک جمعیت افواج انگلیشے را تمز لزل ومتفرق گردانیدہ عمدہ آوردند فوج انگلیشے را دل از دست رفتہ پاے ثبات بر جاے نماند منیج آہنے در ہر دو توپ خود زدہ راہ فرار پیمودند ومیر مہدے خان

مع سه سردار مذکور تازه رسیده در تعاقب شان دویدند با استماع این خبر افواج دیگر را که بر برج و حصار استوار بودند نیز خاطر آب عظیم رسیده مارفرار اختیار افتاده فتح و نصرت نصیب اولیاے دولت عالی جاه گردیده حصار از دست رفته باز بدست آمد و انگلیشیان گریخته واز شهر بیرون رفته کوسٹھے خود را استوار ساختند افواج منصوره عالی جاه از بالاے فصیل طرف کمر شکے برمنه از دحام نموده کوسٹھے را بزیر توپ انداز سے گرفت مسٹر السن با قوة السیف فوج انگلیشے تاب مقاومت در کوسٹھی نیافته آخر شب گریخته به چاوڈی خود که در بارتے پور بود رفت درین عرضه مالکار ارسنے باشش پلٹن و هشت توپ و سر انجام آن رسیده با میر مهدے خان وغیره ملحق گردید و هنگام صبح ارگریختن مسٹر السن کاه گشته بهیئت مجموعے در تعاقب افواج انگلیشے عزیمت نمود مسٹر السن براین احوال مطلع گردیده در انجا هم طاقت پایدارے نیافت بسوارے کشتیها مع فوج خود بطرف چهیرا وازانجا دریاے سرجو که آن طرف صوبه شجاع الدوله است عازم گردید رام مذهبے فوجدار سرکار سان بنگاله بیقدرے بود جرات اراکار فرما گشته بر سر آنها تاخت وارطرف بکسر سمرو هم فوج همراهے خود و دیگر افواج متعینه انجا بکمک رام مذهبے بانبار شتافت چون اجل مسٹر السن وغیره انگلیشیه هم اینجا رسیده بود دانکه دو سه پلٹن فوج همراه داشت چیزے از دست آنها بر نیامد و اسیر پنجهٔ تقدیر گشته و دست رام مذهبے وغیره گرفتار آمدند و این خبر مفصل بعالے جاه رسیده سرمایهٔ ازدیاد نخوت و غرور و وسیلهٔ اطاعت راے گریبن خان آمد و در گرد و قت عصر اول خبر مقلوب میر مهدے خان و مفتوح شدن حصار عظیم آباد بدست انگلیشیان رسید و جان از قالب میر قاسم خان بدر رفت دو پهر شب گذشته خبر رسیدن میر ماصر وغیره و غالب آمدن میر مهدے خان با عانت این فوج بر انگلیشیان و انتزاع نمودن قلعه آروت ایشان دگر بخشیدن مسٹر السن مع باقے فوج رسید و جان ارتن رفته میر قاسم خان باز به بدنش برگردید بهانوقت حکم نبوا ختن نوبت شادیانه نمود و صداے نقاره شادیانے از نقارخانه اوگوش اعلے و ادانی رسید صبح ملازمان برا ے گذرانیدن نذور مبارک با دشتافته و باز بجا یافته بگذرانیدن نذر میادرت جستند چون میر عبد القدر را بهین اندیشه خواب انگلیشیه رخصت برفتن عظیم آباد نداده بود که مبادا بپاس آستانهٔ ما میر عبد القدر با انگلیشیان ساخته از طرف خانه خود که متصل بکوسٹھے آنها ست راه داخل شدن و بهمیر مذکور و فقیر اتفاقاً هر دو برابر هم بحضورش رسیده نذر مبارکباد گذرانیدند بهمیر عبد القدر گفت که شما مے گفتید که انگلیشیان مردم را زنده مے خورند مے روید و آنها نمی توانند میر مرقوم را جواب داده گفت که آشنای شما یعنے ڈاکٹر فلرٹن باسن عجب نیکو کے کرده فوج را نخهے در خانه خود طلبیده بشته این هنگامه برپا نموده عرض نمود که من در چه عرضه ام که با آنها آشنا و نام شد آشنائی ڈاکٹر با خبا بعات مامردم را باید که با آشناے آقا و دوست او دوست باشیم و با دشمنانش دشمن اگر ڈاکٹر دوست سرکار ست ما هم دوستدار اویم و اگر دشمن ست ما زیاده تر دشمن اویم القصه بعد اصغاے این خبر مکرر احکام نوشته بحکام ممالک محروسه خود فرستاد که میان ما و انگلیشیان الحال آشتے و وداد نمانده عداوتها متحقق گردید هر کجا از ین جماعه هر کرا یابند از تیغ بگذرانند و شاید درباره مسٹر امیٹ حکم صریح براے کشتن او و همراهیانش نوشته باشد یا همین حکم عام که در مرشد آباد رسید مسٹر امیٹ بیچاره را مع همراهیانش شهوار بیگ وغیره جماعه داران ملازم میر قاسم خان محصور نموده هر چند عجز و الحاح مے نمودند که ما را زنده بپیش میر قاسم خان بفرستید سفله هاے بے ننگ عار سخنان شان گوش نکرده روز پنجشنبه تبار یخ بیست و هم دیحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجرے همه آنها را به تیغ بیدریغ گذرانیده سر آنها را نزد

عالی جاه فرستادند وهمان روز کوچ جائه انگلیشیه که بقاسما بازار اشتهار دارد به تاراج رفت

ذکر تصمیم نمودن کونسل کلکته جنگ میر قاسم خان وبر آوردن میر جعفر خان بریاست بنگاله و عظیم آباد و تنبیه مواد اعاظم فساد و مقید رسیدن مستر الس وغیره انگلیشیان بمونگیر نزد عالیجاه وجنگیدن محمد تقی خان بهادر در نواح کٹوه با فواج انگلیشیه و کشته شدن بکمال شجاعت در عین رزمگاه

میر محمد قاسم خان چون دید که الحال غیر از جنگ چاره نماند محمد تقی خان بهادر فوجدار بیربهوم را حکم خبردارے وتیارے محاربه انگلیشیه نوشته جعفر خان وعالم خان وشیخ هیبت الله وغیره را کمک او فرستاد وما مور ساخت که بسرگاه انگلیشیان از کلکته بقصد تنبیه برآیند خانمذکور بمقابله شتابد وافواج متعینه بمرشد آباد رسیده سامانے که حاجت آن بود از سید محمد خان نائب نظامت مرشد آباد درخواسته بطرف پلاسے وکٹوه بیرون رفت ومحمد تقی خان بهادر نیز با فوج آراسته خود از بیربهوم نهضت نموده در کٹوه اقامت ورزید چون خبر کشته شدن مستر امیٹ بکلکته رسید شمس الدوله بهادر گورنر خطے متضمن تهدید ووعید بسید محمد خان نائب عالی جاه نگاشت بحمل مضمونش آنکه کشتن مستر امیٹ بیچاره که بسفارت رفته بود از چه راه بعمل آمد واین بیت هم دران خط مندرج بود **بیت** آئین شاهان ورسم کیان ✣ فرستادگان امین ابند از زیان ✣ ونیز خلاصهٔ این مضمون اندراج داشت که اگر این حرکت زشت برای خود بے حکم آقا بعمل آورده اید سزای آن در کنار نهاده خواهد شد واگر بفرمان میر قاسم خان نموده اید تنبیه تا کردگار جهان ومیان ما وایشان چه خواسته است وبعد ارسال این خط کونسلیه های کلکته را آتش بجا نها در گرفته اجتماع نموده دشمن الدوله را حامے عالی جاه دانسته دشمن او نیز بودند اتفاقا شمس الدوله کژدران روز کسل مزاجے عارض ولائق آمدن بکونسل خود نهاده در کونسل حاضر نشده مستر هنگ عماد الدوله بهادر جلادت خنگ را که بشمس الدوله یکدل ویکزبان وخود نیز از جمله کونسلیه ها بود در کونسل فرستاد تا عذر بیمارے شمس الدوله خواسته در جواب سوال انچه حاجت افتد از طرف شمس الدوله گفتگو نماید بعد ازان که مستر هنگ تا مل اجتماع کونسل گردید کونسلیه های دیگر احوال شمس الدوله را پرسیده نیامدنش را حمل بر استنکاف نمودند وعلالت شان افزود چون این اجتماع بارادهٔ مشوره مجادله با میر قاسم خان بود گفتگوے این امر شروع نموده از شدت خبط وطیش درگفتگوے خود دارے نتوانسته یعنے خان نامناسب نسبت بشمس الدوله ومستر هنگ بر زبان آورد ند مستر هنگ بر آنکه کوه متحمل بود تاب سخنان مستر الس نیاورده باسهگر خشونتے درمیان آمد شمس الدوله باستماع این خبر بلباس حالت بیمارے که در برداشت بکونسل خانه شتافت بعد از ورود در قعود دران مجلس پرسید که صاحبان چه مے فرمایند ومرضے چیست اکثر کونسلیه که با مستر امیٹ ومستر الس همدم وهم نفس با عالی جاه وشمس الدوله ناخوش بوده اند در کشته شدن مستر امیٹ ومغلوب گشتن مستر الس نمک بر جراحت شان پاشیده بود از شدت غضب بے لحاظ عالی مآل زبان بهین مقال کشاد ند که مرضے ما غیر از انتقام مستر امیٹ از عالی جاه وجنگیدن بآن کینه خواه دیگر چیے مے تواند بود شمس الدوله در جواب آن بر کاغذے نوشت که مستر الس وغیره جمعه بسیار از سر داران وسولداران انگلیش در دست میر قاسم خان گرفتار اند بر گاه از زین طرف افواج با جنگ عالی جاه دست اتصال او دود یقین است که برای انگلیشے عالی جاه القا نخواهد کرد مناسب ومصلحت آنست که اول نزے وآشتے استخلاص مقیدان خود از دست آن سفاک بے باک نمائیم وبعد ازان بمناسبه وانتقام پردازیم چون کونسلیه های دیگر را ظن غالب بلکه یقین بود که شمس الدوله حمایت ونصرت میر قاسم خان مے نماید این سخن او اهم محمول بر تزویر نموده برآشفتند در جواب بران کاغذ یکه شمس الدوله

نوشته و کونسل الدانخته بنوعی هر سه یکی بدستخط خود نوشت که اگر صدیر ابر مقیدان را میر قاسم خان بکشتن مارا غیر از انتقام امرے دیگر با او منظور نیست و هرگز و آشتی با او نخواهیم زد شمس الدوله کاغذ مذکور را که دست آویز عمده برائے رفع بدنامے او بود برداشته در جیب گذاشت و گفت الحال بدون تامل برخاسته پیش میر جعفر خان باید رفت و او را بجائے میر قاسم خان منصوب ساخته با فوج خود باید فرستاد و باتفاق پیش میر جعفر خان آمده خان مذکور را تکلیف امارت بنگاله و رفاقت عساکر خود نمود بعد گفتگو و تعین بعضے شروط و استحکام قول و قرار بایمان و اقسام متهیئه سفلک خود و میر جعفر خان دست دیدار نکلکته بارادهٔ جدال و قتال با عالی جاه برگشته اقبال برآمدند و مسٹر الس وغیره انگلیشیان بدست رام مذهب فوجدار سرکاران و سمرو گرفتار آمده توپ و بندوقهائے چقماقے اینها سباب و سراینجا میکه در کوشحے و باقے پور همراه مسٹر الس بود به ضبط سرکار عالے جاه درآمد و انگلیشیان مقیدرا میر مهدے خان حسب الحکم عالی جاه بهنگیر فرستاد و عالی جاه مسٹر الس وغیره سرداران را حواله شیخ فرحت علی نموده سولداران بهاروا را نیز مقید داشت و هر جا انگلیشیان بدست عمال میر قاسم خان آمده بودند آنها حکم فرستاد که بهاره ها را از تیغ بگذرانند بعضے از آنها ترحم نموده بعقل کار فرموده چند روز درنگ کردند بعد ازان که بلنه فوج انگلیشے مشاهده گردید مقیدان را سر دادند بعضے از آنها که خبره سر بے خرد و بطرف مغرب دور از افواج انگلیشے بودند مقیدان بیچاره را نیز بتیغ بیدریغ گذرانیدند مسٹر الس وغیره انگلیشیان را بحوالات شیخ فرحت علی و گرگین خان میرد کمال تاکید حفاظت و نگهبانی آنها نموده روزے ڈاکٹر فلر احوال عسرت و تصدیعات خود را بفقر گفته فرستاد فقیر نظر برائیکه آن غریب را سابق از من آشنائے و دوستے در بار بود لازم دانست و هم باعتبار اقتضائے وقت مصلحت شمرد چه گمان میرفت بلکه یقین بود که خبر آمدن آصف الدوله بعالے جاه بے تاخیر رسیده باشد اگر من اظهار این امر بکنم از من بدگمان خواهند شد لهذا اجمال احوال ڈاکٹر بعالے جاه گفتم جواب داد که آشنائی شما مساوی نداره که درین وقت جگر گیرے از ما نمایید اما این سخن بطنز و کنایه بود بنده التماس کرد که با جناب عالے زیاده تر از من آشنا است و خاطر دارش بسیار میشد بنابرین عرض کردم اگر عنایتے بحال او مبذول دارند بعید است اگر تقصیر و از سرکار باشد سرکاری باو هست هر چه بهتر دانند بعمل آرند تبسم کرده فرحت علی را پیش خواند و گفت که ڈاکٹر بغلام حسین خان پیغام مهم فرستاده ایشان خود چون دوست من بودند اطلاع کردند همین قدر صدمه جا آورده باشند و شما خبر از کیس و پیش خود دارید آنچه احتیاط کنید که او را در ماکول و ملبوس و ضروریات دیگر تضییع نشود اما احتیاط کنید که آمد و رفت و پیغام و سلام او با لشکریان نباشد که مبادا فتنه هائے بزرگ حادث شود و بنده بجان خود تر سیده دیگر ازین مقوله با او سخنے نگفت و انگلیشیان بیچاره بکمال حفاظت و احتیاط در دست مردم مذکور تا برسیدن عالی جاه در عظیم آباد مقید بوده اند +

ذکر سرتابی شیخ هیبت الله و عالم خان و جعفر خان وغیره از فرمان محمد تقی خان و پیش قدمی خود سر شدن در جنگ جماعهٔ انگلیشیان و نفاق ورزیدن سید محمد خان نائب مرشد آباد با محمد تقی خان

محمد تقی خان بهادر که فی الحقیقه سردار و لائق ریاست و سروری بود با سید محمد خان نائب مرشد آباد که مرد لوچ هیچ محض بود سر عداوت فروشے آورد و چگونه سازے تواند شد که جوان مرد کریم الطاعت خسیس لئیم نماید ازین مرحله شبیه سید محمد خان آتش کینه او در کانون سینهٔ خود سے افروخت و بر آتش شک و حسد نیکناسے و ملبند آوازگے او سے سوخت در سنوالا که خان بهادر مذکور بجنگ انگلیشیان مامور گشته در نواح کٹوه رسید بعضے اسباب و آلات و ادوات حرب از سید محمد خان که حاکم شهر صاحب اختیار خراب اسباب

آنجا بود طلب نمود آن احمق بازروی شکست یافتن و بیهوده کار او در ابطال اسباب و سرانجام مطلبه تعلل می ورزید و قبا حت
حال این کار که موجب خیبت و خسران او و آقای او بود دنمی فهمید تا آنکه افواج متعینه از مونگیر بعظیم آباد رسیده عازم مستقر گردید عجبی نیست
که فوج مذکور را بنا بر نفاقیکه خود از طرف محمد تقی خان داشت دلالت و ترغیب بعدم امتثال فرمان محمد تقی خان نموده باشد محض
آنکه چون خبر هیبت الله و عالم خان و غیره نزدیک بلشکر محمد تقی خان رسیدند هر چند خان مرقوم با آنها گفته فرستاد که بکجا باید شد و
بالفاق ما با یکجا بید آن ابلهان خود سر گوش بفرمان او نکرده آن طرف بجا گیرتی علحده فرود آمدند و روز دیگر خبر برآمدن دو پلٹن انگلیشیه
از بات کرخ ظاهر آگوتی بمانه مذکوره در انجا بود شنیده فوج مذکور را اراده رفتن بر سر آنها سر خود نمود و محمد تقی خان را گفته فرستاد که
در ما بعضی از برق اندازان باید تو محمد تقی خان بنا بر سرانجام کار سرکار و رفع بدنامی خود شیر بچه ها که خود بهر سا بنده و جوانان
جیده بر آنجزائرهای مذکور بده روپیه سرا سر نگهداشته بضابطه ولایت ده باشی و بوز باشی و منک باشی بر آنها مقرر
کرده بقدر لیاقت سرداری در ماهه هر یکی از بنها پانزده روپیه و سی روپیه و شصت روپیه و صد روپیه مقرر کرده همیشه از آنها
تفنگ برق اندازی روبروی خود می کنانیدند و برای بار برداری آنها از سرکار خود یابو و گاو و شتر وغیره مقرر داشت تا آنها را
سوا سے جزائر شیر بچه و ساز آن دیگر بار برد و بنه و جای عذری نباشد پانصد نفر جزائر انداز منجمله آنها مع فرامرز چیله
خود که سالار آن فوج و مربی آن جماعه بود بکمک خود سران مذکور فرستاد و جماعه داران متعینه مرقومه باتفاق فرامرز مسطور
بشیر رفته با جماعه مذکوره تمامی بلده مذکور را بتحسین اهتمام فرامرز بران دو پلٹن غالب آمده پلٹن های مذکور را تا بهاتیکه از انجا
برآمده بودند مرگ انبوه خود در پی آنها رسیده جای مذکور را از بعضی اطراف محصور داشتند تا آنکه وقت شب پلٹن های
بر دوان و دیگر افواج از هر جا و هر مکان بعد پلٹن های مذکور رسیده چون صبح شد بهیئت مجموعی دکر و فر بسیار در میدان برآمد
جنگ شروع کرده آن دو عالم خان و شیخ هیبت الله وغیره حواس باخته و قدر نصیحت محمد تقی خان بهادر نشناخته بمقدور خود
دست و پای جنبانیدند آخر الامر بعد مجروح و مقتول شدن اکثر خزائر انداز ان محمد تقی خان جماعه داران مذکور تاب جنگ
نیاورده نابچار سے شدند چون نزدیک لشکر محمد تقی خان رسیدند خان مذکور کشتیها را بطرف خود کشیده گرفتگان
را بهمراه لشکر خود دو گفت که مصاحبت و مشارکت اینها فوج ما را هم شکسته خاطر و در جنگ قاصر خواهد ساخت و فوج انگلیشیه
بر لشکر مذکور غالب آمده دوسه کروه از انجا پیشتر آمد ٭

ذکر خجکیدن محمد تقی خان بهادر تبریزی و کشته شدن در میدان مردانه از مایگردش آسمانی

محمد تقی خان بهادر روز دهم یا سوم پنجم ماه محرم شروع سنه یکهزار و یکصد و سیفقاد و هفت هجری بعزم استوار پای ثبات و قرار
در رکاب گذاشته بر باد پای را جواد که چون عمر عزیزش سبک رفتار بود با جمعیتی که همراه داشت بدون استمداد و استظهار از اغیار
سوار شده رو میدان کارزار آورد و همراهیان خود را تسلیه و استمالت بسیار فرموده بتحریص و تشجیع برجنگ مخالفان نموده هر یکی را
بوعده و فتح امیدوار ساخت و بدلجوئی جان نواخت که در راه او سر باختن آسان شمرده یکه بر دیگری سبقت می نمود و خان
مرقوم سرداران همراهی خود را تاکید نموده و صفوف افواج خود را منتظم و منسق داشته پیش میرفت چون بافواج انگلیشیه
مقابل گشت و جنگ در پیوست و از طرفین توپ اندازی شروع افتاد و قدم بقدم از طرفین پیش روی بهم می آمدند
کسانیکه را که آجال شان آن روز بپایان رسیده بود هر یکی در وقت معین خود بهدف گلوله توپ و چهره مالیش گردیده شربت بگلوار مرگ

می چشید تا آنکه بدل وهی محمد تقی خان آثار غلبهٔ لشکرش ظاهر گشته افواج انگلیشے اندکی مغلوب گردید درین عرصه اول یک گوله توپ کلان گوله در پهلوے محمد تقی خان رسیده اسپ سوارش در میدان انداخته بر اسپ دیگر سوار شده همان قسم جرأت و سبقت بر خصمے نموده نهایت متصل الصفوف انگلیشیه گردید و صفوف آنها آهسته آهسته پس تر میرفت اما بضابطه و آرامیکه در آنها مقرر است خبگ کنان می رفتند تا آنکه گوله دیگر باسپ سوارے محمد تقی خان رسیده این اسپ را هم غلطانید بر اسپ سوم سوار شده و تند تر پیش رفت درین عرصه یک گوله در پهلوے سینهٔ خان مرقوم رسیده از پشت او بدر رفت و آن دلاور بهادر دامن خود را فراهم آورده بر دوش انداخت و زخم را از نظر رفقاے خود پنهان ساخت و باز پیشتر رفت انگلیشیان درین پس پائی فوج را در میدان نالهٔ بطوکمین نشانیدند و خود (خان) بر سر نالهٔ مذکور رسیده متوجه یورش بود تا بر آنها حمله آرد چون برلب دریاچه مذکور رسید راه نیافته معبرے می جست تا بر صدد قابو یافته بهئیت مجموعے یکبار شلک کردند درین شلک بسیارے از همراهیان محمد تقی خان رهگراے ملک عدم گردیدند و یک گوله بر پیشانی خان بے همال کهٔ ناصیهٔ اقبال عالے جاه بود رسیده در پے رفقاے خود به عالم عقبی شتافت و شکست بر بقیهٔ السیف افتاده بادل دو نیم در کمال خوف و بیم برگشتند و انگلیشیان مظفر و منصور گردیده هم آغوش عیش و طرب گشتند شیخ هیبت الله وغیره افواج متعینهٔ کهٔ اصلا کمک محمد تقی خان نکرده از دور تماشاے بودند مشاهده این احوال نموده راه فرار پیمودند افواج قاهرهٔ انگلیشیه مجروحان را از میدان برداشته براے مداوا به ڈاکتر سپرد ند و خود دو سه روزے توقف نموده و اصلاح لشکر و تهیهٔ اسباب حرب و سفر نموده عازم پیشتر گردیدند سید محمد خان باستماع این خبر مضطر گشته از کمال جبن و بددلے بے آنکه مردم را فراهم آورده و باجتماع اسباب و اثاثه و سامان سرکار عالیجاه که در انجا بود پردازد مسلک فرار پیماے اضطراب و اضطرار پیموده راه لشکر عالیجاه گرفت میرزا محمد ایرج خان پدر زن سراج الدوله که در مرشد آباد محروم از صحبت و عنایت عالی جاه بود باستقبال و مبارکباد میر جعفر خان شتافته و ادراک حضور نموده حسب الامر میر جعفر خان نیرودے برگشت و در مرشد آباد منادی بنام میر جعفر خان کردانیده و خود فارغ البال نشسته باستمالت اکابر و اهالے بلدهٔ مذکوره پرداخت و بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه یک هزار و یک صد و هفتاد و هفت روز یکشنبه میر جعفر خان مع افواج انگلیشیه داخل مرشد آباد گردیده اندک تزلزلے در شهر روے داد و لچهاے لشکر سهل دست بردے هم بعمل آوردند میر محمد جعفر خان شش روز در دولت خانهٔ مهابت جنگ که دار الاماره مرشد آباد مقرر گشته نزول نموده روز هفتم که شنبه هیجدهم محرم سنه مذکوره بود مع افواج انگلیشیه از مرشد آباد باراده جنگ بیرون رفت ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر رسیدن خبر کشته شدن محمد تقی خان بهادر بعالی جاه و فرستادن افواج دیگر بجنگ و نمودن آثار ادبار میر قاسم خان

میر قاسم خان خبر کشته شدن محمد تقی خان مرحوم در نواح کٹوه و بردوان شنیده پریشان خاطر گردید شیخ هیبت الله وغیره افواج متعینهٔ سابق را حکم بتوقف بر سوتی نموده اسد الله خان پسر میر حسین خان را که فوجدار تر هٹ سابے بود و ذکرش در بیان تسلط عالی جاه بر صوبهٔ عظیم آباد گذشت با شش هفت هزار سوار دیگر و مالکار و سمرو را با هفت هشت پلٹن و شانزده توپ مع اسباب آن و میر ناصر دار و غه باندران را علے الفور بکمک فوج مذکور فرستاده فرمان نوشت که همه با تفاق در میدان سوتی با افواج انگلیشیه بجنگند و شیر علے خان فوجدار پورنیه را که یکے از زادگان متوسلان مخر الدین حسین خان پسر سیف خان مرحوم و در وقت میر قاسم خان بمدارج علیا ترقے نموده بجاے صولت خبگ و سیف خان فوجدار تمام پورنیه بود نیز

تاکید نوشت که عبور گنگا نموده شریک معین اسد الله خان وغیره افواج متعینه باشد اسد الله خان و شیر علی خان وغیره افواج قطع منازل نموده بشیخ هیبت الله و جماعه داران دیگر در میدان سوتی ملحق شدند ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر جنگیدن افواج عالی جاه در میدان سوتی با انگلیشیان و مغلوب گشتن باقتضاے گردش آسمان

روز سه شنبه بیست و یکم محرم تقارب فتین روی داده مالکار امنے و سمرو بشارع صفوف آراستند و اسد الله خان دست راست الیشان بجمعیت هشت نه هزار سوار و دوازده هزار پیاده بفر و شکوه تمام استاده و در جنب هر دو فوج مذکور شیر علیخان بجمعیت دو سه هزار کس جا گرفت ازان طرف افواج انگلیشی که ظاهرا زیاده از سه هزار کس نموده اند صف آرا گشته مقابل شدند و جنگ در پیوست از طرفین گلوله بارے توپ بعمل آمده افواج انگلیشے قدم بقدم پیشتر میرفت اسد الله خان که دعوی شجاعت بسیار داشت با فوج همراهے خود بسمت یمین حرکت نموده نصف میل یا قدرے افزود راه پیمودند درین ضمن افواج انگلیشی غلبه بر سمرو و مالکارامنے ظاهر ساخت اسد الله خان بارنقا داعیه یورش از پهلوے فوج انگلیشے نمود چون رایها بران قرار یافت میر بدر الدین خان یکی از رساله داران ملازم عالے جاه که متعین اسد الله خان بود با خوان و اعوان ازان مجمع علحده گردیده علم خود کشود با اسد الله خان گفت که من منتظر نعره شما و رفقاے شما هر گاه اسپان را عنان دهید انشاء الله تعالے سبقت بر شما میگیرم ما بعد عنان داده تاخت آمدن میان فوج مقابل سکوت بعمل نیاید تا اینجا مقدر است بعد جرات باید رسے روزنماید بعد قبول این امر سید مذکور گوش بر آواز اسناد چون نعره الله اکبر از ان جماعه گلبرز شنید و دید که فوج هاے خود جنبید بالتو دسوار که دران وقت همراه داشت بر دشمن تاخت و از دست چپ او میر ناصر داروغه باندازان و غیره بورش بر صف دیگر از فوج انگلیشی آورد ند و عرصه بر انواج انگلیشه تنگ گردید تلنگه هاے مقابل میر بدر الدین خان کمتر از یک هیس بود پس پا گشته در آمدند بطرف پشت سر خان بود در آمدند و از اضطراب قریب بود که غرق شوند آب تا بگلو و سینه آنها رسید بعضے از همراهیان سید مذکور مجروح و بعضے مقتول در میدان افتاده سیزده کس همراه او بود ند گوے سنید وق در دست اسپ سوار ش خورده استخوان شانه شکست و اسپ برادر ش نیز همانجا رسیده غلطید و از پیش قدمان همراهان اسد الله خان نیز سه چهار در میدان کشته و بعضے نیم جان افتاد ند باقے مردم پا بفرار نهادند حال جریحان که چون بعمل تپان بود ند جرات پیش آمدن نیافته دو تر از میر بدر الدین استاد ند و میر بدر الدین سدی از خندق پر آب و گل آن که بلند کرده بود ند رو بر دیافته در گذشتن از انجا نمی توانست می گفت که هر چند صد اکردم و اشاره نمودم تا اسد الله خان مع سواران برق انداز رسیده بر سر تلنگان پس پا بر نگشتند خان مرقوم جرات نیافت و سرداران انگلیشه فرصت یافته از سر نو بآرایش صفوف و برآوردن توپ پیشان از دحام مردم بمقابل لشکر مخالف پرداختند و بطرف دیگر میر ناصر وغیره که هجوم آورده آثار غلبه بر لشکر انگلیشی ظاهر نموده بود ند تا بر نرسیدن مدد از هیچ سو کارے از پیش نبرده زمانے ایستاده با فوج انگلیشے دست و گریبان مقابل هم استاده ماند افواج انگلیشه که روبروے اینها بود تفنگهاے خود حسب الحکم هیجم آدمس بر سینه خود گذاشته نوکهاے سنگین شمل و ندانهاے سین برابر هم چیدند تا خصم را بحال گذشتن ازان و رسیدن درمیان میسر نیاید باین احوال رافقیر بگوش خود از کرنل کاڈرڈ و معتمدان طرفین شنیده جرنل گاڈرڈ که دران وقت کپتان یا لفٹنٹ بود بے گفت که در جنگ سوتی اگر مردم عالے جاه را عبث عبث چند روز دران میدان مشغول تفنگ تازی دارند کار ما باتمام رسیده بود چون زمانے

در انتظار مدد گذشت و پیش قدمان حربہ چنانکہ ازین قدر فاصلہ بدشمن توان زد نداشتند ہر چند باشارہ و آواز دعوت عقب ماندگان نمودہ استمداد از انہا کردند کسے امداد و اعانت آنہا نفرمود و بمشاہدۂ این احوال از نصرت مایوس و کمال افسوس بو دند کہ دہن دشمن گیتان فوج مقابل مالکارا رسنے و سمرو مخالفان خود را مغلوب و پافتہ دو سہ کمپنی تلنگہ را بکمک این فوج مغلوب انگلیشی فرستاد و فوج مغلوب ہم مردم مقابل خود را جماعۂ قلیل دیدہ دریافت کہ کسے بعد اینہا جسارت ننمودہ حواس خود را درست کردہ اضطرار و پریشانی بجمعیت و اطمینان مبدل ساخت میر بدر الدین این احوال دیدہ مع رفقا بتسکین و وقار از عرصۂ کارزار برگشت و میر ناصر و غیرہ بجالت ہا نجا ماندہ از شلک فوج انگلیشے کہ بعد فوج خود آمدہ بو د در میدان مردان جان عزیز در باختند مالکارا رسنے و سمرو خود بیشتر روی گردان شدہ از شارع عام بپاے فرار سلک مذلت پیمودہ بو دند متعاقب آن ہر دو سید خان ہم بقدم اضطراب آوارۂ دشت ادبار گردید باقی ماندگان میدان سر در پے او گذاشتہ دست از آب و برد داشتند و نسیم فتح و فیروزے بر پرچم علم انگلیشے وزیدہ جماعۂ مذکورہ مظفر و منصور شدند و مجروحان مطروح را از میدان برداشتہ باستعلاج و اصلاح احوال شان پرداختند و افواج منہزمۂ میر قاسم خان قطع مسافت بکمال استعجال نمادریاچۂ او دھوا کہ عالی جاہ برای ہمین قسم روز ہا آنجا آرامستہ و استحکام دادہ بو دنمودہ در انجا ماوی گرفتند افواج متعینہ مکان مذکور مع مردم فراری میدان سوتے و تازہ متعینان ہمہ کہ در آنجا رسیدہ بو دند ہمان مکان تحصن جستہ مستعد مدافعہ گشتند و بعالی جاہ این خبر رسیدہ موجب مزید تشویش و اندیشہاے پیش از پیش گردید +

نقل عجیب متضمن حفظ قادر رقیب

کرنل گاڈرڈ بہادر کہ الحال جرنل و سالار فوج متعینہ نواح صوبجات دکہن و گجرات است حضور فقیر تقریرے کردکہ از جملۂ مجروحان فوج عالے جاہ یکی بو د کہ زخم شمشیر بر سر بدین نحو داشت کہ در وسط کاسۂ سر شمشیرے رسیدہ تا ہر دو شقیقۂ برابر بریدہ بو د و اکثر امید شفاے او نداشت بلکہ در زمرۂ مردگان مے پنداشت مجروح مذکور بی ہوش بو د اما چون آمد و شد نفس داشت ناچار او را ہم از میدان برداشتہ و زخم را بجبیرہ بستہ باجر یحان دگر نگہداشت روز سوم کہ بملاحظۂ جریحان در مرہم کارے ایشان آمد دید کہ مجروح مسطور رجاق شدہ حقہ گلوگوچک ہر دو دست گرفتہ مے کشد و جراحت ملتئم گردیدہ حاجت مرہم ندارد اما ہر دو چشم او از نور بینائے عاطل و محروم گردید بفعل اللہ ما یشاء و یحکم ما یرید + +

ذکر رسیدن خبر شکست سوتے بعالے جاہ و فرستادن او متعلقان و اموال خود را بہ قلعۂ رہتاس و بر آمدن او بمدافعۂ انگلیشیہ در کمال بیم و یاس + +

عالی جاہ بمجرد استماع خبر کشتہ شدن محمد تقے خان بہادر متنبہ گشتہ در فکر فرستادن اموال و متعلقان بطرف قلعۂ رہتاس گردید و زنہاے بسیار کہ بضابطہ امراے ہند در خانہ او جمع آمدہ بو دند اکثرے از آنہا را کہ بارگران بر طبع حیران و قابل اطلاق نبرعم او بو دہ اند مبدکردہ فرمان دادکہ ہر جا خواہند بروند و زن خود دختر میر جعفر خان را با جمیع نسوان سپرد خود و اموال اندوختہ برگشتی و افیال و ارابہ و شتران بار نمودہ مصحوب میر سلیمان خانسامان و راجہ نوبت سنگھ و بعض ملازمان معتمد دیگر بقلعۂ رہتاس فرستاد و ازین ہمراہ اندک انقلابے در مزاج ملازمان قابو طلب و نوکران بی ادب ہمرسید

اما بنابر تسلط هراسیکه از میر قاسم خان در دل شان بود خیدان تغییر و تبدیل در انتظام و اوضاع نسق آوری و مذاد چون مصحوب یافتن فوج خود در نواح سوتی شتاب زیاده تر مضطرب گردیده داعیه برآمدن از قلعه مونگیر با عساکر افواج متعینه دریاچه اودهو نمود مخفی نماند که دریاچه اودهو از جبال جنوبی راج محل جریان یافته به گنگا پیوسته در نهایت عمق و اکثر کنارهای او صحرای خاردار است و غیر از سپلی که بران دریاچه عمارتی جاه ساخته است راه دیگر ندارد و عالی جاه دریاچه مذکور را چند قدم عقب گذاشته بیشتر ازان خندقی عمیق کنده و سدی بران در نهایت متانت بسته بکوهستان متصل گردانیده ماورا خندق مذکور چیلهٔ عظیم عمیق از دامن کوهستان تا نزدیک دریای گنگاست و بران خندق هم پلی خام بسته و در سد راهی پرپیچ و خم بطور قلعه گذاشته عبور و مرور اختصاص بهمان یک راه دارد غیر ازین راهی این طرف گنگا برای راج محل نیست مگر کسی از گنگا برکشتی عبور نماید این نیز در صورت فراهمت افواج متعذر است بنابرین جای مذکور را که اصعب طرق فی الحقیقة است عالی جاه استحکام داده در حمایت و مدافعهٔ انگلیشیه اسلم شقوق میدانست و افواج متعینه را مرتبا تاکید در حراست مکان مذکور نموده به پشت گرمی آنها بشارت برآمدن خود عن قریب از قلعهٔ مونگیر نگاشت و تاریخ سفر مقرر نموده و تتمهٔ نهصت درست دیده پیش خیمه را بیرون فرستاده و باحضار و جمعیت عساکر فرمان داد ❊

ذکر برآمدن میر قاسم خان با عساکر افواج متعینهٔ اودهوا و کشتن بسیارے از مقیدان بیچاره و رسیدن ناگاه چینا نگر آواره

چون عالی جاه از کارسازیها فراغ یافت بتاریخ بیست و چهارم محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجرے نبوی از قلعهٔ مونگیر وقت شب که ساعت مختارش بود برآمده داخل خیام گردید و چون سفاکے در مزاج او رسوخ یافته و دلالت گرگین خان این شیوهٔ رامی افزود در بنولا که اختلاے در ارکان دولت عالے جاه بهم رسید از طرف مقیدان اندیشها پیدا کرده خواهان قتل آن بیچارگان گردید هر چند تفصیل اسمای گرفتاران معلوم نیست اما باجمال انقدر رسیده اتم که جانه کینرے بوده انداز جلهٔ خواصے آنها راجه رام نارائن ناظم عظیم آباد و راجه راج بلبهه دیوان شهامت خنگ که بعد انتقال آن مرحوم بدیوانے میران اختصاص یافت پس ازان در عهد عالے جاه نیز در اوائل مورد مراحم و نائب نظامت عظیم آباد بود مع چند پسران و برادران امید رام مع پسر و راجه فتح سنگه و راجه بنیاد سنگه زمینداران نگارے و شیخ عبد الله که در پونیه مقید بود و اکثر از جملهٔ زمینداران و دیگر نام آوران که در زمرهٔ اسرا بوده اند همه را روانهٔ صحرائے عدم گردانید رام نارائن را شنیده ام که سبوئے پر از ریگ در گلو بسته غرق گردانیدند و شاید دیگران را هم همین روش از دنیا گذرانید؛ جماعهٔ انگلیشیان بیچاره را در کمال احتیاط مقید نگهداشت هر چند گرگین خان در قتل اینها هم استعجال مے نمود لیکن عالیجاه بزعم خود مصلحتے در وجود آنها داشته سخنش را درین خصوص نمی شنود و سپاه هند بضابطه پوچے که دارند دران وقت اندک سرتابے و اظهار تمرد آغاز نهاده تنک ظرفیهاے خود ظاهر مے نمودند و عالی جاه بمدارا و مماشات میگذرانیدند تا آنکه آهسته مع فوج بدجائے چینا نگر رسیده مقامات نمود و افواج سابقه و لاحقه بر مورچال او دهوا قائم گشته سد راه عبور انگلیشیان گردیده و درین ضمن که خنگ انگلیشیه با محمد تقی خان اتفاق افتاد عالیجاه جویاے رفقای جلادت پیشه بود آرزو نمود که کامگار خان متین هم برخاتش درآید علی ابراهیم خان بهادر را واسطهٔ این امر گردانید خان مرقوم بذل جهد خود نموده او را احضار فرمود چون آمد وجهے لائق براے او مقرر نموده در سفر نالهٔ چینا نگر همراه گرفت ایامے چند که دران مکان گذشت کامگار خان را

گرگین خان تکلیف رفتن بنالهٔ او دهوا که مورچال بود نمود کامگار خان درجواب گفت که فوج حاضر آنجا زیاده از احتیاج واکثرے
از انها در جاهاے خود دور از مورچال معطل وبیکار نشسته اند من اگر بروم از انجمله خواهم بود بهتر آنکه رئیسی مطاع برائے آن لشکر
متعین شود تا حاضران اطاعت او نموده بکار سرکار مستعد وجان فشان باشند درین باب سخن بطول کشیده کامگار خان
رنجیده وگفت شما خگ راچه مے دانید وکجا جنگیده اید انچه من میگویم مناسب وصلاح حال است گرگین خان آزرده گشته
شکایت نزد عالی جاه برد وگفت کامگار خان باشعار علی ابراهیم خان بجنگ او دهوا نمی رود عالی جاه بتعلیم گرگین خان
باعلی ابراهیم خان درین خصوص کنایهٔ سخنان چند گفت خلاصه اش آنکه کامگار خان بانتظار قضیهٔ نامرضیهٔ بجنگ نمی رود و
ارادهٔ اش آنکه اگر نوع دیگر شود فاپویافته لشکر را غارت کند گرگین خان مے گوید که شاید انتظار امر شما دارد علی ابراهیم خان
عرض نمود که چاره اش آسان است بنده راد رحضور نظر بند فرموده کامگار خان راهرچه منظور باشد مامور فرمایند عالی جاه
قدرخواهے نمود علی ابراهیم خان سؤال وجوابیکه باگرگین خان وکامگار خان گذشته بود بحضور عالے جاه مفصل
ظاهر نمود عالے جاه هم رفتن رئیس مطاع برائے لشکر او دهوا پسندیده وگفت چنین کسے کیست علی ابراهیم خان عرض نمود
که غیر گرگین خان دیگرے را این مرتبه جناب عالے ندا ده اند اما غلب که او نرود عالے جاه گفت چه مضائقه دارد علی ابراهیم خان
عرض نمود کار ریست بتو به نزدیک امتحان شود عالے جاه که تکلیف رفتن بگرگین خان نمود جواب داد که احوال او دهوا
انچه ارشاد مے شود واقعیست ومرا هم خبر رسیده لیکن من پاسے خود را بپاے عالی بسته ام ودراین دار وگیر خیالعالی
را تنها گذاشتن نمی توانم بهرصورت گرگین خان نرفت وکامگار خان را علی ابراهیم خان برائے رفع بدنامے خود در اثنائے
برفتن بیرپهوم برائے تنبیه فساد نمودن تا رفته دران نواح آشوبے وشورشے افگنند وافواج انگلشیه را پریشان خاطر کرده
درتذبذب اندازد چون قدر یاور نمود قبل از ورود او قضیهٔ او دهوا انجام یافت واز شدت برسات وطغیان آبها که
درینگاله بافراط باشد. راه تگ تاز مسدود گردیده فرصت چپاولے نیافت وبعد شکست او دهوا کامگار خان
برگشته بجاے خود رفت وبالشکر عالی جاه پیوستن نتوانست وبعد ازین آوان که میر قاسم خان بر دریا چه چپانگر
مقامات داشت میرزا نجف خان که از اقربائے میرزا محسن برادر صفدر خنگ واز اولاد نجف خان صدر الصدور
ایران وبالفعل سپه سالار سلطان هند وامیر الامراست از دست نفاق شجاع الدوله خلف صفدر خنگ بجان آمده
تنها با معدودے از رفقا از ممالک محروسه اش برآمده بخدمت عالی جاه رسیده او ورودش را مغتنم شمرده بفوق
خود وبحسب خواهش او سمدو کمک مستحفظان مورچال او دهوا مامور ساخت +

ذکر بدر رفتن میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار خنگ از لشکر عالیجاه بے اذن واطلاع بطرف پورنیه ومسخر نمودن ضلعهٔ مذکوره بتایید آلهٔ +

ههدر بن حیص ربعیص میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار خنگ خلف سیف خان بن امیر خان صوبه دار کابل که همراه
میر قاسم خان در سونگیر میگذراینده وجهے لائق مشاهره نمی یافت گاهے قلیل مجهے میر قاسم خان برائے او مے فرستاد
ولعسرت اوقات گذرانیده بفرو ختن اسبابے که میرد اشت معاش مے نمود انتهاز فرصت نموده کشتی چهٔ کهنه
بهرسانیده وملاحانش را بانعام راضے ساخته ورزوایاے سواحل گنگا بنام رفاقت عالی جاه ومدام اسباب سفر

خشکی نخفی نمیگذارند و پایان کار میر قاسم خان میدید ناگهان بی خبر از جمیع دوستان بطرف پورنیه پنهان رفته در سیاهی شب بخانهٔ محمد بیگ پیرزادهٔ پدر خود فرود آمد او بر جان خود و سپه دار جنگ از سیاست عالی جاه ترسیده ماذن او را در خانهٔ خود بلکه در پورنیه صلاح ندید و گفت زود باید برگشت سپه دار جنگ برهمان کشتی سوار گشته در دریاچهٔ کوسی قدیم که چار پنج کروه دور از آبادی پورنیه و محل اجتماع دریاچهٔ مذکور با نهر سونرا که زیر آبادی مذکور می گذرد بود در کنجی از دریاچهٔ مذکور مخفی با دوسه خدمتگار به تبدیل نام پنج شش روز گذرانیدند و بعض هرکارها را مقرر ساخت که خبر جنگ نهراوه هوا قبل از انتشار باو رسانند چون انگلیشیان بر مستحفظان اودهوا غالب آمدند و شکست بر نوکران عالیجاه افتاد اول خبر بمیر روح الدین حسین خان رسید و بمیر علی خان فوجدار پورنیه متعین افواج مستحفظ اودهوا و مکان مذکور از فوج خالی بود دو برادر او با معدودی در دارالحکومته مثل اخ وقف افتاده بودند ز خطیری قریب بدولکه روپیه برگشتیها مارشده بنابر ارسال خرج لشکر متصل بکشتی سپه دار جنگ توقف داشت و پیادهٔ چند نگهبان آن بوده اند سپه دار جنگ خبر شکست اودهوا بعجت دریافته سرشت بازنجانه پیرزادهٔ مذکور درآمد چون پدرش مدت سی سال حاکم آنجا و در عهد صولت جنگ مرحوم نیز داماد او و بهر صورت مخدوم زاده مردم آن مکان و از خاندان عمده و هزاران کس نوکر پدرش و ممنون احسان این عزیز بوده اند اگشته دوستان مخلص خود را که اعتماد بر آنها داشت مخفی طلبیده بهر یکی گفت که هرکس با تمام آشنا و صاحب جرأت و اهل یراق باشد امشب همه را نزد من باید آورد که صبح ان شاء الله تعالی بر سند ایالت انجا جلوس می نمایم دوستان مخلص چار سو دو بده و اصدقای معتمد خود را فراهم نموده حاضر آوردند تا صبح جمعیت صد کس کسری گرد پیش برسراو جمع آمد اول وقت نماز گور دیال سنگه را که نمک پرورده خاندان او و در آن وقت متصدی کارگذاری پورنیه بود طلبیده و خلعت حاضر شد بجز خنجر مرصع را در قابوی خود آورده سپرد معتمدان خود و خود بر اشهب اقبال سوار گشته بی خبر بردار الاماره بنخیت و نایب میر علی خان را که او و منیب او هر دو نمک پرورده پدرش بودند طوعاً و کرهاً ملازمان رکاب سپه دار جنگ گرفته در حضور آوردند و او غیر از اطاعت و گذرانیدن نذر و آداب مبارکباد چاره ندید سپه دار جنگ در دار الامارهٔ بر مسند فرمان روائی جلوس فرموده حکم بنواختن نقارهٔ شادیانه نمود و حسب الامر بعض آمده احباب و نوکران قدیم خاندانش مع موالی و ایالی حاضر آمده نذر مبارکباد گذرانیدند همان وقت سردم معتمد فرستاده کشتیهای خزانه را که بجای خود گذاشته آمده بود کشیده طلبید و بر کاری و معتمدی را معین ساخته عرضی و خطوط مبارکباد بمیر جعفر خان و انگلیشیان نوشته فرستاد چون میر جعفر خان را هنوز جنگ بعالی جاه باقی بود این امر را غنیمت شمرده سند خدمت پورنیه بار قائم الطاف و مواعید اعطاف بنام او نوشته فرستاد و سپه دار جنگ بنصرت بخت بیدار بر مسند فرمان روائی پورنیه اتکا نموده حکمرانی و مهربانی برای عالی و ادانی آغاز نهاد و حکومت آنجا برای او مقرر گشته تا اواسط عهد نیابت نظامت ظفر جنگ بحال برقرار ماند ✣

ذکر جنگ اودهوا و ظفر یافتن جماعهٔ انگلیشیان بر افواج میر قاسم خان

افواج میر قاسم خان بر دریاچهٔ اودهوا و مورچال آن نظر بتبانتش فارغ البال بمدافعهٔ افواج انگلیشی نشسته هجوم نیخچه و برق اندازان از حد گذشت اسد الله خان با فوج خود سمرو و مالکار اسمنے و اریعون با توپها و بندوقهای چقماقی

و محمد تقی خان خلف اکبر علی خان مینگ باشی و عالم خان و جعفر خان و شیخ هیبت الله و میر همت علی بخشی و بعضی افواج مع رساله و اتباع خود در محافظت سد مذکور سعی پرداخته اما عبور مخالف از انجا متعذر شمرده اوقات را خصوصاً در شب بغفلت می گذرانیدند و اکثری که نام سرداری و اندک مایهٔ زری بهمرسانیده بودند بشرب خمر و تماشای رقص و خوابیدن با فواحش مشغول بوده اند درین عرصه میرزا انجف خان که وارد گردید بعض مردم از رفقای میر بهدی خان برادر اسد الله خان و بعضی از همراهیان خود و ملازمان ماله جاه چیده بهراسی خود گرفت و بر مورچال او و هوا خواهان آنجا بلدی بهمرسانیده راهی پایاب از جبل که سد یورش انگلیشیه بود پیدا کرده هنگام شب وقت سحر از ان راه بیرون رفته در غفلت بر لشکر انگلیشیه جائیکه خیمه گاه میر جعفر خان بود تاخت و تنزلی در ان معسکر انداخت و میر جعفر خان مضطرب الاحوال بر کشتی سوار شده قاصد کشادن کشتیهای خود گردید بعضی از افواج انگلیشی رسیده تدارکش پرداخت و میرزا انجف خان دست بردی نموده بجای خود برگشت ازین قسم تگ و تاز که مکرر بعمل آمد انگلیشیان در تفحص راه افتادند که از کجا این مردم بر سر آیند ظاهرا سولدادی از انگلیشیان مدتی قبل ازین هنگامه از جماعهٔ خود گریخته در سلک ملازمان عالی جاه بود و موافق ضابطهٔ مستمره هرگاه او بدست آن جماعه می افتاد کشته می شد ازین راه که میرزا انجف خان بیرون میرفت آگهی یافت و شبی بنا بر احتیاط ازان راه خود نرفته نشانی جا بجا گذاشت و خود بر کنار جبل رسیده بزبان انگلیشی فریاد بر آورد که من فلان کسم اگر از جرم من گذشته از قتل امان دهید راهبری نموده شما را بالای مورچال میرسانم بعضی از سرداران آواز را شناخته عهود و پیمان امان را موکد بایمان غلاظ و شداد نمود و آمده ملاقات کرد بعد بحمعی شبی مقرر گشت که او آمده همراه میر و تا آن عرصه زینه ها ساخته و اسباب یورش انچه باید آماده نموده منتظر آمدنش گشتند او ثلثی از شب گذشته رسیده و پلٹن گرانڈیل که کرنل کادر در ان وقت لفٹنٹ آن پلٹن بود باین کار مامور گردید و علامت عروج بران مورچال با همدیگر چنین مقرر گشت که هرگاه پلٹن مذکور را عروج میسر آید مشعل مهتابی روشن نماید پلٹن گرانڈیل توسدان و بندوق را بر سر گرفته چون نصف شب گذشت بدلالت انگلیش معلوم از راه جبل که اغلب کم از یک میل نخواهد بود در ان شب تار در عین آب که جائی تا لبینه وجائی تا کمر بوسط نموده در دامن مورچال مذکور رسیده مستحفظان آنجا اکثر نیابر استیعاب و عبور مرور ازان آب در خواب غفلت بوده اند پردلان انگلیشی زینها گذاشته بالا بر آمدند نفیرے نوازے بیدار گشته خواست نفسی کند یا دمے در نفیرے خود بدمد بالا بر آمدگان بر خم سنگین بندوق که بطور سنان میباشد کارش تمام ساختند و جماعتے متعدبه چون بالا بر آمد صفوف آراسته مشعل هجوم بر افروختند افواج و رؤساے انگلیشی محاذے پل و دروازه که مستعد و منتظر بوده اند بمجرد مشاهده مشعل هجوم آورده با فروختن آتش حرب و قتال و تفنگ راندازے و گولا افگنی توپ اشتعال واز دحام نمودند و پلٹن مذکور فراهم آمده مستحفظان غفلت شعار خواب آلوده را ازیر شلک آتش بار گرفت در اول شلک جماعتے کثیر مع محمد تقی خان مینگ باشی مجروح و بضرب از انها مقتول شدند و میر همت علی غازی پوری که بخشی بعض افواج بود نیز مقتول گردید و بر کنار خواب غفلت جست غیر از فرار در بارهٔ خود چاره ندید چون احوال بقیة السیف تا بانجا رسید فوج انگلیشی که روبروی دروازهٔ بود نیز در آمده رستخیز عظیم در فراریان افگند و مردم مضطرب خود را در دریاچه مذکور افگنده بعضے بساحل نجات رسیدند و برخے غرق گردیده ممات گردیدند سرداران انگلیشیه بمشاهده سراسیمگی مردم مورچال خوشحال گشته یک پهره خود را که عبارت از شش هفت نفر بر پل پخته دریاچه مذکور استاده کردند مثل سمرو و مالکار وغیره که بیشتر بدبر رفته بودند محفوظ ماندند باقی ماندگان که خلق بحساب نبود هر که مے آمد بحکم سمرے که عبارت از تلنگه ما مور بحراست است اسپ و یراق و اسباب خود را گذاشته در نهایت مذلت

دخوارے عریان از عزت جلد نے بدرے بر دمیرزا نجف خان با سعدود سے از رفقاے خود رتبه کوهستان گرفت و اسد الله خان پیاده پا دو میل راه پیموده اسپی برا سواره یافت پیش قدمان عرصهٔ فرار با اسباب و اغتنا قطع طریق نمود ند و پس ماندگان کسے که حیاتش باقے بود بغنایت تمام ازان جارباے یافته با خوان و احباب خود بلشکر عالی جاه پیوست شب دوشنبه بیست و ششم صفر سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و هفت هجرے نبوے صلی الله علیه وسلم پوریش مذکور بعمل آمد و چار گهڑے روز مذکور برآمده شکست فوج میر قاسم خان بانجام رسید افواج انگلیشیه ظفر یافته قائم مقام گردید روز دوم یا سوم خبر این شکست که کمر میر قاسم خان شکست بعالے جاه رسیده وسیله پریشانی خاطر او گردید تمام روز بناچارے گذرانیده چون شب درآمد بصلاح گرگین خان مراجعت بمحاربه ترجیح یافت و عالی جاه ساعتے از شب باقیمانده بے آنکه روے کسے ببیند سوار شده بمونگیر معاودت نمود لشکریان ناچار در پے آقاے خود ره سپر گردیده بمونگیر رسیدند عالی جاه در قصبهٔ مذکوره دو سه روز توقف نموده اسباب قلیل که در قلعه بود برداشت و موجودات سپاه را بنا برا ظهار اعتماد ارخود دور ساخته مزاج ملازمان در باب اطاعت و عدم انقیاد دیده ازان مصمم تجمع حاصل نمود در ان وقت علی ابراهیم خان بهادر التماس کرد که بیشتر در باب رها کردن سرداران انگلیشی معروض شده بود پیرائی نیافت الحال هم اگر واگذارند کمال نیکنامی است و اگر منظور نباشد مردان را نگهداشته بعضے از نسوان که ازان جماعه گرفتار بسوارے بجره با احترام پیش میجر آدمس باید فرستاد برآشفته گفت بگرگین خان باید گفت چون با و گفتند رنجیده و گفت این وقت کشتی کجاست و التفاتے باین امر که نهایت مناسب بود ننمود و عرب علی خان نام عربے را که از نواح بغداد و نهایت نامرد پیراز حماقت و لداد و از رفقاے گرگین خان و متوسلان او بود بقلعه دارے مونگیر باد و پلٹن بعین نموده بطرف عظیم آباد نهضت نمود و مسٹر الس و مسٹر جے و مسٹر لشنٹن وغیره انگلیشیان را همراه مقید داشت صعوبت عبور راه خصوص تا بناگه رهوا بیانے نیست که در کل لاجهان گذشت و اکثر مردم باندیشهٔ عبور از پل هوا که از کشتی درست نموده بودند و مرور راه که از طغیان آب گرداب هلاکت اکثر حیوانات بود اراده پیش رو ی نمودند بنده و یوسف علی خان مرحوم خلف غلام علی خان مغفور و میر شطارے و میرزا باقر و میرزا عبد الله اخلاف آقا میرزاے مبرور با تفاق سبقت نموده از پل رهوا گذشتیم و یک روز در اسنجا توقف نموده شب دوم که تاریخ آن بافضل درخاط نمانده ساعتے عظیمی و انقلاب جسیمی رو بدا د ساعتے مذکوره کشته شدن گرگین خان بود که ناگهان روی نموده و آن اجل گرفته بمکافات بدباطنی خود گرفتار آمده جهان بے اعتبار را زود پدرود ساخت ✣

گرفتار آمدن گرگین خان بچنگال گرگ اجل و کشته شدن او بتقدیر خدای عزوجل و کشتن میر قاسم خان جگت سیٹهه و برادرش را از راه عناد و مقتول شدن انگلیشیان مقیم در عظیم آباد

گرگین خان که کینهٔ عالمے در دل داشت و خود را بتقلید از جماعهٔ انگلیشیان مے پنداشت در لسق ملازمان تبع انگلیشیان نموده میخواست که در اضطراب و اطمینان یکسان بار رفقاے خود برعب و سطوت لسبر برد و نمیدانست جماعهٔ انگلیشیه بچندین جهات براین تسلط و لسق سر ملازمان قدرت یافته اند و ضوابط موضوعهٔ آنرا اکنون در طبائع آن قوم بمنزلهٔ طبیعیات گردیده مصرع از مقلد تا محقق فرقهاست ✣ بیچاره از سنے که اباعن جد به تجارت گذرانند و نبا بر دور و زه دولت و قدرت بر غیر قوم خود که معتاد بآن آداب نباشند چگونه مے تواند که لسق انگلیشے تن تنها جارے نماید بیت کلاغے تک کبک را گوش کرد ✣ تگ خویشتن هم فراموش کرد ✣ القصه عالے جاه دو سه کروه از رهوا رسیده منزل نمود گرگین خان بعادت معهوده پیش از جمیع لشکر

فرود آمده در پال جمیعت خود بود ناگهان دو سه طرق سوار که ساخته و آراسته ادبود و اند حاضر آمده در تنخواه خود چیزے در خواست و جواب تند و تلخ داد آنها انقلاب احوال را دیده در تقاضا شدت و گفتگو سجدت نمودند گرگین خان تصور ایام سابق نموده گفت کسی هست که اینها را دیده نگهدارد و آنها فرصت غنیمت دیده تا خود بدام افتند شمشیر ها کشیده بسه چار زخم پے در پے گرگین خان را از پا در آوردند و عجالة بر اسپان خود سوار گشته راه صحرا گرفتند خبر گشته شدن او شهرت گرفت مالکان را رسمے سواران مذکور را از حد بندوق و اسلحهٔ دیگر دور تر دیده دو سه تو پے که پر از چهره بود بطرف آنها سر داد صدائے تو پها که بگوش مردم اردوے عالی جاه رسید وصول و ورود انگلیشیان را تا گرگین خان قیاس نموده آواز تو پها را محمول بر جنگ کردند و عالے جاه نیز همین خیال کرده بر فیل سوار شده راه میدان گرفت و شور یوم المنشور در لشکر گرگین خان بهم رسیده سرایت بسکر عالے جاه نموده مردم لشکر عالے جاه خصوص صدیقان و بازاریان هم برآمده بے آنکه حقیقت حال انکشاف یابد راه فرار اختیار نموده اراده عبور از پل رهوا نمودند و سر در پے هم گذاشته ملازمان و بازاریان بے اختیار شروع بآمدن نمودند جماعه کثیرے که پیشتر آمده با شریک منجیم و منزل بودند احوال واردان دیده مضطرب گردیدند درین ضمن شام شد و بلوای عام فراریان روبازدحام آورد عمده ها مشاعل بر افروخته مے آمدند فقاسی ها خصوص یوسف علی خان و میرزا با قر مرحوم را با اس سنوسے گشته در تفحص احوال ساعے شدند و مردم را فرستاده از گریختگان پرسیدند هر یکے همین جواب مے داد که سخن گفتنی نیست استماع این خبر اضطرار ها افزود چون احدے خبر از جائے نداشت و بنا بر خوف عالیجاه نمی توانست که قیاس خود را طاهر [illegible] که سخن گفتنی نیست می گفت و علی التصال دراز دحام و کثرت مردم مے افزود پل مذکور نمونهٔ صراط آخرت شده عبور دمور و سفر گشته بود از تصادم کشتیهای پل که هنگام عبور را به وافیال بهم گر میخورد صدائے مثل آواز توپ که از دور آید بگوش هر دم میرسید و یقین مے شد که خنک توپ در میان است و ظن غالب همانکه انگلیشیه رسیده چون دریا چه [illegible] خنک توپ شروع گردیده تا آنکه رای یوسف علی خان هم برین قرار یافت که اسباب را بار کرده مستعد باید ماند یا بطرفے فرو باید راند فقیر و میر شطارے مانع گردید چون قریب بنصف شب گذشت و آسنوب اندکی فرو نشست فقیر یکے از معتمدان را فرستاده باو فهمانید که بر سر پل رسیده انتظار کشد و هرگاه از وجوه و معارف لشکر کسے عبور کند اندک عرصه را با و مشایعت کرده از و باید پرسید که ما جرا چیست فرستاده حسب الاشعار بعمل آورد پالکے مخفوف مع دو سه سوار چون از پل فرود آمد چند قدم همراه او رفته از سوارے پرسید او احوال را نقل نموده گفت برین پالکی لاش گرگین خان است برائے دفن حسب الامر عالیجاه مے بریم بعد استماع این خبر اطمینان میسر آمده فارغ البال نشستیم صبح عالے جاه هم رسیده و هما نجا منزل گزیده روز دیگر عازم پشیر گردیده و در منزل قصبهٔ باڈه جگت سیٹھه و مهاراجه سروپ چند را به تپاک بیدریغ گذرانیده و متصل لعظیم آباد رسیده باغ جعفر خان را منزل ساخت و دران عرصه در استحکام قلعهٔ عظیم آباد کوشیده محمد امین خان و افواج دیگر را بجا راست گذاشت چون روزے چند بران گذشت و خبر متصرف شدن جماعهٔ انگلیشیه قلعه مونگیر را شنیدند از شدت غیظ و کینه ثمر و القبل انگلیشیان مقید فرمان داد و آن سنگین دل با وجود اشتراک مذهب که در سلک زمرهٔ یکے از فرق مختلفهٔ عیسویان منسلک بود بلا اکراه قبول نموده و را و اخر ماه ربیع الاول یا اوائل ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجرے شبی در خانهٔ حاجے احمد برادر مهابت جنگ که انگلیشیان همانجا مقید بوده اند و الحال خانهٔ مذکور محل قبور جماعه مذکوره در عظیم آباد گردیده جا معروفے شده است در آمد و بیچارگان بے اسلحه و یراق را بضرب بندوق بخاک هلاکت افگنده شنیده شده که درین اثنا وقت عجز و اضطرار اکثرے ازان جماعهٔ دول از دست نداده بپاے استقلال مقابل قاتلان استاده بشیشه هاے شراب و سنگ و خشت انچه دست داد

جنگیده ره سپر عدم گردیدند و نیز دو سه روز قبل ازین طاهر بوساطت برسنے از مخصوصان خواهان بندوقهاے چقماقے و ترشدان آن برابر بامد خود بودند میسر نشدے گفتند که اگر بدست آید از میان مستحفظان جنگیده برسے آیم و اگر برآمدن میسر نیاید با برو گشتہ سے شویم و جماعۂ کثیرے رامی کشیم ازان همه کس غیر از ڈاکٹر فلرٹن که لعلت معالجات مردم با اکثر عهدگان و ارکان دولت عالے جاه آشنا و با عالے جاه هم از جملۂ امدقا بود دیگرے زنده نماند بنده صبح آن شب که انگلیشیان مقتول گشته بودند بدربار رفت اما از قتل آن جماعۂ محفوظ ماندن ڈاکٹر اطلاع نداشتم بعد سلام ساعتے نشسته برخاستم عالے جاه گفت باشید آشنایان شما سے آید بنده چون بخیر بود متحیر شدم که آشنا کیست و از کجا سے آید بعد ازان گفت که خوب بالفعل بروید خواهم طلبید بنده که از خوف جان خود مجاورت علی ابراهیم خان بهادر اختیار نموده متصل نجیمۂ ایشان خیمۂ میداشت کمر بسته منتظر طلب نشست بعد اندک زمانی چوبدار آمده گفت که سے طلبند رفتم باندک فاصله ڈاکٹر را آورده دند لباس هندے در بر داشت لعالی جاه موافق ضابطۂ این ممالک خیدر روپیه نذر آورد عالے جاه نگرفت و گفت میان ما و شما این عمل نبود و معانقه نموده گفت نزد آشنایان خود بنشینید در پهلوے فقیر نشست عالے جاه گفت که با یاران درزدے و با دوستان و غاز بے چه معنی دارد شما افواج انگلشیه بهانۂ بیماران در خانه خود داشته وقت کار برسے خنگ ما برآورد ید ڈاکٹر در کمال دلاورے جواب داد که من از مردن نمی ترسم اینهمه انگلیشیان را کشته اید مرا هم بکشید اما انهام و غابر خود روا ندارم من این کار نکرده ام اگر ثابت شود الحال هم راضی ام که بکشتن من فرمان دهید عقید تمند خان برادر امیر خان عمدة الملک زنده و آن وقت حضور عالی جاه نشسته بود و خانه آتش دیوار بدیوار خانه ڈاکٹر بود گفت ایشان همسایۂ من اند از ایشان بپرسید و از هر که خواهید تحقیق نمائید چون این سخن بے اصل محض بود خان مرقوم گواهے عدم تقصیر او درین خصوص داد و بعد ازان مهربانے آغاز نهاده گفت اگر خواهید بکلکته بروید والا پیش من باشید ڈاکٹر از هوشیارے رفتن کلکته را انکار کرد عالے جاه منجواست که شاید بر فتن او نزد شمل الدوله صلحے میسر آید فقیر را گفت که ایشان را در تنهائے باید فهانید بنده ترسید که مبادا در تنهائے متهم بامرے غیر مرتبے او گردم اما ناچار الاشعار در سایۂ سر بردۂ ڈاکٹر را تنها برده اینچه مرتبے او بود گفتم هر بازرد و گفت با قتل مسٹر امیٹ امکان مصالحه نیست علاوه دشمن جماعۂ دیگر نیز مقتول شدند بنده آمده با عالے جاه ظاهر ساخت عالے جاه خلوت نموده ڈاکٹر را نزد خود خوانده مرا و علی ابراهیم خان بهادر را شریک مشوره گردانیده ڈاکٹر گفت که این امر امکان ندارد اول نود فوجیکه درعین راهست مرا نمیگذارد که پیشتر روم و اگر پیشتر هم رفتم قتل مسٹر امیٹ در نهایت بے جمعے اقبح اعمال است که از شما سرزده با این عمل مصالحۂ از جمله ممتنعات است عالے جاه ازین امر یاس کلی بهم رسانیده ساکت گشت و گفت هر گاه رفتن نمے توانید هر جا بهتر دانید بمانید و خود را تابع رضاے عالی جاه نموده گفت هر جا شما را خوش آید بنده هما نجا خوش است خلاصه نبای بود نشی در شهر گذاشته لعلی ابراهیم خان امر شد که مکانے تجویز نموده در انجا گذارند و چند کس معتمد بر گمارند تا آمد و شد مردم نزد او و آمد و شد مردم او نزد دیگران نباشد و حاضر ضامنے از ڈاکٹر باید گرفت علی ابراهیم خان ابلاغ امر عالے جاه ڈاکٹر نموده ضامن طلبید ڈاکٹر میر زاهمت علی را ضامن مقرر کرده ضامنے اولو الباب نیده دادخان مرقوم مکانے متعین فرموده فرد آورد و چند نفر معتمد متعین نمود که بر در مجاور باشند و بعد داخل شدن ضامنے میر زاهمت علی در سر کار علی ابراهیم خان از عالے جاه اذن گرفته مردم خود را از در سرائے ڈاکٹر برخیزانید و ڈاکٹر مطلق العنان ماند عالے جاه باستماع خبر مفتوح شدن قلعه منونگیر طرف باغ جعفر خان گذاشته بطرف غربے عظیم آباد متصل العقبه بهلوارے معسکر نمود و صورت فتح قلعۂ منونگیر بدین وجه است که جماعۂ انگلیشیه در انجا رسیده قلعه گیرے پرداخته عرعلیخان

از شدت نامردی در دو روز تپیده راغب و طامع گردید که اگر چیزی بدست آید قلعه را بدست انگلیشیه سپارد و همراهیان تعیین
را مبین امر با خود همداستان ساخت این خبر بانگلیشیان رسید چون باخراج عالی جاه متعجل بودند اندک مبلغی را مسمل شمرده عرض جان
را پیغام دادند او قبول نموده قلعه را بدست انگلیشیان سپرد و آنها قلعه دار خود گذاشته از انجا بعزم تسخیر عظیم آباد نهضت نمودند
چون متصل رسیدند عالی جاه در پهلوی اقامت از حرم دور دانسته قصبهٔ بکرم که یازده کروهی شهر سرائی بود معروف
بعد ویران شدن الحال بسعی مهاراجه کلیان سنگه پسر مهاراجه شتاب رای بازنصورت آبادی گرفته منزل نمود و همیشه از راه
دروازهٔ مغربی که شارعش باختیار ملازمان او و جلهٔ پراز آب و عبور جمیع از بیرون شهر متعذر بود خبر شهری گرفت و انواج و
اسباب باعانت حارسان قلعهٔ عظیم آبادی فرستاد دهم دیبولا احمد خان قریشی را که از عهد عزل رام نارائن مورد عتاب بود
مشمول عواطف فرموده ملازم ساخت و جاگیر پای اورا گذاشت و چیزی هم از نقود بطور مساعده داد و میر ابو طلب
بقدرت الله بن شاه شکرالله قادری که از اعجوبه روزگار و نیابر اختصاصش با میر جعفر خان از نظر افتاده عالی جاهی بود تقرب
سرفرازی یافته میخواست جاگیر گگین خان گبرد و بشری از سفارش مرتبه اش رسیده مشیر تدابیر حروب و ظهیر دولت
متنزلزل عالی جاه گردید و اغلب اوقات تبر تیب افواج و تشیید قلعهٔ اشتمال نموده حسب الامر قلعهٔ عظیم آباد میرفت و
ملازمان عالی جاه تقرب او دریافته باو در اکثر امور معاشات سے نمودند شاید فرصت دیده و خالو یافته باعالی جاه گفت
که ڈاکٹر را در حوالات مردم علی ابراهیم خان بهادر گذاشتن مقرون باصلاح نیست و عالی جاه خود بهیولائے قابل پذیرائی
صورو همیه بود اندیشه بهم رسانیده علی ابراهیم خان را گفت که ڈاکٹر الحال در حوالات دیگران باشد خان موصوف عرض
داشت که جناب عالی را در خاطر نمانده روز یکه ڈاکٹر در سرکار رضا منے داخل کرد همان روز حکم پرخیر انیدن مردم متعین شد
نبده حسب الامر چند نفر پیاده ملازم خود را همان وقت بازپس طلبید الحال هر چه مرکوز خاطر مبارک باشد اصلاح خواهد بود و ڈاکٹر
را از صورت حال اطلاع داده مردم خود را که حسب الالتماس ڈاکٹر دو سه کس بر دوا گذاشته بود نزد خود طلبید ڈاکٹر از خبر
تبدیل مستحفظان بدگمان گردیده بچاره کار خود افتاد و مردم دیگر بهمرسانیده بر دروازه خود نشانیده آنها را فهمانید که مردم میر ابو
را دخل نداده بگویند که بدون امر حضور ما نخواهیم برخاست میر ابو این سخن را دست آویز سعایت ساخته از بهر کاره منعنه شهر
و بعض جاعه داران آشنای خود نویسانید که مردم علی ابراهیم خان اطاعت امر نمی نمایند ڈاکٹر را بمردم میر ابو تفویض نمیکنند
عالی جاه چون مشوش بود بمجال خشونت نیافته کلامر مذکور با علی ابراهیم خان نمود علی ابراهیم خان در جواب عرض نمود که
من همانوقت مردم خود را چنانچه عرض نموده ام طلبیده شده ڈاکٹر را باختیار او گذاشته ام مردم من در انجا نیستند بر که نام
نوکرے من گرفته مزاحمت نماید او را گرفته ببارند نامردم میر ابو بشهر رسند و کارے کنند ڈاکٹر در کوٹھے والندیس رفته و کشتی
محقر شکسته بهم رسانیده ملاح مالک آن را بانعام خطیر راضی ساخت که او را عبور دریا کنانیده بجائے پورکه بعضے از انواج انگلیشی
در انجا بود برساند و بر کشتی مذکور مع میرزا همت علی که ضامن او بود سوار شده راهی شد مردم متعینهٔ عالی جاه که طرف دریا بحفاظت
ما مور بوده اند دران وقت غرق بود که هیچ یکے آن طرف دریا بلکه هیچ سو نمی رفت کشتی را دیده شوریه داشتند و معلوم شد
که ڈاکٹرے رو دتا آنها کشتی را کرانیده و نزد غسل او برسند و ڈاکٹر تا نصف دریا رسید از ان طرف مردم انواج انگلیشی کشتی را
بسوے خود قاصد دیده بر کشتیها سوار گردیده بحمایت او رسیدند کشتی سواران این طرف تر سیده بر گشتند ڈاکٹر بدر رفته
بانها پیوست این خبر بعالی جاه رسیده هر چند لوهم این عمل نسبت بعلی ابراهیم خان نمود اما وقت مقتضی کاوش نبود ✣

ذکر خبگیدن افواج انگلیشی با قلعه عظیم آباد وظفر یافتن برعالی جاه وبدر رفتن او از بین ممالک درحمایت وزیر وپادشاه

افواج انگلیشی بعظیم آباد رسیده از رسته بازار شهر تا بیرون شهر درآمده درحویلی که به پشته میرزا خلیل معروف والحال به معروف گنج مشهور است توپها چیده دیوار قلعه پادشاهی را که از گل وخشت ولبسیار کهنه بود منهدم ساختند اول صبح بود که بضرب گوله توپ وقنبارهٔ متحصنان را از مقابل خود رانده از راه دیوار شکسته داخل شهر شدند میر بوعلی خان برادر عمزاد عالی جاه و میر روشن علی خان بخشی برادر میر مدن که با چند هزار سوار رکبک مستحفظان قامه متعین شده اول شام رفته بودند نزدیک بشهر رسیده داعیهٔ عبور از مهدی گنج وبیگم پوره بیرون شهر داشتند که ازان راه رفته بطرف نخاس سر برآورده افواج انگلیشی یورش آرند نزدیک بتکیهٔ شاه مجنون رسیده برشکست قلعه ودرآمدن افواج انگلیشی بحصار شنیده متحیر ومضطرب شدند وفتح غریمت نموده در برگشتن وخبگیدن متردد بودند که ناگهان تلنگه های انگلیشیه اعد غلبه وگریزیان مستحفظان قلعه از دروازه مغربی معدودے بیرون آمده نمایان شدند واین همه جمع کثیر بے آنکه قلت وکثرت آنها ملحوظ ومعلوم نماید مسلک فرار پیموده در کمال اضطرار بجوی برگشتند که بعضے از مهراهیان در آب جله غرق گردیدند وبعضے در گل ولا افتاده شربت مرگ چشیدند روشن علی خان بخشی نیز در گرداب اضطراب آبے که گل بسیار داشت رسیده از اسپ سوارے غلطید ودستار از سرش افتاده کفش از پا بدر رفت با این فضیحت برگشته بلشکر پیوست وعالی جاه زمانه را بکام اعدا دیده چاره بجز بدر رفتن ندید واز مکرم کوچیده بمحلے پور نزول نمود درین منزل میر عبد الله بالفت وطن ورزوزن بے خبر از لشکر علیحده گشته بزحمت تمام از دست گنواران راه رهائی یافته جانی بسلامت بدر برد واکثر قابو طلبان راهین روش پسندیده آمد احمد خان قریشے بضابطه سرزده درایان زمان ودر ابتدا که عالی جاه عفو تقصیرش نموده بر فاقت خود گرفته بود پیش او ومقربانش بلند پرواز نهایا در داب فاقت نموده نخان بسیار گفت که بنجا در عالم رفاقت چنان وچنین مے نمایند لیکن از سه سال دل پرسے از عالی جاه داشت بعد ورود در منزل شمشیر نگر مامور باستجماع دار سال ذخائر اجناس غله بنابر مصارف لشکر گردیده پیشتر بداؤ نگر رفت وعالی جاه از شمشیر نگر کوچیده محاذی شیخ پوره که محل سکونت افغانی از زمین دار النست دریاے سوهن را پایاب عبور نموده در تلی تهوکه با دسته تاجران معروف بعز اقامت مقام فرمود وزن واسباب واموال خود را که بقلعهٔ رهتاس گذاشته بود نزد خود طلبید میر سلیمان خانسامان که معتمد علیه ومدار المهام نقل وتحویل بود خلاصهٔ اموال ونقود وجواهر را مع زن عالی جاه ودیگر نسوان محجوبه مطلوبه بش آورده بلشکر رسید وهم درین مکان میرزا انجف خان که از نالهٔ او دهوا راه کوهستان گرفته بود از ملک مین سر برآورده بعالی جاه پیوست در جاے مذکور مجلس مشوره انعقاد یافته اختلافے در آرا بهم رسید میرزا انجف خان که مزاج ورویهٔ شجاع الدوله را علی ما هی علیه می دانست رائے برفتن پیش او نمود ومے گفت که هر گز آن طرف نباید رفت خود در قلعهٔ رهتاس با جمعے از خواص ومستحفظان معتمد نشیمنند وفوج را بمن واگذارند من ازین جمله مردم سواران خوش اسپ خوش یراق که در سوارے ماهر وآداب سپاهی گری واقف اند چیده واز پیاده هاییز بقدر حاجت سپر که لائق باشد همراه خود گرفته با انگلیشیان مے آویزم وفرصت آرام واتظام مهیم تا بجنت هر کرا باور باشد عالی جاه از بدے آب وهوا رهتاس وبعضے اندیشهاے دیگر نمی پسندید رائے مذکور دران حین متانتی داشت لیکن تقدیر نگذاشت میرزا انجف خان گفت اگر این رائے را نمی پسندند از راه نبیل کهنڈ عازم دکهن باید شد وبفاقت دکهنیان کاے از پیش می توان برد عالی جاه از دوری راه وجنبیت ازان بلاد ومردم آنجا ومباینت مزاج از جماعهٔ مرهٹه

و فارت پیشگی آنہا بریں ارادہ ہم التفاتے نکرد و رجوع بپادشاہ و شجاع الدولہ اصوب آرا شمرد و خطوط میرزا شمس الدین نیز اعانت این راے می نمود و میر سلیمان بنا بر غرض خود نیز دلالت بہمین ارادہ مے کرد میرزا نجف خان از رفاقت عالی جاہ و صورت جزم عزم رفتن پیش شجاع الدولہ سر باز زدہ قاصد ترک رفاقت بود و ہنوز امرے منقح و مقرر نشدہ بود کہ عرضے احمد خان قریشے متضمن درد و افواج انگلیشے تا بحجے پور رسید ہر چند این خبر دروغ و حیلۂ قریشے مذکور بود اما عالی جاہ را تشویش بی نہایت روی داد و اضطراب عظیمی لاحق حال او شد و درین ضمن عرضے دیگر از خان مرقوم رسید کہ فوجے را بر خباج استعجال از راہ بانے گنگا انگلیشیان فرستادہ اند کہ در زمینہ رسیدہ سد راہ جیدر لنگر شود و زمینداران محالات خود را اشارہ نمود کہ پس ماندگان لشکر و اسباب عالے جاہ را کہ عقب ماندہ متصرف نشوند آنہا حسب الایما بعمل آوردند کہ شتگان آنجا ہم بلشکر رسیدہ اخبار موحشہ را منتشر نمودند عالے جاہ باضطراب تمام پاسے از روز برآمدہ با آنکہ ارادۂ مقام داشت بنا چار سے کرچ نمودہ والد مرحوم از راہ شفقت پندہ اطلب نمود کہ حالیا نزد من آمدہ باید نشست الحال چہ محل رفاقت عالے جاہ ماندہ و عالے جاہ بنا بر آشنائی پندہ با انگلیشیان از فقیر نہایت سرگران و بے التفات محض بود فقیر بپاس اخلاص ملی ابراہیم خان بہادر و میرزا بابو و میرزا عبد اللہ ترک رفاقت تا وصول بامنے غیر لائق دانستہ دست از ہمراہے لشکر مخذول بر نداشت و عالیجا وقت شام بقصبہ سہسرام رسیدہ صبح از انجا ہم پیشتر رفت و در منزل سانوت سہنا بر اب دریاچۂ ورگا دستے درختانہ کہ مرہم تنخواہ مے یافتند وقت شب عالیان تنخواہ را با متصدیان جواب و سوال تلخ و تند روی دادہ صدا ہا بلند شد بہ تبعیت آنہا سوئے در لشکر بہمرسیدہ آشوب عظیمی برخاست بمرتبۂ کہ عالی جاہ مضطرب گشتہ از مسند خود تا سر دروازہ پا برہنہ آمدہ مے گفت کہ بباسر این غوغا را سببی مہیا نیست شاید نمک بحرامے نوکران شورشے برپا کردہ است چون ایزد تعالے را در سلامتے لشکر عالی جاہ مصلحتہا بود آشوب مذکور فرو نشست و صبح آن روز یک لک و پنجاہ ہزار روپیہ نقد و پنج زنجیر فیل میرزا نجف خان کہ قاصد رفتن نزد شجاع الدولہ بنود مرخص نمود و خود بر دریاچہ کریم ناسہ منزل کرد درین عرصہ خطوط میرزا شمس الدین مع عہدنامہ شجاع الدولہ بمہر و دستخط او بر قرآن مجید رسید عالے جاہ از کریم ناسہ کوچیدہ در ملک راجۂ بلوند کہ قلمرو شجاع الدولہ بود بزیر دریاے گنگا ورود نمود ✣

ذکر عبور نمودن عالے جاہ از دریاے گنگ و مقامات دران مکان و فرستادن میر سلیمان خانمان را نزد شجاع الدولہ سست پیمان ✣✣✣✣✣

عالے جاہ از خوف تعاقب جماعۂ انگلیشیہ آسودہ متصل بہ بنارس بفاصلہ شش ہفت کروہ از بلدۂ مذکورہ منزل گزیدہ و بندہ از دوستان رخصت گرفتہ در بنارس رسید و بشرف تقبیل قدوم حضرت شیخ محمد علے حزین اسکنہ اللہ فی اعلے علیین مشرف گشتہ در خانۂ خال سراسر افضال خود سید عبد العلی خان بہادر نزول نمود مرحوم مذکور دران ایام باکمال عسرت دران بلدہ خانہ و مقام داشت فقیر در انجا خانہ نبودہ و از رنج اسفار آسودہ بعد چند روز کہ لشکر عالے جاہ در نواحی بنارس رسید آمد و رفت نزد دوستان مے نمود و کاہ گاہ عالے جاہ را ہم مے دید روزے در جلد وے این رفاقت باین گفت کہ صاحب پدر و برادران شما در انجا با انگلیشیان مختلط و محفوظ اند شما چرا قصد ملحق ہمراہے من مے کنید بروید و با آنہا اتفاق ورزید فقیر بیدل گشتہ جواب داد کہ بندہ در رفاقت شما خیانت نکردہ با انگلیشیان وفاق پوشیدہ و پنہان ...

مراسلات و مباسوسی نگذاشته ام و پیشه من نیست والا این همه مردم که بی اطلاع شما از راه برگشته بآن طرف پیوستند نه راهم مانع نبود و بآرام و بی حرج در اقطاع پدر خود رفتن می توانستم بنجابت و اخلاص نگذاشت که چنین حرکات زشت را اختیار کنم دیگر آمد و رفت نزد او کم کرده اکثر در خدمت شیخ سرور مذکور و بعض اوقات بصحبت علی ابراهیم خان و دیگر دوستان میگذرانید

ذکر شهرت خیانت نمودن میر سلیمان باعالی جاه و دزدیدن بعض کیسه های جواهر در راه و برخی از سوانح دیگر

بر اکثر نقود و جواهر گران بها که کیسه های کرباس سفید پر از آنها بود و همراه سواریهای زنانه برخنه ها و میانه بهانه مستورات می بردند میر سلیمان خدا سامان هنگام بردن برتناس مع بیگم عالی جاه و آوردن از انجا ختار و محرم بود دشمنهار دارد که هنگام آوردن اسباب از قلعه رهناس خیانت عظیم نموده جواهر نفیسه بیش قیمت که بلکوک سی هزار زید دزدیده و عالی جاه را دران زمان فرصت ملاحظه و محاسبه آن نبود معتمد احوال مواخذه هم با نوکران خصوص مثل میر سلیمان نداشت و میر مذکور دران اوقات لباس درویشی در بر کرده روبروی عالی جاه اکثر دستمالی در دست در کمال افسوس گریان می ایستاد و می گفت چگونه دیگدام چشم شما را باین حال توانم دید تا آنکه بسفارت همراه کسی که از طرف شجاع الدوله باستمالت عالی جاه آمده بود نزد شجاع الدوله رفت و هنگونید در انجا با راجه بینی بهادر و علی بیگ خان و میرزا بهلوکه در ایام طفلی وزیر مذکور تا لیق او بود و دیگر علمه دار کان آن دولت غیر سالا جنگ که بوساطت میرزا شمس الدین مربی عالی جاه و واسطه جواب و سوال شده بود در ساخت و هر یکی را از زمال خیانت تواضع لایق نموده بعضی از جواهر بی بها تا نهاد او دو وسیله حمایت برای خود محکم تر بنیاد نزد عالی جاه بانوشتهای استمالت و تسلیه های بی نهایت برگشت و قتل از عود او میرزا شمس الدین نیز بارقائم وزیر پادشاه که مضمون نهایت دلجوئی و عواطف باکمال مهربانی و الطاف بود رسیده سرمایه اطمینان خاطر پریشان عالی جاه گشته او را مترصد نهضت بطرف شکرگزیر گردانید و میرزا نجف خان از کرم ناسه راه بوندیل کهند گرفته ممالک بوندیلها رفت راجه آنجا مقدم او را معتنم شمرده در اغزاز و احترام او کوشید و بر فاقت خود برگزید عالی جاه بعد عود میر سلیمان و دیگر همراهان از انتظام احوال خود و کهنه آشنا و همسکه منتظر رود رکاب بود داد و آنها خواه بر طرفیان روانه لشکر و زیر پادشاه گردید نبده بنا بر عدم اسباب و بی التفاتی عالی جاه رفاقت خود درین سفر بی فائده و تضییع اوقات دیده تو وقت در بنارس صلاح و نبست چه بنا بر ناخوشی مزاج میر جعفر خان از رفقای عالی جاه و بودنش بر کرم ناسه گمانها که مردم با عانت امیر و امور عالی جاه داشتند معاودت درین زود سی و از حزم و تامل انسیشی سی نمود صحبت خضر شیخ مبه و نیز از معتمدات و نهای غیر متربقه آگی بود شکر عواطف و اشفاق آن زبده الفس و آفاق که درین تنهائی و غربت مبذول احوال فقیر داشت زبان و بیان را یارای نهضت نیست بلکه عجز آن بزرگ را امیدانم چگونه بزرگوارم که قلم در تحریر آن عبد بیزار عجز و تقصیر اعتراف سی نماید چون درین جزو زمان دورویی و سبابیت قلب لسان از جمله شیم متعارفه خلق عموما گردیده و در زمره سه دوران و روساء خصوصا نهایت رواج دارد و بیرد پادشاه هم با عالی جاه مواعید کاذبه اعانت و امداد سی نمودند و هم با گلبنیان و میر جعفر خان جواب و سوال آشتی و معامله سی فرمودند چنانچه راوشتاب رائی را که ذکر او بتقریبات مختلفه در اثنای ماضیه گذشت داو بعد برآمدن از عظیم آباد نوکر شجاع الدوله گردیده برفاقت راجه بینی بهادر نائب صوبه او تا زمان دولت عالی جاه بسر برده و درین وقت نیز از جمله رفقای بینی بهادر مذکور بود و بنا بر رجوع میرزا شمس الدین

وکیل عالے جاه لبسالار خلعت پوشیدم و خلعت او درین کار و شعور یکه در فهم آل امور داشت بر همین حصول مطالب مرجوعه عالی جاه و سرعت معامله و معامله با میر جعفر خان و فرقهٔ انگلیشیان بود بسرانجام انفصال معاملات مع خلعت عنایات و مهربانی فرستاده بازار اخذ و جر و جواب و سئوال حصول مقاصد خود از هر دو جانب گرم داشتند میر جعفر خان بوساطت رائشتاب راے مبلغ یکهزار روپیه فرستاده عبد العلی خان خالوے نبیره را بسبب آنکه عالی جاه با او بدو راز عظیم آباد دنبا بر رفاقت رام نمودن چنانچه گذشت آن چوهم را بدر کرده بود طلبیده و مورد مهربانے گردانیده و همدران اوان والد نبیده مع برادران فقیر در لشکر میر جعفر خان بضرورت آمده ملاقاے کرد اما چون عالے جاه با والد الطافی نموده بود میر جعفر خان چندان از دل ازایشان راضے نبود ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر رسیدن عالی جاه متصل بلشکر شجاع الدوله و ملاقات اینها با همدیگر و آمدن وزیر و پادشاه بر سر جماعهٔ انگلیشیه بدلالت و اعانت عالے جاه در کمال کروفر ✣

چون پادشاه و وزیر الممالک شجاع الدوله بهادر بطرف الهٔ آباد نابر بنده و لیست تبدیل کنند بود عالے جاه هم حسب الطلب ایشان بطرف راهی گشت بعد ورود بقرب معسکر وزیر که فاصله بین العسکرین سه کروه بود شجاع الدوله باستقبال عالی جاه در کمال شان و شوکت فوج خود را آراسته باده دوازده هزار سوار منخم عالے جاه آمد عالے جاه که از آمدن او آگهی داشت پلتن هاے خود را آراسته از سر دروازهٔ سراپرده هاے خیام تا فاصلهٔ بعید که اغلب حسن یک میل خواهد بود دو رویه استاده کرد و خیمهٔ ها در کمال رفعت و زینت بر پا نمود و سران سپاه و رئیسان عمده را نیز مامور بتنظیف لباس نموده احضار فرمود چون وزیر رسیده تا طرف اندرون دروازه استقبال نمود از طرفین سلام لبضابطهٔ منهد و ستان بعمل آورده باهم معانقه نمودند و باتفاق آمده هر دو بر یک مسند نشستند وزیر کلمات اخلاص و اتحاد و تسلی زیاده از حد تقریر کرده بملازمت پادشاه همراه خود دعوت نمود عالی جاه بیست و یک خوان بموسس خاص مختلف الاقمش و خوانهاے جواهر و اسپ و فیل که شکوه پیشکش نموده بود باتفاق وزیر بملازمت پادشاه رفت وزیر الممالک آصفجاه عالے جاه را بر فیل خود گرفته سوار و بر یک مرکوب روانه سدهٔ سلطانے شدند بعد حصول ملازمت وزیر بلشکر خود رفت و عالے جاه بمعسکر خویش برگشت روز دوم عالے جاه بخانه وزیر براے باز دید روانه گردید او نیز مقابله ملازم را فرسوده بود که لباس ملون سقرلاتے پوشیده و سند و قهار در دست گرفته دسته دسته از سر دروازه تا فاصله که گنجاے داشت بایستند حسب الحکم بعمل آورده حاضر بودند و دیگر اعیان لشکر و ارکان دولت نیز کم و بیش بسته و رجاے و مقام لائق خود اجتماع داز دحام نمودند و عالے جاه با کوکبه حشمت و ابهت رسیده چون داخل سراپرده وزیر گردید شجاع الدوله آصفجاه تا سر فرش استقبال نموده دست عالے جاه گرفته همراه خود بر مسند برابر خود نشانیده نهایت دلجوئی و اشفاق را کار فرما گشته تسلی بسیار و بامداد و اعانت و استرداد صوبجات بنگاله بعظیم آباد از دست انگلیشیه امیدوار نمود و بعد چند روز عالی جاه بصحابت علی ابراهیم خان بهادر یکدست زیور بسیار گران بها که بلکوک مے ارزید مع رتبه فیل که نهایت بتکلف با پوشش زردوزے بود برا ے بیوبیگم زن شجاع الدوله و هم بعضے هدایا و تحف گران بها برا ے مادر شجاع الدوله رن صفدر جنگ فرستاده آنها را خوشنود و مادر شجاع الدوله را مادر خود نمود چون شجاع الدوله را انفصال معامله با بندیله ها و گذشتن بالگذارے بعضی پرگنات الهٔ آباد از انها منظور بود وراجه بنی بهادر را پیشتر فرستاده بتوقع حصول مامول سیگذرانید و بندیله ها انقیاد نکرده سر اطاعت فرو نمے آوردند جنگ و جدال بسیار دران جوانے رفت عالے جاه با وزیر بپیغام نهضت بطرف ممالک شرقی نموده استعجال دران داشت و وزیر

دفرصت دادن باگلیشیان مصلحت نمی انگاشت وزیر الممالک عذر انفصال یافتن معاملهٔ مذکور در میاورد، آورد عالی جاه گفت که اگر انتظار همین کار است مخلص با اینهمه فوج و اسباب معطل نشسته چه میکند مرا مامور فرمایند تا کار سرکار بسهولت و عجلت انجام داده برگردد وزیر قبول نموده مرخص ساخت عالی جاه عبور جمنا کرده در ظل ملک بندیل کهنڈ گردیده چون توپهاے تیار بائین فرنگ و افواج مرتب و مؤدب با داب آنها همراه داشت از بنی بهادر پیشتر رفته قلعهٔ محقرے از آنها مفتوح ساخت و متصل لقابهٔ عمدهٔ او رسید چون میرزا لنجف خان ممنون احسان او آن طرف بود و بندیله لشکر فوج عالی جاه بر خلاف روئیهٔ افواج متعارفهٔ بندیله منتظر دیده و اسباب قلعه گیرے را هم بر فور دریافته اندک سر حساب و راضی باداے زر و اجبی گردیده بوساطت میرزا لنجف خان معاملهٔ انفصال یافته از وصول زر معین اطمینان میسر آمد عالی جاه شاد کام و مقتضی المرام معاودت نموده با وزیر ملاقے و ملشکر او ملحق شده و عرصهٔ تسخیر ممالک شرقیه تصمیم یافته تهیهٔ سفر مذکور پیش نهاد خاطر باگر دیده اواسط ماه مبارک رمضان سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و هفت هجرے بود که وزیر و پادشاه مع عالی جاه در بنارس رود نموده بلدهٔ مذکور را معسکر ساختند و تخمیناً سه بنده را در بنارس پنج ماه گذشته بود که ورود این عساکر و ملاقات با دوستان میسر آمد چه عالے جاه در آخر ربیع الثانی یا اوائل جمادی الاولے شکست خورده سجدود بنارس رسیده و اواسط یا اواخر ماه مبارک بر که باتفاق وزیر و پادشاه باز در بنارس بامید انتزاع بنگاله بعظیم آباد دوار گردیده و یازده لک روپیه در ماهه وزیر الممالک مقرر کرده معین ساخت که هرگاه باراده اعانت او و انتزاع صوبجات شرقیه عبور گنگا نموده داخل حدود صوبه عظیم آباد شوند از ابتداے روز ورود در ان حدود در ماهه مذکوره ماه جاه مے رسانیده باشد +

ذکر حدوث فتنهٔ منازعت و فوج انگلیشی و برخاسته آمدن بعض افواج از ان لشکر در رامنگر و ملازم شدن آنها در سرکار شجاع الدوله بهادر

موشیر مدک فرانسیس مع جماعهٔ از اقوام خود در رفاقت انگلیشیه بوده و میر حیفر خان در خنگ عالی جاه وعدهٔ الفاے با فوج نموده بود زمانے که برکرم ناسه بعد انقطاع تعاقب عالے جاه مقامات داشت ایفاے وعده نموده نزد موعود رسانیدند مدک مذکور و اتباع او را که توشش بوده اندبر زر مذکور منازعتے با انگلیشیه روے داده هنجر بافتراق گردید موشیر مدک با یک صد و چند کس سه قوم خود مع بندوقهاے چقماقے و شاید یک ضرب توپ هم با بدون توپ از کرم ناسه برخاسته قبل از ورود شجاع الدوله بنبارس و بعد رفتن عالے جاه بلشکر وزیر ملک راجه بلوند سنگه زمیندار بنارس آمد و افواج انگلیشے چند میل راه تعاقب آنها نموده و بنابر احتیاط و مظنهٔ اشتعال نائره فساد با وزیر و حد و داد اهتمام مواخذه و مجادله با مدک مذکور نکرده برگشتند آخر الامر جماعهٔ مذکوره مع سردار مرقوم ملازم شجاع الدوله گشتند رؤساے لشکر هر سه سردار که عبارت از پادشاه و وزیر و عالے جاه باشند سخاوت شیخ مرحوم حاضر ے شدند و این هر سه سردار نیز ادراک خدمتش مکرر نمودند از فحواے کلام خباب مرحوم مرقوم مما نعتے از حرب انگلیشیان لظر بعدم انتظام افواج و فقدان مهارت ارباب حرب در سپاه ستفادے شده و فقیر را نیز مانع مرافقت با لشکر مذکور بود دے فرمود که از ین جماعهٔ تشتیت امرے متصور نیست راسے چیوده عنقریب معاودت خواهند نمود و بنده را آرزوے رسول با ماکن مالوفه دامنه قاے مهجو نگذاشت که اطاعت امر لازم الاتباع آن مرحوم نموده از فیض خدمتش مستفید نشوم بهر حال پار کشتی بر دریاے گنگا بسته عساکر بحر امواج عبور نمود بعد اندک توقف در حرکت آمد و راجه بلوند سنگه زمیندار

نبارس که مرد عیار و در زمرهٔ خوجه گان و نهایت مال دار بود بمرتبهٔ که مردم اندوخته او را از کرور ها متضاعف می دانستند و هرگز تا زمان مذکور بحضور شجاع الدوله و پذیرش نهیچ وجه حاضر نمی شد درین سفر باعتماد اقوال منبی بهادر بوساطت سید نور الحسن خان بگراسے که مدار اول معامله او بود و ضمان جمیع سرداران لشکر خصوص عنایت خان لپه حافظ رحمت رهیله و راجه منبی بهادر حاضر آمده بشرف کورنش وزیر استسعاد یافت و برفاقت او همت گماشته همراه نائب مذکور شامل لشکر گشت دوسه هزار سوار و چند هزار پیاده معتمد همراه داشت و انبوه مردم درین عساکر بمرتبه بود که احصاے آن از متعذرات است تا جائیکه نظر ها کار نمی کرد فوج مردم بود که موج می زد لیکن از بے خبرے سردار و عدم ضبط و ربط درین لشکر همه گرسنه می گشتند و مالها یکدیگر می بردند و کسے بحال کسے نمی پرداخت و هنگام کوچ در راه رفتن از جمله پس ماندگان و مردم اطراف و جوانب هر که اندک ازاد و عام دورتر می افتاد شکار نابکاران بود مثل قطاع الطریق غارت می کردند بلکه از جان می کشتند اما لشکر نبود گویا سواد عظیمی است که از جائے بجائے حرکت می کند و هر چه در دار السلطنة شاه جهان آباد که چشم و چراغ هندوستان بود مردم را میسر می گشت درین لشکر هم میسر بود بعضے از هوشیاران وزیر را فهمانیدند و بواسطهٔ وے واسطه رسانیدند که جنگیدن با انگلیشیان لصابة مقارفه این دیار مقرون بصلاح نیست چه هر جا اینها صفوف آراسته درست بایستند گویا سد اسکندر اند اگر هزار کس خواهند بود پنجاه هزار کس ایجا بر روے اینها نمی توانند آمد مناسب آنکه چون از دست قے مشق چیادے معمول خیالے است و ملازمان رکاب هم در خدمت بوده ممارست این عمل نموده اند جوانان خوش اسپه معتمد و سرداران دلاور جان نثار را چیده مهراسے خود باید گزید و مخدرات را بارباره به درهمین جا که سرحد ملک سرکار است مع دیگر افواج گذاشته بی آنکه نام جناب عالے شهرت یابد جریده براه انگلیشیه که الحال تنزل گشته قاصد نمود و از یکسر بر خاسته میرونده باید تاخت و اول صبح قبل از آنکه مستعد گردیده راهے شود بر سرشان باید ریخت اگر جمعیت آنها پاشیده انتظام شان برهم خورد کار بانجام رسیده فتح و ظفر نصیب اولیاے دولت گردیده است والا هر که بدست آید اورا از تیغ باید گذرانید و اسباب پس مانده را الشکر باید کشید و توپے را به هر چه یافت شود بر دلش منعذر باشد ناقصش باید کرد و تمام روز در پے آنها بوده شب از صدمهٔ شبخون دور تر منزل باید گزید بهمین صورت تا حصار عظیم آباد دست از پے آنها نباید برداشت در راه و مدت قطع طریق اگر کار شان تمام شد فهو المطلوب والا متعرض قلعه نگشته و در سهسرام معسکر فرموده بعضے از افواج را بجهت سرداری شجاع هوشیار از عرف کار سازان با مقابل آره بجور گنگا فرموده و عمال برات هر محال با جمعیت لائق بحال آن کار تجویز نموده خلعت و سند داده حضرت باید نمود و حکم باید کرد که در رد بجوے و حسن سلوک کوشیده احدے از رعایا را نرنجانند و نبندو بست بحال مذکور در کمال تخفیف که موجب تالیف زمینداران و رعایا باشد نموده در تحصیل آن سعے نمایند و مردم را از خود متوحش نموده در تمام قلمرو بنگاله عظیم آباد که پر دور نباشد عمل و دخل نمایند و یک فوج طرف عظیم آباد گذاشته عمال بدستور مذکور این طرف هم مامور شوند هر دو طرف دریا هر دو فوج در تگ و تاز بوده هر کشتی که از مشرق قاصد عظیم آباد گردد در هر طرف که ملاحان میکشیده باشند فوج همان طرف ملاحان را زده کشتی و اهل و اسبابش را قتل نمایند و نگذارند که جنس غله وغیره هیچ چیزے داخل حصار عظیم آباد توانند شد درین صورت در اضطراب و اضطرار شان افزوده آنها را غیر از فرار بکلکته و نواحے گذاشتن حصار عظیم آباد چاره نخواهد بود بعد ازان انچه مناسب باشد بعمل خواهد آمد وزیر بر گشته تقدیر را چنین رائے صواب کرفی الواقع از احسن تدابیر بود و پسند پذیر گشت و هر که در بارهٔ جنگ سلاحے و سخنے گفت التفاتے بآن نکرده چون جنگ ابداے دیده خود را از جمله متکلمان شمرد

سے شمر و جواب میداد که جنگ را برای وسیلهٔ من باید گذاشت چون جماعهٔ انگلشیه و افواج شان بسیار کم و خرج سفر بر سبات و عمارات عالی جاه کشیده نهایت خسته حال بوده اند و سطوت افواج شجاع الدوله و شجاعت و جرأتهای او شهره داشت جنگ او در میدان مناسب حال خود ندیده و تحصن بحصن عظیم آباد اصلح دانسته مع میر محمد جعفر خان از بکسر در نهایت اضطرار بر خاسته را عظیم آباد گرفتند و شجاع الدوله مع بادشاه و عالے جاه بکمال جوش و خروش داخل حدود عظیم آباد گردیده منزل بمنزل راه سے برید و غارتگران فوج تاخت شش کرده از چار سوے لشکرش اثر آبادے نگذاشته عموم خلق خدا را بنوعے ایذا و اضرار رسانیدند که بیچارگان چنانچه از ورود وزیر دیار و دشاه و شاهزادگان بود ند سجان آمده از ته دل دعا گوے انگلیشیان شدند چه از ینها این قسم ظلم بعمل نیامده ضررے و آزارے بهیچ کس نے رسید چون ورود لشکر در کنار این بر لب دریاے سوهن گردیده که از مدتے آرزوے ملاقات والدهٔ خود داشت احوال لشکریان و بیبلکے ایشان فراموش کرده بر چوپالهٔ خود که در هند سوارے معروف است سوار شده با دو سه قدمتگار و گاو بار بردار روانه حسین آباد که دار الملک بحال التمامست گردید چون از دریا گذشت محمود خان رفیق خود را مع دو سه کس دیگر با بار بردار مذکور گذاشته خود پیشتر رفت در موضع شیخ پوره که سکنائے آنجا از خوف غارت لشکریان و نیز زیاد شاه گریخته ده را خالی گذاشته بودند سیده از دهاے دکنرت دیدو شیخهٔ اسپان شنیده متعجب گردید که اینجا اسپها آنجا آدمی رمه گونه مانده اند آن وقت یاد آمد که قطاع الطریقان لشکر نه نخواستم که برگردم پیشتر رفته دو سه کروه راه طے شده بود که غبار عظیمی رو بمیان آن سنانهاے رحشان نظر آمد حیران شدم و بعد اندک زمانے دیدم که هزاران سوارے و قریب بدو سه صد سواران پیغل و افغان در اثنائے ملازم وزیر اند که در پے آن سے آیند فقیر دران صحرا بر جان خود و رفیق که بر چوپاله دیگر همراه داشتم ترسیدم و گاو بار بردار را نیز از جمله خانمان آنها شمرده خواستم که هنوز دور اند شاید ما را ندیده باشند از کنارهٔ دریا پائین رفته و در ریگ سوهن کناره اش گرفته تا حد ملک خود باید رفت بکهاران گفتم کهاران قدیم بوده اند سر دار آنها نه پسندید و گفت چنانچه ما آنهارا دیدیم آنها هم ما را دیده اند و این حرکت را حمل بر خوف مانموده بر غارت دلیر تر خواهند شد حالا در میان اینها کنال دلادرے باید رفت تقیر نمیه که راست مے گوید صلاح او را پسندیده اطاعت نمود **بیت**

گاه باشد که کودک نادان ✤ لغلط بر هدف زند تیرے ✤

چون منصل بمدگر شدیم یکے از انها که مغل بود اسپ را از صف برآورده و فتیله دشمن نیدوق را سجا لیش گذاشته بطرف من راند و گفت کیستی و کجا میروے بنده هم دلیرانه جواب داد که تراچه کار است و برا لمانک مرا برائے آوردن بیدهبت علی خان بهادر اسد جنگ که مرد عمده و صاحب جاگیر بود در قلعه رهتاس مے باشد فرستاده اند شما ے روم گفت این دیگر کیست گفتم رفیق من است و مار بردار من عقب مے آید این را گفته براه افتاد م او جواب شنیده و دلیرے مرا دیده گفتن مرا راست دانست و از ارادهٔ خود گذشته برگشت و تعرض با من و رفیق و اسباب من نکرد بعد از ان نصف میل دیگر چون رفتم دسته دیگر بهمین صورت برخورد آنها فقط استفسارے نموده جواب از غدمتگاران شنیده راه خود گرفتند پس ازان دسته دیگر دو سه برخورده چیزے نه پرسیده و جوابے هم نشنیده اما از چار سو دود آتش از دهات سوخته بلند و نمایان بود بعد از انکه پنج میل راه طے کرده بموضع مهوان رسیدم ده را خالی از مردم و یک دو سه اسپان بر کنار ده مذکور استاده دیدم از و پرسیدم که پیشتر هم غارت گران رفته اند گفت نا اینجا رسیده و دهات را سوخته و غارت کرده مواشے و هر چه بدست شان آمد برده اند گفتم خبر بهات دیگر باید رسانید فرد ا از اینجا پیشتر خواهند دوید رساعتے در انجا آرمیده پیشتر رفتم و بجسین آباد رسیده دو روز توقف کردم و والده و دیگران را دیده مع برادر خود

سید علی خان با لشکر معاودت نمود م لشکر تا آن زمان از سمت علی پور گذشته بود راه از خوف و زدان بشقتی بریده آمد گذشته رسید و جماعهٔ انگلیشیه مع میر محمد جعفر خان از شهر رسیده باز فوج خود را جریده گردانیده باراده مزاحمت چند کروه از اول پیشتر آمدند و در خود تاب تحمل صدمات افواج شجاع الدوله نیافته روے خود از مقابله برتافتند و از فوج و تُرانیان که در نمازنگرے اطراف جوانب سے دویدند خود دارے نموده بشهر عظیم آباد رسیدند و بعض توپها را بر بروج حصار گذاشته خود بطرف پچاپهاڑے برساب جلد که اکثر اطراف شهر را در برسات محیط سے باشد منزل گزیده بطور مورچال قائم گردیدند و توپے راهم بر بلندے معروف بپچاپهاڑی برده بستند و میر محمد جعفر خان رامع سندیان همراهش برسانیدند مکور اما طرف جنوب بے شهر جاے دادند و چند کمپنی تلنگه خود را در محافظتش گذاشتند گویا میر جعفر خان پشت سر انگلیشیان متصل بایشان بود شجاع الدوله از سید آباد دنبا بر مراحات افراط آب براے لشکر کنارهٔ دریاے سوهن گرفته و راه راست عظیم آباد را گذاشته بطرف قصبه منیر میل خود در منیر بنده هم بلشکر ماحق گشته بصحبت احباب کامیاب گردید آخر بضرورت از انجا کوچ نموده باز بطرف پهلوارے چار کروهے عظیم آباد منزل گزیدا گرچه درین منزل چاهها بسیار بود اما باز هم قلتی در آب رویداد چاههاے دیگر حفر کردند ظاهرا یک روز در انجا مانده صبح روز دوم باراده خنگ و زیر مع عالے جاه بکل سپاه سوار گردید +

ذکر جنگیدن شجاع الدوله با انگلیشیان و دریافتن احوال خنگ ایشان و بهال نمودن در خنگ چند روز بعد ازان برگشتن بطرف بکسر و چاه و نی نمودن در انجا بودن بے خبر و بدعهدے نمودن با عالے جاه بی بال و پر

شجاع الدوله با جمیع افواج خود که بحساب مور و ملخ بوده اند سوار گشته از شارع عام که تالاب میتهی پور و لهانی پور و مقبرهٔ پدر عالے جاه بر سر آن راه واقع است پیش رفت و مینی بهادر مع راجه بلوند سنگه بطرف دست راست و زیر باندک فاصله جاے گرفت و عنایت خان سپر حافظ رحمت رو هیله ملک دار پیلی بهیت و بریلے وغیره با دو سه هزار رو هیله و گُسائین با پنج شش هزار نانگ در قول وزیر بوده اند و عالے جاه با پنج پلٹن که بسرکردگے سمرو با توپهاے وضع انگلیشی و نبدوقهاے چقماقے آراسته و تیار بود و البته پنج شش هزار سوار نیز همراه داشت بطرف دست راست بینی بهادر اما بفاصله بسیار بعد که تخمیناً یک میل کروه و مقابل پچاپهاڑے و مورچال میر جعفر خان واقع بود از پلهٔ گوله رس توپ دور تر رفته استاد فقیر که سر شته نوکرے با کسے نداشت براسپی سوار نابرده دستیهاے علی ابراهیم خان بهادر و میرزا باقر و میرزا عبد الله همراه ایشان در فوج عالے جاه بود اما هر جاے خواست رفته تماشاے نمود تا آنکه شجاع الدوله در پناه عمارات آبادے خارج شهر آهسته آهسته آمده متصل بهیدان علی باغ زار حسین خان مرحوم نمایان و خنگ توپ و بان شروع گشت و وزیر مع فوج خود جسارتها نموده قدم بقدم پیشتر مے آمد و از طرف انگلیشیه متواتر گوله بارے توپ بود و گوله یک توپ کلان بطرف سمرو که البته بقدر حس کروه پیشتر از عالے جاه صفوف خود آراسته استاده بود در فوجش میرسید و تلنگه هاے همراهیش بجروح میشدند و گاهے گوله توپ از سر فوج او گذشته در میدان مابین او و عالے جاه می افتاد دختر سوار شجاع الدوله پیغام برے عالے جاه آورد که من با دشمنان شما مقابل گشته گرم ستیز و آویزم شما در انجا استاده چه مے کنید از ان طرف شما هم مثل من مقابل انگلیشیان آمده یورش نمایید و اگر نمی توانید سمرو رامع توپها و تلنگه هاے پلٹن متعین من نمایید تا پیش روی من او توپ اندازے را عدا نماید و از اطراف سواران بر آنها یورش نمایند عالے جاه در جواب سخنان بیفروغ گفته فرستاده را جاے خود بخنجید و سمرو را

نمود و بر تمامی افواج و فرستاد و در هم بهرام زد و گذشته وقت ظهر بود که گسائین مع نانگه یا یورش نمود و از طرف انگلیشیان شلنگ که بفاصله
اشتاد و از رود جمل آمده جمیع از نظامیان مذکور را که بر خاک هلاک افتاده منقلب شده بودند از لشکر عالی جاه علیحده گردیده مابین فوج
اودمینی بهادر تماشا ایستاده و دو ساعت آنان را آگاه ساخت که بعد شلنگ اگر باز آواز توپ انگلیشی بگوش آید غلبهٔ انگلیشیان است و
علامت انهزام گسائین و اگر آواز نیاید انگلیشیان منقلب بلکه متلاشی گشته اند انتظار می کشیدیم که بعد یک دو شلنگ باز آواز
توپ استماع افتاد و افواج شجاع الدوله با هم جمع گشت بعد دو سه گهڑی عنایت خان سپر حافظ رحمت بارو هیله ها می همراهی
خود دیگر افواج و زیر یورش آورد و همان قسم آواز شلنگ بگوش ما رسید انتظار آواز توپ میکشیدیم بعد لمحات چند شنیدیم
از برج طرف مهدی گنج نیز توپ اندازی علی التواتر شروع افتاد باز فوج شجاع الدوله جمعیت نموده سه ساعت از روز
باقی خواهد بود که یورش ثالثه بعمل آمد و آنچه توانائی و تاب تحمل در مردم وزیر بود صرف نموده تزلزلی در صفوف انگلیشی
پدید آورد و بعضی از دهل و طنبور آنها که در جنگ مے نوازند در دست مردم وزیر افتاد اما انگلیشیه کمال پایداری را کار فرما
گشته مدافعه معقول نموده شلنگهای متواتر زدند و فوج وزیر تاب نیاورده بجای خود برگشت لیکن بلوندسنگه و مبنی بهادر
از جای خود نجنبیده ندگر شیخ دین محمد جماعه دار مشهور پسر متبنای شیخ مجاهد سرلشکر خانی از لشکر اینها کار آمد و در میدان جنگ
از دنیا درگذشت و تقریر سخنش خود دیده که هوای مقرر بید اگشته روبرو لشکر وزیر روان گرفت اول مغربی بود و از پشت لشکر
وزیر می رسید همان زمان دیدم که بعد شلنگ سوم از انگلیشیان توپ خود را از جائیکه بود پیش برده خود هم از یکانیکه استاده بودند
قدمے چند پیش آمدند درین عرصهٔ شتر سوار وزیر نزد عمائے جاه رسیده ملامتے بر تساهل ایشان ذکر کردن یورش و لفرستادن
سمرو نمود و گفت که الحال روز باخر رسیده وقت جنگ نمانده است به بنگاه برگردند ذوالفقار کے که باید بعمل خواهد آمد عالی جاه
سمرو را کے بیشتر بود از معاودت اعلام خود تا میه آوردهائے خود و همراهیان برگردد چون ساعتے از روز باقی ماند عالی جاه
راجه گاه خود گرفت و شجاع الدوله قبل ازین بسمکره خود برگشت عمائے جاه نصف میل راه نرفته باشند که شام شد اول شام بود که ظاهر
کپتانے با دو سه کمپنی برآمده چون معلوم بود که عمائے جاه این طرف استاده و انگلیشیان را عداوت با او زیاده تر بود بمقام قیام
عمائے جاه رسیده شلنگ کرد سست قدمان مجهول که عقب مانده بودند بلاحظه این عبارت مضطرب گشته بی اختیار بطور
فراریان ازان حادر رفتند فقیر خود را پیشتر در از عمائے جاه خبرے ازو نداشت درین وقت که شب سیاه و هجوم عوام و سپاه بود
معلوم نشد که عمائے جاه کے چگونه بخیمهٔ خود رسیده و نه ستاره که در مغرب اول شام طالع شده بود ملحوظ داشته بطرف لشکر
راهے بریده تا بخیمه خود رسید صبح خبر سوار شدن وزیر شهرتے گرفت الا نشد بعد دو روز خبر دهل شنیده شد که وزیر را بهبودی
و بعضے مے گفتند که زخم گولے درین جنگ بر داشته شهرت را مناسب ندانست و معالجه بنام دهل میکرد چون شفا یافت
از انجا کوچیده برلب دریائے پن پن طرف جنوبے حصار عظیم آباد منزل نمود و هر روز خبر تازه شهرت می یافت گاهی آنکه
از طرف مورچال میر حیدر خان یورش خواهد شد زمانے اینکه از طرف مشرقی شهر خواهند ریخت و وزیر با معدودے سوار شده بفاصلهٔ
دیر بنه خود همیشه بر اطراف شهر مورچال میگردید ✦

محصور شدن وزیر از لشکر انگلیشے در عین میدان بی خبر و ناگهان و نجات یافتن از انجا بتائید خداوند و والا احسان

روزے چند سردار انگلیش مع میر مهدے خان که از لشکر عمائے جاه برخاسته با انگلیشیان ملحق شده بود برآمده اطراف

حصار خود و لشکر و زیر مے گفتند و چند بهره تلنگه نیز همراه شان بود با وزیر که نهایت جریده مع چند نفرے در دشت می گشت دو چار شدند و از طرفین ناداسته ارادهٔ دست بردے در خاطر ها راه یافت و باهم طعن و ضرب نیزه و تیر و تفنگ شمشیر بطور قراولے بعمل آمد بایں سبب چون اندک اتصالے بهمدگر را مسیر آمد میر مهدے خان وزیر را اشناخته لب دار انگلیشیه که شاید بیجر کرنک بود اطلاع داد و او فوج دیگر از شهر عجالة طلبیده وزیر را مع همراهیان با خود مشغول داشت چون سیاهے فوج جدید از دور نمایان گردید کسی از همراهیان وزیر دویده لشکر خبر رسانید که وزیر محصور انگلیشیان گردید وزیر خود را در مهلکه دیده بدر رفتن اصلح شمرد و عطف عنان بدانائی نموده آهسته آهسته خود را ازان مضائق بیرون کشید اما در لشکر بیجر در رسیدن خبر عجب انقلابے روی نمود عالے جاه مع رفقاے خود و جمیع رفقاے وزیر با همراهیان آنقدر که بزود سے حاضر آمدند باستعجال هر چه تمامتر با عانت بیرون رفته اورا در راه دیدند و باتفاق معاودت میسر گشت و آشوب فرو نشست القصه بهین روش یک دو روز کم و بیش باسے گذشت و موسم برسات قریب رسید رای شجاع الدوله بران قرار یافت که الحال اقامت در نزدیک حصار مناسب نیست بکسر که از مضافات صوبهٔ عظیم آباد بر لب دریاے گنگا در محاذات غازیپور محال متعلقه وزیر که تعهد راجه بلونت سنگه زمیندار بنارس است سکونت باید ورزید و چاونے باید نمود و بعد برسات تا ارک شایسته باید کرد از محاصره حصار عظیم آباد دست برداشته بطبل معاودت کوفت و از راه میر بطرف بکسر نهضت فرمود و الدر سه ملازمت وزیر و پادشاه از محال جاگیرات خود آمده در لشکر بود و فقیر نیز از رعاے جاه دل گیر گردیده رفاقت پادشاه گزیده همراه والد مرحوم لب بر د تا آنکه از معبر کولور دریاے سوهن را پایاب عبور نموده لب دریا تا پانزده روز معسکر ماند و از انجا کوچ نموده قصبهٔ آره را که دار الملک بهوجپور است لشکرگاه ساخته والد را از انجا ارادهٔ معاودت بمحال جاگیر خود معلوم گشت و فقیر او صاع لشکر و زیر متحمل دیده بلوندن خود دران مجمع مناسب ندید چون از سابق آشنائی با بعض انگلیشیان خصوص با ذاکر فلرتن که از سفاکی بالیجا نجات یافته بدر رفت در نهایت مرتبه بود و در جنگ شجاع الدوله بنام و مراسلات او بفقیر میرسید و بنده هم در جواب بقدر مناسب مے نگاشت و ذاکر فلرتن بفقیر نوشت که پادشاه را با مردم موافق کرده تدبیرے باید کرد که تا بابر سد بخدمت والد مرحوم رضا دهد که اگر این صورت میسر آید باعث ازدیاد اتحاد انگلیشیان و موجب ممنونے ایشان خواهد بود و احوال وزیر معلوم است که تا منتظم و توقع ظفر با انگلیشیان با اینهمه هیچیرے در عدم التفات باستماع کلمات مشوره جبر اندیشان نیست درین صورت اگر راے شما با انگلیشیان درست و استرضاے ایشان کرده اید خاطر از صلاح نخواهد بود و نیز معلوم است که اینها را خواهش اتفاق با پادشاه است و مکرر سرا نوشته براین ارادهٔ خود آگهی داده اند پادشاه را هم اگر رفاقت آنها منظور باشد ازین امر آگهے داده شقهٔ بروفق رضاے جماعهٔ مذکوره نویسانیده باید داد و الد باتفاق منیر الدوله این راز را با پادشاه رسانیده پادشاه که بنا بر خود سرے و عدم انقیاد شجاع الدوله راضے بودن خود در دست او نبود قبول نموده شقهٔ بدستخط خود مفصل نگاشته اعلام نمود که شقهٔ باین خط و سالمت همین حامل یعنے فقیر برسد پذیرفتنی است و هر چه غیر ازین باشد باید دانست که البته درست نیست بنا بر پاسداری در بر دو غیر او نوشته شده غرض پادشاه از تحریر این فقره آن بود که پاسے راه شتاب کرده درمیان نباشد چه او از متوسلان وزیر و رفقاے مبنی بهادر نائب او بود و تاکیدے بمن نمود که مضمون این رقعه افشا نیابد تا وزیر بران مطلع نتواند شد لعد حصول رقعهٔ فقیر همراه والد از لشکر برآمده قاصد عظیم آباد گردید و والد مرحوم بحسین آباد محال جاگیر خود رفت بحسب تقدیر دران ایام ذاکر فلرتن را که واسطهٔ جواب و سوال انگلیشیان با نبده و نهایت آشنا و فی الحقیقة مرد خوبے بود با بیجر کرنک سالار فوج انگلیشیه

کمال تشقاق وافتراق درمیان آمده وفاق واتفاق که زیاده ازحد داشت اثرے ازان باقے نماند وبنده باعتماد نوشته هاے او وگمان احوال سابق بن شقه پادشاهے حاصل نموده آورده بود چون نزدیک بشهر عظیم آباد رسید ڈاکٹر را آگے داد او بزرار فوج اطلاع داده بهر کاره هاے خود وهر کاره سردارنده کور مع رقم عدم مزاحمت بنام مستحفظان راه که کپتانان مع بعضے افواج برسر راه شهر متصل بآبادے اقامت داشتند فرستاده فقیر را طلب داشت بنده بخانه اش رسیده براحوال ناچاقے صحبت او بامیجر کریک مطلع گردید وتاکید کرد که بمضمون این منشور ساد هنورام وکیل شتاب رائے آگهی نیابد والا قباحت عظیم برای پادشاه ومنیر الدوله وهم محل اندیشه رائے فقیر ووالد خواهد بود ڈاکٹر گفت که من بمقدور خود قاصر نخواهم بود اما موافق امر ورائے من الحال منعذر است که بعمل آید بهرصورت روز دوم میجر کریک فقیر را طلبیده گذشت ومیر جعفر خان را هم بخانه خود طلبیده آخر روز فقیر همراه ڈاکٹر رفته میجر ومیر جعفر خان را دیده وشقه گذرانیدند میجر شقه را برسر گذاشته بکشود ودر تنهائے او ومیر جعفر خان باتفاق سنیده وبر مضمون آن مطلع گردیده بنده را جواب داد که الحال پادشاه باختیار خود نیست بلکه تابع مرضے وزیر وفرمان پذیر اوست وما باین حال اشتغال فرمان نمی تواهیم نمود وعلی الرغم ڈاکٹر بنا بر اتحاد که بارا جهٔ شتاب رائے داشت ساد هنورام را طلبیده آن شقه پادشاه نمود واو نقلش برداشته نزد راجه شتاب رائے فرستاد ومیچر بنده را رخصت نموده عرضداشت در جواب شقه نوشته حواله من نمود وفقیر سمع خود درین خصوص پوچ دانسته جواب را مصحوب جواسیس پادشاهے فرستاد وخود نزد والد رفته درحسین آباد سکونت ورزید میرزا باقر مرحوم ومیرزا عبد الله هم بر افقت والد وفقیر از لشکر عالے جاه برخاسته بحسین آباد آمده برسالت راگذرانیدند ۞

ذکر به عهدے نمودن شجاع الدوله باعالے جاه ومقید نمودن او ورائے گناه وضبط نمودن مال واموال مع دیگر سوانح واحوال

فقیر درحسین آباد بود که خبر مقید شدن عالے جاه شنیده ومفصل ماجرائے مذکور بعد چندے که باعالی ابراهیم خان بهادر اتفاق ملاقات شد ازاوشان معلوم گردید موافق آن درین صحائف ثبت افتاد اول که شجاع الدوله وعالے جاه باتفاق درمحاصره محوطهٔ عظیم آباد بودند یازده لک روپیه درماهے بایست که عالے جاه بوزیر ماه بماه برساند عالی جاه برآمدن خود از جگدیش وزیر باندیشه قلت زر وشدت تقاضاے او درهر ماه مناسب دانسته تدبیرے درین خصوص اندیشید دبوزیر پیغام داد که بنده را بطرف مرشد آباد مرخص باید فرمود تا دران نواح رفته وبندوبست تحصیل ممالک نموده آشوبے در انتظام عمل انگلیشیه برانگیزم چون بالفعل فوج اینها کم است نهایت تشویش عارض حال آنها گشته کار سرکار بسهولت سورت خواهد گرفت ومراچون اطلاع تمام ونام حکومت دران اماکن است این کار از دیگر متوسلان سرکار بهتر توانم نمود مبنیا بر سر علی ابراهیم خان بهادر بود وزیر گفت که اگر عالے جاه بازنیایند چه باید کرد علی ابراهیم خان عرض نمود که عالے جاه را غیر از در دولت امیدگاه وملجاے وپناه کجاست که آنجا خواهد رفت **خلاصه** بخیالات دور از کار اندیشه مند گردیده گفته که اگر شما رضامند گشته بطور یرغمال پیش من باشید چه مضائقه علی ابراهیم خان التماس نمود که البته من حاضرم اما زیکه موعود است تعهد آن نمی توانم نمود بلے هر جاکه عالے جاه بندوبست نمایند وعمال وبروبندسزاولان حضور هم درانجا بوده سهر چه بعرض وصول درآید ارسال نمایند تا داخل خزانه سرکار شده باشد وزیر گفت که این قسم نمی تواند شد علی ابراهیم خان معروض داشت که هر چه مرضے عالیست همان بهتر اما الحال حسن وقبح پایان این کار عاید بطرف جنابین

وشرم قصوری که درین امور روی دهد بهنبندگان حضور خواهد بود نه بعالی جاه او خود آستان دولت را ملجای وملاذ خود دانسته خود را بهرصورتیکه قرار است بحضور رسانید حالیا فکری باید کرد که آبروی سلامت بماند و آب از جوی رفته باز آید و زبیر چند قوت منغلوبه چندان نداشت باز هم تاثر گشت و گفت که مردم دیگر با نیکار متعین مے نمایم علے ابراهیم خان گفت خوب است غرض با کار دانی ازمایش اقتدار جناب عالے است وزیر علی ابراهیم خان را مرخص ساخت و بماندم اندیشه کاریکه گفته بود در خاطرش جسته بلهو و لعبے که بآن معتاد بود مشغول گشت و علے ابراهیم خان برگشته جوابها را بعالی جاه رسانید ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ساختن میر سلیمان خانسامان عالی جاه با وزیر و برافتادن بنیاد دولت او باقتضاے تقدیر

میر سلیمان قبل ازین او ان با میرزا اهلو و بینی بهادر و دیگر ارکان دولت وزیر ساخته در کار ها تساهل مے نمود یکبار بهانه ترک لباس و پوشیدن دلق می خواست خود را انکبا کشد عالے جاه بنجانه اش رفته و او را لباس پوشانیده همراه آورد لیکن بمقتضاے مصرع مشهور مصرع هر دم آزردگے غیر سبب را چه علاج ✣ اکثر رنجش با عالے جاه و سازش با مخالفانش از میر مذکور بحضور میرسید و عالے جاه شکایت او را نقل مجلس خود و گرنگ بینجانه گفتگوے خویش می نمود و می گفت که فلان روز سر پیچے که بر بینی بهادر دیده ام از خانه من بود که در تحویل میر سلیمان سپرده بودم یا فلان انگشتر در دست فلان کس و ازین قبیل سخنان اکثر در حضور مردم مذکور مے نمود و بمیر سلیمان رسیده باعث وحشت او مے شد تا آنکه روزے از لشکر عالے جاه برخاسته در جوار میرزا اهلو و علی بیگ خان لبقچی باشکر نجاع الدوله منزل نمود و بعد پنج شش روز ازین حرکت پیغام وزیر بعالے جاه در باب تقاضاے زر ها هیانه رسید عالی جاه عذر بے بضاعتی خود ظاهر ساخت اما اکثر اوقات گله وزیر بنا هنجارے می نمود علے ابراهیم خان مانع بود و مردم دور و نزدیک میرا بو و غیر او که درین زمان از مقربان عالے جاه و توسل جو برو سای لشکر وزیر بوده اند سخنان مذکور شنیده و خود دران گفتگو شریک گردیده با خیارے رسانیدند و بوسائط کلمات مذکوره بوزیر میرسید بطبع بهانه جوے وزیر را وسیله بعهدے با عالے جاه سے گردید آخر وزیر پیغام فرستاد که پادشاه بقایاے معاله صوبه بنگاله وغیره از شما طلب دارد و محصلان مے گمارد فکرش زود باید نمود عالے جاه علی ابراهیم خان بهادر را طلبیده شته پیراهی جواب سوال نزد وزیر فرستاد و در حضور رفته بعرض رسانید که از طرف عالے جاه التماس نمود که من بامید اعانت و امداد بخدمت رسیده بهبود خود را بعنایت حضور مے بینم و آنچه تعهد بود ادا ے آن قصوری نرفته الحال که معقد وے نمانده و تقاضاے پادشاه بے سبب بانده است جناب عالے بینی بهادر را بفرمایند تا بعهده اگر چیزے برآید و ادا ے آن بطوریکه ممکن باشد قاصر نخواهم بود و اگر بے سبب باشد امید وار اعانت و حمایت از جناب عالیم وزیر آزرده گشته جواب داد که مرا چه کار است شما دانید و پادشاه بینی بهادر یکیست که بعهد فرد امن لشکر میروم اختیار با پادشاه هست هرچه داند خواهد کرد علی ابراهیم خان مایوس برگشته جواب وزیر که شنیده بود لباسے جاه اعلام نمود عالے جاه چون همیشه در وقت اضطرار رجوع بعلی ابراهیم خان بهادر نموده صلاح مے طلبید درین خصوص هم پرسید او در جواب گفت که اگر زر در سرکار باشد استرضاے وزیر باید نمود والا خود تنها از خیمه بیرون رفته پیغام باید داد که من بتوقع حمایت و عنایت خود را در دولت رسانیده امید وار اعانت بوده اکنون مع اهل و عیال و اسباب و اموال در ظل رافت و مملکت عالے حاضرم آنچه مقتضاے الطاف و شفقت و نیک نامی و حمیت شما باشد بعمل آید ✣

ترک لباس نمودن عالی جاه و باز پوشیدن باشعار وزیر بالاجبار و اکراه ✣ ✣

عالی جاه تحریک صاحبان سفاهت پیشه بدون تامل و اندیشه روز دوم که تاریخ هشتم ذی الحجه سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و سه هجری بود اول صبح پیرهنی در بر و کلاهی بر سر گذاشته ترک مجلوس مسند نمود و بوریائی را در صحن خیمه گسترده بران نشست همچنان سقرب که محروم از شعور و تامل اندیشه دور بوده اند و بیست کس یکبار رگی لباس رنگین در و پیشه در بر کرده انگشت نمای تمام لشکر شدند و این خبر بوزیر رسیده موجب تفکر او گردید چه فقر عالی جاه در رفاقت او موجب بدنامی و وسیله حرمان از مقاصد بود بنابرین علی بیگ خان را روز دیگر که نهم ذی الحجه یوم العرفه بود بعذر خواهی و دلجوئی هم از طرف خود و هم از طرف مادرش که زن عمده جناب مغفرت مآب برهان الملک است و بنواب بیگم شهرت دارد فرستاد و علی ابراهیم خان بهادر را طلبیده شست علی بیگ خان که مرد لسان زبان آور و در گفتگو نهایت بیباک و دلاور بود بحضور عالی جاه رسیده با و بانواع گفتگو پیچید و ملامتهای رنگین نموده عذرهای شیرین از طرف وزیر و مادرش درخواست چون عالی جاه در گفتگو حسن تقریر چندان سلیقه نداشت عجالة علی ابراهیم خان بهادر را طلب نمود خان مرقوم خبر تغیر اوضاع لباس آقا و مقربانش شنیده بخوف ملامت مقربان و طعن زبان بدگویان اندیشیده خود اگرچه ترک لباس نفرمود اما بلباس پیرهن و پیچیدن دستار محقرے بر کلاه قناعت نموده همین هیئت بدربار رفت و احوال مطابق خبر مسموع دیده ساکت و صامت نشست عالی جاه گفت که شما را نواب وزیر طلبیده اند باید رفت علی ابراهیم خان بهیاتی که رفته بود همراه علی بیگ خان قاصد خانه وزیر شد او گفت که همین لباس حضور وزیر الممالک میرود گفت هرگاه آقائے ما باین صورت شده باشد ما را خیر از ین لباس دیگر چه چیز خواهد بود و بوضعے که بود همراه علی بیگ خان رفت وزیر مهربانی بسیار نموده سبب تغییر لباس عالی جاه پرسید و از گفتگوئے سابق خود عذر خواه گشت گفت پادشاه سخنی فرموده بود ما آنرا اظهار کردیم جوابش بالیتی داد حاجت بدلیل پوشیدن و مرا بدنام نمودن بنود علی ابراهیم خان جواب داد که ما بامید عنایت خانه امید خود شمرده آمده بودیم چون جنابعالی بکلمات عدم التفات در خصوص تقاضائے پادشاه بعالی جاه ارشاد نمودند دانستیم که ما بجائے دلاسائے غیر از آستان دولت ندانشتند قطع امید نموده دست از دنیا برداشتند وزیر بینی بهادر گفت که شما عالی ابراهیم خان گفتگوئی بسیار هر دو در گوشه حضور وزیر نشسته هر یکے مطلب خود تقریر میکرد بینی بهادر بهر صورت تحمیل مبلغی میخواست که ببرعائے جاه نماید علی ابراهیم بحسن بیان استنکاف ازان نموده تن در ندیده از کمال استغنا انقطاع آقائے خود از دنیا و ما فیها اظهار میکرد چون ساعتی گذشت وزیر پرسید که هنوز چیزے منقح نشده بینی بهادر گفت که گفتگو فیما بین کارگر است وزیر خان مرقوم را نزد خود خواند و در خیمه جنس که بنابر حفاظت حرارت هوائے تابستان برای او استاده کرده بودند برده انچه پرسیدنی بود پرسید و جوابے که بینی بهادر شنیده بود شنید بعد ازان گفت که درین صورت که عالی جاه اختیار نموده نهایت بدنامی من است مرا چه مے باید کرد خان مرقوم معروض داشت که عالے جاه بنا چارے انچه لائق حال او بود عمل آورد الحال خباب شما را انچه لائق باشد بعمل آرند وزیر گفت فهمیدم شما بروید که متعاقب من مے آیم علی ابراهیم خان رسیده بعالی جاه ظاهر نمود و وزیر نیز رسیده دلجوئیهای بسیار نموده تکلیف بخلع لباس درویشے و لبس لباس سابق کرد عالی جاه استادگی نکرده حسب الاشاره او لبعل آورد ✣ ✣

محصور نمودن سمرو نمک حرام تحریک وزیر عالی جاه را برائے تنخواه ✣

بعد دو سه روز سمرو مع پلتن هائے خود خیام عالی جاه را بایائے نهانی وزیر محصور نموده زر تنخواه خود گرفت چون روپیه بنود اشرفیها از اندرون سرا آورده داد بعد ازین ماجرا عالی جاه بسمرو پیغام داد که الحال مقدور نگهداشتن مردم بسیار نیست

پلٹن ہا و عمله توپخانه را جواب داده توپها و بندوقهائے چقماقے که از سرکار ست درخانسامانے سپرد نمایند و دو پلٹن نگهدارند وچون او با وزیر ساخته بود کس بر نمک حرامے بسته جواب فرستاد که احوال توپ و بندوق از کسے ست که در دست اوست و خود ازان مکان که خیمهٔ داشت برخاسته در لشکر وزیر نزول نمود و ملازم او گردید ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

مقید شدن عالی جاه در دست وزیر باقتضاے قسمت و تقدیر ✣

چون شب موشیر جنبیل فرانسیس که پیشتر ملازم عالے جاه و بعد ازان بر طرف گردیده نوکر وزیر شده بود با علی ابراهیم خان بسیار آشنا و پاس اخلاصهاے سابق میداشت پنج شش کس از قوم خود همراه آورد و با علی ابراهیم خان گفت فردا افواج وزیر برائے دستگیر کردن عالے جاه مے آید انقلاب عظیمے درین معسکر روی خواهد داد نمیدانم دران وقت بر شما چه رود اگر این پنج شش کس در حفاظت خواهند بود احدے متعرض شما نخواهد گشت علی ابراهیم خان شکر یاس اخلاص آن مخلص ستا سر و فا بجا آورده معذرت خواست که برائے من نامناسب و از رفاقت بعید ست که عالے جاه در چنین بلاء تبلا و من در حمایت اصدقا باشم صبح دیگر باے از روز گذشته بود که افواج وزیر بجمعها سوار شده قاصد خیمه گاه عالے جاه گشت چون نمایان شد باز موشیر جنبیل از پلٹن خود علیحده گردیده با معدودے نزد علی ابراهیم خان آمد و سخنان دیروزه را اعاده فرمود و خان مرقوم بطور مسطور رانخا نیوده ابا کرد و او گریان برگشته بصف خود ملحق شد مردم مذکور خیام عالے جاه را محصور نموده هر طرف حرم سراو کار خانجات متحفظان مستحکم نشانیدند سردار یکه باین کار مامور شده بود در خیمه عالے جاه در آمد و او را بر نیلے که برائے سوار شدن آورده بود نشانیده خود در عقب هودج نشست و همراه خود در ابنوه مردم متعین بلشکر وزیر برده در جائیکه معهود بود محبوس داشت ✣ ✣ ✣

محبوس بودن علی ابراهیم خان حسب الامر وزیر و نجات یافتن ازان حراست بحسن تدبیر

آخر روز چند سوار ملازم سرکار وزیر عنان ریز مقابل خانه علی ابراهیم خان بهادر آمده در پیدا شدن خان مرقوم را متیقن گردید که برائے او مے آیند عزیزے چند را که در خدمتش حاضر و او بستر بیمارے خوابیده بود آگاه ساخت که اینها جویائے من مے آیند الحال هر که خواهد بدر رود و هم نشنیان همه گر نجته گوشهٔ عافیت جستند مگر میر شطارے و غالب خان و خواجه عبد الله و واحد علیخان که از جاے خود نجنبیده رفیق حالش ماندند تا آنکه سواران مذکور رسیده فرود آمدند و بر سیهها و اسبان ظریوده بحراست قیام نمودند قبل ازین سائحهٔ یکے از دست گرفتهاے علی ابراهیم خان برهان خان نام جماعهٔ دارے افغان که اندک طالب علمی و فراستی داشت و خود را از جمله فدائیان خان موصوف شمرده در بندگیها جان اخلاص از جمیع متوسلان ممتازے نمود ظاهر کرد که اگر درین وقت از اعادے پنهان داشتن منظور باشد من بایسپر د علی ابراهیم خان گفت دیگر چیزے غیر از دو فیل و چند شتر ندارم این را با خود نوعے که دانید نگهدارید آن صدیق صداقت شعار که خود را ثانی اثنین او همانے انگارے شمر دافیال و شتران را گرفته بجائے رخصت شد که دیگر کسے نشانش نیافت القصه علی ابراهیم خان درین بیمارے حیران و تماشائی قدرت ایزد سبحان بود و دیگر رفقاے عالے جاه هر یکے بیکی از رؤساے لشکر وزیر ساخته با او پیوست مگر حافظ ابراهیم خان منشی و بعضے از متصدیان بگیر آمده در لشکر وزیر حوالات مردم بودند کسے از دوستان حاضر علی ابراهیم خان را دلالت نمودن عریضهٔ بخدمت وزیر نمود او دو کلمه از احوال خود نوشته فرستاد وزیر دران وقت اندرون محل بود لیکن چون ابراهیم خان

را بسبب آرزیدگی مزاج و حسن اخلاق ایزد تعالی محبوب القلوب آفریده مستحفظان حرم سرا کوزیر که از جمله نسوان بودند
وقت رسانیدن زیور جواهر و دیگر تحائف بزن وزیر و والده او که علی ابراهیم خان برده بود شناسائی با او داشتند احوالش
راشنیده دل آنها بران عزیز و افراتمیز سوخت و عرضے را بوزیر رسانیدند خواجه سرا از طرف وزیر آمده سواران را تاکید نمود که
از دور ناظر بوده سوء ادبے نسبت بعلی ابراهیم خان بعمل نیارند و دستخط نمود که باشما تعرضے نیست سخنی چند از شما پرسیدن است
دلبس نجا طرجمع باشند صبح روز دیگر سواران رسالهٔ شجاع قلی خان که معروف ببیان سیے واز جملهٔ نیکان بود آمده ظاهر ساختند
که وزیر شما را طلبیده است علی ابراهیم خان پیرهنے در بر و دستار مخففے بالاے کلاه بر سر پیچیده برپالکی خود سوار بدربار
رفت سواران سفله مزاج و نجباے پواج طبع بودند در لشکر رسیده گاهے بطرف خیمه که عالے جاه و انجا مقید بود بردند
وگاهے بجاے دیگر چون دو سه بار این حرکت بعمل آمد خان مرقوم یکے از ملازمان خود را فرستاده بشجاع قلی خان پیغام
فرستاد که حسب الطلب رسیده ام نمیدانم همراهان را از گرد انیدن من سود چیست هر جا منظور حضور باشد ما حاضر فرمانیکه
رفته در انجا نشنید شجاع قلی خان کسے را بجانهٔ فرستاد و تاکید کرد که سواران را نهدید نموده خان را باحترام نزد او آرد فرستاده
از انجا سواران دشنام دهان و تهدید کنان در رسیده و علی ابراهیم خان را بغرت در دیوان خانهٔ وزیر جائیکه مکتب میرزا
امانے پسر وزیر بود بر د شجاع قلی خان و مهینی بهادر و موشیر جنتیل و یاقوت خان ناظر و دیگر مقربان حاضر بکجا جمع بودند موشیر
جنتیل از دور خان مذکور را دیده تعظیم برجاست دیگران نیز بتبعیت او برخاسته علی ابراهیم خان را بغرت نشانیدند و خان
استمالت و استفسار احوال مزاج و تاسف و حیرت بر دوا نخوردن نموده آدم نزد حکیم محمد خان فرستادند و در فکر تیار ے دوا
و غذا افتادند خان مرقوم عذر خواست که آفتاب بلند شده وقت خوردن دوا نیست فردا خورده خواهد شد بعد علی ابراهیم خان
را حضور وزیر بردند در انجا سهیل علے خان خواجه سرا داروغهٔ فیل خانه و حافظ اسرا خان منشی و بعضے دیگران از عملهٔ عالے جاه
حضور وزیر استاده بودند خان مشار الیه باتفاق جماعهٔ مذکوره در حضور رسیده یک اشرفے بوزیر نذر گذرانیده بود و آنکه
مامور بجلوس شود نشست از جماعهٔ مرقومه مهینی بهادر و شجاع قلی خان و یاقوت خان نیز نشستند وزیر که لباس فاخره پوشیده
تبرزین در دست بکمال رعونت بر مسند نشسته بود رو بعلی ابراهیم خان نموده گفت که صاحب من با میر قاسم خان چه بد
کرده بودم که روز جنگ پچا پهاڑے بسمرو گفت که هرگاه سوارے من بعد فتح برا نگلیشیان روبروے او بگذرد سمرو بر من
شلک کند علی ابراهیم خان التماس نمود که مرا ازین خبر آگهی نیست و از احوال عالے جاه که براے چنین کسے که او دار الملک خود
گذاشته باعانت او دولتخانید لشکر بر سند ایالت روبروے دشمنی چون انگلیش آید و او در دربار اش چنین بد اندیشے نماید
وزیر برآشفته گفت مگر من دروغے میگویم اگر خواهید بسمرو را طلبیده روبرو ے شما با عالے جاه مقابل سازم علی ابراهیم خان
ازین جواب دور از صواب آزرده گشته گفت من بے اطلاعے خود التماس نموده ام تکذیب جناب عالے نمی کنم و انچه از مقابل
نمودن سمرو با عالے جاه ازشما مے شود دریں وقت مرتبه عالے جاه بجائے رسیده است که خدمتگارے با او شان مقابله نمیتواند
سمرو خود جاهے و مرتبه دارد و زیر نجا لتے کشیده شروع بمهربانی و دلجوئی علی ابراهیم خان و عیب جوئی میر قاسم خان نمود و گفت
شما مرد خوبے هستید و احوال شما هم بد بود و نا راضے مرا معلوم است که در محفل خود سکالیتهاے من مے نمود و کلمات رکیک نسبت
بمن مے گفت شما و را ممانعت مے کردید و ستنبه مے شدید یعنی دانم با رفیقے مثل شما چرا بد بود و علی ابراهیم خان عرض نمود
که من بدولت خود تقصیرے در کار شان نکرده ام مگر آنکه هنگام برآمدن از حدود عظیم آباد اختلاف در آرا رویداد جماعتے

رفتن نزد و همه و اعیان رکمن هر جمع سے شمرده و بنده مبالغه در رجوع بسلطنت و زارت نموده لمجالے دماغے برائے میر قاسم خان به ازین آستان نمی دانستم وزیر از استماع این جواب تر آمده دیگر نفس کشیدن نتوانست استمالهٔ علی ابراهیم خان بهادر نموده و بنجوے الیشان را سنجوده سبک از جای خود برخاست، و عازم حرم سرا گشت مقربانش تا سر دروازهٔ محل مشایعتش نموده سلام کردند وزیر بسوے علی ابراهیم خان اشاره نموده چیزے بمفربان خود گفت شجاع قلی خان و دیگران برگشته خان مرقوم را همراه خود در کتب مذکور آورده اجلاس گفتند که نواب وزیر شما را بغایت خود خواهد فرموده که همین وقت بهرچه هر کرا از الیشان برده باشد حاضر کند چنانچه جوانمین حضور رفته اسپها و اسباب الشان انچه رفته بود حاضر ساختند حکم خیمه کردن و جا دیوانخانه خود نموده فرموده است که شما معتمد علیه خانه عالے جاه و امین و رازدار او بوده اید اموال امانات بعض رفقاے الیشان نزد مها خبان نبارسن معلوم شده لیکن احوال امانت شما و عالے جاه در هیچ جا خاطر نگشته و سراغ آن بطلق انکشاف نیافته چون برشما اعتماد بسیار داشت مے گوئید که چهل هزار اشرفے حواله شما کرده اگر واقعه باشد و دیگر بهر که سپرده باشد البته که شما معلوم خواهد بود در صورت اظهار آن مهربانے و عنایت وزیر الممالک در حق شما بیشتر خواهد بود علی ابراهیم خان گفت که کسے تا حال از من درچنین امور سوال و انکشاف احوال نه نموده بود الحال که استفسار شده البته انچه معلوم است معروض خواهد شد و نهو سنگه سرکاره را که خون عالمے برگردن اوست و از جمله رفقاے سمرو بود و اظهار این چهل هزار اشرفے و جوالات خان مرقوم هم او نموده بود طلبیده بمقابله استاده کردند شنیدن جوابیکه علی ابراهیم خان داد یکی از همنشینان همان مجلس برخاست و دویده منجواب وزیر بشارت رسانید که اسپے سیده سراغ زیبارے پیدا خواهد شد مردم متوجه علی ابراهیم خان گردیده مستفسر شدند خان مذکور عین بیان شروع تقریر نموده گفت که از آبدار خانه تا بجواهر خانه سپر دپهرهاے سمرو بود و دک اشرفے حواله شده و در کار رسیده یا نرسیده هر دم همه متوجه منهو ل گشته بسوے او نگرستند او انکار کرده گفت که بے اصل است علی ابراهیم خان گفت برگاه سخن کسیکه او را معتمد علیه و راز دار و امین مے دانند بے اصل باشد اظهار سکسیران غیر معتمد چگونه قابل استماع دانسته گمان سدے بران مے توان کرد بنی بهادر باستماع این خبر برخاسته بر در حرم سرا رفت و وزیر را جوابیکه علی ابراهیم خان داده بود گفته فرستاد و نیز پیغام داد که باکسیکه در جواب الزام هم دهد زنا داده در مردم نیز اثبات نماید معارضه کنانیدن ثمره غیر از تفضیح ندارد و در زیر خصومت انصراف داده تسلی بسیار گفته فرستاد علی ابراهیم خان شجاع قلی خان فرمود که ده دوازده کس شکسته بال و بازو همراه اند و در جوار دیوانخانه با اجنبیت آرام خاطر میسر نیست اگر عنایتے مبذول حال مخلص است در چهاردنے خود جا باید داد شجاع قلی خان برخاسته بر در سراے وزیر رفته اذن همراه خود برون آورده باخود بر برده متصل بمقام خود جا داد و نهایت تواضع و دلجوئے را کار فرما شده تا یک و نیم ماه که زنده بود دقیقهٔ از حسن سلوک و دلجوئے فروگذاشت و اموال عالے جاه از نسوان و خواجه سرایان و دیگر عمله هر کار بجد و جهد بسیار بتحقیق گشته بضبط وزیر در آمد مگر اندک جواهر گران بها که قبل ازین سانحه میر قاسم خان صحوب شیخ محمد عاشق نام ملازمے معتمد در ملک نجیب الدوله فرستاده بود دیگر اے عالے جاه باقے مانده در پریشانیهاے او بکار آمد و قلیلے اگر زنهائش با وجود دچار تفحص شدید بوسائط کنیزان و پیرزالهاے ملازم معتمد مخفے داشته باشند احتمال امکان دارد اما متبع و مفصل معلوم نشد ٭

رفتن میر سلیمان برای آبدست آوردن قلعه رهتاس و برگشتن ازان قلعه با نهایت مذلت و یاس

چون عالے جاہ بچاہ ادبار اسیر گردید میر سلیمان آلنستر سلیمانے دریافت کردہ از گنج محمول برآمد داعیۂ تقرب در خدمت وزیر بہر جا بندہ بوساطت مقربان ظاہر کرد کہ بعقوب کمیدان حارس قلعہ رہتاس از متوسلان من و ساہل متصدے آنجا کہ قلعہ دار است نیز از دست گرفتہائے این جانب و اموال و نسوان مخفیہ ہمہ معلوم و گذاشتۂ فدویست اگر حکم شود تدبیرے در تسخیر آن نمودہ قلعہ مذکورہ را ضمیمہ ممالک بحر و بر گردانم وزیر خود جویائے این قسم امور بود میر مذکور را امور دمہر بانے ساختہ رقمی چند الاشتہائے او میر رحیم خان کہ دران آوان حاکم سہسرام از طرف وزیر بود بنام سا ھلم یعقوب و غیرہم نوشتہ داد میر سلیمان با عتماد دو دادہ سابق ایام کہ دتیا داران را بنابر اغراض بمقتضائے وقت می باشد برہتاس آمد و میجر منرو سردار فوج انگلیشے کہ ملازم پادشاہ آن جماعۂ وتازہ دار داین دیار و بصلاح کونسل کلکتہ بریاست فوج و مقابلہ وزیر ما مور گشتہ در عظیم آباد رسیدہ بود خطی بہ فقیر بوساطت ڈاکٹر فلدرئن نوشتہ فرستاد کہ اگر بسعے شما قلعہ رہتاس مسخر ما دم گردد موجب مزید دوستیہا خواہد بود فقیر با راجۂ ساہل کہ حقوق سابق ما بر گردن او و اقربا لیش متحقق و قرب و جوار از محالات مملوکہ و جاگیر ما داشت این راز در میان نہاد و فہمانید کہ طرف اینہا غالب و وزیر از عہدہ ہیچ جماعہ برنیامدہ عنقریب مضمحل و مغلوب میگردد اگر خوبے خود مے خواہید قلعہ را بہ شمن آشنائے خود ندادہ تسلیم جماعۂ انگلیشیان نمایید کہ برائے شما و اولاد شما سرمایہ سود و سبود و ہمیشہ مورد عنایت و الطاف خواہید بود او خود مدفن بود اقوال مرا و میر سلیمان را سنجیدہ میر مذکور را بلبت و لعل تو فیف نمود و م اگفتہ فرستاد کہ سردارے از انگلیشیہ رامع فوج زود بطلبند و مطالب خود نوشتہ فرستاد کہ براین کاغذ بیرائے مطالب من با عہد و قول و تحط کنانیدہ و ہند فقیر بڈاکٹر و میجر منرو نوشتہ جنرل کاڈر دراکہ دران وقت کپتان وود رنواح نگارے بود طلبیدہ شت و مطالب ساہل را تحط کنانیدہ طلبید و ساہل رسانیدند و واسطہ جواب سوال گردیدہ قلعۂ کپتان مذکور دہانید میر سلیمان خبر ورود کپتان مذکور مع یک پلٹن شنیدہ بر خدع ساہل آگاہ گردیدہ بلشکر وزیر برگشت و سعایت فقیر بالتجاع الدولہ رسید ✣ + ✣

رفتن بندہ بعظیم آباد نزد ڈاکٹر و شنیدن خبر شکست یافتن وزیر و بسر ✣

بندہ باندیشۂ آنکہ مبادا وزیر فوجے را فرستادہ با فقیر تعرضے نماید نہایت اندیشہ داشت و درین ضمن صحبت ساہل با کپتان برہم خورد ہ ساہل از قلعہ فرود آمد و مرا ملامتہا نوشتہ التماس کرد کہ باید ہمراہ من بعظیم آباد رفتہ مواعید را بالفعل رسانند الا بطلبے صریح و بار دسن کردہ خواہند بود و بندہ قبل ازین ماجرائے اینجا بڈاکٹر نوشتہ مع خطوط میرزا شمس الدین خط وکیل والد مرحوم کہ متضمن آرزوئے خاطر وزیر بہ بندہ و حضرت والد رسیدہ بود فرستادہ استدعائے آمدن خود بعظیم آباد نمودہ و خط او متضمن طلب فقیر رسیدہ بود سیدہ با والد مرحوم فیاحت بودن خود در حسین آباد و حسن رفتن بعظیم آباد التماس نمودہ و اعلام کردہ کہ اگر احیاناً وزیر درین خصوص باز پرسے نماید ظاہر باید کرد کہ ملاسے یعنی بندہ بسر من است لیکن از فرمان من بیرون و ازمہ تہا با جماعۂ انگلیشیہ آشنا اعمال او را من جواب نمے توانم داد لاتزر وازرۃ وزر اخری اگر وزیر طفر یابد بسر آن جناب عذر واضح است و بندہ ہمراہ انگلیشیان آنچہ مقدر است خواہد دید و اگر انگلیشیان بر وزیر غالب آمدند بسر آنجناب قباحتے نخواہد بود بلکہ ممنون دوستی با خواہند بود و مرخص گشتہ مع ساہل روانۂ عظیم آباد گردید در انجا احوال رفتن میر جعفر خان بکلکتہ و مرشد آباد و در گذشتن ازین جہان و ورود میجر منرو و سانحہ گرفتہ بردن تلنگہ ہائے متعینہ سرکار سارن کپتان یکوٹی را لطف لشکر بلونڈ و رہائے یافتن او از دست تلنگہ ہا و بسر ارسیدن تلنگہ ہائے مذکور و خبر رفتن میجر منرو و شکست شجاع الدولہ و جواب سوال او با انگلیشیان و مغلوب گشتن از جماعۂ مذکورہ مفصل معلوم نمود تفصیل این اجمال از صفحات آئندہ وضوح یابد ✣

رفتن میر جعفر خان قبل ازین جنگ بکلکته و شد آباد و درگذشتن او ازین جهان و دیگر سوانحیکه درین ازمنه رو داد

چون شجاع الدوله و عالے جاه مع پادشاه از محاصره عظیم آباد دست خاسته درکسر که از محالات بهوجپور و محاذات نمازے پور اعلم اقامت انداخته ارادهٔ توقف دران نواح نمود و موسم برسات در رسید میر محمد جعفر خان برائے بعضے جواب و سوال ہاے خود قاصد کلکته گردید و برادر خود میر محمد کاظم خان را که مرد ساده نیک ذات و بنظاهر صوبهٔ عظیم آباد قبل ازین مقرر ساخته بود منصاحبے که بزعم خود اصلاح سید است شتفته گردانیده و بهیرج نارائن برادر راجه رام نارائن نائب صوبهٔ عظیم آباد را که عالی جاه او را دستگیر کرده بود دیوان و مدار المهام صوبهٔ مذکور ساخته آنکه لیاقت انکار بلکه هیچ کار ندانست گردانیده خود راه کلکته که برای او مقدمهٔ سفر آخرت بود گرفت ہمانا سبب رکزیدن راجه و بهیرج نارائن فقط عنایت عالے جاه بابرادر او بود ہمین قسم هر که در زمان عالے جاه ملازم او یا مورد الطافش بود نزد میر جعفر خان مبغوض ترین مردم گشت هر چند فی حد ذات آن شخص لیاقت انواع عواطف و عنایت داشته باشد و کذا بالعکس چون اکثر بزرگان و بزرگ زاده ہاے بنگاله عظیم آباد و بنابر تسلط و اقتدار عالے جاه در زمرهٔ رفقاے او انسلاک داشتند میر جعفر خان را خطره بود که بیچاره ہا با ما کن و اوطان خود معاودت نمایند چنانچه میرزا باقر و میرزا عبد الله خلفین آقا میرزاے مرحوم و یوسف علی خان پسر غلام علی خان و ازین مقوله اکثر کسان در اطراف شهر عظیم آباد و بنگاله حیران و در کمال پریشان خاطرے بودند تا آنکه میر جعفر خان درگذشت و آوارگان جمله راه اعاده بمنازل خود میسر گشت و اکثر کسان که نزد میر قاسم خان مردود بوده اند در عظیم آباد و مرشد آباد مشمول مراحم میر جعفر خان گشته بدارج عالیه مترقی شدند و خان مذکور بکلکته رسیده مشغول جواب و سوال خود با ارباب کونسل کلکته گردید چون شمس الدوله بنهرے و نسترت گورنر از سفاهت و نادانی میر جعفر خان علی ماہے علیه آگهی داشت نمیخواست که مطلق العنان او را در مرشد آباد گذارد تا میبا دا باسکنهٔ هر شهر و دیار عشت کاهیده بیچارگان را حاق بر نجاند بنابرین جواب سوالات او را در چکاپوسے کونسل انداخته هیچ گفتگو را یکسو نمے نمود هر چند خواست که نندکمار را چنانچه بدیوانے مامور و در کمال اقتدار بود بحال و برقرار بوده همراه او از کلکته برآید چون مفاسد وجود منبذوے مذکور شمس الدوله را کما ینبغی معلوم بود نومید انست که میر جعفر خان با غوائے او مجوز ایذاء او مضرار اکثر نام آوران آبرو طلب گردیده و الحال هم خواهد بود راضی نمیشد تا آنکه بهزار سماجت میر جعفر خان مرخص گشته بمرشد آباد آمد و نندکمار همراه او رخصت نیافت بعد ورود در مرشد آباد خطوط بانواع حیل بمشارکت آرائے شیران خود بکونسل نگاشته و بعضے از کونسلیه ہا را بطورے از خود خشنود نموده درین باب استمداد کرد شمس الدوله صلاحے و ضمن خصتش فهمیده بمرشد آباد خبر نرسود اما عیوب و مفاسد او را نوشته کتابے مجلد ساخت و نندکمار در مرشد آباد آمده اقتدارش بجائے رسید که شمل محمد رضا خان کنائب نظامت جهانگیر نگرو دامادرائه بیگم و عطا را الله خان نائبت فنگ بود محتاج رجوع او گردیده اکثر امور دیوانی اتفاقی او شد و میر جعفر خان فرمان بردار منبذوے مذکور گشته خان مرقوم را از حکومت جهان گیر نگر تغیر فرمود و حسب الایماے او مقصد ساخت تا آنکه تهدید انگلیشے که صاحب قاسما بازار بود نندکمار و میر جعفر خان ترسیده خلاصش نمودند درین ضمن میر محمد جعفر خان بیمار گشته روز بروز کاستن گرفت و چهاردهم ماه شعبان سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و هشت هجرے روز شنبه بدرود جهان بے لقا کرد مزرع عقبے بست نمود از معتمدین مسموع افتاده که دم آخر آب متبرک تبهاے کریث کوٹ که یکے از دعا بامنمود در سواد مرشد آباد است تجویز نندکمار آورده بحلق میر جعفر خان چکانیدند آب خوردن همان بود و جان سپردن همان **بیت**

همینست لسندا است اگر اثبات دعوے ✤ که گرفتار کارے سهل خواهد روے ✤ والله اعلم وجمیع المومنین من غیر مراضیه سیر محمد جعفر خان از خوف افواج شجاع الدوله وحبارت او که شهرت داشت آرزومند مصالحه بود که بهر صورت میسر آید وشاید اصحاب انگلیشیه هم نابر اشتهار شجاعت ، اقتدار وزیر بدانسته در مقابله ومقاتله با پادشاه مے خواستند که اگر مصالحه آید بمحل امور تجارت شان شکاف بعمل آید قبول باید نمود وصوبهٔ عظیم آباد باختیار وزیر پادشاه گذاشته در مالگزارے صوبه بنگاله هم مسلفے مناسب که فقیر را منقح معلوم نشده التهدے نمودند شجاع الدوله از فرط غرور وفقدان شعور که درین زمانه نهایت رواج دارد سرداران کمتر کسے ازین مرض خالے است قبول نکرد ، واصرار بر انتزاع جمیع ممالک داشت وعجب آنکه باوجود کثرت لشکر وتوپهاے خرد وبزرگ و تیسر اسباب بوفور از شدت غفلت وبی خبرے وغرور بشعور خود باوجود نبود دانش وضع وتدابیر یکه برآید این کار بالبداهت بیقوات که دست بعمل آرد والتماس دولت خواهان دانا دل ومبوشیاران کامل اصلا نمی شنید بهمین علت دید انچه دید غرب حالی او است ، ین جز ورزوزگار که هر کرا زمانه اندکے یار شد درباوج اقتدار رسانید ماهیت او انقلاب یافته خود را از انبیا وحکما که درزمره انسانیت بالاترازین جامه نشان نداده اند افضل واعلے شمرده رویه وطریقه آن بزرگواران را مرجوح وسخیفه خود مرجح مے دانند از ان جمله است استشاره در امور که سید کائنات علیه افضل الصلوة که اعقل ناس وصاحب وحے بود از جناب حکیم بیمثال فرمان وشاورهم فی الامر ما مور گردید وسلاطین ذوی الاقتدار را امراے کبار همیشه بنباے کار خود بر مشاورت گذاشته باوزراو مهندسان عاقل استشاره مے کردند الحال هر که بدستیارے بخت ناگهان بدولتے رسید خود را از جمیع فضائل وکمالات از کل کائنات افضل شمرده رجوع بکسے نمی کند بلکه اطاعت را ننگ ومار دانسته هرچند ناصح صدیق ارسطو مرتبت باشد الفاتے بالتماس او نمے کاید بلکه عقول را بازر دمقدور سے سنجد ومیگوید که ما عقل لکوک یا آلاف داریم ودیگران عقول مات وعقلیات سبحان الله کار عقل بکجا کشیده ورتبهٔ انسانے خصوص در هند بچه حد رسیده (اللهم افرغ علینا صبرا علی ما اولدی بالتفضل والاحسان وتبدل تمنک بجودک بالفرج الاحزان) ✤

ذکر معزول شدن میجر کرنک از سالارے فوج انگلیشے بورو دمیجر منرو که نوکر پادشاه انگلیشیان بود واتفاقا بطرف کلکته از جهاز رسیده بسالارے فوج بنگاله مامور گشت وجنگ وزیر بانجام رسانید وسانحه که کپتان یکموٹے بآن مبتلا گردید ✤

هنوز سیر محمد جعفر خان زنده ودر کلکته بود که میجر منرو در جهاز منوارے که عبارت از جهاز جنگی است بقریبے که فقیر بران آگهی ندارد وارد کلکته گردید چون اصحاب انگلیشے ابتدا در زمان خنگ وزیر بنا بر سوے تدبیر وکم جراتے میجر کرنک تمال میداد و بنظر ضابطه این جاست که هر حاکم سردارے ملازم کمپنی باشد وسردار دیگر نوکر پادشاه در انجا وارد شود تا هنگام اقامت دار ملازم شانے حاکم وسردار ملازم کمپنی محکوم او باشد شمس الدوله ودیگر کونسلیه هاے کلکته میجر منرو را بسردارے افواج عظیم آباد تجویز نموده مخص کردند میجر کرنک باستماع این خبر کلکته رفت ومیجر منرو بعظیم آباد رسیده بریاست فوج پرداخت زمانے قلیل گذشته بود که کپتان یکموٹ را با معدودے از انگلیشیان تلنگه هاے پلتن او هجوم آورده گرفتند وادراع توپ همراه برده نزد راجه بلونت نمودند ، وراجه مذکور حسب الامر وزیر بر لب دریاے سرجو که مشهور بگهاگهرا او دیوپاست بر سر حدود غازے پور متصل بجدود گورکهپور نبا بر خبر گیرے ملک وزیر ومزاحمت دخل وتصرف انگلیشیان در ممالک محروسه

او اقامت داشت دلپتیان نیز در نیز مقابله او برابر ایستاده همچنین امور بر لب همان دریا در حدود صوبهٔ عظیم آباد مامور بود کپتان مذکور نهایت مدارا با فوج همراهی نبا بر تنهائی خود و انحراف و غلبهٔ امنا نموده میجر منرو را از اجرائیکه فیما بین او تلنگانه روی داده هم نمود میجر بمجرد آگهی کسان را متواتر باستمالهٔ و تسلی تلنگان فرستاده خود با یک پلٹن سولدادو لایتی بسبیل ایلغار بر جناح متعجال دویده متصل بکپتان رسید و علی التواتر مستعجلان بر تسلی تلنگان سے فرستاد و کپتان خود هم انچه بنا بایست در استرضای آنها بعمل آورد چون اقبال ناصر انگلیشیان و ادبار در دنبال تلنگان بود با وجود انکه راه بسیار بریده نزدیک بلشکر پلهٔ تلنگان رسیده بودند هوا عید مدار استعمال گردیده توقف ورزیدند میجر رسیده ایضا بطیه معهود قوا عد سلامے از آنها دیده چون نبود قها الخوا بانیدند تلنگان را مخصوص سوداگران نموده سید وقها را البسیده آنها را همراه آورده جمعیت آنها را درهم شکست و ده دوازده بیست بست از ان جماعه در هر پلٹنے داخل کرده از پلٹنهاے دیگر همان قدر مردم برآورده پلٹن تازه آراسته و بسرکردگے کپتان پیاے مذکور فرستاده بیست و پنج کس از جمله پلٹنی که این فساد برانگیخته او بود بطور قرعه برآورده درحضور جمیع فوج برا ے عبرت بدم توپ برانیدند برهمنی از جمله این بیست و پنج کس اندک مهلتی خواسته زیر پشتش خاصے برا ے آفتاب وغیره معبودان خود بعمل آورده خاکی از همان گل زمین بر سر و روے خود مالیده و بطیب خاطر در کمال استقلال آمده جان خود بدم توپ داد صدق الله تعالے

(کل حزب بما لدیهم فرحون) بجواب و سوال از طرف شجاع الدوله متابعت عقل مے شد اصحاب کونسل انگلیشیه که تحمل رحل و عقد امور بوده اند حکم جنگ با او میجر منرو نمے دادند چون رقائم چند متضمن عجب و غرور میرون از قوانین عقل و شعور بجانه مذکور رسید در اواخر صفر با اواسط ربیع الاول سنه یکهزار یک صد و هفتاد و هفت هجرے نبوے صلی الله علیه وسلم حکم جنگیدن با وزیر بمیجر منرو فرستاده مامور بمجادله و مقاتله نمودند میجر منرو صباحے چند در سرانجام اسباب ضروری مثل گاوان بار بردار و ادخار جنس ماکولات وغیره مایحتاج و شمار مردے که میخواست آنها را درین جنگ همراه برد پرداخته داعیهٔ نصفت بجنگ وزیر بطرف مکیسر نمود و

ذکر عبور میجر منرو مع فوج از دریاے سوہن بر میعر کولور رسیدن بمقابل لشکر وزیر و جنگ این هر دو با همدیگر و ظفر یافتن بر وزیر بحسب تقدیر

او اخر ربیع الاول یا اوائل ربیع الآخر بود که میجر منرو بجنگ وزیر مامور گشته مردم لشکر خود که بردن آنها همراه منظور داشت از سپاهیے و اهل و مع سوار و پیاده انسان و حیوان همه را ضبط حساب درآورده غله و دیگر مایحتاج آن قدر که تا ده روز بلشکر وفا کند همراه برداشت و با صحاب کوسے عظیم آباد گفت که درهمین ایام معدوده یا ظفر برخصم مبسوط آید و حجاب لغلهٔ مذخوره نمے ماند یا مغلوب و منفقود مے شویم باز رجوعے و حاجتے باین مذخورات نخواهد بود چون این دغدغه مرتفع شد راهی گشت میروے الله نام شخصے از سکنهٔ صوبهٔ عظیم آباد که از طرف وزیر عامل پرگنه بیهیا وغیره مضافات سرکار شاه آباد بود از حرکت میجر بوزیر خبر داد او افواج مغلیه خود را بالقراولے و دیگر سپاهے فرستاد و توپ بزرگی را که چندے قبل از این از دست صاحب در مقابل افواج انگلیشیه که بر دریاے سوہن محاذے کولور بجرات معبر آنجا قیام داشت فرستاده بود با زلپس طلبیده چون رسانیدند مراطه و گول و لالسیا رشده بود و بعض جا از اثنائے راه پیاهاے ارابه توپ مذکور بگل فرو رفته برآمدنش متعذر گردید وزیر خود با نهزار سوار دُرّانی آمده توپ را برآورده همراه برد و اما از کثرت غفلت در فکر سرانجام اسباب جنگ و ملاحظهٔ گوله هاے توپ و باروت و استماع عرض عملهٔ آنها و تفاوض هر یکے با یکدیگر و مشوره او ضاع جنگ با آن اللعقل و ارباب حرب نپرداخته

شدن او و ذبح او بقتل باقی قمار چون پسر او سراینده گردد و گرفتار شدن و ملاعب چنان غافل و عاطل ماندکه گویا در ملک خود در سرای
بیرون شکار آمده کمر سد عبور جای از دریا چه تصور کشیده آب گنگا ملحق ساخت و اراده حرب در حجاب و پناه آن داشت تا آنکه
چون فوج فوج لشکر رسیده بفاصله سه کروه برلب پچھیلے معسکر ساخت، جهل فرکوبین العسکرین واقع شد روز سوم وزیر
سیخ عرض قدیر یکه اندیشیده و ترک سد بکه برای جنگ کشیده بود کرده بداعیه جنگ انگلیشیان از سد مذکور بیرون رفت افواج
مغلیه وغیره همراه وزیر و شجاع علی خان معروف نبیان عیسے با همراهیان خود که شش هفت هزار سوار و پیاده بود برپشت سمرو
و موشیر مدک فرار گرفت و راجه بنی بهادر نائب صوبه اوده والله آباد و ملازمان خود از سوار چال برآمده برلب دریای گنگا متصل بخواجه
آبادے اقامت گزید و سمرو و موشیر مدک با هشت توپ که بآئین ولایت فرنگ برارابهاے سبک مستحکم تعبیه بود مع هشت
پلٹن تلنگه بندوقهاے چقماقے پرساز ساخته و آراسته بمقابله جاه مقابل فوج انگلیشے گشت شجاع علی خان برپشت اینها بود
و وزیر با فوج خود طرف دست راست عیسی و بنی بهادر طرف دست چپ عیسی متصل بگنگا و جنگ توپ شروع شده از هردو
طرف گلوبارے علی التوالی بعمل آمدن گرفت و مردم طرفین برابر مجروح و مقتول از ضرب گوله توپ مے شدند و وزیر از طرف دست
راست اینها برآمده با فوج مغلیه و غیر ایشان بر لشکر انگلیشے یورشهاے نمود و متواتر در تردد بود و مغلیه و دُرّانیان در سوار ان همراهے
میجر منرو و بنگاه از رسیدن قتل و غارت مے کردند از توپ اندازے سمرو و موشیر مدک بحدت متواتره وزیر عرصه بر افواج انگلیشے
تنگ گردیده نوبان حال گشت تیغ منرو حال مدبن منوال دیده جون بابر سیلولت جهل کرگل و لاے بسیار دشت یورش بودن
نمی توانست اندا فوجے را طرف گنگا روانه ساخت تا رفته ببنی بهادر یورش آرد فوج مذکور برگردے کپتانان شجاع
هوشیار آهسته آهسته مائل بطرف گنگا گشته بابادے ویرانے که بنی بهادر و فوج او در پناهش استاده بود متصل گردید
و شیخ غلام قادر و ذخیره شیخ زادگان لکهنؤ که هراول بنی بهادر و معتمد او بودند پیاده پابندوق در دست درحجاب دیوار خرابهاے
مذکور اقامت داشتند تلنگه هاے انگلیشے نهان از نظر با در راسته ده خراب درآمده چون بمنتهاے آبادے رسیده بر
دیوار برآمدند و کوبیدند که بتنگ و کلوخ آنها متنبه گردانیدند شیخ غلام قادر با اخوان و رفقا بعد ورود آنها بر سر خبر داشته
بتفنگ برخاست تا اینها جمع شوند و صفوف آرایند تا کنان ایضا بطریق تعلیم کپتانان خود که همیشه منتظر راه مے روند صفوف
آراسته سرخ سرق اندازے نمودند شیخ زادگان هم بقدر طاقت و فرصت جمع آمده تفنگ اندازے آغاز نهادند لیکن مردم
اینجا را که خیره وقت و در کمال تفرقه سر و تهارا سرے و نبنه مقدور برآمدن از عهده جواب شلک برق اندازان انگلیشے معلوم در
باب دو شلک متنظم صفوف انگلیشے که باصطلاح نبنه باره مے گویند کار شیخ غلام قادر مع برادران و همراهان بانجام رسیده
برخاک هلاک افتادند و بیدلان هیناک از نهان جاے هولناک برآمده عرصه را خالے گذاشتند راجه بنی بهادر ارعالب خان
که مرد نبنه و ستان زاغی قوم و از نیکان و قدماے شاهجهان آباد و بصفات حمیده موصوف و نهایت سنجیده و آرامیده بود دریافت
که حالا جاے بایدکرد خانه غم گفت اگر آمده باید جاے جان باختن است والا محل بیرون تاختن بنی بهادر الحق قبول آبرو و
جان بارے نمود گفت بسم الله و اشاره فرود آمدن از اسپ نمود غالب خان مع پسر منبناے خود که میر وجیه الدین خان نام
دارد از اسپ خود فرود آمد درین حوصله تلنگان اندکے پیشتر آمدند بنی بهادر طمرون دشوار آمده خان اسپ از میدان
ادا نیده میر وجیه الدین خان پدر را برگشتن بنی بهادر آگاه گردانید غالب خان احوال آقا دیده باز برا سپ خود
سوار و در پے راجه سالک راه فرار گردید +

بیرون رفتن شجاع قلی خان معروف بمیان عیسے از پشت سر موشیر مدک و سمرو و برهم انتظام و شکست افتادن بر فوج وزیر با وجود ظهور غلبه بحسب تقدیر

شجاع قلی خان باستماع آواز شلک تلنگان و شیخ زادگان همراهے بنی بهادر گمان غلبه و جسارت راجه بنی بهادر نموده برآمدے خود ترسیده که مبادا بنی بهادر کارے از پیش برد و او در خصوص وزیر دیگر همچشمها ان شرمسارے کشد و بنا بر فرط اضطراب و استعجال بدون استخبار و ادراک احوال بنی بهادر از پشت سمرو و موشیر مدک برآمده پیش راند چون پیش رو جیل پر گل و لائے بود و گذشتن ازان دشوارے داشت علاوهٔ آن روبروے دیوار آتش بار کرا مجال است که بروز ازان جمله رفقاے معتمد که شش هفت هزار سوار بوده اند جماعهٔ قلیلے با خان مرقوم همراهے نمود بسبب پیش رفتن او توپ اندازے سمرو و موشیر مدک که علی التواتر برسر افواج انگلیشے گوله باران تگرگ میریخت موقوف گشت چه شجاع قلی خان مع همراهیان بین الصفین درآمده حائل و مانع توپ اندازے این طرف گردید و از طرف انگلیشیان شدت و چابکے شروع گردیده برسر افواج عیسے و سمرو و مدک قیاسته آشکارا شد شجاع قلی خان با مدودے از رفقا بهزار خجالے از جیل بیرون برآمده هدف گولهاے شلک انگلیشے گشته جان خود دران میدان برایگان داد بقیه مردم همراهش که از آفت قتل و جراحت سالم مانده بودند گریخته استادگان میدان را باضطراب خود رسپهاے فرار شدند و تلنگان مقابل بنی بهادر از مورچال گذشته داخل لشکر نیز گردیدند و شور و غوغا در ان معسکر بظهور رسید بمکنه آنجا تلنگان زیر شلک آتش بار گرفته چنان مضطرب ساختند که احدے را مجال حمل و نقل اسباب و دولت نمانده سبب اختیار هر کس هر صوبے که بود راه فرار پیمود و شکست بر کل مردم افتاده کسے را پاے ثبات استوار نماند غلبه و درانیان بے ایمان نمک بحرام احوال بدین منوال دیده بطمع غارت اموال لشکر خود از زیر جداے گزیده و بلشکر خود در آمده دست بغارت و تاراج برگشادند و زیر بتوقع ظفر و ظهور اندک غلبه حیران قدرت داور گشته ساعتی تماشائی انقلاب بود بعد ازان که کمتر کسے با او ماند خود هم از میدان برآمده در پے گریختگان رفت و جمیع اسباب خانه و زیر و سرداران همراهے او و زرهاے صرافان از اشرفے و روپیه و جنس هزاران و سود اگران مثل زربافت و کمخواب و انواع اقمشه و توپهاے بزرگ خرد و فرودش و خیام و اشیخه دران لشکر بود بغارت افواج انگلیشے درآمد و لشکریان و زیر نیز دست تاراج باموال یکدیگر گشاده هر چه در دست هر که افتاد در ربود حساب این دولت کرد زین لشکر غارت رفت علام الغیوب میداند و بس محاسب وهم و حساب و قیاس آن العجز معترف است الحق عجب لشکرے معمور بود که پهلو بمعموره شاه جهان آبادے نزدیچها پائے بسیار رود ریاچه تهور اکه بطرف پشت لشکر بود و اندک عمقی با گل و لائے بسیار داشت فرو رفته و درمانده گشته زیر شلک تلنگان متعاقب درآمدند و بنا کامے ایام حیات آنها بسر آمد ماے جاه را شجاع الدوله مکرر قبل ازین خنگ از قبضه رهائے داده مادهٔ فیلی را که در پاے او لنگی بود عنایت نمود و قدرت کامله الهی دران دار و گیر یارے و دستگیرے نمود که مرکوبے بادمیسر گشته ازان ورطه بدر رفت ایام حیاتش باقے بود و الا درچنین حادثهٔ هوش گسل بدر از البرز و برادر از برادر دستگیر نزد آن بیچاره را که مقید و از ملاقات مردم ممنوع بود که مے پرسید قربان قدرت نمائے حکیم قدیر باید رفت که در دل دشمنے چنین انداخت و برای او سوارے مهیا ساخت مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد ✣ درهمان شب که صبح آن شکست بروز یکشنبه فتا دعلی ابراهیم خان بهادر اطلاع بر خلاصے میر قاسم خان یافته نصف شب پیغام داد که نزد این بنده دولتخواه

ازیب خوب که بهر جا خواسته باشند برسانند مع هزار روپیه نقد بدولت عالی موجود است اما بخدمت نفرستاده که مبادا باستماع این خبر زرید برگشته بازاراده بدسے نماید اگر امرے منظور شود دایما فرمایند فرستاده آید ماسے جاه گفته فرستاد که آفرین بر مروت و دیانت شما که درچنین وقت هیکسی غمخوارسے من نموده خیرخواهے را منظور داشته ایدا نمی الحقیقة این زمان صلاح نیست و سده مرکوبے نموده اند اگر فرستادند بنده والبته عدالحاجة طلبیده خواهد شد اتفاقا شب ماده فیل مذکور رسیده سوارسے برای او میسر آمد وقت شکست میر قاسم خان هم با فراریان دیگر بدرفت وعلی ابراهیم خان بهادر اسباب و احمال همراه برادر خود علی قاسم خان کب روز قبل ازشکست از پل گذشته بکنار دریاچه مقور ابور عبور کنانیده و در لشکر پادشاهے که آن طرف مقور ابور بود فرستاده خود جریده ماند. وقت فرار بر دریاچه مذکور رسیده ازهجوم فراریان محال عبور نیافت پل نیز شکسته بود علی ابراهیم خان بهادر سعبر را گذشته بالا تر رفت واز انجا خود را بدریا زده عبور کرد وچون بر راه گریختگان که در انجا هجوم نموده بعضی در انتظار بعض دیگر و برخے برای آسودن اندک توقف نموده بودند رسیده دید که بعضے از افواج انگلیشیے رسیده توپے را پر از چهره کرده بطرف مردمین سرد و طرف دریا سر داده اند و از طرف دیگر شلک بندوق نموده اند اضطراب عظیمی در فراریان بهم رسید احدے را هوش و حواس سر جا نماند و خلقی کثیر دران دریاچه صغیر هلاک و مثلاشے گردیده و بر سر همدگر افتاده جمعے مردند و جمعے بهزار خرابے جان بسلامت بدر بردند اما در کمال رسوائے و فضیحت هر کرا هر راهے پیش آمد بنا چار اختیار افتاده برخے معرض تاراج و غارت کنوارا ان درآمدند. بعضے بمشقت فراوان راه ها بریده بجمع فراریان رسیده زندگے از سر گرفتند وزیر عبور درنیا نموده متعلقان را با خود گرفته راه الهآباد سپرد و میر قاسم خان لنگان لنگان شش هفت کروه از بنارس گذشته توقف داشت وبینی بهادر حسب الامر وزیر برائے همراه بردن پادشاه بر لب آب گنگا محاذے بنارس که معسکر پادشاه هم آنجا بود مقام داشت علی ابراهیم خان متصل لشکر بینی بهادر خسته حال رسیده بر کنار دریا مع ده دوازده رفقا بر آسودن اندک توقفے گزیده و مستفسر حمیه برادر خود بود که در انجا رود خدمتگار غالب جان که درین وقت رفیق بینی بهادر بود و آنجا [illegible] یعنی علی ابراهیم خان رسیان را دیده بغالب جان خبر رسانیدند خان مرقوم باستماع ورود مقدم ایشان شاد مان گ[illegible] آمدن نزد خان مرقوم برخاسته از بینی بهادر رخصت خواست راجه فرط آرزومندے ادراک علی ابراهیم [illegible] دل غالب جان دیده و رسیده که علی ابراهیم خان چه طور کسے هست که شمارا رشوق ملاقات او چنین بیقرار مے بینیم نما[illegible]ن مجمل محامدش [illegible]ن کرده گفت [illegible]مد بر محاسن او موقوف بر ملاقتها و صحبتها سے ست بینی بهادر که اکثر در حضور وزیر علی ابراهیم خان را دیده و حسن تقریرش را شنیده بود خواهان آن شد که او را بر فاقت خود برگزیند غالب خان را گفت که پیش ما میتوان آورد خان موصوف بخدمت علی ابراهیم خان رسیده ماجرا معروض داشت وبهمان هیئتے که بود بملاقات بینی بهادر آورد راجه متقدم او را مغتنم شمرده استدعاے همراهے نمود. علی ابراهیم خان نیز رفاقت او را مناسب دیده بمصاحبتش رضا داد چون وزیر را حضرت [illegible]ے همراه بردن پادشاه گذاشته بود او تاکید نموده در کوچ کردن استعجال مے نمود و پادشاه که از وزیر دلگیر بود هزار رفاقت بینی بهادر بار زده بهانهاے چند در پیش گرفت قاصد ملازمان انگلیشیان و مقامات بود جماعه مذکوره نیز راه مراسلت با پادشاه کشاده او را ترغیب بر فاقت و امانت خود مے نمودند و از انجا که از طرف کمپنی مامور تسخیر ملک بنده بوده اند و آنجا مصالح وقت با وزیر هم کمنون خاطرشان بود بنا بر علی هذا ارادهٔ ملاقات با بینی بهادر که رفیق وزیر و مخالف با میر قاسم خان بود نیز داشتند درین ضمن راجه مذکور تعلل پادشاه در کوچ دیده و ناچار گردیده خود بعبور گنگا مع لشکر نمود

ذکر ملاقات پادشاه با جماعه انگلیشیه و عبور دریا گنگا باتفاق آنها و ملاقات نمودن بنی بهادر با انگلیشیان بنابر صلاح وقت و زمان

چون بنی بهادر عبور گنگا نمود پادشاه مع منیر الدوله فارغ البال مقام کرده انگلیشیان را پیش خود خوانده اینها را وسیله پیش رفتن ظاهر بهم رسیده متعاقب که مے آمدند اندک تندتر رانده بملازمت پادشاه توسل جستند و بعد حصول کورنش باتفاق عبور گنگا نمودند و ازانجا بنی بهادر را نیز بسوے خود دعوت فرمودند او بنا بر مشوره گذاشته علی ابراهیم خان را هم درین خصوص مستشار خود ساخت و اصابت راے او را دیده بعد ازان اکثر اوقات شریک مشوره میداشت آخر الامر ملاقات یاسرداران انگلیش بنابر خیر طلبی آقاے خود مناسب دیده با آنها برخورد و ایشان داعیهٔ مصادقت با وزیر البته بر تفویض میر قاسم خان و سمر و با او ظاهر نمودند بنی بهادر چون با مالے جاه خوش بنود و سلاستے ملک و دولت خود و آقاے خود بدین صورت مشاهده نمود قبول کرده معروضداشت که سمر و صاحب فوج و اوضاع او درین شکست از نظام نیفتاده کرفتن او خالے از صعوبت نیست اما میر قاسم خان را نمے توان گرفت اگر وزیر پسندید البته تقصیرے دران نخواهد شد پیغامهاے سرداران انگلیشیے گرفته رخصت گشته بلنگر گاه خود که فاصله چند کروه داشت معاودت نمودند مذکور صحبت انگلیشیان با همرازان خود کرد علی ابراهیم خان بر کمنون خاطرش پے برده بپاس نمک حقوق صحبت هاے دیرین میر قاسم خان را که شش هفت کروه از لنگر بنی بهادر بیشتر بود آگاه ساخت میر قاسم خان بر ابن امر اطلاع یافته بسرعت برق و باد در رفت و به اله آباد رسیده متعلقان خود را که غارت زده مردم وزیر و حسب الامر در خانه محقرے اسیر بوده اند بهر صورت که میسر آمد و خود اکار سازے کرد درچنین تشویش و تشویر همراه خود گرفته رسیر گردیده در یک از آبادیهاے قلمرو افاغنه معروف بر وهیله رسیده آسوده باقی احوال او تا انقلاش در ضمن اوراق وقایع شاه جهان اباد انشاء الله تعالے نگاشته آید ✣

تتمه احوال سراسر اختلال وزیر بے تدبیر و نیرنگ هاے تقدیر ✣ ✣

شجاع الدوله که در عالم غرور ادراک چنین امور نمی نمود احوال مبین منوال دیده چاره خیر از بدر رفتن از قلمرو خود در ملک بیگانگان ندیده نابرین بعضے از مقربان معتمد را بصوب آباد و لکهنؤ فرستاده تاکید نمود که متعلقان و اسباب و خزاین را بردارند در ملک حافظ رحمت که با او اندک آشنائے بسبب عنایت خان پسرش داشت ببرند و در آبادے بریلے که معمور ترین بلاد او و در آب و هوا از بریلی بهیت وغیره جاها ممتاز بود اقامت ورزند و خود هم بپاے شتاب باله آباد شتافته با دو زن خود را گرفته علی بیگ خان را در قلعه اله آباد گذاشته بملک افاغنه رفت و ناموس و اثاث البیت و بالجمله جمیع اسباب دولت در بریلے گذاشت و در قلعهٔ چنارگڑه بتیسر مبشے را که معتمد علیه او بود با مردم لائق قلعه دارے گذاشته در حراست قلعه مذکوره مستعد گردانید بعد ورود بنی بهادر مشوره او را که متضمن مصالحه با انگلیشیان بود باعتماد اعانت افاغنه و اظهار مرمته و ناراضی خصوص فدر خود دیگر نام و نشان خاندان نه پسندیده او را بطرف صوبهٔ لکهنؤ مرخص گردانیده متضمون آنکه بنی بهادر ظاهر با انگلیشیان دساز دو باین بهانه عمل او در صوبه بماند خود در ملک بنگش با وجود وعده اوت در بریله که با احمد خان بنگش داشت و سبب این کینه از دفتر آخر که متضمن احوال شاه جهان آباد و سلاطین و آمرا آنجا است بپرائیه طور سے یاد بستانفته با حافظ رحمت و احمد نگاشته دفیر سرداران افاغنه و نماز الدین خان عماد الملک که اتفاقا از هم در انجا بود قرعه مشاوره انداخت سرسے او را بسپرده و

بانت ساخته ولالت ماستعانت از راؤ لهار مرهٹه نمود که او دیرینه سردار دکهن و کهنه سپه سالار باجے راؤ و مکاسد
شیخ شاه جهان آباد و بام صوبه دار اشتهار داشت و دران هنگام در نواح کالپے دگوالیار لشکرے بُرد اما از جنگ احمد شاه
ابدالے له شکست عظیم بر جماعهٔ مرهٹه افتاده اسباب و دولت ایشان تاراج رفته بود چندان شوکت نداشت شجاع الدوله
معتمدان خود را بسجدت او فرستاده اسباب آمدنش فراهم ساخته و پیغامے مبلغی بشرط مظفر برانگلیشیه نمود او نیز بطمع که
دران روز ها بالغایت دهشت مبول نفوذ آمده با عساکر شجاع الدوله متحد گشت و افاغنه را هر چند حسب الوعده رفاقت خود خواست
آنها بعذرے مستمسک گشته آمدن خود بر وعده های امروز و فردا گذاشتند ٭

آمدن راجه بنی بهادر نوبت دوم نزد انگلیشیان و نبرد غا باختن با ایشان

راجه بنی بهادر چنانچه مذکور شد بطرف لکهنو رفته براجه ستاب رائے حسب المصلحت گاشت که شجاع الدوله در مصالحهٔ
با انگلشیان سبب وطیکه منظور شان بود تن در نداده عازم حرب باردیگر است و میر قاسم خان از دست او بدر رفته و سمرو
را می تواند گرفت مگر مدغا و درین وقت این قسم کارها برائے خود خوب نمیداند اما من پایان کارش را بخیر ندانسته راغب
ملاقات و رفاقت انگلیشیه ام چون شتاب رائے معتمد علیه اصحاب انگلیشیه و ممنون احسان و نمکخوار بنی بهادر در زمان اخراج
سالے جاه بود خدامت او را در حوض حقوق پرورش معتنم شمرده برای خود فوز عظیم دانست و بیچ سنر و زیر را در بکسر شکست داده
نامه نبارس و رقعاتش متواتر و متعاقب نزد بنی بهادر امرے خبر معلوم برگشته بیچ فلجر الیالا رسے موج گذاشت از او هم بعد چندے
انقضا رسے روید ده از ریاست لشکر معزول و بیچر کرنیک که در سابق رئیس لشکر و لوک کمپنی بود بسردارے فوج مامور گشته و
نوعے از خطاهاے جرنیل که آنرا مرک دبرجرنل میگویند یافته درین ایام رسیده بود جرنل مذکور رضایت اتحاد با شتاب رائے داشت
اسے مذکور داعیهٔ بینے بهادر با جرنل موصوف ظاهر نمود او ورود بینے بهادر را مصالح عظیم شمرده مغتنم دانست و خط
متضمن طلب او بکمال اکرام نگاشته بوساطت شتاب رائے طلبید بینے بهادر آمده ملاقات با جرنل نمود ...
و موعد معاملات اندکے دست او آمد و از جوانمردے چند روز بهر دو طرف راحتے رسید ...
جرنل سے گفت که بسر کاه متعلقان خود طلبیده تا موس را در عظیم آباد یا بنارس بگذارید آن ... جمع گشته بیاید
سر دو صوبه را فتیار شما میگذارم او عذر هاے مناسب خواسته رضا طلب ناموس خود نمیدارد تا آنکه شجاع الدوله راؤ لهار را
با خود متفق ساخته بر اغیه جنگ انگلیشیان و نواح کوره رسید و بنی بهادر با تقرب اعتقاد داشت از و پرسید که مرا چه باید کرد
او گفت که ورود انگلیشیان بمنزلهٔ باد تندے بود آمد و رفت بنی بهادر با استماع این سخن غلبه شجاع الدوله گمان کرده داعیهٔ
رفاقت او تصمیم داد و راؤ شتاب رائے که واسطهٔ جواب و سوال او در خدمت انگلیشیان بود خبر اجتماع راؤ لهار با شجاع الدوله
شنیده ، راجه بنی بهادر گفت که اگر پیوستن بشجاع الدوله منظور باشد مرا صاف باید فرمود تا من انگلیشیه را برارادهٔ شما آگهی
داده رخصت مدبانم و شما ملائمه و خاستے مرخص شده بروید و اگر ماندن منظور باشد بخاطر جمع و تحکم باید بود امریکه موجب بهتاے
من و عهده سے شما باشد بعمل نیامد که مرا سے من خطرے عظیم و برائے شما ننگ بے انتها خواهد بود بنی بهادر سوء ظن را جزم و احتیاط
شمرده از رخصت ... رائے هم پنهان داشت و انتهاز فرصت نموده زمانیکه بنام بندوبست بعضے از محالات صوبه از لشکر
انگلیسیه و دیگر جدا گشته بانگلیشیه با او معتقن بود بطرف لکهنو شتافته و متعلقان خود را برداشته بطرف عساکر شجاع الدوله

راهی شد کمپنیها قصد مزاحمت نمودند چون فوج بنیے بهادر بسیار و تفنگچیان اقل قلیل بوده اند مقاومت نتوانسته خاموشی گزیدند و بنیی بهادر با فوج خود بدر رفته بشجاع الدوله پیوست علی ابراهیم خان بهادر که بعلت عارضه بیماری دهمار مرتاب گذاشته بود بنیی بهادر را انجا گذاشته رفته بود بنا برے بے خبری از ارادهاے مضمر راجه بنیی بهادر با وجود رفاقتش بجای خود حیران ماند و زن راجه آنجا لازمه فوت با وجود بنود ن شوهر و اتباع او که حسب الاشعار بنی بهادر بدر رفته کسے در انجا نبود باخان مرقوم بعمل آورده بمقدور خود از دادن مکان اقامت و رسانیدن ما یحتاج که در انجا بدست نمی آمد کوتاهے نکرد آخر الامر بصعوبت تمام اسباب حرکت همرسانیده ازان مکان برآمد و وارد الهآباد گشت جرنل کرنک ازین خبر رفتن بنیی بهادر متحیر گشته بپاس خاطر شتاب رائے که صدیق مخلص بود چیزے نگفت اما شتاب رائے برآبروے خود ترسیده بمجرد اصغاے این خبر حضور جرنل رفته التماس نمود که ایفاے عهد بنیی بهادر را ضامن بوده ام و از دینچنین حرکتے بظهور رسید اگر در کونسل با صاحب درین خصوص اندیشه باز خواستے باشد مرا باید فرستاد که قصور از من است نه از شما جرنل و دیگر سرداران انگلیشی را حسن صداقت و اخلاص راو شتاب رائے پسند افتاده دلجوئے بافراط نمودند و خاطرش را مطمئن گردانیدند تا آنکه شجاع الدوله مع راو ملهار مرهٹه باراده پرخاش با فواج انگلیشے مهیا گردید*

فرستادن اصحاب انگلیشی فوجے را بتسخیر قلعه چنارگڑه و محفوظ ماندن قلعه مذکوره از صدمات تسخیر

سرداران انگلیشے قبل ازین سوانح راجه بلونٹ زمیندار بنارس را بوساطت راو شتاب رائے و سید نور الحسن خان بگرامے که اول رفیق و ملازم شجاع الدوله و بنیی بهادر و ثانی اول معامله بنارس او بدستمال ساخته رهبن خود نموده بودند مدلات او تسخیر قلعه چنارگڑه که بر سر کوه و لب دریاے گنگا بده کروهے بنارس طرف جنوب واقع و از قلاع سنبته معروفه است در خاطر آورده فوجے را مع یک میجر و چند کپتان و لفٹنت و انسن و سارجن بر سر قلعه مذکوره فرستادند و چند قبضه توپ قلعه شکن همراه دادند میجر مذکور مع فوج در اسباب قلعه ستانی در انجا رفته از طرف بادشاه احکام اطاعت رسانیده اول به تهدیدات سلطانے ترسانید چون درنگرفت بجنگ اشتغال نموده آتش توپ از سے را شتعال داد و کمر همت بتسخیر قلعه بسته پاے جلادت پیش نهاد محمد بشیر خان که مقرب الدوله زبردست قلعه دار آنجا بود نهایت جبین بدسلے دانست اما همراهیانش پاے ثبات افشرده بمدافعه پرداختند و محمد بشیر خان را بنوعیکه خواست از قلعه برآورده بحضور روز برداشته گردانیدند در روزے چند با قلعه خنگ ماند آخر الامر انگلیشیان دیوار حصار را بضرب گلهاے توپ از طرفے خراب ساخته در شب تاریک با فوجے مناسب یورش آوردند و فوج انگلیشے بالاے کوه برآمد چون داعیه درآمدن بحصار نمودند میجر همراهیان را دلدهے نموده حکم برآمدن بر سنگهاے افتاده دیوار حصار داد مستحفظان قلعه صدماے بالا رفتگان و گفتگوے آنها بامجد گرشنیده خبردار و مستعد مدافعه و کارزار شدند وزیر شلک بندوق و سنگ گرفته اکثر بالا رفتگان را مجروح ساختند و هم از اضطراب و تاریکے شب پاے بسیارے از سر سنگهاے افتاده دیوار کوه لغزیده غلطیدند و سنگها ارمده همدگر غلطیده سر و رو و دست و بازوے غلطیدگان را درهم شکست میجر که سالار فوج بود نیز بهمین طور زیر سنگها افتاده و زخم تفنگ خورده مدهوش افتاد و عار جان را دل از دست رفته پاے ثبات برجا نماند و ناکام برگشتند بعد دیرے در کمال احتیاط میجر را در همان هنگام شب آورده مدهوش بود بعد اندک زمانے

عالم خانے رایدرود نمود و جنرل این خبر شنیده و برپشیں آمدن وزیر مطلع گردیده فوج متعین قلعه راپشیں خود خواند و باتفاق
بداعیه مقابله شجاع الدوله و مرہٹه بیشتر راندن عرصه میرزا انجف خان هم که با شجاع الدوله بدیوه از بندیل کهنڈ آمده رفاقت
گلیشیا ان گزیده ملازم شان گردیده سرداران انگلیشے بعض فوج را لسالارے میجر استیرت بلکنو فرستادند تا ضابط انجا بوده از
طرف صوبه اوده وحدود و آنجا خبردار باشد و محمد اکبر خان را بگوتواسے انجا تجویز راؤشتاب رائے مقرر ساختند و جنرل کرنک
با کل فوج مع شتاب رائے و میرزا انجف خان به الہ آباد رفته بتسخیر قلعه آنجا جازم شدند میرزا انجف خان که از کم و کیف قلعه مذکوره
آگهی داشت طرح حصار را در جائیکه پشته نداشت نشان داد و جنرل توپهاے قلعه شکن کرا زغارت لشکر وزیر همراه داشته
همان طرف بسته دیوار انجا را شکست و علی بیگ خان وغیره که از قبل وزیر بحراست قلعهٔ آنجا مامور بوده اند عرصه بر خود تنگ
دیده امان خواه شدند راؤشتاب رائے ضامن آبرو و مال آنها غیر مال وزیر و مخیر بودن در رفاقت و عدم رفاقت انگلیشیان
گردیده آنها را از قلعه برآورد و قلعه بتسخیر اصحاب انگلیشیه درآمد علی بیگ خان وغیره ملازمان شجاع الدوله رخصت یافته نزد آقاے
خود شتافتند و راؤشتاب رائے با تفاق و اعانت راجه بلوند سنگه بندیلست هر دو صوبه خصوص صوبه اوده مهما امکن انتظام
داده عمال در اکثر محالات بلکه همه جا فرستاد و اکثرے از افواج میر قاسم خان مثل میر روشن علی خان و شیخ فرحت علے
و برادرانش و شهسوار بیگ تورانے قاتل مسٹر امیٹ را ملازم ساخته متعین صوبه و عمال هر محال نمود چون خبر منهزمت وزیر
تحقق یافت جنرل مع شتاب رائے و میرزا انجف خان عازم جنگ وزیر و مرہٹه گردیده و عمال را مع افواج و ملازم جا بجا
گذاشت الحق که شتاب رائے در بند و بست صوبه مذکوره با وجود عمل دیرینه شجاع الدوله که از عهد برهان الملک سعادت خان
صدارت او قریب به پنجاه ساله بود برهم زده اکثر جا را انتظام داد و کارے سترگ کرد لیکن نمک بحرامے بعض ملازمان
و بوطلبے و ناخن تنهاے اکثر زمینداران آنجا خصوص راجه بلوند درین امر بسے موید بود ✣ ✣ ✣

گفتار در خبگ ثانی شجاع الدوله باتفاق راو ملهار مرہٹه با جماعهٔ انگلیشیه و مغلوب گشتن

چون راؤ ملهار را جانب دعوت شجاع الدوله نموده در رسید وزیر با تفاق پیشتر آمد و جماعهٔ افاغنه که وعده داده بودند
رسیدن در رسیدن دانسته شهره برآمدن در عوام انداخته کاے پیشتر نگذاشتند عماد الملک ط معدودے
رسیده تماشائے بود نه مقدورے داشت و نه از دست او کارے برآمد و فی الحقیقة از ناخن تدبیر و دم شمشیر همچو کسے
عقده نگشود و زنگ کدورت شکستیکه یافته بودند احدے از دل احدے نزدود القصه در نواح کوڑه تلاقے عسکرین
روے داده خبگ سبکی دست داد مرہٹه که تاب تحمل صدمات توپخانه گاهے نداشت دست و پائے جنبانیده عطف
عنان نمود و تا بمرکز دولت خود که نواح گوالیار بود عنان بکران باز نکشید شجاع الدوله نیز از زنگ بحرامے نوکران و عدم
وفاداریهاے فدویان چهرهٔ مقصود در آئینه امید ندیده دل تنگ برگشت در زمانیکه فوج انگلیشیه از نواح صوبه الہ آباد جنبیده عازم
استقبال افواج وزیر بود بعض افواج مرہٹه بضابطه مستمرهٔ خود افواج انگلیشیه را در میدان محصور داشته از تنگ و تاز اندکے
بازنداشت خانچه یکبار راؤشتاب رائے با اندک مردم در میان آنها افتاده قریب بود که هلاک شود در آن وقت
[illegible] نموده گوے بدست خود سپاهیان ضعف و ضرب نیزه کرده بدر رفت در میدان مردانه آبروے خود نگهداشت
تا آنکه فوج از عقبے رسیده او را از میدان دار و گیرش رهانیدند حق آنست که راؤشتاب رائے اکثر صفات حمیده داشت

و درین جزو زمان از جمیع رؤسا ممتاز بوده برا کثرے از اعیان در مکارم اخلاق تفوق داشت برخے ازان انشاء الله تعالے عنقریب در ذکر احوال او خبر بریاست صوبهٔ عظیم آباد حکومت آنجا که داشت نگاشتهٔ خامهٔ وقایع نگار خواهد شد علی ابراهیم خان بهادر از اله آباد حسب الاشعار بنی بهادر رخصت که بلشکر وزیر رفته با راجه بنی بهادر پیوندد و چند کروهے از شهر مذکور برابر آمده بود که خبر شکست وزیر کرهٔ ثانیه شنیده باز برگشت و مدتے دران نواح مختفی بود تا مصالحه وزیر با انگلیشیان روے داد فرصاد فرد نشست و آن عزیز وافر التمیز سراسر صدق و وفا از کنج خمول و اختفا برآمده بر شد آباد رسید و ذکرش در ضمن حکومت مظفر شنگ که نائب نظامت مرشد آباد گشت انشاء الله تعالے خواهد آمد القصه وزیر بلد یگر شکست خورده بطرف فرخ آباد رفت و از افاغنه وغیره شکوه و تقلل و اهمال و راعانت نموده از هر یکے استشاره و چاره جوئے نمود هر یکے سخنی میگفت اما چون از ته دل نبود در خاطر وزیر جاے نیافت آخر الامر احمد خان بنگش خلف محمد خان بنگش مخاطب بمظفر جنگ باوجود تعداد تهاے دیرینه بمقتضاے جوانمردے که داشت صاف با شجاع الدوله گفت که ازین جماعهٔ افاغنه وغیره که شما توقع نصرت و اعانت دارید کسے بکار شما نخواهد آمد و در انتظار ها چند شست زر یکه دارید بخرج سپاه و مدد عیان امداد رفته بحال خود درخواهید ماند و همین فهران نصرت تماشائی بوده دام مصلحه خواهند ساخت بنرعم من صلاح در رد و حال است یا با معدودے که توقع رفاقت ازانها دارید بر دشمن بتازید اگر حیات باقے است ظفرے یابید والا با بر و جان خود در میدان مے بازید، اگر این کار دشوار نمایند بی وساطت دیگرے یکبارتن تنها بر خواسته پیش انگلیشیان بروید انچه شنیده شده کار انها بر و یهٔ عقل و جوانمردی هاست اغلب که با شما نرد دغا نخواهند باخت و شما را در مملکه نخواهند انداخت بلکه ظن غالب آنست که بنابر نام و نشان خاندان شما از در خلاص درآمده در اکرام و احترام شما راضے تقصیر نخواهند بود درین بین بعد فتح قلعه الله آباد و شکست یافتن وزیر نوبت دوم بوعده و عید پادشاه و سروران انگلیشے مستحفظان قلعه چنارگڑه نا امید از ظفر و غلبه شجاع الدوله گردیده و سامان قلعه دارے راهم کمتر دیده قلعه را حواله عملهٔ انگلیشے نموده بعضے از انها ملازم پادشاه و برخے نزد شجاع الدوله راهی شدند +

ذکر پذیرفتن شجاع الدوله نصیحت احمد خان بنگش و ملاقات نمودن با سروران انگلیشیه و بنجانبین بمصالحه و مصادقه

شجاع الدوله بعد امعان نظر بسخن احمد خان بنگش را در باره خود اصوب آراء و احسن شقوق دانسته با معدودے از اندک مایه پاے که خود سوار گشته راه لشکر انگلیشے گرفت نزدیک دوازده سوار همراه نداشت بعد طے مسافت بچنبل کرنگ خبر رسید که وزیر الممالک باین صورت سے آید اول متحیر و متعجب صدق و کذب خبر گشته بعد تحقیق پیاده با لشکے فرود آمده معانقه نمود و جنرل مع کل سرداران و شتاب راے نذور گذرانیده پیاده پا با پالکے وزیر در رکابش روان گشته تا بخیمه خود که براے او تیار کرده بودند رسیده فرد آورد و سرداران انگلیشے لوازم ضیافت و مهمان داریے بعمل آورده از آداب و تواضع دقیقه فروگذاشتند شجاع الدوله طعام ضیافت هما نجا خورده خوابید و بعد بیدارے از خواب هم عنان شادکامے بجائیکه خیمه گاه او بود دو سه کروه فاصله داشت برگشته با همراهیان که از سه چار صد کس بیش نبوده اند منزل ساخت و از طرف مصالحه که دو سه جلسه و ساطت شتاب راے انجام یافت و جمعی نموده حسب الاذن رؤساے انگلیشیه جمیع ملازمان خود را طلبیده اشت و آمد و رفت سفرا و پیغام بران اکثر اوقات و در بعضے اجیان آمدن او و جنرل در خانه همدیگر معمول بود و رائو شتاب راے

درین کار راسترضای طرفین منظور داشت اما بمقتضای تمکن ارسگ که قبل ازین ساخته در سلک ملازمان شجاع الدوله بر فاقت بنی بهادر بنا بر اخراج نمودن میر قاسم خان از عظیم آباد منسلک بود عزت شجاع الدوله را وجهه همت خود ساخته دفع انصرام مرام او مساعی جمیله بتقدیم رسانیده و مورد تحسین دوست و دشمن گردید +

گفتار در قرارداد و شروط مصالحه میان شجاع الدوله و انگلیشیه و مرخص شدن او بر صوبه خود بعد استحکام عهود و پیمان فیمابین قوم

مناسب مصالحه برین قرار یافت که شجاع الدوله پنجاه لکهه روپیه عوض اخراجاتیکه انگلیشه را در حروب او رویداد با انگلیشیان رساند نصف نقد و نصف دیگر بر صوبه تنخواه فرماید و آنچه از صوبه او در تحصیل در آمده باشد مجرا باید و صوبه الهآباد مخصوص پادشاه دهلی و الهآباد خاطرخواه خود معاش نماید و میر زا نجف خان بهادر که رفیق پادشاه و انگلیشیان شده بود ملازم پادشاه بوده یک لکهه روپیه سالیانه از خزانه شاهی بجمله مالگزاری بنگاله رسد یافته باشد و فوجی از انگلیش باعانت پادشاه در الهآباد بماند و یکی از اصحاب انگلیشیان در خدمت شجاع الدوله بطور سفیر بماند گرسی حاضر بوده کارسی معاملات او نداشته باشد و بعد ازین عهد و پیمان دوست همدیگر را دوست و دشمن همدیگر را دشمن دانسته هر کسی دشمنی زور آرد دیگری اعانت او نماید و هر کدام دیگری فوجی باعانت طلبد و جمعی برای مصارفش بصاحب فوج برساند و راجه بلوند سنگه زمیندار بنارس که تابع و رفاقت پادشاه و انگلیشیان از خدمت شجاع الدوله مقصر و بخیانت موسوم شده بود استعفای تقصیرات او صاحبان انگلیش نموده در اطاعت و زیر و حمایت خود گذاشتند عهود مذکور را از طرفین مرقوم گشته وثائق مرقومه بمهر و دستخط فریقین استحکام یافت و شجاع الدوله را حالت منتظره غیر از ادای زریکه عجالتا معهود بود نماند +

ذکر بیگانگی که مادر شجاع الدوله مع کل اقربا بطمع زر ها نمود و گوی وفا و اخلاص ازین جمله مردم دلش ربود

وزیر جد تقریر تحریر نمود زریکه نزد دسے موعود بود و ذکر تحصیلش افتاده با هر یکے از رفقاے خود بقدر مقدور او تکلیف ادا ے زرے نمود و همین قسم با مادر و زن خود و برادران زن خود و جمیع اقربا خطے متضمن فرستادن مبلغی مناسب نگاشته بر آن خود از شدت خسران مستوطن وصول زر مذکور ارقام نمود اما به ثبوت پیوسته که از هر کس هر چه توقع داشت و فی الحقیقة آنکه از [illegible] اصحاب و اتباع آن مذبر برآمدن می توانست طمع را کار فرما گشته بر خے نصف و جمعے ثلث و کروهے ربع آنرا [illegible] فرستاد حتے مادر و برادران زن و غلامان و ملازمان نمک پرورده و دیرینه اش همین سلوک را سلوک [illegible] زن او که هر چه از نقد و جواهر و طلا آلات و نقره آلات داشت و انچه خدمه او را میسر بود حتے حلقه بینے خود [illegible] یدان برای شوهر با وجود ممانعت مردم خوش آمد گو فرستاد و ناصحان را جواب میداد که انچه مرا میسر است تا سلامتے شجاع الدوله مرا سے باید و اگر او نباشد هیچ یک ازین اسباب بکار من نمی آید اگرچه زنے بود آما آفرین بر همت مردانه او و حق صحبت شناسے از بجاست که گفته اند شعر زن خوب فرمان بر پارسا ✣ کند مرد درویش را پادشا + شجاع الدوله هم بعد ازین امتحان هر چه بیشتر مے آمد [illegible] عارف را بیشتر مے ماند [illegible] خود میداد و الحق چنین مے بایست مصرع چه مردے بود گر زنے گم بود +

قصه بعد سرانجام شدن مبلغی که امکان داشت برای باقی مبلغ معجل جواهر گران بهاے خود را بدست صاحبان انگلیشیر [illegible] فیمت کرده [illegible] ب همراه او شتاب رای درمیان بود رهن گذاشته اهل و عیال را از ملک حافظ رحمت طلبیده شت

وقلعه چنارگڑه را نیز بعوض قلعه الٰه آباد از دست انگلیش انتزاع نموده از پادشاه وسرداران انگلیش مرخص شد ودر خدمت پادشاه سیکے را به نیابت وزارت وذیگرے را به نیابت میر آتشے که خدمات موروثے او بود گذاشته بدار الملک صوبه خود فیض آباد که بادے آباد ے آن برهان الملک سعادت خان ومتمم وکمالش شجاع الدوله است روانه گردید ودران کل زمین رفته بکارهاے خود پرداخت تتمه احوال او وشاه عالم پادشاه وبقیه احوال میر قاسم خان عما ے جاه در دفتر حالات سلاطین شاه جهان آباد وحکام ونا محمان آن طرف نگارنگاله وعظیم آباد مرقوم قلم وقائع رقم خواهد شد ووضع انتظام وملک دارے که باختراع اصحاب انگلیشیه ونواب وحکام دست نشان این جماعه رائج گشته وسوانحیکه درین صوبه روے داده نگارش یافته انشاء الله تعالے این دفتر افتتام میابد +

ذکر جلوس نجم الدوله بمسند ایالت بنگاله به تجویز ارباب کونسل کلکته ورفتن شمس الدوله بهری ونسترت بولایت خود وورود لارڈ کلیف ثابت جنگ از ولایت انگلنڈ ودار الملک لندن بانتظام این ممالک ورفع شورش وفساد وسوانحیکه بسبب میر قاسم خان درین ضمن روی داد

چون روزنامچه عمر ودولت میر جعفر خان دست قضا در نوردید شمس الدوله بهری ونسترت گورنر کلکته شنیده که لارڈ کلیف ثابت جنگ صاحب اختیار صوبه بنگاله وعظیم آباد گشته از ولایت انگلنڈ آمده بود دین خود در کلکته مناسب ندیده قبل از ورود لارڈ مذکور روانه ولایت انگلنڈ شد وبقیه اصحاب کونسل بضابطه مستمره حکمرانے ونظام امور مرجوعه مے نمودند بعد مردن میر جعفر خان در کونسل چنان قرار یافت که نجم الدوله معروف بمیر پهلوے پسر کلان میر جعفر خان از بطن منی بیگم بجاے پدر نشیند ونواب او لصلاح اصحاب کونسل راتق وفاتق مهمات نظامت وملک دارے باشد چون این صورت قرار یافت مسٹر مدلٹن صاحب کلان مرشد آباد ومسٹر جان سن صاحب کلان بردوان هم درمرشد آباد آمده بحضور خود نجم الدوله را اجلاس فرمودند واو وجمیع معتدیه صوبه دار صاحبان مذکور بطور تواضع رعایت نمود ونجم الدوله چند روز ناظم مقتدر ونشنه کار دیوان مدار المهام او ومرجع طوائف انام صوبه بنگاله بود ومیر محمد کاظم خان برادر میر جعفر خان ناظم عظیم آباد به نیابت برادر زاده خود وراجه دهیرج نارائن برادر خرد راجه رام نارائن دیوان مدار المهام صوبه مذکوره در اورنگ آباد دیوان پادشاهے آن صوبه بود امانیات موافق باجمیع انگلیشیان خاصه باجنرل کرنک سالار فوج انگلیشیه شجاع الدوله بنابر مصالحت وقت پرگنه ماهول که چند هزار روپیه زیاده از ملک محاصل آنجا بود در نواح اعظم گڈه دجون پور بطور جاگیر باو بخشیده سهل مدتے باین صورت گذشته بود که نند کمار بنابر آزردگے گورنر بهری ونسترت شمس الدوله بها درحسب الطلب کونسل کلکته رفت اما از کار خود معزول نبود عمله او کار باقتدارے کردند شمس الدوله معائب او را البشرح وبسط نگاشته وکتابے مجلد ساخته حواله برادر خود خارج ونسترت هوشیار خنگ نموده گفته رفته بود که هرگاه لارڈ کلیف برسد ودر کونسل خانه نشیند کتاب مذکور را در اجتماع ارباب کونسل بحضور او بخواند واو را بشنواند از ین جهت ارباب کونسل کلکته نند کمار را از کلکته بیرون رفتن نمے دادند واو بنا بر انتظار لارڈ کلیف که درزمان ضعف کرنے او وزوال دولت سراج الدوله دشمروع اقبال میر جعفر خان منشے ومقرب او بود بآمدن لارڈ کلیف امید افزایش اقتدار از مرتبه که میسر بود داشت تا آنکه لارڈ کلیف بهادر ثابت جنگ در رسید وهوشیار خنگ کتاب عیوب نند کمار نوشته برادر خود در کونسل بحضور ارباب

لفظاً باللفظ خواندہ بہ لارڈ مذکور شنوانیدند کہ ہر چند منظور نظر عطوفت لارڈ بودا مابنوعے معائب و نقایص شمس الدولہ نوشتہ رفتہ بود کہ از کار خود معزول و مامور باقامت کلکتہ و عدم خروج از حدود معینہ شہر مذکور گردید + + +

ذکر عروج محمد رضا خان بامالے مدارج دنیا داری بحض مساعدت بخت و تقدیر باری عز اسمہ

مابرہ [illegible] سے سند کمار از تسلط و اقتدار محمد رضا خان خلف حکیم باد سے خان عفیلے تیر ازے کہ در عہد ثانوے میر جعفر خان نیابت دکلہ جہانگیر نگر داشت سابق تقدیر امور و الطاف لارڈ کلیف گشت و بسپارش و کار سازیہا نیابت نجم الدولہ در نظامت و اندیار حل عقد معاملات کل صوبۂ بنگالہ یافتہ محمد رضا خان بہادر مظفر جنگ مخاطب گردید و آہستہ آہستہ خطاب معین الدولہ مبارز الملک خان خانان یافتہ نوبت و ماہے و مراتب و حکم سوارے نالکی نیز حاصل نمود و لارڈ مکلیف چوں باستماع خبر انقلاب ممالک بنگ و عظیم آباد و استیصال میر قاسم خان و انتظام این ممالک متعین شدہ بود و این کار در نظر اہل ولایت نہایت عظیم و دشوار سے نمود لہذا امداج علیا ترقے یافتہ کیبا راز کرنلے بمرتبہ لارڈ سے کہ منصب و خطاب امارت ولایت انگلنڈ دنتدن است رسید و در جمیع کارہاے اینجا بنوعے مختار و بکمال اقتدار آمدہ بود کہ تا حال ہیچ [illegible] ازے باین اختیار و اقتدار نیامدہ مگر نواب گورنر جنرل عماد الدولہ بہادر مسٹر ہسٹنگ جلادت جنگ کہ در مرتبہ برلارڈ مکلیف ہم خانق آمدہ و ہندوستان و ولایت شریک و سہیم ندارد و فی الحقیقۃ لائق این مرتبہ و مقامست لارڈ مکلیف بجہات بسیارہ مانع اجتماع آراے ارباب کونسل نبود لہذا احدے از انگلیشیان را خود برابر ندانستہ کسیرا از ہندوے و انگلیشیہ عاطر بے آمرد و بنا بر اظہار اقتدار خود اول با جان سن و مدلٹن کاویدہ کہ نشانیدن نجم الدولہ بجاے پدرش منا [illegible] و معقول شد امازرے از نوکر فتن بے حساب و بجاست عائد سرکار کمپنی باید ساخت ہر دو سردار مذکور استعفاے نوکرے نوشتہ فرستادہ جواب صاف دادند کہ ما را اطاعت امر شما در نوکرے کمپنی ضرور و لازم بود الحال کہ ما دست از ین نوکرے برداشتیم دیگر حکم شما بر ما نیست اگر دعوی دیگر باشد در عدالت پادشاہے رجوع نمایید کہ در انجا انفصال یابد و انچہ حاصل [illegible] سرکار کمپنی سے فرمائید ہر گاہ زرہاے خطیرے کہ شما زید نجم الدولہ گرفتہ بجاے سراج الدولہ [illegible] نشانیدہ بود دید داخل سرکار کمپنی خواہید نمود ما ہم این مبلغ یسیر را کہ از پیش گرفتہ ایم عائد سرکار کمپنی خواہیم [illegible] کاغذ جواب صاف شنیدہ و بعد استعفاے نوکرے کہ آنہا اول نمودند بحال گفتگو با آنہا ندیدہ خاموشے [illegible] بود لہ رفت و مدلٹن مدتے خیمہ استعفا بر نصب بود و بتجارت گذرانیدند و بعد زمانے چند باز نوکر شدہ [illegible] ولہ حاجی [illegible] رسید و در موضع پیتی متصل بشاہ آباد فیما بین راہ عظیم آباد و مرشد آباد مردہ ہما [illegible] پی مدفون گردید قبرش [illegible] از دور مرے نمے شود و درین فرقہ بخوبے و ترحم بر خلق شہرت دارد باشد کہ مرد خوبے خواہد بود بفہم و خوبیہاے ڈاکٹر ولیم فلرٹن و دیر خرات و ہوشیاریہاے امور جنگ و ثبات آشنا بہاد و درستی مزاج کرنل کاڈرڈ و دروانائے و پاس حقوق اخلاص و آشنائی معاملہ فہمے و تجربہ در سے در معاملات ملکی ہوشیار جنگ جارج و نشرت و دحسن اخلاق و اکثر اوصاف [illegible] العین [illegible] ملاصہ لابراد خود مسٹر اون لابرابر برابر در کلان و بارلو صاحب ہم مثل الشان و طامسن صاحب [illegible] اکثر عالمہ [illegible] نظیر و [illegible] سن و مسٹر الیٹ در کمال دانائے و تواضع و عطوفت و جمیع صفات حمیدہ [illegible] امثال و اقران متمارا [illegible] برادر مسٹر اندرسن ہم شنیدہ مے شود کہ برابر برابر در بلکہ در بعض علوم خصوص ہندی

بہ از برادر است و مثل این اشخاص درین فرقہ کمتر کسے دیدہ شد اوصاف بعض انگلیشیان دیگر ہم شنیدہ شد اما چون بندہ را با آنہا چنان سروکارے نبودہ است احوال آنہا بیقین معلوم نیست کہ نگاشتہ آید ✣

ذکر ہلاک کردن مسٹر بلرس خود را از جہالت و نادانے و مطعون گشتن او در اعالے و ادانے

مسٹر بلرس کہ صاحب کلان عظیم آباد دنبا بر مرتبہ نوکرے خود بود بسبب قلت شعور تتبع مسٹر مدلٹن و مسٹر جانسن کردہ از باغ کمپنی کہ در باتے پور است و دران روز ہا صاحب کلان ہما نجاے ماند بگرو فربیار سوار گشتہ در قلعہ آمد و میر کاظم خان را بانبفاعت عظیم آباد دنشانیدہ قلیل وجے بدست آورد و بمصاحبت و اشعار بعض ہندیان کہ مثل او دور از شعور بودہ اند ظاہرا مرتکب بعضے حرکات نامناسب گشتہ بود ازین جہت اقتدار لارڈ کلیف شنیدہ برآبروے خود ترسیدہ بدست خود از جراحت کرچ خود را ہلاک ساختہ در باغ باتے پور مدفون و مطعون اقوام خود گردید و جرنل کرنک کہ از سابق بالارڈ کلیف نہایت اخلاص درست داشت درین وقت مصدر حل و عقد جمیع امور و مرجع کل معاملات گردید چون باڈاکٹر جرنل مذکور اول درکمال اخلاص و آخر در نہایت بدخواہے بود چیزے چند خاطر نشان لارڈ ساختہ ڈاکٹر فلرٹن را برطرف کنانید ڈاکٹر از دوستان خود درکمال ناکامے مرخص گشتہ بولایت خود رفت و عدۂ برگشتن با دوستان شرط چند گردہ بود ارادۂ او با تقدیرات الٰہی مطابق نیفتادہ تا حال برنگشت خبر زندگے او شنیدہ مے شود خدا او را ہر جا کہ باشد موافق نیت او خوشش نگہدارد ✣

رفتن لارڈ کلیف بالہ آباد برای ملاقات شاہ عالم پادشاہ و وزیر الممالک شجاع الدولہ آصفجاہ و گرفتن فرامین اسناد دیوانی خالصۂ شریفہ ہر سہ صوبہ بنگالہ و اوڑیسہ و عظیم آباد بنام کمپنی انگلیش و تجدید عہود و داد و اتحاد و بدرفتن تحصیل زرہاے ہر سہ صوبہ از دست ہندیان و اختصاص یافتن انگلیشیہ بحکومت صوبجات مذکور و شروع انقلاب اکثر اوضاع و دستور

لارڈ کلیف بعد ورود بکلکتہ و اطلاع بر امور ضروریہ و انصرام بعض مہام کہ حاجت بآن داشت نہضت بالہ آباد دنبا بر تحصیل مقاصدیکہ پیش نہاد خاطر داشت نمود و وزیر الممالک شجاع الدولہ نیز از فیض آباد کہ مرکز دولت او بود حسب الاشعار لارڈ وجرنل و نبا بر التماس او شتاب را کہ گویا واسطۂ اصلاح بین الجانبین بود قاصد آلہ آباد گردید و میرزا کاظم نام شخصی را کہ مرد ولایت زاد و بمصاہرت حسن رضا خان نوۂ حاجے احمد پسر علی جواد خان مرحوم اختصاص در ایام حکومت میر قاسم خان بدستگیرے علی ابراہیم خان بہادر عاملی پرگنہ سہسرام و چین پور داشت لارڈ مذکور در زمان اقامت خود بدکمن با او آشنا بود درین وقت مورد الطاف بے اکناف خود گردانیدہ یک روپیہ نقد بخشید و مصاحب خود گردانید ظاہرا واسطۂ جواب و سوال و در تحصیل عروج محمد رضا خان ہم او گردیدہ چون محمد رضا خان شرکت راو شتاب را در معاملات مرجع التفاتے خود آنہا قاصد آن بود کہ واسطۂ جواب و سوال در حضور پادشاہ و وزیر ہم شتاب رائے بندوہ میرزا کاظم مذکور بسبب اوبا شنا بر ین تقریب پایۂ امر با لارڈ کلیف مخفے از جرنل بمود و میرزا مذکور امیدوار این کار ہمراہ لارڈ کلیف رفت و لارڈ کلیف ہنگام ورود عظیم آباد ملاقات با میر کاظم خان برادر میر جعفر خان و راجہ دہیرج نارائن و راو شتاب رائے نمودہ قدر و منزلت

هر یک را بنیران شعور و دجدان سنجیده راه و شناسب سر آرے را برای همراهے خود بنابر الفصال جواب و سوال برگزید و میر کاظم خان را مرد ساده لوح دیده لائق سر انجام معاملات صوبه ندیدانست دبیرج نارا این نیز بنابر شوم طمعی با وجود احسانهاے خان مرقوم و برادرش میر جعفر خان نمک بحرامے را کار فرما شده بقدرے او در کارهاے دنیا ظاهر ساخته خواهان نیابت صوبه عظیم آباد بنام خود با لعراد گردید لیکن لارڈ درین سفر غزل و لعب مناسب ندید و راه و شناسب سر آرا همراه گرفته روانه پیشتر گردید چون بالا آباد رسید بعد حصول کورنش پادشاه و ملاقات باوزیر الممالک شجاع الدوله بهادر و صنایفتها و پیشکش تحائف که از طرفین بعمل آمد مقصد یکه داشت ظاهر ساخت و فرمان اسناد دیوانے هر سه صوبه بنام کمپنی از وزیر و پادشاه درخواست چون پادشاه و وزیر مغلوب این جماعه هم بجرأت و جلادت و هم بفهم و فراست بوده اند چار و ناچار قبول نموده بر وفق خواهش او فرامین اسناد نوشته دادند و بمیت و چار لک روپیه مالگزارے هر سه صوبه مقرر گشته قبولیت بهر کمپنی که دست آویز تعهد مالگزارے است داخل دفتر پادشاهے گردید و امور عظیمهٔ چنین بے آنکه عذرے درمیان آید و کسے گفتگوئے با کمپنی و پادشاه انگلنڈ بسفارت ایلچیان دامادل و مراسلات محرره دبیران کامل نماید درکمال سهولت و آسانے بوقوع و شرائط خریدار و چار یا هوا رهم باین زودے بدون تکرار یکسو نمے شود الفصال و انقطاع یافته لارڈ مذکور کامیاب مقاصد بدار الحکومت خود کلکته از کلکته است معاودت نمود و کرنل اسمت را که بعد رفتن لارڈ بولایت جرنل شد بسر آرے فوج انگلیشیه گماشته در الا آباد بدست پادشاه گذاشت اما فی الحقیقة حاکم او بود و پادشاه محکوم او و در قلعه میماند و پادشاه بیرون قلعه و چها وانے که خود احداث آن نموده بناے بعض منازل افراشت و آجر در انجا انداخته بود اوقات میگذرانیدند و جرنل از صدر اهاے لطاره نیب خانه پادشاهے که در قلعه او دگاهے ناخوش گشته نوا خشن نیب پادشاهے را مانع میشد و مردم نقار خانه ناچار مرجوع از عمل خود شده بودند **مصرع** سر کرا رنج روز لوبت اوست ✤ **القصه** حسن سلیقه راه و شناسب سر آرے و طلاقت زبان و رسیدن نگه کار بحقوق دیرینهٔ خدمتهاے او در دل تخواهے کمپنی و اصحاب انگلیشیه منظور نظر لارڈ گردیده میر کاظم از کار یکه محضوره است محروم همراه لارڈ برگشت و علی ابراهیم خان بهادر را که بر فاقت و زیر دبنی بهادر بغرت و احترام میگذرانیدند لیکن بنابر نسبت زیاده دیار کدرے ماندیر سر آرے مذکور نظر بحقوق احسانیکه خان مرقوم در عهد عالے جاه برادر کرده جان و آبرو او را در عهد ماشا لطیش و سطوت عالے جاه در کنف حمایت خود محفوظ داشته بود ترغیب آمدن بهر شد آباد نموده واسطهٔ ملاقات او بالارڈ جرنل گردید علی ابراهیم خان بنابر الفتی که بمثله مذکوره و آشنایان آنجا لسبب طول مدت اقامت داشت تبول نموده همراه او راه دهنه و بهر شد آباد نموده راهے شد و بهر شد آباد رسیده در زمره رفقاے مظفر جنگ انسلاک یافت اگرچه درکمال عزت بسرے برد اما قدر دانے او بقدر لیاقتش بعمل نیامد و لارڈ کلیف بعظیم آباد رسیده میر محمد کاظم خان را بصوبه داری عظیم آباد معزول و راجه دبیرج نارا این را بانفراد لائق و فائق مهمات صوبه مذکوره گردانیدند و بر آرے میر کاظم خان مکهه روپیه سالیانه مقرر گشت او در راج محل اکبر نگر که مولد و موطنش بود سکونت ورزیده چون نیت خوشے داشت در عین پیرانه سر شوب درکمال آرام و حشمتام گذرانیدند و بیکنام زندگانے نمود و دبیرج نارا این بهبادش بد باطنی و دغائیکه با این بیچاره بعمل آمد و بعد چند روز هفتها کشیده معزول گردید و در حسرت حصول حکومت جان خود در باخت چنانچه در مقامش مفصل و مبین خواهد شد لارڈ کلیف چند روز در عظیم آباد توقف ورزیده روانه کلکته گردید چون در انجا رسید بانصرام مهام خویش پرداخته سر بمکس اصاحب کلان و شریک انتظام معاملات مالی و ملکی چکله جهانگیر بها حبارت خان مرحوم گردانیده وجکایر

بردوان را از مشارکت سندیان پرداخته بدست دو سه کس از رؤساے معتمد انگلیشیه سپرد و میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ خلف سیف خان بن عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل چون وقت نهضت لارڈ کلیف بطرف الآباد که در بین برسات اتفاق افتاده بود بسوارے کشتی موچپکی در نواح بنیتی وشاه آباد بملاقات لارڈ مذکور رسیده او را از خود خشنود گردانید حکومت ملک پورنیه مع ضمائمش بدستور در ید تصرف او ماند و مالگزارے آن در کچهرے نظامت بنگاله چنانچه در عهد پیشین بود مقرر گشت اما نهایت که ظاهر ازیاده از پنج شش لک روپیه نبود لیکن از غفلت شعارے و ناکرده کارے سپهدار جنگ و نک بجراے عسکر علیخان پیرزاده پدرش که نائب و مختار و مرجع کل معاملات جمیع صفادر و کیل بود بعد دو سه سال از دست اختیار سپهدار جنگ بیرون رفت و ذکرش انشاء الله تعالے خواهد آمد و جاگیرات و التمغا و املاک مردم چون از عهد مهابت جنگ و اتباع او واگذاشت بود و کسے با اینها هیچ گونه تعرضے نداشت اصحاب انگلیشیه هم فتوت را کار فرما گشته بهمان روش واگذاشته متعرض احدے ازین مردم نگردیدند و این از جمله افضال الهی و احسان انگلیشیان است والا احدے از عظماے این دیار یکروز درین ممالک بلکه در زیر آسمان زندگے نمی توانست نمود و نیز تغیر و تبدیلے که از تلون پادشاه و مفسدیان خیانت پیشه مظنون بلکه متیقن بود موقوف مانده انگلیشیان بنا را براین مقرر داشتند که هر قطعه مکانے در دست هر که هست برائے او بعد از و برائے اولاد ش مقرر باشد. والحمد لله کما لا یخفی علی الآن بدین منوال گذشته آینده هم از کرم الهی مامول است که بیچارهاے چند که باب و نانی که قناعت نموده افتاده اند مع عیال و اطفال بآرام سر برند و روزگار خود را بدتر ازین احوال مبتلا نه سازد بجوده و احسانه ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر انتقال نجم الدوله بغتة و جلوس سیف الدوله برادرش بر مسند نظامت ✣

چنانکه لارڈ کلیف باراده الآباد بمرشد آباد رسیده از بلده مذکوره کوچیده در صادق باغ نزول نمود نجم الدوله مظفر جنگ برائے مشایعت و استرخاص تا باغ مذکور آمدند و مرخص گشته چون بخانهاے خود رسیدند لارڈ روانه پتنه گشت نجم الدوله را بعد ورود در خانه بیضه محتبسه عارض گشته تاریخ بست و دوم ذی قعده سنه یکهزار و یکصد و سبقا دو نه هجری بسبک ناگاه ازین عالم انتقال نمود و برادر خرد او سیف الدوله بر مسند ایالت جلوس فرمود سیف الدوله حسن خلق و رافت بر خلق بسیار داشت در چند روزه حکومت و حیات مستعجل هنکنام زیست اگرچه مقتدر نبود اما تا هر جا دست قدرتش مے رسید در ترحم و نیکوئے راضی بتقصیر نبود ✣

ذکر عروج نمودن راوشتاب رائے بمرتبهٔ نیابت نظامت عظیم آباد

هنگام معاودت لارڈ کلیف از الآباد راوشتاب رائے ماموریهار سے گشت و او نیز بر بعض جهات چند روز مهلت خواسته وعده آمدن بعد اندک مدتے نمود چون والد مرحوم بشاهده اوضاع روزگار و سیکے اطوار سلطنت گوشه قناعت گزیده در قلیل جاگیر یکه از مدتها درین صوبه داشت سکونت ورزیده بود ملاقات و مماسات با حکام ضرور دانسته سر بر مسند ایالت این بلاد متمکن مے شد یکه و ملاقات با او مے نمود تا از شر اشرار قرب جوار محفوظ ماند بنابرین قاصد ملاقات لارڈ هم گردیده بعظیم آباد رسید او چون در رفتن و برگشتن عجول و قبل از ورود والد مرحوم از عظیم آباد بمتیتر رفته بود بنابرین

مرحوم مذکور سید علی خان برادر فقیر را که آشنائے محکم با رابعہ بیگم مادر زن محمد رضا خان داشت ارادہ فرستادن بمرشد آباد بهمراهی راو شتاب راے نمودہ خطے براو مرقوم متضمن اشعار ارادۂ خود و التماس اعانت در امور مرجوعہ در بار نظامت و انگلیشے و فرستادن پسر خود براے حصول بعضے از اسناد بهمراهی نگاله نبابرا ستحکام کارهائے گذاشته استمزاج نمود او که مرد هوشیاره قدردقت شناس نیکوکار بود آنچه لازمۂ آدمیت و حسن اخلاق بود در جواب نوشته تقدیم خدمات را متعهد گردید بعد چندے که داعیۂ رفتن کلکته نزد مرلید هر سرکاره که امرد عیار و از مدتها رکن عمدۂ نظامت عظمی آباد بود به مال کارهاے پرده هراهے راو شتاب راه برگزید

ـ علیخان نیز هراهی راین هر دو در دانه مرشد آباد گردید چون شتاب راے بکلکته رسید لارڈ کلیف باشعار جنرل کرنگ شاهده مقدمات را مذکور او را تکلیف شراکت و انتظام مهام نظامت فرمود او نبا بر رفع بدنامے و اظهار استغنا و بے غرضے خود اول نرسے چند آورد سمو ع نیفتاد و شتاب راے بعارضۂ وجع مفاصل که نبا برمادۂ آتشک بود مبتلا گشت لارڈ مذکور ڈاکٹر خود را جالینوس موکد گردانید ڈاکٹر مسماة او انجو بے نمود عجیب آنکه چنین مرضے راکه در نهایت شدت و حرکت مقدر بود بالیدن دوائیکه سیماب داشت تا هر دو بند و سست مداوا نمود و مرض مذکور بالمره زائل گردیده اثرے ازان با قے نماند راو شتاب راے ده هزار روپیه بذاکتر انعام فرمود و بعد شفا یافتن بخطاب مهاراجگی و بهادرے و اضافۂ منصب پنجهزارے و بیست و پنجهزار روپیه در ماهه اخراجات نظامت و پنجهزار روپیه در ماهه ذات علاوه جاگیرات که در عظیم آباد داشت و شراکت باد بهیراج نارائن و مسٹر ردلش صاحب کلان کوٹهے عظیم آباد در انتظام معاملات نظامت و تفویض مهر سیف الدولہ که ناظم هر سه صوبه بنام بود مترقے گشته مامور بعاودت گردید کارهاے والد مرحوم حسب الامر او شان نیز در عظیم آباد سر انجام یافت فقیر و حسن سلوک رابعه بیگم انصرام یافته بود که مهاراجه شتاب راے بمرشد آباد رسید ++

ذکر رحلت والد مرحوم از جهان بے بقا بجوار رحمت خداوند اعلے

درین اوقات فقیر بسبب رسانش ڈاکٹر فلرٹن در رفاقت مسٹر بیج که یکے از رؤساے انگلیشیان و صاحب مدار کوٹهے بنارس شده بود ببلدۂ مذکور رفته شرف یاب خدمت شیخ اجل اکمل شیخ محمد علے حزین اسکنه الله فی اعلے علیین بود و والد مرحوم در قصبۂ جونپور آباد که بنا کرده آن مرحوم است مع جمیع متعلقان و منتسبان بر محال جاگیر خود سکونت داشت ناگهان بسبب عارضۂ لاحق مزاج قدوس امتزاج او گردید پنج عارض گشت شنیده شد که مادۂ دماغ بهمرسیده منجر بسرسام شده امادر حواس چندان خالی نبود روز دوازدهم از مرض یوم یکشنبه تاریخ سوم جمادے الثانیه سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و نه هجرے بموے علے ها جرا السلام اول روز بجوار رحمت ملک علام انتقال فرموده در قصبۂ مذکوره مدفون گردید اللهم اغفر له وارحمه والحقه بآبائه الصالحین خبر این واقعۂ هائله در بنارس بفقیر رسید و والدۂ ماجدۂ دام ظلها و برادر مهربان فخم الدوله یعنی علی خان و دیگر منتسبان و متوسلان خطوط متضمن طلب بنده بمبالغه و ابرام نگاشتند فقیر ناچار ترک رفاقت مسٹر بیج نموده عازم عظیم آباد گردید شیخ مبرور مانع بود وجد ائے فقیر نمے خواست مے فرمود که سهل مدتے ماندۂ است تا من جان فانے را بدرود کنم مے خواهم تا آن زمان شما از من جدا نباشید ابراهیم والده و دیگر بازماندگان والد مرحوم و کم سعادت تر طالع من نگذاشت که امتثال فرمان واجب الاذعان بزرگ مرقوم نموده در خدمت او مستفید باشم اگر مے ماندم سعادت عظیمه نصیب من مے شد قصور قسمت را تدارک نمی توان نمود بیت ما نهیدستان قسمت را

چه سود از رهبر کامل ✦ که خضر را ز آب حیوان تشنه مے آرد سکندر را ✦ بهر حال سنبده بجهین آباد در خبر رحلت والد مرحوم بمرشد آباد رسیده مهاراجه شتاب رای و سید علیخان زمان بیسیرے در مرشد آباد توقف نموده استاد بجاے جاگیر و واگذاشت آن نبام این اقل الانام که بسبب سال اکبر اولاد والد مرحوم است حاصل نموده عازم عظیم آباد شدند ✦

ذکر ورود مهاراجه شتاب رای بعظیم آباد و تنگ گردیدن دهیرج نارائن از راه حماقت و عناد

چون مهاراجه شتاب رای وارد عظیم آباد گردید از راه دانائے و امانتے که در مزاج داشت بناے انصرام معاملات و فیصال مقالات را در جائے گذاشت که نه خانهٔ او باشد و نه خانهٔ دهیرج نارائن بلکه قلعهٔ پادشاهے که از قدیم محل اجتماع اهل معاملات و مجمع دیوانیان و ارباب حاجات بوده برای دربار قرار یافت و مقرر شد که صاحب کلان در وقت معین همانجا آمده برکرسے خود جلوس نماید و روبروے کرسے او مسند طولائے گسترند یک طرفش دهیرج نارائن که مدعے فظامت است بنشیند و طرف دیگرش مهاراجه شتاب رای و یک یک تکیه برابر هر دو کس بگذارند هر سند و پروانه که مرقوم گردد دهیرج نارائن بطور معمول دستخط بیفن در خاتمهٔ آن کند و مهاراجه شتاب رای بر نقاے آن یا زیر مهر سیف الدوله بقلم خود کلمه دیده شد رقم زند دهیرج نارائن که غرور نظامت و برادرے رام نارائن داشت و چند روزے خود منفرد در کار بوده مهر خود مے زد و چون ناظرے غیر خود نداشت خیانت در کار بروئے برادر غود مثل عهد سابقه نیز نمود و بنائے این طریقه بر طبیعت او بسے دشوار نمود اما چاره نداشت بنابرین صحبت همیشه ناچاق بوده نفاق و شقاق سے افزود و عمله نظامت نیز بدو حصه انقسام یافته نصف مردم راتوسل شتاب رای بهم رسید و نصف دیگر بدستور با دهیرج نارائن ماند راقم شتاب رای که کاغذ دیوانے ملاحظه نماید معلوم کرد که در بندوبست صوبه خیانت بسیار رود در سر معامله هزار ها بالا بالا مدرانهٔ دهیرج نارائن است الهذا این امر مناسب ندیده متاجران دیگر که باگنجایش نذرانه تعهد نمایند بهم رسانیده و با دهیرج نارائن گفت که یا از عمال سابق همین معامله نویسانیده بگیرید یا آنها را معزول نموده امینها را بجاے آنها مقرر نمایید چون در هر دو صورت نارسائے یا خیانت دهیرج نارائن بظهور رسیده موجب رسوائے و دهشت خاطر او شده و در وصول صوبه و اخراجات هم چون فائله و خیانت بسیار بود شتاب رای به دهیرج نارائن بصوب مضمون الوضیعت سے نمود که این زرها داخل خزانه بصورتے باید نمود که پرده از روے کار شما برنخیزد مرلید هر شریک شتاب رای گردیده چون از سابق بر دقائق و خفایاے امور آگهے داشت کشف استار از روے اسرار دهیرج نارائن سے کرد و آن ابله همین قدر دقوق خود که راجه رام نارائن بدوستی جرنل کرنک و مسٹر امیٹ مورد عتاب عالے جاه گردیده غرق دریاے ممات و هلاکت گشت مغز و راز سخن شنوی بفراخ دور افتاده مواعظ و نصائح شتاب رای چه بلکه از دولت خواهان خود هم نے شنید و نے فهمید که انگلیشیه را این قدر پاس خاطر نخواهد بود که بنابر قتل برادرش حاصل صوبه عظیم آباد را بجا گیر او دهند تا هر چه خواسته باشد بخورد و بهر صورت این احوال آهسته آهسته اخر انکشاف یافته بلارڈ کلیف و جرنل کرنک و دیگر رؤساے انگلیشیه رسید اول برا سلات منبه غفلت از گوش دهیرج نارائن کشیده دلالت باطاعت رای و فرمان مهاراجه شتاب رای و ادائے زر بقایات ذمه اش مینمود و هر بار معاذیر نا موجه مے نگاشت تا آنکه لارڈ کلیف را داعیهٔ معاودت بولایت الله اعلم بچه جهت در باطن تصمیم یافت و تجدید عهود و مواثیق با شجاع الدوله و منقح نمودن بعض امور خصوص مقدمه راجه بلوند سنگه که از اطیش مهابت شجاع الدوله

ایشان بنزد نواب شجاع الدولہ رسانیدہ گفتگوہا دادہ بنابرین موعد ملاقات سہ دیگر در موضع چھپرا قرار یافتہ لارڈ کلیف از کلکتہ شجاع الدولہ از فیض آباد و منیر الدولہ از الہ آباد بسعادت پادشاہ و راجہ بلونت سنگھ از بنارس روانہ موعد معین مذکور شدند*

ذکر ورود لارڈ کلیف و شجاع الدولہ و منیر الدولہ و راجہ بلونت سنگھ در موعد معین کہ موضع چھپرا قرار یافتہ بود و معاتب شدن راجہ دھیرج نارائن و اقتدار یافتن مہاراجہ شتاب رائے

چون لارڈ کلیف ثابت جنگ بہادر قریب عظیم آباد رسید مہاراجہ شتاب رائے باستقبال او با جاہ و حشمی کہ میسر داشت بیرون رفت و دھیرج نارائن کہ ہمیشہ خیال عزت و اقتدار خود بہبودہ مے پخت بکمال کروفر بدون آنکہ فکر برأت از زرہائے لازم الاداء ذمہ خود نماید و مسلک استرضائے لارڈ و اتباع او پیماید نیز بداعیہ استقبال در نہایت استقلال با ملتزمان رکاب خود برآمد ہمین کہ از دور سوارے ہر دو نظر لارڈ و جماعۂ انگلیشیہ در آمد چون قبل ازین ابلاغ احکام مدھیرج نارائن نمودہ بودند کہ بدون ادائے زرہائے باقی برای ملاقے نیاید لارڈ برآشفتہ کسے را فرستاد کہ رفتہ دھیرج نارائن را از آمدن بحضور ممتنع گردانند و نگذارند کہ قدمے پیشتر گذارد فرستادہ حسب الامر بجا آوردہ دھیرج نارائن را العنف و جبار برگردانیدند و در مجمع عام آشنا و بیگانہ کہ برائے استقبال لارڈ بیرون رفتہ بودند خفت عظیم لاحق حال آں بے عقل و اقبال گردید و مہاراجہ شتاب رائے ادراک شرف حضور نمودہ مورد الطاف بسیار شدہ دھیرج نارائن گماشتہ نگور را بصرارت از دست سلطنے غرور نوشیدہ برگشت و بہر صورت زرے سرانجام دادہ بار سلام یافت و باتفاق عبور گنگا نمودہ ہمرکاب لارڈ جرنل مع راجہ شتاب رائے موعد شنافت و در ماہ محرم سنہ یکہزار و یک صد شتاد و پنج ہجری اجتماع شجاع الدولہ و منیر الدولہ و لارڈ جرنل و راجہ بلونت اتفاق افتاد و بعد از قیل و قال حقوق تقصیرات راجہ بلونت و مبلغ کہ بہا رکنک روپیہ معاملہ مالگزارے او در سرکار شجاع الدولہ عہدہ و پیمان امان و محفوظ و ممنوع بودن او از ہر گونہ دغا و حیلہ مدرشد بفیض این عہد ما نقض عہود سے کہ فیما بین شجاع الدولہ و انگلیشیہ بود انضمام یافت و عہود و مواثیق باوزیر و پادشاہ و انگلیشیہ و فیما بین وزیر و پادشاہ ہم بگواہے انگلیشیان و با بلونت سنگھ و وزیر مجددا مؤکد گشتہ مرقوم و مختوم گردید و ضیافتہا و پیشکش تحائف عہد گرمہ عمل آمد و ہر اعتماشائے قواعد جنگ و تفنگ اندازے سولداوان ولایتے کہ در کمال خوبی و جانبک منوط عہد ہزار روپیہ انعام فرمودہ مرخص و مرکز دولت خود راہے گردید و راجہ بلونت سنگھ ہم بعد ادائے پیشکشی کہ لائق بحال او بود با شایانہ خود رام نگر کہ بر لب گنگا محاذے بنارس ہست روانہ گشت و منیر الدولہ نیز کامیاب مقصد خود معاودت نمود و راجہ شتاب رائے احوال اختلال معاملات و خیانت و نارسائے عملۂ سابق بالارڈ کلیف ظاہر ساختہ معروض داشت کہ وصول این زرہا از راجہ دھیرج نارائن و عمال متوسل او بدون خشونت متعذر و بسہولت میسر نیست و بنده بارسوابق حقوق تعارف با برادر او مبالغہ در اخذ وجرکہ بحد شدت رسد نمی تواند نمود مناسب آنکہ بعد تشریف بردن بمرشد آباد مظفر جنگ کہ نائب صدر و مرجع کل معاملات است برائے چند روز در بنگالہ تشریف آوردہ کارہائے اینجا را حسب الامر سرانجام دادہ معاودت فرماید لارڈ ملتمسات راجہ شتاب رائے پذیرفتہ و او را مشمول عواطف بی پایان گردانیدہ عازم مرشد آباد گشت و مدام لیاقت و خیانتہائے دھیرج نارائن را در دل خود جائے دادہ عزل او از زمین دار و منصوب فرمودن مہاراجہ شتاب رائے بانفراد و اقتدار در خاطر خود مصمم نمود لیکن بالفعل مضمر و مستور داشت*

برگشتن لارڈ کلیف بکلکته ومرشد آباد وفرستادن محمد رضا خان مظفر جنگ را برای انصرام مهام وحکومات عظیم آباد

لارڈ کلیف بمجرد ورود مرشد آباد محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ را برای تنبیت امور یکه مرکوز خاطر داشت بعظیم آباد فرستاد مظفر جنگ بعد ورود ببلده مرقوم بر وساده حشمت وسیاست استکلا فرموده عمله وهیرج نارا ین را چشم نمائی نظر بند فرمود و یا برخی از آنها تالیف قلبی بعمل آورده استکشاف خیانتهای او قرار واقع تبقدیم رسانیدند وبنا بر بعضے عمال متل ساهل و محمد تقی خان سید فائز علی خان ومحمد اشرف خان کشمیری وامثال ایشها را در معرض زجر وتوبیخ کشیده ساهل را بزیر چوب وکتک بے آبرو وبرای لقایای سرکار مقید ساخت ومحمد تقی خان ومحمد اشرف خان را مهاراجه شتاب رائے از دام گرفتار یها برآورده ادائے زر ذمه آنها را مبرو متعهد گردید ودهیرج نارا ین باثبات خیانت وظهور فقدان لیاقت امر خطیر نیابت نظامت از فرر ومنزلت خود افتاده معزول وزر ذمه او از محاصل جاگیر التش بلند گردید باین وجه که تا وصول زر سرکار قلیلی برائے معیشت او برسد وباقی همه زر ها تا ادائے باقیات داخل خزائن نظامت گردد وچون حال سراسر افضال فقیر سید عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ موسوے بابر مهربانے میر جعفر خان وبرادر امیر کاظم خان وفقدان رجوع وغرض باد هیرج نارا ین خار نظر او بود هنوز وے مذکور در ایام اقتدار خود بعد غرل میر کاظم خان که روزے چند بود بزرگ مرقوم را باوجود آنکه راجه مذکور وپدر وبرادر کلانش نمک پرورده خاندان رگویا آغشته وپوست او از ریزه خوان انعام دودمان مهابت جنگ روئیده بود بمقتضا تنگ ظرفے از کار سرکار شاه آباد معزول تا زمان اقتدار خود متصدیان ملازم او را بهانه محاسبه گرفتار انواع خیرانے داشت بعد امتناع او رزمقام مسعار محمد زمان خان بهادر مظفر جنگ ومهاراجه شتاب رائے معامله مذکور را که بے هیچ محض بود انفصال داده فارغ خطے نوشته دادند واجناب بعذر دادنے رالغه بیگم حسب الطلب او همراه محمد رضا خان مهیائے سفر مرشد آباد گردید مظفر جنگ بعد الفراغ از معاملات این صوبه موافق مشوره مهاراجه شتاب رائے طبل رحیل کوفته بمرشد آباد رفت وراجه مذکور با نفرد وکمال اعتماد الدوله مهام وانتظام معاملات صوبه عظیم آباد از کونسل کلکته مامور گشته بکارگزارے پرداخت وچون با مستر مدلاین وارلارڈ کلیف ناچاقے صحبت چنانچه مذکور شد روے داد مستر مرقوم از نوکرے کمپنی وکار کوسٹھی عظیم آباد مستعفی ومعزول گشته مستر رنبول بجاے او ومشارکت شتاب رائے مقرر گشت ودر مرشد آباد مشارکت محمد رضا خان مظفر جنگ مستر سکس معین شد ولارڈ کلیف بعد وداع از امور این ممالک عازم ولایت گشت ✣

ذکر رفتن لارڈ کلیف وجنرل کرنک بولایت انگلنڈ وکاغذ تقصیرات شمس الدوله هنرے ونشرت بولایت همراه خود بردن ومعین شدن مستر ورلس بگورنرے کلکته

لارڈ کلیف در ایام اقامت خود خواست کار تقصیرات ونشرت شمس الدوله بها در اگر چیرے بثبوت وظهور رسد باب کونسل ولایت برساند وتدارکے که خود در انکار ها نموده نیز ظاهر گرداند چون عمل ارباب دنیا همیشه احسان فراموشے بوده وهست خصوص درین جزو زمان این الوقت دیده غرض بودن را از جمله دانائے شمرده بمرتبه روان داده انه که بزود وداد واتحاد اعتمادے نمانده واز غرائب آنکه برائے کدام نیکه این شیوه را اختیار ے نا پسندیده

م از اعتبار برائے وساقط ہے شوند و آنہا تحقیق اینہا نمودہ برائے کار خود چند روز التفاتے فرمودہ و کار خود گرفتہ
بعد ازاں بنظر حقارت و بے قدرے در انہائے نگرند بنا بر مقدمۂ مذکورہ اکثر اشخاص صیغہ دست نشان لارڈ مذکور بودہ اند
برائے استرضائے او ہر چند بکرات و مرات زیر بار احسان شمس الدولہ بودہ اند باتفاق نمند کمار بسبب عداوتے
کہ با شمس الدولہ داشت طومار بر آمد و تقصیرات او درست نمودہ نویسانیدہ دادند اینقدر احوال باجمال چون کمال شہرت
داشت بگوش بندہ رسید و تفصیل و تحقیق آن معلوم نیست چہ حقیقت ارادہ و نشان این جملہ بنا بر عدم آمیزش باغیر
و نہایت کتمان و احتیاط در میان خود شان ہم بروئے کسے ظاہر نمے شود بلکہ از جملۂ متعذرات است القصہ لارڈ کلیف
و جنرل کرنک مسٹر ورلس را گورنر و جنرل آسمٹ را سالار کل فوج نمودہ طبل رحیل کوفت و مظفر جنگ از حضور پادشاہ کہ در
الہ آباد با انگلیشیان مخلوط و محشور بود برائے خود خطاب خان خانانے و مبارز الملک معین الدولہ مع نامزدگی مہاراجہ
شتاب رائے خطاب ممتاز الملک بہادر منصور جنگ و ماہے و مراتب برائے خود طلبیدہ و بکام و ارام و عیش و کامرانی
زندگانے مے نمودند +

ذکر عروج مظفر جنگ و راہ شتاب رائے باعلی مدارج اقبال و در گذشتن سیف الدولہ ازین عمارت سرائے

سنہ یکہزار و یک صد و ہشتاد راجہ شتاب رائے برائے ملاقات مسٹر ورلس کہ تازگے گورنر شدہ بود عازم کلکتہ
گردید نظر ہم بنا بر حسن سلوک او قاصد رفاقتش گشتہ ہمراہ رفت مسٹر ورلس با او بنجوبے ملاقات نمودہ بعزت و احترام
تمام بدہ و نیاے کارہا چنین مقرر گشت کہ شتاب رائے و مظفر جنگ و مبارت خان بہادر کارہاے ملکی ہر چہ موجب دولت
خواہی دانند بعرض آرند اما در ہفتہ دو بار اینچہ تقریر یافتہ با انگلیشے کہ شریک کار آنہا باشد ملاقات کردہ اورا بفہمانند و مفصلاً
و ہر سہ یار ند و در ہمان دو روز امور متفرقہ سابقہ بحضور انگلیش مذکور امضا یابد و جمع و خرچ حاصل ہر جانب آنجا بدستخط
انگلیش مذکور رسانیدہ بعد سال تمام کاغذ دستخطے مذکور بدفتر خانۂ کمپنی در کلکتہ سپارد و معاملات عدالت کہ عبارت از فیصل
قضایاے خلق خدا ما مذکور است دارد و نہ این امر و زجر و یات امور انچہ مناسب و حق داند فیصل دہد اما امور عظیمہ در ہفتہ
دو روز فراہم و دیوان بحضور نائب آنجا و انگلیشے کہ بشراکت او مقرر باشد مذکور گشتہ انفصال یابد درین ضمن ہم کارہا انصرام
نے یافت و ہم انگلیشیہ بر راہ و رسم معاملات مطلع گشتہ آشنائے بہم میرسانیدند و چنانچہ ضابطہ آنہا ست ہر امرے
و قاعدہ کہ از زبان ارباب معاملات وغیرہم مے شنیدند در اجزاے سادہ کہ بطور کتابے اکثر ہمراہ میداشتند نگاشتہ
جمع مے نمودند تا آنکہ مسٹر رنبول ہم در سنہ یکہزار و یکصد و ہشتاد و سہ قاصد ولایت خود گشت و مسٹر الکسندر بجاے
او مقرر شدہ بجاے مسٹر سکس در مرشد آباد مسٹر بیجر معین گردید و از اواخر ہمین سال آثار قحط و غلا و علت وبا ے
آبلہ ظہور یافتہ دہم ماہ ذے قعدہ سیف الدولہ و نزدیک ہم برادر او اشرف علی خان و فتح اعتدخان برادر زن مظفر جنگ
و زوجۂ او و فرزند حاجے اسمعیل خواہر زن مظفر جنگ کہ ہر سہ کس آخرین اولاد در الغبہ بیگم بودہ اند بہ بیماری آبلہ در گذشتند
و این ہر دو علت از ان وقت شروع گشتہ در محرم شروع سال ہشتاد و چہارم ہجری اشتداد نمودہ تا سہ ماہ امتداد
یافت و خلق کثیرے کہ حساب آن علام الغیوب داند بنا بر ہر دو علت مذکور ہلاک و نابود گردیدند و در ماہ ذی حجہ سنہ
یکہزار و یک صد و ہشتاد و سہ مبارک الدولہ خلف سدے میر جعفر خان بعد فوت برادر خود سیف الدولہ مرحوم منتظم

نبگاله نام زد گردید و به تجویز مظفر جنگ علی ابراهیم خان بهادر به پیشانی خانه او که بالفعل عبارت از نظامت بنگاله است
و بیست و چار لک روپیه دران وقت برای ناظم بنگاله از قبل کمپنی مقرر بود و مامور گردیده کارداني و فیض رسانیها بظهور
رسانید و مظفر جنگ که بعضے حالات عجیبه و خصلتهاے غریبه دارد بعد جلوس مبارک الدوله بر مسند نظامت خواست
که کسر شوکت منی بیگم بعمل آرد با آنکه با او هم قبل ازین دوستیهاے بی انتها و عهد و پیمانها درمیان داشت با ببو بیگم و مبارک الدوله
وسائط برانگیخته همان قسم عهود و وداد مخفے پیدا نمود و ببو بیگم را ترغیب منازعات با منی بیگم نموده هر دو را روکش همدیگر
گردانید منی بیگم که زرهاے وافر و جواهر بسیار و شعورے بقدر لیاقت بوفور دارد ازین حرکت لبی آزرده خاطر
گشته گفتگو را مناسب ندید و اغماض نموده زبان بکام خاموشے کشید چند روز اقتدار ببو بیگم اندکے رو بیداد و نیرنگ
ایام با اعزهٔ این ملک سرداران انگلشیه نهایت مختلط و در کمال انبساط بوده مصاحبت بمباهجت تمام مے نمودند و
هر انگلیش با هر که آشنا بود از انکس استکشاف هر امرے نموده برضوابط و قواعدیکه آگهی مے یافت برای انگلیشیان دیگر
ذخیره مے نمود و هر یکے را غرض از آشنائے مغل و هندے همین بود و کسانیکه در عهد اینها بر سه عرصه امدار المهام
ملکدارے گشته بودند بخوف آنکه مبادا دیگران ضابطه و قاعده زیاده تر از ما باایشان ظاهر کنند و ما مهتم بقصور و خیانت
گشته از مرتبه خود تنزل گردیم هر طرب دیا بسے که ظلمه و طاعان با فرومایگان بے ایمان بعمل آورده قائم مقام ضابطه
گردانیده بودند حضور جائه انگلیشیه ظاهر نموده دقیقهٔ فوت و فروگذاشت نمی نمودند حتے روبروے فقیر در امرے
فیصلهٔ روپیه اد مرلیدیهر دران مجلس حاضر بود آنکه خائن و مقصر بود بران کس و جیے بطور جریمانه و بر دیگرے که حق
بجانبش بود و جیے بطور شکرانه انتبات نمود مستر رنبول که خالے از هوشیار نبود و ابتداے زمان حکومت این جماعه
و دران وقت تالیف قلوب مردم بیشتر ملحوظ بود تعجب نموده گفت کسے که حق بجانب او نبود و خیانت ورزیده بیما کی
و جیمانے مے نماید از و جریمانه گرفتن نوعے از سزا دادن است گویا تنبیه بالمال بعمل آمده از دیگرے که محق و صادق
بود برا و چیزے الزام نمودن چه معنے دارد مرلید هر دو دیگر خوش آمد گویان فضول اصطلاح شکرانه ظاهر نموده معروض
داشتند که این کار موافق ضابطه و معمول این ملک هست تبازگے احداث آن نمی کنیم مستر مذکور تعجب هو فرو نموده متحیر و خاموش
ماند و اظهار کراهت ازان نمود اما آمدن زر جمیع دنیا طلبان با خوش مے آید این جماعه که سر آمد ارباب دنیا و حکمی همت
شان مصروف تحصیل آنست تا کجا ازین امور باین همه و لالتها مستکره تواند بود تا حال هم که پرده از روے کار
برخاسته امریکه موجب بدنامے ایشان باشد از سرو ران این جماعه بظهور نرسیده مگر از اوضاع معامله سکه و نداست
اینها و ارسالے مردم هند تا سبه داران انگلیشیه رنجے بعض خلق اینجا میرسد اگر اندک توجهے باحوال اشخاص اینجا
نمایند و ملتمسات هر یکے را بشنوند شاید ستم رسیدگان مداوا خود رسیده از رنج و عنائے که می کشند نجات یابند.
خلاصه هیچ کسے ازانها که سرگرم خیر طلبے خود و نام دو تنخواه کمپنی بوده اند در اظهار قباحت امور رکیکه و حسن جریان
با عامهٔ خلائق و ترویج ضوابط دیرینه که هر ضابطه برائے کدام فائده و غرض ازان چه بوده شکوشه بنا کار بجائے کشید
که نے الجمله کتابهائے مرقومه اصحاب انگلیشیه صورت جمعیتے یافت و اندک بعض قواعد و ضوابط نه حقیقت آن
انگلیشیان را اطلاعے دست داد و چون مدید الذهن و نهایت هوشیار زنده در هندوستان حق تعالے ایشانرا
برائے تنبیه جماعهٔ طاغیان عصاة فرستاده بر آنکه بروے سازے بے حقیقت ظفر داد و قرا عنه مغرور و قوم از خود دور

انها را از دست اینها متاصل گردانید که دمه بنهد دستانیان را در لظر ایشان وقر و وقعی نماند خود را در هر باب وهر کار بهتر از همه اینها دانسته شروع بمنازعه ومناظره باحکام دست نشان خود وعمله واتباع ایشان نمودند و در مقام تنقیح معاملات وخیانت و تصرفات آنها برفق ومدارا درآمدند اینهم از قدرت نمائی خداوند مقتدر است زیرا که این جماعه بسرکار آورده و اعتبار داده صاحبان انگلیشیه در چنین روزه اقتدار مستعار آنقدر بر خود مغرور واز انصاف واشفاق دور افتاده بودند که مزیدے بران متصور نیست مهابت خنگ وشجاع الدوله مغفور باوجود نهایت اقتدار واختیار که در حکمرانی داشتند هرگز در نفوس شان بعشرے از معشار این تنگ ظرفان اثر نخوت ونفرت از اتباع پدیدار نمی شد هر گرا اندک قرب واختصاص در خانه جماعهٔ انگلیشیه بهم میرسید خوارے وبیقدارے دیگران را پیش نهاد خاطر خود نموده در شکست قدر ومنزلت نجبا واشراف کوشیدن گرفت هریکے در پے دیگرے افتاده تا زوال عزت امثال خود قرار وآرام نداشت تا آنکه همه ذلیل وبیقدار وخفیف وخوار شدند اما مقربان ورؤسا بمکافات نیات خبیثهٔ خود از اتباع وغربا پیشتر و بیشتر مبتلا شدند وانچه دیدند از دل ودست خود دیدند ذلک تقدیر العزیز العلیم تبین این مقال وتفصیل این اجمال درسطور آینده پیرایهٔ ظهور یابد ✣

ذکر متعین شدن ضلعه داران از فرقهٔ انگلیشیه در مفصل نگاله وعظیم آباد ومنقسم شدن هر سه صوبه بشش ضلعه وقرار یافتن کونسلیها در هر ضلعه از اضلاع سته مذکوره ومعزول شدن میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ از پوربنیه بنا دانی خود وکاوش نهانی محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ

میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ خلف سیف خان که بشعبده فلک ناگهان حکومت پوربنیه یافت چون مرد اباے ومنهمک در عیاشے ونهایت خود رائے متلون باکمال بذل واسراف است غرق دریاے عیش و عشرت گشت واز فرط اکتساب انواع متعیرات روز وشب در مستی وغفلت بسر بردن گرفت ویکی از پسرزادهاے پدر خود آقا عسکر علے نام را که نوهٔ شاه مصطفے قلی مرشد سیف خان وشاه شکر الله قادرے بود عسکر علے خان خطاب داده نائب ومدار المهام ملک وخانه خود ساخت وآن عزیز جوانے در کمال تزویر وبد باطن فاسد العقیدة ونهایت تنگ حوصله بر خود غلط بود وے لنعمت خود را مصروف رضا جوئے خود دیده بر چه میخواست میکرد دکسانیکه رجوع باو نداشتند با آنها انواع کاوشها نمود ومتوسلان خود را در جاه ورفاه مے افزود ودر مصارف رقص وانعام رقاصان وقوالان وبهانان وبعضے از مقربان که ندیم روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ هردم وهر آن بودند تعلل کرده خان مرقوم را از خود خوشنود میداشت ورعایا وسپاه وعملهٔ نظامت مرشد آباد دنبا بر تاخیر ورد وصول زر معامله ناخوش بوده از سپهدار جنگ شکایتها داشتند گاه گاهے مخلصانش برآگاهے دو کلمه باو مے نگاشتند واز حاضران هم بعضے از نائب نشنیده منبه ولی لنعمت غفلت پیشه خود مے شدند اما سودے نکرده خود در بلاے کینه جوئے نائب مے افتادند تا آنکه یکبار حسین قلی خواجه سراے سیف علے خان عموے سپهدار جنگ بانتگوے بسیار عسکر علے خان مذکور را تغییر کنانیده خود نائب شده ودر روز چند بے الجمله انتظامے در معاملات داده خانه اش را از مسکے آراست اما سپهدار جنگ که از هیچ عالم خبر نداشت نمیدانم چرا با او تعشقے مے ورزید با زد رمقام دلجوئے

او در آمده حسین قلی بیچاره را بغرول و آن نامعقول را منصوب ساخت خانخانان مظفر جنگ که مثل دیگر مقتدران وجود نام آوران در خانه انگلیشه نمی خواست تغییر تا خبر در ارسال زمو عوده مالگزاری پوینده بحضور ارباب کونسل ظاهر کرده سپهدار جنگ را تغییر کنانید و رای سوچیت رای را متعهد بحالات مذکوره گردانید و پنجهزار روپیه در ماهه که شصت هزار روپیه سالیانه می شود برای سپهدار جنگ از کونسل مقرر گشت چون سالی برین گذشت سوچیت رای هم تغییر و مقید گشت و رضی الدین محمد خان حاکم آنجا معزز گردید و بنا بر ظلم عمال و قلت مصارف زردرین بلاد و انتقال زرها خطیر بولایت انگلنڈ ازین ممالک که در هر سالی باهر یکی از اصحاب انگلیشه کهنج شش کس بلکه افزود از عمده ها ملک خود بعد تحصیل وجیه لائق راهی می شوند لکوک بدر میرود و فراوانی جنس نقلات و ارزانی نرخ آن که از قلت انسان و حیوانات بسبب فقدان فرقه سپاه خصوص سوار از ان هند سی که فقط در بنگاله و عظیم آباد بوده اند مع فوج ملازم نظامت وزمینداران و امیدواران البته کمتر از هفتاد هشتاد هزار سوار نبود و الحال حکم عنقا دارد جمیع بر حال کاستن گرفت و در قحط که خلق بحساب هلاک گردید بیشتر موجب ویرانی ملک گردیده اراضی مزارع زیاده از حد حساب خراب و نامزروع افتاد و آن قدر که مزروع می شود برای آنهم خریدار سی پیدا نمیشود اگر خریده شوده و افیون و ابریشم و پارچه سفید که انگلیشیان می نمایند درین بلاد بنگاله و عظیم آباد سی بود شاید روپیه و اشرفی بطور کیمیا و عنقا بدست کسی نمی آمد و اکثر خلق تازه بوجود آمده نمی دانست که روپیه کرا میگویند و اشرفی چیست ✣

متعهد شدن جارج و نسترت هوشیار جنگ بر آوردن خیانت عمال هند و احداث ایافتن اضلاع ستة در تمام قلمرو بنگاله و عظیم آباد و اوڑیسه

اول شروع سال هشتاد و پنجم از مایه دوازدهم یا دراوا خر هشتاد و چارم مسٹر ورلس گورنر قاصد ولایت عود گشت و مسٹر کرتیر که تا سی مرتبه او بود گورنر کلکته گشت بعد ازان بمتابده کمی محاصل و شوق ادراک و احاطه جزویات ضوابط تلکداری و معاملات سی ارباب کونسل بران قرار یافت که یکی ازان جماعه مفصل رود احوال را دریابد که حاکم را بار عایا و رعایا را با حاکم چه معامله است عمال بارا جها و زمینداران چه می کنند و آنها بحاکم چه می دهند و کدام کدام رسوم و ابواب هیگیرند و کدام کدام نام زرهای شانند قرعه این کار بنام هوشیار جنگ بهادر و نسترت که بانبده هم آشنا و فی الحقیقه مرد تیز رای دانا و با کثر صفات حمیده موصوف و با دقائق معاملات فی الجمله آشنا بود افتاد و آن عزیز وافر التمیز برای امر مذکور بضلعه دیناج پور تعین گردید و در انجا رفته بقدر طاقت و لیاقت بر اکثر امور آگهی یافت و مورد تحسین و آفرین امثال و اقران خود و ارباب کونسل گردید چون در معاملات بنگاله که اکثر خیانت و بی انتظامی بود ظاهر گشت ارباب کونسل درباره همگنان بدگمان گشته و معاملات را و شتاب سی را هم ازین قبیل دانسته بنای تقسیم اضلاع و تعین ضلعه داران بجای یک کونسلیه بامفوض جنگ و شتاب سی و دبارت خان مرحوم شریک میماندسه چار کس را از انگلیشه که ارباب کونسل شوده مرتبه امیدواری کونسل داشته باشند کونسل هر ضلعه مقرر نمودند ازان جمله هوشیار جنگ با مشه ایاک وجیه کلان عظیم آباد و مهاراجه شتاب رای کونسلیه های ضلعه عظیم آباد مقرر شدند و اضلاع سته بدین تفصیل انقسام یافت ضلعه کلکته ✣ ضلعه بردوان ✣ ضلعه راج شاهی مرشد آباد ✣ ضلعه جهانگیر نگر ✣ ضلعه دیناج پور ✣✣ و ضلعه عظیم آباد ✣✣

ذکر ورود هوشیار خنگ و مستر پالک در عظیم آباد و اول لیکه این هر دو را با مهاراجه شتاب رای رویداد

چون خبر آمد آمد هوشیار خنگ و نباسے کونسل در هر ضلعه و عظیم آباد اشتهار یافت کسانے را که با مهاراجه شتاب رای دل بگرگون بود امید وار یا بهم رسید اگرچه از حسن سلوک و هوشیارے او چنین کسان دران ضلعه اقل قلیل بوده اند اما باز هم چون جمیع طبایع یکسان و مسلک شخص واحد با عالمیان هرچند اعدل ناس باشد بیک وضع متوانند بود لهذا جمعے قاصد الشتاب نوا از فساد گردیده مستعد شدند و راجه مذکور اگرچه در امن عملدارے او بلوث خیانت چند ان آلودگے و مقابل حسن خدمتهاے او اندک تقصیراتے که بعمل آمده باشد وجود و نمودے نداشت باز هم بنابر تخالف قومیت و مباینت لسان و مسلک و بیگانگت اوضاع و رسوم تشویش گزینه داشت که پایان کارش یکجاے نکشد تا آنکه هوشیار خنگ در رسید و مهاراجه شتاب اے تا فتوحهٔ باستقبال رفته بعد ملاقات بر فیل خود سوار کرده یک جا معاودت فرمود مردم فتنه جو بملاقات هوشیار خنگ شتافته دکان تهیج فساد و غدا دکشادند اما چون شتاب رائے سرو هوشیار غیور و از آلودگے ها مبتعد و نفور و ملازمان خود را هم از شیم خبیثه نهایت مانع بود و در شیوهٔ تصدگرے نیز مهارت کامل و کاغذ هر قسم که خواهند مهیا داشت بجاے خود مستقل بوده در هر باب هر قسم استکشاف و استفسار یکه هوشیار خنگ نمود و هر گونه کاغذیکه درخواست مضا لقه و تامل نمود و بجوابهاے شافے مسکت هوشیار خنگ را مجال الزام نداد تا آنکه هوشیار خنگ شعبده محامد و نیک رائے و دانائے او گردیده ابواب وداد و اتحاد کشاد و چون راه مصادقت کشود یافت مهاراجه بنیاز و اخلاص در آمده بتقدیم هر هم تواضع و گذرانیدن هدایا پرداخت و از خود بلا نهایت خوشنود ساخت و مستر الکسندر معزول گشته مستر جنکل بمنصب کلانے عظیم آباد مامور شد و بعد چندے او هم معزول گشته بجاے او مستر بارول آمد چون مستر بارول بلکه وسیلهٔ قوتے در ولایت و بهره وافرے از شعور و دانائے نیز داشت با هوشیار خنگ دلی ساخت و مهاراجه شتاب رائے را عظمت و شان خود نموده ترغیب بموافقت و مرافقت خود و اجتناب از هم آهنگاف از اتفاق هوشیار خنگ میکرد و مهاراجه عدم تقصیرات هوشیار خنگ درباره خود خواسته میگفت که بے جهتے معقول نبوده چگونه ازان عزیز تجنب جویم و درین صورت صاحب را ببرد و اداد من حد اعتماد خواهد بود اما مستر بارول چون مزاج تندے داشت بنابر عدم قبول فرمان معقول انقصیده آزردگے نمود و بعد چند روز عماد الدوله مستر هشتنگ بهادر جلادت خنگ که در عقل و دانش و فرهنگ و حسن تحریر و تقریر بالفعل نظیر ندارد و خلق دلفریب او عالمے را مفتون و مرهون عطوفت داشته شکر گذار عنایت و رافتش سیدارد بکلکته حسب الامر ولایت در رسید و بارول را نوید انسلاک در زمرهٔ کلکته که عبارت از بیخ کس مهارالمهام حل و عقد جمیع معاملات کل هندوستان اندر سیده حکم معاودت بکلکته اصدار یافت و مستر بارول بکلکته برگشت و هوشیار خنگ صاحب کلان عظیم آباد با تفاق چهار کونسلیه دیگر گردیده ازان جمله بود مستر استوکس و مستر دوروز و مستر ایلون لاو مهاراجه شتاب رائے ✣ ✣ ✣

ذکر ورود عماد الدوله مستر هشتنگ بهادر جلادت خنگ گورنر کلکته در بلدهٔ مذکوره با کمال اقتدار و اعتماد و جهت ورود او دران جا و انقلاب عظیمے که بعد ازان اتفاق افتاد

چون الور بتکلیف بولایت رفت و زلات و تقصیرات شمس الدوله در کونسل ولایت مذکور گشت او خود مردے در کمال هوشیاری دیر وبا رسے بود چنانکه اقوام او اعتراف دارند که مثل او حالیا در ولایت هم کسے را نتوان یافت جوابهاے مسکت السامان و ساعیان داده برات و ذمه خود از جمیع تهم و معاصی مزوّر حسن تبکو کار بهاے خویش ظاهر ساخت ازان جمله مکالمات و محاجات کرازبعضے مستخبران مسموع گشته این است که ساعیان گماشته شدن انگلیشیان مقید میر قاسم خان باد و ما دے نمونه اد و جواب گاندیکه در کونسل کلکته هنگام آشفتگی مزاج کونسلیه ها بنا برگشته شدن مستر امیث و ابرام آنها در جنگ میر قاسم خان نوشته در کونسل انگلنده بود که بالفعل انگلیشیان بسیار در دست میر قاسم خان گرفتار اند صلاح و مصلحه است بعد استخلاص انگلیشیان مقید با او جنگید و کونسلیه ها سے دیگر از فرط غیظ و غضب بران دستخط کردند که صلاح در بارهٔ میر قاسم خان و مرتضے خان جنگ با او دست گو جمیع مقیدان کشته شوند و شمس الدوله گاندی مذکور با خود داشته اذن جنگ با میر قاسم خان داد و گاندی مذکور با حتیاط با خود میداشت و حضور کونسل ولایت انگلنده گفت که قصور من است یا قصور ارباب کونسل که حالیا سعایت من می نمایند کونسلیه ها سے ولایت گاندی مذکور دیده بر سر کار آفرین و از ساعیان انزجار خاطر ظاهر نمودند و هم از جمله قصور و زلات او که ساعیان در ولایت ظاهر کرده بود ند این بود که تجارت نمک بدون حج و بردن دراماگن بعهده گاندی عظم داشت و او برائے کمپنی نمکزد و سندیان واگذاشت شمس الدوله اعتراف بفوائد تجارت نمک نموده در جواب گفت که جمیع انواع فوائد تجارت و ملک برائے کمپنی است و در انجا سردم هر پنج فرقه که عبارت از نوکرے پنشنگان و اهل حرفه و تجار و رعایا سے مزارع و متاجین عاجز که فقرا و مشائخ و دیگر ارباب استحقاق اند نهایت بکثرت از انجمله زیاده از لکوک نوکرے اوقات می گذرانیدند در عهد کمپنی نوکرے موقوف گشته و هزاران مردم انجا اوقات بتجارت سے گذرانیدند و کمپنی دران وقت یکی از چهار دیگر تاجران آنجا بود حالا ارتفاع تجارت همه وجوه خاص کمپنی و نوکرے اشراف آنجا که در زمرهٔ سواران بوده اند بالمره موقوف گردیده انیقدر تجارت را برای خلق انجا که اضعاف مضاعف مردم ولایتے و ملازمان کمپنی اند گذاشته ام تا خلق انجا را سد رمقے باشد و بالمره تمام سکنهٔ انجا از شما بیزار نبوده از دست عمل شما آنها را کار بجان و کار د باستخوان نرسیده چه زمانه همواره یکسان نیست در وقت حوادث و فتن همه مردم دشمن قوم شما نباشند عقلاے آنجا این کار را هم پسندیده و ساعیان را بنظر استخفاف دیدند الحق این سخن کمال متانت و این را نهایت اصابت دارد چه سردرے و ملکدارے استرضاے عموم سکنه انجا را میخواهد نه ایذاے کل ساکنان آن مکان بهت اگر دریا فتے بر د انشت بوس ✣ و گر نه فلم شدی افسوس افسوس ✣ بعد ازان که بر بد گویان غالب آمد صلاح ارباب حل و عقد ولایت اقتضاے آن کرد که الحال هم برائے انجا به از و دیگرے نیست لهذا بسماجت و ابرام شمس الدوله را بنا بر انتظام معاملات این ملک روانه نمودند و احکامے چند متعاقب او نوشته فرستادند بحسب اقتضاے قضا جهاز سوارے او در دریاے راه چنان مفقود الخبر گشت که هیچ کس هیچ جا اثرے از و نیافت چون این خبر بولایت رسید عقلاے آنجا باهم مشوره نموده صلاح چنین دانستند که بالفعل در پله باشمس الدوله غیر از عماد الدوله مستر هستنگ بهادر احدے برابر نیست همین را بجاے او مقرر باید ساخت و مستر مذکور دران اوان صاحب کلان ارکاٹ کهن بود و نیابت بنگاله بجاے هر چه تمامتر حکمے لعماد الدوله مستر هستنگ بهادر جلادت جنگ نوشته فرستادند که خود را بکلکته رسانیده صاحب حل و عقد امور آنجا داند و حسب الارقام پاکئی که بنام شمس الدوله رفته نوعیکه بهتر داند بعمل آرد و حکم دیگر بکلکته فرستادند که پاکئی که بنام شمس الدوله رفته مختوم و محفوظ باندتا مستر هستنگ در انجا رسیده مکشایند و بخوانند این هر دو حکم چون هر دو جا رسیده مستر هستنگ از ندرتم

روانه کلکته گردید و پاکت یعنی خط کونسل ولایت متضمن احکام در کلکته بانتظار مسٹر شنگ محفوظ نگهداشته شد چون عماد الدوله مسٹر شنگ بکلکته رسید تا سه ماه تا لے مرتبه مسٹر کریتر کگورنر کلکته بود مانده روز و شب در مطالعه و ملاحظهٔ کاغذ ہاے کل معاملات و پاکٹ مرسلهٔ ولایت بسر برد چون سه ماه که شاید موعد تغیرے مسٹر کریتر بود گذشت و او از ان کار ممنون گشت عماد الدوله بر گرسے گورنرے نشست بعد چند روز حکم آوردن محمد رضا خان بہادر مظفر جنگ سپہ سالار الملک معین الدوله خانخانان و ممتاز الملک مہاراجه شتاب رائے بہادر منصور جنگ در پهره ببلدهٔ کلکته نوشته بمسٹر کرام صاحب کلان مرشد آباد دوبرے ہوشیار جنگ که صاحب کلان عظیم آباد بود و نجوے فرستاد که دیگرے را بران اطلاع نشد اما از نقات مسموع شده که جان گرام که با مظفر جنگ بسیار دوست بود مے گفت که در حفاظت و صیانت مظفر جنگ ہر گاه سعے من پیش نرفت شتاب رائے را که در مرتبه او باطنا باہم دیگر متنازع بودند و حکم ولایت بغزل و قید او نیامده بود بحسن تقریر و تدبیر خود شریک این مذلت گردانیده حکم گورنر بہادر برای عزل و قید او فرستاده او را ہم با مظفر جنگ برابر گردانیدم ایزد تعالے از بلیهٔ بمیوجب چنین طرف دار بیگانگان را در امان خود نگهدارد ✣ ✣ ✣

ذکر رفتن مظفر جنگ در پهره از مرشد آباد بطرف کلکته لا علاج و مجبور و رفتن راجه شتاب رائے بعد ازان بچند روز بہمان جا بہمان دستور ✣

مسٹر کرام صاحب کلان مرشد آباد در خانه یکے از اقوام خود شبے صعام میخورد که ناگهان نوشته گورنر بنام او در ہمان مجلس رسید و او قبل از وقت ازان جا برخاسته بخانه خود رفت و ازان جا رقعه بکپتانے نوشت این خبر از سر کاره بعینه بمظفر جنگ ہمانوقت رسید بنا بر اقتدار یکه داشت گمان انقلاب روزگار در کار خود نکرده در نشاط باغ فارغ البال خواب غفلت نمود ساعتے از شب ماندے بود که کپتان مع یک پلٹن تلنگه ہمراه مسٹر اندرسن آمده متصل به نشاط باغ استاد و اول صبح مسٹر اندرسن با معدودے از خدمتگاران بر در نواب آمده بلاقات اندرفت و ابلاغ امر گورنر با وشان با تسلیه نموده گفت که کسے را با شما تعرضے و خشونتے در ہیچ امرے از امور منظور نیست اما حکم چنین رسیده چون مظفر جنگ دل و دست سرتابی و مجال مردنه داشت گردن انقیاد فرود آورده بہر چه مامور بود رضا داد و کپتان پهرهٔ تلنگان ملازم مظفر جنگ برداشته در ہر جا پهرگان پهره ہاے خود که عبارت از تلنگه ہاے مستحفظ است قایم ساخت و با نها فرمود که با ہیچ کسے از ملازمان مظفر جنگ و واردان خانه اش ہیچگونه خشونت و پرخاش بعمل نیارند اگر مردم او با کسے از اہل و رود خشونتے نمایند بکپتان اطلاع نمایند ملخص آنکه ہیچ نوع سوئے ادبے نسبت بمظفر جنگ بعمل نیاید مگر کسے چیزے را بجاے نبرد و مظفر جنگ ازان احاطهٔ باغ تنها بطرف نرود بعد انتظام درین مکان یک لفٹنٹ ہمان پلٹن که تا لے کپتان مے باشد با یک کمپنی برخانهٔ منظفر جنگ که در شهر مرشد آباد دینو ساخت اشتہار دارد و حرم سرائے او بجا بوده آمده بر دہاے در آمد و برآمد خانهٔ مذکور بہر عدد که بود پهره ہا نشانید اما با کسے چیزے تعرض نبود لیکن انقلاب عجبی و بیداد و منی بیگم که با مظفر جنگ غبار کدورت در خاطر داشت شاه ان گشته ساعتے شکست او بود اما با پاس خوبیها که در فطرت و ثبات مزاجیکه از خلقت دارد قوت کار فرما گشته برای نجات مظفر جنگ از ان مہالک ساعتے جمیله تقدیم رسانید و کارے چند نمود که مجال مردان کار دان نبود و ہمین قسم بالواب گورنر جرنیل بہادر نیز یک رو بوده باجزئ کلا و رن نساخت اگرچه محل اندیشها بود ہر گز عجز و زبونے را بخود راه نداد بعد چند روزے

مظفر خنگ خود متصدی امور متعلقه نظامت گردیده مختار و مدار المهام امور متعلقه نظامت و مربی و اتالیق مبارک الدوله گشت اعتبار علی خان خواجه سرای ملازم خود را که از غلامان موتمن الدوله محمد اسحق خان مرحوم است نائب نظامت مبارک الدوله گردانید عالمی از دست آن خواجه سرای سست رای کج خلق تنگ ظرف بجان و در امور خود حیران بودند منی بیگم اگرچه از قبائل نجیب و فرقهٔ شرفا نیست اما هوشیار و مستقل مزاج انچه مقرر سازد و بر ساند و کمتر اکثر کار بار سد اینقدر دارد اگر نا سپے معقول و موشیار از نجبا مقرر میکرد و خود پردهٔ تنکی درمیان گذاشته جواب و سوال مردم مے شنید و بمشورهٔ نائب نجیب هوشیار کارے کرد ریاست مرشد آباد و اختیار معاملات نظامتی که بالفعل است کسی از دست او بیرون کردن نمی تواند اما بمشورهٔ اعتبار علی خان که نهایت زشت خو و بے شعور و از اوصاف ریاست دور افتاده محض است کار فرما گشته نائم مذکور را مع مادرش بیوبیگم بقابو در اختیار خود گذاشت و بیوبیگم را با آنکه منی بیگم پرورده پدرش بود بصلاح خواجه سرای مذکور مع مبارک الدوله نهایت دست تنگ نمود و بے اختیار محض میداشت آما حق آنست که مبارک الدوله هم لیاقت همین حال داشت تا آنکه آنها را فرج بعد از شدتے رویداد و ذکرش عنقریب انشاء الله تعالے آید +

ذکر رفتن مظفر خنگ بکلکته در پهره بکمال ناکامی و ناچاری و رفتن مهاراجه شتاب رائے بر اثر او و معزول شدن هر دو از تمشیت امور خالصهٔ شریفه و آوردن انگلیشان بدست خود سررشتهٔ ملکداری

مظفر خنگ بنوعیکه گذشت در پهرهٔ انگلیشے بین الخوف والرجا بود که حکم دوم از نزد گورنر هستنگ بهادر در باب ارسال او بکلکته رسید و جان گرام صاحب کلان مرشد آباد حسب الامر او را تا بنارس بدست و سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش از هجرت در پهره بطور یکه بود روانه کلکته نمود خلق کثیرے بنا بر زمانه سازے با مید آنکه شب حامله است فردا چه زاید تا پلاسے مشایعت نموده برگشت و برخے در بن باب بر دیگران تقدم جسته تا بکلکته رفتند و بعد روزے چند احوالش در کمال اختلال دیده برگشتند مگر مرهٔ از متوسلانش همراه ماندند که دریاے فلزے است بی پایان و شهر لیست ناپرسان چون مظفر خنگ مورد عتاب کمپنی بود زیاده تر بے التفاتے درباره او مبذول گشته جواب سوالش را ملتوے گذاشتند و مسٹر جان گرام که با مظفر خنگ آشنا و از راجه شتاب رائے بیگانه بود حمایت مظفر خنگ متعذر دیده بیاس دوستهاے او راجه مرحوم را با آنکه شاید درباره او از ولایت حکمے نرسیده بود در بلاے مذکور مبتلا گردانیدند و سے هزار نموده همین حکم درباره شتاب رائے بعظیم آباد نیز فرستاد چون راجه مذکور بحسن خلق و سلیقه کارداني و کارگزارے همگنان را خوشنود و راضے از خود داشت هوشیار خنگ جارج ونسترت درباره او اینقدر رعایت کرد که الهارا این حکم نکرده تاکید روانه شدن بروز معین نمود و این معامله طاهر ابراهیم او و راو اخرها صفدر سال مذکور روے داد و فاصله یک ماه در معامله او و مظفر خنگ اتفاق افتاد راجه شتاب رائے تا بتاریخ معین حسب الامر بر بجره سوار و روانه کلکته گردید هوشیار خنگ گفت که یک کمپنی برای حفاظت همراه مهاراجه باشد و صوبه دار که عمارت از سردار کل است تعین نمود که از حدود ضلعه عظیم آباد بیرون رفته بر بجرهٔ سوارے او سایهٔ وار ملازم بوده هیچ گونه استخفاف در ادب و سلام و استقبال فرمان جائز نداشته تا بکلکته رساند راجه مذکور نیز بطور مسطور بکلکته رسیده دو سے گروما مور گشت منزل بمنزل تفصیل جواب و سوال و انفصال معاملات هر دو فقیر را معلوم نشده اگر از جاے مطلع معلوم شود بیمن مسطور داوراق انشاء الله تعالے خواهد بود بعد یکدو ماه روزے چند کم و بیش که الحال فقیر متذکر آن نیست بار اب کونسل سر شد آباد و فقیر و دیگر کونسل متعلقین را بالله

شتاب رائے و مظفر جنگ از کار سے حالصہ کہ عبارت از بندوبست ملک و تحصیل خراج باد تعلق بہ صوبہ داری سوبہ اڑیسہ باشد و بہ سرکار کولسل ہر دو جا کار بندگور رسیدہ و ہوشیار جنگ روز دیگر اول وقت حکم بہ حضار اعیان مہمہ و ارکان دربار در خلوت شاستہ نمودہ جمیع حاضران کولسلیہ اجتماع نمودند و در حجرہ پاکولسلیہ بالنشستہ حکم نامہ کولسل بکلکتہ را ترجمہ بفارسی نمودہ برآمد و بہ عالم مستی سراج الدین محمد خان ترجمہ ندکورہ را بر اسب الاستعجال بگوش حاضران رسانید مضمون آنکہ مہاراجہ شتاب رائے کار از کار ہائے دیوانی خالصہ شریفہ خرول و ارباب کولسل عظیم آباد را آنچہ کار ہا و رہ منصوب گردانیدہ و سند یافتہ کہ عمال بحالات خود بصاحبان ندکور رجوع نمودہ حسب الامر آنہا بعمل آرند و مہاراجہ ندکور را امور نظامت حوالہ برقرار و انداران ما صاحبان کولسل در کار ہائے خالصہ حسب الاستقلال و الانفراد بلا مشارکت اہلکار دیگر دستانی سے پردازند کہ صیغہ ازین تاریخ بعہدہ میر جعفر خان مہاراجہ انگلیشیہ بود و مدار مے احمد اختیار معاملات مظفر جنگ و شتاب رائے مہر داشتہ اند و العہدہ سال کہ عبارت از ابتدای درد گور زی ہستنگ بہادر است سنہ یکہزار و یکصد و سہ ہجری است الی الآن کہ ماہ محرم شروع سنہ ہزار و یکصد و نود و پنج ہجرت است اصحاب کولسل را در معاملات ملکی و مالی دخل نمودہ کار گزار ہستند و شرکت صاحب اختیار کار مقصدے چند کہ عمدہ و اتباع مظفر جنگ و شتاب رائے بود ہا نگر یکسخنہ دار و تمامی فرمان ارباب کولسل ہر سہ آباد و عظیم آباد اند و در کلکتہ بیرہ بہادر نام نبیرۂ راجہ جانکی رام معاملات جنگل بری و بحری خالصہ فی الحقیقت تابع مستر ژوکرمل اند کہ بکلکتہ کہ دیوان خالصہ باشد مقرر است تا بعد چشم و ابرو این شروع سال نود و ششم ہجری بنا بہ استدعای رام کہ بکلکتہ رفتہ محالات ضلعہ عظیم آباد بہ بعضے بنام خود و برخے بنام کلیان سنگھ پسر مہاراجہ شتاب رائے بعہدہ نمود ... محرر مسیو ان بنظیم آباد الحاق و بیمال پیرو بہ سیدہ سادہ بورام و خیالی رام متفاوت قبیل مامے اسرو ذلیل گردیدہ از درجہ بار ماندند کلمان سنگھ کہ در گرو اب انتظار و اضطراب امید وار وصول ہا حوال پسر و بنہ رسے مذکور و محالات ضلع مذکورہ و نہایت اختلال آب بیت جہان را بہانہ دار د خراب ❊ بہانہ سیاہوش وافر اسباب ❊

ذکر آمدن عماد الدولہ مستر ہستنگ بہ پٹنہ آباد و بنگالہ و برگشتن از انجا بکلکتہ و خلاصی یافتن مظفر جنگ و مہاراجہ شتاب رائے از ان گرفتارے و فی الجملہ اقتدار یافتن مہاراج مذکور در امور ملکدارے و وفات یافتن او و بدون برخوردن از سروری و سرداری و قناعت نمودن مظفر جنگ بدون مرتبہ خود بعجز و ناچارے ❊

چون مظفر جنگ و شتاب رائے در گرفتارے بسر بردند کلکتہ رسیدہ عماد الدولہ مستر ہستنگ برائے انصلاح و انتظام معاملات بنگالہ ارادہ نہضت بہ پٹنہ آباد نمود بموجب حکم ولایت دہ دوازدہ کولسلیہ کہ برائے انتظام ملکدارے بنہ و بنگالہ سابق مقرر بودہ اند موقوف گشتہ برائے کار ندکور پنج کس از کولسلیہ ہا مع عماد الدولہ گورنر کمیٹ مقرر شدند از جملہ چار کس یکی مستر بارول بود کہ آخر سال نود و ہشتم از بنادہ دوازدہم بولایت رفت و ذکر شش آید و نام سہ کس دیگر فقیر را معلوم نیست و کولسلیہ ہا بدستور سابق دہ دوازدہ کس کار گزاران کمپنی مقرر ماندند اما مابع ارباب کمیٹ و کمیٹ عبارت ازان ... ندکہ ارباب حل عقد جمیع امور عظیمہ و غیر عظیمہ این ملک باشند مثل تسخیر بلاد و حروب با اصحاب افواج و فساد یا مصالحہ بالبعضے از گردن کشان دہر چہ ازین قبیل پیش آید و نیز ہر چہ بادون آن باشد القصہ کہ گورنر در اواخر ماہ ربیع الاول سنہ یکہزار و یکصد و ہشتاد و شش تنہا با بعضے ارباب

کمپٹ وارد مرشد آباد گردید و دو ماه و چند روز در مرشد آباد بوده از بندوبست معاملات دغل و غصب بعض عمله که متوسل ذیال دولت مظفر جنگی بوده اند ناصد سعادت بکلکته گردید و در ماهه ارباب نظام مسلع نام کسانی بیست و چار لک روپیه بوده شانزده لک مقرر نموده منی بیگم را بحجت آنکه مبارک الدوله بسی حدیث السن است مختار مصارف مبلغ مذکور ساخت و این مبلغ برای کارخانجات امارت و در ماهه مردم واجب الرعایه که همیشه ملازم و سور و مراحم نامطمان سلف بوده اند و بر خی از عشائر و اقارب میر جعفر خان و سوان مدخوله او و بعضے از خلعات مهابت جنگ مرحوم و منتسبان آن دودمان و اسباب تجمل و عمله ضرورے که برای عمده های انجا باید از سرکار کمپنی مے دهند و همین قسم وجهی قلیل برائے بعضے مردم عظیم آباد و غیره مواجب نائب آنجا که اکنون سپرشتاب رائے است معین گشته لیکن چون شراکت با درماهه کلیان سنگه سپرشتاب رائے ندارد و دوست او نیست مردم آنجا بلاحرج ماه بماه مے یابند و چون وجه معین مرشد آباد بشراکت ناظم و درچکاپوے اختیار مبارک الدوله دنواب عمله اوست که بعد بهر دو سه سال تغییر و تبدیل مے یابند و کسانیکه چند روز بران کار معین مے باشند باهم نفاق داشته درپے خرابے متوسلان همدیگر و طمع و افر افتاده بهر حیله که دانند و توانند خانه خود معمور و وظیفه خواران را که معدودے از انجا مانده اند همیشه عاجز و محروم از وجوه معینه مے دارند بجدی که وجه مشاهره بعضے شانزده ماهه و از برخے بیست و پنج ماهه و ازین قبیل در سرکار بسیار باقی است و چند بار همین قسم باقیات را بحیله چند هضم نموده اند از جمله حیل یکی آنکه الحال اگر فارغ خطی این باقے بدهید آینده ماه بماه خواهید یافت و گاهے در وجوه تنقیص نمودند که این قدر را ماه بماه توانیم داد و انچه باقے مانده مقدور ما نیست معاف نمایید با این حال باز اعطا و ایصال آن وجوه بدستور دعوبائے بیچاره که درین زمان دیر آسمان هندوستان وسیله معاشے ندارند خصوص نوکران مرشد آباد از مشاهره خود محروم و مجبور اند و بجائے نمے گذرانند که نصیب کسی مباد و سرداران معدلت شعار مثل ناظم و نائب او و بیگمات عمله مقتدر انهارا هرگز نظر ترحمے بحال درماندگان بیچاره نیست اگر این قدر مبلغ هم که بقدر است بطور انصاف و تبعیت عقل حقیقت بین اقسام یابد و بمصارف مناسب درآید مردم بسیارے بآرام زندگے توانند نمود و از دست و دولت انها نه اند آسود اما بمقتضائے دوائر فلک کج رفتار و حرمان حکام از عقل معدلت شعار هرگز بخاطر نه خاطر ترسان بے ننگ و عار و غدغه این قسم امور خطور نمے کند و در امر که نباید هیچ کار دنیا و عقبائے انها نمیاید بسرانجام بلکه لکوک و صرف مے رسانند و از فضولیهائے خود باز نمے آیند بناخنے الف دالله اقائے عنقریب به بعضے از امثال انهاکه از شهر ارسیکیو از بسیار اندکے است اشعار کرده آید

القصه گورنر جنرل انفراغ از امورے که مرکوز خاطر داشت بکلکته معاودت نمود و روز بیست و شم ماه جمادی الثانیه یا شانزدهم ماه مذکور سنه هشتاد و ششم از مایه دوازدهم راهے گشته بکلکته رسید آن زمان حکم باحضار مظفر جنگ و شتاب رائے در کمپٹ نمود در یک کونسل شتاب رائے برای جواب و سوال مے رفت و در کونسل دیگر مظفر جنگ + + + : + + +

ذکر رهائے یافتن مهاراجه شتاب رائے از ابتلائے گرفتاریهائے جان فرسائے

چون شتاب رائے کاغذ منقح دداهن از آلودگیها پاک داشت در برائے او معاندے هم چنانکه مخل امور او تواند شد نبود لهذا مظفر جنگ جواب و سوال او زود الفصال یافته مخلصے او با برأت ساخت اخالش از جمیع تاتم و زلات که متهم و مطعون بود در تدقیق مکالمه و مناظره یک سال و چند ماه میر آمد و گورنر و جمیع ارباب کمپٹ عدم رضا مندے بسیار و مهربانے در حق او بظهور رسانیده شهادت مضمر اعتراف آنکه گمان عدم دیانتی که نسبت مهاراجه شتاب رائے بنا بر بعض جهات در دلهائے اصحاب کمپٹ و ارباب مجلس

جماعهٔ انگلیشیه راه یافته بود بعد تفتیش و تحقیق که در کمال تدقیق و مدت مدید بعمل آمد اثری از خیانت و عدم دیانت غیر از دولت خواهی و حسن اخلاص ازان زبدهٔ ارباب وفا ظاهر نگردید و ساوک ناملایمے که نسبت باو بعمل آمد نهایت بیجا و بیگانه از جزاے نیکو خدمتهاے او بود نوشته باو تفویض یافت و خلاع فاخره برقامت لیاقتش پوشانیده خلعو جواهر علاوهٔ آن عطا فرمودند و بدستور سابق شریک کونسل ضلعهٔ عظیم آباد گردانیده مرخص نمودند تا زمان مذکور هوشیار خنگ از کار عظیم آباد بالبطلهٔ نوکرے که ترتیب دارند موقوف گشته بکلکته آمده بود و مستر هرسٹ بجاے او مقرر اما مهاراجه شتاب رای انبار فرط عزت و رداءت و بیگانگت آب و هواے کلکته با مزاج او بیمار گشته آخرها ضعف معده که لازمهٔ سوداے آن جاست بهم رسانیده و رفته رفته منجر باسهال گردیده بود که رخصت یافت چون از کلکته نهضت نمود در مردم عظیم آباد اکثر بمقتضاے وداد و اتحاد و بعضے که در غیبت او با تلاف حقوق رعایتش نموده در مقام ابراز و اظهار خیانتش بودند از خوف تسلط او و اظهار ارادت و انقیاد تا باژه و بعضے خوشامد پیشگان عیار تا گلبیر باستقبال شتافته آورده نهایت ناتوان و ضعیف البنیه گردیده بود بعد ورود بخانه خود نهایت گله مند از انگلیشیان و بیقدر که مداح شان بود شکایتها داشت بلکه زیاده تر از ان حق بجانب او بود چه نوکرے در رفیقی با جمیع خوبیها مثل او دیگرے برای این جماعهٔ نبود بلکه برای هر آقائے مانند او نوکرے نایاب و قدر دانے او از جمله واجبات عقلی بود و در هاے مظفر خنگ هم از ان عار و ننگ مقارن رستگارے شتاب رای اتفاق افتاد اما چون روح شتاب رای متصل همین رهائے از زندان بدن خلاصے جست اتمام احوال او درین مقام مناسب نمود و احوال مظفر خنگ که هنوز در قید حیات است انشاء الله تعالے متعاقب بزبان قلم داده خواهد شد ✣

ذکر انتقال راجه شتاب رای از دنیا بمرض اطلاق و شتافتن بمعرض مخاطبات خالق انس و آفاق

چون راجه شتاب رای بعظیم آباد رسید از شدت مکار هیکه خوض مراحم متولهٔ در حلد و سے نیکو خدمتها دید از حیات خود دفی الحقیقه استکراهے بهم رسانید و قصاے معهود را بهم رسیده بود در مرض اسهالیکه لاحق دهشت افراسط پدید آمد و مزاجش را بانکه معتاد بنوشیدن مکولات غیر مناسب رغبت بهم رسیده و در بدو مرض با وجود شعور و ثبات مزاج تلوثے پیدا کرده امتیاز نفع و نقصان دوائے کرد خانچه مولوے فیض علے الطبیب به الله تعالے که بالفعل در عظیم آباد نظیر ندارد متوجه معالجه او شد و نفع ظاهر از حسن تدبیر او احساس نمود اول خود بعضے از خوشامد گویان حق ناشناس که در حضور او فقیر را از مخلصان هوشیار خنگ و معاند او ظاهر ے کردند و مولوے فیض علے مذکور در ان زمان بر فاقت فقیر صرف اوقات مے نمود بنا بر اظهار دستورے و خیر خواهے خود و اثبات نسبت فقیر بدشمنی و عداوت از رجوع بطبیب مذکور مانع بودند بعد از انکه باضطرار رجوع نمود از خوردن دوائے محمول الاجناکه در غیبت او تیار شده باشد بسبب مبالغه ممانعت مے نمودند و آن اجل گرفته با وجود اعتراف بفوائد دوائے او استنکاف از مداوایش نمود و چندے بالمره ترک دوا کرده بطبیعت گذاشت بعد ازان رجوع بدواکثر که عبارت از سبب انگلیشیے است بسماجت ارباب کونسل آنجا نمود اما این مبالغه و الحاح صاحبان انگلیشیه بنا بر شدت خیر خواهے بوده نه از راه عذر و بداندیشے ڈاکٹر صلاح در تنقیهٔ مواد و تصفیه معده از اخلاط واجب الدفع دیده علاج بمسهلات نمود و معده اش را که ضعیف بکمال عارض بود ضعیف تر گشته قوت ماسکه و هاضمه بالمره ساقط گردید ✣

رفتن گورنر عماد الدوله مستر هشنگ بملاقات شجاع الدوله در بنارس و انتظام معاملات

عظیم آباد و مفاوضت نمودن به کلکته بے مکث و درنگ

متعاقب ورود راجه شتاب رائے عماد الدوله مسٹر هستنگ بهادر گورنر جنرل تبادر ملاقات شجاع الدوله قاصد بنارس گردید و پانزدهم ربیع الثانی بمرشد آباد آمده در آخر ماه مذکور یا شروع جمادی الاولے سنه هزار و صد و هشتاد و هفت هجری بعد چند روز از ورود شتاب رائے بعظیم آباد رسید و قاصد بود که مهاراجه مذکور را همراه خود گیرد و بر جناح سفر آخرت بود مذر همارے خود که وقتے داشت گفته تن بر قضا دادگورنر نرد و روز در عظیم آباد مانده به بنارس رفت و با شجاع الدوله که او هم همانجا برای دیدنش آمده بود ملاقات نموده جواب و سوالیکه داشت انفصال داد و واسطهٔ ملاقات راجه چیت سنگه پسر راجه بلوند سنگه زمیندار بنارس که پدرش بسهل مدتے قبل از ورود گورنر مرده بود با شجاع الدوله گردید و بناے راج او را استحکام داده مرخص شد و تهیهٔ معاودت بعظیم آباد نمود در ین عرصه که او اسط یا اواخر شهر جمادے الثانیه سنه مذکوره بود راجه شتاب رائے ازین عالم درگذشت عقائد او و پرش اگرچه مطابق هنود بنود بلکه طرف اسلام غالب داشت اما بنابر استرضاے اقارب و اقوام و مصلحتهاے دیگر موافق مشرب هنود جسد شریف را در آتش سوختند گورتر بعظیم آباد رسیده و معدود ایام توقف ورزیده بنابر دفع بدناے خود که تا باشتاب رائے کینهٔ مظنون مردم نگردد راجه کلیان سنگه پسر راجه شتاب رائے را گرچه بلیاقت این منصب باعتبار صداقت سن و سال که غنوان شبابش بود نداشت بکارهاے پرش مامور گردانیده و جاگیرات و دراهه بدستور بحال داشته ملاده آن وجهی بر اے آن شتاب رائے مادر راجه کلیان سنگه افزود و اهمیت و تجمل ارروپیه دهم نظامت که باختیار او بود موقوف کرده وجهے که مناسب دانست باختیار کو نسلیه باگذاشت و در ماهر دم را اندگ کم و بیشی نموده تنخواهش بر کونسل وخزانه خالصه نمود و خود بالعجلت هرچه تمامتر بطرف کلکته نهضت فرمود ✣ ✣ ✣

ذکر بعضے از حالات راجه شتاب رائے و گذاشتن نیکنامیها درین عمارت سرائے

راجه شتاب رائے از قوم کایتهه سکهه سینه متوطن شاهجهان آباد دست نمک پرورده خاندان صمصام الدوله پسر صمصام الدوله خاندوران امیر الامرا و ارملازمان آقا سلیمان گردیده که غلام صمصام الدوله و میر سامان و معتمد علیه خانه او بوده اول قلیل وجهے ملازم شد آخر بحسن کارداني و نیکو خدمتے مدار المهام خانه آقا سلیمان و صاحب اختیار سرکار صمصام الدوله گردید چون صمصام الدوله برحمت حق رفت و در شاهجهان آباد انقلاب بسیار پدیدار گشت بودن خود در ان ملک صلاح نزید و دولتخواهی پادشاهے صوبه عظیم آباد و خدمات محالات جاگیر صاحبزاده خود که هرگنه پانچ و مالده بود گرفته درین نواح آمد و چنانچه مذکور شد باوج اقتدار رسید نهایت هوشیار و متصدی معاملهدان کارگزار جزورس دقیقه یاب دیرباب بود اکثر خوبیها داشت بدانست فقیر از جمیع رؤساے هندوستان که درین جزو زمانه ممتاز و باوجود منصدی گرسے حالی از شجاعت و دلیرے نبود هرچند در کمال عروج و مرجع وزیر و پادشاه و اکثر اقوباے عصر گشت اما نخوت نداشت و با اخیار و بزرگزادگان با نهایت تواضع و فروتنیهاے گذرانید و مطلب هر کسے و شروع التماس دریافته اگر لیاقت برآوردن داشت بسهولت و آسانے سرانجام میداد والا عذر سبب جوابے بشیرین زبانے خوهسته سائل را خوشنود میگردانید و با آنکه بهجوم کارها و با انواع مردم گفتگوها داشت و از اول روز تا دو پهر از اول شب قریب بثلثی ازان در جواب و سوال میکذرانید دل تنگ نگشته با ادنے کسی هرچند در عرض حاجت مبالغه ها کند خشونت نمی کرد و سخن درشتی یا کلمه خشن درشتی از زبان او مسموع نشده و بهرورے

وقدر و قیمت شناسے ہر جنسے و نات ندانشت تہا جنس ہمہ خبان و بانعان لبقدر ازرش میداد و در بخشش لبقلت و تقصیر راضی نبود سلیقہ معاش درست و اشت احباس ما یحتاج از جا ہا سے دور دست کہ قسما علاس کفایت مے آمد طلبیدہ بمصارف میرسانید یا قلت مقدور لبنان امرا ے متوسط لبے برد بجر دورد نام آوران خوانہا سے ضیافت موافق لیاقتش در کمال نفاست کہ انواع اطعمہ و حلاوے داشت مے فرستاد و در شادی بہاد غیر آن کہ ضیافت مردم مے کرد دسترخانش وسعت و رونق مغلیہ داشت و خود در انجا حاضر بود و لذتہا سے چاشنی شیرین زبانے علاوۂ اطعام ضیافت و مہمانے بکام جان حاضران مے چشانید شرم و حیا بمرتبۂ داشت کہ از ملازمان مقربش ہم آمد و رفت او پیش زنے را مجنے کہ بہ تعشق نگہدا شتہ نہایت انس و الفت با او داشت کسے ندیدہ و مطلع ہم نمیگردید کہ چہ وقت اندرون رفت و کے بیرون آمد بازن ہمقوم و کفو خود کہ مادر راجہ کلیان سنگہ و بہو نے سنگہ است کارے نداشت خانہ علیحدہ برا ے او باندک فاصلہ از مکان اقامت خود ساختہ بود و در سا ے دو بار کہ بعضی از ایام معینہ ہنود بود اندبضرورت میرفت لیکن ہمان قسم کہ کمتر کسے را خبر مے شد اکثر مردم کہ با او بہ تنگ ظرفیہا طرف شدہ و بائے از انگلیشیان عمدہ مثل صاحب کلاں اعظیم آباد و امثال ذلک ساختہ و بکار تجارت کمپنی و امور دیگر ما مور گشتہ سالہا عداوت مے ورزیدند بہر گاہ اتفاق انقلابے برا ے انہا رو میداد معاتب می گردیدند و طن بے آبرو ے انہا بجا یقین مے رسید در چنان وقت بجر د رجوع کہ باو ے نمودند سینہ سپر ساختہ بحمایت آنہا میکوشید و از دام گرفتار یہا نجات مے بخشید و ہر کس از ستا ہجان آباد ے آمد اگر بشجعہ با او آشنا بود و اگر بنام او را ے شناخت در رعایت او بہر صورت کہ دست کمنتش آن میرسید مقصر نے گردید چون وجہ معینی تکمیل برا ے مصارف نظامت مقرر و باختیار او بود و باقی ز رہا از کمپنی و مجال تصرف دران نداشت بنا بریں اگر ے تواند شد ا و وجہ معین نمود و ماہ بماہ میرسانید اگر باین صورت متعذر بود سرکار ہا ے مفصل مردم را فرستادہ از انجا انتفاعے می رسانید این قسم ہم اگر تعذر داشت تواضع لائق با آن شخص نمودہ عذر بخوبے میخواست و زیادہ ا ے علاوۂ تواضع سابق گذرانیدہ خوشنود مرخص مے فرمود شیخ شرف الدین محمد از احفاد شہید اول شیخ سعید شہید محمد مکی اعلے اللہ درجتہ مرد فاضل صالح معمر ے بود از متوطنین نجف اشرف زادہ اللہ شرفا با مظہر از اتیاج و افتقار کہ نبا بر سببی عارض آن بزرگوار گردیدہ باشتہار دولت مندو قیاس اعطا و انعامیکہ امرا ے این دیار در زمان اقتدار سلطنت و شوکت خود با عمالہ و خدمہ عتبات عالیات و زوار و مترددین اماکن مقدسہ مے نمودند در سن ہشتاد و سالگی وارد بنگالہ گردیدہ قریب بیک سال کہ بہ پٹنہ در سر شد آباد و ہوگلے سر برد با آنکہ ناظم و نائب ہر دو مسلمان صاحب اقتدار و اتباع این ہر دو ہم زردار بودہ اند کسے بحال او چنانچہ باید نپرداخت ناچار آن بزرگوار عازم اودہ و لکھنؤ مرکز دولت شجاع الدولہ و الہ آباد کہ دران زمان دار السلطنتہ شاہ عالم پادشاہ ہمانجا بود گردیدہ وارد عظیم آباد شد و تبریز بے فقیر بخدمت آن بزرگ رسیدہ توفیق تقریب ملاقات او با مہاراجہ شتاب رائے یافت با آنکہ بنام ہندو بود بمجرد استماع احوال آن بزرگوار سوار شدہ بخدمت او رفت و جمیع خدم و حشم را بیرون گذاشتہ تنہا با یک دو خدمتگار و میر قوام الدین خان در حضور ش رفتہ بکمال تواضع و فروتنی سلام کرد و بسر چند بزرگ مرقوم تکلیف نشستن بر مسندیکہ برا ے او گسترده بود نمود و بیاس ادب بر دو سادہ مذکور ننشستہ بمالہ تمام ہر گوشۂ آن مقام گرفت و بساعے ادراک فیض صحبتش نمودہ وعدۂ ضیافت گرفتہ برخاست شاہیکہ وعدۂ آمدن شان بود مسند مکلفی کہ در اعیاد برا ے مہاراج مے گسترند برا ے بزرگ موصوف گسترده خود بر چار گوشہ سفید سادہ نشست و مردم را از ورود حضور خود تا ورود آن بزرگوار ممتنع داشت بعد نماز مغرب کہ ہمراہ بندہ تشریف شریف

آوردند مہاراج تا سر زینہاے چبوترۂ صحن استقبال نمودہ در نہایت ادب وتذلل سلام کردہ آوردہ بمسند مفروش نشانیدند مہاراج
اظہار واطاعت بشیوے باکمال خوبے نمود کہ شیخ مذکور خوشنود گشتہ گفت کہ من میخواہم اخلاصیکہ فی مابین ما وشما عہا فرمودہ بمسلمانان نجا
رسانم ازیں اخلاق بہرۂ باشد چون زبان ایشان عربی بود مہاراج نمی فہمید بندہ مترجمانے سیکرد مہاراج شکر اشفاق آن بزرگ وعذرات
لعدم لیاقت خود نمود وقت رخصت دو خوان پارچہ شمل ودو طلا وکمخواب وتہانہاے چینٹ وغیرہ گذرانید بنابر پاس ادب
نقد روبرو دادن مناسب ندیدہ بعد ازاں کہ رخصت نمود در شیخ بخانہ زائر حسین خان مرحوم باتفاق نفیر آمدہ نشست مصحوب یکے
از معتمدان خود کیسۂ مبلغ پنجہزار روپیہ پنہان از نظر مردم فرستاد حامل حسب الامر منعطفاً آوردہ بدست فقیر داد وفقیر بحضرت شیخ
سپرد مذکور بدستور گذرانید بکمبار شیخے از ثنایان مہاراجہ شتاب سنگھ کہ منجمہ مقربان درگاہ رایان ناگر مل دیوان خانوادۂ پادشاہ ہندوستان
کہ باو زر او آوردہ مطاوعہ بسیار بود وتقدیم مراسم گیا کہ درکیش ہندوان ابعد وفات والدین از جملہ اشد فرائض است وبدون این عمل نجات
انہا را غیر ممکن میدانند بجا آورد وقت اخیر خاص استدعا خط پارسے از رایان بنام مہاراجہ شتاب سنگھ نمود ناگزیر گفت
کہ اورا با ما ہم انتماے ہست وخاصے از مردم قدیمست این عمل را فرقہ آمردم موجب اجر وثواب میدانند وبارہ شما قصور نے خواہد بود
وبشخص من عائد حالے ازین کار ندارد پس اگر در القاب مراعات مرتبہ او کہ الحمد للہ وارد دیکنم قرین قبول نمی شنود اگر بمرتبہ کہ در ہما
دادہ شدہ بگذارم او خلاف میکند یا سان میباید فضل وقبول نکردہ خواہد رنجید وصول خط محل گمان شما خواہد گردید چون ما را چشمداشت
بستن شما احوال ہر دو اعیان وخطاب ہر شہر بضابطہ سرداران دیگر بسیار نہایت بجا وہ دہ بہر یک از ارزان ہر عہدہ مرتبہ
لائق رہما یا بالفعل نمودہ بودن کار لغا شتہ بود کہ ہر سخنے وخبر کہ قابل ارقام واطلاع باشد بدون چیز ونقصان نگاشتہ حوالہ کلک شیرین
نمایند خبر بزیادہ کہ دال بر سہو وہر سہ این خبر ہم بعد ازیں ظاہر شدہ بود بعد ملاقات پرسید کہ مثل شما کسے تشریف آوردہ اے
شما یا دہا سال ایام گذشتہ بود یا بفعل حیرت ہست او گفت چون مرا ہم در خدمت بندگے گیہت حاجتے بنود شتاب سنگھ گفت
چیتن نیستہ بزرگ او گفتہ بود فہمید کہ از مضمون مطلب مہاراج ہم آگاہ ہست گفت پس بر مہاراج خود ظاہر ہست جاجت
باستفسار ندارد بعد ازیں بیان ہمراہ ہمراہ ہمراہ

اندک ارزانی نرخ غلات بود سے هزار روپیه برای همین کار مقرر کرده فرمود که کشتیهای مملوکه ملاحان ملازم اند در ماهی سه بار بعد ده روز غله از بنارس خریده میآورده باشند و بان دعظیم آباد رسیده بنرخ خرید آنجا فروشند و کشتیهای آمده باز بنارس برگردند بعد ده روز کشتیها که درانجا باشند روانه شوند همین قسم تا مدت شش ماه کشتیها در تردد بوده بطور دوره غلات متعاقب هم میرسانید و ملازمانش بنرخ خرید بنارس بے کم و کاست بدون حساب اخراجات میفروختند و مردم محتاج میخریدند و کسانیکه طاقت خریدن نداشتند آنها را در سه چار جا بنهای مزدم که دیوار احاطه داشت مثل مقبدان نگهداشته برای هر جا پیاده ها و داروغه و عمله علیحده مقرر ساخته بود و طعامهای پخته و غلات مشوے و جنس غله باظروف گل و هیئه سوختنی و چند خرمهره بے نفع برای خریدا پخه دل آنها خواهد مع تنبا کو و افیون و نبک هر که هر چه معتاد باشد معین ساخته بود که بلا ناغه هر روز میرسید همنا بده این حال انگلیشیان و دولتمندان هم در ملک محوطه مساکین را جاے داده اطعام آنها مے نمودند و خلق کثیرے باینطور از هلاکت محفوظ ماندند و در مرشد آباد ازین معوله عملی از هیچکس بظهور نرسید بلکه میگویند که با وجود اهتمام مظفر خنگ غله در بعضے اوقات نایاب محض می گشت و مردم عمده مثل هر سلیمان خانسامان و امثال او که براین کار ما مور مے شدند اول خود سر انجام غله نمے توانستند و از جائے احیاناً اگر غله بدست مے آمد مصحوب پیاده ها سے سرکار میفرستادند دیگرے از معتقدان و مقربان مظفر خنگ خصوص را جامرت سنگه که نازمعشوقانه با آقا داشت کشتیهای مذکور از دست پیاده ها سے سرکار بجبر و عنف کشیده بنجا نهای خود مے بردیا اقویا هجوم آورده از دست عربا مے ربودند و از کسے مدارک این حرکات و محافظت غلات و فروشانیدن باحتیاط و انصاف بعمل نمے آمد تا آنکه درین خصوص مظفر خنگ متهم گشته از جمله بازخواستها که باو در کمیٹ بعمل آمد یکے اینهم بود و الله اعلم بصدق جاده و هر سال میوه ها سے ولایتی بوساطت سوداگران میوه فروش طلبیده برای رؤساے انگلیشیه و عظما سے بنگاله میفرستاد و بنشاهیر و عمده زاده ها سے عظیم آباد هم ده بارسه بار میرسید و چون دید که اکثرے باین صورت محروم مے مانند مبلغی خیر برای مذکور سر انجام میوه فروشان مقرر داشت که میوه این وجه آورده در بازارها بقیمتی که باشد بفروشند و هر که دلش خواهد بخرد بعد از انکه باقے ماندو کسے آنرا خرید نکند جونه میخرید تا نقصانے برای میوه فروشان و سادیع و شراد بازارها نشود و بعضے از قوم ایشان را که کارندها سے نهال مثمره و فروشندها سے میوه در شاهجهان آباد و لاهور آورده جمله مشاهیر فرنگ اندر بارها فرستاده طلبیده و آنها را جائی نموده در شهر عظیم آباد دستگیری فرمود که انچه لائق زمین اینجا دانند و توانند بکارند و ثمارش را بفروشند تخم سرده و خربزه و دیگر ثمار و فول از لکهنو و اکبر آباد کابل طلبیده بکاشتن میداد و ثمارش را بر سر مردم میفرستاد انگور خوب و نیشکر در نهایت بالیدگے و فول نوبهارے و گولنه ها سے شاه جهان آبادی از عهد او در عظیم آباد رواج یافته اکنون با فراط در بازارها فروخته مے شود و انگور خوش مزه هم گاهے و پیه راسه آنار دکاهے دو آنار و گاهے یک و نیم آنار از بنجا نها بدست می آید و گاهے در بازارها هم مے نماید عقیده مسلمانان هوشیار دهشت جنا نچه بغرض حضرت سید الشهدا علیه السلام بکمال ادب و احترام می گرفت و در بیست و یکم ماه مبارک که روز شهادت سید او صیا علے مرتضے علیه افضل التحیه و الثنا ست شیرو برنج و دیگر حلاوے و اطعمه ترتیب داده نیاز آن حضرت تقسیم میکرد و در گردیدن از بهلوے بهلوے دیگر اکثر بر زبانش یا علی میگذشت گاهے نام معتقدایان هنود از زبان او مسموع نشده قسم هم اکثر کلمه او الله بالله بود سالے یکبار دسترخان حضرت شاه مردان علیه السلام مے نمود در کمال تکلف و نفاست و بعد ادائے رسوم فاتحه تقسیم شد کسے روزے گفت که انتظار نشان شدن بریکے از سویقها یا نمک یا چیز دیگر در بعضے خوانها را نخست میاراج چرا نمی کنند در جواب گفت که بظهور این قسم خوارق عادات از جناب حضرت شاه ولایت علیه السلام استعجاب و استبعاد ندارد و من

کافر معجزہ طلب نیستم کہ در پے چنین امور بگردم مرادران جناب اعتقاد دیگر باید ہست انتظار چنین امور برائے چہ باید کشید دوم انکہ درین کارہا حکومت کسی بران حضرت نیست اگر بنا بر عدم احتیاط یا سوء ادبی از فلان ظاہر نشود برائے من بے پارہ کہ بنام منہ دوم راہ طعن و تشنیع کشادہ یافتہ ہر زبان بے خبران از حال باطن من ملامتے و شماتتے جاری خواہد بود کہ صاحبان آخر این منہ و چہ فہمیدہ کہ مستدعی نشان از جناب حضرت شاہ مردان گردیدہ روز سے برائے استقبال جرنیل ہمت بہادر میرفت در بیشہ پور بطرف پشت تنجانہ رسیدہ کہ مکانے معروف دخیمہ گاہ وارد انست محل خیام او گردید صبح ازان جاکہ عازم پیشتر و اسپ سوارے حاصل او بر در خیمہ بود ملازمان و ہمراہیان ہر دو طرف شارع دور تر از مکان اقامت صف بستہ برائے سلام موافق ضابطہ استادہ بودند بندہ اندرون خیمہ رفتہ ہمراہ او برآمد بر ہمان منوال در تنجانہ مذکور عرصہ حالے دیدہ و فرصت را غنیمت شمردہ چند کس نزد او جمع آمدند و میکہ ہنوز است سوار شود دستوارے کردند و گفتند کہ اینجائے مہادیو و امر وز پورن ماشے روز پرن است بخشے باہم باید برسد جواب داد کسے کہ برائے زیارت این مکان و خدمت این آستان آمدہ باشد ازو با ید خواست مرا رجوعے و عرضے بینہا و اینجا نیست باوجود ہمت دامے ندادو سوار شدہ راہ خود گرفت و مکرر دیدہ شد کہ فقرائے ہنود در راہ از و سوالہا نمودہ اند ذلوسے نداد و ہمانذم فقیر مسلمانے بنام حضرت امیر المومنین با اولاد طاہر مبلغ چیزے خواست یک روپیہ ہمان وقت داد و آن رقعہ را ذوالفقارے را ذوالفقار نیز مسموع شدہ کہ در سہار نگالہ و کلکتہ کہ ہجوم تنجانہ ہا در راہ است بعضے رفقائے معتمد علیہ او کہ در مذہب خود متعصب بودہ اند دلالت بزیارات بعضے از اماکن مذکورہ مے نمودند عذرے خواستہ و صدے دادہ آنہا را مرخص میکرد کہ از طرف من ہم شما را سم زیارت بعمل آرید و مرا معاف دارید حوصلے کہ بکمال تکلف برائے خود نو آراستہ بودند و ان ترغیب انعام بر ہمنان دراں مکان نمود و نمد گفت خانہ مرا ضائع و تلف دادہ خواہند کرد اگر نہ و رباشد زرے گرفتہ در ریگ گنگا طمانے با نہا بخورانند و ہم در ایام قحط کہ اساک باران بود بپاس خاطر و دلالت مرا بید ہر ورائے کھبیلہ اس و سردار سنگہ بش یکے از بر ہمان کہ مرجع ہنود و اقف امثال خود بود رفت او ورود و اختلاط راجہ شتاب رائے فوز عظیم شمردہ آمد و شد برائے از دیاد اعتقاد راجہ بسوے خود شروع نمود روزے گفت کہ مہاراج موافق طالع شما نامے تجویز نمودہ ایم از جملہ او را دو خود مقرر نمائید در جواب گفت کہ من پورد اسمی از اسما مشغولم و برائے من کافے است او پرسید کہ آن اسم چیست اول اخفا نمود چون بر ہمن مبالغہ را از حد بدر برد گفت نام پاک مقتدر بر ہمن بر ضمیر او مستشعر گشتہ آمیزشے خواست نگفت کہ مہاراج رام و رحیم اسم پاک مسمی است جواب داد کہ فرقے ہین درمیان است بر ہمن فرق را پرسید گفت در لفظ رام تو ہم ولد دسرتھ است و در لفظ اللہ تو ہم نبوت و الوہیت کسے نیست ازین احوال کہ باحوال ارتقام یافت ظاہر مے شود کہ اعتقاد او با معتقدات ہنود تطابق نداشت بلکہ باطن الاسلام بود و اللہ اعلم بسرائر العباد و ضمائر ہم اما چون مراعات بسیار با آشنایان و دوستان منظور داشت و خیانت در مال کمپنی نبا پر حفظ آبروے خود نمی نمود در مدخل در زیکو خاص او بود بمصارف او وفائے کرد و بعضے اوقات برائے بعضے انگلیشیان کہ متوسلان حضرات آن جماعہ بود و اندرعائے والبحال زرے منظور داشتہ و ہم برائے برسے از مخارج زیادہ بر مدخل خود دو کار مناسب دور از صواب از او سرزدہ یکی خود در اطلاق کہ عبارت از یومیہ محصلان متعین ہر مالگزاران و مجرمان است انصاف را کار فرمانگشتہ جائیکہ استحقاق یک بیسا ول یا دو سہ ول داشت دہ دہ سے فرستاد و زر یکہ ازان حاصل مے شد بسیار کم در سرشتہ دفتر داخل کردہ مبلغ خطیر علیحدہ برائے عطایائے خود میدانشت دوم آنکہ بارباب جاگیر و املاک و التمغا بہانہ نمودہ مے گفت کہ فلان انگلیش دہین اسناد شما مے خواہد و بنام آن کسے کہ با او رعایتے منظور داشت اسناد و ثائق از دکلاے ہر یک طلبیدہ و حوالہ سیکے از

مقصد یان خود نموده بجرو تعدی ناحق و سبب زرے منتبه از هر یکے بقدر حاصل آنها گرفته جمع نموده و چون مبلغی خطیر باین دار و گیر فراهم مے آمد بآن شخص واجب الرعایه مے داد و بهر صورت خوشنودی اشخاص مذکور منظور داشته سخط ایزدی را درین خصوص هیچ مے سنجید و برآنچه مبین چنانچه از صادقین در اخبار وارد شده و سبب کشیر ازے هم در گلستان ایراد نموده که هر که رضاے مخلوق بسخط خالق اختیار نماید حق تعالے بمان مخلوق را بر او گمارد تا دمار از روزگارش برآرد در فرق راجه شتاب رای را برای العین مشاهده شد که او برآنچه بر خاطر کسانیکه از سخط الهی چشم پوشیده بنده باے خدا را ناحق مے رنجانیدند و وجهے برآ خوشنودی آنها نمی رسانید حق تعالے از دست همین جائه خبر اسلے که باید باد دهانید و چون بهانه اطلاق زر بها اند دحت و بهاے مردم اسوخته بود و هم بلاے اطلاق مبتلا گشته رخت هستی ببالم آخرت کشید و در انجا عالم السر ائرے داند که چه دیده اگرچه بزرگے فرموده و ترجمه حدیث سبقت رحمتی علی غضبی نموده مصرع عفو و کرم مستبعد از جرم ماست ٭

ذکر رهائے یافتن محمد رضا خان مظفر جنگ از گرفتارے و بسر بردن زمانے در کلکته بامیدوارے و آخر رضا دادن بدون مرتبه خود بعاجزے و ناچارے ٭٭

مظفر جنگ دران دار و گیر نمانده مضطر و نے کس و بے یار گشته بود چه اکثر عمله خائن و خود هم از بے مبالاتے و بے خبرے و چنین امور اند کے متهم بود و دیران خانه او که امرت سنگه بدنهایت تنگ ظرف و بر دولت خود مغرور و از مردم آدمے و ارباب هوش نفشت و اثاثت و دیانت نفور و در کار خود که حساب دانی و کاغذ فهمانے هست بے شعور و دیگران از دست او بجان و از تندخوئی و تلخ گوئی مظفر جنگ رنجان بود و هر یک بوقت سپر یکے راه خود گرفت و برآ خود مخلصے حسب امرت سنگه و تخویف اظهار بعض اسرار که بران آگهی داشت فارسے گرفته و رخانه از اماکن کلکته بغراغت آسود و مگر علی ابراهیم خان بهادر با وجود عدم اطلاع بر کاغذ معاملات سنوات ماضیه و بے دخلی تمام در امور ملکی ما لے اوقات انتفاع از دولت مظفر جنگ بباس تنگ رفاقت و آبروے نام نگرفتن کمر همت بر میان جان بسته و در مهل مدت آگهی بر کاغذ و دقائق معاملات و بر قسم کار با بهم رسانیده مستعد خواهد بسے و گماشته در جمیع امور گردیده و سنه گذشته خود در اسپر سهام هر گونه باز پرس ارباب کمیٹ نموده گو [illegible] آنقدر دران حاضر نباشد و چرا بهاے نسنده کما راکه مرد مقتدر عیار و نهایت عداوت با مظفر جنگ و از دقائق رفتاریاے امور آگهے داشت نیز طرف گردید و از کینه و ریا و افتدار و تزویرات او نشر سیه از معین [illegible] افتاده بین کار خطر ازے تصور نموده پردازے بکار برده چرا بهاے مسکت دل پذیر داد و گفتگو [illegible] بقبول طبائع [illegible] معین را خیر تهارو سے نموده غیر از تحسین چاره نبود و مظفر جنگ بهیاس دست و زبان و قلم بیان و [illegible] بهاے [illegible] بتاریخ شهر ربیع الاول سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و هفت هجرے رستگارے یافته [illegible] مال سرکار [illegible] مستخلص از [illegible] او که در مرشد آباد بود و اند بر خاستند اما مظفر جنگ با امید آنکه [illegible] شاید شرکت [illegible] مرشد آباد نکرده تمام مصریه و فی الجمله بدا لمهام انتظام معاملات گردیده معاودت نمود و [illegible] و [illegible] و [illegible] کلکته که مابعض اصحاب انگلشیه اند بسخنان ابله فریب اورا در طمع خام افگنده هر روز با صاحب کلکته [illegible] و [illegible] تمام توان نمود و خوشه می چیند بمثل آنکه امروز فلان صاحب چنین گفتند و دیروز فلان صاحب چنین گفتند و فلانے را از ولایت [illegible] و فلانے از فلان کس این قسم شنیده مظفر جنگ باستماع اخبار مذکوره امیدوار گشته و منهیان را

مخلص خود شمرده حسب الاشعار آنهارباهی نقد باکثر کسان داد تا محرک سلسلهٔ حصول ماموال او باشند و علاوهٔ آن وعدهٔ ها الصال مبالغ خطیر بعد وصول بمقام مرشد آباد درمیان بود بدین جهت زیر بار اخراجات بسیار و قرضدار زرهای بیشمار گردید فقیر در ان ایام آثار زودی میسر اسباب سفر سعادت اثر بیت الله الحرام و زیارت سید انام و عترت کرام آن سرور علیهم السلام بکلکته آمده از مظفر جنگ متوقع اعانتی بود که یک حبه ارخانهٔ او نمی رفت و نقصانی برای او دران نبود توفیق نیافت توقع این بود که جاگیرات سنبده بعامل جاگیر خود سپارد و قرض مرا عامل او از مهاجن ذمهٔ خود نموده از حاصل جاگیر من برساند و در غیبت من زرهای فاضل از دیوان آنات نگهدارد و مهاجن را بامن تعرضی نماند تا من اسباب خانه خراج کرده و زادی و مؤنتی ازان حاصل نموده راهی شوم بعد معاودت باعدا الطلب زر امانت بمن برساند دران ایام که پانزده بیست روزی فقیر در کلکته ادراک صحبت مظفر جنگ می نمود از زبان او بگوش خود شنیده که در سرحکایتی دفتر دفتر مدح و ثنای علی ابراهیم خان بهادر مذکور می کرد و می گفت اگر من تمام عمر در صدد شکر گذاری این شخص که محسن من است بگذرانم هنوز از عهدهٔ ادای صنایع و احسانهای بی پایان او برنیامده باشم و انشاء الله تعالی چنین خواهم کرد و در مخاطبات و محاکمات بالفاظ قبلهٔ من مرا خواند و بارها حضور نبنده و دیگران می گفت که رفقای نمک حرام من لگوک مرا خورده در وقت انقلاب چشم از حقوق و مروت پوشیدند و دست از رفاقت برداشته مرا تنها گذاشتند و کسی بکار من نیامده منت احدی بر تن مبست مگر علی ابراهیم خان بهادر که من در هم خریدهٔ او یم و آبروی من بخشیدهٔ اوست پدر و برادر بامن چنین نمی کرد انچه این مرد با من کرد و در تمام صحبت هر دم و هر آن رضا جو و ثنا خوان علی ابراهیم خان بود ✣ ✣

ذکر ورود جنرل کلاورن و کرنل منسن و مستر فرانسیس رؤسای کمیٹ و برهمین و شقاق فیما بین گورنر و اصحاب ثلثهٔ مذکوره و اتفاق بارول با گورنر ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

مظفر جنگ در انتظار کشایش عقدهٔ کار خود بود که جنرل کلاورن و کرنل منسن و مستر فرانسیس بالاتفاق هم مدار المهام کارها گمیت و هم برای تحقیقات معاملات گورنر بهادر و مستر بارول که جاه و چاه سان کرده اند از طرف پادشاه دکهنی در اواسط شعبان سنهٔ یکهزار و یک صد و هشتاد و هشت در رسیدند و دو کس از سرداران اینجا یکی گورنر بمرتبهٔ که دهشت و دومی مستر بارول منجملهٔ اصحاب خمسهٔ کمیٹ معرر ماندند چون هر سه فرستادهٔ پادشاه دکهنی و برای تحقیق تقصیرات گورنر معین شده بودند و جنرل کلاورن از اهل دول ولایت و ملازم پادشاه انگلنڈ بود و کرنل منسن امید ریاست کل فوج بعد وصول جنرل کلاورن بمرتبهٔ گورنری داشت و مستر فرانسیس تالی مرتبهٔ جنرل کلاورن و باتفاق هم بوده اند طنطنهٔ عجیب و دبدبهٔ غریب داشتند و در ملاقات مردم از کسی کمتر و هم کم ضابطه مخصوص نبوده است نمی گرفتند حتی بعضی ثمار هم بطور ریه اگر کسی بفرستاد در دفعه نمودند و معاندان گورنر را تالیف کرده ماخود موافق می ساختند چنانچه کمار که از عهد شمس الدوله و لارڈ کلیو در دین زمان عماد الدوله مستر هیسٹنگ هم مطرود بود نزد جنرل کلاورن و کرنل منسن و مستر فرانسیس معزز و مقرب گشت و بوساطت او اکثر کسان طمع پیشه فساد اندیشه با مید اقتدار یا فتن با اصحاب ثلثهٔ مذکوره متوسل گشتند و تحقیقات رموز و امور مخفیه گورنر هیسٹنگ عماد الدوله شروع افتاد و درین پنج کس ناچاری صحبت و تباین آرا بحد کمال رسیده تشویش شدیدی بمتوسلان طرفین بلکه در کل مملکت و معاملات روی داد حتی فیما بین جنرل و مستر بارول خانه جنگی با تفنگچه موافق ضابطهٔ آن جماعه بعمل آمد و کس که عبارت از گورنر و بارول باشد مکمل و یکرای ماندند و سه کس مذکور با هم گر موافق بوده همدستان شدند طرف جنرل را بنا بر کثرت اصحاب که سه کس بوده اند بگورنر

کدو کس بوده اند غلبه اتفاق افتاده اکثر کارها موافق آرای طرف جنرل بعمل مے آمد چنانچه کوران نام انگلیشے صاحب کلان مرشد آباد و مستر سیج صاحب کلان عظیم آباد و فوک نام صاحب کلان بنارس و مستر برشتو صاحب کلان اودھ و لکھنؤ به تجویز جنرل کلاورن مقرر گشت و مبارک الدولہ مع مادرش بیوہ بیگم که از دست منی بیگم بجان آمده بود با کوران و معرفت او با جنرل ساخته هفتدهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه[1189] مختار کارهاے نظامت شده و از قبضهٔ اقتدار و اختیار منی بیگم و اعتبار علیخان برآمد و خواجه سراے مذکور تغییر گردید اما چون منی بیگم زردار و مقتدر و هوشیار است و همیشه مبارک الدوله با ختیار او و مانده امید وار وراثت زرهاے اندوخته اوست و او مے ترساند که اگر از من کج باختید من زرها را لفقیر او دیگر بیگانگان داده شما را محروم محض خواهم داشت و فی الحقیقه مبارک الدوله را احوال چنین است که نه کسے از سطوت او مے ترسد و نه از دولت او توقع دارد و چندان توجه هم در امور دنیا ندارد که مردم را ازان اندیشهٔ باشد لهذا هر که هر چه خواهد میکند و او را کار کسے کاری نیست و جهی که برسم او باید میخواهد دیگر غرضے بکارے ندارد و ازین جهتها هنوز تسلط منی بیگم بدستور و نیابت نظامت اغلب اوقات در انقلاب است و هدین سال بیست و نهم جمادے الاولے میر محمد حسین فاضل که کمال حدت ذهن و وقت طبع دارد بنا بر شوق سیاحت و تحصیل علوم همراه مستر الیث که انگلیشے در کمال خوبے و صداقت و جوان مردے بود بولایت انگلنڈ رفت و اکثر تحقیقات علماے انجا خاصه در علم هیأت و مفردات و مرکبات ادویه و خواص اکثر اشیا و معرفت احرام علوے و بعضے صناعات دیگر مثل تشریح ابدان انسان ذلک بقدر یک مدت دریافته راهے بسیر براے ادراک اکثر آن علوم و اشکتاب و ترجمهٔ کتب آن بهمرسانیده و رسال نوزدهم صفر از مائهٔ دوازدهم هجرت برگشته بمرشد آباد رسید و با معتمدان انجا ظاهر ساخت اما ازین امر اکثر وقت تشاکس کسے توفیق نیافت تا سهل مبلغے درین کار که سرمایهٔ اشتهار نام نیک و حیات پایدار دنیا بود صرف نماید و این علوم و کشش نام امیر مذکور ابد الدهر بر صفحهٔ روزگار یادگار بماند و ما توفیقے الا بالله گورنر بها در که در شعور و هوشیارے زبانزد اقالیم کارگزارے نادره روزگار است به تسلیم و اغماض کار فرمائی گاه و یدن در جزویات مناسب ندانست و قاصه آن گشت که اول براءت ذمهٔ خود از قصورات منظوره اصحاب و خیانتهاے متهمهٔ اعدا حاصل کرده نادانے جنرل و غلبه غلظت و فظاظت طبیعت او با ظهار رسانیده اصولش را مضمحل گرداند و دراندازان کوته اندیش خصوص نند کمار را که مرد به باطن خبیث الافعال است بسزا رساند بعد ازان تدارک بر همے کارهاے ساخته و برانداختن امور پرداخته جنرل سهل و آسان میسرے تواند شد بنابرین مدتها بجواب بازخواستهاے جنرل که بدلالت نند کمار و اتباع او بود پرداخته صدق خود و کذب اقوال مخالفان ظاهر ساخت ✦

ذکر معارضهٔ نند کمار با گورنر هشتنگ بهادر و سزا یافتن او با قتضاے قضا و قدر

بعد ازان عیوب نند کمار فاشے و آشکار گردانیده اکثر بلکه همه باثبات رسانیده ازان جمله عیوب یکی این بود که سند وے مذکور دستخط مردم مے سازد و مهرهاے نام مردم موافق مهرهاے آنها ساخته پیش خود دارد و تمسکها و خطوط عند الحاجه بنام هر که هر قسم خواسته باشد درست کرده مے نماید و خلقے را باین صورت متواصل ساخته ازجمله تسکی بود که بمهر ملا قاسم خان اعتبار بسیار بهمرسانیده و از سابق هم مهاجنے معتمد بود و دست ساخته و زرش را از سرکار کمپنی گرفته تصرف نموده بود در تحقیق این امور و جزاهاش گران جورے مقرر گشت و گران جورے این معنی دارد که انگلیشیان معتمد دوازده کس بقدر عقل مقرر میشوند اگر یکے از آنها را قبول نداشته باشد تا دو مرتبه بانکار او تبدیل یافته مرتبهٔ سوم که دوازده نفر تقریر باشند دیگر بانکار و عدم قبول محرم معدل نخواهد شد

و این دوازده کس یا هیچ سزای او تجویز سزا نمایند و تا تعیین سزا کسی با آنها مختلط نمی تواند شد که مبادا تطمیع نموده آنرا بمقتضای
معدلت و انصاف است مزاج آنها را برگرداند این گروه کمر مقرر گشت و تبدیل فیات و محکمه آن مدتها گرم بود تا آنکه اثبات
یافت که نندکمار گنهگار واجب القتل و سزای او آنست که او را بحلق کشند مردکه بد باطن بوده و مغرور بده خواه اکثر خلق خدا بود اگرچه
باو دمه کس احسانی هم کرده طرف آنها را محکم داشته باشد و همین که چندروز کسے از خدمتش بنابر عارضه مرض یا فقدان غرض مقصر ماند
در پے ایذاے او افتاده تا کار او در خرابے باتمام نرساند راضی بتقصیر نبود بهرصورت سزاے او متقح و مقرر گشت چون او را جرنل
مستعمال ساخته خاطرنشان کرده بود که کسے با تو چیزے نمی تواند کرد اگر تو را تابه پاے دار هم ببرند کس هرگز نخواهد رسید و بهرصورت
که تقصیرات گورنر باثبات تواند رسید ران تقصیر نباید ورزید آن اهل گرفته اول خود بمقتضاے صلاحیتے که در مزاج و عداوتے که با
گورنر داشت در اثبات جرائم گورنر مقصر نبود و هرگز اندیشهٔ مآل احوال خود نداشت علاوه به نصیحت وارشاد جرنل راسخ تر گشته
چیزهاے بسیار براے گورنر اظهار ساخت و در رشدت و غلظت همان قسم که بود رسوخ داشت و گورنر همه را دیده تقصیرات عظیمه
او را باثبات رسانید و جواب و سوال این دو کس بلغت و خط انگلیشے ترجمه یافته کتابے ضخیم گردید و مجلد گشت نقولش بسیار شده
در آنجا عدم اشتهار و اعتبار دارد **القصه** چون تقصیر و سزاے او تحقق یافت بتاریخ هفتم جمادے الثانیه سنه یکهزار و یک صد
و هشتاد و نه هجرے نندکمار را بموعدیکه مقرر بود برده بحلقش کشیدند و زر نقد و اموال او تعلیقه شده حواله پیشکش راجه گورداس
شدے گویند پنجاه و دو لکهه روپیه نقد و قریب همین قیمت اجناس نفیسه و دیگر اندوخته هاے او در حساب آمد مهرهاے ساخته
نندکمار که بنام اعزهٔ مردم بود از صندوقهاے خانه او برآمده صنعتهاے فاسده اش شیوع و ظهور یافت ✽

ذکر ساختن مظفر خنگ باجرنل کلاورن و مامور شدن او بوجدارے و عدالت فوجدارے مرشدآباد و نیابت نظامه متعلق بمبارک الدوله

چون آثار غلبهٔ جرنل کلاورن در طاهر شیوع یافت مزاج مظفر خنگ را که خالے از عجلت و تلون نیست رغبت بآمیزش با جرنل
بهمرسید علی ابراهیم خان بهادر که مآل اندیشے در مزاج او غالب است مبالغت بمنمودن وی گفت که هنوز بطور یکه سے گذرد
باید گذرانید و گورنر با شما احسان جان و آبرو بخشے بعمل آورده احسان فراموشے نکرده باید دید که پایان این دو طرف عظیم بکجا
منتهی سے شود اگر گورنر بحال سے ماند استقلال مزاج و اختصاص و پاسداریهاے شما در اخلاص خود دیده رعایت لائق بحال
شما خواهد نمود و اگر جرنل مختار سے شود شما با او بدسے نکرده اید که دشمنے خواهد نمود بلکه او هم بثبات مزاج شما را پسندیده بقدر نام
و نشان رعایتے که مناسب حال شما خواهد بود بعمل خواهد آورد اما مظفر خنگ که اندک خودرائے بنابر اقتدارے که باقتضاے
قضا چند روزے میسر آمده بود و بتبعیت ارباب خرد عار خود میداند چنان التفاتے باین سخن نکرده راه اختلاط با جرنل گرد
و اعوان او بهم سانید و توسل بجرنل جست گورنر ازین معنی افسرده خاطر گشته او را بجرنل سپرد و اگذاشت جرنل سر او و نیابت مبارک الدوله
و فوجدارے که الحال عبارت از خبرگیرے و تدارک قطاع الطریق و دزدان از ممالک محروسه و انفصال قضایاے دزدے
و خون ریزے و زنا است تجویز نمود و جمعے خطیر در ماهه علاوه این کار مقرر ساخته بنواب و اولاد و اتباع او خلعت از گولنسل یافته
پانزدهم ماه رمضان سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه مرخص گردانیدند و دوم شوال مظفر خنگ بمرشدآباد نزول نموده بکارهاے
مرجوعه پرداخت و بهر صورت مردم شهر مرشدآباد فی الجمله مطیع و منقاد او بنابر ضرورگشته تن باطاعت در داده و او را مرجعیتی میسر
آمده بر و سادهٔ حکومت جا یافت و علم هوس حکمرانی برافراشت و دهم ذی الحجه سنه مذکوره صبیهٔ کلان خود را با محمد زکے خان پسر

محمد حسین خان پسر اورزاده خود که خداساخت و پسر کلان خود بهرام خنگ را با صبیه حاجی اسمعیل که هر دو دختر زاده او را بعقد بیگم اند
بیست و دوم ماه مذکور تزویج فرمود و بیست و سوم جمادی الثانیه سنه یکهزار و یکصد و نود را بعقد بیگم زن عطاء الله خان دختر
حاجی احمد رحلت نمود رونق خانه او که لنشان و دودمان مهابت خنگ بود برطرف گردید اگرچه متهم بمحبوب و بغیر مشهور بود اما نتوانست
هم بسیار و هفت مدتی قبل از بیمارے توبه از معاصے نموده در بیمارے باز تجدید توبه کرد و سر و دم را بران گواه گرفت و تا
دم آخر با استقلال و با حواس و متذکر کلمه طیبه و معترف بوحدانیت الهی و نبوت خاتم الانبیا و مقر اوصیاے آن سرور و نادم
بر معاصے خود و مستغفر از کرم اے بوده از دنیا درگذشت رب ان تغفر لها فانت ارحم الراحمین
و همدران حال مست و هفتم شوال زلزله شدتی وقوع یافت که در مدت چهل پنجاه سال کسے را چنان زلزله بیاد نبود و مظفر خنگ
علی ابراهیم خان بهادر را که زیر بار مست دقوق حسابهاے او بود بدیوانے نظامت مقرر نمود و نائبهاے فوجدارے
خود در هر جا فرستاد از ان جمله در عظم آباد ندر ساے بیگ لنجی مقرر شد اما کار برفق و مدارا نموده نیکنام ماند اصحاب انگلیشیه مع
عامه رعایا و برایا از ان عزیز راضی و خوشنود بود و شکایت او کسے نمی کرد و بخلق خدا رواداری و اضرار نمود و مظفر خنگ
باستقربان مبارک الدوله خشونتها نموده بعضے را نصفت رسانیده از مبارک الدوله مانعتی هم بعمل نیامد تا بجماعت واعانت چه رسد
چنانچه بعد عزل اعتبار سے حاصل حاجه سرا خادم علیخان پسر خادم حسن خان که در اکثر اخلاق شبیه به پدر خود است چندروز
مدار المهام خانه مبارک الدوله گشته بود مورد بے التفاتے مظفر خنگ گشته از نوکرے برطرف گردید و مبارک الدوله با آنکه
همدیگر را بابا و داشت بعضے نگاشتند مظفر خنگ درین چند روزه اندک افسردا اظهار تسلط خود بسیار نموده زبان زد سرشت و دنباشها
خیانت پیشگان گردیده خواهان نظامت را خوان یغمائے ستم دندان علی ابراهیم خان نبا برتجنب از خیانت نے خود چیزے میگرفت
و نه بود که دیگرے بانش کار حسابرسی نماید مزاج مظفر خنگ را با آنهمه اعتراضها که باحسان خان مرقوم داشت از علی ابراهیم خان
هادی و منوف گردیده خواهان نا چاشنے صحبت میان او و مظفر خنگ گردیدند و چون با مقتضاے اصل طبیعت مبائنت کلی با مظفر خنگ
و علی ابراهیم خان است سخن در اندازان در مزاج مظفر خنگ زود در گرفته رسوخ نافت مصرع چراغے را که دود ے هست
در سر بود در گیرد پند اول بگفتا شکایتهاے خان مکرم مرقوم شروع نمود و در مجالس خود لبطور طعن سخنان ناهموار گفتن آغاز نهاد
ازین قبیل که صاحبان من تعرگفتن نمیدانم و لباس و دستار هندوستانیان را بر تنمی کنم که دعوے عقل و شعور نمودن نمود
و این سخنان گویا مطاعن علی ابراهیم خان بر عم او بود که کنایه بر بالش مے گذشت چون حق تعالے علی ابراهیم خان را حامه زیبا
آفریده و وضع او در لباس و دستار و رفتار و گفتار و باجمله در جمیع اطوار پسندیده خاص و عام گردانیده بطبیعت موزون هم دارد گاه گاه
گفتن تعرهم رغبت مے نماید و مظفر خنگ از امثال این امور چنانچه اعتراف بآن مے نمود محروم است زیبائے اوضاع او موزونے
طبیعتش باعث از جا رحاظر لفظ خنگ گردیده از جمله مطاعنش مے تمسخر و بهانه بر اے عزل او از کار دیوانی می جست انفاقا دران
ایام مے بیگم دختر زاده بیگم که زن زینت کردار خبیث اطوار بود بدبخانه عمده هاے هندوستانهاے چند از کنیزان و نواخش و غیره جمع نموده آنها
بعیش و رقص و خواندگے مے داشت و بعضے اوقات می دانست که اکثر اوقات می دانست باعلی ابراهیم خان راه مکر و تزویر که ده دانسته برائے
بدنامے او نها دو به بهانه شکر احسانی که با مظفر خنگ نموده بود دعوت نمود و چون خان مذکور را برادر خود خواند و چون چنان اندیشه ستر و پرده نداشت
از کمتر کسے روے مے گرفت باعلی ابراهیم خان نیز بے پرده ملاقات هم کردن و وصیافتها نمودن آغاز نهاد و دران مجلس بعضی از مخصوصان
مظفر خنگ هم که مدعے اخلاص باخان مرقوم بوده اند شریک بوده بر خصوصیات آن مجلس مطلع مے شدند تا آنکه بیگم مذکور بطرف

یکی ازان کنیزان رقاصهٔ خود رابت خاطرے از علی ابراهیم خان ادراک نموده ترغیب بسیار باختلاط با او بظهار نمود که این کنیز بسیار
دمن آنزا لنیا تحلیل نموده ام مے گردد و هم صحبتان که بآن زن سراسر کهن هم مشوره بوده جویاے بهانه براے خان مرقوم بوده اند نیز
مبالغه بادران نموده مے گفتند که مطلق مضائقه ندارد کنیزے بیش نیست مالکش بنیا تحلیل مے نماید اینقدر احتیاط و اجتناب
را باعث چه مے تواند بود و مرشد آباد زمد تها حکم بلاد قوم لوط داشت والی آلان هم کذلک چه کسے کسے را دران بلده پاس ناموس
خود و دیگران منظور و ملحوظ مانده بود بلکه اغنیا و اقویا زرها درین خصوص بمصرف رسانیده عجزهٔ و غربا را بانواع ترغیبات دلالت
بفجور مے نمودند و بمقتضاے کلام الناس علی دین ملوکهم این عمل رواج یافته معدودے از نجبا و غربا را عصمتی مانده باشد والا از شناسایی
مقتدران اکثرے را که ببینید مبتلا هین علت و عمل بود **بیت** دست درد امن هر کس کز دم رسوا بود ۔ کو و آن عظمت یک
طرفش سحر الوود ۔ **خلاصه** علی ابراهیم خان با وجود فور شعور و اجتناب تمام ازین قسم امور بدلالت شیاطین الانس رضی گشته
شاید دو سه بار کنیز مذکور را حسب الالتماس مالکه او سنجیده خویش خواند یا او تحت کردند علی اے حال مظفر جنگ همین امر را
دست آویز گردانیده با علی ابراهیم خان برهم زد و ظاهر اً مختصر با آر است که فلان با تاک ستر دناموس من گردیده تیارے این تحضر
که غیر از دیاد رسوائی سودے نداشت شاید بنجوت انگلیشیان در رفع بدنامے آنکه با چنین رفیق محسن انقیاد انقطاع و انفکاک
چه معنی داشته باشد نیز عمزا دانان خواهد بود والا وجهے معقول فهوم نمے شود بهر صورت مظفر جنگ شکایت این عمل در مجالس
عام مکرر زبان آورده شانزدهم صفر سنه یکهزار و یکصد و نود و یک هجرے علی ابراهیم خان را از شغل دیوانی نظامت مبارکپور الدوله
معزول نموده پسر کلان خود بهرام جنگ را بحضور مبارک الدوله خلعت خدمت مذکور پوشانیدند علی ابراهیم خان در زاویهٔ خانه
خود باستغنا و استقلال انزوا گزیده آمد و رفت دربار و خانها سے اصدقا و احباب بالمره ترک نموده و احوالش نیا برحسن نیتش بوجود
فلت مداخل و انحراف مزاج چنین حاکم متقدر بکمال عزت و احتشام گذشته "خانهٔ او مطاف اصناف انام و مرجع خواص و عوام است
و همدرین عرصه اقتدار مظفر جنگ سید محمد خان که از رفقاے سید مظفر جنگ و نهایت موافقت و دخل تمام در مزاج او دارد
سرد ولایت زا بکمال پخته کارے رعبارے است یکی از زوجات رضی الدین محمد خان را بعقد ازدواج خود در آورده باین تقریب
که در وقتی رضی الدین محمد خان عازم مکهٔ معظمه نیابر غرضه گشته مستمسکے نا هنجار بنام وصایت خود نوشته داده وصی خود گردانیده بود
آخر فسخ آن عزیمت نموده بدستے گذرانید و بعد چند سال رحلت نمود زر بسیار و مال وافر و خانه و حمام عالی داشت سید محمد خان
بدست آویز همان مستمسک که در دستش مانده بود قابض مخلفات رضی الدین محمد خان گشته پسر و نسوانش را بامتیاز خود گذاشت
و بعد چندے وسائط برانگیخته یکے از زنهایش را که غیر مادر پسرش و محبوب ترین نسوان او و مالک زرها و اکثر اسباب بود بحباله
کاح خود در آورد و مالش را هم متصرف گشت و مردم را نفرت از تعین وصی همرتبه هم رسید که هنگام رحلت صدر الحق خان هبه الله خان
طلبے خواست که صدر الحق خان گفته سید محمد تعین را گوارا هم عجیب با با [illegible] وصی او گردانده صدر الحق خان هم ترغیب
اسد الله خان که استقبال فرمانش نهایت منظور داشت راضی گشته بود نزش فریاد برآورد و استغاثه و انکار رسانید بمو که من
زن پیرے و محتاج بهیچکارے ایستم برای من وصی نمے باید و سر گزر ضا ندادتا آنکه صدر الحق خان از اطاعت امر اسد الله خان
سر باز زده ترک تعین وصے نمود عجب تر آنکه ازین اثنا سے که صدر الحق خان در باب قبول و تعین وصے نمود اسد الله خان
نهایت آزرده گشت و هفتد هم رجب سنه یکهزار و یکصد و نود و یک مظفر جنگ زن برادر خود محمد علی خان را که در بعض ایام ولایتش
حاکم اسلام آباد و بعض احیان حاکم بهوجپور و بعض زمان حاکم پورنیه بود و هما نجا در گذشت بعقد ازدواج خود در آورد زن مذکور از

جان مرحوم مرقوم و لیه وزیر و افزود اشته تن بنا کحق و دسمے داد و سائل و وسائط ترغیب پانموده بسیے بسیار رضامند ش عود ند سمے گوید که در ایام نیابت نظامت کل مهمات المهمات جمیع المعاملات که اوج اقتدار مظفر خنگ بود زنهاسے اقربا و غیرانهانبا بر مصاحبت آمد و رفت در خانه اش و داشتند مدین همت لطرش رسیدے از آنهاسے اعتماد و برا سے حصول وصال بعضے که این کاره بوده اند سمے نمود والا فلا اگر چه مشهور است این عمل سپاه و اکثر حکایات و جواب بعض زنها تفصیل سموع گشته نگارش نمناسب نبود وصیف او خانه است که تحریر بر کلمات مذکوره دیگر زده سمے گویند در همان ایام و غیر آن چون زن محمد علی خان نبابر قرابت قریبه کثر در خانه اش سته آمد مظفر خنگ او را دیده میل خاطر سے بطرف او داشت بعد از انکه بیوه شد بحسب شرع با او نکاح نمود و العهدة علی القائلین و الراوین ✣

ذکر نازسنے که فیمابین گورنر عماد الدوله مسٹر شٹنک بهادر جلادت جنگ جنرل کلاورنگ اتفاق یافته در همان اوان جنرل مذکور بعالم آخرت شتافت بسبیل اجمال بقدر اطلاع احوال ✣

چون گورنر جنرل را با هم مهما مختهاسے متعدده روسے داد و استدعا نمود که مضمون شکایتهاسے بعد گیر ولایات شان و حضور پادشاه و بیسی رسانده جواب سے مدرسال سوم از دو دو جنرل که در ان اوان کرنل منسوج وه بود خطے از ولایت رسید بنش گورنر فتن گورنر ولایت او ده و بران دست بودن گورنر بر کاه ولایت آید بعد خود جنرل اگر نزد بیاید و دوستان ... و دیه سته که حال گورنر جنرل ولایت سته آمد گورنر سے هلکته برا سے شما مقرر شد جنرل انتظار کشف احوال خط گورنر کسته ... که برا سے من حکم گورنر سے آمده و کونسل خانه بر گرسے گورنر تست گورنر دین خصوص او را تعجب نموده مجرم گرد جنرل که مزاج تندسے داشت از کسیدن افعال هند رنگشته همان سبک جواب و سوالها سے غیر لائق نموده دادن ... جنرل نصارت قوم خود کار فرما گشته ممیز جواب و سوال طرفین جلد عالت پادشاهسے را مقرر ساخت آنها حق و طرف گورنر یافته جنرل نصاحب ساخته و بخشش را نزدیه اعتبار راه انتخته گورنر جنرل بهادر بابین صورت بر مرتبه و مقام خود قائم ماند و جنرل بحوالت نگشیده از شدت کدورت چند روز بخانه خود از نزد اگزید و از فرط غصه بیمار گردید چون بسیار پیر و از اهتبلاسے عمر ... یافته جنرل نصحل گانت و با همان حسوط چون گورنر را حکم انفصال بایدے که باز روسے خواهست از ولایت رسیده بود گورنر مجلس شهادت گرد خالی خود ترتیب داده جنرل را اول از همه دران مجلس دعوت نمود و از کثرت ملال و ضعف مزاج امتناع نموده اجابت نکرد گورنر خود بخانه اش رفته لسباحبت آورد و از یکه لسبابے که در محل شادسے نمود مرض جنرل بعد معاودت بخانه از دیاد پذیرفت و اکره سے در حاضر جنرل و او را از ولایت نبابر احتیاط همراه خود آورده بود در رداه او تدبیر خطا نمود سه چند جنرل بالغ بود که اتفاقا بعمل نیاید و بالغ نمود و ابا احتقان فرمود و جنرل بمجرد احتقان جان بجان آفرین تسلیم نمود و طرف مسٹر فرانسیس از مردن جنرل صف توسے هر سانید و طرف گورنر تقویت گرفت هر چند مسٹر هولیر که بعوض کرنل فنس آمده با فرانسیس اتفاق داشتی و زید اما طرف فرانسیس نبابر علوم مرتبه گورنر شدت هوشیارش فوت نگرفت بمجرد مردن کرنل فنس طرف جنرل ضعیف گشته سردار ان سپاه نشان جنرل که خلافت سے گورنر بود ند تغیر شده بود ند بعد مردن جنرل خود معلوم که چه حالت بهر سانیده باشند ملخص که مسٹر بوشو از لکهنو نگذر ... و پنج از عظیم آباد و کوران از مرشد آباد تغیر گشته مسٹر مدلٹن برا سے لکهنو مقرر شده رفت و در بنارس مسٹر گرام ... سوب گشت و مسٹر کلارک صاحب کلان عظیم آباد گردیده و در مرشد آباد مسٹر بیچر بدار المهامے یافت و را بحه گردانس

که بعد کشته شدن پدر پرسش بر آلیه و استمالت و هم بنا بر استرضای خاطر جنرل بدیوانی مبارک الدوله مامور گشته بعد ازان بپاس رضاجوئی جنرل بدیوانی خالصه بکالبه وجود عدم لیاقت مسبا سے گشته بود پس از انتقال جنرل بلکه ابدمردن کرنل هنس میغرول وخانه زنین بود حسب الاستدعاے منی بیگم بدیوانی نظامت مبارک الدوله مقرر گشته او اسط جمادی الثانیه سنه یکهزار و یکصد و نود و دو در رسید و مظفر جنگ را از مردن جنرل افسردگے بسیار و سستی و سبکی دکهکار او پدید آمد و گوشه که گوئر نبابر بعضے اغراض مظفر جنگ اعتماد هم برا و نداشت لهذا از توجه داری و عدالتی که بسمع جنرل مع نهایت دیوانے مبارک الدوله برای او مقرر گشته بود معزول و صدر الحق خان را بکارپردازے مذکور مامور فرمود اگرچه صدر الحق خان را هم مے شناخت که از عهدۀ اینقدر کار بر نمے آید لیکن چون از ابتداے ورود گوئر نبار این بار و اقتدار او که گوئر نر کلکته گردید مجاورت آستان دولت او گزیده در انقلابها بهیچ سو مائل نگردیده بود و دولتمندان قدرشناس را پاس حقوق خدمت و اخلاص از جمله ضروریات مے باشد تدارک خدمائش باین عنایت زیاده از لیاقت فرموده او را مغرور و متفخر ساخت و برآوردهاے مبارک الدوله گردانس را چند روز پیشتر فرستاده رقم غرل برناصیه حال مظفر جنگ کشیده بمبارک الدوله بر گماشت که تا ورود صدر الحق خان عمله توجه داریهاے عهد مظفر جنگ را بحال داشته تحت فرمان خود نگهدارد منی بیگم که این روزها را از خداے خواست سرگرم امور مرجوعه گردیده خواهان آن شد که صدر الحق خان را نیز از نیابت مبارک الدوله تمتع دارد بلکه اگر میسر آید توجه داریهاے عهد النش را هم بدست آرد براے همین کار دیوان خانه خود را انگلکته فرستاده باگورنر و خواستها آنجا نهاد و در اتمتاع صدر الحق خان از نیابت نظامت مبالغه ها نمود چون جواب سوال رد و قبول از طرفین درمیان بود آخر الامر کوشش خاطر گورنر بود بانگ پاس خاطر منی بیگم و مبارک الدوله تقرر یافته و تاریخ بیست و ششم جمادی الثانیه صدر الحق خان وارد مرشد آباد گردیده چون مرد ساده بود و خرافت پیرے هم بر او دست یافته در نشستن امور بلکه قیام و قعود و ورود و دربار حضور مبارک الدوله حرکات سبک که دلالت فاشے بر خرافتش نماید بعمل مے آورد بدین جهت در نظر با خفیف و بے مقدار گردید آقا محمد علے نام مغلے ولایت زاد که وکیل بعد اخذ مبلغے بعنوجداریے عظیم آباد و آقا عبد الرحیم را بعد الف آنجا مقرر ساخته بود و نوجدار مذکور نهایت سبک ظرف در چند روزه حکومت اغره آنجا را نهایت ماجز و حیران ساخته خود را بدنام گردانید ٭

ذکر شروع منازعات و مشاجرات جماعۀ انگلیشیه با سرداران دکهن و مهیا شدن اسباب انواع حوادث و فتن

بالاے رائو که بعد انتقال راجه ساهو بجاے او مسند نشین گشته مالک معظمه بود و ذکر او و ضمن احوال دکهن آن قدر که باجمال معلوم تقریر گردیده انشاء الله تعالے خواهد آمد چون بمرگ خود درگذشت پسرش قائم مقام او گشت رگهناتهه راؤ براه بالاجے راؤ را برادر زاده اش که پسر بالاجے راؤ ولیعهد فرمان روا ے ممالک مذکوره بود مناز عتے روبداده مقید گردید و در عین قید با مستحفظان خود ساخته بخدیعه و دغا برادر زاده خود را گشت و بجاے او نشست و در سرداران ملازم آن دودمان اختلاف پدید آمده بعضے طرف رگهناتهه راؤ گرفتند و اکثرے زن پسر بالاجے راؤ را که حامله بود بسرداشته علم منازعت برافراشتند و بر رگهناتهه غالب آمده باز مقیدش نمودند و بعد ازان بطوریکه مرضے رگهناتهه خود و خود را لیرورسے سیخا اتفاق و آشتی دادند او فرصت یافته بدربار رفت و با انگلیش صاحب کیپتن مینائی ساخته درحمایت او نشست و منازعات نهد چون اکثر جاهاے صعب الممالک بلکه کل ممالک هندوستان در تصرف انگلیشیه بهین قسم درآمده که دو سردار یک ملک

باهم نزاعے بهم رسانیده یکے با نها بموست و این جماعه از راه دوربینی آنچنان دلالت نمود و بعضی سرکرده هاے آنجا را که با او توسل داشته از خلصانش بوده اند با عانت خود دانسته انگلیشیه قول و قرار چند خاطر خواه خود را اول با او نموده زمانے چند موافق قرار مذکور بسر برده اطلاع تمام بر اوضاع آن ملک و ضوابط و قواعد آنجا بهم رسانیدند و تا این مدت در تربیت فوج و تقویت ارکان خود کوشیده بعد ازان آهسته آهسته دخیل متصرف دران دیار شدند اگر او بهوشیارے با اینها بسر برد چون دانا و متامل اند با او نکاویده بعد مردنش بطفیل او لاد نا خلفش ملک مذکور را بدون بذلے و کاوشے متصرف میشوند و بنوعے بهانه سازے کنند که الزامے بر ایشان نماند نگردد و خرابے بخلق آنجا خصوص اقویا از دست مردم همان دیار بعمل نے آید و البته همان دست نشان ایشان قیاحت این امور نفهمیده و در استیصال امثال خود بنجوشنودے و آرزوے تمام میکوشند انگلیشیه خود بتحقیق آنها نموده آن البته را بدف سهام ملام عقلاے سنهد و دلایت میگردانند و آنها خود را کاردان تصور نموده بمحو شهد و بیمحو رشند بعد زمانے چند تخم ستمها که کاشته اند ببار آمده مواد مکافات و انتقام آنها میگردد و بغرور و شت زیکاندوخته اند هوس حرت رها بهم رسانیده تهد معاملات عظیمه مے نمایند و ملک ویران شده را ویران تر کرده بدام خسارتهاے افتند و اندوخته سابق را در عوض این نقصان لاحق بخزانهٔ صاحبان انگلیشیه رسانیده فقط حمال مظلمه مے مانند و این مقتدران مفتخر بعد عالم سفوسے و مال اندوزے بر خسارت خود آنزمان آگهی یافته ندامت سے کشند و دران وقت آن پشیمانے سود سے ندارد و بحال آنها مے گریند و این بیت مشهور بیت دبدے که چه کرد مرد یک خر + او مظلمه بود و دیگرے زر + مطابق حال آنها میگردد القصه صاحب منیاے این احوال رابگور نر عماد الدوله مسٹر رشنگ بهادر نوشته اطلاع داد و منازعتهاے قوم فرانسیس با جماعه انگلیشیه از قدیم الایام و الحال تبازگے با برا عانت مردم امریکا روے داده و مردم امریکا هم قوم انگلیشیه را در سه چار صد سال در امریکا که ارض جدید و دنیاے نو عبارت ازوست اقامت در زیده بوسیع انگلنڈ بود و بانش و تربیت اولاد و صرف اوقات موت و حیات در آنجا مقرر ساخته اما تابع حکم پادشاه انگلنڈ و مطیع او بوده از چند مدت کم زیاده از چار پنج سال نخواهد بود دنیا پرستے زیاده طلبی از معمول سر از اطاعت پادشاه خود باز زده جنگیدند و ارباب حل و عقد یعنے اصحاب کونسل آنجا را که از طرف پادشاه بوده اند گسسته برای خود رئیسے بطور کونسل مقرر ساختند و با افواج پادشاه خود مکرر مصافها داده غالب آمده و پادشاه و کمپنی خسارت کرور ها کشیده فرانسیسان نبا بر کینه دیرینه با انگلیش مد و مردم امریکا نبا بر تالیف قلوب آنها اصلا امور دیدند و گوله و باروت و توپ و بندوق و غیره ما یحتاج حروب با نها رسانیدند پادشاه انگلیش رنجیده با آنکه مدت صلح بانے بود پادشاه فرانسیس هم خنگ شروع نمود و جماعهٔ انگلیشیه را در سنهد و ستان از اکثر فرق خاطر جمع گشته اندک اندیشه از طرف مرهته و حیدر نایک در خاطر نیخلیده چه حیدر نایک ده دوازده سال قبل ازین با انگلیشیان تبقریبے جنگیده غلبه خود در دکن برا بنها ظاهر ساخته بود و مرهته چون خنگ گریز دار در روے ده بار جنگیدند و سکریز دو فوجے را که در تنگ و تاز برابر با آنها نباشد از طرف قوت و جمعیت با حتیاج ما خروله و اصلاح سے سازد ازین مر خنگ او را هم انگلیشیه دشوارے دانستند و نیز معلوم داشتند که حیدر نایک را راے با فرانسیسان بهت لنده اما مقدمات گورنر عماد الدوله مسٹر رشنگ بهادر که اعقل این قوم و نهایت دانا و هوشیار بهست ساختن با گهناته را و دیر داختن جنگ مرهته مقتضاے نظر دوربین نهایت صلاح دانست و خواست که انواج طلبتے بطرف دکن بنام اعانت رگهناته راؤ ببرود و او را با خود گرفته سرداران مرهته را دلالت بمصالحه و موافقت خود نماید و بر سر رگهناته راؤ انچه تمناے او ست در خواهد اگر آنها اطاعت ننمایند هم از رگهناته راؤ و هم از مخالفانش عهد و پیمانے

[illegible] سرای قوم خود و عدم موافقت [illegible] فرستاده [illegible] متفق شدند و پیمان را که بایمان نلاظ تقریر یابد بمهر و دستخط سرداران نویسا نیده و بگرد
[illegible] اگر اطاعت نکنند رکھنا تھہ را در ایا خود گرفته سرداران مخالفش [illegible] تصور سازد چه مصیبت است که رگھناتھہ را و چون سردار و سردارزاده
آن جماعه است البته بعضے بادغا نشانیده بود و بعضے دیگر را باتفاق او یا سائے تدارک و نشانه ستوان نمود و چون جنگهاے
عظیم هندوستان تا بدامن ارکاطنه شاهجهان آباد و نابرقرار قهران تقدیر و نشانیه جماعه بدنهادان از خدا غافل بے مدبیر
باقی زده بود ند جنگهاے دکهن اهم همین قسم آسان سے تصور و میدانست که بعد بیت افواج مرتبه حیدر نائک را نیز
بسهولت مقهور سے توان نمود و بعد ازین سر دو کابدون اندیشه از فرانسیس دیگر اهل ولایت کل ممالک فرنگ و اقویاے
هند تام هندوستان را هموار و بی سنین مشهور مخرکرده تا [illegible] الحال بکام و آرام زمان گذرنیا و این رائے خامے از اصابت
مزوجه عداوت با فرانسیس قبول نمیکرد [illegible] الحال از عنفوان شباب و اتفاقت مردم امریکا آنها را میسر و عداوت با آنها مجدد آ
منضم گشته اگر آنها رتنگ بر شوکت انگلشیه [illegible] چندین لک [illegible] بهمه ساخته [illegible] اهل هند فرود
[illegible] کشن [illegible] هندوستان [illegible] نگهداشتن یار نشوند بدو دین
[illegible] کهنا مراد [illegible] فتوحات
[illegible] عوام بر انگیختن
[illegible] سال [illegible] کیت بوده اند این
[illegible] پیروان بیاید گذاشت
[illegible] بدستخواهنها
[illegible] جواب و سوال و دو گلمه سے رفت و بافعیر
[illegible] بانکه [illegible] بانک لکنو جدا
[illegible] ملکانه [illegible] دکهن مقرر گشته [illegible] بود گرد بداد این هم
[illegible] بعد [illegible] بندگان الله تعالی
تمام معتقدان انگلیس که دینولا سیاست [illegible] در کارهاے هندوستانیان ندارند تا
حال نانموده و ذکر آن در دفاتر وقایع نامناسب [illegible] مرثیه دونا نا گوا نخواند خاصه در فرنگستان مقام و سوانح انچه مقدر است
[illegible] آید مصرع سر سبد خواهی نخواهی انچه رلقدیر است [illegible] سبب ناخوشے کرنل کاتوڑ آنکه سالار سے لشکر مذکور
[illegible] کرنل اسلی که مرتبه لوکرسے او فوق مرتبه این کرنل [illegible] سفر گشته این [illegible] باید بود و کرنل گاڈرڈ باد لیسیار مدبر سلی
خلقا نیاقت سرداری نداشت لیکن چون موافق [illegible] انچه از حکم کونسل چار و غیره از اطاعت یا ترک لوکرسے می باشد
قبول نمود [illegible] و سینها با او گفت که این ارادهٔ کلیم با هنر اعظیمی بهت اما از فرط غرور یکه با برعلیه هاے پی در پے
و فتوحات حاصل نموده این جماعه را بسرشت [illegible] بود هایت سهل شمرده سے گفت که دو پلٹن مارا سے تمام هندوستانیان کافی است
شده [illegible] زیاده مبالغه را در بن خصوص بے فائده و بیده خاموشے گزیده و کرنل مذکور حسب الامر کونسل روانه آله آباد گردید تا از انجا
[illegible] راه کانپور و بندیل کهنڈ و تواجع برار و اورنگ آباد دکهن رود و از نبابے نیز لشکرے مهیا و آماده گشته مع رگهناتهه راو

[illegible] سرداران دکهن کو [illegible] حسب حکم کونسل بعهد آرد
وسٹر الیٹ کہ [illegible] انگلیشیه [illegible] رسته [illegible] مثل او در [illegible] مقال وحسن افعال کم کسے مشاهد گشت مبفارت نا کپور کلان
معین گشت ناتجربه [illegible] رسایدن باثبات زیر ور [illegible] بوسیے وغیره اولاد رگهوبهوسله را خوشنود نموده برگرد دنا کپور
کلان دار الملک رگهوبهوسله مکالمه سردار [illegible] براے [illegible] راجه ساهو است که بامهابت جنگ می خنگید وآخر مصالحه انجا میدو همان
مصالحه را انگلیشیان مسلم داشته با اولاد او نه کاویدند [illegible] غلبه خود در دادن زر نقد یکه مهابت تنک معین ومقرر نموده بود
بکهج دار و مریز سے گذرانیدند چیرے داده قلیله را باقے [illegible] آمدورفت سفرا مابر سبیل دوستی از طرف آنها وتقاضاے
تقاضا بسهولت [illegible] غرض از فرستادن [illegible] وستر الیٹ وتجدید عهد آنکه اولاد واتباع رگهو فراحمت با لشکرے که بنجنگ کهن میرود
نکرده فتنه [illegible] بنگاله عظیم آباد سر باز نکنند چون رگهو واولاد سے [illegible] بنی اعمام راجه ساهو ومدعے مرتبه ومقام او بوده اند بالاے او
بعد فوت راجه مذکور بنیاد اقتدار [illegible] سالاے که در [illegible] خود فعایض ملک دولت راجه ساهو گشته اینها را بجاے او نه نشانیده
اداولاد بالاے راه سرداران آنجا بدل بوده اند بنا برین نمود موسیے وانوان واتباع او راضے گشته تجدید عهد ونمود ند وتابع
عبور لشکر مذکور گشته آتش فتنه در نواح بنگاله عظیم آباد نه افروخته اما وستر الیٹ چون در عین برسات قطع مسالک کوهستان
نموده را [illegible] بود واملتے هم رسیده بود [illegible] آخرت گذاشت وبرادر وستر انڈرسن که همراه وستر
الیٹ رفته بود اتمام سفارت او سالت نموده از راه عظیم آباد به بنگاله بکلکته برگشت نقیر که ازمد تها با گورنر جنرل هیستنگ بهادر
آشنا وبر [illegible] حصول مدعا خود همراه گرنیل گاوڈر دبکلکته رفته بود سه چار نوبت ملاقات نمود گورنر جنرل بهادر یک مرتبه پرسید
که صاحب گاے که کهن همرهته انده گفت که زنده است ام آیا حال آنجا نسبت با حال آگاهے دارگرنیل گاوڈر دمعلوم شد که میخواهد
نقیر را ملازم خود گرداند اما [illegible] وطن بدو دکار سے [illegible] که بطور پیر منشی امور دار الانشا [illegible] بود وبه ملاحظه واصلاح این امر اول الامر
صورت ارقام نیابد دوم آنکه سفر سفارت دکهن هم بفقیر [illegible] نباشد بنده کار دوم را بخوف پیرے ودوری از عیال واطفال
دوسے از قبیل بد دوم [illegible] که ایشان را الفتی [illegible] ماس است انکار نمود وبهر صورت چون رضاهی وآب ودانه دکهن در
نصیب من نبوده میسر نشد بنده آنجا کار بکلکته رفته بود بیرے رو سے داد وگرنیل گاوڈر دفقیر را وستر الیٹ سپرد وخود
روانه گردید آن غریب [illegible] سے ومردت دریا مرده روز خط گورنر جنرل نوشته وخط خود به کونسل عظیم آباد سپارش بسیار
توسے بسته اندرسن که دران زبان از کونسلیه هاے آنجا دارد او نهایت آشنا بود نوشته داده مرخص بعظیم آباد نمود وکارسن صورتے
گرفت دریں بین وستر اندرسن رالیه دار کونسل ضلعه کلکته خواندند ووستر گولڈنگ بولایت رفت وکار صورت گرفته فقیر
برهم شد تا بعد ازین چه مقدر باشد شمه احوال دکهن که امواج انگلیشیے راجه رو بدا دانشاء الله تعالے بعد ازین خواهد آمد اکنون
برسے ارحالات کلکته وبنگاله بنا بر قدیم آنها نگاشته می آید +

ذکر رحلت بنی بیگم دختر العبه بیگم وصدر الحق خان وبعضے از ماجراے مرشد آباد ولواحق آن

بنی بیگم دختر العبه بیگم که ذکر آن بتقریبے گذشت بیست ویکم شعبان سنه یکهزار ویکصد ونود وسه هجرے در ایام معزولے
مظفر جنگ درگذشت مرض افراط اجابت طمث داشت کسی باو دوائے داد که حبس مفرط نمود وجمیع مجاریے
طبیعے بند گردید آخر وقت که نجارات رویه دل ودماغش را فرو گرفته بود مظفر جنگ دوائے [illegible] دسوے

نمکدو از دنیا مسافر گشت اموالش کہ فراوان بود در ظاہر بنا بر احتیاط زیر مہر مظفر خنگ آمد عند التقسیم سموع شد کہ بورثہ رسید اما کسے اموال و جواہر معروفہ او را در قسمت ندید واللہ اعلم عند اللہ الخبیر المجید و صدر الحق خان کہ مرد معمر دانا المرسنے بود و انقلب اوقات احوالش متغیرے گشت یکسال و چار ماہ و بیست و پنج یا شش روز بنام حکومت فوجدارے کنود و نوزدہم ذی قعدہ سنہ یکہزار و یکصد و نود و سہ داعی حق را لبیک اجابت گفتہ بعالم آخرت شتافت مخفی نماند کہ صدر الحق خان از مردم گجرات و تولدش در بلدۂ مذکورہ اتفاق افتادہ باید رخود بشاہجہان آباد آمد چون ایام صبایت بپایان رسید سپرے گشت و در شاہجہان آباد روی بہبود ندید عازم مرشد آباد دکن گردید و در سلک ملازمان مہابت خنگ منسلک گردیدہ بعد قاضے مظفر علے خان دارو غۂ عدالت گشت در ہنگام آشوب مرہٹہ بسفارت دکن نزد سرداران آنجا رفت و امور و عنایت طرفین درین اسفار گردیدہ جمعیتی بہم رسانید و بعد رسالہ یافتہ نام و نشانے پیدا کرد بعد مہابت خنگ در عصر ہر یکے از تنہا بعان بہان حالت بود در عصر نیابت منظر خنگ حکومت بہاگلپور یافتہ بعد چندے تغیر کردید و ہنگام ورود گورنر جنرل ہشٹنگ بہادر در دولت ارا محکم گرفتہ مجاورت نمود و بعد حصول این فوجدارے وخطابہائے امارت جہان فانی را وداع گفتہ مسافرت راہ آخرت نمود ✤

ذکر تعویقے کہ در تجویز خدمات نیابت مبارک الدولہ و دیوانی او و فوجدارے و عدالتش روے داد ہ آخر بہ مظفر خنگ مرجوع گشت ✤ ✤ ✤

چون گورنر جنرل بہادر اوضاع مظفر خنگ ظاہر نمے پسندید و منی بیگم نیز خواہان اختیار او در امور نظامت و مصارفش نیست مبارک الدولہ گاہے این طرف و گاہے آن طرف بنا برین بعد فوت صدر الحق خان و تعیین و تجویز خدمات مذکورہ تعویقے رویداد گورنر جنرل ہشٹنگ بہادر کہ قدر شناس لیاقت ہر شخصے از اشخاص ہست علی ابراہیم خان بہادر را کہ فی الحقیقۃ قابلیت استقام امور عظیمہ دارد و در ہر کارے چنانچہ باید ذہن دقیق او راہ مے برد لائق این کار دانستہ استمزاج او نمود و بمسٹر بیبر کہ صاحب کلان مرشد آباد و از مخلصان خالص الوداد گورنر جنرل بود بر گاشت و خطے بصاحب ابراہیم خان بہادر را کہ فی الحقیقۃ ہم بوساطت او در سرکار قبول عدم قبولش ابلاغ داشت علی ابراہیم خان بہادر اختلاف آرائے ارباب کمیٹ و جنبیت مزاج خود با اشخاص این زمان و مباینت طبیعت با خدمت فوجدارے این اوان کہ در حقیقت کوتوالی و متضمن زجر و توبیخ و قتل و کشتن و حبس و قید مردم اغلب مظنون و گمان و انتفاع از ان منحصر بانہام و ایذائے خلق خدا کہ مستوجب خسران دنیا و عقبے ہست دریافتہ علاوۂ آن استرضائے اصحاب انگلیشیہ کہ ارباب حل و عقد ہر ضلعہ از اضلاع و ہر مکانے از امکنہ چند کس مے باشند خارج از حد مقدور خود دیدہ و تعہد امور مذکورہ بر ذمۂ خود دشوار دانستہ عذر ہائے معقول عرضہ مسٹر بیبر و گورنر جنرل را از خود خوشنود داشتہ از قبول کار مذکور سر باز زد چہ میدانست کہ بنائے کار ہائے صاحبان بنا بر استرضائے چندین کسان و اختلاف آرائے ایشان پایدار نیست چرا کہ در ہر کار و بر ہر کار گزار استرضائے چار پنج کس کہ ارباب حل و عقد کمیٹ اند و اتباع ہر یکے از آنہا کہ وہ بیست کس دیگر مے شوند ضرور ہست تا چند روز این کس آبرو ے خود نگہدا شتہ جا را گرم کنند و بکار یکہ ماموریت اند کے باطمینان نگذرانند و این امر الحال کہ اختلاف آرا و افتراق طبائع در ارباب انگلیشیہ رائج گشتہ و شیوع یافتہ از متعذرات ہست و طبع غیور سلیم متحمل مکابرہ ہیچ کار نیز ہم اختلاف و افتراق مذکور ہست نمی تواند بود و قطع نظر از حفظ آبرو و خطر عظیم این کس مظنون ہست چہ ہر گاہ یکے از عظمائے ارغم بر سبک

[illegible] و ما موس باشد در زمان تسلط خود خدا سے داند کہ این بیچارہ را بعوض کینہ ہاے دیرینہ و رکدام بلیہ انداز دو جہت عمدہ خراب این دیار و معاملاتش و ہلاکت و فلاکت مردم ایجا یکے ہمین اختلاف است کہ الحال در سرور ان انگلیشیہ کہ نائب و مطاع این ممالک اند بار سے گردیدہ وجہات دیگر ہم است کہ الف را اللہ تعالے در خاتمہ این کتاب و ذکر احوال و اوضاع اصحاب انگلیشیہ عنقریب مفصل ارتسام مے یابد شاید کہ گورنر بہادر بمنی بیگم ہم کہ خواہان حکومت مظفر جنگ نیست در خلت او در معاملات نظامت نمی خواہد نوشت کہ اگر کار با ختیار خود میخواہید علی ابراہیم خان را راضی باید ساخت تا بعتماد او کار با ختیار شما گذاشتہ آید بنابراین منی بیگم و مبارک الدولہ منت و سماجت را از حد بدر بردند و اینہا سے گفتند کہ اگر اندیشہ ازما دارید مجلکا نوشتہ میدہیم کہ ہیچ امرے بے اذن و رضاے شما بلکہ دخلے در کار با نکنیم و اگر ایشہ صرف [illegible] سے کار با شد کہ مظفر جنگ خلل اندازے بقوت دولتی کہ دارد نماید و شما از عہدہ او [illegible] آن [illegible] [illegible] کہ گاہ حاجت شود و ما بصدق بر سانیم و شما او انگلنڈ [illegible] علی ابراہیم خان [illegible]

[illegible] حکم ولایت انگلنڈ متضمن اعطاے [illegible] کار فوجداری [illegible] بمظفر جنگ و تعین نمودن مسٹر ڈکریل و مسٹر فرانسیس برائے [illegible] درین کار [illegible] و یافتن در کونسل و قبول نمودن مظفر جنگ بدرین احوال [illegible]

[illegible] ان ہر شخوندہ دیوان ہوشیار و دوراندیش بود [illegible] اوضاع الملک [illegible] زمان اقتدار [illegible] کلا [illegible]

[illegible] اصحاب کار ہاے صوبہ او در دولت آباد و ارکان ملک [illegible] اولوالعزم و [illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible]

از زبان سید محمد خان که درین زمان مقرب ترے از مظفر جنگ ندارد دو محرمیت او هم بمرتبه ایست که تیغ امر از امور مظفر جنگ براو پوشیده و پنهان نیست نقل نمے کرد که برائے حصول این کار زر وعده با حضرت واهب العطایا نموده بر زبان کے از کلام الله بدستخط خود نگاشت که اگر بازیابی کار سرافراز شود دوازده هزار روپیه نذر خدا بارباب استحقاق رساند و عجب تر آنکه الی الان که شروع سال نود و پنجم از مایهٔ دوازدهم است و یک سال منقضی گشته که مطلب خود کامیاب گردیده هنوز نذر عهد مذکور بانفاذ نرسیده سید محمد خان مامور بود که اگر بعد حصول مقصود دنیا بر اغراض مرا تقاضائے از ایفائے عهد رو نماید شما بجبر و عنف گلوئے مرا فشرده خواهید گرفت و باهلش خواهید رسانید خان مرقوم حسب الامر یاد دهے با نمود اما سود کے نکرد عذر خیانتهائے مبارک الدوله تعمیر عمارات نشاط باغ و نوساخت و مصارف ضروریه دیگر بر عهدهٔ خود در میان آورده تسلی سید محمد خان نمود که شما از ضمان خود برآمدید من مانده ام باید دید تا کے ایزد تعالی و سعتی و توفیق ایفا و اثبات این زکیه امتے فرماید سبحان الله نازم باین بسط باطن الم وجه دیه ایست که در یک نوع بشر چه قدر تفاوت و تخالف در امزجه و طبائع آفریده یکے را همین نوع این غریزه مقتدر است که برین کار چه قدر طمع و آرزو دارد و یکے علے ابراهیم خان است با وجود آنکه در توسیع هزار یک مظفر جنگ نمی تواند شد اما همتی دارد کار و اسپ دران زمان و حکام عصر بمنت و آرزو همین کارے سپرد ند و او دست رد و پاے استغنا بر سینه این کار زده قبول نفرمود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم

النفاق الوده و چهل و دو روز قبل ازین محمد ایرج خان خلف اکبر فلیخان به رزن سراج الدوله که محل هوائش در ذکر وقائع ایام مهمات گذشت بتاریخ نهم محرم شروع سال نود و چهارم از مایهٔ دوازدهم هجرت برحمت حق پیوست و چهار دهم ربیع الاول سنه مذکوره خیر الدوله سیر کالنجم خان مرحوم برادر سپهر محمد جعفر خان عموے مبارک الدوله که در آنجا محل سکنی و اشت بجوار رحمت ایزدے رفت بیمارے و در ماندگے بهم رسانیده چون احوال خود زبون دید بمرشد آباد برائے ملاقات آمد قائد اجل براه آخر تشش دلالت نمود و در نقارب پدر و برادران خود مدفون گردید مرد خوبے بود و اخلاق حمیده داشت اگرچه خطائے از سفاهتی نمود اما گویا ما صدق بیت شریف اکثر اهل الجنة البلهاء است اللهم اغفر له و ارحمه

ذکر موقوف شدن کونسل از ضلعهٔ عظیم آباد و در آمدن ضلعهٔ مذکوره به تعهد سهارا جه کلیان سنگه و راجه خیالے رام بحسن تقریر وسعے و تدبیر راجه خیالے رام و تائید خالق بلاد و عباد

در اواسط سال نود و سوم از مایهٔ دوازدهم هجرے مسٹر یون لاصاحب کلان عظیم آباد و نبابر بعضے جهات ارکار و مرتبهٔ خود محزون گشته بمنصب راج و ارجا بولایت رفت و مسٹر مکسول که تالی مرتبه مسٹر لابود کارپردازے ضلعهٔ عظیم آباد و باتفاق کونسلیه هاے دیگر سے نمود مسٹر نیک اجله کونسلیه ها تندمزاج اما نهایت هوشیار و در حمایت مطرفدار رعایا صلب و سخت بود و دیوان او رام لوچن بنگالے بحب الوجاهة و تنکظر فے در طبع خود مرتسخ داشت و مسٹر نیک در جمیع امور رائے او را سے پسندیده و از عهد مسٹر لابارا جه خیالے رام و بعض دیگر که بسبب اتفاق و اقتدار مسٹر لا رجوع بمسٹر نیک و دیوان او کمتر داشتند کشیده خاطرے بود مسٹر نیک چون توسل بمسٹر بارول سردار کمپنی داشت و گورنر جنرل بهادر پاس خاطر مسٹر بارول بسیارے نمود بر کونسلیه هاے دیگر غالب و در معاملات ضلعهٔ عظیم آباد نهایت اقتدار و اختیار بهم رسانیده هر چه میخواست تے توانست راجه خیالے رام بضرورت بعد فوت مسٹر یون لابا او آمیزش نمود و بوعدهٔ الیصال زرکثیر در تعهد پرگنه ها از خود خوشنود نموده صاحب مدار معاملات پرگنه مین پور و سهسرام و سرسل کلنجر و دیوه پرگنه هاے مذکور رفته بکار خود اشتغال ورزید چون زر با سوافق وعده نرسید مسٹر نیک

برآشفته و رام لوچن که کینهٔ دیرینه بارجهٔ مذکور داشت در اواسط سال مذکور پا او گاه و شها آغاز نهاد و از غدارام لوچن کار بجائے رسید که راجه مذکور بر جان و آبروئے خود ترسیده راغبِ رفتن بکلکته و رجوع نمودن گورنر بهادر نمود اما برآمدن از عظیم آباد بنابر کینه خواهی شخص مذکور متعذر دیده بارسال عرائض احوال خود در حضور گورنر بهادر ظاهر ساخت و معروض داشت که اگر طلب حضور شوم ازین بلائے بے زنهار رستگارے یافته و دولتخواهیها بظهور خواهم رسانید چون مهاراجه کلیان سنگه پسر مهاراجه شتاب رائے که بسبب غفلت و نارسائے ها محروم از اقتدار گشته در کونسل وجود اعطل بود و از کونسلیه ها ناخوش درین خصوص اعانت راجه خیالی رام نموده عرائض متضمن تائید و تصدیق اقوال او بگورنر جنرل بهادر نیز نوشت گورنر جنرل بهادر بر بین ماجرا توقف یافته راجه خیالے رام را بحضور خود طلب داشت راجه مذکور ریت گانے خود از زان گرفتارے غنیمت شمرده عازم کلکته گشت اگرچه نیت خوشے ندارد اما چون سپهر غدار است و فلک درین زمان همچو کارکنان را مخواهد در انجا رسیده مورد عنایت گورنر گردید و احوال اختلال معاملات ضلعهٔ عظیم آباد و جنایتهائے راجم لوچن و اشخاصے طلبی را از زود و متوسلان او و عملهٔ فوجدارے بر خلق این دیار رفته و سیر فت ظاهر نمود گورنر بعد اطلاع بر معاملات و اختلالات این ضلعه آنکه قیاس کار نمے کرد که از اقوام خود باین حد انحراف ورزیده بگفتهٔ راجه خیالی رام کونسلیه ها را معزول خواهد نمود و خلق خدا از ابتلائے حکومت و فرمان دهی و رضاجوئے عمله و اتباع چنین حکام خواهند آسود و بشاهده شیارے راجه خیالے رام و اطلاف بیان او با آنکه زرے داشت و در تحصیل این مرام بصرف نرسانید لمعات اورا گورنر بهادر پذیرفته شناسائے معاملات این ضلعه بهرے و صلاح آنکه داشت و به نیلو بیانی راجه خیالی رام از دحام خلدارا ن موقوف گردیده جمیع معاملات ضلعهٔ عظیم آباد بافتیار راجه موصوف فوض شد راجه مذکور نظر بحقوق سابقه مهاراجه شتاب رائے و تهناف لاحقه راجه کلیان سنگه سندها آنها ضلعه مذکور بنام مهاراجه کلیان سنگه و تعهد بعض پرگنه هائے ضلعه مسطوره هم بنام او و برخے از پرگنه ها برآ خود حاصل نموده بمغرروکرم معاودتی نمود و از ابتدائے سال نود و نجم از مائهٔ دوازدهم هجری کونسلیه هائے عظیم آباد و مغرر دل هر دو راجه مذکور بانتظام این ضلعه مامور و منصوب شدند خلق این دیار را بنا سبت همتے و یک حکم امید رهائے منصور شد اما بافتضائے دوائر فلکی بمجرد ورود راجه خیالی رام مزاج مهاراجه کلیان سنگه با وجود اینهمه محنت و جانفشانی که از راجه خیالی رام بظهور رسید با غوائے بعض سفله نشان مغرور جوانے از راجه مذکور منحرف گردیده و شکایت او بگورنر بهادر نوشتن و در ریخا ماصاحب کلاں عظیم آباد دستور مسئول سپرد عنایت نمودن آغاز نهاد گورنر بهادر که دانائے روزگار و مرتبه دان صغار و کبار هر فردے از خلق این دیار بشرط دیدن و شناختن اوست مرتبهٔ هوشیارے و کارگزارے راجه خیالے رام در چند صحبت علی ماهے علیه در یافته بود و مهاراجه کلیان سنگه را هم خوبے شناخته لهذا استمالت مهاراجه در بارهٔ او و نشنیده سرائے او خلعت نیابت مهاراجه کلیان سنگه و مدار المهامے جمیع کارها فرمود و تائید و تقویت نفاقهائے اهالے این دیار با تفاقها مبدل ساز د تا عامهٔ خلائق را رفاه و آرام میسر آید و فسادها ما صلاح گرایید نخفته ماند که درین زمان راجه خیالے رام با وجود آنکه نهایت دروغ گو و قول او لائق اعتماد نیست با زیم همه از جمله مقتضیات و بعض اخلاق شائسته که مایهٔ دار دشمن او هم درین عهد روزگار ظاهر و نمایان نیست چه عجب که اگر روزگار مساعدت نماید و دست قدرتے او را میسر آید شاید از ان قدرکه با فعل سے نماید تجربه آید و خلق این نواح در سایهٔ رافتش بیاساید چند روز قبل از تفویض این سطور بزرگے ولایت زا از مرشد آباد وارد عظیم آباد گاشت روز دو و نصف شب گذشته بود که اندک دستے بهم رسانیده بفتنه و ملت نمود جمیع عمله و فوجدارے هجوم آورده قاصد ضبط اموالش شدند چهار پسر صغیر بے مادر اخلافش بودند پدر امرده و حکام را قاصد و معاند خود دیده ترسیده و ملاش بدر چسپیده مزاع و اضطراب بسیار بودند خاسا مان آن عزیز متعفی از خوف بارخواست ناحق شناسان عنصب و جاگیره قباستے بران اطفال سوید او در کار خود زمانده و مقبلا بودند راجه خیالے رام وقوف یافته پیاده پا دویده و در منزل

ایام مرقوم رسیده سرمایهٔ تسلی آن بیچارگان گردید ولاشک آن مسافر حقیقت و مجاز را حسب الامر راجه مرقوم بضابطهٔ اسلام و مسیح ایمان تجهیز و تکفین نموده و در زمینی از ملکات خود مدفون گردانیدند و همین مذکور را وقف قبور ساکین و محتاجین مؤسسین نمود و اطفال مذکور را که وارثے نداشتند بخانهٔ خود آورده عیال خود فرمود و مثل اطفال خود متعهد وجوه معاشش آنها گردیده برای آنها معلم درسے مقرر ساخت الی الآن آن اطفال در حجر تربیتش جاے دارند و با سالیش سے گذرانند تا وارثے بهم رسد والا ارادهٔ پرورشش آنها تا دم آخر دارد ایزد تعالے بر توفیقات حسنا تش بیفزاید و دیگران را هم بخیرات و مبرات موفق گرداند بجوده و احسانه +

ذکر ماجرائے محاربات که افواج انگلیشے را با افواج سرداران دکهن روے داد و بقدر استماع ثبت افتاد

تفصیل این حروب وقایع دکهن وقتین که ماهر گر حروب نموده دست و بازوے یکدیگر را آزموده اند خوبے داند فقیر آن قدر که بشهرت عوام و تقریر بعضے ارخاص که عبارت از هندیان صاحب اقتدار نشنیده و مطلع گردیده درین صحائف مرتسم مے سازد .

در عظیم آباد بودم که اخبار حیارتهائے کرنل گاڈرڈ شنیدم شروع آن باین صورت است که چون کرنل گاڈرڈ آرا آباد رسید خبر هفت لشکرے که متعین آن شده بود بطرف کالپے شنیده بعجلت شتافت و با آن لشکر ملحق گشت سرداران انگلیشیه با بعضے زمین داران آن نواح و مخالفان راجهائے بوندیل کنڈ ساخته و عهد و پیمانها نموده راه آن طرف را گشاده و آنها را بنصرت خود اماده ساخته بودند لشکر چون چند منزل از کالپے پیش راند از بے خبرے کرنل نسلی که سردار بالاقتدار لشکر و کرنل گاڈرڈ تابع اوا ما از و منتزجر بود راه گم گشته بجور لشکر بطرفے رو شتی افتاد که چند فراسخ از هر طرف آب مطلقا نداشت و آبادے هم نبود و موسم عین تابستان بلکه آخرش که شروع برسات هند و شدت حرارت هوائے باشد بود دران دشت از شدت عطش و اضطراب فقدان آب سه چار سرداران انگلیشے و قریب بصد و چند فر پیاده مشهور بته لنگه و ده و دوازده بلکه افزود سوار اد ان انگلیشے و لاتیے هلاک شدند و بقیه سرداران از اظهار ترفع و شدت طمع و اعوجاج خلق و ازین غفلتی که از کرنل نسلی روے داد نهایت کبیده خاطر از سردار مذکور گشته شکایت بسیار با ریاب کمیٹ کلکته نوشتند و کرنل گاڈرڈ نیز شکایت ها و انزجار خاطر از دگاشت و نیز دران خط مندرج ساخت که میان من و او صحبت درے گیر دیا مرا ازین سفر معاف فرمایند یا بجاے او دیگرے را مقرر نمایند و سرداران دیگر با شکایت نسلی مدائح کرنل گاڈرڈ بهم نگاشته اکثرے باتفاق نوشتند که اگر سلاستے لشکر و نظر بر دشمن منظور دارند کرنل گاڈرڈ را بسرورے این لشکر مقرر فرمایند گورنر و ارباب کمیٹ نسلی را مقصر و معاتب گردانیده از سالاری لشکر معزول و کرنل گاڈرڈ را بکار منصوب نموده رقم ریاست کل لشکر بنام او نوشته فرستادند بحسن اتفاق قبل از ورود این رقم کارکنان قضا و قدر روح نسلی را از حکومت و ریاست بدر آورده معزول فرموده از کار فرمائی پیکر شش عاطل گردانیدند و ریاست لشکر مذکور من حیث الاستحقاق و الاستقلال بکرنل گاڈرڈ مسلم گردید کرنل مرحوم که در حسن خلق وجود و کرم و سلیقه سپهداری لشکر کمتے نظیر ندارد تالیف قلوب رفقا و زمینداران راه و نظم و نسق لشکر و عدو عدید جاسیس کوشیده قدم جلادت پیشتر گذاشت و افواج بوندیل کنڈ را که دوبار بمالغت پیش آمد شکست فاحش داده و در ملک بیگانه در راه نادیده و هجوم اعدا با پنج شش هزار برق انداز دهشت یاوه ضرب توپ و قنباره و اسباب حرب و کرب در کمال مردے و استقلال دو سه ماه راه بریده خود را قریب بمو عدیکه برائے اجتماع این لشکر با لشکر بنبئی معین بود رسانید اما جرنل کرنک بغیر در سردارے و امید نام آورے با اتباع خود که در کمیت و کیفیت از جمعیت کرنل گاڈرڈ زیاده تر بود سبقت در حرب مرتبه نموده با تمام فوج مغلوب بلکه مفقود الاثر گردید و شکست عظیم بر اصحاب انگلیشیه افتاد باقے ماندگان آن لشکر

مانند جرنل کرنک وغیره عهد و پیمان صلح با کمال وهن و شکستی نوشته داده قلعه و مساکن خود برگشتند و کرنل گاڈرڈ احوال بدین منوال شنیده چون لشکر او رنج اسفار و حروب بسیار کشیده بود خنگ مرہٹه که اینوه بسیار داشت از فیرتاب و توان خود بیرون دیده از راه هوشیاری و حزم سر رشته بندر سورت شتافت و خود را الحصار آنجا که با فتیار اصحاب انگلیشیه است کشیده اند که آرمیده احوال را علی ما ینبغی علیه با ارباب حل و عقد کلکته که در بنولا فرمان فرمای جمیع کوپتهای سواحل هندوستان اند و همه سروران و سرداران مقیم ممالک هندوستان پذیرای ایشان اطلاع داد گورنر جرنل هشتنگ بهادر اصحاب کونسل بمبئی انکار صلح جرنل کرنک فرموده کرنل گاڈرڈ را مامور بحرب مرہٹه نمودند دران زمان که کرنل گاڈرڈ در بندر سورت بود عماد الملک فتنه پرداز که سلطنت هندوستان بلکه تمام این مملکت برباد داده آن بے ایمان است و لقصد خرابے خانوادهٔ مجد خود نظام الملک و استیصال بقیه اولاد او که در دکهن الی الآن نام و نشان حکومتے دارند آنطرف رفته بود مقتدران آن ضلع که اندک با داب ایمان و سپاه گرے و غیرت موصوف اند التفاتے بحال و مقال آن بد مآل نکرده از پیش خود راندند ناچار چون در تمام سواد و بلاد هندوستان جائی نیافت داعیه که معظمے نموده وارد بندر سورت و در اسحا مختفی بود و لبعض جواهر سرے از فرخنده برآورده ظاهر گشت و کرنل گاڈرڈ بارهٔ او هم از گورنر جرنل هشتنگ وغیره استفساریے نموده و دال حکم امتناع بر خلافش صدور یافت بعد ازان نظر بآنکه فتنه انگیز حیله پرداز است و تقاریر باسرداران دکهن و نام و نسبت نجاندان نظام الملک دارد و نباید بعضے مصالح که شاید حند الحاجه بکارے آید و عضدهٔ ازو دست او گردد حکم رفیق گردانیدنش رفت و کرنل گاڈرڈ او را همراه خود گرفته و جے برائے معسکر قشون معین کرده در گنجانه را و فتح گاه کوار را که یکے از سرداران عمده مرہٹه است بر خلافت فوج انگلیشیے دعوت نمود چون آمد بوعدهٔ داد ن گجرات او را راضی باعانت و همراهے امیر الده له کرنل گاڈرڈ بهادر فتح جنگ نموده کرنل مذکور با لفاف کاکوار مسطور عازم تسخیر احمد آباد گجرات گشته بتاریخ مختار که فقیر را معلوم نیست [illegible] سنه یکهزار و یکصد و نود و سه هجرے بر آمده از بندر سورت بگجرات رسیده اول مرہٹه مستحفظان اسحا از دلالت باطاعت تفویض حصار گجرات بلازمان انگلیشیه نموده اند قبول نکرده بدافعه برخواسته و کرنل مرقوم جلادت نموده در بعد و دو ایام حصار احمد آباد و گجرات شکسته بفتح و غلبه مسخر ساخت اگرچه ضابطه فوج انگلیشیے قتل و غارت و هیچ مکانے بعد ظفر یابے نیست اما در گجرات چون مرہٹه هاے کاکوار مذکور شریک و رفیق بوده اند از دست آنها یا بنا بر سببی دیگر که فقیر را بران [illegible] است اندک قتلی هم شاید عمل آمد و کرنل گاڈرڈ ظاهر ا برفق و عده گجرات را بالفتح کاکوار بخشیده و تهانه او [illegible] سپاه مرہٹه هاے دیگر که باعانت مستحفظان گجرات آمده بودند از گجرات برآمد + + + + + + + +

ذکر رفتن رانای گوہد اعانت انگلیشیان و پذیرفتن این جماعه وغنیمت شمردن از تائیدات آسمانی

بعد چند روز وکلاے رانائے گوہد رجوع بگورنر جرنل هشتنگ بهادر نموده مستدعی اعانت و خواهان اندک فوجے شدند سبب آنکه رانائے مذکور را از مدتے منازعت با مرہٹه و همیشه سینه و آویزا با و سے باشد در ینوقت که انگلیشیان را قاعده صلابت مرہٹه دید توسل خود با ذیال دولت ایشان غنیمت شمرده خواست که با مداد این جماعه استرداد بعضے قلاع و ممالک خود از دست مرہٹه نماید و حق رفاقت و خدامت خود بر انگلیشیان ثابت فرماید گورنر از راه دانائی رفاقت رانائے گوہد را که صاحب زور و زر و دارای ممالک و فوج است و دلیدیت تمام با احوال مرہٹه و طرق حدود و ممالک ایشان دارد و رفاقت انگلیشیان مے نماید و فی الحقیقه گویا ملک او هم مفتوحه سخرے گردد از لطائف نصیبی شمرده کپتان پامر را با سه پلٹن فوج و تفضل حسین خان اتالیق انتظام الملک میرزا

سعادت علی خان پسر شجاع الدوله را السفارت و اداے رسالت و سمالت پیش رانا سے مذکور فرستاده هادر انجا رسیده قلعه کوهد راکه خانه رانا سے مذکور است بنابر اطمینان خود از زمیندار مذکور بقابو سے خود نگهداشته بعضے اوقات بها مسخر ساختند ✤

ذکر آمدن فقیر بکلکته و بنگاله و آگاهی یافتن بر بعضی از اخبار دکهن ✤

دوازدهم ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و نود و چار هجری فقیر را باضطرار انفصال معامله خود رجوع بکلکته ضرور افتاد و بفران قهرمان تقدیر بر سر سفر طرف بنگاله رویداد بمرشد آباد و کلکته که رسید اخبار دکهن وغیره اندکی از مقتدران آنجا مفصل ترشنید چون مسوده این کتاب درین سفر سے نمود انچه مسموع گردید و لائق اغتنا دید و مرقوم ساخت لهذا بعض آن حکایات آنکه هر دو ایران مرهٹه پونا و ستاره که الحال صاحب اختیار ممالک راجه ساهو رام راجه و اسلاف آنها نیند و اعیه انگلیشیان باستیصال خود دیده باهم اتفاق ورزیدند و فتح کاوکوار که رفیق کرنل کاڈرد گشته بود و اولاد گهوجے بهوسله را که از عهد مهابت جنگ بمصالحه باحکام بنگاله دارد و الحال مجدد سفارت مستر الیٹ و برادر مسٹر اندرسن باگور نر تجدید عهود و مواثیق و مصالحه و مصادقه نموده بود نه مورد ملامت و تهدیدات نموده بر فاقت خود خواستند و مفاسد نفاق را بابلغ وجهے فهمانیده رفیق و مصدق خود گردانیدند کرنل کاڈرد فتح کاوکوار را واسطه نود و چهارم از پایه دوازدهم هجرت با خود منافق دیده چون موسم برسات هم رسیده بود و از خروج چندین ماه بامر مهمه که انفصال ندارد و ما یحتاج لشکر بغلبت محاصره آنها کمتر میسر میگردد تنگ آمده رجوع به بندر سورت مناسب دید و برگشته باصعوبت تمام چند روزه راه را خانگ کنان در مدت چهل و پنجاه روز بریده به بندر مذکور رسید و در تهیه آسودگی اهالی لشکر و آراستن اسباب جنگ و سامان اشتغال ورزید فتح کاوکوار بحرارت امنت مالک گردیده حریف بدخواه کرنل کاڈرد گشت و با فوج خود در جائیکه اصلح و انسب اقامت گزیده و نبیره رگهوبهوسله سیر سود هوجے که جمله سے نام دار و تهمید یدترتیب سرداران پونا از دار الملک خود کناگپور کلان ست با فوجے لائق بجنگ ناته و کنک رسیده در برسات چهاؤنی نموده و کلاے او پیش گوند جر نیل حاضر بوده اظهار اخلاص مینمودند اما گوند بار وجود اظهار وکلا اصلیا طرا کار فرما گشته افواج انگلیشے را مقابل افواج مرهٹه کنک و رخنه هاے که بهنان که راه در آمد آنهاست بمملکت بنگاله و عظیم آباد است بر سر حدود ملک خود نشانیند و مامور بحراست آنها در صورت دافعیه پیش گذاشتن پاگردانیدند ✤

ذکر مجملی از احوال حیدر نایک و ورود او منبدراج و غلبه نمودن بر محمد علی خان صوبه دار ارکاٹ که او هم مثل آصف الدوله و مبارک الدوله دست نشان انگلیشیان است و مسخر نمودن او تمام ملک ارکاٹ را بغیر از قلعه منبدراج ✤

حیدر نایک اول ادنی جماعه دار ملازم سرکار جماعه فرانسیسیه دکهن بود و در نوکرے آن جماعه از مرتبه نایکی که صاحب ده پانزده پیاده سے باشد بتدریج جماعه دار و صوبه دار دکمیدان که مدارج نوکری سرکار عموم کلاپوشان ست ترقی نمود اما لقب نایکی بانام او مشهور ماند بعد ازان ملازم راجهاے دکهن بوده ناسے و اقتدارے بهم سانیده و آهسته آهسته بلند آوازه گشت تا آنکه ملازم راجه ملیبار شده بعد چندے دیوان راجه مذکور را که موافق ضابطه آن ملک مدار المهام و مختار مخارج و مداخلش مے باشد روزے علانیه و فاشے بکشت و خود دیوان راجه گردیده رائق و فائق مهمات ملیبار مذکور گشت مراجه را بدستور زنده و بر جاے او

گذاشت والی الان آن راجه موجود مایسنا جش برائے او سیاست وحید رنایک در بعض احیان و بعد قات مثل تبرکات برآورده تعظیم و توقیر او مے نماید بعد تسلط حیدر نایک بر ملیبار ظاهر ایکبار نظام علی خان خلف آصفجاه نظام الملک حاکم دکن را با انگلیشیه و محمد علی خان منازعتے روسے داد و بجاریه انجا حیدر نایک دران جنگ بکمک و اعانت او آمد و دران جنگ انگلیشیه غالب آمده اظام علی خان را شکست داد و نظام علی خان بمقتضائے حماقت میخواست خود را بکشتن دهد و از میدان بگریزد و حیدر نایک از دور رسیده بجبر و عنف فیل اظام علی خان را نگرداند دران وقت نظام علی خان وعده گرفت که من لشکرے بر سر تو فرستم که تو را بهر صورت تدارک او فرمائی او قبول نموده بعد چندیت اسباب را مهیا کرده با انگلیشیان آویخت یا بعد بدرفتن نظام علی خان لفاصله چند روز عنان گردانیده مقابل انگلیشیه گردید بعد آزار و صلاح وقت یا خطا انجنب هزیمت شکست خورده بطرف ملک خود گریخت و انگلیشیه القاب یافته داخل ملک شدند و سر حاکه رسیدند از قلاع او جنگیده متصرف گردانیده تهانه های خود نشانیده پیشتر میرفتند ازین سبب مکتی و قطع طریق بندادی و غارت آذوقه قلعه مستحکم رسانیده نرواند اسباب را در انجا گذاشت و زاد راه چند روز با خود گرفته با لغار خود را بر لشکر انگلیشے بی خبر رسانیده شکستی عظیم بفوج انگلیشیه داد چون لقبه آن جماعه خود را جمع و منتظم نموده بازمداعیه نخاربه پیش آمدند انظر آنها غائب بے مفقود الخبر گشته بیک گاه که تهال را دران راه بود و هو را بالغلبه مسمار اج که از فوج حاکم بے ارباب آنجا بے خبر بود ندر سانیده مکان مذکور را دو گرفت صاحب کلان و ربا ب حل و عقد انجا ما چار باب صادقت کشاده بلاقات او رفتند و عهد و پیمانے درمیان آمد و مصالحه انجا بعمل آمد و ان ملک حوالته در انفاذ اسباب مکاتبه کیرسے آراستن افواج استعمال نمود چون مدتے گذشت با مرهٹه ها را و بنا رائے وادوانے دست مرهٹه در سندان شکست فاحشے خورده ملک خود برگشت و خود را بازو رست کرد مرهٹه از افتقار او ترسیده و با نظام علی خان تفق گردیده داعیه استیصال او و انتزاع ملکش نموده حیدر سوار اظام علی خان لشکرے کاملے خان و مهولنا و میسور و پنجهزار سوار مرهٹه مابین کار مامور گشته بملک او در آمد حیدر نایک جنگ مدلوب او سع مقدور نموده دران وقت نایک سال با افواج مرهٹه و نظام علی خان مقابله کرده گاهے تفاوت چند میل راه منگذرانید و گاهے که مقامات تنگ و جنگلهای ملیداران و آب صافه فراوان دارد جاے مناسبے مورچال و سنگر مستحکم ساخته و توپها بر دشمن بسته لشکرے کذا سید و افواج مخالف را مجال نا داشتن بران حصار نبود آخر صلاح در آشتی دیده نزد رائے مرهٹه و نظام علی خان و کاملے خان رئیس لشکر او ده این بلا را از سر خود دور گردانید و ده دوازده سال با من و آرام بوده سفرا و ایلچیان کاردان نزد کریم خان رند فرمان روائے ایران مع تحف و هدایائے لبیار فرستاده رخصت طلبیدن چند هزار سوار مغلیه گرفت و مبالغ خطیر فرستاده سواران جوان چابک مع سرداران ارانجا طلبیده و وافر النسبان جزیره مورث که مقابل ملکش انتاده راهی و اخلاصے پیدا کرده بوساطت آنها با عفلائے ولایت فرانسیسه هم سر اصلاح و راه ارسال تحف و هدایا دارد و در هیچا نیز اسپان خوب بهم رسانیده سواران بارگیر با صطلاح هندنگهداشت و چند هزار سوار را تربیت کرد که بر اسپان خود سوار گشته و صف آراسته یکدست چند هزار یان سر دهند و دیگر سواران ولایتے و هندے را که ملازم او نبوده همیشه تا ریخ روز در مشق و ممارست آداب و فنون حرب مشغول داشته ماهر آداب کارزار گردانید و شصت هفتاد هزار بندوق چقماقی درست نموده برقندازان مسودب با داب حرب فرنگ و هفتصد ضرب توپ بروبه و آئین انگلش و فرانسیس درست کرده در رکاب گرفت و ملک سه چار کرور روپیه از ملیبار و ممالک مرهٹه مسخر کرده فوج را بآئین ولایت از جمیع ما یحتاج فارغ البال اما در کمال نظم و نسق میدارد میگویند پسر کلانش که حالیا سپه سالار اوست مجال ندارد که سر مو سے از فرمان او بتجاوز تواند نمود

نامبدگیران چه رسد روزے فرموده بود که شب هنگام هفت ساعت بگذرد سوار شده فلانجا برود اتفاقاً دیرگی شده دو ساعت نیم سوار شد همان وقت از صین سوارے کشیده طلبیده وزیر تازیانه اش کشید سرداران مغلیه تازه وارد را اول بدار آگفت که شما غریب الدیارید دشمنان را برائے کارے طلبیده ام باهم بایستید و بیا مردم انجا باخلاص و اتحاد دلسه برید آنها مغرور باد لیس جماعت خود گشته و منبدیان را انجا طرح نیاز درده گاهے باهم و گاهے باد گیران خانه جنگیها نمودند دو سه بار برفق و خصوصیت نصیحت نمود چون نشنیده باز خلاف فرمانش کردند مقصران را طلبیده دو سه سردار آنها را زیر پائے فیل کشید ازان بار سر حساب گشته الحال کمر بهمیان جان بسته تابع فرمانند و خرائن را جهائے دلکش نیز بدستش آمده رشکے هم خلاف قیاس دارد و بالفعل این زر و شوکت و فوج و کثرت و بطش و سطوت هیچ مقتدرے را از سروران هندوستان میسر نیست و العلم عند الله تعالے القصه چون حیدر نایک را از طرف سرهنه که بعض ممالک او را مسخر کرده الحینان میسر نبود درین وقت که مرهته را با انگلیشیه سکارحه و محاربه روئے داد و او را آشتی یافته پیغام مرستاد که اگر با مصالحه نمائید و تعرض ممالک مسخره نفرمائید ما هم با شما دوستی داریم آنها درین وقت چنین فیصلے از مقتضیات مقرره قبول آشتی و مصالحه دانسته بعضے شروط نمودند اول آنکه نزد ما آمده شریک حروب و کروب باشند اگر این صورت متعذر باشد بصوبهٔ ارکاٹ رفته آنجا را مسخر سازند و با استیصال جماعهٔ انگلیشیه آنجا و افواج آنها پرداز حیدر نایک بهر دو شق راضی شده وعده پیش نهاد قبول نمود

ذکر لشکر کشیدن حیدر نایک بر صوبهٔ ارکاٹ و محاربات او با افواج انگلیشی

حیدر نایک در اواسط سال یک هزار و یک صد و نود و چار هجرے دم اخلاص و اتحاد با مرهته زد و با سامان بے پایان و افواج بحر امواج قاصد صوبهٔ ارکاٹ گشته چون از آبادے مندراج بفاصله چهل و پنجاه کروه ماند یکبار فوجے را مع سپه خود با یلغار فرستاده آبادے مندراج و مساکن محمد علی خان صوبه دار آنجا را تاراج بیاسے که در آنجا یافت منصرف گردید گویند که با مردم مهرچیان تعرضے و تعدے نکرد اما با عمارات انگلیشیه را خراب و کسانے را که در آنجا یافت معدوم ساخت تا آنکه جنرل سنر که پیشتر خنگب وزیر الممالک شجاع الدوله در کمبر زده وزان زمان ببحر و اکنون جنرل و تعین کوئٹے و قلعه مندراج بود از قلعه با شلیک توپ و سازوسامان انجام آن شلیک گوله بارود و ده پلٹن تلنگه ما را ده خنگ برآمد حیدر نایک دران وقت بسپه خود نگاشت که از انجا برخاسته افواج انگلیشے را در میدان کشد و خود را با او بنزدیک سازد لیکن حسب الامر پدر بجا آورد و جنرل سنر و فوج را آراسته یک پلٹن را مع کپتان و چند لفٹنٹ و انسن و چند نفر سپاهی جرن و دو ضرب توپ سرانجام آن زمان داد که دو سه کروه پیشتر از جمیع فوج موافق ضابطه مے رفته باشد و خود مع کل فوج عقب مے آمد چون ده دوازده کروه از قلعه دور تر رفت حیدر نایک لشکر خود را مع فوج لائق بر هم منقلا فرستاده حکم کرد که اول بر سر پلٹنی که پیش مے آید بریزند تا بعد ازان منتظر حکم بوده متوانع عرض احوال مے نموده باشد لشکر حسب الحکم بجا آورده با پلٹن مذکور در آویخت کپتان پلٹن جمعیت مقابل بسے افزون دیده اگرچه شروع جنگ و توپ اندازے نمود اما بجنرل سنر و اطلاع داد که جنگ شروع شد و جمعیت ما بسیار کم و فوج دشمن نهایت زیاد و ما بدرسیدن چون فاصله بعید و بعد از روز برآمده جنگ شروع شده بود تا رسیدن سوار بخبر رفتن روز گذشت و تا آرایش امر سے قرار یابد نیز زمانے سپرے شد ثلثی از روز باقے بود که جنرل چهار پلٹن را بگ پلٹن سابق برداشته فرمود از انجمله دو پلٹن سوله دان سفید و لاستے تازه وارد و دو پلٹن تلنگه های هندے بود تا آن پلٹن ها بر سند شاسته

سرخ پلٹن یکجا جمع گردیده شب را گذرانیدند حیدر نایک بعد اطلاع بر وصول پلٹن ها بدو پلٹن اول داماد خود را مع فوج دیگر بدو
پسر فرستاد و اول صبح جنگ در پیوست فوج انگلیشیے غلبهٔ دشمن و تغافل جنرل با تمام فوج در اعانت خود دیده الحاق خود بجنرل صلاح
شمرد در جنگ کنان عطف عنان نمود افواج حیدر نایک از سر طرف که قابو بے یافت حملات می نمود و بضرب بانها و قنبارهٔ و گولهاے
توپ آفش در رسالهٔ اعادا افواج انگلیشی زده عرصه بر اینها تنگ ساخته بود که ناگهان گولهاے توپ قنبارهٔ و بانها در صنادیق باروت
افواج انگلیشی خورده آتش در انها در گرفت و جمیع باروت خانه سوخته خلقی کثیر را که متصل بانها بود با خود برد و سر پا بخنک دران
فوج سطلقاً باقی نماند افواج حیدر نایک آنها را درمیان گرفته اول عرض امان نمودند انگلیشیان که کمال دلاوری و غیرت و صلابت
قلب دارند قبول نکردند بعد ازان حکم بقتل آنها رسید و بیچاره ها بجمیعه اسلحه تیغ بیدریغ گشتند سه چار کپنی گرنجه خیز بجنرل منرو رسانیدند
اگرچه از شجاعت جنرل نهایت استبعاد دارد اما میگویند که در کمال خوف و بیم شب را با دل دو نیم دران بیابان پایان برده اول صبح بر
اسپ جلد گام سوار شده تا دخول قلعهٔ مندراج در راه جاے مقام و آرام نکرد و افواج منهزمهٔ عقب او بخرابی و فلاکت داخل قلعه گردید
عساکر ظاهرهٔ حیدر نایک در پے فوج گریخته رسیده شهر را با ختیار خود آورد و قلعهٔ مندراج در دست انگلیشیه محفوظ ماند گویند
در چند روز دیگر قلعهٔ محمد علی خان صوبه دار ارکاٹ و قلعه چلیچرے که انگلیشیان از جانهٔ فرانسیسیه درین تازگی انتزاع نموده در دست
خود داشتند مفتوح و مسخر افواج حیدر نایک گشت و اسحاق پین را هم که مسکن انگلیشیه بود باین صورت متصرف گشت که درمیان
انگلیشیان و فرنگان آنجا که ملازم انگلیشیان بودند منازعه روے داده انگلیشیان که کمتر کسان بوده اند بعضے قتیل و بعضے
اسیر طلازمان خود گردیده بدست حیدر نایک افتادند و مکان مذکور هم برے او مفتوح و مسخر گشت *

ذکر جنگیدن جنرل منرو با فوج حیدر نایک کرهٔ ثانی و ثالث و شکست خوردن در این جنگها هم مثل جنگ اول انتقاد براے آسمانی

جنرل منرو که این قسم از میدان برگشت مطیعون دوست و دشمن گردیده نهایت سترمارے کشید و این خبر تا که به کلکته رسیده بود
آتش نفاق میانهٔ گورنر جنرل بهادر و مسترفرانسیس هم چنان التهاب داشت بلکه کار از منازعه در مکالمه گذشته بجنگ تفنگ
کشیده و در اواخر رجب یا اوائل شعبان بمقابلهٔ گردانندهٔ ریاستے با تفنگچه باهم دگر جنگیدند گورنر جنرل هشتنگ بیاوری بخت
محفوظ ماند و مسترفرانسیس مجروح گشت چون حیاتش باقی بود اگرچه گوئی تفنگچه بر استخوان بهاوے رست خورد لیکن پرده را
ندریده بر استخوان هم نشست بلکه درمیان پوست و استخوان گذشت و در چند روز چاق شد و درین عرصه جنرل کوٹ که ملازم پادشاه
بنگاله جنرل کلاورن رئیس کل فوج است از طرف لکهنؤ و مسترڈوکریل از طرف بردوان برگشته آمدند و واسطهٔ اصلاح و تصفیه بین گورنر
هشتنگ بهادر و مسترفرانسیس گردیده در کونسل خانه اش آوردند و خبر شکست فوج انگلیشی و غلبهٔ حیدر نایک و گریختن جنرل منرو
و خبر برآمدن جنرل کاڈرڈو و محاصره نمودنش قلعه لسبی که از قلاع مشهوره متینهٔ مرتبهٔ است بکلکته رسید و انگلیشی هم ازان طرف ها
بکلکته بر جهاز پاکئی که عبارت از قاصدی است رسیده حداً داند که خبر ها چه گفت اما گورنر و جمیع اصحاب انگلیشیه کلکته را تشویشے مفرط
عارض گشت و در فکر تحصیل زر و افزار سر سن لشکر و جنرل کوٹ را بکلکته رفتن بمندراج شدند و از بنگالیان مالدار قریب بیک کرور روپیه
قرض سودے گرفتند فقیر نیز دران روزها وارد کلکته و باگورنر ملاقات کرده بود چون خلق بسیار دارد تسلیهٔ فقیر بغایت فرموده وعده
حصول مقاصد بابنده نمود اما نبا برافراط کار ها کرد اشت فرصت ملاقات هاے متواتر و القاے مواعید میسر نشد جنرل
کوٹ نبا بر قلت زر و فوج مدد داشت آخر سر انجام زر قرض از بنگالیان چنانچه گذشت بعمل آمد و جنرل

کوٹ باسه چار پلٹن کہ از اطراف جمع آمده بود مہیاے سفر مندراج گردید ہا میدانکہ شش ہفت پلٹن در قلعۂ مندراج است
ہرگاہ جرنل برسد ہمہ فوجہاے مندراج و پلٹن ہاے ہمراہے جرنل کہ بہیات مجموعے دہ دوازدہ پلٹن خواہد بود بسیارہ
برای جنگ حیدر نایک کافی است چہ بر فوج و حسن تدابیر خود جماعۂ انگلیشیہ را بسے اعتماد و تقدیرات ربانے را در امور عالم دخل
محض میدانند و فتوحات متواترہ کہ در ہند میسر گشت بمحض حسن تدبیر و شجاعت سرداران فوج پنداشتہ درین شکستہا بجز جنرل
کرنک و جرنل میز ملامتہاے کنند و از الزام تقصیرات بسیار در ہر کارے بر آنہا مے نمایند شکی نیست کہ دنیا عالم اسباب است
و عقل و تدبیرات مدخلیت تمام در انتظام عالم دارد امانہ آنقدر کہ سبب حقیقے جل علاوہ کہ عقول بجواس آفریدہ و سنجیدہ او دست
مسلط و مفوض و کارہاے دنیاے ناپایدار من جمیع الوجوہ در قبضۂ اختیار و اقتدار خرد مندان مخلوق و مجعول بودہ باشد
بہر صورت جرنل کوٹ چون سالار کل افواج ملازم کمپنی در ہند و امور حروب ذمۂ اوست و در مندراج و دکن سوانح عظیمہ و حوادث
قویہ رویدادہ در اواسط ماہ مبارک رمضان سال نود و چہارم از مائہ دوازدہم بسوارے جہاز روانۂ مندراج گردید و فقیر عدم التفات
گورنر کارہاے خود درین ایام دیدہ و از قلت مؤنت اندیشہ بہم رشد آباد برگشت چہ اندیشۂ فتنہ انگیزے مرہٹہ کنگ ہم
نظر ان و عیال و اطفال فقیر در مرشد آباد غریب الدیار بودہ اند و شہر مذکور حاکمی کہ از و حفظ ناموس مردم و غمخوارے عامۂ خلائق
متصور باشد ندارد و ما ظم و نائب ہر دو از ین صفات محروم۔ انگلیشیان خود امور خویش باشان ہر ملکہ اکثر بر و سائے ہندے
کہ ما ظم و حاکم آن بلدہ گردانیدہ اند سپردہ خود حیدان التفاتے بحال مردم این دیار ندارند ہفتدہم شوال بمرشد آباد رسیدہ
تا بیست و پنجم ذی الحجہ سنہ مذکورہ در مرشد آباد بودہ درین ضمن اخبار مختلفہ مے شنیدند آنچہ منقح تر معلوم گردید درین اوراق ارقام
یافت و آں اینست کہ جرنل سرو چون بصوبت مذکور انہزام یافتہ بقلعۂ مندراج رسید و ہدف سہام ملام اقوام و غیر اقوام گردید
فتح حیدر نایک بنزدیک بسنجہ نزول نمودہ آبادے خارج قلعہ را بقابوے خود آورد صلاح چنان دید کہ وقتی بے خبر بر فوج
متصل قلعہ بریزد تا شاید کہ کارے باین صورت از پیش برد سرداران چند را با دو پلٹن گران ذیل کہ عبارت از جوانان چیدۂ قوے
دست بازو بالا و شجاعان سر دار ماست روزے اول صبح بلکہ آخر شب بیرون فرستاد چون حیدر نایک از اوضاع جنگ این فرقہ گاہ
خود ہم جفاکش و ہوشیار و از احوال افواج خود خبردار بود ہ سرداران رکاب را عاطل و باطل می گذارد فوج او ہم مستعد بنایر بودہ جنگ
در گرفت و از ہر سو افواج متعینہ حسب الامر بامداد و اعانت رسیدہ و ہر دو پلٹن محصور گشتہ بدر رفتن نتوانست و در آن میدان
یاس نا موس مردے و مرد انگلی داشتہ بعالم آخرت شتافت و فوج حیدر نایک بفتح و ظفر اختصاص یافت جرنل سرو بعد چند روز
جبر ستمبر تندان جرنل کوٹ بعد و مندراج رسیدہ بر جان و آبروے خود ترسید کہ مبادا دو رنجا رسیدہ با او چہ کند بنابرین فوج خود را
انجا در انجا نجا و فراہم آوردہ تعلیلی باستحفاظ ابراب قلعہ و ذخایر و ذخائر کمپنی گذاشتہ باقی ہمہ را ہمراہ خود گرفت و با توپ و قنبارہ
و انچہ در حروب عظیمہ مے باید جنگ برآمد ازین طرف پسر حیدر نایک با فوج شائستہ و اسبابے کہ بایست بمقابلش رفت و جنگ
عظیمے روی داد بار بار کارکنان تقدیر پسر حیدر نایک مظفر و منصور و جرنل سرو مخذول و مقہور مع بقیۃ السیف از میدان کارزار
برگشتہ و داخل قلعۂ مندراج گشت آنچہ شنیدند شد حیدر نایک جنگیدن با قلعہ مناسب ندانست و بمحاصرہ گویند کہ فوج را برای سہ چار ہزار گز
زمین رایگان بکشتن نمی توان داد اگر فی الحقیقت ملک را بہ ادوا انگلیشیان مغلوب شدنی نیست تا چند درین قلعہ خواہند بود اما از غرائب
امور اینست کہ مے گویند قلعہ مندراج چون بر کنار دریاے شور واقع است آب شیرین مطلقاً ندارد و ذخائر آب ہر چند باوفر اطہ باشد
بمصارف بیست سے ہزار کس کہ از فوج و رعایا در انجا البتہ خواہند بود سہ چار ماہ وفا نمے تواند نمود چہ آن قلعہ جاے محصوری نیست

حصار شہر ... است کہ ... بسیار و خلق بیشمار در آنجا سکنی دارد آبہائے شیرین از خارج شہر کہ آبادے جدا ئیست در انجا می ... ہر چند در ایام زمستان بکثرت ... ولے در تابستان ... یا شند و صورت مزاحمت کہ اکنون آن آبہا در تصرف ... است دو انجا نمی تواند بود معلوم نہ ... این ہمہ خلق کہ شہر با این حال چارہ ... بے آبی ... صورت نمودہ اند افسوس کہ ساحبان انگلیش الحال این را چارہ ... امثال ... مردم الزامی کنند و ما را از ... ے دیگر منفعتے معلوم نمے تواند شد الا این سوانح در کمال تنقیح و تحقیق قلمے شد

ذکر ورود جنرل گوف ... و جنگیدن با افواج حیدر نایک جنگ جو و مغلوب گشتن او

... از مسترو ... رفتن ... بولایت خود درین ... این محاربات و جنگ ... با ... با گورنر جنرل عماد الدولہ بہادر مستر ... ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

چنانچہ سابق مذکور یافت ... از ورود جنرل گوف ... و کرنل فن مستر فرانسیس گورنر ... با اصحاب ثلثہ مذکورہ صحبت ... اتفاق ... عظمی گاہے ... اتفاق ... مصلحان و مداہنت حسن و فاق و قبح نفاق ... گشت ... بر تمامی مراج و ... جاہ و لذت مرجعیت میسر نیامد درین ایام ہم بعد خانہ جنگی باز بسمع جنرل کوٹ مستر ... رسید ... آمیزش داشتہ ... گورنر جنرل بہادر و مستر فرانسیس روئے نمود اما بعد رفتن جنرل بمنذ راج مستر فرانسیس ... ایں ... ہم از ان گورنر جنرل قبول نمے نمود باز بشقاق و افتراق انجا میدا از انجملہ برائے مستر ... مکاتبہ ... ایں ... کہ ... بموجب ... بود مے خواست و درین خصوص حکم ولایت ہم مکرر رسیدہ بود و برائے ... کہ ... کہ نام ... گوند مقرر است و برائے پسر ... کمار دیوانی خالصہ و ازین قبیل شاید بعضے کارہائے دیگر ہم خواہد ... گورنر جنرل ... ک ازینہا قبول نکرد چون از پیشتر ہم کدورتہا داشت و مانع ارادۂ مخالفت با مرہٹہ ہم ... نگاہ ... ایشاں ... با ... وقوعات تیر روئے دار و ... عظیم با فواج انگلیشے ہم رسیدہ ... و سہ فوج معتمد مع سرداران نامور ... ملک ... بصرف رسید ... ازین ... خراگن پینی رائے گوئند کہ خالے گذ دید چنانچہ قرض گرفتن از ... کندرا را ... نسخہ ممالک دیگر از ولایت ہم ممنوع بود مستر فرانسیس بزعم خود تقصیرات بسیار ... گورنر ... نمودہ ... بود فاتر بثبت فرمودہ با اکثر اصحاب کہ از گورنر رنجیدہ خاطر بودہ اند در ... یکمز ... صلاح ... دوحہ ... لندن کہ دار الملک سلاطین انگلیشیہ است گردیدہ گورنر اگرچہ مشیر ... را ... داشت اکنون کہ از اصحاب کمیٹ غیر از مستر ہولیر کسے شریک کارہائے ملکداری با او ... ارین ... نصب در جمیع امور عماد الدولہ جلادت جنگ گورنر بہادر مستر ... است باید دید ... اسلوب کہ شروع است بچہ صورت مے انجامد و چگونہ اختتام مے یابد، احوال این خلق ... ابار ... بکجا ... مے انجامد فتیر از سر شد آباد بست و ششم ذی الحجہ سال مذکور کوچیدہ متصل برآجل ... ابا ... موصل ... تقدیم مراسم ایام عاشور امقامہا نمود نہم ماہ محرم شروع سال نود و پنجم از ... دوازدہم ... نیشنکر ... انجنیر جنرل کوٹ با فوج ... ے و سندراجے و ساز و سر انجام موفور کہ ہمراہ بردہ بود وارد قلعہ مندراج ... با ... ایں ... کرا ... داد و بدستور جنرل منرو کارے از پیش نبردہ مخذول و منکوب تعلقہ مذکور معاودت ... فواج حیدر نایک در کمال ... حلیہ خارج حصار مندراج تمام ... ارکاث را تصرف است ... بعد ازین چہ شود ✤

ذکر اسباب تعویق روانہ شدن کرنل پیارس کہ قلعہ دار کلکتہ و سردار عمدۂ افواج انگلیشیہ است بطرف مندراج با مجمل احوال مرہٹہ ہائے کٹک و اندکے از احوال افواج انگلیشیہ کہ بطرف قلعۂ گوہد بامانت رانائے قلعۂ مذکور رفتہ بے شائبہ ریب و شک

افواج انگلیشیہ کہ لب کردگے کپتین پامر بامانت رانائے گوہد رفتہ بود چند روزے در انجا آسودہ۔ در قلعۂ اوبرائے اطمینان مردم خود نشانیدہ در فکر انتزاع بعضے قلاع واقعہ کہ فی الحقیقۃ در سوابق ایام از اباے رانائے مذکور بود افتاد و بارانا استفسار احوال ہر جاے و مکان نمود رانا ظاہر ساخت کہ از جملہ جاہاے آباے من یکی قلعہ گوالیار است کہ از قلاع مستحکمہ مشہورہ ہند و چند مدتے قبل ازین سلاطین بابریہ بقہر و غلبہ در ید تصرف خود داشتند ازان ایام منسوب بپادشاہان و القلعہ پادشاہی شہرت داشت چون سلطنت ضعیف و مرہٹہ توسے گردید قلعہ داران از بے خبرے امرا و ارکان سلطنت و شدت احتیاج و افتقار نبابر نیافتن وجوہ مشاہرہ بہ تطمیع مرہٹہ راضے بداد ان قلعہ مذکور گشتہ و زرے معتدبہ در عوض تفویض قلعہ مذکورہ گرفتہ حصار را باختیار ملازمان مرہٹہ گذاشتند ازان وقت در تصرف مرہٹہ است و این معاملہ در عہد احمد شاہ پسر محمد شاہ بابرے روے داد چون راجہ گوہد نبابر قرب جوار کہ از گوالیار و قلعہ گوہد فاصلہ سیزدہ کروہ است و او ہمیشہ خواہان آنجا بودہ از جمیع جہات و فراز اطراف وجوانبش کما ینبغی اطلاع داشت شایہ آن قلعہ را ہے بر کوہ بطرف مخفے از اغیار و دیوار حصار ہمان طرف پستی بسیار نسبت باطراف دیگر داشت مدارج مذکورہ را ہم با سرداران فوج انگلیشیہ ظاہر و چند کس کہ از ان راہ واقف و بلدیت داشتند حاضر کرد سالار فوج انگلیشیہ زینہ ہا مناسب آن دیوار در کمال اخفا آراستہ و باستہا طرف دیگر از جاے اقامت خود کہ در گوہد داشت نہضت نمود چون بفاصلہ پنج شش کروہے قلعہ لشکرش رسید اول شب لشکر را بجاگذاشتہ فوج راجہ دیدہ بانی آرا سنہ ہمراہ بردہ و آخر شب قریب صبح بطرف مذکور حصار رسیدہ و در غفلت مستحفظان بالاے حصار برآمد و حارسان را بزیر شمشیر آتش بار گرفت آن وقت کہ نہ ہزار و دو ہزار کس ایشان داخل قلعہ گردیدہ باشندہ ہزار کس غفلت پیشہ اینمعنی تواند کہ از عہدہ برآیند مے گویند قلعہ دار مرہٹہ از فرط خیط و غیرت یا خوف باز خواست اولیاے نعمت خود را ہلاک ساخت و روایتے چنین ہم مسموع شدہ کہ یکے از حارسان قدیم پادشاہے از مرہٹہ ہا نبابر عدم الفاے وعدہ باو باطناً راہ عداوت مے پیمود و در ظاہر مدارا کردہ اندرون قلعہ بود بدلالت و اعانت او این کار صورت گرفت علے اے حال قلعہ در قبضۂ تصرف و اختیار انگلیشیہ در آمد بندہ خاکسار در کلکتہ بود کہ خبر فتح گوالیار رسید و سند آنملک تو پہاد رشاد ماسنے این فتح بگوش خود شنیدہ و مسموع گردیدہ کہ مہاجے سندہیا کہ از سپہ سالاران عمدۂ دکھن و صاحب اختیار صوبۂ مالوا و اوجین و قلعہ گوالیار بود درین برسات کہ اواخر سال نود و چہارم مائۃ دوازدہم ہجرے است بعد رفتن جرنل گاڈرڈ بہ بندر سورت در صوبۂ مذکور آمدہ موسم برشگال در انجا گذرانید و بعد انقضاے برسات الی الان اطلاعے نیست کہ سردار مذکور بمقابلۂ جرنل گاڈرڈ کہ بر سر قلعۂ بسی رفتہ و آنرا محاصرہ داشت رفتہ باتدارک گوالیار رود افزود ختن آتش پیکار در قرب جوار آلہ آباد و کالپے و کوڑہ و اماوا مرکوز خاطر داشتہ درین طرفہا افواج انگلیشیہ کہ متعین گوہد است و با کرنل کمک کہ از راہ کوہستان قاصد ملک مالوہ و اوجین در ہمین برسات گشتہ بود مستعد ستیز و آویز است بعد ازین بوضوح پیوست کہ نبابر کثرت اخراجات کہ لازمۂ افواج کثیف و حروب دکروب است و نیز نبابر صدمات قحط و غلا کہ ایام لوازم جنگ با مرہٹہ است یہ مرہٹہ کہ ترسے جنگ و کوشش

لسپار در ممالعت وصول اجناس ما یحتاج اشکر مخالف گشته نمی گذارد که دانه یا پر کاسے تواند رسید واز چار سوے لشکر خود ایلک خودش باشد خواه ملک دشمن ولایات وانبار هاے اجناس راسوخته انرے از ماکولات وآبادے وجمیع ما یحتاج نمی گذارد عاجز آمده وآثار نفاق هم از رانا سے گومد مشاهده نموده دست از اعانت او برداشته قلعه گوهد وگوالیار با ضبط او گذاشته وغیره معالجه امر هیئت نمودند مهاجے سینه بیا این امر را لطیفهٔ تتبعی ونعمت غیر مترقب شمرده نیز عنان از حرب ایشان مارکشیده ودر افواج انگلشی برگشته در کانپور طرف کوژه آمده بر سر حدود صوبه الآباد چهاؤنی نمود نبا برامید معالجه باعهود ومواثیق که طرفین را منظور است ترک جنگ نموده انتظار الفصال دارند اما هنوز مصالحه منعقد نیست باید دید که بچه انجامد اما سینه بیا از رانا سے گوبد که او با عانت انگلشیه قلعه گوالیار را از دست مرهٹه ها مستخلص ساخت وقابض ومتصرف گشته قاعده استرداع اکثر ممالک مفتوحه آنها بود سحان ربیه ودر نکر استیصال رانا افتاده خرابی ملک وقلاع رانا را بحد گرفت دالی بود نمانده او تاخت وتاراج ملک رانا وانتزاع قلاع متینه او منعقد سرگرم است وتا حالت تحریر این سطور جمیع ملک رانا وقلاع معتمده او را از دست رانا انتزاع نموده بغیر از قلعه گوهد وگوالیار در دست رانا نمانده وافواج سینه بیا بر دو قلعهٔ مذکوره را محاصره دارد وعنقریب بر رانا تنگ گشته تا بعد ازین چه شود بعد از محاربات بسیار سال گذشته که سه یکهزار وهشتصد ونود وهشت هجری بود رانا ماجز آمده با مهاجے سینه بیا صلح نموده قلعه گوهد تمام ملک رانا بغیر از سینه بیا در آمد وسینه بیا چهار ماه قبل این معامله گوالیار را هم بحوزه وتصرف خود در آورده بود رانا جیت سنگه کهاگور نزجرنل بهادر جمع ودرهم نموده آخر الامر مغلوب افواج انگلشیه گردیده ودر حمایت مهاجے سینه بیا در لشکر او وقوع اما مهاجے او مے گذراند باید دید بالجمله احوال او هم بصورت مے گیرد ونیز احوال جرنل کاد "بهادر" نیز معلوم وهموار خواهد شد در بار او مسموع شده لهذا بنگارش آن مبادرت نرفت بعد ازین اگر حیات مستعار فا کند وحرفتی بگوش فقیر رسید انشاء الله تعالے با ین مسودات انضمام خواهد یافت اما وقت رفتن جرنل کوت گورنر اما او مهود بمین بود که فوج سنگین دیگر از طرف کنک وجگرناتهه وکنجام وسیکاکول بسرکردگے کرنل بهارس که سردار عمده واز افاضل مهندسین وقلعه دار کلکته است بیابرامانت ورفاقت جرنل مذکور براه خشکی خواهد رفت چه خاطر بارسر نهه کمک نبابر عهود ومواثیق عمده ومعالجه قدیمه وحضور واطمینان وکلاے او مع بود که اما ما مستوفی خبر حوالجات بالغ ومراتب حضور ومرور نوجهاے ما از راه مذکور نخواسته بودند ان برسات انقضا یافت وافواج وروساے عساکر انگلشیه را گورنر جهاز ها وراز هر جهت تجدید واطمینان داده ارسال آنها بصوبه داری از حساب انگلشیه بالغ سه لک روپیه نقد وسحف وهدایاے دیگر مثل سابق از زیور هاے جواهر نه واسلحه وملبوسات فاخره وغیره مع وکیل جناب کمپنی بهادر بگهوسے هو سله وسالار لشکر دار دکنک است سبب الامر گورنر جرنل بهادر دریغه منتظر جهاز همراه گرفت سرانجام استعداد ان ارسال فوج از ین راه واستمزاج جهاز ے مذکور در قبول وانتفاع بیشتر رفت او لطف وابق ظاهر سے نموده بهادر مرسله گرفت والفصال جواب وسوال مطالب برادر بدر که در نا گپور کلان دار الملک خود هست گذاشت سے گوید سبیل نا گپور رسیده عرض احوال نموده جواب چنین داد که قول فرار این جماعه نبابر سلوک که ما حکام نگاله اولاد شجاع الدوله نموده اند از غایت اشتهار لائق اعتماد نمانده وقطع نظر از ان ما تابع رضاے سرداران عمده ودکهنیم در خصوص صلح وجنگ هر چه راے آنها بران قرار یابد ما را هم قبول خواهد بود ودر باره راه دادن بافواج ایشان که از حد ود ما بگذرد واختیار مدار یم ما همه تابع امر سرداران دکهن وسپه الامر آنها سد راه ایشان بلکه مامور بافرو ختن نمیران حدال وقتال در قلمرو بنگاله وعظیم آباد یم همانا عهود سابقه ازین ارادهٔ اتفاعاً دیده ایم همین قدر که ما باد سے منازعات ومشاجرات نکردیم بس است شنیده شد که گورنر جرنل بهادر بعد اصغاے این خبر بیغام فرستاد

که شما با ما مصالحه خود از سابق دارید چه مانع است که رفاقت ما را هم الحال اختیار نمائید وسه لک روپیه مدد خرچ ماه بماه سوائے القصه
وجه چونته که از سابق مقرر است گرفته رفیق فوج ما که بدکهن سیروند باشید چنانچه وپارس قبول نموده جواب داد که چه مضایقه
شبه ما آنکه زر بقایای چونته ما که قریب بشصت لک روپیه بر شما از روے حساب لازم الادا است باید بهید وآنینده نشان
مهاجنے نمائید تا ما وجه مذکور را ماه بماه از و گرفته در رفاقت شما باشیم گورنر جنرل بهادر این استدعا را تکلیف مالایطاق دانسته
واز ین گفتگو ها بوے نفاق استشمام فرموده قبول نفرمود ودر فتن کرنل پیارس بدین جهت در تعویق افتاده افواج انگلیشیه چنانچه
از سابق بر حدود وخود ورخنه ها ے راه ورآمدن افواج مرهٹه در قلمرو صوبه بنگاله وعظیم آباد بود هست وافواج چمناجی بر سر
حدود وخود ود رکنک نشسته طرفین در کمین همدیگر ومنتظر وقت وفرصت اند باید دید که روزگار رهبان دراین فتنه ها ے آشکارا را
چه صالح پنهان داشته وظهور آن در چه وقت اصلح نهد آشته بعد ازین بوضوح انجامید که مرهٹه ناگپور این گفتگو ها سرمایه حصول
مقاصد گردانیده چون زر ها ے بقایای چونته خود تمام وکمال مع دیگر هدایا وتحائف گرفت ووکلاے او انیز زر ها وجاگیر
میسر آمد عداوت دیرینه با سرداران براهمنا وغیره مالک دکهن خود از سابق بود چمناجے برخاسته نزد پدر خود رفت وکرنل
پیارس با فوج شایسته از راه گنجام بسیکاکول بطرف مندراج نهضت نموده قلعه آنجا رسید رها اتفاق جرنل کوٹ مکرر
مصافها با جد نایک وادا ماکارے از پیش نرفته غیر از حراست قلعه ودیگر کارے نتوانستند وحید نایک الی الان باستقلال
واقتدار در صوبه ارکاٹ مسلط است اما قلعه مندراج بدست او نیامده یکبار کرنل پیارس لسوارے جهاز قاصدی بکلکته
آمده رزم هاے بسیار بکار این مارگورنر جنرل بهادر از رؤساے قوم خود بطور معاوده بخوشے آنها گرفته حاصل نموده بمندراج
برد ونیز جرنل کوٹ بیار گشته بکلکته معاودت نمود اما کرنل پیارس ودیگر سرداران مع فوج در قلعه مندراج اند وشهور است
که گرانی غله وضیق احتیاج از ماکولات وغیرها دران قلعه بے نهایت بلکه مافوق الطاقه است البته استقلالیکه اصحاب انگلشیه
دارند واز حسن سلیقه وتدبیر اوقات رسانے گورنر جنرل بهادر پایدار بها نموده تا حال که سه سال گذشته قلعه مندراج مفتوح
نگشته تا بعد ازین چه شود ❊

ذکر بعضے از احوال وخصایص مبارک الدوله ومظفر جنگ ومنی بیگم وببو بیگم ❊ ❊

مبارک الدوله خلف چهارم میر محمد جعفر خان ودرین وقت سال عمرش بیست ودوم است جوان صاحب خلق وبامروم مختلط
یارانه ومصاحبت مخلصانه میگذراند دغرت وپاس زنان ومردان که از خاندانهاے عمده اند بسیار مے نماید ترحم زیاده
از حد بر زیردستان مے فرماید اما اوقاتش نامنتظم وهمیشه مشغول بلهو ولعب ومستغرق در عیش وطرب نه با دنیا کار دارد
ونه با دین نه کسی بر دوستیش دل شاد است ونه از دشمنی او کسے غمگین اونا ے غلامان وملازمان او وپدرش روبرو
هرچه بر زبان آید میگویند وراه ادب نوکرے ونبندگے نمے پویند چنانچه گاے که نمی باید مراعات ننموده بعمل مے آید وجا
باید امکان ندارد که جده از کمیته اش برآید عوام هند در برسات گشتی از کاغذ یا کاه ساخته ودرختهاے موز زیر آن بسته
دراچراغ باشمے روشن کرده در دریا با سر میدهند ودلیده گندم پخته وشیرینی کرے دران داخل کرده بسقا میسپارند تا فاتحه
بخوانند وآنرا نیاز خواجه خضر علیه السلام میدانند سراج الدوله ابله هم بغرور دولت وجهل دین وملت یکبار این نیاز مخترع
عوام را بکمال کروفر کشتی بسیار بزرگے که صد ها برا وسوار وعمله خدمت گزار روشنی بران بودند آراسته وچمنهاے روشنی

هزار ها ساخته و دیا سر داده و شموع و مشاعل بسیار بر کشتیها برافروخت و آتشبازی مختلف الاطوار در دریاے بهاگیرتی سوخته کشتی تماشاے آن حضرت نمود و متاثر ساخت این عمل راست سینه دانسته بجاگیر شتافت تا آنکه مبارک الدوله هم باوجود آنکه در دولت و شوکت نهزار یک او برابر نیست و عمله و معله ملازم و اشخاص عمده مشاهره خوار با تبلاے احتیاج و افتقار ازهمین قسم مصارف بوجع مبتلا و گرفتار اند مباشر عمل نگر گزشته هر سال ده پانزده هزار روپیه صرف این کارے نماید و درین کار هم مثل کار هاے دیگر از بے جاے نصف زر ها عملهٔ خائن میخورند و نصف دیگر مصرف بے موقع مذکور ے رسد باوجود دعوے اسلام و گرفتارے خواص و عوام از ملازمان و رعایا با انواع رنج و عنا بسبب عدم وصول مشاهره پنج شش هزار روپیه بمصرف بجا آوردن مراسم دیوالی که از لیالے معینه هنود است هر سالے درج و تبرکش بمردم تقسیم مے شود و آن اینست که تماثیل مختلفهٔ الاوضاع والالوان بهایم و انسان مثل تهما وغیره از گل و شکر و انواع حلویات و برنجهاے شوے از دکانها بازار خریده برے اطفال همگرے فرستند و هولے خود برے کل نمنیاے ملاهے پسند از جمله واجبات است که بعمل آید و بقدر استطاعت زر وافرے بمصرف زنگ و رقص و انعام دریوض هزارے دفاحشے و دشنام نام بنام که هر یکے از عمده ها بمردم هزل و رذل میدهند داده آید و رینولاکه فقیر وارد مرشد آباد بود ختنان اولاد مبارک الدوله بعمل آمد دراعطاے خلاع بکبیران و زنهاے اقارب خواجه سرایان ملازم او و مادرش بیوبیگم وغیره سے و پنجهزار روپیه مصرف رسید و فریاد الجوع الجوع طلبداران سرانبلک سے کشید از انجمله فیل و علمت و پالکی و جیغه و سرپیچ مرصع مع پرستگلے و مالهٔ مروارید بسعادتمند خان ناظم محل بیوبیگم والده مبارک الدوله عنایت شد و کسی نفهمید که ناظر مذکور را درین خصوص چه دخل بود و کدام حسن خدمت بظهور رسانید که مستحق این همه عنایت گردید و ازین قبیل مصارف لایعنی بسیار است که نمی توان بشمار آورد گروهے چند از نوا سنجان و رقاصان بمواجب عظیمه ملازم اند و عزت و احترام شان بمرتبه که در سوانح ایام امراء و سلاطین برے علماء و افاضل انام مے نمودند و مبارک الدوله شاکر دا کثرے ازان جماعه درین روزها روشن خان پسر لیف خان قوال که زر عمده هاے جاه میر قاسم خان داروغهٔ ارباب طرب بود بمرشد آباد رسیده تبازگے استناد امارت مرتبت مذکور گردید و بدماهه گران و عنایت شمشیر خاصه و لاتے که ظاهرا خرید مبلغ خطیرے بود دو دوشاله هاے پوشاکے امراء دیگر بلبوسات خاصه اختصاص یافته نهایت معزز و مکرم و با نجباء و اقربا ے ناظم برابر بلکه مقدم است و بیوبیگم اگرچه از سلسلهٔ خوانندگان است اما بازنان نجیبه باوجود تمکنت و نشئه دولت بفروتنے و تواضع سلوک می نماید و قدر تجابت شناخته عزت و احترام بسیارے کند و صفت جود و قبیله پروریے دارد و با اقارب بلکه کسانے را که می شناسد خوش سلوکیها بتقدیم مے رساند و منی بیگم اگرچه از اتباع بیوبیگم و پروردهٔ پدر و مادر او و پدر بیوبیگم منی بیگم را بخدمت میر محمد جعفر خان رسانیده لیکن تقدم بمخدومے میرزا محمد جعفر خان بر بیوبیگم دارد زنے است بسیار با شعور اما مغرور و از نخوت بمعمور و در حمایت رفقاے خود و متوسلان صلب و مستقل مزاج کسے را که ملازم خود کند روا دارد بر طرف او نیست مگر جرم عظیمے از و سر زند و اوضاع او منتظم و بخشش هم بموقع چنانچه درهمین اوقات که فقیر وارد مرشد آباد بود شنید که کسے از نسوان تبعلیم یکے از دختران ملازمش بود شناوے دختر ش شروع گردید بهر قسم اسباب امانتش نموده شصت یا هشتاد اشرفے نقد رعایت نموده و همین قسم اعتبار علے خان خواجه سرا را از حضیض خاکسارے باوج رفعت شعارے رسانید و حکیم عسکرے را که طبیب خاصهٔ اوست نهایت رعایتها نموده از رجوع باغیار مستغنی و بے نیاز گردانید و ازین قبیل

هر که ملازم اوست گویا نسخهٔ کیمیا یافته و روے نیاز و احتیاج از ابواب لیمان زمان تافته است اگر اندک حسن خلق و تواضع میداشت و مدار المهام دانائی مے یافت و مشورهٔ او راه میرفت در لسنوان این زمان نظیر نداشت مظفر جنگ که ذکر احوال و القاب او در ضمن اجزا بسبب مقام اکثر گذشت اگرچه کمن سال و متجربه کار روزگار است اما مرد لیست بیباک و لاابالے در تقریر سخن لحاظ اطراف و جوانبش ندارد و اندیشهٔ صادق و کذب هم چندان نیست چند سال قبل ازین که نیابت خالصه و نظامت بنگاله با قتدار داشت میگویند که نهایت از عفاف محروم بود و نا قدر شناس ارباب عقل و علوم برائے خود بسیار مستبد و اوقات او هم نا منتظم اغلب اوقات بهبازے گنجفه و چوپڑ مشغوف و در مجالس به بسیار گوئی و قصه خوانی سلاطین کهن مشغول و با وضاع و معتقدات خود و ازان دیگر و به خود مرغب اولاد و پیران با وجود جاگیر سیر حاصل و غیره مداخل همیشه مقروض و مصروف ساختن عمارات هر چند ایام بسیار زیاده از قدر حاجت و کار موجود دارد دو خود مقروض است باز هم دست از اسراف نمے دارد و از هر که بقرض میگیرد یا بهر صورت که میسر آید در گرفتنش اندیشه ندارد و بهمین جهت بدنام و مورد ملام خواص و عوام است و اولادش حسب الارشاد پدر خود را از همه بهتر مے دانند و در ملاقات با بزرگان و ارباب خاندان عمده تواضع و فروتنے مرعی مے شمارند هر دو پسر بلند اختر باوجود قلت مقدور روز بروز مبتلا اند که حدے ندارد با آنکه زیاده از هفت نفر خدمتگار و چوبدار و مشعلچی و غیره علے التحقیق ندارند و در سواری زیاده از سے چهل کس همراه نمے دوند آنها هم از عدم وصول تنخواه با ناله و آه و گذرانند معهذا خود را هم اصف جاه دانسته سر تواضع و اخلاق برائے احدے فرو نمے آرند و در خانه کسے هر چند از اخلاص مغز باشد تنگ و عار و مے دانند و بنا بر قلت مقدور ملازمان مصاحب ندارند و رونق خانه بمجالس خود که مے خواهند هر گاه گاهان وارد شود دست از و برنمی دارند و تا دیر در اختلاط مهائے بارده کشاده جان او را برلب مے آرند با این حال نمی خواهند که کسے قهقه خود کشد یا لنوے ادب نه کرده نشیند بنابرین خلاف مصاحبان سفت هم سفر چرو آمد و رفت اغره در دولت خانه شان کمتر است برادرش محمد حسین خان از جمله یکتا ن و اخاصل و طبیب ماهر کامل است و پسرش که داماد مظفر جنگ و محمد زکے خان نام دارد جوان مهذب خوش خلق نیکو خلق است و قابل ملاقات و اختلاط ارباب عقل و هوش بنده علی خان پسر حکیم الممالک علی نقی خان که بسبب عدم مظفر جنگ و الحال بمصاهرت او منسوب اختصاص یافته اگرچه مزاج خوانان نباشد و ستان زیانه دارد و در شاهجهان آباد بهر سیده و در عین شباب وارد مرشد آباد گردیده اما خاصے از بعض محامد و مثل دیگر منتسبان بر خود مغرور نیست با مرد آدمیان الف و آمیزشے دارد و دیگر عمله و ارکان موافق مزاج آقا و از خدا ترسے و نام نیک طلبی بیگانه و ناآشنا۔

ذکر بعضے از مصطلحات و رسوم و عادات اصحاب انگلیشیه و ضوابط و قواعدے که در معاملات ملکی اختیار نموده از اوضاع حکام سابق اینجا تجاوز فرموده اند و وجوه و اسباب اختلالیکه در احوال خلق این دیار راه یافته اکثرے بفلاکت و هلاکت گرفتار گشته اند

کمپنی عبارت از جمعیت چند کس است لهذا در فرقهٔ سپاه هم عدد معین آنخاص را کمپنی مے گویند بیشتر صد نفر بر ق انداز را یک کمپنی و سردار همه آنها را صوبه دار مے گفتند الحال هفتاد و پنج نفر بر قنداز کمپنی است و سردار همه آنها صوبه دار و سردار یک ثلث آنرا جمعدار و سردار دوازده کس را حوالدار و نایک و سردارش کس را عملدار مے گویند و ده صوبه دار مع اتباع خود که جمع شوند یک پلٹن است و سردار هر ده صوبه دار و یک پلٹن را کپتان مے گویند و یک پلٹن کذائی با جمیع

سرداران و اتباع تا بیک کپتان مے باشند که اختیار بجائے و برطرفے و عزل سردار آنش و نصب دیگرے بجائے او و ترتیب آنها دادن تنخواه و کرتے و دستار و کمربند وغیره و اصلاح و خبرگیرے بندوق آنچه ذمه کپتان مذکور است و کپتان را در ریاست این یک پلٹن فوائد بسیار عائد مے شود گویا نمبر ۱ جاگیرے است رعایت هر کپتانیکه مرکوز خاطر سردار مے گردد او را صاحب پلٹن مے گرداند و الا در ماهه خودے یا بد و امیدوار بدست آمدن پلٹن مے باشد و در فرقهٔ سپاهیان ولایتی اگر از اذل و ارذل اند اول سولدا و بعد ازان که ترقے کند سارجن مے شود که بر سولدادان در تربیت و نگهبانے آنها حاکم است و در نجبا و اشراف اول درجهٔ نوکرے افسن است بکسر الف و فتح سین مهمله و سکون هر دو نون بعد ازان لفٹن بفتح لام و سکون فا و فتح تاے مشناتے فوقانے و نون اول و سکون نون ثانی بعد ازان کپتن بفتح کاف عربے و سکون باے فارسے و فتح تاے مشناتے فوقانے و سکون نون بعد ازان بجر است بکسر سه و سکون یاے مشناتے تحتانے و فتح جیم و سکون راے مهمله بعد ازان کرنل بفتح کاف عربے و سکون راے مهمله و فتح نون و سکون لام بعد ازان جنرل بفتح جیم عربے و سکون راے مهمله و فتح نون و سکون لام و بالاتر ازین مرتبه ریاست و نوکرے سپاهیان نیست و بجز نجبا و غیر سپاهیے که صاحب اختیار معاملات و رئیس و مطاع عیسائیان نام مدارج نوکرے آنها بقدر مفصل شنیده اند اما عموماً همه را کراسے مے گویند و کراسے بکاف عربے مکسور و راے مهمله با الف و نون مکسور و باے مشناتے تحتانے علامت تعدد است و نوکرهاے هر دو فرقه را رتبهٔ تقدم و تاخر باعتبار زمان نوکرے است که اول نوکر شده او در مرتبه بر همه تقدم دارد و بهر که آخر از همه نوکر گشته آو از همه کس در مرتبه موخر تر است و باقی همه بالنسبته از یکے مقدم و از دیگرے موخر اند و موخر مرتبه مقدم شدنے تواند رسید مگر ببدر رفتن سیکے ازین سلک خواه بمردن خواه باستعفاے نوکرے خواه به برطرف شدن بنابر جرمے تقصیرے و بجز دبیرون رفتن سیکے ازین سلک متاخرین مرتبه او را ترقے بلکه رحمدون سے و تلاش ارتبه که دارند میسر مے آید و اگر سه چار کس بیرون روند همان قدر مراتب متاخرین مے افزاید چنانچه ممکن است که یک افسٹ مدون آنکه تعین بیچ شود یک مرتبه بدرشدن چندکس بمرتبه کرنلے برسد و همین قسم در زمرهٔ کرنلان و کپتنی کما الحال نام دیوانی خاصه سرسه صوبهٔ اودیسه و بنگاله و حقیقتاً مالک و مسخر اکثر سواحل و بلاد هندوست عبارت از چند اکلیش مالدار مقتدر ولایت انگلنڈ دسکنهٔ لندن اند و شهر لندن دار السلطنته پادشاه انگلیشیه است اول آنها ساکنین لندن اند ان ارباب کونسل ولایت خود و پادشاه آنجا باهم اجتماع نموده بناے تجارت در مملکت هندوستان گذاشتند و سرشتهٔ تجارت مذکور سالها سال جارے و اولاد در اولاد آنها با دیگرے از مالداران هر که خواهد شریک جماعهٔ مذکور گشته کمپنی بود و هست تا این زمان که از عهد سراج الدوله بجنگ سه دارے و کارگزارے او و میر محمد جعفر خان و دولبهه رام مالک این بلاد گردیده بقبض دیگر حکام مغرور از حد در هندوستان مملکت ستان گشته بمرتبهٔ سروے کل ممالک هندوستان رسیده اند و پادشاه این جماعهٔ را باصطلاح خشان کنک بکاف عربے مکسور و سکون نون و کاف عجمے میگویند پادشاه این فرقه اگرچه نافذ الامر است اما بطور خودے بے مشورهٔ ارباب کونسل خود و اصحاب کونسل ولایت خود حکمے نمے کند و اگر کند امضاے نمے یابد ارباب کونسل او امرات آن دیار اند و اصحاب کونسل ولایت عبارت از چندکس اند که اهالے هر شهر و بلاد آن ولایت یک دو کس را از میان خود چیده آنها را عقل ناس و خیرخواه خود دیده زمام اختیار جمیع کارهاے خود بدست آنها سپرده بوکالت خود برگزیده اند و بدار السلطنته فرستاده متعهد مصارف آنها مے باشند تا هر کارے که در انجا روے نماید و پادشاه و امرا را ارادهٔ امرے از خاطر سر بزند که موجب رفاه و بهبود آنها و کل رعایا و عموم برایا باشد سنجیده و فهمیده قبول کنند و هر چه را آنها تعهد نمایند همه را

بلاد آن ولایت را بالطوع وغیبت قبول ومنظور باشد وهر چه دران کار دکار باشد وکلاے مذکور بنظور داشته آنها اطلاع داده آنها در سرانجامش بجان ودل کوشند وعذرے دران باب بزبان نیارند قواعد بحثی بسیار منقح وضوابط بسیار خوب اقرب بانتظام دارند امادر ولایت ودریخجا هم بامایک دیگر همان ضابطه است الحین تا حال برای مردم اینجا دردملک ایسے این بلاد انتفاع بضوابط وقواعد شنیده اینجا نموده انچه از مقتدیان وعملهٔ دست ایشان بخود اخذ کرده ودر کتابها درج فرموده اند همان قدر راقم وصواب سیدانند وکنه نباے قواعد مذکوره که برای چه کار مقرر گشته استکشاف واستفسار نمی نمایند یا فهمیده عمداً تجاهل میکنند وفائدهٔ این تجاهل ویا منکشف نیست خلاصه چون ابواب مصاحبت بامردم این ملک مسدود واز اختلاط اهالے این دیار نفوز اندطرفین راازاحوال یکدیگر اگاهے نیست اشخاص معدودے ازین ملک درخدمت رؤساے کمپنی وکوسلیه هاے اضلاع سته حاضر ومشیه اند وآنها نه ازان جمله مردم اند که اغراض خود کمیسو هاده دانچه رفاه مردم واستقامه وآبادے ملک عالم است ظاهر نمایند وباعموم مردم آدمے رفت صحبت واستماع مقالات وحکایات آنها اصحاب انگلیشیه الفیست تا ازین همه مردم بعض نیک طینتان دانا دل درانچه رفاه خلق خدا واوآبادے وآرام ملک ورعایا باشد بگوش هوش ارباب حل وعقد انگلیشیه رسانند فقیر درین مقام احوال حکام معدات بخارسابق ووجوه وجهات نباے ضوابط وقواعد که سروران عالیشان بر ضابطه وقاعده رابراے کدام فائده برآورده وعرض ازان چه بود ومتاخرین بانقلاب نیست ازان قواعد وضوابط چه خواسته واغراض باطلهٔ خود رابهمانه اجراے قواعد مذکوره درنظر هاے مردم چگونه آراسته اند بقدر مقدور وبتعرف خود ظاهر می نماید تا ذکیارا اطلاع تام برین مرام حاصل آید شاید باعانت وسعے صاحب توفیقے اکثر بلاها از سر خلق خدا برخاسته فساد ها باصلاح گراید وبندگان حضرت رب الارباب راستگارے از گرفتارے ها میسر آید وفقیر بمقتضاے حدیث شریف الدال علی الخیر کفاعله ماجوره مثاب باشد والله ولے التوفیق ٭

ذکر اسباب اختلالیکه موجب نظامے این ممالک ویرانی بلاد وخرابی عباد گردیده وانقلاب کارها وضوابط وقواعد که بیشتر چسان وبراے چه بوده والحال بچه رسیده سبب سبیل اجمال

بر شما سرارباب فطنت وذکا ظاهر وهویدا ست که بسبب تقسیم اقالیم هر قطعهٔ زمین را اثرے ست خاص که غیر آن نباید بلکه نباید بروضع وارض بلده جهات خفیه دیگر وقطعات زمین یک اقلیم اختلاف بسیار پیدا وآشکار ست که عاقل فطن را درین باب احتیاج به بیان نیست اگر چنان جمیع آراے وبلاد یکسان بودے اختلاف الوان اشخاص وثمار واشجار ومعادن ونباتات وحیوانات پدیدار نگشتے از جمله بلاد سنهلا قالیمی ست بسیع واوضاع درسوم مردم این دیار ومعاملات وضوابط وقواعد نظم ونسق این ممالک از ابتدا الی الآن صباینت تمام با اقالیم دیگر دارد وتا حکام بطور یکه مناسب اینجا است مسلوک ومعمول ندارند انتظام وآبادے ملک ورفاه واحاشیش خلق وامن وامان درین اماکن امکان ندارد وازین جهت که این اقلیم منسوب برحل ومشیش ستاره مذکور است اکثر مردم اینجا پست فطرت وضعیف العقول وکم طاقت وهمیشه مغلوب لشکر کشان دیار دیگر بوده اند اما هرگاه سلاطین بالبشان را تسلط برین ممالک میسر شده بعد زجر وقهر که لازم حرب وقتال وضبط وجدال ست اهالے اینجا را استمال نموده بجان ومال وعرض وناموس امان داده هر یکے را پیش خود بارے دادند وزرا وامراے مقتدر مختار در کارها کردند تا اعلے وادنے حضور پادشاه وامراء اتباع بار یافته هر کسے لیاقت بر کارے که درشت ظاهر سے کرد سروران صاحب گیاست وفراست قدر وپایهٔ هر یکے را شناخته امر یکه مناسب قدر

وطاقتش بود با و تفویض فرموده و خود بران ناظر بوده در انتظام امور امن و آرام عباد و بلاد و پرورش ارباب جزو و شعور کوشیدند
و لعبهٔ امتحان پایهٔ مردم بیک ذات کاردان بهر رتبه قدر و منزلتش بے افزودند و با عامهٔ رعایا و برآیا چون پدر مهربان شفیق و مخمور بودند
نمے گذاشتند که غبار ملالے بر دل یکے از بندگان خدا نشیند و بے آنکه با یکے الفت و با دیگرے کلفت باشد همه را بیک نظری دیدند
و تا عهد شاهجهان پادشاه کمال انتظام و امن و امان بود از عهد عالمگیر بنا بر شدت حرص و طمعی که داشت فساد با بهر رسید اما از
هوشیارے و شجاعت و نفاذ امرش خللی در ضوابط و قواعد و حفظ و اطمینان خلق از تعرض اقویا بے مفسده راه نیافت با زهم
نبا بر رفع بدنامے بیدینے خود که در عقیده داشتن پدر و کشتن برادران ظهور یافته بود ارباب عمائم را پیش آورده نوعے تسلط
داده بود که بالاتر ازان متصور نباشد تا مردم او را پادشاه دین دار اسلام پرور شمارند و بدین جهت ازان مفسدان مرا ے
چنان فتنه با بهر رسید که حدے ندارد و عالمے از شومے آن تبه کیشان عاجز و پریشان گردید و فساد با ے آنها تا حال
در طباع عوام اهل اسلام الی الآن جارے و سارے است و مجملی ازان در پایان دفتر اول که حامل احوال سلاطین ماضی است
تحریر یافته و در زمان فرخ سیر که هیچ و پوچ محض بود در زمن چند دیوان قطب الملک اقتدار یافته در امور سلطنت تصرف گشت
و عمله و ارکان سلطنت را مرا یه متصدیان قدیم عالمگیر ے از مرتبهٔ خود معزول و از کارگزاریها عاطل و ممنوع شدند اجارهٔ سرکارات
و پرگنات و حکمه ها ے خالصه و رشوت و استحصال مقاصد و مرام شروع گشته شیوع یافت و دون همتان آرام طلب بدست
آوردن نقد زر ے مخصص بعاجل مغتنم شمرده خلق خدا را رعایا ے بیچاره را بدست متعهدان و اجاره خواهان ظالم و بیران کار فرو گذاشتند
آماز نها و محدود و زیر و زبر جمع ها ے سنین و ویرانی ملک و بے آرامے خلق و نفرت رعایا از حکام زیاد پذیرفت تا آنکه قضا و صدارت
و عدالت هم بتعهد شاه و انکام سنین و عدالت بامره بر خاسته بهر وجهے که زر ے بدست آید و جهت اکثر طبقات امم و سرانیان
ارباب عمائم گردد و مدار سر انجامها فرقه رهمان قوت یافت چه در صورت زهد و صلاح و تقدائی در همنمائی مردم را فریب داد و پیال
و مال خلق خدا ببر با ے و متعهد و سائر الناس بمشابده احوال اینها قبح اعمال را بے اعتدالیه و بهر اس ارتکاب نموده اکتساب امر ا بیهیچ
و ندموم شمارند و از پهلوے اینها مفاسد بسیار ناشئے گشته در جهان و جهانیان جارے و سارے است و بمقتضاے دوره فلکی
مردم شوم طبع نادان بهر رسیده زمان دولت سلاطین عاقل بے شعور و امرا ے هیچمدان مغرور پیدا گشت و آفتاب عدل داد
مائل بزوال گردیده رفته رفته مغرب جهل و ستم و ظلم و طغیان عروب نموده بکار بجا ے نرسید که حالیا اصلاح آن متعسر یا متعذر
گشته و اکنون کل مملکت و زبان و خلق عالم بجان آمده اکثر ے از زندگے ناگوار و احوال این زمان مقابل زمان سابق گردیده
و نیا بتره و تار است و بنوعے که دانایان فرنگ را آهنگ تسخیر ممالک هند مصمم است و بر اکثر ے ازین بلاد تسلط دارند بسبب جنست
تمام از اوضاع و لایت خود شان بارسوم و عادات هندوستان بهر رسیده سروران آنها مے خواهند و بجد و جهدے که شده صورت
انتظام ملک و امن و آرام خلق روے نماید و نیا بر تنافر و تناکر انگلیشیه با مردم هند الف و آمیزش باهم که منشاے
اتفاق و وفاق و مصدر انتظام و التیام است میسر نے آید بلکه برعکس آن منصهٔ ظهور جلوه گر آمده روز بروز احوال مردم این بلاد
نهایت مختل و ویرانی ملک بمرتبه اتم و اکمل شده و ازین احوال بحیات چند است که انشا الله تعالے با جمال مذکور کرده آید اول
آنکه این جماعه را نهایت بیگانگت از رسوم و اوضاع این دیار و مباینت تام از ضوابط تحصیل خراج و قواعد بندوبست این قسم
ملک دارے و باج ستانے هست چه در ولایت ایشان زمیندار مالگزار کر خراج سلطانے سال بسال عائد سرکار پادشاهے
نماید - علقاً وجود زمیندار باج و خراج زراعات و زمین صوبه دارے و فوجدارے و خالصه و جاگیرات در ممالک اینها مروج نیست

اسچہ فقیر از دانایان این جماعۂ شنیدہ و بہ ثبوت رسیدہ ازغرت و دریچہ ہاے بیوت و ظروف و اواے نقرہ و طلا و غیرہ
احباس بطور محصول چیزے مے گیرند و بالجملہ در ملوفۂ ملازمان و امرا و رتق و فتق مہمات روشے غیر رویۂ این دیار دارد در جزیۂ او سزاے
تقصیرات نیز اختلاف بسیار است بعضے جرایم ہم غیر آنست کہ دریجا جریمہ دانند و بر سے از تقصیرات است کہ در نجا سہل و انجا
عظیم شمارند و کذا بالعکس و لہذا امور ندکہ در انجا ضرور و رائج گشتہ و در نجا کسی گاہی ندیدہ و نشنیدہ مثل شمار مردم ہر بلدے از بلاد جمیع و خرج آنہا کہ چہ قدر بہم رسیدہ
و چہ قدر مردند و طفلان چند اند و بیران چند علی ہذا القیاس و را کثر امور بلکہ جمیع ضوابط و رسوم فرق بسیار کہ حصر آن متعذر و خلق این دیار دایان صورت
بر آمدن بلکہ شنیدن آن از ضلع و عادات نامحکم و دستور است و انگلیشیہ چون معتاد بآن امور ندا کثر آن را ضایع و در نجا خواستہ و رواج یافتنش را
آسان مے شمارند دوم آنکہ اکثر ضوابط را کہ اخذ نموده و در دفاتر خود ثبت فرموده اند لم وجہات آن از مردم خود غرض غیر متدین
شنیدہ اند و آنہا باظہار کفایت اند لیشے خود و خوشنود نمودن صاحبان انگلیشیہ در ہر ضابطہ و قاعدۂ حصول مبلغی فاسد نموده
چنان خاطر نشان نموده اند کہ گمان شود کہ ایجاد این قاعدہ برائے ہمین تحصیل چند فلوس و غرضے غیر ازین منظور نبود و حق آنکہ
از چند مدت کہ ابتداے آن عہد فرخ سیر است از ضوابط مقررہ مردم شوم طمع را ہمین غرض مانده پیرو بس این جماعۂ کہ تلمذ و ارد
و از ہیچ سو خبرے نداشتند اظہار مردم پیش آمده را صدق محض پنداشتہ ہمان قسم العمل مے آرند بلکہ بمقتضاے ہوش و
فطانتے کہ دارند بعض ضوابط را بسیار کریہ شمرده موقوف نموده اند چنانچہ در ابتداے احکام اسلام رواج زناے خواجش و اشتغال
مردان باین عمل نمی خواستند مخصوص در شب جمعہ کہ از لیاے معتبرہ است رواداشتہ بودہ اند کہ احدے مباشر فحش و زنا
گردد و قتل و سیاست توے در بارہ مجانزیدہ بدون طریقہ شرع شریف روا نمی داشتند لہذا تنبیہ بالمال کہ طاعان بے مقدور
را ہم بامرگ و آفت عظیم یکسان مے دانند مقرر نموده برائے این امر دارو غہ قرار داده بودند کہ ہر گاہ چنین زنے ظاہر و
اشکار اشود و مباشر فسق و فجور گردد از روے جبر گران و اگر تسبب جمعہ مرتکب افعال قبیحہ گردد گران تر از وجہ سائر لیاے بگیرد و نقارۂ
و سرناے نوازان را ہم تلاع قرباں ہمین شخص معین مقرر نموده بودند کہ بے اذن و اطلاع او در جاے ننوازند و جزا و سزاے
تقصیرات ترقۂ مذکورہ و محاکمہ و الفصال دعاوے و منازعاتے کہ اینہا را باہم گر باشد عہدۂ ہمان شخص بود و درین ہم مصلحتی بود
کہ ہر کسے در شادیہا بقدر لیاقت و طاقت خود اسباب نقارہ خانہ فیصلہ و از لہو سے و تنکلف نے ملاے اسراف مبتلا گشتہ
با اعیان و اشراف ہمسرے بلکہ برترے نجوید و از مدتے چند چنانچہ مذکور شد شوم طمعان بے ایمان بہم رسیده و از غرض
اصلے چشم پوشیده و فقط تحصیل مبلغی ماہیانہ رکابت منظور داشتہ این کار را ہم دیہے از وجوہ تحصیل گردانیدند و
اصحاب انگلیشیہ بدنات و رکابت این عمل پے برده بالمرہ موقوف و ممنوع فرموده اند و ازین جہل است احوال جمیع ضوابط
اگر انگلیشیان کہ جماعۂ خرد مند و از تعصب بیگانہ اند بر قبایح مروجہ در قالب ضوابط و قواعد مطلع شوند چہ عجب کہ باصلاح آن التفات
بکوشند فقیر بالفعل آنچہ متذکر و جوہ بعضے ازاں قواعد و ضوابط است مے گذارد تا ارباب ہوش را موجب تیقظ و آگاہی خود
و قاضی برائے اجراے احکام شرعے مقرر او دکہ سبب حیف و میل بر آہر کہ ہر امرے از امور شرعیہ استحقاق یافتہ باشد
بعمل آرد و از سہ کار بادشاہ مشاہرہ و جاگیر بقدر معاش خود بفراغت یافتہ مجال آن نداشت کہ دامے و درمے بطور رشوت
از کسے تواند گرفت و اگر احیاناً ظاہر شد کہ یکے ازین جماعۂ مرتکب این شناعت گشتہ مورد غضب سلطانے و ننگ اسلام
و مسلمانے گردیده مطعون طوائف امم و مبتلاے غصہ و غم ہمیشہ ازاں کار محروم و در دنیا و عقبے ملوم و مذموم میماند و اکنون
از مدتے الی الآن اصطلاح میران در قضا مقرر گشتہ اجارہ و استجارۂ آن العمل مے آید و رسومے کہ در ہیچ مذہب و ملت

[illegible] سنن حدیث نزدیک و شیوع یافته عوام مسلمانان [illegible] بجهت وجوه مختلفه قضاة بی ایمان که معتقد مسلمانان خود عداوت اسلام و مسلمین چه [illegible] بهم بین [illegible] مانند بجاسے [illegible] ظلم نمایان و آشکارا سے نمایند و بسعے و اهتمام آن بے دینان [illegible] حال آن جرعات عصاف نصاف از جمله معتقدات عوام اهل اسلام چنان گردیده که آنها را برگردانیدن ازان احقاق از جمله محالات معتقدات گشته گویا در باره این بدبختان هست آنه کریمه ربنا ارنا الذین اضلانا من الجن والانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین از جمله وجهات محتمله مستبعده بدبختان مذکور سے این ست که اگر کسے از غربا سے مسلمانان بمیرد تا نائب قاضی مرحوم بمین [illegible] که قاضی مقرر کرده رسانه ماعتقاد آن بیچارگان علم معتقد ایمان بے ایمان روح آن میت از خانه اش بیرون نمی رود تا آن شخص مناسب تفویض [illegible] و وجه مذکور بر ساند مع عیال و اتباع چنان نجس و ناپاک است که اقوام او با او آب و طعام سے خورند و او را آب و آتش سے دهند تا ناچار گشته بدزدے و قطاع الطریقے یا فرض و دام یا بیع ملوکات وجه مذکور بقضاة رسانده خود را ازان ملیه بخلاصد و همین صورت است در ختنه گیران نکاح دختران که بحد بلوغ رسیده سالها محروم و ممنوع ازان نعمت عظمی میمانند و سبب سے برائے سوم شادے و اول ازان وجه تذرانه قاضی اگرچه عمر بالغ گردد بهم برسانند لعل آوردن کارهائے مذکور از محدثات است و بسبب همین بدعت اکثرے را مدت اعمار بسر آمد و ختنه و نکاح میسر نگشت [illegible] را که تلعین و الصاے آنها نه پذیرفته سرور کائنات اسلام امد در سر معامله را بقیاسے رجوع آرند بنا بر هائے رسوم خود را ظاهر و باطل را حق میکرداند و این قبیل مطالب بسیار دارند که ذکر آن تطویل بلاطائل است ++

الصفحه دوم دیگر صدر هائے هر صوبه و سرکارات

رائے امتحان منصفات و تحقیق احوال ارباب استحقاق و املاک و ابایه مقرر نموده اند قاضی جاهل از شرائع و مناهج اسلام خود را بصورت انا فضل علماء زمانه مجروح و مرتضا جانے تکبیر و دراز دعوائے دین و ایمان و یقین بدار جزا و آخرت بے بهره نباشد نیز برائے گرفتن ارشوه سے اطلاق که مجبوره ناهل استحقاق مرحمت سے شد غیر مستحق خود را در زمره مستحقین منسلک نگرداند و بکسانے که مرحمت شده عیال منقلب ملک دیگر دیار از ورثه او نمانده بحق دعه مالک متصرف ارائے ندکوره نشوند یا بعض ارائے عهده گردد من غیر الصدر در تحت نعمات املاک خود استعمال ندهد مثل این خداع و تلبیسات اعمال نیارند انحال کار صدارت را بجائے که ملیه بدان رسانند و اتمام آن چنانچه بظهور الله بیگ لاری سپهسالار و گمان نموده خون هزاران کس از راه انبوه کین بے اندیشه [illegible] و ظلم و جور و مظالم عالمے بر دوش خود برداشته مستحق لعنت الناس اجمعین و واقع سزاے ناری گردید بعد شکایت ائمه دوران و اطلاع بر ظلمائیکه در پرده نام صدارت بعمل سے آمد احوال قبیحه سابق و ملاحق که نامه انها بر زبان خامه و قائع نگار گذشت به پسندیده فلیل وجه رسوم مبلغه از ایام سلاطین معدلت آئین و نائبان صاحب دل دین مبین بود مقرر داشته بهنجار این بدبخت سنگدل افزوده وجه مرسومات صدارت را که کمابیش صد و چند روپیه بود بے پنجاه و پیسه رسانیده صور از شکسته حالان بیدل رائے بنود و بر بن هم سے افزود معاف و متوقوف گردانیدند بعد لعنت بے فضل خود نمایند که گوشزد دیگر سروران مقدر بلنه جمیع معاملات و ضوابط پے پژوهند و هفته دو بار یا یکبار بر سبیل استصلاح احوال عباد سنه یگان ساعتے یا دو ساعت مقرر کرده بداد رسے بر گونه مظلومان بپردازند تا تلف خدا و هر فرقه که فرقه ها که بانواع محن و بلایا مبتلا گشته فریاد رسے غیر از خدا ندارند از مصائب بے منتها رهائے

[illegible] بیگار رسے یابند قدوعونک یا ارحم الراحمین ونقول اللھم آمین دارونہ ہاے عدالت وعملہ آن برآں این کار قرار یافتہ بودند
ہر سہ یکے از مجزہ زیر دستان را مجالی وصول بحضور امرا و سلاطین ہر وقت متعذر بودہ دارونہ وارباب عدالت بعد تعیین یکشنبہ
رجاگیرات لائق بحال ومعاش آنہا مقرر مے شدند تا در جاے معین ۸ از اول روز قریب یک ثلث آن نشستہ گوش بر آواز مظلومان
باشند ہر کہ حاضر آید واز رسے شکایتے نماید اگر مدعے علیہ ہر دو شخص و علیہ باشتن او دران مکان مناسب لائق قدر او نسبت و میل
او را دادہ خود را بطلبیدہ اظہار طرفین تبادل و امعان نظر شنوند اگر امر سہل باشد بمصالحہ و رضاے طرفین انفصال دہند
۱۰ اگر امر عظیم است از گواہ وضمن و وجوہ دیگر کہ در تحقیقات باید خوب تفحص نمایند و ہر ہفتہ دو بار کہ اکثر سلاطین مخصوص ہمین عدالت
داشتند عملۂ عدالت مدعی و مدعے علیہ را مع گواہان وصورت حال تحقیقے کہ آنہا نمودہ اند در حضور پادشاہ یا ناظم صوبہ یا امراے دربار
ہر سرکارے کہ قضیہ آنجاست حاضر آرند واحوال التماس نمایند تا سلاطین وامرا خود آن را از علماے علیہ دریافتہ آنچہ حق وقواعد
دانند انفصال نمایند اگر در ان مجالس متفقہ واصلاس دیگرے کردند وبطوریکہ در خواطر بادشاہ وامراے گذشت تحقیقات
نمودہ بعد تیقن حقیت انفصال میدادند الحال عدالت وجہ عمدہ برآں جلب منافع گردید ہر دم آرزوے خدمت مذکورے نمایند
بلکہ پیشکشہا دادہ ووسیلہ ہا برانگیختہ مے ستانند وحاکم را یا کسے کہ رعایتے منظور باشد این کار باو عنایت مے کند چند روز
قبل ازین در ماہ دارونہ داتباع او وعملۂ عدالت از جائداد وتحصیل آن بود وصاحب خدمت وعملۂ مفلوک اوقات بمعدودے ایام
بکام خود رسیدہ زرہاے خطیرے اندوختند وکسے نمی پرسید کہ در عدالت وجہ تحصیلات زرہا چیست بیشتر مردم باین
ودیانت جرأت بقبول این کار کمتر مے نمودند کہ چون حق الناس است مبادا پیش خدا مشغول الذمہ گردند وامرا وسلاطین
بہ تجسس تمام متدینین را ہر سانیدہ کسانے را کہ خداترس وصالح حق شناس میدانستند ہمین کار بمباحث وابرام مے گماشتند
وزیادہ تر از جمیع امور درین باب موکد بودہ مے گذاشتند کہ ائتلاف حقے بعمل آید وبر کسے از کسے ظلمی رود ودر ہر کارے
متدین ہوشیار را کارگزارے سپردہ انسداد طرق رشوت وارتشا منظور داشتند وکسے را مرتشے گفتن بدتر از خوش
بودن بفہمیدن این تقیدات وتربیت مردم نیک خصلت بہرسیدہ مرتشے بودن از مہائب عظیمہ بلکہ قریب بکفر میدانستند الحال
از جملہ صفات حمیدہ وعمدہ ترین کار دانیہا گردیدہ بعض حکام واتباع جویاے این قسم مردم اند وہمین ہا را کارگزار ہوشیار
میدانند فاعتبروا یا اولی الابصار ورسائی غربا تا پیادشاہ چنان آسان بود کہ بآن ہمہ اہتمام وتاکیدات اگر احیانا کسے
ستمی میرفت مظلوم از دو ماہہ سہ ماہہ راہ خود را پیادشاہ رسانیدہ وادراک حضور واظہار احوال خود نمودہ ہرچند ضعف انسانی
مے بود استرداد حق خود از اقویاے مے نمود الحال کہ اعاظم مردم را رسائی بگوش زنرو انگلیشیان تعبۂ نیست وارباب انگلیشیہ ملاقات
با مردم این دیار کمتر مے کنند واگر یک دو بار دیدن مفتدران کسے را احیانا بر وسیلہ وسببی میسر آید چون التفاتے
باستماع احوال خلق این دیار بنا بر اشتغال بامور عظیمہ ندارند وعملۂ آن قسم کہ ورود وصول احدے از ستم رسیدگان تا
بصاحبان اقتدار بنا بر کشف استار خود سے خواہند باید دید کہ کار خلق بیچارۂ این دیار تا کجا کشیدہ وبچہ مدعا خواہد انجامید
شاید باحوال مردم این ممالک کہ ہمہ رعایاے ایشان در حق تعالے این جماعہ را حاکم وما لک گردانیدہ پروختن وکار انہا
ساختن امر عظیم مے شمارند وبر عملہ کہ مقرر نمودہ اند اعتماد دارند حال آنکہ حکام را ازین عظیم تر امرے نیست وگفتہ اند بیت

بدیوان مینداز فریاد او ✤ کہ شاید زدیوان بود داد او ✤ الحمد للہ کہ در اواخر سال نود وپنجم از مائہ دوازدہم ہجرے دارونگی
عدالت و فوجدارے از دست ہندیان برآمدہ اصحاب انگلیشیہ باین کار مامور شدہ نے الجملہ تخفیفے در اضرار آزار خلق ہا این دیار

میسر آمده اما چون عمله و اتباع اصحاب مذکور همان قسم اشخاص مردم آزار و زمام مهام امام بوسیله نیابت و نسبت ارباب حکام در دست داوند و صاحبان مامور رسیدن بجمیع امور بنا بر وجوه چند نمی توانند همه زهم آنها که بهان آتش دهکاسه است اللهم اجعل لعبادک المضطرین فرجا و مخرجا محتسب برای تحقیق سنگ وزان دبراورون غبن و خیانات کیال و نزاز و تعیین نرخ نلات و اجناس دیگر مقرر بود تا مرخما معین و حاجت بمباحثه و تکرار در بیع و شرا نباشد و فروشندگان در خرید و فروش اصفیا غبن ننمایند و تادیب و گوشمال میاکان نیز تعلق بمحتسب داشت تا مردم در بازارها مست و لایعقل نگردند و هر زه درایان یاوه گو مترددین بازارها ایمنان در شت و حرکات زشت نرسانند و زنهای عفیفه در عبور و مرور کوچه و بازار که ضرور می شود از دست و زبان و صدا و نوای سفلگان در امن و امان برده بجان نیایند اکنون مرسومیکه درین خصوص معمول و معلوم است مع شئی زائد مے گردد در یک شهر بلکه در یک بازار نرخ یک جنس یکسان نباشد دکانان و چندقدم راه اختلاف بسیار دارد [illegible] هذا اللباس از همه کس مرتفع لعدم [illegible] بازارها نمیشود [illegible] یعنے [illegible] و ما نجمله بازاریان اصحاب اقتدار ما غماد اتفاق بهمدیگر و حمایت اولیاے نعمت خود که [illegible] در کوچه و بازار سر راه داده و سر در دستار و بر دوش یعنے آلود هم ستان تنگ ظرف کرده [illegible] و یا [illegible] تا مساعدت نمودن بحاجت خود ستمال [illegible] است که [illegible]

صورت رفعه عالمگیر

فرزندزاده محمد معز الدین سفارش فلان وقایع نگار نوشته چیزے برائے او تجویز و او را ازان کار تغییر باید نمود که این

قائع نگار وقائع نگار نماند بعیت چون فرصت آمد بنویسنده مضمون صحت جواب از دل بسوے دیده مشتاقان بعبارتین نوشته بود +

الیضاً صورت رقعه

فرزندان که مزاج شناس مے باشند سفارش وفائع نگاران واشال آنها نمے کنند حسب الالتماس رعایتے باو بعمل آمد اما از ان کار تعمیر شده آینده از کتاب چنین امور نباید نمود القصه چون در ملک داری اهم امور اطلاع بر احوال بلاد وعباد است وغرض از ان آرام وآسایش خلق خدا که او تعالے سلاطین وحکام را براے انها مقرر فرموده ونظام مرام انهارا بدست آنها سپرده وسرمایه آبادے وانتظام ملک همین است لهذا چار کس بهمین یک کار معین مے شدند وقائع نگار وسوانح نگار وخفیه نویس وبرکاره تا اگر سیکے دوے ببارے غرضے وراز اقوام اهمال ورزیدے نمایند ودوسه کس دیگر براستی ودرستی ارقام واظهار خواهند نمود ودر صورت اختلاف اخبار بعد تحقیق اقوال مختلفه هر که قصور بسزا وجزا رسیده وانمنصب خود معزول وازآبرو وعزت محروم ومنوع مے گشت الحال درعلاوه سوانح نگاران مے شنیدند که در قصبه دوبات پرگنه مدن داران وعمال وجمیع کارکنان وگماشتگان بعضے مقتدیان وقلابان خود بالبعوث ملازمان حکام ساخته انواع ظلم وفساد در بلاد وعباد مے نمایند واحدے بازپرس ما نمے نماید تا بخواجه وخزانچی رسد باید دید که ما این حال احوال ملک داری ورعیت پروری از کجا بکجا رسیده فوجداران تالے مقتدیان ظالم وانجمن اعاظم وبعضے از انها اعانت کردن رباستے سلاطین وجوانمردے وجانفشانے بر صوبه داران ظالم تفوق جسته کارباے عمده را تنها بے جان بسر انجام مے دادند که موجب حیرت همگنان ومورد عنایات بے نهایت حضرت سلطان مے شدند ایضاً صوبه بدر بعضے دیگر سته زمینداران منصب آنجا معین ومقرر مے شدند بعضے از انها هزارے منصب ذات وچهار صد سوار بعضے هزار وپانصدی وبعضے هزار وپانصدی وچهار صدی وبعضے سه هزاری دو هزار وپانصدی وبعضے سه هزاری چار هزاری سه هزاری منصبهاے دیگر وسوارال لقد لیاقت او وحاجت کار سرکار یا جاه وحشم وتقاره وعلم در جاے یا معین که فوجدار نشین آن صوبه بود هر یکے مے نشست وعمله وارکان بادشاهے مثل منصبداران وبخشے آنها سوانح نگار وخفیه نویس وبرکاره وقاسته ومنشی صدر ومحتسب ودیوان بادشاهے ودارونه کچهرے حتے مرده وپیاده هاے بادشاهے او در حد آنجا هم ملازم بادشاه وهر یکے برکار خود در انجا معین وبکار بادشاهے سرگرم بسے از زمینداران متعدد ومتمول که ادنے نوکر بادشاه را بطرف از کار او معزول تواند نمود در مقدمات مالے وخالصه عمل دیوانے تابع دیوان بادشاهے ومنصبداران وبخشے آنها در کار لشکر کشے وتادیب وتنبیه مفسدان تابع فرمان فوجدار کل فوجدار آن بود که هر جا زمین دار صاحب الوس وجمعیت باشد از احوال او خبردار بوده نگذارد که فوج نگهدار دیا آلات حرب مثل بندوق وجزائر وتوپ وتیر وکمان فراهم آرد یا قلعه برائے خود احداث یا قلاع شکسته را مرمت نماید واگر احیاناً غفلت یا انقلابات امور مذکوره براے زمیندارے میسر آمده باشد اسباب مذکوره را ازو بازستاند وفرمان برطرفے نوج دهد اگر اطاعت نموده فرمان پذیرفت زمیندار را آنجاے او وحالش نگهدارد والا علے الفور برسرش تاخته گوشمال بوا بجے دهد وقلاع او را مسمار نماید وخیال سعے بلیغے کار برد که متمرد را طاقت مقاومت نماند ومصمال وسلاسته گردد وعلاوه اطاعت در گوش غاشیه انقیاد بر دوش کند وچوئے نگهدار وکه باز مجال سرتابے وگردن کشے او را نماند واگر مکرر امریه تردد سے همین قسم کشته بالعمل آمده باشد ازان مکان

از اجناف نمود و سبب حکومت ریاد اورا در ملک جای ندید و نگهدار دکه دخل و تصرف نماید و اگر دست آید مفید و مسلسل و حضور نرسد باهمان جا نگهدارد تا هر حکمی در باره او رسد مطابق آن عمل آرد. نیز خبردار باشد مبادا میدارا ن سقدر مفسد خللی در جاگیرات ریزه جاگیرداران و ارباب املاک و آلتمغانه اند انگلند و نیز قطاع الطریقان و غارتگران در هیچ جایی و مکانی نتوانند نمود و هر جا نشان آنها یابد بقلع و قمع آنها پردازد **خلاصه** هر جا مفسدی باشد ریشهٔ حیات اقتدار او را از بیخ و بن برکند و اگر احیاناً ازان میان جان کسی برسد خواست که مفسدان اطراف و [illegible] جمعیت [illegible] و ملک فوجدار [illegible] عهدهٔ نداکرسی برآمدن و شکار بود فوجداران دیگر حسب الاطلاع او بسبب نکت و رنگ کار پادشاهی دانسته با او سے پیوستند و با تفاق هم گوشمال آن مفسد تیز چنگ بجنگ و جدال و حرب و قتال نزدیک روسے داد بعمل سے آورند و هیچ یک از مفسدان را مجال نبود که در خالصهٔ پادشاهی یا جاگیرات و املاک و آلتمغاے مردم یا مدد سے تعرض تواند کشید یا دست تاجرے را تواند رسخانید از محل و الحکومه فوجداران صوبه ها سے دیگر خود فقیر را چه دخل ان اطلاع نیست نام بعضے محالات مستغرق یاد است و در ذکر آن چندان فائده نیست اما سامے محالات فوجداری شهر برنگاله و عظیم آباد که مدها درین ممالک سپری برده و نشو و نما درین جا یافته ناخوشان و حکام این دیار قرار تے خود هم حکومت یاد داشته ایم بنابرین خوب معلوم است و ذکرش هم درضمن احوال اینجا مناسب بود و بنابر سے علی هذا سر مان قلم وقایع نگار داده سخن آمد هر هشت سرکار صوبهٔ عظیم آباد که بغایت سرکار شاه آباد و رهتاس و بهار و مونگیر و جنیارن و سارن و ترهت و حاجی پور سے شود فوجداری شبن بوده که با پانصد و هفت صد سوار و یا هزار دو هزار و گاه زیاده تر پیادگان فوجداران اینجا مع عمله و فعله پادشاهی بودند چنانچه مذکور شد می بودند و این همه مردم اعوان پادشاهی و ملازم سلطانی بوده اند که اگر امور عظیمه روسے میداد نواب خود گذاشته پیش ناظم صوبهٔ مذکور جمع سے آمدند بلکه در حوادث بسیار عظیمه اطمان دوسته صوبه که باهم اتصال و قرب جوار داشته اند جمع فوجداران آنجا جمع شده مدارک آن سنے نمودند بدون آن که حکم رسد و اگر ازین هم عظیم تر امرے روی میداد پادشاه که بر جمیع اخبار هر جا هر روز مطلع سے شد بعضے از امراے عظام بادشاه زاده ها سے عالی مقام را با فوجها سے گران و سپاه فراوان به تدارکش سے فرستاد و با اینها احکام یادداشتے و حفاظت ملک و حدود و شش سے نگاشت و اینها بنحویکه صلاح و مشورت میدانستند بعمل سے آوردند و مانده در مخالفتهاے برکارها سے سرکار تا نفس در بدن داشتند قاصر نبوده اند ملک حلالے و مردے سے دانند و اگر از کسے قصورے سے رفت مورد غضب سلطانے گشته انواع مذلتها و خوارے سے کشید و انچه سے دید از دست خود سے دید و صوبهٔ بنگاله هم انچه معلوم است شاید و محال فوجداری شبن دانست باین تفصیل اسلام آباد چنگا تور و سلهٹ و رنگپور و راجمحل و قلعهٔ جلال گڈه پورنیه و راج محل اکبرنگر و راج شاهے و برد وان و میدنے پور و بخش بندر هوگلے و محالات مذکوره فوجداران پادشاهے و در جهانگیر نگر ڈاکهه ناظم مع عمله و فعلهٔ سلطانے مذکور شد بکارهاے مرقومه مشغول و مجتمع سے و انهمام اینها رعایا و برایا بکام و آرام و کل ممالک در کمال انتظام بود و خلق خدا از عواطف و اشفاق پادشاه راضے و خوشنود و دعاگوے بقاے

عمر و دولت و ثنا خوان لطف و مرحمت او بوده دوستان او را دوست و دشمنان او را بسمن خود سمی در رفاه و بقای خود را در بقای سلطنت او دانسته بدستیاری و زبان و قلب و جان انصار و اعوان بادشاه و ارکان دولتش بوده و باین سبب ملک آباد ان و عموم خلائق شگفته خاطر خندان در دولت کشاده و اسباب اقبال مهیا و آماده صغیر و کبیر را سهر روز بکام و دهر بتسب می عشرت بیجام معنی سروری و جهانداری ظاهر و عیان و حقیقت ریاست و بزرگواری آشکار و نمایان بود از مدت شصت سال که سلطنت سستی پذیرفت و پادشاهان کم جرأت و امرای نمک بحرام بعرصه آمدند اظم هر جا منزله پادشاه آنجا گشت اما بتتبع ضوابط پادشاهی آنها هم بدستور سلطنت بهاشر انتظام ممالک محروسه خود بوده بنحوی نمیگذرانیدند که باز هم اکثر خلق خدا را راحتی و کمتر کسان را آفتی عارض بود تا آنکه برین سه صوبه بمهابت خنگ تسلط یافته متمکن گشت چون او اقربا و رفقای بسیار داشت و اکثر ازانها هوشیار و صاحب اقتدار و قطرے از اقطار این ملک مدار المهام و مختار بوده اند و خود هم در کمال دانائی و شجاعت و صاحب فوج و فهم و فراست بود با مردم در کمال اخلاق سلوک میکرد و با زمینداران که اخلاص و اطاعت آنها مکرر مشاهده گشته بود سلوک فرزندانه مے نمود هر یکے از اتباع او بمنزله موجداران و امرش را مطیع و منقاد بوده غفلت و عطلت روا نمی داشت و بر احوال سکنهٔ این ممالک نهایت اشفاق و عطوفت مے فرمود و مهابت خنگ و قبل از و شجاع الدوله و سلاطین سابق بمقتضائے ریاست تعصب مذهب نکشیده و همه را خلق خدا دیده هنود و غیره مخالفین مذهب را لقدر لیاقت کار اقتدار و اختیار میدادند چنانچه متصدیان و غیرانها هفت هزارے و ناظمان صوبه و سالار فوج و مصادر امور عظیمه مے بودند و همه کس از دولت آنها بهره برداشته در کنف عواطف و تربیت شان مے آسودند و فی الحقیقه بادشاه و هر که در مرتبهٔ او باشد در دنیا ظل الله است باید تخلق باخلاق او باشد چنانچه او تعالے سائر بندگان خود را با اختلاف ادیان و مذاهب و خوے خدائی و نافرمان بردار مے پرورد سلاطین و حکام هم همچنین بوده پیروے متعصبان نگردیده و زمانهاے تحصیل ایجاد همین جا مصروف مے رسیدند این سبها ملک آباد ان و مردم برفاه همه دولت خواه او بودند و تا زمان دولتش آسودند و فارغ البال زندگے مے نمودند مگر طبیلے از جور بعض زمینداران مفسد عظیم آباد مثل بجو بمپوریه ها و امثال آنها متمادے و متضرر مے شدند یا زهم نمیت بود تا آنکه مهابت خنگ درگذشت و سه پسر برادرزاده اے او قبل از و درگذشتند و سراج الدوله مغفور و میر محمد جعفر خان از دین خود دور و اتباع او بهم رسیدند و جمیع ضوابط عدل و داد بر باد رفت و الحال که اصحاب انگلیسیه باستماع نام فوجدارے و دریافت آنکه در زمان سلاطین معدلت آئین بود زمانهاے خطیر بر اے عمله این کار از سرکار خود بخشیده و در تعلم و ممالک محروسه خود مقرر گردانیده اند نے فائده محض بلکه موجب از دیاد ظلم و تصدیعات بر سائر عباد عموماً و خصوصاً بر ساکنان بلاد عمده و قصبات مشهوره که دار الحکومه فوجداران است گردیده آه و فغان مظلومان در همین اندک زمان بآسمان رسیده کار یکه مے باید مطلقاً از دست اینها برنمے آید زمینداران عمده در جاهاے خود چون الحال مختار و مدار المهام جمیع امور و اندکے مورد الطاف اصحاب انگلبنیه برخلاف ضوابط و دستور ایام سابق اند باهر که هرچه میخواهند مے کنند و از قتل و غارت زیر دستان خود را معاف نمے دارند فوجدار را مجال نیست که با آنها ستیز د و بر آنها حکمے فرماید یا دستم رسیدگان ازان مفسدان ستاند یا استرداد مال کسے را که برده اند از دست آنها نماید و اگر گاهے جائے دست نشان رسید و چیزے که از کسے برده اند مسترد گردید خود متصرف گشته تا صدق مثنوے مشهور شیخ سعدے رحمه الله میگردد مثنوے شنیدم که سفندے لنبه گے + رها نید از دهان و دست گرگے + شبانگه کارد بر حلقش بمالید + روان گوسفندان ازوی نبالید +

که از چنگال کرگدم در ربودے ✦ چو دیدم عافیت خود گرگ بودے ✦ فوجداری اینها منحصر است بر اشخاص بلاد انگلنه مشهوره که الحال فوجدار نشین گردیده بامردم آنجا بهر حیله و اتهام میکوشند و شهامنوده چند فلوس حرام جمع مے نمایند اندیشه باز پرس مطلقاً ندارند چه وسیله و وسائط مستحکم پیش رئیس الرئیس خود دارند و اصحاب انگلیشیه را خود مے شناسند که التفاتے بحال هندیان ندارند و درین کار ندارند و نه هندیان را باگورنر جنرل بهادر و انگلیشیان مقتدر راه ملاقات و مجال مکالمه و عرض حاجات است ازاین مهم بجمعیت خاطر هر قدر که توانند و بهر حیله که دانند خلق خدا را مبر سنجانند بهین قدر کار کرا از قبل ازین زمان در هر شهرے ادنی کوتوالے بآن مامور بوده بخوبے و نصفت تمشیت داده نیک نام مے زیست موجداران بانام و نشان که کلاه نخوت شان بآسمان میسا خلقے را پامال انواع ایذا و اضرار خود را مدنام در سواسے کوچه و بازار ساخته اند ظاهر اکاریکه از طرف کمپنی کلکته و از پیشگاه گورنر جنرل بهادر مامور شده بهین دو سه کار است که در بلاد مشهوره و قلمرو کمپنی قطاع الطریق و رهزنان و غارتگران راه نیابند و مبادا ازین عمل سر کرده دادو ارلبسه ارسانند و در مفصل هم احدے بقتل و غارت همدگر نتواند و تدارک دزدے و زنا و خون ناحق در مفصل و شهر با ذمه ایشان است این قدر کار در عهد مهابت جنگ و قبل ازان هم در شهرهاے عمده کوتوال و در مفصل عمال هزار چند بهتر ازین فوجداران عالیشان تبقدیم مے رسانیدند فرق درمیان این جماعه کوتوالان و عمال سابق همین قدر است که سابقین از خوف باز پرس اولیاے امور مجال ظلم و ستم نداشتند و اینها از غرور نام و نشان و نبابر عدم التفات صاحبان دریں کار از هیچکس و هیچ امرے سترسیده هر گونه ظلمے که مے خواهند مے نمایند و خصوص با اعزه مردم که رجوع بانها ندارند بهر حیله کاو شها نموده خفت و اهانت زیاده تر سے رسانند و احیانا اگر نالشے بگوش گورنر جنرل بهادر رسد مرجیان اینها بخوف عزل و باز پرس خود حیله ها بوساطت و وسائل برانگیخته و مبلغے برائے تکذیب مستغیث صرف نموده نمی گذارند که بچاره مبتلاے مظالم بداد خود رسد چون احوال ضوابط این دیار که برائے کدام کار ها موضوع شده بود و الحال غرض عمایش همه چیز گشته بر سبیل اجمال نوشته شد مجملے از حالات اصحاب انگلیشیه که با اوضاع اینجا ها سابعدیت و سابنیت دارد و بدان جهت اختلال عظیم در انتظام این ممالک راه یافته و موجب فلاکت و پریشانی مردم این بلاد گردیده نگاشته خامهٔ حقایق نگارے گردد باشد که پسند گوش ارباب هوش آید و باشد که بطورے اختلالها اینحالال یافته بانتظام گراید و خلق خدا را آسایشے و آشفته حالان را آرامشی میسر آید و نسل من اقتدا لاعانه و التوفیق ✦

اول آنکه از زمان تسخیر اصحاب انگلیشیه سر رشته صوبه سنجوره ایشان مالکے ندارد یعنی یک شخص معین را اولادش مالک وارث این ملک نیست بلکه گویا فرقهٔ انگلیشیه مالک اند زیرا که کمپنی با کسی نیست اشخاص کثیره اند و آنها هم معین نمی باشند هر کس زری دارد و خواست رخود را بارباب اشخاص سابق آمیخته خود هم شریک آنها گشته داخل کمپنی شد لهذا همیشه غیر معین است و از طرف آن جماعه هم یک شخص معین حاکم اینجا و متعهد زرے معین کو سال بسال او را باید رسانید یا فقط باز پرس ازو خواهد بود و بس چنانچه در نیابت بیست سال زیاده از شش هفت کس گورنر گذشته باشند و شخصی که گورنر هم باشد نه بر کار خود اعتماد دارد و نه اختیار باید هیچ کس که کمیت عبارت ازان راست مختار و مرجع کار باشند و اینها همیشه با هم متنازع و همیشه در اندیشهٔ عزل خود و نصب دیگرے سرگاه خانه بے مالک آباد نمی تواند شد و بنابر عدم مرمت در چند روز ویران گشته ارهم مے پاشد ملک با این همه وسعت که مالک نداشته باشد چگونه آباد ان مے تواند ماند. چه غیر مالک آرام و انتفاع خود انسان مکان مے خواهد خواه خانه باشد و خواه ملک و پروا سے خرابے آن ندارد و نمی خواهد که برائے انتفاع دیگران خود محروم ماند و اجارا ضائع نگرداند گرانیشه باز پرسے

اگر داشته باشد آنقدر اهتمام خواهد کرد که الزامے و بدنامے و خرابی آنجا بار و عاید نگردد و اینقدر هم که گورنر عماد الدوله مسٹر هستنگ بهادر جلادت خنگ کوشید و با دیگر ارباب کمیٹ باعتماد و هوشیارے خود مجادلات نموده التفاتے بمنازعات آنها باخود نکرد و دیگر کسے مجال نبود و از کسے نا محال بعمل نیامده باهم نباید پاس خاطر هاکه با ارباب کمیٹ بجا آورد و منازعتها که باهم گردیداد برغم طرفین موجب خرابے اکثر کارها گردیده باشد و باید دید که یا نالش بکجاے انجامد احوال اتباع نیز بدین منوال است چه در صناع ستة که تجویز و تقسیم ابن جماعه در بن صوبه مقرر گشته همین قسم پنج شش کونسلیه مدار المهام معاملات آنجاے باشند و همین قسم باهم متنازع و مالک آنجاها و حاکم بالاستقلال و الانفراد نیست بلکه امید اقامت مدت مدید هم ندارد و همیشه در فکر کار خود و گوش بر آواز عزل و نصب مے باشد و علاوه آن در اینها علت دیگر است که اگر در معاملتے باهم تنازع شود باید بگورنر یا در کمیٹ برگارند و از انجا حکمی خواستند ارباب کمیٹ و گورنر که جمیع کارها بختیار عهد داشته تدابیر جمیع امور عظیمه و تسخیرات ممالک و حروب با اعادے علاوه کارهاے ممالک محروسه هر سه صوبه و مکاتبات ولایت و تدابیر غلبه بر بدخواهان اقوام که در ولایت شان درین ممالک اند و تحریر حسابهاے اخراجات کزر یا و سرانجام مایحتاج کارخانجات کمپنی و فهمیدن حاصلات و مداخل ممالک مقبوضه سخره بر دوش همت خود گذاشته فرصت نوشتن خوانهاے ضلعه داران و دادن احکام در کارها ندارند از جمله انچه ضرور شمرند و فرصت یافتند برای آن خوانے و حکمے نگاشتند والا بعضے کارها سالها معطل اند یا هر قسم که متفق علیه آرائے کونسلیه هاے اضلاع سنا یا بعض کونسلیه ها به تدبیرے بر مقابل خود غالب آمده رائے او لیاقت اجرا یافت صواب باشد یا نه بعمل مے آید هر صاحبے آرین اصحاب مدار المهام هر جا و هر کار که مقرر شود اگر زمام انتظام امور آنجا با او مفوض داود زمانے تمدد ما فی الضمیر و اقتدار خود متیقن و معتمد باشد و بداند که نیک و بد این بلده و کارهاے اینجا از من خواهند پرسید بلدند کور و کارهاے آنجا را از خود دانسته البته بهمگی همت در انتظام و سرانجام آن کار خواهد کوشید و باندیشه باز پرس آنکه چرا جاید ادا نجا کمی پذیرفت در ترفیه حال رعایا و آبادے ملک هم راضی به تقصیر نخواهد گردید و بدین سبب بلاد آباد و خود هم فوائد عظیمه تواند اندوخت و در صورت اجتماع اصحاب که بکونسل و کمیٹ تقریر مے شود هر یکے نسبت خطا و تقصیر دیگرے نموده از همدگر شاکے خواهند بود و هر یکے خود را معاف و مبرا شمرده الزام تقصیر بطرف دیگرے خواهد نمود و در ازمنه سابقه از ابتداے عالم و خلقت بنی آدم هرگاه امواج و ولایات دیگر باین رهگذر آمده سخر نمود کسانے که اراده اقامت نداشتند و قتل و غارت نموده علم معاودت بر افراشتند آنها را خود کارے باین دیار غیر از تحصیل زر بهمصورت که میسر آید نبود و زود گرفتند و گرفتند و کسانیکه تهیه اقامت و ریاست اینجا نموده رحل اقامت انداختند این ملک را مملکت خود و مرکز دولت دانسته البقیه السیف را چنانچه نگارش یافت استمالت نموده در کنف عواطف خود جاے داده همگی همت بر رفاه حال آنها مصروف داشتند و در انچه آسایش و بهبود مردم بود دقیقه فروگذاشتند تا آنکه زبان توطن یافتند اولاد و تناسل رویداد و زبان همدگر فهمیده اولاد آنها با مردم اینجا چون اخوان بکدل و یکزبان گشتند بارے خود آنکه هنود از امثال اذکاے خود احتراز و اجتناب دارند و از مسلمانان نبابر مباینت مذهب بیشتر پرهیزند بسبب کثرت اختلاط کار بانفرسوم و اوضاع یکدگر گرائیده وحشت و نفرت از میان برخاسته بالمرة الفت انجا میدند بتدریج چون شیر و شکر باهم جوشیده در انضرام مهام همدگر تا بجان سے کوشیدند اولاد ازین ابتزاد گے شهرت یافته هاع الاجتماع مهد و سلم گردید که همه کس لابد خاطر را طاعت او حاضر و احدے را در سرورے با آنها برابرے نمے دانستند و شاه و شهزادگان این مملکت را ملک خود دانسته رعایا را بجاے اولادے پرورش مے دادند تا در مدافعات خصم از جمله اعوان و انصار باشند

و ارادے را معاودت دیارے باظہار و اخفا نمانید سعدے رعیت درفت است اگر پرورے ✣ بکام دل دشمنان
برحورے ✣ وراے ازو یاد جاہ و دولت خود کثرت و رفاہ رعایا را آبادے ملک دانستہ اہتمام تمام در ترفیہ حال و انصرام
مرام آنہا ہشند باین سبب ملک آباد و ان عموم خلائق شاد و مالا بود سعدے بارعیت صلح کن و از خدنگ حضرا بنشین ✣
زانکہ شاہ شاہان عادل را رعیت لشکرست ✣ فقیر نتائج سلوک نیک و ثمرات بد سلوکے در حروب شاہزادہ عالمے گوہر کہ بادشاہ
عالم پناہ عصر را است با جماعۂ انگلیشیہ بچشم خود دیدہ و بگوش خود شنیدہ اول کہ خبر آمد آمد پادشاہ مذکور در صوبہ و شہر عظیم آباد
استقرار یافت عامہ رعیت و سکنہ شہر بے آنکہ احسانے از و دیدہ و رذائل عاداتے از خوان کرمش چشیدہ باشند مقتضاے
احسان ہاے سابق آباواجداد او کہ بخلق بود بے اختیار دعا گو و طرفدار جوے او بودند چون رسید و ظلمہاے ظاہر از عساکر
او و امرائش بر مردم گذشت و رؤساے انگلیشے دران زمان نہایت اہتمام مے نمودند تا لشکریان و اتباع ایشان احدے
را از خلق خدا نرنجانند و ہر جا لشکر ایشان یا سردارے تنہا با معدودے از خدمتگاران مے رفت ممکن نبود کہ بر کسے ستمی
رود و در آمد نہاے شاہزادہ مذکور کہ ثانیہ و ثالثہ بطرف عظیم آباد تمام خلق را دیدم کہ نفرین بر بادشاہ و دعا بر اے فتح و فیروزی
انگلیشیان مے نمود اما الحال کہ از بے التفاتے صاحبان و بعضے عملہ و حکام دست نشان ایشان بجان آمدہ اند دل و
زبان مردم برگشتہ و برعکس احوال سابق گردیدہ است در ہر کار بعضے از اصحاب انگلیشیہ جماعۂ دار ہر کارہ از ہر قوم کہ باشد
دارونۂ دیوان خانہ و مدار علیہ اکثر امور گردیدہ اول خود اغرۂ مردم را بنا بر اظہار اقتدار خود بسلوکہاے غیر مناسب سیر نجانند
اگر غریبے باو چیزے رساند و خود را او سلوک باو ذلیل گردانند اندکے از او را سے و روادار رفتن او تا حضور آقا و صاحب
خود است والا انواع ایذا و استحقاف با او نمودہ نمے گذارند کہ تا بصاحبش برسد و با منشی و دیوان سرکار صاحب خود و بالجملہ
جمیع عملہ باہم دگر اتفاق و ریشہ معاملہ ہر کرا بہر صورتیکہ خواہند ظاہر نمودہ انجام میدہند و او لوا الابصار تماشائے مذلت کردگار
اند و ہر صاحبے سرکار علیحدہ و ہمین قسم عملہ جداگانہ دارد و ہر حبہ حاکم جائے تخصیص نباشد باز ہم ہر جا برسد حاکم است و اجزاے
عملہ چنانکہ مذکور شد مردم این دیار را کہ ہمہ حکم رعایا دارند باید دید کہ حال چگونہ خواہد بود و چسان از عہدۂ فرمان پذیری چنین
صاحبان و عملہ و اتباع السنہ ایشان سرون تواند آمد ✣

دوم اختلاف تمام در السنہ و اکثر اوضاع و رسوم ✣

زبان کہ مفتاح خزائن قلوب و ضمائر و واسطۂ اظہار مرام ہر دیگر است فیما بین اہل ہند و انگلیشیان از کار خود معزول است
و اکثر اصحاب انگلیشیہ زبان ہندیان نمی فہمند و اینہا زبان آنہا و باین سبب اغلب اوقات صحبت ہندیان کہ ارباب
غرض اند با صاحبان مذکور بنا بر عدم توجہ و ضیق فرصت کہ لازم ہر یکے از جماعۂ بنا بر کثرت کارہاے متعلق بنفس اوست
و معاسرت لغت و تفہیم و تفہم زبان علاوۂ آن شدہ مثل مجلس تصویر است و ہر دو را صحبت ہمچنان فائدہ بر سے دارند لیکن
چون ہندیان محتاج اند بیشتر متضرر و در کار خود متحیر ند کہ چہ کنند و اگر دیوان یا منشی واسطۂ افہام و تفہیم باشد برآ محتاجان
و وسیلہ مرجع بہبود استرضاے ہمہ باصر و رو بیرون از عہدۂ معدودے سود و بہبود و موجب انزجار خاطرہا از
طرفین مے باشد اگر بدت حکومت ہر یکے ازیں جماعہ کہ حاکم ہر جاست با متداولکشد البتہ بزبان و رسوم و عادات آشنا
گشتہ مردم آنجا را چہ انچہ باید خوب شناسد و یقین است کہ کارہاے آنجا نسبت بہ بیگانہ اجنبی غیر عارف بلغت و رسوم

آنجا بسے بہتر و بخوبے سر انجام مے تواند داد و چون جمیع ما یحتاج بطور ولایت خود دارند ازین جہت اکثر اہل حرفہ ہم مفلوک و محتاج و در تحصیل قوت لایموت عاجز و لاعلاج اند زیرا کہ حاکم و مالک و غنیا الحال این صاحبان اند آن بیچارہ بکدام کس رجوع آورده از پیشہ و زرعیہ خود انتفاع بردارند مگر معدودے از اہل حرفہ مثل نباو بنجار و حداد و زرگر در زمان ایشان ہم بطور سابق بلکہ بعضے پیشہ ہاے خود اندک حاصلے داوند و شاید دو سہ تاسے دیگر ہم از اہل حرفہ باشند کہ نقیر درین وقت تحریر متذکر آنہا نیست و پیشہ وران و دیگر ارانوبت بہ گداے و آوارگے از اوطان بہرسیدہ بسیارے جلاے وطن گزیدند و برسخے بنا بر حسب وطن بحسرت و ناکامے ساختہ و زار و ایاسے بیوت خود آرمیدند اما الحال در پریشانی و بیکارے کہ قوت شب میسر نبود بلاے عملہ فوجداری کہ وجہ طلبانہ پیادگان محصل آنہا بعلت ہر تہمتی مے باید دو بالا گشتہ بیچارگان را کار بجان و کار و باستخوان رسیدہ و این بلاے حکومت فوجداری و طلبانۂ آن شامل حال جمیع بیکاران بے نوا ست و اختصاص باصلے و اوانی دار ازل و نجا ندارد و فریاد رسے غیر از خدا ندارند چہ صاحبان انگلش خود از استماع احوال غربا فراغت جستہ آنہا را بفوجداران سپردند و فوجداران و عملہ ایشان رفاہ خود در تباہے ایشان مے بینند و ہر روز یکے را بر اے رونق دستر خوان خود مے چینند **بیت** از گداز شمع باشد شعلہ را پایندگے ✤ میکند از پہلوی مظلوم ظالم زندگے ✤ الحمد للہ کہ الحال فوجدارے از دست سنہیان برآمدہ لبضا صاحبان انگلش تعلق دارد و این تعلقے موقوف گشت و روزگار اندکے بکام غربا گشت ایزد تعالے در امور دیگر نیز ہمین قسم عسر را بہ یسر تبدیل دہد ✤ ✤

سوم اختلاف در تعین ارباب حل و عقد معاملات

درین دیار و از زمنۂ سابقہ ضابطہ آن بود کہ احوال اشخاص و مایۂ و مقدار آنہا در رسائے معاملات و کار دانے و حسن نیات دریافتہ ہر کسے را بکارے کہ لائق آن بود و از عہدہ سر انجام آن کار چنانچہ باید برسے مے توانست آمد و مہارت نام و تمشیت آن کار و اشت بہمان کار مقرر میگشت نبا برین کار ہا رونق یافتہ و نیا گلزار آراستہ مے بود و در صاحبان انگلیسیہ شرائط مذکورہ منظور نیست بلکہ مدارج منوکر سے و پاس رعایت اشخاص و خوا طر و سائط ملحوظ گشتہ بانکار مقرر سے شود ہر چند این تمشیت از تمشیت آن امر باشد و گمان نمے رود کہ تربیت او محظور باشد چو کم دیدہ شد کہ شخصے در جائے کار سے مامور گردیدہ دارا لواحق و جوانب آن کار سر رفتہ بہر سانیدہ الحال عنقریب بمرتبۂ مہارت و لیاقش خواہد رسید و وقت تفویض کار ہا با و ائن وقت است دران وقت معزول و دیگرے کہ نہایت اجنبیت ازان کار دارد بجاے او منصوب گشتہ می رسد و بنا بر ضابطۂ مستمرۂ این صاحبان کہ ہمیشہ آمد و رفت بولایت خود دارند و ارادۂ توطن کسے را درینجا نیست فقدان عرفت از معاملات و عدم مہارت آن ہمہ را لازم افتادہ و انتقال زر ہاے خطیر ازین ممالک بولایت انگلنڈ فرض متحتم گردیدۂ ہر دو امر مذکور خللے است عظیم در انتظام و آبادے این ممالک بیشتر ہر سالے نقرہ فور ہاے خطیر ہمین صاحبان بیجا مے آورند و زر مذکور بازار ہاے سابق ہمیشہ درہمین جا دائر و سائر بود و گاہ مے باشد کہ یک شخص سالہا عمر کشیدۂ و سالہا در کار ہا بہر سانیدہ امید وار مرتبۂ حکم رانی باہو شیارے و کار دانی ہست ناگہان دو سہ کس تازہ وارد از ولایت کہ از کار ہا بے خبر محض اند امر مرتبۂ نوکرے آنہا فوق مرتبۂ این شخص ماہر است رسیدہ بجاے او

مے نشینند و آن کاردان هوشیار ملول و بیزار گشته محروم از مرتبه و کار لائق خود گردیده آزرده خاطر و ملامت می رود و بے خبران بجاے او گشته بنا بر عدم اطلاع بر احوال اشخاص بدنهادان عیار را که با نهاد جمع آورده باغنامی سبز بدموغ نموده اند مدح امور حقیقیه مے گویند و عیاران مذکور کار ها را ضائع و انتظام مهام را برهم مے ماشند و نا ایں صاحبان نماز دوار و بر هوان پیش آورد گان خود آگهی یابند بهمهت است و اگر احیانا آن شخص کاردان هم درمیان اینها ماند لیکن چون بنا ے کار ها بر کونسل است گفته و کرده او را آن سه چار کس بے خبر هم تصدیق قول و فعلش نمایند بکار مے آید و نور سیدگان مذکور را التماس بر همکاران متوسل و آرزوے مرجعیت خود بر اظهار کاردان هوشیار اعتماد و اتفاقی نکرده بخود رائی و غلبه طرف خود که سه چار کس اند مے گذارند که مرضے او پیش رود چنانچه گورنر بهادر راهنگام ورود جنرل کلاورن وغیره همین احوال پیش آمد و در اضلاع سته هم اغلب اوقات همین حالات روے می دهد ✣

چهارم کونسل است

کونسل که ماقدس سنت شوروے است که خلیفه ثانی در باب تعیین خلیفه اختراع نمود و غرض او حرمان امیر المومنین از مرتبه خداداد لائق آن سرور بود و عبارت از اجتماع آراے اصحاب است بر یک امر و اگر اختلاف در آرا هر سه طرف کثرت اصحاب باشد آن سخن مقبول گردد و در صورت تساوے طرفین چون صاحب کلان بنا بر رفعت رتبه حکم دوکس دارد طرف او باشد آن سخن مقبول و رائش صواب است چنانچه در شوروے عبد الرحمن بود و این منا قطه اگرچه نهایت استحسان دارد چه عقول و طبائع متفق است بر حسن مشاورات امانیه کی که مستشار مؤتمن باشد و با اغراض و تعصبات درمیان نباشد و این امر اجمالی درین مردم دور بنجا خود منیت و در شوروے هم بنود و معهذا در امور کلیه عظیمه که محل تردد آرا و مقتضی اقدام عقلا باشد مے باید که در هر جزویات و بدیهیات بنا بر این استدلال کلی در انتظام معاملات و انفصال قضایا و تعیین احکام روے داده و بنا ے کونسل همین افتاده که هر قسم امور در دو سه روز حضور صاحب کلان هر جا یا صاحبان دیگر جمع شود و اهل حاجت التماس کنند همه آنها فیصله یابند تا روز کونسل برسد امور مذکوره در کونسل بیان شود و وکلاے ارباب احتیاج حاضر باشند اگر زان همه امور مرے بے انفصال یافت جواب آن امید وار کونسل آینده باشد چون اجتماع آراے مختلفه بجهت اغراض گاه مثل دو سگ باکسے گاه خویشی با صاحب گاه بنا بر جانبداری طرف دار یها گاه یکدیگر دو کس از کونسلیه طرفی اختیار کرده و دو کس دیگر طرف دیگر گاه ناخویشی قریبان یعنی از صاحبان طلب جمله متعلقان بدل متواتر است مدتها در میدارے گذشته اسیانگ کامیاب اغلب نائب اخیر گردد چون در زمانه سابقه یک شخص کاردان عارف باحوال اشخاص و معاملات کارگذاران و فرمان روایان بود و دو سه کس عمله و ارکان میباشد رجوع التماس احوال شخص حاجتمند و مقصد و فهمیده ایجه مناسب مے بود همان وقت انفصال یافته حکمی صادر مے شد و ارباب عرض بکام خود رسیده و معاملات فیصل مے گردید سالها در انتظار عرض و بیکاری مے نظر ارنمی گذشت در ابتداے ایام حکومت این جماعه هم که یک صاحب کلان و یک نائب کار گزار مثل مهاراجه تانا رائے و غیره او مقرر بود بهر صورت کار روائے خلائق مے شد و این همه حیرت و تردد علق خدا را لاحق نبود اگرچه مثل زمانه سابقه [illegible] از اغراض و اعراض نداشت اما کار بهر صورت که آنها را منظور و مناسب آن اوقات بود بزودے انجام مے یافت ابتلاے حیرت و انتظار مردم را نمے گداخت چنانچه هنگام معزولے مهاراج مذکور

که جارج دنستر هوشیار خنگ صاحب کمان بود و مرجع معاملات گشته بنده رفعتش گزارش نمود که مهاراجه شتاب رای هر دو وقت قریب بنصف روز و ثلث شب متوجه مصالحه معاملات تا دیر متوسع ملتمسات ارباب حاجات بود و بلا تامل کارهای مردم ادراسے مے یافت الحال ندارکس بچه مورد سخن گفت تا مهاراج چون معتاد نیستم دربار تمام حسن و احوال مردم شنیدن و فهمیدن خود از من نمی تواند شد اما هر کرا عرضے و عرضے باشد مرا اطلاع کند طلبیده و احوالش را شنیده و فهمیده تدارکش خواهم نمود گفتم به حجاب و دربانان حکم شود که عرض همه کس مے کرده باشند همان وقت تاکید نمود چون نافذ الامر و هوشیار کارگزار بود و تعیت تعلیم و تلقین دیوان و منشی و هیچ کس نمی فرمود همین قسم که گفته بود بعمل مے آورد ازان باز این احوال موقوف گشت و مرجع کار اشخاص بسیار شده آزار ها بمردم رسید مگر چند روز مستر ایون لاهم اشک چشم مردم بآستین عنایت و اشفاق پاک کردتا بعد ازین هم شود و ظاهر است که استرضاے یک کس آسان است چاره آزردگے شخص واحد هم مے توان نمود اما چاره رضاے غضب پانزده بیست کس بلکه زیاده که مرجع ارباب کوشش و عمل و اتباع آنها مے شوند از حیز تاب و توان بیرون و از مقدرت ملاقتش افزون است چنانچه بعد اندک روزے از سفر دکن مهاراجه شتاب رای که عبده رضایان آمد و اعیان شهر و ارکان دولت بضرورت نذور و مبارکباد بدیوڑهی شتافتند و بهاراج مے گذراندند بهر پنج کونسلیه دادند هوشیار خنگ باین حال که بداهت دارد بے برده بلکه سخنے را که یک شهرے باک روپیه براے گزاندن نذرے بایست الحال پنج عدد دبایدتا از عهده برآید و این کار با قوق طاقت بیچاره باست امید گزنهیده در عید الفطر حکم داد که یک نذر بصاحبکلان کافی است دیگرے نمے باید و همین قسم بعض آن عدد با بعض دیگر کشان صاحب زر بنده شتافے باوجود مبالغت براے اظهار حسن عقیدت خود در خانه صاحبان دیگر رفته نذرها داد و باز دیگران هم که مقدور داشتند بخوف آزردگے صاحبان که مبادا گمان برند که شهریان قدر ما را کم شمرند ناچار همچنان گردند تمهید ستان رضا داده در زوایاے خود خاموش نشستند +

پنجم اختلاف و مغایرت اصحاب انگلیشیه در وضع دربار با اوضاع این دیار

ملاحظه سهولت آئین و نظام والاتمام هندوستان اوقات را برآسانے بسر کارے تقسیم نموده قصور و فتور درین نمے نمودند از همه عمده دو کار بود یکے کار معاملات ملکے دوم عدالت و داد دهی خلایق خدا و بر آنها هر دو امر در هر هفته دو روز معین نموده با آنهمه شان و شوکت و فر و عظمت دفتر روز دیوان کرده ملازمان را پیش خود بار عام مے دادند تا همه کس حاضر شونده عرض حاجت خود نمایند و ملاطین از احوال ملک و عمله خود اطلاع یافته تدارک انچه حاجت بآن باشد پذیرفتند و ملازمان و رعایا نیز از فیوض آنها بهره یابند و اکثر نیکجا نموده و در ممالک خود مے گردیدند احوال ملک و رعایا را بچشم و گوش خود مے دیدند و مے شنیدند همین قسم دور دوران عدالت فرموده بداد مظلومان مے رسیدند و فریاد آنهاے شنیدند و از ازدحام و غوغاے عام خلق القدر دل تنگ نمے گردیدند اصحاب انگلیشیه چنانچه در عنوان سابق اشاره بآن رفت از بار عام و اجتماع انام و استماع مقالات و کلام آنها نهایت متنفر و متحرز و دور مے باشند و بدین سبب احوال ملک عموم خلق بدین جماعه کمتر معلوم و بعضے خلق از فیوضات اخلاق و انعام انها که الحال بمنزله پادشاه اندامیوس و محروم مے باشند سعدے چه الست در منهاے شرط زیست که هر لقمه

را ادائے کہ گفتیست + اگر وقتی از اوقات برای همین کار مقرر فرمایند مردم را عموماً پیش خود باید نشیند و ملمعات انسان را بشنوند بجهت خلق سر رشته احوال اینها را باید مالوف و در عرض و قلق رسوخ بسیار گرداند اگرچه قاسد از حرجے بنا بر عدم اعتیاد برآید این جا عنیست اما فوائد بسیار سرکار را خواهد داشت و الله ولی التوفیق و در ضمن همین ملاقات و مصاحبت فائده معرفت اشخاص این دیار هم هست هرگاه هر کسے را دانند و پایه و مقدار آنها و کار باشناسند باهر کسے سلوکیکه مناسب حال و قدر او هست مے توانند نمود و هر کرا لائق هر کارے دانند از دست او کارهاے خود چنانچه مرضے و مطلوب الیشان باشد مے توانند گرفت و این کار بدون مصاحبت و تفحص و رعادات و اخلاق مردم و مشاهدهٔ حالات هر یکے در اوقات مختلفه متعذر و حکایت اغیار خصوص درین عهد روزگار که ارباب حقد و حسد و بغض و کینه بسیار اند میسر نمی تواند شد +

ششم متضمن گشتن مردم از اکثر منافع و محاصل +

سلاطین سابق که بعد تسخیر اراده توطن درین دیار نمودند ممالک مسخره و احصل خراج آنرا خاص خود گردانیده و دران هم با عطاے مشاهره و جاگیرات و املاک رفقاے الوس و اقوام خود و مردم این دیار را شریک گردانیدند دیگر وجوه محاصل و مداخل را بنا بر پرورش خلق این ممالک که از کرورها متجاوز اند و اگذاشتند امراے مسلم و همنوا و غیر اینها جاگیرات عمده لکوک و منصبداران دیگر از هر فرقه جاگیرات بقدر کفاف خود یافته امیدوار ترقیات در جلد وے نیکو خدمتیها بودند و بعد اظهار فوجیه و التماسے ارتقا بدارج علیاے مے نمودند و این معنی اختصاص باقوام آنها نداشت رفقاے قدیم همقوم و ملازمان جدید بنا بر اشتراک صنف و جنس درین باب انشراک داشتند عجزه و ارباب استحقاق و اولاد و متعلقان جان نثاران و دعاگویان خیر طلبان التماس املاک داشتند و مے یافتند و وجوه دیگر از تجارت و حاصلات صناعت بر اے عموم خلائق واگذاشته هر چیدلنواع انتفاع دران بود مطلقاً التفات نمے نمودند و لکوک مردم سواران و پیادگان ملازم سرکارات سلاطین و امرا بوده پرورش مے یافتند الحال قلیل مردے بجاگیر و ملک و التماس وجه قوتے مے یابند آن هم بسبب عدم توجه باتماع احوال مردم انجا را اقتدار عمال و زمینداران مفسد و متاجران ظالم و عمله خود غرض بے دیانت انواع نقائص و خسارت دران راه یافته چنانچه در احوال اهل املاک بنابر تعدیهاے طومار افتد بیگ وغیره مذکور شد و الحمد لله الحال و در محنت یکسال که اهل املاک کشیده بفیاے جهنے گورنر جنرل بهادر آن بلا از سر ارباب املاک زائل گردید و قلیل مردم در زمرهٔ برق انداز ان که معروف به تلنگه اند نوکر گشته دو قوتے مے یابند همین دو صوبه چهل پنجاه هزار سوار داشت که در سرکارات ناظم و اولاد و اتباع او و زمینداران مقتدر ملازم بود و مشاهره مے یافتند و تجار هم چندین هزار کس تبعاوت مقدور از همه گروه اند و از پیشهٔ مذکوره برفاه حال فارغ البال مے گذرانیدند اکنون نوکرے سواران بالکره موقوف و جمیع انواع تجارت مخصوص سرکار کمپنی و ارباب انگلیشیه است خواه ملازمان کمپنی و ارباب حکومت باشند خواه غیر اینها کمتر کسے بے شغل تجارت است مگر اکثر سواران سپاه که آنها ازین کار اجتناب مے نمایند هرگاه حکام ذوی الاقتدار تجار باشند رعایاے بیچاره را چگونه مجال انتفاع ازین کار تواند بود و هنرواران اهل حرفه بنا بر عدم رجوع صاحبان بصناعات آنها چنانچه در ذکر اختلاف اوضاع و رسوم مرقوم گشت نیز از کسب و پیشه محارم و محرومند و متقدمان ازینجا را بوجهے که مذکور شد مقدورے نمانده تا از پهلوے آنها چنانچه پیشتر متضمن بوده اند الحال هم توانند بود محل حیرت و محض قیومیت الهی است که اکثرے از مردم حرفه اینجا تا حال زنده و مع عیال بوا لحال اوقات بسر برده اند اگر

چند هزار سوار در رسالهٔ سردار است که مشهور بشجاعت و صداقت اند مثل شیخ معز الدین خان لکهنوی و احمد خان برادر دلیر خان و اشباه اینها بدیهٔ سندوستان نوکر سرکار کمپنی بوده در ممالکی که بتسخیر آمده ملازم باشند و در اکثر محاربات خاصهٔ حروبی که با مارسٹن مثل مرهٹه و سکهان و اشال اینها اتفاق افتد بمراتب بهتر از طرق سواران مذکور پاس آمد و شد خود بکار سرکار مے توانند آمد و از پهلوے اینها نفع بسیار بخلق این دیار هم مے تواند رسید و عوائد دیگر بمثل افزایش آبادی و توفیر حاصلات ملک نیز دارد ٭

هفتم اقتدار یافتن زمینداران و اعتماد نمودن بران جماعه

از مسلمات عقلاے این دیار، سلاطین خردمند ذوی الاقتدار است که اصلا اعتماد بر اقوال بلکه عهود و مواثیق زمینداران کرده اورا ابن الوقت نادر طلب و کوته اندیش بے ادب سیه نمک و نهایت اهتمام داشتند که جائے مذکوره فرصت تمرد و گردن کشے نیابند و استعداد و اقتدار بقدر و عدد بهم نرسانند که مفاسد بسیار به اکثر ایذا و امر و خلق خدا مثل قطاع الطریقی و قتل و غارت مسافرین و ستردن و رسنجانیدن رعایا و عموم برایا و ویرانی ملک و خسارت دولت گزارے و تخلل در لکه ارے از پهلوے همین جماعه صناد پیشه بعمل آمده است و سرانجام و کوتوال اینها فوجداران عالے شان و عمله دار ارکان مقتدر مقرر بوده مرقوم و مفصل اینها اعتمادے نمودند و نے الحقیقة درست فهمیده بودند الحال برخلاف از منهٔ سابقه و ضابطهٔ ارباب تجارب فائقه زمینداران این ممالک را سروران انگلشیه بگمان رویهٔ ملک غود که هر یکے از نجبا سے ولایت شان چند هزار گزیا دو سه کروه زمین را مالک و دران جا با عها آراسته فارغ البال بتنعم و میز با نے مردم میگذراند و همه با هم برابر و مانند برادر اند زمینداران ایجارا مر و معزز و صاحب شخصیت آبرو طلب دانسته زمام اختیار کار و بار زمینداریش بدست او سپرده اند و آنها جمیع ملک را ویران نموده بنجباے سکنهٔ آنجا بجان آورده منتظر وقت فرصت نشسته اند که اگر آشوبے روے نماید یکبارگے اعلام بلغے و منازعت برافراشته فتنه هاے نو ظهور احداث نمایند با فضل از ضرب دست انگلشیان تر سیده و تسلط الشان دیده مماشات در کارها سے نمایند و بوسیلهٔ توسل با دبا مقربان عالے راے رسانند و اصحاب انگلشیه مرضی نرواده هاے فاسد اینها پے نمی برند یا مصلحتی داشته باشند که برما مجهول مانده است ٭

هشتم چنانچه اشعارے بان رفت

گورنر و ارباب کمپنی و اسد ارجواب ملتماسات مردم و احکامے که در بارهٔ آنها با صحاب کونسل اضلاع و دیگر اتباع مے یابد بنا بر اشتغال بکارهاے خود و عدم فرصتے که از هجوم مشاغل دارند نهایت درنگ میفرمایند و ازین سر عالمے شکسته خاطر و در کمال حیرانے و پریشانی است اگر وقتی براے این کار و شخصی باستماع ملتمسات ارباب حاجات و رسانیدن بگورنر یا دو ارباب کمپنی و غیره مقتدران مقرر گردد و در اصدار احکام و اتمام آن درنگ نشود و رفاه عالمے در کمال سهولت و آسانے دست دهد نیکنامے صاحبان در عدل گستری و رعیت پروری می شود و بر اصحاب انگلشیه قباحتے ندارد و الله الموفق المنة فقد تعالے که بعد تحریر این سطور کمپنی خود براے این کار ها قرار یافت و الم انتظار از ارباب حاجات اندکے برخاست ٭

نهم چنانچه گزارش یافت

که در سرانجام کارها کارداے شرط است سر اتب نوکرے و رفیق پروردے اگر پاس مراتب نوکرے مرجوع داشته کمپنیان

کاروان سلیم النفس هوشیار در اضلاع مقرر شوند و اول احوال آنها دریافته سرگاه بمناسبت آن کار باشند بعد تفویض کار بر آنها اعتماد نموده ساخته و پرداخته آنها را سلم دارند و بر اسے ہر ضلعہ دیوانے کاردان کہ ہوشیار معتمد و کارگزار ستدین باشد بطور قانون گوئی اسلام در ہر پرگنہ مقرر کردہ بود از حضور مقرر شود و در انقلاب کرنسلیہ باید دون تقصیر معزول نہ شود چون ارباب کونسل خاوند و کارگزار مذکور نوکر باید آداب نوکرے را کارگزار بعمل آرد اما صاحبان اولا ملازم کمیٹ و دولتخواہ کمپنی دانستہ صلاح اور ادر معاملات اضعامے فرمودہ باشند و دیوان و منشی ملازم خود را مرجع معاملات نگردانند چنانچہ در عہد جارج دنسترت ہوشیار خبگ و مستر ایون لایہاد ردلاو رخبگ بود و ہرگاہ خیانتے ازین نوکر کارگزار ثابت و ظاہر گردد سزا یش بقدر جرم یا بدتا دیگر ہم کاران او عبرت یافتہ از راستی بیرون نروند و ہرگاہ بنائے مشورہ و کونسل ضرور باشد در عدد ارباب کونسل تقلیل فرمودہ زیادہ از دو سہ کس مقرر ننمایند چہ کثرت ارباب حکومت موجب اضطراب و تفرقہ خاطر رعیت و عہدہ برائی بیچارگان از استرضائے جمیع کثیرے متعذر است چنانچہ ذکرش گذشت و در تعیین متصدیے آنجا و کل عملہ و فعلہ فوجدارے وغیرہ فحص بلیغ بعمل آوردہ کسے کہ معاملہ دان کارشناس و خیرخواہ عموم الناس باشد مقرر شود بلکہ حاجت بطور فوجدار اینکہ الحال مقرر اند مطلقاً ضرور نیست کو توال لائق کارکہ ہوشیار رکم آزار باشد برائے شہرہا و در مفصل عمال نیکو خصال کاسے اندوہرگاہ اینہا ہم کہ تقرر یابند اندیشہ رسائی مردم تاکید و باز پرس معاملات خود با مردم آن ضلعہ کہ در آنجا متعین اند داشتہ باشند یقین ہست کہ کارہا بر وفق گراید و خلق بسیارے از انواع ابتلا و آفات برآید و معنی سرورے در جہاندارے ظاہر و عیان و خلق او تعالے شانہ رطب اللسان احسان و ثنا خوان حکام محسن باشد و فسلہ التوفیق انہ خیر صاحب و رفیق **سعدے** خدا ترس را بر رعیت گمار ✤ کہ معمار ملک ہست و دانائے کار ✤
دانائی ہمیں نیست کہ خونخوار خلق ✤ کہ نفع تو جوید در آزار خلق ✤ ریاست بسر دن بآنہا خطاست ✤ کہ از دست شان دستمابر دست ✤
نکو کار پرور نہ بینید بسے ✤ بد بد پرورے خصم کار خودے ✤ للہ الحمد کہ فوجدارے صاحبان انگلیشیہ مقرر گشتہ این بلا ہم از سر خلق خدا برخاست ✤

دہم در امور معدلت گستری و رعیت پروری

الحال کہ خلق این دیار عموماً رعایائے صاحبان انگلیشیہ اند و حاے غیر از خدا و مراحم و اشفاق اینہا نہ ارند باید جانب ملازمان خود و اقوام و مقربان خود بے الاحتشام چنانچہ آئین سلاطین عدالت قرین بود ملحوظ نداشتہ استحقاق حق ہمیشہ مقصود باشد کہ نیکنامے دنیا و خوشنودے خداوند اعلے و ادنے و تسخیر قلوب و موجب استرضائے حضرت علام الغیوب ہست و وسیلہ بقائے عمر و دولت و ازدیاد و بسطت ملک و سلطنت چنانچہ سعدے گوید **بیت** کہ حق مہربانست بر دادگر ✤ بخشاید بخشائندہ بر حق نگر ✤ و عملہ این کار باید از جمیع عملہ و فعلہ بے آزار تر و رضاجوے پروردگار قادر ازین و دیانت معمور و از طمع و رشوت و پاس خاطر ہاے مردم نفور باشند و با این حال از اولیائے نعم بنا بر حفظ آبروہاے خود خائف بود و غیر رضائے اللہ تعالے و اطاعت امر او مرضے آقا امر دیگر منظور ندارند و ہرگاہ چنین کسان یافت شوند و جہ مشاہرہ آنہا بقدر کفاف از سرکار آن مقدار معین و مرحمت شود کہ از طرف اوقات گزارے خود مع عیال و اطفال فارغ بال بودہ دامن عصمت و ہمت خود بلوث حق السعے و رشوت نہ آلایند الحمد للہ کہ این کار ہم بصاحبان تفویض یافتہ دست دارو نہ ہاے ہند ازین کار کوتاہ شد و بندگان خدا را اطمینان و آرامشے میسر آمد ✤

یازدہم عفو و اغماض در جرائم و تقصیرات محقر

بہ کمتر کسے معصوم تواند بود انسان بمقتضاے دواعے چند مرکب است سہو و نسیان اگر ہمہ جا و بر وفق حزم و سنرا ملحوظ و منظور باشد کمتر کسے از آفت سیاست محفوظ و مصئون تواند ماند **بیت** سراسر غبار است این پہن دشت ✤ ازیں چشم پوشیدہ باید گذشت ✤ و در جزا و سزاہا اکتفا بصنوابط رائجہ آن دیار نمودن و لحاظ مرتبہ آبروے ہر فردے از افراد قرمودن چہ مردم ہر جا بہر چہ مقتضا دہ باشند بآن رویہ مے سازند و حشمت نمی نمانند اما بر غیر آنہا قیاس ست خصوص او ضاع و قواعد عدالت پادشاہے اصحاب انگلیشیہ کہ وکلاے انگلیشیان اند و صاحب معاملہ بر تبہ اوست ملازم ایشان و عدالت فصول و موسمہا دارد عمرہا انتظار آن باید کشید فوراً انفصال قضایا ہیچ نمے باید فہمید کہ یہ سے شود و چہ خواہد گردید و پایان کار بچہ خواہد انجامید و بمجرد دعواے کسی مدعا علیہ خواہ محق باشد و خواہ غیر محق اگر وثیقہ ضامنے معتبرے کہ دو برابر دعوے زر داشتہ باشد داخل نکند بیچارہ حق داخل حبس مے شود و اگر ضامن بہم نرسید و معاملہ صورت انفصال یا تسکین نیافت باید تا دوازدہ سال اگر تقصیر دارد و اگر ندارد مقید باشد و برائے ترجمہ عرائض سر چہ قدر حروف کہ بزبان انگلیشے ترجمہ کردہ شود چہ قدر اشرفے بمترجم باید داد و با وجود ایں ہمہ عسرت و پریشانی کہ مردم ہند و ستانی را لاحق است باید یک ماہ را بمجرد احضار حاکم عدالت کلکتہ بنابر جواب دعوی خواہ حق باشد و خواہ باطل یا فقط برائے گواہے یا ہمین قدر علت کہ معاملہ مرجوعہ کسے را یکبار شنیدہ ماہر صورت بران اطلاع دارد اگر چہ گواہ ہم نباشد باید اہل و عیال خود را و اتباعے فقر و نادارے گذاشتہ دران مکان بد آب و ہوا رود و تا رسیدش در آنجا اگر موسم عدالت نماند یا حاکم عدالت خود بسبب تبدیل ہوا بجاے دیگر رود باید بے موجب ناحق ماہہا در انجا بگذراند و دیگر انواع بلایا و محن دارد کہ کسے در ینجا گاہے ندیدہ و نشنیدہ شاید عمرہا ہم اگر بگذرد اطلاع بران ضوابط متصور است با این احوال باید دانست کہ بہ صعوبتہا داشتہ خواہد بود دران بلاہا مبتلا گشتن و از اہل و عیال و اوطان مالوفہ کنار گرفتن و پایان کار خود کہ بکجا خواہد انجامید در نیافتن اعاذنا اللہ تعالے و جمیع عبادہ من ذلک الشر و رد الاقات انہ مجیب الدعوات

دوازدہم اعتماد بر اظہار عملہ و فعلہ معین فرمودن ✤

خصوص ہنگامیکہ کسے از دست آنہا یا شرکاے آنہا مالشے و شکایتے داشتہ باشد خاصہ در امور عظیمہ مثل قتل و خون یا عرض و ناموس یا مقدمہ مال بسیار چہ درین صورت امکان ندارد کہ مظلوم بداد خود نرسد و حق بحقدار عائد گردد باید کہ زنہار و ارباب بکمیٹ و حکام اضلاع پیش ہر کس تمسک سید و حاضر گردد و کارہاے عمدہ را پس سر افگندہ بہگی ہمت متوجہ استماع مقالات او گردد و بلغو و تحقیقات حکایت مدعی و مدعا علیہ پرداختہ رضاے اللہ تعالے و فریاد رسے و داد دہے مطلوم پیچارہ منظور دارد و سعی بلیغ در کشف اسرار و استظہار نماید و بعد تحقیق و تنقیح علے ما ہے علیہ بدون آنکہ بایکے الفت و با دیگرے کلفت باشد انصاف داد حق فرماید و اللہ ولی التوفیق سعدے شیرازے **بیت** مراد ما نصیب بود گفتیم ✤ حوالت باخدا کردیم و رفتیم ✤ **ایضاً** گر نیاید بگوش رغبت کس ✤ بر رسولان بلاغ باشد بس ✤ و ما علینا الا البلاغ الحمد للہ علی آلائہ و الشکر علے نعمائہ کمالیق بکرمہ و کبریائہ کہ ابن نامہ نامے و صحیفہ گرامے بدستیار رسے خامۂ مکسور اللسان ابن عاجز مستمد میضات سنی غلام حسین بن ہدایت علے خان بن السید علیم اللہ بن السید فیض اللہ الطباطبائے الحسنی غفر اللہ عنہم بالنبی و الوصی

والهما المعصومین صلوة الله وسلامه علیهم اجمعین صورت انجام ونمط ارتسام یافت اگرچه سست بنیان بعون الله الملک المنان وفا نماید تتمه حالات ووقائع عهد محمد شاه واحمد شاه وعالمگیر ثانی وسوانح عهد پرشش شاه عالم پادشاه از ابتدای سنه بست وسوم محمد شاه مطابق سنه یکهزار ویکصد ونپجاه وسوم هجری بنوسی صلی الله علیه وآله بزبان قلم داده آید منه الاعانة والتوفیق انه خیر راحم وشفیق تم الکلام فی هذا المقام یوم الاحد ست وعشرین من المحرم فی سنة خمس وتسعین من المأة الثانیة بعد الالف من الهجرة المقدسة علی صاحبها السلام والتحیة ٭

تمام شد جلد دوم

بعون خدا نسخهٔ دلپذیر مورخ نامور و قاری خلایق بیمثل بیمثل گشته

درین زمان فیض اقتران مجلد سوم کتاب معتمد تواریخ هندوستان بخشش خصوص سلاطین دهلی تاریخ صداقت آئین مسمی

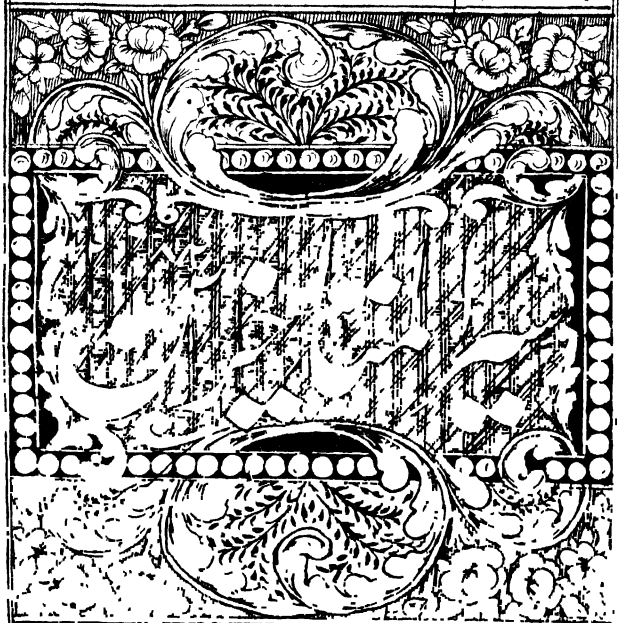

بتصنیف شریف و تسمیف لطیف سراندوخان فصیح بیان صحیح بیان بینظیر در عطارد تحریر مستند جهانیان منشی غلام حسین خان طباطبائی

جناب منشی نولکشور طبع آیا دگار شهر و آرا گهی نوادر جنس کامل گشته

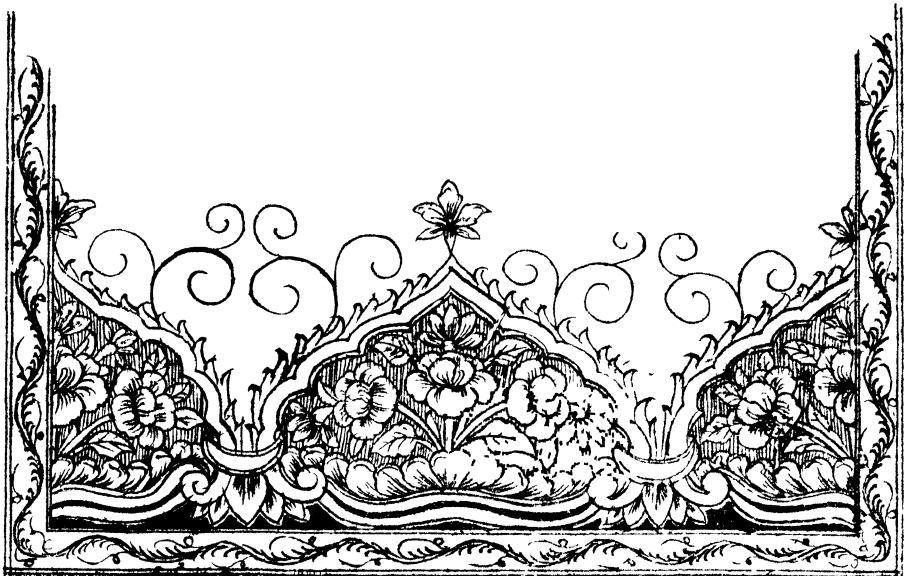

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای پادشاه علی الاطلاق و شکر و سپاس خالق انفس و آفاق جل جلاله را صومعه داران عرصهٔ افلاک و گوشه نشینان زاویهٔ خاک بلغات مختلفه و السنهٔ متنوعه باهزاران زبان همداستانند و گدایان بارگاه کرمش از طبقات امم بفیوضات آسمانی شبانه روزی خسروان جهان و سلاطین دوران را تاج بخش و مملکت ستان و درود نامعدود و صلوات غیر محدود نثار آستان ملائک آشیان معاصب تسخیر افلاک سر جهانگیر عرش سریر طلعه کشای افلاک فرمان فرمای کشور املاک سرافراز کوثر عارج معارج قرب قاب قوسین ماسخ ادیان و ملل خلیفهٔ خدای عزوجل سید الانبیا و الرسل مبعوث علی الکل بیت محمد که لولاک در شان اوست ✤ جهان جمله مرهون احسان اوست ✤ صلی الله علیه و علی آله الذین و رثوا منزلته بالاستحقاق و وجب طاعتهم علی الامم فی الافاق اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و یسر لهم هدایة الخلق و امارته تیسیرا اما بعد بیضاء ضمایر مستنیران آثار و تنعمان اخبار مخفی نماند که در کتاب سیر المتاخرین من الثامن عشرة الی خمس و تسعین من المایة الثانیة بعد الالف که این اقل الخلیقه بل الاشیئ فی الحقیقه غلام حسین بن هدایت علی خان بن اسید علیم الله بن اسید فیض الله الحسنی الطباطبا عفا الله عنهم بعفوه و رحمته بمقصدی تحریر آن گشته و احوال عهد پادشاه مغفرت پناه محمد شاه را تا سال بست و دوم عهد او مطابق سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و دو هجری بنوعی دران کتاب نوشته بعد ازان احوال بنگاله و عظیم آباد و اتابا بهجوم سوانح آنجا ها بسلسل بزبان قلم داده باتمام رسانید تتمه احوال زمان زندگانی پادشاه مذکور و سلاطین از منه ما بعدش موعود نمود و گر نگاشته دفتر دیگر آراسته آید بنا بر ایفای وعده و ادای عهد شروع بتحریر آن نموده از و اهب بی منت و بخشنده بی صنعت مامول و مسئول هست که این اجزا و اوراق را صورت انتظام و القیام و آغازش را سرایهٔ انجام و اختتام کرامت فرماید و زبان خامهٔ گنگ اللسان این فقیر قاصر البیان سراپا تقصیر را از زلل خطایات تحریر صیانت فرموده پذیرای انوار انظار گرداند علی ما

شئی قدیر بالاجابة جدیر + + +

ذکر معاودت آصفجاه نظام الملک که بازرد گی وبهانهٔ شکار برآمده بود بشاهجهان آباد وملازمت پادشاه نمودن ونجوشنودی رخصت شدن ورفتن بسمت دکهن وبعض سوانح بار دیگر

روز پنجشنبه هفتدهم محرم الحرام سنه یکهزار ویکصد وپنجاه وسه هجری نظام الملک که بهانهٔ شکار وآزردگی خاطر داخل خیام گردیده ورنواح شاهجهان آباد چند فرسخ اراضی عبث عبث سه پهر بود بعد رفتن عمدة الملک امیر خان بصوبهٔ الهآباد داخل شاهجهان آباد گردیده ملازمت پادشاه نمود بعد ماهی چند شنود که پسرش نظام الدوله ناصرجنگ باغوای سفلگان سبک سر سلک لنبے وخودسرے پیموده سر از اطاعت بازرد آصفجاه ناچار گشته بنابر اصلاح حال او روز دوشنبه چهاردهم جمادی الاولے درسنه مذکوره از محمد شاه رخصت گرفت وغازی الدین خان فیروزجنگ پسر خود را خلعت نیابت امیر الامرائے دیا نیده وپوشانیده عازم دکهن گردید وتا نه ده ماه فیما بین بجواب وسوال ونصائح وسعاذیر گذشته آخر الامر بضرورت وناچارے بیستم جمادی الاولے سنه یکهزار ویکصد وپنجاه وچار هجری درسواد اورنگ آباد بجانب غربے بلدهٔ مذکوره بادپدر وپسر خبگ واقع شد وناصرجنگ مجروح گشته بدست پدر اسیر آمد +

ذکر رحلت مومن الدوله محمد اسحق خان بهادر وجمع شدن خدمت خالصه شریفهٔ بعبد المجید خان کشمیری وبعض سوانح دیگر

بعد رفتن عمدة الملک بر صوبه الهآباد تقرب مومن الدوله محمد اسحق خان باوج آسمان رسیده محبوب ترین امرا پیش بادشاه وکلمهٔ خیرے که بارهٔ اعتماد الدوله وآصف جاه گفته بود نزد اینها هم اغراصد تا بود وخدمت دیوانی خالصه شریفه باو مرجوع گشته چندین هزار سوار در رسالهٔ ملازم سرکار پادشاه بود ند بداغ تاف که آخر حروف نامش بود واعتبارے که پادشاه را بر او بود هیچ امیرے ندا شت چون اوج اقتدار او بنهایت رسید دست قضا روزنامچه عمرش درنور دید بثورے چند در بینی او بهمرسیده ورم وآماسے نمود ونیج وشش روز تبی عارض گشت ناگهان روز دوشنبه دوم ماه صفر سنه مذکوره جهان فانے را دداعی گفته برحمت الهی پیوست وروز سه شنبه ششم ماه مذکور خدمت دیوانے خالصه شریفهٔ بعبد المجید خان کشمیرے اختصاص یافته بعطاے خلعت خاص پارچه سرافرازے یافت وروز جمعه نهم ماه مذکور سه سه سه محمد اسحق خان مرحوم ملازمت محمد شاه نموده بعطاے خلعت ماتمی ومهربانی بسیار دستمال شد ند میرزا محمد پسر کلان او بخطاب پدر محمد اسحق خان بهادر ملقب وآخر مورد عنایات بادشاهی زیاده از پدر گردید ومحبت پادشاه با او بجائی رسید که گفت اگر محمد اسحق خان میرزا محمد امی وهشت نمیدانم چه طور زندگی میکرد ولیکن میرزا محمد اسحق خان را بطور سلاطین دیگر طفولیتش بر تخت پیش روے خود خلاف ضابطهٔ سلطنت می نشانید دیگر دو پسر دیگر مومن الدوله اسحق خان نیز معزز ومکرم بوده اند دوسے میرزا اسحاق خان دوسوے میرزا محمد علی سالار جنگ وسدرین ماه یازدهم صفر باجے راو مرهٹه بازاریدنے درگذشت وروز شنبه تمام ربیع الاول سنه مذکوره خلعت صوبه داری مالوه بنظم خان بهادر ظهیر الدوله شوهر خواهر اعتماد الدوله بانتقال باجے راو مرهٹه عنایت شد واز تیز روے باکه داشت قبول نموده دفعتل مکان هم کرد اما کاے از پیش نبرد چنانچه ترددے از وسموع نگشته روز یکشنبه بست وچهارم ربیع الاول سال مذکور خلعت چهار پارچه مذهب فوجدارے پتالهٔ بهمت ولیر خان مع شمشیر عنایت شد وروز شنبه سوم ربیع الثانے خان مرقوم خانه کوچ

از شهر شاهجهان آباد بیرون رفت و بتاریخ بیست و چهارم مذکور خلعت مهربانی و استقلال خدمت فوجدارے دوآبه بهاتی خان درانی پدرزن معین الملک سید اعتماد الدوله قمرالدین خان عنایت شد و بهدرین سال روز سه شنبه هشتم چاوی الاولی انتظام الدوله پسر کلان اعتماد الدوله برمنصب صوبه خودداری الخیر اجمیر که بانتقال مظفر خان برادر خان دوران امیر الامرا بعد سانحه ناگزیر شاهے یافته بود رخصت شد و روز دوشنبه چهاردهم ماه مذکور صمصام الدوله پسر امیر الامرا خان دوران صمصام الدوله بهزاری منصب اضافه یافته هفت هزارے شد و بهدرین سال شادے کتخدائے میر فخرالدین خان پسر اعتماد الدوله با دختر مظفر خان برادر خاندوران شب شنبه بیست و سوم رجب شادی کتخدائے انتظام الدوله پسر کلان اعتماد الدوله با دختر امیر الامرا خان دوران شب دوشنبه غره ماه مبارک رمضان بعمل آمد و روز سه شنبه سوم محرم الحرام مطابق سنه پنجاه و چهارم از مائه دوازدهم هجرے نبوے صلی الله علیه و اله نور روز شد ✣

ذکر سوانح سال پنجاه و چهارم از مائه دوازدهم هجرے ✣

شب شنبه بیست و چهارم شعبان سنه مذکوره دخترے از بطن صاحبه محل در خانه محمد شاه متولد گشت و این صاحبه محل دختر صفیه سلطان بیگم خاله ملکه زمانے خواهرزاده سادات خان ذوالفقار جنگ است که محمد شاه بتعشق اورا بعقد ازدواج خود آورده بود و چون عظیم الله خان انتظام صوبه مالوه و انتزاع آن از دست مرهٹه نتوانست مورد بی التفاتے پادشاه گشته از نظرش افتاد ذخیره سرمایه بسیار داشت ازین جهت اعتماد الدوله وزیر بهم که برادر زن او و دگر قرابتها داشت آزرده می بود ناگهان باقتضاے تنگ ظرفے با زیاد شاه اظهار آزردگے نموده از حوصله اهل مردان خان مرحوم که در اسجاے ماندنے اذن رخصت کوچ نموده در چار باغ ذریعه نقل مکان کرد یادشاه برا غضبناک گشته از منصب صدارت معزول فرمود و بشرف الله خان صدر سابق منصب مذکور عنایت نمود و حمدت دار صفدر گزاران با غرخان و فوجدارے سهارنپور بحفیظ الدین خان عنایت شد و آغرخان وغیره رسالداران پادشاهے بنا بر حراست عظیم الله خان مقرر گشته گرد و پیرامونش اقامت گزیده یاسدار لیش مے کردند آخر لعبد شش هفت روز رخصت گشته بخانه خود معاودت نمود و ملازمان خود را بر طرف نموده منزوی شد و در همین سال لعبد عبد الضحی ستاره ذوذنب بمقدار یک گز از سمت راس مائل بجنوب در برج جدی نمودار گشته هر روز مرئی می شد تا طرف شمال سے رود و قریب یک ماه مانده لعبد ایام محاشور الحرام شد و روز چهارشنبه سیزدهم محرم الحرام شروع سال پنجاه و پنجم از مائه دوازدهم هجرے نبوے صلی الله علیه وسلم نور روز شد ✣

ذکر سوانح سال پنجاه و پنجم از مائه دوازدهم هجرے نبوی که سال بیست و پنجم جلوس محمد شاهی است

روز پنجشنبه پانزدهم جمادے الاخر سنه مذکوره خاسته القضاء تاج محمود خان انتقال نمود و روز جمعه بیست و سوم ماه و سال مذکور خدمت قضا مراد الدین خان مفتی [illegible] و خان مذکور [illegible] خلعت خاصه مسطور مغفرت گشت و روز یکشنبه دوم رجب سال مذکور شرف الله خان [illegible] پسر جمله فرخ سیر [illegible] و سوم ماه و سال قران علوین [illegible] آخر برج اسد موافق [illegible] [illegible] [illegible]

وزیر پادشاه از خانهٔ خود گریخته قاصد لاهور گشت و همان روز برای تعاقب و گرفتن آورد و لشکر سران اعتماد الدوله وزیر و بیات قلیچ خان میگیباشی سردار سواران ملازم توپخانهٔ پادشاهی با دو هزار سوار و رسالهٔ کابلی و افواج دیگر متعین شدند و عظیم الله خان استیصال تمام قطع منازل نموده در هشت روز بلاهور رسید و زکریا خان ناظم لاهور که با عظیم الله خان همطرف بود او را در اپنخانهٔ خود بدلاسا برده فیل و اسپ و دیگر لوازم عمارت از سر نو آراسته او و سران وزیر و ملازمان پادشاهی را ضیافتها نموده و تفقدات فرموده عظیم الله خان را حواله آنها کرد و خوشنود روانهٔ حضور ساخت و آنها مع عظیم الله خان روز پنجشنبه چهارم ذی الحجه سنه مذکور بشاهجهان آباد رسیدند و عظیم الله خان در قلعهٔ پادشاهی ببوسیدن روز مقبد گشت و در آخر شوال سال مذکور قران نحسین در برج سنبله گردید و روز دوشنبه هفتدهم ذی القعدة الحرام سنه مذکوره پادشاه بتقریب سیر و شکار در باغ متصل قصبهٔ بلاسپور و از بیستم ماه مذکور پادشاه را اثر مرض خناق در ذات الجنب که از پیشتر بود اشتداد پذیرفته آماس در نخاع بدن تضییق در مجاری اکل و شرب و تنفس بهم رسیده تصدیع لبیار کشید و شب پنجشنبه بیستم نصف نموده زلو چسپانیدند و صحت نیافته آخر شب یکشنبه سلخ ماه مذکور داعی قلعه گشته شفا یافت و روز پنجشنبه بیست و چهارم محرم الحرام شروع سال پنجاه و ششم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه وسلم نوروز شد ❊

ذکر سوانح سال پنجاه و ششم از مائهٔ دوازدهم هجرت مطابق سال بیست و ششم جلوس محمد شاهی

روز دوشنبه ششم جمادی الاولی سنه مذکوره سعد الدین خان میر آتش که خانسامان پادشاه بود در حضور برای کوشش عائقه گشته آخر شب سه شنبه بلای ههیئهٔ مختبسه مبتلا گردید و مدبر و معاوده که بهمان جهت عارض دائمه لاحق حالش شده آخرت شتافت و روز عمدهٔ دوازدهم ماه و سال مذکور حفیظ الدین خان پسرش بعطای خلعت ماتمی و بحالی خدمات پدر مرتبع اضافهٔ هزاری منصب و یالگی جمالدار سرافراز یافته پنجهزاری و میر آتش و خانسامان پادشاهی شد و در ابتدای ماه رجب سال مذکور نزاعین و شقه های خاصه غاشیه بعمدة الملک امیر خان بهادر و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ و زکریا خان بهادر ناظم لاهور و ملتان و راجه بخت سنگه راتهور و راجه دهیراج جهسنگه سوائی و دیگر امرا مستضمن طلب حضور شرف صدور یافت با صفحاه هم حکم آمدن بحضور رفت اما بنا بر ضعف پیری و اسایش و جاه حکمرانی شش صوبهٔ دکهن چون ضرورتی داعی نبود عذر خواسته نیامد و کمر همت بر تسخیر ملک کرناتک بسته اول قلعه ترچناپلی را محاصره نموده مفتوح گردانید ان ملک ارکاٹ را از قوم نوابت انتزاع نموده و راجه دهیراج جهسنگه نهم شعبان که دهمین بود با سیزدهم ماه مذکور علی اختلاف الروایات فوت شد و سه رانی از زوجهای او مع دو دو سه سه خادمه و پاتر با جسد راجهٔ مذکور بدستور معین بستر کرمات بنود سوخته باصطلاح اهل هندستی شدند بفتح سین مهمله و کسر تای مثناة فوقانی یای زده ❊

ذکر ورود عمدة الملک امیر خان بهادر و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ در حضور و آمدن میرزا پهلوری پسر زکریا خان خواهرزادهٔ وزیر از لاهور ❊ ❊ ❊

بعد ورود شقه های پادشاهی صفدر جنگ که از سابق دم اخلاص و اتحاد با عمدة الملک میزد و غور از جمله متوسلان [illegible] والا و دمان مے شمرد و بنای قبول و اقناع امر مذکور بر ایاد اشاره عمدة الملک گذاشت عمدة الملک

و خلاق واتفاق چنین مقتدرے باخود حضور ضرور و امور شمرده ترغیبات فراوان نمود صفدر جنگ حسب الاشعار او بتهیهٔ
و مهمات ضرور دست دیده در فکر سرانجام ضروریات افتاد و راجه نولرای بخشی خود را که اول اوسنے ملازم سرکار او و از خدمتگزاران
و حسن اخلاص باعلے درجهٔ اقتدار رسیده بود به نیابت صوبه تجویز فرموده وحید روزے منابر احضار عمال و ملازمان سرکار
و اسباب استعار توقف نمود و وعدهٔ رسیدن بدار الخلافه شاه جهان آباد بعد انقضاے زمانے ارورد عمدة الملک باو داد و عمدة الملک
مدتے لیسر فیل از صفدر جنگ از صوبهٔ الله آباد کوچیده روانهٔ دار الخلافه گشت و سید محمد خان ایرانے را که از قبل او حاکم کوڑه و در
شجاعت آیتے بود سر صوبه نائب گذاشت در روز یکشنبه بیست و نهم ماه مبارک رمضان از سال مذکور طرف مقابل قلعهٔ مبارک شاهے
بر ساحل دریاے جمنا رسید و آخر روز دوشنبه غره شوال روز عید وزیر الممالک اعتماد الدوله بهادر باستقبال عمدة الملک آمد و
سر در و امیر کبیر لبسوارے یک فیل داخل شهر شاهجهان آباد گردید و وقت شام عمدة الملک بشرف کورنش بادشاه و بقبول قوائم
سریر سلطنت مشرف و مفتخر گشت و در اواسط شعبان سال مذکور فقیر هم رکاب والد مرحوم در شروع شباب روزیکه ساعت نهصت
صفدر جنگ از فیض آباد داد ده بارادهٔ حضور مقرر بود بلدهٔ مذکوره که مرکز دولت صفدر جنگ بود رسید میر بیگ خان داروغهٔ
دیوان خانهٔ صفدر جنگ حسب الامر آقاے خود باستقبال والد سر بر آمد مرحوم مذکور را بملازمت صفدر جنگ بر دو والد ملازمت
نموده چون فوج و سوارے او تیار و انتظار ساعت مختار بود ساعتے در خانه میر بیگ خان توقف فرمود بعد ساعتے عبد الرحیم خان
منجم باشے آفتاب را در اصطرلاب دیده بصفدر جنگ اخبار نمود و صفدر جنگ سوار گشته داخل پیش خانه خود که قریب بساقی
از آباد ے داشت گردید و بعد روزے چند اوائل شهر رمضان المبارک کوچ فرموده و مع اهل و عیال روانهٔ دار الخلافه گشت
و بر لب دریاے گنگا رسیده مابین فتوح و مکن پور که مزار شاه مدار است سه چار روز مقام نموده به بستن پل از کشتیهاے
رکاب فرمان داد بعد تیارے پل راجه نول رائے نائب صوبه را مرخص گردانیده خود عبور نمود و والد را فوجدارے سرکار خیر آباد
داده همراه راجه نول رائے رخصت میکرد و مے گفت که شما نیز سفر کشیده رسیده اید چند روز آسوده اگر صحبت میان شما و نائب
برار باشد خوا هید ماند والا بحضور خوا هید آمد والد مسرور و نشیت راجه نول رائے را پسندیده همراه او رخصت عید در نواح کوال جالیسر
آمد صفدر جنگ دران روز مقام نموده مراسم عید که عبارت از رفتن مصلے و استماع خطبه است خنجر از لشکر فیاض بر پا کرده تقدیم
رسانیده و بعد ازان سے منازل فرموده متصل بدار الخلافه رسید شاه محمد خان بهادر شیر جنگ سپر سیادت خان برادر سعادت خان
برهان الملک که حالورائے صفدر جنگ و برادر خواهر بود مع راجه لچهمی نارائن وکیل صفدر جنگ دو سه منزل پیشتر باستقبال
آمده صفدر جنگ نثار یکے یا این دو نفر فقیر متذکر آن نیست بر لب دریاے جمنا رسیده از جائیکه منزل بود جریده ماکان بحمل
مع فوج مغلبه رسیده و ستاے لشکر سیر خوش اسپ و خوش یراق بود خصوص فوج معلے که لباس بدن از سفلات سلطون
و سنجاب و سمور و اسپان ولایت دانسته و عماریها و افیال زرنگاری و موتنه هاے طلائے دفقرهٔ دسه نشان فیل در
نهایت شکوه باوجے اینکه کم از ده هزار سوار نخواهد بود محاذی قلعهٔ بادشاهے اول روز رسید اتفاقاً شب بارانے
بارنده بود اصاف بود صفدر جنگ موافق ضابطه و بسوے برج مشمن دیوان خاص که طلائے است و شمل خورشید مے درخشید
از فیل فرود آمده سلام و آداب تسلیمات اربعه بعمل آورد و لحظه استاده بعد گرفتن عطایاے کل از قبیل خلعه و حمائل که بادشاه
مصحوب خواجه سرائے محلی فرستاده بود باز سوار شده به فرودگاه برگشت پادشاه هم از نشاستے فوج و سوارے او که از
برج مشمن مے نمود محظوظ شده و آخر روز چنبه یازدهم ماه شوال سال مذکور که ساعت مختار ملازمت یافته بود نزدیک [illegible]

در ریگستان آن طرف جناخیمه های عظیمه دو درجه برپا گشت و صفدر جنگ مع فوج و اسباب حشم و تجمل خود بر پل گشته ها کرالطالب
بادشاه تبار بود عبور نموده در خیمه های ایستاده خود نزول نمود و اعتماد الدوله وزیر الممالک قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ
باستقبال او آمد خیمهٔ اول پرانملازمان صفدر جنگ بود فرمان داد که ملازمانش درسیدان خیمه برزمین پوشها نشینند و خیمه را برای
رفقای وزیر خالی گذارند مردم وزیر اول آمده دران خیمه اجتماع نمودند بعد ایشان وزیر آمده درمیان مردم خود تا سر دروازهٔ خیمهٔ
دیگر گذشت و در انجا لحظه توقف نموده معدودے از مقربان عمده معتمد را همراه گرفته اندرون رفت صفدر جنگ نیز با معدودے
از عمده رفقای خود که ازان جمله بود والد مرحوم نشسته انتظار وزیر میکشید چون وزیر را دید از مسند برخاست و تا نصف
صحن خیمه استقبال نموده باهمدگر رسم سلام و معانقه بعمل آوردند و داخیمه بر یک مسند نشسته ساعتے صحبت اختلاط داشتند بعد ازان
متعارفات عطر و پان و گذرانیدن خوانهاے اقمشه و جواهر و اسپان و افیال بعمل آمده وزیر مرخص شد که بیشتر رود صفدر جنگ
متعاقب او آمد چون وزیر رفت صفدر جنگ در پے او بگرز فرتام سوار شده وقت شام ادراک سعادت کورنش بادشاه
نموده داخل حویلے دارا شکوه که از عهد سربان الملک لبنایت بادشاه در قبضه داشت گردید آخر آهسته آهسته تمام لشکر و فوج
او داخل شهر گردید چه شهرے بود اگر چندین امرا مثل صفدر جنگ و عمدة الملک و آصف جاه آمده داخل شهرے شدند هیچ
امتیاز قلت و کثرت مردم نمے شد و اکثر متعلقان شهر را معلوم نمے شد که کے آمدند و کجا پنهان شدند والدم بر رهم باغ راجه
بخت مل که دیوان خالصه شریفه و چند سال قبل ازین مرده بود بکرایه گرفته داخل شهر شد و روز پنجشنبه هیجدهم ماه و سال مذکور
شاهنواز خان معروف بمیرزا پهلورے پسر زکریا خان ناظم لاهور که اندک مصفاک بیباک بود دلشا جهان آباد رسیده شرف حضور
و کورنش بادشاه دریافت و روز پنجشنبه دوم ذی قعده سال مذکور عبید الله خان پسر دومے میر جمله بخدمت صدارت و عطاے
خلعت سرافرازے یافت و آخر روز شنبه چهارم ماه مذکور سید علیخان خلف غیرت خان لطف اللهی الحسینی که خطاب جدادے
خود شیر افگن خان داشت همراه عمدة الملک بهادر آمده شرف یاب ملازمت بادشاه و بعنایت خلعت پنج پارچه سرافراز گردید مورد
الطاف بسیار گشت و درهمین سال و ماه شب دوشنبه تاریخ سیزدهم نکاح شاهزاده احمد میرزا با دخترے از اخاد نجابت خان
بعمل آمد و بهدرین ماه از شب جمعه بیست و چهارم ستاره ذوذنبی اول بقدر سیم گز درمیان آخر برج حوت و اول حمل مابین کوکب
سرة الفرس و جناح الفرس اول شب ظاهر شده تا ثلث شب مے ماند و قریب بیست و دو روز همین قسم یکجا مانده و ازمیان هر دو
کوکب در ظاهر بطرف مغرب اندک مائل بجنوب مے رفت و از شب جمعه پانزدهم ذی الحجه ذنبش نقدر یک نیزه مرئے مے شد
عین ستاره بسوے مغرب و ذنب او بطرف مشرق و روشنی همیشه زیاده مے شد و در آخر ذی الحجه معدوم شد و شب دوشنبه
چهارم ذی الحجه شیخ سعد الله دیوان تن و سه شنبه پنجم ماه مسال مذکور مهر پرورزوجهٔ بهادر شاه جده محمد شاه از سه روزه در
فرار خواجه قطب الدین هر دو مدفون شدند و همدرین اثنار روز سه شنبه پنجم ماه و سال مذکور خدمت صوبه داری گجرات بفخر الدوله
برادر روشن الدوله تفویض یافت بسبب آنکه صوبه مذکوره چنانچه در دفتر دوم بزبان قلم داده آمد از عمل بادشاه بدر رفته اند
چند سال در قبضهٔ تصرف مرهٔه بود و کسے صوبه دارے آنجا قبول نمے نمود محمد یار خان که از سردارزاده هاے ایران بود
لشکر مشجاعت بود از خوف نادرشاه و بخت رفاقتش بسته وه آمده هنگام ورود بشاه مذکور در بندر سورت مخلص گشت و بعد معاودت
رفاقت صفدر جنگ گزیده و در ایام رفاقتش از بنارس ناخته رسے که بهمابت جنگ بر سر بالاجے راو مرهٔه فرستاده بود و وکیل
بالاجے مع فوج بدرقهٔ همیت جنگ ناظم عظیم آباد در سهسرام منزل داشت لغتهٔ بر سر لشکر مذکور با سعدودے از سواران

مقابله رسیده زرندکور را آنها باز گرفت و برخی را مجروح و بعضی را مقتول ساخته به بنارس برگشت چون صفدر خنگ از جرات او مطمئن نبود صحبتش با او درنگرفت و در شاه جهان آباد ترک رفاقتش نموده فخر الدوله را که نامه داشت برگشتن صوبه گجرات برساند واعیه آن داشت که دلاوران فوج مغله را از ملازمان صفدر خنگ با خود گردیده وسامانی بهرصورت بهم رسانیده مرتبه را بضرب دست خود مغلوب و صوبه مذکوره را مسخر سازد بعد ازان هرچه از دستش برآید بعمل آرد چون فخر الدوله سعی نموده سند وخلعت آن صوبه را بدست آورد فوج مغله که در ملازمت صفدر خنگ آسایش یافته از ابتلای اطاعت و محنت و رفاقت نادرشاه برآمده بود و محمد یار خان را مسمی شناخت که شراره ایست از آتش قهر و غضب نادرشاه و لبسر بردن با او همان جا نگاهها لازم دارد از رفاقتش سرباز زده را ضی به ترک ملازمت برهنه خنگ نشد مگر قلیلی که با او دیرینه توسل و حقوق احسانش برگردن داشتند همراهش گزیدند و محمد یار خان با همان قدر مردم فخر الدوله را همراه گرفته بگجرات شتافت و دست ویای زد امانیا قلت مقدور و اتباع هیولای ارادهٔ او صورت نگرفت و با فخر الدوله که هیچ محض بود صحبت او موافق نیفتاد ناچار بین از رفاقتش نشر جرده با وجود خطر عارض خدمت نادرشاه گردید چون رسید نادرشاه گفت از لطیش من ترسیده چرا باز آمدی عرض نمود که گفته شدن از دست چون تو جوانمردی برزندگی رسیان نامردان مرجح شمرده رو بدرگاه آورده ام نادرشاه را مذکور خواهی او خوش آمده قلم عفو بر جریده زلاتش کشید و بیگلربیگی فارس یا هرات گردانید و فخر الدوله در رعیت او اسیر و دستگیر مرتبه گردیده بعد خرابی بسیار بآنها همان آباد برگشت و منزوی بود تا مرد و روز پنجشنبه هفتم ذی الحجه همین سال باران بسیار و تگرگ هم کم و بیش اکثر جاها بارید و برق و رعد بشدت بود چنانچه اندرون قلعه در دیوان عام برق افتاده دو اسپ و دو کس هلاک و دو کس دیگر بیهوش گردیدند و روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور بهر سه پسر شیخ سعد الله خلعت ماتمی مرحمت شد +

ذکر وقایع سال پنجاه و هفتم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم مطابق سنه بیست و هفتم جلوس

روز شنبه غره محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری خلعت دیوانی تن بعبد المجید خان کشمیری از انتقال شیخ عبد الله عنایت شد و همان روز در کچهری نشسته بر بعضی کاغذهای ضروری دستخط نمود و روز شنبه ششم ماه صفر فوت شد و همدرین سال آصفجاه قلعه مالکنده را از تواابع حیدرآباد محاصره نموده از دست مقرب خان دکنی بجوزهٔ تسخیر خود درآورد و همدرین سال جوں بادشاه راجهان اعتمادی بر امرای تورانیه نبود و سعد الدین خان و پسرش حفیظ الدین خان از متوسلان آصفجاه و اعتماد الدوله و همقوم آنها بود حفیظ الدین خان را از خدمت داروغگی توپخانه که کار عمده و حراست جان و مال و ناموس پادشاه درضمن کار مذکور است معزول نموده بصلاح عمدة الملک روز یکشنبه هفتم صفر از دل روز صفدر خنگ را بعنایت خلعت خدمت میرآتشی سرفراز فرمود و نهایت لطف و مرحمت نموده اظهار توقعات وفاداری حقوق نمکخوارگی از امیر مذکور بر زبان آورد و صفدر خنگ تیشخانه میرآتشی بقدر شان و شوکت خود در قلعه آراسته ازان باز اقامت خود در قلعه مقرر نمود و برای خاطر والد مرحوم چکله سکنده از پادشاه گرفته والد را بحضور پادشاه نیابرادر اکبر شرف کورنش بر دو خلعت خدمت مذکور دهاینده پوشانید و فقیر و برادر فقیر لطف علی خان و رحیم آوان مناصب مناسب خطابهای خانی یافت و چند ماه در خدمت والد گذرانیده در اواخر ماه مبارک رمضان بخدمت صفدر خنگ آمده رخصت معاودت بطرف عظیم آباد گرفتیم چراکه از مدتی محل سکنی و جناب والدهٔ ماجده و برادران و عم و فال همانجا بوده با احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر بیعت جنگ ناظم بلده

مذکوره و مهابت خنگ نیز قرابتی متحقق بود و او طلاع مهر باسفرنج سر پیچ مرصع با سر دو بیراد رعنایت نموده بار سال بعض تخت بنگاله حکم کرد و پیغام دعا بنام اعظم آباد فرموده مرخص گردانید و غره ذی قعده سال مذکور فقیر با برادر و همراهیان مع الخیر اعظم آباد رسید و روز سه شنبه دهم جمادی الاخرے سال مسطور آپامل مدار المهام مهاراجه الشرهی سنگه سوائی خلعت راجه دهیراج جے سنگه هستوفی ملازمت بادشاه نموده بعطاے خلعت پنج پارچه سرافرازے یافت و روز یکشنبه پانزدهم ماه مذکور نبابر تقریب تعزیت پدر مهاراج مذکور که حسب الطلب بحضور آمده بود دوم سر آوردن او پیش پادشاه بوساطت خود و زیر الممالک اعتماد الدوله نزدیک سراے قاضے بخیمه او رفته و ساعتے نشسته بمضرب خیام خود برگشت و آخر روز مهاراجه مذکور بخیمه و زیر سر اے حصول ملازمتش آمده و شب شنبه بیست و هفتم رجب همدرین سال همایون بخت برادر محمد فرخ سیر عظیم الشان انتقال نموده در جوار مزار خواجه قطب الدین چشتی مدفون گردید و روز یکشنبه بست و هفتم شعبان همین سال فوجدارے گوالیار بعدة الملک بهادر از تغیر خضر خان و صوبه داری کشمیر بصفدر خنگ بهادر از تغیر اسد. الدوله اسد یار خان بهادر ایشان تخلص عنایت گردید و این اسد یار خان دست گرفته و بعرصه آورده عدة الملک بود دهم بیستے او بیچاره منزوے و محروم از تقرب پادشاه شد و یک یک یا لا بند بهر دو امیر بجاے خلعت مرحمت گشت صفدر خنگ برادر خانه زاد خود شیر خنگ را مع فوجے از مغلیه و هندوستانیه بقدر حاجت برای بندوبست آنجا فرستاده و شیر خنگ در انجا رفته سر انشر را که سر و شجاع و کردن کش آنجا بود بعهد و پیمان دروغ مستمال کرده طلبیده شت و بعد آمدنش با او دغا کرده مقید ش گردانید و سهل بے قے در انجا مانده و تفرج منزلهات آن بلده و بیت نظیر نموده افراسیاب خان را که یکے از رفقاے صفدر خنگ بود حسب الامر نبابت صوبه مذکور گذاشته خود معاودت ایشاهجهان آباد نمود و آخر شب شنبه هفتم ماه مبارک رمضان سال مذکور عظیم الله خان که از مدتے در قلعه پادشاهے محبوس بود رخت زندگانی بعالم آخرت کشیده و با مثال و اقران خود ملحق گردید و سه ساعت از روز مذکور بر آمده نعش او را در خانه اش آورده اعتماد الدوله نبابر قرابت قریبه آنجا رفته هجوم مردم بسیار در آن مکان که جنبش افتاده بود نبابر آمدن وزیر رو بداد اتفاقا آن مکان ته خانه داشت بسبب کثرت بار مردم یا نبابر سببی از اسباب خفیه سقف آن ته خانه فرو نشست و وزیر و اکثر مردم نبابر تاخیر در آجال شان محفوظ ماندند و لاش او را برده در جوار مزار شاه نظام الدین نجاک سپردند آخر ماه ذیقعده سال مذکور قران نحسین در اول برج میزان و نبابر رجعت بار دوم آخر ماه صفر در سال پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم هجرے و بار سوم نبابر استقامت آخر ماه ربیع الثانے پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم در آخر برج سنبله شد و شم یا هفتم ذی الحجه سال مذکور سلطان اعز الدین اکبر کلان معز الدین فوت شد +

ذکر سوانح سال پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم هجرے نبوی که سال بیست و هشتم جلوس است

علے محمد خان روهیله که نام او نبابر بعضے تقریبات در ضمن احوال گذشته شدن سیف الدین علیخان و غیر آن سانحه در دفتر دوم مذکور شد اگرچه پسر امیر بیپر و پر دردهٔ افغانے بود و مربے او هم کذلک اما بهره از شجاعت و لیاقت سرورے داشت و از غفلت و آرام طلبی وزیر الممالک اعتماد الدوله کارهاے او رونق گرفته باوج اقتدار رسید مجملے از احوال و اسباب عروج او بمدارج اقتدار و اقبال آنکه اول بطور جماعه در ایران ملازم عمال صوبه بمراد آباد و بلا دنواح آن بوده از جانفشانے و نیکو خدمتیها سورد الطاف حکام و دران دیار صاحب نام گردید مدتے در ملازمت عظمة الله خان و فرید الدین خان که از طرف اعتماد الدوله [illegible]

وحاکم باقتدار مراد آباد بوده اند زندگانی نموده و بر جاه و حشم او بعد کشته شدن سیف الدین علی خان مرحوم برادر امیر الامرا حسین علی خان شهید مرحوم بنا بر اینکه روهیله مذکور با عظیم الله خان در قتل سید مرقوم بر فاقت حاکم مراد آباد شریک بوده جلادتها نموده افزود و ورشناس و پیرو صاحب منصب و جاگیر و حاکم بعض پرگنات آن دیار گردید چون صاحب عزم و اراده بود بهر تقریب و تدبیر در تسخیر محالات قرب جوار کوشیده بطور اجاره از جاگیرداران آرام طلب و وزیر بی خبر بدست آورده اقتدار یافت و فرید الدین خان و عظمت الله خان که از شجاعان زمان و حاکم باقتدار مراد آباد و جاگیر وزیر بوده اند در گذشته بعالم آخرت رفتند او بنام افغانی در زمره آنها وصلت نموده اکثری از رؤسای فرقه مذکوره را با خود رفیق گردانیده و افاغنه نواح قندهار که از صدمات افواج ایران آواره دشت ادبار بودند با شتها را فغان دوستی او جوق جوق پیش او رسیده ملازم گردیدند و علی محمد خان بلقب روهیله در عوام مشتهر گشت چون اقتدار فراوان یافت و بستی سلطنت و نفاق امرای دون همت و انهماک در استغراق وزیر در شرب مدام و صحبت قمر طلعتان گل اندام بر فحوای ضمیر او مرتسخ گشت تمرد ورزیده سر از اطاعت و ملکداری سرکار وزیر پیچیده وزیر راجه سرنند را که از قوم روڑا بود نائب صوبه مذکور گردانیده اسباب حرب از قبیل توپ و بانهای سیار و دیگر ما یحتاج ارسرکار خود داده حکم بنگهداشتن فوج هر قدر که خواهد و در کار داند داده بانتظام صوبه مذکوره و محالات قرب جوار و تنبیه و گوشمال روهیله مدبر متمرد و دیگر سرکشان مامور فرمود راجه سرنند به محالات متعلقه خود رسیده و فوج انبوهی ملازم گرفته با سامان موفور و کمال غرور حکمرانی پیش گرفت روهیله مسطور مقتضای شعور پیغامهای اطاعت و انقیاد داده عذر تقصیرات و انهماک تخلفی در معاملات ذمه خود می خواست سرنند نظر بکثرت فوج و حکم وزیر و امید اعانت از و ملتمسات او را مطلق نمی پذیرفت و ما او در مقام کاوش و فکر برانداختن او از بیخ و بن بود و روهیله حال بدین منوال دیده بارتقاء و سای قوم استعداد نمود چون افاغنه اکثر صاحب جرأت و بی باک و در تحصیل زمیندارے و تسخیر ممالک چالاک می باشند سرنند را با خود در کمال صفا و عداوت دیده علی محمد خان را اشاره بجنگ او نموده درین باب همه همداستان شدند خان مرقوم مستعد محاربه گردیده لشکر آراست و بجنگ راجه سرنند رخت هستی او نیز مهیای مدافعه گشت و از جای خود جنبیده مقابل گردید چون تلاقی عسکرین قریب گشت و چند ان فاصله درمیان نماند هندوان که در بند حسن و قبح تاریخ بوده تاثیرات احرام علوی در عالم کون و فساد بلکه در اعطای رستگاری و نجات آخرت برابر با خالق کائنات میدانند بموجب حکم برهمنان منجم منتظر تاریخ موعود مختار گردیده خنک در تعویق انداخته و گرد و عسکر خود سنگر بسته و توپها چیده خواست که امام معدود تا رسیدن روز موعود بلطائف الحیل آمد و رفت سفرا و رسل گذرانده روهیله برین حیله مستشعر گردیده چون سرد و لشکر نزدیک بوده اندیشی شهرت ملازمت و ملاقات با راجه در صبح آن شب داده هنگام سحر لشکر و سوارے خود آراسته و ساعتے از روز برآمده بر لشکر سرنند که غافل بود ریخت و آن مرد که در پرستش اصنام اشتغال داشت هر چند خبر ورود لشکر افغان قریب سنگر باو رسانیدند همین جواب بر زبانش بود که امروز تاریخ جنگ و سوارے ما نیست تا فوج روهیله در سنگر درآمده خود از نهاد هنود و جودش بر آورند و در پایان کار پرستش موتے رام که بحسن و جمال شهرت داشت با معدودے از محلصان سوار شده راه آخرت گرفت و هر چند در پرستش گاه خود که نشسته بود بدون برخاستن و گامے برداشتن برائر سیر رفت و علی محمد خان اسباب فراوان و غارت بے پایان بدست آمده فتحے در کمال عظمت بنهایت سهولت میسر گشت و اعتماد الدوله بے شرم و ننگ بتدارکش نپرداخته زن خود شله پورے را مع پسر کوچکش معین الملک که میر منو مشهور بود بمطالبه فرستاد و علی محمد خان

در عین دریاکه شعله یورے بر بچره بود با معدودے از ملازمان خود بسوارے کشتی آمد ملازمت بیگم دریافته نموده مالگزارے و معامله را انفصال داد میگویند که با دختر افغان مذکور نسبت معین الملک هم مقرر شده بود اما از نکاح و ازدواج او خبرے مسموع نشد خلاصه ازان زمان سر اقتدار علی محمد خان بکیوان رسیده مراد آباد و بریلے و انوله و بدائون و بن گده و سنبهل و امروهه وغیره ممالک آن ضلع آهسته آهسته در یدتصرف در آمد و قریب سے چهل هزار افغان و روهیله ملازم رکابش گشته دم از ترقی و اقتدار زد و قتیکه عمدة الملک صفدرجنگ بحضور رسیده مدار علیه سلطنت گردید نه بادشاه را بر مفاسد وجود افغان مذکور متنبه ساخته دلالت بر تنبیه و استیصال او نمودند بادشاه بصحبت مخلصان مذیرفته آخر شب شنبه ساعتے قبل از طلوع آفتاب بیست و چهارم محرم الحرام سال مذکور بطالع دلو مداعیه گوشمال افغان مسطور اعلام نهضت برافراشته در باغ لونے نقل مکان نمود و بعد انقضاے سیزدهم صفر از انجا کوچیده بر دریاے هیندن وارد انجا مدت سه نزول اجلال فرمود و روز جمعه بیست و دوم صفر سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ خالوے ملکه زمانے را بصوبه دارے و قلعه دارے دارالخلافه شاهجهان آباد سرافراز نموده بخطاب کاتبی ملبوس خاص که دران وقت بادشاه پوشیده بود و عنایت شمشیر اختصاص بخشید و خان مرقوم آخر روز از لشکر کوچیده شب را متصل لنبا بهجهان آباد رسیده روز شنبه بیست و سوم ماه مذکور داخل شهر و روز شنبه بیست و ششم داخل قلعهٔ مبارکه گردیده بکار خود اشتغال ورزید و بادشاه اول ماه ربیع الثانی در سنبهل در اوا خرش بقصبهٔ بداؤن رسید علے محمد خان تاب مکث بادشاهی در خود ندیده بقلعهٔ بن گده تحصن جست و افواج بادشاهے قلعه را محاصره نموده منتظر فرمان بود قائم الدوله قائم خان بهادر قائم جنگ خلف محمد خان بهادر غضنفر جنگ بنگش از دارالملک خود فرخ آباد مع فوج لبیار در لشکر بادشاهی رسیده بوساطت وزیر بحصول کورنش بادشاه مفتخر گردید و راجه نول رائے نائب صوبه اوده که ملازم صفدرجنگ بود با فواج و اسباب شایسته حسب الطلب آقاے خود بیدر در رسیدجون درمیان لشکر شاهے و راجه نول رائے قلعه بنگڑه بود و احتمال رفت که علے محمد خان چون دشمن حقیقے خود صفدرجنگ را داند و وزیر هم با او نفاق داشته شکست رونق کارهاے صفدرجنگ سے خواهد بهادا هنگام عبور راجهٔ نول را سے که بضرورت نزدیک بقلعه خواهد آمد افغان مرقوم راجه مذکور را تنها یافته دران طرف قلعه با او محاربه کند و شکسته رائے نول رائے رسیده موجب وهن صفدرجنگ گردد لهذا صفدرجنگ از بادشاه استیذان نموده با نوج خود باستقبال راجه نول رائے رفت و او را همراه خود گرفته در کمال کروفر از بین لشکر وزیر بلشکرگاه خود رفت و راجهٔ نول را سے را بملازمت بادشاه رسانیده انواع عطایا برای خاطر داریش و آبروے خود یافته القصه چون وزیر بملاحظهٔ تسخیر نفاق ورزیده با آنهمه تمرد ها که علے محمد خان باوزیر نموده بود طرف او را علے الرغم عمدة الملک صفدرجنگ گرفته در باطن تقویت او مے نمود و سهروا امیر مذکور هم روهیله را باغنیا راوگذاشته اجتناب از انکار اصلاح شمرد نه وزیر واسطهٔ عفو تقصیرات افغان مذکور گشته آخر روز جمعه سوم جمادے الاولے سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت هجرے دستهاے او را بدستمالی چیده بملازمت بادشاه همراه خود آورد و بادشاه باستدعاے وزیر حکم گشادن دستهاے او نویسرداده فرمود که این را حوالهٔ شفا فرمودیم و مردم برائے ضبطی اموال و اسباب قلعه مامور گشته ذخیرهٔ غلات که برای خرچ سپاه فراهم کرده بود لبیار بدست آمد و بعضے تو پهاے کوچک و نقد و جنس غیر غله و چند ضرب توپ و دیگر هیچ بود دگر تفصیلے که نزد قائم خان امانت گذاشته بود طلب هرگز شته داخل سرکار بادشاهے گردید و روز شنبه چهارم ماه مذکور پیش خیمه بطرف شاهجهان آباد روانه شد و بادشاه مرحمت نمود راجه نول رائے را و قائم خان بنگش مرخص گشته بجاهاے خود رفتند بادشاه هم عنان فتح و ظفر اول روز پنجشنبه غرهٔ جمادے الاخرے سال مذکور بطالع آخر برج اسد داخل قلعه

شاه جهان آباد گردید ✣

ذکر فوت بعض امرا درسال مذکور و بعض سوانح دیگر ✣ ✣ ✣

در آخر ماه محرم نوازش علی خان مرحوم برحمت حق رفته در آستان قدم شریف مدفون گردید و روز پنجشنبه چهاردهم صفر اشرف خان پسر کلان امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران انتقال نموده در مقبرهٔ پدر مدفون شد و روز یکشنبه هفدهم ماه صفر نوروز شد و در نصف اخیر ماه ربیع الاول سال مذکور اسد الدوله اسد یار خان مرحوم انسان تخلص برحمت الهی رفت و نعش او را باکبر آباد که مولد و موطن او و آبائش بود برده بخاک سپردند مرد نیکوکار هوشیار ربودبیاد ے علوم آشنا طبع موزونے داشت و شعر بقدر مرتبهٔ خود خوب می گفت پسر گیر ے عمدة الملک او و جعفر علے خان که این عزیز هم ازین قبیل و باوالد مرحوم بسیار آشنا بود و معتمن الدوله محمد اسحق خان و یک شخص دیگر که این وقت نام او در خاطر نمانده ملازمت پادشاه نموده او و اسحق خان در اول روز ملازمت پنجهزار ے و دو شخص دیگر چهارهزار ے شدند جعفر علے خان رفاقت عمدة الملک گزیده ترقے دیگر نکرد و اسحق خان باسمان تقرب پادشاه و اقتدار رسید و ذکرش گذشت و اسد یار خان هم ثانی مرتبه او شش هزار ے منصب و با سد الدوله مخاطب صاحب اهی و سرتاب گردید در رساله او پنجهزار سوار بداغ شمشیر ملازم پادشاه شد آخر عمدة الملک به کینهٔ آنکه چرا مثل جعفر علے خان و دیگر ملازمانش در رکاب نماند بعد عود از اله آباد و گرم نمودن صحبت با پادشاه مزاج محمد شاه را از منحرف ساخته رساله شمشیر داغ برطرف کنانید و با وجود دغدغهاے بسیار ازین حرکت مطعون خلائق گردید و حالات خوش از اسد الدوله بگوش رسیده و به ثبوت پیوسته از انجمله یکی آنکه صاحب که عبارت از چوبدار است یکصد و چهل نفر ملازم بوده اند و هر روز بهفتاد و شش هزار وقت بتوبت بر در دولت سرا ے او حاضر ے بودند باین طور که یک روز یک جماعهٔ مذکوره و روز دیگر جماعهٔ دار دیگر با وجود این حال جماعهٔ مذکوره از شرارت مردم و شور و غوغا که در حضور امرا ے مقتدر و امرا ے غیر مقتدر این زمانه ے نامبنه ممنوع بوده اند فقط برا ے نام و دفع ملام که مردم حمل بر دنائت و بخل او ننمایند لازم داشت و با نجا هر چند در مرتبه ادنے از و بودند سلوک مصاحبانه و برادرانه ے نمود و بهر صورت مردم از و خوشنود بوده اند رب اغفر له و ارحمه این دو رباعے از نتائج طبع او بیاد بود ثبت افتاد رباعے

گر با صنم شفیق بیاید زیست ✣ گر تنها به رفیق ے باید زیست ✣ انسان ایمن بزم جاے شکر و گله نیست ✣ یک چند بهر طریق بیاید زیست ✣ و له ایضاً گر قصهٔ شیخ و شاب باید گفتن ✣ گر شکوهٔ نان و آب باید گفتن ✣ انسان تا مرگ گفتگو لابد است ✣ افسانه برا ے خواب باید گفتن ✣ و روز دوشنبه نوزدهم جمادے الاخرے سنه مذکوره خبر رسید که دوازدهم ماه مرقوم روز یکشنبه زکریا خان ناظم لاهور ازین سرا ے غرور رخت هستی بربست و وزیر که برادر زن زکریا خان بود این خبر را شهرت نداده میر یحیے خان پسر کلان زکریا خان را که خواهرزادهٔ وزیر و داماد ش هم بود در ظاهر به بهانه دیدن پدرش آخر همان روز از پادشاه رخصت داده و او روز شنبه بیستم ماه مذکور اول صبح که چیده بر جناح استعجال بلاهور شتافته بجاے پدر متمکن گشت و بیست و دوم خبر فوت مشهور شده وزیر در ماتم نشست و بعد انقضاے رسوم تعزیت روز دوشنبه بیست و ششم بحضور پادشاه رفت و آخر همان روز غلام محی الدین خان صاحب خدمت بیوتات خلعت رخصت بنا بر ضبط احوال زکریا خان یافته بلاهور رفت و روز دوشنبه نهم شعبان سال مرقوم الصدر خلعت صوبه دارے لاهور و ملتان از انتقال زکریا خان بو ے انعام الملک اعتماد الدوله مرحمت شد و او نیابت صوبه هاے مذکوره به پسران زکریا خان خواهرزادهاے خود تفویض نموده آخر میان سرور و برادر بخصومت انجامیده

شاه نوازخان میرزا پهلوی برادر کلان خود یحیی خان را مقید ساخت یحیی خان بعد چندی بحیله عمهٔ خود در خوان طعامی پنهان گشته از ستحفظان که بر در حویلی او بوده اند رهائی یافته و با عانت بعضی مخلصان بی پاس خاصه بدست آورده بجلد گامی بی پاس مذکور از لاهور گریخته در معدود ایام بشاه جهان آباد رسید و از خجالت هیچ کار نگفت خود جامهای رنگین کرده لباس فقر و رویرو خاک مذلت سر سر نموده جائی بر نهر شهر ساخت و آنرا بیم بارسی نام نهاده برای خود تکیه و نشیمنی مقرر کرد چون داماد وزیر و صاحب میم وزیر بود چند کس از رفقای او نیز پیروی او نموده همان لباس پوشیدند بر فقر لباسی قناعت ورزیدند و شاه نواز خان بر و ساده محکمش سر دو صوبه تمکن گشت در روز دوشنبه شانزدهم شعبان امداد خان برادر کلان عمدة الملک در اکبرآباد برحمت ایزدی پیوست و وقت نصف شب پنجشنبه نهم شوال سال مذکور در خانهٔ شاهزاده میرزا احمد بن محمد شاه پادشاه پسری متولد شد ✣ ✣

ذکر سوانح سال پنجاه و نهم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم که مطابق است با سال بیست و ششم جلوس محمد شاه ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال مذکور نوروز شد و در ماه ربیع الثانی سال مرقوم غلام محی الدین خان که برای ضبط اموال زکریا خان رفته بود و پسر اکبر او بعضی اسباب و اجناس و قلیل زر نقد بنام ضبطی که سنت زشت خاندان بابریه تیموریه است حواله نموده بودند آورده و حضور گذرانید و بعطای پالکی مهالدار و اضافه منصب هزاری سرفراز شد روز جمعه سیزدهم جمادی الاولی بهروز خان خواجه سرای محلی پادشاه نماز جمعه خوانده بخانه چلهٔ خود که عبارت از پسته بندی است داومرده بود برای آوردن زن او و دادن بپسر خود که مذکور بر او عاشق گشته و آن زن بشوهر دیگر راضی نبود رفت زن بیچاره بنا در امتناع نموده و خواجه سرای مذکور بر ساق آن بی پیر که مرشدش بود ضعیفه عفیفه را اجبار بران کاری فرمود چون طرفین مبالغه را از حد بدر بردند آن نیک زن از غیرت مانع و مزاحم شد خواجه سرای ناکار غیر و اقتدار امارت و تقرب خود غلطیده و شدت نموده مرد صاحب غیرت تاب سفاهت خواجه مذکور نیاورده بر حفظ ناموس خود آن ونبک بی نام و ننگ را بزخم جمدهر براز پای در آورد و بچگانهٔ او که همراه بود نیز مجروح ساخت و آن مرد غیور را دست ملازمان خواجه مغرور بدار آخرت مظلوم شتافت و بهروز خان را مجروح بر پالکی سوارش افگنده آوردند بعد ساعتی بمنزل خود رفت و در مقابر جوار خواجه قطب الدین مدفون شد **لراقمه** پیروان را نشناسم که کجا راه برند ✣ رهروگم شده را راهنما مے بینم ✣ و در ماه جمادی الاخری شب جمعه حافظ وجیه خان خواجه سرای دارونه باورچیخانه شاهی آخر شب وضو نموده نماز نیخوانده ناگاه حشی عارض گشته دیگ ساعت رخت هستی بر بست و خدمت مذکور بر بچگانه های او مفوض گشت اول روز جمعه بیست و پنجم ماه مذکور پادشاه برای سیر باغ تالکتوره تشریف فرما گشته برای میرزا محمد اسحی خان نجم الدوله خدمت چوکی خاص از انتقال خواجه بهروز خان منقول تجویز نمود و اولیات این عنایات بجا آورده روز یکشنبه بیست و هفتم که پادشاه بمزار خواجه قطب الدین بسیر و تماشا رفت بعنایت بالا بند بابت خدمت مذکور سرافراز یافت و اول روز یکشنبه پنجم پادشاه داخل قلعه مبارک شد ✣

ذکر شتافتن عمدة الملک مرحوم بجوار رحمت خداوند دنیا و عقبی بزخم جمدهر باشارهٔ پادشاه و خدع روزافزون ناظر

عمدة الملک که در لیاقت امور سروری از جمیع امثال اقران خود برتری داشت احدی را در پلهٔ عمدگی با خود برابری نپنداشت

وبسبب اتفاق وزیر در سکرات شبی از بام خانهٔ خود افتاده بندرانش بپیچید و صدمهٔ عظیمه بادرسیده مدت هفت هشت ماه صاحب فراش گردیده و بعد یافتن صحت هم طاقت آمد و رفت دربار و استادن بحضور پادشاه در خود نکرد پانهٔ خوشتن را معذور دیده و سیران را دور از رشادت دانسته جواب وسوال کار های خود را بلاحظه تقرب پادشاه بعمدة الملک سپرده فارغ البال در خانه نشست گاهی بعد ماهی که بدربار میرسید آمد نبا بر ضعف طاقت استادن سهل زمانی حاضر بوده رخصت میشد و صفدر جنگ خود مخلص عمدة الملک گویا از متوسلانش بود و بنا بر مقدمات مذکوره اقتدار عمدة الملک بأوج فلک دوار رسید چون اندک تیز مغز بهم داشت و با پادشاه از ابتدا اصحبت بذله سنجی او را عبور بود در تقریر سخن پاس ادبی که امرا را با ملوک باید بعمل نمی آورد و در بیتولا که افراط اقتدار بهم میرساند بیشتر از مشتر میبا کیها میفرمود و در انجاح مطالب و پذیرائی ملتمسات خود ابرا مهانموده مبالغه را از حد بدر میبرد و بخم الدوله محمد اسحق خان بهادر و برادر کلانش را با آنکه شمول عنایت پادشاه در بارهٔ آنها برابر سلاطین هست اما بمقتضای اینکه پدرشان دست گرفتهٔ او بود نظر کمی دید محمد شاه بر افزایش قدر اسحق خان داقتدار و حمایت و حراست او و اخوانش و صلت خواهر اسحق خان با نجاح الدوله جلال الدین حیدر خان بهادر بهادر جنگ پسر صفدر جنگ مقرر نموده عمدة الملک را از طرف خود برای سرانجام اسباب شادی دختر مذکور مقرر ساخت و صفدر جنگ این شادی را در کمال زینت و نهایت کروفر بهم از خزانهٔ خود و سرکار خود و بهم برسانیدن اشیاء خاطر پادشاه نمود از جمله اسباب شادی مذکور تیاری یکهزار و چند صد سبوی نقره نمود که مایحتاج سنجاقه عروس فرستادن همسایه و غیره بخواهد بود عمدة الملک یکبار از پادشاه رخصت گرفته بلقاق سلاطین سعید رسیده گذرانید آنرا داد سکا احتمالات بهم رسانیده موجب بدغنگی مردم خصوص مدخلان عمدة الملک گردیده و بر صورت مزاج پادشاه را آخر الخلاف تمام از طرف عمدة الملک بهم رسیده و جه اسبی او در دلش رسوخ یافت اما در اظهار آن مانده نمیدهد تا راسی گذرانیده تا آنکه عمدة الملک روزی الحاح بعض معاملات با پادشاه کرده سخن را طول داد و پادشاه از استماع آن گران گشته گفت عمدة الملک بهادر باز روز دیگر عرض خواهید نمود عمدة الملک گفت دو سه کلمه است باید شنید پادشاه صبر کرده بعد آنرا باز اعادهٔ همان سخن نمود باز عمدة الملک همان جواب داد تا سه بار همین اجتناب الزام بعمل آمد خواجه سرایان که کنار بساط و صدر و بیخ حلق شان بودند روز افزون خان ناظر که درین صنعت از دیگران بیشتر و خدمت نظارت پادشاهی و بندوبست اکثر ابواب دولتخانه جرم سرای سلطانی با و مفوض و غلام پیر آباد احمد شاه بود دلتنگ گشته زیر زبان گفت اما این قسم که عمدة الملک هم شنیده که همین امروز قصیده زبان هم سایه را هم باتمام باید رسانید عمدة الملک سرآشفته گفت غلامان را چه یارا که در گفتگوی عمده های دولت و اساطین سلطنت پیش حسابرت نمایند او در جواب گفت که اگر غلامیم علام پادشاهیم نه غلام دیگران عمدة الملک با پادشاه گفت که اگر این ناظر است غلام بدربار نخواهد آمد پادشاه استماله او نموده گفت خاطر شما غیر ازاست انچه سر صفحه شما باشد همان قسم خواهد شد عمدة الملک عرض نمود که اگر خاطر غلام بندگان حضور منظور دارند خدمت نظارت بغلام عنایت شود و غلام شخص لاشیئی را از عرف خود برایس کارگمارد پادشاه بقبول نمود عمدة الملک آداب عنایت بجا آورده مرخص گشت و آگاه خان خواجه سرای را که دارندهٔ دیوانخانه اش بود تجویز نموده امید وار این کار ساخت اما پادشاه در تفکر افتاده با ناظر روز افزون خان گفت که مرا از دست عمدة الملک در همین احوال زندگی دشوار بود هرگاه بندوبست نظارت هم با ختیار شان رود زندگی متعذر و من بعد بر مقتدیان خواهم بود او گفت اگر مرضی پادشاه باشد تدارکش اشکالی ندارد پادشاه گفت اگر می تواند شد درنگ نباید کرد که بعد رفتن بندوبست نظارت بدست ایشان باز هیچ نمی تواند شد روز افزون خان در تلاش شخصی که قاتلش تواند شد

افتاده چنین کسے را جستن آغاز نهاد و با متبنای خود گفت او برادر خود جواهر نامے را که پیشتر ملازم عمدة الملک و روشناس او بود و باز رد سے جدا شده گاه گاهے گشتن او را با برادر خود بطور ہرزه گی میگفت تجویز نموده از و پرسید او بمبالغه تمام قبول نمود و همراه برادر زنده ناظر آمده با برام تهدکر دناظر او را در بند و بست نظارت گذاشته مامور ساخت که ہر گاه عمدة الملک داخل دروازهٔ دیوان خاص شود کار او را باتمام رساند آن بدبخت کمر خود بر این کار محکم بسته منتظر فرصت در کمین نشست روز جمعه بیست و سوم ذی الحجه سال مذکور اول صبح عمدة الملک خاصه سوار همین کار با وجود آنکه روز دربار نبود آگاه خان را همراه خود گرفته بنا بر دیدن خلعت نظارت در حضور آمد روز افزون خان آن کینه در زشت سیر را بر در دیوان خاص منتظر از اغیار جاے داد و همین که عمدة الملک بخاطر جمع از حلقهٔ ملازمان خود برآمده داخل در دیوان خاص شد آن بے دین پرکین از پس پشت عمدة الملک برآمده چنان جد سهر بر تهی گاه آن سید بیگناه زد که بمجرد آن ضربت برحمت حق پیوست و مرده بر زمین افتاد نعش آن مظلوم بر پالکے او افگنده در حویلیش آوردند و مردم چوکے سوار ضبط اموال همراه لاشش آمدند سپاهیان ملازم سرکارش مانع دفن لاش و بردن آشیای خانه اش بسرکار پادشاه تا ادائے تنخواه خود شدند و با دے علیخان برادر کلان عمدة الملک داروغهٔ فیلخانه شاهے و عبدالمجید خان دیوان خالصه و متن و بهیرم خان و نعمت الله خان و اکثر امرا و امرا زادگان و اقربائے آن مرحوم که برائے تجهیز و تکفین و تعزیه و تسلیه بازماندگان خانه اش رفته بودند بگیر ملازمانش آمده کسے مجال برآمدن از انجا نداشت پادشاه سیخواست که همه اموال و اسباب او را برده تنخواه ملازمانش هم ندهد و حکم بقتل و راندن آنها نمود لیکن نوکرے پیشگان قبول نکردند آخر صفدر خنگ درمیان آمده مبلغ خطیر بسید بلال ارسانیده طلب تنخواه ملازمان او نموده خود گرفته درخواست دفن لاش او نمود بریں ماجرا چهار روز گذشته لاش آن مرحوم اندک تغیرے و بوئے بهم رسانیده بود ملازمان ناسپاس او و پادشاه حق ناشناس کار بانجا رسانیده آخر داد ائے تنخواه به بیع اجناس او قرار یافت و ملازمان عمدة الملک سرید خان و سید بلال تا تا داد ائے تنخواه پیش خود رهن داشته رضا بدفن لاش دادند روز چهارم در مقبرهٔ خلیل الله خان مرحوم جد آن مظلوم متصل سر اے روح الله خان حدیش مدفون گشت اللهم الحقه بآبائه الصالحین سخنورے تاریخ فهاذت عمدة الملک غم عمده تاریخ یافته آخر اجناس خانه اش بفروش آمده رتنخواه بسپاه و ملازمانش رسید و پادشاه جواهر و اسلحهٔ او را که بران عاشق بوده لک یا مذرے افزود و قیمت آن از خانهٔ خود داده گرفت و هر دو کارخانه مذکور مال پنجاه شصت لک روپیه بلکه افزود بوده محصورین سپاه که ناگاه گرفتار بلاے مذکور گشته بودند بعض اذان مثل عبدالمجید خان و غیره بعد هشت روز و کم و بیش ازان ایام بجیله ہا رہائے یافته بدر رفتند و با دے علی خان و دیگر بعضے کسان بعد بیست و دو روز ادا شدن تنخواه دو ساله ملازمان نجات یافته بجا نهاے خود آمدند و جاگیر و املاک آن مرحوم خلیفه دوران بزعم بعض مردمان یعنے پادشاه زمان بدختر خود داده سپرد محمد اسحق خان نجم الدوله نمود ✤

ذکر سوانح سال شصتم از مائهٔ دوازدهم هجرے نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که مطابق ست بسال هزار و هفتاد و یک هجری

روز شنبه نهم ربیع الاول سنه مذکوره نوروز شد و آخر ماه رجب یا اول ماه شعبان سال مذکور ریحے خان مدار المهام دارالانشا و دیوان خالصه که سمغروے عبدالمجید خان شده بود برحمت الهی پیوست بعد سوم بهرش سه دیگ بنیرهٔ اش خلعت سه سه پارچه مانے عنایت شد و بریک پسر کار شد او لادش بود و بالا تبدضمت داد الاف عنایت گردید و روز پنجشنبه

همدهم شعبان ذیوانی خالصه به محراسعن خان وخلعت شش پارچه عطا شد و روز پنجشنبه بیست و چهارم در کچهری خالصه نشسته و بخط خود رقم چهارشنبه الخ شعبان آغرخان داروغه گرزداران فوت نمود و غرهٔ رمضان مدفون گردید و خلعت ماتمی و خدمت داروغگی گرزداران به پسر کلان او جانغرخان مرحمت شد روز شنبه بیست و هفتم ذی الحجه ناصرخان صوبه دار کابل را که از دست احمد شاه ابدالی گرسخته آمده بود بعد ملازمت خلعت شش پارچه و شمشیر و فیل با میدانکه چون نادرشاه مرده است شاید کابل را باشتی و اعانت و آشنائی افاغنه آنجا مسخر سازد مرحمت شد ❊

ذکر سوانح سال شصت و یکم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم ❊

عمده سوانح این سال رفتن احمد شاه ابدالی و واقعهٔ قتل محمد شاه بابری است احمد شاه ابدالی در ابتدای سال مذکور وارد گشته بگاه رفتن و جنگ او و جلوس احمد شاه بتخت مورخ نابغه جادوی الاولی امتداد یافت نبابرین سانحه مذکور بگاشته خامهٔ وقایع نگار می گردد منجمی نماند که این احمد ابدالی در اصل از رئیس زادهای اولوس افغان ابدالی دار جملهٔ مالهای دار السلطنت هرات است بعد قهر و غلبه شاهنشاه زمان خود نادرشاه افشار مفید و اسیران پادشاه گیهان میسر گردیده از جملهٔ غلامان شاه و بعد ازان مورد الطاف او گشته در سلک صحبت ایشان ولان شاهی منسلک گردید آخر بدرجهٔ میرشکاری رسید چون نادرشاه از مردم معتمد ایران و فرقه اتراک آنجانبا بر استشعار عداوت جماعهٔ مذکوره با خود مطمئن نبود جماعهٔ افاغنه و امراج توران را بعد مقهور و مغلوب فرمودن مورد الطاف خویش گردانیده اکثری ازین جماعه را سالار لشکر خود مقرر کرده اقتدار عظیمی بایشان بخشیده بلکه افاغنه را زیاده از جماعهٔ اتراک توران تاب و توان داده منظور نظر اشفاق و عواطف داشت بحدی که بعد مقتول شدنش اکثری از روسای فرقه افاغنه دعوی سلطنت نموده مدتها بر بعض ممالک ایران تسلط داشتند ازان جمله بود آزاد خان مالک سه هزار سوار که دم اقتدار زده آخر کریم خان زند با تیغ آبدار شعلهٔ اقبال او را فرو نشانیده ملازم سرکار خود ساخت احمد ابدالی هم ازان جمله است اما او باعانت تقی خان آخته که نادرشاه هم ازاد در دل جای می گرفت در انقلاب قتل نادرشاه مذکور از لشکر گریخته بعضی زرهای خزانه مهماسب جلائر را که همعسکرش می رفت در راه متصرف شده و برسنی از اولوس خود بهمرسانیده صاحب سکه و خطبه گردید و رود او بهند هفت بار اتفاق افتاد و بتدریج اشاره الفقیر وحده الفقیر درین اوراق بزبان قلم سوانح رقم خواهد گذشت مابادل در سلک ملازمان رکاب نادرشاهی او اخر سنه خمسین و مائه بعد الالف آمده و آغاز سال احدی و خمسین در رکاب ظفر انتسابش معاودت نموده ❊

ذکر واقعهٔ احمد شاه ابدالی معروف بدرانی به تسخیر هندوستان و ورود او و تاسر هند و معاودت بکابل و قندهار و تقدیرات ایزدمنان و مهیا شدن اسباب سلطنت او بعنایت خالق زمین و آسمان

احمد ابدالی منظور نظر تربیت مادرشاهی گردیده اوقات بابروی گذرانیده در سال شصتم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه وسلم از شاهنشاه رخصت گرفته جانب خود آمد عند المعاودة بزیارت آستانه ملایک آشیانه امام الانس والجن سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا آمده بعد اعتداد ازان جناب قدسی مآب وداع ازان آستان درویشی شاه صابر نام را دید که خیمه محقری مثل اطفال در جوار مزار فائض الانوار بر پا کرده بر سر او رفته استاده و پرسید

که در ولیش این چه جنبه دیوانه بازی طفلانه است او در جواب گفت که تو ای احمد ابدالی گفت بلی گفت این نیست که وقت مردن یاد آید
سے غلطد و تو دران زمان پادشاه سے شوی احمد سیکی را از رفقای خود در انجا گذاشت که ملازم درویش بوده بر احوال خیمهٔ
مذکوره ناظر باشد و هر گاه غلطیدن وقت و تاریخش را ضبط نماید خود بخدمت نادر شاه شتافت چون نادر شاه کشته شد احمد مع قوم خود
از لشکر گریخته بمشهد مقدس رضوی رسید و از انجا از رفیق خود و ماجرای خیمه پرسید او ظاهر کرد که فلان وقت و تاریخ آن خیمه غلطید
احمد را صدق قول درویش بتطبیق وقت غلطیدن خیمه و کشته شدن نادر شاه ظاهر گشته بسلطنت خود امیدوار گشت و قوم خود را
فراهم آورده محمد تقی خان سیرازی را که معروف تاخته و تاراج شاه هم از او در دل حسابی بر سے داشت و در ایام مذکور در زمان
نواح لود باخود متفق ساخت سبب لقب آخته آنکه نادر شاه وقتی بر او غضب شده خایهٔ او کشیده بود و لبساعت مختار بعد التیام قوم
جیغهٔ سلطنت بر سر زد و در تحصیل صوبه کابل را که ناصر خان صوبه دار صوبه مذکوره با خود نزد نادر شاه و میر محمد سعید نیز زر محالات
متعلقهٔ نور محمد خان لئی مرسله ذکریا خان را بهانجائے بر دبحیر متصرف گشته و هر دو کس را همراه گرفته بر سر افغان غلزه که از طرف
نادر شاه حاکم قندهار بود تاخته او را بکشت و قندهار را متصرف گشت و شاه صابر درویش مذکور را نیز لبهانجا تمام همراه خود گرفت
این شاه صابر تونهٔ استاد علال خور نعلبند مشهور کابلست او هم درویشے بود معتقد الیه جماعهٔ تورانیه **القصه** احمد ابدالے
ناصر خان را بعد گرفتن خزاین بتکلیف صوبه داری کابل بدستور بعهد نادر شاه نموده و خلعت داده رخصت فرمود مشروط آنکه
بعد رسیدن بکابل مبلغ پنج لکهه روپیه بیجاله تفرستد و پنج سوار دراسے ابدالی همراه دادنا صر خان قبول نموده چون بکابل رسید
از افاغنه آنجا ظاهر کرد چون بنائے کار آنجاعه بر خدیعه و دغاست او اسے مبلغ مذکور خارج از معقد و خود ظاهر نمود نا صر خان
گفت که اگر زوے نمے دمید چاره باز خواست بهمے کنید گفتند سے جنگیم ناصر خان گفت که خاطر من طمئن بینست قسمهائے
غلاظ و شداد در میان آورد تا ناصر خان سواران ابدالی را بر اند احمد شاه ابدالے باستماع این خبر تبدارک و دید افاغنه کابل
با ناصر خان مدعے نموده کناره گرفتند ناصر خان ناچار از کابل بپیشاور آمد و بعض دریا استحکم ساخت افاغنه کابل بعد ورود
ابدالی با او پیوسته دلالت بتسخیر پیشاور نمودند احمد شاه بپیشاور دویده ناصر خان مع ناموس متحصن گشته بمدافعه پرداخت
دران زمان شاه نواز خان پسر زکریا خان برادر خود یحیے خان را از لاهور بدر کرده خود در صوبهٔ لاهور و ملتان دم از استقلال
زده بود ادینه بیگ خان که شیطانی در صورت انسان بود در فکر برانداختن بنیاد دولت شاه نواز خان افتاده باو گفت که شما
مقطع هشیره زادهٔ وزیر الممالک قمر الدین خان بهادر اید یحیے خان هم داماد و هم هشیره زادهٔ اوست و از دست شما گریخته
بحضور وزیر و پادشاه رفته البته وزیر در برهم کارے شما قصورے نخواهد کرد و نخواهد گذاشت که شما فارغ البال بوده حکمرانی
کنید صلاح آنکه احمد ابدالے که در نیولا دم از سلطنت مے زند با او در سازید که او رفاقت شما را از مقتضیات و تائیدات آسمانے
خواهد شمرد شاه نواز خان راه مراسلات با ابدالے کشاده نوشت که سلطنت از شما و وزارت از ما باشد ابدالے که هرگز گمان
این قسم امور نداشت سجدات شکر الهی نموده عهد نامه محکم مشحون بگواهے رؤسائے لشکر خود نوشته مصحوب معتمدے فرستاد
بعد ازان آدینه بیگ خان رنگی دیگر ریخته قمر الدین خان وزیر نوشت که مرشد زاده مسلک خود سرے چه بوده سخن فلان و فلیان
اصغائے کنند و با احمد ابدالے را مراسلات کشاده اگر از حضور رسولے او شان شود با را هم بچال التماس میسر سے تواند شد
قمر الدین خان چار و ناچار خطے بقلم خود در کمال تسلی نگاشت متضمن آنکه از خاندان مانک اژدرائے گاهے نشده زنهار که
چنین ارادهٔ ها نمائید و حیف که داعیهٔ اطاعت افغانے بیاد دل نموده ایدبابد که مرد که مذکور را زده تمام حدود و هندوستان را

مسخر نمایند که هر پنج صوبه کابل و کشمیر و پشاور و ملتان و لاهور در عمل آن نور چشم خواهد بود و این جانب را بهمه وجوه مصروف امداد و اعانت خود داند شاه نواز خان بورود و خط خالو سے خود وزیر الممالک قمر الدین خان مغفور گشته عهد بلکه با احمد شاه نموده بود لهذا آگاه گردید و آوینه بیگ خان از راه بدخواهے بر این تقرر عهد بطور مسطور تا ایندم با ناصر خان که متحصن گشته بمراتبه ابدالے کوشید از فقدان ذخائر ملات و قلت فوج ما جرگشته چاره و فرار دید بخشے ناصر خان کمر بجان نثارے بسته التماس نمود که یک روز باید رفت تا نم کرد شما امشب بدر روید بعد فاصله یک روز دو شب کسے به شما نمی تواند رسید ناصر خان با معدودے از ملازمان آمده بجانبی تباه قدم در بادیه فرار گذاشت و بخشے یک روز و دو شب خفیده منقول گشت و ناموس ناصر خان در دست ابدالے افتاد و ابدالے باس خانمان آن منعصف را در نظر بر دست خان لوه سلے سردان خان بوده معزز دگر مزمن گهاشت و آخر سر داد امر خان بلاهور رسیده و در مسجد سے بود و آمد شاه نواز خان جبرش شنیده بر سر دیدنش آمد و مبالغه نمود که همین جا باشند بالفاق یا ابدالے خود اسیم جنگبند ناصر خان قبول نکرده اظهار رفتن بحضور بادشاه نمود شاه نواز خان مرخص گشته خانسامان ناصر خان را همراه برد و جمیع کار خانجات امارت از ضیام و افراس را بیال و ملبوسات و باد رچے خانه و آبدار خانه وغیره همه بآئین شایسته سر انجام داد و مبلغ چار لک روپیه نقد برائے ناصر خان فرستاد احمد ابدالے خطے متضمن طلب ایفائے عهد نگاشته از شاه نواز خان و رسانیدن پیغام شاه نواز خان جواب صاف داد هر چند ابدالے در اخلاص و وفاق زد از طرف شاه نواز خان صدائی بر نخاست شاه صابر که معتقد علیه ابدالے و پیر او و سابق از متوطنین لاهور بود تنها بلاهور آمده در خانه متقی جدا اقتدار و د آمد شاه نواز خان خبر او شنیده آوینه بیگ خان و راجه کوڑا مل را فرستاده استعلام نمود او گفت که مرا تعرضے با شما نیست اما خلق این شهر که منشا و مولد من است و حقوق مردم این شهر و حکامش که با اینها لب بر ده ام بر گردن است ناچار سے گویم که بدیدن شما بیائید و خاطر جمع شوید شما با تیغ احمد ابدالے بیا رید کسی گفت چه صاحب تیغ ما از چوب است و تیغ او از آهن گفت نه تیغ هر دو آهن است اما اقبال او در عروج است اقبال شما اقبال ادبرے آید آوینه بیگ خان نزد شاه نواز خان آمد و نقل اقوال پر یشان او کرد و او را بسر نشیت نمود بهر صورت مصالحه و آشتی در نگرفت رفقه مذکوره الصدر بخشے شدند نظر بشد بش نگهدار و احتیاط ابدالے ناچار ارد و در نهضت نموده و اصد لاهور گردید شاه نواز خان با فوج بسیار و سامان بے شمار و کمال اقتدار بیرون شهر متصل باغ بادے معسکر ساخته مورچا لها قائم کرد و بکمال جرأت و جلادت آستعد محاربه نشست ابدالے هم متصل سید و لشکر آراست شاه نواز خان از درویشے شاه کلانے نام که در جفر خلی داشت کسی را فرستاده استعلام نمود که پایان این جنگ چه خواهد بود او گفته فرستاد که امروز بر شما دشوار است اگر جنگ نشود بهتر و از فردا ظفر شما راست هر قسم و هر گاه که بخواهید بجنگید شاه نواز خان آوینه بیگ خان و کوڑا مل و یوان خود را فرستاده سرداران لشکر ممانعت کرد که امروز کسے بحرب ابدالے بیرون نرود اگر آنها زور آرند از اندرون سنگر مدافعه باید نمود و بخاطر جمع به خیمه و خرگاه خود آسوده تا وقت طعام رسید بر دستر خان نشسته طعام مے خورد و آوینه بیگ خان و بعض سرداران حاضر شریک طعام بودند که ناگهان آواز توپے مسموع شد بعد آنے آواز توپ دیگر الحاصل بآستفسار معلوم شد که سواران ابدالے نمودار شده بودند و صد سوار قزلباش ملازم سرکار بیرون سنگر رفته بر آنها تاختند آنها برگشته بعد ساعتے سواران دیگر زیاده تر از اول پیدا شدند آنها را نیز لشکیک توپها راندند بعد یک ساعت سوارے از زنبورهیان بخشے آمده عرض نمود که کمک ما باید نمود شاه نواز خان منجر شده پرسید خبر آورنده که همان سواران قزلباش ما دیگر هم خود را بر آنها زدند آنها که دو هزار کس بودند برابر نهاتاختند قزلباشان سرکار که دو صد کس بوده انتظاب نیاورده مگر بحیثیت مستحفظان

لشکر پاس نوکران سرکار توپ خانه سزدا و ندا مدالیان که دو هزار کس بوده اند در پے آنها خلوریز خود را در لشکر رسانیده شور و شیخ ریز انگیخته
شاه نواز خان فرمود که ما هم سوار شویم و آدینه بیگ خان را گفت که بعد بخشے رسیده ابدالیان را از لشکر بیرون باید کرد آدینه بیگ خان
انگشت قبول بر دیده ها گذاشته رفت و بطرفے دیگر تباشاے دریاے شاه نواز خان حکم تاکید فرستاد اندکے از جاے خود نجنبید
باز استاد و شاه نواز خان بر فیل خود سوار استاده بمردم تاکید مے نمود تا آنکه شام شد بلکه ساعتے از شب گذشت و ابدالیان برگشته
بجاے خود رفتند اما شوب که در لشکر بر خاست و آدینه بیگ خان روز روشن برگشته داخل شهر شد راه فرار گرفته اگر شے
راه فنا نهاے خود گرفتند دسر دو پے هم گذاشته مے رفتند شاه نواز خان برگشته بسرایرده هاے خود رسیده خواست که از فیل فرود
آید شور هر عمه اش که در خواصے حوضه فیل سوار بود مبالغه نمود که در حصار شهر نشسته باید جنگید شاه نواز خان قبول نکرده مے گفت
این وقت در خیمه فرود مے آئیم و فردا در ارک امروز مے نمائیم ناصح بد بخت مبالغه را از حد بدر برده نگذاشت که در خیمه ها فرود آید
همین که فیل سوار شد شاه نواز خان از در خیمه پا پیشتر گذاشت مردم لشکر حمل بر فرار او نموده تورانیان نیک بخرام دست بغارت کشاده
و در خیمه شاه نواز خان درآمده اسباب رکاب همه را غارت نمودند شاه نواز خان حیران قدرت کردگار گشته نازل دولتخانه خود گردید
سرداران لشکر بعض حاضر گشته بناے ملاقات و مصالحه نگذاشتند که یکشنبه آمد شاه نواز خان احوال شاه صابر پرسیده
او عرض کرد که در غلو بیگاه مه و از دحام فقیر را کشتیم شاه نواز خان بر آشفته سنگ فرش بر داشته بر سینه او زد و گفت که الحال روے
ملاقات هم نماند ناچار کیسه هاے اشرفے بر قفاے معتمد و صندوقچه جواهر گران بها بعضے خواجه سرایان داده لاعلاج راه فرار
گرفت و بدون غلبه خصم شکست بر لشکر افتاده فتح و ظفر نصیب ابدالی گردید صبح ابدالیان در شهر درآمده دقیقه از نهب و غارت فرو
نگذاشتند آدینه بیگ خان هم وقت شب مع اسباب باستے در رفت و شاه نواز خان از دست تورانیان ملازم خود اذیتها کشیده
در راه بوزیر رسیده وزیر او الثناء خان آباد مرحص فرمود و احمد ابدالے بعد این تسخیرهاے متواے چون بے خبر سے مردم هند
و نفاق امراے انجا دستی پادشاه در رکاب نادر شاه برای العین مشاهده نموده بود قاصد تسخیر شاه جهان آباد گشته اوایل سنه
احدے و سبعین و مائة بعد الف از بلده لاهور مع لشکر خان آمده که سالار فوج قزلباش بود در سے نوجه ایوے شاهجهان آباد آورد
محمد شاه ادراک این خبر نموده بسر خود احمد شاه را با سائر فوج ملازم سرکار شاهے و توپ خانه با وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان
و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ و راجه الشیرے سنگه سوائے و پسر راجه جے سنگه و دیگر راجه هاے صوبه اجمیر از راه متهورا وغیره
با فوج عظیم بدافعه ابدالی مامور نمود و تاریخ هیجدهم محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و شصت یک هجرے صفدر جنگ و ذوالفقار جنگ و
میر جنگ و معین الملک و غیره و پسران قمر الدین خان و زیر و دیگر امراے نامدار رایے از روز برآمده بعطاے فتح و پیچ مشمول
عواطف فرموده رخصت نمود و ندونه گهڑے روز برآمده وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان را پادشاه بدست خود فتح پیچ بر سر بسته
و طره بادله از سر دستار خود برآورده بر سر دستار وزیر گذاشته بجنگ ابدالے مرخص ساخت و ذوالفقار جنگ سادات خان
را بعطاے خدمت بخشی گرے سوم از انتقال عمدة الملک سرافرازے داده باتالیقے شاهزاده مقرر فرمود و بخشیگرے
چارم از تغیر سادات خان بهمد اسحق خان و خطاب سهم الدوله سرحمت شد شاهزاده با افواج مذکور از سهرند گذشته کنار دریاے
شلیج بر معبر ماچهیواڑه رسیده و پادشاه ابدالے با فوج همراهے خود که به حیز معتبر زیاده از شش هفت هزار سوار نبوده اند
از راه لودهیانه بالا بالا داخل سرهند گردیده سیزدهم ربیع الاول سنه مذکوره شهر سرهند را تاراج و هر که دست به یراق برد
او را مقتول ساخت شاهزاده خبر وصول ابدالے بشهر مرقوم شنیده عنان توجه بسوے او منعطف گردانیده و مقابل ابدالے

رسیده ایضاً بقصد مستمرهٔ هند که برآمدن از عهدهٔ فوج ولایت خارج از معتدبه خود دیده سنگر و مورچال که قلعهٔ سفر است گرفته لشکر خود را آسانید حفر خندق نموده عساکر منصوره خود را در پناه حصار گرفت و از پانزدهم ربیع الاول تا بیست و ششم ماه مذکور آتش قتال و اشتعال بود و قدرے از ارابهای بعض اجناس و بعضے از ارابه با نهاد تو پها که از لشکر وزیر و شاهزاده غنیم مانده بود بدست ابدالے افتاده اور سرمایهٔ جنگ ما حصار و لشکر میسر آمد گولها و با نها بسیار و با وجود کثرت عظیم لشکر هندوستان بمحصوران قحط لباس و افغان بود و بیست و دوم شهر مرقوم اعتماد الدوله وقت چاشت نماز در خیمه خود خوانده بر مصلے بود که گولهٔ توپ از لشکر ابدالی چون اجلش رسیده کار او تمام ساخت و راجه الیسر سنگه و غیره راجهاے دیگر که بیست سے هزار کس بوده اند از کشته شدن وزیر دست از استقلال برداشته پای فرار در بادیهٔ امتطار گذاشته راه وطن خود گرفتند صفدر جنگ معین الملک سپه وزیر مع شاهزاده با وجود دو رخنهٔ بزرگ ناگوار پایدارے نموده جنگهاے مردانه سے نمودند روز یکه بیست و ششم ماه بود احمد شاه ابدالے با بیعت خود از دحام نموده بر مورچال وزیر یورش آورد معین الملک پا می ثبات افشرده داد دلاوے بهادرے داد و جانش خان و اکثر سرداران نورانیه بپاس حقوق ریزینه جان نثارے نمودند و مردم بسیارے از لشکریان وزیر طعمهٔ شمشیر نهنگان خونخوار دریاے فنا گردیدند و صدمات جنگ ما بر اتصال شاهزاده ما معین الملک بردهاے احمد شاه هم سرایت کرده قریب بود که چشم زخم عظیمے با فواج هندوستان رسد صفدر جنگ پیشاهنگ ابدالی را دریافته از وصول فوجے بکمک شاهزاده فرستاده خود جمیع مغلبه را پیاده پا ساخت و رهکلهاے جادے و دفترات و بنه سے جنگے را پیش انداخته معین الملک و ابدالے حامل آمده جنگ عظیم در پیوست چون فوج ابدالے صدمهٔ شدید معین الملک اردوے سپاهیان نورانیان و همراهیان شاهزاده کشیده بود که ناگهان صفدر جنگ مع فوج گران با انواع توپخانه و آتش باران بر سر آنها رسیده و همین ضمن آتش بارانیهاے ما که بدست ابدالے در سر هند آمده همراه فوج بود شیر دل کرنیل و هزاران مال خود و سپاه و لشکریان منتشر گشته بستخیر و غارت برآمدند و اکثر همراهیان ابدالے را بر خاک میدان خسته سر و دیگر بخنجر انتظام نوشیدند و هم پاشیده شکست بر لشکریان افتاد ناچار پشت معرکه کارزار داده راه ادبار پیش گرفت و منهج بظفر نصیب اولیاے دولت پادشاه هندوستان گردید احمد شاه در اسنے و قتلغ خان آخته با بدار بها نموده مقابل فوج هند تا شام قائم ماند و هنگام شب بعض پنجاهها که بالفعل نفیر شتر کر آن نیست الصفدر جنگ داده صبح طبل رحیل نواخت و اعلام مراجعت بسوے کابل و قندهار برافراخت احمد شاه استماع خبر طفره خان فشانے اعتماد الدوله و تردد ات نمایان صفدر جنگ و معین الملک و منتسبان اعتماد الدوله شاه مان گردیده و معین حیات خود که شروع بیمارش بود که صوبه دار لاهور و ملتان بمعین الملک بخشد و صفدر جنگ را تا شاهزاده و جمیع امراے متعین طلب حضور نمود شاهزاده معین الملک را از طرف پدر خود خلعت و اسناد و مرسله داده بطرف لاهور رخص ساخت و خود مع صفدر جنگ بسوے شاهجهان آباد اعلام معاودت برافراخت چون مرض محمد شاه بمبدم اشتداد مے یافت و آثار رویه ظاهر کشته مرگ خود مشاهده مے نمود شقه هاے طلب بر اسم صفدر جنگ و پسر خود متواتر بمیرستاد اینها باستعجال عازم آستانه جاه و جلال بود ند که ناگاه متصل در نواح پانے پت خبر رحلت محمد شاه قرع باب اسماع اینها گردید و محمد شاه بعد از سلطنت و هفتم ربیع آخر شهور سنه سے و یکم جلوس خود که مطابق است با سال احدے و ستین و مائه بعد الالف رحلت نموده و بمقبره جاوید خان و آغا خان و غیرهما مکان حاضر سلطنت و ملکه زمانے فردوس او مستور و چند روزے لاش دهم مثل جسد عمده الملک بمقتضاے حدیث شریف کما تدین تان از دفن محروم ماند بعد تحقیق خبر و تقدیم مراسم تعزیت که شاهزاده و دیگر بیگ بعد آورده اند فراغ یافت صفدر جنگ برائے شاهزاده چتر سے آراسته و در ساعت مختار بر سریر شش گرد انیده و تهنیت

سلطنت داده همعنان نصرت و اقبال در سواد ارالخلافه شاه جهان آباد رسید و احمد شاه غره جمادی الاولی روز شنبه سال مذکور در باغ شالامار دهلی بحضور جمیع ارکان دولت و اعیان مملکت سریر آرای سلطنت هندوستان گردید فیض محمد شاه را بعد قرب وصول شاهزاده بمحل برآورده جمیع امرای حاضر شرایط تهنیت نموده در مزار شاه نظام الدین متصل بقبر مادرش که در حین حیات برای خود تجویز نموده تبرکا آراسته بود دفنش کردند احمد شاه غنیم جمادی الاولی از باغ شالامار بسوار تخت روان بعد مرور دو ساعت از روز یکشنبه داخل قلعه شاهجهان آباد شده روز جمعه دوازدهم بمسجد جامع رفته خطبه بنام خود شنیدند روز جمعه سوم جمادی الاخر سر قضیه خان مرحوم و روز پنجشنبه شانزدهم ماه مذکور مرید خان مرحوم برحمت الهی واصل شدند درین ایام فقیر گرفتار افکار و تشویشات نباید رسانحه تمشیر خانی و کشته شدن هیبت جنگ که در نواح غازی پور شنیده و برای استخبار به بنارس رسیده از انجا عازم خدمت والد گشت و بقصبه بریلی که دار الحکومه آن مرحوم و آن جناب از طرف خان فیروز جنگ خلف آصف جاه حاکم جمیع پرگنه های چکله مذکوره و بدایون و شاه جهان پور وغیره بود رسیده اوقات سے گذرانید ناگهان حادثه عظیمے در انجا هم روی داده رستگارے ازان لبه میسر آمد و ذکرش از منکور آینده ظهور سے یابد

ذکر گریختن علی محمد خان روهیله از سرهند و رسیدن به بریلی و نمک بحرامی سپاه والد مرحوم و رستگارے ازان بلاے ناگهان بوفاداری و جوانمردی قطب الدین محمد خان

والد مغفور چنانچه مذکور شد حاکم سکندره بپاس عنایات صفدر جنگ بود که سنه مرحص گشته بعظیم آباد رسید و بملازمت جناب والده مظله اعمام و خال و دیگر قرابتیان خانواده مهابت جنگ فاضله هیبت جنگ خوشنود و باد ختر خال خود که منسوب بود کتخدا گشت و در جنگ مصطفی خان رفیق بزرگان بوده حسب المقدور خدمت گزاریها بتقدیم رسانیده و والد مرحوم را با صفدر جنگ بعد سانحه صبیت ناچاق گشته از کار چکله سکندره استعفا نمود چون پادشاه مغفرت پناه محمد شاه تبرغیب صفدر جنگ و عماد الملک نواح مراد آباد و سنبهل و بریلی وغیره را از دست علی محمد روهیله انتزاع نموده او را مغلوب و حواله اعتماد الدوله چنانچه گذشت فرمود و آن ممالک در جاگیر والتمغاے هر کسے که بود بدست شان آمده در رتق و فتق آنجا ها متحاشر شدند محالات بریلی وغیره که جاگیر آصف جاه بود و از مدتے بنا بر تغلب روهیله بند و بست آنجا خاطر خواه خان فیروز جنگ مبین پور آصف جاه صاحب سپرد محالات مذکور میسر نمی شد نا بر انتظام آنجا که با وجود رفتن علی محمد خان بسرهند هزاران افاغنه در انجا موجود و در لیته هاے خود دوانیده زمین دار آنجا شده بودند و از عهده بند و بست آنجا هر کسے را بر آمدن متعذر بود والد مرحوم را فیروز جنگ برای حکومت آنجا تجویز نموده مرافقت خود خواست و خاصان خود فرستاده ایشان را طلب داشت و بکار بریلی و منضمه محال توابع آن برگزیده اسباب مناسب همراه داد والده مرحوم بعد ورود در انجا رفقاے و ملازم بسیار فراهم آورده در انتظام آنجا کوشیده سنجر ساخت بعد انقیاد اکثر افاغنه آنجا را مثل سردار خان ساکن بریلی و منگل خان مالک تلهر و پیر احمد که روهیله از اولاد شیخ عبد الغفار گیلانی پیرزاده افاغنه بود ملازم خود ساخته و این پیر احمد با یکهزار و هفتصد کس ملازم بود و دیگر سردار مذکور نیز قریب بدو هزار کس همراه داشت مدتها ران وقت قطب الدین محمد خان بهادر برادر زاده فرید الدین خان از احفاد عظیمه اصد خان که حاکم مراد آباد و علی محمد خان اول ملازم سرکارش بود در قلعه چاچهٹ سکونت گزیده والد مرحوم منازعت آغاز نهاده نا خزانه در تقاضا کرده والد مواعظ دلپذیر گفته نصیحت نمود سودے نه بخشید بضرورت قاصد تنبیه ارشد رفقاے جدید قطب الدین محمد خان بهادر

با دراک خفگی حاکم از و کنار گرفته معدودے از خدماکه ظاهر ازیاده از بیست و سے کس نبوده اند با او ماندند ناچار بقلعه چاپت
تخصن جست و والده رسیده قلعه را فرو گرفت و براے دریافت مکان یورش گرد قلعه گردید قطب الدین محمد خان که بر بندوق
و تفنگ انگلنی خود کمال اعتماد داشت و فی الحقیقه چنان بود که مے پنداشت گاهے گلهٔ تفنگ، او نشانه را خطا نکرده و پله و گلهٔ
بندوق او دو برابر بندوقهاے دیگران بود و بعض همراهیانش هم کذلک وقت گرد گردیدن حصار والده را نشانه ساخته بخاطر جمع
خود و رفقایش چند گره تفنگ انداز ے نمود هر جا خطا کرده گاهے بستون عمارے و گاهے بقبه آن و گاهے بجاے دیگر
خورد درغضب شده بندوق را از دست خود بزمین زد و والده باز پیغام ملاقات و آشتی فرستاده دلالت بمرافقت نمود چون
قطب الدین محمد خان نهایت شجاعت و جرأت داشت داعیهٔ ملاقات نبا بر خدعے نموده بقبول فرمود و قاصد آن شد که عنقریب ملاقات
کار والده باتمام رساند رفقاے شیر دل نیز درین کار شریک و یار شدند میر احمد روهیله و دیگر رؤساے عمو سعید علے خان برادر جاے
والد مرحوم بضابطهٔ این دیار در حفظ جان و آبرو و آنکه مع یراق آیند و ملاقات نمایند ضامن گشته آوردند چون از قلعه برآمده در
خیمه عموے مرقوم فرود آمدند تا بعد اطلاع بملاقات والده آیند والده آن روز با ین عجلت ملاقات باجنان صاحب جرأت و غیرت
که دارد خصمانه کیش بود مناسب ندانسته عذر خواست که امروز مهمان ما بوده و در خانهٔ برادر آسوده فردا ملاقات فرمایند چون
این خبر بقطب الدین محمد خان رسید گمان خدعے نموده با آنکه زیاده از ده دوازده کس از رفقا با خود نداشت و در جمع کثیری
از هکاگان که عبارت از میر احمد و افاغنه دیگر اند نشسته بود مطلقاً نترسیده برآشفته و گفت که شما مردم ریش مروان دارید
یا موسے سر زنان چه طور وعده بود که بیام با من عهد و پیمان نموده آورده اید عموے مذکور و حضرات زبان بعذر خواهے
و اظهار صداقت و عهد و وفاے عهد نموده معاذیر دلپذیر در کمال تواضع و فروتنے نمودند درین ضمن پیاله هاے افسرده و
عدازان خوانهاے طعام مرسله والده ما نهایت تکلف و پیناه هاے دستی انگبز رسیده تسکین صفراے خان مرقوم نمود
چون طعام خورد و صحبت اختلاط در گرفت و از طرف والده متواتر هدایا و تحائف میرسید قطب الدین محمد خان در دل از داعیه
خود منفعل گشت و روز دیگر که موعد ملاقات بود والده بمجلس آراسته مهمان را طلبید شهامت خان مرقوم مع رفقاے خود باتفاق
همه تغیر میر احمد و دیگر رؤساے افاغنه تشریف ارزانی داشت والده بکمال تواضع ملاقات نموده بر مسند با خود برابر نشانید
و رفقاے او نیز حسب الاشعار خان مالے مقدار بعمل آورد خان مرقوم داعیهٔ مضمر خود را ظاهر کرده التماس نمود که اتباع
شما ملاقات وقت ورود و محفوظ ماندن از گوله بندوق من که گاهے خطا کرده محمول بر بزرگے و تحقق سیادت شما در
دل نبنده گردیده مانع قصد مضمر مستتر گشت والده خندیده و بیش از پیش اشتیاق مبذول داشته تکلیف رفاقت خود بخان مرقوم
شبرد و طبیکه خاطر خواهش بود قبول فرمود و عداوت و افتراق بصداقت و اتفاق گرایید ٭

ذکر برهمے با میر احمد روهیله و جنگیدن او با والده و مقهور یافتن شجاعت و جوانمردیهاے قطب الدین محمد خان و شکست خوردن میر احمد

میر احمد را که سردار عمدهٔ لشکر و مطاع افاغنه باعتبار پیرزادگے بود از اعتلاے قدر قطب الدین محمد خان بهادر خار خار حسد
و حسد در دل پر کینهٔ او که از سابق نبا بر مبائنت مذهب با خان مرقوم داشت خلیدن گرفت چه قطب الدین محمد خان و شیخ
سعد الدین خان که بالفعل در لکهنؤ موجود و از رؤساے قصبهٔ مذکور است و ذکر جوان مردے هاے او نیز عنقریب آید و خاندان

خود بمذهب تشیع ممتاز و در نام آور مهاسر افراز زندو خانواده که اینها از جمله متعصبان بلکه سفیدان ائمه اهل البیت علیهم السلام بوده و قطب الدین محمد خان صاحبزاده آن دیار بود بسبب تقرب والد مرجع معاملات گشت ازین سبب زیاده تر پسرزاده مذکور متغیر گردیده تارک رفاقت والد وفا صد فتنه انگیزے شد و افاغنهٔ اطراف که اکثر رعایا و بعضے نوکرے پیشه بوده اند امتثال فرمان او را سعادت شمرده برسر او گرد آمدند و الدنا چار بمدافعه و گوشمال او برآمد قطب الدین محمد خان مقدمه الجیش گردیده پیش خرام عساکر بود هنگام مقابله و مقاتله سید احمد فوج را دو حصه کرده یک حصه را با بهادران آزموده مقابل قطب الدین محمد خان گذاشت و خود مع معتمدان در پناه خرابهاے دهیکه دران میدان و در بعض زمین آنجا مزارع منشکر بود در کمین والد استاد قطب الدین محمد خان مع همراهیان پیاده پاگشته و بنبه و قهادر دست گرفته درمیان فوج مقابل درآمد و داد مردے و مردانگے داده در مقام شمشیر و بندوق سے زد میگوینده که درعین کارزار یکے رانشانه خود ساخته بندوق بر سینه گذاشته است که دیگرے شمشیر کشیده از پهلو رسید و بانگ زد که قطب الدین محمد خان از من بگیر و خان بهادر نشانهٔ سابق را گذاشته همین را نشانه ساخت و گفت بگیر و زد و افگند باین هوشیارے جنگیده و دشمنان را بر خاک و خون غلطانیده صفوف مقابل را شکافت و مخالفان را از پیش رو برداشته شکست فاحش داد چون درنگ تا زمانیکه دور تر شده بود سید زاده مع معتمدان خود که در کمین والد استاده بود والد را با معدودے تنها دیده ناگهان نمایان گشت و سپاهیکه خود را عنان داد اکثر همراهیان والد مرحوم را پاے ثبات لغزیده عار فرار اختیار آمد و والد از فرط حمیت و جلادت پا از حوضهٔ فیل سوارے بیرون کرده داعیهٔ جستن بر زمین میدان فرمود پسر قطب الدین محمد خان که در سن دون تکلیف همراه والد بر یک عماری بنا بر پاس خاطر پدر پیش سوار بود والد را از جلدے ممانعت نموده معروض داشت که تا ما زنده باشیم خاوندان را چنین جسارت نمی باید بعضے از رفقاے او و اقرباے والد و مخلصان آن جناب و منتسبان رکاب از اسپها فرود آمده با دشمنان درآویختند و بر سر همدیگر ریخته خون اعدا را با خاک معرکه آمیختند خیره سرے دشمنان اندکے فرو شد اما سید احمد روهیله همان قسم در سماجت و ابرام بود درین ضمن قطب الدین محمد خان خبر یافته متوجه این طرف شد پسر زاده بر کمک او چون مستعد گشت و ضرب دست بهادران خصم افگن رکاب والد هم خورده بود تاب مقاومت نیاورده غائب و حاضر برگشت و نسیم نصرت ایزدے بر پرچم علم والد وزید و فتح و فیروزے اختصاص یافت بعد چندے باز آن مدبر شورشے نموده گوشمال یافت و جمیع افاغنه سر حساب گشته هریکے بسوراخ زاویه خود خزیدند و والد قطب الدین محمد خان در رفقا و برادران و اقربا بکام و آرام مے گذرانیدند تا آنکه درین سال احدے و ستین و مائه بعد الالف فقیر بشوق تقبیل قدوم والد قبل از سنوح واقعهٔ شمشیر خانی در عشرهٔ اخیر محرم از عظیم آباد کوچیده اواخر صفر بایاوئل ربیع الاول به بریلے رسیده و شرف اندوز سعادت قدمبوس گشت درین ایام سناهزاده حسب الامر پدر باتفاق وزیر و صفدر جنگ چنانچه گذشت بجنگ احمد ابدالے رفته ظفر یافت و صلے محمد خان روهیله از سرهند که بامر وزیر حاکم آنجا بود فرصت یافته مع سے چهل هزار نفر افغان مرد روهیله از راه سهارن پور لوڑیه و کنجپوره عبور جمنا نموده عازم ضلعه مراد آباد و بریلے و غیره ممالک قدیم خود گردیده مراد آباد وغیره را مسخر کرده و فوجداران خود نشانیده عبور گنگا نموده فوج ملازم والد که اکثر افاغنه سکنه آنجا و اقارب علی محمد خان بنا بر وصلتے که با هریک داشت بودند خبر قرب موکب او شنیده بیکبارگے برگردید و بسوت اقامت والد را که در قلعه بریلے بود بهانه گرفتن تنخواه مصدور نموده داعیهٔ نمک حرامے مصمم کرد مگر قطب الدین محمد خان با دو سه صد کس و معدودے از رفقاے دیرینه والد که سپندوستان زایان شاه جهان آباد و بعضے از اقارب بوده اند فیق ماندند چون صلے محمد خان بده کروهے بریلی رسید

قطب الدین محمد خان باو الگفت که کار با نجا کشید و مقدور جنگ با علی محمد خان که ابنوهے از افاغنه مانند مور و ملخ دارد و فوج خود هم هوا خواه او گردیده بست و نوکران در مقام عذر و کینه خواهی اند در چنین صورت صلاح آنست که من بملاقات علی محمد خان روم اگر او را با شما اراده بدے نیست چاره این مخمصه و رهائے ازین گرفتارے با مداد او نمایم و اگر اراده فاسدے از و ملحوظ گشت با نجا او را بسته کشیم و خود هم کشته مے شوم بعد ازان بهر چه بر سر ما مقدر ست بظهور خواهد رسید والد قبول فرموده آن رفیق صدیق را مرخص ساخت و آن والا قدر اکثر رفقا را بجا گذاشته خود با معدودے از معتمدین نزد علی محمد خان شتافت چون بدر خیمه او رسید همراهیان را بر دروازه توقف فرموده خود با دو سه کس اندرون داخل شد یاران او که پروانه پر توشمع اتفاقات و غمازش بودند حسب الامر توقف نموده بعد آمدنش در اندرون دو سه کس از انها داعیه آمدن نزد خان مرقوم نمودند چوبداران و افاغنه در مزاحم گشته شورے بلند شد قطب الدین محمد خان برگشته باز آنها را باستمالت ممانعت کرد چوبدار بیضا لطبع لواج در مزاحمت آنها ابرام آغاز نهاد خان بهادر آشفته گشته بے بر سر چوبدار زد و گفت که تو چرا مانع مے شوے ازین جهت زیاده تر غوغا شد قریب بود که فتنه حادث شود علی محمد خان باستماع غوغا برهنه پا دویده تسکین داد و خان علے قدر را در آغوش گرفته بهمراهی دو جوے مع رفقا همراه آورد و بر مسند عزت نشانیده خود بر گوشه آن متواضع نشست و نهایت دلداریها بتقدیم رسانید بعد ازان خان بهادر التماس کرد که معلوم خواهد بود که من رفیق سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ گشته ام و ایشان لوازم شفاق اخوت با من مرعی داشته اند و سپاه ایجا تهارا آمد آمد شما سلک بے وفائی و نمک بحرامے پیموده در مقام نفاق و شقاق اند اگر شما را نیز همین قسم منظور باشد مرا مرخص نموده خود هم مع فوج جدا گانه بتعاقب سید نهضت فرمائید تا کار زار مردان بصفحه روزگار یادگار ماند و شما را یدے باسبد مخطور نباشد اسباب سفر سرانجام داده نمک حرامان را تنبیه بلیغ نمائید تا آنها دست از شقاوت برداشته زر تنخواه بضابطه عمال انچه نقد و جنس غیر ضروری در سرکار او شان باشد بگیرند و بهیله مذکور بقسمها سے غلاظ و شداد خاطر شما را مطمئن گردانیده مرخص ساخت و بعلاوه خود تاکید نموده اسباب سفر حاضر کرده قطب الدین محمد خان بهادر را خوشنود و برگردانید مشروط آنکه خان مذکور با تفاق والد بیشا جهان آباد نرود و چیزے ترسیده که سیاد با تفاق از امر احضور پادشاه استمداد نموده در مقام استیصال او شوند والد با تفاق او شان و جمیع رفقا از قلعه برآمده در یک محله که جاے معینی خارج قصبه بریلے واقع است نزول کرده چند روز حسب مواعید او شان تنخواه بشدت ماند که هر روز احتمال بدرود جان و آبرو بود آخر ایز دمتعال نجات داده بشاهجهان آباد رسانید در عین راه که از فرخ آباد بنگش میگذشتیم خبر رحلت محمد شاه و برگشتن شاهزاده احمد شاه قرین فتح و فیروزے و کشته شدن قمر الدین خان وزیر و متعین شدن معین الملک بصوبه داری لاهور و آمدن صفدر جنگ همعنان احمد شاه و جلوس او بر تخت سلطنت در باغ شالامار دهلی مسموع افتاد اما از خبر مردن پادشاه زیاده تر از ایام سابق شورش قطاع الطریق روے داده راهها ناامن بود قطع منازل بیاسداریها گذشت چون وارد شاهجهان آباد شدیم والد توجه نمازے الدین خان فیروز جنگ بانتظام بریلے وغیره محالات متعلقه آصف جاه کرده افسرده خاطر و طالب توسل باذیال دولت صفدر جنگ شده بخانه خود نشست ۴

ذکر معین شدن وزارت بر اسعد صفدر جنگ تبائید آله بعد اذن وحلت نظام الملک آصفجاه

احمد شاه خلف محمد شاه بعد ورود در جلوس در باغ شالامار و ملازمت نمودن جاوید خان و نجم الدوله اسحق خان و دیگر ارکان سلطنت و اعیان مملکت بساعت مختار داخل دولت خانه شاهے در قلعه شاهجهان آباد گردید و تجویز و تعین وزارت بنام

صفدر جنگ باوجود اقتدار و لیاقت او بپاس رضا و اندیشهٔ آصف جاه و حیز تعویق و تاخیر افتاده مراسلات پادشاه و امرا بدکهن رفت چون آصف جاه بر جناح سفر آخرت بود صفدر ضعف پیرے و اظهار عدم رجوع خود بدار الخلافه نگاشت و به صفدر جنگ نوشت که بفضل ازمیان اطفال شما استقلالیده در انچه بهتر دانید و انتظام سلطنت تواند بعمل آرید باز هم مادام الحیات آصف جاه که روزے چند بعد ورود این خط زنده بود صفدر جنگ جرأت بپوشیدن خلعت وزارت نه نمود تا آنکه خبر رسید که چهارم جمادے الاخرے سال مرقوم الصدر آصف جاه در سواد برهانپور وداع عالم عنصرے نموده راهی سفر آخرت پیمود و نعشش را نقل کرده در روضهٔ که قریب دولت آباد است پائین مرقد پادشاه برهان الدین غریب مدفون ساختند آنزمان صفدر جنگ به خاطر جمیع قابلیت خود را بحلیت وزارت بیاراست و روز دوشنبه چهارم رجب بعنایت خلعت هفت پارچه جامع چار قب وزارت و جواهر سرفراز و بخطاب جملة الملک مدار المهام وزیر الممالک سربان الملک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ سپه سالار مخاطب گشت اکنون مناسب مے نماید که کلمه چند از احوال عمدة الملک و اعتماد الدوله و محمد شاه آصفجاه که قریب نهم بعالم بقا شتافتند و او ضاع و صفات اینها باجمال نگاشته

بعد ازان سوانح ایام سلطنت احمد شاه و وزارت صفدر جنگ نوشته آید منه التوفیق و به الاعتصام +

عمدة الملک امیر خان بهادر بن عمدة الملک امیر خان بهادر صوبه دار کابل + +

اصل آباے او از سادات حسینی نعمة اللهی است بعد ازان بیکی از اجداد سلسلهٔ خود که سیر میران لقب داشت منتسب گشته بسیر میرانیان شهرت یافتند عمدے این سلسله که در ایران هم شهرت دارد و متقدران درین خانواده بهرسیده از غایت اشتهار احتیاج بارقام و اظهار ندارد در عهد جهانگیر بن اکبر پادشاه جد عمدة الملک که او هم سیر میران لقب داشت بنابر صدور جرمے یا بهر صورت بے رضاے شاه عباس قهرمان ایران بهند آمد و در حضور جهانگیر کمال تقرب یافت اما از فراق پسران خود که دو نفر بوده اند مے آسود و همیشه در آرزو بود که بلقاے ابناے خود زنده گے از سر گیرد تا آنکه جهانگیر پادشاه خان عالم را نزد شاه عباس بسفارت فرستاد و از جمله رسالات عمده درخواست لیکه اش بود خان عالم به نیکو تر وجهے پادشاه ایران را خوشنود ساخته این خدمت بتقدیم رسانید پسر اش نیز بهند رسیده سر افراز گردید ند جد او خلیل الله خان خطاب یافته به رجعاے ترقے نمود و از وقت جهانگیر الے الآن درین خاندان امارت و عمدگے با علو نسب توامان ماند عموے او روح الله خان بخشی الممالک و مقتدر و مقرب محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه و پدر بزرگ عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل عالمگیر با اعتماد او از صدمات سلاطین ایران مطمئن و در وکهن بود و ازین جهت فتوحات آنجا مشتهور است که بنام او مے نوشت و این عمدة الملک نیز بکمال اوج و اقتدار رسیده در عهد خود شبیه و نظیر نداشت و نسخهٔ رنگینی بود دماغے کمالات نفسانی باین جامعیت کم کسے توان یافت شجاعت و سخاوت و فهم و فراست و ادراک حقائق و دقائق هر کار چنان داشت که مهرهٔ بر فن او را مسلم داشته هر یکے ستایش او را در کارهاے خود سرمایهٔ افتخار مے پنداشت از علماے عظام و مشائخ کرام و سپاهیان و خوانندگان و رقاصان و شعرا و ارباب انشا هر که ادراک صحبتش نموده مداح و فریفتهٔ او مشاهد گشت و یاد خوبهایش نموده زار زار مے گریست و چندین کس بدستگیرے او از حضیض خاکسارے باوج شعارے رسیده در زمرهٔ امراے مقتدر منسلک گردید نا شعر هندے و فارسے خوب مے گفت و در بذله گوئی و نکته سنجی نظیر نداشت و حسن بیان نحوے داشت که مستمع از تقریرش دل پذیرش چون گل عکی گوش و از حیرت مدهوش سے گردید و هر چه گاه

برای احدی از ملازمان اعلی باقی نماند خواه از [illegible] هر چیز حاجت نمانده باشد بازمی گرفت وسلیقه های او در آراستن هر چیز مسلم ارباب هوش و تمیز بود [illegible] بازرو نمونه احتراعاتش خواسته اثاثه و اشیای خود را مقابله و تتبع آن [illegible] ساختند ✣

وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ ✣

مراد محمد امین خان اعتماد الدوله است از اولاد خواجه احرار در عهد اورنگ زیب عالمگیر ولایت توران وارد هندوستان گردیده بمنصب پنجهزاری رسید و در عهد فرخ سیر باعانت و رعایت قطب الملک هفت هزاری و الخ خدیو دوران [illegible] حسین سید [illegible] بهادر [illegible] سه محمد شاه وزیر و پس از چند روز سپهر عالم دادگستر گردید و قمر الدین خان در چین حیات بدر نشئه سوم [illegible] غلطخانه نوشته مذکور شد بعد استعفای آصفجاه وزارت یافت اگرچه غفلت شعار و همیشه مست باده بیخودی بود اما نهایت کم آزار و موفق شاه جهان آباد بسیار شکرگزار اوزندگی او را مغتنم شمرده رفیق پرور و مطوفت گستر بود لیکن لیاقت وزارت چنانچه باید نداشت بکمال جاه و حشمت و نهایت عیش و عشرت رمق نمود یک ماه و چند روز فصل از محمد شاه حیاتچه مذکور شد بجنگ ابدالی درگذشت ✣

محمد شاه پادشاه بن جهان شاه خجسته اختر بن بهادر شاه بن اورنگ زیب عالمگیر

خالی از فطانت و هوشیاری نبود و ترحم بسیار در مزاج آنقدر که پادشاهان را نمایید داشت و در [illegible] آنقدر اعتماد و چون جرأت بسیار نداشت مغلوب نوکران بود و سلطنت ضائع کرده فرخ سیر را اصلاح تر است و چون جوان و عیش طلب بود اوقات را بهو لعب گذرانید و سلطنت زیاده تر سستی گرفت بعد اسلاط نادرشاه و معاودت او از هند برالطاف و اعانت ظهور گشته بیشتر از پیشتر آسایش طلب گشت و چون آنش حدت و اشتعال فرو نشسته شکسته حاطر بیاسش گرفته بود در اواخر عمر بمحبت نفراحوش بود با اهل و اعیال خود بخوبی معقول را خوب می فهمید با سفک دماء ایذا سے خلق خدا راضی نشد و بعد او نظم آسایش زندگی نمود و تا زمان دولتش بهر صورت سلطنت را آبروئے و دوسرے در نظر بود و بسبب موجود بودن سیاس یوسف سلطنت را برباد نداشت گویا خاتم السلاطین بابریه است چه بعد او سلطنت خبر از هم چیز دیگر ندارد ✣

آصف جاه نظام الملک بن غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بن عابد خان

نام او قمر الدین و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردیست جده درے او سعد الله خان وزیر اعظم شاه جهان پادشاه و جده درے او عابد خان از مشائخ سمرقند است عابد خان در عهد شاه جهان وارد هندوستان گردیده در سلک ملازمان شاهزاده اورنگ زیب انتظام یافت بعد تسلط اورنگ زیب بر سلطنت تبدیج منصب پنجهزاری یافت و دو بار بمنصب صدارت سرافراز گشته بیست و چهارم ربیع اول سنه ثمان و ثمانین بعد الالف در محاصره گلکنده برهم گوله توپ از مرکب عمر سبک خرام علیحده ماند [illegible] ولیه او که شهاب الدین نام داشت از کبرای امرای عالمگیریست تبدیج منصب هفت هزاری یافته به غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مخاطب شد و اعلب اوقات سپه سالاری پادشاه مذکور نیز مے یافت در

فتح بیجاپور بر القاب و خطابهای دیگر فقره فرزندارجمند افزود و در ایام سلطنت بهادر شاه صوبه دار گجرات گشته سنه اثنین و عشرین و مائة بعد الالف انتقال نمود و آصف جاه در زمان اورنگ زیب بخطاب چین قلیچ خان بهادر و منصب پنجهزاری بلند پایگشت و اواخر عهد پادشاه مذکور صوبه دار بیجاپور گردید و در عصر بهادر شاه ببطای خطاب خاندورانی و صوبه داری اوده امتیاز یافت و بعد اندک زمانی بنابر اقتدار آصف الدوله اسد خان بهادر ذوالفقار خان امیر الامرای سپه سالار ترک منصب نموده لباس فقیر پوشیده انزوا گزید و در عهد جهاندار شاه صفدر الدین از انزوا برآمده باصل منصب و خطاب سابق سرافرازی یافته سال اول جلوس فرخ سیر بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ مخاطب و بمنصب هفت هزاری و صوبه داری دکهن مباهی گشت چون امیر الامرا حسین علیخان بهادر ایالت کل ممالک دکهن یافت و نظام الملک بشاهجهان آباد آمده بوجهداری مراد آباد در ساخت و چنین سلطنت رفیع الدرجات بمهر بانی قطب الملک بصوبه داری مالوه سر برافراخت و ابتدای عهد محمد شاه با سادات تردد نماخته بر بعض صوبه های دکهن تسلط یافت و آخر قابض جمیع صوبجات آنجا گشت و بعد مردن محمد امین خان بوزارت سرافرازی یافت آخر بنا سازی امرای حضور و انحراف مزاج پادشاه استعفای وزارت نموده بصوبه داری دکهن قانع شده و بعد صمصام الدوله منصب امیر الامرائی یافته بنابر بعضی لپ خود ناصر جنگ نیابت امیر الامرائی فیروز جنگ پسر کلان خود داده مدکهن رفت چنانچه در دفتر دوم و بعضی صفحات این دفتر گذشت و قریب بسی سال بحکومت شش صوبه دکهن که قلمرو جبین پادشاه بود پرداخت اکثر امرای عهد محمد شاه دون مرتبه او بوده مراسم و آداب خوردی با او مسلوک می داشتند اگرچه حرص افزون طلب دنیا داشت اما صفات حمیده و اخلاق پسندیده هم در او بسیار و اکثر اوصاف که امرا را باید در او فراهم بود همیشه صدر سر کار او نفرا و علما و مشائخ و ارباب استحقاق را بحضور ش میرسانیدند و بقدر قسمت شان آنها می رسید وصیت قدردانی او شنیده مردم عرب و ماوراء النهر و عراق و خراسان و اطراف هندوستان روبه دکهن مے آوردند و بقدر نصیب بهره مے برد ند از آثار خیر اوست شهر پناه برهان پور که در سنه یکهزار و یکصد و چهل یک بنا گذاشته بمرور ایام وادوآبادی نظام آباد مالا مال گشته فردا پور که در ویرانه محض طرح آبادی انداخت و مسجد و کاروان سرا و دولت خانه و پل تعمیر نمود رب اجعل هذا البلد آمنا تاریخ احداث این آبادی مطابق ست با سنه احدی و اربعین و مائة بعد الالف و حصار شهر پناه حیدرآباد دهر هر سول که در وسط شهر اورنگ آباد مے آید طبع موزون داشت و شعر انجو بیلی گفت صاحب دیوان ست بعد ستی و هفت روز از رحلت محمد شاه چهارم جمادی الاخری سنه احدی و ستین و مائة بعد الالف پیر و دین عالم نموده و میر غلام علی آزاد تخلص للگرامی در تاریخ رحلت محمد شاه و اعتماد الدوله و آصف جاه یک جا بتعمیه استقاط شش عدد سنے گوید بیت گشت تاریخ چون کشیدم آه ✣ موت شاه و وزیر و آصف جاه ✣ و قطعه دیگر بتعمیه گفته قطعه سه رکن مملکت هند از جهان رفتند ؛ فتاد حیف سه دُرِّ یگانه از کف دهر ✣ برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ ✣ نماند شاه و زمان و وزیر و آصف دهر ✣

ذکر سرافرازی یافتن سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ بمنصب امیر الامرائی و استحکام خدمت دیوانی خالصه بنجم الدوله محمد اسحق خان بهادر ✣ ✣

چون خاطر بادشاه و صفدر جنگ از طرف آصف جاه اطمینان یافت خدمت بخشی گری اول باخطاب امیر الامرائی

برای سادات خان بهادر و الفقار جنگ خلف سادات خان فرخ سیری مقرر شد و بعد چند روز از مخلع شدن صفدر جنگ روز پنجشنبه چهاردهم رجب سال مذکور بمشیر و خنجر مرصع و دیگر جواهر بهفت پارچه خلعت خدمت مذکور یاد و یالانیه صوبه داری اکبرآباد و نشکر کشی احدیان با احمد علی خان همشیره زاده متبنای او عنایت شد و دیوانی خالصه شریفه چون بیستیر بهوتن الدوله پدر نجم الدوله مفوض بود و نجم الدوله را تیارگی بنا بر وصلت شجاع الدوله پسر صفدر جنگ ماموای او اختصاص و اتحاد بسیار با وزیر الممالک الوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ میسر آمد و در آخر عهد محمد شاه دیوانی خالصه بنام نجم الدوله مقرر گشته بود بحال ماند قهتدار ماخت وجاوید خان خواجه سرای که از سابق با مادر احمد شاه او دهم بائی سری داشت نهایت تقرب در خدمت احمد شاه بهم رسانیده مدار علیه سلطنت بزعم خود و معتمد پادشاه بدلالت مادرش وحماقت احمد شاه گشت چون اختصاص غلامان والتفات مغفرت پناه محمد شاه و محرمیت تام در حرم سلطانی فی خصوص با او دهم مائی داشت خدمت نظارت بانتقال و زافزو ناظر نیز با و مفوض گردید و بند و بست خلوات پادشاه باختیار او درآمد پادشاه که بحسب جوهر ذات خفیف العقل سک مغز بود بتحریک واجه سرای مذکور از کتاب شرب نموده غافل و قلیل العقل محض گشت وجاوید خان بنواب بهادر مخاطب گردیده دخل تمام در مزاج پادشاه بهم رسانید اوامر و نواهی سلطانی اکثر خاطر خواه او شده و اینهمه امور موجب ملال مزاج صفدر جنگ و تراکم غبار کدورت تهای پی در پی سد باب وفاق گشته سرایهٔ تعدد و مواد شقاق و نفاق مهیا گردید روز یکشنبه دهم رجب خلعت بخشیگری دوم و صوبه داری مراد آباد بانتظام الدوله پسر قمر الدین خان وزیر و روز دوشنبه یازدهم ماه مذکور خلعت ماتمی بغازی الدین خان فیروز جنگ بابت مرگ پدر ش مرحمت شد و نواب بهادر جاوید خان او را از ماتم برآورده بحضور آورد و روز یکشنبه هفدهم رجب اسکندر علی خان خدمت مشرفی دیوان خاص و اضافه بیرقی بمنصب مرحمت شد و روز چهارشنبه بیستم رجب خلعت صوبه داری اجمیر و وزیر غنایت گشت و آخر شب دوشنبه شانزدهم شعبان با سلیمان خان عموم جلت نموده نذر فقیر شاه نمود و متبوع مذکور شد و همدران ماه تربیت خان مرحوم برحمت حق پیوست و علی محمد خان روهیله که برسر احوال او در اوراق سابقه رقم یافت بعد ورود در ملک قدیمه خود که عبارت از محالات بن گنده و بریلی و بدایون و مراد آباد و غیرها است و تشریف آوردن والده مرحوم بشاهجهان آباد چند ماه زندگی نموده بمرض سرطان که برلبشت او در همان ایام بهم رسیده بود درگذشت و صفدر جنگ عدا و راک رعایت والده مرحوم بر خاقتش راجه مهانا راین پسر دیوان خود را فرستاده از راه قدردانی خلعت فقیر هم باتفاق آن مرحوم رفته شرف حضور وزیر الممالک صفدر جنگ بهادر دریافت بعد روزی چند حکومت پانی پت و سونپت و غیره سرخرد زمیندار خالصه شریفه بتعهد والد مرحوم دادو منصب پنجهزاری و نوبت مرحمت خطاب اسد جنگ و پالکی و چاردار از بادشاه دریافته بکاماسی مذکور مرخص ساخت چون نجم الدوله محمد اسحق خان بهادر دیوان خالصه شریفه از عهد فردوس آرامگاه محمد شاه بود والد را توسل با آن امیر کبیر میسر گردید والد را نظر بوداد و حقوق قطب الدین محمد خان بهادر فوجداری حصار و جهجهر وغیره برای خان مرقوم مهیا نموده آن بلد جا گوهر دریای شجاعت و کان مردی و مروت را طلب داشت خان بهادر مرقوم چون از قوم روهیله و افغان دلیری و دانائی او همیشه فوجداری مراد آباد که بمنزله صوبه از عهد فرخ سر قرار یافته بود داشتند مراد آباد بمنزله وطن خان مغفور مذکور گشته بود همیشه همت بر [illegible] و مراعی خود داری آن مکان از دست الیتان می گماشت در عهد علی محمد خان بنا بر حمایت او که وزیر اعظم قمر الدین خان شده بود میسر نیامد در بنولا که [illegible] عهد خان بهادر مرحوم قمر الدین خان رهنگامه الت کرکشی احمد آباد [illegible] خود که عبارت از مراد آباد وغیره است

آمده مسلط گشت و بعد سهل مدتے بمرض سرطان در گذشت و اتباع او مثل حافظ رحمت و دوندے خان وغیره که هر یکے پدر زن یکے از پسران سابق محمد خان بود بهانه نام داماد خود ها مالک مذکوره مسخره را منقسم ساخته بقابو سے خود آورده دندان داماد های خود بقدر معاش آنها جاها علحده کرده و بآنها داده باقے را خود قابض و باتهایت جاه و حشم و فوج و خدم بود دندان بهادر مذکور خواست که درین ایام از انتظام الدوله خانخانان پسر قمر الدین خان سنده حیدرے مراد آباد گرفته با افاغنه بجنگد و لضرب دست خود مکان مذکور را از دست آنها منتزع گرداند بنابرین از والد مرحوم در آمدن خود عذر خواسته بشاهجهان آباد اقامت ورزید

ذکر جنگیدن قطب الدین محمد خان بهادر با افاغنهٔ مزاد آباد و گذاشتن نام مرد ے و مرد انگے بر صفحهٔ روزگار از شجاعتے که ازان بهادر شیر دل دران عرصهٔ کارزار رو داد

قطب الدین محمد خان بهادر که مجمل محامدش قبل ازین مرقوم شد از خانخانان انتظام الدوله پسر قمر الدین خان سنده مراد آباد درخواست چون عمل او از تسلط افاغنه در انجا بود خواهش قطب الدین خان بهادر از نعماے غیر مترقبه دانسته بلا تامل اسناد نوشته داد اما بنا بر دنات باندک زمے و اسباب ضرورے و عاملتے که باید نمود خان بهادر دریا دل تمام سر و اے و علو همت و شجاعت خود اسباب ضرورے بقرض و دوام سر انجام داده قاصد تسخیر نو جدارے مراد آباد گردید چون همت و شجاعت آن صفدر عرصهٔ کارزار در جمیع بلاد سندوستان خصوص قرب جوار آن دیار کالشمس فی وسط النهار بر همه ظاهر و آشکارا بود باندک استعداد و تحریک خان معظم مذکور بوق بوق مردم سپاهے پیشه هجوم آورده کثرتے در فوج و اتباع بهم رسید و آن شیر دل باستظهار دو سه صد کس قدیم که بارها حسارت و جرات آنها دیده بود و عازم حرب دون زادان فرو مایه که انملب عدد آنها کم از پنجاه هزار نفر نخواهد بود و سامان حروب از جنس بان و بندوق و توپ و رهکله وغیره انچه باید بوفور مهیا و موجود داشتند گردیده بیرون شاهجهان آباد منزل گزید و فی الجمله تهیهٔ اسباب دست داده رهگرای عرصهٔ جان بازی گشت چون این خبر قبل از خروج خان معظم از شاهجهان آباد بگوش افاغنهٔ عفریت نژاد رسیده بود از اطراف و جوانب جمیع آمده در دو مقامے متصل مراد آباد از دحام داشتند بعد رسیدن خان رستم منزلے نزدیک بعسکر آنها بلکه از ابتداے نهضت سفر او مراسلات فرستاده استدعا مصالحه و ترک منازعه بر تسخیر مراد آباد نموده راضے بودند که چنانچه مامور باشد هر ملک را تقسیم نموده اوقات سیگذرانیم شما هم بنحوے لائق بحال خود اگر قناعت فرمایید ما همه بطوع و رغبت بآن راضے و در تعویض آن بلا زمان حاضریم اما آن عالے همت بلند مرتبت راضی باین معامله نگشته برارادهٔ خود رسوخ ورزید افاغنه ناچار گشته با وجود کثرت قوم و اسباب بنا بر خوف شجاعت آن شیر بیشه هیچ دست از جان شسته لب زان و ترسان آماده کارزار آن هزبر شیر شکار نشسته بر صفوف حروب از طرفین آراسته بمقاتله برخاستند قطب الدین محمد خان بهادر با وجود قلت اعوان و کمے سامان بحرب و مقابله مع بهادران جان باز که زیاده از دو سه صد کس نبوده اند پیاده پا گشته بضرب بندوق و تهاے دستی و ما را نها دستی اکثرے از انها برآورده تا دو سه کروه افاغنه را گریزانیده و در بن عرصهٔ بعید از گشته ها پشته ها بلند گردانیدند اما آن جماعهٔ پر کین بشاهه کثرت خود و قلت اعوان خان جنت مکان بهر صورت خود دارے نموده هر جا قابو سے یافتند کمین کرده بآتشبارے بندوق و بان تمام جمعے رفقاے معدود قطب الدین محمد خان را مے سوختند تا آنکه آهسته آهسته چند نفر مجروح که زیاده از بیست سے کس نبوده اند باقے ماندند. دهان رستم نشان جراحات متعدده برداشته آخر الامر بضرب گوله بندوق که بر سینه اش خورده از اسپ بے درے

نشست رحمت همی دران میدان مرز آزمار و دنیا بر بست از جلد رفقا هم قریب صد کس گردو پیرامون لاش ترقه بخون نشش افتاده جان شیرین بجان آفرین سپردند و صد و سی نفر ازان آفرین از لب و دهان دوست و دشمن گشتند دوازده نفر ازان جلد رفقاء قدیم که دوسه صد کس بوده اند در میان مجروح افتاده لعد معالجه چون صحت یافتند تا دام الحیات محسود همکاران بودند اللهم اغفر لنا ولهم واحشرهم معنا مع الصدیقین +

ذکر جنگیدن صفدر جنگ و زیر قائم خان قائم جنگ بنگش را با اولاد علی محمد خان روهیله بجیله و تزویر

وزیر الممالک صفدر جنگ که از مدتها اجتماع و اقتدار افاغنه دران دیار که جوار صوبه اوبود نمی پسندید و اواخر عهد محمد شاه چنانچه گذ داعیه استیصال انها نموده پادشاه را بر سر روهیله مذکور برد اما از نفاق قمر الدین خان وزیر کار او فاطر خواه صفدر جنگ بانجام نرسید و وزیر در صدد تسلط بر علی محمد خان رسید و اوسے عدم گردید قائم خان پسر محمد خان بنگش را دلالت بانتزاع ملک روهیله مذکور از دست اولاد و اتباع او نمود با لحاظ آنکه هر طرف شکست افتد فائده درستی خواهد داد قائم خان چشم طمع بملک و مال اندوخته سے محمد خان دوخته آنها را در صدد بر کرن محصور ساخت و عرصه حبس و حرکت بر آنها تنگ گردانید سعد الله خان پسر کلان روهیله نگور که داماد حافظ رحمت روهیله و بجاے پدر مسند آراے ملک بود و دیگرے داماد دوندیخان و هر یک ازین سه داران ملک را بهانه حصهٔ داماد ان خود منصرم ساخته قابض و متصرف بودند اما ریاست کل تعلق سعد الله خان داشت او مع کل اخوان و اتباع عجز نامے ازصد گذرانیده دقیقهٔ از الحاح فرو نگذاشت چون صورت منفتا و نا چار دل بمرگ و مدافعه نهاده دهم ذی الحجه سنه بکهزار و یکصد و شصت و یک هجرے بمیدان برآمد و صف آراگشته نوبتے در کوهاے دریاچهٔ خشک پنهان درکمین نشانیدند با باقے افواج روبروے قائم خان رفت چون جنگ در گرفت غلبه از طرف قائم خان که فوج بے پایان و ریاست جمیع فرق افغان داشت بظهور رسید و سعد الله خان مع همراهیان بنا چارے و عیارے پشت برجنگ داده عطف عنان از میدان نمود جنگ کنان آهسته آهسته خصم را بطرف کمین گاه کشید و قائم خان مع سرداران هم عنان ظفر و با فراط خوشنودے از خود بخبر درین گیر و دار سحگاهان معلق العنان بجائے رسید که چند هزار روهیله مع بان و تفنگ خاصه جان قائم جنگ پنهان نشسته بودند بحمد الله رسید کش بیبا رنگ جویان پرکین از کمین برسته قائم خان را نیز بشلک آتشبار بندوق و بان گرفتند و همان شلک قائم خان با کل داران بخاک هلاک افتاد و همراهیان او هم بسیار بیا دفنا رفته فتح و ظفر نصیب سعد الله خان و دیگر اخلاف علے محمد خان گردید + +

ذکر وقائع سال شصت و دوم از مائه دوازدهم هجرے

روز جمعه دوم ربیع الثانے بورود نرسید و شب چار شنبه بیست و هم ذی الحجه سنه مذکوره میرزا محسن برادر کلان صفدر جنگ وزیر بعارضهٔ هیضه انتقال نمود و در آخر ماه رمضان همین سال علے امجد خان مرحوم را پاسنگے جهالر دار مرحمت شد و روز دوشنبه چار دهم ذی قعده بعد نماز صبح که تسبیح خاک شفا دست و با و را مشغول بود بیک ناگاه برحمت الله رفت و همدرین سال احمد ابدالے بار سوم بلاهور لشکر کشید و معامله بصلح انجامید +

ذکر ورود احمد ابدالے مرتبه ثالث بلاهور جنگیدن با معین الملک و انجامیدن بصلح بالتقدیر خداوند علیم و قدیر

هنوز نمانده چون معین الملک بپه وزیر الممالک قمر الدین خان ازعین حیات محمد شاه بصوبه داری لاهور وملتان سرافرازی یافت
کاوے خان مخاطب برستم جنگ بهادر پسر روشن الدوله رامدار المهام خود ساخت وبرتق وفتق مهمات آنجا مے پرداخت چون
هنوز تمکن در لاهور واستعداد اسباب حروب چنانچه باید نداشت ناگهان در همین سال احمد ابدالے باز لشکر بلاهور کشید ومعین الملک
او بجنگ پیش آمد چون هر دو حیان استعداد ندداشتند معین الملک خود با قتضاے صلاح وقت سلسله صلح جنبانیده اطفاے
ثائره فساد اصلح دانست ابدالے هم مغتنم شمرده بدستور نادرشاه زرچهار مجال تنخواه کابل که عبارت از سیالکوٹ واورنگ آباد
دگجرات دسیر وراست پنجکش خود بذمه معین الملک مقرر کرده عطف عنان بجانب کابل نمود ✤

نهضت نمودن ابو المنصور خان صفدر جنگ باراده انتزاع ملک و دولت قائم خان از ما در واتباع او و افاغنه آشوب آهنگ ✤

وزیر الممالک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ که در سرده صورت فائده خود دیده بود بمجرد استماع این خبر عزم است که ملک
ومال بنگش از دست بازماندگان آن دودمان انتزاع نماید بنابرین احمد شاه بادشاه را باخود گرفته از شاه جهان آباد در حرکت
آمد وزیر دیوانه روز پنجشنبه سلخ ذے الحجه سال مذکور داخل خیمه گردیده در چند روز تا بکول رسیدند صفدر جنگ بادشاه
را در قصبه کول توقیف فرموده خود بدریاگنج که فرخ آباد دار الملک بنگش بست کرده از انجاست رسید ما در قائم خان زن محمد خان
غضنفر جنگ چاره غیر از اطاعت ندیده ملازمت وزیر آمد ومعامله بر شصت لک روپیه نقد رهبس وانفصال یافت وباسعدالله خان
نیز بتقاضاے توپخانه قائم خان واهیال واسباب او که بغارت برده بود مع نذرانه درمیان آورده وجهی خیر معلوم براو هم الزام نمود ✤

ذکر وقایع سال شصت وسوم از مائه دوازدهم هجری ✤

بعد الفصال معامله احمد شاه از کول بدهلے خرامید وروز سه شنبه هیجدهم ماه صفر داخل دولت خانه گردیده روز دوشنبه دوازدهم
ربیع الثانی سال مذکور نوروز شد وزیر براے تحصیل نقد وجنس موعود هما نجا اقامت ورزیده ملک مقبوضه افاغنه بنگش بضبط خود
درآورد دگر شهر فرخ آباد مع دوازده موضع که التمغاے افاغنه مذکور از عهد فرخ سیر بود برادر قائم خان بحال وبرقرار ماند وزیر الممالک
از ضبط وربط محالات واخذ اموال ضبطے قائم خان ونذرانه که از اولاد واتباع علے محمد خان قرار یافته بود الفراغ نموده راجه
نول راے نائب صوبه خود را راقم وفاتق انجا نیز ساخت وخود معاودت نموده بحضور آمد ✤

ذکر مجمل احوال راجه نول راے

او از قوم کایته سکسینه کهره سرے باستعداد واول ادنی ملازم وزیر بود از حسن اخلاص ونیکو خدمتها پابر مدارج ترقی گذاشته
تبدیل بخانب صوبه گردیده چون از نقار وملازمانش بر تبه اوتمے رسید نول راے مذکور جا بجا عمال از طرف خود نصب نموده
بلده قنوج را که جاگیر وزیر بود محل اقامت خود ساخت وفرخ آباد را انجا بالفاصله بست کرده است اکثر برادران قائم خان که از لطن
دیگر بوده اند مع لبنس جیله پاسے معتمدش در قلعه اله آباد مقید بستند ودر قلعه نول راے برافاغنه آن دیار از عهده برآمده نمود ✤ مائه
احداث فتنه هاے بزرگ گردیده ودر قائم خان امیر خان را که برادر علاتے او واز رفقاے وزیر بود پیغام فرستاد که آیده

افغانے و نام پدرت بر بادرفتہ اگر زیرستے داسے ہر چہ از دست تو برآید دران قاصر نباید بود دو افاغنہ اطراف و جوانب را نیز سخنان صحیح
و ثابت گفتہ فرستاد آنہا باہمدگر ساختہ در فکر آن شدند کہ بنیاد عہد و دولت نول راسے را برانداختہ ملک خود را از ضبط او برآرند
نول راے وزیر را بریں ماجرا آگاہے دادہ باجمعیتی کہ داشت از قنوج برآمدہ معسکر ساخت و گرد لشکر خود سنگر بستہ مترصد وصول
افواج وزیر کہ بہ کمک او تعین شدہ بود نشست روز جمعہ دوازدہم شعبان وزیر الممالک صفدر جنگ بہادر از پادشاہ مرخص شدہ
بعزم اینکہ طرف شہر مرہورباے بیادہ داخل باغ گردیدہ معسکر ساخت و روز شنبہ بیست و ہفتم ماہ مذکور ناصر الدین حیدر خان
ہم زلف خود و امیر محمد علی خان رسالہ دار و غیرہ سرداران بکمک راجہ نول راسے تعین فرمود و روز دیگر کہ یکشنبہ بیست و ہشتم بود
اسمعیل بیگ خان معروف بجملہ کہ معتمد علیہ وزیر بود مع راجہ دیبے دت فوجدار کول مرخص شد و اعانت نول راسے و انگشتہ
ستیش کرد و بیشتر رفت و احمد خان بابا جمعے کثیر از افاغنہ مقابل نول راے رسیدہ پیغامہاے مصالحہ و استخلاص برادران خود نبابر
غافل ساختن او سیدادند تا آنکہ دہم ماہ مبارک رمضان روز جمعہ قبل از ورود افواج کمکی سواران افاغنہ از یک طرف سنگر ظاہر شدہ
رو دہم آوردند افغانان پیادہ از طرف پشت لشکر کہ تو پخانہ نداشت بہ غفلت داخل سنگر شدند راجہ نول راے با خوج خود دافع کردہ بود
کہ سوارانِ پیادہ پاحراست موربال خود ہا نمانیدہ افاغنہ از عقب در آمدہ علی الغفلۃ ہر چہ راجہ مذکور ریختہ کارش تمام ساختند غارت افغان
سوبر الغعہ بمقدر خنجر جاے احمد برادر مہابت جنگ کہ ذکرش در سوانح مہابت جنگی گذشت بجرأت کار فرما گشتہ بمدد نول راے
شتافت و سر دریے انگذاشت و لبیارے از بنجارہ و اشراف دیگر کہ رفقاے نول راے و ملازمان وزیر دا کثرے از متوطنین
فیضآباد صوبہ او ہ مثل بلگرام وغیرہ بودند جا بجا سپاہے نمودہ رہگراے ملک بقا گردیدند تو پخانہ و اردو و تمام متاع افاغنہ
رو ف ابن جبر بوزیر رسیدہ موجب تشویش و تشویر او گشت و ہمدریں سال ناصر جنگ خلف نظام الملک آصف جاہ بسبب طلب
احمد شاہ مادر یاے نرید با ہفتاد ہزار سوار جرار ملبوزیر خود را رسانیدہ دریں ضمن بازپادشاہ شقہ بدستخط خاص متضمن تمامت
و ستائش و رہنمائے مظفر جنگ خواہر زادۂ او در دکھن تمرد و رزید بنابریں برگشتہ بمرکز دولت خود شتافت و ذکر او بعد بنگارش
احوال امراے حضور مرقوم مے شود ✤

ذکر رخصت نمودن وزیر الممالک صفدر جنگ مع دیگر امرا و افواج پادشاہے و شکست یافتن از دست افاغنہ بقدرت الٰہی و بعض سوانح کہ دریں سفر از قضا و قدر روی داد

وزیر الممالک ابن سعادت یار خان بہادر صفدر جنگ چون از دحام افاغنہ و اہتمام آنہا در ہجاں مفاسد امید است قبل از وصول خبر
گشتہ بندگان نول راے را مانع از اوقاصد شدہ سابع شعبان روز شنبہ سنہ یک ہزار و یکصد شصت و سہ ہجرے از لشکر
خود بحضور پادشاہ آمدہ بتقریر رخصت شد و نجم الدولہ محمد اسحق خان بہادر و میر بقا پسر اعتماد الدولہ قمر الدین خان و غیرہ امرا و
افواج پادشاہے بخدمت وزیر تعین شدند حین رخصت وزیر الممالک سپر و شمشیر و بیر بقا رافتح بیچ و شمشیر و بیر بقا رافتح بیچ عنایت گشتہ متعین وزیر شدند
و با فواج ملازم خود وام اے متعین قریب دو منزل در سہ چہار روز راہ دار الخلافت بیشتر رفتہ بود کہ خبر مذکور رسیدند در قصبہ
مارہرہ توقف نمودہ باحضار افواج دیگر فرمان دادہ الدمرحوم را کہ بعد معاودت از بریلے و ترک رفاقت غازی الدین خان
وزیر از لشکر خود کردہ بندہ حکومت پانے پت وغیرہ بجاگیر او مقرر شدہ بود تنبیہ غنایت نمودہ بود تنبیہ طلب داشتہ و تاکید

در باغات مارهره مقامات نموده زیاده از هفتاد هزار سوار فراهم نمود درین عرصه سانحه غریبے روے داد ٭

ذکر تاراج رفتن قصبهٔ مارهره و متبلا گشتن بنجبا و اشراف آنجا بدل اسر ناموس و اطفال بمحض قضا و قدر ذو الجلال ٭

هیجدهم ماه مبارک مضان سال مذکور سارے از نوکران مغلی درخت دروازهٔ عنایت خان که ملازم وزیر و از متوطنان آنجا بود بریده عنایت خان باعتماد آنکه ملازم سرکار وزیر است ساربان را تادیب نموده گوشمال بواسطے داد ساربانان دیگر فریاد آمدند خود جمع آمده فریاد نمودند چون او از جملهٔ جماعهٔ داران مغلیه بود همراهیان خود را فرستاد که عنایت خان را گرفته بیارند جماعهٔ سوار و پیاده همراه او بخانهٔ عنایت خان دویدند دیگر جماعهٔ مغلیه را گمان شد که برائے تاراج قصبه مارهره حکم وزیر رسیده و ریاخته تمامے افواج مغلیه تبار شده وقت عصر بود که بر قصبهٔ مذکوره تاخته در طرفة العین بانخاک برابر ساختند و عنایت خان و پسرش را که جوان نوزده ساله بود بجان گشتند وزیر بمجرد استماع نصیر الدین حیدر خان را فرستاد تا رفته زود خبر بگیرد و تفحص نماید که غارتگران را باز دارند اما تا اینها برسند و تهدید نموده مردم را متمنع سازند کار از کار گذشته علے لے برباد فنا رفته ناموس اکثرے از سادات و شیوخ و کنبو وغیره شرفائے آنجا ببلائے اسیرے مبتلا گردید و اسباب خانه تاراج رفت نصیر الدین حیدر خان تمام شب محنت کشیده جمیع نواحیں شرفا و غربا را از خیام ملاعین مغلیه برآورده در خیمه علحده که وزیر برائے آنها برپا کرده بود فراهم نموده و تمام شب وزیر برین ماجرا ملول اکثر زار زار گریان بود و طعام نخورد از اول طلوع صبح تا وقت اشراق مستورات مذکوره بخانهائے خود رسیدند و اطفال که مغلیهٔ آنها را در بر و بنه خود گود الماکنده دران افگنده از بالا بخار و خس پوشیده پنهان کرده بودند بهمرسانیده به پدر و مادر آنها باز گردانیدند آن روز دران قصبه و میدان هنگامهٔ عاشورا و آشوب طامة الکبرے برپا بود وزیر مبلغے کثیر بمردم شهر فرستاد اما اموال لایحصے بغارت رفت و گذشت انچه گذشت مردم از همان زمان بمقتضائے بیت مشهور سعدے بیت آتش سوزان نکند با سپند ٭ انچه کند دود دل دردمند ٭ مے گفتند که فتح وزیر نخواهد شد

وزیر بعد اطمینان از جمعیت فوج و اسباب از مارهره کوچیده پیشتر رفت ٭

ذکر جنگ وزیر با احمد بنگش و دیگر افغانان و شکست فاحش خوردن باوجود وفور فوج و سامان و مقتول شدن نجم الدوله و نصیر الدین حیدر خان در میدان ٭

چون عسکرین نزدیک بهم گردیدند شب بیست و دوم شوال سال مذکور وزیر با والد مرحوم که مقدمه افواج نجم الدوله محمد اسحق خان مقرر شده بود در حکومت بریلے با افاغنه و روهیله جنگیده از وضع حرب آنها مطلع بود استشاره نموده والد معروض داشت که اینها غلب کمین کرده در غفلت از طرفے سر بر مے آرند و باتفاق شور و هنگامه نموده مے ریزند دران وقت اگر ثبات قدمے بعمل آمد باز پا بدار سے نمی توانند و مغلوب مے شوند بنابرین فوجے را از مغلیه که اولوس جناب عالے اند بقدر سه چار هزار کس پیش روی فیل سوارے خاص مع بندوق و جزائر پیاده پا باید داشت که وقت آشوب در حضور پا بدار سے کرده بزیر شلک جزائر افاغنه را بگیرند اسمعیل بیگ خان عجب را کار فرما گشته گفت اے صاحب فرد ابه بینید که انشاء الله تعالے چه سان احمد خان را مع اتباع او بگوشه کمان گرفته مے آریم والد خاموش ماند چون صبح و میدعبد الفراغ از نماز روز پنجشنبه تاریخ مذکور وزیر افواج را آراسته و اطراف

وجوانب ملحوظ داشته و توپ خانه را جا بجا پیش روگذاشته قدم بقدم روانه گردید پاسے از روز برآمده مقابله فیمابین روسے داد
و توپ اندازے و تیر و تفنگ آغاز شروع گشت راجه سورجمل جات که در همین وقت بر پیشقدمی بود و اسمعیل بیگ خان که در میسره کرنال
برافاغنه مقابل که رستم خان وغیره سرداران معتمد بودند تا حدّه دو دو از زیاده آن جماعه برآوردند و خنگ صعبی روی داده شش هفت
هزار سوار حرّار افاغنه رسیده ان گشته افتاده و لقمه السیف را چاره نا چار عمار فرار اختیار نموده بهزیمت افتادند راجه برج اندر مهندر تهاکر سورجمل
جات و اسمعیل بیگ خان مسلسله در تعاقب فراریان پیموده از وزیر اندکے دور تر گشتند و وزیر علی التواتر توپ و جزائر دبان بعد
دیگر آن هر دو سردار را پیش روے او از آلات مذکوره خالے گشت و آفتاب شروع بزوال نموده و الدین بقیر بهوریا فته افاغنه
کمین که احمد خان هم درمیان آنها بود نماز ظهر گزارده از طرفیکه سنگر عه زرت حاجب بود دایان گشت و خنگ شروع گردید بحکم قضا و
کامگار خان بلوچ که نوجدار گردشاهجهان آباد و متصل بمقدمه فوج وزیر بود و خنگے سخت کرد تا بصدمات بان اندازی پیادگان
روهیله نیاورده رو بفرار نهادند گویند سازشے با احمد خان بنگش داشت علی ای حال افواج مغلیه صورت شکست در آمده میدان
و ذخیره و اکثرے از پای ثبات لغزید وزیر الممالک علی الفور محمد علی خان رساله دار و سید نور الحسن خان جماعه دار بلگرامے را بکمک براول
فرمان داد هجوم اقبال و سپاه مالع گذشتن این هر دو گشت اما بهر صورت سید نور الحسن خان مع جمیع برادران و عم ابنهی حیدر قلی خان
مع همرایان خود کرران وقت بهیئت مجموعے سه صد سوار نوا نبود صفوف را شکافته خود را بفوج مقدمه الجیش رسانیدند
چون مغلیه بے جبر و اکراه فرمانگذار رو بفرار نهاده بودند وصول خان مذکور بکمک آنها سود مے نداد سید نور الحسن خان و عم ابنهی علی
رجوع بجانب چپ نموده دیدند که قریب سه هزار پیاده و برشت آنها سواران از طرف میسره بشکل مخروطے مے آیند و توپخانه جان
بکمک هراول رمقه آن طرف بسیار کمتر بود فوج مذکور بے آنکه صدمه مکث نزدیک رسیده سید نور الحسن خان و برادران ایشان دست
بقبضه کمانها برده تیر اندازی و برق اندازان همرای عبد النبی خان شلکی نموده جمعی از طرف افاغنه بر خان میدان غلطیده و اندک پیچی خورده باز خود را
استقامت داده سبقت نمودند راه فرار فوج وزیر کشاده یافته کمتر کسے را پاے ثبات قرار برجا مانده بود نصیر الدین حیدر خان هم ز طرف خاله زاد
وزیر چون شیر خشمناک اما با معدودے از رفقا بر انبوه افاغنه بے باک حمله آورده خود را بر قلب آنها زده و هفت کس را بدست و شمشیر خود از هم
گذرانیده بسر لاله زار رسیدند آخرت شقاوت افاغنه بنور الحسن خان و سید نصیر الدین حیدر خان و محمد علیخان از زخم تفنگ بر دست راست سید فیل نور الحسن خان
ظاهر از خمهاے شمشیر بر دست و سر غلام نبی مخلص بر سا و پیر عظیم الدین از سادات بلگرام درین وقت بر اثر نصیر الدین جمیع رفقا
رهگراے عالم بقا گردیدند و افاغنه قبل وزیر را احاطه نموده نداشتند که کیست فیالبدیه زخم تفنگ مقتول گشت و میرزا علی تقی
اتالیق شجاع الدوله پسر که در خواصے بود زخم تفنگ برداشته کناره گزیده و وزیر را نیز زخم تفنگ بر گلو آمده غشی عارض گشت
رهبهوس افتاد اما چون هوج سر سخت و جنگ بود از دیگر جراحات محفوظ ماند و از هوج غیر از سر چیزے بنظر نمے آمد و بغشی افتادن
آن هم غیر مرسے بود افاغنه هوج مذکور را خالے دانسته گذشتند و بر سر اسحق خان رفتند بجز الدوله بانگ بلند گفت که منم ابو المنصور
پسر جیے کثیر چون شمشیر هوبر شجاعت در میدان مردان ظاهر نموده پاے ثبات و قرار بر سلم جان فشانی عرج نمود چون نام فوج نامدار
و همت مردانه مگر در یافت سید نور الحسن خان و محمد علی جان رسیده تنگ حلالے و نجابت انگفت نداده خود را تا بوز رسانیدند
وزیر حکم نوا خفتن نشا دیانه فرمود تا پرسش نی مردم جمعیت گرد آید لیکن سوداگر دیر زیا چار مع محمد علیخان و نور الحسن خان و چند نفر
مغل مسند و ستانی که زیاده از دو صد سوار نخواهد بود با دل شکسته و خاطر خسته از میدان برگشت والد مرحوم لبد بر گشتن وزیر و
جمیع صغیر و کبیر از میدان جمع نموده بعض توپ خانه وزیر که لیاقت همراه گرفتن داشت و مردم متفرق مؤلف الحواس را فراهم

آورده باخود آورد و وقت شام وزیر بمارهره رسیده منور الحسن خان فرمود که اسباب تکمیدزخم بهر ساند خان مذکور حاضر ساخت و آتش کار ایجل آمد والد مرحوم نصف شب در انجا رسید وزیر صبح از مارهره کوچ نموده بشیر خرامید و اکثر امرا و لشکر وزرا مغلیه بی غیرت از وفا و آدمیت دو تاراج نمودند انچه باقی ماند از دست گنواران و دهاقین راه غارت رفت اما از مارهره صورت جمعیتی روی داد کوچ بکوچ قطع مسافت بعمل آمد و بست و نهم شوال سنه مذکوره وزیر بکنار دریای جمنا مقابل بدهلی که معروف بشاهجهان آباد است رسید +

ذکر احوالیکه در صوبهٔ اوده و الهٔ آباد بمشیت خالق عباد و بلاد گذشت + + +

احمد خان بعد شکست دادن وزیر مواضع نصیر پور صوبهٔ اوده و الهٔ آباد دست و پا میزد و خود را ضبط صوبهٔ اوده مقرر نموده و خود را صاحب استخلاص قلعهٔ الهٔ آباد از دست بقا رالله خان مستحفظ خان عمر و الهٔ داغستانی گردیده بقا رالله خان پسر مرحمت خان است که برادر حقیقی عمدة الملک امیر خان بود و از عهد بابر پسر خواجه امیر خان عمدة الملک بفوجداری کوڑه و دهمین صوبهٔ الهٔ آباد گذرانیده درین اوان صفدر خنگ رفیق و صدیق خود گردانیده بود کایں سانحه روسے نمود خان مذکور و علی قلی خان که از اتباع سید محمد خان نائب صوبهٔ الهٔ آباد ملازم عمدة الملک بود بپاس غیرت و نجابت خود اطاعت ننگین ننگ و عار خود شمرده چون از عهده خنگ میدان برآمدن نمی توانستند و علیحده الهٔ آباد بر روے احمد خان بنگش بسته بحصار ناکور تحصن جسته و برگنگا پلے پائین قلعه بسته راه رسیدن مدد رسیده قرار کردند و همدرین عرصه راج اندرگر که از فقراے سنیاسے مهادیو پرست و محب صاحب جرأت امدک ذی مکنتی بود بر آپرستش معبد یراگ الهٔ آباد دریاے قلعهٔ الهٔ آباد محاذی دشت کمر همت برغارت وزیر بسته بے اذن و اطلاع او با عانت بقا رالله خان وغیره متوسلان وزیر بر داخت هر چند هم وزیر و لالت باقامت در قلعه نمودند قبول نکرده بیرون حصار مستعد و تیار سے بود و روزے دو سه بار قابو دیده بر بادیها سے بادپا سوار گشته بر افواج افاغنه خود رابع معدودے ارجیله ها سے زده و کار اکثر مخالفان ساخته و سازران را بر خاک هلاک انداخته سالما و غانما بجاے خود آمده سے لشست ان همه عمول انجا سبد و پاید ارے شا بسنه ارقبا رالله خان و دیگر متحصنان و راج اندرگر گسائین بعضور رسیده احمد خان کارے از ارمپیش نبرد دیگر لشکریان او که همه افاغنه بے باک و دوهیله ها سے سفاک بوده اند تمام الهٔ آباد را که بلدهٔ عظیم الشانی است از دروازهٔ خلد آباد تا زیر قلعه سوخته غارت کردند و چهار هزار مستوره بنجابا و ناموس شهر فارا اسیر بردند مگر دائرهٔ شیخ افضل الهٔ آباد ے و محله دریا آباد که سکنهٔ آنجا همه افاغنه اند محفوظ ماند و هنوز عمل احمد خان درین دو صوبه درست ننشسته بود که آمد آمد وزیر شهرت گرفته احمد خان دست پا چه گشت و از محاصرهٔ قلعه برگشته بملک خود که فرخ آباد است شتافت + + +

ذکر سوانحیکه در نواح مضافات اوده و لکهنؤ روے داد و عقده هائیکه از دست جرأت و ناخن شمشیر شیخ معز الدین خان بهادر کشاد + +

احمد خان بنگش چنانچه مذکور شد بعد غالب شدن بر وزیر خود باراده تسخیر الهٔ آباد شتافت، پسر خود محمود خان را بتسخیر اوده و لکهنؤ و مضافات آن برگماشت محمود خان حسب الامر پدر با لشکر و حشر از جاے خود جنبیده شانزدهم جمادی الاولے سنه اربع و ستین و مایة بعد الالف در سوادغربے بلگرام فرود آمد افاغنه همراهے او بمقتضاے طینت خود دست بقاتل

سرکشه قصبه مذکوره دراز کرده چندکس را زخمی نمودند مردم آنجا هم که همه اشراف وسپاهی پیشه اند چندی از افاغنه را مجروح ساخته قریب دو صد کس باربردار از هر نوع ومواشی لشکر را غنیمت بردند محمود خان باقتضای طبیعت افتادگی وغرور تسلط وجوانی ماتمی فوج تیار شده شهر را فروگرفت وارادهٔ تاراج آنجا نمود مردم قصبه محله بمحله وکوچه بکوچه استحکام کرده مستعد مدافعه شدند مشائخ ومعمران قصبه که با احمد خان ربطی داشته واسطهٔ اصلاح گشته فتنه برخاسته را خوابانیدند محمود خان خود بطرف بهما پهاموآمده بسکی از اعمام یا اقوام خود را با بیست هزار سوار ودوپیاده بطرف لکهنؤ روانه کرد واو سردارے رامع پنجهزار کس بلکهنؤ نرسیده دو سردار مذکوره بیرون شهر اقامت کرده کوتوالے برائے شهر معین کرده فرستاد شهر از عمل صفدر جنگ خالے بود ومسولمان صفدر جنگ بمجرد استماع خبر شکست خوردن او همراه بقا راللهخان که دران اوان در لکهنؤ بود از انجا برآمده به پناه حصار الهآباد رفته بودند اکثر منقولیه اموال خود را امانت در خانه شیخ معزالدین خان بهادر که از جمله سرداران شهر ودیرینه متوطن آنجا است گذاشته سر یکے باسنے در رفته بود چند خیر طلبان بمعزالدین خان ممانعت نمودند که مال منقولیه در خانه داشتن موجب دعوے افاغنه شماست خان مرقوم از فرط جوانمردے نشنیده مردم ومال آنها را در پناه خود جاے داد کوتوال آمده در شهر تعدے آغاز نهاد معزالدین خان بهادر باقتضاے صلاح وقت بدیدن سردار افاغنه رفت تا اگر تواند رفع بدعت کوتوال آنها نماید سردار افاغنه احترام خان مرقوم نموده حکم امان بشهریان داد ودرین ضمن یکے از مفتریان فتنه پرداز بحضور سردار رفته ظاهر نمود که کوتوال شما را مردم شهر زده وسے آبرو نموده بیرون کردند معزالدین خان گفت که از شهریان کسے را مجال چنین تمردنیست من مے روم اگر کسے مصدر شورشے گشته باشد او را بسزا خواهم رسانید صلح الفور رخصت گرفته بشهر آمد ودانست که امان افاغنه اعتماد ندارند کوتوال از رذالت خود باز نمے آید شرفا وبنجابے شهر را طلبیده گفت که این جماعه بعهد سست پیمان اند واطاعت اینها ثمره غیر از خفت وخواری نیست باید باهم اتفاق نموده اینها را بزنیم وبراسم اکثرے ترسیده امتناع نمودند وبعضے از ارباب غیرت را سے معزالدین خان بهادر در رسیده اتفاق ورزیدند ازان جمله قربان علی خان چودهری بعض محالات آنجا باخان مرقوم متفق وهمداستان گردید معزالدین خان بهادر زیور خانه خود فروخته تقلیل دیهے بهرسانیده وشیخ زادهاے شهر را جمع نموده وبمان داد که کوتوال را گوشمال داده بدر کنند مسلح الام او بعمل آمد ومغلی را لباس مغلی پوشانیده در خانه خود نشانیده منادے صفدر جنگ در شهر گردانیده ظاهر ساخت که این مغل کوتوال صفدر جنگ فرستاده اوست ودیگ علم سبز بنام حضرت صاحب الامر علیه السلام برپا کرده از مردم زیران علم عهد رفاقت مے گرفت سردار ما اشتهار این خبر در رسیدن کوتوال از حضور با پنج هزار کس مستعد گشته بداعیهٔ تاراج شهر بعارف اسمعیل گنج مشرف بر شهر هنگامه آرا گشت شیخ زادها قریب دو صد کس بهادر افاغنه او شتافته بطرف دریاے گومتے جنگ عظیمے نموده افاغنه را گریزانیدند سردار دیگر که پانزده هزار کس با او هوا سے این پنجهزار کس بودند بمجرد شنیدن این خبر گریخت تو پخانه واسباب ورخوت افاغنه بدست شیخ زادها افتاد محمود خان که بر معبر بها پها موبود اراده نهضت این طرف نمود معزالدین خان بهادر پیغام فرستاد که از مردم شما حماقتے بعمل آمده باین حالت رسیدند من بملاقات شما واظهار بعضے مشوره ها مے آیم چندے توقف نمایند او هم انجا سکونت داشت که فراریان بلشکرش رسیده شجاعت معزالدین خان وشیخ زادگان وضرب دست آنها که خورده بودند ظاهر نمودند درین عرصه معزالدین خان بهادر هم فوجے آراسته عازم لشکر محمود خان گشت چون معزالدین خان نزدیک رسید محمود خان نیز رسیده راه فرار پیمود ومعزالدین خان بهادر فوت یافته جمیع عمال افاغنه را از حدود صوبه اوده بیرون وآن نواح را از لوث وجود فرقهٔ مذکوره

معنعنا ساخت و زبان داد که هر چه این جماعه را بایند بکشند و برانند +

ذکر آراستن وزیر الممالک از سر نو افواج و اسباب و ظفر یافتن بر احمد خان بنگش تبا ییدرب الارباب

وزیر الممالک صفدر جنگ بهنوز بشاه جهان آباد نرسیده بود که خبر شکست او در دار الخلافه شهرت یافت امرای منافق و پادشاه احمق و مادر او و جاوید خان مخاطب بنواب بهادر که مختار حرم سرای سلطانی و بانی مبانی سلطنت و رکن عظیم دولت گشته بود در فکر ضبط خانه و اموال صفدر جنگ افتاد و نفاق باطن اینها اندکے کل کرد اما از سطوت او اندیشیده انتظار خبر تحقیق می کشیدند چون شنیدند که زنده است و نزدیک رسیده منتظر وصول و مشاهده احوال او شدند تا آنکه در رسید و مشاهد منافقان گردید که هنوز از عهده او بر نمے توان آمد لبنا بر آن که مختر بیان الملک بود و شعور و جرأت بیحی داشت قبل از ورود شوهر پسر و ارباب و نواب را امر بجزم و هوشیارے و استعلال و آراستن افواج و اسباب نموده مستقل و مستعد ماند چون صفدر جنگ رسید استقبال نموده نفاق از امرا و ارکان سلطنت فزونی نمود و حرکاتیکه در نهایت او نموده بود ندشنیده بنواب بهادر جاوید خان و مادر پادشاه پیغام فرستاد که هنوز مرده من بر زنده دیگران ما را راست و کج باختن با من دشوار هر دو عذر خواهیها نموده خوشنود ش ساختند و وزیر تدبیر مقاومت با خصم و کوشمال آنها پیش نهاد خاطر ساخته در فکر شش افتاد و با کارد یدگان استشاره آغاز نهاد خالو ی بنده سید عبد العلی خان بهادر را که درین ایام ترک رفاقت امیر الامرا ذوالفقار جنگ نموده بشاه جهان آباد از امیر سیده وزیر را دیده بود و آمد و رفت پیش او ے نمود و ذکرش در بیان احوال ذوالفقار جنگ آمد نیز مخاطب ساخته مشوره پرسید او گفت معروضه داشت که فوج خود سابق هم کم نبود و الحال هم باقبال وزیر هر قدر در کار باشد میسر مے تواند شد اما سرداران جنگ دیده کار آزموده بر فاقت خود باید کرد بدر پرسید که کیا نند خان را باید داد گفت انچه بالفعل فقیر را معلوم است راجه بخت سنگه و سرداران مرہٹه لیاقت این کار دارند پسندیده راجه گل کشور وکیل مہابت جنگ و راجه بمس نارائن وکیل خود را فرستاده هولکر ملهار وجی آپا پدر جنکوجی را که هر دو سردار عمده مرہٹه بودند طلبیده بهنت چون حاضر آمدند وجے لائق برائے آنها مقرر و با خود متفق گردانید و راجه سورجمل جاٹ خود از سابق شریک و رفیق او بود طلبیده پانزده هزار روپیه یومیه جاٹ و بیست و پنج یائے و پنج هزار روپیه یومیه سرداران مرہٹه قرار یافت و از سر نو توپ دبها و جمیع اسباب و ما یحتاج حروب و امارت بیشتر از پیشتر مهیا و اماده ساخت الحق عجب تعداد و اقتدارے هست که کم کسے بجاه و حشم او الی یومنا هذا استاده شد اگر دیگرے بجائے او مے بود دلیدہ چنین مدده عظیمه البته خود را مے باخت و نمی توانست که از سر نو خود را بیاراید و از عهده اعدائے قوے جنگ برآید القصه تهیه خود را درست دیده در اوائل جمادے الاولے سنه اربع و سبعین و مائه بعد الالف از شاه جهان آباد برآمده باکبر آباد رسید و اول افواج مرہٹه را که بمیت هزار سوار بود بر شادل خان افغان که از طرف احمد خان حاکم کول و جالیسر وغیره بود فرستاد فوج مذکور جنبا اعبور نموده بر سر افغان مرقوم چون بلائے ناگهان رسیده بے خبر بر اوقات شادل خان گریخت و جمعے کثیر از افاغنه قتیل و اسیر و غنائم بسیار از قبیل اسپ و فیل و خیام و اسباب دیگر بدست مرہٹه آمد احمد خان باستماع مقهوری افاغنه و فرار شادل خان از محاصره قلعه اله آباد که تا چهار ماه محصور داشته سعی در تسخیر آن نموده تا چار دست بردار شده برجناح استعجال با جمعیت قلیل بفرخ آباد رسید افواج مرہٹه که تعاقب الجیش وزیر بود پائے نموده خارج فرخ آباد را قتل و غارت نمود احمد خان فرصت یافته بجمین پور از فرخ آباد سه کروه بر لب دریائے گنگ واقع است آمده مورچال تائم کرده اماده جنگ شد بیش ہمانا آنکه چون یکطرفش

گنگا آن طرف ملک روهیله هم بود رسد اجناس غله و هر گونه امانت ازان طرف می توانست رسید مرهته فرخ آباد و مئو را خالی یافته خاطر خواه اسیر و غارت نمود و غیرت الهی قصاص الله آباد بظهور رسانیده درین غارت نقود و اجناسے که در دست مرهته افتاد محاسب اندیشه در احصاے آن اباے نماید ازان جمله بود یک جنس قماش شانزده لک روپیه متعاقب وزیر مع راجه سوج مل جاٹ هم عنان ریز رسید و احمد خان ازین سه طرف حسین پور محصور گشته تنگ آمد و توپ و بندوق از طرفین سرگرم کار خود بود چون افاغنه را نلدوکاه و مدد از طرف گنگا بر کشتی می رسید وزیر الممالک سید نور الحسن خان بلگرامے حکم باحضار کشتیها دتاکید پل بستن ازین هر دریا فرمود محمود خان پسر احمد خان آن طرف دریا بنا بر مزاحمت پل بستن قیام نمود چون کشتیها باهتمام جماعه دارندگور پائین رام پور که از قنوج دوازده کروه است فراهم آمد سرداران دیگر مع توپهاے پلدرس بسیار ما عانت سید نور الحسن خان متعین شده دوم جمادے الاخرے سال مذکور پلے مستحکم بر روے دریا قائم شد محمود خان هر چند خواست و دست و پا زد که پل را برهم زند از شلک توپها که متواتر بر لشکر او گوله مے بارید نتوانست کرد بر پل نزدیک شود صبح آن که روز دوم از ترتیب پل بود سعد الله خان خلف علے محمد روهیله با جمعیت فراوان بکمک احمد خان رسید افواج وزیر عبور گنگا نموده احمد خان یاد ارے دمور چال مناسب حال ندیده با سعد الله خان پیوست و حبک عظیم با افاغنه و افواج وزیر روے داد یکطرف مرهته از گنگ و تا زبال پیر و از افاغنه بر لبست و از طرف دیگر جاٹ از شلک بند و تهاے سواران آراسته خود دو دوازده دمان افغان بر آورده پشت و کمر آنها شکست آخر الامر احمد خان و سعد الله خان تاب نبرد نیاورده از معرکه کارزار بناکام بدر رفتند و بیم جانے بسلامت بردند و ما قریب ده دوازده هزار افغان متقول و مجروح و اسیر و ذلیل شدند و اقیال و اسباب و خیام و افراس و مرکوش و رخوت فراوان ازان جمله بغنیمت لشکریان وزیر در آمد افواج وزیر الممالک در تعاقب افاغنه و آنها تا دامن کوه مداریه که شعبه ایست از کوه کمانون و جنگلستان صعب المسالک واردعنان باز نگرفتند و افاغنه دران صحرا محصور افتاده هزاران کس ازان جماعه بسبب عدم آب و هوا و قلت اسباب نداشعور سے ندم شتافتند دیگر افواج وزیر تمام قلمرو کل افاغنه را لگدکوب حوادث و پاے مال هند اقبال گردانیده دقیقه از نهب و غارت فرو نگذاشتند و بیرنگ سه بیتے تخلص بحب بلگرامے در خنگ مذکور بشاعره سوزوناک آخر غربت رفت چون این خنگ امتداد یافته بود مرهته چاوند بر سات در ملک افاغنه کرد و وزیر در جلده سے این جانفشانے مرهته را زر خلعت و جالیسر و مئو و فرخ آباد و قنوج تا کوڑه جهان آباد و عنایت نمود آخر الامر افاغنه مضطر گشته در نهایت مراتب عجز و انکسار مرهته وغیره را وسائط و وسائل گردانیده هر قسم که رضاے وزیر بود پذیرفته نفوس خود را از هلاکت باز خریدند فرخ آباد و غیره محالات شانزده لکه روپیه با حمد خان وغیره اخوان و اولاد و بنگش مرحمت شد و دیگر محالات اخلاف علے محمد خان بطور سابق گزارے سپرد آنها شد و بعض محالات بنگش ضبط سرکار وزیر و برخے تفویض مرهته گردید چون نواب وزیر را ازین مهم فراغتے میسر آمد در سواد صوبه اوده پرتو ورود افگنده تا بنارس نبا بر بعضے وجوه نزول اجلال نمود و در قطع این مراحل پرستهے بیت زنبیدا ریز ناب گذه را که دم اخلاص با افاغنه زده بود و بعد ظفر یافتن وزیر بلازمتش آمد علے بیگ خان تنقیح حسب الامر وزیر از هم گذرانیده ٭

ذکر نهضت نمودن امیر الامرا بهادر ذوالفقار جنگ بطرف صوبهٔ اجمیر و سوانحیکه درین سفر بآن سفیه خود سر رویداد

صوبه اجمیر که اول بوزیرالممالک صفدر جنگ عنایت شده بود با اله آباد نیابر قرب جوار صوبه اوده تبدیل یافته اله آباد وزیر واکبر آباد دوا اجمیر با امیرالامرا ذوالفقار جنگ مرحمت گردید و در سنه احدی وستین و مائة بعد الالف اول سال جلوس احمد شاه راجه بخت سنگه را ٹهور که فی الواقع در عهد خویش از جمیع راجهاے راجپوتیه ممتاز و به جرأت و دانش و مهمان داری و اقران خود بی نظیر و انباز بود اراده انتزاع ملک موروثی آبائی خود که عبارت از جودهپور و میرٹهه است از دست راجه رام سنگه پسر ابهی سنگه برادر زاده خود بحضور پادشاه آمده ذوالفقار جنگ را ترغیب رفتن بصوبهٔ اجمیر برای غرض خود و در ضمن آن اظهار پسند دولت آنجا نموده خود بنا گور که دارالملک اولاد راجهے سنده بود ذوالفقار جنگ با میدرفاقت و اعانت او در اواخر سنه یک هزار و یک صد و شصت و دو هجری با چهارده یا نزده هزار سوار و سرداران نامدار مثل علی رستم خان برادر زاده میر مشرف مشهور حکیم خان خویشگی معروف و فتح علے خان پسر ثابت خان حاکم مشهور کول که آخر خطاب نایب جنگی یافته بود و محمد شجاع خان و سید عبد العلی خان بهادر خالوے فقیر که بعد برآمدن از قلعه و مهابت جنگ چنانچه خامهٔ وقایع نگار در دفتر دوم اشعارے بآن نمود چون بشاهجهان آباد رسید ذوالفقار جنگ بارزوے تمام رفیق خود گردانیده رسالهٔ سه چار صد سوار داده بود و دیگر اسباب ریاست مثل فراش و افیال وغیره همه از دولت رفاقت مهابت جنگ میسا شد و میر علے اصغر کبریٰ که ذکر او در ضمن احوال مهابت جنگ گذشت و مبارز خان وغیرهم برآمده ایام عاشورا سے محرم را در قصبهٔ پاٹودهی گذرانیده و شروع سال شصت و سوم از مائهٔ دوازدهم هجرت از انجا کوچیده در موضع نیم رانے که در علاقه جات راجه سورجمل قلعهٔ محقرے از گل در انجا ساخته معدودے از ملازمان خود را متعین آنجاے داشت منزل نمود فوج مقدمه افواج امیرالامرا با قلعهٔ مذکوره چسپیده مردم راجه سورجمل را بدر کردند و امیرالامرا ایله بهین قدر خوشنود گردیده شادیانه نواخت و داخل خیام گردیده دران منزل مقام نمود چون صبح اراده نارنول نبابر تهیهٔ رفتن اجمیر بود بارو نبه روانه قصبهٔ مذکوره گشت بعد سوارے امیرالامرا را که فکر صحیح و رائے درست نداشت فسخ اراده اجمیر و تهیهٔ بندوبست صوبه اکبر آباد و کاوش باراجه سورجمل جاٹ در خاطر سر برزده رسوخ یافت و همانجا مرسوارے علے رستم خان را که سردار دو هزار سوار و هزار سوار بود و فتح علے خان خلف ثابت خان را که با هفتصد سوار رفیق و همعنان علے رستم خان در برادرے بود و حکیم خان را که با دو هزار سوار رفیق و صاحب همه و مبارز خان را که با همین قدر مردم صاحب میسره و سید عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ و میر علے اصغر کبریٰ را که مخاطب بممتاز جنگ و چند اول مقرر بودند طلبیده بزم استشاره آراست هر چند همه سرداران باتفاق عرض داشتند که کاویدن باجاٹ مناسب نیست با بخت سنگه چنانچه وعده بود داده روانه شده عنقریب میرسد باتفاق اول از بندوبست اجمیر انفراغ باید نمود فوج هم تا آن وقت تجربه ها ے جنگ حاصل کرده دیر خواهد شد بعد ازان باتفاق بخت سنگه و دیگر راجه هاے انجا بندوبست اکبر آباد و تنبیه سورجمل جاٹ باحسن وجوه توان نمود آن جاهل خود را ے هرگز نه پذیرفت و ابرام تمام در کاوش باجاٹ نمود و شتر سواران را فرستاده بارو نبه خود را باز پس طلبید سرداران هم ناچار حسب الامر بارو نبه خود را طلب داشتند نصف روز برآمده چون بارو نبه مردم رسید از اراده نارنول انصراف نموده بسوے سوبها چند منزل کردشب در انجا آسوده صبح فتح علے خان را با مردم اردو و عملهٔ کارخانها نیابر آوردن گهی فرستاده و جاٹ افواج آراسته خود را فرستاده خود هم در عقبش بحرکت آمد بعض افواج جاٹ بعد نصف النهار از دور گرد و غبار خود نمود فتح علی خان بفاصلهٔ دو سه کروه بود به ذوالفقار جنگ اطلاع داد که گهی تیار و مردم دانه دکاه بار نموده داعیهٔ معاودت دارند لیکن

بعض افواج راجه سوجهل نموده از گشته سردار دیگر کمک حسن شود تا مردم محفوظ بلشکر برسند علی رستم خان که مقدمة الجیش و سردار عمده بود با ین کار متعین شد تا آنجا برسد چند ساعت از روز باقی ماند حکیم خان خانگی که بحسن سلیقه مشهور و از معروفان و سردار عمده و آنک مرغب اکادیدن باجاث بود دنبا بر پاس آبروی خود بے آنکه ما مور شود نیز رفت هفتصد سوار او لوس او همان زمان از قصور رسیده باو ملحق گردیده بودند القصه تا رسیدن این مردم دو ساعت روز باقی ماند حکیم خان پیغام بعلی رستم خان فرستاد که شام شد باید برگشت او گفت فتح علی خان از من پیشتر استاده اول او را باید گردانید هر دو با تفاق نزد او رفته فهماندند او از غرور و حماقت گفت صاحب بروند من هم مے آیم هر چند گفتند سود نے نکرد چون روز کمتر ماند بازبه ذوالفقار جنگ پیغام فرستادند که فوج جاث روبرو استاده اگر برگردیم احتمال خطر است الصبح آنکه همین جا خیمه زنیم و آنجناب هم همین وقت مع کل لشکر ما ملحق شوند امیر الامرا خود مرد خفیف العقل خود سر بود قبول نکرد تاکید معاودت نمود روز کمتر از ساعت بود که برگشتند مردم که از دیر رسیدن تشنگی و گرسنگی کشیده منتظر بودند دخنگ ندیدگان این فوج زیاده از تجربه کاران بجز انصراف از میدان اکثر سپاه هرگز سبقت جسته پیش قدمے آغاز نهادند و توپ خانه را پیش انداختند که مبادا دزدانه شب هجوم آورده اغارت رود افواج جاث بے انتظامے اینها دیده برگردانیدند دسته بعد دسته چنانچه جاث تربیت کرده بود اسپها را عنان داده متصل رسیده زیر شلک آتش بار بندوق مے گرفت فیل علی رستم خان اضطراب آغاز کرد حکیم خان باهتمام لسبار خان مرقوم ابر فیل خود کشیده بجرد برخاستن فیل گوله بحکیم خان رسیده بصحرای عدم رسانید در شلک دیگر علی رستم خان نیز مجروح گردید و شکست بر فوج امیر الامرا افتاده اکثرے مقتول برخے مجروح و مضطرب بلشکرگاه رسیدند و اضطراب عجیبی لاحق امیر الامرا و لشکریان گردید و قراولان جاث گرد لشکر شورش بپا نموده امیر الامرا از وقوع دربوته اضطرار افگنند تکه داغه مدبر رفتن از لشکر نموده میر علی اصغر کبریٔ و دیگر رفقا پیدا رسے نموده بوعید و تهدید نگذاشتند که ذوالفقار جنگ ارجاے خود تواند جنبید چون جاث را برا سے حفظ خود از بدنامے کشتن و بستن امیر الامرا منظور نبود دو روز ستوه داشته بوساطت فتح علی خان که با او معرفت داشت پیغام مصالحه نمود امیر الامرا منتظم شمرده قبول نمود راجه سورج مل نیز خود جواهر مل را بملازمت امیر الامرا فرستاد و شروط چند درمیان آورده مصالحه کرد از آن جمله بود که درخت پیپل سیرند و اهانت معابد او نکنند و امیر الامرا صلحے کمال اهانت بقبول فرمود سورج مل وعده کرد که اگر از نارنول پس نیرند و بمشوره او کار کنند پانزده لکهه روپیه معامله اجمیر از راج پوته فیصل کنانیده رسانیدن مبلغ مذکور ذمه او باشد با این مواعید از حرکات سفیهانه خود پشیمانے کشیده از حدود اکبر آباد در ملک جاث انصراف و بطرف نارنول نهضت واقع شد راجه سورج مل دو سه کروه از لشکر ذوالفقار جنگ دور فرودے آمد و وکلا آمد و رفت داشتند تا آنکه متصل نارنول رسیدند در انجا راجه بخت سنگه آمد ذوالفقار جنگ استقبالش نموده آورد راجه مذکور امیر الامرا را بر اطاعت جاث ملامتها کرده نیابر غرض خود دولالت بر فتن اجمیر نمود ذوالفقار جنگ نصیحت او پذیرفته اطاعت رای راجه بخت سنگه فرمود جاث باد راک ارادهٔ اجمیر ترک رفاقت امیر الامرا گفته بجاے خود برگشت و امیر الامرا با تفاق راجه بخت سنگه روانه اجمیر گردید چون متصل باجمیر رسید حسب الاستعار راجه بیست کروه الملغار کرده داخل گوکل گهاٹ که نهایت نزدیک بشهر اجمیر است گردید و ازان طرف راجه رام سنگه پسر راجه ابهی سنگه معروف بدهوکل سنگه باتفاق راجه الیرسے سنگه پسر راجه دهیراج جے سنگه سوارے بالشکر گران و توپخانه فراوان که اغلب کمتر از سے هزار سوار نبود از جودهپور جنبیده بمقابل امیر الامرا رهگرا شدند ذوالفقار جنگ نیز چند روز در اجمیر آسوده باتفاق راجه بخت سنگه در حرکت آمد

منزل اول برسیکر شد ثانی تلچهر شیر سنگه وازان جا بهیرپهه تا بموضعے پارده سه بار تلاقے عسکرین اتفاق افتاد چون بارادهٔ
خنگ اول از طرفین پا درکاب گذاشته سوار وره سپر گشتند بخت سنگه امیر الامرا آگاه ساخت که ازپے سر من بطرفے دیگر
نباید فرمود چه طرفے که روے فوج سرکار است راجه رام سنگه توپ خانه با فراط چیده وذوالفقار خنگ که خیره سر ناسخن نشنو بوده است
جواب پوچ که مردان بطرفے که رو کنند نمی گردانند گفته همان طرف راند و راجه بخت سنگه علیحده از فوج ذوالفقار خنگ صدمه توپخانه
چیده را برکنار گذشته راهی شد افواج راجپوتیه که پشت سر توپ خانه استاده بود حمیتے گزیده تامل و درنگ ننموده بفاصله
فاصله درمیان کمتر ماندیکبار شلک توپ خانه بر فوج ذوالفقار خنگ سر داده آتش بارے بے پایان نمود و جمیع کثیرے از یاران
نادان امیر الامراے سبک سر بستر خاک و خون ملطیدند بعد تسکین رستخیز میدان ازین طرف نیز شلکی حسب المقدور بعمل آمد شنیده شد
که وقت نصف النهار چون توپها نهایت گرم شدند و نائرهٔ حرب افسرد گے پذیرفت در نواح راجپوتانه خصوص دران میدان که
قلت آب بمرتبهٔ اتم واکمل است رفقاے امیر الامرا نابربر بے آبے مضطرب گشته در تفحص آب اکثرے تا نزدیک لشکر رام سنگه
رسیدند دراین بوبته اثر عطش از سیماے آنها دریافته از چاه بادستمالهاے خود آب کشانیده اسپ و سوار را سیراب گردانیدند و گفتند
الحال برگردید که میان ما و شما خنگ است حکایت احوال ذوالفقار خنگ و آب دادن راج پوتیه بدشمنان نهایت صحت دارد
به سید اسمعیل بلگرامی و ملا خان بهادر خلف عبد العلی خان برادر خالوزاد فقیر دران سفر رفیق و شریک آن لشکر بود فقیر از زبان او استماع
نموده بسلک تحریر کشید این صفت را چه توان از عجائب اوصاف و محامد اخلاق است او تعالے جمیع اصناف امم عالم را
صفات حمیده و خلاق پسندیده کرامت فرماید بسجوده و احسانه از پے پارچه دهه پور فاصله کے دارد شاید زیاده از بیست
سے کروه و بیشتر دو سه منزل نخواهد بود دوازهمانجا ذوالفقار خنگ بنابر تعب سفر و حرج خنگ و لشکر بسته آمده چون برسات
هم نزدیک رسیده بود قاصد مصالحه و معاودت بطرف اجمیر و در الحلافه گردید هر چند بخت سنگه گفت که بند و بست این صوبه
از عالم امور و منوط ساختن راجه هاے اینجاکه رؤساے دیرینه هند و عمدهٔ این ولایت اند نشان اقبال و بلند آوازگے
در عالم است و ثمرات شایسته دارد چه اینها هرگاه مطیع و منقاد شوند قوت بسیار و نهایت اقتدار براے امیر الامرا خواهد بود و بند و بست
صوبه اکبر آباد و گهتمال سوج مل جاٹ بسهولت و آسانے میسر مے تواند شد مفید نیفتاد و راجه بخت سنگه در عرصهٔ این جنگها
با آنکه پسر هولکر لهار نیز با عانت رام سنگه والیسرے سنگه آمده بود تردد ات نمایان در آوردن رسد و گیرنموده جوهر دانائے
و دلیرے خود ظاهر ساخت چون امیر الامرا بنای مصالحه گذاشت بخت سنگه کنار گرفت و سرهٔ نیز از رام سنگه و الیسرے سنگه رخصت
شده رفت امیر الامرا سه لک روپیه بدست آمده باقے معامله باشتمال بقدر وجنس ایجه انفصال یافته بود موعود شد که اینقدر فلان جا
واینقدر دران مکان خواهد رسید و امیر الامرا ذوالفقار خنگ ازپے یارسعاودت نموده باجمیر آمد اصل سبب عجلت در معاودت
آن بود که خبر شکست زبیر الملک صفدر جنگ شنیده از سفاهت قاصد آن شد که شاه جهان آباد رسیده بمرتبهٔ وزارت ترقے
نماید و مرتبهٔ عقل و اقتدار او نفهمید تا از انجا بدهلے برسد و زیر شهر مذکور رسیده سامان و اسباب ریاست و حروب زیاده تر از
اول مهیا گردانیده بکار دشتافته و براید اظفر یافته بود خالوے فقیر ملون و ناقباحت فهمهاے امیر الامرا دیده از نوکرے
و رفاقتش قبل ازاراده و سودت او مستعفی گشت اما چون درین سفر زیر بار اخراجات غیر ضروری بامید ترقے شده بود لهذا ضرورت
افیال بعضے اسباب تجمل جواهر فروخته بقرض خواهان سپاه وغیره داد و خود پیشتر روانه گشته جهان آباد گردید و مرا انجا رسیده
بهمه فتن وزیر سنگ احمد خانه ش بعد قتل راجه نول راے شنید دو سه روز در شهر شاهجهان آباد آسوده متعاقب وزیر راهے

گردید و قسمه اول شکر گرسنه و زیر و زار رسیده خبر شکست او شنیدند چون وزیر هم رسید همانجا ملازمت او حاصل نموده همراه او بشاهجهان آباد آمد و مشوره طلب داشتن در رتبه و راجه سنت سنگه با عنایت او داد چنانچه گذشت و یکسال و چند ماه امیر الامرا درین سفر گذرانیده اوائل سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری داخل دار الخلافه شاهجهان آباد گردید و بسبب قلت زر و کثرت فوج که فراهم آورده کاری از پیش نبرد مدیون سپاه گشته اکثر اوقات در تقاضای آنها گرفتار و اغلب ازمنه در شور و غوغای ملازمان گذرانیده از راه سفاهت امید اعانت زر از پادشاه داشت چون بعمل نیامد از کم حوصلگی سخنان سبک در حق پادشاه و جاوید خان نشسته گفتن آغاز نهاده باین هم رسم رضیع نگشته روزے در کمال آشفتگی ارادهٔ دربار نمود و براسپ سوار گشته و نیزه در دست گرفته داخل در دولت سرائے گردید واقعیه آن داشت که بحضور پادشاه شکوه ها بے پوچ بتند گوئے نماید نواب بهادر جاوید خان که دران حضر ناظر دولت سرائے و مدار المهام سلطنت بود دقوف یافته منع نمود که در حضور نیاید امیر الامرا از کورنش ممنوع گشته آشفته تر شده و هر چه در دلش گذشت بر زبان آورده منفعل بخانه خود برگشت متعاقب چوکے پادشاه برائے ضبط اموالش رسیده و از اوج جاه و اقبال بچاه ادبار و وبال گرفتار گردید و خدمت امیر الامرائے برائے غازی الدین خان فیروز جنگ خلف کلان آصف جاه که در حضور و به نیابت پدر سرانجام کارها مامور بود مقرر گشته خلعت یافت و ذوالفقار خنگ عراقی منزوی گشت +

ذکر بعضے از سوانح دکهن که درین سال تا اواخر سال شصت و چهارم از مائه دوازدهم هجرت روے داد و مجمل احوال ناصر جنگ خلف دوم آصف جاه و حروبیکه او را در انواع اتفاق افتاد

ناصر جنگ نظام الدوله بهادر خلف دوم آصف جاه جوان صاحب حرات و هوشیار صاحب فطنت بود در سنه اعداد شعور شعاعے هم لبقدر داشت ما وجود جوانے و دولت خانے از محامد او صاف نبود در نیابت پدر و ابتدائے که ماصلت در دکهن تمکن یافت مرتبهٔ ما را اکثر بضرب دست خود مغلوب داشت چنانچه انشاء الله تعالے در ذکر تعیین یا جمال اشمارے بآن خواهد شد و عبد الوهاب رؤسائے مرهٹه بنوعے ما دام الحیات او سوتیلے بود که بالاتر ازان متصور نیست و تا او زنده بود مرهٹه پا از حد خود بیرون نگذاشت در سنه شصت و دو از مائه دوازدهم حسب الطلب احمد شاه تا نزدیک رسیده باز بنابر سفیها دشاه و فتنهٔ مظفر جنگ عود کنوده با هفتاد هزار سوار جرار و یک لک پیاده لغرض تنبیه مظفر جنگ برائے عزیمت هراه داشت + +

مجمل احوال مظفر جنگ و جنگ و بانا صر جنگ و اول ظفر بر مظفر جنگ یافته و آخر بخدیعه رفقا تمام بجرام خود لعابم آخر شتافته

مظفر جنگ نام اصلے او هدایت محی الدین خان است و نسب او بدو واسطه بسمیه ملقب خان وزیر اعظم پادشاه جهان میرسد و دختر زاده آصف جاه نظام الملک است در عهد آصف جاه بصوبه داری بیجاپور مے پرداخت در عهد نظام اول ناصر جنگ خالوے خود در زمانیکه حسب الطلب احمد شاه قاصد دهلے گشته تا به نربدا رسیده بود و سلک یعنے دختر سوے پسر حسین دوست خان عرف چنده از رؤسائے نوابیت ارکاٹ با پیوست و دیگر فتن ارکاٹ تحریص نمود مظفر جنگ روبارکاٹ آورده دران جا فوج عظیمے از فرانسیس همراهے بوساطت چنده همراه گرفته بر سر انور الدین خان شهامت جنگ گویا موے که از وقت آصف جاه ناظم ارکاٹ بود رفته تا نزدیک شیان سنه اثنی و ستین و مائه بعد الالف معرکه کارزار گرم نمود انور الدین خان پاے ثبات و سیدا افشرده ساغر مردآزمائے مرگ چشید ناصر جنگ باستماع این خبر به تنبیه مظفر جنگ با فوج دریا موج و اسباب موفور از اورنگ آباد

[illegible] پهلچرے کہ پانصد کروہ جریبے ہست بر صباح استہلال رسیدہ بیست و ششم ربیع الآخر سنہ ثلث و ستین و مائۃ بعد الالف معرکہ قتال آراست نسائم الطاف الہی بر پرچم اعلام ناصر جنگی وزیدہ مظفر جنگ زندہ دستگیر گردید ناصر جنگ موسم برشکال در ارکاٹ گذرانیدہ افاغنہ کرناٹک ہمت خان وغیرہ کہ درین یساق ملازم سرکار ناصر جنگ بودند حقوق نمک خوارسگ بتربیت فراموش کردہ بطمع ملک و مال خیال دنا مادے بخدمت خود در دل مرتسخ ساختہ با ناصر جنگ نزد خدع و مکر باختند و با فرانسیسیان پهلچرے ساختہ ہفتدہم محرم بحساب نجوم و شانزدہم بحساب روبت سال ہزار و صد و شصت و چہارم ہجرے شب خون آوردند ہمت خان کہ در قالب اخلاص قاصد استیصال او بود نزدیک آمدہ سندوق بدست خود بطرف ناصر جنگ سر دادہ آن بیر دلیر را بصحرائے عدم رہسپار ساخت و انقلاب غریبے روی داد بعضے از مخلصان ملازم توفیق یافتہ جسد او را تا برد ہنہ شاہ برہان الدین غریب رسانیدہ قریب تربتش آصف جاہ مدفون ساختند میر غلام علی آزاد متخلص بلگرامے کہ نہایت اخلاص و اتحاد با او داشت تاریخ رحلت او چنین یافتہ

ابیات نواب عدل گستر عالے خطاب رفت ✣ فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت ✣ دہ ہفدہم زماہ محرم شہید شد ✣ تاریخ گفت نوحہ گرے آفتاب رفت ✣

جلوس نمودن مظفر جنگ بر مسند ایالت دکهن و بعد دو ماہ باتمام اسلحے در گذشتن قاتلان ناصر جنگ ازین جہان پر آشوب و فتن

چون روزگارے زندگانے ناصر جنگ دست فلک در نوشت مظفر جنگ کہ مقید ہمراہ بود سر ریاست دکهن افراشت و با اتفاق افاغنہ نمک بحرام و فرانسیسیان از پهلچرے عازم حیدرآباد گشت منتقم بے مانند اسباب انتقام نظام الدولہ ناصر جنگ مہیا و آمادہ گردانیدہ در دل مظفر جنگ و افاغنہ مواد نفاق باشتداد بہم رسیدہ روزے کہ گل زمین لکریب [illegible] مضرب خیام شد ناخوشیہاے باطن اظہار پرور کرد مظفر جنگ با عنصاد فرانسیسان قاصد پیکار ہمت خان کرناٹکے و غیرہ اشرار گشتہ بعد دو ماہ کامل از قتل ناصر جنگ ہفتدہم ربیع الاول سال مذکور بارادۂ جنگ سوار گردید ہمت خان نیز با انبوہ بسیار مستعد و تیار گشتہ بمقابلہ شتافت کارکنان قضا و قدر قتلۂ ناصر جنگ را یک قلم بخاک ہلاک غلطانیدہ ہمت خان و اعوان او مع مظفر جنگ در میدان گشتہ انتہا دند مظفر جنگ اول کسے ہست کہ توسن بصارا گشتہ بر امثال و اقران خود تغلب خواست و در ایام چند روزہ تسلط خود را مداس را کہ بر ہمن سیاہ فام سیکاکول و در ذیل ادنائے متصدیان نظام الدولہ ناصر جنگ داخل بود چون در قتل ناصر جنگ سعی و جہد بسیار بعمل آوردہ کمر خود را بر فاقت مظفر جنگ محکم بست براہ گہناتہ داس مخاطب بساخت مظفر جنگ طالب ملکی و اشت اما خود ستائی بسیار مبکر و ملازمان ہر چند در لقا بوق او مبالغہ ہاے نمودند او ہنوز متسلے نمے شد در ایام ریاست دو روزہ اش بالاجے را و با فوجے از پونہ بسر اورنگ آباد رفت و رکن الدولہ ناظم انجا پانزدہ لک روپیہ دادہ آنف او را دفع ساخت

ذکر جلوس نمودن سید محمد خان بہادر صلابت جنگ بر وسادۂ ایالت ممالک دکهن بتقدیر خداوند ذوالمنن

چون مظفر جنگ باتمام خون ناصر جنگ در پے اوشتافت و ہمت خان وغیرہ افاغنہ کہ دشمنان دودۂ آصفیہ بودند نیز آوارۂ صحراے عدم شدند بعد این سانحہ را بہ رگہناتہ داس خود بخود وکیل مطلق گشتہ فرانسیسیان را کہ مظفر جنگ معین خود ساختہ بود بہ استمال نمودہ سید محمد خان صلابت جنگ خلف سومے آصف جاہ را بریاست قبول نمود و خود مع جماعہ فرانسیسیان ملازم

او گشته قاصد او رنگ آباد شده سید محمد خان ایام برشگال را انجا گذرانیده یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری بقصد تنبیه بالاجی راو از رنگ آباد برآمده و احمد نگر را بتوابعات عساکر ساخته از انجا متوجه پونه گردید بالاجی راو پانجاه هزار سوار بمقابله بشیر آمد سید محمد خان جنگ کنان تا اگاؤ قریب پونه رسانیده و آبادیها مرهٹه را که بسر راه واقع بود دستخوش غارت برابر کرد درین محاربه فرانسیسیان بالاش بارے توپخانه خود دو دو از بهادر و خصوص شب چهاردهم محرم شروع سال شصت و پنجم از مائه دوازدهم که تمام ماه منخسف شده بود و افواج مرهٹه اکثر مع سرداران مشغول پرستش خاص آن وقت بودند شجون زدو چیق کثیرے از جماعه مرهٹه را بآتش که در توپخانه سوخته رهگراے سراسے آخرت گردانیده تا الاصباح که ریسش سوخت بود برهنه سر و پا برما دیان بر هنه پشت سوار شده فرار ازان عرصه وسیله نجات وحیات خود ساخت و ادوات و آلات پرستش را علاوه اشت بغنیمت للمیین و اهل اسلام وغیره درآمد اما بسبب نفاق خانه برانداز انجام این همه تردد و تلاش مصالحه برابر بود که باصلابت جنگ بهادر بعمل آمد صلابت جنگ بعد انفصال متوجه حیدر آباد دکن شد مردم سپاه و مبدلان بهالکی سیزدهم جمادے الاخرے سال مذکور براجه رگهناتهه داس را گذشته صلابت جنگ بحیدر آباد دکن رسیده حسب الطلب او رکن الدوله صمصام الدوله با لقاب از اورنگ آباد بحیدر آباد رسیدند وکالت مطلق رکن الدوله تفویض یافت ناگاه خبر رسید که امیر الامرا فیروز جنگ فاتحه صوبه داری دکن یافته میآید رکن الدوله از وکالت پهلو تهی کرده بکمر و حیله نزد جانوجے بالکی آمد مقصد آنکه امیر الامرا را تفاق هولکر میآید بوساطت جانوجے و هم بوساطت بالاجے که با او از عهد آمست جاه و ریاستے بامیر الامرا سر رشته موافقتی بدست آرد زمانیکه رکن الدوله از حیدر آباد در وانه شد صمصام الدوله تنها نجا مانده بصوبه داری حیدر آباد از طرف صلابت جنگ امتیاز و اختصاص یافت چون امیر الامرا در اورنگ آباد انتقال نمود هولکر ملهار که سد ملک خاندیس و دکن و جالنه از امیر الامرا فیروز جنگ گرفته عمل خود نموده بود با صلابت جنگ که برادره مقابله برادر خود فیروز جنگ برآمده بود پیچیده سند ممالک مذکور از صلابت جنگ هم حاصل نمود بعد ازان رکن الدوله از کربلا آمده بصلابت جنگ پیوست و بر وکالت مطلق قائم شد و صمصام الدوله را معطل ساخته باورنگ آباد فرستاد چون ایام برشگال نزدیک رسید رکن الدوله و صلابت جنگ باورنگ آباد آمدند ✤

ذکر بعض سوانح در حضور لسالهاے مذکور ✤ ✤

در ماه محرم یا صفر سنه یکهزار و یکصد و شصت و چار هجرے راجه الیسری سنگه پسر راجه جے سنگه سوائی فوت شد و شهرتے دارد که کسے زهر بش داد و رانا راجه اودیپور هم درین ایام درگذشت و سه درین سال هفتدهم محرم که ناصر جنگ در شجون فرانسیسیان بدست افاغنه ملازم نمک حرام خود چنانچه مذکور شد کشته گشت اواخر صفر سال مذکور این خبر بحضور رسید و غازی الدین خان فیروز جنگ برادر کلان ناصر جنگ ماتش گرفت روز جمعه غره ربیع الاول سال مذکور از حضور بانتساب خلعت ماتی تسلی یافت چون از صحبت حضور نفور بود سنگه رطامت دکهن بجاے ناصر جنگ شده امرا ے حضور بدرخواست پیشکش در تعویق مے افگندند آخر روز چهارشنبه ششم ربیع الاول سال مذکور بعطاے خلعت صوبه داری دکهن بتقریبے که مذکور میشود سرفرازے یافت ✤

ذکر ورود صفدر جنگ در سنه خمس وستین ومائه بعد الالف بحضور حسب الطلب پادشاه وارکان سلطنت وسرفرازی یافتن خان فیروز جنگ بصوبه داری دکهن بدون پیشکش باقتضاے قسمت

احمد شاه ابدالی سنه خمس وستین ومائه بعد الالف مرتبه چارم قصد هندوستان نموده بلاهور آمد معین الملک استقبال نموده تا چار منزل پیشواز رفته مراسم ضیافت و مهمانداری بجا آورد و بعد از سه روز رخصت نموده و ابدالی را اجمال غلبه براده نموده فی الحقیقه داد دلاوری داده آخر به سبب نفاق خانه برانداز آدینه بیگ خان راجه کوڑامل دیوان که محض وفعی جانفشان بود نقد جان در باخت و معین الملک بنا چار معاودت نمود تفصیلش آنکه چون جنگ هند و یافت آدینه بیگ خان حیله برانگیخته در قالب دوستی دشمنی آغاز نهاد و بمعین الملک صلاح داد که الحال از لشکر بیرون باشد کوڑامل عرض نمود که یکدو روز همین جا پای داری شود ابدالی تنگ آمده خود بخود میگریزد از سماجت آدینه بیگ خان و جرأت جوانی که معین الملک داشت عزم برین از لشکر تقسیم داده اند که پیشتر رانده کوره یا خشت پرنسے که جای مرتفع دو تو پها معین الملک برادو قائم بود دفاع گشته مردم ابدالی مع نشان سنبوک برآنجا قائم شدند و با شعار آدینه بیگ خان ابدالیان به طرف معین الملک از دحام نموده زور آوردند درانوقت آدینه بیگ خان بمعین الملک صلاح داد که کوڑامل را بمک باید طلبید چون کس بطلب او رفت او گفته فرستاد که دیروز عرض ننموده پذیرا نشدید الحال اگر من از اینجا بجنبم واقعه شوم لشکر میگریزد و فوراً شکست روی میدهد چون عرضه بر معین الملک تنگ بود و آدینه بیگ خان عمداً تساهل در جنگ و ترغیب در طلبیدن کوڑامل می نمود او ناچار باز تاکید طلبید کوڑامل بضرورت سرداران لشکر خود را نصیحت بپایداری و ثبات قدم نموده فیلخانه خود را بطرف معین الملک راند فاصله درمیان بقدر یک کروه بود همین که چند قدم راه رفت دید که روی سرداران برگشت و شکست بلشکر افتاد ناچار باز گشت و چقلقسنهای دلاور انه نموده ابدالیان را گریزانیده در تعاقب آنها می رفت که گولی بندوق لبش رسیده جان بجان آفرین تسلیم نمود چون کوڑامل دیوان مدار الدوله و معتمد علیه بود از کشته شدنش تمام لشکر مغلوب گردید و معین الملک ناچار شهر گشته فتح علیخان را با پیغام مصالحه فرستاد احمد ابدالی جهان خان را باستقبال فرستاده معین الملک با کمال عزت طلبیده شرف ملازمت احمد شاه ابدالی دریافت احمد شاه او را مورد بسے مراحم گردانیده از طرف خود نیابت لاهور داده خلعت خاص بسمت کابل و قندهار که مرکز دولتش بود مرحمت نموده و صوبهای ملتان و لاهور از لشکر و سلاطین پاک طینت متزع گردیده در ممالک محروسه ابدالی محسوب و منسلک گشت و همان اوان از ابدالی در لاهور با معین الملک می جنگید قلندر خان را بطریق سفارت نزد احمد شاه بشاهجهان آباد فرستاد احمد شاه دامراے حضور را آمد آمد شاه در راه منزل ساخت احمد شاه دامراے حضور وزیر الممالک صفدر جنگ با پرام و الحق تمام علی التواتر نوشتند که هولکر ملهار و غیره انواج را با خود متفق ساخته بهمخانی برق و باد خود را بحضور رسانیده بدفع شاه درانی بپردازد وزیر الممالک هولکر ملهار را بوعده زر خطیر همراه گرفته در ماه رجب سال مذکور خود را بشاهجهان آباد رسانید جاوید خان ناظر مخاطب بنواب بهادر و مدار المهام سلطنت گشته بود و دیگر امرای اتفاق کوته اندیشه قبل از رسیدن صفدر جنگ باشاه درانی صلح کرده و هر چه او خواست پذیرفته و عهد و پیمان درمیان آورده قلندر خان ایلچی را مرخص نمودند وزیر الممالک صفدر جنگ و رسم چیده نهایت آزرده گشت و گفته فرستاد که من هولکر را بایما داشتم تا منافی وعده الصال زر بسیار همراه آورد حالا اقتضای هولکر چاره کنم و از فرط بے دماغی داخل شهر نشده بیرون شهر لب دریاے جمن مخیم ساخت درین ضمن چنابخه نگارش یافت خان فیروز جنگ را بعد کشته شدن ناصر جنگ در پهلچپر سے داعیه صوبه داری کهن و آمال احضور مرتسم خاطر گشته بسے استدعا و خلعت خدمات آنجا شد امراے حضور بدون پیشکش راضے نمی شدند و او بے دادن چیزے خواست درین وقت قابو یافته بپادشاه و ارکان حضور التماس نمود که اگر صوبه داری دکهن بدون پیشکش بمن عنایت شود هولکر را بنوعے که دانم از نقاصابهنے دارم که ز موعود از شما نخواهد پادشاه و امراے حضور بصد جان راضی شده صوبه داری دکهن بخان فیروز جنگ تفویض نمودند و او سپرد خود را نائب الامرای درحضور گذاشته و هولکر را همراه خود گرفته سوم رجب سال مذکور عازم مقصد شد۔

ذکر داخل شدن وزیرالممالک در شاهجهان آباد و جاویدخان را کشتن از راه عناد و شروع هنگامه ها و فساد ❊

وزیرالممالک بعد رفتن فیروزجنگ و هولکر دکهن نخره ماه مبارک رمضان سال مذکور داخل شاهجهان آباد شد اما از خود رائی جاویدخان و اقتدار او در مهام سلطنت و صلاح که با ابدالی نموده لاهور و ملتان را باو واگذاشتند و سن عظیمی در شان سلطنت رو داد و هایتی آرزده خاطر از اتفاق جاویدخان با او و هم بائی مادر بادشاه و اخلال انها در امور جهاندارے مکدرے گذرانید و بادشاه بامر مادر محرور غیب جاویدخان الان خان توال خالوی خود را که از اجلاف بود و هفت هزارے کرده خطاب مقتدالدوله بهادر و اسباب امارت و حوصلے عمده الملک مرحوم بخشیده بعرصه آورد و او در زمره امرا منسلک گشته بمجتمعی یا عطائے امیر سند اگرچه بعد بروج با اکثر مردم نیکی و احسانها نمود و خالے از بعض خوبیها نبود لیکن وزیرالممالک ازین کار بموجب نصیحت بادشاه وعت امیر بود و تنگ آرزیده قاصد دفع جاویدخان گشت و در راه تمال خواجه سرا مذکور را که از غرور سر فلک کشیده بود [illegible] خود طلب [illegible] گرفته بحساب علی بیگ خان [illegible] حساب و هشت نرخم کارد او را از پهلو [illegible] [illegible] مقتدالدوله [illegible] خاطر جمعی گشته با منتظام الدوله وغیره در باب بسی گردیده فکر برهم زدن او صلاح وزیرالممالک نیز نهاد خاطر ساخت ❊

ذکر وصول خان فیروزجنگ باورنگ آباد و درگذشتن از جهان بموت فجاه بتقدیر خالق عباد ❊

خان فیروزجنگ بعد مسافت مع هولکر ملهار بیستم ذی قعده سال مذکور داخل اورنگ آباد شده سید محمد خان بهادر صلابت جنگ که در حیدرآباد بود بقصد مقابله و مدافعه برادر در قطع مسافت پیش گرفت هولکر مرهته قابو یافته از خان فیروزجنگ ملک [illegible] لس تمام ولایات از نواب اورنگ آباد وغیره استعمو فیروزجنگ چون تازه وارد ناواقف بود و امر عظیم مقابله با صلابت جنگ و تسلط بر صوبه های دکهن در پیش داشت سند ملکهائے مذکور بهمزه خود حواله هولکر ملهار نمود و ملک عظیم مذکور مدت در دست مرهته افتاد چون مقدر چنین بود که ریاست دکهن بصلابت جنگ بحال باشد فیروزجنگ بعد هفده روز از داخل شدن اورنگ آباد بمرگ مفاجات هفتم ذی الحجه سال مذکور سر اسر غرور را پدرود نمود در قفائے او که توقعات بسیار بسیار رفاقت پیموده بود ندطول و مالبوس تابوت او را همراه گرفته بشاه جهان آباد رسیدند و لاشش را بخاک سپردند ❊

ذکر تفویض شدن منصب عظیم امیرالامرائی بخلف فیروزجنگ که او هم بخطاب [illegible] دولتی مخاطب گشته عمادالملک غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ

سپهر خان فیروزجنگ [illegible] صلاح الدین [illegible] و بخطاب [illegible] دولتی مخاطب گشته عمادالملک غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ صف یافته سمانه وزیرالممالک صفدرجنگ رفته نشست و یتیم مالے را بحضور او نه نشین بجائی رسانیدند که صفدرجنگ بر سر ترحم آمده امیرالامرائی از پادشاه بادو هم نیدند لیکن آن بی ناشناس بے سپاس با وجود طالب علمی و خوشنویسے و رسالهائے لغات مختلفه [illegible] و شجاعت [illegible] اساس بود کجا این نعمت صفدرجنگ معروف عنایت و تربیتش افزا موشش موده و مقام عذر و حیله در آمد و یا مخالفتا با خال خود انتظام الدوله پسر اعتمادالدوله وزیر پادشاه و مادرش ساخته باتفاق قاصد برانداختن بنیاد

دولت صفدر جنگ گردید ✣

ذکر شروع منازعات احمد شاه با وزیر الممالک صفدر جنگ و انجامیدن بمحاربات و انجام یافتن آبروی سلطنت سلسلهٔ بابریه ✣

احمد شاه باغوای مادر خود و استظام الدوله و عماد الملک بوزیر الممالک صفدر جنگ پیغام داد که تو بخانه رفته دخل خانه را بما واگذارند و وزارت حنانچه باید بتقدیم رسانند صفدر جنگ نفاق پادشاه با خود دریافته ترک آمد و رفت دربار نمود احمد شاه چاپلوسیها نمود و دلجوئی آغاز نهاد یکبار خود هم آمد و مدعا خواست چون از سر صدق و اخلاص نبود فائدهٔ بران مترتب نشد و ماهها در جواب و سوال گذشته سال شصت و ششم از مائه دوازدهم کدورت های ظاهر شروع گردید چون شش ماه ازین سال هم منقضی گشت انواع حوادث و فتن ظهور و بروز یافت ✣

ذکر دغا نمودن احمد شاه با صفدر جنگ و برآوردن نائب او را که بدار و رسن توپخانه مامور بود به بهانه و هیجان یافتن فسادها میان شاه و وزیر باقتضای تقدیر ✣

صفدر جنگ همیشه در اندیشه بود که چه کند جنگیدن با پادشاه مناسب نمیدید و بقای خود با وجود اعدا نمیدید و بر جان خود هم می ترسید اما حق آنست که جرات و دانشی که برای چنین ریاست باید نداشت و چنان سرداران که بار کارهای بزرگ بردارند و همدهٔ تمشیت آن برآیند نیز نابرنقصان فراست کیاستی که داشت بهم نرسانید و الا فقط عماد الملک که طفلی بیش نبود و استظام الدوله که جبن و بددلی فراوان داشت اگر وزیر یکی از جماعهٔ داران عمده خود را در ابتدای منازعت میفرمود که سر دور البته بیارند آسان بود و اینها محال نداشتند که تمرد و تواند نمود اما تقدیر چشم و گوش وزیر را کور و کر ساخت تا آنکه پادشاه بمشورهٔ حواجه سرایان و دو امیر مذکور شبی بعد انقضای ثلثی ازان شقه برای وزیر بخط خود نگاشته نائب توپخانه را که طرف وزیر بندوبست قلعه باختیار او بود طلب داشت و از حضور خود رقعهٔ مذکوره بدست او سپرده تاکید نمود که پیش وزیر ببرد و زبانی همچنین و چنان بگوید آن ابله یکبار مدعی خواست پادشاه مبالغه و ابرام نمود که امر ضروریست لازم که شما رفته اطلاع ننمائید آن تباحت نافهم رقعه گرفته از قلعه برآمد پادشاه بمردم خود فرمود که درهای قلعه را بسته نگذارند او با دیگری از سرداران و ملازمان وزیر در قلعه بماند و مردم وزیر را که در قلعه اند طوعاً و کرهاً اخراج نمایند حسب الامر بعمل آمد صبح توپهای بروج قلعه را پر کرده روبروی حویلی دارا شکوه که وزیر در انجا بود و قلعه بران مکان اشراف داشت گذاشته استعداد محاربه نمودند وزیر ناگزیر بعد جواب و سوال از انجا نقل نموده به حویلی که خود ساخته و از قلعه بعدی داشت منزل نمود و چند روز متامل بوده آخر جنگ با پادشاه موجب بدنامی و شهره نمک حرامی دانسته رخصت صوبه های خود خواست احمد شاه نپذیرفت صفدر جنگ بی رخصت او از شاهجهان آباد برآمده بقاصله دو کروهی از شهر معسکر ساخت و داعیهٔ آن داشت که بی جنگ و جدال و اشتعال نائره قتال بر صوبه های خود رود و الحق این رای کمال اصابت داشت فتنه جویان شهر و لشکر خیالهای دور از کار خاطر نشان او ساخته قاصد جدال و قتالش گردید ✣

ذکر آمدن صفدر جنگ مجهوی را شاهزاده مجعول و شروع محاربات و حدوث جوادث و آفات

صفدر جنگ مرد شهوسے را کہ کسش نمی شناخت شاہزادہ قرار دادہ بسلطنت برداشت وعیال خود را در جوار قلاع مستحکمہ سورجمل ج
فرستادہ سورجمل را برفاقت خود خواست او بعد تیارے رسیدہ شریک ومعین صفدر جنگ گردید واحمد شاہ وزارت را بغیر از
بانتظام الدولہ پسر قمر الدین خان وزیر بخشید ودعا دالملک خود چنانچہ امیر الامرا بود بود امانبا بر جرأت وفطنتی کہ داشت منتہز
وزیر گردیدہ افواج را از اطراف وجوانب طلبیدہ اشتہ فراہم آورد ازان جملہ بود نجیب خان روہیلہ کہ جماعہ دارے دلیر صاحب جم
وشعور بود وآخر بدارج علیا ترسیدہ مورثہ امیر الامرائے رسید وچنانکہ گوجر وبلوچاں وغیرہ زمینداران اطراف وسادات
وغیرہ املاکیں وسیوا تیان صاحب اولوس وغیرہم وخواجہ سرایان وریزہ امرا ومنصب داران وعمدہ زادہائے قدیم مثل محمد
خلف سیف اللہ خان مرحوم صوبہ دار ٹھٹھہ ووالد مرحوم کہ بنا بر ناخوشی صفدر جنگ وکینہ عبد المجید خان کشمیرے باسباب ج
بہانہ باقیات محالات خالصہ کہ ذمہ والد برمے آوردند مقید بود درین وقت باقیات معاف ومورد مہربانے سلطانی بود
حافظ سخا وخان محلے گردیدہ وہریکے از نام آوران بامید سود وبہبود خود بارفقائیکہ داشت ودیگران راہم متوقع ساختہ
خانہ خود خبر گیرے آنہا نمودہ سرگرم رفاقت پادشاہ وامیر الامرا شدہ آشوب فتنہ جات درحوالے دار الخلافہ برپا گرد
شروع ماہ رجب سنہ یک ہزار ویک صد وشصت وشش ہجرے آغاز محاربات گشتہ تا شش ماہ امتداد یافت ز
صفدر جنگ کہ اکثرے صاحب شوکت وجویائے نام ونگ بودند حسبار تہائے نمودند خصوص راج اندر گرسائین کہ
رفیق بقا اللہ خان وعلے قلی خان گردیدہ اعانت وزیر وجہ ہمت خود ساختہ بودیروانہ وار خود را بر توپخانہ یا دشاہی م
وبامعدودے متصل بعلہ توپ وکارکنان توپخانہ رسیدہ مردم راے کشت ومی انداخت بحدیکہ مردم را گمان شدہ بود کہ
سحرے یا علمے دارد وتوپ وتبندوق بر او کارگر نمے شود تا آنکہ آخر کار بضرب گولے تبندوق مردوگمان باطل مردم مضمحل گ
ذوالفقار جنگ امیر الامرائے معزول نیز بنا بر ناخوشے کہ از پادشاہ داشت وغلبہ وزیر مردم را بحد یقین بود بوزیر پیغام امدن
فرستادہ فوجے را برائے بودن خود بطرف توپخانہ حضرت شاہ مردان خواست وخود بہانہ زیارت آنجا رفتہ ہمراہ فوج و
داخل معسکر وشامل اوگشت وغازے الدین خان منادے کرد کہ ہر سوارے کہ ملازم صفدر جنگ واسپ او داغ س
داشتہ باشد برائے لوٹ سے آید صد روپیہ مساعدہ وشصت روپیہ شاہرہ یابد باین سبب بیوفایان دنی تور انے ا
از لشکر وزیر برخاستہ بعماد الملک ملحق وبرسالہ سمین داغ ہزاران سوار ملازم سرکار پادشاہے شدند ودیر صورت ت
عام بالفاق کشامرہ ونجابیان خواستہ علم محمدے برپا کردند وداد کہ صفدر جنگ را معزی بہ خنگ ما او کہ برخلیفہ
خروج نمودہ جہاد است وہزاران نفر از جوام ریز علم جمع گردیدہ مشورہ ہنگامہ دم چار یار گرم داشتند وہر کرا ایرانی وملازم خیر
صفدر جنگ بہ پنداشتند در کوچہ وبازار شاہ جہان آباد کتک غارت مے کردند بلکہ بعضے راے کشتند خانہ محمد سحق خ
مرحوم وبرادرش میر زا علے خان وسالار جنگ وخانہ اسمعیل بیگ خان کہ از سرداران عمدہ صفدر جنگ وخانہ او وملوا
واموال واسباب ویراق بود وشاید اثاث البیت او بکردہا سے رسید ودیگر ہر کہ علاقہ داد نے تو سلے بعبد رجنگ و آ
خانہ او خوان یغما گردیدند بریں حرکات ازان طرف سورج مل جاٹ شہر کہنہ شاہجہان آباد را کہ دہلی عبارت ازو وبر آباد
شاہجہان آباد بلکہ اندک زیادہ بود غارت کردہ جان ومال وناموس عالمی بباد فنا دادہ مردم لشکرے در خانہ شاہ باسط خ
شاہ محمد جعفر مرحوم بگمان آنکہ وزیر دخدمت ایشان اخلاص حسن ارادتے دارد درمان ہنگامہ جمع شدند آن خانہ
دست بردجانان حکم تاراج وصفصفا بہر سانیدند وگذشت آنچہ گذشت حوادث مذکورہ بیانے نیست اعاذنا اللہ تعالی جمیع

عن ذلک الافات آخر بعد انقضاے شش ماہ ہر دو گروہ بستوہ آمدہ خواہان مصالحہ شدند امراے حضور و احمد شاہ ما جرگشتہ پیغام مصالحہ دادند صفدر جنگ ہم کہ از کثرت اخراجات تنگ آمدہ بود و طرف شدن با پادشاہ در نظرش مناسب نمے نمود بصلح راضی شدہ بوساطت انتظام الدولہ پسر قمر الدین خان بقرار سابق بر دو صوبہ او دہ و الہ آباد صلح انعقاد یافت و صفدر جنگ در ماہ محرم سنہ یکہزار و یک صد و شصت و ہفت ہجری طبل رحیل کوفتہ بصوبہ ہاے خود رفت ٭

ذکر برآمدن عماد الملک بہم جاٹ و رفیق ساختن مرہٹہ را با خود و اختلافیکہ درمیان او و پادشاہ روید او انتقال معین الملک از ین جہان بی بنیاد و سبکی سلطنت و خفت کشیدن ناموس بابریہ بتقدیر خالق البریہ

عماد الملک در زمان حروبے کہ با صفدر جنگ مے نمود ہمو لکر ملہار مرہٹہ را از صوبۂ مالوہ و جے آپا را از ناگور با عانت خود طلبیدہ را پیش از ورود اینہا با صفدر جنگ مصالحہ درمیان آمدہ او بصوبہ ہاے خود رفتہ بود عماد الملک کہ از جاٹ نباید بر رفاقت او با صفدر جنگ دل پرسے داشت و اقتدار خود مے خواست باتفاق ہر دو سردار مذکور بعد ورود آنہا بر سر سورجمل جاٹ رفت سورجمل صرفہ در جنگ میدان ندیدہ بقلاع مستحکمہ خود کہ ڈیگ و کمبیر و بھرت پور است تحصن جست عماد الملک مع افواج مرہٹہ بمحاصرہ پرداخت چون در تسخیر قلاع از بھرت پور بزرگ حصارے نگزیرے نیست عماد الملک عرضداشت مشتملہ استدعاے اضراب توپ مصحوب عاقبت محمود خان کشمیرے کہ مدار المہام سرکار او و عجب بلاے فتنہ پردازے بود بدرگاہ احمد شاہ فرستاد انتظام الدولہ وزیر کہ فالش بود و حالش نیکو میدانست کہ بعد تسلط دو دازدہ دماناے آشنا و بیگانہ خواہد برآورد و یاد ... از نرسیدن توپہا مانع آمد عاقبت محمود خان اکثرے از منصبداران پادشاہے و مردم توپ خانہ را بامید و بیم و تخویف و ترغیب با خود متفق ساختہ خواست کہ انتظام الدولہ را از میان بردارد روزے برائے اینکار قرار دادہ بر سر خانہ انتظام الدولہ رفت و ہنگامہ گیر و دار گرم ساخت چون کارے از پیش نبرد ہمان روز روے گریز بجانب قصبۂ دانسنہاد و از در قطاع الطریق درآمدہ تباخت و تاراج محلات خالصۂ شاہے و جاگیرات منصبداران کہ در قرب و جوار دار الخلافہ بود غبار فتنہ برانگیخت درین ضمن سورجمل جاٹ بوسیلۂ مخلصان عرائض باحمد شاہ و انتظام الدولہ نگاشتہ ہر دو را امیدوار ساختند کہ عماد الملک ہر گاہ با اتفاق مرہٹہ اقتدار یافت بنیاد سلطنت و وزارت را از بیخ و بن خواہد برانداخت اصلاح آنکہ پادشاہ و انتظام الدولہ بہانہ سیر و شکار و بندوبست محلات خالصہ مع افواج و اسباب بیرون خرامیدہ در نواح سکندرہ مضرب خیام فرمایند و صفدر جنگ را اگر خواہند مستمال نمودہ نیز طلبدارند تا فتنہ عماد الملک و مرہٹہ فرو نشیند این صلاح کہ فی الحقیقت موجب فلاح انتظام الدولہ و پادشاہ بود مقبول افتاد و پادشاہ مع کل بیگمات و انتظام الدولہ و وزیر و صمصام الدولہ و دیگر منصبداران ملازم و عمارۂ توپخانہ و میگبا شیان بر آمدہ چار کروہ پیشتر از سکندرہ مضرب خیام ساخت اما طلب داشتن صفدر جنگ ملائم طبع او دہم باشد مادر پادشاہ و انتظام الدولہ کہ بعد جاوید خان با او سرے پیدا کردہ بود نپذیرفتہ درین خصوص اہمال ورزیدند عماد الملک باین مشورہ پے بردہ عاقبت محمود خان را از خورجہ جریدۂ بملازمت پادشاہ فرستادہ از راہ لشکر یالش را تبر ساند آن نامعاقبت نامحمود حسب الاشعار آقاے وقت شام رسیدہ ملازمت پادشاہ نمود و تقریباً ظاہر کرد کہ چند ہزار سوار مرہٹہ مہمان رسیدنی شتافتہ سلوم نیست کہ از کجا سر برآرد و ہمان وقت رخصت شدہ بخورجہ برگشت پادشاہ غفلت شعار و وزیر جبار ... با وجود اشعار او تدبیر حراست لشکر و ناموس و پا بدارے خود ہیچ نکردہ سر شاریادۂ غفلت بفراغت بود و بخیمہ ہاے حرمی آسودند

هولکر ملهار چون غباری از طرف انتظام الدوله پادشاه بنابر ندادن توپها با وجود کشته شدن پیشکش کمندی راه و درنگ
جایز داشت خواست که الحال که اینها برآمده اند رفته رسد غله و کاه لشکر بندد و عرصه بر اینها تنگ نموده توپها و دیگر هم اینچه بدست آید
باید گرفت و چنان منظور داشت که بی شراکت دیگران این کار را یکسره نشاند عماد الملک مرحبا آپا را هم خبر نکرده بشبگیر نمود
واز گذر متهرا عبور دریای جمنا نموده شبیکه عاقبت محمود خان ملازمت کرده بخورجه برگشت هولکر قریب بلشکر رسیده اول
شب چندبان سرداد گمان شد که عاقبت محمود در قرب جوار مانده آتش افروز هنگامه است و این امر اسهل شمرده استعداد
تدارک نکردند آخر شب متحقق شد که هولکر آمده دست و پا گم کردند که نه مجال استعداد جنگ است و نه فرصت فرار از نامردی
و ناکرده کاری احمد شاه مع مادر خود و صمصام الدوله میر آتش خلف امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران و انتظام الدوله
بی آنکه نامردان برفقای دیگر و رؤسای لشکر خبری هم کنند بر عاریهای محفوف نشست مسلک فرار پیمودند و ناموس
و احوال و اثقال را چنانچه بود گذاشته راه دارالخلافه گرفتند بعد دیری که خبر گریختن اینها منتشر گشت اعلی و ادنی
حیران و مضطر گردیده هر کسی بحال خود درماند کسیکه اندک اسبابی داشت متعاقب آنها روبراه نهاد و اندک راهی بریده
تا بقصبهٔ سکندره رسیده بودند که صبح دمیدا فواج هولکر بی منازعی و مانعی رسیده تمام لشکر و اثاث البیت سلطنت را
غارت کرده هر کجا یافتند تاراج و لقمه نموده و عاری از یراق و لباس و پیاده ازم کوبات گردانیده درصحرا سرداد ند
ملکه زمانیه دختر فرخ سیر زوجهٔ محمد شاه و دیگر پردگیان حرم سرای پادشاهی محروس هولکر گردیدند اگرچه هولکر احترام بسیار نمود
و از اسباب وزیر و جواهر که پیش زنهای ندکور ستور بود تعرض نکرد لیکن دریکه مطاف اصناف عالم و محل جبهه سائی
سروران اعظم بود لکد کوب ارادل و اذانی دکهن گردیده چشم زخم عظیمی بناموس تیموریه رسید بفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید +

ترک محاصره نمودن عماد الملک قلعجات حالت را و شتافتن بشاهجهان آباد برای حصول مطالب و حاجات خود و مقید نمودن احمد شاه را مع مادر و جلوس فرمودن عزیز الدین پسر معز الدین بر سریر سلطنت

عماد الملک که این خبر شنید ترک محاصره نموده بدارالخلافه شتافت چون آپا بعد برخاسته رفتن سردوسر او خود را تنها عهده برا
ندیده بنارنول رفت و سور جمل خود بسخن از مضائق محاصره برآمد عماد الملک با عانت هولکر ملهار صمصام الدوله میر آتش و بنگش
تو پخانه و نمکحرامان دیگر را با خود متفق ساخته بتغیر انتظام الدوله وزارت را خود گرفت و صمصام الدوله را امیر الامرائی دهانیده
روزیکه وزارت گرفت صبح خلعت پوشیده وقت استوا احمد شاه با مادرش و هم شعبان روز یکشنبه سنه یکهزار و یکصد
و شصت و هفت مقید نمود و عزیز الدین خلف معز الدین جهاندارشاه را بر تخت فرمانروایی جای داده و لقب عالمگیر ثانی ملقب
ساخت بعد یک هفته پسر احمد شاه و چشم مادرش را که جمیع فتنه ها از وزائیده بود میل کشید +

ذکر انتقال نمودن صفدرجنگ ازین جهان تاریک و تنگ و جلوس فرمودن شجاع الدوله پسر او بر مسند پدر بیدرنگ +

صفدرجنگ بصوبهٔ خود رسیده بر مهمات گهات اقامت نمود و مکانی برای خود آراسته باصلاح حال سپاه و اسباب
پرداخت و در تهیهٔ افزایش استعداد و اقتدار خود مشغول بود که ناگهان دانه بر پای او بزور نموده آهسته آهسته اشتداد

یافت و منجر باده سر طاقی گردید هر چند اطبا و جراحان با صلاح آن کوشیدند سودی نه بخشیده در سال مذکور رهسپار عالم بقا گردید و نعش او را بزیارتگاه حضرت شاه مردان که در دهلی است نقل نموده مدفون ساختند شجاع الدوله پرسش بجایش بدستگی گشت روزی چند اسمعیل بیگ خان که سردار عمده کارصفدر جنگ و مدار علیه خانه اش بود راتق و فاتق مهمات ماند و جمیع رفقای پدر از امرا و امرازادگان و رسالداران بدستور بحال و برقرار ماندند بعد چندی اسمعیل بیگ خان هم درگذشت تمکین خان خواجه سرای خانه او نائب مناب گشت ذوالفقار جنگ هم در صوبه اوده بر حمت الهی پیوست و شجاع الدوله سر چند جوان لا ابالی بود اما بنابر شجاعتی که داشت بنظم و نسق صوبهٔ خود و تادیب گوشمالی متمردان چنانچه باید می پرداخت و در عیاشی غیر از شرب خمر منهمک بود و صحبت نسوان و مباشرت با آنها رغبت بسیار داشت اغلب اوقات بلهو و لعب میگذرانید لیکن حیای چشم و غموض اغماض از جرائم ملازمان و ترحم بحال ایشان در مزاجش غالب بود سه چار سال بجاه و اقبال گذرانیده بود که در سنه سبعین و مائه بعد الالف شاه ابدالی بفتنه انگیزی عماد الملک وارد شاه جهان آباد گردید و عماد الملک با او در ساخته باراده براندا ختن بنیاد دولت شجاع الدوله باتفاق افواج درانی و دیگر افاغنهٔ بنگش و غیره که دشمن دیرینهٔ شجاع الدوله و پدرش بوده اند باراده مقابله و مقاتله با او در رسید و شجاع الدوله پایداری نموده از پیش برد چنانچه ذکرش عنقریب آید ✤

ذکر مجملی از احوال لاهور و انتقال معین الملک از دار غرور ✤

معین الملک خلف قمر الدین خان وزیر در ماه محرم شروع سنه شصت و هفت از مائه دوازدهم بطریق سیر و تفرج سوار اسپ از شهر بیرون شتافت در عین اسپ دوانی علی اختلاف الاقوال قوسینجی یا عارضهٔ دیگر بهم رسید و باضطراب فرود آمده رهگرای آن سرا گردید از معتمدیکه منجمله رفقای روشناس و بکار و خدمات حضور مامور بود مسموع شد که از لشکر خود بلشکریکی از ملازمان عمده که با ندک فاصله بود در رفته همانجا روزانه طعام خورد چون اکول بود و جوان قوی الاشتهاو انواع اطعمه بوفور میسر داشت در نهار اکثاری نموده عصر قاصد لشکر خود گشت و در راه اسپ دوانیده حالت خود را متغیر و یافته عنان گرفت و باضطرار فرود آمد بر زمین بی فرش خوابید بعد لحظه قی کرد همه خون بود و فورا هلاک شد احمد شاه ابدالی در انی صوبه داری لاهور بنام میر مومن پسر معین الملک فرستاد و نیابر صغر سن اختیار مهمات ملکی بدرش تعلق گرفت از عهد معین الملک که فوج بسیار و مصارف دیگر هم بافراط داشت حاصل صوبجات باخراجات او وفا نمی کرد نیابرین تعدی بر رعایا رائج شده بود و آنها عاجز شده پناهی و گریزگاهی نداشتند و در فرقه سکهان اعانت همدیگر لازم بلکه جزو مسلک و مشرب آنهاست نیابرین هر جا لقمه سی صرفت اهل آن خانه موها در سر گذاشته نعره اکال اکال بلند و اظهار اختیار مسلک گورو گوبند مے کردند سکهان دیگر در حمایتش مے کوشیدند بنا علی هذا این مسلک کنی الجمله از سابق هم رواجے داشت رائج نگشته کثرتے در فرقه مذکوره بهم رسید درین جز و زمان که زمان معین الملک مرجع معاملات گردید چون عورات از حیلهٔ عقل عاری مے باشند بی انتظامے افزود و اهالے کارگزار هر یکے کار خود را بطرف خود کشیده هر امرے را با اینزمان بطور دیگر مے فهمانید ازین سر خرابے رعایا افزوده فرقه مذکوره روز بروز کثرت پیدا کرد و مقتدران [illegible] وزیر [illegible] هر سانیان دوار اول لواج و خواجه سرایان و غلامان را علیه گردیدند درین عرصه میر مومن پسر معین الملک هم

درگذشت ربجاسے او خواجه موسیٰ احرارے داماد معین الملک قائم شد بجاسے خان رستم خنگ که مدار المهام کل از عهد معین الملک
بود خواست که الحال بطریق اولے همچنان باشد زن معین الملک مرکز خاطرش دریافته رستم خنگ را در محل طلبیده وکنیزان را
فرمود تا اورا زیر چوب کشیده بجانش کشتند بعد چندے خواجه عبد الله خان پسر سیف الدوله عبد الصمد خان باعانت وتدابیر خفیه
آذینه بیگ خان تسلط یافت وبیگم معین الملک را تید کرده نیابت صوبه بنام خود از شاه ابدالے طلبیده وامان خان برادر حمدان خان
از طرف ابدالے بلاهور رسیده دست تعدے دراز مردم لسیارے را تاراج نمود چند روز چون برین نمط گذشت خواجه عبد الهادی خان
از سگالنده تخواه سپاه نتوانست پاسے اقامت افشرد نباچارے گریخت وآبروے ریاست برخاک ریخت باز حکومت صوبه
بربیگم مراجعت یافت بعد ازان خواجه میر راحان که از عمدهٔ جامهٔ داران معین الملک بود بیگم را مقید کرد وآخر بصالحا انجامید

ذکر فتنه انگیزی عماد الملک در لاهور وبرافراشتن رایات غرور وخفت کشیدن از دست سپاه رسالهٔ سین داغ بحکم خداوند غیور وبرگشته آمدن بدار الخلافه وباز برآمدن بداعیهٔ مذکور وکشیده طلبیدن معین الملک را بزور وشور

عماد الملک بالعبد چندے انتظام محالات خالصه شریفه وانتزاع صوبهٔ لاهور وملتان از دست گماشتگان شاه درانی وتادیب
سرداران رسالهٔ سین داغ که در زمان خنگ وزیر الممالک صفدر جنگ بجاگیر نبابر اغراض خود پاس خاطر آنها نموده اقتدار شان
از حد گذرانیده وجمیع محالات خالصه وغیره قرب وجوار شاه جهان آباد را در جاید تنخواه آنها داده بود منظور گشته مع عالمگیر ثانی
پادشاه دست لشان خود برآمد ودر بادے معسکر آراست ووالد مرحوم را خوجه اے محالات سرهند وتهانیسر وپانی پت
وغیره پاسے پیشخدمت نمود چون معامله این معاملات به معرفت کنتن چند الفصال یافته واسطهٔ جواب وسوال وجود راجه ناگرمل
سدپرده خواست که خللی درین معاملات افگند سرداران سین داغ را که از رفتن محالات جائداد بدست عمله عماد الملک داغ
وغیره طلبیده همانیدند که سید هدایت علے خان که حاکم محالات جاید اشان شده صاحب مقدور ست از نواب وزیر عماد الملک
قرض کرده دولک روپیه بلیه که به خرچ شما بماند اگر او داد بهتر والا من متعهدے بهم رسانیده میدهم که دولک روپیه لشما بر ساند
سرداران مذکور که نهایت مفرور بوده اند وبدر رفتن جاید اد خود پسندیده غنیمت شمرده وباهم اتفاق کرده
صبح وکلاے خود را بحضور وزیر فرستاده استدعاے صلح مذکور نمودند والد مرحوم که احوال بدین منوال دید در گذشتن ازان خدمات
بحال خود اصلاح نداده استعفاے کارمذکور ربوساطت کشن چند نوشته داد وخود هم بدربار وزیر حاضر گشت وزیر دو ساعت نشسته باوالد
نجیب خان وناگرمل ویوسف الدین محمد خان ودیگر مقربان صحبت داشته خواست که بخلوت رود درین ضمن وکلاے سرداران
سین داغ باشاره وتعلیم ناگرمل که پنهان اغوا نموده بود از وزیر درخواست زر خطیر در مشاهره خود نمودند وزیر جواب داد که چه مضائقه
موجودات بدهید وزر تنخواه خود بگیرید آنها بگمان آنکه از عمله کرا راست که در موجودات با ما معارضه تواند نمود قبول کرده معروض
داشتند که کسے را حکم شود تا موجودات ما بدهند عماد الملک فرمود که نجیب خان شما موجودات اینها به بینید وقبول نموده از
همانجا بسر خود ضابطه خان را گفته فرستاد که خیمه در میدان استاده نموده موجودات اینها به بینند وکلا فهمیدند که راه چاره وخیانت
مسدود گشت چه نجیب خان صاحب اولوس وسردار چندین هزار اسل است از ما نخواهد ترسید ودیانتا ظاهر خواهد گشت بموکلان
خود گفتند آنها چاره کار در ملوادیده ولے باکانه خود رایابن کار اشاره کردند وعماد الملک برخواسته بحلوت رفته سه اسپ سقرباب
را خود برداران جمله نجیب خان وراجه ناگرمل وکشن چند بودند ناگرمل چون فتنه برانگیخته خود را سے دانست رخصت شده برآمد

خانه صاحب خان هم رفت والد مرحوم انتظار برآمدن کشن چند برای انفصال جواب و سوال استفسای خود مے کشید ناگاه بیت
سے کس سواران از فرقه حسین داغ بر در سراپرده آمده فریاد و شکایت سرداران خود بشور و غوغاے بسیار و اظهار فلاکت
و احتیاج بنا بر عدم وصول تنخواه آغاز نهاد ند بعد آنے چند کس دیگر رسیده شریک آنها گردیدند هرگاه احوال اینها نوشته معروض خاطر امیر الامرا
بحضور وزیر فرستاد و بحالیکه نشسته بود برآمده اراده رفتن بیرون سراپرده نمود والد مرحوم معروض داشت که بیرون رفتن خوب و
صلاح نیست گفت صلاح است که من رفته آنها را ساکت گردانم و شور و غوغا فرو نشانم والد مرحوم خاموش ماند او روانه شد والد بضرورت
همراه رفت وزیر بیرون سراپرده استاده آنها را فهمانیدن شروع کرد درین عرصه دمبدم مردم سین داغ افزوده گشته قریب به صد کس
جمع شدند عماد الملک را درمیان گرفته گفتگوے بیباکانه آغاز نمودند والد آنها را گفت که این عزیز شاهزاده شما است پاس او داشته
عرض حاجت نمائید تا کام شما برآید چون این اجتماع مهمد بود نصیحت والد نشنیدند و هجوم آورده وزیر را گرفتند تکمه جواهر کسے ربود
بره و لباس بدن هم پاره گردید و دستار نیز از سرش افتاد و او را از راه کوچه هاے پانی پت پیاده پاکشان کشان بسمت خود بردند
افواج وزیر هیچ نگفته نمی دانست که چه کنند چون حیات و چند روز دیگر اقبال او باقی بود سرداران سین داغ عذر خواهے و استعفاے
تقصیرات پیش آورده عرض و التماس لبس پوشاک نمودند دستار سته دیگر که ملازمان از عقب رسانیده بودند بحضور آوردند
وزیر شروع بلغزش نموده گفت که قرم ساقان درنگ چرا مے کنید اگر مرا کشتن است زود بکشید والا نکشته مے شوید و اگر گذاشتن
نیست این بهانه دیگر چیست درین ضمن پیغام پادشاه رسید که اگر عماد الملک را معتمد چنانچه هست حواله ما نمائید تنخواه شما با مراعاے
دیگر ذمه ما ست و کسی تبرکے این پیغام گفت عماد الملک که اکثر زبان خصوص ترکے خوب مے فهمید در غضب شده گفت که انچه
کردنست زود بکنید آنها عجز و التماس عقیدت نموده و فیل سوارے طلبیده سوارش کردند و یکے از انها که حسن خان دکهنی نام
داشت درخواست هودج نشسته بگس پران در یکدست و در دست دیگر آفتابے کوچکے گرفته و خدمت گزارے کرده بخانه اش
آورد به مجرد ورود آمدن زبر حسن خان از طرف دم فیل پائین آمده در رفت و وزیر آمده بر مسند نشست مردم را کورنش
هجوم آوردند او انتظار حسن خان لحظه کشیده پرسید که کجا ست گفتند سوار شده رفت گفت فیل سواے باز آرند آوردند
همان وقت سوار شده فرمان داد که هر جا سواران سین داغ را بیابند بکشند و خیام آنها را غارت کنند و هیله هاے نجیب الدوله
و دیگر ملازمان هجوم آورده در یک ساعت اثرے از معسکر آنها نه گذاشتند و تمام شب مردم مشعول تاخت و تاراج آنها بودند
کسیکه در رفت جان بسلامت برد بلباسے معرض تلف درآمده مفقود الاثر شدند و وزیر از پادشاه دلگیر گشته معاودت
بشهر نمود و مدتے بسر برده اصلاح افواج و اسباب نمود و پادشاه را بمعتمدان خود سپرده شاهزاده عالے گهر را که اکنون پادشاه
است همراه خود گرفته باراده بندوبست لاهور برآمد ✤

ذکر برآمدن عماد الملک مرتبه دیگر بعزم لاهور و آوردن دختر معین الملک و زنش را بتدبیر و زور ✤

عماد الملک که تیز رو سے و فتنه انگیزے در طینت او مخمر بود باراده تحریک سوا د فسا د با جمیع عمله و ارکان و سپاه فراوان و
شاهزاده عالے گهر برآمده سیر کنان و شکار افگنان بمرور ایام را همابریده آدینه بیگ خان را با خود موافق ساخت چون وفاق
او تحقق یافت و عماد الملک بلوده هیانه رسید بشوره آدینه بیگ خان فوجے را لبر کرده سید جمیل الدین خان فرستاده

... سنطے بزن خالوے خود معین الملک نگاشته دخترش را که منسوب با دیو دطلب داشت زن معین الملک دختر خود را با اسباب جهیز بکمالی بود دطوعاً و کرهاً فرستاده مصمم خاطر گشت عماد الملک سرداران ملازم خود را مع فوج همراه خالهٔ خود باستقبال فرستاده باحترام تمام درخیمه ها نیکه همراه او مع ملازمان و خواجه سرایان سرکار ش آمده بود فرود آورده جاے داد و او را آنجا مرسل نموده ماخالهٔ شود هر که عمه اش بود ملاقات کرد بعد ازان بدون شهنار عباد الله خان کشمیرے وغیره سرداران معتمد دبر دوبیگ سید جمیل الدین خان را هم باتفاق بعضے از سرداران و افواج آدینه بیگ خان برائے آوردن مادر زن خود بالمقابل فرستاد چون فاصلهٔ چهل پنجاه کروه بود افواج مذکور صبح روانه گردیده در یک روز و شب راه بریده اول صبح روز دیگر بلاهور رسیدند و زن معین الملک را که بخبر در خانه خود خوابیده بود خواجه سرایان را در حرم سرا فرستاده از خواب غفلت بیدار و مقید ساختند و از عمارات او برآورده در خیمه جاے دادند بعد یک روز اسباب را آرام داده روانه لود بیانه گشته عماد الملک بعد ورود مادر زن عذر خواهے او بسبب نموده استعفاے تقصیرات خود کرد و صوبه دارے لاهور و بدیس پیشکش سے لکه روپیه با منه بیگ خان مقرر فرمود بدار الخلافه معاودت نمود لیکن زن معین الملک نهایت آزرده خاطر گشته در راه بعد ورود بلشکر وزیر جهان آباد دختر و داماد را مورد انواع عتاب و خطاب داشت و بیانگ بلند بسته گفتن را ایں حرکت باعث موجب خرابے عالم و ویرانی جهان آباد و تباهی و بے ناموسے عظماء مخصوص و عام مملکت هست بعد شش هفت ماه احمد شاه درانی را رسیده دعوت نموده و از دو ماهاے قدیم وجدید و شقے و سعید برخواند و فی الحقیقه چنان شد که میگفت ✣ ✣

ذکر ورود احمد شاه ابدالے از قندهار بشاه جهان آباد و نواح اکبر آباد و تاراج نمودن آنرا و فرار نمودن از دار الخلافه و قتل عام منتصر او دیگر حوادث عظیمه که روے داد ✣ ✣ ✣ ✣

احمد شاه ابدالی را اسماع خبر حیارت و گستاخے عماد الملک با زن معین الملک شاق و دشوار آمده بقرار ساخت و آماده نمود خود را بلاهور رسانیده آدینه بیگ خان تاب مقاومت نیاورده بمجرد اسے با منے و حصار کرده بے آب محض جاے و شوار گذار پیچیده پناه برد و عماد الملک سر جان خود ترسیده زن خود را پیش مادر زن شفیع آورده بیگم معین الملک را برخود مهربان ساخت شاه درانی برجناح استعجال بست کرده بے توقف رسیده چهار زده عماد الملک چاره بجز انقیاد ندیده بقدم استقبال شتافته ملازمان شاه نمود اول مراتب عبودیت بجا آورده بارشاد زن معین الملک پاے باسناه ولی خان وزیر ابدالے از سیاست مصون و فرار نمود بتاریخ بیست و یکم شهر رمضان سنه اثنے و سبعین و مائه بعد الالف از قلعه دهلی بر آمده بفتح حمادے الاولے وز جمعه دست سبعین و مائه بعد الالف از قلعه دهلی بر آمده داخل قلعه شاهجهان آباد گردیده و با عالمگیر ثانے ملاقات نموده مسند تاراج اموال و ناموس سکنه شهر دراز کرد و قبیحه رنهب و غارت مهمل نگذاشت اهل غیرت خود را بسم و سلاح بالان کردند و گذشت آنچه گذشت قریب یک ماه شهر ماند و خانه محمد امین خان وزیر را پاک رفت و کسے از اعیان و غیره آن محفوظ و مصون نماند و شاه دے و صلت بتیمور شاه پسر خود با دختر عزالدین برادر حقیقے عالمگیر ثانے نموده بانجام رسانید بعد باختتام شاه دے مذکور تاراج شهر مسمور بتنبیه سوجمل جاٹ علم عزیمت برافراشت و جهان خان سردار لشکر خود را بتسخیر قلاع سوجمل جاٹ متعین کرده خود هم از عقب او برآمد این مرتبه پنجم است که شاه ابدالے وارد هندوستان گردید عماد الملک همراه جهان خان تردد ات نمایان نموده مورد التفات و آفرین شاه گشت چون درخواست پیشکش لعل آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که یکے از شاهزادهاے تیموری دفوجے از درانیان همراه من

شود تا از انتر بید که عبارت از یک مابین دو آبه گنگا و جمنا است زخیرے بمعرض وصول در آورده عائد سرکار سازم ابدالے دو شاهزاده یکے بهدایت بخش بن عالمگیر ثانے دوم میرزا بابر داماد عالمگیر پسر غازالدین را از شاهجهان آباد طلبیده برفاقت او معین نمود و از سرداران خود جان بازخان را همراه عماد الملک داد ٭

آمدن عماد الملک بر سر شجاع الدوله پسر صفدر جنگ و نسانخه که فیما بین این هر دو روے داد

قبل ازین اشعارے باجمال شد که عماد الملک عناد قوے با صفدر جنگ داشت و خرابے خاندانش می خواست درین سال نوسل باذیال دولت قاهره شاه ابدالے جسته بهانهٔ تحصیل زرپیشکش او از ابدالے اعانت خواست و او جان بازخان را با فوجے از دُرّانیان ابدالے همداد داده مرخص فرمود و هر دو شاهزاده را نیز همراه داد عماد الملک باتفاق شاهزادگان و فوج ابدالے مع جان بازخان اول در کمال بے مرانجامے عبور جمنا نموده بفرخ آباد [illegible] پیشکش استقبال کرده جنیهٔ و خرگاه و فراش رانیال وغیره اسباب پیشکش شاهزاده ها و عماد الملک نموده افاغنه اطراف و بعضے از افواج خود را با عنایت همراه داد و عماد الملک بهیأت مجموعے عبور گنگا نموده رو بصوبهٔ اوده آورد شجاع الدوله باستعداد حرب و ضرب در کمال استقلال از لکهنؤ برآمد و بمیدان [illegible] یاے که سرحد صوبهٔ اوست رسیده مستعد پیکار گردید دو بار خنگ سهلے با قراولان طرفین واقع شد آخر بوساطت سعد الله خان ملقب علی محمد خان روهیله که با شجاع الدوله دوستی دیرینه لک روپیه قدرے نقد و باقے وعده صلح الفصال یافت سعد الله خان دریں امر تخواهے لیا [illegible] فوق دوستی بر آے شجاع الدوله بظهور رسانیده عماد الملک نتوانست که کارے از پیش برد و هفتم شوال سال سیعین و مائه بعد الالف مع شاهزاده ها و جان بازخان رسیده عبور گنگا نموده بفرخ آباد رفت و منتظر پایان احوال ابدالے نشست و شاه ابدالے لمگده را که از قلاع متعلقهٔ جاٹ و از شاهجهان آباد به فاصلهٔ پانزده کروه واقع بود بضرب قنباره ها در عرصهٔ سه روز مفتوح ساخت و حارسان قلعه همگی را بالقتل رسانیده و از انجا بارادهٔ قتل متهم اکه از معابد مشهوره هنود است شتافته جهان خان را مقدمة الجیش گردانیده و جهان خان در متهرا درآمده دقیقهٔ از قتلے عام و سوختن و تاراج نمودن و اسیر فرمودن عیال و اطفال سکنهٔ آنجا را باقے نگذاشت مردم ملک جاٹ از سید انها بقلاع حصینه گریختند احمد شاه ابدالے با کبر آباد آمده میرزا سیف بیگ قلعه دار قدیم پادشاهے سر از اطاعت پیچیده بضرب توپ و تفنگ است که کسے بیرامون قلعه تواند گردید شاه درانی جهان خان را منسخ قلاع جاٹ مامور فرمود سردار مذکور در قلعه کشائی سرگرم بود که ناگهان وبائے در لشکر ابدالیان افتاد خلق بے حساب هلاک گشت و مجال اقامت نماند بفرمان قهرمان تقدیر شاه ابدالے ناگزیر دست از تسخیر قلاع ملک جاٹ برداشته قاصد ولایت خود گشت چون برابر شاهجهان آباد رسید عالمگیر ثانے با نجیب الدوله بر سر تالاب منصور آباد آمده ادراک حضور شاه و از عماد الملک نهایت شکوه ها نمود احمد شاه نجیب الدوله را امیر الامراء هندوستان گردانیده سفارش حمایت عالمگیر ثانے نثار نمود ٭ ٭

ذکر کتخدائے احمد شاه ابدالے با دختر محمد شاه پادشاه هندوستان و بردن صاحبهٔ محل مادر آن دختر و ملکهٔ زمانیه را همراه باقتضاے گردش آسمان

مخفے نماند که بعد جلوس احمد شاه خلف محمد شاه و جلوس عالمگیر ثانے بر سریر سلطنت و اقتدار یافتن عماد الملک خبیث طینت روزگار غدار یا ملکهٔ زمانے دختر فرخ سیر زوجهٔ محمد شاه و صاحبهٔ محل زوجهٔ ثانیه او که خاله زاد ملکهٔ زمانے و محمد شاه را از بطن همین

صاحبۂ محل دخترے سمر سیدہ محبوب ترین خلق پیش او بود نہایت ناسازگار افتادہ اوقات بکدورت سے گذرانید تا وصد مہ غارت مرہٹہ و شکست بحرانے عماد الملک دیدہ بودن خود در ہندوستان و تحت فرمان عماد الملک عالمگیر نے خواستند چون معاودت شاہ ابدالے بر ہنہا متحقق گردید پیغام رفاقت خود و داعیۂ ازدواج دختر محمد شاہ با ابدالے فرستاد و نداحمد شاہ در اے این کار را سرمائۂ افتخار و بقاے بلند نامے خود در روزگار دانستہ قبول نمود و ہمانجا اقامت نمودہ دختر مذکور را بعقد ازدواج خود کشید و کارسازے سفر ملک زمانے و صاحبہ محل مع احمال و اثقال آنہا نمودہ ہمراہ خود گرفت و عازم لاہور گشت بعد ورود لاہور شاہ رابسپہ سالارے جہان خان والی لاہور و ملتان و ٹھٹھہ گردانید و در دار السلطنہ لاہور نشانیدہ از راہ کابل بقندہار شتافت ❊

مجملے از احوال و سوانح دکھن کہ در ہمین ایام رو ے داد تبقدیرات خداوندا مرکن ❊ ❊

موشیر بوسے از وقت مظفر جنگ ملازم دود مان آصف جاہ گردیدہ نہایت اقتدار بہرسانید و سیکاکول و راج بندرے و دگر محالات را بجاگیر خود گرفتہ مدار علیہ کل معاملات و مخاطب عمدۃ الملک سیف الدولہ مخاطب گشتہ حکم حکم او بود شخصی اعظمے در دکھن مخاطب بسحید جنگ صاحب اختیار سرکار عمدۃ الملک مذکور گردیدہ رائق و فائق مہمات ہر شش صوبہ دکھن گشت جماعۂ انگلیسیہ را ہم ہوس تسخیر بلاد ہند در دل ہمرسیدہ با محمد علے خان خلف انور الدین خان گوپاموے ساختہ بعض صوبہ ارکاٹ را منصرف شدند موشیر بوسے بار کن الدولہ بدشد و چار دہم صفر سنہ سبع و ستین و مائۃ بعد الالف از وکالت مطلق معزول گشتہ بمنصب کوتوالی مصمام الدولہ شاہ نواز خان اورنگ آبادی دیانید مصمام الدولہ چہار سال بسر انجام این منصب پرداختہ بحسن تدابیر مہر سہ را بجاد و چنان گمہ شتہ کہ اصلا شورشی نتوانست نمود سیر نظام علی و میر محمد شریف برادران صلابت جنگ کہ تا این مدت متعلل ہمراہ برادر بے بردند مصمام الدولہ مذکور در سنہ یکہزار و یک صد و شصت و نہ ہجری نظام علی را کہ اکنون فرمانروائے ملک دکھن است صوبہ دارے برار و محمد شریف را صوبہ دارے بیجاپور از تصلب جنگ میر الممالک و بانید میر نظام سے آخر با صف جاہ ثانی مخاطب شد و محمد شریف اول الشجاع الملک آخر برہان الملک مخاطب گردید میر و صوبہ ہاے خود رفتند و ششم ذی قعدہ سنہ سبع و مائۃ بعد الالف وکالت مطلق از عزل مصام الدولہ بہ برہان الملک کہ از صوبۂ بیجاپور بحضور صلابت جنگ آمدہ بود مقرر گشت و در ہمین ایام آصف جاہ ثانی با فواج شایستہ از برار با ورنگ آباد آمدہ برادر خود برہان الملک را معطل گردانیدہ زمام مہام ریاست و ملک دار بدست خود آورد چون برہان الملک بلقب بوکیل مطلق شدہ بود بلقبش اگر دانیدہ نام ولی عہد برادر مقرر گردید و در ہمین سال مالاجی راؤ ارادۂ پرخاش در سر داد و نگ آباد وارد گردید آصف جاہ ثانی امیر الممالک صلابت جنگ را کہ بنیز لاقا بود بجانب اورنگ آباد گذاشتہ خود مع برادر دیگر برہان الملک با بالاجے راؤ جنگ کنان تا سند کیر کہ قریب سے کروہ از اورنگ آباد است قطع مراحل نمود آخر کار بمصالحہ انجامید و جاگیر سے و ہفت لکھ روپیہ از صوبجات دکھن تسلیم بالاجے راؤ شد و آصف جاہ ثانی از انجا گذشتہ باورنگ آباد آمد موشیر بوسے مع اتباع او از اختیار و اقتدار آصفجاہ نامے نکمد ربودہ در صدد شکست آصفجاہ ثانی و فی الحقیقۃ با انہدام بنیاد دولت دود مان نظام الملک آصفجاہ در آمدہ دید کہ با وجود اقتدار آصفجاہ ثانی نقش تسلط من درست نمی نشیند ابراہیم خان کاردے را کہ از رفقاے معتمد آصف جاہ بود و سائر افواج او را بوساطت حیدر جنگ مدار المہام خانہ خود بانواع حیلہ سازے جا بجا ساختہ در ذیل ملازمان خود داخل کردہ ہشت لکھ روپیہ زر تنخواہ سپاہ از نزد خود دادہ آصف جاہ را بی بال و پر ساخت بعد ازاں مصمام الدولہ را نیز مقید کردہ خاطر از ہر دو جانب جمع نمودہ خواست کہ آصف جاہ را بہانۂ صوبہ داری حیدر آباد [illegible] فرستادہ در قلعہ گلکنڈہ مقید نگہدارد و میدانے برائے جولان خود خالے سازد آصف جاہ برین معنی متفطن گشتہ

مشہور بہ مغفلان خود قتل حیدر خنگ مدار المہام موشیر بوسے را با خود جزم نمود سوم ماہ مبارک رمضان قریب باسنہ احدی و سبعین و مائہ بعد الالف حیدر خنگ و خجستہ آصف جاہ برائے جواب و سوال مذکور آمد چون داعیۂ قتل او تصمیم یافتہ بود مضمار کہ باین کار مامور بودند حیدر خنگ را گرفتہ ذبح کردند و آصفجاہ بعد کشتن او تنہا بر اسپی سوار گشتہ برآمد و بخجستے بدر رفت کہ تمام توپ خانہ فرنگ چون فوج تصور بر عطل و متحیر ماند فی الحقیقہ جراتے نمود کہ ناسخ کارنامۂ رستم و اسفندیار گشت از مذبوح شدن حیدر خنگ عمدۃ الملک موشیر بوسے و دیگر وجوہ لشکر ہوش از سر باختند درین آشوب قابو طلبان صمصام الدولہ پسر خرد او میر عبد النبی خان و یمین الدولہ را ہمگے اے ملک لقا ساختند بعد ابن رستخیز امیر الممالک صلابت خنگ و برادرش برہان الملک و موشیر بوسے بحیدر آباد شتافتند و آصفجاہ ثانی حیدر خنگ را کشتہ راہ برہان پور گرفت ابراہیم خان کاردے کہ طوعاً و کرہاً امرا آصفجاہ جدید گردیدہ بود با آصف جاہ پیوست و باتفاق سیزدہم ماہ وسال مذکور برہان پور را بفرنزول خود افتخار بخشید و مالداران شہر مثل محمد انور خان برہان پورے وغیرہ را مصادرہ نمود و این محمد انور خان ہمان ہست کہ باتفاق سنکرا جے ملہار واسطۂ صلح امیر الممالک حسین علی خان مرحوم بامر ہیڈہ بقرار اعطاے چوتھہ شدہ بود درین وقت از غم مصادرہ و شدت محصلان ہفتد ہم ذی قعدہ سال مذکور زندگانی را وداع کردہ در جوار شاہ عیسے جند اللہ مدفون گردید آصف جاہ بعد فراہم آوردن زر و لشکر از برہانپور بصوبۂ برار رفت و در قصبۂ باسم کہ از قصبات عظیم برار است چاوڑے نمود و بعد چاوڑے باجانوجے پسر رگھوجے بھوسلہ بکاسدار صوبۂ برار بحارہ بات در میان آوردہ آخر مصالحہ نمود و بعد مصالحہ عازم حضور امیر الممالک صلابت خنگ کہ در حیدر آباد بود گردید و فیمابین سرسید برادر انواع اشکال منازعات روے داد آخر الامر امیر الممالک و آصفجاہ ثانی باہم یکے شدند و برہان الملک بصوبۂ خود کہ بیجاپور بود شتافت ہیجدہم ربیع الاول سنہ ثلاث و سبعین و مائہ بعد الالف قلعۂ احمد نگر کہ پاے تخت سلاطین نظام شاہیہ ہست و در عہد اکبر پادشاہ شاہزادۂ دانیال بسپہ سالارے عبد الرحیم خان خانان مسخر نمودہ ازان باز در حراست قلعہ داران سلاطین تیموریہ بابریہ بود سداشیو بہاؤ برادر عم زادۂ بالاجے را و با قلعہ دار سازش کردہ بدست آورد و این شہر و قلعہ آباد کردۂ احمد نظام شاہ ہست کہ در سنہ تسع مائہ طرح انداختہ بنام خود موسوم ساخت و در دو سال شہرے بکمال خوبے آباد شد و بعد اندک فرصت حصارے از سنگ و گل تعمیر نمود و درون آن عمارت دلکش و قصور منقش برائے سکونت خود مرتب ساخت و بعد اخلاف او قلعہ را بتوارث قابض بودند در اوائل سنہ تسع و الف در تصرف سلاطین بابریہ در آمد و در سنہ ثلث و سبعین و مائہ بعد الالف بدست مرہٹہ افتاد چون فرانسیسیان را منازعتے با انگلیشیان درین سال شروع گشتہ لفکر کار خود افتاد و دست از رفاقت و اعانت صلابت خنگ برداشت ہمگنان دولت خود کہ پول چرا لیست شتافتند شوکت صلابت خنگ روبانحطاط گذاشت و اعادے را امیدان جولان بہم رسید بہاؤ مذکور ہوس بہبودہ در دماغ خود جاے دادہ ارادۂ براندختن بنیاد اولاد نظام الملک آصف جاہ از ممالک دکن نمود و ابراہیم خان کاردے را نوکر خود کرد و این ابراہیم خان یکی از ارادل بود چون نوکر سے فرانسیسیان نمودہ در اندک تربیت یافت خنگ توپ و تفنگ لقوا عد آنہا سے نمود سامان حرب و توجیخانہ شایستہ بہم سانیدہ رول در سلک ملازمان آصف جاہ ناسفے در آمد و آخر از او جدا شدہ بمرہٹہ پیوستہ ہمراہ بہاؤ سداشیو از پونا برآمدہ بستیت و دوم جمادے الاولے سال مذکور در سواد او دیگر مقابل امیر الممالک صلابت خنگ و آصف جاہ ثانی رسید درین مقابلہ فوج مرہٹہ شصت ہزار سوار و فوج ہر دو برادر مرحوم سپاہ نظام الملک ہفت ہزار سوار بود اینہا ندا بر قلت فوج خواستند کہ از سواد او دیگر بدماورکہ بعض افواج شان در انجا بود آمدہ آن فوج را ہم باخود گرفتہ ہر سہ یونا روند چون

از همه جنگ مرهٹه بطور چپاولے و هنر اینها تک و تاز و بستن ابواب وصول غلات ما یحتاج دیگر بود قابو یافته مے ریختند و پیراق کوته مثل نیزه و سیف مے جنگیدند و افواج هندوستانیان دور خود حصار توپخانه نموده بدافعه مے پرداختند این بار بلطف رفاقت ابراهیم خان کاروے آتشبارے توپخانه هم ملازم کارداني آنها گردیده توپهاے سبک تیز رفتار همراه عساکر آنها مے رفت و همه وقت در حرکت و سکون و قرب و بُعد علی التواتر سرگرم کار خود بود و چون فوج صلابت جنگ و برادرش بضابطهٔ هند باجتماع راه مے بُرید و گلهٔ توپهاے مذکور مسلسل تر دراز دحام مردم مے افتاد ازین جهت گلهٔ هاے طرف مرهٹه کمتر رایگان می رفت و فوج مرهٹه چون همیشه متعرض مے رو گلهٔ توپ این طرف اتفاقے با تهانیر سیده و راه قات پورش کرده سرداران و لشکریان اولاد نظام الملک آصفجاه مے نمودند شلک بندوق هم بضابطهٔ فرنگ بر روے آنها بعمل مے آمد از جهات مذکور خستگی بسیار بلشکر صلابت جنگ و آصفجاه ثانے راه یافته عالمے بیاد فنا رفت بیت و ششم جمادے الاولے سال مذکور بهادران لشکر صلابت جنگ و آصفجاهے از فوج خود برآمده برابراهیم خان و دیگر افواج مرهٹه ریختند و شمشیر جلادت بسیارے از مخالفان را برخاک هلاکت انداخته یازده علم از جماعهٔ ابراهیم خان گشوده آوردند و همین روش ثبات و رزیده جنگ کنان تا قلعهٔ آده کروهے رهسپار رسیدند بهادر دیدند که اگر صلابت جنگ و آصفجاه به رهادر رسد فوج آنجا بالمحق تاب مقاومت نیاورده عهده برآئی متعذر است بانزدهم جمادے الاخرے سال مرقوم قریب چهل هزار سوار مرهٹه هیئت مجموعی بر چندا اول فوج صلابت جنگ ریخت چون فوج چندا اول دو سه هزار کس پیش نبوده بعد کشش و کوشش بسیار چندا اول نباراج رفته چشم زخم عظیمے باعوان و انصار افواج صلابت جنگ رسید دیر دور برادر ناگزیر گردیده لباط مقاومت بر چیدند و بناچارے صلح کرده انواع مفاسد بود انعقاد یافت و مبلغ یک کرور روپیه و چند جاگیر ملک متصف لک روپیه براے خود گرفت ازان جمله جمیع محالات حجته بنیاد اورنگ آباد دستور ویرگنه حسن و برسول و سواره و تتمه از صوبهٔ بیدر و بیجاپور و قلعهٔ دولت آباد و قلعهٔ آسیر و قلعهٔ بیجاپور که هر یک پاسے تخت سلاطین عالمپناه بود و جاگیر اکثر خاصه سرکار آنها و دیگر امرا و منصبداران بسیار در تنخواه مرهٹه رفته بحکم تقدیر اکثرے محروم از قوت جاگیر سیده دیگر از صوبهٔ حیدرآباد و بعضے از صوبهٔ برار و بیجاپور و قلیلے از بیدر در دست اولاد نظام الملک آصف جاه ماندند نهم الشرکت نانسانه دیگر هم حصه که ضابطهٔ مسلمهٔ مرهٹه است و هر جا اول همین ریشه را دوانیده و همین بهانه تسلط بر مالک هم سابنده هر چند بعضے از منصبداران آصف جاه راه یافت اما خواهش بهاؤ هم صورت نگرفت که اولاد آصف جاه بالمره از ملک دارے و دار آسائے دکهن محروم و ممنوع نشوند ٭

ذکر مجملے از احوال قلعهٔ دولت آباد و قلعهٔ بیجاپور و آسیر و بناے آنها ٭

ایام دیوراجه و دولت آباد در سنه اربع و تسعین و ستمائه مقهور سلطان علاء الدین خلجی گردیده بپیشکش زرهاے بے شمار و التفاتهٔ نفیسه بسیار خود را از سیاستش باز خریده و در سنه ست و سبع مائه در عهد سلطنت خلجی مذکور از دست ملک نائب کافور که بهم دکهن و دولت آباد مامور شده بود نصر معلوب گشته اطاعت نمود و همراه نائب مذکور در سنه سبع و سبع مائه بخدمت سلطان علاء الدین در دهلے رسیده و بعطاے چتر سعید و خطاب رایاسے سرافراز گشته بدولت آباد که در ان زمان دیوگر نام داشت رسیده قدم از جاده فرمان برے بیرون نگذاشت در سنه عشر و سبع مائه باز ملک نائب به تسخیر بعض ممالک دکهن که در آن طرف شده رام دیو سرده و پسرش قائم مقام او شده بود پسر را باخلاص بدرنديده و فوجے را بنابر احتیاط در جانب

بعد ظفر بدیار کرناتک نهضت رسید و شکایت پسر رام دیو با سلطان علاء الدین نموده استیذان استیصال او و انضمام مملکتش بممالک محروسه سلطانی نمود چون ماذون شد در سنه احدی عشر و سبع مائه بدیوگر رسیده رام دیو را گرفته بقبول رسانید و قلعه را بتصرف خود در آورد ازان باز قلعه مذکوره در دست سلاطین هند بعد ازان در دست پادشاهان دکهن بود در عهد شاهجهان بادشاه یکے از امراے او مهابت خان نام نوزدهم ذے الحجه سنه یکهزار و چهل و دو هجرے قلعه را از طبقه نظام شاهیه انتزاع نمود و ازان زمان مذکور حارسان سلاطین بابریه یکے بعد دیگرے بحراست این قلعه سر افراختند رعد راجه با قلعه دیوگر حصار دیند و خندق و چهان استحکام نداشت سلاطین اسلام حصار متعدد ساختند و سلطان محمد بن تغلق شاه دولت آباد نام کرد و قلعه سنگ تراشیده خندق عمیقے ساخت و عمارات عالیه طرح کرده خواست که دار الملک خود گرداند و دهلے را ویران کرده سکنه آنجا را به دولت آباد آورده آباد ساخت آخر همیولاے ارادهٔ او صورت نگرفت مصرع آنهم نشد همیسر و سودائے خام شد تخمیناً بعد چهار صد و شصت سال قلعه مذکور بدست مرهٹه افتاد و قلعه بیجاپور از انبیهٔ یوسف عادل شاه است سلسلهٔ عادل شاهیه بود اول از گل ساخت بعد ازان در او آخر مائهٔ والف از گچ و سنگ و درست کرده بعد او در مائهٔ حسن قایض بودند او نگ زیب عالمگیر بادشاه اوائل ذیقعده سنه سبع و تسعین والف این قلعه را از سکندر عادل شاه خاتم طبقهٔ مذکوره انتزاع نمود و بعد دو صد و هفتاد سال و کسرے بدست مرهٹه رفت اما سید نجف علی خان قلعه دار آسیر با وجود احکام و تاکیدات صلابت جنگ از دادن قلعه سر باز زده تا یک سال کامل با مرهٹه جنگید چون ذخیره مضطر ساخت دوازدهم ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چار قلعه را بصلح تسلیم مرهٹه نمود قلعهٔ آسیر از بنیه آسا اهیر است از کثرت استعمال سه حرف میانه ساقط گردیده تخفیف یافته آسیر مانده اسا نام اوست، اهیر بزبان مهدے گاوچران را گویند و ازینجا ران عمده خاندیس مع آبا و اجداد او قریب هفتصد سال دران کوه و دشت شکوه نوطن داشتند برائے حفظ مواشے وغیره اموال حصارے از سنگ و گل ساخته روزگار مے گذرانیدند چون نوبت بآسا رسید و نسبت بآبائے خود در اموال اقبال متصاعد گردید چار دیوار خام قدیم را شکسته حصارے از سنگ و گچ در کمال متانت بنا نمود و قلعه بنام او شهرت گرفت نصیر خان فاروقے والے برهان پور که در سنه احدے و ثمان مائه بسلطنت رسید قلعه را از آسا اهیر بگرفت و بر انتزاع نمود باین صورت که پیغام کرد که راجه بکلانه و انتو رجمعیت بسیار فراهم آورده با من در مقام مخالفت اند مے خواهم اهل و عیال مرا در قلعهٔ خود جاے دهے تا فارغ البال بدفع دشمن پردازم او قبول نموده اذن داد در روز اول چند محفه عورات در قلعه فرستاده تعلیم کرد که آرزنان آسا بحفاظت آیند مراتب تواضع و تملق چنانچه باید بعمل آرند حسب الامر معمول شد روز دیگر دو صد کس از مردان شجاع بروش روز اول در محفها فرستاد چون قلعه در آمدند آسا برآسا بر کهار دنشل مع فرزندان و خواص خود و بے خبر ازین دغاے آمدازین سو د بران نازله وقتے متوجه خانه اش بودند در راه دو چار شده آسا مع کل اولاد و اتباع بقبل رسید باقے اهل قلعه امان خواسته برآمدند نصیر خان این خبر شنیده از جائیکه بود برا و بر جناح استعجال خود را آسا سر رسانیده بر سر قلعه مذکوره نمود و در دست اولاد او بود تا آنکه اکبر بادشاه در سنه تسع والف از دست بهادر پسر راجے علی خان انتزاع نمود و آن قلعه داران سلاطین مابریه هر یک بمرتبش مے نمودند از عهد نصیر خان مذکور بعد چهار صد و شصت سال و کسرے قلعه مذکور بدست مرهٹه در آمد و همدرین سال اربع و سبعین و مائه بعد الالف جماعهٔ انگلیشیه قلعه بندر بهلیچر سے را محاصره نموده از دست فرانسیسیه انتزاع نمودند و عمارات آنجا را یک قلم از بیخ برکنده قاعاً صفصفا گردانیدند و سیکاکول و راج بندر سے و دیگر جها لاسکه در جاگیر فرانسیس نشته بود و ابقیاس کسے نمی آمد که از دست

آنها خواهد برآمد خود بخود مستخلص گردید +

ذکر بقیهٔ احوال عماد الملک و عالمگیر ثانی و انهدام مبانی عمر و دولت پادشاه مذکور بنا دانی و معاملاتیکه با عماد الملک و نجیب الدوله روی داد بتقدیرات آسمانی

مجملی از احوال نجیب خان که افغان روهیله و مردی فطن بود قبل ازین مذکور شد که در هنگامهٔ حروب صفدرجنگ حسب الطلب عماد الملک بشاهجهان آباد رسیده باعتبار لیاقت و استعداد که داشت مورد الطاف عماد الملک گردیده باوج اقتدار رسید و آخر بنا بر مناسبت افغانی و همشیرگی و کارداني با عانت شاه در اسی امیر الامرا هندوستان و با عماد الملک طرف گردید عماد الملک که منتظر انصراف احمد شاه بطرف ولایت در فرخ آباد بود بعد استماع خبر نهضت او تقویت احمد بنگش را علی الرغم نجیب الدوله امیر الامرا گردانیده عازم شاهجهان آباد گشت و رگهناتهه را و برادر اعیانی بالاجی راو و هولکر ملهار را مبالغه از دکن طلبیده باتفاق آنها شاهجهان آباد را محاصره نمود و عالمگیر ثانی مع نجیب الدوله محصور گشته چهل و پنج روز در جنگ توپ و بندوق در میان ماند آخر هولکر ملهار رشوت سنگینی از نجیب الدوله گرفته بنای صلح گذاشت و نجیب الدوله را با آبرو و اموال و اثقال از قلعه برآورده متصل خیمهٔ خود جای داد و ممالک متعلقهٔ او آن طرف جمنا که عبارت از سهارن پور و جاندهر و ندیاد و تمام قصبات مارهره باشد رخصت نمود و عماد الملک و احمد بنگش که امیر الامرا مستقر شد مجدد باتفاق غنیم راتق و فاتق مهمات سلطنت گشتند +

ذکر اسباب برآمدن شاهزادهٔ عالی گوهر از حضور پدر و گردیدن دیار بدیار بحسب قضا و قدر

چون عالمگیر ثانی و نجیب الدوله از عماد الملک مطمئن نبودند شاهزاده عالی گهر را که خلف اکبر پادشاه مذکور و خطاب ولی عهدی داشت بعد برگشتن شاه ابدالی بقندهار و قبل از ورود عماد الملک بشاهجهان آباد محالات جهجهر و هانسی و حصار و غیرها در جاگیر داده مرخص کردند و گفتند که در ظاهر برای بندوبست محالات مذکوره مرخص میکنیم و مقصد آنکه چون شاهزاده وارث ملکست تا جائیکه توانید عمل خود نمائید و فوج سنگین و رفقای شایسته بهمرسانید هرگاه عماد الملک مع سپهر و شاهزادهٔ کشاه ابدالی باو سپرده بداعیهٔ فاسد عازم دهلی گردد و خود را برای تنبیه او بروقت نزد ما برسانید شاهزاده عالی گهر در ماه جمادی الثانیه سنه سبعین و مائة و الف عازم محالات مذکوره گردید زینت محل زن پادشاه عالمگیر ثانی که شاهزاده را در حجر پرورش خود بعد فوت مادرش گرفته نهایت شفقت بحال او داشت با پادشاه گفته و والد مرحوم راحسب الاشعار پادشاه بر درحرم سرا طلبیده دست شاهزادهٔ عالی گهر را بست و والد مرحوم سپهر دو سفارشش حراست و تربیتش بسیار نمود عالی گهر در باغ تال کنوره منزل نموده با جتماع سپاه پرداخت و اکثر شجاعان شهر را ملازم نموده رو بمقصد نهاد و از آنجمله میر حیدر سنبهلی و ستان زا با چهل کس از اقربا و آشنا در نهایت شجاعت و وقار اعظم علیخان خلف سیف الدین علیخان مقتول مظلوم برادر زادهٔ امیر الامرا حسین علیخان مرحوم بود و موافق بزرگان خود در رفاقت شاهزاده جانفشانی نمود چنانچه انشاء الله تعالی ذکرش آید چون عماد الملک با عانت مرهٹه غالب آمده پادشاه را بقابو ی خود آورد و نجیب الدوله را از حضور بیرون کرد پادشاه را طوعاً و کرهاً با حضار شاهزاده دلالت نمود و ناچار شده شقه های طلب نوشته متواتر

فرستاد و سیف الدین محمد خان کشمیری برادر رضاقلیت محمود خان را عماد الملک باده هزار سوار فرستاد که شاهزاده را بوعده وعید و تخویف و تهدید نوعیکه داند و تواند بیارد و شاهزاده ناچار گشته عازم حضور پدر شد اتفاقاً از جمله سرداران انیکه همراه هولکر ملهار باعانت عماد الملک آمده بود ند بعد برآوردن بخیبا الدوله از حضور رخصت نیافته مذکور شد دیگران همراه هولکر بدکن رفتند و عماد الملک مسلط گشت یکی ازان جمله اتهل راؤ نام در نواح محالات صوبهٔ شاه جهان آباد بجای اقامت دهشت و در راه بشاهزاده رسیده مانع رفتن بحضور و متعهد رفاقت گشته دلالت بتسخیر محالات اطراف نمود شاهزاده مغتنم شمرده همراهی او گزیده عبور جمنا کرد و چند محال را مسخر ساخت عماد الملک اتهل راؤ را تطمیع نموده از شاهزاده منحرف گردانید و شاهزاده را دلالت همراهی نموده پهلو از رفاقتش تهی کرد شاهزاده ناچار بدار الخلافه برگشت هر چند عماد الملک خواست که داخل قلعه شود قبول نکرده در حویلی سید مردان خان نزول فرمود چون هر یکی از رفقای شاهزاده بنجانه های خود اقامت گزید و معدودی ازهمراهان با او ماندند عماد الملک پیغام فرستاد که جاید اد تنخواه برای ملازمان سرکار حضور نیست یا اینها را بطرف باید فرمود یا بر محالات جاگیر باید فرستاد تا هم بندوبست سرکار بر هم نخورد دوهم اینها تنخواه خود ماهیانه می یافته باشند شاهزاده بناچاری بعضی از معتمدان را در شهر گذاشته باقی افواج را بحالات مذکوره فرستاد و جد پانزده روز شاهزاده را غافل ساخته و شهرت سواری بر آمد بزیارت مزار شاه نظام الدین اولیا افواج را بر دروازهٔ خود جمع نموده ناگهان ده دوازده هزار سوار را فرموده که حویلی سید مردان خان را محصور نموده شاهزاده را امید مسازند چون فوج از چار سو هجوم آورده دیوار ها شکست و بر بامها برآمده هر یک اندازی آغاز نهاد چند از رفقای شاهزاده بر خاک هلاک غلطیدند میر جعفر و علی اعظم خان مستعد نشسته شاهزاده را که اهبم کمر بسته تیار نشسته بود التماس نمودند که یکبار خود را برابر اعدا باید زد اگر مقدر است ازین مهلکه بیرون می شویم یا بآبرو سر دگردن چندی از مخالفان شکسته بسیر لاله زار شهادت می رویم شاهزاده بقبول نموده سوار شد و دیوار طرف دریا شکسته ازان طرف برآمد و با جمعیت بسیار کم بر سر مخالفان ریخته و اکثری را بر خاک هلاک افگنده راه دریا گرفت فی الحقیقه جراتی بظهور رسانیدند که سام نریمان اگر میدید انگشت حیرت بدندان می گزید شاهزاده هم بدست خود دو کس را کشت سر گاه مخالفان بهجوم می آوردند بهیت کس چون شیر غرین بر مخالفان بدآئین دویده می گریزانیدند چون دشمنان دور می رفتند باز راه می سپردند بهمین صورت قریب مسافت نموده خود را بالشکر اتهل راؤ مرهته که برتبله مجنون معسکر داشت رسانیدند و اتهل راؤ احوال بین منوال دیده با استقبال شتافت و چون شاهزاده را دلالت باستر ضای وزیر نموده بود نهایت ندامت و انفعال کشیده عذر خواهی بسیار کرد و خیمه های علحده برای شاهزاده و رفقای مجروح و غیر مجروح استاده کرده با کرام و احترام جاید اد و هر یکی را بمشاهده جوان مردیهای شان ستوده هنگام برآمدن در عین راه جای هجوم مخالفان بسیار رشده نوبت بجای رسید که شاهزاده گیر آید یا کشته گردد دران عرصه که محض اقدام رستم و سام بود سید عالی شان سلطی اعظم خان باقتضای [illegible] و از خاندان نبوت و ولایت و پاس [illegible] و انسال اجداد و [illegible] پادشاه زاده را گفت [illegible] بلکه روسیاهی عالمی خواهد بود بیرون رو من و دشمنان را ایں قدر توفیق می تواهم نمود که زنده یا بر رسند ن میسر آید و حاشا که من باین دلاوران من مثل سند گسسته دست و پای نبات و قرار افشرده داد مقاتله بدهم داد که چشم فلک بچیزی [illegible] اول آن نوجوان بر خاک میدان چو خ [illegible] اتهل راؤ برابر است رفع بدنامی خود و خوشنودی [illegible] سرداران عمده گشن که چرا مخالف رایی و زیده اجل آورد شاهزاده را

زیاده حمایت و اعانت مناسب ندیده بفرخ آباد وغیر فرخ آباد دنبگش رسانیده میدار آنجا موسے خان بلوچ خلف کامگار خان مرحوم سه لک وپیه پیشکش گذرانیده اثقال راو مرخص شده بجاے خود برگشت و شاهنزاده از راه گنجپوره نزد نجیب الدوله بسهارنپور رفت نجیب الدوله هشت ماه شاهنزاده را نزد خود نگهداشت و لازمهٔ مهمان داری بمقدور خود بعمل نگذاشت چون دران ایام انقلاب عظیم در بنگاله روے داده میر محمد جعفر خان باعانت جماعهٔ انگلیشیه تسلط یافته بود شاه زاده را دلالت بتسخیر بنگاله و بهر صورت بخوف کینه گوشتے عماد الملک از سر خود واکرده حسب المسیو زاد راهی گذرانیده مرخص نمود شاهنزاده والد مرحوم و منیر الدوله را برا سے فراهم آوردن بعض اخراجات و سرانجام برخے از ضروریات دیگر در سیران پور گذاشته خود از راه مراد آباد و بریلے ملازم صوبه اوده شد و بعرض راه سعد الله خان خلف علی محمد رهیله ضیافت ها در خور استعداد بعمل آورد چون بقصبهٔ سوهان هفت کروهے لکهنؤ رسید غرهٔ جمادے الاولے سنه یکهزار و یکصد و سبعا و یک هجرے شجاع الدوله خلف و زیر الممالک صدر خنگ ناظم صوبه مذکور استقبال نموده بشرف کورنش دریافت یک صد و یک اشرفی نذر گذرانیده بعد ازان یک لکهه روپیه نقد و دو زنجیر فیل مع عماریهاے سایه بان دار و نوماهگے و هفت راس اسپ و یک خواهچه جواهر مرصع و اسلحه و خیام و ظروف و ده ارابه بار کشے پیشکش ساخت شاهنزاده و دیعت با شجاع الدوله خلوت داشته دستار خاص مع سرپیچ و یاسگے سوارے خاص که از خسرو مرحمت کرده رخصت نمود و خود عازم الهآباد گشته بعد سے سافت با محمد قلی خان کیهار گشته چنانچه در سوانح بنگاله نگاشته قلمرو وقائع رقم شد عازم عظیم آباد گردیده رماجیه سے آنجا دران اوراق مفصل کرده آمد +

ذکر منازعاتیکه فیما بین نجیب الدوله و مرهٹه و بوساطت نجیب الدوله با شجاع الدوله و مرهٹه بنابر فتنه انگیزی عماد الملک واقع شد

چون صفدر جنگ مرهٹه را بنابر شکست افاغنه باخود متفق گردانیده هیچ دولت احمد بنگش برکنده ازان زمان مرهٹه در ملک انتر وید رابطه و انیده بر کل آن ممالک قابض گشته بود و همیشه از عدم تصرف در صوبهٔ اوده و ملک افاغنه دست تاسف بدندان گزیده در پے بود لاکه عماد الملک را با نجیب الدوله کینه هاے محکم بهمرسیده خانه شکست او و تربیت احمد بنگش گردیده علی الرغم شاه ابدالے امیر الامرائے بغرل نجیب الدوله باحمد بنگش داده داعیهٔ آن داشت که خود چندان بدنام نشود و بدست سطوت مرهٹه پایمال حوادث گردانده اگر قوانده از هیچ دین بر اندازد و با شجاع الدوله هم کذلک بنا زم قدرت کامله الهی را که افاغنه هم اگرچه با شجاع الدوله با عتبار ستیزه هاے پدر شش کینه هاے دیرینه داشتند اما نبا بر عداوت عماد الملک با نجیب خان و اتفاق او با احمد بنگش نجیب الدوله و کل اولاد و اتباع علے محمد خان رو هیله جمیع شجاع الدوله منوده از زمرهٔ مخلصانش شمرده مضمون مصرع مشهور مصرع

عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد + ظاهر گردیده در اعیان موسوخ و فنخ معین و باور هم مے بود چنانچه دنگا سینه هیه هم جنگوی در هجرے سنه احدے و سبعین و مائه بعد الالف از دکهن بهند آمده با لفاق برادر زاده خود خواست که تمام هندوستان را مسخر کرده سال مذکور در بند و بست ممالک مسخره مدیریه گذرانیده شروع سال بعدا دوم ارمائه دوازدهم داعیه انتزاع ملک رهیله شجاع الدوله را تصمیم داد و خواست که مبدا و دریاے گنگ یا یاب گذشته اول در ملک رو هیله در آید بعد ازان صوبهٔ اوده را هم سخر ساز د ملک عماد الملک میر محرک مرهٹه و مهیج این فساد گردیده بنابرین اول عبور بنا نموده بر سر نجیب الدوله رفت نجیب الدوله تاب خنگ میدان نیاورده دیگر آن سر ب دریاے گنگ که در انتر مبدا از امکنهٔ دشوار گذار مشهوره است سنگر بسته مدت چهار ماه بر شکال علے الاتصال صدائے توپ و تفنگ و بان و لمعان شمشیر سنان چون برق و رعد و برق میدان نجیب الدوله و سعد الله خان محافظ حضرت

و دوندے خان باتفاق شجاع الدولہ را از احوال خود و محصور بودن نجیب الدولہ در سکرتال اطلاع داده معروض داشتند کہ مرہٹہ بر سر انتر بیدر سیده داعیۂ تسخیر این دیار مصمم دارد انتظار اقتضاے بر شگال است ہمین کہ بلندیان گنگا انحطاط پذیرفته و آب رود سبکے نہاد عبور گنگ نمود و مملکت ما را متصرف مے شود ہرگاہ بزمین دیار دست یافت دست طمع بملک شما ہم درازے کند علاج واقعۂ پیش از وقوع باید نمود و برضاح استعجال باید رسید شجاع الدولہ قباحت و رود مرہٹہ در دیار افاغنہ و اغماض از جنگ آنہا و مضرت ہمال در امداد نجیب الدولہ فہمیده در عین موسم برسات با وصف کثرت باران و شدت گل و لای در ماہ شوال سنہ ہفتاد و دوم از مائہ دوازدہم ہجرت از لکھنو برآمد و بشاہ آباد رسیده چند ماہ توقف فرمود چہ از طغیان گنگا وصول لشکر تال کہ نجیب الدولہ در انجاے حنگیده متعذر بود بعد انحطاط آبہا و تنگے از سرداران خود گوبند پنڈت نام را با جمعیت بیست ہزار سوار و پیاده متعین نمود کہ از دریاے گنگا گذشته در ملک روہیلہ غبار ہنگامہ و فساد برانگیزد گوبند پنڈت از ٹھاکر دوارہ کہ ماہین کوہ است دریاے گنگ را پایاب گذشته چاند پور رنگینہ و دیگر برگنہ ہاے آن طرف تا سواد امروہہ ہزار و سہ صد قریہ را آتش داد و تہیۂ تاخت آوردن بر سر سعد اللہ خان و حافظ رحمت و دوندے خان کہ ارادۂ کمک نجیب الدولہ داشتند نمود افاغنہ مذکور تاب مقاومت در خود ندیده از میدان بجنگل دامن کوہ کمانون پناہ بردند شجاع الدولہ بجرد اصغاے خبر مذکور اوائل ربیع الاول سال ہفتاد و سوم از مائہ دوازدہم ہجرے بسرعت برق و باد خود را بچاند پور متصل سکرتال کہ نجیب الدولہ در انجا محصور بود رسانیده گوبند پنڈت عبور گنگا نموده از تنگ و تاز و غارت و تاراج دہات و مسدود نمودن طرق وصول غلات بنجیب الدولہ را با سائر محصوران بحالت نوع رسانید و از گریختن افاغنہ در جنگلستان کمانون بنجیب الدولہ امید رستگاری از گرفتارے محاصرہ نمانده دست از زندگے شسته بود شجاع الدولہ بزنگ تا امید آسمانے نزدیک بہ نجیب الدولہ رسیده روزیکہ از چاند پور کوچید در اثناے راہ فوج مرہٹہ از دور سیاہے نمود شجاع الدولہ نہج کرده راہ رفته در سواد موضع ہلاده کہ از توابع چاند پور است فرود آمد در انجا شنیدند کہ فوج مرہٹہ بر لبعض اہالے اردو کہ در راہ مے آمدند و بر مردم کمے دست اندازے نمود ہمان وقت انوپ گرگ ائین و امراؤ گرگ ائین را کہ از سرداران رکاب بود ده اندہ تنبیہ مرہٹہ لطرف تعین نمود و میر زا نجف خان را با پنجہزار سوار و میر باقر تیمینی را با چہار ہزار سوار عقب سر پا گاہ کہ عبارت از معسکر و فرودگاہ مرہٹہ است فرستاده فرمان داد کہ این بے باکان را بسزا رسانند سرداران مذکور حسب الامر شتافته بامر مرہٹہ ہر جا کہ دو چار شدند آویخته و بر سرشان ریخته جیره و بیتہا نمودند ازان جملہ انوپ گرگ ائین جماعۂ کثیرے را کشته قریب صد کس زنده اسیر آورد و غنائم فراوان و اسپان سوارے نیز بہ دستش آمد گوبند پنڈت شکست فاحش یافته از گذر یکہ عبور گنگا نموده بود افتان و خیزان گریخت و مردم و سپاہے بسیار از مرہٹہ در آب گنگ طعمۂ نہنگ فنا شدند صبح شجاع الدولہ طبل فیروزے نواخته سوار شد و افاغنہ ہم کہ در جنگل دامن کوہ کمانون خزیده بودند باستماع غلبۂ شجاع الدولہ و فرار نمودن مرہٹہ بآن طرف گنگا دلیر گردیده خود را بشجاع الدولہ ملحق ساختند و باتفاق شجاع الدولہ تا لکرتال رفته نجیب الدولہ را ازان ضغط برآوردند اما با وجود غلبہ و شکست دادن بر مرہٹہ نبا بر اندیشۂ اقتدار سرداران دکھن باد تا و حنگیو طرح صلح انداختند چون خبر ارادہ شاہ درانے بطرف ہندوستان شہرت داشت تا سیندھیہ دنکبو ملہ را مناسب نمرده تدبیر انسداد طرق ابداے و بند و بست سمت لاہور اصلاح امور شمر دند و قرار و قول و قرارے بعمل آورده لطرف لاہور قاصد گردید و شجاع الدولہ برگشته ہفتم جمادے الاولے سنہ یکہزار و یک صد و ہفتاد و سہ وارد بلگرام و نہم داخل لکھنؤ گردید ✣ ✣

ذکر ماجراے شاہجہان آباد و مقتول شدن عالمگیر ثانی کہ بسبب نمک حرامے عماد الملک روے داد

مهدیین ضمن که دنّا سینده هیه وخنکو بنجیب الدوله را در سکرتال حسب الاستشار عماد الملک محصور داشت عماد الملک را هم باعانت خود طلبیدن آن بدنهاد که با عالمگیر ثانی در صفا نداشت وهمی دانست که پادشاه مذکور با احمد شاه ابدالی مراسلات دارد و در باطن خیر طلب نجیب الدوله وبدخواه آن نمک حرام است ونیز خال خود انتظام الدوله را مثل عالمگیر ثانی بدخواه خود همی پنداشت و گمان مے کرد که غلبه نجیب الدوله بر دتا مے خواهد لول خالوے خود خان خانان انتظام الدوله را که مقید داشت به تیغ جفا در گذرانید و بعد از سه روز مهدے سلے خان کشمیرے را تلقین نموده پیش پادشاه فرستاد او آمده بخدیع و دغا و کذب و افترا اظهر ساخت که درویشے صاحب حال وارد شهر گشته در کوٹله فیروز شاه منزل گزیده قابل زیارت است آن ابله مجبور تلبیس ابلیس مذکور مغرور گشته جریده بملاقات درویش مجعول قاصد گردید چون بجاے معهود رسید بر در حجره که قاتلانش را نشانیده بودند توقف کرد سیف دوست داشت کشمیرے مذکور سیف را از دست او گرفته پرده را برداشت چون اندرون رفت پرده را افگنده در را از بیرون ببر بخیر نمود میرزا بابر خلف اغر الدین داماد پادشاه برین حال آگاه گشته شمشیر کشید ویکے را مجروح ساخت مردم عماد الملک هجوم آورده اسیرش نمودند و شمشیر از دست او گرفته بر پاے کے محفوف نشانیده بمجلس خانهٔ سلاطین رسانیدند سه چار اوزبک خونخوار که در حجره بانتظار ورود پادشاه نشسته بودند بیحاره را بے دریغ در حجره تنها یافته بر جستند و زخمهاے کارد پے در پے زده از پا انداختند و در آورده لاشش را بطرف دریا بر ریگ جمنا افگندند لچه ها لباسش را از بر کنده عریان ساختند شاید ستر عورتین مانده بود همین شش بهر بعض کسان حسب الامر کشمیرے مذکور لاشش را برداشته در مقبره همایون پادشاه اجداد سلاطین بابر مدفون ساختند و همان روز مجے الستة بین کام بخش بن اورنگ زیب را بر تخت سلطنت نشانیده بلقب شاهجهان ثانی ملقب ساخت و کشمیرے مذکور را اجر است او گذاشته خود با عانت و رفاقت دنّا که با نجیب الدوله در ستیز و آویز بود شتافت چون معامله نجیب الدوله بصلح انجامید و آمد آمد احمد شاه ابدالی قرع ابواب مسامع جهانیان گردید دنّا بطرف لاهور با عانت حکام دست نشان خود راهے گشت و عماد الملک بر جان خود ترسیده نزدیک راجه سورجمل جاٹ بنا برادراک الفضال قضیهٔ تنازعه مرهٹه و ابدالی و انتظار مشاهدهٔ پایان این مشاجره که تا بکجاے انجامد رفته نشست و پناه بقلاع مستحکمه اوبرد ✣

ذکر احوال تیمور شاه پسر احمد شاه ابدالی که پدرش او را مع جهان خان در لاهور نشانیده رفت ولشکر کشیدن مرهٹه بر سر او تحریک عماد الملک و غرور اقتدار خود و گریختن تیمور شاه و جهان خان بکابل و تسلط مرهٹه در لاهور و ملتان و مهیا شدن اسباب ورود ابدالی بار دیگر در هندوستان و استیصال افواج عظیمهٔ دکهن بتقدیر خالق زمین و آسمان ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

چون احمد شاه ابدالی بعد غارت دهلی و قتل متجاوز از سی هزار و یک صد و هفتاد و پنج سال مذکور رشد پسر خود تیمور شاه را مع جهان خان در لاهور گذاشته بقندهار و کابل مراجعت نمود جهان خان آدینه بیگ خان را که در اکبی جنگل خزیده بود و بنا بر آنکه شناسای احوال آن ملک و ضوابط عملدارے آنجا است استمالت نموده بار سال سند و خلعت حکومت دوآبه مظفر نگر خاطر گرد اینده خان مرقوم این عنایت را فوز عظیم دانسته بضبط و ربط آنجا پرداخت جهان خان و تیمور شاه بعد چندے آدینه بیگ خان را نزد خود طلبیده و بنا بر عدم اطمینان که داشتند بلوسے کرده خود را بکوهستان کشیدند جهان خان مراد خان نامے را بحکومت دوآبه نصب کرد و بلند خان و سرفراز خان را بکمک او تعین نمود آدینه بیگ خان سکهان را که از عهد معین الملک کثرتے پیدا

کرده بود و آدینه بیگ خان آنها را تربیت میکرد اخبار نوشته بر سر مراد خان فرستاد و فوجی از ملازمان خود هم همراه شان داد
ابدصف آرائے بلند خان گشته شد و مراد خان و سرافراز خان تاب نیاورده خود را بجهان خان رسانیدند قوم سکه تمام پرگنات
دوآب حضوص جالندر را باشاره آدینه بیگ خان ابتدت تاراج نمودند درین اثنا رگهناته راؤ دشمشیر بهادر برهمه و برادر بالاجی راؤ
مع سوبه لکر ملهار و دیگر سرداران دکهن در جوار شاه جهان آباد رسیده انتظار سانحه مے کشیدند آدینه بیگ خان نوشته های متواتر
فرستاده بطرف لاهور بعد دعوت طلبید سرداران دکهن که چشم براه چنین تقریبات مے باشند رو بلاهور آورده اول باعبد الصمد خان
که از طرف دُرانیان بحکومت سهرند مامور بود جنگیده دستگیرش ساختند و ازانجا جلو ریز بلاهور شتافته فرا دلان مرهٹه با افواج
جهان خان آویختند جهان خان نیابر قلت فوج خود کثرت مرهٹه ستیز جو آویزیا اینها صلاح ندید مع تیمور شاه باضطرار تمام از شهران
سنه کهنار و یک صد و هفتاد و یک هجرے راه کابل گرفت و اسباب سر انجام فراهم آورده چند ساله را بجا گذاشته در رفت و عظمت
سوفور بدست مرهٹه افتاد و تیمور شاه مع جهان خان تا دریاے اٹک عنان باز نکشید و از دریاے مذکور گذشته خود را
بمامنے رسانیدند افواج مرهٹه تا آب جهلم تعاقب نموده برگشت و عمل نهم تا ملتان و دیره غازیخان و اطراف آن تا آب هنجاد پس شد مرهٹه قرب
سوسم برشگال دیده صوبه لاهور با آدینه بیگ خان تفویض یافت و پیشکش هفتاد و پنج لک روپیه سالیانه سپرده بنا بجهان آباد برگشت رگهناته راؤ و شمشیر بهادر
چندے در مانده عازم دکهن شد و جنکور ابر اے تسخیر ملک اجمیر معین نموده در اطراف دهلی گذاشت بحسب تقدیر در ماه محرم شروع سال هفتاد و دوم
از مایه دوازدهم آدینه بیگ خان فوت شد جنکو فوجداری سهرند بصدیق بیگ خان که از رفقاے آدینه بیگ خان بود و دو آبه رانین آدینه بیگ خان
تفویض خود و سابانا مے مرهٹه را صوبه دار ے لاهور داده رخصت کرد سابا بلاهور رسیده تا بدریاے اٹک سخر ساخت نجیب الدوله و جمیع افاغنه
و راجهاے هندوستان از دست مرهٹه و عماد الملک بجان آمده و زوال عمر و دولت خود از دست بُرد مرهٹه بر اے العین شاهده نموده عرائض
استمداد بحضرت احمد شاه ابدالے انگاشته خوانان ورود او در حدود هندوستان شدند احمد شاه جسارت و شتاب های
مرهٹه با تیمور شاه و جهان خان دیده الحاح افاغنه و راجهاے هند بار زوی ورود خود دریافته و بذاتی دنگ بسزاے عماد الملک
با عالمگیر و خان خانان شنیده اعلام ظفر انجام از قندهار به تنبیه و تادیب مرهٹه بطرف هندوستان برافراخت +

ذکر ورود ابدالی بلاهور و شاه جهان آباد بار ششم و حروبے که با مرهٹه ها روے داد +

احمد شاه ابدالے شروع سال هفتاد و سوم از مایه دوازدهم از آب اٹک گذشت و نگ سهلی از قزلباش ابدالی و افواج
سابا روے داد فوج مرهٹه تاب جنگ ابدالیان نیاورده بلاهور گریخت سابا بر قرب موکب شاه ابدالے آگهی یافته مع افواج
خود رخت ادبار بجانب دهلی کشید صدیق بیگ خان وزن آدینه بیگ خان هم سلک فرار پیموده بگوشهٔ ها خزیدند احمد شاه
ابدالے در ماه صفر سال مذکور بکوهستان جمود رآمده از راجه آن جا پیشکشے لائق گرفت بعد ازان روے توجه بشاه جهان آباد
آورد و این آمدن ابدالے مرتبه ششم است که وارد هندوستان شد در ان ایام فیمابین دتّا و شجاع الدوله و نجیب الدوله صلح
درمیان آمده هنوز صورت آشتی انصرام نیافته بود که خبر توجه اعلام شاه ابدالے از لاهور بدهلے انتشار یافته بگوش دتّا رسید
دتّا صلح را تمام گذاشته با فوج خود که دران وقت هشتاد هزار سوار جرار بود بمقابله احمد شاه ابدالے روان گردید
و عماد الملک که عالمگیر و خان خانان انتظام الدوله خالوے خود را کشته بمکر و فتار رفته بود از خوف غضب دُرانی پهلو تهی کرده
پناه بسورج مل جاٹ بُرد او سلوک شایسته با عماد الملک به عمل آورده در قلاع خود جاے داد چون احمد شاه از لاهور

این طرف خرامید دید که بسبب آمد و رفت افواج مرهٹه دانه و علف دواب درین راه کم است عبور دریاے جمن نموده در انتر بید در آمد انتر بید عبارت از ملک مابین دریاے گنگا و جمنا ست چون هر دو دریا از کوه کمانون که شمالے هندوست برآمده بهم نزدیک انتر بید دامن کوه کمانون و منتهاے آن الهآباد که مجمع هر دو دریا ست چون شاه بانتر بید رسید سعد الله خان و نجیب الدوله و احمد خان بنگش و حافظ رحمت خان و دوندے خان که ملک اینها در صداے انتر بید واقع شده خود را بنشاء و رسانیده شرف ملازمت اندوختند شاه خود از راه انتر بید خرامید و فوج قزاقے را فرمود که براه متعارف مقابل و تاراج سپر شوند تا چون بحوالی سهرند رسیده با قشون قزاقے شاه مقابله واقع شد در انیان یورش و ترک و تازے مرهٹه را از جا بر داشته عقب تر رانده و تا خنگ کنان بجانب شاهجهان آباد رجع القهقرے نموده بیاید. ان باوے که در سواد شاه جهان آباد دهت رسید احمد شاه ابدالے و درانے باز عبور جمنا نموده بفوج قزاقے خود پیوست و بجنگ و تاخت فرمان داد ابدالیان اطراف و تارا فرو گرفتند و جنگی عظیم و پیهم و تاز انتهج و ظفر مایوس گشته برادر زاده خود صنکو را با جمعے قلیل گریزانیده تا بدکهن رسیده مهاجرا العظماے قوم ظاهر کنده خود آخر کار با سائر فوج از اسپان فرود آمده پا درستیزه قائم کرد ابدالیان بحملات پے در پے و برق اندازے جزائر دمار از روزگار افواج مرهٹه مع سردار برآورده و تا با جمیع همراهیان علف تیغ بیدریغ گردید این واقعه در ماه جمادے الاخرے سال هفتاد و سوم از مایهٔ دوازدهم بوقوع رسید میر غلام علے آزاد تخلص بلگرامے تاریخ این جنگ چنین یافته قطعه کرد سلطان ع صفدر در آنے چند تا بتیغ دشمن کاه ✤ گفت تاریخ این ظفر آزاد « نصرت پادشاه » اے جاه ✤ احمد شاه ابدالی بعد مقتول شدن و تا بتعاقب جنگیان پرداخت و بهان روز بعد فتح پانزده کروه راه پاشنه کوب رفته متصل بسرائے اندوده رسیده فرود آمد و تا نارنول غنان باز نگشید درین اثنا مخبر بهولکر ملهار که در سکندره تربت چنگیز اقامت داشت رسیده او بعد استماع قتل و تاخت و در البرعت تمام نزد سورجمل جاٹ رسانیده استمداد کرد که باتفاق همدیگر با ابدالی باید جنگید سورجمل جواب داد که با فوج ولایت تاب جنگ میدان ندارم هرگاه ابدالی بملک من در آید دفعه نشسته هر چه از دست برآید خواهم کرد دران اوان افاغنه خزانه و رسد غله برای لشکر ابدالی از محالات خود سے بردند هولکر ملهار بران قافله دویده افاغنه خبرش را شنیده بمقتضاے دور اندیشے خزانه و اجناس غله بهر قدر توانستند آن طرف گنگا بردند تتمه را هولکر رسیده تاراج نمود شاه ابدالی این خبر شنیده شاه پسند خان و شاه قلندر خان ابدالے را با جمعیت پانزده هزار سوار بتنبیه هولکر تعین نمود نامبرده ها از نارنول بشاهجهان آباد که هفتاد کروه راه ست چپاولے کرده در یک شب و روز خود را رسانیدند و در توانه ورد ولی آرام کرده نصف شب جمنا را عبور کردند و وقت صبح صادق بسکندره رسیده بر سر هولکر ملهار ریختند هولکر مضطر الحال با سه صد کس بر اسپان برهنه پشت سوار شده گریخت با قے سرداران و لشکریان همه قتیل و اسیر گردیده احمال و اثقال همه تاراج ابدالیان در آمد شاه ابدالے هم متعاقب فوج خود از نارنول بشاهجهان آباد آمده چون موسم برشکال قریب رسیده بود و اطراف شاهجهان آباد از تراکم و تازا فواج مرهٹه ویرانے داشت بطرف شرقے دهلی در نواح سکندره بیست کروهے شاهجهان آباد در انتر بید که اکثر بلاد افاغنه آنجا بود دچاوے نے مقرر فرمود و نجیب الدوله را فرستاد که رفته شجاع الدوله را برفاقت او در اضلے ساخته از صوبه اوده بحضور بیارد نجیب الدوله از راه اناوه بقنوج آمده شجاع الدوله برای ملاقات او برگذر مهدی پور مضافات ملانوه رسیده بعد استحکام عهد و مواثیق با نجیب الدوله ملاقات نموده میرزا امانے را بخلف خود در نائب صوبه و رابطه بینی بهادر را مدار المهام حل و عقد امور ملک دارے مقرر گردانیده در اواخر ذے قعده سال هفتاد و سوم از مایهٔ دوازدهم جمعیت ده هزار سوار مع نجیب الدوله روانه شد و چهارم ذی الحجه سال مذکور اشرف الوزرا شاه ولی خان وزیر احمد شاه ابدالی باستقبال

شجاع الدولہ اشتافتہ بحضور شاہ رسانید احمد شاہ نہایت عنایت و مہربانے نمودہ شجاع الدولہ را بایں خود تیمور شاہ معانقہ کنانید شجاع الدولہ استدعائے نوا متن نوبت خود در لشکر شاہے نمود اول احمد شاہ گفتہ بود کہ خلاف ضابطہ است او جواب داد کہ نوبت من نبخشید پادشاہ ہند است نبخشید شما نیست و من نوکر شما ہم نیستم شاہ قبول نمودہ ماذون ساخت و بعد اتمام نوبت عطائے درنقارخانۂ شجاع الدولہ نوبتش رامے زدند و خبر قتل دتا و متاصل شدن فوج او و فوج ہولکر بدکھن رسید سدا شیو راؤ معروف بہاؤ و برادر عم زادہ بالاجے راؤ با سرداران نامے و سپاہ کار آزمودہ خنگ جو و فوج سنگین و توپخانہ مؤدب بآداب فرنگ سبر کردگے ابراہیم خان کار دے و سردارے بسواس را پسر بالاجے راؤ تہیۂ تدارک و انتقام کشے از ابدالے و برانداختن بنیاد سلاطین بابریہ و نشانیدن بسواس راؤ بر تخت سلطنت رھگرائے سنبد و ستان گردید +

ذکر ورود سدا شیو راؤ معروف بہ بھاؤ مع بسواس راؤ بداعیہ عظیم و متاصل گردیدن کل افواج دکھن و ظفر یافتن ابدالی بتقدیر قادر حکیم قدیم +

چون سدا شیو راؤ بھاؤ باکرو فر بسیار وارد جوار اکبر آباد گردید راجہ سورجمل جاٹ بوساطت ہولکر ملہار بملاقات بھاؤ آمد بھاؤ بنفس خود یک کروہ استقبال نمودہ سورجمل را دید و عماد الملک ہم در حوالے متھرا آمدہ بہ بھاؤ پیوست بھاؤ صلاح چنین دید کہ با لفعل طغیان آبہا ملحوظ نبود و مقابلہ با شاہ ابدالی صلاح دولت شاہ جہان آباد را بدست باید آورد و باین ارادہ پیشتر نہضت نمودہ روز شنبہ سال ہفتاد و سوم از مائۂ دوازدہم ہجرے یک ساعت بخوبے از روز مذکور بر آمدہ داخل شاہ جہان آباد شد و متصل حویلی سلطان خان رفتہ استاد یعقوب علی خان بھسن زئی برادر شاہ ولی خان وزیر احمد شاہ ابدالے کہ از طرف شاہ در اے قلعہ دار شاہ جہان آباد باھمیت بسیار قلیل بود بمجرد اطلاع استاد فوج مرہٹہ یورش آورده بر اسد برج و دروازۂ خضرے ہجوم نمود و فوجے بطرف دہلی دروازہ نیز شورش افگند از قلعہ چند نفر معدود مغلیہ ابدالے برق اندازے می کردند فوج جنگجو زیر جھروکہ دیوان خاص متصل فصیل قلعۂ ایستاد از طرف مقابلش گاہے آواز بندوق بگوش مردم مے رسید و از سلیم گڈھ یک توپ سرے دادند کہ گولہ اش ہوائی مے رفت دران فرصت ہولکر ملہار و جنکو برادر زادہ دتا کہ گریختہ بدکھن رفتہ بود بر دروازہ خضرے استادہ سعی وافر بکار بستہ دروازہ کردند چون دروازہ کتختہ ہائے بر سنجے و سیخہائے آہنین و نہایت استحکام داشت در عرصۂ چہار گھڑے ہم کارے از پیش نرفت درین اثنا قریب پانصد کس از مردم مثیل راؤ و عقب شان ملازمان ہولکر و جنکو از جانب اسد برج بالائے فصیل قلعہ برآمدند و تا محلہائے سلطانے دست بردے کردہ انچہ بدست شان مے آمد از بالائے قلعہ پائین مے انداختند و بکشادن ابواب قلعہ نمی پرداختند چون در قلعہ ہم چندان فوجے نبود کسے متوجہ حراست آن طرف نمی شد لہذا بجز دار شدن دہ بیست مغل و ابدالے بندوقہا در دست گرفتہ از طرف سلیم گڈھ آمدہ دہ دوازدہ نفر مرہٹہ را بضرب بندوق و شمشیر بخاک ہلاک غلطانیدند مرہٹہا در زمان حواس باختہ از بالائے فصیل قلعہ خود را بر زمین افگندند و دست و پائے خود شکستہ قلعہ بدست آمدہ را از دست دادند و سرداران مرہٹہ در حویلی سعد اللہ خان کہ قریب قلعہ ست جمع شدہ گرد قلعہ مورچال قائم کردند و عماد الملک و سورجمل کہ بنابر اوقات پرستی راہ رفاقت بھاؤ پیمودہ بودند درین قلعہ ستانی بے التفاتے نمودہ تماشائی بودند مرہٹہ در محاصرہ قلعہ اہتمام تمام نمودہ و ابراہیم خان کار دے کہ بھاؤ او را از دکھن ہمراہ آوردہ بود آتش خانہ فرنگ ہمراہ داشت سہ ضرب توپ در ریگستان زیر قلعہ آوردہ بر بنگلہ اسد برج و برج مثمن و محلہائے پادشاہے گولہ ہائیش چون تگرگ فرو ریخت و عمارات

دیوان خاص و رنگ محل و موتی محل و شاہ برج شکست عظیم راہ یافت اما بحصانت و رصانت قلعہ مزبور سے نرسیدہ معرکہ خونگ مدستور گرم و ہر روز زد و خورد سے از بندوق سے شد یعقوب علے خان مذکور کہ قلعہ دار بود چون ذخیر قلعۂ معقود و وصول کمک از نشانہ دہی متعذر دید بمرہٹہ پیغام داد کہ شبہ مذا موس و مال قلعہ را تسلیم شما میکنم بھاؤ صلح و تسخیر قلعہ غنیمت بشمردہ قبول نمود و بعد استحکام عہود و مواثیق از قلعہ برآمدہ در حوالے مروان خان فرود آمد و بر گشتہا نشستہ عجور جمنا نمود و با حمد شاہ ابدالے پیوست و نوزدہم ذی الحجہ سال مذکور قلعہ بدست بھاؤ افتاد و حرم سرا کے شاہے و جمیع کارخانجات سلطنت باختیار مرہٹہ رفت ذلک تقدیر العزیز العلیم بھاؤ قلعہ دار سے شاہ جہان آباد و نبار و شنکر برہمن تفویض نمودہ جمعے را بجز است قلعہ ہمراہ او کرد و برہمنے از تلامذہ مہر غلام علے آنجا تخلص بلگرامے نقل سے کرد کہ مکرر از طرف بھاؤ بسفارت نزد شجاع الدولہ رفتم سود سے نکرد و مصالحہ میسر نیامد شجاع الدولہ الحق نفس الامر بود با من گفت کہ از مدتے برا ہمۂ دکھن بر ہند و ستان مسلط شدہ اند الحال این بلا بر سر ایشان از وفور حرص و طمع و بد عہدے و بد قولے آمدہ کہ روادار آبرو و رفاہ و آسایش احدے از خلق خدا نیستند و ہمہ را برائے خود و اقوام خود مے خواہند مردم از دست شان بجان آمدہ برائے پاس ناموس و آبروے خود و رفاہ عالمے شاہ ابدالے را بمنت از ولایت طلبیدہ اشتہ و صدمات اورا نسبت بایذائے مرہٹہ برائی خود سہل انگاشتہ اند الحال صلح امکان ندارد و سود رجل جاٹ ہم از ضیاع و نیات این جماعۂ را دیدہ و دریافت کہ انجام کار اینہا مقرون بخیر نخواہد بود بے رخصت از شاہجہان آباد بر خاستہ بلم گڈھ کہ یکے از قلاع اوست رفت و دنائت و تنگ چشمی بھاؤ بمرتبہ بود کہ سقف دیوان خاص پادشاہی را کہ از نقرۂ مینا کاری بود کندہ مسکوک ساخت و طلا آلات و نقرہ آلات مزار اقدام منبے و مقبرۂ نظام الدین معروف باولیا و مرقد محمد شاہ مثل عود سوز و شمع دان و قنادیل و غیرہ طلبیدہ مسکوک نمود القصہ چون بھاؤ از قلت علف و دانہ در اب بتنگ آمد او اخر ایام برشگال بارادۂ اندوختن غرر و بال تاراج اموال رعایا و برایا کہ بائع و دائع الٰہی اند برگردن خود داعیۂ حرکت از شاہ جہان آباد تصمیم دادہ بیست و نہم صفر سال ہفتاد و چہارم از مائۂ دوازدہم شاہجہان مے السنہ از نام سلطنت معزول نمودہ مقید کرد و میرزا جوان بخت خلف شاہ عالم ثانی گوہر را کہ پدرش در نواح بنگالہ و عظیم آباد دستگیر و آویزہ بود برآوردہ در شاہ جہان آباد بر تخت نشانید و وزارت نیابۃً بشجاع الدولہ مقرر کرد و غرض آنکہ شاہ ابدالے با شجاع الدولہ بدگمان گردد و سنگ تفرقہ در اجتماع ایشان افگند و نارد شنگر را در قلعہ شاہ جہان آباد سنور گذاشتہ خود با تمامے فوج اجرف گنجپورہ کہ عبد الصمد خان ابدالے و قطب خان روہیلہ و نجابت خان زمیندار آن سرزمین نامست و اشتہار دہندہ و میزہ از اطراف دریائے جمنا بلشکر شاہ میرسانیدند منضمت نمود و این عبد الصمد خان ہمان است کہ در فرمانروائے سہرند بدست مرہٹہ افتادہ آخر خلاصے یافتہ بود ہفتم ربیع الاول سال مذکور بھاؤ دران جا رسیدہ قلعہ گنجپورہ را محاصرہ نمود چون گرفتن قلعجات با توپخانہ فرنگے کار سہلے است باندک اہتمام ابراہیم خان کاردے قلعہ مفتوح و عبد الصمد خان و قطب خان مقتول گشتند و دست تاراج گنجپورہ دراز کردہ دقیقۂ از نہب و غارت فرو نگذاشت شاہ دُرانی باستماع این خبر مہر غضب بر افروخت و بکران انتقام بجولان آوردہ با آنکہ ہنوز دریائے جمنا یا یاب نشدہ بود با تفاق افواج ظفر امواج ہیجدہم ربیع الاول سال مذکور از گذرہاک پت قریب شاہ جہان آباد بدلالت شجاع الدولہ اسپہا را بدریا زدہ بعضے پایاب و بعضے بشناگذشتند و بار و بنہ ہم بہمین صورت عبور نمود و بھاؤ باستماع این خبر از دہلی سرے و بلے با فواج ابدالی تحریر گشتہ از گنج پورہ کہ قاصد سہرند بود بہ ناچارے مسافتے کہ طے نمودہ بود در دو کوچ معاودت نمودہ بپانی پت آمد و درین وقت چہل ہزار سوار جرار خونگ دیدہ آزمودہ کار ہمراہ خود داشت و سہ لکھ مہار و شمشیر بہادر برادر بالاجے راؤ و سداسیو راؤ پسر بالاجے راؤ کہ رئیس کل بود ہر یکے با جمعیت ہمراہے

خود علاوه فوج بهاؤ هر سیکے را دود دنخوت در دماغ پیچیده وشعلهٔ غرورشان لمس لفلک کشیده وابراهیم خان گاردے بادوازده هزار
بندوق چقماقے وتوپها بطابطهٔ فرنگ نیز همراه بهاؤ ملازم سرکارش لوذ باوجود این همه ازدحام مرهٹه خود را مردمیدان ابدالیان
ندیده ناچار خلاف ضابطهٔ خود در سواد وشمالے پانی پت حصارے از توپ خانه که آنرا سد آتشین توان گفت دور لشکر خود کشیده
وخندقے در توپ خانه حفر نموده از خاک خندق مذکور حصار دیگر آراستند لعبد بهه روز از ورود اینها موکب منصور ابدالے وهمراهیان
بست ویکم ماه مذکور مقابل سنگر مرهٹه رسیده فرود آمد وجنگ قراولے بتوپ وزنبورک وبان وبندوق وتیر ونیزه وشمشیر شروع
گردیده هر روز جمعے ره نورد بادیهٔ فنا مے گردیدند ابدالیان واطراف سنگر دائر وسائر گشته طرق وصول اجناس غله از هر طرف
مسدود ساخته نمی گذاشتند که دانه در سنگر تواند رسید مگر طرف لاهور که پشت لشکر مرهٹه بود ازان سمت الاجاث که از جمله مزربانان
معروف نواح سهرنده است غذے فرستاده در انیان بران هم قابو یافته مے ریختند چون احمد شاه ابدالے دید که باوصف تنگی
قافیه مرهٹه از زنبجیره بندے توپ خانه برنمے آید لاجرم بست وهشتم ربیع الاخر سال مذکور یورش بندنبجیره توپ خانه مقرر کرده
سوارے فرمود جهان خان وشاه پسند خان ونجیب الدوله مقدمته الجیش وعقب اینها شجاع الدوله واحمد خان بنگش وحافظ رحمت
ودوندے خان وفیض الله خان پسر علی محمد روهیله وبرپشت اینها احمد شاه ابدالے مع شاه ولی خان وزیر که اشرف الوزرا
لقب داشت وازان طرف مرهٹه نیز مستعد شده لفاصله یک بان هرتاب از سنگر برآمده ایستاد لعبد کوشش وکشش بسیار که
از اول ظهر شروع جنگ شده بود چون ساعتے از روز باقے ماند روهیله هاے پیاده همراهیان نجیب الدوله قریب ده هزار
کس لعبد برق اندازے وبان افگنی بسنگر درآمده مکوته یراق باخصم درآویختند بلوبنت راؤ حسرپوره بهاؤ که قوت بازوے
او بود بزخم گولے از اسپ بر زمین غلطیده رهگرائے ملک فنا گردید همین روز جنگ اختتام مے یافت پرده ظلمت شب مانع
امتیاز بیگانه وآشنا گردیده فارق فریقین گشت ورو هیله ها چیره دستی خود ظاهر کرده از سنگر برآمدند ولشکر خود رسیده
آرمیدند درین اثنا خبر رسید که گوبند پنڈت مکاسدار ضلعه اناوه باجمعیت ده هزار سوار وخزانه بسیار ورسد غله آن طرف
دریاے جمنا بشاهدره محاذے شاهجهان آباد رسیده اراده داشت که مرهٹه وغیره را که متعلقه نجیب الدوله است تاراج نماید
وبراه انتر بید بالا رفته از گذر گنج پوره عبور کرده شامل افواج بهاؤ وغیره گردد شاه ابدالے غلامے خان ودرانی ولیعبد الصمد خان
را که درگنج پوره گشته شد باجمعیت پنجهزار سوار به تنبیه گوبند پنڈت تعین فرمود مشارالیها از گذر اگره وباک پت عبور کرده بالیقار در
شاه دره رسیده نائب ناروشنکر قلعه دار را که در انجا بود مع همراهیانش بقتل رسانیدند وبزارشش لعل از الدین نگرکه شش کروه
از شاهجهان آباد دست شتافته مردم مرهٹه را که در انجا بودند قتل نموده بجلال آباد که فرودگاه گوبند پنڈت وهمان روز در انجا وارد شده بود
رسیده بر سرش ریختند واو را با همراهیانش علف شمشیر بے دریغ ساختند وغنائم بسیار از نقد وجنس ودواب بدست آورده
سر گوبند پنڈت بریده نداین گوبند پنڈت همانست که در محاصره شکرتال عبور گنگا کرده آتش فتنه برافروخت واز عرض بدست
شجاع الدوله گریخته بدتا ملحق شد واین واقعه بست ونهم جمادے الاولے سال مذکور بوقوع پیوست +

ذکر جنگ اخیر که افواج دکهن مع بهاؤ ولبوبس راؤ وغیره سرداران متاصل گشته بنج وبنیاد عمر ودولت مرهٹه برکنده گشت وتامدتی اثر جماعهٔ مذکوره در هندوستان نمایان نبود ودر تمام قلمرو هندوستان یک نفر مرهٹه نمی بود

چون ایام محاصره ومحاربه استداد یافت وکثرت نجاسات وتعاقب ورات معسکر مرهٹه را مالا مال بعفن ساخت وبلاے قحط وغلا انگیز

منوعے بالا گرفت کہ ضعفاے لشکر بگرسنگی مردن آغاز نہادند و مضمون لَا یَسْتَطِیْعُوْنَ حِیْلَةً لَا یَهْتَدُوْنَ سَبِیْلًا ظاہر گشت محصوران تنگ آمدہ باتفاق قرار دادند کہ آخر از گرسنگی سپاہ و دواب ہلاک شدن بہتر آنکہ یکبار بہیأت مجموعے خود را بر مخالف زنیم تا بخیہ در نصیب است حاصل آید و بتاریخ ششم جمادی الاخرے روز چارشنبہ سنہ ہفتاد و چہارم از مائہ دوازدہم فوجہا مرتب دادہ و ابراہیم خان را مع توپ خانۂ فرنگے پیش روگذاشتہ از سنگر برآمدہ رو بلشکر ابدالے آوردند سروران ہند و رؤساے ابدالے آن قدر فرصت دادند کہ افواج سرہٹہ ہر ہر گویان از سنگر رو بمیدان بیرون آمدند چون مقابلہ کمتر ماند ابراہیم خان توپ گولہ از حد گذرانیدہ بجاؤ مغلبہ لازم خود را حکم پیش رفتن داد آنہا اسپان راغبان دادہ مقابل عساکر ابدالی آمدند بعد ازاں شجاع الدولہ و نجیب الدولہ و دیگر رؤساے لشکر تکیہ بر عون و صون خداوند قہار مقتدر جلت عظمتہ نمودہ و دست بشمشیر ہاے خون آشام بردہ بیتحاشا بر آن حملہ آوردند و پیش قدمان لشکر ابدالے و شجاع الدولہ و نجیب الدولہ اول قراولان مرہٹہ را زیر شلک چرا گرگاش بار گرفتند چون روسے آنہا مثل اقبال مرہٹہ برگشت جلو ریز بر اثر آنہا تا مقتدا کمتر سے درین حملہ مقتول گشتہ بقیۃ السیف گریزان خود را در ہجوم مردم بنہ کہ باصطلاح ہند بہیر ش خوانند انداختند اہل بہیر بشباہۂ صورت جریحان قراولے بے قرار گشتہ رو بفرار نہادند بجاؤ و بلوس راؤ و جمیع سرداران شکست فوج قراولے و اضطراراہاے بہیر دیدہ با بیست سے ہزار کس بر ابدالیان و شجاع الدولہ و نجیب الدولہ و غیرہم حملہ آور دو سیفہا کشیدہ و نیزہ ہا برگوش اسپ خبانیدہ بہیأت مجموعے خود را بر فوج ابدالے انداختند و بلغلغۂ ہر ہر گوش عساکر را کر ساختند ازین طرف جمیع افواج بحر امواج خصوص شجاع الدولہ و نجیب الدولہ و حشمون شاہ ابدالی داد مردے و حربہ جنگی داد و با اعداد آویختند و خون عدو گرد را بر خاک میدان ریختند و تا یک ساعت زمین و آسمان در چشم نظارگیان تیرہ و تار و غبار عرصۂ کارزار ابر خون بار بود بعد ازاں کہ زمان مذکور سپرے گشت خلق بے شمار از لشکر مرہٹہ رہ نورد خواب آباد عدم گشتہ از سرداران اول بلوبس راؤ و لیسہ بالاجے راؤ و سدا شیو راؤ و عرف بہاؤ برادر عمزاد بالاجے راؤ بمصداق آیۂ صدق ہیرایۂ بأو الغضب من افئدۃ کنور بستی راؤ دماغ فرمود و جنکوجی و غیرہ سرداران بیش از حد حصر علف تیغ بیدریغ گردیدہ راہ بیدے آنہا پیدا نمودند و ابراہیم خان گاردے اسیر گشتہ ساعتے سرمایۂ انبساط لاہیان میدان بود و پس از زمانے آب شمشیر از سرش گذشت و در بحر ہمات غوطہ ہا خورد گشت ازین معرکہ لالہ زارے بود از خون کشتگان و عرصۂ کارزار خواگاہ از خود گذشتگان ناہر کجا نظر کار میکرد لاشہا افتادہ و سر و قدم ہمگر نہادہ تبیت و دو ہزار غلام دیگر کنیز دکنی نژاد کہ اکثرے از اولاد و احفاد سرداران متوسطان بود در لشکر ابدالے بتقسیم یافت و غنائمی کہ در احاطۂ انحصار نگنجد از جواہر و نقود و اجناس دیگر و توپ خانۂ مع پنجاہ ہزار اسپ و دو فلکہ گاؤ و چند بین ہزار شتر و پانصد فیل کوہ پیکر بدست عساکر منصورہ افتاد چون شاہ ابدالی این فتح بعید قتل و تا نمودہ بغلام آزاد متخلص بگرامے تاریخ آن را چنین فرمودہ قطعہ شاہ بہاؤ را پس از دتا بکشت ✤ کرد در انجام خود آغاز فتح ✤ صورت تاریخ خامہ تا بخش نوشت ✤ شاہ دُرّانے نمودہ باز فتح ✤ بقیۃ السیفی کہ آوارۂ دشت ناکامے شدند رہایے بتدریج ازانجا جان بردہا کہ طبیعی مردم اینجا است و ہم نباید دل بردے کہ از مرہٹہ داشتند بر کسے القا نکردند و در قتل و اسر و غارت و قیقہ مہمل نگذاشتہ شمشیر بہادر برادر علاتے بالاجے راؤ پسر بالاجے راؤ کہ از بطن کنچنی بود بدست یاے غارتگران راہ در عین گریز قصل بسمل نمود و دو سردار ان نام آور ضیم احدے جان بسلامت نبرد گرد و سہ کس اتمان جملہ بود تدہو لکر غمار و مثل سہاجے سندھیا کہ ہزار خراجے خود را بالوہ رسانید و ازانجا بہ پونہ آمد بعد وقوع این شکست فاحش بالاجے ہم غصۂ مرگ گشتہ پس از پنج ما

رسیده روز نوزدهم ذی قعده سال مذکور به پسر و برادر خود ملحق گشت و چند روز پیش از ملحق شدن بهاؤ با فوج بیرو مرشد اینها باسد پونا سے ملقب به دچت که در اورنگ آباد سکونت داشت بمقراصلح خود شتافت و مریدان و معتقدان خود را راسپای ملک فنا گردید بالاجے چند ماه قبل از فوت خود رسوم حقداران ذبات مثل مقدم و پتوارے و بخارو گاذر و حجام و صداو و غیرهم ضبط نموده بمستاجران داد و مبالغ خطیر سے ازین وجه داخل خزانهٔ حرص او شد آخر مبارک نیامد هنوز این بدعت در تمام پرگنه ها سے عمل او جارے نشده بود که ایزد تعالے شانه دست او را بر حقوق غربا کوتاه ساخت بیت ای زبردست زیردست آزار ۴ گرم تاسے بماند این بازار ۴ وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و شاه ابدالے بعد حصول این فتح از ناورد گاه که میدان پانی پت بود خرامیده در سواد دسے منزل گزیده چند روز توقف نموده سلطنت سندبر سے شاه عالم وزارت بنام شجاع الدوله و امیر الامرائے بنام نجیب الدوله مقرر فرمود و بهر دو سفارش همدگر نموده نجیب الدوله را مامور بودن شاه جهان آباد و نگهداشتن سیر اجوان بخت به نیابت شاه عالم و طلبیدن او از بنگاله نموده شجاع الدوله را نیز سفارش شاه عالم نموده امر باعانت و طلب داشتنش فرمود و خلاع فاخره مرصع اسپ و یراق خاصه بخشیده بصوبهٔ اوده و الله آباد بود مرخص کرد و خود هم شانزدهم شعبان سال مذکور از باغ شاله مارد هلے بقصد قندهار بکران همت زیر ران کشید و کلمهٔ مراجعت قندهار نمود تاریخ این معاودت یافته اند و بلاهور رسیده نواب خود را بانچه گذشته پیشتر گردید ۴

ذکر معاودت شجاع الدوله بر صوبه هاے خود و آمدن باستقبال و استدعای پادشاه بصوبه هاے مذکور و بعض سوانح که باتفاق پادشاه از شجاع الدوله بظهور رسید ۴

شجاع الدوله در ماه مبارک رمضان سال مذکور بصوبهٔ اوده مراجعت نموده قطع منازل سے فرمودیکے از رفقاے او که سید صالح صادق القول از مردم دهات داور زمین سید نجف علے نام دار دبا فقیر نقل نمود که هنگام رفتن برفاقت داعانت ابدالے در جوار دلواح سکنده دو سه ماه قبل از ورود ما انواج مرهته که دران نواح گرم تگ و تاز بود با جماعتے غیر معلوم جنگید لاشهاے بسیار دران میدان افتاده بود اکثرے را سباع صحرا خورده چهره هاے بوسیده افتاده بودند دران جمله لاشها لاش جوانے تخمیناً سے سال سالے کم و بیش بالباس پاکیزه که دگله سفید در برش بود افتاده بر و تهاے بزرگ و ریش تراشیده داشت و مطلق آسیبے بلاش و لباسش نرسیده بود ملا عباس مازندرانے و سه چار کس دیگر باتفاق لاش مذکور دیده متعجب شدیم بعد ازنه ماه که برفاقت شاه ابدالے گذرانیده قرین فتح و ظفر بر بهاؤ و غیره مراجعت نمودیم اتفاقاً گذر ما باز بر همان میدان افتاد و از جمیع لاشها غیر از استخوان بوسیده نشانے بلاشے نبود مگر همان لاش که آنوقت هم همان قسم مع لباس برش مسلم حتے موے بر و تهالیش هم نریخته بود ملا عباس و ما چند کس این احوال دیده حیرت کردیم ملا عباس گفت که این عزیز بے شبهه از شهدا است و بهانجا توقف نموده چون معسکر هم نزدیک شده بود کسے را فرستاده و بیلداران را طلبیده قبرے برا سے او حفر نمودیم بعضے گفتها همراه داشتند خواستند برآورده دهند ملا عباس منع نموده گفت که این شهید است او را کفنے نمے باید لباسش کفن است و نماز خوانده باهمان لباس در خاکش سپردیم بیت کس نداند کاندران بحر عمیق ۴ سنگ ریزه قرب دارد با عقیق ۴ القصه شجاع الدوله در ماه مبارک مذکور بصوبهٔ خود رسیده بلا توقف از لکهنؤ برقصد و در عرض بیست روز بسیدپور متصل بنارس رسیده و چنانچه در دفتر دوم دفعهٔ سوم سوانح بنگاله بعظیم آباد گذشت شاه عالم

از عظیم آباد برآمده بسرحد رسید۔ راجے رسید و شانزدهم ذی القعده شجاع الدوله بملازمت پادشاه ناصیه ارادت نوراسته نموده پادشاه را همراه خود برد و کوچ بکوچ تا بهوسے رسیده بر دریاے گنگا از کشتیها پل بسته پنجم ذی الحجه سال مذکور عبور نموده الهآباد را مرکز اعلام گردانیدند و بیستم ذی الحجه در جاجو رسیده چاؤنی نموده و گماشته هاے مرهٹه را که دران جوار بودند بدر نموده از انتر بید یک قلم عمل آنها برداشت و عمال بادشاهے منصوب گردیدند و بعد انقضاے موسم برشکال نهم ربیع الآخر سنه هزار و صد و هفتاد و پنجم اعلام اقبال بطرف کالپے برافراشت و بر صوبه هاے ذوالفقار جنگ بهادر نائب گذاشته بادشاه عالم پادشاه را همراه گرفته عبور دریاے جمن نموده کالپے را از گماشتگان مرهٹه انتزاع فرمود و از انجا بجمالے خراسید قلعه دار مرهٹه چند روز جنگیده آخر تاب نیاورد و پنجم رجب سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و پنجم قلعه مذکوره مفتوح گردید تا آن وقت شجاع الدوله کار وزارت مے کرد اما خلعت نیافته بود بیست و یکم ماه مذکور بعنایت خلعت هفت پارچه مع چار قب و مالامرواريد و قلمدان مرصع سرافراز گشت و بیست و چهارم ماه مذکور میرزا امانے پسر شجاع الدوله بعطاے خدمت دارونگے دیوان خاص اختصاص یافت*

ذکر برخے از سوانح دکهن که همدرین ایام روے داد بخواهش خداوند ذو المنن*

چون تاریخ نوزدهم ذی قعده سال هفتاد و چهارم از نامه دوهزار و دهم بالاجے راؤ از دنیا گذشته برادر و پسر اکبر خود لحق گشت دریاست به پسر کهتر او مادهو راؤ که صغیر السن بود و برادر او نارائن راؤ عاقبت در سنه هفتاد و پنجم از نائکه دوازدهم هجرت آصف جاه ثانے نظام علے خان با فوج ظفر موج مع امیر الممالک صلابت جنگ سید محمد خان از قلعه بیدر که دران جا چاؤنی شده بود نیابر بعضے جهات غیر معلومه اول متوجه اورنگ آباد شد و رنجها نه راؤ و مادهو راؤ نیز با فوج سنگین از پونه حرکت کرده در میدان شاه گڈه مرتبین نزدیک بهم رسیدند تا اورنگ آباد دو فرسنگ واقع شد آصف جاه ثانی نبه و اثقال زائد را در اورنگ آباد گذاشته بیست و سوم ربیع الآخر سال مذکور بقصد پونه از انجا نهضت نموده و مرهٹه را زده زده تا هفت کروسے پونه رسانیدند و راتهاے راه تونکه را که شهر لیت برلب دریاے گنگا ے لکهن مشتمل بر بت خانه معتبرے و مرهٹه در دولت خود عمارات عالیه در انجا طرح انداخته لیکن بت انجا را تنکسته عمارات را بازمین برابر کرده قریب بود که پونه هم باین حالت رسد ناگاه نامه الملک میر مغل خان پسر ششمین نظام الملک آصف جاه نبا برغبار یکه با برادر داشت و راجه رام چندر که عمده سردار لشکر آصف جاه بود نبا بر مجالست ملت و ملالت به تک حرمت بت و بتخانه نامرهٹه ساخته شب بیست و هفتم جمادے الاولی سال مذکور برخاسته بمرهٹه پیوستند و کارے که نبایست بعمل آوردند بعد وقوع این سانحه مرهٹه پلهٔ آصف جاه و امیر الممالک را سبک پنداشته روز دیگر از چار سو یورش آوردند و پیها مقابل آورده بازار گوله اندازے و مردآزمائے گرم ساخت نمکخواران و جان نثاران آصف جاهے از توپ خانه خود برآمده بسنگ گونه تیراق پرداختند و به نیروے شمشیر آبدار صاعقه کردار خس و خاشاک وجود اعادے را بآب و آتش داده اکثرے ازان جماعه را بر خاک هلاک افگندند چون از معتمدان مادهو راؤ گرهنا نه راؤ جماعت کثیرے بباد فنا رفتند مرهٹه تاب نیاورده خود را از میدان بکنار کشیده دیدند که افواج آصف جاهی اینقدر مسافت طے کرده تا هفت کروهے پونه رسیده و هر چند مدافعه و مزاحمت نمودند سودے نه بخشید فرداست که پونه هم معرض آتش بے زینهارے میشد و سکنه پونه هم پیش رگهنا نه راؤ آمده فریاد و هابرآوردند که مسیحا هے خانمان ما را بر دست مسلمانان بباد دهے تا چار گهنا نه راؤ و مادهو راؤ معتبران را فرستاده پیغام صلح

کردند ملک بیست و هفت لک روپیه از صوبه مجسته بنیاد و صوبه بیدر بدل صلح باصف جاه ثانی تسلیم نمودند این مصالحه ششم جمادی الثانیه سال مذکور الصدر واقع شد و سال گذشته درین تاریخ شاه ابدالی بر بهاؤ ظفر یافت و آصف جاه از انجا کوچیده جانب بیجاپور متعلقات راجه رام چندر خرامید و در پادشش حرکت لغوی کرا زاویو قوع آمد ملک اودا پاما لک عساکر منصوره گردانیدند و شروع موسم برشگال چهاردهم ذی الحجه سنه هفتاد و پنجم از مائه دوازدهم با راده چهاد نی با امیر الملک داخل قلعه نندیدر شد همان روز امیر الممالک را در قلعه مذکوره مقید کرد و امیر الممالک صلابت خنگ یکسال و سه ماه و شش روز در قید گذرانیده بیستم ربیع الاول روز پنجشنبه سال هفتاد و هفتم از مائه دوازدهم از زندان بدن خلاصی یافت و بعزت آباد آخرت شتافته در جوار مزار شیخ محمد ملتانی جا یافت و آصف جاه ثانی که در قلعه نندیدر نزول داشت فرمان شاه عالم عالی گهر را که بنام او مشتمل بر تفویض صوبه دارسی بود لکن از تغیر امیر الممالک صلابت خنگ صادر شده بود استقبال نموده بضابطه معروفه گرفت و راجه پرتانوت را که برهمنی جنجر بیدی ساکن سنگمیر است مختار و مدار علیه معاملات گردانیده کار هاسی ملکی باختیار او واگذاشت و رگهناتهه راؤ و مادهو راؤ بعد مصالحه مذکوره در پونه چهاؤنی نموده برشگال را سی گذرانیدند دران ضمن بسال هفتاد و ششم از مائه دوازدهم نیابین عم و برادر زاده بخاطر لغتی رویداد کارگزاران مادهو راؤ خواستند که فا بو یافته رگهناتهه را مقید سازند رگهناتهه راؤ شنیده سوم ماه صفر سال مذکور با اندک مردم جریده از پونه برآمده راه ناسک گرفت محمد مراد خان بهادر اورنگ آبادی که از نوکران عمده آصف جاه ثانی و با استمالت مرهته ماهو رلبو و در اورنگ آباد اقامت داشت خبر سرزده برآمدن رگهناتهه راؤ شنیده چهاردهم صفر مذکور با جمعیتی از اورنگ آباد دویده در نواح ناسک بارگهناتهه برخورد رگهناتهه که کمال سراسیمگی داشت آمدن محمد مراد خان مغتنم شمرده با غراز تمام پیش آمده ملاقات نمود رؤسای مرهته از رفاقت محمد مراد خان گمان کردند که آصف جاه جانب رگهناتهه دارد ازین جهت اکثری با او گردیده در رفاقت مادهو راؤ خلعت بالاجی راؤ و تهاون ورزیدند و جمعیت شالیسته بارگهناتهه فراهم آمد و از راه اورنگ آباد با حمد نگر شتافت مادهو راؤ با افواج خود از پونه برآمده بر دوازده کروهی احمد نگر بیست و پنجم ربیع الآخر سال مذکور برادر زاده و عم باهم جنگیده مادهو راؤ شکست یافت و از میدان برگشته روز دیگر عذر خواه پیش عم خود رگهناتهه آمد آصفجاه هم بعد در رگهناتهه برآمده نزدیک بنا و رد گاه رسیده بود که در پی نماز ذی اختتام پذیرفت چون موکب آصفجاهی بموضع بندرکانور رسید رگهناتهه بمهانجا باستقبال آصفجاه شتافته ملاقات نمود و باهمدیگر رسوم متعارفه و ضیافتها بعمل آمد رگهناتهه راؤ ملک پنجاه لک روپیه و قلعه دولت آباد و چهلدی و این عنایت باصف جاه گذرانیده و اسناد درست نموده بوکلای آصف جاهی حواله نمود چون این عم شگرف بحسن تردد محمد مراد خان بهادر بکرسی نشست راجه پرتانوت دیوان مدار علیه آصفجاه از راه عناد و حماقت نتوانست دید پیش ازان که عمل دخل گماشتگان آصفجاهی در ملک و قلعه دولت آباد شود صلح را برهم زده آصفجاه را بران داشت که رگهناتهه را معطل باید کرد و نباید برین جانوجی نپسر رگهوجی بهوسله مکاسدار صوبه برار را بتطمیع آنکه ترا بجای رگهناتهه قائم مقام کنیم طلبیده ملازم رکاب آصفجاه ساخت و ناصر الملک پسر ششم نظام الملک آصف جاه که رفته رفیق مرهته گشته بود عدم التفات آنها بحال خود دیده کبیده خاطر گشته برخاسته آمد و بار دوی آصف جاه پیوست و رایات آصف جاهی با فوج سنگین متوجه تادیب رگهناتهه شد رگهناتهه طاقت مقابله در خود ندیده آوارگی و تاراج ملک که اصل شیوه مرهته است اختیار کرد و با سی هزار سوار

بیسه اورنگ آباد آمده در سواد غربے شهر معسکر ساخت وزرے وافر از شهریان درخواست سوتن الملک ناظم اورنگ آباد باوجود قلت سپاه وسامان حرب مدکمال حزم وهوشیارے باستحکام بروج وبارهٔ حصار شهر پرداخته هر طرف وهر قطعه حصار بهمت خان بهادر کوتوال شهر بردلیرانے معتمد او خان مذکور ودیگر متصدیان واعیان شهر تقسیم نموده وبانتظار کمک آصف جاه ثانے زمانه مرتبه به لطائف الحیل گذرانیدن آغاز نهاد رگهناته راو این معنی را دریافته تسخیر حصار در خاطر تصمیم داد ودهم شعبان اول صبح سال هفتاد وهفتم از مایهٔ دوازدهم همراهیانش بر آبادے خارج شهر پناه ریخته دست تاراج دراز کردند رگهناته راو با فوج خاصه خود شمالے شهر استاده پیش قدمان رقعاے او نرد بانها بپاے دیوار قلعه استوار ساخته وفیلان کوه پیکر متصل دیوار آورده چندکس بر دیوار برآمدند وتخته هاے درها را بر دیوار گذاشته آلت عروج بر بروج نمودند وخواستند که تخته دروازه دیوار کلان باغ ارک شکسته اندرون درآیند همت خان وسید زاهد محمد با قرخان وعموم تماشائیان خنگ جو سکنه با آبر وبضرب تیر وتفنگ وکفش وسنگ بمرتبه تکاپوش بانمودند که خام طمعان بسیار در پاے دیوار راه آخرت سراگرفتند ودر اطراف هم مردم بسیار از لشکریان رگهناته راو جریح وقتیل گشتند درهین گرمے معرکه تیرے وگولے تفنگی بفیلبانان رگهناته راو رسید وهمین تیر فاروق دارو گیر گردید رگهناته راو دست حیرت بدندان ندامت خائیده از یورش برگشت وخبر قرب وصول موکب آصف جاهے شنیده رخت ادبار بطرف بکلانه کشیده وبیست وششم ماه مذکور آصف جاه وارد اورنگ آباد شد مرهٹه چون اراده داشت که در ملک برار درآمده غبار تاراج وفتنه را انگیزد آصف جاه غره ماه رمضان منازل طوالے قریب بالا بور رسیده سدراه گشت ومرهٹه از انجا برگشته از نزدیکے اورنگ آباد گذشته جانب حیدرآباد شتافت آصف جاه هم عطف عنان نموده تا دریاے گنگ دکهن بسبیل تعاقب پیمود وانجا صلاح حسین ورابهارین قرار یافت که تخریب دیار مرهٹه بر تعاقب اورا حجر است آصف جاه تعاقب را گذاشته متوجه پونه گردید بعد برآمدن ارکتل احمد نگر سرداران لوامع سپاه بهر نواح مقرر ومعین نمود که تاراج سواطن ومساکن مرهٹه پردازند وخود بدکروسے پونه رسیده معسکر ساخت سکان پونه قبل ازین گریخته بقلاع دامنه صعب المسالک رفته بودند لشکریان ضجاع بکلمه عمارات پونه را سوخته باخاک برابر کردند ودر تخریب اطراف پونه وممالک محروسهٔ مرهٹه دقیقهٔ فروگذاشت نمانند نادرت ایزدے را در عهد بالاجے وساواز دکهن تالاهور کسے را مجال بنود که پرگاه اینها را دست مزاحمت تواند رسانید ودرین چند روز اموال ومتعه سکان پونه که دارالملک آنها بود بیغماے غارت گران درآمده عمارتیکه بصرف لکوک تیار شده بود محل وقود آتش نهب وغارت گشت میراولاد محمد زکا برادرزاده میر غلام علے آزاد تخلص بلگرامے راتاریخے درین خصوص بخاطر گذشته ثبت افتاد

رباعے آصف جاه دوم سلیمان اعلام + آبادے قوم برهمن سوخت تمام + تاریخ شنو ز شعلهٔ طبع زکا + آتش زد پونه را سپاه اسلام + گهناته راو بحیدرآباد رفته غره ذے قعده سال مذکور کوشش زیاده از حد در تسخیر حصار آنجا نموده اما از حسن اهتمام شجاع الدوله بهادر ودردل خان اورنگ آبادے ناظم حیدرآباد که جمعیتی مناسب نگذاشته نبد ولبست قلعه داریے بایین شایسته نموده بود وهمه سپاهش قدم جرات فشرده بضرب توپ وتفنگ صدمات حملات مرهٹه را رد نموده نگذاشتند که پاے عزیمت پیشتر توانند گذاشت وبسیارے ازجماعهٔ مذکوره راطعمهٔ کام خون آشام توپهاے آتشزدم ساخت وبضرب تفنگهاے اقفی عمل نیز اکثر اجل گرفتگان را مقطوع الامل گردانیده گهناته راو را انجا هم خائب وخاسر برگشت بعد ازین سانحهٔ احوال سوانح دکهن وآصف جاه ثانے بتفصیل معلوم این کتاب نشده تا گاشته آید اگر نجوے مسموع ومحقق شود انشاء الله تعالے مرقوم خواهد شد اینقدر باجمال متحقق است که الی الآن که شروع سال نوزدهم از مایهٔ دوازدهم است آصف جاه ثانے فرزند ارشد مرحوم علے خان بفرمان روائی اکثر ممالک محروسهٔ مورثه دکهن

مشغول و موافق معمول فرمانروائی میکند و شاید در حروبی که اکنون جماعهٔ انگلیشیه را با خیدر نائک و مرهٹه و صوبه ارکاٹ و نواح پونه و احمد آباد گجرات و اتباع ش روبکار است او هم معین و نصیر خیدر نائک و مرهٹه ها است و الله تعالی اعلم + + + + +

ذکر ورود احمد شاه ابدالی نوبت هفتم بملک هندوستان و قتل نمودن جماعهٔ بسیاری از سکهان و بدست آوردن سورجمل جاٹ قلعه اکبر آباد و تصرف نمودن خزائن و دفائن که از سلاطین بابریه دران قلعه از مدتها ذخیره بود

سورجمل جاٹ بعد مفارقت شاه ابدالی بکابل و قندهار اعتنائی بوجود نجیب الدوله نکرده و سلطنت شاه عالم بن عالمگیر ثانی را که بسفارش شاه ابدالی پادشاه شده در نواح عظیم آباد بود و پسرش میرزا جوان بخت را نجیب الدوله بولی عهدی برگزیده باخود در شاه جهان آباد دهشت سکونت انگاشته با قلعه دار اکبر آباد راه سازش باز کرد و بتطمیع زر نقد در ماه ذیقعده سال هفتاد و چهارم از مائه دوازدهم هجری با وجود مشاهدهٔ خیان فتح عظیم که شاه ابدالی درهمان سال نموده مرهٹه ها را با وجود خیان شوکت پست و نابود گردانیده اندک بنموده قلعه مذکوره را گرفت و جمیع اسباب پادشاهی را که دران قلعه بود متصرف گردید و قوم سکهه که احوال آن جماعهٔ در بیان سوانح عهد فرخ سیر مفصل شده و از زمان معین الملک ببابر بی خبری او و تعدی عمله اش کل رعایای لاهور بهان مسلک اختیار نموده از دحام عظیمی دران فرقه بهم رسیده و سالک مسالک خود سری اندعرصهٔ را خالی دشاه ابدالی را دور دیده علم بغی و تمرد برافراشته نائب احمد شاه ابدالی را که در لاهور بود کشتند و جشانامی را از قوم خود بپادشاهی برداشته سکه بنام او زدند و اطراف صوبهٔ لاهور را متصرف گشته جمیع خلق خدا الا سیما مسلمانان را اذیتها رسانیدند احمد شاه ابدالی باستماع این خبر بازعازم لاهور گردید و این نهضت او لطرف هندمرتبه هفتم است که در سال هفتاد و پنجم از مائهٔ دوازدهم اتفاق افتاد و چون بلدهٔ لاهور محل نزول افواج عساکرش گردید فرقهٔ سکهان باستماع خبر آمد آمد او گریخته در منلعه روهی که طرق دشوار گذار دارد اجتماع و ازدحام نمودند محال مذکور در نواح سهرند و عمل آلاجاٹ مرزبان آنجاست قریب دولک سوار و پیاده چون در انجا فراهم آمد احمد شاه ابدالی اصغای این خبر نموده البغار فرمود و نوید کرده راه در عرض دو روز سطح کرده یازدهم رجب سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و پنج هجری در وقت جماعهٔ مذکوره رسیده بغته بر آنها ریخت دو دو از نهاد خان برآورده قریب بیست هزار کس را طعمهٔ شمشیر خون آشام ساخت و متاعیکه کمیت آنرا غیر علام الغیوب احدی نمی داند بغنیمت برد بعد ازان اطراف و جوانبش تاخته تقبل و تاراج آن نواح پرداخت چون ازان مهم مطمئن خاطر گشت سلخ شعبان سال مذکور قرین فتح و فیروزی داخل لاهور گردیده رحل اقامت افگندند و بانتظام اصلاح آنجا کوشیده نورالدین خان ابدالی را که از سنبلی اعمام شاه وی خان وزیر او بود بر سر سکهه جیون صوبه دار کشمیر متعین نمود +

مجمل احوال سکهه جیون کشمیری و تمرد او با شاه ابدالی و ظفر یافتن انورالدین خان بران هندو بی نیم مسلمان

سکهه جیون از قوم کهتری متوطن کابل در ابتدا مستصدی اشرف النوز زاشاه ولیخان وزیر احمد شاه ابدالی بود و یکبار او را احمد شاه برای طلب مطالبات خواه کابل نزد معین الملک بسفارت فرستاد و در سال شصت و هفتم از مائه دوازدهم عبد الله خان ایشک اغاسی را که از کابل بتسخیر کشمیر روانه نمود سکهه جیون مذکور را نیز همراه او کرد او صوبه مذکوره را از دست صوبه دار که از طرف عالمگیر ثانی بود انتزاع نموده خواجه کنجک را با فوجی از افاغنه نائب گذاشت سکهه جیون را دیدیوانی انجا مقرر نموده خود برگشت بعد چندی سکهه جیون سردار افاغنه را گفت خواجه کنجک را اول مقید کرده بعد ازان از کشمیر اخراج نمود و از عماد الملک سنده

صوبه دارے آنجا بهر عالمگیر ثانی بنام خود طلبیده وخطبه وسکه بنام عالمگیر کرده تمام صوبه را مع خالصه وجاگیر ضبط نموده مالک ومتصرف گشت زیبا روے ونیکوخوے بود ودر عقائد تقریب الاسلام مزار بزرگان کشمیر وباغهاے آنجا رامرمت نمود وهر روز بعد فراغ از دیوان دو صد کس از مسلمانان را در بر خود الوان اطعمه مے خورانید وهر ماهے دو دوازدهم ویازدهم طعام پخته بر مردم تقسیم مے فرمود وباوارد اگر درویش اگر غیر آن مے بود در خور حال هر کس رعایتے میکرد ودر هر هفته یکروز مشاعره قرار داده شعراے کشمیر را احضار مے نمود ودر آخر مجلس اطعام میفرمود وپنج کس از شعراے مستعد را ده ده کس موزون طبعان ککی مقرر نموده مامور فرموده بود که تاریخ کشمیر از ابتداے آبادے تا زمان او بخریر نمایند نام هر پنج کس مفصل مے شود محمد نوفل تخلص ونام اصلی او نبیرهٔ کشمیرے لاله جو است در عهد خود در کشمیر نظیر نداشت این مطلع از وست مطلع تیرت از سینه من دل زده آید بیرون پیچوآنکس که زماتم کده آید بیرون + دوم محمد علے خان متین تخلص مؤلف تذکره جلا الشعر امشار الیه پسر حسام الدین خان ایرانی است ساکن کشمیر ودر زمرهٔ منصبداران پادشاهے انتظام داشت سوم میرزا قلندر برادر خورد متین تخلص او گاهے قلندر وگاهے تنبر بود گرتید صاحب لکهنیت بود چهارم محمد علے ملقب به بنده نام یک کس دیگر را درین وقت متذکر نبوده ام القصه احمد شاه ابدالی النورالدین خان مذکور را بانوجے از خیل ابدالیان وقزلباش وایلات خراسان وجمعے را از راجه جموبدلالت راه واعانت خواسته بتسخیر کشمیر تعین نمود مخفے نماند که راجه جمو هنگام ورود لشکر کشان درجاهاے دور دست صعب المسالک رفته سنے نگشت رفیرستادن مبلغے پیشکش خود را از صدمات وآفات انها محفوظ میداشت چون ورود بکشمیر بدون رهگذر دولایت کشمیریان از ممتنعات است وسکهٔ جیون شاه عبور ومرور افواج باتفاق کشامره مسدود ونمود احمد شاه را تدارک او ضرور نشده بود بنابرین استعانت درین خصوص براجهٔ جمو برده بوساطت شاه ولے خان وزیر او راطلب پشت راجه که اندیشهاے بسیار از جنبش کشمیریان از ممتنعات است وسکهٔ جیون نبود شاه ولی خان در اطمینان او مبالغه را از حد بدر برده پسر خود را پیش او فرستاد که تا معاودت راجه مذکور بطور ضمان نزد مردمان او باشد چون باین صورت اطمینان خاطرش میسر آمد عساکر گشته جمعی را بره نمائی افواج ابدالے بطور بدرقه تعین نمود تا بردریاے چناب که مابین کوهستان راه کشمیر می گذرد وشتاب عبور دارد وعبور سپاه واشتر ازان راه متعذر است از درختهاے طولانی پل بسته انور الدین خان را مع فوج گذرانند بعد ازین اعانت از ابدالے رخصت یافته بجاے خود شتافت وانور الدین خان از راه مذکور دریا را عبور نموده بحدود کشمیر در آمد سکهٔ جیون بر مضائق گذرهاے صعب المسالک که دم راهدا نفهٔ مزاحمه نشانیده بود الفنجان بعد حرب وکرب بسیار غالب آمده کشامره را از شعاب جبال برداشت واکثرے را آوارهٔ صحراے عدم ساخت وخود متعاقب گریختگان تا خته لشهر کشمیر رسید سکهٔ جیون با جمعے که همراه بود صف آرا گردید بقدر طاقت دست ویازده مغلوب گشت بهمراهیان گریختند واو باسے از خواص وجمیع اهل وعیال اسیر آمد احمد شاه ابدالی بعد استماع خبر فتح انور الدین خان را بنیابت کشمیر مامور نمود ودر سه هفته دوهفتم ارمائه دوازدهم عرم معاودت نقد بار تقسیم داده واز لاهور لعل رسیل کوهٔ عطف عنان بکابل نمود واین آخر آمدن احمد شاه ابدالے بهندوستان است بسبب عدم بندوبست خراسان که خاطر خواهش میسر نگشت فرصت بندوبست لاهور واستیصال جماعهٔ سکهان نیافت وصوبه لاهور وملتان وتهٹهه از دست گماشتگان او بدر رفته سکهان را تسلط واقتدار دران دیار علی ماهیه علیه میسر آمد گاه گاهے او پرش افواج بطرف ملتان فرستاده تاخت وتاراجے بعمل مے آورد اما در لاهور وملتان عمل ابدالے وانتظام آن هر دو صوبه کما ینبغی الی الآن که سال نود وپنجم ازمائهٔ دوازدهم است نشده وسکهان نهایت اقتدار وکثرت بهرسانیده هر ضلعهٔ از اضلاع صوبه هاے مذکور یکے از رؤساے جماعهٔ مسطوره درکمال جاه وغرور در دست خود دارد وبارعایا نهایت حسن سلوک نموده ملک را آباد ان کرده اند لیکن بلده لاهور از درجهٔ شهریت افتاده روستائے که داشت ندارد واعیان واشراف آن دیار

بکمال عسرت و خرابے دگرفتار گشتہ بکشمیر رسیدہ از جدائے وطن و غربت و زبونی آوارہ گردیدند و برسے بمصائب و محن درساختہ در خرابہ ہائے خود افتادہ اند و ہنوز لا کہ او اسط سال نود و پنجم ہجرے از زمانۂ دوازدہم است افواج بیدریغ انجن خان ذوالفقار الدولہ امیر الامرا در آن نواح تا قرب چولر بلدۂ لاہور رسیدہ و جنگہائے متعدد جنگیدہ غلبہ خود بر جماعۂ مذکورہ لاہور رسانیدہ لہذا ایشان تاب مقاومت

ذکر احوال جماعۂ مرہٹہ و اصل آنہا و اسباب اقتدار یافتن جماعۂ مذکورہ بر سبیل اجمال

از پاستان نامہا ہویدا است کہ در سوالف زمان فرمانروایان ہند بر مردم دکن غالب بودہ و افواج را فرستادہ تا ملکہا را مسخر نمودہ زیر و زبر ے ساختند مگر از اوائل عہد محمد شاہ بابر ے بنفاق امرا ے بے عقل و غیرت قوم مرہٹہ در ممالک ہند راہ یافتہ اکثر بلاد و صوبجات ہندوستان را مسخر نمود و خلق خدا از دست آنہا انواع ایذا و اضرار یافت الا بعضے از صوبجات مثل اودہ بسبب حیلولت گنگا و مافیۂ برہان الملک و اخلاف او و بنگالہ و عظیم آباد بجرأت و پایدار یہائے مہابت جنگ و صوبجات لاہور و ملتان و ٹھٹہ وغیرہ نیابر بعد بعید از مراکز دولت و کہنیان در قبضۂ و تصرف آنہا نرفت اگرچہ صدمات افواج آن جماعۂ بیباک ہا ہم رسید اما چنانچہ باید جاہاے مذکور مسخر آنہا نگردید چون مذکور این جماعۂ بتقریبات چند در ین صفحات گذشت ذکر اصل و اتباع این جماعۂ نیابر رفع نگرانے مستجر ان آثار ضرور افتاد مخفے نماند کہ مہارشت عبارت از دیوگیر و اطراف آن است و ساکنان آن جا ہا را مرہٹہ گویند و زبان مہارشتی مخصوص این الکاست و ریاست این قوم در جماعۂ بھوسلہ بودہ از چند سال برا و لاد باجے راؤ قرار یافت چنانچہ ذکرش آید نسب بھوسلہ برا جہ ہاے اودیپور مے پیوندد و راجۂ اودیپور معظم راجہاے راجپوتانہ است الحال ہم کہ اقتدارے مثل راٹھور و کچھواہہ وغیرہ ندارد و احترام او ہمہ امثال و اقرانش مے نمایند و از راجہ ہا ہر کہ نوبر مسند راج مے نشیند راجہ اودیپور برای او قشقہ مے فرستد و او آن قشقہ را افتخار خود دانستہ بر پیشانے مے کشد و لقب راجۂ اودیپور رانا ست و نسبے را نامشہرت دارد کہ بنوشیروان عادل میرسد و بعضے از سورخان آوردہ اند کہ چون سعد وقاص ایران را فتح نمود اولاد نوشیروان آوارہ گشتہ یکے از انہا بہند افتادہ بمرتبہ رسیدہ و اولاد او خود را رانا خواندند اما آنچہ محققین ارباب سیر گفتہ اند ازان معلوم مے شود کہ این سخن اصلے ندارد و باعث شہرت انتساب بنا بہ نوشیروان آنست کہ پرتاب چند و عوے راجگے و امارت کردہ قوت یافت و اولاد رامدیو را برانداختہ خود بر ہند مستولے شد و خراجے را کہ از قدیم راجہاے ہند بملوک عجم مے فرستادند باز گرفت و ترک توسل بنود انوشیروان عادل لشکر بہند فرستاد کہ او را بستہ بدرگاہ برند پرتاب چند عاجز شدہ از خواب غرور بیدار شد و بلا رشکر التجا بردہ زمین بوسید و از گردہ استغفار کرد و ہر چہ لضاعت و اموال داشت با دختر خود نزد کسرے فرستادہ بزارے و مسکنت امان طلبید انوشیروان او را بخشیدہ امارت داد و بعد از و اولاد خود را رانا خواندند و بر و رایام راجگان اطراف و اکناف آنہا را فرو گرفتہ جز اندک زمینی از مملکت در تصرف اولاد پرتاب چند نماند لیکن دیگران ایشان را ہمیشہ تعظیم و تکریم میکردند و از متوسلان کسروے مے شمردند چون پرتاب چند دختر خود را بمنجد ست انوشیروان فرستادہ بود اولاد خود را از خویشان و اقربا ے نوشیروان خواندند اما بغیر از فرستادن پرتاب چند دختر خود را اصلا مناسبت ایشان را با انوشیروان نیست و دختر ش اگرچہ داخل پرستاران حرم سرا گشتہ و گشتہ اما سوا صلتے چنانکہ سیر معتبرہ بران گواہ است بعمل نیامدہ و بغیر از یک فرزند کہ ہرمز است و والدۂ او یکے از بنات اکابر عجم دیگر فرزندے از صلب انوشیروان نبودہ بقعۂ یکے از اولاد رانا کہ از بطن دختر سنجار سے بود چون ہنوز چنین فرزند اکہ از غیر کنود بدون عقد صحیح بطنۂ آنہا باشد از جملۂ اولاد

نمی شمارند بسبب اعتبار سے خود را و راخوان و اقوام او را ذوے پور برآمده بکشور دکهن افتاده و در طرف کرناٹک سکونت ورزیده و از جهت عمده گی نسب با عمده های دکهن خویشی بهم رسانیده اولاد او دو فرع شد ند یکے اتنولیه دوم بهوسله سابهوجے اول در سلک ملازمان برهان نظام شاه انتظام داشت ثانیاً با ابراهیم عادل شاه پیوسته نوکرے او برگزیده ابراهیم عادل شاه در اواخر عهد خود پرگنه پونه وغیره در جاگیر سابهوجے مقرر کرده بخشید سابهوجے در انجا بهم زمینداران طرح توطن انداخت و چندے غاشیه نوکرے صاحبقران ثانی شاه جهان نیز بردوش خدمت گرفته خود در ریساق سیگذرانیده و پسرش سیوا در جاگیر قیام داشت چون ابراهیم عادل شاه را مارنده مرض الموت تاد و سال امتداد کشید اختلالات بسیار در مملکت او پدید آمد و اکثر سپاه کوکن برخاسته به بیجاپور آمد و آن ولایت و قلاعش از لشکرے که حراست آنجا کما ینبغی تواند نمود خالے ماند رین اوقات سیوا که رب النوع قوم بهوسله ست و معجوزے بود از هوشیارے و حیله سازے و شجاعت جمعیتی فراهم آورده بشیوهٔ تمرد آغاز کرد و قلاع راکه از حراست پیشگان و اسباب قلعه دارے تهی بود متصرف گشت درین اثنا روزگار ابراهیم عادل شاه به آمد و پسرش علی عادل شاه بجاے پدر جلوس نمود چون او نیز ابتداے سلطنت و صغر سن استقلال بهم نرسانیده بود فتور بسیار در مملکت او رے نمود و سیوا روز بروز قوت گرفته بتماے قلاع کوکن استیلا یافت و حصون تازه بنفس خود احداث نموده قریب چهل قلعه سابق و لاحق پر از سامان قلعه دارے بهم رسانید و باستظهار قلاع و جنگلهاے صعب المسالک بجمعیت خاطر و فراغ بال سر از اطاعت علی عادل شاه پیچیده علانیه جاده مخالفتش در نوردید و افضل خان راکه رکن عظیم سلطنت علی عادل شاه بود بدغا کشت و جوع اورا یغما نمود و رستم خان را که او هم از عمده های آن دولت بود شکست فاحش داد بعد ازان خاطر بالکلیه از دغدغهٔ عادل شاهیان پرداخته شروع بهنگامه سازے و تاخت و تاراج اطراف و نواح کوکن نمود چون مملکت کوکن متصل بدریاے شور است بعضے بنادر را نیز متصرف گشت و قطاع الطریقے دریا را شیمه را نیز بهم رسانید و بعضے اوقات که قابو بدست یافت بر برخے از مواضع متعلقهٔ هندیه یعنے ممالک محروسه اورنگ زیب عالمگیر هم دست جرات دراز و پامال تاخت و تاز سے نمود چون این خبر بمسامع اورنگ زیب رسید امیر الامرا شایسته خان صوبه دار دکهن فرمان داد که بدفع سیوا پرداخته و مهاراجه جسونت راٹهور نیز باتفاق امیر الامرا برین مهم مامور شد امیر الامرا و مهاراجه جسونت جد و جهد وافر در تادیب سیوا و تخریب ملک او نمودند سیوا بعضے از امدادهاے بے نام و نشان که از اقربائے او و در زمرهٔ ملازمان امیر الامرا منسلک بودند رجوع نموده آنها را تحریک بخدعه و دغا فرمود نمک بحرامان مذکور بهمان شادے یکے از اولاد خود بشبی از دحام نموده در سال هفتاد و سوم از مائه یازدهم هجری بر اردوے امیر الامرا شبخون زدند و الوالفتح خان پسرش درین معرکه شهید و امیر الامرا ازین غفلت مورد عتاب پادشاهے و معزول از خدمت مذکور گردید و صوبه داری دکهن شاهزاده محمد معظم تفویض یافت چون مهم دکهن از مهاراجه جسونت دلخواه پادشاه بکفایت نرسید اورنگ زیب عالمگیر او را بحضور طلبیده بجاے او راجه جے سنگه را متعین فرمود جے سنگه سیوا را گوشمال لائق داده قافیه او را تنگ ساخت سیوا چاره غیر از اطاعت ندید نزد راجه جے سنگه بدون سلاح آمده با او ملاقات کرد و بیست و سه قلعه و ممالک وه لک هون پیشکش سرکار پادشاهے نمود و بموجب التماس راجه جے سنگه فرمان پادشاهے مشتمل بعفو جرائم تمام او صادر شد و سنبها پسرش بمنصب پنجهزارے سرفراز یافت و سیوا مع پسر خود سنبها داعیهٔ التحاق بمنبهٔ خلافت نموده بیجاپور رسید هم ذے قعده سنه یکهزار و هفتاد و شش در اکبر آباد دولت زمین بوس اندوخت و مورد عنایت خسروانه گردید اما بمقتضاے دهاء انسانیت و عدم ادراک بهجت سلاطین عنایت پادشاهے در بارهٔ خود زیاده بر مرتبه توقع داشت گوشهٔ رفته بارام سنگه پسر راجه جے سنگه اظهار بخش نمود حکم شد که من بعد از دولت خصور مهجور باشد و محافظان

بپاسدارے او مقرر شدند اما سنبہا پیش کہ بے تقصیر بود از مجوا ممنوع گشتہ و مرکوز خاطر پادشاہ آن بود کہ بعد چندے سیوا را
از قلعہ خانہ ادب برآورده و مشغول عواطف گردانیده حضرت انصراف از راے دار و سیوا این معنی را دریافتہ بعد سہ ماہ و نہ روز
بیست و ہفتم صفر و ضع خود تغییر داده باسنبہاژہ قرار گرفت و بدکن رسیده ہنگامہ آراے فساد گردید و صوبہ داران دکن بتنبیہ
و تادیب او سعے پرداختند تا آنکہ بیست و چہارم ربیع الآخر سنہ یکہزار و نود و یک غبار ہستی او فرو نشست سنبہا پسرش بجاں اعلام
خیرہ سریہاے پدر برپا داشت آخر عالمگیر خود بنفس نفیس متوجہ دکن شد و بیست و سوم ربیع الاول سنہ یکہزار و نود و سہ اورنگ آباد
حجستہ بنیاد را مرکز نزول خود ساخت و تا آخر عمر بیست و پنج سال کامل در گوشمال مرہٹہ صرف نمود اما از تہاون بعض امراے کہ
کہ برائے اغراض خود انفصال ہنگامہ مرہٹہ نمے خواستند استیصال جماعۂ مرہٹہ صورت نگرفت سنبہا را دو پسر بوجود آمدند رام راجہ
و ساہو راجہ بعد رحلت عالمگیر مرہٹہ ریشہ شرکت در ملک پادشاہے دوانیدہ رفتہ رفتہ دست تصرف بممالک خارج دکن رسانیدند
تفصیل این اجمال آنکہ او اخر عہد عالمگیر قرار یافتہ بود کہ با مرہٹہ صلح در میان آید باین طور کہ از محصول ملکی بمصدقہ روپیہ
بصیغۂ دیس کہی حصۂ مرہٹہ مقرر باشد و آنہا مطیع فرمان پادشاہے بودہ تجاوز از حکم نہ نمایند و احسن خان میر منگ را با اسناد
دیس کہی نزد مرہٹہ فرستاد کہ عہد و پیمان محکم ساختہ سرداران مرہٹہ را بملازمت پادشاہ بحضور آرد آخر راے پادشاہ برگشت
و میر منگ را کہ ہنوز اسناد حوالہ غنیم نکردہ بود باز طلبید و در عہد شاہ عالم بہادر شاہ سر صدده روپیہ دیس کہی از حصۂ رعایا بغنیم
مقرر شد و سند پادشاہے حوالہ مرہٹہ گردید بہادر شاہ بعد فتح کام بخش در سنہ یکہزار و یکصد و بیست و یک ہجرے از دکن بعزائم مہمات
ہندوستان برافراشت و صوبہ داری دکن بامیر الامرا ذوالفقار خان مرحمت شد امیر الامرا داؤد خان پنے را بہ نیابت در دکن
گذاشت داؤد خان با مرہٹہ اتفاق نموده مقرر داشت کہ آنچہ از ملک وصول شود سہ حصۂ از سرکار پادشاہے و حصۂ چہارم
از مرہٹہ باشد سوائے دہم حصۂ دیس کہی کہ سابق از رعایا مقرر شدہ مسندش را مرہٹہ از شاہ عالم بہادر شاہ در دست داشت
این تقسیم نیز چارے و سارے نگشت اما سند چوتھ مرہٹہ نیافتہ بود چون امیر الامرا حسین علی خان بہادر را با پادشاہ ناچاقے رویداد
و فرخ سیر با خواے خانہ برانداز ان لشکر داران دکن خصوص ساہو راجہ بن سنبہا در باب مخالفت امیر الامرا متوانر نمی نوشت
و در حضور با قطب الملک عبد اللہ خان ہر روز پرخاش تازہ برمے انگیخت و قطب الملک متواتر امیر الامرا را آبادان دہلے تاکیدی مینوشت
امیر الامرا لاعلاج از دشمن خانہ بہ بیگانہ ساختہ در سال یک ہزار و یکصد و بیست و نہ بار جہ ساہو بوساطت محمد انور خان برہانپورے
و سنگر اجے ملہار صلح کرد و بشرط عدم تاخت و تاراج ملک و عدم قطع طریق و نگاہ داشتن پانزده ہزار سوار در رکاب ناظم دکن اسناد
چوتھ و سر صدده روپیہ دیس کہی شش صوبہ دکن بہمرخود باتخواہ کوکن وغیرہ کہ راج قدیمش نامندہ حوالہ نمود و بالاجے بن شیونا تہ
از برہمنہ کہ وکیل ساہو راجہ مقرر شد و در ہر پرگنہ دو عامل از جانب مرہٹہ منصوب شدند یکے مکاسدار کہ چہارم حصۂ وصول کند دیگرے
نائب دیس کہی بعد انعقاد این صلح ملک دکن کہ بعلت نزاع غنیم خراب بود اگرچہ روبآبادے گذاشت اما ضبط پادشاہے
برخاست و این تربیع بخوست تثلیث بہم رسانیدہ خراجہا از ذرائید و امیر الامرا بعد مصالحہ در سال ہزار و صد و سہ ہجرے عالم ابلیخان
بسرداری خود را در دکن نائب گذاشتہ با فوج سنگین قریب بہ چہل ہزار سوار ملازم سرکار و فوج مرہٹہ بسرداری بالاجے
بن شیونا تہ عازم دار الخلافہ شد و بعد عزل فرخ سیر و اجلاس رفیع الدرجات در سال سے و یکم از زمانہ دوازدہم پایۂ سنگراجے ملہار بلند
ساختہ و صاحب اختیار دکن گردانیدہ او را با تفاق بالاجے بن شیونا تہ نزد عالم علی خان فرستاد و این ہر دو بدکن آمدہ تسلط
تمام بنوعے بہم رسانیدند کہ از عالم علی خان نامے نہ ماند بعد عالم علی خان و انقضاے عمر و دولت سادات بارہہ بالاجی بن شیونا تہ

سیر و رگذشت و سیر او باجے راؤ قائم مقام پدر و مدار المهام سرکار سا هو راجه گردید در سال سے و هفتم از مائهٔ دوازدهم که محمد شاه بادشاه صوبه دار سے مالوه بگرد هر بها در ناگر داد داد آمده وخیل گردید در سال سے و نهم از مائهٔ دوازدهم هولکر ملهار از قوم شیان که منسلک سرداران رفقاے باجے راو بود از دکس بمالوه رفته باگرد هر بها در جنگید چون گرد هر بهر دیو کی از اولادش که بجاے او نشسته حراست شهر او جین سے نمود در جنگ ملهار کشته شد صوبهٔ مالوه لکه کوب تاخت و تاراج مرهٔ بود و سال چهل و سوم از مائهٔ دوازدهم محمد خان بنگش صوبه دار مالوه گردیده باجین رسید اما بسبب عیم که همیشه تباخت و تاراج اجین و اطراف سے پرداخت نقش بنگش درست ننشست و سال چهل و پنجم صوبه دار سے مذکور براجه جے سنگه صاحب رصد مقرر گشت او بنا بر خبیث کیش بیش از پیش در تقویت و تربیت باجے راؤ کوشیدن گرفت و گجرات که بعد تغیر سے سربلند خان براجه اجیه سنگه راٹهور مقرر شده بود مرهٔ تهریک حامد خان صوبهٔ مذکور همراه یافته شورشے سے انگیخت باجے راؤ ضعف سلطنت و خفت عقل ارکان حضور دریافته و اسباب اقتدار خود لبسط بر بهرو صوبه مهیا دیده قدم جرات پیش گذاشت مظفر خان برادر صمصام الدوله به مهم او مامور شده بملک مالوه در آمد تا سرونج رسیده طالب سر دم مرهٔ گردید باجے راؤ نزک مقابله اصلح دیده بدکن برگشت و مظفر خان خبگ ناگر دیه منصور بدار الخلافه عطف عنان نمود در سال چهل و هفتم از مائهٔ دوازدهم باز باجے راؤ اراده هندوستان نمود و اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر و امیر الامرا صمصام الدوله خان دوران به تنبیه او مامور شدند و هر دو گروه تبغاوت سے چهل کروه بطرف مالوه خرامید باجی راؤ هم و فوج کرده فوجے را بسر داری پیلاجے جاد و بمقابله وزیر فرستاد و فوجے را بسر کردگی هولکر ملهار بمقابله امیر الامرا تعین نمود پیلاجے ماوزیر سه چار بار جنگیده هر بار مغلوب شد امیر الامرا علی الرغم وزیر طرح صلح انداخت و مصالحه نموده باتفاق وزیر بدار الخلافه برگشت و در سال چهل و هشتم از مائهٔ دوازدهم امیر الامرا باستدعاے جے سنگه سواے پادشاه را راضے ساخت صوبه دار سے گجرات و مالوه بباجے راؤ دهانید و سال چهل و نهم باجے راؤ با فوج عظیم از دکن بمالوه رسیده راتق و فاتق صوبه مذکوره گردید و بعد دیگرے ازان مکان بسر راجه بهدا ور رفت و موضع اشیر دار الاقامه راجه مذکور را محصور نموده مفتوح ساخت راجهٔ خود را بامکنه معب الملک کشید و باجے راؤ بعد تاراج ملک بهدا ور خواست که بانتر بید که عبارت از ملک مابین گنگا و جمنا است در آید پیلاجے جاد و را مقرر کرد که از دریاے جمن گذشته بابرهان الملک که دران وقت از صوبه خود حرکت کرده نزدیک اکبر آباد رسیده بود در آویزد پیلاجے جمنا عبور نموده بابرهان الملک مقابل شد برهان الملک غالب آمده جمع کثیرے را مقتول مجروح ساخت پیلاجے باضطراب گریخته از آب جمن گذشت و بزار خرابے خود را پیش باجے راو رسانید اما فوج او اکثر در ان آب بکام نهنگ اجل رفتند و قریب یک هزار و پانصد کس باسیرے در آمدند برهان الملک هر کدام را یک یک چادر و دو دو روپیه داده مرخص کرد باجے راؤ خفت عظیم کشیده رو بشاه جهان آباد آورد افواج پادشاهے انچه در حضور بود بیرون شهر برآمده بحفاظت شاه جهان آباد دو میله پرداخت و باجے راو اطراف شهر را تاخته شورشے در جوار شهر داشت تا آنکه اعتماد الدوله و صمصام الدوله و برهان الملک و غضنفر خنگ بنگش که بهراهه او مامور گشته سے چهل کروه دور تر از شهر بودند در رسیدند باجے راو صرفه در جنگ ندیده از راه اکبر آباد مالوه برگشت و این سوانح در دفتر دوم مفصل شده چون آصف جاه در سال پنجاهم از مائهٔ دوازدهم بحضور آمد و صوبه دار سے مالوه به تغیر سے باجے راؤ باد مفوض شد آصف جاه عازم مالوه گردید باجے راؤ هم از دکن باستقبال او شتافته در سواد بوپال آویز شهار و سے داد درین ضمن خبر آمد آمدن پادشاه عالم تنبیه باجی راؤ گشت و آصف جاه بحضور آمد دران زمان که آصف جاه در سواد بوپال بابا جے راؤ در ستیز و آویز بود در گهوڑے بھوپال مکاسه از موضع آرا

که از جانب اعظم ساهو راجه بود شجاعت خان اله آباد سے را که از جانب آصف جاه نائب نظامت صوبه برار بود در ماه رمضان سال مذکور جنگیده بگشت و چون دهن عظیم از ورود نادرشاه بسلطنت هندوستان رسید چنانچه ذکرش در دفتر دوم گذشت باجی راؤ جاگیرات منصب داران دکهن را که از طرف بادشاه و آصف جاه داشتند ضبط نمود بعد ازان که نادرشاه عطف عنان بایران نمود نظام الدوله ناصرجنگ خلف آصف جاه که ذکرش ارقام یافت سفیرے نزد باجے راؤ فرستاده پیغامها وعید فرستاد باجی راؤ دست از فرق وضبط جاگیرات برداشته در سال پنجاه و دوم از مائه دوازدهم پنجاه هزار سوار جرار فراهم نموده قاصد آن شد که ناصرجنگ را ازمیان بردارد و باین اراده فاسده با اورنگ آباد رسیده در سواد جنوبے بلدهٔ مذکوره نزول نمود ناصرجنگ باده هزار سوار که در شهر همراه داشت برآمده قاصد تاراج پونه گردید و باجے راؤ رازده زده دریاے گنگ دکهن را عبور نموده از بیست و هشتم شوال تا قریب عید الضحی غبار هیجا تا کره ماشیر هیجان داشت چون ناصرجنگ با وجود قلت فوج بسیار غلبه نمود باجے راؤ مرتهٔ خود در صلح دید و طالب ملاقات ناصرجنگ گردیده بحضورش آمد ناصرجنگ سرکار گرکون و سرکار رهنده بجاگیرش داده نوازش فرمود باجے راؤ بمصالحه به مالوه رفت و کنار نربدا رسیده دوازدهم صفر سال پنجاه و سوم از مائهٔ دوازدهم درگذشت پیشوا بالاجے راؤ بجاے او قیام نموده در همین سال آصف جاه از حضور مرخص گشته سلخ شعبان داخل برهان پور گردید بالاجے که از دکهن بمالوه می رفت در برهان پور شرف کورنش آصف جاه ادراک نموده به مالوه مرخص شد و بعد معاودت آصفجاه بدکهن تا رحلت او که هشت سال بود غنیم چند مرتبه شورشے کرد و تنبیه یافته به صلح انجامید و در عهد ناصرجنگ باساهو راجه قواعد صلح تاسیس یافت تا کشته شدن ناصرجنگ که دو نیم سال دیگرے بود صلح مذکور بحال و برقرار ماند بعد کشته شدن ناصرجنگ و فوت ساهو راجه که در سال شصت و سوم از مائه دوازدهم اتفاق افتاد کار بالاجے اعلا پذیرفت و سدا شیو راؤ عرف بهاؤ برادر عم زادهٔ بالاجے که سخت مدبر محنت کش بود مدار المهام شد تا عین حیات ساهو راجه برهمان کونکن از دودمان بهوسله حسابی برسے داشتند بعد مردن ساهو بالاجے راؤ خلیع العذار گشته کسے را از قوم بهوسله بجاے ساهو راجه برسند راج ننشانید و زمام مهام ملکی و مالی را بانفراد در قبضهٔ اقتدار خود آورد و سرداران قدیم مرهٹه را منقاد بلکه معطل گردانید و تسلط وسطوتیکه براهمه کوکنے را بعد فوت ساهو راجه و ناصرجنگ در هندوستان و دکهن میسر آمد در صفحات سابقه نگارش یافت مجملے از مناقب فرقهٔ مرهٹه عموماً و براهمه کوکن خصوصاً انچه میر غلام علے آزاد بلگرامے که عمر خود در دکهن گذرانیده مرجع انواع خلائق بوده از حقائق دکهن سن و عن آگاهے دارد در تذکرهٔ خود آن قدر که ایراد نموده بنابر اطلاع و انشراح طالبان اخبار نگاشتهٔ خامهٔ وقائع نگارے می شود سخنے نماند که فرقتین مذکورتین سنیتے دارند که هر جا دست مے یابند وجوه معاش جمیع خلق خدا سلب کرده بطرف خود مے کشند و زمینداران سے و سقدمے و عمل پٹوارے گرے هم باقدمین نگذاشته اساس و ارکان کارهاے مذکوره را ازبیخ برکنده بنیاد دخل و تصرف خود قائم مے کنند و مے خواهند مالک تمام روے زمین شوند رزاق مطلق تعالے شانه که روزے رسان هندو و مسلمان است برأت رزق اصناف خلائق برهمین زمین نوشته تمام این مملکت بریک قوم چه طور مسلم تواند ماند نفاقت طبع و لطافت ذائقهٔ فرقهٔ مذکوره بحدے که بالاجے راؤ با آن اقتدار که سلطنت هندو دکهن بدست آورده بود نان باجره مے خوردند نان گندم خوش نداشت با دنجان خام و ابلهٔ خام و کرسنهٔ سیر خام برغبت تمام خورده بعضے از آنها را نان خورش مے ساخت حال عوام آن طائفه برین قیاس باید نمود و چون اصل پیشهٔ براهمه گداے است و در کیش هندوان مقرر شده که صدقات را براهمه باید داد طباع آن قوم نسلاً بعد نسل بدریوزه گرے معتاد شده و طماع و ابرم الفرضے لازم ماهیت برهمنے گردیده بنابرین باوجود

حصول مرتبهٔ سلطنت و امارت شیوهٔ گدائی از طینت آنها بدر نمی رود بیر محتاجے که بحکام و متصدیان برامهٔ مذکور رجوع کنند نظر آنها همین که برآمد چه آورده و هر چه بر سر و در بر او یا بند کشیده گرفته برآید کار او را حواله العلم بالا مے کنند نعم ما قیل بیت

بدست خلق عالم کاسهٔ دریوزه مے بینم + گدا چون پادشه گردد گدا ساز دجهانے را + و سبب عدم ملامت طبع و حسن خلق که اصلا گرد طبیعت آنها نگردیده جا نا آنست که مدار نفاذ امر آنها خواه غنی باشد و خواه فقیر بر زوال تو راست و با این حال علی از روغن که آنرا در منبدے گلمار گویند مے کنند و از خارج نیز روغن بکار مے برند که بیوستش را اصلاح نماید و احیانا اگر کسے بخورد اقل قلیل بمرتبه ایست که گویا بخورده و مرج سرخ و حلیت و زردچوبه هم در ما کولات شان بسیار استعمال مے شود و مرچ سرخ سوائے انچه در پختن داخل نموده اند هنگام خوردن با طعام نیز با فراط مے خورند لهذا لطفهٔ اینها پشت بر پشت از ما کولات مذکوره متکون مے شود و بهمین جهت امراض آنها اغلب اوقات صفراوے یا بنا بر احتراق سوداوے است و اطبائے منبد موافق قاعدهٔ خود که معالجه بمثل مے کنند ادویهٔ حاره بخورد شان مے دهند لهذا مزاج آنها حاریا لس واقع شده و حق علیه القول بشهیا نگه نیمه امور علاق واقع تقلد آمده و تعصب و صنع اصلا و خلل ندارد و از مختصات غنیم است که در دفاتر و اسناد خود سنین هجری بزبان عربی و خط هندی مرقوم مے نمایند انتهی کلامه

ذکر تتمه احوال شاه عالم پادشاه و شجاع الدوله وزیر و نجیب الدوله امیر الامرا و مجملا سوانحیکه در الله آباد و اوده و شاهجهان آباد رویداد

شجاع الدوله مع پادشاه در صوبه الله آباد بعد فتح قلعه جهار سے در انتزاع آنجا ها از دست گماشتگان مرهته در فکر بندوبست تبدیل کمپنی و اشتغال و اشت تا آنکه در سال هفتاد و هفتم از مائه دوازدهم هجرے میر محمد قاسم خان عمائے جاه از فرقه انگلشیه شکست یافته توسل باذیال دولت وزیر و پادشاه جسته و در صوبه الله آباد رسیده با شجاع الدوله ملاقات نمود چون شجاع الدوله را عیه بندوبست تبدیل کمپنی دراست عمائے جاه خود را طرف تبدیل کمپنی رفته بوساطت میرزا انجف خان که از عمائے جاه در سفر شکست از کرم ناسه رخصت شده رفاقت راجه بونده بلبرگزیده بود معاملهٔ را انفصال داد و شجاع الدوله با پادشاه بجاه اراده ممالک شرقیه نموده بسنگ انگلیشیان آمد و آخر مغلوب گشته مصالحه نمود و صوبهٔ اوده بشجاع الدوله الله آباد پادشاه اختصاص یافت چنانچه ذکرش در دفتر دوم مفصل گشت بعد ازین مصالحه شجاع الدوله انتظام صوبه خود و پادشاه برونق صوبه الله آباد و اشتغال و رزیدن بکے از سرداران انگلش واسطهٔ جواب و سوال فیما بین جماعه خود و شجاع الدوله در حضورش سے ماند و امور انواع عواطف مے شد و فوج انگلیشیه مع سردار محمد مثل جنرل و کرنل پیش پادشاه حاضر و امور مرجوعهٔ معین و یاورش سے بود میرزا انجف خان چنانچه در صفحات دفتر دوم ارقام یافت رفاقت انگلیشیان تنگ کار هنگامیکه با شجاع الدوله در ملک اوده نمود ند اضطرار کرده بود بنا بر علے هذا مورد عنایت انگلیشیه گردید سالیانه براے امقرر شد و در معاملهٔ بنگاله که انگلیشیان مالگزارے بهت و چار لک روپیه براے پادشاه قرار داده بودند اگر فته بخان مرقوم مے رسانیدند و او در رفاقت پادشاه بوده بعد زمانے در بیرتکوت کوته یا جهار یا سے و انتظام آنجا اشتغال داشت و منیر الدوله بنام خامت خانسامانے سرکار پادشاه مدار المهام خانه او سر گروه رفقائش نامزد شد که مرجع جمیع ملازمان سابق و تمامی عقد امور و بحالے و برطرفے کل نوکران سرکار سلطانے در واسطه جواب و سوال پادشاه با انگلیشیان بود در اسفار بعفارت کلکته گاهے که امتداد مے یافت بعضی

از سنگلاخان ملازم پادشاه شمل حسام الدین خان و راجه رام ناتهه بهادر سنگه خان محلی نیز بمناسبت طبیعت کربا پادشاه و شیخ بعرضه آمدند خصوص حسام الدین خان که زنگ های نواسته را برقص وخوانندگی تربیت کرده بخدمت پادشاه پیشتاز و وسیله تقرب و اخذ و جرو ذوآنها را مقرر کرده بود اختصاص بسیار و انتفاع وافر حاصل مے نمود و معتمد السلطنت مے گردید و اسے بر زمانیکه عمده ارکان سلطنت و مرجع اعیان مملکت چنین چیزهای ناچیز باشند شجاع الدوله سیر زا سعادت علی پسر خود را بنیابت وزارت و بعض ملازمان را بنیابت میر آتشے وخدمات دیگر بحضور پادشاه گذاشته گاهے بضرورت خود هم حاضر مے شد ✣

ذکر احوال نجیب الدوله برسبیل اجمال ✣ ✣ ✣

نجیب الدوله بنام منصب امیر الامرائے در شاهجهان آباد وسلط بوده میرزا جوان بخت پسر کلان شاه عالم بادشاه آرامیدے برادر بود جانشین پدر شد و در الخلافه گردانیده رتق و فتق جمیع امور انجامے نمود در میان افاغنه رهیله خاصے از آدمیت و شعور نبود و فی الجمله لیاقت سروری و سپهداری باهم جمع داشت و علم شجاعت نیز برسے افراشت سوجمل جاٹ که صاحب و چراغ دودمان و در زمره راجه هائے قوم جاٹ از ابتدا تا این زمان بهوشیارے و اقتدار و سلیقه سپهدیے و معمار آرائی مملکت ستانی و کاردانے بحمل و مرتبه او کسے نرسیده و دران فرقه مثل او پیدا نگردیده چهار قلعه مستحکم بنیانے و رصانتے تیار کرد که تسخیر آن مفتدران هند را مفتدرے نمود و فی الحقیقت همچنان بود ذخائر و اسباب حیات آماده داشت که سالها حاجت بخارج نبود اگر تفصیل متانت و استحکام و اسباب آن کرده آید سخن بطول انجامد بلخص آنکه دران زمان غیر از قلاع معروفه هند هیچ قلعه به تشیید قلعه هائے او و همسرے اسباب نشان نداده اند و دوازده هزار اسپ خاصه و اصطبل و سوارانش ملازم داشت و آنها را برق انداز بے براسپ و کمبهائی سپاهگری چنان آموخت که مانوقش در هند متصور نبود و بممارست و مشق هر روزه چنان مؤدب و ماهر گردانید که در حروب افواج هند را مقابله مانوج او و غالب آمدن بر آنها از جمله ممتنعات بود ذکر گمان نمے رفت که کسے از عظمائے این مملکت برسو زبل نالب آمده او را در جنگ خواهد کشت مکرر مرهته با او آویخت و افواج ابدالی هم در مملکتش در آمد و استقلال و فطانت درون قلعه هائے خود لشته پایدار بماند و محفوظ ماند و در جنگهائے افاغنه که با او در جنگ اتفاق افتاد حمایت نموده بر افواج افغان غالب آمد و مثل صفدر جنگ وزیر مقتدر سپهداری نمود و او را عاقبت فرمود چون پندارے و ملک محروسه او نهایت اقبال بنیاه جهان آباد داشت و همیشه همت بتسخیر زمینداری و ملک دیگران مے گماشت نجیب الدوله را با او و کنج و کاوه و هر دو از همدگر خبر دارد و فکر غلبه بر یکدیگر مے گذرانیدند بلکه نجیب الدوله از اندیشها داشته دل صافی سرے داشت و فی الحقیقه در همه عمر نه کرد حاصل او بوده اند کسے را لیاقت و استعداد آن نبود که جنگ او را معهذا و اندکشت پنجه زور بے که او را با او اتفاق جنگ و با عماد الملک بعد صلح او صفدر جنگ روی داد و مشاجراتی که با مرهته افواج ابدالی اتفاق افتاد حسن جلادت نمود و آن که بتدبیر با مرهته نصفهائے صفدر جنگ در حروب افاغنه بنگش و غیره بعمل آورد و هاوآشکارا است لیکن چون بمدت عمرش بسیار گردید و اجل موعود بپایان رسید در جنگ

سطر ۱۰ تهه ... هم و خاطر هکاری ... بعد ... ✣

مسمے کثیر از فرقهٔ بلوچان در فرخ نگر از سالف زمان سکونت داشتند در عهد محمد شاه مغفرت پناه یکے ازان جماعه کامگار خان نام بمنصبے بخت بیدار اقتدار بهره سائیده اغلب اوقات فوجدارے گردوگاه گاه حکومت پانے پت و حصار و غیره بانتیاز او بود و حال حصار را که ملوا ز سرکشان و متمردان بود بعمل کمتر کسے در انجا دست ے نشست مسخر و مصفا نموده مورد مهر بانے از کان حضور و گویا همیشه کار آن جا مامورے بود بهادر خان که یکے از ملازمان او بود در زمان حیاتش عروجے نموده فوجدارے سهارن پور بوریه یافت و در جنگ صفدر جنگ با احمد شاه غازی الملک اورا مجدد خود طلبیده صحبتش باعماد الملک در گرفت و بمرتبهٔ امارت ترقی گشته هفت هزاری و صاحب ماهیے و مراتب گردیده بلقب عماد الملک با نجیب الدوله هم ساخته اوقات سے گذرانیدند و بدوازده سروجے شاهجهان آباد قلعه و آباد سے بنام خود طرح انداخته محل اقامت خود و اتباع گردانید آن مکان به بهادر گڈه مشهور و معروف گشت چون کامگار خان مرد و میان اولاد و اتباع او منازعات روے داد سورجمل جات قابو یافته بلوچان را مقهور و مخذول ساخت دروازے و فرخ نگر را تصرف نموده قابض و متصرف گشت در عهد نجیب الدوله خواست که بهادر گڈه را هم بقبض تصرف خود آرد و بهادر خان از نجیب الدوله استمانت نموده خان غیرت افزادین خصوص به نجیب الدوله لبسیار گفت چون از نجیب الدوله اعانتے بعمل نیامد سورجمل جات از اغماض نجیب الدوله در اعانت بلوچان استیلاے قوت خود بر نجیب الدوله دریافته در خواست فوجداری کرد و کرور و غیره از نجیب الدوله نمود نجیب الدوله یعقوب علی خان را که برادر و زیر ابدالی و بعض اوقات ناظم شاهجهان آباد سے بود نزد سورجمل جات فرستاده خواست ملحفت و مدارا مصالحه نماید و فتنه را بیدار نسازد یعقوب علی خان باتفاق راجه دلیر سنگه کهترے نزد سورجمل رفته خان آشتی مذکور ساختند و یعقوب علی خان جوڑهٔ چهنیت ملتان بزنگ زرد و گل زرنخ بر نگ سونی بران بطور هدیهٔ بسورجمل گذرانیده پسند نموده همان وقت فرمود که برای او جامهٔ دوخته آرند و پنجا مهمانا تمام ماند یعقوب علی خان درخواست آنکه سمانگر صاحب جلدے وجالت نماید فرمود نبده فرد ابا زخواهد آمد سورجمل از فرط غرور جواب داد که اگر پیغام مصالحه منظور باشد هرگز نیاید آمد یعقوب علی خان مع کرم الله نذیر سنگه که نجیب الدوله او را معتمد دلسته همراه فرستاده بود برگشته آمد یعقوب علی خان احوال باهستگے نوعے که مهیج فساد نباشد گفتن آغاز نهاد کرم الله عرض کرد که اصل آنست اگر غیرت باشد چاره غیر از جنگ نیست نجیب الدوله متینه گشته گفت انشاء الله تعالے باین کافر جاے کم و بیش ان خود افضل خان و سلطان خان و ضابطه خان را گفت که فرد اتیار شده از راج گهاٹ عبور دریاے جمنا نمایند و دیگر رؤساے انواج خود مثل سادات آفریدے و صادق محمد خان و مان خان و محمد خان بنگش وغیرهم را تاکید نمود که فرد ا عبور جمنا نموده با این کافر مغرور ریا بجنگید و صبح تا فوج عبور نمود سورجمل جات هم افواج خود را بعبور دریاے مذکور ریا مور نموده بر دریاچهٔ هنڈن موچال جنگ با نجیب الدوله گنج شاهدره را برپشت گذاشته مهیاے جنگ شدند و افضل خان را مقدمة الجیش گردانیدند چون جنگ شروع شد سورجمل بقدر پنجاه خود ده هزار سوار تربیت کرده خود را که اسپان شان از سرکار او بود همراه برده در جاے مناسب ایستاده ساخت و خود بر اے اندیشه آنکه از کدام طرف آفتار ا بر سر نجیب الدوله گمارد با معدودے از مقربان که ازان جمله کلیم الله خان پسر بچے خان میر منشی هم بود

[illegible] از دست منسار ام وغیره سرداران

میرزا سیف الله عرض نمودند که تا کرصاحب دریغا معدودے از رفقا گذاشتن مناسب نیست التفاتے نکرده بعد ساعتے مکرر عرض نمودند باز جوابے نداده فرمود که اسپ خاصه سوارے دیگر بیارند چون آوردند سوار شده استاد سید محمد خان بلوچ معروف بسید و پاچل پنجاه سوار از فوج هراول نجیب الدوله گریزان شده نظر بنجیب الدوله میرفت شخصے از همراهیان سورجمل را شناخته گفت خان صاحب کجاے روید تا کرسورجمل تنها درمیدان ایستاده بهت چنین وقت باز بدست نخواهد آمد سید و مع رفقا برسورجمل تاخت یکے از همراهیان او شمشیرے برسورجمل زد دست راست او که دران زخم تا سورهم بود منقطع گشته درمیدان افتاد دیگران هجوم آورده او را مع میرزا سیف الله در اماسنگه از تیغ گذرانیده دست مقطوع او را بنشان برده گذرانیدند نزد نجیب الدوله آوردند دیگر همراهیان سورجمل گریخته بلشکر پیوستند اگرچه بر نجیب الدوله تا دو روز گذشته شدن سورجمل متحقق نشد اما همراهیان او معلوم نموده بجاے خود باستقلال برگشتند و خبگ موقوف شد چون یعقوب علی خان روز دوم ملاقی نجیب الدوله آمد دست تاسورد را مع آستین جامه چهیث داده خود شناخت و کشته شدن او تحقق یافت همیشه رونق افزاے بزمگاه چنین بود کرنهایت احتیاط در حراست خود و افواج نموده خود را از مهالک دور میداشت و مبالغه در غلبه خود بتدابیرے نمود و این بار کرا را ده ازے باز اله او متعلق شده بود سررشته حزم و خودداری از کف داده بیباک دران مقام هولناک استاده حزم و پاسداریها سوزے نداد و فتح خلاف قیاس نجیب الدوله را میسر آمد ✣

ذکر متمکن شدن جواہر مل پسر سورجمل جاٹ بجاے پدر و بزودی درگذشتن ازین سراے دود

جواہر مل که کبر و نشو اولاد سورجمل بود دائم مقام پرگشته مست غرور گردیده دیر مستی عنان دارے و حفظ مراتب بمقدار مقدور ش نماند پا از جاده هوشیاری و مرتبه دانی بقدر وقت شناسے که مسالک پدرش بود بیرون گذاشته بوساطت و کلاکار دان مهمه را طلبیده با خود رفیق گردانید و همه کلمه شاه جهان آباد نمود نجیب الدوله چهل پنجاه روز جنگیده آخر بوساطت راجه دلیر سنگه باظهار راؤ مرهته ساخته بصالحه انفصال او داد و نجیب الدوله و جواہر مل در میدان خضر آباد ملاقات نموده آتش فتنه فرو نشست بعد ازان سمرو فرسنگے را که رفیق تنگ بجرام عالی جاه و ساخته و نپرداخته او بود و با شجاع الدوله ساخته آقاے خود را مدت شجاع الدوله پسر و خانمان او را بر باد داد و آخر با شجاع الدوله هم نزد و خبگ باشد مع هزاران سنه دق چقماقے و توپ و اسباب حروب که مملوک عاے جاه بود بدر رفته خود بسرے گردیده رفیق خود گردانید و خود را صاحب فوج و خزاین دیده از تنگ ظرفے قاصد جنگ با احفاد مهاراجه سیرا جے راجه سے جے سنگه سوائی شده افواج بی اطلاع با خود فراهم آورده بر سر جے نگر رفت و در ابتداے جسارت بیجا و زیاده رویها با وجود توپخانه فرنگے و با سمرو بود و فوج ماهر تیار آراسته پدرش همراه داشت شکست فاحش از راجپوتان خورده خائب و خاسر برگشت و در زمان اقتدار و حیات مستقل خود مردم بسیارے را از رفقا و اتباع پدر بکشت و صدانام چوبدار را بر جمیع سرداران خود مسلط ساخته همه را از خود فراموش داشت چون مردم از دست او بجان آمده بودند یکے را برائے کشتن او برانگیختند و بعد اندک زمانی از جانشینی پدر بدر فاکشته شد بعد از و راؤ رتن سنگه یکے از برادرانش منجمله اولاد سورجمل بجاے او متمکن گردید چون عنین بود از زنے دولد و حوالیت داشت بیراگے یا اتیتی بهانه وا حاضر آمده بدروغ گوئے زنے از او حوزد هنگام کشتن را رسنگاره خود در قتلش دید بهانه تیارے و داخلیت نموده رتن سنگه را در تنهائے بدفا کشته خواست که بدر رود و در بدر رفتن گشته گردید بعد از و برادر او نول سنگه بر مسند راج نشست و در قلعه دیگر بحبیث برادر چهارم با عانت بعض زوجات سورجمل هنسیا نام کوتوال پن واترے را متصرف بود

سلک خود سرے پیمود و در عدم انتظام و رواج و اختلاف در آرا پدید آمده و قرو قمعے که سوء عمل و دشت و نام نشان او و صیت اقتدارش رو بانحطاط نهاد و نجیب الدوله باسمان اقتدار خروج نموده چند روز فرمان روائے شاهجهان آباد گشت بهر چند در قوم روهیله است که اغلب قوم افاغنه اند باز بهم معدلت کیش و خیر اندیش خلق بود اما همراهیانش که اکثرے بلکه همه هارو هیله و افغان بودند اقتضاء از جبلت طینت که لازمهٔ ماهیت افغانیست گر بندرت در فردے از افراد آنها حسن نیت و پاکے طینت اگر باشد باشد خلق خدا را که سکنهٔ شاهجهان آباد و اکثر امرا زادگان و نجبا بوده اند اذیتی رسانیدند که فوقش تصور نتوان نمود و هر نوع ستم و تعدے بلکه اختراعات دران کرده بر مردم آنجا لبعل آوردند و گذشت انچه گذشت تا آنکه نجیب الدوله هم بعد اندک فاصله از گذشته شدن سورجمل بیمار شده هوای شاهجهان آباد را با مزاج خود ناسازیافته بطرف نجیب گڈه وغیره رفته سکونت ورزید و مدتے ممتد بیمار بود آخر الامر باجل طبیعی سلک ناگزیر مرگ پیمود و پسر کلانش ضابطه خان بجاے پدر بر وساده امارت جلوس نمود مانند پدر از کفایت و نجابت و حمیده بهره راست مدتے بسر برد که در شاهجهان آباد و نواح آن حکمرانی کرد خلق آنجا از او خوشنود و دشت و بیمت بر تنبیه و تادیبات روهیله ها زیاده از پدر رسمے گماشت و در اندازان برادران را باهم کرجنگانیدند آخر بر برادران غالب آمده دل جمعی آنها نمود و هر یکے را جائے داده خوشنود ساخت تا بفتنهٔ مرهٹه مبتلا گردید و ذکرش آید

ذکر رفتن شاه عالم پادشاه از اله آباد بشاهجهان آباد و بعض سوانحیکه در انجا روے داد

شاه عالم پادشاه که از سستی عقل و پستی فطرت همیشه محکوم یکے از ملازمان و تحت فرمان او مے باشد در اله آباد تابع رائے منیر الدوله و فرمان بردار سرداران انگلیشے گردید اگرچه این تبعیت و فرمان بردے از سفاهت و سست رائی خود شان بود اما آخر ها دلتنگ گردید و چون آزرومند نزول در قلعهٔ شاهجهان آباد و خود را در پیرایهٔ شاهے بمردم آنجا نمودن مے بود بعد مردن نجیب الدوله ارادهٔ رفتن آن طرف تصمیم داده در فکر بهرسانیدن اعوان و انصار که دران دیار بقوت و نصرت آنها تواند نشست افتاد و طلبیهٔ رفاه و اقتدار ارزانی ماندگان مردم دلالی پیشه که در شاهجهان آباد از تسلط افاغنه و عدم مداخلت خود در سرکار آنها دلتنگ و آزرومند و رودچنین پادشاه اله آباد بوده اند در ترغیب و تحسین این اراده کوشیده هر مرهٹه را که آنجا بکار شمرند و سیف الدین محمد خان برادر عاقبت محمود خان کشمیری بسفارت روسائے دکن و دلالت و رهنمائی مرهٹه برفاقت و اعانت بادشاه و استحکام عهود و مواثیق درین خصوص متعهد گردید بمقصد شناخت و بعد پیشکش عرائض آنها متضمن قبول سئوالات که اعظم متمنیات شان بود و خواهش پادشاه آورد شاه عالم در نهضت بی تابانه اظهار اراده خود نمود منیر الدوله و انگلیشیان و شجاع الدوله اشد ممانعت درین خصوص بعمل آورده قبایح این حرکت را بوجوه شتی غایر گردند بادشاه مطلقاً قبول نموده جزم و رسوخ خود درین عزم باکمال مبالغه ظاهر ساخت و هرگز راضی بانکه اله آباد نشد انگلیشیان ناچار گشته رخصت دادند منیر الدوله رفتن بادشاه مناسب ندانسته توسل بذیال دولت انگلیشیه جسته و از طرف انگلیشیه متعهد معاملهٔ صوبهٔ اله آباد و کوره گردید چاگیرات لکهه روپیه از سرکار انگلیشیان بنام او مقرر گشته برگنه بهیم پور شاهجهان پور و چند لکهه دام در پرگنه اردل مضافات صوبهٔ بهار و تنخواه یافته بشاهجهانآباد آمد و بعد یک سال ازین معامله یاد و سال که نواب گورنر جنرل عماد الدوله مسٹر هستنگ بهادر جلادت خنگ برے علاقات شجاع الدوله نیارس رفت و در انجا همه کس جمع آمدند منیر الدوله هم آمده بملاقات گورنر بادر بهره اندوخته گشت و شجاع الدوله معامله اله آباد و کوره را از گورنر زمانه خود گرفت منیر الدوله معزول گشته زیاے [illegible] دوام بهاو رسانید [illegible] بیمار شده رهگرای عدمی گردید

نقش اورا در عظیم آباد آورده متصل بجویلے ساخته اسد الله خان که زرخرید سیر الدوله و بخطبهٔ کریم قلی خان پیش آمده در مقبره که برای خود ساخته بود مدفون گردید الهم اغفر له و ارحمه و میرزا نجف خان همراه بادشاه برگزید شجاع الدوله چند منزل مشایعت نموده و رفتن عزیمت پادشاه سلمے نبود لیکن فائده نکرد درین ضمن احمد خان بنگش برادر قائم خان حاکم فرخ آباد که نهایت قباحتے اختیار نموده مصارف لابدیات اکثر امراء امیرزادگان شاه جهان آباد را متعهد گشته مشاهره و سالیانه هاے مناسب رسانیده و نیز ضعفا پرورے بآئین شایسته سمے نمود داعے حق را لبیک اجابت گفته از جهان بے بقا درگذشت پادشاه درین سفر باستماع این خبر نزدیک فرخ آباد رسیده دندان طمع باموال او برسم دیرینه ضبطے اموال ملازمان معروف مقتدر که از شیم ذمیمه سلاطین بادیه است تیز نموده بر در حصار فرخ آباد مقامات نمود آخر وجهے معتد به از مظفر جنگ پسر احمد خان بوساطت شجاع الدوله گرفته بشاه جهان آباد رفت و شجاع الدوله مظفر جنگ را مشمول عواطف فرموده پسر خود را بهم تعزیه در خانه اش فرستاده نزد خود طلبیده شته مهربانے بے بدل مبذول احوالش فرمود و بصوبه خود مراجعت نموده بکار پرداخت و اضافه بنگش را مشمول عواطف فرموده از جمله تومسلان ساخت +

ذکر ورود شاه عالم پادشاه بدار الخلافه شاهجهان آباد و آمدن جان تازه بکالبد مرثیه و سبز شدن فساد

چون شاه عالم مرثیه را با عانت خود خواست بعضے از سرداران که بقیة السیف فوج ابدالی در ملک دکهن مانده بانیجا مشغول کارسازے بودند با میدِ تحصیل اقتدار و عزت و جاه به بهانه توسل پادشاه در تهیهٔ اسباب حرب و ملک گیرے کوشیده قاصد نهضت بطرف شاه جهان آباد گردیدند ضابطه خان خلف نجیب الدوله بنا بر خوف کینه دیرینه که فیما بین مرثیه و پدرش بود مداخلت خود در شاه جهان آباد دور از خرد و احتیاط دیده بطرف سهارنپور بوڑیه و نجیب گڈه وغیره که تعلقه حاصل کرده پدرش از مدتها بود اقامت نمود و در استحکام مبانے حراست خود کوشیدن گرفت و مرثیه در افواج شاه جهان آباد رسیده شاهزاده جوانی بخت پسر شاه عالم را بطور یکه در قلعه بنام حاکم بود مسلم داشته حکومت اطراف اختیار نموده و با ضابطه خان کاویده در ملک علاقه او دست اندازے شروع نمود و پادشاه بدار الخلافه رسیده در قلعهٔ که دولت خانهٔ پادشاهی است نزول نمود و عبد الاحد خان پسر عبد المجید خان کشمیرے که مرد مزوّر پرهنر و ماهر یکے در زمانش ساخته لغزت و جاه مے گذرانید در عهد نجیب الدوله ضابطه خان پیش نیز نهایت عزیز بود با استقبال پادشاه آمده مورد الطاف گشت و صحبت او با پادشاه در گرفت سیف الدین محمد خان که واسطهٔ جواب و سوال مرثیه بود نیز بقرب عبد الاحد خان بکام خود نرسیده محروم ماند عبد الاحد خان خطاب مجد الدوله خان زمان فرزندخان بهادر بهرام جنگ یافته مدار المهام خانهٔ پادشاه گردید و پادشاه داخل حرم سرائے سلطانے نگشته در لهو و لعب حرکات لغو و نامناسب انهماک ورزید و میرزا نجف خان بمقتضاے شجاعت رفقاے صاحب جرأت بهرسانیده عازم عروج بمعارج علیا گشت و در اندوختن اسباب اقتدار و فراهم آوردن یاران جانثار اشتغال نمود مرثیه که حسب الطلب پادشاه از خراب و دوبرانے ملک ضابطه خال بهرگشته بشاهجهان آباد مے آمد در عرض راه درخواست مطالبے یاوه از حد و تکلیف مالایطاق آغاز نهاده پادشاه در بهرگام انشاده [illegible] نجف خان بردادار فرط شجاعت دلالت تا دهیه کوشمال جماعه بدسگال نموده سرانجام این مهم با موگشت و از شهر بیرون شتافته معسکر آراست [illegible] فیمابین باوجود قلت فوج بتیغ و آویز پرداخته رامادر کار زار عاجز آمد +

ذکر دراندازی امرائے نفاق پیشه فیما بین نجف خان بهادر و مرهٹه باعوجاج مزاج و خیانت اندیشه

سنا نقان حضور مثل عبد الاحد خان و حسام الدین خان و بهادر و علی خان محلی ناظر چون از سطوت میرزا نجف خان بهادر بنا بر شجاعت جبلی و بدولے خود ایمن نبودند و ظاهر است که امر دبامر دنمی سازد در فکر استیصال نجف خان بهادر افتاده قاصد مصالحه بامرهٹه گردیدند خصوص حسام الدین خان هیچ کس زیاده تر از همه مقرب پادشاه و مستکره و منتفر از وجود میرزا نجف خان بهادر بود پادشاه را بدین خرافت آورده بے اطلاع خان بهادر مرقوم در کمال اخفا مصالحه را استحکام داده مرهٹه هم چون می دانست که هرچه هست میرزا نجف خان هست هرگاه او در میان نباشد تسلط بر پادشاه و ارکان جهان او با سانے میسر ے تواند شد بهر چه مرضے تازه شاه و سائر ارکان نامردنادان بود بنا بر مصلحت وقت تن در داده قبول نمود عمله حضور که بطرف برج و باره عمارت شهر اشعه منافقه بودند حسب الامر بیک ناگاه دروازه مرهٹه را اندرون شهر راه دادند و مرهٹه داخل شاه جهان آباد و کلاے اوآدراک شرف حضور پادشاه نموده در شهر دائر و سائر شدند نجف خان بهادر باصغاے این خبر متحیر گشته خود هم داخل شهر و در خانه خود نازل شد پادشاه که محکوم و مطیع حسام الدین خان بود در یکه در مصالحه بامرهٹه قرار یافته بود حسب المشوره حسام الدین خان میرزا نجف خان تنخواه کرده مرهٹه را فرمود که از خان مرقوم بگیرد حسام الدین خان که نهایت کینه با نجف خان بمقتضاے خباثت طینت خود داشت و هم لئامت و لالت خبیث دیگر که عبارت از عبد الاحد خان باشد خواست که بدست مرهٹه قطع بنیاد نهال عمر و اقبال نجف خان بعمل آید دشمنان عداوت افزا بامرهٹه درباره آن والا تبار شجاعت دثار گفته هلمار کردکه مایه فساد و منشاے عناد میان شما و پادشاه نجف خان بوده تا زنده است خواهد بود مرهٹه بترغیب و تطمیع پادشاه و دراندازان منافق پیغامهاے وعید و تهدید بخان مرقوم فرستاده زرهاے تنخواه درخواست نمود آن بهادر دلیر اشیا جان بر حفظ آبرو اختیار نموده جوابهاے مردانه فرستاد و تن بذلت و خوارے نداد چند روز آمد و رفت سفرا درمیان ماند و میرزا نجف خان با معدودے از همراهان موافق که زیاده از سه چهار صد کس با او نمانده بودند مستعد جان بازی نشست و عجز و زبونی را در دل خود راه نداد چون سردار مرهٹه دید که میرزا نجف خان شجاع بے تقیه و برا ے حفظ آبروے خود در جان باختن دلیر است تحصیل زر یکه گفته غرض گویان از و گمان بود امکان ندارد اگر کاوشے زیاده بعمل آید کار بمقاتلے انجامد و تا هزاران کشته نشوند بر او دست نمی توان یافت و دانست که آزردن چنین کسے از اهلیت دور و اگر چشم زخمے باو رسد حیف است بنا برین پیغام ملاقات باکمال احترام داده بعهد و مواثیق خاطرش را مطمئن ساخت میرزا نجف خان بهادر خود را مع رفقاے دلاور بسلاح و یراق آراسته بهیئت مجموعے معسکر مرهٹه رفت تکوجے سردار بمجرد اطلاع تا بیرون سراپرده هاے خود عرصه بعید ے استقبال نموده نجف خان بهادر را دیده و لعده معانقه باحترام تمام آورده بر مسند خود نشانید و مراسم عذر خواهے تقدیم رسانیده انعام و افر اس و خوانهاے ملبوسات فاخره و جواهر گران بهاپیشکش نموده خوشنود برگردانید*

تتمه احوال سراسر اختلال میرقاسم خان معروف بعالی جاه و انتقال او از دنیا باحال تباه

میر محمد قاسم خان در ملک افاغنه معروف برد هیله رسیده در سایه عواطف آنها آرمیده و زمانے چند در انجا گذرانیده اما از اوضاع زشت خود که بدگمانے باخلق خدا و ارادهٔ ایذاے هریکے از رفقا داشت دران فلاکت هم باز نیامده بر همان اعمال خود

معمور و چنانچہ میرزا شمس الدین بعبور گرفتار رسید او برخصت مذارفت و صندل علی خان ناظر حرم سرا خود را کہ شوہر نکحوارگی و حلال نکی بہ تقدیم رسانیدہ با آنکہ طبعہ سانحہ اسیر رسید او بہ بیت اللہ رفتہ بود برگشتہ در ہنگام اقامت او بہ گوہد باز نجد متش رسید گمان آنکہ اگر ما لے نداشت چرا از کہ برگشتہ آمد بنجا بند و تا بود و ہمین حال داشت چنانچہ غلامان و ملازمان قدیم او ہمہ بنا چار ترک یاری او نمودہ بر خاستہ رفتند و خود از اثر چینہ ئے ملک افاغنہ برخاستہ پیش رانا گوہد رفت و از انجا بملک راجپوتیہ انتقال نمود از انجا در دربار ہا بین اکبر آباد و شاہ جہان آباد آمدہ اقامت گزید و بعد چندے در کمال فلاکت و پریشانی رہ نورد ملک عقبی گردید ✦

ذکر لشکر کشیدن مرہٹہ بر ضابطہ خان خلف نجیب الدولہ افغان و اختلال پذیر فتن اوضاع او و مجمل قضیت تمامی خداوندزمین و زمان

چون محبت میان نجف خان و مرہٹہ دگرگونہ منافق و شقاق بوفاق و اتفاق گرائید رائے پادشاہ جنت مکان خان بہادر و مرہٹہ بر مہم ضابطہ خان و انتزاع ممالک از دست افغانان قرار گرفتہ باتفاق ہمدیگر عزم مذکور جزم نمودہ نہضت کردند ضابطہ خان با پادشاہ و مرہٹہ در خنگ میدان صف ندیدہ سنگر تال و قلعہ غوث گڈھ برائے اقامت خود مع افواج بیاراست و برادران خود را آن طرف گنگا در محالات چاند پور ندینہ وغیرہ بر گنجات مع بعضے افواج بنا بر ارسال رسد گذاشتہ ناموس و عیال خود و پدر را نیز در قلاع آن طرف گنگا نگہداشتہ و در سنگر تال مستعد مدافعہ نشست مرہٹہ و میرزا نجف خان پادشاہ را بدو منزلے شاہ جہان آباد گذاشتہ خود پیشتر خرامیدند و بحاصرہ سنگر تال پرداختہ نامے ممتد در خنگ گذرانیدند چون عرصہ بر ضابطہ خان در قلعہ تنگ گردید و خبر یافت کہ گنگا بر اکثر معابر پائے آب گستہ قابل عبور افواج است لشکر داران اقوام خود مثل حافظ رحمت و اولادش و اولاد دوندے خان و فیض اللہ خان پسر علے محمد خان و دیگران نوشتہ تاکید نمود کہ تا حال مرہٹہ بر پا آمدن گنگا اطلاع ندارد اگر قبل از آگہی او رسیدہ باستحفاظ معابر کوشند ممکن ہست کہ ما ہم محفوظ مانیم و شما ہم صدمہ از دست اینہا نرسد و اگر درنگ نمودہ آید و مرہٹہ را پا آب گنگا معلوم شد ملک آن طرف گنگا محفوظ نمے تواند ماند و بر گاہ کار من تمام شود بر شما ہم القانہ خواہند نمود پایان کار دیدہ زود باید رسید سرداران مرقوم حسن ضابطہ خان را دریافتہ دیدہ ہر یکے مع فوج از جائے خود جنبیدہ با عانت و حراست ضابطہ خان در رسید ضابطہ خان نیز قلعہ سنگر تال را گذاشتہ راہ آمدن آن طرف گنگا و وصول گاہ و اجناس ماکولات گذاشتہ بود از راہ پل مذکور عبور نمودہ با سرداران کہ رسیدہ بودند ملاقات نمود و باہمدیگر مشورہ نمودہ سرداران افواج خود را با اندک فاصلہ بر معابر گنگا از محاذے سنگر تال سر تا بسر تا بستے کردہ کہ ملک خود ش بود بے احراست و مزاحمت عبور مرہٹہ نشاندند و افواج سرداران با عانت آمدہ را طرف دین سنگر تال ہمان قسم جا بجا بر معابر نشاندند ہر مرہٹہ از مشاہدہ این حال قیاس پائے آبی گنگا کردہ در تفحص افتاد و عدیمت وجود معلوم نمود کہ اکثر جاہا پائے آبست و با سانے ازین معابر تو ان گذشت دو سہ روز سہ بدر تامل نزدہ روزے مع میرزا نجف خان سوار شدہ راہ سربالا گرفتہ از مقابل چند معابر گذشت ازین محفوظان معابر عبور نمودہ را احاطہ کرد تا بکہ بالاتر عبور نمودہ فتحیابت کار فرمود ہر یکے بکارے اشتغال نمودہ اکثرے بعبا کردن پراسے ملاقات نمودہ با سپاہ اختلاط احباب رفتہ جاہائے خود را اشغال گذاشت دو سہ روزے در محافظت بود بدر مرہٹہ مع میرزا نجف خان بیگ ناگہان عطف عنان نمودہ از محاذات آنجا سے کہ گذشتہ بود

بریکے از انہا عنان ریز رسیدہ بدیار اندمیرزا نجف خان بہادر ہر اول آنہا بود چون عجالۃً مقابل مبرے رسیدہ ارادۂ برامدن
از آب نمود افاغنۂ آنجا را فرصت حاضر آمدن و تیار شدن نشد ناچار سردار ہمان فوج کہ مرہٹہ مقابل او عبور دریا میکرد از لشکر برآمدہ
با معدودے از مستعدان جان نثار بر بلندے استادہ دو سہ تن دیگر از سرداران کہ قریب ازان معبر بودند با عدیدے از ہمراہان
با عانت او رسیدند میرزا نجف خان متصل بکنار رسیدہ ہنوز در آب بود کہ سرداران مذکور سرِ افاغنۂ ہمراہے ہراسیدہ پیش آمدند
و تفنگ و بانہا سرد اوندمیرزا نجف خان کہ زنبورکہاے چند پیش روے خود داشت عمداً آنہا را فرمود کہ ہا نجا در دریا استادہ
شلک نمایند در اول شلک سر سہ سردار افاغنہ کہ ببدافعۂ آمدہ بودند بکار آمدند چون ریلہ عجب قوے شدید الحرص قوی الطبع میباشد
بجرد کشتہ شدن سرداران مذکور در غارت لشکر و تاراج اسباب ہمدگر افتادہ مال یکدیگر را در ربودند و برخے را مجروح و مقتول ساختند
و اسباب بدست آورده راغنیمت شمرده راہ فرار پیش گرفتند میرزا نجف خان و مرہٹہ بر ہمین قدر اکتفا نمودہ بسیکر خود برگشتند اما خبر
کشتہ شدن سردار عبور لشکر مرہٹہ از دریاے گنگا شہرت یافتہ لعبا کرا افاغنۂ ضابطہ خان کہ متفرق بر معابر بودند رسید
چون چند بار ضرب دست مرہٹہ کہ با عانت صفدر جنگ ہمراہش بود خورده بودند رسیدہ ہمہ راہ خود بجنود راہ فرار اختیار آمدہ مدون
پیش آمدن خبگ و استعمال سیف و سنان گریزان گشتہ دست تاراج ہمدگر گشادند این خبر بسیکر تال رسیدہ فوجے کہ ضابطہ خان
ہمراہ خود بجہاست قلعہ داشتہ بود احوال او ہم ہمین صورت شد و خانۂ ضابطہ خان را از شرم حضور و خوف قلیلے از مخلصان کہ
ماندہ بودند مسلم گذاشتہ مال یکدیگر را غارت برده قلعہ را خالے گذاشتہ گریختند ضابط خان حیران و مضطرب گشتہ فتح خان
را کہ ببدا و آمدہ آن طرف دریا معاودے سکرتال ہمکرد اشت با ضعراب طلبیدا و چون قلعہ در آمد احوال بدین منوال دید صلاح
داد کہ الحال خود و سہ ساعت از روز ماندہ فرو ہمانجا در لشکر من شما ہم بیائید باتفاق یکبار دیگر بمیدان با مرہٹہ بکشید و بعد ازان
انچہ صلاح و مقتضا خواہد بود بعمل خواہد آمد ضابطہ خان بپسندید و فتح خان بجاے خود برگشت و در خیمہ خود آمد برائے مشورہ
با مغربان و سرداران خود نشست لشکر یانش بشکست و فرار لشکر ضابطہ خان آگہے یافتہ ہمین عمل اختیار نمودند مخلصانش
اطلاع یافتہ فتح خان را آگہی دادند و در ساعتے و احداز فوج او ہم نشانی نماند لپس خود را گفت کہ برادر تو با چند سوار ملاقات
ضابطہ خان رفتہ است او را باید آورد او با معدودے از خیمہ برآمدہ و سوار اسپ گشتہ تا سر پل رسیدہ بود کہ او را ہم غارت
نمودند او با جامۂ چاک و بے دستار برگشتہ آمد فتح خان ہم با معدودے از ملازمان اجازت اضطرار راہ فرار گرفت در عین
گریز بموضعے رسیدہ دو سے آسودند یکے از روہیلہ ہا را با لقاے ربیع و شرا سنا زخمے زدہ و او را و ہیلہ برآشفتہ بطرف
پشہ خانۂ بقال رفتہ خانہ اش را آتش داد بجرد شعلہ کشیدن آتش در تمام شارع ہیجے نماند کہ از آتش گرفتن و سوختن
عمارات و غارت و غیرہ آفات محفوظ مانده باشد شخصے معتقد کہ ہمراہ فتح خان بود نقل کرد کہ وقت آخر شب دہ ہزار سوار
و پیادۂ افغان مزرع ہیجرے دیدہ گمان سیر ہاے مرہٹہ نمودہ لرزان و خاموش استادہ بود تا آنکہ جواسیس رفتہ خبر
آوردند کہ در ختان بید انجیر است آن زمان حواس دہ ہزار سوار بجال آمدہ ہر یکے براہ افتاد خلاصۂ میرزا نجف خان
و مرہٹہ و ضابطہ خان در آمدہ دو از زمادر ہایا و مسکۂ آنجا دار برادران و عیال و ناموس نجیب الدولہ و ضابطہ خان
برآورد و ضابطہ خان گریختہ پناہ بشجاع الدولہ برد و شجاع الدولہ واسطۂ مصالحہ میان مرہٹہ و حافظ رحمت و غیرہ افاغنہ گردید
و ہمین ضمن سرداران مرہٹہ را با ہدکر منازعۂ رودے داده حکم طلب برخے از ان رؤسا از دکھن تاکید رسید مرہٹہ
مصالحہ بواسطۂ شجاع الدولہ مغتنم شمرده داعیۂ انصراف بجانب دکھن مصمم نمود و عطف عنان فرموده بطرف شاہجہان آباد معاودت کرد

ذکر برگشتن مرہٹہ بملک دکھن وشروع عروج نمودن میرزا نجف خان بحکم خداوند امر کن

بعد ازان کہ میرزا نجف خان سالماً وغانماً ہمراہ مرہٹہ بکمال کر و فر بطرف دار الخلافہ شاہ جہان آباد برگشت و مرہٹہ معاودت بدکھن مسلم نمود خان مرقوم را بپادشاہ سپردہ سفارش بسیار دربارۂ او نمود و از طرف خود ہم بکارہاے مرجوع این نواح مامور فرمود و خود رخصت سفر بجانب دکھن گشید میرزا نجف خان باستظہار مرہٹہ تقویت یافتہ قاصد حصول اسباب اقتدار شد و صلاح دران دید کہ بابا دشاہ ساختہ در دیارے کہ مسخر پادشاہ چندان نباشد علم تسخیر برافرازد بنا گہ علی ہذا از پادشاہ استمداد اکثر جگہ ہاے قریب جوار دار الخلافہ و توابع صوبہ اکبر آباد کہ عمال پادشاہے را مجال مداخلت درانہا از لتسلط اتباع جاٹ نبود درخواست نمودہ حاصل کرد و فوجے لائق بداد ن او صبہ بقدر معاش از مغلسان قلاش و دگر ارباب تلاش پیدا کردہ بعد ازاں بمہمات مذکورہ قاصد گردید چون بحدود جاٹ رسید سورجمل کہ دران اوان راہ آن دیار و نظم و نسق امور آنجا بدست اقتدار میزد فوجے گران مع ہمرو کہ شش ہفت ہزار قجاق انداز معروف بہ تلنگہا بالتفنگہاے چقماقے و پنج شش زنبورہ شتر ضرب توپ لائق جنگ میدان ہمراہش بود بمدافعہ نجف خان بہادر فرستاد دریوار کول و جالیسر بطرف شارع شاہے اکبر آباد مقابلہ روے داد چون فوج میرزا نجف خان بہادر تازہ رنبوق نا آزمودہ بود اکثرے گوتاہے کردند یعنے جان بازے نمودہ مجروح و مقتول افتادند و بر سواران جاٹ نیز شکستی افتاد و لیس باسندند اما ہمرو از آنہا سے شلک توپ سندوف فرصت اجتماع باصحاب نجف خان بہادر نمی داد میرزا نجف خان راہم در بازوے چپ رخم لوے تفنگ رسیدہ خون بہاے گشت خان بہادر مرقوم در پناہ چاہ پختہ کہ دران میدان بود نشستہ زخم خود را بست و باسعد و دے از سواران و نیل الشکر کہ متصل بآن مکان استادہ بود مجتمع گشتہ تن بمردن داد و یکبار نظر باعانت و صیانت ایزدے نمودہ سپاہ را عنان داد ہ بر صفوف ہمرو حملہ آور و بشیت و اد ار بہمال اقبال یاورے نمود و ہمرو را مع اتباع دل از دست رفتہ بلاے غنائم برجا نماندے اختیار راہ فرار اختیار نمودہ باکمال اضطرار در رفت و فتح و ظفر نصیب اولیاے دولت نجف خانی گشت ہمین کہ روی ہمرو از میدان گردید ہمراہیان نجف خان بہادر کہ از دور تماشائے بودند علی الفور رسیدہ فوج منصور را کہ قریب بدیار شدہ لہا قوے گشتہ در تعاقب گریختگان تکاسلے اجل آمد زمرۂ از منہزمان فوج جاٹ درین تگ و تاز طعمۂ شمشیر بہادران دلیر گردید و ارپے رفتگان عرصۂ بعیدے باقدام جلادت پیمود و سالماً و غانماً معاودت نمودند میرزا نجف خان بعد این فتح نمایان صوبہ دارے اکبر آباد از حضور درخواست پادشاہ را فائدہ از اکبر آباد مستصور بود و قلعۂ آنجا ہم در دست جانان بود نفاق پیشگان حضور مثل حسام الدین خان و عبد الاحد خان و غیرہما کہ دورے نجف خان را مدل خواہان بود ہ اند سندش را بلا عذر و تامل نوشتہ فرستادند چون چشم نجف خان مرقوم از خوابانی و دمیدن صبح دولتش را آغاز بود انتظام آنجا بخوبی میسر آمد و قلعۂ اکبر آباد نیز طوعاً و کرہاً مسخر گشت میرزا نجف خان صلاح حال و مآل خود در اکتساب سپاہ و احضار سرداران رزم خواہ دیدہ دست از اندوختن زر و مال بالمرہ برداشت و ہر چہ حاصل سے شد بطور مردم جماعۂ دارے پیشہ بر فقرا دادہ خود ہم بقدر حاجت انچہ ضرور بود ازان جملہ زرہا برسید اشت و بارفقاے خود را مساوات سے پیمود و بہمین صورت مردم کار و فوج بسیار جمع نمودہ بعد ازان بمحاصرہ قلعۂ ڈیگ کہ از قلاع مشہورہ جاٹ و در رصانت و متانت شہرہ آفاق بود پرداخت و مدت این تجاہم امتداد یافتہ بعد یک سال و دو ماہ قلعہ مذکورہ مفتوح و مسخر و میرزا نجف خان را سرمایۂ عروج و اقتدار میسر گشت و از حضور

بادشاه [illegible] امیر الامرائی بانتقال نجیب الدوله وعزل ضابطه خان مع خطاب ذو الفقار الدوله امیر الامرا بهادر نصاب خنگ
یافته بمرتبه [illegible] رسید و پسر سوم جمل که دران قلعه بجای پدر بر مسند راج فرمان روا بود در قلعهٔ دیگر رفته با نجف خان بهادر ابواب
مصالحه و معاملگی وا نموده امان خواه گردید نجف خان بطور مناسب که لسلط خود هم باشد و اولاد سوم جمل را تباع آنها نیز با چار گرفته بعجز
و اضطرار رجوع بایشان [illegible] ساعد و یکدیگر نباشند للفضلال داده بنای آشتی گذاشت و آهسته آهسته اسباب حرب و ریاست لائق شان
امارت فراهم آورده در سلک امرای ذوالاقتدار و معتمد الملکی تمام هندوستان انتظام یافت ۰

ذکر در آویختن شجاع الدوله با حافظ رحمت و اولاد و علی محمد و دوندے خان و استیصال خاندان روهیله و افغان

شجاع الدوله با سپه داران انگلیشیه رابطهٔ اتحاد و عهد و پیمان اعانت و امداد در هنگام محاربات که هدگر را با اعادی روی داده
[illegible] میرزا نجف خان بر ضابطه خان و افاغنه اتباع نجیب الدوله وجات وغیره تماشا کرده چون با افاغنه نکینه ها
[illegible] اخلاصیکه از سعید خان پسر علی محمد و عنایت خان پسر حافظ رحمت که مخاطب بحافظ الملک بهادر بود
بالفرد فراموش نموده داعیهٔ استیصال خاندان روهیله [illegible] ان جمیع افاغنه جزم نمود و از عماد الدوله گرز شه جنگ بهادر
علاوت جنگ استمزاج و تلقین وجه [illegible] در جلد دے اعانت را سے کینی فرموده اذن مکاوجه با افاغنه درخواست
[illegible] عبارت از کرم آنها
وحدود صوبه روهیله آباد است بے ضرورت بر اکنگ و انتزاع ممالک دیگران بیرون فرستند و ملک تازه برائے خود پیدا کنند شجاع الدوله
که با کینی حلیف بود از دست و ملزان انتزاع ممالک بدین قدر حکم از کونسل ولایت داشت که اگر کسے بر ملک شجاع الدوله لجزم
استخلاص آباد انگلیشیه فرستاده مدد او نمایند و اگر کسے در ملک بنگاله و عظیم آباد اراده [illegible] در آید شجاع الدوله اعانت
امداد [illegible] نمایند و مصاحت دراین میان دارند و قناعت آنکه افاغنه با الوس خود کوباشند راه و بلاگرد [illegible] و فدویه و قرابتی
[illegible] ممالک اندهر کسے قاصد این دیار شود ناچار است که اول آنها در آویزد و آنها نیز ناچار بر خود دارے و حراست محروسه
خویش نداخته و نمایند اما نظر بر بعضے [illegible] مدگور نیز راضی گشته شجاع الدوله را بجنگ افاغنه ماذون افواج انگلیشیه را با اعانت مامور [illegible] شجاع الدوله
[illegible] وغیره نبابر اتمام حجت اول پیغام نمود که من هنگام اضطرار روانه معسکر مصالحه بام رسیده [illegible] گردیده مبلغ خطیر از طرف
خود با ورساید [illegible] از دست برد تاراج و حوادث ترکتاز آنها را بیابد مدت معهود که الصال زر وان قدر مدت معهود
[illegible] نرسیده الحال بایا [illegible] زر بلا اهمال ادا سازید والا مهیاے حرب باشید حافظ رحمت
[illegible] یار دوم [illegible] پیش بود پسر اسعد خان و پسر اولاد علی و دوندے خان و فیض الله خان و دالد سعید محمد زوهیله و دگر رؤسا
[illegible] دگران افاغنه را یکجا نموده پیغام داد که شجاع الدوله با عماد الدین [illegible] حرب و افواجیکه خود بضابطه فرنگ آراسته
[illegible] دارد و نمانے که از انگلیشان نزاسته مهیا دارد و داعیهٔ جنگ و انتزاع ممالک نامنموده از [illegible] آنش بارے افواج و توپخانه
[illegible] از همه متعذر است بهتر آنکه این بلا را بدادن زر [illegible] که موعود و درین دو جهت [illegible] جانب او ست از خود
بردارید والا هرگز از عهده برنخواهید آمد شجاع الدوله در باطن بمسئلهٔ اولاد دوندے خان نموده آنها را فریب داد و گفتند فرستاد
که من با شما [illegible] که آید [illegible] گفتگاست کارے نداریم شما بخاطر جمع باشید اما اگر اعانت حافظ رحمت خواهید نمود در آنش
او شما هم خواهید سوخت اهالیان مذکور بطمع زر و غرور ارشور دور افتاده در دادن زر یکه حافظ رحمت از طرف آنها و دیگران

مستهد گشته بود اهمال نموده دلالت بجنگ نمودند و دیگر جوانان نوخاسته آن حامئه نیز بحماقت و غرور شجاعت در دادن زدهای موعوده عازم عدم گردیدند (متن مشوش) آورده سرغیب بجنگ و امید واراعانت و رفاقت مے ساختند حافظ رحمت هر چند فهمانید که هرگز از عهدهٔ خنگ فرنگ برنیاید و آب مے در سبدان ریخته خواهید گریخت و آتشبارے افواج فرنگ و دود از دودمان خواهد برآورد و چون طلهاے بے پایان از فرقهٔ افغان بر مقهم و مسافر و اصناف بندگان خداوند منتقم ظاهر گذشته هنگام انتقام آن رسیده بود عقلها برگشته موعظت حافظ رحمت در سے از ان مستحقان غضب الهی در نگرفت کار بمقابله و مقاتله انجامید شجاع الدوله با افواج قاهره خود و جنرل بارکر که سالار لشکر انگلیشیه بود مع توپهاے بسیار و اسباب بے شمار در ملک آنها رفته تاخت و تاراج شروع نمود و حافظ رحمت هر چند تاکید و مبالغات در طلب اولاد و دندے خان و دیگر سرداران خود بمواعید کاذبه بمستمال نموده از بعضے جاها انداک فوج و از بعض دیگر فقط وعدهٔ آمدن خفه شب رسید تا آنکه شب ۱۴ ماه متصل رسید و حافظ رحمت لاعلاج گشته چاره غیر از مقابله مدید با جمعیت خود و اتباع و بعض معاونان ۳ تا ۴ هزار نداشت هزار کس بنود آمده نهرے خشک که عمق بسیار و خم و پیچ بے شمار و بکنارهاے صحرا اشجار خاردار داشت پیش رو گذاشته عقب آن توپ خانه که میرداشت با سلوک چیده مستعد محاربه نشست از یک طرف پلٹنهاے شجاع الدوله لشکر دیگر دلیران خود که اکثرے خواجه سرایان دلاور متعهد سرکارش بوده اند از طرف دیگر پلٹن هاے انگلیشیے لشکر گردگی کپتانان و میجران هوشیار بهادر کار زار دیده و اطراف صفوف افاغنه غیر راه مقابل راه بها بهر سانیده از دریاچه حائل گذشته شروع اشتباک تو پها بآئین وضابط فرنگ نمودند چون چابک دستی بهادرین کار بمرتبه بے نهاراست که غیر از حفاظت الهی چاره ندارد و روبرو رفتن مقدور فوج نامنتظم بے اتفاق هندنیست بلی فوج ولایت تابع فرمان سالار جنگ گریزاد بر حکم سروران می باشد و هر که اندک انصراف و اضطراب بطور خود نماید از سیاست و تنبیه سپاهیان محفوظ نمے ماند از عهدهٔ مقابلهٔ این فوج و تاختن بر آنها برے تواند آمد افاغنه بی دست و پا گردیده کسان بی شمار از همراهیان حافظ رحمت و بفرار نهاده هگرا سپید کے عارے شدند لیکن حافظ رحمت با معدودے از رفقاے جان نثار سر شته صبر و قرار از دست نداده دران میدان مرد آزما به کمال دلاورے پایدارے نمود تا آن که گلهٔ توپ بر سینهٔ او رسید هر چند ما مرا مرکن فیکون از سینه اش بیرون فرمود اما از صدمهٔ آن جان او از صحبت بدن مفارقت جست باقی ماندگان را بعد قتل حافظ رحمت دل از دست رفته پای ثبات برقرار نماند و ناچار راه فرار اختیار آمده بگریختگان سابق لاحق شدند شجاع الدوله خبر ظفر یافتن افواج خود شنیده از قبیل سوارے فرود آمده سجدهٔ شکر گزارے در حضرت باریے نجاک عجز و انکسار نهاد سود و هفتاد سر بسجده بود که سر حافظ رحمت بریده آورده ندانسته که او را دیده بودند شناسند چون تحقیق شد کرهٔ ثانیه باز بسجده گذاشت و چون سر بر داشت سالار جنگ برادر زن او خواست که بدستمال خاک از چهرهٔ او بافشاند منع نموده فرمود که این خاک زیب سیماے من است الحمد لله که امروز انتقام گستاخیهاے بی پایان ازین جماعهٔ سفاک بے باک که با پدر من و دیگر مومنین و متردین نموده بودند بکام دل گشته آید دران وقت ضابطه خان هم با هزار نفر از جمله هزاران دران عرصه همراه شجاع الدوله بود بقتل رسیدن حافظ رحمت که مشیت ازلی بانتقام اعمال آنجماعهٔ رفته داد بار سے بے پایان عائد احوال جماعهٔ افغان گردیده هراس بے قیاس بردل صغیر و کبیر آن جماعهٔ مستولی شد و تفرقه تمام در جمعیت و ازدحام آنها راه یافت شجاع الدوله افواج خود را در اطراف و اضلاع محروسهٔ افاغنه تعین نموده بانتظام برهمی آن ملک و حضار سروران آن جماعت بشرط اطاعت و قهر و قتل متمردان فرمان داد چارو ناچار فتح الله خان و غیره اخلاف دوندے خان و محبت خان و غیره اولاد حافظ رحمت و فیض الله خان پسر علے محمد خان معروف بروهیلکه

[illegible] مختلفه در دفتر دوم مثبت افتاده لهذا [illegible] از دامن کوهستان کمانون بعد ازان که از بدے آب وهوائے
[illegible] آمده بود داعیهٔ منور شجاع الدوله نمود باب [illegible] متشش شدند فیض الله خان با عنبا سپردار زادگان کرسپر علے محمد خان
[illegible] ویرش [illegible] ن خود [illegible] نصر [illegible] دوندے خان وغیرهم بود وجمعے را با خود متفق ساخته در دامن کوهستان
[illegible] ذکر بلبسا [illegible] گیرے ملتفت مرد [illegible] بوساطت رؤساے انگلیشیه عهد وپیمانے براے خود درست گرفته حاضر شد وبعضے از
منتهاے ممالک افاغنه که تخمیناً بده پانزده لکهه روپیه حاصل داشت از شجاع الدوله بوساطت رؤساے مذکور گرفته در انجا
فارغ البال بگاهم وارم باجماعتے از افاغنه نشسته الی الآن بجمعیت و استقلال مے گذراند دیگر بیچارگان محروم از معاش
بلکه بنابر تحقیق رد احوال زمانے ممتد مقید ودر کمال رنج وعناگذرانیده مدفقیر اکثرے از اولاد حافظ رحمت وودندیخان
را در لکهنؤ [illegible] ون شجاع الدوله در زمان شروع امارت پرسش آصف الدوله که ذکرش عنقریب انشاء الله تعالے
[illegible] ده خواهد شد [illegible] ا مشاهده واستماع از معتمدین ادراک خود [illegible] فضل اشرف جماعهٔ مذکوره بحبت خان پسر حافظ رحمت
[illegible] نا [illegible] که بشجاع الدوله مخلص ودرنگ عظیم آباد که با انگلیشیه روسے داد رفیق ومعین شجاع الدوله
[illegible] نما [illegible] داشت [illegible] سیرت ومیرت لیاقت سروری وحوصلهٔ تمندے داشت لیکن درین ازمان که واژدے
[illegible] ملک سنه [illegible] ر [illegible] ینما [illegible] ال رسیده [illegible] ر [illegible] او وجهی که نهایت دون همت باشد [illegible] او مقرر داشتند وفیض الله خان پسر علے محمد خان
را ملکی که [illegible] اصل اکثر [illegible] بیت کلیه روپیه سخواهد بود عنایت نمودند حال آنکه او در زمان اقوام خود زیاده بر ملک نجیب
روپیه [illegible] ت نداشت ناقدر دانے وسفله پروریے این روزگار زیاده بران است که برین عمل تحیر وتأسف
کرده از حمد دون نوازیها شمرده آید قطعهٔ فلک دون نوازیک چشمت ✤ دان سے کم بفرق سر دارد ✤ سر خرے
را که دگر گرفت مشت ✤ مے نداند که دم خر دارد ✤ سنے برد نا فراز گاه خویش ✤ چون خرش دید دست بردارد ✤
سر نهیش زند که خود شود ✤ خر دیگر بجاش بردارد ✤ الی الله المشتکی القصه بعد این فتح گورنر هستنگ بهادر
[illegible] ربا [illegible] کونسل شهر نبدن که دار السلطنة انگلیشیه هست مدتے معاتب ماند که چرا بشجاع الدوله درین جنگ معاشات
[illegible] نمود [illegible] داد وافواج باعانت فرستاد وگورنر توجیهات موجه از حسن بیان خود نگاشته برات ذمه حاصل نمود
وسرد وعنایات بیشیں از پیش گرفته ✤

ذکر انتظام یافتن ممالک جماعهٔ افغان مابین شجاع الدوله ومیرزا نجف خان ✤

میرزا نجف خان بهادر [illegible] دریان آوان از مرتبهٔ تبعیت وکمتری برآمده با شجاع الدوله بتمهیدے عهد ساینده بتوسط شجاع الدوله
[illegible] سابق افزوکنده با داشت [illegible] ضرورت با او بناے دوستی ورفع عناد گذاشته دم از اتحادے زد بلکه مے گویند یکے از
[illegible] نیات خود را نامزد او نموده در تالیف قلب نجف خان بهادر نهایت اهتمام مے فرمود لیکن نجف خان بهادر بمقتضاے
[illegible] جاه طلبے وفتوت دیرینه خود را کمتر نشمرده پاس مدارے آداب شجاع الدوله بر رویه قدیمه مے نمود درین وقات
که نجف افاغنه برگشت وممالک متصوفه آنها از دست شان منتزع گشت برخے ازان ملک نایب نجیب الدوله از دست
[illegible] نعابه خان وغیره [illegible] او در آمد [illegible] رف نجف خان با عانت وشراکت سرهنه پنجیره آمده بعضے ازان این طرف گنگا
[illegible] علاقه ملک [illegible] محمد خان [illegible] حافظ رحمت وغیره بسمت شمالے گنگا بود شامل چاندپور ندینه تهر گنده وغیره واکثر ملک [illegible]

بطرف جنوب و مغرب بے گنگا بود مثل بارھہ و سہسوان و پچھور یا و امثال آنہا لیک، اینجا در دست حافظ رحمت و اولاد علی محمد روہیلہ و اخلاف دوندے خان بود و درین ولا تبصرف شجاع الدولہ در آمد آن ہم ہمین قسم کہ تصفش طرف شرقی و شمالے گنگا متصل سنبھل و مراد آباد و امروھہ و بعض مثل کانس گنج و در یا گنج و بلہ یا گنج کہ از مملکت سابق بنگش بود و در عہد صفدر جنگ از دست احمد خان بنگش منتزع گشتہ بعنایت صفدر جنگ در قبضۂ تصرف مرہٹہ رفتہ بود و دیگر ملک مقبوضۂ مرہٹہ کہ بعد قتل و استیصال جماعۂ مذکورہ کہ از دست احمد شاہ ابدالے در نواح پانی پت روے داد و مرہٹہ مفقود الاثر و الطائفۃ شد این ملک را حافظ رحمت و احمد بنگش و اولاد دوندے خان و نجیب الدولہ حسب الامر ابدالے با ہم قسمت نمودہ ہر یکے جاے را در دست خود داشت ذو الفقار الدولہ میرزا نجف خان بہادر غالب جنگ بر آنچہ بانفال تقسم مملکت مرقومہ عازم خدمت شجاع الدولہ گردید چون بحضور رسید داخل ممالک مذکورہ و افسیدہ از جملۂ ملک نیب الدولہ الخ این طرف گنگا مثل جاندور ندینہ و پتھر گڈہ وغیرہ بود بشجاع الدولہ دادہ قدرے از ملک بنگش و حافظ رحمت و دوندی خان کہ اتصال بصوبۂ اکبر آباد و شاہجہان آباد داشت خود گرفت و حدود و قلمرو ہر دو منقح و محقق گشتہ ضابطہ خان نجف خان بہادر را شجاع الدولہ رخصت دہانید و مشمول عواطف گردانیدہ بہمراہے خود گزید و بنواے و داد و اتحاد بعہود و مواثیق از طرفین استحکام یافت بعد ازان نجف خان مرخص گشتہ بملک اکبر آباد در حدود دیلا دخود آمد و شجاع الدولہ بنظم و نسق ممالک روہیلہ اشتغال ورزید درین ضمن اسباب انتقال شجاع الدولہ از دار غرور بفرمان خداوندے مانندہ مہیا گشتہ دہلی در بندران کہ خیارکش گویند بمرسید و بعد چند روز منفجر گشت چون مرضے است مشہور و بیم ہلاکت دران است مضنون نمے شود پروائے ازان نکردہ بطوریکہ معروف است جراحان ملازم از ہندیان و ارامنہ و بعضے فرنگیان کہ از ابتدا ملازم سرکار پادشاہے و معتمد علیہ بودہ اند مداوا مے نمودند تا آنکہ آہستہ آہستہ افزود و شجاع الدولہ و ہمنشینان او را تشویشے عارض گشت عجب آنکہ این جراحت چنین اشتہار یافت کہ شجاع الدولہ با دختر حافظ رحمت دایۂ خلوت نمودہ او را پیش خود خواند او از فرط غیرت و شدت جہالت کہ در طباع لنوان خاصۂ زنہاے افغان مے باشد چاقوے مختصے با خود بردہ بنگام کشف عورت در انجا زدہ مجروح ساخت و آن چاقو را بزہر آب دادہ بود لہذا رو بہبودی نمی آرد با آنکہ این سخن بعلتا اصلے نداشت و محض غلط بود اما بمرتبہ شہرت یافت کہ الی الآن بعض کسان ہمین می دانند و علت مرد نش مے شناسند القصہ شجاع الدولہ مضطرب احوال ارادہ معاودت بخانہ خود در فیض آباد کہ مرکز دولت او و بنا نہادۂ جد ما در اے او برہان الملک ست و اتمام و اکمالش او نمودہ فرمود و بسوار اے ناسک آئینہ راہے گردید و میرزا سعادت علی خلف دوم خود را بہ نیابت در انجا گذاشتہ سیدے بشیر جثے را کہ عمدۂ ارکان دولتش بود باعانت و اتالیقی او معین نمود و خود با حوال نگر لفیض آباد رسید ٭

ذکر انتقال نمودن شجاع الدولہ بادل پر از حسرت و تمکن یافتن آصف الدولہ و تعرض میرزا مہدی بر ادارۂ دولت

بیمارے شجاع الدولہ یوما فیوما اشتداد پذیرفتہ منجر بمادۂ سرطانی گشت و چند انکہ اطباے حاذق انگلشیہ و ملازمان قدیم و جدید پیش در تدابیر و اصلاح مزاج و معالجۂ مرض کوشیدند سود سے نداد بر چند موت بمقتضاے آیۂ کریمہ لا یستاخرون ساعۃ

ولا یشق غبارہ ان اجل موعود تقدیم و تاخیر نے تواند نمود اما چون ایزد تعالے حدوث ہر امرے را در دنیا بسببی از اسباب گذاشتہ بعضے ازاں جلے و برخے خفے می باشند از جملہ اسباب خفیہ ہم گاہے بعضے در نظر ہوشیاران متبصر جلوہ گر مے گردد۔ در خصوص مرگ شجاع الدولہ اینچہ بر فقیر متحقق گشتہ سبب جوان مبرے او و در گذشتن از دنیا با دل پر از حسرت بعد ازاں کہ اسباب اقتدار بسیار بہم رسانیدہ آرزو مند اکثر مقاصد را حمید بود بعضے از اعمال قبیحہ او ست سرکار عمدہ داشت و صفات حمیدہ ہم در ذات او مجتمع و خلق کثیرے از دولت او منتفع بود لیکن دو سہ کار در کمال زشتی از و سرزد و ایزد تعالے در انتقام ہمان عملہا او را با دل پر از حسرت در عین جوانی و زمان برخوردن از دولت و کامرانی محروم و مایوس ساختہ بدار آخرت باز آورد۔ افسوس رحمہا کرد و اندیشہ ہا کہ خود بعہدے با میر فاسم خان ہر چند ہر چہ بر سر او گذشت او ہم ستیزہ کاں بخواہد گذاشت شجاع الدولہ را مے بایست با کسیکہ پناہ با و برد و برخلاف مے او راق کلام اے عہود را با ضمان ایزد تعالے و توانا و حضرت سید انبیا و عترت طاہرہ آن سرور و حضرت عباس بن علی بن ابیطالب علیہم السلام مرقوم و مہر خود مختوم نمودہ خاطر ستہ را از حفظ جان و مال و آبرو مطمئن گردانند و پیش خود طلبیدہ و نمائے ظاہر فاشے نمایند و بعد گرفتن زر بائے او رفقائے نمک حرامش را با خود متفق ساختہ او را مع عیال مقید گردانند و جمیع اموال او را از جواہر و اقمشہ و انواع اجناس ضبط نمودہ بر کاہے برائے او نگذارد و امیر مقتدرے را با گداے محتاج برابر گرداند دوم گمان بد دقیق و ظیفہ خواران ممالک محروسہ خود کہ شاید در حساب و شمار از نکوک مضاعف خواہند بود بردہ یکقلم ہمہ را از وجوہ معاش آنہا محروم و یوسبہ وار رعنے و دیہات آنہا را ضبط نمودہ خلق کثیرے از ان جملہ در خانہا را لبیر و نا چارے بستہ لفاقہ پائے متوالے مردند و برخے بگدائے مبتلا گشتہ اوقات حیات را بفقر و ناکامے بسر بردند تکمن است کہ دہ سبب کس از مشائخ مرائے مرتکب بعضے امور نا شائستہ کہ موجب سوء ظن با فرقۂ مذکورہ تواند بود دیدہ باشند اگر تنبیہ آن جماعہ مسطور داشت بایستی کہ تخصیص و تحقیق در ین خصوص بعمل مے آورد و اوے خود آن بود کہ در چنین مواقع کمال اغماض منیفر مودہ سلاطین و حکام ظل اللہ اند چنانچہ او تعالے شانہ روزے را بہ نیک و بد میرساند اینہا ہم مخلوق الٰہی کار فرما گشتہ روزے کسے را منقطوع نکنند سعدے ولیکن خداوند بالا و پست ✤ بعصیان در رزق بر کس نہ بست ✤ سوم پاس عرض و ناموس مردم خصوص اتباع خود کمتر میداشت و در ساختن جاہاے خاطر خواہ خود در شکستن بیوت رعایا و ملازمان از ایذا و اضرار ہر با پروائے نمود و چندین بار مردم باین سبب نہایت ایذا یافتہ خانہاے بسیار کسان مع اموال شان برباد و تاراج بیلداران و ارباب عمارت سرکار شجاع الدولہ رفت و تظلم و استغاثہ فرق ندکورہ را غیر از خدا دیگرے نشنود و بہر صورت چون کار از مدا و اگذشت و امید حیات منقطع گشت تو دیع از زن و ما در و اجب نمودہ روز پنجشنبہ تاریخ بیست و دوم ذے قعدہ سال ہشتاد و ہشتم از سنہ دوازدہم ہجرت از ین عاریت سرا انتقال فرمودہ علم در کشور بقا زد بطور تواتر از صداقت شعاران معتبر مسموع شد کہ روز غرائے او در فیض آباد نمونہ محشر و بیداد احدے نبود کہ جزع و فزع نکردہ باشد و بیت خان خلف حاط حرمت کہ خوبہاے او شرح نمی تواں داد پیش فقیر نقل مے کرد تا آنکہ من بر باد دادۂ او بودم و سر چہ از دست او دیدہ ظاہر است با این حال غم انتقال او مرا نحوے متاثر ساخت کہ خود دارے نتوانستم و سیلاب اشک از چشم ہاے من جارے بود مگویند چنانچہ یوم العاشورا در بعضے مجالس گاہے اتفاق مے شود کہ کسے بے رقت نظر نمے آید ہمین صورت در تمام محولۂ حصار فیض آباد بود و گمان نمے رود

که هیچ کسے سایهٔ گریهٔ وزاری بالوده باشد سالی قبل ازین سرانجام یافته بهمرسید چون پدر وجد او برهان الملک بمرض سرطان مرده بود این مرض مذکور گردد بلغ پنج لک روپیه مقرر کرده بلغ شفا یافتن ایفاے عهد نموده مبلغ مذکور باما کن مقدسه فرستاد اما چون اجلس بهمین مرض مورو ثے مقدر بود آخر بهمین علت مبتلا گشته درگذشت بعد تغسیل و تکفین جنازهٔ او بطوریکه در مملکت هندوستان رواج دارد جمیع تجملات سوارے او را حاضر ساخته برآوردند میرزا علے خان و سالار جنگ خلفین محمد اسحق خان مرحوم که برادران زنش بوده اند با جمیع ارکان دولت و لنک پرو ردهاے او مع عموم ملازمان و رعایا مشایعت جنازه نموده راهے پیمودند هنوز تا باغ گلاب که برائے مدفنش مقرر شده جنازه اش نرسیده بود که پسر سعادتمند او میرزا اماني که بآصف الدوله مشهور است بتمناے جانشینی پدر اضطراب وافر بهمرسیده اندیشها فروگرفت که مبادا بسعی ارکان دولت دیگرے را از اولاد پدرش برمسند فرمان روائے جلوس میسر آید لهذا برین مروت و حیا را برطاق نسیان گذاشته سه سلدان خود را تا کبد نموده که رفته سر دو خالوهاے او مرزا علے خان و سالار جنگ را بتقید تمام از مشایعت خنازه برگردانیده بحضور بفرستند ٭

ذکر جلوس نمودن میرزا اماني آصف الدوله برمسند جانشینی پدر و بر باد دادن مواد استعداد ریاست و کامرانے و درهم شکستن دسته هاے فوج و برهم نمودن جمیع انتظامات عهد شجاع الدوله و عروج یافتن میر مرتضے طباطبا برادر زادهٔ مصطفوی خان بمرتبهٔ نیابت کل و بعضے از سفاهت هاے آن بزرگ دودمان ٭ ٭ ٭

چون محرمان آصف الدوله میرزا اماني الطلب میرزا علی خان و سالار جنگ رسیدند اول این هر دو برادر عذر شرمساری در حضور عالمیان خواسته انصراف از اشتباه مناسب نمایند بار دیگر مبالغه تمام طلبیدند و فرمودند که خواهی نخواهی باید آمد هر دو برادر مذکور مجبور گشته دیگران احوال برانمنوال دیده سر مرضے خلف جانشین را فهمیده با میدپیش آمد خود بے طلب برگشتند و آصف الدوله بنا بر مشوره گذاشته بعد تنقیح و تصمیم کرنل کلیس و یکی دیگر از رؤساے انگلشیه را که در خدمت شجاع الدوله حاضر بودند طلبیده گفت که در رنگ مناسب نیست مشیت ایزدی جاے شد الحال مرا برمسند جانشینی پدر بایدنشانید سرداران مرقوم محلت را مناسب ندانسته تسلیه او نموده امر تباني فرمودند او مبالغه را از حد بدر برده و عدهٔ آدے مبلغے خطیر در صورت پذیرفتن امرش نمودآنها دیدند که پسر کلان شجاع الدوله ازان همسر همین است و حسب الارث استحقاق جانشینی پدر دارد ازما چیزے رود بلکه فائده نمائد حال مامے شود دستار بسته او بسته اعیان و ارکان خانه اش را حضار فرمودند نقارچیان و اسباب نوبت خانه نیز حسب الطلب او از اثناے مشایعت جنازه شجاع الدوله بنقاره خانه رسیده و اعیان و اشراف ملازمان نیز حاضر آمدند و خلعت سعادتمندے که گویا آرزومند این روز بود بلباس دامادے تمام برسنایالت جلوس نمود و هنوز مردم بے نام و نشان که باجنازهٔ پدرش مانده بودند انفراغ از دفن جسد او نیافته بودند که صداے نقاره شادمانے از دیر میرزا اماني بلند گردیده او برمسند فرمان روائے متمکن گشته میر مرتضے خان برادرزاده مصطفوی خان را که میرسامان خانهٔ او و در عهد ما خیر اندیش بود بملعت نیابت کل داده هفت هزارے صاحب نوبت ساخت و مراتب نیز بخشیده بخطاب مختار الدوله سرفراز گردانید رفقاے پدر مثل ایرج خان و [illegible] بخشیر و غیره از مشوره خان خویش مایوس گردیده یکے بفکر خود افتاد دایرج خان بهانه حصول استناد از حضور رسیده

مساعی حامی و اسعاد ما یحتاج حال بهادر رخصت گرفته روانه شاه جهان آباد شد و در رفتن خود غنیمت شمرد و بعد سهل مدتی آصف الدوله
جمیع کل امواج از فیض آباد الخ ... و جده ... طرف لکهنو شتافت لابد من رفتن از شهر ما در خود را پیغام داد دن
رسها سے حرا نه بدر ستاد چرا نه شجاع الدوله حرا ... ما ... و فار اشیا از زن خود که ... بکام المعاد صالحه با انگلیسیان داده بود
همه بدست او سپرده انواع تکلفات نا خوش با پ ... د ... مان آمده آخر بدا دن زر معتد به بشرط فار غخطی قبول نمود و آصف الدوله
ظاهرا مبلغ بیجا و لکهه روپیه ارما در خود کرده مارشته اتحاد اموال پدر نوشته داد چون میرزا امامی در چنه نظر از تنگنا ... ایتقرب جنت مکان
دا ده ... خدمت خود میدا ست و آنها همه وقت حاضر چون سایه در پے او ... بود ند الحال که با ختیار خود ... مطلق العنان گردید
هر یکے از ان بها ده پاے منتدو را خطابها و مناصب و خدمات معتد به و رساله چند ین صد سوار و پیاکی ها سے حوالہ وار داده
اختیار السلطنت کما ل نشب بخشید و یکے از انها را حکومت بهسوا ز و داد اما خود را گو ما مدنام گردا نید و یکے از کهاران پالکے خود را
... پروردہ خا لو ... منصب کرد نیده راجه مها خطاب داد و جمیع مصارف پالش خیمه و لواج و اداے نسبت لعه چندے به لکهنو سیده
... و ... و پس از ... ماے بصوبت اماوه که منتهاے حدود ملک اوده و انتر بیدا ست رفته در خیام و عسکر خان سیار
... و ... و میرزا سعادت علے را بع سیدے لبشیر بیشے طلبدا ست چون حاضر آمد ند اول سیدے لبشیر را مورد عواطف
گردا نیده بهنا فی ها ... ن صباحے چند که در معسکر او بهم ما مل بطرف خود ساخته بود چیدے از جاگیر دا ران را تحفه اشاره
موکر ... ے لبشیر را کرده بایند سیدے لبشیر ساختے قبل از ازدحام مردم بر این ما جراے آگهی یا فته با بعض مخلصان مسخر بود
که ... ته مردم را مورد ... سند مبر بها در علے سیدے از نجباے بارهه دیرینه رفیق جیشے مرقوم و مستعد ترین دریاے دلیران
عسکر ان اودهه سیدے لبشیر گفت که من تا ... ده ام این مردم را بخود مشغول ساخته دارم و تو بر قسم نواسے خود را از ... ن مهلکه بیرون کن
بعض دکر ان که اعتمادے بر آنها نبود مفارش سیدے مودکه دریا از نجا قلیل فاصله دارد بزودے تا میرسش رسیده لبشیر را که ما
نمالک برده اورا هم بجیره و سنجه خان که آن حرف در راست باید رسانید و اسپ سوارے خود که تیار دست لبشیر را بر او سوار گردا نید
پس را همراهش ... او گفت "ما ... ے دارے بگریز د رین عرصه ما صدان رسیدند و خیمه لبشیر هنوز شے بر پا گفت و او دمین
شوب بدر رفیده راه مقصد گرفت میر بها در علے استقبال مخالفان نموده و صحن خیمه لبشیر با کمال ولاوریے صدراه آنها گردیده داد
مردے ... مرد انگے داده تا دم آخر کوشید و تا نصف ساعت نگذاشت که کسے در خل خیمه خاص لبشیر گشته بر احوال او اطلاع یابد
در ... عه او صف راه رفته قریب ساحل مرا در سید و بمجرد عبور دریا موده ارحد و د آصف الدوله سالما بیرون رفت و در انجا
میر بها در علے بشربت شهادت فائز گردید و لبشیر گلذار جنان خرامید بعد از ان جوینده گان لبشیر چندانکه جستند اثرے از ان آهوے
سیاه رم خورده نیافتند پس آصف الدوله میرزا سعادت علے را از علاقه اختیار کار ملک روهیله که پدر برا ے او مقرر کرده بود برداشته
صورت سنگه را که او هم از عهد پدید بدیوانے سرکار ممتاز بود بران کار مقرر ساخت و اقتدار المختار الدوله در نیابت بجائے رسید که
از آصف الدوله نامے بیش ماند برادر کلان خود را که سید محمد خان نام داشت خطاب اقتدار الدوله بهادر داده نائب صوبه اوده
گردانیدند و برادر دوم را که مغز خان بود خطاب مغز الدوله بهادر داده نیابت صوبه آله آباد بخشیدند و هر یکے از انها قریب باصد تا ے
خود را هم اسب زیاده از لیاقت رسانیده جمیع ما یحتاج ... کوجدید سر کار شجاع الدوله و آصف الدوله را هم بنیابت در عنفوان تسلط
متوسل خود گردانیده برادران و سے انعام جمعه صاحب ... ده ... ه و سبب امارت و ... دیا داشتند و سے احوال تا مذکوره بالا
دم مخالف نواند رده ۹

ذکر متعین شدن مستر مڈلٹن از کونسل کلکتہ برائے حاضر بودن در حضور آصف الدولہ بطور زمان پدرش شجاع الدولہ و معزول شدن در اندک زمان و معین شدن مستر جان برشٹو بجای او بسعی و خواہش جرنل کلاورن ظہور اکثر حوادث و فتن دران دیار بمشیت خالق لیل و نہار

بعد رحلت شجاع الدولہ مدفون شدن او در گلاب باغ فیض آباد گورنر ہیسٹنگ بہادر مستر مڈلٹن را برای حاضر ناظر بودن بر اوضاع و اعمال آصف الدولہ بضابطہ عہد بدرش مقرر کردہ استاد زمانے نیسیر بر مرد مستر مڈلٹن گذشتہ بود کہ جرنل کلاورن و کرنل مس و مسٹر فرانسیس از طرف کمپنی و پادشاہ انگلیشیہ برائے اکتشاف احوال گورنر ہیسٹنگ بہادر مجلادت خنگ حسب الامر ارباب کونسل لندن دار السلطنت انگلنڈ ولایت فرقۂ انگلیشیان رسیدند و تبعد بیانات چند کہ ذکرش در دفتر دوم مفصلا شد۔ در ابتدا گورنر غالب آمدہ عملہ انگلیشیہ ہر جا کہ بود بر وفق تجویز و خواہش صاحب شملہ مذکورہ علی الرغم گورنر معلی الالقاب ہیسٹنگ بہادر مقرر شتہ عملہ دست نشان گورنر ہم معزول شدند در ہمان ایام مستر مڈلٹن ہم بہ دست نشانی گورنر معزول شدہ بجای او بخواہش صاحب شملہ مذکورہ و حمایت جرنل کلاورن مستر جان برشٹو متعین شد چون جوان ہوشیار بود آصف الدولہ را مع عملہ بر سر کار آوردہ او آسان دانستہ دست تصرف بدانائی آبائے کرام دراز کردہ و جمیع کارہائے ممالک محروسہ شجاع الدولہ مرجع حل و عقد امر و مختار کارہائے سرکار آصف الدولہ گشت مختار الدولہ نائب مختار مقتدر آصف الدولہ و جمیع عملہ و اتباع او سفہائے خود بودہ اند چنانچہ بعد چندے کہ فقیر ہم بار آن دیار تقریب شد و در کرش انشاء اللہ تعالے آمد ہمہ را برائے العین مشاہدہ نمود و مردے منظر آمد ندکہ اوصاف آنہا بیائے نہایت در نوع انسانے بیتر از آنہا ہم آنہا نخواہند بود بے شائبہ تکلف بہائمی خیز بودہ اند بصورت انسان گویا در شان آنہا ست اہم کار انعام علی ہم ضل سبیلا الفصہ مستر جان برشٹو مختار الدولہ بعضے کلمات خوش آیند کہ امید حمایت در مخاوف عظیمہ از ان استمام توان نمود گفتہ سرین صرافت آورد کہ ملک بنارس و غیر علاقہ راجہ بلوند سنگھ کہ سیصد و پنج لکھ روپیہ مالگزارے و قریب ہفتاد لکھ روپیہ داخل داشتے کمپنی بہ اند آن احمق ابلہان قدر نخان بے فروغ خوشنود و مغرور گشتہ آصف الدولہ را کہ کارے با ملک دارے نیست زبانی مستر جان برشٹو سخنان ہم وا میدگفتہ باشد رضا را صنے سانت و بلا تامل امضا دہد ہمائے آن ملک بہ کمپنی نوشتہ گورنر ہیسٹنگ بہادر اگر چہ ابن عم کہ سلکے مثل بنارس ضمیمہ ممالک مسخرہ کمپنی گردیدہ نہایت خوشنود گشت اما ازین جہت کہ خود تا بنارس برائے ملاقات شجاع الدولہ آمد و ملک بلوند را ظاہرا بانواع تدبرات از شجاع الدولہ درخواست و شجاع الدولہ معاذیر دلپذیر آوردہ بنارس و غیرہ ملک بلوند را نداد و جان بسلامتی کہ بارتبہ گورنر ہم کم قطرہ از دریا دارد بایں سہولت و آسانی ملک مذکور اگر ضمیمہ ملک کمپنی گردانید بحضور سرداران انگلیشیہ اینجا دارباب کونسل ولایت تعظیمی بہر سانند اندک کمد شد و چندان خوشش نیامد و مختار الدولہ نادان با وجود چنین توقع نامہا بان برائے استقلال و حمایت خود ہیچ گونہ دیجان از ارباب کونسل کلکتہ نگرفت اگر ہی خواست و چنین رعایت عظیمہ بنا بکارہای خود را از حضور کمپنی و ارباب کونسل ولایت انگلیشیہ باستحکام میداد و کسی را مجال آن نمی شد کہ بطرف او نگاہ تہدے نماید تا بہ کنتن چہ رسد و اگر احیانا گشتہ مے شد در انتقاد و مکافات قتل او قیامتے برپا مے شد بلکہ ریاست آن ملک از اولاد شجاع الدولہ مستقل گشتہ با ولاد مختار الدولہ مے رسید لیکن چون دوائر فلکی مقتضے استیصال اہالے این دیار ست ہر کہ ابلہ ترہم دم است رب النوع انہا مے شود و با کسانیکہ تجربہ کار روزگار و نہایت دانا و ہوشیار اند معاملات روے دادہ ہر کارے کہ نباید میکنند و آنچہ باید بفراموشی ازان دور تر میروند القصہ بنارس با توابع و لواحق از ممالک محروسۂ شجاع الدولہ منتزع گردید ضمیمۂ بنگالہ و

معظم آباد گردید و در عاملات ملک و ملکی صوبہ اودہ و الہ آباد و بیمھر گڈھ و کوڑہ و آباد و غیرہ ملک رہیلہ نیز بے رضا و اطلاع مستر جان برشٹو ہیچ امرے اعتنائے نیافت و آصف الدولہ مکرر بمستر موصوف بالے وی بش خود بانگ بلند علے رؤس الاشہاد گفتن آغاز نہاد کہ مستر جان برشٹو برادر من و مالک و مختار کار ہاست ہر چہ بفرماید ہمہ ہا ماعت نمایند و از افواج آراستۂ پدر و سردارانِ معرکہ آزمودہ او آزردہ و نا مطمئن بودہ ادائے تنخواہ آنہا در جنب اخراجات بیہودہ خود عیث و بے فائدہ مے شمرد لہذا در باطن قاصد استیصال آنہا کہ فی الحقیقۃ خود را بے پر و بال ساختن بود گشتہ در پے دا عیۂ کوشیدن گرفت ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر جنگانیدن آصف الدولہ مختار الدولہ را با بنجیب پلٹن و مساصل شدن فوج مذکور بتقدیر آمر کن ✣

شجاع الدولہ مغفور چہار پنج ہزار کس بنجابے نعلش شاہجہان آباد و اطراف و جوانب را جمع نمودہ فی نفر پانزدہ روپیہ مواجب مقرر کردہ سید احمد نامے را بریاست آنہا معین نمودہ در تربیت آنہا بضابطۂ پلٹنہاے انگلیشی اہتمام فرمود ہر چند بندوقہاے الیشان صیقل دار بود اما در شلک چاند کے و چالاک کے برابر چقماقے داشت بلکہ چستتر ازان چہ درین جماعۂ بنجابی بودہ اند و ہاں خاطر مرا عات اینہا زیادہ از دیگران مے شد آصف الدولہ کہ از رفقاے پدر بزرگوار خود فکر برانداختن آنہا و بے پر و بال ساختن خود بود آنہا را کہ بطرف کالپے معین بودہ اند طلبید چون رسیدند و ترتر از لشکر خود امر باقامت نمود و فرمود کہ توپہا را داخل توپخانہ نمایند آنہا بعضے ازان اضراب داخل توپ خانہ نمودہ یک ضرب یا دو تا نزد خود داشتند بل فرستادن آن بر خود ندیدند تا ہم حکم نمود آنہا دانستند کہ ارادہ مذاول طلب و استخفاف و بے آبروئے و تفرقہ انجامۂ منظور دارد جواب دادند کہ گاہ چنیں حکم نے شود و جہ معاش بر ما کہ در سرکار است عنایت شود تا بندوق و توپہا داخل کار خانہ خالصہ مے کردہ آید برآشفتہ بمجار الدولہ فرمان دادکہ اینہا سر تلبے مے نمایند تا دب و گوشمال شان باید پرداخت و عذر خواست کہ ملازمان سرکار اند حق بجانب دارند و جہ در ماہہ خود مے خواہند دیگر غرضے نیست گفت اگر شما بر سرشان نمی روید ناچار من سیروم او دید کہ بر گاہ خود قاصد شود و من تنہا کان نمایم در عالم نوکرے نامناسب و موجب کمال آزردگے و برہمے فیما بین خواہد بود بضرورت اطاعت فرمان نمودہ با فوج ملازم خود و متعینۂ سرکار سوار شدہ بمقابلہ شتافت تا ما نا چار آنکہ میر احمد مردہ و سردار نداشتند باز ہم صفوف آراستہ جنگیدند و کار بجائے رسیدہ بود کہ اگر اندکے اعانتے از جائے بکار رسد مختار الدولہ را از پیش برد برانند لیکن چون از دحام بطرف مختار الدولہ بسیار بود و سامان بے پایان ہمراہ داشت لعہ دو خورد لائق و مقتول مجروح شدن یاران موافق کہ جماعۂ کثیرے از طرفین رہگراے بیدادے عدم گشتند شر ذمۂ قلیلے ازین مجروح و مایوس از ظفر باقے ماندند آن زمان ہر یکے راہ فرار پیش گرفتہ بطرفے خزیدہ و خلقے بسیار از طرفین کہ ہمہ ملازم آصف الدولہ و زور بازوش بود دنبالہ بود و تباہ گردید و آن ابلہ شاہ مان و خوشنود گشت اکثرے از ملازمان خصوص بعض خواجہ سران کہ شجاع الدولہ بتتبع افواج انگلیشیہ آنہا را جرنل قرار دادہ ہمراہ ہر یکے شش ہفت پلٹن و چند ین ضرب توپ و اسباب و سان آن مقرر و معین نمودہ بود باجوال صاحبزادہ بلند اقبال سپرد و خیالاتے چند در دل خود مے ترا شید ند ازان جملہ بسنت خان خواجہ سرا کہ بسیار معتمد علیہ شجاع الدولہ و نے الحقیقۃ خلے از حرکت خود با مختار الدولہ دعوے ہمچشمی داشتہ سر اطاعت او فرو نمے آورد لہذا مکرر ناچار بہا با ہمدگر روئے دادہ بوسائل و وسائط تصفیہ مے یافت و ہمین ضمن یکنوبت کدورہا افزودہ از حد آمیزش تجاوز نمودہ آصف الدولہ نیز در باطن از مختار الدولہ بسبب اقتدار و خود رائی او و اتفاق با مستر جان برشٹو آزردہ گشتہ در فکر برانداختن

او مے بود بسنت خواجه سرا مذکور که بجرم نے مشهور بود بمرور داعیه آصف الدوله بے برده خواست که بطور سے قابو یافته کار مختار الدوله را باتمام رساند فے الجمله رضا سے آصف الدوله درین خصوص حاصل نموده بالمنا میرزا سعادت علے هم ساده گے کرد که هرگاه من مختار الدوله را تمام کنم شما علے الفور با چند کسے که دارید سوار شده حاضر آئید من او را کشته حضور آصف الدوله خواهم رفت درهمان گرمے کار او هم باتمام رسانیده شما را بر وساده ایالت خواهم نشانید

ذکر انجام یافتن ایام عمر و دولت مختار الدوله و بسنت خواجه سرا از پی هم و بدر رفتن میرزا سعادت علے در حدود نجف خان صحیح و سالم

چون مشوره هاے مرقوم الصدر تصمیم یافت بسنت خواجه سرا از سبز نو بجیله و تزویر بناے آشتی با گذشته و عهود و مواثیق کاذبه که دران دربار رواج دارد درمیان آورده دعوت مختار الدوله نمود معهود آنکه از اول روز تشریف آورده هر دو وقت طعام بخانه اش خورد و اوقات تمام روز و شب بلهو و لعب بهما بخانگذراند و آخر شب بدولت خانه خود معاودت نماید چون مرگ رسیده اوقات حیاتش منقضی گشته بود قبول نمود در روز موعود که پایان زندگانیش بود بدربار آمد و از آصف الدوله رخصت گرفته قاصد خانه بسنت گردید بسنت تا آن زمان بعض مخلصان خود را که ازان جمله سردو خواهر زاده میر قدرة الله برادران عمدة زاده میر ابو لبسان میر باقر بودند سیکے مراد علے و دیگرے لطف علے نام داشت برارادهٔ خود آگاهے داده بقتل مختار الدوله برانگیخت چون مختار الدوله بکرّ و فرّ امارت بدر خانه ب سبد بسنت تا سر دروازه استقبال نموده بکمال تواضع دفروتنے از سوارے فرود آورده بجائیکه برائے او مسند گسترده بودند آورده نشانیدند چون موسم تابستان بود در لشکر اکثر ارباب اطاعت و سامان خود زمین را کنده ته خانها ساخته بودند بسنت هم ته خانه بتکلف در جاے خود آراسته گویا برای همین کار مهیا داشت چون آفتاب بلند شد مختار الدوله را تکلیف نمود که در ته خانه باید نشست او باقتضاے قضا پذیرفته در آنجا رفت بسنت بعرض رسانید که رخت دربار زیر کنده بارام و بے تکلف بنشینید و زنگ مرغوبه اش را هم حاضر ساخته اقداح افراح بگردش درآورد بعضے از قرباے مختار الدوله بحضور فقیر مے گفت که در شراب سمے قتال آمیخته داده بودند اگر نمے کشتند باز هم مختار الدوله منے مرد خلاصه چون قریب بنصف روز گذشت ممتاز الدوله بعضے از مصاحبان را هم رخصت کرده بتهیه خواب بگرخت مستعد گردید چون از همرا هانش کسے نماند و خدمتگاران هم جابجا آرام گرفتند میر مراد علے و برادرش باد و سه کس دیگر یکه و بے خبر و رنه خانه درآمده بزیر تیغ بے دریغ پیکرش را ریزه ریزه کردند و بعضے از خدم او که حاضر بودند از خوف جان گریخته خبر بخیمه اش بردند بسنت خواجه سرا با فوج خود را مع توپها تیار کرده با دو سه کمپنی تیار و مستعد حضور آصف الدوله آمد مستحفظان ابواب کمپنی ها را بادک فاصله از خیمه آصف الدوله توقیف فرموده او را تنها گذاشتند که بحضور رود او هم در عین سکر مسلح و بایراق شمشیر کشیده آمده آداب مبارکباد تبقدیم رسانید که دشمن مے لعنت راحسب الامر کشتیم آصف الدوله برجان خود ترسیده گفت شمشیر کشیده چرا آمدے مگر ارادهٔ من دارے گفت چه مجال که داعیهٔ نمک حرامے داشته باشم گفت شمشیر دور کن آن اجل گرفته شمشیر را دور انداخت چون بے شمشیر ماند آصف الدوله بمردم حاضر اشاره نمود تا بکشند حسب الامر او هم همان نفس سر در پے مختار الدوله گذاشت عمو یا خالوے او که بمیرزا کلان شهرت داشت و اکثر در حضور آصف الدوله مے بود بعد کشته شدن بسنت در رسید او را مقتول دیده و متحیر گشته برای حفظ آبروے خود تیغ کشیده گفت اگر کسی متعرض من نباشد مرا هم با کسے تعرضے نیست آصف الدوله

برخوردہ رسیدہ گفت چون تو سی را نوکر نیست بیا و با ما بلند گرد کہ گاہ گاہ او بروی کسی با او تعرض نشود او ہفتہ نہم شمردہ در رفت چون جرأتی داشت کسے ہم با او نیارست ایستاد میلے بجا ہم گماشتہ سالار الدولہ خود بایلاق آراستہ بر سر او خود سوار گشتہ تا بجمیع گمائین کہ سالاران عمدہ لشکر بودہ اند رسیدہ تمام شدن بست خواجہ سرا استند چون باین ہیات بر آمدہ بدام او آگفت نماندہ بود دست پاچہ گردید کہ چہ کند، معتمد و تراختن بر میرزا اما سے آصف الدولہ داشت نہ یارا سے ماندن نا چار از گمائین استمداد نمود کہ اگر رفاقت کنے برادر را بردا شتہ کار از پیش سے بریم و تراد علاز مان درجہ اعلے خواہد بود گمائین جرأت نیافت چون میرزا سعادت علے از ترتہ گمائیان مایوس گردید اسپ جلد گامے درخواست او مایان سوار خود را کہ بسے چل کردہ رفتن معتاد و نہایت سبک قدم بود گام بود و نیارکردہ فرستاد و میرزا سعادت علے را او سوار شدہ بالتفصل حسین خان کہ اتالیق و مربی و معلمش بود و معدودے از رفقا در رفت و بجوتن مراحمت سالما از حدود ممالک آصف الدولہ گذشتہ در حدود میرزا نجف خان رسید ذوالفقار الدولہ نجف خان بہادر شنیدہ لقدم نیازمندے استقبال نمود و ملاقات فرمود و با حترام و عزت آوردہ در خانہ خود جاے داد و محالات چند برائے معاش او مقرر کردہ چند ہزار سوار و پیادہ بر فاقت او ملازم گردانید اما در آمد و رفت و ملاقات تا نہایت باو ادب مرعے داشتہ آمدن میرزا سعادت علے را بخانۂ خود کمتر مے خواست اکثر خود رفتہ در نہایت فروتنے و تواضع سلوک مے نمود و اگر احیانا میرزا سے بر قوم بخانہ اش مے رفت تا سر دروازہ استقبال نمودہ آوردہ بر مسند خود مے نشانید و خود با دب فروتر مے نشست +

ذکر مقہور گشتن [illegible] شجاع الدولہ حاکم

کوچہ داماوہ بو[illegible]

سرداران عہد شجاع الدولہ بلاحظہ این حرکات و اوضاع خاطر پریشان و ہر یک بدگمان گشتہ چارہ خود جستن آغاز نہادند اما چون در ہندوستان الحال نوکرے نماندہ و سردار مقتدرے ہم چنانکہ صاحب عزم و جرأت و سپاہے و دست عالی ہمت باشد و قطرے از اقطار پیدا نیست ناچار بہ ہمان شاہ مے گذرانیدند از ان جملہ محبوب علے خان خواجہ سرائے کہ اندک مایۂ جرأت و غیرت دارد و بشایدہ اطوار صاحب زادہ خود حیران بود کہ چکند اما فوج و سپاہ شایستہ ہمراہ داشت مع سوار و پیادہ ہاے برق انداز جمعاً قریب دوازدہ ہزار کس با او بود و در طرف کوڑہ و اماوہ کہ بحدود ممالک مرہٹہ اتصال دارد مع الالتزام شجاع الدولہ بکروفر امارت در کمال سطوت و اقتدار مے گذرانید آصف الدولہ را استیصال افواج ہمراہے او ہم در خاطر گذشتہ داعیہ آن نمود کہ او را بطرفے بہ رفتن نیافتہ معجل گردد و با معدودے در حضور آمدہ حاضر باشد او نیز باین ارادہ سپاہ زیادہ مے خواست کہ اگر آصف الدولہ ارادہ خود اظہار کند آن زمان نا چارے تنگ نمک حراست بر خود گوارا نمودہ بذوالفقار الدولہ نجف خان ملحق گردد آصف الدولہ با مستر جان برسشتو مشورہ امر مذکور نمودہ فوجے از اربابات انگلیشیہ سردارے کمپنی او را در چند باین کار معین نمودہ مخفی از اغیار روانہ نمود و سبب بر کندن افواج ملازم خود از بیخ و بن آنکہ چون آسایش دوست و روز و شب مخمور با مصاحبان خود بود و از ہر امرے کہ غیر بازی طفلانہ مثل پتنگ پرانی و مرغ جنگانے و چوپڑ و امثال ذلک باشد نہایت نفور و بیزار است نمیخواہد کہ ساعتے بلکہ آنے در رجوع کار ہا ریاست و سرورے نماید و ملکہ ارائے و اسپیدے چارہ ندارد و بغیر از تہتحاں مامور علیہ ذکر بلیغ و مصاحبت بعلہ ارکان کارگزار ہوشیار و استطلاع جواب و سوال آنہا

ملاقات و صحبت هر یکے از ملازمان و تسلیه و دلجوئے آنها و آصف الدوله با آنکه احمال انواع مکاره و آلام بنا بر ریاست استقبال امور مذکوره برا آنچه آنے هم باشد نهایت دشوار و از جمله متعذرات بلکه محالات هست و انگلیشیان را سے دانند که وجود مثل سردار بے آزار منتظم بسته راضی باینها و اضرار رسانیدن هرگز نخواهند بود بهتر آنکه زمام ملک دارے بدست آنها سپرده فارغ البال بسر برد و اصحاب انگلیه آنها نهایت فطن و هوشیار اند فی الحقیقت وجود چنین کسے را لطیفه غیبے و نعمت غیر مترقبه شمرده و نخوتها خوشش نخواسته ارباب اصحاب او متعلق العنان داشته اند و کارے با او و اتباع عزیز او ندارند بلکه آنقدر که او و مصاحبان مرغوب او را باید مهیا و مترصد باشے و خوشنود ش سے دارند و دیگر کل معاملات مالے و ملکے و انتظامش مع افواج زر آراستن اسباب حروب در قبضه اقتدار خود داشته در پرده نام آر مالک ملک فوج و خزاین و جمیع کارخانجات و اسباب و آلات حروب خود اند حسن اتفاق آطرفین همه گرا منتظم سے شمارند اما خانه شجاع الدوله که یادگار امرائے عظام و درین ایام قائم مقام سلاطین هند و خانه امید لکوک مرد عمده آمده زاده هاے این مملکت وسیعه بود مسکن و ماوائے بعض ارازل و پواج که مصاحبت آصف الدوله دارند مانده اثرے ان بزرگاران بلکه اقربا و خویشان شجاع الدوله و صفدر جنگ و برهان الملک پیدا نیست جا بیکه آیند سے هزار سوار جرار و پنجاه صد ارپیاده برق مذاز چابک دست و سزاران عمده هاے بانام و نشان بوده اند و تجار و صباغان همه پیشه درکمال رفاهے و سوس و اندیشه بسر سے برند لشکر او همسر سے با سواد اعظم شاه جهان آباد و معمورے آن در حال اشتمال ده ویران و مفوه کے خسته و حیران و پریشان افتاده اند و معدودے که شاه و جاه دارند پیاده پاهاے یکسر پیچند اند که در غیر این زمان نوکرے دو سه پیاده سرمائه فخر و اعتبارشان بود یا فیلبانان و اقربائے آنها و کماران و انفار خاصه برا اولے الاعتبار القصه کپتانان مذکور با چار پلٹن بهانه رفتن بطرف دیگر مثل مسافران که ازان راه گذرند متصل لشکر محبوب علی خان رسیده قاصد ملاقات باوشدند نیز رضا نداده تمکن نمود با سمد گردیده و باز دیر بعد آورده معلوم نیست چه تقریب نباے ورود بابا دے گذاشته آمدن محبوب علی خان دارالحکومته خود گشت و فوج و توپخانه را بیرون شهر در معسکر گذاشت ابعد سه چار روز کپتانان خود را آخر شب در کمال اخفا آراسته توپها را بضابطه جنگ درست داشته از جائیکه لشکر داشتند کوچیده اول صبح صادق بر سر معسکر محبوب خان رسیدند مردم ناگاه که خبر از جائے و کارے نداشتند کسے برائے قضاے حاجت رفته و کسی در خواب غفلت گرمسه سے از تلنگ ها سے بستر سے که عبارت از پاسبانان بیدار و تیار اند بجاے خود نهاده بودند بضابطه گرد دار استقصار و اهتمام نمودند افواج انگلیشیه اطاعت نکرده متصل به پلٹن شلک رسیده استاده و بعض از سردار ان در میان معسکر آمده گفت گو بطرفے سے رویه از میان لشکر که راه آنجا غیر ازین نیست خواهیم گذشت مردم لشکر محبوب خان نمودند اینها از شنیده بسر خاصتا پلٹن آمدند مردم لشکر محبوب علی خان که تیار بنودند بجز دیک شلک جماعه کثیر مجروح و باقی ماندگان متشوش گشته راه گریز پیش گرفتند توپ و بندوق و اسباب آن بضبط سرکار در آمده اسباب سپاهیان بغارت رفته بهاگی لشکر رفت محبوب علی خان را هم اسپ شیده بکار خود در ماند چون حسب الملاقاة عهد و پیمانے شده بود بضرورت از کپتانان مذکور رخصت گرفته مع اسباب و سنگینی دست آصف الدوله رسید او که همین صورت سے خواست بعد رسیدن مشمول عواطف نموده و موجب برآئی همین داشت و لطافت علی خان خواجه سرائے که او هم باصطلاح کمیدان بلکه مالک یک برگیده بود که عبارت از پانصد پلٹن است دو سه پلٹن همراه داشت بمشاهده این حالات قاصد رستگاری خود گشته راهے برائے بدر رفتن می جست چون همیشه معمول بود که نوشجے از سرکار شجاع الدوله در حضور بادشاه یا شاهزاده سرائے

این کلمات بتوجیه مے شد او همین را غنیمت شمرده کار سازیها بر دم داده تعیناتے آنجا گرفت و بجنور پا دشاه رفته با میرزا لطیف خان فوق الاقتدار الدوله و دیگر اعیان آنجا ساخته الی الان که اواسط نود و پنج هجرے از زمانهٔ سوار دهم است بسیر بردن در آنجا منعتم مے داند و مهدران ایام برادران مختار الدوله که در کمال اقتدار بودند بسبب هیچ کارگیها مصدر امرے نگردیده مقید شدند و اموال اسباب و متاع اموال مختار الدوله بصیغهٔ سرکار در آمد و بزودی اوسع اعیض ملازمان و اقارب بانواع شدائد مبتلا بوده آخر الامر رستگاری یافتند و برائے پسر مختار الدوله و دختر او وزنش که از بنیے اعمام او بود جاگیر یک لک روپیه سالیانه تقرر یافت هنوز سید محمد خان و سید مغفرت خان اسیر دام بلا بودند که فقیر هم بحسب تقدیر وارد لکهنو گردید و دران ایام آصف الدوله مع کل اتباع و مستر جان شرشو وغیره اصحاب انگلیشیه همه در انجا اقامت داشتند غیر از نواب بیگم زن مریر الممالک صفدر جنگ بنت برهان الملک مادر شجاع الدوله و بهو بیگم زن شجاع الدوله دختر مومن الدوله محمد اسحق خان بهادر کلان که بنا بر عدم موافقت آنها با هم وانس منیس آباد و بیوت آنجا که ساخته و آراسته شجاع الدوله انداز ان مکان نخنیده در مساکن خود اقامت داشتند *

ذکر ورود مسعود این اوراق در بلدهٔ لکهنو و فیض آباد بحسب اتفاق *

مخفی نماند که تولد فقیر در سکن آباد واجداد پدرے و مادرے دار الخلافه شاه جهان آباد است اجداد پدرے این بے مقدار سادات بے حسب از اولاد ابراهیم ملقب بطباطبا اند و این ابراهیم از اجلهٔ سادات کرام و اعلام عترت طاهره است یکی از اجداد فقیر بعد انتقال از مدینه طیبه در مشهد مقدس رضوے علے مشرفه السلام سکنی اختیار نمود از ان باز متوطن آنجا بوده اند یکے هم از ان مکان ملایک آشیان وارد هندوستان گردیده در دهلے و بعد در شاهجهان آباد مزید واجداد مادرے فقیر سادات موسوے اولاد امام زادهٔ عالے مقدار سید احمد بن موسے بن جعفر بن علیهما السلام مدفون بخضرت شاه چراغ و متوطن دار الملک شیراز اند تزار فائض الانوارش در شیراز نهایت معروف و مطاف و حاجت اصناف خلائق است و کرامت بسیار و خرق عادت بے شمار ازان آستان ملایک پاسبان بکرات و مرات پیرایهٔ ظهور یافته و مے یابد چنانچه نور باران آن رواق بین الاطاق از نهایت اشتهار از القاء و اظهار بے نیاز است جد مادرے فقیر سید زین العابدین عمه زادهٔ مهابت جنگ بود بعد انتقال آن مرحوم والدهٔ او یعنے جدهٔ مادر فقیر عمهٔ مهابت جنگ حسب الوصیهٔ مرحوم مرقوم عجلت در کتخدائے والدهٔ فقیر نموده ازین کار انفراغ خاطر حاصل نمود چون سید مرحوم مذکور لیس لائکته شده شاه ترک گوری نموده مادام الحیوة متروے بدولجا کتخدائے والدهٔ تا هفت سال دیگر بهر صورت گذشت درین ضمن فقیر در سال چهلم از مائهٔ دوازدهم هجرے در بلدهٔ شاه جهان آباد روے داد و پس از دو سال دیگر برادر دعائے فقیر سید [illegible] نقے نیز با بعرصهٔ هستی نهاد و فقیر در سال پنجم از عمر سبک خرام و برادر مرقوم سه ساله بود که عسرت زور آور دهندهٔ والده [illegible] والد خود را مع هر دو دا آماد همراه گرفته و خانه ملکے را فروخته از شاه آباد برآمده خود را در مرشد آباد بنگاله که مهابت جنگ برفاقت [illegible] الدوله ناظم صوبهٔ مذکور ره هما نجا اقامت رسانیده و اولاد پسر خود را بدست برادر زادهٔ خود مهابت جنگ سپرده [illegible] پنج روز مهابت جنگ بیاورے اقبال نظامت صوبهٔ عظیم آباد یافت والد مرحوم بر فاقت او در بلدهٔ مذکوره رسیده لوطن گزین [illegible] زمان الی الآن که سال نود و پنجم از مائهٔ دوازدهم هجرت است درین مکان ایزد تعالے بکام و آرام و لذت و اشتهار [illegible] شیوت مملوکه و معالات مملوک و التفاتها بقدر قسمت که در طاس لسه غوغ ان بنا مهابت جنگ میسر آمده و رقبهٔ [illegible] مات در گذرانست

در سنه هشتاد و هشتم از مائه دوازدهم هجری فقیر بسبب ضمان معامله دیوان دارے که مرهون احسان بنده از سالها بود و از و امید مدفع و تلبیه نداشتم قریب شش هزار روپیه کشیده و اسباب خانه و زیور و ظروف همه را فروخته دست و یکهزار روپیه سود از مهاجنین قرض گرفته از عهده ضمان برآمد و از دست تقاضائیان خصوص علی نقاست که سبب موجب بعض منکنه آزرده خاطر گشته در مقام شکایت بودند رهائے یافت و مشغول التمغا که وجه معاش منحصر بر همان بود در صدد ادائے قرض تقریر یافته الی مهاجنین شد و راهے برائے معاش و تحصیل وجوه آن هرچند اقل قلیل باشد از هیچ سود نظر نبود تا آنکه بعد ماهے عالے قدر سید احسان امیر الدوله جنرل گاڈرڈ بهادر فتح خنگ که در زمرهٔ انگلشیان بلکه در انواع انسان درین عهد و زمان مثل او بسے کم تقریب داد بجهت برائے جمیع آشنایان بلکه کل متعلقان دیگرے معلوم و مشهود نیست لقبلعه دارے چنار که از قلاع متینه مشهورهٔ متصل بنارس بر لب دریائے گنگا واقع است از کلکته مامور گشته بعظیم آباد رسید چون با فقیر از سابق رابطهٔ معرفت و آشنائے داشت بملاقات فقیر دیده و شنیده نهایت تاسف نمود و فرمود که چون دریغا الحال کارے ندارید همراه من بیائید انچه میسر شود بلائق خواهم خورد و بنده تکلیف آن شفیق از الطاف خفیهٔ ایزدے شمرده همراهش گزید و روزے چند بعد رفتن او راهے گشته بقصبهٔ چنار رسید مداخل آنجا بقدر مصارف ضروریه اش هم نبود اما فقیر را در کارهائے مالی آنجا مختار ساخته نهایت رافت و عنایت بدول حال بنده داشت تا بزمانے که لیاقت اقامت فقیر مع اهل و عیال داشته باشد از سرکار خود آراسته داد بجرهٔ سوارے خاص خود که بمثابهٔ خانهٔ سیر مشکے بود بعظیم آباد فرستاده و زاد راهے داده عیال مرا طلبیده و سه صد روپیه نذر برسم راهے بنام اطفال مقرر فرمود و شمع کافور و غیره مایحتاج را نجا نسامان خود فرمان داد که انچه مراد کار باشد بلا پرسش رسانیده باشد با این حال کمال احترام در ملاقات و دیدوئے همواره مرعی داشته فقیر را خوشنود مے داشت بن سید است که مداخل قلعهٔ دارے بمصارفش وا نمے گذارد و شنیده که افواج آصف الدوله که بدراب انگلشے مورد بیاست سرا ریکه از عهدهٔ تربیت و خبر گیرے آن و آراستن اسباب حرب بیکه مناسب فوج مذکور باشد برآید ندارد چنین قرار یافته که کتلے از فرقه انگلیشیان بمرضے آصف الدوله برین کار معین شود جنرل مذکور را که دران وقت کرنل بود بسنجاک گذشت که اگر ان کار بنام امقرر شود مناسب است دغائے از فائدهٔ طرفین نخواهد بود لیکن چون با مسٹر ان چنار شوئے آشنا بود و خود اظهار خواش این کار لائق نمی دانست با فقیر درین خصوص استشاره نمود فقیر گفت که خط سپارش فقیر بنام انگلیشے که او با شما آشنا شد نوشته بدهد تا بنده بتقریب بتحصیل کارهائے خود در انجا رود و بوساطت انگلیش مکتوب الیه با مسٹر پرشو ملاقات شده تقریب این امر باحسن وجوه بدون اظهار درخواست شما نماید باشد که حسب خواهش شما مے آید پسندیده فقیر را رخصت نمود و عیال و اکثر فقرا را همانجا گذاشته با معدودے از همراهان از قصبهٔ چنار گوجیده عازم فیض آباد و لکهنؤ گردید چون بلدهٔ جونپور راه واقع است عبور فقیر بر بلدهٔ مذکوره اتفاق افتاد صیت فضائل و بزرگواری او گوش حضرت بارے سید السرے بسرے عالیس بالحرے مولانا محمد اسمعیل شهید روح الله روحه ازمد تها ساعه فرو زد این بے بضاعت سوت اندوز بود و در قصبهٔ جنار تلمیذ سدید آن سید سعید مولوے ظفر علے ایده الله تعالے بلطفه الخفی والجلی تقریبے دیو و فقیر در خدمت او مستفید بود محامد آن بزرگ والا دودمان از زبان او بطریق بیان شنیده آرزوے ملاقات آن صاحب مقامات در دل گردیده سنجیتش رسید و در ساعت کامل البشرت حضور او مشرف گردید و حسن بیانش را که مجمل فضائل او بود دیگونه خود شنیده؟ عمر را تا زنده زبانه زاویه مے شنید بچشم خود دید چون ذکر

درین کتاب بطریق تبرک واجب بود فقرۂ چند از احوال آن مجسمۂ خصال بزبان قلم داده بعد ازین شرح احوال این سفر سعادت انجام خواهد نمود ✤

ذکر مجملے از اوصاف عنوان صحیفهٔ حق گزینے دیباچهٔ کتاب سیر المتاخرین مجموعهٔ فضل و دانشورے مولانا محمد عسکرے روح اللہ روحه و اوصل الینا فتوحه ✤

از سادات کرام و اعیان ذوے الاحترام شهر جونپور است نظم بود آن سیمنوده خصال ✤ راسخ علم متقن الاقوال کرده از علم خویش اخذ کتاب ✤ نه علی العکس ان ذاک یعاب ✤ منطقش راز دار علم و حکم ✤ در اشارات اولها لمحهٔ غم پیلت او مطالعهٔ انوار ✤ منجلے زو غواص اسرار ✤ در جامعیت انواع علوم و اصناف فنون وحید اعصار و در حسن بیان و طلاقت لسان فرید ادوار مدة العمر بافادهٔ و افاضهٔ علوم اشتغال داشت و بقلیلی از وجه معاش قناعت ورزیده همت بر زیاده طلبی نگماشت و هر چند که تحصیل اکثرے از کتب متداوله بطور یکه معمول و متعارف بین الناس است نکرده اما بذکاء طبیعت و صفاے قریحت و شدت غیرت عدم فهم مطلب باستعداد ادراک معنی لفظیه و مواے حیات ترکیبیه مطالعهٔ کتب نموده ✤ جمیع فنون معقول و منقول و فروع و اصول به تجرے تمام و توغلے تا الکلام بهر سلیقه مفصلات و مشکلات هر فن را به نحوے بر صفحهٔ لفظ بر سمے نگاشت که تشکیک هیچ متشکک را دران مدخلیتے نمی گذاشت طالب علوم و ارباب استعداد از هر دیار و دور و نزدیک بمجلسش رسیده استفاده میکردند حافظ نگار من که بمکتب نرفت و خط نه نوشت ✤ لمزه مسئله آموز صد مدرس شد ✤ از علوم رسمے در کمند تقلید و ربقهٔ عادات و رسوم نبود شیوه اش تجرد منشی و همیشه اش آزاد و شکنی بود و نه خود و دیگران حافظ غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ✤ ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است ✤ اشتغالش بدرس که متبرترین اشغال طاهرتر و خوشترین و سیله سترا حوال باطمینیه است جهت اطاعت امر مرشدش بود بشیخ بهائے لدیث علم رسمے و در خرابات برائی دفع چشم بد نشسته است ✤ طور آن یگانه با اطوار فضلاے این زمانه نامانوس لا جرم من از همه فونان تراگر فتار است ✤ خراب طور توام ورنه حسن بیارست ✤ اظهار فضیلت را از جمله رذیلتے انگاشته و بهر سخنه که بات عجب و نخوت گردد بدتر از سیئے پنداشت عرفے حسن عبادات را برفع لسیان زدن بشتی امثال لوح و قلم ذات ✤ بفضول نا آشنا و از سمعت و ریا بسے میرا گاهے بر زبانش عیب کسے یا منقصتی میراثه و جه تعریضا و کنایهٔ نرفته اگر کسے در حضرتش باین قسم سخن آغاز کردے از سعت خلقی که داشت صریحا منع نکردے بل بنوعیکه را دگران ما سبق سیئے دیگر پیوستی فاقانے خوش خلق چو مشک چینی از جله ✤ پر مغز چو جوز هندے از علم ✤ هندے حکایتے کنمونه از حسن تقریر او ست نے فرمود که مرا با شیخ صدر جهان عرف میان انگنون که از اعاظم مدرسین و مسلما وقت خود شمرده بود و در فن معقولات و مناظره دستی تمام داشت امانبا بر ابتلا به بلیهٔ تقلید و رقید تعصب بوده راه ابطال کتب پیمود و اخلاصے بود و ایشان را نیز خط شفقت بر من زیاده از اندازه رودے و در خانهٔ ایشان نشسته دم و کتاب نزاع میر حسین میبذی علیه الرحمه در دست داشتم چون تشیع من ظاهر شان شد مرا مخاطب ساخته گفتند بیائید ما و شما مناظره کنیم تا معلوم شود که مذهب حق کدام است ازانجا که ایشان در علم و فضل و سن و سال از من فزون تر بودند بکمال ادب عرض داشتم که مرا چه یارا که با شما مقابله نمایم و از راه مناظره پیش آیم باز همان سخن آغاز کردند بسوگند خواستند بالجمله نوع گفتند و مبالغه و ابرام از حد بردند

لاعلاج شده گفتم هر چند امثال مارا با امثال شما مناظره کردن سوء ادب است لیکن بنا بر اطاعت امر ناچار م پس میگویم که اثبات حقیت احد الفریقین از آیات کلام الهی و احادیث حضرت رسالت پناه صلعم که اول الحال ذو وجوه است و ثانی احتمال وضع و اختراع و تاویل دارد خالی از صعوبت نیست و اجماع مسلمین بر این است که افضل الناس بعد نبینا ابو بکر بن ابی قحافه یا علی بن ابی طالب علیه السلام است لابد است از بابه الفضل و لاسخن در بابه الفضل کنیم با قطع النظر از آیات الهیه و احادیث نبویه تا افضلیت هر کدام باشد آشکار و پیدا گردد و پس سوال میکنم که در عالم بسیار چیزها است از صفات و عادات و صناعات مختلفه النسبه درجست و شرافت کدام یکی از اینها بابه الفضل و الشرف تواند بود از تامل اندک در جواب گفتند که صفت علم اشرف و اعلی و افضل اینها است گفتم در واقع چنان است که صفت علم افضل و بهترین صفات است و کسی انکار آن نتواند کرد اما علوم هم مختلف است و بحسب معلومات و موضوعات متفاوت و درجست و شرافت کدام علم بهترین علوم تواند شد تامل و فی کرده گفتند که معرفة الله و علم بصفات الله گفتم که از علی بن ابی طالب چندین خطب و رسائل و اقوال در معرفت و توحید و صفات باری جل شانه که اکثری از انها بنظر شریف رسیده باشد منقول است و از ابو بکر بن ابی قحافه هیچ اگر چیزی در این باب منقول باشد ارشاد شود تا بینهما موازنه کرده آید همین که این سخن شنیدند سر بجیب تفکر فرو بردند و بعد از دیری قهقه کنان سر برداشته و دست بزانو زده خواندند العجز عن درک الادراک ادراک این قول ابو بکر بن ابی قحافه است و تا سمت شده گفتند حیف که تا این مدت در ضلالت و جهالت ماندیم و از حقیقت کار آگاه نگشتیم الحمد لله که بدولت صحبت شما هدایت یافتیم و اصل مراد ما یکدیگر معما که از نتائج طبع آن سید والا مقام است بطریق تبرک ثبت افتاد باسم علی تا در حل کفی شتافته ام ✻ از علی جز علی نیافته ام ✻ باسم کامل جگر سوزد گوید حیا نیست ✻ سر مو در دل یارم وفا نیست ✻ باسم شهاب خان گل شبنم زده شد منده از انکه چرا ✻ شه خوبان عرقش آب بروے مهر است ✻ عمر شریفش از هفتاد متجاوز بود و در سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار سے لعالم جاودانی رحلت فرمود برد الله مضجعه تاریخ وفات اوست حشره الله مع آبائه الکرام علیهم الصلوة والسلام

رجوع بذکر سفر سعادت اثر که بوسیله آن از این سید عالیشان سعادت اندوز ملاقات ظاهر گردید ✻

بنده در لکهنؤ رسیده و باسر پرشتو ملاقات کرده بنوعے که مناسب دید مذکور خوبے کرنل دریادل نمود و لیاقت این کار در ذات ستوده آیاتش براو عیان گردانم او با آصف الدوله ظاهر کرده بکرنل کلکته نویسانید یا بسمعے و تجویز دیگری از صاحبان کارند کوبکرنل مرقوم معین شد چون تجویز این کار بنام او در کونسل پذیرائی و حکم بکرنل گاڈرڈ اصدار یافت مسیو جان برشتو فقیر را باین خبر آگهے داد فقیر خوشنود شد و بعزم ورود از لکهنؤ معاودت نموده پیش از ورود دخول متضمن این خبر بکرنل نوشته فرستاد اما او قبل از ورود خط احقر حکم کونسل رسیده آگهی دست داد بمقتضای شفقتے که بر احوال فقیر داشتنی لازم خود را باهر کار ها و بجره سوارے و کشتیها نبار جهل اسباب برای آوردن عیال بنده در چناپتن گذاشته تاکید بسیار نگاشته بود خود از راه خشکے بر ڈاک روانه لکهنؤ گردید و حسب مقتضی این احوال و اخبار کوچ خود نوشته مصحوب ملازمے حالا کرنلے خاکسار فرستاد تا در راه هر جا خود را بدید فقیر قریب بجونپور خط و خبر یافته عیال را همراه گرفته باز بلکهنؤ برگشت فقیر قریب بدو ماه در انجا بود درین عرصه چار ده ماه که عبارت از یک سال و دو ماه است زبده در آن مدت آنا فانا چیز قدر شناسی جواد در آن بلاد بود

رعایت مبلغ ده هزار روپیه نقد با فقیر نموده کمال تواضع و فروتنی در ملاقات و تسلیه و دلجوئی فقیر مے نمود و روادار رفاقت نبوده بنود لیکن نقش او در آنجا درست ننشست مسٹر مدلٹن که بعد مسٹر بیشو بکیفیت آنجا مقرر گشت و کرنل مذکور امید اتفاق و اتحاد از و بسیار داشت بسبب اتفاق کرنل را توقع که از مسٹر مدلٹن بود دایل بنا مذہبیت بین هر دو بیگانه ناچاق شد نبده در ابتدا

پایان احوال صحبت این هر دو دریافته باجیرمرخص گشته بعظیم آباد آمد +

ذکر معاودت ایرج خان از نواح شاه جهان آباد و تفویض نیابت آصف الدوله باو و فی الجمله انتظام یافتن خانهٔ آصف الدوله و پدرود نمودن ایرج خان جهان فانی را در اندک زمان و لبد صدمه آمدن حیدر بیگ خان کابلی و حسن رضا خان و معزول شدن مسٹر جان بیشو و آمدن مسٹر ملٹن بجای او +

فقیر اول که بلکهنو رسید معلوم شد که قبل از ورود این اقل الانام بعد مقتول شدن مختار الدوله چون کسے لائق نبوت دران قوم نبود بے عهده حضور نظر بنو و لطف درت رجوع مایرج خان گذر بدر رفتن او بعد انتقال شجاع الدوله بهانه جواب و سوال حضور مرقوم شد لازم امانت دار آصف الدوله قائم استمالهٔ دولا ساعتضمن جلب نام او تبا کید بسیار گاشت چون او را بر عهده وقل صاحب زاده اعتماد نبود آصف الدوله بهمراهان خود دران اوان مدار علیه ملک و بیر بود اسناد عاے خط طلب متضمن عهود و پیمان حفظ آبرو جان و دیگر امورے که خاطر نشان داشت نموده نوشت که تا عنایت نامه سامے نرسد نبنده آمدن نمی تواند چون نوشتهٔ مستحفان بیشو مطلب او رسید عازم گردیده بود و بمنصب سیادت و رضایت در جمیع سعادات سرفراز و بعنایات خلعت فاخره و نقد پالکے جالردار و لوبیه و دیگر مراتب امارت ممتاز گشت بیا بر اینکه با اتباع اقارب مختار الدوله سر گرانے و فکر تدارک پیشهے تبرے اوقات ریاست و حکمرانی او داشت سید محمد جان و سید مغز جان هر دو برادر مختار الدوله و بعضے معتمدان ایشان را امور دعلب ساخته مدتی ممتد بفقیر ملحد داشت و انواع تغذیب و تعزیرات بر آنها نموده هر چه توانست از دست شان گشیده گرفت فقیر بپاس سیادت و از آنکه خاندان مختار الدوله شعبه از سادات طباطبا و سبنے اعمام این بکترین خلق خدا بود کوشش برائے آنها نمود و با جنان سود ے نبود دران بتحمل آلام و مشاهدهٔ انتقام ایام دولت هر کس رسائے یافت و لکهنو به سالیانه برائے سید مختار الدوله مقرر گشته دهات جاگیر بعد ضبط مافت و هر دو برادر آن مقتول گاه گاه باریاب کورنش آصف الدوله مے شدند و کثرت خلوت و انزوا مے گزرانیدند محمد علی خان مشیره زاده مصطفے خان که عمه زاده مختار الدوله و در زمان اقتدار سر عروجے داشت با فقیر از عظیم آباد که هنگام دولت عالے جاه وارد بلده مذکوره گشته تا عهد مهاراجه شتاب رائے عامل متعهد پرگنه سانده و پلیا بود نهایت آشنائی داشت درین وقت که فقیر بر نائت جنرل گاڈرڈ وارد آنجا شد در دوستی و اخلاص کشاده آمد و رفت بسیار مے نمود و دوست توبائے میز دکه سجا ہے و مرتبه بیسار دنائت و بے شعورے برادران مختار الدوله خواجه سرائے مختار خانه پرستش داخل بانتظامی الفقیر ماتبه بران شرت نشد بقرار ملاقات آصف الدوله آمد و رفت کمر بدولت خانهٔ او و ادراک صحبت و خلوت و غیر خلوت میسر آمده در طرار ز شعوری به معنی دنیا مضمون شعر مشتوے حضرت مولوی رحمه الله تمامی نمود مثنوی ہے چشم باز و گوش باز و این زکا + غیر نقش و غیر باد و غیر آه چشم بند بے مدار + نهایت بصحبت ارادل و بوالهوس مائل و اکراحیانا در آن زمره نجیبی هم بود دل پاچی منشی از اخص ارادل بمنازل و غیر از لهو لعب و عیش و طرب بکار دیگر مرغبتی نوارد و در اثنا ب علیکه مردم او را بان متهم می نمایند در او ضمائش اثرے از آن عمل ظاهر نیست بلکه پرهیگارانه مینماید

گاهے به برتقاندازے و شیرمندانے تبرغیب همان اردو ... استه ... استه ... خاطر انها ... می نماید و هر روز
از صبح تا نصف روز ... بلاغ دیگر یا صحرا ... با ... فلخانه ... بعد بر دو سه روز فیل جنگاندن وغیر ازین
اعمال یا امتحان ذلک الا ... کاشتن ... واقتدار مختار الدوله ساالا جنگ دخترے را ... خود
با پسرش با ... آمده ... شدش انکار ... نسبت داشت آصف الدوله مبالغه بسیار درین کار فرموده
سالار مغلب باین امر راضی ... وعده ... این شادے گشته بنجوبے انجام داد و باین عمل هم نهایت رغبت دارد
و خانه ... ساخته ... طرف سبے راگرفته و بطرف ثانے از عمله و اتباع کسے راکه اهلش دانست مقرر نموده نشیمن
بسیار مرتفع کوراباانصرام ... رساند یکبار در زمان ورود فقیر هم فنجانه قائم خان فوجدار فیل خانه حاضر شده مهتمم شادے خانه او

ذکر امام بخش غلام بچه بد انجام و اقتدار آن سفله ابتر باقتضاے دور فلک دون پرور

یکے از غلام بچه هاے کسے امام بخش نام که نهایت شقاوت و بد آغاز و انجام بود در زمان صاحبزادگی عصمت الدوله و حیات
پدرش از آقاے خود گریخته تا آصف الدوله رسیده و نهایت مقرب گردیده شجاع الدوله بر شرور او آگهی یافته مدتها مقید و
مسلسل داشت و بعد مدت بشفاعت اعزه فقا از زندان برآورده اخراج نمود و او مخفے در نواح پرگنه ... مے بود و خبر اقامت خود
با آصف الدوله مے نمود بمجرد انتقال شجاع الدوله آصف الدوله پروانه بطلب او تاکید فرستاده او را طلبیده و درین اوقات
که فقیر وارد گشته از زمان مرحوم مختار الدوله و سنت علیخان خواجه سرا جزئل جمیع تلنگه هاے ملازم سرکارش که سے چهل
هزار نفر ساده و چهار و پنج هزار طرقه سوار بوده اند گردانیده باقتدارے مے داشت که محسود جمیع سرداران و عمده ها بود فقیر
او را کمر دیده و گفت گو ... بگوش خود شنیده حدسے مے داند که نهایت یابے درصورت و سیرت زشت ترین مردم بود
لیاقت خدمت گارے که دو روپیه در ماهه باید داشت بشرطے که از مفاسدے که در او مجتمع بود معراشد مصرع
گران بود اگر راست پرسے بهیچ ... و فے الحقیقه لائق دکان دارے اخس تنگ فروشان لشکر از اذل حسن رضا خان
نائب بآن درجه و مراتب از او ... ترسید عجب آنکه بعد چند روز از برآمدن فقیر دل ... آصف الدوله از مصاحبت او سیر آمده در نهایت
ذلت و خوارے از ملک خود بدر نمود و رخصت نمود که کسے او را جاے با برائے سوارے چاروائے دهد جمیع اسباب
او را ضبط نموده برهنه پا و سر از خانه و ملک خود بدر ساخت باز خبرے از و مسموع نگشت و در دادن زر تنخواه احوال آصف الدوله
آنکه از ملازمان غیر از دلیها هر که وجه مشاهره خود خواهد با او دشمن و در سنگ دماهم بر کسانیکه دهت با بیے باک است بعض کسان
قبل از ورود فقیر اجماع و بلوائے برائے وجه تنخواه خود نموده و زرها گرفته رفته بودند ازان جمله چند کس هنگامیکه فقیر در لکهنو بود
بدستش افتاده چند روز مقید داشته همه را بدم توپ پرانید فقیر سبب سیاست آنها انچه مرقوم شد از مردم همانجا شنیده و الله اعلم
عند الله المجید المحید بعد چند روز از ورود فقیر گسائین هم که سردار عمده آن سرکار بود قابو یافته مع اسباب و سامان بدرفت
و بلشکر نجف خان بهادر پیوست و همین قسم اکثرے از اقرباے برهان الملک مسفد رخنگ نیز در رفته پناه بدو لنجانه نجف خان بهادر بردند

ذکر انتقال ایرج خان ازین جهان و بعرصه آمدن حسن رضا خان و حیدر سنگ خان

روزے چند که عبارت از دو سه ماه باشد ایرج خان گاه گاه در دربار آصف الدوله و ملک محمد

بوده اندک انتظامے داده بود و از جان برشتو جواب و سوال داشت که صاحب اطلاقیه ملکی و مالی کار ندارد شریکت قرض خود
بنده آصف الدوله دعوے دارد تقاضا طلبان مقرر کرده از مالقه بگیرند دست تصرف از ملک کوتاه کرده رویه عهد شجاع الدوله منفور
سوانق عهد و چنانکه میان کمپنی و آن مرحوم بود بعمل آرند اگر قبول نماید چه بهتر و اگر بهمواره بحالے منظور نباشد بنده با صاحب کونسل گفتگو
خواهد نمود و مسٹر جان برشتو از طلبیدن او ندامت کرده چاره می جست تا چه [illegible] عده ماده سوء القنیه ضعف و برودت
کبد که از پیشتر داشت اشتداد کرده منجر باستسقا شد و اندک زمانی که گذشت چندین بار بتشنج مبتلا بوده جان سے بقا را پدرود
نمود و فکر بهرسانیدن شخصے لائق نیابت در دل آصف الدوله و مسٹر جان برشتو مرتسم گشته و تفحص آن افتادند چون حسن رضا خان از
عهد شجاع الدوله داروغگے باورچیخانه و اندک تقربے داشت و درین عهد هم تقرب بیش از پیش بهرسانیده از طرفین خلوتها
و جلوت و واسطه جواب و سوال مسٹر جان برشتو بود تجویز نیابت بر او در خاطر ها گذشت اما ازین جهت که عامه محض ارائه
و عشرت خواه و از توارد جواب و سوال مردم که لازمه سروری و ملکداری است نهایت منزجر و در اکثر اوقات آقاے
خود آصف الدوله [illegible] او خود هم استعفا ازین امرے نمود و دیگران هم حیران بودند که از نیابت چیزے که منظور است تو متصدی آن امر
نمی تواند شد این بیچاره را بر اے چه تصدیعے می دهند خدا سے داند که بحسب رائے مسٹر برشتو بران قرار یافت که نائب دیگر کار دانا
و معامله شناس برائے این نائب بهرسانیده نیابت کل خواه مخواه باین مقرر باید تفویض کرد اسمعیل بیگ نامی معلم و اتالیق رفتار
روزگار و نهایت دنیا دار و از آگره آباد که دران وقت با دشاه و ارواح انگلیشی در حیطه حکومت داشت بکار دانی و کارپردازی کار آمد و در آن ایام
و طلبیدن اخبار شاه جهان آباد و غیره جا ها از سرکار انگلیشی مقرر بود و چون چند یکمان کامل سازش و طمع لفعی از زر و زینت و اسهم
باعتمائے سبز برای او می کاشت با مسٹر جان برشتو زود دست یافت برائے ایرج خان تقرب نیابت برائے خان کامل می نمود و مخفی
نماند که ابن حیدر بیگ و میرزا انور بیگ هر دو برادر کامل زرده عامل پیشه در عهد شجاع الدوله متتابعا و اکثر مرتبه های هموار داده اند
اما در عمل نهایت سخت گیر و بادوستان هم آشنا بغرض محض در عهد شجاع الدوله نیابت امر معامله تعدیت نامیده در کمال شقاوت
از محصلان شدید بوده اند برادر کلانش خود در مالن دار و کیر مردود جان مسخے مال گزاری سپرد چند یکمان بسعی و حمایت برخی
از مقربان سرکاری یافت و زنده بود تا آنکه بعد و بخت و اقبال نیابت ملک دو کرور روپیه که فی الحقیقه اصالت است عرج نمود و القصه
هر چند حسن رضا خان استنکاف داشت اما بهر سے قسمت و فیض عنایت مسٹر جان برشتو نیابت آصف الدوله بنام او مقرر
و حیدر بیگ مذکور به نیابت حسن رضا خان معین گشته هر دو بعنایت طلاع فاخره و جواهر و اسپ و فیل تبقاوت قدر مراتب امتیاز
یافته حیدر بیگ خان کارهاے مرجوعه پر درخت و حسن رضا خان که جاگیر لک روپیه و ماهیانه یافت بیش و عشرت و کمال خلوت
مغتنم شناخت و این بیت حضرت خواجه رحمه الله حافظ بزخیر ساقیا قدحے پر شراب کن ✤ دور فلک درنگ ندارد شتاب کن ✤
مطابق حال خود غمزده بر ظاهر معنے اش عامل و از آمد و رفت دربار که پیشتر بیشتر داشت عاطل گشت راست گفته اند بیت هر چه
نصیب تست بهم میرسد ✤ گر ز فتادنی بتو مے رسد ✤ هر کرا مد تخفیف در فوج و ملازمان نموده کفایتے ظاهر کرد و انقلابے در عمال بلده
خانهاے بعض نواب بعضے دیگر بود آب و نانی سیر کرده چون نقش تدبیر مسٹر برشتو درست ننشست در کلکته نقش وجود جزیل
کلادرت را درست نمود و از رعونت و خودپسندی پاک نشست و طرف کونسل بهادر قوی گشته مسٹر جان برشتو معزول و بجاے او مسٹر
مدلٹن متعین شد باستماع این خبر جان برشتو عازم کلکته شد حزل کا در دل با عتماد دوستی مسٹر مدلٹن بسے شادمان و بهمه نوع
امیدوار مبدا نست در انوقت در فرخ آباد اقامت داشت که مسٹر مدلٹن بلکهنو رسیده جست و جوے بنده نمود و با کلیشے

لا علاج شده گفتم هر چند امثال ما را با امثال شما مناظره کردن سوء ادب است لیکن بنا بر اطاعت امر ناچار م پس میگویم که اثبات حقیت احد الفریقین از آیات کلام الهی و احادیث حضرت رسالت پناهی ﷺ کرا دل مال دو وجوه است و بنائے احتمال وضع و اختراع و تاویل دارد خلاصے از صحت بیت و دلالت حسن و تشیع برین است که افضل الناس بعد نبینا ابو بکر بن ابی قحافه یا علی بن ابی طالب علے [illegible] لابد است از بابه الفضل و لا سخن در ما به الفضل کنیم یا قطع النظر از آیات الهیه و احادیث نبویه تا افضلیت کرا افضل باشد آشکار و پیدا کرده و پس سوال مے کنم که در عالم بسیار چیزها است از صفات و عادات و صناعات منتسبه النسبته و خست و شرافت کدام یکے از بنها ما به الفضل و الشرف تواند بود از تامل اندک در جواب گفتند که صفت علم اشرف و اسعد و افضل اهی است گفتم در واقع چنان است که صفت علم افضل و بهترین صفات است و کسے انکار آن نتواند کرد اما علوم هم مختلف است و بحسب علومات و موضوعات متفاوت و خست و شرافت کدام علم بهترین علوم تواند شد تامل وافی کرده گفتند که معرفة الله و علم بصفات الله گفتم کرا از علے بن ابی طالب چندین خطب و رسائل و اقوال در معرفت و توحید و صفات باری جل شانه که اکثرے از انها بنظر شریف رسیده باشد منقول است و از ابو بکر بن ابی قحافه هیچ کس چیزے در دین یا منقول باشد را شنا دشوا بینها موازنه کرده آید همین که این سخن شنیدند سر بجیب تفکر فرو بردند و بعد از دیرے قهقه کنان سر برداشته و دست بر زانو زده خواندند العجز عن درک الادراک ادراک این قول ابو بکر بن ابی قحافه است و متاسف شده گفتند حیف که تا این مدت در ضلالت ماندیم و از حقیقت کار آگاه نگشتیم الحمد لله که بدولت صحبت شما هدایت یافتیم و اصل مطلب یکدو معما که از فتاحی طبع آن سید والا مقام است بطریق تبرک ثبت افتاد

باسم علے تا در حل کفی نشافته ام ✤ از علی جز علی نیافته ام ✤ باسم کامل

جگر سوزد گوید حیا نیست ✤ سر مو در دل یارم وفا نیست ✤ باسم شهاب خان

گل شبنم زده شد منده از انکه چرا ✤ شه خوبان عرقش آب بروے مهر است ✤ عمر شریفش از هفتاد تجاوز نبود و در سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار سے لعالم جاودانے رحلت فرمود برد الله مضجعه تاریخ وفات اوست حشره الله مع آبائه الکرام علیهم الصلوة و السلام

رجوع بذکر سفر سعادت اثر که بوسیله آن از بین سید عالیشان سعادت اندوز ملاقات ظاهر گردید ✤

بنده در لکهنؤ رسیده و با مستر برشتو ملاقات کرده بنوعے که مناسب دید مذکور خویش کرنل دریادل نوده دلباقت این کار در ذات ستوده آثارش براو حالے کرد که نمی دانم او با آصف الدوله ظاهر کرده یکبارگی نولیسایند یا بسببے و تجویز دیگری از صاحبان کارند که بگریل هر قوم معین شد چون تجویز این کار بنام او در کونسل پذیرائی و حکم بکرنل گاڈرڈ اصدار یافت مستر جان برشتو فقیر را این خبر آگهی داد فقیر خوشوقت شد و بعروض رسانید که از لکهنؤ معاودت نموده پیش از ورود خود بحضور متضمن این خبر بکرنل نوشته فرستاد اما او قبل از ورود خط حضرت حکم کونسل سیده آگهی دست داد بمضمون شفقت که بر احوال فقیر داشت منشی ملازم خود را با هر کار ها و بجوڑه سواریے و کشتیها بنا بر حمل اسباب برای آوردن عیال بنده در چاڈه گذاشته تاکید بسیار بانها نموده خود از راه خشکے بر ڈاک روانه لکهنؤ گردید و حسب مقتضی این احوال و اخبار کوچ خود نوشته مصحوب ملازم سابق الذکر برائے خاکسار فرستاد تا در راه هر جا خود را بدید فقیر قریب بجونپور خط او را دریافته عیال را همراه گرفته باز بلکهنؤ برگشت فقیر بعد ماه و نیم بود و درین عرصه چار ده ماه که عبارت از یک سال و دو ماه است زنده در آمد مدت آنا نفریز قدر شناسی جواد در آن بلاد بود

است و بعد قتل حافظ رحمت کہ افاغنہ متاصل گشتہ بجائے دنیا ہے غیر از ضابطہ خان ندانشتند جمع غفیرے پیش او جمع بود و
لبسر تاسہ بے و تمرد بالا امیر الامرا ذوالفقار الدولہ نجف خان بہادر نصرت جنگ آنک ظفر اقتضا سے علیہ افغانے باشارات
عبدالاحد خان واشال آن باوجود احسانہاے بے پایان امیر الا[illegible] خان بہادر [illegible] بسر و ریش و مراعات او برطا
گذاشتہ باسے عنود نجف خان بہادر کمر ہمت تادیب او بستہ گوشمال او را اہم اعمال [illegible] تارب فنیین روسے داد
از طرفین داد دلاوری دادہ ق کوشش و کوشش تقدیم رسانیدند عاقبۃ الامر نسیم غنایت و [illegible] اسے بعبد استیصال
عمر جماعہ کثیرے از افاغنہ و قلیلے ازین طرف بر پرچم علم نجف خانے وزید و فتح و ظفر نصیب او لباسے دولت امیر الامرا ذوالفقار
رسید ضابطہ خان بقیۃ السیف کہ ہنوز ہم زیادہ از سہ ہزار کس بود و اندبطرف غوث گڈھ گریختہ قلعہ نگرہ پناہ برد و از انجا
با سکھان اطراف و جوانب و رؤساے ایشان رجوع [illegible] عہود و پیمان ہنوز سے مستحکم ساخت کہ برگشتن او از اسلام و [illegible]
ہر مرہ سکھان استمداد یافت و نجف خان امیر الامرا بہادر بعد اندک زمانے در پے او شتافتہ قلعہ را محصور ساخت و افاغنہ پناہ
قلعہ مورچالہا درست کردہ بمسافت فاصلہ از قلعہ معسکر ساختند و زمانے متمادی قریب یک ماہ و روزے صید کمابیش دمیدان بر
جنگ ہاے نمایان بے کردند و ہر بار بعد مغلوبے برگشتہ داخل مورچال خود مے شدند ضابطہ خان لاعلاج امان خواستہ و
روسائے لشکر ذوالفقار الدولہ بہادر را ضمان خود گرفتہ [illegible] مکالمات آمد و جواب و سوال مصالحہ چون خواہ خواہ ندید رخصت انصراف
خواہشت نجف خان ذوالفقار الدولہ بلا عذر و مانع مرخص نمود و او بجاے خود آمدہ با جماعتے از قوم خود کہ داشت و فوج سکھان
کہ ہمراہ [illegible] بود استشارہ نمود و رائے ضابطہ خان باتفاق رائے آنہا بر مردن و جان فشانے و دست بر داشتن از زندگانی
کہ ہا عار بسیار باشد قرار گرفت و روزے بہیات مجموعے دل از جان کندہ یکدفعہ بسیار مع توپخانہ و بان و غیرہ اسباب کہ
ہمیشہ رابو دسوار شدہ خواہان کارزار شدند ذوالفقار الدولہ امیر الامرا بہادر نیز صفوف افواج آراستہ کہ جلالت محکم بست بقا
او شتافتہ بر رفقا سبقت می گرفت از طرفین جرأتہا بکار رفت و پیکارے روے داد کہ دران نواح بعد ملک ابدالے کہ باہمہ
در میدان پانی پت اتفاق افتادہ چنین جنگے نشان نمے دہند الوف مردان در خاک میدان بے سر [illegible] افتادند و دادِ
مردے و مردانگے دادند نجف خان بہادر نیز چون عمائہ سپاہ کینہ خواہ بدست و بازوے خود گوے [illegible] ہاے بازاران
از میدان ربود از اول صبح تا عصر مع رفقا در ہین کار بود چون روز قریب الاختتام و صبح عمر و اقبال افاغنہ و سکھان بشام
رسید سکھان بالجملہ با دلاے خود و ضابطہ خان با اتباع ہمان قلعہ کہ ماسنے غیر ازان نداشت گریختہ شب گذرانیدند و صبح
با کمال عجز و بیچارگے استعفاے جرائم نمودہ التجا آور نجف خان بہادر از راہ جوانمردے عذر او را پذیرفتہ و عفو تقصیرات
فرمودہ حکم بآمدن نمود و ضابطہ خان بضابطۂ معتصران عذر خواہ آمدہ مورد عفو و عواطف گشت و زمانے متمادی معدودے
از خدمتہاے ضروری در خدمت گذرانیدند بعد ازان وصلت خواہر خود با امیر الامرا دیگے از بنات خود را نامزد نجف قلی خان کہ
بمنزلہ پسر نیک اختر و متبناے اوست مقرر نمود و باین وسیلہ بفوجدارے سہارن پور بوریہ باز سر افرازی یافت

ذکر بیرون رفتن عبدالاحد خان بطرف لاہور از فرط غرور بشعور و تقویت تقرب حضور علی الرغم امیر الامرا ذوالفقار الدولہ بہادر منصور و ذکر تخلیق ازان طرف بجبض جبین و بد دلے مغلوب و مقہور

عبدالاحد خان کہ در حضور دولت سرور بر مسند [illegible] ناظر دخاطر اوشاہ عالم را بسیار عزیز و ہمیشہ در بر ہمی امور امیر الامرا

ذوالفقار الدوله بهادر رسیده چون ماریه دوسے چیده لطف یافتن اسیر را مرابر ضابط خان دیده که تخصیص کرد از عهده بخت خان
بهادر برآمدیر از ضابطه ان در نظر او خود دیا این همه اولاس افغانے واحانت سے ۱۲ از کسمان منسلوب ومقهور شده چاره صبر
دران است که شاپر ۱۲ باخود گر ۱۲ رضوان ۱۲ ملازم نموده سکمان آن طرها راستهور خود گرداند وبعد ستهوری
آشنا بتوسل دامن ۱۲ ۱۲ ۱۲

ذکر نهضت نمودن گورنر بهادر از کلکته بطرف مغرب ابراغان غیر مسلم

مجملے از احوال دکھن کہ باخبار معتمدان گوش زد فقیر گردید در [illegible] بدرنیولا کہ آخرہ شعبان بلکہ شش عشر ماہ مبارک رمضان سنہ یکہزار و یکصد و نود و پنج ہجریست چنین بسمع رسانیده شده که جنرل گاڈرڈ با سیصد قلعه سلسے کہ از غنائم قلاع متینه معروفه مرہٹه است افواج را آراسته بقصد تسخیر پونا کہ دارالملک رؤسای جماعه مرہٹه و مقر اعلیحضرت سروران مرہٹه چار و ناچار مقتدر بکلمه مسر [illegible] پونا کرا [illegible] بر سر تهور و دشت استقبال جنرل نموده هنگامه ستیز و آویز گرم نمودند و بعد جنگهای متواتر کہ چند [illegible] واقع شد بالفعل آمده بود و بسے از مرہٹین کوشش بسیار و اینجا لقوه فریقین بود بعد مدت اظہار رسیده بعد کشته شدن مردم بسے تمام [illegible] لشکر جنرل گاڈرڈ افتاد و جنرل مذکور از هوشیار سے و سلیقه پسندیدے سابقه اسیف کہ زاده برد و هنر است [illegible] بود و از اسباب دریا سے شور بدون اسباب و توپخانه رسیده خود را بر جهازات کشیده و بنیابتی کہ جزیره ایست سورت در [illegible] انگلشیه قلعه متینے بنا کرده مسکن و ماوائے خود ساخته انتظر صلاح وقت فرصت است و بعضی می گویند در سند رسمورت کہ آن هم [illegible] انگلشیان است رفته و الله اعلم عنداللہ تعالے و نیز مسموع شده که افواج انگلشیه کہ بسر کردگے کرنل کمک بود و او هم نهایت شجاع و صاحب تدبیر و هوشیار است بصوبهٔ مالوا رفته بود و قلعه گوالیار قبل ازورود او مفتوح شده مستحفظان انگلشیے دران نشسته بودند قلاع دیگر [illegible] کرنل کمک سر مسخر نموده بود فوج عظیمے از مرہٹه های دکھن دران صوبه درآمده طرق و وصول اخباس ماکولات و غیره ما بتحمل در فکر انگلشیے مسدود گردانیده و بصدمات جگهائے متوالے و مقتول و مجروح ساختن مردم فوج و سگهائے مستحفظان قلعه کوالیار و غیره قلاع متحره و افواج تابع کرنل کمک را بوسوسے عاجز و مضطر گردانید کہ کرنل کمک هم پایداری دران دیار ننموده و متوارد انسته ناچار قلعه گوالیار را به رانا خان زمیندار گوهد کہ بعلت موافقت و همسایگی صوبه قدم گذاشته بود تفویض نموده و از قلاع دیگر [illegible] بست برداشته و خالی گذاشته بطرف اتاوه برگشت و چهاونی تمام فوج در همان اتاوه مقرر گردید و حیدر نایک نیز [illegible] صوبه ارکاٹ بکمال اقتدار و استقلال کامروا و کارگزار و جنرل کوٹ کہ رئیس کل افواج انگلشیه و منجمله اصحاب خمسه کمیت هست و بعد افته نایک مذکور در صوبهٔ مسطور حسب الامر گورنر جنرل رفته بود بدستور در قلعه مندراج اقامت گزیده بطور یکه صلاح وقت سے داند در میدانها برآمده ستیز و آویز سے نماید و گورنر جنرل بهادر را میگویند که احوال افواج مرسله خود بدس معوال و بیده انتظام ممالک بنگاله عظیم آباد و اوده و الہ آباد و غیره آن که در تصرف اوست اهم دانسته و صلاح دران دیده که مهاراجه خان بهادر و [illegible] دیگر کسیکه لیاقت داشته باشد بارسال سفرا و مکاتیب ایشان و دادن و دادی بهم رسانیده با خود گردیده سازد و ما بدران نالایق که در مصارف بیفایده زرهای خطیر را کهان خرچ نماید سلفی کران برای مصارف لابدیه حروب و کروب که درین ایام درپیش دارد تدابیر مناسبه بدست آرد تا مبادا افواج و کش غایبه در وطن خویش دیده باعث فتنه و فساد درین بلاد شود و در سر راجه خان که از سئوال و جوابهای سابق مترصد از طرف ایشان جا بجا بات با دکنیان نکند و دو سه یه مطالب دیگر داشته باشد چه بر مضامین این خانه خصوص گورنر جنرل بهادر که نهایت مرد سینه او صندوق رازهای سربسته است و امکان ندارد که ادنی سخنی از ان جدا شده بر لب اظهار برآید اطلاع یافتن از مقدار بنابر مقدمات مذکوره دشوار است لکهنو و دکهن و دیگر ممالک خود و کلکته گوچ نموده و اکثر اصحاب را ایی و نمیز نمیل مشر اندرسن و دیگران از همه فرقه خود در قلعه چنیده علی ابراهیم خان بهادر را نیز از رنته هندیان که از دمان فصیده و نیم

چون در ضوابط و قواعد کیمان و در همه امور با انگلیسیه همسان و اوضاعشان نزدیک اسباب حرب و ضرب انواع توپ و بندوق انچه
سے مایه و سیاه باشند دقت بسزا دارند عشیر سے داده فوج پادشاه سے مغلوب و معاند قتل گشت پادشاه دیگر
انواع و افراد بانهایت کرده و اسباب افزون آماده و آماد آنها هم بایچه بالقوه آشنا بوده و خود را آراسته مدد سے هم از فرانسیس
در آلات و ادوات حرب استند فرانسیسیه که عداوت دیرینه چندین صد ساله با انگلیسیه دارند موافقت آنها را مغتنم و فوز عظیم
و نصرت جسیم دانسته چون از صلح باقی بود و بظاهر اعانت نمی توانستند سخنے هر گونه امداد و اعانت که ممکن بود بعمل می آورده و
انگلیسیه برین دو نا دولت یافته با فرانسیسیه هم دوسه سال است که آویخته اند اما مزید مذکور سکنهٔ ارض جدید را بسلطنت خویش بسیار
نموده براوراج پادشاهے غالب آمدند و هین عظیم بنابر استیصال سے چهل هزار کس صرف زر بسیار کرده قریب به
کرور روپیه درین کار بمصرف درآمده با والیاے دولت پادشاه انگلستان سیده و معرکه کارزار ماه
یعنے امریکا با فرانسیسیه گرم گردید اسپاسول که او نیز فرقه از ین جمعه و برادر بادشاه سے هم بوده دارند (اکثر بسلطان روم
دوگیر اقویا و سلاطین قریب و جوار و محاربات گذرانیده گرمے آزموده اند) و انچه نموده بجنگ انگلیسیه برخاستند
ولندیسه هم که تسلط انگلیسیان بر خود و در ممالک منبدی خویشند اما از برخ سلامت روسے که پیشه آنهاست تا مقدور در
منازعت با احدے نمی کشانند و اعلان و اظهار عناد راے پسندند در یمن با هر سه کس بنا بر سبب مرکور دهم نا بر نفع خود در تجارت
که در وقت غرض اسباب حروب را اقتضا است اعلے پیخ بنا امانت را در صر اسباب و سیاه بندان کوله دریا روت و توپ و بندوق
وغیره شروع کرده اهتمام بسیار درین کار سے نمودند انگلیسیه بر سر و ولندیسه بے دره بالنهاهم کا دیده باید دید
که مثبت ما در قدر و راحتلاف و مشاجرات انهمه فرق خلیفه تقدیر و جبت بفعل الله الیشار و بحکم ما برید الحمد لله علے الآله و الشکر
علے افضاله و انعامه گفتار سوم بنیروے استیار سے اقلام این اقل الانام کسوت انجام و پیرایه اختتام پوشیده و آغاز این اخبار
و اوراق را که جاوران نامدار نبوسیله ما مول بود و با نجام رسانیده از الزام و قائع و اخبار امانت صدق و راستی بمقدوریکه
میسر بود بعمل آمده سے دران نرفت و الحمد لله که از تحقیق بزدوده پریشانی این صفحات هم بصورت انتظام و
جمعیت گرفت امید که ایزد تعالے شانه نذر سے پرتواز رنگ گذیدگان دهور و اعصار نوشته سواد و مطلع این نقوش را سرمه
بصیرت اولوالابصار فرماید و راے صائبان نظرات مجموعه جنت آئین را چون ماء معین تمداق دل ارباب
دل گوارا افزوده چشم بنبش برگزیدهاے آفرینش را مبارک باش از خواب غفلت سستی دولت بشصت و شنوا نماید چون قبلهٔ
همت دو جهه نیت الیقاظ و تنبیه سه مسان از خود رفته دولت و عنود کان [illegible] غفلت است این سیه نامه خطا گردد
در ترتیب این کتاب وسیله آمرزش و زمت رب الارباب میداند و رجاے واثق دارد که حضرت ارحم الراحمین بجود سے
سبقت رحمتهٔ بسبب و هو اصدق القائلین بفضله منده کستر بن را مبدل بقسن گرداند انه جواد کریم رؤف رحیم نمقه بمناه الدائرة
الفاقرة افقر فقراء باب الله الغنے غلام حسین بن هدایت علی خان بن السید علیم الله بن السید نعیم الله الطباطبائی الحسینی عفا
عنهم بفضله الغنی و بحق سید الانبیاء و المرسلین محمد خاتم النبیین و عترة المعصومین الطیبین الطاهرین علیه و علیهم السلام و رضی الله تعالی
یوم الدین یوم الثلثاء سبع عشرین من شهر رمضان المبارک المنتظم فی سلک شهور سنة ثمان و سبعین من المائة الثانیه عشرة
من الهجرة المقدسة النبویه علی صاحبها السلام و التحیة

است بعد قتل حافظ رحمت که افاغنه متصل گشته بجای دیگر نماند بجای غیر از ضابطه خان نداشت جمعیتی پیش او جمع بود لیکن تاب و تمر و بال امیر الامرا ذو الفقار الدوله نجف خان بهادر نمی توانست آورد ناچار ظره باقتضا سلک علیه افغانی باشارات عبد الاحد خان و امثال آن با وجود احسانهای بی پایان امیر الامرا نجف خان بهادر در پرورش و مراعات او بر طرف گذاشته باغی گردید نجف خان بهادر بکمر همت تادیب او بسته گوشمال او را اهم اعمال شمرده چهار طرف فیلین روانه داد از طرفین داد دلاوری داده در کوشش و کوشش تقدیم رسانیدند عاقبة الامر نسیم عنایت وزیدن گرفت و اسباب استیصال عمر جماعه کثیری از افاغنه و قلیلی ازین طرف بر پرچم علم نجف خان نه وزید و فتح و ظفر نصیب اولیای دولت امیر الامرا ذو الفقار الدوله گردید ضابطه خان با بقیه السیف که هنوز هم زیاده از سه هزار کس بود اند بطرف غوث گذه گریخته تلیه گوره پناه برده و از انجا با سکهان اطراف و جوانب درو ساسے الیشان رجوع نموده عهود و پیمان بنوعے مستحکم ساخت که برگشتن او از اسلام و رفتن بر مذهب سکهان آشتهار یافت و نجف خان امیر الامرا بهادر بعد اندک زمانے در پے او شتافته قلعه را محصور ساخت و افاغنه پاس قلعه مورچالها درست کرده بلکه فاصله از قلعه معسکر ساختند و زمانے متمد قریب بیک ماه روزے صف کما بیش در میدان برابر جنگ بینی نمایان بے کردند و هر بار بعد مغلوب بے برگشته داخل مورچال خود شدند ضابطه خان لاعلاج امان خواسته و روساے لشکر ذو الفقار الدوله بهادر را ضمان خود گرفته بملاقات آمد و جواب و سوال مصالحه چون بخواطر خواه ندید رخصت انصراف خواست نجف خان ذو الفقار الدوله بلا عذر و مانع مرخص نموده او بجاے خود آمده با جماعتے از قوم خود که داشت و فوج سکهان که با عانت آنها بود استشاره نمود و رائے ضابطه خان باتفاق رائے آنها بر مردن و جان فشانی و دست بر داشتن از زندگانی کار با عار بسیار باشد قرار گرفت و روزے بهیات مجموعے دل از جان کنده یکدفعه بسیار مع توپخانه و بان و غیره اسباب که میسور بود سوار شده خواهان کارزار شدند ذو الفقار الدوله امیر الامرا بهادر نیز صفوف افواج آراسته کما حقه جلادت محکم بست و بقاعده ادشتاخته بر رفقا سبقت می گرفت از طرفین جرأتها بکار رفت و پیکارے روے داد که دران نواح بعد ملک ابدالے که با همه در میدان پانی پت اتفاق افتاده چنین جنگے نشان نمی دهند الوف مردان در خاک میدان بے سر و پا افتاده و دادند مردے و مردانگے دادند نجف خان بهادر نیز چون عامهٔ سپاه کینه خواه بدست و بازوے خود گرفته بهادران از میدان ربود و از اول صبح تا عصر مع رفقا دلیرانه کار بود چون روز قریب الاختتام و صبح عمر و اقبال افاغنه و سکهان بشام رسید سکهان بلجا و ماواے خود و ضابطه خان با اتباع بهان قلعه که ماسنے غیر ازان نداشت گریخته شب گذرانیدند و صبح با کمال عجز و بیچارگے استعفاے جرائم نموده التجا آورد نجف خان بهادر از راه جوانمردے عذر او را پذیرفته و عفو تقصیرات فرموده حکم بآمدن نمود و ضابطه خان بضابطهٔ معتصران عذر خواه آمده مورد عفو و عواطف گشت و زمانے متمتعا معدودے از خدمتگذاران حضور رسے و خدمت گذرانید بعد ازان وصلت خواهر خود با امیر الامرا دیے از بنات خود را نامزد نجف قلی خان که بمنزله پسر نیک اختر و متبناے اوست مقرر نمود و باین وسیله بفوجداری سهارن پور بوریه باز سرافرازی یافت

ذکر سیر دن رفتن عبد الاحد خان بطرف لاهور از فرط غرور بشعور و تقویت تقرب حضور علی الرغم امیر الامرا ذو الفقار الدوله بهادر منصور و ذکر تلقین ازان طرف ما بحضض جبین و بد دلے مغلوب و مقهور

عبد الاحد خان که در حضور دوم دستگاه بر دیگر محرمان بارگاه ناظر در خاطر داشت که عالم را بسیار عزیز دهیشه در بر همی امور امیر الامرا